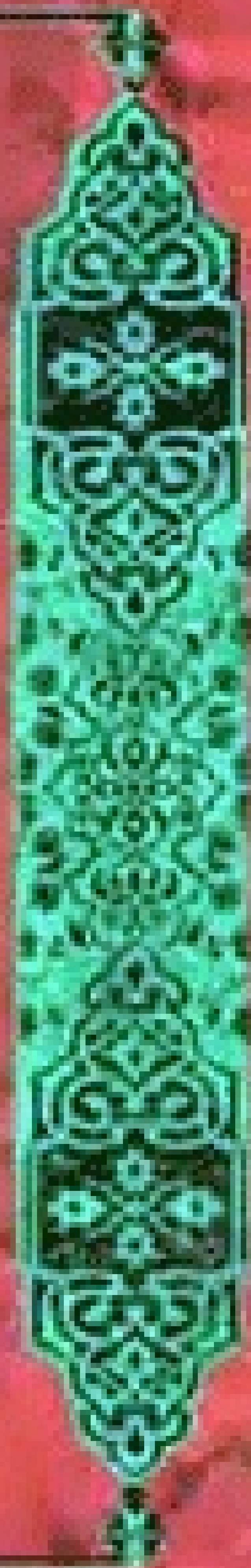
الکتب

چهارده نور پاک

فارسی

جلد ۱۴-۱

دکتر عقیقی بخشایشی




مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

چهارده نور پاك ، يا ، تاريخ زندگي پيشوايان معصوم عليه‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : عقيقي بخشايشي، عبدالرحيم، ۱۳۲۲ -
عنوان و نام پديدآور : ۱۴ نور پاك ، يا ، تاريخ زندگي پيشوايان معصوم عليه‌السلام / تاليف عقيقي‌بخشايشي.
مشخصات نشر : قم: نويد اسلام،۱۳۸۸.
مشخصات ظاهري : ۱۰۵۳ص.
شابك : ۱۴۰۰۰۰ريال:964-7907-22-2
يادداشت : چاپ سوم.
يادداشت : عنوان روي جلد: تاريخ زندگي پيشوايان معصوم(ع) چهارده نور پاك
يادداشت : كتابنامه:[۱۰۴۷]-۱۰۵۳؛ همچنين به صورت زيرنويس.
عنوان روي جلد : تاريخ زندگي پيشوايان معصوم(ع) چهارده نور پاك
عنوان ديگر : تاريخ زندگي پيشوايان معصوم عليه‌السلام
عنوان گسترده : چهارده نور پاك ، يا، تاريخ زندگي پيشوايان معصوم عليه‌السلام
موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه
رده بندي كنگره : BP۳۶/ع۷چ۹ ۱۳۸۸
رده بندي ديويي : ۲۹۷/۹۵
شماره كتابشناسي ملي : ۲۱۳۱۱۵۲

جلد-۱

شناسنامهء پيامبر عاليقدر اسلام (صلي الله عليه وآله)

شناسنامهء مبارك پيامبر عاليقدر اسلام (ص) نام مبارك: محمد (ص) كنيهء شريف: ابوالقاسم القاب مبارك: مصطفي نام پدر بزرگوار: عبد الله نام مبارك مادر: آمنه تاريخ ولادت: 17 ربيع الاول عام الفيل سال شروع نبوت: ه. ق سن شروع نبوت: 40 سالگي مدت نبوت: 23 سال مدت عمر مبارك: 63 سال و 27 ماه رجب مبعث تاريخ شهادت: 28 صفر سنه 10 ه علت شهادت: ذراع زهر آلود ذبيحه / توسط زن يهوديه خيبري محل دفن: مدينه طيبه تعداد فرزندان: 3 پسر و 4 دختر

(١٠)

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، شهر رجب المرجب (1)، شهر ربيع الأول (1)، الدفن (1)

اي آزادي بخش جهان انسانيت!
صفحاتي چند از زندگي نمونه و حيات پيام بخش شما به عنوان تجليل از فداكاري‌ها و خدمات رسالتي، انساني، فرهنگي و تربيتي به رشتهء تحرير درآمده است با اعتراف به نارسايي و ناچيزي آن، شايسته تر از ساحت قدس نبوي (صلي الله عليه وآله) و ارزنده تر از آستان شامخ و منيع رسالت، شخصيتي را سراغ نداشتم كه اهداء و تقديمش دارم.
اينك با تقديم و اهداء اين اثر ناچيز، رجاء واثق و انتظار وافر دارد كه اين هديه ناقابل مورد عنايت و توجه خاص آن مقام عالي قرار گيرد و با آن دل ملكوتي و با آن قلب سرشار از مهر و محبت، از پروردگار متعال درخواست نمايي كه تلاشگران راه دين و شريعت، و خدمتگزاران راستين آزادي و سربلندي جهان اسلام را، در تعقيب اهداف مقدس خويش ياري و نصرت دهد! و كشورهاي اسلامي را در رويارويي با كجي‌ها و انحرافات و تهاجمات مصون دارد و گسترهء شريعت اسلامي و آموزه‌هاي محمدي (عليه السلام) را جهان گستر و عالم شمول نمايد. و پرچم اسلام و قرآن را هر چه باشكوه تر در اقطار جهان، به اهتزاز درآورد!
گزارش انتخاب نام يكي از حساس ترين مراحل تأليف، مرحلهء نامگزاري و انتخاب عنوان اصلي آن مي‌باشد چون نام مي‌بايست: كوتاه، فشرده، رسا و جاذب، در عين حال، دربرگيرندهء مجموع محتواي مطالب كتاب بوده باشد چه بسيار كتابها و مجموعه‌هايي كه نام غير مناسب و نامأنوس آنها را به انزوا و مهجوري كشانده است و تمام سعي و كوشش مؤلف را، بي اثر و ضايع ساخته است، از اينرو پس از اتمام اين مجموعه، چهارده نام نوشته شد، به پيش يكي از بزرگان حوزه علميه قم كه ذوق خاص و سليقهء ممتازي در اين زمينه دارد ارائه گرديد، معظم له پس از رؤيت آن، دو نام زير را برگزيدند: " 1 - 14 نور پاك (عليهم السلام) 2 - جوانان در محضر پيشوايان " نگارنده نيز نام نخستين را عنوان اصلي كتاب و نام دومي را عنوان تكميلي و توضيحي آن قرار داد. اميد است خداوند متعال، اين سعي و كوشش و مطالب گرد آمده را، مورد قبول قرار داده و مايهء روشنائي راه پويندگان هدايت و سعادت و وسيلهء آمرزش و ذخيرهء روز معاد مؤلف ناتوان و تأثيرگزاران در اين كتاب قرار دهد. بمنه وكرمه و به حق محمد وآله الطاهرين اللهم تقبل منا وأغفر لنا ذنوبنا واحشرنا مع الأبرار دكتر عقيقي بخشايشي تابستان 1381
(١١)
صفحهمفاتيح البحث: الهدف (1)، الطهارة (1)، النوم (6)، التعقيب (1)

پيشگفتار ...
بسمه تعالي پيشگفتار بحث و بررسي در سيره و روش علمي و عملي پيشوايان معصوم (عليه السلام) هم ارزنده است و سازنده و هم سودمند است، و حركت زا، از آنرو كه آنان اسوه‌هاي تقوي و فضيلت و الگوهاي عملي تربيتهاي الهي و آسماني هستند و زندگي آنان ضامن تداوم سعادت و حيات جاوداني نسل بشر مي‌باشد.
در مورد تاريخ زندگي پيشوايان معصوم (عليه السلام) كتابها و تأليفات سودمندي از سوي پيشگامان علم و فضيلت، تا كنون تأليف و نشر يافته است و همان آثار است كه امروز خميرمايه و شالوده اين آثار ناچيز را تشكيل مي‌دهند ولي اشكال عمده اي كه در نوع اين آثار ارزنده‌ء گذشتگان " رضوان خدا بر همه‌ء آنان باد " وجود دارد اين است كه آنها گاهي داراي تفصيل واطناب ملال آور، و گاهي ايجاز و اختصار اخلال آور در محدوده ولادت و رحلت مي‌باشند چون شالوده‌ء آنها نوعا بر هدف تدريس در كلاس يا مقطع خاص زماني يا گروه ويژه صنفي تدوين نيافته است.
در سال تحصيلي 65 - 1366 به اينجانب توفيقي دست داد كه تدريس سيره‌ء معصومين (عليه السلام) را در دانشگاه آزاد اراك بر عهده داشته باشد همين انگيزه موجب گرديد كه مطالبي را در اين باره تنظيم و خود نيز از رياحين آن مطالب معطر گردد اگر بخواهيم نام جامعي بر آن مطالب اعلام شود چه بهتر آن را " دروازه " يا " پيشگفتار " سيره‌ء معصومين (عليه السلام) ناميد اكنون جاي شكر و خوشوقتي است كه همين مطالب از سوي انتشارات نويد اسلام تكثير، و در اختيار آن عزيزان و ديگر دوستداران اين قبيل معارف انسان ساز اسلامي، قرار مي‌گيرد، اميد است مورد استفاده و ذخيره‌ء آخرت گردد.
(١٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)

سيره و روش پيشوايان معصوم (عليها السلام) سيره مقوله اي است كه در مورد اقوال، افعال، وتقارير پيشوايان معصوم (عليها السلام) بحث و گفتگو مي‌كند و هدف نهائي آن، آشنائي با زندگي پيشوايان معصوم (عليها السلام) و متأدب شدن با آداب و سنن و شيوه‌هاي حياتي و معنوي آن بزرگواران (عليها السلام) مي‌باشد. از اين رو كه آنان " اسوه‌ها " و " الگوي‌هاي زندگي " ما هستند پس توجه به زندگي پيشوايان عاليقدر، از جهات مختلفي مي‌تواند مورد عنايت واقع شود كه ما در اين پيشگفتار به مواردي از آنها بسنده مي‌كنيم:

1. تربيت و اخلاق هر اجتماعي نياز به الگو و نمونهٔ تربيتي دارد كه در رسيدن به زندگي متعادل وايده آل آن را رهبري و هدايت كند وجود نمونه‌هاي بارز تربيتي در هر زمينه در تكامل و تربيت افراد، نقش حساس و حياتي را دارند.

وجود قهرمانان، به عنوان الگو، و مربي نمونه، براي انسانها، مورد تأييد علم روانشناسي است و روانكاوان را اعتقاد بر آنست كه اگر در نهضت‌ها و حركتهاي اجتماعي، نيروي عظيم توده‌ها، به كانال مفيد و مطمئني هدايت و سوق داده نشوند، بيم آن مي‌رود كه قدرتهاي عظيم و خلاقه انساني، در راه نابودي و از بين بردن خويشتن، به كار افتد و به بيراهه سوق داده شود.

اگر در زندگي اجتماعي و انساني نيز رهبري شايسته و لايقي وجود نداشته باشد كه حركتهاي اصيل اجتماعي را رهبري و ارشاد نمايد، حركتهاي آنان به نوعي آنارشيسم و هرج و مرج اجتماعي تبديل خواهد شد.

از اينرو، سير در زندگي تربيتي پيشوايان معصوم (عليه السلام) كه شخصيتهاي الهي و آسماني هستند در سازندگي و تربيت بشر، نقش حساس و اساسي را دارد و بررسي زندگي و سيره آنان به مصداق آيه كريمه " ولكم في رسول الله أسوة حسنة " (1) (شما را در زندگي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) الگوي نيك و زيبائي است) مي‌تواند الگوي تربيت و نمونهٔ مربي شايسته باشد، و افراد را مطابق آن نمونه‌هاي راستين الهي، بسازد و تربيت نمايد. تربيتي كه هدف نهايي آن رساندن انسان به كمال مطلوب ديني و دنيوي، و سعادت و خوشبختي دنيا و عقبي هر دو ميباشد.

1. احزاب آيه 21، الممتحنة آيه 4 و 6.

1 - تربيت و اخلاق

سيره و روش پيشوايان معصوم (عليها السلام) سيره مقوله اي است كه در مورد اقوال، افعال، وتقارير پيشوايان معصوم (عليها السلام) بحث و گفتگو مي‌كند و هدف نهائي آن، آشنائي با زندگي پيشوايان معصوم (عليها السلام) و متأدب شدن با آداب و سنن و شيوه‌هاي حياتي و معنوي آن بزرگواران (عليها السلام) مي‌باشد. از اين رو كه آنان " اسوه‌ها " و " الگوي‌هاي زندگي " ما هستند پس توجه به زندگي پيشوايان عاليقدر، از جهات مختلفي مي‌تواند مورد عنايت واقع شود كه ما در اين پيشگفتار به مواردي از آنها بسنده مي‌كنيم:

1. تربيت و اخلاق هر اجتماعي نياز به الگو و نمونهٔ تربيتي دارد كه در رسيدن به زندگي متعادل وايده آل آن را رهبري و هدايت كند وجود نمونه‌هاي بارز تربيتي در هر زمينه در تكامل و تربيت افراد، نقش حساس و حياتي را دارند.

وجود قهرمانان، به عنوان الگو، و مربي نمونه، براي انسانها، مورد تأييد علم روانشناسي است و روانكاوان را اعتقاد بر آنست كه اگر در نهضت‌ها و حركتهاي اجتماعي، نيروي عظيم توده‌ها، به كانال مفيد و مطمئني هدايت و سوق داده نشوند، بيم آن مي‌رود كه قدرتهاي عظيم و خلاقه انساني، در راه نابودي و از بين بردن خويشتن، به كار افتد و به بيراهه سوق داده شود. اگر در زندگي اجتماعي و انساني نيز رهبري شايسته و لايقي وجود نداشته باشد كه حركتهاي اصيل اجتماعي را رهبري و ارشاد نمايد، حركتهاي آنان به نوعي آنارشيسم و هرج و مرج اجتماعي تبديل خواهد شد.

از اينرو، سير در زندگي تربيتي پيشوايان معصوم (عليه السلام) كه شخصيتهاي الهي و آسماني هستند در سازندگي و تربيت بشر، نقش حساس و اساسي را دارد و بررسي زندگي و سيره آنان به مصداق آيه كريمه " ولكم في رسول الله أسوة حسنة " (1) (شما را در زندگي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) الگوي نيك و زيبائي است) مي‌تواند الگوي تربيت و نمونهٔ مربي شايسته باشد، و افراد را مطابق آن نمونه‌هاي راستين الهي، بسازد و تربيت نمايد. تربيتي كه هدف نهايي آن رساندن انسان به كمال مطلوب ديني و دنيوي، و سعادت و خوشبختي دنيا و عقبي هر دو ميباشد.

1. احزاب آيه 21، الممتحنة آيه 4 و 6.

2. اجتماع وسياست تاريخ هر ملت حكم شناسنامهء آن ملت را دارد كه فراز و نشيب زندگي اجتماعي آن ملت را ثبت، و هويت زندگي و حيات معقول افراد آن را نشان مي‌دهد، و حساسترين بخش تاريخ، بيوگرافي شخصيتها و رجال آن تاريخ است. زندگي و تاريخ هر ملت مشخص كننده و متمايز كننده ملتي از ملت ديگر و گروهي از گروه ديگر مي‌باشد چون استقلال ملتها بر پايهء آن تمايز استوار است. مهمترين خصوصيت مميزه ملت ما پي ريزي شدن تاريخ حيات آن، بر اساس تعاليم و رهنمودها و مبارزات پيشوايان معصوم (عليه السلام) است كه متأسفانه در اثر غفلت و بي توجهي، مورد بي اعتنائي كامل قرار گرفته است به حدي كه در مورد سلاطين و حكومتهاي جابرانهء آنان، دهها جلد تأليف گوناگوني را مي‌توان سراغ گرفت ولي در مورد انبياء و معصومين (عليهم السلام) كه مربيان و آموزگاران اصلي و واقعي جامعه بشريت مي‌باشند كمتر اثر متقن و استواري را مي‌توان يافت. آن هم در شرائطي كه ملل كنوني از سرباز گمنام تجليل به عمل مي‌آورند و خاطرهء جانبازي او را براي تشويق ديگر همسالان او، هر سال و به هر مناسبت، تجديد مي‌نمايند و آرامگاه سمبوليكي بر او ترتيب مي‌دهند، آيا جا ندارد امروز الگوهاي غربي و سمبلهاي صادراتي و عروسكهاي شرقي و غربي، كنار زده شود و نواي مجد و عظمت و عامل اصلي استقلال فكري و حيات اجتماعي و سياسي خويش را كه همان سيره و روش پيشوايان عاليقدر (عليه السلام) مي‌باشد مورد نظر قرار گيرد؟ و آن عامل مجد و عظمت دوباره احياء و بازنگري شود؟ و به اين ترتيب پي ريزي اساسي در زمينه استقلال و عظمت، و بازگشت به حيات عقلاني و زندگي واقعي، و رهيدن از انواع تقاليد، آغاز گردد؟

3. مكتب و اعتقاد:

گذشته از دو عامل فوق، بحث و كنجكاوي از چهره‌ها و رفتار و روش رهبران ديني و راهنمايان حقيقي بشر، يكي از وظائف تعيين شدهء الهي بر همگان، مي‌باشد چون اعتقاد به امامت يكي از اصول مكتب ما است پس چگونه امكان دارد كه امامت جزء اصول اعتقادي مذهب باشد ولي ما سيره و روش زندگي آنان، صلح و جنگ، قيام وقعود، صبر و پايداري، علم و آگاهي، مقاومت و ايستادگي و ديگر مسائل زندگي آنان را نشناخته

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)، الصبر (1)

2. اجتماع وسياست تاريخ هر ملت حكم شناسنامهء آن ملت را دارد كه فراز و نشيب زندگي اجتماعي آن ملت را ثبت، و هويت زندگي و حيات معقول افراد آن را نشان مي‌دهد، و حساسترين بخش تاريخ، بيوگرافي شخصيتها و رجال آن تاريخ است. زندگي و تاريخ هر ملت مشخص كننده و متمايز كننده ملتي از ملت ديگر و گروهي از گروه ديگر مي‌باشد چون استقلال ملتها بر پايهء آن تمايز استوار است. مهمترين خصوصيت مميزه ملت ما پي ريزي شدن تاريخ حيات آن، بر اساس تعاليم و رهنمودها و مبارزات پيشوايان معصوم (عليه السلام) است كه متأسفانه در اثر غفلت و بي توجهي، مورد بي اعتنائي كامل قرار گرفته است به حدي كه در مورد سلاطين و حكومتهاي جابرانهء آنان، دهها جلد تأليف گوناگوني را مي‌توان سراغ گرفت ولي در مورد انبياء و معصومين (عليهم السلام) كه مربيان و آموزگاران اصلي و واقعي جامعه بشريت مي‌باشند كمتر اثر متقن و استواري را مي‌توان يافت. آن هم در شرائطي كه ملل كنوني از سرباز گمنام تجليل به عمل مي‌آورند و خاطرهء جانبازي او را براي تشويق ديگر همسالان او، هر سال و به هر مناسبت، تجديد مي‌نمايند و آرامگاه سمبوليكي بر او ترتيب مي‌دهند، آيا جا ندارد امروز الگوهاي غربي و سمبلهاي صادراتي و عروسكهاي شرقي و غربي، كنار زده شود و نواي مجد و عظمت و عامل اصلي استقلال فكري و حيات اجتماعي و سياسي خويش را كه همان سيره و روش پيشوايان عاليقدر (عليه السلام) مي‌باشد مورد نظر قرار گيرد؟ و آن عامل مجد و عظمت دوباره احياء و بازنگري شود؟ و به اين ترتيب پي ريزي اساسي در زمينه استقلال و عظمت، و بازگشت به حيات عقلاني و زندگي واقعي، و رهيدن از انواع تقاليد، آغاز گردد؟

3. مكتب و اعتقاد:

گذشته از دو عامل فوق، بحث و كنجكاوي از چهره‌ها و رفتار و روش رهبران ديني و راهنمايان حقيقي بشر، يكي از وظائف تعيين شدهء الهي بر همگان، مي‌باشد چون اعتقاد به امامت يكي از اصول مكتب ما است پس چگونه امكان دارد كه امامت جزء اصول اعتقادي مذهب باشد ولي ما سيره و روش زندگي آنان، صلح و جنگ، قيام وقعود، صبر و پايداري، علم و آگاهي، مقاومت و ايستادگي و ديگر مسائل زندگي آنان را نشناخته

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)، الصبر (1)

باشيم؟ چون كمال اعتقاد، وقتي محقق مي‌گردد كه علم و آگاهي كامل، به سيره و روش آنان را نيز داشته باشيم چون اعتقاد كامل، فرع شناخت كامل و معرفت مبسوط و تفصيلي است نه علم اجمالي و معتقدات گنگ و مبهم، چون پيشوايان معصوم بنا بر تعيين الهي و تنصيص و تصريح رسول خدا (صلي الله عليه وآله) قرين قرآن، و عدل و هم وزن آن هستند، جايي كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در آخرين روزهاي زندگي خود، حقوق آنان را مورد توجه و عنايت و توصيه قرار داده است و مي‌فرمايد: " من دو امانت گران سنگ را بين شما به وديعت مي‌گذارم، قرآن و عترتم، مادام كه به آنها تمسك جسته ايد گمراهي نداريد آنان هر دو باهم هستند تا روز قيامت ... " (1) توصيه به عترت و اهل بيت از باب خويشاوندي محض، وقرابت خشك و خالي نبوده و نيست بلكه از اينروست كه آنان ادامه دهندگان برنامه قرآن، و تعقيب كنندگان برنامه رسالت آسماني، مي‌باشند توصيه به آنان، توصيه به ادامه خط رسالت و استمرار بخشيدن به مكتب آسماني و الهي اسلام است.

4. منبع فقه و قانون:

و از سوي ديگر توجه به زندگي پيشوايان معصوم (عليه السلام) از نظر زندگي حقوقي و اجتماعي نيز ضرورت پيدا مي‌كند چون اگر در فقه غير شيعه، منابع شرع و عمل و قانون تنها قرآن و سنت و اجماع، قياس و استحسان است و مقصود از سنت همان قول و فعل و تقرير تنها رسول خدا (عليه السلام) است ولي در ميان شيعه شامل قول، فعل و تقرير معصوم (عليه السلام) مي‌باشد كه مقصود از معصوم (عليه السلام) همان پيشوايان چهارده معصوم (عليه السلام) هستند از اينرو است كه فقه ما

۱. حديث ثقلين: از احاديث متواتري است كه اغلب محدثين اسلامي آن را نقل نموده‌اند زيد بن ارقم مي‌گويد: " كه پيامبر خدا (ص) فرمود: " خداوند مرا به سوي خويش فرا خوانده است كه اجابت نموده ام من دو چيز گران سنگ و بزرگ را در بين شما به وديعت مي‌نهم: كتاب خدا و اهل بيتم مواظب باشيد كه چگونه با آنها رفتار مي‌نمائيد آن دو، از هم جدا نمي‌شوند تا اينكه در كوثر بر من وارد شوند ".

اين حديث شريف را در البدايه والنهايه ج ۵ ص ۲۰۹ ذخائر العقبي ص ۳۰، الصواعق المحرقه ص 147، غاية المرام ص 39 نقل نموده است بطور كلي 39 بار از طريق عامه و 82 بار از طريق خاصه نقل شده است كه تواتر حديث را مي‌رساند و به ما مي‌آموزد آن چنان كه قرآن جاودان و هميشگي است اهل بيت (ع) نيز همراه و همگام با قرآن، جاودان و

همیشگي است و زمین از وجود حجت خالي نخواهد ماند آنان از خود چیزي ندارند قول آنان، قول رسول خدا، وقول (ع) او، قول جبرئیل، وقول جبرئیل، قول الله تعالي است.
(١٥)
صفحهمفاتیح البحث: التعقیب (1)، أهل بیت النبي صلي الله علیه وآله (1)، کتاب البدایة والنهایة (1)، کتاب ذخائر العقبي (1)، کتاب الصواعق المحرقة (1)

كه ابواب اجتهاد در آن مفتوح است از گستردگي خاصي برخوردار مي‌باشد كه مي‌تواند پاسخگوي مسائل مستحدثه و نيازهاي حاد اجتماعي امروز و فردا باشد. از اينرو توجه به سيرهء آنان نه در حد توجه به بيوگرافي يك شخصيت علمي و اجتماعي است بلكه به عنوان يك وظيفه الهي و اعتقادي و مكتبي و حقوقي است.

5. درس مقاومت و پايداري:

پيشوايان عاليقدر جهان اسلام، در راه تثبيت اصول و اجراي احكام خدا شكنجه‌هاي پي در پي، ناملايمات و احيانا زندانهاي متوالي و گوناگون ستمگران و حكام جائر را با شديدترين صورت، تحمل كرده اند بي آنكه زبان به عجز و تمنا بگشايند يا تن به ذلت و خواري در دهند، و زندگي آنان مي‌تواند درس مقاومت و آزادگي را به ما بياموزد و اعلام دارد كه انسانها در مسير حيات خويش، بايد زندگي آزاد و پر شرفي را برگزينند و تحت ذلت و زبوني قرار نگيرند و در راه آزادي از حبس، زجر، قتل، و شكنجه هراس به خود راه ندهند چون آنان نمونه‌هاي عيني و مجسمه‌هاي عملي اين اعتقاد و آرمان بوده اند و هستند.

6. نهضت‌هاي علمي و آموزشي:

پيشوايان معصوم (عليه السلام) علاوه بر منزلت معنوي و الهي، راهنمايان علم و فضيلت و روشنگران نهضت علمي و فكري جهان اسلام در قرون و اعصار مي‌باشند: علي (عليه السلام) مي‌فرمايد: " سلوني قبل ان تفقدوني واني بطرق السماء أعلم من طرق الأرض " (1) (هرچه مي‌خواهيد از من بپرسيد پيش از آنكه مرا از دست بدهيد كه من راههاي آسماني را بهتر از راههاي زميني مي‌دانم). در جاي ديگر مي‌فرمايد: " نحن شجرة النبوة، ومحط الرسالة و مختلف الملائكة، و معادن العلم و ينابيع الحكمة " ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت، مركز رفت و آمد فرشتگان، و چشمه‌سارهاي حكمت هستيم (2) يا آنكه امام باقر (عليه السلام) به دو تن از معاصرين خود به نامهاي كهيل و حكم بن عتيبه، مي‌فرمايد: " شرقا أو غربا فلا تجدون علما صحيحا الا من عندنا أهل البيت " (عليه السلام)، اگر به مشرق برويد يا به مغرب و

1. نهج البلاغه خطبه 187.
2. اصول كافي، ج 1، ص 399، حديث 1040، نهج البلاغه، خطبه 107.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، أهل بيت

النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، القتل (1)، كتاب نهج البلاغة (2)

كه ابواب اجتهاد در آن مفتوح است از گستردگي خاصي برخوردار مي‌باشد كه مي‌تواند پاسخگوي مسائل مستحدثه و نيازهاي حاد اجتماعي امروز و فردا باشد. از اينرو توجه به سيرهء آنان نه در حد توجه به بيوگرافي يك شخصيت علمي و اجتماعي است بلكه به عنوان يك وظيفه الهي و اعتقادي و مكتبي و حقوقي است.

5. درس مقاومت و پايداري:

پيشوايان عاليقدر جهان اسلام، در راه تثبيت اصول و اجراي احكام خدا شكنجه‌هاي پي در پي، ناملايمات و احيانا زندانهاي متوالي و گوناگون ستمگران و حكام جائر را با شديدترين صورت، تحمل كرده اند بي آنكه زبان به عجز و تمنا بگشايند يا تن به ذلت و خواري در دهند، و زندگي آنان مي‌تواند درس مقاومت و آزادگي را به ما بياموزد و اعلام دارد كه انسانها در مسير حيات خويش، بايد زندگي آزاد و پر شرفي را برگزينند و تحت ذلت و زبوني قرار نگيرند و در راه آزادي از حبس، زجر، قتل، و شكنجه هراس به خود راه ندهند چون آنان نمونه‌هاي عيني و مجسمه‌هاي عملي اين اعتقاد و آرمان بوده اند و هستند.

6. نهضت‌هاي علمي و آموزشي:

پيشوايان معصوم (عليه السلام) علاوه بر منزلت معنوي و الهي، راهنمايان علم و فضيلت و روشنگران نهضت علمي و فكري جهان اسلام در قرون و اعصار مي‌باشند: علي (عليه السلام) مي‌فرمايد: " سلوني قبل ان تفقدوني واني بطرق السماء أعلم من طرق الأرض " (1) (هرچه مي‌خواهيد از من بپرسيد پيش از آنكه مرا از دست بدهيد كه من راههاي آسماني را بهتر از راههاي زميني مي‌دانم). در جاي ديگر مي‌فرمايد: " نحن شجرة النبوة، ومحط الرسالة و مختلف الملائكة، و معادن العلم و ينابيع الحكمة " ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت، مركز رفت و آمد فرشتگان، و چشمه‌سارهاي حكمت هستيم (2) يا آنكه امام باقر (عليه السلام) به دو تن از معاصرين خود به نامهاي كهيل و حكم بن عتيبه، مي‌فرمايد: " شرقا أو غربا فلا تجدون علما صحيحا الا من عندنا أهل البيت " (عليه السلام)، اگر به مشرق برويد يا به مغرب و

1. نهج البلاغه خطبه 187.
2. اصول كافي، ج 1، ص 399، حديث 1040، نهج البلاغه، خطبه 107.

النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، القتل (1)، كتاب نهج البلاغة (2)

بخواهيد علم صحيح را طلب كنيد در هيچ نقطه آن را نمي‌يابيد جز در خانه ما اهل بيت رسالت (صلي الله عليه وآله) ". (1) آنان رهبري فكري و علمي جهان اسلام را در هر عصري بر عهده داشته اند و توانسته‌اند حوزه‌هاي علمي باشكوهي را پي ريزي نمايند كه تشكيل حوزهء بزرگ علمي مدينه كه دربرگيرنده بيش از چهار هزار دانشجو بود آن هم در آن عصر غربت علم و دانش، حوزه اي كه آكنده از دانشمندان، محدثين، مفسرين و محققين بود، يكي از نمونه‌هاي بارز و روشن اين اقدام مي‌باشد.

ادارهء علمي و فكري دانشگاهي كه در عصر صادقين (صلي الله عليه وآله) هزاران طالب علم و دانشجو را با خود داشت، كار ساده و آساني نبود، و امروز آثار و گفتار و تقارير آنان، راهگشا و روشنگر مسير ما است.

پس توجه به سيرهء پيشوايان (عليه السلام) دقيقا همان توجه به علم و دانش و فضيلت و كمال مطلوب است.

7. فرماندهي ستاد جبهه امتناع:

پيشوايان معصوم (عليه السلام) بر اساس مركزيت اجتماعي و محوريت معنوي كه داشتند مسئوليت خطير و والاي ولايت و امامت را بر عهده داشتند و خود را از سوي پروردگار موظف به رعايت دقيق آن محور مي‌دانستند هرگز به خود اجازه نمي‌دادند كه در برابر طغيان بي امان ستمگران، و فتنه‌گريهاي بيدادگران و در برابر فريادهاي دادخواهي ستمكشان و مظلومان ساكت و آرام بنشينند و به دفاع و مبارزه سياسي، عملي و اجتماعي، يا فكري و ارشادي نپردازند. از اين رو زندگي هر كدام از پيشوايان معصوم (عليه السلام)، سرشار از برخوردها و معارضه‌ها، و اوقات آنان صرف احقاق حق ضعفاء و دفاع از مظلومان و مستضعفين بود، در تأمين اين هدف برخي به صورت ايجابي و مثبت و تا سرحد شهادت و ايثار پيشرفته اند و برخي تحت شرائط و ظروف خاص زماني و مكاني به صورت فكري، اقتصادي و فرهنگي گام برداشته اند.

سيره و روش پيشوايان معصوم همانند زنجير به هم پيوسته است و دائم جهاد و

۱. وسائل الشيعه كتاب القضاء، ج 18، ص 26، حديث 33150.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

مبارزه خستگي ناپذير بر ضد ظلم و ستم و فساد وجهل و طغيان بوده است. و هيچ نوع تفاوت در اصل هدف باهم نداشته اند هر چند روشها و تاكتيك‌ها و راهها، متنوع و گوناگون بوده است. آنان هميشه بر خلاف جريانهاي طغيان ظلم و شورش ستم بوده و در جبههء امتناع فرمانروا و حاكم بوده اند.

8. ظهور مكاتب گوناگون و مبارزه با آنها:

يكي ديگر از خصوصيات و ويژگيهاي پيشوايان معصوم (عليهم السلام)، مبارزهء آنان با مكتبها و فلسفه‌هاي نوظهور است كه در دوران زندگي آنان به ظهور مي‌پيوست آنان بر اساس محوريت و تمركزي كه در راه ادارهء فكري و ارشادي جامعه داشتند با مدعيان دروغين هدايت و راهنمائي فكري ويرانگر، مبارزه داشته اند كه در عصر آنان مكاتب الحادي زندقه، صوفيگري و تن پروري بوده است كه مستقيما پايه و اساس تعاليم را تهديد به نابودي مي‌نمود.

مسئوليت پيشوايان به عنوان راهنمايان راستين و حقيقي الهي، در مقابله با اين آفات و خطرات بسيار حساس و خطير بوده است آنان با ارائه دليلهاي متقن و راههاي روشن به مبارزه بر ميخاستند و گاهي افرادي از خود شيعيان را به عنوان رهبر و راهنما تحريك مي‌نمودند تا در برابر كژيها و نارسائيها قد علم نمايند. همانند مبارزه با قديمي بودن الفاظ قرآن، يا مبارزه با ظهور مكتب اعتزال واشعري و پذيرفتن رسميت چهار فرقه فقهي و دامن زدن به پرورش اسماعيليه وفطحيه وواقفيه كه در دوران امام صادق (عليه السلام) و امام موسي بن جعفر (عليه السلام) پيش آمد يكي از دهها نمونهء بارز، اين محور مي‌تواند باشد. گذشته از زرتشتيان، صابئيان ونسطوريان وبراهمهء هندي و ژاپني كه اديان عمومي و باستاني بودند.

9. ناشناخته ماندن سيماي قهرمانان اسلام:

يكي ديگر از فوائد بررسي زندگي پيشوايان معصوم (عليه السلام) مجهول و ناشناخته ماندن سيماي حقيقي آنان در ميان انبوه ابرهاي متراكم از اوهام و خيالات و تصوير واهي در ميان خود پيروان و شيعيان مي‌باشد.

حقيقت آنست كه ما شناخت كافي ووافي از هيچكدام از پيشوايان معصوم خود

(١٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الجهل (1)

مبارزه خستگي ناپذير بر ضد ظلم و ستم و فساد وجهل و طغيان بوده است. و هيچ نوع تفاوت در اصل هدف باهم نداشته اند هر چند روشها و تاكتيك‌ها و راهها، متنوع و گوناگون بوده است. آنان هميشه بر خلاف جريانهاي طغيان ظلم و شورش ستم بوده و در جبههء امتناع فرمانروا و حاكم بوده اند.

8. ظهور مكاتب گوناگون و مبارزه با آنها:

يكي ديگر از خصوصيات و ويژگيهاي پيشوايان معصوم (عليهم السلام)، مبارزهء آنان با مكتبها و فلسفه‌هاي نوظهور است كه در دوران زندگي آنان به ظهور مي‌پيوست آنان بر اساس محوريت و تمركزي كه در راه ادارهء فكري و ارشادي جامعه داشتند با مدعيان دروغين هدايت و راهنمائي فكري ويرانگر، مبارزه داشته اند كه در عصر آنان مكاتب الحادي زندقه، صوفيگري و تن پروري بوده است كه مستقيما پايه و اساس تعاليم را تهديد به نابودي مي‌نمود.

مسئوليت پيشوايان به عنوان راهنمايان راستين و حقيقي الهي، در مقابله با اين آفات و خطرات بسيار حساس و خطير بوده است آنان با ارائه دليلهاي متقن و راههاي روشن به مبارزه بر ميخاستند و گاهي افرادي از خود شيعيان را به عنوان رهبر و راهنما تحريك مي‌نمودند تا در برابر كژيها و نارسائيها قد علم نمايند. همانند مبارزه با قديمي بودن الفاظ قرآن، يا مبارزه با ظهور مكتب اعتزال واشعري و پذيرفتن رسميت چهار فرقه فقهي و دامن زدن به پرورش اسماعيليه وفطحيه وواقفيه كه در دوران امام صادق (عليه السلام) و امام موسي بن جعفر (عليه السلام) پيش آمد يكي از دهها نمونهء بارز، اين محور مي‌تواند باشد. گذشته از زرتشتيان، صابئيان ونسطوريان وبراهمهء هندي و ژاپني كه اديان عمومي و باستاني بودند.

9. ناشناخته ماندن سيماي قهرمانان اسلام:

يكي ديگر از فوائد بررسي زندگي پيشوايان معصوم (عليه السلام) مجهول و ناشناخته ماندن سيماي حقيقي آنان در ميان انبوه ابرهاي متراكم از اوهام و خيالات و تصوير واهي در ميان خود پيروان و شيعيان مي‌باشد.

حقيقت آنست كه ما شناخت كافي ووافي از هيچكدام از پيشوايان معصوم خود

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الجهل (1)

10 - موضع گيريهاي سياسي و اجتماعي:

نداريم و جز اندكي از مصائب و حوادث زندگي آنان و جز ايام ولادت و شهادت يا رحلت، آن هم بر حسب تقويم رسمي كشورمان، مطالب بيشتري نمي‌دانيم و تازه اين شناخت ناقص هم همراه با تصورات واهي و آميخته با نوعي از قلب حقيقت و شخصيت و تصور نامطلوب از آن بزرگواران مي‌باشد كه هرگز شايستهء مقام آنان نيست و شايد قسمتي از آن معلومات، از سوغاتيهاي برخي از گويندگان و نويسندگان كم اطلاع مي‌باشد كه در اختيار مردم قرار گرفته است به حدي كه گاهي برخي از پيشوايان را سمبل گريه و ندبه وتضرع شناسانده اند نه قهرمانان مبارزه با ظلم و ستم و مردان اراده و تصميم، زاهدان شب، شيران روز، و مبارزان خستگي ناپذير روزگاران.
اينها و دهها عوامل ديگر تربيتي، اجتماعي، سياسي و اعتقادي است كه بحث از سيرهء معصومين (عليه السلام) را لازم و ضروري مي‌نماياند و ما را مكلف به انجام بحث و بررسي آن مي‌نمايد.
موالاتهم فرض، وحبهم هدي * و طاعتهم قربي، وودهم تقوي يا اهل بيت رسول الله حبكم * فرض من الله في القرآن أنزله، كفاكم من عظيم القدر انكم * من لم يصل عليكم لا صلاة له يا شاعر پارسي گو ميسرايد:
طالب راه حق بيا نور هدي زما طلب * نور حقيقت از در عترت مصطفي طلب هست سفينهء نجات، كشتي، و ناخدا خدا * دست بر آن سفينه زن، دامن ناخدا طلب خستهء درد را بگو، هرزه مگرد كو به كو * از بر ما شفا بجو، از در ما، دوا طلب 10. موضع گيريهاي سياسي و اجتماعي:
با توجه به كمبودها و نارسايي‌هايي كه در مورد زندگي اجتماعي و سياسي پيشوايان راستين امت در زبان فارسي وجود دارد مطالبي را كه متفكر بزرگ اسلامي آيت الله شهيد سيد محمد باقر صدر (اعلي الله مقامه الشريف) در اين باره دارند از دائرة المعارف اسلامي شيعه (1) تأليف استاد سيد حسن امين نجل آيت الله سيد محسن امين عاملي مؤلف

١. دائرة المعارف اسلامي شيعه، ج 2، ص 94 - 97.

صفحهمفاتيح البحث: القرآن الكريم (1)، الصّلاة (1)

11 - در مقام استشهاد:

موسوعهء اعيان الشيعه، ترجمه و در اين بخش مورد استفاده و استناد قرار مي‌دهيم، تا حدودي بر غنا و ثروت منابع فارسي خود افزوده باشيم ايشان مي‌فرمايند:
" بسيار شائق بودم كه فرصتي رخ مي‌داد تا در مورد نقش هر كدام از پيشوايان معصوم (عليه السلام) تجزيه و تحليل و بررسي تفصيلي مي‌داشتم يا حداقل در برانگيختن افكار دانشمندان خطوطي را ترسيم مي‌نمودم يا برخي از آثار عمومي و خدمات كلي ائمه را در اختيار جويندگان و شيفتگان آن خاندان قرار مي‌دادم ولي تاكنون چنين فرصتي پيش نيامده است و در اين فرصت كوتاه كه دست داده است تنها مي‌توان به ترسيم كلي و نشان دادن برخي از نشانه‌هاي عمومي از زندگي ائمه اطهار (عليه السلام) پرداخت.
هنگامي به زندگي ائمه خواه به صورت فردي يا به صورت جمعي مي‌نگريم در آن نگرش كلي و عمومي در بادي امر اختلاف در احوال، وتباين در رفتار و تناقض در ادواري كه زندگي كرده اند مشاهده مي‌گردد.
مثلا امام حسن (عليه السلام) با معاويه صلح مي‌كند در حالي كه امام حسين (عليه السلام) با يزيد ميجنگد تا كشته مي‌شود زندگي امام سجاد (عليه السلام) مشحون از دعا و نياز است در صورتي كه زندگي امام باقر (عليه السلام) پر از حديث وفقه و آموزشي و تعليم است.
اما بر اساس تجزيهء جزء و جزء كه بنگريم مي‌توانيم خصلتهاي عمومي و نقش مشتركي را در تمام ائمه پيدا نمائيم كه تمام اين تناقضها و مباينتها از ميان رخت بر مي‌بندد و ميبينيم هر كدام در جلوه‌هاي مختلفي از يك حقيقت و واقعيت واحد مي‌گردند و تنها اختلاف در تعبير بر حسب اختلاف ظروف و شرايط زمان و مكان باقي مي‌ماند. شرايط و ظروفي كه هر كدام از ائمه در آن قرار داشتند و مسائل اسلامي و شيعي كه در آن ظروف، بر هر كدام از ائمه بالخصوص مطرح بود و بر ديگران مطرح نبود بررسي بر اساس نظريه كلي، نتايج پربارتر از بررسي جزئي را دارد چون در آن فرض، روابط اعمال و كردارهاي آنان را در مي‌يابيم مثلا:
11. در مقام استشهاد:
ما در زندگي علي ابن ابيطالب (عليه السلام) مي‌خوانيم كه اصحاب را در مورد خلافت خويش گرد آورد و از آنان در مورد نصوص امامت خود، شهادت طلبيد و تعداد كثيري از آنان در
(۲۰)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام

الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، الشهادة (1)

اين باره شهادت دادند، كه از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) اين موضوع را شنيده اند.
باز در مورد امام حسين (عليه السلام) مي‌خوانيم كه در دوران معاويه باقيمانده از صحابه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از مهاجرين و انصار و تعداد كثيري از تابعين را گرد هم آورده و از آنان مي‌خواهد كه در مورد تصريحات پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) در باره علي (عليه السلام) و اهل بيت (عليه السلام) اطلاعات خود را در ميان نهند.
باز در زندگي امام باقر (عليه السلام) مي‌خوانيم كه او نيز به همان شيوه، قيام مي‌ورزد و تابعان را گرد هم آورده و استشهاد به عمل مي‌آورد ... هنگامي كه زندگي پيشوايان را به صورت مجموعه و كلي، مورد بررسي قرار مي‌دهيم و بين اين كوششها و فعاليتهاي آنان، ارتباط برقرار مي‌سازيم ملاحظه مي‌كنيم كه اين عمليات سه گانه، بر سه نسل توزيع و تقسيم گرديده است پس خود را در برابر يك نقشهء ترسيمي مرتبط به هم در مي‌يابيم كه برخي از آنها تكميل كنندهء برخي ديگر مي‌باشد. و هدف آن، حفظ تواتر نصوص رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در طول نسل‌هاي متعدد و متوالي مي‌باشد تا آنچنان واضح و روشن و علني گردد كه با تمام توطئه‌هاي پنهان سازي و كژسازي، مبارزه و تحدي نمايد به اعتقاد نگارنده وجود مسئوليت مشتركي كه پيشوايان با آن سروكار داشتند تنها فرضيه اي نيست كه از عوامل مجوزهاي تاريخي آن بحث و گفتگو كنيم بلكه آن مسئوليت خود به خود امامت را مطرح مي‌سازد چون امامت و پيشوائي هست كه در تمام اين ادوار مختلف، انعكاس واحدي داشته باشد هر چند رنگ ظاهري آن بر حسب شرايط و موقعيتهاي خود اختلاف يا تنوع داشته باشد و ائمه يك واحد كلا مرتبط به هم را تشكيل مي‌دهند كه هر عضو آن به ديگر عضو، ارتباط دارد و آن عضو ديگري را تكميل مي‌سازد.

12. مسئوليت مشترك:

شايد خيلي نيازمند بحث و بررسي مفصلي نباشيم و با وحدت نظر همگي به سرعت به نوع مسئوليت مشتركي كه همه پيشوايان (عليه السلام) در برنامه ريزي اصول مكتب الهي داشتند رسيده باشيم. چون همگان مي‌دانيم كه رسالت اسلامي، از آن نظر كه يك رسالت اعتقادي و مكتبي و يك رسالت كلي است، برنامه اش اين است كه هميشه خود را از انحراف و كژي محفوظ دارد و هماهنگي مرحله تئوري و عملي را در مقام اجراء در طول

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الشهادة (1)

زمان با هم تحقق بخشيده و تضمين نمايد، از اينرو خداوند متعال امر رهبري را در مرحله آزمايش عملي و روشنگري تشريعي و رهبري سياسي و اجتماعي بر عهدهء تعدادي از ائمه و پيشوايان راستين قرار داده است، از آن نظر كه آنان افراد معتقد و مكتبي هستند و در مرحلهء اعتقادي به عاليترين مراتب آن نائل آمده اند، ولي ما هنگامي كه در مرحلهء عمل مي‌خواهيم نقش مشترك و مسئوليت عمومي ائمه (عليه السلام) را كه با آن ارتباط داشته اند مشخص سازيم عملا مي‌بينيم كه هر كدام از آنان در آن پست زعامت و رهبري، به مرحلهء عمل و فعليت نرسيده اند چون حوادث دردناكي، كه بعد از رحلت جانگداز پيشواي عاليقدر اسلام حضرت محمد بن عبد الله (صلي الله عليه وآله) رخ داد، ائمه اطهار را از آن مسئوليت رهبري و مرحله اجرائي دور ساخت، و مسئوليت تطبيق عملي آنها بر عهدهء افراد ديگري گذاشته شد، از اينرو از مرحله اجرائي برنامه‌هاي رسالت، انحراف فاحشي پديدار گرديد و اين انحراف و فاصله با گذشت زمان و بعد مسافت، شدت پيدا نمود پس به اين ترتيب، هدف ما از مسئوليت مشترك در تاريخ زندگي پيشوايان راستين، تنها آن جنبهء رهبري وقيادت عملي نيست، بلكه مقصود از آن موضع گيريهاي همگاني است كه عموم پيشوايان (عليه السلام) در فرو نشاندن حوادث وحل مشكلات اسلامي بر عهده داشتند مشكلاتي كه از هر طرف، پيرامون برنامه‌هاي رسالت، هر روز به وجود مي‌آمد.

13. نگهبانان مكتب و شريعت:

در اينجا بي مناسبت نيست به يك شايعهء مشهور كه بين مردم جريان دارد اشاره اي كرده باشيم و آن اين است كه اغلب مردم در بارهء پيشوايان عادت يافته اند كه آنان را تنها به عنوان افراد مظلوم و ستمديده معرفي نمايند افرادي كه آنان را از مركز رهبري، و محور زعامت، دور ساخته اند و امت اسلامي هم به اين ترتيب دچار انواع ظلم و محروميت گرديده اند اينان تصور دارند كه نقش ائمه در زندگي شان، نوعا يك نقش منفي است از آن نظر كه از محور سياست و حكومت دور شده اند و احوال آنان شبيه حال فردي است كه مالك خانه اي باشد و آن خانه را از او به زور و غصب، گرفته باشند و اميد او از امكان استرداد خانه به كلي قطع گرديده باشد ... قابل توجه است كه اين نوع تفكر گذشته از آنكه يك تفكر خطا و ناصواب در مورد ائمه (عليه السلام)، به شمار مي‌آيد خود يك نوع ايجاد خطر از

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الغصب (1)

ناحيه عملي آن مي‌باشد چون اين نوع تفكر در نظر انسان، روش منفي را محبوب جلوه گر مي‌سازد حتي از رهبري و زعامت فكري امت هم محروم مي‌سازد از اين رو نگارنده اعتقاد دارد كه از ضرورتهاي اسلامي مهم و قابل عنايت، اثبات عملي خطاي اين نوع تفكر در اذهان است و ضرورت دارد زندگي ائمه را بر اساس يك نظريه كلي مورد بررسي قرار داد در طول خط سير آنان، نقش مشترك فعالي كه در حمايت از رسالت و اعتقاد داشته اند مورد عنايت و توجه قرار گيرد. و بر جنبه اثباتي پيام و رسالت آنان، بيشتر تكيه نموده شود تا جنبه‌هاي منفي و عزلت آنان و به نقش مشترك و فعال آنان در حمايت از رسالت و مكتب، اعتماد و توجه بايد داشت. تا جنبه منفي و سلبي.

قابل توجه است كه پيشوايان معصوم (عليه السلام) علي رغم توطئه اي كه در ارتباط با دور ساختن آنان از محور قدرت و حكومت جريان داشت، در عين حال پيگيري و مراقبت لازم را با استمرار مسئوليت خود در محافظت از رسالت و روش اسلامي وحفظ و نگهداري آن رسالت در رو به روئي با خط انحراف و دور افتادن از مباني و ارزشهاي واقعي آن داشته اند، و در روزگاراني كه سقوط و انشعاب و انحراف به حد علو وفوران خود، رسيده و سپس هر روز شدت مي‌گرفت پيشوايان تدابير لازم و پيش بيني‌هاي مناسب را داشته اند و توانسته اند آن خط انحرافي را خنثي سازند.

امام رضا (عليه السلام) و مأمون باز در نظر بگيريد داستان هجوم وحشتناكي كه به سوي كاخ مأمون در ارتباط با خشمناك بودن امام رضا (عليه السلام) صورت گرفت به حدي كه مأمون چاره اي جز پناه بردن به امام را نداشت امام رضا (عليه السلام) با صراحت بيان كرد: " از خدا دربارهء امت اسلامي تقوي داشته باش. تو امور امت را تباه ساخته اي و امور را به افرادي واگذار نموده اي كه بر خلاف حكم خدا، دستور مي‌دهند ... ". (1)

1. در اينجا بي مناسبت نمي‌بينيم، حديثي را كه فردي از خلف بن حماد از احمد بن عمر حلبي نقل كرده است و مشعر به حالت تنفر و انزجار امام رضا (ع) مي‌باشد از فوائد رجاليه مرحوم بحر العلوم نقل نمائيم: احمد بن عمر حلبي گويد در مني به حضور امام رضا (ع) رسيدم و شكايت نمودم كه ما خانداني بوديم كه مورد غبطه و خوشحالي و نعمت بوديم ولي اكنون همهء اينها از دستمان بيرون رفته است اكنون نيازمند افرادي شده ايم كه آنان خود روزگاري نيازمند ما بودند؟

امام (ع) فرمود: احمد! آيا خوشحال مي‌شوي تو نيز آنچه را كه اين ستمگران دارند داشته باشي در حالي كه روي زمين پر از طلا مال تو باشد؟ گفتم نه اي فرزند رسول خدا! فرمود: پس از همين جا برگرد و هيچكس خوشحال‌تر از تو نيست در صورتي كه تو سرمايه اي داري كه با جهان پر از طلا معامله نمي‌كني؟ آيا بشارت ندهم كه خداوند متعال به وسيله تو وآباء و اجداد تو اين مرحله را ميسر ساخت. (رجال سيد بحر العلوم ج 1، ص 220).

قابل توجه در اين روايت كلمه: " اين ستمگران است " كه مي‌تواند بيانگر مفهوم بس ارزنده اي در موقعيت آن روز امام بوده باشد.

(۲۳)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (5)، أحمد بن عمر (2)، خلف بن حماد (1)

14 - پيشوايان وزمامداران خودسر:

14. پيشوايان و زمامداران خودسر:
ما مي‌توانيم به روابط مثبت و سازندهء ائمه (عليه السلام) از زاويه ديگري نيز بنگريم تا به همان نتيجه‌اي برسيم كه مورد نظر زعامتهاي منحرف با پيشوايان اهل بيت (عليه السلام) در طول خط داشتند اين روابط و مناسبات هميشه بر اساس خوف شديد و ترس دهشتناكي استوار بود كه زعامتها از فعاليت و تلاشهاي ائمه در زندگي اسلامي داشتند گاهي اين ترس وحشت تا مرحله رعب و هراس نيز مي‌رسيد نتيجهء آن شيوهء هراس آميز، ايجاد حصار و ممنوعيت شديد به امام وقت منجر مي‌گرديد يا به مراقبت و كنترل شديد مي‌انجاميد سپس نوبت به مرحلهء توطئه و سوء قصد به جان آنان مي‌انجاميد و رهبري منحرف از نظر عدم كفايت لازم، نمي‌توانست جلو آن را سد كند و پيشوايان به حل آن اقدام مي‌ورزيدند و در حفظ و نگهداري امت از خطر سقوط اقدام مي‌كردند در يك كلام مختصر بايد گفت: پيشوايان معصوم (عليه السلام) همواره از آن معيار اعتقادي و از آن محور رسالتي خويش، مدافعه و پاسداري داشتند و دائم مراقب بودند كه هرگز آن معيار اساسي و محور اعتقادي و مكتبي به درجه اي از سقوط نرسد كه خطري نسبت به اسلام و مسلمانان ايجاد نمايد.
با توجه به اين مراقبت و پاسداري است كه نمودار كامل آن بيش از هر مورد، در مرحله كنترل حكام از انحراف جلوه گر مي‌شود چون اعمال و كارهاي حكومت حساس و كليدي است و مي‌تواند سر منشأ دهها آثار انحرافي ديگري شود، آنان در آگاه سازي زعامت منحرف وحفظ و رعايت آن از سقوط در اعوجاج و انحراف تلاش داشتند كه گاهي فعاليت آنان به صورت برخورد مسلح با تحميل مصائب و شدائد در راه كشف ضعف و نارسائي حكومت موجود، متبلور مي‌گردد آنچنان كه امام حسين (عليه السلام) با يزيد رفتار نمود و گاهي
(٢٤)
صفحه‌مفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الخوف (1)
اين مراقبت و پاسداري از كيان اسلام، در رو به روئي و مواجهه با مشكلات و رويدادهائي است كه كيان و موجوديت و كرامت دولت اسلامي را در انظار بيگانگان تهديد مي‌نمود، تجسم و مصداق پيدا مي‌كند، و گاهي نيز كه زعامتهاي منحرف از حل مشكل عاجز و ناتوان مي‌ماندند و عجز و ناتواني آنان به حساب اسلام و مكتب گذاشته مي‌شد جلوه گر همانند موردي كه نامهء امپراطور روم نسبت به عبد الملك بن مروان بوجود آورده

بود و امام زين العابدين (عليه السلام) اين خلاء را پر كردند (1) و اين مشكل را به صورتي كه اعتبار و آبروي دولت اسلامي را در خارج حفظ كند انجام دادند و باز در مورد ديگري امام محمد باقر (عليه السلام) پاسخ مثبت دادند، مصداق پيدا مي‌كند كه توانست استقلال نقدينگي كشور اسلام را در برابر تهديد خارجي كفر، حفظ نمايد باز در اين رديف مواردي وجود دارد كه در جاي جاي خود مطرح شده است نقش مثبت و حضور ائمه (عليه السلام) در تمام برخوردهاي اصولي و اساسي كفر و اسلام كه دائما رو به تزايد بود ظهور و تجلي پيدا مي‌كند هرگاه كه زعامتها و رهبريهاي منحرف، با آنها مواجه و رو به رو مي‌گشتند آنان با اراده‌ء محكم و خلل ناپذير خود، با آن مشكلات روبرو مي‌شدند اين برخوردها و معارضه‌ها هر چند نموداري جلوه منفي به جاي مثبت است ولي معارضه و برخورد هر چند به صورت و رنگ منفي باشد خود يك عمل مثبت و سازنده بزرگ در حمايت از كيان اسلامي و مراقبت از ارزشها و اعتبارهاي آن به شمار مي‌رود، چون انحراف زعامتهاي موجود و حاكم، چهره‌ء اسلام، و رسالت آن را مشوش ميساخت پس به رهبران واقعي امت از خاندان رسالت (صلي الله عليه وآله) ضرورت داشت كه چهره‌ء اسلام را پاك و منور و پاكيزه تر سازند، و سيماي نوراني آن را نوراني تر نشان دهند، و هميشه به صورت عملي بين رسالت واقعي اسلام، و حكومت موجود تفاوتهايي را نشان دهند به اين ترتيب اسلام را از سطح نظري بودن، به سلامت از انحراف بيرون آورند هر چند از نظر آثار عملي و اجراء (در اثر حكومتهاي موجود) مشوش

1. داستان طرح نقشه و طرح پارچه هائي كه شعار: أب - إبن - و روح القدس داشت و از روم، وارد كشور اسلامي مي‌شد و باز موضوع ضرب سكه كه در روم صورت مي‌گرفت و بنا داشتند كلمات اهانت آميز نسبت به رسول خدا را در آنها به كار گيرند وعبد الملك از امام سجاد (ع) راهنمائي خواست در فصول آتي آمده است مي‌توان به كتاب امام محمد باقر (ع) از اين سري منشورات مراجعه كنيد.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الضرب (1)

و مضطرب گردد. در اين مورد مي‌توان نمونه‌ء جزئي را ذكر نمود كه مي‌تواند نشانگر تلاشها و كوششهائي از پيشوايان معصوم (عليه السلام) بوده باشد كه در راه وصول به اين حد از مراقبت صورت گرفته است. در نظر بگيريد كه امام موسي بن جعفر (عليه السلام) يك فرد زنداني است و طول اقامت در زندان صحت و سلامت او را تهديد به فناء كرده است و جسم او ناتوان و نحيف شده است به حدي كه وقتي به سجده‌ء پروردگار سر مي‌نهد همانند جامه اي كه روي زمين افكنده شده باشد، مجسم مي‌گردد به او مي‌گويند: " خليفه از تو معذبرت مي‌طلبد مشروط بر آنكه به زيارت او بشتابي و از او معذرت به طلبي و رضايت او را جلب كني "، امام بزرگوار با شموخ و عظمت روحي خاصي كه دارد با كمال صراحت جواب منفي مي‌دهد و متحمل چنين مرارت و تلخي زندان مي‌گردد ولي هرگز تسليم زور نمي‌شود همه‌ء اين مرارتها و ناملايمات تنها براي يك هدف است و آن اين است كه هرگز رهبري منحرف به مقصود خود نائل نشود و به اين امر توفيق پيدا نكند كه حقايق را، وارونه جلوه دهد ". (1)

15. تحكيم عقائد:

و از سوي ديگر نقش مثبت و سازنده ائمه اطهار در تحكيم بخشيدن به عقائد و شخصيت مكتبي و فكري امت، و پايداري و استقامت آنان در برابر امواج فكري و اعتقادي مخالف از ديگر سو، با علم فراوان و دانش فراگيري كه داشته اند و آنان را توانا بر احساس اين حركتها و بررسي اين فعاليتها و نقشه كشي بر رفع و از ميان بردن اين توطئه‌ها نموده است ما مي‌توانيم اهتمام بليغ امام حسن عسكري (عليه السلام) را (در صورتي كه او در مدينه به سر مي‌برد) در مورد رفع شبهات فيلسوف معروف " كندي " كه ساكن عراق بود در پيرامون متناقضات قرآن توجيه و تحليل نمائيم. (2)

1. كاري كه خود شهيد صدر نويسنده مقاله در برابر دژخيمان عفلقي انجام دادند و در ارائه حركتهاي فكري و مكتبي نياكان و اجداد طاهرين (ع) خويش هرگز تسليم زور نگشته از اسلام و مباني آن دفاع كردند و مبناي فكري " شيوعيت كفر وإلحاد است " در هر شرايطي مطرح ساختند و در اين راه جان خويش را نيز فدا نمودند درود بر او و همرزمان او به ويژه خواهر قهرمانش بانو بنت الهدي صدر باد!

2. اسحاق كندي كه از فلاسفه عرب به شمار مي‌رود كتابي در مورد تناقضات قرآن نوشته بود روزي يكي از شاگردان او به حضور امام رسيده بود امام فرمود آيا در ميان شما مرد رشيدي نيست كه گفته‌هاي استادتان

را رد كند؟ او در پاسخ گفت: همگي از شاگردان او هستيم و از ما ساخته نيست كه به استاد اعتراض نمائيم: امام فرمود اگر مطالبي به شما تلقين شود ميتوانيد آن را نفي كنيد گفت آري. امام (ع) فرمود: وقتي به حضور استاد رسيدي با او با گرمي و محبت رفتار نما و سعي كن با او با الفت و انس رفتار نمائي سپس شبهه خود را مطرح ساز و بگو: آيا گوينده قرآن مي‌تواند از گفتار خود غير آن معاني را كه شما حدس مي‌زنيد اراده كرده باشد؟ او به شما پاسخ خواهد داد آري پس به او بگو تو چه مي‌داني شايد گوينده قرآن خلاف آن را اراده كرده است ...
(٢٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، دولة العراق (1)، الشهادة (1)

16. ارتباط امام و امت:
يكي ديگر از موارد مثبت، و سازنده بودن ائمه اطهار (عليه السلام) وجود رابطهء محكم و ناگسستني با امت خويش مي‌باشد و زندگي پيشوايان معصوم (عليه السلام) پر از اين شواهد و قرائن است كه مي‌رساند آنان دائما با جماهير امت خويش، ارتباط مستقيم داشته اند، زعامت و رهبري امام تنها به عنوان فردي از خاندان " اهل بيت " به صورت تصادف يا بر اساس مجرد انتساب به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نبود (چون چه بسيار افرادي كه به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) انتساب دارند) بلكه بر اساس داد و ستد فكري و بر اساس نقش مثبت و ايجابي بود كه امام همواره در ارتباط با امت و در ممارست با او داشت (علي رغم آن همه دور افتادنها و كنار زده شدن‌ها كه از ناحيه محور حكومت و قدرت ظاهري داشتند) چون بسيار طبيعي است كه امت به سادگي و آساني و مفت و رايگان، زعامت و قيادت امر را در اختيار هر كسي قرار نمي‌دهد و هيچ فردي نمي‌تواند بدون بخشش يا اعطاء لازم و بدون امتياز خاص در قلوب جا باز كند و يا دردي را كه اميدي به حل مشكلات آن توسط آن پناهندگان وجود نداشته باشد، به سراغ او بروند.
اين ارتباط و زعامت گسترده در نتيجه نقش مثبت و سازنده ائمه اطهار (عليه السلام) در زندگي امت است كه از شخصيت علي (عليه السلام) يك نمونه زنده و الگوي عالي در برابر ديگر انقلابيون مجسم مي‌سازد كه پس از غائله كشتن عثمان به سراغ او مي‌روند و همين ارتباط و علاقه در ديگر ائمه (عليه السلام) با امتها و مردم خود وجود داشته است كه امت آنان را نمونه عالي و الگوي كامل رهبري مي‌ديدند و به سراغ آنان مي‌رفتند. نگاهي به زندگي امام موسي بن جعفر (عليه السلام) بيافكنيد او از چه پايگاه و با چه پشتوانه معنوي با صراحت كامل در برابر هارون

(۲۷)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإختيار، الخيار (1)

رشيد ستمگر مي‌گويد: " تو امام بدنها هستي ولي من امام دلها وقلوب هستم ". (1) نگاهي به زندگي امام جعفر صادق (عليه السلام) بيافكنيد جائي كه عبد الله بن حسن (يكي از عموهايش) مي‌خواهد براي فرزندش محمد از مردم بيعت بگيرد به حضور امام ميشتابد و به او عرض مي‌كند: " بدان! حضرتعالي اگر درخواست مرا بپذيري و به من جواب مساعد بدهي هيچ كدام از اصحاب و ياران تو تخلف نمي‌ورزند و دو نفر از قريش جنبش و ناآرامي نشان نمي‌دهند " با اين جمله كوتاه ميتوانيد نحوهء اعتماد و ارتباط امت را با زعامت و قيادت ائمه (عليه السلام) و اهل بيت رسالت (عليه السلام) دريابيد و اين امر محصول تلاشهاي مثبت و سازنده آنان در حمايت از رسالت و مصالح امت بود نه در اثر منفي بافي و عزلت از مردم و تنهائي ...

قصيدهء فرزدق باز شما ميتوانيد نقش مثبت و سازندهء ارتباط امام و امت را از آن قصيده مشهوري كه فرزدق در باره امام علي بن الحسين (عليه السلام) سروده اند دريابيد جائي كه هيبت حكومت وجلالت مقام ظاهري خلافت، نتوانست راه را از ميان انبوه انسانهاي متراكم بر هشام بازگشايد.

همهء اين توطئه‌ها و نقشه‌ها از آنرو بوده است كه ائمه (عليه السلام) نقش فعال و مثبتي در زندگي داشته اند و اين تصميم گيريهاي حاد از روي تصادف يا تنها از روي انتقام از گذشته‌ها نبود بلكه در اثر اعمال مثبت روز و فعاليتهاي سازنده آنان بود. اگر فعاليت و نشاط مثبت نبود پس اين همه قتل و كشتار و تبعيد و زندان ونفي بلد و جلب و احضار براي چه بود؟

آيا حكومت را قبضه مي‌كردند؟

در اينجا سئوالي باقي مي‌ماند و آن سؤال اين است:

گاهي به ذهن خطور مي‌كند آيا نقش مثبت و فعال ائمه در سطح عمل و قبضه كردن قدرت موجود بود يا تنها محدود به حمايت از مكتب و پاسداري از مصالح امت بود و تنها هدف آنان حفظ و حمايت امت از سقوط و پيمودن راه انحراف بود؟

1. تفصيل اين داستان را ميتوانيد در كتاب امام موسي بن جعفر (ع) قهرمان اراده و تصميم تأليف نگارنده از سري همين انتشارات مطالعه فرمائيد.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الشاعر الفرزدق (2)، القتل (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)

رشيد ستمگر مي‌گويد: " تو امام بدنها هستي ولي من امام دلها وقلوب هستم ". (1) نگاهي به زندگي امام جعفر صادق (عليه السلام) بيافكنيد جائي كه عبد الله بن حسن (يكي از عموهايش) مي‌خواهد براي فرزندش محمد از مردم بيعت بگيرد به حضور امام ميشتابد و به او عرض مي‌كند: " بدان! حضرتعالي اگر درخواست مرا بپذيري و به من جواب مساعد بدهي هيچ كدام از اصحاب و ياران تو تخلف نمي‌ورزند و دو نفر از قريش جنبش و ناآرامي نشان نمي‌دهند " با اين جمله كوتاه ميتوانيد نحوهء اعتماد و ارتباط امت را با زعامت و قيادت ائمه (عليه السلام) و اهل بيت رسالت (عليه السلام) دريابيد و اين امر محصول تلاشهاي مثبت و سازنده آنان در حمايت از رسالت و مصالح امت بود نه در اثر منفي بافي و عزلت از مردم و تنهائي ...

قصيدهء فرزدق باز شما ميتوانيد نقش مثبت و سازندهء ارتباط امام و امت را از آن قصيده مشهوري كه فرزدق در باره امام علي بن الحسين (عليه السلام) سروده اند دريابيد جائي كه هيبت حكومت وجلالت مقام ظاهري خلافت، نتوانست راه را از ميان انبوه انسانهاي متراكم بر هشام بازگشايد.

همهء اين توطئه‌ها و نقشه‌ها از آنرو بوده است كه ائمه (عليه السلام) نقش فعال و مثبتي در زندگي داشته اند و اين تصميم گيريهاي حاد از روي تصادف يا تنها از روي انتقام از گذشته‌ها نبود بلكه در اثر اعمال مثبت روز و فعاليتهاي سازنده آنان بود. اگر فعاليت و نشاط مثبت نبود پس اين همه قتل و كشتار و تبعيد و زندان ونفي بلد و جلب و احضار براي چه بود؟

آيا حكومت را قبضه مي‌كردند؟

در اينجا سئوالي باقي مي‌ماند و آن سؤال اين است:

گاهي به ذهن خطور مي‌كند آيا نقش مثبت و فعال ائمه در سطح عمل و قبضه كردن قدرت موجود بود يا تنها محدود به حمايت از مكتب و پاسداري از مصالح امت بود و تنها هدف آنان حفظ و حمايت امت از سقوط و پيمودن راه انحراف بود؟

1. تفصيل اين داستان را ميتوانيد در كتاب امام موسي بن جعفر (ع) قهرمان اراده و تصميم تأليف نگارنده از سري همين انتشارات مطالعه فرمائيد.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الشاعر الفرزدق (2)، القتل (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)

پاسخ:
جواب از اين سؤال نيازمند چگونگي آن و بررسي كامل در حديث و تاريخ است و اكنون در اين فرصت كوتاه، نمي‌توان پاسخ اساسي به آن گفت ولي به صورت اختصار اين گونه بايد جواب گفت: " پيشوايان معصوم قيام به شمشير و قبضه كردن قدرت را به صورت موقت و زودگذر، بدون داشتن پشتوانهء اعتقادي و تربيتي و فرهنگي لازم و كافي ندانسته و به مصلحت نمي‌ديدند چون اقامهء حكومت و تثبيت آن تنها متوقف به حمله نظامي نيست، بلكه پيش از حملهء نظامي، نيازمند يك آماده سازي بستر عقيدتي و مكتبي است تا افرادي را كه ايمان لازم و ثابت و آگاهي كامل به اهداف بزرگ خويش دارند و برنامه ريزي و نقشه خود را در زمينه حكومت تثبيت نموده اند، آماده سازند تا آنچه را به دست مي‌آورند حراست و پاسداري نمايند و بر اين اساس بود كه علي بن ابي طالب (عليه السلام) هنگامي حكومت را به دست گرفت كه وجود چنين سپاه عقيدتي و مكتبي از مهاجرين و انصار و تابعين از اصحاب او، حضور ووجود داشتند.
17. رعايت حال شيعه:
نقش مثبت و مسئوليت عمومي را كه ائمه اطهار (عليه السلام) در قبال امت داشتند شناختيم و آن، ايستادگي در برابر انحراف و كژ روي وحفظ و نگهداري آن محور معياري و الگوئي اسلام از خطر سقوط به صفر و انحطاط و پستي بود ولي اين امر بخشي از مسئوليت و نقش وآثار آنان را نشان مي‌دهد نه همهء آن را در اينجا جنبه ديگر و مسئوليت مهم ديگري نيز وجود دارد و آن جنبه اشراف و نظارت بر امور شيعه و پيروان خويش است از آن نظر كه جمعيتي هستند در ارتباط با امام و ايجاد نقشه و طراحي در رفتار و سلوك آنان و حمايت و پاسداري از هستي و كيان و ايجاد رشد و كمال در فرهنگ و درك آنان و كمك رساني به شيعه با تمام شيوه هائي كه مي‌تواند در ترقي و پيشرفت آنان، تأثيري داشته باشد، در حدي كه آنان را به هم سطح نياز جامعه اسلامي پيش برده و به يك مرحله از سپاه عقيدتي و مكتبي برساند كه پيشگام و پيشرو در تمام امور گردند.
ما شواهد فراواني در اين باره از زندگي ائمه اطهار (عليه السلام) را داريم كه نشانگر فعاليت وسيع و دامنه دار آنان در ارتباط با رعايت حال شيعيان مؤمن و مخلص و مرتبط با آنان مي‌باشد و گاهي اشراف و توجه به

17 - رعايت حال شيعه:

پاسخ:
جواب از اين سؤال نيازمند چگونگي آن و بررسي كامل در حديث و تاريخ است و اكنون در اين فرصت كوتاه، نمي‌توان پاسخ اساسي به آن گفت ولي به صورت اختصار اين گونه بايد جواب گفت: " پيشوايان معصوم قيام به شمشير و قبضه كردن قدرت را به صورت موقت و زودگذر، بدون داشتن پشتوانهء اعتقادي و تربيتي و فرهنگي لازم و كافي ندانسته و به مصلحت نمي‌ديدند چون اقامهء حكومت و تثبيت آن تنها متوقف به حمله نظامي نيست، بلكه پيش از حملهء نظامي، نيازمند يك آماده سازي بستر عقيدتي و مكتبي است تا افرادي را كه ايمان لازم و ثابت و آگاهي كامل به اهداف بزرگ خويش دارند و برنامه ريزي و نقشه خود را در زمينه حكومت تثبيت نموده اند، آماده سازند تا آنچه را به دست مي‌آورند حراست و پاسداري نمايند و بر اين اساس بود كه علي بن ابي طالب (عليه السلام) هنگامي حكومت را به دست گرفت كه وجود چنين سپاه عقيدتي و مكتبي از مهاجرين و انصار و تابعين از اصحاب او، حضور ووجود داشتند.
17. رعايت حال شيعه:
نقش مثبت و مسئوليت عمومي را كه ائمه اطهار (عليه السلام) در قبال امت داشتند شناختيم و آن، ايستادگي در برابر انحراف و كژ روي وحفظ و نگهداري آن محور معياري و الگوئي اسلام از خطر سقوط به صفر و انحطاط و پستي بود ولي اين امر بخشي از مسئوليت و نقش وآثار آنان را نشان مي‌دهد نه همهء آن را در اينجا جنبه ديگر و مسئوليت مهم ديگري نيز وجود دارد و آن جنبه اشراف و نظارت بر امور شيعه و پيروان خويش است از آن نظر كه جمعيتي هستند در ارتباط با امام و ايجاد نقشه و طراحي در رفتار و سلوك آنان و حمايت و پاسداري از هستي و كيان و ايجاد رشد و كمال در فرهنگ و درك آنان و كمك رساني به شيعه با تمام شيوه هائي كه مي‌تواند در ترقي و پيشرفت آنان، تأثيري داشته باشد، در حدي كه آنان را به هم سطح نياز جامعه اسلامي پيش برده و به يك مرحله از سپاه عقيدتي و مكتبي برساند كه پيشگام و پيشرو در تمام امور گردند. ما شواهد فراواني در اين باره از زندگي ائمه اطهار (عليه السلام) را داريم كه نشانگر فعاليت وسيع و دامنه دار آنان در ارتباط با رعايت حال شيعيان مؤمن و مخلص و مرتبط با آنان مي‌باشد و گاهي اشراف و توجه به

حال آنان، به مرتبه اي مي‌رسيد كه راهكارهايي نيز براي حل اختلافات موجود بين آنان تنظيم مي‌گرديد و اموالي در اين باره پيش بيني و كنار گذاشته مي‌شد آنچنان كه معلي بن خنيس از امام جعفر صادق (عليه السلام) نقل مي‌كند اموالي را براي حل اختلافات شيعيان و دوستداران مكتب اهل بيت (عليه السلام) اختصاص داده بودند كه منحصرا در آن مورد صرف مي‌گشت. پس بر اين اساس ما مي‌توانيم تعدادي از نصوص و احاديث ائمه و پيشوايان معصوم (عليه السلام)، را بشناسيم از آن نظر كه شيوه هائي را به افراد ياد مي‌دادند كه بر سلوك و رفتار آنان اشراف و نظر داشتند و گاهي اسلوبها و شيوه‌ها با توجه به مقتضيات و شرايط زمان و مكان و با توجه به دگرگوني شرائط و شيوه‌هاي زندگي شيعيان، تفاوت مي‌كرد ولي در هر صورت اشراف و جانبداري از شيعيان از آن نظر كه گروه مؤمن به امام (عليه السلام) بودند صورت مي‌پذيرفت ". (1) از ديدگاه آيات قرآني ضرورت توجه به سيره و روش اهل بيت اطهار (عليه السلام) ايجاب مي‌كند كه از ديدگاه قرآني و روايات اسلامي هم نظري بيافكنيم بسيار روشن است كه ما از ميان دهها آيه و صدها حديث و روايت به دو مورد از آيات و دو مورد از روايات اشاره مي‌نمائيم علاوه بر آن تنها آيه اي كه در مورد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شرف نزول يافته است (ولكم في رسول الله اسوة حسنة) بهترين شاهد و گواه ما مي‌باشد.
1. آيه ولايت: (انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون) (2) قرآن مجيد در طي اين آيه شريفه بيان مي‌دارد كه ولي امر و صاحب اختيار شما فقط خدا و رسول و مؤمنان هستند كه نماز مي‌خوانند و در حال ركوع صدقه و زكات مي‌پردازند. مفسرين اهل سنت و شيعه اتفاق نظر دارند كه آيهء فوق در شأن علي بن ابي طالب (عليه السلام) نازل شده است ابو ذر غفاري راستگو و درست لهجه ترين اصحاب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌گويد: " روزي نماز را با پيامبر (صلي الله عليه وآله) خوانديم وسائلي از مردم تقاضاي

١. دائرة المعارف الاسلاميه الشيعية، تأليف سيدحسن الأمين، ج 1، ص 94 - 97، مقاله آية الله العظمي شهيد سيد صدر، صدرالشهداء المعاصرين (ره).
2. سوره مائده، آيهء 55.

بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الشهادة (2)، الإختيار، الخيار (1)، الصّلاة (1)

كمك نمود ولي كسي چيزي به او نداد او دستش را به آسمان بلند نمود و گفت خدايا شاهد باش! در مسجد پيامبر (صلي الله عليه وآله) كسي به من چيزي نداد علي بن ابي طالب (عليه السلام) در حال ركوع بود با انگشتش به سائل اشاره نمود تا انگشتر را از دست آن حضرت گرفت و رفت، پيامبر (صلي الله عليه وآله) كه جريان را مشاهده فرمود سرش را به جانب آسمان بلند نمود و عرض نمود خدايا! برادرم موسي به تو گفت: خدايا شرح صدري به من عطا كن و كارهايم را آسان گردان و زبان گويائي به من بده تا سخنانم را بفهمند و برادرم را و زير و كمك من قرار ده پس وحي نازل گرديد كه ما بازوي تو را به واسطه برادرت محكم مي‌گردانيم و نفوذ و تسلطي به شما عطا خواهيم نمود. خدايا من هم پيامبر تو هستم شرح صدري برايم عطا كن و كارهايم را آسان گردان، علي را وزير و كمك و پشتيبانم قرار ده! " ابو ذر مي‌افزايد هنوز سخن پيامبر تمام نشده بود كه آيه فوق نازل شد. (1) اين حديث با اندك تفاوت در الدر المنثور ج 2 ص 293 نيز نقل شده است بحراني در كتاب الدر المنثور غاية المرام ص 104، 24 حديث از كتابهاي عامه و 19 حديث از كتابهاي اماميه در شأن نزول آيه نقل كرده است.
2. آيه اكمال: (اليوم اكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي، ورضيت لكم الأسلام دينا) (2) كفار امروز از برچيده شدن اسلام نا اميد شدند پس شما از آنان نهراسيد ولي از من بترسيد امروز دين شما را بر شما كامل و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را براي شما دين وآئين برگزيدم. اين آيه دلالت دارد كه كفار انتظار روزي را مي‌كشيدند كه دستگاه اسلام برچيده شود ولي خداوند متعال با انجام امر ولايت و ابلاغ خلافت علي (عليه السلام) كه ضامن بقاي اسلام و گسترش آن مي‌باشد آنان را مأيوس نمود.
از ديدگاه روايات و احاديث احاديث فراواني در لزوم پيروي از سنت و سيره وجود دارد از بين احاديث غدير سفينه ثقلين، حديث طير، حديث دعوت، تنها به حديث سفينة وثقلين بسنده مي‌كنيم.
1. طبري، ص 16، چاپ 1356 قاهره.
2 مائده آيه 6.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، آية الإكمال (2)، السجود (1)، السفينة (1)

1 - حديث سفينه:

1. حديث سفينه:
ابن عباس مي‌گويد: " پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: مثل اهل بيت من، همانند كشتي نوح است كه هر كس در آن آمد و سوار شد نجات يافت و هركس تخلف نمود غرق شد ". (1) 2. حديث ثقلين:
كه تفصيل آن در صفحه 15 همين پيشگفتار گذشت. كه پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) " قرآن مجيد وعترت طاهره " را مورد سفارش و توصيهء اكيد قرار داده اند.
از ديدگاه شعر و ادبيات پيشوايان معصوم در شعر و ادب فارسي و عربي مورد توجه و علاقهء سخت اديبان و شاعران قرار گرفته اند مديحه‌ها و غزلها و مراثي بلند و ارزشمندي در مورد سيره و سنت و احوال وآثار آنان ايراد نموده اند كه برخي از آنها در نوع خود بي نظير و ماندگار مي‌باشد كه از باب نمونه و نشان دادن مشتي از اين شاهكارها وآثار بلند ادبي مي‌توان در ادب فارسي به 12 بند محتشم كاشاني و ترجيع آية الله شيخ محمد حسين غروي كمپاني، و اشعار و سرودهاي شاعر معاصر استاد محمد حسين شهريار صاحب اشعار " علي اي هماي رحمت تو چه آيتي خدا را - كه به ما سوي فكندي همه سايه‌ها را ... " و در ادبيات عرب به مجموعه نفيس و گرانمايه " الغدير في الادب والسنة والحديث " در 11 جلد تأليف علامه بزرگوار آيت حق، حجة الاسلام والمسلمين و زبان گوياي تشيع حضرت شيخ عبد الحسين احمد اميني رحمت و رضوان خدا بر او باد! مراجعه نمود كه به بهانه حديث غدير، صدها نمونه از شعراي متعهد ومبارز را در طول 15 قرن اسلامي در مورد علي (عليه السلام) و ائمه معصومين (عليه السلام) آورده است كه خود كتاب نيز، يك اثر ادبي و شاهكار هنري ماندگاري است ما به عنوان تيمن وتبرك اشعار مرحوم سيد صفي الدين حلي را كه در مورد اهل بيت (عليه السلام) سروده‌اند در ذيل مي‌آوريم تا حسن ختامي داشته باشد.
اديب و شاعر بزرگ سده هشتم هجري شيخ صفي الدين حلي (قدس سره) (677 - 752 ه‍) از

١. ذخائر العقبي، ص 20، الصواعق المحرقه، تأليف ابن حجر عسقلاني، چاپ قاهره، ص 150 و 840 تاريخ الخلفاء، تأليف سيوطي، ص 307، نور الابصار شبلنجي، چاپ مصر، ص 114، بحراني در غاية المرام ص 237، با يازده طريق از عامه و هفت واسطه از خاصه، نقل نموده است.

السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، الحج (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، كتاب ذخائر العقبي (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)

1. حديث سفينه:
ابن عباس مي‌گويد: " پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: مثل اهل بيت من، همانند كشتي نوح است كه هر كس در آن آمد و سوار شد نجات يافت و هركس تخلف نمود غرق شد ". (1) 2. حديث ثقلين:
كه تفصيل آن در صفحه 15 همين پيشگفتار گذشت. كه پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) " قرآن مجيد وعترت طاهره " را مورد سفارش و توصيهء اكيد قرار داده اند.
از ديدگاه شعر و ادبيات پيشوايان معصوم در شعر و ادب فارسي و عربي مورد توجه و علاقهء سخت اديبان و شاعران قرار گرفته اند مديحه‌ها و غزلها و مراثي بلند و ارزشمندي در مورد سيره و سنت و احوال وآثار آنان ايراد نموده اند كه برخي از آنها در نوع خود بي نظير و ماندگار مي‌باشد كه از باب نمونه و نشان دادن مشتي از اين شاهكارها وآثار بلند ادبي مي‌توان در ادب فارسي به 12 بند محتشم كاشاني و ترجيع آية الله شيخ محمد حسين غروي كمپاني، و اشعار و سرودهاي شاعر معاصر استاد محمد حسين شهريار صاحب اشعار " علي اي هماي رحمت تو چه آيتي خدا را - كه به ما سوي فكندي همه سايه‌ها را ... " و در ادبيات عرب به مجموعه نفيس و گرانمايه " الغدير في الادب والسنة والحديث " در 11 جلد تأليف علامه بزرگوار آيت حق، حجة الاسلام والمسلمين و زبان گوياي تشيع حضرت شيخ عبد الحسين احمد اميني رحمت و رضوان خدا بر او باد! مراجعه نمود كه به بهانه حديث غدير، صدها نمونه از شعراي متعهد ومبارز را در طول 15 قرن اسلامي در مورد علي (عليه السلام) و ائمه معصومين (عليه السلام) آورده است كه خود كتاب نيز، يك اثر ادبي و شاهكار هنري ماندگاري است ما به عنوان تيمن وتبرك اشعار مرحوم سيد صفي الدين حلي را كه در مورد اهل بيت (عليه السلام) سروده‌اند در ذيل مي‌آوريم تا حسن ختامي داشته باشد.
اديب و شاعر بزرگ سده هشتم هجري شيخ صفي الدين حلي (قدس سره) (677 - 752 ه) از

١. ذخائر العقبي، ص 20، الصواعق المحرقه، تأليف ابن حجر عسقلاني، چاپ قاهره، ص 150 و 840 تاريخ الخلفاء، تأليف سيوطي، ص 307، نور الابصار شبلنجي، چاپ مصر، ص 114، بحراني در غاية المرام ص 237، با يازده طريق از عامه و هفت واسطه از خاصه، نقل نموده است.

السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، الحج (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، كتاب ذخائر العقبي (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)

1. حديث سفينه:
ابن عباس مي‌گويد: " پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: مثل اهل بيت من، همانند كشتي نوح است كه هر كس در آن آمد و سوار شد نجات يافت و هركس تخلف نمود غرق شد ". (1) 2. حديث ثقلين:
كه تفصيل آن در صفحه 15 همين پيشگفتار گذشت. كه پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) " قرآن مجيد وعترت طاهره " را مورد سفارش و توصيهٔ اكيد قرار داده اند.
از ديدگاه شعر و ادبيات پيشوايان معصوم در شعر و ادب فارسي و عربي مورد توجه و علاقهٔ سخت اديبان و شاعران قرار گرفته اند مديحه‌ها و غزلها و مراثي بلند و ارزشمندي در مورد سيره و سنت و احوال وآثار آنان ايراد نموده اند كه برخي از آنها در نوع خود بي نظير و ماندگار مي‌باشد كه از باب نمونه و نشان دادن مشتي از اين شاهكارها وآثار بلند ادبي مي‌توان در ادب فارسي به 12 بند محتشم كاشاني و ترجيع آية الله شيخ محمد حسين غروي كمپاني، و اشعار و سرودهاي شاعر معاصر استاد محمد حسين شهريار صاحب اشعار " علي اي هماي رحمت تو چه آيتي خدا را - كه به ما سوي فكندي همه سايه‌ها را ... " و در ادبيات عرب به مجموعه نفيس و گرانمايه " الغدير في الادب والسنة والحديث " در 11 جلد تأليف علامه بزرگوار آيت حق، حجة الاسلام والمسلمين و زبان گوياي تشيع حضرت شيخ عبد الحسين احمد اميني رحمت و رضوان خدا بر او باد! مراجعه نمود كه به بهانه حديث غدير، صدها نمونه از شعراي متعهد ومبارز را در طول 15 قرن اسلامي در مورد علي (عليه السلام) و ائمه معصومين (عليه السلام) آورده است كه خود كتاب نيز، يك اثر ادبي و شاهكار هنري ماندگاري است ما به عنوان تيمن وتبرك اشعار مرحوم سيد صفي الدين حلي را كه در مورد اهل بيت (عليه السلام) سروده‌اند در ذيل مي‌آوريم تا حسن ختامي داشته باشد.
اديب و شاعر بزرگ سده هشتم هجري شيخ صفي الدين حلي (قدس سره) (677 - 752 ه) از

١. ذخائر العقبي، ص 20، الصواعق المحرقه، تأليف ابن حجر عسقلاني، چاپ قاهره، ص 150 و 840 تاريخ الخلفاء، تأليف سيوطي، ص 307، نور الابصار شبلنجي، چاپ مصر، ص 114، بحراني در غاية المرام ص 237، با يازده طريق از عامه و هفت واسطه از خاصه، نقل نموده است.

السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، الحج (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، كتاب ذخائر العقبي (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)
شاگردان علامه حلي (م 726 ه) در ساختن قصائد بديعيه، گامهاي استواري برداشته است او كه در رديف اول شاعران لغت عرب، جا دارد و گفته اند شعر او از نسيم، لطيف تر، و از چهرهء زيبارويان پر طراوت تر، است. (1) قصيده بديعيه او در نعت و مدح رسول خدا از 140 كتاب مايه گرفته است و شرحهائي بر آن بديعيه نگاشته اند كه بنا به تصريح مرحوم مدرس صاحب " ريحانة الادب " سيد عليخان مدني نيز شرحي بر آن نگاشته اند (2) او جز مدائح نبوي به مدائح علوي نيز پرداخته است و در ثناي علي (عليه السلام) گويد:
جمعت في صفاتك الأضداد * فلهذا عزت لك الأنداد زاهد، حاكم، حليم، شجاع * فاتك، ناسك، فقير، جواد (در صفات و خصوصيات وجودي تو اضداد به هم رسيده اند از اينرو امثال و نظائر تو ناياب گشته اند تو در عين حال كه زاهد هستي حاكم نيز مي‌باشي، در عين حلم و بردباري، شجاع و دلاور نيز مي‌باشي، خونريز (در راه حق) در عين حال عابد هم هستي و تهي دست ولي بخشنده نيز مي‌باشي. باز او در مقام رد اشعار عبد الله پسر معتز خليفه عباسي كه مي‌خواست با اشعار خود، مظالم و خودسريهاي خلفاي جور بني عباس را بپوشاند مي‌گويد:
الا قل لشر عبيد الاه * وطاغي وكذابها بگو به پسر شرورترين بندگان خدا، طاغي قريش و دروغگوترين فرد قريش " كه مجموع اشعار او 41 بيت است. در ضمن آن به مدح اولاد اطهار علي (عليه السلام) مي‌پردازد و مي‌گويد:
فدع ذكر قوم، رضوا بالكفاف * وجاؤا الخلافة، من بابها هم الزاهدون هم العابدون * هم الساجدون بمحرابها هم الصائمون، هم القائمون * هم العالمون، بآدابها هم قطب ملة دين الأله * ودور الرحي، حول اقطابها
1. قاضي نورالله شوشتري، مجالس المؤمنين، چاپ سنگي، 1299 ه. ق، ص 471، به نقل از ادبيات و تعهد در اسلام، ص 155.
2. مدرس تبريزي، ريحانة الادب، ج 1، ص 361.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، بنو عباس (1)
عليك بلهوك الغانيات * وخل المعالي لأصحابها ترجمه: اي پسر معتز بايد ياد كرد از مردمي كه از متاع دنيا چشم پوشيدند و به قناعت و به سادگي عمر گذراندند و خلافت اسلام را از راه مشروع آن صاحب بودند.
آن پشت به دنيا كردگان، آن عبادت خداي برپا دارندگان، آن پيشاني در

برابر عظمت كردگار بر خاك نهندگان، آن روزه داران روز، نمازگزاران شب، آن آداب دانان، آن محوران دين و قرآن كه آسياي سنگ اسلام بر گرد آنان چرخد نه جز آنان.
اي پسر معتز تو! تو (با دهان آلوده نام پاكان مبر) و به زن بازيها و نوازندگان خويش كه بدان سرگرم هستي بسنده كن و شرفها و بزرگواريها را براي بزرگان و شريفان بگذار و تو را چه رسد كه منافسه و معارضه اي با آنان داشته باشي. (1) اينك با در نظر گرفتن اين پيشگفتار، به زندگي پيامبر عاليقدر اسلام (صلي الله عليه وآله) و ديگر پيشوايان عاليقدر راه حق وارد مي‌شويم و توفيق و كمال را از او مي‌طلبيم كه او تنها منبع هر كمال و مصدر هر فضل و فضيلتي است. ما در بررسي زندگي پيشوايان (عليه السلام) بيشتر به جنبه‌هاي عملي و الگويي و تربيتي آنان پرداخته ايم و كوشيده ايم مطالبي را آورده باشيم كه ملموس و قابل درك خواننده با شد نه رؤيايي و خيالي و بالاتر از فهم و انديشه.
زندگي هر كدام از پيشوايان را در پنج بخش ترتيب داده ايم كه دربرگيرندهء بخشي از حيات تفصيلي آنان مي‌باشد نه تمام احوال و حالات در اين سير طولاني از قرآن مجيد، سيره، تاريخ و منابع معتبر سود جسته ايم.
به اين اميد، كاري نه در حد و شأن پيشوايان بلكه در حد فهم خود فراهم آورده باشيم تا برنامهء عملي روز و ذخيرهء آخرت آن روز باشد.
قم دكتر عقيقي بخشايشي
1. ادبيات و تعهد در اسلام، تأليف استاد محمدرضا حكيمي، ص 159، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.

صفحهمفاتيح البحث: النوم (1)
بخش اول جهان در روزگار بعثت

بخش اول / جهان در روزگار بعثت ...
در ارتباط با شناخت تاريخ بعثت، ضرورت دارد كه نگاهي گذرا به دوران مقارن ظهور پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بيافكنيم و ابعاد مختلف زندگي اجتماعي و فردي آن روز را مد نظر قرار دهيم تا با مقابلهء نور وظلمت و مقارنهء علم وجهل، پي به اهميت اين حادثهء تاريخي ببريم:
عربستان بزرگترين شبه جزيرهء دنيا، در جنوب غربي آسيا واقع است و اطرافش را آبهاي خليج فارس، خليج عمان، درياي عرب، خليج عدن و درياي سرخ فرا گرفته است و از شمال ريگزارهاي وسيع آن را پوشانده و به عراق و اردن محدود مي‌شود.
اين شبه جزيره كه بيش از سه ميليون كيلومتر وسعت دارد تقريبا دو برابر خاك ايران، و شش برابر خاك فرانسه، ده برابر خاك ايتاليا و هشتاد برابر خاك سوئيس (1) زمين دارد و عموما صحراست و حاشيه باريكي از زمينهاي مسكوني اطراف آن را فرا گرفته است و غالبا محصور به درياست و بدين ترتيب علاوه بر صحراهاي ريگزار و بي كران، نواحي كوهستاني معتدل و حاصل‌خيز و قسمتهاي ساحلي گرم و مرطوبي هم دارد. در آن روزها نوع ساكنان آن در اثر جهل و ناداني به بت پرستي و خرافات گرايش داشتند حاكميت خرافات و عقايد موهوم بيش از آنست كه به قلم آيد.
خاندان توحيد پيامبر بزرگوار اسلام در يك خاندان توحيد و يكتا پرستي متولد گرديد نه تنها آباء نزديك بلكه اجداد دور او نيز، از خاندان توحيد بوده اند و اين امر بر اساس تصريح مورخين و متكلمين اسلامي مسجل مي‌باشد.
مرحوم صدوق در كتاب اعتقادات مينويسد: " اعتقاد ما دربارهء پدران پيامبر اسلام اين است كه آنان از آدم تا عبد الله، مسلم بوده اند وابوطالب نيز مسلم بوده است و چنين روايت شده است كه عبد المطلب (عليه السلام) حجت وابوطالب وصي او بوده است ". (2) = + * * * + =
1. مكتب اسلام، شمارهء 25، مقالهء استاد سبحاني.
2. ترجمه اعتقادات صدوق، ص 85.

صفحهمفاتيح البحث: دولة ايران (1)، دولة العراق (1)، الجهل (1)

مرحوم شيخ مفيد (متوفي 413 ه. ق) نيز در كتاب " اوائل المقالات " مينويسد:
" اماميه عموما عقيده دارند بر اينكه پدران رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از آدم تا عبد الله بن عبد المطلب مؤمن به خدا بوده اند و در اين زمينه با قرآن و اخبار استدلال كرده اند ... و رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرموده است: خدا پيوسته مرا از اصلاب مردان پاك به ارحام زنان پاك، منتقل مي‌ساخت تا آنكه به دنياي شما آورد ".
آنگاه شيخ مفيد مي‌افزايد: " به عقيده اماميه عموي پيامبر (ابوطالب) مؤمن از جهان رفت و آمنه دختر وهب (مادر پيغمبر (صلي الله عليه وآله)) نيز بر آيين توحيد بود و در روز رستاخيز در زمرهء مؤمنان محشور خواهد شد ". (1) مرحوم علامه مجلسي نيز با تفصيل بيشتر در اين باره سخن گفته است. (2) اجداد و نياكان پيامبر اسلام پدر و اجداد پيامبر اسلام عبارتند از:
عبد الله - عبد المطلب - هاشم - عبدمناف - قصي - كلاب - مره - كعب - لوي - غالب - فهر - مالك - نضر - كنانه - خزيمه - مدركه - الياس - مضر - نزار - معد - عدنان. (3) نسب آن حضرت تا معدبن عدنان به همين ترتيب است كه ذكر شد ولي از عدنان به بالا تا حضرت اسماعيل از نظر تعداد واسطه و نام آنان وحدت ضبط ندارد و چندان نيازي هم به بازگويي آن، وجود ندارد. و طبق روايتي كه ابن عباس نقل كرده است: پيغمبر اسلام فرموده است: " هر موقع نسب من به عدنان رسيد، مكث نماييد و دستور مي‌داد ديگران هم از شمردن باقي نسب، تا به اسماعيل خودداري كنند ". (4) و خود آن حضرت وقتي نسب خود را بيان مي‌نمود از عدنان بيشتر تجاوز نمي‌كرد و مي‌فرمود: " آنچه در ميان اعراب در اين قسمت معروف است درست نيست، شايد اين نوع جلوگيري از آن نظر بوده باشد كه افتخار به انساب وتفاخر به آن كه يكي از مشاغل

١. ترجمه اعتقادات صدوق، ص ١٢.
٢. مرآة العقول، ج ١، ص ٣١٤، اين معني در كتاب كافي، ج ١، ص ٤٤٤، نيز روايت شده است.
٣. الكامل، ج ١، ص ٢١.
٤. اذا بلغ نسبي الي عدنان، فأمكثوا - بحار الانوار، ج ٥، ص ١٠٥، التنبيه والأشراف، ص 195 - الجامع الصغير، ج 1، ص 90.

صفحهمفاتيح البحث: عبد الله بن عباس (1)، كتاب أوائل المقالات للشيخ المفيد (1)، النوم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

جاهليت شمرده مي‌شد و گاهي بر سر تعيين اسامي به نزاع و مشاجره و گفتگوهاي بي ثمر و بي اثر نيز كشانده مي‌شدند نه تنها فايده اي در بر نداشت، بلكه اغلب موجب تضييع وقت و ايجاد آشوب و فتنه بين مردم و اتلاف نيرو و وقت بود. و پيامبر عاليقدر اسلام بر معيارهاي اصيل و ارزشهاي والاي علم، تقوي، فضيلت مي‌انديشيد نه بر نسب و قبيله و تفاخرجاهلي.

قصي جد چهارم پيامبر اسلام است. مادر او فاطمه با كلاب ازدواج كرد و دو فرزند به نام زهره و قصي آورد. هنوز دومي در گهواره بود كه شوهرش كلاب درگذشت وي مجددا با مردي به نام " ربيعه " ازدواج كرد و همراه شوهر و فرزندان خود به شام رفت چون از سرزمين پدرانش گذشت قصي (دور شده) ناميدند. (1) قصي از حمايتهاي ناپدري خود بهره‌مند بود تا آنكه ميان قصي و قبيله ناپدري اش اختلاف پديد آمد مردي از بني عبده به او گفت كه به قوم خويش ملحق شو تو از ما نيستي گفت مگر من از كدام قبيله ام؟

گفت: از مادرت بپرس. قصي از مادرش سوال كرد؟ و او گفت تو هم خود و هم پدرت از حيث نسب از او بزرگوارتري، تو فرزند " كلاب بن مره " هستي قوم و اجداد تو از نزديكان كعبه و از خدمتگزاران حرم بودند قصي تا رسيدن ماه حرام صبر كرد و آنگاه با حاجيان " قضاعه " به مكه آمد.

او پس از ورود به مكه و اقامه در آن در اثر لياقت و استعداد و شايستگي كه در كارها از خود نشان مي‌داد برتري وتفوق خود را بر مكيان و بر قبيلهء قريش ثابت نمود، و زماني نگذشت كه مناصب عاليه قبيله اي مانند: حكومت مكه و كليدداري كعبه را، حيازت نمود سپس علاوه بر منصب كليدداري رفادت (2)، سقايت (3)، ندوه (4)، لواء (5) را نيز به دست آورد، و = + * * * + =

1. تاريخ پيامبر اسلام، شادروان دكتر آيتي، ص 33.
2. مهمانداري حاجيان.
3. تهيه آب براي حجاج.
4. رياست مجلس شورا.
5. پرچمداري و فرمانداري سپاه.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (3)، الصبر (1)، النوم (1)

فرمانرواي آن سامان گرديد، وي در دوران حيات خود، آثار فراواني از خود به يادگار گذاشت، نخست مردم را براي ساختن خانه در كنار كعبه تشويق نمود و ديگر آنكه براي اعراب، مركز مشورت و رأي گيري به نام " دار الندوه " ترتيب داد تا بزرگان و رؤساي عرب، در اين مركز عمومي دور هم گرد آمده و معضلات خود را در ميان بگذارند و مشكلات خود را با رأي و شور هم حل و فصل نمايند. سرانجام آفتاب عمر او در قرن پنجم ميلادي، غروب كرد و پسران نامداري به اسامي عبد الدار وعبد مناف از خود به خلف و يادگار گذاشت كه منشأ خدمات بيشتري گرديدند.
عبد مناف مادرش حبي دختر جليل خزاعي است. او كه جد سوم پيامبر اسلام شمرده مي‌شود با لقب " قمر البطحاء " (ماه سرزمين بطحاء) ناميده مي‌شود، آنچنان كه عبد الله قمر حرم و عباس قمر بني هاشم ناميده مي‌شود. وي از برادرش عبد الدار كوچكتر بود ولي در نظر مردم از موقعيت خاصي برخوردار بود. شعار او پرهيزگاري، دعوت به تقوي و خداشناسي و خوشرفتاري با مردم و انجام صلهء رحم بود و با اين موقعيت هرگز در مقام رقابت براي اشغال مناصب عالي با برادرش عبد الدار نيامد چون تصدي مناصب به حسب وصيت پدر با برادر بزرگش عبد الدار بود.
هاشم مادرش " عاتكه " دختر " مره " بود. او جد دوم پيامبر اسلام ولقبش " علا " بود كه با عبد شمس " توأم ودوقلو " به دنيا آمده بود و دو برادر وي عبارتند از: " مطلب " و " نوفل "، هاشم متصدي رفادت وسقايت حجاج بود و در اين راه، نهايت فداكاري و اخلاص را نشان مي‌داد.
خصوصيات اخلاقي او يكي از خصوصيات اخلاقي هاشم اين بود كه هر موقع، ماه ذيحجه رؤيت مي‌شد بامدادان به سوي كعبه مي‌آمد و به ديوار كعبه تكيه داده و خطبه‌اي به شرح زير ميخواند.
" اي گروه قريش! شما همسايگان خانهء خدا، و مردم سرزمين خانه خدا هستيد، خدا

صفحهمفاتيح البحث: أبو الفضل العباس بن علي أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، النوم (1)

فرمانرواي آن سامان گرديد، وي در دوران حيات خود، آثار فراواني از خود به يادگار گذاشت، نخست مردم را براي ساختن خانه در كنار كعبه تشويق نمود و ديگر آنكه براي اعراب، مركز مشورت و رأي گيري به نام " دار الندوه " ترتيب داد تا بزرگان و رؤساي عرب، در اين مركز عمومي دور هم گرد آمده و معضلات خود را در ميان بگذارند و مشكلات خود را با رأي و شور هم حل و فصل نمايند. سرانجام آفتاب عمر او در قرن پنجم ميلادي، غروب كرد و پسران نامداري به اسامي عبد الدار وعبد مناف از خود به خلف و يادگار گذاشت كه منشأ خدمات بيشتري گرديدند.
عبد مناف مادرش حبي دختر جليل خزاعي است. او كه جد سوم پيامبر اسلام شمرده مي‌شود با لقب " قمر البطحاء " (ماه سرزمين بطحاء) ناميده مي‌شود، آنچنان كه عبد الله قمر حرم و عباس قمر بني هاشم ناميده مي‌شود. وي از برادرش عبد الدار كوچكتر بود ولي در نظر مردم از موقعيت خاصي برخوردار بود. شعار او پرهيزگاري، دعوت به تقوي و خداشناسي و خوشرفتاري با مردم و انجام صلهء رحم بود و با اين موقعيت هرگز در مقام رقابت براي اشغال مناصب عالي با برادرش عبد الدار نيامد چون تصدي مناصب به حسب وصيت پدر با برادر بزرگش عبد الدار بود.
هاشم مادرش " عاتكه " دختر " مره " بود. او جد دوم پيامبر اسلام ولقبش " علا " بود كه با عبد شمس " توأم ودوقلو " به دنيا آمده بود و دو برادر وي عبارتند از: " مطلب " و " نوفل "، هاشم متصدي رفادت وسقايت حجاج بود و در اين راه، نهايت فداكاري و اخلاص را نشان مي‌داد.
خصوصيات اخلاقي او يكي از خصوصيات اخلاقي هاشم اين بود كه هر موقع، ماه ذيحجه رؤيت مي‌شد بامدادان به سوي كعبه مي‌آمد و به ديوار كعبه تكيه داده و خطبه‌اي به شرح زير ميخواند.
" اي گروه قريش! شما همسايگان خانهء خدا، و مردم سرزمين خانه خدا هستيد، خدا

صفحهمفاتيح البحث: أبو الفضل العباس بن علي أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، النوم (1)

فرمانرواي آن سامان گرديد، وي در دوران حيات خود، آثار فراواني از خود به يادگار گذاشت، نخست مردم را براي ساختن خانه در كنار كعبه تشويق نمود و ديگر آنكه براي اعراب، مركز مشورت و رأي گيري به نام " دار الندوه " ترتيب داد تا بزرگان و رؤساي عرب، در اين مركز عمومي دور هم گرد آمده و معضلات خود را در ميان بگذارند و مشكلات خود را با رأي و شور هم حل و فصل نمايند. سرانجام آفتاب عمر او در قرن پنجم ميلادي، غروب كرد و پسران نامداري به اسامي عبد الدار وعبد مناف از خود به خلف و يادگار گذاشت كه منشأ خدمات بيشتري گرديدند.
عبد مناف مادرش حبي دختر جليل خزاعي است. او كه جد سوم پيامبر اسلام شمرده مي‌شود با لقب " قمر البطحاء " (ماه سرزمين بطحاء) ناميده مي‌شود، آنچنان كه عبد الله قمر حرم و عباس قمر بني هاشم ناميده مي‌شود. وي از برادرش عبد الدار كوچكتر بود ولي در نظر مردم از موقعيت خاصي برخوردار بود. شعار او پرهيزگاري، دعوت به تقوي و خداشناسي و خوشرفتاري با مردم و انجام صلهٔ رحم بود و با اين موقعيت هرگز در مقام رقابت براي اشغال مناصب عالي با برادرش عبد الدار نيامد چون تصدي مناصب به حسب وصيت پدر با برادر بزرگش عبد الدار بود.
هاشم مادرش " عاتكه " دختر " مره " بود. او جد دوم پيامبر اسلام ولقبش " علا " بود كه با عبد شمس " توأم ودوقلو " به دنيا آمده بود و دو برادر وي عبارتند از: " مطلب " و " نوفل "، هاشم متصدي رفادت وسقايت حجاج بود و در اين راه، نهايت فداكاري و اخلاص را نشان مي‌داد.
خصوصيات اخلاقي او يكي از خصوصيات اخلاقي هاشم اين بود كه هر موقع، ماه ذيحجه رؤيت مي‌شد بامدادان به سوي كعبه مي‌آمد و به ديوار كعبه تكيه داده و خطبه‌اي به شرح زير ميخواند.
" اي گروه قريش! شما همسايگان خانهٔ خدا، و مردم سرزمين خانه خدا هستيد، خدا
(٤٠)
صفحهمفاتيح البحث: أبو الفضل العباس بن علي أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، النوم (1)
شما را در كنار خانه خود جاي داده است و اين فضيلت را براي شما از ميان ساير فرزندان اسماعيل اختصاص داده است، هان اي قوم قريش! زوار خانه خدا با شور عجيبي به سوي شما روي مي‌آورند. آنان مهمانان خدايند، پذيرايي آنان به عهده شما است، در ميان آنان افراد تهيدست فراوانند كه از راه دور ره ميسپرند، سوگند به صاحب اين خانه اگر قدرت

و توانايي داشتم كه از تمام مهمانان خانهء خدا به تنهايي پذيرايي كنم از شما تقاضاي كمك نمي‌كردم ولي فعلا آنچه در قدرت من هست و از راه حلال كسب كرده ام در اين راه به مصرف مي‌رسانم. شما نيز كمكم كنيد ولي شما را قسم مي‌دهم به احترام اين خانه مبادا كسي مالي را بذل كند كه آن را از راه ستم و ظلم به دست آورده باشد يا در بذل و بخشش آن گرفتار ريا يا اكراه و اجبار گردد و اگر كسي در مساعدت و بذل مال رضايت خاطر نداشته باشد، از انفاق و احسان خودداري كند ". (1) زمامداري و رياست، هاشم از هر جهت به سود مكيان بود و در بهبود وضع زندگي مردم تأثير شاياني داشت، در سالهاي قحطي، كرم و جوانمردي او مانع آن بود كه مردم، رنج قحطي را احساس كنند يكي ديگر از خدمات او كه موجب رفاه مالي مكيان شد، قراردادي بود كه او با امير " غسان " بست و اين اقدام او باعث شد كه برادرش " عبد شمس " نيز با برادرانش مطلب ونوفل با امير " يمن " وپادشاه " ايران " معاهده اي ببندند تا كالاهاي بازرگاني دو طرف با آزادي تمام و اطمينان خاطر به كشور همديگر صادر شود. اين معاهده مشكلات فراواني را حل نمود و بازارهاي متعددي را در مكه به وجود آورد كه تا طلوع اسلام هم ادامه داشت. علاوه بر اقدامات گذشته او نخستين فردي بود كه مسافرت مردم قريش را در تابستان به شام، و در زمستان به يمن پي ريزي نمود. و اين شيوه تا مدتي بعد از ظهور اسلام ادامه داشت كه در قرآن به عنوان " رحلة الشتاء والصيف " نام برده شده است. (2) او در اثناي سفر وفات يافت.

1. سيره حلبي، ج 1، ص 6 - روض الأنف، ج 2، ص 65 - تاريخ پيامبر اسلام، دكتر آيتي، ص 39 - تاريخ يعقوبي، ص 311 - سيره النبي، ج 1، ص 147 - شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 3، ص 457 - جمهرة خطب العرب، ج 1، ص 32.

2. لايلاف قريش، ايلافهم رحلة الشتاء والصيف فليعبدوارب هذا البيت الذي أطعمهم من جوع وآمنهم من خوف (سوره قريش، آيات 1 - 4).

عبد المطلب عبد المطلب فرزند هاشم نخستين جد پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) زمامدار و سرشناس و رئيس قريش بود و در سراسر زندگي اجتماعي خود، نقاط روشن و برجسته‌اي وجود دارد، او را " شيبة الحمد " مي‌گفتند. او از پرستش بتها بر كنار بود و خدا را به يگانگي مي‌شناخت و به نذر و عهدش وفا مي‌كرد و سنتهايي را مورد عمل قرار داده بود كه بيشتر آنها بعدها در تعاليم قرآن تيز ديده شده و در سنت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) پذيرفته شد. او چند سال از برادرش عبد شمس كوچكتر بود ولي به شرافت و فضيلت اشتهار داشت، و مردم قريش او را از فرط بخشش وجود " فيض " مي‌ناميدند و كسي هرگز به خيال رقابت با او نبود.
حفر زمزم از روزي كه چاه زمزم پديد آمد قبيلهء " جرهم " گرد آن فراهم آمدند و ساليان درازي كه حكومت مكه را به عهده داشتند از آب آن بهره‌مند بودند ولي بر اثر رواج تجارت و شيوع خوشگذراني مردم، و مسامحه و بي بند و باري آنان، كم كم كار به جايي رسيد كه آب زمزم خشك شد، عبد المطلب چاه آن را پيدا كرد و به كمك فرزند خويش " حارث " به حفر آن اقدام نمود تا به آب رسيد و دو آهوي طلا و چند شمشير پر قيمت، پديدار شد، مردم قريش خود را در اموال به دست آمده شريك مي‌دانستند، عبد المطلب راضي نشد و بر اثر اختلاف نظر، كار حفر زمزم مدتي متوقف شد، ولي سرانجام پس از پايداري عبد المطلب، قريش كنار رفتند وعبد المطلب حفر زمزم را به پايان رسانيد و با فروش شمشيرها، دري براي كعبه ساخت و آهوهاي طلا را زينت آن درب قرار داد. (1) داستان نذر عبد المطلب چون از اعتبار لازم برخوردار نيست از آنرو نياورديم چون در آن داستان، عادات جاهلي قبل از ابراهيم (عليه السلام) ديده مي‌شود در صورتي كه عبد المطلب خود از اوصياي آن پيامبر عظيم الشأن بود.
عبد المطلب عبد المطلب يكي از نمونه‌هاي بارز اين نوع شخصيتهايي است كه فراتر از محيط خود

1. تاريخ يعقوبي، ج 1، ص 206 - سيرهء ابن هشام، ج 1، ص 45.

صفحهمفاتيح البحث: النبي إبراهيم (ع) (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، الشراكة، المشاركة (1)

حفر زمزم

عبد المطلب عبد المطلب فرزند هاشم نخستين جد پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) زمامدار و سرشناس و رئيس قريش بود و در سراسر زندگي اجتماعي خود، نقاط روشن و برجسته‌اي وجود دارد، او را " شيبة الحمد " مي‌گفتند. او از پرستش بتها بر كنار بود و خدا را به يگانگي مي‌شناخت و به نذر و عهدش وفا مي‌كرد و سنتهايي را مورد عمل قرار داده بود كه بيشتر آنها بعدها در تعاليم قرآن تيز ديده شده و در سنت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) پذيرفته شد. او چند سال از برادرش عبد شمس كوچكتر بود ولي به شرافت و فضيلت اشتهار داشت، و مردم قريش او را از فرط بخشش وجود " فيض " مي‌ناميدند و كسي هرگز به خيال رقابت با او نبود.
حفر زمزم از روزي كه چاه زمزم پديد آمد قبيلهء " جرهم " گرد آن فراهم آمدند و ساليان درازي كه حكومت مكه را به عهده داشتند از آب آن بهره‌مند بودند ولي بر اثر رواج تجارت و شيوع خوشگذراني مردم، و مسامحه و بي بند و باري آنان، كم كم كار به جايي رسيد كه آب زمزم خشك شد، عبد المطلب چاه آن را پيدا كرد و به كمك فرزند خويش " حارث " به حفر آن اقدام نمود تا به آب رسيد و دو آهوي طلا و چند شمشير پر قيمت، پديدار شد، مردم قريش خود را در اموال به دست آمده شريك مي‌دانستند، عبد المطلب راضي نشد و بر اثر اختلاف نظر، كار حفر زمزم مدتي متوقف شد، ولي سرانجام پس از پايداري عبد المطلب، قريش كنار رفتند وعبد المطلب حفر زمزم را به پايان رسانيد و با فروش شمشيرها، دري براي كعبه ساخت و آهوهاي طلا را زينت آن درب قرار داد. (1) داستان نذر عبد المطلب چون از اعتبار لازم برخوردار نيست از آنرو نياورديم چون در آن داستان، عادات جاهلي قبل از ابراهيم (عليه السلام) ديده مي‌شود در صورتي كه عبد المطلب خود از اوصياي آن پيامبر عظيم الشأن بود.
عبد المطلب عبد المطلب يكي از نمونه‌هاي بارز اين نوع شخصيتهايي است كه فراتر از محيط خود

1. تاريخ يعقوبي، ج 1، ص 206 - سيرهء ابن هشام، ج 1، ص 45.

صفحهمفاتيح البحث: النبي إبراهيم (ع) (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، الشراكة، المشاركة (1)

عبد المطلب عبد المطلب فرزند هاشم نخستين جد پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) زمامدار و سرشناس و رئيس قريش بود و در سراسر زندگي اجتماعي خود، نقاط روشن و برجسته‌اي وجود دارد، او را " شيبة الحمد " مي‌گفتند. او از پرستش بتها بر كنار بود و خدا را به يگانگي مي‌شناخت و به نذر و عهدش وفا مي‌كرد و سنتهايي را مورد عمل قرار داده بود كه بيشتر آنها بعدها در تعاليم قرآن تيز ديده شده و در سنت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) پذيرفته شد. او چند سال از برادرش عبد شمس كوچكتر بود ولي به شرافت و فضيلت اشتهار داشت، و مردم قريش او را از فرط بخشش وجود " فيض " مي‌ناميدند و كسي هرگز به خيال رقابت با او نبود.
حفر زمزم از روزي كه چاه زمزم پديد آمد قبيله‌ء " جرهم " گرد آن فراهم آمدند و ساليان درازي كه حكومت مكه را به عهده داشتند از آب آن بهره‌مند بودند ولي بر اثر رواج تجارت و شيوع خوشگذراني مردم، و مسامحه و بي بند و باري آنان، كم كم كار به جايي رسيد كه آب زمزم خشك شد، عبد المطلب چاه آن را پيدا كرد و به كمك فرزند خويش " حارث " به حفر آن اقدام نمود تا به آب رسيد و دو آهوي طلا و چند شمشير پر قيمت، پديدار شد، مردم قريش خود را در اموال به دست آمده شريك مي‌دانستند، عبد المطلب راضي نشد و بر اثر اختلاف نظر، كار حفر زمزم مدتي متوقف شد، ولي سرانجام پس از پايداري عبد المطلب، قريش كنار رفتند وعبد المطلب حفر زمزم را به پايان رسانيد و با فروش شمشيرها، دري براي كعبه ساخت و آهوهاي طلا را زينت آن درب قرار داد. (1) داستان نذر عبد المطلب چون از اعتبار لازم برخوردار نيست از آنرو نياورديم چون در آن داستان، عادات جاهلي قبل از ابراهيم (عليه السلام) ديده مي‌شود در صورتي كه عبد المطلب خود از اوصياي آن پيامبر عظيم الشأن بود.
عبد المطلب عبد المطلب يكي از نمونه‌هاي بارز اين نوع شخصيتهايي است كه فراتر از محيط خود

1. تاريخ يعقوبي، ج 1، ص 206 - سيره‌ء ابن هشام، ج 1، ص 45.

صفحهمفاتيح البحث: النبي إبراهيم (ع) (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، الشراكة، المشاركة (1)

بوده اند او كه متجاوز از هشتاد سال در ميان جمعي زندگي مي‌كرد كه بت پرستي، ميگساري، رباخواري، آدمكشي و بدكاري از رسوم پيش پا افتادهء آنان بود و به شرابخواري، روابط نامشروع و انواع مفاسد اخلاقي آلوده بودند، ولي او هرگز در سراسر عمر خود لب به شراب نزد و مردم را از آدمكشي، ميگساري و بدكاري باز داشت و از ازدواج با محارم، و طواف با بدن برهنه جدا جلوگيري كرد.
آري شخصيتي كه در وجود او نور پيامبر بزرگ اسلام (صلي الله عليه وآله) (بزرگترين رهبر جهانيان) به وديعت گذارده شده بود، مي‌بايست شخصي پاك و پيراسته از هر گونه آلودگي باشد.
اعتقادات عبد المطلب به معاد بررسي گفتار عبد المطلب نشان مي‌دهد كه او در بارهء معاد نيز از محيط رنگ نپذيرفته و به معاد اعتقاد داشته است. او در يكي از سخنان خود گفته است: " پس از اين جهان، جهاني خواهد بود كه در آن نيكوكاران و بدكاران به پاداش كردار و كيفر اعمال خود خواهند رسيد ". (1) عدالت‌گستري عبد المطلب در نظامهاي قبيله اي حق و عدالت، تابع متغيري از مصالح قبيله گي بود. عبد المطلب كه در چنين نظامي زندگي مي‌كرد، پيرو اين روش قبيله اي نبود بلكه او طرفدار حق و عدالت بود اعم از آنكه به سود او يا قبيله اش تمام شود يا به ضرر آن باشد چنان كه داستان زير به اين معني گواهي مي‌دهد.
" حرب بن اميه " كه از بستگان نزديك عبد المطلب بود و خود نيز از شخصيت‌هاي بزرگ قريش، محسوب مي‌شد، در همسايگي او مردي يهودي زندگي مي‌كرد. اتفاقا اين مرد يهودي روزي در يكي از بازارهاي " تهامه " تندي به خرج داد، و كلمات زننده اي ميان او و حرب رد و بدل شد. اين كار موجب گردديد كه مرد يهودي با تحريكات حرب كشته شود. عبد المطلب از جريان اطلاع يافت و روابط خود را با او قطع نمود و سرانجام خونبهاي يهودي را از حرب گرفت و به وارث يهودي پرداخت ". (2) = + * * * + =

1. سيره حلبي، ج 1، ص 4.
2. سيره ابن هشام، ج 1، ص 35 - بحار الانوار، ج 1، ص 74.

صفحهمفاتيح البحث: الحرب (4)، الضرر (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

بوده اند او كه متجاوز از هشتاد سال در ميان جمعي زندگي مي‌كرد كه بت پرستي، ميگساري، رباخواري، آدمكشي و بدكاري از رسوم پيش پا افتادهٔ آنان بود و به شرابخواري، روابط نامشروع و انواع مفاسد اخلاقي آلوده بودند، ولي او هرگز در سراسر عمر خود لب به شراب نزد و مردم را از آدمكشي، ميگساري و بدكاري باز داشت و از ازدواج با محارم، و طواف با بدن برهنه جدا جلوگيري كرد.
آري شخصيتي كه در وجود او نور پيامبر بزرگ اسلام (صلي الله عليه وآله) (بزرگترين رهبر جهانيان) به وديعت گذارده شده بود، مي‌بايست شخصي پاك و پيراسته از هر گونه آلودگي باشد.
اعتقادات عبد المطلب به معاد بررسي گفتار عبد المطلب نشان مي‌دهد كه او در بارهٔ معاد نيز از محيط رنگ نپذيرفته و به معاد اعتقاد داشته است. او در يكي از سخنان خود گفته است: " پس از اين جهان، جهاني خواهد بود كه در آن نيكوكاران و بدكاران به پاداش كردار و كيفر اعمال خود خواهند رسيد ". (1) عدالت‌گستري عبد المطلب در نظامهاي قبيله اي حق و عدالت، تابع متغيري از مصالح قبيله گي بود. عبد المطلب كه در چنين نظامي زندگي مي‌كرد، پيرو اين روش قبيله اي نبود بلكه او طرفدار حق و عدالت بود اعم از آنكه به سود او يا قبيله اش تمام شود يا به ضرر آن باشد چنان كه داستان زير به اين معني گواهي مي‌دهد.
" حرب بن اميه " كه از بستگان نزديك عبد المطلب بود و خود نيز از شخصيت‌هاي بزرگ قريش، محسوب مي‌شد، در همسايگي او مردي يهودي زندگي مي‌كرد. اتفاقا اين مرد يهودي روزي در يكي از بازارهاي " تهامه " تندي به خرج داد، و كلمات زننده اي ميان او و حرب رد و بدل شد. اين كار موجب گردديد كه مرد يهودي با تحريكات حرب كشته شود. عبد المطلب از جريان اطلاع يافت و روابط خود را با او قطع نمود و سرانجام خونبهاي يهودي را از حرب گرفت و به وارث يهودي پرداخت ". (2) = + * * * + =

1. سيره حلبي، ج 1، ص 4.
2. سيره ابن هشام، ج 1، ص 35 - بحار الانوار، ج 1، ص 74.

صفحهمفاتيح البحث: الحرب (4)، الضرر (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

غوغاي عام الفيل

غوغاي عام الفيل در زمان عبد المطلب مكه در معرض خطر جدي قرار گرفت. چه جنگجويان حبشي به فرماندهي شخصي به نام " ابرهة بن اشرم " از يمن به مكه روي آوردند و مي‌خواستند حجاز را مانند يمن به دست آورند، و كيش مسيحيت را كه در يمن رواج داده بودند در مكه نيز رايج سازند، اينان تصميم داشتند كه كعبه را ويران سازند چه به ابرهه گزارش داده بودند كه مردي از بني كنانه در كليساي " قليس " صنعاي يمن، بي حرمتي كرده است وابرهه سوگند ياد كرده بود كه كعبهء قريش را ويران سازد، وي براي اين منظور با سپاه انبوهي همراه با فيلهاي جنگي به سوي مكه حركت كرد، و در نزديكي شهر اردو زد. در اين پيش آمد عبد المطلب بردباري و مردانگي عجيبي از خود نشان داد كه بي سابقه بود.
او قريش را فرمود تا مكه را واگذارند و به قله كوهها پناه برند و اين لشكر انبوه را براي هر چه مي‌خواهند آزاد بگذارند، قريش فرمان عبد المطلب را شنيدند و از جنگ دوري جستند و خود عبد المطلب در مكه ماند و مانند ديگران از شهر كناره نگرفت و در نزد كعبه مشغول دعا بود و از خدا ياري مي‌خواست و اشعاري در مقام مناجات با خدا مي‌خواند، فردا كه به دستور ابرهه، سپاه مجهز با پيلان به سوي مكه حمله برد، يكباره متوجه شدند آنان را به سنگي از گل سفت شده مي‌زنند به حدي كه مانند علفي خورد شده در هم كوبيده و نابود شدند و قريش بي آنكه چيزي از دست بدهد به عافيت و سلامتي به مكه بازگشتند و بزرگي و بزرگواري عبد المطلب را پيش از پيش دريافتند، تا آنجا كه مي‌گفتند: عبد المطلب ابراهيم دوم است. (1) عبد الله پدر پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) عبد الله فرزند عبد المطلب، مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائدبن عمران. (2) ابوطالب و زبيربن عبد المطلب و پنج نفر از دختران عبد المطلب جز صفيه مادر زبير. از همين بانو تولد يافته ند كنيه عبد الله را " ابوقثم " و " ابومحمد " نوشته اند.

1. تاريخ پيامبر اسلام، دكتر آيتي، ص 44 - ترجمه يعقوبي، ج 1، ص 239 - سيرة النبي، ج 1، ص 15 - بحار الانوار، ج 15، ص 137 - 135.
2. ترجمه تاريخ يعقوبي، ج 1، ص 520 - الكامل، ج 2، ص 22.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (8)، النوم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

غوغاي عام الفيل در زمان عبد المطلب مكه در معرض خطر جدي قرار گرفت. چه جنگجويان حبشي به فرماندهي شخصي به نام " ابرهة بن اشرم " از يمن به مكه روي آوردند و مي‌خواستند حجاز را مانند يمن به دست آورند، و كيش مسيحيت را كه در يمن رواج داده بودند در مكه نيز رايج سازند، اينان تصميم داشتند كه كعبه را ويران سازند چه به ابرهه گزارش داده بودند كه مردي از بني كنانه در كليساي " قليس " صنعاي يمن، بي حرمتي كرده است وابرهه سوگند ياد كرده بود كه كعبهء قريش را ويران سازد، وي براي اين منظور با سپاه انبوهي همراه با فيلهاي جنگي به سوي مكه حركت كرد، و در نزديكي شهر اردو زد. در اين پيش آمد عبد المطلب بردباري و مردانگي عجيبي از خود نشان داد كه بي سابقه بود.
او قريش را فرمود تا مكه را واگذارند و به قله كوهها پناه برند و اين لشكر انبوه را براي هر چه مي‌خواهند آزاد بگذارند، قريش فرمان عبد المطلب را شنيدند و از جنگ دوري جستند و خود عبد المطلب در مكه ماند و مانند ديگران از شهر كناره نگرفت و در نزد كعبه مشغول دعا بود و از خدا ياري مي‌خواست و اشعاري در مقام مناجات با خدا مي‌خواند، فردا كه به دستور ابرهه، سپاه مجهز با پيلان به سوي مكه حمله برد، يكباره متوجه شدند آنان را به سنگي از گل سفت شده مي‌زنند به حدي كه مانند علفي خورد شده در هم كوبيده و نابود شدند و قريش بي آنكه چيزي از دست بدهد به عافيت و سلامتي به مكه بازگشتند و بزرگي و بزرگواري عبد المطلب را پيش از پيش دريافتند، تا آنجا كه مي‌گفتند: عبد المطلب ابراهيم دوم است. (1) عبد الله پدر پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) عبد الله فرزند عبد المطلب، مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائدبن عمران. (2) ابوطالب و زبيربن عبد المطلب و پنج نفر از دختران عبد المطلب جز صفيه مادر زبير. از همين بانو تولد يافته ند كنيه عبد الله را " ابوقثم " و " ابومحمد " نوشته اند.
1. تاريخ پيامبر اسلام، دكتر آيتي، ص 44 - ترجمه يعقوبي، ج 1، ص 239 - سيرة النبي، ج 1، ص 15 - بحار الانوار، ج 15، ص 137 - 135.
2. ترجمه تاريخ يعقوبي، ج 1، ص 520 - الكامل، ج 2، ص 22.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (8)، النوم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

عبد الله پدر رسول خدا در بيست و پنج سالگي در مدينه نزد دائي‌هاي خويش از بني النجار در خانه اي معروف به " دار النابغه " وفات كرد و علت وفات او را چنين نوشته اند كه او براي تجارت با كاروان قريش رهسپار شام شد و در بازگشت از شام به علت بيماري در مدينه در ميان بني عدي بن نجار توقف كرد، يك ماه بستري بود و چون كاروان قريش به مكه رفت و از حال وي جويا شد و بزرگترين فرزند خود حارث را نزد وي به مدينه فرستاد اما هنگامي او به مدينه رسيد كه عبد الله وفات يافته بود و به قول " واقدي " مورخ از عبد الله كنيزي به نام " ام ايمن " و پنج شتر و يك گله گوسفند و به قول ابن اثير شمشيري كهن و پولي اندك به جاي مانده بود كه رسول خدا آنها را به ارث برده بود. (1) آمنه مادر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آمنه دختر وهب بن عبد مناف مي‌باشد كه ده سال پس از واقعهء حفر زمزم به ازدواج عبد الله درآمد، شش سال و سه ماه از ولادت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در سفري كه فرزند خويش را به مدينه برده بود تا خويشاوندان مادري وي (طرف مادر عبد المطلب) يعني " بني عدي " او را ببينند هنگام بازگشت به مكه در سي سالگي در " ابواء " وفات كرد و همانجا دفن شد.

ولادت نور مشهور بين علماي سنت و جماعت آنست كه ولادت آن بزرگوار در دوازدهم ربيع الاول " عام الفيل " بوده است. (2) ولي اشهر بين خاصه آنست كه در هفدهم ربيع الاول رخ داده است.

هنگام ولادت آن حضرت، ايوان كسري شكافت و چند كنگره فرو ريخت و آتشكدهء فارس خاموش شد، درياچه ساوه خشك گرديد، بتهاي بتخانه مكه سرنگون شد و نوري از وجود آن حضرت به سوي آسمان بلند شد كه شعاع آن فرسنگها راه را روشن مي‌ساخت.

مراسم نامگذاري روز هفتم فرا رسيد، عبد المطلب براي عرض تشكر به پيشگاه خداوند جليل گوسفندي كشت و بزرگان قريش را دعوت كرد و نام فرزند خود را محمد گذارد.

1. مجلسي، بحار الانوار، ج 1، ص 35 - اسدالغابه، ج 1، ص 14.
2. سيره ابن هشام، ج 1، ص 171.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (3)، إبن الأثير (1)، شهر ربيع الأول (1)، الدفن (1)، النوم (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

عبد الله پدر رسول خدا در بيست و پنج سالگي در مدينه نزد دائي‌هاي خويش از بني النجار در خانه اي معروف به " دار النابغه " وفات كرد و علت وفات او را چنين نوشته اند كه او براي تجارت با كاروان قريش رهسپار شام شد و در بازگشت از شام به علت بيماري در مدينه در ميان بني عدي بن نجار توقف كرد، يك ماه بستري بود و چون كاروان قريش به مكه رفت و از حال وي جويا شد و بزرگترين فرزند خود حارث را نزد وي به مدينه فرستاد اما هنگامي او به مدينه رسيد كه عبد الله وفات يافته بود و به قول " واقدي " مورخ از عبد الله كنيزي به نام " ام ايمن " و پنج شتر و يك گله گوسفند و به قول ابن اثير شمشيري كهن و پولي اندك به جاي مانده بود كه رسول خدا آنها را به ارث برده بود. (1) آمنه مادر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آمنه دختر وهب بن عبد مناف مي‌باشد كه ده سال پس از واقعهء حفر زمزم به ازدواج عبد الله درآمد، شش سال و سه ماه از ولادت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در سفري كه فرزند خويش را به مدينه برده بود تا خويشاوندان مادري وي (طرف مادر عبد المطلب) يعني " بني عدي " او را ببينند هنگام بازگشت به مكه در سي سالگي در " ابواء " وفات كرد و همانجا دفن شد.

ولادت نور مشهور بين علماي سنت و جماعت آنست كه ولادت آن بزرگوار در دوازدهم ربيع الاول " عام الفيل " بوده است. (2) ولي اشهر بين خاصه آنست كه در هفدهم ربيع الاول رخ داده است.

هنگام ولادت آن حضرت، ايوان كسري شكافت و چند كنگره فرو ريخت و آتشكدهء فارس خاموش شد، درياچه ساوه خشك گرديد، بتهاي بتخانه مكه سرنگون شد و نوري از وجود آن حضرت به سوي آسمان بلند شد كه شعاع آن فرسنگها راه را روشن مي‌ساخت.

مراسم نامگذاري روز هفتم فرا رسيد، عبد المطلب براي عرض تشكر به پيشگاه خداوند جليل گوسفندي كشت و بزرگان قريش را دعوت كرد و نام فرزند خود را محمد گذارد.

1. مجلسي، بحار الانوار، ج 1، ص 35 - اسدالغابه، ج 1، ص 14.
2. سيره ابن هشام، ج 1، ص 171.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (3)، إبن الأثير (1)، شهر ربيع الأول (1)، الدفن (1)، النوم (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

مراسم نامگذاري

عبد الله پدر رسول خدا در بيست و پنج سالگي در مدينه نزد دائي‌هاي خويش از بني النجار در خانه اي معروف به " دار النابغه " وفات كرد و علت وفات او را چنين نوشته اند كه او براي تجارت با كاروان قريش رهسپار شام شد و در بازگشت از شام به علت بيماري در مدينه در ميان بني عدي بن نجار توقف كرد، يك ماه بستري بود و چون كاروان قريش به مكه رفت و از حال وي جويا شد و بزرگترين فرزند خود حارث را نزد وي به مدينه فرستاد اما هنگامي او به مدينه رسيد كه عبد الله وفات يافته بود و به قول " واقدي " مورخ از عبد الله كنيزي به نام " ام ايمن " و پنج شتر و يك گله گوسفند و به قول ابن اثير شمشيري كهن و پولي اندك به جاي مانده بود كه رسول خدا آنها را به ارث برده بود. (1) آمنه مادر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آمنه دختر وهب بن عبد مناف مي‌باشد كه ده سال پس از واقعهء حفر زمزم به ازدواج عبد الله درآمد، شش سال و سه ماه از ولادت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در سفري كه فرزند خويش را به مدينه برده بود تا خويشاوندان مادري وي (طرف مادر عبد المطلب) يعني " بني عدي " او را ببينند هنگام بازگشت به مكه در سي سالگي در " ابواء " وفات كرد و همانجا دفن شد.

ولادت نور مشهور بين علماي سنت و جماعت آنست كه ولادت آن بزرگوار در دوازدهم ربيع الاول " عام الفيل " بوده است. (2) ولي اشهر بين خاصه آنست كه در هفدهم ربيع الاول رخ داده است.

هنگام ولادت آن حضرت، ايوان كسري شكافت و چند كنگره فرو ريخت و آتشكدهء فارس خاموش شد، درياچه ساوه خشك گرديد، بتهاي بتخانه مكه سرنگون شد و نوري از وجود آن حضرت به سوي آسمان بلند شد كه شعاع آن فرسنگها راه را روشن مي‌ساخت.

مراسم نامگذاري روز هفتم فرا رسيد، عبد المطلب براي عرض تشكر به پيشگاه خداوند جليل گوسفندي كشت و بزرگان قريش را دعوت كرد و نام فرزند خود را محمد گذارد.

1. مجلسي، بحار الانوار، ج 1، ص 35 - اسدالغابه، ج 1، ص 14.
2. سيره ابن هشام، ج 1، ص 171.

هنگامي كه از او پرسيدند چرا اين نام را انتخاب كردي، در صورتي كه ميان اعراب كم سابقه است؟ گفت: خواستم كه در آسمان پيش خدا و در زمين پيش مخلوق، ستوده باشد.
در اين باره " حسان بن ثابت " شاعر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌گويد:
فشق له من اسمه، ليجله * فذوالعرش محمود، وهذا محمد آفريدگار نامي از خود را براي تجليل پيامبر خويش مشتق نمود، زيرا نام خويش " محمود " - پسنديده - و نام پيامبر او محمد " ستوده " مي‌باشد و هر دو كلمه از يك ماده مشتقند.
در ميان قبيله بني سعد آمنه در انتظار دايگان بني سعد بود تا به عرف و عادت عرب، طفل خود را به يكي از آنان بسپارد، اين عادت پيش بزرگان مكه در جريان بود كه اطفال خود را به صحرا مي‌فرستادند تا در محيط پاك و سالم و فضاي پاك بزرگ شده و رشد و نمو نمايند و استخوان بندي آنها محكمتر شود و از بيماري و باي شهر مكه كه خطر آن براي نوزادان بيشتر بود مصون بمانند و لغت عربي را در منطقه اي كه لهجهء آنها اصيل و دست نخورده بود، فرا گيرند.
بعضي از قبايل به وجود دايگان نامي خود مشهور هستند، كه قبيلهء سعد از آنان مي‌باشد آمنه در انتظار دايه، طفل خود را به كنيزش سپرد و اندك زماني او را شير داد و پس از آن نيز عموي وي حمزه را شير مي‌داد، به اين جهت حمزه و محمد برادر رضاعي هم شدند.
برخي از مورخان مي‌گويند: دايگان بني سعد در جستجوي اطفال شير خوار به مكه آمدند، اما اطفال يتيم را نمي‌گرفتند چون از اطفال پدر دار اميد بهره بيشتري داشتند و از زنان بيوه چندان بهره اي انتظار نمي‌رفت بدين جهت كسي براي گرفتن محمد حاضر نشد و هر يك از آنها طفلي را كه اميد سود بيشتري داشتند برگرفتند و رفتند. حليمه دختر ابي دوبيب از طايفهء بني سعد كه بار اول به واسطه يتيمي محمد از گرفتن او سر باز زده بود، طفل ديگري را پيدا نكرد، زيرا چون ضعيف و لاغر بود هيچكس طفل خود را

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (3)، حسان بن ثابت (1)، النوم (3)

به او نمي‌داد. وقتي مردم بني سعد از مكه بر مي‌گشتند حليمه به شوهر خويش حارث گفت، خوش نيست كه من اين چنين دست خالي برگردم و شيرخواري نداشته باشم مي‌روم و همين يتيم را قبول مي‌كنم.
شوهرش گفت: اهميت ندارد شايد خدا ما را به واسطهء او بركت دهد، حليمه باز گشت و محمد را گرفت و با كسان خود به صحرا برگشت، او هميشه مي‌گفت كه از موقع گرفتن او همه زندگي اش بركت يافته است، گوسفندانش فربه شده اند و شير آنها بيشتر گرديده است. ولي شايد او به عظمت و شموخ مقام جدش عبد المطلب توجه يا اطلاعي نداشت.
محمد (صلي الله عليه وآله) حدود چهار سال در ميان قبيله سعد و در صحرا ماند، حليمه او را شير مي‌داد و دخترش " شيما " از او پرستاري مي‌كرد، هواي صحرا و زندگي سادهء بياباني نشو و نماي او را تسريع كرد، تناسب و زيبايي اندامش را مي‌افزود و در سال پنجم ولادت حليمه او را به مادرش بازگردند. قبيلهء سعد از بركت حضور رسول خدا در وسعت ووفور نعمت قرار گرفتند و كرامتها مشاهده كردند كه در كتابهاي حديث و تاريخ، ثبت شده است. (1) ابن اسحاق روايت مي‌كند كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌فرمود:
" انا اعربكم، انا قرشي واستر ضعت في بني سعد بن بكر ". (من از همه شما فصيح‌ترم، چه هم قرشي هستم و هم در قبيله سعد بن بكر شير خورده ام). (2) مرگ مادر محمد پس از پنج سال اقامت در صحرا نزد مادر خود بازگشت، عبد المطلب سرپرستي خانواده را به عهده داشت و در نگهداري او دقيقه اي فروگزاري نمي‌كرد.
مي گويند:
براي عبد المطلب كه پيشواي قريش و رئيس مكيان بود در نزديك كعبه فرشي مي‌گستردند و فرزندان وي به احترام او اطراف فرش قرار مي‌گرفتند، همين كه محمد خردسال مي‌آمد او را از صف عموهايش جلو برده و پهلوي خود، روي فرش مي‌نشانيد و با

1. سيره ابن هشام، ج 1، ص 176، چاپ مصطفي الحلبي، 1355.
2. ترجمه حياة محمد، ج 1، ص 162.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، سعد بن بكر (2)

او با عطوفت و مهرباني، رفتار مي‌كرد.
در اين موقع اتفاق ديگري در نزد محمد (صلي الله عليه وآله) پديدار گرديد كه او را بيش از همه پيش عبد المطلب، عزيزتر ساخت و آن از دست دادن مادر گرامي اش بود.
آمنه طفل خود را به مدينه برد كه اقوام خود را ببيند، در اين سفر أم ايمن را نيز همراه خود برد، وقتي به مدينه رسيدند، محمد خانه اي را كه پدرش عبد الله در آن خانه جان سپرده بود و مكاني را كه در آنجا دفن گشته بود ديد و اين نخستين اثر و ضربه‌اي بود كه از يتيمي در روح او، انعكاس يافت.
پيامبر اسلام بعد از هجرت به مدينه داستان همسفري با مادرش را براي اصحاب خويش نقل مي‌كرد كه يك ماه در يثرب بودند، وقتي به مكه برميگشتند در اثناء راه در منزلي به نام " أبواء " مادرش مريض شده، وفات يافت، آن موقع محمد شش ساله بود.
حكمت يتيم گشتن او براي ما چندان روشن نيست ولي مي‌توان حدس زد كه خدا خواست بزرگترين رهبر جهانيان، پيش از آنكه امور هدايت و رهبري امت را در دست بگيرد شيريني و تلخي روزگار را بچشد، و در نشيب و فراز و پستي و بلندي زندگي قرار بگيرد تا روحي بزرگ و رواني بردبار و شكيبا در راستاي هدايت مردم پيدا كند و تجربياتي از سختيها ببيند و خود را براي مقابله با شدائد، سختيها و محروميتها آماده سازد.
در قرآن مجيد نيز از يتيمي او ذكري به عمل آمده است، جايي كه خداوند انعام خود را يادآوري مي‌كند و مي‌گويد: " ألم يجدك يتيما فآوي؟ (مگر خدا تو را يتيم نيافت پس پناهت داد؟) ". (1) مرگ عبد المطلب اگر عبد المطلب مدتي زنده مي‌ماند شايد خاطرهء تلخ " مرگ مادر " تخفيف مي‌يافت و جاي خالي او بيشتر احساس نمي‌شد. ولي او ديري نزيست و در سن هشتاد سالگي موقعي كه محمد بيش از هشت سال را نداشت وفات يافت، محمد از مرگ او مانند مرگ مادر خود، غمگين شد و دنبال جنازهء او تا لب قبر گريان بود. او با اينكه بعد از مرگ

1. مجلسي، بحار الانوار، ج 1، ص 151.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، المدينة المنورة (1)، القبر (1)، الضرب (1)، الدفن (1)، النوم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

عبد المطلب، تحت سرپرستي عموي خود ابوطالب از همه گونه رعايت و مراقبت برخوردار بود، باز هميشه از نياي بزرگ ياد مي‌كرد و مرگ او براي طايفه بني هاشم ضربتي هولناك بود. واقدي مي‌گويد: هشت سال و هشت ماه و هشت روز از عمر رسول خدا سپري شده بود كه عبد المطلب وفات يافت. (1) پس از مرگ عبد المطلب ابوطالب سرپرستي محمد را به عهده گرفت، او نيز همانند عبد المطلب او را دوست مي‌داشت و او را بر فرزندانش مقدم مي‌شمرد. نجابت و هوشياري و پاك طينتي اين طفل، علاقه ي او را روز به روز بيشتر ميساخت.

سفر نخستين به ديار شام موقعي كه محمد دوازده سال داشت وابوطالب مي‌خواست جهت تجارت به شام سفر كند خيال نداشت محمد را همراه خويش ببرد زيرا از رنج سفر و زحمت صحرانوردي بر او، بيم داشت. اما محمد به همراهي وي اظهار تمايل و علاقه نمود و ترديد او را بر طرف ساخت. محمد تا " بصري " كه محلي است در جنوب شام با قافله رفت.

ارباب تاريخ مي‌نويسند در اين سفر بود كه با راهبي به نام " بحيرا " برخورد كرد و راهب نشانه‌هاي پيغمبري را چنان كه در كتابهاي مسيحي ياد شده بود در او بديد و برخي از روايات بر آنند كه كسان محمد را نصيحت كرد كه او را به شام نبرند مبادا يهوديان او را به نشان پيغمبري بشناسند و به او آزار رسانند! " فاطمه دختر اسد فاطمه دختر اسد، همسر ابوطالب و مادر طالب، جعفر و عقيل وعلي بيش از همه فرزندانش رسول خدا را پرورش داد و از رسول خدا روايت مي‌شود كه از بعد از وفات فاطمه، كه زني مسلمان و بزرگوار بود گفت: " اليوم ماتت امي ": امروز مادرم وفات نمود و او را با پيراهن خويش دفن كرد و در لحد او خوابيد، و چون به او گفته شد: اي رسول خدا چرا براي فاطمه اين چنين سخت بي تاب گشته اي؟ گفت:

" إنها كانت أمي، اذ كانت لتجيع صبيانها وتشبعني، وتشعبهم، وتدهنني و

1. حياة محمد، ج 1، ص 165.

صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، الدفن (1)، النوم (1)

عبد المطلب، تحت سرپرستي عموي خود ابوطالب از همه گونه رعايت و مراقبت برخوردار بود، باز هميشه از نياي بزرگ ياد مي‌كرد و مرگ او براي طايفه بني هاشم ضربتي هولناك بود. واقدي مي‌گويد: هشت سال و هشت ماه و هشت روز از عمر رسول خدا سپري شده بود كه عبد المطلب وفات يافت. (1) پس از مرگ عبد المطلب ابوطالب سرپرستي محمد را به عهده گرفت، او نيز همانند عبد المطلب او را دوست مي‌داشت و او را بر فرزندانش مقدم مي‌شمرد. نجابت و هوشياري و پاك طينتي اين طفل، علاقه ي او را روز به روز بيشتر ميساخت.

سفر نخستين به ديار شام موقعي كه محمد دوازده سال داشت وابوطالب مي‌خواست جهت تجارت به شام سفر كند خيال نداشت محمد را همراه خويش ببرد زيرا از رنج سفر و زحمت صحرانوردي بر او، بيم داشت. اما محمد به همراهي وي اظهار تمايل و علاقه نمود و ترديد او را بر طرف ساخت. محمد تا " بصري " كه محلي است در جنوب شام با قافله رفت.

ارباب تاريخ مي‌نويسند در اين سفر بود كه با راهبي به نام " بحيرا " برخورد كرد و راهب نشانه‌هاي پيغمبري را چنان كه در كتابهاي مسيحي ياد شده بود در او بديد و برخي از روايات بر آنند كه كسان محمد را نصيحت كرد كه او را به شام نبرند مبادا يهوديان او را به نشان پيغمبري بشناسند و به او آزار رسانند! " فاطمه دختر اسد فاطمه دختر اسد، همسر ابوطالب و مادر طالب، جعفر و عقيل وعلي بيش از همه فرزندانش رسول خدا را پرورش داد و از رسول خدا روايت مي‌شود كه از بعد از وفات فاطمه، كه زني مسلمان و بزرگوار بود گفت: " اليوم ماتت امي ": امروز مادرم وفات نمود و او را با پيراهن خويش دفن كرد و در لحد او خوابيد، و چون به او گفته شد: اي رسول خدا چرا براي فاطمه اين چنين سخت بي تاب گشته اي؟ گفت:

" إنها كانت أمي، اذ كانت لتجيع صبيانها وتشبعني، وتشعبهم، وتدهنني و

1. حياة محمد، ج 1، ص 165.

صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، الدفن (1)، النوم (1)

كانت أمي ".
او به راستي مادرم بود گاهي كودكان خود را گرسنه نگه مي‌داشت ولي مرا سير مي‌كرد و آنان را گرد آلود مي‌گذاشت و مرا شسته و آراسته و خوشبو مي‌نمود او براستي مادرم بود. (1) حلف الفضول يكي از حوادث جالب دوران بيست ساله ي آن بزرگ انسان تاريخ، وقوع حادثه تاريخي " حلف الفضول " مي‌باشد:
حلف الفضول كه آن را بهترين پيمان قريشيان ناميده اند در ميان چند طايفه از قريش بسته شده بود، عامل اساسي اين پيمان آن بود كه مردي از بني زبيد كالايي را به " عاص بن وائل سهمي " فروخت عاص كالا را گرفت و بهاي آن را نپرداخت. مرد زبيدي ناچار بالاي كوه ابوقبيس رفت و فرياد برآورد: اي مردم قريش! به داد ستمديده اي، دور از طايفه و كسان خويش برسيد كه در داخل شهر مكه كالاي او را به زور و ستم مي‌برند! " (2) با شنيدن نداي دادخواهي بني مطلب بن عبد مناف، بني زهره، بني تميم، بني حارث، در خانه " عبد الله بن جدعان " گرد آمدند و با هم پيمان بستند كه براي ياري هر ستمديده اي و گرفتن حق هر مظلومي، همداستان باشند و اجازه ندهند كه در مكه بر احدي ستم رود، نخستين ثمره ي اين پيمان گرفتن حق مرد زبيدي از عاص بن وائل بود. (3) پيامبر اسلام پس از بعثت و هجرت مي‌فرمود: " لقد شهدت - في دار عبد الله بن جدعان، لو دعيت الي مثله لأجبت و ما زاده الأسلام إلا تشديدا ". " در خانه ي عبد الله بن جدعان در پيماني حضور يافتم كه اگر در اسلام نيز به مانند آن دعوت مي‌شدم باز اجابت مي‌كردم و اسلام جز استحكام و تشديد چيزي بر آن نيفزوده است ". (4) راز اين شدت و استحكام در آنست كه اسلام، خواهان استيفاي حقوق ستمديدگان و مستضعفان مي‌باشد اين خواستهء الهي به هر ترتيب و تحت هر شرائط انساني كه صورت

1. ترجمه تاريخ يعقوبي، ص 368 - امتاع الاسماع، ص 8.
2. روض الأنف، ج 2، ص 72 - تاريخ پيامبر اسلام دكتر آيتي، ص 90.
3. التنبيه والاشراف، ص 179 - سيرة النبي، ج 1، ص 145 - الطبقات الكبري، ج 1، ص 129 - ترجمه تاريخ يعقوبي، ج 1، ص 372.
4. التنبيه والاشراف، ص 179 - الطبقات الكبري، ج 1، ص 109 - يعقوبي، ج 1، ص 273.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (2)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (2)

پذيرفته باشد، مورد رضاي اسلام و پيامبر عاليقدر آن مي‌باشد.
اما علت ناميده شدن اين پيمان به نام الفضول آنست كه مردماني از قبيله " جرهم " و " قطورا " كه نامهايشان همه از ماده فضل مشتق بوده است، تشكيل مي‌يافت. از آن رو پيمان " فضلها " يا " فضول " ناميده گرديد.
سفر دوم به شام خديجه دختر خويلد كه بانوي تجارت پيشه و پرتلاش و شرافتمندي بود مردان را براي بازرگاني اجير مي‌كرد و سرمايه اي از مال خود را براي تجارت با حقوق مناسب در اختيار آنان قرار مي‌داد و چون از راستگويي و امانت و مكارم اخلاقي محمد (صلي الله عليه وآله) باخبر شد شخصي را نزد وي فرستاد و به او پيشنهاد كرد كه اگر با سرمايه ي او همراه غلام وي " ميسره " براي تجارت رهسپار شام گردد بيش از آنچه به ديگران مي‌پردازد به وي خواهد پرداخت. (1) محمد پذيرفت و با غلامش رهسپار شام گرديد. در مسير شام چون به " بصري " رسيد نسطور راهب وي را ديد به مسيره پيامبري او بشارت داد و او نيز در اين سفر از او كراماتي مشاهده نمود كه او را خيره و مبهوت ساخت. چون به مكه بازگشت و آنچه را كه از نسطور راهب شنيده بود و خود نيز ديده بود، خديجه را آگاه ساخت. از آن جمله گفت:
امين بر سر موضوعي با تاجري اختلاف پيدا كرد آن مرد به او گفت به " لات " و " عزي " سوگند بخور تا من سخن تو را بپذيرم امين در پاسخ او چنين گفت: پست ترين و مبغوض ترين موجودات پيش من همان لات و عزي است كه تو آنها را مي‌پرستي ". (2) انگيزه‌هاي ازدواج با خديجه افراد ماده گرا كه همه چيز را از دريچه ماديگري مطالعه مي‌كنند پيش خود چنين تصور مي‌كنند كه چون خديجه ثروتمند و تجارت پيشه بود براي امور تجاري خود به يك مرد امين بيش از هر عامل ديگري نيازمند بود. از اين لحاظ با محمد (صلي الله عليه وآله) ازدواج نمود و محمد (صلي الله عليه وآله) نيز از وضع زندگي مرفه او آگاه بود. از اين رو با آنكه توافق سني با هم نداشتند با هم ازدواج كردند ولي بررسي تاريخ نشان مي‌دهد كه انگيزه ي خديجه براي ازدواج با

1. امتاع الاسماع، ص 9 - التنبيه والاشراف، ص 197.
2. الطبقات الكبري، ج 1، ص 140.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (3)، مدينة مكة المكرمة (1)، النوم (1)، الكرم، الكرامة (1)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (1)

پذيرفته باشد، مورد رضاي اسلام و پيامبر عاليقدر آن مي‌باشد.
اما علت ناميده شدن اين پيمان به نام الفضول آنست كه مردماني از قبيله " جرهم " و " قطورا " كه نامهايشان همه از ماده فضل مشتق بوده است، تشكيل مي‌يافت. از آن رو پيمان " فضلها " يا " فضول " ناميده گرديد.
سفر دوم به شام خديجه دختر خويلد كه بانوي تجارت پيشه و پرتلاش و شرافتمندي بود مردان را براي بازرگاني اجير مي‌كرد و سرمايه اي از مال خود را براي تجارت با حقوق مناسب در اختيار آنان قرار مي‌داد و چون از راستگويي و امانت و مكارم اخلاقي محمد (صلي الله عليه وآله) باخبر شد شخصي را نزد وي فرستاد و به او پيشنهاد كرد كه اگر با سرمايه ي او همراه غلام وي " ميسره " براي تجارت رهسپار شام گردد بيش از آنچه به ديگران مي‌پردازد به وي خواهد پرداخت. (1) محمد پذيرفت و با غلامش رهسپار شام گرديد. در مسير شام چون به " بصري " رسيد نسطور راهب وي را ديد به ميسره پيامبري او بشارت داد و او نيز در اين سفر از او كراماتي مشاهده نمود كه او را خيره و مبهوت ساخت. چون به مكه بازگشت و آنچه را كه از نسطور راهب شنيده بود و خود نيز ديده بود، خديجه را آگاه ساخت. از آن جمله گفت:
امين بر سر موضوعي با تاجري اختلاف پيدا كرد آن مرد به او گفت به " لات " و " عزي " سوگند بخور تا من سخن تو را بپذيرم امين در پاسخ او چنين گفت: پست ترين و مبغوض ترين موجودات پيش من همان لات و عزي است كه تو آنها را مي‌پرستي ". (2) انگيزه‌هاي ازدواج با خديجه افراد ماده گرا كه همه چيز را از دريچه ماديگري مطالعه مي‌كنند پيش خود چنين تصور مي‌كنند كه چون خديجه ثروتمند و تجارت پيشه بود براي امور تجاري خود به يك مرد امين بيش از هر عامل ديگري نيازمند بود. از اين لحاظ با محمد (صلي الله عليه وآله) ازدواج نمود و محمد (صلي الله عليه وآله) نيز از وضع زندگي مرفه او آگاه بود. از اين رو با آنكه توافق سني با هم نداشتند با هم ازدواج كردند ولي بررسي تاريخ نشان مي‌دهد كه انگيزه ي خديجه براي ازدواج با

1. امتاع الاسماع، ص 9 - التنبيه والاشراف، ص 197.
2. الطبقات الكبري، ج 1، ص 140.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (3)، مدينة مكة المكرمة (1)، النوم (1)، الكرم، الكرامة (1)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (1)

محمد امين (صلي الله عليه وآله) رشته اي از علل و عوامل معنوي بود. صفات نيكي همچون: امانت، راستگويي، جوانمردي، خوشرفتاري و خوشگفتاري بود و اين صفات اصولا توجه زن را به مرد جلب مي‌كند. گذشته از اين علل يك سلسله حوادثي نيز رخ داد كه از آينده درخشان محمد (صلي الله عليه وآله) نويد مي‌داد وخديجه اين حوادث را به دقت تعقيب مي‌كرد و هر روز خود را از نظر روحي به محمد متمايل مي‌ساخت.
اين حوادث گذشته از آنچه از قول ميسره غلام خديجه در جريان به شام گذشت عوامل زير مي‌تواند باشد:
1. اخبار علماي يهود به پيامبري آن حضرت آنچنان كه دانيال يهود خبر داده بود. (1) 2. ورقه عموي پيامبر خود از دانايان عرب بود و اطلاعات فراواني در مورد كتب عهدين داشت و از اين موضوع خبر داده بود. (2) 3. رؤيايي كه خود خديجه ديده بود كه خورشيد از بالاي مكه چرخ زد و كم كم پائين آمد و در خانهء او فرود آمد. (3) از ازدواج تا بعثت حساس ترين دوره زندگي انسان دوره ي جواني اوست. زيرا در اين هنگام غرايز جنسي و تمايلات نفساني به حد تكامل و رشد خود مي‌رسد، طوفان شهوات، فضاي عقل انساني را تيره و تار مي‌سازد.
حكومت غرائز محكم تر و در نتيجه چراغ خود كم فروغ تر مي‌گردد، شب و روز وقت و بي وقت كاخ بزرگي از آرزوها را در برابر ديدگان او مجسم مي‌گردد. هرگاه در چنين هنگامي ثروتي نيز در اختيار داشته باشد زندگاني او به صورت يك عامل خطرناكي در مي‌آيد، زيرا از يك طرف غرايز حيواني و صحت مزاج و از طرف ديگر امكانات مادي و درآمد سرشار دست به دست يكديگر مي‌دهند و در نتيجه او را در بيخبري از آينده فرو برده غرق شهوات و اميال نفساني خود مي‌سازند.
در اينكه محمد (صلي الله عليه وآله) شجاع و دلير، نيرومند و تندرست و سالم بود جاي هيچ گفتگو

١. مجلسي، بحار الأنوار ج ١٦، ص ١٩.
٢. مجلسي، بحار الأنوار ج ٦، ص 104.
3. سيرة النبي ج 1، ص 216.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، مدينة مكة المكرمة (1)، الإختيار، الخيار (1)، التعقيب (1)، كتاب بحار الأنوار (2)

نيست زيرا در محيط آزاد و دور از غوغاي زندگي شهري پرورش يافته بود و خانواده‌اي كه در ميان آنها ديده به جهان گشود همگي عنصر شهامت و شجاعت بودند، ثروتي نيز مانند خديجه را در اختيار داشت و وسائل عيش و تفريح در آن محيط جهل و ناداني از هر جهت براي او آماده بود ولي بايد ديد او از اين امكانات مادي، چگونه استفاده نمود؟ آيا بساط عيش و عشرت پهن نمود، يا وسائل جذب و هدايت مردم را فراهم ساخت؟ تاريخ گواهي مي‌دهد كه او بسان مردان تجربه ديده و كارآمد زندگي مي‌كرد، هميشه از خوشگذراني و بيخبري گريزان بود، همواره آثار تفكر و تدبر در سيما و صورت او جلوه گر بود. براي دوري از فساد اجتماع، مدتها در دامنهء كوهها ميان غار، بساط زندگي را پهن مي‌نمود، و در آثار قدرت خدا به مطالعه مي‌پرداخت به يقين ازدواج با خديجه نيز بر اساس و فلسفه بوده است.

فرزندان او از خديجه خديجه براي همسر جوان خودش چند فرزند آورد، دو تاي آنها پسر بودند به نامهاي " قاسم " و " عبد الله " كه به ترتيب به آنها " طاهر " و " طيب " مي‌گفتند و اولي بزرگتر بود و كنيه ي ابوالقاسم و چهار تاي آنها دختر بودند به نامهاي " رقيه "، " ام كلثوم "، " زينب " و " فاطمه " مورخان مي‌نويسند بزرگترين دختر پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) به ترتيب " رقيه "، " زينب "، " ام كلثوم " و كوچك ترين آنان " فاطمه " بود. فرزندان ذكور او پيش از بعثت به درود حيات گفتند ولي دختران در دامان رسالت او بزرگ شدند. (1) خويشتن داري محمد (صلي الله عليه وآله) در برابر حوادث و پيش آمدها زبانزد عموم بود. او در مرگ فرزندان خود گاهي تأثرات دل خود را به صورت قطرات اشك از گوشه چشمانش مي‌ريخت و اين مطلب در مرگ، ابراهيم كه مادر او (قبطيه) بود بيشتر روشن بود، دل مي‌سوخت ولي زبان به سپاسگزاري و حمد الهي مشغول بود. (2)

1. ابن شهر آشوب، مناقب ج 1، ص 140، قرب الأسناد، ص 2 و 7، مجلسي بحار الانوار، ج 22، ص 51.

2. سيره ابن هشام، ج 1، ص 213، تاريخ طبري، ج 2، فروع كافي، ج 1، ص 225، بحار الانوار، ج 15، ص 339، سيره النبي، ج 1، ص 214 - 209.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الطهارة (1)، الإختيار، الخيار (1)، الجهل (1)، كتاب بحار الأنوار (2)، ابن شهر آشوب (1)

درايت و تدبير در مورد نصب حجر اسود

درايت و تدبير در مورد نصب حجر اسود چوان قريش هنوز بيش از سي و پنج سال از عمرش نگذشته بود كه با اختلاف قريش رو به رو گرديد و فصل اين خصومت به دست با كفايت او خاتمه پذيرفت و اين حادثه مي‌رساند كه درايت او در چه حد والايي بوده و نيز نشان مي‌دهد كه شخصيت او تا چه حد مورد احترام و توجه بود و همگي به امانت و صداقت او اطمينان داشتند، اين حادثه از آنجا رخ داد كه سيل مهيب و وحشتناكي از كوههاي بلند مكه به سوي خانه خدا سرازير گشت، در نتيجه هيچ يك از خانه‌هاي شهر مكه حتي كعبه كه در دره قرار دارد از صدمه آن مصون نماند و شكافهاي فراواني در آن پديد آمد، قريش تصميم گرفتند خانه خدا را تعمير كنند ولي از خراب كردن آن ترس و بيم داشتند، " وليدبن مغيره " نخستين كسي بود كلنگ به دست گرفت و دور كعبه را خراب كرد در حالي كه بيم و هراس سراسر وجود او را فرا گرفته بود، مردم مكه در انتظار حادثه اي بودند، ولي چون ديدند كه وليد بن مغيره مورد خشم بتها قرار نگرفت از اين جهت همگي در تخريب آن شركت كردند، اتفاقا همان روز سفينه اي از مصر متعلق به يكي بازرگان رومي آمده بود و در نزديكي مكه در بندر جده در نتيجه طوفان شكست و قريش از جريان آگاه شدند، چند نفر را به جده فرستادند تا تخته‌هاي كشتي را براي ساختمان كعبه بخرند و كارهاي نجاري را به يك نجار قبطي كه در مكه سكونت داشت، واگذار نمودند.
ديوار كعبه به اندازه قامت يك انسان بالا آمد و وقت آن فرا رسيد كه حجر اسود را به جاي خود نصب كنند، در اين هنگام اختلاف در ميان رؤساي قبايل افتاد و دو قبيله " بني عبد الدار " و " بني عدي " پيمان بستند كه نگذارند اين افتخار نصيب ديگران شود و براي تحكيم پيمان طبق سنت آن روز ظرفي را پر از خون كردند و دستهاي خود را در آن فرو بردند و در اثر اين پيش آمد كار بنايي پنج شبانه و روز تعطيل شد، كار قريش به جاي باريكي رسيده بود و دسته‌هاي مختلفي از قريش در مسجد الحرام گرد آمده بودند و در انتظار حادثه خونيني بودند. بالأخره مرد سالخورده‌اي از قريش به نام " أمية بن مغيره مخزومي " رؤساي قريش را دور هم جمع كرد و پيشنهاد كرد: " نخستين كسي كه از طرف صفا وارد شود او را به حكميت بپذيرند " و همگي اين پيشنهاد را قبول كردند، ناگهان

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (5)، مسجد الحرام (1)، النوم (1)

جوان رشيد قريش از آن دور وارد مسجد شد، همگي گفتند: اين همان محمد امين است و ما به حكميت او راضي هستيم او براي فصل خصومت دستور داد پارچه اي را آوردند و حجر اسود را با دست خود در ميان آن گذارد. سپس فرمود: هر يك از رؤساي چهارگانه ي مكه، گوشه ي آن را بگيرند. هنگامي كه حجر اسود را نزديك ركن بردند، امين قريش با دست مبارك خود، سنگ را در جاي خود نصب نمود " (1).

و به اين طريق به مشاجرات قريش كه نزديك بود فتنه اي را بر پا سازد و حوادث خونيني به بار آورد، خاتمه داد.

علي (عليه السلام) تربيت يافته مكتب رسالت ابن اسحاق، ابن اثير و امين اسلام طبرسي روايت مي‌كنند كه يكي از نعمت‌هاي خداوند بر علي بن ابيطالب آن بود كه قريش به خشكسالي و قحطي گرفتار شدند و ابوطالب هم مرد عائله مندي بود، پس محمد (صلي الله عليه وآله) به عموي خويش عباس كه از ثروتمندان بني هاشم بود گفت: اي عباس برادرت ابوطالب عيال‌وار است و مردم به اين قحطي كه مي‌بيني گرفتارند. بيا تا نزد او برويم و از نظر مساعدت من يكي از فرزندان او را بگيرم و تو هم يكي ديگر را و آن دو را كفايت كنيم. عباس پذيرفت و هر دو، پيش ابوطالب رفتند و گفتند ما آمده ايم تا بعضي از فرزندان تو را تا موقعي كه مردم از اين قحطي در آيند، كفايت نماييم.

ابوطالب گفت: عقيل را براي من بگذاريد و اختيار ديگران با شماست. محمد (صلي الله عليه وآله)، علي (عليه السلام) را برگرفت و همراه خود برد و عباس جعفر را. علي پيوسته با محمد بود تا خدايش به نبوت برانگيخت، در اين هنگام او را پيروي كرد و به وي ايمان آورد.

جعفر همچنان با عباس ماند تا اسلام آورد و از او بي نياز گرديد. (2) علي (عليه السلام) گويد: " و لقد كان يجاور في كل سنة بحراء، فأراه ولا يراه غيري " او هر سال

1. بنا به روايت مسعودي، محمد به چهار نفر از بزرگان قريش بني عقبه، ابوزمعه، بني مطلب و قيس بن عدي فرمود: تا چهار گوشه آن جامه را گرفته بلندش كنند. مسعودي، مروج الذهب، ج 2، ص 239 - ابن سعد، الطبقات، ج 1، ص 146.

2. طبري، تاريخ الأمم والملوك، ج 2، ص 57، اعلام الوري، ص 49، شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 3، ص 251.

السلام (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، مدينة مكة المكرمة (1)، إبن الأثير (1)، بنو هاشم (1)، الإختيار، الخيار (1)، السجود (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)

مدتي در كوه حرا به عزلت و تنهايي مي‌نشست، تنها من او را مي‌ديدم و كسي جز من او را نمي‌ديد ". بنا به گفته ابن اسحاق: " اقامت او در كوه حرا در هر سال يك ماه و بر حسب بعضي روايات تنها در ماه رمضان بود چون اعتكافش به پايان مي‌رسيد به مكه باز مي‌گشت، هفت بار يا هر چه مي‌خواست گرد كعبه طواف مي‌كرد و آنگاه به خانه اش برميگشت ". (1)

پيامبر بزرگوار اسلام، در ايام جاهليت و در روزگار پيش از بعثت هم با اخلاق و رفتار و منش خوب و پسنديده اش، مردم را به سوي خود جذب نموده بود امانتداري و صداقت او به حدي در اوج عالي و مرتبت بلند خويش بود كه از بين رؤساي قبايل چهارگانه، كسي أمين بودن و درستكاري او را انكار ننمود و اين خود يكي از افتخارات و سوابق درخشان آن پيامبر موعود، خبر مي‌دهد و زمينه‌هاي پذيرش او را در دلها فراهم مي‌سازد.

حقا كه او مصداق بارز " وانك لعلي خلق عظيم " بود كه در بخشهاي بعدي نمودارهايي از اين اخلاق رحماني نشان داده خواهد شد.

1. سيره النبي، ج 1، ص 254 - 253.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، شهر رمضان المبارك (1)

بخش دوم F مراحل دعوت و پذيرندگان اسلام

بخش دوم / مراحل دعوت و پذيرندگان اسلام ...
بعثت برانگيخته شدن پيامبر، از سوي خداوند متعال جهت انجام رسالت و ابلاغ پيام الهي جهت تأمين سعادت ديني و دنيوي يكي از بزرگترين پديده‌هاي سعادت آفرين مي‌باشد و پيامبر اسلام يكي از اين پيام آوران سعادت و خوشبختي بود.
در سال 40 عام الفيل (610 ميلادي) يك بار ديگر محمد (صلي الله عليه وآله) كه شبي را در غار حراء سپري كرده بود هنگام بامداد فرشته اي از طرف خدا مأمور شد آياتي چند به عنوان طليعه و آغاز كتاب هدايت و سعادت، براي امين قريش بخواند تا او را به كسوت نبوت، مفتخر سازد و آن فرشته الهي، جبرئيل امين و آن روز همان روز بعثت بود كه بنابر مشهور 27 ماه رجب مي‌باشد. (1) جاي ترديد نيست كه رو به رو شدن با فرشته آمادگي خاصي مي‌طلبد و تا روح شخص بزرگ و نيرومند نباشد تاب تحمل بار نبوت و ملاقات با فرشته را نخواهد داشت. " امين قريش " اين آمادگي را به وسيله عبادتهاي طولاني، تفكرهاي ممتد و عنايات خاص الهي به دست آورده بود و به نقل بسياري از سيره نويسان پيش از بعثت خوابها و رؤياهايي مي‌ديد، كه مانند روز روشن داراي واقعيت بود. پس از مدتي لذت بخش ترين ساعات

1. چنان كه در بالا گفته شد بنابر مشهور از نظر شيعه بعثت پيامبر اسلام در 27 ماه رجب بوده است ولي قرآن در چند مورد تصريح مي‌كند كه نزول قرآن بر پيامبر اسلام در ماه رمضان بوده است. بنابراين مي‌بايست بعثت در ماه رمضان بوده باشد ولي مي‌توان گفت هر دو زمان صحيح است. يعني هم بعثت در 27 رجب باشد و هم نزول قرآن مجيد در ماه رمضان رخ دهد. توضيح اينكه اگر قرآن مي‌فرمايد، آن را در ماه رمضان نازل كرديم منظور حقيقت و واقع قرآن است كه بر پيامبر نازل گرديد زيرا قرآن علاوه بر وجود تدريجي، واقعيتي دارد كه خداي بزرگ پيامبر خود را از آن در شبي معين از شبهاي ماه رمضان آگاه ساخت. و يك وجه تدريجي دارد و آن آغاز نزول در روز بعثت بوده و تا پايان عمر آن حضرت به طور تدريجي ادامه داشت. (براي توضيح بيشتر به تفسير الميزان تأليف علامه طباطبايي مراجعه شود).

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، شهر رجب المرجب (3)، تفسير الميزان في تفسير القرآن للعلامة الطباطبائي (1)، شهر رمضان المبارك (5)

براي او ساعت خلوت و عبادت در حال تنهايي بود. تا اينكه در روز مخصوصي، فرشته اي در برابر او قرار گرفت و به او گفت: " اقرأ " يعني بخوان و او از آنجا كه أمي و درس نخوانده بود پاسخ داد كه من توانايي خواندن ندارم. جبرئيل او را سخت فشرد سپس درخواست خواندن كرد و همان جواب را شنيد. فرشته نيز او را سخت فشار داد. اين عمل سه بار تكرار شد، و پس از فشار سوم ناگهان در خود احساس كرد مي‌تواند لوحي را كه در دست فرشته است بخواند و اين آيات را كه در حقيقت ديباچه‌ي كتاب سعادت بشر به شمار مي‌رود، بخواند:
" بخوان به نام پروردگارت كه موجودات را آفريد انسان را از خون بسته، بخوان پروردگار تو گرامي تر است تا آنكه با قلم تعليم داد و به آدمي آنچه را كه نمي‌دانست آموخت ". (1) جبرئيل مأموريت خود را انجام داد و پيامبر نيز پس از نزول وحي از كوه حراء پايين آمد و به سوي خانه ي خديجه رهسپار شد ". (2) آيات فوق برنامه ي اجمالي رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) را روشن مي‌سازد و به طور آشكار مي‌رساند كه اساس آيين او را قرائت و خواندن و فهم و دانش و به كار بردن قلم تشكيل مي‌دهد. پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) خود مي‌گويد: سپس از غار بيرون آمدم و چون به وسط كوه رسيدم آوازي از آسمان شنيدم كه مي‌گفت: " اي محمد تو رسول خدايي و من جبرئيلم سر به آسمان كردم، جبرئيل را دردم به صورت مردي كه دو گام خويش را به افق آسمان نهاده است ديدم او مي‌گفت: " اي محمد تو رسول خدايي و من جبرئيلم " پس ايستادم و او را مي‌نگريستم نه پيش مي‌رفتم و نه، روي خود را از او بر مي‌گرفتم و در آفاق آسمان نگاه مي‌كردم. در هيچ ناحيه اي نگاه نمي‌كردم جز آنكه او را همچنان مي‌ديدم، سپس

1. إقرأ باسم ربك الذي خلق، خلق الأنسان من علق، إقرأ وربك الأكرم، الذي علم بالقلم، علم الأنسان ما لم يعلم (سوره علق، آيات 1 - 5).
2. سيره ابن هشام، ج 1، ص 336، صحيح بخاري، ج 1، ص 1.

صفحهمفاتيح البحث: النوم (1)، الكرم، الكرامة (1)

جبرئيل رفت و من به خانه ي خود برگشتم و نزد خديجه رفتم پرسيد: " ابوالقاسم كجا بودي؟ من كسان خود را پي تو فرستادم و تو را نيافتند من او را از آنچه گذشته بود، خبر دادم. گفت: پسر عمو مژده باد تو را در اين راه و ثابت باش، به خدايي كه جان خديجه به دست اوست اميدوارم تو پيامبر اين امت باشي ".

دعوت در خانواده محمد (صلي الله عليه وآله) پس از مأموريت رسالت در آغاز اعضاي خانواده خود را، به شناسايي و پرستش پروردگار خواند. خلاصه ي دعوت او اين بود: " مردم پروردگار يگانه را بپرستيد، مرا پيامبر بدانيد و به روز رستاخيز ايمان آوريد " اينها اصول سه گانه ي دعوت او را تشكيل مي‌داد و پيش از همه وحدت و يگانگي خدا بود كه با شناخت و درك آن همه چيز قابل حل بود از اين رو مكرر مي‌فرمود: " قولو لا إله الا الله، تفلحوا، به وحدانيت خدا ايمان بياوريد تا رستگار شويد ... ".

ايمان آورندگان نخستين فردي كه دعوت پيامبر اسلام را لبيك گفت از مردان علي بن ابيطالب بود. (1) چون علي (عليه السلام) سالياني پيش از بعثت در خانه او مي‌زيست و تربيت يافته ي او بود او را مي‌شناخت از اين رو پيش از ديگران ايمان خود را به او اعلام داشت.

علي (عليه السلام) در خطبه‌ها و سخنان خود از تقدم و سابقهء خود در اسلام، ياد مي‌كند كه ما ذيلا دو نمونه ي آن را مي‌آوريم:

1. جايي مي‌فرمايد " من بندهء خدا و برادر رسول اكرم هستم، صديق اكبر منم و اين جمله را كسي پس از من نگويد جز اينكه دروغگو باشد، من با پيامبر هفت سال پيش از آنكه كسي با او نماز بخواند نماز گزاردم ". (2)

1. تاريخ طبري، ج 2، ص 1156، تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 17، سيره ابن هشام، ج 1، ص 264، مروج الذهب، ج 1، ص 400 چاپ مصر الغدير، ج 3، ص 246 - 244.

2. مرحوم علامه اميني در كتاب الغدير، ج 3، ص 222 اسناد اين روايت را از كتابهاي حديث نقل كرده است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

جبرئيل رفت و من به خانه ي خود برگشتم و نزد خديجه رفتم پرسيد: " ابوالقاسم كجا بودي؟ من كسان خود را پي تو فرستادم و تو را نيافتند من او را از آنچه گذشته بود، خبر دادم. گفت: پسر عمو مژده باد تو را در اين راه و ثابت باش، به خدايي كه جان خديجه به دست اوست اميدوارم تو پيامبر اين امت باشي ".

دعوت در خانواده محمد (صلي الله عليه وآله) پس از مأموريت رسالت در آغاز اعضاي خانواده خود را، به شناسايي و پرستش پروردگار خواند. خلاصه ي دعوت او اين بود: " مردم پروردگار يگانه را بپرستيد، مرا پيامبر بدانيد و به روز رستاخيز ايمان آوريد " اينها اصول سه گانه ي دعوت او را تشكيل مي‌داد و پيش از همه وحدت و يگانگي خدا بود كه با شناخت و درك آن همه چيز قابل حل بود از اين رو مكرر مي‌فرمود: " قولو لا إله الا الله، تفلحوا، به وحدانيت خدا ايمان بياوريد تا رستگار شويد ... ".

ايمان آورندگان نخستين فردي كه دعوت پيامبر اسلام را لبيك گفت از مردان علي بن ابيطالب بود. (1) چون علي (عليه السلام) ساليانى پيش از بعثت در خانه او مي‌زيست و تربيت يافته ي او بود او را مي‌شناخت از اين رو پيش از ديگران ايمان خود را به او اعلام داشت.

علي (عليه السلام) در خطبه‌ها و سخنان خود از تقدم و سابقهء خود در اسلام، ياد مي‌كند كه ما ذيلا دو نمونه ي آن را مي‌آوريم:

1. جايي مي‌فرمايد " من بندهء خدا و برادر رسول اكرم هستم، صديق اكبر منم و اين جمله را كسي پس از من نگويد جز اينكه دروغگو باشد، من با پيامبر هفت سال پيش از آنكه كسي با او نماز بخواند نماز گزاردم ". (2)

1. تاريخ طبري، ج 2، ص 1156، تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 17، سيره ابن هشام، ج 1، ص 264، مروج الذهب، ج 1، ص 400 چاپ مصر الغدير، ج 3، ص 246 - 244.

2. مرحوم علامه اميني در كتاب الغدير، ج 3، ص 222 اسناد اين روايت را از كتابهاي حديث نقل كرده است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

2. در خطبه ي " قاصعه " منزلت و تقرب خود را با پيامبر چنين تشريح مي‌كند: " شما قدر و منزلت مرا از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به سبب خويشي نزديك و مقام بلند و احترامي كه پيش آن حضرت داشتم مي‌دانيد. پيامبر در زمان كودكي مرا در كنار خود پرورش مي‌داد و به سينه اش مي‌جسبانيد در بسترش در آغوش مي‌داشت و بوي خوش او را استشمام مي‌كردم و ... و من پي او مي‌رفتم مانند رفتن بچه شتر پي مادرش، و هر روزي از فضائل اخلاقي خود، نشانه اي را ميافراشت (آشكار مي‌نمود) و پيروي از آن را به من امر مي‌فرمود و در هر سال در حراء (پيش از رسالتش) اقامت مي‌نمود، من او را مي‌ديدم و غير از من كسي او را نمي‌ديد. در آن زمان اسلام در خانه اي نيامده بود مگر خانه رسول خدا وخديجه و من سوم ايشان بودم، نور وحي و رسالت را مي‌ديدم و بوي نبوت را استشمام مي‌كردم ". (1) نخستين زن مسلمان پس از علي (عليه السلام) خديجه نخستين زني است كه به رسالت محمد (صلي الله عليه وآله) ايمان آورد و به او گرويد، او در ايمان خود پايدار، و در همسري مهربان، و در پيروي وفادار و با اخلاص بود و در پيش آمدها به پيامبر اسلام دلداري مي‌داد، از اين رو شگفت و تعجبي نيست كه پيامبر اسلام پس از سالها از درگذشت او باز چون به ياد او مي‌افتاد اندوهناك مي‌گشت و مهر و محبت‌هاي او را يادآوري مي‌كرد و بر زبان مي‌راند.

او از حمايت پيامبر اسلام و آيين او با مال و جان دريغ نورزيد و به حدي در اين راه پيش رفت كه عده اي وجود او را يكي از استوانه‌هاي مهم گسترش اسلام قلمداد نمودند و شخص رسول الله (صلي الله عليه وآله) بارها به اين معني تصريح داشته اند و مي‌فرمودند: " به خدا قسم پروردگار عالم بهتر از خديجه را به من نصيب نفرمود، در آن هنگامي كه همه به من كفر مي‌ورزيدند او به من ايمان آورد، و در آن دمي كه همه مرا تكذيب مي‌كردند او مرا تصديق نمود، آنگاه كه مردم مرا از مال خود محروم مي‌ساختند، او با دارايي و امكانات مالي خود

1. نهج البلاغه ج 2، ص 182، طبع مصر.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، كتاب نهج البلاغة (1)

به مواسات و كمكم برخاست و خداوند از او به من فرزند عنايت كرد ... ". (1) او به تمام معني همدم و شريك زندگي پيامبر اسلام (عليه السلام) بود، در نشر تعاليم عاليه و گسترش دعوت جهاني او يار و مونس بود و هر وقت كه پيامبر اسلام در خارج از محيط منزل با ناراحتي و شكنجهء روحي و آزار كفار قريش رو به رو مي‌گشت و با ناراحتي واندوه به منزل بر مي‌گشت خديجه بود كه آثار اندوه را از چهره اش مي‌زدود و او را تسلي مي‌داد و او دائم در بسط و گسترش اسلام كوشا و ساعي بود.

عفيف كندي مي‌گويد: " در دوران جاهليت به مكه رفتم تا براي خانواده ي خويش از پارچه‌ها و عطرهاي آنجا خريدار كنم، پس نزد عباس بن عبد المطلب كه مردي بازرگان پيشه بود رفتم رو به كعبه نشسته بودم كه خورشيد در آسمان بر آمد و به زوال رسيد ناگاه جواني آمد و ديده به آسمان دوخت و سپس رو به كعبه ايستاد. اندك زماني فاصله شد كه پسري رسيد و دست راست وي ايستاد و طولي نكشيد كه زني آمد و پشت سر آن دو، به سجده رفت، آنگاه آن پسر و زن نيز سجده كردند، به عباس گفتم امري است عظيم!

عباس گفت: " آري امري عظيم است، اين جوان را مي‌شناسي؟ گفتم: نه. گفت: اين محمد بن عبد الله برادرزادهء من است، اين زن را مي‌شناسي؟ گفتم نه، گفت: اين هم خديجه دختر خويلد همسر اوست، اكنون اين برادرزاده ام مي‌گويد كه پروردگار آسمان و زمين او را به ديني كه او خود بر آنست مأمور ساخته است به خدا قسم در روي زمين جز اين سه نفر، احدي بر اين دين نيست ". (2) دعوت پنهاني پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) تا سه سال به طور پنهاني، مردم را به يگانگي و پرستش خداي يكتا و اقرار به پيامبري خويش دعوت مي‌كرد و هر گاه بر گروهي از قريش مي‌گذشت

1. طبقات ابن سعد، ج 1، ص 124 - سطور مع نساء مؤمنات، ص 13، همسران رسول خدا، تأليف نگارنده چاپ 1341 ش.

2. تاريخ طبري، ج 2، ص 211، كامل ابن اثير، ج 2، ص 37، اعلام الوري، ص 25.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، الشراكة، المشاركة (1)، كتاب الكامل لإبن الأثير (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)

مي گفتند: جوان فرزند عبد المطلب از آسمان سخن مي‌گويد و مردم را به خداي ناديده فرا ميخواند.
بدين ترتيب دعوت سري افراد پيش رفت و بعد از علي (عليه السلام) وخديجه به تدريج افرادي به وي ايمان آوردند در اين مدت پيامبر اسلام با مسلمانان نماز ميخواندند.
اسلام جعفر بن ابيطالب إبن اثير مينويسد: " جعفر بن ابيطالب اندكي بعد از برادرش علي (عليه السلام) اسلام آورد و روايت شده است كه ابوطالب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را با علي ديد كه نماز مي‌خواند وعلي پهلوي راست رسول خدا ايستاد پس به جعفر گفت: " صل جناح إبن عمك وصل عن يساره، تو هم در كنار و در طرف چپ او نماز گزار. " پس جعفر بن ابيطالب در طرف چپ رسول خدا به نماز ايستاد. (1) در اين هنگام جعفر اسلام را پذيرفت، اسلام آوردن جعفر پيش از آن بود كه رسول خدا به خانه ي " ارقم " درآيد و در آن جا به دعوت مشغول شود ". (2) اسلام حمزة بن عبد المطلب ابن اسحاق داستان اسلام آوردن حمزه را به تفصيل آورده است ولي تاريخ آن را معين نكرده است اما ديگران تصريح كرده اند كه حمزه در سال دوم بعثت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به دين اسلام در آمد ". (3) اجتماع در خانهء ارقم تا موقعي كه دعوت آشكار نشده بود مسلمانان براي نماز به دره‌هاي مكه مي‌رفتند و نماز خود را از قريش پنهان مي‌داشتند، روزي " سعد بن ابي وقاص " با چند نفر از اصحاب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از جمله عمار، ابن مسعود، خباب بن ارت و سعيد بن زيد در دره‌هاي مكه نماز مي‌گزاردند كه چند نفر از مشركين رسيدند و با نمازگزاران به ستيزه برخاستند و

1. مجلسي، بحار الانوار، ج 18، ص 184.
2. اسد الغابه، ج 1، ص 286 - هامش اصابه، ج 1، ص 21 - الطبقات الكبري، ج 1، ص 121.
3. اسد الغابه، ج 2، ص 42، الاستيعاب، ص 271.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، حمزة بن عبد المطلب سيد الشهداء عليه السلام (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، إبن الأثير (1)، سعيد بن زيد (1)، الصّلاة (1)، كتاب أسد الغابة لإبن الأثير (2)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

مي گفتند: جوان فرزند عبد المطلب از آسمان سخن مي‌گويد و مردم را به خداي ناديده فرا ميخواند.
بدين ترتيب دعوت سري افراد پيش رفت و بعد از علي (عليه السلام) وخديجه به تدريج افرادي به وي ايمان آوردند در اين مدت پيامبر اسلام با مسلمانان نماز ميخواندند.
اسلام جعفر بن ابيطالب إبن اثير مينويسد: " جعفر بن ابيطالب اندكي بعد از برادرش علي (عليه السلام) اسلام آورد و روايت شده است كه ابوطالب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را با علي ديد كه نماز مي‌خواند وعلي پهلوي راست رسول خدا ايستاد پس به جعفر گفت: " صل جناح إبن عمك وصل عن يساره، تو هم در كنار و در طرف چپ او نماز گزار. " پس جعفر بن ابيطالب در طرف چپ رسول خدا به نماز ايستاد. (1) در اين هنگام جعفر اسلام را پذيرفت، اسلام آوردن جعفر پيش از آن بود كه رسول خدا به خانه ي " ارقم " درآيد و در آن جا به دعوت مشغول شود ".
(2) اسلام حمزة بن عبد المطلب ابن اسحاق داستان اسلام آوردن حمزه را به تفصيل آورده است ولي تاريخ آن را معين نكرده است اما ديگران تصريح كرده اند كه حمزه در سال دوم بعثت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به دين اسلام در آمد ". (3) اجتماع در خانهء ارقم تا موقعي كه دعوت آشكار نشده بود مسلمانان براي نماز به دره‌هاي مكه مي‌رفتند و نماز خود را از قريش پنهان مي‌داشتند، روزي " سعد بن ابي وقاص " با چند نفر از اصحاب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از جمله عمار، ابن مسعود، خباب بن ارت و سعيد بن زيد در دره‌هاي مكه نماز مي‌گزاردند كه چند نفر از مشركين رسيدند و با نمازگزاران به ستيزه برخاستند و

1. مجلسي، بحار الانوار، ج 18، ص 184.
2. اسد الغابه، ج 1، ص 286 - هامش اصابه، ج 1، ص 21 - الطبقات الكبري، ج 1، ص 121.
3. اسد الغابه، ج 2، ص 42، الاستيعاب، ص 271.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، حمزة بن عبد المطلب سيد الشهداء عليه السلام (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، إبن الأثير (1)، سعيد بن زيد (1)، الصّلاة (1)، كتاب أسد الغابة لإبن الأثير (2)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

مي گفتند: جوان فرزند عبد المطلب از آسمان سخن مي‌گويد و مردم را به خداي ناديده فرا ميخواند.
بدين ترتيب دعوت سري افراد پيش رفت و بعد از علي (عليه السلام) وخديجه به تدريج افرادي به وي ايمان آوردند در اين مدت پيامبر اسلام با مسلمانان نماز ميخواندند.
اسلام جعفر بن ابيطالب إبن اثير مينويسد: " جعفر بن ابيطالب اندكي بعد از برادرش علي (عليه السلام) اسلام آورد و روايت شده است كه ابوطالب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را با علي ديد كه نماز مي‌خواند وعلي پهلوي راست رسول خدا ايستاد پس به جعفر گفت: " صل جناح إبن عمك وصل عن يساره، تو هم در كنار و در طرف چپ او نماز گزار. " پس جعفر بن ابيطالب در طرف چپ رسول خدا به نماز ايستاد. (1) در اين هنگام جعفر اسلام را پذيرفت، اسلام آوردن جعفر پيش از آن بود كه رسول خدا به خانه ي " ارقم " درآيد و در آن جا به دعوت مشغول شود ".
(2) اسلام حمزة بن عبد المطلب ابن اسحاق داستان اسلام آوردن حمزه را به تفصيل آورده است ولي تاريخ آن را معين نكرده است اما ديگران تصريح كرده اند كه حمزه در سال دوم بعثت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به دين اسلام در آمد ". (3) اجتماع در خانهء ارقم تا موقعي كه دعوت آشكار نشده بود مسلمانان براي نماز به دره‌هاي مكه مي‌رفتند و نماز خود را از قريش پنهان مي‌داشتند، روزي " سعد بن ابي وقاص " با چند نفر از اصحاب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از جمله عمار، ابن مسعود، خباب بن ارت و سعيد بن زيد در دره‌هاي مكه نماز مي‌گزاردند كه چند نفر از مشركين رسيدند و با نمازگزاران به ستيزه برخاستند و

1. مجلسي، بحار الانوار، ج 18، ص 184.
2. اسد الغابه، ج 1، ص 286 - هامش اصابه، ج 1، ص 21 - الطبقات الكبري، ج 1، ص 121.
3. اسد الغابه، ج 2، ص 42، الاستيعاب، ص 271.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، حمزة بن عبد المطلب سيد الشهداء عليه السلام (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، إبن الأثير (1)، سعيد بن زيد (1)، الصّلاة (1)، كتاب أسد الغابة لإبن الأثير (2)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

كارشان را نكوهش كردند تا منازعه در ميان آنان درگرفت و در همين روز بود كه سعد بن ابي وقاص مردي از مشركان را با استخوان فك شتر زخمي كرد و اين نخستين خوني بود كه در اسلام ريخته شد ". (1) نوشته اند عمار بن ياسر وصهيب بن سنان و جمعي ديگر در خانه ارقم اسلام آوردند. (2) پس از اين واقعه بود كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) ويارانش در خانه ي ارقم بن ارقم قرار گرفتند و در همانجا نماز مي‌گزاردند و خدا را عبادت مي‌كردند تا خداي متعال رسول خدا را فرمود: " دعوت خويش را آشكار سازد ". (3) پس از سه سال از بعثت پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) مأموريت يافت كه خويشان و عشيرهء خود را دعوت كند.

دعوت خويشاوندان مرحله دوم دعوت آن بزرگوار دعوت خويشاوندان خود بود. در مورد اجرايي اين دستور و چگونگي آن اندك اختلافي بين مورخين به چشم مي‌خورد ولي خلاصه اش اين است كه سعيد بن جبير از ابن عباس نقل مي‌كند: " رسول خدا به كوه صفا بالا رفت و مردم را نزد خود خواند. قريش سوي او فراهم آمدند. محمد گفت: مردم اگر به شما بگويم دشمن بامدادان يا شامگاهان سر وقت شما مي‌آيد مرا راستگو مي‌دانيد؟ پاسخ دادند:

آري. گفت: من شما را از عذابي سخت بيم مي‌دهم. ابولهب گفت: تبا لك، واي بر تو براي همين ما را خواندي؟ كه سوره‌ي تبت در نكوهش وتأديب اين مرد بي ادب نازل گرديد ". (4) طبق روايت ديگري كه طبري از عبد الله بن حارث از ابن عباس نقل مي‌كند، علي (عليه السلام) چنين گفت: " چون آيه " و انذر عشيرتك الأقربين، نازل شد رسول خدا آن را خواند و گفت:

١. ابن اثير، الكامل ج ٢، ص 40 - سيره النبي، ج 1، ص 275 - طبري، تاريخ الامم والملوك، ج 2، ص 61.
2. الطبقات الكبري، ج 3، ص 343، چاپ بيروت 1377 م.
3. انسان العيون، ج 1، ص 319.
4. تاريخ طبري، ج 1، ص 112 - محمد خاتم پيامبران، ج 1، ص 212.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، حديث الدار (1)، عبد الله بن عباس (2)، سعيد بن جبير (1)، عمار بن ياسر (1)، صهيب بن سنان (1)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (1)، مدينة بيروت (1)، إبن الأثير (1)

پروردگار مرا فرستاده است تا خويشاوندان نزديك خود را دعوت به اسلام كنم. اكنون تو طعامي آماده كن و فرزندان عبد المطلب را بخوان تا امر خدا را به آنان ابلاغ كنم من چنين كردم تعداد آنان كه در اين دعوت فراهم آمدند چهل تن بود يا يكي كم وبيش. ابوطالب، حمزه و ابولهب نيز در آن جمع بودند چون طعام خوردند و ابولهب ديد كه آن خوراك اندك، همگان را كفايت كرد و چيزي هم باقي نماند، گفت: محمد جادوگر است و در اين مجلس پيامبر نتوانست دعوت خود را ابلاغ كند. روز ديگر آنان را فراخواند و گفت:
فرزندان عبد المطلب! هيچكس از عرب بهتر از آنچه من براي شما آورده ام نياورده است. من براي شما خير دنيا و آخرت را آورده ام، خدا فرموده است شما را به سوي خود بخوانم كدام يك از شما مرا ياري مي‌كند تا برادر و وصي، و خليفه‌ي من در بين شما باشد سخن او را بشنويد و بپذيريد ". (1) نخستين نماز نخستين نمازي كه بر پيامبر واجب گرديد نماز ظهر بود. جبرئيل فرود آمد و ترتيب وضو گرفتن را به او نشان داد. خود نماز خواند تا به او نشان دهد كه چگونه نماز بخواند.
پس رسول خدا نماز خواند، خديجه، " علي " رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را ديدند و آنچه را ديده بودند انجام دادند. (2) دعوت عمومي سه سال از آغاز بعثت گذشته بود كه پيامبر (صلي الله عليه وآله) پس از دعوت خويشاوندان دست به دعوت عمومي زد (البته ما بين دعوت خويشان و دعوت عمومي مقداري فاصله بوده است) وي مدت سه سال با تماسهاي خصوصي گروهي را به آيين اسلام هدايت كرده بود، ولي اينبار با صداي بلند گفت: يا صباحاه! عرب اين كلمه را به جاي زنگ هشدار به كار مي‌برد و گزارش‌هاي مهم يا اخبار وحشت بار را با اين كلمه آغاز مي‌كردند. پس از شنيدن

1. تاريخ طبري، ج 2، ص 1172.
2. ترجمه يعقوبي، ج 1، ص 387 - سيره النبي، ج 1، ص 262.

پروردگار مرا فرستاده است تا خويشاوندان نزديك خود را دعوت به اسلام كنم. اكنون تو طعامي آماده كن و فرزندان عبد المطلب را بخوان تا امر خدا را به آنان ابلاغ كنم من چنين كردم تعداد آنان كه در اين دعوت فراهم آمدند چهل تن بود يا يكي كم وبيش. ابوطالب، حمزه و ابولهب نيز در آن جمع بودند چون طعام خوردند و ابولهب ديد كه آن خوراك اندك، همگان را كفايت كرد و چيزي هم باقي نماند، گفت: محمد جادوگر است و در اين مجلس پيامبر نتوانست دعوت خود را ابلاغ كند. روز ديگر آنان را فراخواند و گفت:

فرزندان عبد المطلب! هيچكس از عرب بهتر از آنچه من براي شما آورده ام نياورده است. من براي شما خير دنيا و آخرت را آورده ام، خدا فرموده است شما را به سوي خود بخوانم كدام يك از شما مرا ياري مي‌كند تا برادر و وصي، و خليفه‌ي من در بين شما باشد سخن او را بشنويد و بپذيريد ". (1) نخستين نماز نخستين نمازي كه بر پيامبر واجب گرديد نماز ظهر بود. جبرئيل فرود آمد و ترتيب وضو گرفتن را به او نشان داد. خود نماز خواند تا به او نشان دهد كه چگونه نماز بخواند.

پس رسول خدا نماز خواند، خديجه، " علي " رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را ديدند و آنچه را ديده بودند انجام دادند. (2) دعوت عمومي سه سال از آغاز بعثت گذشته بود كه پيامبر (صلي الله عليه وآله) پس از دعوت خويشاوندان دست به دعوت عمومي زد (البته ما بين دعوت خويشان و دعوت عمومي مقداري فاصله بوده است) وي مدت سه سال با تماسهاي خصوصي گروهي را به آيين اسلام هدايت كرده بود، ولي اينبار با صداي بلند گفت: يا صباحاه! عرب اين كلمه را به جاي زنگ هشدار به كار مي‌برد و گزارش‌هاي مهم يا اخبار وحشت بار را با اين كلمه آغاز مي‌كردند. پس از شنيدن

1. تاريخ طبري، ج 2، ص 1172.

2. ترجمه يعقوبي، ج 1، ص 387 - سيره النبي، ج 1، ص 262.

اين كلمه گروهي از قبايل مختلف قريش به حضور وي شتافتند.
سپس رو به جمعيت كرد و گفت:
هان! اي مردم، اگر من به شما گزارش دهم كه پشت اين كوه دشمنان شما موضع گرفته اند و قصد جان و مال شما را دارند آيا مرا تصديق خواهيد كرد؟ همگان گفتند ما در طول زندگي از شما دروغي نشنيده ايم.
سپس گفت: اي گروه قريش خود را از آتش نجات دهيد من براي شما در پيشگاه خدا نمي‌توانم كاري انجام دهم من شما را از عذاب دردناك بر حذر مي‌دارم. سپس افزود:
موقعيت من همان موقعيت ديده‌باني است كه دشمن را از نقطه ي دور مي‌بيند و فورا براي نجات قوم خود به سوي آنان ميشتابد. و با شعار مخصوص " يا صباحاه " آنان را از اين پيشامد با خبر مي‌سازد ". (1)
واكنش در برابر دعوت قريش ابوطالب را گفتند: برادرزاده ات خدايان ما را به زشتي نام مي‌برد ما را به گمراهي نسبت مي‌دهد، بگو از اين دعوت باز ايستد تا مال خود را در اختيار او بگذاريم، محمد در پاسخ گفت: خدا مرا برانگيخته است كه مال دنيا نيندوزم و مردم را به دنيا دوستي نخوانم بلكه مرا برانگيخته است تا دعوت او را به مردم برسانم و خلق را به دو خوانم ... " پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) در برابر فشار آنان بر ابوطالب كه او را از اين دعوت باز دارد، فرمود: " عمو اگر خورشيد را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند من هرگز دست از دعوت خود بر نخواهم داشت ". (2) قريش چون ديدند محمد را نمي‌توان با پول خريد به فكر افتادند كه ابوطالب را از حمايت او باز دارند و به او پيشنهاد كردند او را در اختيار آنان بگذارد و در عوض " عمار بن وليد بن مغيره " را كه جواني تناور و خردمند بود به او بدهند تا محمد را به جاي او به
1. حلبي، سيره حلبيه، ج 1، ص 3 - 1.
2. سبحاني، فروغ ابديت، ج 2، ص 18 - 17.

صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (2)، النوم (1)
قتل رسانند.
ابوطالب در پاسخ گفت: چه درخواست ستمكارانه اي! شما مي‌خواهيد فرزند خود را به من بسپاريد تا او را براي شما بپرورم و به جاي او فرزند مرا بگيريد و بكشيد؟ اين انصاف نيست برويد و هر چه مي‌خواهيد بكنيد، كه هرگز سخن شما پذيرفته نيست.
بزرگان قريش چون از اين راه هم سودي نجستند، راه ديگري پيش گرفتند

راهي كه نوعا مردم نادان هنگام درماندگي در برابر دليل منطقي خردمندان پي مي‌گيرند.
عادت جاهلانه اين است كه چون در پاسخ در مانند به سفاهت گرايند، دهن كجي مي‌كنند. دشنام مي‌دهند و آزار مي‌رسانند. قريش نيز به آزار پيامبر اسلام برخاستند و در اين راه تا آنجا كه توانستند پيش رفتند. ابولهب و زن او أم جميل، حكم بن عاص، عقبة بن ابي معيط ... از جمله كساني بودند كه بيش از ديگران محمد (صلي الله عليه وآله) را آزار مي‌رساندند.
پيامبر اسلام وقتي در بازار " عكاظ " مردم را به سوي خداي يكتا، فرا مي‌خواند ابولهب به دنبال او مي‌افتاد و مي‌گفت: مردم برادرزاده ي من دروغگو است از او بپرهيزيد. نيرنگ ديگري كه به كار مي‌بردند اين بود كه آزار پيامبر اسلام را بيشتر به عهده ي غلامان و كودكان مي‌گذاشتند.
روزي پيامبر اسلام به نماز ايستاده بود. تني چند از مشركان شكنبه‌ي شتري پر از سرگين را به غلامي از غلامان خود دادند و چون پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) به سجده رفت غلام آن شكنبه را بر پشت آن جناب نهاد و دوش و پشت وي را آلوده ساخت. محمد شكايت را پيش عموي خود ابوطالب برد ابوطالب شمشير خود را برداشت و جوانان بني هاشم به دنبال او راه افتادند، چون نزد آن مردم نادان كه عامل چنين عمل زشت بودند رسيد، گفت:
هر كدام از شما سخن گويد گردنش را مي‌زنم سپس غلام خود را فرمود تا آن سرگينها را بر روي يك يك آنان ماليد ". (1)
1. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 18 - 17.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، بنو هاشم (1)، القتل (1)

پيشرفت اسلام ولي با وجود اين همه آزار و اهانت، اسلام در حال پيشرفت بود و تعداد مسلمانان رو به فزوني مي‌رفت و به نسبتي كه سران قريش از آن بيم داشتند و با آن نبرد مي‌كردند، ناتوانان و بردگان به آئين اسلام مي‌گرائيدند و در برابر مشركان، مي‌ايستادند.
دعوت عمومي و ابلاغ همگاني مرحلهء سوم دعوت پيامبر عاليقدر اسلام، دعوت عام و همگاني بود كه به صورت علني شروع گرديد. با همه كوششها و تلاشهاي بازدارندهء مشركين، و بت پرستان مكه، پيامبر اسلام به مأموريت الهي خويش ادامه مي‌داد و در قرآن آمده است: " فاصدع بما تؤمر، و اعرض عن المشركين، إنا كفيناك المستهزئين ". (1) " آنچه مأموريت داري اعلام كن و از مشركان اعراض نما، ما نيز شر استهزاء كنندگان را از تو دفع مي‌كنيم " را به كار مي‌بست. طبق اين فرمان او دعوت خود را در هر كوي و بر زن و در هر فرصت و فراغت ابراز مي‌داشت و مردم را به يگانگي خدا و پرستش او و اقرار به پيامبري خويش، فرا مي‌خواند.
از ديگر سو، مشركان نيز آزار و تهمت خود را افزونتر كردند و مبارزه را جدي تر نمودند و تصميم گرفتند كه هر خانواده و قبيله چندان كه مي‌تواند در آزار افراد مسلمان زير دست خود كوتاهي نكند. بدين ترتيب وحشيانه ترين رفتار را در مورد مسلمانان پيش گرفتند، آنچنان كه قيصرهاي روم، نومسيحيان را لاي پي ديوارها مي‌نهادند يا به كام شير مي‌افكندند، بزرگان قريش نيز مسلمانان را در گرمگاه شن، به پشت روي ريگ داغ مي‌افكندند و بر شكم آنان مي‌كوفتند و پشت و پهلوي آنان را با سنگهاي تفتيده داغ مي‌كردند، عمار و پدر و مادر او، خباب بن ارت و بلال بن رياح حبشي از جمله نو مسلماناني بودند كه بيش از همه آسيب ديدند، سميه مادر عمار را چندان مورد شكنجه قرار دادند كه زير شكنجه، درگذشت او نخستين زن شهيده‌ي اسلام مي‌باشد. بلال

1. سوره حجر، آيه 95 - 94.

حبشي غلام امية بن خلف بود، اميه نيمروز او را در " بطحا " ي مكه مي‌خواباند و سنگي بزرگ بر سينه ي وي مي‌نهاد و مي‌گفت: چنين خواهي بود تا به محمد كافر و منكر شوي، و لات و عزي را پرستش كني. اما بلال در چنين وضعي " أحدا أحدا " مي‌گفت و خدا را با يگانگي و وحدت مي‌ستود.
ابن هشام روايت كرده است كه مشركان نو مسلمانان را گرسنه و تشنه نگه مي‌داشتند و چندان مي‌زدند كه نمي‌توانستند، درست بنشينند ولي آنان مقاومت و پايداري از خود نشان مي‌دادند.
موسم حج خطري كه بزرگان و ثروتمندان قريش را بيش از هر خطر ديگري تهديد مي‌كرد فرا رسيدن موسم حج بود زيرا در اين موسم، قبايل مختلف عرب براي أداي مراسم حج، به مكه مي‌آمدند در اين روزها پيامبر اسلام مي‌توانستند بانگ توحيد را به گوش همه ساكنان عربستان برسانند. آنان ميترسيدند كه شراره‌ء دعوت اسلامي از محيط مكه فراتر رود و پرچم اسلام در محيط بيشتري به اهتزاز درآيد، پس بايد هر چه زودتر دست به كار شوند و از نشر آن جلوگيري كنند.
بر اساس همين احساس خطر بود كه وليد بن مغيره گروهي از قريش را نزد خود خواند و گفت اكنون كه ايام حج نزديك مي‌شود و عرب از هر سو به شما روي مي‌آورد، بايد درباره‌ء محمد (صلي الله عليه وآله) تصميم قاطع بگيريد و بگوييد اگر مردم در مورد او از شما پرسش كردند چه پاسخي خواهيد داد؟ گفتند: " هر چه تو گويي " گفت: " شما رأي خود را بگوييد " گفتند:
" ما مي‌گوييم كه او كاهن است " گفت: نه به خدا او كاهن نيست، ما كاهنان را ديده ايم و سخنان مسجع آنان را شنيده ايم. گفتند: " ما مي‌گوييم او ديوانه است " گفت: نه سخن او به ديوانگان نمي‌ماند، نه ديوي وي را وسوسه مي‌كند و نه اندام او بي اراده ميلرزد.
گفت: مي‌گوييم " شاعر " است. گفت: او شاعر نيست ما اقسام شعر را ديده و ميشناسيم سخن او به شعر نمي‌ماند.
(۷۰)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة مكة المكرمة (3)، الحج (3)

گفتيم: اگر بگوييم ساحر است چطور؟ گفت: نه ساحر نيست ما ساحران و جادوگران بسياري را ديده ايم و او كارهاي ساحران را ندارد. گفتند: پس چه بگوييم. گفت: گفتار وي حلاوت خاصي دارد. ريشهء آن شاداب و شاخه‌هايش ثمربخش است هر چه در اين باره بگوييد نادرستي آن آشكار مي‌شود، بهتر است بگوييد گفتار جادوگرانه دارد و با گفتار خود، ميان پدر و فرزند و برادر و برادر زن و شوهر و خويشاوندان اختلاف مي‌افكند ".
آنگاه به همين تصميم پراكنده گشتند، آنان بر سر راه حاجيان مي‌نشستند و آنان را از تماس و گفتگو با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) باز مي‌داشتند ". (1) ابولهب وام جميل زن او نمونه‌هاي فراواني از آزار قريش در صفحات تاريخ ثبت است و " ابن اثير " (2) فصلي را براي اين موضوع باز كرده است كه نام دشمنان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را در مكه و انواع آزارهاي آنان را بيان نموده است. آنچه در قسمت بالا گذشت نمونهء بس اندك بود، ولي اذيت و آزاري كه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) از ناحيهء عموي خود ابولهب و همسر او أم جميل تحمل مي‌كرد با ديگران قابل مقايسه نبود چون خانه پيامبر اسلام در همسايگي آنان قرار داشت و آنان هر روز از فرو ريختن هر گونه زباله و خاكستر به سر و صورت آن جمال نوراني الهي مضايقه نداشتند و روزي هم شكنبهء گوسفندي بر سرش زدند و سرانجام كار به جايي رسيد كه حمزه نيز عين همان را بر سر ابولهب كوبيد ". (3) هجرت به حبشه از آنجا كه ابوطالب وبني هاشم حمايت از پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) را بر عهده گرفته بودند قريش نمي‌توانست مستقيما به آزار بدني پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بپردازد وإيذاي آنان در مورد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از حد استهزاء و تكذيب و احيانا ريختن خاكروبه و امثال اينها تجاوز

1. سيره ابن هشام، ج 1، ص 285 - 283.
2. ابن اثير، تاريخ كامل، ج 2، ص 47.
3. ابن اثير، تاريخ كامل، ج 2، ص 47، سبحاني، فروغ ابديت، ج 1، ص 234.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، إبن الأثير (3)، بنو هاشم (1)، الصّلاة (1)، النوم (1)

گفتيم: اگر بگوييم ساحر است چطور؟ گفت: نه ساحر نيست ما ساحران و جادوگران بسياري را ديده ايم و او كارهاي ساحران را ندارد. گفتند: پس چه بگوييم. گفت: گفتار وي حلاوت خاصي دارد. ريشهء آن شاداب و شاخه‌هايش ثمربخش است هر چه در اين باره بگوييد نادرستي آن آشكار مي‌شود، بهتر است بگوييد گفتار جادوگرانه دارد و با گفتار خود، ميان پدر و فرزند و برادر و برادر زن و شوهر و خويشاوندان اختلاف مي‌افكند ".
آنگاه به همين تصميم پراكنده گشتند، آنان بر سر راه حاجيان مي‌نشستند و آنان را از تماس و گفتگو با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) باز مي‌داشتند ". (1) ابولهب وام جميل زن او نمونه‌هاي فراواني از آزار قريش در صفحات تاريخ ثبت است و " ابن اثير " (2) فصلي را براي اين موضوع باز كرده است كه نام دشمنان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را در مكه و انواع آزارهاي آنان را بيان نموده است. آنچه در قسمت بالا گذشت نمونهء بس اندك بود، ولي اذيت و آزاري كه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) از ناحيهء عموي خود ابولهب و همسر او أم جميل تحمل مي‌كرد با ديگران قابل مقايسه نبود چون خانه پيامبر اسلام در همسايگي آنان قرار داشت و آنان هر روز از فرو ريختن هر گونه زباله و خاكستر به سر و صورت آن جمال نوراني الهي مضايقه نداشتند و روزي هم شكنبهء گوسفندي بر سرش زدند و سرانجام كار به جايي رسيد كه حمزه نيز عين همان را بر سر ابولهب كوبيد ". (3) هجرت به حبشه از آنجا كه ابوطالب وبني هاشم حمايت از پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) را بر عهده گرفته بودند قريش نمي‌توانست مستقيما به آزار بدني پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بپردازد وإيذاي آنان در مورد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از حد استهزاء و تكذيب و احيانا ريختن خاكروبه و امثال اينها تجاوز

1. سيره ابن هشام، ج 1، ص 285 - 283.
2. ابن اثير، تاريخ كامل، ج 2، ص 47.
3. ابن اثير، تاريخ كامل، ج 2، ص 47، سبحاني، فروغ ابديت، ج 1، ص 234.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، إبن الأثير (3)، بنو هاشم (1)، الصّلاة (1)، النوم (1)

نمي كرد ولي شكنجه و آزار قريش نسبت به مسلمانان بي پناه و بردگان و افراد معمولي، هر روز شدت و فزوني مي‌گرفت، و شكنجه‌ها صورت خشن تر و بيرحمانه تري پيدا مي‌كرد، و چون فشار قريش افزايش يافت و شكنجه‌ها از مرز تحمل گذشت، پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) تصميم گرفت چاره اي بينديشد و موقتا ياران و پيروان محدود و اندك خود را از محيط فشار و شكنجه‌رهايي بخشد. از اين رو به آنان گفت: كاش به كشور حبشه مي‌رفتيد، چون در آنجا حكمراني وجود دارد كه در حضور وي بر كسي ظلم نمي‌شود و آنجا سرزمين راستي است، باشد كه خداوند ما را از اين گرفتاري فرجي عنايت كند.

پس جمعي از مسلمانان رهسپار حبشه گرديدند و اين نخستين هجرت در اسلام بود و تاريخ آن در ماه رجب سال پنجم بعثت و دومين سال اظهار دعوت عمومي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بود كه يازده نفر مرد و چهار تن زن مسلمان، به سرپرستي عثمان بن مظعون پنهاني از مكه گريختند و سواره و پياده خود را به بندر شعيبيه رساندند و از آنجا به وسيله كشتي بازرگاني كه در همان ساعت، آماده ي حركت به كشور مسيحي مذهب حبشه بود رهسپار گرديدند، قريش تا ساحل دريا آنان را تعقيب نمودند اما موقعي به ساحل دريا رسيدند كه مسلمانان از آن نقطه گذشته بودند ". (1) مهاجران حبشه در نوبت دوم مهاجران حبشه در اين نوبت كه به سرپرستي جعفر بن ابي طالب رهسپار كشور حبشه شدند بيشتر از قبايل هاشم، اميه، اسد، عبد شمس، نوفل، عبد قصي، عبد الدار، تميم، مخزوم، بني جمح، بني سهم، بني عدي، بني عامر وبني حارث بودند كه تعداد آنها 83 تن مرد و 18 تن زن بودند. (2) آنان به حبشه رسيدند و مورد محبت و احترام خاص نجاشي حكمران حبشه قرار گرفتند و چون قريش از رفاه و آسايش آنان در حبشه خبردار شدند بر آن شدند كه دو مرد

1. سيرة النبي، ج 1، ص 345.

2. در مورد تعداد مهاجران در نوبت دوم، اقوال ديگري نيز هست.

صفحهمفاتيح البحث: جعفر بن أبي طالب عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، شهر رجب المرجب (1)، عثمان بن مظعون (1)، التعقيب (1)

با تدبير و شكيبا، نزد نجاشي بفرستند تا آنان را از كشور حبشه بگيرند و به مكه باز گردانند تا دست قريش در شكنجه و آزار آنان باز باشد. به اين منظور عبد الله بن ابي ربيعه و عمرو بن عاص بن وائل را با هداياي براي

نجاشي و وزراي او، به حبشه اعزام كردند.
ابوطالب با خبر يافتن از توطئهء قريش، اشعاري براي نجاشي فرستاد او را بر نگهداري و پذيرايي و حمايت از مهاجران، ترغيب و تشويق نمود و اشعار ابي طالب با اين محتوي مي‌باشد:
تعلم مليك الحبش أن محمدانبي كموسي، والمسيح بن مريم أتي بالهدي، مثل الذي أتيا به * و كل بامر الله يهدي ويعصم (1) از آن سوي فرستادگان قريش با هدايا به حضور نجاشي رسيدند و به نجاشي گفتند:
" گروهي از مردم نادان ما از دين قوم خود بيرون شده و به دين تازه اي درآمده اند كه نه ما آن را مي‌دانيم و نه شما. اكنون بزرگان قوم، ما را نزد شما فرستاده اند تا آنان را به ما تسليم داريد ".
ليكن نجاشي در پاسخ گفت: " آنان از ميان همه ي پادشاهان و رؤساي جهان به طرف من رو آورده اند من نمي‌توانم بدون تحقيق و بررسي آنان را از مملكت خود بيرون كنم. بايد بدانم آيا آنها در مورد اين دو فرستاده چه مي‌گويند. قرار شد بار ديگر نمايندگان قريش توأم با مهاجران به حضور نجاشي برسند و در آن هنگام مهاجران نيز توضيحات لازم را بدهند. هنگامي كه طبق برنامه، مسلمانان به حضور نجاشي رسيدند سخنور توانا جعفر بن ابيطالب از ميان مهاجران سخن آغاز كرد و خطاب به نجاشي كه اسقفها وكاردنيالها و درباريان در كنار او نشسته بودند، گفت: " زمامدار محترم حبشه! ما مردمي بوديم كه در دوران جاهليت، بتها را ميپرستيديم، زشتكاري مي‌كرديم، قطع رحم مي‌نموديم، حقوق همسايگان پيش ما حرمت نداشت، ضعيف و افتاده محكوم زورمندان بود. با
1. " زمامدار حبشه بداند كه محمد همانند موسي و مسيح، پيامبري از پيامبران خدا است كه براي هدايت مردم آمده است و هدفي جز هدايت وحفظ و نگهداري مردم از گناه را ندارد ".

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، عبد الله بن أبي ربيعة (1)
خويشاوندان به ستيزه و جنگ برميخاستيم، روزگاري به اين منوال بوديم تا اينكه فردي از ميان ما كه سابقه ي، درخشاني در پاكي و درستكاري و صداقت داشت، برخاست و با فرمان خدا ما را به توحيد و يكتا پرستي، دعوت نمود و ستايش بتان را نكوهيده شمرد. دستور داد در رد امانت بكوشيم و از ناپاكيها اجتناب ورزيم و با خويشاوندان و همسايگان خوشرفتاري نمائيم و از خونريزي و آميزشهاي نامشروع و شهادت دروغ و نفله كردن اموال يتيمان، و سوق دادن زنان به كارهاي زشت ... دور باشيم. به ما دستور داد نماز بخوانيم و روزه بگيريم. زكات ثروت خود را بپردازيم، ما به او ايمان آورده و به ستايش و پرستش خداي يگانه پرداختيم و آنچه را حرام شمرده بود، حرام شمرده و حلالهاي او را حلال دانستيم

ولي قريش در برابر ما رفتار ناجوانمردانه اي پيش گرفتند و روز و شب، ما را شكنجه دادند كه ما از آيين خود دست برداريم و بار ديگر سنگها و گلها را بپرستيم. گرد خباثت و زشتيها بگرديم و ما مدتها در برابر آنان مقاومت نموديم تا آنكه تاب و توان ما تمام شد. براي حفظ آيين خود، دست از مال و زندگي شسته به خاك حبشهء شما پناه آورديم. آواز دادگري زمامدار حبشه به سان آهن ربا ما را به سوي خود كشانيد و اكنون نيز به دادگري او اعتماد كامل داريم ". (1) بيان شيرين و سخنان نافذ و دلنشين جعفر، به قدري در جمع موثر افتاد كه زمامدار حبشه در حالي كه اشك در چشمانش حلقه زده بود از او پرسيد: " قدري از آنچه پيامبر شما از طرف خدا آورده است همراه داري؟ " جعفر گفت: آري.
نجاشي گفت: پس براي ما بخوان.
جعفر با ذوق خوب وحسن انتخابي كه داشت آياتي چند از سوره ي مريم را برگزيد (با توجه به اينكه نجاشي مسيحي بود) و نظر اسلام را در مورد پاكدامني مريم و موقعيت الهي حضرت عيسي (عليه السلام) روشن ساخت، هنوز آيات به پايان نرسيده بود كه صداي گريهء
1. ابن اثير، تاريخ كامل، ج 2، ص 54.

صفحهمفاتيح البحث: النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، إبن الأثير (1)
نجاشي واسقفها بلند شد و قطرات اشك، محاسن و كتابهايي را كه در برابر آنها گشوده شده بود، تر نمود.
سپس مدتي سكوت بر فضاي مجلس حكمفرما شد. زمزمه‌ها خوابيد، نجاشي به سخن در آمد و خطاب به نمايندگان قريش گفت: " گفتار پيامبر اينان و آنچه را كه عيسي آورده است از يك منبع، نور مي‌گيرد. برويد من هرگز اينها را به شما تسليم نخواهم كرد ".
اين نشست بر خلاف آنچه وزيران و نمايندگان قريش تصور كرده بودند بر ضرر آنان تمام شد، نه تنها پيروزي به دست نياوردند بلكه كلي نيز خسارت و زيان ديدند.
عمروعاص كه فردي سياستمدار (به عرف و منطق روز) و شخصي حيله گر بود، شب با دوست خود عبد الله بن ربيعه به گفتگو پرداخت و به او چنين گفت: " فردا ما از راه ديگري وارد مي‌شويم، شايد اين راه به قيمت جان آنان تمام شود. من فردا به زمامدار حبشه مي‌گويم كه رئيس اين گروه مهاجر عقيدهء خاصي دربارهء حضرت عيسي (عليه السلام) دارد، كه هرگز با مباني و اصول نصرانيت سازگار نيست، عبد الله او را از اين كار باز داشت و گفت:
" در ميان اين افراد كساني هستند كه با ما خويشي دارند ".

ولي سخن او در اين باره مؤثر نيفتاد. فرداي آن روز، بار ديگر به دربار زمامدار حبشه بار يافتند، اين بار به عنوان دلسوزي و حمايت از آيين رسمي كشور حبشه از عقايد مسلمانان در مورد حضرت عيسي (عليه السلام) انتقاد كردند و گفتند: " اين گروه دربارهء عيسي (عليه السلام) عقايد خاصي دارند كه هرگز با اصول عقايد مسيحيت سازگار نيست ووجود چنين افراد براي آيين رسمي كشور شما خطرناك است وشما ممكن است حضورا از آنان بازجويي به عمل آوريد. زمامدار هوشيار حبشه اين بار نيز از در تحقيق و بررسي وارد شد و دستور داد گروه مهاجران را احضار كنند، مسلمانان با خود در مورد انگيزه ي اين احضار فكر مي‌كردند. گويا به آنان الهام شده بود كه غرض از احضار، پرسش از عقيده ي مسلمانان درباره ي پيشواي مسيحيان خواهد بود. اين بار نيز جعفر سخنگوي جمعيت معرفي گرديد. او قبلا گفته بود: " كه آنچه از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در اين باره شنيده است خواهد گفت "

(۷۵)

صفحهمفاتيح البحث: النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (3)، عبد الله بن ربيعة (1)، الضرر (1)

نجاشي رو به نماينده‌ء جمعيت مهاجران كرد و گفت: درباره‌ء مسيح عقيده شما چيست؟
وي پاسخ داد عقيده‌ء ما درباره ي حضرت مسيح (عليه السلام) همانست كه پيامبر ما خبر داده است، وي بنده ي صالح و پيامبر خدا، روح و كلمه اي است از ناحيه ي او به مريم پاك إعطا والقاء شده است.
زمامدار حبشه از گفتار جعفر كاملا خوشوقت گرديد و گفت: " به خدا سوگند عيسي را بيش از اين مقامي نبود، ولي وزيران و اطرافيان تطميع شده، اين گفتار را نپسنديدند ولي او عليرغم افكار اطرافيان، عقايد مسلمانان را تحسين نمود و به آنان آزادي عمل كامل داد و هداياي قريش را به خودشان مسترد داشت و گفت: خداوند موقع عطاي اين قدرت، از من رشوه نگرفته است لذا سزاوار نيست من از اين طريق ارتزاق نمايم خداوند درباره من گوش به حرف مردم نداده است تا من گوش به حرف آنان بدهم ". (1) فرستادگان قريش با هداياي مسترد شده با ناراحتي و يأس و افسردگي از دربار نجاشي بيرون آمدند و به مكه بازگشتند، بدين ترتيب يك بار ديگر نور بر ظلمت، و خدا پرستي بر بت پرستي و معنويت بر ماده گرايي پيروز شد و فرستادگان قريش شكست خوردند و توطئه‌ي آنان نقش بر آب گرديد.
محاصره اقتصادي قريش از اسلام آوردن حمزه و ديگر شخصيت‌هاي بزرگ و هجرت ياران رسول خدا به حبشه و پيروزي آنان بر نمايندگان قريش سخت ناراحت شدند بر آنان دشوار بود كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و مسلمانان تا اين حد پيروز شوند. ناچار براي آنكه محمد (صلي الله عليه وآله) وبني هاشم را ناتوان و مقهور سازند به فكر توطئه ي ديگري افتادند و آن عبارت از حصر اقتصادي و تحريم روابط تجاري با مسلمانان بود، آنان جلسه اي ترتيب دادند وطي آن عهدنامه اي نوشتند كه بر اساس آن عهدنامه، بني هاشم بايد از همه حقوق اجتماعي محروم شوند و هيچكس حق نداشته باشد با آنان هرگونه معامله اي را انجام دهد.
1. سيره ابن هشام، ج 1، ص 338.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، بنو هاشم (1)

سران قريش عهدنامه را به خط منصور بن عكرمه به امضاء هيئت عالي قريش رساندند و در داخل كعبه آويزان كردند و سوگند ياد كردند تا دم مرگ بر طبق موارد زير رفتار كنند.
مواد اطلاعيه 1. هر گونه خريد و فروش با هواداران محمد (صلي الله عليه وآله) تحريم گردد.
2. ارتباط و معاشرت با آنان اكيدا ممنوع و قدغن باشد.
3. كسي حق ندارد با مسلمانان ارتباط زناشويي داشته باشد.
4. در تمام پيش آمدها بايد از مخالفان محمد طرفداري كرد.
از سوي ديگر ابوطالب يگانه حامي مقام رسالت، از عموم خويشاوندان و فرزندان هاشم و مطلب، دعوتي به عمل آورد و ضرورت ياري پيامبر را با آنان در ميان گذاشت و تصميم گرفت كه عموم فاميل از محيط مكه بيرون رود و به دره اي كه در ميان كوههاي مكه قرار داشت و به نام " شعيب ابوطالب " معروف شد انتقال يابند و در خانه‌هاي محقر و سايبانهاي مختصري كه در آنجا وجود داشت سكني گزينند و از محيط زندگي مشركان دور باشند و براي جلوگيري از حملات ناگهاني قريش برجهاي مراقبت در نقاط مخصوص تأسيس شود و افرادي در آنجاها، براي ديده‌باني گماشته شوند، تا آنان را از هر گونه پيشآمد گزارش و با خبر سازند ... ". (1) اين محاصره دقيقا سه سال طول كشيد و فشار و سختگيري به حد اعلاي خود رسيد.
ناله‌هاي جگر خراش فرزندان هاشم به گوش سنگدلان مكه مي‌رسيد ولي در دل قساوت بار آنان تأثيري نداشت، جوانان و مردان با خوردن يك دانه خرما به سر مي‌بردند و گاهي يك دانه خرما را دو نيم مي‌كردند و در تمام اين سه سال فقط ماه ذيحجه و رجب از ماه‌هاي حرام بود كه امنيت كامل در سراسر شبه جزيره حكمفرما بود. بني هاشم از شعب بيرون مي‌آمدند و به داد و ستد مختصري مشغول مي‌شدند سپس به داخل دره رهسپار
1. تاريخ طبري، ج 2، ص 28 - سيره ابن هشام، ج 1، ص 350.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة مكة المكرمة (3)، شهر رجب المرجب (1)، بنو هاشم (1)، النوم (1)

مي شدند و پيشواي اسلام تنها در اين دو ماه توفيق نشر وتبليغ اسلام را داشت.
ولي ايادي و عمال سران قريش، در همين ماهها نيز وسيلهء آزار و فشار اقتصادي آنان را فراهم مي‌آوردند، زيرا غالبا بر سر بساطها و فروشندگان حاضر مي‌شدند و هر موقع مسلمانان مي‌خواستند كه چيزي را بخرند فورا به قيمت گرانتري ميخريدند و از اين راه نيروي خريد را از مسلمانان سلب مي‌نمودند. در ميان سران شرك: ابولهب بالخصوص پافشاري بيشتري مي‌كرد و در ميان بازار فرياد مي‌كشيد و مي‌گفت: " اي مردم قيمت اجناس را بالا ببريد تا از پيروان محمد توان خريد را سلب كنيد. " و براي تثبيت قيمت اجناس خود را به قيمت گرانتر مي‌فروختند و به همين جهت عقربهء ارزش در يك افق بالاتري گردش مي‌كرد.
وضع رقت بار بني هاشم فشار گرسنگي به حدي رسيده بود كه سعد وقاص (يكي از مسلمانان آن روز) مي‌گويد: شبي من از ميان دره بيرون آمدم، در حالي كه نزديك بود تمام قوا را از دست بدهم ناگهان پوست خشكيده ي شتري را ديدم، آن را برداشتم و شستم و سوزانيدم و كوبيدم و بعد با آب مختصري خمير كرده و از اين طريق سه روز به سر بردم.
جاسوسان قريش در تمام راه، مراقب بودند كه مبادا كسي خواربار به شعب ابيطالب ببرد ولي با اين كنترل كامل، گاه و بيگاه " حكيم بن حزام " برادرزادهء " خديجه " و " ابوالعاص بن ربيع " داماد پيامبر و " هشام بن عمرو " نصف شبها مقداري گندم و خرما بر شتري حمل كرده و تا نزديكي شعب مي‌آوردند، سپس افسار آن را دور گردنش پيچيده و رها مي‌كردند و گاهي همين مساعدت موجب گرفتاري آنان مي‌گرديد، چنان كه روزي ابوجهل ديد حكيم مقداري خواربار بر شتري حمل كرده و راه دره را پيش گرفته است. وي سخت بر او آشفت و گفت: " بايد تو را پيش قريش ببرم و رسوا كنم " كشمكش آنان به طول انجاميد " ابوالبختري " كه از دشمنان اسلام بود، عمل " ابوجهل " را تقبيح كرد و گفت: " وي غذاي خود را براي عمه ي خود خديجه مي‌برد، تو حق ممانعت نداري. " او به اين سخن اكتفا (٧٨)
صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، حكيم بن حزام (1)

نكرد وابوجهل را لگد مال نمود.
بطلان عهدنامه ي قريش حصر اقتصادي و اجتماعي مسلمانان كه از شب اول محرم سال هفتم شروع و تا نيمه رجب سال دهم بعثت ادامه داشت عملا دورهء آزمايش و امتحان بود تا روحيه مسلمانان آبديده‌تر گردد و بيشتر احساس حقانيت نموده و در دفاع از حق و رفع ظلم از خويش بكوشند. اين محاصره ي طولاني آنان را مصمم تر وجدي تر نمود.
يعقوبي مينويسد: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) با همه بني هاشم وبني مطلب سه سال در شعب ماندند تا آنكه رسول خدا و ابوطالب وخديجه تمام دارايي خود را از دست دادند و به سختي وناداري گرفتار آمدند. سپس جبرئيل بر رسول خدا نازل آمد و گفت: " خداوند موريانه اي را بر عهدنامه قريش گماشته تا هر چه بي مهري و ستمگري در آن بود (به جز نام خدا) همه را خورده است ". رسول خدا (صلي الله عليه وآله) ابوطالب را از اين راز آگاه ساخت و ابوطالب همراه رسول خدا و كسان خويش بيرون آمد تا به كعبه رسيدند و در كنار آن نشست و قريش هم از هر طرف روي آور شدند و گفتند: " اي اباطالب! هنگام آن رسيده است كه عهد خويشاوندي را يادآوري و نزديك شدن با قومت را آرزو نمايي و از سرسختي در مورد برادرزاده ات دست برداري ". (1) ابوطالب در پاسخ گفت: " هم اكنون عهدنامه ي خود را بياوريد شايد گشايشي و راهي به صلهء رحم و رها كردن بي مهري پيدا كنيم ". عهدنامه را آوردند و همچنان مهر بر آن باقي بود. ابوطالب گفت: " اين همان عهدنامه اي است كه درباره ي هم پيماني خود نوشته ايد و آن را ميشناسيد؟ " گفتند: " آري " گفت: " آيا هيچ دستي به آن زده ايد؟ " گفتند: " نه به خدا قسم ابوطالب گفت چيز عجيبي مطرح است، گفت: " برادرزاده ام محمد (صلي الله عليه وآله) از طرف

1. تاريخ حصر اقتصادي از شب اول محرم سال هفتم بعثت تا نيمه رجب سال دهم به اجراء درآمده است و برخي مدت آن را 3 سال و 4 ماه نيز گفته اند. تاريخ پيامبر اسلام، دكتر آيتي، ص 148.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، شهر رجب المرجب (2)، بنو هاشم (1)

پروردگار خويش چنين مي‌گويد، كه خدا موريانه را بر آن داشته است و هر چه جز نام خدا بر آن بوده است، همه را خورده است راستي بگوييد اگر سخنش راست باشد چه مي‌گوييد؟

گفتند: ما دست بر مي‌داريم و كاري با او نخواهيم داشت. گفت: من هم اگر سخنش دروغ باشد او را به شما مي‌سپارم تا بكشيد. گفتند: انصاف دادي و نكو گفتي.
مهر عهدنامه شكسته شد و ديدند كه موريانه هر چه جز نام خدا بوده، همه را خورده است، اما اين كرامت و اعجاز چيزي از عداوت آنان را كم نكرد وبني هاشم بر " شعب " بازگشتند. (1) در هر حال شدت عمل قريش در اجراي عهدنامه ذره اي از صبر و تحمل مسلمانان را نكاست بلكه تحمل و توان روحي آنان را بالا برد و به اصطلاح معروف آبديده تر كرد. و سرانجام ناله ي جانگداز فرزندان و كودكان و اوضاع رقت بار مسلمانان گروهي را سخت تحت تأثير قرار داد و از امضاء عهدنامه سخت پشيمان شدند و به فكر حل قضيه افتادند.
روزي هشام بن عمر و پيش زهيربن اميه كه نوه دختري عبد المطلب بود رفت و چنين گفت: آيا سزاوار است كه تو غذا بخوري و بهترين لباسها را بپوشي و اما خويشاوندان تو برهنه و گرسنه بسر برند؟ به خدا سوگند هر گاه تو درباره ي خويشاوندان ابوجهل چنين تصميمي مي‌گرفتي و او را براي اجراي آن دعوت مي‌نمودي هرگز تسليم تو نمي‌گشت؟
زهير گفت: من يكه و تنها نمي‌توانم تصميم قريش را تغيير دهم ولي هر گاه فردي با من باشد، من عهدنامه را پاره مي‌كنم. هشام گفت: من با تو همراهم. وي گفت: شخص سومي را هم با خود همراه سازد.
1. ترجمه تاريخ يعقوبي، ص 389، الطبقات الكبري، ج 1، ص 208، سيرة النبي، ج 1، ص 400، الكامل، ج 2، ص 61، امتاع الاسماع، ص 26، بحار الانوار، ج 19، ص 79، جوامع السيره، ص 65.

صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، الصبر (1)، النوم (2)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)
وي برخاست و سراغ " مطعم بن عدي " رفت و گفت هرگز تصور نمي‌كنم تو راضي شوي دو گروه بني هاشم وبني عبد المطلب از فرزندان عبدمناف كه تو نيز افتخار انتساب به آن خانواده را داري جام مرگ بنوشند.
مطعم بن عدي گفت: چه كنم از يك فرد كاري ساخته نيست؟
وي پاسخ داد دو نفر ديگر هم با تو همراه هستند و آن دو نفر عبارت از من و زهير مي‌باشند. مطعم پاسخ داد كه بايد كسان ديگري نيز با ما همكاري كنند از اين نظر هشام جريان را با ابي البختري وزمعه به ترتيبي كه با مطعم در ميان گذارده بود در ميان نهاد و آنان را نيز براي همكاري دعوت نمود و قرار گذاردند كه همگي بامدادان در مسجد الحرام حاضر گردند. جلسهء قريش با شركت زهير و گروهي از همرزمان او منعقد گرديد، وي مهر خاموشي را شكست و گفت: بايد قريش امروز اين لكه ي ننگين را از

دامن خود پاك گرداند. بايد امروز اين عهدنامه ستم آلود پاره گردد. زيرا وضع جگر خراش فرزندان هاشم همه را ناراحت كرده است. ابوجهل گفت اين مطلب هرگز عملي نيست و پيمان قريش محترم است از آن طرف ربيعه به ياري زهير برخاست و گفت: بايد پاره شود و ما از آغاز به چنين عهدي، راضي نبوديم.
از گوشه ديگر عده اي كه خود خواهان شكسته شدن اين پيمان بودند سخنان زهير را تأييد كردند، ابوجهل احساس كرد كه مطلب جدي است و قبلا بر اين امر توافق شده است و اين گروه در غياب او تصميم قاطع گرفته اند لذا كوتاه آمد و ساكت نشست، مطعم فورا از فرصت استفاده نمود و به محصل صحيفه (نامه اي كه پيمان در آن نوشته شده بود) رفت تا آن را پاره كند ديد موريانه ورقه را خورده و فقط از آن كلمه (بسمك اللهم) (كه قريش نامه‌هاي خود را با آن آغاز مي‌نمودند) باقي مانده است. (1) ابوطالب آن روز جريان را از نزديك مي‌ديد و منتظر ختم جريان بود لذا پس از آنكه
1. سيرهء ابن هشام، ج 1، ص 374، تاريخ طبري، ج 2، ص 79، سبحاني، فروغ ابديت، ج 1، ص 286.

صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، مسجد الحرام (1)

كار يكسره گرديد، جريان را حضور برادرزاده ي خود معروض داشت و با تصميم و مشورت ابوطالب گروه پناهنده جو، بار ديگر به منازل خود و مجامع قريش باز گشتند.
درگذشت ابوطالب وخديجه افزون بر استواري و استحكام مباني يك دين و شريعت، وجود افراد صالح و شايسته در پيشبرد اهداف آن فوق العاده اهميت دارد. بي يار و ياور پيشبرد اهداف غير ممكن يا قريب به محال مي‌باشد. در صدر اسلام نيز افرادي بودند كه نقش سازندگي و ايثار آنان در حد عالي بود كه ابوطالب وخديجه از آن دسته بودند.
دو ماه پس از خروج از شعب، و سه سال پيش از هجرت بود كه وفات ابوطالب و سپس با سه روز فاصله وفات خديجه پيش آمد و اين دو حادثه در ماه رمضان سال دهم بعثت، روي داد، خديجه در اين تاريخ 65 ساله و ابوطالب 80 ساله بود و از عمر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) 49 سال و 8 ماه و 11 روز مي‌گذشت.
آن روز پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) دو حامي ارزشمند و دو مدافع دلسوخته را از دست داد و اين حادثه براي او بسيار دردناك بود، زيرا خديجه براي او نه تنها همسري مهربان و فداكار و دلسوز بود، بلكه براي اسلام و مسلمانان خدمتگزاري صديق و با اخلاص بود، به حدي كه در راه اسلام آن همه زخم زبانها را تحمل كرد، مشكلات را به جان خريد و اموال خود را در اين راه ايثار نمود و از خانه ي مجلل و زندگي مرفه و پرآسايش خويش صرف نظر نمود و به مدت سه سال در ميان دره و به دور از خانه و كاشانه به سر برد.
تأثير درگذشت ابوطالب نيز از اين جهت بود كه او از هشت سالگي پيامبر اسلام، تا آن روز، حفاظت و حراست او را به عهده داشت و پروانه‌وار گرد شمع وجود او مي‌گشت. او در زمان غربت اسلام و اوج فشار و دشمني مشركان، يگانه مدافع اسلام و تنها حامي واقعي او در امر ايمان و اعتقاد او به خدا و مباني اسلام بود، نه جنبهء فاميلي و خويشاوندي.
نهايت امر بر اساس مصالح سياسي، اسلام خود را كتمان مي‌كرد و اثر اين دو حادثه آنچنان عميق بود كه سال درگذشت آنان " عام الحزن " يعني سال اندوه و غصه
(۸۲)
صفحهمفاتيح البحث: شهر رمضان المبارك (1)، الحزن (1)، الهدف (2)

ناميده گشت.
ايمان ابي طالب شواهد فراواني بر ايمان عميق ابوطالب نسبت به آئين اسلام گواهي مي‌دهد كه يكي از آنها حمايتهاي بي دريغ او از آورنده‌ء اسلام در موقعيتهاي سخت و خطير مي‌باشد و ديگري سروده‌ها و اشعار خود اوست. او در يكي از اشعار خود مي‌گويد:
" مردم بدانند كه محمد (صلي الله عليه وآله) همانند موسي و عيسي (عليه السلام) پيامبر است و همچنان كه هر فردي از پيامبران به امر پروردگار منصب هدايت را به عهده مي‌گيرد، او نيز به امر پروردگار راهنما و هدايت كننده ي ما است. شما اوصاف او را در كتاب آسماني خود مي‌خوانيد و اينها گواهي مي‌دهند كه او در ادعاي نبوت راستگو است و هرگز سخني ياوه و بي اساس نمي‌زند ". (1) رسول خدا مي‌فرمود: تا روزي كه ابوطالب حيات داشت، دست قريش از آزار من كوتاه بود. ابوطالب تمام اوقات خود را در راه اسلام و دفاع از آورنده‌ء اسلام صرف كرد و در آخرين لحظات زندگي هم به فرزندان خود چنين وصيت كرد: " من محمد را به شما توصيه مي‌كنم، زيرا او امين قريش، و راستگوي عرب و حائز تمام كمالات انساني است. آئيني را آورده است كه دلها به آن معترف، اما زبانها از ترس شماتت به انكار آن برخاسته است. من دارم مي‌بينم كه افتادگان و ضعيفان عرب به حمايت او برخاسته و به او ايمان آورده اند و محمد به كمك آنان بر شكستن صفوف قريش قيام نموده است و سران قريش را خوار و ذليل ساخته است ".
مقدمات هجرت شيوه‌ء پيامبر اسلام آن بود كه در مراسم حج، دعوت خود را به قبيله‌هايي كه براي زيارت كعبه مي‌آمدند، عرضه مي‌كرد و رسالت خود را به آنان ابلاغ مي‌نمود. مقارن هجرت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به يثرب (مدينه)، در اين شهر، دو قبيله‌ء معروف " اوس " و
1. استاد سبحاني، فروغ ابديت.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، إيمان أبي طالب عليه السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، المدينة المنورة (1)، الحج (1)

ناميده گشت.
ايمان ابي طالب شواهد فراواني بر ايمان عميق ابوطالب نسبت به آئين اسلام گواهي مي‌دهد كه يكي از آنها حمايتهاي بي دريغ او از آورنده‌ء اسلام در موقعيتهاي سخت و خطير مي‌باشد و ديگري سروده‌ها و اشعار خود اوست. او در يكي از اشعار خود مي‌گويد:
" مردم بدانند كه محمد (صلي الله عليه وآله) همانند موسي و عيسي (عليه السلام) پيامبر است و همچنان كه هر فردي از پيامبران به امر پروردگار منصب هدايت را به عهده مي‌گيرد، او نيز به امر پروردگار راهنما و هدايت كننده ي ما است. شما اوصاف او را در كتاب آسماني خود مي‌خوانيد و اينها گواهي مي‌دهند كه او در ادعاي نبوت راستگو است و هرگز سخني ياوه و بي اساس نمي‌زند ". (1) رسول خدا مي‌فرمود: تا روزي كه ابوطالب حيات داشت، دست قريش از آزار من كوتاه بود. ابوطالب تمام اوقات خود را در راه اسلام و دفاع از آورنده‌ء اسلام صرف كرد و در آخرين لحظات زندگي هم به فرزندان خود چنين وصيت كرد: " من محمد را به شما توصيه مي‌كنم، زيرا او امين قريش، و راستگوي عرب و حائز تمام كمالات انساني است. آئيني را آورده است كه دلها به آن معترف، اما زبانها از ترس شماتت به انكار آن برخاسته است. من دارم مي‌بينم كه افتادگان و ضعيفان عرب به حمايت او برخاسته و به او ايمان آورده اند و محمد به كمك آنان بر شكستن صفوف قريش قيام نموده است و سران قريش را خوار و ذليل ساخته است ".
مقدمات هجرت شيوه‌ء پيامبر اسلام آن بود كه در مراسم حج، دعوت خود را به قبيله‌هايي كه براي زيارت كعبه مي‌آمدند، عرضه مي‌كرد و رسالت خود را به آنان ابلاغ مي‌نمود. مقارن هجرت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به يثرب (مدينه)، در اين شهر، دو قبيله‌ء معروف " اوس " و
1. استاد سبحاني، فروغ ابديت.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، إيمان أبي طالب عليه السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، المدينة المنورة (1)، الحج (1)
" خزرج " كه از مهاجران اعراب يمن (قحطاني) بودند، زندگي مي‌كردند. همچنين سه طايفه‌ء معروف از يهود بنامهاي " بني قريظه "، " بني نضير " و " بني قينقاع " كه از مهاجران شمال شبه جزيره و عدناني بودند، سكونت داشتند.

در ميان دو قبيلهء اوس وخزرج، جنگهاي طولاني رخ داده بود كه تا آن زمان نيز ادامه داشت و تلفات و ضايعات فراواني به بار آورده بود، به حدي كه هر دو گروه به ستوه آمده بودند و در آرزوي صلح و زندگي آرامي به سر مي‌بردند. در تخاصم و منازعهء اين دو گروه، خزرجيان با يهوديان هم پيمان بودند.
در آن زمان همه ساله گروهي از اعراب يثرب براي برگزاري مراسم حج، در مكه شركت مي‌كردند و رسول خدا (صلي الله عليه وآله) با آنان تماس مي‌گرفت و همين ملاقاتها بود كه مقدمات هجرت را فراهم ساخت و تمركز نيروي متفرق اسلام را در آن شهر فراهم نمود. در سال يازدهم بعثت، پيامبر اسلام با شش نفر از قبيلهء خزرج ملاقات نمود و به افراد آنان گفت:
شما با يهود هم پيمانيد؟
گفتند: بلي.
فرمود: بنشينيد تا با شما سخني بگويم. آنان نشستند و سخنان رسول خدا را گوش دادند. پيامبر آياتي چند تلاوت نمود. آيات قرائت شده توسط رسول خدا (صلي الله عليه وآله) تأثير عجيبي در روحيهء آنان به وجود آورد و در همان مجلس به پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) ايمان آوردند. چيزي كه در گرايش آنان به اسلام كمك كرد، اين بود كه از يهوديان شنيده بودند كه پيامبري از نژاد عرب كه مروج آئين توحيد و منقرض كنندهء حكومت بت پرستي است به اين زودي مبعوث خواهد شد لذا با خود گفتند پيش از آنكه يهود پيش دستي كنند ما او را ياري كنيم و به اين وسيله بر دشمنان پيروز آئيم گروه مزبور رو به پيامبر كرده گفتند ميان ما آتش جنگ سالها است شعله ور مي‌باشد اميد است كه خداوند به سبب آئين پاك تو آن را فرونشاند و ما اكنون به سوي يثرب برميگرديم وآئين نو را عرضه مي‌داريم، هرگاه همگي اتفاق بر پذيرفتن آن نمودند گرامي تر از شما كسي بر ما نيست اين شش نفر
(٨٤)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، المدينة المنورة (2)، الخصومة (1)، الحج (1)

فعاليت پي گير در راه نشر اسلام در ميان يثرب شروع كردند تا آنجا كه خانه اي نبود كه صحبت از پيامبر در آنجا نباشد.
نخستين پيمان عقبه تبليغات پي گير اين شش نفر اثر خوبي بخشيد و باعث شد كه گروهي از يثربيان به آئين توحيد بگروند و در سال دوازدهم بعثت، دسته اي مركب از 12 تن از مدينه به قصد حج حركت كردند و با رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) در عقبه (1) ملاقات نمودند و نخستين پيمان اسلامي را به وجود آوردند، معروفترين اين 12 تن " اسعد بن زرارة "، " عبادة بن صامت " بود. متن پيمان آنها پس از پذيرفتن اسلام، به قرار زير بود:
" با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) پيمان بستيم كه به وظايف زير عمل كنيم: به خدا شرك نورزيم، هرگز دزدي و عمل نامشروعي انجام ندهيم، فرزندان خود را نكشيم، به يكديگر تهمت نزنيم و در كارهاي نيك، نافرماني نكنيم ". (2) رسول خدا (صلي الله عليه وآله) قول داد كه اگر آنان بر طبق پيمان خود عمل نمودند، جايگاهشان بهشت است و اگر نافرماني كردند در اين صورت كار دست خداست يا مي‌بخشد يا عذاب مي‌كند.
اين دوازده نفر با دلي لبريز از ايمان و شور وشوق فراوان به خدا به سوي " مدينه " برگشتند و به فعاليت پرداختند و نامه‌اي به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نوشتند كه براي آنان مبلغي بفرستد تا به آنان قرآن تعليم دهد، پيامبر خدا، مصعب بن عمير را كه جوان وارسته و زيبا رو بود براي تعليم و تربيت آنان فرستاد و در پرتو تبليغات و تعليمات اين مبلغ توانا و لايق بود كه مسلمانان در غياب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دور هم جمع مي‌شدند و نماز جماعت مي‌خواندند و بذرهاي آئين نوبنياد را در قلوب مردم ميافشاندند.

1. دكتر آيتي، تاريخ اسلام.
2. دكتر آيتي، پيامبر اسلام، ص 193، امتاع الأسماع ص 38.

صفحهمفاتيح البحث: المدينة المنورة (1)، أسعد بن زرارة (1)

دومين پيمان عقبه دومين پيمان عقبه در آخرين سال اقامت پيغمبر خدا در مكه صورت گرفت جمعيت كثيري حضور داشتند و در بين آنان تعدادي نيز از بانوان حضور داشت همگي با پيغمبر خدا پيمان بستند آنچنان كه از ناموس، و از زنان و دختران خود حمايت مي‌كنند از پيغمبر خدا نيز در راه آرمان الهي حمايت نمايند به همين اعتبار به اين پيمان، " پيمان زنان " نيز گفته شده است.

اين پيمان در اصطلاح تاريخ نويسان " بيعة النساء " يا " حلف النسوان " است، زيرا رسول خدا از آنان تعهد گرفت كه از اسلام و پيامبر و حريم آن همانند زنان و نواميس خويش دفاع و حمايت نمايند.

بخش سوم / هجرت، گامي به سوي هدف ...
پس از پيمان عقبه، مهاجران دسته دسته به مدينه رهسپار شدند تا آنكه اكثريت مسلمانان منتقل به مدينه گرديدند و در مدينه بذرهاي تشكيل حكومت نوپاي اسلامي پاشيده شد كه در فصول بعدي بار وثمر خود را خواهد داد.
هجرت هجرت كوچ كردن در راه خدا به قصد موضع گيري نوين در راستاي تحكيم مبارزات و ادامهء تبليغات مؤثرتر مي‌باشد و آن اصلي است مثبت نه منفي، جبهه گيري نويني است نه فرار از جبهه. از آنرو در اسلام داراي ارزش و اعتبار خاصي مي‌باشد. به همين جهت، به ترك مجلس گناه و محلي كه در آن معصيت پروردگار صورت مي‌گيرد، " هجرت " اطلاق شده است و نيز به ترك اهل و ديار به قصد كسب علم و دانش، " هجرت " گفته شده است، و هجرت پيامبر بزرگوار اسلام از مكه به مدينه، سرآغاز فعاليت نوين و گسترده‌اي است كه پي آمدها وآثار درخشاني دربرداشت. ثمراتي كه هجرت داشت اقامت و سكونت در مكه نداشت. پس از تحكيم موقعيت پيامبر در يثرب و پس از انعقاد پيمان عقبه دوم، در شب 13 ذيحجه، مهاجرت مسلمانان به يثرب آغاز گرديد و تا اول ربيع الاول سال چهاردهم بعثت ادامه داشت، به حدي كه همگي به يثرب منتقل شدند و جز تعداد انگشت شماري از آنان، كسي در مكه باقي نماند.
قريش پيش از هجرت مسلمانان به يثرب قريش مي‌پنداشتند كه مسلمانان هميشه در دسترس آنان خواهند بود و همواره با تهديد و ستم مي‌توانند به آنان چيره و غالب شوند و خطر را از ميان بردارند. اما هنگاميكه ديدند مسلمانان در يثرب براي خود پايگاه و پناهگاهي آماده كرده اند و پيروان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) گذشته از مكه، در يثرب نيز فراوان شدند، بيشتر به اهميت خطر و نزديكي آن
(٨٩)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (4)، المدينة المنورة (6)، شهر ربيع الأول (1)، الكسب (1)

بخش سوم / هجرت، گامي به سوي هدف ...

پس از پيمان عقبه، مهاجران دسته دسته به مدينه رهسپار شدند تا آنكه اكثريت مسلمانان منتقل به مدينه گرديدند و در مدينه بذرهاي تشكيل حكومت نوپاي اسلامي پاشيده شد كه در فصول بعدي بار وثمر خود را خواهد داد.

هجرت هجرت كوچ كردن در راه خدا به قصد موضع گيري نوين در راستاي تحكيم مبارزات و ادامهء تبليغات مؤثرتر مي‌باشد و آن اصلي است مثبت نه منفي، جبهه گيري نويني است نه فرار از جبهه. از آنرو در اسلام داراي ارزش و اعتبار خاصي مي‌باشد. به همين جهت، به ترك مجلس گناه و محلي كه در آن معصيت پروردگار صورت مي‌گيرد، " هجرت " اطلاق شده است و نيز به ترك اهل و ديار به قصد كسب علم و دانش، " هجرت " گفته شده است، و هجرت پيامبر بزرگوار اسلام از مكه به مدينه، سرآغاز فعاليت نوين و گسترده‌اي است كه پي آمدها وآثار درخشاني دربرداشت. ثمراتي كه هجرت داشت اقامت و سكونت در مكه نداشت. پس از تحكيم موقعيت پيامبر در يثرب و پس از انعقاد پيمان عقبه دوم، در شب 13 ذيحجه، مهاجرت مسلمانان به يثرب آغاز گرديد و تا اول ربيع الاول سال چهاردهم بعثت ادامه داشت، به حدي كه همگي به يثرب منتقل شدند و جز تعداد انگشت شماري از آنان، كسي در مكه باقي نماند.

قريش پيش از هجرت مسلمانان به يثرب قريش مي‌پنداشتند كه مسلمانان هميشه در دسترس آنان خواهند بود و همواره با تهديد و ستم مي‌توانند به آنان چيره و غالب شوند و خطر را از ميان بردارند. اما هنگاميكه ديدند مسلمانان در يثرب براي خود پايگاه و پناهگاهي آماده كرده اند و پيروان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) گذشته از مكه، در يثرب نيز فراوان شدند، بيشتر به اهميت خطر و نزديكي آن

(٨٩)

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (4)، المدينة المنورة (6)، شهر ربيع الأول (1)، الكسب (1)

وقوف پيدا كردند. از اينرو در محل " دارالندوة " كه يادگار " قصي بن كلاب " و واقع در مجلس شوراي آنان بود، گرد هم آمدند. موضوعي كه در جلسه مطرح شد، اين بود كه با محمد (صلي الله عليه وآله) چگونه رفتار كنند؟ گفته شد او را در قفس آهنين زنداني كنند. اين رأي پذيرفته نشد، زيرا: اولا، به اين ترتيب نمي‌توان از نفوذ دعوت او به خارج جلوگيري و ممانعت كرد. ثانيا، ممكن است ياران او برخيزند و بر شما چيره شوند و او را نجات دهند.
ديگري گفت: او را از شهر خود به ميان قبايل ديگر تبعيد كنيم و چون در ميان آنان نيز سخنان خود را تكرار كند، آنان او را از پاي درمي‌آورند. اين نظريه نيز رد شد و در پاسخ آن گفتند: او با شيرين زباني خاص خود، عرب را به دين خود مي‌خواند، آنگاه به كمك نيروي آنان بر شما ميتازد ". " ابوجهل "، يكي از سرسخت ترين دشمنان اسلام گفت: " نظر من اين است كه از هر قبيله جواني چابك، شمشير برنده اي بردارد و بر بالين محمد (صلي الله عليه وآله) برود.
آنگاه همگي به يكباره شمشيرهاي خود را بر او زنند تا كشته شود، بدين ترتيب خون او ميان قبايل متعدد، پخش خواهد شد. از سوي ديگر فرزندان عبدمناف كه نمي‌توانند با همه قبائل به جنگند و ما خونبهاي محمد را به آنان مي‌دهيم. اين رأي با اكثريت پذيرفته شد. جالب توجه است كه همه يا اكثر اين توطئه كنندگان از اشراف و ثروتمندان و اغنياء بودند، نه از توده‌هاي محروم و نيازمند و محروم.
حضار مجلس حاضران در مجلس عبارت بودند از اشراف قريش: عتبة بن ربيعة، شيبة بن ربيعة، ابوسفيان بن حرب.
از بني نوفل بن عبد مناف: طعمة بن عبدي، جبيربن مطعم، حارث بن عامر بن نوفل.
از بني عبد الداربن قصي: نضربن حارث بن كلدة.
از بني اسد: ابوالبختري بن هشام، زمعة بن الأسود، حكيم بن حزام.
از بني محزوم: ابوجهل بن هشام. از بني سهم: نبيه بن حجاج و برادرش منسبة.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، حكيم بن حزام (1)، بنو أسد (1)، الحرب (1)

از بني جمح: امية بن خلف در اين شورا حضور داشتند. (1) اطلاع رسول خدا (صلي الله عليه وآله) ابن اسحاق مي‌گويد: درباره‌ء همين انجمن و تصميم نهايي قريش اين آيه نازل شد:
" واذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك او يقتلوك، او يخرجوك ويمكرون ويمكر الله والله خير الماكرين ... ". (2) (هنگامي كه كافران از روي مكر و نيرنگ درباره تو نظر مي‌دادند تا تو را در بند كنند يا تو را بكشند يا تو را بيرون كنند، آنان مكر و نقشه مي‌كشند و خداوند نيز نقشه و مكر مي‌كشد و او بهترين مكركنندگان است ...) همچنين خداوند در آيه زير حكايت مي‌كند: " ام يقولوان شاعر نتربص به ريب المنون قل تربصوا فاني معكم من المتربصين " (3) يا آنكه مي‌گويد: شاعري است كه مرگ وي را انتظار ميكشيم، بگو منتظر باشيد، من هم با شما از انتظار برندگانيم.
دستور هجرت رجال قريش با تصميم قاطع، بر كشتن رسول خدا (صلي الله عليه وآله) پراكنده شدند و از طرفي جبرئيل فرود آمد و گفت: امشب در بستري كه شبهاي گذشته مي‌خوابيدي، مخواب.
قريش بر حسب تصميم و تباني قبلي، از اول شب خانه رسول خدا را محاصره كردند و انتظار مي‌بردند تا هرگاه به خواب رود، بر وي حمله برند.
رسول خدا هم بر حسب وحي پروردگار و دستوري كه براي هجرت رسيده بود، علي (عليه السلام) را فرمود تا در بستر وي بخوابد و روپوش وي را بر خود بپوشاند و سپس در مكه بماند و امانتهاي مردم را كه نزد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بود به آنان برساند و سپس در يثرب به او بپيوندد و هنگامي كه قريش بر در خانه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فراهم شده بودند، ابوجهل بن هشام از روي مسخرگي گفت: محمد گمان مي‌برد كه اگر شما از وي پيروي كنيد، پادشاهان عرب و عجم خواهيد بود و پس از مردن

1. امتاع الأسماع ص 38.
2. سوره‌ء انفال آية 3.
3. سوره طور آيات 30 - 31.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، المدينة المنورة (1)

از بني جمح: امية بن خلف در اين شورا حضور داشتند. (1) اطلاع رسول خدا (صلي الله عليه وآله) ابن اسحاق مي‌گويد: درباره‌ء همين انجمن و تصميم نهايي قريش اين آيه نازل شد:
" واذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك او يقتلوك، او يخرجوك ويمكرون ويمكر الله والله خير الماكرين ... ". (2) (هنگامي كه كافران از روي مكر و نيرنگ درباره تو نظر مي‌دادند تا تو را در بند كنند يا تو را بكشند يا تو را بيرون كنند، آنان مكر و نقشه مي‌كشند و خداوند نيز نقشه و مكر مي‌كشد و او بهترين مكركنندگان است ...) همچنين خداوند در آيه زير حكايت مي‌كند: " ام يقولوان شاعر نتربص به ريب المنون قل تربصوا فاني معكم من المتربصين " (3) يا آنكه مي‌گويد: شاعري است كه مرگ وي را انتظار ميكشيم، بگو منتظر باشيد، من هم با شما از انتظار برندگانيم.
دستور هجرت رجال قريش با تصميم قاطع، بر كشتن رسول خدا (صلي الله عليه وآله) پراكنده شدند و از طرفي جبرئيل فرود آمد و گفت: امشب در بستري كه شبهاي گذشته مي‌خوابيدي، مخواب.
قريش بر حسب تصميم و تباني قبلي، از اول شب خانه رسول خدا را محاصره كردند و انتظار مي‌بردند تا هرگاه به خواب رود، بر وي حمله برند.
رسول خدا هم بر حسب وحي پروردگار و دستوري كه براي هجرت رسيده بود، علي (عليه السلام) را فرمود تا در بستر وي بخوابد و روپوش وي را بر خود بپوشاند و سپس در مكه بماند و امانتهاي مردم را كه نزد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بود به آنان برساند و سپس در يثرب به او بپيوندد و هنگامي كه قريش بر در خانه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فراهم شده بودند، ابوجهل بن هشام از روي مسخرگي گفت: محمد گمان مي‌برد كه اگر شما از وي پيروي كنيد، پادشاهان عرب و عجم خواهيد بود و پس از مردن

1. امتاع الأسماع ص 38.
2. سوره‌ء انفال آية 3.
3. سوره طور آيات 30 - 31.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، المدينة المنورة (1)

برانگيخته مي‌شويد و در بهشتهايي مانند باغهاي اردن سكونت مي‌گزينيد و اگر ايمان نياوريد، كساني از شما را مي‌كشد و سپس كه مرديد به آتشي كه براي شما آماده است، گداخته مي‌شويد. در اين موقع رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مشتي از خاك برگرفت و سپس گفت:
" آري! چنين مي‌گويم. تو خود نيز يكي از آنان هستي و خاك را بر آنان پاشيد و اين آيه را بر آنان تلاوت كرد: " يس. والقرآن الحكيم. انك لمن المرسلين ... فاغشيناهم فهم لايبصرون " (1) و بي آنكه او را ببينند از ميان آنان گذشت و خاك بر سران هنوز بر روپوش پيامبر مي‌نگريستند و يقين داشتند كه زير آن خفته است. تا بامداد شد وعلي (عليه السلام) از بستر رسول خدا برخاست و دانستند كه نقشهء آنان نقش برآب شده است. آنان علي (عليه السلام) را ديدند. او با كمال خونسردي پرسيد: چه مي‌گوئيد؟ گفتند: محمد را مي‌خواهيم. او كجاست؟ فرمود: " مگر او را به من سپرده بوديد تا از من تحويل بگيريد؟ او اكنون در خانه نيست. " چهره‌هاي مأموران قتل و كشتار از شدت غضب و خشم برافروخته شد و خشم گلوي آنان را مي‌فشرد و از اينكه تا صبحگاهان صبر كردند، پشيمان شدند و تقصير را گردن ابولهب مي‌گذاردند كه او مانع حملهء شبانه گرديد.
قريش از اينكه نقشه شان نقش بر آب شده است و با شكست روشني روبرو شده اند سخت عصباني بودند و با خود فكر مي‌كردند كه در اين مدت كم محمد هرگز نمي‌تواند از محيط مكه، بيرون برود، ناچار يا در خود مكه يا در مسير يثرب خواهد بود. از اين جهت تلاش كردند مقدمات دستگيري او را فراهم سازند.
پيامبر در غار ثور آنچه از تواريخ اسلامي بدست آمده ومسلم گرديده است، اينكه پيامبر شب هجرت را با ابوبكر در غار ثور، در جنوب مكه (نقطهء مقابل مدينه) به سر برده است. قريش با بستن راهها و گماردن مراقبان، تمام راههاي مدينه را زير نظر گرفتند و شخص ماهري را كه در شناسايي رد پاي اشخاص مهارت داشت، اجير گرفتند تا به هر قيمتي باشد جايگاه او را

1. سوره يس آيات 1 - 5.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، مدينة مكة المكرمة (3)، المدينة المنورة (1)، القرآن الكريم (1)، القتل (1)، الصبر (1)، سورة يس (1)

بدست آورند، و ضمنا اعلام كردند كه هركس از پناهگاه محمد اطلاع صحيحي دهد، صد شتر بعنوان جايزه به او خواهند داد. جوانان قريش دست به كار شدند و بيشتر در قسمتهاي شمالي مكه را كه راه مدينه است، فعاليت مي‌كردند، در صورتي كه پيامبر براي خنثي كردن نقشهٔ آنان به سوي جنوب مكه رفته بود و در غار ثور كه نقطهٔ مقابل دروازهٔ مدينه است، قرار گرفته بود. قيافه شناس معروف مكه، " ابوكزر " با ردپاي پيامبر آشنا بود.
روي اين اصل، تا نزديكي غار آمد و گفت: " خط مشي محمد تا اين نقطه بوده است، احتمال دارد كه او در غار پنهان شده باشد. " آنگاه كسي را مأمور كرد تا به داخل غار برود.
آن شخص هنگاميكه برابر غار آمد، ديد تارهاي ضخيمي بر دهانهٔ آن تنيده شده است و كبوتران وحشي در آنجا آشيانه كرده و تخم گذاشته اند. وي بدون اينكه وارد غار گردد، برگشت و گفت: تارهاي دهانهٔ غار حاكي از اين است كه كسي آنجا نيست.
فعاليت قريش سه شبانه و روز ادامه داشت، و پس از سه روز تلاش بي ثمر، جملگي مأيوس شدند و از فعاليت دست برداشتند.
جانبازي در راه حقيقت نكتهٔ مهم در اين بخش از تاريخ، همان جانبازي و ايثار علي (عليه السلام) ايثارگر راه اسلام و حقيقت است. جانبازي در راه حقيقت از اوصاف مرداني است كه عاشق و دلدادهٔ آن باشند، كساني كه از جان و مال و شخصيت ميگذرند و تمام سرمايه‌هاي معنوي و مادي خود را در طريق احياي حقيقت به كار مي‌گيرند. يقينا اين قبيل اشخاص در صفوف عشاق حقايق قرار دارند و كمال و نوري را كه در هدف گيري خود مشاهده مي‌كنند، سبب مي‌شود كه دست از زندگي موقت بشويند و به زندگاني ابدي بپيوندند و خود، فاني آن هدف متعالي گردند.
آرميدن علي (عليه السلام) در بستر پيامبر، در آن شب پر حادثه، نمونهٔ بارزي از اين عشق به حقيقت است. محركي براي اين عمل پر خطر، جز عشق به بقا و حاكميت اسلام كه متضمن سعادت جامعه است، چيز ديگري نمي‌تواند باشد.
(٩٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، مدينة مكة المكرمة (3)
اين طرز جانبداري، به اندازه اي ارزش داشت كه خداوند جهان در قرآن آن را جانبازي به منظور بدست آوردن رضايت الهي ناميده است، و اين

آيهء شريفه به نقل بسياري از مفسرين در اين مورد نازل گرديده است: " و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضاة الله والله رؤوف بالعباد " (1) برخي از مردم هستند كه با خدا معامله نموده و جان خود را براي رضايت خدا از دست مي‌دهند. خدا به بندگان خود مهربان است.
فضيلت و اهميت اين عمل باعث شده است كه دانشمندان بزرگ اسلام، آن را يكي از بزرگترين فضايل اميرمؤمنان (عليه السلام) به شمار آورند و او را مرد جانباز و فداكار معرفي كنند و در تفسير و تاريخ، هر موقع رشتهء سخن به اينجا كشيده شده، نزول آيهء ياد شده را دربارهء او مسلم گرفته اند.
دانشمند بزرگ شيعه، محمد بن حسن طوسي، (متوفاي 460) در كتاب " امالي " خود، جريان هجرت را به طور گسترده تر نقل فرموده و جملهء مزبور را با مختصر تغييري آورده، ولي صورت جريان با آنچه در كتب اهل تسنن است، فرق دارد، زيرا او صريحا نقل مي‌كند كه پس از سپري شدن هجرت علي، همراه " هند بن ابي هاله " فرزند خديجه (از همسر قبلي) در نيمه‌هاي شب بعد شرفياب محضر رسول خدا شدند، در يكي از آن شبها پيامبر به علي (عليه السلام) فرمود: " انهم لن يصلوا من الآن اليك، يا علي بامر تكرهه " (2) (از الان، آنان نمي‌توانند چيز نامطلوبي به تو برسانند).
اين جمله چنان كه ملاحظه مي‌فرمائيد، تقريبا همان جمله اي است كه ابن هشام و طبري وابن اثير نقل كرده اند، ولي بنا به نقل مرحوم شيخ طوسي، رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) چنين اطمينان خاطر را در شب دوم يا سوم به او داده است، نه شب اول. گذشته از همه اينها، كلام خود علي (عليه السلام) بهترين گواه ما است.
خود او آشكارا اين عمل را يك نوع فداكاري در مسير حقيقت شمرده است، چنان كه در اشعاري كه از او نقل شده و ما ترجمهء آن را در اينجا مي‌آوريم، منعكس است: " من با
1. سوره بقره آيه 207.
2. استاد سبحاني، فروغ ابديت ج 1، ص 349 - 358.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، كتاب أمالي الصدوق (1)، إبن الأثير (1)

جان خود، بهترين كسي را كه به روي زمين قدم گذارده، نيكوترين مردي كه خانه خدا و حجر اسماعيل را طواف كرده است، حفظ كردم. آن شخص عاليقدر، محمد بن عبد الله است و من زماني دست به اين امر زدم كه كافران بر ضد وي نقشه مي‌كشيدند، در اين موقع خداي بزرگ او را از مكر آنان حفظ نمود. من در بستر وي شب را به صبح آورده و در انتظار دشمن بودم و خود را آماده‌ء مرگ و يا اسارت نموده بودم ". (1) آيا با اين جمله‌هاي رسا و تعبيرات صريح، هرگز جا دارد به گفته‌ء ابن هشام كه قرائن زيادي بر اشتباه او هست، اعتماد كنيم؟ احتمال قوي مي‌رود كه منشأ اين اشتباه، خلاصه نويسي سيره‌ء ابن هشام بوده باشد. از آنجا كه نظر وي اين بود كه مطالب را فشرده نقل كند، تنها به نقل اصل جمله اكتفا كرده است، و چون ظرف گفتن اين جمله كه همان شب دوم بوده، در نظر او اهميت نداشته است، از اين جهت از بازگويي آن صرف نظر نموده است و مطلب را نوعي اداء كرده است كه گويا تمام اين جريانات در همان شب اول هجرت اتفاق افتاده است. دليل دومي كه تصور كرده اند دلالت دارد بر اينكه علي (عليه السلام) سرانجام كار را مي‌دانست، همان دستور رد امانات است كه حاكي از اين بود كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌دانست او در اين خانه آسيبي نخواهد ديد. از اين جهت او را مأمور رد امانات نمود. ولي ما گمان مي‌كنيم كه هرگاه دنباله جريان بطور صريح گفته شود، شايد اين مشكل نيز از بين برود، و اين كه دنباله‌ء جريان مهاجرت.

دنباله‌ء جريان مهاجرت مراحل ابتدايي نجات پيامبر با نقشه‌ء صحيح جامه‌ء عمل به خود پوشيد. پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) در دل شب به " غار ثور " پناه برد و نقشه توطئه چينان را خنثي نمود. او كوچكترين اضطراب در خود احساس نمي‌كرد حتي همسفر خود را در لحظات حساس با جمله‌ء " ولا تحزن ان الله معنا " (غم مخور خدا با ماست) تسلي مي‌داد. سه شبانه روز از عنايات خداوند بزرگ بهره‌مند بودند. علي و هند بن ابي هاله فرزند خديجه به نقل شيخ

1. سيوطي در الدر المنثور به نقل از فروغ ابديت ج 1، ص 355.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، حجر إسماعيل (1)، محمد بن عبد الله (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)

طوسي در امالي وعبد الله بن ابي بكر و عامر بن فهيده، چوپان گوسفندان ابي بكر بنا به نقل بسياري از مورخان شرفياب محضر رسول اكرم مي‌شدند.
ابن اثير مينويسد: فرزند ابي بكر شبها تصميمات قريش را براي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و پدرش نقل مي‌كرد و چوپان وي شبها گوسفندان را از نزديكي غار به سوي مكه مي‌آورد.
تا پيامبر و مصاحب وي از شير آنها استفاده كنند و هنگام مراجعت عبد الله جلوي گوسفندان راه مي‌رفت تا اثر پاي او از بين برود. از جمله وصاياي رسول اكرم در آن شب در " غار ثور " اين بود كه: علي فردا در روز روشن با صداي رسا اعلام كند كه هر كس پيش محمد امانتي دارد يا از او طلبكار است، بيايد پس بگيرد. سپس دربارهء مسافرت " فواطم " (فاطمه‌ها)، (مقصود: فاطمه دختر عزيز خود، فاطمه بنت اسد، فاطمه دختر زبير است) سفارش فرمود و دستور داد كه علي مقدمات سفر آنان و كساني از بني هاشم را كه مايل به مهاجرت باشند فراهم سازد و آن جمله اي كه دستاويز اين افراد در دليل اول بود. در اين موقع فرمود: " انهم لن يضلوا اليك من الان بشئ تكرهه " " چناچه ملاحظه مي‌فرماييد پيامبر موقعي به علي دستور داد امانات مردم را رد كند كه ليلة المبيت سپري شده بود، هنگامي امر كرد كه خود آن لحظه، آمادهء خروج از غار بود ".
(1) خروج از غار علي به دستور پيامبر (صلي الله عليه وآله) با سه شتر و همراه راهنماي اميني به نام " اريقط " در شب چهارم به طرف غار فرستاد. نعرهء شتر به گوش پيامبر اسلام رسيد و با همسفر خود از غار پائين آمده و سوار شتر شدند و از طرف پائين مكه روي خط ساحلي با طي منازلي كه تمام خصوصيات آن در كتابهاي سيره، قيد شده است عازم يثرب گرديدند.
برنامهء مسافرت مسافتي را كه پيامبر اسلام مي‌بايست طي كند در حدود 400 كيلومتر بود و پيمودن اين راه در آن گرماي سوزان و آتش‌زا، به نقشهء صحيحي نيازمند بود وآنگهي از اعراب

1. استاد سبحاني، فروغ ابديت ج 1، ص 358.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، إبن الأثير (1)، المدينة المنورة (1)، عبد الله بن أبي بكر (1)، بنو هاشم (1)، النوم (1)

طوسي در امالي وعبد الله بن ابي بكر و عامر بن فهيده، چوپان گوسفندان ابي بكر بنا به نقل بسياري از مورخان شرفياب محضر رسول اكرم مي‌شدند.
ابن اثير مينويسد: فرزند ابي بكر شبها تصميمات قريش را براي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و پدرش نقل مي‌كرد و چوپان وي شبها گوسفندان را از نزديكي غار به سوي مكه مي‌آورد.
تا پيامبر و مصاحب وي از شير آنها استفاده كنند و هنگام مراجعت عبد الله جلوي گوسفندان راه مي‌رفت تا اثر پاي او از بين برود. از جمله وصاياي رسول اكرم در آن شب در " غار ثور " اين بود كه: علي فردا در روز روشن با صداي رسا اعلام كند كه هر كس پيش محمد امانتي دارد يا از او طلبكار است، بيايد پس بگيرد. سپس دربارهء مسافرت " فواطم " (فاطمه‌ها)، (مقصود: فاطمه دختر عزيز خود، فاطمه بنت اسد، فاطمه دختر زبير است) سفارش فرمود و دستور داد كه علي مقدمات سفر آنان و كساني از بني هاشم را كه مايل به مهاجرت باشند فراهم سازد و آن جمله اي كه دستاويز اين افراد در دليل اول بود. در اين موقع فرمود: " انهم لن يضلوا اليك من الان بشئ تكرهه " " چناچه ملاحظه مي‌فرماييد پيامبر موقعي به علي دستور داد امانات مردم را رد كند كه ليلة المبيت سپري شده بود، هنگامي امر كرد كه خود آن لحظه، آمادهء خروج از غار بود ".
(1) خروج از غار علي به دستور پيامبر (صلي الله عليه وآله) با سه شتر و همراه راهنماي اميني به نام " اريقط " در شب چهارم به طرف غار فرستاد. نعرهء شتر به گوش پيامبر اسلام رسيد و با همسفر خود از غار پائين آمده و سوار شتر شدند و از طرف پائين مكه روي خط ساحلي با طي منازلي كه تمام خصوصيات آن در كتابهاي سيره، قيد شده است عازم يثرب گرديدند.
برنامهء مسافرت مسافتي را كه پيامبر اسلام مي‌بايست طي كند در حدود 400 كيلومتر بود و پيمودن اين راه در آن گرماي سوزان و آتش‌زا، به نقشهء صحيحي نيازمند بود وآنگهي از اعراب
1. استاد سبحاني، فروغ ابديت ج 1، ص 358.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، إبن الأثير (1)، المدينة المنورة (1)، عبد الله بن أبي بكر (1)، بنو هاشم (1)، النوم (1)

رهگذر بيم آن داشت كه مسير آنها را به قريش گزارش دهند. به همين جهت شبها راه مي‌رفتند و روزها استراحت مي‌كردند. گويا شتر سواري پيامبر و همراهانش را از دور ديده، فورا خود را به انجمن قريش رسانيده و مسير رسول اكرم را گزارش داده بود. " سراقة بن مالك " براي اين كه خود تنها موفق به اخذ جائزه گردد، ديگران را از تعقيب، منصرف كرد و گفت: " آنان كسان ديگري بودند. سپس به خانه آمد و مسلحانه سوار بر اسب تند خود گرديد و با سرعت هر چه تمام‌تر، خود را به نقطه اي كه پيامبر و همسفران وي در آنجا به استراحت بار انداخته بودند رسانيد. ابن اثير مي‌گويد: مشاهده‌ء اين منظره، همسفر پيامبر را سخت اندوهگين ساخت و رسول خدا بار ديگر او را با جمله‌ء " لاتحزن ان الله معنا " (هرگز محزون نباش خداوند با ماست) دلداري داد. سراقه، مغرور نيروي بازو و سلاح برنده‌ء خود بود و كوچكترين مانعي براي ريختن خون رسول خدا (صلي الله عليه وآله) براي دريافت بزرگترين جايزه‌ء قريش را، نداشت. در اين هنگام پيامبر با دلي لبريز از ايمان و اطمينان، در حق خود دعا كرد و عرض نمود، خدايا ما را از شر اين مرد نجات ده. چيزي نگذشت كه اسب سراقه رم كرد و او را سخت بر زمين كوبيد. سراقه يقين كرد كه دست غيبي در كار است و اين پيشامد در اثر سوء قصدي است كه او به جان محمد (صلي الله عليه وآله) دارد و دست از تعقيب آنان كشيد. (1) ورود به دهكده‌ء قبا قبا در دو فرسخي مدينه مركز قبيله‌ء " بني عمرو بن عوف " بود. رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) و همراهان روز دوشنبه 12 ماه ربيع به آنجا رسيدند و در منزل بزرگ قبيله " كلثوم بن هدم " فرود آمدند و گروهي از مهاجرين و انصار به حضورش شتافتند.

پيامبر اكرم تا آخر هفته در آنجا اقامت گزيدند. نخستين دستوري كه داد آن بود كه بتها درهم شكسته شود و شالوده‌ء مسجدي براي قبيله‌ء بني عوف ريخته گردد و اين نخستين مسجدي است كه در اسلام بنا شده است. نخستين سنگ قبله را، پيامبر خود

1. دكتر حسنين هيكل، حياة محمد.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، إبن الأثير (1)، التعقيب (1)

گذاشت. برخي اصرار مي‌كردند كه پيامبر هرچه زودتر رهسپار مدينه گردد ولي او در انتظار پسر عموي خويش علي (عليه السلام) بود. از سوي ديگر علي (عليه السلام) پس از مهاجرت پيامبر اسلام، در مكه اقامت گزيد و در نقطه اي از مكه ايستاد و گفت: هر كس پيش محمد امانت و سپرده‌اي دارد بيايد از ما بگيرد و كساني كه پيش پيامبر امانت داشتند با دادن نشان و علامت، امانتهاي خود را پس گرفتند، سپس طبق سفارش پيامبر اسلام، زنان هاشمي و از آن جمله فاطمه دختر پيامبر اسلام، مادر خودش فاطمه دختر اسد و مسلماناني را كه تا آن روز موفق به مهاجرت نشده بودند، همراه خود به مدينه آورد. علي (عليه السلام) در دل شب از طريق " ذي طوي " عازم مدينه گرديد. سرانجام انتظار به پايان رسيد، علي (عليه السلام) وارد قبا گرديد. ابن اثير مينويسد: هنگامي كه علي (عليه السلام) وارد قبا گرديد خون از قدمهاي او مي‌ريخت، به پيامبر خبر دادند كه علي آمد. ولي قدرت اين كه خدمت شما بيايد در خود ندارد، رسول خدا بلافاصله به نقطه اي كه علي (عليه السلام) بود تشريف برد و او را در بغل گرفت و هنگامي كه چشم او به پاهاي آماس كرده‌ء او افتاد، قطرات اشك از چشمان او سرازير گرديد. (1) پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) نخستين نماز جمعه را در قبا برگزار نمود و مردم را به محبت ومودت، باهم توصيه فرمود.

شور وشوق مردم يثرب پس از چند روز اقامت در قبا، پيامبر (صلي الله عليه وآله) وعلي (عليه السلام) با همراهان راه يثرب (مدينه) را پيش گرفتند. يثرب شهر شور وشوق و التهاب بود. مردم در انتظار تشريف فرمائي پيامبر اسلام ثانيه شماري مي‌كردند، اينك كاروان كوچك ميان شور و هلهله‌ء مهاجرين و انصار وارد شهر يثرب مي‌شد مردم اعم از زن و مرد و پير و جوان به سوي كاروان كوچك مي‌دويدند و چشم دوختن به جمال پيامبر را متبرك ميشمردند. قبيله‌هاي اوس و خزرج از ورود رسول خدا آگاه شدند، لباس و سلاح بر تن كردند و به استقبال او شتافتند،

1. كامل بن اثير ج 2، ص 74، استاد سبحاني، فروغ ابديت.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (7)، مدينة مكة المكرمة (2)، إبن الأثير (1)، المدينة المنورة (4)، اللبس (1)، كتاب الكامل لإبن الأثير (1)

دو ناقه او را گرفتند. در مسير راه رؤساي طوائف، زمام شتر را گرفته هر كدام اصرار مي‌ورزيدند كه حضرت در منطقه آنها وارد گردد ولي پيامبر به آنان مي‌فرمود: " از پيشروي مركب جلوگيري نكنيد "، (خلوا سبيلها، فانها مأمورة) او در هر كجا زانو بزند من همانجا پياده خواهم شد. محمد (صلي الله عليه وآله) سوار بر شتر پيش مي‌رفت تا در محلي زانو زد آنجا كه شتر زانو زده بود قطعهٔ زميني بود كه محل خشك كردن خرما بود، پيامبر پرسيد اين زمين از آن كيست؟ پاسخ دادند: از آن سهل وسهيل فرزندان رافع بن عمرو است كه هر دو تحت سرپرستي معاذبن غفراء به سر مي‌برند.
خانهٔ " خالدبن زيد " معروف به (ابوايوب) در نزديكي اين زمين بود. مادر او از فرصت استفاده كرده اثاثيه پيامبر را به خانهٔ خود برد، اصرار و سماجت براي ميزباني پيامبر آغاز گرديد. پيامبر سخنان آنان را قطع كرد و فرمود: أين الرحل؟ لوازم سفر من كجاست؟
عرض كردند مادر ابوايوب برده است. فرمود: " المرء مع رحله ": مرد آنجا است كه اثاث سفر او در آنجاست. آنگاه به خانهٔ وي تشريف برد و ناقهٔ را اسعد بن زراره به منزل برد.
تأسيس مسجد مركز و پايگاه اسلامي چهره‌هاي باز و خندان جوانان انصار و استقبال باشكوهي كه اكثريت " اويسيان " و " خزرجيان " از مقدم مبارك پيامبر به عمل آوردند، پيامبر را بر آن داشت كه پيش از هر كاري براي مسلمانان يك جايگاه عمومي و مركز اجتماعات به نام " مسجد " بسازد كه امور آموزشي، پرورشي، سياسي، قضايي و اجتماعي در آنجا انجام پذيرد. به همين منظور زمين متعلق به يتيمان سهل و سهيل خريداري شد و پيامبر دستور داد در آنجا مسجدي بنا كنند. همه بيدرنگ دست به كار شدند. آنان مي‌دانستند كه اينجا مسجد است و ميعادگاه آنان با خدا و پيامبر خدا است و همين جا است كه عدالت اسلامي گسترده خواهد شد. قانون جديدي نوشته خواهد شد و ناموس زندگي جديدي پي افكنده خواهد شد در اينجا فاصله ميان خدا و مردم بسته به نيروي ايمان و صفا و تقواي آنان است. پس از ورود پيامبر اسلام به مدينه، مدينه چهرهٔ ديگري يافته بود. ديگر اين شهر همان
(٩٩)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، أسعد بن زرارة (1)، السجود (3)، النوم (1)
شهري نبود كه پيش از ورود محمد (صلي الله عليه وآله) مركز جنگ و

جدال وخونريزي بود. اينك مدينه مركز فعاليتهاي تازه اي است، مردمان مدينه بيش تر در دسته‌ها و گروههاي گوناگون پيرو عقيده‌هاي خاص بودند ليكن اينك همه آنان گرد پيغمبر اسلام درآمده اند و همين گرايش آنان باعث شده بود تا آنان همگي دور از چند دسته‌گي‌ها كه قبلا داشتند جامعه واحده و گروه يگانه به نام " امت اسلام " تشكيل دهند در ميان آنان ديگر نشانه هائي از آن گوناگوني عقايد و رنگارنگي عادات و رسوم به چشم نمي‌خورد همهٔ آنان به يك چيز ميانديشيدند، آنچه اسلام به ايشان آورده بود، خدا يكي است محمد فرستاده و پيام آور او است و دستورهاي آفريدگار يگانه را از جانب خدا براي آفريدگانش مي‌آورد.
اينك پيامبر اسلام مي‌ديد بذرهايي را كه در مكه كاشته بود پس از 13 سال در اينجا در مدينه جان گرفته، سر بيرون آورده، قد كشيده، بالنده و سرافراز بر روي خاك ايستاده و شاخ و برگ مي‌گستراند. پيامبر خود نيز دست به كار شد همچون يك كارگر ساده، زمين را مي‌كند و خاك بر مي‌داشت و گل مي‌كرد و بار مي‌كشيد، مهاجران و انصار با روحي سرشار از اميد و ايمان تلاش مي‌كردند آگاه بودند كه چه مي‌كنند، كار مي‌كردند، سنگ مي‌كشيدند، گل مي‌برند و از شوق رجز مي‌خوانند.
ديوارها به سرعت بالا مي‌آمد و اين مردان بزرگ كه اكنون پايه‌هاي درخشانترين تمدن عظيم الهي را پي ريزي مي‌كردند مي‌خواندند:
لئن قعدنا، والنبي يعمل * فذاك منا العمل المضلل لاعيش الا عيش الأخرة * اللهم ارحم الأنصار والمهاجرة " اگر ما بشينيم و پيامبر كار كند اين يك عمل گمراه كننده است " " زندگي فقط آخرت است، خدايا انصار و مهاجرين را رحمت كن " پيامبر اسلام رجز ياران را اينطور تغيير ميداد.
لاعيش الا عيش الأخرة * اللهم ارحم المهاجرين والأنصار همگي مشغول كار بودند و هر كسي چيزي مي‌گفت، ناگهان عمار ياسر وارد شد.
(١٠٠)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، المهاجرون والأنصار (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، النوم (1)

كمرش در زير خشتهاي بسياري كه بر پشتش نهاده بودند خم شده بود. داد زد: " اي رسول خدا! مرا كشتند. خودشان اين همه باري كه بر پشتم گذاشته اند نمي‌كشند ".
پيغمبر پيش رفت در حالي كه موهاي مجعدش را ميتكاند گفت: " اي پسر سميه!
اينها نيستند كه تو را مي‌كشند، تو را آن دسته ستمكار خواهند كشت. عمار آرام شد سر به زير انداخت، لحظه اي انديشيد و كم كم لبخند رضايت بر لبش نشست در هنگام كه همگي مشغول فعاليت ساختماني بودند، علي (عليه السلام) رجز مي‌خواند.
لا يستوي من يعمر المساجد يدأب فيه قائما وقاعدا * و من يري عن الغبار حائدا كسي كه در حال تعمير مسجدي است و ايستاده و نشسته مشغول فعاليت است، با آن كس كه غبار خود را پاك مي‌كند، برابر نيستند. عمار آن را از زبان علي (عليه السلام) گرفت و با آن كلمات مرتب زمزمه مي‌كرد.
چون ساختمان مسجد تمام شد، ساختمان خانهء پيغمبر آغاز شد، به دستور وي خانهء او را در كنار مسجد بنا كردند. بگونه اي كه گويي جزء مسجد است. يعني كه پيشواي اين رژيم در خانهء مردم يا خانهء خدا، نشيمن دارد.
دستور داد درهاي خانه را از درون مسجد باز كردند، ديوارها را از گل و كاه و سنگ و غالبا از شاخه‌هاي درخت خرما گل اندود مي‌كردند بالا آوردند و سقفها را با شاخهء خرما پوشاندند.
بدين ترتيب نخستين مركز عبادت وسياست مدينه پي ريزي شد.
هجرت مبدأ تاريخ اسلام سرآغاز تاريخ مسلمانان از هجرت رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) و مسلمانان صدر اسلام، آغاز و سرچشمه مي‌گيرد و هجرت يكي از حوادث بزرگ تاريخ رسالت به شمار مي‌آيد زيرا به بركت هجرت بود كه اسلام و ايمان در روي زمين مستقر گرديد و پيروزي بزرگ، نصيب مسلمانان گشت و حكومت مستقلي در مدينه تشكيل يافت و مسلمانان از دربدري نجات يافتند و در نقطهء مركزي اسلام را تشكيل دادند و از ديگر مبادي تاريخي كه از روي ناچاري به آنها تمسك مي‌جستند مانند: عام الفيل، عام البعاث يا ميلاد مسيح و ديگر

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السجود (4)

حوادث بزرگ گذشته نجات يافتند، آنها تحت الشعاع اين عمل بزرگ و الهي واقع گرديدند. از آن رواست كه گفتيم هجرت در تاريخ اسلام نه يك واقعه است بلكه يك اصل بزرگ اجتماعي است. جنبهء اثباتي دارد نه نفيي سنگر گرفتن است نه عزلت و فرار از مسئوليت.

آثار و ثمرات هجرت هجرت پيامبر اسلام و تمركز مسلمانان در مدينه، فصل جديدي را در زندگي آن حضرت بازگشود. او قبل از ورود به مدينه فقط در صدد جلب قلوب مردم وتبليغ آيين اسلام بود ولي از آن روز به بعد به سان يك سياستمدار پخته و كارآزموده، هواداران خود را تشكل داد و نگذاشت دشمنان داخلي و خارجي در آنان نفوذ كنند، او در اين راه با سه مشكل بزرگ روبرو بود.

1. اختلافي كه ميان هواداران او جريان داشت و يادگار دوران جاهلي از سابق بود.

2. وجود يهود " يثرب " كه به اسلام گرايش نداشتند و از ثروت و امكانات مساعدي بهره‌مند بودند.

3. خطر قريش و عموم بت پرستان شبه جزيرهء عربستان كه دائما پيامبر اسلام و پيروان او را تهديد مي‌كردند. پيامبر اسلام به عنوان يك پيشواي شايسته و سياستمدار برجسته، براي حل هر يك از اين سه مشكل اساسي راه حلهاي مناسب به مورد اجرا مي‌گذاشت كه ذيلا هر كدام جداگانه مورد بررسي قرار مي‌گيرد.

ايجاد وحدت سياسي اجتماعي مهاجرين و انصار از آنجا كه پرورش يافتهء دو محيط مختلف جنوبي و شمالي بودند، در طرز تفكر و معاشرت فاصلهء زيادي باهم داشتند. از سوي ديگر اوسيان و خزرجيان كه جمعيت انصار را تشكيل مي‌دادند، صد و بيست سال با هم نبرد كرده و دشمنان خوني همديگر بودند و با اين خطرات و اختلافات ادامهء حيات ديني و سياسي جز با يك تحول دروني به هيچ وجه امكان نداشت.

صفحهمفاتيح البحث: المدينة المنورة (1)

حوادث بزرگ گذشته نجات يافتند، آنها تحت الشعاع اين عمل بزرگ و الهي واقع گرديدند. از آن رواست كه گفتيم هجرت در تاريخ اسلام نه يك واقعه است بلكه يك اصل بزرگ اجتماعي است. جنبهء اثباتي دارد نه نفيي سنگر گرفتن است نه عزلت و فرار از مسئوليت.
آثار و ثمرات هجرت هجرت پيامبر اسلام و تمركز مسلمانان در مدينه، فصل جديدي را در زندگي آن حضرت بازگشود. او قبل از ورود به مدينه فقط در صدد جلب قلوب مردم وتبليغ آيين اسلام بود ولي از آن روز به بعد به سان يك سياستمدار پخته و كارآزموده، هواداران خود را تشكل داد و نگذاشت دشمنان داخلي و خارجي در آنان نفوذ كنند، او در اين راه با سه مشكل بزرگ روبرو بود.
1. اختلافي كه ميان هواداران او جريان داشت و يادگار دوران جاهلي از سابق بود.
2. وجود يهود " يثرب " كه به اسلام گرايش نداشتند و از ثروت و امكانات مساعدي بهره‌مند بودند.
3. خطر قريش و عموم بت پرستان شبه جزيرهء عربستان كه دائما پيامبر اسلام و پيروان او را تهديد مي‌كردند. پيامبر اسلام به عنوان يك پيشواي شايسته و سياستمدار برجسته، براي حل هر يك از اين سه مشكل اساسي راه حلهاي مناسب به مورد اجرا مي‌گذاشت كه ذيلا هر كدام جداگانه مورد بررسي قرار مي‌گيرد.
ايجاد وحدت سياسي اجتماعي مهاجرين و انصار از آنجا كه پرورش يافتهء دو محيط مختلف جنوبي و شمالي بودند، در طرز تفكر و معاشرت فاصلهء زيادي باهم داشتند. از سوي ديگر اوسيان و خزرجيان كه جمعيت انصار را تشكيل مي‌دادند، صد و بيست سال با هم نبرد كرده و دشمنان خوني همديگر بودند و با اين خطرات و اختلافات ادامهء حيات ديني و سياسي جز با يك تحول دروني به هيچ وجه امكان نداشت.

از اين رو پيامبر اسلام به منظور ايجاد وحدت در ميان مسلمانان مهاجرين و انصار از يك طرف ميان آنان پيمان برادري برقرار ساخت و اين امر هشت ماه بعد از هجرت بود و فرمود: " تأخوا في الله أخوين أخوين ": " در راه خدا دو نفر، دو نفر، باهم برادر باشيد ".
سپس دست حضرت علي بن ابي طالب را گرفت و گفت " هذا أخي " اين است برادر من.
آنان بر اساس اين برادري مي‌توانستند از همديگر ارث ببرند و اين حكم تا نزول آيهء " اولو الارحام بعضهم اولي ببعض " بعد از جنگ بدر منسوخ گرديد. و از طرف ديگر با بستن يك قرارداد سياسي و اجتماعي ميان آنان يك نوع اتحاد سياسي و اجتماعي را پي ريزي نمود.
پيمان عدم تجاوز پيامبر خدا بس از ايجاد وحدت بين مسلمانان، پيماني هم با يهوديان اوس وخزرج منعقد ساخت و اين پيمان را يهوديان دو قبيلهء اوس وخزرج نيز امضا كردند و پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) آيين و ثروت آنها را تحت شرايطي محترم شمرد. متن كامل اين پيمان كه يك سند زندهء تاريخي است در كتابهاي سيره و تاريخ آمده است و شامل 37 ماده مي‌باشد كه عمدتا دفاعي و حراستي بوده است: اين پيمان را با اين جمله ختم نمودند " و ان الله جار لمن بر واتقي و محمد رسول الله ... " يعني خدا پناه دهندهء نيكوكاران و پرهيزكاران است و محمد نيز پيامبر خدا ". (1) اين قرارداد سياسي و قانون اساسي آن روز اسلام نمونهء كاملي از روح آزادي عقيده و رفاه اجتماعي، لزوم همكاري در امور همگاني در اسلام است بالاتر از همه، حدود و اختيارات رهبر و مسئوليت عموم امضاء كنندگان را روشن كرده است. به موجب اين قرارداد اگر چه يهوديان " بني قريظه " و " بني نضير " و " بني قنيقاع " شركت نكردند و فقط يهوديان خزرج واوس طرف معامله بودند، ولي بعدها همين افراد با رهبر مسلمانان
۱. سيرة النبي ج ۲، ص ۲۳۸، الطبقات الكبري ج ۱، ص 238، دكتر آيتي، تاريخ پيامبر، ص 216.

صفحهمفاتيح البحث: بنو قنيقاع (1)، علي بن أبي طالب (1)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (1)

پيمانهائي را امضاء نمودند و از موارد آن پيمان جمله‌هاي زير است: به موجب قرارداد زير پيامبر با هر يك از سه گروه پيمان مي‌بندد كه هرگز به ضرر رسول خدا و ياران وي قدمي برندارند و به وسيله‌ء زبان و دست ضرري به او نرسانند اسلحه و مركب در اختيار دشمنان او نگذارند هرگاه بر خلاف متن اين قرارداد، رفتار كنند پيامبر در ريختن خون آنان و ضبط اموال و اسير كردن زنان و فرزندان آنان دستش باز خواهد بود سپس از طرف گروه بني نضير " حيي بن اخطب " و از جانب بني قريظه، " كعب بن اسد " و از ناحيه‌ء قنيقاع " مخيريق " اين پيمان نامه را امضاء نمودند. (1) با اين محكم كاريها و پيمانهاي موثق، محيط يثرب و توابع آن تا حدود زيادي عملا منطقه‌ء حرام اعلام گرديد.
هدف اسلام و برنامه‌هاي عالي آن را متذكر شد و گفت: اسلام شماها را با يكديگر برادر نموده است و تمام كينه‌ها و خشمها بايد به دست فراموشي سپرده شود ... موعظه و نصيحت پيامبر اسلام در آنان آنچنان اثر كرد كه يك مرتبه با صداي بلند شروع به گريه كردند و براي تحكيم برادري، همديگر را در آغوش گرفتند و از درگاه خداوند طلب آمرزش كردند (2).
البته نقشه‌ها و توطئه‌هاي يهود با اين امر ساده خاتمه نيافت. كم كم ادامه‌ء جنايت و خيانت و پيمان شكني آنان توسعه يافت و با مشركان اوس و خزرج و كساني كه در اسلام و ايمان خود دو دل بودند، روابط خصوصي برقرار نمودند و در نبردهاي مسلمانان با قريش علنا مداخله كرده و به نفع بت پرستان شديدا فعاليت نموده و وارد عمل شدند كه در برخوردهاي آينده مورد بحث قرار خواهد گرفت.
تشكيل سپاه عقيده پيامبر براي حل مشكل سوم يعني به منظور دفع خطر قريش و عموم بت پرستان
1. سيره‌ء ابن هشام صفحات 503 - 504.
2. استاد سبحاني، فروغ ابديت، ج 1.

صفحهمفاتيح البحث: المدينة المنورة (1)، الإختيار، الخيار (1)، الضرر (1)

شبه جزيرهء عربستان دست به تشكيل سپاه عقيده زد اين سپاه از همان افراد مسلمان و مجاهد تشكيل گرديد. به تدريج هم از نظر تعداد و هم از نظر آمادگي رزمي تكامل يافت و در اواخر عمر پيامبر به قدرت بزرگي مبدل گرديد. پيامبر در سال اول و دوم هجرت، با اين سپاه عقيده يك سلسله تظاهرات نظامي و مانورهاي جنگي ترتيب داد كه ذيلا به آنها اشاره مي‌شود و شرح بقيه جنگها به كتابهاي تاريخ و سيره محول مي‌گردد.
مانورهاي نظامي 1. ماه هفتم از سال اول، حمزه با سي نفر بر سر كاروان قريش به رياست ابوجهل و سيصد تن حامي كاروان به لب دريا فرستاده شد كه با ميانجيگري " مجدي بن عمرو " جنگ و برخورد اتفاق نيافتاد.
2. ماه هشتم " عبيدة بن حارث " با 60 سوار مهاجر بر سر كارواني به سرپرستي ابوسفيان و 200 شمشير زن قريش همراه او فرستاد، " سعد بن ابي وقاص " در اين برخورد تنها يك تير به سوي آنها پرتاب كرد و واقعه‌اي رخ نداد و به سلامت بازگشتند.
3. ماه نهم سعد بن ابي وقاص را با 20 يا 60 نفر مهاجر بر سر كارواني اعزام نمود، اما كاروان قبلا به سلامت گذشته بود.
4. ماه صفر سال دوم در اين ماه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) كار مدينه را به سعد بن عباده سپرد و خود در پي كاروان قريش و " بني ضمرة بن بكر " تا " أبوا " تاخت و با قريش برخورد نكرد ولي با بني ضمره پيمان دفاع مشترك بست.
5. در ماه ربيع الاول سال دوم پيامبر اسلام، " صائب بن عثمان " با " سعد بن معاد " را در مدينه جانشين قرار داد و با 200 نفر براي تعقيب كاروان قريش تا " بواط " آمد و به كارواني كه " امية بن خلف " سرپرستي مي‌كرد دست نيافت و به سوي مدينه بازگشت.
6. در نيمه جمادي الاولي گزارش رسيد كه كاروان قريش به سرپرستي " ابوسفيان " از مكه به شام مي‌رود، پيامبر با دسته اي تا " ذات العشيره " رفت وابوسلمه را جانشين خود قرار داد، و تا اوائل ماه جمادي الاخرة در آنجا در انتظار كاروان توقف كرد ولي به كاروان

صفحهمفاتيح البحث: عمر بن سعد لعنه الله (2)، شهر جمادي الأولي (1)، شهر جمادي الثانية (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، شهر ربيع الأول (1)، سعد بن عبادة (1)، التعقيب (1)

دست نيافت ولي در اثناي اقامت در آن محل با قبيله " بني مدلج " پيماني بست كه متن آن در كتب تاريخ و سيره منعكس است.
7. پيامبر پس از بازگشت از ذات العشيرة بود كه گزارش رسيد " كرز بن جابر " بر شتران و گوسفندان مدينه دستبرد زده است. پيامبر براي تعقيب اين مرد غارتگر با گروهي تا ناحيه " بدر " آمد و بدون اخذ نتيجه برگشت و تا آخر شعبان در مدينه ماند.
هدف از مانورهاي جنگي چه بود؟
اين تظاهرات و مانورهاي نظامي، حاكي از تثبيت موقعيت پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) و آماده ساختن مسلمانان و پيشگيري از هجوم و يورش دشمن نيرومند قريش بوده است كه تمام اموال و دارائي و زندگي مسلمانان مهاجر را در اختيار داشتند و هر روز هم احتمال مي‌رفت كه حملهء نظامي را آغاز نمايند و حكومت نوبنياد اسلام را در مدينه تهديد به فنا و سقوط نمايند. هدف اساسي از اعزام اين دسته‌ها و بستن پيمانهاي نظامي با قبيله‌هايي كه در مسير راه تجارتي مكيان ميزيستند مصون ماندن از تعرض نظامي قريش و آگاه ساختن قريش از قدرت نظامي مسلمانان بود، پيامبر عاليقدر اسلام مي‌خواست به حكومت قريش بفهماند كه كليه خطوط تجاري كاروان كه در اختيار مسلمانان است و هر گونه بخواهند مي‌توانند جلو بازرگاني آنان را بگيرند و اگر قريش در لجاجت و عناد خود باقي بمانند شريانهاي حياتي آنان را با نيروهاي اسلام قطع خواهد گرديد. خلاصه، هدف اين بود كه قريش با در نظر گرفتن قدرت مسلمانان براي آنان آزادي تبليغ بدهند و راه را براي زيارت خانهء خدا و ترويج آئين يكتاپرستي باز كنند تا اسلام به وسيلهء منطق نيرومند خود، در قلوب نفوذ كند و در پرتو آزادي، نور اسلام در تمام شبه جزيره و مركز عربستان جلوه گر شود.
تبديل قبله هنوز چندي از هجرت پيامبر اسلام به مدينه نگذشته بود كه زمزمهء مخالفت از ناحيهء يهوديان آغاز گرديد و دستور مؤكد آمد كه قبلهء مسلمانان از اين به بعد كعبه است و
(١٠٦)
صفحهمفاتيح البحث: شهر شعبان المعظم (1)، الإختيار، الخيار (1)، التعقيب (1)

دست نيافت ولي در اثناي اقامت در آن محل با قبيله " بني مدلج " پيماني بست كه متن آن در كتب تاريخ و سيره منعكس است.

7. پيامبر پس از بازگشت از ذات العشيرة بود كه گزارش رسيد " كرز بن جابر " بر شتران و گوسفندان مدينه دستبرد زده است. پيامبر براي تعقيب اين مرد غارتگر با گروهي تا ناحيه " بدر " آمد و بدون اخذ نتيجه برگشت و تا آخر شعبان در مدينه ماند.

هدف از مانورهاي جنگي چه بود؟

اين تظاهرات و مانورهاي نظامي، حاكي از تثبيت موقعيت پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) و آماده ساختن مسلمانان و پيشگيري از هجوم و يورش دشمن نيرومند قريش بوده است كه تمام اموال و دارائي و زندگي مسلمانان مهاجر را در اختيار داشتند و هر روز هم احتمال مي‌رفت كه حملهٔ نظامي را آغاز نمايند و حكومت نوبنياد اسلام را در مدينه تهديد به فنا و سقوط نمايند. هدف اساسي از اعزام اين دسته‌ها و بستن پيمانهاي نظامي با قبيله‌هايي كه در مسير راه تجارتي مكيان ميزيستند مصون ماندن از تعرض نظامي قريش و آگاه ساختن قريش از قدرت نظامي مسلمانان بود، پيامبر عاليقدر اسلام مي‌خواست به حكومت قريش بفهماند كه كليه خطوط تجاري كاروان كه در اختيار مسلمانان است و هر گونه بخواهند مي‌توانند جلو بازرگاني آنان را بگيرند و اگر قريش در لجاجت و عناد خود باقي بمانند شريانهاي حياتي آنان را با نيروهاي اسلام قطع خواهد گرديد. خلاصه، هدف اين بود كه قريش با در نظر گرفتن قدرت مسلمانان براي آنان آزادي تبليغ بدهند و راه را براي زيارت خانهٔ خدا و ترويج آئين يكتاپرستي باز كنند تا اسلام به وسيلهٔ منطق نيرومند خود، در قلوب نفوذ كند و در پرتو آزادي، نور اسلام در تمام شبه جزيره و مركز عربستان جلوه گر شود.

تبديل قبله هنوز چندي از هجرت پيامبر اسلام به مدينه نگذشته بود كه زمزمهٔ مخالفت از ناحيهٔ يهوديان آغاز گرديد و دستور مؤكد آمد كه قبلهٔ مسلمانان از اين به بعد كعبه است و

(١٠٦)

صفحهمفاتيح البحث: شهر شعبان المعظم (1)، الإختيار، الخيار (1)، التعقيب (1)

مسلمانان وظيفه دارند در اوقات نماز متوجه مسجدالحرام گردند.
داستان تغيير قبله اين چنين بود تعليمات پيامبر اسلام و رفتار و اخلاق الهي او در روح پيروان او نفوذ عميقي داشت از اين رو هر روز بر تعداد علاقمندان و مسلمانان افزوده مي‌شد، يهوديان كه در آغاز فكر مي‌كردند مي‌توانند او را به دين خود ملحق سازند، اكنون مي‌ديدند برخي از پيروان يهود هم به پيروي پيامبر اسلام درآمده اند، شروع به توطئه و نقشه كشي نمودند و سخنان ناروا دربارهٔ او انتشار دادند. انكار نبوت و حيله گري را نسبت به او آغاز كردند و از راههاي گوناگوني شروع به تضعيف مسلمانان نمودند از جمله مسئلهٔ نمازگذاردن به سوي بيت المقدس را پيش كشيدند و گفتند محمد مدعي است كه او داراي آئين مستقلي است وآئين و شريعت او ناسخ آئينهاي گذشته مي‌باشد در صورتي كه او هنوز قبلهٔ مستقلي ندارد و بر قبله جامعه يهود نماز مي‌گذارد. شنيدن اين خبر براي پيامبر ناگوار بود. در نيمه شبها به آسمان نگاه مي‌كرد و در انتظار وحي بود كه دستوري در اين باره نازل گردد.
قرآن مي‌گويد: نگاههاي معني دار تو را به آسمان مي‌بينيم تو را به سوي قبله اي كه رضايت تو را جلب مي‌كند مي‌گردانيم (1). از آيات ديگر استفاده مي‌شود كه تبديل قبله علاوه بر اعتراض يهود جنبهٔ امتحاني نيز داشته است و مقصود اين بود كه مؤمن حقيقي و واقعي از مدعيان دروغين آن تميز و تشخيص داده شود (2).
پيامبر اسلام دو ركعت از نماز ظهر را خوانده بود كه امين وحي فرود آمد و پيامبر را مأمور كرد كه به سوي مسجدالحرام متوجه گردد و پيامبر اسلام در حال نماز به طرف مسجد الحرام متمايل گرديد (3). و متعاقب تغيير قبله از طرف خداوند زنان و مرداني كه در مسجد بودند از او پيروي كردند و به سوي كعبه نماز گزاردند و از آن روز ديگر كعبه قبله مسلمانان گرديد، طبق پاره اي از تواريخ اين عمل در هفدهمين ماه هجرت به مدينه

١. مجلسي، بحار الأنوار ج ١٩، ص ١١٠- ١١١.
٢. مجلسي، بحار الأنوار ج ١٩، ص 110.
3. يعقوبي، ترجمه تاريخ، ج 1.

صفحهمفاتيح البحث: مسجد الحرام (1)، كتاب بحار الأنوار (2)

صورت گرفته است (1). قرآن مجيد تغيير قبله را به دستور خداوند متعال استناد داده و به كساني كه به اين امر اعتراض مي‌كردند چنين پاسخ مي‌دهد: " به زودي سفيهان مردم، خواهند گفت چه چيز آنان را از قبله اي

كه بر آن بودند برگردانيد؟ بگو مشرق و مغرب از آن خداست و هر كس را بخواهد به راه راست هدايت مي‌كند. بدين طريق شما را امت ميانه قرار داديم تا الگوي مردم باشيد. و پيامبر الگوي شما باشد " (2).

تغيير قبله، سمت گيري و جهت گيري كامل مسلمانان را نشان مي‌داد و كاملا مي‌فهماند كه مسلمانان داراي آيين مستقل و مكتب واحد ممتاز از آيين يهود مي‌باشند.

1. سوره بقره آيه 144، قد نري تقلب وجهك في السماء.

2. سوره بقره آيه 144.

صفحه(۱۰۸)

بخش چهارم F پيامبر الگوي زندگي

صفحه(۱۰۹)

بخش چهارم / پيامبر الگوي زندگي ...

حضور پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) در مكه به عنوان " تكوين ملت " و " تدوين شريعت " و در مهاجرت به مدينه به عنوان " تأسيس حكومت " و " ايجاد نظام عدل الهي " بود كه دربرگيرنده‌ء تمام ابعاد زندگي بشر بر پايه‌ء ايمان استوار و اعتقاد راسخ بود، آياتي كه در مكه مشرفه نزول يافته است در ارتباط با تشييد مباني عقيدتي توحيد ومعاد و تشريح ابعاد نبوت و رسالت بود ولي آياتي كه در مدينه شرف نزول يافته است اغلب در ارتباط با تأسيس حكومت و ايجاد نظام اقتصادي، اجتماعي، سياسي، فرهنگي و توحيدي مي‌باشد و در هر بخش پيامبر اسلام به عنوان الگوي زندگي و نمودار عملي انسان كامل مطرح بوده است و ديگران وظيفه‌ء الهي دارند تا زندگي خود را همانند او قرار دهند و بازگوئي رفتار و اخلاق و گفتار پيامبر عاليقدر اسلام كه عنوان سنت و روش زندگي پيامبر اسلام را بردارد از دو نظر مورد عنايت خداوند قرار دارد.

يكي از آن نظر كه بازگوئي آنها نوعي تشريح و تجسيم واقعيت زندگي شخصيتي است كه تاريخ آفرين است و زندگي او بوجود آورنده‌ء صدها و هزاران حادثه در طول تاريخ حيات انسانها است و هر كدام از رفتار و گفتار و اخلاق او مي‌تواند الهام بخش سلسله اي از حوادث بعدي قرار گيرد.

قرآن مجيد زندگي رسول خدا را الگوي تمام عيار حيات معرفي مي‌كند جايي كه مي‌فرمايد: " لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة " (1) از ديگر سو، تشريح و بيان ويژگيهاي زندگي آن بزرگوار اكنون به صورت " قدوه " و " اسوه " مورد استناد ميليونها انسان مؤمن و معتقد در سراسر جهان قرار دارد و بازگوئي آنها به عنوان نمونه و نسخه‌ء عملي مردم، ضرورت دارد. از اين رو اين بخش را مي‌توان در فقه به عنوان احكام و در علم اخلاق

1. سوره احزاب آیه 21.
(١١١)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (2)

به صورت سيره و روش رسول الله و در تاريخ تحت عنوان " تاريخ حيات " مورد مطالعه قرار دارد و مورد استناد ميليونها انسان مؤمن و معتقد در سراسر جهان قرار دارد و بازگوئي آنها به عنوان نمونه و نسخه عملي مردم، ضرورت پيدا مي‌كند.
اخلاق او، تجسم عملي قرآن زندگي او نمونهء عملي و عيني اخلاق و رفتار اسلامي بود آنچنان كه قرآن مجيد برنامه نظري و فكري اسلام است، وجود او منبع فضايل و مناقب و سرچشمهء واقعي فضيلت و شرف و مظهر بارز تعاليم عاليه قرآن بود كه بيانگر واقعيات هستي و حيات مي‌باشد. او فضيلت را به خاطر خود فضيلت دوست مي‌داشت و اخلاق از نظر او خود هدف بود نه وسيله، غايت بود، نه راه، و مقصود ذاتي بود، نه عرضي و طفيلي. او پايه گزار اصول همزيستي سالم و معاشرت واقعي و تنظيم كنندهء روابط صحيح و سالم اجتماعي بود او مؤسس علوم و دانش‌هاي انساني و معلم ارزندهء اخلاق و فضيلتها بود.
وجود او منبع بذل و بخشش و كرم و سخاوت بود و در جلب رضايت و خشنودي پروردگار عالم از صرف هر نوع امكانات مادي و مالي مضايقه و دريغ نداشت. اصولا مال و ثروت از نظر او در حدي مورد قبول بود كه به توان به وسيله آن گرهي از مشكلات مردم را گشود يا توسط آن براي آخرت وتكميل معنويت اندوخته اي را كسب نمود و باقيات صالحاتي براي آيندگان باقي گذاشت.
امانت و صداقت او از آن دوران جواني وعنفوان زندگي به صداقت و امانت داري معروف و به صبر و شكيبائي و استقامت و كرم و بخشش موصوف بود. هر چه بدست مي‌آورد در راه خدا انفاق مي‌كرد و در حلم و فروتني و تواضع و خوش خلقي در حدي بود كه خداوند متعال از ميان دهها اوصاف جمال و كمال و زيبائي، او را با صفت حسن " خلق عظيم " توصيف مي‌نمايد و در حق او مي‌فرمايد:
(١١٢)
صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، الصبر (1)

به صورت سيره و روش رسول الله و در تاريخ تحت عنوان " تاريخ حيات " مورد مطالعه قرار دارد و مورد استناد ميليونها انسان مؤمن و معتقد در سراسر جهان قرار دارد و بازگوئي آنها به عنوان نمونه و نسخه عملي مردم، ضرورت پيدا مي‌كند.
اخلاق او، تجسم عملي قرآن زندگي او نمونهء عملي و عيني اخلاق و رفتار اسلامي بود آنچنان كه قرآن مجيد برنامه نظري و فكري اسلام است، وجود او منبع فضايل و مناقب و سرچشمهء واقعي فضيلت و شرف و مظهر بارز تعاليم عاليه قرآن بود كه بيانگر واقعيات هستي و حيات مي‌باشد. او فضيلت را به خاطر خود فضيلت دوست مي‌داشت و اخلاق از نظر او خود هدف بود نه وسيله، غايت بود، نه راه، و مقصود ذاتي بود، نه عرضي و طفيلي. او پايه گزار اصول همزيستي سالم و معاشرت واقعي و تنظيم كنندهء روابط صحيح و سالم اجتماعي بود او مؤسس علوم و دانش‌هاي انساني و معلم ارزندهء اخلاق و فضيلتها بود.
وجود او منبع بذل و بخشش و كرم و سخاوت بود و در جلب رضايت و خشنودي پروردگار عالم از صرف هر نوع امكانات مادي و مالي مضايقه و دريغ نداشت. اصولا مال و ثروت از نظر او در حدي مورد قبول بود كه به توان به وسيله آن گرهي از مشكلات مردم را گشود يا توسط آن براي آخرت وتكميل معنويت اندوخته اي را كسب نمود و باقيات صالحاتي براي آيندگان باقي گذاشت.
امانت و صداقت او از آن دوران جواني وعنفوان زندگي به صداقت و امانت داري معروف و به صبر و شكيبائي و استقامت و كرم و بخشش موصوف بود. هر چه بدست مي‌آورد در راه خدا انفاق مي‌كرد و در حلم و فروتني و تواضع و خوش خلقي در حدي بود كه خداوند متعال از ميان دهها اوصاف جمال و كمال و زيبائي، او را با صفت حسن " خلق عظيم " توصيف مي‌نمايد و در حق او مي‌فرمايد:
(۱۱۲)
صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، الصبر (1)

" انك لعلي خلق عظيم " (همانا تو داراي اخلاق بس بزرگوار مي‌باشي) (1) او در عفو و گذشت و فداكاري در حد ايثار و فناء بود و در برابر ايذاء و اهانت قوم خود استقامت داشت و دائم مي‌فرمود: " خدايا تو قوم مرا ببخش و مورد عفو قرار بده آنان نادان هستند ".

او هم به پيران احترام مي‌كرد و هم به جوانان، هنگامي كه دو خواهر رضاعي از در وارد مي‌شدند به پا مي‌خاست و عباي خود را زير پاي آنان مي‌انداخت. به ياران خود سفارش مي‌كرد از فرزندان خويش با احترام ياد كنند، او براي مادران احترام خاصي قائل بود و مي‌فرمود: " بهشت زير پاي مادران است ".

او در شدائد و مصائب، استوار و پايدار بود و هرگز سستي وفتور به خويشتن، راه نمي‌داد و هرگز نوميدي و يأس به دل او خطور نمي‌كرد.

نظم و برنامه در زندگي پيامبر اسلام بخشي از سه وعده اوقات روزانهء خود را به عبادت، بخش ديگري را به رسيدگي به امور و گرفتاريهاي مردم و بخش سوم را به زندگي خانوادگي خود اختصاص داده بود. او هرگز اعضاي خانواده خود را (خواه همسر، خواه خدمتكار) در برابر اشتباه بازخواست نمي‌كرد و از هر خطا و لغزشي در خانواده مي‌گذشت. در معاشرت بي نهايت لطف و جاذبه داشت. فقراء را بهترين دوست خود مي‌شمرد. هميشه در كنار لبهايش نشاني از لبخند وجود داشت. محمد (صلي الله عليه وآله) هرگز آزارش به كسي نمي‌رسيد. درشتي نمي‌كرد. باوفا و رازدار و امين بود. بي نهايت بردبار و شكيبا بود. در روزهاي سال غالبا روزه داشت و شب هم تا سپيده دم به نماز مي‌ايستاد و لحظه‌اي از ياد خدا غفلت نداشت به حدي كه خداوند متعال او را از اين زحمت و تعب مدام، باز مي‌دارد و مي‌فرمايد:

" طه، ما انزلنا عليك القرآن لتشقي " (2) (ما اين قرآن را فرو نفرستاديم كه خود را آنچنان به زحمت وتعب بيافكني) لباسش را از هر چه پيش مي‌آمد تهيه مي‌گرديد و معمولا از

1. سوره قلم آيه 5.
2. سوره طه آيه 1 - 3.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، القرآن الكريم (1)، سورة طه (1)

پشم و كتان تشكيل مي‌شد، هر كس لباس او را مي‌خواست به او مي‌داد، رنگ سفيد را به رنگهاي ديگر، ترجيح مي‌داد و اجازه نمي‌داد كسي در سلام بر وي پيشي گيرد، او با همهٔ ديداركنندگان مصافحه مي‌كرد و در هيچ محفلي زانوي خود را از زانوي هم نشين خود جلوتر نمي‌برد. او جلوي مردم پاي خود را دراز نمي‌كرد و هرگز طوري نمي‌نشست كه جاي ديگران را تنگ سازد، هر كس به خانه اش مي‌رفت مورد احترام فراوان او قرار مي‌گرفت، هرگز نام كسي را به اهانت و تحقير ادا نمي‌نمود و وسط حرف كسي نمي‌دويد.

اگر به نماز ايستاده بود و حاجت مندي انتظار او را مي‌كشيد نماز را كوتاه مي‌نمود و حاجتش را برمي‌آورد. چنان مهربان و فروتن و مأنوس بود كه بارها خدمتگزاران دست به دست مباركش مي‌دادند و شانه به شانه اش راه مي‌رفتند و غمهاي زندگي خود را برايش تعريف مي‌كردند و از زبان مباركش دلجوئي مي‌شدند.

فنا در جمع در هيچ انجمني براي خود صدر و ذيل و بالا و پائين مقرر نمي‌داشت. به هر جا كه خاك هم بود مي‌نشست و آن طور كه علي (عليه السلام) مي‌گويد: " محمد (صلي الله عليه وآله) چنان در ميان قوم به سادگي و آزادگي مي‌نشست كه اگر ناشناسي از راه مي‌رسيد، نمي‌توانست او را به اعتبار جاي نشستن و طرز نشستن به شناسد و مجبود بود به پرسد كدام يك از شما محمد (صلي الله عليه وآله) است؟ "

اثر وضعي اخلاق پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) اخلاق عالي پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) امواج انقلاب مقدس اسلام را نخست در جامعه عرب، و سپس در جهان پديد مي‌آورد و در سايه رستاخيز عظيم معنوي پراكندگي به يگانگي، بيپروايي به عفت و پاكدامني، بيكارگي به كار و كوشش، خودخواهي به نوع دوستي، غرور و تكبر به تواضع و مهرباني تبديل گرديد.

دنيا او را نفريفت و گرفتار تجمل و فريفته ظاهر فريباي خود نساخت بلكه او با

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، اللبس (1)، النوم (1)

پشم و كتان تشكيل مي‌شد، هر كس لباس او را مي‌خواست به او مي‌داد، رنگ سفيد را به رنگهاي ديگر، ترجيح مي‌داد و اجازه نمي‌داد كسي در سلام بر وي پيشي گيرد، او با همهٔ ديداركنندگان مصافحه مي‌كرد و در هيچ محفلي زانوي خود را از زانوي هم نشين خود جلوتر نمي‌برد. او جلوي مردم پاي خود را دراز نمي‌كرد و هرگز طوري نمي‌نشست كه جاي ديگران را تنگ سازد، هر كس به خانه اش مي‌رفت مورد احترام فراوان او قرار مي‌گرفت، هرگز نام كسي را به اهانت و تحقير ادا نمي‌نمود و وسط حرف كسي نمي‌دويد.
اگر به نماز ايستاده بود و حاجت مندي انتظار او را مي‌كشيد نماز را كوتاه مي‌نمود و حاجتش را برمي‌آورد. چنان مهربان و فروتن و مأنوس بود كه بارها خدمتگزاران دست به دست مباركش مي‌دادند و شانه به شانه اش راه مي‌رفتند و غمهاي زندگي خود را برايش تعريف مي‌كردند و از زبان مباركش دلجوئي مي‌شدند.
فنا در جمع در هيچ انجمني براي خود صدر و ذيل و بالا و پائين مقرر نمي‌داشت. به هر جا كه خاك هم بود مي‌نشست و آن طور كه علي (عليه السلام) مي‌گويد: " محمد (صلي الله عليه وآله) چنان در ميان قوم به سادگي و آزادگي مي‌نشست كه اگر ناشناسي از راه مي‌رسيد، نمي‌توانست او را به اعتبار جاي نشستن و طرز نشستن به شناسد و مجبود بود به پرسد كدام يك از شما محمد (صلي الله عليه وآله) است؟ "
اثر وضعي اخلاق پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) اخلاق عالي پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) امواج انقلاب مقدس اسلام را نخست در جامعه عرب، و سپس در جهان پديد مي‌آورد و در سايه رستاخيز عظيم معنوي پراكندگي به يگانگي، بيپروايي به عفت و پاكدامني، بيكارگي به كار و كوشش، خودخواهي به نوع دوستي، غرور و تكبر به تواضع و مهرباني تبديل گرديد.
دنيا او را نفريفت و گرفتار تجمل و فريفته ظاهر فريباي خود نساخت بلكه او با

چشمي عفيف و پرهيزكار به آن مي‌نگريست ". (1) پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) با جملات كوتاه و پر معني سخن مي‌گفت و هنگام سخن

گفتن ترشرو نبود و كلمات ناهنجار و خشن به كار نمي‌برد. آنگاه كه در برابر مخاطب قرار مي‌گرفت، به رسم جباران به گوشهء چشم نگاه نمي‌كرد (2).
اجازه نمي‌داد كسي پيش پايش بايستد و همانند سلاطين به او احترام كند، ولي او نسبت به ديگران احترام مي‌كرد، البته پرهيزكاران در نزد او احترام بيشتري مي‌داشتند.
او نظافت را دوست مي‌داشت او از ميان غذاها علاقمند عسل بود و از غذاهاي بدبو حذر و پرهيز كامل داشت. پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) تنها به خاطر دين غضب مي‌كرد و نيز همان عامل بود كه خشنودي او را فراهم مي‌ساخت، هنگامي كه سوار بود اجازه نمي‌داد كسي با او پياده راه برود چون اين رفتار را نوعي تحقير به شمار مي‌آورد از اين رو اگر مايل بود با خود سوارش مي‌كرد و اگر نه در محل معيني وعدهء ملاقات مي‌گذاشت و خود تنها مي‌رفت. در مسافرتهاي جمعي، به سهم خود كار مي‌كرد و هيچ گاه سربار ديگران نبود. در سفري به عرض رساندند ما خود تمام كارها را انجام مي‌دهيم، فرمود: دوست ندارم امتيازي بين من وشما باشد، زيرا خداوند دوست ندارد بنده اش را مشخص و ممتاز از ديگران بيند، آنگه برميخاست و هيزم جمع آوري مي‌كرد.
او به پيمانهاي خود وفادار بود. صلهء رحم داشت ولي بي جهت از آنان حمايت نمي‌نمود. به كسي اجازه نمي‌داد پيش او بر ضد ديگري سخن بگويد و مي‌فرمود: دوست دارم با مردم با قلبي سالم معاشرت داشته باشيم. در حياء و شرم حضور بي مانند و پر حوصله با حلم و گذشت بود.
انس بن مالك كه خادم آن حضرت بود مي‌گويد:
" براي افطار و سحري رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شير فراهم مي‌كردم، يك شب پيامبر دير بر خانه آمد، من فكر كردم آن حضرت به مهماني رفته و افطار كرده است. شير را خوردم
1. علامه طباطبائي، سنن النبي (ص).
2. طبرسي، مكارم الأخلاق.

صفحهمفاتيح البحث: أنس بن مالك (1)، السنة النبوية الشريفة (1)، مكارم الأخلاق (1)

چيزي نگذشت كه آن حضرت آمد، از همراهان او پرسيدم پيامبر افطار كرده است؟ گفتند:
نه! وقتي آن حضرت از جريان اطلاع پيدا كرد اصلا به روي خود نياورد؟ و با خوشرويي گرسنگي شب را به روز آورد و همچنين فردا را روزه گرفت ".
خدمت به خلق پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) به عبادت و نماز علاقهء فراوان داشت ولي موقعي كه مردم با او كاري داشتند نماز را كوتاه مي‌نمود و به كار آنان مي‌رسيد و در برآوردن حوائج مردم از چيزي دريغ نداشت. همه را احترام مي‌كرد. فضيلت و بزرگي را به ايمان و عمل مي‌دانست و نظري به ثروت و جاه و مقام نداشت با خدمتگزاران، مهرباني مي‌كرد و در اصلاح امور آنان مي‌كوشيد ". (1) گذشت و بزرگواري هرگاه به شخص او بي احترامي مي‌شد. در صدد انتقام برنمي‌آمد و از خطا و بدرفتاري ديگران، چشم پوشي مي‌كرد و در مقابل آزار و اذيتهاي آنان عفو و گذشت و بزرگواري نشان مي‌داد. (2) با آن همه اذيت و آزاري كه قريش به رسول خدا كرده بودند، هنگامي كه مكه را فتح كرد بي آنكه از آنان انتقام بگيرد آنان را بخشيد و آزاد ساخت " و فرمود: " أنتم الطلقاء في الله " (همگي در راه خدا آزاد هستيد) با آنكه آنان انتظار انتقام و مقابله مثل داشتند. (3) چنان كه همه مي‌دانيم در جنگ احد شخصي به نام " وحشي " عموي پيامبر يعني حمزه را كشته بود ولي پيامبر اسلام او را مورد عفو و گذشت خود قرار داد و از گناه او درگذشت. همچنين از ابوسفيان و هند با آن همه آزارها كه كرده بودند درگذشت و در صدد انتقام آنان برنيامد (4).
= + * * * + =
1. طبرسي، مكارم الاخلاق.
2. واقدي، مغازي، ج 1.
3. سيرة النبي (ص).
4. استاد سبحاني، فروغ ابديت، ج 2.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، النوم (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الكرم، الكرامة (1)

چيزي نگذشت كه آن حضرت آمد، از همراهان او پرسيدم پيامبر افطار كرده است؟ گفتند:
نه! وقتي آن حضرت از جريان اطلاع پيدا كرد اصلا به روي خود نياورد؟ و با خوشرويي گرسنگي شب را به روز آورد و همچنين فردا را روزه گرفت ".
خدمت به خلق پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) به عبادت و نماز علاقهء فراوان داشت ولي موقعي كه مردم با او كاري داشتند نماز را كوتاه مي‌نمود و به كار آنان مي‌رسيد و در برآوردن حوائج مردم از چيزي دريغ نداشت. همه را احترام مي‌كرد. فضيلت و بزرگي را به ايمان و عمل مي‌دانست و نظري به ثروت و جاه و مقام نداشت با خدمتگزاران، مهرباني مي‌كرد و در اصلاح امور آنان مي‌كوشيد ". (1) گذشت و بزرگواري هرگاه به شخص او بي احترامي مي‌شد. در صدد انتقام برنميآمد و از خطا و بدرفتاري ديگران، چشم پوشي مي‌كرد و در مقابل آزار و اذيتهاي آنان عفو و گذشت و بزرگواري نشان مي‌داد. (2) با آن همه اذيت و آزاري كه قريش به رسول خدا كرده بودند، هنگامي كه مكه را فتح كرد بي آنكه از آنان انتقام بگيرد آنان را بخشيد و آزاد ساخت " و فرمود: " أنتم الطلقاء في الله " (همگي در راه خدا آزاد هستيد) با آنكه آنان انتظار انتقام و مقابله مثل داشتند. (3) چنان كه همه مي‌دانيم در جنگ احد شخصي به نام " وحشي " عموي پيامبر يعني حمزه را كشته بود ولي پيامبر اسلام او را مورد عفو و گذشت خود قرار داد و از گناه او درگذشت. همچنين از ابوسفيان و هند با آن همه آزارها كه كرده بودند درگذشت و در صدد انتقام آنان برنيامد (4).

= + * * * + =

1. طبرسي، مكارم الاخلاق.
2. واقدي، مغازي، ج 1.
3. سيرة النبي (ص).
4. استاد سبحاني، فروغ ابديت، ج 2.

اما با بسياري عفو و گذشتي كه داشت هنگامي كه به حريم دين تجاوز مي‌شد هرگز نرمش و عطوفت نشان نمي‌داد و حكم خدا را جاري مي‌ساخت و به وساطت كسي اعتنا نمي‌نمود. موقعي كه مطلع شد فاطمه مخروجي دزدي كرده است مقرر شد حكم شرعي در حق او جريان يابد افرادي به وساطت پرداختند از آن ميان اسامة بن زيد فرزند خوانده‌ء رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بود)، به وساطت اسامه بن زيد گوش نكرد و گفت: هلاكت و انقراض اقوام پيشين به اين سبب بود كه اگر كسي از اشراف آنان مرتكب سرقت مي‌شد، او را مجازات نمي‌كردند و قانون را فقط درباره‌ء ناتوانان اجرا مي‌كردند " آنگاه افزود " سوگند به كسي كه جانم در اختيار اوست اگر دخترم فاطمه نيز، چنين كاري مي‌كرد، دستش را به جرم دزدي، قطع مي‌كردم ".

نظافت و پاكيزگي پيامبر عزيز اسلام عطر را خيلي دوست مي‌داشت و براي خريد آن بيشتر از غذا خرج مي‌كرد (1)، از هر مسيري كه عبور مي‌كرد بوي خوش عطر او به مشام مي‌رسيد و پس از او هر كسي از آن راه مي‌گذشت مي‌فهميد كه پيامبر اسلام از آن راه عبور فرموده است (2).

زياد مسواك مي‌نمود و دست خود را پيش از غذا و بعد از غذا مي‌شست (3). به هنگام بيرون آمدن از منزل در آينه يا آب نگاه مي‌كرد و با سر و وضعي مرتب از خانه بيرون مي‌آمد (4).

عبادت و پارسائي پيامبر عاليقدر اسلام (صلي الله عليه وآله) به نماز علاقه‌ء فراواني داشت و در دل شب، از بستر خواب برميخاست و مسواك مي‌نمود و نماز مي‌گزارد (5) و با خداي خود راز و نياز مي‌كرد به حدي

1. طبرسي، مكارم الاخلاق.
2. منبع فوق.
3. منبع فوق.
4. منبع فوق.
5. محمد خاتم النبيين، ص 368.

صفحهمفاتيح البحث: أسامة بن زيد (2)، الإختيار، الخيار (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الكرم، الكرامة (1)

اما با بسياري عفو و گذشتي كه داشت هنگامي كه به حريم دين تجاوز مي‌شد هرگز نرمش و عطوفت نشان نمي‌داد و حكم خدا را جاري مي‌ساخت و به وساطت كسي اعتنا نمي‌نمود. موقعي كه مطلع شد فاطمه مخروجي دزدي كرده است مقرر شد حكم شرعي در حق او جريان يابد افرادي به وساطت پرداختند از آن ميان اسامة بن زيد فرزند خواندهء رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بود)، به وساطت اسامه بن زيد گوش نكرد و گفت: هلاكت و انقراض اقوام پيشين به اين سبب بود كه اگر كسي از اشراف آنان مرتكب سرقت مي‌شد، او را مجازات نمي‌كردند و قانون را فقط دربارهء ناتوانان اجرا مي‌كردند " آنگاه افزود " سوگند به كسي كه جانم در اختيار اوست اگر دخترم فاطمه نيز، چنين كاري مي‌كرد، دستش را به جرم دزدي، قطع مي‌كردم ".

نظافت و پاكيزگي پيامبر عزيز اسلام عطر را خيلي دوست مي‌داشت و براي خريد آن بيشتر از غذا خرج مي‌كرد (1)، از هر مسيري كه عبور مي‌كرد بوي خوش عطر او به مشام مي‌رسيد و پس از او هر كسي از آن راه مي‌گذشت مي‌فهميد كه پيامبر اسلام از آن راه عبور فرموده است (2).

زياد مسواك مي‌نمود و دست خود را پيش از غذا و بعد از غذا مي‌شست (3). به هنگام بيرون آمدن از منزل در آينه يا آب نگاه مي‌كرد و با سر و وضعي مرتب از خانه بيرون مي‌آمد (4).

عبادت و پارسائي پيامبر عاليقدر اسلام (صلي الله عليه وآله) به نماز علاقهء فراواني داشت و در دل شب، از بستر خواب برميخاست و مسواك مي‌نمود و نماز مي‌گزارد (5) و با خداي خود راز و نياز مي‌كرد به حدي

1. طبرسي، مكارم الاخلاق.
2. منبع فوق.
3. منبع فوق.
4. منبع فوق.
5. محمد خاتم النبيين، ص 368.

صفحهمفاتيح البحث: أسامة بن زيد (2)، الإختيار، الخيار (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الكرم، الكرامة (1)

كه در اثر ايستادن طولاني در عبادت، پاهاي مباركش متورم شده بود.
او از نگاه به آسمان و زمين و خورشيد و همهٔ ذرات جهان، عبرت مي‌گرفت و از اين راه بيشتر به عظمت آفرينندهٔ آنها توجه مي‌نمود.
پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) در تمام صفات خوب، نمونه بود و شيوه و اخلاق پاك او را نمي‌توان در ضمن يك فصل كوتاهي به آخر رسانيد، تنها هدف ما اين است كه خطوط اصلي سيماي نوراني او در اينجا ترسيم گردد تا مسلمانان كه خود را پيرو اسلام مي‌دانند كردار و رفتار آن حضرت را سرمشق قرار دهند و برنامهٔ زندگي و اخلاق صحيح را از او بياموزند.
روش پيامبر در تبليغ اسلام پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) هرگز در راه دعوت و پيشرفت آئين اسلام، اجازه نمي‌داد از دروغ و تزوير و راههاي باطل استفاده شود با آنكه شرايطي پيش مي‌آمد كه اگر زمامداران معمولي به جاي او بودند از اين گونه راهها استفاده مي‌كردند. هنگامي كه پيامبر در مكه اقامت داشت و دعوت خود را به قبايل عرب، عرضه مي‌كرد، قبيله " بني عامر بن صعصعه " را دعوت كرد. مردي از آنان به نام " بحيرة بن فراس " گفت:
اگر ما تو را در اين امر پيروي كرديم و آنگاه به ياري خدا پيروز شدي، مي‌شود كه پس از تو اين كار به دست ما باشد؟ رسول خدا گفت:
اختيار اين امر به دست خداست و آن را در هر كجا بخواهد قرار مي‌دهد، بحيره گفت:
پس ما در مقابل عرب جان نثار تو باشيم و آنگاه كه خدا پيروزيت داد، كار به دست ديگران بيافتد؟ ما را نيازي به پذيرش اين دعوت نيست! پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) ناراحت نشد چون خلاف واقعي مرتكب نشده بود.
ايستادگي در راه مكتب مقاومت و پايداري در برابر آرمانهاي مكتب يكي از اصول اساسي زندگي پيغمبر خدا بود او هرگز و تحت هيچ شرايطي حاضر به معامله بر سر اصول نبود آن چنان كه در مورد شكستن بتهاي ثقيف با همه اسراري كه اولياي بت داشتند پيغمبر خدا زير بار نرفت.
(١١٨)

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، النوم (1)

كه در اثر ايستادن طولاني در عبادت، پاهاي مباركش متورم شده بود.
او از نگاه به آسمان و زمين و خورشيد و همهء ذرات جهان، عبرت مي‌گرفت و از اين راه بيشتر به عظمت آفرينندهء آنها توجه مي‌نمود.
پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) در تمام صفات خوب، نمونه بود و شيوه و اخلاق پاك او را نمي‌توان در ضمن يك فصل كوتاهي به آخر رسانيد، تنها هدف ما اين است كه خطوط اصلي سيماي نوراني او در اينجا ترسيم گردد تا مسلمانان كه خود را پيرو اسلام مي‌دانند كردار و رفتار آن حضرت را سرمشق قرار دهند و برنامهء زندگي و اخلاق صحيح را از او بياموزند.
روش پيامبر در تبليغ اسلام پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) هرگز در راه دعوت و پيشرفت آئين اسلام، اجازه نمي‌داد از دروغ و تزوير و راههاي باطل استفاده شود با آنكه شرايطي پيش مي‌آمد كه اگر زمامداران معمولي به جاي او بودند از اين گونه راهها استفاده مي‌كردند. هنگامي كه پيامبر در مكه اقامت داشت و دعوت خود را به قبايل عرب، عرضه مي‌كرد، قبيله " بني عامر بن صعصعه " را دعوت كرد. مردي از آنان به نام " بحيرة بن فراس " گفت:
اگر ما تو را در اين امر پيروي كرديم و آنگاه به ياري خدا پيروز شدي، مي‌شود كه پس از تو اين كار به دست ما باشد؟ رسول خدا گفت:
اختيار اين امر به دست خداست و آن را در هر كجا بخواهد قرار مي‌دهد، بحيره گفت:
پس ما در مقابل عرب جان نثار تو باشيم و آنگاه كه خدا پيروزيت داد، كار به دست ديگران بيافتد؟ ما را نيازي به پذيرش اين دعوت نيست! پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) ناراحت نشد چون خلاف واقعي مرتكب نشده بود.
ايستادگي در راه مكتب مقاومت و پايداري در برابر آرمانهاي مكتب يكي از اصول اساسي زندگي پيغمبر خدا بود او هرگز و تحت هيچ شرايطي حاضر به معامله بر سر اصول نبود آن چنان كه در مورد شكستن بتهاي ثقيف با همه اسراري كه اولياي بت داشتند پيغمبر خدا زير بار نرفت.
(١١٨)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، النوم (1)

تاكتيكها و روشها در اينجا به برخي از تاكتيكها و روشهائي كه پيامبر اسلام در جنگها به مورد اجراء مي‌گذاشت اشاره مي‌كنيم كه مي‌تواند تا حدودي آموزنده و مفيد باشد.
1. حركت شبانه:
پيامبر بزرگوار اسلام در اغلب جنگها، نقل و انتقالات نظامي سپاه اسلام را شبانه انجام مي‌داد و اين امر در پنهان سازي هدف واستتار تحركها اثر مهمي داشته است به ويژه از آن نظر كه مشركين قريش در طوائف و قبائل مختلف، هم پيمانها و هواداران به اصطلاح آن روز " حلفا " داشته اند كه مي‌توانستند مشركين را در جريان امر قرار دهند تا عمليات را خنثي سازند و ديگر از آن نظر كه حركتهاي شبانه مي‌توانست صبح زود و به موقع ضربه‌هاي مؤثر و كاري خود را بر دشمن وارد آورد و دشمن را غافلگير سازد و فرمانده عاليقدر اسلام با توجه به روحيات اعراب، از اين امر استفادهٔ شاياني برده است.
2. هجوم سريع:
در اغلب جنگها و برخوردهاي نظامي، از حركت سريع و نقل و انتقال پرشتاب در حملات برق آسا در سپاه اسلام بهره گيري مي‌نمود، با استفاده از اين تاكتيك جنگي كه " سريه ابي سلمه " بر قبيله " بني اسد " پيروز شد و آنان را مجبور به فرار و عقب نشيني ساخت (1). اين نوع عمليات نيازمند تجربه و تمرين كافي و مستمري دارد كه نيروهاي مهاجم كنترل و ارتباط فرماندهي و فرمانبري را كاملا پيوند دهد و يك پارچه سازد.
3. جمع آوري اطلاعات از اوضاع دشمن:
يكي از شيوه‌هاي معمول پيغمبر بزرگوار اسلام كسب اطلاعات از طرف مخالف بود و اين برنامه را در جنگ بدر به دقت اجرا نمودند كه تفصيل آن در جاي خود آمده است.
استتار ورد گم كني استتار ورد گم كني يكي از شيوه‌هاي بسيار مدرن نظامي است و امروز در تمام
1. پيامبر اسلام در معركهٔ جنگ.

صفحهمفاتيح البحث: بنو أسد (1)، الكسب (1)

1 - حركت شبانه:

تاكتيكها و روشها در اينجا به برخي از تاكتيكها و روشهائي كه پيامبر اسلام در جنگها به مورد اجراء مي‌گذاشت اشاره مي‌كنيم كه مي‌تواند تا حدودي آموزنده و مفيد باشد.
1. حركت شبانه:
پيامبر بزرگوار اسلام در اغلب جنگها، نقل و انتقالات نظامي سپاه اسلام را شبانه انجام مي‌داد و اين امر در پنهان سازي هدف واستتار تحركها اثر مهمي داشته است به ويژه از آن نظر كه مشركين قريش در طوائف و قبائل مختلف، هم پيمانها و هواداران به اصطلاح آن روز " حلفا " داشته اند كه مي‌توانستند مشركين را در جريان امر قرار دهند تا عمليات را خنثي سازند و ديگر از آن نظر كه حركتهاي شبانه مي‌توانست صبح زود و به موقع ضربه‌هاي مؤثر و كاري خود را بر دشمن وارد آورد و دشمن را غافلگير سازد و فرمانده عاليقدر اسلام با توجه به روحيات اعراب، از اين امر استفادهء شاياني برده است.
2. هجوم سريع:
در اغلب جنگها و برخوردهاي نظامي، از حركت سريع و نقل و انتقال پرشتاب در حملات برق آسا در سپاه اسلام بهره گيري مي‌نمود، با استفاده از اين تاكتيك جنگي كه " سريه ابي سلمه " بر قبيله " بني اسد " پيروز شد و آنان را مجبور به فرار و عقب نشيني ساخت (1). اين نوع عمليات نيازمند تجربه و تمرين كافي و مستمري دارد كه نيروهاي مهاجم كنترل و ارتباط فرماندهي و فرمانبري را كاملا پيوند دهد و يك پارچه سازد.
3. جمع آوري اطلاعات از اوضاع دشمن:
يكي از شيوه‌هاي معمول پيغمبر بزرگوار اسلام كسب اطلاعات از طرف مخالف بود و اين برنامه را در جنگ بدر به دقت اجرا نمودند كه تفصيل آن در جاي خود آمده است.
استتار ورد گم كني استتار ورد گم كني يكي از شيوه‌هاي بسيار مدرن نظامي است و امروز در تمام
1. پيامبر اسلام در معركهء جنگ.

صفحهمفاتيح البحث: بنو أسد (1)، الكسب (1)

2 - هجوم سريع:

تاكتيكها و روشها در اينجا به برخي از تاكتيكها و روشهائي كه پيامبر اسلام در جنگها به مورد اجراء مي‌گذاشت اشاره مي‌كنيم كه مي‌تواند تا حدودي آموزنده و مفيد باشد.

1. حركت شبانه:

پيامبر بزرگوار اسلام در اغلب جنگها، نقل و انتقالات نظامي سپاه اسلام را شبانه انجام مي‌داد و اين امر در پنهان سازي هدف واستتار تحركها اثر مهمي داشته است به ويژه از آن نظر كه مشركين قريش در طوائف و قبائل مختلف، هم پيمانها و هواداران به اصطلاح آن روز " حلفا " داشته اند كه مي‌توانستند مشركين را در جريان امر قرار دهند تا عمليات را خنثي سازند و ديگر از آن نظر كه حركتهاي شبانه مي‌توانست صبح زود و به موقع ضربه‌هاي مؤثر و كاري خود را بر دشمن وارد آورد و دشمن را غافلگير سازد و فرمانده عاليقدر اسلام با توجه به روحيات اعراب، از اين امر استفادهء شاياني برده است.

2. هجوم سريع:

در اغلب جنگها و برخوردهاي نظامي، از حركت سريع و نقل و انتقال پرشتاب در حملات برق آسا در سپاه اسلام بهره گيري مي‌نمود، با استفاده از اين تاكتيك جنگي كه " سريه ابي سلمه " بر قبيله " بني اسد " پيروز شد و آنان را مجبور به فرار و عقب نشيني ساخت (1). اين نوع عمليات نيازمند تجربه و تمرين كافي و مستمري دارد كه نيروهاي مهاجم كنترل و ارتباط فرماندهي و فرمانبري را كاملا پيوند دهد و يك پارچه سازد.

3. جمع آوري اطلاعات از اوضاع دشمن:

يكي از شيوه‌هاي معمول پيغمبر بزرگوار اسلام كسب اطلاعات از طرف مخالف بود و اين برنامه را در جنگ بدر به دقت اجرا نمودند كه تفصيل آن در جاي خود آمده است.

استتار ورد گم كني استتار ورد گم كني يكي از شيوه‌هاي بسيار مدرن نظامي است و امروز در تمام

1. پيامبر اسلام در معركهء جنگ.

صفحهمفاتيح البحث: بنو أسد (1)، الكسب (1)

تاكتيكها و روشها در اينجا به برخي از تاكتيكها و روشهائي كه پيامبر اسلام در جنگها به مورد اجراء مي‌گذاشت اشاره مي‌كنيم كه مي‌تواند تا حدودي آموزنده و مفيد باشد.
1. حركت شبانه:
پيامبر بزرگوار اسلام در اغلب جنگها، نقل و انتقالات نظامي سپاه اسلام را شبانه انجام مي‌داد و اين امر در پنهان سازي هدف واستتار تحركها اثر مهمي داشته است به ويژه از آن نظر كه مشركين قريش در طوائف و قبائل مختلف، هم پيمانها و هواداران به اصطلاح آن روز " حلفا " داشته اند كه مي‌توانستند مشركين را در جريان امر قرار دهند تا عمليات را خنثي سازند و ديگر از آن نظر كه حركتهاي شبانه مي‌توانست صبح زود و به موقع ضربه‌هاي مؤثر و كاري خود را بر دشمن وارد آورد و دشمن را غافلگير سازد و فرمانده عاليقدر اسلام با توجه به روحيات اعراب، از اين امر استفادهء شاياني برده است.
2. هجوم سريع:
در اغلب جنگها و برخوردهاي نظامي، از حركت سريع و نقل و انتقال پرشتاب در حملات برق آسا در سپاه اسلام بهره گيري مي‌نمود، با استفاده از اين تاكتيك جنگي كه " سريه ابي سلمه " بر قبيله " بني اسد " پيروز شد و آنان را مجبور به فرار و عقب نشيني ساخت (1). اين نوع عمليات نيازمند تجربه و تمرين كافي و مستمري دارد كه نيروهاي مهاجم كنترل و ارتباط فرماندهي و فرمانبري را كاملا پيوند دهد و يك پارچه سازد.
3. جمع آوري اطلاعات از اوضاع دشمن:
يكي از شيوه‌هاي معمول پيغمبر بزرگوار اسلام كسب اطلاعات از طرف مخالف بود و اين برنامه را در جنگ بدر به دقت اجرا نمودند كه تفصيل آن در جاي خود آمده است.
استتار ورد گم كني استتار ورد گم كني يكي از شيوه‌هاي بسيار مدرن نظامي است و امروز در تمام
1. پيامبر اسلام در معركهء جنگ.

صفحهمفاتيح البحث: بنو أسد (1)، الكسب (1)

تاكتيكها و روشها در اينجا به برخي از تاكتيكها و روشهائي كه پيامبر اسلام در جنگها به مورد اجراء مي‌گذاشت اشاره مي‌كنيم كه مي‌تواند تا حدودي آموزنده و مفيد باشد.

1. حركت شبانه:

پيامبر بزرگوار اسلام در اغلب جنگها، نقل و انتقالات نظامي سپاه اسلام را شبانه انجام مي‌داد و اين امر در پنهان سازي هدف واستتار تحركها اثر مهمي داشته است به ويژه از آن نظر كه مشركين قريش در طوائف و قبائل مختلف، هم پيمانها و هواداران به اصطلاح آن روز " حلفا " داشته اند كه مي‌توانستند مشركين را در جريان امر قرار دهند تا عمليات را خنثي سازند و ديگر از آن نظر كه حركتهاي شبانه مي‌توانست صبح زود و به موقع ضربه‌هاي مؤثر و كاري خود را بر دشمن وارد آورد و دشمن را غافلگير سازد و فرمانده عاليقدر اسلام با توجه به روحيات اعراب، از اين امر استفادهء شاياني برده است.

2. هجوم سريع:

در اغلب جنگها و برخوردهاي نظامي، از حركت سريع و نقل و انتقال پرشتاب در حملات برق آسا در سپاه اسلام بهره گيري مي‌نمود، با استفاده از اين تاكتيك جنگي كه " سريه ابي سلمه " بر قبيله " بني اسد " پيروز شد و آنان را مجبور به فرار و عقب نشيني ساخت (1). اين نوع عمليات نيازمند تجربه و تمرين كافي و مستمري دارد كه نيروهاي مهاجم كنترل و ارتباط فرماندهي و فرمانبري را كاملا پيوند دهد و يك پارچه سازد.

3. جمع آوري اطلاعات از اوضاع دشمن:

يكي از شيوه‌هاي معمول پيغمبر بزرگوار اسلام كسب اطلاعات از طرف مخالف بود و اين برنامه را در جنگ بدر به دقت اجرا نمودند كه تفصيل آن در جاي خود آمده است.

استتار ورد گم كني استتار ورد گم كني يكي از شيوه‌هاي بسيار مدرن نظامي است و امروز در تمام

1. پيامبر اسلام در معركهء جنگ.

صفحهمفاتيح البحث: بنو أسد (1)، الكسب (1)

جنگهاي زميني و هوائي و دريايي به آن اهتمام لازم و كاملي دارند و به همين جهت ارتشهاي جهان ابزار و وسائل و خودروها و هواپيماهاي نظامي و حتي لباس رزمندگان را به همان رنگ محيط در مي‌آورند تا با محيط همشكل و همرنگ باشد و تشخيص داده نشود مثلا لباس رزمندگان در بيشه زار و جنگل پلنگي صورت و رنگ جنگي دارد نيروهاي دريايي و هوائي نيز رنگ مناسب با رنگ هوا و دريا دارند.
پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) نيز اين تاكتيك لازم را در جنگ رعايت مي‌كرد و با كمال اختفاء و استتار حركت مي‌نمود.
حفظ اسرار نظامي حفظ اسرار معمولا امكان پذير نيست مگر آنكه تدبير و طرح و تاكتيك بسيار ماهرانه اي چيده شود تا غافلگيري دشمن تحقق يابد و اگر دشمن غافلگير شد مي‌توان به آساني به همهء اهداف نظامي رسيد و با تلفات كم و ناچيز پيشرفت برق آسائي كرد پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) اين تاكتيك را بسيار ماهرانه انجام مي‌داد كه يك نمونه بسيار جالب آن، فتح مكه و تصرف پايگاه مستحكم مشركان قريش با حداقل تلفات بوده است. در اين جنگ، با اين كه قريش و مسلمانان خشم و كينه و نفرت طولاني و حس انتقامجوئي عجيبي نسبت به هم داشتند، در اثر اين تاكتيك جالب پيامبر (صلي الله عليه وآله) تنها با حداقل تلفات از طرفين همه چيز را به نفع اسلام خاتمه داد.
صف آرائي منظم شيوه‌هاي جنگي پيامبر اسلام و با نظام جنگي اعراب آن روز كاملا فرق داشت.
جنگلهاي اعراب بيشتر نامنظم و به صورت جنگ گريز و تهاجم و يورشي غارتگرانه بود، ولي پيامبر اسلام از جنگهاي منظم و تحت صف معمولا بيشتر استفاده مي‌كرد.
در جنگ " بدر " با اين كه يارانش كمتر از يك سوم لشكر مجهز دشمن بود، ولي نظم و كارائي و فرماندهي عالي جنگ، فداكاري و ايثار و اطاعت از رهبر سبب پيروزي سريع نيروي اسلام شد. پيامبر ارتش 313 نفري را بر سه دسته صد نفري به صورت يك مثلث،

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، اللبس (2)، الهدف (1)، الزيارة (1)

جنگهاي زميني و هوائي و دريايي به آن اهتمام لازم و كاملي دارند و به همين جهت ارتشهاي جهان ابزار و وسائل و خودروها و هواپيماهاي نظامي و حتي لباس رزمندگان را به همان رنگ محيط در مي‌آورند تا با محيط همشكل و همرنگ باشد و تشخيص داده نشود مثلا لباس رزمندگان در بيشه زار و جنگل پلنگي صورت و رنگ جنگي دارد نيروهاي دريايي و هوائي نيز رنگ مناسب با رنگ هوا و دريا دارند.
پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) نيز اين تاكتيك لازم را در جنگ رعايت مي‌كرد و با كمال اختفاء و استتار حركت مي‌نمود.
حفظ اسرار نظامي حفظ اسرار معمولا امكان پذير نيست مگر آنكه تدبير و طرح و تاكتيك بسيار ماهرانه اي چيده شود تا غافلگيري دشمن تحقق يابد و اگر دشمن غافلگير شد مي‌توان به آساني به همهء اهداف نظامي رسيد و با تلفات كم و ناچيز پيشرفت برق آسائي كرد پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) اين تاكتيك را بسيار ماهرانه انجام مي‌داد كه يك نمونه بسيار جالب آن، فتح مكه و تصرف پايگاه مستحكم مشركان قريش با حداقل تلفات بوده است. در اين جنگ، با اين كه قريش و مسلمانان خشم و كينه و نفرت طولاني و حس انتقامجوئي عجيبي نسبت به هم داشتند، در اثر اين تاكتيك جالب پيامبر (صلي الله عليه وآله) تنها با حداقل تلفات از طرفين همه چيز را به نفع اسلام خاتمه داد.
صف آرائي منظم شيوه‌هاي جنگي پيامبر اسلام و با نظام جنگي اعراب آن روز كاملا فرق داشت.
جنگلهاي اعراب بيشتر نامنظم و به صورت جنگ گريز و تهاجم و يورشي غارتگرانه بود، ولي پيامبر اسلام از جنگهاي منظم و تحت صف معمولا بيشتر استفاده مي‌كرد.
در جنگ " بدر " با اين كه يارانش كمتر از يك سوم لشكر مجهز دشمن بود، ولي نظم و كارائي و فرماندهي عالي جنگ، فداكاري و ايثار و اطاعت از رهبر سبب پيروزي سريع نيروي اسلام شد. پيامبر ارتش 313 نفري را بر سه دسته صد نفري به صورت يك مثلث،
(١٢٠)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، اللبس (2)، الهدف (1)، الزيارة (1)

صف بندي كرد، در هر طرف 100 نفر قرار داشت آن چنان كه اگر قريش از هر طرف هجوم آوردند مواجه با مردان مسلح گردند و نتوانند نفوذ كنند و در عوض مسلمانان پشت به پشت هم قرار گرفته و بهتر دفاع كنند.
ابتكار عمل ابتكار عمل و سازماندهي منظم و تصميم گيري سريع و قاطع با رعايت جوانب مختلف آن يكي از سازنده ترين شيوه‌هاي جنگي است و مسلمانان از اين شيوه در برخوردهاي نظامي فراوان استفاده كرده اند.
شعارها و رمزها شعارها و تاكتيكهاي نظامي يكي از عوامل مؤثر در پيروزي جنگهاي ديروز و امروز بوده است و مسلمانان از اين تاكتيك فراوان بهره برده اند.
ما نمونه هائي را كه از جنگهاي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) يادگار مانده است در اينجا ذكر ميكنيم:
امام جعفر صادق مي‌فرمايد: شعار مسلمانان در اغلب برخوردهاي نظامي اين چنين بود: يا محمد! يا محمد!
و در جنگ بدر: اي مدد و پيروزي الهي نزديك شو! نزديك شو! (يا نصرالله إقترب!) در جنگ احد هم: اي نصر و مدد الهي نزديك شو! (يا نصر الله اقترب) در جنگ بني النضير: اي روح قدس ما را راحت كن! (يا روح القدس ارحنا) در جنگ بني قنيقاع: اي پروردگار ما! هرگز مغلوب نگردي! (يا ربنا لايغلبنك) در جنگ طائف: يا رضوان! يا رضوان! (يا رضوان يا رضوان) در جنگ حنين: اي فرزندان عبد الله! اي فرزندان عبد الله!
در جنگ خندق: حم! اي خداي محمد! ديدگان آنان كور شود! (حم لايبصرون) در جنگ بني قريظه: اي سلام آنان را سالم بدار! (يا سلام اسلمهم!) در جنگ بني مصطلق (مريسع): سرنوشت امور به دست تواناي خداست.
(۱۲۱)
صفحهمفاتيح البحث: بنو قنيقاع (1)

صف بندي كرد، در هر طرف 100 نفر قرار داشت آن چنان كه اگر قريش از هر طرف هجوم آوردند مواجه با مردان مسلح گردند و نتوانند نفوذ كنند و در عوض مسلمانان پشت به پشت هم قرار گرفته و بهتر دفاع كنند.
ابتكار عمل ابتكار عمل و سازماندهي منظم و تصميم گيري سريع و قاطع با رعايت جوانب مختلف آن يكي از سازنده ترين شيوه‌هاي جنگي است و مسلمانان از اين شيوه در برخوردهاي نظامي فراوان استفاده كرده اند.
شعارها و رمزها شعارها و تاكتيكهاي نظامي يكي از عوامل مؤثر در پيروزي جنگهاي ديروز و امروز بوده است و مسلمانان از اين تاكتيك فراوان بهره برده اند.
ما نمونه هائي را كه از جنگهاي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) يادگار مانده است در اينجا ذكر ميكنيم:
امام جعفر صادق مي‌فرمايد: شعار مسلمانان در اغلب برخوردهاي نظامي اين چنين بود: يا محمد! يا محمد!
و در جنگ بدر: اي مدد و پيروزي الهي نزديك شو! نزديك شو! (يا نصرالله إقترب!) در جنگ احد هم: اي نصر و مدد الهي نزديك شو! (يا نصر الله اقترب) در جنگ بني النضير: اي روح قدس ما را راحت كن! (يا روح القدس ارحنا) در جنگ بني قنيقاع: اي پروردگار ما! هرگز مغلوب نگردي! (يا ربنا لايغلبنك) در جنگ طائف: يا رضوان! يا رضوان! (يا رضوان يا رضوان) در جنگ حنين: اي فرزندان عبد الله! اي فرزندان عبد الله!
در جنگ خندق: حم! اي خداي محمد! ديدگان آنان كور شود! (حم لايبصرون) در جنگ بني قريظه: اي سلام آنان را سالم بدار! (يا سلام اسلمهم!) در جنگ بني مصطلق (مريسع): سرنوشت امور به دست تواناي خداست.
(۱۲۱)
صفحهمفاتيح البحث: بنو قنيقاع (1)

در جنگ حديبيه: ستمگران همواره مشمول لعنت خدا گردند!
در جنگ خيبر: اي خداي بزرگ آنان را عليل نما!
فتح مكه: ما به حقيقت بندگان خداي هستيم! (نحن عباد الله حقا حقا) در جنگ تبوك: خداي يكتا - خداي بي نياز! (يا احد. يا صمد) در جنگ بني مليح: خدايا! بميران! بميران (أمت، أمت) در جنگ صفين: اي نصرت و پيروزي موعود خدا نازل گرد! نازل گرد! (يا نصرالله) در جنگ كربلا: يا محمد! يا محمد! و شعار حسين (عليه السلام) هم يا محمد! يا محمد! بود و امام صادق (عليه السلام) مي‌افزايد: شعار ما خاندان رسالت همواره يا محمد! يا محمد!
مي باشد. (1) روحيه‌ء عالي داشتن روحيه‌ء عالي در نظاميان كمك مؤثري در پيشرفت جنگ مي‌كند و مي‌توان گفت: روحيه موتور محرك ارتش و مهمترين عامل پيشرفت و حمله در جنگها و برخوردهاي نظامي مي‌باشد.
رزمندگان اسلام با الهام گرفتن از تحرك آفريني تعاليم دين از روح سرشار از قدرت و توان برخوردار بوده اند كه نمونه‌هاي چند از روحيات عالي در اينجا ذكر مي‌شود كه نشانگر شور وشوق الهي و اسلامي و شهادت طلبي آنان مي‌باشد!
در جنگ احد پيامبر عاليقدر اسلام گروهي از جوانان را به علت سن به منازل خويش برگردانيد و اجازه‌ء شركت در جنگ را به آنان نداد از آن ميان " سمرة بن جندب " و " رافع بن خديج " بودند كه در سنين 14 سالگي قرار داشتند.
ابو رافع پدر نوجوان دوم با اصرار فراوان و توصيف رزمندگيهاي فرزندش مي‌خواست به پيامبر اسلام بقبولاند كه او نيز در جنگ شركت ورزد و پيامبر اسلام با اصرار و علاقه تمام پدر و فرزندش به او اجازه داد آن وقت " سمره " كه هم سن و سال او بود لب به اعتراض
1. محمد رسول الله، ص 180.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، سمرة بن جندب (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

گشود و عرض كرد يا رسول الله چرا به هم سن و سال من رخصت شركت دادي و تقاضاي مرا رد كردي؟ در صورتي كه اگر من با او كشتي بگيرم مي‌توانم به او پيروز گردم.
در اين هنگام با هم كشتي گرفتند " سمره " بر رافع پيروز شد و به اين ترتيب به او هم اجازهء شركت در جنگ داده شد و در معركه شركت جست ... !
عمرو بن جموح چريك پير عمرو بن جموح، مرد سالخورده بود و پايش شديدا ميلنگيد، چهار پسر تنومند و مبارزي داشت كه در ركاب پيامبر اسلام مي‌جنگيدند او هم مي‌خواست به اتفاق فرزندانش عازم معركه گردد، فرزندانش مانع شدند و گفتند خداوند متعال اين تكليف را از تو برداشته است " ليس علي الأعرج حرج " (بر افراد لنگ تكليفي در جهاد نيست).
اگر تو در خانه اقامت ورزي، همگي به جاي تو جهاد مي‌كنيم عمرو بن جموح چريك نتوانست خود را نگه دارد وشوق و علاقه به شهادت او را به محضر پيامبر اسلام كشاند و در محضر آن بزرگوار لب به شكايت باز گشود و گفت اين فرزندانم مانع مي‌گردند كه من هم در ركاب شما باشم ولي به خدا قسم آرزوي شهادت دارم و مي‌خواهم با اين پاي لنگ به بهشت گام نهم.
پيامبر اسلام فرمود:
اين تكليف را خداوند متعال از عهدهء تو برداشته است " ليس علي الأعمي حرج ولا علي الأعرج حرج " او اصرار ورزيد تا اين كه حضرت به فرزندانش فرمودند: او را آزاد بگذاريد اميدوارم كه خداوند شهادت را نصيب او گرداند، او همراه پيامبر اسلام در جنگ احد شركت جست و با آن معنويت عالي و روح مشتاق و پر التهاب به فيض شهادت نائل آمد و دعاي او مستجاب گرديد. (1) پيام سعد بر رزمندگان سعد بن ربيع با هفتاد زخم كاري و مؤثر در ميدان جنگ احد افتاده بود مردي از

1. محمد رسول الله، ص 200.

گشود و عرض كرد يا رسول الله چرا به هم سن و سال من رخصت شركت دادي و تقاضاي مرا رد كردي؟ در صورتي كه اگر من با او كشتي بگيرم مي‌توانم به او پيروز گردم.
در اين هنگام با هم كشتي گرفتند " سمره " بر رافع پيروز شد و به اين ترتيب به او هم اجازهء شركت در جنگ داده شد و در معركه شركت جست ... !
عمرو بن جموح چريك پير عمرو بن جموح، مرد سالخورده بود و پايش شديدا ميلنگيد، چهار پسر تنومند و مبارزي داشت كه در ركاب پيامبر اسلام مي‌جنگيدند او هم مي‌خواست به اتفاق فرزندانش عازم معركه گردد، فرزندانش مانع شدند و گفتند خداوند متعال اين تكليف را از تو برداشته است " ليس علي الأعرج حرج " (بر افراد لنگ تكليفي در جهاد نيست).
اگر تو در خانه اقامت ورزي، همگي به جاي تو جهاد مي‌كنيم عمرو بن جموح چريك نتوانست خود را نگه دارد وشوق و علاقه به شهادت او را به محضر پيامبر اسلام كشاند و در محضر آن بزرگوار لب به شكايت باز گشود و گفت اين فرزندانم مانع مي‌گردند كه من هم در ركاب شما باشم ولي به خدا قسم آرزوي شهادت دارم و مي‌خواهم با اين پاي لنگ به بهشت گام نهم.
پيامبر اسلام فرمود:
اين تكليف را خداوند متعال از عهدهء تو برداشته است " ليس علي الأعمي حرج ولا علي الأعرج حرج " او اصرار ورزيد تا اين كه حضرت به فرزندانش فرمودند: او را آزاد بگذاريد اميدوارم كه خداوند شهادت را نصيب او گرداند، او همراه پيامبر اسلام در جنگ احد شركت جست و با آن معنويت عالي و روح مشتاق و پر التهاب به فيض شهادت نائل آمد و دعاي او مستجاب گرديد. (1) پيام سعد بر رزمندگان سعد بن ربيع با هفتاد زخم كاري و مؤثر در ميدان جنگ احد افتاده بود مردي از

1. محمد رسول الله، ص 200.

مسلمانان فراري كه از كنار او مي‌گذشت چشمش به او افتاد و گفت: از قراري كه شنيده ام پيامبر كشته شده است.
سعد گفت: اما خداي محمد كه زنده است، او هرگز نميميرد. تو چرا معطلي، از دين خود دفاع نمي‌كني؟؟ وظيفهء ما دفاع از شخص محمد نبود

که اگر او کشته شد موضوع برگردد. ما از دين خدا و معتقدات خويش دفاع و حمايت کرديم و اين امر هميشه باقي است.
از آن سوي رسول اكرم كه اصحاب خود را يك يك ياد و سرشماري مي‌كرد تا ببيند كي زنده است و كي شهيد شده است؟ و چه كسي جراحتش قابل معالجه است: فرمود:
چه كسي داوطلب مي‌شود اطلاع صحيحي از سعد بن ربيع براي من بياورد؟ زيد بن ثابت گفت: من حاضرم، او به سراغ سعد بن ربيع رفت وسعد را در ميان كشتگان يافت، اما هنوز رمقي از حيات در كالبد او باقي بود، به او گفت: پيغمبر خدا مرا فرستاده است تا خبر تو را برايش ببرم كه زنده اي يا مرده؟
سعد گفت:
سلام مرا به پيامبر برسان بگو سعد از مردگان است زيرا چند لحظه اي بيشتر از زندگي او باقي نمانده است و بگو سعد گفت اي رسول خدا! خداوند به تو بهترين پاداشها را كه سزاوار يك پيغمبر است به شما بدهد.
آنگاه افزود: اين پيام را هم از طرف من به انصار و ياران پيغمبر ابلاغ كن، بگو سعد گفت:
عذري نزد خدا نخواهيد داشت اگر به پيغمبر آسيبي برسد وشما جان در بدن داشته باشيد ...
هنوز مرد انصاري از كنار سعد بن ربيع دور نشده بود كه سعد جان به جان آفرين تسليم كرد!
(١٢٤)

آري اين روحيه‌ها و ايثارها بود كه اسلام را در آن روزگار، جهاني و جاوداني ساخت (1).
صحنه‌هاي كارزار مسلمانان جنگها و برخوردهاي نظامي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و مسلمانان صدر اسلام بيش از هفتاد مورد ذكر گرديده است ولي برخي از آنها تنها از نظر نام و اسم " جنگ " و در رديف غزوات يا سرايا آمده است. ولي در واقع امر عاري از آن مفهوم واقعي جنگ بوده است كه غالبا توام با تلفات نيروي انساني و همراه با خسارات مالي است و مهم‌ترين جنگها و برخوردهاي نظامي صدر اسلام مواردي است كه به صورت فشرده در زير توضيح داده مي‌شود.
جنگ بدر (19 رمضان سال دوم هجري) جنگ بدر يكي از سرنوشت سازترين جنگهاي پيامبر اسلام و مسلمانان صدر اسلام شمرده مي‌شود كه سرنوشت آينده و مسير زندگي مسلمانان را تا حدودي، روشن ساخت و فتوحات بعدي و پيروزيهاي آينده بر شالوده آن استوار گرديد و كيفيت وقوع چنين بوده است:
مهاجرين كه در اثر فشار و تهديد و اختناق محيط مكه از چنگال مشركين فرار كرده بودند و تنها خود و عقيده خود را آزاد ساخته بودند، اموال و دارائي و منازل و زندگي آنان در اختيار و در تملك مكيان قرار داشت، هر چه داشته آنان تصاحب كرده بودند و مسلمانان در مدينه با دشواري و فشار شديد زندگي مي‌كردند به حدي كه گروهي از آنان از روي ناچاري مهمان ديگر برادران انصار خود گرديده بودند و اين امر تا پايان كار قابل تحمل نبود.
و از سوي ديگر تنها راه تجارتي پر رفت و آمد مشركين مكه به شام از كنار مدينه مي‌گذشت و آن راه شريان اقتصادي مكيان به شمار مي‌رفت تا پيامبر اسلام و مسلمانان اطلاع يافتند كه كاروان تجارتي قريش از شام در مسير مدينه عازم بازگشت به مكه است
1. محمد رسول الله، ص 220.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (3)، شهر رمضان المبارك (1)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

آري اين روحيه‌ها و ايثارها بود كه اسلام را در آن روزگار، جهاني و جاوداني ساخت (1).
صحنه‌هاي كارزار مسلمانان جنگها و برخوردهاي نظامي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و مسلمانان صدر اسلام بيش از هفتاد مورد ذكر گرديده است ولي برخي از آنها تنها از نظر نام و اسم " جنگ " و در رديف غزوات يا سرايا آمده است. ولي در واقع امر عاري از آن مفهوم واقعي جنگ بوده است كه غالبا توام با تلفات نيروي انساني و همراه با خسارات مالي است و مهم‌ترين جنگها و برخوردهاي نظامي صدر اسلام مواردي است كه به صورت فشرده در زير توضيح داده مي‌شود.
جنگ بدر (19 رمضان سال دوم هجري) جنگ بدر يكي از سرنوشت سازترين جنگهاي پيامبر اسلام و مسلمانان صدر اسلام شمرده مي‌شود كه سرنوشت آينده و مسير زندگي مسلمانان را تا حدودي، روشن ساخت و فتوحات بعدي و پيروزيهاي آينده بر شالوده آن استوار گرديد و كيفيت وقوع چنين بوده است:
مهاجرين كه در اثر فشار و تهديد و اختناق محيط مكه از چنگال مشركين فرار كرده بودند و تنها خود و عقيده خود را آزاد ساخته بودند، اموال و دارائي و منازل و زندگي آنان در اختيار و در تملك مكيان قرار داشت، هر چه داشته آنان تصاحب كرده بودند و مسلمانان در مدينه با دشواري و فشار شديد زندگي مي‌كردند به حدي كه گروهي از آنان از روي ناچاري مهمان ديگر برادران انصار خود گرديده بودند و اين امر تا پايان كار قابل تحمل نبود.
و از سوي ديگر تنها راه تجارتي پر رفت و آمد مشركين مكه به شام از كنار مدينه مي‌گذشت و آن راه شريان اقتصادي مكيان به شمار مي‌رفت تا پيامبر اسلام و مسلمانان اطلاع يافتند كه كاروان تجارتي قريش از شام در مسير مدينه عازم بازگشت به مكه است

1. محمد رسول الله، ص 220.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (3)، شهر رمضان المبارك (1)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

با توجه به اصرار اين سري مسلمانان مهاجر و به عنوان اعلام موجوديت و تشكل مسلمانان در مدينه پيامبر اسلام دستور داد يك نيروي نظامي براي جلوگيري از حركت كاروان مزبور و ضبط اموال آنان (كه در واقع اموال

مسلمانان مهاجر بود كه قريش تصاحب كرده بود) به سوي مسير حركت كاروان يعني به حدود چاه بدر حركت نمايد.
نيروي نظامي اسلام در اين حركت 313 نفر بود، ابوسفيان كه در رأس كاروان بود با اطلاع از حركت مسلمانان راه را منحرف ساخت و از بيراهه‌هاي كاروان تجارتي را به مكه سوق داد و با اعزام نماينده اي از قريش در كوبيدن مسلمانان استمداد كرد و يك سپاه 950 نفري از مكه به سوي مدينه حركت كرد و آنان در بدر در مقابل هم قرار گرفتند ابتدا جنگ تن به تن ميان شش رزمنده نامدار عرب صورت گرفت. حمزه عموي پيامبر وعلي و خجيده از نيروي اسلام و يكسو وعتبه بن ربيعه وشيبة بن ربيعه ووليد بن عتبه از سوي نيروي شرك درگرفت.
در اين برخورد تن به تن، سه قهرمان مسلمان بر سه مشرك، هماورد قريش پيروز غالب آمدند و آنان را به هلاكت رساندند و آنگاه جنگ دسته جمعي درگرفت. در اين جنگ قهرمانان اسلام شجاعانه جنگيدند و بيشتر سران شرك از آن جمله ابوجهل واميه بن خلف را به قتل رساندند و بسياري را دستگير نمودند، اين جنگ در ماه رمضان، سال دوم هجرت رخ داد و منشأ آثار و بركات فراواني براي مسلمانان گرديد.
در اين جنگ مسلمانان با آن كه تعدادشان يك سوم تعداد دشمنان بود و تنها وسيلهء حمل و نقل آنان 70 شتر و چند رأس اسب بود در صورتي كه مشركان تنها در روز 9 تا 10 شتر را ذبح مي‌كردند، مع الوصف با ياري و نصرت خداوند، بر مشركين پيروز آمدند و اين معني را آموختند كه چه بسا نيروي اندك مي‌تواند نيروي عظيم را به اذن خداوند شكست دهد و قرآن مجيد توصيف اين نعمت را در يكي از آيات نوراني خود اين چنين بازگو مي‌فرمايد: " و لقد نصركم الله ببدر وانتم اذلة فاتقوا الله لعلكم تشكرون ".
" خداوند در جنگ بدر شما را ياري داد در حالي كه شما ناتوان بوديد، بنابراين تقوي
(١٢٦)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (2)، شهر رمضان المبارك (1)، القتل (1)

پيشه كنيد، باشد كه جزو شاكرين باشيد ".
در جنگ بدر شش نفر از مهاجرين و هفت نفر از انصار به فيض شهادت نائل آمدند و از مشركين 70 نفر كشته و تعداد كثيري مجروح به جا گذاشته و فرار كردند.
جنگ بدر نخستين غزوه اسلامي از اهميت فراواني برخوردار است و افرادي كه در اين جنگ شركت ورزيده بودند از امتياز خاصي برخوردار بودند به حدي كه در هر واقعه يا پيش آمدي كه يكي يا دو نفر از مجاهدان بدر شركت مي‌جستند و يا به مطلبي شهادت مي‌دادند، امتياز فوق العاده اي بر آن كار بوده و علت اين امر آن است كه جنگ بد از ويژگي و حساسيت فوق العاده برخوردار بود و تجسم اسلام در برابر كفر و شرك و عرض اندام مسلمانان در مقابل كفار بود و زبده‌ترين مسلمانان صدر اسلام در آن شركت داشتند.
موقعيت استراتژيكي بدر بدر يكي از بازارهاي عرب در سر راه مدينه و مكه و سوريه است كه به علت وجود چاهائي كه دارد از آبادي و رفت و آمد و باراندازهاي كاروانها برخوردار بود و منطقهء وسيعي است كه نقطهء جنوبي آن بلند و منطقهء شمالي آن پست و سرازير مي‌باشد و در ابتدا پيامبر اسلام دستور فرود آمدن در آن قسمت سرازير داده بود.
استماع پيشنهاد پس از آن كه سپاه اسلام در نزديكي چاه بدر اردو زد " خباب بن منذر " كه يكي از افسران كارآزمودهء جنگي بود به پيامبر اسلام عرض نمود: آيا به فرمان خدا در اين جا فرود آمده ايد يا اين كه خودتان اين جا را براي نبرد مناسب ديديد؟
پيامبر خدا فرمود: دستور خاصي در اين باره وارد نشده است اگر نقطهء مناسبتري در نظر باشد بگوئيد، چنانچه مصالح جنگي اقتضا كند تغيير مي‌دهيم ... خباب گفت: " آري مصلحت اين است كه در كنار آبي كه به دشمن نزديك است فرود آئيم، سپس كنار آن حوضي بسازيم كه براي خود و چهارپايان هميشه آب را در اختيار داشته باشيم ".
پيامبر خدا نظر افسر خود را پسنديد و فرمان تغيير جا داد و اين جريان به خوبي

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، الإختيار، الخيار (1)

پيشه كنيد، باشد كه جزو شاكرين باشيد ".
در جنگ بدر شش نفر از مهاجرين و هفت نفر از انصار به فيض شهادت نائل آمدند و از مشركين 70 نفر كشته و تعداد كثيري مجروح به جا گذاشته و فرار كردند.
جنگ بدر نخستين غزوه اسلامي از اهميت فراواني برخوردار است و افرادي كه در اين جنگ شركت ورزيده بودند از امتياز خاصي برخوردار بودند به حدي كه در هر واقعه يا پيش آمدي كه يكي يا دو نفر از مجاهدان بدر شركت مي‌جستند و يا به مطلبي شهادت مي‌دادند، امتياز فوق العاده اي بر آن كار بوده و علت اين امر آن است كه جنگ بد از ويژگي و حساسيت فوق العاده برخوردار بود و تجسم اسلام در برابر كفر و شرك و عرض اندام مسلمانان در مقابل كفار بود و زبده‌ترين مسلمانان صدر اسلام در آن شركت داشتند.
موقعيت استراتژيكي بدر بدر يكي از بازارهاي عرب در سر راه مدينه و مكه و سوريه است كه به علت وجود چاهائي كه دارد از آبادي و رفت و آمد و بار‌اندازهاي كاروانها برخوردار بود و منطقهء وسيعي است كه نقطهء جنوبي آن بلند و منطقهء شمالي آن پست و سرازير مي‌باشد و در ابتدا پيامبر اسلام دستور فرود آمدن در آن قسمت سرازير داده بود.
استماع پيشنهاد پس از آن كه سپاه اسلام در نزديكي چاه بدر اردو زد " خباب بن منذر " كه يكي از افسران كارآزمودهء جنگي بود به پيامبر اسلام عرض نمود: آيا به فرمان خدا در اين جا فرود آمده ايد يا اين كه خودتان اين جا را براي نبرد مناسب ديديد؟
پيامبر خدا فرمود: دستور خاصي در اين باره وارد نشده است اگر نقطهء مناسبتري در نظر باشد بگوئيد، چنانچه مصالح جنگي اقتضا كند تغيير مي‌دهيم ... خباب گفت: " آري مصلحت اين است كه در كنار آبي كه به دشمن نزديك است فرود آئيم، سپس كنار آن حوضي بسازيم كه براي خود و چهارپايان هميشه آب را در اختيار داشته باشيم ".
پيامبر خدا نظر افسر خود را پسنديد و فرمان تغيير جا داد و اين جريان به خوبي

مي رساند كه پيامبر اسلام در امور اجتماعي و نظامي به مشورت و رعايت افكار عمومي فوق العاده احترام و عنايت داشت.
پس از جنگ بدر بسياري از مورخين عقيده دارند كه جنگهاي تن به تن و بسيج عمومي در غزوهء بدر تا ظهر ادامه داشت و آتش جنگ با فرار سپاه قريش و اسير گشتن عده اي از آنها هنگام ظهر خاموش گرديد و پيامبر اسلام پس از دفن شهداء نماز عصر را در آنجا گزارد و پيش از غروب آفتاب از بيابان بدر بيرون آمد و غنائم جنگي را پس از عبور از تنگهء صفرا در بين راه به طور مساوي در ميان سربازان اسلام تقسيم كرد و براي كساني از مسلمانان كه كشته شده بودند سهمي جدا كرد و به بازماندگان آنان پرداخت.
اين عمل رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مورد نارضائي برخي از افراد پرتوقع گرديد. سعد بن ابي وقاص به پيامبر گفت: " آيا مرا كه از اشراف بني زهره هستم با اين آبكش‌هاي باغات يثرب يكسان مي‌بينيد؟ " (1)
پيامبر اسلام از شنيدن اين سخن سخت آزرده گرديد و فرمود:
" هدف من از اين جنگ، جمايت بيچارگان در برابر زورمندان مي‌باشد و من براي اين برانگيخته شده ام كه تمام تبعيضات وامتيازات موهوم را ريشه كن سازم و تساوي حقوق را در ميان مردم جايگزين سازم، به تصريح آيهء خمس يك پنجم غنيمت متعلق به خدا و رسول خدا و خويشان، يتيمان، بينوايان و مسافران وامانده از اهل بيت است ولي پيامبر اسلام براي نبرد خمس را نيز ميان ارتشيان اسلام تقسيم نمود شايد آيه خمس تا آن روز نازل نشده بود و يا پيامبر روي اختياراتي كه دارد براي ايجاد آسايش بيشتر براي رزمندگان از برداشت خمس صرف نظر كرده باشد در هر صورت، سعد بن ابي وقاص با شنيدن سخن رسول خدا ساكت گرديد و به تقسيم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) تن داد. جنگ بدر بيش از 70 كشته و هفتاد اسير از مشركان را فراهم ساخت و غنائم بسياري بدست مسلمانان افتاد وبيش از هر دستاورد ديگر، موقعيت روحي مسلمانان را مستحكم تر

1. فروغ ابديت، ج 2.

صفحهمفاتيح البحث: عمر بن سعد لعنه الله (1)، المدينة المنورة (1)، الشهادة (1)، الدفن (1)

نمود و اعتماد آنان را به فرمان خدا و رهبري هاي رسول خدا چند برابر نمود و ايجاد روحيه بيش از هر موقعيت ديگر بود.
مي نويسند وقتي خبر پيروزي مسلمانان به مكه رسيد ابولهب از غصه و ناراحتي مرد (1). پس از جنگ بدر و انتشار خبر آن در مكه از سوي ابوسفيان گريه بر كشته‌ها ممنوع اعلام گرديد تا حس انتقام آنان تشديد پيدا كند و از سوي ديگر اسيران كه وارد مكه گرديدند مقرر گرديد اسيران با سواد به تعليم و آموزش كتابت به فرزندان مسلمانان و افراد حرفه اي به تعليم حرفه و صنعت به مسلمانان بپردازند و به آن طريق آزادي خود را تأمين نمايند و هر اسيري با آموزش ده نفر از فرزندان مسلمانان مي‌توانستند آزادي خود را بدست آورند و افراد بي سواد مي‌توانستند با پرداخت " فديه " آزادي خود را بدست آورند.
" سهيل بن عمرو " كه شعرسرا وهجاپرداز بود، يكي از ياران رسول خدا (صلي الله عليه وآله) اجازه خواست كه دندانهاي او را بكشد تا از سرودن شعر بر ضد اسلام و پيامبر او باز ايستد.
رسول خدا اجازه ندادند و فرمودند اين كار " مثله " است و مثله كردن در اسلام روا و جائز نيست.
جنگ بني قنيقاع در حدود سه ماه و نيم بعد از جنگ بدر يعني در نيمهٔ شوال سال دوم هجري، نخستين برخورد با يهود پيش آمد يكي از طوائف يهود به نام بني قنيقاع كه با مسلمانان قرارداد عدم تعرض داشتند و پيمان داشتند كه دشمنان اسلام را ياري نكنند.
در اثر تبليغات سردي كه هميشه داشتند و در پي اهانتي كه يكي از افراد آن قبيله نسبت به يك زن مسلمان در مغازه يك يهودي روا داشت مورد اعتراض رسول خدا قرار گرفتند ولي آنان بجاي قبول حقيقت و عذرخواهي با بنيانگذار شريعت اسلام به درشتي رفتار نمودند و گفتند خيال كرديد كه ما ضعيف و ناتوان هستيم و به سان قريش به رموز

1. استاد سبحاني، فروغ ابديت، ج 2.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (3)، بنو قنيقاع (2)، الشريعة الإسلامية (1)، شهر شوال المكرم (1)، النوم (1)

جنگ و اصول نظامي آشنا نيستيم اين هنگامي روشن مي‌گردد كه با ما در صحنهء نبرد روبرو گرديد (1).
كار آنان به جنگ كشيد پانزده روز قلعهء آنان به محاصرهء سپاه اسلام درآمد و سرانجام تسليم شدند و محكوم به اخراج از مدينه گرديدند و به سوي شام حركت كردند و سرزمينهاي آنان در اختيار حكومت نوپاي اسلامي قرار گرفت. (2) سال سوم هجرت سال سوم هجرت با حوادث و مسائل متعددي روبرو گرديد در نيمهء رمضان آن سبط اكبر امام حسن مجتبي (عليه السلام) پا به عرصهء حيات نهاد و در آن سال چند غزوه وسريه پيش آمد كه غزوهء السويق وغزوهء ذي الامر از آنها بود و در هر دو جنگ پيروزي از آن مسلمانان گرديد و مهمترين حادثه اي كه مسلمانان با آن روبرو بودند جنگي است كه به نام احد موسوم است.
جنگ احد در پي شكست فضاحت بار نيروي شرك در بدر قريش با هم متحد شدند تا به جنگ پيامبر خدا بروند و انتقام خون پدران و فرزندان و برادران مشرك خود را كه در بدر كشته شده بودند بگيرند پيامبر اسلام پس از پيروزي بدر در داخل مدينه به پاكسازي محيط زيست پرداخت و با يهود و منافقين داخلي به مبارزه پرداخت، با وجود همهء مشكلات داخلي به پيروزيهائي نائل آمد تا پايگاه امني در مدينه بوجود آورد وقتي پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) اطلاع يافت كه قريش براي جنگ به مسلمانان در كنار كوه احد فرود آمده اند با اصحاب و ياران خويش با مشورت نشست.
نظر پيغمبر اين بود كه دشمنان را در پشت ديوار مدينه منتظر نگه دارد و آنها را سنگباران كند، ولي اين نظريه مورد مخالفت جوانان افراطي و عاشق شهادت قرار گرفت، آنها خواستار خروج از شهر بودند، تعداد رزمندگان

1. استاد سبحاني، فروغ ابديت، ج 2.
2. پيامبر در ميدان نبرد.

صفحهمفاتيح البحث: شهر رمضان المبارك (1)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)

جنگ و اصول نظامي آشنا نيستيم اين هنگامي روشن مي‌گردد كه با ما در صحنهء نبرد روبرو گرديد (1).
كار آنان به جنگ كشيد پانزده روز قلعهء آنان به محاصرهء سپاه اسلام درآمد و سرانجام تسليم شدند و محكوم به اخراج از مدينه گرديدند و به سوي شام حركت كردند و سرزمينهاي آنان در اختيار حكومت نوپاي اسلامي قرار گرفت. (2) سال سوم هجرت سال سوم هجرت با حوادث و مسائل متعددي روبرو گرديد در نيمهء رمضان آن سبط اكبر امام حسن مجتبي (عليه السلام) پا به عرصهء حيات نهاد و در آن سال چند غزوه وسريه پيش آمد كه غزوهء السويق وغزوهء ذي الامر از آنها بود و در هر دو جنگ پيروزي از آن مسلمانان گرديد و مهمترين حادثه اي كه مسلمانان با آن روبرو بودند جنگي است كه به نام احد موسوم است.
جنگ احد در پي شكست فضاحت بار نيروي شرك در بدر قريش با هم متحد شدند تا به جنگ پيامبر خدا بروند و انتقام خون پدران و فرزندان و برادران مشرك خود را كه در بدر كشته شده بودند بگيرند پيامبر اسلام پس از پيروزي بدر در داخل مدينه به پاكسازي محيط زيست پرداخت و با يهود و منافقين داخلي به مبارزه پرداخت، با وجود همهء مشكلات داخلي به پيروزيهائي نائل آمد تا پايگاه امني در مدينه بوجود آورد وقتي پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) اطلاع يافت كه قريش براي جنگ به مسلمانان در كنار كوه احد فرود آمده اند با اصحاب و ياران خويش با مشورت نشست.
نظر پيغمبر اين بود كه دشمنان را در پشت ديوار مدينه منتظر نگه دارد و آنها را سنگباران كند، ولي اين نظريه مورد مخالفت جوانان افراطي و عاشق شهادت قرار گرفت، آنها خواستار خروج از شهر بودند، تعداد رزمندگان

1. استاد سبحاني، فروغ ابديت، ج 2.
2. پيامبر در ميدان نبرد.

صفحهمفاتيح البحث: شهر رمضان المبارك (1)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)

مسلمان بالغ بر هزار نفر بود و نيروي مشركين در حدود سه برابر آنان بود (1). بدين ترتيب نيروي اسلام از يك نابرابري محسوس برخوردار بود. پيغمبر (صلي الله عليه وآله) از سپاهيان خود سان ديد و پرچم جنگ را به دست " مصعب " سپرد و خود فرماندهي كل قوا را در خارج مدينه به عهده گرفت.

" عبد الله بن ابي " رهبر پيشين مردم مدينه كه با بيرون رفتن از شهر مخالف بود، طرفداران خود را كه يك سوم جمعيت را تشكيل مي‌داد از رفتن با پيغمبر، بازداشت و پيامبر خدا همراه با بقيه به راه خود ادامه داد تا اين كه به كوه احد رسيدند.
پيغمبر سپاهيان خود را در دامنهء كوه احد مستقر نمود و يك گردان از كمانداران را بالاي كوه براي حفاظت از شكاف وسط كوه پياده كرد و اكيدا سفارش نمود كه به هيچ وجه محل پاسداري خود را رها نكنند هر چند مسلمانان پيروزي بدست آورند يا شكست بخورند چون او كاملا آگاه از موقعيت استراتژيكي آن كوه و آن دره بود. ابتدا جنگ تن به تن ميان رزمندگان اسلام و سردمداران شرك، درگرفت و حمزه عموي پيامبر وعلي (عليه السلام) حريف خود را به قتل رساندند و شكست سطحي و فردي در سپاه شركت پديد آمد و آنگاه جنگ دسته جمعي آغاز گرديد اسب سواران مشركين كوشيدند تا سپاه اسلام را محاصره كنند، ولي كمانداران اسلام از بالاي كوه ديگر با مهارت اسب سواران دشمن را تيرباران و مجبور به عقب نشيني كردند و آنان با فضاحت كامل پا به فرار گذاشتند و مجبور به ترك صحنهء كارزار شدند. مسلمانان به جاي اين كه كار دشمن را يكسره كنند، شروع به جمع آوري غنايم و دست‌آوردهاي جنگي كردند و كمانداران كه از بالاي كوه اين منظره را تماشا مي‌كردند به خيال اين كه جنگ تمام شده است سنگرهاي خود را رها ساختند و از فرمان پيامبر خدا سرپيچي نمودند و محل مأموريت خود را ترك كردند تا غنايم جمع آوري كنند. دشمن از اين فرصت استفاده كرد و از پشت كمانداران ميان كوه احد و كوه كمانداران به جلو مسلمانان آمدند و شروع به تيراندازي به سوي مسلمانان كردند و
1. پيامبر در ميدان نبرد.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، القتل (1)

معركه اي كه به پيروزي مسلمانان انجاميده بود در اثر سودجويي جمعي ناآگاه به فاجعه اي ناگوار گشت. در اين جنگ بيش از هفتاد و يك تن از مسلمانان به شهادت نائل گشتند. ابوسفيان دستور داد كه رجز بخوانند: " أعل هبل! أعل هبل! " " زنده باد هبل! زنده باد هبل! ". پيامبر اسلام فرمود آيا به او جواب نمي‌دهيد؟ گفتند چه بگوئيم: " الله! اعلي و اجل الله اعلي واجل " " خداوند برتر و والاتر است " ابوسفيان گفت: " ان لنا العزي ولاعزي لكم " " ما عزي داريم ولي شما بت عزا نداريد " پيامبر خدا فرمود در پاسخ بگويند: " الله مولانا ومولي لكم " " ما سرپرست و صاحب داريم ولي شما سرپرست و صاحب نداريد ".

بدين ترتيب پيامبر بزرگوار اسلام ضربه‌هاي رواني و شوكه‌هاي تبليغي دشمن را بي پاسخ نگذاشت.

راز شكست در جنگ احد " و لقد صدقكم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتي اذا فشلتم وتنازعتم في الامر و عصيتم من بعد ما اريكم ما تحبون، منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الأخرة ثم صرفكم عنهم ليبتليكم ولقد عفي عنكم والله ذوفضل علي المؤمنين ".

خداوند به وعده خود وفا كرد (در جنگ بدر) شما را به دشمنان پيروز گردانيد تا اينك (در جنگ احد مرتكب اشتباهات زير شديد) در كار جنگ سستي ورزيديد. اختلاف ايجاد كرديد. پس از اين كه به آرزوي خود رسيديد و پيروز شديد از فرمان رهبر و فرمانده و پيامبر سرپيچي كرديد. بعضي از شما براي دنيا (و غنائم) و بعضي براي آخرت مي‌جنگيدند. و خداوند شما را از پيشرفت و پيروزي بازداشت تا شما را بيازمايد و البته اين اشتباهات مورد عفو قرار گرفت و خداوند نسبت به افراد با ايمان بخشايشگر است. (١٣٢)

بخش پنجم F پيام به سران حكومتها و ملل جهان

بخش پنجم / پيام به سران حكومتها و ملل جهان ...
پيام به سران حكومتها پيامبر بزرگوار اسلام پس از استقرار اسلام در مدينه از سال نهم به بعد پيامها و نامهايي به سران كشورها و قبايل دور و نزديك فرستادند كه تعداد آنها را برخي از نويسندگان به بيش از 316 مورد ثبت نموده اند كه از آن ميان سران كشورهاي زير مي‌باشد:
نامه به هرقل امپراطور رم نامه به حكومت شام واكنش زمامدار شام نامه به رئيس حكومت بصري نامه به مقوقس بزرگ مصر نامه به نجاشي پادشاه حبشه نامه به خسرو پرويز پادشاه ايران واكنش خسرو پرويز در برابر نامه نامه به پادشاه بحرين نامه به پادشاه يمامه نامه به پادشاه و مردم عمان عام الوفود (سال ورود هيئتها) نمايندگان قبايل در محضر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) سال دهم هجري مسيلمهء كذاب مأموريت علي (عليه السلام) در يمن
(١٣٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)

اسلام آوردن باذان فرماندار يمن.
ما تفضيل اين موارد را در جايگاه خاص خود آورده ايم در اينجا به علت اختصار از نقل آنها خودداري مي‌نمائيم.
حجة الوداع از وقايع مهم سال دهم هجرت، حجة الوداع است كه آخرين حج رسول الله بوده است و به همين جهت آن را حجة الوداع ناميده اند (1) اگر چه پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) در طي ده سال هجري بجز اين حج، حج ديگري نكرده است. (2) اين حج را حجة البلاغ وحجة الكمال وحجة التمام نيز ناميده اند و علت تسميه آن به كلمه بلاغ به نظر علامه اميني (قدس سره) نزول آيه: " بلغ ما انزل اليك ... " بوده ووجه تسميه آن به " كمال " و " تمام " نزول آيهء " اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ... " بوده است (3).
دربارهء اعلام حج وجوب براي مسلمانان، بعضي از مورخين سال هشتم و برخي سال نهم وعده اي هم سال دهم را ذكر كرده اند. (4) از طرف حضرت رسالت پناه سفر حج اعلام شد و به مردم اطلاع دادند كه هر كس مايل باشد مي‌تواند همراهي كند، تمام كساني كه توانايي حركت با آن قافله را داشتند در حج شركت جستند. نوشته اند كه دو بيماري آبله و حصبه در آن زمان در مدينه شيوع داشت. به همين جهت عده اي نتوانسته اند همراه قافله باشند و با اين حال تعداد حج گذاران را به اختلاف از چهل هزار نفر تا يكصد و بيست هزار نفر نوشته اند (5) و بعضي هم يكصد و بيست و چهار هزار نفر و حتي بيش از آن نيز نقل كرده اند (6) و اين عده دربارهء حركت كنندگان با قافله است و غير از اهل مكه و يا ملحق شدگان در طي طريق مي‌باشند.

1. آية الله احمدي ميانجي، مكاتيب الرسول.
2. منبع فوق.
3. منبع فوق.
4. منبع فوق.
5. منبع فوق.
6. نامه به زمامداران جهان، آية الله صابري همداني.

صفحهمفاتيح البحث: آية الإكمال (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، حجة الوداع (3)، الحج (9)، الوجوب (1)، كتاب مكاتيب الرسول للأحمدي الميانجي (1)

قافله حج پنج روز به آخر ذيقعده مانده از مدينه به راه افتاد و در اين سفر تمام همسفران رسول خدا - كه نه تن بودند آن حضرت را همراهي

مي‌كردند. وقتي كه كاروان حج به مسجد شجره رسيد به دستور بنيانگذار اسلام همگي احرام بستند و مردان دو تكه پارچهء ندوخته را يكي به شكل لنگ و ديگري براي پوشاندن بدن مورد استفاده قرار دادن كه لباس احرام بود و همهء مسافران شعار حج را بر زبان آوردند كه عبارت آن چنين است " لبيك اللهم لبيك - لبيك لا شريك لك لبيك - إن الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك لبيك ".
ترجمه: پروردگار آماده ام، آمادهء فرمانم اي خداي بي شريك آمادهء اجراي احكام تو هستم - راستي كه حمد شايستهء تو و نعمت از جانب تو است و اينك تو را سپاس مي‌گويم اي خداي يكتا ". جبريل نازل شد و از آن حضرت خواست كه به حج گزاران دستور دهد تا صداها را به لبيك بلند كنند حال به نظر آوريد كه وقتي متجاوز از يكصد هزار نفر به يكباره فرياد لبيك برآورند چه اثر شگرفي در محيط مي‌گذارد و چگونه تمام شنوندگان را تحت تأثير قرار مي‌دهد و روح حج گزاران را تا چه حدي تصفيه مي‌كند وشوق زيارت بيت الله را تا چه اندازه ملتهب مي‌سازد؟ گويند حركت قافله حج روز شنبه بوده و ورود به مكه ده روز بعد در روز سه شنبه بوده است.
كاروان روز چهارم ذيحجه به مكه رسيد و به هنگام ديدار بيت الله الحرام با توبه به آن شكوه و جلال - پيامبر خدا بدين گونه لب به راز و نياز گشود: " اللهم زد هذا البيت تشريفا و تعظيما ومهابة ... ترجمه: پروردگارا به شرافت و عظمت اين خانه بيافزا و مهابت آن را در دلها روزافزون گردان! (1) پس از ورود به مكه مسلمانان عمره را بجاي آورده از احرام بيرون آمدند و سپس در روز هشتم ذيحجه براي حج احرام بستند و به عرفات رفتند و از آنجا روانهء مشعر الحرام گرديدند و صبح عيد قربان به سوي مني حركت كردند و به طور خلاصه آداب حج را به تفصيلي كه در كتب فقهي مذكور است بجاي آوردند. پيامبر اسلام در ضمن اعمال بر

1. حياة محمد، دكتر حسنين هيكل.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (3)، اللبس (1)، الحج (7)، السجود (1)، الشراكة، المشاركة (2)

مردم توصيه مي‌فرمود كه مناسك حج را به دقت فرا گيرند و اظهار مي‌داشت كه شايد بعد از امسال در چنين محلي ديگر شماها را ملاقات نكنم و بدين وسيله از نزديك شدن وفات خود غير مستقيم خبر مي‌داد ولي بعدها صريح تر وفات خود را به مردم اخبار فرموده است.

در طي ايام حج از طرف حضرت رسول (صلي الله عليه وآله) خطبه‌هايي ايراد شده است كه در ضمن آن احترام جان و مال مسلمانان و حرام بودن قتل نفس و حرمت غصب مال مردم را گوشزد فرموده و صرف نظر كردن از خونهائي را كه در عهد جاهليت ريخته شده بود و ... را توصيه مي‌فرمود (1) و سخنان آن حضرت را " ربيعة بن امية بن خلف " (برادر صفوان بن اميه) كه صداي بسيار رسايي داشت تكرار مي‌كرد تا تعداد بيشتري از مردم از آنها استفاده كنند (2) پس از به پايان رسيدن مراسم حج به دستور رسول خدا (3) قافله به سوي مدينه حركت كرد.

غدير خم به هنگام مراجعت از حجة الوداع در مكاني به نام "غدير خم " كه راههاي مدينه، مصر، عراق و ... از هم جدا مي‌شد (4) از خدا تكليف شد كه مردم را در جريان ولايت و خلافت علي (عليه السلام) قرار دهد و اين واقعه به مناسبت محل وقوع آن به "غدير خم " معروف شده است و اين رخداد در روز هيجدهم ذيحجه سال دهم هجرت واقع گرديد. و تفضيل آن در كتاب ارزشمند الغدير و ديگر منابع اسلامي آمده است.

رحلت سرانجام آفتاب زندگي شخصيتي كه با فداكاريهاي خستگي ناپذير 23 ساله ي خود سرنوشت بشريت را دگرگون ساخت و صفحات نوين و درخشاني از تمدن الهي را به روي انسانها گشود نيمروز دوشنبه 28 صفر سال دهم به آشيان خلدش پرواز نمود. او كه

1. طبرسي، مكارم الاخلاق.
2. منبع فوق.
3. منبع فوق.
4. غدير خم، محل جمع شدن آب.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، دولة العراق (1)، حجة الوداع (1)، غدير خم (4)، القتل (1)، الحج (3)، الغصب (1)، النوم (1)، الكرم، الكرامة (1)

مردم توصيه مي‌فرمود كه مناسك حج را به دقت فرا گيرند و اظهار مي‌داشت كه شايد بعد از امسال در چنين محلي ديگر شماها را ملاقات نكنم و بدين وسيله از نزديك شدن وفات خود غير مستقيم خبر مي‌داد ولي بعدها صريح تر وفات خود را به مردم اخبار فرموده است.
در طي ايام حج از طرف حضرت رسول (صلي الله عليه وآله) خطبه‌هايي ايراد شده است كه در ضمن آن احترام جان و مال مسلمانان و حرام بودن قتل نفس و حرمت غصب مال مردم را گوشزد فرموده و صرف نظر كردن از خونهائي را كه در عهد جاهليت ريخته شده بود و ... را توصيه مي‌فرمود (1) و سخنان آن حضرت را " ربيعة بن امية بن خلف " (برادر صفوان بن اميه) كه صداي بسيار رسايي داشت تكرار مي‌كرد تا تعداد بيشتري از مردم از آنها استفاده كنند (2) پس از به پايان رسيدن مراسم حج به دستور رسول خدا (3) قافله به سوي مدينه حركت كرد.
غدير خم به هنگام مراجعت از حجة الوداع در مكاني به نام "غدير خم " كه راههاي مدينه، مصر، عراق و ... از هم جدا مي‌شد (4) از خدا تكليف شد كه مردم را در جريان ولايت و خلافت علي (عليه السلام) قرار دهد و اين واقعه به مناسبت محل وقوع آن به "غدير خم " معروف شده است و اين رخداد در روز هيجدهم ذيحجه سال دهم هجرت واقع گرديد. و تفضيل آن در كتاب ارزشمند الغدير و ديگر منابع اسلامي آمده است.
رحلت سرانجام آفتاب زندگي شخصيتي كه با فداكاريهاي خستگي ناپذير 23 ساله ي خود سرنوشت بشريت را دگرگون ساخت و صفحات نوين و درخشاني از تمدن الهي را به روي انسانها گشود نيمروز دوشنبه 28 صفر سال دهم به آشيان خلدش پرواز نمود. او كه

1. طبرسي، مكارم الاخلاق.
2. منبع فوق.
3. منبع فوق.
4. غدير خم، محل جمع شدن آب.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، دولة العراق (1)، حجة الوداع (1)، غدير خم (4)، القتل (1)، الحج (3)، الغصب (1)، النوم (1)، الكرم، الكرامة (1)

رسول انسانيت و پيامبر بشير و نذير بود او در واپسين لحظات زندگي در بستر بيماري شديد خويش اصحاب و مردم مدينه را فرا خواند و با آنان به

گفتگو پرداخت و درخواست نمود اگر از او حق يا قصاص در خود مي‌دانند او را مشغول ذمه باقي نگذارند از انبوه مردم تنها يك نفر خواستار سه درهم گرديد كه فورا پرداخت گرديد.
او از اندوخته‌هاي دنيا چيز قابل توجهي از خود باقي نگذاشت ولي ميراث بس بزرگي به يادگار گذاشت و آن آئين پاك و والاي اسلام و اصول فضيلت و معنويت انساني بود كه عظمت و ارزش آن هرگز با كالاهاي مادي قابل مقايسه و سنجش و توزين نيست.
اميرمؤمنان جسد مطهر پيامبر خدا را غسل داد و كفن كرد زيرا پيامبر فرموده بود مرا نزديك ترين فرد مرا غسل خواهد داد. (1) او نخست چهرهء او را باز كرد در حالي كه سيلاب اشك از ديدگانش جاري بود اين جمله‌ها را به زبان آورد: " پدر و مادرم فداي تو باد! با درگذشت تو، رشتهء نبوت و وحي الهي و اخبار آسمانها بريده شد اگر نبود كه ما را به شكيبايي در برابر ناگواريها دعوت نموده اي آنچنان در فراق تو اشك مي‌ريختم كه سرچشمهء اشك را ميخشكاند ولي حزن واندوه ما را در اين حادثه، دائمي است و جز اين چاره اي نيست. پدر و مادرم فداي تو باد! ياد ما را در سراي ديگر به ياد آور و در خاطر خود همواره نگهدار! (2) نخستين كسي كه بر آن جنازه، نماز گزارد علي (عليه السلام) بود سپس ياران و اصحاب، دسته دسته بر جسد او نماز گزاردند و اين مراسم تا ظهر روز سه شنبه ادامه داشت سپس آن بدن مطهر را در همان حجره اي كه در گذشته بود به خاك سپردند و مراسم دفن به وسيله علي (عليه السلام) به كمك فضل و عباس انجام پذيرفت.
والسلام عليه يوم ولد ويوم مات ويوم يبعث حيا
1. طبقات ابن سعد، ص 57.
2. نهج البلاغه، خطبه 23.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الحزن (1)، الموت (1)، البعث، الإنبعاث (1)، الغسل (2)، الدفن (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب نهج البلاغة (1)
منابع ومأخذ. اعيان الشيعه / سيد محسن امين / بيروت.
. ادبيات وتعهد در اسلام / استاد محمدرضا حكيمي / نشر فرهنگ اسلامي.
. اعتقادات صدوق / شيخ صدوق / چاپ اسلاميه تهران.
. اسد الغابه في معرفة الصحابه / / چاپ لبنان.
. بحار الانوار / علامه مجلسي / چاپ تهران.
. تاريخ عرب / فيليپ حتي / چاپ تهران.
. تاريخ تمدن اسلام جرجي زيدان / علي جواهر كلام.
. تاريخ الأدب الغري / مصطفي صادق رافعي / دار الكتب العربيه لبنان.

. تاريخ پيامبر اسلام / دكتر ابراهيم آيتي / نشر دانشگاه تهران.
. ريحانة الأدب / محمد علي مدرس تبريزي / چاپ اقبال تهران.
. حياة محمد (صلي الله عليه وآله) / دكتر محمد حسنين هيكل / چاپ لبنان.
. سنن النبي / تهيه و تنظيم از هادي فقهي / علامه طباطبائي.
. سيرهء ابن هشام / محمد بن اسحاق / چاپ لبنان.
. سيرهء حلبي / استاد حلبي / چاپ لبنان.
. سيرهء پيشوايان / استاد مهدي پيشوايي / چاپ توحيد قم.
. صحيح بخاري / محمد اسماعيل بخاري / چاپ لبنان.
. طبقات ابن سعد / ابن سعد / لبنان - بيروت.
. الغدير في الكتاب الأدب والسنه / علامه اميني / دار الكتب الاسلاميه.
. كافي / ثقة الأسلام كليني / اسوه.
. فروغ ابديت / استاد سبحاني / دفتر تبليغات اسلامي.
. محمد خاتم پيامبران / جمعي از نويسندگان / حسينيهء ارشاد.
. مروج الذهب / مسعودي / لبنان.
. مناقب آل ابي طالب / ابن شهر آشوب مازندراني / اسوه.
. محمد رسول الله / عقيقي بخشايشي / دفتر نشر نويد اسلام.
. ملل ونحل شهرستاني / عبد الكريم شهرستاني / چاپ لبنان.
. مكتب اسلام / هيئت تحريريه / چاپ قم.
. مكارم الأخلاق طبرسي / انتشارات فراهاني.
. مرآة العقول / علامه مجلسي / چاپ دار الكتب الاسلاميه.
(١٤٠)

صفحهمفاتيح البحث: حياة النبي (1)، مكارم الأخلاق (1)، كتاب أسد الغابة لإبن الأثير (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، دولة لبنان (9)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، مدينة بيروت (2)، كتاب بحار الأنوار (1)، ابن شهر آشوب (1)، محمد بن إسحاق (1)، عبد الكريم (1)

شناسنامه مبارك حضرت علي (ع)

شناسنامهء مبارك امام علي (ع) نام مبارك: علي (ع) كنيهء شريف: ابوالحسن القاب مبارك: مرتضي نام پدر بزرگوار: عمران ابوطالب نام مبارك مادر: فاطمه (بنت اسد) تاريخ ولادت: 13 رجب يا 30 ماه عام الفيل سال شروع امامت:

سن شروع امامت: 33 سالگي مدت امامت: 30 سال مدت عمر مبارك: 63 سال تاريخ شهادت: 21 رمضان سنه 40 ه علت شهادت: تحريكات قطام / توسط عبد الرحمن بن ملجم محل دفن: نجف اشرف تعداد فرزندان: 12 پسر و 16 دختر

(١٤٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السيدة فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، شهر رجب المرجب (1)، شهر رمضان المبارك (1)، الدفن (1)

پيشگفتار ...
پيشگفتار سخن گفتن از علي بن ابي طالب (عليه السلام) را، با ياري جستن از نام پرشكوه علي (عليه السلام) و در پرتو ياد نيرو بخش علي (عليه السلام) آغاز مي‌كنيم و از جلال معنوي و معنويت پرجلالش مي‌خواهيم كه مددي كند، و آن افتخار و عزت و شرفي را، به اين قلم ارزاني دارد كه هيچ قلمي، بدون برخورداري از آن، ياراي نوشتن در باره اين معناي مجسم شكوه و تعالي و اين نمونه پاكي و والايي نخواهد داشت.
سخن گفتن از علي و نوشتن دربارهء علي، جرأت و جسارتي چنان مي‌خواهد كه به مثل، ديوانه يي " دلو " به دست، خيال كشيدن آب دريا را در سر بپروراند و در اين ميان، اگر آن اندازه جرأت و جسارت، مدد رسان نباشد، باري، به اين سخن مولانا دل خوش بايد كرد كه:
آب دريا را، اگر نتوان كشيد * هم به قدر تشنگي بايد چشيد و اكنون ما نيز، بر آنيم كه از اين درياي مواج و كرانه ناپيدا، به قدر تشنگي بچشيم ورنه، اگر قصد گفتن وصف كامل آن يگانهء زمانها و برترين دورانها در كار باشد، به گفتهء شاعر:
آب درياها، تنها آن قدر كفايت دارد كه سرانگشت بدان " تر " كنيم و كتاب وصف او را، ورق بزنيم كه اگر جز اين است، كجاست دهاني به پهناي فلك، تا به بازگويي وصف آن
(١٤٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، النوم (1)
رشك ملك گشوده شود؟ كه باز مولانا گويد:
يك دهان خواهم، به پهناي فلك * تا بگويم وصف آن رشك ملك و اكنون كه نه آن جرأت و جسارت كشيدن آب دريا، با " دلوي " كوچك، نه آن آب درياها براي " تر " كردن سرانگشت، براي ورق زدن كتاب وصف او، نه آن دهان فلك آسا، مهياست، از نام و ياد پر شكوه علي (عليه السلام) مدد مي‌جوئيم، تا آن كه گوشه‌هايي از زندگي و پرتوي از شخصيت عظيم تاريخ ساز آن مرد بي همتاي نامتناهي را بازگوئيم.
مطالعه و بررسي در زندگي علي (عليه السلام)، در شخصيت پر عظمت علي (عليه السلام) در افكار و انديشه‌هايش، در طرز زيستنش، در كيفيت ايمان اسلامي اش، در مجاهداتش براي اسلام، در جنگهايش، در اعمالش، و در هر آنچه از انديشه به عمل و از قوه به فعل در آورده، نه تنها هم سازنده و تحرك آفرين و هم ارزنده و دلنشين است، بلكه در طليعهء

شكوفايي حكومت اسلامي، مي‌تواند شاخص و معيار زندگي اسلامي و سازنده‌ء زير بناي اصول و مباني حكومت اسلامي، و منبع الهام بخش و سرشار از رهنمودها و ارشادهاي سازنده‌ء حيات فردي و اجتماعي ملت مسلمان ايران و جهان گردد. گذشته از اينها مطالعه اي - بدانگونه كه ذكر شد - درباره‌ء اين نخستين مجاهد والاي اسلام، و اين افتخار تاريخ بشريت، همه جا و همه وقت ما را با يك الگوي كامل مربي، و نمونه‌ء بارز تربيت اسلامي روبرو مي‌سازد، كه درباره‌ء آن نه تنها به عنوان يك مسلمان و شيعه و پيرو علي (عليه السلام)، بلكه به عنوان انساني كه از چشم اندازي همسطح، به زندگي انساني ديگر مينگرد، مات و متحير ميمانيم كه:

براستي اين موجودي را كه همچون " حقيقتي بر گونه‌ء اساطير " مي‌درخشد، موجود را كه " نه خدا توان خواندنش " و نه " بشر توان گفتنش "، چه بناميم و چگونه بناميم؟ يكي از نويسندگان جستجوگر و محقق، از اين " انسان خداگونه " بسان اسطوره‌اي جاودانه ياد مي‌كند و درباره اش چنين مينويسد:

(١٤٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، دولة ايران (1)، الموت (1)، النوم (1)

" علي قهرمان شمشير، سخن، خردمندي، وفا، جانبازي، ايمان، حقيقت پرستي، ايثار، شكيبائي، تقوي، سادگي، عدالت و عبادت. آنكه در صحنه‌هاي خونين نبرد شمشير پر آوازه اش صفوف دشمن را به بازي مي‌گيرد و در دل شب‌هاي ساكت مدينه همچون يك روح دردمند و تنها، در زير سايه‌ء روشن نخلستانهاي حومه‌ء مدينه سر در حلقوم چاه مي‌برد و غريبانه مي‌نالد، زنداني بزرگ خاك! (1) در تاريخ، صرف نظر از همه‌ء عقايدي كه ما داريم، و صرف نظر از تعصبي كه (به عنوان شيعه، به علي (عليه السلام) داريم، به انساني برخورد مي‌كنيم كه نياز بشر را به داشتن نمونه‌هاي اعلا و مطلق فضايلي كه در روي زمين، انساني جامع آنها نمي‌تواند باشد (حتي در اساطير هم) و چنين شخصي بايد باشد، اما نيست، بر آورده مي‌كند.

" نياز انسان را به داشتن مظهر نيرومندي مطلق، و قدرت بي شكست كه " هركول "ها را، در اساطير بوجود آورده، و نيازش را به داشتن مظهر سخن پاك و صادق و زيبا، كه منشأ آفرينش " دموستنس " در يونان مي‌شود، اين رب النوع، در وجود خويش، واقعيت بخشيده، چون هم نمونه‌ء شمشير است، هم نمونه‌ء سخن و مظهر فداكاري مطلق، به خاطر انسان، كه همواره بشر در اندام " پرومته "ها جست و جو مي‌كرده، در تاريخ و حرمت خويش، مي‌گذرد و شكست خود و خاندانش را براي مصلحت ديگران تحمل مي‌كند، و حتي مانند " پرومته " زنجير را، و حتي مانند "

پرومته " كركس را، و تكه تكه شدن جگر را ...
" علي (عليه السلام)، رب النوع انواع گوناگون عظمت ها، قداست‌ها، زيبايي‌ها و احساس‌هاي مطلق است. از آنگونه مطلق‌هايي كه بشر همواره دغدغهء ديدن و پرستيدنش را داشته، و هرگز نبوده، و معتقد شده بود كه ممكن نيست در كالبد يك انسان تحقق پيدا كند، و ناچار، مي‌ساخته است ...
1. محمد (ص) خاتم پيامبران ج 1، ص 477، از انتشارات حسينيه ارشاد.
(١٥٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)
" علي (عليه السلام)، نيازهايي را كه در طول تاريخ، انسانها را به خلق نمونه‌هاي خيالي و به ساختن الهه‌ها و رب النوع‌هاي فرضي مي‌كشانده، در تاريخ امروز اشباع ميكند، و از همه شگفت تر: همه فاضيل مطلقي را كه ما ناچار در اسطوره‌ها مي‌بينيم - چرا كه تصور مي‌كرديم اين احساسهاي مطلق در يك رب النوع، حتي فرضي، قابل جمع نيست - در يك اندام عيني جمع كرده است. جنگهايش را ملاحظه مي‌كنيم و او را مانند يك رب النوع اساطيري در مي‌يابيم كه با شجاعت و بي باكي و نيرومندي شديد، در حد مطلق پيكار مي‌كند. بطوري كه نيازهاي انسان را به داشتن و بودن يك احساس قدرت مطلق بشري، سيراب مي‌كند، و در كوفه، در برابر يك يتيم، چنان ضعيف و چنان لرزان و چنان پريشان مي‌شود، كه رقيق ترين احساس يك مادر را به صورت افسانه اي نشان مي‌دهد، و در مبارزه با دمن چنان بي باك و خشونت به خرج مي‌دهد كه مظهر خشونت شمشير است، و شمشيرش ذوالفقار مظهر برندگي وخونريزي و بي رحمي نسبت به دشمن در مبارزه است، و در داخل جامعه اسلامي از اين نرمتر، و از اين صميمي تر و پر گذشت تر پيدا نمي‌شود.
علي (عليه السلام) وقتي مي‌بيند اگر بخواهد به خاطر احقاق حقش شمشير بكشد، مركز خلافت و قدرت اسلامي متلاشي مي‌شود و آنگاه وحدت مسلمين بر باد مي‌رود، ناگزير صبر مي‌كند، يك ربع قرن صبر مي‌كند. و با شرايطي و در وضعي زندگي مي‌كند كه درست احساس زندگي پرومته به زنجير كشيده را در انسان بوجود مي‌آورد. اما، علي (عليه السلام)، به خاطر انسان، اين زنجير را برخود، بر اندامش، ميپيچد، يك ربع قرن، خاموشي از طرف روحي كه همواره بي قرار است، و از ده سالگي خويش وارد نهضت اسلام شده، به تعبير خودش صبري با طعم احساس انساني كه " خار در چشم و استخوان در گلو است ... ".
آري سخن گفتن از اين رب النوع انواع گوناگون عظمتها، قداست ها، زيبائي ها

(١٥١)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، مدينة الكوفة (1)، الصبر (1)

و احساس‌هاي مطلق، كاري ساده نيست، چرا كه اينجا، سخن از شخصيت بي همتايي در ميان است كه در آستانه اش، دوستان به محبت و دشمنان و مخالفان به حيرت ايستاده اند، مردي كه جهان علم و فضيلت، در برابر شخصيت ملكوتيش، به تعظيم و تكريم برخاسته، فروغي در بالاي برجهاي ديده‌باني، كه همه زواياي پهنهٔ حيات قداست ها، زيبائي‌ها و احساس‌هاي مطلق، كاري ساده نيست، چرا زمان‌هاي آينده را به گردش در مي‌آورد، شخصيتي كه عهده دار ابديت تعالي و الهي، و مراقب جدي ارزشها و معيارهاي اصيل اسلام، و نشان دهندهٔ متن رسالت انساني پيامبران الهي است.

مربي نمونه اگر كسي، در انديشه تربيت نفس و تنظيم اخلاق و جوياي راه سلوك حقيقت تقوايي باشد، بايد در مكتب عرفان و تربيت او وارد شود، تا او را، با آن همه قدرت با آن حكومت گسترده، با كفش وصله دار و جامهٔ كرباسين و نان جوين، و در همنشيني و انس با فقير و مسكين ببيند، و نيمه شب او را در نظر آورد كه چگونه هنگامي كه همه خلايق در خوابند، تنها چشمان ستارگان و چشمان اوست كه بيدار است و در ميان نخلستان يا در محرباب مسجد كوفه، دستش را به سوي آسمان برداشته است و بدنش ميلرزد و اشكش مي‌ريزد و از روز واپسين مسئوليت سنگين الهي، نگران است. هنوز صداي ملكوتي او از شهر كوفه طنين انداز است كه مي‌گفت:

" به خدا قسم همين كفش وصله دار، نزد من از زمامداري بر تودهٔ شما عزيزتر است. مگر اينكه در پست زمامداري حقي را برپا سازم يا امر باطلي را از بين ببرم ". بدينسان است كه علي (عليه السلام) به گفتهٔ " ميخائيل نعيمه " نويسنده معاصر لبناني، كه در مقدمه كتاب " الامام علي " تأليف نويسنده و محقق و مورخ مسيحي لبنان " جرج جرداق " نوشته است:

" ... علي (عليه السلام)، تنها در ميدان جنگ قهرمان نبود، در همه جا قهرمان بود، در صفاي دل، پاكي وجدان، سحر بيان، عمق و كمال انسانيت، شور و حرارت ايمان، بلندي همت

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، مسجد، جامع الكوفة (1)، دولة لبنان (1)، مدينة الكوفة (1)

و فكر، آرامش شكوهمند، ياري مظلومان تسليم حقيقت بودن، در هر نقطه و در هر جا كه رخ بنمايد، او در همهء اين ميدانها، قهرمان بود ". (1)
شخصيت قرون و اعصار امروز شخصيت والاي علي، به ابديت پيوسته و با جهان آفرينش همراز و عجين گشته است. رمز جاودانگي علي، بيش از هر نكته ديگري، در اين امر، نهفته ومستتر است كه آن يگانهء دورانها، همواره با زمان پيش مي‌رود: با رمان و عوامل تعيين كننده و ويژگيهاي هر زمان، و نيز با تطابق حيرت آور، با آنچه در زمانها و مكانهاي گوناگون، جريان دارد.
انديشهء علي (عليه السلام)، گفتارش، كردارش، شيوه زندگيش، و درسهاي عبرتي كه همواره با نوع خاص زندگي مادي و معنوي خود، براي همه نسل‌ها و همه زمانها و همه مكانها باقي مي‌گذارد، اگر تشبيه پذير باشد، نمونهء تشبيهي آن را بايد در دامان طبيعت، جست و جو كرد. به ديگر كلام، اين رموز را درباره آن يگانه مرد، مي‌توان به نفس و جوهر شكوفائي بهار، تشبيه كرد. چه، بهار، در همه جا، در همه مكانها، در همه گوشه‌هاي اين دنياي پهناور، معناي شكوه و عظمت است:
در شرق يا غرب، در شمال يا جنوب، در كوهپايه يا صحرا، در باغ يا دشت، در شهر يا روستا، همه جا، بهار " بهار " است. و با تعبير ديگر، بهار هرگز رنگ كهنگي نمي‌گيرد. هر بهار، در تكرار خود نيز، ذات تازگي را نهفته دارد.
هر سال، زمان، يك دور خورشيدي به پيش مي‌رود اما، بهار، با گردش زمان چنان تطبيق و تطابق دارد كه گويي طبيعت، بهار را، براي تجلي معناي تازگي در تكرار، طراوت در سالخوردگي، شادابي در كهنسالي، در آستين دارد. و نيز، همچنين است سخنان علي، افكار علي، كردار او، شيوه زندگيش و الگويي كه از زندگي انساني، يك انسان والاتر وبرتر به جاي نهاده است: هميشه تازه، هميشه با طراوت و پر شكوه و تطابق پذير با همه زمان‌ها و مكان‌ها و همهء نژادها و همهء

1. الامام علي صوت العدالة الانسانية ج 1، ص 36.

نسلها و همهء ملتها. هميشه بهار ...
قهرمان صحنه‌ها هنگامي كه پسر ابي طالب و پدر حسن، حسين، زينب و كلثوم و شوهر فاطمه و داماد پيامبر، از خداوند و چگونگي شناسايي او سخن مي‌گويد، خود، چنان محو جمال او مي‌گردد، و سخنش آنچنان اوج مي‌گيرد و در افقي، بالاتر از افق انديشه‌ها سير مي‌كند، كه انديشهء بشري را ياراي پرواز با آن و در سطح آن نيست. و آن چنان خدا را معرفي مي‌كند كه انسان با چشم دل همه جا او را در آسمانها و در زمين، و در درون جان و دل خود حاضر مي‌بيند و روحش سرشار از لذت و معرفت مي‌گردد. چنين شخصيتي، در عين حال، در صحنهء كارزار، به هنگام جنگ با دشمن و در مقام جهاد و دفاع، فرمانده شجاع و سپهسالاري شايسته است كه لباس رزم به تن كرده و دقيق ترين روشها و تاكتيكهاي جنگي و رموز به دست آوردن پيروزي در جنگ را براي سپاه خود تشريح مي‌كند. آنچنان كه گويي در همه عمر، جز با ميدان جنگ و فنون كارزار، سر و كاري نداشته است.
و باز، همو، در كرسي قضاوت آگاه ترين داور است، در مقام عبادت والاترين زهاد، در مسند تربيت بزرگترين معلم اخلاق، و مهذب روان است.
يكي از ياران نزديك او به نام " ضرار " فرزند " ابي ضمره كنعاني " بنا به اصرار معاويه از شناسايي و شناختي كه پيرامون پيشواي پيروان محمد (صلي الله عليه وآله) دارد، چنين سخن مي‌گويد:
" ... به خدا سوگند، افقهاي ديد او ناپيدا بود. مرد نيرومندي بود كه با قاطعيت سخن مي‌گفت. داوري و قضاوتش بر اساس عدل و داد بود. او چشمهء پر فيض و زلالي بود كه دانش و علم، از هر سويش سرازير مي‌گشت و همه اعضايش، زبان به حكمت مي‌گشودند. او از دنيا و مطامع پست آن دوري مي‌جست و با شب و تاريكيهاي آن انس مي‌گرفت، زياد اشك مي‌ريخت و عميقا فكر و انديشه داشت. به لباس خشن و طعامي

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، اللبس (2)
سخت و نامطبوع و اندك، قانع بود. او در ميان ما همچون يكي از ما بود و چون پيش او مي‌رفتيم با آغوش باز از ما پذيرايي مي‌كرد، و اگر پرسشي داشتيم، با كمال خوشرويي پاسخ مي‌گفت. به خدا قسم، ما را پيش خود مي‌نشانيد و به ما بسيار نزديك بود، ولي از شدت هيبت و عظمتي كه داشت، ما جرأت آن را نداشتيم، كه با وي به گفت و گو بنشينيم. رجال

ديني و مردان الهي را احترام مي‌كرد و خود را به درماندگان و بيچارگان و مستضعفان نزديك تر مي‌ساخت. اقويا و نيرومندان، جرأت آن را نداشتند كه او را به امر باطلي وادارند و هيچ ناتواني نبود كه از عدالت و دادگستري او نوميد و مأيوس برگردد ". (1) در باره زندگي سرشار از ماجرا و عظمت علي بن ابي طالب (عليه السلام) دوستداران و عاشقانش افسانه‌هاي بسيار پرداخته اند، ليكن چهرهء واقعي و راستين زندگي او، خود چنان افسانه آسا و حيرت آور است كه نيازي به افسانه سازي نيست.
يكي از بزرگترين واقعيات افسانه گون زندگي پر عظمتش، ماجراي اسلام آوردن او در ده سالگي است، سنين خردسالي، كه هرگز هيچكس، حتي برگزيدگان و بزرگان و نوابغ روزگار، در آن سن و سال، نه تنها اهل تفكر و تعمق نيستند، بلكه حتي هم پرسشهائي كه در ذهن دارند، و هم پاسخهائي كه به سؤالهاي اطرافيان مي‌دهند، خالي از تفكر و انديشه وتأمل است ... لكين ما اينجا با مرد ديگري، با شخصيت ديگري، و با كودك ديگري روبرو هستيم. با علي، علي (عليه السلام) كه تنها نامش مترادف عظمت آفرينش، شكوه خلقت، والايي انسان، و تعالي بشريت است. او به هنگامي كه ده سال و بنا به اقوالي، كمتر از آن داشت روزي وارد اتاق پسر عم گرامي خود پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) مي‌شود، و او را با همسرش خديجه، در حال نماز گزاردن مي‌بيند. اين حركات و اعمال كه تا آن زمان مانندش را هيچ جا، از هيچ كس، حتي از پدرش نديده بود، برايش شگفت انگيز بود.
" ... نماز كه تمام شد، مي‌پرسد چكار مي‌كرديد؟ پيغمبر توضيح مي‌دهد كه من از
1. محدث قمي، سفينة البحار ج 2، ص 350.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السفينة (1)
طرف خدا به نبوت مبعوث شده ام و اين نماز است كه در برابر او مي‌خوانم و تو را هم به توحيد و نبوت خودم دعوت مي‌كنيم.
يك بچه 8 تا 10 ساله، ولو نابغه، چه خواهد گفت؟ يا فرار مي‌كند بدون آنكه هيچ حرفي بزند، يا مي‌گويد هرچه خودتان مي‌فرماييد من چه كاره ام؟
امام علي (عليه السلام) مي‌گويد:
اجازه بدهيد فكر كنم و با پدرم مشورت كنم آن وقت نتيجه را به شما خواهم گفت ...
اين علي (عليه السلام)، يك بچه عرب 8 تا 10 ساله است، كه اين حرف را مي‌زند. هنوز اسلام نيست، هنوز تاريخ و تربيت اسلامي نيست، هنوز آن جنگها و پختگي‌ها نيست. امام علي (عليه السلام) " شب را تا صبح

نميخوابد و درباره اين مسأله فكر مي‌كند و صبح مي‌آيد و مي‌گويد: من ديشب با خودم فكر كردم كه خدا، وقتي مي‌خواست مرا خلق كند، با پدرم مشورت نكرد، حالا كه من مي‌خواهم او را بپرستم چرا ديگر با پدرم مشورت كنم؟ ...
خوب هر چه هست بگو، اسلام بر من عرضه كن ". (1) و چنين است كه كودكي 8 تا 10 ساله وارد زندگي مردانه، زندگي سرشار از پختگي و والايي، زندگي حيرت آور و افسانه گوئي مي‌شود كه خود نمونه و الگويي جاودانه، براي انسان و بشريت و تاريخ بشر است. اكنون، ما، در پيشگاه اين مرد پر جلال تاريخ، اين شخصيت ملكوتي و اين ابر مرد اسلام قرار گرفته ايم. باشد كه بارقه‌اي از آن صفاي باطن و شعاع توان و قدرت و الهام گيرد تا بتواند گوشه اي از ابعاد شخصيت اين مرد جاوداني و ملكوتي را ترسيم نمايد و روح و قلب خود و ديگران را از معنويت وجود او سرشار و عطر آگين سازد.
قم عقيقي بخشايشي
1. استاد جعفر خليلي نويسنده معروف عرب، نقل از كتاب امام علي پيشوا و پشتيبان، ص 11.

بخش اول F علي (عليه السلام) و خصوصيات روحي و معنوي

بخش اول / علي (ع) و خصوصيات روحي و معنوي ...
از ولادت با سعادت مولودي مسعود، كه جهان بشريت را با پرتو وجود منور خويش، روشنايي ابدي بخشيده است، چگونه سخن مي‌توان گفت؟ كودكي كه در خانهء خدا (حريم كعبه) از مادر زاده مي‌شود و به حق شايستهء عنوان " نوزاد كعبه " مي‌گردد، و مردي كه در خانهء خدا (مسجد كوفه) به شهادت مي‌رسد و بار ديگر به سوي پروردگارش، به سوي مبدأ، پر جلالش ميشتابد، چگونه مي‌توان اين دو نقطهء باشكوه زندگي را، در قالب كلمات جاي داد؟ چگونه مي‌توان آمدن او را از دنياي ازلي به جهان فاني و بازگشت او را از دنياي خاكي به دنياي ابدي، در كلمات جاي داد؟ (1) اگر بيم آن نبود كه اين كتاب، به خاطر خالي ماندن از فصلي، پيرامون ولادت او، دچار نقصان گردد، به صواب نزديكتر آن بود كه از شرح و نگارش اين فصل، يكسره چشم پوشي شود. ليكن كيست كه به خاطر عدم توانايي در دسترسي به سرچشمهء خورشيد، از همان مقدار اندك نصيبي هم كه

مي‌تواند از پرتو دور دست آن برگيرد، چشم بپوشد؟ اگر ما را نيز قدرت دسترسي به سرچشمهء اين خورشيد هميشه فروزان نيست، باري دريغ است كه به قدر وسع و همت خويش، از پرتو جانبخش و روح نواز آن نصيب نگيريم. زيرا، اگر چنين سخن گفتني، بسيار دشوار است، در عوض آن قدر لذت بخش و روح پرور است كه جانهاي آگاه را دريغ مي‌آيد كه يكسره از لذت چنين سخن گفتني و چنين سخن محروم بمانند: ولادت علي (عليه السلام)، بي ترديد از دوران كودكي او - كه سرآغاز بالندگي شخصيت و شكل گيري معنويت روحي و رسيدن به نوجواني و جواني اوست - نمي‌تواند جدا باشد. از اين رو، داستان ولادت آن حضرت را، شايسته تر آن كه با ماجراي گذران دوران كودكي و نوجواني اش، در پي هم آورده و در كنار يكديگر توصيف شود:
1. در كعبه شد و به پديد محراب شد شهيد * نازم به حسن مطلع وحسن ختام او
(۱۵۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، مسجد، جامع الكوفة (1)، الصّلاة (1)، الشهادة (1)

دوران كودكي و نوجواني اين دو مرحله از زندگي والاي آن حضرت، كه سرنوشت محتومي را برايش تدارك ديد، تا بار ديگر، پس از 63 سال زندگي سراسر ايمان و عقيده و جهاد و عشق و اخلاص و پاكي، در خانهء خدا و در محراب عبادت خدا، به پايان ظاهري و رستن از جهان خاكي انجامد، دو مرحله، از تجلي يك زندگي شكوهمند و پرافتخار و بي نظير است كه ده سال پيش از بعثت آغاز شد و چهل سال بعد از هجرت، با پيوستن به خداي خويش، به نقطهء اوج و تعالي خويش رسيد.
اينك، از آن روز پرشكوه، در فاصلهء 10 سال قبل از بعثت، سخن را آغاز مي‌كنيم ... از روز 13 رجب سي امين سال عام الفيل، زماني كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) در سال سي ام زندگي پرشكوه خويش گام مي‌زد، و شهرت پر جلالش، با عنوان " محمد امين "، سراسر خطهء عربستان آن روز را در نور ديده بود ...
در چنان هنگامي بود كه علي بن ابي طالب (عليه السلام) تولد يافت، مولود مسعودي كه جهان علم و دانش، و دنياي معنويت و عرفان، و عرصهء عقيده و ايمان، و پهنهء دلاوري و پاكبازي را به شگفتي واداشته است. آن چنان كه پس از گذشت 14 قرن، هنوز شگفتي‌هاي وجود مباركش و اسرار پنهاني و ابعاد شخصيت والايش بر همگان پوشيده مانده است، نه تنها بر دشمنان، نه تنها بر بيگانگان، كه حتي بر آشنايان و دوستان و عاشقانش نيز، حتي گوشهء كوچكي از او، چنان كه بايد و شايد، آشكار و معلوم نگرديده است.
در بيان نخستين مرحلهء ولادت علي (عليه السلام)، بهتر آن است كه با سخني كوتاه و مجمل، پيرامون خانه كعبه، وارد بحث شويم.
در آن روزگار، مقدس ترين سرزمين در نزد عرب، زمين مكه، محترم ترين مكان‌هاي آن ناحيه، " بيت العتيق " و مكرم‌ترين حريم بيت، خانهء كعبه بود.
گرچه آن روزگار، براستي روزگار جهل و تاريكي و دوران بي خبري و كوته انديشي بود، و گرچه در آن ايام تاريك و ظلماني، مردم اين سرزمين در نهايت ظلمت انديشه و گمراهي فكر و كوته بيني عقيدتي ناشي از جاهليت عشيرتي بسر مي‌بردند، و در بد راهي و گمراهي و فساد
(١٦٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، مدينة مكة المكرمة (1)، شهر رجب المرجب (1)، الجهل (1)
و تباهي، از يكديگر سبقت مي‌گرفتند، ولي باز در اين مكان مقدس از رعايت حرمت آداب و عادات پدران و نياكان خويش، سرباز نمي‌زدند. حتي

چنان افرادي، در چنان روزگار ظلماني و تاريك و مخوفي، چون به اين مكان مقدس مي‌رسيدند، راه و رسم ديگري در پيش مي‌گرفتند. هرگز ديده نمي‌شد كه در آن مكان، جز با سرهاي تراشيده و بدن‌هاي پاكيزه و شستشو كرده و غسل كرده، كه از احترام عميق آنان و رعايت آداب و عادت قبيله اي و نياكاني آنان سرچشمه مي‌گرفت رفت و آمد كنند و به طواف پردازند، نام آن را، جز با نيكي و پاكي ياد كنند.
احترام اين مكان مقدس، در نظر آنان چنان بود كه هرگاه امر مهمي پيش مي‌آمد در نظر آنان چنان بود كه هرگاه امر مهمي پيش مي‌آمد و كار بزرگي رخ مي‌داد، به آن مكان مقدس روي مي‌آوردند و در جوار كعبه به بحث و رايزني ميپرداختند و هميشه هر تصميم مهمي را، در آن مكان اتخاذ مي‌كردند. زيرا كه بنا بر آداب و عادات اجدادي، تصميمي كه در آن مكان گرفته مي‌شد و عهد و پيماني كه در آن حريم مقدس منعقد مي‌گشت، ارزش و اعتباري ويژه، در حد حرمت و قداستي فوق العاده در حد حرم داشت و كسي را ياراي تخطي و سرپيچي از آن نبود. و امام علي بن ابي طالب (عليه السلام)، پيشوا و پشتيبان و اميد مستضعفان و محرومان جهان، در چنين محيط پاك و چنين فضاي مقدس ديده به جهان گشود، تا ديدهء جهان را، به جهاني از صفا و صميميت و پاكي ورادي و راستي، روشن سازد.
آن روز پر شكوه 13 رجب بود، كه با ولادت علي (عليه السلام) مفاخر خاندان بني هاشم تكميل گشت، مادر گرامي اش، فاطمه دختر اسد، براي تبرك وتيمن، به سوي خانهء خدا شتافته بود. اين بانوي گرامي، كه عروس عبد المطلب و همسر عمران مكني به ابي طالب و از بانوان محترم خاندان بني هاشم و برگزيدهء قبيلهء قريش بود، در روز 13 رجب كه به سوي كعبه مي‌رفت، به هيچ روي انتظار ولادت فرزندش را نداشت. چه او، حساب حمل خود را از خاطر برده بود و از اين روي، با خاطري آسوده گام در راه كعبه نهاده بود. چون به كعبه رسيد، با اخلاص تمام، اطراف حرم را طواف كرد و براي تبرك، دست به پردهء كعبه

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، شهر رجب المرجب (2)، بنو هاشم (2)، الغسل (1)
رسانيد و از آن ياري و مدد خواست. و بناگاه، درد حمل را در خود احساس كرد، دردي كه انتظارش را نداشت و از اين روي در آن لحظهء شكوهمند، غافلگيرش ساخته بود.
درد، هر لحظه افزون تر مي‌شد و فاطمه دختر اسد، احساس مي‌كرد كه ديگر تاب پيمودن راهي دراز، و بازگشتن به خانه را ندارد. در لحظاتي كه با درد و تحير، در پي راه چاره مي‌گشت، گويي يكباره نيرويي غيبي به

امدادش آمد و ندائي از اعماق جانش برخاست و راهش نمود، چشمش به پردهء كعبه خيره ماند و يكباره دريافت كه اين پرده، براي زني كه بناگاه به درد حمل دچار آمده است، بهترين پردهء پوشش و نيكوترين حجاب استتار است، پس، بي درنگ خود را بدانسو كشانيد و با گامهاي لرزان به پشت پردهء كعبه رفت ...
جز ذات احديت، هيچكس نمي‌داند كه در آن لحظات، در پشت آن پرده چه‌ها گذشت و فاطمه دختر اسد و همسر محبوب ابي طالب در چه عوالمي سير كرد و چه‌ها ديد ... فاطمه، در حالي از پشت پرده بيرون آمد كه مولود مسعود تازه اش را، در ميان پردهء كعبه پيچيده بود و با حائل بازوان خويش، چون جان شيرين در آغوش مي‌فشرد و به سوي خانه مي‌شتافت ...
اين مولود تازه، كسي جز علي، نبود. ابر مرد تاريخ بشر، نخستين مرد مسلمان، تنها جانشين بر حق پيامبر، ولي خدا، امام راستين، اولين و آخرين و تنها مردي كه در خانهء كعبه چشم به دنيا گشود.
براستي، ديگر چشم جهان چنين ولادت شگرف و شگفتي را، جز همان يك بار و در مورد فرزند دلبند فاطمه بنت اسد دربارهء چه كسي ديده و تكرار كرده است؟ و چنين افتخاري نصيب كدام مادر و كدام نوزاد ديگري شده است؟ آيا جز اين بود كه خداوند متعال، اين مولود مسعود و پدر و مادر نيكبخت او را، با چنين ولادت پر شكوهي، گرامي داشت و به عزت رسانيد؟
نويسنده و محقق چيره دست اهل سنت " محمود عقاد "، در اثر بزرگش كه حاصل عمري تحقيق وتتبع عالمانه و بي طرفانهء اوست مي‌گويد: " علي در داخل كعبه به دنيا
(١٦٢)
صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنين عليهما السلام (1)
آمد، او از عبادت و كرنش به بت‌ها مصون ماند و ولادت او در كعبه، سر فصل جديدي در تاريخ گشود. گويا ولادت او اخطاري در مورد كعبه و طرز عبادت آن به شمار مي‌آمد.
محقق آن است كه او مسلمان به دنيا آمد، چون او چشم خود را با اسلام بازگشود و نمازش را نخستين بار، با پيامبر اسلام آغاز و برگزار كرد ". (1)
" و شاعر دلباخته‌اي " همين معني را، در لباس زيباي شعري خوش و روح پرور، چه زيبا بيان كرده است كه:
اي آن كه حريم كعبه، كاشانهء توست * بطحا، صدف گوهر يكدانهء توست
گر مولد تو به كعبه آمد، چه عجب * اي نجل خليل، خانه، خود خانهء توست
(2) اين كودك گرامي، كه حتي چگونگي ولادتش، بيش از آن كه حيرت آور باشد، در خور تأمل و تعمق است، در همان نخستين لحظهء ولادت، از

سوي مادرش نامي برازنده گرفت و " حيدر " ناميده شد. فاطمه، همسر محبوب عمران مكني به ابي طالب و عروس گرامي عبد المطلب، چون به خانه رسيد، فرزند دلبندش را در پارچه اي سفيد، پيچيد، آنگاه او را در آغوش گرفت و به سوي شوهر گرامي خود رفت تا خبر آن ولادت با سعادت را به او برساند. وقتي فرزندش را به دست شوي محترمش مي‌داد، با شوري شفيقانه و لذتي مادرانه گفت: " خذه فإنه حيدره " يعني: اين شير بچه را درياب!

ابي طالب كه شادمانه به چهرهء نوراني فرزند تازه اش مي‌نگريست، آن يگانهء دوران‌ها را در آغوش گرفت، لبخندي از سر مهر به چهرهء او زد، و آنگاه گفت: من او را " علي " نام كردم.

و بدين گونه نام نوزاد كعبه " علي " شد. اما نام " حيدر " نيز، كه دلخواه مادر بود، همچنان جزوز القاب آن حضرت باقي ماند و با پسوند " كرار " كه بعدها در اثر جنگها و دفاعهاي پيروزمندانه اش به او داده شد يكي از برازنده ترين لقبهاي او گشت: " حيدر كرار ".

چنان كه خود نيز، در جنگ خيبر، جنگي كه حماسه‌ها و رشادتهاي علي (عليه السلام) در سپاه

1. عبقرية الامام، تأليف دكتر محمود عقاد، ص 38.

2. نير تبريزي.

اسلام بروز كرد لقب " حيدر كرار " بيش از هر جنگ ديگري با ماهيت راستين وجودي اش تطابق و تجلي نمود، خطاب به " مرحب "، پهلوان نامدار قلعه‌هاي يهود، مي‌گويد:
أنا الذي سمتني امي حيدرة ضرغام آجام وليث قسورة (1) آري، ولادت اين حيدر كرار و اين شير صحنه‌هاي اجتماعي و انساني، افتخار است خاندان بني هاشم را. كه مفخر عالميان، آخرين پيامبر خداوند منان، از آن برخاسته و نور به عالم وآدم بخشيده بود، تكميل كرد. چرا كه از يكسو، ولادت او در خانهء كعبه، در حريم كبرياي الهي، افتخاري بود كه تا آن روز براي هيچكس و در هيچ موقعيت و شرايطي عملي نشده بود و پس از آن نيز، چشم روزگار هرگز مانندش را نديده و از سوي ديگر، در تمام عمر باشكوه سراسر عشق و ايمان، در دفاع از حريم همان كعبه اي كه زادگاه وي و پيوند گاهش با خداي حي توانا بود، و نيز در راه سربلندي آرمان مقدس خويش و در مسير هدف صاحب كعبه زيست، و باز از ديگر سو، سرانجام در محراب مقدس خانهء خدا، روي به سوي حرم كعبه، در راه صاحب و معبود كعبه، به فيض شهادت و به لقاء الله شتافت، از نور بر آمد و به سوي نور روان شد.
اين، تصويري هر چند كوتاه و بسيار نارسا، از ولادت با سعادت امام راستين، بود كه ما آن را مرحلهء نخست، از زندگي سراسر شكوه و عظمت امام نخست ناميديم.
اينك، به تصوير كوتاه ديگري از مرحلهء دوم مي‌پردازيم، كه گفتيم، با مرحلهء اول، پيوندي ناگسستني و انكار ناپذير دارد، مرحله گذران دوران كودكي و نوجواني و بالندگي، در خانهء رسول خدا.
رشد و نما در مكتب پر فروغ الهي فرزند ابي طالب، دوران كودكي را در خانهء پدر ميگذرانيد و در سايهء عطوفت و نوازش مادر، و مهر و بزرگواري پدر، دوران رشد و نماي خود را پشت سر مي‌گذاشت. در آن سالها، او نيز با ديگر برادران عزيزش: طالب، جعفر و عقيل، در يك خانه، زير يك سقف
1. من آن كسي هستم كه مادرم مرا " حيدر " ناميده است: شير بيشه‌ها واژدرافكن صحنه‌ها ...
(١٦٤)
صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)
با برخورداري از مهر يك پدر بزرگوار، زندگي مي‌كرد. اما، گويا تقدير چنين بود كه او نيز، همچون پسر عم عظيم الشأن خود، در همان سالهاي كودكي،

از عطوفت مادر و مهر پدر و زندگي در خانهء و كاشانه محروم شود. اما چه محروميتي، كه خود، عين نعمت و برخورداري وتنعم بود.
هنگامي كه علي (عليه السلام) به 8 سالگي رسيد، فضاي آسمان، چهره اي ديگر نشان داده، يكباره آن قريش مغرور و جاه طلب، كه همواره در رفاه و آسايش و بي خبري بسر برده بود، به بليهء قحط وغلاء و تنگدستي و فقر و گرسنگي دچار آمد. قحطي و ناداري، چنان بر قريشيان سخت گرفت كه حتي مرد بزرگوار و محترمي چون ابيطالب، كه از بزرگان و محترمين قريش بود و خود، روزگاري قادر بود كه علاوه بر عائله خويش، سرپرستي برادر زاده اش محمد (صلي الله عليه وآله) را نيز در عهدهء تكفل خويش داشته باشد، به تنگدستي گرفتار آمد. چنان كه اينك، در خانهء او نيز امكانات مالي و غذايي به حد اقل رسيده بود و زندگي و معاش، بر او و خانوادهء پر عائله اش به سختي گذشت. ديگر امكانات و عوايد او پاسخگوي نيازهاي عائله سنگين و پر جمعيتش نبود و بسيار اتفاق مي‌افتاد كه سفره اش، نه تنها از نان خورش، كه حتي از نان خالي هم، تهي مي‌ماند.
در چنين هنگامي بود كه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) به ياري و كمك عموي تنگدست خود شتافت و به دستگيري از او و عائله اش كمر بست.
روزي به دو عموي بزرگوار و خوش طينت خود حمزه و عباس، كه با برادرشان ابوطالب فاصله رفاهي و با برادر ديگرشان ابو لهب نزول خوار، فاصله روحي بسيار داشتند، چنين پيشنهاد كرد: آيا در اين دوران تنگي و سختي، شايسته و سزاوار آن نيست كه به ياري ابيطالب بشتابيم و هريك، قسمتي از بار سنگين معاش خانواده اش را بدوش بگيريم؟
آن هر دو مرد پاك طينت و خوش فطرت، پيشنهاد برادر زادهء خود " محمد امين " را پذيرا شدند و به ميل و رغبت به خانهء ابي طالب رفتند و به اصرار از او خواستند تا دست ياري را كه به سويش دراز كرده اند، باز پس نزند و درخواست كردند: اي ابيطالب سه تن از فرزندانت را، به هريك از ما بسپار تا نيازهاي آنان را بر طرف سازيم. هر كدام از ما، يكي

از آنان را، در خانهء خود، چون فرزندي دلبند نگاهداري كنيم تا بار معاش خانوادهء تو، بدين گونه سبك تر شود.
ابيطالب، كه راحت و آسايش فرزندانش را بيش از هر چيز مي‌خواست، موافقت كرد.
تنها يكي از فرزندان خو - عقيل - را در خانهء خويش نگه داشت و سه فرزند ديگر را به آن سه تن سپرد: طالب را عباس به خانه خود برد، جعفر را حمزه تحت تكفل خويش قرار داد وعلي براي پسر عم مكرم خويش محمد (صلي الله عليه وآله) باقي ماند.
در چگونگي راز و رمز اين انتخاب شگرف و شگفت، بعدها رسول خدا، چنين فرمود:
من در ميان فرزندان ابيطالب، فردي را انتخاب كردم، كه خداوند او را بر من برگزيده بود. (1) از آن تاريخ، علي به خانهء محمد (صلي الله عليه وآله) رفت، و تعليم و تربيت و توجيه و ارشاد فكري و جسمي و معنوي او، تحت اختيار رسول خدا (صلي الله عليه وآله) قرار گرفت: آري، بدين گونه، مربي عاليقدر بشريت و معلم بزرگ و بزرگوار انسانيت، علي (عليه السلام) را تحت نظر و تربيت خويش قرار داد و دقايق خلقت، و اسرار آفرينش را در هر لحظه و فرصت در اختيار او نهاد. اين ارشاد و توجيه، از آغاز طفوليت شروع شد و تا سر حد كمال ادامه يافت. تا بدانجا كه سرانجام، نمونه اي كامل و ارزنده از مكتب عالي تربيتي رسالت پيامبر (صلي الله عليه وآله) بيرون آمد و نمونه و نمودار و نمايشگر تربيت مربي عاليقدر خود، در تاريخ حيات بشر گرديد.
بر اين اساس بود كه در آغاز اين فصل، گفتيم كه دو مرحلهء زندگي علي (عليه السلام) از ولادت تا كودكي و نوجواني و بالندگي چنان بهم پيوسته اند كه گويي تداوم منطقي و تغيير ناپذير و ثابت و مستحكم يكديگر بوده و هستند.
خصوصيات روحي و معنوي علي (عليه السلام) نخستين امام شيعيان، نهال پر طراوتي بود كه از دو سرچشمه آب شد بالندگي گرفت و بار و بر داد، و به درختي تناور و سايه گستر مبدل گرديد كه سايه اش، آفاق جهان را در نورديده. و اين دو سرچشمه، نخست، سرچشمهء لطف الهي بود كه او را از

1. سيرة المصطفي هاشم معروف الحسني، ص 81.

السلام (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، الإختيار، الخيار (2)
موهبت‌هاي فياض خويش برخوردار ساخت وزير الطاف و عنايات بيكرانش گرفت.
- و ديگر، سرچشمهء وجود مبارك پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) بود كه علي (عليه السلام)، با گذراندن دوران كودكي و نوجواني خود در كنار حضرتش، توانست از فيض تربيت در دامان بزرگترين مربي و معلم سراسر تاريخ بشريت برخوردار شود، و با پيوستن به درياي بيكران رسالت، از آن درياي پهناور و مواج علم و دانش و از آن اشعهء عالم افروز مركز وحي و نبوت، مستفيض شود و پرتو گيرد.
بدين گونه، اخلاق بزرگ و درخشان او، كه زمينه و خمير مايهء آن در پرتو عنايات الهي در وجودش به وديعت نهاده شده بود، در مكتب تربيت محمد (صلي الله عليه وآله) نيز پرورش يافت و نور علي نور شد. در آن مكتب بزرگ انسان ساز، چندان فضايل، مناقب، و صفات ملكوتي ولاهوتي آن حضرت را كسب نمود، كه خود نيز به بالاترين حد شايستگي رسيد. و به مقام والاي عصمت و پيشوائي بزرگ روحي و معنوي، و رهبري مذهبي و معنوي و اجتماعي و سياسي جامعهء مسلمانان دست يافت و حتي از اين نيز فراتر رفت و به قله‌هاي عظمتي توصيف ناپذير و بيان نشدني گام نهاد.
او، در عقل و انديشه، و در زهد و تقوي، در عفو و بخشش و پاكدلي و صفا، در مروت و جوانمردي، در جود و كرم، در عدالت و مساوات، در مردانگي و مقاومت، در صدق و اخلاص، در اجتناب از ظلم و جور در احتراز از تبعيض و اجحاف، و در هر آنچه كه به " انسان برتر " مربوط است و بعد از رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، بي نظير و بي همتا بود.
در مورد عقل و انديشه و هوش و درايتش، به ياد بياوريم كه وقتي روح اسلام را درك كرد و به آئين الهي پي برد و آن را به عنوان مسير ابدي زندگي و مكتب نجات بخش خويش انتخاب كرد، او تنها يك كودك هشت تا ده ساله بود! و نخستين ايمان آورنده بر رسالت رسول الله (صلي الله عليه وآله).
در مورد اخلاص و وفاداري و قدرشناسي و جانبازي اش، كافي است به ياد آوريم كه در حدود 23 سالگي، شبي كه خطر مرگ شمشيرهاي افراخته در دست گمراهان قريشي، گرد خانهء پيامبر سايه افكنده بود، تنها او بود كه جان بر كف گرفت و فداكارانه، به

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، الكسب (1)، الزهد (1)، الجود (1)

جاي مربي و معلم محبوب و بزرگوارش، در بسترش خوابيد، تا اگر قرار است از آن شمشيرها، گزندي برآيد، به جان او برسد، نه به جان پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله).

و در مورد مروت و گذشت و عفو و جوانمردي اش، همين بس كه به ياد آوريم در آخرين روزها و آخرين ساعات عمر گرانبهايش، در همان حال كه زخم شمشير زهر آلود ابن ملجم ناپاك بر جان پاكش نشسته بود، نه تنها بر آن قاتل خون آشام بي مروت خشم نگرفت، نه تنها از غذاي خود براي او هم فرستاد، نه تنها به اطرافيانش فرمان داد كه با آن اسير بد نهاد، به لطف و مدارا رفتار كنند، كه حتي از فرزندانش خواست كه سر سوزني با او شدت عمل نشان ندهند و به عنوان قصاص، ذره اي بيش از آنچه ابن ملجم كرده است با او نكنند ... و حتي توصيه فرمود كه اساسا اگر از قصاص چشم پوشي كنند، راضي تر خواهد بود!

انصاف را، در مورد چنين مردي، چگونه مي‌توان سخن گفت كه مايهء غبن و شرمساري نباشد؟ و اصولا آيا، بيان همين چند نكتهء كوتاه، كافي نيست كه عظمت آن جان پاك و روح مقدس را، به تابناكي آفتاب و لطافت مهتاب نشان دهد؟

با اين همه، اكنون كه چنين مبحثي را در كتاب گنجانيده ايم، به ناچار، تنها چند مورد از آن صفات و خصوصيات بي مانند را، آن هم در كمال اختصار و كوتاهي، بيان مي‌كنيم.

ايثار و شجاعت براستي، حتي در مورد افراد عادي نيز، شجاعت و بي باكي، امري مربوط به جسم و كالبد، و پديده‌اي برخاسته از ساختمان تن و بدن نيست، بلكه خصيصه اي از خصايص نفسي، و مزيتي از مزاياي روحي است، كه از قدرت دروني ارادهء افراد سرچشمه مي‌گيرد.

و به بيان ديگر، شجاعت و بي باكي، كه با حركات فيزيكي جسم و بدن، شكل مي‌يابد و ظاهر مي‌گردد، در حقيقت چيزي نيست، جز تجلي و تظاهر " روحيه "، كه خود محور دفاع از حق، و اساس ايمان و اعتقاد به نيكي و خوبي قرار مي‌گيرد.

وقتي در مورد افراد عادي چنين باشد، ناگفته پيداست كه از ميان انبوه فضايل و مناقب، و كمالات روحي و معنوي علي (عليه السلام)، شجاعت و شهامت و ايثارگري او، چه

درخشندگي معنوي باشكوهي پيدا مي‌كند. درخشندگي ويژه‌اي كه ما را واميدارد تا شمه اي از شرح آن را به پيروان راهش تقديم كنيم، با اين اميد كه پرتوي از آن روح بزرگ و مقدس، بر عرصهٔ هستي جوامع اسلامي بتابد، و قطره‌اي از آن خون پاك عطرآگين، در شريان زندگي مسلمانان جهان جريان يابد، و آنها را از اين سستي و رخوت و بي تفاوتي - كه حاصل تلاش چندين قرني فريبكاران، براي هرچه دور تر و بيگانه تر ساختن جوامع اسلامي از مكتب والاي علي (عليه السلام) است - بدر آورد و به احساس مسئوليت و تعهد و اجراي دقايق زندگي انسان ساز و هستي پرداز آن پيشوا و رهبر راستين بشريت وادارد.
شجاعت و ايثار علي (عليه السلام) در ميان مسلمانان صدر اسلام، منحصر به پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله)، همه را - از دسوت و دشمن - مبهوت و متحير ساخته بود. جانفشانيها و ايثارهاي او در جنگ‌هاي بدر، احد، خيبر، خندق و نظاير آن، و به هلاكت رساندن پهلوانان پر آوازه اما گمراهي چون عمرو بن عبدود و مرحب خيبري و ساير قهرمانان جنگي آن روزگار، كه شنيدن نامشان لرزه بر دلها مي‌افكند، از صفحات درخشان تاريخ اسلام به شمار مي‌رود.
اعتراف دشمن به هنگام خلافت علي (عليه السلام)، در آن ايامي كه معاويه، با توطئه‌هاي پليد و ناجوانمردانه اش، هر روز راهي نو براي مبارزه با امام راستين مي‌جست، يك بار نيز، با عقل كوتاه و انديشهٔ سياه، بر آن شد كه آن شير خدا را بترساند!.. او، در يكي از نامه‌هاي خود، خواسته بود از فراواني افراد سپاه خونخوار، و انبوه نفرات جنگي مزدورش، چنان شرح و توصيف پر آب و تابي بنويسد، كه شايد علي (عليه السلام) را دچار وحشت سازد، و كاري كند كه آن شير بيشهٔ تاريخ، از هراس انبوه جنگاوران معاويه، از هرگونه جنگ و مبارزه با او صرف نظر كند و ميدان را براي آن توطئه گر مكار، خالي بگذارد. اما، يكي از پروردگان مكتب علي (عليه السلام) وقتي از مضمون نامه مطلع شد، به معاويه گفت:
آيا تو مي‌خواهي علي (عليه السلام) را، از فراواني نفرات سپاه انبوه خود بترساني؟ اين گونه

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (6)، خيبر (1)

ترسانيدن، همانند ترسانيدن مرغابي، از فراواني آب است ... آيا هرگز مرغابي از فراواني آب، هراسي پيدا مي‌كند؟ نه ... زيرا هرچه آب بيشتر باشد، شناگري مرغابي بهتر و آسان‌تر مي‌شود ".
براستي، فكر ترسانيدن چنان دلاوري، چه فكر خام و ابلهانه اي بود! حال آن كه او، در اغلب چنگ ها، يك تنه به سراغ دشمن مي‌رفت و نفرات دشمن، هر چقدر هم انبوه فراوان بود، او موفق و پيروز باز مي‌گشت. خود آن حضرت، در نامه اي خطاب به " عثمان بن حنيف "، استانداري كه خود براي بصره برگزيده بود، مينويسد: " والله لو تظاهرت العرب علي لما وليت عنها ". به خدا قسم! اگر تمام عرب پشت به هم بدهند و به من روي آورند، هرگز پشت به آنها نمي‌كنم.
قهرمان قهرمانان آري، اين مختصر كه نوشته شد، شمه اي بسيار بسيار كوتاه از شرح شجاعت روحي و عظمت رواني اوست. اما، افزون بر شجاعت روحي و فضيلت رواني و قدرت اراده، قوت بازوي او، و نيروي جسماني اش مي‌باشد. قدرت جسمي او چنان بود كه همواره، علاوه بر لرزه افكندن بر دل دشمنان، مايهء حيرت و شگفتي آنان مي‌شد. بسيار ديده شده بود، كه در ميدان جنگ، پهلواني اسب سوار را، به آساني و آسودگي، بدون كوچكترين دشواري و بدون كمترين نشانه اي كه حاكي از تحمل فشار و تعب و تكلفي باشد، چنان با قدرت و قوت با دست بلند كرده، گرد خويش گردانده، بر زمين مي‌كوبد، كه گويي آن پهلوان، نه يك مرد جنگي، بلكه يك كودك نوزاد ناتوان است كه نه سنگيني دارد و نه او مي‌تواند در سرپنجهء علي (عليه السلام) كمترين حركت و مقاومتي نشان دهد. و بسيار بارها، ديده شده بود، كه وقتي بازوي پهلواني را مي‌گرفت، گويي جانش را گرفته است، بدانسان كه ديگر، گفتي قدرت نفس كشيدن از او سلب شده است. و دوست و دشمن، در شرح دلاوريهاي او نوشته اند: معروف است كه علي (عليه السلام)، با هيچ پهلوان قوي پنجه و نامداري روبرو نشد، مگر آن كه او را از پاي در آورد.
حركات او، همواره غافلگير كننده و تعجب آور و هراس گستر بود: گاهي يك در بزرگ

و پر حجم و بسيار سنگين را، كه چندين پهلوان نيز قادر به كندن و حركت دادنش نبودند، با يك دست از جاي در مي‌آورد و آن را، همچون يك پسر

معمولي و سبك وزن، بالاي سرش مي‌گرفت. و معبر و پل رزمندگان اسلام قرار مي‌داد و گاه ديگر، در ميدان نبرد، چنان صيحه و بانگ بر ميداشت كه دل در سينهء مردان شجاع و دلاوران جنگي نيز به لرزه مي‌افتاد. و مورخين نوشته اند كه: علي (عليه السلام)، از لحاظ ساختمان جسمي و تركيب بدني، خصوصيتي داشت كه هواي گرم در سوزان ترين روزهاي تابستان، و هواي سرد در هنگامهء يخبندان زمستان ها، هيچكدام در او چندان تأثيري نداشت. (1) جرج جرداق، نويسنده مسيحي كه يكي از مشهورترين تأليفات را دربارهء زندگي علي (عليه السلام) به جهان عرضه كرده است، در كتاب خود، فصل مهمي را نيز به شرح شجاعت امام اختصاص مي‌دهد و پس از نقل موارد متعدد از شجاعت‌ها و دلاوريهاي آن حضرت، نكتهء قابل توجه و در خور تأملي را مي‌افزايد و مينويسد: " علي، با همهء نيروي شگرف و شجاعت فوق العاده اي كه داشت، در هيچ موقعيتي به ظلم دست نيالود. همه راويان و تاريخ نويسان، در اين قول اتفاق دارند كه علي (عليه السلام) تا وقتي كه براستي مجبور نمي‌شد، هرگز به كارزار نمي‌رفت. او، تا آنجا كه مي‌توانست سعي مي‌كرد تا از راههاي مسالمت آميز، اختلافات خود را با دشمن خود بر طرف سازد و بدين گونه حتي المقدور از خونريزي جلوگيري كند. او هميشه اين سخن را به فرزندش حسن (عليه السلام) مي‌گفت و تكرار مي‌كرد كه: " هرگز كسي را به مبارزه دعوت مكن ".. و بدينسان، همواره از نبرد، مگر در صورت ضرورت و ناچاري، پرهيز داشت. و اين است معناي شجاعت و قهرماني واقعي ". (2) و حيرت انگيزتر از همه اينكه تمامي مورخين، از مسلمانان و غير مسلمانان، از دوست و دشمن، از موافق و مخالف، همه و همه، در اين مورد متفق القولند كه با آن همه قدرت جسمي شگرف و نيروي بازوي بي نظيرش، خوراك روزانهء او، ساده‌ترين و فقيرانه‌ترين خوراكي بود كه ممكن بود نادارترين افراد، بتوانند با آن سد جوع كنند و به

1. " الامام علي صوت العدالة الانسانية " تأليف جرج جرداق ج، 1 ص 97.
2. الامام علي صوت العدالة الانسانية، ج 1، ص 111.

سختي زندگي را ادامه دهند.

" عباس عقاد "، متفكر و نويسندهء اهل سنت مصري، در كتاب ارزندهء خود " عبقرية الامام " به نكاتي پيرامون خوراك و پوشاك فقيرانهء امير مؤمنان اشاره كرده، مواردي را به عنوان مثال، از تواريخ معتبر ذكر مي‌كند. از جمله مينويسد: از زبان " عتبه بن علقمه " در تواريخ ضبط است كه مي‌گويد " روزي بر علي (عليه السلام) وارد شدم. سفره اي

كوچك ومحقر پيش رو داشت كه بر آن ظرف كوچكي محتوي شير در كنار كف دستي نان مانده و خشك شده نهاده بود، و اين مختصر، تمام خوراك آن روز او را تشكيل مي‌داد. با تحير و تعجب عرض كردم: يا أمير المؤمنين، با اين نان و خورش ساده و اندك چگونه مي‌سازي و چگونه برپاي ميايستي و اين همه كار طاقت فرسا و تلاش بي امان شبانه روزي را انجام و ادامه مي‌دهي؟ در جواب فرمود: به خدا قسم كه رسول الله (صلي الله عليه وآله) ناني مانده تر و خشكيده تر از اين مي‌خورد و لباسي ساده تر و خشن تر از اينكه من پوشيده ام به تن مي‌كرد. بيم دارم كه اگر يك روز جز اين خوراك و پوشاك بخورم و بپوشم به او ملحق نشوم ".
نويسنده‌ء اهل سنت مصري، همچنين با تفحص بيطرفانه در تواريخ معتبر اسلام، مينويسد: علاء بن زياد حارثي كه از سرداران سپاه علي (عليه السلام) بود، يكي از مردان مالدار ومتمكن عرب به شمار مي‌رفت. روزي بيمار و بستري شد و أمير المؤمنين (عليه السلام) به رسم بيمار پرستي به عيادت او رفت. چون نگاهش به آن مال ومنال و جاه و جلال افتاد، ضمن احوال پرسي فرمود: اي پسر زياد حارثي، چه نيكو مي‌بود كه تو، از اين نعمت و رفاه، در راه رضاي پروردگارت استفاده مي‌كردي، اين خانه‌ء بزرگ و مجلل، و اين اطاق‌هاي وسيع و آراسته را، چنين سوت و كور و خالي، در خفاء و براي لذت شخصي نگاه نمي‌داشتي، بلكه افراد مستمند و فقير را كه نيازمند اما آبرو دارند، در اين خانه‌ء مجلل به مهماني ميخواندي و بر سر سفره‌ء رنگينت مينشاندي و از آن همه نان و خورش لذيذ كه در اختيار داري به آنان نيز مي‌خوراندي. اگر چنين كني، خداوند نيز، در سراي باقي، خانه اي به همين گونه و جاه و جلالي به همين سان، پاداشت خواهد داد.
(١٧٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)
" علاء بن زياد "، كه از اين سخنان هم شرمنده شده و هم عبرت گرفته بود جواب داد:
پدر و مادرم به فدايت! اي كاش زودتر بيمار شده بودم و زودتر اين سعادت نصيبم مي‌شد كه قدم رنجه كني و به خانه ام شرف و افتخار بخشي و چنين متنبه ام سازي و پندم دهي.
امر آن امام بزرگوار را، حتي پيش از آن كه از بستر بيماري برخيزم اطاعت خواهم كرد.
كاش زودتر چنين كرده بودم و از همان راه كه برادرم ميرود رفته بودم تا امروز چنين شرمنده نباشم. حضرت پرسيد: برادرت چه كرده است؟
علاء پاسخ داد: او، كار زهد و عبادت و قناعت را به حدي رسانده كه تمام

روزها را لب از خوردن و آشاميدن بسته و روزه دار، و تمام شب‌ها را به عبادت نشسته و بيدار است. با آن كه خداوند، نعمت‌هاي بسيار به او ارزاني داشته و تمكن و ثروتش بخشيده است، به ناني خشك و خورشي فقيرانه و اندك قناعت مي‌كند و لباسي ساده و خشن و كهنه مي‌پوشد.
در خانهء او، كار به جايي رسيده است كه ديگران مي‌گويند زندگي بر زن و فرزندانش تلخ و سخت گشته است.
علي (عليه السلام) فرمود: راه او نيز راه درست نيست. چه، همان قدر كه پنهان داشتن مال و منال از ديگران و بهره نرساندن از داده‌هاي خداوند به فقيران ناصواب است، در اين حد از زهد و قناعت زيستن و زندگي را بر عائله تلخ گرداندن نيز صواب نيست. چه، تحمل رياضت، با وجود گشادگي و وسعت، صورت ديگري است از كفران نعمت. بر شما است كه از نعمت‌هاي خداوندي، هم خود بهره گيريد هم به ديگران بهره رسانيد.
آنگاه فرمود برادر علاء بن زياد را در آنجا حاضر سازند تا با او گفتگو كند و پندش دهد و راه صوابش بنمايد.
وقتي برادر علاء حاضر شد، در حضور امام و مقتدايش عرض كرد: اي اميرمؤمنان، من اگر در زندگي برخود سخت مي‌گيرم، اين راه و رسم را، از تو كه مولاي مني آموخته ام و سعي بر آن دارم كه در همه حال، از راهي كه تو در پيش گرفته اي پيروي كنم.
امام علي (عليه السلام) با مهر و ملاطفت فرمود: با مهر و ملاطفت فرمود: اين راه هم كه تو در پيش گرفته اي راهي به اشتباه است. خداوند به ارادهء خود، تو را نعمت‌هايي ارزاني

داشته است كه بايد از آنها استفاده كني و زندگي را بر عائله ات تلخ نگرداني. منتهي همانگونه كه خداوند تو را نعمت بخشيده، تو نيز بايد از اين نعمت ها، به مستمندان بهره رساني، نه آن كه خود را، يكسره از آن محروم سازي. به من و شيوهء زندگي ام نگاه مكن و در انديشهء تقليد و پيروي از اين طرز زندگي مباش! چه، من وظايف ديگري دارم كه تو نداري. من اميرمؤمنان و زمامدار و پيشواي مسلمانان هستم. پس بايد خوراك و پوشاك خود را، به چنان سطحي تنزل دهم كه در سراسر قلمرو خاك اسلام، نادارترين و فقيرترين مسلمانان، در آن سطح زندگي من، آسان تر تحمل خواهند كرد و با خود خواهند گفت كه امير و زمامدار و پيشواي ما نيز مثل ما فقيرانه زندگي مي‌كند، مثل ما كم و ناچيز مي‌خورد و مثل ما ساده و كهنه و خشن و وصله دار مي‌پوشد. آري، اين طرز زندگي، به اقتضاي وظيفهء زمامداري، بر من روا، حتي فريضه است، حال

آن كه تو و مسلمانان ديگر چنين وظيفه اي نداريد.
" عباس عقاد " مينويسد: امام علي (عليه السلام) بارها مي‌فرمود، من چگونه مي‌توانم روا بدارم و سزاوار بدانم أمير المؤمنين (عليه السلام) و رهبر و زمامدار مسلمين خوانده شوم، ولي در سختي‌ها و مشكلات زندگي، با توده‌ء مردم همراه و همسان نباشم؟ (1) آري، اين شيوه‌ء زندگي و اين خوراك و پوشاك، تازه مربوط به زماني است كه علي (عليه السلام) خلافت را به عهده دارد بر سراسر قلمرو گسترده و پهناور حكومت مي‌كند و قدرت اول آن سرزمين‌هاي پهناور وپر شوكت، در دست پرقدرت اوست ... اما، او از اين خلافت وقدرت وحكومت چه نصيبي مي‌برد؟ هيچ وكمتر از هيچ. زيرا كه خودش چنين مي‌خواهد. شايد به افسانه شبيه تر باشد، اما از هر حقيقتي حقيقتي تر واز همه
1. مقايسه كنيد اين زندگي را، بازندگي عثمان ومعاويه كه در ثروت ومكنت غوطه ور بودند ودر كنار كوخ هاي مسلمانان، كاخ‌ها بپا مي‌كردند ... ونيز بازندگي ساير كساني كه در طول تاريخ، داعيه‌ء رهبري مسلمانان واستقرار امپراتوريهاي اسلامي را در سر مي‌پرورانده اند، اما خود، كمترين آشنايي با دردها مشكلات توده‌ء مردم نداشته اند. وشگفتا، كه گروهي ازسرسخت ترين مدعيان برقراري امپراتوري بزرگ اسلامي، نه تنها راه عثمان ومعاويه را مي‌رفتند كه حتي نام امپراتوري شان هم " امپراتوري عثماني " بوده است! ...
(١٧٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، النوم (1)

واقعيتي، واقعيتي تر است كه او، نه تنها براي مسند خلافت - كه ناجوانمردانه ورياكارانه 25 سال تمام از او دريغ شد وغصب گرديد - ونه تنها براي عنوان حكومت وزمامداري ارزشي قايل نبود، بلكه تمام اين دنياي خاكي وفاني را به هيچ مي‌گرفت وهر دم از خداي خويش درخواست مي‌كرد كه هرچه زودتر اورا از رنج دوري از معبود خود رها سازد واراده فرمايد كه جان عشق وروح پاكش به لقاء الله پيوندد ورستگاري بيند.
مگر او خود نبود كه مي‌فرمود: به خدا قسم، كه اين دنياي شما، با تمام جاه وجلال فريبنده اش، در نظر من از عطسهٔ بزي كمتر وبي ارزشتر است؟ ...
دنياي فاني ودنياي باقي آري، راستي را كه امير المؤمنين (عليه السلام)، در تمام طول زندگي سراسر عزت وشرف خويش كه همهٔ ايامش به مبارزه در راه حق گذشت كه براي اين دنياي فاني، كمترين ارزشي قايل نيست. زيرا، در نظر او، آنچه ارزش واهميت داشت، تنها گام نهادن به سراي باقي وپيوستن به لقاء پروردگار بود. كسي كه چنين مي‌انديشيد وچنين فلسفه اي دارد، ديگر چگونه مي‌تواند به جهان خاكي ومظاهر فريبنده اش دل بندد؟
آشكار است كه دنيا پسندان ودنيا پرستان، از يكسو براي رسيدن به جاه وجلال ومال ومنال، از سويي براي دست يافتن بر اريكهٔ قدرت، واز سوي ديگر براي لذت بردن از نعمت‌هاي زندگي در عمري سراسر خوشي وراحت وآسايش تلاش مي‌كند وكسي كه براي چنين مقاصدي تلاش كند، چه نيازي خواهد داشت بر اينكه دروغ بگويد، ريا ورزد، حيله در كار آورد، ستم روا دارد، حق ديگران را پايمال سازد، خون ناحق بريزد وهرآنچه زشتي وپستي است وننگ وعار، انجام دهد وحتي تن به خفت وذلت دهد وجبن وزبوني نشان دهد وبراي چند روز بيشتر زنده ماندن با دشمنان خلق وخدا نيز سازش كند؟ ...
اما شخصيت ملكوتي چون علي (عليه السلام)، كه اين جهان فاني، در نظر او كمتر از عطسهٔ بزي ارزش دارد، وهمه، هرچه در انديشه دارد، مربوط به عقبي است، چگونه ممكن است دامن پاكش، حتي به ذره اي از اين خواهش هاي نفساني آلوده شود؟
حتي يك نگاه كوتاه وگذرا، به زندگي سراسر ايمان وعقيده وجهاد او، نشان مي‌دهد

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الخوف (1)

كه چگونه او، همه‌ء عمر، در عشق عالم لاهوت وملكوت الهي گذرانده است. به عقيده‌ء همه‌ء كساني كه آن امام بر حق را مي‌شناسند، چه دوست وچه دشمن، وچه موافق چه مخالف، آن حضرت، هرگز به لذت بدن از نعمت‌هاي زندگي، حتي فكر هم نكرده بود.
چه آن كه تمام زندگي خودرا، سراسر در زهد وعبادت وقناعت گذرانيد واز آن هنگام كه بر مسند خلافت نشست، نه تنها كمترين گشايشي در زندگي خود وعائله اش پديد نياورد، كه حتي زندگي را بر خود سخت تر هم گرفت وحد قناعت را بيشتر هم كرد.
باز، دوست ودشمن متفق القولند كه او، در زندگي خود، هرگز روي راحت وآسايش نخواست، چرا كه از اين دنيا، راحت وآسايش طلب نمي‌كرد اين جهان را گذرگاهي براي آزمايش بندگان خدا مي‌دانست واز پروردگارش مي‌خواست كه هرچه زودتر، دوران عبور از اين گذرگاه را بر آورد وايام آزمايش اورا كوتاه تر گرداند وبراي همين بود كه وقتي در محراب مسجد، شمشير آن حرامي نابكار، ضربه اي مهلك بر تارك مباركش فرود مي‌آورد، باشور وشادي، وسرشار از بهجت وآسودگي، به صداي بلند ندا در مي‌دهد: به خداي كعبه كه به سعادت رسيدم.
بهره‌ء معنوي از قدرت ظاهري اريكه‌ء قدرت نيز، باز به اتفاق قول ونظر دوست ودشمن، برايش مفهومي نداشت. چه، زماني كه پس از رحلت نبي اكرم (صلي الله عليه وآله)، حق مسلم اورا در خلافت مسلمين پايمال كردند، بس كه مسند خلافت وقدرت حكومت برايش بي ارزش وفاقد اعتبار بود، دم نزد. وبا آن كه قوت بازوي توانا وقدرت شمشير جهانگشا داشت وهمان پهلواني بود كه در نوجواني، عمرو بن عبدود را (كه به نوشته‌ء تاريخ با دهها مرد جنگي برابر بود) به يك ضربت از پاي در آورده بود، وهمان دلاوري بود كه در قلعه‌ء خيبر را بادست خود از جاي بركنده بود، وهمان شهسواري بود كه هيچ كس قدرت ايستادگي در برابرش را نداشت، ونيز با آن كه صدها پيرو، صدها معتقد، صدها يار پاكباز وسرسپرده‌ء فداكار، جان بر كف نهاده وآماده‌ء جهاد در راه احقاق حق داشت، اما او، از چنان حق مسلمي - كه نبي اكرم در وقعه‌ء غدير بدو تفويض فرموده بود - بر اساس مصلحت عمومي مسلمانان چشم پوشيد.
(١٧٦)

صفحهمفاتيح البحث: خيبر (1)، الضرب (2)، الزهد (1)، الهلاك (1)، السجود (1)

وهنگامي هم كه پس از قتل عثمان، اورا در محضور قرار دادند وازهر طرف احاطه اش كردند وسرانجام خلافت را پذيرفت، از همان نخستين لحظه، دوست ودشمنش ديدند كه او خلافت را، براي رسيدن به قدرت نپذيرفته است بلكه براي استقرار حكومت عدل الهي واحقاق حق ضعفاء وجلوگيري از ظلم وستم اقوياء پذيرا شده است. آن گروه قدرتمندان، كه در دوران خلافت عثمان، با سوء استفاده از اوضاع ناهنجار وغير اسلامي آن دوران، بيت المال را به يغما برده وبا چپاول حق ضعفاء به ثروت ومكنت رسيده بودند، از امام راستين هم توقع داشتند اكنون كه بر مسند خلافت رسيده است، با آنها از در مصلحت انديشي ومردمداري ودوست يابي وخويشاوند نوازي (وهمهء اينها هم به شيوهء عثمان) در آيد وبراي استحكام پايه هاي خلافتش، آنهارا همچنان در ظلم وجور وفسق وفجور آزاد بگذارد. اما زهي كوته انديشي، دربارهء مردي كه تمام دنياي فاني را به هيچ مي‌گيرد، چه رسد به آنكه در فكر استحكام پايه هاي خلافت باشد!

برخلاف تصور كوته بينان علي (عليه السلام) در همان نخستين روز خلافت فرماني صادر كرد كه طي آن اعلام شده بود: آن قسمت از اموالي را كه از بيت المال مسلمين، بطور ناحق به اين وآن بخشيده شده است، از همهء پايمال كنندگان حقوق مسلمانان پس مي‌گيرم به خوانهء بيت المال بر مي‌گردانم، حتي اگر اين اموال را به مهريه وكابين زنان خويش قرار داده باشند. (1) احقاق حق هنگامي كه عمر، خليفهء دوم، بدست ابو لوءلوء، (اغلب ايرانيان در دوران حكومت او نوعا مورد ظلم وتبعيض اداري قرار مي‌گرفتند)، كشته شد. فرزند دوم او، عبيد الله، به مردي ايراني بنام " هرمزان " كه امير خوزستان بود ودر جنگ با مسلمانان اسير شده وسپس پناهندگي گرفته وسرانجام مسلمان شده بود، سوء ظن برد كه در كشتن پدرش دخالت داشته است. وتنها به خاطر همين سوء ظن بي مسند ومدرك وبي شاهد واثبات

1. والله لووجدته قد تزوج به النساء وملك به الأماء لرددته، فإن في العدل سعة: خطبه 15.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، القتل (1)، الشهادة (1)، الظنّ (2)، الوسعة (1)، الزوج، الزواج (1)

نشده، به سراغ وي رفت وبدون آن كه به محضر قاضي شرع مراجعه كرده وحكمي گرفته باشد، خودسرانه اورا به قتل رسانيد. هيچكس، از حق

ايراني بينوا، كه به خشم وخودخواهي پسر خليفه دچار آمده بود دفاع نكرد واز خون او نامي به زبان نياورد. اما ...
اما تنها علي (عليه السلام) بود كه اين ظلم ونابرابري وعدم مساوات را تحمل نكرد ونزد عثمان رفت وفرمود: در حكومت دين الهي، هيچكس از كس ديگر برتر نيست وخون پسر عمر، بر خون اين ايراني تازه مسلمان، هيچ مزيتي ندارد. همچنان كه اگر آن ايراني عبيدالله را بدون حكم حاكم مي‌كشت مستوجب قصاص بود، اكنون نيز بايد پسر عمر، به خونخواهي او، قصاص شود.
اما عثمان، كه پس از انقلاب شكوهمند محمد (صلي الله عليه وآله) واستقرار حكومت عدل الهي، بارديگر به دوران اشرافيت بازگشته بود وقوانين ومقررات قبيله اي جاهليت را مستقر كرده بود وبرتري نژادي اعراب را بر غير عرب اصلي مسلم مي‌دانست، از انجام اين قصاص خودداري كرد.
سالها بر اين گذشت، تا آن كه عثمان، خود نيز به دست مخالفان كشته شد. وهمين كه علي (عليه السلام) به خلافت نشست، از همان نخستين روز به جست وجوي عبيدالله برخاست تا اورا قصاص كند وخون پايمال شدهٔ يك مسلمان را از هدر شدن رها كند. دايما مي‌فرمود كه " اگر بر اين فاسق قاتل دسترسي پيدا كنم، به خاطر خون هرمزان كه بي گناه ريخته شده است، اورا قصاص خواهم كرد ". وسرانجام نيز عبيدالله، در جنگ صفين ودر صف لشكريان معاويه سر در آورد وبه دست سپاهيان علي (عليه السلام) كشته شد.
آيا چنين مردي، كه براي اجراي حق وعدالت وبراي جلوگيري از پايمال شدن خون يك مسلمان گمنام، اينطور جدي وقاطع مي‌ايستد وحتي پس از سالها احقاق آن حق را فراموش نمي‌كند، مسند خلافت را مي‌توانست براي خود بخواهد؟ وقدرت حكومت را مي‌توانست جز در راه خفا ودر راه خدمت بهخلق خدا به كار گيرد؟
همين خصوصيات بود كه راحت طلبان وعشرت جويان را كه از عدل وداد ومساوات علي (عليه السلام) در عذاب بودند واو را مزاحم خوش وعيش ونوش خود مي‌ديدند به خشم

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، القتل (2)

وكينه توزي واداشته بود. وعلي (عليه السلام) در همين مورد است كه فرموده: " آنها كه از عدالت گستري ودادگري من به ستوه آمده اند، پس اگر من بي عدالتي وبيداد پيش گيرم (چيزي كه آنها از من مي‌خواهند) چگونه من خواهند آن را تحمل كنند؟ ".
مقايسه خلفاء ودر پايان چنين خلافتي، كه با پايان عمر سراسر عزت وشرف افتخار او نيز همراه بود، از او كه 5 سال زمامداري امپراتوري وسيع اسلام ودر حقيقت بزرگترين امپراتوري آن روز جهان را به عهده داشت، چه باقي مانده بود؟ هيچ، جز خانه اي گلين ومفروش به بورياي كهنه وپاره وچند ظرف سفالين وكفشي كه كف آن سوراخ شده وبه تازگي بادست خود أمير المؤمنين (عليه السلام) تعمير شده بود، به اضافهء چند درهم پول سياه ...
ولي روزي كه عثمان كشته شد، به نوشتهء تاريخ ثروت نقد او 150 هزار دينار طلا ويك ميليون درهم بود. وبه نوشتهء مسعودي، در كتاب تاريخش " مروج الذهب "، املاك او يكصد هزار دينار ارزش داشت وصدها اسب وشتر نيز از خود باقي گذاشته بود.
وروزي كه زبير، يكي از اعضاي شوراي خلافت ومدعي ومعاند علي (عليه السلام) مرد، چهار صد هزار دينار نقدينه ويكهزار اسب ويكهزار كنيز از او باقي ماند.
وطلحه، عضو ديگر شورا، ومدعي ومعاند ديگر علي (عليه السلام) تنها از درآمدي كه از غله عراق داشت روزي يكهزار دينار سود مي‌برد واز املاك خود در " سراة " نيز درآمدي بيش از اين داشت ودر كوفه ومدينه خانه هاي مجلل ساخته بود وعبد الرحمن بن عوف، آن بازيگر مكار كه هزاران حيله به كار برد، تا براي سومين بار، حق علي (عليه السلام) را پايمال كرد وعثمان را به خلافت رسانيد، هنگام مرگ يكهزار اسب ويكهزار شتر وده هزار گوسفند داشت، ودر شهرهاي اسكندريه وبصره وكوفه خانه هاي مجلل ساخته بود ...
با اين مقايسهء ساده، بهتر مي‌توان پي برد كه دنياي فاني براي ابر مرد تاريخ وشهسوار اسلام، براستي كمتر از عطسهء بزي ارزش داشته است ...
وجود علي، سرشار از عشق خدا ومالامال از علاقه به مظاهر توحيد وربوبي وخداشناسي است: وجودي شيفته ودلباخته جذبه‌ها وزيبايي هاي خلقت،

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (5)، دولة العراق (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، مدينة الكوفة (2)، عبد الرحمن بن عوف (1)

وشگفتي هاي آفرينش، كه هر سحرگاه، در چشمه سار اين جذبهء بي مانند، دل مي‌شويد، هر غروب شفق سرخ را، قطره اي از خون شهيدان مي‌بيند كه در راه اين عشق وجذبه فرو مي‌چكد، تا خود، رود خروشاني فراهم آيد وبساط آنچه را كه بر سر اين راه، دشمنانه مي‌ايستد، از ميان بردارد ...

بيانات دلنواز، تعبيرهاي زيبا، استدلالهاي محكم وسخنان پرجلالي كه در كتاب " نهج البلاغه "، از او نقل شده است، جلوه اي كوچك از ايمان ومعرفت اورا به مبدأ جهان هستي وسرچشمه وجود، مشخص مي‌سازد.

در نهج البلاغه، آن اثر جاودانه وبي مانند، علي (عليه السلام)، راههاي گوناگون وصول به خدا وشناخت آن مبدأ يكتا را به مشتاقان مي‌آموزد، ودر اين طريق، راههائي را ارائه مي‌دهد كه هنوز پاي استدلاليان به آستانهء آن نيز نرسيده است.

علي، گاهي از بحث هائي فلسفي وتعقلي به مسأله توحيد وخداشناسي مي‌نگرد ومسأله بسيط مطلق بودن خدا ونفي هرگونه مغايرت صفات باذات وتجزيه آن را مطرح مي‌سازد، وخدا را فارغ از هر نوع تركيب وتجزيه معرفي مي‌كند ودر ضمن خطبه‌ها ودعاها وسخنان ارزندهء خود، به اينحقيقت اشاره مي‌كند.

در خطبهء نخست از نهج البلاغه مي‌فرمايد:

" او بر ذات مقدس خويش اتسوار است وسازمان كائنات بر ارادهء نيرومندش تكيه دارد ". وآنگاه در باره محبوب ومعبود خويش، چنين سخن مي‌گويد:

" آنكس را مي‌ستايم كه ستايش وتوصيف تعريف كنندگان، به وصف كمالش، كفايت نمي‌كند، حتي اگر تا آخرين حد مبالغه، كه در توانائي دارند، پيش روند، در بيان آن عاجز وناتوان مي‌مانند، وهرچه بكوشند يكي از هزارانش را سپاس نتواند گفت. صفات كمالش را حدي نيست تا بتوان به ميزان وحدود آن پي برد، ونامهاي دلاويزش آنچنان بزرگ ووارسته اند كه از سطح عالي ترين لغات رايج فراتر نگاشته شده اند ".

امام بزرگوار واعجوبهء روزگار، سپس پيرامون معرفت آفريگار، بدينگونه توصيف مي‌آغازد: " آغاز دين، معرفت وشناسايي كرد گار است وكمال معرفت وشناسايي، ايمان

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب نهج البلاغة (3)

بر ذات پروردگار، ايمان را يگانگي خداوند، يعني شهادت بر يكتايي وبي همانندي او تكميل كنند وتوحيد را با صميميت واخلاص به اتمام مي‌رسانند. صاحبدلان، چون صميمانه بر وحدت خدا اعتراف كردند، اورا چنان پاك وبي آلايش مي‌بينند كه ذات مقدسش را از هر نام ووصف، پاك ومنزه مي‌دانند، حاشا كه آن يگانه به صفتي موصوف باشد، زيرا كه به هنگام توصيف، چنان مي‌نمايد كه نامش، از هر صفتي جدا است. پس اگر كسي بخواهد خداوند متعال را توصيف كند، مثل آن است كه بخواهد براي وجودي بي همتا ومانند ناپذير، همتا ومانندي آورده باشد وچنين كسي از سر منزل حقيقت، فرسنگها فرسنگ، دور وبيگانه وگمراه است ".
آزادي از ديدگاه علي (عليه السلام) " آزادي " كلمه اي است زيبا وفريبا ومقدس كه بيشتر بر سر زبانها است، ولي كمتر بهه مفهوم حقيقي آن پي برده وعمل شده است. علي (عليه السلام) در يكي از سخنان جالب وشيواي خود خطاب به يكي از ياران خود مي‌فرمايد: " لا تكن عبد غيرك قد جعلك الله حرا ".
هرگز بنده اي ديگري مباش چون خداوند ترا آزاد آفريده است.
در اين جملهء كوتاه، معنايي سرشار از علم وآگاهي نهفته است. با اين توجيه وتفسير كه اگر ديگران مفهوم يا مصداق آزادي را در ديگران جستجو مي‌كنند وآنرا مي‌خواهند از ديگران دريافت كنند، امام (عليه السلام) آن را در وجود خود فرد، جستجو مي‌كند واورا به خويشتن دعوت مي‌كند. وبازگشت به خويشتن مي‌دهد، تا خود را شايسته اي برخوردار از آزادي نمايد. به تعبير رساتر، آزادي را ذاتي مي‌داند وخود جوش، نه اكتسابي واعطائي. بنده وبردهء ديگري شدن، معناي وسيع ودامنه داري دارد كه مي‌تواند شامل انسانها، اجناس، تمايلات، مقام هاي دنيوي، غرائز سركش، تمايلات جنسي، افكار وايده هاي تند ومخرب وديگر مقولات گردد. ولي انسان آزاده ووارسته وآزادي خواه واقعي، طبق تعريف امام (عليه السلام)، فردي است كه آنچنان خود را تربيت كرده است وآنچنان مهار نفس وزمام اراده وغريزه را در اختيار خود دارد، كه به هيچ قيمت، زير يوغ استثمار واستعمار وبهره كشي ديگران نمي‌رود، ومورد هجوم تمايلات وخوسات هايناروا قرار

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)

نمي گيرد، ودر واقع مصونيت فطري دارد. يك چنين فرد وارسته، خود ساخته وتربيت يافتهء مكتب تربيتي اسلام است. اسلام آزاد ومنطقي، اسلام دست نخورده، اسلام آسماني والهي ...
شاگردان وتربيت يافتگان وفارغ التحصيلان اين مكتب الهي هستند كه مي‌توانند آزاديهاي خود را به هر قيمت وتحت هر شرائط سخت وناگوار محفوظ بدارند وتحت قيد وبندهاي زر وزور وتزوير ومقام رياست وحب شهوت نروند. امام علي بن ابي طالب (عليه السلام) يكي از بارزترين نمونه هاي تربيتي آن مي‌باشد وشاگردان برجسته ودست اول مانند:
ابوذر، سلمان، مقداد، عمار ياسر، مالك اشتر، وابو حمزه ثمالي، در مكتب او تربيت يافته اند. كه توانسته اند با ترك تمنيات خود، به شريف ترين ثروت وغناي فطري، كه آزادي است، برسند. جائي كه امام مي‌فرمايد: " اشرف الغني، ترك المني ".
" شريف ترين ثروتها ترك تمنيات وخواسته‌ها وتمايلات دروني است ". (1)
شرح كوتاه آزادي وآزادگي مولود بي نيازي است ونياز ووابستگي وشيفتگي، پايه اي محدود بودن ومقيد ووابسته شدن است. از اين رو آزادگان جهان هميشه سبكبارند، وبلند پرواز.
حافظ شاعر وارسته مي‌گويد:
غلام همت آنم كه زير چرخ كبود * از آنچه رنگ تعلق پذيرد آزاد است استاد شهيد " مطهري " در اين باره مي‌گويد:
" انسان با روح سبكبار وسبكبال زندگي مي‌كند وتحرك ونشاط پيدا مي‌كند، آزادانه پرواز مي‌نمايد: در نبرد دائم زندگي، سبك به پا مي‌خيزد، حركت در ميدان زندگي، مانند شناوري در آب است. هرچه وابستگي‌ها كمتر باشد، امكان شناوري بيشتر است.
وابستگيهاي زياد، امكان شناوري را سلب وگاهي با خطر غرق شدن در آب رو به رو مي‌سازد. " گاندي " با روش زاهدانهء سبكباري خود، توانست امپراتوري انگلستان را به زانو در آورد.
1. نهج البلاغه، خطبهء 44.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الغني (1)، الشهادة (1)، كتاب نهج البلاغة (1)
" يعقوب ليث صفاري " نان وپياز را رها نكرد، تا توانست خليفه را به وحشت افكند.
مقاومت حيرت انگيز " ويت گنگ " مديون آن چيزي است كه در اسلام "

خفت مؤنه " خوانده مي‌شود. يك ويت كنگ قادر است با مشتي برنج روزهاي متوالي در پناهگاهها بسر ببرد وبا حريف خود نبرد كند. هيچ رهبر مذهبي يا سياسي، تاكنون نتوانسته است با ناز پروردگي ولذت گرائي منشأ تحولي درجهان باشد. سبكباري، شرط اساسي تحركها، جنبشها وجهشها است ". (1) جلوگيري از تشريفات زائد ومراسم بي روح، يكي از ويژگيهاي حكومت علي (عليه السلام) بود.

اساس حكومت علي (عليه السلام) بر پايهء تلاش وفعاليت استوار، واز تملق وچاپلوسي بيزار ومتنفر بود.

روزي امام (عليه السلام) وارد شهر " انبار " شد. شهري كه اغلب ساكنان آن را مسلمانان غير عرب تشكيل مي‌دادند. كدخدايان، كشاورزان، قاطبه اهالي آن شادمان وخردسند بودند كه خليفه بزرگوارشان از شهر آنان عبور مي‌كند. به استقبالش شتافتند. هنگامي كه مركب علي (عليه السلام) به راه افتاد، آنان در جلو مركب، سينه خيزان شروع به دويدن كردند وبه اين ترتيب ارادت وخلوص خودرا اظهار نمودند.

علي (عليه السلام) مركب خودرا نگه داشت وآنان را طلبيد. پرسيد: چرا مي‌دويد؟ اين چه كاري است كه شما انجام مي‌دهيد؟

در پاسخ عرض كردند كه: اين يك نوع احترامي است كه ما نسبت به امراء، حكمرانان وافراد مورد احترام خود قائل هستيم، اين سنت مرسومي است كه از ديرگاه در ميان ما معمول بوده است.

امام (عليه السلام) فرمود: اين كار، شمارا در دنيا به رنج وزحمت مي‌افكند ودر آخرت به شقاوت وبدبختي مي‌كشاند. هميشه از اين نوع كارها كه شمارا سست وزبون مي‌سازد خودداري كنيد. چون اين عمل فايده ونتيجه اي به حال شما وافراد مورد نظر شما ندارد وچيزي كه نتيجه وفايده اي نداشته باشد، انجام آن روا نيست ".

1. سيري در نهج البلاغه ص 226.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، الخوف (1)، كتاب نهج البلاغة (1)

نمونه اي از عدالت ودادگستري علي (عليه السلام)

علي (عليه السلام) از امتيازات طبقاتي، وعدم تساوي در برابر قانون، ورعايت جانب اشراف، بيزار بود، وقتي شنيد كه " عثمان بن حنيف "، والي او در بصره، به مهماني يكي از اشراف شهر رفته است به پسر حنيف چنين نوشت:
" شنيده ام به مجلسي پا نهاده اي كه در آن توانگران خوانده بودند وناتوانان رانده. به هنگام پذيرائي غذاهاي رنگارنگ براي تو مي‌آورده اند وظرفهاي گوناگون نزد تو مي‌چيده اند. اگر مي‌خواهي با من كار كني، دست از اين كارها بكش وگرنه استعفاء بده ".
نمونه اي از عدالت ودادگستري علي (عليه السلام) نياز انسان، به عنوان يك فرد انسان، تنها در آب ونان وجامه ومسكن خلاصه نمي‌شود، بلكه علاوه بر آنها احتياجات ونيازهاي روحي وفكري وخواسته هاي معنوي هم دارد كه تأمين آنها مهمتر از آب ونان ومسكن است. كه يكي از آنها تعميم عدالت اجتماعي ورفع تبعيض وبرچيدن آثار تفاوتها ودو گانگي‌ها در اجتماع است.
چون عدالت ورعايت قسط وداد است، كه مي‌تواند تعادل اجتماع را حفظ كند، وآن را از سقوط نجات دهد، ورضايت همگاني را فراهم سازد وبه پيكر اجتماع سلامت وشادابي بخشد. ظلم وجور وستمگري وتبعيض، قادر نيست حتي روح خود آن ستمگر متعدي را نيز راضي وآرام وخوشحال سازد، تا چه رسد به ستمديدگان وحق باختگان.
وجود علي (عليه السلام)، نمونهء بارز عدل وداد وميزان شاخص دادگستري ودادخواهي بود.
زندگي شصت وسه ساله علي (عليه السلام)، در همين كلمه خلاصه مي‌گردد. عدالت در او يك مذهب بود وروش، نه امري اكتسابي وگذرا، فرد نكته سنج وباهوشي، از علي (عليه السلام) پرسيد:
" آيا عدالت شريف تر وبهتر وبالاتر است يا جود وبخشندگي؟ " علي (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: " عدل وداد، جريانها را در مسير طبيعي خود قرار مي‌دهد. ولي جود وبخشش، آنهارا از مجراي طبيعي وواقعي خود خارج مي‌سازد.
عدالت، استحقاقهاي طبيعي وواقعي را در مد نظر قرار مي‌دهد، به هركس طبق لياقت واستعداد وشايستگي اش مي‌دهد، اما بخشش، جريان عادي وطبيعي را برهم مي‌زند ".
پس از پيروزي وروي كار آمدن علي (عليه السلام)، عده اي از زباله‌ها وتفاله هاي رژيم سابق

(١٨٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (7)، عثمان بن حنيف (1)، الجود (2)
مي خواستند اموالي را كه تيول آنها شده بود واز طرف دستگاه حكومت گذشته در اختيار جمعي از نور چشمي‌ها ومتملقين وچاپلوسان قرار داشت، همچنان در تملك آنان باقي بماند.
امام در پاسخ آنان فرمود:
" حق كهن را هيچ عاقلي نمي‌تواند باطل يا ناديده انگارد، به خدا قسم اگر آن اموال، مهريه زنان هم قرار گرفته باشد يا بوسيله آن اموال، كنيزكان خريداري گردد، بازهم آنهارا به بيت المال باز پس خواهم گرداند. چون در عدالت ودادگستري آنچنان گشايش ووسعتي است كه مي‌تواند خواسته هاي عمومي را برطرف وتأمين سازد، وجامعه اي كه شايستگي اجراي عدالت را ندارد، در تنگناي ظلم وجور وبي عدالتي قرار مي‌گيرد ".
پس از پيروزي ظاهري امام (عليه السلام)، جمعي از دوستان خيرانديش او به حضورش آمدند وبا نهايت خلوص وخير خواهي تقاضا كردند كه به خاطلر مصالح مهمتر، انعطافي در سياست خود پيش گيرد وپيشنهاد كردند براي اينكه امام خودرا از درد سر هوچي ها، راحت كند، رعايت حال برخي از متنفذين وشخصيت‌هاي صدر اسلام را بنمايد.
استدلال آنها بر اين اساس بود كه معاويه ايالت زرخيز وپر در آمدي مانند سوريه را در اختيار دارد، چه مانعي دارد كه فعلا به خاطر مصلحت مهمتر، موضوع مساوات وبرنامهٔ برابري را مسكوت بگذاري؟
امام (عليه السلام) در پاسخ آنان فرمود:
" شما از من مي‌خواهيد كه پيروزي را به قيمت تبعيض وستم به دست آورم؟ از من مي‌خواهيد كه عدالت را به پاي سياست وسيادت فدا كنم؟ نه، به خدا قسم تا دنيا، دنيا است، چنين نخواهم كرد وبه گرد چنين كاري نخواهم گشت من وتبعيض؟ ... هرگز چنين كاري شدني نيست. من وپايمال كردن عدالت ومساوات؟ نه، هرگز چنين چيزي ممكن نيست. اگر همهٔ اموالي كه به عنوان حكومت در اختيار من هست، مال شخصي ومحصول دسترنج خودم بود ومي خواستم ميان مردم تقسيم كنم، هرگز تبعيض روا نمي‌داشتم تا چه رسد به اينكه مال، مال خدا ومربوط به بيت المال است ومن امانت دار خدايم ".
(١٨٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)

دورنمائي از عدل وآزادي در زندگي فردي واجتماعي علي (عليه السلام)، داستانها ونمونه هاي فراواني به چشم مي‌خورد كه هركدام مي‌تواند درسي آموزنده وحياتبخش، در زندگي فردي واجتماعي مسلمانان باشد. بهعنوان نمونه، داستاني از زبان " سوده " زن شجاع وفداكار وهمرزم علي (عليه السلام) نقل مي‌شود كه مي‌تواند بازگو كنندهٔ بسياري از حقايق آنروز جهان اسلام باشد اينك آن داستان: " وقت اداري تمام شده بود. معاويه وچند تن از نزديكان وحغاشيه نشينان او نشسته بودند واز هر دري سخن مي‌گفتند. يكي از دربانان وارد شد وتعظيمي نمود وگفت: خليفه به سلامت باشد! يك زن عراقي است كه خودرا سوده معرفي مي‌كند ومي گويد تازه از عراق رسيده است وكار لازم وفوري با خليفه دارد وبار مي‌خواهد.
معاويه لحظه اي به فكر فرو رفت وآهسته با خود زمزمه كرد " سوده ... " به خاطر آورد وگفت: اجازه بدهيد وارد شود.
زن قد بلند وارد شد. لباس ساده اي اندام اورا پوشانده بود. وضع او نشان مي‌داد كه سختي هاي روزگار وفراز ونشيب هاي زندگي اورا خميده كرده وزودتر از سن واقعي گام به پيري نهاده است. شايد تا آن روز پاي زني جز براي شادي وتفريح خليفه به آن كاخ نرسيده بود. " سوده " سلام كرد وجواب شنيد. معاويه پرسيد: تو دختر عماره همداني نيستي؟ سوده جواب داد: آري!
معاويه گفت: تو همان شخصي نيستي كه در جنگ صفين همراه مردان قبيله ات در لشكر علي (عليه السلام) بودي ويك روز در گرما گرم نبرد براي تهييج برادرت اين اشعار را مي‌سرودي ومي گفتي: " پسر عمار "، در روز نبرد كه مردان جنگي روبروي همديگر مي‌ايستند، تو همچون پدرت آستين همت بالا زن ومردانه بكوش! علي وحسين وخاندان رسالت را ياري وكمك نما! هند وپسر اورا خوار وزبون ساز! رهبر وپيشواي ما علي (عليه السلام)، برادر گرامي پيامبر، حضرت محمد (عليه السلام)، پرچمدار هدايت ومشعلدار چراغ فروزان ايمان وتقوي است ". آيا تو آن نبودي؟
سوده پاسخ داد: آري، معاويه! من بودم. به خدا قسم من كسي نيستم كه از حق
(١٨٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، دولة العراق (1)، اللبس (1)
وصداقت رو برگردانم وحقيقتي را كتمان نمايم يا بيجا معذرت بخواهم. آن روز من بودم كه اين اشعار را مي‌خواندم.

معاويه پرسيد: خوب آنروز چه انگيزه وهدفي؟
سوده جواب داد: دوستي علي (عليه السلام) وپيروي از حق ووفاداري به رهبر راستين.
معاويه گفت: من گمان نمي‌برم كه از پيروي علي (عليه السلام) نتيجه اي گرفته باشي؟
سوده گفت: خواهش مي‌كنم گذشته را يادآور مكن وخاطرات فراموش شده را باز نگردان. آن روز، روزي بود وامروز روز ديگر است.
معاويه گفت: چنين چيزي هرگز ممكن نيست. من هرگز برادرت را فراموش نمي‌كنم. چون صدمه هائي كه از او، وخويشانت ديده ام از هيچكس ديگري نديده ام.
سوده، باز پاسخ داد: درست است. برادرم فرد ناشناخته اي نبود وموقعيت او خدمات وفعاليتهاي او، شور واحساسات او، چراغ راه وراهنماي رهروان حقيقت بود. اما، اكنون وضع دگرگون شده است وما سرپرست خودرا از دست داده ايم. برنامه هاي ما ناتمام مانده ... بهتر است از امروز سخن بگوئيم وگذشته را فراموش كنيم. خوب. بگو حاجت تو چيست؟ " سوده " كمي سكوت اختيار كرد وآرامش خود را باز يافت. سپس با لحن اندرز آميزي شروع به سخن نمود وچنين گفت: معاويه، تو امروز رياست وحكومت مردم را به چنگ آورده اي. تأمين نيازمنديها ورفاه ملت وظيفهء تو است. مسئوليت تو بزرگتر ومهم تر از افراد عادي است فردا خداوند از تو بازخواست خواهد كرد كه با ملت چگونه رفتار كردي ووظائفي را كه در برابر آنها به عهده داشتي، چگونه به انجام رساندي؟ از نحوهء كار وفعاليت كارگزاران تو پيداست كه به وظيفهء خود درست قيام نكرده اي. اين عاملان، نمايندگان، فرمانداران واستانداران تو جز فردپرستي ومصلحت گرائي خويشتن وجز بسط نفوذ وقدرت شخصي تو، كار ديگري انجام نمي‌دهند. مرتب دم از تو مي‌زنند ورجز مي‌خوانند وچاپلوسي مي‌كنند، اما نسبت به مردم با خشونت كامل رفتار مي‌كنند. مارا همانند خوشه هاي خشكيده اي درو مي‌كنند وهمچون گاو خرمن كوبي مارا زير پاي خود له مي‌كنند. از يك طرف به ما توهين وتحقير روا مي‌دارند، واز
(١٨٧)

ديگر سو مالياتهاي گزاف وسنگين وكمرشكن مطالبه مي‌كنند. اين فرماندار جديد به نام " بسر بن ارطأة " كه به نام تو، با پشتيباني قدرت تو، وارد قبيلهء ما شد، مردان خاندان مارا كشت، اموال مارا به يغما وغارت برد، واكنون مي‌خواهد مارا به گفتن ياوه هائي مجبور سازد كه خدا هرگز آن روز را پيش نياورد كه زبان ما به چنان ياوه‌ها آلوده گردد و از ولايت

ودوستي علي (عليه السلام) بي زاري جوئيم ...
سوده به سخنان خود چنين ادامه داد: ما نمي‌خواهيم آشوبي بپا شود وگرنه هنوز تمام مردان با شهامت ونيرومند ما نمرده اند. اينك من از تو انجام دو مطلب زير را مي‌خواهم: يا اورا عزل كني تا مردم قبيله از تو سپاسگزار باشند، يا به سخنان من اعتناء نكني تا ترا كاملا شناسائي ومعرفي كنم.
معاويه كه سراپا گوش بود وهنوز انتظار نداشت كه زني، آن هم از دشمنان شكست خوردهء صفين، اينچنين در مقابل او سخن بگويد، سخت خشمگين شد وفرياد كشيد: " سوده "، مرا تهديد مي‌كني؟ هم اكنون فرمان مي‌دهم ترا بر شتر سركش وچموش سوار كنند وبه پيش فرماندارتان بفرستند تا هرطور خواست با تو رفتار نمايد ...
سكوت مرگبار بر جملگي حكمفرما گشت. اطرافيان معاويه از ترس سر به پائين افكنده بودند وكسي جرأت سخن گفتن را نداشت. تنها كسي كه هرگز از خشم خليفه وحشت وهراس نداشت، تربيت يافتهء مكتب علي (عليه السلام)، بانوي ستمديده وزجر كشيده " سوده " بود. از خاطرات شيرين گذشته دوران علي (عليه السلام) را به ياد آورد واين اشعار را زمزمه كرد، وخواست معاويه را در جريان وقايع قرار دهد. مضمون اشعار او چنين بود: " درود خدا بر روان پاك او باد! كه هم اكنون در آغوش قبر آرميد وعدل وداد با او به خاك سپرده شد. رحمت ودرود حق بر رواني باد كه هميشه هم پيمان حق بود وبه هيچ قيمت از آن دست بر نمي‌داشت وهمواره ملازم حق وايمان وصداقت بود ... ". معاويه پرسيد: منظور تو از چنين فردي كيست؟ حتما علي بن ابي طالب است! شاگرد وفادار مكتب علي گفت:
آري منظورم اوست، او بود كه هميشه ياور عدل وداد پشتيبان ستمديدگان وزجر كشيدگان بود. هان، اي معاويه! اكنون موضوعي را از دوران حكومت علي (عليه السلام) بازگو

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، علي بن أبي طالب (1)، القبر (1)، النوم (1)
مي كنم كه امروز به حال تو مفيدتر است. روزي با يكي از عاملان ونمايندگان او اختلافي پيدا كرديم. براي شكايت پيش او رفتم. مشغول نماز مستحبي بود. تا مرا ديد متوجه گرديد كه نياز فوري دارم. نماز را كوتاه كرد. وبا كمال مهرباني پرسيد: حاجتي داشتي؟
جريان را براي او شرح دادم وبدرفتاريها وخشونت‌هاي فرماندار اورا تذكر دادم. همزمان با شنيدن شكايات ونيازها وخواست‌هاي من، اشك از ديدگان معصوم او جاري گشت وچون دانه هاي مرواريد بر گونه هايش غلتيد وچهرهء ملكوتي اش را دو چندان جذاب نمود. سپس دست‌هاي خود را به

سوي آسمان برداشت وچنين گفت: " خدايا، تو آگاهي كه من هرگز به نمايندگان خود دستور نداده ام به كسي ظلم كنند ودر حق ديگري ستم روا دارند ودر انجام حق كوتاهي وقصور ورزند ". اين جمله را گفت وقطعهء پوستي را برداشت وبي درنگ چنين نوشت:
" به نام خداوند بخشنده مهربان. دلائل آشكاري از طرف خدا برايتان آمده است، پس حقوق وسهميهء مردم را با پيمانه وميزانهاي كامل به خودشان بدهيد وحقوق مردم را كم وكاست ننمائيد. در روي زمين فتنه وفساد نيانگيزيد. وقتي اين نامه به دست تو مي‌رسد: اموالي را كه گرفته اي مواظبت كن تا مأمور ديگري بفرستم وآنهارا از تو باز پس بستاند والسلام! ". وسپس نامه را به من داد وبه اين ترتيب نماينده خويش را معزول كرد. معاويه متوجه قيافه هاي اطرافيان خود گرديد كه از شنيدن سيستم زمامداري عدل وداد علي واز شهامت وبي پروائي پرورش يافتگان مكتب او، به بهت وحيرت فرو رفته اند. به عنوان جبران سرشكستگي واظهار وجد به منشيان خود دستور داد كه نامه اي بنويسند ودر آن تذكر دهند كه نسبت به اين زن با عدالت وانصاف رفتار كنند.
" سوده " گفت: چرا تنها من؟ فقط با من چرا؟
معاويه: تو چه كار به ديگران داري؟ " سوده ": ابدا، اين كار روا وصحيح نيست. ذلت وزبوني است. اگر بنا باشد كه قانون عدالت اجرا شود، بايد تمام افراد قبيله را زير پر خود بگيرد، وگرنه خون من از ديگران سرخ تر نيست.
معاويه كمي جابجا شد وبار ديگر به زن خيره گشت وگفت: آري، علي بن ابي طالب

شمارا اين چنين بار آورده است كه در برابر شخصيت‌ها وزمامداران جسور وبي پروا سخن گوئيد. به كاتب ونويسنده اش دستور داد هرطور كه اين زن مي‌خواهد برايش بنويسد ". اين داستان تابلويي گويا وترسيم بيانگر از عدل وداد ودموكراسي وآزاد منشي علي (عليه السلام) وتربيت يافتگان مكتب تربيتي او بود. تاريخ، نمونه‌ها وشواهد فراواني از دوران حكومت علوي در صفحات خود دارد، كه پژوهشگر ومحقق مي‌تواند از زواياي تاريخ، موارد بي شماري را پيدا كند كه داستان بالا يكي از صدها نمونهء آنها است. (1) شبهاي ماه رمضان، شبهاي علي است:
شبهاي خدا وشب هاي علي، پيوند علي با خدا پيوند علي با شب، پيوند خدا با اين دو، ونيز علي با اين هردو، پيوندي سرشار از راز ورمز خلقت ورحمت وشناختي كه مي‌خواست كه ديگران را نيز بدان راه، سوق دهد ...
در زندگاني سراسر شور و ايمان، سراسر عشق به خدا و ايثار در راه خدا

و پيامبرش، كه علي (عليه السلام) از سر گذراند، شب‌هاي او سراسر عشق به خدا و ايثار در راه خدا و پيامبرش، كه علي (عليه السلام) از سر گذراند، شب‌هاي او سر فصلي ديگر پايه گذار مكتبي ديگر است، همه هيجان خواستن و شرار توانستن، همه حرف دل، حرف جان، حرف اعماق ضمير، حرف دل نهادن و سر و جان دادن در راه محبوب و معبود ازلي و ابدي ... چه رازي بوده است ميان علي و شب، كه شب همه شب را، تا سحرگاهان بيدار مي‌مانده و با آفريننده‌ء شب و روز، راز دل مي‌گفته است؟ براي آشنايي با ذره اي از اين دنيا و قطره‌اي از اين دريا، كه همه زيباترين وراز آلودترين شعر خلقت را به ياد مي‌آورد، نخست، ما نيز از زبان شعر مدد مي‌گيريم و اين فصل كتاب را با شعري زيبا، از شاعر نامدار معاصر، " شهريار " كه شاهد گوياي عشق شورانگيزي است كه درباره‌ء اين محبوب دل و جان بشريت سروده است، آغاز مي‌كنيم:

1. مجله مكتب اسلام، با استفاده از نوشته دوست و برادر گرامي و شهيدم مرحوم آقاي سيد محمد كاظم دانش (ره) كه در واقعه 7 تير 1360 همراه خيل شهيدان به لقاء پروردگار خود شتافت و دوستان و علاقمندان خود را محروم از فيض خويش ساخت رضوان الله تعالي عليه.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، شهر رمضان المبارك (1)، الصّلاة (1)

علي آن شير خدا، مير عرب * الفتي داشته با اين دل شب شب ز اسرار علي آگاه است * دل شب، محرم سر الله است شب، علي ديد، به نزديكي ديد * گرچه او نيز به تاريكي ديد شب شنفته است مناجات علي * جوشش چشمه‌ء عشق ازلي قلعه باني كه به قصر افلاك * سر دهد ناله‌ء زنداني خاك اشكباري كه چو شمع بيزار * مي‌فشاند زر، و مي‌گريد زار دردمندي كه چو لب بگشايد * در و ديوار، به زنهار آيد كلماتي چو در، آويزه‌ء گوش * مسجد كوفه، هنوزش مدهوش فجر، تا سينه آفاق شكافت * چشم بيدار علي، خفته نيافت روزه داري كه به مهر اسحار * بشكند نان جويني افطار ناشناسي كه به تاريكي شب * مي‌برد شام يتيمان عرب و آن اميري كه به شب برفع پوش * مي‌كشد بار گدايان بر دوش تا نشد پردگي آن سر، جلي * نشد افشاء، كه علي بود، علي شهسواري كه به برق شمشير * در دل شب بشكافد دل شير عشق بازي كه هماغوش خطر * خفت در خوابگه پيغمبر پيشوايي كه زشوق ديدار * مي‌كند قاتل خود را بيدار مي‌زند پس لب او، كاسه‌ء شير * مي‌كند چشم، اشارت به اسير چه اسيري، كه همان قاتل اوست * تو خدايي مگر، اي دشمن دوست شبروان، مست ولاي تو، علي * جان عالم به فداي تو، علي علي (عليه السلام) كه در همه چيز و همه كار يگانه بود، شيوه عبادت و راز و نياز با خداوند را نيز يگانه و خاص

خود برگزيده بود. حتي هنگامي كه درد، در دلش انباشته مي‌شد نيز، براي راز دل گفتن و درد دل كردن با خدايش، شب‌ها را بر مي‌گزيد. شبانه، از خانه بيرون مي‌آمد، به نخلستان‌هاي اطراف شهر مي‌رفت، زير نخل ها، در سايه روشن ماهتاب، سر به داخل چاه‌هاي آب خم مي‌كرد و دردش را، ناله‌هاي جانگدازش را، فريادهاي در سينه مانده و با كس نگفته اش را، سر مي‌داد ...

(١٩١)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مسجد، جامع الكوفة (1)، الجويني (1)، الخوف (1)، القتل (2)

سير و سلوك سير و سلوك در طريق پرستش خداوند يكتا، عبادت و عبوديت در درگاه كبريايي اش، و كرنش و نياز و نيايش در برابر عظمت بي چون آن قادر مطلق يگانه، تلاش در راه تهذيب نفس و اتصال آفريده به آفريننده، يكي از اصول پرشكوه تعليمات انبياء است، كه در اسلام نيز خود، در سرلوحهٔ همه تعليمات ديگر قرار گرفته است وعلي شاگرد برجسته و رهرو راستين مكتب انبياء نمايانگران آن بود.
راه و رسم عبادت عبادت در اسلام، صورتي ديگر دارد: عبادت‌هاي اسلامي، نه تنها از زندگي و نفس و ذات زندگي جدا و بيگانه نيست، بلكه با آن، با فلسفه‌هاي آن، توأم و آميخته است و در متن واقعيات زندگي قرار دارد.
در اسلام، عبادت پروردگار، شامل پاره‌اي از وظايف اخلاقي به حقوق ديگران، وقت شناسي، كنترل احساسات و خشم و غضب، مهر و الفت ورزيدن به مردم، رعايت نظافت و پاكيزگي، رازداري، خودداري از غيبت و سخن چيني، و دهها نظير آن، تازه يكي از مقدمات و شرايط به حساب آمده است.
از ديدگاه اسلام، هر كار خير و مفيدي كه توأم با انگيزه پاك خدايي باشد، عبادت و بندگي است. از اين رو، حتي درس خواندن و كسب معلومات و دانش اندوختن و علم آموختن، كسب و كار حلال و نافع، فعاليت اجتماعي و سازندگي در راه خدمت به خلق، اگر توأم با انگيزهٔ خدايي و نيت و قصد الهي باشد و تظاهر و ريا در آن نفوذ و دخالت نكند، خود عبادت و بندگي در پيشگاه خداوند يگانه به شمار مي‌آيد، همچنان كه نماز و روزه هم از شاخص ترين عبادت‌هاي اسلامي شمرده مي‌شود ...
معراج روح در تعبيرهاي اسلامي، از عبادت و ستايش الهي، به عنوان معراج روح انساني و نردبان قرب و تعالي روح و پرواز روح به سوي كانون نامرئي هستي و آفرينش ياد شده است كه انسان مسلمان به عنوان سپاس از پديد آورنده خود انجام مي‌دهد و به سلوك و سير خود در اين طريق تداوم مي‌بخشد ... علي (عليه السلام) در نهج البلاغه مي‌فرمايد: (إن قوما عبدوا الله
(١٩٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، الكسب (2)

سير و سلوك سير و سلوك در طريق پرستش خداوند يكتا، عبادت و عبوديت در درگاه كبريايي اش، و كرنش و نياز و نيايش در برابر عظمت بي چون آن قادر مطلق يگانه، تلاش در راه تهذيب نفس و اتصال آفريده به آفريننده، يكي از اصول پرشكوه تعليمات انبياء است، كه در اسلام نيز خود، در سرلوحهء همه تعليمات ديگر قرار گرفته است وعلي شاگرد برجسته و رهرو راستين مكتب انبياء نمايانگران آن بود.

راه و رسم عبادت عبادت در اسلام، صورتي ديگر دارد: عبادت‌هاي اسلامي، نه تنها از زندگي و نفس و ذات زندگي جدا و بيگانه نيست، بلكه با آن، با فلسفه‌هاي آن، توأم و آميخته است و در متن واقعيات زندگي قرار دارد.

در اسلام، عبادت پروردگار، شامل پاره‌اي از وظايف اخلاقي به حقوق ديگران، وقت شناسي، كنترل احساسات و خشم و غضب، مهر و الفت ورزيدن به مردم، رعايت نظافت و پاكيزگي، رازداري، خودداري از غيبت و سخن چيني، و دهها نظير آن، تازه يكي از مقدمات و شرايط به حساب آمده است.

از ديدگاه اسلام، هر كار خير و مفيدي كه توأم با انگيزه پاك خدايي باشد، عبادت و بندگي است. از اين رو، حتي درس خواندن و كسب معلومات و دانش اندوختن و علم آموختن، كسب و كار حلال و نافع، فعاليت اجتماعي و سازندگي در راه خدمت به خلق، اگر توأم با انگيزهء خدايي و نيت و قصد الهي باشد و تظاهر و ريا در آن نفوذ و دخالت نكند، خود عبادت و بندگي در پيشگاه خداوند يگانه به شمار مي‌آيد، همچنان كه نماز و روزه هم از شاخص ترين عبادت‌هاي اسلامي شمرده مي‌شود ...

معراج روح در تعبيرهاي اسلامي، از عبادت و ستايش الهي، به عنوان معراج روح انساني و نردبان قرب و تعالي روح و پرواز روح به سوي كانون نامرئي هستي و آفرينش ياد شده است كه انسان مسلمان به عنوان سپاس از پديد آورنده خود انجام مي‌دهد و به سلوك و سير خود در اين طريق تداوم مي‌بخشد ... علي (عليه السلام) در نهج البلاغه مي‌فرمايد: (إن قوما عبدوا الله

(۱۹۲)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، الكسب (2)

سير و سلوك سير و سلوك در طريق پرستش خداوند يكتا، عبادت و عبوديت در درگاه كبريايي اش، و كرنش و نياز و نيايش در برابر عظمت بي چون آن قادر مطلق يگانه، تلاش در راه تهذيب نفس و اتصال آفريده به آفريننده، يكي از اصول پرشكوه تعليمات انبياء است، كه در اسلام نيز خود، در سرلوحهء همه تعليمات ديگر قرار گرفته است وعلي شاگرد برجسته و رهرو راستين مكتب انبياء نمايانگران آن بود.
راه و رسم عبادت عبادت در اسلام، صورتي ديگر دارد: عبادت‌هاي اسلامي، نه تنها از زندگي و نفس و ذات زندگي جدا و بيگانه نيست، بلكه با آن، با فلسفه‌هاي آن، توأم و آميخته است و در متن واقعيات زندگي قرار دارد.
در اسلام، عبادت پروردگار، شامل پاره‌اي از وظايف اخلاقي به حقوق ديگران، وقت شناسي، كنترل احساسات و خشم و غضب، مهر و الفت ورزيدن به مردم، رعايت نظافت و پاكيزگي، رازداري، خودداري از غيبت و سخن چيني، و دهها نظير آن، تازه يكي از مقدمات و شرايط به حساب آمده است.
از ديدگاه اسلام، هر كار خير و مفيدي كه توأم با انگيزه پاك خدايي باشد، عبادت و بندگي است. از اين رو، حتي درس خواندن و كسب معلومات و دانش اندوختن و علم آموختن، كسب و كار حلال و نافع، فعاليت اجتماعي و سازندگي در راه خدمت به خلق، اگر توأم با انگيزهء خدايي و نيت و قصد الهي باشد و تظاهر و ريا در آن نفوذ و دخالت نكند، خود عبادت و بندگي در پيشگاه خداوند يگانه به شمار مي‌آيد، همچنان كه نماز و روزه هم از شاخص ترين عبادت‌هاي اسلامي شمرده مي‌شود ...
معراج روح در تعبيرهاي اسلامي، از عبادت و ستايش الهي، به عنوان معراج روح انساني و نردبان قرب و تعالي روح و پرواز روح به سوي كانون نامرئي هستي و آفرينش ياد شده است كه انسان مسلمان به عنوان سپاس از پديد آورنده خود انجام مي‌دهد و به سلوك و سير خود در اين طريق تداوم مي‌بخشد ... علي (عليه السلام) در نهج البلاغه مي‌فرمايد: (إن قوما عبدوا الله
(١٩٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، الكسب (2)
رغبة فتلك عبادة العبيد، وإن قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار ".
يعني: گروهي خداوند را به انگيزهء پاداش ميپرستند اين نوع عبادت، عبادت تجارت پيشگان است. و گروهي او را از ترس ميپرستند، اين نوع عبادت،

عبادت برده صفتان و بردگان است. و گروهي خداوند را براي آنكه او را در برابر آن كمالات و صفات عاليه سپاسگزاري كرده باشند ميپرستند، اين نوع عبادت، عبادت آزادگان است.
وعلي (عليه السلام)، باز در يكي ديگر از سخنان ارزنده خود مي‌فرمايد: " اگر بر فرض، خداوند كيفري را براي نافرماني معين نكرده بود، وظيفه سپاسگزاري در برابر خداوند ايجاب مي‌كرد كه از فرمانش، تمرد و سرپيچي نشود ".
و بارها مي‌فرمود: " خداوندا!، من تو را به خاطر بيم از كيفر، يا به خاطر طمع و آز در بهشت، پرستش نكرده ام. من تو را بدان جهت پرستش كردم كه تو را شايستهٔ پرستش يافتم ". در مكتب علي (عليه السلام)، پرستش در يك چيز خلاصه مي‌شود: ياد حق وحفظ او، و از ياد بردن هرچه غير اوست و هميشه زندگي كردن با ياد خدا. قرآن مجيد مي‌فرمايد: نماز را براي آنكه به ياد من باشي برپا دار و اداء كن!
عروج روح علي (عليه السلام)، در پرتو اين كمالات هر روز اوج بيشتري مي‌گرفت تا خود را به افق بالاتري بكشاند و هر آنچه موجب سنگيني پرواز بود، از خويشتن دور مي‌ساخت. به خصوص، شب هنگام، چون پردهٔ تاريكي بر همه جا كشيده مي‌شد و در سكوت سنگين شبانه، عظمت الهي، پاك و شفاف، در آئينه فيروزه گون و ستاره نشان آسمان، بازتابي پر جلال مي‌يافت، علي (عليه السلام)، با آن عظمت روحي، خود را در برابر آفريدگار يكتا و توانا، ذره اي بيش به حساب نمي‌آورد و هميشه و همه وقت و همه جا، با اين گونه راز و نيازها و كلمات و عبارات، زمزمه و ترنم داشت: " اين نفس من است كه رياضت و پرهيز، تربيتش مي‌كنم، تا در روز رستاخيز كه ترسناكترين روزهاست، از اضطراب ايمن باشد ". و در جاي ديگر، با زبان و بياني ديگر مي‌فرمود: " اي دنيا و اي شهوت! از من دور باش! مهار تو را، به پشت تو! رها كرده ام و خويشتن را از قيد و بند سنگين تو آزاد ساخته ام ...
به خدا سوگند، عنان نفس خود را در زنجير خواهم داشت و آن چنان بر نفس خود سخت خواهم گرفت كه از چشمانم چشمه‌هاي زلال بجوشد ".

عشق پاك علي (عليه السلام)، در كار عبادت، عاشقي دلباخته و بي قرار بود. با تمام وجود به عبادت مي‌پرداخت. به عادت او، تنها براي رفع تكليف نبود. او عاشق راستين جمال حق بود و جز جمال دلرباي حقيقت چيزي در نظرش جلوه و نمودي نداشت. سجده‌هاي او طولاني و سجده گاهش همواره از اشك شوق مرطوب بود ... با اين روايتي كه از امام چهارم (عليه السلام) نقل شده است مي‌توان به عظمت سجده‌هاي اين عاشق پاكباخته پي برد: هنگامي كه از امام زين العابدين (عليه السلام) كه سجده‌هايي طولاني و خستگي ناپذير در برابر خداوند، داشت كه گويي برخاستني در پي نخواهد داشت، خواستند تا تقليلي در اين طول عبادت و سجده روا دارد، فرمود: " و من يقدر علي عبادة جدي علي بن ابي طالب؟ ". (من، كه توانسته ام همانند، جدم علي بن ابي طالب به عبادت پروردگارم بپردازم؟).

نمونه اي از راز و نيازها علي (عليه السلام) در عبادت‌هاي شبانه اش، آن هنگام كه ميان او و پروردگارش، پرده اي جز آسمان فيروزه گون نبود، و اين پرده اي بود كه با يك بال پرواز انديشه و عشق علي بر كنار مي‌رفت، و در چشم به هم زدني طي مي‌شد، به خاك مي‌افتاد، و در دعاها و نيايش‌ها و راز و نيازهايش مي‌گفت: " خدايا، تو را به يگانگي و عظمت ميستايم و بر آستان پر شكوه و جلال تو، پيشاني بندگي بر خاك ميسايم. تو را با ديدگان بينا، نمي‌بينند، ولي ناديده ات نيز نمي‌انگارند. فروغ جمال تو در قلب‌ها و عواطف، شعلهء عشق مي‌افزايد، اما جلوهء دلبري تو از چشم انداز بشر خاكي، مستور و پنهان است ... " شكوه و عظمت تو آنچنان شامخ و بلند است كه پرواز انديشه، از پيرامون آن، غير ممكن و محال است، ولي دست دلنواز و مهربان تو، در اعماق درياها و خميدگي درها و بلندي ستيغ كوهها كوچكترين و ريزترين ذرات وجود را، مشمول نوازش و مهرباني خود قرار مي‌دهد ...

" خداوندا! نه آن بلند پر اوج وافقهاي بالا، دست ما را از دامن لطف تو كوتاه مي‌سازد و نه اين رحم عميق و پهناور تو پايهء عرش الوهيت تو را فرو مي‌ريزد. حكيم خردمند، تو را مي‌شناسد، ولي از حقيقت وجود تو آگاه نيست، به او عصايي چوبين بخشيده اند، تا استدلال كند و در ظلمات اوهام، راه را از چاه باز شناسد. اما آن بلند پروازي راستين،

(١٩٤)

السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، علي بن أبي طالب (2)، الستر (1)، البول (1)

عشق پاك علي (عليه السلام)، در كار عبادت، عاشقي دلباخته و بي قرار بود. با تمام وجود به عبادت مي‌پرداخت. به عادت او، تنها براي رفع تكليف نبود. او عاشق راستين جمال حق بود و جز جمال دلرباي حقيقت چيزي در نظرش جلوه و نمودي نداشت. سجده‌هاي او طولاني و سجده گاهش همواره از اشك شوق مرطوب بود ... با اين روايتي كه از امام چهارم (عليه السلام) نقل شده است مي‌توان به عظمت سجده‌هاي اين عاشق پاكباخته پي برد: هنگامي كه از امام زين العابدين (عليه السلام) كه سجده‌هايي طولاني و خستگي ناپذير در برابر خداوند، داشت كه گويي برخاستني در پي نخواهد داشت، خواستند تا تقليلي در اين طول عبادت و سجده روا دارد، فرمود: " و من يقدر علي عبادة جدي علي بن ابي طالب؟ ". (من، كه توانسته ام همانند، جدم علي بن ابي طالب به عبادت پروردگارم بپردازم؟).

نمونه اي از راز و نيازها علي (عليه السلام) در عبادت‌هاي شبانه اش، آن هنگام كه ميان او و پروردگارش، پرده اي جز آسمان فيروزه گون نبود، و اين پرده اي بود كه با يك بال پرواز انديشه و عشق علي بر كنار مي‌رفت، و در چشم به هم زدني طي مي‌شد، به خاك مي‌افتاد، و در دعاها و نيايش‌ها و راز و نيازهايش مي‌گفت: " خدايا، تو را به يگانگي و عظمت ميستايم و بر آستان پر شكوه و جلال تو، پيشاني بندگي بر خاك ميسايم. تو را با ديدگان بينا، نمي‌بينند، ولي ناديده ات نيز نمي‌انگارند. فروغ جمال تو در قلب‌ها و عواطف، شعلهء عشق مي‌افزايد، اما جلوهء دلبري تو از چشم انداز بشر خاكي، مستور و پنهان است ... " شكوه و عظمت تو آنچنان شامخ و بلند است كه پرواز انديشه، از پيرامون آن، غير ممكن و محال است، ولي دست دلنواز و مهربان تو، در اعماق درياها و خميدگي درها و بلندي ستيغ كوهها كوچكترين و ريزترين ذرات وجود را، مشمول نوازش و مهرباني خود قرار مي‌دهد ...

" خداوندا! نه آن بلند پر اوج وافقهاي بالا، دست ما را از دامن لطف تو كوتاه مي‌سازد و نه اين رحم عميق و پهناور تو پايهء عرش الوهيت تو را فرو مي‌ريزد. حكيم خردمند، تو را مي‌شناسد، ولي از حقيقت وجود تو آگاه نيست، به او عصايي چوبين بخشيده اند، تا استدلال كند و در ظلمات اوهام، راه را از چاه باز شناسد. اما آن بلند پروازي راستين،

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)،

علي بن أبي طالب (2)، الستر (1)، البول (1)
ويژهء پروانگان عشق است كه در سرادق جلال تو بال زننده و گردا گرد شمع حقيقت وجودت بگردند و در يك لحظه، سراسيمه تسليم شعله وصال گشته، در امواج بيكران نور و هستي، شخصيت و موجوديت خود را محو سازند و پرتو آسا، به خورشيد بي زوال وحدت بازگردند. " اي پروردگار بزرگ! هنگامي كه شب فرا مي‌رسد و از گريبان خون آلودهء شفق، عفريت ظلمت سر بيرون مي‌كشد، تو را سپاس مي‌گذارم و تو را ميستايم.
و در سپيدهء دم كه پنجه‌هاي زرتاب آفتاب، بر پيشاني افق، با قلم طلا آيات نور مينگارد، ياد تو هستم و تو را مي‌پرستم. هر آن ستارهء فروزنده كه از گوشه چادر شبرنگ سپهر، يكدم آشكار و يك دم نهان مي‌شود و دورنماي بديع خود را بدين عشوه‌ها جذاب تر جلوه مي‌دهد، از بزرگي و عظمت تو غافل نيستم و همه، جمال تو مي‌بينم.
چون ديدگانم به روي جهان باز شود، از پاي تا سر يك پاره قلب مينمايم كه با تو، عاشقانه راز گويم، از هر دري كه سخن گويند فرسوده و خسته مي‌شوم، ولي همين كه نوبت به حديث تو افتد، نشاني از نو گرفته، داستان را از سر آغاز ميكنم ...
" تو را ميستايم، و بدين ستايش مي‌خواهم كه ابرهاي رحمت بر ما بسيار ببارد و در اين موقعيت نعمت تو كامل گردد.
تو را ميستايم و با اين ستايش، جان خود را به پيشگاه عزت تو تسليم مي‌سازم و در حصار عصمت تو از لغزش و گناه پناه مي‌جويم.
" خدايا، مرا به توانگري خويش نيازمند كن و از توانگران و اغنيا بي نياز ساز! تو راه بنماي تا من گمراه نشوم و تو دوست باش تا از فريب دشمنان ايمن بمانم ".
آري، بدين گونه مي‌گذشت شب‌هاي آن ابر مرد يگانه، آن اسطورهء پر جلال كه خود از جلال آفرينش پروردگارش، نشانه اي و آيتي بود. و چون، شب به پايان مي‌رسيد، اندوهگين مي‌شد كه چرا آن خلوت پر شكوه شبانه و آن فرصت نيكوي راز دل گفتن با خداي يگانه، بسر آمده است. و بار ديگر، تمامي روز را در انتظار شب ميگذرانيد و شب، باز همچون همه شب‌هاي پيشين مي‌گذشت ... خدايا، پرتوي از شب‌هاي علي را، بر شب‌هاي زندگي ما نيز فرو فرست!
و روزهاي ما را نيز روزهاي مبارك و ميمون و سعادتبار قرار بده! آمين رب العالمين

صفحهمفاتيح البحث: البول (1)

جهاد و عبادت در مكتب علي (عليه السلام) مكتب انسان ساز علي (عليه السلام)، مكتب حركت و پويائي ... مكتب تحرك و كوشش، مكتب مبارزه و جهاد در راه خدا و در راه تأمين رفاه و آسايش مردان خدا و مخلوقات خداست.

مبارزه و تلاش در زندگي فردي و اجتماعي، در سرلوحه برنامه‌هاي پيروان اين مكتب قرار گرفته است، و شهادت و از خود گذشتگي، عاليترين آرزوي يك فرد پيرو مكتب او، را تشكيل مي‌دهد. بدين گونه بسيار طبيعي است آن كس كه شهادت را پذيرفته باشد هرگز اسارت و ذلت نخواهد داشت.

زندگي 63 ساله علي (عليه السلام)، خود نمونه اي و الا و پرشكوه از مجاهده و مبارزه در راه ايمان و اخلاص بود، مبارزه اي كه آخرين ساعات لذت بخش آن بانواي " به خداي كعبه سوگند به فيض عظيم نائل گشتم " پايان گرفت و خاتمه پذيرفت ...

نمونه اي از بيانات او او در يكي از خطبه‌هاي نهج البلاغه، ديدگاه واقعي خود را در مورد جهاد و مبارزه در راه خدا نشان مي‌دهد و توصيف جالب و شناسائي كاملي از جهاد و از هدفها و آرمان‌هاي آن، به دست مي‌دهد. و از اين طريق رهروان حقيقت را به كعبه معشوق و محبوب خود، مي‌كشاند و افراد بي هدف و سست عنصر را مورد عتاب قرار مي‌دهد. داستان آن نيز به اين ترتيب است: پس از جنگ صفين صلح موقت برقرار گرديد و طرفين تعهد داشتند كه تا يك سال كوچكترين تعدي و تجاوز به مرز همديگر را روا ندارند. اما سربازان شام كه در مرز متمركز شده بودند، و با دستور فرماندهان متخلف خود گاه گاهي به عراق حمله ور شده و از قتل وغارت و چپاول و خيانت خودداري نمي‌كردند و تجاوزات آنان اغلب بي جواب مي‌ماند و خونسردي خاص، در ميان لشكريان علي (عليه السلام) حكمفرما بود. اين موضوع به علي (عليه السلام) بسيار گران آمد. خطابهء زيرا را به منظور تهييج احساسات و عواطف آنان در مسجد كوفه در برابر فرماندهان سپاه ايراد نمود كه امروز هم مي‌تواند بيانگر عواطف و احساسات و راهگشاي خونسرديها و بي‌تفاوتيها گردد.

مضيقه بي آبي " معاويه بن ابي سفيان " در حدود شانزده سال بود كه به عنوان امارت در شام

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (5)، مسجد، جامع الكوفة (1)، معاوية بن أبي سفيان لعنهما الله

(1)، دولة العراق (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، القتل (1)

جهاد و عبادت در مكتب علي (عليه السلام) مكتب انسان ساز علي (عليه السلام)، مكتب حركت و پويائي ... مكتب تحرك و كوشش، مكتب مبارزه و جهاد در راه خدا و در راه تأمين رفاه و آسايش مردان خدا و مخلوقات خداست.
مبارزه و تلاش در زندگي فردي و اجتماعي، در سرلوحه برنامه‌هاي پيروان اين مكتب قرار گرفته است، و شهادت و از خود گذشتگي، عاليترين آرزوي يك فرد پيرو مكتب او، را تشكيل مي‌دهد. بدين گونه بسيار طبيعي است آن كس كه شهادت را پذيرفته باشد هرگز اسارت و ذلت نخواهد داشت.
زندگي 63 ساله علي (عليه السلام)، خود نمونه اي و الا و پرشكوه از مجاهده و مبارزه در راه ايمان و اخلاص بود، مبارزه اي كه آخرين ساعات لذت بخش آن بانواي " به خداي كعبه سوگند به فيض عظيم نائل گشتم " پايان گرفت و خاتمه پذيرفت ...
نمونه اي از بيانات او او در يكي از خطبه‌هاي نهج البلاغه، ديدگاه واقعي خود را در مورد جهاد و مبارزه در راه خدا نشان مي‌دهد و توصيف جالب و شناسائي كاملي از جهاد و از هدفها و آرمان‌هاي آن، به دست مي‌دهد. و از اين طريق رهروان حقيقت را به كعبه معشوق و محبوب خود، مي‌كشاند و افراد بي هدف و سست عنصر را مورد عتاب قرار مي‌دهد. داستان آن نيز به اين ترتيب است: پس از جنگ صفين صلح موقت برقرار گرديد و طرفين تعهد داشتند كه تا يك سال كوچكترين تعدي و تجاوز به مرز همديگر را روا ندارند. اما سربازان شام كه در مرز متمركز شده بودند، و با دستور فرماندهان متخلف خود گاه گاهي به عراق حمله ور شده و از قتل وغارت و چپاول و خيانت خودداري نمي‌كردند و تجاوزات آنان اغلب بي جواب مي‌ماند و خونسردي خاص، در ميان لشكريان علي (عليه السلام) حكمفرما بود. اين موضوع به علي (عليه السلام) بسيار گران آمد. خطابهء زيرا را به منظور تهييج احساسات و عواطف آنان در مسجد كوفه در برابر فرماندهان سپاه ايراد نمود كه امروز هم مي‌تواند بيانگر عواطف و احساسات و راهگشاي خونسرديها و بي‌تفاوتيها گردد.
مضيقه بي آبي " معاويه بن ابي سفيان " در حدود شانزده سال بود كه به عنوان امارت در شام

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (5)، مسجد، جامع الكوفة (1)، معاوية بن أبي سفيان لعنهما الله

(1)، دولة العراق (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، القتل (1)

حكومت مي‌كرد، و بدون آنكه به احدي اظهار كند مقدمات خلافت را براي خويش فراهم مي‌ساخت، از هر فرصتي، براي منظوري كه در دل داشت، استفاده مي‌كرد و بهترين بهانه او براي اينكه از حكومت مركزي سرپيچي كند و داعيه خلافت را آشكار نمايد، موضوع كشته شدن عثمان بود. او در زمان حيات عثمان، به استغاثه‌هاي عثمان پاسخ مساعد نداد و تقاضا و استمدادهاي عثمان را نشنيده و ناديده گرفت. اما منتظر بود عثمان كشته شود و قتل وي را بهانه كار خود قرار دهد عثمان كشته شد. و معاويه فورا در صدد بهره برداري بر آمد. از سوي ديگر مردم پس از قتل عثمان، دور علي (عليه السلام) را كه به جهات مختلفي از رفتن زير بار خلافت امتناع مي‌كرد گرفتند و با او بيعت كردند.
علي (عليه السلام) پس از آنكه ديد مسئوليت رسما متوجه او است، قبول كرد و خلافت رسمي اش در مدينه، كه مركز و دار الخلافه آن روز بود، اعلام شد. همه استانهاي كشور پهناور اسلامي آن روز اطاعتش را گردن نهادند، به استثناء شام و سوريه كه در اختيار معاويه بود. معاويه از اطاعت حكومت مركزي سرپيچي كرد و آن را متهم ساخت به اينكه قاتلان عثمان را پناه داده است و خود آماده اعلام استقلال شام و سوريه شد. و سپاهي انبوه از شاميان را فراهم كرد.
علي (عليه السلام) پس از فيصله دادن به كار اصحاب جمل، متوجه معاويه شد. نامه‌هايي به معاويه رد و بدل كرد. اما نامه‌هاي علي در دل سياه ابو الاعور سلمي، پيشا پيش لشكر معاويه با گروهي از پيشاهنگان حركت مي‌كرد و مالك اشتر نخعي، با گروهي از لشكريان علي (عليه السلام) به عنوان مقدمة الجيش پيشا پيش سپاه علي (عليه السلام) حركت مي‌كرد. دو دسته پيشاهنگ در كنار فرات به يكديگر رسيدند.
" مالك اشتر "، از طرف علي، مجاز نبود جنگ را شروع كند، اما ابو الاعور براي اينكه زهر چشمي بگيرد، حمله سختي كرد. حمله او از طرف مالك و همراهانش دفع شد، و شاميان سخت به عقب رانده شدند. ابو الاعور براي اينكه كار را از راه ديگر بر حريف سخت بگيرد، خود را به محل " شريعه "، يعني آن نقطه شيب دار كنار فرات، كه دو طرف مي‌بايست از آنجا آب بردارند، رساند، نيزه داران و تيراندازان خود را مأمور كرد تا آن نقطه را حفظ كنند و مانع ورود مالك ويارانش بشوند. طولي نكشيد كه خود معاويه با

السلام (5)، القتل (2)
سپاه انبوهش رسيد و از پيشدستي ابوالاعور خشنود شد. معاويه براي اطمينان بيشتر عده اي بر نفرات ابو الاعور افزود. اصحاب علي (عليه السلام) در مضيقه بي آبي قرار گرفتند.
شاميان عموما از پيش آمد اين فرصت خوشحال بودند، و معاويه با مسرت اظهار داشت:
" اين پيروزي مال ماست ".
تنها عمرو بن العاص معاون و مشاور مخصوص معاويه اين كار را مصلحت نمي‌ديد. از آن سو، علي (عليه السلام) خودش رسيد و از ماجرا آگاه شد. نامه اي به وسيله يكي از بزرگان فرستاد، كه " تو و پيروانت قبل از هر چيز اسلحه به كار برده ايد، به علاوه جلوي آب را بر ياران من گرفته ايد، دستور بده از اين كار دست بردارند تا مذاكرات آغاز گردد. البته اگر تو به چيزي جز جنگ راضي نشوي، من ترس و ابايي ندارم ".
اين نامه به دست معاويه رسيد. با مشاورين خود در اطراف اين موضوع مشورت كرد ... عموما نظرشان اين بود: فرصت خوبي به دست آمده، بايد استفاده كرد، و به اين نامه نبايد ترتيب اثر داد. تنها عمرو بن العاص نظر مخالف داشت.
گفت: " اشتباه مي‌كنيد، علي و اصحابش چون در نظر ندارند در كار جنگ وخونريزي پيشدستي كنند، فعلا سكوت كرده اند و به وسيله نامه خواسته اند شما را از كارتان منصرف كنند. خيال نكنيد كه اگر شما به اين نامه ترتيب اثر ندادید و آنها را همچنان در مضيقه بي آبي گذاشتيد آنان عقب نشيني مي‌كنند. آن وقت است كه دست به قبضه شمشير خواهند برد و از پا نخواهند نشست تا شما را با رسوايي از اطراف فرات دور كنند ".
اما عقيده اكثريت مشاورين اين بود كه مضيقه بي آبي، دشمن را از پاي در خواهد آورد و آنها را مجبور به عزيمت خواهد كرد.
معاويه شخصا نيز با اين عقيده همراه بود. اين شورا به پايان رسيد. صعصعه براي دريافت جواب نامه به معاويه مراجعه كرد معاويه كه در نظر داشت از جواب دادن شانه خالي كند گفت: " بعدا جواب خواهم داد " ضمنا دستور داد تا سربازان محافظ آب، كاملا مراقب باشند و مانع ورود و خروج سپاهيان علي (عليه السلام) شوند. علي (عليه السلام) از اين پيشامد، كه اميد هرگونه حسن نيتي را در جبهه مخالف به كلي از بين مي‌برد و راهي براي حل مشكلات به وسيله مذاكرات باقي نمي‌گذاشت، سخت ناراحت شد. راه را منحصر به

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، عمرو بن العاص (2)

اعمال زور و دست بردن به اسلحه ديد. در مقابل سپاه خويش آمد و خطابه‌اي كوتاه اما مهيج و شورانگيز به اين مضمون انشاء كرد: " اينان ستمگري آغاز كردند، در ستيزه را گشودند و با روش خصمانه شما را پذيرا شدند. اينان مانند گرسنه اي كه غذا مي‌طلبد جنگ وخونريزي و خون آشامي مي‌طلبند. جلوي آب آشاميدني را بر شما گرفته اند، اكنون يكي از دو راه را بايد انتخاب كنيد راه ديگري نيست. يا تن به ذلت و محروميت و خواري بدهيد و هم چنان تشنه بمانيد، يا شمشيرها را از خون پليد اينان سيراب كنيد، تا خودتان از آب گوارا سيراب شويد. زنده بودن اين است كه پيروز و فاتح باشيد، هر چند به بهاي مردن تمام شود. و مردن اين است كه مغلوب و زير دست باشيد هر چند زنده بمانيد. شما بهتر مي‌دانيد معاويه گروهي گمراه و بدبخت را گرد خويش جمع كرده و از جهالت و بي خبري آنها، استفاده مي‌كند. تا آنجا كه آن بدبختها بي جهت، گلوهاي خودشان را هدف تير مرگ قرار داده اند ". (1) اين خطابه مهيج، جنبشي عظيم در سپاهيان علي (عليه السلام) به وجود آورد. خونشان را به جوشش آورد. آماده كارزار شدند و با يك حمله سنگين دشمن را تا فاصله زيادي عقب راندند و " شريعه " را متصرف شدند. در اين وقت عمرو بن العاص كه پيش بيني او به وقوع پيوسته بود، به معاويه گفت: " حالا اگر علي و سپاهيانش معامله به مثل كنند و با تو همان كنند كه تو با آنها كردي، چه خواهي كرد؟ آيا مي‌تواني بار ديگر " شريعه " را از آنها بگيري؟ " معاويه گفت: " به عقيده تو، علي، اكنون با ما آنگونه رفتار خواهد كرد كه ما كرديم؟ " عمرو عاص گفت: " نه به عقيدهء من علي، با ما معامله به مثل نخواهد كرد، و ما را در مضيقه بي آبي نخواهد گذاشت. او براي چنين كارها نيامده است ". از آن سو سپاهيان علي (عليه السلام)، بعد از آنكه ياران معاويه را از شريعه دور كردند، از علي (عليه السلام) خواستند اجازه بدهد مانع آب برداشتن ياران معاويه بشوند.

علي (عليه السلام) فرمود: " مانع آنها نشويد، من به اين گونه كارها كه روش جاهلان است دست نمي‌زنم. من از اين فرصت استفاده مي‌كنم و مذاكرات خود را با آنها بر اساس كتاب خدا آغاز مي‌كنم. اگر پيشنهادها و صلاح انديشيهاي من پذيرفته شد كه چه بهتر و اگر

1. نهج البلاغه خطبه 51.

پذيرفته نشد با آنها مي‌جنگم، اما جوانمردانه، نه از راه بستن آب بر روي دشمن، من هرگز دست به چنين كاري نخواهم زد و كسي را در مضيقه بي آبي نخواهم گذاشت. آن روز شام شده بود كه سپاهيان علي (عليه السلام)

و معاويه با يكديگر مي‌آمدند و آب بر مي‌داشتند و كسي متعرض سپاهيان معاويه نمي‌شد.
شهريار شاعر سالك آذربايجاني در اين باره گويد:
شنيدم آب به جنگ اندرون، معاويه، بست * به روي شاه ولايت، چرا؟ كه بود خسي علي به حمله گرفت آب و باز، كرد سبيل * چرا؟ كه او كس هر بي كس است ودادرسي سه بار دست به دست آمد آب و در هر بار * علي چنين هنري كرد و او چنان هوسي فضول گفت كه: ارفاق تا به اين حد بس * كه بي حيائي دشمن ز حد گذشت بسي جواب داد كه: ما جنگ بهر آن داريم * كه نان و آب نبندد كسي به روي كسي غلام همت آن قهرمان كون و مكان * كه بي رضاي الهي نمي‌زند نفسي تو هم بيا و تماشاي حق و باطل كن * ببين كه در پي سيمرغ مي‌جهد مگسي

بخش دوم F علي (عليه السلام) از ديدگاه دانشمندان غير اسلامي

بخش دوم / علي (ع) از ديدگاه دانشمندان غير اسلامي ...
براي هرچه بيشتر بهره گرفتن از پرتو آشنايي و شناسايي علي (عليه السلام)، يكي از راههاي گوناگون، مطالعه و جستجو در گفته‌ها و نوشته‌ها و عقايد و نظرات دانشمندان و متفكران، جهان دربارهٔ اين ابر مرد تاريخ اسلام و تاريخ بشر است.
در اين بخش، براي پي بردن به راز هستي اين موجود شگفتي انگيز، از نيروي فكري ديگر دانشمندان استمداد مي‌كنيم و از طريق رشته‌هاي تابندهٔ افكار انديشمندان و متفكران نامدار تاريخ، و بزرگان عصر حاضر، با اين اعجوبهٔ خلقت بيشتر آشنا مي‌شويم.
اين نظرات و گفته ها، اگرچه هريك كافي است تا شناسانندهٔ بزرگترين شخصيت تاريخ بشر باشد، ولي هدف ما، در اينجا نشان دادن و نماياندن بزرگي و عظمت حضرت علي (عليه السلام)، با اين گفته‌ها و نوشتارها نيست.
چه براي شناسائي شخصيت متكي به خود علي (عليه السلام) نيازي به استمداد از گفته‌ها و انديشه‌هاي ديگران نيست، و عظمت خود ساخته و برون از اندازهٔ او، به هيچ پشتوانه اي نياز ندارد: علي را تنها بايد با خود و فروغ ذات خود شناخت. بدين گونه، در اين ميان، قصد آن نيست كه از زبان ديگران بشناسيم، بلكه قصد آنست كه بدانيم ديگران علي را چگونه

شناخته اند. بلكه قصد آنست كه بدانيم ديگران علي را چگونه شناخته اند. و در اين راه نيز نخست به آنچه دانشمندان و متفكران غير اسلامي دربارهء علي (عليه السلام) گفته و نوشته اند، نظر مي‌افكنيم، كه به فرمودهء مولانا:

خوشتر آن باشد كه سر دلبران * گفته آيد در حديث ديگران چرا كه اگر دانشمندان اسلامي، به خصوص متفكران شيعه، با ايمان اسلامي و عشق به خاندان عصمت و طهارت، از ديدگاهي عاشقانه، جانشين و وصي پيامبر اسلام را

(۲۰۳)

نگريسته اند، باري، دانشمندان غير اسلامي، تنها با نگاه علم و از چشم تحقيق وتتبع در احوال شخصيت، بي نظير و يگانه، زندگي او را مورد تحقيق و تدقيق قرار داده اند و آنگاه، چنان شيفته و مبهوت مانده اند كه گفتارشان نيز از اثرات اين بهت و شيفتگي بدور نمانده است.
در همين باره، شاعر مشهور معاصر، شهريار تبريزي نيز قطعه اي پر معنا دارد كه چنين مي‌گويد:
گواه فضل تو آن به، كه دشمنان باشند * مثل خوش است و به مصداق خوشتري هم وصل يكي به گفتهء شبلي، شميل زنديق * ببين كه گفته به وصف علي، خطابي فصل " علي است نسخهء فردي كه شرق و غرب جهان * دگر نديد، سوادي از او، مطابق اصل " آنچه در پي مي‌آيد، گلچيني از ميان هزاران هزار گفته و نوشته در اين مورد، و مصداق قطرهء آبي از درياست، ورنه به تحقيق، اگر تنها فهرستي از عنوان كتابها و رسالات نوشته شده پيرامون علي را، گرد آوريم، خود به دهها جلد كتاب قطور بالغ خواهد شد ...
1. جبران خليل جبران نويسنده پر شور و حماسه آفرين مسيحي، در باره آن يگانهء دوران‌ها در نامه اي كه به جرداق مينويسد چنين مينگارد:
" در ميان بزرگان تاريخ كمتر شخصيتي است كه مردم در ذكر خير او همانند علي اتفاق نظر داشته باشند. به عقيدهء من، فرزند ابيطالب، نخستين عربي است كه ملازمت و مجاورت روح كلي را برگزيد و با آن، همراز و دمساز گرديد. او نخستين عربي بود كه دو

2 - شبلي شميل

لبش آهنگ ترانهء روح كلي را به گوش مردمي منعكس ساخت كه پيش از آن، اين نغمه را نشنيده بودند. بدين جهت در ميان راههاي پر فروغ بلاغت او، و در تاريكي‌هاي گذشتهء خود، حيران ماندند، پس هركس شيفته و دلدادهء او گشت، هركس با او دشمني ورزيد، از فرزندان جاهليت و ناداني است ".

او مي‌افزايد: " علي از دنيا درگذشت، در حالي كه شهيد عظمت و بزرگواري خود شد. از دنيا چشم پوشيد، در حالي كه نماز در ميان دو لبش بود. او درگذشت، در حالي كه دلش از شوق پروردگار پر بود. عرب، مقام و قدرش را نشناخت تا آنكه از همسايگان عرب، مردمي از پارس به پا خاستند و تفاوت ميان گوهر و سنگريزه را شناختند ". (1) 2. شبلي شميل دانشمند ماده گراي عرب، با وجود آنكه منطق كمونيستي والحاد وانكار ماوراء طبيعت را دارد، در مورد اين شخصيت والاي الهي و اسلامي، با لحن پرشور و ستايش آميزي مي‌گويد:

" امام علي بن ابيطالب، بزرگ بزرگان جهان و يكتا نسخهء مان بود كه جهان شرق و غرب، در عالم قديم و جديد، صورتي بسان اين نسخه، ك مطابق اصل باشد، به خود نديده است ". (2) 3. جرج جرداق " نويسنده مسيحي ديگر، كه پنج جلد اثر بزرگ، پيرامون تحليل شخصيت و مكتب علي (عليه السلام) ترسيم كرده است، مينويسد:

" نزد تاريخ، حقيقت و واقعيت يكسان است، خواه بشناسي يا نشناسي. و چنين است كه شهيد نامي، پدر بزرگ شهيدان، علي بن ابي طالب، صوت عدالت انساني، شخصيت

1. جرج جرداق در پيشگفتار الأمام علي صوت العدالة الانسانية.

2. از كتاب صوت العدالة الانسانية تأليف " جرج جرداق " ص 501.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، علي بن أبي طالب (1)، الشهادة (2)

3 - جرج جرداق

لبش آهنگ ترانهء روح كلي را به گوش مردمي منعكس ساخت كه پيش از آن، اين نغمه را نشنيده بودند. بدين جهت در ميان راههاي پر فروغ بلاغت او، و در تاريكي‌هاي گذشتهء خود، حيران ماندند، پس هركس شيفته و دلدادهء او گشت، هركس با او دشمني ورزيد، از فرزندان جاهليت و ناداني است ".

او مي‌افزايد: " علي از دنيا درگذشت، در حالي كه شهيد عظمت و بزرگواري خود شد. از دنيا چشم پوشيد، در حالي كه نماز در ميان دو لبش بود. او درگذشت، در حالي كه دلش از شوق پروردگار پر بود. عرب، مقام و قدرش را نشناخت تا آنكه از همسايگان عرب، مردمي از پارس به پا خاستند و تفاوت ميان گوهر و سنگريزه را شناختند ". (1) 2. شبلي شميل دانشمند ماده گراي عرب، با وجود آنكه منطق كمونيستي والحاد وانكار ماوراء طبيعت را دارد، در مورد اين شخصيت والاي الهي و اسلامي، با لحن پرشور و ستايش آميزي مي‌گويد:

" امام علي بن ابيطالب، بزرگ بزرگان جهان و يكتا نسخهء مان بود كه جهان شرق و غرب، در عالم قديم و جديد، صورتي بسان اين نسخه، ك مطابق اصل باشد، به خود نديده است ". (2) 3. جرج جرداق " نويسنده مسيحي ديگر، كه پنج جلد اثر بزرگ، پيرامون تحليل شخصيت و مكتب علي (عليه السلام) ترسيم كرده است، مينويسد:

" نزد تاريخ، حقيقت و واقعيت يكسان است، خواه بشناسي يا نشناسي. و چنين است كه شهيد نامي، پدر بزرگ شهيدان، علي بن ابي طالب، صوت عدالت انساني، شخصيت

1. جرج جرداق در پيشگفتار الأمام علي صوت العدالة الانسانية.

2. از كتاب صوت العدالة الانسانية تأليف " جرج جرداق " ص 501.

(۲۰۵)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، علي بن أبي طالب (1)، الشهادة (2)

4 - ميخائيل نعيمه

جاوداني شرق است. علي بن ابيطالب است كه در قتال و كارزار، معني ديگر دانسته بود، غير از آنچه ديگران دانستند، و به قصد و نيت ديگري جنگ مي‌كرد. غير از آن نيتي كه ديگران داشتند. با زهد وورع، جهاد را برگزيد و در راه محبت به درماندگان و بيچارگان، به فتح قلعه‌ها پرداخت و كاخ دشمنان عدل و داد را با خاك يكسان كرد. او در مكارم اخلاق و صفات عاليهء انساني، به حد كمال و اعلي رسيده بود. اي جهان، چه مي‌شد اگر هر آنچه در قدرت وقوته داري به كار مي‌بردي و در هر زمان، علي ديگري با آن عقلش، با آن قلبش، با آن زبانش و با آن ذوالفقارش به عالم مي‌بخشيدي؟ ". (1) 4. ميخائيل نعيمه نويسنده بزرگ مسيحي و متفكر فلسفه و ادب معاصر عرب در پيشگفتار كتاب الامام علي (عليه السلام) مينويسد: " يك نويسنده و مورخ، هر چند نابغه و هنرمند باشد، هرگز نمي‌تواند هر چند در هزاران صفحه، تصوير كاملي از شخصيت علي (عليه السلام) و محيط پر آشوب و فتنه انگيز او را ترسيم كند. زيرا آنچه اين عنصر كامل و با كمال عرب، ميان خود و خدايش انجام داده است، چيزي است كه هيچكس نشنيده و نديده است. پس در اين صورت هر چهره اي كه از شخصيت او ترسيم كنيم، ناچار مبهم و نارسا و اندك خواهد بود. او نه تنها قهرمان صحنهء پيكار و نبرد بود، بلكه در بينش ژرف و پاكي وجدان، و بيان قاطع، در برابر ستمگران، قهرماني بزرگ به شمار مي‌رفت ... اين بزرگي و عظمت او، هر چند روزگاران طولاني بر آن مي‌گذرد، ولي همواره مي‌تواند براي ما گنجينهء پر مايه اي باشد كه بدان توجه كنيم و امروز يا هر روز ديگر كه نيازي به برپايي زندگي شايسته و سربلند داشته باشيم، از آن روح پر خروش، الهام بگيريم. چون او، عنصر نامتناهي تفكر و انديشه، در هر زمان و مكان به شمار مي‌آيد ". (2) = + * * * + =

1. مجموعه پنج مجلد اثر جاودان او.
2. علي والقومية العربية، جلد پنجم صوت العدالة الانسانية ص 1224.

(٢٠٦)

صفحهمفاتيح البحث: مكارم الأخلاق (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الزهد (1)، القتل (1)

5 - توماس كارلايل

5. توماس كارلايل نويسنده وفيلسوف انگليسي، در تحليل شخصيت و عظمت تاريخي علي (عليه السلام) آنچنان قلم فرسائي مي‌كند كه مطالعه كننده در بادي نظر او را شيفتهء امام مي‌پندارد او چنين مينويسد:
" اما، علي ... ما را جز اين نمي‌رسد كه او را دوست بداريم و به او عشق بورزيم. چه او جوانمردي بس عاليقدر و بزرگ منش بود. از سرچشمه وجدانش، خير و نيكي مي‌جوشيد، از دلش شعله‌هاي شور و حماسه زبانه مي‌زد، او شجاع تر از شير ژيان بود، ولي شجاعتش آميخته با روح لطف و صفا و رحمت، و سرشار از عواطف رقيق انساني و رأفت و نرم دلي بود ... او در شهر كوفه غافلگير شد، و با حيله و توطئه به شهادت رسيد، شدت عدل او بود كه باعث اين جنايت شد، چرا كه او هركس را مانند خود عادل مي‌پنداشت. هنگامي كه در بستر مرگ افتاده بود، دربارهء كسي كه بر او زخم شمشير زده بود، صحبت شد. پاسخ داد:
" اگر زنده ماندم، خود مي‌دانم چه كنم، ولي اگر در گذشتم اختيار دست شماست. اما اگر خواستيد قصاص كنيد، در برابر يك ضربت شمشيري، شما هم تنها با يك ضربه سزايش را بدهيد، اما اگر اصلا از قصاص در گذريد به تقوي نزديكتر است ". (1) 6. ولتر نويسنده، فيلسوف، متفكر و نمايشنامه نويس بزرگ فرانسه در قرن هيجدهم، اثري تحقيقي به نام " رساله اي در باره آداب و رسوم ملل گوناگون دارد كه در باره مسائل ملل مسلمان بويژه در صدر اسلام، نكات و اشارات توجه انگيز و در خور تأملي دارد. وي در اين كتاب، عقيده خود را مبني بر اين كه خلافت حضرت علي (عليه السلام)، مستند بوده، ابراز

1. علي والقومية العربية صفحه 1224.

(٢٠٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، مدينة الكوفة (1)، الضرب (1)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)

5. توماس كارلايل نويسنده وفيلسوف انگليسي، در تحليل شخصيت و عظمت تاريخي علي (عليه السلام) آنچنان قلم فرسائي مي‌كند كه مطالعه كننده در بادي نظر او را شيفتهء امام مي‌پندارد او چنين مينويسد:
" اما، علي ... ما را جز اين نمي‌رسد كه او را دوست بداريم و به او عشق بورزيم. چه او جوانمردي بس عاليقدر و بزرگ منش بود. از سرچشمه وجدانش، خير و نيكي مي‌جوشيد، از دلش شعله‌هاي شور و حماسه زبانه مي‌زد، او شجاع تر از شير ژيان بود، ولي شجاعتش آميخته با روح لطف و صفا و رحمت، و سرشار از عواطف رقيق انساني و رأفت و نرم دلي بود ... او در شهر كوفه غافلگير شد، و با حيله و توطئه به شهادت رسيد، شدت عدل او بود كه باعث اين جنايت شد، چرا كه او هركس را مانند خود عادل مي‌پنداشت. هنگامي كه در بستر مرگ افتاده بود، دربارهء كسي كه بر او زخم شمشير زده بود، صحبت شد. پاسخ داد:
" اگر زنده ماندم، خود مي‌دانم چه كنم، ولي اگر در گذشتم اختيار دست شماست. اما اگر خواستيد قصاص كنيد، در برابر يك ضربت شمشيري، شما هم تنها با يك ضربه سزايش را بدهيد، اما اگر اصلا از قصاص در گذريد به تقوي نزديكتر است ". (1) 6. ولتر نويسنده، فيلسوف، متفكر و نمايشنامه نويس بزرگ فرانسه در قرن هيجدهم، اثري تحقيقي به نام " رساله اي در باره آداب و رسوم ملل گوناگون دارد كه در باره مسائل ملل مسلمان بويژه در صدر اسلام، نكات و اشارات توجه انگيز و در خور تأملي دارد. وي در اين كتاب، عقيده خود را مبني بر اين كه خلافت حضرت علي (عليه السلام)، مستند بوده، ابراز

1. علي والقومية العربية صفحه 1224.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، مدينة الكوفة (1)، الضرب (1)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)

داشته است. همچنين، اظهار عقيده كرده است كه پيامبر اسلام در مورد جانشيني پسر عم و داماد خود علي، به صراحت و قاطعيت، وصيت كرده است و حتي در بستر احتضار، از صحابه خود قلم و دوات خواسته است، تا كتبا حضرت علي (عليه السلام) را به عنوان جانشين خود معرفي و منصوب كند. ولي، علي بحثي نسبتا مفصل اين مطالب و مسائل را تجزيه و تحليل كرده و تأسف خود را از به انجام نرسيدن اين وصيت ابراز داشته است ... ".

7. بارون كارادوو محقق و مورخ فرانسوي، در كتابي مستند و آنكه علي، در عين حال كه عنوان قهرمان و امام، هر دو را دارا بود، در عين حال، سردار جنگي شكست ناپذير و عالم و دانشمند زبردست علوم الهي، و فصيح ترين خطباي صدر اسلام به شمار مي‌رفت. خاصيت دوم اينكه علي (عليه السلام)، در عين اينكه از طرف مسلمين سني، يا شيعي مذهب، به منزلهء يكي از بزرگترين مفاخر اسلام مورد ستايش و تكريم قرار گرفته، بي آنكه خود خواسته باشد، تمام فرق و مذاهبي كه هنوز تا اين ساعت در ميان ملل اسلامي تفرقه و جدايي انداخته اند، او را پيشواي خود مي‌شناسند. در كتبيه مساجد اهل سنت، نام علي، در كنار اسامي پيامبر (صلي الله عليه وآله) وابوبكر وعمر ثبت شده است و در ديوار محراب‌هاي شيعيان، نام علي، بعد از نام پيامبر ذكر گرديده است ". (1) 8. نرسيسيان سردبير چند سال پيش سفارتخانهء بريتانيا در بغداد، كه خود از فضلاء و متفكران عالم مسيحي و از سياست‌مردان مشهور به شمار است، در باره حضرت علي (عليه السلام) چنين مي‌گويد:

" اگر اين خطيب بزرگ، علي بن ابي طالب، در عصر ما، هم اكنون در مسجد كوفه بر

1. شهسوار اسلام، اثر " گابريل دانگيري " ترجمه كاظم عمادي چاپ چهارم ص 139، 140 - 145.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، مسجد، جامع الكوفة (1)، علي بن أبي طالب (1)، مدينة بغداد (1)، السجود (1)، النوم (2)

داشته است. همچنين، اظهار عقيده كرده است كه پيامبر اسلام در مورد جانشيني پسر عم و داماد خود علي، به صراحت و قاطعيت، وصيت كرده است و حتي در بستر احتضار، از صحابه خود قلم و دوات خواسته است، تا كتبا حضرت علي (عليه السلام) را به عنوان جانشين خود معرفي و منصوب كند. ولي، علي بحثي نسبتا مفصل اين مطالب و مسائل را تجزيه و تحليل كرده و تأسف خود را از به انجام نرسيدن اين وصيت ابراز داشته است ... ".

7. بارون كارادوو محقق و مورخ فرانسوي، در كتابي مستند و آنكه علي، در عين حال كه عنوان قهرمان و امام، هر دو را دارا بود، در عين حال، سردار جنگي شكست ناپذير و عالم و دانشمند زبردست علوم الهي، و فصيح ترين خطباي صدر اسلام به شمار مي‌رفت. خاصيت دوم اينكه علي (عليه السلام)، در عين اينكه از طرف مسلمين سني، يا شيعي مذهب، به منزلهء يكي از بزرگترين مفاخر اسلام مورد ستايش و تكريم قرار گرفته، بي آنكه خود خواسته باشد، تمام فرق و مذاهبي كه هنوز تا اين ساعت در ميان ملل اسلامي تفرقه و جدايي انداخته اند، او را پيشواي خود مي‌شناسند. در كتبيه مساجد اهل سنت، نام علي، در كنار اسامي پيامبر (صلي الله عليه وآله) وابوبكر وعمر ثبت شده است و در ديوار محراب‌هاي شيعيان، نام علي، بعد از نام پيامبر ذكر گرديده است ". (1) 8. نرسيسيان سردبير چند سال پيش سفارتخانهء بريتانيا در بغداد، كه خود از فضلاء و متفكران عالم مسيحي و از سياست‌مردان مشهور به شمار است، در باره حضرت علي (عليه السلام) چنين مي‌گويد:

" اگر اين خطيب بزرگ، علي بن ابي طالب، در عصر ما، هم اكنون در مسجد كوفه بر

1. شهسوار اسلام، اثر " گابريل دانگيري " ترجمه كاظم عمادي چاپ چهارم ص 139، 140 - 145.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، مسجد، جامع الكوفة (1)، علي بن أبي طالب (1)، مدينة بغداد (1)، السجود (1)، النوم (2)

منبر پا مي‌نهاد، مشاهده مي‌كرديد كه مسجد كوفه با آن پهناويش، از سران و بزرگان اروپا موج مي‌زد، كه همه مي‌آمدند تا از درياي سرشار دانش او، روح خود را سيراب سازند ". (1) 9. سليمان كتاني نويسنده مسيحي، كه مدتي مديد از بهترين سالهاي عمر خود را، وقف تحقيق در باره زندگي اين پيشواي بزرگ آزادي، و معرفي شخصيت يگانه او ساخته است كتابي پر ارج، در مدح و ستايش علي (عليه السلام) پرداخته است به نام " الامام علي " و كتاب خود را گذشته از ارزش تاريخي و تحقيقي اش، از حيث ارزش‌هاي ادبي به صورت زيباترين تحقيقي، مجاهد بزرگ ومبارز بي همتاي تاريخ است، چنين مينويسد:

" ... علي، آن شجاع بي مانند و قهرمان بي همتا و يكه تازي بود كه پهلو به پهلوي پيامبر اسلام مي‌جنگيد، و به اعمال برگزيده و معجزه‌آسايي قيام مي‌كرد كه در تاريخ، به شكوه و عظمت از آنها ياد مي‌شود. وي در جنگ " بدر " جواني بيست ساله بود كه با يك ضربت شمشير، به نيروي بازوي توانايش، يكي از سواران قريش را كه خود قهرماني تناور و پر آوازه بود به دو نيم كرد. در جنگ " احد " شمشير پيامبر (صلي الله عليه وآله) را به دست گرفت و با هر ضربت دست، سرها شكافت و جوشن‌ها بر تن‌ها دريد. و در يورش به قلعه‌هاي يهود و خيبر، با يك دست دروازه سنگين آهنين را از جاي كند و آن را بالاي سر خود سپر ساخت.

پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) او را بسيار دوست مي‌داشت وبدو بسي وثوق و اطمينان داشت. تا آنجا كه روزي در حالي كه نگاه به سوي او دوخته بود گفت:

" من كنت مولاه فعلي مولاه " (هر آن كس كه مولايش منم علي مولاي اوست). (2)

1. " ماهو نهج البلاغه " ص 3.

2. امام علي جلد ص 374.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مسجد، جامع الكوفة (1)، خيبر (1)، الضرب (1)، النوم (1)، كتاب نهج البلاغة (1)

10 - گابريل دانگيري

10. گابريل دانگيري نويسنده و محقق مشهور فرانسوي، در كتاب تحقيقي و پر ارزش خود، با شور و هيجان و دلي پر طوفان، با شگفتي خاصي، پيرامون عظمت شخصيت امام چنين مينويسد:
" علي خطيب زبردست و نويسنده توانا و قاضي عاليقدري به شمار است كه در صف نخست مؤسسين و پايه گزاران مكتب ها، مقام شامخي دارد. مكتبي كه او تأسيس نموده است، از لحاظ صراحت و روشني و استحكام منطق و همچنين از لحاظ تمايل بارز آن به ترقي وتجدد و حركت، امتياز فوق العاده اي دارد ".
" ... شخصيت علي، داراي دو خاصيت برجسته و ممتاز است كه آن دو را در هيچ يك از قهرمانان بزرگ تاريخي نمي‌توان يافت: نخست تابلوي عصر ما در آورده است. چنان كه جز چيره دستان ادبيات عرب و هنرمندان فاضل و اديبان دانشمند، و متخصصان اين فن كسي را ياراي فهم راز آن و پي بردن به عمق معاني بلند و فخيم آن، چنان كه بايد و شايد نيست. از اين كتاب كه خوشبختانه به فارسي نيز برگردانده شده و با عنوان " امام علي (عليه السلام)، پيشوا و پشتيبان " انتشار يافته است، به يك جمله بسنده مي‌كنيم كه خود حسن ختامي بر اين مبحث نيز تواند بود:
" سخن گفتن در باره امام علي (عليه السلام)، از نظر قرب معنوي، كمتر از ايستادن در محراب عبادت نيست ". (1)
1. امام علي (ع)، پيشوا و پشتيبان صفحه 121.
(٢١٠)

(٢١١)

بخش سوم / علي (ع) و اصول كشور داري ...
در اين بخش ديدگاه دانشمندان اسلامي از بيست تن نقل شده بود كه محض اختصار حذف گرديد.
علي (عليه السلام) و اصول كشور داري 1. اصول اساسي كشور داري 2. مساوات و برادري 3. علي (عليه السلام) وسماوات و عدالت 4. قضاوت ودادرسي 5. علي و كارگزاران حكومت اسلامي 6. ماليات و درآمدهاي عمومي 7. فرار مغزها 8. نويسندگان و دبيران ويژه 9. بارزگان و صنعتگران 10. احتكار و سزاي محتكران 11. در ميان مردم حاجتمند 12. علي و مستمندان اجتماع 13. برنامه ملاقات‌هاي عمومي 14. در ميان توده‌ها 15. عدالت و دادگستري در مكتب علي (عليه السلام) 16. رهنمودها و ارشادهاي انساني و و الا 1. اصول اساسي كشور داري منشور تاريخي و جاودانه امام علي (عليه السلام)، كه در تاريخ بنام " عهدنامهٔ مالك

1 - اصول اساسي كشورداري

بخش سوم / علي (ع) و اصول كشور داري ...
در اين بخش ديدگاه دانشمندان اسلامي از بيست تن نقل شده بود كه محض اختصار حذف گرديد.
علي (عليه السلام) و اصول كشور داري 1. اصول اساسي كشور داري 2. مساوات و برادري 3. علي (عليه السلام) وسماوات و عدالت 4. قضاوت ودادرسي 5. علي و كارگزاران حكومت اسلامي 6. ماليات و درآمدهاي عمومي 7. فرار مغزها 8. نويسندگان و دبيران ويژه 9. بارزگان و صنعتگران 10. احتكار و سزاي محتكران 11. در ميان مردم حاجتمند 12. علي و مستمندان اجتماع 13. برنامه ملاقات‌هاي عمومي 14. در ميان توده‌ها 15. عدالت و دادگستري در مكتب علي (عليه السلام) 16. رهنمودها و ارشادهاي انساني و و الا 1. اصول اساسي كشور داري منشور تاريخي و جاودانه امام علي (عليه السلام)، كه در تاريخ بنام " عهدنامهٔ مالك
(٢١٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (5)
اشتر " شهرتي ابدي يافته است چون اين انساني ترين منشور، در فصول درخشان خود آئين فضيلت و تقوي و روش جهانداري، مردم خواهي و ملتداري را به معاصران و آيندگان مي‌آموزد. در اين منشور شگرفت و شگفتي آفرين، امام علي (عليه السلام)، با آن لحن حماسي شورانگيز، افراد و آحاد كشور را آن سان به معنويت و صداقت و شرافت و فضيلت، دعوت مي‌كند كه حتي دشمنان او در طول تاريخ اعتراف كرده اند كه اصول و پايه‌هاي اين دعوت، بر اساس معيارهاي عدالت، برادري و برابري در قانون، و براساس معنويت و آزادي خواهي استوار شده است. اين فرمان امام، يكي از مهم ترين سفارش‌هاي گرامي آن حضرت است كه حقوق عمومي، تعارفات خصوصي، و راه و رسم زندگي يك فرد مسلمان راستين را روشن و تعيين كرده است.
علي (عليه السلام)، اين نمونه بارز عدل اسلامي، با شيوهٔ زندگي پرشكوه خود، با رفتار و كردار و با گفتار وآثار خود، همواره عدالت اجتماعي را يك تكليف الهي و يك وظيفهٔ خدايي، و ناموس تغيير ناپذير جامعه ميداند و قصور در اين امر مقدس را، نه تنها جايز نمي‌شمارد، بلكه بر آن سلوك در اين موارد حتي يك تماشاچي بي طرف بودن براي يك مسلمان آگاه، گناهي نابخشودني شمرده مي‌شود. همه جا، در اين فرمان مبارك، مي‌بينيم كه

علي (عليه السلام) خطاب به فرماندار برگزيده‌ء خود، او را از ظلم، اجحاف، تباني، توطئه و رشوه برحذر داشته است.
در همين فرمان، چاپلوسي و تملق را موقوف مي‌دارد. ملاك برتري و امتياز را صداقت و تلاش مي‌داند. تفكيك و تشخيص خادم و خائن را وظايف استاندار و فرماندار مي‌شمارد. و برابري و سماوات اين دو را به هيچ روي جايز نمي‌شمارد. و از سوي ديگر آن را كه به حقوق ديگران تجاوز و تعدي كند، در هر رتبه و مقامي كه باشد مستوجب و مستحق عقوبت و مكافات مي‌شمارد. مي‌فرمايد: " تنبيه و مجازات خائنان، ضروري است و تشويق و ترفيع خدمتگزاران واقعي واجب و لازم است. علي (عليه السلام) شالوده‌ء ضروري پيوند دولت و ملت را، وجود اطمينان و اعتماد ميان آن دو مي‌داند و نيز برقراري و ايجاد روابط حسنه ميان اين دو را، ا ز ضروريات اوليه پايداري حكومت و پايه استحكام و نيرومندي دولت و عامل آسايش و رفاه ملت و مردم مي‌شمارد. در اين عهدنامه، قوام
(٢١٤)

و ثبات و پايداري ملت با وجود ارتش نيرومند معرفي شده است. و پايداري و بقاي ارتش بدون بودجه و كمك مالي و مادي تجار و پيشه وران بي معني و خالي از مفهوم تلقي گرديده است. در انتخاب افراد ارتش و پرسنل نظامي، توجه به شخصيت خانوادگي و سابقه گذشتگان و نياكان، چندان حائز اهميت نيست، بلكه بزرگواري، شجاعت، گذشت، جوانمردي، جود و سخاوت، اساس گزينش و ملاك انتخاب و اختيار قرار گرفته است. افسر ارتش اسلامي، طبق قوانين شمرده شده در اين عهدنامه، بايد امين، پاكدامن، بردبار، عذر پذير، خوش قلب، جوانمرد و پاك باشد.

2. مساوات و برادري علي (عليه السلام) در رفع فاصله‌هاي مخوف و وحشت انگيز طبقاتي، و در راه ريشه كن كردن تضادها، و با توجه به زندگي طبقهء محروم و مستضعف، در مقام خليفه مسمانان چنين مي‌فرمايد: " وقتي كه رعيت در رفاه و آسايش بسر برد و تنگدست و فقير نباشد، خراج و ماليات به راحتي مي‌تواند پردازد. اما در آن روز كه دهكده رو به ويراني داشته باشد، و ساكنان آن فقيراني بيش نباشند، چنين مردمي، فرمان كدخدا را نپذيرند و به چيزي نگيرند، عامل مسكنت و محروميت روستائيان، از حرص و طمع فرمانروايان سرچشمه مي‌گيرد و هيچ روستايي، دچار مسكنت نمي‌شود، مگر آنكه والي حريص باشد و از دگرگونيهاي جهان، تجربه نيندوخته باشد ". " جرج جرداق " در وصف اين عهدنامه عالي مي‌گويد: " منشور امام، در نهج البلاغه، از فكر و خيال و عاطفه انسان سرچشمه ميگيرد و تا خيال و عاطفه و احساس و فكر انساني وجود دارد، مي‌تواند با ذوق بديع ادبي، هنري او پيوند داشته باشد. آيات و نشانه هائي كه از حس عميق و ادراكي ژرف برخوردار است، با شور وشوق واقعيت گرائي و گرمي حقيقت، با ميل به شناخت واقعيت و حقيقت توأم است، سخنان امام، در نهج البلاغه، زيبا ونغز است. زيبائي موضوع و بيان، آنچنان به هم آميخته است، آنچنان معني و مدلول باهم متحد شده است كه حرارت با آتش، نور با خورشيد، هوا با فضا، يكي و متحد هستند. و اگر علي (عليه السلام)، درباره انتقاد سخن مي‌گويد، گوئي تند باد خروشاني است. اگر فساد و مفسدين را تهديد مي‌كند، همچون آتشفشانهاي سهمناك و پر غرش زبانه مي‌كشد، و اگر به استدلال منطقي مي‌پردازد،

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، كتاب نهج البلاغة (2)، الإختيار، الخيار (1)، الجود (1)

عقلها و احساسات و ادراكات بشري را مورد توجه قرار مي‌دهد و راه هر نوع دليل و برهان را مي‌بندد و عظمت و منطق، شكوه برهان خود را به اثبات مي‌رساند. و اگر تو را پند و اندرز مي‌دهد، مهر پدر و عاطفهٔ پدري و راستي و وفا و گرمي محبت بي پايان را در آن خواهي ديد. اگر براي تو از ارزش هستي و زيبائيهاي خلقت و كمالات جهان هستي سخن مي‌گويد، آنها را با مركبي از نور ستارگان و ماه در قلب تو ترسيم مي‌كند. بلاغت بيان او از بلاغت قرآن سرچشمه گرفته است و با اصول و قواعد عربي پيوند دارد، تا آنجا كه گفته اند: " گفتار او از كلام خداوند پائين تر و از سخن مخلوق بالاتر است ".

3. علي (عليه السلام) و مساوات و عدالت در فرمان به مالك اشتر، عبارتي جلب توجه مي‌كند كه در قاموس حقوق بشر امروز، اهميت بسيار دارد. و آن توصيه و سفارش افراد كشور و آحاد ملت است كه با اين كلمه آغاز مي‌گردد: " الناس صنفان اما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق ". يعني در چارچوب مملكت داري تو از نظر خلقت و آفرينش، مردم كشور بيرون از دو رقم نيستند:

يا برادر ديني تو هستند يا نظير و همتاي تو از نظر خلقت و آفرينش ". تفسير سخن امام (عليه السلام) اين چنين است: افراد كشور اگر برادر ديني تو هستند، اسلام وظائف و حقوق حدود آنان را معين كرده است، و تو وظيفه داري طبق فرمان الهي در مورد آنان گام برداري و نمي‌تواني كوچكترين حقوق آنان را ناديده بگيري و مورد بي توجهي قرار دهي. و اگر از نظر ديني با تو برابر و هم كيش نيستند و پيرو اديان ديگري هستند، اين امر ايجاب نمي‌كند كه تو حقوق و حدود آنان را مد نظر قرار ندهي، بلكه آنان هم همانند تو آفريدهٔ خداي قادرند و بشر هستند و خواسته‌ها و اميال و نيازمنديها و حقوق و حدود و احساسات و عواطفي همانند تو دارند. و تو موظف هستي كه خواست‌ها و آزادي‌هاي آنان را همانند برادران ديني خويش رعايت كني، و اگر نه مرتكب خلاف مأموريت خود گشته اي و در انجام رسالت خويش كوتاهي و قصور ورزيده اي ". نويسندهٔ مسيحي، كه بارها از نوشته‌هاي تحقيقي او در اين كتاب مطلق نقل كرده ايم، هنگامي كه به اين سخن امام ميرسيم، احساس باطني او اوج مي‌گيرد و اعلام مي‌كند كه هنوز سازمان ملل و حقوق بشر آن نتوانسته است به راز بزرگي كه علي (عليه السلام) در 14 قرن پيش به آن

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)

دست يافته است پي برد.
4. جهان بيني علي (عليه السلام) علي (عليه السلام) مرد زهد و تقوي، مرد علم و فضيلت، مرد شمشير و شجاعت، مرد سخن و انديشه، در كار سياست و امور خلافت و كشورداري نيز، يگانهء زمان خويش و همه زمانها بود. او، اسلام را مجموعه اي از عبادت، سياست، اقتصاد، معيشت و حكومت الهي بر مردم مي‌دانست، و اعتقاد قلبي و روش او بر اين اساس بود كه اسلام منهاي سياست ناقص است و عبادت منهاي اقتصاد و معيشت ناتمام مي‌ماند و هر دو، بدون اجراي حدود و رعايت موازين الهي، خاصيت و اثر خود را از دست مي‌دهند. بدينسان و بر اساس اين نكات عميق و تفكرانگيز است كه زندگي امام اول و پيشواي عاليقدر جهان اسلام را هرگز نمي‌توان سطحي و يك بعدي مورد مطالعه قرار داد. و به بررسي سادهء آن پرداخت، بلكه در تحليل شخصيت و شناخت راه و رسم او بايد به ابعاد گوناگون و جهات متعدد وجود او نظر افكند. فارغ از جنبه‌هاي شخصي و ادراكات معنوي او، كه در بحث‌هاي پيش از آنها سخن گفته شد، در اصول كشورداري وآئين اداره مملكت، سخنان ارزنده، رهنمودهاي عالي جاودانه، و دستور العملهاي بي همتايي دارد كه گويي هرچه زمان بر آنها مي‌گذرد تازگي و طراوت خود را از سر مي‌گيرند، و با گذشت زمان به جاي كهنه شدن نو مي‌شوند. هم از اين روست كه تاكنون، مردان بزرگ سياستگري و كشورمداري، در قسمت‌هاي مختلف علوم سياست، جامعه شناسي، روانكاري، حقوق مدني و جزائي و قضايي، اين سخنان و رهنمودها را مورد استفاده قرار داده اند، سهل است، دانشمندان بر اساس اين سخنان، كتابها و رساله‌ها و تأليفات و تحقيقات ارزنده پرداخته اند، كه همه وقت و همه جا، به كار دانش پژوهان آمده، تشنگان اين رشته‌هاي علوم را سيراب ساخته است. راستي را، جامع ترين وكامل ترين برنامه‌هاي مملكت داري امام، در خطبه‌هاي متعدد آن پيشوا، در نهج البلاغه آمده است، كه بررسي و تفحص كامل و عميق آنها كار سياستگران و كشور مداران است. ما نيز، براي آنكه از اين خرمن باشكوه، توشه‌اي برگيريم و از اين رهگذر يكسره بي نصيب نمانيم، شمه اي از اين رهنمودهاي جاودانه و هميشه تازه را از فرمان مخصوص آن حضرت، كه خطاب به يكي از استانداران

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، كتاب نهج البلاغة (1)، الزهد (1)

سر سپرده و جانباز و مورد علاقهء خود " مالك اشتر نخعي " صادر كرده است، در نظر مي‌آوريم و قسمت‌هايي از آن را در اين كتاب نقل مي‌كنيم، تا صورت كاملي از هدفهاي عالي سياسي و اقتصادي و مردم داري و كشورمداري اسلام، از ديدگاه آن ابرمرد اسلام روشن و معلوم شود. اين است شمه اي از آن فرمان باشكوه جاودانه ...

5. منشور علوي بنام خداوند بخشنده و بخشايشگر " اين است فرماني كه بنده خدا، علي امير المؤمنين به مالك پسر حارث نخعي معروف به اشتر اعطاء مي‌كند، و به موجب آن فرمانداري كشور مصر وخزانه و بيت المال آن را به او مي‌سپارد و اختيارات سپاه منطقه را تحت فرمان او مي‌گذارد وعمران و آبادي و اصلاح امور مردم و رسيدگي به مشكلات و گرفتاريهاي آنان را بر عهده او مي‌نهد. به موجب اين فرمان، مالك اشتر مأموريت دارد كه شئون اجتماعي و اقتصادي مصريان را تحت نظر مستقيم خود در آورد و به آباداني وعمران آن مملكت قيام شايسته بنمايد. در اين فرمان، بيش از هر چيز فرزند حارث را به پرهيزگاري و اطاعت از خداوند متعال توصيه و سفارش مي‌كنم و از او انتظار دارم كه در انجام اوامر الهي، لحظه اي كوتاهي و فروگذاري نكند و خاطر نشان مي‌سازيم كه سعادت هر دو جهان در گرو رضايت خداوند متعال است و بدون خشنودي او، هيچ طاعت، پسنديده و مقبول نيست و شقاوت و بدبختي در انكار و تباه كردن احكام الهي است ". فرمانرواي مصر وظيفه دارد، از احكام مقدس اسلام، با تمام اختيارات و امكانات خود طرفداري كند، تا در مقابل آن به ياري و كمك الهي اميدوار باشد. خداوند وعده نصرت و عزت به ياوران دين خود داده است.

فرمانرواي مصر بايد ديو هوس و مشتهيات نفس خود را همچون پارسايان بشكند و آن را پيوسته به زنجير زهد و عبادت مقهور ومحبوس سازد. زيرا عفريت نفس آتشي است خاموش نشدني و مشتعل و اگر دمي انسان را غفلت زده ببيند، ناگهان دوزخ آسا، مشتعل مي‌گردد و خرمن سعادت و حيات او را خاكستر مي‌سازد. يوصف مصر، در دادگاه عشق، با همان دامان پاك و گريبان دريده، كه بر عصمتش دو گواه صادق و راستين بودند، چنين گفت: " من خود را تبرئه نمي‌كنم و يكباره بار گناه را با دوش زليخا نمي‌گذارم، زيرا

اهريمن نفس همواره افسون مي‌كند و آدمي را به ناشايست‌ها واميدارد و

جز در سايه لطف و پناه خدا كسي را از وسوسه آن ايمني نيست ".
" اي مالك! آيا مي‌داني سرزميني كه اكنون تحت حكومت و سيطره تو در آمده است، كجاست؟ آنجا كشور مصر و سرزمين فراعنه و بارگاه فرمانروايان بزرگي است كه فراخناي جهان در جولان كميت ايشان، مي‌داني تنگ و نارسا بود. سرزمين مصر، در تاريخ طولاني خود، حكمفرمايان دادگر و پادشاهان ستمگر فراوان ديده است. آگاه باش كه تاريخ روزگار، نام تو را در عداد بيدادگران، به ننگ وعار ثبت نكند ".
" اي مالك! آنطور كه تو در كار پيشوايان پيشين خود نگران بودي و مراقب رفتار آنان مي‌شدي، مردم نيز رفتار تو را با دقت بيشتري مراقبت مي‌كنند، و از كار و كردار تو غافل نخواهند بود. آنچه تو در باره آنان مي‌گفتي سعي كن كه مردم درباره تو نگويند. بر كارهاي نيكوكاران از گفت و گوهايي كه بر زبان بندگان صالح خدا جريان پيدا مي‌كند، مي‌توان پي برد. براي روزگار سخت آخرت، چه ذخيره اي بهتر از نيكوكاري مي‌توان توشه ساخت؟ كدام پس اندازي از عدل و داد براي فرمانروايان و حكام پر ارزش تر و بهتر خواهد بود؟ پس بر غضب و شهوت خويش مسلط باش، و از آنچه بر تو حلال نيست، سخت پرهيز كن و نسبت به خواسته‌هاي افراطي نفس انساني، اعراض نما، خواه مكروه باشد يا محبوب ".
" آه، مالك! با توده‌هاي ملت مهربان باش و به عطوفت و مهرباني با آنان رفتار كن و با قلب سرشار از عطوفت به كارها و امور آنان بنگر مبادا نسبت به آنان در لباس چوپاني، گرگي خونخوار باشي و استثمار و بهره برداري از آنان را مغتنم شماري!
اي فرمانرواي مصر! فرمانبرداران تو، از دو صنف بيرون نيستند: يا مسلمان هستند كه با تو در آئين و دين برابر و يكسانند و همچنان كه تو را در زندگي لغزشي در پيش است آنان نيز بدون لغزش و خطا نخواهند بود. پس بايد تو فرمانروا، با آن ديده در آنان بنگري كه انتظار داري خداوند با آن نظر در تو بنگرد.
اي مالك! تو بر مصر حكومت مي‌كني وامير المؤمنين بر تو. ولي پروردگار بي همتا بر همگي ما و بر سراسر وجود و هستي حكومت دارد. او كه ما را پيشوا و والي بر بندگان خود

قرار مي‌دهد، امتحان مي‌كند تا چگونه اين وظيفه خطير را به انجام مي‌رسانيم. پس آگاه و متوجه باش، كه مي‌خواهي با چه كسي نبرد كني؟ با خدا نمي‌توان جنگيد. او توانا و قدرتمند است و هيچكس نمي‌تواند از دست انتقامش بگريزد. همچنان كه هيچكس نمي‌تواند از لطف عميم و كرم بي پايان او بي نياز باشد.

" اي مالك! هرگاه لغزش لغزشكاري را بخشيدي، پشيمان مباش و هر كه را به عقوبت كشيدي شادي مكن. هرچه ميدان را فراخ مي‌بيني جولان مده. تا چاره داري به كارهاي خشم آور و غضب آلود، دست آلوده نكن. هر آن دستوري كه از ما فوق خود دريافت مي‌كني با امر خدا و رضاي او بسنج! در صورتي كه خداوند از آن عمل نهي مي‌كند، زنهار، فرمان خالق را در راه هوس مخلوق قرباني و تباه مكن. و هرگز مگو كه من مأمورم و معذور و هرگز مگو هر آنچه من دستور داده ام بايد كور كورانه اطاعت كنند. اين نوع توقعات و انتظارات، هلاكت در پي دارد. اگر چنين كني، آئينه قلبت زنگ آلود و تاريخ مي‌گردد. و روح ديناري و تقوي و تكيه بر خدا ونفي غير خدا، در وجود تو ناتوان مي‌شود.
" اي پسر حارث! جلوس تو بر تخت فراعنه مصر و فرمانروايي به صحرايي وسيع افريقا، تو را مغرور نسازد كه قدرت خدا را فراموش كني. هميشه در عظمت و قدرت خداوند بينديش كه تو هرچه مقتدر و نيرومند باشي، خداوند از تو مقتدرتر و فعال تر است. هرچه مصر را وسيع و باشكوه مييابي، چشمي به كشور وسيع تر و باشكوهتر ايزد متعال بيفكن و به ياد او باش. ياد خدا خاطر را روشن و چراغ خرد را فروزان و اشتعال هوس و غضب را خاموش مي‌سازد. كبريا و بزرگواري ويژه و خاص خداوند است. مبادا تكبر و جبروت، به خرج دهي. خداوند هر ستمگر مستكبر را خوار و ذليل مي‌سازد، و گردن جباران و گردنكشان را شكسته و خوار و پست مي‌گرداند.
" اي مالك! انصاف و داد و عدل، سر لوحه برنامه حكومت الهي است. با خود و خانواده و افراد اجتماعت به انصاف و عدالت رفتار كن. اگر عدل و داد پيشه خود نسازي، قهرا ظلم و ستم روا خواهي داشت. هر آنكه بر بندگان الهي ظلم و ستم روا دارد، علاوه بر انتقام متقابل بندگان، خداوند متعال، خود نيز خصم او خواهد بود. و هر آن كس كه طرف
صفحه(۲۲۰)
حسابش خداوند باشد، كارش ساخته است. بدان كه هيچ امري در تباهي نعمت‌ها و خسران و بدبختي، نظير ظلم و بيداد نيست. ظلم خانه‌ها را ويران مي‌كند. خداوند هميشه در كمين بيدادگران و ستمكاران است. پسنديده ترين و بهترين روش براي هر زمامداري آن است كه ميشه در زندگي اجتماعي و سياسي، معتدل و ميانه رو باشد و عدل و داد او همانند باران رحمت سراسر كشور را زير پوشش خود قرار دهد و رضايت همگان را فراهم سازد. در صورت اصطكاك و برخورد منافع خواص خود با عامه مردم، هميشه خشنودي و رضايت خواص و نزديكان خود را فداي رضايت و خشنودي عامه اي مردم بدار. درست است كه جلب رضايت آنان هرگز با رنجش توده‌هاي مردم قابل مقايسه نيست و نارضايي آنان با خشنودي

عمومي قابل گذشت است.
" هيچ گروهي مانند خواص نسبت به حكومت، پر توقع تر و سنگين‌بارتر نيست چاپلوسان ثناگو را از خود دور بدار، زيرا آن ناكسان هميشه طالب نعمت و آسايش هستند و در روز سختي به آساني تو را به چنگ بلا مي‌سپارند و خود به گرد ديگري حلقه مي‌زنند. آن كه موقع نعمت و آسايش كنار توست و هنگام بلا مزاحم تو، آنكه در برابر نعمت سپاس نگزارد و در ميدان پيكار سست و هراسان باشد، چنين فردي هر قدر كه به تو نزديك باشد، دشمن جان تو و آفت حكومت توست. زنهار، چنين كسي را از خود دور كن، چنان كه خداوند او را از فضيلت انسانيت دور كرده است. پس با تمام وجود، در جلب رضايت اكثريت و خشنودي جامعه بكوش زيرا اكثريت است كه نگهبان مملكت و حصار كشور است. هميشه با عامهٔ مردم باش، با شادي آنان شادي كن و با غم و اندوهشان غمگين و اندوهناك باش!
اي مالك! از آن زير دست بپرهيز كه عيوب و زشتي‌هاي ديگران را در محضر تو بازگو مي‌كند و سعي و كوشش دارد كه هميشه از معايب ديگران داد سخن دهد. درست است كه مردم عيوب و نارسايي‌هايي دارند ولي حكمران، شايسته ترين فردي است كه آنها را بپوشاند و بر شرمساري آنان رضايت ندهد. هرگز در اسرار محرمانه مردم، آنچه را كه مربوط به مصالح عمومي كشور نيست، دخالت نكن و بر كشف راز مردم اصرار نداشته باش! زيرا وظيفه تو حفظ اجتماع و نظم بخشيدن به مسائل معاشرت و زندگي آنان است.
صفحه(۲۲۱)
با روش و رفتار خود عقده و كينه‌هاي مردم را بگشا.
اي مالك! اكنون كه پاي در مسند فرمانروايي، گذاشته اي خواه ناخواه بايد اغراض شخصي را كنار بگذاري و آن افراد سخن چين كه گرد حاكم جديد به سعايت و سخن چيني حلقه مي‌زنند و مي‌خواهند كه قدرت حكومت را آلت اجراي هدف‌هاي شخصي خود نمايند، وظيفه توست كه فتنه انگيزي و مطالب شخصي آنان را تشخيص دهي و با شهامت و در نهايت دقت، در مورد گفته‌هايشان ارزيابي كني. به هوش باشد كه گاهي سخن چيني، در لباس حكما و مصلحين جلوه گر مي‌شود. هرگز نصيحت اين گروه را به گوش مگير به سخنان آنان اثر مده.
اي مالك! بدترين وزيران تو كسي است كه قبل از تو نيز در دوران تبهكاران و ستمگران، وزارت آنان را نيز به عهده داشته است. و در گناه و تبهكاري‌هاي آنان سهيم و شريك بوده است. هرگز خود را با پذيرفتن چنين وزرايي و به كار گماردن آنان، به آلودگي و تباهي نزديك نكن، چرا كه آنان از آنجا كه با طيب خاطر و رضاي باطن مدتها همكاران و ياران گروه

ستمگران و بيداد گستران بوده اند، ديگر نمي‌توانند ترك عادت باطني كنند، و از خواص و هم رازان تو گردند. تو از ميان خردمندان و انديشمندان، وزيران كار آزموده و لايق انتخاب كن كه دامنشان به خون شهيدان و بي گناهان آلوده نشده باشد و دست پرهيز و تقواي آنان به مال مستمندان هرگز دراز نشده باشد.
وزيران تو بايد از كساني باشند كه نه خود ستم كرده اند و نه ستمگر را با دست و زبان ياري داده اند. نه افرادي كه خود خون يتيمان را خورده اند و خونابه از ديده بيوه زنان و پدر مردگان افشانده‌اند.
اي مالك! تو را به استفاده و بهره برداري از انديشه خير خواهان و عناصر صالح و كاردان توصيه مي‌كنيم. هرگز با فرد بخيل و تنگ نظر مشورت مكن، چنين كسي پيوسته از تنگ نظري و گدايي دم مي‌زند و تو را از رادمردي و گشاده دستي و دريا دلي باز مي‌دارد. فرد ترسو هم ميكوشد كه پايهء تصميم و ارادهء اصحاب مشورت را سست و ناچيز سازد.
اي مالك! هرگز با بخيلان و آزمندان و طعمكاران همنشين مباش! اين جماعت
(٢٢٢)
صفحهمفاتيح البحث: اللبس (1)، الشراكة، المشاركة (1)
همواره سخن از سود شخصي خود مي‌زنند و تو را به ظلم و ستم در راه كسب مال و ذخيرهء زر، تشويق مي‌كنند. بخيلان و آزمندان، مردمي ضعيف النفس هستند كه بر عظمت و قدرت الهي تكيه ندارند، و از كمك پروردگار خويش نا اميد و آشفته خاطر و بدگمان هستند. بخل، ترس، حرص و طمع، سه غريزه مختلف هستند و يك واژه آنها را گرد هم مي‌آورد و آن عدم اعتماد به خدا و سوء ظن و بدگماني به مبدأ آفرينش و ايزد دانا و توانا است. تو مي‌تواني از ميان خردمندان ملت، وزيران كار آزموده اي كه دست به جنايت و خيانت نيالوده‌اند، و همكار و معاون ستمگران نشده اند، انتخاب كني. آنان از نظر هزينه و مخارج زندگي با صرفه ترند (چون عادت به عيش و نوش و ولخرجي ندارند).
از نظر همكاري مفيدترند، و از نظر روابط مهربانتر، و غير از تو، انيس و آشنايي ندارند. اين چنين افرادي هستند كه آزار و ناراحتي ندارند، و از تملق و چاپلوسي بدورند.
در زندگي سياسي و اجتماعي، تا مي‌تواني با پرهيزكاران در آميز و در معاشرت و صحبت، عناصر شايسته را مورد مشاوره خود قرار بده و سعي و كوشش كن آنان نيز تو را به عجب و خودستايي وا ندارند.
مالك! سعي و كوشش كن كه در حكومت تو خادم و خائن يكسان نباشند. اگر آنان هر دو به يك ديده نگريسته شوند، و خدمتگزار صديق و واقعي در برابر خدمت خود پاداش مناسب يا تشويق شايسته نبيند، دلسرد و سست

مي‌گردد و در مقابل آن، خائني كه جزاي خيانت خود را كاملا نبيند، كردار زشت خويش را با جرأت بيشتري تكرار مي‌كند. تو بايد هر كدام را با سزاي عمل خويش مجازات نمايي. هيچ چيزي نسبت به جلب نظر و توجه به ملت، بهتر از آن نيست كه در حق آنان نيكي و احسان شود و هزينه‌ها و گرفتاريهاي آنان سبك گردد و باري از دوش آنان برداشته شود. و آنان به كاري كه از عهده شان ساخته نيست، اكراه و اجبار نگردند.
با زير دستان خود با حسن ظن و نيت خوش مدارا كن. حسن ظن جلوي بسياري از توهمات را مي‌گيرد. بهترين فردي كه مي‌تواني بيشتر به او حسن نظر نشان دهي، كسي است كه آزمايشات و امتحانات از او بيشتر صورت گرفته است و سزاوار سوء ظن تو فردي است كه امتحان و آزمايش خوبي پيش تو نداده است.
(٢٢٣)
صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، الظنّ (4)
اي مالك! آن سنن و قوانيني نيكوست كه از گذشتگان اين ملت به يادگار مانده و پشينيان به آن عمل مي‌كردند و عامل جلب محبت و دوستي بوده است. اين قوانين و سنن را پايمال مكن و از ميان مبر و از پيش خود روش‌ها و سليقه‌هايي كه لطمه به اين سنت‌ها مي‌زند و اثر عملي ندارد بوجود نياور. چون در اين صورت، پاداش نيك از آن كسي خواهد بود كه آنها را بوجود آورده بوده است و تنها و بال و بدبختي و محروميت آن عايد و نصيب تو خواهد بود. تا جايي كه توان و قدرت داري، با دانشمندان و علماي پاكدامن و بي غرض معاشرت داشته باش و از حكمت و اندرزهاي حكماي كشور، به حد كافي، استفاده كن و در راه تثبيت پايه‌هاي اساسي كشور و مباني مملكت، از فضل و دانش آنان بهره گير و از تجربيات و اندوخته‌هاي حكما، در راه حفظ و نگهداري اصول پيشينيان استفاده كن.
اي مالك! مردم از گروه‌هاي مختلف تشكيل يافته اند، كه هيچكدام از آنان بي نياز از ديگري نيستند، و امور آنان جز با همكاري و همياري يكديگر عملي و قابل اصلاح نيست.
گروهي سرباز و ارتشي هستند كه در راه خدا گام بر مي‌دارند، شمشير مي‌زنند و اسلحه به كار مي‌گيرند. گروهي از آنان، دبيران و نويسندگان و كاركنان امور دولتي هستند.
گروهي قضات دادگر و دادستان حقوق ضعفاء هستند. گروهي كارگران و كارمندان هستند. گروهي جزيه دهندگان و ماليات پردازان، از اقليت‌هاي مذهبي و مسلمانان، و گروهي هم تجارت پيشگان و بازرگانان و اهل صنف و حرفه هستند. و گروه‌هايي هم در اجتماع هستند كه نيازمند و فقيرند، و از نظر در آمد در سطح پائين تري قرار گرفته اند.
خداوند مهربان، در قرآن مجيد، حقوق و حدود همه را تعيين فرموده است

و همگان از پرتو قرآن و سنت نبوي حقي دارند كه در عهده و پيمان الهي است و پيش ما محفوظ و محترم است.
اي مالك! سپاهيان و پاسداران، به فرمان الهي، دژهاي محكم ملت، زينت و اعتبار فرمانروايان، مايهء عزت و سربلندي كشور، و وسيله ايمني و امنيت مملكت هستند. ملت هرگز از آنان بي نياز نيست. و تداوم عمل و بقاي وجودي پاسداران هم بسته به خراج و مالياتي است كه از خراج دهندگان و ماليات پردازان دريافت مي‌شود و پايه‌هاي
(٢٢٤)

معيشتي آنان را فراهم مي‌سازد و آنان را در مبارزه با دشمن نيرو و قدرت مي‌بخشد.
و احتياج و نيازمنديهاي آنان را اشباع و مسدود مي‌سازد.
پاسداران و ارتشيان هم در ادامه وجود خود، بستگي تمام به وجود دادرسان و قضات و كارمندان و دبيران دارند، تا پيمان‌ها و قراردادها را محكم سازند و منافع كشور را منظور و محفوظ دارند. دبيران و نويسندگان، آنچه كه مربوط به حكومت است مي‌نويسند و ميان مردم رواج مي‌دهند و ملت را با آن اصول آشنا مي‌سازند.
گروهايي كه از آنان نام برده شد، به نوبت خود، باز نياز كامل به تجار و صنعتگران و صاحبان حرفه‌ها دارند، و اين طبقه وظيفه دارند گرد هم بيايند، و براي تجارت و كسب و كار، بازارها تشكيل دهند، و نيازمنديها و احتياجات مردم را تأمين سازند و از وسايل آسايش و راحتي، آنچه در دسترس همگان نيست، در اختيار مردم قرار دهند. طبقات فقير و نيازمند اجتماع، در موقعيتي قرار دارند كه بايد مورد مساعدت قرار گيرند. خداوند متعال براي همه گروه‌ها و طبقات، حدودي قائل شده است و فرماندار نيز وظيفه دارد تا در اصلاح امور طبقات و گروهها سعي و تلاش كند. او وظيفهء سنگين و مهمي به عهده دارد كه جز با همت و استقامت در برابر مشكلات و نارواييها نمي‌تواند وظيفهء خود را انجام دهد. سرپرستي و فرماندهي پاسداران و سپاه را به فردي بسپار كه خلوص نيت و فداكاري او، در راه خدا و رسول و پيشوايت ثابت ومسلم شده باشد. چنين فردي بايد با تقوي صاحب فضيلت، و با تدبير باشد، تا بتواند آتش خشم را به موقع فرو نشاند. اگر تقصير كاري از او عذر خواست، بپذيرد و نسبت به ضعفا مهربان و نسبت به زورگويان و قوي پنجگان بيگانه باشد. زود تحت تأثير قرار نگيرد و ضعف و ناتواني از خود نشان ندهد.
اي مالك! از ميان سران ارتش، فردي را انتخاب كن و به خودت نزديك گردان، كه افراد سپاه را به يك چشم نگاه كند و از امكانات خود در راه تأمين نيازهاي ارتش صرف نظر كند. و در حل گرفتاريها و مشكلات آنان

كوشا وجدي باشد. او بايد با چنين اعمال انساني و شايسته خود، ميان افراد ارتش ارتباط و جوشش خاصي بوجود آورد كه در نتيجه تلاش او همهٴ افراد سپاه يكسان و يكدست باشند و هدفشان در بر افكندن
(۲۲۵)

دشمن مشترك، يگانه و متحد و متفق گردد.
تو خود نيز در مورد همه مهربان و صميمي باش، چون محبت و صفا و صميميت تو، دلهاي آنان را به سوي تو جلب مي‌كند. بهترين چيزي كه مي‌تواند موجب چشم روشني و سرافرازي واليان و فرمانداران شود، اين است كه: در شهرها و ايالات، عدالت حكمفرما شود، تا كينه‌ها فرو نشسته و موجب شكوفايي محبت و مودت ملت گردد. و آن، هنگامي است كه سينه‌ها از كينهٴ فرماندار خالي گردد و او را با محبت احاطه كنند و از هر گزندي دور و مصونش دارند. نه آنكه فرمانروايي را بر خود تحميلي بپندارند ووجود او را سنگين و غير قابل تحمل احساس كنند و آرزو داشته باشند هر چه زودتر، دوران حكومتش سپري شود. تو، به تجلي آمال و آرزوهاي آنان فرصت و ميدان بده! در تحسين و تشويق و شكوفاندن استعدادهايشان سعي و كوشش كن. گرفتاريهاي مردم را حل كن و بدان كه تشويق و تعريف از كارهاي نيك ملت، باعث تحريك روح شجاعت مي‌گردد و براي افراد تنبل و تن پرور نيز محرك و برانگيزاننده مي‌شود. و در مورد هركس رنج و زحمتي را كه متحمل شده است در نظر بگير. رنج كسي را به ديگري نسبت مده و از هر كسي به اندازه‌ايي كه زحمت كشيده است قدرداني كن. هرگز نبايد شرف و بزرگواري يا شهرت فردي، تو را وادارد كه بيش از اندازهٴ فعاليت او، تقديرش كني، يا گمنامي و ضعف ظاهري كسي باعث شود كه كار و فعاليت او را كوچك و ناچيز به حساب آوري.
اي مالك! براي حكومت و قضاوت در ميان مردم، فردي را برگزين كه بهترين و شايسته ترين مردم باشد. كسي كه كارها را در تنگنا قرار ندهد، و سر و صدا و مجادلات طرفين دعوي، او را به بد خلقي و از دست دادن تعادل خود و اندارد. اگر لغزشي از او سر زد، زود متوجه شود و بر اشتباه خود اصرار نورزد. هنگامي كه حق را شناخت، در پذيرفتن آن عناد ولجاج به خرج ندهد و خود را در محظور نبيند. نفس خود را در معرض طمع ورزي و پشت همتي قرار ندهد. مسائل را سرسري و بي اهميت تلقي نكند، بلكه دقت و عمق بيشتري در مسائل به خرج دهد. در امور شبهه آور، آن قدر توقف كند كه حقيقت بر او روشن شود، و پيش از آن اقدام، خودداري كند.
از مراجعه به طرفين دعوي هيچ گاه دلتنگ و خسته نشود و در كشف حقيقت بسيار بردبار باشد.

قاضي بايد فردي باشد كه تملق و چاپلوسي در روح او أثر نگذارد، و تشويق و تقدير، از مسير واقعي منحرفش نسازد.
اي مالك! كار قضاوت را مرتبا در نظر بگير، و مورد بازرسي قرار بده. به قاضي آن قدر حقوق بده كه به خوبي و در كمال رفاه احتياجش را بر آورد و از مردم بي نيازش سازد.
قدر و مقام او را آن قدر بالا ببر، كه نزديكان تو به خود حق ندهند پشت سر او نزد تو سخن چيني كنند، و مطمئن باشد كه هيچ گاه غافلگير نخواهد شد و كسي قدرت بدگويي از او را نخواهد داشت. در امور قضايي، با دقت و عمق بيشتر توجه كن. زيرا در حكومت قبلي، اسلام زير دست اشرار قرار گرفته بود، زير دست كساني كه هوي و هوس خويش را در آن اعمال مي‌كردند و مي‌خواستند آن را وسيله دنيا اصناف و كسبه گفته شد، بايد به اين نكته هم توجه داشته باشي كه عده اي از آنان در داد و ستد سختگير و تنگ نظر و داراي صفت " بخل " هستند. و جمعي نيز وجود دارند كه مواد غذايي مردم را، به اميد گراني بيشتر، احتكار و ذخيره مي‌كنند تا در بازار كمياب شود و آنگاه آن را به بهاي گران تر بفروشند. و نيز در اين ميان عده اي زورگو و اجحاف كننده متعدي به حقوق ديگران، هستند. باتوجه به اين معايب، تلاش كن كه جلوي اجحاف و گرانفروشي را بگيري و مخصوصا هرگز اجازهء احتكار به كسي ندهي، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) احتكار را قدغن فرموده است. داد و ستد، بايد بر اساس ميزان عدل و داد باشد، و از تعدي و تجاوز به حقوق ديگران خودداري شود. بايد مراقبت كرد كه در قيمت ها، اجحاف و تعدي نسبت به هيچكدام از دو طرف معامله (خريداري و فروشنده) صورت نگيرد. " پس از آنكه دستور قدغن بودن احتكار را صادر كردي، اگر باز فردي اقدام به احتكار كرد، بايد او را به سزاي عمل خود برساني و مورد عقوبت قرارش دهي و البته مجازات بايد متناسب با عمل ارتكابي هركس باشد، نه بيش و نه كم. (1)
1. علي (ع) در زمان خلافت، صبحدم هر روز در بازارهاي كوفه مي‌گشت و در برابر مردم و اصناف مي‌ايستاد و با صداي بلند مي‌گفت:
" اي گروه بازرگانان، از خدا بترسيد و با خريداران رفتار نيك داشته باشيد. خود را به حوصله و بردباري آراسته كنيد، از سوگند دروغ بپرهيزيد، و ستمديدگان را ياري دهيد، " كيل " و ميزان = + * * * + = ترازوي خود را درست كنيد و در امر خريد و فروش تقلب نكنيد، در روي زمين فساد راه نيندازيد و با فساد و تبهكاري زندگي نكنيد ".

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)

6. در ميان مردم حاجتمند علي (عليه السلام)، در زندگي خود، از اين دنياي خاكي فاني، به هيچ چيز دلبستگي نداشت. او از پوشاك به دو جامه كهنه و بي ارزش، از خوراك به دو قرص نان در شبانه روز اكتفا مي‌كرد. در مقام جانشيني پيغمبر، امير مؤمنان و پيشواي مسلمانان، نه تنها قصر و كاخي نداشت، بلكه در كلبه اي كوچك و محقر زندگي مي‌كرد كه تنگدست ترين افراد نيز از زندگي در آن اكراه داشتند. هميشه دم از مسكينان و نيازمندان و محرومان و مستمندان مي‌زد و خود عملا همه جا همه وقت با آنان همگان و همراه بود.
روش و سيرهٔ علي (عليه السلام)، همواره مالامال از سعي و كوشش در رفع نيازمنديهاي مردم محروم بود. او خود زهد مي‌ورزيد، و از دنيا به حد اقل مظاهر آن اكتفا داشت، ولي راضي نبود كه مردم نيز همانند او با محروميت بسر برند. بلكه مي‌خواست همگان به حق طبيعي و مشروع خود برسند و آسايش و راحتي خود را در آسايش و راحتي ديگران جستجو كنند و به دست آورند. او تصريح دارد كه مي‌تواند از غذاهاي گوارا و لذيذ، و از پوشاك نرم و لطيف، و از مسكن زيبا و باشكوه استفاده كند، ولي از آنها بدين جهت نفرت دارد كه در اجتماع، گروهي بينوا و فقير وجود دارند كه قادر نيستند از اين مواهب الهي بهره‌مند شوند. و مايل است همگان با هم و به طور يكسان توانايي استفاده از اين مواهب را پيدا كنند. مي‌فرمايد: " آيا به همين دل خوش دارم كه مرا پيشواي مسلمانان بنامند، ولي در سختي‌ها و ناگواري‌هاي فقر و تنگدستي، با مردم شريك و سهيم و همدم نباشم؟ ". و باز مي‌فرمايد: " اين لنگه كفش وصله دار، در نزد من از حكومت در شما بهتر است، اگر حق را برپا نگهدارم و باطل را از ميان نبرم ".
از سخنان معروف اوست كه: " به خدا ايمان نياورده است كسي كه شب، خود را كاملا سير كند و همسايهٔ او گرسنه باشد ".
علي (عليه السلام)، پيشواي بزرگ جهان اسلام كه نمونه كامل يك انسان متعهد و دلسوز در
(٢٢٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، الزهد (1)، الشراكة، المشاركة (1)
تاريخ بشريت است، مي‌فرمايد: " من چگونه مي‌توانم شب با شكم سير بخوابم و سفرهٔ خود را با انواع غذاها رنگين سازم، در حالي كه شايد در نقاط دور دست حجاز و آفريقا افراد گرسنه و بي طعام وجود داشته

باشند؟
او براي تأمين اين نياز دروني و ايماني خود در تمام عمر، به اين برنامه انساني وفادار ماند و سادگي غذاي او، مخصوصا در دوران خلافت و حكومت، گاهي از قرص نان جويني تجاوز نمي‌كرد. و اين نوع رفتار با آن همه امكانات و اختيارات، هر بيننده اي را به حيرت وامي داشت و كاملا احساس مي‌كرد كه اين پيشواي عظيم الشأن، مسئوليت پيشوا بودن را، چگونه در مكتب خود متجلي كرده است.
شخصيت دوم جهان اسلام، تا آخرين لحظات زندگي، درباره تأمين نيازمنديهاي مستمندان، طرح و نقشه ميريخت و فكر ميكرد و بارها در سخنان ارزنده و توصيه‌هاي خود آنان را سفارش مي‌فرمود. در يكي از سخنان خود به دو نور چشم خود، امام حسن و امام حسين (عليهما السلام)، مي‌فرمايد: خدا را، خدا را، درباره مستمندان مبادا حقوق آنان را فراموش كنيد! ...
او با عشق عميق و دلبستگي كامل، در باره احسان و دستگيري از مستمندان، وحفظ و حراست حقوق آنان، سخن مي‌گويد. گفته‌هاي او از يك سوزش خاص دروني حكايت دارد و بر همين اصل بر دلها مي‌نشيند. فرق است ميان آنكه روي مبلهاي نرم و گرم قصر مجلل خود نشسته، زير نسيمهاي روح انگيز وسائل تهويه در تابستان، و در مجاورت حرارتهاي ملايم شوفاژ در زمستان، با كلكسيونهايي از انواع لباس و پوشاك، و با شكم انباشته از غذاها و طعامها و خورشهاي گوناگون، دربارهٔ مستمندان و نيازمندان حرف بزند ووجود آنان را نردبان وصول به هدفها و آرمانهاي شخصي و سياسي خود قرار دهد، با آن فرد متعهد و دلسوز كه با تمام وجود و انديشه، فقر و نياز را لمس و حس كند، و هرگز پا روي معتقدات و پندارهاي خود نگذارد، و هميشه تابلوي گرسنگان يمامه و حبشه و اوضاع دلخراش يتيمان و پير زنان را، در صفحهٔ خاطر، در برابر چشمان خود داشته باشد و در حل و بازگشائي و مشكلات آنان دمي نياسايد. اين است رمز بقاء و جاودانگي علي (عليه السلام). با توجه به اين انديشه‌هاي انساني و الهي است كه در مورد
(٢٢٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الجويني (1)، اللبس (1)، الطعام (1)

مستمندان و نيازمندان نيز نكته اي را از چشم فرو نمي‌گذارد و در باره آنان انساني ترين دستورها را خطاب به فرماندار انتخاب خود، مالك اشتر، صادر مي‌كند.

7. علي (عليه السلام) و مستمندان اجتماع " اي مالك، خدا را در نظر بگير و در مورد بيچارگان و مستمندان و نيازمندان، و افرادي كه با گرفتاري شديد فقر گرسنگي پيكار دارند، يا افرادي كه مريض و درمند هستند و بخصوص گرفتار بيماري‌هاي مزمن اند، آنچه خداوند رعايت آن را خواست رعايت كن.

قسمتي از عوايد بيت المال كه در اختيار توست، و قسمتي از محصولات زمين‌هايي را كه متعلق به مسلمانان است، به رفاه حال عمومي آنان اختصاص بده اين وظيفه را در تمام نواحي و مناطق شهرها و آبادي‌ها رعايت كن و به زير دستان نيز، رعايت اين امور را تذكر بده! دوري و نزديكي محل زندگي و كار و اقامت فرد مستمند، در انجام وظيفه انساني تو، تفاوتي ايجاد نكند. دورترين آنان همان حقي را دارد كه نزديكترينشان بايد داشته باشد. " زنهار، زنهار، غرور فرمانروايي باعث نشود كه از اين وظيفه غفلت ورزي، از تو پذيرفته نخواهد بود كه تمام فكرت به امور مهم كشوري مصروف گردد، ولي به امور جزئي توجهي نكني. اهميت اينان، خيلي بيشتر است، هرگز اهميت و توجه خود را از اين طبقه بر مگردان، و چهرهء خود را از روي تكبر و خود پسندي، از آنان متاب ".

" تو وظيفه داري كه رفتار اطرافيانت را، در مورد بي نوايان، مورد توجه قرار دهي، چون امكان دارد آنان در اثر فقر و نيازي كه دارند، به چشم اطرافيان تو، حقير و كوچك جلوه كنند و بديدهء حقارت بر آنان بنگرند، آنها را هرگز فراموش نكن وضع و مشكلاتشان را مورد رسيدگي كامل قرار بده ".

و دربارهء يتيمان و سال خوردگان، امام بزرگوار، چنين مي‌فرمايد:

مالك! به وضع يتيمان و سالخوردگان و از كار افتادگان، و آنان كه در زندگي، راهي و وسيله اي جز تو ندارند، و اهل سؤال و تكدي هم نيستند، توجه كن. هر چند رعايت اين وظايف بر حاكم و والي سنگين است و انجام وظيفه همه وقت سنگين و دشوار مي‌نمايد، ولي خداوند متعال انجامه اين وظايف را، به افرادي، كه آن را به اميد پاداش آخرت انجام مي‌دهند، آسان و سبك مي‌سازد ".

(٢٣٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإختيار، الخيار (1)

8. برنامه ملاقاتهاي عمومي " اي مالك! قسمتي از اوقات خود را به حاجتمندان و مراجعان و دردمندان اختصاص بده تا بتواني، خود شخصا به گرفتاريهاي آنان رسيدگي كني. اين وظيفه را در يك مجلس عمومي كه درهاي آن بر روي همه مردم باز باشد و همگان بتوانند به آساني از آن وارد شوند، انجام بده. در آن مجلس عمومي، محض رضايت و خشنودي الهي كه تو را خلق كرده است، با مردم فروتن و متواضع باش. سپاهيان، محافظان و پاسداران و دربانان را از خود دور كن، تا هركس كه با تو رازي و درد دلي دارد، بدون ترس و شرم و واهمه و لكنت زبان، حرفش را در ميان بگذارد، من خود از پيامبر (صلي الله عليه وآله) چندين بار شنيدم كه مي‌فرمود: ملتي كه در محيط آنان ضعيف نتواند بدون واهمه و گرفتگي زبان، حق خود را از قوي بگيرد، هرگز روي سعادت و خوشبختي را نخواهد ديد.
در آن مجلس عمومي، بايد تند خويي و احساسات ارباب رجوع را تحمل كني، خسته و رنجيده نشوي، سنگدلي و خود خواهي را از خود دور سازي، تا بتواني مشمول رحمت خدا شوي و پاداش فرمانبرداري او را نصيب ببري. سعي كن آنچه را كه عطا مي‌كني با گشاده رويي باشد، و اگر امكان بر آوردن حاجت فردي را نداري، با عطوفت و مهرباني عذر بخواه.
كارهايي هست، كه به عنوان يك حاكم و فرمانروا، خود بايد انجام بدهي:
نامه‌ها و دستورهائي كه نويسندگانت از نوشتن و انجام آنها عاجزند، يكي از اين كارها است. و ديگري پاسخ مقتضي دادن به درخواست‌هاي مردم است زيرا در همان روز و همان وعده‌ايي كه داده اي، شايد بر اعوان و اطرافيان تو مشكل باشد كه همان وقت، پاسخ مناسب بدهند. در هر روز، كار همان روز را انجامه بده، چه كارهاي هر روز، به همان روز تعلق دارد.
وقت خاصي را ميان خود و خدا اختصاص بده كه بهترين و عالي ترين اوقات باشد، هر چند كه خدمت به خلق خدا و اوقاتي كه صرف انجام گرفتاريها آنان شود، همه و همه مخصوص خدا و در راه خداست. در آن اوقات اختصاصي كه ميان خدايت و خود، داري، به انجام فرايض الهي بپرداز و آنها را به قصد قربت و بدون خدشه و دور از هر عيب و نقص انجام بده، هر چند بدنت در رنج باشد. در آن هنگام كه به نماز جماعت مي‌ايستي، در انجام آن حد وسط و اعتدال را رعايت كن. نماز را نه آن قدر

طول بده که مردم از نماز جماعت برمند و فرار کنند و نه آن قدر شتاب و عجله کن که به ارکان نماز لطمه اي وارد آيد، و آداب و شرايط آن رعايت نشود.
بسيار طبيعي است که در ميان افرادي که در نماز به تو اقتداء کرده اند اشخاص پير و بيمار ناتوان باشند، يا کساني کارهاي فوري و فوتي داشته باشند. از اين رو رعايت اعتدال را بکن. هنگامي که رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مرا به يمن فرستاد از آن حضرت پرسيدم که در آنجا نماز جماعت را با مردم چگونه برگزار کنم؟
فرمود: " ضعيف ترين آنان را در نظر بگير و مانند او نماز بخوان و با مؤمنان به مهرباني و محبت رفتار کن ".
9. در ميان توده‌ها اي مالك، زنهار و مبادا ميان خود و مردم اهل درد، پرده و حائل داشته باشي و مدتي طولاني، خود را از آنان مستور و پنهان سازي! پنهان بودن فرمانروا، باعث بي اطلاعي او از اوضاع و موجب نوعي سختگيري و ايجاد مشقت و ناراحتي براي مردم خواهد شد. در چنين صورتي حاکم از امور جاري بي اطلاع خواهد ماند و گزارشهاي ناروا به گوش او خواهد رسيد. که پيش آمدهاي بزرگ را کوچك، حوادث کوچك و محقر را بزرگ، بد را خوب، خوب را بد و حق را آميخته به باطل جلوه گر خواهد ساخت. از آنجا که فرمانروا هم بشري است که امور پنهاني و مخفي را نمي‌تواند تشخيص دهد، و حق نيز نشانه‌هاي آشکاري ندارد که بتوان آن را از باطل تميز داد، پس تنها راه تميز و تشخيص آن همين است که در ميان مردم و در جمع آنان باشي. دليلي نيست که تو از مردم خود را کناره گيري، ضعف شخصي و خصوصيت اخلاقي تو از دو صورت خارج نيست يا عادت به بذل و بخشش در راه خدا و حقيقت، تو را در پرداخت حق واجب مردم مانع مي‌شود، يا تو فردي هستي که به محروم کردن مردم و خودداري از احسان عادت کرده اي. در اين صورت نيز در پرده و خفا بودن تو معني نخواهد داشت، زيرا تنها با مردم و در ميان مردم است که به اخلاق و خصوصيات تو پي پرده مي‌شود و از برو آورده نشدن حاجتشان به نوميدي و يأس دچار مي‌شوند، و به زودي از اطراف تو پراکنده مي‌گردند تازه اغلب نيازمنديهاي مردم، اموري است که مستلزم هزينه اي براي تو نخواهد بود: گاهي

شكايت از ستمگر و متعدي حقوق، و گاهي درخواست دادخواهي در معامله و داد و ستدي است كه در هر حال نيازي به صرف هزينه و خرج پول ندارد.
10. عدالت و دادگستري در مكتب علي (عليه السلام) در منطق و مكتب انسان ساز علوي، چاپلوسي و تملق موقوف، و برابري و مساوات انسانها در مقابل قانون و اصول عدل اسلامي و الهي، يك اصل ثابت و تغيير ناپذير است.
در اين مكتب، هر كسي در حدود خدمت يا خيانت خود، مورد تشويق يا تنبيه قرار مي‌گيرد. زمامدار حق ندارد با خود كامگي و استبداد رأي، امور كشور را اداره كند. تنها نحوهء ادارهء كشور از راه مشاوره و مراجعه به افكار عمومي ملت يا نمايندگان واقعي آنهاست. فرد خودكامه و مستبد بنابر تعبير امام ششم (عليه السلام) بر لبهء پرتگاه ايستاده است و به سقوط نزديك است و چنين شخصي هرگز روي سعادت و رستگاري را نخواهد ديد.
(1) روزي يكي از افراد عادي ملت، در يك موضوع شخصي، با علي (عليه السلام) اختلافي پيدا كرد و شكايت او را نزد عمر بن خطاب، رئيس حكومت وقت برد. عمر هر دو را احضار كرد.
سپس رو به علي كرد و گفت: " يا ابا الحسن! در كنار شاكي بايست! ... ". ناگهان چهرهء علي دگرگون شد وآثار خشم و ناراحتي در سيماي او آشكار گرديد. عمر پرسيد: علي از اينكه در كنار دشمن و طرف اختلاف خود بايستي نارحت شدي؟
علي (عليه السلام) گفت: نه، هرگز، من از اينكه تو بين من و او مساوات و برابري قائل نشدي و مرا با كنيه ام و با احترام و تعظيم مورد خطاب قرار دادي، اما با طرف اختلاف من، چنين رفتار نكردي و نام ساده اش را بر زبان آوردي ناراحت و متأثر شدم. (به كار بردن كنيه، در زبان عرب، نشانهء تعظيم و احترام و بزرگداشت و اكرام نسبت به مخاطب است و همين تبعيض در مخاطب قرار دادن، امام را خشمگين كرد) " مؤلف ".
علي (عليه السلام) در نهج البلاغه مي‌فرمايد: به خدا سوگند، اگر هفت اقليم را با هرچه آسمان‌هايشان دارند به من بدهند، كه بر خدا، در مورد مورچه‌ايي عصيان ورزم و پوست جويني را كه او به آشيانه خود مي‌برد، از او بگيرم، هرگز نخواهم كرد. و به راستي

1. سفينة البحار ماده رأي.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، كتاب نهج البلاغة (1)، الجويني (1)، النوم (1)، السفينة (1)

و حقيقت قسم، دنياي شما در نزد من كوچك تر و پست تر از برگي است كه در دهان ملخي قرار گرفته باشد ". (1) احترام به مساوات در برابر قانون، نزد علي (عليه السلام)، ايجاب مي‌كند درخواست برادر تني خود " عقيل " را - كه مي‌خواست از خوانهء بيت المال، نسبت به ديگران حقوق و مزاياي بيشتري برايش قائل شود و از فقر و فلاكت نجاتش دهد - نپذيرد، و او را با شيوه اي هشدار دهنده و آگاه كننده به اين مسألة واقف سازد كه بيچارگان و نيازمنداني در مانده تر و نيازمندتر از او در كشور اسلامي وجود دارند، كه چنين تبعيضي ظلم به آنان و موجب خشم خداوند است. " علي بن ابي رافع "، يكي از دوستان و شاگردان علي (عليه السلام)، كه در دوران خلافت امام مسئول و متصدي بيت المال بوده است مي‌گويد:
" من متصدي امور بيت المال بودم. گردن بند مرواريدي از بصره به انبار بيت المال منتقل شده و در اختيار من بود كه يكي از دختران علي (عليه السلام)، طلبي قرار دهند و دين را ملعبه و آلت دست خود كرده بودند ".
11. كارگزاران حكومت اسلامي كارمندان و خدمتگزاران دولت، مهره‌هاي اصلي گردش امور مملكت هستند، در صلاح و فساد و آبادي و ويراني مملكت سهم ارزنده و مشكلات حساس و اساسي دارند، اگر آنان كمر همت ببندند و با دشواريها و مشكلات، در راه پيشرفت كشور، دمساز و متحمل باشند، مي‌توانند آسايش عمومي و سربلندي مملكت را فراهم آورند. يا به عكس، سهل انگاري و عدم احساس مسئووليت آنان، رشته‌هاي ارتباط و هماهنگي انتظام عمومي را از هم ميگسلد.
پيرامون نقش سازنده و اهميت كار و مسؤوليت خطير آنان، و اين كه با كدام خصوصيت و ويژگي‌ها مي‌توان كارمند درستكار و سالم را آماده كار ساخت، به سخنان ارزنده، كلمات انسان ساز، و گفتار متعالي درخشان علي (عليه السلام) گوش فرا دهيم و از منبر وحي گونه اش، آنجا كه با مالك اشتر نخعي، درباره مردم و پيرامون چگونگي رفتار با ملت
1. والله لو اعطيت الأقاليم السبعة ... نهج البلاغه ص 116.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، علي بن أبي رافع (1)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب نهج البلاغة (1)

اسلامي سخن مي‌گويد، بهره‌ها گيريم:
اي مالك! در امور كارمندان و كارگزاران دولت، دقت و سعي كامل و كافي مبذول دار. از ميان مردم افرادي را كه داراي تجربه و سابقه كار وحسن شهرت باشند برگزين. كساني را به شغل‌ها و مناصب حساس كشور انتخاب كن كه داراي سوابق نيك در اسلام و از خاندانهاي اصيل و شريف باشند. گزينش تو بر اساس امتحان و آزمايش و متكي بر اصول و پايه‌هاي استخدامي صحيح باشد، نه براساس خود رأيي و ميل شخصي و توصيه دوستان. اگر انتخاب تو بر اين دو اساس باشد به ظلم و ناروائي در حق مردم مرتكب شده اي.
" افراد بي غرض، كم طمع، دور انديش و آينده نگر، صلاحيت انتخاب و استخدام را دارند. پس از استخدام، حقوق كافي به آنان بپرداز، چون اين امر به آنان نيرو مي‌بخشد كه امور داخلي خود را اصلاح كنند و هر گز به فكر برداشت و سوء استفاده از اموال عمومي مردم كه در اختيار آنهاست نمي‌افتند. به كار شكني و مخالفت با تو بر نميخيزند و در امانت خيانت نمي‌كنند. " پس از انتخاب و استخدام، امور آنان را تنها به خودشان وامگذار، بلكه با دقت كافي عمليات آنان را مورد بررسي قرار بده و بازرسان مخفي، كه به تو راستگو و وفادار باشند، براي بررسي كارهاي آنان بگمار، اثر اين بازرسي پنهاني، آن است كه آنها را به امانت داري و مدارا با مردم، بيشتر وادار و تشويق مي‌كند و راه مهرباني و خوشرفتاري با ملت را ميآموزد.
" كمال مراقبت و آگاهي را در مورد مقربان و نزديكان و اصحاب راز و اسرار خود به كار ببند. هرگاه يكي از آنان، مرتكب خيانتي شد، و گزارش‌هاي متعدد بازرسان مخفي اين خيانت را تأييد كرد، از نظر گواه و شاهد كافي است كه تو او را به كيفر اعمال خود برساني و به اندازه خيانتي كه مرتكب شده است مجازاتش كني. مقام او را خوار و خيانتش را آشكار و بر ملا ساز و ننگ و عار خيانت پيشگي را، همانند قلاده بر گردنش بيفكن تا مايه عبرت ديگران باشد ".
12. ماليات و درآمدهاي عمومي " در مورد خراج و ماليات و درآمدهاي عمومي، دقت بيشتري انجام بده، و امور آن را
(٢٣٥)
صفحهمفاتيح البحث: الشهادة (1)، الإختيار، الخيار (1)
انتظام ببخش و اصلاح كن. ترتيب وصول و پرداخت آن را چنان تنظيم كن كه بتواند مصلحت ماليات پردازان و مصالح عمومي كشور را تأمين سازد.

اگر وضع ماليات اصلاح نپذيرد، ديگر امور نيز مختل و پاشيده خواهد شد. در اصلاح امور دارايي، با در نظر گرفتن مصلحت خراج پردازان است كه صلاح عمومي ديگران هم تأمين مي‌شود، و اصلاحات عمومي ديگر، بستگي به امور دارايي دارد. طبقات مختلف مردم همگي وابسته و طفيلي خراج و ماليات هستند.

" توجه داري كه گرفتن ماليات، خود به خود كاري نيست كه تلاش و عنايت تو تنها بدان مصروف شود. بلكه عنايت و توجه به عمران و آباداني كشور، در تو، بايد بيش از توجه به وصول ماليات باشد. چون با آباد بودن سرزمين است كه مي‌توان ماليات و خراج را از مردم مطالبه كرد. هر آن كس كه از مردم كشور ويران و غيرآباد، ماليات طلب كند، در حقيقت كشور را بيش از پيش ويران كرده است و بندگان خدا را به هلاك و تباهي كشانيده است. فرمانروايي چنين فردي، خيلي زود سپردي مي‌شود و به پايان مي‌رسد.

اگر خراج گزاران و ماليات پردازان، از سنگيني آن ناليدند و به زبان آمدند، يا اگر از پيدايش آفات زميني و آسماني، از بي آبي و نيامدن باران، از جريان سيل يا خسارات زراعت و غير آن، تو شكايت آوردند، به اندازه اي كه در كارشان اصلاح و گشايش پديد آيد، به آنها تخفيف بده! و از مالياتشان كم كن. نبايد اين كم كردن به نظر تو سنگين بيايد، زيرا كه آن تخفيف، خود خيره اي است كه ثمرهٔ و نتيجهٔ آن به خود تو باز مي‌گردد و عايد حكومتت مي‌شود و اعتماد ملت را به حاكم و فرمانروا بيشتر جلب مي‌كند و بر شدت علاقه و همكاري و حس تعاون آنان مي‌افزايد. اين اعتماد و پشتيبان ملت است كه مي‌تواند كشور را آباد سازد و فرمانروايان را در نظر مردم آراسته و پيراسته نشان دهد.

بدينسان، مي‌تواني نيروي عمومي را پشتيبان خود سازي و با برخورداري از نيروي عمومي و قدرت ملي، مي‌توان كارهاي مهم تري انجام داد وآثار عدل و داد بيشتري را متجلي ساخت. عامل تمام اين كمك‌ها و پشتيباني‌هاي مردم، رضايت و خشنودي آنان است و خشنودي و رضايت ملت در پرتو علاقه و دلسوزي فرمانروا به دست مي‌آيد.

13. فرار مغزها " اي مالك! بدان كه ويراني و خراج كشور، با از دست دادن سرمايه فكري و مغزي، و با از دست دادن مردم آن آغاز مي‌شود. فرار مغزها و از دست رفتن سرمايه‌هاي انساني، در اثر طمع ورزي فرمانروايان و حكامي پيش مي‌آيد كه به ثروت اندوزي و گرد آوردن مال و انباشتن كيسه خود پردازند.
" علت توجه فرمانروايان به مال اندوزي و گردآوري ثروت، غالبا از آن نظر است كه خود را موقتي مي‌دانند و مي‌خواهند در مدت اندكي كه بر سر كارند و قدرت را در دست دارند جيب خود را پر سازند. اينان غافل از سرگذشت و سرنوشت گذشتگان هستند و از حوادث و پيش آمدهايي كه در كمين اين گونه افراد بوده است پند نمي‌گيرند ... ".
14. نويسندگان و دبيران ويژه " اي مالك! در اوضاع و احوال نويسندگان و دبيران ويژهء خود دقت بيشتري به كار ببر و بهترين آنان را به كارهاي دفتري خود بگمار، نامه‌هاي سري و اسرار ارتش را به نويسنده اي واگذار كه خصال نيك و صفات ممتازي در او باشد، فردي باشد كه هرگاه به او نيكي كردي و منزلت او را در ميان جمع بالا بردي، از خويش بدر نشود، خود را گم نكند و غرورش موجب نگردد كه با تو از در مخالفت در آيد، نامه‌ها و شكايات كارگزاران و كارمندان دولت را به موقع به تو عرضه نكند، يا در پاسخ نامه‌ها كه بايد براي اين كار، فرد مصمم و با اراده اي را انتخاب كن و او نويسنده‌اي باشد كه اگر پيماني به نفع تو و به نفع ملت بسته شد، آن را تضعيف نكند و از گشايش مشكلات و ايرادات پيماني كه به ضرر تو بسته شده است عاجز و ناتوان نباشد، و ارزش وجودي خود را بشناسد، چون كسي كه هنوز به ارزش وجودي خود پي نبرده است، به شناخت ارزش ديگران ناتوان تر است.
" كاتبان و نويسندگان را، از روي دريافت شخصي و اعتماد وحسن ظن و گمان خصوصي، انتخاب نكن، چون بسيار اتفاق مي‌افتد كه افرادي با نشان دادن انواع خوش خدمتي‌هاي مصنوعي و موقتي، ذهن فرمانروايان را كور مي‌كنند و براي خود، پيش آنان جاي شايسته اي ميگشايند. حال آنكه در حقيقت، به هيچ نوع، از اخلاص و امانت بهره اي نبرده اند. پس انتخاب و گزينش تو بايد بر اساس حسن شهرت و آوازهء نيك، و نيز

صفحهمفاتيح البحث: الظنّ (1)

13. فرار مغزها " اي مالك! بدان كه ويراني و خراج كشور، با از دست دادن سرمايه فكري و مغزي، و با از دست دادن مردم آن آغاز مي‌شود. فرار مغزها و از دست رفتن سرمايه‌هاي انساني، در اثر طمع ورزي فرمانروايان و حكامي پيش مي‌آيد كه به ثروت اندوزي و گرد آوردن مال و انباشتن كيسه خود پردازند.
" علت توجه فرمانروايان به مال اندوزي و گردآوري ثروت، غالبا از آن نظر است كه خود را موقتي مي‌دانند و مي‌خواهند در مدت اندكي كه بر سر كارند و قدرت را در دست دارند جيب خود را پر سازند. اينان غافل از سرگذشت و سرنوشت گذشتگان هستند و از حوادث و پيش آمدهايي كه در كمين اين گونه افراد بوده است پند نمي‌گيرند ... ".
14. نويسندگان و دبيران ويژه " اي مالك! در اوضاع و احوال نويسندگان و دبيران ويژهٔ خود دقت بيشتري به كار ببر و بهترين آنان را به كارهاي دفتري خود بگمار، نامه‌هاي سري و اسرار ارتش را به نويسنده اي واگذار كه خصال نيك و صفات ممتازي در او باشد، فردي باشد كه هرگاه به او نيكي كردي و منزلت او را در ميان جمع بالا بردي، از خويش بدر نشود، خود را گم نكند و غرورش موجب نگردد كه با تو از در مخالفت در آيد، نامه‌ها و شكايات كارگزاران و كارمندان دولت را به موقع به تو عرضه نكند، يا در پاسخ نامه‌ها كه بايد براي اين كار، فرد مصمم و با اراده اي را انتخاب كن و او نويسنده‌اي باشد كه اگر پيماني به نفع تو و به نفع ملت بسته شد، آن را تضعيف نكند و از گشايش مشكلات و ايرادات پيماني كه به ضرر تو بسته شده است عاجز و ناتوان نباشد، و ارزش وجودي خود را بشناسد، چون كسي كه هنوز به ارزش وجودي خود پي نبرده است، به شناخت ارزش ديگران ناتوان تر است.
" كاتبان و نويسندگان را، از روي دريافت شخصي و اعتماد وحسن ظن و گمان خصوصي، انتخاب نكن، چون بسيار اتفاق مي‌افتد كه افرادي با نشان دادن انواع خوش خدمتي‌هاي مصنوعي و موقتي، ذهن فرمانروايان را كور مي‌كنند و براي خود، پيش آنان جاي شايسته اي ميگشايند. حال آنكه در حقيقت، به هيچ نوع، از اخلاص و امانت بهره اي نبرده اند. پس انتخاب و گزينش تو بايد بر اساس حسن شهرت و آوازهٔ نيك، و نيز

بر اساس آزمايش و امتحان كافي باشد. بايد سابقهء حسن خدمات افراد را در نظر بگيري، بخصوص خدماتي را كه در دورهء فرمانروايان پيش انجام داده اند. از ميان نويسندگان منتخب، فردي را برگزين كه عامهء مردم به او حسن نظر دارند و در ميان مردم اثر نيكي به جاي نهاده است ...

15. بازرگانان و صنعتگران " مالك! تجار و صنعتگران را، به عمال و كارگزاران خود، سفارش كن و دستور بده كه با آنان رفتار نيك و شايسته داشته باشند. فرق نمي‌كند كه تاجر ثابت باشد (محل كسب و تجارت مشخصي داشته باشد) يا سيار (كه با مال خود، در اطراف شهرها و مناطق مي‌گردد و داد و ستد مي‌كند) چون اين گروه هستند كه مواد اساسي مورد نياز مردم را فراهم مي‌آورند و ارزاق عمومي را از نقاط نزديك و دور گردآوري كرده در اختيار عموم مي‌گذارند. همين‌ها هستند كه ضروريات زندگي عمومي و ملي را از نقاط دور دست، از خشكي، از دريا، از جلگه و كوهستان و اماكن و نواحي و مناطقي كه مردم به آنجا دسترسي ندارند، يا جرأت رفتن به آن نقاط را پيدا نمي‌كنند، به سوي كشور جذب و جلب مي‌كنند. " بازرگانان و پيشه وران و صنعتگران، مردمان آرام و صلح طلبي هستند كه هرگز خطر بلوا و شورش نيز در آنان وجود ندارد. زيرا اين گروه هميشه طالب محيط صلح و أمن و أمان هستند، تا با آسودگي به كسب و كار خود مشغول شوند. گرفتاريها و مشگلات اين صنف و دسته را در شهر و خارج شهر، مورد بررسي و رسيدگي دقيق تر، قرار بده و به آنان توجه خاصي داشته باش ".

16. احتكار و سزاي محتكران اي مالك! با همه صفات نيك و امتيازاتي كه دربارهء بازرگانان و به صورت عاريه تضمين شده براي مدت سه روز ايام عيد، از من خواست و من به احترام علي درخواست او را رد نكردم و با شرط ضمانت آن را به حضورش فرستادم.

علي (عليه السلام)، گردنبند را در گردن دخترش مشاهده كرد و آن را شناخت و از او پرسيد كه:

اين گردن بند از كجا به دست تو آمده است؟ گفت: من آن را از " ابو رافع " متصدي بيت المال أمير المؤمنين (عليه السلام)، به عاريت و امانت گرفته ام و با ضمانت كافي پس از سه روز باز

(٢٣٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، صلح (يوم) الحديبية (2)، الكسب (1)، الإختيار، الخيار (1)

بر اساس آزمايش و امتحان كافي باشد. بايد سابقهء حسن خدمات افراد را در نظر بگيري، بخصوص خدماتي را كه در دورهء فرمانروايان پيش انجام داده اند. از ميان نويسندگان منتخب، فردي را برگزين كه عامهء مردم به او حسن نظر دارند و در ميان مردم اثر نيكي به جاي نهاده است ...

15. بازرگانان و صنعتگران " مالك! تجار و صنعتگران را، به عمال و كارگزاران خود، سفارش كن و دستور بده كه با آنان رفتار نيك و شايسته داشته باشند. فرق نمي‌كند كه تاجر ثابت باشد (محل كسب و تجارت مشخصي داشته باشد) يا سيار (كه با مال خود، در اطراف شهرها و مناطق مي‌گردد و داد و ستد مي‌كند) چون اين گروه هستند كه مواد اساسي مورد نياز مردم را فراهم مي‌آورند و ارزاق عمومي را از نقاط نزديك و دور گردآوري كرده در اختيار عموم مي‌گذارند. همين‌ها هستند كه ضروريات زندگي عمومي و ملي را از نقاط دور دست، از خشكي، از دريا، از جلگه و كوهستان و اماكن و نواحي و مناطقي كه مردم به آنجا دسترسي ندارند، يا جرأت رفتن به آن نقاط را پيدا نمي‌كنند، به سوي كشور جذب و جلب مي‌كنند. " بازرگانان و پيشه وران و صنعتگران، مردمان آرام و صلح طلبي هستند كه هرگز خطر بلوا و شورش نيز در آنان وجود ندارد. زيرا اين گروه هميشه طالب محيط صلح و أمن و أمان هستند، تا با آسودگي به كسب و كار خود مشغول شوند. گرفتاريها و مشكلات اين صنف و دسته را در شهر و خارج شهر، مورد بررسي و رسيدگي دقيق تر، قرار بده و به آنان توجه خاصي داشته باش ".

16. احتكار و سزاي محتكران اي مالك! با همه صفات نيك و امتيازاتي كه دربارهء بازرگانان و به صورت عاريه تضمين شده براي مدت سه روز ايام عيد، از من خواست و من به احترام علي درخواست او را رد نكردم و با شرط ضمانت آن را به حضورش فرستادم.

علي (عليه السلام)، گردنبند را در گردن دخترش مشاهده كرد و آن را شناخت و از او پرسيد كه:

اين گردن بند از كجا به دست تو آمده است؟ گفت: من آن را از " ابو رافع " متصدي بيت المال أمير المؤمنين (عليه السلام)، به عاريت و امانت گرفته ام و با ضمانت كافي پس از سه روز باز

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، صلح (يوم) الحديبية (2)، الكسب (1)، الإختيار، الخيار (1)

خواهم گرداند. علي (عليه السلام) خشمگين شد وآثار غضب در سيماي نوراني اش پديدار گرديد.
همان روز مرا احضار كرد و فرمود: ابو رافع، آيا به مسلمانان خيانت مي‌ورزي؟ گفتم: به خدا پناه مي‌برم، روزي كه به مسلمانان خيانت كنم!
فرمود: گردن بندي را كه از بصره آمده بود چگونه بدون اجازهء من و رضايت مردم مسلمان، به دخترم عاريه داده اي؟ با كدام مجوز قانوني و شرعي به چنين كاري دست زده اي؟ گفتم: يا امير المؤمنين! او دختر شماست، و از من درخواست كرده بود كه به عنوان امانت و به طور موقت و با تضمين كافي و فقط براي مدت سه روز آن را به او عاريه دهم و پس از سه روز صحيح و سالم باز پس بگيرم. فرمود: همين امروز آن را پس بگير و ديگر هرگز از اين قبيل كارها نكن.
موضوع به گوش دختر أمير المؤمنين (عليه السلام) رسيد. به محضر پدرش شتافت و عرض كرد:
من دختر و پارهء تن شما هستم و در خود احساس نياز به اين گردنبند كردم. امير المؤمنين (عليه السلام) فرمود: دخترم، هرگز از جادهء حق كنار نرو، آيا همه زنان و دختران مهاجر و انصار در روز عيد با آويختن چنين زيوري آرايش مي‌كنند؟ يقين بدان كه اين موضوع اگر بر اثر بي توجهي و غفلت تو نبود و اگر مطمئن بودم كه قصد و تعمدي در كار بوده است نخستين دست زن هاشميه كه بريده مي‌شد دست تو مي‌بود ". به درستي روشن نيست كه اين داستان تا چه حدي صحت داشته باشد، ولي نظير و مانند آن در زندگي شخصي و اجتماعي علي (عليه السلام) فراوان به چشم مي‌خورد كه دستورهاي عملي او به مالك اشتر، فرماندار انتخابي اش، حاكي از اين روح عدالت خواهي و مساوات طلبي اوست. اينك به سخنان علي (عليه السلام)، در همين موارد، از فرمان او به مالك اشتر گوش فرا مي‌دهيم:
نور چشمي‌ها و خويشاوندان " اي مالك! در قلمرو حكومت فرمانروايان، كساني هستند كه به آنها بسيار نزديك يا با آنها خويشاوندند. اين گروه به خاطر همين قرابت با فرمانروا، خود خواه و مستبد مي‌شوند و دست تعدي و تجاوز به سوي مردم و زندگي آنان دراز مي‌كنند. اينان در روابط خود با عموم مردم، و حتي در داد و ستدها، بي انصافي پيشه مي‌كنند و حقوق ديگران را پايمال مي‌سازند. و تو بايد اين گونه عوامل ناروايي و ستمگري را از ميان برداري و دست آنان را از تصرف در اموال و شئون مردم كوتاه كني.

(٢٣٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)

" اي مالك! به هوش باش كه هرگز زميني را به عنوان تيول واقطاع (اقطاع آن است كه قسمتي از زمين مردم از طرف حاكم يا فرمانروا به فردي واگذار يا هديه شود) به خويشان خود ندهي. هرگز نبايد بگذاري هيچكدام از نزديكان و كسان تو، به طمع سوء استفاده وغارت و چپاول بيت المال بيفتند. يا به اين فكر باشند كه تو زميني يا مزرعه اي را به تصرف و تملك شان در آوري، تا از اين طريق به املاك مجاور تعدي كنند. يا جلوي آب اراضي همسايه را بگيرند. يا از انجام كاري كه وظيفه دارند شانه خالي كنند. يا هزينه اي را كه بايد مشتركا بپردازند، تنها به يك نفر يا چند نفر از همسايه‌ها تحميل كنند. زيرا در آن صورت خوشي و سود اين اعمال را آنها خواهند برد، اما خسران و زيان آن، در آخرت و بال گردن تو خواهد شد ".

پيمان صلح با دشمن دربارهء بستن پيمان با دشمن، امام و پيشواي شيعيان، به يار وفادار و شاگرد فداكار خود، چنين مي‌گويد: " هرگاه دشمن، دست صلح به سوي تو دراز كرد و تو مي‌داني كه رضايت خدا هم در برقراري آن صلح است، دست او را رد مكن و آن را بپذير، چون صلح موجب آسايش سپاهيان و آرامش خاطر تو و مردم، و نيز باعث امنيت شهرها و آبادي‌هاست. اما به هوش باش كه دشمن ماوراء چتر صلح، خيمه نيرنگ و شبيخون نزند. چه بسا، با آن وسيله خود را به تو نزديك مي‌سازند، تا بتوانند غافلگيرت كنند، در اين گونه موارد، در كمال حسن نيتي كه به كار مي‌بري، احتياط و اعتماد كور كورانه به دشمن را، از خود دور ساز! ". " حق و حقيقت را بپذير، خواه از نزديكان تو باشد يا از بيگانگان، و در پذيرفتن واقعيت‌ها بردبار باش، هر چند به ضرر و زيان خودت يا نزديكان و اهل و عيالت باشد. با پذيرش واقعيت منتظر عواقب و نتايج خوب آن باش چون نتيجه و عاقبت آن پسنديده و مطلوب خواهد بود.

آگاهي دادن مردم از جريان امور " هرگاه، مورد پيش آمد كه مردم گمان برند كه تو ظلم و ستم كرده اي، و تو دريافتي كه حقيقت امر بر آنان پوشيده مانده است، عذر و علت انجام آن كار را فاش ساز و بگذار كه آنها از علت واقعي و جريان حقيقتي آنچه پيش آمده است مطلع شوند، و تو نيز

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (5)، الضرر (1)، البول (1)

" اي مالك! به هوش باش كه هرگز زميني را به عنوان تيول واقطاع (اقطاع آن است كه قسمتي از زمين مردم از طرف حاكم يا فرمانروا به فردي واگذار يا هديه شود) به خويشان خود ندهي. هرگز نبايد بگذاري هيچكدام از نزديكان و كسان تو، به طمع سوء استفاده وغارت و چپاول بيت المال بيفتند. يا به اين فكر باشند كه تو زميني يا مزرعه اي را به تصرف و تملك شان در آوري، تا از اين طريق به املاك مجاور تعدي كنند. يا جلوي آب اراضي همسايه را بگيرند. يا از انجام كاري كه وظيفه دارند شانه خالي كنند. يا هزينه اي را كه بايد مشتركا بپردازند، تنها به يك نفر يا چند نفر از همسايه‌ها تحميل كنند. زيرا در آن صورت خوشي و سود اين اعمال را آنها خواهند برد، اما خسران و زيان آن، در آخرت و بال گردن تو خواهد شد ".
پيمان صلح با دشمن درباره‌ء بستن پيمان با دشمن، امام و پيشواي شيعيان، به يار وفادار و شاگرد فداكار خود، چنين مي‌گويد: " هرگاه دشمن، دست صلح به سوي تو دراز كرد و تو مي‌داني كه رضايت خدا هم در برقراري آن صلح است، دست او را رد مكن و آن را بپذير، چون صلح موجب آسايش سپاهيان و آرامش خاطر تو و مردم، و نيز باعث امنيت شهرها و آبادي‌هاست. اما به هوش باش كه دشمن ماوراء چتر صلح، خيمه نيرنگ و شبيخون نزند. چه بسا، با آن وسيله خود را به تو نزديك مي‌سازند، تا بتوانند غافلگيرت كنند، در اين گونه موارد، در كمال حسن نيتي كه به كار مي‌بري، احتياط و اعتماد كور كورانه به دشمن را، از خود دور ساز! ". " حق و حقيقت را بپذير، خواه از نزديكان تو باشد يا از بيگانگان، و در پذيرفتن واقعيت‌ها بردبار باش، هر چند به ضرر و زيان خودت يا نزديكان و اهل و عيالت باشد. با پذيرش واقعيت منتظر عواقب و نتايج خوب آن باش چون نتيجه و عاقبت آن پسنديده و مطلوب خواهد بود.
آگاهي دادن مردم از جريان امور " هرگاه، مورد پيش آمد كه مردم گمان برند كه تو ظلم و ستم كرده اي، و تو دريافتي كه حقيقت امر بر آنان پوشيده مانده است، عذر و علت انجام آن كار را فاش ساز و بگذار كه آنها از علت واقعي و جريان حقيقتي آنچه پيش آمده است مطلع شوند، و تو نيز

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (5)، الضرر (1)، البول (1)

بدين وسيله گمان بد ايشان را از خويشتن دفع كرده باشي. " انجام چنين كاري، هم يك نوع تمرين آزادي و آزادگي و آزاد منشي و عدالت و

دادگستري است، و هم گونه اي ارفاق و مهرباني نسبت به ملت است، و هم روشنگر حقيقت امر، و آشكار كننده‌ء عذر، و دليل انجام كار مورد بحث است، كه مورد علاقه و هدف اصلي تو بايد باشد، اگر خواهان اجراي عدالت هستي ... " اما اگر در عهد و پيمان با دشمن، انجام كاري را به عهده گرفتي و شرط را پذيرفتي، آن را در همه حال محترم بشمار! و همه وقت به عهد و پيمان خود وفادار باش!
جان خود را هم مي‌توان راه شرط و پيمان مسير ساخت و ايثار كرد. چون در ميان فرايض و واجبات الهي، هيچ چيز مانند عهد و پيمان و احترام به وفاي عهد، بزرگ شمرده نشده است و هيچ امري اين چنين مورد توجه مردم نيست.
" مسألة وفاي به عهد، ويژه‌ء مسلمانان نيست، مشركين نيز بدان توجه داشته اند و رعايتش را لازم شمرده اند. زيرا نتايج شوم عهد شكني را بارها آزموده اند. بنابراين، در آن اموري كه بر ذمه‌ء خود گرفته‌اي مكر و حيله را وامدار! و خيانت نورز و با دشمن خود نيز خدعه به كار مبر!، زيرا تنها جاهلان و نادانان هستند كه جرأت نافرماني در برابر خدا را دارند. "
وفاي به عهد و پيمان، از آن نظر اهميتي بزرگ و خطير دارد كه خداوند متعال، عهد و پيمان خود را، به منزله‌ء حريم امني ميان مردم قرار داده است كه همگي مردم از آن به طور مساوي حق بهره ور شدن دارند. و اين امر يك نوع رحمت از سوي پروردگار، نسبت به بندگان خويش است كه در سايه‌ء آن مردم به كارهاي خود بپردازند و آتش جنگ و شعله‌هاي سوزنده آن را خاموش كنند. " پس در پرداختن به امر الهي، نبايد فساد و خدعه و فريب در كار باشد ". اي مالك! كوشش كن در پيماني كه با دشمن خود مي‌بندي، ماده‌ء ابهام و نكته خام باقي نماند، كه قابل تفسير و تأويل باشد، و به چنان صورتي ذكر شود كه هر كدام از طرفين بتواند آن را به سود خود تفسير كند. و هرگاه دشمن پس از استوار ساختن پيمان، به سخن و مطلب قابل توجيهي متوسل گردد و بخواهد آن را بر خلاف نظر تو معني كند، از او نپذير، و اگر تو خود، در پيماني كه بسته اي، خود را در تنگنا ديدي و فسخ و ابطال و از بين بردن آن را لازم دانستي، بازهم براي خلاصي و نجات خود به جمله‌ها و عبارات قابل توجيه و تفسير متوسل مشو!

هر چند در اين امر اميد گشايش و فرج در كار باشد. اگر با شكيبائي و تدبير كار كني، و در كارها بردباري به خرج دهي، بهتر از آن است كه متوسل به خدعه اي شوي كه از عاقبت آن بيمناك بماني و مورد بازخواست خداي متعال قرار گيري ".
پرهيز از خونريزي و خونخواهي " اي مالك! حذر كن از خونخواري وخونريزي، كه خداوند آن را حرام كرده است. هيچ چيز مانند ريختن خون ناحق، باعث غضب و دشمني خدا و عامل از بين رفتن نعمت و سپري شدن عمر فرمانروايي نمي‌شود. در روز حساب، نخستين چيزي كه از طرف خداوند متعال، مورد پرسش قرار مي‌گيرد، خون‌هايي است كه مردم آن را به ناحق ريخته اند. هيچ گاه در صدد آن بر نيا كه پايه‌هاي حكومت خود را، بر روي خون‌هاي ناحق استوار سازي. اين امر نه تنها حكومت تو را تقويت نمي‌كند، بلكه موجب سستي وفتور و ضعف آن مي‌گردد، و حتي چه بسيار كه باعث زوال و نابودي آن گردد. " اگر به صورت عمد، انساني را كشتي، عذر تو را نه خدا مي‌پذيرد نه من، چه در قتل عمد، بدن قاتل بايد به قصاص برسد. " و اگر خطا كردي و بدون قصد كسي را كشتي (مثل اينكه در موقع اجراي " حد " يا نواختن تازيانه يا شمشير كسي بميرد) نبايد نخوت و تكبر و خودخواهي تو سبب شود كه " ديهء " مقتول را به اولياء او نپردازي ".
تكبر و خودخواهي " اي مالك! زنهار، زنهار كه خود پسند باشي، و به آنچه از خود پسنديده اي اعتماد كني! زنهار، از اينكه دوستدار چاپلوسي باشي، و در دل خود دوست داشته باشي كه مردم تو را بسيار بستايند. اين قبيل موارد، فرصت‌هاي مناسبي براي شيطان است، كه نيكي نيكوكاران را از بين ببرد و آنها را تباه كند ". " مبادا كه بر ملت و تودهء مردم منت بگذاري و بخواهي كه خوبي‌هاي خود را به رخ آنان بكشي، يا كار خود را بيش از آن كه هست بزرگ نشان دهي، يا به مردم وعده اي بدهي كه به آن عمل نكني، چون اين قبيل كارها، اثر نيكي را از ميان مي‌برد. بزرگتر جلوه دادن خوبي، نور حق را بر طرف مي‌سازد، و تخلف در وعده، باعث دشمني خدا و كينه مردم مي‌شود، خداوند متعال در قرآن كريم مي‌فرمايد: " چقدر دشمني بزرگي با خداست كه آنچه را كه خود مي‌گوئيد عمل نكنيد ".
(٢٤٢)

هر چند در اين امر اميد گشايش و فرج در كار باشد. اگر با شكيبائي و تدبير كار كني، و در كارها بردباري به خرج دهي، بهتر از آن است كه متوسل به خدعه اي شوي كه از عاقبت آن بيمناك بماني و مورد بازخواست خداي متعال قرار گيري ".
پرهيز از خونريزي و خونخواهي " اي مالك! حذر كن از خونخواري وخونريزي، كه خداوند آن را حرام كرده است. هيچ چيز مانند ريختن خون ناحق، باعث غضب و دشمني خدا و عامل از بين رفتن نعمت و سپري شدن عمر فرمانروايي نمي‌شود. در روز حساب، نخستين چيزي كه از طرف خداوند متعال، مورد پرسش قرار مي‌گيرد، خون‌هايي است كه مردم آن را به ناحق ريخته اند. هيچ گاه در صدد آن بر نيا كه پايه‌هاي حكومت خود را، بر روي خون‌هاي ناحق استوار سازي. اين امر نه تنها حكومت تو را تقويت نمي‌كند، بلكه موجب سستي وفتور و ضعف آن مي‌گردد، و حتي چه بسيار كه باعث زوال و نابودي آن گردد. " اگر به صورت عمد، انساني را كشتي، عذر تو را نه خدا مي‌پذيرد نه من، چه در قتل عمد، بدن قاتل بايد به قصاص برسد. " و اگر خطا كردي و بدون قصد كسي را كشتي (مثل اينكه در موقع اجراي " حد " يا نواختن تازيانه يا شمشير كسي بميرد) نبايد نخوت و تكبر و خودخواهي تو سبب شود كه " ديهء " مقتول را به اولياء او نپردازي ".
تكبر و خودخواهي " اي مالك! زنهار، زنهار كه خود پسند باشي، و به آنچه از خود پسنديده اي اعتماد كني! زنهار، از اينكه دوستدار چاپلوسي باشي، و در دل خود دوست داشته باشي كه مردم تو را بسيار بستايند. اين قبيل موارد، فرصت‌هاي مناسبي براي شيطان است، كه نيكي نيكوكاران را از بين ببرد و آنها را تباه كند ". " مبادا كه بر ملت و تودهء مردم منت بگذاري و بخواهي كه خوبي‌هاي خود را به رخ آنان بكشي، يا كار خود را بيش از آن كه هست بزرگ نشان دهي، يا به مردم وعده اي بدهي كه به آن عمل نكني، چون اين قبيل كارها، اثر نيكي را از ميان مي‌برد. بزرگتر جلوه دادن خوبي، نور حق را بر طرف مي‌سازد، و تخلف در وعده، باعث دشمني خدا و كينه مردم مي‌شود، خداوند متعال در قرآن كريم مي‌فرمايد: " چقدر دشمني بزرگي با خداست كه آنچه را كه خود مي‌گوئيد عمل نكنيد ".
(٢٤٢)
صفحهمفاتيح البحث: القتل (1)
" اي مالك! از عجله در كار، قبل از آنكه وقت انجام آن برسد، پرهيز كن. از سستي در كار، در صورتي كه امكان انجام آن هست بر حذر باش. از

لجاج و عناد و پافشاري در كار كه در كاري كه راه صواب از خطا در آن روشن نيست، بپرهيز. و هر كاري را در جاي خود و در وقت خود قرار بده و به انجام و سامان برسان. از انحصار طلبي و تنها براي خود خواستن و اختصاصي كردن آن چيزهايي كه همگان در استفاده از آن برابر و يكسانند، اجتناب كن. مبادا مسائل و امور عمومي را به خويش اختصاص دهي، و از توجه به افكار عمومي تغافل كني، يا از پاره اي از كردارهاي كارگزاران و عمال خود غافل بماني و چشم پوشي كني، و كارهايي را كه بر همگي روشن است از مردم پوشيده داري. تو مسئول اين اعمال هستي و به زودي پرده‌ها كنار مي‌رود و داد مظلوم از تو، ستانده مي‌شود. " به هنگام غضب، خويشتن داري كن و مواظب تندخويي و دست‌پاچگي و تيز زباني خود باش. از اقدام سريع و بدون تأمل و تفكر، در هر كاري، پرهيز كن و از انتقام و ابراز شجاعت وسطوت خودداري نما، تا خشم تو آرام گيرد. اختيارات را از دست مده، و بدان كه مهم ترين عاملي كه مي‌تواند خشم تو را فرو نشاند، ياد بازگشت به سوي خدا و ياد آوري وحشت روز جزاست ". " وظيفهء تو آن است كه آنچه را كه بر گذشتگان و پشينيان تو اتفاق افتاده است، مورد تذكر و يادآوري قرار دهي و كردارها و خدمات حكومت عدل، سنت‌هاي نيك و پسنديده، راه و رسم و روش و سخن پيامبر عاليقدر اسلام، و فرايض قرآن مجيد را هميشه مورد نظر و سرمشق قرار دهي و از آنها پيروي كني و آنچه را كه مورد عمل قرار داده ايم الگوي خود سازي. " از خداوند متعال مي‌خواهم كه با رحمت وسيع و بيكران خود، و با آن قدرت و توانايي كه به انجام هر درخواست و هر حاجت و نيازي دارد، من و تو را به انجام آنچه مورد رضايت و خشنودي خود اوست موفق دارد، تا برنامه‌هاي حكومت عدل اسلامي و الهي را كه سعادت مردم در آن نهفته است اجرا كنيم. و در ميان مردم، از ذكر خير وحسن ثناء برخوردار شويم، و بتوانيم يادگار نيك وخدمت شايسته از خود به اجتماع عرضه كنيم. از خداوند مي‌خواهم كه لطف و كرمش را در حق ما گسترده تر كند و كار من و تو را با سعادت و شهادت پايان دهد. ما همگي از جانب خدا هستيم به سوي او باز خواهيم گشت. درود و سلام و رحمت بي پايان الهي، بر محمد (صلي الله عليه وآله) و ذريهء پاك و اولاد

اطهار او باد! والسلام ". (1) اين فرمان كه هنوز پس از گذشت چهارده قرن، جامع ترين و كاملترين، انساني ترين و دقيق ترين اصول و اساسي كشورداري وآئين ادارهء مملكت را در بردارد، و هنوز مي‌تواند عالي ترين سرمشق سياستمداران و اولياء امور كشور باشد، دستوراتي چنان روشنگر

و عميق و پرمعنا و در عين حال ساده و قابل اجراء دارد، كه انديشمندان تاريخ، فلاسفه بزرگ، عالمان علم اجتماع، همه بر آنند كه در طول تاريخ، مانندي براي آن نمي‌توان يافت. اغراق نيست كه دكتر " طه حسين "، انديشمند و عالم مصري گفته است:
فرمان علي به مالك اشتر، حاوي دستوراتي است كه اجراي آنها سعادت دنيوي و رستگاري اخروي تمامي كشور داران و اهالي كشوري را كه اين آئين در آن اجرا شود، در بردارد و هنوز دستوراتي جامع تر وكامل تر از آن در زمينهء كشورداري و ادارهء مملكت، تدوين نشده است. جاي آن دارد كه هر رهبري مملكتي كه بخواهد ملت و كشور خود را به رفاه و سعادت برساند و خود نيز آسوده و فارغ البال و نيكبخت زندگي كند، فرمان علي (عليه السلام) را نصب العين خود قرار دهد و آن را مو به مو به مرحلهء اجرا در آورد.
1. تذكر اين نكته ضروري است كه در ترجمهء اين عهدنامه معروف و تاريخي، متن نهج البلاغه مورد توجه واستفاده نگارنده بوده است، ولي در كنار آن از ترجمهء دانشمند محترم آقاي علي اصغر فقيهي، و شادروان جواد فاضل نيز استفاده شده است.
(٢٤٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، الجود (1)
بخش چهارم F غدير خم روز گزينش والاترين انسانها
(٢٤٥)
صفحهمفاتيح البحث: غدير خم (1)
بخش چهارم / غدير خم روز گزينش والاترين انسانها ...
روز هيجدهم ماه ذيحجه سال 10 هجري روز واقعهء غدير خم روز انتخاب و گزينش علي (عليه السلام) به عنوان پيشوا و امام امت اسلامي يكي از خاطره آميزترين روزهاي زندگي علي (عليه السلام) است. پيامبر عاليقدر اسلام در آخرين سفر حج خود مولاي متقيان و سرور آزادگان علي (عليه السلام) را به عنوان خليفه و اولي الامر به عنوان ولايت امر برگزيد اين انتخاب بر اساس انتخاب بهترين و فاضل ترين و دانشمندترين بود. انتخابي كه طبق اراده و مشيت الهي صورت گرفته است و جنبه‌هاي فاميل دوستي و علاقه به نژاد و وراثت، كوچكترين دخالتي در آن نداشته است. در فصل مربوط به واقعهء غدير، بحثي را از ديدگاه اسلام وعلي (عليه السلام) به معرض مطالعه خوانندگان عزيز مي‌گذاريم كه هم روشنگر عظمت روز غدير و هم بيانگر اصلي از اصول عاليهء اسلامي است و آن بحث امامت و ولايت است كه بحثي است مفيد و شايستهء دقت و بررسي و عنايت ...
اسلام آئين جهاني و جاودانه‌اي است، كه تعاليم و دستورهاي آن همه

جوانب و ابعاد وسيع زندگي را فرا مي‌گيرد، و شامل تمام زمينه‌هاي زندگي اعم از سياسي، اقتصادي، اجتماعي، اخلاقي و تربيتي مي‌گردد. مطالعه اي گذرا در كتاب فكر و انديشه و در قاموس حكمت و عرفان علي (عليه السلام)، با كمال وضوح و روشني اين حقيقت تعمق انگيز را روشن مي‌سازد ... پژوهشگران بي غرض، در نخستين نگرش خود، مي‌بينند كه چه سان علي امير المؤمنين (عليه السلام) در باره حكومت وسياست و عدالت اجتماعي، با علاقه خاص و حساسيت ويژه اي داد سخن مي‌دهد، و چگونه از آن تز الهي و آسماني دفاع مي‌كند. او معتقد استكه مسألة حكومت واحقاق حقوق بيچارگان و درماندگان، كه جز در پرتو قدرت و حكومت عدل الهي ميسر نيست، از تكاليف الهي و وظايف انساني است - چون همانند روز روشن است كه تأمين روابط صحيح انساني و برپا ساختن عدل و قسط و اعمال برنامه‌هاي الهي، بسته به وجود حكومت و اجراي دقيق سياست الهي است و بدون حكومت، شريعت محتوي و نقش در تكامل جامعه و تربيت فرد، نخواهد داشت.

(٢٤٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (6)، غدير خم (2)، الحج (1)

امام علي (عليه السلام) تصريح دارد كه: احتياجات بشر تنها در آب و نان و جامه و مسكن خلاصه نمي‌شود، بلكه با وجود ضرورت آنها، تأمين نيازهاي روحي و رعايت عوامل معنوي مورد نياز بشر در صدر جدول خواست‌هاي بشر قرار گرفته است، و بدون حكومت و تسلط بر امور جاري كشور، زندگي انساني ميسر و ممكن نخواهد بود ...

شاهد گفتار شادروان استاد مطهري: پس از استناد به قرآن مجيد جائي كه مي‌فرمايد (و ما محمد الا رسول الله قد خلت من قبله الرسل أفأن مات أو قتل انقلبتم علي أعقابكم). (1) " محمد پيامبري است همانند ديگر پيامبران كه آمده اند و رفته اند، آيا اگر او بميرد يا در جنگ كشته شود، شما فرار مي‌كنيد و كار را پايان يافته تلقي مي‌كنيد " او در مقام تفسير و توضيح محتواي آيه، با تجليل فراوان از استاد عاليقدرش اين چنين مي‌فرمايد:

حضرت استاد علامه طباطبائي روحي فداه - كه اكنون او نيز به لقاء الله پيوسته است و انوار رحمت الهي نثار روحش باد - در مقاله ولايت و حكومت از اين آيه چنين استنباط فرموده اند كه: كشته شدن پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) در معركه جنگ نبايد هيچگونه وقفه اي در كارش ايجاد كند. شما بايد فورا تحت لواي آن كس كه پس از پيامبر زعيم (و رهبر) شماست، به كار خود ادامه دهيد. به عبارتي ديگر بر فرض اگر پيغمبر كشته شود يا بميرد، نظام اجتماعي و جنگي مسلمان نبايد از هم بپاشد ...

در حديث است كه پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله) فرموده است اگر سه نفر (حد اقل) همسفر شديد حتما يكي از سه نفر را امير و رئيس خود قرار دهيد. از اين حديث مي‌توان فهميد كه از نظر رهبر عاليقدر اسلام، هرج و مرج و فقدان يك قوه حاكم بر اجتماع كه مركز حل اختلافات و پيوند دهندهء افراد جامعه با يكديگر باشد، تا چه اندازه زيان آور مي‌باشد.

هدف اصلي از حكومت، تأمين عدالت اجتماعي است. تنظيم امور اقتصادي، اجتماعي و روابط حسنه حاكم بر اجتماع، واحقاق حقوق ستم ديدگان و احياي امور حياتي و رفاهي مردم است (2) هدف از جهانداري و روش سياسي علي (عليه السلام) همانند ديگر سياست مردان، اشباع حس جاه طلبي يا تأمين منافع خويش و وابستگان و فاميل

1. آل عمران آيه 144.

2. سيري در نهج البلاغه ص 104.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، القتل (1)، الموت (1)، كتاب نهج البلاغة (1)

و دوستان ... نيست، حكومت وسيلهء است براي رفع نيازهاي اجتماعي وخدمت به اجتماع، نه هدف و غايت. به تعبير ديگر حكومت ابزار كار و فعاليت است، نه خود غايت و مقصود. كه داستان زير گوشه اي از نحوهء تلقي و برخورد علي (عليه السلام) را با حكومت و مقام رياست اسلامي روشن مي‌سازد: " ابن عباس " يكي از ياران با فضيلت و وفادار و اهل قلم امام علي (عليه السلام) مي‌گويد در " ذي قار " به حضور علي (عليه السلام) رسيدم. او كفش خود را وصله مي‌زد، به من فرمود: قيمت اين كفش چقدر است؟ گفتم: اين كفش به چيزي نميارزد.

گفت به خدا قسم همين كفش نزد من از زمامداري بر تودهء شما عزيزتر است، مگر اينكه در پست زمامداري حقي را برپا سازم يا امر باطلي را از بين ببرم. (1) " جرج جرداق " در ذيل اين داستان مي‌گويد: " علي صدها سال پيش از " تولستوي " و " ويكتور هوگو "، با پادشاهان، فرمانروايان، فرمانداران سودجو و مجريان ناشايست به ستيزه برخاست. و در راه تودهء مردم مردم با فكر كوتاه و نحيف آنان به مبارزه پرداخت، و قلع وقمع آنان را وجههء همت خود قرار داد ... (2) حذف القاب و عناوين امام، در يكي از خطبه‌هاي نهج البلاغه، خطاب به مردم مي‌فرمايد: با من آن سان كه با جباران و ستمگران رفتار مي‌كنند سخن نگوئيد. القاب پر طنطنه را در حق من به كار نبريد، آن ملاحظه كاريها و سازشهاي مصلحتي را كه در برابر مستبدان اظهار مي‌دارند در برابر من اظهار نداريد، و با سازشكاران معاشرت نكنيد و تصور نكنيد كه شنيدن سخن حق بر من سنگين است، يا من انتظار تعظيم و تكريم شما را دارم. هر آن كس كه شنيدن سخن حق يا تحمل عدالت بر او ناخوشايند و سنگين باشد، عمل به حق و عدالت بر او سنگين تر خواهد بود. شما هرگز از اظهار سخن حق، با نظر عادلانه، در برابر امام و پيشوا و رهبر و حاكم خودداري نكنيد ... (3) " سليمان كتاني " نويسنده مسيحي از دوران حكومت علي (عليه السلام) اين چنين

1. سيري در نهج البلاغه ص 85.

2. جرج جرداق امام علي صوت العدالة الانسانية ص 58.

3. نهج البلاغه خطبه 212.

توصيف مي‌كند: او از لباس‌هاي دنيا، جز پيراهني از كرباس و عبايي وصله دار نپوشيده، و نصيب او از اين همه غذاهاي رنگارنگ دنيا، جز مقداري قرص جوين كه آن را با دست خود آرد مي‌كرد و به صورت نان خشكي قوت خود قرار مي‌داد چيز ديگري نبود. او از كاخهاي شكوهمند دنيا چشم پوشيد وعمر خود را در كلبه اي ناچيز بسر برد. و همانند سواره‌اي تيز رو كه از سنگلاخها مي‌گذرد و به سوي ميدان پهناوري ميتازد، از پهنهٔ دنيا گذشت ... (1) وي در تأييد گفتارهاي همكيش و هم مرام خود جرج جرداق هم اين چنين دربارهٔ امام قضاوت مي‌كند، " آيا از ميان مردم جهان، سردار و اميري را شناخته اي كه در زمان حكومت و در منصب رياست به دست خود، آسياب را بچرخاند و نان خشك درست كند كه آن را به زانو بشكند؟ و كفش خود را با دست خود وصله زند؟
و از مال دنيا كم يا زياد چيزي را اندوخته و پس انداز خود نسازد؟ زيرا تنها هدف او در زندگي آن است كه: حق بينوايان و ستمديدگان و بيچارگان را از استثمارگران و احتكارچيان باز ستاند و زندگي سالم و گوارايي را براي آنان فراهم آورد. او در فكر خويشتن نبود، هميشه در اين فكر بود. مادامي كه در قلمرو حكومت او كسي هست كه اميد قرصي نان را ندارد، شكم گرسنه و جگرهاي تشنه وجود دارد، آيا او تنها به اين عنوان قناعت كند كه به او پيشواي مسلمانان گويند، ولي او در سختيهاي روزگار با تودهٔ مردم هم غم و هم صدا نباشد ... (2) امانتداري نه حكمراني و فرمانروائي در منطق امام (عليه السلام) حكمران و حاكم، امين و پاسبان و پاسدار حقوق مردم و مسئول نيازهاي آنان است، نه رئيس و حكمفرما و طاغوت خودسر، به همان تعبير كه سعدي شاعر شيرين زبان فارسي با الهام از سخنان امام ميسرايد:
گوسفند از براي چوپان نيست بلكه چوپان براي خدمت اوست حكمران در اصطلاح و تعبير امام علي (عليه السلام) راعي: پاسدار، نگهدارنده حقوق تودهٔ مردم
1. امام علي پيشوا و پشتيباني ص 291.
2. امام علي (ع) و حقوق بشر، ص 62. از انتشارات موسسه فراهاني.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، اللبس (1)

است و بارها فرموده است: " كلكم راع وكلكم مسئول فالامام راع وهو مسئول " ...
" هر كدام از شما نگهبان و مسئوليد، امام و پيشوا، نگهبان و پاسدار مردم و حقوق آنها است ". در عهدنامهء معروف خود به مالك اشتر، استاندارش، دستور فرمودند:
" مگر من اكنون برگردهء مردم مسلط هستم كه از من فرمان مي‌برند و همه در طاعت و پذيرفتن اوامر من هستند؟ اين طرز فكر فاسد و عامل زوال نعمت است ... مردم يا برادرند، يا برابر و مساوي از نظر خلقت هستند.
امام در يكي از فرمانهاي خود كه به عنوان مأمورين گرد آورنده زكات و بيت المال صادر مي‌كند، اين چنين مي‌فرمايد:
" مبادا مسلماني را تهديد و ارعاب كنيد يا آنچنان رفتار كنيد كه مردم از شما كراهت و نفرت داشته باشند. از هيچكس بيشتر از حقي را كه از مال مردم گرفته است وصول نكنيد. به خانه‌هاي مردم سر زده وارد نشويد. بلكه با تمام وقار و آرامش، نه به صورت تهاجم و يورش، نخست سلام كنيد سپس بگوييد: بندهء خدا، ولي خدا و خليفهء او ما را فرستاده است كه حق خدا را از اموال شما بگيريم، آيا حق الهي در اموال شما هست يا نه؟ اگر گفتند نه بار ديگر به آنان مراجعه نكنيد، گفتهء آنان را بپذيريد و گفتار آنان را محترم بداريد. اگر فردي جواب مثبت داد با او همراهي كنيد، بدون آنكه او را بترسانيد يا تهديد كنيد. و هر چه را كه خود او پرداخت كرد، بدون عنف وزور بگيريد و بيشتر نخواهيد ". اين دستور بهترين و عاليترين ميزان رشد و تكامل مسلمانان را در حكومت عدل علوي نشان مي‌دهد. و نيز ثابت مي‌كند كه چگونه مي‌توان به جاي سوء ظن‌ها و ناباوري‌ها كه اساس حكومت امروز اين دنيا به اصطلاح متمدن و متجدد را نشان مي‌دهد، مي‌توان با اطمينان و اعتماد متقابل، مشكلات اجتماعي را حل كرد كه سياستمداران امروز جهان در حل آن، درمانده اند.
معيار انتخاب اين نوع روش دموكراسي و آزادي در هيچ نوع از حكومتهاي جهان وجود ندارد. امام علي (عليه السلام) اساس گزينش و انتخاب حاكم را بر معيار فضيلت و شايستگي قرار مي‌دهد نه بر اساس وراثت و زور و ديكتاتوري و قلدري. و خود آن حضرت در اين باره مي‌فرمايد:

" كسي كه خود را براي مردم پيشوا قرار مي‌دهد لازم است قبل از تعليم ديگران، به تهذيب خويشتن بپردازد و قبل از آنكه مردم را با زبانش تعليم دهد، كردارهاي خود را سرمشق مردم قرار دهد. كسي كه به تعليم و تربيت خود اهتمام مي‌ورزد، بيشتر شايسته و در خور تجليل است تا كسي كه تنها به تعليم و تربيت ديگران همت مي‌گمارد.
خداوند از گروه علماء و دانشمندان، عهد گرفته است كه در مقابل پرخوري ستمگران و گرسنگي ستمكشان، از پاي ننشينند و راه مصلحت جوئي و سازش را پيش نگيرند ... ".
گزينش و انتخاب علي (عليه السلام)، به عنوان امير و پيشواي مؤمنان، بر اساس همين ارزشها و فضيلتها بود. اكنون به عنوان اينكه گوشه هائي از حديث فضيلت دوست را از زبان بيگانه بشنويم، اعترافات يكي از دانشمندان مسيحي را درباره علي (عليه السلام) مي‌آوريم.
اعترافات يك نويسنده فاضل و محقق مسيحي را از لابلاي كتاب قطور هزار و پانصد صفحه اي او بيرون ميكشيم. ما عقايد اين نويسنده و محقق مسيحي را از آن نظر كه احتمال مي‌دهيم داراي غرض و آلوده به تعصب قومي، حزبي و فرقه‌اي نباشد، از ميان هزاران مطلب و نوشتهٔ ديگر بيرون كشيده، در معرض قضاوت دوستداران و شيفتگان آن حضرت قرار مي‌دهيم، باشد كه وقتي عقايد و نظريات بيگانه اي را در اين باره دريافتيم معرفت و شناسايي عميق تر و صحيح تر نسبت به شخصيت ملكوتي آن حضرت به دست آوريم. محقق مزبور همان نويسنده شوريده و شيدا " جرج جرداق " نويسنده پر آوازه لبناني است كه كتاب بزرگي به نام " الامام علي صوت العدالة الانسانية " در پنج جلد بزرگ درباره امام علي (عليه السلام) نوشته و تقديم جامعهٔ علم و ادب نموده است. او در فصول و بخشهاي مختلف آن كتاب چهرهٔ اي امام را اين چنين ترسيم مي‌نمايد: " ... در سرزمين معجزه ها، در صحراي مكهٔ اعجاز خيز، علي، قدم به دائرهٔ حيات گذاشت، سرزمين مكه ارمغان گران بهائي براي جهان بشريت آورد، ارمغاني كه ارزشهاي عالي زندگي را بالا برد و حقيقت و باطن وجود انساني را در مرحلهٔ تكامل آن نمودار ساخت، و مرد انقلابي بزرگي همانند علي بن ابي طالب (عليه السلام) را تحويل جامعه بشري داد. اين يكي از معجزات صحرا بود ... ". (1) = + * * * + =
1. جلد اول الإمام علي صوت العدالة الأنسانيه، ص 25. از انتشارات مؤسسه فراهاني.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، مدينة مكة المكرمة (1)، النوم (1)

جهاد از ديدگاه علي (عليه السلام) اين علي بن ابي طالب (عليه السلام) است كه در قتال، معناي ديگري دانسته بود، و به قصدي جنگ مي‌گرد غير از مقاصدي كه ديگران دارند. او همراه زهد، جهاد را برگزيد، و زاهدان گوشه گير و منزوي را به فتح قلعه‌ها واداشت. خاك دشمنان را با عدل يكسان نمود، چون در مكارم اخلاق به حد اعلاي خود رسيده بود ". (1) علي (عليه السلام) و مستمندان " آيا عقل نيرومند و كاملي را شناخته اي كه بيش از ده قرن قبل از اين حقيقت اجتماعي امروزي را بيان و اثبات نمود؟ و جلو ابهامها و اشتباهها را گرفت و صريحا اعلام داشت: هيچ بينوائي گرسنه نمانده مگر در سايه آنكه ثروتمندي از حق او بهره‌مند گشته و هيچ نعمت انبوهي را نديدم مگر آنكه در كنار آن، حقي ضايع و پايمال شده باشد ". اگر " رافائيل " نقاش معروف ايتاليائي، يك زن ده نشين و كشاورز ايتاليائي را نمونه و سمبل براي نقاشي چهرهء مادر مسيح قرار داد، تا بدان وسيله هرگونه مفهوم و معناي صفت نيكدلي و انساني را در او ظاهر سازد، و اگر " تولستوي " و " ولتر " و " گوته " در پديده‌هاي فكري و اجتماعي خود از روح رافائيلي در هنر خود الهام مي‌گيرند، اين مرد بزرگ، علي بن ابي طالب (عليه السلام)، صدها سال بر آنها پيشي جسته است و با اينكه امكانات و شرايط عصر آنان، قابل مقايسه باهم نيست، ولي او در آن زمان با پادشاهان و فرمانروايان و فرمانداران و سودجويان به مبارزه برخاست، و در راه احقاق حق مستمندان قيام كرد، و با فكر سخيف زورمندان پيكار نمود، و چنين سوگند پايداري ياد نمود: " به خدا سوگند، داد ستم كش را از ستمكار بستانم و دماغ ظالم را با اينكه او را خوش نيايد، به خاك بمالم، تا او را به سوي سرچشمه حق و عدالت بكشانم ". (2) سپس افزود: " زير دستان شما برترند، و زير دستان شما پست تر، فئودالها، طبقه حاكم زورگو، احتكارگران، و اهريمنان شر و فساد و بدبختي و پستي و مكر، صفات زشت و ضد انساني خود را در زير لباسهاي نو مهتري پوشانده اند ...

" آيا فقط به اين عنوان اكتفا كنم كه به من پيشواي مسلمانان بگويند، ولي در

1. همان جلد ص 56 - 58.
2. همان جلد ص 59.

طالب عليهما السلام (3)، أبو طالب عليه السلام (1)، الزهد (1)، القتل (1)، الظلم (1)

جهاد از ديدگاه علي (عليه السلام) اين علي بن ابي طالب (عليه السلام) است كه در قتال، معناي ديگري دانسته بود، و به قصدي جنگ مي‌گرد غير از مقاصدي كه ديگران دارند. او همراه زهد، جهاد را برگزيد، و زاهدان گوشه گير و منزوي را به فتح قلعه‌ها واداشت. خاك دشمنان را با عدل يكسان نمود، چون در مكارم اخلاق به حد اعلاي خود رسيده بود ". (1) علي (عليه السلام) و مستمندان " آيا عقل نيرومند و كاملي را شناخته اي كه بيش از ده قرن قبل از اين حقيقت اجتماعي امروزي را بيان و اثبات نمود؟ و جلو ابهامها و اشتباهها را گرفت و صريحا اعلام داشت: هيچ بينوائي گرسنه نمانده مگر در سايه آنكه ثروتمندي از حق او بهره‌مند گشته و هيچ نعمت انبوهي را نديدم مگر آنكه در كنار آن، حقي ضايع و پايمال شده باشد ". اگر " رافائيل " نقاش معروف ايتاليائي، يك زن ده نشين و كشاورز ايتاليائي را نمونه و سمبل براي نقاشي چهرهء مادر مسيح قرار داد، تا بدان وسيله هرگونه مفهوم و معناي صفت نيكدلي و انساني را در او ظاهر سازد، و اگر " تولستوي " و " ولتر " و " گوته " در پديده‌هاي فكري و اجتماعي خود از روح رافائيلي در هنر خود الهام مي‌گيرند، اين مرد بزرگ، علي بن ابي طالب (عليه السلام)، صدها سال بر آنها پيشي جسته است و با اينكه امكانات و شرايط عصر آنان، قابل مقايسه باهم نيست، ولي او در آن زمان با پادشاهان و فرمانروايان و فرمانداران و سودجويان به مبارزه برخاست، و در راه احقاق حق مستمندان قيام كرد، و با فكر سخيف زورمندان پيكار نمود، و چنين سوگند پايداري ياد نمود: " به خدا سوگند، داد ستم كش را از ستمكار بستانم و دماغ ظالم را با اينكه او را خوش نيايد، به خاك بمالم، تا او را به سوي سرچشمه حق و عدالت بكشانم ". (2) سپس افزود: " زير دستان شما برترند، و زير دستان شما پست تر، فئودالها، طبقه حاكم زورگو، احتكارگران، و اهريمنان شر و فساد و بدبختي و پستي و مكر، صفات زشت و ضد انساني خود را در زير لباسهاي نو مهتري پوشانده اند ...

" آيا فقط به اين عنوان اكتفا كنم كه به من پيشواي مسلمانان بگويند، ولي در

1. همان جلد ص 56 - 58.
2. همان جلد ص 59.

صفحهمفاتيح البحث: مكارم الأخلاق (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي

طالب عليهما السلام (3)، أبو طالب عليه السلام (1)، الزهد (1)، القتل (1)، الظلم (1)

سختي‌هاي روزگار در غم واندوه توده‌هاي محروم شريك و سهيم نباشم؟ ".
(1) علي (عليه السلام) و عدالت او " ... آيا در مهد عدالت و دادگستري شخصي همانند علي را مي‌شناسي؟ آيا مي‌داني علي است آن بزرگواري كه هميشه بر حق و حقيقت بود؟ با آنكه مردم بر ضد او متحد شدند، ولي او از عدالت خواهي دم فرو نبست چون عدالت در او، يك روش سياسي يا يك امر اكتسابي نبود. عدالت در بنياد و مبادي اخلاقي و ادبي او، اصلي استوار بود، گوئي با تمام وجود و هستي او عجين و آميخته گرديده است.
(2) مساوات و برابري در منطق علوي " ... آيا پيشوا و رهبر مذهبي را مي‌شناسي كه به فرماندارانش، دربارهء مردم چنين توصيه كند: " مردم يا برادر ديني تو هستند، يا انساني همانند و نظير تو، با آنان آنچنان با گذشت و عفو و اغماض رفار نما كه دوست داري خداوند با تو آنچنان رفتار نمايد ... ".
آيا اميري را مي‌شناسي كه از زندگي مادي، به قرص جوين، و از پوشش و لباس، به جامهء فرسوده و كفش وصله دار اكتفاء كند، و آن را بر رياست و امارت ترجيح دهد، تا آنكه به وسيلهء رياست و امارت حقي را زنده كند، و از بينوائي دستگيري كند و او را ياري دهد؟ ". گفتار جرج جرداق، در پايان اوج مي‌گيرد، و روح حماسه و جاودانگي به خود مي‌بخشد. در پايان مي‌افزايد: " گفتار او، از كلام خدا پائين تر، و از سخن مخلوق (جز پيامبر) بالاتر است. عقلي همانند عقل او، بلاغت و فصاحتي همانند بلاغت و فصاحت او نمي‌توان پيدا كرد. از همهء متفكران از نظر بلندي فكر، و از همهء زهاد از نظر بي رغبتي به دنيا و مطامع آن، و از همهء مصلحين اجتماعي ا ز نظر صلح جوئي، برتري و تفوق دارد ...
در پيشگاه تاريخ و حقيقت يكسان است كه تو اين شخصيت را بشناسي يا نشناسي، تاريخ و حقيقت به خوبي گواه و شاهدند كه او، شخصيت با عظمت و روح بزرگ و وجدان
1. امام علي صوت عدالت انساني ج 1، ص 90.
2. صوت العدالة الانسانية ج 1، ص 90.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، اللبس (1)، الشراكة، المشاركة (1)

سختي‌هاي روزگار در غم واندوه توده‌هاي محروم شريك و سهيم نباشم؟ ".
(1) علي (عليه السلام) و عدالت او " ... آيا در مهد عدالت و دادگستري شخصي همانند علي را مي‌شناسي؟ آيا مي‌داني علي است آن بزرگواري كه هميشه بر حق و حقيقت بود؟ با آنكه مردم بر ضد او متحد شدند، ولي او از عدالت خواهي دم فرو نبست چون عدالت در او، يك روش سياسي يا يك امر اكتسابي نبود. عدالت در بنياد و مبادي اخلاقي و ادبي او، اصلي استوار بود، گوئي با تمام وجود و هستي او عجين و آميخته گرديده است.
(2) مساوات و برابري در منطق علوي " ... آيا پيشوا و رهبر مذهبي را مي‌شناسي كه به فرماندارانش، درباره‌ء مردم چنين توصيه كند: " مردم يا برادر ديني تو هستند، يا انساني همانند و نظير تو، با آنان آنچنان با گذشت و عفو و اغماض رفار نما كه دوست داري خداوند با تو آنچنان رفتار نمايد ... ".
آيا اميري را مي‌شناسي كه از زندگي مادي، به قرص جوين، و از پوشش و لباس، به جامه‌ء فرسوده و كفش وصله دار اكتفاء كند، و آن را بر رياست و امارت ترجيح دهد، تا آنكه به وسيله‌ء رياست و امارت حقي را زنده كند، و از بينوائي دستگيري كند و او را ياري دهد؟ ". گفتار جرج جرداق، در پايان اوج مي‌گيرد، و روح حماسه و جاودانگي به خود مي‌بخشد. در پايان مي‌افزايد: " گفتار او، از كلام خدا پائين تر، و از سخن مخلوق (جز پيامبر) بالاتر است. عقلي همانند عقل او، بلاغت و فصاحتي همانند بلاغت و فصاحت او نمي‌توان پيدا كرد. از همه‌ء متفكران از نظر بلندي فكر، و از همه‌ء زهاد از نظر بي رغبتي به دنيا و مطامع آن، و از همه‌ء مصلحين اجتماعي ا ز نظر صلح جوئي، برتري و تفوق دارد ...
در پيشگاه تاريخ و حقيقت يكسان است كه تو اين شخصيت را بشناسي يا نشناسي، تاريخ و حقيقت به خوبي گواه و شاهدند كه او، شخصيت با عظمت و روح بزرگ و وجدان

1. امام علي صوت عدالت انساني ج 1، ص 90.
2. صوت العدالة الانسانية ج 1، ص 90.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، اللبس (1)، الشراكة، المشاركة (1)

بيدار اجتماع است. او شهيد راه حق، پدر شهيدان علي بن ابي طالب است ... ". (1) هنگامي كه يك شخصيت ادبي و علمي خارجي، از علي (عليه السلام) و حكومت ايده آل او، او اين چنين توصيف به عمل مي‌آورد و او را الگو و سمبل معرفي مي‌كند زيبنده است كه دوستان و علاقمندان و پيروان او به راز اين گزينش الهي روز غدير بيشتر پي ببرند، و اعمال و كردار و روشهاي خود را مطابق و همگام با او بنمايند و اين گزينش الهي و انتخاب بي چون و چراي آسماني را براساس حكمت و تدبير و مصلحت الهي بشناسند و ارج نهند. از مقام ولايت و رهبري آسماني كه در خاندان عصمت بود بيعت نهاده شده است، اطاعت و پيروي نمايند كه صلاح و سعادت هر دو جهاني در آن نهفته است.

نهج البلاغه اثر جاودان علي (عليه السلام) نهج البلاغه! ... اين يك نام است. اما نامي كه تمام تاريخ را در مينوردد، تمام بشريت را در خود فرو مي‌پوشاند، و جهان بشريت را، در برابر خود به اعجاب، به بهت و ناتواني و درماندگي مي‌كشد. زيرا بشريت هرچه بيشتر به اين نام ساده و فشرده و مختصر مي‌انديشد، بيشتر خود را در برابر عظمت بي مانند آن، ناتوان و درمانده احساس مي‌كند.

نهج البلاغه، اين يك نام است. اما چه نامي و چه گونه نامي است؟ نامي كه همواره، در طول تاريخ پر شكوه اسلام، پس از نام قرآن بر زبان آمده است و همواره فراتر از كلام انسان و فروتر از كلام قرآن قرار داشته است ...

چه مي‌توان گفت، دربارهٔ نهج البلاغه، كه دوست و دشمن آن را ستوده اند، اما چون به توصيف و تشريح آن رسيده اند، كلام خود را ناتوان و خويشتن را درمانده يافته اند؟

نگارنده نيز نه قصد و نه جرأت و جسارت آن را دارد كه قلم را پيرامون توصيف و تشريح آن بر روي كاغذ به گردش آورد. بلكه مي‌خواهد، چند كلامي به عنوان يك مقدمهٔ كوتاه و بسيار ناقص و نارسا بنويسد تا پس از آن، مقاله اي را كه يكي از فضلاي محقق و شيفتگان مكتب علي (عليه السلام)، در بيان عشق و شيفتگي خود نگاشته است، در اين فصل نقل كند. و آن مقدمه چنين است:

1. همان مدرك ج 1، ص 105. غدير: نام جائي است بين مكه و مدينه، گود و شيبدار است.

السلام (3)، كتاب نهج البلاغة (4)، علي بن أبي طالب (1)، الشهادة (1)، النوم (5)، مدينة مكة المكرمة (1)
نهج البلاغه، كتابي كه اكنون قرن‌هاست كه در سه فصل تدوين يافته و چون خورشيدي تابناك بر پيشاني تاريخ اسلام پرتو افشاني مي‌كند، مجموعه اي است كه از روي گفته‌ها و نوشته‌هاي علي بن ابي طالب (عليه السلام) گرد آوري شده است. بيش از صدها اثر جاودان و بي اهمال، اعم از حديث و خطبه و نامه و موعظه و كلمات قصار، از تراوشات انديشهء والاي علي (عليه السلام)، در لابلاي كتابها و متون اخبار و احاديث و تاريخ، به يادگار مانده كه از حدود 10 قرن پيش تا امروز، با نام كوتاه " نهج البلاغه " دل و جان را فروغ و روشنايي مي‌بخشد. بحث و بررسي دربارهء اين كتاب توصيف ناپذير، و تحقيق و تفحص در فورع و شاخه‌هاي پر بار و پر ثمر آن، چنان است كه نه تنها در طول تاريخ، از عهدهء هيچ نويسنده و محققي بر نيامده، بلكه امروز نيز با وجود اين همه امكانات گسترده كه براي تحقيق وتتبع بوجود آمده، باز هم نه تنها از عهدهء چند تن و چندين تن نويسنده ومتتبع و محقق، خارج است، بلكه از چند گروه و چندين گروه نيز ساخته نيست.
بدين سان، جا دارد نه به تناسب عظمت و جلال و شكوه و شموخ آن، صدها و هزارها كنگره و سمينار و محافل بحث و بررسي وسيع تشكيل گردد تا در اين راه، گامهاي هرچه بيشتري برداشته شده باشد و به شناخت هرچه بيشتر آن، كمك بيشتري صورت گيرد.
بايد گفت كنگرهء هزارهء نهج البلاغه، كه در سال 1401 هجري قمري با همت جمعي از فضلا در تهران تشكيل گرديد، در برگيرندهء بخشي از اين وظيفهء خطير و مهم بود كه تا حد امكان خود كوشيد تا ابعاد هرچه بيشتري از مسأله را روشن سازد. ولي تا وصول به غايت مطلوب و هدفي نهايي فرسنگ‌ها فاصله داشت و با آنهمه تلاش و كوشش صادقانه و با وجود شركت عدهء كثيري از فضلا، و دانشمندان اسلامي، به اعتراف برگزار كنندگان و شركت كنندگان آن محفل علمي، هنوز يك از هزارها و قطره‌اي از درياهاي ابعاد و اعماق نهج البلاغه مكشوف نگرديد و رازهاي آن، از پرده بيرون نيامد.
ما، در اين فصل، تنها به عنوان نشان دادن نيمرخي از اين كتاب عظيم و بي مثال، مقاله زير را كه در مورد جاذبيت نهج البلاغه نمونه اي بس اندك پيرامون اين اثر جاودانهء مولا علي است و به هنگام برگزاري هزارهء نهج البلاغه تقديم آن كنگره گرديده است، با كسب اجازه از نويسندگان عاليقدر آن، زينت بخش اين قسمت از كتاب خود مي‌كنيم. تا
(٢٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما

السلام (2)، كتاب نهج البلاغة (6)، النوم (1)
بدين گونه، تنها اندكي با اهميت نهج البلاغه، اين اثر جاودان علمي، آشنا شويم و روح تعاليم عالي علوي را از محتواي آن استشمام نمائيم. باشد كه در اين زمينه، بحث و تحقيق وتتبع و تدقيق بيشتر و باز هم بيشتري به عمل آيد، تنها بدين اميد كه از رهگذر اين تحقيق ها، ثمر بيشتري نصيب عاشقان علي (عليه السلام) گردد.
" مدتها بود كه نهج البلاغه در ميان ما بود با تمام شكوه و عظمتش، با خطبه‌هاي الهام بخش و تكان دهنده اش، با ابعاد گسترده فكري و اجتماعيش، با درسهاي پر مغز خدا شناسيش، با حماسه‌هاي شورانگيزش و با دفاع بي قيد و شرطش از توده‌هاي مستضعف و رنجديده انسانها! ولي جز خواص از آن آگاهي نداشتند، و به عنوان يك كتاب الهام بخش انقلابي در سطح توده‌ء مردم مورد شناسائي زيادي نبود. و اين درد بزرگي در سطح توده‌ء مردم مورد شناسائي زيادي نبود. و اين درد بزرگي است كه بايد روزي علل و اسباب آن دقيقا بررسي شود. اما سرانجام نهج البلاغه پرده‌هاي بي خبري را شكافت و گرد و غبار نسيان را از خود دور كرد و همچون قرآن در دسترس همگان قرار گرفت و جنبش در توده مردم ايجاد كرد و آتش انقلاب را شعله ور ساخت، در خطابه‌ها و حماسه‌ها و نظم و نثر و فرهنگ انقلابي جاي خودش را در يك سطح گسترده و عمومي باز كرد و نشان داد تا چه اندازه در روزهاي سخت و بحراني مي‌تواند كار ساز و پيروزي آفرين باشد. كار به جايي رسيد كه " طاغوتيان گذشته " نهج البلاغه را به عنوان يك كتاب ممنوع الانتشار از خانه‌ء جوانان انقلابي جمع آوري مي‌كردند! و درست فهميده بودند.
چرا كه نهج البلاغه خصم آشتي ناپذير آنها و دوست مهربان و دلسوز مظلومان و محرومان و مسلمانان زجر ديده بود.
از اين به بعد موج تازه اي در تمامي افكار، جهت شناخت نهج البلاغه به وجود آمد و تمامي قشرها مخصوصا جوانان با تشنگي روزافزوني سعي داشتند خود را به نهج البلاغه نزديك كنند و از سرچشمه‌ء زلالش سيراب شوند. امروز شايد كمتر خانه ايست كه نهج البلاغه در آن نباشد و كمتر كسي است در محيط ما كه تحت جاذبه فوق العاده آن قرار نگرفته باشد.
به عقيده ما آنچه موقعيت ويژه و استثنائي را به نهج البلاغه بخشيده گذشته از اين كه (گفتار امام و پيشواي انسانهاست) وجود ويژگيهاي مهم زير است:

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب نهج البلاغة (8)، النسيان (1)

1 - بيانگر مسائل عيني و ملموس زندگي

1. بيانگر مسائل عيني و ملموس زندگي در بخشهاي سه گانه اين كتاب بزرگ (خطبه‌ها - نامه‌ها - كلمات قصار) همه جا سخن از مسائل عيني كه به زندگي معنوي و مادي انسانها مربوط است به ميان آمده همه جا انگشت روي دردها، روي آلام و مشكلات، روي رنجهاي انسانها گذارده شده و طرق درمان نيز ارائه گرديده است؟ نهج البلاغه به سراغ كلي گوئي و فلسفه بافي و مسائل پنداري نمي‌رود علي (عليه السلام) مرد مبارزه و عمل، مرد زندگي و حيات، مرد هدف و پيروزي بود و سخنانش همه جا همين آهنگ را دارد.
اگر مي‌بينيم فلسفه افلاطون و ارسطو نتوانست توده‌هاي مردم را به حركت در آورد و نظام فاسد حاكم بر يونان را - چه رسد به نقاط ديگر جهان - واژگون سازد، ولي نهج البلاغه علي (عليه السلام) به دنبال خط قرآن و سنت پيامبر دنيايي را به حركت در آورد! به خاطر همين تفاوت بارز است كه يكي تنها به سراغ كل گويي مي‌رود و از زندگاني انسانها دور مي‌شود و ديگري انگشت روي فصل، فصل و فراز، فراز و بند، بندگ زندگي مي‌گذارد و همه در دل جامعه حركت مي‌كند و اين به خاطر آنست كه اولي زاييده پندار انساني است اسير چنگالي محيط و نظامهاي حاكم بر آن و ديگري مولود تعليمات آسماني و از سرچشمهء وحي كه هماهنگ با فطرت و قوانين آفرينش است.
2. نهج البلاغه مرهمي بر دردهاي جانكاه بشريت كدام كتاب را پيدا مي‌كنيد كه اين گونه براي انسانهاي محروم فرياد بر آورده باشد؟
فريادي آميخته با آگاه سازي توده‌ها و حركت دادن آنها به سوي هدف.
في المثل: هنگامي كه در فرمان مالك اشتر سخن از قشرهاي جامعه مي‌گويد، و وظايف و مسئوليتهاي هريك از آنها را با دقت و ظرافت و جامعيت و عمق خاص خود بر مي‌شمرد، لحن سخن آرام و منظم پيش مي‌رود ولي همين كه به قشر محروم و ستمديده مي‌رسد گفتار امام چنان اوج مي‌گيرد كه گويي از پرده دل فرياد مي‌كشد:
" الله الله في الطبقة السفلي من الذين لا حيلة لهم من المساكين والمحتاجين و اهل البؤسي والزمني " (خدا را خدا را، اي مالك! در باره قشر پايين ومرحوم، نيازمندان، رنجديدگان و از كار افتادگان بينديش).
(٢٥٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، كتاب نهج البلاغة (2)

1. بيانگر مسائل عيني و ملموس زندگي در بخشهاي سه گانه اين كتاب بزرگ (خطبه‌ها - نامه‌ها - كلمات قصار) همه جا سخن از مسائل عيني كه به زندگي معنوي و مادي انسانها مربوط است به ميان آمده همه جا انگشت روي دردها، روي آلام و مشكلات، روي رنجهاي انسانها گذارده شده و طرق درمان نيز ارائه گرديده است؟ نهج البلاغه به سراغ كلي گوئي و فلسفه بافي و مسائل پنداري نمي‌رود علي (عليه السلام) مرد مبارزه و عمل، مرد زندگي و حيات، مرد هدف و پيروزي بود و سخنانش همه جا همين آهنگ را دارد.
اگر مي‌بينيم فلسفه افلاطون و ارسطو نتوانست توده‌هاي مردم را به حركت در آورد و نظام فاسد حاكم بر يونان را - چه رسد به نقاط ديگر جهان - واژگون سازد، ولي نهج البلاغه علي (عليه السلام) به دنبال خط قرآن و سنت پيامبر دنيايي را به حركت در آورد! به خاطر همين تفاوت بارز است كه يكي تنها به سراغ كل گويي مي‌رود و از زندگاني انسانها دور مي‌شود و ديگري انگشت روي فصل، فصل و فراز، فراز و بند، بند زندگي مي‌گذارد و همه در دل جامعه حركت مي‌كند و اين به خاطر آنست كه اولي زاييده پندار انساني است اسير چنگالي محيط و نظامهاي حاكم بر آن و ديگري مولود تعليمات آسماني و از سرچشمهء وحي كه هماهنگ با فطرت و قوانين آفرينش است.
2. نهج البلاغه مرهمي بر دردهاي جانكاه بشريت كدام كتاب را پيدا مي‌كنيد كه اين گونه براي انسانهاي محروم فرياد بر آورده باشد؟
فريادي آميخته با آگاه سازي توده‌ها و حركت دادن آنها به سوي هدف.
في المثل: هنگامي كه در فرمان مالك اشتر سخن از قشرهاي جامعه مي‌گويد، و وظايف و مسئوليتهاي هريك از آنها را با دقت و ظرافت و جامعيت و عمق خاص خود بر مي‌شمرد، لحن سخن آرام و منظم پيش مي‌رود ولي همين كه به قشر محروم و ستمديده مي‌رسد گفتار امام چنان اوج مي‌گيرد كه گويي از پرده دل فرياد مي‌كشد:
" الله الله في الطبقة السفلي من الذين لا حيلة لهم من المساكين والمحتاجين و اهل البؤسي والزمني " (خدا را خدا را، اي مالك! در باره قشر پايين ومرحوم، نيازمندان، رنجديدگان و از كار افتادگان بينديش).
(٢٥٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، كتاب نهج البلاغة (2)
و اين سخن را با دستور ويژه اي كه در باره آنها صدار مي‌كند تكميل

مي‌سازد.
مي فرمايد: (بايد شخص خودت بدون هر واسطه ديگري وضع آنها را در سراسر كشور اسلام زير نظر بگيري و به طور مداوم از آنها سركشي كني، تا مشكلاتشان با سر پنجه عدالت گشوده شود).
باز براي اينكه محرومان و ستمديدگان بر اثر دخالت اطرافيان، حاجبان، دربانان و واسطه‌ها زير دست و پا نمانند و فريادهايشان مستقيما به گوش رهبران برسد، به مالك چنين دستور مي‌دهد: واجعل لذي الحاجات منك قسما تفرغ لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذي خلقك وتعقد عنهم جندك واعوانك من احراسك وشرطك حتي يكلمك متكلمهم، غير متنعنع فإني سمعت رسول الله صلي الله عليه وآله و سلم يقول في غير موطن، " لن تقدس أمة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه، من القوي غير متتعتع ".
براي نيازمندان بخشي از اوقات خود را اختصاص ده كه فارغ البال از همه چيز به آنها بپردازي، و در يك مجلس عمومي كه دردهاي آن به روي همه گشوده باشد بنشين، و تواضع را براي خدايي كه آفريننده توست پيشه كني پاسداران و محافظان واعوان و انصارت را در اين مجلس كنار بگذار تا در نهايت آزادي هركس سخني دارد بدون ترس و وحشت، و خالي از لكنت، بيان كند، چرا كه من از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيدم كه در مواطن متعددي اين سخن را تكرار فرمود: " امتي كه حق ضعيفان را با صراحت از زورمندان نگيرد هرگز روي پاكي به خود نخواهد ديد " نه تنها در اين فرمان كه در وصيتها به فرزندانش و به همهٔ دوستانش از بستر شهادت همين فرياد را مي‌كشد.
در كجاي تاريخ جهان ديده ايد كه پيشواي فرماندارش را تنها به خاطر شركت در يك مجلس ميهماني مجلل، توبيخ و سرزنش كند كه علي (عليه السلام) در نامهٔ (عثمان بن حنيف) فرموده است: آن هم تنها به اين دليل كه اغنياء بر سر آن سفره حاضر بودند و گرسنگان محروم و ممنوع. كجا شنيده ايد كه پيشوايي، بدترين درد را براي يك زمامدار اين بشمارد كه او شب سير بخوابد و در اطراف او گرسنگان باشند و به فرماندارش بگويد:
وحسبك ان تبيت ببطنة * وحولك اكباد تحن الي القدر علي (عليه السلام) در نهج البلاغه ناراحتي شديد خود را در نامه‌هايش از اينكه لشكر به هنگام
(۲۵۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، عثمان بن حنيف (1)

عبور از آباديها مزاحم مردم شوند اظهار مي‌دارد و بدون توجه به سياستهاي معمول دنيا كه به هنگام نياز به ارتش در برابر تندرويهاي آنها اغماض روا مي‌دارند در نامهء 60 نهج البلاغه بخش نامه‌ها دستور مي‌دهد: كه هر كدام از اين لشكريان به هنگام عبور از شهرها و روستاها از هرگونه مزاحمت و غصب حقوق مردم و اموال آنها خودداري كند، مگر آنكه به قدري مضطر و گرسنه باشند كه جانشان به خطر بيفتد كه در اين هنگام تنها به مقدار حفظ جان مي‌توانند استفاده كنند.

و مخصوصا در اين نامه تأكيد مي‌كند كه من به دنبال لشكر در حركتم هرگونه شكايتي از آنها داشته باشيد به من برسانيد تا اقدام كنم.

زندگي شخصي امير مؤمنان كه در لابلاي سطور نهج البلاغه به روشني ترسيم شده است خود الگويي است براي همه آنها كه مي‌خواهند راه و رسم همدردي با مستضعفان را دريابند.

كوتاه سخن اينكه نهج البلاغه حامي رنجديدگان، پشتيبان مستضعفان، يار و غمخوار محرومان، و دشمن سرسخت ظالمان و ستمگران و مستكبران است. به همين دليل يكي از مهمترين شرايطي را كه براي فرماندهان لشكر ضروري مي‌شمرد، آنست كه در برابر زورمندان، قوي و محكم، و در برابر ضعيفان مهربان و ملايم باشند (ويراءف بالضعفاء وينبو علي الأقوياء).

(1) 3. نهج البلاغه و آزادي مي‌دانيم يكي از مهمترين هدفهاي انساني پيامبران آزاد ساختن انسانها از زنجيرهاي اسارت است كه به مقتضاي (ويضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم) (2) در يك سطح وسيع و گسترده انجام مي‌گيرد. تعقيب شده و آزادي انسانها از اسارت در ابعاد مختلفش مورد توجه دقيق قرار گرفته است.

آزادي از زنجير ستمگران خود كامه كه همواره مردم مرحوم و زحمتكش را آزار مي‌داده است.

1 فرمان مالك اشتر (نهج البلاغه، صبحي صالح، صفحه 433).

2. سورهء اعراف آية 157.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب نهج البلاغة (5)، الغصب (1)، التعقيب (1)

آزادي از زنجير اسارت جهل و بي خبري كه سرچشمه جسارت خودكامگان و توانايي آنها بر ادامه ظلمها و ستمهاست.
آزادي از زنجير هوي و هوس و حرص و آز و شهوت و كبر و غرور و نخوت و ساير رذايل اخلاقي كه بدتر از هر زنجير اسارت ديگريست و مبارزه در راه آن منطق اسلام جهاد اكبر شناخته شده است. مخصوصا در خطبه ها، نامه‌ها و كلمات قصار همه جا روي مسأله جهاد با نفس آنچنان تأكيد شده كه در كمتر موضوعي اين چنين تأكيد شده است و بر خلاف آنچه بعضي مي‌پندارد اين گونه خطبه‌ها و كلمات تنها يك بحث اخلاقي را تعقيب نمي‌كند بلكه مستقيما با موضع‌گيري‌هاي اجتماعي در برخورد با مسائل سروكار دارد، چرا كه مي‌بينم انگيزه بسياري از شكستها، عقب گردها، توطئه‌ها و نابسامانيها و هرج و مرجهاي اجتماعي همان نقطه ضعفهاي اخلاقي، همچون خود محوري، حسادت، خودخواهي، انحصار طلبي، كبر و غرور، خودبيني و خودپسندي است.
4. نهج البلاغه منادي عدالت اجتماعي در دنيايي كه ظلم و جور و تبعيض و بي عدالتي همه جا را گرفته باشد و ظالمان مكيدن خون مظلومان را براي خود افتخار بشمرند هر نغمهء عدالت خواهي برخيزد گيرا و جذاب و اميد انگيز است تا چه رسد به اينكه طرحي همه جانبه در زمينه عدل و داد در همه ابعادش ارائه شود.
درخشندگي نهج البلاغه نيز يك دليلش همين است كه همه جا منادي عدالت و حمايت از مظلومان و ستمديدگان و پيكار آشتي ناپذير با ظالمان و ستمگران است.
نام پر افتخار علي (عليه السلام) همه جا ياد آورنده اصول عدالت و دادگري است و نام بر ابهت نهج البلاغه تنظيم خطوط آن را در خاطره‌ها مجسم مي‌كند، چرا كه خطبه‌ها نامه‌ها و كلمات قصار به هر مناسبت سخن از حمايت از مظلومان و پيكار با ستم پيشگان به ميان آمده است.
بنابر اين جاي تعجب نيست كه در محيط پر ظلم و فساد دنياي كنوني نهج البلاغه مرام نامه وآئين نامه مستضعفان را تشكيل دهد و آنان همواره چون تشنگان گرد اين

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب نهج البلاغة (4)، الجهل (1)، النوم (1)

چشمه زلال عدالت پرور جمع شوند.
5. جامعيت نهج البلاغه يكي ديگر از علل جاذبه نيرومند نهج البلاغه آنست كه در هر ميداني گام مي‌نهاد چنان حق سخن را اداء مي‌كند و دقايق را مو به مو شرح مي‌دهد كه گويي گوينده اين سخن تمامي عمر را به بحث و بررسي روي همين موضوع مشغول بوده و تخصصش منحصرا همان است.
هنگامي كه امام خطبه اي در زمينه توحيد آغاز مي‌كند و به شرح اسماء و صفات و جمال و جلال خدا مي‌پردازد چهره يك فيلسوف بزرگ الهي در نظر انسان مجسم مي‌گردد كه ساليان دراز همه وقت سخن از توحيد گفته. و درهاي گرانبها در اين زمينه سفته و غير از آن گفتار نداشته است.
نه به سوي " تجسم " گام بر مي‌دارد و نه به سوي (تعطيل صفات) و آن چنان خدا را معرفي مي‌كند كه انسان با چشم دل او را همه جا، در آسمانها، در زمين و درون جان خود حاضر مي‌بيند به گونه اي كه روحش سرشار از انوار معرفت الهي مي‌گردد.
اما همين كه نهج البلاغه را ورق ميزنيم ناگاه چشم ما روي خطبه " جهاد " متوقف مي‌گردد. فرمانده شجاع و دلاوري را مي‌بينيم كه لباس رزم در تن كرده ودقيق‌ترين دستورات و تاكتيكهاي جنگي را براي افسران و لشكريان خود تشريح مي‌كند آنچنان كه گويي در تمام عمر جز با ميدان جنگ و فنون نبرد، سروكار نداشته است. نهج البلاغه را ورق ميزنيم امام را بر كرسي حكومت و رهبري امت مي‌بينيم كه آيين كشورداري را براي استانداران و فرمانداران خود شرح مي‌دهد، رموز انحطاط و اوج گرفتن تمدنها، سرنوشت اقوام ظالم و ستمگر و راه وصول به يك آرامش اجتماعي و سياسي و نظامي را با پخته ترين عبارات بيان مي‌كند، آنچنان گويي در سر تا سر عمر كاري جز حكومت نداشته است.
دگر بار آن را ورق ميزنيم امام علي (عليه السلام) را بر مسند درس اخلاق و تهذيب نفوس و تربيت ارواح و افكار مي‌بينيم مرد وارسته اي به نام (همام) از او تقاضاي درس جديدي در زمينه صفات و پرهيزكاري كرده و آن چنان تشنه است كه با يك پيمانه و دو پيمانه

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب نهج البلاغة (4)، اللبس (1)، الظلم (1)، النوم (1)

سيراب نمي‌گردد. امام منافذ و چشمه‌هاي دانش سرشار خود را بر روي او گشوده آنچنان درس پارسايي و وارستگي و پرهيزكاري به او مي‌دهد و حدود يكصد صفت از صفات پرهيزكاران را در عباراتي محكم، عميق و نافذ براي سالكان راه حق بر مي‌شمرد، آنچنان كه گويي كه قرنها بر همين مسند و همين جايگاه به ارشاد خلق و تربيت نفوس و تدريس اخلاق مشغول بوده است، اين گونه نفوذ سخن چيزي كه در تاريخ سابقه ندارد.

براستي اين صحنه‌هاي مختلف نهج البلاغه كه هر كدام در نوع خود بي نظير است از اعجاب انگيزترين ويژگيهاي اين كتاب بزرگ محسوب مي‌شود.

كوتاه سخن اينكه نهج البلاغه كتابي است براي امروز و فرداهاي ديگر، براي اين نسل و همه نسلهاي آينده، اثري است:

به درخشندگي آفتاب به لطافت گل به قاطعيت صاعقه به غرش توفان به تحرك امواج و ... به بلندي ستارگان دور دست به اوج آسمانها. (1) علي (عليه السلام) در بستر بيماري در گوشه اي از اين زمين وسيع و پهناور، در خانه اي از خانه‌هاي ساده‌ء كوفه، بدني در بستر بيماري افتاده است. بدني كه بيش از شصت و سه سال از عمرش نگذشته است و پنجاه و سه سال تمام آن را در راه ترويج حق و حقيقت رنجها و سختيها كشيده و تلخيها چشيده است. بدني كه در اوائل جواني و در چند سال آخر عمر در ميدانهاي جنگ مبارزه‌هاي پرشور داشته، و ميدان رزم را آسايشگاه خود مي‌دانسته و بيماري از دليران وشجاعان را كه با حق سر پيكار داشته اند به خاك افكنده و هميشه ضربت‌هاي سخت زده و در چند مورد هم ضربتهاي سختي خورده است. بدني كه در عبادتگاه خويش از

1. مقاله‌ء بالا اثر حضرت استاد محقق آية الله ناصر مكارم شيرازي است كه تقديم كنگره‌ء نهج البلاغه گرديده است با تشكر و سپاس از ايشان نقل و مورد استفاده واقع گرديد

(٢٦٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، كتاب نهج البلاغة (3)، الضرب (1)، الكرم، الكرامة (1)

خوف خداوند مرتعش و لرزان بوده و در شبهاي تاريك از سوز دل با ايمانش، ناله‌ها كشيده و از چشمان حق بينش اشكها ريخته است: بدني كه براي راحت ديگران خود را به رنج و تعب مي‌انداخته، و روي خاك در كنار خاك نشينان، براي نوازش آنها مي‌نشسته است. بدني كه در ايام انزوا، براي آباد كردن زمين و ترويج كشاورزي، بدست خود فعاليتها كرده و

مشقت‌ها برده. بدني كه غذايش در زمان سلطنت و حكومتش بيش از دو قرص نان نبوده و در زمستان و تابستان بيش از دو قطعه لباس خشن نمي‌پوشيده است. (1) بدني كه بستر خشن را بر بستر نرم و لطيف ترجيح مي‌داده و خاك نشيني را بر كاخ نشيني اختيار مي‌كرده و در زمان خلافت و سلطنت خود آن قدر جامه خود را وصله مي‌زده كه از وصله كننده آن شرم داشته است. " لقد رفعت مدرعتي هذه حتي استحييت من رافعها ". (2)
اين بدن بسبب ضربتي كه به دست يكي از سنگدل ترين مردم جهان بدان وارد آمده، ناتوان و رنجور گشته و در بستر خود افتاده است. از چشمان پر فروغش برق حقيقت مي‌جهد و از پيشاني نوراني او، نور ايمان و معنويت مي‌درخشد.
اين بدن، بدن اميرمؤمنان علي بن ابي طالب (عليه السلام) است ...
روحي كه شصت و سه سال است در اين بدن شريف اسير و گرفتار، از هوا لطيف تر و شفاف تر و از درياهاي وسيع و مواج، وسيع تر و مواج تر و از آسمانها پهناور، پهناورتر است، و در عين حال كه در زندان بدن گرفتار است، در فضاي بيكران، و عالم ماوراء طبيعت، در پرواز و به عالم عقول و مجردات پيوسته است. " وصحبوا الدنيا بأبدان، ارواحها معلقة بالمحل الأعلي ". (3) واينك كه لحظاتي اخير زندان بدن را مي‌گذراند، و در انتظار مرگ دقيقه شماري مي‌كند، و با لبخند به استقبال آن مي‌رود و با دلي آرام و نفسي مطمئن و خاطري شاد، آماده‌ء پرواز است، فقط غبار تن است كه حجاب چهره اش گشته

1. نهج البلاغه نامه 45 ترجمه: آگاه باشيد، پيشواي شما از پوشش دنيا به دو قطعه لباس خود و از خوراك به دو قرض نان خويش قناعت كرده است.
2. نهج البلاغه خطبه 158، ترجمه: لباس خود را به قدري وصله كردم كه ديگر از وصله كننده آن شرم دارم.
3. نهج البلاغه شماره 147 از كلمات قصار ترجمه: بايد نهاني در دنيا زيست كه جانهاي آنها به محل بالاتر وابسته است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، اللبس (3)، الإختيار، الخيار (1)، الخوف (1)، كتاب نهج البلاغة (3)

و بين او و مقصدش حائل شده است. هر لحظه انتظار مي‌كشد كه از اين چهره پرده برافكند و اين مرغ خوش الحان از قفس آزاد شده، بسوي روضه رضوان كه چمن او وطن مألوف اوست بال بگشايد ... او چون تشنه كامي كه در بيابان هولناكي به سراغ آب زلال برود، در اين بيابان وحشتناك دنيا به دنبال آب حيات مرگ مي‌شتافت كه با نوشيدن آن، به زندگي نوراني و جاوداني برسد ... " والله ما فجأني من الموت وارد كرهته ولا طالع

انكرته و ما كنت الا كقارب ورد، وطالب وجد، و ما عند الله خير للابرار ". (1) علي (عليه السلام) از اين جهت مسرور و خوشدل است كه از اين دنياي آلوده، از اين دنياي خشك و بي عاطفه، از اين دنياي خشن و تندخو، از اين دنياي تلخ و ناگوار چشم مي‌پوشد و براي هميشه از رنج عذاب آسوده مي‌شود، و اين جهان فريبنده و بي ارزش را براي اهلش وامي گذارد. از اين جهت شاد و خرم است ... اما از جهات ديگر محزون و غمگين مي‌باشد كه: پس از وي آئين ظلم، بر آئين عدالت حكومت مي‌كند، ونفاق و بي ايماني چيره مي‌گردد، و ضعيفان و زير دستان زير چكمه استبداد و ستم، محو و نابود مي‌شوند، و گردنكشان زورمند بر جان و مال و ناموس مردم مسلط مي‌گردند. و حكومت بي آلايش و عدالت پرور اسلامي، به سلطنت و امپراطوري ظالمانه تغيير شكل مي‌دهد. و حاشيه نشينان حكومت كه با آزار مردم و ستمكاري بر زير دستان پايه‌هاي حكومت جبارانه را استوار مي‌كنند، محترم و مقرب مي‌شوند. و افراد آلوده و هوسباز، ظريف و خوش مشرب جلوه مي‌كنند، و مردم عدالت خواه ومنصف ذليل وزبون مي‌گردند. " يأتي علي الناس زمان لا يقرب فيه الا الماحل، ولا يطرف الا الفاجر ولا يضعف فيه الا المنصوف ". (2) فرزند ابي طالب (عليه السلام) رنج مي‌برد كه دور نماي آينده تاريك و پر رنج و عذاب مسلمين را مي‌بيند. او به آينده اي مينگرد كه ثروتمندان به مستمندان رحم نمي‌كنند، و از

1. نهج البلاغه شماره 23 از وسائل و كتب: به خدا سوگند هيچ يك از نشانه‌هاي مرگ بر من وارد نشد كه از آن نگران و ناراضي باشم، و من مثل كسي بودم كه شبانه در طلب آب باشد و آن را بيابد و در جستجوي آن باشد و به آن برسد.

2. شماره 2 از كلمات قصار نهج البلاغه: زماني بر مردم خواهد آمد كه فقط حاشيه نشينان حكومت كه براي مردم سعايت مي‌كنند مقرب درگاه شوند و تنها اهل فسق و فجور ظريف و خوش مشرب جلوه مي‌كنند و مردم عدالت خواه ضعيف و زبون مي‌گردند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، أبو طالب عليه السلام (1)، الموت (1)، البول (1)، كتاب نهج البلاغة (2)

بذل مال به فقيران و زير دستان دريغ مي‌ورزند. و كاخ نشينان به خاك نشينان توجهي مبذول نمي‌دارند و آنان كه در ناز و نعمت غرق شده اند و در زندگي اسرافها و تبذيرها مي‌كنند با لقمه ناني صاحب جاني را زنده نمي‌كنند، و آنان كه از فراواني ثروت سرمست گشته اند با ديناري انسان نيمه جاني را از مرگ نجات نمي‌دهند، و پول بي جان را بر موجود جاندار

ترجيح مي‌دهند. " يأتي علي الناس زمان عضوض، يعص الموسر علي ما في يديه و لم يؤمر بذلك، قال الله تعالي (ولا تنسوا الفضل بينكم) ". (1) علي ناراحت است كه دنيا او را نشناخت، و حقيقت وي را درك نكرد، و مزاج منحرف محيط نتوانست عدالت او را هضم كند، و جمعي از اصحاب نادان و منافقش به تحريك دشمنان براي ساقط كردن حكومت عدالت پرورش كوششها كردند و توطئه‌ها نمودند، و براي ويران ساختن سازمان خلافت بيپرايه و مظلوم نوازش تلاشها به عمل آوردند، و براي دفع شر آنها جنگهاي خونيني به وقوع پيوست، و از اين رهگذر ضربه‌هاي مهمي به پيكر اسلام وارد شد، و جمعي از اصحاب خشك و نادانش - كه نمي‌خواست با فشار و نيزه با آنها معامله كند - در برابرش قيام كردند، و از اينرو يك چريحه ديگر به دل مجروحش وارد آمد ... او ناراحت بود كه آن مردم كم مايه، نتوانستند ارزش حكومت ستم كش و ستمكش پرورش را درك كنند و وقتي او را خواهند شناخت كه ديگر فرصت از دست رفته است. " غدا ترون أيامي ويكشف لكم عن سرائري وتعرفونني بعد خلو مكاني و قيام غيري مقامي ". (2) فرزند ابي طالب محزون است كه بعد از او، زماني مي‌رسد كه هيچ چيز از حق پنهان تر و هيچ چيز از باطل ظاهرتر نيست. و دروغ بر خدا و رسول (صلي الله عليه وآله) از هر چيز زيادتر مي‌گردد. و محيط مذهبي كاملا آلوده مي‌شود و زمام دين به دست مردم دنيا پرست مي‌افتد، و از دين به نفع دنياي خود، استفاده مي‌كنند و ارزش واقعي قرآن از بين

1. نهج البلاغه شماره 468 از كلمات قصار: زمان سختي براي مردم فرا مي‌رسد كه ثروتمند آنچه در دست دارد سخت نگه مي‌دارد، در حالي كه مأمور به بخل و امساك نشده است، خداوند فرموده است فضل و احسان را در بين خود فراموش مكنيد.

2. نهج البلاغه خطبه 147 ترجمه: پس از من (ارزش) ايام را مي‌دانيد و از اسرار من آگاه مي‌شويد و آنگاه كه جاي من خالي شود و غير من به جايم بنشيند مرا خواهيد شناخت.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الضرب (1)، كتاب نهج البلاغة (2)

مي رود، و خوبي و معروف بي ارزش جلوه مي‌كند. و منكرات و زشتي‌ها خوب و محبوب مي‌گردد ... " وانه سيأتي عليكم بعدي زمان ليس فيه شئ أخفي من الحق ولا أظهر من الباطل ولا اكثر من الكذب علي الله ورسوله وليس عند اهل ذلك الزمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته ولا انفق اذا حرف عن مواضعه ولا في البلاد شئ أنكر من المعروف ولا أعرف من المنكر ". (1) پدر مهربان امت، در بستر بيماري، گاهي پرده‌هايي از

حوادث آينده را كه رشته اي از علم غيب است از نظر مي‌گذراند، و به روزگار تلخ و پر حادثه آتيه مسلمين تأسف مي‌خورد. و گاهي وضع حاضر را در نظر مجسم مي‌كند و نگران مي‌شود. محيط سياسي سخت متشنج و آغشته است، و اوضاع ديني و مذهبي در آستانه تغيير و تحول خطرناك قرار گرفته و جمعي از صحنه سازها وسياست بازهاي كهنه كار، منتظر مرگ او هستند، تا پس از او هرچه مي‌توانند جولان كنند. با همه اين افكار ناراحت كننده، كه بر مغزش وارد مي‌شود، از يتيمان و مستمندان غافل نيست و گاه و بيگاه سفارشهاي لازم را درباره آنها به فرزاندانش مي‌نمايد و در عين حال كه جان سبكبال وي آماده پرواز است، از توصيه‌هاي سودمند كه شايسته رهبر دلسوزي مانند اوست دريغ نمي‌كند ... حتي درباره قاتل خود سفارش مي‌فرمايد كه: كاملا رعايت عدالت درباره او بشود، بلكه اظهار تمايل مي‌كند كه او را ببخشد، فرزندان و بستگان و شيعيان خاص امام، در منتهاي نگراني و ناراحتي به سر مي‌برند و قشوني كه چند روز پيش تجهيز كرده است، تا دست ياغيان را كوتاه سازد، در حال بلا تكليفي و سرگرداني هستند، و طبعا هر لحظه شايعاتي راجع به اينكه حال زعيم بزرگ مسلمانان وخيم است بين مردم و مخصوصا بين سربازها كه آماده فرمان وي هستند، منتشر مي‌شود. او هم طبعا راجع به قشون عظيمي كه تجهيز شده و مقصدي كه در پيش دارند سخت نگران

1. نهج البلاغه خطبه 145: و بدون شك زماني بعد از من براي شما بيايد كه هيچ چيز مخفيتر از حق و ظاهرتر از باطل نباشد و دروغ بر خدا و رسول (ص) بيش از هر چيز باشد و در نزد مردم آن زمان متاعي كسادتر از قرآن آنگاه كه درست تلاوت (و معني) شود نيست و متاعي رواج تر از قرآن آنگاه كه از مواضع خود (معاني واقعي) تحريف شود يافت نخواهد شد و در بلاد مسلمين چيزي ناشناس تر از معروف (نيكي) و شناساتر از منكر (بدي) نخواهد بود.

صفحهمفاتيح البحث: كثرة الكذب (1)، الإخفاء (1)، القتل (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب نهج البلاغة (1)

است. درست است كه آن قائد بزرگ، بي اندازه ناراحت و غمگين است، ولي او چون از همان آغاز عمر، سير خط خود را تعيين كرده و به غير از حق راهي و به غير از حقيقت هدفي، نداشته است، " علي مع الحق يدور كيفما دار " از اينرو دلگرمي خاصي به همراهي با حق و عدالت داشت و چون روح عظيم و نفس ملكوتي وي همواره به نور معنويت منور و از زلال حقيقت سيراب و سرشار است، جان با صفاي او از اين جهت سر سبز و خرم است و از اينرو، در اين حال، با اينكه غصه‌هاي فراوان و نگرانيهاي گوناگون از بدي وضع حاضر و تشنج محيط سياسي و آينده‌ء تاريك

مسلمين، سطح ظاهر دل او را سخت متلاطم كرده و چشم گريان فرزندان و بستگانش قلب حساس او را آزار مي‌دهد، ولي در عين حال در اعماق روح و دل با ايمان خود، يك نوع آرامش و كاميابي و سعادت مخصوصي را احساس مي‌كند و در يك نوع انبساط وابتهاج خاصي غرق است كه عالم كثيف ماده را براي اهلش مي‌گذارد و مي‌گذرد و دل مشتاق و روح سبك سير او شاد و خرم است، كه از جهان تنگ و محدود طبيعت آزاد شده، به سوي جهان بي نهايت و عالم ابديت و فضاي صفا و نور و بهجت و سرور بال مي‌گشايد ...
خرم آن روز كزين منزل ويران بروم * راحت جان طلبم و زپي جانان بروم
دلم از وحشت زندان سكندر بگرفت * رخت بر بندم و تا ملك سليمان بروم در اين لحظات اخير كه چشم به جهان ديگر گشوده و سرگرم حضور و وصال بود، ديگر توجهي به اشك و ناله فرزندان ننمود، و لبخندي كه براي وي خيلي شيرين و براي جهان اسلام بسيار تلخ بود، بر لبهايش نقش بست.
و در ميان اشك ريزان و آه سوزان فرزندانش، براي هميشه چشم از دنيا فرو بست و دست از جهان برافشاند و عالم اسلام را در يك غم و ماتم عميق و غير قابل جبران فرو برد. درود گرم شيعيانت بر روان پاكت باد!
اي فرزند ابي طالب. سلام عاشقانهء تشنگان حق و عدالت نثار آستان قدمت باد! اي شهيد حق و عدالت ... (1)
1. مكتب اسلام سال 7.

بخش پنجم F شهيد ماه رمضان
(٢٦٩)
صفحهمفاتيح البحث: شهر رمضان المبارك (1)
بخش پنجم / شهيد ماه رمضان ...
رمضان ماه عبادت و نيايش، ماه قرآن و ماه راز و نياز با آن همه قداست و شكوه و عظمت ماه مباركي است كه دريايي از فضيلت و تعالي معنويت را همراه خود، دارد و خورشيد مغفرت و آمرزش و فيضهاي بي كران رحماني را بر جان و دل شايستگان راه حق ميتاباند. در اين ماه رحمت، گم گشتگان وادي نوازش و ره گم كردگان عرصهء نياز و نيايش، كه هنوز تيرگي‌ها و آلودگيها و لغزشهاي خود را در چشمه سار روشن نويدهاي بشارت و آبشار زلال مغفرت و آمرزش بار ديگر صيقل و جلا مي‌دهند. در شب‌هاي بيداري و روزهاي بينايي و هشياري اين ماه، همگان به سوي رحمت وسيع و بي پايان الهي بر مي‌گردند و هر كس كه هنوز به كلي در سياهچال تباهي‌ها سقوط نكرده است به سهم خويش از درياي ناپيدا كرانهء رحمت الهي، توشه‌ها و اندوخته‌ها بر مي‌چيند.
بدينسان، در اين مسير تابنده و درخشان سعادت خوشبختي و فيض بيشتر، نصيب كساني است كه بيشتر كوشا بوده اند و در تلاش براي اين دريافتها جانانه تر گام برداشته اند. نوزدهم، بيست و يكم و بيست و سوم رمضان، طبق احاديث و روايات اسلامي به نام " ايام قدر " و شبهاي آن به نام " ليالي قدر " و دو شب‌هاي احياء شناخته و معرفي شده اند كه عبادت و اطاعت پروردگار و تقرب به مبدأ آفرينش در آن فرصتها، از ويژگي و اهميت خاصي برخوردار است. تا حدي كه طبق فرمان قرآن، فضيلت و برتري عبادت در اين شب‌ها هزاران بار بيشتر از ديگر روزها و شبهاي سال است. زيرا كه فرشتگان و نيروهاي غيبي، در آن ايام و ليالي مقدس و مبارك مراوده و رفت و آمد و صعود و نزول بيشتري دارند و رحمت الهي تا بر آمدن روشنايي دل انگيز و روح پرور سحرگاهان، شامل حال بندگان و مخلوقات پروردگار يگانه است. (1) ايام رحمت و روزهاي قدر، يك حادثهء بزرگ و فاجعهء عظيم اسلامي ديگر را نيز همراه
1. سوره القدر آيات 1 تا 7.
(٢٧١)
صفحهمفاتيح البحث: شهر رمضان المبارك (3)، الشهادة (1)، النوم (2)، سورة القدر (1)
دارد كه شأن و اعتبار، قداست و عظمت، شكوه وجلالت و درخشش

معنويت آن روزها را از ديدگاه شيفتگان و علاقمندان مكتب پر فيض اهل بيت و دلدادگان انسانيت و علم و دانش و منطق، و پيروان آزادگي و آزادي رهبران جهاد و مبارزه، بيشتر و پر اهميت تر ساخته است. و آن حادثهء خونبار و جگرسوز، فاجعهء جبران ناپذير ضربت و متعاقب آن شهادت پيشواي پرهيزكاران، سرور آزاد مردان، مجاهد عظيم الشأن اسلام، نخستين يار فداكار پيامبر (صلي الله عليه وآله)، و سربازان اسلام، حضرت مولي الموالي، أمير المؤمنين علي بن ابي طالب (عليه السلام) است. شهادتي كه افسردگي علم و مرگ آزادگي و فناي فتوت و جوانمردي را براي آن روز و امروز جهان اسلام همراه داشت. شهادتي كه به تعبير " ابوالعلاء المعري " شاعر و نويسندهء نابغهء عرب، طي آن، علي بن ابي طالب (عليه السلام) " افق آسمان‌ها را سرخ فام نمود و شكاف فجر را به عنوان نشانه و رمزي از شكاف سر خود جلوه گر ساخت ... ".

شهادت در راه خدا، و در پيشبرد آرمان الهي آرزو، مردان خدا و بهترين درخواست آنان، از آفريدگار توانا است. علي (عليه السلام) بارها اين فيض بزرگ را، از صميم دل، از خداوند متعال مسئلت داشته بود. او آرزو داشت هرگز در بستر استراحت و آسايش جان نداده باشد بلكه همواره مي‌خواست در راه خدا و در ميدان پيكار با دشمنان خدا، به فيض عظيم شهادت برسد و با اين وسيله به لقاي آفريدگار خود بشتابد. و اين چنين هم شد، او در محراب عبادت، با خون خود آغشته گرديد و در بهترين كارزارهاي الهي جان پاكش را تقديم آفريدگار جانبخش خود ساخت. در سال 40 هجري، در سال 40 هجري، عليرغم همهء توطئه‌ها و كارشكني‌هاي عوامل ضد اسلام و گروههاي منافق و ناكث ومارق، مولاي متقيان، علي بن ابي طالب (عليه السلام)، وارد پنجمين سال زمامداري خويش گرديد ...

پنج سالي كه علي (عليه السلام) مسئوليت خلافت را به عهده داشت، همه آكنده از حوادث ناگوار و تفرقه افكني‌هاي عوامل ضد حكومت اسلامي بود. زيرا كساني كه در دورهء خلافت عثمان بر اريكهء قدرت تكيه زده بودند و بيت المال مسلمين را در راه عيش و نوش خويش تباه مي‌كردند، اكنون نمي‌توانستند حكومت عدل علي (عليه السلام) را تحمل كنند كه حق مظلومين را تا آخرين دينار از ظالمان باز ميستانيد. اين توطئه‌ها و اقدامات كه اغلب جنبه داخلي داشت، به صورت جنگهاي زيانباري مانند جنگ جمل

و صفين و نهروان در آمدند وعلي (عليه السلام)، آن عالم زاهد، و عابد آگاه و پيشواي خردمند و شجاع و بي باك هرچه تلاش مي‌كرد كه اين جنگهاي وحدت شكن، تفرقه انگيز وبالمآل ضد اسلام به وقوع نپيوندند، كينه توزان

و فرصت طلبان گوش فرا نميدادند.
علي (عليه السلام) كه همهء كوشش و سعي خود را براي باز گردانيدن اوضاع به زمان پيغمبر (صلي الله عليه وآله)، و اعاده حكومت اصول حيات بخش اسلامي مصروف مي‌داشت، از سوي ديگر در ميان طبقات ممتاز عرب و عناصري كه در دورهء خليفه پيشين، به مال و مقامهاي ناحق دست يافته بودند، دشمنان غدار پيدا كرده بود سرانجام به تحريك آنان، و در اثر كينه‌هاي ديرينهء دوران جاهليت در طول مبارزات اسلامي او نسبت به اين شخصيت بزرگ تاريخ اسلامي، بروز كرده بود و افزون بر آن در گيراگير جنگ صفين، قرآن بر سر نيزه كردن معاويه و عمرو عاص و منافقاني چون " شعث بن قيس كندي " باعث پديد آمدن " فرقه خوارج " شد و پيدايش اين فرقه نيز به نوبهء خود باعث بوجود آمدن " جنگ نهروان " گرديد. در اين جنگ، طرفداران و ياران نزديك علي (عليه السلام) كه خطر را نزديك مي‌ديدند دست به حملاتي بي امان زدند و عرصه را از وجود خوارج پاك كردند. علي (عليه السلام)، خود نيز در اين جنگ، در دفع فساد گروههاي منافق همت گماشت، و بدين گونه از آنان، جز تني چند، باقي نماند ... پس از پايان يافتن جنگ نهروان، زخمي‌ها شفا يافتند و در عزاي كشته شدگان ناليدند و در باره حوادث جاري به بحث پرداختند. سرانجام چند تن از آنان كه هم كينه علي (عليه السلام) را به دل داشتند و هم عداوت معاويه را، در سر ميپروراندند روي به مكه نهادند. در آنجا، سه تن از ايشان، به نامهاي " عبد الرحمن بن ملجم مرادي " لعنة الله عليه و " برك بن عبد الله " و " عمرو بن بكر تميمي " طي نشستي گفتند كه عامل همه اين پريشاني ها، سه نفرند كه بايد از آنان انتقام گرفت و اين سه عبارتند از علي (عليه السلام)، معاويه، عمرو عاص، سپس در انجام آن هدف شوم خويش همداستان شدند. در شب نوزدهم رمضان هر سه نفر مصمم شدند به ترتيب به عراق و سوريه و مصر بروند و دست به ترور علي (عليه السلام) و آن دو تن ديگر بزنند. " برك " به شام رفت و در شب معهود به كمين معاويه ايستاد و چون شمشيرش را فرود آورد تيغهء شمشير به ران معاويه خورد و كاري نشد ...
" عمرو تميمي " به مصر رفت و در شب 19 رمضان، در مسجد به كمين " عمرو عاص "
(٢٧٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (7)، دولة العراق (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، شهر رمضان المبارك (2)، الخوارج (2)، السجود (1)
والي مصر نشست. اما ... از قضا آن شب، عمرو عاص بيمار شد و به مسجد نيامد، و به جاي وي قاضي مصر به نماز آمد و طعمهء يكي از

فرزندانش مي‌رفت. شب نوزدهم رمضان آن سال را نيز به خانه دخترش " ام كلثوم " آمد. در اين باره ام كلثوم مي‌گويد: آن شب پدرم به خانه من آمد و ابتدا به نماز ايستاد. پس از اذان مغرب، براي افطار ظرفي آوردم كه تنها دو نان جوين و يك ظرف شير و كمي نمك در آن بود. پدرم، پس از نماز به آن سيني نگريست و گفت: دخترم، چرا دو نوع نان و خورش آورده‌اي؟ آيا نمي‌داني كه من از رفتار پيغمبر پيروي مي‌كنم؟ دخترم، بدان كه در مال حلال دنيا حساب است و در حرامش عقاب. تا يكي از اين دو نان خورش را برنداري، افطار نمي‌كنم ... من ظرف شير را برداشتم. او اندكي نان جو با نمك خورد، آنگاه شكر كرد و باز به نماز ايستاد. در آن شب، بسيار نماز ميكرد، و به درگاه خدا ميناليد و بسيار از اتاق بيرون ميرفت به آسمان نگاه ميكرد و باز مي‌گشت و قرآن ميخواند. و آيهء شريفهء (ان في خلق السموات والأرض) را كه در مورد تدبر در شگفتيهاي آفرينش است، تلاوت مي‌فرمود، سپيده دمان، به آهنگ مسجد بيرون آمد، در حالي كه مي‌گفت: " خدايا مرگ مرا خجسته گردان " ... دم در خانه، مرغابياني چند كه در خانه داشتيم، در آن سحرگاه پيش آمدند، و بر سر راه او بانگ و ناله مي‌كردند و پر مي‌زدند. خواستيم آنها را دور كنيم، فرمود: " واگذاريدشان كه اينها صيحه گرانند و در پي آنها، نوحه گران خواهند بود ".
آنگاه در باره آنها سفارش كرد: " دخترم، اين پرندگان زبان بسته، نمي‌توانند گرسنگي و تشنگي خود را اعلام كنند، يا از آنها مراقبت كنيد يا آزادشان سازيد ".
سپس امام، در آن تاريكي شب به مسجد آمد. قنديل‌هاي مسجد خاموش بود. در آن تاريكي شب به مسجد آمد. قنديل‌هاي مسجد خاموش بود. در تاريكي ركعتي چند نماز خواند. سپس دعاي تعقيب خواند و دعا كرد. آنگاه بر بام ومأذنه مسجد بر آمد و اذان گفت و با صداي شمشير ناخواسته قرار گرفت. ولي عليرغم عدم موفقيت آن دو نفر در انجام نقشهء ترور، از اين طرف، پيش از شب معهود براي ابن ملجم واقعه اي پيش آمد كه تصميم قاطع او راسخ تر كرد. بدين ترتيب كه چون موعد انجام جنايت، در شب نوزدهم رمضان بود و هنوز براي ابن ملجم چند شبي فرصت باقي بود، اين مدت كوتاه را در محله
(٢٧٤)
صفحهمفاتيح البحث: شهر رمضان المبارك (2)، ابن ملجم المرادي لعنه الله (2)، السجود (7)، التعقيب (1)
خوارج منزل كرد و به انتظار نشست تا اينكه روزي در خانه يكي از دوستان خود، چشمش به جمال زني به نام " قطام " افتاد وبدو دل باخت و از وي خواست ازدواج كند.
" قطام " كه دختري زيبا بود و پدر و برادرش در جنگ نهروان به قتل

رسيده بودند، سخت نسبت به امام (عليه السلام) كينه مي‌ورزيد و همواره در جستجوي فرصت انتقام بود. بدين لحاظ، وقتي با پيشنهاد ازدواج از سوي پسر ملجم مواجه گشت، سؤال كرد: در اين مزاوجت، مهر من چه خواهد بود؟ فرزند ملجم گفت: هرچه بخواهي. قطام گفت: مهر من سنگين است، زيرا من براي خود، سه چيز را به عنوان مهر قرار داده ام كه عبارتند از:

اول: خون علي بن ابي طالب (عليه السلام). دوم: سه هزار درهم پول. سوم يك غلام و يك كنيز.

آيا تو حاضري چنين مهري را بپردازي؟ ابن ملجم كه اسير خواهش نفس گرديده و عقل و هوش خويش را به دست شيطان داده بود، نه تنها شرطهاي دوم و سوم را قبول كرد، بلكه در مورد شرط اول نيز اگر هم ذره اي ترس و ترديد داشت همه را به كنار نهاد و با پليدي تمام، قتل مولاي متقيان را پذيرفت ...

شب نوزدهم رمضان فرا رسيد. در آن شب قطام خود نيز به مسجد آمد و چند تن ديگر را به ياري ابن ملجم خواند. اكنون همه چيز براي انجام آن جنايت شوم آماده بود و پسر ملجم وقطاع و همدستان آنها، همگي در انتظار صبح و در كمين امام بودند ... از آن سوي قضيه در ماه رمضان علي (عليه السلام)، هر شب براي افطار به خانه روح نواز خود، مردم را بيدار كرد. ابن ملجم نيز در ميان مردم، خود را به خواب زده بود و به رو خفته بود، در حالي كه شمشيري زهرآلود در زير جامه پنهان داشت. چون امام به او رسيد، فرمود:

" اين گونه نخواب، اين خواب شياطين است " ... سپس به محراب رفت و به نماز ايستاد، ابن ملجم و شبيب (كه به كمك ابن ملجم آمده بود) خود را به محراب نزديك تر مي‌كردند. چون امام سر از سجدهء ركعت اول نماز برداشت، شبيب شمشير خود را فرود آورد، ليكن شمشير او به طاق محراب خورد. در اين لحظه، ابن ملجم با شتاب پيش آمد، و شمشير سنگين و زهرآلودش را بر فرق امام فرو كوفت. علي (عليه السلام) با فرق خون آلود، در محراب مسجد كوفه، در آن لحظه با كمال توجه به عظمت شهادت و معنويت زندگي خويش و پاكي مرگي از نوع مرگ خود فرياد زد:

(۲۷۵)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، مسجد، جامع الكوفة (1)، مدينة الكوفة (1)، شهر رمضان المبارك (2)، ابن ملجم المرادي لعنه الله (6)، الخوارج (1)، القتل (2)، السجود (1)، النوم (1)

فزت و رب الكعبة " به پروردگار كعبه سوگند، كامياب شدم " مردم بر

آشفتند، ابن ملجم را گرفتند، و به نزد امام حسن (عليه السلام) آوردند. علي (عليه السلام) در باره ابن ملجم سفارش كرد كه با او مدارا كنيد، از هرچه خود مي‌خوريد به او بدهيد، و بر اضطراب و هراسناكي او رحم كنيد. امام (عليه السلام) را پس از اينكه از محراب به ميان صحن مسجد آوردند، به خانه بردند. مردم شهر، همه آگاه شدند و به سوي خانه امام سرازير گشتند. حال امام (عليه السلام) مساعد ازدحام نبود و كمتر كسي را اجازه ديدار مي‌دادند ... حال بدين گونه مي‌گذشت. خاندان امام و ديگر مردم، از درد و غم اين مصيبت بزرگ، بي تاب بودند. امام خود، از فشار درد و سوز زهر، در تب و تاب بسر مي‌برد اما چون لحظه اي آرامي يافت، فرزندان خويش و ديگر ياران را پند مي‌داد و طريقه دين و تقوي را گوشزد مي‌كرد و در اين ميان گاهي مدهوش مي‌شد و گاهي به هوش مي‌آمد. يك بار كه به هوش آمد، امام حسن (عليه السلام) براي جلوگيري از نفوذ آثار زهر، كاسه اي شير به دست او داد. امام كاسه را گرفت. اندكي آشاميد و فرمود تا بقيه را براي ابن ملجم ببرند و بازهم در باره ابن ملجم و آب و خوراك او سفارش كرد ...

كم كم شب شد. شب بيستم ماه رمضان ... امام (عليه السلام) در آن شب، نشسته نماز خواند، و همواره به فرزندان خويش نصيحت مي‌كرد. روز آن شب نيز، گاه مردم مي‌آمدند و هر يك سئوالي مي‌كردند. امام به آن حال دشوار، تنها اين را مي‌گفت كه: سؤال‌هاي خود را كوتاه و مختصر بگوئيد ... و آنگاه پاسخ مي‌داد. گرچه نفس از سينه اش به سختي بر مي‌آمد، اما حتي يك سؤال را نيز بي پاسخ نمي‌گذاشت. " حجر بن عدي " يكي از ياران امام آمد و درباره امام شعري خواند. امام دربارهء او خبر داد كه: روزگاري بعد، تو را مي‌طلبند تا از من بيزاري جوئي ... آن روز نيز شب شد: شب 21 ماه رمضان ... در اين شب حضرت، فرزندان و خاندان خويش را گرد آورد و با آنان وداع كرد و وصيت معروف خويش را بيان داشت: " حق را بگوئيد و كار را براي خدا بكنيد. دشمن ظالم و پشتيبان مظلوم باشيد. شما دو تن، حسن و حسين، را! و همه فرزندانم و خاندانم را، و هر كسي را كه اين وصيت به او برسد، تا پايان روزگار سفارش مي‌كنم به رعايت تقوي و نظم دادن به

كارها و بر طرف ساختن اختلافها ... خدا را، خدا را، دربارهء يتيمان، مبادا يك وعده گرسنه بمانند و يك لحظه مورد توجه نباشند. خدا را، خدا را،

درباره‌ء همسايگان، اين سفارش پيامبرتان است كه حق همسايگان را رعايت كنيد ... خدا را، خدا را، در باره قرآن مبادا ديگران به قرآن عمل كنند وشما نكنيد ... خدا را، خدا را، خدا را، درباره كعبه، تا هستيد خانه‌ء خدا را از خود خالي مگذاريد ... خدا را، خدا را، درباره‌ء جهاد ... با مال و جان و با زبان در راه خدا جهاد كنيد، به هم بپيونديد و به حال يكديگر برسيد، به هم پشت مكنيد و از يكديگر مبريد. امر به معروف و نهي از منكر را ترك نكنيد، اگر امر به معروف و نهي از منكر را ترك كنيد، بدترينان بر شما حكومت مي‌كنند. در زماني كه بدترين كسان حكومت كنند، هرچه دعا كنيد، خداوند مستجاب نخواهد كرد ... سپس مولاي متقيان، لحظه اي بيهوش شد، آنگاه به هوش آمد ... و روي به خاندان خود كرد: شما را به خدا مي‌سپارم، خدا همه شما را به راه حق وراست بدارد، سپس گفت: اي فرشتگان خدا، درود بر شما. و بعد آياتي از قرآن را بدين معني خواند: خدا با مردمي است كه عمر خود را با تقوي و پرهيزگاري گذرانند، و مردمي كه همواره كار نيك مي‌كنند.
و لحظه‌اي بعد آرام و بريده صدا در داد: " اشهد ان لا إله الا الله، وحده لا شريك له، و اشهد ان محمدا عبده ورسوله " ...
اوائل شب بود كه خبر شهادت علي (عليه السلام) در كوفه منتشر گرديد. در و ديوار كوفه به لرزه در آمد، و از هر سو صداي شيون به گوش مي‌رسيد. جمعيت خانه علي (عليه السلام) را همانند نگين انگشتري در برگرفتند و صداي ناله مردم همه جا به گوش مي‌رسيد.
مردم انتظار داشتند جنازه‌ء علي (عليه السلام) از خانه بيرون بياورند و تشييع كنند، اما امام حسن (عليه السلام) بيرون آمد و از مردم خواست به خانه‌هاي خود بروند، و در حق آنها دعا كرد.
آنگاه كه جمعيت متفرق شد، امام مجتبي (عليه السلام) طبق وصيت پدر، آن حضرت را غسل داد و كفن نمود و در تابوتي گذاشت. سپس به همكاري چند نفر از نزديكان و دوستان صميمي، تابوت را بلند كردند و بر سر شانه‌ها گذاشتند و آن قدر رفتند تا به سرزمين نجف رسيدند و پيكر پاكش را در آنجا دفن كردند و قبرش را مخفي و پنهان نگه داشتند ...
آري ... بدين ترتيب مجسمه علم و تقوي و مرد فضيلت و شهامت، به لقاي آفريدگار
(٢٧٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (2)، الغسل (1)، الشراكة، المشاركة (1)، الدفن (1)، التشييع (1)
و محبوب خود پيوست. علي (عليه السلام) فرموده بود: هر جا جلوي تابوت به طرف زمين متمايل شد، مرا دفن كنيد و پس از دفن، قبر مرا مخفي

بداريد، زيرا بازماندگان خوارج و ايادي زمامدار شام، رحم به زنده و مرده من نمي‌كنند ... جلوي تابوت در زميني كه نزديك كوفه بود و نجف ناميده مي‌شد، روي به زمين آورد. فرزندان آن حضرت، امام حسن و امام حسين (عليه السلام)، خود، مراسم دفن را انجام دادند و به سوي منزل بازگشتند. قبر علي (عليه السلام) تا زمان هارون الرشيد مخفي بود، فقط اولاد امام و تني چند از نزديكان آن حضرت از محل آن آگاه بودند ... " سوده همداني "، بانوي فداكار و دلباخته علي، در مقابل معاويه، بر علي (عليه السلام)، درود فرستاد و در رثاي او چنين سرود:
صلي الاله علي روح تضمنها * قبر فأصبح فيه العدل مدفونا قد حالف الحق لا يبغي به بدلا * فصار بالحق والايمان مقرونا " درود خداوند بر رواني باد كه پيكر او را خاك قبر بر گرفت و عدل و داد نيز با او مدفون گشت ". " با حق پيمان بسته بود كه به جاي آن هيچ عوضي را نپذيرد و به جاي آن بدلي را نگزينند، ووجود او با حق و ايمان مقروض و عجين گشته بود ". " صعصعه بن صوحان عبدي " كه يكي از دلباختگان علي بود، از كساني بود كه در آن شب در مراسم دفن علي با عده معدودي شركت كرد. پس از آنكه حضرت را دفن كردند و بدنش را خاك پوشانيد، صعصعه يك دست خويش را قلب نهاد و با دست ديگر خاك بر سر پاشيد و گفت: " مرگ گوارايت باد! كه مولدت پاك، و شكيبائيت نيرومند، و جهادت بزرگ بوده، انديشه ات دست يافتي و به تجارت سودمند موفق گشتي زهي به سعادت تو ... " بر آفريننده ات نازل گشتي، و او تو را خوشي در قرب خويش جاي داد، و به درجه برادرت مصطفي (صلي الله عليه وآله) رسيدي، و از كاسه لبريزش آشاميدي ... " از خدا مي‌خواهم كه از تو پيروي كنيم و به راه و رسم و روشهايت عمل كنيم. دوستانت را دوست بداريم و دشمنانت را دشمن بداريم، و در جرگهء دوستانت محشور گرديم ... " دريافتي آنچه را كه ديگران درنيافتند، و رسيدي به آنچه كه ديگران نرسيدند، در پيشگاه برادرت، پيامبر، جهاد كردي و به دين خدا، آن چنان كه شايسته بود، قيام كردي تا سنتها را برپا داشتي و آشوبها را اصلاح نمودي و اسلام و ايمان را منظم نمودي. بر تو باد بهترين درودها ... " به وسيله تو

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة الكوفة (1)، هارون الرشيد (1)، الخوارج (1)، القبر (3)، الدفن (4)
پشت مؤمنان قرص و محكم شد، و راهها روشن گشت، و سنتها استوار و برپا گشت. احدي فضائل و سجاياي تو را در خود جمع نكرد. نداي پيغمبر را لبيك گفتي، به اجابت او بر ديگران پيشي جستي، به ياريش شتافتي و با

جان خويش حفظش كردي، با شمشير ذوالفقار در مراحل ترس و وحشت مسلمانان، بر دشمن حمله بردي، و پشت ستمگران را شكستي بنيانهاي شرك و پستي را در هم فرو ريختي و گمراهان را در خاك و خون غلتانيدي.
پس شهادت گواريت باد، اي امير مؤمنان ... " نزديكترين مردم به پيغمبر تو بودي. تو نخستين كسي بودي كه به اسلام گرويدي، از يقين لبريز و مالامال و سرشار، با دل محكم و از همه فدكارتر، و نصيبت از خير و نيكي از همه بيشتر بود. خداوند ما را، از اجر مصيبتت محروم نكند و پس از در گذشت تو ما را خوار نگرداند ... " به خدا سوگند كه زندگيت كليد خير بود و قفل شر و مرگت كليد هر شري است نقف هر خيري. اگر مردم تو را پذيرفته بودند، از آسمان و زمين نعمتها برايشان مي‌باريد. اما آنان دنيا را بر آخرت برگزيدند و بر دين ترجيح دادند ... " آري دنيا را برگزيدند، و در مقابل عدل و عدم انعطاف تو تاب نياوردند، و عاقبت دست جمودها و ركودها از آستين مردم بدر آمد، علي را شهيد كرد " ... بدينسان، شخصيت بازر اسلام، فروغ تابناك جهان علم و انديشه، و حماسه جاودانه تاريخ بشري، در كوفه غروب نمود. ولي انديشه‌ها و افكار و تعاليم و رهنمودها و ارشادهاي او، از آن لحظه‌هاي شهادت آغاز شد و تا جهان باقي است در مسير زندگي انسانها جريان خواهد داشت ... و درود، به آن شخصيت جاوداني، در آن لحظه اي كه به جهان آمد، و در لحظاتي كه زندگي كرد، و در واپسين دقايقي كه چشم از جهان فرو بست.
درود و درود باد!. اي علي، اي امام جاودانه، اي يگانهء دوران ها، با ياد و نام پر شكوه تو، اين كتاب را آغاز كرديم، و با درود بيكران، بر تو از آغاز ميلادت تا لحظه پيوستن به خدايت آن را به پايان برديم. اما در وصف شأن و قمام تو، چه گفتيم و چه توانستيم بگوئيم؟
اگر توانسته باشيم كه تنها قطره اي از درياها و ذره‌اي از جبال را به زبان قلم آورده باشيم، پيش خود سربلند و مفتخر خواهيم بود. اين سربلندي و افتخار را از ما دريغ مدار.
والسلام عليه يوم ولد ويوم مات ويوم يبعث حيا آمين، يارب العالمين
(٢٧٩)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة الكوفة (1)، الموت (1)، البعث، الإنبعاث (1)، النوم (1)
منابع ومأخذ ...
منابع ومأخذ 1. الامام علي (عليه السلام) / عبد الفتاح مقصود / انتشارات فراهاني.
2. البيان والتبيين / سيد جواد دشترودي /.
3. الغدير / علامه اميني / چاپ.
4. امام علي پيشوا و پشتيبان / سيد جواد دشترودي /.

5. امام علي صداي عدالت / جرج جراق / انتشارات فراهاني.
6. تفسير فخر رازي / فخر رازي / بيروت.
7. حساسترين فراز تاريخ / جاحظ /.
8. ديوان شهريار / محمدحسين شهريار / كنگره.
9. سفينة البحار / شيخ عباس قمي / انتشارات اسوه.
10. سيره المصطفي / هاشم معروف الحسني / بيروت.
11. سيري در نهج البلاغه / استاد شهيد مطهري / انتشارات حيدر.
12. شهسوار اسلام / گابريل دانگري / حسينيه ارشاد تهران.
13. شيعه در اسلام / علامه طباطبائي / مكتب تشيع.
14. عبقرية الامام / عباس محمود عقاد / بيروت.
15. علي 7 ابر مرد تاريخ / ابوالقاسم پاينده / تهران.
16. محمد (صلي الله عليه وآله) خاتم پيامبران / هيئت تحريريه / انتشارات فراهاني.
17. مكتب اسلام / هيئت تحريريه / قم مكتب اسلام.
18. نهج البلاغه / ترجمه جواد فاضل / تهران علميه.
19. نهج البلاغه / سيد هبة الدين شهرستاني / ترجمه ميرزا اهري.
20. وقايع الأيام / محدث خياباني / بني هاشمي.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب الغدير للعلامة الأميني (1)، كتاب نهج البلاغة (3)، مدينة بيروت (3)، الجود (3)، الشهادة (1)، السفينة (1)

خانهء معلمي كه خود به مكتب نرفت و خط ننوشت، لكن به غمزه مسأله آموز صد و صدها مدرس شد.
آري، اينجا خانهء پيامبر و تولدگاه ستارهء پر فروغ خاندان رسالت، و سازندهء گهوارهء امامت و سمبل پاكي و عصمت بود ... فاطمهء زهرا (عليه السلام) دوران كودكي وصباوت را در اين خانه گذراند، در اين خانه و در مهد تربيت و تحت ارشادهاي مستقيم پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله)، يگانه مربي جهان بشري تربيت يافت و خوشا بر كودكي كه خداوندگار زمين و زمان و آفريدگار هستي و جهان، چنين آموزگاري را براي تربيت و ارشاد او برگزيند و سايهء مهر و عطوفتش را بر سر او بگسترد، آموزگاري بر قلهء رسالت و پيامبري در اوج آموزگاري و مهر و عطوفت كه خود شايسته ترين پدر جهان و بايسته ترين تربيت دهنده ء افراد بشر و نسلهاي انسان، در گستره ء زمين و زمان است.
پدر فاطمه در باره ء پدر بزرگوار و عاليقدر فاطمه " س "، به راستي چه مي‌توان گفت؟ كه از فرط عظمت و جلال و شكوه و جمال او لب از گفتن و قلم از نوشتن فرو مي‌ماند. تاريخ جهان در پي شناختن چنين پدري قد علم كرده و در طول قرنها، نسل در پي نسل، زبان وصفش گشوده اند. ليكن تاريخ هنوز در خم كوچهء اول درمانده و بشريت هنوز بيان نخستين كلام وصف او را به پايان نبرده است.
راستي اين است كه بيان خصلتها و خصوصيات پيامبر، و بر زبان آوردن توصيف صفات او، جدا از شناخت قدرت آفريدگار و بيان آن ميسر نيست. از اين رو چه بهتر كه ما نيز به ذكر يكي از كلمات بليغ آسماني بسنده كنيم، آنجا كه خداوند، خلق و خوي پيامبر و روش زندگي او را، با صفتي شايسته توصيف مي‌كند، و با اين وصف بيبديل، قدرت بي مانند خويش را بيان مي‌نمايد. بدين سان كه مي‌فرمايد: (إنك لعلي خلق عظيم)، يعني در حقيقت تو بر خلق و خويي نيكو و پر عظمت آراسته هستي. (1) آري راستي كه او به حق زيبنده ء چنين ستايشي و سزاوار چنين توصيفي بود. و آنجا كه خداوندگار در وصف پدر فاطمهء زهرا چنين سخن مي‌گويد، مخلوق ناتوان خداوند

1. سوره ء قلم، آيهء 4.

چه كلامي مي‌تواند بر زبان و قلم آورد؟
مادر فاطمهء زهرا وصف پدر بزرگوار بانوي بزرگوار اسلام را، از كلام نوراني الهي برخوانديم و اينك جاي آن است كه از مادر آن حضرت نيز، سخن گوئيم.
در باره ء مادر گران مايهء فاطمهء زهرا، آن زن پاكدامني كه نور چشم پيامبر و گل باغ امامت، در دامن پاكش تربيت يافته است، لحظاتي مكث مي‌كنيم و تا حدودي كه از عهده برآئيم و در عين حال از مسير بحث فراتر نرويم، دامنهء سخن را گسترش مي‌دهيم.
چون بحثي است كه از توانش بر مي‌آئيم و جنبه لاهوتي ندارد هنگام سخن گفتن از هر شخصيتي و حتي از هر شخص عادي ديگر، شايسته است كه در باره ء مادرش نيز سخن گوئيم و نقش تربيتي مادرش را نيز بازشناسي كنيم. و اكنون هم كه سخن از بانوي بزرگوار اسلام در ميان است، از اين بازشناسي مادر، و بازگويي نقش سازنده ء او غافل نبايد ماند.
اساسا نقش مادر، در تربيت كودك نقشي است حساس و فوق العاده است، چون تأثير آن براي هميشه در روح شفاف و دل آئينه سان كودك باقي مي‌ماند. به ويژه آن كه آن كودك " دختر " بوده باشد كه به طور طبيعي و غريزي مادر را نمونه و الگوي زندگي خويش قرار مي‌دهد.
امروزه علم ثابت كرده است كه " دختر " همواره بيشترين صفات و بالاترين درصد ويژگيهاي روحي و تربيتي خود را از " مادر " كسب مي‌كند، و به سخن ديگر، صفات موروثي و اكتسابي هر دختري، بيش از آنكه از پدر دريافت شده باشد، از طريق مادر به او منتقل مي‌گردد. به ويژه آنكه آن كودك در كانون خانوادگي گرم و پر صفا و سرشار از مهر و وفا تربيت شده و بار آمده باشد.
علم امروز ثابت مي‌كند كه مادران در تكوين شخصيت كودك سهمي سازنده و نقشي ارزنده دارند. اخلاق، رفتار، افكار، منشها، ديدگاهها، روابط با ديگران، نحوه ء تفكر در مسائل گوناگون، آراء و عقايد، و طرز بيان اين آراء و نظريات، چگونگي سخن گفتن و بيان مطلب، و شكل برخوردهاي مادر با ديگران، در روحيهء كودك اثري مستقيم و ماندگار و انكار ناپذير دارد.
آنچه در باره ء مادر و اهميت نقش او در زندگي كودك بيان كرديم، بي ترديد در باره ء

مادر و الا گوهر فاطمهء اطهر نيز مصداق دارد، در باره ء خديجه بانوي بانوان قريش، و خاتون خانهء پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) ...
خديجه، بانوي گران مايه اي كه دختري چون فاطمهء زهرا در دامن مهر مادرانه اش تربيت مي‌يافت، بانوي با ايمان و با فضيلت و بزرگوار قريش بود. او در يكي از خاندانهاي اصيل و شريف حجاز چشم به جهان گشوده بود. خاندان او از اقوام و از الا تباري بودند كه هميشه از خانهء كعبه و از محور خدا پرستي اقوام و طوايف غير مشرك و غير بت پرست، حمايت و پاسداري به عمل مي‌آوردند. در چنين خانداني و با چنين افكار و عقايد و ديدگاههايي بود كه خديجه تولد يافت، بزرگ شد، كودكي و نوجواني را پشت سرگذاشت، بزرگتر شد، و به عنوان بانويي صاحب درك و دريافت و شور و شعور، در ميان خاندان خود و ساير نزديكان و آشنايان، شهره گرديد.
خديجه در دامن طبيعت بكر و دست نخورده ء حجاز، بزرگ شده بود، كودكي و نوجواني را در زير آسمان آبي و پر ستاره ء حجاز، در پرتو انوار طلائي رنگ خورشيد گرم وگرمتاب عربستان، در زير آبشار نور اختراني كه شبها پرنيان آبي رنگ آسمان حجاز را پولك دوزي مي‌كردند، در كنار چاههاي حفر شده در سينهء زمين جزيرة العرب، كه آبي به زلالي اشك آهوبچگان، در آن مي‌جوشيد و آتش عطش را در دل كاروانيان و رهسپاران جاده‌هاي خاكي عربستان و در دل ساكنان آن سرزمين پهناور، فرو مي‌نشانيد و در سايه سار نخلستانهائي كه نخلهاي بلند قامتشان، تجسم معناي سبزي و سبزينه‌گي و بارآور شهد و شيريني پر طروات بود، و در يك كلام در دامن طبيعتي پاك و وحشي، اما سرشار از صفا و سادگي و اخلاص، بزرگ و بزرگتر شد ...
اين همه صفا و پاكي، در دل و جان خديجه، كه چون آئينه اي پاك و زلال و بي غبار بود، بازتابي پر جلا يافت، وخديجه همچون ديگر بزرگ شدگان دامن طبيعت، صفاي دل و اخلاص درون را از آن طبيعت سرشار، فرادست آورد.
بدين گونه زني كه دلي چون آئينه و انديشه‌اي چون بارانهاي شفاف و آبشارهاي زلال داشت، با همان صفا و پاكي، به همسري پيامبر (صلي الله عليه وآله) كه در آن زمان به " محمد امين " (صلي الله عليه وآله) نام بردار بود - در آمد. و سالي چند پس از آن، با همان زلالي و شفافيت دل و جان و ذهن و انديشه، با دعوت رسالت شوي بزرگوارش، مواجه شد، و بدين سان بخت بلندش با او ياري كرد، تا نخستين زني

- و نخستين انساني - باشد كه به رسالت پيامبر (صلي الله عليه وآله) ايمان آورد، و تسليم سلم و سلام و سلامت اسلام شود.
آري او، نخستين مخلوق خالق يكتا بود، كه به نداي توحيدي پيامبر اسلام، لبيك گفت و جان و مال و اعتبار خود را، در راه اين اعتقاد و ايمان، تسليم و تقديم داشت.
خديجه از لحظه اي كه به آئين محمدي ايمان آورد، و تسليم آخرين دين خدائي شد، تا لحظه اي كه دعوت حق را لبيك گفت، و جان خود را تسليم ملك الموت خدا كرد، در راه ايمان و اعتقاد به اسلام، و در راه همگامي و همراهي و پشتيباني پيامبر اسلام، دمي از تلاش و تكاپو باز نماند. از لحظهء ايمان آوردن به اسلام، تا لحظهء مرگ، همهء سالها و روزها و دقايق عمر پر ثمر و ارزنده اش را، به عنوان همگام و پشتيباني خستگي ناپذير، پشت سر رهبر عاليقدر و پيشواي مقدس اسلام، و آخرين پيامبر الهي، پايداري كرد، و استقامت و جان فشاني و پاك بازي نشان داد. و از اين روي بود كه نه تنها به عنوان همسر پيامبر، بلكه به عنوان هم سنگر پيامبر، نه به عنوان زن خانه، بلكه به عنوان مبارزي سرسخت و كوشا، در تاريخ صدر اول اسلام، و نيز به عنوان نمونهء يك مسلمان و سرمشق يك زن مؤمن، بارها و بارها مورد تأييد و تصديق پيامبر اسلام قرار گرفت.
آري، خديجهء بنت خويلد، در پي آن همه ايثار و فداكاري، و به خاطر آن همه تلاش و تكاپوي خستگي ناپذير، كه در راه اسلام و ايمان خود، نشان داد، چنان عظمت مقام، و ابهت جايگاه، و بلندي رتبه و پايگاهي پيدا كرد، كه او را " سيدة نساء اهل الجنة "، يا سرور بانوان اهل بهشت ناميدند.
اوصاف و فضايل خديجه (عليه السلام) اين بانوي بزرگوار و الگوي ممتاز زن مسلمان، در نزد پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) از احترام و محبوبيت خاصي برخوردار بود. رسول گرامي، آن خاتون محترم را بسيار دوست مي‌داشت، به مهر ودرايت او آگاه بود و از اين رو در كارهاي خود با وي، نه فقط مانند يك همسر، بلكه همچون يك دوست فهيم و دلسوز و صميمي، مشورت مي‌كرد و به نظرياتي كه خديجه ابراز مي‌داشت، با ديده ء احترام مي‌نگريست.
از حضرت علي (عليه السلام) روايت شده است كه فرمود: " اين جمله را از خود پيامبر (صلي الله عليه وآله) شنيدم كه فرمود: بهترين زنان بني اسرائيل در عصر گذشته، مريم بنت عمران، و بهترين

السلام (1)، مريم بنت عمران عليهما السلام (1)، أم المؤمنين خديجة بنت خويلد عليها السلام (1)، الموت (1)
زنان امت، امروز خديجه بنت خويلد است. (1) البته مقام و الا و احترام و شخصيت خديجه (عليه السلام) را نبايد با معيارهاي معمولي سنجيد.
چه مقام و احترام آن بزرگوار چنان بالا گرفت كه خداوند تبارك و تعالي به وسيلهء جبرئيل براي او سلام فرستاد و او را به پاداشي عظيم وعده داد كه هيچكس ديگري، اعم از گذشتگان يا معاصرينش يا از اصحاب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بدان مقام نرسيده بودند.
" بخاري " يكي از محدثين اهل سنت كه يكي از شش " صحيح " عمده و معتبر جهان تسنن از آن اوست، نقل مي‌كند: " عايشه مي‌گويد: در باره هيچ زني به اندازه خديجه حسرت نكشيدم و حسادت نبردم وقتي شنيدم كه پروردگارش او را به بهشت وعده داده است ". (2) اين سخن عايشه، دور از واقعيت نبوده است. چون مي‌دانيم خديجه نخستين همسري است كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) قبل از آغاز رسالت اختيار كرده و مدتي طولاني، نزديك به 25 سال با وي زندگي كرده است. با اينكه حضرت رسول، پس از وفات خديجه با برخي از زنان ديگر مانند عايشه، صفيه، ام سلمه و ... هم وصلت نموده، ولي در تمام مدتي كه همسران ديگري در خانه داشت، باز از خديجه به شايستگي ياد مي‌كرد، نام او را با احترام اداء مي‌نمود و همواره خاطره ء او را گرامي و عزيز ميداشت چنان كه در باره اش مي‌فرمود: " هرگز خداوند متعال بهتر از او را بر من نصيب نفرموده است. او روزي كه من نياز به كمك داشتم، به ياري ام آمد و دستم را با مهر و عطوفت گرفت، روزي به من ايمان آورد كه جهانيان نسبت به من كفر مي‌ورزيدند و روزي مرا تصديق كرد كه جهانيان تكذيبم مي‌كردند، و خداوند از او به من اولاد عنايت كرد ". (3) اين سخنان صريح و بي شائبه از زبان مبارك پيامبر گرامي اسلام به خوبي مي‌رساند كه خديجه از چه موقعيت ممتازي در نزد پيامبر (صلي الله عليه وآله) از چه روحيهء والايي در زندگي و از چه شخصيتي برخوردار بوده است.
عايشه مي‌گويد: " روزي نمي‌شد كه پيامبر اسلام از خديجه ذكر خيري به ميان
1. عمده ابن طريق، ص 24.
2. صحيح بخاري، جزء پنجم، باب 30، ص 114.
3. همسران رسول خدا (ص)، ص 18.

صفحهمفاتيح البحث: أم المؤمنين خديجة بنت خويلد عليها السلام (2)، السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (1)، الإختيار، الخيار (1)

نياورد. به حدي كه روزي غيرت و تعصب زنانه بر من غالب شد و با همان حال " حسادت " گفتم: آيا او زن سالخورده اي نبود كه خداوند متعال بهتر از او را نصيب تو نه كرده است؟
[منظور عايشه از اين سخن، ابراز وجود و بيان ارزش خودش بوده است، زيرا خود را كه زني بسيار جوان بود با حضرت خديجه مقايسه كرده و خواسته است امتياز جواني خود را مطرح كند. اما خودش ادامه مي‌دهد:]
پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) به شدت غضبناك شد، به حدي كه موهاي جلوي سر مباركش از شدت غضب تكان خورد و آنگاه آن جملات تحسين آميز را [كه فوقا نقل كرد] درباره ء خديجه بيان فرمود.
و باز عايشه مي‌گويد: " هر وقت در منزل گوسفندي ذبح مي‌شد، پيامبر اسلام مي‌فرمودند از گوشت آن براي دوستان خديجه هم بفرستيد. روزي به اين وضع اعتراض كردم، ولي پيامبر فرمودند: من دوستان خديجه را نيز دوست مي‌دارم ". (1) آنچه ذكر شد فقط مشتي از خروار بود. و اگر نه احاديث بسيار فراواني در دست داريم كه از طريق دانشمندان اهل سنت هم نقل شده است و همه از اوصاف درخشان و شخصيت ممتاز و احترام فوق العاده ء خديجه سخن مي‌گويند. از جمله در احاديث فراوان از طريق علماي عامه و خاصه، آمده است كه: " كامل ترين و بهترين زنان از نظر ايمان چهار تن بوده اند كه عبارتند از آسيه دختر مزاحم (همسر فرعون)، مريم دختر عمران (مادر حضرت عيسي مسيح)، خديجه دختر خويلد، فاطمه دختر پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) ". (2) لذا به خاطر همين اوصاف و فضايل به جهت همين شخصيت و بزرگواري، همين كارداني و شايستگي و عطوفت ودرايت و ساير امتيازات فوق العاده ء آن بانوي عزيز بود كه پيامبر اسلام، مادامي كه خديجه كبري زنده بود، با زن ديگري ازدواج نكرد و با آن كه در آن زمان، شرايط خاص زماني و مكاني و سنت‌هاي قومي، و منطقه‌اي تعدد زوجات را به صورت امري كاملا عادي مي‌نگريست و مردان بسياري در يك زمان چند همسر در خانه داشتند، و با آن كه قوانين اسلام نيز با تحقق شرائط لازم اين اجازه را در اختيار هر فرد
1. منبر الاسلام و توفيق الاعلم.
2.

صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)، الزوج، الزواج (1)

عادي هم مي‌گذاشت - چه رسد به پيامبر خدا - باز رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) هرگز در طول حيات خديجه از اين حق خود استفاده نكرد.
ولادت فاطمه (عليه السلام) در باره ء تاريخ ولادت فاطمه (عليه السلام)، در ميان مورخين عامه و خاصه، اختلاف نظرهايي وجود دارد. چنان كه براساس آنچه اهل سنت گويند و آنچه شيعه بيان مي‌كند، در سالهاي سن حضرت فاطمه بالغ بر 10 سال اختلاف ديده مي‌شود.
كليني، مؤلف عاليقدر كتاب معتبر " كافي " كه يكي از مهم ترين كتابهاي مرجع و اساسي به شمار مي‌رود، دارد كه ولادت فاطمه زهرا (عليه السلام) پنج سال بعد از بعثت صورت گرفته است.
شيخ طوسي، عالم بزرگوار و شيخ علما و دانشمندان شيعه كه " شيخ الطائفه " شهرت يافته است، معتقد است كه ولادت آن حضرت دو سال بعد از بعثت روي داده است.
ولي اكثر تواريخ اهل سنت، تاريخ ولادت آن حضرت را پنج سال قبل از بعثت دانسته اند. بدين گونه ملاحظه مي‌شود كه آن حضرت در هنگام وفات - كه به سال دهم هجري رخ داد - طبق نظر اكثر علماي شيعه، بيش از 18 سال از عمر شريفش نمي‌گذشته است. حال آن كه طبق عقيده ء اهل سنت، سالهاي عمر ايشان به 28 سال مي‌رسد، و بعضي هم سال عمر ايشان را بين اين دو رقم دانسته اند. به هر حال اختلاف در مورد روز و سال ولادت آن حضرت بسيار است، كه بازگويي تمام ارقام و اعداد مزبور، فايده اي در بر ندارد. اما آنچه بيشتر مورد عنايت و توجه مورخين شيعه قرار گرفته، اين است كه ولادت ايشان بعد از بعثت رخ داده است، و اكثرا نيز سال پنجم بعد از بعثت را صحيح دانسته اند، كه امروزه در جهان تشيع همين رقم، بيشتر مورد تأييد و توجه است.
اما نكته در اين است كه نويسندگان و محققين اسلامي هر روزي را كه روز ولادت آن حضرت به شمار آورده باشند، همگي به يك مسأله اذعان داشته و آن روز را - حال، هر روزي كه باشد - يك روز بزرگ و پرشكوه و تاريخي دانسته اند كه در آن، با ولادت فاطمه زهرا (عليه السلام) حادثه اي بزرگ در تاريخ اسلام رخ داده است.
در اين باره بانو دكتر " بنت الشاطئ " يكي از نويسندگان معاصر مي‌گويد: (٢٩٨)
صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (4)
" خداوند متعال اراده فرموده بود كه ولادت او، مقارن با حادثه اي بزرگ (در تاريخ قريش) باشد. در آن حادثه، قريش از محمد امين (صلي الله

عليه وآله) پدر بزرگوار آن حضرت، درخواست كردند كه در مورد نصب حجر الاسود، در هنگام تجديد بناي كعبه، بين آنان به قضاوت بنشيند و حكم " مناسب و عادلانه‌اي " صادر كند. در همان روز بود كه ولادت او بشارت داده شد، و آنگاه به خاطر ولادت اين نوزاد، جشن و سروري برپا شد كه تا آن روز سابقه نداشت كه در مورد يك نوزاد دختر، آن هم در حالي كه سه خواهر قبل از او به دنيا آمده اند و بين آنان هيچ پسري به عنوان فاصلهء اين دخترها وجود نداشته است، چنين سرور و شادماني باشكوهي برگزار شود ". (1) در آن روز خجسته اي كه افتخار ولادت فاطمه زهرا " س " را نصيب برده است، ساعاتي قبل از آن ولادت مبارك، خديجه كبري كسي را نزد زنان قريش و دوستان سابق خود فرستاد تا پيام او را به آنان برساند.
پيام اين بود كه: اي زنان قريش، امروز خديجه از شما مي‌خواهد كه آن كدورت‌ها و كينه‌هاي ديرينه را فراموش كنيد، و در اين موقع حساس كه او در آستانهء به دنيا آوردن فرزندي است، به كمكش بشتابيد و در امور مربوط به وضع حمل ياري اش كنيد.
فرستاده ء خديجه به شتاب از خانه بيرون رفت. اما ديري نگذشته بود كه با دلي دردمند و اندوهگين و چشماني اشكبار به خانه بازگشت، و گريان و بغض آلود گفت: دريغ از خديجه و دريغ از پيغام صلح و دوستي و مهر و آشتي اش ... دريغا كه به هر كجا رفتم و بر خانهء هركس كوفتم و هر كجا كه پيغام شما را باز گفتم، هيچكس را هم نداد و در به رويم نگشود و گوش به سخنم نداد ... هيچكدام از آنان، خواهش شما را نپذيرفتند و در عوض پيغام ديگري در پاسخ پيغام شما دادند. گفتند: به خديجه بگو آن روز كه تو را پند داديم، پند و اندرز ما را نشنيدي و بر خلاف صلاح و مصلحتي كه با تو در ميان گذاشتيم، به دنبال خواست خود رفتي و با يتيم تهيدستي ازدواج كردي و شأن اشرافيت دوستان و معاشرانت را رعايت نكردي ... پس ازدواج تو بر ما گران آمد و خشمگين‌مان كرد. از اين رو، ما هم امروز حاضر نيستيم به خانه ات بيائيم و ياري ات كنيم.
1. الائمه الاثني عشر، ج 1، ص 69.

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)، الحجر الأسود (1)
خديجه وقتي آن جواب رد، و آن پيغام‌هاي نيشدار و پر از زخم زبان و زهر كلام را شنيد، دانست كه مي‌بايست از آنان مأيوس شود و از ياري شان چشم پوشي كند. با دلي اندوهگين از آن مردم كينه توز و آلوده به ماديت، اساسا از اين جهان ماده و مردم مادي انديش آن دل برگرفت و با تمام فكر و روح و قلب خويش، متوجه جهان معنويت شد. به سراغ خداي جهان آفرين رفت و با معنويتي كه در دل داشت، درهاي جهان معني را كوفت و از آنجا ياري طلبيد.

خداوند متعال، برترين و بالاترين كمك‌ها را به عالي ترين صورتي در حق او انجام داد. ديگر هيچگونه احتياجي به كمك‌هاي آن افراد كينه توز نبود. زيرا خداي مهربان، باراني از رحمت بي دريغ و كمك‌هاي غيبي خويش را بر او فرو ريخت، و فرشتگان پاك خود را به ياري اش فرستاد. آري، خداوند به خديجه كمك كرد تا فاطمه عزيز، يعني آن اختر فروزان آسمان نبوت، و آن خورشيد هميشه تابان ملك ولايت، در كمال راحت و سلامت، پا به عرصهء جهان نهاد، و با انوار جاويدان ولايت و امامت كه از وجود مقدسش برتابيد، شرق و غرب جهان را روشن ساخت ... (1) در آن لحظات، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دست دعا به سوي آسمان برداشته بود و در حالت انتظار به سر مي‌برد. و در همان لحظات بود كه ناگهان بشارت رسيد كه اي رسول خدا، اينك از سوي خداوند نوزاد دختري به خديجه عطا شد كه از چشمانش فروغي آسماني و از چهره اش نوري الهي مي‌تابد ... رسول خدا (صلي الله عليه وآله) با دريافت اين بشارت، غرق در شادي و سرور بي مانندي شد و قلب پاكش آرام و اطمينان يافت.
از آن طرف، امدادگران الهي، نوزاد را كه لطيف تر از برگ گل، و پاك تر از شبنم و مهتاب بود، با آبي مطهر و مقدس شست و شو دادند و پاك و پاكيزه اش نمودند، و قنداقه اش را كه گويي با نور ستارگان و عطرهاي بهشتي بافته شده بود، بستند و در دامن خديجه جاي دادند. آنگاه آن مادر مهربان، مسرور از آن امداد آسمان و از آن وضع حمل راحت و آسوده، و شادمان از ولادت چنان فرزندي، پستان در دهان نوزاد عزيز و مقدسش نهاد، و از شير خالص خود كه عطيه اي آسماني براي مادر و فرزندش بود، او را
1. دلائل الامامه ص 8، بانوي نمونهء اسلام ص 37، دخائر العقبي ص 44.

سير وسيراب كرد. و از همين رهگذر بود كه آن نوزاد بي مثال، در پرتو الطاف و عطاياي الهي، به خوبي رشد و نمو كرد تا درخت پر بركت باغ نبوت به ثمر نهايي برسد، و گل‌هاي اين باغ، يعني نسل پيامبر را، تا روز قيامت در كمال شادابي و عطر افشاني ادامه دهد ...

نامهاي فاطمه (عليه السلام) و نامگذاري در اسلام مسأله نام و نامگذاري براي كودكان، يعني انسانهاي فعال و مديران فردا و مردان و زنان آينده‌ء اجتماع، از ديدگاه اسلام اهميت خاصي دارد. امروز علوم پيشرفته‌ء انساني، بويژه در رشته‌هاي روانشناسي، به دلايل علمي و عيني فراوان، ثابت كرده است كه شخصيت افراد انساني، با " نام " هاي آنان ارتباطي شگفت و انكار ناپذير دارد. به سخن ديگر انتخاب نام زيبا و شايسته براي كودك، در تكوين شخصيت و رشد فكري و ذهني او، و حتي در چگونگي مسيري كه در زندگي خود پيش مي‌گيرد و آينده اش را بر اساس آن طرح ريزي مي‌كند، تأثير فراواني دارد. و اين تأثير چنان است كه مي‌تواند نقشي بسيار ارزنده و سازنده را در سير تكاملي زندگي و آينده را ايفاء كند، و در تربيت صحيح او، اعتماد به نفس، نيروي كار و كوشش و سازندگي در جامعه، قدرت ابتكار و پيشرفت و ترقي او و در زمينه‌هاي گوناگون، تأثيري فراوان داشته باشد. ولي بر عكس، ناز زشت و نامناسب در روحيه‌ء اطفال، نقش منفي و تخريبي دارد، شخصيت او را آسيب پذير، اعتماد به نفسش را زياد، استعدادهاي تربيتي و تعليمي و توانايي‌هاي هوش و ابتكارش را مختل مي‌كند و بالاخره مي‌تواند در انحطاط او تأثير مستقيم داشته باشد، و حتي در مواردي او را به سوي ارتكاب جرم و بزهكاري بكشاند.

در آئين پرشكوه اسلام، كه روي دقايق و ظرايف باريك ترين مسائل، به دقت نكته سنجي كرده و نكات حساس را، حتي اگر از نظر همگان مستور و پنهان بوده بيرون كشيده است در مورد انتخاب نام زيبا و خوش آهنگ و با معني و جهت دار، سفارش و تأكيد فراوان و بليغ صورت گرفته است. اسلام، نه تنها انتخاب نام زيبا و نيكو را بر عهده ء پدر و مادر موكول كرده، بلكه اساسا داشتن نام پسنديده، يكي از حقوق مشروع فرزندان به حساب آمده و براي والدين يك وظيفه شمرده مي‌شود. تا جايي كه در صورت كوتاهي و قصور والدين، در اداء اين حق مشروع، كودك مي‌تواند در روز محشر از پدر و مادرش بازخواست كند و به استيفاء حق مشروع خود در اين زمينه برخيزد.
(۳۰۱)

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الستر (1)، النوم (6)
اكنون باتوجه به وجود چنين زمينه اي در اسلام، و در پي اين مقدمه، به سراغ نام‌ها والقاب فاطمه (عليه السلام) بانوي قهرمان و نمونه و الگوي زن در اسلام مي‌رويم، تا ببينيم اين مسأله در مورد فرزند محبوب و عزيز پيامبر (صلي الله عليه وآله) چه صورتي داشته است؟
در همان نخستين گام، با كمال خرسندي مشاهده مي‌شود كه نه تنها تمامي اين دقت‌ها و ريزه كاريها در نام او رعايت شده و انتخاب اين نام مقدس بطور سرسري و بي مطالعه انجام نگرفته است، بلكه هر كدام از اسامي والقاب آن بانوي بزرگ، علاوه بر معاني زيبا و پسنديده، داراي نكته اي آموزنده و هدفي ارزنده هم بوده است. اين دقت‌ها و ريزه كاريها، از مضمون روايات و احاديثي كه در تفسير و توضيح اسامي آن بانوي قهرمان آمده، روشن و آشكار است.
در اينجا نخست بايد توجه داشت كه لقب و كنيه در ادبيات عرب نقش خاصي دارد.
زيرا در واقع، وسيله يا عاملي است كه توصيف و تشخيص خصوصيات اخلاقي و روحي هر فردي را نشان مي‌دهد و براي پي بردن به اين نكات راجع به افراد گوناگون، در ادبيات عرب، يكي از بهترين راهها، همانا رجوع به لقب و كنيه آنها واستفاده از نكته و نكات نهفته در كنيه‌ها والقاب است.
از همين رو است كه لقب و كنيه در اجتماع، ادبيات و تاريخ عرب با اهميت فراوان و خاصي تلقي گرديده است.
نكتهء ديگري كه در اين مورد قابل دقت و تعمق است، اين كه در آن روزها، مسألهء لقب و كنيه و نام افراد، از اهميت و موقعيت و حساسيت خاصي برخوردار بوده است كه شايد در ديگر مجامع و اجتماعات آن زمان، نظير آن ديده نمي‌شده است.
باتوجه به نكات مزبور، تعمق در نام " فاطمه " و ساير نامها و القابش، ما را با ابعاد مختلف شخصيت زهراي اطهر (عليه السلام) آشنا مي‌سازد كه جا دارد پيرامون آن دقايقي را به تأمل و دقت بگذرانيم و با يك بررسي كوتاه، به بازنگري و بازشناسي اسامي و كنيه‌ها والقاب آن بزرگ بانوي اسلام بپردازيم. زيرا چنان كه گفته شد، از همين زاويه نيز مي‌توانيم با بخش مهمي از ويژگيها و صفات و خصوصيات روحي آن حضرت آشنا شويم.
امام صادق (عليه السلام) اسامي مقدس مادر مطهرش را فاطمه، صديقه، مباركه، طاهره، زكيه، راضيه، مرضيه، محدثه و زهرا تعيين فرموده است و بيان آن حضرت، به عنوان سندي
(۲ ۳۰)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، النوم (5)

1 - فاطمه زهرا (عليه السلام)

قطعي در مورد نام‌هاي فاطمه زهرا (عليه السلام) براي ما باقي مانده است. (1) اكنون پيرامون نكاتي در باره ء بعضي از اين اسامي مقدس، بحث مختصري را مطرح مي‌سازيم.

1. فاطمه زهرا (عليه السلام) حتي، يك بررسي كوتاه و گذرا در گستره ء فرهنگ 1400 ساله‌ء اسلام، كافي است تا آشكار سازد كه در اين فرهنگ غني و پر محتواي آسماني، نام " فاطمه " از چه منزلت و اعتبار والايي برخوردار است. چرا كه ابعاد فرهنگ اسلامي و فراز و نشيب‌هاي تاريخ اسلام نشان مي‌دهد كه همين نام ساده و كوتاه، و در عين حال عميق و غني، به تنهايي يادآور چه عظمت‌ها و ارزش‌هاي اصيل، و تداعي كننده‌ء چه خاطرات افتخار آميزي از درخشانترين دوره‌هاي مجد و شكوه اسلام، و عفت و عصمت و بزرگي و سازندگي بانوان اسلام بوده، و هست، و از اين پس نيز خواهد بود.

اين نام زيبا و پرشكوه را، نخستين بار در بيت رسالت، و بر بلنداي سلاله‌ء پاك پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) يعني به عنوان دختر قهرمان و با فضيلت رسول نور و هدايت مي‌بينيم. اگر مي‌گوئيم " نخستين بار "، بايد توجه داشت كه اين تقدم از لحاظ تاريخي و ترتيب زماني نيست، بلكه از لحاظ شكوه و عظمت پرتوفشاني بر تاريخ شيعه، و قرار گرفتن در سرسلسله‌ء خاندان امامت و قله‌ء جانشيني بر حق پيامبر راستين است، چرا كه ولايت و وصايت و امارت و خلافت واقعي پيامبر (صلي الله عليه وآله) از نقطه اي آغاز شده كه اوج آن در زير قدوم پاك فاطمه‌ء زهرا (عليه السلام) است و ادامه آن نيز در دامن پاك او تربيت يافته و از سرچشمه‌ء زلال فيض بخشي او نيرو گرفته است. لذا صرف نظر از تقدم تاريخي و زماني، تقدم فاطميت با آن گوهر يك دانه و دردانه‌ء پيامبر (صلي الله عليه وآله) است: جايي كه اين نام مقدس، به عنوان دختر با فضيلت پيامبر از منبع فيض رسالت نور مي‌گيرد و بر تمام جهان بشريت نور مي‌افشاند. جايي كه نام او، عنوان دومين معصوم تاريخ بشريت را با خود دارد، گرامي ترين بانوي بانوان جهان است، و از چهار سو به چهار منبع نور و تقدس پيوند مي‌يابد، از سويي دختر پيامبر و نور چشم و عزيز رسول خداست، از سويي همسر

1. مجلسي، بحار الانوار، ج 1، ص 17.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، الغني (2)، النوم (6)، كتاب بحار الأنوار (1)

علي (عليه السلام) آن مولي الموالي و يگانه‌ء دوران‌هاست، از سوي ديگر مادر حسنين و مادر امامان و قهرمانان پاكي و عصمت و فضيلت است، و از سوي ديگر، خود او منبع فيض و منشأ فضيلت و داراي شخصيت يگانه‌ء زن مسلمان و نمونه و سرمشق و الگوي زن در اسلام يعني " فاطمه " (س) است ...
آري، نخستين " فاطمه " از لحاظ نورافشاني و فيض بخشي، كه جز زهراي اطهر (عليه السلام) نيست: يعني حضرت صديقه‌ء كبري، يعني تنها زن معصوم، يعني تنها دختري كه در تاريخ بشريت لقب " أم ابيها " به معناي " مام پدرش " از آن اوست، يعني بانوي والاي تباري كه تمامي عمر پاك و پر ثمرش را با طهارت و قداست و مجد و عظمت به سر برد و با نهايت افتخار و سربلندي به لقاء الله، به ديدار محبوب و معبود ازلي و ابدي خويش شتافت. بانويي كه در پي خود، جهاني از فضيلت و پاكي و قداست و عظمت و شهامت و شهادت و رهبري جهان بشري را به يادگار گذاشت. به گونه‌اي كه سيره‌ء زندگي سرشار از ايثار و قهرماني و آموزندگي‌اش، و نيز سرگذشت نامه‌هاي شگرف فرزندان معصوم و اخلاف شهيدش، همه و همه، نمونه‌هايي گويا و تكان دهنده و بيدار كننده از اين جهان قداست و فضيلت است، كه به فضل و عنايت الهي، در فصول و بخش‌هاي آينده ء كتاب مورد بحث و بررسي قرار خواهد گرفت.
شرحي درباره ء نام " فاطمه " اكنون كه سير مختصري در تاريخ اين نام عزيز و زيبا به عمل آورديم، جاي آن است كه به بيان شرحي در باره ء نام نامي آن بانوي نامدار و بزرگوار بپردازيم.
محققين و مورخين اسلامي، با استفاده از اقوال محدثين معتبر، در اين باره گفته اند:
" فاطمه يعني بازدارنده يا جدا كننده و جدا شده از شرور و بدي‌ها ". اين تفسيرها و توضيحات، در ضمن احاديث متعدد و معتبر از امام بزرگوار و رئيس مذهب و بنيانگذار مكتب و فقه پربار جعفري، حضرت صادق (عليه السلام) رسيده است. آن حضرت از جد بزرگوارش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روايت مي‌كند كه روزي خطاب به دختر دلبند خويش فرموده است:
دخترم، آيا مي‌داني كه از چه رو تو را فاطمه نامگذاري كردم؟
زهراي اطهر (عليه السلام) پرسيد: چرا، پدر عزيزم؟
رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در پاسخ فرمود: خداوند متعال تو را، و شيعيان راستين و دوستداران

(٣٠٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، النوم (3)

2 - مباركه

تو را كه در خط تو گام بر مي‌دارند، در روز محشر از آتش دوزخ جدا خواهد داشت ... (1) مرحوم شيخ صدوق، آن عالم رباني و روحاني فقه شناس در دو اثر گرانقدر و ارزنده‌اش " خصال " و " امالي "، در توضيح نام مبارك " فاطمه " از امام صادق (عليه السلام) نقل كرده است: " بدان جهت او را فاطمه گفتند كه او از شرك و شرور و بديها جدا شده و بريده است، و اگر علي (عليه السلام) نبود كفوي " نظير و مانندي " بر او پيدا نمي‌شد ". (2) 2. مباركه از ديگر نام‌هاي فاطمه (عليه السلام) يكي هم مباركه است. در شرح و توضيح مختصري بر معاني اين نام عزيز هم همين قدر مي‌توان گفت: بركت، رشد و نمو، سعادت، و هر آنچه خير و خوبي است، همه و همه را خداوند متعال در نسل پيامبر اسلام قرار داد، و اين همه را نيز منحصر و مخصوص به وجود مبارك زهراي اطهر و سلالهء پاك و ذريهء او فرمود. آري خداوند تبارك و تعالي، فاطمه (عليه السلام) را مصداق بارز " كوثر " و خير فراوان و مظهر عطاياي بي پايان خود نسبت به پيامبر اسلام قرار داد. بدين گونه كه توسط دو فرزند برومندش حسن و حسين (عليه السلام) و دو دختر با فضيلت و بزرگوارش زينب و ام كلثوم، نسل پر بركت و ذريهء سعادتمندي را نصيب پيامبر اسلام ساخت كه دائم در تزايد و تصاعد، و در رشد و نمو و فزوني توأم با خير و بركت است. بركتي كه هرگز به پايان نخواهد رسيد تا روزي كه قيامت فرا رسد و محشر برپا گردد. لذا به خاطر همين بركات دائم التزايد در نسل فاطمه (عليه السلام) است كه يكي از نامهاي نامي اش " مباركه "، بيانگر چنين خصوصيت بي همانندي گرديده است.

50 ميليون ذريهء زهرا " س " مي‌دانيم كه يكي از مسائلي كه دشمنان پيامبر اسلام، از كفار و مشركين و منافقين به عنوان نقطهء ضعفي براي آن حضرت بيان مي‌كردند، اين بود كه طبق رسوم جاهلي خود مي‌گفتند چون پيامبر فرزند پسري ندارد كه نسل او را ادامه دهد، پس پيامبر، فردي أبتر و بدون دنباله و عقب خواهد بود، و نسل و خاندانش منقطع گشته و به زودي فراموش

1. بحار الانوار، ج 10، ص 17.

2. مجلسي، جلاء العيون ج 1، ص 125.

(۳۰۵)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء

سلام الله عليها (3)، كتاب أمالي الصدوق (1)، النوم (3)، كتاب بحار الأنوار (1)

تو را كه در خط تو گام بر مي‌دارند، در روز محشر از آتش دوزخ جدا خواهد داشت ... (1) مرحوم شيخ صدوق، آن عالم رباني و روحاني فقه شناس در دو اثر گرانقدر و ارزنده‌اش " خصال " و " امالي "، در توضيح نام مبارك " فاطمه " از امام صادق (عليه السلام) نقل كرده است: " بدان جهت او را فاطمه گفتند كه او از شرك و شرور و بديها جدا شده و بريده است، و اگر علي (عليه السلام) نبود كفوي " نظير و مانندي " بر او پيدا نمي‌شد ". (2) 2. مباركه از ديگر نام‌هاي فاطمه (عليه السلام) يكي هم مباركه است. در شرح و توضيح مختصري بر معاني اين نام عزيز هم همين قدر مي‌توان گفت: بركت، رشد و نمو، سعادت، و هر آنچه خير و خوبي است، همه و همه را خداوند متعال در نسل پيامبر اسلام قرار داد، و اين همه را نيز منحصر و مخصوص به وجود مبارك زهراي اطهر و سلالهء پاك و ذريهء او فرمود. آري خداوند تبارك و تعالي، فاطمه (عليه السلام) را مصداق بارز " كوثر " و خير فراوان و مظهر عطاياي بي پايان خود نسبت به پيامبر اسلام قرار داد. بدين گونه كه توسط دو فرزند برومندش حسن و حسين (عليه السلام) و دو دختر با فضيلت و بزرگوارش زينب و ام كلثوم، نسل پر بركت و ذريهء سعادتمندي را نصيب پيامبر اسلام ساخت كه دائم در تزايد و تصاعد، و در رشد و نمو و فزوني توأم با خير و بركت است. بركتي كه هرگز به پايان نخواهد رسيد تا روزي كه قيامت فرا رسد و محشر برپا گردد. لذا به خاطر همين بركات دائم التزايد در نسل فاطمه (عليه السلام) است كه يكي از نامهاي نامي اش " مباركه "، بيانگر چنين خصوصيت بي همانندي گرديده است.

50 ميليون ذريهء زهرا " س " مي‌دانيم كه يكي از مسائلي كه دشمنان پيامبر اسلام، از كفار و مشركين و منافقين به عنوان نقطهء ضعفي براي آن حضرت بيان مي‌كردند، اين بود كه طبق رسوم جاهلي خود مي‌گفتند چون پيامبر فرزند پسري ندارد كه نسل او را ادامه دهد، پس پيامبر، فردي أبتر و بدون دنباله و عقب خواهد بود، و نسل و خاندانش منقطع گشته و به زودي فراموش

1. بحار الانوار، ج 10، ص 17.

2. مجلسي، جلاء العيون ج 1، ص 125.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء

سلام الله عليها (3)، كتاب أمالي الصدوق (1)، النوم (3)، كتاب بحار الأنوار (1)
خواهد شد - اما خداوند متعال، از طريق وحي پيامبر خود را دلداري داد و فرمود كه ما به تو كوثري چون فاطمه (عليه السلام) اعطاء كرده ايم كه نسل تو را تا ابد، ادامه خواهد داد. حال آن كه دشمنان تو، خودشان بي دنباله وابتر هستند. (1) بلي، با اين مقدمهء كوتاه، اكنون جالب است گفته شود كه بركت وجودي فاطمه زهرا (عليه السلام)، از نظر تعداد كمي و كيفي فرزندان و نوادگان و اعقاب و اخلاف آن حضرت، در حدي است كه امروزه هيچ فرد بشري را از اين لحاظ ياراي مقابله و برابري با او نيست.
آري امروز، سلالهء پاك زهرا و ادامه دهندگان نسل آن نور چشم پيامبر، از لحاظ كميت در حدي هستند كه برخي از نويسندگان و محققين، به ويژه بيوگرافي نويسان و متخصصان علم انساب معتقدند كه حدود 50 ميليون نفر از نوادگان و ذريهء پاك زهرا (عليه السلام) در اطراف سوريه، هند، پاكستان، افغانستان، ايران، عراق، مصر، مغرب، اندونزي، الجزاير، تونس، ليبي، تركيه، اردن، و اروپا و آمريكا و آفريقا وجود دارند كه همگي به فرزندي زهرا (عليه السلام) مفتخرند و از اينكه با فاصلهء چند نسل چنان مادر بزرگواري دارند بر خود ميبالند. (2) در اين مورد جا دارد گفته شود كه در برخي منابع و مآخذ آماري امروز، تعداد سادات را كه با چند نسل فاصله، نسب به زهراي اطهر مي‌برند، چنين رقم زده اند: ايران 4 ميليون نفر، عراق يك ميليون نفر، مصر 5 ميليون نفر، مغرب اقصي 5 ميليون نفر، يمن و هند و پاكستان حدود 20 ميليون نفر.
بايد گفته شود تهيه كنندگان اين مدارك و آمار، در محاسبات خود از كشور مسلمان تركيه غفلت ورزيده اند، حال آن كه بيش از 29 ميليون نفر از علويون منتسب به آن خاندان نيز در اين كشور زندگي مي‌كنند، هر چند كه از نظر فكري و تربيتي، بر خلاف خط آن بزرگوار طي طريق مي‌نمايند. همچنين بجاست اشاره شود كه پاره اي از مناطق غير اسلامي هم به درستي آمارگيري نشده اند، و اگر نه آمار و ارقام مربوط به سادات جهان و تعداد فرزندان فاطمه " س " بازهم بسيار بيش از اين رقم ميليوني خواهد بود.
گذشته از تعداد نفرات و كميت فرزندان زهرا (عليه السلام) بايد توجه داشت كه از نظر كيفيت
1. سوره ء مباركه كوثر: " إنا أعطينا كالكوثر، فصل لربك وانحر، إن شانئك هو الأبتر ".
2. فاطمه الزهراء، من المهد الي اللحد، ص 89.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (6)، دولة ايران (2)، دولة العراق (2)، باكستان (2)، تركيا (2)، أفغانستان (1)

و موقعيت نيز، فرزندان آن حضرت از هر لحاظ واجد اهميت شايان و كيفيت بالاي اجتماعي و نوعا منشأ خيرات و بركات و مشعل‌داران هدايت و ارشاد در جهان اسلام بوده و هستند. آري از نخستين فرزندان عاليقدر زهرا " س " يعني امام حسن و امام حسين (عليه السلام)، تا رهبران حره، فخ، طف و نينوا، تا رهبران نهضت‌هاي آزادي بخش مناطق اسلامي ديروز و امروز، و همچنين رهبران ديني و مراجع عاليقدر معاصر كنوني كه هر كدام ارشاد گران و هدايت كنندگان افكار عمومي جهان اسلامي بوده و هستند، غالبا از فرزندان و منتسبين آن خاندان بزرگ و پر بركت هستند. و راستي را كه چنين خير و بركتي، با اين كيفيت و كميت بي نظير، غير از فاطمه زهرا (عليه السلام) نصيب هيچ فردي از افراد، واحدي از آحاد بشري نگرديده است.

سخني ديگري در باره ء " كوثر " قبلا سخني به اختصار در باره ء " كوثر " بيان كرديم، و اكنون به نقل سخني ديگر مي‌پردازيم. " فخر رازي " يكي از مفسرين بزرگ اسلامي در مورد " كوثر " گفته است:

" ... قول ديگر اين است كه كوثر، اولاد و فرزندان او هستند. چون اين سوره در مورد تعيير و سرزنش منافقان نازل شده است كه پس از فوت ابراهيم، فرزند پيامبر اسلام به او " ابتر " مي‌گفتند و هدف آن است كه خداوند تسلي را به او عطا مي‌كند كه جاودان و هميشگي هستند. نگاهي به صفحه‌ء تاريخ بيفكن، چه تعداد از فرزندان اهل بيت (عليه السلام) كشته شده اند؟ ولي باز جهان پر از اولاد او مي‌باشد، و چقدر از بزرگان دانشمندان مانند: باقر، صادق، كاظم و رضا، و نفس زكيه از آنان باقي مانده است ... ". (1) 3. صديقه: بسيار راستگو ديگر از اسامي مباركي كه فاطمه اطهر بدان موسوم شده است، يكي هم " صديقه " است كه با صيغه‌ء مبالغه، در لغت و فرهنگ عرب معناي " بسيار راستگو " را دارد. آري اين اسم هم كه از با مسمي ترين اسامي آن حضرت است، يعني فردي كه هرگز دروغ نگفته است و همواره گفتارش، تصديق كننده ء كردارش مي‌باشد و هيچ گونه انحراف واعوجاجي از نظر علم و عمل و كردار و پندار در وجودش و در سراسر زندگي اش، راه نيافته باشد.

1. تفسير فخر رازي، ج 32، ص 844 چاپ مطبعه بهيه مصر.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)

و موقعيت نيز، فرزندان آن حضرت از هر لحاظ واجد اهميت شايان و كيفيت بالاي اجتماعي و نوعا منشأ خيرات و بركات و مشعل‌داران هدايت و ارشاد در جهان اسلام بوده و هستند. آري از نخستين فرزندان عاليقدر زهرا " س " يعني امام حسن و امام حسين (عليه السلام)، تا رهبران حره، فخ، طف و نينوا، تا رهبران نهضت‌هاي آزادي بخش مناطق اسلامي ديروز و امروز، و همچنين رهبران ديني و مراجع عاليقدر معاصر كنوني كه هر كدام ارشاد گران و هدايت كنندگان افكار عمومي جهان اسلامي بوده و هستند، غالبا از فرزندان و منتسبين آن خاندان بزرگ و پر بركت هستند. و راستي را كه چنين خير و بركتي، با اين كيفيت و كميت بي نظير، غير از فاطمه زهرا (عليه السلام) نصيب هيچ فردي از افراد، واحدي از آحاد بشري نگرديده است.
سخني ديگري در باره ء " كوثر " قبلا سخني به اختصار در باره ء " كوثر " بيان كرديم، و اكنون به نقل سخني ديگر مي‌پردازيم. " فخر رازي " يكي از مفسرين بزرگ اسلامي در مورد " كوثر " گفته است:
" ... قول ديگر اين است كه كوثر، اولاد و فرزندان او هستند. چون اين سوره در مورد تعيير و سرزنش منافقان نازل شده است كه پس از فوت ابراهيم، فرزند پيامبر اسلام به او " ابتر " مي‌گفتند و هدف آن است كه خداوند تسلي را به او عطا مي‌كند كه جاودان و هميشگي هستند. نگاهي به صفحهء تاريخ بيفكن، چه تعداد از فرزندان اهل بيت (عليه السلام) كشته شده اند؟ ولي باز جهان پر از اولاد او مي‌باشد، و چقدر از بزرگان دانشمندان مانند: باقر، صادق، كاظم و رضا، و نفس زكيه از آنان باقي مانده است ... ". (1) 3. صديقه: بسيار راستگو ديگر از اسامي مباركي كه فاطمه اطهر بدان موسوم شده است، يكي هم " صديقه " است كه با صيغهء مبالغه، در لغت و فرهنگ عرب معناي " بسيار راستگو " را دارد. آري اين اسم هم كه از با مسمي ترين اسامي آن حضرت است، يعني فردي كه هرگز دروغ نگفته است و همواره گفتارش، تصديق كننده ء كردارش مي‌باشد و هيچ گونه انحراف واعوجاجي از نظر علم و عمل و كردار و پندار در وجودش و در سراسر زندگي اش، راه نيافته باشد.
1. تفسير فخر رازي، ج 32، ص 844 چاپ مطبعه بهيه مصر.
(۳۰۷)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)

و براستي كه فاطمهء اطهر، نمونه و مظهر چنين شخصيتي و مثل روشن واعلاي صديقه بودن است.
صدق در گفتار و كردار، يكي از مراحل عاليهء ايمان و صفاي نفس و دل است كه دارندگان چنين خصوصيتي، از امتيازاتي ويژه برخوردارند. به حدي كه صديقين و راستگويان در رديف انبياء و پيامبران الهي توصيف شده اند، و از نظر رتبه و مقام، پشت سر انبياء (عليه السلام) حتي جلوتر از شهيدان و نيكوكاران قرار دارند. تا جايي كه خداوند متعال در قرآن كريم فرمايد: " و من يطع الله ورسوله فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا ". (1) (يعني: كساني كه از خدا و پيامبر اطاعت كامل كنند، پس آن افراد، خودشان همراه با كساني هستند كه خداوند نعمت‌هاي خود را بدانها ارزاني داشته است (و اين متنعم شدگان عبارتند) از پيامبران، صديقان، شهيدان و نيكوكاران، و آنان خودشان چه دوستان و رفيقان خوبي هستند).
در تفسير و توضيح اين آيهء شريفه، آيات ديگري نيز داريم كه ابراهيم و ادريس و مريم را در رديف اين گروه از راستگويان مي‌شمرد. جايي كه مي‌فرمايد: " به يادآور ابراهيم را كه او بسيار راستگو و پيامبر بود ". (2) و جاي ديگر: " به يادآور ادريس را كه او بسيار راستگو و پيامبر بود ". (3) و باز در جاي ديگر: " مسيح فرزند مريم پيامبري است كه قبل از او پيامبراني نيز آمده اند و مادرش بسيار راستگو بود ". (4) و اينها همه نمايانگر آن است كه صديق بودن خصوصيت و رتبهء والايي است و خداوند متعال در كلام آسماني اش، اين رتبه را در كنار رتبهء پيامبري قرار داده و براي آن ارج فراوان قائل شده است. از اينجا به ارزش و اهميت نام " صديقه " كه يكي از نامهاي فاطمه (عليه السلام) است، و نيز به متناسب بودن معناي اين نام با شخصيت آن حضرت، بهتر و بيشتر مي‌توان پي برد.
1. سوره مباركه نساء، آيه 68.
2. سوره مريم آيه 39.
3. سوره مريم آيه 56.
4. سوره ء مائده آيه 75.
(۳۰۸)
صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الأنبياء (ع) (1)، الشهادة (1)، الكرم، الكرامة (1)، النوم (2)، سورة مريم (2)

4 - زهرا (عليه السلام): درخشنده وتابنده رو

4. زهرا (عليه السلام): درخشنده و تابنده رو نام ديگر آن حضرت " زهرا " است. و بزرگان و علماء وفقها و مورخين و محققين ومحدثين مي‌گويند: بدان جهت او را زهراء گفته اند كه او، گاهي كه در محراب عبادت مي‌ايستاد، نوري از او بر اهل آسمان مي‌تابيد، آن چنان كه ستارگان آسمانها، بر ساكنان زمين پرتوافشاني مي‌كنند.

در بحار الأنوار از " امالي " شيخ صدوق، او نيز از ابن عباس، و او نيز از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روايت مي‌كند كه آن حضرت فرمود: " دخترم فاطمه بانوي بانوان جهانيان است و قطعه‌اي از من است. و نور چشم من و ميوه ء دلم و روح و روان من است. او حوراء النساء است. هنگامي كه در پيشگاه الهي در محراب عبادت خود، مي‌ايستد، نور و درخشش او بر فرشتگان آسمانها مي‌تابد، آن چنان كه نور ستارگان بر اهل زمين مي‌درخشد ". (1) كنيه‌هاي آن حضرت اكنون كه مختصري پيرامون نام‌هاي آن حضرت و معاني والاي اسماء مباركش سخن گفتيم، جاي دارد كه از كنيه‌هاي آن بانوي بزرگوار نيز به اختصار ياد كنيم. مهم ترين و معروف ترين اين كنيه‌ها عبارتند از:

1. ام الحسن: مادر حسن (عليه السلام).
2. ام الحسين: مادر حسين (عليه السلام).
3. ام المحسن: مادر محسن، فرزند گرامي آن بانوي قهرمان، كه در شش ماهگي سقط گرديد، و پيش از تولد از سوي جد بزرگوارش رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) نامگذاري شده بود.
4. ام الائمه: مادر امامان و پيشوايان، بدان جهت كه پيشوايان معصوم دين و مذهب و امامان شيعيان جهان، همگي فرزندان او به شمار مي‌آيند.
5. ام السبطين: مادر سبطين، يعني دو نواده ء پيامبر اسلام، امام حسن و امام حسين (عليه السلام) كه هر دو سبط پيامبر بوده اند.

القاب و عناوين فاطمه (عليه السلام) وقتي در شخصيت چند بعدي و عالي شأن فاطمه زهرا (عليه السلام) دقت مي‌كنيم در

1. مجلسي، بحار الانوار، ج 10، ص 15.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب بحار الأنوار (2)، النوم (1)

4. زهرا (عليه السلام): درخشنده و تابنده رو نام ديگر آن حضرت " زهرا " است. و بزرگان و علماء وفقها و مورخين و محققين ومحدثين مي‌گويند: بدان جهت او را زهراء گفته اند كه او، گاهي كه در محراب عبادت مي‌ايستاد، نوري از او بر اهل آسمان مي‌تابيد، آن چنان كه ستارگان آسمانها، بر ساكنان زمين پرتوافشاني مي‌كنند.
در بحار الأنوار از " امالي " شيخ صدوق، او نيز از ابن عباس، و او نيز از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روايت مي‌كند كه آن حضرت فرمود: " دخترم فاطمه بانوي بانوان جهانيان است و قطعه‌اي از من است. و نور چشم من و ميوه ء دلم و روح و روان من است. او حوراء النساء است. هنگامي كه در پيشگاه الهي در محراب عبادت خود، مي‌ايستد، نور و درخشش او بر فرشتگان آسمانها مي‌تابد، آن چنان كه نور ستارگان بر اهل زمين مي‌درخشد ". (1) كنيه‌هاي آن حضرت اكنون كه مختصري پيرامون نام‌هاي آن حضرت و معاني والاي اسماء مباركش سخن گفتيم، جاي دارد كه از كنيه‌هاي آن بانوي بزرگوار نيز به اختصار ياد كنيم. مهم ترين و معروف ترين اين كنيه‌ها عبارتند از:
1. ام الحسن: مادر حسن (عليه السلام).
2. ام الحسين: مادر حسين (عليه السلام).
3. ام المحسن: مادر محسن، فرزند گرامي آن بانوي قهرمان، كه در شش ماهگي سقط گرديد، و پيش از تولد از سوي جد بزرگوارش رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) نامگذاري شده بود.
4. ام الائمه: مادر امامان و پيشوايان، بدان جهت كه پيشوايان معصوم دين و مذهب و امامان شيعيان جهان، همگي فرزندان او به شمار مي‌آيند.
5. ام السبطين: مادر سبطين، يعني دو نواده ء پيامبر اسلام، امام حسن و امام حسين (عليه السلام) كه هر دو سبط پيامبر بوده اند.
القاب و عناوين فاطمه (عليه السلام) وقتي در شخصيت چند بعدي و عالي شأن فاطمه زهرا (عليه السلام) دقت مي‌كنيم در
1. مجلسي، بحار الانوار، ج 10، ص 15.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب بحار الأنوار (2)، النوم (1)

4. زهرا (عليه السلام): درخشنده و تابنده رو نام ديگر آن حضرت " زهرا " است. و بزرگان و علماء وفقها و مورخين و محققين ومحدثين مي‌گويند: بدان جهت او را زهراء گفته اند كه او، گاهي كه در محراب عبادت مي‌ايستاد، نوري از او بر اهل آسمان مي‌تابيد، آن چنان كه ستارگان آسمانها، بر ساكنان زمين پرتوافشاني مي‌كنند.
در بحار الأنوار از " امالي " شيخ صدوق، او نيز از ابن عباس، و او نيز از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روايت مي‌كند كه آن حضرت فرمود: " دخترم فاطمه بانوي بانوان جهانيان است و قطعه‌اي از من است. و نور چشم من و ميوه ء دلم و روح و روان من است. او حوراء النساء است. هنگامي كه در پيشگاه الهي در محراب عبادت خود، مي‌ايستد، نور و درخشش او بر فرشتگان آسمانها مي‌تابد، آن چنان كه نور ستارگان بر اهل زمين مي‌درخشد ". (1) كنيه‌هاي آن حضرت اكنون كه مختصري پيرامون نام‌هاي آن حضرت و معاني والاي اسماء مباركش سخن گفتيم، جاي دارد كه از كنيه‌هاي آن بانوي بزرگوار نيز به اختصار ياد كنيم. مهم ترين و معروف ترين اين كنيه‌ها عبارتند از:
1. ام الحسن: مادر حسن (عليه السلام).
2. ام الحسين: مادر حسين (عليه السلام).
3. ام المحسن: مادر محسن، فرزند گرامي آن بانوي قهرمان، كه در شش ماهگي سقط گرديد، و پيش از تولد از سوي جد بزرگوارش رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) نامگذاري شده بود.
4. ام الائمه: مادر امامان و پيشوايان، بدان جهت كه پيشوايان معصوم دين و مذهب و امامان شيعيان جهان، همگي فرزندان او به شمار مي‌آيند.
5. ام السبطين: مادر سبطين، يعني دو نواده ء پيامبر اسلام، امام حسن و امام حسين (عليه السلام) كه هر دو سبط پيامبر بوده اند.
القاب و عناوين فاطمه (عليه السلام) وقتي در شخصيت چند بعدي و عالي شأن فاطمه زهرا (عليه السلام) دقت مي‌كنيم در
1. مجلسي، بحار الانوار، ج 10، ص 15.
(۳۰۹)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب بحار الأنوار (2)، النوم (1)

مي يابيم كه چهره ء درخشان آن حضرت از لحاظ القاب و عناوين پر معني و والايش نيز، يكي از پربارترين شخصيت‌هاي اسلام است. اين لقب‌ها كه هر كدام بيانگر قطره اي از درياهاي بيكران عظمت روحي و معنوي و خصوصيات آن حضرت بوده، بسيار فراوان است. و ما در اينجا برخي از آنها را به روايت ابو جعفر قمي و شيخ صدوق رازي، به ترتيب زير نقل مي‌كنيم:
1. فاطمه البتول 2. عذراء 3. مباركه 4. طاهره 5. زكيه 6. راضيه 7. مرضيه 8. محدثه 9. مريم كبري 10. صديقه 11. صفيه 12. عابده 13. سيدة نساء العالمين 14. زهراء.
دوران رشد و نماي فاطمه (عليه السلام) دوران كودكي فاطمه زهرا (عليه السلام) همزمان با يكي از پرشكوه ترين دوره‌هاي تاريخ اديان، تاريخ انبياء و كل تاريخ بشريت است. چرا كه وقتي آن نور چشم پيامبر و سرور بانوان عالم، چشم به جهان گشود، زماني بود كه دوران رسالت پدر بزرگوارش تازه آغاز گشته بود، و مي‌رفت تا جهان را فرو پوشاند و زمان و مكان را در نوردد و تا صبح قيامت پرتو افشاني كند و درست به همين دليل همزمان بودن دوران كودكي فاطمه (عليه السلام) با چنان برهه‌ء عظيمي از تاريخ است كه مي‌بينيم سنين كودكي آن ميوه ء دل پيامبر، با دردها و رنج‌ها و مرارت‌هاي بسيار، نيز توأم است. زيرا وي در خانواده اي به دنيا آمده بود كه آقاي خانه از سوي خداوند متعال به آقايي و سروري تمام جهان بشريت برگزيده و مبعوث شده بود و همين امر موجب گشته بود كه آقاي آن خانه و سرور عالميان مورد حقد و حسد و خشم و كينه‌ء گروهي از نابكارترين و سياه دل ترين مشركين و كفار زمان قرار گيرد.
آري وقتي رسول خدا مورد خشم و كينه‌ء دشمنان قرار داشت، وقتي كه دشمنان، تمامي پيروان و ياران و دوستان او را نيز از آزار و ايذاء در امان نمي‌گذاشتند، پيداست كه خانواده ء آن بزرگوار نيز از آنهمه رنج و عذاب مصونيت نداشت. و در اين ميان شايد بتوان گفت كه طفل خرد سال پيامبر، به دليل همان طفوليت و حساسيت روحي، سنگيني بار عذاب وايذاء مشركين و كفار را بيش از ديگران بر شانه‌هاي لطيف و شكننده‌ء خود، احساس مي‌كرد.
با اين همه، آشكار است كه فاطمه (عليه السلام) از همان آغاز طفوليت همزمان با رشد

و شكوفايي آئين عالم‌گير اسلام، ناظر آنهمه تلاش‌ها و كوشش‌هاي پر ثمر پدر گرامي و فداكارش، و شاهد همراهي‌ها و ايثارگريهاي مادر رنجديده و وفادارش بوده است. آن طفل خرد سال، با چشم خود مي‌ديد و با احساس لطيف كودكانه‌اش در مي‌يافت كه پدر و مادر بزرگوارش چگونه با آنهمه مشكلات عظيم روبرو مي‌گردند و با چه اتكاء واتكال بي مانندي به عنايات الهي در برابر مصائب ايستادگي مي‌كنند؟ و با چه روحيهء پرتوان و قلب سرشار از اميد وشوق و نشاطي در حل معضلات و گرفتاريهاي مسلمانان زجر ديده، با جديت و تلاش گام ميسپرند و در هر گام به شاهد موفقيت نزديك تر مي‌شوند.
در آن دوران، هم پيامبر گرامي و خانوادهء ارجمندش و هم تمامي مسلمين و ياران پيامبر، از هر طرف مورد تهاجم دشمنان مشترك قرار داشتند. مشركين به انواع گوناگون، مسلمانان را آزار مي‌دادند، شكنجه مي‌كردند، زير ضربه‌هاي تازيانه مي‌گرفتند، زخم مي‌زدند، از خانه و كاشانهء خود مي‌راندند، در محاصره ء اقتصادي قرار مي‌دادند و در مجموع جان و مال مسلمانان از سوي دشمنان در امان نبود، و فاطمه (عليه السلام) نيز در اوج آن تلخي‌ها و مشگلات، با وجود خرد سالي، تمام آن حوادث رنج آميز و مرارت‌هاي طاقت سوز را مي‌ديد و لمس مي‌كرد. آواهاي دردناك و ناله‌هاي سينه سوز مسلمين مستضعف را كه روي صخره‌هاي سوزان عربستان به اين سوي و آن سوي كشيده مي‌شدند، با گوش جان مي‌شنيد. ولي دريغا كه نمي‌توانست پدر بزرگوار خود و ياران اسلام را ياري دهد، و از آنهمه رنج و تلخي رهايي بخشد. از اين رو، آرام و خاموش، تماشاگر تمام آن صحنه‌هاي دردناك بود و از درد و بي تابي به خود مي‌پيچيد. او آنهمه ناراحتي‌ها و شدت فشارها را بر دوش جان پدر، احساس مي‌كرد، و روح حساس و ظريفش متأثر و متألم مي‌شد، حال آن كه مجال و توان فرياد كشيدن هم نداشت. همهء دردها را به درون سينه مي‌ريخت و بغض‌هاي گلوگيرش را فرو مي‌خورد و دم بر نمي‌آورد. فقط گاهي شب‌ها كه از صداي ناله و ضجهء كودكان گرسنه و آواي درد آلود بيچارگان و مستضعفان، بيدار مي‌ماند، چشم به ستاره‌هاي آسمان شفاف مدينه مي‌دوخت، و در عالم كودكي اشك مي‌ريخت.
او در آن سنين طفوليت و شكنندگي، رنج همهء مسلمين و محرومين را مي‌ديد،
(٣١١)
صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الضرب (1)، الشهادة (2)
و بالاتر از همه رنج پدر بزرگوارش را كه به تنهايي بيش از همه در رنج و شكنجه بود و غير از دردهاي خود، بار غم ديگران را نيز بر دل مي‌گرفت و

بردوش مي‌كشيد. پدر عاليقدرش را مي‌ديد كه چگونه يكي از نابكاران حيوان صفت قريش، مشت‌هاي خود را پر از خاك و خاكروبه و زباله و آلودگي‌ها كرده و بر سر و صورت نوراني او مي‌پاشيد و چهرهٔ زيبا و قامت رعنايش را آلوده مي‌ساخت. و آنگاه آن دختر خردسال و نازك دل و مهربان، پدر را در آغوش مي‌كشيد و در حالي كه اشك در چشم و بغضي در گلو داشت، با دست‌هاي كوچك و ظريفش آن آلودگي‌ها را شست و شو مي‌داد و سر و صورت پدر را پاك مي‌كرد. آري اين صحنه‌ها را مي‌ديد و از شدت تأثر اشك در چشمانش حلقه مي‌زد و به ياد مادر تازه در گذشته اش، مي‌افتاد و دلش آتش مي‌گرفت، اما با اين همه سعي داشت پدر، اين حالت را نبيند تا رنج و دردش افزون تر نشود.
ولي پدر، كه همه چيز برايش روشن و آشكار بود، رنج دختر كوچك را مي‌ديد و با آن لحن آسماني و صداي زيبا و پر طنينش كه فرشتگان آسمان براي شنيدنش صف مي‌بستند، دختر خردسال و مهربان را دلداري مي‌داد و مي‌گفت: دخترم! گريه نكن و غمگين مباش. خداوند يار و ياور پدر تو است و سرانجام فتح و پيروي عطا خواهد كرد.
بلي، دوران كودكي فاطمه (عليه السلام)، بدين گونه مي‌گذشت. آن صدمه‌ها و لطمه‌هاي روحي، دختر خردسال را به تحمل رنج و درد، عادت مي‌داد و توان و مقاومتش را مي‌افزود و چون فولاد آبديده اش مي‌كرد. و از سوي ديگر، دلداريهاي پدر و آن همه اميدهايي كه به لطف و عنايت الهي در دل او مي‌پرورانيد، باعث مي‌شد كه نيروي صبر و استقامت و پايداري اش هرچه بيشتر تحكيم يابد. و از آنجا كه دوران كودكي او همزمان با بحران مشكلات تبليغي پدر بزرگوارش رسول الله (صلي الله عليه وآله) بود، او نيز پا به پاي رشد و شكوفايي اسلام رشد مي‌كرد و بزرگتر مي‌شد. اما در جريان اين بزرگتر شدن، چه رنج‌هاي عظيمي را مي‌ديد و تحمل مي‌كرد، فقط خدا مي‌داند و بس ...
در آن زمان پيامبر اسلام از طرف قريش، هر روز با مشكلات جديدي روبرو مي‌شد.
هر روز با مسائل حاد اقتصادي و فكري تهديد مي‌گشت و مشركين بر سر راه او، و در ارتباط با دعوت عظيم تاريخ ساز و جهان شمول وي، موانع و مخاطرات تازه‌اي ايجاد مي‌كردند. فاطمه (عليه السلام) هنوز كودكي بيش نبود كه گاهي مي‌ديد دشمنان قسم خورده ء
(۳۱۲)
صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

اسلام در تعقيب جدي پدرش هستند و قصد جان عزيزش را دارند. گاهي مي‌ديد كه در ابراز كينه و دشمني، دنائت و پستي را به جايي مي‌رساندند كه وقتي پيامبر مشغول تلاوت قرآن يا سجده بر درگاه الهي بود، شكمباوه وامعاء واحشاء گوسفندي را بر اندام و لباس او مي‌افكندند، و آنگاه او اشك مي‌ريخت و با دستان كوچكش آنها را از لباس پدر پاك مي‌كرد. سپس در حالي كه قلب پر عطوفتش مالامال درد واندوه بود، خود را خسته و كوفته به خانه مي‌رسانيد و در گوشه اي خلوت، اشك بر دامن مي‌افشاند تا كسي او را گريان نبيند. روز ديگري مشاهده مي‌كرد كه خانواده اش و ياران پدرش، از خانه و كاشانهٔ خود رانده مي‌شوند و به اجبار از شهر مكه به شعب ابي طالب (دره اي در بيرون مكه) نقل مكان مي‌كنند. مسلمانان را مي‌ديد كه از هر نظر در محدوديت اقتصادي و اجتماعي و فكري قرار دارند، ولي با صبر و بردباري بسيار، متحمل اين مشكلات مي‌شوند و با اتكاء به خداوند و به خاطر هدف متعالي خود همه رنج‌ها را به جان ميخرند و دم نمي‌زنند. آري او مي‌ديد كه مسلمين رنجديده، سه سال و اندي در آن دره ء محدود و آن تنگناي اقتصادي و اجتماعي اقامت مي‌كنند، بي آنكه كمترين سستي وفتوري در اصول اعتقادي و ايمان پايدارشان ايجاد شود ...

و سخت تر و تلخ تر از همه آن كه هنوز بيش از هفت و هشت بهار از عمر مباركش سپري نشده بود كه ضربهٔ بزرگ روحي بر او وارد آمد و مادر مهربان و تنها مونس شب‌هاي تاريك و درد آلودش را از دست داد ... در اينجا بود كه غمي سياه و اندوهي جانكاه، سايهٔ هولناك خود را بر وجود مبارك فاطمه (عليه السلام) افكند و او را با سختي‌ها و مرارت‌ها و ناراحتي‌هاي روحي، همدم و همراه ساخت ...

هجرت به مدينه هجرت پيامبر، به عنوان نقطه عطفي در تاريخ اسلام و تاريخ بشر، با همهٔ مسائل و مشكلاتي كه داشت انجام پذيرفت. پيامبر به زودي در حومهٔ مدينه استقرار يافت و مدتي كه از استقرار خود و گروهي از يارانش گذشته بود به مكه پيغام فرستاد كه علي (عليه السلام) به مدينه حركت كند و " فاطمه‌ها " را با خود بياورد. فاطمه‌ها سه تن بودند:

فاطمه بنت اسد مادر علي (عليه السلام)، فاطمه دختر زبير بن عبد المطلب دختر عموي پيامبر، و فاطمه زهرا (عليه السلام) دختر رسول الله (صلي الله عليه وآله) ...

(٣١٣)

السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، السيدة فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة مكة المكرمة (3)، شعب أبي طالب (ع) (1)، اللبس (2)، الصبر (1)، التعقيب (1)

علي (عليه السلام) طبق فرمان رسول خدا همراه اين قافلهء بانوان پرده ء عصمت و عفاف، از مكه حركت كرد. مشركين هم كه از ماجرا خبر يافته بودند انتظار چنين ساعتي را مي‌كشيدند تا با حمله به اين كاروان كوچك ولي عظيم الشأن كينه و عداوت خود را نشان دهند. اين بود كه با كمال وقاحت و بي شرمي، و حتي بر خلاف اصول جوانمردي كه در دوره ء جاهلي مردان عرب بدان پاي بند بودند، عده اي را با سلاح و ابزار جنگي به تعقيب آنها فرستادند. وقتي مشركين رذيلت نهاد و پست نژاد به قافلهء بانوان شرافت و طهارت نزديك شدند، علي (عليه السلام) آن شير غرندهء ميدان‌هاي نبرد كفر و ايمان و پهلوان جنگ‌هاي حق و باطل، آن كه از طنين فريادش لرزه بر اندامها مي‌افتاد و برق شمشيرش چشم‌ها را خيره مي‌كرد، به طرف دشمنان مهاجم برگشت، يك تنه به مقابله با آن نابكاران رفت. شمشير هول انگيزش را كشيد و چنان به سوي آنها هجوم برد كه بيش از چند لحظه تاب مقاومت نياوردند و به زودي عقب نشيني كرده و پا به فرار گذاشتند. بدين گونه علي (عليه السلام) با كمال شهامت از ناموس اسلام و مسلمين دفاع كرد و فاطمه‌هاي گرامي را به سلامت از معركه بيرون برد و به مدينه رسانيد. چه كسي مي‌تواند آن صحنه را پيش خود مجسم سازد احساس كند كه فاطمه‌هاي گرامي در آن لحظهء هولناك چه اضطراب و نگراني سختي داشته اند؟ و به ويژه چه كسي مي‌تواند احساس كند كه فاطمه خرد سال وقتي ديده است دشمنان قسم خورده ء پدر ارجمندش، به سلاح‌هاي آخته و در يك گروه چندين نفره به قصد جان آنها حمله كرده و راه را بر آنان بسته اند و آنها جز يك يك مرد، كسي را همراه ندارند تا از جان و ناموس شان دفاع كند، در چه نگراني و اضطرابي بسر برده و چه لحظه‌هاي دشواري را سپري كرده است؟ ...

به راستي تاريخ در اين گونه موارد چه زبان قاصري دارد. زيرا تنها مي‌تواند وقايع و حوادث را ثبت كند و هرگز قادر نيست احساس‌ها و انديشه‌هايي را كه در حال وقوع آن حوادث بر افراد گذشته است بيان كند ...

به هرگونه آن قافله وارد مدينه شد. فاطمه زهرا در منزل ابي ايوب انصاري كه موقتا قرارگاه پدر گرامي اش بود، چشمش به ديدار جمال جميل پدر روشن گرديد و خود را به آغوش پر مهر پدر سپرد و آرامش وسكون خود را باز يافت. ولي خاطره ء آن سفر پر خطر

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، مدينة مكة المكرمة (1)

هرگز از يادش نرفت و لحظه‌هاي جانكاهي كه علي (عليه السلام) يك تنه در برابر عده اي مشرك مسلح به دفاع و مبارزه ايستاده بود همواره در نظرش مجسم بود. آري اين خاطره هم روي خاطرات سازنده ء ديگرش انباشته گرديد تا در تكوين شخصيت والاي او نقش خاص خود را ايفاء كند.
و مجموعهء اين حوادث و خاطرات و مصائب و رنج‌ها لازم بود تا از او انساني كامل و مجرب تلخ و شيرين ديده و تجربه اندوخته بسازد و به جامعهء بشريت و به ويژه اجتماع مسلمين هديه زيادي كند. آري چنان زن قهرماني، مي‌بايست چنان حوادث و مصائبي را پشت سر مي‌گذاشت تا به آن مقام و الا و شخصيت بي نظير دست يابد، و مادر پيشوايان قهرمان و امامان راستين و رهبران بزرگوار بشريت گردد ...
در آستانهء ازدواج سرانجام دوران كودكي با همهء تلخي‌ها و دشواري‌هايش گذشت و دوران نوجواني فرا رسيد ... آري، اكنون فاطمه (عليه السلام)، با اندوختن آنهمه تجربيات گوناگون، با پشت سر نهادن آن همه فراز و نشيب و با گذاشتن از آنهمه كوره‌هاي سخت و سوزان آزمايش‌هايي كه وجودش را گداخته و آبديده كرده و استحكام بي نظيري بخشيده بود مرحلهء ديگري از زندگي را آغاز مي‌كرد.
او تمام آن مسائل و مشگلات را، در پرتو ايمان و اعتقاد وتوكل به پروردگار عالم، يكي پس از ديگري طي كرد، از همهء آن مراحل آزمايش سربلند و نيرومند بيرون آمد و از يكايك رنج‌هاي دوران پر مرارت كودكي خلاص و رهايي يافت و با صبر و بردباري، با قدرت اراده، و با درايت و تدبير بي مانندش با هر مشكلي برخورد مناسب كرد و براي هر مسأله اي راه حل عقلاني يافت، تا آن كه بالاخره به سن ازدواج و مرحلهء گزينش زندگي جديد و شريك زندگي رسيد ...
ازدواج فاطمه وعلي (عليه السلام) پيوند دو نور اكنون فاطمه (عليه السلام) به سن ازدواج رسيده است ... او اينك در مرحله اي است كه بايد زندگي مشترك خود را، با مردي كه همهء عمر، شريك غمها و شاديهاي يكديگر باشند آغاز كند و گام به محيط زندگي جديد خويش بگذارد ...
ناگفته پيداست كه دختري چون فاطمه (عليه السلام)، دختر محبوب پيامبر اسلام، در اين سن

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، الصبر (1)، الشراكة، المشاركة (2)

هرگز از يادش نرفت و لحظه‌هاي جانكاهي كه علي (عليه السلام) يك تنه در برابر عده اي مشرك مسلح به دفاع و مبارزه ايستاده بود همواره در نظرش مجسم بود. آري اين خاطره هم روي خاطرات سازنده ء ديگرش انباشته گرديد تا در تكوين شخصيت والاي او نقش خاص خود را ايفاء كند. و مجموعهء اين حوادث و خاطرات و مصائب و رنج‌ها لازم بود تا از او انساني كامل و مجرب تلخ و شيرين ديده و تجربه اندوخته بسازد و به جامعهء بشريت و به ويژه اجتماع مسلمين هديه زيادي كند. آري چنان زن قهرماني، مي‌بايست چنان حوادث و مصائبي را پشت سر مي‌گذاشت تا به آن مقام و الا و شخصيت بي نظير دست يابد، و مادر پيشوايان قهرمان و امامان راستين و رهبران بزرگوار بشريت گردد ...

در آستانهء ازدواج سرانجام دوران كودكي با همهء تلخي‌ها و دشواري‌هايش گذشت و دوران نوجواني فرا رسيد ... آري، اكنون فاطمه (عليه السلام)، با اندوختن آنهمه تجربيات گوناگون، با پشت سر نهادن آن همه فراز و نشيب و با گذاشتن از آنهمه كوره‌هاي سخت و سوزان آزمايش‌هايي كه وجودش را گداخته و آبديده كرده و استحكام بي نظيري بخشيده بود مرحلهء ديگري از زندگي را آغاز مي‌كرد.

او تمام آن مسائل و مشگلات را، در پرتو ايمان و اعتقاد وتوكل به پروردگار عالم، يكي پس از ديگري طي كرد، از همهء آن مراحل آزمايش سربلند و نيرومند بيرون آمد و از يكايك رنج‌هاي دوران پر مرارت كودكي خلاص و رهايي يافت و با صبر و بردباري، با قدرت اراده، و با درايت و تدبير بي مانندش با هر مشكلي برخورد مناسب كرد و براي هر مسأله اي راه حل عقلاني يافت، تا آن كه بالاخره به سن ازدواج و مرحلهء گزينش زندگي جديد و شريك زندگي رسيد ...

ازدواج فاطمه وعلي (عليه السلام) پيوند دو نور اكنون فاطمه (عليه السلام) به سن ازدواج رسيده است ... او اينك در مرحله اي است كه بايد زندگي مشترك خود را، با مردي كه همهء عمر، شريك غمها و شاديهاي يكديگر باشند آغاز كند و گام به محيط زندگي جديد خويش بگذارد ...

ناگفته پيداست كه دختري چون فاطمه (عليه السلام)، دختر محبوب پيامبر اسلام، در اين سن

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، الصبر (1)، الشراكة، المشاركة (2)

و سال، چه موقعيتي دارد و در چه شرايطي قرار مي‌گيرد، چشم جامعهء اسلام به خانهء پيامبر دوخته شده است و همه مي‌خواهند بدانند كدام مرد خوشبخت است كه سعادت دامادي رسول خدا نصيبش خواهد شد. و بسيارند كساني كه آرزوي رسيدن به چنين سعادت عظيمي را در دل ميپرورانند. در آن روزها، فاطمه كه نور چشم پيامبر و چشم و چراغ جامعهء اسلامي بود، از هر طرف مورد خواستگاري بزرگان و رؤساي قبايل وصناديد قريش قرار گرفت. افراد ثروتمند و صاحب مقام كه از موقعيت‌هاي ممتاز و ويژه نيز برخوردار بودند به خواستگاري اش آمدند. ولي فاطمه چشم به كدامين آينده دوخته بود و كدامين چشم انداز دل انگيز را براي زندگي جديدش در نظر داشت؟ ... آيا او از شريك آينده اش طالب مقام و عنوان بود؟ آيا امتيازات قبايلي مي‌خواست؟ آيا در فكر ثروت و ماديات خواستگاران بود؟ ... نه ... هيچ كدام. او در زندگي، جز ايمان و پاكي و اعتقاد و صفا و طهارت طالب هيچ چيز ديگر نبود. لكن در ميان تمام آن خواستگاران، چه كسي بود كه واجد اين شرايط باشد؟ ...
بيائيد از چشم انداز ديگري به مسأله نگاه كنيم، فاطمه (عليه السلام) چهارمين دختر پيامبر اسلام، و نيز كوچك ترين و آخرين فرزند خانواده اي بود كه پسري براي آن باقي نمانده بود. آن هم در جامعه اي كه ارزش هر پدري و هر خانواده اي به وجود فرزندان پسر وابسته بود. هركس پسران بيشتري داشت، از اهميت و ارزش و احترام بيشتري هم برخوردار بود و هر كس كه پسر نداشت گويي اعتبار هم نداشت و كسي كه دختر داشت، انگار وصله اي از ننگ و عار به دامن زندگي اش چسبيده بود ...
در چنان محيطي، با چنان آداب و عادات جاهلي و زشتي اكنون پيامبر اسلام دختري جوان و دم بخت در خانه داشت كه يكسره تمامي اين آداب و عادات و ارزش‌هاي غلط را واژگون كرده بود ووجود مباركش، براي زن و دختر، اعتبار و ارزش جديدي آورده بود.
آري فاطمه (عليه السلام) تنها يك دختر نبود، بلكه موجي سرشار از عطر و نور و شكوه بود كه مي‌بايست نور رسالت محمد (صلي الله عليه وآله) را در طول رشته‌هاي ممتد قرون و اعصار عبور دهد و در پهنهء زمان و مكان بگستراند و جامعهء بشري را از آن نور فياض و هستي بخش، روشن و منور سازد ...
او دختري بود كه پدري همچون رسول خدا (صلي الله عليه وآله) عاشقانه دوستش مي‌داشت و به
(٣١٦)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)
وجودش افتخار مي‌كرد و در بيان اين رشته‌هاي پيوند و علاقهء پر شور و

ارتباط معنوي و شگرف پدر و فرزند همين بس كه پيامبر به او عنوان " ام ابيها " (مادر پدرش) داده بود و بسيار اوقات، او را با همين عنوان مخاطب مي‌ساخت و نزد خود فرا مي‌خواند و با او درد دل مي‌گفت و دست نوازش بر سرش مي‌كشيد و سخنانش را با جان و دل مي‌شنيد و خواست‌هايش را با شور و علاقه انجام مي‌داد ...
آري فاطمه چنين دختري بود و پيداست كه مسألهء ازدواج و تشكيل خانواده ء او، براي پدري چون رسول خدا (صلي الله عليه وآله) چقدر مي‌تواند اهميت داشته باشد و مورد عنيات و دقت قرار گيرد. از اين رو پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) همواره مي‌انديشيد و سعي داشت كه در مورد ازدواج فاطمه عزيزش، بدون دريافت مصلحت و امر الهي گام بر ندارد، چنين بود كه وقتي آنهمه بزرگان عهد جاهليت وصناديد قريش و سرمايه داران و معارف و مشاهير جزيرة العرب به خواستگاري دخترش آمدند همه را رد كرد و تصميم گيري در مورد اين امر را موكول به نداي آسماني و مشورت الهي نمود ... و سرانجام نيز با كسب تكليف از پرودگار و با تعيين و ارادهء الهي در اين مورد گام برداشت و فاطمه را به ازدواج سرباز فداكار و سردار ايثارگر و شهسوار اسلام يعني علي بن ابي طالب (عليه السلام) در آورد: شخصيتي كه در تمام جهان بشريت، هيچكس شايسته تر از او براي رسيدن به افتخار دامادي پيامبر و شوهري فاطمه نبود ...
صاحب " طبقات " مينويسد: " نخست ابو بكر بود كه به عنوان خواستگاري فاطمه به حضور پيامبر شتافت. و در پاسخ اين سخن را شنيد كه من منتظر قضا و امر الهي هستم.
ابوبكر چون از آنجا بازگشت، داستان خواستگاري و پاسخ پيامبر را براي دوستش عمر بازگو كرد. عمر گفت پيامبر بدين گونه خواسته است تو را رد كرده باشد. سپس به توصيهء ابوبكر، روزي ديگر عمر به خواستگاري فاطمه رفت. و او نيز همان پاسخ را شنيد كه ابو بكر شنيده بود. پس آنگاه، خاندان علي (عليه السلام) در مورد خواستگاري فاطمه با او سخن گفته بدين كار ترغيبش كردند. وعلي (عليه السلام) با يأس و نوميدي گفت: آيا پس از رد درخواست ابو بكر وعمر، با درخواست من موافقت مي‌شود؟
خاندان علي (عليه السلام) مسألهء قرابت و خويشاوندي ميان علي و پيامبر (صلي الله عليه وآله) را تذكر دادند و او را دل گرم و اميدوار ساختند. پس علي براي خواستگاري به حضور پيامبر اسلام شتافت و با حجب و حيا، درخواست خود را

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، جزيرة العرب (1)، الكسب (1)

ميان نهاد. و بدين سان پيامبر، درخواست علي را پذيرفت، به دو پاسخ مساعد داد و به زودي فاطمه را به عقد نكاح او " كه تقريبا از مال دنيا هيچ چيزي نداشت) در آورد. (1) پاسخ فاطمه زهرا (عليه السلام) به خواستگاري علي (عليه السلام) انتخاب همسر يكي از حساس ترين مراحل زندگي هر جواني اعم از دختر و پسر است.

ازدواج، مرحلهء انتخاب سرنوشت يك عمر زندگي مشترك، و پايهء مهم سازندگي تاريخ چندين نسل بالفعل و بالقوه، و نقطهء پايه گذاري آينده اي براي فرزندان و نوادگان و سازندگان تاريخ چندين نسل آينده و نقطهء پايه گذاري آينده اي براي فرزندان و نوادگان و سازندگان جامعهء فردا است.

ملاحظه مي‌شود كه بدين گونه، مسأله ازدواج از صورت يك امر شخصي و خصوصي خارج، و جنبهء اجتماعي و عمومي و تاريخي به خود مي‌گيرد كه چه بسا در سرنوشت و تاريخ آيندهء ملت يا ملتهايي نقش مهم و تعيين كننده داشته باشد.

از اين رو انتخاب همسر شايسته كار دشواري است و به خصوص براي دختران چندان به سهولت و سادگي امكان پذير نيست. بلكه اين امر مهم، بايد روي اصول و قوانين حساب شده، اساس ثابت ولا يتغيري كه در طول قرون واعصار حكومت داشته است استوار باشد و در مسير آن حركت كند تا خداي نكرده انحرافي صورت نگيرد. لذا مطمئن ترين اصول در اين مورد، همانا رعايت قوانين الهي و تعاليم جادواني آسماني است كه به افراد بشر مي‌آموزد كه پدر و مادر، در شرايط عادي و عمومي، همواره بيش از فرزندان در اين باره تجربه و آگاهي دارند و با دلسوزي و دقت بيشتري، بدون تأثير احساسات و سادگي امكان پذير نيست. بلكه اين امر مهم، بايد روي اصول و قوانين حساب شده، و اساس ثابت ولا يتغيري كه در طول قرون واعصار حكومت داشته است استوار باشد و در مسير آن حركت كند تاخداي نكرده انحرافي صورت نگيرد. لذا مطمئن ترين راهها و شيوه‌ها در اين مورد، همانا رعايت قوانين الهي و تعاليم جاوداني آسماني است كه به افراد بشر مي‌آموزد كه پدر و مادر، در شرايط عادي و عمومي، همواره بيش از فرزندان در اين باره تجربه و آگاهي دارند و با دلسوزي و دقت بيشتري، بدون

1. طبقات ابن سعد، ج 1 ص 19.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)

تأثير احساسات آني و زودگذر مي‌توانند تصميمات شايسته و سازنده بگيرند. بر اين اساس، مشاوره با پدر و مادر و جلب نظر و رضايت آنان، از شرايط اصلي ازدواج دختران قرار مي‌گيرد و برخي آن را از جملهء فرايض و واجبات به شمار آورده و تخطي از آن را كاري ناروا و در حد اسقاط واجب دانسته اند. با اين همه بايد توجه داشت كه اين اجازه و رضايت هم بايستي جنبهء صحيح و عقلاني و منطقي داشته باشد و اگر از روي ناداني يا دشمني يا لجاج، مسألهء مخالفت پدر و مادر مطرح شود و يا پدر و مادر از اين قدرت خود سوء استفاده كرده و آن را بدون جهت و دليل عقلاني به كار گيرند و تنها خودخواهي و تمايلات غير منطقي خود را در نظر داشته باشند، چنين حقي از آنان سلب مي‌گردد.
آنچنان كه رضايت و آزادي دختر نيز در انتخاب همسر شايسته و دلخواه، كاملا مورد نظر و توجه شارع مقدس اسلام قرار گرفته و در اين مورد براي دختران مسلمان حقوقي منظور شده است كه نظير آن را با آنهمه وسعت و عمق و توجه در هيچ جاي ديگر نمي‌توان سراغ گرفت.
پيامبر اكرم كه خود پايه گذار و مجري برنامه‌هاي الهي و پياده كننده ء قوانين آسماني در روي زمين است، دخترش فاطمه (عليه السلام) را در انتخاب شوهر آزاد گذاشت و بدون اينكه كمترين تحميل و فشاري در اين باره روا دارد، براي آزادي عقيده ء او و رعايت حقوق اسلامي اش كمال احترام را قائل شد تا اين امر، سرمشقي براي جامعه و تاريخ اسلام باشد.
نكتهء مهم در اينجا آن بود كه پيامبر (صلي الله عليه وآله) به خوبي مي‌دانست كه در امر ازدواج فاطمه، نه فقط سرنوشت آينده ء او، بلكه خير و مصلحت جوامع بشري و نسل‌هاي آتي اسلام مطرح است.
با اينكه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) چند دختر شوهر داده بود، ولي هرگز ديده نشده بود كه اراده و اختيار را از آنان سلب كرده باشد. هنگامي هم كه علي بن ابي طالب (عليه السلام) سرباز شجاع و دلاور اسلام براي خواستگاري زهراي مرضيه نزد پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) رفت، پيامبر اسلام فرمودند، تاكنون چند نفر ديگر به خواستگاري آمده اند و من شخصا اين مسأله را با دختر در ميان گذاشته ام، اما او به علامت نارضايي چهره ء خود را برگردانده است. اكنون نيز خواستگاري تو را به اطلاع او مي‌رسانيم ".
پيامبر نزد دخترش زهرا رفت و مطلب را با دختر عزيزش در ميان نهاد، ولي زهرا بر
(۳۱۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الإختيار، الخيار (1)

خلاف نوبت‌هاي پيشين، ديگر چهره ء خود را برنگرداند و با سکوت خود، رضايت خود را فهماند. پيغمبر اکرم تکبير گويان از نزد او بيرون رفت و سکوت او را علامت رضا و خشنودي اعلام داشت. (1) و بدين گونه بود که فاطمه و علي ازدواج کردند. اين ازدواج در واقع پيوند دو نور بود، دو نوري که در کنار هم، آفتاب تابان امامت را در افق بشريت طالع ساختند و به همه جا روشني پراکندند ...

ازدواج و نقش اساسي آن يکي از ضرورترين و طبيعي ترين نيازهاي افراد بشر، از همان نخستين مرحلهء خلقت انسان، تشکيل خانواده و ازدواج بوده است. زيرا اساس بقاء بشر و تداوم نسل ها، بي ترديد به اين مسأله طبيعي بستگي دارد. لذا مسألهء ازدواج، هم در تمام جوامع بشري از بدوي ترين تا پيشرفته ترين آنها، مورد توجه بوده و هست، و هم در تمام اديان و مذاهب براي آن اصول و مقرراتي وضع شده است. زيرا بدون وجود قوانين و ضوابط مشخص و لازم الاجراء، نه تنها اساس خانواده‌ها و بنيان اجتماعات از هم ميپاشد، بلکه زندگي وتوالد وتناسل انسانها نيز صورت حيواني پيدا مي‌کند، و اصالت و ارزش انساني مضمحل و سيماي هويت بشري مخدوش مي‌گردد.

از اين رو آئين آسماني اسلام نيز براي اين مسألهء مهم و حياتي، قوانين و مقررات متقن و مستحکمي وضع کرده که هم ضامن بقاء بشر، و هم واجد شرايط حفظ ارزشها و اصالت‌هاي انساني فرد و خانواده و جامعه است.

لکن نکتهء مهم در اين ميان آن است که اسلام اين مسألهء ضروري و غريزي را، به طبيعي ترين وساده ترين صورت ممکن، مورد توجه قرار داده، و به دور از هرگونه تشريفات و تعهدات سنگين و قيد و بندهاي دست و پاگير، با آن برخورد کرده است.

کمترين توجه و دقت در شرايط و ضوابط اساسي ازدواج در اسلام، روشن مي‌سازد که اين آئين مقدس آسماني، در مسألهء ازدواج و تشکيل خانواده نيز، اصل را بر فطرت و نيازهاي فطري انسان قرار داده، و نکتهء اساسي را در اين دانسته است که زن و مرد، به

1. نظام حقوق زن در اسلام، ص 58.

همان سادگي که غريزه وطبيعت بشري اقتضاء مي‌کند، در امر وصلت و مزاوجت توفيق حاصل کنند و هيچ گونه مانعي از آن گونه موانع که قبلا در دوران يا در جوامع و اديان و قوانين ديگر وجود داشته و هنوز هم در موارد بسياري وجود دارد، از امر ازدواج و پيوند طبيعي و مشروع زن و مرد

جلوگيري نكند. بر همين اساس است كه مي‌بينيم اسلام، به هرچه ساده تر و بدون تشريفات بودن ازدواج تشويق كرده، ووجود تعهدات سنگين و قيد و بندگهاي زائد را باعث يأس و سرخوردگي از ازدواج و ناتواني و گريز از تشكيل خانواده، و در نتيجه موجب سوق داده شدن جامعه به ارضاء غرايز از طرق نامشروع و اشاعهء فساد و تباهي در اجتماعات بشري قلمداد كرده است. لازم به گفتن است كه سادگي و دور از تشريفات بودن ازدواج در اسلام، قبل از هر چيز از اين ديدگاه مورد توجه قرار دارد كه اصولا زيربناي مسائل زندگي در اسلام نه بر مبناي ماديات است نه مقام و عنوان شخصي و افتخارات و سوابق خانوادگي نقشي در آن دارند. بلكه تنها معنويات و تقوي و ايمان و عفت و نجابت و وصول به كمالات انساني است كه اساس زندگي زن و مرد مسلمان و خانواده‌ها و جوامع اسلامي را تشكيل مي‌دهد. لذا وجود تشريفات و تعهدات سنگين در امر ازدواج، نه تنها با ديدگاه اسلام مبني بر ساده و طبيعي بودن ازدواج منافات دارد، بلكه خود سر منشأ بسياري از مفاسد و تبهكاري‌ها نيز مي‌گردد. زيرا آشكار است كه براي همگان ممكن و ميسر نيست كه تشريفات و تعهدات سنگين را بجاي آورند و انتظارات بي جا و قيد و بندهاي شاق و طاقت فرساي بعضي خانواده‌ها را عملي سازند. از اين رو چون خود را قادر به ازدواج مشروع و تشكيل خانواده با پيوند مقدس زناشويي نمي‌بينند، دچار يأس و سرخوردگي شده از اين امر مبارك و مورد احترام سرباز مي‌زنند و از اين رو هم خودشان به فساد و انحطاط اخلاقي كشانده مي‌شوند و هم باعث تشويق و گسترش فساد و انحراف در جامعه مي‌گردند.

سير و بررسي كوتاهي در چگونگي ازدواج‌هاي مسلمين در جوامع صدر اسلام، نشان مي‌دهد كه مسأله تشكيل خانواده، چه اندازه جنبهء قداست و معنويت داشته و چقدر ساده و طبيعي و زيبا صورت مي‌گرفته است. به ويژه دقت در كيفيت و جريان ازدواج دختر عاليقدر پيامبر (صلي الله عليه وآله) و تشكيل خانواده مقدسش با علي (عليه السلام) اين حقيقت را به وضوح نشان مي‌دهد و متعالي ترين و زيباترين سرمشق‌ها را در اين مورد، در اختيار

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإختيار، الخيار (1)

مسلمين كه مي‌خواهند پيروان راستين آن خاندان عفت و فضيلت و طهارت باشند، قرار مي‌دهد.
مورخين اسلام، همگي نظر داده و در تاريخ ثبت كرده اند كه مراحل ازدواج خجستهء نور چشم رسالت فاطمه زهرا (عليه السلام) با شهسوار اسلام علي (عليه السلام) در نهايت سادگي و صفا برگزار شد. بطوري كه در آن زمان كه ازدواج‌ها عموما صورت ساده و طبيعي داشتند، بازهم ازدواج آن وجود مقدس، از فرط سادگي و بي پيرايگي جنبهء يك الگوي ممتاز و سرمشق چشمگيري پيدا كرده بود. سادگي و بي تشريفات بودن اين ازدواج به حدي بود كه كابين فاطمه (عليه السلام) و تمام مخارج عقد و ازدواج، از وجهي تأمين شد كه داماد عاليقدر از طريق فروش تنها " زره " خود - به مبلغ چهارصد و هشتاد درهم - به دست آورده بود.
جهيزيه ساده و محقر آري وقتي مراسم خواستگاري انجام شد و صحبت از مخارج عروسي پيش آمد، معلوم شد كه علي (عليه السلام) نه صاحب پول و پس انداز است و نه اثاث و وسايل اضافي و بي مصرفي دارد كه به فروش رساند. در نتيجه ناچار شد زره جنگي خود را - كه البته به دليل رشادت فوق العاده و شهامت و قدرت هجوم آوري و پيشدستي بر دشمن، نيازي به زره و تن پوش ندانت - بفروشد. پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) نيز از مبلغ حاصل از فروش همان يك زره، حتي الأمكان نيازهاي ضروري زندگي زهرا (عليه السلام) را به صورت زير فراهم ساخت كه امروزه آن را " جهيزيه " مي‌نامند و همان وسايل و لوازمي است كه هر زن و شوهر جواني در آغاز زندگي مشترك شان به حد اقلي از آن نياز دارند.
اينك صورت ريز وسايلي كه جهيزيه دختر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شامل آن بود:
1. پيراهن زنانه به مبلغ 7 درهم.
2. روسري بزرگ به مبلغ 4 درهم.
3. قطيفهء سياه خيبري.
4. يك تخت از نوار ليف خرما.
5. دو رختخواب از پارچه كتاني درشت بافت مصري كه در يكي ليف خرما و در ديگري پشم گوسفند قرار داده شده بود.
6. چهار عدد متكا از پوست دباغي طائف.

السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)
7. پرده ء نازك پشمي.
8. يك قطعه حصير براي مفروش كردن اتاق.
9. يك دستاس (آسياب دستي) كه فاطمه زهرا (عليه السلام) آرد مورد نياز خانواده را به وسيلهء آن با دست مبارك خود آسياب مي‌كرد.
10. يك طشت مسي.
11. يك مشك كوچك آب.
12. يك كاسه چوپي.
13. يك آفتابه.
14. يك سوي سبز.
15. چند كوزه ء سفالين.
16. يك سفره از پوست.
17. يك عباي بافته شده از پنبه.
در تواريخ آمده است كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) با دست مبارك و بيان مقدس خود، اين جهيزيه را تبرك وتيمن بخشيد و بدين لحاظ همين جهيزيه ساده و محقر را بايد گرانبهاترين و باشكوه ترين جهيزيه عالم بشري دانست. آري، هنگامي كه اين وسايل ساده به عنوان جهيزيه عروسي فراهم گرديد، آنها را به حضور پيامبر آوردند. رسول اكرم (صلي الله عليه وآله)، لحظاتي آن اشياء را با دست مبارك خود زير و رو كرد، و پس از مشاهده ء تمام آنها، با لحن پر شكوه و مقدسش فرمود: بار الها، اين ازدواج را بر اين خانواده كه بيشتر ظروف شان گلين و سفالين است مبارك فرما! ... ". (1) چنين بود جزئيات و نوع جهيزيهء دختر بزرگترين و مقدس ترين شخصيت جهان كه خود نيز بزرگترين زن تاريخ و تنها زن معصوم تاريخ بشريت است. جهيزيه اي كه در نوع خود كم نظير و بلكه بي نظير است و به روشني، عالي ترين درس‌هاي تاريخ را، به ويژه از ديدگاه پيوند مقدس زناشويي و تشكيل خانواده به ما مي‌آموزد.
توجه به جهيزيه زهراي اطهر علاوه بر هزاران نكته و درسي كه در آن نهفته است، از
1. كتاب " فاطمه زهرا " از استاد توفيق ابو علم، ص 155.

اثاثهء خانهء علي (عليه السلام)

اين ديدگاه نيز به ما تعليم مي‌دهد كه ازدياد جهيزيه و چشم و همچشمي در آن و روز به روز اضافه كردن اجزاء و قيمت آنها، و در واقع نوعي مسابقه گذاشتن در گراني، و سنگين ساختن تشريفات ازدواج، هيچگونه تضمين براي خوشبختي زوج‌هاي جوان بوجود نمي‌آورد. بلكه بر تأثير طبيعي آن، جوانان را از تن دادن به ازدواج گريزان مي‌سازد و مهمترين عامل در بروز امراض رواني و روحي، و وسيله اي براي نفوذ و اشاعهء فساد و فحشاء و ازدياد امراض گوناگون در سطح جامعه و سقوط و انحطاط اجتماع سالم اسلامي را فراهم مي‌آورد. شيوه ء ازدواج دختر پيامبر با پيشواي نخستين شيعيان، در واقع يك درس بزرگ عملي و يك مبارزه ء اصولي با افكار غلط و سنت‌هاي پوسيده ء گذشته و حال است. مبارزه با عادات و آدابي است كه همواره مال و ثروت و تجمل و تشريفات را در نظر مي‌گيرند، نه اصول اخلاقي و معنوي و فضايل و ملكات انساني و روحي و آرايش‌هاي باطني را. غافل از آن كه اگر معنويت نباشد، هيچ ثروتي قادر به تأمين خوشبختي حتي براي يك روز و يك لحظه هم نخواهد بود.

اثاثهء خانهء علي (عليه السلام) اكنون كه صورت ريز اشياء و اجناس جهيزيه فاطمه (عليه السلام) را بر شمرديم و دانستيم كه دختر پيامبر و عروس امام اول شيعيان چه اشياء ساده اي را جهيزيهء خود قرار داده است، جاي آن دارد كه سري هم به خانهء علي (عليه السلام) بزنيم. مي‌خواهيم از موجودي خانهء علي و از تمامي اثاثهء زندگي محقرش يك نوع صورت برداري كنيم تا اولا معلوم شود كه پيشواي اول شيعيان در چگونه خانه اي با چه موجودي و وسايلي زندگي مي‌كرده، و ثانيا خانه اي كه دختر پيامبر به عنوان عروس مي‌خواسته است گام در آن بگذارد چه اثاثه‌اي داشته و وضعيت مالي داماد پيامبر چگونه بوده است؟

مورخين اسلام نوشته اند كه علي (عليه السلام) براي روز عروسي اش، فقط همين اثاثهء محقري را كه ذيلا ذكر مي‌كنيم به عنوان وسايل خانه و براي رفاه عروس بزرگوار خود تهيه و خريداري كرده بود:

1. يك چوب لباسي، براي آن كه لباس‌هاي خودشان و مشك آب شان را از آن آويزان كنند.

2. يك قطعه پوست گوسفند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، اللبس (1)، الزوج، الزواج (1)

3. يك عدد متكا.
4. يك ظرف مشك آب.
5. يك عدد غربال آرد بيزي.

بلي، اينها هم مجموعهء اثاثه و لوازم خانه اي بود كه توسط علي (عليه السلام) به عنوان وسايل زندگي خانواده اش خريداري شده بود كه قيمت مجموع آنها از چند درهم تجاوز نمي‌كرد. (1) منزل اجاره اي آن بزرگترين و والاترين عروس و داماد خاندان رسالت و امامت، علي و فاطمه (عليه السلام)، از آغاز زندگي زناشويي خود، در يك منزل كوچك اجاره اي زندگي مي‌كردند. اين منزل واقع در " قبا "، در دروازه ء شهر مدينه، كنار مسجد قبا قرار داشت و متعلق به " حارثه " فرزند لقمان بود. آن دو در آن خانهء محقر، با فقر و تنگدستي دست و پنجه نرم مي‌كردند، لكن كمترين شكوه و شكايتي نداشتند، چرا كه آنچه در آن زندگي براي آنها مطرح و مهم بود، تنها جنبهء صفا و معنويت زندگي بود كه به حد اكمل از آن برخوردار بودند.

در بعضي تواريخ نوشته اند كه: آن نمول در فاصله اي دور از منزل پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) قرار داشت، و تحمل رفت و آمد در اين مسافت دور، براي رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) كه هميشه اشتياق ديدار دخترش زهراء و دامادش علي (عليه السلام) را داشت، دشوار مي‌نمود بدين جهت روزي پيامبر به منزل فاطمه تشريف بردند و فرمودند: دخترم، قصد دارم تو را به خانه اي در نزديكي منزل خود منتقل كنم تا ديدار مرتب تو برايم ميسر و آسان باشد.

فاطمه (عليه السلام) به پدر بزرگوارش عرض كرد: حارثه چند خانهء ديگر هم دارد. با او مذاكره كنيد شايد منزل ديگري را در اختيار ما قرار دهد.

پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) فرمود: حارثه آن قدر منزل‌هايش را براي ما تخليه كرده و مرتبا خودش از ما دور تر شده است كه ديگر از او خجالت مي‌كشم باز چنين موضوعي را مطرح كنم.

هنگامي كه اين خبر به حارثه رسيد، بي درنگ خدمت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شرفياب شد

1. بحار الانوار ج 42، ص 114.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، الإختيار، الخيار (1)، السجود (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

و عرض كرد: اي رسول خدا، من و تمام اموالم در اختيار شما هستيم، و اكنون بسيار دوست تر مي‌داريم كه بر من منت گذاشته فاطمه زهرا (عليه السلام) را به منزل خود منتقل سازيد. و بدينسان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فاطمه زهرا (عليه السلام) را به منزل ديگر حارثه كه در فاصله‌ء نزديك تري قرار داشت، منتقل شد. (1) اين خبر با روايات ديگري هم تأييد مي‌شود. چه، در تعدادي از كتب حديث و تاريخ ما آمده است كه پيامبر بزرگوار اسلام (صلي الله عليه وآله)، در روز عروسي، فاطمه (عليه السلام) را بر اشتر خويش كه روي آن يك قطيفه قرار داده بودند، سوار كرد و به سلمان دستور داد كه دهنه‌ء جلوي اشتر عروس را بگيرد و پيش ببرد.
اين حديث مي‌رساند كه بين خانه‌ء پيامبر و خانه‌ء داماد كه اكنون عروس جهان اسلام به سوي آن روانه بود، فاصله‌ء قابل توجهي وجود داشته است كه لازم بوده عروس بزرگوار آن فاصله را در حال سواري طي كند. و اگر نه فاصله‌ء چند قدمي راه جنب مسجد، ديگر نيازي به اشتر سواري نداشت. مگر آن كه اشتر سواري عروس خانم را جزء رسوم و سنت‌هاي آن روز به حساب آوريم، كه در اين مورد هم بايد گفت پيامبر بزرگوار اسلام و آن شخصيت بزرگ سنت شكن، عاري از اين گونه مسائل بود، و اجراي چنين سنت‌هاي بي فايده اي نه تنها برايش مطرح نبود. بلكه او براي شكستن چنين سنتها و رسوم بي فائده برانگيخته شده بود.
تلاش در خانه، براي آسايش خانواده فاطمه زهرا (عليه السلام) نمونه‌ء والاي يك زن خانه، يك كد بانوي دلسوز و با تدبير و يك همسر زحمتكش و تلاشگر بود كه زحمت و كوشش سخت و توانفرسايي را براي آسايش خانواده اش تحمل مي‌كرد. آن بانوي بزرگ در منزل خود شخصا دستاس مي‌كرد، يا دست‌هاي تاول زده از همان آرد نان مي‌پخت، تنور را خودش آماده مي‌كرد، آب را شخصا از چاه بيرون مي‌كشيد و خمير نان درست مي‌كرد، و خلاصه تمام كارهاي سخت خانه را كه در آن زمان به خاطر كمبود وسايل راحتي، از عهده ء يك نفر خارج بود، خود به تنهايي بر عهده داشت و هرگز هم گلايه نمي‌كرد.
1. طبقات ابن سعد، ج 8 ص 14.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (4)، الإختيار، الخيار (1)، السجود (1)، الجنابة (1)

روزي علي (عليه السلام) كه شاهد آنهمه كار و كوشش، و خستگي و فرسودگي ناشي از كار فاطمه بود، با لحن همدردي و مهرباني گفت: اي زهرا! چنان خودت را به سختي افكنده اي كه دل مرا آزرده مي‌سازد. خداوند خدمتكاران و نيروهاي بسياري نصيب مسلمانان ساخته است. اگر خواستي نزد رسول خدا رفته، يكي از آنان را بخواه كه در اختيارت بگذارد تا تو را خدمت كند و كمك و ياورت باشد كه اين اندازه خسته نشوي.
فاطمه آن روز به ديدار پدر رفت. وقتي سلام گفت و ساكت نشست، پيامبر كه مي‌دانست سخني در دل دارد پرسيد: چه كار داري، دختر عزيزم؟ ...
فاطمه هرچه كرد تا منظورش را بيان كند نتوانست. لذا جواب داد: آمده ام بر تو سلامي كرده باشم.
و آنگاه برخاست، و بيرون آمد. علي كه سخت به هيجان آمده و از خستگي‌هاي ناشي از كار و كوشش فاطمه (عليه السلام) دل‌گير بود، همراه فاطمه نزد پيامبر رفت، و خود از جانب او مسأله را مطرح كرد. پيامبر چون آن سخن را شنيد بدون لحظه اي درنگ و با لحني قاطع فرمود: نه به خدا هرگز نمي‌توانم اسير جنگي را به شما نمي‌بخشم كه شكم مسلمانان را گرسنه نگه دارم و چيزي نيابم كه به آنان بدهم، آنها را فقط ميفروشم و با پول آن گرسنگان " صفه " را سير مي‌سازم.
بدين گونه علي و فاطمه با سپاس كامل و دست خالي بازگشتند.
مديريت كانون خانه كانون خانه، هستهء مركزي جامعه و در واقع واحد فعال تشكيل دهنده ء هر جامعه اي است. از اين رو، نقش آن در ترقي و پيشرفت تمامي اجتماعات بشري نقشي بس حساس و سازنده است. اين يك اصل كلي و انكار ناپذير است كه جامعه از خانه و خانواده تغذيه مي‌كند و بالندگي مي‌گيرد. لذا اگر گفته شود كه خانه، دانشكده ء اصلي انسان سازي است و فارغ التحصيلان آن اداره كنندگان جامعهء بزرگ هستند سخني به گزاف گفته نشده است.
اكنون بايد توجه داشت كه در هر خانه اي، نقش زن، يك نقش حساس و سرنوشت ساز و در واقع نقش مديريت و گردانندگي شئون مختلف آن كانون است. يكي از مهم ترين وظايف بانويي كه وارد محيط زندگي خانه مي‌شود، تلطيف محيط منزل،

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الشهادة (1)

هماهنگ ساختن مسائل آن، و اداره‌ء شئون خانه اي است كه پايه و ركن جامعه به حساب مي‌آيد و كمترين سستي و كوتاهي در انجام اين وظايف، پايه‌هاي جامعه را متزلزل مي‌كند.
فاطمه زهرا (عليه السلام) به اين نقش اساسي، توجه و عنايت خاص داشت و در انجام وظايف مربوط به آن نهايت سعي و كوشش و فداكاري را مبذول مي‌داشت. تا جايي كه همسر بزرگوارش علي (عليه السلام) اين اندازه از فداكاري و جانبازي او را در اين راه، با لحني شورانگيز ميستايد و شرح تلاش و كوشش و فداكاري‌هاي همسرش را به يكي از دوستان خود از قبيله‌ء سعد، اين چنين بازگو مي‌كند: " آيا نمي‌خواهي از فاطمه به تو بگويم؟ با اينكه او دختر پيامبر اسلام و از محبوب ترين افراد نسبت به پيامبر اسلام بود، ولي در منزل من آن قدر كوزه بدوش كشيد كه سينه اش صدمه ديد، و آن چنان با دستاس گندم آرد نمود كه دست‌هايش تاول برداشت، و آن قدر در نظافت و پاكيزگي محيط زندگي، جار و بر منزل كشيد كه رنگ لباس‌هايش تغيير پيدا كرد و آن قدر زير ديگ‌ها را با هيزم روشن كرد كه رنگ لباسش دود آلود گشت ... ". (1) اين حديث حاكي از نهايت فداكاري و دلسوزي فاطمه (عليه السلام) نسبت به شئون خانه است. با اينكه او امكان آن را داشته است كه از وجود خدمتگزاران و كمك كاران استفاده كند و اين همه خود را به زحمت و تعب دچار نسازد، ولي به خاطر عشق و علاقه به كانون خانواده، در راه تأمين آسايش همسر و فرزندانش، سر از پاي نمي‌شناخت و خود، عاشقانه بر انجام اين امور قيام مي‌ورزيد. آري، او خانه را پايگاه و نهاد اصلي و هسته‌ء مركزي زندگي تشخيص داده بود و براي اعتلاي آن، از جان و دل تلاش مي‌كرد. تلاشي كه مي‌تواند و بايد در تمام جوامع بانوان اسلامي، سرمشقي و الا باشد.
1. اين مضمون از پيشگفتار امام موسي صدر بر كتاب سليمان كتاني اقتباس شده، ولي حديثي به اين عبارت ديده نشد. اما مشابه به اين مضمون در احاديث ديگري آمده است كه محتواي همين معني و مضمون را مي‌رساند.
(۳۲۸)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، اللبس (1)
بخش دوم F فضايل و سجاياي اخلاقي او
صفحه(۳۲۹)
بخش دوم / فضايل و سجاياي اخلاقي او ...
" ... بهترين زنان عالم چهار نفرند: مريم دختر عمران (مادر حضرت مسيح) خديجه دختر خويلد (همسر رسول خدا)، آسيه همسر فرعون و فاطمه دختر من " ... (1) اين كلام گهربار، كه به تنهايي باريك دنيا معني و مفهوم

متعالي را به دوش مي‌كشد، از بيانات حضرت رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) است. آري پيامبر بزرگوار ما، دختر عاليقدرش را يكي از چهار زني كه بهترين و بزرگترين زنان جهان از نظر اسلام و قرآن و پيامبر بوده اند، ناميده و از اين رو افتخاري را به او ارزاني داشته كه قلم و بيان، از شرح و توصيف آن عاجز است.
آن زني كه از نظر پيامبر اسلام چنين مقامي دارد و با چنين لحن و بياني تجليل مي‌شود، چگونه زني است و از چه اخلاق وامتيازات روحي و ويژگي‌هاي معنوي برخوردار بوده است؟
گرچه قلم نمي‌تواند قطره اي از درياي ملكات اخلاقي وحسن سلوك و ويژگي‌هاي روحي و معنوي آن حضرت را بيان كند، ولي از آنجا كه عاشقان خاندان رسالت به هر حال طالب اطلاعاتي ولو ناقص و نارسا در اين زمينه هستند، و نيز چون كتابي كه درباره ٴ زندگي و شخصيت فاطمه (عليه السلام) گفتگو مي‌كند اگر فاقد مطالبي در اين زمينه باشد بسيار ناقص خواهد بود، ناگزير با اتكاء به عنايات الهي و با ياري گرفتن از انفاس قدسي خود آن حضرت، در اين زمينه نيز در حد توان خود مطالبي را به اطلاع مي‌رسانيم.
آري، چنان كه گفته شد فاطمه زهرا (عليه السلام) يكي از معدود چهره‌هاي ممتاز زن در تاريخ اديان به شمار مي‌رود كه از امتيازات برجسته و ويژگي‌هاي متعالي برخوردارند و جهان بشريت در مقابل عظمت آنها جز تحسين و شگفتي، عكس العملي ندارد. اما لازم به گفتن است كه وجود برخي از فاضيل معنوي وامتيازات روحي و اخلاقي يگانه و بي نظير كه فقط در وجود مقدس زهرا (عليه السلام) مي‌توان سراغ گرفت، باعث شده كه آن بانوي گرامي را
1. ميانجي سيد ابراهيم، سخنان برگزيده از بزرگان ص 45.

از ديگر هم رديف‌هاي خود ممتاز ساخته و حتي در برابر زنان برجستهٴ تاريخ اديان، بازهم برجستگي‌ها و ويژگي‌هاي ديگري را به او اختصاص دهد. بدين معني كه در برخي موارد، فاطمه (عليه السلام) در چنان قلهٴ بلند و هالهٴ تابناكي ايستاده است كه ساير زنان بزرگ و با شخصيت تاريخ اديان، كاملا تحت الشعاع وي قرار گرفته اند.
علت اين امر نيز روشن است: چرا كه فاطمه (عليه السلام) در مكتب تربيتي محمدي (صلي الله عليه وآله) تولد و تربيت يافته و در كانون گرم و مقدس خانوادگي علوي (عليه السلام) زندگي كرده است، كه هر دو از مفاخر تربيتي بزرگ و بي مانند جهان اولياء و اصفياء و انبياء به شمار مي‌روند. بلي، ارزش وجودي فاطمه (عليه السلام) را مي‌توان با در نظر

داشتن ارزشها و اصالت‌هاي محمد " عض و علي و حسن و حسين (عليه السلام) و زينب و كلثوم " س " سنجيد كه هر كدام اختران فروزان جهان معنويت و فضيلت علم و عمل و تربيت و تقوي در عالم روحانيت هستند.
لكن قبل از هر سخن بايد توجه داشت كه زهراي اطهر، اين امتيازات و خصايص را از معلم بزرگ انسانيت، مربي عالم بشريت، پدر بزرگوار و ارجمندش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دريافت كرده و با زندگي در كنار مولاي متقيان و پيشواي شيعيان، آن را دنبال كرده است.
در راستاي مسائل تربيتي فاطمه زهرا، توجه به يك نكته بسيار جالب و در عين آموزندگي، بسيار روشنگر و راهگشا است. و آن اينكه پدر مهربان و دلسوز فاطمه (عليه السلام) خطاب به دخترش يك جمله‌ء عميق و گهربار بيان داشته كه سراسر زندگي آن بانوي بزرگ را فرا گرفت، و براي هميشه اسوه و الگوي سازنده ء او در زندگي قرار گرفت. و آن جمله اين بود كه حضرت فرمود:
" دختر عزيزم فاطمه، خودت در اين دنيا براي خودت كار كن، كه فردا من هيچ كاري براي تو نمي‌توانم انجام دهم ". (1) اين جمله‌ء عميق و پر معني نشان مي‌دهد كه هركس بايد با تلاش و ايمان خودش رابطه‌ء خود و خدايش را در مسير صحيح پيش ببرد، و اگر جز اين باشد، حتي دختر پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) بودن هم در روز قيامت، گره از مشكل انسان باز نمي‌كند.
اصولا تعاليم اسلام جهت تربيت، سازندگي و هدايت هر فرد فرد جامعه تشريع
1. اميني - ابراهيم، بانوي نمونه اسلام، ص 156.

گرديده است نه براي اشخاص ويژه و معين.
آري، اين جمله اي است عميق و دقيق كه اگر هر زن و مرد مسلماني آن را به درستي درك كند و در زندگي به كار گيرد، به سعادت و رستگاري مي‌رسد. اما تنها يك نفر فاطمه (عليه السلام) مي‌شود كه تمام اعماق و ابعاد چنين كلام بزرگي را درك كند و آن را با تمام وجود و در همهء ابعادش به كار بندد و فاطمه شود. همين جمله بود كه سراسر افكار و عواطف و انديشه‌ها و اعمال زهراي اطهر را فرا گرفت و او را نمونه و مثال پدر بزرگوارش ساخت. نمونه اي كه خود مي‌بايست سرمشق تمامي زنان جهان و اصولا زنان تاريخ بشريت قرار گيرد.
اكنون به بيان فرازهايي از اين خود سازي‌هاي فاطمه در پرتو اين ارشادها و راهنمايي‌هاي پيغمبرانه مي‌پردازيم.
1. خداشناسي معرفت " الله " يا به عبارت ديگر خداشناسي، نخستين مرحلهء سازندگي بشر را تشكيل مي‌دهد. چرا كه نهاد اصلي و عصاره ء فضائل و كمالات بشري به عرفان و معرفت مبدأ منتهي مي‌گردد. شناخت خدا، هستهء اوليه و مركز فعاليت‌هاي بشري است. مادامي كه اصل خداشناسي در برنامهء زندگي بشر وجود نداشته باشد، ديگر اعمال و تراوشات فكري و عملي او، از ميزان صحيح و تعادل اصولي و اساسي برخوردار نخواهد بود.
زهراي اطهر در خداشناسي كم نظير بود. آثار ومأثر خداشناسي او، در تمام اعمال و افعال و افكارش نمودار و جلوه گر بود. او روز و شب خود را در تكامل نفسي و شناخت خدا، صرف مي‌كرد و هر لحظه در اين وادي گام‌هاي تازه تري بر مي‌داشت شراره‌هاي اين معرفت اركان وجود او را فرا گرفته بود و سراسر وجود او در تاب و تب اين معرفت مي‌سوخت.
فرزند دلبندش امام حسن (عليه السلام) در باره ء اين ويژگي درخشان مادر بزرگوارش نقل مي‌فرمايد: " مادرم شب‌ها تا صبح مشغول عبادت خدا بود، و بر اثر تكامل روحي و معنوي كه يافته بود، به هنگام راز و نياز با خدا، در دعاهايش اغلب همسايگان را بر خود مقدم مي‌شمرد و مي‌فرمود:
" الجار ثم الدار " [يعني نخست همسايه و بعد خانهء خودم] ملاحظه مي‌شود كه اين

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)

منطق، تنها مي‌تواند منطق تربيت يافتهء چنان مكتب پرباري باشد. زيرا درست بر خلاف اغلب پندارها و كردارهاي مردم ماده‌گراي جهان امروز است كه معمولا نخست به خويش مي‌پردازند و همه چيز را براي خود مي‌خواهند، و بعد اگر وقت يا امكانات اضافي داشتند به ديگران مي‌رسند، آن هم براي اينكه بتوانند براي خود نيروهاي طرفدار جمع كنند. ولي منطق فاطمه (عليه السلام) بر خلاف آنها از عظمت شگفت انگيز و نوآوري خاص و خيره كننده اي برخوردار است كه تنها مي‌تواند از مكتب تربيتي محمدي (صلي الله عليه وآله) نشأت گرفته باشد. زيرا چنين منطقي از يك نوع ايثار و بشر دوستي، و از خود گذشتگي عميق و اصيل حكايت دارد كه در مكتب‌هاي ديگر نشاني از آن يافت نمي‌شود.
2. نظم و دقت در امور نظم و دقت در كارها، علاوه بر آن كه جزو سفارش‌هايي است كه از طرف اولياي دين، انجام گرفته است، از يك نوع تعادل روحي و انضباط رواني خاص هم حكايت مي‌كند.
رعايت دقيق نظم و برنامه از ميزان پاي بندي به اصول و اعتقاد قلبي شخص پرده بر مي‌دارد.
در اين رابطه آنچه بطور بسيار فشرده مي‌توان گفت، اين است كه گذران زندگي فاطمه (عليه السلام) از نظم و دقت در امور و برنامه ريزي دقيق و حساب شده و انضباط خاصي برخوردار بوده است. به دين گونه فاطمه زهرا (عليه السلام) با آنهمه كارها و مسئوليت‌هاي مختلف، از امور خانه تا مسائل فكري و فرهنگي و اجتماعي كه (بعدا شمه اي از آنها خواهد آمد) به تمام امورش مي‌رسيد و هيچ كاري معوق يا ناتمام و انجام نشده باقي نمي‌ماند. دليلش نيز آن بود كه در زندگي زهرا، كارها بر اساس تقسيم بندي صحيح تنظيم يافته بود كه هر كدام در جاي خود انجام مي‌گرفت و هيچ كدام مخل و مزاحم ساير برنامه‌ها نبود.
3. ادب فاطمه (عليه السلام) ادب و نزاكت زهرا (عليه السلام) نخست در امور عبادت پروردگار متبلور مي‌گردد به حدي كه عبادتهاي او مورد عنايت ارواح عاليه و فرشتگان الهي قرار مي‌گيرد و بار ديگر در برابر بنده برگزيده خدا و رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) به اين ترتيب كه اعراب جاهلي كه از فرهنگ و تمدن بهره ء كمتري داشتند و بعضي از قبايل آن اساسا از تمدن و فرهنگ ساير ملل كاملا بي خبر مانده و از اين مسائل بويي نبرده بودند، پس از پذيرش اسلام هم مدتها بر همان

منطق، تنها مي‌تواند منطق تربيت يافتهء چنان مكتب پرباري باشد. زيرا درست بر خلاف اغلب پندارها و كردارهاي مردم ماده‌گراي جهان امروز است كه معمولا نخست به خويش مي‌پردازند و همه چيز را براي خود مي‌خواهند، و بعد اگر وقت يا امكانات اضافي داشتند به ديگران مي‌رسند، آن هم براي اينكه بتوانند براي خود نيروهاي طرفدار جمع كنند. ولي منطق فاطمه (عليه السلام) بر خلاف آنها از عظمت شگفت انگيز و نوآوري خاص و خيره كننده اي برخوردار است كه تنها مي‌تواند از مكتب تربيتي محمدي (صلي الله عليه وآله) نشأت گرفته باشد. زيرا چنين منطقي از يك نوع ايثار و بشر دوستي، و از خود گذشتگي عميق و اصيل حكايت دارد كه در مكتب‌هاي ديگر نشاني از آن يافت نمي‌شود.

2. نظم و دقت در امور نظم و دقت در كارها، علاوه بر آن كه جزو سفارش‌هايي است كه از طرف اولياي دين، انجام گرفته است، از يك نوع تعادل روحي و انضباط رواني خاص هم حكايت مي‌كند.

رعايت دقيق نظم و برنامه از ميزان پاي بندي به اصول و اعتقاد قلبي شخص پرده بر مي‌دارد.

در اين رابطه آنچه بطور بسيار فشرده مي‌توان گفت، اين است كه گذران زندگي فاطمه (عليه السلام) از نظم و دقت در امور و برنامه ريزي دقيق و حساب شده و انضباط خاصي برخوردار بوده است. به دين گونه فاطمه زهرا (عليه السلام) با آنهمه كارها و مسئوليت‌هاي مختلف، از امور خانه تا مسائل فكري و فرهنگي و اجتماعي كه (بعدا شمه اي از آنها خواهد آمد) به تمام امورش مي‌رسيد و هيچ كاري معوق يا ناتمام و انجام نشده باقي نمي‌ماند. دليلش نيز آن بود كه در زندگي زهرا، كارها بر اساس تقسيم بندي صحيح تنظيم يافته بود كه هر كدام در جاي خود انجام مي‌گرفت و هيچ كدام مخل و مزاحم ساير برنامه‌ها نبود.

3. ادب فاطمه (عليه السلام) ادب و نزاكت زهرا (عليه السلام) نخست در امور عبادت پروردگار متبلور مي‌گردد به حدي كه عبادتهاي او مورد عنايت ارواح عاليه و فرشتگان الهي قرار مي‌گيرد و بار ديگر در برابر بنده برگزيده خدا و رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) به اين ترتيب كه اعراب جاهلي كه از فرهنگ و تمدن بهره ء كمتري داشتند و بعضي از قبايل آن اساسا از تمدن و فرهنگ ساير ملل كاملا بي خبر مانده و از اين مسائل بويي نبرده بودند، پس از پذيرش اسلام هم مدتها بر همان

عبادات و آداب پيشين باقي مانده بودند. بسياري از آنها هنوز هم آداب و اخلاق معاشرت و روابط اجتماعي را درست انجام نمي‌دادند، و از اين رو پيامبر عظيم الشأن اسلام را با نام‌ها و لحن‌هاي بدوي و جاهلي كه گاهي صورت زننده و حقارت آميز به خود مي‌گرفت، مورد خطاب قرار مي‌دادند.
سرانجام از جانب خداوند آيهء شريفهء " لاتجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا " (1) نازل شد. يعني صدا كردن و مخاطب قرار دادن رسول خدا را به آن صورتي انجام ندهيد كه بعضي از شما بعضي ديگر را به آن صورت فرا خوانده و صدا مي‌كنيد.
فاطمه زهرا (عليه السلام) مي‌گويد:
از آن پس من ديگر پدرم را با لفظ " اب " " بابا " خطاب نمي‌كردم و در عوض همانند ديگران، او را رسول الله مي‌خواندم. چندين مرتبه كه او را با اين لقب و عنوان فرا خواندم، پدرم جواب نگفت. سپس فرمود: فاطمه جان، اين آيه دربارهء تو و فرزندانت نازل نشده است. تو از من هستي و من از توام. اين آيه دربارهء متكبرين قريش نازل گرديده است. تو، به من همان كلمهء " بابا " بگو، زيرا اين كلمه بهتر و بيشتر قلب مرا زنده و شاداب مي‌سازد و خدا را خشنود و راضي مي‌دارد. (2) آري، اين نمونه اي بود از ادب فاطمه (عليه السلام) كه حتي در برابر پدر مهربان و نزديك ترين كسانش، ذره اي از اصول و رعايت ادب را ناديده نمي‌گرفت و بدان بي اعتناء نمي‌ماند.
4. هجرت در راه خدا فاطمه زهرا (عليه السلام) هنوز بسيار كم سن و سال بود كه اقدام به مهاجرت از مكه به مدينه نمود و چنان كه قبلا گفته شد همراه با فاطمه‌هاي ديگر، در كارواني كوچك و مقدس، به سرپرستي علي (عليه السلام) دهها خطر را به جان خريد و آن فاصلهء طولاني بين دو شهر را طي كرد. در واقع بايد گفت كه زهراي اطهر، نخستين زن مقدس از دودمان رسالت و نبوت است كه در راه خدا تن به مهاجرت داد و با آن سن و سال كم و در عين حال نيروي دراكهء قوي و هوش ودرايت سرشار خدادادي اش در راه حفظ دين و معتقدات اسلامي

1.

2. اميني - ابراهيم، بانوي نمونه ص 156.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، مدينة مكة المكرمة (1)

5 - سرمنشأ كمالات وفضايل

و حراست از آئين پاك و الهي كه پدر بزرگوارش مأمور ابلاغ آن بود از وطن مألوف خويش دل بريد. آري آن دختر كم سال ولي دريادل و اقيانوس انديشه، از خانه و كاشانه و يار و ديار و فاميل و خاندان و هر آنچه كه در زادگاه انسان محبوب، دوست داشتني و خاطره انگيز است دل بركند، و در راه هدف والاتر و بزرگتري به مدينه مهاجرت كرد تا بتواند اعتقاد و ايمان و مكتب وآئين را، سالم و در امان و به دور از خطرات مشركين و دشمنان آئين خدا نگهداري كند. بدينسان چند روز پس از مهاجرت پيامبر، فاطمه نيز به ترتيبي كه قبلا بيان شد راهي مدينه گرديد و به پدر ارجمندش پيوست و در تاريخ هجرت نيز - كه از بزرگترين وقايع تاريخي اسلام و در واقع نقطه عطف بزرگ و سازندهء اسلام است - نام پاك خود را در كنار پدر بزرگوارش و علي (عليه السلام) و در رأس ساير نامهاي معروف مهاجرين، جاودانه ساخت.

5. سرمنشأ كمالات و فضايل در سراسر زندگي فاطمه (عليه السلام) آنچه مي‌بينيم، همه حاكي از كمالات بي نظير، فضايل وامتيازات درخشان و ويژگي‌هاي برجسته اي است كه در هيچ زن ديگري و حتي غير از مقام پاك رسالت و خاندان مقدس امامت، در هيچ مردي هم در تاريخ جهان نمي‌توان سراغ گرفت. اين همه كمالات و فضايل از كجا سرچشمه مي‌گرفت؟

در اينجا بايد گفت كه علاوه بر قانون علمي وراثت، كه انتقال يافتن برخي از خصوصيات والدين را در فرزندان اثبات مي‌كند، نكتهء اصلي در اين است كه مربي نخستين و معلم كبير فاطمه (عليه السلام)، يعني مقام شامخ رسالت، از آغاز كودكي، آن نور چشم و ميوه ء دل خود و سرور بانوان عالم را با سرمنشأ اصلي و فياض كمالات و فضايل آشنا كرده و عطش جان و دل او را، با آب زلال و هستي بخش قرآني سيراب ساخته بود. آري، همواره پيامبر بزرگ اسلام دختر عزيزش را به اقيانوس بيكران قرآن و تعمق در آيات عميق و انسان ساز آن دعوت مي‌كرد و نكته‌ها و اسراري از قرآن را به او مي‌آموخت كه تنها او سعادت و شايستگي آموختن آنها را داشت. پيامبر همواره مي‌خواست جان او را با نسيم‌هاي عطرآگين قرآن، معطر سازد. به حدي كه در لحظات واپسين زندگي هم اين توصيه را با تأكيد فراوان به دختر عزيزش مي‌فرمود.

مورخين نوشته اند كه به هنگام رحلت رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، فاطمه (عليه السلام) بالاي سر پدر قرار

السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، النوم (1)
داشت، با چشمان اشكبار آن سيماي ملكوتي را نظاره مي‌نمود و از شدت ألم و ناراحتي اين شعر را زمزمه مي‌كرد.
وابيض يستسقي الغمام بوجهه * ثمال اليتامي عصمة للأرامل يعني: سپيده مردي كه از بركت چهره ء تابناكش از ابر، آب مي‌طلبد، كه فريادرس يتيمان و پناه بيوه زنان بود، اينك از ميان ما رخت بر مي‌بندد ...
ناگهان پيامبر اكرم چشم گشود و خطاب به زهرا (عليه السلام) فرمود: دخترم اين شعر از عمويت ابوطالب است كه در مدح من سروده است. دخترم شعر مخوان، قرآن بخوان:
" و ما محمد الا رسول الله قد خلت من قبله الرسل أفأن مات أو قتل أنقلبتم علي أعقابكم ". (1) پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) با اين كلمه " ختامه مسك " روش تربيتي دختر خود و ديگر دختران نسل هاي آينده را ترسيم كرد كه سعادت و خوشبختي كامل آنان در قرآن و كلمات الهي نهفته است، نه در اشعار و سرودهاي بشري، هر چند آن اشعار در مدح و توصيف پيامبر اسلام باشد. بلي، قرآن مي‌تواند غذاي روحي و فكري بشر را تأمين كند نه سروده‌ها و اشعار شاعران، هر چند در سطح عالي و از افراد صالح و شايسته باشد، اشعاري كه خمير مايه‌ء خود را از قرآن مجيد نگرفته باشند از ديدگاه اسلام و رسول گرامي به خواندن نميارزند.
آري، فاطمه (عليه السلام) چنين پندها و موعظه‌هايي را ديده و شنيده بود، از پدر بزرگوارش درس زندگي گرفته و از سر منشأ لايزال قرآن مجيد سيراب شده و به آن كمالات و فضايل بي نظير و ويژگي‌هاي درخشان روحي و اخلاقي و معنوي دست يافته بود.
آنچه بايد بر اين سخنان افزود اين است كه علاقه‌ء فاطمه به پدرش، بسيار نيرومندتر و مشتعل‌تر از احساس دختري نسبت به پدرش بود. او، پدر را عاشقانه دوست مي‌داشت. چه، اين دختر نيز، همچون پدرش يك دختر عادي نبود. او بنا به فرموده ء شخص پيامبر (صلي الله عليه وآله) " مام پدرش " بود. در غربت و تنهايي پدر، تسلي بخش رنج‌هايش، در غم واندوه پيامبر، غمگسارش، در جنگ و جهاد، هم رزم و همراهش، در دوران محاصره در شعب ابي طالب، هم زنجير حصارش، ميوه ء دل وعمر پدرش، خردسال ترين طفل پدر
1.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، شعب أبي طالب (ع) (1)، القتل (1)، الموت (1)

و در واقع تنها چراغ عمرش، تنها مادر فرزندان رسول الله، همسر علي و مادر فرزندان آن پيشواي بزرگ و سبطين پيامبر بود. آري تمامي اين ويژگي‌ها وامتيازات، در تاريخ بشريت از آن زن، يك بانوي بزرگ، يك خاتون مقدس و مبارك يعني فاطمه بوده است.

6. فاطمه (عليه السلام) در منزل و روش خانه داري اش از آنجا كه فاطمهء زهرا (عليه السلام) تربيت يافتهء مكتب محمدي (صلي الله عليه وآله) است و تعليم و تربيت را در كلاس وحي الهي آغاز كرده و از آن مدرسهء عالي انسان سازي فارغ التحصيل شده است، تمامي گفتار و كردار و انديشه‌هايش، سازنده و ارزنده و الهي و معنوي است. خاصه آن كه رفتار و كردار او بايد سرمشق تمامي زنان و دختران عالم اسلام باشد. از اين رو، لازم است به نمونه‌هايي از رفتار او در منزل و روش خانه داري و كدبانوگري، و انجام وظايف همسري براي شوهرش و ايفاء نقش مادري براي فرزندانش اشاره كنيم.

او قبل از هر چيز يك خانم خانه دار، و كدبانوي دلسوز و مهربان و بادرايت براي منزلش بود. زيرا وي بهتر از هركس مي‌دانست كه نهاد اصلي و هستهء مركزي اجتماع در خانه، پي ريزي مي‌شود. و از خانه است كه جوانان برومند و افراد صالح، يا احيانا فرزنداني ناخلف و ناصالح، تربيت يافته وارد جامعه مي‌شوند. پس براي اينكه محيط خانه اش را به محيط مهر و صفا و تربيت صحيح و اخلاق متعالي تبديل كند با تمام وجود كوشش مي‌كرد.

نكته اينجاست كه خود او دوران كودكي اش را در خاندان رسالت و تحت تربيت نخستين شخصيت ممتاز جهان اسلام و عالم بشريت سپري ساخت، و از كانون وحي و الهام و سرچشمهء فضيلت و معنويت آن مكتب الهي، خالص ترين و ارزنده ترين بهره‌هاي تربيتي را برد. پس بهتر از هركس مي‌دانست كه نقش خانواده در تربيت فرزندان تا چه اندازه مهم و سازنده است. همچنين وي دوران رشد و سازندگي را در خاندان امامت و ولايت به سر برد كه خود باعث آمد تا عالي ترين نقش را در خانه داري و تربيت فرزندان صالح و شايسته و بزرگواري كه پرچم ولايت را به دوش گرفته و چراغ امامت را در عالم بشري افروخته اند، بر عهده گيرد.

روش‌هايي كه او در خانه داري، رفتار با همسر عاليقدر و تربيت فرزندانش داشت، همگي در رابطه با عبادت خداوند و ارتباط معنوي با آفريدگار دانا و توانا و در خط اسلام،

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)
يعني خط كار و پيكار و انقلاب بود. بدين گونه در هر كاري كه انجام مي‌داد و هر قدمي كه بر مي‌داشت، قبل از هر چيز خدا را در نظر داشت و مي‌كوشيد تا تمام اعمال و رفتارش در زندگي فردي و خانوادگي نيز، همچون زندگي اجتماعي اش، در خط اسلام و قرآن باشد.
با شوهر خود همانطور رفتار كند كه اسلام دستور مي‌دهد و فرزندانش را آنگونه بار بياورد كه قرآن مي‌خواهد.
با توجه به اين مسائل است كه سيره نويسان و مورخين اسلامي درباره ء او نوشته اند:
" آن قدر آب در مشك بدوش كشيد كه در سينه اش اثر گذاشت و به سلامت او آسيب رسانيد. و آن قدر با آسياب دستي، گندم را دستاس و آرد كرد كه مچ دستش متورم شد و كف دستش تاول زد. و آن قدر خانه را جارو كرد و در نظافت آن كوشيد كه لباس‌هايش تغيير رنگ پيدا كرد زيرا غالبا غبار گرفته بود، و آن قدر آتش هيزم را در زير ديگ روشن ساخت كه دوده‌هاي سياه، رنگ لباس‌هايش را تيره كرد ". (1) او همانند پدر ارجمندش، كمترين دلبستگي به مال و منال دنيا و ماديات زندگي نداشت. هرچه به دستش مي‌رسيد، بي آنكه براي آن اصالت قائل باشد، يا از ديدگاه ارزش‌ها نگاهش كند و علاقه و دلبستگي نشان دهد، همه را در راه خدا انفاق مي‌كرد.
و چون خود را از هرگونه تعلقات دنيوي آسوده مي‌ساخت، پاك و پالوده به عبادت و راز و نياز با پروردگار چاره ساز و مسبب اصلي همهء اسباب مي‌پرداخت. هر چقدر كه علايق خود را از ماديات دنيوي گسسته تر مي‌كرد، در عوض پيوند خود را با معبود ازلي و ابدي و خداوند جهان آفرين مستحكم تر از روزهاي قبل مي‌ساخت. فرزند گرامي اش امام حسن مجتبي (عليه السلام) درباره ء كيفيت عبادت‌هاي پاك و خالصانهء مادرش مي‌گويد:
" شب‌هاي جمعه مادرم را مي‌ديدم كه در محراب عبادت خود ايستاده است و مشغول راز و نياز با خدا و اداء فرايض و وظايف بندگي است. مي‌ديدم كه پيوسته در حال ركوع و سجود و راز و نياز است تا صبح طالع مي‌شد و مي‌شنيدم كه مرتبا براي مؤمنين و مؤمنات و همسايگان و آشنايان دعاي خير دارد، و پيوسته از ديگران نام مي‌برد و هر گز براي خويشتن مسئلتي ندارد. روزي گفتم: مادر، چرا براي خودمان دعا نمي‌كني،
1. " الشيعه في الميزان " تأليف استاد محمد جواد مغنيه، ص 213.

صفحهمفاتيح البحث: السجود (1)، اللبس (2)، النوم (1)، الشيخ محمد جواد مغنية (1)

آنچنان كه براي ديگران دعا مي‌كني؟ در پاسخ من مي‌فرمود: پسرم، نخست همسايه، سپس داخل خانه.
آري دعاي فاطمه (عليه السلام) چنين بود و دعاي فاطمه‌وار هم بايد چنين باشد، و اگر نه عبادت خداوند هم به خودخواهي و خويشتن خواهي آلوده مي‌گردد.
7. حلم و اخلاق و دانش فاطمه (عليه السلام) با آن كه عالي ترين مراتب تكامل و برترين تربيت‌ها و آداب معاشرت و رسوم زندگي الهي را، از پدر ارجمندش فرا گرفته بود، ولي هرگز از فراگيري علم و دانش و كسب معلومات جديد و افزون بر دامنهٔ اطلاعاتش فرو نمي‌نشست. هرگز آن مراحل عالي و بي نظير تربيتي و اخلاقي و علمي را كه داشت كافي نمي‌دانست و همواره مي‌خواست براي نزديك تر شدن به خدا و بهتر بجاي آوردن مراتب بندگي بيشتر بياموزد و بالاتر برود.
پس از انتقال به خانهٔ شوهر، آن خانه اي كه خود در واقع پايگاه و دانشگاه علوم اسلامي بود، زهراي اطهر با تمام گرفتاريهاي خانه داري و شوهرداري و انجام وظايف كدبانوگري و تربيت فرزندان، بازهم لحظه اي از آموختن و افزايش معلومات اسلامي غفلت نمي‌كرد. در خانهٔ شوهر نيز هميشه در جريان مسائل علمي و فكري بود و فرزندان خود را نيز، با همهٔ خردسالي شأن به مسجد مي‌فرستاد تا سخنان معلم عاليقدر اسلام را فراگيرند و در خانه بازگو نمايند، تا هم خودشان نكات علمي اسلامي را آموخته باشند، و هم تازه ترين اطلاعاتي را كه از زبان مبارك پيامبر شنيده ايد به اطلاع مادر بزرگوارشان برسانند. از اين رو زهراي اطهر، همواره در جريان تمامي مسائل قرار داشت و به همين جهت است كه در تاريخ اسلامي، فاطمه (عليه السلام) يكي از بزرگترين و ارزنده ترين حاملين و ناقلين احاديث قدسي و نبوي (صلي الله عليه وآله) به شمار مي‌رود كه گفته‌هايش براي مسلمين حجت و معتبرترين سندها است.
در اين مورد كتابي ارزنده به نام " مصحف " از گفته‌هاي آن بانوي بزرگ نزد فرزندانش وجود داشت كه فرزندان گرامي اش هميشه به آن افتخار و اعتراض داشته و دارند. در اين كتاب خطبهٔ معروف آن حضرت وجود دارد كه در حضور جمعيت فشرده اي از رجال و ناموران اسلامي ايراد شده، و حاوي مسائل و مطالب بسيار گرانقدري است كه خود
(٣٤٠)

نمايانگر قسمتي از آنهمه دانش و اطلاع وسيع اسلامي و احاطهء بي مانند زهراء (عليه السلام) بر مسائل اسلام است.
زهراي اطهر با آنهمه مشغله و گرفتاري كه تازه از هر فرصت كوتاه استراحت خود نيز براي افزايش وسعت اطلاعات و معلوماتش استفاده مي‌كرد، بطور طبيعي ديگر مي‌بايست هيچگونه وقت و فرصتي براي هيچ كار ديگري نداشته باشد. حال آن كه چنين نبود و هرگاه دچار كمبود وقت مي‌شد، از ساعات خواب و استراحت خود مي‌كاست و باز آن ساعات را در خدمت معنويات به كار مي‌گرفت. بطوري كه با آنهمه گرفتاري و مشغله، تازه ساعات زيادي را هم براي ملاقات با ديگران وحل مشكلات فكري و معنوي آنها اختصاص مي‌داد. او هرگز در پاسخگويي به مسائل شرعي و پرسش‌هاي معنوي مردم مضايقه نداشت. بلكه آن را نيز يكي از وظايف اصلي و ارشادي خويش مي‌شمرد و به عنوان دختر پيامبر (صلي الله عليه وآله)، همسر علي (عليه السلام)، مادر حسنين (عليه السلام) و در مجموع به عنوان يك بانوي مسلمان دانشمند و صاحب كمالات و فضايل گرانقدر معنوي، برخود فرض مي‌دانست كه از انجام اين امور هم غفلت نكند.
روزي زني خدمت فاطمه (عليه السلام) رسيد و در مورد نماز و بعضي از مسائل آن كه دچار اشكال شده بود، سؤالي مطرح كرد. فاطمه (عليه السلام) با كمال گشاده رويي پاسخ آن را به طور مشروح و مفصل بيان فرمود. آن زن مسأله دومي را هم مطرح كرد و باز به همان ترتيب پاسخش را شنيد. باز سؤال ديگري طرح كرد و همينطور سؤال‌هاي چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم ... و فاطمهء زهرا همه را، با همان گشاده رويي و حلم و شكيبايي، مو به مو پاسخ داد، بي آنكه ذره اي شتاب و بي تابي يا كم حوصلگي و خستگي نشان دهد. آنگاه زن مزبور كه احساس مي‌كرد بانوي بزرگوار اسلام را به زحمت انداخته شروع به معذرت خواهي كرد و توضيح داد كه اين مسائل مربوط به مادر پير و زمين گيرم است كه خودش قادر به راه رفتن نيست و نتوانسته است خدمت شما برسد لذا مرا مأمور كرده تا پاسخ سؤال‌هايش را از شما بگيرم و براي او بازگو كنم.
در اين لحظه زهراي اطهر، در كمال مهرباني و با لحني آرام و اطمينان بخش و دلنواز فرمود: چه خوب كردي كه سؤال‌هاي ديني و مذهبي مادرت را مطرح كردي و اكنون اگر

بازهم سؤالي داري بپرس و هيچ ناراحت مباش و بدان كه همه را پاسخ خواهم داد. (1) اين حديث، علاوه بر آن كه حاكي از مقام حلم و اخلاق و شكيبايي و درايت و مهرباني آن بزرگوار است، خود نشانگر اين معني است كه بانوي نامور اسلام، از لحاظ علم و دانش و وسعت معلومات در چنان جايگاه بلندي قرار داشته كه مورد مراجعه و پرسش بانوان مسلمان آن روز بوده است. زنان مسلمان، مشكلات و مسائل خود را با او در ميان مي‌نهاده اند و آن بانوي فاضل و دانشمند در مقام استاد و معلمي دلسوز و مهربان، نه تنها از پاسخگويي به نيازها و سؤالات فكري و معنوي آن خسته نمي‌شده، بلكه با حلم و بردباري و خوشرويي تمام، پاسخ‌هاي لازم را به آنان مي‌داده و مشكلات شان را حل مي‌كرده و قانع و راضي به خانه مي‌فرستاده است.
لازم به تذكر است كه در بعضي روايات داريم كه اين امر، يك وظيفهء تعيين شده از جانب پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بود، و آن بزرگوار پاسخگويي به پرسش‌هاي زنان و امور مربوط به مسائل زنانه را بر عهده ء با كفايت دختر فاضله و صاحب كمال خويش سپرده بود.
8. فاطمه در اجتماع و صحنهء سياست در مورد زندگي و شخصيت والاي فاطمه (عليه السلام) يك نكتهء بسيار مهم و چشمگير آن است كه ملاحظه مي‌شود آن بانوي صاحب كمالات و فضايل، هرگز در يك نقطه توقف نداشت و به يك مرحله از مراحل كمال، حتي اگر قلهء اوج آن هم زير پايش قرار مي‌گرفت اكتفاء نمي‌ورزيد. گرچه عبادت خداوند، پايه و اساس زندگي او بود، اما هرگز اسلام را در بعد عبادي آن خلاصه نمي‌كرد، بلكه مسائل اجتماعي، عمومي، مبارزاتي و سياسي آن نيز برايش مطرح و با ارزش بود. در يك كلام مي‌توان گفت كه زهراي اطهر نيز همچون پدر بزرگوار و شوي گرانقدرش، در تمامي عرصه‌ها و حوزه‌هاي اسلامي أعم از فقهي و علمي و فكري و سياسي آن حضور فعال و سازنده داشت و نقش رهبري و هدايت جامعهء اسلامي را، در كنار تمام وظايف ديگرش به عهده مي‌گرفت و به خوبي از انجام و اجراي آن هم بر مي‌آمد. آري، او در زندگي اجتماعي و سياسي خويش، همكار و مددكار پدر ارجمندش رسول خدا بود، و به حدي از رشد فكري و تربيت اسلامي برخوردار شده بود كه احساس

1. محدث قمي، سفينة البحار، ج 2، ص 275.

(1)
تعهد و مسئوليت كامل در امور اجتماعي و سياسي مردم را داشت. لذا مي‌توان گفت كه همين افكار بود كه او را به كمك و ياري پدر و شوهر خويش و ديگر رزمندگان اسلام وامي داشت و به كارهايي كه از او ساخته بود بر مي‌انگيخت. بلي فاطمه زهرا (عليه السلام) در عرصهء اجتماع و مبارزات سياسي نيز، موجودي فعال و كارساز بود و به انجام اموري همت مي‌گماشت كه شايد اگر او بدانها نمي‌پرداخت، ديگري را توان ياراي پرداختن بدانها نبود. ابن هشام در سيره ء معروف خود مينويسد: " هنگامي پيامبر (صلي الله عليه وآله) از جنگ احد بر مي‌گشت، شمشير ذوالفقار خويش را به فاطمه دادند تا خونهاي آن را شست و شو و پاك كند، و هماندم فرمود: دخترم اين شمشير را شست و شو بده، كه خداوند امروز وعده ء خويش را در مورد مؤمنان به انجام رسانده است. سپس سرباز شجاع اسلام علي (عليه السلام) نيز شمشيرش را به زهرا سپرد و فرمود: اين شمشير را نيز شست و شو كن و پاك ساز، به خدا كه امروز اين شمشير بود كه (به خواست و مشيت الهي) مرا تصديق كرد و زنده داشت ". (1) روز ديگر، پدر بزرگوار خويش را با صورت خون آلود و آغشته به گرد و غبار مي‌بيند كه يكي از اراذل و اوباش قريش، هنگام عبور آن حضرت از كوچه، گرد و غبار و سنگ و كلوخ را به صورت آن ماه تابان رسالت پاشيده و پرتاب كرده است. فاطمه وقتي پدر مهربان خويش را در چنين وضعي مي‌بيند كه در راه خدا مجروح و خونين و آلوده به گرد و غبار گشته است، شتابان خود را به كمك او مي‌رساند و سر و صورت زيبايش را مي‌شويد و غبار از چشمانش جاري مي‌گردد و به خاطر اهانتي كه به وجه الله صورت گرفته متأثر و اندوهناك است. پدر ارجمندش، وقتي تأثر و تألم فاطمه را مي‌بيند و رنج سوزان او را در مي‌يابد، به دلداري اش مي‌پردازد، به او وعده ء نصرت و پيروزي موعود الهي را مي‌دهد و مي‌گويد: دخترم گريه مكن، خداوند يار و ناصر پدر تو است ". (2) فاطمه كه اين صحنه‌ها را مي‌بيند و از همان دوران خردسالي و نوجواني، شاهد مبارزات پدر بزرگوار و ياران وفادارش مي‌گردد، از همان زمان با مسألهء مبارزه و ارزش جهاد در راه خدا و نيز با ابعاد سياسي و اجتماعي و مبارزاتي اسلام آشنا مي‌شود و رفته

1. سيره ابن هشام، ج 3، ص 106.
2. حياة محمد ورسالته، ص 105.

رفته خود را آماده مي‌سازد تا در كنار عبادت خداوند، مبارزه در راه او را نيز بياموزد و در اين صحنه نيز گام بگذارد. چنين است كه بعدها، و به ويژه پس از رحفت پدر بزرگوارش كه شوهر گرامي اش براي حفظ كيان اسلام امامت و پيشوايي رهروان راستين راه اسلام را به عهده مي‌گيرد، فاطمه (عليه السلام) نيز قدم در عرصهء اجتماع وسياست مي‌نهد و دوشادوش شوي گرانقدرش براي كسب حقوق حقهء خاندانش وحفظ اسلام اصيل مبارزاتي را زنده را آغاز مي‌كند.

9. در آرامگاه شهيدان راه اسلام فاطمه زهرا (عليه السلام) در راه اعلام وفاداري به هدف‌هاي عاليهء اسلام، و توجه به اهداف پاك رزمندگان صدر اسلام، و تقديس آرمان‌هاي متعالي و الهي و اسلامي آنان، در هر فرصتي به مزار شهداي گلگون كفن " بدر " و " احد " مي‌رفت. لحظاتي را در آن آرامگاه‌هاي عطرآگين ميگذرانيد و در خلوت ملكوتي دل و جانش، با دعا و قرائت قرآن، از فداكاريها و رزمندگي‌هاي آنان در راه اسلام تجليل و تكريم به عمل مي‌آورد.

در اين باره، حديث زير كه مرحوم شيخ طوسي در كتاب ارزنده ء " تهذيب " از امام صادق (عليه السلام) روايت كرده كاملا گويا و روشنگر است: " فاطمه (عليه السلام) هر روز شنبه بر مزار شهداي اسلام حضور مي‌يافت و بر سر قبر حمزه سيد الشهداء مي‌آمد و براي او ترحيم و استغفار مي‌كرد و درود مي‌فرستاد ". (1) اين عمل زهراي اطهر، علاوه بر جنبه‌هاي عاطفي و خويشاوندي كه نسبت به عموي بزرگوار و ايثارگرش داشت، حاكمي از روح ايمان و فضيلت و حق شناسي او نسبت به جانبازان اسلام و نيز نمايانگر احساس تعهد و مسئوليت مشترك و اجتماعي آن بانوي بزرگ است كه به صورت دعا و ترحيم و حضور در صحنه جلوه گر مي‌شد و نيز نشان مي‌داد كه فداكاران اسلام هرگز از ياد نمي‌روند و همواره مورد تجليل و احترام قرار دارند.

10. فاطمه زهرا (عليه السلام) و آموزش و پرورش " شهيد ثاني " عالم وارسته و فقيه فرزانه كه جان خود را در راه اعتلاي اسلام تقديم احكام

1. جلاء العيون، ج 1 ص 154.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (4)، الكسب (1)، القبر (1)، الشهادة (2)، الهدف (1)

رفته خود را آماده مي‌سازد تا در كنار عبادت خداوند، مبارزه در راه او را نيز بياموزد و در اين صحنه نيز گام بگذارد. چنين است كه بعدها، و به ويژه پس از رحفت پدر بزرگوارش كه شوهر گرامي اش براي حفظ كيان اسلام امامت و پيشوايي رهروان راستين راه اسلام را به عهده مي‌گيرد، فاطمه (عليه السلام) نيز قدم در عرصهء اجتماع وسياست مي‌نهد و دوشادوش شوي گرانقدرش براي كسب حقوق حقهء خاندانش وحفظ اسلام اصيل مبارزاتي را زنده را آغاز مي‌كند.
9. در آرامگاه شهيدان راه اسلام فاطمه زهرا (عليه السلام) در راه اعلام وفاداري به هدف‌هاي عاليهء اسلام، و توجه به اهداف پاك رزمندگان صدر اسلام، و تقديس آرمان‌هاي متعالي و الهي و اسلامي آنان، در هر فرصتي به مزار شهداي گلگون كفن " بدر " و " احد " مي‌رفت. لحظاتي را در آن آرامگاه‌هاي عطرآگين ميگذرانيد و در خلوت ملكوتي دل و جانش، با دعا و قرائت قرآن، از فداكاريها و رزمندگي‌هاي آنان در راه اسلام تجليل و تكريم به عمل مي‌آورد.
در اين باره، حديث زير كه مرحوم شيخ طوسي در كتاب ارزنده ء " تهذيب " از امام صادق (عليه السلام) روايت كرده كاملا گويا و روشنگر است: " فاطمه (عليه السلام) هر روز شنبه بر مزار شهداي اسلام حضور مي‌يافت و بر سر قبر حمزه سيد الشهداء مي‌آمد و براي او ترحيم و استغفار مي‌كرد و درود مي‌فرستاد ". (1) اين عمل زهراي اطهر، علاوه بر جنبه‌هاي عاطفي و خويشاوندي كه نسبت به عموي بزرگوار و ايثارگرش داشت، حاكمي از روح ايمان و فضيلت و حق شناسي او نسبت به جانبازان اسلام و نيز نمايانگر احساس تعهد و مسئوليت مشترك و اجتماعي آن بانوي بزرگ است كه به صورت دعا و ترحيم و حضور در صحنه جلوه گر مي‌شد و نيز نشان مي‌داد كه فداكاران اسلام هرگز از ياد نمي‌روند و همواره مورد تجليل و احترام قرار دارند.
10. فاطمه زهرا (عليه السلام) و آموزش و پرورش " شهيد ثاني " عالم وارسته و فقيه فرزانه كه جان خود را در راه اعتلاي اسلام تقديم احكام
1. جلاء العيون، ج 1 ص 154.
(٣٤٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (4)، الكسب (1)، القبر (1)، الشهادة (2)، الهدف (1)
اسلام نمود در پيشگفتار كتاب شريف " منية المريد " كه در آداب تعليم و

تربيت طلاب و دانشجويان علوم به رشتهء تحرير در آورده است حديثي را از ساحت قدس فاطمه اطهر (عليه السلام) نقل كرده است كه نشانگر مقام روحي آن بزرگ بانو مي‌باشد.
" زني حضور فاطمه زهرا (عليه السلام) رسيد رسيد و عرض كرد: مادري دارم كه عليل وضعيف المزاج است و درباره نماز با اشكالاتي مواجه مي‌شود. مرا نزد شما فرستاد تا پرسش‌هاي او را با شما مطرح سازم. فاطمه زهرا " س " به پرسش اين زن پاسخ داد ولي اين زن پرسش ديگري را مطرح ساخت و آن حضرت پاسخ آن را بيان فرمود و همينگونه پرسشهاي متعددي را با آن حضرت در ميان گذاشت كه سرانجام به ده سؤال رسيد و فاطمه زهرا " س " به تمام اين سئوالات، جوابهاي لازم را ايراد فرمود.
اين زن به علت تعدد پرسشهاي خويش احساس شرمندگي مي‌نمود و از بازگو كردن سئوالات بيشتر خجالت مي‌كشيد. به همين جهت عرض كرد، بيش از اين مزاحم نمي‌شوم فاطمه زهراي عزيز فرمود، هر سئوالي كه به نظر تو مي‌آيد بگو و از بازگو كردن آن شرمگين مباش (آن حضرت براي آنكه اين زن را به طرح سئوالاتش ترغيب و تشويق فرمايد از او پرسيد) اگر كسي در مدت يك روز بار گران وسنگيني را به دوش كشد و آن را به بالاي بام خانه و ساختماني حمل كند و در برابر آن حق الزحمه اي معادل هزار دينار دريافت نمايد آيا با داشتن چنان مزد و پاداش فراواني تحمل رنج و زحمت و حمل بار گران بر او ناگوار و غير قابل تحمل است؟ عرض كرد، نه فاطمه زهرا " س " فرمود: من هم مزدوري مي‌كنم و خويشتن را اجير و مزدور خدا قرار داده ام، مزد و اجرت من در ازاء پاسخ به هر سئوالي فزونتر از مجموع مرواريدي است كه ميان آسمان و زمين را پر مي‌كند پس من شايسته و سزاوارتر از اين بار بر مزدور هستم تا در برابر پاسخ به پرسش‌هاي تو، احساس رنج و زحمت ننمايم.
از پدرم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيدم كه مي‌فرمود: " دانشمنداني كه پيرو مكتب ما هستند آنگاه كه در روز قيامت به پا ميخيزند، آنچنان محشور مي‌گردند كه به ميزان علوم و دانشها و به مقدار مساعي و كوششهايشان در ارشاد مردم به لباس كرامت و پوشش شكوهمند آراسته گردند. بدين صورت كه بر قامت هريك از اين دانشمندان، هزار حله و پوشاك درخشان، پوشانده مي‌شود. سپس از جانب پروردگارمان، ندا و فريادي به گوش

مردم قيامت مي‌رسد كه اي مردم اي آن مردمي كه سرپرستي يتيمان آل

محمد (صلي الله عليه وآله) را به عهده گرفته ايد، يتيماني كه پدران روحاني و رهبران ديني خود را از دست داده و سايه راهبري از سر آنها كوتاه گشته چنين يتيماني را تحت مراقبت و تعليم خويش قرار دهيد اي علما و رهبران ديني بدانيد كه اين يتيمان شاگردان شماها مي‌باشند همان شاگرداني كه سرپرستي آنها را به عهده گرفته و آنان را تحت مراقبت خويش قرار مي‌دهيد. بايد شما اندام وجود و شخصيت آنان را در دنيا با پوشاك گرانقدر علم و دانش بيارائيد تا آنان به نوبه خود به ميزان علوم و معارف خويش، قامت شخصيت روحي ديگران را با چنان جامه نوراني و روشنائي بخش بيارايند.

در روز قيامت همين شاگردان كه بايد آنان را (ايتام آل محمد " ص ") ناميد، صد هزار جامه و پوشش نوراني بر اندامشان قرار مي‌گيرد كه همين شاگردان نيز به نوبه خود بر قامت شاگردان خويش به همان اندازه جامه‌هاي نوراني مي‌پوشانند. سپس خداوند چنين فرمان مي‌دهد.

(كه بر نورانيت وجود چنين افراد بزرگوار و دانشمند ديني بيفزائيد) و قامت آنان را پيوسته از اين خلعت‌ها بپوشانيد و برابرها بر آن اضافه كنيد تا آنگاه كه تكميل گردد و از اين جامه‌ها آنچه از آن دانشمندان و معلمان بود در حد كمال بر اندام آنها پوشانده مي‌شود و اين افتخار پيش از آنكه جامه‌هاي فاخر و نوراني خود آنها بر قامت آنان پوشانده شود و دو چندانش سازند نصيب آنان مي‌گردد. بدينسان مقام و مرتبه آنان به كمال لايق خود مي‌رسد و بر مقام و منزلت شاگرداني كه چنين جامه‌هايي فاخر را بر آن پوشانده است مزيت و برتري مي‌يابند ".

فاطمه زهرا " س " پس از پايان بردن اين سخن پيامبر (صلي الله عليه وآله) به آن زن گفت كه تار و پود اين جامه‌ها از تمام پديده‌هايي كه آفتاب بر آنها مي‌تابد يك ميليون بار با ارزش تر و بهتر است زيرا همه پديده‌هاي هستي آميخته به ظلمت و تاريكي و دستخوش كدورت و تيرگي هستند.

(سخنان فاطمه (عليه السلام) و بيان پيامبر گرامي اسلام (صلي الله عليه وآله) كه فوقا ذكر شد اين حقيقت را براي ما بازگو مي‌كند كه علماء و دانشمندان و نيز دانشجويان البته دانشمندان و دانشجوياني كه بينش ديني و الهي را دارا هستند در روز قيامت به چنان مرتبتي تعالي مي‌يابند كه سراپا نورانيت و روشنائي اند و هيچ گونه حاجب و پرده‌اي تاريك در برابر

(٣٤٦)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)

ديدگاه آنها در رويت حق و حقيقت وجود نخواهد داشت همگي سراپا چشم اند و تمام وجود آنها بصيرت و بينش و روشني است و ناچيزترين ابهامي در برابر پرتو خيره كننده شخصيت آنها وجود ندارد). (1) 11. بانوي فضيلت و دانش محمد بن جرير بن رستم طبري در كتاب " دلائل الامامة " نقل كرده است شخصي وارد محضر فاطمه زهرا (عليه السلام) گرديد و عرض كرد اي دختر رسول خدا آيا پيامبر اسلام يادگاري نزد شما دارد كه به عنوان هديه و تحفه عنايت فرمائيد؟

فاطمه زهرا (عليه السلام) به كنيزكي كه در حضورش بود فرمودند آن ابريشينه يا آن جريده را بياور كنيزك به جستجوي آن پرداخت ولي آن را نجست.

فاطمه (عليه السلام) بسيار ناراحت شدند فرمودند سعي كن تا آن را پيدا كني آن از نظر من به منزله حسن و حسين مي‌باشند كنيزك آن را جستجو نمود و پيدا كرد پارچه اي بود كه در غلاف مخصوص خويش قرار گرفته بود و در آن نوشته بود: " محمد پيامبر اسلام فرمودند: از مؤمنان نيست فردي كه همسايگان از آزار او در امان نباشند فردي كه به خدا و روز رستاخيز ايمان داشته باشد هرگز همسايهء خويش را اذيت نمي‌كند فردي كه به خدا و روز آخرت ايمان داشته باشد مي‌بايست سخن خوب به زبان آورد يا سكوت اختيار نمايد. خداوند متعال انسان نيكوكار، بردبار عفيف را دوست مي‌دارد حياء بخشي از ايمان است و صاحب ايمان در بهشت است فحش و بدگوئي نوعي از بدگوئي است و بدگو در آتش است ... ".

پيامها و سخنان جاويدان از بانوي بزرگ اسلام و يادگار گرامي و ارزندهء پيامبر عاليقدر، پيام‌ها و بيانات ارزنده و سخنان و كلمات پر مغزي به جاي مانده كه در متون كهن و كتب و رسالات معتبر و مستند، ضبط و ثبت شده است. كلمات و سخنان و پيام‌هاي آن حضرت، از چنان عمق و معنايي برخوردار است و با چنان ابعاد وسيعي در گستره ء مسائل گوناگون بيان شده، كه هر كدام مي‌تواند در زمينه‌هاي مختلف زندگي، هم سازنده و آموزنده، هم تحرك زا

١. منية المريد في آداب المفيد والمستفيد تأليف شهيد ثاني (ره) ص 20.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، كتاب منية المريد للشهيد الثاني (1)، الشهادة (1)

ديدگاه آنها در رويت حق و حقيقت وجود نخواهد داشت همگي سراپا چشم اند و تمام وجود آنها بصيرت و بينش و روشني است و ناچيزترين ابهامي در برابر پرتو خيره كننده شخصيت آنها وجود ندارد). (1) 11. بانوي فضيلت و دانش محمد بن جرير بن رستم طبري در كتاب " دلائل الامامة " نقل كرده است شخصي وارد محضر فاطمه زهرا (عليه السلام) گرديد و عرض كرد اي دختر رسول خدا آيا پيامبر اسلام يادگاري نزد شما دارد كه به عنوان هديه و تحفه عنايت فرمائيد؟

فاطمه زهرا (عليه السلام) به كنيزكي كه در حضورش بود فرمودند آن ابريشينه يا آن جريده را بياور كنيزك به جستجوي آن پرداخت ولي آن را نجست.

فاطمه (عليه السلام) بسيار ناراحت شدند فرمودند سعي كن تا آن را پيدا كني آن از نظر من به منزله حسن و حسين مي‌باشند كنيزك آن را جستجو نمود و پيدا كرد پارچه اي بود كه در غلاف مخصوص خويش قرار گرفته بود و در آن نوشته بود: " محمد پيامبر اسلام فرمودند: از مؤمنان نيست فردي كه همسايگان از آزار او در امان نباشند فردي كه به خدا و روز رستاخيز ايمان داشته باشد هرگز همسايهء خويش را اذيت نمي‌كند فردي كه به خدا و روز آخرت ايمان داشته باشد مي‌بايست سخن خوب به زبان آورد يا سكوت اختيار نمايد. خداوند متعال انسان نيكوكار، بردبار عفيف را دوست مي‌دارد حياء بخشي از ايمان است و صاحب ايمان در بهشت است فحش و بدگوئي نوعي از بدگوئي است و بدگو در آتش است ... ".

پيامها و سخنان جاويدان از بانوي بزرگ اسلام و يادگار گرامي و ارزندهء پيامبر عاليقدر، پيام‌ها و بيانات ارزنده و سخنان و كلمات پر مغزي به جاي مانده كه در متون كهن و كتب و رسالات معتبر و مستند، ضبط و ثبت شده است. كلمات و سخنان و پيام‌هاي آن حضرت، از چنان عمق و معنايي برخوردار است و با چنان ابعاد وسيعي در گستره ء مسائل گوناگون بيان شده، كه هر كدام مي‌تواند در زمينه‌هاي مختلف زندگي، هم سازنده و آموزنده، هم تحرك زا

١. منية المريد في آداب المفيد والمستفيد تأليف شهيد ثاني (ره) ص 20.

(٣٤٧)

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، كتاب منية المريد للشهيد الثاني (1)، الشهادة (1)

و بيدار كننده، و هم راهنمايي صادق و با ارزش باشد، و تشنگان وادي معرفت و دانش را به سر منزل كمال، هدايت كند.
اينك نمونه‌هايي چند از سخنان گهربار آن حضرت را بازگو مي‌كنيم تا با افكار و تعاليم گرانقدرش بيشتر آشنا گرديم و به نظرگاههاي والاي حضرتش، در زمينه‌هاي گوناگون ديني و مكتبي و عقيدتي و سياسي و اجتماعي و مبارزاتي، بهتر پي ببريم.
1. زمامدار و رهبر اسلامي كيست؟
در آن روزهاي تلخ و غم انگيزي كه پس از رحلت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دختر بزرگوارش با دلي گرفته و سينه اي غم آلود در بستر بيماري افتاده بود و همان بيماري نيز عاقبت منجر به وفاتش گرديد، در جهان اسلام تلاطمي برپا بود. زيرا پس از وفات رسول الله (صلي الله عليه وآله) جانشيني مسلم او از علي (عليه السلام) سلب گشته و به ديگران واگذار شده بود، بدينسان ابرهاي تيره اي پيدا شده بود كه مي‌رفت تا آسمان روشن اسلام را تيره و تار سازد.
در چنان دوران غم آلودي بود كه روزي، عده اي از زنان مهاجر و انصار به عيادت و احوال پرسي فاطمه (عليه السلام) شتافتند و بر بالينش نشستند و از وضع مزاجي و روحي اش جويا شدند. آن حضرت در پاسخ آنان، ضمن ايراد سخناني چنين فرمود: " أصبحت والله عائفة لدنياكم ". (1) (من از دنياي شما ناراضي، و از مردان شما آزرده خاطر هستم. پس از آن كه آنها را آزمودم، دورشان انداختم، و پس از بررسي افعال و احوال شان، از آنان ملول و رنجيده‌ام. واي به حال مردان شما! چرا آنان خلافت را از مركز رسالت و بيت نبوت و محل نزول وحي بيرون بردند؟ و چرا ولايت و زمامداري امت را، از آن مرد لايق و عالم و آگاه از امور دنيا و دين (حضرت علي (عليه السلام)) دور كردند؟ بي ترديد اين عمل، زيان و خسارت روشني است. آنان چه بدي از ابي الحسن علي ديده بودند و چه عيبي در او سراغ داشتند كه چنين كردند؟ آري، براستي كه آنان از شمشير برنده ء علي، از بي اعتنائي اش به مرگ، و از سخت گيري و قاطعيت او در راه خدا ناراضي و نگران بودند، و به اين علت بود كه او را از زمامداري امت كنار زدند و دور نگاه داشتند).
اين كلمات جذاب و سخنان پر نكته، نمايانگر سوز دل و شعور قلبي و عشق باطني

1. احتجاج طبرسي، ج 1، ص 147.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)

2 - دعا و آموزش در سخن زهرا (عليه السلام)

فاطمه (عليه السلام)، نسبت به يکي از سرنوشت سازترين مسائل زندگي اجتماعي مسلمانان آن روز و آيندهء اسلام در تمام زمانها و مکانها است. و همچنين حاکي از آن است که فاطمه زهرا، در مورد مسألهء حساس ولايت و زعامت مسلمين و سپردن حق به اهل آن، تا چه حد اخلاص و سوز دل و فعاليت صميمانه داشته است، که نمونهء کاملا بارز آن، با بياني رسا و گويا، در خطبهء غراء آن حضرت، چنان که شرح آن گذشت، روشن و آشکار است.

همانطور که قبلا هم گفته شد، سراسر زندگي فاطمه (عليه السلام) از اين مقوله، سخنان پربار و پيام‌هاي روشنگرانه بسيار دارد که در جاي خود به تفصيل بازگو شده است و نمونه‌هاي ديگرش نيز در موارد لزوم ذکر خواهد شد.

2. دعا و آموزش در سخن زهرا (عليه السلام) مرحوم سيد محسن امين، در کتاب جليل القدر " اعيان الشيعه " دعايي از آن بانوي بزرگ وفاضله وکامله نقل کرده که مضموني بس و الا و عالي و عالي و آموزنده دارد.

اين دعاي عميق و پر نکته، که سيد محسن امين آن را از " مهيج الدعوات " روايت کرده، چنين است:

" اللهم قنعني بما رزقتني، واسترني وعافني ابدا ما أبقيتني، واغفر لي وارحمني اذا توفيتني، أللهم لا تعنيني في طلب ما لم تقدر لي و ما قدرته علي فأجعله ميسرا سهلا، اللهم کاف عني والدي وکل من له نعمة علي خير مکافأتك فانك اللهم اشغلني لما خلقتني له ولا تشغلني بما تکفلت لي به ولا تعذبني وانا استغفرك ... ". (1) (خدايا، مرا به آنچه که روزي ام داده اي، قانع دار! خدايا، عفت مرا محفوظ دار، و عافيت سلامت را نصيب من فرما! خدايا، مرا به هنگام مرگ مشمول رحمت و غفران خاص خويش فرما!

خدايا، مرا در جستجوي آنچه برايم مقدر نساخته اي، به تعب در نيفکن و به کوشش وامدار!

خدايا، آنچه را که بر من مقدر ساخته اي، سهل و آسان بدار! خدايا، به پدر و مادر و کساني که حقوق بر عهده ء ما دارند کفايت فرما!

خدايا، مرا در راه آنچه خلق کرده اي فراغت عنايت فرما، و در آنچه خودت کفيل آن

1. اعيان الشيعه، ج 2، ص 319.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (2)

گشته اي مشغول مدار!
خدايا، مرا كه در راه توبه و بازگشت راه تو هستم معذب مدار!
خدايا، نفس مرا در پيش خودم خوار و ذليل فرما، و عظمت خود را بزرگ فرما، و اطاعت از عوامل خشنودي خودت را به من الهام فرما، و اجتناب از آنچه مايهء غضب و نارضايي توست عنايت بدار، اي بخشنده ترين بخشندگان جهان).
3. پرهيز از بخل امام حسين (عليه السلام) سلالهء والاي سخاوت و كرم، و فرزند ايثار و گذشت، و تربيت يافتهء مكتب رسالت و ولايت و امامت و بزرگ شده ء دامان پاك و مقدس صديقهء مباركه، از مادرش زهرا (عليه السلام) نقل مي‌كند كه پدر گرامي اش خطاب به او فرموده است:
" مبادا بخل داشته باشي! بخل آفتي است كه هرگز در فرد كريم و بخشنده پيدا نمي‌شود. بخل درختي است كه پايه و ريشهء آن از آتش مايه مي‌گيرد و شاخه‌هايش در دنياست. هر آن كس كه به يكي از شاخه‌هاي آن آويزان گردد، او را به آتش مي‌كشاند. (1) 4. دعاي نور اين دعا را، سلمان فارسي از بانوي بزرگ، فاطمه زهرا (عليه السلام) نقل كرده است و بر طبق تعريفي كه مرحوم مجلسي مي‌كند، وي مريض‌هاي متعددي را در مكه و مدينه، از بركات قدسي اين دعاي پاك و پر بار، استشفاء نموده است. متن دعا چنين است:
" بسم الله الرحمن الرحيم. بسم الله النور، بسم الله نور علي نور، بسم الله الذي هو مدبر الأمور، بسم الله الذي خلق النور من النور، الحمد لله الذي خلق النور من النور وانزل النور علي الطور في كتاب مسطور في رق منشور بقدر مقدور، علي نبي محبور، الحمد لله الذي هو بالعز مشهور وعلي السراء والضراء مشكور وصلي الله علي سيدنا محمد وآله الطاهرين ".
5. نمونه‌اي از اشعار فاطمه زهرا (عليه السلام) معروف است كه حضرت زهرا، در هر حالتي صاحب روحيهء قوي و شجاع بود، و در هر وضع روحي كلامي قوي و بياني غني بر زبان مباركش جاري مي‌شد و در تشريح هر
1. سيرة الائمه الاثني عشر، ج 1، ص 94.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، مدينة مكة المكرمة (1)، الطهارة (1)، الكرم، الكرامة (1)، الغني (1)، الصّلاة (1)

گشته اي مشغول مدار!
خدايا، مرا كه در راه توبه و بازگشت راه تو هستم معذب مدار!
خدايا، نفس مرا در پيش خودم خوار و ذليل فرما، و عظمت خود را بزرگ فرما، و اطاعت از عوامل خشنودي خودت را به من الهام فرما، و اجتناب از آنچه مايهء غضب و نارضايي توست عنايت بدار، اي بخشنده ترين بخشندگان جهان).
3. پرهيز از بخل امام حسين (عليه السلام) سلالهء والاي سخاوت و كرم، و فرزند ايثار و گذشت، و تربيت يافتهء مكتب رسالت و ولايت و امامت و بزرگ شده ء دامان پاك و مقدس صديقهء مباركه، از مادرش زهرا (عليه السلام) نقل مي‌كند كه پدر گرامي اش خطاب به او فرموده است:
" مبادا بخل داشته باشي! بخل آفتي است كه هرگز در فرد كريم و بخشنده پيدا نمي‌شود. بخل درختي است كه پايه و ريشهء آن از آتش مايه مي‌گيرد و شاخه‌هايش در دنياست. هر آن كس كه به يكي از شاخه‌هاي آن آويزان گردد، او را به آتش مي‌كشاند. (1) 4. دعاي نور اين دعا را، سلمان فارسي از بانوي بزرگ، فاطمه زهرا (عليه السلام) نقل كرده است و بر طبق تعريفي كه مرحوم مجلسي مي‌كند، وي مريض‌هاي متعددي را در مكه و مدينه، از بركات قدسي اين دعاي پاك و پر بار، استشفاء نموده است. متن دعا چنين است:
" بسم الله الرحمن الرحيم. بسم الله النور، بسم الله نور علي نور، بسم الله الذي هو مدبر الأمور، بسم الله الذي خلق النور من النور، الحمد لله الذي خلق النور من النور وانزل النور علي الطور في كتاب مسطور في رق منشور بقدر مقدور، علي نبي محبور، الحمد لله الذي هو بالعز مشهور وعلي السراء والضراء مشكور وصلي الله علي سيدنا محمد وآله الطاهرين ".
5. نمونه‌اي از اشعار فاطمه زهرا (عليه السلام) معروف است كه حضرت زهرا، در هر حالتي صاحب روحيهء قوي و شجاع بود، و در هر وضع روحي كلامي قوي و بياني غني بر زبان مباركش جاري مي‌شد و در تشريح هر
1. سيرة الائمه الاثني عشر، ج 1، ص 94.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، مدينة مكة المكرمة (1)، الطهارة (1)، الكرم، الكرامة (1)، الغني (1)، الصّلاة (1)

گشته اي مشغول مدار!
خدايا، مرا كه در راه توبه و بازگشت راه تو هستم معذب مدار!
خدايا، نفس مرا در پيش خودم خوار و ذليل فرما، و عظمت خود را بزرگ فرما، و اطاعت از عوامل خشنودي خودت را به من الهام فرما، و اجتناب از آنچه مايهء غضب و نارضايي توست عنايت بدار، اي بخشنده ترين بخشندگان جهان).
3. پرهيز از بخل امام حسين (عليه السلام) سلالهء والاي سخاوت و كرم، و فرزند ايثار و گذشت، و تربيت يافتهء مكتب رسالت و ولايت و امامت و بزرگ شده ء دامان پاك و مقدس صديقهء مباركه، از مادرش زهرا (عليه السلام) نقل مي‌كند كه پدر گرامي اش خطاب به او فرموده است:
" مبادا بخل داشته باشي! بخل آفتي است كه هرگز در فرد كريم و بخشنده پيدا نمي‌شود. بخل درختي است كه پايه و ريشهء آن از آتش مايه مي‌گيرد و شاخه‌هايش در دنياست. هر آن كس كه به يكي از شاخه‌هاي آن آويزان گردد، او را به آتش مي‌كشاند. (1) 4. دعاي نور اين دعا را، سلمان فارسي از بانوي بزرگ، فاطمه زهرا (عليه السلام) نقل كرده است و بر طبق تعريفي كه مرحوم مجلسي مي‌كند، وي مريض‌هاي متعددي را در مكه و مدينه، از بركات قدسي اين دعاي پاك و پر بار، استشفاء نموده است. متن دعا چنين است:
" بسم الله الرحمن الرحيم. بسم الله النور، بسم الله نور علي نور، بسم الله الذي هو مدبر الأمور، بسم الله الذي خلق النور من النور، الحمد لله الذي خلق النور من النور وانزل النور علي الطور في كتاب مسطور في رق منشور بقدر مقدور، علي نبي محبور، الحمد لله الذي هو بالعز مشهور وعلي السراء والضراء مشكور وصلي الله علي سيدنا محمد وآله الطاهرين ".
5. نمونه‌اي از اشعار فاطمه زهرا (عليه السلام) معروف است كه حضرت زهرا، در هر حالتي صاحب روحيهء قوي و شجاع بود، و در هر وضع روحي كلامي قوي و بياني غني بر زبان مباركش جاري مي‌شد و در تشريح هر
1. سيرة الائمه الاثني عشر، ج 1، ص 94.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، مدينة مكة المكرمة (1)، الطهارة (1)، الكرم، الكرامة (1)، الغني (1)، الصّلاة (1)

حالت و هر وضع و بيان هر مطلبي از كمال فصاحت و بلاغت سود

مي‌جست.
آري توان گفت كه دختر پيامبر (صلي الله عليه وآله) با آن قدرت بيان، بر ملك سخن نيز فرمانروايي داشت، و چنان فصيح و بليغ سخن مي‌گفت كه چون بر كرسي خطابه جلوس مي‌كرد، دلها و جانها را از شور و گرماي كلام پر عمق خود به اهتزاز در مي‌آورد.
همان سخناني كه در حضور گروهي از مهاجرين و انصار ايراد كرد، خود نشانه اي از اين قدرت بيان، حضور ذهن، تسلط بر كلام و نيروي خطابي است كه بدون آمادگي قبلي، آنچنان با قدرت و قوت سخن گفته است.
گذشته از اينها، از آن حضرت اشعار فراواني نيز نقل شده است كه در ادب عرب جايگاه ويژه اي دارد. تعداد اين گونه اشعاري كه به نام آن حضرت وارد شده بسيار زياد است، ولي جالب آن كه از اين گونه اشعار، آنچه بدان حضرت منسوب است، همگي سبكي روشن و خالي از تعقيد و تكلف و بياني ساده و رسا و كاملا گويايي دارد.
گويند: آن حضرت پس از رحلت پدر بزرگوارش، يك روز كه به زيارت مرقد مطهر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) رفته بود، ساعتي در آنجا توقف كرد و بسيار گريست و آنگاه، از سوز دل و آتش درون اين ابيات را افشاء كرد:
قل للمغيب، تحت اطباق الثري * ان كنت تسمع صرختي وندائيا صبت علي مصائب * لو انها صبت علي الأيام صرن لياليا قد كنت ذات حمي بظل محمد * لا اغتشي ضيما وكان جماليا فاليوم اخشع للذليل واتقي * ضيمي وادفع ظالمي بردائيا فاذا بكت قمرية في ليلها * شجعان علي غصن بكيت صباحيا فلأجعلن الحزن بعدك مونسي * ولأجعلن الدمع فيك وشاجيا ماذا علي من شم تربة أحمد * ان لا يشم مدي الزمان غواليا (بگو، اي كسي كه رخ در نقاب خاك نهان كشيده اي، اگر ناله و فغان مرا مي‌شنوي، پس بدان كه آن قدر بر جانم بلا واندوه ريخته است كه اگر بر روزها فرود مي‌آمدند چون شب‌هاي تار مي‌شدند. (آري، گذشت آن زمان كه در سايهء محمد - كه زيبايي و شكوه زندگي ام بود - از هر تعرضي در امان بودم، و از ستمگران انديشه ام نبود.
اما امروز، دردا كه بايد به فرومايه اي كرنش كنم، تا بدين وسيله خويشتن را از ستم
(٣٥١)
صفحهمفاتيح البحث: زيارة القبور (1)، البكاء (1)، الحزن (1)، النوم (1)
دور نگه دارم، و ستمگر چندان به حريم من نزديك شده است كه بايد به گوشهء عبا، او را از خود برانم.
(اگر قمريان شب هنگام، بر شاخسارها گريه و نالهء اندوه سر ميدهند، من هر بامداد نيز نالان و گريانم. پس از تو، حزن واندوه چنان در جانم ريخته

که ديگر مايهء زندگي ام شده، و در سوگ تو سرشك غم ديگر زيب و زينت من گرديده است. چه باك، كه سزاوار است آن كس كه عطر مرقد محمد (صلي الله عليه وآله) را تنفس كرده است، ديگر مشك و عنبر نبويد و اينها را به چيزي نيانگارد).
علي بن عيسي إربلي صاحب كشف الغمه اين چند بيت را نيز به آن بانو نسبت داده است:
قد كان بعدك انباء وهنبئة * لو كنت شاهدها لم تكثر الخطب انا فقدناك فقد الأرض وابلها * و اختل قومك لما غبت وانقلبوا أبدت رجال النامحوي صدورهم * لما قضيت وحالت دونك الترب ضاقت علي بلادي بعدها رحبت * وسيم سبطاك خسفا فيه لي نصب فليت قبلك كان الموت صادفنا * قوم تمنوا فأعطوا كلما طلبوا تجهمتنا رجال واستخف بنا * مذغبت غبت عنا فنحن اليوم نغتصب (1) مضمون ترجمه فارسي سه شعر اخيريه به اين ترتيب است:
و شهرها و سرزمينها تنگ و تار گرديدند پس از آنكه وسيع و گشاد بودند و فرزندان و نوادگان در رنج و تعب قرار گرفتند اي كاش مرگ قبل از تو با ما رو به رو مي‌گشت جمعي آن را آرزو كردند و به خواست خود نائل آمدند، جمعي از مردم به ما حمله ور شدند و در حق ما استخفاف به خرج دادند از آن روزي كه تو رخ بركشيدي و امروز ما خود مغصوب قرار داريم.
1. إربلي، كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج 2، ص 113 چاپ بيروت.
(۳۵۲)
صفحهمفاتيح البحث: قبر النبي (ص) (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)، علي بن عيسي (1)، الحزن (1)، الموت (1)، مدينة بيروت (1)
بخش سوم F فاطمه (عليه السلام) از ديدگاه قرآن و روايات
(۳۵۳)
صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)

بخش سوم / فاطمه (ع) از ديدگاه قرآن و روايات ...
درباره ء بزرگي و عظمت و قداست آن بانوي و الا مقام، سخنان بسياري گفته و نوشته شده است. اما از همه بالاتر آن كه مهم ترين مظاهر و نشانه‌هاي فضيلت و عظمت او، آن است كه خداوند متعال در قرآن كريم و در تعدادي از آيات، به آن فخر زنان عالم اشاراتي باشكوه و عزت بخش دارد كه خود به تنهايي، عظيم ترين افتخارات را نصيب آن بانوي كار و پيكار و انقلاب و تقدس مي‌سازد.
در اين مورد بايد گفت كه فاطمه (عليه السلام) مصداق بارز و نمونهء تمام و كمال آيات شريفهء مباهله، اهل البيت، مودت در قربي، وفا كننده ء به نذر، و اطعام كننده به يتيم و مسكين و اسير، و بالاتر از همه، مصداق بارز " كوثر " و ... نمونه‌هاي بسيار ديگر است. شمول اغلب آيات مزبور، بر آن بانوي بزرگوار، در ميان اهل تحقيق و تفسير اعم از شيعه و اهل سنت مورد اجماع و اتفاق است. و اين خود نشان مي‌دهد كه هيچكدام از علماي محقق و اهل انصاف، در اين باره هيچگونه شك و ترديدي روا نداشته و تنها دختر با فضيلت و صاحب كمالات پيامبر را شايستهء چنين افتخاري دانسته اند.
در اين باره از بزرگان اهل سنت، مسلم و ترمذي در " فصول مهمه " ص 109 و " ذخائر عقبي " ص 25، و احمد و طبراني و در " مستدرك " ص 150، ابن مردويه در استيعاب ص 111، فاضل متقي در كنز العمال ج 5 ص 96، سير اعلام النبلاء ج 2 ص 97، اسد الغابه ص 351، ابن حجر در " الصواعق المحرقه " ص 85، بيهقي در محاسن و مساوي ج 1 ص 232 و ... بسياري ديگر به موضوع شمول آيات فوق بر آن بانوي بزرگوار اشاره كرده و تفسيرهايي ارائه داده اند كه ما در اينجا به صورت ايجاز و اختصار به تفسير و توضيح چهار آيهء شريفه مي‌پردازيم و در اين مورد از اسناد و مآخذ معتبر و مورد قبول علماي خاصه و عامه استفاده مي‌كنيم.
1. آيه مباهله در اين آيه شريفه كه در يكي از لحظات بسيار حساس و تاريخي صدر اسلام نازل شده است و ناظر بر يكي از ماجراهاي بسيار مهم مي‌باشد، خداوند متعال چنين مي‌فرمايد:
(۳۵۵)
صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، كتاب أسد الغابة لإبن الأثير (1)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)، الطعام (1)، الكرم، الكرامة (1)
هر آن كس كه با تو محاجه نمايد، بگو كه: بيائيد همگي، فرزندان و زنان و

خويشان خود را بخواهيم، سپس مباهله كنيم و لعنت خداوند را بر دروغگويان قرار دهيم ... ".
آري وقتي مسأله دعوت نبوي و مقابلهء سران اديان ديگر با آن حضرت بالا گرفت و كار به جايي رسيد كه آنان رسول اكرم را دروغگو قلمداد كردند، با نزول اين آيهء شريفه، مرحلهء يك امتحان سخت و دشوار پيش آمد. قرار شد هر دو طرف با خانواده و فرزندان و خويشاوندان خود در برابر يكديگر صف آرايي كرده و به مباهله پردازند. يعني هر كدام، لعنت خدا و نفرين و عذاب الهي را براي آن كسي كه در ادعاي خود دروغگو است خواهان شوند.
در اينجا فاطمه زهرا (عليه السلام) به تصديق اهل قبله و اجماع و عموم مسلمين ومحدثين عامه و خاصه، حتي خوارج و منافقان، مورد شمول اين آيهء شريفه است. زيرا باتوجه به اينكه در آيهء شريفهء مزبور آمده است كه هريك از شما زنان و بانوان و فرزندان خود را بخواهيد پيامبر اسلام از ميان زنان جز فاطمه (عليه السلام) جگر گوشهء خود، و از فرزندان جز حسن و حسين (عليه السلام) و از خويشاوندان جز علي بن ابي طالب (عليه السلام) را كه براي او همانند هارون نسبت به موسي بود، فرد ديگري را نخواست و فقط با همين گروه اندك، به راه افتاد تا براي مباهله برود و در مقابل صف مخالفين بايستد.
در اينجا پيامبر اسلام با جمع اين گروه كوچك و نوراني، در سال دهم هجري براي مباهله با كشيشان و رؤساي مسيحيت آن روز حركت كرد.
از طرفي، گروه مقابل كه متشكل از رؤساي كليساها، اسقف‌هاي اعظم و رئيس مذهبي ملت نصاري و جمع ديگري بود، روي هم رفته 14 نفر بودند كه خود را براي مباهله آماده ساخته بودند.
اما همين كه اسقف نجران، رئيس آن گروه، چشمش به اين كاروان نور وقدس و جلالت، افتاد، ناگهان درونش منقلب گرديد و با اشاره به ياران خود گفت: اي گروه نصاري! من گروه نوراني و سيماهاي الهي را در حال حركت مي‌بينم كه اگر دعا كنند كه خداوند كوهها را از محل خود تكان دهد، خداوند دعايشان را مستجاب خواهد كرد. هرگز با چنين گروهي مباهله نكنيد كه به هلاكت خواهيد رسيد و در روي زمين نصراني باقي

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، الخوارج (1)

نخواهد ماند. (1) گرچه آن مباهله انجام نشد، ولي نزول آيهء شريفه و نوع اين دعوت و خصوصيت انتخاب پيامبر آشكار مي‌سازد كه رسول بزرگوار، نسبت به دعاي افرادي كه از خانواده اش برگزيده بود و نسبت به آمين گفتن آنها و استجابت دعايشان از طرف خدا اطمينان و اعتماد كامل مي‌ورزيد. به سخن ديگر پيامبر (صلي الله عليه وآله) يقين داشت كه آنان افراد شايستهء آستان الهي و خدمتگزاران و معتقدين واقعي آئين الهي اسلام بوده و هستند و عالي ترين نمونه‌هاي نشان دادني اسلام به شمار مي‌روند كه مي‌توانند نمايندگي كامل تعاليم عاليهء اسلام را در مواجهه و رويارويي با ملل ديگر و دعوت آنان به اسلام و قرآن، ايفاء كنند.

لذا وقتي مي‌بينيم كه رسول خدا، تنها زني را كه در اين ماجراي تاريخي همراه مي‌برد فقط زهراي اطهر است، آن وقت به مقام و مرتبهء او در پيشگاه الهي پي بريم و ميفهميم كه اشاره به " زنان " در آيهء مباهله، همانا فاطمه زهرا بوده است. پس اين ارزش و مقام، و اين وظيفه و تعهد در ابلاغ تعاليم اسلامي، و اين حقانيتي كه آيه شريفهء مباهله از آن فاطمه زهرا دانسته است، با رحلت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از ميان نرفته، بلكه در حكم و قوت خود باقي مانده است. از اين روست كه وظيفه و موقعيت زهرا (عليه السلام) يك وظيفهء ممتاز و يك موقعيت روحي استثنائي است كه به سادگي قابل تفسير و تبين نيست. شايد از همين رو باشد كه " زمخشري " يكي از علماي اهل سنت، در تفسير بزرگ و معروف " كشاف "، در تفسير آيهء مزبور، به اين حقيقت اعتراف مي‌كند كه: دلالت آيهء بر فضيلت ياران كساء (عليه السلام) قوي ترين و محكم ترين سندي است كه همگان قبولش دارند. (2) 2. آيهء تطهير و پاكسازي در اين آيهء شريفه آمده است: " خداوند اراده كرده است كه شما اهل بيت را پاك و پاكيزه گرداند و از بدي‌ها دور سازد ". (3) تحقيقات پر دامنه و دقيقي كه مفسرين ومحدثين و دانشمندان علوم و معارف

1. الفصول المهمة، ص 220.

2.

3. " انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا "، سوره احزاب آيه 33.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الزمخشري (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، آية التطهير (1)

اسلامي، در كتابهاي مبسوط اعتقادي و ايدئولوژيكي و بر اساس اسناد و مآخذ معتبر انجام داده اند، نشان مي‌دهد كه هدف و منظور آيهء شريفه از " اهل بيت "، همانا پنج تن ياران كساء از دودمان عترت و رسالت است. يعني همان پنج اختر تابان، پنج منبع نور و منشأ فيض، كه مركب از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) علي بن ابي طالب (عليه السلام) و فاطمه و حسن و حسين (عليهم السلام) بوده اند ولا غير.
نگاهي به مآثر و مآخذ معروف و معتبر از علماي نام آور خاصه وعامه، نكات مهمي را در اين زمينه روشن مي‌سازد. از جمله: جلال الدين سيوطي در تفسير معروف " الدر المنثور "، در تفسير و توجيه اين آيهء شريفه، بيش از 20 حديث از راههاي مختلف را وارد ساخته است كه اثبات مي‌كند هدف از اهل بيت، همان پنج بزرگوار است و بس.
و نيز " ابن جرير طبري " بيش از 15 حديث در " انبياء " آورده است كه هدف و مراد آيهء مزبور را از " اهل بيت " به همان پنج تن بزرگوار اختصاص مي‌دهد، همان افرادي كه تحت كساء و زير پوش خاص و پر فيض و پر بركت رسالت قرار داشتند، و عنوان پر شكوه و جاودانهء " پنج تن " در تاريخ اسلام و تاريخ معنويت بشري، مخصوص آنها است.
در همان روزي كه آن پنج بزرگوار، اجتماع نوراني ياران كساء را تشكيل داده بودند، پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) دست به دعا برداشت و به درگاه خداوند متعال عرض كرد: " خداوندا!
اينان اهل بيت من هستند، بدي را از آنان دور ساز و آنان را پاك و پاكيزه بدار! ". البته اين دعا به همان يك روز و همان يك بار محدود نشد، بلكه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) از آن پس بارها اين دعا را تكرار مي‌فرمود، و اين درخواست پيامبرانه را در برابر خداوند و درگاه باري تعالي ادامه مي‌داد.
" ام السلمه " (1) يكي از همسران با فضيلت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به استناد كتب و تواريخ معتبري كه مورد توجه عموم علماء و محققين اسلامي قرار دارد، در اين باره مي‌گويد:
اجتماع اين پنج تن نوراني و بزرگوار در خانهء من بود. وقتي آن روز، دعاي رسول خدا را درباره ء اهل بيت رسالت شنيدم، در محضر مقدس پيامبر (صلي الله عليه وآله) عرض كردم كه من هم از اهل بيت هستم آيا دعاي رسول الله (صلي الله عليه وآله) شامل من نيز مي‌شود؟ رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در

1. همسران رسول خدا (ص)، تاليف نگارنده، چاپ 1341 ه. ش.

الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، النوم (1)

پاسخ من، عباي خود را بر سر ياران كساء كشيد و با لحني محكم و استوار، كه جاي كمترين تعللي را باقي نمي‌گذاشت فرمود: اي ام السلمه، البته تو در مسير حق هستي، اما خدا گواه است كه مشمول اهل بيت نيستي.
بلي، احاديث و اخبار فراواني در اين باره، از طريق اهل بيت عصمت و طهارت و رسالت وارد شده است كه از طرفي نشان مي‌دهد شايستگي اهل بيت بودن تنها به آن بزرگواران اختصاص دارد، و از طرفي هم ساير اعضاء خانواده و وابستگان پيامبر، حتي همسران رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را كه از جمله نزديك ترين افراد به آن حضرت و به عبارتي شريك زندگي اش بوده اند، از شمول اهل بيت بودن به معناي الهي و آسماني اش كه منظور و مراد آيهء شريفه بوده است، بر كنار مي‌كند.
محدثين بزرگ و نامداري از برادران اهل سنت نيز، در حد تواتر، رواياتي در اين باره نقل كرده اند كه نمونه‌هايي از آنها، در بخش آتي كتاب حاضر (بخش فاطمه از ديدگاه روايات) ذكر خواهد شد. در اين روايات آمده است كه: پس از نزول آيهء شريفه بر قلب مبارك پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) صبحگاهان كه آن حضرت از خانه بيرون مي‌آمد، به هنگام عبور از مقابل خانهء فاطمه (عليه السلام) به صداي بلند اهل آن خانه را فرا مي‌خواند و مي‌فرمود:
" الصلاة! الصلاة! أهل البيت! إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ويطهركم تطهيرا " ...
يعني: نماز نماز!.. خاندان رسالت، خداوند اراده كرده است كه شما را پاك و پاكيزه گرداند و از بدي‌ها و پليدي‌ها دور سازد ...
اين عمل رسول الله (صلي الله عليه وآله) و تكرار عبارات مزبور از شش ماه الي هشت يا نه ماه (با توجه به اختلاف در روايات) ادامه داشته و در طول اين مدت، همه روزه، به هنگام سحرگاهان، اين عمل و بيان همين كلمات از سوي رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) انجام و تكرار مي‌شده است.
عامل تكرار اگر سؤال شود كه براي تكرار اين عمل از سوي پيامبر (صلي الله عليه وآله) چه انگيزه اي وجود داشته واساسا عامل تكرار در اين ميان چه نقشي مي‌توانسته ايفاء كند، سؤال بي جايي نخواهد بود. آيا براي خاندان عصمت و طهارت و اهل بيت مقدس و منزه و نوراني رسالت، كافي نبود كه يك بار آن خبر آسماني و وعده ء مقدس الهي را بشنوند و آنگاه به عظمت

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الصّلاة (2)

و تقدس خود و نيز به ارزش و عزتي كه در پيشگاه خداوند متعال دارند، پي ببرند؟
البته براي آن بزرگواران همان يك بار كافي بود. لذا مي‌توان گفت كه شايد در طول اين مدت، رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) از تكرار اين عمل هدفي بسيار و الا داشته است. بدين معنا كه مي‌خواسته از طريق عامل تكرار، به گوش همگان برساند كه تنها ساكنان اين خانهء كوچك و محقر، مصداق بارز اهل بيت، و همان كساني هستند كه خداوند، پاكي و پاكيزگي شان را اراده فرموده است. اينان هدف آيهء آسماني و كلام الهي بوده، و همان كساني هستند كه مشمول عنايت خاص الهي قرار گرفته اند و پاكي و طهارت شان، و دوري هميشگي شان از هرگونه بدي و پليدي، در درگاه خداوند متعال تضمين شده است.
آري، چه بسا كه انگيزه ء پيامبر در مورد تكرار چندين ماههء اين عمل و بيان همان كلمات مقدس، چيزي جز اين نبوده است كه به همگان برساند و بفهماند كه نزديك ترين افراد به پيامبر اسلام و محبوب ترين اشخاص در پيشگاه خداوند، زيبنده ترين كسان در ادامهء راه رسول خدا وآئين اسلام كساني هستند كه خداوند در قرآن كريم از آنان به " اهل بيت " تعبير فرموده است، و اهل بيت نيز همين كساني هستند كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، هر روز شخصا آنها را مخاطب قرار مي‌دهد و پيام آسماني خداوند را با آنان در ميان مي‌گذارد، تا عظمت و ارزش اين بشارت، بيش از پيش براي سايرين نيز معلوم گردد تا مشمولين عنايات و الطاف خاص خداوندي را هرچه بهتر و بيشتر بشناسند و به حقانيت آنها با وضوح بيشتري پي ببرند.
ضمير جمع مذكر چرا؟
در اينجا نكته اي هم بايد ذكر شود. و آن اينكه بيان ضمير جمع " عنكم " و " يطهركم "، به جاي " عنكن " و " يطهركن " كه در زبان عرب مخصوص بانوان است، اختصاص اين آيه را به خانواده ء فاطمه و علي (عليه السلام) تأكيد مي‌كند و نشان مي‌دهد كه آيهء مورد بحث در مورد خاندان رسالت اعم از فاطمه و علي و حسن و حسين (عليهم السلام) نازل شده است، نه در باره ء همسران رسول خدا (صلي الله عليه وآله) يا بانوان ديگر. چه، در آن صورت لازم بود كه " ضمير " در اين آيه، به صورت ديگري غير از اين كه هست، آورده شود و ضمير جمع مذكر مشعر بر

(1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الكرم، الكرامة (1)

كثرت افراد مذكر در آن جمع محدود مي‌باشد كه علي، حسن و حسين بوده اند.
3. مودت خويشاوندان خداوند متعال، در قرآن كريم خطاب به رسول بزرگوارش مي‌فرمايد: " اي پيامبر، بگو كه در برابر زحمات و مشقات رسالت خداوند و ابلاغ وتبليغ آئين الهي، هيچگونه مزد و پاداشي غير از دوستي ومودت خويشاوندان خود نمي‌خواهم ". (1) بايد توجه داشت كه دوستي ومودت خويشاوندان، در مورد رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) با آنچه كه در زندگي افراد عادي مطرح است، تفاوت بسياري دارد. زيرا اين دوستي و مودتي كه مورد نظر مقام شامخ رسالت است و خداوند تبارك و تعالي در قرآن كريم بيان فرموده است، نه يك دوستي ومودت ساده و خشك و خالي، بلكه در واقع همان تداوم برنامهء رسالت الهي است. بنابراين، چنين دوستي و مودت پرشكوهي، از آن نظر مورد درخواست رسول خدا قرار گرفته - و حتي به عنوان تنها اجر و پاداش آنهمه مشكلات و مصائب ناشي از ابلاغ دين و رسالت الهي به شمار آمده است - كه آن خويشاوندان، در سطح بالايي از مقام و منزلت و ارزش قرار دارند، و دوستي ومودت آن خويشاوندان، به تحمل هر رنج و بلايي ميارزد. بلي، آن خويشاونداني كه دوستي ومودت شان در چنين حدي از اهميت و ارزش قرار دارد، افراد برجسته و ذيصلاحي هستند كه مي‌توانند راه و پيام رسالت را دنبال كنند و جامعهء بشري را به همان مقصدي كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) داشته است، رهنمون گردند.
اكنون اين مسأله قابل بحث و بررسي است كه آيا اين ارزش و صلاحيت و شايستگي، در كدام يك از خويشاوندان و نزديكان وجود دارد؟ آيا هر كسي كه به خاندان پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) وابسته و منتسب گرديد، ولو در هر شرايطي و صاحب هر خصوصيت و خصلتي كه باشد، مي‌تواند مشمول اين بيانات الهي و آسماني قرار گيرد، و در رديف همان خويشاونداني كه خداوند از آنها ياد كرده است به شمار آيد، و دوستي و مودتش براي رسول خدا مهم و با ارزش تلقي گردد؟ يا آن كه در اينجا، فقط آن عده ء معدود و برگزيده‌اي مورد نظر هستند كه علاوه بر انتساب به خاندان رسول خدا، با جان و دل و از

1. سوره " الشوري "، آيه: 23.

صفحهمفاتيح البحث: الكرم، الكرامة (2)، سورة الشوري (1)

عمق ايمان و خلوص و پاكي، همان برنامهء رسالت را تعقيب مي‌كنند و در

همان راه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) گام بر مي‌سپارند؟
ترديدي وجود ندارد كه اگر اجر و پاداشي به پيامبر تعلق مي‌گيرد، فقط و فقط به خاطر همان برنامه‌هاي هدايت و رسالت است و پاداش رسالت، بر غير رهروان سالك و شايستهء آن تعلق نمي‌گيرد. چرا كه اگر چنين امري صورت مي‌گرفت، خود يك نوع تضاد و تناقض به وجود مي‌آورد. لذا پاداش پيامبر (صلي الله عليه وآله) هرگز نمي‌تواند دوستي خويشاونداني همچون ابوجهل و ابولهب و امثال آنان باشد. اين معنا چگونه مي‌تواند وجود داشته باشد در صورتي كه اجر و پاداش به جهت پيمودن راه هدايت وسداد او است كه پيامبر اسلام مأمور ابلاغ آن بوده است دوستي با افراد ضد هدايت، نقض غرض رسالت مي‌گردد. پس در اينجا، دوستي ومودت آن كساني مطرح است كه دقيقا در طريق اجراي برنامه‌هاي رسالت و هدايت گام مي‌زنند و در همه چيز سمبلي از تبلور وجود مقدس پيامبر گرامي (صلي الله عليه وآله) هستند، جز اينكه وحي بر آنان نازل نمي‌شود.
از اين ديدگاه است كه دوستداران و علاقمندان حفظ مقام شامخ رسالت و دل سپردگان اهل بيت مطهر (عليه السلام)، اتفاق نظر دارند كه مصداق روشن وبارز " قربي " (خويشاوندان رسول خدا (صلي الله عليه وآله)) همانا فاطمه و علي و حسن و حسين (عليهم السلام) هستند. زيرا آنان بودند كه دقيقا در مسيرهاي علمي و عملي مقام رسالت گام برداشته، و در تداوم راه و پيام رسالت، تبلور وجود مطهر پيامبر گرامي بوده اند.
از محدثين اهل سنت و جماعت هم، احمد بحراني و حاكم بن ابي حاتم، به اين معني اعتراف كرده اند از ابن عباس نقل كرده اند كه پيامبر بزرگوار اسلام در پاسخ سؤال از اين آيه، در تفسير كلام آسماني فرموده اند كه: آنان فاطمه، علي و فرزندان آنان هستند.
محدثين بزرگ ديگري همچون مقريزي، بغوي، ثعلبي، ابو نعيم، حمويني، و بسياري ديگر نيز، با عبارات گوناگون كه همگي معناي واحدي را مي‌رساند، اين حديث را نقل كرده اند و در بيان همهء آنها، دوستي ومودت با اهل بيت (عليه السلام) توصيه و سفارش شده است.
حاكم بن ابي حاتم در تفسير اين آيه از پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) نقل كرده است كه: خداوند
(٣٦٢)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، عبد الله بن عباس (1)، الحافظ أبو نعيم (1)، ابراهيم الحمويني الشافعي (1)، الثعلبي (1)، التعقيب (1)

متعال من و علي را از يك شجره خلق كرده است. من اصل و ريشهء آن (شجره)، علي شاخهء آن، فاطمه پيوند آن، و حسن و حسين (عليه السلام) ميوه‌هاي آن، و پيروان آنها برگ هاي آن هستند. هركس به شاخه اي از شاخه‌هاي آن چنگ بزند، نجات يافته است. (1) و نيز " طبراني " از امام حسن مجتبي (عليه السلام) نقل كرده است كه ايشان در خطبه اي كه در مسجد ايراد كردند، چنين فرمودند: " ما، از اهل خانواده اي هستيم كه خداوند دوستي و موالات آنان را واجب كرده و فرموده است: (لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربي ...). (2) و امام سجاد زين العابدين (عليه السلام) در شهر شام، در پاسخ شماتت برخي از ستمگران آن ديار فرمودند: آيا آيهء مودت در قربي را نخوانده اي؟ آيا آنان (كه در اين آيه از آنان ياد شده است) جز ما افراد ديگري هستند؟
شاعر در ارتباط با مسألهء اهل بيت مي‌گويد:
يا أهل بيت رسول الله حبكم * فرض من الله في القرآن أنزله كفاكم من عظيم القدر إنكم * من لم يصل عليكم لا صلاة له يعني: اي اهل بيت رسالت، دوستي ومودت شما فريضه اي است كه خداوند در قرآن تعيين و نازل كرده است از نظر عظمت قدر و اعتبار كافيست كه دانسته شود كسي كه در انجام نماز بر شما خاندان رسالت، درود و صلوات نفرستد نماز او صحيح و درست نيست ".
بدينسان، با آنچه پيرامون آيات مباهله و تطهير ومودت ذكر شد، درمييابيم كه قربي و خويشاوندان به هر ترتيب و تفسيري كه گرفته شود، فاطمه زهرا (عليه السلام) يادگار ارزنده پيامبر عاليقدر اسلام، سرآمد كامل، و نمونهء بازر آن خواهد بود.
4. ابرار و نيكان خداوند متعال در جايي از قرآن كريم مي‌فرمايد:
" ابرار و نيكان، كساني هستند كه به نذر خود وفا مي‌كنند ". (3) محدثين اتفاق نظر دارند
1. الغدير، ج 7، ص 231 - 236.
2. الشوري آيه 23.
3. " يوفون بالنذر ويخافون يوما كان شره مستطيرا "، انسان، آيهء 7.

که شأن نزول اين آيه، مربوط به سبطين پيامبر، حسن و حسين (عليه السلام) به عنوان دو فرد اهل بيت رسول الله بوده است. در اسناد معتبر آمده است که: حسن و حسين (عليه السلام) دچار بيماري شده و در خانه بستري گرديده بودند. پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) از آن دو نور چشم خود عيادت به عمل آوردند و به فاطمه زهرا (عليه السلام) فرمودند: اگر نذر کنيد که با شفاي حسن و حسين سه روز را روزه بگيريد شفاي آنها زودتر حاصل خواهد شد.

فاطمه زهرا (عليه السلام) و ساير افراد اهل بيت رسالت (عليه السلام) امر پيامبر را اطاعت کردند. نذر آنها در پيشگاه خداوند به زودي مورد قبول قرار گرفت و دو بيمار عزيز از بستر بيماري برخاستند. پس از شفاي آنها، خاندان رسالت شروع به اداي نذر خود کردند. در نخستين روزي که روزه دار بودند، همين که موقع افطار فرا رسيد، مسکيني درب خانه را زد و با صداي بلند سلام گفت و اظهار نياز و حاجت کرد. خاندان رسالت، آن مسکين را بر خود مقدم داشتند و آنچه را که براي افطار آماده کرده بودند، در اختيار او قرار دادند و خود بدون غذا ماندند. سپس با همان حال به روزه ء خود ادامه دادند تا آن که هنگام غروب روز دوم، فرا رسيد. آن روز هم موقع افطار، يتيمي در زد و سلام گفت و اظهار نياز و حاجت کرد. باز خاندان رسالت، همان عمل را تکرار کرده و غذاي خود را در اختيار آن يتيم گذاشتند و خود بدون غذا ماندند و همچنان به روزه ء خود ادامه دادند.

بدين سان سه روز گذشت و خاندان رسالت، نذر خود را به عالي ترين و باشکوه ترين و خالصانه ترين صورت ممکن در درگاه خداوند به جاي آوردند.

روز سوم، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) که از اين طرز باشکوه و زيباي اداي نذر اهل بيت خود آگاه شده بودند، بر آنها آفرين‌ها گفتند و آنان را از زبان وحي، مظهر و نمونهء " ابرار و نيکان " خواندند و آيهء مزبور را به آنان ابلاغ کردند.

5. اطعام طعام در سوره ء انسان در مقام اطعام و ايثار فاطمه زهرا (عليه السلام) و دودمانش آمده است:

" و يطعمون الطعام علي حبه مسکينا ويتيما واسيرا انما نطعمکم لوجه الله، لانريد منکم جزاء ولاشکورا انآ نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريرا ".

(آنان غذاي خود را با اينکه به آن علاقه و نياز شديد دارند به " مسکين "، " يتيم " و

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، الطعام (3)، الإختيار، الخيار (2)

" اسير " مي‌دهند و مي‌گويند ما شما را به خاطر خدا اطعام مي‌كنيم و هيچ پاداش و سپاسي از شما نمي‌خواهيم ما فقط از پروردگارمان خائفيم در آن روزي كه عبوس و سخت است). (1) اين آيه شريفه در ارتباط با مورد قبلي، استقلالا و در عرصهء ديگري نازل شده است ولي به يقين در مورد اهل بيت (عليه السلام) مي‌باشد كه سه شبانه روز خود در گرسنگي به سر بردند و طعام خود را به مسكين، يتيم، و اسير ايثار نمودند.
آري، اين گونه نذر كردن و اين گونه به اداي نذر برخاستن نيز خاص اهل بيت رسول خدا است و تنها آنان هستند كه مي‌توانند عالي ترين وكامل ترين مظهر و نمونهء ابرار، يعني نيكان و نيك كرداران و اهل نيكي‌هاي راستين خالصانه باشند.
6. سوره ء شريفهء كوثر " إنا أعطيناك الكوثر فصل لربك و انحر، ان شانئك هو الأبتر ". (2) (ما به تو " كوثر = خير و بركت " فراوان عطا كرديم پس براي پروردگارت نماز بخوان و قرباني كني و بدان دشمن تو قطعا بريده نسل و بي دنباله است).
اين سوره ء شريفه به اتفاق اكثر مفسرين پس از درگذشت ابراهيم و به هنگام تولد حضرت زهرا بر پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) نازل شده است. پس به اين ترتيب مي‌توان گفت كه شناختن اهل بيت پيامبر، كار دشواري نيست. زيرا آنها، افراد برجسته و شايسته‌اي هستند كه نشاني‌ها و علايم خاصي دارند و اين نشاني‌ها هم در قرآن مجيد، ضمن چند آيهء آسماني ذكر شده است. با توجه به اين نشاني‌ها است كه مي‌توان به سهولت دريافت كه آن كساني كه شايستگي دست يافتن به چنان منزلتي را دارند، و دوستي ومودت آنان چندان با ارزشي است كه پاداش رسالت پيامبر (صلي الله عليه وآله) به شمار مي‌رود، غير از فاطمه و علي و فرزندان آنها، هيچ كس ديگر نمي‌تواند باشد.
از ديدگاه روايات پس از آن كه مقام شامخ حضرت فاطمه (عليه السلام) را از ديدگاه آيات قرآني بررسي كرديم

1. سوره ء انسان، آيهء 8 - 9.
2. سوره ء كوثر، آيات سگانه.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الطعام (2)

" اسير " مي‌دهند و مي‌گويند ما شما را به خاطر خدا اطعام مي‌كنيم و هيچ پاداش و سپاسي از شما نمي‌خواهيم ما فقط از پروردگارمان خائفيم در آن روزي كه عبوس و سخت است). (1) اين آيه شريفه در ارتباط با مورد قبلي، استقلالا و در عرصهء ديگري نازل شده است ولي به يقين در مورد اهل بيت (عليه السلام) مي‌باشد كه سه شبانه روز خود در گرسنگي به سر بردند و طعام خود را به مسكين، يتيم، و اسير ايثار نمودند.
آري، اين گونه نذر كردن و اين گونه به اداي نذر برخاستن نيز خاص اهل بيت رسول خدا است و تنها آنان هستند كه مي‌توانند عالي ترين وكامل ترين مظهر و نمونهء ابرار، يعني نيكان و نيك كرداران و اهل نيكي‌هاي راستين خالصانه باشند.
6. سوره ء شريفهء كوثر " إنا أعطيناك الكوثر فصل لربك و انحر، ان شانئك هو الأبتر ". (2) (ما به تو " كوثر = خير و بركت " فراوان عطا كرديم پس براي پروردگارت نماز بخوان و قرباني كني و بدان دشمن تو قطعا بريده نسل و بي دنباله است).
اين سوره ء شريفه به اتفاق اكثر مفسرين پس از درگذشت ابراهيم و به هنگام تولد حضرت زهرا بر پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) نازل شده است. پس به اين ترتيب مي‌توان گفت كه شناختن اهل بيت پيامبر، كار دشواري نيست. زيرا آنها، افراد برجسته و شايسته‌اي هستند كه نشاني‌ها و علايم خاصي دارند و اين نشاني‌ها هم در قرآن مجيد، ضمن چند آيهء آسماني ذكر شده است. با توجه به اين نشاني‌ها است كه مي‌توان به سهولت دريافت كه آن كساني كه شايستگي دست يافتن به چنان منزلتي را دارند، و دوستي ومودت آنان چندان با ارزشي است كه پاداش رسالت پيامبر (صلي الله عليه وآله) به شمار مي‌رود، غير از فاطمه و علي و فرزندان آنها، هيچ كس ديگر نمي‌تواند باشد.
از ديدگاه روايات پس از آن كه مقام شامخ حضرت فاطمه (عليه السلام) را از ديدگاه آيات قرآني بررسي كرديم
1. سوره ء انسان، آيهء 8 - 9.
2. سوره ء كوثر، آيات سگانه.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الطعام (2)

و به اندازه ء درك و شايستگي و توان خود، با اين مسأله آشنا شديم، اكنون جا دارد كه مقام والاي آن حضرت را از ديدگاه روايات و احاديث نيز بازنگري كنيم.
البته روايات و احاديث فراواني در بيان عظمت و شموخ مقام معنوي زهراي اطهر، اين يادگار ارزنده ء رسالت، در مآخذ معتبر و كتب اخبار و احاديث وارد گشته است، كه نظر به كثرت و حجم وسيع آنها، حتي به طور فشرده و فهرست‌وار نيز در اين مختصر نمي‌توان از تمام آنها ياد كرد. علاقمندان به مطالعه و جستجو در اين زمينه مي‌توانند به كتابهاي مخصوص و معروف در اين مورد مراجعه كنند.
لكن در اينجا، تنها به عنوان تبرك وتيمن، به نقل چهار حديث شريف كه از طريق منابع ومعاجم برادران اهل سنت وارد شده است بسنده مي‌كنيم، تا ضمن استفاده از اين احاديث، با ديدگاه برخي از بزرگان اهل سنت و جماعت نيز، درباره ء اين بانوي بزرگ و مقدس اسلام آشنا شويم.
1. بانوي بانوان بهشتي بارها اين كلام زيبا از زبان پيامبر عاليقدر اسلام (صلي الله عليه وآله) در مورد زهرا (عليه السلام) شنيده شده است كه خطاب به آن بانوي بزرگ فرموده اند:
" أما ترضين أن تكوني سيدة نساء الجنة أو نساء المؤمنين ". (1) يعني: آيا نمي‌خواهي كه بانوي بانوان بهشتي يا بانوي بانوان مؤمن باشي؟
آشنايان به دقايق و ظرايف زبان و ادب عرب، مي‌دانند كه در اينجا، منظور از اين جمله كه ظاهر آن استفهامي است، در حقيقت پرسش و استفهام نيست، بلكه إعلام و اخبار و تأييد است.
بدين معني كه مراد اصلي از عبارت " آيا نمي‌خواهي باشي " در واقع بيان اين مطلب است كه " آيا مي‌داني كه هستي " يا " آيا مي‌خواهي بداني كه هستي " يا " آيا دوست نداري بداني كه هستي؟ " ...
لذا در اينجا، پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) در واقع به دختر گرامي خود خبر مي‌دهند كه: آيا مي‌داني كه بانوي بانوان بهشتي و سرور بانوان مؤمن هستي؟
1. صحيح بخاري، ج 4 ص 204.

2. فاطمه چرا فاطمه ناميده شده است؟
پيامبر بزرگوار اسلام، روزي خطاب به زهراي اطهر (عليه السلام)، نور چشم و ميوه ء دل خود فرمودند: آيا مي‌داني چرا فاطمه ناميده شدي؟
علي (عليه السلام) هنگام طرح اين موضوع در محضر پيامبر (صلي الله عليه وآله) بود و چون اين مطلب را شنيد، مشتاقانه پرسيد: چرا؟ پيامبر (صلي الله عليه وآله) فرمود:
چون خداوند متعال دخترم فاطمه و نسل او را از آتش دور و جدا قرار داده است. (1) بايد توجه داشت كه يكي از معناهاي بلند و ارجمند كلمه " فاطمه " يعني بازدارنده، جدا كننده، و جدا شده از شرور و بديها است. بدين لحاظ، معناي بيان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در باره ء جدايي فاطمه (عليه السلام) از آتش، بهتر و روشن تر قابل درك و فهم خواهد بود.
3. چهار بانوي بزرگوار پيامبر اسلام، طبق احاديثي كه در اسناد معتبر ذكر شده است فرموده اند: چهار زن برجسته و با فضيلت در تاريخ بشريت وجود دارند كه عبارتند از مريم دختر عمران، آسيه دختر مزاحم و همسر فرعون، خديجه دختر خويلد، و فاطمه دخترم. (2) و در حديثي ديگر نيز وارد شده است كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) خطاب به دختر دلبند خويش فرمودند: مريم بانوي بانوان جهان خودش بود، و تو بانوي بانوان عالم خويشتن هستي. (3) 4. فاطمه، پاره تن من پيامبر بزرگوار اسلام (صلي الله عليه وآله)، بارها اين كلام را بر زبان مبارك خود آورده اند كه: " فاطمة بضعة مني "، يعني فاطمه پاره ء تن من است. (4) و در برخي از روايات هست كه پيامبر بر اين كلام افزوده اند كه: هركس او را ناخشنود سازد، مرا ناخشنود ساخته است، و كسي كه مرا ناخشنود سازد خدا را غضبناك ساخته است. و در برخي ديگر از روايات آمده است:
١. ذخائر العقبي، ص 26.
2. استيعاب، ج 2، ص 720.
3. استيعاب، ج 2، ص 750، صحيح بخاري، ج 5، ص 21.
4. صحيح بخاري، ج 5 ص 21.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، كتاب ذخائر العقبي (1)

2. فاطمه چرا فاطمه ناميده شده است؟
پيامبر بزرگوار اسلام، روزي خطاب به زهراي اطهر (عليه السلام)، نور چشم و ميوه ء دل خود فرمودند: آيا مي‌داني چرا فاطمه ناميده شدي؟
علي (عليه السلام) هنگام طرح اين موضوع در محضر پيامبر (صلي الله عليه وآله) بود و چون اين مطلب را شنيد، مشتاقانه پرسيد: چرا؟ پيامبر (صلي الله عليه وآله) فرمود:
چون خداوند متعال دخترم فاطمه و نسل او را از آتش دور و جدا قرار داده است. (1) بايد توجه داشت كه يكي از معناهاي بلند و ارجمند كلمه " فاطمه " يعني بازدارنده، جدا كننده، و جدا شده از شرور و بديها است. بدين لحاظ، معناي بيان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در باره ء جدايي فاطمه (عليه السلام) از آتش، بهتر و روشن تر قابل درك و فهم خواهد بود.
3. چهار بانوي بزرگوار پيامبر اسلام، طبق احاديثي كه در اسناد معتبر ذكر شده است فرموده اند: چهار زن برجسته و با فضيلت در تاريخ بشريت وجود دارند كه عبارتند از مريم دختر عمران، آسيه دختر مزاحم و همسر فرعون، خديجه دختر خويلد، و فاطمه دخترم. (2) و در حديثي ديگر نيز وارد شده است كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) خطاب به دختر دلبند خويش فرمودند: مريم بانوي بانوان جهان خودش بود، و تو بانوي بانوان عالم خويشتن هستي. (3) 4. فاطمه، پاره تن من پيامبر بزرگوار اسلام (صلي الله عليه وآله)، بارها اين كلام را بر زبان مبارك خود آورده اند كه: " فاطمة بضعة مني "، يعني فاطمه پاره ء تن من است. (4) و در برخي از روايات هست كه پيامبر بر اين كلام افزوده اند كه: هركس او را ناخشنود سازد، مرا ناخشنود ساخته است، و كسي كه مرا ناخشنود سازد خدا را غضبناك ساخته است. و در برخي ديگر از روايات آمده است:
۱. ذخائر العقبي، ص 26.
2. استيعاب، ج 2، ص 720.
3. استيعاب، ج 2، ص 750، صحيح بخاري، ج 5، ص 21.
4. صحيح بخاري، ج 5 ص 21.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، كتاب ذخائر العقبي (1)

2. فاطمه چرا فاطمه ناميده شده است؟
پيامبر بزرگوار اسلام، روزي خطاب به زهراي اطهر (عليه السلام)، نور چشم و ميوه ء دل خود فرمودند: آيا مي‌داني چرا فاطمه ناميده شدي؟
علي (عليه السلام) هنگام طرح اين موضوع در محضر پيامبر (صلي الله عليه وآله) بود و چون اين مطلب را شنيد، مشتاقانه پرسيد: چرا؟ پيامبر (صلي الله عليه وآله) فرمود:
چون خداوند متعال دخترم فاطمه و نسل او را از آتش دور و جدا قرار داده است. (1) بايد توجه داشت كه يكي از معناهاي بلند و ارجمند كلمه " فاطمه " يعني بازدارنده، جدا كننده، و جدا شده از شرور و بديها است. بدين لحاظ، معناي بيان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در باره ء جدايي فاطمه (عليه السلام) از آتش، بهتر و روشن تر قابل درك و فهم خواهد بود.
3. چهار بانوي بزرگوار پيامبر اسلام، طبق احاديثي كه در اسناد معتبر ذكر شده است فرموده اند: چهار زن برجسته و با فضيلت در تاريخ بشريت وجود دارند كه عبارتند از مريم دختر عمران، آسيه دختر مزاحم و همسر فرعون، خديجه دختر خويلد، و فاطمه دخترم. (2) و در حديثي ديگر نيز وارد شده است كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) خطاب به دختر دلبند خويش فرمودند: مريم بانوي بانوان جهان خودش بود، و تو بانوي بانوان عالم خويشتن هستي. (3) 4. فاطمه، پاره تن من پيامبر بزرگوار اسلام (صلي الله عليه وآله)، بارها اين كلام را بر زبان مبارك خود آورده اند كه: " فاطمة بضعة مني "، يعني فاطمه پاره ء تن من است. (4) و در برخي از روايات هست كه پيامبر بر اين كلام افزوده اند كه: هركس او را ناخشنود سازد، مرا ناخشنود ساخته است، و كسي كه مرا ناخشنود سازد خدا را غضبناك ساخته است. و در برخي ديگر از روايات آمده است:
۱. ذخائر العقبي، ص 26.
2. استيعاب، ج 2، ص 720.
3. استيعاب، ج 2، ص 750، صحيح بخاري، ج 5، ص 21.
4. صحيح بخاري، ج 5 ص 21.
(٣٦٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، كتاب ذخائر العقبي (1)

فاطمه پاره ء تن من است، خوشحال مي‌سازد مرا، آنچه او را خوشحال

سازد.
علامه اميني پس از نقل جدول تحقيقي و پر بار 59 تن از بزرگان و مشايخ اهل سنت كه با تلاشي ارزنده و پيگير و مراجعه به دهها و صدها كتاب و مرجع جمع آوري شده است، و نشان دهنده ء دقت علمي و وجدان تحقيقي اوست، در اين باره مي‌افزايد:
ما نيز در اينجا همان نظر " ابن كثير " را داريم كه گفتار رسول خدا (صلي الله عليه وآله) گوش‌ها را پر كرده است كه بارها فرمود:
" فاطمه قلب و روح من است، هركس او آزار و اذيت كند مرا آزار و اذيت كرده است. و باز گفتار رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را داريم كه خداوند متعال با ناخشنودي فاطمه، ناخشنود مي‌گردد و با رضايت و خشنودي او، خشنود مي‌شود ".
اين روايات به طور مطلق و عموم، شامل تمامي انواع خشنودي‌ها و رضايت‌هاي صديقه اطهر، حتي در مورد مباحات نيز مي‌گردد. و اين روايات مي‌رساند كه خشنودي فاطمه (عليه السلام) در مواردي است كه خشنودي پروردگار عالم در آن مورد بوده است، و نارضايي و غضب او در موردي است كه غضب الهي در آن مورد وجود دارد. رضايت‌ها و عدم رضايت‌هاي او جنبه‌ء نفساني يا رنگ هوي و هوس ندارد. و اين يكي از مصاديق بارز آيه‌ء شريفه تطهير اهل بيت و پاكسازي رجس و خبائث از آن خاندان مطهر است كه تعدادي از ناباوران همچون ابن كثير، منكر آن شده اند.

اين شور شاعرانه و شعر حماسي نيست، اين بيان شورانگيز يك دل شيدا و شيفته نيست، اين جولان‌هاي يك قلم بي تاب نيست؟ بلكه تنها بيان گوشه اي كوچك از اين حقيقت بزرگ است كه فاطمه زهرا (عليه السلام) در تمام حوزه‌هاي فرهنگ اسلامي و عرصه‌هاي ديني و مذهبي و سياسي احكام خدا و قرآن، حضوري همه جانبه و فعال و قهرمانانه دارد. حضوري قاطع و سرنوشت ساز كه در هر گوشه از مكتب و مذهب ما، به عنوان نقطه‌ء عطفي باشكوه، جلوه گري مي‌كند و چون خورشيدي بي غروب و هميشه تابان، نور مي‌افشاند ...
آري، آن دختر عفيف و پاكدامن، آن بانوي معصوم و مظلوم، آن بانوي بانوان بهشتي، آن " مادر پدرش " كه دستي زخم آلود و شانه اي مجروح و لباسي كهنه و رنگ پريده از فرط كار و تلاش در خانه دارد، ولي فزوني

شرم و حجب و حيا مانع مي‌شود كه حتي از پدر خود تقاضاي كمك كند، آن محجوب ترين و عفيف ترين زن عالم بشريت كه تلاش و زحمت در كنج خانهء پدر و سپس در خانهء شوهر و تربيت فرزندان پاك و بزرگوار و دلاور را بر هر چيزي و هر كاري ترجيح مي‌دهد، آن پرده نشين حرم ستر و عفاف ملكوت كه چشم آفتاب از ديدن سيماي مقدس و نوراني اش محروم است، در جاي ديگر و در هنگام ضرورت وقتي كه مبارزه و جهاد براي حفظ دين و حضانت كيان اسلام لازم مي‌آيد، ناگهان بي باك تر از هر قهرمان، پيشتازتر از هر سردار، قدم به ميدان مي‌نهد و پرچم مبارزه را بر دوش مي‌گيرد و در صحنه‌هاي پيكار ديني و مذهبي و سياسي، فرياد و خروش بر مي‌دارد و لرزه بر اندام دشمنان مي‌افكند ... ناگهان آن زن پرده نشين عفاف و پاكي، مبدل به قهرمان خستگي ناپذير صحنه ها، و فريادگر بي امان مبارزات الهي در راه حق و حقيقت مي‌گردد و نام خود را در عرصهء پيكارهاي ديني و سياسي - كه در اسلام راستين هرگز از هم جدا نبوده اند - به اوج و قلهء قدرت و بي باكي مي‌رساند ...

آن زن هميشه مادر، آن كه از زمان طفلي و خردسالي نيز وظيفهء مادري را بر عهده گرفته و به عنوان " مادر پدرش " نامبردار شده بود، آن دختر مبارز و مجاهد اسلام كه

(۳۷۱)

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، النوم (1)

بزرگترين وظيفه اش همانا " كوثر " بودن براي پيامبر و ادامه دادن نسل و شجرهء طيبهء خاندان رسالت و امامت بوده است، هرگز از ديگر مسائل ديني و سياسي اسلام، دمي هم غافل نبود. او در مورد يكي از سرنوشت سازترين و مهمترين مسائل اجتماعي و مكتبي حضور مؤثر داشت، و همين روش كه باعث رسوايي دشمنان مي‌شد، در واقع قسمتي از همان وظيفهء " كوثر " بودن و به راه درست بردن نسل پاك پيامبر بود كه آن بانوي يگانه، باشكوهمندترين و كوبنده ترين شكلي انجام داد.

فاطمه زهرا (عليه السلام) كه در خانهء پدر، بهترين يار و ياور و غمخوار و مددكار پدر بود، پس از وفات رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، در خانهء شوهر بزرگوار و معصوم و بي مانندش نيز همان روش را ادامه داد و با همراهي‌ها و ياري‌هايي كه به شوي بزرگوار خود رسانيد، در واقع همان مددكاري در مورد مكتب پدر ارجمندش را به صورتي ديگر ادامه داد. زيرا كه همراهي با علي (عليه السلام) در واقع همگامي با دين اسلام و مكتب انسان ساز رسول الله (صلي الله عليه وآله) بود، نه چيز ديگر.

پس بي جهت نيست كه مي‌بينيم آن بانوي بي همانند، چه پيش از رحلت و چه پس از رحلت پدر بزرگوارش، هميشه در مورد خلافت و جانشيني پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) انديشه اي قاطع و دقيق و اصولي، نحوهء تفكر

و برداشتي مستحكم و بي تزلزل و برخاسته از قرآن و سنت الهي را در پيش مي‌گرفت و بر همين اساس همواره پافشاري و اصرار داشت كه صدمه اي بر صراط مستقيم دين و مكتب وارد نيايد، و در اين مسير هرگز روش وموضع خود را تغيير نداد و جا عوض نكرد.
آن شير زن عرصهٴ دين وسياست، در زندگي سراسر تلاش و سازندگي و پر ثمرش، همواره سعي و كوشش مجدانه داشت كه مسأله مهم و سرنوشت ساز خلافت را - كه با سهل انگاري‌ها و عافيت طلبي‌ها وساده گيري‌ها و فريب‌ها به سوي انحراف مي‌رفت - به مسير و مجراي اصلي خودش برگرداند، و از انحرافات وكج رويها كه اساس و اركان دين را در خطر قرار مي‌داد جلوگيري كند. هر چند كه در اين راه به ظاهر و در چشم ظاهر بينان و كوته نگران توفيق نيافت، ولي انديشه وموضع محكم و قاطع خود را بدون ذره اي ترديد و تزلزل اعلام داشت و تا آخرين لحظهٴ عمر پر بارش اين موضع را حفظ كرد.
و همين موضع گيري و حفظ آن، تا آخرين لحظه، چنان روشنگر و سازنده بود كه دنبالهٴ
(۳۷۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)
آن در سالهاي بعد توسط فرزندان پاك و سلالهٴ تابناك او ادامه يافت، و سرانجام مسأله خلافت و ولايت را در صحيح ترين و باشكوه ترين مسير آن يعني امامت انداخت و پيش برد كه اكنون چهارده قرن است كه اسلام راستين در همان مسير پيش مي‌رود.
لذا آشكار مي‌شود كه بر خلاف انديشهٴ ظاهربينان، آن مبارزات خستگي ناپذير نه تنها با عدم توفيق روبرو نشد بلكه در عالم اسلام و جهان حق و حقيقت، عالي ترين پيروزي‌ها را نيز فرا چنگ آورد.
فاطمه زهرا (عليه السلام) پس از رحلت رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، تا آخرين لحظاتي كه شوي بزرگوارش علي (عليه السلام) بيعت تحميلي با ابو بكر را براي حفظ وحدت مسلمين و دست‌آوردهاي اسلام قبول نكرده بود، با آن جانشين بر حق پيامبر و امام راستين، همكاري و همفكري عميق و پردامنه و همه جانبه داشت و به عنوان بهترين يار و ياور و مددكار، در كنار شوهرش ايستاده بود و دوشادوش آن بزرگوار گام برميداشت. زهراي اطهر معتقد بود كه خلافت و زعامت جهان اسلام، مخصوص و مربوط به لايق ترين و شايسته ترين و سزاوارترين فرد جهان اسلام، يعني علي بن ابي طالب (عليه السلام) است، چرا كه از ميان تمام نامزدها و مدعيان خلافت، تنها او بود كه از همه فاضل تر و عالم تر و

داورتر و شجاع و دلاورتر و حاكم تر به حق و عدل و سزاوارتر به ادامهء راه اسلام و پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بود ...

آري زهراي اطهر، آن بانوي عفيف و مجاهد، آن تلاشگر نستوه و خستگي ناپذير، در مورد اين اعتقاد عميق ديني و مكتبي و سياسي، كوشش داشت كه با مجاهدات و رهبريها و راهنمايي‌هاي خويش، مردم را به راه صحيح رهنمون شود تا در مورد آن انتخابات ساختگي و بيعت تحميلي و صحنه‌سازيهاي حسابگرانهء خلافت، تجديد نظر كنند و آن را به لايق ترين فرد آن زمان و مكان و همهء زمانها و مكانها، كه مورد سفارش و تأكيد مقام شامخ رسالت (صلي الله عليه وآله) بود، بسپارند و با حضرت علي (عليه السلام) همكاري و همفكري كنند و از سقوط اسلام در بيراهه‌هاي انحراف و بازگشت به عصر جاهلي جلوگيري به عمل آورند.

فاطمه (عليه السلام) حتي در جلساتي كه در آن شب‌هاي غم انگيز وتيره و تار مدينه، به كوشش علي (عليه السلام) در منزل برخي از مهاجرين و انصار تشكيل مي‌يافت، فعالانه شركت مي‌جست و در توضيح و تشريح حقايق و تبيين موضع سياسي اسلام با علي (عليه السلام) همكاري و همراهي مي‌كرد، تا شايد ولايت و سرپرستي امت به دست اهل آن، كه به راستي

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (5)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)

زيبنده ء خلافت و زعامت باشد، سپرده شود. ولي دريغا كه در آن ايام فريب و جوسازي، با توجه به آنهمه توطئه‌ها و صحنه سازي‌هاي حساب شده و از قبل فراهم آمده، شرايطي بوجود آمده بود كه تحت تأثير آن، مردمي كه تهديد يا تطميع و يا تحميق شده بودند و در غفلت و بي خبري به سر مي‌بردند، از اين امر حياتي، سرباز زدند. و بدينسان بود كه خلافت اسلامي از مجراي واقعي و طبيعي خود انحراف يافت، و به راهي افتاد كه به سرعت رو به قهقرا رفت، دست‌آوردهاي اسلام و انقلاب الهي رسول الله (صلي الله عليه وآله) را به دست فراموشي داد و باز جهان اسلام و مسلمين را دچار شرايطي شبيه شرايط دوران جاهلي ساخت.
در اينجا بود كه وقتي آن تلاش‌ها مؤثر واقع نيفتاد، فاطمه (عليه السلام) گام بلند ديگري در عرصهء مكتبي و سياسي برداشت و آن خطبهء معروف و تاريخي و غراء و مفصل را ايراد كرد. اين خطبه كه جاي جاي اشاره‌هايي دقيق و عميق به اين انحرافات فكري و سياسي دارد، در همان زمان بسياري از فطرت‌هاي نيالوده و جان‌هاي غبار نگرفته را تكان داد و بيدار كرد، و بدين گونه ضربه اي شديد بر جبههء دشمنان حق و حقيقت وارد آورد. از آنجا كه اين خطبه از اهميت شايان تاريخي و مكتبي برخوردار است، و نيز نشان دهنده ء طرز تفكر ونحوه ء برداشت و شيوهء مبارزهء سياسي وموضع گيري دلاورانه و هوشيارانهء آن بانوي بيبديل است، ترجمهء آن، عينا نقل و بازگو مي‌شود ...
موضوعات مهم خطبه مطالب عميق و روشنگري كه در اين خطبه به ايجاز و اختصار مورد توجه و عنايت آن بانوي بزرگ و تربيت يافتهء مقام عالي رسالت قرار گرفته است به ترتيب زير مي‌باشد:
* حمد و ستايش پروردگار عالم.
* توحيد استدلالي بر وجود خدا.
* مسأله نبوت و لزوم اثبات آن.
* بازگويي و بيان دورنمايي از حوادث و مسائل عصر جاهلي.
* اقدامات بزرگ و خدمات نجات بخش مقام رسالت.
* يادي از قرآن و اهميت و سازندگي آن.
* علل و فلسفه‌هاي احكام شريعت.
(٣٧٤)
صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الضرب (1)
* ورود به بحث مورد نظر براي بيان ديدگاههاي والاي سياسي.

* بيان حوادث دوران فترت و رسالت.
* كلماتي در باب موقعيت ممتاز علي (عليه السلام).
* شرح كوتاهي از توطئه‌ها بر ضد اهل بيت رسالت.
* استيضاح رئيس دولت تحميلي وقت.
* اقامه دليل و برهان از قرآن مجيد.
* تهييج و جلب نظر حاضرين و مجتمعين * شكايت از آن بيدادگريها به پدر بزرگوار.
درباره ء سخنان تكان دهنده و كلمات آتشين فاطمه (عليه السلام) آن سخنان عميق و ژرف بينانه و سرشار از بار مكتبي و ديني و طيف وسيع سياسي كه در آن روزهاي تاريك اسلام بر زبان زهراي اطهر (عليه السلام) جاري مي‌شد و مبارزه‌ايي عميق و پردامنه را بنيان مي‌نهاد، در كتب و تواريخ متعدد، مطالب و مسائل و نكته‌هاي پر شوري بيان شده است.
از جمله درباره ء يكي از اين موارد، عبد الله بن حسن، با اسناد خود از پدران خويش روايت مي‌كند: هنگامي كه ابوبكر فاطمه زهرا (عليه السلام) را از حق مسلم خود، در مورد مزرعه‌ء فدك محروم و ممانعت نمود، بانو فاطمه حجاب بر سر افكند و خود را با لباس كامل پوشانيد و با جمعي از زنان قريش و خدمتكاران خويش به سراغ ابوبكر رفت. او هنگامي وارد شد كه ابوبكر با جمعي از انصار و مهاجرين و ديگران نشسته بود. در آن جمع فاطمه (عليه السلام) از پشت همان پوشش و حجاب كامل اسلامي زبان گشود و سخن گفتن آغاز كرد. با كلماتي پر شور و لحني لرزاننده چنان به حق و حقيقت و از حقايق مسلم سخن راند كه همه‌ء حاضران در مجلس ابوبكر مات و مبهوت ماندند و از آن قوت بيان، و قدرت استدلال، در شگفت شدند. سخناني كه تا آن روز هرگز سابقه اي نداشت و از كسي شنيده نشده بود: نه از قشر زنان و نه از قشر مردان معمولي و غير معصوم.
آري، به راستي كه قلم ناتوان مي‌ماند و كاغذ اظهار عجز مي‌كند از اينكه بتواند قطره اي از درياي محاسن و مناقب و توصيف شخصيت ممتاز و بيبديل فاطمه (عليه السلام) را بيان كند. زبان و قلم ما انسانهاي ضعيف از وصف او عاجز و ناتوان است، و به راستي كه در مورد شخصيت برجسته زهرا (عليه السلام) وآثار گرانبهاي آن حضرت، تنها بايد خداي متعال

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (5)، اللبس (1)، الموت (1)

سخن بگويد و بس كه فرموده است: " إنا أعطيناك الكوثر، فصل لربك وأنحر ان شانئك هو الأبتر " ...
زندگاني سراسر افتخار اين بانوي بزرگ جهان، در تمامي شئون زندگي اجتماعي و سياسي و تربيتي، سرمشق و الگوي كمال و عروج انساني يك زن است. زني كه در عين عفاف و حجاب، يك مبارز خستگي ناپذير، و يك انقلابي شجاع و بي نظيري است كه در مقابل ستمگران منحرف، منافقين، سياست بازان نفع پرست، و مخالفين حكومت حقهء اسلام، فرياد و فغان سر مي‌داد، و در دفاع از مقام ولايت و حقوق از دست رفتهء اهل بيت رسالت (صلي الله عليه وآله) خروش بر مي‌دارد و چنان بيباكانه پيش مي‌رود كه حاضر بود براي حق و حقيقت حتي جان خود را نيز ايثار كند همچنان كه اين كار را هم كرد ... آري او بود كه هر حركت و اقدامش، هر كلامش، سكوتش، فريادش و حتي اشك‌ها و ناله‌هايش، هر كدام به جاي خود يك نوع مبارزه با بديها و پليدي‌ها و يك نوع حركت خروشان انقلاب و دفاع از اسلام و ادامهء راه رسالت به شمار مي‌آيد.
نگاهي به فرازهاي پرشكوه خطبهء زهرا (عليه السلام) در اينجا، همانطور كه وعده كرديم، بر آن هستيم تا آن خطبهء معروف و تاريخي را عينا به صورت ترجمه شده آن نقل كنيم و دلباختگان خاندان رسالت و دودمان عصمت و شرافت را با فرازهاي گوناگون و سرشار از عمق و معناي آن، آشنا سازيم. اين فرازها عبارتند از:
حمد و ستايش پروردگار عالم سپاس خداي را بر نعمت‌هايي كه ارزاني فرمود، و شكر او را بر حقايق و معارفي كه الهام نمود، و منت مر او را كه بيش از استحقاق بخشيد، از آن نعمت‌هاي عامي كه بخشيد و آنها را بي سابقه آغاز كرد، و مواهب فراگيري كه عطا فرمود هم جامع و كامل و هم پياپي و متواتر، نعمت‌هايي كه شمارهء آنها از حد احصاء و شمارش افزون است و دوام آن از حوصلهء شكر خارج، و درك استمرار آن از ادراك معمولي بيرون است. خداوند متعال به وسيلهء بخشيدن آن، بندگان را به اداء شكر فراخواند، و با افزودن آن ايشان را به حمد و ثناء دعوت كرد و به تحصيل امثال آن فراخواند.

سخن بگويد و بس كه فرموده است: " إنا أعطيناك الكوثر، فصل لربك وأنحر ان شانئك هو الأبتر " ...

زندگاني سراسر افتخار اين بانوي بزرگ جهان، در تمامي شئون زندگي اجتماعي و سياسي و تربيتي، سرمشق و الگوي كمال و عروج انساني يك زن است. زني كه در عين عفاف و حجاب، يك مبارز خستگي ناپذير، و يك انقلابي شجاع و بي نظيري است كه در مقابل ستمگران منحرف، منافقين، سياست بازان نفع پرست، و مخالفين حكومت حقهء اسلام، فرياد و فغان سر مي‌داد، و در دفاع از مقام ولايت و حقوق از دست رفتهء اهل بيت رسالت (صلي الله عليه وآله) خروش بر مي‌دارد و چنان بيباكانه پيش مي‌رود كه حاضر بود براي حق و حقيقت حتي جان خود را نيز ايثار كند همچنان كه اين كار را هم كرد ... آري او بود كه هر حركت و اقدامش، هر كلامش، سكوتش، فريادش و حتي اشك‌ها و ناله‌هايش، هر كدام به جاي خود يك نوع مبارزه با بديها و پليدي‌ها و يك نوع حركت خروشان انقلاب و دفاع از اسلام و ادامهء راه رسالت به شمار مي‌آيد.

نگاهي به فرازهاي پرشكوه خطبهء زهرا (عليه السلام) در اينجا، همانطور كه وعده كرديم، بر آن هستيم تا آن خطبهء معروف و تاريخي را عينا به صورت ترجمه شده آن نقل كنيم و دلباختگان خاندان رسالت و دودمان عصمت و شرافت را با فرازهاي گوناگون و سرشار از عمق و معناي آن، آشنا سازيم. اين فرازها عبارتند از:

حمد و ستايش پروردگار عالم سپاس خداي را بر نعمت‌هايي كه ارزاني فرمود، و شكر او را بر حقايق و معارفي كه الهام نمود، و منت مر او را كه بيش از استحقاق بخشيد، از آن نعمت‌هاي عامي كه بخشيد و آنها را بي سابقه آغاز كرد، و مواهب فراگيري كه عطا فرمود هم جامع و كامل و هم پياپي و متواتر، نعمت‌هايي كه شمارهء آنها از حد احصاء و شمارش افزون است و دوام آن از حوصلهء شكر خارج، و درك استمرار آن از ادراك معمولي بيرون است. خداوند متعال به وسيلهء بخشيدن آن، بندگان را به اداء شكر فراخواند، و با افزودن آن ايشان را به حمد و ثناء دعوت كرد و به تحصيل امثال آن فراخواند.

پس از حمد و ثناء شهادت مي‌دهم كه معبودي جز خداي يكتاي بي شريك نيست، و اين كلمه اي است كه اخلاص را تأويل آن ساخته و مدلول و محصول آن را در نهاد فطرت و قلوب افراد به وديعت نهاده، و مفهوم آن را روشنگر فكر و انديشهء بشر نموده است.
خدايي را سپاسگزارم كه ديدگان، ياراي ديدنش را ندارند، و زبانها از توصيفش فرو مانند، و اوهام به اوج كيفيت اش پرواز نتواند كرد. همگي موجودات را بي سابقهء شئ ديگر، بيافريد و بي رسم و انگاره‌اي كه از آن پيروي كنند، پديد آورد.
توحيد استدلالي بر وجود خدا همگان را به دست قدرت خود خلعت هستي پوشيده، و به فيض مشيت خود بيافريد، بي آنكه به ايجادشان نيازي داشته باشد، يا در نقشبندي آنها، فايده اي منظور او افتد، بلكه مقصود او از اين آفرينش جز آن نبود كه حكمتش را تحقق بخشد و توان بي پايانش را باز نمايد، و كائنات را از معرفت به اطاعت و عبادت خويش رهبري كند، و دعوت خود را در پرتو استدلال به آن آيات غالب و پيروز گرداند ... سپس در برابر اطاعت خويش، اجر و ثواب قرار داد و بر معصيت خويش، كيفر و عقاب مقرر داشت ...
نبوت و لزوم آن گواهي و شهادت مي‌دهم كه پدرم محمد (صلي الله عليه وآله)، بنده و پيامبر او است. پيش از آن كه او را به رسالت بگمارد، برگزيدش، و پيش از آن كه او را نامزد اين مقام سازد نامش را بر ارواح پيامبران و افواج فرشتگان عرضه كرد، و پيش از آن كه او را به تبليغ دعوت خود برانگيزد، براي اداء اين وظيفه انتخابش كرد، آري آن هم در آن هنگامي كه خلايق هنوز در حجاب غيب مستور و در پرده ء ظلمات اوهام محصور، و در كتم عدم، مغمور بودند.
و اين انتخاب ناشي از علم خدا به مآل و نتايج امور، و احاطهء او به حوادث دهور، و معرفت و شناخت او به زمان و مكان مقرر و مقدور بود.
خدا او را برگزيد تا با بعثت او، حكمت و مشيتش را به فرجام رساند، و حكمش را اجراء كند، و ارادهء قاطعش را نفوذ بخشد. پيامبر برگزيده ء خدا، هنگامي به منصب رسالت و نشر دعوت برخاست كه اقوام جهان، پيروان اديان پراكنده، و عاكف و معتكف و ملازم آتشكده‌ها و پرستندهء بتها و منكر، خدايي بودند كه به حكم فطرت او را مي‌شناختند ...
(۳۷۷)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الستر (1)، الشراكة، المشاركة (1)

پس از حمد و ثناء شهادت مي‌دهم كه معبودي جز خداي يكتاي بي شريك نيست، و اين كلمه اي است كه اخلاص را تأويل آن ساخته و مدلول و محصول آن را در نهاد فطرت و قلوب افراد به وديعت نهاده، و مفهوم آن را روشنگر فكر و انديشهء بشر نموده است.
خدايي را سپاسگزارم كه ديدگان، ياراي ديدنش را ندارند، و زبانها از توصيفش فرو مانند، و اوهام به اوج كيفيت اش پرواز نتواند كرد. همگي موجودات را بي سابقهء شئ ديگر، بيافريد و بي رسم و انگاره‌اي كه از آن پيروي كنند، پديد آورد.
توحيد استدلالي بر وجود خدا همگان را به دست قدرت خود خلعت هستي پوشيده، و به فيض مشيت خود بيافريد، بي آنكه به ايجادشان نيازي داشته باشد، يا در نقشبندي آنها، فايده اي منظور او افتد، بلكه مقصود او از اين آفرينش جز آن نبود كه حكمتش را تحقق بخشد و توان بي پايانش را باز نمايد، و كائنات را از معرفت به اطاعت و عبادت خويش رهبري كند، و دعوت خود را در پرتو استدلال به آن آيات غالب و پيروز گرداند ... سپس در برابر اطاعت خويش، اجر و ثواب قرار داد و بر معصيت خويش، كيفر و عقاب مقرر داشت ...
نبوت و لزوم آن گواهي و شهادت مي‌دهم كه پدرم محمد (صلي الله عليه وآله)، بنده و پيامبر او است. پيش از آن كه او را به رسالت بگمارد، برگزيدش، و پيش از آن كه او را نامزد اين مقام سازد نامش را بر ارواح پيامبران و افواج فرشتگان عرضه كرد، و پيش از آن كه او را به تبليغ دعوت خود برانگيزد، براي اداء اين وظيفه انتخابش كرد، آري آن هم در آن هنگامي كه خلايق هنوز در حجاب غيب مستور و در پرده ء ظلمات اوهام محصور، و در كتم عدم، مغمور بودند.
و اين انتخاب ناشي از علم خدا به مآل و نتايج امور، و احاطهء او به حوادث دهور، و معرفت و شناخت او به زمان و مكان مقرر و مقدور بود.
خدا او را برگزيد تا با بعثت او، حكمت و مشيتش را به فرجام رساند، و حكمش را اجراء كند، و ارادهء قاطعش را نفوذ بخشد. پيامبر برگزيده ء خدا، هنگامي به منصب رسالت و نشر دعوت برخاست كه اقوام جهان، پيروان اديان پراكنده، و عاكف و معتكف و ملازم آتشكده‌ها و پرستندهء بتها و منكر، خدايي بودند كه به حكم فطرت او را مي‌شناختند ...
(٣٧٧)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الستر (1)، الشراكة، المشاركة (1)

پس از حمد و ثناء شهادت مي‌دهم كه معبودي جز خداي يكتاي بي شريك نيست، و اين كلمه اي است كه اخلاص را تأويل آن ساخته و مدلول و محصول آن را در نهاد فطرت و قلوب افراد به وديعت نهاده، و مفهوم آن را روشنگر فكر و انديشهء بشر نموده است.
خدايي را سپاسگزارم كه ديدگان، ياراي ديدنش را ندارند، و زبانها از توصيفش فرو مانند، و اوهام به اوج كيفيت اش پرواز نتواند كرد. همگي موجودات را بي سابقهء شئ ديگر، بيافريد و بي رسم و انگاره‌اي كه از آن پيروي كنند، پديد آورد.
توحيد استدلالي بر وجود خدا همگان را به دست قدرت خود خلعت هستي پوشيده، و به فيض مشيت خود بيافريد، بي آنكه به ايجادشان نيازي داشته باشد، يا در نقشبندي آنها، فايده اي منظور او افتد، بلكه مقصود او از اين آفرينش جز آن نبود كه حكمتش را تحقق بخشد و توان بي پايانش را باز نمايد، و كائنات را از معرفت به اطاعت و عبادت خويش رهبري كند، و دعوت خود را در پرتو استدلال به آن آيات غالب و پيروز گرداند ... سپس در برابر اطاعت خويش، اجر و ثواب قرار داد و بر معصيت خويش، كيفر و عقاب مقرر داشت ...
نبوت و لزوم آن گواهي و شهادت مي‌دهم كه پدرم محمد (صلي الله عليه وآله)، بنده و پيامبر او است. پيش از آن كه او را به رسالت بگمارد، برگزيدش، و پيش از آن كه او را نامزد اين مقام سازد نامش را بر ارواح پيامبران و افواج فرشتگان عرضه كرد، و پيش از آن كه او را به تبليغ دعوت خود برانگيزد، براي اداء اين وظيفه انتخابش كرد، آري آن هم در آن هنگامي كه خلايق هنوز در حجاب غيب مستور و در پرده ء ظلمات اوهام محصور، و در كتم عدم، مغمور بودند.
و اين انتخاب ناشي از علم خدا به مآل و نتايج امور، و احاطهء او به حوادث دهور، و معرفت و شناخت او به زمان و مكان مقرر و مقدور بود.
خدا او را برگزيد تا با بعثت او، حكمت و مشيتش را به فرجام رساند، و حكمش را اجراء كند، و ارادهء قاطعش را نفوذ بخشد. پيامبر برگزيده ء خدا، هنگامي به منصب رسالت و نشر دعوت برخاست كه اقوام جهان، پيروان اديان پراكنده، و عاكف و معتكف و ملازم آتشكده‌ها و پرستندهء بتها و منكر، خدايي بودند كه به حكم فطرت او را مي‌شناختند ...
(٣٧٧)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الستر (1)، الشراكة، المشاركة (1)

دورنمايي از دوران جاهلي پس آنگاه، خداي تبارك و تعالي به بركت نفس گرم و در پرتو وجود پدرم محمد (صلي الله عليه وآله)، شبستان تاريك انديشه بشر را روشن ساخت، و ابرهاي شبهات را از آفاق قلوب و عقول شان پراكنده ساخت، و غبار الهام را از خصال بصيرت شان بزدود، و او در ميان مردمان به هدايت و رهبري برخاست، و ايشان را از گمراهي برهانيد، و از كوري دل و جان و نابينايي لجاج و عناد برگرفت، و به جاي آن بدانها بصيرت آموخت و درك و بينايي بخشيد و به دين قويم و محكم رهنمون شد، و به راه راست فراخواندشان.

روزهاي رنج و شكنجه و عذاب، ايام تنهايي و بيهمزباني و بيهمدلي گذشت، آن همه مرارت‌ها به شيريني گرائيد و روزگار فتح و پيروزي فرا رسيد و اسلام به جايگاهي كه خدا وعده فرموده بود دست يافت و جامعهٴ اسلامي صورت تحقق پذيرفت و تلاش‌هاي جانشكار پيامبر، به نصرت‌هاي جانبخش و شكوهمندي ظفر نمودن انجاميد، تا آن كه چون عالي ترين و والاترين برنامه ي رسالت و تاريخ اديان الهي به هدف رسيد و راه به مقصود و مراد ازلي و ابدي گشوده شد و كتاب پرشكوه بعثت و رسالت محمد (صلي الله عليه وآله) مرحلهٴ عروج و اكمال را پيمود و پيمانه سرشار شد و چشم جهاني به مدينهٴ محمد و مكهٴ فتح شده و كعبهٴ خدا دوخته شد، آن زمان مقرر و مقدور سرآمد) تا آن كه خداوند او را از روي رأفت و اختيار و لطف و ايثار به جوار رحمت خويش فرا كشيد، و از سختي‌ها و مصائب و متاعب دنياي فاني آسوده ساخت، تا محمد (صلي الله عليه وآله) در موكبي خجسته و مبارك از فرشتگان ابرار، و خشنودي پروردگار آمرزگار، و مجاورت ملك جبار، از رنج اين جهان گذران به آسايش جاودان برداشت، و در جوار حق آرميد.

صلوات و درود و تحيت و رحمت و بركت‌هاي خدا بر روان پدرم باد! كه پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله)، و امين وحي و برگزيده و برگزيدهٴ او و از ميان خلق جهان، براي جهانيان بود ...

پس آنگاه، چون شور كلام و آلايش به اوج خروش و بيدارگري رسيده بود، و از عمق جان و دل فرياد و فغان برميداشت، و از سر درد بر آنچه پس از رحلت پيامبر رخ داده بود دريغ مي‌خورد، روي به جانب اهل مجلس كرد و با لحني شورانگيز كه دلها را تكان مي‌داد گفت: شگفتا! اي بندگان خدا و اي پرچمداران امر و نهي، و اي حاملين دين و وحي او، شمائيد كه امين خداوند نسبت به خودتان و مبلغين او نسبت به امت‌هاي

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (3)، الإختيار، الخيار (1)

ديگريد. بنگريد و بينديشيد و آگاه باشيد كه آن زمامدار حقيقي خدا كه هيچ كس سزاوارتر از او نتواند بود، هم اكنون در ميان شما است. و پيش از اين هم با شما عهد قراري به عمل آمده و بر حسب آن كسي كه بازمانده و دنباله و تتمه‌اي از نبوت است به سرپرستي شما تعيين گرديده است ... بلي، اين كتاب خداست، كتاب ناطق و قرآن صادق، نور فروزان و پرتو رخشان، كه بيان آن بصيرت افزا و رازهايش خالي از ابهام، و ظواهر آن متجلي و آشكار است ... پيروان او مورد رشك مردم جهان شده اند، و تابعين خود را به بهشت رهنمون است، و نيوشيدن سخنانش به نجات و رهايي ميانجامد. به واسطه همين قرآن است كه به حجت‌هاي نوراني خدا و به فرمانهاي تفسير شده و نواميس در پرده، و بيان‌هاي روشنگر، و برهان‌هاي كافي، و فضيلت‌هاي درخواسته و رخصت‌هاي داده شده و قوانين مكتوب پروردگار، مي‌توان دست يافت.

نمونه اي از فلسفهء احكام خدا خداوند ايمان را براي تطهير شما از لوث شرك قرارداد، و نماز را براي آن كه از كبرتان وارهاند، و زكات را براي پاك ساختن ارواح و نفوس و افزايش روزي، و روزه را براي تثبيت اخلاص، و حج را براي استحكام بنيان كاخ دين، و دادگري را براي نزديكي و تأليف دلها، و فرمانبرداري از فرمان‌هاي ما را موجب نظام و انتظام ملت اسلام، و امامت و پيشوايي ما را براي امنيت از خطر و بلاي تفرقه و پراكندگي، و جهاد را موجب عزت اسلام و ذلت كافران و منافقان، و صبر و شكيب را كمكي براي جلب خيرات، و امر به معروف و نهي از منكر را براي اصلاح حال عموم، و احسان و نيكوكاري نسبت پدر و مادر را سبب جلوگيري از خشم خدا، و صلهء ارحام را موجب تأخير اجل و طول عمر، و قصاص را براي احترام و پاسداري حرمت خونها، وفاي به نذر را سبب مشموليت و مطرح شدن آدمي براي آمرزش حق، و كم نفروختن را براي تغيير خوي و عادت كم گذاري از حق ديگران، و نهي از ميخوارگي را براي پاكيزه شدن از آلودگي ها، و دوري از تهمت را مانع لعنت، و ترك دزدي را موجب عفت و خويشتن داري مقرر فرمود.

و براي اخلاص در قبول ربوبيت و پذيرش توحيد محض و محض توحيد، شرك را براي انسان حرام و ناروا ساخت. (پس بايد كه نسبت به خداوند، آن قدر كه شايسته است رعايت نماييد و تقوي پيش گيريد. مبادا كه جز به مسلماني بميريد) و آيهء شريفهء

صفحهمفاتيح البحث: الصبر (1)، الحج (1)

(و خداي را در آنچه امر فرموده و يا نهي كرده است اطاعت نمائيد كه (در ميان بندگان خدا تنها آگاهان و دانشمندان كه از او هراس دارند ". (1)
ورود به اصل بحث هان! اي مردم! آگاه باشيد كه من فاطمه هستم و پدرم محمد (صلي الله عليه وآله) است. دگر باره مي‌گويم و پيش از اين نيز گفته ام، و آنچه همي گويم نادرست نمي‌گويم و آنچه كه انجام مي‌دهم خارج از قاعده و اصول نيست. هم از آن روي كه " شما را پيامبري از ميان خودتان بيامد كه از رنج تان رنجور مي‌شد، و در پرورش و ساخت و ساز شما سخت كوش و حريص، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان بود ". (2)
پس اگر نسبت او را بنگريد خواهيد يافت كه او پدر من است نه پدر زنان شما، و برادر پسر عم من است نه مردان شما. چه نسبت افتخار آميزي!
او رسالت خود را با " انذار " و اعلام خطر آغاز كرد و راه خود را از پرتگاه مشركين بگردانيد. بر سر آنان بكوفت و گلوگاهشان را بفشرد، و با زبان حكمت و موعظت نيكو به راه خداوندشان دعوت كرد. بت‌ها را درهم فرو ريخت، و سرهاي سركشان را منكوب ساخت، تا آنجا كه جمع شان پراكنده گرديد و پشت به ميدان كردند و گريختند.
صبح صادق از زير پرده ء شب بدر آمد، و چهرهء تابان حق نقاب فرو افكند. حقيقت مطلق و حق محض، جلوه گر شد، زمامدار دين در سخن آمد و عربده‌هاي شياطين در گلو، خاموش شد. خارهاي نفاق از سر راه به يكسو افتاد، و گره‌هاي كور كفر و شقاق از هم بگشود، تا آنگاه كه همصدا با گروهي تابنده دل و تهي شكم به كلمهء اخلاص لب بگشوديد. در صورتي كه شما خود، در لب گودالي از آتش، مزمزهء هر نوشنده، و طعمهء هر آدمخوار فرصت طلب، و آتشگيرانهء هر شتابنده، و لگدكوب هر رونده بوديد. آب آلوده از گودال جاده‌ها مينوشيديد، و قوت از برگ درختان مي‌گرفتيد. خواري و پستي بر شما سايه افكنده بود، و بيمناك آن بوديد كه مبادا شما را به چشم زدني از ميانه بربايند.
پس از اينها و در پي همه و همهء اينها (اين ذلت‌ها و خفت‌ها و خواري‌ها و گمراهي‌ها و تباهي ها) خداوند متعال اراده فرمود و شما را به دست پدرم محمد (صلي الله عليه وآله) نجات بخشيد

1. " انما يخشي الله من عباده العلماء "، سوره فاطر، آيهء 28.
2. " لقد جائكم رسول من انفسكم عزيز عليه ماعنتم حريص عليكم "، سوره توبه، آيه 128.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، مدينة الكوفة (1)، الخوف (1)، سورة فاطر (1)

و راه راست نمود. با آنكه او خود مبتلا به ددان مردمي صورت و گرگ سيرتان عرب و سركشان از اهل كتاب بود، هرگاه و بيگاه كه آتش جنگي ميافروختند (تا شايد آن انوار الهي را خاموش سازند) خداوند متعال، خود، آن آتش را خاموش مي‌گردانيد.
در آن هنگام هنگامه‌ها و بحبوحهء نامردمي‌ها و تبهكاري ها، هر دم كه شاخ شيطان از پنهانگاه پليد خود بر ميدميد، و يا هرگاه كه اژدهايي از مشركين دهان ميگشود و آتش ميافكند، پدرم رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، بيدرنگ برادر خود " علي " را در كام آن اژدهاي آتشين ميافكند و به مبارزه با آن شاخ شياطين گسيل ميداشت. او نيز (به فرمان پسر عم و برادر و رهبر و مربي خود دلاورانه پيش ميتاخت و آنگاه) مادامي كه با مشت مردانهء خود آن را له و نابود نميكرد و از آب تيغ بران خود آتش آن را نمينشانيد، دست بر نميداشت و آرام و قرار نميگرفت. چرا كه او فرسوده و رنج‌برده‌اي در راه حق، و سخت كوش در طريق انجام فرمان خدا بود. خويشاوندي نزديك (و از همه نزديك‌تر) به رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، و سروري بر اولياء و دوستداران پروردگار بود.
همواره دامن كوشش به كمر زده داشت، نصيحت گري جدي و پندآموزي ساعي بود.
در حالي كه شما در آن احوال پر مخاطره در رفاه و عيش غنوده بوديد و در مأمني بي دغدغه با يكديگر به شوخي و مزاح ميگذرانيد به انتظار آن كه حوادث بد روزگار بر سر ما فرود آيد و گوش خوابانده بوديد كه اخبار از اين گونه دربارهء ما بشنويد. در آن احوال پشت به كارزار ميكرديد و از نبرد (در راه حق و حقيقت، و اصالت و شرافت انساني) ميگريختيد.
پس از رحلت رسول خدا (عليه السلام) اما همين كه خداوند، خانهء جاويدان انبياء و مأواي هميشگي برگزيدگان خويش را براي آخرين پيامبر خود اختيار كرد، به ناگاه دشمني ونفاق پنهان شما آشكار شد و جامهء دين به كهنگي گرائيد. خشم فرو خورده ء گمراهان به سخن آمد، و گمنام مردمان بي مايه دعوي نبوغ كرد، و ناز پرورده ء تبهكاران صدا در گلو انداخت، و در صحن خانه‌هاي شما به جولان آغاز كرد ... آري، شيطان سر خود را از سوراخ بدر آورد وشما را به سوي خود آواز داد. دريغا، شيطان ديد كه دعوت او را به چشم قبول مي‌نگريد و پاسخ مي‌گوئيد، و در او به نظر عزت و احترام مينگريد. پس، از شما خواست كه به پاي خيزيد، و ديد كه چه

(٣٨١)
صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)

سبك برخاستيد. داغ تان كرد و ديد كه چه آتش مزاجيد (و به دنبال اين وسوسه ها) به غضب، داغ بر شتر ديگران نهاديد و به ستم، مركب خود را در نوبت ديگران به آب برديد.
با آنكه از آن عهد و قرار (كه پيامبر خدا با شما كرده بود) چيزي نمي‌گذشت، و دهانهء زخم سخت گشاده مانده بود، و جسم پاك رسول خدا (صلي الله عليه وآله) هنوز به خاك نرفته بود، خود را پيش انداختيد و بهانه كرديد كه از بيم بروز فتنه چنين و چنان كرده ايد (آگاه باشيد كه خود در ميان فتنه فرو افتاده ايد و جهنم از هر سو بر كافران ادامه دارد).
اما چنين كارها از شما دور و بعيد مي‌نمود. پس راستي را چه شد كه چنين كرديد؟
و كجا زير وزبر مي‌شويد؟ در حالي كه قرآن كتاب خدا در برابر شماست: مطالب آن هويدا و احكام آن روشن، و هدايت‌هاي آن نوراني، و مناهي آن چشمگير، و اوامر آن آشكارا و واضح است. با اين همه آن را پشت سر انداختيد. آيا خواستيد از آن روي بگردانيد؟ و يا آن كه چيزي ديگر را در قبال قرآن يافتيد و حال بر وفق آن حكم مي‌دهيد؟ " بدانيد كه حكم بر خلاف قرآن، براي ستمكاران نيكو بدلي نيست و هركس كه جز دين اسلام جويد، هرگز از او نخواهند پذيرفت و در آخرت از زيانكاران باشد ". (1)
حوادث دوران فترت سپس آن قدر درنگ نكرديد كه اين مركب نا آشنا رام گردد، و افسار دهد و به فرمان آيد. به آتشگيرانه‌ها دميديد و اخگرها را افروخته تر ساختيد و به نداي شيطان گمراه پاسخ اجابت داديد، و انوار فروزان دين را خاموش كرديد، و سنت‌هاي پيامبر پاك را لگد مال ساختيد.
شما به بهانهء گرفتن كف (از سطح شير) خود شير را پنهاني نوشيديد و براي از پاي در آوردن خاندان و فرزندان رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، به كمين نشستيد. ما نيز (در برابر اين ستم‌ها) همچون آن كس كه دشنه‌اي در تن و ناوك و نيزه‌اي در دل او فرو شده باشد، شكيبايي ميكنيم.
آيا ما ارث نداريم؟
اينك آيا بر اين پندار باطل و گمان نادرست هستيد كه ما را از رسول خدا ارثي نيست؟
1. " و من يبتغ غير الأسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الأخرة من الخاسرين "، آل عمران 85.

سبك برخاستيد. داغ تان كرد و ديد كه چه آتش مزاجيد (و به دنبال اين وسوسه ها) به غضب، داغ بر شتر ديگران نهاديد و به ستم، مركب خود را در نوبت ديگران به آب برديد.
با آنكه از آن عهد و قرار (كه پيامبر خدا با شما كرده بود) چيزي نمي‌گذشت، و دهانهء زخم سخت گشاده مانده بود، و جسم پاك رسول خدا (صلي الله عليه وآله) هنوز به خاك نرفته بود، خود را پيش انداختيد و بهانه كرديد كه از بيم بروز فتنه چنين و چنان كرده ايد (آگاه باشيد كه خود در ميان فتنه فرو افتاده ايد و جهنم از هر سو بر كافران ادامه دارد).
اما چنين كارها از شما دور و بعيد مي‌نمود. پس راستي را چه شد كه چنين كرديد؟
و كجا زير وزبر مي‌شويد؟ در حالي كه قرآن كتاب خدا در برابر شماست: مطالب آن هويدا و احكام آن روشن، و هدايت‌هاي آن نوراني، و مناهي آن چشمگير، و اوامر آن آشكارا و واضح است. با اين همه آن را پشت سر انداختيد. آيا خواستيد از آن روي بگردانيد؟ و يا آن كه چيزي ديگر را در قبال قرآن يافتيد و حال بر وفق آن حكم مي‌دهيد؟ " بدانيد كه حكم بر خلاف قرآن، براي ستمكاران نيكو بدلي نيست و هركس كه جز دين اسلام جويد، هرگز از او نخواهند پذيرفت و در آخرت از زيانكاران باشد ". (1)
حوادث دوران فترت سپس آن قدر درنگ نكرديد كه اين مركب نا آشنا رام گردد، و افسار دهد و به فرمان آيد. به آتشگيرانه‌ها دميديد و اخگرها را افروخته تر ساختيد و به نداي شيطان گمراه پاسخ اجابت داديد، و انوار فروزان دين را خاموش كرديد، و سنت‌هاي پيامبر پاك را لگد مال ساختيد.
شما به بهانهء گرفتن كف (از سطح شير) خود شير را پنهاني نوشيديد و براي از پاي در آوردن خاندان و فرزندان رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، به كمين نشستيد. ما نيز (در برابر اين ستم‌ها) همچون آن كس كه دشنه‌اي در تن و ناوك و نيزه‌اي در دل او فرو شده باشد، شكيبايي ميكنيم.
آيا ما ارث نداريم؟
اينك آيا بر اين پندار باطل و گمان نادرست هستيد كه ما را از رسول خدا ارثي نيست؟
1. " و من يبتغ غير الأسلام دينا فلن يقبل منه وهو في الأخرة من الخاسرين "، آل عمران 85.

" آيا از حكم جاهليت پيروي مي‌كنيد؟ يا آن كه كيست كه حكمش از حكم خداوند برتر و بالاتر باشد براي آنها كه ايمان و اعتقاد دارند ".
آيا شما به راستي از اين موضوع بيخبريد و يا نسبت به حقيقت امر نا آشنا و بيگانه ايد؟ ... نه. هرگز چنين نيست. بلكه براي شما، اين حقيقت همچون آفتاب فروزان نيمروزي درخشان بر گستره ء آسمان آبي و بدون ابر، روشن و آشكار است. شما همگي به وضوح مي‌دانيد كه من، فاطمه، دختر محمد (صلي الله عليه وآله) رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و پيامبر خاتم براي تمامي آدم و عالم، دختر پيغمبر اسلام هستم و در اين امر جاي كمترين ترديد و تزلزلي نيست. پس اي گروه مسلمين و پيروان پيامبر آخرين! آيا شما به راستي و از عمق دل و جان خود رضايت مي‌دهيد كه من در مورد ارث پدرم محروم شوم و در مبارزه براي تحصيل حقوق حقهء خود شكست بخورم و در اين مورد از كساني كه قصد پايمال كردن ارث پدري ام را دارند زورگويي ببينم و ستمگري تحمل كنم؟ ...
هان، اي پسر ابي قحافه! اينك به من پاسخ بده كه آيا در كتاب خدا آمده است كه تو از پدر خود ارث ببري، اما من من از ارث پدر، بي بهره و محروم بمانم؟ ...
قرآن چه مي‌گويد؟
[آنگاه زهراي اطهر (عليه السلام) با كلامي همه شور و هيجان و بياني همه درد و دريغ از زير پاي نهاده شدن احكام قرآن و اسلام، و با صدايي كه مي‌لرزيد و هشدار مي‌داد و حتي آن افكار منحط و منحرف را نيز تكان مي‌داد و در وجودشان آتش در مي‌افكند، سخنان خود را چنين ادامه داد:] " هيهات اگر بر اين گمان باشي كه طبق احكام كتاب خدا، تو را از پدر ارث هست و مرا از ارث پدر هيچ نصيبي نيست ... شگفتا! اگر چنين گمان كني، چه تهمت ناروايي كه بر خدا بسته اي ... آيا شما با قصد و آگاهي و از روي تعمد كتاب خدا را پشت سر انداخته و از آن دست كشيده ايد؟ مگر نه اينست كه خداوند متعال در قرآن فرموده است كه " سليمان از داود ارث برد "؟ ... و باز مگر در جاي ديگر نفرموده است: " خداوند درباره ء فرزندان تان سفارش مي‌كند كه هر پسري را از ارث، همچون دو دختر (پسر را دو برابر دختر) بهره و نصيب باشد "؟ ... و نيز مگر خدا نمي‌فرمايد: " دستور داده شده كه چون يكي از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالي از خود به جاي نهد، براي والدين و خويشاوندان به نيكويي وصيت نمايد و اين كار، شايستهء پرهيزگاران است "؟ ...

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)
سپس فاطمه (عليه السلام) با لحني كه اوج گرفته بود و كلامي كه از عمق دل بر مي‌خاست و فرياد حقانيت سر مي‌داد، افزود: " آري، با آن كه كلام خدا بدين وضوح و روشني همه چيز را روشن ساخته و با آن كه شما نيز از آن آگاه هستيد، حال چه شده است كه پنداشته‌ايد مرا از مال پدر بهره وارثي نيست؟ آيا خداوند، شما را به آيه اي از قرآن مخصوص كرده و پدرم را كه رسول و فرستاده ء اوست، از حكم آن آيه خارج ساخته و مشمول آن نگردانيده است؟ ... و يا آن كه مي‌گوئيد اهل دو مذهب جداگانه از يكديگر، ارث نمي‌برند، پس آيا من و پدرم يك مذهب نداريم؟ و اهل يك دين وآئين نيستيم؟ ...
و يا آن كه آيا شما، خود را از پدرم محمد (صلي الله عليه وآله) و از پسر عمويم علي (عليه السلام) نسبت به احكام خاص و عام قرآن آگاه تر مي‌دانيد؟ ...
و آنگاه فاطمه (عليه السلام) از ته دل خروش برداشت: " هيهات، اي ره گم كردگان وادي غفلت!
حال كه چنين است و چنين ميپنداريد، پس بگيريد آن را (ارث پدري مرا) همچون مركبي مهار كنيد و بر آن جهاز بر نهيد و از آن خويشتن سازيد ... مرا از اين ستم و بيداد باكي نيست. اما تو نيز اين را بدان كه به راستي روز محشري هم هست و سرانجام فراخواهد رسيد و با تو رو در رو خواهم گرديد. و در آن روز، خود در مي‌يا بي كه خداوند چه خوش داوري است، و محمد (صلي الله عليه وآله) چه نيكو مدعي و دادخواهي، و روز رستاخيز چه نيكو ميعادگاهي. " در آن زمان است كه تباهكاران زيان كنند، ولي ديگر پشيماني سودتان نبخشد. و هر خبري را قرارگاهي است، و به زودي خواهيد دانست آن كس را كه عذاب رسوا كننده فرو گيرد و شكنجه‌ء پاينده و پايدار بر اندرونش ريزد ". (آيه كريمه).
[پس آنگاه، فاطمه (عليه السلام) به گوشه‌ء چشم در گروه انصار، كه در آن جمع حضور داشتند، نگريست و پرنده‌ء تيز بال كلام آتش آلودش را در آن فضاي تيره و تار چنين پرواز داد:] " اي گروه جوانمردان! و اي بازوان تواناي ملت، و اي عهده داران حضانت اسلام، اين گونه ناديده گرفتن و به هيچ انگاشتن حق مسلم من از سوي شما چه معني و مفهومي دارد؟ ... و اين تغافل در دادخواهي از من چيست و چرا از شما سر مي‌زند؟ ... مگر پدرم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بارها با شما و با همگان نفرمود كه: " حق هركس را در رعايت فرزندانش ملحوظ داريد "؟ ... پس با چه شتابي كلام پيامبر را فرو گذاشتيد و چه زود از راه به بيراهه رفتيد، و چنين شديد، و با چه عجله اي از فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دست

کشيديد و در اين
(٣٨٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، البول (1)
هنگامهء بيدادگري و ستمكاري به حال خود رهايش كرديد، با آن كه شما را توانايي آن هست كه مرا در اين كار ياري دهيد، و به احقاق حق من قد علم كنيد، و در به دست آوردن حق مسلمي كه در طلبش سخت ميكوشيم يار و ياورم گرديد. " شايد فكر مي‌كنيد كه ديگر محمد (صلي الله عليه وآله) مرده است (و چون او خود در اين جهان خاكي وجود ندارد دفاع از حقوق اهل بيت و فرزند او نيز موضوع و موردي ندارد و در جايي حساب نخواهد شد. واي كه اگر چنين انديشه اي داريد، بدا بر حال شما. آري رحلت پدرم از اين دنياي دون دنيا داران (كه پدرم كمترين دلبستگي و علاقه اي بدان نداشت) به راستي كه فاجعه اي سخت و سهمگين بود:
فاجعه اي كه بر همه جا غبار غم باشيد، فقداني كه جايش هرگز پر نمي‌شود، و شكافي كه ديگر هرگز جبران نخواهد شد. با غيبت او، پهنهء گيتي در لجهء سياهي فرو نشست، و در مصيبت وفات او اختران آسمان نقاب كسوف بر چهره كشيدند. اميدها در نوميدي نابود شد و كوهها از هم فرو ريختند. حريم‌ها از ميان رفت و حرمت‌ها تباه شد ...
آري، فقدان او همان بلاي بزرگ و آن مصيبت عظمي بود كه بر ما فرود آمد، همان كه هيچ فاجعه اي به پايهء آن نمي‌رسد. ليكن پيش از اين، قرآن خدا جل شأنه، آن را به صراحت ياد كرده و به روشني پيش بيني نموده وشما نيز آيات مربوط به آن را، چون ساير آيات قرآن مجيد، در ايوان خانه‌هايتان شب‌ها و روزها، به الحان مختلف و با روش‌هاي گونه گون تلاوت و خوانندگي، بارها و بارها قرائت مي‌كرديد. پيش از او، انبياء ديگر و پيمبران پيشين نيز با واقعيت آن (مرگ) روبرو شده و در برابرش تسليم گرديده بودند. چرا كه مرگ، حقيقتي روشن، واقعيتي گريز ناپذير، سرنوشتي محتوم و حكمي است قاطع.
" و محمد جز پيامبري نيست كه پيش از وي نيز پيامبران آمده اند و در گذشته اند، پس اگر بميرد و يا كشته شود، آيا (از راه خدا و از دين وآئين الهي) باز پس مي‌گرديد؟
و هر كس كه باز پس گردد، هرگز خداوند را زياني نرساند (كه او از شما بي نياز است و اين شما هستيد كه همگي به دو نيازمند و محتاجيد) و ليكن سپاسگزاران (و مؤمنان و ادامه دهندگان راه حق) را، خداوند متعال پاداش خواهد داد " (آيه كريمه).
(٣٨٥)

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

استمداد از مهاجرين و انصار پس اي پسران برومند " قيله " (1) آيا به راستي دلتان رضا مي‌دهد كه مرا در مورد ارثيهء پدرم چنين بكوبند و خرد كنند و از حق خود محروم و بي نصيب سازند؟ ... در حالي كه شما چشم در چشم من داريد و صداي مرا ميشنويد، گردهم جمع مي‌شويد و انجمن و اجتماع تشكيل مي‌دهيد و فرياد داد خواهي مرا به گوش خود ميشنويد و از حال و كار من آگاه هستيد. براي ياري دادن به من، شما را عده و نفرات فراوان و ساز و برگ كافي است، سلاح و سپر و تجهيزات پيكارتان در راه حق به اندازه ء كافي هست، و در چنين شرايطي فرياد دادخواهي و التماس حق طلبي من به گوش تان مي‌رسد ولي پاسخم نمي‌دهيد. نالهء استغاثه ام را ميشنويد و با اين حال به فريادم نمي‌رسيد و دادم را نميستانيد ... اي كساني كه به رزمندگي و جنگ آوري معروف، و به خير و صلاح مشهوريد، شما همان گروه دلاوران منتخب و برگزيده ايد كه با قبايل گمراه عرب كارزارها، و با ددمنشان و بدصفتان پست و بدطينت، نبردها كرده و سرفراز از ميدان بيرون آمده ايد. در آن روزهاي پر شور، ما همه چنان با يكديگر همراه و همدل و يك جهت بوديم كه تا شما به كاري اقدام نمي‌كرديد ما نيز اقدامي در آن مورد نمي‌كرديم، وشما نيز چنان بوديد كه همواره به خواست و دستور ما گردن مي‌نهاديد. بدينسان بود كه در آن ايام فرخنده، كارها چنان باشكوه پيش رفت و رفت، تا آنكه به وجود ما، آسياي اسلام به گردش در آمد و شير در پستان مام روزگار آماده گرديد. نعره ء شرك، در گلو خفه شد و فوران گناه و فساد بيارميد. آتش كفر سرد و افسرده گشت و دعوت به هرج و مرج و بي نظمي متوقف ماند، و آنگاه دين وآئين الهي نظام و انتظام پذيرفت ...

هان! پس چشم بگشائيد و باز به خود آئيد. اكنون شما را چه شده است كه پس از آن احوال، باز به سرگرداني دچار آمده ايد، و پس از آن همه آشكاري و هويدايي دگر باره به پنهان كاري روي آورده ايد؟ شما را چه شده است كه پس از آن همه كوشش و تلاش كارساز و پر ثمر، اكنون ديگر بار به عقب باز پس گرائيده ايد؟ و بالأخره از چيست كه پس

1. " قيله " نام مادر بزرگ افتخارآميز دو طايفهء نيرومند " اوس " و " خزرج " در مدينه بود، و حضرت فاطمه (ع) براي تحريك احساسات و شور و هيجان انصار، آنها را با اين نام خوانده و مخاطب قرار داده و افتخارات گذشته آنها را ياد آوري فرموده است.

از آن ايمان و عقيدت، اينك بار ديگر به شرك و بي ديني گرويده ايد؟ " چرا با آن كساني كه پيمانه‌هاي خويش بشكستند و در بيرون راندن پيامبر (صلي الله عليه وآله) (از شهر و ديار خود) پافشاري كردند، پيكار نمي‌كنيد؟ اينها در آغاز از خود شما شروع كرده اند، آيا از ايشان مي‌هراسيد؟ با آن كه سزاوارتر آن است كه از خداوند قادر متعال در هراس باشيد، البته در صورتي كه واقعا (و از روي حقيقت و صداقت) ايمان آورده ايد "، (آيه شريفه).
تحذير و هشدار به پايمال كنندگان حق اهل بيت (عليه السلام) [آنگاه زهراي اطهر، با كلامي كه شور مي‌آفريد و آتش در دلها و جانها مي‌افكند، زبان به هشدار گمراهان گشود و بيراهه رفتگان را از ادامهء اين راه نادرست بر حذر داشت:] " پس اكنون آگاه باشيد كه در مسير ناحق لغزيده ايد. شما را مي‌بينم كه بي وقفه گام در راه پستي و انحطاط نهاديد، و آن كسي را كه بايد قبض و بسط امور جامعه را در دست گيرد و به رتق وفتق كارها و مسائل طبق آئين خدا بپردازد، از زعامت و منصبي كه حق مسلم اوست دور ساخته ايد. مي‌بينم كه با آسايش و آرامش طلبي خلوت گزيده ايد، و پس از آن همه تنگي‌ها كه در معيشت داشتيد، اكنون به راحت و گشايش افتاده ايد و به آسايش طلبي و راحت جويي فرو غلتيده‌ايد. مي‌بينم از آنچه كه در درون خود ذخيره كرده بوديد تهي شده ايد و آنچه را كه به گوارايي خورده بوديد بازگردانده ايد. " چه باك اگر شما، و هر آن كس كه در روي زمين زندگي مي‌كند، همگي كافر شوند و از خدا و مسير حق روي بگردانند، كه خداوند بي نياز و ستوده است ". (آيه كريمه).
آگاه باشيد، كه من آنچه گفتم با توجه كامل و آگاهي شامل به تمام سست عنصرها و رسوايي‌هايي است كه شما را فرا گرفته، و با در نظر داشتن نيرنگ‌ها و فريب كاري‌هايي است كه دلهايتان احساس مي‌كند اما اينها كه گفتم، جوش درون و رازهايي بود كه در سينهء خود داشتم، زهري از دردهاي دل آزرده ام بود كه بيرون ريختم، وبراهيني بود كه ارائه داشتم ... ليكن اكنون كه با اين همه رازگشايي و برهان نمايي، بازهم كاري از پيش نمي‌رود، بگيريد اين شتر مغضوب را و از پشت آن سواري ببريد. اما بدانيد كه اين مركب را پشت مجروح، و پاي فرسوده است. آن را ننگي است كه تا ابد بر دامن شما خواهد نشست. بر آن داغ خشم و غضب پروردگار و ننگ جاويد خورده است و از پي خود آتشي دارد كه در دلها زبانه خواهد كشيد. شگفتا! آيا در پيش چشم خداوند دست به چنين

(٣٨٧)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)

اعمالي آلوده ايد؟ اما بدانيد كه " به زودي ستمكاران در خواهند يافت كه يك جا زير وزبر شده اند ". " آيه شريفه ". و من فاطمه، دختر همان كسي هستم كه بر شما اعلام خطر مي‌نمود و از عذابتان مي‌ترسانيد. من نيز روياروي خود، عذابي سنگين و عقابي سهمگين براي شما احساس مي‌كنم. حال هرچه خواهيد بكنيد، ما هم آنچه كه بايد انجام دهيم، انجام خواهيم داد. پس شما منتظر باشيد، كه ما نيز در انتظار (حق و روشن شدن حقيقت) هستيم. (1) بازتاب خطبه فاطمه زهرا (عليه السلام) در آن روز پرشور تاريخي كه فاطمه زهرا (عليه السلام) خطابهٔ شورانگيز و مهيج خود را ايراد كرد، جمع كثيري از گروههاي مهاجرين و انصار در مجلس مزبور حضور داشتند و آن كلمات گرم و آتشين را كه از دلي پاك و سينه اي آتش گرفته بر مي‌خاست و بر زباني شورآفرين و حركت بخش جاري مي‌شد، همه آن را مي‌شنيدند. گروهي از آنان كه اغفال يا تحت تأثير يا تهديد شده بودند و به هر حال با حكومت حاضر و زعامت موجود همراهي نشان مي‌دادند، البته سكوت كرده و لب بسته بودند. اما گروهي ديگر كه هنوز از حقيقت چندان فاصله نگرفته يا اصولا دل در گرو محبت اهل بيت داشتند و حق را به زهراي اطهر و خاندان عصمت و طهارت مي‌دادند نيز، متأسفانه در آن جو مسموم حاكم بر محيط، چاره اي نمي‌ديدند جز آن كه در ظاهر سكوت كنند و در اعماق وجودشان حق را به فاطمه (عليه السلام) بدهند و در دل بسوزند و بسازند و دم برنياورند.

اما هرچه بود و نبود، واقعيت اين بود كه خطابهٔ پر شور و هيجان انگيز دختر عاليقدر پيامبر (صلي الله عليه وآله) در ميان انبوه افراد حاضر و سپس در ميان تمام افراد ديگر - اعم از اينكه احساساتي پاك و دلي صاف و عواطفي صادق داشتند، يا آن كه با انديشه‌ها و افكاري اغفال شده در جوسازي‌هاي مسموم آن روز به اين سخنان گرم و گرمي بخش گوش فرا مي‌دادند - بازتاب گسترده و عكس العمل وسيع و شايان توجهي داشت. چرا كه زهراي اطهر (عليه السلام) در آن روز و در ميان امواج افكار و احساسات گوناگون و متضاد، با كمال شجاعت ذاتي و با آن تربيت متعالي و برگرفته از مكتب الهي رسول الله، با چنان منطق قوي و

1. در ترجمهٔ اين خطبه از نوشتهٔ روان و سليس آقاي صدر بلاغي و نيز از نثر دقيق آقاي علي اكبر صادقي استفاده شده است.

صفحهمفاتيح البحث: خطبة الزهراء (عليها السلام) (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)

كوبنده اي از حق خود و خاندانش دفاع كرد و با چنان استدلال محكمي سخنان حق خود را بيان داشت و به پايان برد كه همگي را تكان داد و هيچ كس نتوانست در مقابل آن بي تفاوت بماند. آري او با بيان گرم خود، وجدان‌هاي خفتهء بسياري را بيدار كرد و مسير بسياري از انديشه‌ها را دگرگون ساخت و افكار عمومي را به نفع آرمان و هدف مقدس خويش جلب نمود. او هم توانست راه صحيحي را كه ادامهء واقعي و راستين راه پدر بزرگوارش بود به مردم نشان دهد و زواياي آن را روشن سازد، و هم افكار عمومي فريب خورده يا وحشت زده را با مسائل پشت پرده ء سياست، آشنا سازد و براي همگان روشن كند كه چگونه مصالح اسلام مي‌رود تا قرباني منافع شخصي و مطامع عده اي از فرصت طلبان گردد او سند بسيار مهم و ارزنده را به سينهء تاريخ سپرد كه بازگو كننده ء حقايق و واقعيات موجود، بود. در واقع خطابهء پرشور و بيدار كننده ء زهراي اطهر، حجت و سند محكم و ترديد ناپذيري است كه در سينهء تاريخ، جاودانه ثبت شده است و مظلوميت خاندان رسالت را - كه به خاطر حفظ وحدت مسلمين، و نگهباني از دست آوردهاي انقلاب الهي رسول الله (صلي الله عليه وآله) و احترام به كيان اسلام حاضر شدند ايثارگرانه تن به قبول آن بدهند - به اثبات مي‌رساند. اين خطابهء تاريخي، نه تنها سياستگران و حكومت طلبان آن روز را هدف قرار داده بود، بلكه ضربهء هشدار دهنده اي است كه تمامي وجدان‌هاي آگاه و انديشه‌هاي بيدار جوامع را در تمام زمان‌ها و مكان‌ها، و نيز تمامي حكومت ورزان وسياست شناسان اسلامي را در تمامي طول تاريخ به قضاء و دادرسي فرا مي‌خواند، و بهترين حجت و روشن ترين سند را در اختيار ملت‌هاي مسلمان قرار مي‌دهد، تا همواره محك و معياري در دست داشته باشند كه از طريق آن، حق و باطل شناخته شود. در خطابهء مزبور، گذشته از شمول عمومي كه بر كليات مفاهيم اسلامي دارد، حضرت فاطمه يا بهترين و رساترين بيان از مسائل اساسي دين همچون نماز، روزه، حج، زكات، عدالت، حكومت، امامت، جهاد، سخن مي‌گويد. مسائلي مانند صبر و شكيبائي و تحمل شدايد در راه دين، امر به معروف، نهي از منكر، صلهء رحم، تعهد و مسئوليت، تضييع نكردن حقوق ديگران، پرهيز از تهمت، اجتناب از مي‌خوارگي، حرمت شرك به خداوند، ارزش و اهميت نيكي و احسان در حق پدر و مادر، به جاي آوردن قصاص براي برقراري عدالت و مساوات قانوني و دهها مسأله ديگر را به عنوان

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإختيار، الخيار (1)، الحج (1)

اصول و پايه‌هاي تعاليم ارزنده ء اسلام نام مي‌برد و از حكمت و فلسفهء هريك تجليل و تكريم شايسته اي به عمل مي‌آورد. و اينها همه نمايانگر

گوشه اي از عظمت روح آن بزرگوار است. چه، تبيين و روشنگري اين مسائل، خود حاكي از وقوف بارز و احاطهء كامل آن بانوي بزرگ نسبت به مسائل كلي و اساسي اسلام است، و نشان مي‌دهد كه اعتراضات و انتقادات گويندهء اين سخنان، طرح يك سلسله مسائل شخصي و خصوصي نيست، بلكه يك انتقاد اساسي و اصولي است كه بر مبناي احساسات شخصي استوار نبوده، و پايگاه محكم الهي و قرآني، و زيربناي اصولي و عقيدتي داشته و تنها هدف او بيان مصالح اسلام و مصلحت مسلمين بوده است.

آري اين خطابهء غراء و كوبنده نمايانگر اين حقيقت ارزنده است كه در مصالح عمومي مردم نه تنها سكوت وانزوا و مصالحه و مسامحه روا نيست، بلكه فرياد اعتراض سر دادن، و زبان به روشنگري و انتقاد گشودن و مردم را بيدار و آگاه كردن، خود يكي از واجبات و فرايض مسلمين به شمار مي‌رود، و به ويژه افراد ذيصلاح و شايسته وظيفه دارند كه نسبت به انجام اين فريضه قيام و اقدام كنند. بدينسان آشكار است كه هدف زهراي اطهر (عليه السلام)، از بيان اين خطابهء پرشور و تاريخي، تنها به دست آوردن قطعه زميني به مساحت چند كيلومتر - يعني همان زمين معروف و تاريخي فدك - نبوده و نيست، بلكه هدف اصلي دختر پيامبر، محكوم ساختن شخص متجاوز و متعدي در هر لباس و در هر پست و مقامي است كه باشد، و اصولا محكوم و رسوا ساختن روح تجاوز و نفس تعدي و ظلم و ستم بوده است. ايراد چنان خطابهء تكان دهنده اي و بي نظيري، آن هم در مسجد مدينه و كانون بزرگ اجتماعات مسلمين آن روز، خود نشانگر اين مسألهء عميق و دقيق است كه استيضاح رئيس دولت و حكومت، بيان ضعف‌ها و لغزش‌ها و احيانا بيان مظالم و ستمگري ها، و انتقاد از روش سياسي و حكومتي غير صحيح او ديگر اركان دولت، يكي از وظايف آحاد ملت است و مسلمانان هرگز نبايد چشم و گوش بسته و بدون تحقيق و مطالعه و بررسي، مطيع و فرمانبردار هر حاكم بي صلاحيت و مطيع هر تصميم ناصحيح كه از سوي حكومت ناشايسته صورت مي‌گيرد باشند، هر چند كه آن تصميمات در ظاهر موافق اسلام هم باشند و در چهارچوب قوانين اسلامي جاي داده شده باشند. بلي، در اسلام هرگز چنين عذرها و بهانه‌هايي پذيرفته نيست، و آنچه مطرح است تنها قدم

صفحهمفاتيح البحث: اللبس (1)، النوم (1)

نهادن در راه خدا و پيش رفتن در مسير اسلام وخدمت به مصالح جامعهء اسلامي و عموم مسلمين است. فاطمه (عليه السلام) با ايراد چنان خطابهء تكان دهنده اي در چنان موقعيت و شرايط زماني خاصي، به تمامي نسل‌هاي آيندهء اسلام آموخت كه سخت حق را بايد به هر صورت، بيان كرد، هر چند در مقابل امير يا رئيس دولت يا سلطان جائر يا پيشواي ظاهري مسلمانان باشد، كه خود را در مقام خلافت از پيامبر يا نيابت از امام معصوم (عليه السلام) داده است. بلي كلمهء حق هر چند غالبا تلخ و جانكاه است، ولي عزيزتر و شيرين تر از هر عزيز و شيرين ديگر، و اصيل تر از هر اصل شناخته شده و محكم تر از هرگونه پشتوانهء اجتماع است.

صداقت گفتار در خطبهء حضرت زهرا (عليه السلام) اينك بحث در اين است: وقتي همه مي‌دانيم كه در صداقت گفتار و حقانيت فاطمهء زهرا جاي هيچگونه ترديدي نيست، و با آن كه اكنون ديگر مشخصا اثبات شده است كه در واقعيت محتواي خطبه و بر حق بودن حقوقي كه در آن مطالبه شده محلي براي بحث و مجادله وجود ندارد و همگان بر آن اعتراف دارند، پس چه علتي داشت كه درخواست‌هاي بر حق آن حضرت مورد توجه قرار نگرفت؟ چه شد كه مسائل مطرح شده در آن خطابهء پر شور و تكان دهنده از طرف گردانندگان امور و بازيگران پشت پرده ء سياست آن روز عملي نگرديد؟ از چه روي بود كه براي احقاق حق آن حضرت اقدامي صورت نگرفت؟ و چرا نفس گرم و كلام حق زهرا (عليه السلام) در دل سرد حكومت مداران و انديشهء راكد و منجمد سردمداران آن روز اثر نكرد و آن حق مسلم، همچنان پرداخت نشده و پايمال گشته باقي ماند و در اختيار صاحب اصلي اش قرار داده نشد؟

اينها مسائل دقيق و باريكي است كه در طول قرون گذشته و در گستره ء فرهنگ و تاريخ اسلامي، مورد بحث‌هاي شورانگيزي و روشنگري قرار گرفته، و مطالب پر نكته اي درباره ء ابعاد گوناگونش يا استناد به اسناد و مدارك مختلف و معتبر بيان شده است. و جالب آن كه نه تنها علماء و محققين شيعه، بلكه بزرگان و دانشمندان برادران اهل سنت نيز در اين مورد مسائل و مطالب بسيار جالب وتأمل انگيزي را مطرح ساخته اند. در اين رابطه، يكي از پاسخ‌هاي قابل توجهي كه به پرسش‌هاي طرح شده در فوق داده شده است، پاسخي است كه يكي از برادران اهل سنت و معتزلي آن را طرح

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، السلطان الجائر (1)، الإختيار، الخيار (1)

و بيان كرده است. اين محقق ارزنده و اهل انصاف " ابن ابي الحديد "، عالم معتبر و شارح معروف نهج البلاغه است كه در قسمتي از شرح مبسوط خود چنين مينويسد: " به علي بن فارقي، استاد مدرسه عربيه بغداد گفتم: آيا فاطمه در ادعاي خود صادق و راستگو بود يا نه؟ وي گفت: آري، او صادق بود. گفتم: پس با آن كه او در ادعاي خود (راجع به ارث پدري بودن فدك و حق تملك و صاحب خود در مورد آن) صادق بود، چرا فدك به او داده نشد؟ استاد، در پاسخ اين سؤال لبخندي زد و مطلبي را گفت كه جواب كاملا صحيحي بود. وي گفت: اگر آن روز فدك به او داده مي‌شد (يعني به درستي ادعاي آن حضرت، صحه گذاشته مي‌شد و مورد تأييد قرار مي‌گرفت) فرادي آن روز هم بر مي‌گشت و خلافت و حكومت را براي شوهرش مطالبه مي‌كرد و خليفهء وقت را از مقام خلافت معزول مي‌ساخت. و چون قبلا (با صحه گذاشته شدن بر ادعايش در مورد فدك) راستگو و صادق شناخته شده بود، ديگر ممكن نبود عذري برايش آورده شود ". (1) ملاحظه مي‌شود كه در پشت پرده ء سياست آن روز، چه بازيهاي رندانه‌اي صورت ميگرفته و چگونه براي پايمال كردن يك حق مسلم، به پايمال كردن حق مسلم ديگري اقدام مي‌كرده اند و براي جلوگيري از خلافت و حكومت علي (عليه السلام)، ارث پدري و ملك و مال همسرش فاطمه (عليه السلام) را پايمال مي‌ساختند و براي اين مقاصد دنيوي، حتي حاضر مي‌شدند وصيت و سفارش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را نيز ناديده بگيرند.!

حجت نسل‌ها براي مبارزات طولاني هر چند در خطبهء تاريخي و پرشكوه فاطمه (عليه السلام) بيشتر دقت مي‌كنيم، و بيشتر متوجه ابعاد گوناگون آن مي‌شويم، و طيف وسيع مسائل ديني و مذهبي و سياسي و اجتماعي و تاريخي و ايدئولوژيكي را كه در آن گسترده است، بهتر و بيشتر ميشناسيم. براي نمونه مي‌توان گفت: علاوه بر حقايق روشن و مفاهيم عالي و عميقي كه هر گوشه از خطبهء مزبور مشتمل بر دهها مورد از فرهنگ شيعه نيز، خطبهء فاطمه (عليه السلام) جاي ويژه و ارزش خاصي دارد. چرا كه وجود همين خطبه در تاريخ اسلام، حجت و سند محكمي بوده كه فرزندان فاطمه (عليه السلام) در طول تاريخ مبارزات خود بدان تمسك جسته،

1. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 16، ص 284.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (4)، إبن أبي الحديد

المعتزلي (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، مدينة بغداد (1)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي (1)

خطابهء ديگر

و براي اثبات حقوق مسلم و پايمال شده ء اهل بيت پيامبر (صلي الله عليه وآله)، و براي بيان ظلم و ستمي كه بر خاندان رسالت و امامت روا داشته شده است، همواره به خطبهء مزبور استناد كرده اند. يكي از اين فرزندان مبارز و مجاهد فاطمه (عليه السلام) كه در اين باره گام‌هاي بلندي برداشته " زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام) " پيشواي زيديه است كه در اين زمينه مي‌گويد:

" من مشايخ آل ابيطالب (عليه السلام) را ديدم كه اين خطابه را از پدران خويش روايت مي‌كردند و به پسران خود تعليم مي‌دادند ... ". (1) خطابهء ديگر لازم به يادآوري است كه در كتب و متون تاريخي و اسلامي، خطابهء ديگري هم از فاطمه زهرا (عليه السلام) وارد شده است كه آن را خطاب به گروهي از بانوان كه به عيادت و ملاقات ايشان آمده بودند ايراد فرمودند.

آن خطابه نيز با وضوح و روشني مي‌رساند كه زهراي اطهر (عليه السلام) تا دم واپسين در اعتراض خود نسبت به پايمال شدن حقوق خود و خاندانش باقي بوده، و در هر فرصتي براي بيان آن، زبان گويا و كلام رساي خود را به كار مي‌برده و حقيقت را فاش و مخالفان حقيقت را رسوا مي‌ساخته است. لذا بر خلاف ادعاي بعضي نويسندگان خلافت زده، كه رضايت آن حضرت را با قلم مستجير خود، در برابر خشم خدا، خريداري كرده اند، هيچگونه خشنودي و رضايتي در كار نبوده است. زيرا اگر جز اين بود، در آن روزي كه حضرت در بستر بيماري آخرين روزها و ساعات عمر پر بار و مباركش را ميگذرانيد، و در ساعتي كه عده اي از بانوان مسلمان به ديدار و عيادت آن بيمار طاهره و مخدره بزرگوار آمده بودند، ديگر زبان به شكايت و اعتراض نمي‌گشود و بار ديگر از ظلمي كه بر خاندانش رفته و حقي كه از آنها پايمال شده بود، سخني نمي‌گفت.

آري بدينسان ملاحظه مي‌شود كه آن بانوي بزرگوار و قهرمان پر تلاش و خستگي ناپذير، دمي نيز از مبارزه با ناحق و ناروا باز نايستاده و تا آخرين روزهاي عمر و حتي تا آخرين نفس نيز در اين راه با دشمنان حق مبارزه كرد. چنان كه شهريار، شاعر معاصر مي‌گويد:

١. بلاغات النساء، تاليف احمد بن ابي طاهر (204 - 280 هجري).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، الطهارة (1)

دفاع " ام سلمه " از حضرت فاطمه (عليه السلام)

بانوي شير دل، دلير شجاع * كه نمود از حقوق خويش دفاع گرچه زن بود، ليك مردانه * از قيام آتش عظيم افروخت شعله اي بركشيد، از دل خويش * كه سيه خرمن ستم را سوخت درس احقاق حق و دفع ستم * به جهان و جهانيان آموخت مردم خفته را از خواب انگيخت * آبروي ستمگران را ريخت دفاع " ام سلمه " از حضرت فاطمه (عليه السلام) نكتهء ديگري كه در اينجا لازم به تذكر است كه آن خطابهء پرشور زهراء (عليه السلام) و مطالبه حقوق حقه اش از غاصبين، در ميان وابستگان خاندان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و همسران و اقوام آن حضرت نيز تأثير گسترده اي داشت، منتهي در آن جو مسموم حاكم، كسي را ياراي دم زدن نبود. ليكن از ميان اين افراد، يكي از همسران با فضيلت پيامبر عاليقدر اسلام (صلي الله عليه وآله) به نام " ام السلمه " بدون هيچ بيم و هراس و ملاحظه كاري گام به ميدان نهاد، و در راه دفاع و حمايت از حقوق اهل بيت به پاخاست. وي تمامي گفته‌هاي مستدل و بر حق زهراي اطهر را تأييد كرد و آنچه را كه وي مطالبه كرده بود، حق مسلم و انكار ناپذير اهل بيت عصمت و طهارت دانست و خواستار ايفاء اين حق گرديد. آن بانوي با فضيلت به عنوان اعتراض به اين حق كشي آشكار دست به اقداماتي زد و از هرگونه تلاشي كه برايش ممكن و ميسر بود، خودداري نورزيد. از جمله آن كه طبق مقررات حكومتي آن زمان، براي وي نيز از طرف تشكيلات حكومت عطيه اي در نظر گرفته شده بود، اما آن بانوي فاضله، يك سال تمام، از قبول و دريافت آن عطيه امتناع كرد تا بدين وسيله اعتراض خود را نسبت به ظلمي كه بر اهل بيت روا داشته شده بود، به گوش همگان برساند. (1)

1. دلايل الامامة ابن جرير، ص 39.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (1)، النوم (1)

بخش پنجم / فرزندان معصوم (ع) و يادي از مادر عزيز ...

مادر ...
مادر ...
چه واژه ء پرشكوه و چه كلمهء دلنوازي است ...
چه نام زيبا و پر جاذبه و شور آفريني است ...
چه عنوان گرم و حرارت بخش و شرار انگيزي است ...

به درخشندگي آفتاب، به بخشندگي باران، به پرتوفشاني ماه و اختران، به عظمت كوهها، به عمق درياها، به سرسبزي و بارآوري باغ‌ها و گلستانها، به رازآلودي انبوه جنگل ها، به لطافت شبنم و به زيبايي مهتاب و به عطرناكي گلهاي وحشي در دشت‌هاي دور دست و باران زده است ...

مادر، مظهر عشق است، معناي عشق است، نخستين و آخرين درس مكتب عشق است، اصلا خود عشق است كه يك قصه بيش نيست، ولي از هر زباني كه بشنوي تازه و نامكرر است ...

از نخستين روز خلقت بشر تا امروز، در هر كجاي دنيا، در ميان هر قوم و نژادي از سفيد و سياه و زرد و سرخ، در ميان هر ملتي با هر آئين و مذهب و با هر زبان و آداب و رسومي، وقتي نام مادر برده مي‌شود، كوچك و بزرگ و دختر و پسر، سرشار از شور و حرارت و مهر و الفت مي‌شوند، دلهايشان گرم مي‌گردد و قلب شان پر تپش تر مي‌زند ...

دوستت دارم، مادر! ...

اين جمله اي است كه در ميان تمام اقوام و ملل جهان، هر كودك كه تازه زبان مي‌گشايد، واژه‌هاي آن را در زبان مادري اش مي‌آموزد و سخن گفتن به زبان خويش را با آن آغاز مي‌كند ... و آنگاه، تا واپسين روزهاي زندگي، حتي زماني كه خود پدر يا مادري شده و فرزندان و حتي نوادگاني دارد، باز وقتي اين جمله در جانش و يادش تكرار مي‌شود، اشك شوق در چشمانش حلقه مي‌زند و قلبش گرم و سرشار از مهر مي‌گردد ...

چه جاي انسان، كه حتي حيوانات و جانوران نيز از عشق مادر سرشارند. از شير ژيان

و پلنگ غران و ببر درنده، تا كبوترهاي سپيد بال، از مارهاي زهرآلود تا زنبورهاي شهد آفرين، همه و همه در پرتو مهر مادر زندگي و رشد مي‌كنند و وجودشان لبريز از مهر و عشق مادر است ...

آري، عشق و علاقه به مادر و پدر، نه آموختني است و نه آموزاندني، بلكه امري است قلبي و فطري، كه از آغاز تولد دست تواناي آفريدگار جهان، در عمق جهان و نهاد فرزندان به وديعت نهاده است. هر فرزندي پدر و مادر خود را دوست مي‌دارد و با محبت و علاقه به آنان و در پرتو مهر و الفت پايان ناپذير نسبت به آنان، رشد و نما مي‌كند. اما علاقه و محبت در ميان برخي از پدر و مادرها با فرزندانشان، از اين حد طبيعي و فطري نيز در مي‌گذرد و جنبهٔ استثنائي و فوق العاده پيدا مي‌كند.

در اين گونه موارد، عشق و علاقه در ميان فرزند و پدر و مادرش به مرحله اي بالاتر از عشق و شيفتگي مي‌رسد و جنبهٔ تقديس و تعظيم و تكريمي پيدا مي‌كند كه پس از خدا و انبياء و اولياء خدا، هيچكس ديگر شايستهٔ آن

نيست. جنبهء تقديس و تكريمي كه مي‌گويد اگر خدا بهشت را آفريد و پيامبر و امامان راههاي رسيدن به بهشت را نشان دادند، مادران نيز بر فراز بهشت ايستاده اند و كليد درهاي آن را در دست خود دارند ...

آري، آنجا كه عشق و علاقهء فرزند نسبت به مادر و پدر جنبهء استثنائي و فوق العاده پيدا مي‌كند، آنجا كه اين علاقه از امتياز و ويژگي شگرفي برخوردار مي‌شود، ديگر زبان از گفتن ووصف كردن عظمت آن ناتوان مي‌گردد ...

و علاقه و محبت فوق العاده، و ارتباط قلبي و معنوي بين فرزندان معصوم فاطمه زهرا (عليه السلام) با مادر بزرگوار و مقدس شان را بايد از اين نوع عشق و علاقهء ويژه و ممتاز شمرد و در بالاترين قله‌هاي اين قبيل عشق و الفت‌ها و مهر و محبت‌ها قرار داد ...

اكنون در اين بخش كوتاه، پاي صحبت دلنواز فرزندان فاطمه (عليه السلام) مينشينيم، كه به ياد مادر بزرگوارشان، و در راه تجليل و تعظيم مقام شامخ او، خاطره‌هاي شيرين و آموزنده و سازنده‌اي دارند كه از هر نظر قابل توجه و دقت و مايهء آموزش و عبرت است ...

در اينجا بايد به ياد داشته باشيم كه اصولا فاطمه زهرا (عليه السلام) بانوي قهرمان و رزمندهء پرتوان و خستگي ناپذير اسلام، بر اثر عظمت روحي و مقام شامخ عصمت و طهارت، كه وجود او را " كوثر " و خير كثير قرار داده است، از يك جاذبيت خاص روحي و معنوي

برخوردار است. به گونه اي كه نه تنها فرزندان پاك و معصومش، بلكه افكار و عواطف ديگران و حتي اجانب و بيگانگان را نيز به خود جلب كرده است.

البته ناگفته پيداست كه در اين ميان، فرزندان فاطمه (عليه السلام) نسبت به مادر مقدس و بزگروارشان، از عشق و سوز ويژه و اخلاص قلبي خاصي برخوردار هستند، و در اين زمينه، سخنان و گفتارهايي دارند كه با ياد پرشكوه آن مادر عزيز بر زبان پاك شان جاري شده است و اكنون بازگويي آنها، مي‌تواند تا حدودي - هر چند اندك، ولي پر بركت و آموزنده - پرده از عظمت شخصيت زهرا (عليه السلام) بردار و ما را با ابعاد و جوانب شخصيت ممتاز آن بانوي قهرمان، بيشتر آشنا سازد.

لازم به ذكر اين نكته است كه: در اين بخش، هدف ما از فرزندان زهرا، تعرض به آن دسته از خلفاء و زمامداران و حكومت ورزان مناطق اسلامي نيست، كه از نام پاك زهراء استفاده كرده و به كشور گشايي و توسعهء قلمرو حكومت‌هاي خويش پرداخته و احيانا خونريزي‌هاي بي مورد و سوء استفاده‌هاي ناروا نيز كرده اند. و يا في المثل به نام " فاطمه "، سلسله

حکومت‌هاي " فاطميون " و غيره را تشکيل داده اند، و دانشکده‌ها و مجامع " الزهراء " و " الأزهر " را به ياد و نام او تأسيس و نامگذاري کرده اند.
بلکه هدف ما، آن فرزندان جسمي و روحي فاطمه (عليه السلام) و پيشوايان معصوم و امامان راستين هستند که منطقه حکومت آنان مرزها و حدود سياسي و جغرافيايي ندارد، بلکه در هر نقطه‌ء دنيا، بر دلها و قلوب و عواطف مؤمنان خالص و انسانهاي آگاه و پاکدل، حکومت ابدي دارند.
هدف ما آن فرزندان فاطمه (عليه السلام) هستند که همواره در زندگي پر ثمر خود سعي داشتند - و در اين سعي نيز موفق بودند - که گام بر جاي پاي مادر عزيز بگذارند و روش او را الگو و سرمشق زندگي خويش قرار دهند و هميشه هم قرار داده اند، و از اين لحاظ، خود نيز سرمشق و الگوي ميليونها انسان مؤمن در طول زمانها بوده اند و تا ابد نيز خواهند بود ...
بلي، اين فرزندان بزرگوار و گرامي فاطمه (عليه السلام) بودند که هميشه در فرصت‌ها و مناسبات‌هاي گوناگون، زبان به تعظيم و تقديس ووصف عظمت مادر عزيز گشوده اند، و علاقه‌ء شديد و احترام قلبي عميق خود را نسبت به ساحت ارجمند مادرشان ابراز و بيان داشته اند، و مهر و علاقه‌ء او را همواره بر تمامي شئون زندگي خويش پرتو افکن ساخته اند.

آن فرزندان ارجمند، هميشه به ياد پرشكوه مادر، و در مسير تجديد خاطره‌ها و آموزش‌هاي زندگي رنج آلود و آموزندهٔ مادر عزيزشان بوده اند و در اين زمينه كلمات و بيانات گهربار و روشنگر فراواني دارند كه در كتب و مدارك و مآخذ معتبر، ضبط و ثبت گشته و به سينهٔ تاريخ سپرده شده است.
اكنون بي مناسبت نيست كه در راه تداوم و پي گيري اين علاقه ها، آنچه در توان داريم، از لابلاي تواريخ و احاديث و مقاتل فرا دست آوريم و همچون در دانه‌هاي درخشان و مرواريدهاي تابان، به پويندگان راه زهراي اطهر هديه سازيم ...
امام حسن مجتبي (عليه السلام) و ياد مادر حضرت امام حسن (عليه السلام) دومين امام و پيشواي معصوم شيعيان و نخستين فرزند او علاقه و محبت شورانگيز و عشق وافري نسبت به مادر عزيزش فاطمه زهرا داشت. اين علاقه و محبت و ابعاد و نشانه‌هاي آن را، در موارد متعددي از زندگي آن حضرت مي‌توان نشان داد، كه مهم ترين آنها اسناد و مكاتباتي است كه در ميان وي با معاويه يا استانداران و عمال و كارگزاران حكومتي او رد و بدل شده است.
در اين اسناد و نامه‌ها، از زبان و قلم امام حسن (عليه السلام) بارها به وجود مادري مانند زهراي اطهر استناد و افتخار شده، و امام معصوم، وجود مبارك چنان مادر مقدسي را، دليل حقانيت راه و مرام خويش شمرده و درستي و استواري آن را اثبات نموده است.
مرحوم سيد محسن جبل عاملي، در " اعيان الشيعه " به برخي از اين نامه‌ها اشاره كرده است.
امام در يكي از اين نامه‌ها به صورت فشرده و مختصر به " زياد بن ابيه "، فرماندار غاصب معاويهٔ غاصب مينويسد: " از حسن، فرزند فاطمه، به زياد فرزند سميه! بدان كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمودند: فرزند متعلق به فراش و رختخواب پاك زناشويي است و نصيب زناكار (بجاي فرزند) سنگ است! والسلام ".
اين نامه از يك حقيقت تاريخي پرده برميدارد و براي پژوهندگان حقيقت، به ويژه مورخين حقيقت جو، سندي محكم ومسلم است. و آن اينكه مسألهٔ روابط نامشروع سميه، زن عبيدالله را افشاء مي‌سازد كه با ابوسفيان، آن منافق دغل باز و حيله باز، روابط زشت و نادرستي داشته است.
(٤٠٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، القتل (1)

نامهء مزبور، پس از اهانت‌ها و جسارت‌ها و گستاخي‌هاي بيشرمانه، و هرزه داريي‌ها و ياوه‌گويي‌هاي مكرري كه از سوي " زياد " نسبت به ساحت مقدس و شامخ امام حسن (عليه السلام) روا داشته شده بود، نگاشته شده و حقيقت ذات و نهاد آن هرزه گوي هتاك را فاش ساخته و به تاريخ سپرده است.
علاوه بر اين اسناد و مكاتبات، امام حسن (عليه السلام) بارها در مقام محاجه با معاويه، به اصالت نسب و پاكي گوهر، و طهارت و قداست مادر بزرگوار خويش استناد كرده است. و اين امر حاكي از عمق نفوذ عظمت مادر، و تأثير عميق مقام شامخ آن وجود گرامي، در قلب و روح فرزند دلبندش امام حسن مجتبي (عليه السلام) است. دامنهء اين نفوذ و تأثير تا بدانجا گسترده بود كه امام بزرگوار، نه تنها در تمام طول زندگي پاك و پر ثمرش، همواره به ياد مادر بود و از بزرگي‌ها و قداست و عصمت او ياد مي‌كرد و حقايق ارزنده اي را در اين باب در اختيار عاشقان اهل بيت قرار مي‌داد، بلكه حتي به هنگام شهادت و در آخرين لحظات زندگي نيز ياد و نام مادر و بازگويي خاطرات و محبت‌هاي او بر لب‌هايش جاري بود ...
امام حسين (عليه السلام) و ياد مادر عزيز حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) سرور آزادگان و قافله سالار كاروان جاويد شهداء حق و حقيقت، دومين فرزند او نيز، همچون برادر بزرگوارش قلبي مالامال از عشق و مهر مادر داشت. علاقهء وافر و محبت بيكران آن حضرت، نسبت به ساحت قدس مادر بزرگوارش، يكي از شورانگيزترين فصل‌هاي كتاب عشق مادر و فرزندي است.
خود آن حضرت، بارها و بارها، اين عشق و علاقه بيكران و اين پيوند قلبي و اخلاص شايان را، در طي سخنان گهربار و پيام‌ها و اتمام حجت‌هاي شورانگيز و تاريخي و تاريخ ساز خويش بيان داشته و در اين مورد، فصلي درخشان در تاريخ اسلام براي شيفتگان حقايق و معارف اسلامي به جاي نهاده است.
يكي از بهترين نمونه‌ها و نشانه‌هاي اين علاقهء عميق امام حسين (عليه السلام) نسبت به مادر گرامي اش، تجديد خاطره و تجليل نام و ياد آن مادر يگانه در جريان انتخاب نام براي فرزندان دختري اش جلوه گر مي‌شود. زيرا مي‌بينيم كه آن حضرت، چند تن از دختران خويش را، به ياد مادر عزيزش، " فاطمه " نامگذاري كرده است كه با صفت‌هايي چون

(3)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، الشهادة (1)، الإختيار، الخيار (1)، الصّلاة (1)، النوم (3)
كبري و صغري تشخيص داده مي‌شدند. اين امر، خود حاكي از علاقهٔ مفرط و شدت مهر و محبت او امام حسين (عليه السلام) نسبت به مادر عزيزش بوده است.
شدت عشق و علاقهٔ سبطين پيامبر (صلي الله عليه وآله)، امام حسن و امام حسين (عليه السلام) نسبت به مادر مقدس شان، به راستي كه از حد توصيف بيرون است. وجود آن مادر بزرگوار، براي آنان همه چيز بود، و در پرتو مهر او شادي‌ها عميق تر و گسترده تر، و غم‌ها واندوه‌ها كم رنگ تر و قابل تحمل تر مي‌شدند. چنان كه غم سنگين رحلت جد بزرگوارشان، رسول حق و رحمت را، هر چند كه بسيار عميق و دلشكن و طاقت فرسا بود، باز هم در سايهٔ وجود چنان مادر بي همتايي، كمتر احساس مي‌كردند و تاب و توان تحمل چنان غمي را در كنار مادر خود به دست مي‌آوردند.
زيرا آن دو فرزند دلبند، در هر حادثه و پيشامدي، بيشتر به دامن مهر مادر پناه برده، و بيشتر با او انس و الفت گرفته و دل خوش گشته بودند، و پيوند معنوي و قلبي شان هر روز محكم تر و ناگسستني تر شده بود ... تا وقتي كه آن حادثهٔ لرزاننده و دلسوز پيش آمد ...
آري، شدت انس و علاقه و اخلاص آنان نسبت به مادر، در آن روز تلخ و سياه، در آن روز بغض و اشك، در روز غم آلود از دست دادن مادر عزيز، به اوج خود رسيد، هنگامي كه حالت احتضار مادر را احساس كردند، با وجود آنهمه صبر و بردباري و آن همه متانت و شكيبايي، باز نتوانستند آرام بگيرند و در آرامش بمانند. باز نتوانستند از بي تابي خودداري كنند و خود را روي پيكر عطرآگين و در حال احتضار مادر بيفكنند و با سخنان گرم و پر شور، با گفتار مهرآميز و با صداي بغض آلود، مورد خطاب قرارش ندهند و شور و بي تابي واندوه و درد دل و سوز درون خود را بيان نكنند ...
در آن لحظات تلخ و غم آلود، تنها كوشش و فعاليت " اسماء " دختر عميس بود كه توانست آنان را از مادر جدا كند و به سراغ پدر گرامي شان علي (عليه السلام) گسيل دارد، كه تفصيل آن در كتاب‌هاي مقتل به صورتي مؤثر و پرسوز آمده است. (1) و از آن پس بود كه همواره نام و ياد فاطمه زهرا (عليه السلام) بر زبان حسنين (عليه السلام) جاري و در دلهايشان پايدار بود ...
1. علامه مجلسي، جلاء العيون، ج 1، ص 219، كشف الغمه اربلي، و ديگران.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة

فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الصبر (1)، القتل (1)، النوم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

امام سجاد (عليه السلام) و ياد مادر

يكي از پرشورترين يادآوري‌هاي امام حسين (عليه السلام) از مادر عزيزش، در لحظهء بسيار حساس و سرنوشت ساز ايام حركت به سوي كربلا است. در آن هنگام كه لحظات مي‌رفتند تا عظيم ترين حادثه تاريخ خونبار اسلام را در تداوم توقف ناپذير خويش ثبت كنند، امام حسين (عليه السلام) با شكيبايي و متانتي كه از چنان بزرگمرد جاودانه اي سزاوار و شايسته است، با تعبيري بسيار زيبا و باشكوه از مادر عزيز ياد مي‌كند و با زيباترين و شايسته ترين كلمات، طهارت و عصمت و عظمت مادر خويش را بيان مي‌دارد. آنجا كه مي‌فرمايد: " إلا ان الدعي ابن الدعي قد ركزني بين اثنين، بين الذلة والسلة، هيهات مني الذلة يأبي الله ذلك لناورسوله والمؤمنون وحجور طابت وطهرت ". (1) (عبيدالله بن زياد، مرا بين دو امر، مخير ساخته است (كه يكي از آن دو را انتخاب كنيم) يا تن به شمشير دهم و كشته شوم، يا ذلت و زبوني را اختيار كنم و با او بيعت نمايم.

ولي هرگز دامن ما به ذلت آلوده نخواهد شد. زيرا دامن‌هاي پاكي كه مرا تربيت كرده، همواره از پذيرش ذلت اباء و اجتناب دارد. من در دامن صديقهء اطهر بار آمده ام، و از پستان فضيلت و شرف شير نوشيده ام، خانهء كوچك ما، كانون فضيلت و شخصيت بوده و هرگز زبوني و خواري به آن راه پيدا نكرده است. من در دامن‌هايي تربيت شده ام كه عمري با آزادگي و عزت و سربلندي زندگي كرده اند. آنان هرگز رضايت نمي‌دهند كه من زير بار ذلت و پستي، و قبول بيعت از فردي فرومايه همچون يزيد بروم ...).

آري، حتي در آن بحبوحهء مرگ و زندگي، در لحظاتي كه امام مي‌دانست تا لحظات تاريخي شهادت سرخ خويش و ياران و عزيزان خانواده اش فاصلهء چنداني ندارد، باز به ياد مادر عزيز بود و افتخار مي‌كرد كه در چنان دامن پاكي تربيت يافته است ...

امام سجاد (عليه السلام) و ياد مادر امام زين العابدين و فخر الساجدين (عليه السلام) كه مادر بزرگوارش را از نزديك نديده اما پرتو وجود او را در تمام ابعاد زندگي خاندان جليلش به عيان دريافته و احساس كرده بود، و مي‌دانست كه خود نيز از فروغ تربيت و شخصيت و قداست مادر عزيز بهره‌ها برده و نورها گرفته است، علاقه شديد و پرشوري در مورد شناخت هرچه بهتر و دقيق تر و

1. محدث قمي، نفس المهموم، ص 149.

السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، الإختيار، الخيار (1)

وسيع تر مادرش زهرا (عليه السلام) داشت. همواره در جستجوي آن بود كه دقايق و جزئيات بيشتري از زندگي مادر محبوبش را بداند تا آن را به عنوان بهترين نمونه و الگو براي بانوان و دوشيزگان مسلمان معرفي كند، و روش زندگي و تربيت آن بانوي بي مانند را سرلوحهء مكتب تربيتي زن در جامعهء اسلامي قرار دهد، و همگان را به آموزش و انجام آن روش‌هاي و الا تشويق و ترغيب نمايد.

از اين رو همواره در پي كشف اين دقايق، به سراغ كساني مي‌رفت كه مادرش زهراي اطهر (عليه السلام) را از نزديك ديده، و با اخبار و گزارش‌هاي زندگي پر ثمرش انس گرفته و بر جزئيات آن واقف بودند.

امام سجاد (عليه السلام) روزي پاي صحبت اسماء دختر عميس، كه مدتي خدمتگزار خاندان رسالت بود و سعادت ديدار و همنشيني زهراي اطهر (عليه السلام) نصيبش شده بود، نشست. در آن روز، آن بانوي مؤمنه با شور و اشتياقي وافر، داستاني را اين چنين توصيف كرد:

" روزي خدمت مادر بزرگ شما زهرا (عليه السلام) نشسته بودم كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از در در آمد و وارد منزل شد. زهرا (عليه السلام) مادر گرامي شما، گردن بندي از طلا بر سينه داشت كه علي (عليه السلام) آن را به تازگي از راه درآمد شخصي خويش براي همسرش خريداري كرده و به آن سرور بانوان عالم هديه كردند.

" پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله)، با توجه به شرايط زندگي آن روز، كه قدرت مسلمين رو به افزايش و زندگي شان رو به وسعت و راحت بود و دوران سختي‌ها و مرارت‌ها به پايان مي‌رسيد، از مشاهده ء آن گردن بند بر سينهء دختر گرامي خويش خوشحال شدند. ولي با اين حال، بازهم دختر خود را مورد خطاب قرار داده و فرمودند:

دخترم، مبادا گفتارها و شعارهاي مردم كه با لحني تجليل آميز مي‌گويند " فاطمه دختر رسول الله است "، تو را مغرور سازد و تحت تأثير اين غرور واقع شوي و پوشش ستمگران و طاغوت‌ها و جباران را بر تن كني! ...

" رسول خدا (صلي الله عليه وآله) همين يك جمله را فرمودند و لحظاتي بعد، خانه را ترك گفتند و بيرون رفتند. به محض خروج ايشان، فاطمه زهرا (عليه السلام) فورا گردن بند را بيرون آورد و از خود دور ساخت و ديگر هرگز آن را به كار نبرد. بلكه خيلي زود آن گردن بند را فروخت و با پول آن غلامي را از صاحبش خريد و در راه خدا آزادش كرد. اين خبر به گوش رسول

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (4)

خدا (صلي الله عليه وآله) رسيد و باعث خرسندي فراوان حضرتش گرديد. چنان كه دخترش را بسيار دعا كرد و از اين عمل خير، ابراز رضايت فراوان فرمود و حتي با الفاظي همچون " چنين دختري را قربان بروم " از دختر عزيز خويش ذكر خير فرمود. (1) امام باقر (عليه السلام) و ياد مادر از عشق و علاقهء پنجمين پيشواي معصوم شيعيان، امام باقر (عليه السلام) نسبت به مادر عزيز و بزرگوارش، داستانها و اخبار و روايات بسيار نقل شده، كه در آنها تجليل آن حضرت از مادر محبوب، و تجديد خاطره و بيان فضائل و مكارم والاي فاطمه زهرا (عليه السلام) همواره تكرار و تأكيد شده است.

در بيان شدت اين علاقه، ذكر يك نمونه را، به عنوان مشتي از خروار و ذره‌اي از بسيار، كافي مي‌دانيم:

در حديث آمده است كه امام باقر (عليه السلام) هرگاه كه گرفتار تب شديد مي‌گرديد و در بستر بيماري مي‌افتاد، آب خنك طلب مي‌كرد. وقتي آب به دستش مي‌رسيد و جرعه‌اي چند از آن مي‌نوشيد، لحظه اي از نوشيدن باز مي‌ماند و سپس با صداي بسيار بلند، به حدي كه در بيرون خانه نيز شنيده شود، از ته دل مادرش زهرا (عليه السلام) را صدا مي‌كرد و مي‌فرمود: مادرم، فاطمه، اي دختر رسول الله (صلي الله عليه وآله)!

و بدين گونه در آن لحظات سوز تب، نوعي تشفي دل و مرهم غم و تسكين خاطر مي‌جست، و جان و روح خود را با نام زيباي محبوب و معشوق و مادر عزيز خود، عطرآگين مي‌ساخت. (2) امام صادق (عليه السلام) و ياد مادر امام صادق (عليه السلام) پيشوا و رئيس مذهب، و آغازگر و پايه گذار مكتب و فقه پربار جعفري، گفته‌ها و نوشته‌ها و نظرات و بيانات عميق و فراواني در مورد مادر عزيزش زهراي اطهر (عليه السلام) دارد، كه هر يك بيانگر اخلاص و اعتقاد آن حضرت نسبت به مادر خود، و سرشار از هدايت و ارشاد براي مسلمين به ويژه بانوان مسلمان است. از ميان همهء آن

1. جلاء العيون، ج 1، ص 135، به نقل از صحيفهء الرضا.

2. محدث قمي، سفينة البحار، ج 2، ص 374.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، النوم (1)، الكرم، الكرامة (1)، السفينة (1)

خدا (صلي الله عليه وآله) رسيد و باعث خرسندي فراوان حضرتش گرديد. چنان كه دخترش را بسيار دعا كرد و از اين عمل خير، ابراز رضايت فراوان فرمود و حتي با الفاظي همچون " چنين دختري را قربان بروم " از دختر عزيز خويش ذكر خير فرمود. (1) امام باقر (عليه السلام) و ياد مادر از عشق و علاقهء پنجمين پيشواي معصوم شيعيان، امام باقر (عليه السلام) نسبت به مادر عزيز و بزرگوارش، داستانها و اخبار و روايات بسيار نقل شده، كه در آنها تجليل آن حضرت از مادر محبوب، و تجديد خاطره و بيان فضائل و مكارم والاي فاطمه زهرا (عليه السلام) همواره تكرار و تأكيد شده است.

در بيان شدت اين علاقه، ذكر يك نمونه را، به عنوان مشتي از خروار و ذره‌اي از بسيار، كافي مي‌دانيم:

در حديث آمده است كه امام باقر (عليه السلام) هرگاه كه گرفتار تب شديد مي‌گرديد و در بستر بيماري مي‌افتاد، آب خنك طلب مي‌كرد. وقتي آب به دستش مي‌رسيد و جرعه‌اي چند از آن مي‌نوشيد، لحظه اي از نوشيدن باز مي‌ماند و سپس با صداي بسيار بلند، به حدي كه در بيرون خانه نيز شنيده شود، از ته دل مادرش زهرا (عليه السلام) را صدا مي‌كرد و مي‌فرمود: مادرم، فاطمه، اي دختر رسول الله (صلي الله عليه وآله)!

و بدين گونه در آن لحظات سوز تب، نوعي تشفي دل و مرهم غم و تسكين خاطر مي‌جست، و جان و روح خود را با نام زيباي محبوب و معشوق و مادر عزيز خود، عطرآگين مي‌ساخت. (2) امام صادق (عليه السلام) و ياد مادر امام صادق (عليه السلام) پيشوا و رئيس مذهب، و آغازگر و پايه گذار مكتب و فقه پربار جعفري، گفته‌ها و نوشته‌ها و نظرات و بيانات عميق و فراواني در مورد مادر عزيزش زهراي اطهر (عليه السلام) دارد، كه هر يك بيانگر اخلاص و اعتقاد آن حضرت نسبت به مادر خود، و سرشار از هدايت و ارشاد براي مسلمين به ويژه بانوان مسلمان است. از ميان همهء آن

1. جلاء العيون، ج 1، ص 135، به نقل از صحيفهء الرضا.

2. محدث قمي، سفينة البحار، ج 2، ص 374.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، النوم (1)، الكرم، الكرامة (1)، السفينة (1)

گفته‌ها و بيانات پر بار، تنها به ذكر دو مورد، آن هم به عنوان نمونه و براي تبرك وتيمن، اكتفا مي‌كنيم: در احاديث معتبر از طريق عامه و خاصه، وارد شده است كه امام صادق (عليه السلام) در تفسير آيهء شريفهء " مرج البحرين يلتقيان " (1) فرمودند: منظور از آن دو دريا، جدم علي (عليه السلام) و مادرم فاطمه (عليه السلام) هستند، كه دو درياي عميق و ژرف اند، كه هرگز به ديگري ستم و تعدي روا نمي‌دارند. و منظور از " بينهما برزخ لا يبغيان " (دنبالهء آيهء شريفه) آن است كه در ميان آن دو دريا، واسطهء العقدي وجود دارد كه آن هم وجود مبارك و مقدس رسول الله (صلي الله عليه وآله) است. و مراد از " يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان " (دنبالهء همان آيه) كه ميگويد لؤلؤ و مرجان از آن دو دريا بيرون مي‌آيد، حسن و حسين (عليه السلام) هستند كه هر دو، لؤلؤ و مرجان امت راستين اسلام به شمار مي‌روند و از آن دو درياي ژرف و عميق حاصل آمده و جهان اسلام را پر تلألؤ كرده اند ". (2) در حديث ديگري كه در كتاب پر ارج و گران سنگ " وسايل الشيعه " مندرج و مضبوط است، از " سكوني " نقل شده است كه مي‌گويد:
" به محضر امام صادق (عليه السلام) با حالت غم واندوه وارد شدم. امام با مشاهده ء حالت من فرمودند: علت حزن و اندوهت چيست و چرا چنين گرفته و غمناك هستي؟
عرض كردم: آخر دختري نصيبم شده است.
امام فرمود: برايش چه نامي انتخاب كردي؟
عرض كردم: فاطمه.
آنگاه امام آه عميقي از ته دل كشيد و سه بار اين نام را به ياد مادرش تكرار نمود و سپس به من فرمود: پس حال كه چنين نامي بر دخترت نهاده اي، مبادا هرگز او را مورد شتم و سب و ضرب قرار دهي. نام او نامي عزيز و محترم است، تو نيز همواره احترام نامش را داشته باش ". (3)
امام موسي بن جعفر (عليه السلام) و ياد مادر امام موسي بن جعفر (عليه السلام) هفتمين اختر تابناك آسمان ولايت و امامت، و قهرمان مبارزه و
1. سوره الرحمن، آيه 19.
2. علامه مجلسي، جلاء العيون، ج 1، ص 141.
3. وسايل الشيعه، ج 7، ص 73.
(٤٠٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن

جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (2)، الحزن (1)، الضرب (1)، السب (1)، النوم (2)، سورة الرحمن (الرحمان) (1)

مقاومت و متحمل عمري زندان و شكنجه و ايذاء در راه آئين و مذهب حق و حقيقت، نسبت به مادرش زهرا (عليه السلام) علاقه اي پرشور و عاشقانه، و ارادتي شديد و خالصانه داشت.

امام معصوم (عليه السلام) همواره از مادر محبوبش، و فداكاريها و مبارزات و ايثارگريها و مظلوميت او ياد مي‌كرد، و به ويژه مسأله‌ء فدك - كه در مورد آن يكي از سياه ترين صفحات تاريخ صدر اسلام توسط غاصبين حقوق اهل بيت به وجود آمد - هميشه مورد نظر و طرف توجه امام بود، كه با يادآوري و تشريح و تحليل ابعاد آن، حقايق مسلمي را در باره ء حقانيت خاندان رسالت فاش و بيان مي‌فرمود.

داستاني كه ذيلا نقل مي‌شود، گوشه اي از علاقه‌ء شديد و ارتباط قلبي و معنوي امام را با مادر محبوبش نشان مي‌دهد، و همچنين آشكار مي‌سازد كه حقوق پايمال شده ء زهراي اطهر (عليه السلام) همواره مورد نظر و توجه فرزندان گرامي اش قرار داشته، و آن بزرگواران پيوسته در صدد باز پس گرفتن استيفاء حقوق مادر محبوب خويش بوده اند.

مقدمة بايد بگوئيم كه: مهدي عباسي خليفه‌ء جائر و ظالم زمان امامت موسي بن جعفر (عليه السلام) در اوايل حكومت غاصبانه‌ء خويش، برخورد شديدي با امام معصوم (عليه السلام) نداشت.

تنها يك بار در مدينه ملاقاتي با امام داشت كه طي آن، از محضر امام در مورد تحريم خمر و مسكرات كه معمولا در دربار خلفاي عباسي مصرف مي‌شد - سؤالي مطرح ساخت. در آن ديدار، خليفه‌ء نابكار، چنان پاسخ عميق و دقيق و عالمانه و قانع كننده اي از امام دريافت داشت كه با وجود قلب سياه و انديشه‌ء تباه خود، بازهم نتوانست اعجاب و شگفتي خود را مخفي نگه دارد، و علم وافر و عميق و دانش عظيم و دقيق امام را مورد تأييد و تصديق قرار ندهد.

بار دوم، ملاقات مهدي عباسي و امام معصوم (عليه السلام)، هنگامي صورت گرفت كه ظاهرا مهدي در صدد رد مظالم پدرش منصور بر آمده بود. يعني ظاهرا مي‌خواست اموالي را كه توسط منصور، از امام صادق (عليه السلام) ضبط و تصرف شده بود، به فرزند بزرگوارش امام موسي بن جعفر (عليه السلام) برگرداند. لذا در آن ملاقات از امام پرسيد: حدود فدكي كه از مادرتان فاطمه غصب شده چقدر و چگونه است و حد و مرز آن چيست؟ حدود آن را برايم مشخص كنيد تا به شما بازش گردانم.

امام در پاسخ مهدي، حد و مرزي را براي فدك تعيين كرد كه درست با وسعت
(٤٠٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الغصب (1)، الظلم (1)

امپراطوري اسلام در عهد خلافت مهدي مطابقت مي‌كرد. به اين ترتيب كه امام فرمود:
پس تو مي‌خواهي حد و مرز فدك را بداني؟ گوش كن تا برايت بگويم ...
يك سمت آن كوه احد، سمت ديگرش، عريش مصر، مرز سوم آن، درياي احمر، و مرز چهارمش، دومة الجندل بود ...
مهدي در پي بيانات امام، با تغير و پريشاني گفت: آيا همهٔ اينها كه گفتي حدود فدك است؟
امام فرمود: آري، همهٔ اين سرزمين‌ها از مناطقي است كه با لشكركشي و جنگ باز ستانده نشده است.
مهدي از آن روز كينه و دشمني امام را بر دل گرفت و در صدد نابودي آن حضرت برآمد، زيرا خطر را بالاي سر خود احساس كرد. او در آن روز متوجه شد كه هدف امام، فقط بيان حدود فدك خالي و باز پس گرفتن آن نيست، بلكه مراد و منظور اصلي بازستاندن حكومت و خلافت است كه به زور و عنف از خاندان رسالت گرفته شده و چيزي جز غصب حقوق اهل بيت نبوده است. او فهميد كه هنوز فرزندان علي (عليه السلام) و زهراء (عليه السلام)، حق خود را فراموش نكرده اند و با تمام قوا در صدد استيفاء آن هستند، لذا تنها فدك را نمي‌خواهند، بلكه مي‌خواهند حكومت ظلم و جور و فساد را از بيخ و بن براندازند.
آنگاه مهدي در پاسخ امام گفت: اينها كه گفتي خيلي زياد است ". (1) و البته چنان كه معلوم است، هرگز حقوق اهل بيت عصمت و طهارت را باز پس نداد، سهل است، كه از آن پس با تمام قوا در صدد ايذاء و آزار و نابودي امام برآمد و اين هدف شوم را تا سرحد شهادت امام برزگوار نيز دنبال كرد.
امام رضا (عليه السلام) و مادرش زهراء امام رضا، ثامن الائمه (عليه السلام) نيز همچون ديگر فرزندان زهراي اطهر (عليه السلام) و سلالهٔ پاك

1. كافي، ج 1، سيرة الائمة ص 123.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الغصب (1)

پيامبر (صلي الله عليه وآله)، علاقهء شورانگيز و احترام خاص و اخلاص آميزي نسبت به ساحت مقدس مادرش زهرا (عليه السلام) داشت. همواره و در هر فرصتي، از آن بانوي بانوان بهشتي، تجليل و تكريم به عمل مي‌آورد و با اعزاز و افتخار نام عزيزش را بر زبان جاري مي‌ساخت. شدت اين شور و علاقه به حدي بود كه مخالفان و بدخواهان نيز به وسعت آن پي برده بودند و سعي داشتند كه از اين راه با امام وارد مذاكره و گفتگو شوند و بدين ترتيب براي نيل به مقاصد خود، رضايت و خشنودي امام را جلب كنند و دل امام را با خود نرم سازند.
روزي امام رضا (عليه السلام) با فرزند دلبندش جواد الأئمه نشسته بود و مأمون عباسي نيز در محضر آن دو بزرگوار حضور داشت. آن روز امام (عليه السلام) حديثي را در مدح مادرش فاطمه زهرا (عليه السلام) بازگو فرمود.
مأمون نيز با شنيدن حديث، به سخن آمد و گفت: پدرم رشيد از پدرش مهدي، او هم از منصور، او هم از پدرش، واو هم از جدش " ابن عباس " روايت كرده است كه روزي ابن عباس خطاب به معاويه گفت: آيا مي‌داني كه چرا فاطمه (عليه السلام)، فاطمه نامگزاري شده است؟ معاويه گفت: نمي‌دانم.
ابن عباس گفت: بدان جهت به او فاطمه گفتند كه او و پيروانش از آتش دوزخ دور و محفوظ نگه داشته شده اند او گفت: اين سخن را من از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيدم ". (1) توضيح اين سخن نيز در حديث ديگري از آن حضرت آمده است كه فرمود: آنان كساني هستند كه بتوانند با ايمان و توحيد و اخلاص به ملاقات پروردگار خود بشتابند و شيعه بودن و پيروي از فاطمه (عليه السلام) را عملا به اثبات رسانند، نه آن كه فقط به زبان و در ظاهر خود را پيروان فاطمه بنامند.
داستاني جالب و واقعي از حرم امام رضا (عليه السلام) دوست عزيز و صديق كه از فضلا و طلاب گرامي حوزه علميه قم و مؤمني مخلص و مورد وثوق است، داستاني واقعي از زندگي خود را بدين شرح بازگو مي‌كرد:
مدتها بود كه گرفتار يك مشكل عاطفي و يك بيماري روحي و رواني شديد بودم، و دلبستگي خاص و بيمارگونه‌اي به فردي بسته بودم كه اعتنائي به من نداشت واساسا

1. فاطمة من المهد الي اللحد.

السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (4)، عبد الله بن عباس (2)، الجود (1)، النوم (1)
تناسبي هم بين ما نبود.
اين مسأله مرا به شدت رنج مي‌داد، و عذاب آن زندگي ام را مختل ساخته بود. به هر دري مي‌زدم و به هر وسيله اي متوسل مي‌شدم چاره ساز و مؤثر نمي‌افتاد و دردم همچنان ادامه داشت.
سرانجام روزي متوسل بر عتبه مقدسه ثامن الأئمه (عليه السلام) شدم و تصميم گرفتم علاج درد و چارهء كار را توسط امام بزرگوار و معصوم از خداوند متعال مسئلت كنم.
تابستان چند سال پيش بود كه با اين هدف به مشهد مقدس مشرف شدم و از حسن تصادف، لحظه اي كه وارد صحن بزرگ امام رضا (عليه السلام) مي‌شدم، با چهره ء نوراني و جذاب عارف سالك و عالم رباني حضرت استاد علامه طباطبائي (رحمه الله) صاحب تفسير گرانقدر الميزان روبرو شدم كه عازم زيارت حرم امام بود.
اين برخورد را تلقي به خير كردم و به حضور آن پير فرزانه شتافتم. سلام عرض كردم و دامنش را گرفته، از او طرز دعا و آداب مسئلت را در خواست نمودم. از شدت ناراحتي روحي و آشفتگي رواني جلوي حركت آن بزرگمرد را گرفتم و عرض كردم: استاد بزرگوار، تقاضا دارم دعا به من بياموزيد كه بر اثر آن، از اين حرم كه محل قبولي و پذيرش دعاهاست دست خالي برنگردم و حاجتم را از خداوند منان دريافت دارم، و اگر نه شما را ترك نخواهم كرد.
استاد عارف با آن روح ژرف بين و حقيقت نگر خويش نگاهي به چهره و حالت من افكند و راز روح آشفته ام را دريافت. دردم را به خوبي تشخيص داد و علاج آن را به زيبايي معرفي كرد. در جوابم جمله اي فرمود كه از شنيدنش سراسر وجودم را رعشه و لرزه فرا گرفت. دعايي كه به من آموخت چنين بود: فرزند، وقتي وارد حرم مطهر مي‌شوي و به فيض زيارت امام رضا (عليه السلام) نائل مي‌گردي، يكي از مؤثرترين و پرشورترين دعاها اين است كه حضرت را به مادرش زهرا (عليه السلام) قسم بدهي كه حاجت تو را از خداوند متعال بخواهد. چون حضرت به مادرش زهرا، علاقه فراوان و ارادات خاص و پرشوري دارد، و سوگند دادن به مادر محبوبش، سخت مؤثر خواهد افتاد.
بعد استاد بزرگوار ادامه داد: من هم تو را كمك و ياري مي‌دهم و برايت دعا مي‌كنم تا انشاءالله دعاي دو جانبهء ما كارساز شود.
(٤١٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الشهادة (1)

استاد اين را كه گفت به سوي حرم حركت كرد. من نيز با درسي كه از استاد فرا گرفته بودم وارد حرم مطهر شدم.
دوست عزيز ما ادامه مي‌داد و بر گفتهء خود از صميم قلب عقيده داشت كه: آن روز طبق نسخهء طبيب معالج و ماهرم رفتار كردم و روش درمان او را مو به مو به اجراء گذاشتم ... بر اثر همين عمل و با اجراي همان نسخهء واحده، درد مزمن و چندين ساله و عذاب آورم معالجه شد، و من با استفاده از مهر و علاقه مادر و فرزندي زهرا (عليه السلام) و امام رضا (عليه السلام) شفا و نجات يافتم و از آن زمان به بعد، خاطره ء لذت بخش آن شفاي عاجل براي هميشه در قلب و خاطرم باقي مانده است ".
تاكنون هزاران هزار نفر، با قلبي دردمند وارد حرم مطهر امام رضا (عليه السلام) شده، و چارهء مشكل و علاج درد و حاجت زندگي خود را، توسط آن حضرت از خداوند متعال استدعا كرده و به خواست خود نيز رسيده اند. و اكنون به جرأت مي‌توان گفت كه شايد بيشتر آن افراد كساني بوده اند كه از همين روش استفاده كرده و حضرت را به مادر محبوبش سوگند داده اند.
امام جواد (عليه السلام) و ياد مادر امام جواد (عليه السلام)، فرزند برومند پدري بزرگوار چون امام رضا (عليه السلام) است و در مكتب تربيتي او پرورش يافته، و طبيعي است كه عشق و علاقه به مادر عزيز را نيز از چنان پدري آموخته و به ارث برده باشد. آري شور شفيقانه و مهر خالصانهء امام جواد (عليه السلام) نسبت به مادرش نيز، همواره شعله‌هاي سركش داشته و ورد زبانها بوده است.
در بيان اين شور و عشق و گرماي مهر و عاطفت، گرچه سخن بسيار گفته شده، اما براي نمونه كافي است به حديث كوتاهي كه صاحب سفينهء البحار نقل كرده است توجه و اكتفاء كنيم. در آن حديث آمده است:
" امام جواد هر روز، موقع زوال روشنايي آفتاب، به مسجد نبي اكرم (صلي الله عليه وآله) در مدينه مي‌آمد و صلوات و درود بر پيامبر اسلام مي‌فرستاد و مشام جان خويش را از ياد جد برزگوارش معطر مي‌ساخت.
سپس به سراغ خانهء مادرش فاطمه زهرا (عليه السلام) كه در همان نزديكي قبر پيامبر (صلي الله عليه وآله) است مي‌رفت. با سري پرشور و قلبي پر تپش، و در نهايت ادب و احترام، ابتدا كفش‌ها را

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، السيدة فاطمة الزهراء

سلام الله عليها (2)، المسجد النبوي الشريف (1)، القبر (1)، الجود (1)، الصّلاة (1)

از پا در مي‌آورد و آنگاه با جان و دلي سرشار از شور و اشتياق، وارد آن خانهء كوچك و پر نور مي‌شد و در آنجا نماز و دعا مي‌خواند و دقايقي طولاني، در حالت شور و جذبهء روحاني بسر مي‌برد.
براي درك شدت اين مهر و علاقه بايد دانست كه هرگز ديده نشد، حتي براي يك بار، كه امام به مسجد نبي (صلي الله عليه وآله) برود ولي سراغ مادرش را نگيرد، و يا بدون راز و نياز با روح قدسي آن بزرگوار به خانهء خود برگردد.
و باز براي پيگيري و بيان گوشهء ديگري از اين علاقه و ارادت امام نسبت به مادر عزيزش، كافي است كه داستان ازدواج آن حضرت را در نظر گرفته، به جوانب آن توجه كنيم: در بررسي چگونگي ازدواج امام جواد (عليه السلام) بيش از پيش متوجه مي‌شويم كه وي چه احترام و فضيلتي براي مادرش قائل بوده و چگونه برتري و والايي مادر عزيز را، از هر جهت در نظر داشته است. مي‌دانيم كه امام جواد (عليه السلام)، داماد خليفهء وقت مأمون عباسي شده بود. لذا در وصلت او با " ام الفضل " دختر خليفه، كه از خانداني مرفه و پر تجمل بود، انتظار مي‌رفت كه هزاران درهم و دينار از طرف پدر عروس در آن محفل عروسي خرج شود، و طبق آنگونه مراسم، مهريه وكابين نيز به تناسب ثروت و امكانات پدر عروس، بسيار چشمگير باشد وقوس تصاعدي طي كند و با ارقام درشت رقم زده شود.
ولي امام جواد (عليه السلام) به خاطر علاقه و احترام و فضيلت فراواني كه براي مادرش قائل بود، حاضر نشد مهريهء همسرش بيش از پانصد درهم - كه همان مهريهء مادرش زهرا (عليه السلام) بود - تعيين گردد.
چون او هرگز حاضر نبود مهريهء همسرش از مهريهء مادر ارجمندش زهرا (عليه السلام) فزوني گيرد و يك نوع برتري و فزوني تلقي گردد.
امام هادي (عليه السلام) و ياد مادر امام هادي (عليه السلام)، دهمين اختر تابان آسمان ولايت و امامت و پيشواي راستين جهان اسلام نيز علاقه و ارادت خاصي نسبت به ساحت مقدس مادرش زهرا (عليه السلام) داشت.
امام معصوم (عليه السلام)، اين علاقه و ارادت را، بارها و بارها ضمن گفتگوها و مباحثاتي كه با ملحدين وزنادقه و ديگر گروههاي مخالف مكتب اهل بيت داشته، با زيباترين بيان و رساترين كلام اظهار كرده و همواره به وجود مادر گرامي اش و خاندان اهل بيت (عليه السلام)
(٤١٢)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام محمد

بن علي الجواد عليهما السلام (3)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، السجود (1)

افتخار نموده است.
در ميان دعاها و تعليمات عاليهء آن بزرگوار، جامع تر و گوياتر از " زيارت جامعه " را، كه از تعليمات زيبا و عميق آن حضرت است پيدا نكرديم. امام معصوم (عليه السلام) ارادت و علاقهء خاص خويش را نسبت به مادرش زهرا (عليه السلام) و اهل بيت مطهر، و خاندان پاك رسالت و مهبط نزول وحي، در همان زيارت جامعه بارها ابراز داشته وطي همين دعاي باشكوه فرموده است:
" سلام و درود بر شما باد، اي خاندان نبوت و رسالت.
سلام و درود بر شما باد، اي مراكز رفت و آمد فرشتگان آسماني و اي محل نزول وحي الهي. سلام و درود بر شما باد، اي پيشوايان ملل و عناصر نيكوكار و سياستمداران پاك و تدبير ورزان امور مردم.
سلام و درود بر شما باد، اي كليدهاي ايمان و امناء رحمان و عصاره ء پيامبران.
سلام و درود بر شما باد، اي مراكز معرفت و شناخت خدا، و معادن حكمت الهي و رازداران اسرار بزرگ. سلام و درود بر شما باد، اي حاملان كتاب خدا، و اوصياء پيامبر، و ذريه نسل رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، و رحمت و بركات الهي بر شما باد ".
امام حسن عسكري (عليه السلام) و ياد مادر امام حسن عسكري (عليه السلام) يازدهمين پيشواي راستين جهان اسلام همواره قلبي سرشار از ياد و مهر مادر داشت و در هر فرصتي عشق و علاقهء خود را نسبت به آن بزرگوار بيان مي‌فرمود. ابن شهر آشوب، صاحب " مناقب " در كتاب خود از " ابي هاشم " و او از امام حسن عسكري (عليه السلام) نقل مي‌كند " كه روزي خطاب به حاضران فرمودند: آيا مي‌دانيد كه مادرم فاطمه (عليه السلام) چرا " زهراء " (يعني درخشنده رو) ناميده شدند؟
حاضران عرض كردند: چه بهتر كه خودتان بفرمائيد.
امام در توضيح آن نام زيبا فرمودند: چون صورت مادرم در روز همانند خورشيد، و هنگام غروب همچون ماه و در دل شب‌ها چونان ستارگان آسمان بر جدم علي (عليه السلام) پرتو افكن و تابان بود، از اين جهت او را زهراء و درخشنده رو ناميدند ". (1) = + * * * + =
1. علامه مجلسي، جلاء العيون، ج 1، ص 28.

الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، ابن شهر آشوب (1)، النوم (1)

امام زمان " عج " و مادرش زهرا (عليه السلام) از علامهء بزرگوار، سيد محمدباقر، فرزند آيت الله سيد محمد هندي متوفي 1329 ه. ق نقل شده است:
شب عيد غدير، در عالم خواب و رؤيا، امام زمان " عج " را ديدم كه بسيار غمگين و گرفته و اندوهناك بودند. به محضر مباركشان عرض كردم: اي فرزند رسول الله فدايتان گردم، چرا در چنين شب عزيز و مباركي، شما اين چنين گرفته و اندوهناك هستيد؟ در پاسخ فرمودند:
حزن واندوه مادرم زهراء (عليه السلام) را به ياد مي‌آورم كه در آن زندگي محدود و كوتاه خود، چه آلام و مصائب شگفت و جانفرسايي را متحمل گرديد. و از يادآوري آنهمه رنج واندوه، غمگين مي‌شوم. آيت الله، در پي دريافت اين پاسخ جانسوز، از خواب بيدار شد، و بلافاصله قلم برگرفت تا شور و احساس عجيبي را كه پس از آن خواب دلنواز پيدا كرده بود، در قالب شعري عارفانه و مخلصانه بريزد. لذا همان شب اشعاري به مناسبت حال سرود كه مطلع آنها چنين است:
لا تراني اتخذت لا وعلاها * بعد بيت الأحزان، بيت سرور يعني: هرگز مرا نخواهيد ديد، كه بعد از آن همه آلام و اندوهها كه در بيت الاحزان ديده ام، خانهء سرور و شادي داشته باشم. (1) در اينجا براي آگاهي خوانندگان علاقمند، ذكر اين نكته ضروري است كه در ارتباط با فرزندان حضرت فاطمه زهرا (عليه السلام) مطالب و مسائل فراواني در اخبار و احاديث و تاريخ و فرهنگ اسلامي وارد شده كه بررسي آنها فرصت و مجال بسيار گسترده اي لازم دارد. از طرف ديگر، چون توسط همين نگارنده، مجلدات تفصيلي " زندگي نامهء پيشوايان " در دست انتشار است، شرح مبسوطي درباره ء فرزندان زهراي اطهر (عليه السلام) گردآوري و نگاشته شده است، لذا از شرح تفصيلي مطالب مربوط به فرزندان زهرا (عليه السلام) در اين كتاب خودداري كرديم و اكنون خواننده ء علاقمند را كه خواهان مطالب مشروح در اين باره هستند، به مطالعهء آن دو جلد دعوت مي‌كنيم.
1. وفاة الصديقة الزهراء (ع)، عبد الرزاق المقرم ص 97 چاپ نجف.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (5)، إمام زمان (2)، الوفاة (1)

رحلت جانسوز سرانجام، زمان سرآمد و فرشته مرگ، با ادب و احترام بر درگاه خانهء فاطمه (عليه السلام) ايستاد تا او را به ملكوت اعلي و به جوار رحمت حق ببرد ...
آري، فاطمهء زهرا (عليه السلام)، آن يكتا زن قهرمان و بانوي كار و پيكار و انقلاب وسياست و زندگي، و آن الگوي طهارت و عصمت و عفت و ايمان و تقواي الهي، و در يك كلام آن يادگار ارزنده و عزيز پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) پس از تحمل آن همه رنج و دشواري و مشاهدهء آن همهء ستم و ناروايي از سوي برخي از امت ناصالح و بيفوا و جفا كار پدرش، مدتي بسيار اندك پس از رحلت پدر عاليقدرش در جهان خاكي باقي ماند، و خيلي زود به دنبال ضايعه و فاجعهء وفات پدر، خود نيز دنياي فاني را وداع گفت ...
او به لقاء پروردگار خويش شتافت و از اين جهان تنگ و بي مقدار رفت و انبوهي از دردها وآلام قلبي را با خود برد، و اين در حقيقت رسيدن به آرزوي ديرينه اش بود. به ويژه آن كه او همواره مي‌خواست با پدر و همراه او باشد، و اكنون اين خواست نيز بر آورده مي‌شد.
عائشه مي‌گويد: پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) در مرض رحلت بود كه روزي فاطمه (عليه السلام) وارد محضرش گرديد. راه رفتن او همانند راه رفتن پدرش بود. پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بر او مرحبا گفت و در سمت راست خود نشانيدش. آنگاه چيزي را آهسته و سرپوشيده به گوشش فرو خواند كه زهراء با شنيدن آن گريه سرداد. و سپس پيامبر مطلب ديگري را در گوشش گفت كه زهرا شادمان و مسرور گرديد. به او گفتم: راز اين گريه و اين خنده، با اين سرعت و چنين پي در پي و بلا فاصله چه بود؟
فاطمه گفت: من نمي‌توانم راز پيامبر را فاش كنم.
وقتي پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) به سراي باقي شتافت، باز از فاطمه درباره ء راز آن گريه و خنده پرسيدم در پاسخ گفت: پدرم در آن لحظه به من فرمودند: " جبرئيل هر سال يك بار قرآن را به من نشان مي‌داد، ولي امسال دوبار آن را بر من عرضه كرد. يقين پيدا كردم كه اجل من به پايان رسيده است و امسال از دنيا خواهم رفت ". و من با شنيدن اين سخن گريه سردادم. و پدرم باز فرمود: " و تو نخستين كسي هستي (از اهل بيت من) كه به من ملحق مي‌شوي آيا نمي‌خواهي كه سرور زنان اين امت باشي؟ ". و من از شنيدن اين

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، المرض (1)

سخن مسرور و خوشحال شدم و خنديدم. (1) اين آرزوي قلبي فاطمه (عليه السلام) خيلي زود بر آورده شد و آن بانوي بانوان بهشتي، خيلي زود (به قولي هفتاد و پنج روز پس از رحلت پيامبر (صلي الله عليه وآله)) دعوت حق را لبيك گفت و به لقاء محبوب و معبود خود پيوست.

اما آنچه در رحلت فاطمه (عليه السلام) دردناك و جانگداز است، رحلت او در عنفوان جواني، و چگونگي رحلتش در پي سقط جنين و آسيب ديدن پهلوي مباركش، و نيز نوع به خاك سپرده شدن اوست كه در غربت و تنهايي، در شبي سياه و دور از انظار و در حالتي صورت گرفت كه خيل دوستدارانش حتي نتوانستند اشكي بر مزارش بيفشانند ...

تشييع كنندگان فاطمه (عليه السلام) در دل شب فاطمه زهرا (عليه السلام) كه پيش از رحلت، مدتي را با پهلوي شكسته و تن رنجور و تب آلود بر بستر افتاده و با درد و رنج دست و پنجه نرم كرده بود، طبق وصيت خويش، شبانه و دور از انظار معاندان بد دل و كينه توز دفن گرديد. در تشييع او جز شوهر بزرگوارش علي (عليه السلام) و فرزندان دلبندش حسن و حسين (عليه السلام) وعمار، مقداد، عقيل، زبير، سلمان و تني چند از بني هاشم، كس ديگري حضور نداشت. اين نوع تشييع، كه در سكوت و خاموشي و در واقع به طور پنهاني صورت گرفت و در جهان اسلام سابقه نداشت، حاكي از مظالم و تعدياتي بود كه در همان مدت كوتاه پس از رحلت رسول خدا، از سوي جاه طلبان و منفعت پرستان بر بني هاشم اعمال گرديده بود. همين تشييع بي سر و صدا و مظلومانهء فاطمه (عليه السلام) خود سمبل و مرز اين مظالم و تعديات بود و نشان مي‌داد كه ستمگري و جفا كاري با خاندان رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، تا جايي رسيده است كه دختر محبوب او را نيز مي‌بايست در سكوت وانزوا به خاك سپرد، تا مبادا از سوي معاندان، تعرض و تعدي تازه اي صورت گيرد ...

درد دل علي (عليه السلام) با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) علي (عليه السلام)، به هنگام دفن همسر عزيزش، با قلبي شكسته و دلي دردمند، آهي پرسوز از سينه بركشيد و با اين كلمات جانسوز رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را مورد خطاب قرار داد:

" درود بر تو اي رسول خدا، از من و از دخترت كه در جوار تو فرود آمده و چنين زود به

١. روضة الواعظين فتآل نيشابوري، متوفي 508، ص 181.

(1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (5)، بنو هاشم (2)، الدفن (2)، التشييع (3)، كتاب روضة الواعظين (1)

سخن مسرور و خوشحال شدم و خنديدم. (1) اين آرزوي قلبي فاطمه (عليه السلام) خيلي زود بر آورده شد و آن بانوي بانوان بهشتي، خيلي زود (به قولي هفتاد و پنج روز پس از رحلت پيامبر (صلي الله عليه وآله)) دعوت حق را لبيك گفت و به لقاء محبوب و معبود خود پيوست.

اما آنچه در رحلت فاطمه (عليه السلام) دردناك و جانگداز است، رحلت او در عنفوان جواني، و چگونگي رحلتش در پي سقط جنين و آسيب ديدن پهلوي مباركش، و نيز نوع به خاك سپرده شدن اوست كه در غربت و تنهايي، در شبي سياه و دور از انظار و در حالتي صورت گرفت كه خيل دوستدارانش حتي نتوانستند اشكي بر مزارش بيفشانند ...

تشييع كنندگان فاطمه (عليه السلام) در دل شب فاطمه زهرا (عليه السلام) كه پيش از رحلت، مدتي را با پهلوي شكسته و تن رنجور و تب آلود بر بستر افتاده و با درد و رنج دست و پنجه نرم كرده بود، طبق وصيت خويش، شبانه و دور از انظار معاندان بد دل و كينه توز دفن گرديد. در تشييع او جز شوهر بزرگوارش علي (عليه السلام) و فرزندان دلبندش حسن و حسين (عليه السلام) وعمار، مقداد، عقيل، زبير، سلمان و تني چند از بني هاشم، كس ديگري حضور نداشت. اين نوع تشييع، كه در سكوت و خاموشي و در واقع به طور پنهاني صورت گرفت و در جهان اسلام سابقه نداشت، حاكي از مظالم و تعدياتي بود كه در همان مدت كوتاه پس از رحلت رسول خدا، از سوي جاه طلبان و منفعت پرستان بر بني هاشم اعمال گرديده بود. همين تشييع بي سر و صدا و مظلومانهء فاطمه (عليه السلام) خود سمبل و مرز اين مظالم و تعديات بود و نشان مي‌داد كه ستمگري و جفا كاري با خاندان رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، تا جايي رسيده است كه دختر محبوب او را نيز مي‌بايست در سكوت وانزوا به خاك سپرد، تا مبادا از سوي معاندان، تعرض و تعدي تازه اي صورت گيرد ...

درد دل علي (عليه السلام) با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) علي (عليه السلام)، به هنگام دفن همسر عزيزش، با قلبي شكسته و دلي دردمند، آهي پرسوز از سينه بركشيد و با اين كلمات جانسوز رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را مورد خطاب قرار داد:

" درود بر تو اي رسول خدا، از من و از دخترت كه در جوار تو فرود آمده و چنين زود به

١. روضة الواعظين فتآل نيشابوري، متوفي 508، ص 181.

(1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (5)، بنو هاشم (2)، الدفن (2)، التشييع (3)، كتاب روضة الواعظين (1)

تو پيوسته است. اي رسول خدا، شكيبايي من از مفارقت و جدايي برگزيده‌ء تو پايان گرفت، و طاقت و توان من از رحلت او، از دست رفت. ولي براي من، پس از ديدن مفارقت و جدايي تو و سختي مصيبت واندوه مرگ تو، شكيبايي بر اين مصيبت هم جا دارد، در حالي كه من سر تو را بر لحد آرامگاهت نهادم و بين گردن و سينه ام جان از تنت خارج گرديد (و بر چنان مصيبتي شكيبايي ورزيدم). ما همگي مملوك خدا هستيم و به سوي او باز خواهيم گشت. " اينك، همانا اين امانت (فاطمه زهرا) (عليه السلام) پس گرفته شد و گروگان دريافت گرديد. ولي بعد از اين همواره در اندوه بسر خواهم برد و شب‌هايم به بيداري سپري خواهد شد، تا آنكه خداوند براي من هم، سرايي را كه تو در آن اقامت گزيده اي اختيار نمايد. و به همين زودي دخترت، در مورد اجتماع و اتحاد امت تو در ستم به آن مظلومه، به تو خبر خواهد داد. " پس، تمام سرگذشت را از او سؤال كن و چگونگي رفتار آنان را با ما بپرس. اين همه ستمگري از آنان بر ما وارد شد، در حالي كه از رحلت تو دير زماني نگذشته و ياد تو از خاطره‌ها محو نگرديده بود. " بر هر دو شما درود باد، درود وداع كننده اي گريان و محزون، نه درود خشمگيني رنجيده و دلتنگ. پس اگر برگردم و بروم نه از بي علاقگي است، و اگر بمانم نه از بدگماني است به آنكه كه خداوند به شكيبايان و بردباران وعده داده است ". (1) گفتار مسعودي درباره ء رحلت فاطمه (عليه السلام) مسعودي، صاحب " مروج الذهب " مينويسد: وفات حضرت فاطمه (عليه السلام) در سال 11 هجرت بود، وعلي (عليه السلام) در اندوه فراق او، اين اشعار را زمزمه مي‌كرد:

لكل اجتماع من خليلين فرقة * وكل الذي دون الفراق قليل وان افتقادي فاطما بعد احمد * دليل علي ان لا يدوم خليل (2) (پيوند هر دو دوست جدائي دارد آنكه فراق و جدائي نداشته است بسيار نادر است از دست دادن فاطمه پس از درگذشت دوست و برادرم " احمد " بهترين دليلي است كه دوستي پايدار نخواهد ماند). باز از آن حضرت نقل شده است:

1. نهج البلاغه فيض الاسلام، ص 663، كلام 193.

2. مسعودي، مروج الذهب، ج 2، ص 297.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)، كتاب نهج البلاغة (1)

نفسي علي زفراتها محبوسة * يا ليتنا خرجت مع الزفرات لاخير بعدك في الحياة، وإنما * أبكي مخافة أن تطول حياتي (1) گفتار بخاري محمد اسماعيل بخاري، در صحيح خود در اين باره روايت مي‌كند:
" زهرا (عليه السلام) در ارتباط با ضبط اموال و غصب فدكش از طرف ابوبكر، با او قهر بود، و هرگز با او سخن نگفت تا وفات كرد. رحلت او شش ماه بعد از وفات پدرش بود و همسرش علي (عليه السلام)، شبانه او را دفن كرد و بر او نماز گزارد و به ابوبكر خبر نداد. وعلي (عليه السلام) مادام كه فاطمه حيات و زندگي داشت، با ابو بكر بيعت و مصالحه نكرد ". (2)
1. عزيزم اين سفر تو چه سرد بود و سنگين * كه تا برون شدي از در نه پيكي و نه پيامي سلام مي‌كنم اي نازنين به سنگ مزارت * تو را چه شده كه جوابي نمي‌دهي به سلامم؟
" شهريار " 2. بخاري، جزء پنجم باب مغازي، ص 159، چاپ مكه.
(٤١٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الغصب (1)، الدفن (1)، مدينة مكة المكرمة (1)

منابع ومأخذ ...

v منابع ومأخذ 1. اسرار البلاغة / عبد القادر جرجاني.
2. اصول كافي / ثقة الإسلام كليني.
3. اعيان الشيعه / آية الله سيد محسن امين عاملي.
4. الإسلام والشيعه / استاد محمود شهابي خراساني.
5. الغدير / علامه شيخ عبد الحسين اميني نجفي.
6. الفصول المهمه / سيد شرف الدين جبل عاملي.
7. الميزان في تفسير القرآن / علامه طباطبايي.
8. امام جعفر صادق (ع) پيشوا ورئيس مذهب / عقيقي بخشايشي.
9. امام موسي بن جعفر (ع) قهرمان اراده و تصميم / عقيقي بخشايشي.
10. بانوي نمونهء اسلام / استاد ابراهيم اميني.
11. بحارالأنوار / محمدباقر مجلسي (ره).
12. بلاغات النساء / احمد بن ابي طاهر.
13. تاريخ بغداد / خطيب بغدادي.
14. تذكرة الخواص / ابن جوزي.
15. جلاء العيون / مجلسي.

16. حياة محمد و رسالته / منيز بعلبكي.
17. دلائل الإمامة / جزري.
18. روضة الواعظين / ابن فتال نيشابوري.
19. سخن برگزيده از برگزيدگان / سيد رسول محلاتي.
20. سروش (مجله) جمعي از نويسندگان وزارت ارشاد.
21. سفينة البحار / شيخ عباس محدث قمي.
22. سنن ابن داود / ابن داود.
23. سيرة ابن هشام / محمد بن هشام.
24. سيرة الأئمة الاثني عشر / شريف سيد محمد باقر قرشي.
(٤١٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، تفسير الميزان في تفسير القرآن للعلامة الطباطبائي (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)، كتاب تاريخ بغداد للخطيب البغدادي (1)، كتاب روضة الواعظين (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، محمد بن هشام (1)، الطهارة (1)، السفينة (1)
25. شخصيات قلقه / استاد عبد الرحمان بدوي.
26. شرح نهج البلاغه / محمد عبده وابن ابي الحديد معتزلي.
27. صحيح ابن داود / ابن داود.
28. صحيح بخاري / بخاري.
29. صحيح ترمذي / ترمذي.
30. صحيح مسلم / مسلم.
31. طبقات ابن سعد (تاريخ) / ابن سعد.
32. فاطمه - فاطمه است / دكتر شريعتي.
33. فاطمهء زهراء / استاد توفيق علم.
34. فاطمة الزهراء (ع) من المهد الي اللحد / سيد محمد كاظم قزويني.
35. فاطمة الزهراء وتر في غمد / سليمان كتاني لبناني.
36. فرهنگ معين / دكتر محمد معين.
37. كافي / ابن اثير.
38. كشف الغمه / اربلي.
39. مجمع البيان / طبرسي.
40. مروج الذهب / مسعودي.
41. مستدرك / حاكم.
42. مكتب اسلام (مجله) / جمعي از نويسندگان.
43. مناقب / ابن شهر آشوب.
44. منبر الإسلام (مجله) / مقاله توفيق علم.

45. منية المريد في آداب المفيد والمستفيد / زين الدين شهيد ثاني.
46. نظام حقوق زن در اسلام / استاد شهيد مطهري.
47. نفس المهموم / محدث قمي.
48. نهج البلاغه / ترجمهء فيض اسلام.
49. وسائل الشيعه / شيخ حر عاملي.
50. وفاة الصديقة الطاهره / عبد الرزاق المقرم.
(٤٢٠)
صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، كتاب المستدرك علي الصحيحين للحاكم النيسابوري (1)، كتاب مجمع البيان للطبرسي (1)، إبن أبي الحديد المعتزلي (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)، كتاب صحيح الترمذي (1)، كتاب منية المريد للشهيد الثاني (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، كتاب صحيح مسلم (1)، إبن الأثير (1)، عبد الرحمان (1)، الشهادة (2)، الوفاة (1)

جلد-4

شناسنامهء مبارك حضرت امام حسن مجتبي (ع)

شناسنامهء مبارك امام حسن مجتبي (ع) نام مبارك: حسن (ع) كنيهء شريف: ابو محمد القاب مبارك: مجتبي، زكي نام پدر بزرگوار: علي بن ابيطالب (ع) نام مبارك مادر: فاطمه زهراء (س) تاريخ ولادت: 15 ماه رمضان سال سوم هجري سال شروع امامت: سال 40 ه سن شروع امامت: 37 سالگي مدت امامت: 10 سال مدت عمر مبارك: 47 سال تاريخ شهادت: 28 ماه صفر سال 50 ه. ق علت شهادت: سم توسط جعده دختر اشعث بن قيس / با تحريك معاويه محل دفن: قبرستان بقيع در مدينه منوره تعداد فرزندان: 8 پسر و 7 دختر

(٤٢٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، شهر رمضان المبارك (1)، الدفن (1)

پيشگفتار ...
بسمه تعالي پيشگفتار بسط اكبر، ابومحمد امام حسن بن علي بن ابيطالب (عليه السلام) پيشوا و امام دوم شيعيان جهان يكي از مظلوم ترين، بي دفاع ترين و تنهاترين پيشواي روحي و معنوي جهان اسلام مي‌باشد.
امام حسن مجتبي (عليه السلام) با اينكه بارها و بارها از سوي مقام شامخ رسالت (صلي الله عليه وآله) مورد تحسين و تأييد و توصيه قرار گرفته است و بارها از زبان لسان وحي و رسالت به عنوان امام و پيشوا معرفي گرديده است و در عين حال مورد شديدترين و سهمناك ترين آماج تبليغات و حملات دوست و دشمن قرار گرفته است به حدي كه هيچكدام از پيشوايان ما همانند ايشان مورد هجوم، اهانت و حملهٔ تبليغاتي دشمن قرار نگرفته است به حدي كه به زنده و مرده و به حيات و ممات او نيز رحم نكرده اند و همچنان به شقاوت و قساوت خود در حق آن بزرگوار ادامه داده اند.
راز اين همه حمله ومجمه و اين همه جسارت و شقاوت و سر اين همه گستاخي و شرارت اگر آن روزها كاملا مشخص نبود امروز ما مي‌توانيم به راحتي و آساني دريابيم وعلة العلل اين همه بي ادبي‌ها و اهانتها را پيگيريم، و آن راز مهم در اين امر فشرده و كوتاه گنجانده شده است كه امام حسن مجتبي (عليه السلام) پس از خلافت ظاهري پنج ساله علي (عليه السلام) در برابر سيل بنيان كن تبليغات سوء و تحريكات علني و تلقيفات باند سياسي و نژادي أموي قرار داشت آنان كه مي‌خواستند فوتبال حكومت را بنا به توصيه نياي بزرگشان، ابوسفيان دست به دست هم به گردانند و هرگز در اختيار حريفي قرار ندهند!
(٤٢٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإختيار، الخيار (1)
امروز ما شيوه‌هاي بيرون راندن رقيب سياسي را از گردونهٔ حيات اجتماعي به خوبي درمييابيم و با چشم غير مسلح ميبينيم رقيبان عرصه‌هاي سياسي چگونه به رقيبان و همدوره‌هاي خود، انگ و رنگ ناجوانمردانه مي‌زنند تا حضور او را كمرنگ جلوه دهند؟
آري اين شيوه ء معمول و مرسوم آن روزها به اين آساني قابل رؤيت نبود ولي باند سياست باز اموي، به جبران شكستهاي بدر، أحد، حنين و به دنبال ضربتهاي كاري و مؤثر جنگهاي جمل، صفين و جهنم تر از همه به دنبال انتقام عقبه، شيبه، در ايام جاهلي و جنگ " بدر " تمام ضربتها و انتقادها را

مي‌خواستند در وجود امام مجتبي (عليه السلام) خلاصه نمايند به اين ترتيب امام حسن مجتبي (عليه السلام) در برابر هجومهاي سهمگين تبليغاتي و فعاليتهاي سياسي و حركتهاي ايذائي وارتجاعي، و بازگشت به انتقامهاي دوران جاهلي قرار دارد و هزاران حيف كه او اصحاب و ياران دلسوز و آگاه و مجربي نداشت از اينرو امام مجتبي (عليه السلام) مظلوم ترين و تنهاترين ولي ياورترين معصوم تاريخ اسلام به شمار مي‌آيد كه اين نوشته بازگو كننده ء بخشي از آن مظلوميتهاست.

دكتر عقيقي بخشايشي ارديبهشت 1381

صفحه(٤٣٠)

بخش اول ولادت، عصر زندگي و خصوصيات روحي

صفحه(٤٣١)

بخش اول / ولادت، عصر زندگي و خصوصيات روحي ...
ميلاد مسعود 15 رمضان سالگرد شكوهمند ميلاد سبط اكبر، قهرمان مقاومت و شكيبايي، نخستين سلالهء پاك رسالت (صلي الله عليه وآله) حضرت امام حسن مجتبي فرزند علي مرتضي (عليه السلام) مي‌باشد. (1) نخستين فرزند علي و فاطمه در شب نيمهء ماه رمضان به سال سوم هجرت ديده به جهان گشود. ولادت او در پاك ترين و شامخ ترين خاندان عترت و طهارت انجام پذيرفت او تحت تربيت و پرورش پدري همچون علي (عليه السلام) و مادري مانند فاطمه (عليه السلام) صورت گرفت و در اثر اين تربيت بود كه جهاني از صفا و صميميت و مكارم اخلاق و صفات حميده را با خود به ارمغان آورد. با رفتار و روش و اخلاق و سلوك و منش خود، عوامل انبساط خاطر و سرور قلبي نياي بزرگش پيامبر بزرگوار را فراهم ساخت ووجود او بهجت و سرور و شادي خاصي در خاندان رسالت برانگيخت چون او هم همانند اسمش زيبا، و هم داراي اخلاق حميده و صفات پسنديده و و الا بود به حدي كه تا آن روز كمتر نظير آن ديده شده بود.
پيامبر عاليقدر اسلام هنگامي كه از سفر كوتاه خود، به مدينه باز مي‌گشت و طبق شيوه ء سنيه خود، نخست به خانه فاطمه (عليه السلام) سر مي‌زد اين بار در خانه فاطمه با خبر مسرت بخش ولادت نخستين ثمره ء وجود خود، رو به رو شد و نوزاد كه در قنداق زرد رنگي پيچيده شده بود در اختيار نياي بزرگش قرار گرفت ... پيامبر عاليقدر اسلام با لحن عتاب آميزي فرمود: " مگر من به شما نگفته ام كه بچه را در قنداق زرد رنگ نپيچيد ... في

١. ابن عماد، شذرات الذهب ج ١، ص ١١٨، ذهبي، سير أعلام النبلاء ج ٣، ص 242، طبري ج 2، ص 537.

صفحهمفاتيح البحث: مكارم الأخلاق (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، شهر رمضان المبارك (2)، الإختيار، الخيار (1)

الفور پارچه سفيد آماده كردند و آنگاه نوزاد را با قنداقهء سفيد، در آغوش نياي بزرگ و مهربان خود قرار دادند. پيامبر اسلام اين نوزاد عزيز را به آغوش خويش كشيد و نوازش كرد. در گوشهاي راست و چپش، كلمه ي توحيد و اذان خواند و سپس با خوشحالي خاصي گفت: " من نام اين پسر را " حسن " گذاشتم، پس از نامگذاري دستور داد گوسفندي براي نوه اش عقيقه نمودند تا گوشت آن را توزيع نمايند به اين ترتيب نوزاد را بيمهء آسماني نمودند. و اين عمل تا آن روز ميان اعراب و مسلمانان رايج نبود و از آن روز تشريع گرديد پيامبر اسلام در دعاي عقيقه اين چنين فرمود:
" گوشت و استخوان و موي گوسفند فداي گوشت و استخوان و خون و موي حسن گردد و اين قرباني محمد و خاندانش را از آسيب دور دارد ".
سپس دستور داد از اين گوشت خورده شود و به ديگران نيز خورانده گردد و يك ران گوسفند را به قابله هديه نمايند.
نمايشگر اخلاق محمد (صلي الله عليه وآله) نخستين نوزاد خاندان رسالت، آيينه تمام نماي سيماي اخلاقي و سيرهء عملي نبوي (صلي الله عليه وآله) بود، همه محمد را در نوه اش حسن تماشا مي‌كردند و پيامبر اسلام نيز عشق و علاقهء خاصي به اين نوزاد ابراز مي‌داشت از فرط علاقه و محبت و از روي استعداد و لياقتي كه در اين ذخيرهء دوران سراغ داشت. درباره ء او و برادر ارجمندش امام حسين (عليه السلام) مي‌فرمود: " حسن و حسين دو امانت من، ميان امت من هستند آنان سروران جوانان بهشتي هستند ". يا اينكه مكرر مي‌فرمود: " خدايا من اين فرزند را دوست مي‌دارم. خدايا تو نيز دوست دار آن كس را كه او را دوست دارد ... ".
گويي پيامبر اصرار داشت مردم اين علاقهء شديد را تماشا كنند و اين خاطره را در آينده نيز به ياد آورند و حق محمد (صلي الله عليه وآله) را در مورد نوادگانش به خوبي رعايت نمايند.
فضائل اخلاقي و معنوي امام حسن مجتبي (عليه السلام) نمونه و الگوي اخلاق و رفتار صحيح اسلامي بودند اخلاق و رفتار و انديشه‌هاي او از يك شخصيت معنوي و الهي حكايت داشت او جزء آن پنج نفر
(٤٣٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، النوم (1)

الفور پارچه سفيد آماده كردند و آنگاه نوزاد را با قنداقهء سفيد، در آغوش نياي بزرگ و مهربان خود قرار دادند. پيامبر اسلام اين نوزاد عزيز را به آغوش خويش كشيد و نوازش كرد. در گوشهاي راست و چپش، كلمه ي توحيد و اذان خواند و سپس با خوشحالي خاصي گفت: " من نام اين پسر را " حسن " گذاشتم، پس از نامگذاري دستور داد گوسفندي براي نوه اش عقيقه نمودند تا گوشت آن را توزيع نمايند به اين ترتيب نوزاد را بيمهء آسماني نمودند. و اين عمل تا آن روز ميان اعراب و مسلمانان رايج نبود و از آن روز تشريع گرديد پيامبر اسلام در دعاي عقيقه اين چنين فرمود:
" گوشت و استخوان و موي گوسفند فداي گوشت و استخوان و خون و موي حسن گردد و اين قرباني محمد و خاندانش را از آسيب دور دارد ".
سپس دستور داد از اين گوشت خورده شود و به ديگران نيز خورانده گردد و يك ران گوسفند را به قابله هديه نمايند.
نمايشگر اخلاق محمد (صلي الله عليه وآله) نخستين نوزاد خاندان رسالت، آيينه تمام نماي سيماي اخلاقي و سيرهء عملي نبوي (صلي الله عليه وآله) بود، همه محمد را در نوه اش حسن تماشا مي‌كردند و پيامبر اسلام نيز عشق و علاقهء خاصي به اين نوزاد ابراز مي‌داشت از فرط علاقه و محبت و از روي استعداد و لياقتي كه در اين ذخيرهء دوران سراغ داشت. درباره ء او و برادر ارجمندش امام حسين (عليه السلام) مي‌فرمود: " حسن و حسين دو امانت من، ميان امت من هستند آنان سروران جوانان بهشتي هستند ". يا اينكه مكرر مي‌فرمود: " خدايا من اين فرزند را دوست مي‌دارم. خدايا تو نيز دوست دار آن كس را كه او را دوست دارد ... ".
گويي پيامبر اصرار داشت مردم اين علاقهء شديد را تماشا كنند و اين خاطره را در آينده نيز به ياد آورند و حق محمد (صلي الله عليه وآله) را در مورد نوادگانش به خوبي رعايت نمايند.
فضائل اخلاقي و معنوي امام حسن مجتبي (عليه السلام) نمونه و الگوي اخلاق و رفتار صحيح اسلامي بودند اخلاق و رفتار و انديشه‌هاي او از يك شخصيت معنوي و الهي حكايت داشت او جزء آن پنج نفر
(٤٣٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، النوم (1)

نور پاكي بود كه خداوند متعال رجس و پليدي را از آنان زدوده است و آنان را پاك و پاكيزه نموده است و اين امر از القاب و اسامي كه به آن حضرت داده اند كاملا مشخص مي‌باشد چون از القاب متعدد او يكي: زاهد - زكي - بر - نقي - مجتبي مي‌باشد.
پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) فرمود:
كسي كه مرا دوست مي‌دارد مي‌بايست اين دو (حسن و حسين) را دوست بدارد (من احبني فليحب هذين). (1) و در مكارم اخلاق او توجه به حديث زير گوياي واقعيت اساسي است. امام صادق (عليه السلام) فرمود عادت امام مجتبي (عليه السلام) اين بود كه با پاي پياده به حج مي‌رفت، هرگاه يادي از: مرگ، قبر، بعث، نشور، صراط و ... مي‌نمود، اشك مي‌ريخت. او 25 بار حج به جاي آورد و پياده راه مكه و مدينه را طي مي‌نمود. او 2 بار همه دارائي خود را در راه خدا قسمت كرد. (و كان اذا حج ماشيا وكان اذا ذكر الموت بكي، واذا ذكر القبر بكي واذا ذكر البعث والنشور بكي واذا ذكر المر علي الصراط بكي (2) ... ان الحسن بن علي حج خمسة عشرين حجة ما شيا وقاسم الله ماله مرتين) [وفي خبر قاسم ثلاث مرات].
مردي از اهل شام كه در مدينه، آن حضرت را بي حرمتي كرد (تحت تأثير شايعات معاويه قرار داشت) هنگامي كه مورد تفقد امام قرار گرفت و گفت: الله اعلم يجعل رسالته ... مركوب خود را به طرف خانه آن حضرت برگرداند و مهمان آن حضرت شد و با عشق و محبت به اهلبيت از خانه بيرون رفت. (3) يكي از غلامان او جنايتي كرده بود كه بايد كيفر مي‌شد. او خواند والكاظمين الغيظ - امام فرمود: كظمت غيظي - خواند والعافين عن الناس، فرمود: عفوت عنك، خواند: والله يحب المحسنين، فرمود: أنت حر لوجه الله تو در راه خدا آزاد هستي. (4) برخي از خصوصيات روحي او " در وجود او برترين نشانه‌هاي انسانيت، متبلور بود او به همه محبت مي‌كرد به مردم و

1. بحار الانوار، ج 43، ص 275.
2. صدوق، امالي، ص 150، شماره 33.
3. بحار الانوار، ج 43، ص 344.
4. بحارالانوار، ج 43، ص 338.

صفحهمفاتيح البحث: مكارم الأخلاق (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة الكاظمين (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، البعث،

الإنبعاث (1)، القبر (1)، الموت (1)، الحج (4)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب بحار الأنوار (2)

رفع نيازهاي آنان عشق مي‌ورزيد او سه نوبت دارايي خود را ميان مستمندان تقسيم نمود و دو نوبت تمام دارايي خود را در اختيار نيازمندان گذاشت. و در طول زندگي خود بيست و پنج بار به زيارت خانه ي خدا بار بست و با وجود آنكه مركب سواري در اختيار داشت. ولي پياده و گاهي پا برهنه به اين سفر روحاني اقدام مي‌ورزيد تا در پيشگاه الهي، از ادب و خضوع و الا، واجر و پاداش وافرتري برخوردار گردد ". (1) شجاع و دلير او فرد شجاع و دلير و سخنور بي باك بود، در ميان مردم از وجهه و اعتبار اجتماعي شگفت انگيزي برخوردار بود و از صفاي ذهن وقريحهء خدادادي به حد كامل بهره داشت او در بيان عقايد و نظريات اجتماعي و شخصي، كوچك ترين واهمه و هراسي نداشت و در راه پيشبرد اهداف اسلام، از هر گونه جانبازي و فداكاري دريغ نمي‌ورزيد.

چندي پس از رحلت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) يك روز دو برادر در سنين كودكي با حالت افسرده و پژمرده به مسجد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) رفتند و از آستان در مسجد، مرد ديگري را بر عرش منبر ديدند. حسن شجاع و دلير با آن حالت حساسيت فوق العاده وقتي ديد منبر پدر بزرگش، زير پاي يك فرد ديگري قرار دارد فرياد زد: از جاي پدرم بيا پايين، تو چه حقي داري بر جاي پدرم بنشيني؟

آن مرد از سخن فرو ماند سكوت غم آلودي فضاي مسجد را برگرفت. و دوران خطابه‌هاي پرشور رسول الله (صلي الله عليه وآله) در ميان حاضرين تداعي گرديد. بالأخره آن مرد، با زبان لكنت بار فرياد كشيد: راست مي‌گويي اينجا جاي پدر تو است ... ". (2) اين روحيه اعتراض و اين جوش و خروش در وجود او رشد و نمود داشت و اين روح پرخاشگري در مواقع حساس تاريخ اسلام، خود را نشان داد در دوران عثمان در ميان خون و آتش انقلابيون، در جنگ جمل در ميان تيربارانهاي شديد هودچيان عايشه، در جنگ صفين در آن معركه ي عظيم بين سپاه اسلام و سپاه كفر ونفاق، بالأخره در تمام

1. ابن شهر آشوب، مناقب ج 4، ص 14.

2.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإختيار، الخيار (1)، السجود (3)، الهدف (1)، ابن شهر آشوب (1)

صحنه‌ها و كارزارها، جوهر ذات خود را نشان داد و لياقت و شايستگي و شجاعت و برجستگي روحي خود را به منصه ي بروز رساند و او به عنوان يك عنصر شجاع و متحرك در جوامع اسلامي شناخته گرديد. او در كارزارهاي پدر نقش مؤثر و مفيدي را ايفاء نمود.

دفاع از مظلوم نخستين بار كه امام حسن (عليه السلام) به عنوان يك خطيب زبردست با سخنان خود از ستمديده اي دفاع كرد در سال سي و چهارم هجري در بدرقهٴ صحابي بزرگ ابوذر غفاري آن مجاهد شجاع و سترگ اسلام بود كه خليفه وقت، دستور تبعيد او را صادر كرده بود و تأكيد داشت كه هيچ كس حق صحبت با او را ندارد امام علي و فرزندانش تا بيرون شهر او را بدرقه نمودند. امام حسن (عليه السلام) در خطابه اي در اين مراسم توديع، چنين فرمودند:

" افسوس كه بدرقه كنندگان خواه و ناخواه بايد بازگردند، و وداع كنندگان بايد حقيقت تلخ و ناگوار وداع را در چند كلمه به زبان آورند و اگر نه همگان درك مي‌كردند كه مرحلهٴ وداع، مرحله دشوار و حسرت وداع كنندگان هرگز پايان نخواهد يافت.

اي عم گرامي! هم اكنون مي‌بيني كه ما به بدرقه آمده ايم دنيا را تحقير كن و در برابر فريب و تهديدهايش به روز مرگ بينديش، و بر اين شكنجه‌ها و تلخي‌ها شكيبا باش! زيرا روزگارش اندك و عمرش كوتاه مي‌باشد. به وراي اين دنيا كه جهان جاويد و جايگاه عرضه ي حقايق است اميدوار، بردبار و صبور باش تا روز رستاخير رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) را از خود خشنود و راضي بيابي! ... " (1) بلاغت و فصاحت او فرزندان نبوت و رسالت، كانون‌هاي فصاحت و بلاغت و منابع سرشار علم و حكمت هستند امام حسن يكي از آن مشعلهاي درخشان بلاغت و فصاحت دودمان نبوي (صلي الله عليه وآله) است كه كلمات و ابزاري تفهيم و تفهم عموما در اختيارش قرار دارند.

هنوز كودك است كه مادرش فاطمه مي‌بيند او بالشها را روي هم مي‌گذارد و براي خود

1. صلح امام حسن، آل ياسين.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، صلح (يوم) الحديبية (1)

صحنه‌ها و كارزارها، جوهر ذات خود را نشان داد و لياقت و شايستگي و شجاعت و برجستگي روحي خود را به منصه ي بروز رساند و او به عنوان يك عنصر شجاع و متحرك در جوامع اسلامي شناخته گرديد. او در كارزارهاي پدر نقش مؤثر و مفيدي را ايفاء نمود.
دفاع از مظلوم نخستين بار كه امام حسن (عليه السلام) به عنوان يك خطيب زبردست با سخنان خود از ستمديده اي دفاع كرد در سال سي و چهارم هجري در بدرقهء صحابي بزرگ ابوذر غفاري آن مجاهد شجاع و سترگ اسلام بود كه خليفه وقت، دستور تبعيد او را صادر كرده بود و تأكيد داشت كه هيچ كس حق صحبت با او را ندارد امام علي و فرزندانش تا بيرون شهر او را بدرقه نمودند. امام حسن (عليه السلام) در خطابه اي در اين مراسم توديع، چنين فرمودند:
" افسوس كه بدرقه كنندگان خواه و ناخواه بايد بازگردند، و وداع كنندگان بايد حقيقت تلخ و ناگوار وداع را در چند كلمه به زبان آورند و اگر نه همگان درك مي‌كردند كه مرحلهء وداع، مرحله دشوار و حسرت وداع كنندگان هرگز پايان نخواهد يافت.
اي عم گرامي! هم اكنون مي‌بيني كه ما به بدرقه آمده ايم دنيا را تحقير كن و در برابر فريب و تهديدهايش به روز مرگ بينديش، و بر اين شكنجه‌ها و تلخي‌ها شكيبا باش! زيرا روزگارش اندك و عمرش كوتاه مي‌باشد. به وراي اين دنيا كه جهان جاويد و جايگاه عرضه ي حقايق است اميدوار، بردبار و صبور باش تا روز رستاخير رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) را از خود خشنود و راضي بيابي! ... " (1) بلاغت و فصاحت او فرزندان نبوت و رسالت، كانون‌هاي فصاحت و بلاغت و منابع سرشار علم و حكمت هستند امام حسن يكي از آن مشعلهاي درخشان بلاغت و فصاحت دودمان نبوي (صلي الله عليه وآله) است كه كلمات و ابزاري تفهيم و تفهم عموما در اختيارش قرار دارند.
هنوز كودك است كه مادرش فاطمه مي‌بيند او بالشها را روي هم مي‌گذارد و براي خود

1. صلح امام حسن، آل ياسين.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، صلح (يوم) الحديبية (1)

منبر مي‌سازد و آن وقت روي آن مي‌نشيند و خطابه ايراد مي‌كند. مادر از طرز أداي سخن او سخت خوشحال و شادمان است و مي‌گويد: " به! به! چه خوب حرف مي‌زني، و چه نيكو پروردگار خود را ستايش و توصيف مي‌نمايي؟ و چه فصيح و بليغ به سخن مي‌پردازي؟ در اثر تشويق مادر حسن هر روز شيرين تر و لطيف تر از روز پيشين، سخنراني مي‌كند و گفته‌هاي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را كه در مسجد ايراد كرده است در خانه بازگو و تكرار مي‌نمايد ...

ولي جز مادر و خواهر و برادر كسي از اين سخنرانيها آگاهي ندارد ".

روزي فاطمه مطلب را به همسرش علي (عليه السلام) تعريف مي‌كند و مي‌گويد دوست نمي‌داري پاي سخن و منبر فرزندت بنشيني؟ علي (عليه السلام) مي‌فرمايد چگونه دوست ندارم؟

علي فردا موقع سخنراني در گوشه اي خود را پنهان مي‌سازد تا به سخنان دل‌بندش گوش فرا دهد. امام حسن (عليه السلام) بر عرش منبر قرار مي‌گيرد، ولي با لكنت زبان رو به رو مي‌شود و نمي‌تواند درست اداي كلمات نمايد:

مادر چه شده است كه امروز با لكنت صحبت مي‌كني؟ تو كه زباني روان همچون شمشير برنده داشتي؟

حسن پس از مكث كوتاهي مي‌گويد: احساس مي‌كنم: روح بزرگ و شخصيت وارسته اي به سخنانم گوش فرا مي‌دهد من در برابر عظمت او از سخنانم باز ايستادم ... " (1).

در اينجا علي (عليه السلام) از پشت پرده در مي‌آيد وحسن را به آغوش مي‌كشد و تشويق و تمجيد فراوان به عمل مي‌آورد.

عصر زندگي او عصر زندگي امام حسن مجتبي (عليه السلام) را به سه مرحله مي‌توان تقسيم نمود كه هر سه مرحله، خصوصيات و ويژگي‌هاي خاص خود را دارد:

1. امام (عليه السلام) در عهد نبوي (عليه السلام).

2. امام (عليه السلام) در عهد علوي (عليه السلام).

1. قل بياني و كل لساني، لعل سيدا يرعاني - محدث قمي، سفينة البحار ج 1، ص 254.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السجود (1)، السفينة (1)

3. امام (عليه السلام) در عهد تاريك أموي.
1. امام در عهد نبوي (صلي الله عليه وآله) هفت سال از زندگي امام حسن مجتبي (عليه السلام) در عهد نبوي (صلي الله عليه وآله) سپري گرديده است اين ايام بهترين و فرخنده ترين ايام زندگي آن پيشواي معصوم (عليه السلام) مي‌باشد.
از لحظه‌هاي ولادت، تا ايامي كه جد بزرگوارش به لقاي الهي شتافت، دائم همراه جد گرامي‌اش در مسجد، خانه، كوي وبرزن بود او را روي زانوانش مي‌نشاند و گاهي به صورت شتر سواري بر كول آن بزرگوار مي‌رفت و گاهي در مسجد در منبر به سراغ جدش مي‌رفت و پيامبر خدا مي‌فرمود: " الحسن والحسين سيد اشباب اهل الجنة، هما امامان قاما أو قعدا ". (1) حسن و حسين سروران جوانان بهشتي هستند آنان هر دو امام و پيشوا هستند خواه قائم به امور امامت باشند يا نشسته و محروم از اجراي امور امامت باشند.
حضور امام حسن در محضر پيامبر خدا و اظهار علاقه و عنايت آن بزرگوار به اين دلبند عزيزش، مطالب خواندني و شيريني دارد كه در جاي كتاب خواهد آمد.
فضائل حسنين (عليها السلام) 1. اسماء دختر عميس گفت: " وقتي فاطمه (عليه السلام) حسن (عليه السلام) را به دنيا آورد، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از سفر بيامد و فرمود: اسماء پسرم را بياور من حسن را كه به پارچهء زردي پوشانيده بودم، بر رسول خدا دادم. رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آن پارچه را انداخت و فرود: مگر نگفتم هيچ كودكي را در پارچهء زرد قنداق نكنيد؟ پس من كودك را به پارچهء سفيدي پيچيدم و به آغوش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دادم آن حضرت به گوش راست او اذان و به گوش چپش اقامه گفت. و از علي (عليه السلام) پرسيد: او را چه نام نهاده اي؟ عرض كرد: از شما سبقت نمي‌گيرم. فرمود: من نيز از پروردگارم سبقت نمي‌گيرم، پس جبرئيل نازل شد و پيام آورد كه: پروردگارت سلام مي‌رساند و مي‌فرمايد: نام او را همانند نام فرزند " هارون " بگذار چون
1. حديث متواتر بين فريقين.
(٤٣٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، السجود (2)، النوم (3)

3. امام (عليه السلام) در عهد تاريك أموي.
1. امام در عهد نبوي (صلي الله عليه وآله) هفت سال از زندگي امام حسن مجتبي (عليه السلام) در عهد نبوي (صلي الله عليه وآله) سپري گرديده است اين ايام بهترين و فرخنده ترين ايام زندگي آن پيشواي معصوم (عليه السلام) مي‌باشد.
از لحظه‌هاي ولادت، تا ايامي كه جد بزرگوارش به لقاي الهي شتافت، دائم همراه جد گرامي‌اش در مسجد، خانه، كوي وبرزن بود او را روي زانوانش مي‌نشاند و گاهي به صورت شتر سواري بر كول آن بزرگوار مي‌رفت و گاهي در مسجد در منبر به سراغ جدش مي‌رفت و پيامبر خدا مي‌فرمود: " الحسن والحسين سيد اشباب اهل الجنة، هما امامان قاما أو قعدا ". (1)
حسن و حسين سروران جوانان بهشتي هستند آنان هر دو امام و پيشوا هستند خواه قائم به امور امامت باشند يا نشسته و محروم از اجراي امور امامت باشند.
حضور امام حسن در محضر پيامبر خدا و اظهار علاقه و عنايت آن بزرگوار به اين دلبند عزيزش، مطالب خواندني و شيريني دارد كه در جاي كتاب خواهد آمد.
فضائل حسنين (عليها السلام) 1. اسماء دختر عميس گفت: " وقتي فاطمه (عليه السلام) حسن (عليه السلام) را به دنيا آورد، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از سفر بيامد و فرمود: اسماء پسرم را بياور من حسن را كه به پارچهء زردي پوشانيده بودم، بر رسول خدا دادم. رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آن پارچه را انداخت و فرود: مگر نگفتم هيچ كودكي را در پارچهء زرد قنداق نكنيد؟ پس من كودك را به پارچهء سفيدي پيچيدم و به آغوش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دادم آن حضرت به گوش راست او اذان و به گوش چپش اقامه گفت. و از علي (عليه السلام) پرسيد: او را چه نام نهاده اي؟ عرض كرد: از شما سبقت نمي‌گيرم. فرمود: من نيز از پروردگارم سبقت نمي‌گيرم، پس جبرئيل نازل شد و پيام آورد كه: پروردگارت سلام مي‌رساند و مي‌فرمايد: نام او را همانند نام فرزند " هارون " بگذار چون
1. حديث متواتر بين فريقين.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، السجود (2)، النوم (3)

علي (عليه السلام) نسبت به تو به منزلهٔ هارون است نسبت به " موسي ". جز اين كه بعد از تو ديگر پيغمبري برگزيده نخواهد شد ".
رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از جبريل پرسيد نام پسر هارون چه بود؟ گفت: " شبر " بود، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: زبان من عربي است جبرئيل گفت: نام او را " حسن " بگذار بعد از يك سال كه " حسين " (عليه السلام) به دنيا آمد همين مسأله پيش آمد، جبرئيل دستور داد او را به نام پسر ديگر " هارون "، " شبير " نام بگذار. باز رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: زبان من عربي است، و جبرئيل گفت: او را " حسين " نام بگذار ".
2. ابوهريره گفت: " خدا را به شهادت مي‌طلبم كه با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بيرون رفتيم در بين راه آن حضرت صداي گريهٔ حسن و حسين (عليه السلام) را شنيد با شتاب به طرف فاطمه (عليه السلام) رفت و شنيدم كه پرسيد بچه‌هايم چرا گريه مي‌كنند؟ گفت: از تشنگي. رسول خدا (صلي الله عليه وآله) برگشت تا از مشكي كهنه، آبي پيدا كند ولي در آن از آب خبري نبود، آنگاه به مردم فرمود:
آيا كسي از شما آب دارد؟ كسي حتي قطره ٔ آبي نداشت، يكي از بچه‌ها را از فاطمه گرفت.
رسول خدا او را به سينه اش چسبانيد و زبان خود را در دهان او گذاشت و كودك شروع به مكيدن كرد تا آرام شد او را به مادرش داد و ديگري را گرفت او را نيز بدين ترتيب سيراب نمود ". (1) 3. ابن ابي نعيم گفت: " نزد عبد الله پسر عمر بودم كه مردي درباره ٔ خون پشه، از وي سؤال كرد، عبد الله بن عمر پرسيد أهل كجائي؟ گفت: اهل عراقم، عبد الله رو به حضار كرد و گفت: اين مرد را بنگريد كه از خون مگس مي‌پرسند در حالي كه همينها خون پسر پيغمبر را ريختند من خود از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيدم كه مي‌فرمود: " حسن و حسين " دو ريحانهٔ من از دنيايند ". (2) 4. جابر روايت كرده است كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به علي (عليه السلام) فرمود: " سلام بر تو اي پدر دو ريحانهٔ من، جان تو و جان دو ريحانهٔ من، زيرا به زودي دور ركن تو فرو مي‌ريزد آن روز
1.
2.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الحافظ أبو نعيم (1)، عبد الله بن عمر (1)، النوم (5)

خدا خودش به داد تو برسد. يعني تو را به خدا مي‌سپارم. چون رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از دنيا رفت، علي (عليه السلام) فرمود: اين يكي از آن دو ركن بود كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) خبر داد و چون فاطمه از دنيا رفت، فرمود اين ركن دوم بود كه فرو ريخت ". (1) 5. أنس بن مالك گفت: " بسيار مي‌شد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌شدم را ملاقات مي‌كردم و مي‌ديدم " حسن و حسين " (عليها السلام) بر روي سينهء ايشان نشسته اند و آن حضرت مي‌فرمايد:

اينها دو ريحانهء من از اين امتند ". (2) 6. انس بن مالك مي‌گويد: " از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) سؤال شد محبوبترين اهل بيت تو كيست؟ فرمود: حسن و حسين (عليها السلام) ". هر كس " حسن و حسين " (عليها السلام) را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر كس آنها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است ". (3) 7. اسامة بن زيد گويد: " پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) درباره ء " حسن و حسين " (عليها السلام) فرمود: اين دو تا پسران من و پسران دخترم هستند، خدايا من اين دو تا را دوست مي‌دارم تو هم دوست بدار آنها را و كساني را كه آنها را دوست مي‌دارند ". (4) 8. سلمان فارسي گفت: " رسول خدا (صلي الله عليه وآله) درباره ء " حسن و حسين " (عليها السلام) مي‌فرمود: هر كس اين دو تا را دوست بدارد، من هم او را دوست مي‌دارم و هر كس را من دوست داشته باشم، خداوند نيز او را دوست مي‌دارد، و هر كسي را كه خدا دوست بدارد، داخل بهشت مي‌كند. و هر كس اين دو تا را دشمن بدارد، من او را دشمن مي‌دارم و هر كسي را كه من دشمن داشته باشم، خدا هم او را دشمن مي‌دارد و كسي را كه خدا دشمن بدارد، او را داخل جهنم مي‌كند و براي او عذاب آماده است ". (5) 9. حاكم به سند خود از سلمان روايت كرده است كه گفت: " از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيدم كه مي‌فرمايد: " حسن و حسين " (عليها السلام) دو پسر منند هر كس آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر كس مرا دوست بدارد، خدا او را دوست مي‌دارد و هر كسي كه خدا او را

١.

٢.

٣. صحيح ترمذي ج ٢، ص ٧ ٣٠.

٤. كنز العمال ج ٧، ص 106.

5. صحيح بخاري، كتاب بدء الخلق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (6)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، أسامة بن زيد (1)، أنس بن مالك (2)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (1)، كتاب

صحيح الترمذي (1)
دوست بدارد، داخل بهشت مي‌كند و هر كس حسن و حسين را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هر كس مرا دشمن بدارد، خدا او را دشمن مي‌دارد، و هر كسي را خدا دشمن بدارد، او را داخل آتش مي‌كند ".
(حاكم مي‌گويد: اين حديث طبق شرط " بخاري و مسلم " صحيح است)
(1) 10. انس بن مالك گفت: " حسن و حسين " (عليها السلام) شبيه ترين مردم به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بودند ". و به اين مضمون روايات متعددي وارد شده است. (2) 11. ابوسعيد خدري گفت: " رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: " حسن و حسين " (عليها السلام) آقايان جوانان بهشت هستند ".
12. ابن ماجه در صحيح خود در باب فضائل اصحاب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به سند خود روايت كرد از ابن عمر كه گفت: " رسول خدا فرمود: " حسن و حسين " (عليها السلام) سرور جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان بهتر از آنهاست ".
13. زر بن حبيش از حذيفه روايت كرده كه گفت: " در سيماي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آثار سرور و خوشحالي ديديم عرض كرديم اي رسول خدا! در سيماي تو امروز آثار خوشحالي مي‌بينيم؟ فرمود: چرا خوشحال نباشم كه امروز جبرئيل بر من نازل شد، و مژده داد كه حسن و حسين (عليها السلام) سيد جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آنها أفضل وبرتر است ".
14. ابن عباس از پيامبر بزرگوار اسلام (صلي الله عليه وآله) روايت كرده است: " حسن و حسين " (عليها السلام) سيد جوانان اهل بهشتند و هر كس اين دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر كس اينها را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است ".
15. عقبة بن عامر گفت: " رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: هنگامي كه اهل بهشت در بهشت استقرار يافتند، بهشت مي‌گويد: خدايا آيا به من وعده نفرموده بودي كه مرا به دو ركن از ركنهايت زينت بخشي؟ خداوند مي‌فرمايد: آيا تو را با " حسن و حسين " (عليها السلام) زينت ندادم؟
1. صحيح ترمذي ج 2، ص 308.
2. صحيح ترمذي، ج 2، ص 307 - كنز العمال، ج 7، ص 106 - صحيح بخاري في كتاب بدء الخلق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (6)، عبد الله بن عباس (1)، أنس بن مالك (1)، عقبة بن عامر (1)، إبن ماجة (1)، زر بن حبيش (1)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (1)، كتاب

صحيح الترمذي (2)
رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: آن وقت بهشت به خود ميبالد مانند باليدن عروس ".
16. ابن عباس گفت: " روزي با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بوديم كه فاطمه (عليه السلام) در حالي كه گريه مي‌كرد، به رسول خدا وارد شد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: پدرت به قربانت چرا گريه مي‌كني؟
عرض كرد: " حسن و حسين " (عليها السلام) از خانه بيرون رفته اند و نمي‌دانم شب را كجا به سر مي‌برند. فرمود: گريه منما: خدايا آن دو را حفظ مي‌كند، چيزي نگذشت كه جبرئيل نازل شد و گفت: اي محمد غم مخور آنان در باغ بني نجار هستند، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) با اصحابش به باغ بني نجار آمدند ديدند كه " حسنين " (عليها السلام) دست به گردن هم خوابيده اند. رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بي اختيار خود را به روي آن دو انداخت، شروع به بوسيدن آنان كرد تا بيدار شدند، " حسن " (عليه السلام) را به شانهء راست و " حسين " (عليه السلام) را به شانهء چپ خود، سوار كرد و به راه افتاد ".
" ابوبكر " گفت: اي رسول خدا يكي از آن دو را به من بده، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود:
" نعم المطي مطيهما ونعم الراكبان هما وأبوهما خير منهما حتي أتي المسجد ".
" چه خوب شتري است مركب آنان و چه سواره‌هاي خوبي هستند آن دو، و پدرشان از آن دو بهتر است تا به مسجد رسيدند ".
رسول خدا همچنان ايستاده بود و بچه‌ها هنوز روي شانه‌هايش بودند، خطاب به مسلمانان فرمودند: " مردم مي‌خواهيد شما را به بهترين افراد بشر از نظر جد وجده راهنمائي كنم؟ همه گفتند: بلي اي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: " حسن و حسين " (عليها السلام) كه جدشان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) خاتم پيامبران است وجده شان " خديجه " دختر خويلد كه سيده ء زنان اهل بهشت است. آيا مي‌خواهيد شما را به بهترين افراد بشر از نظر عمو و عمه راهنمائي كنم؟ گفتند: بلي اي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: " حسنين " (عليها السلام) چون عمويشان جعفر و عمه شان ام هاني است.
اي مردم! مي‌خواهيد شما را به بهترين افراد بشر از نظر خاله و دائي راهنمائي كنم؟
همه گفتند: بلي. فرمود: باز هم " حسن و حسين " (عليها السلام) چون دائي آنان قاسم پسر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و خاله شان زينب دختر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است آنگاه فرمود: خدا مي‌داند كه

(٤٤٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (4)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، عبد الله بن عباس (1)، الإختيار، الخيار (1)، السجود (2)

" حسن و حسين " (عليها السلام) و عموها و عمه‌ها و دوستانشان در بهشت و دشمنانشان در آتشند ".
2. در عهد علوي (عليه السلام) امام حسن مجتبي مدت 37 سال تمام با پدر بزرگوارش علي (عليه السلام) زندگي كرده است اين دوره از زندگي آن عزيز، همراه با تنشها و اضطرابات و حوادث بس بزرگ در صدر اسلام بوده است.
در سنين هفت و هشت سالگي با چشم خود غصب شدن حقوق اهل بيت (عليه السلام) را مشاهده مي‌نمايد كه چگونه مادرش حضرت زهرا (عليه السلام) در ارتباط با مغصوب شدن فدك، تلاش و كوشش دارد و از سوي ديگر حق ولايت و سرپرستي امت اسلامي كه بنا به تصريح پيامبر بزرگوار اسلام در غدير، و ديگر مناسبتها، بر عهده ء پدر عاليقدرش قرار داشت و اين حق مسلم با ترفندهاي سياسي و نقشه‌هاي از پيش طرح شده از دست صاحبش بيرون آورده مي‌شود و در اختيار ديگران قرار مي‌گيرد.
در اين مدت، رحلت مادر و دفن غمبار او اين كودك را در غم تنهايي فرو مي‌برد آنگاه دوران معاويه و حمايت گران سياست باز او پيش مي‌آيد با اينكه پدر ارجمندش با اجماع و اتفاق مسلمين و اصحاب حل و عقد به عنوان خليفه و جانشين پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) در آمده است در عين حال شيطنت و فريبكاري و خريد آراء مردم، بخش اعظمي از مناطق معمورهء مسلمانان را در اختيار مي‌گيرد و در شام و شامات ادعاي خلافت مي‌نمايد و اين ادعاي ناحق منجر به جنگهاي جمل، نهروان وصفين مي‌گردد كه بخش اعظم حيات سياسي و اجتماعي امام را به خود مشغول مي‌دارد و در پايان، آن اتفاق نارواي سياسي رخ مي‌دهد كه نمي‌بايست صورت پذيرد و آن تعيين حكميت نوظهور از دو طرف متخاصم بود كه بالأخره كارها به نفع معاويه و به ضرر عراقيان، تمام مي‌گردد.
در نهج البلاغه مستندترين منبع موجود از عهد علوي، چند بار نام امام حسن مجتبي (عليه السلام) آمده است كه موقعيت او را به خوبي نشان مي‌دهد.
يك بار در خطبه 207 در مورد امام حسن مجتبي (عليه السلام) از لسان پدر مهربان و مشفق چنين مي‌خوانيم:
1. إملكوا عني هذا الغلام لايهدني فأنني انفس لهذين (الحسن والحسين) علي
(٤٤٤)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين

علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، الإختيار، الخيار (2)، الغصب (1)، الضرر (1)، الدفن (1)، النوم (1)

الموت، لئلا ينقطع بهما نسل رسول الله (صلي الله عليه وآله).

از سوي من از اين دو نوجوان مواظبت كنيد و به همراه آمدن آنان، با من جلوگيري كنيد (تا وارد معركه قتال نگردند) و من نگرانم از اينكه اين دو را مرگ فرا گيرد و با كشته شدن آنان، نسل رسول خدا (صلي الله عليه وآله) منقطع و بريده گردد.

سيد رضي گويد: " جمله املكو عني هذا الغلام از برترين و بهترين سخنان مي‌باشد.

اين سخن مولي مي‌رساند كه امام حسن و حسين در جنگ صفين حضور مؤثري داشته اند و خود را به قلب سپاه معاويه مي‌زدند به حدي كه امام (عليه السلام) توصيه مي‌دارد آن دو را مراقب باشند و نگذارند بيش از حد خود را وارد صحنه سازند، نسل رسالت گردد.

2. بار ديگر در خطبه 31 نهج البلاغه، امام حسن مجتبي را با دلسوزي كامل مورد عنايت و وصيت خود قرار مي‌دهد و در خطبه مفصلي او را طرف خطاب سفارشهاي ارزنده و سازنده خويش قرار مي‌دهد فرازهايي از آن خطبه چنين است:

" من الوالد الفائي، المفرج للزمان، المدبر العمر ... الي المولود المؤمل مالايدرك، و الظاعن عنها غدا. فإني اوصيك يا نبي بتقوي الله و لزوم امره وعمارة قلبك بذكره، والأعتصام بحبله ... اي بني اني وان لم اكن عمرت عمر من كان قبلي، فقد نظرت في اعمالهم وفكرت في أخبارهم وسرت في آثار هم حتي عدت كأحد منهم ... ". (1) [از پدري كه در آستانه فنا وزوال قرار گرفته است و چيرگي طبيعت را پذيرا است.

زندگي را پشت سر نهاده است، به گردش روزگار گردن نهاده است، نكوهنده‌ء اين جهان است به فرزندي كه آرزومند چيزي است كه آن را درنمييابد و رونده‌ء راهي است كه سر از جهان نيستي درآورد ...] پسرم، تو را به تقواي الهي توصيه مي‌كنم، به ملازمت امر پروردگار مي‌خوانم و به چنگ زدن به ريسمان الهي فرا مي‌خوانم.

پسرم! من هر چند در بين گذشتگان نزيسته‌ام ولي در اعمال و كردار آنان تأمل كرده ام و در اخبار آنان سير نموده ام و در آثار بجا مانده از آنان سير و سياحت كرده ام اكنون

1. نهج البلاغه خطبه 31.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب نهج البلاغة (2)، الموت (1)، القتل (1)

همانند آنم كه يكي از آنان مي‌باشم در پايان خطبه او را دعا مي‌كند و خير دنيا و آخرت را بر او مي‌طلبد.
بار سوم در نهج البلاغه در خطبه 24 در مقام وصيت به امام حسن مجتبي (عليه السلام) مي‌فرمايد: " حسن بن علي مال مرا عهده دار شود خود از آن مصرف كند و به ديگري هم ببخشد آن سان كه روا بود و شايسته اگر براي حسن، حادثه اي پيش آيد و حسين زنده باشد او بدين كار بپردازد و وصيت را انجام دهد چنان كه بايد و شايد.
دو پسر فاطمه - حسن و حسين - را از صدقهء علي همان است كه از آن ديگر پسران است من انجام اين كار را به عهده ء پسران فاطمه مي‌گذارم تا خشنودي خدا را بدست آورده باشم و به رسول او نزديكي جويم و پاس حرمت او و خويشاوندي او را داشته باشم ". (1) بار چهارم در نهج البلاغه در خطبه 73 حسن و حسين را در مقام شفاعت مروان بن حكم مي‌بينيم وعلي (عليه السلام) بنابر خواست آنان، مروان را رها مي‌سازد سپس اظهار مي‌دارند اجازه ء مي‌فرمائيد كه او با شما بيعت نمايد؟
امام (عليه السلام) در پاسخ مي‌فرمايد: مگر او يك بار پس از كشته شدن عثمان با من بيعت نكرد؟ مرا به بيعت چنين فرد پيمان شكني نيازي نيست كه با دستي همچون دستان جهود مكار بيعت كند ولي در نهان آن را بشكند و كنار بگذارد ... ! (2) بار پنجم در مقام عتاب به ابن عباس كه گويا بخشي از بيت المال را مورد تصرف خويش قرار داده است در خطبه 41 چنين مي‌خوانيم: به خدا اگر حسن و حسين هم چنان مي‌كردند كه تو كردي از من روي خوشي نمي‌ديدند و به آرزويي نمي‌رسيدند تا آنكه حق را از آنان بستانم و خسارتي را كه در اثر ستم آنان، پديدار گشته است نابود گردانم ... (3)
1. خطبه 24 نهج البلاغه، منقول از " بر ساحل سخن مولا " از مؤلف كتاب كه هم اكنون با لطف خدا در دست انتشار مي‌باشد.
2. خطبه 73 نهج البلاغه.
3. نهج البلاغه، خطبه 41.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، كتاب نهج البلاغة (5)

بار ششم در سخنان برگزيده اش كلام 38 فرزندش امام مجتبي را به چهار چيز توصيه مي‌نمايد. جائي كه مي‌فرمايد: " بالاترين ثروت عقل است، بزرگترين فقر، احمقي و ناداني است گرامي ترين حسب، حسن خلق و خوش رفتاري و وحشتناك ترين وحشتها، عجب و خود بزرگ بيني است. (1)
و بار هفتم در نهج البلاغه در كلام 416 به فرزندش توصيه‌هايي دارد كه عموما در مسير هدايت مي‌باشد.
بار هشتم و آخرين بار پس از ضربت خوردنش، هر دو برادر حسن و حسين را مورد توصيه و سفارش قرار مي‌دهد جائي كه در نامه 47 مي‌فرمايد: " اوصيكما بتقوي الله وان لاتبغيا الدنيا وان بغتكما ... شما را سفارش مي‌كنم به پروا داشتن از خدا و اين كه دنيا را طلب نكنيد هر چند دنيا پي شما آيد ... ". آنگاه در ارتباط با انتقام و قصاص، يا عفو و گذشت در مورد ابن ملجم به آنان سفارشي مي‌نمايد.
اينها مجموع حيات معمول و معقول امام حسن مجتبي (عليه السلام)، در عهد علوي مي‌باشد كه با مستندات توأم بود.
3. در عهد تاريك أموي امام حسن مجتبي (عليه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش فقط شش ماه و چند روز در مسند حكومت و قدرت بودند روزهايي كه سراسر اضطراب بود و تنش، نافرماني بود و مخالفت و ناجوانمردي بود و پيمان شكني و فرار اصحاب و ياران و ديگر هيچ.
امام حسن مجتبي (عليه السلام) با كوله باري از گذشته‌ها و با كينه‌هايي از دور و نزديك از عهد بدر واحد و حنين و از دوران جمل و صفين و عهد علوي با رقيب سخت حيله گر و فريبكاري مانند معاويه رو به رو شده بود فردي كه در زندگي تنها به دنيا و عيش و نوش آن فكر مي‌كرد و تنها به شيوه‌هاي به دست آوردن آن، ديگر معاد و رستاخيز و خدا در نظرش امور موهومي بودند، او با بذل و بخشش فراوان موجودي بيت المال، آراء ديگران
1. نهج البلاغه كلام 38، ص 267 دكتر شهيدي.
(٤٤٧)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب نهج البلاغة (2)، ابن ملجم المرادي لعنه الله (1)، الضرب (1)
را مي‌خريد و به نفع حكومت خويش، بهره مي‌جست او به خاطر ادعاي خلافت و حكومت اسلام را داشت و احيانا دم از قرآن و پيامبر مي‌زد اما در باطن در مرحلهء عمل بسيار ضعيف و ناتوان بلكه منكر آنها بود ولي در امور سياست وسياست بازي فردي فريبكار و سالوسي بود به خصوص

آنگاه كه از رأي مشاور ويژه ء خود " عمروعاص " هم كمك مي‌گرفت اين دو نفر آتش افروز معركه‌هاي صدر اسلام بودند و چه جناياتي كه مرتكب نشدند و چه آثار جنايت باري كه در تاريخ اسلام از خود به بدعت نگذاشته اند؟ كه در جايگاه خاص خود خواهد آمد.
مهم ترين مسألة در زندگي امام حسن مجتبي (عليه السلام) در دوران أموي دو موضوع حساس و دو مورد اخلاقي ضربه زننده و شكننده‌اي بود كه دائم از سوي حكومت معاويه، مورد تبليغ و ترويج قرار مي‌گرفت 1. صلح با معاويه، 2. ازدواجهاي مكرر امام (عليه السلام).
نخستين مورد كه صلح با معاويه باشد از دو طرف آماج فشارها بود يكي از ناحيهء طرفدارانش كه چرا تن به چنين امري داده است در صورتي كه اكثر فرماندهان در غياب او خود را به معاويه فروخته بودند و جز تعداد بس اندكي از مؤمنان و معتقدان واقعي، وفادار نمانده بودند و از از سوي ديگر از ناحيهء دشمن مكار مورد تهديد و فشار بود كه مي‌خواست حاكميت دنياي اسلام آن روز را در قبضه داشته باشد و امام حسن (عليه السلام) براي حفظ جان آن اقليت معتقد و مؤمن، چاره اي جز سازش ظاهري با معاويه نداشت آن هم با آن شرايط و خصوصياتي كه اگر مورد عمل قرار مي‌گرفت قطعا نتيجه اش خيلي بهتر و مفيدتر از جنگ وخونريزي و ادامهء حكومت با اقليت ضعيفي بود كه همگي در معرض فنا و نابودي بودند. نكته اي كه در مورد صلح امام حسن (عليه السلام) قابل ذكر است اينست كه اركان سپاه او و از همان دوران صفين و از برنامهء حكميت، درهم شكسته بود اتفاق نظر و وحدت كلمه در بين آنان وجود نداشت. أمير المؤمنين (عليه السلام) آن قدر از دست آنان در شكنجهء روحي و ناراحتي بر سر مي‌برد كه نهج البلاغه اثر ماندگار علي (عليه السلام) را مي‌توان " غمنامه " يا " درد دل نامه " و " زجر نامه روحي مولي " نامگذاري نمود گاهي مي‌فرمايد: " لا رأي لمن لايطاع " كسي كه مورد اطاعت نباشد رأيي ندارد گاهي علي (عليه السلام) حاضر است ده نفر از هواداران خود

را با يك نفر از سپاه معاويه معاوضه كند، گاهي درد دل خود را از دست همين سربازان و فرماندهان چموش و سهل انگار، به چاهها و بيابانها مي‌برد و بارها و بارها آرزوي مرگ و از دست اين افراد سست عنصر را دارد به حدي كه تقريبا ثلث محتويات نهج البلاغه اعم از خطبه ها، مكاتبات، و كلمات قصار و سخنان بلند و كوتاه امام (عليه السلام) در مورد شكايت از دست زيردستان و سپاه خويش مي‌باشد و گاهي فرهيختگان و فرزانگاني هم مانند، ابن عباس [يا انشاء الله] عبيدالله بن عباس گرفتار هوس دنيا وغارت و يغماگري بيت المال مي‌گردند كه آنگاه است كه اسف علي و درد و ناله اش، زمين و زمان را ميسوزاند و كسي را ياراي تحمل سوز دل و جراحت قلب غمگين و درد آلود علي را نيست! هر چند تعداد محدودي هم امثال مالك اشتر، عمار ياسر، صعصعة بن صوحان، خباب بن أرت وقيس بن سعد هم وجود داشتند ولي به يقين با يك گل بهار نمي‌شود در بهار بايد همه جا گل باشد و گلستان، ولي سپاه شام، قطعا اين گونه نبود كه سپاه كوفه وعراف بودند.
در چنين شرايطي امام حسن مجتبي (عليه السلام) كه وارث چنين عناصر كم كفايت چه مي‌توانست انجام دهد؟ جايي كه برخي از سپاهيان او توطئه داشتند كه خود امام را به معاويه تسليم كنند، و برخي از آنان به مقر فرماندهي يورش مي‌كردند و خود امام را مورد حمله قرار مي‌دادند آنچنان كه در ساباط رخ داد و تعداد كثيري از سوي ستون پنجم پنهاني از معاويه پول دريافت نموده، و در جمع سپاه امام حسن مجتبي (عليه السلام) به نفع دشمن، فعاليت داشتند. آري امام حسن (عليه السلام) هرگز صلح نمي‌نمود اين شرايط و مقتضيات زمان و مكان بود كه صلح را بر او تحميل نمود و شوكران تلخ را نوشانيد واو بالأجبار كنار آمدن با معاويه را پذيرفت و از جنگ دست برداشت.
گفتاري از آل ياسين وي در متن كتاب خلاصه اي از عوامل صلح و خلاصه‌ي جالبي را به عنوان ختم بحث خود دارد جائي كه مي‌گويد: " گناه يك رهبر چيست اگر مردمش فاسد و سپاهيانش خائن و اجتماعش فاقد وجدان اجتماعي باشد؟ " بدين ترتيب راز صلح يا ترك جنگ امام حسن (عليه السلام) روشن مي‌گردد. و ما در بخش مستقلي به تفصيل به اين موضوع

(٤٤٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، عبد الله بن عباس (1)، مدينة الكوفة (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، صلح

(يوم) الحديبية (4)، صعصعة بن صوحان (1)، قيس بن سعد (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

خواهيم پرداخت.
فريادرس محرومان پيشواي دوم نه تنها از نظر علم و تقوي و زهد و پارسايي مقام برجسته و والايي داشت بلكه از نظر بذل و بخشش و دستگيري از مستمندان اجتماع، در حد توانايي يكتاي عصر خود بود ووجود گرامي او آرام بخش دلهاي دردمند و اميدوار، و پناهگاه مستمندان و تهي دستان و درماندگان جامعه بود هيچ نيازمندي از محضر او دست خالي بر نمي‌گشت و هيچ دل آزرده اي بدون دارو و مرهم از پيشگاه او مأيوس و نوميد باز نمي‌گشت. او عادت داشت قبل از آنكه نيازمندي، شرح حال خود را بازگو نمايد و رنج مذلت و سوال را بر خود هموار سازد، نياز او را بر طرف كند و معمولا بخشش‌هاي امام به نحوي بود كه نياز مستمند را به يكباره، بر طرف مي‌ساخت تا ديگر بار دست نياز به اين سو و آن سو دراز نكند. سيوطي يكي از دانشمندان اهل سنت در تاريخ خود مينويسد: " حسن بن علي (عليه السلام) داراي امتيازات اخلاقي و فضايل انساني متعددي بود او شخص متين ووقور و سخي بود از اين رو مورد ستايش و احترام قاطبه‌ي مردم قرار داشت ... ". (1) او سرور جوانان بهشتي و يكي از چهار نفري است كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) با آنان به مباهله ي نصاراي " نجران " حاضر شد و يكي از دوازده نفري است كه خدا فرمانبري آنان را بر بندگانش واجب و فرض ساخته است و در قرآن مجيد، پاك و منزه از هر پليدي معرفي شده و خداوند دوستي آنان را پاداش رسالت دانسته است. " إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ويطهركم تطهيرا ".
افتخارات و مكارم اخلاقي و فضائل معنوي او به قدري است كه ياد كردن تمام آنها به طول مي‌انجامد و تازه پس از بيان به پايان نمي‌رسد چه بهتر در فصل جداگانه اي مورد عنايت و بررسي واقع گردد.
1. سيوطي، تاريخ الخلفاء ص 172.
(٤٥٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (2)، الزهد (1)، الكرم، الكرامة (1)
بخش دوم ` فضائل اخلاقي و مناقب وجودي امام (عليه السلام)

بخش دوم / فضائل اخلاقي و مناقب وجودي امام (ع) ...
فضائل اختصاصي امام حسن مجتبي (عليه السلام) سبط اكبر و ريحانهء رسول الله (صلي الله عليه وآله) واجد شايسته ترين خصوصيات اخلاقي و معنوي مي‌باشد او عابدترين، زاهدترين و بهترين مردم عصر خويش بود روايت نموده اند هنگامي كه او خود را براي نماز آماده مي‌ساخت رنگش متغير مي‌گشت و تمام اعضا و جوارحش از عظمت خدا به لرزه درمي‌آمد. مي‌فرمود زيبنده است فردي كه در برابر آفريدگار عرش قرار مي‌گيرد اعضايش مرتعش گردد هنگامي كه به درب مسجد مي‌رسيد سرش را بالا مي‌گرفت و مي‌گفت: خدايا مهمانت در مقابل درگاهت ايستاده است اي احسان كننده! بنده ء خطاكار تو پس از عمل ناروا و ناشايست به سوي تو روي آورده است پس قبايح او را با زيباترين چيزي كه پيش توست بگذر اي خداي بخشنده و كريم! (1) هنگامي كه به سفر حج مي‌رفتند به صورت پياده ره مي‌سپردند و گهگاهي هنگامي كه به ياد مرگ مي‌افتادند، گريه مي‌كردند و هنگامي كه قبر و تاريكي آن را به ياد مي‌آوردند مي‌گريستند و آنگاه كه به ياد رستاخيز و برخاستن از قبر يا عبور از پل صراط و نشان دادن نامه اعمال مي‌افتادند با صداي بلند فرياد مي‌كشيدند و به حال غش مي‌افتادند.
تقسيم مال روايت شده است امام حسن مجتبي (عليه السلام) سه بار اموال خود را در راه خدا با فقراء و مستمندان تقسيم نمود. (2) او هر وقت در قرآن مجيد به خطاب " يا ايها الذين آمنوا " مي‌رسيدند مي‌گفتند:

1. سفينة البحار ج 1، ص 253، چاپ سنگي.
2.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، القبر (2)، الحج (1)، السجود (1)، الكرم، الكرامة (1)، السفينة (1)

بخش دوم / فضائل اخلاقي و مناقب وجودي امام (ع) ...
فضائل اختصاصي امام حسن مجتبي (عليه السلام) سبط اكبر و ريحانهء رسول الله (صلي الله عليه وآله) واجد شايسته ترين خصوصيات اخلاقي و معنوي مي‌باشد او عابدترين، زاهدترين و بهترين مردم عصر خويش بود روايت نموده اند هنگامي كه او خود را براي نماز آماده مي‌ساخت رنگش متغير مي‌گشت و تمام اعضا و جوارحش از عظمت خدا به لرزه درمي‌آمد. مي‌فرمود زيبنده است فردي كه در برابر آفريدگار عرش قرار مي‌گيرد اعضايش مرتعش گردد هنگامي كه به درب مسجد مي‌رسيد سرش را بالا مي‌گرفت و مي‌گفت: خدايا مهمانت در مقابل درگاهت ايستاده است اي احسان كننده! بنده ء خطاكار تو پس از عمل ناروا و ناشايست به سوي تو روي آورده است پس قبايح او را با زيباترين چيزي كه پيش توست بگذر اي خداي بخشنده و كريم! (1) هنگامي كه به سفر حج مي‌رفتند به صورت پياده ره مي‌سپردند و گهگاهي هنگامي كه به ياد مرگ مي‌افتادند، گريه مي‌كردند و هنگامي كه قبر و تاريكي آن را به ياد مي‌آوردند مي‌گريستند و آنگاه كه به ياد رستاخيز و برخاستن از قبر يا عبور از پل صراط و نشان دادن نامه اعمال مي‌افتادند با صداي بلند فرياد مي‌كشيدند و به حال غش مي‌افتادند.
تقسيم مال روايت شده است امام حسن مجتبي (عليه السلام) سه بار اموال خود را در راه خدا با فقراء و مستمندان تقسيم نمود. (2) او هر وقت در قرآن مجيد به خطاب " يا ايها الذين آمنوا " مي‌رسيدند مي‌گفتند:
1. سفينة البحار ج 1، ص 253، چاپ سنگي.
2.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، القبر (2)، الحج (1)، السجود (1)، الكرم، الكرامة (1)، السفينة (1)

لبيك اللهم لبيك ... او در تمام احوال ذاكر خداي متعال بودند او راست لهجه ترين و فصيح ترين مردم از نظر نطق و گفتار بود ". (1) اگر نيازمندي كمكت مي‌كنيم بسيار مشهور است كه مردي شامي در اثر تلقينات و تبليغات معاويه و همشهريان فريب خورده اش، وقتي وارد مدينه شد و چشمش به امام حسن مجتبي (عليه السلام) افتاد شروع به بدگويي و اظهار بي ادبي نمود امام (عليه السلام) با اينكه در شهر خود قدرت انتقام را داشت در عين حال با زبان نرم و ملايم فرمودند اي مرد شامي! معلوم است شما مسافر هستيد شايد خسته باشيد، و نياز به استراحت داشته باشيد، اگر مي‌خواهيد استراحت كنيد محل خواب را برايت فراهم ميكنيم و اگر نياز مالي داريد، كمكتان مي‌كنيم وقتي مرد شامي اين محبت را از امام مشاهده نمود بي اختيار اعتراف كردند: " الله يعلم حيث يجعل رسالته "، پروردگار آگاه است كه رسالت و امامت را در چه جايگاهي قرار دهد؟

جود و كرم جود و كرم در اين خاندان، يك امر فطري و جبلي است زندگي اين دودمان بر اصل جود و بخشش نهاده شده است آنچنان كه در زندگي ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام) گذشته است اين بزرگان به مال و منال دنيوي، با آن نگرش نگاه مي‌كنند كه به وسيله ي آن، بتوانند خشنودي پروردگار را جلب كنند و اين خشنودي به هر طريق و با هر نوع جود و بخششي كه به دست آمده باشد، مقدار مال، و كم و كيف آن چندان مطرح نيست از اينرو در زندگي هر كدام از پيشوايان (عليه السلام) بذل و بخشش فراواني وارد شده است به عنوان نمونه آمده است كه يك بار امام حسن (عليه السلام) كل مال و دارائي خود را با فقراء تقسيم مي‌كرد و بار ديگر ده هزار درهم به فقيري كه از خداوند متعال اين مبلغ را درخواست داشت، عطا نمود (2) بار ديگر موجودي نقدينگي منزل را كه همان 50 درهم را تشكيل مي‌داد به سائلي عطا مي‌كند (3) و ديگر بار پير زني در سفر، بزغاله اي را به امام حسن و حسين وعبد الله بن = + * * *
+ =

1. امالي صدوق ص 151.
2. كشف الغمه ج 2، ص 1841، چاپ لبنان.
3. منبع فوق.

مدينة مكة المكرمة (1)، الإختيار، الخيار (1)، الجود (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، دولة لبنان (1)

لبيك اللهم لبيك ... او در تمام احوال ذاكر خداي متعال بودند او راست لهجه ترين و فصيح ترين مردم از نظر نطق و گفتار بود ". (1) اگر نيازمندي كمكت مي‌كنيم بسيار مشهور است كه مردي شامي در اثر تلقينات و تبليغات معاويه و همشهريان فريب خورده اش، وقتي وارد مدينه شد و چشمش به امام حسن مجتبي (عليه السلام) افتاد شروع به بدگويي و اظهار بي ادبي نمود امام (عليه السلام) با اينكه در شهر خود قدرت انتقام را داشت در عين حال با زبان نرم و ملايم فرمودند اي مرد شامي! معلوم است شما مسافر هستيد شايد خسته باشيد، و نياز به استراحت داشته باشيد، اگر مي‌خواهيد استراحت كنيد محل خواب را برايت فراهم ميكنيم و اگر نياز مالي داريد، كمكتان مي‌كنيم وقتي مرد شامي اين محبت را از امام مشاهده نمود بي اختيار اعتراف كردند: " الله يعلم حيث يجعل رسالته "، پروردگار آگاه است كه رسالت و امامت را در چه جايگاهي قرار دهد؟

جود و كرم جود و كرم در اين خاندان، يك امر فطري و جبلي است زندگي اين دودمان بر اصل جود و بخشش نهاده شده است آنچنان كه در زندگي ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام) گذشته است اين بزرگان به مال و منال دنيوي، با آن نگرش نگاه مي‌كنند كه به وسيله ي آن، بتوانند خشنودي پروردگار را جلب كنند و اين خشنودي به هر طريق و با هر نوع جود و بخششي كه به دست آمده باشد، مقدار مال، و كم و كيف آن چندان مطرح نيست از اينرو در زندگي هر كدام از پيشوايان (عليه السلام) بذل و بخشش فراواني وارد شده است به عنوان نمونه آمده است كه يك بار امام حسن (عليه السلام) كل مال و دارائي خود را با فقراء تقسيم مي‌كرد و بار ديگر ده هزار درهم به فقيري كه از خداوند متعال اين مبلغ را درخواست داشت، عطا نمود (2) بار ديگر موجودي نقدينگي منزل را كه همان 50 درهم را تشكيل مي‌داد به سائلي عطا مي‌كند (3) و ديگر بار پير زني در سفر، بزغاله اي را به امام حسن و حسين وعبد الله بن = + * * *
+ =

1. امالي صدوق ص 151.
2. كشف الغمه ج 2، ص 1841، چاپ لبنان.
3. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، الإختيار، الخيار (1)، الجود (1)، كتاب أمالي

الصدوق (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، دولة لبنان (1)
جعفر اهدا كرد و اين پيرزن در سفري كه به مدينه انجام مي‌داد با امام حسن (عليه السلام) آشنائي مي‌دهد آنگاه امام تعداد چندين رأس گوسفند [در برابر آن بره يا بزغاله اي كه ايشان احسان كرده بود مجموع ثروت او همين بود] به او عطا مي‌كند سپس به سراغ عبد الله بن جعفر (عليه السلام) فرستاده مي‌شود او نيز پس از اطلاع از عطاياي حسنين (عليه السلام) 100 نفر شتر به او عطا مي‌كند امام پس از اين همه عطايا و بخشش باز مي‌فرمايد ما هنوز يك دهم از عطا و بخشش پيرزن را انجام نداده ايم چون او تمام دارائي خانه و كاشانه‌اش را به ما تقديم نمود. پيرزن پس از اين عطايا خوشحال به سرزمين خود بازگشت. (1) او اغلب اوقات به اين شعر تمثل مي‌جست:
يا اهل لذات دنيا، لابقاءلها * إن اغترارا بظل زائل، حمق اي صاحبان لذات و عيش و نوش دنيا! بدانيد كه لذات آن بقاء و دوامي ندارد فريفته شدن به سايهء زايل شونده، از حماقت و ناداني است. امام حسن (عليه السلام) خود درباره ء جود و بخشش مي‌فرمايد: " احسان و بخشش پيش از سوال از بزرگترين سيادت و آقايي مي‌باشد و در مورد بخل و امساك مي‌فرمايد: بخل آنست كه فرد پندارد آنچه را كه انفاق مي‌كند، تباه ساخته است، و آنچه را كه نگه مي‌دارد شرف و عزت است ". (2) از عبد الرحمن بن جبير روايت شده است كه به حسن بن علي (عليه السلام) عرض كردم مردم مي‌گويند كه شما طالب خلافت هستيد؟ در پاسخ فرمودند:
سران عرب در اختيارم بودند، آنان محاربه مي‌نمودند با كساني كه من محاربه داشتم و مسالمت داشتند با كساني كه من مسالمت داشتم، همهء آن‌ها را به خاطر رضا و خشنودي خدا وحفظ خون أمت محمد (صلي الله عليه وآله)، رها ساختم ". (3) در موقع صلح با معاويه در محل " نخيله " جملهء بس بلندي دارد - هنگامي كه معاويه درخواست نمود كه سخناني در مورد اين قرار داد ايراد فرمايد - امام (عليه السلام) برخاستند پس از حمد و ثناي الهي اين جمله را اداء نمودند:
1. كشف الغمه ص 113.
2. كشف الغمه ج 2، ص 187.
3. منبع فوق ص 188.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، صلح (يوم) الحديبية (1)، الجود (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)

" زيرك‌ترين زيركان، صاحبان تقوي مي‌باشند و احمق ترين احمقان، افراد فاجر و فاسق مي‌باشند (1)، من در اين مورد كه با معاويه اختلاف داشتم اگر حق شخصي ام بود او اولي تر از من مي‌باشد و اگر حق شخصي من بود پس به خاطر اصلاح حال امت وحفظ و نگهداري خونهاي آنان، رها نمودم ". (2) اعترافات مخالفان 1. گفتار ابوبكر: " عقبة بن حارث گفت: ابوبكر نماز را خواند سپس از مسجد خارج شد و امام حسن را ديد كه با كودكان بازي مي‌كند او را گرفت و روي شانهء خود قرار داده و گفت: پدرم فداي كسي باد! كه شبيه پيامبر است ". (3) 2. انس بن مالك: " بخاري در صحيح خود در باب مناقب الحسن والحسين (عليه السلام)، به سند خود از انس روايت كرده كه گفت: هيچ كس شباهتش بيشتر از حسن بن علي به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نبود ". (4) زبير گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) " حسن " (عليه السلام) را ميبوسيد و او را به سينهء خود مي‌فشرد و ميبوئيد در خدمتش مردي از انصار بود كه از عمل پيامبر تعجب كرد و گفت: من پسري دارم كه به حد بلوغ رسيده است و من تاكنون او را نبوسيده‌ام. پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) فرمود: اين كه خداوند رحمت وعاطفه را از دل تو برگرفته، من چه گناهي دارم؟ ". (5) " مساور مولي بن سعد بن بكر گفت: روزي كه امام " حسن مجتبي " (عليه السلام) فوت كرد، ابوهريره را ديدم در مسجد ايستاده و در حالي كه به شدت ميگريست با صداي بلند فرياد مي‌زدند كه اي مردم! امروز محبوب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از دنيا رفت ".

" زهير بن اقمر گفت: " حسن بن علي " (عليه السلام) بعد از شهادت " علي " (عليه السلام) مشغول ايراد خطابه اي بود كه مردي بلند قامت از قبيلهء " ازد " برخاست وگفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را ديدم اين آقا را به دوش خود سوار كرده ومي فرمايند: كسي كه مرا دوست مي‌دارد، بايد

1. حق حكومت، حق عمومي ومربوط به آحاد مردم مسلمان مي‌باشد.
2. كشف الغمه ج 2، ص 189.
3.
4.
5. حلية الأولياء ج 2، ص 35.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام

الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، أنس بن مالك (1)، سعد بن بكر (1)، السجود (2)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)
حسن (عليه السلام) را دوست بدارد، اين پيام را حاضر به غائب برساند. اگر دستور پيامبر نبود، من اين حديث را به شما نمي‌گفتم ".
" عايشه گفت: پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) " حسن " (عليه السلام) را مي‌گرفت وبه سينه اش مي‌چسباند سپس مي‌فرمود: خدايا اين پسر من است ومن او را دوست مي‌دارم وتو هم او را و كساني را كه او را دوست مي‌دارد، دوست بدار ".
ابن عباس گويد: " من به هيچ چيز به غير از اين كه در جواني با پاي پياده به حج نرفتم افسوس نخوردم در حالي كه حسن بن علي 25 بار با پاي پياده به حج رفت. در وضعي كه مركبها در جلو او كشيده مي‌شد وسه بار همهٔ اموالش را بين خود وفقرا تقسيم كرد به طوري كه يك لنگه را مي‌داد ولنگهٔ ديگر را نگه مي‌داشت ".
3. مروان بن حكم: جويريه گفت: چون امام حسن (عليه السلام) فوت كرد مروان در تشييع جنازه ء او شركت كرده ومي گريست. امام حسين (عليه السلام) فرمود: " آيا براي او گريه مي‌كني مگر تو نبودي كه او را پر از خون نمودي، ومدام جرعه هاي غيظ را به او خورانيدي. مروان در حاليكه اشاره به كوه مي‌كرد، گفت: من اين كار را با كسي كردم كه حلم وبردباري او، هموزن ومعادل اين كوه بود ". (1) 4. ابن روزبهان اصفهاني (عليه السلام): مي‌گويد: " بار خدايا صلوات وسلام بفرست بر امام دوم، صاحب آياتي از قرآن كه در فضيلت او نازل شده، كاشف اسرار حقائق ومعاني، رباينده ء گوي سبقت در فضائل وكمالات. او است كه پيامبر درباره ء او فرمود: او چه نيكو سوار شونده است ". كنيه آن حضرت ابومحمد است واز جمله القابش يكي سيد است ويكي رضا به واسطهٔ آن كه كمال رضا وتواضع، او را حاصل بوده وديگر سبط زيرا كه آن حضرت سبط حضرت پيغمبر (صلي الله عليه وآله) بوده ويكي ديگر " زكي " به واسطهٔ كمال پاكي وطهارتي كه آن حضرت داشته است. آن حضرت به زهر شهيد شد ودر بقيع دفن گرديد ".
اللهم وصل علي سيدنا محمد وآله سيما الإمام المجتبي الحسن الرضا و
1. سفينة البحار ج 1، ص 255، ماده " حسن ".

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (3)، عبد الله بن عباس (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، الشهادة (1)، الصّلاة (1)، الحج (2)، الدفن (1)، السفينة (1)

سلم تسليما. (1) 5. حافظ حسين كربلائي تبريزي (م 994 ه): صاحب كتاب " روضات الجنان " درباره ء امام حسن مجتبي (عليه السلام) مينويسد: " وي سبط اول رسول خداست و امام دوم از ائمهء هدي است شبيه ترين خلق به سيد انبيا بود. ولادت خجسته اش در مدينهء طيبه در شب پانزدهم رمضان سنهء ثلاث هجري ... " رخ داده است. در كتاب " كشف المحجوب " مذكور است كه شيخ حسن بصري به حضرت امام حسن مجتبي (عليه السلام) در مورد جبر و قدر چيزي نوشت و سؤالي از آن حضرت نمود كه حق در اين مسألهء غامضهء چيست؟ آن حضرت جواب او نوشت و آن سؤال و جواب اين است:
سؤال: بسم الله الرحمن الرحيم. السلام عليك يا ابن رسول الله، وقرة عينه ورحمة الله و بركاته. اما بعد فانكم معاشر بني هاشم كالفلك الجارية في اللجج ومصابيح الدجي واعلام الهدي والائمة القادة الذين من تابعهم نجي، كسفينة نوح المشحونة التي يؤل اليها المؤمنون وينجو فيها المتمسكون. فما قولك يا ابن رسول الله عند حيرتنا في القدر واختلافنا في الاستطاعة علمنا بما تأكد رأيك فانكم " ذرية بعضها من بعض "، به علم الله علمتم وهو الشاهد عليكم وانتم شهداء الله علي الناس ".
جواب مشحون به صواب آن حضرت:
" بسم الله الرحمن الرحيم، امام بعد: فقد انتهي الي كتابك عند حيرتك وحيرة من زعمت من امتنا. والذي عليه رأيي ان من لم يؤمن بالقدر خيره وشره فقد كفر، و من حمل المعاصي علي الله فقد فجر، ان الله لايطاع بإكراه ولايعصي بغلبة ولايهمل العباد من الملكة، لكنه المالك لما ملكهم، والقادر علي ما عليه قدرتهم ... ".
سلام و درود بر تو باد اي فرزند رسول خدا و اي نور چشم آن بزرگوار رحمت و بركات خدا شامل حال شما باد! شما گروه بني هاشم همانند كشتي‌ها در درياها و اقيانوسها هستيد شما چراغهاي روشنگر در تاريكيها و ظلمات ميباشيد شما پرچمهاي هدايت و
1. وسيلة الخادم إلي المخدوم، ص 151 - 157.

پيشوايان راستين پيروان هستيد افرادي كه از شما پيروي نمايد نجات يافته‌اند همانند كشتي نوح كه مؤمنان به آن پناه ميبرند و چنگ زنندگان به آن نجات مييابند چه ميفرمائيد در مورد " قدر " كه ما در حيرت به سر ميبريم و ما در مورد " توان بشر " و حدود آن اختلاف داريم؟
امام (عليه السلام) در پاسخ كوتاهي جان كلام را فرمودند: " نامه‌ي شما به من رسيد تحير شما را دريافتم رأي من آنست هر كس كه به اصل قضاء و قدر خواه خير باشد يا شر ايمان نداشته باشد كفر ورزيده است كسي كه

صدور تمام معاصي را به خدا نسبت فاجر و فاسق گرديده است خداوند با اكراه و اجبار مورد اطاعت قرار نمي‌گيرد (لا اكراه في الدين) و با غلبه و پيروزي او مورد عصيان واقع نميگردد او بندگان را مهمل و به خودشان وانداشته است او مالك تمام مملوكات بندگان مي‌باشد او توانا است بر تمام آنچه آنان توان و قدرت دارند.
6. آية الله كاشف الغطاء گويد: " آية الله شيخ محمد حسين كاشف الغطاء مرد علم و عمل صاحب الفردوس الأعلي و شخصيتي كه در عرصه‌هاي مختلف علمي و اجتماعي حضور مؤثر داشته است و در كنفرانس فلسطيني آن روز، پيشوا و امام جماعت تمام گروههاي مختلف شيعه و سني گرديد در مقدمه كتاب حياة الأمام الحسن (عليه السلام) تأليف شيخ باقر قرشي گويد: " الأمام السبط ابومحمد الزكي، نخستين سبط از اسباط يازده گانه از نسل محمد (صلي الله عليه وآله) سيد انبياء و نسل علي سيد بشر نخستين فردي است كه نور نبوت و امامت، هر دو در او گرد آمده است پس او مجمع نورين و يكي از نيرين وملتقاي بحرين " مرج البحرين يلتقيان " " يخرج منهما اللؤ والمرجان " مي‌باشد علي (عليه السلام) بحر نور امامت و فاطمه بحر نور نبوت و كرامت، از اين دو درياي پرگهر لولؤ اخضر و كبود خارج مي‌گردد لؤلؤ كبودي كه كبودي او همرنگ سم آسمان و مرجان قرمزي كه رنگ او با رنگ خونهاي جاري در زمين مي‌باشد.
حسن مجتبي نخستين پيشواي امين از صلب سيد اوصياء، فردي است كه حق را اظهار و باطل را نابود و خون مردم را با صلح خود تضمين و تأمين نمود.
اگر در حركت صلح آميز او بنگريم شرايط و ظروف آن را در نظر بگيريم خواهيم ديد او با
(٤٥٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، العلامة الشيخ كاشف الغطاء (2)، صلح (يوم) الحديبية (2)، الصّلب (1)

دشمن خود با سلم ومحاربه ننمود و پيروزي را با صلح و ترك جنگ به دست آورد و آتش جنگ را خاموش ساخت عار شناي آن را ظاهر ساخت و مصلحت همان بود كه جز با صلاح جنگ نكند نه با سلاح، با اعمال و كارهاي صلح آميز دشمن را ذبح كند نه با قتال ونبال، آنچنان كه حركت و نهضت برادرش حسين (عليه السلام) بر طاغوت زمان خود همان بود كه با او مقاتله، ومحاربه نمايد خود و اصحاب خود را به كشتن دهد و اهل و عيال و امانتهاي رسالت را به اسارت بكشاند و همين امر در عالم سياست و قوانين غلبه وكياست با قطع نظر از اوامر الهي و مشيت ازلي همان بود كه صورت پذيرفته است واجب متغين در شرايط امام حسن (عليه السلام) و موقعيتي كه قرار داشت جز صلح با فرعون زمان چيز ديگري نبود حقيقتي كه وجود دارد آنست اگر صلح امام حسن (عليه السلام) و شهادت امام حسين (عليه السلام) نبود براي اسلام، اسم و رسمي باقي نمي‌ماند و تمام تلاشها و كوششهاي مقام شامخ رسالت (صلي الله عليه وآله) و آنچه از خير، بركت هدايت و رحمت آورده بود تباه مي‌گرديد چون ابوسفيان و بخل او معاويه و نسل او يزيد تمام سعي و كوششان متمركز بود كه اسلام را به آن دوران جاهليت برگردانند و همان عبادت لات، عزي وجبت را مرسوم سازند. شايد اشاره به همين جايي كه پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌فرمايد: " حسن و حسين امام هستند خواه قيام ورزند يا قعود نمايند. شايد قصد دارد فرمود باشند حسن امام است در قعود خود، و حسين هم امام است در قيام و نهضت خود ". (1) كريم اهل بيت (عليه السلام) سخاوت و گشوده بودن دست انسان يكي از علائم و نشانه‌هاي ايمان و باور قلبي افراد مي‌باشد پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌فرمايد: " دو خوي نيك است كه خداوند آن دو را دوست مي‌دارد: " حسن خلق و سخاوت " و در جاي ديگري مي‌فرمايد: " سخاوت از نشانه‌هاي ايمان است ". سخاوت از پاكي قلب و از فضايل نفساني سرچشمه مي‌گيرد و مشعر آنست كه در قلب انسان رأفت و رحمت نهفته است وطبعا اين خوي نيك وقتي فضيلت شمرده

1. پيشگفتار امام كاشف الغطاء بر كتاب " حياة الأمام الحسن " تأليف شيخ باقر قرشي در سال 1373 ه‍. ق.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، صلح (يوم) الحديبية (4)، القتل (1)، العلامة

الشيخ كاشف الغطاء (1)
مي شود كه بذل و بخشش از روي نيكخواهي و علاقه به خير و خوشي باشد نه به انگيزه ء ريا و ثناگوئي و شنواندن به ديگري بوده باشد.
سخاوت حقيقي آنست كه انسان خير و نيكي را به انگيزه ء نيكي و احسان را به داعي احسان و نيكي انجام داده باشد اين صفت نيك با بهترين صورت و زيباترين جلوهء آن در وجود مبارك امام حسن مجتبي (عليه السلام) متجلي بود آن بزرگوار به مال ومنال ارزش و قيمتي قائل نبود مگر آنكه گرسنگي گرسنه اي يا نياز نيازمندي يا عقب افتادگي دين مديوني را بر طرف سازد. سخاء و بذل و بخشش، جوهره اي از جواهر وجود آن بزرگوار و ركني از اركان حيات او شمرده مي‌شد وقتي به آن حضرت عرض شد به چه جهت سائلي را در نمي‌كني؟
پاسخ داد: " چون من خودم سائل درگاه خداوند فياض هستم خجالت ميكشم كه خودم سائل باشم و از خداوند بطلبم كه حاجت مرا روا سازد در عين سوال كننده اي را رد كنم خداوند متعال مرا عادت داده است كه نعمتهاي خود را به من سرازير نمايد و من نياز سائلي را بر طرف نسازم نگران آن هستيم اگر من احسان را قطع كنم او نيز احسانش را قطع نمايد ". و در اين زمينه انشاء فرمودند:
إذا ما اقاني مسائل، قلت مرحبا * به من فضله علي معجل و من فضله، فضل علي كلنا فاضل * وافضل ايام الفتي حين يسأل (1) و در جاي ديگر مي‌فرمايد:
" إن السخاء علي العباد فريضة * لله يقرء في كتاب محكم وعدد العباة الأسخياء جنانه * واعد للبخلاء نار جهنم من كان لاتندي يداه بنائل * للراغبين فليس ذاك بمسل " سخاوت بر بندگان خدا فريضه است كه در كتاب خدا خوانده مي‌شود.
خداوند به بندگان سخي وعده ء بهشت داده است آنچنان كه بر بخيلان آتش جهنم را كسي كه دستش در احسان به خواستگاران نمي‌گردد او در واقع مسلمان نيست.
1. نور الأبصار شبلنجي ص 111، به نقل از حياة الأمام الحسن ج 1، ص 315 - 316.

صفحهمفاتيح البحث: السخاء (2)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)
بر اساس اين روحيهء بذل و بخشش فقراء و نيازمندان به سراغش مي‌رفتند او نيز با احسان و بذل و بخشش خود آنان را كامياب مي‌كرد در تاريخ زندگي او موارد بسياري قيد شده است و ما به عنوان نمونه چند مورد را ذكر مي‌كنيم:
1. اعرابي به عنوان سوال وارد محضرش گرديد امام دستور دادند آنچه در

پس انداز و خزانه وجود دارد به او بدهند در آن ده هزار درهم وجود داشت اعرابي گفت: يابن رسول الله شما اجازه ندادید من حاجت خود را ابراز کنم و مدح خود را بازگو نمایم اما تمثل به شعري فرمودند: " ما دوست نداریم آبروي فردي در سوال و درخواست ریخته شود ". (1) 2. از غلامي عبور مي‌نمودند که غذا مي‌خورد و در برابر او سگي قرار گرفته بود هر چه مي‌خورد به آن حیوان زبان بسته هم مي‌داد امام (علیه السلام) پرسید چرا این کار را انجام مي‌دهي؟ عرض کرد: من خجالت میکشم خودم چیزي بخورم ولي آن حیوان زبان بسته را محروم سازم. امام (علیه السلام) احساس کردند در او یکي از بهترین خصلتهاي انساني وجود دارد پس علاقه پیدا کرد که در مقابل احسان و نیکي او خدمتي در حق او انجام دهد از اینرو به سراغ مولي و مالك او رخت او را خرید و خانه‌اي را هم که در آن زندگي مي‌کرد از دو بازستاند و در ملکیت او قرار داد. (2) 3. روزي از برخي از کوچه‌هاي مدینه عبور مي‌کرد صدایي را شنید که از خداوند متعال درخواست ده هزار درهم مي‌نمود، امام (علیه السلام) به منزلش رفت و فورا مبلغ درخواستي او را به وي فرستاد. (3) 4. او بارها مي‌فرمود " الکثیر عند الله قلیل " پرداخت هر چه بیشتر در راه خدا باز هم کم و ناچیز است عطاء پرداخت در راه خدا نیازمند پاداش و تشکر افراد نیست. (4) 5. داستان عبور ایشان و برادرش امام حسین (علیه السلام) و عموزاده اش عبد الله بن جعفر از پیرزن و گرسنگي مفرطي دچار شدند به چادر پیرزن پناه بردند او تنها گوسفند خود را در

١. اعیان الشیعه ج ٤، ص ٨٩ - ٩٠.
٢. البدایة والنهایة ج ٨، ص ٣٨.
٣. الطبقات الکبري شعراني ج ١، ص ٢٣.
٤. دائرة المعارف بستاني ج 7، ص 39، احیاء العلوم غزالي ج 3، ص 171.

صفحهمفاتیح البحث: الإمام الحسین بن علي سید الشهداء (علیهما السلام) (1)، عبد الله بن جعفر الطیار بن أبي طالب علیه السلام (1)، کتاب البدایة والنهایة (1)، کتاب أعیان الشیعة للأمین (1)، کتاب الطبقات الکبري لإبن سعد (1)

مقدم مهمان گرامي ذبح کرد و آنان را سیر وسیراب ساخت در بازگشت از سفر حج وقتي آن پیرزن به مدینه آمد امام (علیه السلام) پول و گوسفندان متعدد و هم چنین امام حسن تعداد گوسفند و پول وعبد الله بن جعفر چندین گوسفند همراه را به او پرداخت نمودند به حدي که به صورت یك ثروتمند و بي نیاز به چادر خود برگشت به حدي که وضعیت او مورد حسد و غبطه هم چادري‌هاي خویش قرار داشت. و همگي این احسان و تشکر امام را مي‌ستودند. (1) 6. خانه اي از انصار به قیمت 000 / 400 درهم

خريداري نمودند به اطلاع امام (عليه السلام) رسيد كه فروشندگان نياز شديد به پول آن دارند و فروش خانه از آن نظر بوده است كه از ذلت سوال از مردم نجات پيدا كنند امام (عليه السلام) خانه را همراه وجه آن به صاحبانشان برگرداند و به اين ترتيب شرف و جوانمردي آنان را تأمين نمود البته اين نوع كرامت و سخاء يكي از بهترين و والاترين مراتب جود و بخشش ميباشد. (2) 7. كنيزي، دسته گلي تقديم محضر امام (عليه السلام) نمود، امام (عليه السلام) فرمودند: تو در راه خدا آزاد هستي انس او را در اين سخاوت بي نظير ملامت نمود امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: خداوند متعال ما را اين چنين تأديب نموده است جائي كه مي‌فرمايد: " إذا حيتتم بتحية فحيوا بأحسن منها " (3) هنگامي مورد تحيت قرار گرفتيد پس با بهتر از آن تحيت انجام دهيد، تحيت بهتر از تحيت او همان آزاد و رها ساختن او بود. (4) 8. فردي به محضر امام (عليه السلام) آمد و اظهار نياز نمود امام (عليه السلام) فرمودند: سوال جز در چند مورد روا نيست، قرض سنگين، فقر شديد، ديه يا غرامت ذمه. سوال كننده گفت: جهت يكي از آن سه مورد آمده ام. امام (عليه السلام) فرمودند 100 دينار به او پرداخت كردند اين شخص به سراغ امام حسين (عليه السلام) هم رفت او نيز 99 دينار به او پرداخت نمود (و نخواست در برابر برادرش قرار گيرد) او به سراغ عبد الله بن جعفر هم رفت او هفت دينار داد آن مرد داستان

١. احياء العلوم، غزال ج ٣، ص ١٧٢ دائرة المعارف بستاني ج ٧، ص ٣٩.

٢. حياة الحسن (ع) ج ١، ص ٣٢٢.

٣. سوره نساء آيه ٨٦.

٤. ابن شهر آشوب، المناقب ج 2، ص 23.

بخشش حسنين را بازگو نمود عبد الله پاسخ داد واي بر تو آيا مرا در برابر آنان قرار مي‌دهي؟ آيا نمي‌داني آنان مركز و معدن علم و دانش و مال هستند؟

البته تاريخ نويسان موارد فراواني از جود و بخشش و كرم اين " كريم اهل بيت (عليه السلام) " را آورده اند كه ما محض اختصار به موارد فوق بسنده نموديم طالبان تفصيل مي‌توانند به حياة الامام الحسن (عليه السلام)، قريشي ج 2 / عيون الأخبار الرضا ابن قتيبه ج 3، ص 140 به بعد / نور الأبصار، شبلنجي ص 111 / خصال صدوق صفحات 130 مراجعه فرمايند.

رباعي:
نيك و بد خلق پيشت ار يكسانست * دانم كه تو را بهره‌اي از عرفانست از مدح و مذمت كسان فارغ باش * كين شيوه هزار درد را درمانست صاحب " روضات الجنان " مي‌افزايد: " روايت است از حضرت امام محمد باقر (عليه السلام) از " جابر بن عبد الله انصاري " كه گروهي از مردم به نزد امام حسن (عليه السلام) آمدند و گفتند كه: ما از تو استدعاي بعضي از خوارق عادات و كرامات را داريم چون از پدرت مشاهده كرده ايم از تو نيز مي‌خواهيم كه ببينيم. حضرت امام حسن (عليه السلام) فرمود: شما بدان ايمان داريد؟
گفتند: بلي همه ايمان داريم كه تو حجت خدائي همچنان كه پدرت پيشوا و حجت خدا بود. امام فرمود: شما پدرم را ميشناسيد؟ گفتند: آري. ما به صحبت وي بسيار مشرف گشته ايم. حضرت امام حسن (عليه السلام) آنجا نشسته بود پرده اي كه بر در خانه ديگر زده بودند، گوشهء آن را برگرفت و گفت: بنگريد، آن جماعت چون نگريستند، حضرت أمير المؤمنين علي (عليه السلام) را ديدند و گفتند: " والله هذا أمير المؤمنين " پس همه گفتند: گواهي مي‌دهيم كه تو فرزند رسول خدائي و بر خلق پدرت، حجت حقي ". (1) البته كرامات و خرق عادات پيشوايان خيلي بيشتر از آنست كه در عقول و افكار ناقص ما به گنجد از اين رو از نقل و بازگوئي آنها خودداري مي‌كنيم.
1. روضات الجنان، روضهء هشتم، ص 422 - 427.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (4)، كتاب الخصال للشيخ الصدوق (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، جابر بن عبد الله (1)، الجود (1)، الكرم، الكرامة (1)
بخش سوم ` امام حسن مجتبي (عليه السلام) در پيشگاه قرآن

بخش سوم / امام حسن مجتبي (ع) در پيشگاه قرآن ...

امام حسن مجتبي (عليه السلام) و ارشادهاي تفسيري او گر چه كتاب تفسيري مستقلي از آن بزرگوار در دست نداريم چون تأليف و تدوين به اين صورت معمولي از قرن دوم به بعد رواج داشته است، ولي كلمات تفسيري اين بزرگوار را مي‌توان از لابلاي كتب احاديث، فقه، تاريخ، تراجم، تفسير و سيره بدست آورد، آنچه هم اكنون از اين بزرگوار در دست داريم بسيار معدود و ناچيز و خيلي كمتر از آن مطالب و سخناني است كه از او فوت شده است، ولي از باب " الميسور لايسقط بالمعسور " به چند مورد اشاره مي‌نمائيم:

1. در توصيف و شأن قرآن:

قال الحسن (عليه السلام): " ان هذا القرآن فيه مصابيح النور، وشفاء الصدور، فليجل جال بضوئه، وليلجم الصفة قلبه، فان التفكير حياة القلب البصير، كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور. (1) ما بقي في الدنيا بقية غير هذا القرآن، فاتخذوه اماما يدلكم وان احق الناس من عمل به، وان لم يحفظه، وابعدهم من لم يعمل به وإن كان يقرأه، ان هذا القران يجيئ يوم القيامة قائدا وسائقا يقود قوما الي الجنة احلوا حلاله، وحرموا حرامه، وآمنوا بمتشابهه، ويسوق قوما ضيعوا حدوده واحكامه، واستحلوا محارمه " (2).

" اين قرآن است كه در آن چراغهاي نور و شفاي امراض دلها نهفته است هر جوياگري مي‌تواند از آن بهره گيرد و دل خود را با توصيف آن ملجم سازد تفكر و انديشه در قرآن مايهء حيات قلب نوراني است آنچنان در تاريكي‌ها با نور مي‌توان گام برداشت. در دنيا جز

1. بحار، ج 75، ص 112 - كشف الغمه، ج 1 ص 573.

2. ارشاد القلوب، ج 1، ص 79.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، يوم القيامة (1)، القرآن الكريم (3)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب ارشاد القلوب (1)

بخش سوم / امام حسن مجتبي (ع) در پيشگاه قرآن ...
امام حسن مجتبي (عليه السلام) و ارشادهاي تفسيري او گر چه كتاب تفسيري مستقلي از آن بزرگوار در دست نداريم چون تأليف و تدوين به اين صورت معمولي از قرن دوم به بعد رواج داشته است، ولي كلمات تفسيري اين بزرگوار را مي‌توان از لابلاي كتب احاديث، فقه، تاريخ، تراجم، تفسير و سيره بدست آورد، آنچه هم اكنون از اين بزرگوار در دست داريم بسيار معدود و ناچيز و خيلي كمتر از آن مطالب و سخناني است كه از او فوت شده است، ولي از باب " الميسور لايسقط بالمعسور " به چند مورد اشاره مي‌نمائيم:
1. در توصيف و شأن قرآن:
قال الحسن (عليه السلام): " ان هذا القرآن فيه مصابيح النور، وشفاء الصدور، فليجل جال بضوئه، وليلجم الصفة قلبه، فان التفكير حياة القلب البصير، كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور. (1) ما بقي في الدنيا بقية غير هذا القرآن، فاتخذوه اماما يدلكم وان احق الناس من عمل به، وان لم يحفظه، وابعدهم من لم يعمل به وإن كان يقرأه، ان هذا القران يجيئ يوم القيامة قائدا وسائقا يقود قوما الي الجنة احلوا حلاله، وحرموا حرامه، وآمنوا بمتشابهه، ويسوق قوما ضيعوا حدوده واحكامه، واستحلوا محارمه " (2).
" اين قرآن است كه در آن چراغهاي نور و شفاي امراض دلها نهفته است هر جوياگري مي‌تواند از آن بهره گيرد و دل خود را با توصيف آن ملجم سازد تفكر و انديشه در قرآن مايهء حيات قلب نوراني است آنچنان در تاريكي‌ها با نور مي‌توان گام برداشت. در دنيا جز
1. بحار، ج 75، ص 112 - كشف الغمه، ج 1 ص 573.
2. ارشاد القلوب، ج 1، ص 79.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، يوم القيامة (1)، القرآن الكريم (3)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب ارشاد القلوب (1)

2 - تفسير به رأي:

اين قرآن چيزي بقاء و جاودانگي ندارد پس آن را امام و پيشواي خود قرار دهيد كه شما را به هدايت، رهنمون گردد، سزاوارترين مردم به قرآن آن كس است كه عامل آن باشد هر چند حافظ قرآن نبوده باشد و دورترين آنان، فردي است كه عامل آن نباشد هر چند قاري و خواننده‌ء آن باشد، اين قرآن در روز قيامت به عنوان راهبر و قائد، تجلي پيدا مي‌كند جمعي را كه حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمرده اند و به متشابه آن ايمان آورده اند را به بهشت سوق مي‌دهد، و جمعي را كه حدود آن را ضايع ساخته اند و محارم آن را حلال شمرده اند، به آتش سوق ميدهد ".
2. تفسير به رأي:
و در حديث ديگري در مورد تفسير به رأي قرآن مي‌فرمايد:
" من قال في القرآن برأيه فأصاب فقد أخطأ " (1) هر كس كه با رأي و هواي نفس خود چيزي در مورد قرآن بگويد اگر به صواب هم رسيده باشد، راه خطا پيموده است.
3. تفسير و شرح ادب پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله):
قال الحسن (عليه السلام): " إن الله ادب نبيه فاحسن الأدب، فقال: " خذ العفو وأمر بالمعروف و اعرض عن الجاهلين " فلما وعي الذي امره قال تعالي: (ما اتاكم الرسول فخذوه، و مانهاكم عنه فانتهوا) فقال لجبرئيل (عليه السلام) و ما العفو؟ قال ان تصل من قطعك، وتعطي من حرمك، وتعفو عمن ظلمك، فلما فعل ذالك اوحي الله إليه (انك لعلي خلق عظيم). (2) خداوند متعال پيامبر خود را تأديب نمود و بهترين ادب را انجام داد كه فرمود: " عفو و گذشت را پيشه كن و به نيكي و خوبي، امر كن و از نادانان اعراض نما ".
هنگامي كه به دستورهاي فوق عمل نمود خداوند در آيه ديگر او را اين چنين توصيف نمود كه هر آنچه را پيامبر آورده است فرا بگيريد و از هر آنچه نهي كرده است، خودداري نمائيد پيامبر اسلام از جبرئيل پرسيد كه مقصود از عفو چيست؟ گفت: هدف از عفو آن است: كسي كه با تو قطع كرده است، تو وصلت و ارتباط ايجاد نمائي و كسي كه با تو قطع
1. تأسيس الشيعه لعلوم الاسلام ص 325.
2.

صفحهمفاتيح البحث: الامر بالمعروف (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، القرآن الكريم (1)، العفو (1)

اين قرآن چيزي بقاء و جاودانگي ندارد پس آن را امام و پيشواي خود قرار دهيد كه شما را به هدايت، رهنمون گردد، سزاوارترين مردم به قرآن آن كس است كه عامل آن باشد هر چند حافظ قرآن نبوده باشد و دورترين آنان، فردي است كه عامل آن نباشد هر چند قاري و خوانندهء آن باشد، اين قرآن در روز قيامت به عنوان راهبر و قائد، تجلي پيدا مي‌كند جمعي را كه حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمرده اند و به متشابه آن ايمان آورده اند را به بهشت سوق مي‌دهد، و جمعي را كه حدود آن را ضايع ساخته اند و محارم آن را حلال شمرده اند، به آتش سوق ميدهد ".
2. تفسير به رأي:
و در حديث ديگري در مورد تفسير به رأي قرآن مي‌فرمايد:
" من قال في القرآن برأيه فأصاب فقد أخطأ " (1) هر كس كه با رأي و هواي نفس خود چيزي در مورد قرآن بگويد اگر به صواب هم رسيده باشد، راه خطا پيموده است.
3. تفسير و شرح ادب پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله):
قال الحسن (عليه السلام): " إن الله ادب نبيه فاحسن الأدب، فقال: " خذ العفو وأمر بالمعروف و اعرض عن الجاهلين " فلما وعي الذي امره قال تعالي: (ما اتاكم الرسول فخذوه، و مانهاكم عنه فانتهوا) فقال لجبرئيل (عليه السلام) و ما العفو؟ قال ان تصل من قطعك، وتعطي من حرمك، وتعفو عمن ظلمك، فلما فعل ذالك اوحي الله إليه (انك لعلي خلق عظيم). (2) خداوند متعال پيامبر خود را تأديب نمود و بهترين ادب را انجام داد كه فرمود: " عفو و گذشت را پيشه كن و به نيكي و خوبي، امر كن و از نادانان اعراض نما ".
هنگامي كه به دستورهاي فوق عمل نمود خداوند در آيه ديگر او را اين چنين توصيف نمود كه هر آنچه را پيامبر آورده است فرا بگيريد و از هر آنچه نهي كرده است، خودداري نمائيد پيامبر اسلام از جبرئيل پرسيد كه مقصود از عفو چيست؟ گفت: هدف از عفو آن است: كسي كه با تو قطع كرده است، تو وصلت و ارتباط ايجاد نمائي و كسي كه با تو قطع
1. تأسيس الشيعه لعلوم الاسلام ص 325.
2.

صفحهمفاتيح البحث: الامر بالمعروف (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، القرآن الكريم (1)، العفو (1)

احسان و نيكي كرده است به او عطا و بخشش نمائي و آن كس كه به تو ظلم كرده است مورد عفو قرار دهي ... هنگامي كه پيامبر اسلام در زندگي خود، اين شيوه‌ها را به كار بست و در حق او و از سوي پروردگار اين شرف جاوداني نازل شد:
" انك لعلي خلق عظيم " " اي پيامبر ما! تو داراي اخلاق و روشهاي بس بزرگي هستي ... " (1).
4. ابرار و نيكوكاران:
امام (عليه السلام) در تفسيير كلمه " ابرار " فرمودند:
" هر آنچه در كتاب خدا كلمهء " أبرار " آمده است مقصود از آن: علي بن ابيطالب، فاطمه، حسن و حسين (عليهما السلام) مي‌باشد چون ما نيكوكاران از حيث پدران و مادران از ابرار بوده و هميشه دلهاي ما سرشار از طاعت و نيكوكاريها است و از دنيا و محبت آن، تبري و بيزاري جسته ايم و در تمام فرمانها و دستورات از خداوند اطاعت نموده ايم، به يكتائي او ايمان آورده ايم و رسول و فرستاده ء او را تصديق نموده ايم ".
5. در جمع سوگواران:
امام حسن (عليه السلام) به هنگام رحلت پدر گرامي خود، در جمع سوگواران چنين ايراد خطبه فرمودند:
" در اين شب فردي از دنيا رخت بر بست كه پيشينيان از نظر عمل بر او پيشي نگرفتند و متأخرين از نظر عمل به او نخواهد رسيد او همراه پيامبر اسلام مجاهده مي‌نمود پس با نفس جهادگر او را نگه مي‌داشت، پيامبر خدا با پرچم خود او را روانه مي‌ساخت، پس جبرائيل از سمت راست، و ميكائيل از سمت چپ او را حفظ مي‌كردند تا آنكه پيروزي را نصيب مسلمين مي‌ساخت.
به خدا قسم! در اين شبي كه فرود آمدن قرآن، در آن انجام پذيرفته است و عيسي بن مريم در آن عروج داده شده است ويوشع بن نون وصي موسي در آن فوت نموده است
1. طبقات مفسران شيعه ج 1، ص 244.

احسان و نيكي كرده است به او عطا و بخشش نمائي و آن كس كه به تو ظلم كرده است مورد عفو قرار دهي ... هنگامي كه پيامبر اسلام در زندگي خود، اين شيوه‌ها را به كار بست و در حق او و از سوي پروردگار اين شرف جاوداني نازل شد:
" انك لعلي خلق عظيم " " اي پيامبر ما! تو داراي اخلاق و روشهاي بس بزرگي هستي ... " (1).
4. ابرار و نيكوكاران:
امام (عليه السلام) در تفسيير كلمه " ابرار " فرمودند:
" هر آنچه در كتاب خدا كلمهء " أبرار " آمده است مقصود از آن: علي بن ابيطالب، فاطمه، حسن و حسين (عليهما السلام) مي‌باشد چون ما نيكوكاران از حيث پدران و مادران از ابرار بوده و هميشه دلهاي ما سرشار از طاعت و نيكوكاريها است و از دنيا و محبت آن، تبري و بيزاري جسته ايم و در تمام فرمانها و دستورات از خداوند اطاعت نموده ايم، به يكتائي او ايمان آورده ايم و رسول و فرستاده ء او را تصديق نموده ايم ".
5. در جمع سوگواران:
امام حسن (عليه السلام) به هنگام رحلت پدر گرامي خود، در جمع سوگواران چنين ايراد خطبه فرمودند:
" در اين شب فردي از دنيا رخت بر بست كه پيشينيان از نظر عمل بر او پيشي نگرفتند و متأخرين از نظر عمل به او نخواهد رسيد او همراه پيامبر اسلام مجاهده مي‌نمود پس با نفس جهادگر او را نگه مي‌داشت، پيامبر خدا با پرچم خود او را روانه مي‌ساخت، پس جبرائيل از سمت راست، و ميكائيل از سمت چپ او را حفظ مي‌كردند تا آنكه پيروزي را نصيب مسلمين مي‌ساخت.
به خدا قسم! در اين شبي كه فرود آمدن قرآن، در آن انجام پذيرفته است و عيسي بن مريم در آن عروج داده شده است ويوشع بن نون وصي موسي در آن فوت نموده است
1. طبقات مفسران شيعه ج 1، ص 244.

شخصيتي از دنيا رفته است كه از درهم و دينار و طلا و نقره جز 700 درهم از خود باقي نگذاشته است، هفتصد درهمي كه از خيرات و عطاياي او به قصد تأمين خدمتگزار منزل، كنار گذاشته بود.

هر كس كه مرا مي‌شناسد شناخته است و هر آن كس كه مرا نشناخته است، پس خودم را معرفي مي‌نمايم، من حسن بن علي فرزند پيامبر و فرزند وصي پيامبر خدا هستم. ما از اهل بيت رسالتيم كه جبرئيل در منزل ما فرود مي‌آمد و بالا مي‌رفت. ما از خانداني هستيم كه خداوند رجس و ناپاكي را از آن خاندان بيرون برده است. ما از خانداني هستيم كه خداوند مودت و دوستي آنان را بر هر مسلماني فرض و واجب ساخته است.

خداوند متعال به پيامبر خود فرموده است:

" من در برابر زحمات رسالت، هيچ اجر و پاداشي جز مودت خويشاوندان مسئلت نمي‌دارم " و باز فرمود:

" كسي كه حسنه اي را كسب نمايد بر او ميافزائيم و دريافت حسنه، عبارت از مودت و دوستي ما اهل بيت رسالت مي‌باشد ".

6. تهجد و متهجدان:

محمود زمخشري در تفسير آيهء شريفهء:

" تتجافي جنوبهم عن المضاجع " از امام حسن مجتبي (عليه السلام) نقل مي‌كند: " وهم المتهجدون " آنان شب زنده داران و متهجدان هستند و از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در تفسيرش آمده است:

" قيام العبد من الليل " بلند شدن بنده در دل شب است و از حسن (عليه السلام)، (رضي الله عنه) نقل كرده است: " انه التهجد وهم المتهجدون ".

تتجافي عبارت از تهجد و برپا شدن مي‌باشد، و متهجدان همان شب زنده داران هستند. (1) = + * * * + =

1. طبقات مفسران شيعه، ج 1، ص 248.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، الزمخشري (1)، الكسب (1)

7. صاحبان عقول و انديشه‌ها:
قال الحسن (عليه السلام): " اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من اهلها قيل يابن رسول الله! و من أهلها؟ قال الذين قص الله في كتابه ذكرهم، فقال: " انما يتذكر اولوالألباب. قال هم اولوالعقول ". (1) امام (عليه السلام) فرمود: " هنگامي كه خواستيد چيزي را از شخصي درخواست نمائيد پس از اهل آن سوال كنيد.
عرض شد اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) اهل آن كيانند؟ فرمودند:
" كساني هستند كه خداوند آنان را در قرآن خود نام برده و متذكر گشته است كه آنان افرادي هستند كه به هنگام تذكر خدا توجه پيدا مي‌كنند و آنان صاحبان عقول و انديشه‌ها هستند ".
8. شاهد و مشهود كيانند؟
" سئل الامام الحسن (عليه السلام) في الشاهد والمشهود فقال: اما الشاهد فمحمد صلي الله عليه وآله وسلم واما المشهود فيوم القيامة، اما سمعته يقول: (يا ايها النبي انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا) وقال تعالي: (ذلك يوم مجموع له الناس؟ وذلك يوم مشهود) ". (2) " از امام حسن مجتبي (عليه السلام) در مورد تفسير شاهد و مشهود در قرآن سوال شد و پاسخ فرمودند: شاهد عبارت از محمد (صلي الله عليه وآله) پيامبر اسلام است اما مشهود عبارت از روز رستاخيز و قيامت مي‌باشد جائي كه قرآن درباره " شاهد " مي‌فرمايد:
" اي پيامبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بيم دهنده فرستاديم " و در آيهء ديگر در مورد " مشهود " مي‌فرمايد:
" اين روز قيامت، همان روزي است كه مردم در آن روز، گردآوري شده اند و همان روز " مشهود " مي‌باشد ".
1. منبع فوق همان صفحه.
2. شف النعمه، ج 1، ص 542.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، يوم القيامة (1)، الشهادة (5)، النوم (1)

7. صاحبان عقول و اندیشه‌ها:
قال الحسن (علیه السلام): " اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من اهلها قيل يابن رسول الله! و من أهلها؟ قال الذين قص الله في كتابه ذكرهم، فقال: " انما يتذكر اولوالألباب. قال هم اولوالعقول ". (1) امام (علیه السلام) فرمود: " هنگامي كه خواستيد چيزي را از شخصي درخواست نمائيد پس از اهل آن سوال كنيد.
عرض شد اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) اهل آن كيانند؟ فرمودند:
" كساني هستند كه خداوند آنان را در قرآن خود نام برده و متذكر گشته است كه آنان افرادي هستند كه به هنگام تذكر خدا توجه پيدا مي‌كنند و آنان صاحبان عقول و انديشه‌ها هستند ".
8. شاهد و مشهود كيانند؟
" سئل الامام الحسن (عليه السلام) في الشاهد والمشهود فقال: اما الشاهد فمحمد صلي الله عليه وآله وسلم واما المشهود فيوم القيامة، اما سمعته يقول: (يا ايها النبي انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا) وقال تعالي: (ذلك يوم مجموع له الناس؟ وذلك يوم مشهود) ". (2) " از امام حسن مجتبي (عليه السلام) در مورد تفسير شاهد و مشهود در قرآن سوال شد و پاسخ فرمودند: شاهد عبارت از محمد (صلي الله عليه وآله) پيامبر اسلام است اما مشهود عبارت از روز رستاخيز و قيامت مي‌باشد جائي كه قرآن درباره " شاهد " مي‌فرمايد:
" اي پيامبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بيم دهنده فرستاديم " و در آيهء ديگر در مورد " مشهود " مي‌فرمايد:
" اين روز قيامت، همان روزي است كه مردم در آن روز، گردآوري شده اند و همان روز " مشهود " مي‌باشد ".
1. منبع فوق همان صفحه.
2. شف النعمه، ج 1، ص 542.
(٤٧١)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، يوم القيامة (1)، الشهادة (5)، النوم (1)

9. بهترين و زيباترين لباسها:
" كان الحسن بن علي عليهما السلام، اذا قام الي الصلاة لبس أجود ثيابه، فقيل له في ذلك فقال: ان الله جميل يحب الجمال، فأتجمل لربي وقرأ: (يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد ". (1) " امام حسن بن علي (عليه السلام) هنگامي كه به نماز برميخاست بهترين لباسهاي خود را مي‌پوشيد در مورد فلسفه و انگيزهء اين عمل پرسيدند در پاسخ فرمودند: خداوند زيبا و جميل است پس براي خدا، خودم را زيبا مي‌سازم سپس آيهء شريفه را تلاوت نمود كه ترجمه اش آنست: اي فرزندان آدم، خود را به هنگام عبادت و سجده بيارائيد ". (2) 10. حسنه ي دنيا و آخرت:
" في تفسير قوله تعالي: (آتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة) قال: هي العلم والعبادة في الدنيا، والجنة في الآخرة ". امام (عليه السلام) در تفسير آيه فوق فرمودند: منظور از حسنهء دنيا، علم و عبادت، و مقصود از حسنهء آخرت بهشت و جنت مي‌باشد ".
11. احسان و تحيت بهتر:
امام كنيزي داشت كه دسته گلي به حضور او تقديم نمود امام در مقابل اين عمل فرمودند:
تو در راه خدا آزاد هستي، در مورد اين واكنش از او پرسيدند امام در پاسخ فرمودند:
خداوند ما را چنين تأديب نموده است و فرموده است: " هنگامي كه مورد تحيت قرار گرفتيد پس با بهترين صورت آن را پاسخ دهيد. بهترين پاسخ عمل او، آزاد ساختن او بود ".
12. تفسير عملي امام (عليه السلام):
در پايان اين بخش حديثي نقل مي‌شود كه جنبه ظاهري قرآني ندارد ولي تفسير عملي روشني از مفاهيم و حقايق عاليه قرآن مجيد را دارد و نشانگر كمال عمل وتقيد آن
1. وسائل الشيعه ج 4، ص 455.
2.

9. بهترين و زيباترين لباسها:
" كان الحسن بن علي عليهما السلام، اذا قام الي الصلاة لبس أجود ثيابه، فقيل له في ذلك فقال: ان الله جميل يحب الجمال، فأتجمل لربي وقرأ: (يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد ". (1) " امام حسن بن علي (عليه السلام) هنگامي كه به نماز برميخاست بهترين لباسهاي خود را مي‌پوشيد در مورد فلسفه و انگيزهء اين عمل پرسيدند در پاسخ فرمودند: خداوند زيبا و جميل است پس براي خدا، خودم را زيبا مي‌سازم سپس آيهء شريفه را تلاوت نمود كه ترجمه اش آنست: اي فرزندان آدم، خود را به هنگام عبادت و سجده بيارائيد ". (2) 10. حسنه ي دنيا و آخرت:
" في تفسير قوله تعالي: (آتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة) قال: هي العلم والعبادة في الدنيا، والجنة في الآخرة ". امام (عليه السلام) در تفسير آيه فوق فرمودند: منظور از حسنهء دنيا، علم و عبادت، و مقصود از حسنهء آخرت بهشت و جنت مي‌باشد ".
11. احسان و تحيت بهتر:
امام كنيزي داشت كه دسته گلي به حضور او تقديم نمود امام در مقابل اين عمل فرمودند:
تو در راه خدا آزاد هستي، در مورد اين واكنش از او پرسيدند امام در پاسخ فرمودند:
خداوند ما را چنين تأديب نموده است و فرموده است: " هنگامي كه مورد تحيت قرار گرفتيد پس با بهترين صورت آن را پاسخ دهيد. بهترين پاسخ عمل او، آزاد ساختن او بود ".
12. تفسير عملي امام (عليه السلام):
در پايان اين بخش حديثي نقل مي‌شود كه جنبه ظاهري قرآني ندارد ولي تفسير عملي روشني از مفاهيم و حقايق عاليه قرآن مجيد را دارد و نشانگر كمال عمل وتقيد آن
1. وسائل الشيعه ج 4، ص 455.
2.
(٤٧٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السجود (1)، الصّلاة (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

9. بهترين و زيباترين لباسها:
" كان الحسن بن علي عليهما السلام، اذا قام الي الصلاة لبس أجود ثيابه، فقيل له في ذلك فقال: ان الله جميل يحب الجمال، فأتجمل لربي وقرأ: (يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد ". (1) " امام حسن بن علي (عليه السلام) هنگامي كه به نماز برميخاست بهترين لباسهاي خود را مي‌پوشيد در مورد فلسفه و انگيزهٔ اين عمل پرسيدند در پاسخ فرمودند: خداوند زيبا و جميل است پس براي خدا، خودم را زيبا مي‌سازم سپس آيهٔ شريفه را تلاوت نمود كه ترجمه اش آنست: اي فرزندان آدم، خود را به هنگام عبادت و سجده بيارائيد ". (2) 10. حسنه ي دنيا و آخرت:
" في تفسير قوله تعالي: (آتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة) قال: هي العلم والعبادة في الدنيا، والجنة في الآخرة ". امام (عليه السلام) در تفسير آيه فوق فرمودند: منظور از حسنهٔ دنيا، علم و عبادت، و مقصود از حسنهٔ آخرت بهشت و جنت مي‌باشد ".
11. احسان و تحيت بهتر:
امام كنيزي داشت كه دسته گلي به حضور او تقديم نمود امام در مقابل اين عمل فرمودند:
تو در راه خدا آزاد هستي، در مورد اين واكنش از او پرسيدند امام در پاسخ فرمودند:
خداوند ما را چنين تأديب نموده است و فرموده است: " هنگامي كه مورد تحيت قرار گرفتيد پس با بهترين صورت آن را پاسخ دهيد. بهترين پاسخ عمل او، آزاد ساختن او بود ".
12. تفسير عملي امام (عليه السلام):
در پايان اين بخش حديثي نقل مي‌شود كه جنبه ظاهري قرآني ندارد ولي تفسير عملي روشني از مفاهيم و حقايق عاليه قرآن مجيد را دارد و نشانگر كمال عمل وتقيد آن
1. وسائل الشيعه ج 4، ص 455.
2.
(٤٧٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السجود (1)، الصّلاة (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

9. بهترين و زيباترين لباسها:
" كان الحسن بن علي عليهما السلام، اذا قام الي الصلاة لبس أجود ثيابه، فقيل له في ذلك فقال: ان الله جميل يحب الجمال، فأتجمل لربي وقرأ: (يا بني آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد ". (1) " امام حسن بن علي (عليه السلام) هنگامي كه به نماز برميخاست بهترين لباسهاي خود را مي‌پوشيد در مورد فلسفه و انگيزهء اين عمل پرسيدند در پاسخ فرمودند: خداوند زيبا و جميل است پس براي خدا، خودم را زيبا مي‌سازم سپس آيهء شريفه را تلاوت نمود كه ترجمه اش آنست: اي فرزندان آدم، خود را به هنگام عبادت و سجده بيارائيد ". (2) 10. حسنه ي دنيا و آخرت:
" في تفسير قوله تعالي: (آتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة) قال: هي العلم والعبادة في الدنيا، والجنة في الآخرة ". امام (عليه السلام) در تفسير آيه فوق فرمودند: منظور از حسنهء دنيا، علم و عبادت، و مقصود از حسنهء آخرت بهشت و جنت مي‌باشد ".
11. احسان و تحيت بهتر:
امام كنيزي داشت كه دسته گلي به حضور او تقديم نمود امام در مقابل اين عمل فرمودند:
تو در راه خدا آزاد هستي، در مورد اين واكنش از او پرسيدند امام در پاسخ فرمودند:
خداوند ما را چنين تأديب نموده است و فرموده است: " هنگامي كه مورد تحيت قرار گرفتيد پس با بهترين صورت آن را پاسخ دهيد. بهترين پاسخ عمل او، آزاد ساختن او بود ".
12. تفسير عملي امام (عليه السلام):
در پايان اين بخش حديثي نقل مي‌شود كه جنبه ظاهري قرآني ندارد ولي تفسير عملي روشني از مفاهيم و حقايق عاليه قرآن مجيد را دارد و نشانگر كمال عمل وتقيد آن
1. وسائل الشيعه ج 4، ص 455.
2.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السجود (1)، الصّلاة (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)
معصوم بزرگوار به رهنمودها و اهداف قرآن كريم است. كه عين حديث از كتاب " مستدرك الوسائل " آورده مي‌شود تا يادآور بخشي از حقوق

فراموش شده ء اين امام مظلوم نسبت به مسلمين و دوستداران خويش باشد.
احمد بن فهد در كتاب " عدة الداعي " از ابن عباس روايت نموده است كه همراه حسن بن علي در مسجد الحرام بودم او معتكف بود و در حال انجام طواف بود (در اعتكاف روز دوم و سوم جز براي امور ضروري نمي‌توان اعتكاف را به هم زد و از مسجد خارج شد) كه فردي از شيعيان و دوستداران به او رسيد و عرض كرد من به فلان شخص بدهكاري دارم اگر امكان پرداخت آن از سوي جناب عالي ميسور بود بسيار بجا بود.
امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند قسم به صاحب اين بنا پيش من چيزي باقي نمانده است كه توان پرداخت داشته باشم آن شخص عرض كرد پس اگر بتوانيد از او مهلت به من بگيريد بسيار مناسب خواهد بود چون او مرا تهديد به حبس و زندان مي‌نمايد ...
ابن عباس گويد:
او فورا طواف خود را قطع كرد و همراه او راه افتاد به او عرض كردم آيا فراموش كرده اي كه معتكف هستي؟ (و معتكف نمي‌تواند محل اعتكاف را ترك كند) امام فرمود (عليه السلام) د: نه، ولي از پدرم شنيده ام كه مي‌گفت از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيده ام كه مي‌فرمود: " اگر كسي نيازي از نيازهاي برادر ايماني خود را بر طرف سازد همانند آنست كه هزار سال به عبادت خدا پرداخته است در حالي كه روزها روزه دار، و شبها، شب زنده دار و روي پاي خود به عبادت ايستاده باشد ". (1) اين حديث شريف بي نياز از شرح و تفسير است دقيقا مسئوليت و تعهد اسلامي و ايماني بندگان خدا را در برابر همديگر نشان مي‌دهد و جهان اسلام و ايمان را، اجزاء مرتبط و پيوسته به همديگر معرفي مي‌نمايد كه از رنج و ناراحتي ديگران، رنجور و ناراحت و متأثر هستند به حدي كه انسان يك عمل مستحبي يا واجبي را مي‌تواند در راه
1. مستدرك الوسائل، ج 7، ص 565 - 764، عدة الداعي ص 175.

صفحهمفاتيح البحث: عبد الله بن عباس (2)، كتاب عدة الداعي لابن فهد الحلي (2)، مسجد الحرام (1)، السجود (1)، الهدف (1)، الكرم، الكرامة (1)، كتاب مستدرك الوسائل (1)
انجام آن ترك، يا به تأخير افكند. سعدي شيرازي با الهام از اين نوع تعاليم عاليه گويد:
بني آدم اعضاي يكديگرند * كه در آفرينش زيك گوهرند چو عضوي به درد آورد روزگار * دگر عضوها را نماند قرار تو كز محنت ديگران بي غمي * نشايد كه نامت، نهند آدمي

بخش چهارم ` زندگي سياسي امام (عليه السلام) و پاسخ از شبهه
صفحه(٤٧٥)

بخش چهارم / زندگي سياسي امام (ع) و پاسخ از شبهه ...
زندگي سياسي امام حسن مجتبي (عليه السلام) زندگي سياسي و اجتماعي امام حسن مجتبي (عليه السلام) يكي از داغ‌ترين و حساس‌ترين موضوعات حيات آن بزرگوار شمرده مي‌شود دوستان و مخالفان هر كدام تجزيه و تحليلهاي متفاوتي از اين محور حيات امام (عليه السلام) به عمل آورده اند و برخي از دوستان همانند آل ياسين و سيد باقر قرشي ديگران كتاب مستقلي در اين باره پرداخته اند. و عمدتا دو شبهه در اين بخش در زندگي آن بزرگوار وجود دارد:
اولي اينكه امام حسن مجتبي (عليه السلام) با آنهمه سوابق محكم معنوي و پشتوانهء الهي، چرا با معاويه كنار آمد؟ و چرا تن به صلح داد؟
دومي نيز كه بي ارتباط با زندگي سياسي امام نيست اينكه امام حسن (عليه السلام) چرا همسران متعددي برميگزيد؟
ما در اين بخش تلاش مي‌كنيم تا پاسخ هر دو مورد را با توجه به مستندات تاريخي و تحليلهاي سياسي آورده باشيم و اين پاسخها پس از مقدمات كوتاهي خواهد بود كه اكنون متعرض آن مقدمات هستيم:
پاسخ شبهه اول: " صلح امام حسن (عليه السلام) " ابن صباغ مالكي در الفصول المهمه مينگارد: روز جمعه بيست و يكم ماه رمضان سال چهلم هجري، صبح همان روزي كه جسد مطهر أمير المؤمنين (عليه السلام) به خاك سپرده شد، امام مجتبي (عليه السلام) در جمع مردم كوفه حضور يافت و خطبه‌اي خواند و ضمن آن فرمود: (1) (" لقد قبض في هذه الليلة رجل، لم يسبقه الأولون و لم يدركه الأخرون = + * * * + =
1. ر. ك: علامه طباطبائي، بحار الأنوار، ج 43، ص 362.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، مدينة الكوفة (1)، شهر رمضان المبارك (1)، صلح (يوم) الحديبية (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

بخش چهارم / زندگي سياسي امام (ع) و پاسخ از شبهه ...
زندگي سياسي امام حسن مجتبي (عليه السلام) زندگي سياسي و اجتماعي امام حسن مجتبي (عليه السلام) يكي از داغترين و حساس‌ترين موضوعات حيات آن بزرگوار شمرده مي‌شود دوستان و مخالفان هر كدام تجزيه و تحليلهاي متفاوتي از اين محور حيات امام (عليه السلام) به عمل آورده اند و برخي از دوستان همانند آل ياسين و سيد باقر قرشي ديگران كتاب مستقلي در اين باره پرداخته اند. و عمدتا دو شبهه در اين بخش در زندگي آن بزرگوار وجود دارد:
اولي اينكه امام حسن مجتبي (عليه السلام) با آنهمه سوابق محكم معنوي و پشتوانهء الهي، چرا با معاويه كنار آمد؟ و چرا تن به صلح داد؟
دومي نيز كه بي ارتباط با زندگي سياسي امام نيست اينكه امام حسن (عليه السلام) چرا همسران متعددي برميگزيد؟
ما در اين بخش تلاش مي‌كنيم تا پاسخ هر دو مورد را با توجه به مستندات تاريخي و تحليلهاي سياسي آورده باشيم و اين پاسخها پس از مقدمات كوتاهي خواهد بود كه اكنون متعرض آن مقدمات هستيم:
پاسخ شبهه اول: " صلح امام حسن (عليه السلام) " ابن صباغ مالكي در الفصول المهمه مينگارد: روز جمعه بيست و يكم ماه رمضان سال چهلم هجري، صبح همان روزي كه جسد مطهر أمير المؤمنين (عليه السلام) به خاك سپرده شد، امام مجتبي (عليه السلام) در جمع مردم كوفه حضور يافت و خطبه‌اي خواند و ضمن آن فرمود: (1) (" لقد قبض في هذه الليلة رجل، لم يسبقه الأولون و لم يدركه الأخرون = + * * * + =
1. ر. ك: علامه طباطبائي، بحار الأنوار، ج 43، ص 362.
(٤٧٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، مدينة الكوفة (1)، شهر رمضان المبارك (1)، صلح (يوم) الحديبية (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

... " ديشب، مردي از ميان ما رفت كه از ميان گذشتگان تاريخ، كسي بر او سبقت نجست و در آينده نيز، كسي همتا و همسنگ وي نخواهد بود). (خطبه اي كه در بخش تفسير گذشت) پس از آن، امام به تمشيت امور سياسي - اجتماعي و نظامي پرداخت: كارگزاران را به كار گمارد، به اميران مأموريت لازم داد و لشكر را مرتب و مجهز نمود و حقوق حقوق بگيران را تقسيم كرد. (1) هنگامي كه خبر شهادت علي (عليه السلام)، و روي كار آمدن امام مجتبي (عليه السلام) به معاويه گزارش شد دو تن از جاسوسان خود را جهت خرابكاري و آگاهي از امور كوفه و اوضاع شخص امام (عليه السلام)، به سوي كوفه و بصره، گسيل داشت كه هر دو توسط امام مجتبي (عليه السلام) شناسائي، و به قتل رسيدند. امام نامه اي به معاويه نوشت و به او اخطار نمود: اما بعد فانك دسست الرجل، وارصدت العيون، كانك تحب اللقاء، ولوتري العافية وما او شك في ذالك فتوقعه انشاء الله تعالي. (2) تو جاسوساني فرستادي همانند آنست كه تو برخورد و ملاقات را دوست داري و چه نزديك است پس منتظر آن باش. انشاء الله انتظار عمومي انتظار عموم مردم بيعت كننده با امام مجتبي (عليه السلام) آن بود كه حساب معاويه را يكسره كند و اين مسأله را عبد الله بن عباس پس از گذشت حدود دو ماه از خلافت امام مجتبي (عليه السلام) طي نامه اي به آن حضرت گوشزد كرد. او در اين نامه نوشت:

" بسم الله الرحمن الرحيم، اين نامه اي است كه عبد الله بن عباس به أمير المؤمنين حسن بن علي (عليه السلام) مينويسد اما بعد: اي پسر رسول خدا (صلي الله عليه وآله)! بدان كه مسلمانان با تو بيعت كردند و به اطاعت تو راضي گشتند، لكن در اين مورد كه شما حق خويش را طلب

1. الفصول المهمة، ابن صباغ، ص 161 - 160.

2. الفصول المهمة، ابن صباغ، ص 161 - 160.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، عبد الله بن عباس (2)، مدينة الكوفة (2)، القتل (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (2)

نمي كنيد بر تو انكارها دارند ... ". (1) بلاذري مينويسد پس از گذشت پنجاه روز از خلافت امام، اين نامه نگارش يافت. (2) امام (عليه السلام) طبق صلاحديد خويش نامه اي به معاويه نوشت كه در صدر نامه آمده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله أمير المؤمنين حسن بن علي إلي معاوية بن صخر اما بعد [... در اين نامه امام به سه نكته اشاره كرده

بودند:] 1. خدا از طريق دين جد ما، به انسان‌ها عزت و آبرو بخشيد.
2. پس از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) كشمكش بالا گرفت كه خليفه چه كسي باشد؟ و به گفتهء رسول خدا (صلي الله عليه وآله) عطف توجه كردند كه خليفه بايد از قريش باشد لكن قريش از جاده ء انصاف بيرون رفته و حق ما را ناديده گرفتند و ما به خاطر حفظ مصالح امت اسلامي، شكيبائي را پيشه ي خود ساخته ايم.
3. الآن همه به ما روي آورده اند جز تو (و افراد تحت نفوذ تو) تو كه سابقه اي در اسلام نداشته و گذشتهء خوبي هم نداري تعجب مي‌كنم كه چرا با ما منازعه مي‌كني؟ در حالي كه امروز، خلافت و امامت از حيث ميراث و نيز از حيث اهليت و لياقت، از آن من است چون أمير المؤمنين علي (عليه السلام) هنگام ارتحال، مرا به عنوان خليفه، برگزيد. اي معاويه! از خدا بترس و دست از خودسري بردار! ". (3) آنگاه كه نامه امام مجتبي (عليه السلام) به معاويه رسيد در پاسخ چند نكته را متذكر شد، از جمله:
1. از نزاع امت، پس از پيامبر سخن به ميان آوردي، گرچه از شخص خاصي، شكايت سر ندادي لكن سخن تو تعريضي است به بزرگاني چون: صديق، فاروق، ابوعبيده، طلحه، زبير، و ...
1. اعثم كوفي در الفتوح اين نامه را به صورت كامل آورده است. ر. ك: الفتوح، ص 756.
2. ر. ك: بلاذري، انساب الاشراف، ص 28.
3. متن اين دو نامه را اعثم كوفي در الفتوح ص 760، به صورت مفصل آورده است.
(٤٧٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب الفتوح لأحمد بن أعثم الكوفي (3)، كتاب انساب الأشراف للبلاذري (1)
2. من مي‌دانم كه تو نمي‌تواني امور خلافت را اداره كني. (1) معاويه پس از ارسال پاسخ نامهء امام، ضحاك بن قيس را مسئول جمع آوري سپاه كرد در اندك مدتي هزاران نفر را فراهم آورد و به سوي عراق به حركت درآورد و تا پل منبج پيش تاخت. (2) آنگاه كه اين خبر به امام رسيد آن حضرت نيز حجر بن عدي را مأمور تجهيز سپاه نمود او جمعيت كثيري را تجهيز كرد و به بسيج لشكر دست زد و 40 هزار نفر را مجهز كرد امام (عليه السلام) مغيرة بن نوفل بن حارث را به جاي خود در كوفه نصب كرده و خود همراه لشكر، به حركت درآمد.
متأسفانه سپاه همراه امام مجتبي (عليه السلام)، يك دست نبودند، زيرا: گروهي از شيعيان او و پدرش بودند و گروهي نيز از خوارج بودند كساني كه قتل معاويه را خواستار بودند، ولي قلبا خود امام (عليه السلام) را نيز

قبول نداشتند، گروهي نيز طمع‌ورزان غنيمت طلب، و گروهي نيز صرفا به خاطر تبعيت از رؤساي قبايل خود به ميدان تاخته بودند و داراي هدف و انگيزه اي نبودند.
امام (عليه السلام) فرمان حركت سپاه را صادر كرد و خود شخصا در ساباط القنطرة به آنان پيوست. (3) امام، قيس بن سعد بن عباده را با دوازده هزار سوار به پيش فرستاد و خود با ديگر افراد سپاه به ساباط مدائن بار اندازي كرد و دردوزد. (4) بعضي از مورخان، مسأله حمله به امام و زخمدار شدن آن حضرت را در " ساباط " بدون ذكر انگيزه و عامل آن، نوشته اند ولي حقيقت پنهان، اين است كه معاويه كه در حال تهاجم به سوي امام (عليه السلام) بود از هيچ دروغ و ترفندي فروگذاري نمي‌كرد. وآنگهي عمال او، در همه جا تبليغ مي‌كردند كه معاويه خواهان صلح است ولي امام مجتبي (عليه السلام) خواهان
١. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص ٣٢.
٢. ر. ك: بلاذري، انساب الأثران، ص ٣٢.
٣. ر. ك: ابن صباغ، الفصول المهمة، فصل امام حسن، ص ١٦٣ - ١٦٠.
٤. ر. ك: بلاذري، أنساب الأشراف، ص 32 - اعثم كوفي، الفتوح، ص 760.
(٤٨٠)
صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، حجر بن عدي الكندي (1)، سعد بن عبادة (1)، الخوارج (1)، القتل (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب الفتوح لأحمد بن أعثم الكوفي (1)، كتاب انساب الأشراف للبلاذري (2)
جنگ و خون ريزي است و حتي آنگاه كه امام در ساباط مدائن در ضمن سخنراني خود فرمود ما جنگ طلب نيستيم (ما حق طلب هستيم) بعضي از كوردلان در لشكر آن حضرت، به خيمه ي امام حمله بردند و خنجري بر ران امام زدند و در اين هنگام بعضي از ياران امام، مسأله صلح خواهي معاويه را مطرح كردند.
بلاذري مينويسد: (1) امام (عليه السلام) فرماندهي سپاه دوازده هزار نفري را به عبيدالله بن عباس داد و از او خواست تا با قيس بن سعد بن عباده وسعد بن قيس همواره، مشورت كند و فرمود اگر تو كشته شدي، فرمانده لشكر، قيس خواهد بود و اگر او كشته شد سعد بن قيس فرمانده باشد. متأسفانه عبيدالله بن عباس خود فروشي كرد و تسليم معاويه شد.
اين عمل، ضربه اي كاري بر پيكر سپاه امام مجتبي (عليه السلام) زد، ولي خوشبختانه، فرمانده دوم امام (عليه السلام) تسليم نشد و سخت مقاومت كرد.
جنگ سختي ميان لشكر امام به فرماندهي قيس، با لشكر معاويه درگرفت و از طرفين شماري چند به خاك افتادند. حتي پس از ابلاغ خبر پذيرش

صلح از سوي امام (عليه السلام) نيز قيس همچنان، سرسختانه در برابر لشكر معاويه، ايستادگي مي‌كرد و دوباره نبرد سختي ميان دو طرف بالا گرفت. معاويه بارها از در تطميع و خريداري قيس دست به كار شد، ولي موفق نگشت و اين بار پيغام داد كه تو براي چه كسي جنگ مي‌كني؟ - امام تو كه زخمدار شده و لشكر وي، او را رها كرده اند، قيس نامه اي به امام نوشت. امام ياران خود را مورد عتاب وخطاب قرار داد و سرزنش نمود و نظر ياران را به طرف صلح يافت. كاغذ سپيدي با مهر معاويه بدست امام رسيد كه هر شرطي را مورد نظر داري بنويس، اين مسأله، همراهان امام را بيشتر به موضوع صلح ترغيب كرد. امام (عليه السلام) جريان را به قيس خبر داد. (2) برخي از مورخان، عبيدالله بن عباس و پيوستن او را به معاويه متذكر نشده اند و

١. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 32.
2. اعثم كوفي، الفتوح، ص 764.

همچنين از نفوذ معاويه در لشكر امام و شايعه‌پراكني آنان را به نفع معاويه مورد توجه خويش قرار نداده اند.
بي وفائي بلاذري نقل ميكند كه فرمانده اول لشكر دوازده هزار نفري، پيش قراول امام مجتبي (عليه السلام) عبيدالله بن عباس بود و سپس اشاره اي دارد كه بعضي مي‌نويسند كه ابن عباس، مسئوليتي نداشته است. (1) يكي از ياران معاويه پيش عبيدالله آمد و سوگند ياد كرد كه حسن بن علي تقاضاي صلح نموده است و ضمنا يك ميليون درهم براي او از سوي معاويه پيشكش آورد، و گفت به سوي معاويه روي آور، و سرانجام عبيدالله خود را به معاويه فروخت. [چنان كه در زمان أمير المؤمنين نيز اختلاس كرد و فرار كرد و به يمن گريخت وزير لواي بسر بن ارطاة قرار گرفت] (2) هنگامي كه عبيدالله، سپاه را به نفع معاويه ترك كرد، قيس بن سعد بن عباده، به فرماندهي لشكر، همت گماشت و از خيانت فاحش او براي لشكر، بازگو كرد و پيرو آن چهار هزار تن به عنوان نبرد با معاويه بار ديگر با قيس تجديد بيعت كردند. معاويه گمان كرد كه با جدا شدن عبيدالله، پشت لشكر امام، شكست خورده است. لذا فرمان داد تا بسر بن ارطاة حملهء خود را آغاز كند ولي آنان در برابر مدافعات جانانهء نيروهاي تحت فرمان قيس، شكست خوردند. معاويه جهت خريداري قيس، قدم به پيش نهاد ولي قيس، همچنان وفادار به امام (عليه السلام) باقي ماند. معاويه در نامه اي به او نوشت:
" امام تو در ساباط مجروح شد، تو براي چه كسي نبرد مي‌كني؟ " (3)
پس از آن قيس منتظر فرمان جديد گشت تا نظر امام (عليه السلام) به او ابلاغ شود.
١. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص ٣٢.
٢. ر. ك: قسمت پاورقي انساب الأشراف، ص ٣٧.
٣. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 39 - 38.

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)، سعد بن عبادة (1)، كتاب انساب الأشراف للبلاذري (3)

ترفندهاي معاويه معاويه، عبد الرحمن بن سمره را پيش عبيدالله فرستاد تا وي را بفريبد ولي عبيدالله تسليم نشد و وي را طرد نمود (فكذبوه وشتموه)، عبد الرحمن بار دوم از سوي معاويه پيش عبيدالله آمد و دو نكته را يادآور شد. نخست آنكه امام حسن (عليه السلام) نامه اي به معاويه نوشته است و از وي تقاضاي صلح نموده است.
و ديگر آنكه يك ميليون درهم پيشكش معاويه به عبيدالله است در صورتي كه به معاويه بپيوندد. عبيدالله، پنداشت كه پيام معاويه، صادق است و پيش خود انديشيد وقتي كه صلح در مي‌گيرد، چه خوب است كه به پيشكش معاويه دست يابم. آري عبيدالله دچار حرص و طمع، بدون مشورت با امام، و روشن شدن اصل قضيه، لشكر خود را رها كرد، پيرو آن بسياري از سپاه همراه او نيز به دشمن پيوستند. معاويه كه گمان مي‌كرد ستون فقرات سپاه امام را شكسته است، دستور حمله به لشكر امام را صادر كرد ولي با هشياري و مقاومت سرسختانهء قيس بن سعد رو به رو شد و پس از تلفات سنگين، ناچار با قيس از طريق فرستاده ء خود به گفتگو نشست وقيس تسليم او نشد ولي مجموعه اي كه همراه امام بودند، با ناسازگاريهاي خود، زمينهء پذيرش صلح را فراهم آوردند ". (1)
طبري مينويسد: معاويه در آغاز شايع كرده بود كه قيس كشته شد. (2)
نامه‌هاي ميان معاويه وقيس معاويه، پس از ملحق شدن عبيدالله از لشكر امام حسن، به لشكرگاه او، به قيس بن سعد بن عباده، نامه اي نوشت و وي را به سوي خويش فرا خواند وقيس پاسخ منفي داد، سپس در نامه اي ديگر معاويه به ترور شخصيت وي همت گماشت و به او نوشت:
" انما انت يهودي ابن يهودي ". (3)

١. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص ٣٩ - ٣٨ - ٣٧، طبع دار التعارف للمطبوعات.
٢. ر. ك: طبري، تاريخ، ج ٥، ص ١٥٩، طبع المعارف.
٣. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 40.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، صلح (يوم) الحديبية (3)، سعد بن عبادة (1)، قيس بن سعد (1)، كتاب انساب الأشراف للبلاذري (2)

ترفندهاي معاويه معاويه، عبد الرحمن بن سمره را پيش عبيدالله فرستاد تا وي را بفريبد ولي عبيدالله تسليم نشد و وي را طرد نمود (فكذبوه وشتموه)، عبد الرحمن بار دوم از سوي معاويه پيش عبيدالله آمد و دو نكته را يادآور شد. نخست آنكه امام حسن (عليه السلام) نامه اي به معاويه نوشته است و از وي تقاضاي صلح نموده است.
و ديگر آنكه يك ميليون درهم پيشكش معاويه به عبيدالله است در صورتي كه به معاويه بپيوندد. عبيدالله، پنداشت كه پيام معاويه، صادق است و پيش خود انديشيد وقتي كه صلح در مي‌گيرد، چه خوب است كه به پيشكش معاويه دست يابم. آري عبيدالله دچار حرص و طمع، بدون مشورت با امام، و روشن شدن اصل قضيه، لشكر خود را رها كرد، پيرو آن بسياري از سپاه همراه او نيز به دشمن پيوستند. معاويه كه گمان مي‌كرد ستون فقرات سپاه امام را شكسته است، دستور حمله به لشكر امام را صادر كرد ولي با هشياري و مقاومت سرسختانهء قيس بن سعد رو به رو شد و پس از تلفات سنگين، ناچار با قيس از طريق فرستاده ء خود به گفتگو نشست وقيس تسليم او نشد ولي مجموعه اي كه همراه امام بودند، با ناسازگاريهاي خود، زمينهء پذيرش صلح را فراهم آوردند ". (1)
طبري مينويسد: معاويه در آغاز شايع كرده بود كه قيس كشته شد. (2)
نامه‌هاي ميان معاويه وقيس معاويه، پس از ملحق شدن عبيدالله از لشكر امام حسن، به لشكرگاه او، به قيس بن سعد بن عباده، نامه اي نوشت و وي را به سوي خويش فرا خواند وقيس پاسخ منفي داد، سپس در نامه اي ديگر معاويه به ترور شخصيت وي همت گماشت و به او نوشت:
" انما انت يهودي ابن يهودي ". (3)
۱. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص ۳۹ - ۳۸ - ۳۷، طبع دار التعارف للمطبوعات.
۲. ر. ك: طبري، تاريخ، ج ۵، ص ۱۵۹، طبع المعارف.
۳. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 40.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، صلح (يوم) الحديبية (3)، سعد بن عبادة (1)، قيس بن سعد (1)، كتاب انساب الأشراف للبلاذري (2)
تو يهودي فرزند يهودي هستي پدر تو تيركمان خودش نبود و همواره بدون هدف خاص تيراندازي مي‌كرد و از اين قبيل ياوه‌ها ...
قيس در پاسخ معاويه نگاشت: (1) اما تو اي معاويه! بت پرست و فرزند

بت هستي تو به اجبار و اكراه وارد اسلام شدي ولي با اختيار و ميل خود از اسلام خارج شدي ايمان تو سابقه ندارد ولي نفاق و دوروئي تو تازه نيست ولي انصار و ياوران آن ديني هستيم كه تو از آن خارج شده اي و دشمنان آئيني هستيم كه تو به آن رو آورده اي.
ابن سعد در طبقات مينويسد:
قيس همواره با أمير المؤمنين (عليه السلام) بود و بعد از شهادت آن حضرت، از ياران امام مجتبي (عليه السلام) بود و پس از صلح تحميلي، هرگز به معاويه نپيوست تا در اواخر سلطنت معاويه درگذشت. (2) هنگامي كه بيعت امام با معاويه، در نامه امام (عليه السلام) به قيس منعكس شد، قيس در ميان ياران سخن گفت و خاطر نشان ساخت كه: دو راه در پيش است كه ناچار بايد يكي را اختيار كنيم. يكي دخول در فتنه (و دست را روي دست نهادن و به تماشاي فتنه معاويه پرداختن) و ديگر جنگيدن بدون حضور امام، ولي ياران او پيوسته، بيعت با معاويه را استقبال، و پيشنهاد مي‌دادند ". (3) بلاذري در ادامهء كار مينويسد:
امام حسن به همراه قيس بر معاويه وارد شدند، مردم با ديدن قيس مي‌گفتند: قيس آمد، قيس آمد، امام با معاويه بيعت كرد هنگامي كه نوبت قيس رسيد، دست او همچنان در دامنش بود كه معاويه دست خود را پيش آورد و بر دست او ماليد (4) و بيعت ظاهري = + * * * + =
١. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص ٤٠.
٢. ر. ك: محمد بن سعد، طبقات الكبري، ج ٦، ص ٥٣، طبع بيروت.
٣. ر. ك: نعمان النميمي، شرح الأخبار في فضائل الأئمة، ص ٥٥.
٤. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص 53.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب انساب الأشراف للبلاذري (2)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (1)، مدينة بيروت (1)، محمد بن سعد (1)

1 - راهي منحصر به فرد:

صورت گرفت. (1) چنان كه: محدث قمي در منتهي الأمال مينويسد:
" معاويه، يك ميليون درهم، به عبيدالله وعده داد. نصف آن را نقدا پرداخت و نيمي ديگر را پس از دخول معاويه به كوفه، به پردازد، عبيدالله به لشكر معاويه پيوست، قيس بن سعد رياست لشكر را عهده دار شد و جمعيت را به ثبات قدم، در صراط امام (عليه السلام) دعوت مي‌كرد ولي هر شب گروه گروه از لشكر امام (عليه السلام) به معاويه مي‌پيوستند، قيس آنچنان به امام وفادار بود كه حتي پس از صلح امام، در جلسهء معاويه وارد شد به او گفتند بيعت كن، او به امام نگريست و گفت: ان هذا امامي، وهو ذو اختياري - امام از او خواست تا بيعت كند قيس تسليم امر او شد.
اينك در چنين شرايط پيش آمده امام حسن (عليه السلام) چه كاري، جز متاركه‌ي جنگ را مي‌توانستند انجام دهند؟ و اينك عوامل آن:
1. راهي منحصر به فرد:
در تحف العقول آمده است كه پس از انعقاد صلح تحميلي، برخي به امام گفتند: " يا مذل المؤمنين! " امام در پاسخ فرمودند:
" من خواركننده ء مؤمنان نيستم بلكه عزت بخش مؤمنان مي‌باشم وقتي شما را ديدم كه توان محاربه نداريد جنگ را رها كردم تا شما سالم بمانيد آنچنان كه حضرت خضر، كشتي را سوراخ نمود تا اصحاب او زنده بمانند و من هم اين چنين رفتاري نمودم ". (2) 2. تقيه:
صلح با معاويه، بر اساس تقيه بود، بديهي است كه تصميمات تقيه اي، تصميمات تحميلي است. هنگامي كه يكي از افراد كنار امام، به امام اعتراض كرد كه چرا با معاويه صلح كرده اي، امام فرمودند:
" پدرم مي‌گفت چه چيزي روشنائي بخش تر چشم از تقيه مي‌باشد تقيه سپر مؤمن است و اگر تقيه نمي‌بود هرگز خدا عبادت نمي‌شد خداوند متعال مي‌فرمايد: ... مؤمنان
١. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص ٥٣.
٢. تحف العقول، ص 227.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، مدينة الكوفة (1)، صلح (يوم) الحديبية (4)، كتاب انساب الأشراف للبلاذري (1)

2 - تقيه:

صورت گرفت. (1) چنان كه: محدث قمي در منتهي الأمال مينويسد:
" معاويه، يك ميليون درهم، به عبيدالله وعده داد. نصف آن را نقدا پرداخت و نيمي ديگر را پس از دخول معاويه به كوفه، به پردازد، عبيدالله به لشكر معاويه پيوست، قيس بن سعد رياست لشكر را عهده دار شد و جمعيت را به ثبات قدم، در صراط امام (عليه السلام) دعوت مي‌كرد ولي هر شب گروه گروه از لشكر امام (عليه السلام) به معاويه مي‌پيوستند، قيس آنچنان به امام وفادار بود كه حتي پس از صلح امام، در جلسهء معاويه وارد شد به او گفتند بيعت كن، او به امام نگريست و گفت: ان هذا امامي، وهو ذو اختياري - امام از او خواست تا بيعت كند قيس تسليم امر او شد.
اينك در چنين شرايط پيش آمده امام حسن (عليه السلام) چه كاري، جز متاركه‌ي جنگ را مي‌توانستند انجام دهند؟ و اينك عوامل آن:
1. راهي منحصر به فرد:
در تحف العقول آمده است كه پس از انعقاد صلح تحميلي، برخي به امام گفتند: " يا مذل المؤمنين! " امام در پاسخ فرمودند:
" من خواركننده ء مؤمنان نيستم بلكه عزت بخش مؤمنان مي‌باشم وقتي شما را ديدم كه توان محاربه نداريد جنگ را رها كردم تا شما سالم بمانيد آنچنان كه حضرت خضر، كشتي را سوراخ نمود تا اصحاب او زنده بمانند و من هم اين چنين رفتاري نمودم ". (2) 2. تقيه:
صلح با معاويه، بر اساس تقيه بود، بديهي است كه تصميمات تقيه اي، تصميمات تحميلي است. هنگامي كه يكي از افراد كنار امام، به امام اعتراض كرد كه چرا با معاويه صلح كرده اي، امام فرمودند:
" پدرم مي‌گفت چه چيزي روشنائي بخش تر چشم از تقيه مي‌باشد تقيه سپر مؤمن است و اگر تقيه نمي‌بود هرگز خدا عبادت نمي‌شد خداوند متعال مي‌فرمايد: ... مؤمنان

١. ر. ك: بلاذري، انساب الأشراف، ص ٥٣.
٢. تحف العقول، ص 227.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، مدينة الكوفة (1)، صلح (يوم) الحديبية (4)، كتاب انساب الأشراف للبلاذري (1)

3 - كوتاهي ياران:

هرگز كافران را دوست خود انتخاب نكنند و هر كس چنين كاري را انجام دهد از خدا نيست مگر آنكه از آنان تقيه و خود نگهداري داشته باشند ". (1) 3. كوتاهي ياران:
قطب راوندي در كتاب الخرائج والجرائح مينويسد: " معاويه با لشكر جراري، به سوي كوفه تاخت، امام نيز فورا فرمان بسيج عمومي و جهاد را صادر كرد. در نخيله اردو زد تا ديگر ياران به او بپيوندند، پس از ده روز انتظار، چهار هزار تن به او پيوستند. امام به كوفه بازگشت، و در خطبه اي آنان را به حضور در جهاد فرا خواند و در ضمن آن به كساني كه به عناوين مختلف با كوتاهي كردن خود، تسليم شدن در برابر معاويه را پيشنهاد مي‌نمودند، فرمودند: " اگر گمان داريد كه خلافت را به معاويه تسليم كنيد روزگار شما خوش مي‌گذرد اشتباه مي‌كنيد با همراهي بني اميه هرگز خوشي، نيست ". (2) 4. احساس غربت:
احساس تنهائي امام (عليه السلام) چيزي نبود كه قابل كتمان باشد بر اين اساس آن حضرت در ضمن خطبه اي فرمود: (3) " اگر، انصار و ياران صادق و دلسوزي داشتم به جنگ با معاويه مي‌پرداختم، و خلافت را به او تسليم نمي‌كردم زيرا خلافت، بر بني اميه حرام است.
همچنين امام مجتبي (عليه السلام) در پاسخ، يكي ديگر از معترضان صلح، فرمود: به خدا سوگند، اگر با معاويه نبرد مي‌كردم، همراهان من خودشان مرا دستگير و پيشاپيش تحويل معاويه مي‌دادند ". (4) " ابن اثير " مورخ معروف در كتاب " الكامل في التاريخ " مينگارد: أمير المؤمنين (عليه السلام) با چهل هزار مرد رزمنده عازم سركوبي معاويه بود كه مسأله شهادت آن حضرت پيش آمد و سپاه جرار معاويه به حركت درآمد و به سوي كوفه شتافت: امام حسن (عليه السلام) به مسلماناني با
١. تحف العقول، ص 227.
2 و 3. ر. ك: راوندي، الجرائج والجرائح، ص 574.
4. طبرسي، احتجاج، ج 2، ص 69، انتشاراه اسوه.

هرگز کافران را دوست خود انتخاب نکنند و هر کس چنين کاري را انجام دهد از خدا نيست مگر آنکه از آنان تقيه و خود نگهداري داشته باشند ".
(1) 3. کوتاهي ياران:
قطب راوندي در کتاب الخرائج والجرائح مينويسد: " معاويه با لشکر جراري، به سوي کوفه تاخت، امام نيز فورا فرمان بسيج عمومي و جهاد را صادر کرد. در نخيله اردو زد تا ديگر ياران به او بپيوندند، پس از ده روز انتظار، چهار هزار تن به او پيوستند. امام به کوفه بازگشت، و در خطبه اي آنان را به حضور در جهاد فرا خواند و در ضمن آن به کساني که به عناوين مختلف با کوتاهي کردن خود، تسليم شدن در برابر معاويه را پيشنهاد مي‌نمودند، فرمودند: " اگر گمان داريد که خلافت را به معاويه تسليم کنيد روزگار شما خوش مي‌گذرد اشتباه مي‌کنيد با همراهي بني اميه هرگز خوشي، نيست ". (2) 4. احساس غربت:
احساس تنهائي امام (عليه السلام) چيزي نبود که قابل کتمان باشد بر اين اساس آن حضرت در ضمن خطبه اي فرمود: (3) " اگر، انصار و ياران صادق و دلسوزي داشتم به جنگ با معاويه مي‌پرداختم، و خلافت را به او تسليم نمي‌کردم زيرا خلافت، بر بني اميه حرام است.
همچنين امام مجتبي (عليه السلام) در پاسخ، يکي ديگر از معترضان صلح، فرمود: به خدا سوگند، اگر با معاويه نبرد مي‌کردم، همراهان من خودشان مرا دستگير و پيشاپيش تحويل معاويه مي‌دادند ". (4) " ابن اثير " مورخ معروف در کتاب " الکامل في التاريخ " مينگارد: أمير المؤمنين (عليه السلام) با چهل هزار مرد رزمنده عازم سرکوبي معاويه بود که مسأله شهادت آن حضرت پيش آمد و سپاه جرار معاويه به حرکت درآمد و به سوي کوفه شتافت: امام حسن (عليه السلام) به مسلماناني با

١. تحف العقول، ص 227.
2 و 3. ر. ك: راوندي، الجرائج والجرائح، ص 574.
4. طبرسي، احتجاج، ج 2، ص 69، انتشاراه اسوه.

او بيعت کرده بودند، فرمان جنگ عليه معاويه را صادر کرد وقيس بن سعد

را با دوازده هزار نفر، به عنوان طليعهء سپاه، به پيش فرستاد، (معاويه در اين لشكر نفوذ كرد و منادي او ندا در داد كه قيس كشته شد متفرق شويد، اين نداي مرموز و مشكوك، در ستون لشكر، اثر منفي گذارد وعده اي متفرق شدند) و نفوذي‌هاي معاويه حتي به خيمهء امام مجتبي (عليه السلام) تعرض جستند، و از سوي ديگر معاويه رسما نامه سپيدي همراه با امضاي خود پيش امام حسن (عليه السلام) فرستاد و از او خواست تا هر گونه شروطي را جهت ايجاد صلح در آن بنويسد: لشكر امام آنچنان فريفته ي صلح خواهي معاويه گشتند كه وقتي امام در خطبه‌اي پيشنهاد معاويه را به سمع لشكر خود رساند و خاطر نشان كرد:

" الا وان معاويه دعانا لأمر ليس فيه عز ولانصفة، فإن اردتم الموت رددناه عليه و حاكمناه الي الله عزوجل بظبي السيوف وان اردتم الحياة قبلناه وأخذناه لكم الرضي ".

" مسلمانان آگاه باشيد معاويه ما را به مسأله اي فرا مي‌خواند كه عزت و تأمين حق واقعي ما در آن نيست اگر داراي روحيه شهادت طلبي هستيد، آن را رد كنيم، و دست به شمشير ببريم و اگر نه آن را رد نكنيم ". (1) ابن اثير يادآور مي‌شود هنگامي كه كلام امام بدين جا رسيد: " در مردم از هر سو فرياد و بانگ برآوردند كه ما ماندن در اينجا و زندگي را ترجيح مي‌دهيم و شعار زندگي، زندگي سردادند ". (2) مردم! در واقع، صلح را بر امام تحميل كردند و آن حضرت به ناچار تسليم پيشنهاد معاويه و درخواست همراهان خويش شد. آيا با توجه به وضعيت ويژه و جو خاصي كه پيش آمده بود آيا امام (عليه السلام) راه ديگري هم در پيش داشت؟

امام مجتبي (عليه السلام) هنگامي كه خواست صلحنامه را امضاء كند، در خطبه اي به همگان خاطر نشان ساخت: اي مردم! پيشوا وامير شما مائيم ما ميهمانان شمائيم، ما اهل بيت

1. ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج 3، ص 406.

2.

پيامبر شمائيم، ما كساني هستيم كه خدا پليدي را از ما دور داشته است ".
و اين كلام را چند بار تكرار نمود و همه ي اهل مجلس گريستند. (1) اين كلام، به نوبهء خود، هشداري به مردم و تذكاري ديگر از اختصاص خلافت به امام مجتبي (عليه السلام) بود ولي مگر گوش شنوايي وجود داشت؟
چنان كه پس از امضاء ترك مقابله (صلحنامه) نيز با پيشنهاد معاويه، امام خطبه خواند و در حضور همگان اين چنين فرمود:
اي مردم، خدا شما را توسط نخستين ما (پيامبر اكرم) هدايت كرد و به وسيله آخرين ما خون شما را حفظ نمود. (2) امام (عليه السلام) حدود پنج ماه و نيم خلافت كرد و پس از مسأله امضاء ترك مخاصمه (صلحنامه)، در جهت باز داشتن معاويه از اقدام به نسل كشي، به سوي مدينه حركت كرد.
مردي در محضر امام (عليه السلام) نسبت به اين صلحنامه اعتراض كرد.
امام پاسخ داد: حكومت بني اميه همان است كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در خواب ديده بود كه بني اميه يكي پس از ديگري به بالاي منبر او رفت و آمد دارند، وقتي از خواب بيدار شد، به خاطر او سوره " انا اعطيناك الكوثر و نيز سوره انا انزلناه في ليلة القدر " نازل گرديد. (3)
مردم شناسي امام مجتبي (عليه السلام) ابن اثير در اسد الغابه مينگارد:
هنگامي كه امام (عليه السلام) نامه اي به معاويه نوشت و وي را به اطاعت از خود فرا خواند ولي معاويه در برابر او سر تعظيم فرود نياورد و كار به مقاتله انجاميد و خود را صلح طلب و امام را جنگ طلب، معرفي نمود و ترفند معاويه در ياران مجتبي (عليه السلام) مؤثر واقع شده بود.
امام (عليه السلام) به طور آشكار در جمع مردم، شيداي صلح تحميلي، از چگونگي روحيه جمعيت حاضر سخن به ميان آورد و خاطر نشان كرد:

1. ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج 3، ص 407 - 406.
2. ر. ك: مسعودي، مروج الذهب، ج 3، ص 9.
3. ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج 3، ص 407 - 406.

1. در صفين شما به خاطر خدا، عمل مي‌كرديد دين خود را مورد حمايت و از دنيا چشم پوشي داشتيد ولي ألان روحيهء شما عكس آن است.
2. امروز شما نسبت به خليفه و امام خود، صادق نبوده و منافقانه عمل مي‌كنيد و در گذشته اين چنين نبوده ايد.
3. دل‌هاي شما عزادار است و به مقتولين در صفين و نهروان مياندیشيد. براي مقتولين صفين اشك ميريزيد و براي مقتولين نهروان خون خواهي مينمائيد.
امام مجتبي (عليه السلام) سپس، رسما درخواست شوم معاويه را مطرح كرد و فرمود:
معاويه ما را به مسأله اي فرا مي‌خواند كه در آن، نفعي و حق خواهي و عدلي براي ما نيست.
اگر مرد جنگيد، پيشنهاد او را رد كنيم و كار را به خدا بسپاريم و دست به قبضهء شمشير ببريم ولي اگر طالب زندگي هستيد، آن را رد نكنيم و طبق نظر شما عمل كنيم.
در اين هنگام جمعيت حاضر از هر ناحيه بانگ برآوردند زندگي! زندگي! امام احساس كرد كه تنها ماند و هنگامي كه مردم امام را رها كردند امام صلح را پذيرفت. (1) صلح خواهي مردم واقعيت امر آن است، پيش از آن كه امام (عليه السلام) نظر خود را درباره صلح، بازگو نمايد مردم نظر خود را دادند، چنان كه قبلا از قول ابن اثير نقل كرديم نداي " البقية البقية " را سردادند.
امام (عليه السلام) وقتي كه زمينهء اجتماعي را براي نبرد مساعد نديد وادار شد كه صلح ناخواسته را بپذيرد.
راز صلح امام را از زبان خود امام حسن (عليه السلام) مي‌توان به دست آورد كه فرمود: " إني رأيت هوي اعظم الناس في الصلح، وكرهوا الحرب، فلم احب ان احملهم علي ما يكرهون ". (2) من ديدم تمايل اكثريت مردم به صلح و ترك مخاصمه است و از جنگ = + * * * + =
1. ابن اثير، اسد الغابة، ج 2، ص 14، ماده حسن، چاپ بيروت، ر. ك: ذهبي، تاريخ الإسلام، ج 4، ص 6.
2. دينوري، اخبار الطوال، ص 220.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، صلح (يوم) الحديبية (7)، إبن الأثير (2)، الحرب (1)، كتاب أسد الغابة لإبن الأثير (1)، مدينة بيروت (1)، التاريخ الإسلامي (1)

گريزان اند. من ميل نداشتم آنان را بر چيزي تحميل كنم كه از آن گريزان هستند، زيرا جنگ چيزي نيست كه با بي ميلي و ناباوري افراد سپاه قابل دوام باشد و پيروزي حاصل گردد. و در كلامي ديگر فرمود: " والله اني سلمت الامر لاني لم اجد انصارا ولو وجدت انصارا لقاتلته ليلي ونهاري حتي يحكم الله بيننا وبينهم ". (1) به خدا قسم، من خلافت را به اين سبب تسليم كردم كه ياور و انصاري نيافتم، و اگر ياوراني داشتم شب و روز با معاويه ميجنگدم تا خداوند بين ما و آنها (شما) حكم كند و نيز فرمود: " لو وجدت اعوانا ما سلمت له الامر لإنه محرم علي بني اميه ": (2) اگر ياوراني داشتم، خلافت را به او واگذار نمي‌كردم چون اصولا خلافت بر بني اميه حرام است.

در روايت زير اساسي ترين فلسفه صلح امام مجتبي (عليه السلام) آمده است، زيرا امام در پاسخ اعتراض ابوسعيد كه چرا مداهنه و مصالحه كردي با اينكه حق با تو بود ومعاويه ضال و مضل وياغي است چنين فرمودند: " آيا من حجت خدا بر مردم نيستم؟ " ابوسعيد گفت:

" چرا ". امام فرمود: " آيا من همان كسي نيستم كه رسول خدا درباره من و برادرم امام حسين (عليه السلام) فرمود: " الحسن والحسين امامان قاما او قعدا ". ابوسعيد گفت: " چرا ". امام فرمود: " اي اباسعيد! پس من امامم اگر قيام كنم يا بنشينم. و علت صلح من، علت صلح رسول خدا با قبيله بت پرست " بني ضمره " پيش از جنگ بدر و صلح با قبيله بني اشجع و صلح با اهل مكه هنگام مراجعت از حديبيه بود، با اين تفاوت كه آنها كافران به تنزيل قرآن بودند ومعاويه ويارانش كافران به تأويل قرآن هستند. پس وقتي كه كه من امامم، چرا نبايد رأي من و آنچه انجام مي‌دهم مورد اطمينان و قبول شما باشد، آيا نمي‌بيني در داستان موسي وخضر هنگامي كه كشتي توسط خضر نبي سوراخ شد. يا آن پسر كشته شد، يا ديوار مخروبه را اصلاح كردند، حضرت موسي (عليه السلام) از عمل خضر خشمگين شد و اعتراض كرد. چون حكمت و مصلحت آن كار را نمي‌دانست. ولي وقتي كه خضر حكمت و

1. بحار، ج 44، ص 147.

2. بحار، ج 44، ص 45 و 46.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، صلح (يوم) الحديبية (5)، بنو أمية (2)، الضلال (1)

مصلحت آن كار را بيان كرد، موسي راضي و خشنود شد ". (1) اكنون كار من، شما را خشمگين و ناخشنود كرد، زيرا از حكمت و مصلحت اين كار بي اطلاع هستيد، يقين بدانيد كه اگر من اين كار را انجام نمي‌دادم يك نفر

از شيعيان ما، بر روي زمين باقي نمي‌ماند ". (2) معاويه، نسل كشي نسبت به شيعه انجام مي‌داد و حمام خون به راه مي‌انداخت.
شبيه اين مطلب را امام صادق (عليه السلام) از امام مجتبي (عليه السلام) نقل مي‌كند هنگامي كه به آن حضرت گفته شد: اي خواركننده ء مؤمنان! و حضرت در پاسخ فرمود:
من خوار كننده ء مؤمنين نيستم، بلكه با اين كارم به آنان عزت دادم، چون ديدم شما از نظر نظامي بر آنان غالب نمي‌شويد، و امر خلافت را واگذار كردم و از اين راه سدي، سر راه خون ريزي معاويه، ايجاد كردم. (3) نسايي محدث معروف اهل سنت هنگامي كه وارد شام شد وحديثي در فضيلت علي (عليه السلام) بر زبان آورد، از او خواستند درباره فضيلت معاويه نيز حديثي از پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) نقل كند. گفت كه من حديثي در فضيلت معاويه ندارم، جز اينكه پيامبر (صلي الله عليه وآله) درباره او فرمود: " خداوند هرگز شكم او را سير نكند! " مردم شام بر سرش ريختند و آن قدر او را كتك زدند كه در زير دست و پا از دنيا رفت. البته احاديثي از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) درباره معاويه داريم كه حضرت فرمود: " اذا رايتم معاوية يخطب علي منبري فاقتلوه ... ". " اگر معاويه را روي منبرم ديديد پس او را بكشيد ". (4) احمد حنبل در مسند خود در مذمت معاويه و عمروعاص ولعن آنها، در حديثي معروف، اسم معاويه و عمروعاص را حذف كرده است و به جاي آن فلان و فلان آورده
1. آيات 69 تا 82 سوره كهف، تشبيه جالب امام به داستان خضر نبي و حضرت موسي (ع) كه در اين سوره آمده است ...
2. تاريخ الخلفاء ص 207، علل الشرايع، ج 1، ص 211، بحار، ج 44، فرائد السمطين، ج 2، ص 120.
3. تاريخ دمشق، ص 228.
4. نصر بن ابي مزاحم، وقعة الصفين، ص 216.

است. (1) امام حسين (عليه السلام) در پاسخ مروان (كه بايد با يزيد بيعت كند)، فرمود: " بيعت با او دفن اسلام وفاتحه اسلام است ". ونيز فرمود: " لقد سمعت جدي رسول الله (صلي الله عليه وآله) يقول:
ألخلافة محرمة علي آل ابي سفيان، فاذا رأيتم معاويه علي منبري، فابقروا بطنه وقد راه اهل المدينه علي المنبر فلم يبقروا فابتلاهم الله بيزيد الفاسق ": (2) " از پيامبر (صلي الله عليه وآله) شنيدم كه فرمود: خلافت بر آل ابوسفيان حرام است و اگر معاويه را بر منبر من ديديد، شكمش را بشكافيد ". و مردم مدينه او را بر منبر پيامبر (صلي الله عليه وآله) ديدند ولي شكمش را پاره نكردند، در نتيجه مبتلا به حكومت يزيد فاسق شدند ".
تنها براي حكومت معاويه روز جمعه، پس از انعقاد صلح نامهء تحميلي، در نخيله (در قسمت بيروني شهر كوفه، منطقه اي است كه أمير المؤمنين (عليه السلام) سخنرانيهاي عمومي خود را با مردم در آنجا انجام مي‌داد و خطبه مي‌خواند) خطبه اي ايراد كرد و در ضمن آن چنين گفت:
" اني والله ما قاتلتكم لتصلوا ولاتصوموا ولاتحجوا ولاتزكوا انكم لتفعلون ذالك و لكن قاتلتكم لأتأمر عليكم وقد اعطاني الله ذالك وانتم له كارهون واني منيت الحسن واعطيته اشياء وجمعيها، تحت قدمي ولا افي شئ منها ". (3) " من با شما مقاتله و جنگ ننمودم كه نماز بگزاريد يا روزه بگيريد يا حج انجام دهيد يا زكات پرداخت كنيد چون خودتان اين كارها را انجام مي‌دهيد و نيازي به من نداريد بلكه خواستم كه به شما امارت و حكومت داشته باشم و اين خدا بود كه اين خواسته را به من عطا نمود هر چند شماها كراهت داشتيد من به حسن تأمين‌ها دادم هر چه به او قول داده ام همه را زير پا مي‌نهم به هيچكدام از آنها وفا نخواهم نمود ".
در حالي كه قرآن مي‌فرمايد: الذين ان مكناهم في الأرض أقاموا الصلاة (حج 41)

1. علامه اميني، الغدير، ج 10، ص 140، مسند، احمد حنبل، ج 4، ص 421.
2. لهوف، ص 20، عوالم، ص 53، مقتل خوارزمي، ج 1، ص 185.
3. مناقب، ج 4، ص 40، چاپ دار الأضواء.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة الكوفة (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، الحج (2)، الصّلاة (1)، كتاب مسند أحمد بن حنبل (1)، الخوارزمي (1)، القتل (1)

ولي معاويه مي‌گويد من به نماز و روزه و حج و زكات كاري ندارم. در پي سخنان فوق بود كه سليمان بن صرد به امام گفت با وجود چهل هزار سرباز چرا صلح با او را پذيرا شده اي؟
امام فرمود: كان ذالك فما تري الان؟ - چهل هزار سرباز داشتم ولي آنچه كه فرمان بردار هستند چند تن اند؟ - در اين هنگام حجر بن عدي فرمود: اما والله لو درت انك تفي ذالك اليوم ومتنا معك دوست دارم مقاتله با معاويه را آغاز كني و كار به شهادت منجر شود و در ركاب تو شهيد شويم. (1) ولي امام جنگ با معاويه را به صلاح مسلمانان نديد.
تحقق پيشي بيني امام مجتبي (عليه السلام) سيماي معاويه را كسي همچون امام مجتبي (عليه السلام) شناسائي نداشت ولي پس از شهادت امام حسن مجتبي (عليه السلام) دو مسأله، براي همگان آشكار شد:
نخست آن كه معاويه، جز خود و خط خود را تحمل نكرده، حتي به نسل كشي دست مي‌زند.
و ديگر آن كه او به هيچ وجه نسبت به تعاليم اسلام متعبد نيست و فقط به ظاهر، دم از اسلام مي‌زند و صلح تحميلي امام مجتبي (عليه السلام) معاويه را وادار كرده بود تا مخالفان خود را كمي تحمل كند و نيز به ظاهر نسبت به اسلام تعهد به خرج دهد لكن پس از شهادت آن حضرت آن سوي چهره ء معاويه بهتر آشكار گشت.
اولا: معاويه دستور داد تا به طور كلي نقل احاديث در رابطه با ولايت اهلبيت (عليه السلام) تعطيل گردد.
ثانيا: جعل احاديث پيرامون منقبت بني اميه، عثمان واعوان وانصار أموي رايج گردد.
ثالثا: هر كس، با خط مشي معاويه سازگار نباشد، زنداني و دربدر يا مقتول و كشته شود.
1. مناقب، ج 4، ص 40، چاپ دار الأصواء.

تداوم جنگ سرد امام (عليه السلام) پس از بيعت نيز، خلافت را حق خود مي‌دانست و هرگز نمي‌گفت معاويه خليفهٔ حقيقي است بلكه وي را امير مصلحتي و موقتي معرفي مي‌كرد و در واقع مبارزه خود را در جلوه‌هاي ديگر با معاويه ادامه مي‌داد از جمله:

1. ابن اثير در اسد الغابه مينويسد: " هنگامي كه امام حسن (عليه السلام) با معاويه، بيعت كرد، پيش از آنكه معاويه وارد كوفه شود، امام در جمع مردم اين چنين سخن گفت:

ايها الناس! انما نحن امرائكم وضيفائكم، ونحن اهل بيت نبيكم الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا. اي مردم! ما اميران و مهمانان بر شمائيم، اهل بيت رسول خدا ما هستيم، اهلبيتي كه خدا پليدي و ناپاكي را از آنان دور ساخته است.

امام سخنان خود را تكرار كرد و آن قدر تكرار كرد كه سخنان مظلومانه او كه حكايت از بي وفائي مردم داشت آنان را به حال انفعال و ندامت و گريه وادارد ". (1) 2. آنگاه كه معاويه وارد كوفه شد و همه مردم با او بيعت كردند، عمروعاص به معاويه گفت از امام حسن بخواه كه خطبه اي بخواند معاويه امتناع و مقاومت كرد ولي سرانجام تسليم شد و از امام خواست تا خطبه اي بخواند و امام در حضور همگان اين چنين فرمود:

" ايها الناس! فان الله هداكم باولنا، وحقن دمائكم بآخرنا، الا ان أكيس الكيس التقي، و ان أعجز العجز، الفجور، وان هذا الأمر الذي اختلفت انا ومعاوية فيه، اما ان يكون احق به مني، و اما ان يكون حقي تركته لله عزوجل لأصلاح امة محمد 9 وحقن دمائكم مردم!

خداوند شما را با نخستين فرد ما (كه پيامبر خدا باشد) هدايت فرمود و خون شما را با آخرين فرد موجود ما حفظ و نگهداري نمود بدانيد زيرك ترين زيركان آن فرد با تقوي و خداشناس است و عاجزترين عاجزان فرد گناهكار و فاسق است در اين خصوص كه من و معاويه مخاصمه داشتيم چه او شايستگي داشته باشد يا اينكه حق من بوده باشد به خاطر اصلاح امور امت وحفظ خون آنان من رها نمودم سپس به معاويه نگريست و

1. ر. ك: ابن اثير، اسد الغابة، ج 2، ص 14، چاپ دار احياء التراث العربي.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، كتاب أسد الغابة لإبن الأثير (2)، مدينة الكوفة (2)، إبن الأثير (2)، الطهارة (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

فرمود: وان ادري لعله فتنة لكم ومتاع الي حين اگر چه مي‌دانم كه اين

مسأله امتحان سنگيني براي شما است و اين وديعه در دست شما است تا دم مرگ. امام با اين كلام، به معاويه هشدار داد و اخطار كرد و به مردم رهنمود داد كه مواظب باشند. معاويه در اين هنگام به عمروعاص نگاهي كرد و گفت: از اينكه اصرار مي‌كردي او خطبه بخواند. آيا همين مسأله را مي‌خواستي به رخ من بكشي؟! و سپس امام را وادار كرد تا از منبر فرود آيد. (1) 3. طبق نوشته ي برخي از اهل نظر امام حسن (عليه السلام) به مصالحه موقتي روي آورد و از معاويه پيمان گرفت تا خلافت را روزگار خود در اختيار داشته و در روزگار پس از خود آن را به امام حسن بسپارد. چنان كه: ذهبي در تاريخ الاسلام مينويسد: فكره الحسن، القتال، وبايع معاوية علي ان جعل العهد من بعده للحسن ". (2) سيوطي در تاريخ الخلفاء يادآور مي‌شود: " فارسل اليه الحسن يبذل له تسليم الأمر اليه، علي ان تكون له الخلافة من بعده ". (3) حسن، تسليم امر را به او واگذاشت مشروط بر آنكه خلافت و حكومت پس از معاويه از آن او باشد.
4. ابن شهر آشوب در مناقب و فضل امام حسن يادآور مي‌شود: يزيد وقتي كه همسر عبد الله بن عامر را مشاهده كرد شيفتهء او شد. مطلب را با پدر خود معاويه در ميان نهاد، معاويه عبد الله را فراخواند. استان داري بصره را براي او مقرر داشت و سپس به او گفت: اگر داراي همسر نبودي دخترم رمله را به عقد تو درمي‌آوردم، او مغرور شد و بي خبر از توطئه معاويه، همسر خود را طلاق داد، معاويه فورا ابوهريره را به خواستگاري او براي يزيد گسيل داشت، هنگامي كه امام حسين وعبد الله بن جعفر و امام حسن، از جريان پشت پرده آگاهي يافتند، وارد عمل شده و به خنثي كردن طرح شوم معاويه پرداختند و آن زن،
1. ر. ك: ابن اثير، اسد الغابة، ج 2، ص 14، چاپ دار احياء التراث العربي.
2. ر. ك: ذهبي، تاريخ الاسلام، ج 4، ص 5، نشر بيروت دار التراث العربي.
3. ر. ك: سيوطي، تاريخ الخلفاء، ص 191، نشر منشورات الرضي.

به عقد امام مجتبي (عليه السلام) درآمد. (1) 5. روزي، در حضور معاويه و عمروعاص و شاميان، امام مجتبي (عليه السلام) در خطبه اي خود را معرفي كرد. معاويه گفت: اما انك يا حسن قد كنت ترجو ان تكون خليفة ولست هناك.
اما تو اي حسن، انتظار مي‌كشيدي تا خليفه، شوي! ولي اين چنين نشد.

امام در پاسخ داد: خليفه، پيامبر (صلي الله عليه وآله) كسي است كه طبق سيره ء پيامبر (صلي الله عليه وآله) عمل كند، اطاعت خدا را پيشه ي خود سازد، ولي كسي كه بر اساس جور حكم مي‌دهد و سنت رسول خدا را تعطيل مي‌كند، خليفه نيست، كسي كه دنيا را به عنوان پدر و مادر خود برگزيد كسي كه بندگان خود را بازيچه‌ء هوس بازيهاي خود و با اموال مردم، طبق دلخواه خود عمل مي‌كند او خليفه نيست. (2) 6. روزي معاويه در مدينه در خطبه اي گفت: ابن علي بن ابيطالب؟

امام حسن (عليه السلام) از جاي برخاست و در حضور همگان فرمود: " - خداوند رسولي را مبعوث نكرد جز آنكه از اهل بيت او براي او وصي و جانشين، برگزيد و هيچ پيامبري مبعوث نگشت جز آنكه براي او دشمني از انسان‌هاي اهل جرم و معاصي قرار داده است.

علي (عليه السلام) وصي پيامبر (صلي الله عليه وآله) بود و من پسر علي (عليه السلام) هستم. تو اي معاويه پسر صخر و جد تو حرب است ولي جد من رسول خدا است مادرت هند است ولي مادر من فاطمه (عليه السلام) است، جده من خديجه است ولي جده تو نسيله است. خدا لعنت كند كسي را كه از جهت حسب ونسب، پست است و در كفر سابقه دار است و مردم از او خاطرات بدي دارند ونفاق او شديد است ". در اين هنگام همه مردم حاضر آمين گفتند، در اين جا بود كه معاويه از منبر فرود آمد. (3)

1. ر. ك: ابن شهر آشوب، مناقب، ص 42 - 41، چاپ دار الأضواء.
2. ر. ك: طبري، الإحتجاج، ج 1، ص 282، نشر المرتضي.
3. ر. ك: طبرسي، الإحتجاج، ج 1، ص 282، نشر المرتضي - طبع اسوه، ج 2، ص 53.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، ابن شهر آشوب (1)

گفتار چند تن از معاصران سير تاريخي ما پايان پذيرفت اكنون گفتاري چند تن از معاصران را در اين باره بازگو مي‌نمائيم:
1. گفتار مرحوم شرف الدين:
آري مهم ترين فراز زندگي امام حسن (عليه السلام) صلح با معاويه تشكيل مي‌دهد كه مورد گفتگوي دوست و دشمن قرار گرفته است و در اين باره كتابها تنظيم يافته و سمينارهايي تشكيل گرديده است درباره صلح يا پر شكوه ترين نرمش قهرمانانهء تاريخ اسلام تنها به گفتار يكي از انديشمندان اسلام شريف دين و آبروي مسلمانان مرحوم سيد شرف الدين جبل عاملي بسنده مي‌شود او كه يكي از رجال علم و فضيلت و كلام مي‌باشد حق مطلب را در اين باره به خوبي ادا كرده است: او در پيشگفتاري كه بر كتاب پر ارزش " صلح الحسن " علامه شيخ راضي آل ياسين ترجمه اديب فرزانه دانشور گرانمايه حضرت آية الله سيد علي خامنه‌اي دارد چنين مينويسد:
" توطئه‌هاي باند اموي حسن بن علي و برادرش را در برابر خطر مهيب قرار داد كه اسلام را با نام اسلام تهديد مي‌كرد و به خاموش ساختن نور حقيقت به نام حقيقت كمر مي‌بست. آن دو امام براي دفع اين خطر دو راه بيشتر نداشتند. مقاومت يا مسالمت به يقين. مقاومت در نوبت حسن بن علي (عليه السلام) به نابودي جبههء حق و طرفداران دين و راه راست منجر مي‌گرديد چه در آن روزگار حسن بن علي (عليه السلام) خود وبني هاشم و ياران ايشان را به خطر مي‌افكند و آنان را با قواي نيرومند و مجهز معاويه روبرو مي‌ساخت و اگر همچون برادرش حسين در عاشورا بر فداكاري و جانبازي همت مي‌گماشت بدون ترديد جنگ با نابودي تمامي افراد اين جبهه پايان مي‌پذيرفت و هدف و آرمان آنان نيز لوث مي‌گرديد. باند اموي بدين وسيله به پيروزي درخشاني نايل مي‌گشت و پس از اين پيروزي، ميدان براي معاويه خالي و بي رقيب مي‌ماند و امكان همه نوع ترك تازي و جولان به رقيب داده مي‌شد و در نتيجه امام حسن (عليه السلام) به همان سرانجامي كه سخت از

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، زيارة عاشوراء (1)، صلح (يوم) الحديبية (3)، بنو هاشم (1)، النوم (2)

1 - گفتار مرحوم شرف الدين:

گفتار چند تن از معاصران سير تاريخي ما پايان پذيرفت اكنون گفتاري چند تن از معاصران را در اين باره بازگو مي‌نمائيم:
1. گفتار مرحوم شرف الدين:
آري مهم ترين فراز زندگي امام حسن (عليه السلام) صلح با معاويه تشكيل مي‌دهد كه مورد گفتگوي دوست و دشمن قرار گرفته است و در اين باره كتابها تنظيم يافته و سمينارهايي تشكيل گرديده است درباره صلح يا پر شكوه ترين نرمش قهرمانانهء تاريخ اسلام تنها به گفتار يكي از انديشمندان اسلام شريف دين و آبروي مسلمانان مرحوم سيد شرف الدين جبل عاملي بسنده مي‌شود او كه يكي از رجال علم و فضيلت و كلام مي‌باشد حق مطلب را در اين باره به خوبي ادا كرده است: او در پيشگفتاري كه بر كتاب پر ارزش " صلح الحسن " علامه شيخ راضي آل ياسين ترجمه اديب فرزانه دانشور گرانمايه حضرت آية الله سيد علي خامنه‌اي دارد چنين مينويسد:
" توطئه‌هاي باند اموي حسن بن علي و برادرش را در برابر خطر مهيب قرار داد كه اسلام را با نام اسلام تهديد مي‌كرد و به خاموش ساختن نور حقيقت به نام حقيقت كمر مي‌بست. آن دو امام براي دفع اين خطر دو راه بيشتر نداشتند. مقاومت يا مسالمت به يقين. مقاومت در نوبت حسن بن علي (عليه السلام) به نابودي جبههء حق و طرفداران دين و راه راست منجر مي‌گرديد چه در آن روزگار حسن بن علي (عليه السلام) خود وبني هاشم و ياران ايشان را به خطر مي‌افكند و آنان را با قواي نيرومند و مجهز معاويه روبرو مي‌ساخت و اگر همچون برادرش حسين در عاشورا بر فداكاري و جانبازي همت مي‌گماشت بدون ترديد جنگ با نابودي تمامي افراد اين جبهه پايان مي‌پذيرفت و هدف و آرمان آنان نيز لوث مي‌گرديد. باند اموي بدين وسيله به پيروزي درخشاني نايل مي‌گشت و پس از اين پيروزي، ميدان براي معاويه خالي و بي رقيب مي‌ماند و امكان همه نوع ترك تازي و جولان به رقيب داده مي‌شد و در نتيجه امام حسن (عليه السلام) به همان سرانجامي كه سخت از
(٤٩٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، زيارة عاشوراء (1)، صلح (يوم) الحديبية (3)، بنو هاشم (1)، النوم (2)

آن پرهيز داشت دچار مي‌گشت و فداكاري و جانبازي او نيز در آراء عمومي جز اعتراض و ايراد خالي، اثري به جاي نمي‌گذاشت. زيرا معاويه با اصرار تمام از روي سياست پيشنهاد صلح را داشت و براي قبول هر شرطي براي خدا و به نفع امت، خود را آماده نشان مي‌داد و هيچ نوع عذري از امام حسن (عليه السلام) در برابر اين آمادگي شنيده نمي‌شد و اظهار آمادگي معاويه همه را فريب داده بود و چهره زشت امويان هنوز آن چنان بي پرده و آشكار، رو نشده بود و عامهء مردم به او به عنوان يك مسلمان باسابقه مي‌نگريستند ولي در ايام سيد الشهداء اين پرده فريب از هم دريده شده بود و بدين جهت فداكاري و جانبازي او مي‌توانست در زمينهء ياري حقيقت و اهل حقيقت آثار جاويد درخشاني به جا بگذارد آنچنان كه گذاشت. وارث بعدي، خط مشي امام حسن (عليه السلام) را تفسير و توجيه نمود و نقاب از چهره ء اين طاغوت زمان برداشت، و نخستين ماده انفجاري كه به وسيله امام حسن كار گذاشته شده بود منفجر گرديد و معاويه با غرور تمام گفت اي اهل عراق! به خدا سوگند من به خاطر نماز و روزه و زكات و حج با شما نجنگيدم، جنگ من با شما فقط براي حكومت بود و خدا مرا به مقصودم رسانيد با آنكه شما نمي‌خواستيد (1) بدين وسيله ماسك از صورت دزدان افتاد وكوس رسوايي بني اميه بر سر بازارها زده شد و به بركت همت تدبير بود كه برادرش سيد الشهداء توانست آن انقلاب بزرگ را كه روشنگر حقيقت و عبرت بخش خردمندان بود به وجود آورد. شهادت كربلا بيش از آنكه حسيني (عليه السلام) باشد حسني (عليه السلام) بود روز ساباط با مفهوم فداكاري و جانبازي آن با روز عاشورا آميخته بود ...

چون امام حسن شالوده ء آن را ريخت و وسائل و مقدمات آن را فراهم آورده بود. (2) 2. گفتاري از سيرهء پيشوايان:

" 1. امام حسن (عليه السلام) فردي شجاع و با شهامت بود و هرگز ترس و بيم در وجود او راه پيدا نمي‌كرد، او در راه پيشرفت اسلام از هرگونه جانبازي دريغ نمي‌ورزيد و همواره آمادهء

1. از پيشگفتار صلح الحسن، صفحات 5 - 6.

2.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (3)، دولة العراق (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، زيارة عاشوراء (1)، صلح (يوم) الحديبية (2)، بنو أمية (1)، الحج (1)، الشهادة (1)، الوراثة، التراث،

الإرث (1)
مجاهدت در راه خدا بود. چنان كه در جنگ جمل، در ركاب پدر خويش امير مؤمنان (عليه السلام) در خط مقدم جبهه مي‌جنگيد و از ياران دلاور و شجاع علي (عليه السلام) سبقت مي‌گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختي مي‌كرد. (1) پيش از شروع اين جنگ، به دستور پدر، همراه عمار ياسر و تني چند از ياران امير مؤمنان (عليه السلام) وارد كوفه شد و مردم كوفه را جهت شركت در اين جهاد دعوت وتبليغ نمود. (2) او وقتي وارد كوفه شد كه هنوز " ابو موسي اشعري " (يكي از مهره‌هاي فاسد عثمان) بر سر كار بود و با حكومت امير مؤمنان (عليه السلام) مخالفت نموده از جنبش مسلمانان، در پشتيباني از مبارزه آن حضرت، با پيمان شكنان، جلوگيري مي‌نمود، با اين حال حسن بن علي توانست علي رغم كارشكنيهاي ابو موسي و هم‌دستانش، متجاوز از نه هزار نفر را از شهر، به ميدان جنگ، گسيل بدارد. (3) و نيز در جنگ صفين، در بسيج عمومي نيروها و گسيل داشتن ارتش امير مؤمنان براي جنگ با سپاه معاويه نقش مهمي به عهده داشت و با سخنان پر شور ومهيج، مردم كوفه را به جهاد در ركاب امير مؤمنان (عليه السلام) و سركوبي خائنان و دشمنان اسلام دعوت مي‌فرمود. (4) آمادگي او براي جانبازي در راه حق به اندازه اي بود كه امير مؤمنان در جنگ صفين از ياران خود خواست كه او و برادرش حسين بن علي (عليه السلام) را از ادامه ي جنگ با دشمن باز دارند تا نسل پيامبر (صلي الله عليه وآله) با كشته شدن اين دو شخصيت از بين نرود. (5) امام حسن مجتبي (عليه السلام) هرگز در بيان حق و دفاع از حريم اسلام نرمش نشان نمي‌داد و علنا از كارهاي ضد معاويه و دودمان بني اميه افشاءگري مي‌نمود. مناظرات و احتجاجات مهيج و كوبنده حضرت مجتبي (عليه السلام) با معاويه و مزدوران و طرفداران او نظير: عمروعاص،

1. مناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 21.
2. تاريخ يعقوبي ج 2، ص 170 - الامامة والسياسية ج 1، ص 67.
3. الاخبار الطوال، ابو حنيفه دينوري، ص 146 - 145.
4. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 1، ص 358.
5. نهج البلاغه فيض الاسلام ج 4، ص 652 - 651، نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 11، ص 25، خطبه 200.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (4)، بنو أمية (1)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي (1)، إبن أبي الحديد المعتزلي (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)،

كتاب نهج البلاغة (2)
عقبة بن ابي سفيان، وليد بن عقبه، مغيرة ابن شعبه، و مروان بن حكم، شاهد گوياي اين ادعا است. (1) حضرت مجتبي (عليه السلام) حتي پس از انعقاد پيمان صلح (كه قدرت معاويه افزايش يافت و موقعيتش بيش از پيش تحكيم يافت بعد از ورود معاويه به كوفه، برفراز منبر نشست و انگيزه‌هاي صلح خود وامتيازات خاندان علي (عليه السلام) را بيان نمود و آنگاه در حضور هر دو گروه با اشاره به نقاط ضعف معاويه، با شدت و صراحت از روش او انتقاد كرد. (2) پس از شهادت امير مؤمنان و صلح امام حسن (عليه السلام)، خوارج تمام قواي خود را بر ضد معاويه بسيج كردند، در كوفه به معاويه خبر رسيد كه " حوثره اسدي " يكي از سران خوارج بر ضد او قيام كرده و سپاهي دور خود گردآورده است.
معاويه براي تحكيم موقعيت خود و براي آنكه وانمود كند كه امام مجتبي (عليه السلام) مطيع و پيرو اوست، به آن حضرت كه راه مدينه را در پيش گرفته بود، پيامي فرستاد كه شورش حوثره را سركوب سازد و سپس به سفر خود ادامه دهد.
امام (عليه السلام) به پيام او پاسخ داد كه: من براي حفظ جان مسلمانان از جنگ با تو خودداري كردم اين معني موجب نمي‌شود كه از جانب تو با ديگران بجنگم، اگر قرار به جنگ باشد، پيش از هر كسي بايد با تو بجنگم مبارزه با تو از جنگ با خوارج لازم تر است. (3) 2. بايد توجه داشت كه در آئين اسلام تنها قانوني بنام جنگ و جهاد وجود ندارد كه همواره بايد جنگيد، بلكه همان طور كه اسلام دستور جنگ مي‌دهد كه مسلمانان در شرايط خاصي با دشمن بجنگند، همچنين دستور داده است كه اگر نبرد براي پيشبرد هدف، مؤثر نباشد، از در صلح وارد شوند.
مادر تاريخ زندگي پيامبر (صلي الله عليه وآله) اين دو نمونه را مشاهده مي‌كنيم، پيامبر (صلي الله عليه وآله) همانطور كه در بدر، احد، احزاب، و حنين دست به نبرد زد، در شرايط ديگري كه پيروزي را غير
1. احتجاج طبرسي چاپ نجف ص 144 - صلح الحسن ص 404.
2. احتجاج طبرسي ص 156.
3. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج 5، ص 98.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (2)، صلح (يوم) الحديبية (5)، الخوارج (3)، الشهادة (1)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي (1)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (2)

ممكن مي‌ديد، ناگزير با دشمنان اسلام قرارداد صلح بست و موقتا از دست زدن به جنگ و اقدام حاد، خودداري نمود تا در پرتو آن پيشرفت اسلام تضمين گردد. پيمان صلح پيامبر (صلي الله عليه وآله) با " بني ضمره " و " بني اشجع " و با اهل مكه (پس از بازگشت از حديبيه) از جمله ي اين موارد به شمار مي‌رود. (1) از نظر خارجي از نظر سياست خارجي آن روز، جنگ داخلي مسلمانان به سود جهان اسلام نبود زيرا امپراتوري روم شرقي كه ضربات سختي از اسلام خورده بود، همواره مترصد فرصت مناسبي بود تا ضربت مؤثر و تلافي جويانه اي بر پيكر اسلام وارد كند و خود را از نفوذ اسلام، آسوده سازد.

گزارش صف آرائي سپاه امام حسن و معاويه در برابر يكديگر، به سران روم شرقي رسيد، زمامداران روم فكر كردند كه بهترين فرصت ممكن، براي تحقق بخشيدن به هدفهاي خود را بدست آورده اند لذا با سپاهي عظيم، عازم حمله به كشور اسلامي شدند تا انتقام خود را بگيرند.

آيا در چنين شرايطي، شخصيتي مثل امام حسن (عليه السلام) كه رسالت حفظ اساس اسلام را بر عهده داشت كه با قبول صلح، اين خطر بزرگ را از جهان اسلام دفع كند ولو آنكه به قيمت فشار روحي و سرزنشهاي دوستان كوته بين، تمام شود؟

" يعقوبي " مورخ معروف مينويسد: هنگام بازگشت معاويه به شام (پس از صلح با امام (حسن) به معاويه گزارش رسيد كه امپراتور روم با سپاه منظم و مجهزي به منظور حمله به كشور اسلامي، از روم حركت كرده است.

معاويه چون قدرت مقابله، با چنين قواي بزرگي را نداشت، با آنها پيمان صلح بست و متعهد شد سالانه صد هزار دينار به دولت روم شرقي بپردازد. (2) اين سند تاريخي نشان ميدهد كه هنگام كشمكش دو طرف در جامعه اسلامي،

1. بحار ج 44، ص 2.

2. تاريخ يعقوبي ج 2، ص 206.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، صلح (يوم) الحديبية (5)، الضرب (1)

دشمن مشترك مسلمانان از اين فرصت، سوء استفاده مي‌كرد و كشور اسلامي در معرض يك خطر جدي قرار داشت و اگر جنگ ميان نيروهاي امام حسن (عليه السلام) و معاويه در مي‌گرفت، آنكه پيروز مي‌شد امپراتور روم شرقي بود نه امام حسن بن علي (عليه السلام) و نه معاويه بن ابي سفيان. ولي اين خطر با تدبير و دورانديشي و گذشت امام (عليه السلام) بر طرف شد. (1) امام باقر (عليه السلام) به شخصي كه نسبت به صلح امام حسن (عليه السلام) خرده مي‌گرفت، فرمود: اگر امام حسن (عليه السلام) اين كار را نمي‌كرد خطر بزرگي به همراه داشت. (2) از نظر سياست داخلي شك نيست كه هر زمامدار و فرماندهي اگر بخواهد در ميدان جنگ بر دشمن پيروز گردد، بايد از جبهه ي داخلي نيرومند و متشكل و هماهنگي برخوردار باشد، و بدون داشتن چنين نيروئي، شركت در جنگ مسلحانه نتيجه اي جز شكست ذلت بار نخواهد داشت.

در بررسي علل صلح امام مجتبي (عليه السلام) از نظر سياست داخلي، مهمترين موضوعي كه به چشم مي‌خورد، فقدان جبههٔ نيرومند و متشكل بود زيرا مردم عراق و مخصوصا كوفه، در عصر حضرت مجتبي (عليه السلام) نه آمادگي روحي براي نبرد داشتند نه تشكل و هماهنگي لازم.

خستگي از جنگ جنگ جمل و صفين و نهروان و همچنين جنگ‌هاي توأم با تلفاتي كه بعد از جريان حكميت، در عراق و حجاز و يمن در گرفت، در ميان ياران علي (عليه السلام)، يك نوع خستگي از جنگ و علاقه به صلح ومتاركه جنگ را ايجاد كرد زيرا طي پنج سال خلافت اميرمؤمنان (عليه السلام)، ياران آن حضرت، هيچ وقت اسلحه به زمين ننهادند مگر به قصد آنكه فردا در جنگ ديگري شركت كنند. از طرف ديگر جنگ آنان با بيگانگان نبود بلكه در واقع با اقوام و برادران و آشنايان ديروزي خودشان بود كه در جبهه معاويه مستقر شده بودند. (3)

1. بحار الانوار، ج 44، ص 1.
2. فلسفهٔ صلح امام حسن (ع).
3. نوشته اند در جنگ جمل متجاوز از سي هزار نفر كشته شد (تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 172) و در جنگ نهروان چهار هزار نفر از خوارج به قتل رسيدند (تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 182 - = + * * * + = مروج الذهب، ج 2، ص 415) و مجموع تلفات طرفين در جنگ صفين به صد و ده هزار نفر رسيد! (مروج الذهب، ج 2، ص 404).

أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (4)، دولة العراق (2)، مدينة الكوفة (1)، صلح (يوم) الحديبية (4)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)، كتاب بحار الأنوار (1)، الخوارج (1)، القتل (1)

دشمن مشترك مسلمانان از اين فرصت، سوء استفاده مي‌كرد و كشور اسلامي در معرض يك خطر جدي قرار داشت و اگر جنگ ميان نيروهاي امام حسن (عليه السلام) و معاويه در مي‌گرفت، آنكه پيروز مي‌شد امپراتور روم شرقي بود نه امام حسن بن علي (عليه السلام) و نه معاويه بن ابي سفيان. ولي اين خطر با تدبير و دورانديشي و گذشت امام (عليه السلام) بر طرف شد. (1) امام باقر (عليه السلام) به شخصي كه نسبت به صلح امام حسن (عليه السلام) خرده مي‌گرفت، فرمود: اگر امام حسن (عليه السلام) اين كار را نمي‌كرد خطر بزرگي به همراه داشت. (2) از نظر سياست داخلي شك نيست كه هر زمامدار و فرماندهي اگر بخواهد در ميدان جنگ بر دشمن پيروز گردد، بايد از جبهه ي داخلي نيرومند و متشكل و هماهنگي برخوردار باشد، و بدون داشتن چنين نيروئي، شركت در جنگ مسلحانه نتيجه اي جز شكست ذلت بار نخواهد داشت.

در بررسي علل صلح امام مجتبي (عليه السلام) از نظر سياست داخلي، مهمترين موضوعي كه به چشم مي‌خورد، فقدان جبههٔ نيرومند و متشكل بود زيرا مردم عراق و مخصوصا كوفه، در عصر حضرت مجتبي (عليه السلام) نه آمادگي روحي براي نبرد داشتند نه تشكل و هماهنگي لازم.

خستگي از جنگ جنگ جمل و صفين و نهروان و همچنين جنگ‌هاي توأم با تلفاتي كه بعد از جريان حكميت، در عراق و حجاز و يمن در گرفت، در ميان ياران علي (عليه السلام)، يك نوع خستگي از جنگ و علاقه به صلح ومتاركه جنگ را ايجاد كرد زيرا طي پنج سال خلافت اميرمؤمنان (عليه السلام)، ياران آن حضرت، هيچ وقت اسلحه به زمين ننهادند مگر به قصد آنكه فردا در جنگ ديگري شركت كنند. از طرف ديگر جنگ آنان با بيگانگان نبود بلكه در واقع با اقوام و برادران و آشنايان ديروزي خودشان بود كه در جبهه معاويه مستقر شده بودند. (3)

1. بحار الانوار، ج 44، ص 1.

2. فلسفهٔ صلح امام حسن (ع).

3. نوشته اند در جنگ جمل متجاوز از سي هزار نفر كشته شد (تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 172) و در جنگ نهروان چهار هزار نفر از خوارج به قتل رسيدند (تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 182 - = + * * * + = مروج الذهب، ج 2، ص 415) و مجموع تلفات طرفين در جنگ صفين به صد و ده هزار نفر رسيد! (مروج الذهب، ج 2، ص 404).

أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (4)، دولة العراق (2)، مدينة الكوفة (1)، صلح (يوم) الحديبية (4)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)، كتاب بحار الأنوار (1)، الخوارج (1)، القتل (1)

مردم عراق در واقع با اين دست و آن دست كردن، و كندي در گسيل داشتن نيرو براي جنگ با گروه‌هاي متخاصم شام كه به حجاز و يمن و حدود عراق شبيخون مي‌زدند علاقه به صلح و خستگي از جنگ را نشان مي‌دادند و اين كه عراقيان دعوت مجدد أمير المؤمنين (عليه السلام) را به جنگ صفين به كندي اجابت نمودند، نشانهٔ همين خستگي از جنگ بود.

پس از شهادت اميرمؤمنان (عليه السلام) كه حسن بن علي (عليه السلام) به خلافت رسيد، اين پديده به شدت خود را نشان داد و مخصوصا هنگامي كه امام حسن (عليه السلام) مردم را به جنگ اهل شام، دعوت نمود، مردم خيلي به كندي آماده شدند. (1) هنگامي كه خبر حركت سپاه معاويه به سوي كوفه به امام مجتبي (عليه السلام) رسيد دستور داد مردم در مسجد، جمع شدند، آنگاه خطبه اي آغاز كرد و پس از اشاره به بسيج نيروهاي معاويه، مردم را به جهاد در راه خدا و ايستادگي در مبارزه با پيروان باطل، دعوت نمود و لزوم صبر و فداكاري و تحمل دشواريها را گوشزد كرد، ولي امام (عليه السلام) با اطلاعي كه از روحيه ي مردم داشت، نگران بود كه دعوت او را اجابت نكنند اتفاقا همين طور هم شد و پس از پايان خطابهٔ جنگي مهيج آن حضرت، همه سكوت كردند واحدي سخنان ان حضرت را تأييد نكرد. اين صحنه به قدري اسف انگيز و تكان دهنده بود كه يكي از ياران دلير و شجاع أمير المؤمنين (عليه السلام) كه در مجلس حضور داشت، مردم را به واسطه ي اين سستي و افسردگي به شدت توبيخ كرد و آنها را قهرمان پنبه، و مردمي ترسو و فاقد شجاعت خواند و آنها را دعوت نمود تا در ركاب امام براي جنگ با اهل شام آماده گردند ". (2) اين سند تاريخي نشان مي‌دهد كه مردم عراق تا چه حد به سستي و بيحالي گراييده بودند و آتش شور و التهاب سلحشوري و مجاهدت، در آنها خاموش شده بود و حاضر

1. ارزيابي انقلاب حسين (ع) از ديدگاه جديد، ص 200 - 197.
2. مقاتل الطابيين، ص 39.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، دولة العراق (3)، مدينة الكوفة (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، الصبر (1)، السجود (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، القتل (1)

نبودند در جنگ شركت كنند آنچنان كه در عهد خود علي (عليه السلام) هم اين گونه بودند.
سرانجام پس از فعاليتها و سخنرانيهاي عده اي از ياران بزرگ حضرت مجتبي (عليه السلام) به منظور بسيج نيروها و تحريك مردم براي جنگ، با تعداد كمي كوفه را ترك گفت و محلي در نزديك كوفه به نام " نخيله " را اردوگاه قرار داد و پس از ده روز اقامت، در " نخيله " در انتظار رسيدن قواي ديگر بود كه جمعا چهار هزار نفر در اردوگاه حضرت گرد آمدند، به همين جهت امام ناگزير شد دوباره به كوفه برگردد و اقدامات تازه وجدي تري جهت گردآوري سپاه به عمل بياورد (1) راز اين مسألة آن بود كه در آن ايام عراق يك جامعه متشكل و فشرده و متحد نبود، بلكه از قشرها و گروه‌هاي مختلف و متضادي تشكيل يافته بود كه هيچگونه هماهنگي و ائتلافي با يكديگر نداشتند.
پيروان و طرفداران حزب خطرناك اموي، گروه خوارج كه جنگ با هر دو اردوگاه را واجب ميشمردند، مسلمانان غير عرب كه از نقاط ديگر در عراق گرد آمده بودند و تعدادشان به بيست هزار نفر مي‌رسيد، و بالاخره گروهي كه عقيده ثابتي نداشتند و در ترجيح يكي از طرفين بر ديگري در شك و ترديد بودند، عناصر تشكيل دهنده جامعه آن روز عراق و كوفه به شمار مي‌رفتند، پيروان و شيعيان خاص امير مؤمنان (عليه السلام) نيز يكي ديگر از اين عناصر محسوب مي‌شدند. (2) اين چند دستگي و اختلاف عقيده و تشتت و پراكندگي، در صفوف سپاه امام مجتبي (عليه السلام) منعكس شده و آن را به صورت ارتش ناهماهنگ با تركيب ناجور، در آورده بود از اين رو در مقابله با دشمن خارجي، به هيچ وجه نمي‌شد به چنين سپاهي اعتماد كرد.
مرحوم شيخ مفيد (رحمه الله) و ديگر مورخان در مورد اين پديده خطرناك در سپاه امام حسن (عليه السلام) مي‌نويسند:
" عراقيان خيلي به كندي و بي علاقگي براي جنگ آماده مي‌شدند و سپاهي كه امام
1. الخرايج، ص 228 - صلح الحسن، ص 102.
2. صلح الحسن، ص 74 - 68.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، دولة العراق (3)، مدينة الكوفة (4)، الخوارج (1)، النوم (1)، صلح (يوم) الحديبية (2)
حسن (عليه السلام) بسيج نمود از گروه‌هاي مختلفي تشكيل مي‌شد كه عبارت بود از:

1. شيعيان و طرفداران اميرمؤمنان (عليه السلام).
2. خوارج كه از هر وسيله اي براي جنگ با معاويه استفاده مي‌كردند (شركت آنها در صفوف سپاهيان امام (عليه السلام) به خاطر دشمني با معاويه بود، نه دوستي با امام حسن (عليه السلام) ".
3. افراد سودطلب و دنيا پرست كه به طمع منافع مادي در سپاه امام (عليه السلام) داخل شده بودند.
4. افراد دو دل و شكاك كه شخصيت بزرگي هم چون امام حسن (عليه السلام) در نظر آنان چندان با معاويه ترجيح نداشت.
5. و بالأخره گروهي كه نه به خاطر دين بلكه از روي تعصب، و صرفا به پيروي از رؤساي قبايل خود، براي جنگ حاضر نموده بودند ". (1) بدين ترتيب سپاه حضرت مجتبي (عليه السلام) فاقد يكپارچگي و هماهنگي لازم جهت مقابله با دشمن نيرومندي مثل نيروهاي وفادار معاويه بود.

شايد هيچ سندي در ترسيم دورنماي جامعهٔ متشتت و پراكنده آن روز عراق و نشان دادن انگيزه‌هاي عراقيان براي جنگ، گوياتر و رساتر از گفتار خود آن حضرت نباشد، حضرت مجتبي (عليه السلام) در " مدائن " يعني آخرين نقطه اي كه سپاه امام تا آنجا پيشروي كرد، سخنراني مهيجي ايراد نمود وطي آن چنين فرمود:

" هيچ شك و ترديدي ما را در مقابله با اهل شام باز نمي‌دارد ما با نيروي استقامت و تفاهم داخلي شما، با اهل شام مي‌جنگيديم ولي امروز بر اثر كينه‌ها اتحاد و تفاهم از ميان شما رخت بر بسته و استقامت خود را از دست داده زبان به شكوه گشوده ايد.

وقتي كه به جنگ صفين روانه مي‌شديد دين خود را بر منافع دنيا مقدم مي‌داشتيد، ولي امروز منافع خود را بر دين خود، مقدم مي‌داريد، ما همانگونه هستيم كه درگذشته بوديم ولي شما نسبت به ما آنگونه وفادار نيستيد.

1. ارشاد، ص 205 - كشف الغمه، ج 2، ص 11 - اعيان الشيعه، ج 4، بخش 1، ص 51 - 50 - الفصول المهمه ابن صباغ مالكي، ص 143.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (3)، دولة العراق (1)، الخوارج (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

عده اي از شما كسان و بستگان خود را در جنگ صفين وعده اي ديگر كسان خود را در نهروان از دست داده اند، گروه اول بر كشتگان خود اشگ ميريختند، و گروه دوم، خون كشتگان خود را مي‌خواستند، بقيه نيز به پيروي از ما سرپيچي مي‌كنند.
معاويه پيشنهادي به ما كرده است كه دور از انصاف، و بر خلاف هدف بلند و سربلندي ما است، اينك اگر آماده كشته شدن در راه خدا هستيد، با او به مبارزه برخيزيم و با شمشير پاسخ او را بدهيم، و اگر طالب زندگي و عافيت هستيد، پيشنهاد او را بپذيريم و رضايت شما را تأمين كنيم ".
سخن امام كه به اينجا رسيد، مردم از هر طرف فرياد زدند: البقيه البقيه. ما زندگي مي‌خواهيم، ما مي‌خواهيم زنده بمانيم!! (1) آيا با اتكا به چنين سپاه فاقد روحيه رزمندگي، چگونه ممكن بود امام (عليه السلام) با دشمن نيرومندي مثل معاويه وارد جنگ شود؟ آيا با چنين سپاهي كه از عناصر متضادي تشكيل يافته بود و با كوچكترين غفلت، احتمال حادثه آفريني بود هرگز اميد پيروزي مي‌رفت؟ اگر فرضا امام حسن (عليه السلام) و معاويه جاي خود را عوض مي‌كردند و معاويه در رأس چنين سپاهي قرار مي‌گرفت آيا مي‌توانست جز كاري كه امام حسن (عليه السلام) كرد انجام دهد؟!
حقيقت امر اينست كه ستون فقرات نيروهاي عراقي از دوران حكميت شكسته شده بود در آن اواخر دوران علي (عليه السلام) هم به تحليل رفته بود، در دوران امام حسن (عليه السلام) كه هيچ كارآيي نداشت و با چنين نيروي ناكارآمد امام حسن (عليه السلام) چه كار مي‌توانست انجام دهد؟
فرماندهان خائن چگونه رجال بزرگ عراق و برخي از فرماندهان عاليرتبه‌ي ارتش امام مجتبي (عليه السلام) در سخت ترين شرايط، امام را تنها گذاشتند و خود را به معاويه فروختند.
برخي از نويسندگان و مورخان گذشته ومعاصر، حقايق تاريخي را تحريف نموده ادعا كرده اند كه امام حسن مجتبي (عليه السلام) آهنگ جنگ و مخالفت با معاويه نداشت، بلكه از روز
1. اسد الغابه، ج 2، ص 13 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 203 - بحار، ج 44، ص 21 - تذكره ابن جوزي، ص 141.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (4)، دولة العراق (1)، كتاب الكامل لإبن الأثير (1)، كتاب أسد الغابة لإبن الأثير (1)

نخست در صدد بود از معاويه امتيازات مادي گرفته از زندگي راحت و مرفهي برخوردار شود و اگر مخالفتهايي با معاويه مي‌كرد، براي تأمين و تضمين اين امتيازات بود.
اسناد تاريخي زنده اي در دست است كه نشان مي‌دهد اين تهمتها كاملا بي اساس است و با حقايق تاريخي به هيچگونه سازگار نمي‌باشد زيرا اگر پيشواي دوم نمي‌خواست با معاويه بجنگد، معني نداشت به گردآوري سپاه و بسيج نيرو اقدام كند. در صورتي كه به اتفاق مورخان، امام مجتبي (عليه السلام) سپاهي ترتيب داد و آماده جنگ شد، لكن از يكسو به واسطه عدم هماهنگي و چند دستگي سپاه امام (عليه السلام) و از سوي ديگر در اثر توطئه‌هاي خائنانه معاويه، نيروهاي نظامي حضرت پيش از آغاز جنگ و بدون برخورد نظامي، از هم پاشيده شد و مردم از اطراف امام (عليه السلام) پراكنده شدند، امام به ناچار، از جنگ خودداري نمود و به پذيرفتن، صلح مجبور شد.
مردم پيمان شكن!
همانطور كه در گذشته گفته شد، مردم عراق و كوفه يك دل و يك جهت نبودند و مردمي متلون و بي وفا و غير قابل اعتماد بودند، هر روز زير پرچمي گرد مي‌آمدند و همواره تابع وضع موجود و قدرت روز بودند و به اصطلاح نان را به نرخ روز مي‌خوردند، براساس همين روحيه بود كه همزمان با بحران آرايش سپاه و بسيج نيروهاي طرفين، عده اي از رؤساي قبايل و افراد وابسته به خاندانهاي بزرگ كوفه، به امام خيانت كرده و به معاويه نامه نوشتند و تأييد و حمايت خود را از حكومت وي، ابراز نمودند و مخفيانه او را براي حركت به سوي عراق تشويق كردند و تضمين نمودند كه به محض نزديك شدن وي امام حسن (عليه السلام) را تسليم او، يا ترور كنند.
معاويه، عين نامه‌ها را براي امام مجتبي (عليه السلام) فرستاد و پيغام داد كه چگونه به اتكاء چنين افرادي حاضر به جنگ با وي شده است؟ (1)
1. ارشاد مفيد: مؤيد اين معني، پاسخي كه امام مجتبي (ع) به يكي از شيعيان داد، امام ضمن پاسخ سوال او كه چرا دست از جنگ كشيد، فرمود: " سوگند به خدا! اگر با معاويه جنگ مي‌كردم، مردم مرا تسيلم او مي‌كردند! " (بحار، ج 44، ص 20).
(٥٠٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)،

دولة العراق (2)، مدينة الكوفة (2)، صلح (يوم) الحديبية (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

امام حسن (عليه السلام) پس از آنكه كوفه را به قصد جنگ با معاويه ترك گفت: " عبيدالله بن عباس " را با دوازده هزار نفر سپاه، به عنوان طلايه‌دار لشكر، گسيل داشت و " قيس بن سعد " و " سعيد بن قيس " را كه هر دو از ياران بزرگ آن حضرت بودند، به عنوان مشاور و جانشين وي تعيين نمود تا اگر براي يكي از اين سه نفر، حادثه اي پيش آمد، به ترتيب ديگري جايگزين وي گردد. (1) حضرت مجتبي (عليه السلام) خط سير پيشروي سپاه را تعيين فرمود، دستور داد در هر كجا كه با سپاه معاويه رو به رو شدند، جلو پيشروي آنان را بگيرند و جريان را به امام (عليه السلام) گزارش دهند تا بي درنگ با سپاه اصلي به آنها ملحق شود. (2) عبيدالله فوج تحت فرماندهي خود را حركت داد و در محلي به نام " مسكن " به سپاه معاويه روبرو شد و در آنجا اردو زد.
طولي نكشيد به امام (عليه السلام) گزارش رسيد كه عبيدالله با دريافت يك ميليون درهم از معاويه، شبانه همراه هشت هزار نفر به وي پيوسته است.
بديهي است خيانت اين فرمانده، در آن شرايط بحراني، در تضعيف روحيه ي سپاه و تزلزل موقعيت نظامي امام (عليه السلام)، تا چه حد مؤثر بود. ولي هر چه بود قيس بن سعد كه مردي شجاع و با ايمان، و نسبت به خاندان امير المؤمنين (عليه السلام) بسيار با وفا بود، طبق دستور امام حسن (عليه السلام) فرماندهي سپاه را به عهده گرفت وطي سخنان مهيجي كوشيد روحيه سربازان را تقويت كند، معاويه خواست او را نيز با پول بفريبد، ولي قيس فريب او را نخورد و همچنان در مقابل دشمنان اسلام، ايستادگي كرد. (3) توطئه‌هاي خائنانه معاويه تنها به خريدن عبيدالله اكتفا نكرد، بلكه در راه ايجاد شكاف و اختلاف و شايعه سازي، در ميان ارتش امام مجتبي (عليه السلام) به وسيله جاسوسان و مزدوران خود، در

١. يعقوبي از سعيد بن قيس نام نمي‌برد ولي مورخان ديگر به ترتيب كه گفت شد نوشته اند.
٢. مقاتل الطالبيين، ص ٤١.
٣. مقاتل الطالبيين ص ٤١، تاريخ يعقوبي ج 2، ص 20.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، مدينة الكوفة (1)، سعيد بن قيس (2)، قيس بن سعد (1)، النوم (2)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (2)

میان لشکر حضرت مجتبي (عليه السلام)، شايع مي‌کرد که قيس بن سعد، با معاويه سازش کرده و در ميان سپاه قيس نيز شايع مي‌ساخت که حسن بن علي با معاويه صلح کرده است.
کار به جايي رسيد که معاويه چند نفر از افراد خوش ظاهر را که مورد اعتماد مردم بودند، به حضور امام (عليه السلام) فرستاد اين عده در اردوگاه مدائن با حضرت مجتبي (عليه السلام) ملاقات کردند، در ميان مردم صدا زدند: "خدا به وسيله فرزند پيامبر (صلي الله عليه وآله) فتنه را خواباند و آتش جنگ را خاموش ساخت، حسن بن علي (عليه السلام) با معاويه صلح کرد و خون مردم را حفظ نمود! " مردم که به سخنان آنان اعتماد داشتند، در صدد تحقيق بر نيامدند و سخنان آنها را باور نموده بر ضد امام (عليه السلام) شورش کردند و به خيمه ي آن حضرت حمله ور شدند و آنچه در خيمه بود به يغما بردند و در صدد قتل امام (عليه السلام)، بر آمدند و آنگاه از چهار طرف متفرق گشتند.
امام مجتبي (عليه السلام) از آنجا روانه ي " ساباط " شد، در بين را، يکي از خوارج که قبلا کمين کرده بود، ضربت سختي بر آن حضرت وارد کرد. امام (عليه السلام) بر اثر جراحت، دچار خونريزي و ضعف شديد شد و به وسيله عده اي از دوستان و پيروان خاص خود، به " مدائن " منتقل گرديد، در آنجا وضع جسمي حضرت، بر اثر جراحت به وخامت گرائيد، معاويه با استفاده از حوادث، به اوضاع تسلط يافت، پيشواي دوم که نيروي نظامي لازم را از دست داده و تنها مانده بود، ناگزير پيشنهاد صلح را پذيرفت. (1)
بنابراين اگر امام مجتبي (عليه السلام) تن به صلح در داد چاره اي جز اين نداشت. چنانچه طبري وعده اي ديگر از مورخان مي‌نويسند: موقعي حاضر به صلح شد که يارانش از پيرامون او متفرق شدند و او تنها ماند. (2)
1. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 205، طبري ج 5، ص 189 - الکامل في التاريخ، ج 3، ص 203 - الاصابه، ج 1، ص 330.
2. طبري، ج 5، ص 159 - اسد الغابه، ج 2، ص 13 - عبارت اسد الغابه اين است: " ... فلما أفردوه امضي الصلح "، هنگامي که او را تنها گذاشتند صلح را امضاء نمود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، صلح (يوم) الحديبية (7)، قيس بن سعد (1)، الخوارج (1)، القتل (1)، الضرب (1)، کتاب أسد الغابة لإبن الأثير (2)، کتاب الکامل في التاريخ لابن الأثير (1)
امام مجتبي (عليه السلام) در پاسخ شخصي که نسبت به صلح آن حضرت، اعتراض داشت انگشت روي اين حقايق تلخ گذاشت، عوامل و موجبات اقدام خود را بيان نمود امام در پاسخ وي فرمود:

" من به اين علت حكومت و زمامداري را به معاويه واگذار كردم كه اعوان و ياراني براي جنگ با وي نداشتم، اگر ياراني داشتم شبانه و روز با او مي‌جنگيدم تا كار يكسره شود. من كوفيان را خوب مي‌شناسم بارها آنان را امتحان كرده ام. آنها مردمان فاسدي هستند كه اصلاح نخواهند شد، نه وفا دارند نه به تعهدات و پيمانهاي خود پاي بند، و نه دو نفر با هم موافقند، بر حسب ظاهر نسبت به ما اظهار اطاعت و علاقه مي‌كنند ولي عملا با دشمنان ما همراهند ". (1) پيشواي دوم كه از سستي و عدم همكاري ياران خود به شدت ناراحت و متأثر بود، روزي خطبه اي ايراد فرمود وطي آن چنين گفت:

" در شگفتم از اين مردمي كه نه دين دارند و نه شرم و حيا، واي بر شما، معاويه به هيچ يك از وعده‌هايي كه در برابر كشتن من به شما داده است، وفا نخواهد كرد، اگر من با معاويه بيعت كنم وظيفهٔ فردي خود را بهتر از امروز مي‌توانم انجام بدهم، والي اگر كار به دست معاويه بيفتد، نخواهد گذاشت آيين جدم پيامبر را در جامعه اجرا كنم.

به خدا سوگند اگر ناگزير شوم زمامداري مسلمانان را به معاويه، واگذار كنم، بدانيد زير پرچم حكومت بني اميه هرگز روي خوش و شادماني نخواهيد ديد و گرفتار انواع اذيتها و آزارها خواهيد بود. هم اكنون انگار به چشم خود مي‌بينم كه فردا فرزندان شما بر در خانه فرزندان آنها ايستاده درخواست آب و نان خواهند كرد. آب و ناني كه مال فرزندان شما است و خداوند آن را براي فرزندان شما قرار داده است. ولي بني اميه آنها را از در خانه خود رانده و از حق خود محروم خواهند ساخت ". آنگاه امام افزود:

" اگر ياراني داشتم كه در جنگ با دشمنان خدا، با من همكاري مي‌كردند، هرگز

1. بحار الانوار، ج 44، ص 147 - احتجاج طبرسي، ص 157.

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)، بنو أمية (2)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

خلافت را به معاويه واگذار نمي‌كردم، زيرا خلافت بر بني اميه حرام است ... ". (1) متن کامل پيام صلح حضرت مجتبي (عليه السلام) هنگامي كه بر اثر شرايط نامساعدي كه قبلا تشريح شد، جنگ با معاويه را بر خلاف مصالح عالي جامعه اسلامي وحفظ موجوديت اسلام، تشخيص داد و ناگزير، صلح و آتش بس را قبول كرد، فوق العاده كوشش نمود تا هدفهاي عالي و مقدس خود را به قدر امكان از رهگذر صلح و به نحو مسالمت آميز، تأمين نمايد.

از طرف ديگر، چون معاويه در برابر برقراري صلح و قبضه نمودن قدرت، حاضر به دادن همه گونه امتياز بود، به طوري كه امضاي سفيدي براي امام فرستاد و نوشت هر چه در آن ورقه بنويسد، مورد قبول وي خواهد بود (2) امام از آمادگي او حداكثر بهره برداري را نمود و موضوعات مهم و حساسي را كه در درجه اول اهميت قرار داشت و از آرمانهاي بزرگ آن حضرت، به شمار مي‌رفت، ضمن پيمان صلح گنجانيد و از معاويه تعهد گرفت كه به مفاد آن عمل كند.

گرچه متن پيام صلح در كتب مربوط، به طور كامل و به ترتيب، ذكر نشده است بلكه هر كدام از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده اند ولي با جمع آوري مواد پراكنده ء آن از كتب مختلف، مي‌توان صورت تقريبا كامل آن را ترسيم نمود و با يك نظر كوتاه به موضوعاتي كه امام در قرارداد قيد نموده و براي تحقق آنها پافشاري مي‌كرد، تدبير فوق العاده اي را كه حضرت در مقام مبارزه سياسي، و گرفتن امتياز از دشمن به كار برده است، به ثبوت مي‌رساند.

اينك پيش از آنكه هر يك از مواد صلح نامه را جداگانه مورد بررسي قرار دهيم، متن پيام صلح را - كه در پنج ماده مي‌توان خلاصه نمود - ذيلا از نظر خوانندگان محترم ميگذرانيم:

1. بلاغة الامام الحسن (ع) به نقل از جلاء العيون سيد شبر، ج 1، ص 345.

2. تاريخ طبري، ج 5، ص 162 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 203 - الاستيعلاب، ج 1، ص 385.

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (8)، بنو أمية (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، كتاب الكامل لإبن الأثير (1)

متن پيمان ماده اول: حسن بن علي (عليه السلام) حكومت و زمامداري را به معاويه واگذار كرد به شرط آنكه معاويه طبق دستور قرآن مجيد و روش پيامبر (صلي الله عليه وآله) رفتار كند.
ماده دوم: بعد از معاويه، خلافت از آن حسن بن علي (عليه السلام) خواهد شد و اگر براي او حادثه اي پيش آمد، حسين بن علي (عليه السلام) زمام امور مسلمانان را در دست مي‌گيرد و نيز معاويه حق ندارد كسي را به جانشيني خود انتخاب كند.
ماده سوم: بدعت ناسزا گفتن و اهانت نسبت به امير مؤمنان (عليه السلام) و لعن كردن آن حضرت، در حال نماز موقوف گردد و از اميرمؤمنان جز به نيكي ياد نشود.
ماده چهارم: مبلغ پنج ميليون درهم، كه در بيت المال كوفه موجود است از تسليم به حكومت مستثني است و بايد زير نظر امام مجتبي (عليه السلام) مصرف شود.
و نيز معاويه بايد در تعيين مقرري وبذل مال، بني هاشم را بر بني اميه ترجيح بدهد.
و همچنين بايد معاويه از خراج " دارا بگرد " مبلغ يك ميليون درهم در ميان بازماندگان شهداي جنگ جمل و صفين كه در ركاب امير المؤمنان كشته شدند تقسيم كند. (1) ماده پنجم: معاويه تعهد مي‌كند كه تمام مردم اعم از سكنه شام و عراق و حجاز، از هر نژادي كه باشند، از تعقيب و آزار وي در امان باشند، و از گذشته ي آنها صرف نظر كند و احدي از آنها را به واسطه فعاليتهاي گذشته شان بر ضد حكومت معاويه، تحت تعقيب
1. دارابگرد: شهري است در پنجاه فرسخي شيراز (معجم البلدان، ج 2، ص 446) شايد علت انتخاب خراج دارابگرد اين باشد كه چون اين شهر طبق اسناد تاريخي، بدون جنگ، تسليم ارتش اسلام شد و مردم آن با مسلمانان پيمان صلح بستند، خراج آن طبق قوانين اسلام، اختصاص به پيامبر (ع) و خاندان آن حضرت و يتيمان و تهيدستان و درماندگان مي‌باشد. از اين رو امام مجتبي (ع) شرط كرد كه خراج اين شهر، به بازماندگان شهداي جنگ جمل و صفين پرداخت شود زيرا درآمد آنجا همانطور كه گفته شد به خود آن حضرت تعلق داشت، و علاوه، بازماندگان نيازمند شهيدان اين دو جنگ، كه بي سرپرست بودند، يكي از موارد مصرف اين خراج به شمار مي‌رفتند (بحار الانوار، ج 44، ص 10).

(1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (1)، بنو أمية (1)، بنو هاشم (1)، التعقيب (2)، كتاب معجم البلدان (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

قرار ندهد، و مخصوصا اهل عراق را به واسطه كينه‌هاي گذشته، آزار ندهد.
علاوه بر اين معاويه تمام ياران علي (عليه السلام) را در هر كجا هستند، امان مي‌دهد كه هيچ يك از آنها را نيازارد و جان و مال و خانواده شيعيان و پيروان علي (عليه السلام) در امان باشند و به هيچ وجه تحت تعقيب قرار نگيرند، و كوچك ترين ناراحتي براي آنان ايجاد نشود، حق هر كسي به وي برسد، و اموالي كه از بيت المال در دست شيعيان علي (عليه السلام) است از آنها پس نگرفته نشود.
و نيز هيچگونه خطري از ناحيه معاويه متوجه حسن بن علي (عليه السلام) و برادرش حسين بن علي (عليه السلام) و هيچ كدام از افراد خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) نشود و در هيچ نقطه اي، موجبات خوف و ترس آنان را فراهم نياورد.
در پايان پيمان، معاويه اكيدا تعهدي كرد تمام مواد آن را محترم شمرده دقيقا به مورد اجرا بگذارد و خدا را بر اين مسأله گواه گرفت، تمام بزرگان و رجال شام نيز گواهي دادند. (1) و بدين ترتيب پيشگويي پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) به هنگامي كه به حسن بن علي (عليه السلام) هنوز كودكي بيش نبود، تحقق يافت. پيامبر (صلي الله عليه وآله) روزي بر فراز منبر با مشاهده او فرمود:
" اين فرزند من سرور مسلمانان است و خداوند به وسيله او در ميان دو گروه از مسلمانان صلح بر قرار خواهد ساخت ". (2) اهداف امام (عليه السلام) بزرگان و زمامداران جهان هنگامي، كه اوضاع و شرايط را بر خلاف اهداف و نظريات خود مي‌يابند، همواره سعي مي‌كنند در موارد دو راهي، جانبي را بگيرند كه زيان كمتري در بر داشته باشد، و اين يك اصل اساسي در محاسبات سياسي و اداره‌ء امور است.
امام مجتبي (عليه السلام) نيز بر اساس همين شيوه ء عقلي مي‌كوشيد هدفهاي عالي خود را تا
1. مشروح بيان صلح را در كتاب " صلح الحسن " تأليف شيخ راضي آل ياسين، ص 261 - 259 مطالعه فرماييد.
2. اين پيشگويي با اندكي اختلاف لفظي، در تعداد كثيري از منابع از آن حضرت نقل شده است.

السلام (6)، دولة العراق (1)، صلح (يوم) الحديبية (3)، الهدف (1)، الخوف (1)، التعقيب (1)

آنجا كه مقدور است به طور نسبي، تأمين نمايد از اين رو هنگامي كه ناگزير شد با معاويه كنار آيد، طبق ماده اول با اين شرايط حكومت را به وي واگذار كرد كه در اداره ء امور جامعه اسلامي بر اساس قوانين قرآن و طبق روش پيامبر (صلي الله عليه وآله) رفتار نمايد بديهي است نظر امام تنها رسيدن به قدرت و حكومت نبود، بلكه هدف اصلي صيانت و نگهداري تعاليم اسلام در اجتماع، و رهبري جامعه بر اساس اين تعاليم بود و اگر اين روش به وسيله معاويه اجرا مي‌شد، باز تا حدودي هدف اصلي تأمين شده بود.

به علاوه طبق ماده دوم، پس از مرگ معاويه، حسن بن علي (عليه السلام) مي‌توانست آزادانه رهبري جامعه اسلامي را به عهده بگيرد. و با توجه به اينكه معاويه در حدود سي سال از آن حضرت بزرگتر بود. (1) و در آن زمان دوران پيري را مي‌گذراند و طبق شرايط عادي اميد فراوان مي‌رفت عمر وي چندان طول نكشد، روشن مي‌شود كه اين شرط با محاسبات عادي تا چه حد به نفع امام و مسلمانان بود.

بقيه مواد پيمان نيز، هر كدام حائز اهميت بود زيرا در شرايطي كه امير مؤمنان (عليه السلام) در مراسم نماز جمعه در حال نماز با كمال بيپروايي مورد سب و شتم قرار مي‌گرفت و اين كار به صورت يك بدعت ريشه داري در آمده بود و شيعيان و دوست داران آن حضرت و افراد خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) همه جا مورد تعقيب و در معرض تهديد و شكنجه بودند ارزش چنين تعهدي غير قابل انكار بود.

مورخان مزدور آنچه از مجموع مفاد پيام صلح و ساير قراين بر مي‌آيد اين است كه امام حسن فقط قدرت و رهبري سياسي را به معاويه تسليم كرد، نه خلافت و پيشوايي ديني را كه خاص آن حضرت بود.

ولي متأسفانه مورخان مغرض در طي تاريخ، كوشيده اند متن اين پيمان تاريخ را

1. صلح الحسن، ص 278.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، صلح (يوم) الحديبية (2)، السب (1)، التعقيب (1)

تحريف نموده از بار تعهدات معاويه كاسته و جريان را به نفع وي تمام كنند از آن جمله " ابن قتيبه دينوري " در مورد ماده اول مينويسد:

" امام مجتبي (عليه السلام) به عنوان امامت با معاويه بيعت كرد و اين سمت را به وي تسليم نمود (1) در صورتي كه همه مي‌دانند امامت و

خلافت منصب قابل انتقالي به شمار نمي‌رود و هيچ كس روي مبني و منطق شيعه، به واسطه تسلط و قدرت به منصب الهي، به خلافت نمي‌رسد.
آنچه در اغلب تواريخ آمده جمله " تسليم الأمر " (2) (واگذاري حكومت) و يا " تسليم ولاية المسلمين " (3) (واگذاري زمامداري مسلمانان) مي‌باشد. علاوه بر اين، شواهد فراواني نشان مي‌دهد كه نه خود معاويه چنين ادعايي داشت و نه مردم از وي مي‌پذيرفتند، معاويه خود مي‌گفت: " رضينا بها ملكا " (ما اين حكومت را پذيرفتيم) (4) مردم نيز از اين كه وي را أمير المؤمنين خطاب كنند، إبا داشتند. (5) مؤيد ديگر اين معني اين است كه طبق تصريح بعضي از منابع تاريخي، امام مجتبي (عليه السلام) در متن پيام صلح قيد كرد كه معاويه را (أمير المؤمنين) خطاب نكند و نزد وي اداي شهادت ننمايد ". (6) برخي ديگر از مورخان موضوع انتقال مجدد خلافت به حضرت مجتبي (عليه السلام) (بعد از
1. الامامة والسياسة، ص 163.
2. تاريخ الخلفاء، سيوطي، 192.
3. الصواعق المحرقه، ص 81 - كشف الغمه، ج 2، ص 145 - الفصول المهمه ابن صباغ مالكي، ص 145.
4. البداية والنهايه، ج 6، ص 220.
5. چنان كه روزي سعد وقاص به دربار معاويه آمد و گفت: السلام عليك ايها الملك! معاويه خنده كنان گفت: چرا أمير المؤمنين خطاب نكردي؟ سعد پاسخ داد: هرگز نمي‌خواهم به چنين سلطنتي كه تو رسيدي برسم! (كامل ابن اثير، ج 3، ص 205).
6. علل الشرايع، ج 1، ص 201 به نقل از كتاب " الفروق بين الاباطيل والحقوق " تأليف محمد بن بحر الشيباني اداي شهادت از نظر اسلام شرايطي دارد كه از جمله آنها اين است كه اداي شهادت در دادگاه به واسطه ي حكومت حق و عدالت صورت گيرد. امام حسن (ع) با اين شرط، حكومت معاويه را به عنوان حكومت قدرت و زور و دور از عدالت معرفي نموده و اداي شهادت در چنين حكومتي را نفي فرمود!

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب علل الشرايع للصدوق (1)، كتاب الكامل لإبن الأثير (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب البداية والنهاية (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)

مرگ معاويه) را بدين صورت در آورده اند كه: " معاويه حق ندارد كسي را به جانشيني خود انتخاب كند " يا " بعد از معاويه، انتخاب بعدي با شوراي مسلمانان خواهد بود ". (1) بديهي است نظر آنان از تحريف، خدمت به دستگاه حكومت بني اميه و تضييع حق امام مجتبي (عليه السلام) براي تصدي خلافت بوده است ولي خوشبختانه مدارك تاريخي اين مسأله به قدري زياد است كه چنين روايتي را از درجه ي اعتبار ساقط مي‌كند. (2)
نظير اين مسأله، تحريف قسمتي از ماده پنجم مي‌باشد بدين معني كه بعضيها اين ماده را به اين صورت نوشته اند كه: معاويه تعهد كرد فقط در حضور حسن بن علي (عليه السلام) از سب اميرمؤمنان خودداري شود. (3) بيپايگي اين سخن از آنجا آشكار است كه معاويه امضاي سفيدي به دست امام حسن (عليه السلام) داد، تا هر چه آن حضرت بنويسد، وي آن را متعهد شود، با وجود چنين امتيازي آيا معني دارد امام حسن (عليه السلام) بخواهد در حضور او چنين جسارتي ولي در غياب او ناسزا گفتن به پدر ارجمندش، در همه جاي مملكت مجاز بوده باشد!
نقض پيمان صلح معاويه كه در سايه موفقيت عملي خلفاي گذشته و تمهيدات ماهرانه ي خود، در صحنه حكومت و زمامداري جامعه اسلامي ظاهر شد، و در برابر امير مؤمنان (عليه السلام) وحسن بن علي (عليه السلام) قرار گرفت، به هيچ منطق و عقيده و ارزشي جز حكومت و قدرت، پاي بند نبود، او همه چيز را فداي تحكيم پايه‌هاي حكومت و زمامداري خود مي‌كرد و در اين راه از هيچ چيز، به معني وسيع كلمه، فروگذار نمي‌نمود او به اين منظور، پولهاي هنگفت به اين و آن مي‌بخشيد، دلباختگان مقام و رياست را با واگذاري مناصب دولتي مي‌نواخت،
1. ابن عبد البر دانشمند معروف مينويسد: " در ميان علماء در اين مسأله اختلاف نيست كه حسن بن علي (ع) خلافت را فقط در زمان حيات معاويه به وي واگذار كرد و شرط نمود كه پس از معاويه، خلافت به او برسد و پيمان صلح ميان آن دو، بر اين اساس انعقاد يافت (الاستيعاب، ج 1، ص 387).
2. صلح الحسن، ص 287.
3. تاريخ طبري، ج 5، ص 160 - كامل ابن اثير، ج 3، ص 303 - البداية والنهايه، ج 8، ص 14.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، صلح (يوم)

الحديبية (3)، بنو أمية (1)، كتاب الكامل لإبن الأثير (1)، كتاب البداية والنهاية (1)

براي نابودي مخالفان، توطئه‌ها ميچيد، آزادي خواهان را تهديد مي‌كرد، شخصيتهاي بزرگ را كه وجود آنها را خطري براي حكومت خود تلقي مي‌كرد، با ناجوانمردانه ترين شيوه سر به نيست مي‌نمود، پاك ترين و شريف‌ترين رجال كشور را روانه ي زندان مي‌ساخت و مردان حق‌گو را بر سر دار مي‌فرستاد و خلاصه، آنچه براي پيشرفت مقاصد خود مفيد تشخيص مي‌داد، اجرا مي‌كرد و آنچه براي او هرگز مطرح نبود دين و اخلاق و اصول و ارزشهاي انسانيت بود.

و از طرف ديگر به قدر امكان اين برنامه‌ها را در خفا انجام مي‌داد و چهره مقبول و حق به جانبي، به خود مي‌گرفت و در اين راه با خريدن محدثان مزدور - محدثاني كه در برابر منافع مادي خود را به معاويه مي‌فروختند - افكار عمومي را فريب داده، حقايق را وارونه نشان مي‌داد.

ولي جاي تعجب است كه در برخي از مورخان و نويسندگاني كه به عنوان تحقيق و بررسي در تاريخ اسلام، كتاب نوشته اند، با چنين كارنامه سياه و اين همه جنايات، از معاويه دفاع كرده اند!

اگر مورخان زمان معاويه و جيره‌خواران دربار بني اميه اين كار را مي‌كردند - چنان كه كردند - خيلي جاي تعجب نبود زيرا لازمه ي نوكري و جيره‌خواري همين است و بس.

لكن متأسفانه نويسندگاني چنين حق كشي كرده و مي‌كنند كه در عصر حاضر و در دوران آزادي فكر و عقيده و فرو ريختن ديوارهاي تعصب، زندگي مي‌كنند.

اجتماع در كوفه پس از انعقاد پيمان صلح، طرفين همراه قواي خود وارد كوفه شدند و در مسجد بزرگ اين شهر گرد آمدند. مردم انتظار داشتند مواد پيمان، طي سخنراني‌هايي از ناحيه رهبران دو طرف، در حضور مردم، تأييد شود تا جاي هيچ گونه شك و ترديدي، در اجراي آن باقي نماند.

اين انتظار بي جا نبود، ايراد سخنراني جزو برنامه صلح بود، لذا معاويه برفراز منبر

صفحهمفاتيح البحث: مدينة الكوفة (2)، صلح (يوم) الحديبية (2)، بنو أمية (1)، السجود (1)

نشست و خطبه‌اي خواند وطي آن چنين گفت:
" من به خاطر اين امر با شما نجنگيدم كه نماز و حج به جا آورده و زكات بپردازيد چون مي‌دانم كه اينها را انجام مي‌دهيد، بلكه براي اين با شما جنگيدم كه شما را مطيع خود ساخته و بر شما حكومت كنم! " آنگاه گفت: آگاه باشيد كه هر شرط و پيماني كه با حسن بن علي (عليه السلام) بسته ام، زير پاهاي من است و هيچ گونه ارزشي ندارد ". (1) بدين ترتيب، معاويه تمام تعهدات خود را زير پا گذاشت و پيمان صلح را آشكارا نقض نمود.
جنايت معاويه معاويه به دنبال اعلام اين سياست، نه تنها تعديلي در روش خود، به عمل نياورد، بلكه بيش از پيش بر شدت عمل و جنايت خود افزود.
او بدعت اهانت به ساحت مقدس اميرمؤمنان (عليه السلام) را بيش از گذشته رواج داد، عرصه زندگي را بر شيعيان و ياران بزرگ و وفادار علي (عليه السلام) فوق العاده تنگ ساخت، شخصيت بزرگي همچون " حجر بن عدي " وعده اي ديگر از رجال بزرگ اسلام به قتل رسانيد و بقيه شيعيان زنداني يا متواري شدند و دور از خانه و كاشانه خود در محيط فشار و خفقان به سر مي‌بردند.
معاويه تنها ماده مربوط به حفظ امام علي (عليه السلام) و پيروان آن حضرت را، نقض نكرد، بلكه در مورد خراج " دارابگرد " نيز طبق پيمان رفتار ننمود.
طبري در اين باره مينويسد: " اهل بصره خراج دارابگرد را ندادند و گفتند مال ما است ". (2) ابن اثير مينويسد: " اهل بصره از دادن خراج دارابگرد امتناع ورزيدند و اين كار را

١. مقاتل الطالبيين به نقل از منابع: ابوالفرج اصفهاني، ص 45 - شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 6، ص 46 - ارشاد مفيد، ص 173، چاپ اسلاميه - ابوالفرج اصفهاني اين خطبه را پيش از ورود به كوفه نقل مي‌كند.
2. تاريخ طبري، ج 5، ص 165.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، صلح (يوم) الحديبية (1)، إبن الأثير (1)، حجر بن عدي الكندي (1)، القتل (1)، الحج (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)، مدينة الكوفة (1)

به دستور معاويه انجام دادند! " جنبش از نو آغاز مي‌شود حوادث وحشتناك، مردم عراق را سخت تكان داد و آنها را از رخوت و سستي به در آورد، و اين همان چيزي بود كه امام حسن (عليه السلام) آن را پيش بيني مي‌كرد!
درست است كه بر اساس پيمان صلح، مبارزه مسلحانه با حكومت معاويه متوقف شد، لكن اين امر به آن معني نبود كه امام حسن (عليه السلام) دست از هرگونه فعاليت كشيده نسبت به اوضاع جاري، بي تفاوت بماند، بلكه از آنجا كه اين صلح بر اثر عدم آمادگي مردم جهت فداكاري و جهاد، و وضع خاص سياست خارجي اسلام، بر آن حضرت تحميل شد، حضرت پس از انعقاد پيمان مي‌كوشيد مردم را متوجه عواقب وخيم و مرگبار سستي‌ها و راحت طلبيهايشان كرده، آنها را با ماهيت پليد حكومت بني اميه بيش از پيش آشنا سازد.
علاوه بر اين، معاويه برنامه ضد انساني دامنه داري را كه بايد اسم آن را برنامه تهديد و گرسنگي و تنگنايي گذاشت، بر ضد عراقيان (شيعيان) به مورد اجرا گذاشت كه آنها را از هستي ساقط كرد.
معاويه از يك طرف مردم عراق را در معرض همه گونه فشار و تهديد قرار داد و از طرف ديگر حقوق و مزاياي آنها را قطع كرد.
ابن ابي الحديد دانشمند معروف جهان تسنن مينويسد:
" شيعيان در هر جا كه بودند به قتل رسيدند. بني اميه دستها و پاهاي اشخاص را به احتمال اينكه از شيعيان هستند، مي‌بريدند. هر كس كه معروف به دوستداري و دلبستگي به خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) بود، زنداني مي‌شد، يا مالش به غارت مي‌رفت، يا خانه اش را ويران مي‌كردند ".
شدت فشار وتضييقات نسبت به شيعيان به حدي رسيد كه اتهام به دوستي علي از اتهام به كفر و بدبيني بدتر شمرده مي‌شد و عواقب سخت‌تري به دنبال داشت!!
(۵۱۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، إبن أبي الحديد المعتزلي (1)، دولة العراق (2)، صلح (يوم) الحديبية (2)، بنو أمية (2)، القتل (1)
در اجراي اين سياست خشونت آميز، معاويه، وضع اهل كوفه از همه بدتر بود زيرا كوفه مركز تجمع شيعيان امير مؤمنان (عليه السلام) بود.
معاويه زياد بن سميه را حاكم كوفه قرار داد و بعدها فرمانروايي بصره را نيز به وي محول نمود، زياد كه روزي در صف ياران علي (عليه السلام)

بود، همه آنان را به خوبي مي‌شناخت، شيعيان را مورد تعقيب قرار داد و در هر گوشه و كناري كه مخفي شده بودند، پيدا كرد، كشت، تهديد كرد، دستها و پاهاي آنها را قطع كرد، نابينا ساخت، و از شاخهء درختان خرما به دار آويخت، متواري ساخت و از عراق پراكنده نمود به طوري كه احدي از شخصيتهاي معروف شيعه در عراق باقي نماند.
چنان كه اشاره شد مردم عراق و مخصوصا كوفه از اين نظر، بيش از ديگران زير فشار قرار گرفته بودند به طوري كه به خانه دوستان و افراد مورد وثوق و اطمينان خود، رفت و آمد مي‌كردند و اسرار خود را با آنها در ميان مي‌گذاشتند ولي چون از خدمتكار صاحب خانه مي‌ترسيدند مادامي كه از آنها سوگندهاي مؤكد نمي‌گرفتند كه آنها را لو ندهند، گفتگو را آغاز نمي‌كردند.
معاويه طي بخشنامه اي به فرمانداران خود در سراسر كشور نوشت كه شهادت هيچ يك از شيعيان و خاندان علي (عليه السلام) را نپذيرند.
وي طي بخشنامه ديگري چنين نوشت: " اگر دو نفر شهادت دادند كه شخصي از دوستداران علي (عليه السلام) و خاندان او است، اسمش را از دفتر بيت المال حذف كنيد و حقوق و مقرري او را قطع نماييد ". (1) زياد كه شش ماه در كوفه و شش ماه در بصره حكومت مي‌كرد، " سمرة بن جندب " را به جاي خود در بصره گذاشت تا در غياب وي امور شهر را اداره كند، سمره در اين مدت هشتاد هزار نفر را به قتل رسانيد، زياد به وي گفت: نمي‌ترسي كه در ميان آنان، يك نفر بي گناه كشته باشي! گفت: اگر دو برابر آنها را نيز مي‌كشتم هرگز از چنين
1. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 11، ص 45 - 43.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، دولة العراق (3)، مدينة الكوفة (5)، سمرة بن جندب (1)، القتل (1)، التعقيب (1)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي (1)

چيزي نمي‌ترسيدم!!
ابو سوار عدوي مي‌گويد:
" سمره در يك صبحگاه چهل و هفت نفر از بستگان مرا كشت كه همه حافظ قرآن بودند ". (1) بيدار باش حوادث اين حوادث وحشتناك، مردم عراق را سخت تكان داد و آنان را از رخوت و سستي به در آورد و ماهيت اصلي حكومت اموي را تا حدي نشان داد.
در همان حال كه رؤساي قبايل، از آثار و منافع پيمان صلح امام حسن (عليه السلام) بهره‌مند ميشدند، مردم عادي عراق، كم كم به ماهيت اصلي حكومت بيدادگر و خودكامه‌ي معاويه كه به پاي خود به سوي آن رفته، و به دست خود، آن را تثبيت نموده بودند، پي مي‌بردند.
مردم عراق وضع خود را در زمان حكومت حضرت علي (عليه السلام) به ياد آورده، حسرت مي‌خوردند و از كوتاهي‌هايي كه در پشتيباني از علي (عليه السلام) مرتكب شده بودند، و نيز از صلحي كه با اهل شام برقرار نموده بودند، انگشت ندامت به دندان مي‌گزيدند، و هر وقت به هم مي‌رسيدند، يكديگر را به خاطر گذشته ها، سرزنش نموده درباره اينكه در آينده چه مي‌توانند بكنند، به فكر و انديشه فرو مي‌رفتند به طوري كه بيش از چند سال نگذشت كه پي در پي هيئت‌هاي نمايندگي از طرف عراقيان به محضر امام حسين (عليه السلام) شرفياب شده از آن حضرت مي‌خواست بر ضد معاويه قيام كند. (2) بنابراين دوران صلح امام حسن (عليه السلام) دوران آمادگي و تمرين براي جنگ به شمار مي‌رفت تا روزي موعود - روزي كه جامعه ي اسلامي آمادگي و ياري انقلاب را داشته باشد - فرا رسد.
1. كامل ابن اثير، ج 3، ص 229.
2. علي وبنوه، تأليف دكتر طه حسين، ص 188.
(۵۲۱)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، دولة العراق (3)، صلح (يوم) الحديبية (2)، كتاب الكامل لإبن الأثير (1)
روزي كه امام حسن (عليه السلام) صلح كرد هنوز اجتماع به آن پايه از درك و استعداد نرسيده بود كه هدف امام را تأمين كند. آن روز هنوز جامعه اسلامي اسير زنجيرهاي آمال و آرزوها بود، آمال و آرزوهايي كه روح شكست در آنها تزريق شده بود.

از اين رو هدفي كه امام حسن (عليه السلام) تعقيب مي‌كرد، اين بود كه افكار عمومي را براي قيام بر ضد حكومت اموي آماده كند و به مردم فرصت دهد تا خود بينديشند و به حقايق اوضاع و اساس حكومت اموي پي ببرند و مخصوصا با اشارتهايي كه حضرت مجتبي (عليه السلام) به ستمگريها و جنايات حكومت اموي وزير پا گذاشتن احكام، مي‌فرمود، افكار مردم را كاملا بيدار مي‌كرد.
كم كم اين آمادگي قوت گرفت به طوري كه شخصيتهاي بزرگ عراق متوجه حسين بن علي (عليه السلام) شده از او مي‌خواستند، قيام كند. (1)
هر يك از جنايتهاي معاويه بلافاصله در مدينه طنين مي‌افكند و محور بحث و گفتگو به شمار مي‌رفت كه حسين بن علي (عليه السلام) با شركت بزرگان شيعه در عراق و حجاز و مناطق ديگر اسلامي تشكيل مي‌داد، براي نمونه هنگامي كه معاويه حجر بن عدي و همراهان او را كشت عده اي از بزرگان كوفه نزد حسين (عليه السلام) آمده، جريان را به حضرت خبر دادند و امام (عليه السلام) موجي از نفرت در همه قشرهاي با ايمان برانگيخت.
اين مطالب نشان مي‌دهد كه در آن هنگام جنبش منظمي بر ضد حكومت اموي شكل مي‌گرفت كه مبلغين و عوامل موثر آن همان پيروان اندك و صميمي امام حسن (عليه السلام) بودند كه امام از كشته شدن آنها دريغ ورزيد و با معاويه صلح كرد. هدف اين گروه اين بود كه از رهگذر جناياتي كه در سراسر دوران حكومت معاويه موج مي‌زد، روح انقلاب را در دلهاي مردم برانگيزد تا روز موعود فرا رسيد! (2) = + * * * + =
1. ولي حسين بن علي (ع) آنها را به پيروي از امام مجتبي (ع) توصيه مي‌كرد و مي‌فرمود:
اوضاع فعلي براي قيام مساعد نيست و مادامي كه معاويه زنده است نهضت و انقلاب به ثمر نمي‌رسد.
2. ارزيابي انقلاب حسين (ع)، ص 208 و 218 - 214.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (4)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (3)، دولة العراق (2)، مدينة الكوفة (1)، صلح (يوم) الحديبية (2)، حجر بن عدي الكندي (1)، التعقيب (1)

پاسخ شبهه دوم: " تعدد همسران آن حضرت " مسأله تعدد زوجات و كثرت طلاق ها، را بيشتر در كتبي كه در دوران بني عباس تأليف يافته و مي‌توان جستجو نمود و متأسفانه بعضي از نويسندگان دوست هم بدون توجه به ريشه و عواقب آن، به نقل آن پرداخته اند، حتي بعضي از خوش باوران كثرت ازدواج را به حساب منقبت امام (عليه السلام) آورده اند كه چون امام (عليه السلام)، مورد توجه همگان بود و مردم به گونه اي مي‌خواستند، وصلتي با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و اهلبيت (عليه السلام) داشته باشند دوست داشتند (ولو در مدتي كوتاه) افتخار تقرب سببي را از طريق امام حسن (عليه السلام) با پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) داشته باشند. اينان راز كثرت ازدواج‌ها و طلاق‌ها را در همين مسأله خلاصه مي‌كنند، غافل از آنكه اصل مسأله ساخته و پرداختهء مخالفان كينه توز آن حضرت مي‌باشد.

وآنگهي: كثرت ازدواج‌ها و طلاق ها، به گونه ي مبهم مطرح شده است و اسامي زنان امام (عليه السلام) را ذكر نكرده اند، اگر مسأله واقعيت داشت چرا اين گونه به ابهام برگذار كرده اند؟!

اگر واقعا مسأله، حقيقت داشت اسامي زنان، حتي مطلقات را مي‌توانستند ذكر كنند و مهمتر آنكه: تعداد فرزندان آن حضرت را غالبا در حدود پانزده تن اعم از پسر و دختر نگاشته اند و اين تعداد در آن ايام يك رقم معمولي و مقبولي بود و در صورتي كه صحت ادعاي كثرت ازدواج و طلاق، اگر مورد ترديد نبود بدون ترديد فرزندانش، بايد بيش از تعدادي باشند كه مورخان نوشته اند. (1) ولي بايد ديد آيا به راستي امام مجتبي (عليه السلام) داراي همسران متعددي بود يا اين موضوع هم همانند بسياري از موضوعات تاريخي، به مرور ايام، بوسيله دوستان نادان و يا دشمنان آگاه و مغرض، شاخ و برگ پيدا كرده و به صورت مبالغه آميزي در آمده است؟

بعيد به نظر نمي‌رسد كه مسأله ازدواجهاي فراوان امام حسن (عليه السلام) از دسيسه‌هاي بني اميه و محصول دسيسه‌هاي آنان بوده باشد و در واقع مي‌توان گفت كه اين موضوع نيز

1. مراجعه شود به كتاب نظام حقوق زن در جهان اسلام، نوشته علامه شهيد مطهري (ره).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، بنو عباس (1)، الزوج، الزواج (1)، الشهادة (1)

يكي از توطئه‌هاي دامنه داري است كه دودمان ننگين بني اميه، بر ضد خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) چيده بودند و با جعل و نشر اخبار دروغ مربوط به اين قسمت خواسته اند افكار عمومي مسلمانان را نسبت به فرزند رشيد علي (عليه السلام) بدبين و مشوش سازند [نعوذ بالله]. او را اهل بزم و عيش و نوش معرفي نمايند نه مرد رزم و جهاد.
شواهدي براي اين موضوع وجود دارد كه در ذيل به برخي از آنها اشاره مي‌شود.
پيشواي دوم در پاك ترين و برجسته‌ترين خاندان چشم به جهان گشود و تحت تربيت و پرورش پدر و مادر عاليقدري پرورش يافت و شخصيتي برجسته و صفاتي ممتازي را كسب نمود. او يك مرد الهي بود كه از تمام امكانات خود، نه براي بهره برداري بيشتر از لذات زندگي، بلكه در راه خدا و خشنودي پروردگار، و رسيدگي به وضع بيچارگان استفاده مي‌كرد.
او اوقات خود را صرف عبادت و اطاعت خدا مي‌نمود همانطور كه گذشت 25 بار با پاي پياده به زيارت بيت الله الحرام رهسپار و با وجود آنكه مركب سواري در اختيار داشت ولي پياده و گاه پا برهنه راهپيمائي مي‌كرد تا در پيشگاه پرودگار خود، بيشترين اجر و پاداش را داشته باشد. (1) در عصر او هيچ كس از لحاظ كثرت عبادت و نيايش و توجه به خدا، به پايه ي او نمي‌رسيد، هرگاه نام خدا را مي‌بردند او به ياد روز رستاخيز و عوالم پس از مرگ مي‌افتاد، دگرگوني خاصي به او دست مي‌داد، هنگام ساختن وضو و موقع نيايش، حالت روحي و جذبه ي معنوي عميقي پيدا مي‌كرد كه فقط در مردان الهي، مي‌توان نظاره نمود و چون به قصد راز و نياز با خدا، به در مسجد مي‌رسيد، با سوز و گداز خاصي زبان به مناجات و اعتذار به پيشگاه خدا باز ميگشود، او هرگز خدا را فراموش نمي‌كرد. (2) با توجه به اين حقايق مسلم تاريخي، قابل قبول نيست كه شخصي كه داراي چنين
1. مناقب ج 4، ص 14 - كشف الغمه ج 2، ص 124 - تاريخ الخلفاء ص 190 - البداية والنهايه ج 8، ص 37.
2. اعيان الشيعه ج 4، بخش 1، ص 12.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، بنو أمية (1)، الكسب (1)، الإختيار، الخيار (1)، السجود (1)، النوم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب البداية والنهاية (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)
اخلاق و رفتار، و چنين روحيه سراسر عبادت و كوشش در راه خدا - آنچنان كه بعضي از مورخان مبالغه جو نوشته اند - علاقه و توجه خارج از حد متعارف به مسأله ازدواج و زناشوئي از خود نشان دهد. جالب توجه است منشاء اين منقولات، همان تاريخ‌نگاران دربار اموي مي‌باشند ...

كساني كه چنين اخباري را نقل كرده اند در اصل سه يا چهار نفر بيشتر نبوده‌اند و بقيهء ناقلين در كتب وآثار خود، به گفته‌هاي آنان استناد جسته اند و اين شايعه را دامن زده اند.
اما آن چهار نفر عبارتند از: " يحيي بن العلاء، ابوالحسن مدائني، شبلنجي (صاحب نور الأبصار) وابوطالب مكي ". اينك به معرفي و گزارشات آنان مي‌پردازيم:
1. يحيي بن العلاء: در كافي از يحيي بن العلاء دربارهء كثرت ازدواج و طلاق امام حسن (عليه السلام) روايتي شده است كه آن جناب پنجاه زن را طلاق داد و حضرت امير (عليه السلام) در منبر كوفه فرمود اي مردم! به حسن زن ندهيد زيرا كه او مطلاق (كثير الطلاق) است!
بايد دانست كه يحيي بن العلاء قاضي منصور دوانيقي بوده و خود منصور هم درباره ء جعل چنين رواياتي با او همدست بوده است زيرا سادات حسني (عبد الله بن حسن مثني و پسران او ابراهيم و محمد) كه در زمان خلافت منصور عليه او خروج كرده بودند موقعيت منصور را متزلزل نموده و او براي اين كه سادات حسني را در نظر مردم منفور جلوه دهد، به جعل چنين اباطيل واكاذيبي دست مي‌زد و امام حسن مجتبي (عليه السلام) را كه نياي آنان بود مورد تهمت و افتراء قرار مي‌داده است تا اصل و ريشه را از بيخ و بن درآورده باشد. چنان كه به نوشتهء مسعودي مورخ مشهور هنگامي كه منصور عبد الله بن حسن را دستگير كرد خطبه اي خواند و حضرت امير و اولادش را مورد لعن و نفرين قرار داد و نسبت به امام حسن (عليه السلام) هم مطالبي ناروا گفت و اضافه كرد كه: " وأقبل علي النساء يتزوج اليوم واحدة، ويطلق اخري، فلم يزل لذلك حتي مات فراشه ". (1) " و به زنان رو آورد و هر روز يكي را تزويج مي‌كرد و ديگري را طلاق مي‌داد و هميشه بر
۱. مروج الذهب ج ۱، ص ۱۹۰ نقل از پاورقي ص ۷۵ ترجمهء مقاتل الطالبيين.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، مدينة الكوفة (1)، الموت (1)، الزوج، الزواج (1)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)
اين كار ادامه مي‌داد تا در گذشت " علاوه بر اين منبع گويا علماي رجال يحيي را راستگو ندانسته اند و به نوشتهء " عسقلاني " در تهذيب التهذيب (ج 11، ص 261) " احمد بن حنبل " يحيي را كذاب وجعال دانسته است.
همچنين " نسائي " مينويسد، كه به روايات يحيي نمي‌شود عمل كرد.
" ذهبي " در ميزان الاعتدال (به شماره ء 526) يحيي بن العلاء را مردود

دانسته است و اردبيلي صاحب جامع الرواة در ص 164 مينويسد:
" يحيي قاضي منصور دوانيقي در ري بوده و روشن است كه قاضي منصور افكار پليد منصور را نشر خواهد داد ". (1) 2. ابوالحسن مدائني: ابن ابي الحديد در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از وي نقل كرده است كه حسن بن علي تعداد كثيري زن را به حبالهء نكاح خويش درآورده بود و سپس آنان را طلاق داد!
به طوري كه نوشته اند مدائني مبلغ رسمي بني اميه بوده و اشعاري هم در مدح معاويه بن ابي سفيان سروده است. (2) و كسي كه معاويه و خاندان اموي را مدح كند به يقين درباره ء امام حسن (عليه السلام) از گفتن و نوشتن چنين تهمتي، باكي نخواهد داشت. و اصولا سرمايه زندگي اش تقبيح و تكذيب رقيبان خواهد بود.
" مسلم " كه از علما ومحدثين بزرگ اهل سنت است در صحيح خود از اين كه حديثي از مدائني نقل كند امتناع ورزيده است و به طور كلي ارباب جرح و تعديل درباره ء او اختلاف كرده اند و اغلب او را تضعيف نموده و گفته اند در نقل قول، قابل اعتماد و وثوق نيست و روايت مسند، بسيار كم دارد. (3)
١. پيشواي دوم (نشريه مكتب الحسن) ص ٥٢.
٢. ميزان الاعتدال ذهبي ج ٣، ص ١٥٣ - لسان الميزان عسقلاني ج ٤، ص ٢٥٢.
٣. پاورقي ص ٧٤ ترجمه مقاتل الطالبيين - پيشواي دوم (نشريه مكتب الحسن) ص 53.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، إبن أبي الحديد المعتزلي (1)، معاوية بن أبي سفيان لعنهما الله (1)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)، كتاب جامع الرواة لمحمد علي الأردبيلي (1)، بنو أمية (1)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)، كتاب لسان الميزان لإبن حجر (1)
3. شبلنجي: هم روايت نود زن را در نور الأبصار آورده است!! و اين سخن را به طور مرسل يعني بدون ذكر سند و مدركي نقل نموده است و معلوم نيست از كجا گرفته است؟
و پرواضح است كه چنين روايتي هرگز قابل اعتماد نخواهد بود.
4. ابوطالب مكي: او رقم بالاتري را در كتاب " قوة القلوب " خود نقل كرده وناقلين ديگر نيز مانند ابن شهر آشوب و غيره در نقل اين روايت، به او استناد جسته اند.
اما احاديثي كه وي در كتاب مزبور نقل كرده است عموما بي پايه و بي اساس مي‌باشند.

ابوطالب مكي با اينكه خود از اهل سنت مي‌باشد ولي مورد طعن دانشمندان و علماي علم رجال خود اهل سنت نيز قرار گرفته است.
" ابن كثير " در البدايه (ج 11، ص 319) و " ابن حجر " در لسان الميزان (ج 5، ص 300) و " ابن اثير " در لباب الانساب (ج 3، ص 174) و از شيعيان " محدث قمي " در الكني و الالقاب در تضعيف وي، سخناني گفته اند و گويا به علت خبط دماغ گاهگاهي سخنان هذيان و پريشان مي‌گفته چنان كه محدث قمي مينويسد كه او گفت:
ليس علي المخلوق، اضر من الخالق. (1) و كسي كه چنين جمله‌ء كفرآميز را بگويد از آن چه توقعي بايد داشت؟ و به طوري كه گفته اند كتاب قوة القلوب را موقعي نوشته است كه دچار خبط دماغ بوده است. (2) پس تمامي رواياتي كه در مورد كثرت ازدواج و طلاق امام حسن (عليه السلام) وارد شده به چنين راوياني بر مي‌گردد كه متخصصين علم رجال آنان را مردود شمرده اند تازه اگر مورد اطمينان و موثق هم باشند اين روايات از روايات آحاد است و خبر واحد در موضوعات، حجت نبوده و از نظر علماء هم معتبر نمي‌باشد.
بعضي از نويسندگان هم بدون تحقيق از ماهيت امر به تصور اينكه اخبار و روايات

١. الكني والالقاب ج ١، ص ١٠٨ نقل از ستارگان درخشان ج ٤.
٢. پاورقي ص ٧٤ ترجمه مقاتل الطالبيين - پيشواي دوم (نشريه‌ء مكتب الحسن) ص 54.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب لسان الميزان لإبن حجر (1)، إبن الأثير (1)، ابن شهر آشوب (1)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)
مزبور صحيح مي‌باشند در صدد توجيه آنها در آمده و به حساب خود مجوزي بر آن درست كرده اند كه به درد خودشان مي‌خورد.
توجيه خنده دار هم كه بعضي نموده اند اينست كه اغلب زنان امام آنهائي بوده اند كه شوهرانشان در جنگهاي جمل و صفين و نهروان كشته شده و خود بي سرپرست مانده بودند از اين جهت آن جناب آنان را به عقد خود درآورده بود تا عهده دار مخارج آنان باشد!
اين سخن هم به هيچ وجه حقيقت نداشته و امام حسن (عليه السلام) براي تأمين هزينه‌ء زندگي چنين خانواده هائي سهميه اي از بيت المال كوفه منظور كرده بود و در ماده ء چهارم قراداد صلح هم ديديم كه با معاويه شرط نموده بود كه موجودي بيت المال كوفه و خراج ساليانه‌ء شهر داراب را براي صرف مخارج زندگي خانواده‌هاي شهيدان در اختيار او بگذارد.

اگر اين نويسندگان تحقيق عميقي در كيفيت و ماهيت اين روايات به عمل مي‌آوردند براي آنان معلوم مي‌شد كه اخبار مزبور عموما ساختگي است و از ناحيهء مخالفين و دشمنان جعل شده است و در اين صورت احتياجي نبود كه به چنين توجيهات مهمل و بي معني دست بزنند.
اما دلايل وقرائن " عقلي " در رد و جعلي بودن اين روايات:
1. از نقطهء نظر شرع طلاق زن بدون دليل و عذر موجه مجوزي نداشته و فقط در موارد استثنائي كه باصطلاح عاميانه كارد به استخوان رسد و در اثر اختلاف عقيده و عدم تفاهم و هماهنگي ادامهء زندگي حقيقا براي طرفين سخت و غير قابل تحمل باشد آن هم با شرايط مخصوص اجازه ء طلاق داده شده است و پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله) درباره ء مرد و زني كه فقط براي هوسراني واشباع غريزه ء جنسي با هم ازدواج كرده و بعد از هم جدا شوند فرمايد: " ان الله لايحب الذواقين والذواقات ". (1) " خداوند مرداني را كه مكرر زن بگيرند و زناني را كه مكرر شوهر مي‌كنند، دوست نمي‌دارد ".
1. نهج الفصاحة ج 1، شماره ء 714.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (2)، صلح (يوم) الحديبية (1)، الإختيار، الخيار (1)

پاسخ قطعي زهد و پارسائي امام حسن (عليه السلام) به قدري بود كه براي او مجال چنين خوشگذراني‌ها را ولو از راه مشروع، باقي نگذاشته بود و همانگونه كه مطلع هستيد ابن بابويه كتابي به نام زهدالحسن دربارهٔ زهد و پارسائي آن بزرگوار نوشته است.
وقتي زهد و تقوي و پارسائي در آدمي شدت يابد خود به خود نيروي شهواني و جنسي كاهش يافته و ممكن است به كلي از بين برود و امام حسن (عليه السلام) كه در چنين صفات ملكوتي سرآمد تمام مردم بود مسلما خود را در اختيار غريزه ء شهواني و تمايلات نفساني نمي‌گذاشت تا زنان متعددي گرفته و سپس طلاق دهد و اصولا اين گونه زندگي‌هاي آلوده به هوي و هوس، با برنامهٔ آسماني و مأموريت الهي امام، هرگز قابل انطباق نمي‌باشد.
2. يكي از همسران امام حسن (عليه السلام) جعده دختر اشعث بن قيس بود كه امام را به وسيلهٔ سمي كه معاويه فرستاده بود مسموم ساخت.
براي اهل تحقيق روشن است كه جعده اگر از اول به امام علاقه‌مند بود نمي‌توانست يك مرتبه تغيير روش دهد و او را مسموم سازد پس به طور قطع رفتارش نسبت به امام از ابتداء خوب نبوده است و به همين جهت معاويه هم از بين زنان امام، او را براي انجام اين كار انتخاب كرده بود و حتي اين مطلب از پيش، براي خود امام حسن (عليه السلام) روشن بوده است.
قطب الدين راوندي از حضرت صادق (عليه السلام) روايت مي‌كند كه امام حسن (عليه السلام) با خانواده ء خود گفتگو مي‌كرد و مي‌فرمود كه من هم مانند جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به وسيلهٔ زهر مسموم خواهم شد پرسيدند چه كسي چنين كاري خواهد نمود؟ فرمود: جعده!
گفتند او را از خانه ي بيرون كن و از خود دور گردان فرمود: چگونه بيرون كنم كه هنوز كاري انجام نگرفته است و اگر او را بيرون كنم قتل من جز به دست او نيست و اين خود عذري براي او مي‌باشد كه گويد شوهرم مرا بدون جهت، از خانه بيرون كرده است. (1) = + * * * + =
1. شيخ عباس قمي، منتهي الآمال ج 1، ص 168.
(۵۲۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (5)، الزهد (2)، القتل (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)
اكنون جاي اين سؤال است كه امام (عليه السلام) جعده را كه موجب قتل

او بوده و از اول هم حتما بدرفتاري مي‌كرده حاضر به طلاقش نشده پس چگونه چنين وجود مهربان و رئوف ممكن است زنهاي ديگري را عقد كند و رها سازد؟
3. كرامت نفس و بزرگواري امام حسن (عليه السلام) هرگز اجازه نمي‌داد كه زني را كه با او زندگي كرده بي جهت رها كند و بي سرپرست گذارد، او خود متكفل تأمين هزينهء زندگي درماندگان و يتيمان بي سرپرست بود در اين صورت چگونه خودش كس ديگري را بيسرپرست رها سازد، و با اينكه حضرتش چنين عملي را نوعي ناجوانمردي ميشمرد چنان كه وقتي از دنائت ولوم پرسيدند چنين فرمود:
خوشگذراني و در فكر و انديشهء خود بودن و بي اعتنائي به همسر و سر خود رها كردن او، و عدم حمايت از وي مي‌باشد.
4. دشمن سرسخت امام حسن مجتبي (عليه السلام) معاويه بود كه از هيچگونه عمل جنايت آميز براي درهم كوبيدن قدرت او كوتاهي نمي‌كرد و حتي جلسات مناظره تشكيل ميداد و به وسيلهء طرفداران ونديمانش با امام (عليه السلام) به گفتگو مي‌پرداخت و تهمت‌ها و افتراهائي به ساحت مقدس او و پدرش وارد مي‌ساخت اگر حضرتش زنهاي متعددي مي‌گرفت و طلاق مي‌داد اين موضوع را كه براي او نقطهء ضعفي شمرده اند معاويه بيش از هر رقيب ديگري، مورد هجو و وهن او قرار مي‌داد و در جلسات مناظره، براي خفت وي مطرح مي‌نمود اما تاكنون در هيچ مكتوبي ديده نشده و از هيچ مورخي شنيده نشده است كه معاويه چنين نسبتي را به امام (عليه السلام) داده باشد و همين نكته مؤيد نظر ماست كه موضوع كثرت ازدواج و طلاق آن جناب از اصل، حقيقت نداشته و روايات وارده در اين مدت صد در صد ساختگي و جعلي است و جاعلين آنها، مدتها پس از رحلت امام حسن (عليه السلام) به مقتضاي مصالح اجتماعي و سياسي حاكمان وقت به جعل چنين روايات بي اساس پرداخته اند و اگر نه در زمان حيات امام (عليه السلام) صحبت از چنين خرافات و اكاذيبي مطرح نبود چون همانگونه كه گذشت اگر چنين شايعاتي وجود داشت، معاويه از همه
(۵۳۰)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، القتل (1)، الخوف (1)

كس سزاواتر بود كه آن را دست آويز و بهانهء خود قرار دهد و روي آنها مانور تبليغي انجام دهد.
فرزندان امام از شواهد زنده ء ديگر اين موضوع تعداد فرزندان آن حضرت است چه اگر آن حضرت همسران متعددي اختيار كرده بود لازمه اش اين بود كه فرزندان متعدد و فراواني هم داشته باشد در صورتي كه چنين نيست.
بالاترين رقم را در مورد فرزندان امام مجتبي (عليه السلام) ابن جوزي نوشته است كه 23 نفر مي‌باشد. (1) يعقوبي فرزندان آن حضرت را 8 نفر (2).
ابن شهر آشوب 13 پسر و يك دختر (3).
ابن خشاب 11 پسر و يك دختر (4).
طبرسي 16 پسر و يك دختر (5).
و مكتوب معتبرترين همه ي آنها شيخ مفيد است كه در اين گونه مباحث بيش از ديگران دقت و تحقيق دارد، تعداد فرزندان آن حضرت را 8 پسر و 7 دختر دانسته است و جمعا 15 نفر مي‌داند (6) (و ما در پايان كتاب سخنان او را آورده ايم).
صاحب كتاب " العدد " كه بنا به نقل مرحوم علامه مجلسي همسران متعددي براي آن حضرت نوشته است در عين حال، فرزندان حضرت مجتبي (عليه السلام) را بيش از 15 نفر ننوشته است. (7) بدين ترتيب، طبق تصريح تاريخ دقيق، امام مجتبي (عليه السلام) حداكثر بيش از 15 فرزند نداشته است و اين نشان مي‌دهد كه موضوع تعدد زوجات آن حضرت، به آن صورت كه در

1. تذكره ص 214.
2. تاريخ يعقوبي ج 2، ص 216.
3. مناقب ج 4، ص 29.
4. طبق نقل شبلنجي در نور الابصار ص 124.
5. اعلام الوري ص 212.
6. ارشاد چاپ قديم.
7. بحار ج 44، ص 173.

صفحهمفاتيح البحث: ابن شهر آشوب (1)، الإختيار، الخيار (1)، الزوج، الزواج (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)

پاره اي از كتابها به چشم مي‌خورد كاملا بي اساس و بي اعتبار است.

آيا با توجه به اين تعداد از فرزندان، دروغ بودن نسبت چندين همسر به امام حسن مجتبي (عليه السلام) روشن به نظر نمي‌رسد؟ و آيا با توجه به اين سند تاريخي، نبايد گفت كه اين گونه اخبار دروغين، ساخته و پرداختهء عوامل بني اميه است كه سابقه در جعل اخبار فراوان داشتند؟ و ما نبايد دانسته و يا ندانسته در مسير اين گونه اخبار مجعول قرار گرفته و يا بازگويي آنها به دشمنان خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) كمك كنيم.

(۵۳۲)

صفحهمفاتيح البحث: بنو أمية (1)

بخش پنجم ` رهنمودها و ارشادات معنوي امام (عليه السلام)

صفحه(۵۳۳)

بخش پنجم / رهنمودها و ارشادات معنوي امام (ع) ...
رهنمودهاي امام مجتبي (عليه السلام) ابن صباغ مالكي در كتاب معروف خود (الفصول المهمه) يادآور مي‌شود كه برخي از رهنمودهاي امام مجتبي (عليه السلام) عبارتند از:
1. لا ادب لمن لا عقل له، - ولا مروة لمن لا همة له، - ولا حياء لمن لا دين له، و رأس العقل معاشرة الناس بالجميل - وبالعقل تدرك الدارين جميعا، و من حرم العقل حرمهما جميعا.
فردي كه ادب ندارد در واقع عقل ندارد فردي كه همت ندارد در حقيقت مروت ندارد، فردي كه حيا ندارد در حقيقت دين ندارد، بالاترين عقل، معاشرت صحيح با مردم است زندگي هر دو جهان با عقل به دست مي‌آيد فردي كه عقل را از دست داده است از هر دو زندگي دنيا و آخرت محروم است.
2. سئل عن الصمت فقال: هو ستر للغي، وزين للعرض، وفاعله في راحة وجليسه في أمن.
از فوايد سكوت پرسش نمودند: در پاسخ فرمودند سكوت پوشاننده ء لغزش، زينت عرض و ناموس، عامل راحتي انجام دهنده، باعث آسايش هم نشين مي‌باشد.
3. وقال (عليه السلام) هلاك المرء في ثلاث: الكبر والحرص والحسد. فالكبر هلاك الدين و به لعن ابليس والحرص عدو النفس و به اخرج آدم من الجنة والحسد رائد السوء ومنه قتل قابيل هابيل.
فرمود: هلاكت فرد در سه چيز است: تكبر، حرص و جسد. تكبر عامل هلاكت دين و زوال آن در اثر آن ابليس مورد لعن قرار گرفت، طمع و حرس دشمن شخص است بوسيله آن آدم از بهشت بيرون شد حسد رهبر سوء مي‌باشد به علت آن قابيل برادرش هابيل
(۵۳۵)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، الصمت (1)

را كشت. (1) 4. وقال (عليه السلام) لا تأتي رجلا الا ان ترجونوا له او تخاف يده او ترجو بركته او تصل رحما بينك وبينه.
مواعظ پدر رفت و آمد با فردي يا به علت در نظر داشت احسان يا خوف از زيان يا اميد بركت يا صله ي رحم بين زيارت كننده و زيارت شده مي‌باشد.
5. وقال (عليه السلام) دخلت علي علي بن ابيطالب وهو يجود بنفسه لما ضربه ابن ملجم فجزعت لذالك فقال بي لاتجزع قلت وكيف لا اجزع وانا اراك في هذه الحالة؟ فقال يا بني! احفظ عني خصالا اربعا اذا انت حفظتهن نلت بهن النجاة يا بني لا غني اكثر من العقل، ولا فقر مثل الجهل ولا وحشة اشد من العجب، ولاعيش الذ من حسن الخلق و اعلم ان مروة القناعة والرضا اكبر من مروة إلأعطأ وتمام الصنيعة خير من ابتدائها.
6. لما حضرت الحسن بن علي بن ابيطالب الوفاة بكي، فقيل يابن رسول الله! تبكي و مكانك من رسول الله الذي أنت به، وقد قال رسول الله فيك ما قال، وقد حجبت عشرين حجة ماشيا وقد قاسمت ربك مالك ثلاث مرات حتي النعل والتفل قال انما ابكي لخصلتين: لهول المطلع وفراق الأحبة. (2)
وارد محضر علي (عليه السلام) شدم در حالي كه در وضعيت جان دادن بود آن دم كه ابن ملجم لعين او را مضروب ساخته بود اظهار بي تابي و ناراحتي نمودم فرمود: ناراحت مباش و اظهار بي تابي منما عرض كردم چگونه اظهار بي تابي نكنم در صورتي كه شما را در چنين حال مشاهده مي‌كنم؟ فرمود: پسرم! چهار نكته را از من به ياد داشته باش اگر آنها را داشته باشي همواره به نجات وفلاح مي‌رسي پسرم! ثروتي بالاتر از عقل نيست، فقري بالاتر از جهل و ناداني وجود ندارد، وحشت و تنفري بالاتر از عجب و خودستايي وجود ندارد.
1. إربلي، كشف الغمه ج 2، ص 194.
2. مكارم الاخلاق ص 303، چاپ دارالحجة قم.
(٥٣٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، ابن ملجم المرادي لعنه الله (2)، الحسن بن علي (1)، الضرب (1)، الجهل (2)، الخوف (1)، الجود (1)، الغني (1)، القناعة (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، الكرم، الكرامة (1)
زندگي و عيشي بالاتر از حسن خلق نيست بدان مروت خشنودي و قناعت بالاتر از مروت بخشيدن مي‌باشد، پايان رساندن كار بهتر از آغاز و ابتداي آن مي‌باشد.

6. وقال (عليه السلام): من بدأ بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه.
كسي كه بدون سلام، سخن آغاز نمايد به او پاسخ ندهيد.
7. وقال (عليه السلام): حسن السؤال نصف العلم. (1) پرسش نيكو، نيمي از علم و دانش مي‌باشد. (2) 8. جنادة بن ابي اميه مي‌گويد: بر آن حضرت وارد شدم در حالي كه در بستر بيماري بودند، از ايشان خواستم مرا موعظه كند.
فرمودند: آري، براي سفر آخرت، آماده باش، و قبل از پايان زندگي خود، زاد و توشه‌ي اين سفر را فراهم كن، و بدان كه تو در جستجوي دنيائي، و مرگ در جستجوي تو است.
هيچ گاه غم فردا را كه نيامده است، امروز مخور و بدان كه آنچه بيش از خوراك خود اندوخته اي، براي ديگران انباشته اي، و بدان كه در مورد روزيهاي حلال دنيا، حساب و در حرام آن عقاب است، در امور شبهه‌ناك، عتاب و سرزنش است، دنيا را همچون مردار، در ناچيزي و پستي، تصور كن. از آن به اندازه اي كه تو را كفايت كند بردار و اگر آن چه برگرفتي حلال بود، راه زهد را پيشه ي خود ساخته اي ولي اگر حرام بود، در آن گناهي نيست (چون به قدر ضرورت برداشتي). پس تو مانند اينكه از مرداري برداشته اي و به حد ضرورت استفاده نموده اي، اگر سرزنش و عتاب داشته باشد، اندك است. و براي دنياي خود آنچنان تلاش كن كه گوئي هميشه در آن زندگي خواهي كرد، و براي آخرت خود آنچنان عمل كن كه گوئي فردا ميميري، و هرگاه خواستي بدون فاميل، عزيز باشي، و بدون پست و مقام عالي، هيبت و شكوه داشته باشي، از مذلت معصيت خدا، به سوي عزت او بيرون برو.
1. ر. ك: ابن صباغ، الفصول المهمة، في ذكر الحسن بن علي، ص 160 و 159.
2. إربلي: علي بن عيسي كشف الغمه ج 2، ص 194.

صفحهمفاتيح البحث: جنادة بن أبي أمية (1)، الزهد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، علي بن عيسي (1)، الحسن بن علي (1)

برخي ديگر از رهنمودها

برخي ديگر از رهنمودها امام حسن مجتبي (عليه السلام) پس از متاركه‌ي جنگ ده سال تمام در مدينه اقامت داشتند و فراغت بال داشت اين دوره كه دوران ارشادها است مراجعاتي داشت در اين مدت نسبتا مناسب فعاليتها و تلاشهاي علمي و ارشادي داشتند كه بخشي از رهنمودهاي ايشان در ذيل آمده است:

حافظ ابونعيم در حلية الأولياء برخي از سوالات و پرسشهاي احتمالي أمير المؤمنين (عليه السلام) از فرزندش امام حسن مجتبي (عليه السلام) آورده است كه ما بخشي از آن سؤالات و پاسخها در اينجا از كتاب " مناقب " نقل مي‌كنيم:

فرزندم سداد و جوانمردي چيست؟ امام حسن پاسخ دادند سداد دفع منكر با معروف مي‌باشد.

فرزندم شرف چيست؟ انتخاب عشيره و تحمل جريره و خسارت عشيره مي‌باشد.

فرزندم مروت چيست؟ عفت و اصلاح مال است.

فرزندم رقت چيست؟ رقت در آساني و جلوگيري از حقارت و پستي است.

فرزندم ملالت چيست؟ احراز خويشتن خويش و بذل و بخشش در راه خير مي‌باشد.

فرزندم گذشت چيست؟ بذل و بخشش در وسعت و عسرت، در فقر و غنا.

فرزندم بخل چيست؟ آنچه در دست دارد شرف و آنچه را انفاق دارد، تلف حساب كنيد.

فرزندم جبن و ترس چيست؟ جرأت بر ضد دوست و نكول بر دشمن مي‌باشد.

فرزندم غنيمت چيست؟ رغبت در تقوي و پارسايي و زهد در دنيا.

فرزندم حلم و بردباري چيست؟ فرو خوردن خشم و مالك شدن بر نفس.

فرزندم ثروت چيست؟ خشنود شدن به عطاي خداوند هر چند كم بوده باشد.

فرزندم فقر چيست؟ طمع ورزيدن نفس به هر چيزي كه مي‌بيند.

فرزندم ذلت چيست؟ داد و فزع در مصيبت.

فرزندم كلفت و مشقت چيست؟ سخن گفتن در چيزي كه به درد تو نمي‌خورد.

فرزندم مجد و شرف چيست؟ در غربت، عطا و در جرم، رها نمودن.

(٥٣٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، الزهد (1)، الفزع (1)، البول (1)

فرزندم عقل چيست؟ حفظ نمودن دل هر آنچه را كه در آن وديعت نهاده اي.
فرزندم حزم و احتياط چيست؟ تحمل مشقت و همراهي با واليان.
فرزندم سفاهت چيست؟ پيروي سفلگان و افراد پست.
فرزندم غفلت چيست؟ ترك مسجد، و پيروي مفسد.
فرزندم حرمان و نوميدي چيست؟ از دست دادن بهره آنگاه كه به تو رو آورده است. (1) اين پاسخهاي ارتجالي و بدون درنگ، نشانگر بصيرت و آشنايي كامل آن امام همام (عليه السلام) ودرايت و آشنايي او به مواضع كلام مي‌باشد.
سخت‌ترينها از امام (عليه السلام) از ده چيزي پرسيدند كه هر كدام سخت تر و شديدتر از ديگري مي‌باشند؟
در پاسخ فرمودند: سخت ترين چيزي كه خداوند خلق كرده است. سنگ است و سخت تر از آن، آهن مي‌باشد كه سنگ را مي‌برد و سخت‌تر آهن، آتش است كه آهن را قطع مي‌كند، و شديدتر از آهن، آب است كه آتش را خاموش مي‌سازد و شديدتر از آب، ابر است كه آن را تحت پوشش قرار مي‌دهد و شديدتر از ابر، باد است كه آن را اين طرف و آن طرف مي‌راند و شديدتر از باد، فرشته اي است كه آن را رد مي‌كند و شديدتر از آن فرشته، ملك الموت مرگ است كه خود ملك الموت را مي‌ميراند و شديدتر از ملك الموت، امر خدا است كه مرگ را دفع مي‌كند ". (2) مكتوبي به معاويه نامه اي است كه بعد از رحلت امام علي (عليه السلام) به معاويه نوشته اند آنگاه كه مردم با او بيعت كردند: به نام خداوند بخشنده و بخشايش‌گر، از بنده ء خدا حسن امير المومنين به معاوية بن صخر، پس از حمد و ثناي الهي، خداوند متعال محمد (صلي الله عليه وآله) را رحمت جهانيان مبعوث ساخت پس به وسيله او حق را نمايان و باطل را زائل و اهل شرك را ذليل و ناتوان و ملت

1. مناقب ج 2، ص 191 و 192، أئمتنا ج 1، ص 134 و 135.
2. بحار الأنوار، ج 10، ص 90.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الموت (2)، السجود (1)، النوم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

فرزندم عقل چيست؟ حفظ نمودن دل هر آنچه را كه در آن وديعت نهاده اي.
فرزندم حزم و احتياط چيست؟ تحمل مشقت و همراهي با واليان.
فرزندم سفاهت چيست؟ پيروي سفلگان و افراد پست.
فرزندم غفلت چيست؟ ترك مسجد، و پيروي مفسد.
فرزندم حرمان و نوميدي چيست؟ از دست دادن بهره آنگاه كه به تو رو آورده است. (1) اين پاسخهاي ارتجالي و بدون درنگ، نشانگر بصيرت و آشنايي كامل آن امام همام (عليه السلام) ودرايت و آشنايي او به مواضع كلام مي‌باشد.
سخت‌ترينها از امام (عليه السلام) از ده چيزي پرسيدند كه هر كدام سخت تر و شديدتر از ديگري مي‌باشند؟
در پاسخ فرمودند: سخت ترين چيزي كه خداوند خلق كرده است. سنگ است و سخت تر از آن، آهن مي‌باشد كه سنگ را مي‌برد و سخت‌تر آهن، آتش است كه آهن را قطع مي‌كند، و شديدتر از آهن، آب است كه آتش را خاموش مي‌سازد و شديدتر از آب، ابر است كه آن را تحت پوشش قرار مي‌دهد و شديدتر از ابر، باد است كه آن را اين طرف و آن طرف مي‌راند و شديدتر از باد، فرشته اي است كه آن را رد مي‌كند و شديدتر از آن فرشته، ملك الموت مرگ است كه خود ملك الموت را مي‌ميراند و شديدتر از ملك الموت، امر خدا است كه مرگ را دفع مي‌كند ". (2) مكتوبي به معاويه نامه اي است كه بعد از رحلت امام علي (عليه السلام) به معاويه نوشته اند آنگاه كه مردم با او بيعت كردند: به نام خداوند بخشنده و بخشايش‌گر، از بنده ء خدا حسن امير المومنين به معاوية بن صخر، پس از حمد و ثناي الهي، خداوند متعال محمد (صلي الله عليه وآله) را رحمت جهانيان مبعوث ساخت پس به وسيله او حق را نمايان و باطل را زائل و اهل شرك را ذليل و ناتوان و ملت

1. مناقب ج 2، ص 191 و 192، أئمتنا ج 1، ص 134 و 135.
2. بحار الأنوار، ج 10، ص 90.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الموت (2)، السجود (1)، النوم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

عرب را عزيز و سربلند و افرادي را شريف و عزيز نمود خداوند متعال فرمود: " اين قرآن ذكري است بر تو و بر قوم تو! هنگامي كه خداوند متعال او را از مردم گرفت عرب در مورد خلافت او اختلاف و تنازع نمودند پس انصار گفتند اميري از ما و اميري از شما باشد قريش گفتند: " ما اولياء و وابستگان او هستيم پس در حكومت او منازعه نكنيد پس عرب اين حق را به قريش زيبنده دانستند در حالي كه ما بوديم و مائيم اولياء و نزديكان او تعجب نيست منازعه و كشمكش تو بدون حق.
باري أمير المؤمنين علي بن ابيطالب (عليه السلام) هنگامي كه اجلش فرا رسيد مرا جهت اين كار (خلافت) قرار داد پس تقوي را در نظر بگير در مورد امت محمد (صلي الله عليه وآله) راهي را پيش گير كه خون آنان را حفظ كني و امور آنان را به صلاح وسداد بكشاني. والسلام. (1) مباحثه و گفتگو در علم خود از ديگري بياموز و علم خود را نيز بياموز پس به اين ترتيب علم خود و مطالبي كه هنوز نمي‌داني متقن نموده اي.
افراد قابل انتخاب با افرادي رفت و آمد داشته باشي كه داراي ويژگيهاي زير باشند: يا احسان و نيكوكاري او را اميد داشته باشي يا از علم و دانشي او بهره گيري نموده باشي يا بركت دعاي او را داشته باشي، يا رحمي بين تو و ايشان وجود داشته باشد. (2) سخني در محضر امام (عليه السلام) روايت شده است كه روزي علي (عليه السلام) به فرزندش حسن مجتبي (عليه السلام) فرمودند بلند شو و سخنراني انجام ده تا كلام تو را بشنوم.
امام حسن (عليه السلام) به پا خاست و اين گونه سخن آغاز كرد: " ألحمدلله الذي من تكلم سمع كلامه، و من سكت علم في ما نفسه و من عاش فعليه رزقه، و من مات فإليه معاده، اما بعد فإن القبور محلتنا، والقيامة موعدنا، والله عارضنا، إن عليا باب من دخله كان مؤمنا،
1. إربلي، كشف الغمه ج 2، ص 192.
2. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، الموت (1)، القبر (1)، السكوت (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

عرب را عزيز و سربلند و افرادي را شريف و عزيز نمود خداوند متعال فرمود: " اين قرآن ذكري است بر تو و بر قوم تو! هنگامي كه خداوند متعال او را از مردم گرفت عرب در مورد خلافت او اختلاف و تنازع نمودند پس انصار گفتند اميري از ما و اميري از شما باشد قريش گفتند: " ما اولياء و وابستگان او هستيم پس در حكومت او منازعه نكنيد پس عرب اين حق را به قريش زيبنده دانستند در حالي كه ما بوديم و مائيم اولياء و نزديكان او تعجب نيست منازعه و كشمكش تو بدون حق.
باري أمير المؤمنين علي بن ابيطالب (عليه السلام) هنگامي كه اجلش فرا رسيد مرا جهت اين كار (خلافت) قرار داد پس تقوي را در نظر بگير در مورد امت محمد (صلي الله عليه وآله) راهي را پيش گير كه خون آنان را حفظ كني و امور آنان را به صلاح وسداد بكشاني. والسلام. (1) مباحثه و گفتگو در علم خود از ديگري بياموز و علم خود را نيز بياموز پس به اين ترتيب علم خود و مطالبي كه هنوز نمي‌داني متقن نموده اي.
افراد قابل انتخاب با افرادي رفت و آمد داشته باشي كه داراي ويژگيهاي زير باشند: يا احسان و نيكوكاري او را اميد داشته باشي يا از علم و دانشي او بهره گيري نموده باشي يا بركت دعاي او را داشته باشي، يا رحمي بين تو و ايشان وجود داشته باشد. (2) سخني در محضر امام (عليه السلام) روايت شده است كه روزي علي (عليه السلام) به فرزندش حسن مجتبي (عليه السلام) فرمودند بلند شو و سخنراني انجام ده تا كلام تو را بشنوم.
امام حسن (عليه السلام) به پا خاست و اين گونه سخن آغاز كرد: " ألحمدلله الذي من تكلم سمع كلامه، و من سكت علم في ما نفسه و من عاش فعليه رزقه، و من مات فإليه معاده، اما بعد فإن القبور محلتنا، والقيامة موعدنا، والله عارضنا، إن عليا باب من دخله كان مؤمنا،
1. إربلي، كشف الغمه ج 2، ص 192.
2. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، الموت (1)، القبر (1)، السكوت (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

عرب را عزيز و سربلند و افرادي را شريف و عزيز نمود خداوند متعال فرمود: " اين قرآن ذكري است بر تو و بر قوم تو! هنگامي كه خداوند متعال او را از مردم گرفت عرب در مورد خلافت او اختلاف و تنازع نمودند پس انصار گفتند اميري از ما و اميري از شما باشد قريش گفتند: " ما اولياء و وابستگان او هستيم پس در حكومت او منازعه نكنيد پس عرب اين حق را به قريش زيبنده دانستند در حالي كه ما بوديم و مائيم اولياء و نزديكان او تعجب نيست منازعه و كشمكش تو بدون حق.
باري أمير المؤمنين علي بن ابيطالب (عليه السلام) هنگامي كه اجلش فرا رسيد مرا جهت اين كار (خلافت) قرار داد پس تقوي را در نظر بگير در مورد امت محمد (صلي الله عليه وآله) راهي را پيش گير كه خون آنان را حفظ كني و امور آنان را به صلاح وسداد بكشاني. والسلام. (1) مباحثه و گفتگو در علم خود از ديگري بياموز و علم خود را نيز بياموز پس به اين ترتيب علم خود و مطالبي كه هنوز نمي‌داني متقن نموده اي.
افراد قابل انتخاب با افرادي رفت و آمد داشته باشي كه داراي ويژگيهاي زير باشند: يا احسان و نيكوكاري او را اميد داشته باشي يا از علم و دانشي او بهره گيري نموده باشي يا بركت دعاي او را داشته باشي، يا رحمي بين تو و ايشان وجود داشته باشد. (2) سخني در محضر امام (عليه السلام) روايت شده است كه روزي علي (عليه السلام) به فرزندش حسن مجتبي (عليه السلام) فرمودند بلند شو و سخنراني انجام ده تا كلام تو را بشنوم.
امام حسن (عليه السلام) به پا خاست و اين گونه سخن آغاز كرد: " ألحمدلله الذي من تكلم سمع كلامه، و من سكت علم في ما نفسه و من عاش فعليه رزقه، و من مات فإليه معاده، اما بعد فإن القبور محلتنا، والقيامة موعدنا، والله عارضنا، إن عليا باب من دخله كان مؤمنا،
1. إربلي، كشف الغمه ج 2، ص 192.
2. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، الموت (1)، القبر (1)، السكوت (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

و من خرج عنه كان كافرا، فقام اليه علي (عليه السلام) فاعتنقه فقال: بأبي انت وأمي ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم ". (1) " حمد و سپاس خدائي را است هر آن كس كه سخن گويد آن را شنواست، و هر كس سكوت اختيار كند آنچه در ضمير دارد مي‌داند، هركس زندگي كند معاشش با او است، و هر آن كس كه بميرد پس بازگشتش به سوي اوست، پس از حمد و ثناي الهي، قبرها محل كوچ ما است، قيامت وعده گاه ما، خداي متعال شكايت كننده ء ما است علي (عليه السلام) دروازه ء آن كسي است كه مؤمن باشد هر آن كس كه از آن دروازه بيرون باشد پس كافر خواهد بود. پس علي (عليه السلام) بلند شد و او را به آغوش كشيد و فرمود: " پدر و مادرم فداي تو باد نسلي كه يكي پس از ديگري از هم ارث مي‌برند ... ".

پندهاي جاودان فرزند آدم! از محارم الهي چشم بپوشان تا واقعا عابد و ستايشگر خدا باشي.

از آنچه خداوند به تو نصيب فرموده است راضي و خشنود باش تا غني و بي نياز باشي.

همسايگي كسي كه با تو همجوار است نيك و خوب انجام ده تا مسلم باشي.

با مردم آنگونه رفتار نما كه دوست داري با تو آنگونه رفتار نمايند پس عادل باشي.

قبل از شما پيشينياني بودند كه ثروت جمع مي‌كردند عمارات مي‌ساختند آرزوهاي دور و دراز داشتند همگي هلاك و تباه شدند، مساكن آنان قبور، كار و عمل آنان غرور گرديد.

فرزند آدم! تو از آن لحظه اي كه از بطن مادر ساقط گرديده اي به ويران سازي عمرت مشغول هستي مؤمن هر روز زاده و توشه اخذ مي‌كند و كافر هر روز كام جويي مي‌نمايد.

امام (عليه السلام) بعد از اين سخنان، آيه شريفه را تلاوت مي‌نمود: " وتزودوا فإن خيرالزاد، ألتقوي ".

1. إربلي كشف الغمه ج 2، ص 195.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، القبر (1)، الإختيار، الخيار (1)، الغني (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

شهادت جانسوز امام حسن (عليه السلام) شهادت امام حسن مجتبي (عليه السلام) و كيفيت دفن او، يكي از غم انگيزترين و غم‌بارترين صحنه‌هاي تاريخ صدر اسلام مي‌باشد. مظالم و تعدياتي كه در حق او انجام پذيرفته است در تاريخ صدر اسلام، بي سابقه مي‌باشد.
انسان نمي‌تواند باور كند جايي كه هنوز ربع قرن از رحلت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نگذشته است پس از آنهمه سفارش و توصيه‌اي كه در حق عترت و فرزندانش، به ويژه دو سبط و دو ريحانه، انجام داده بودند، كه اينان سروران جوانان بهشتي هستند و ... افرادي كه خود طرف خطاب سخنان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بودند چه قدر عاصي شده باشند؟ و تا چه حد در مورد وصاياي آن بزرگ بي تفاوت و فراموش‌كار باشند؟ اينان اگر در مورد اين سفارشهاي ويژه تا اين حد بي تفاوت بوده اند در مورد ديگر توصيه‌ها و دستورها تا چه حد عامل بوده اند؟ و اصولا اسلام و تدين آنان تا چه حد مقبول يا مورد عمل بوده است؟ و اصولا دنيا و رياست و حكومت چند صباحي آن در كام آنان چقدر شيرين بوده است؟ چرا دنيا را با عقبي با ثمن بخس معاوضه كرده اند و چه تجارت زيانباري را انجام داده اند؟
مرحوم شيخ محمد تقي شوشتري صاحب " الاوائل " مينويسد:
" هنگامي كه جنازه ء امام حسن مجتبي (عليه السلام) را در كنار قبر پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) نگهداشتند تا دفن كنند اين خبر به عايشه رسيد پس در حال مبارزه، به صورتي كه روي زين استري قرار داشت به سراغ دفن كنندگان آمد و نخستين زني بود كه در اسلام روي زين اسب قرار مي‌گرفت و با صداي بلند اعلام نمود: فرزند خودتان را از خانهء من دور سازيد او حق دفن در اين جايگاه را ندارد، حجاب پيامبر خدا هتك نمي‌گردد.
حسين (عليه السلام) پاسخ داد از روز نخست تو و پدرت بوديد كه از نزديك حجاب پيامبر خدا را هتك نموديد و خداوند از اين جسارت شما بازخواست خواهد نمود ... (1)

1. الأوائل علامه شيخ محمد تقي شوشتري، ص 63.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، القبر (1)، الدفن (2)

آري وقتي بدن يكتا مظلوم تاريخ، طبق وصيت مشروط آن حضرت كنار روضه آورده شد تا تجديد عهدي صورت گيرد پس از اعتراض عايشه، نيروهاي اموي آماده ء كارزار شدند علي رغم آمادگي جوانان بني هاشم به مبارزه ومدافعه، طبق فرمايش امام حسين (عليه السلام) جنازه را به سوي قبرستان بقيع برگرداننند چون امام حسين (عليه السلام) فرمودند برادرم سفارش كرده است: " مايلم در كنار روضهء جدم دفن شوم ولي اگر مقاومتي صورت گيرد راضي نيستم در سر دفن جنازه ام خون وخونريزي صورت گيرد ". از اين رو جنازه را با كمال ناراحتي به طرف بقيع برگرداننند و در آن قبرستان قديمي دفن كردند تا هتك حرمتي نسبت به بدن شريف صورت نگرفته باشد.
درددل برادر امام حسين (عليه السلام) به هنگام دفن برادر مظلومش دو كلمه به صورت شعر درد دل كرده اند كه از عمق ناراحتي و تأثر خاطر آن بزرگوار حكايت‌ها دارد او ضمن رثائي گويد:
ءأدهن رأسي، أم أطيب محاسني؟ * ورأسك معفور، وأنت سليب بكائي طويل، والدموع غريزة * و أنت بعيد، والمزار قريب غريب واطراف البيوت تحوطه * ألاكل من تحت التراب غريب فليس حريب من أصيب بماله * ولكن من واري أخاه حريب (1) " آيا چگونه مي‌توانم سرم را روغن و محاسنم را معطر سازم؟ در حالي كه سر شما زير خاك مدفون مي‌باشد و تو لخت و عريان شده اي؟ گريه ام طولاني و اشك چشمم سرازير است چون از من دور گشته اي هر چند مزارت نزديك مي‌باشد. غريب به فردي گفته مي‌شود كه دور از وطن است در صورتي كه خانه‌ها اطراف او را گرفته اند ولي غريب حقيقي آن كسي است كه زير خاك مدفون است غرامت زده نيست كسي كه مالش را ربوده باشند ولي غرامت ديده ء حقيقي آن فردي است كه برادرش را با دست خويش
1. سفينة البحار ج 1، ص 255.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، مقبرة بقيع الغرقد (2)، بنو هاشم (1)، الدفن (6)، السفينة (1)
دفن نمايد ".
در سفينة البحار آمده است: " هنگامي كه جنازه ء امام مجتبي (عليه السلام) را بيرون آوردند مروان بن حكم زير جنازه اش رفت و آن را حمل مي‌نمود. امام حسين (عليه السلام) به مروان گفت آيا جنازه اش را حمل مي‌كني در صورتي كه ديروز تو بودي كه غيظ و ناراحتي فراوان را به او

تحميل مي‌نمودي؟ مروان گفت آري اين كارها را با كسي انجام مي‌دادم، كه حلم و بردباري او هم وزن كوهها و جبال بود ". (1) * * * * * * * * * * * * * * * * * * * البته اين سخن منافات دارد با آنچه مرحوم شيخ مفيد نقل كرده است كه عامل اجراي اهداف عايشه همين مروان بن حكم بود و مي‌گفت: آيا عثمان بن عفان در دورترين نقطهء شهر مدفون گردد ولي حسن بن علي در كنار پيامبر خدا مدفون شود ابن عباس پاسخ داد: مروان! برگرد! از آنجا كه آمده اي ما نمي‌خواهيم عزيز خود را در كنار روضه مطهره رسول خدا دفن كنيم بلكه مي‌خواهيم تجديد عهدي با زيارت او داشته باشد به زودي كنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد خواهيم برد و اگر او چنين وصيتي نكرده بود آن وقت مي‌دانستي كه تو خيلي دست كوتاه‌تر از آن هستي كه ما را برگرداني چون خود امام حسن (عليه السلام) آگاه تر به حرمت قبر جدش رسول خدا بود كه حيراني به آن عارض گردد آنچنان كه عارض شد و ديگران بدون اذن او به خانه اش وارد گرديدند.

سپس ابن عباس رو به عايشه نمود و فرمود: افسوس بر تو باد روزي به استر روزي به جمل سوار مي‌گردي آيا مي‌خواهي نور خدا را در روي زمين خاموش سازي؟ و با اولياي خدا به جنگ و محاربه برخيزي؟ به خانه ات برگرد! ديگر از آنكه مي‌ترسيدي راحت شدي به آرزوي خود رسيدي خدا يار و ياور اين خاندان است هر چند نصرت او بعد از روزگاري باشد. امام حسين (عليه السلام) فرمودند: به خدا قسم! اگر وصيت و عهد برادرم حسن (عليه السلام) نبود كه از خونريزي جلوگيري شود و در جريان تشييع خوني ريخته نشود آن وقت ميدانستيد كه شمشيرهاي الهي چگونه از شما انتقام مي‌گيرد شما آن عهد و پيماني بين ما وشما بود

1. سفينة البحار ص 255.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، السيدة فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، الخليفة عثمان بن عفان (1)، القبر (2)، الهدف (1)، الدفن (4)، التشييع (1)، السفينة (2)

شكستيد و تمام شرطها و پيمانها را زير پا نهاديد! " آنگاه بدن امام حسن مجتبي را به سوي بقيع حمل نمودند و در كنار قبر جده اش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف دفن نمودند. (1) انگيزهء شهادت امام حسن (عليه السلام) در ماده ء دوم قرارداد صلح چنين شرط شده بود كه پس از معاويه، حكومت متعلق به حسن است و اگر براي او حادثه اي پيش آيد متعلق به حسين مي‌باشد و معاويه حق ندارد كسي را به جانشيني خود انتخاب كند و ليكن معاويه به هيچ يك از شروط صلح وفا نكرده و در مورد اين ماده نيز نقض عهد نمود.

معاويه كه بر مركب مقصود سوار شده بود و گردش فلك را به مراد خود مي‌ديد درصدد برآمد به فرزند پليدش يزيد نيز به عنوان جانشيني، از مردم بيعت بگيرد تا پس از خود، او هم از اين مقام و منصب بهره‌اي برده باشد.

معاويه خود بيش از هر كس يزيد را مي‌شناخت و مي‌دانست كه او هيچگونه شايستگي وصلاحيت احراز اين مقام را ندارد اما در عين حال نمي‌توانست او را از مزاياي چنين حكومتي كه با حيله ونيرنگ، به دست آورده بود بي نصيب سازد.

دلال اين مظلمه نابخشيدني مغيرة بن شعبه بود. معاويه دو اشكال ومانع بزرگي را در سر راه خود داشت، يكي اينكه يزيد حقيقتا يك عنصر ناصالح وپليدي بود وقبولاندن او، به عنوان جانشين به مردم در بدو امر محال به نظر مي‌رسيد.

دوم اينكه ماده ء دوم قراداد صلح چنين اجازه اي را به معاويه نمي‌داد چون او شرط كرده بود كه پس از خود، حكومت متعلق به حسن مجتبي باشد.

حل اشكال اولي را مغيرة به عهده گرفت ووعده داد كه به وسيلهء كمك وهمكاري زياد بن سميه وساير استانداران، آنرا به مرحلهء اجرا درآورد.

1. ارشاد مفيد ص 175 و 176، چاپ دارالكتب الأسلامية.

(٥٤٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السيدة فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، صلح (يوم) الحديبية (3)، القبر (1)، الدفن (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

اشكال دومي را هم كه بايد پيش از اشكال اولي حل مي‌شد خود معاويه برطرف نمود.

معاويه براي اينكه معارضي در اين كار نداشته باشد به فكر از بين بردن امام حسن (عليه السلام) افتاد تامجوزي براي الغاي ماده دوم قرارداد صلح

به دست آورد در صورتي كه پياده كردن اين نقشه نظر او را كاملا تأمين نمي‌كرد زيرا با از بين رفتن امام حسن (عليه السلام) برادرش حضرت حسين معارض جانشيني يزيد بود چون در ماده دوم قرارداد قيد شده بود كه پس از معاويه حكومت متعلق به حسن است واگر براي او حادثه اي پيش آيد متعلق به حسين، به همين جهت هم حضرت حسين (عليه السلام) به احترام همين عهد نامه تا معاويه زنده بود حرف نمي‌زد ولي پس از مرگ وي چون امام حسن (عليه السلام) نيز در قيد حيات نبود برابر ماده دوم همان عهد نامه، حكومت متعلق به حضرت حسين بود وچون معاويه نقض عهد كرده و برخلاف شروط قرارداد يزيد را به جانشيني خود معين كرده بود لذا امام حسين (عليه السلام) زير بار بيعت يزيد نرفت وكار به جنگ وقتال كشيد.

معاويه براي از بين بردن امام حسن (عليه السلام) نقشه هاي گوناگوني در ذهن خود ترسيم مي‌كرد. وبالأخره از ميان آنها طرح مسموم ساختن آن حضرت را بوسيلهء جعده انتخاب نمود تا در افكار عمومي خود را از اين جنايت بركنار داشته ووقوع آنرا مربوط به اختلافات خانوادگي وداخلي او جلوه دهد. (1) سم كشنده اي كه گويا از ريزه هاي الماس بود تهيه ديد وآنرا با صدهزار درهم محرمانه به وسيله مروان بن حكم فرماندار مدينه بود به جعده (دختر اشعث بن قيس وهمسر امام) فرستاد ووعده داد كه اگر شوهرت را مسموم كني ترا به همسري يزيد در مي‌آورم.

ابوالفرج اصفهاني مي‌نويسد: " كه معاويه پول را فرستاد ولي به وعده ء دوم وفا ننمود ". (2) گويا جعده ء ملعونه تلون ونفاق را از پدر منافقش اشعث به ارث برده بود ومعاويه هم به همين جهت بين چند همسر امام او را به چنين امر خطيري انتخاب كرده بود مانند يك

١. ارشاد مفيد ص ١٧٤، چاپ دارالكتب الأسلاميه تهران.

٢. مقاتل الطالبيين ص ٢٩.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (4)، صلح (يوم) الحديبية (1)، القتل (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)

روانكاور وروانشناس ماهري به نقاط ضعف زنانهء او كه پول دوستي وبوالهوسي بود انگشت نهاده بود.

جعده پس از دريافت نامهء معاويه، وخواندن آن به فكر فرو رفت ونگاهي به سكه هاي طلا كه به او چشمك مي‌زد، انداخت سپس در عالم خيال، همسري يزيد فرزند خليفهء وقت وفررود به كاخ پرشكوه شام را از نظر گذرانيد وعقل وهوش خود را به كلي در اختيار نفس امآره گذاشت

وشرافت وافتخار همبستگي با خاندان رسالت وامامت را فراموش كرد وتصميم گرفت كه دستور معاويه را درباره ء امام به مرحلهء اجراء درآورد.
درباره ء مسموم شدن امام روايات مختلفي آمده است بعضي‌ها نوشته اند كه جعده آن سم را در كوزه ء آب ريخت وآنرا بالا سر امام كه در خواب بود گذاشت وآن حضرت پس از بيدار شدن از آب كوزه خورد واحساس مسموميت نمود.
برخي ديگر نوشته اند سم را داخل شير نمود ودر موقع افطار كه آن جناب روزه دار بود بدو خورانيد وبنا به بعضي روايات پس از خوردن سم امام تا چهل روز در بستر بيماري افتاد وبنا به نوشتهء برخي هم چون سم خيلي قوي ومؤثر بود امام همان شب از دنيا رفت يا اينكه يكي ودو روز بيشتر در قيد حيات باقي نماند.
به هر صورت آنچه مورد اتفاق مورخين است مسموميت آن حضرت، به دستور معاويه وبه دست جعده توسط سم مهلكي بوده است. (1) امام (عليه السلام) را پيش از آن هم چند مرتبه مسموم ساخته بودند ولي آن مسموميت‌ها چندان مؤثر نبود وحضرت شفا يافته بود.
امام حسن (عليه السلام) پس از آنكه احساس مسموميت نمود به جعده فرمود اي دشمن خدا!
مرا كشتي! وفريب معاويه را خوردي در حاليكه او به وعده ء خود وفا نخواهد كرد واز او خيري به تو نخواهد رسيد خداوند تو واو را كيفر دهد.
١. شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد ج ٤، روضة الصفا ج ٣، ص ٧ - مقاتل الطالبيين ص ٢٩، الغدير ج 15.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي (1)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)
ونوشته اند كه پس از شهادت امام حسن (عليه السلام) جعده به مروان كه دلال اين مظلمه بود مراجعه كرد تا با معاويه در مورد ازدواج وي با يزيد مكاتبه نمايد.
مروان هم تمنيات او را به معاويه نوشت اما معاويه همانگونه كه امام فرموده بود به وعده ء خود وفا نكرد ودر يك سطر جواب جعده را چنين نوشت:
" من به زنده ماندن يزيد بسيار علاقمندم وهمين دوستي حيات او مانع شد از اينكه ترا به عقد ازدواج او درآورم وترسيدم كه او را هم مانند حسن مسموم كني! " (1) به يزيد گفتند جعده راتزويج كن گفت: حاشا وكلا او شوهري مثل حسن بن علي را مسموم كرد من كه چنين قدر ومنزلتي ندارم در اين صورت او از قتل من هر هرگز إبا نمي‌كند. اين زن نگون بخت

در اثر جهل ونادانی وپول دوستي دست از مقام معنوي خود برداشت وخود را براي ابد گرفتار لعن خدا نمود.
نوشته اند: فردي از آن طلحه با او ازدواج نمود وچند فرزند هم آورد وقتي بين فرزندان او ديگر تيره هاي قريش سخني رد وبدل مي‌شد آنان شماتت وتعيير مي‌نمودند و مي‌گفتند: اي فرزندان زن مسموم كننده ء همسران! " (2) خانواده ء امام حسن (عليه السلام) پس از آگاهي از مسموميت آنجناب، فورا حاضر شدند وبيش از همه، برادرش حضرت حسين (عليه السلام) ناراحت ومضطرب بود وچون جوياي حال او شد امام فرمود مسموم شده ام. پرسيد چه كسي شما را مسموم نموده است؟
امام فرمود: " از آنكس چه مي‌خواهي آيا مي‌خواهي او را بكشي؟ اگر او آنكس باشد كه من مي‌دانم خشم وعذاب خداوند بر او بيش از توست واگر او نباشد دوست ندارم بي گناهي به خاطر من گرفتار شود ". (3) نوشته اند طشتي براي آن حضرت آوردند كه در اثر انقلاب حال وتأثير سم در كبد و امعاء واحشاء وي خون قي نمود وآن همان خونابه هائي بود كه در نتيجهء بي وفائي
1. ناسخ التواريخ، ج 5، ص 243 ومدارك ديگر.
2. ارشاد مفيد ص 174، چاپ دارالكتب الأسلاميه تهران.
3. ارشاد شيخ مفيد ج 2، باب 1، فصل 1.

كوفيان ودشمني هاي منافقين، واز همه بدتر شماتت دوستان نادان، به تدريج بر جگر آن حضرت ريخته شده بود.
امام حسن (عليه السلام) ضمن وصيت به برادرش حضرت حسين ودايع امامت را به او سپرد و شايستگي او را به جانشيني خود به مردم رسانيد وشيعيانش را به امامت او راهنمائي فرمود وسپس به آن حضرت سفارش كرد كه چون از دنيا رفتم چشم مرا بپوشان وغسل ده وكفن نما ودر تابوت گذاشته به سوي قبر جدم رسول خدا ببر تا تجديد عهدي با او نمايم وپس از آن به بقيع برده ودر كنار جده ام فاطمهء بنت اسد دفن كنيد وشما به زودي مي‌بينيد كه گروهي (بني اميه) به تصور اينكه مرا مي‌خواهيد در كنار جدم دفن كنيد از شما ممانعت مي‌كنند ومن ترا به خدا سوگند مي‌دهم كه مبادا درباره ء من به اندازه ء شيشهء حجامتي خون ريخته شود ". (1)
وصيت امام مجتبي (عليه السلام) علامه طبرسي در " اعلام الوري " مي‌نويسد: پس از آنكه امام مجتبي (عليه السلام) مسموم شد، امام حسين (عليه السلام) را به پيش خود فرا خواند دو اين چنين وصيت نمود:
برادرم! بزودي از شما جدا مي‌شوم، به پروردگارم مي‌پيوندم، مرا مسموم كردند، قلبم از تنم، ميان طشت جاي گرفت، مي‌دانم چه كسي مرا بدين روز افكند ولي او واين جنايت را به دادگاه قيامت موكول كردم، او را كار نداشته باشيد، وقتي از دنيا رفتم غسلم بده، كفنم كن، جنازه ء مرا جهت تجديد عهد به كنار قبر پيامبر (صلي الله عليه وآله) ببر، گروهي كه گمان مي‌كنند مرا آنجا دفن مي‌كنيد ممانعت خواهند كرد ولي هرگز نبايد، قطره خوني در پاي جنازه ام ريخته شود. (2) سپس بدنم را كنار قبر جده ام فاطمه بنت اسد، در بقيع دفن كنيد.
در صبح روز نوزدهم ماه رمضان كه امام مجتبي (عليه السلام) بر اثر ديدن زخم سر پدر مظلومش توسط شمشير ابن ملجم، بي تاب شده بود، أمير المؤمنين (عليه السلام) او را امر به صبر

1. ارشاد شيخ مفيد ص 175، اصول كافي ج 2، كتاب الحجة.
2. حر عاملي، اثباة الهداة، ج 5، ص 143.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السيدة فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، مقبرة بقيع الغرقد (2)، شهر رمضان المبارك (1)، ابن ملجم المرادي

لعنه الله (1)، بنو أمية (1)، القبر (3)، الصبر (1)، الدفن (4)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)
كرد ويادآور شد كه: ترا هم با زهر، از پاي در خواهند آورد (1) سخن امام (عليه السلام) پس از گذشت حدود ده سال، تحقق يافت وپاره هاي جگر امام مجتبي (عليه السلام) در اثر سم از دهان مباركش، در ميان طشت ريخت. (2) امام را چند بار مسموم كرده بودند وهر بار امام (عليه السلام) شفا مي‌يافت ولي اين بار، وضعيت، با بارهاي سابق فرق داشت، زهر آنچنان در امام تأثير خود را بر جاي نهاده بود كه امام حسين (عليه السلام) با ديدن آن حالت برادر آنچنان بي تاب شد تا آنجا كه خود امام مجتبي، وي را دلداري داده فرمود: لايوم كيومك يا ابا عبد الله. (3) (هيچ روزي، به شدت روز تو نخواهد رسيد) گفته اند مرحوم حاج ميرزا علي اكبر اردبيلي واعظ وروضه خوان معروف كه در مرثيه از تأثير نفس خاص برخوردار بود وعمري را در اين راه سپري نموده بود روزي در عالم مسجد مجللي را ديد كه جمعي در آن حضور داشتند به او بانويي را نشان مي‌دهند كه فاطمه زهرا (س) است او به خانم سلام عرض مي‌كند ولي پاسخ سردي مي‌شنود ومكدر خاطر مي‌گردد وعرض مي‌كند اي دختر رسول خدا (صلي الله عليه وآله)! من عمري را در راه خدمت به فرزندت تو سپري ساخته ام وافتخارم نوكري شما است چرا با من اينگونه تفقد مي‌فرمائيد: خانم در پاسخ مي‌فرمايد: درست است شما مرثيه خوان هستيد ولي مگر حسن مگر حسن، پسرم نيست؟ چرا در عزاي او چيزي نسروده اي؟ او از خواب بيدار شد واين چنين سرود:
از تاب رفت وطشت طلب كرد وناله كرد * آن طشت را زخون جگر، باغ ولاله كرد خوني كه خورد در همه عمر، از گلو بريخت * دل را تهي ز خون دل چند ساله كرد يكي از جلوه هاي مظلوميت امام مجتبي (عليه السلام) آن است كه جنازه ء هيچ امامي تيرباران
1. منتهي الآمال، بخش شهادت أمير المؤمنين.
2. علامه حلي، اعلام الوري، ص 212.
3. نفس المهموم، ص 484 - پرورش روح، ج 2، ص 569.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، السجود (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)

نگشت، جز جنازه ء امام مجتبي (عليه السلام) كه هفتاد چوبهء تير به بدن آن حضرت اصابت كرده بود.
ز جور خصم، دل وديده، سخت گريان شد * همه، زمين وزمان، زار ودل پريشان شد صبا بگو تو به زهرا كه اي پريشان دل! * جنازه ء حسن پاك، تير باران شد (1) صلي الله عليك يا ابا محمد يا حسن بن علي وعلي تبرك وابيك وأخيك ورحمة الله وبركاته!
ياران وروايتگران از او از آن رو كه حديث وروايت بال ديگر قرآن وعدل وهمراه كتاب الهي مي‌باشد وپيامبر بزرگوار اسلام ما را به قرآن وعترت كه منابع حديث وروايت هستند توصيه فرموده اند ما روايتگران از امام حسن (عليه السلام) را در بخش پيشگاه قرآن آورديم.
الف) ياران:
امام حسن مجتبي (عليه السلام) علي رغم، ياران كم وفا وبي صفا، تعدادي ياران خالص و با صفايي هم داشت كه در تمام مراحل زندگي، همراه وهم رأي او بودند واز نظريات او، كاملا پشتيباني مي‌نمودند كه به جمعي از آنان اشاره مي‌گردد. از مشهورترين آنان عبارتند از: 1. حجر بن عدي، 2. رشيد هجري، 3. عمرو بن حمق، 4. رفاعة بن شداد (از فرماندهان عمليآت جنگي)، 5. كميل بن زياد (از بزرگان تابعين بوده است)، 6. قيس بن سعد (انسان وارسته وپاكدل)، 7. مسيب بن نجيه (درباره ء پيمان صلح با امام (عليه السلام) مذاكراتي دارد)، 8. سليمان بن صرد (از بزرگان تابعين وصدر وپيشواي توابين براي خونخواهي حضرت حسين (عليه السلام) در سال 64 ه. ق)، 9. جابر بن عبد الله انصاري، 10. ابوالأسود دوئلي،
1. ديوان شاخهء طوبي، شفيعي مازندراني، از انتشارات دفتر نشر نويد اسلام قم.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، سليمان بن صرد الخزاعي (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، حجر بن عدي الكندي (1)، جابر بن عبد الله (1)، رفاعة بن شداد (1)، كميل بن زياد (1)، الزيارة (1)، البول (1)

الف) ياران:

نگشت، جز جنازه ء امام مجتبي (عليه السلام) كه هفتاد چوبهء تير به بدن آن حضرت اصابت كرده بود.
ز جور خصم، دل وديده، سخت گريان شد * همه، زمين وزمان، زار ودل پريشان شد صبا بگو تو به زهرا كه اي پريشان دل! * جنازه ء حسن پاك، تير باران شد (1) صلي الله عليك يا ابا محمد يا حسن بن علي وعلي تبرك وابيك وأخيك ورحمة الله وبركاته!
ياران وروايتگران از او از آن رو كه حديث وروايت بال ديگر قرآن وعدل وهمراه كتاب الهي مي‌باشد وپيامبر بزرگوار اسلام ما را به قرآن وعترت كه منابع حديث وروايت هستند توصيه فرموده اند ما روايتگران از امام حسن (عليه السلام) را در بخش پيشگاه قرآن آورديم.
الف) ياران:
امام حسن مجتبي (عليه السلام) علي رغم، ياران كم وفا وبي صفا، تعدادي ياران خالص و با صفايي هم داشت كه در تمام مراحل زندگي، همراه وهم رأي او بودند واز نظريات او، كاملا پشتيباني مي‌نمودند كه به جمعي از آنان اشاره مي‌گردد. از مشهورترين آنان عبارتند از: 1. حجر بن عدي، 2. رشيد هجري، 3. عمرو بن حمق، 4. رفاعة بن شداد (از فرماندهان عمليآت جنگي)، 5. كميل بن زياد (از بزرگان تابعين بوده است)، 6. قيس بن سعد (انسان وارسته وپاكدل)، 7. مسيب بن نجيه (درباره ء پيمان صلح با امام (عليه السلام) مذاكراتي دارد)، 8. سليمان بن صرد (از بزرگان تابعين وصدر وپيشواي توابين براي خونخواهي حضرت حسين (عليه السلام) در سال 64 ه. ق)، 9. جابر بن عبد الله انصاري، 10. ابوالأسود دوئلي،
1. ديوان شاخهء طوبي، شفيعي مازندراني، از انتشارات دفتر نشر نويد اسلام قم.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، سليمان بن صرد الخزاعي (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، حجر بن عدي الكندي (1)، جابر بن عبد الله (1)، رفاعة بن شداد (1)، كميل بن زياد (1)، الزيارة (1)، البول (1)

ب) روايتگران:

11. سليم بن قيس هلالي، 12. حبيب بن مظاهر (از ياران امام حسين (عليه السلام) كه در كربلا به شهادت رسيد)، 13. احنف بن قيس، 14. اصبغ بن نباته، 15. حارث بن عبد الله اعور همداني (فقيه جليل القدر)، 16. عبد الله بن جعفر، 17. مسلم بن عقيل، 18. عبد الله بن عباس، 19. حذيفة بن اسد غفاري، 20. جارود بن منذر، 21. عمرو بن قيس.
ب) روايتگران:
كساني هم از امام حسن (عليه السلام) روايت كرده اند آنها جزو اصحاب امام هم، بوده اند كه عبارتند از: " احنف بن قيس "، " اصبغ بن نباته "، " جابر بن عبد الله انصاري "، " حارث همداني "، " جارود بن منذر "، " جارود بن ابي بشير "، " حبيب بن مظاهر "، " حذيفة بن اسد غفاري "، " حارث اعور "، " حجر بن عدي "، " رشيد هجري "، " رفاعة بن شداد "، " زيد بن ارقم "، " سليم بن قيس هلالي "، " سفيان بن ابي ليلي "، " سليمان بن صرد "، " عمرو بن حمق خزاعي "، " عامر بن وائله "، " عبد الله بن جعفر "، " عبد الله بن عباس "، " عمرو بن قيس "، " قيس بن سعد "، " كميل بن زياد نخعي "، " لوط بن يحيي "، " ميثم تمار "، " مسيب بن نجيه "، " مسلم بن عقيل "، " ابواسحق همداني ". (1) اولاد واخلاف امام حسن مجتبي (عليه السلام) مرحوم شيخ عباس محدث قمي صاحب منتهي الأمال مي‌نويسد:
" بدانكه علماء فن، وارباب تاريخ وسير، در شمار فرزندان امام حسن (عليه السلام) فراوان سخن گفته اند واختلاف بي حد نموده اند:
واقدي وكلبي 15 پسر و 8 دختر، وابن جوزي شانزده پسر، وچهار دختر وابن شهر آشوب مازندراني پانزده پسر وشش دختر ولي شيخ مفيد (قدس سره) هشت پسر وهفت دختر رقم زده است وما مختار او را مقدم داشته ونظر او را بر ديگر نوشته‌ها ترجيح مي‌دهيم به
1. ناسخ التواريخ ج 5، ص 248.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، مسلم بن عقيل عليه السلام (2)، ميثم بن يحيي التمار النهرواني (1)، عبد الله بن عباس (1)، عبد الله بن جعفر الطيار بن أبي طالب عليه السلام (2)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، سليمان بن صرد الخزاعي (1)، عمرو بن قيس (2)، حبيب بن مظاهر الأسدي رضوان الله عليه (2)، سفيان بن أبي ليلي (1)، حجر بن عدي الكندي (1)، جابر بن عبد

الله (1)، رفاعة بن شداد (1)، لوط بن يحيي (1)، كميل بن زياد (1)، زيد بن أرقم (1)، سليم بن قيس (2)

11. سليم بن قيس هلالي، 12. حبيب بن مظاهر (از ياران امام حسين (عليه السلام) كه در كربلا به شهادت رسيد)، 13. احنف بن قيس، 14. اصبغ بن نباته، 15. حارث بن عبد الله اعور همداني (فقيه جليل القدر)، 16. عبد الله بن جعفر، 17. مسلم بن عقيل، 18. عبد الله بن عباس، 19. حذيفة بن اسد غفاري، 20. جارود بن منذر، 21. عمرو بن قيس.
ب) روايتگران:
كساني هم از امام حسن (عليه السلام) روايت كرده اند آنها جزو اصحاب امام هم، بوده اند كه عبارتند از: " احنف بن قيس "، " اصبغ بن نباته "، " جابر بن عبد الله انصاري "، " حارث همداني "، " جارود بن منذر "، " جارود بن ابي بشير "، " حبيب بن مظاهر "، " حذيفة بن اسد غفاري "، " حارث اعور "، " حجر بن عدي "، " رشيد هجري "، " رفاعة بن شداد "، " زيد بن ارقم "، " سليم بن قيس هلالي "، " سفيان بن ابي ليلي "، " سليمان بن صرد "، " عمرو بن حمق خزاعي "، " عامر بن وائله "، " عبد الله بن جعفر "، " عبد الله بن عباس "، " عمرو بن قيس "، " قيس بن سعد "، " كميل بن زياد نخعي "، " لوط بن يحيي "، " ميثم تمار "، " مسيب بن نجيه "، " مسلم بن عقيل "، " ابواسحق همداني ". (1) اولاد واخلاف امام حسن مجتبي (عليه السلام) مرحوم شيخ عباس محدث قمي صاحب منتهي الأمال مي‌نويسد:
" بدانكه علماء فن، وارباب تاريخ وسير، در شمار فرزندان امام حسن (عليه السلام) فراوان سخن گفته اند واختلاف بي حد نموده اند:
واقدي وكلبي 15 پسر و 8 دختر، وابن جوزي شانزده پسر، وچهار دختر وابن شهر آشوب مازندراني پانزده پسر وشش دختر ولي شيخ مفيد (قدس سره) هشت پسر وهفت دختر رقم زده است وما مختار او را مقدم داشته ونظر او را بر ديگر نوشته‌ها ترجيح مي‌دهيم به
1. ناسخ التواريخ ج 5، ص 248.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، مسلم بن عقيل عليه السلام (2)، ميثم بن يحيي التمار النهرواني (1)، عبد الله بن عباس (1)، عبد الله بن جعفر الطيار بن أبي طالب عليه السلام (2)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، سليمان بن صرد الخزاعي (1)، عمرو بن قيس (2)، حبيب بن مظاهر الأسدي رضوان الله عليه (2)، سفيان بن أبي ليلي (1)، حجر بن عدي الكندي (1)، جابر بن عبد

الله (1)، رفاعة بن شداد (1)، لوط بن يحيي (1)، كميل بن زياد (1)، زيد بن أرقم (1)، سليم بن قيس (2)
اين تفصيل:
شيخ اجل در ارشاد فرموده اولاد حسن بن علي (عليها السلام) از ذكور واناث پانزده تن به شمار مي‌رود:
1 و 2 و 3. زيد بن الحسن ودو خواهر (ام الحسن وام الحسين) ومادر اين سه تن ام بشير دختر ابي مسعود عقبهء خزرجي است.
4. حسن بن حسين كه او را حسن مثني گويند مادر او خوله دختر منظور فزاريه مي‌باشد.
5 و 6 و 7. عمر بن الحسن ودو برادر اعياني او: قاسم (همان كه فردي كه در كربلا به فيض شهادت نائل آمدند) وعبد الله ومادر ايشان ام ولدي بوده است.
8. عبد الرحمن مادر او نيز ام ولدي مي‌باشد.
9 و 10 و 11. حسين اثرم وطلحه كه او را به خاطر بخشندگي طلحة الخير مي‌گفتند و فاطمه ومادر اين هر سه ام اسحق دختر طلحة بن عبيدالله تميمي است. وبقيه چهار دختر ديگرند كه نام ايشان 12. ام عبد الله 13. فاطمه 14. ام سلمه 15. رقيه وهر يك را مادري است. (1) بالجمله شرح حال بيشتر اين جماعت، گمنام وناشناخته است وكسي به قلم نياورده است واما از آنانكه خبري بجاي مانده است بطور اختصار به سيرت ايشان اشاره مي‌گردد.
از جمله:
1. ابوالحسن زيد بن الحسين (عليه السلام) است كه اول فرزند امام حسن (عليه السلام) است.
شيخ مفيد فرموده كه او متولي صدقات رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بود ومسن ترين فرزندان امام مي‌باشد وجليل القدر وكريم الطبع وطيب النفس وكثير الأحسان بود وشعراء او را مدح نموده ودر فضايل او بسيار سخن گفته اند ومردم جهت طلب احسان از او، از آفاق دور دست قصد خدمتش مي‌نمودند.
1. إرشاد مفيد ص 176.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، زيد بن الحسن (1)، عمر بن الحسن (1)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

وصاحبان سير ذكر نموده اند كه چون سليمان بن عبد الملك بر مسند خلافت نشست به حاكم مدينه نوشت:
اما بعد فاذا جاءك كتابي هذا فاعزل زيدا عن صدقات رسول الله، وأدفعها الي فلان ابن فلان رجل من قومه، وأعنه علي ما استعانك (عليه السلام).
حاكم مدينه حسب الأمر سليمان زيد را از توليت صدقات عزل كرد، وديگري را متولي ساخت آنگاه كه خلافت به عمر بن عبد العزيز رسيد به حاكم مدينه رقم كرد: پس ديگر بار توليت صدقات به زيد تفويض يافت وزيد بن الحسن نود سال عمر كرد وچون از دنيا رفت جماعتي از شعراء او را مرثيه گفتند ومآثر ومناقب او را در مراثي خود به نظم كشيدند و قدامة بن موسي قصيده اي در رثاي او گفته است كه صدر آن اين شعر است:
فان يك زيد غابت الأرض شخصه * فقدبان معروف هناك وجود مكشوف باد كه زيد بن حسن هرگز دعوي دار امامت نگشت واز شيعه وجز شيعه كسي اين نسبت را به او، نسبت نداده است چه آنكه مردم شيعه دو گروهند يكي امامي و آن ديگري زيدي اما امامي جز به احاديث منصوصهء امامت كس ديگر را استوار نداند وبه اتفاق علماء در اولاد امام حسن (عليه السلام) نصي نرسيده است وهيچكدام از ايشان مدعي اين سخن نشده اند. واما زيدي بعد از علي (عليه السلام) وحسن وحسين (عليها السلام) امام را آن كس را داند كه در امر خلافت وامامت با شمشير جهاد كند. وزيد بن حسن با بني اميه هرگز جانب تقيه را فرو نگذاشت وبا بني اميه كار به رفق ومدارا مي‌داشت ومتقلد اعمال ايشان مي‌گشت و اين كار با امامت نزد زيدي منافات وضديت دارد وديگر جماعت حشويه جز بني اميه را امام نخوانند واز آغاز از اولاد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) كس را امام ندانند ومعتزله امامت را به اختيار جماعت وحكم شوري استوار نمايند وخوارج نيز آنكس را كه أمير المؤمنين (عليه السلام) را موالي ودوست باشد واو را امام داند هرگز امام نخوانند وبي خلاف زيد بن حسن پدر و جد را موالي بود. لاجرم زيد به اتفاق اين طوائف كه نام بردار شدند منصب امامت

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مدرسة المعتزلة (1)، عمر بن عبد العزيز (1)، بنو أمية (3)، قدامة بن موسي (1)، زيد بن الحسن (1)، الخوارج (1)، النوم (1)
نتواند داشت. (1) بدانكه مشهور آنست كه زيد در سفر عراق ملازمت ركاب عم خويش نداشت وپس از شهادت امام حسين (عليه السلام) گاهي كه عبد الله بن زبير دعوي دار خلافت گشت با او بيعت كرد و به نزد او

شتافت از بهر آنكه خواهرش ام الحسن با عبد الله زبير ازدواج كرد وچون عبد الله را به كشتند خواهر خود را برداشته از مكه به مدينه آورد.
ابوالفرج اصفهاني گفته است: كه زيد در كربلا ملازمت عم خود را داشت واو را با ساير اهلبيت (عليه السلام) اسير كرده به نزد يزيد فرستادند واز پس آن، با اهلبيت به مدينه رفتند.
صاحب عمدة الطالب گفته است كه زيد صد سال وبه قولي نود وپنج سال وبه قولي نود سال زندگي كرد ودر بين مكه ومدينه در موضعي كه " حاجر " نام دارد وفات كرد.
2. اما حسن بن الحسن (عليه السلام) كه او را " حسن مثني " نيز گويند پس او مردي جليل القدر وشريف وصاحب فضل وورع بوده ودر عصر خود متولي صدقات جد خويش أمير المؤمنين (عليه السلام) بود وحجاج آنگاه كه از جانب عبد الملك بن مروان امير مكه بود خواست تا عمر بن علي (عليه السلام) را در صدقات پدر با حسن شريك سازد، حسن قبول نفرمود و گفت اين خلاف شرط وقفست حجاج گفت خواه قبول كني يا نكني من او را در توليت صدقات با تو شريك مي‌كنم، حسن ناچار ساكت شد ودر وقتي كه حجاج از او غفلت داشت بي آگهي او از مدينه به جانب شام رفت وبر عبد الملك وارد شد، عبد الملك مقدم او را گرامي شمرد واو را احترام نمود وبعد از سؤالات چندي، سبب قدوم او را پرسيد حسن حكايت حجاج را با شرح وتفصيل باز گفت عبد الملك گفت اين حكومت از براي حجآج نيست واو را جرئتي در اين كار نيست ومن نامه اي براي او مي‌نويسم كه از شرط وقف تجاوز نكند. پس نامه اي در اين خصوص، براي حجاج نوشت وحسن را صلهء نيكو داد ودستور مراجعت داد وحسن با عطاي فراوان وبا إكرام خاص از نزد او بيرون شد.
بدانكه حسن مثني در كربلا در ملازمت ركاب عم خود حضرت امام حسين (عليه السلام) حاضر
1. منتهي الأمال شيخ عباس قمي ج 1، ص 1، به نقل از ارشاد مفيد ص 177، چاپ دارالكتب الأسلاميه.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، دولة العراق (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)، مدينة مكة المكرمة (3)، الشراكة، المشاركة (2)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)
بود، وچون آن حضرت شهيد شد واهلبيت آن حضرت را اسير كردند حسن نيز دستگير شد اسماء بن خارجهء فزاري كه فاميل مادري حسن بود او را

از ميان اسيران اهلبيت بيرون آورد وگفت به خدا قسم نمي‌گذارم كه به فرزند خواهرم بدي وسختي برسد، عمر سعد نيز امر كرد كه حسن فرزند خواهر ابي حسان را با او گذاريد واين سخن از بهر آن گفت كه مادر حسن مثني، خوله از قبيلهء فزاره بود چنانچه ابوحسان كه اسماء بن خارجه است نيز فرازي واز قبيلهء خوله بود.
موافق بعضي اقوال حسن جراحت بسيار نيز در بدن داشت، اسماء او را در كوفه با خود داشت وزخمهاي او را مداوا كرد تا بهبود يافت واز آنجا روانهء مدينه شد. وحسن داماد سيدالشهداء بود وفاطمه دختر عم خود را داشت.
روايت شده است كه چون حسن خواست يكي از دو دختر امام حسين (عليه السلام) را تزويج كند حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) او را فرمود اينك فاطمه وسكينه دختران منند هر يك را كه خواهي اختيار كن اي فرزند من! حسن را شرم مانع آمد وجواب نگفت امام حسين (عليه السلام) فرمود كه من اختيار كردم براي تو فاطمه را كه با مادرم فاطمه دختر پيغمبر (صلي الله عليه وآله) شباهتش بيشتر است. پس حسن فاطمه را كابين بست واز وي چند فرزند آورد كه مشروحا در تاريخ آمده است.
باز آنچنان كه در تواريخ آمده است: او، فاطمه را بسيار دوست مي‌داشت وفاطمه نيز بسي با او مهربان بود وحسن سي وپنجسال داشت كه در مدينه وفات كرد وبرادر مادري خود ابراهيم بن محمد بن طلحه را وصي خويش قرار داد واو را در بقيع به خاك سپردند و فاطمه بر قبر او خيمه افراخت ويك سال تمام به سوگواري نشست وروزها روزه، وشبها به عبادت قيام نمود وچون يكسال منقضي شد موالي خود را فرمان كرد كه چون شب تاريك شود خيمه را از قبر حسن باز گيرند وچون شب تاريك شد گوينده اي را شنيدند كه مي‌گفت: هل وجدوا ما فقدوا؟ وديگري در پاسخ او گفت بل يئسوا فانقلبوا وبعضي گفته اند كه بدين شعر لبيد تمثل جست:
الي الحول ثم اسم السلام عليكما * ومن يبك حولا كاملا، فقد إعتذر
(٥٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، مدينة الكوفة (1)، إبراهيم بن محمد (1)، القبر (2)، الشهادة (1)، الإختيار، الخيار (2)
" يكسال تمام گذشت سلام بر هر دو تاي شما باد! كسي كه يكسال بگريد پس معذور است ".
اما عمر وقاسم وعبد الله، اين هر سه تن، در كربلا ملازم ركاب عم خود امام حسين (عليه السلام) بودند.
شيخ مفيد فرموده است كه ايشان در خدمت عموي خود شهيد گشتند ولكن آن چه از كتب مقاتل وتواريخ ظاهر شده همان شهادت قاسم وعبد

الله است، وعمر بن الحسن كشته نگشت بلكه او را با اهلبيت اسير كردند.
شهادت قاسم در سن 13 و 14 سالگي بسيار غمبار است وداستان عروسي او وعموما بي أساس وبي پايه است. آنچنان كه ما در پيشگفتار " روضة الشهداء " كاشفي سبزواري به تفصيل آورده ايم.
بدانكه غير از سه تن وحسن مثني از فرزندان امام حسن (عليه السلام) كه در كربلا حاضر بودند و شهيد شدند سه تن ديگر به شمار رفته است:
يكي ابوبكر بن الحسن وديگري، عبد الله اصغر كه شهادت او نيز در زندگي امام حسين (عليه السلام) ذكر خواهد شد، سيم احمد بن الحسن چنانچه در بعضي مقاتل شهادت او در روز عاشوراء مشروحا ذكر شده است ودر احوال زيد بن الحسن آمده است كه ابوالفرج گفته كه او نيز در كربلا حاضر بوده پس مجموع آنانكه از فرزندان امام حسن (عليه السلام) در سفر كربلا ملازمت ركاب امام حسين (عليه السلام) داشتند هشت تن به شمار رفته است.
واما عبد الرحمن بن حسن (عليه السلام)، او در ركاب عموي خود امام حسين (عليه السلام) به سفر حج كوچ كرد ودر منزل ابواء جهان را به درود كرد در حاليكه محرم بود.
واما حسين بن الحسن، اگر چه او را فضلي وشرفي مي‌باشد لكن از وي ذكري و حديثي واقع نشده است، واين حسين ملقب به " أثرم " است واثرم آنكس را گويند كه دندان ثناياي او ساقط شده باشد يا آنكه يكي از چهار دندان پيش او شكسته باشد.
واما طلحة بن حسن (عليه السلام)، پس او بزرگ مردي بود، وبه جود وبخشش معروف و مشهور گشته بود واو را طلحة الجود مي‌گفتند واو يك تن از آن شش نفر طلحه است كه

به جود وبخشش مشهور بودند وهر يك را لقب خاصي بوده است.
واما از دختران امام حسن (عليه السلام) چند تن كه شوهر كردند نام برده مي‌شود:
نخستين: ام الحسن كه با زيد از يك مادر بود، وبه حبالهء نكاح عبد الله بن زبير بن العوام درآمد وبعد از قتل عبد الله زيد او را به مدينه آورد.
دوم: ام عبد الله است كه در ميان دختران امام حسن (عليه السلام)، به جلالت قدر وعظمت شأن وبزرگواري ممتاز بود واو زوجهء حضرت امام زين العابدين (عليه السلام) بود واز آنحضرت چهار پسر آورد: امام

محمدباقر (عليه السلام) وحسن وحسين وعبد الله الباهر. وما در احوال حضرت باقر (عليه السلام) به جلالت مرتبهء ام عبد الله (عليها السلام) اشارتي نموده ايم.
سيم: ام سلمه است كه به قول بعضي از علماي نسابه به نكاح عمر بن زين العابدين (عليه السلام) درآمد.
چهارم: رقيه است واو با عمرو بن منذر بن زبير العوآم ازدواج كرد. (1)
اين تعداد از فرزندان گرچه امروز در اين روزگار كنترل نسل وتحديد وتقطيع آن خيلي بيشتر به نظر مي‌رسد ولي در آنروزهاي نياز به اعوان وانصار، حداقل تعدادي بود كه خانواده‌ها در آرزوي داشتن آنها بوده اند چون زندگي نيمه شهري آنروز وفلاحت و كشاورزي وباغداري در شهر مدينه ايجاب مي‌كرد كه در تأمين زندگي وتحصيل معاش افراد واعضاي خانواده هر چه بيشتر بوده باشد بالخصوص جنگها وبرخوردهاي مكتبي با قبيله اي هم، هر ماه وسال جريان داشت پيروزمند فردي بود كه از نيروهاي يكدست و متحد ومتفق برخوردار باشد. برخلاف امروز، در آن روزگار كثرت اولاد، افتخار بود وقلت آن إنكسار بود وضعف وناتواني.
1. منتهي الأمال شيخ عباس قمي ج 1، ص 450 - 457.
(٥٥٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)، السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (1)، القتل (1)، الجود (1)، النوم (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)
منابع ومأخذ ...
منابع ومأخذ 1. اثبات الوصية / مسعودي.
2. اثبات الهداة / حر عاملي.
3. احقاق الحق / علامه شوشتري.
4. اخبار الطوال / دينوري.
5. ارشاد / شيخ مفيد.
6. اسد الغابة / ابن اثير.
7. اعلام الوري / علامه طبرسي.
8. الإحتجاج / طبرسي.
9. الأوائل / شيخ محمد تقي شوشتري / چاپ تهران.
10. التنبيه والاشراف / مسعودي.
11. الخرائج والجرائح / راوندي.
12. الصواعق المحرقة / ابن حجر.
13. الغدير / علامه اميني.

14. الفتوح / اعثم كوفي.
15. القاموس المحيط / فيروز آبادي.
16. الكامل في التاريخ / ابن اثير.
17. المناقب / ابن شهر آشوب.
18. امالي / طوسي / چاپ نجف.
19. امامان شيعه از ديدگاه علماي اهل سنت / داود الهامي.
20. انساب الاشراف / بلاذري.
21. بحارالانوار / علامه مجلسي.
22. پرورش روح / سيد محمد شفيعي.
23. تاريخ الاسلام / ذهبي.
24. تاريخ الخلفا / سيوطي.
25. تاريخ بغداد / خطيب البغدادي.
26. تاريخ دمشق / ابن عساكر.
27. تاريخ دول الاسلام / منقريوس.
(٥٥٩)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الخرائج والجرائح للقطب الراوندي (1)، كتاب تاريخ بغداد للخطيب البغدادي (1)، كتاب الغدير للعلامة الأميني (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب الفتوح لأحمد بن أعثم الكوفي (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب أسد الغابة لإبن الأثير (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)، كتاب انساب الأشراف للبلاذري (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)، إبن عساكر (1)، إبن الأثير (2)، التاريخ الإسلامي (1)، دمشق (1)
28. تاريخ طبري / طبري.
29. تاريخ گزيده / حمدالله مستوفي.
30. تاريخ يعقوبي / يعقوبي.
31. تحف العقول / ابن شعبه.
32. دول الاسلام / ذهبي.
33. ديوان شاخه طوبي / شفيعي مازندراني.
34. ذخائر العقبي / طبري.
35. سيره ء پيشوايان / استاد مهدي پيشوايي / توحيد قم.
36. شرح الأخبار في فضائل الأئمه / نعمان النميمي.
37. شرح نهج البلاغه / ابن ابي الحديد.
38. شيعه در اسلام / علامه طباطبائي.
39. طبقات الكبري / محمد بن سعد.

40. عقد الفريد / ابن عبد ربه.
41. علل الشرايع / صدوق / چاپ تهران.
42. فرائد السمطين / ابراهيم بن محمد حمويني.
43. فردوس الاخبار / شيرويه بن شهردار بن شيرويه ديلمي.
44. فصول المهمه / ابن صباغ.
45. فضائل الخمسه / فيروزآبادي.
46. الكامل في التاريخ / ابن اثير.
47. كشف الغمه / اربلي.
48. لهوف / سيد بن طاووس / دفتر نشر نويد اسلام قم.
49. مروج الذهب / مسعودي.
50. مسند / احمد حنبل.
51. مقاتل الطالبيين.
52. مقتل / خوارزمي.
53. مقتل عوالم / بحراني.
54. مناقب / ابن شهر آشوب.
55. منتهي الآمال / محدث قمي.
56. نظام حقوق زن در جهان واسلام / شهيد مطهري.
57. نفس المهموم / محدث قمي.
58. نهج البلاغه / دكتر شهيدي / مركز علمي وفرهنگي.
59. وقعة الصفين / نصر بن ابن مزاحم.
(٥٦٠)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي (1)، كتاب مسند أحمد بن حنبل (1)، كتاب علل الشرايع للصدوق (1)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)، ابراهيم الحمويني الشافعي (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، السيد إبن طاووس (1)، كتاب فرائد السمطين (1)، كتاب ذخائر العقبي (1)، كتاب الطبقات الكبري لإبن سعد (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، إبن الأثير (1)، إبراهيم بن محمد (1)، محمد بن سعد (1)، الخوارزمي (1)، الشهادة (1)، القتل (2)

جلد-5

شناسنامهء مبارك امام حسين (ع) نام مبارك: حسين (ع) كنيهء شريف: ابو عبد الله القاب مبارك: سيد الشهداء نام پدر بزرگوار: علي (ع) نام مبارك مادر: فاطمه (س) تاريخ ولادت: 3 ماه شعبان سنه 4 ه سال شروع امامت: سال 50 ه سن شروع امامت: 46 سالگي مدت امامت: 11 سال مدت عمر مبارك: 57 سال تاريخ شهادت: 10 محرم سنه 61 ه علت شهادت: عدم بيعت با يزيد لعين / شمر بن ذي الجوشن محل دفن: كربلاي معلي تعداد فرزندان: 3 پسر و 2 دختر

(٥٦٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، شهر شعبان المعظم (1)، شمر بن ذي الجوشن لعنه الله (1)، أبو عبد الله (1)، الدفن (1)

پيشگفتار مترجم ...
بسم رب الشهداء والصديقين پيشگفتار مترجم حماسهء جاويد عاشورا كه از بستر شنهاي داغ و سوزان كربلا سر زد، همواره الهام بخش نهضتهاي آزادي بخش جهان گرديده و در طول تاريخ خود، ميليونها انسان آزاده و مبارز را به سوي كانون اين عنصر رهايي بخش جهان اسلام، متوجه ساخته است.
حادثهء جانسوز كربلا، تاكنون مشعل افروز محافل شيعه و عامل محرك مجامع آنان در طول قرون و اعصار و در گسترهء نسلها واجيال بوده است، و بي گمان در آينده نيز همچنان روشنايي بخش مجامع و محافل وامم اسلامي باقي خواهد ماند.
پس حادثه اي در چنين گستره و وسعت و با چنين جاذبه و قدرت، جا دارد مورد توجه و عنايت همگان، بويژه محققان و دانش پژوهان مسايل اجتماعي، تاريخي و اعتقادي قرار بگيرد، آن چنان كه در گذشته‌ها نيز مورد عنايت و توجه همگان قرار داشته است. اين حادثهء خونين، يكي از بزرگترين و شورانگيزترين حوادث غير مترقبهء صدر اسلام مي‌باشد كه با توجه به نقش قهرمان اصلي آن، نمي‌توان در تاريخ نظيري برايش يافت.
با نگرش به اين خصوصيات است كه حادثهء كربلا با عمق جان، و با كنه باطن دل، با باورهاي اعتقادي، اجتماعي و انساني مردم رقم خورده است.
از اين رو نسلها و قرنها هرگز نمي‌توانند آن را از ياد برده و به بوتهء فراموشي و بي توجهي بسپارند. آن چنان كه در گذشته نيز از زواياي مختلف و محورهاي گوناگون مورد توجه و

(٥٦٩)

صفحهمفاتيح البحث: مدينة كربلاء المقدسة (3)، زيارة عاشوراء (1)، الشهادة (1)

عنايت قرار گرفته است، هر كدام از اين محورها، عامل جذب مردم و باعث شكوفايي ابعاد اين حادثهء عظيم گرديده است كه بخش " مقاتل " و " مقتل نگاري "، يكي از محورهاي اصلي اين فاجعه به شمار مي‌آيد.
مردم مسلمان، به ويژه شيعيان، از روزهاي نخستين به اهميت سرنوشت ساز اين حادثهء بزرگ پي برده اند و از اين رهگذر، انديشمندان، در پي تحرير و نگارش درسهاي آموزندهء آن برآمده‌اند، به حدي كه بخش عظيمي از كتابخانهء بزرگ اسلامي را به اين امر مهم، اختصاص داده اند.
نخستين مقتل و روايتگر آن نخستين مقتل صحيح كه در شأن ابا عبد الله الحسين (عليه السلام) و ياران فداكار او پديد آمده است، مقتل بسيار معتبر و مستندي است كه از سوي شاهدان عيني و ناظران واقعي اين صحنهء شور و شهادت، در كتابها و سينه هاي مردم آن روزگار، به مرحلهء ثبت و درج رسيده است و بازگويي آن، از همان لحظه هاي شهادت، آغاز گرديده و در سال 65 قمري، در دوران حركت توابين به اوج اعلا و جايگاه شايستهء خود رسيده است، و آن مقتل گويا و پويايي است كه از طريق روايتگر معصوم، حضرت سيد الساجدين امام زين العابدين (ع)، و نيز عمهء مكرمه اش، بانوي شجاع و سخنور، حضرت زينب كبري (س)، خواهر با فضيلت امام حسين (عليه السلام) و ديگر حاضران صحنهء كربلا، امثال بانوي فداكار، حضرت ام كلثوم، سكينه اديب و شاعر، و فاطمه صغري (ع) و ديگر شاهدان عيني اين واقعهء جانسوز، به سمع و اطلاع مردم حقيقت جو، رسيده است.
اين مقتل حقيقي و واقعي كه از طريق خاندان رسالت، با بيان و بنان و با دل و جان، بازگو شده است، اصالت واعتبار خاص و ارزشمندي دارد. خواه ناخواه در دلها اثر مي‌بخشد و صاحبان دل را با خود همنوا و همراه مي‌سازد، چون از نوعي سوزش و تأثير جوهري برخوردار مي‌باشد كه قابل مقايسه با ديگر مقاتل مكتوب نيست، آنجا كه حضرت سجاد (ع) مي‌گويد: " أنا بن المذبوح عطشانا بأرض كربلا " يا مينويسد: " هذا قبر الحسين
(٥٧٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)، القبر (1)، القتل (8)

المظلوم الذي قتل عطشانا ".
يا در عرش منبر مسجد جامع دمشق، آن خطبه غرا و كوبنده را كه شرحي رسا بر مقتل حسيني (عليه السلام) است، ايراد مي‌نمايد ومستمعان مخالف را تحت تأثير شديد بيانات خويش قرار مي‌دهد، به حدي كه يزيد مجبور مي‌شود مسؤوليت امر را به عهدهء ابن زياد بيفكند و خود را از عواقب آن تبرئه نمايد.
يا خواهر شجاع و سخنور امام (ع)، زينب كبري (س)، آن فريادگر قرنها و عصرها، در روز عاشورا فرياد مي‌كشد:
" جدا! يا رسول الله! صلي عليك مليك السماء، هذا حسينك مرمل بالدماء، مقطع الأعضاء مسلوب العمامة والرداء وبنانك سبايا ". يا سر نعش برادرزادهء عزيزش علي اكبر مي‌گويد: " يا حبيباه! يابن أخاه! " يا در دربار شام آن خطبهء كوبنده و روشنگر را ايراد مي‌كند و شنوندگان را مبهوت و حيران بيانات خود مي‌سازد. آري! اين نوع مقتل گويي و مقتل نگاري، صحيح ترين، گيراترين، سوزناك‌ترين و اصيل ترين شيوهء مقتل نگاري از حادثه كربلا است كه از راه روايتگران راستين، عالم، معصوم، امام شناس و حجت شناس به دست ما رسيده است و ارزش واعتبار ويژهء خود را دارد. چون گفته اند:
" در عزايي گر بود صد نوحه گر * آه صاحب درد را باشد اثر " بدون شك اين نوع مقتل گويي و مقتل نگاري كه خميرمايهء ديگر مقاتل بعدي به شمار مي‌آيد، مؤثرترين، مقبول ترين و مستندترين شيوهء بازگويي آن حادثهء دلخراش مي‌باشد كه از مسير خود صاحبان عزا، به افراد ديگر منتقل گرديده است و اين قبيل مقاتل را فقط از لا به لاي متون روايي، تاريخي و سيره‌اي پيشوايان معصوم (صلي الله عليه وآله) مي‌توان به دست آورد و در اختيار مشتاقان قرار داد و طبيعي است اين نوع مقاتل، چه مقتل زيبا و مقتل نگاري راستيني خواهد بود كه هرگز نظيري براي آن نمي‌توان يافت.
مرحلهء دوم مقتل نگاري پس از عبور از اين مرحلهء روشن و صاف و شفاف، به مقتل نگاري روزگاران بعدي
(٥٧١)
صفحهمفاتيح البحث: السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، زيارة عاشوراء (1)، دمشق (1)، القتل (12)، الإختيار، الخيار (1)، السجود (1)، الظلم (1)
مي‌رسيم. گر چه دقيقا صافي و روشني مرحلهء نخستين را ندارد، ولي

حقايق تاريخي، عادات و سنن اجتماعي، ادب و ادبيات مرثيه نگاري ارزشمندي را دربارهء آن حادثهء بزرگ و جانگداز به ثبت رسانده است كه تأمل و دقت را ميطلبد.
كتاب شناس معروف جهان تشيع، مرحوم حاج شيخ آقا بزرگ تهراني در اثر ماندگار خود " الذريعة الي تصانيف الشيعة " (1) تعداد شصت و پنج اثر از اين نوع مقاتل را نام مي‌برد و به همين تعداد نيز در لا به لاي ديگر مجلدات نام برده است كه يقينا چيزي در حدود 150 نوع اثر مقتلي مي‌باشد. تازه اين تعداد كثير، مربوط به تتبع محدود يك فرد محقق در مقام تتبع محدود مي‌باشد و يقينا تعداد اين گونه مقاتل، خيلي بيش از اين مقدار بازگوشده، بوده است، چون هر عالم ديني محب اهل بيت (ع)، خواسته است در طول عمر خويش، از اين طريق، اظهار ارادتي به ساحت والاي شهيدان كربلا نموده باشد، كه در كوران حوادث روزگار، يا از بين رفته اند، يا در اختيار محققان بعدي قرار نگرفته اند.
از اين تعداد مقاتل مضبوط، حدود ده نوع از آن مقاتل مربوط به قرون اوليه اسلامي است كه اسامي آنها به اين ترتيب مي‌باشد:
1. مقتل أصبغ بن نباته مجاشعي (متوفي در قرن اول) كه از ياران خاص امير مؤمنان (عليه السلام) و صاحب عمر پر بركت، متجاوز از صد سال بوده است. (2) 2. مقتل جابر بن يزيد جعفي (متوفي 128 ه‍. ق) صاحب تفسير معروف. (3) 3. مقتل أبي مخنف لوط بن يحيي بن سعيد أزدي (متوفي 157 ه‍. ق). (4) 4. مقتل نصر بن مزاحم منقر بن عطار (متوفي 212 ه‍. ق) كه نجاشي در رجال خود، بخصوص از آن نام برده است.
1. الذريعه، ج 22، ص 20 تا 30.
2. معجم رجال الحديث، ج 3، ص 219 تا 225.
3. طبقات مفسران شيعه، ج 1، ص 601 تا 604.
4. البته مقتلي كه طبري از آن نقل كرده است، آن مقتلي نيست كه اكنون در دسترس مي‌باشد.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، يحيي بن سعيد (1)، جابر بن يزيد (1)، نصر بن مزاحم (1)، القتل (8)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (3)

5. مقتل ابي اسحاق ابراهيم بن اسحاق نهاوندي، از علماي قرن دوم، كه قاسم بن محمد همداني (متوفي 269) طبق نقل نجاشي، از او روايت كرده است.
6. مقتل ابن اسحاق ثقفي (م 283 ه. ق) يكي از بني اعمام مختار، صاحب كتاب " المعرفة "، كه از مقاتل اوليه مي‌باشد.
7. مقتل ابن واضح يعقوبي، صاحب تاريخ يعقوبي (متوفي بعد از 292 ه. ق). مقتل او متأخرتر از مقتل ابي مخنف مي‌باشد.
8. مقتل جلودي، تأليف عبد العزيز بن يحيي جلودي (متوفي 332 ه. ق) صاحب آثار كثيره و يكي از نويسندگان اخبار نهضت مختار و مقتل مي‌باشد.
9. مقتل شيخ صدوق (متوفي 380 ه. ق) كه در كتاب " خصال " از آن نام مي‌برد.
10. مقتل موفق بن احمد خوارزمي (متوفي 468 ه. ق) كه صاحب كتاب فقه و حديث نيز مي‌باشد.
هر كدام از اين مقاتل ياد شده، داراي ارزش واعتبار خاصي مي‌باشد، هر چند برخي از آنها اكنون در دسترس ما نيست.
مؤلف لهوف كيست؟
از آنجا كه مؤلف بزرگوار " لهوف "، خود صاحب آثار متعدد اسلامي، از آن ميان داراي يك اثر قرآني به نام " سعد السعود " است كه دربارهء تفسير برخي از آيات قرآني مي‌باشد، از اين رو، زندگي او در عداد مفسران شيعه نيز آمده است و ما شرح حال و خلاصهء زندگي پر بار او را در كتاب " طبقات مفسران شيعه " (1) آورده‌ايم كه در اينجا، فشردهء آن بيوگرافي او را از آن منبع مي‌آوريم و شرح تفصيلي آن را به پيشگفتار " طرائف " (2) يا " كتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او " ارجاع مي‌دهيم.
1. " طبقات مفسران شيعه "، كتابي است 5 جلدي، حاوي شرح حال بيش از 2000 تن از كاوشگران قرآني شيعي، كه توسط ناشر همين كتاب به چاپ رسيده است.
2. ترجمه حجة الإسلام والمسلمين آقاي داود الهامي، چاپ نشر نويد اسلام، قم، 1371.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب الخصال للشيخ الصدوق (1)، ثورة المختار بن أبي عبيدة الثقفي (1)، كتاب كتابخانه ابن طاووس لإتان گلبرگ (1)، إبراهيم بن إسحاق (1)، عبد العزيز بن يحيي (1)، الخوارزمي (1)، القتل (11)، النوم (2)، الحج (1)

مؤلف بزرگوار اين كتاب، عالم جليل عارف نبيل وسالك و اصل، سيد رضي الدين، علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن طاووس حلي (متوفي 664 ه. ق)، يكي از اعلام اماميه در قرن هفتم مي‌باشد. او يكي از پركارترين مؤلفين عصر خويش محسوب مي‌گردد كه نويسندهء " كتابخانه ابن طاووس "، با ذكر 60 عنوان كتاب، نموداري از اين تلاش را نشان مي‌دهد.
خاندان " ابن طاووس " عموما اهل علم و سيادت و دودمان فضيلت ودرايت بوده اند، ولي در اين خاندان شريف دو شخصيت بارز بيش از ديگران درخشيده‌اند:
1. سيد احمد بن موسي بن جعفر بن طاووس، صاحب تفسير " شواهد القرآن " متوفي (673 ه. ق) برادر كوچكتر.
2. سيد رضي الدين علي بن موسي، برادر بزرگتر و صاحب اين اثر تاريخي و حماسي.
زندگي اين دو برادر، بي شباهت به زندگي دو برادر خدمتگزار جهان اسلام مرحومين علمين: سيد مرتضي علم الهدي (443 ه. ق) و سيد رضي موسوي (406 ه. ق) شارح و مؤلف نهج البلاغه، نيست.
اولا: يكي در فقه و فقاهت سرآمد بوده است و ديگري در شعر و نثر و ادبيات.
ثانيا: نقابت طالبيان عراق بر عهدهء يكي از اين دو برادر قرار داشت، آن چنان كه سيد رضي اين عنوان را دارا بود.
ثالثا: مراتب فضل و تقوا و پرهيز از زخارف دنيا، از خصوصيات هر دو برادر بوده است، كه به تعبير برخي از نويسندگان، اين دو برادر، از پرهيزگارترين و پارساترين مردم عصر خود بوده اند.
مشايخ سيد بن طاووس ابن طاووس سلسله روايات خود را به جمعي از مشايخ بزرگ مي‌رساند كه در جمع آنان، اين راويان بزرگوار قرار دارند:
1. شيخ حسين بن محمد سوراوي، 2. شيخ ابوالحسين بن يحيي الحناط، 3. شيخ

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، كتاب كتابخانه ابن طاووس لإتان گلبرگ (1)، السيد إبن طاووس (1)، كتاب نهج البلاغة (1)، أحمد بن موسي بن جعفر (1)، موسي بن جعفر بن محمد (1)، القرآن الكريم (1)

ابوالسعادات اسعد بن عبد القادر اصفهاني، 4. شيخ نجيب الدين ابن نما، 5. سيد شمس الدين فخار بن معد موسوي، 6. شيخ تاج الدين حسن بن الدربي، و جمعي ديگر از بزرگان و مفاخر شيعه.

شاگردان و راويان از او 1. شيخ سديدالدين يوسف بن علي مطهر (پدر علامه حلي ره) 2. شيخ جمال الدين يوسف بن حاتم شامي.

3. آية الله الكبري جمال الدين حسن بن يوسف بن مطهر (معروف به علامه حلي) 4. سيد غياث الدين عبد الكريم بن احمد بن طاووس، و جمعي ديگر ...

تأليفات او ابن طاووس در عرصهء تأليف، يكي از موفق‌ترينها و كارآمدترينها بوده است.

رقم تأليفات او از 60 عنوان مي‌گذرد. تنها صاحب ريحانة الأدب 45 عنوان، و صاحب كتابخانه ابن طاووس، 56 عنوان از آنها را آورده است، كه ما تيمنا، فقط اسامي 14 عنوان از آنها را مي‌آوريم تا با توجه به موضوعات آنها، گرايش فكري و علمي او بهتر مشخص گردد:

1. الطرائف (در باب اثبات ولايت أمير المؤمنين علي (عليه السلام)) (1)

2. ادعية الساعات 3. اسرار الدعوات لقضاء الحاجات 4. الأقبال لصالح الأعمال 5. الأمان من اخطار الأسفار والأزمان، 6. الأنوار الباهرة في انتصار الطاهرة (عليه السلام) 7. ربيع الشيعة، 8. تفسير سعد السعود، 9. سلطان الوري لسكان الثري في قضاء الصلاة عن الأموات (فقه)، 10. مصباح الزائر وجناح المسافر، 11. اللهوف علي قتلي الطفوف، 12. كشف البهجة لثمرة المحجة، 13. جمال الأسبوع، 14.

1. اين كتاب با ترجمهء نويسندهء گرامي، جناب آقاي داود الهامي، از سوي دفتر نشر نويد اسلام قم، به فارسي چاپ و نشر يافته است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب مصباح الزائر للسيد إبن طاووس (1)، كتاب الأمان من أخطار الأسفار للسيد ابن طاووس (1)، كتاب كتابخانه ابن طاووس لإتان گلبرگ (1)، كتاب اللهوف في قتلي الطفوف (1)، عبد الكريم بن أحمد (1)، يوسف بن حاتم (1)، جمال الدين (2)، نجيب الدين (1)، فخار بن معد (1)، الصّلاة (1)

تأليفات او

ابوالسعادات اسعد بن عبد القادر اصفهاني، 4. شيخ نجيب الدين ابن نما، 5. سيد شمس الدين فخار بن معد موسوي، 6. شيخ تاج الدين حسن بن الدربي، و جمعي ديگر از بزرگان و مفاخر شيعه.

شاگردان و راويان از او 1. شيخ سديدالدين يوسف بن علي مطهر (پدر علامه حلي ره) 2. شيخ جمال الدين يوسف بن حاتم شامي.

3. آية الله الكبري جمال الدين حسن بن يوسف بن مطهر (معروف به علامه حلي) 4. سيد غياث الدين عبد الكريم بن احمد بن طاووس، و جمعي ديگر ...

تأليفات او ابن طاووس در عرصهء تأليف، يكي از موفق‌ترينها و كارآمدترينها بوده است.

رقم تأليفات او از 60 عنوان مي‌گذرد. تنها صاحب ريحانة الأدب 45 عنوان، و صاحب كتابخانه ابن طاووس، 56 عنوان از آنها را آورده است، كه ما تيمنا، فقط اسامي 14 عنوان از آنها را مي‌آوريم تا با توجه به موضوعات آنها، گرايش فكري و علمي او بهتر مشخص گردد:

1. الطرائف (در باب اثبات ولايت أمير المؤمنين علي (عليه السلام)) (1)

2. ادعية الساعات 3. اسرار الدعوات لقضاء الحاجات 4. الأقبال لصالح الأعمال 5. الأمان من اخطار الأسفار والأزمان، 6. الأنوار الباهرة في انتصار الطاهرة (عليه السلام) 7. ربيع الشيعة، 8. تفسير سعد السعود، 9. سلطان الوري لسكان الثري في قضاء الصلاة عن الأموات (فقه)، 10. مصباح الزائر وجناح المسافر، 11. اللهوف علي قتلي الطفوف، 12. كشف البهجة لثمرة المحجة، 13. جمال الأسبوع، 14.

1. اين كتاب با ترجمهء نويسندهء گرامي، جناب آقاي داود الهامي، از سوي دفتر نشر نويد اسلام قم، به فارسي چاپ و نشر يافته است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب مصباح الزائر للسيد إبن طاووس (1)، كتاب الأمان من أخطار الأسفار للسيد ابن طاووس (1)، كتاب كتابخانه ابن طاووس لإتان گلبرگ (1)، كتاب اللهوف في قتلي الطفوف (1)، عبد الكريم بن أحمد (1)، يوسف بن حاتم (1)، جمال الدين (2)، نجيب الدين (1)، فخار بن معد (1)، الصّلاة (1)

محاسبة الملائكة آخر كل يوم. (1) رضا كحاله صاحب معجم المؤلفين در مورد او چنين مينويسد: " علي بن موسي بن جعفر (م 664 ه. ق) علوي فاطمي مشهور به رضي الدين بن طاووس، فقيه، محدث، مورخ، اديب،

جامع برخي از علوم.
بعضي از تأليفات بسيار او:
اسعاد ثمرة الفواد، الأسرار في ساعات الليل والنهار، الأمان من اخطار الأسفار، الطرائف في معرفة الطوائف، النفيس الواضح والجليل الناصح مي‌باشد ... ". (2) قم دكتر عقيقي بخشايشي
١. ريحانة الادب، تأليف مرحوم مدرس تبريزي، ج ٨، ص ٧٦ - ٧٨.
٢. در مورد شناخت ابن طاووس و آثارش، مي‌توان به منابع زير مراجعه نمود:
طبقات مفسران شيعه، ج ٢، ص ٢٢٣ - ٢٢٠، آسمان معرفت، ص ٣٢١، معجم المولفين، ج ٧، ص ٢٤٨ - روضات الجنات، ص ٣٢٩، الفوائد الرضويه، شيخ عباس قمي، ص 330 - 338، تذكرة المتبحرين، ص 490 و 491، هدية العارفين، بغدادي، ج 1، ص 711 - 710، كشف الظنون، حاجي خليفه، ص 166 و 752، ايضاح المكنون، بغدادي، ج 1، صفحات 76 و 90 و 110، المغربي، مجلة المجمع العربي، شماره 28، ص 468 - كتابخانهء ابن طاووس، چاپ كتابخانهء آية الله مرعشي - مقدمهء طرائف، نوشتهء داوود الهامي.
(٥٧٦)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الأمان من أخطار الأسفار للسيد ابن طاووس (1)، كتاب معجم المؤلفين لعمر كحالة (2)، موسي بن جعفر (1)، كتاب إيضاح المكنون لإسماعيل باشا البغدادي (1)

پيشگفتار مؤلف ...
پيشگفتار مؤلف حمد و سپاس مخصوص خداوندي است كه انوار جلالش از فراز عقول و انديشه‌ها، بر بندگان خاص خود تجلي نمود و با منطق سنت و قرآن، از هدف و آرمان خويش پرده برداشت. پروردگاري كه اوليا و دوستان خود را از جهان غرور منزه داشت و آنان را به سوي انوار سرور و شادماني بالا برد و اين كارها را نه از جهت احسان بي مزد به مخلوقات و براي واداشتن آنان به پيمودن زيباترين راهها انجام داده است، بلكه آنان را شايستهء پذيرش الطاف خويش و مستحق تخلق به زيباترين اوصاف شناخته است. از اين رو، نپسنديده است كه آنان به رشته هاي اهمال و سستي كشيده شده يا وابسته گردند، بلكه به آنان اين توفيق را عطا فرموده است تا با بهترين و كامل ترين اعمال، متخلق و آراسته شوند. در اين راستا، آنان را از غير خود، فارغ ساخته و به ارواح آنان، شرف رضا و خشنودي‌اش را شناسانده است. پس قلوب آنان را به سايهء رحمت خويش منصرف نموده و آمال و آرزوهايشان را به سوي كرم و فضل خويش منعطف ساخته است. پس به همين جهت، در ميان آنان شادي و سرور باوركنندگان سراي جاويد و آرامگاه ابدي را مشاهده مي‌كني، و در جمع آنان سيماي مضطربان از خطرهاي ملاقات او را مينگري، و پيوسته آرزوها و شوقهاي آنان به سوي تقرب درگاهش، در تزايد و فزوني مي‌باشد. آسايش و راحتي آنان به جانب اوامر و نواهي، منعطف، و گوشهاي آنان به شنيدن اسرار الهي، و دلهاي آنان، شادمان از حلاوت و شيريني ياد و نام او مي‌باشد. خداوند متعال به
(۵۷۷)
صفحهمفاتيح البحث: النوم (1)
مقدار اين تصديق و باور، به آنان حيات بخشيده و از سوي خويش، بخشش و عنايت نيكوكار مهربان و دلسوز را عطا فرموده است. در برابر آنان چقدر كوچك و ناچيز است آن چيزي كه از جلال و عظمت الهي بازشان دارد، و برايشان چقدر رها كردني و ترك نمودني است، هر آن عاملي كه از شرف وصال او دورشان سازد. تا آنجا كه به انس و همدمي با اين كرم و كمال و بزرگواري بهره‌مندشان مي‌سازد و زينتهاي مهابت و جلال او، همواره قلوب آنان را در بر ميگيرد. هنگامي كه پي مي‌برند حيات و بقايشان، مانع ورادع از تعقيب و ادامهء پيروي از مقصد و مرام الهي است، و زنده ماندنشان، حايل و مانع بين آنان و اكرام و بخشش الهي است، لباسهاي حيات را از تن بيرون مي‌كنند و درهاي لقاي محبوب را

ميكوبند و با بذل جانها و تقديم ارواح خويش، در طلب و جستجوي اين پيروزي، متلذذ و كامياب مي‌گردند و بدنهاي خود را در معرض مخاطرات شمشيرها و نيزه‌ها و آماج تيرهاي سهمگين قرار مي‌دهند ...
آري، نفوس كربلاييان وطفوفيان براي نيل به اين وصال بزرگ و اين لقاي باشكوه الهي، جهت گيري نموده است، به حدي كه در استقبال مرگ با همديگر به مسابقه پرداخته اند و نفوس خود را آماج تيرها، نيزه‌ها و شمشيرهاي دشمنان قرار داده اند. آنان چقدر زيبنده و شايستهٔ تعريف و توصيف مرحوم سيد مرتضي علم الهدي (1) مي‌باشند، آنجا كه اين حماسه سازان را چنين مدح و توصيف مي‌فرمايد:
" آنان افرادي هستند كه خود را به سرزمين پر حرارت و سوزان افكنده، و در جوار قرب حضرت حق جا گرفته اند. گويا در منطق آنان، قاصدان ضرر رسان، در واقع سود رسانان و نافعان هستند، و قاتلان و كشندگان، در واقع احياگران و بخشندگان حيات و هستي
1. سيد مرتضي علم الهدي: علي بن حسين بن موسي، از دانشمندان بزرگ شيعه و پيشواي طالبيان، در سال 433 ه. ق در بغداد وفات يافت و آثار و تأليفات بسياري از خود به يادگار گذاشته است كه از آن جمله مي‌توان به: امالي، انتصار، الشافي في الامامة اشاره كرد. (فقهاي نامدار شيعه، ص 77 - 71)

صفحهمفاتيح البحث: الضرر (1)، التعقيب (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب الشافي في الامامة للشريف المرتضي (1)، مدينة بغداد (1)
دائمي مي‌باشند ". اگر نبود امتثال امر و دستور سنت وكتاب، كه بايد در همچو مواردي لباس عزا و مصيبت بپوشيم، از آن جهت كه پيشوايان هدايت ما، توسط ارباب ضلالت و گمراهي به فيض شهادت نايل آمده اند، و سياه‌پوشي ما به خاطر از دست دادن اين سعادت بزرگ و از دست رفتن شوق و اشتياق شهادت است، جا داشت در مقابل اين نعمت بزرگ (وصال به حق) لباسهاي شادي و سرور بر تن كنيم و شادماني نماييم. ولي چون در پوشش لباس مشكي، رضايت و خشنودي حضرت حق و رضايت و علاقهٔ بندگان نيكوكار و صالح نهفته است، پس جامهٔ ماتم به تن مي‌كنيم و با فرو ريختن اشكهاي چشم انس و عادت مي‌يابيم، و به چشمهاي خود مي‌گوييم با ريختن پياپي اشك، به ما احسان و بخشش نماييد، و به دلهاي خود مي‌گوييم بكوشيد همانند نوحه گران بناليد. چرا؟ چون خونهاي امانات پيامبر رحمت و رأفت، در روز عاشورا مباح گرديده است و آثار وصيت او در مورد ذريه و فرزندانش به دست امتهاي خويش و دشمنان واعدا از بين رفته است. به خدا پناه ميبرم از اين همه حوادث دلخراش و فجيع، و از اين همه مجروحاني كه از دردها ناله و زاري سر مي‌دهند، و پناه ميبرم به خدا

از اين همه مصائبي كه تمام حوادث را تحت الشعاع خود قرار داده است.
پناه ميبرم به خدا از اين همه حوادث تلخي كه رشته‌هاي تقوا را از هم گسسته است و تيرهايي كه خون رسالت را فرو ريخته است و دستاني كه اسيران جلالت را به كوچه و بازار سوق داده است. پناه ميبرم به خدا از اين مصيبت بزرگي كه سرهاي ابدال واوتاد را از شرم پايين آورده است وبليه اي كه جانهاي شايسته ترين فرزندان رسالت را سلب نموده است و شماتتي كه شيرمردان را به زانو درآورده است، و پناه ميبرم به خدا از آن مصيبتي كه آثارش تا جبرئيل رسيد، و فاجعهء سوزناكي كه به آفريدگار جليل بسيار گران آمد.
چرا اين گونه نباشد؟ در صورتي كه پارهء تن پيغمبر خدا بدون پوشش و لباس، روي شنها و ريگهاي صحرا رها گشته و خون پاك او با شمشيرهاي اهل ضلالت و گمراهي، بر زمين ريخته شده است، و اين بدنهاي بزرگوار، عريان از لباس و پوشش روي خاكها و شنها
(۵۷۹)
صفحهمفاتيح البحث: زيارة عاشوراء (1)، اللبس (3)
افتاده اند. " مصائب وآلامي پيش آمده كه خاطر پيامبر خدا را پريشان ساخته است و در اثر اين حادثه، در قلب هدايت تيرهاي كشنده فرو غلتيده است. خبر دهندگان مرگ را انبوه ماتم و اندوه، با آتش حزن و اسف سوزانده است ".
اي كاش مادرش فاطمه و پدر بزرگوارش را چشم تماشاگري بود تا به دختران و فرزندان خود مينگريستند، چون برخي از آنان، عريان، برخي مجروح، برخي تير خورده و برخي سربريده و برخي روي زمين كشانده مي‌شوند.
دختران نبوت و رسالت، يقه هاي خود را پاره كرده و در فراق عزيزان خود، غمزده و مصيبت ديده و پريشان مو و خراشيده رو هستند. چون آنان افتخارات خود را از دست داده و نوحه و زاري آغاز كرده و حاميان و ياوران خويش را از دست داده اند.
اي صاحبان بصيرت و عبرت! و اي دارندگان انديشه و دقت نظر! مقاتل اين عترت طاهره را گفتگو نماييد و با خداي خود اين وحدت و كثرت و اين تنهائي را نوحه‌سرايي كنيد، و با ريختن اشك چشم، به مساعدت و ياري آنان بشتابيد، و به از دست دادن اين نصرت و ياري، تأسف بخوريد، چون ارواح اين عزيزان، امانات سلطان مردم و ميوهء دل پيامبر خدا و نور چشم زهراي بتول مي‌باشند. اينان افرادي هستند كه پيامبر خدا لبان مبارك خود را بر روي دندانهاي اينان مي‌گذاشت، و پدر و مادر آنان را بر تمام پدران و مادران جهان، فضيلت و برتري مي‌داد. شاعري گفته است: " اگر در مورد احوال آنان در شك و ترديدي، پس احوالشان را از سنن مستند رسول، و

محكم تنزيل (قرآن) جويا باش، چون در اين دو منبع ياد شده، عادلانه ترين شاهد و گواه نزد ارباب انديشه، و نيز شرح فضل آنان آمده است. در همين منابع، وصيت و سفارشي كه جبرئيل در مورد آنان به پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) نموده، آورده است ". نمي‌دانم چگونه با آن همه نزديكي عهد و زمان به پيامبر خدا، اين جور و ستم روا گرديد، و احسان و نيكي پدرانشان را اين گونه جبران و تلافي كردند؟ آنان چگونه به خود جرأت دادند نشاط و خوشحالي پيامبر را اين گونه با تعذيب و شكنجهٴ ميوهٴ دلش مكدر سازند، و قدر زحمات او را با ريختن خون اولادش، اين گونه كوچك شمارند؟
(۵۸۰)
صفحهمفاتيح البحث: الحزن (1)، الشهادة (1)، القتل (1)
اينان چگونه وصاياي پيامبر خدا را در مورد آل و عترت او قبول كرده بودند و چه جوابي را در لحظهٴ ملاقات و ديدار او فراهم خواهند نمود؟ جايي كه تمام بناها و ساخته‌هاي او را ويران نموده و اسلام، فرياد وامصيبتا را بلند كرده است. خدا به فرياد قلبي برسد كه از يادآوري و تذكار اين امور ناراحت و دردناك نگردد. شگفتا از غفلت و بي توجهي مردم روزگاران. نمي‌دانم عذر و بهانهٴ اهل اسلام و ايمان، در اتلاف و ضايع ساختن حزنها و اندوه‌ها چه خواهد بود؟
آيا آنان نمي‌دانند كه محمد (ص) پيامبر خدا در اين مصيبت غمگين و دردناك مي‌باشد؟
آيا نمي‌دانند حبيب و عزيز او روي زمين افتاده است و فرشتگان اين بزرگترين مصيبت را تعزيت و تسليت گويي مي‌كنند، و پيامبران در اندوهها و مصائب آنان مشاركت دارند؟
پس اي وفاداران به مكتب خاتم الانبياء! شما چرا با گريه و اشك به كمك و ياري او نميشتابيد؟ اي دوستدار پدر بزرگوار زهراي عزيز! تو را به خدا سوگند مي‌دهم كه همراه او به گريه و زاري و نوحه‌سرايي فرزندان زهرا (س) بپردازي و براي ملوك اسلام، گريه و نوحه سر دهي تا به فيض ثواب ياران و مساعدت كنندگان نايل آمده، و در روز جزا و حساب به سعادت بزرگ برسي. امام محمد باقر از پدر عاليقدرش امام سجاد (عليهما السلام) روايت نموده است:
" هر مؤمني كه چشمان او در عزا و شهادت حسين (عليه السلام) اشك آلود شود و قطرات اشك به صورتش جاري گردد، خداوند متعال غرفه‌ها و جايگاههاي خاصي را در بهشت به او اختصاص مي‌دهد كه ساليان درازي در آنها سكونت ميورزد، و هر مؤمني كه دربارهٴ مصايب و آزارهايي كه از سوي دشمن در دنيا به ما رسيده است، چشمهايش اشك آلود شود و قطرات اشك بر صورتش سرازير شود، خداوند او را در منزل صدقش

جاي مي‌دهد، و هر مؤمني كه در راه اهل بيت (عليه السلام) ايذا و آزاري را متحمل شود، خداوند متعال در آخرت اذيت و آزار را از او منصرف كرده و در روز قيامت او را از عذاب آتش آسوده مي‌سازد ".
و از امام صادق (ع) روايت شده است: " كسي كه مصيبت ما پيش او ذكر شود و اشك
(۵۸۱)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

چشمش جريان پيدا كند، هر چند به اندازهء بال پشه باشد، خداوند گناهان او را مي‌بخشد، هر چند مثل كف دريا باشد ". (1) و باز رواياتي از آل رسول (صلي الله عليه وآله) در اين مورد صادر شده است كه فرموده اند: " كسي كه بگريد يا صد نفر را بگرياند، ما بهشت را برايش تضمين مي‌كنيم و كسي كه خود بگريد، يا پنجاه نفر را بگرياند، اهل بهشت است. و گاهي تا 30 نفر، 20 نفر، 10 نفر و 1 نفر نيز ذكر نموده اند كه جزاي او بهشت است. و نيز كسي كه تباكي و تظاهر به گريه نمايد، اهل بهشت است ".

گفتاري از مؤلف علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن طاووس حسيني، مؤلف اين كتاب گويد: " بزرگترين انگيزهء گردآوري اين كتاب آن بود كه هنگامي كه كتاب " مصباح الزائر وجناح المسافر " را تأليف كردم، مشاهده نمودم كه كتاب حاوي اغلب زيارتنامه‌ها و برگزيدهء اعمال اوقات روزانه و شبانه مؤمنان مي‌باشد و دارندهء آن بي نياز از حمل و نقل كتاب مصباحي مي‌باشد كه در اين وقت معمول بود، و كفايت كننده از حمل و نقل مزار كبير و لطيف مي‌باشد.

دوست داشتم كه دارندهء آن، باز بي نياز از حمل مقتل زيارت عاشورا نيز گردد، پس اين كتاب را با وجازت واختصار تأليف نمودم تا پيوست به كتاب " مصباح الزائر " گردد و در اين كتاب، فشردهء مطالب را آورده ام، در آن حد كه مناسب تنگي وقت زوار باشد، و از اطاله و نقل انبوه مطالب، صرفنظر كردم، چون در اين حد از مطالب بازگو شده، نياز طالبان برآورده مي‌شد، و كافي است كه فتح ابواب حزن و اندوه شود، و در موفقيت ارباب ايمان و پيروزي صاحبان اعتقاد، مؤثر باشد. چون در قالب كلمات، معاني و مفاهيم والايي نهفته است كه شايسته آن هدف مقدس مي‌باشد، و نام آن را " اللهوف علي قتلي الطفوف " (اشك و

1. اين قبيل روايات، در حق شيعيان مخلصي كه در مسير اهل بيت (عليه السلام) حركت مي‌كنند و حقوق مردم و مشغوليت ذمه وغيره هم ندارند، مصداق پيدا مي‌كند، و اگر نه روايات ديگري هم داريم كه حقوق مردم، جز با اداي آن از افراد ساقط نمي‌گردد و هيچ عمل ديگري جاي حقوق الناس را پر نمي‌كند.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (2)، كتاب مصباح الزائر للسيد إبن طاووس (2)، زيارة عاشوراء (1)، كتاب اللهوف في قتلي الطفوف (1)، علي بن موسي بن جعفر بن محمد (1)، الحزن (1)، القتل (2)، البول (1)، النوم (1)

افسوس بر كشتگان دشت كربلا) انتخاب نمودم، و با استعانت از خداوند مهربان، اين كتاب را بر سه بخش ترتيب دادم:
بخش اول: زندگاني حسين (عليه السلام) از روز ولادت تا روز عاشورا.
بخش دوم: وقايع روز عاشورا و جانبازي شهداء.
بخش سوم: جزئيات وقايع بعد از شهادت امام حسين (عليه السلام).
(۵۸۳)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، زيارة عاشوراء (2)، الشهادة (1)
بخش اول ` از ولادت تا شهادت
صفحه(۵۸۵)

بخش اول / از ولادت تا شهادت ...

ولادت ولادت آن حضرت (ع)، در شب پنجم ماه شعبان سال چهارم هجري، و به روايتي روز سوم آن واقع شده است. برخي نيز مي‌گويند در اواخر ماه ربيع الاول سال سوم هجري بوده است. روايات ديگري هم در تاريخ ولادتش وجود دارد. (1) چون حسين متولد شد، جبرئيل با هزار فرشته براي تهنيت بر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مشرف شدند و فاطمهء زهرا (س) فرزند خود را نزد پدر آورد. آن حضرت از ديدن او شادمان شد و او را حسين ناميد. (2) خواب أم الفضل و تعبير آن ابن سعد در كتاب " طبقات " از عبد الله بن بكر بن حبيب سهمي و او از حاتم بن صنعه نقل مي‌كند: ام الفضل همسر عباس بن عبد المطلب مي‌گويد: " شبي قبل از تولد حسين (عليه السلام) در خواب ديدم كه پاره اي از گوشت بدن پيغمبر جدا شد و در دامان من قرار گرفت. تعبير اين خواب را از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) پرسيدم. فرمود: " اگر خوابت از خوابهاي راستين باشد، به زودي دخترم داراي پسري مي‌شود و من او را براي شير دادن به تو ميسپارم ".

ايام يكي پس از ديگري مي‌گذشت. از فاطمه (س) پسري متولد شد و او را براي شير دادن به من سپردند. روزي او را نزد رسول خدا بردم. آن حضرت او را روي زانوي خويش نشانيد و شروع به بوسيدنش كرد، در آن هنگام قطره اي از بول او بر جامهء پيغمبر افتاد. من او را به شدت از دامان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دور كردم، به نوعي كه به گريه افتاد.

1. ولي أشهر آن است كه ولادت آن بزرگوار در سوم شعبان سال سوم هجرت رخ داده است.

2. مؤلف شرح قاموس مي‌گويد: " قبل از اسلام، هيچ كس به نام حسن و حسين نامگذاري نشده بود و نخستين كساني كه به اين نامها ناميده شدند، سيدان جوانان بهشتي، حسن و برادرش حسين، فرزندان فاطمهء زهرا بودند ". (تاج العروس، ج 2، ص 177) [مترجم]

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، شهر شعبان المعظم (2)، شهر ربيع الأول (1)، بكر بن حبيب (1)، البول (1)، النوم (1)

بخش اول / از ولادت تا شهادت ...
ولادت ولادت آن حضرت (ع)، در شب پنجم ماه شعبان سال چهارم هجري، و به روايتي روز سوم آن واقع شده است. برخي نيز مي‌گويند در اواخر ماه ربيع الاول سال سوم هجري بوده است. روايات ديگري هم در تاريخ ولادتش وجود دارد. (1) چون حسين متولد شد، جبرئيل با هزار فرشته براي تهنيت بر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مشرف شدند و فاطمهء زهرا (س) فرزند خود را نزد پدر آورد. آن حضرت از ديدن او شادمان شد و او را حسين ناميد. (2) خواب أم الفضل و تعبير آن ابن سعد در كتاب " طبقات " از عبد الله بن بكر بن حبيب سهمي و او از حاتم بن صنعه نقل مي‌كند: ام الفضل همسر عباس بن عبد المطلب مي‌گويد: " شبي قبل از تولد حسين (عليه السلام) در خواب ديدم كه پاره اي از گوشت بدن پيغمبر جدا شد و در دامان من قرار گرفت. تعبير اين خواب را از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) پرسيدم. فرمود: " اگر خوابت از خوابهاي راستين باشد، به زودي دخترم داراي پسري مي‌شود و من او را براي شير دادن به تو ميسپارم ".
ايام يكي پس از ديگري مي‌گذشت. از فاطمه (س) پسري متولد شد و او را براي شير دادن به من سپردند. روزي او را نزد رسول خدا بردم. آن حضرت او را روي زانوي خويش نشانيد و شروع به بوسيدنش كرد، در آن هنگام قطره اي از بول او بر جامهء پيغمبر افتاد. من او را به شدت از دامان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دور كردم، به نوعي كه به گريه افتاد.
1. ولي أشهر آن است كه ولادت آن بزرگوار در سوم شعبان سال سوم هجرت رخ داده است.
2. مؤلف شرح قاموس مي‌گويد: " قبل از اسلام، هيچ كس به نام حسن و حسين نامگذاري نشده بود و نخستين كساني كه به اين نامها ناميده شدند، سيدان جوانان بهشتي، حسن و برادرش حسين، فرزندان فاطمهء زهرا بودند ". (تاج العروس، ج 2، ص 177) [مترجم]
(۵۸۷)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، شهر شعبان المعظم (2)، شهر ربيع الأول (1)، بكر بن حبيب (1)، البول (1)، النوم (1)

رسول خدا به گونه اي غضبناك فرمود: " آرام، اي ام الفضل! جامهء من شسته مي‌شود، ولي تو فرزندم را آزردي ". من حسين (عليه السلام) را به حال خويش گذاشتم و براي آوردن آب از اتاق خارج شدم.
هنگامي كه بازگشتم، ديدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) ميگريد. گفتم: " يا رسول الله! علت گريهء شما چيست؟ " فرمود: " لحظه اي پيش جبرئيل نزد من آمد و خبر داد كه امتم اين فرزندم را به قتل مي‌رسانند. خداوند متعال در روز قيامت، شفاعت مرا نصيب آنان نگرداند ".
محدثين روايت كرده اند كه چون يك سال از زندگي حسين (عليه السلام) گذشت، دوازده فرشته بر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نازل شدند كه يكي به صورت شير، دومي به صورت گاو، سومي به صورت اژدها، چهارمي به صورت آدميزاد و هشت فرشتهء ديگر داراي صورتهاي مختلف و چهره هاي قرمز و چشمان گريان بودند، و در حالي كه پر و بال خويش را گشوده بودند، مي‌گفتند: " يا محمد! همان ستمي كه از قابيل بر هابيل وارد آمد، بر فرزندت حسين نيز وارد خواهد شد، و همان پاداشي كه به هابيل داده شد به او نيز داده مي‌شود و عذاب و گرفتاري كشندگانش، چون عذاب قابيل خواهد بود ".
آن موقع در آسمانها فرشتهء مقربي نبود، مگر آنكه به خدمت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مشرف شد و سلام نمود و آن حضرت را بر كشته شدن حسين (عليه السلام) تسليت داد و به آنچه خداوند در عوض شهادتش براي او معين فرموده، خبر داد، و تربت قبر حسين (عليه السلام) را به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نشان داد، در خلال اين احوال پيغمبر فرمود: " خداوندا! كسي كه فرزندم حسين را خوار كند، ذليل و خوار گردان و آن را كه حسينم را بكشد، بكش و كشندهء او را به مقصودش نايل نگردان ".
خبر از شهادت حسين (عليه السلام) چون حسين (عليه السلام) دو ساله شد، سفري براي پيغمبر (صلي الله عليه وآله) پيش آمد. در بين راه ناگهان آن حضرت ايستاد و فرمود " انا لله وانا إليه راجعون " و اشك از ديدگانش سرازير شد. علت گريه را سؤال كردند، فرمود: " اينك جبرئيل به من از زميني كه نزديك شط فرات است و " كربلا "

(٥٨٨)

صفحهمفاتيح البحث: قبر الحسين (ع) (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، البول (1)

نام دارد، خبر مي‌دهد كه فرزندم حسين پسر فاطمه (س) را در آن

سرزمين ميكشند ".
پرسيدند: " يا رسول الله كشندهء او كيست؟! " فرمود: " شخصي كه او را يزيد مينامند و گويا اكنون جايگاه كشته شدن و محل دفن حسين را به چشم خويش مي‌بينم ".
رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از آن سفر غمگين مراجعت نمود، و بر فراز منبر آمد، خطبه اي خواند و مردم را موعظه نمود. سپس دست راست خويش را بر سر حسن و دست چپ خود را بر حسين (عليهما السلام) كه نزديكش بودند نهاد و سر به سوي آسمان برداشت و گفت:
" خداوندا! محمد بندهء تو و پيغمبر توست و اين دو تن از پاكان اهل بيت من و برگزيدگان ذريه و نسل من هستند. آنان را در ميان امت خويش به جانشيني خود باقي ميگذارم.
جبرئيل به من خبر داده است كه اين فرزندم را به خواري ميكشند. خدايا شهادت را بر او مبارك گردان و او را از سروران شهيدان قرار ده و براي كشندگان و خواركنندگان او مبارك مگردان ".
چون رسول خدا (صلي الله عليه وآله) سخن خويش را به اينجا رسانيد، صداي گريه و ناله از اهل مجلس برخاست. پيغمبر فرمود: " آيا براي او گريه مي‌كنيد و از ياري او خودداري و كوتاهي مي‌نماييد؟ " پس از آن از مسجد خارج شد و پس از لحظه اي به مسجد بازگشت، ولي رنگش متغير و صورتش برافروخته بود. خطبهء ديگري را با ديدگان گريان قرائت كرد و فرمود: " ايها الناس! من دو چيز بزرگ را در ميان شما به امانت ميگذارم: يكي قرآن و ديگري اهل بيتم كه آنها مورد علاقهء من و چكيدهء جان و ميوهء دل من و همچون خون قلب من مي‌باشند، و از يكديگر جدايي پيدا نمي‌كنند، تا آن كه كنار حوض كوثر بر من وارد شوند. بدانيد كه من روز جزا در انتظار اين دو امانت بزرگ هستم، و دربارهء اهل بيتم از شما سؤال نمي‌كنم، مگر آن چيزي را كه خداي متعال دستور داده كه از شما بخواهم، و آن دوستي با اهل ايشان است. پس شما نيك بنگريد كه روز قيامت مرا ملاقات نكنيد در حالي كه دشمني اهل بيت مرا در دل داشته و به آن ستم نموده باشيد. آگاه باشيد، روز قيامت دارندگان سه پرچم كه با هر يك از آنها گروهي از امت من هستند، بر من وارد

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، السجود (2)، الدفن (1)، النوم (1)

مي شوند:
پرچم اول پرچمي سياه و تاريك است كه فرشتگان از ديدار آن به وحشت و فزع مي‌آيند.
صاحبان آن برابر من مي‌ايستند، از آنان ميپرسم: " شما كه نام مرا

فراموش نموده ايد، كيستيد؟ " مي‌گويند: " اهل توحيد و از عرب هستيم ".
به آنها مي‌گويم: " من احمد پيغمبر عرب و عجم هستم ". مي‌گويند: " ما از امت تو هستيم ".
ميپرسم: " پس از من با اهل بيت من و قرآن چگونه رفتار كرديد؟ " مي‌گويند: " قرآن را ضايع نموده، عمل به دستورات آن را متروك ساختيم و مي‌خواستيم اهل بيت تو را نابود كنيم و از روي زمين برداريم ". آنگاه من روي خويش را از آنان برميگردانم و آنان تشنه و با صورتهاي سياه از من دور مي‌شوند.
پرچم دوم، پيروانش پيش مي‌آيند و سياهي آن از پرچم نخست بيشتر است. من به آنان مي‌گويم: " پس از من با دو امانت بزرگ و كوچك من - قرآن و اهل بيت - چگونه رفتار كرديد؟ " پاسخ مي‌گويند: " با قرآن مخالفت كرديم و اهل بيت تو را خوار نموده، آنان را پراكنده ساختيم ". به آنان نيز مي‌گويم: " از من دور شويد ". آنان نيز با صورتهاي سياه و لبهاي تشنه برميگردند.
پرچم سوم، رهروانش در حالي بر من وارد مي‌شوند كه نور از چهره هاي آنان ميتابد. من از ايشان ميپرسم: " شما كيستيد؟ " مي‌گويند: " گويندگان كلمهء توحيد و از اهل تقوي و از امت محمد (صلي الله عليه وآله) و باقي‌ماندگان اهل حقيم كه تزلزل و ترديدي در دين ما راه نيافته است.
ما قرآن، كتاب عزيز خداي خويش را در دست گرفته، حلال آن را حلال و حرام آن را حرام دانستيم و اهل بيت پيغمبر خود، محمد (صلي الله عليه وآله) را دوست مي‌داشتيم و چون ياري به خويشان خويش، در ياري آنان كوتاهي ننموده و با دشمنان آنان جنگيديم ".
من به آنها مي‌گويم: " بر شما بشارت باد كه من پيغمبر شما، محمد (صلي الله عليه وآله) هستم و شما در دنيا چنان بوديد كه اكنون بيان داشتيد ".
پس از آن از حوض كوثر آنان را سيراب مي‌كنم و آنان با چهره هاي باز و شادمان، به سوي بهشت مي‌روند و در آنجا جاويدان و هميشگي
(۵۹۰)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (3)، الفزع (1)، النوم (1)

خواهند ماند ".
مرگ معاويه و نامهء يزيد دربارهء اخذ بيعت مردم در هر مجلس و محفلي سخن از كشته شدن حسين (عليه السلام) به ميان مي‌آوردند و اين موضوع را بسيار بزرگ ميشمردند و انتظار وقوع آن را داشتند.
هنگامي كه معاويه در ماه رجب سال 60 هجري هلاكت شد، يزيد به فرماندار مدينه وليد بن عتبه نامه اي نوشت و به او دستور داد كه براي من از تمامي اهل مدينه به خصوص از حسين (عليه السلام) بيعت بگير، و اگر حسين از بيعت امتناع كرد، سرش را از بدنش جدا كن و براي من بفرست.
وليد، مروان را به حضور خواست و نظر او را در اين موضوع جويا شد و با وي در اين مورد مشورت كرد.
مروان گفت: " حسين (عليه السلام) هرگز تن به بيعت نمي‌دهد. اگر من به جاي تو بودم و قدرتي كه اكنون در دست تو است مي‌داشتم، بدون درنگ حسين را ميكشتم ".
وليد گفت: " در چنين وضعي آرزو مي‌نمودم هرگز به دنيا نميآمدم [كه اقدام به چنين كاري كنم و اين ننگ بزرگ را به گردن بگيرم.] " پس از آن مأمور فرستاد تا حسين (عليه السلام) را به خانهء خويش فرا خواند. حسين (عليه السلام) با سي نفر از اهل بيت و دوستدارانش به منزل وليد آمد.
وليد خبر مرگ معاويه را به اطلاع او رسانيد و درخواست بيعت براي يزيد را به او عرضه نمود.
حسين (عليه السلام) اظهار داشت: " بيعت موضوع ساده اي نيست كه بتوان در خفا و پنهاني انجام داد. فردا وقتي مردم را به اين منظور دعوت كردي، به ما نيز اطلاع بده ".
مروان گفت: " امير! گوش به سخنان حسين مده و عذر او را نپذير وهرگاه از بيعت امتناع ورزيد، گردن او را بزن! " حسين (عليه السلام) غضبناك شد و فرمود: " واي بر تو اي پسر زرقا! (1) آيا فرمان كشتن مرا

1. زرقا: دختر وهب، از زنان بدكاره بود.

مي دهي؟ به خدا قسم دروغ مي‌گويي و با اين سخن، خودت را ذليل و خوار مي‌كني و مورد ملامت قرار مي‌دهي ".
پس از آن، رو به جانب وليد نمود و فرمود: " اي امير! ما اهل بيت نبوت و معدن رسالتيم.

ماييم كه فرشتگان به خانهء ما آمد و رفت دارند. خداوند رحمت خود را با ما آغاز نموده است و با ما نيز به پايان خواهد برد. اما يزيد، فردي فاسق، شرابخوار، خونريز و متجاهر به فسق است و كسي مانند من با شخصي چون او هرگز بيعت نمي‌كند. ولي شما امشب را به صبح برسانيد و ما نيز شب را به صبح ميبريم. شما نيك بنگريد و ما هم تأملي در كار خود مي‌كنيم كه كدام يك از ما براي مقام خلافت شايسته‌تريم؟ " اين سخن را گفت و از خانهء وليد بيرون آمد. مروان رو به جانب وليد كرد و گفت: " گوش به نصيحت من ندادي و بر خلاف گفتهء من رفتار كردي ".
وليد گفت: " واي بر تو! به من پيشنهاد مي‌كني كه دين و دنياي خود را از دست بدهم؟ به خدا سوگند دوست ندارم كه پادشاهي روي زمين از من باشد در حالي كه حسين (عليه السلام) را كشته باشم. به خدا قسم باور نمي‌كنم كسي خون حسين (عليه السلام) را به گردن داشته باشد و خداوند را ملاقات كند، مگر آنكه كفهء حسناتش بسيار سبك و آمرزش او غير ممكن است.
خداوند به سوي او نظر رحمت نمي‌كند و او را از گناه پاك نمي‌سازد و عذاب سختي در انتظار اوست ".
آن شب گذشت. صبحدم بود كه حسين (عليه السلام) از منزل خود بيرون آمد تا اخبار و رويدادهاي تازه را بشنود. مروان او را ديدار كرد و گفت: " يا ابا عبد الله من خيرخواه توام، نصيحت مرا گوش كن تا به سعادت برسي ".
حسين (عليه السلام) فرمود: " نصيحت تو چيست؟ بر گو تا بشنوم ".
گفت: " من به تو سفارش مي‌كنم كه با يزيد بن معاويه بيعت كني، زيرا اين كار براي دنيا و آخرت تو بهتر است ".
حسين (عليه السلام) فرمود: " انا لله وانا إليه راجعون. بايد فاتحهء اسلام را خواند، آنگاه كه امت اسلام به حاكم و سلطاني مانند يزيد مبتلا گردد.
من از جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيدم كه فرمود:
" الخلافة محرمة علي آل ابي سفيان " خلافت بر فرزندان ابي سفيان حرام شده است ".

گفتگوهاي بسياري بين حسين (عليه السلام) و مروان رد و بدل شد تا آنكه مروان با خشم و غضب راه خود را پيش گرفت و رفت.

اطلاع حسين (عليه السلام) از شهادت خود مؤلف مي‌گويد آنچه مسلم است، آن است كه حسين (عليه السلام) از شهادت خود و پيش آمدهايي كه براي او رخ مي‌دهد آگاه بود و تكليف حسين (عليه السلام) همان بود كه انجام داد.

جمعي از راويان كه اسامي ايشان را در كتاب " غياث سلطان الوري لسكان الثري " به تفصيل ذكر نموده ام، با سندهاي خويش از ابي جعفر محمد بن بابويه القمي - در جملهء مطالبي كه در كتاب امالي نقل مي‌كند و سند حديث را به مفضل بن عمر (1) مي‌رساند - نقل كرده اند كه امام صادق (عليه السلام) از پدران بزرگوار خويش روايت كرده است كه: روزي حسين بن علي (عليه السلام) به منزل برادرش حسن (عليه السلام) وارد شد و چون نگاهش به برادر افتاد اشك از ديدگانش سرازير گرديد. حسن (عليه السلام) پرسيد: " چرا گريه مي‌كني؟ " گفت: " گريه ام از ظلم و ستم‌هايي است كه بر شما وارد مي‌شود ". حسن (عليه السلام) فرمود: " ظلمي كه بر من وارد خواهد شد، زهري است كه در خفا و پنهاني به من مينوشانند و بدان وسيله مرا مسموم مي‌گردانند و به قتل مي‌رسانند، ولي " لا يوم كيومك يا ابا عبد الله " هيچ روزي را در عالم مانند روز شهادت تو نمي‌توان يافت. زيرا سي هزار نفر كه همهء آنان ادعاي اسلام و پيروي از امت جد ما محمد (صلي الله عليه وآله) را مي‌نمايند، دورت را مي‌گيرند و براي كشتن و ريختن خون تو و هتك حرمت و اسير كردن زن و فرزندان و غارت كردن متاع تو آماده مي‌شوند. در اين موقع است كه خداوند لعنت و نفرين خود را به بني اميه متوجه مي‌گرداند و آسمان خون ميبارد و خاكستر ميپاشد و همه چيز حتي حيوانات وحشي در صحراها و ماهيان در درياها، در مصيبت تو خواهند گريست ".

باز جماعتي كه به بعضي از آنان اشاره شد، به سندهاي خويش از عمر نسابه (رضوان الله تعالي عليه) - از آنچه كه او در پايان كتاب خويش به نام " شافي " در علم نسب و سند آن را

1. مفضل بن عمر: از اصحاب امام جعفر صادق (عليه السلام) بود. كتاب " توحيد مفضل " را از آن حضرت روايت كرده است.

محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (3)، كتاب أمالي الصدوق (1)، بنو أمية (1)، القتل (1)، النوم (1)
به جد خود محمد بن عمر مي‌رساند - براي من روايت كرده اند:
پدرم عمر بن علي بن ابي طالب براي دايي هاي من (فرزندان عقيل) نقل مي‌كرد كه چون برادرم حسين (عليه السلام) در مدينه از بيعت با يزيد امتناع ورزيد، نزد او رفتم و ديدم كه تنهاست.
گفتم: " جانم فداي تو. برادرت حسن (عليه السلام) نقل مي‌كرد " ... و بي اختيار گريه‌ام گرفت و ناله‌ام بلند شد.
حسين (عليه السلام) مرا نزد خود نشانيد و فرمود: " آيا برادرم به تو خبر داد كه من كشته مي‌شوم؟ " گفتم: " خدا نياورد آن روز را، اي پسر پيغمبر! " گفت: " تو را به حق پدرت قسم مي‌دهم، آيا همين خبر را به تو گفت؟ " گفتم: " آري، برادر جان! چرا با يزيد دست بيعت ندادي تا محفوظ بماني؟ " فرمود: " پدرم به من خبر داد كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از شهادت من و او خبر داده و فرموده است كه قبر من نزديك قبر پدرم خواهد بود. آيا گمان مي‌كني تو چيزهايي را مي‌داني كه من از آن بي‌اطلاعم؟ به خدا قسم هرگز ذلت و خواري را به تن نخواهم خريد. مادرم فاطمه (س)، پدرش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را در حالتي ملاقات مي‌كند كه از ظلمها و ستمهاي امت نسبت به ذريهٔ خود شكايت خواهد نمود و هيچ يك از آنان كه ذريهٔ او را آزرده باشد، داخل بهشت نخواهد شد ".
مؤلف مي‌گويد: شايد بعضي از كوته‌نظران كه نمي‌دانند شهادت چه سعادت بزرگي است، گمان مي‌كنند كه خداي متعال چنين حالي را كه شخص خود را به خطر اندازد دوست ندارد! آيا اين اشخاص كوته‌فكر در قرآن مجيد نخوانده اند كه خداوند به گروهي فرمان مي‌دهد كه خويش را بكشند، در آنجا كه مي‌فرمايد: * (فتوبوا الي بارئكم فاقتلو انفسكم ذلكم خير لكم عند بارئكم) * يعني: توبه و بازگشت كنيد به سوي خداي خويش و خود را بكشيد زيرا اين عمل نزد خداوند براي شما نيكوتر و بهتر است.
شايد اين گونه كسان گمان مي‌كنند كه آيهٔ شريفهٔ: * (ولا تلقوا بأيديكم الي التهلكة) * - يعني: خود را با دست خود به هلاكت نيفكنيد - اشاره به شهادت و كشته شدن در راه حق است، در صورتي كه اين اشتباه است و شهادت، بزرگترين سعادت براي انسان است.
(٥٩٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، علي بن أبي طالب (1)، محمد بن عمر (1)، القبر (2)، الإختيار، الخيار (1)

نويسندهء كتاب " مقتل " - كه از امام صادق روايت شده است - در تفسير اين آيهء شريفه مطلبي را نقل مي‌كند كه مورد پذيرش عقل است. او مينويسد:
" ما در جنگ نهاوند (يا جنگ ديگري) شركت كرده بوديم. مسلمانان صفوف جنگ را منظم كردند و دشمن نيز برابر ما صف كشيد. در هيچ جنگي صفوفي به اين طول و عرض نديده بودم. رومي‌ها پشت به ديوار شهر خويش داده بودند و آمادهء جنگ مي‌شدند. در اين هنگام مردي از صف مسلمانان به دشمن حمله كرد. مردم گفتند: " لا إله الا الله القي نفسه الي التهلكة " " اي واي! اين شخص با دست خود، مرگ و هلاكت را براي خود آماده كرد ". ابو ايوب انصاري كه حضور داشت گفت: " شما اين آيه را تأويل به مردي مي‌كنيد كه با حملهء خويش شهادت را خواستار گرديد؟ در صورتي كه چنين نيست. اين آيه در حق ما نازل شده است، زيرا ما مشغول ياري رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شده بوديم و دست از خانواده و اموال خويش برداشتيم و اقدام به اصلاح امور خود نكرديم تا امور و زندگي ما از هم پاشيد.
پس از آن، تصميم گرفتيم كه از ياري پيغمبر تخلف نماييم تا به زندگي و اموال خود سر و صورت بدهيم. لذا اين آيه نازل شد: * (ولا تلقوا بأيديكم الي التهلكة) * معني آيه اين است كه اگر از ياري رسول خدا (صلي الله عليه وآله) تخلف كنيد و در خانه بنشينيد، با دست خود به سوي بدبختي و هلاكت رفته ايد و خداوند را بر خود غضبناك ساخته ايد. در واقع اين آيه رد بر ما بود كه تصميم داشتيم در خانهء خود بمانيم. اين آيه تحريض بر جنگ با دشمنان اسلام است و هرگز در حق كسي كه به دشمن حمله كند و اصحاب خود را نيز براي شهادت و رسيدن به اجر آخرت، تحريك و اقدام به جهاد في سبيل الله كند نازل نگشته است ".
ما در مقدمهء كتاب گفتيم كه اولياي خدا در راه حق، از جراحات شمشير و نيزه وحشت ندارند و مطالب ديگري كه در اين كتاب بازگو مي‌كنيم، پرده از حقايق اين موضوع برميدارد.
مهاجرت حسين (عليه السلام) از مدينه محدثان پس از شرح ملاقات حسين (عليه السلام) با وليد بن عتبه و مروان مي‌نويسند: صبح همان روز كه سوم شعبان سال 60 هجري بود، حسين (عليه السلام) به سوي مكه حركت كرد و بقيه ماه

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، مدينة مكة المكرمة (1)، شهر شعبان المعظم (1)، سبيل الله (1)، القتل (1)

شعبان و رمضان و شوال وذي قعده را در مكه به سر برد.
عبد الله بن عباس وعبد الله بن زبير، به خدمتش مشرف شدند و آن حضرت را از رفتن بر حذر داشتند.
حسين (عليه السلام) فرمود: " من از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دستوري دارم كه بايد آن را انجام دهم ".
ابن عباس از نزد حسين (عليه السلام) بيرون آمد و در بين راه " واحسيناه " مي‌گفت.
پس از آن عبد الله عمر آمد و گفت: " بهتر آن است كه با مردم گمراه صلح كني و اقدام به جنگ نفرمايي ".
فرمود: " اما علمت ان من هوان الدنيا علي الله ان رأس يحيي بن زكريا اهدي الي بغي من بغايا بني إسرائيل " " مگر نمي‌داني كه از پستي دنيا بود كه سر يحيي را براي گردنكشي از گردنكشان بني اسراييل به هديه بردند؟ آيا نمي‌داني كه بني اسراييل از طلوع فجر تا برآمدن آفتاب، هفتاد پيغمبر را ميكشتند و سپس به بازار آمده و به معاملات و خريد و فروش خود مشغول مي‌شدند و گويا هيچ كاري را انجام نداده اند. ولي خداوند در عذاب آنان تعجيل نكرد و به آنان مهلت داد و پس از سپري شدن مهلت، انتقام شديدي از آنان گرفت. اي عبد الله از خشم و غضب خداوند بپرهيز و از ياري من كوتاهي مكن ".
دعوت اهل كوفه از حسين اهل كوفه از تشريف فرمايي حسين (عليه السلام) به مكه و امتناع او از بيعت با يزيد باخبر شدند و در خانهء سليمان بن صرد خزاعي (1) اجتماع كردند. آنگاه سليمان بن صرد برپا ايستاد و سخناني را به آن جمعيت گوشزد نمود و در پايان سخن چنين گفت: " اي گروه شيعيان!
همه شنيده ايد كه معاويه هلاك شد و براي اداي حساب نزد خداي خويش رفت و به پاداش كارهاي خود رسيد و پسرش يزيد بر جاي او نشست. نيز ميدانيد كه حسين بن
1. سليمان بن صرد خزاعي: از ياران أمير المؤمنين (ع) بود. او در جنگهاي جمل، صفين و نهروان حاضر بود و آن حضرت را ياري مي‌كرد. در پايان جنگ صفين به وسيلهء خوارج مجروح شد وعلي (ع) او را دلداري و وعدهء حسن عاقبت داد و در جريان صلح امام مجتبي (ع) رنجيده خاطر و خواستار ادامهء جنگ بود و حضرت او را قانع ساخت كه صلاح امت اسلامي در صلح است. در جريان انقلاب خونبار سيدالشهداء (ع) يكي از دعوت كنندگان بود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، عبد الله بن عباس (2)، مدينة مكة المكرمة (2)، سليمان بن صرد الخزاعي (3)، مدينة الكوفة (2)، شهر رمضان المبارك (1)، شهر شعبان المعظم (1)، صلح (يوم) الحديبية (3)، شهر شوال المكرم (1)، يحيي بن زكريا (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الخوارج (1)

شعبان و رمضان و شوال وذي قعده را در مكه به سر برد.
عبد الله بن عباس وعبد الله بن زبير، به خدمتش مشرف شدند و آن حضرت را از رفتن بر حذر داشتند.
حسين (عليه السلام) فرمود: " من از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دستوري دارم كه بايد آن را انجام دهم ".
ابن عباس از نزد حسين (عليه السلام) بيرون آمد و در بين راه " واحسيناه " مي‌گفت.
پس از آن عبد الله عمر آمد و گفت: " بهتر آن است كه با مردم گمراه صلح كني و اقدام به جنگ نفرمايي ".
فرمود: " اما علمت ان من هوان الدنيا علي الله ان رأس يحيي بن زكريا اهدي الي بغي من بغايا بني إسرائيل " " مگر نمي‌داني كه از پستي دنيا بود كه سر يحيي را براي گردنكشي از گردنكشان بني اسراييل به هديه بردند؟ آيا نمي‌داني كه بني اسراييل از طلوع فجر تا برآمدن آفتاب، هفتاد پيغمبر را ميكشتند و سپس به بازار آمده و به معاملات و خريد و فروش خود مشغول مي‌شدند و گويا هيچ كاري را انجام نداده اند. ولي خداوند در عذاب آنان تعجيل نكرد و به آنان مهلت داد و پس از سپري شدن مهلت، انتقام شديدي از آنان گرفت. اي عبد الله از خشم و غضب خداوند بپرهيز و از ياري من كوتاهي مكن ".
دعوت اهل كوفه از حسين اهل كوفه از تشريف فرمايي حسين (عليه السلام) به مكه و امتناع او از بيعت با يزيد باخبر شدند و در خانهء سليمان بن صرد خزاعي (1) اجتماع كردند. آنگاه سليمان بن صرد برپا ايستاد و سخناني را به آن جمعيت گوشزد نمود و در پايان سخن چنين گفت: " اي گروه شيعيان!
همه شنيده ايد كه معاويه هلاك شد و براي اداي حساب نزد خداي خويش رفت و به پاداش كارهاي خود رسيد و پسرش يزيد بر جاي او نشست. نيز ميدانيد كه حسين بن
1. سليمان بن صرد خزاعي: از ياران أمير المؤمنين (ع) بود. او در جنگهاي جمل، صفين و نهروان حاضر بود و آن حضرت را ياري مي‌كرد. در پايان جنگ صفين به وسيلهء خوارج مجروح شد وعلي (ع) او را دلداري و وعدهء حسن عاقبت داد و در جريان صلح امام مجتبي (ع) رنجيده خاطر و خواستار ادامهء جنگ بود و حضرت او را قانع ساخت كه صلاح امت اسلامي در صلح است. در جريان انقلاب خونبار سيدالشهداء (ع) يكي از دعوت كنندگان بود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، عبد الله بن عباس (2)، مدينة مكة المكرمة (2)، سليمان بن صرد الخزاعي (3)، مدينة الكوفة (2)، شهر رمضان المبارك (1)، شهر شعبان المعظم (1)، صلح (يوم) الحديبية (3)، شهر شوال المكرم (1)، يحيي بن زكريا (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الخوارج (1)

علي (عليه السلام) با او مخالفت كرده و از شر ستمكاران و طاغيان بني اميه به پناه خانهٔ خدا شتافته است. شما شيعهٔ پدر او هستيد. حسين (عليه السلام) امروز به ياري و همكاري شما نيازمند است.

اگر يقين داريد كه او را ياري مي‌كنيد و با دشمنان او مي‌جنگيد، آمادگي خود را نوشته، به اطلاع او برسانيد. اگر ميترسيد كه سستي و تنبلي در شما پديد آيد، او را به حال خود گذاريد و فريبش ندهيد ".

پس از آن نامه اي به اين مضمون نوشتند: " بسم الله الرحمن الرحيم. به پيشگاه حسين بن علي (عليه السلام) از سليمان بن صرد خزاعي ومسيب بن نجبه (1) ورفاعة بن شداد (2) وحبيب بن مظاهر وعبد الله بن وائل و گروهي از مؤمنان و شيعيان.

پس از تقديم سلام، سپاس خداوندي را كه دشمن تو و دشمن پدرت را هلاك كرد. آن مرد ظالم و خونخوار و ستمكاري كه رهبري امت را از آنان سلب كرد و آن را به ظلم و ستم تصرف نمود و بيت المال مسلمانان را غصب كرد و بدون رضايت ايشان، خود را امير آنان خواند و مردان نيك را كشت و ناپاكان را باقي گذاشت و مال خداوند را در تصرف جبابره و سركشان قرار داد. دور باد از رحمت يزدان، چنان كه قوم ثمود دور گرديد.

ما اكنون به جز شما امام و پيشوايي نداريم. بسيار مناسب است كه قدم رنجه فرموده، به شهر ما بياييد. اميد است خداوند به وسيلهٔ شما ما را به راه سعادت راهنمايي كند. نعمان بن بشير والي كوفه در قصر دارالاماره است. ولي ما در نماز جمعه و جماعت او حاضر نمي‌شويم و روزهاي عيد با او به مصلي نميرويم.

اگر بشنويم كه شما به سوي ما ميآييد، او را از كوفه بيرون نموده، روانهٔ شما مي‌كنيم.

سلام بر تو اي فرزند پيغمبر، و از پيش بر روان پاك پدرت باد! ولاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم ".

1. مسيب بن نجبه: از كساني بود كه امام حسين (عليه السلام) را به كوفه دعوت كردند، ولي به ياري او نشتافتند و بعد از آن پشيمان شدند و در سال 65 هجري در " عين الورده " با ابن زياد جنگيدند. او در همين جنگ كشته شد.

2. رفاعة بن شداد: از سوي أمير المؤمنين (ع) قاضي اهواز بود. او نيز از دعوت كنندگان امام حسين (ع) به كوفه بود، ولي در كربلا حاضر نشد و آن حضرت را ياري نكرد.
(۵۹۷)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، سليمان بن صرد الخزاعي (1)، مدينة الكوفة (4)، عبد الله بن وائل (1)، بنو أمية (1)، رفاعة بن شداد (2)، مسيب بن نجبة (2)، الغصب (1)، الظلم (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)
پس از نوشتن نامه، آن را فرستادند. دو روز مكث نموده، سپس جمعي را با نزديك يكصد و پنجاه نامه، كه هر يك از آنها به امضاء يك، دو، سه يا چهار نفر رسيده بود، به سوي حسين (عليه السلام) فرستادند. مضمون تمام نامه‌ها اين بود كه از آن حضرت دعوت نموده بودند كه به سوي آنان برود.
ولي حسين (عليه السلام) با وجود اين همه نامه، به سكوت ميگذرانيد و پاسخي به نامه هاي آنان نمي‌داد، تا آنكه در يك روز ششصد نامه به او رسيد و نامه‌هاي ديگري نيز پياپي تقديم خدمتش مي‌شد كه عدد آنها به 12 هزار نامه رسيد.
پس از آن، اين نامه - كه آخرين نامه هاست - توسط هاني بن هاني سبيعي و سعيد بن عبد الله حنفي از اهل كوفه، خدمت حسين (عليه السلام) رسيد:
" بسم الله الرحمن الرحيم. به پيشگاه حسين بن علي (ع).
پس از تقديم سلام، مردم در انتظار شما هستند و كسي را به جز شما نمي‌خواهند. زود به جانب ما بيا، اي فرزند پيغمبر! زيرا باغستانها به سبزه آراسته و ميوه‌ها رسيده و گياهها روييده و برگهاي سبز بر زيبايي درختها افزوده اند. به سوي ما بيا، زيرا بر سپاه مجهز و آماده‌ء خود وارد مي‌شوي.
والسلام عليك ورحمة الله وبركاته وعلي أبيك من قبلك ".
آنگاه حسين (عليه السلام) از آن دو نفري كه نامه را آورده بودند (هاني بن هاني و سعيد بن عبد الله حنفي) پرسيد: " اين نامه را چه كساني نوشتند؟
" گفتند: " يابن رسول الله! فرستادگان نامه عبارت بودند از شبث بن ربعي، حجار بن ابجر، يزيد بن حارث، يزيد بن رويم، عروة بن قيس، عمرو بن حجاج و محمد بن عمر بن عطارد ".
در اين موقع حسين (عليه السلام) برخاست و بين ركن و مقام، دو ركعت نماز خواند و از خداوند طلب خير كرد.
اعزام مسلم به كوفه سپس امام، مسلم بن عقيل را طلبيد و او را از جريان كار آگاه نمود و جواب نامه هاي مردم
(۵۹۸)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (6)، مسلم بن عقيل عليه السلام (1)، مدينة الكوفة (2)، حجار بن أبجر (1)، شبث بن ربعي اليربوعي (1)، سعيد بن عبد الله (1)، محمد بن عمر (1)

را نوشت و همراه مسلم فرستاد. (1) در آن نامه، وعده‌ء قبول درخواست ايشان را داده و نوشته بود:
" من پسر عموي خود مسلم بن عقيل را به سوي شما فرستادم تا هدف شما را بدست آورد و مرا از آن مطلع سازد ".
مسلم نامه را گرفت و به كوفه آمد. اهل كوفه از نامه‌ء حسين (عليه السلام) و آمدن مسلم شاد شدند و او را در خانه‌ء مختار بن ابي عبيده‌ء ثقفي جاي دادند. شيعيان به ديدن مسلم مي‌آمدند و هر دسته اي كه وارد مي‌شدند، مسلم نامه‌ء حسين (عليه السلام) را مي‌خواند. اشك شوق از ديدگان آنان جاري مي‌شد و بيعت مي‌كردند، تا اين كه هيجده هزار نفر با او بيعت نمودند.
ابن زياد فرماندار كوفه شد عبد الله بن مسلم باهلي وعمارة بن وليد وعمر بن سعد نامه اي به يزيد نوشتند و ورود مسلم را گوشزد نمودند و درخواست كردند كه نعمان بشير (2) را از كوفه معزول نمايد و ديگري را والي كوفه سازد.
يزيد به عبيدالله بن زياد كه در آن هنگام والي بصره بود، نامه اي نوشت و ولايت كوفه را علاوه بر بصره به او واگذار كرد و جريان كار مسلم و حسين (عليه السلام) را در آن نامه درج نمود و
1. نامه‌ء آن حضرت طبق نقل محدثين اين است: " بسم الله الرحمن الرحيم. از حسين بن علي به تمام مؤمنين و مسلمين. اما بعد، هاني و سعيد، آخرين فرستادگان شما بودند كه نامه‌ء شما را به من تسليم كردند. من از مضمون نامه‌ء شما مطلع شدم كه نوشته ايد: " ما امامي نداريم. به سوي ما بيا، شايد خداوند به وسيله‌ء تو ما را به حق هدايت و راهنمايي فرمايد ". من برادرم و پسر عمويم و شخصيت مورد وثوق و اعتماد از ميان اهل بيتم - مسلم بن عقيل - را به سوي شما ميفرستم.
اگر او براي من بنويسد كه نظر اكثريت شما و بخصوص فرزانگان و مردان شايسته‌ء شما مطابق با برنامه‌هايي است كه نوشته ايد، به سوي شما خواهم آمد، انشاء الله. من به جان خود سوگند ياد مي‌كنم كه امام بر حق، تنها كسي است كه بر اساس كتاب خدا حكومت كند و در جامعه با عدل و قسط رفتار نمايد و متدين به دين حق باشد و خود را بر انجام دستورات دين، ملزم و متعهد بداند. والسلام ". [مترجم].
2 - نعمان بن بشير: نخستين مولودي بود كه بعد از هجرت رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) به مدينه، در ميان انصار به دنيا آمد، همان گونه كه عبد الله بن زبير نخستين مولود از مهاجرين بود. پدرش بشير بن سعد،

نخستين فرد انصاري بود كه در ماجراي سقيفه با ابي بكر بيعت كرد.
(۵۹۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، مسلم بن عقيل عليه السلام (2)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، مدينة الكوفة (6)، السقيفة (1)

را نوشت و همراه مسلم فرستاد. (1) در آن نامه، وعدهء قبول درخواست ايشان را داده و نوشته بود:
" من پسر عموي خود مسلم بن عقيل را به سوي شما فرستادم تا هدف شما را بدست آورد و مرا از آن مطلع سازد ".
مسلم نامه را گرفت و به كوفه آمد. اهل كوفه از نامهء حسين (عليه السلام) و آمدن مسلم شاد شدند و او را در خانهء مختار بن ابي عبيدهء ثقفي جاي دادند. شيعيان به ديدن مسلم مي‌آمدند و هر دسته اي كه وارد مي‌شدند، مسلم نامهء حسين (عليه السلام) را مي‌خواند. اشك شوق از ديدگان آنان جاري مي‌شد و بيعت مي‌كردند، تا اين كه هيجده هزار نفر با او بيعت نمودند.
ابن زياد فرماندار كوفه شد عبد الله بن مسلم باهلي وعمارة بن وليد وعمر بن سعد نامه اي به يزيد نوشتند و ورود مسلم را گوشزد نمودند و درخواست كردند كه نعمان بشير (2) را از كوفه معزول نمايد و ديگري را والي كوفه سازد.
يزيد به عبيدالله بن زياد كه در آن هنگام والي بصره بود، نامه اي نوشت و ولايت كوفه را علاوه بر بصره به او واگذار كرد و جريان كار مسلم و حسين (عليه السلام) را در آن نامه درج نمود و
1. نامهء آن حضرت طبق نقل محدثين اين است: " بسم الله الرحمن الرحيم. از حسين بن علي به تمام مؤمنين و مسلمين. اما بعد، هاني و سعيد، آخرين فرستادگان شما بودند كه نامهء شما را به من تسليم كردند. من از مضمون نامهء شما مطلع شدم كه نوشته ايد: " ما امامي نداريم. به سوي ما بيا، شايد خداوند به وسيلهء تو ما را به حق هدايت و راهنمايي فرمايد ". من برادرم و پسر عمويم و شخصيت مورد وثوق و اعتماد از ميان اهل بيتم - مسلم بن عقيل - را به سوي شما ميفرستم.
اگر او براي من بنويسد كه نظر اكثريت شما و بخصوص فرزانگان و مردان شايستهء شما مطابق با برنامه‌هايي است كه نوشته ايد، به سوي شما خواهم آمد، انشاء الله. من به جان خود سوگند ياد مي‌كنم كه امام بر حق، تنها كسي است كه بر اساس كتاب خدا حكومت كند و در جامعه با عدل و قسط رفتار نمايد و متدين به دين حق باشد و خود را بر انجام دستورات دين، ملزم و متعهد بداند. والسلام ". [مترجم].
2 - نعمان بن بشير: نخستين مولودي بود كه بعد از هجرت رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) به مدينه، در ميان انصار به دنيا آمد، همان گونه كه عبد الله بن زبير نخستين مولود از مهاجرين بود. پدرش بشير بن سعد،

نخستين فرد انصاري بود كه در ماجراي سقيفه با ابي بكر بيعت كرد.
(۵۹۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، مسلم بن عقيل عليه السلام (2)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، مدينة الكوفة (6)، السقيفة (1)
دستور اكيد داد كه مسلم را دستگير كند و به قتل برساند. ابن زياد پس از خواندن نامه، آماده‌ء رفتن به كوفه شد. از سوي ديگر، حسين (عليه السلام) به جمعي از بزرگان بصره از قبيل يزيد بن مسعود نهشلي ومنذر بن جارود عبدي نامه اي نوشته بود و در آن نامه، ايشان را به ياري و لزوم اطاعت از اوامر خود دعوت كرده و آن را توسط غلام خود سليمان - كه كنيه‌ء او أبو رزين بود - به سوي آنها فرستاده بود.
يزيد بن مسعود، قبيله هاي بني تميم وبني حنظله وبني سعد را جمع كرد و آنان را مخاطب ساخته، گفت: " اي بني تميم! مقام من و حسب من در ميان شما چگونه است؟ " گفتند: " به خدا قسم بسيار مقام نيكو و ارجمندي داري و قوام طايفه به وجود تو و بزرگترين افتخار مخصوص توست. از همه‌ء افراد شريف‌تر و بر همه مقدم هستي ". گفت:
" من شما را اين جا خوانده‌ام كه با شما مشورت كنم و از شما كمك بگيرم ".
گفتند: " به خدا سوگند از گفتن نظر خودداري نمي‌كنيم و آراي خود را تقديم مي‌داريم.
اكنون مقصود را بگو تا بشنويم ". گفت: " اي بني تميم! بدانيد كه معاويه مرد و به خدا قسم مرده اي است پست و بي ارزش كه در هلاكت و فقدانش افسوسي نيست و بدانيد با مرگش درهاي ظلم و گناه شكسته شد و پايه‌هاي ستمكاري متزلزل و لرزان گرديد. معاويه بيعتي از مردم گرفت كه حكومت پسرش يزيد را تأمين كند و گمان كرد كه آن را محكم و استوار ساخته است، ولي هيهات كه چنين باشد. به خدا قسم كوشش بيهوده نمود و جديت او به ضعف و سستي گرائيد، با حيله گران مشورت كرد و خوار شد. اينك پسر شرابخوار و زشتكارش، يزيد، به جاي او نشسته است و ادعاي خلافت مسلمانان را مي‌كند و بدون اجازه‌ء ايشان، خويش را امير مي‌شمرد. در صورتي كه حلم و بردباري‌اش اندك و دانش و شناخت او ناچيز است. از راه حق به اندازه اي كه پاي خويش را بنهد، نمي‌شناسد. او چطور مي‌تواند رهبري امتي را به عهده بگيرد؟ به خدا سوگند ياد مي‌كنم - سوگندي كه هيچ كذب و خيانت و دروغ در آن نيست - كه جنگيدن با يزيد، براي حفظ دين، بهتر از جهاد با مشركين است. ولي حسين بن علي (ع)، پسر دختر پيغمبر شما، مردي است شريف و اصيل و داراي رأي نيكو. فضل او قابل توصيف و علم او پايان پذير نيست. او براي

(٦٠٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، مدينة الكوفة (1)، الكذب، التكذيب (1)، القتل (1)
خلافت شايسته تر است، زيرا سوابقش در اسلام درخشان‌تر و سنش بيشتر و قرابتش با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بر همه روشن است. نسبت به كوچكها مهربان و با بزرگها نيكوكار است. او بهترين والي و امامي است كه خداوند به وسيلهء او حجت را بر شما تمام كرده و راه سعادت را به شما نشان داده است. پس شما ديدگان خود را در برابر نور حق، از دست ندهيد و بدون شناختن راه هدايت، خود را در گودالهاي باطل نيفكنيد. در جنگ جمل بود كه صخر بن قيس لكهء ننگ و خواري را به دامان شما افكند (شما را از ياري علي (عليه السلام) بازداشت)، ولي امروز شما بايد با ياري فرزند پيغمبر آن را شست و شو دهيد. به خدا سوگند هر كس از ياري او كوتاهي ورزد خداوند فرزندانش را ذليل و خويشانش را كم مي‌سازد. بدانيد كه من لباس جنگ پوشيده ام وزره بر تن نموده ام و مطمئن باشيد كه هر كس كشته نشد ميميرد و فرار، انسان را نجات نمي‌دهد. خداوند شما را بيامرزد. سخنان مرا نيكو پاسخ گوييد ".
سپس بني حنظله شروع به سخن كردند و گفتند: " اي اباخالد! ما به منزلهء تيرهاي كمان تو هستيم كه به سوي هر هدفي كه پرتاب كني خطا نمي‌كند. ما سواران و سربازان طايفهء تو هستيم كه ما را به هر جنگي بفرستي، پيروزي وفتح با توست. به خدا قسم در هر گرداب خطرناكي فرو روي ما نيز با تو خواهيم آمد و با هر سختي اي كه روبرو شوي ما نيز همراه تو روبرو خواهيم شد. به خدا قسم با شمشيرهاي خود تو را ياري مي‌دهيم و با بدنهاي خود تو را نگهداري مي‌كنيم. به هر چه مي‌خواهي اقدام كن ".
از آن پس بني سعد رشتهء سخن را به دست گرفتند و گفتند: " اي اباخالد! مخالفت با تو و بيرون شدن از رأي و فرمان تو، از همه چيز نزد ما ناخوش‌آيندتر است. ولي صخر بن قيس به ما دستور داده بود كه جنگ نكنيم و ما هم امر او را شايسته تر دانستيم و تاكنون جنگ نكرديم و عزت براي ما باقي ماند. حال كه چنين است ما را مهلت بده تا مشورت كنيم و پس از آن اظهار عقيده نماييم ".
در اين موقع بني تميم آغاز سخن نموده، گفتند: " اي ابا خالد! ما از طايفهء تو و با تو هم قسم هستيم. اگر غضب كني، ما نيز غضبناك خواهيم شد و در سفر وحضر همراه تو خواهيم
(٦٠١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، اللبس (1)

بود. امر و فرمان با توست، بخوان تا اجابت كنيم و دستور بده تا اطاعت نماييم ".
يزيد بن مسعود رو به جانب بني سعد نمود و گفت: " به خدا قسم اي طايفهء بني سعد، اگر حسين (عليه السلام) را ياري نكنيد، خداوند هرگز فتنه و خونريزي را از ميان شما برنميدارد و هميشه با خويشتن در جنگ خواهيد بود ".
سپس براي حسين (عليه السلام) نوشت:
" بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، نامهء شما را زيارت كردم و دانستم كه مرا به ياري خود خوانده اي كه با اطاعت كردن از شما [از رحمت خدا] بهره‌مند شوم و به وسيلهء ياري شما رستگاري نصيب من گردد. به درستي كه خداوند هرگز زمين را از كسي كه عامل به خير، يا راهنماي به سوي نجات و سعادت باشد خالي نمي‌گذارد و شما حجت خدا بر مردم و امانت او بر روي زمين هستيد. شما شاخه اي از شجرهء پاك احمدي (صلي الله عليه وآله) هستيد كه اصل آن پيغمبر خاتم (صلي الله عليه وآله) است و شما فرع آنيد. به فال نيك وطائر فرخنده به سوي ما بيا، زيرا من بني تميم را براي تو آماده ساخته ام و اينك، اشتياق آنان بر ياري تو از اشتياق شتران تشنه كه در رفتن به سوي آب بر يكديگر سبقت گيرند، بيشتر است. بني سعد را هم براي تو مهيا نموده ام و كينه‌هاي سينه شان را با سخنان آتشين و موعظه آميز، مانند باراني كه از ابرهاي سفيد بهاري با رعد و برق ببارد، شسته ام. "..
حسين (عليه السلام) از خواندن اين نامه بسي شاد شد و در حق او دعا كرد و فرمود: " خداوند تو را در روز هولناك و وحشت آور قيامت، ايمن دارد و تو را عزيز نمايد و در آن روزي كه فشار تشنگي بسيار شديد است تو را سيراب كند ". يزيد بن مسعود، نويسندهء نامه، براي رفتن خدمت حسين (عليه السلام) و ياري او، مجهز و آماده شد. ولي پس از حركت از بصره خبر شهادت حسين (عليه السلام) را شنيد و از اين جهت بسيار گريه كرد و بي اندازه متأثر شد.
ولي منذر بن جارود - كه دخترش " بحريه " زوجهء ابن زياد بود - وقتي نامهء حسين (عليه السلام) را ديد، از ترس آن كه مبادا دسيسهء ابن زياد باشد، نامه و نامه‌آور را به ابن زياد تسليم كرد.
عبيدالله بدون درنگ قاصد را به دار آويخت و پس از آن بر منبر رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از مخالفت با خود و آشوب طلبي بر حذر داشت و ايشان را تهديد كرد و آن شب را
(٢٠٦)

در بصره به سر برد، بامداد برادرش عثمان بن زياد را نايب خود قرار داد و خود، به سرعت به جانب كوفه روانه گرديد. چون نزديك كوفه رسيد پياده شد و در آنجا ماند تا خورشيد غروب كرد. اول شب داخل كوفه شد و چون هوا تاريك بود، اهل كوفه گمان كردند حسين (عليه السلام) است و قدوم آن حضرت را به يكديگر مژده مي‌دادند. چون نزديك او رفتند و شناختتند كه ابن زياد است از اطرافش پراكنده شدند و او هم داخل كاخ دارالاماره رفت و شب را به پايان رسانيد. اول صبح از دارالاماره بيرون آمد و بر منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت با يزيد ترسانيد و بر اطاعت و فرمانبري او وعدهء احسان داد.
پناهندگي مسلم به خانهء هاني بن عروه مسلم بن عقيل كه اين خبر را شنيد، ترسيد كه مبادا ابن زياد از بودن او در كوفه آگاه شود و برايش مزاحمت ايجاد كند، به اين جهت از خانهء مختار بيرون آمد و به خانه هاني بن عروه رفت. هاني او را در خانهء خود پناه داد. از آن پس شيعيان به خانهء او زياد آمد و رفت مي‌نمودند. ابن زياد جاسوسهايي معين كرده بود كه جايگاه مسلم را پيدا كنند. چون دانست كه در خانهء هاني پنهان است، محمد بن اشعث واسماء بن خارجه وعمرو بن حجاج را طلبيد و گفت: " چرا هاني به ديدن ما نمي‌آيد؟ " گفتند: " نمي‌دانيم، ولي مي‌گويند هاني بيمار است ". ابن زياد گفت: " شنيده‌ام كسالتش رفع شده است و پشت درب خانهء خود مينشيند. اگر بدانم واقعا مريض است به عيادت او مي‌روم. ولي شما برويد و به او بگوييد كه حق ما را ضايع نكند و به ديدار ما بياييد. زيرا من دوست ندارم شخصي چون او كه از اشراف عرب است، از من دور و حقش ضايع شود ".
آن سه نفر، اول شب به خانهء هاني آمدند و گفتند: " چرا به ديدن امير نمي‌آيي؟ در صورتي كه او از حال تو جويا شد و گفت كه اگر بدانم مريض است او را عيادت مي‌كنم ". هاني گفت:
" بيماري مانع از رفتن شده است ". گفتند: " ابن زياد اطلاع پيدا كرده است كه شبها بر درب خانهء خود مي‌نشيني و از نيامدن تو ناراضي است. اين مرد قدرتمند، بي اعتنايي نمودن و جفا كردن را از مردي چون تو كه بزرگ طايفهء خود هستي، نمي‌تواند تحمل كند. ما تو را قسم مي‌دهيم كه بر مركبت سوار شوي و با ما به ديدن او بيايي ".
(٦٠٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مسلم بن عقيل عليه السلام (1)، مدينة الكوفة (5)، هاني بن عروة

(2)، عثمان بن زياد (1)
هاني لباسهاي خود را پوشيد و بر استر خود سوار و همراه ايشان روانه شد تا نزديك قصر دارالاماره رسيد. حس كرد گرفتاريهايي در انتظار او است. بدين جهت به حسان بن اسماء بن خارجه گفت: " اي پسر برادر! به خدا قسم من از اين مرد (يعني ابن زياد) خائفم. تو چه عقيده اي داري؟ " گفت: " عمو جان! به خدا سوگند من هيچ ترسي براي تو ندارم و تو هم اين افكار را از سرت بيرون كن ". ولي حسان نمي‌دانست كه ابن زياد براي چه هاني را طلبيده است.
هاني با كساني كه همراهش بودند بر ابن زياد وارد شد. عبيدالله نگاهش كه به هاني افتاد، گفت: " اتاك بخائن رجلاه " يعني كسي كه به تو خيانت مي‌كند با پايش نزد تو آمده است.
سپس رو به جانب شريح قاضي (1) كه نزدش نشسته بود نمود و به سوي هاني اشاره كرد و شعر عمرو بن معدي كرب زبيدي را خواند:
اريد حياته ويريد قتلي * عذيرك من خليلك عن مراد [غرض ابن زياد (2) از اشارهء به هاني و خواندن شعر اين بود كه من خواهان زنده ماندن هاني هستم، ولي او در خانهء خود بر ضرر من توطئه مي‌چيند.] هاني گفت: " اي امير! مقصود از اين سخنان چيست؟ " گفت: " ساكت باش اي هاني! اين چه عملياتي است كه در خانهء تو به ضرر مسلمانان انجام مي‌گيرد؟ مسلم بن عقيل را به خانهء خود آورده اي و براي او اسلحه و مردان جنگجو تهيه ديده اي و در خانه هاي اطراف خود جا داده اي؟ تو گمان مي‌كني اين مطالب، بر من پوشيده مي‌ماند؟ " هاني گفت: " من چنين كاري نكرده ام ". ابن زياد گفت: " آري! تو كرده اي ". باز هاني انكار كرد.
ابن زياد گفت: " معقل، غلام مرا بگوييد بيايد ".
1. شريح قاضي كندي: اصلا از اهالي يمن بود. در زمان عثمان وعلي (عليه السلام) ومعاويه، والي كوفه بود، تا اينكه در زمان حجاج بن يوسف استعفا داد. او در سال 78 ه. ق از دنيا رفت.
2. عبيدالله بن زياد، مادرش مرجانه از زنان بدنام و فاسد، و پدرش زياد نيز زنازاده‌اي بود كه چند نفر پدري او را مدعي بودند.
(٦٠٤)
صفحهمفاتيح البحث: مسلم بن عقيل عليه السلام (1)، الضرر (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)
معقل، جاسوس ابن زياد بود كه اخبار مسلم و اطرافيانش را به دست مي‌آورد و بسياري از اسرار آنان را كشف كرده بود. معقل آمد و نزديك ابن زياد ايستاد. تا نگاه هاني به او افتاد، فهميد كه جاسوس بوده است و گفت: " اي امير! به خدا قسم من مسلم را به خانهء خود دعوت نكرده ام، ولي او به خانهء من پناه آورد. من هم حيا كردم و او را پذيرفتم و پناهش

دادم. بدين جهت بر ذمهء من افتاد كه او را حفظ كنم. اكنون كه آگاه گشته اي، به من اجازه بده كه برگردم و او را بگويم كه از خانهء من خارج شود و به هر جا كه مي‌خواهد برود تا من از آنچه به ذمهء خود گرفته ام و او را در خانهء خود پذيرفته ام، بيرون آيم ".
ابن زياد گفت: " به خدا قسم از نزد من دور نمي‌شوي تا مسلم را حاضر كني ".
گفت: " به خدا قسم هرگز او را حاضر نمي‌كنم. آيا من ميهمان خود را به دست خود به تو تحويل بدهم كه او را بكشي؟ " ابن زياد گفت: " به خدا سوگند بايد او را حاضر كني ". هاني گفت: " به خدا قسم او را نمي‌آورم ".
چون گفتگو بين آنان فراوان رد و بدل شد، مسلم بن عمرو باهلي گفت: " اي امير! اجازه بده با هاني خلوت كنم و با او سخني گويم ".
او اجازه داد. برخاست وهاني را به گوشه اي از دارالاماره برد كه ابن زياد آنان را مي‌ديد و كلمات آنان را مي‌شنيد.
مسلم گفت: " اي هاني! تو را به خدا سوگند مي‌دهم كه باعث قتل خود نشوي و طايفهء خود را در بلا نيندازي. به خدا قسم من تو را از مرگ نجات مي‌دهم. مسلم، عموزادهء اين جمعيت است. او را نميكشند و به او ضرري نمي‌رسانند، او را تسليم كن. اين عمل براي تو نقص و ذلتي ندارد، زيرا تو او را به سلطان تسليم كرده اي و تسليم كردن به سلطان عيب نيست ".
هاني گفت: " به خدا قسم اين كار باعث رسوايي و ننگ من است كه من كسي را كه در پناه من و ميهمان من و فرستادهء پسر پيغمبر من است، به دشمن بسپارم، در صورتي كه دستهاي من سالم و يار و ياور فراوان دارم. به خدا سوگند اگر هيچكس مرا ياري نكند و تنها باشم باز او را تسليم نخواهم كرد تا پيش از او بميرم ".
(٦٠٥)
صفحهمفاتيح البحث: القتل (1)
مسلم بن عمرو نيز شروع به قسم دادن او كرد ولي هاني مي‌گفت: " به خدا قسم او را به ابن زياد نخواهم سپرد ". ابن زياد اين سخن را شنيد و گفت: " او را نزديك من بياوريد ".
هاني را نزديك او بردند. گفت: " به خدا قسم بايد مسلم را حاضر كني و الا سر از بدنت جدا مي‌كنم ".
هاني گفت: " اگر چنين كني شمشيرهاي زيادي اطراف خانه‌ات خواهد آمد ". ابن زياد گفت:
" اي بيچاره! مرا از شمشيرها ميترساني؟ " ولي هاني گمان مي‌كرد كه طايفه‌اش صداي او را ميشنوند.
عبيدالله گفت: " او را نزديك من بياوريد ". نزديكش بردند. آن قدر با چوبدستي بر پيشاني و بيني و صورت هاني زد كه بيني او شكست و خون

بر جامه‌هايش فرو ريخت و گوشت صورت و پيشاني‌اش بر محاسنش آويخت و چوب شكست. هاني دست برد و شمشير يكي از پاسبانها را گرفت، ولي پاسبان او را محكم نگاه داشت.
ابن زياد فرياد زد او را بگيريد. هاني را كشيدند و در يكي از اتاقهاي دارالاماره افكندند و در را بستند و به دستور ابن زياد پاسبانهايي بر او گماشتند.
در اين هنگام أسماء بن خارجه و به قولي حسان بن اسماء از جاي برخاست و گفت: " اي امير! تو به ما دستور دادي هاني را نزد تو بياوريم. اكنون كه او را نزد تو حاضر ساختيم، صورتش را شكستي و محاسنش را به خون رنگين نمودي و خيال داري كه او را بكشي؟ " ابن زياد غضبناك شد و گفت: " تو هم نزد ما هستي ". و دستور داد آنقدر او را زدند تا ساكت شد. سپس او را بستند و در گوشه اي از قصر دارالاماره زنداني نمودند.
وقتي خود را به اين حال ديد گفت: " انا لله وانا اليه راجعون " گويا به ياد سخناني افتاد كه هاني قبل از داخل شدن به دارالاماره گفته بود و گفت: " اي هاني! اينك من خبر قتل خود را به تو مي‌گويم ".
چون عمرو بن حجاج كه دخترش " رويحه " عيال هاني بود، خبر كشته شدن هاني را شنيد، با تمام طايفهء مذحج حركت كرد ودارالاماره را محاصره نمود و فرياد زد: " من عمرو بن حجاج و اين جمعيت سواران و بزرگان قبيلهء مذحج هستند ما از اطاعت امير سرپيچي

نكرده‌ايم و از جماعت مسلمانان، جدايي ننموده‌ايم، ولي شنيده‌ايم كه سرور و سالار ما، هاني، كشته شده است ".
ابن زياد از اجتماع و سخنانشان آگاه شد و به شريح قاضي دستور داد: " برو هاني را ببين و به طايفهء او اطلاع بده كه هاني زنده است ".
شريح همين كار را كرد و به آنان گفت: " هاني كشته نشده است ". طايفهء مذحج به همين اندازه، راضي شده و پراكنده شدند.
قيام مسلم بن عقيل خبر قتل هاني، به مسلم بن عقيل رسيد. مسلم با تمام كساني كه با او بيعت كرده بودند، براي جنگ با ابن زياد از خانه خارج شد. عبيدالله به دارالاماره پناه برد و درهاي آن را محكم بست و اصحابش با ياران مسلم به جنگ و كشتن يكديگر مشغول شدند و كساني كه با او در دار الاماره بودند بر بام قصر رفتند و اصحاب مسلم را به آمدن لشكرهاي شام، تهديد مي‌كردند.
آن روز به همين ترتيب گذشت تا شب فرا رسيد و هوا تاريك شد. اصحاب مسلم كم كم پراكنده مي‌شدند و به يكديگر مي‌گفتند: " براي چه ما آتش فتنه را دامن بزنيم؟ شايسته آن است كه در خانه هاي خود بنشينيم و به مسلم وابن زياد كاري نداشته باشيم، تا خداوند بين آنان اصلاح كند ". همه رفتند و به جز ده نفر، كسي با مسلم باقي نماند.
در اين هنگام مسلم به مسجد آمد تا نماز مغرب را بخواند. آن ده نفر نيز رفتند. چون مسلم چنين ديد، غريبانه از مسجد خارج شد و در كوچه هاي كوفه راه مي‌رفت تا درب خانهء زني رسيد كه او را " طوعه " مي‌ناميدند. از او آب خواست. آن زن آب آورد ومسلم آشاميد. سپس از او پناه خواست. آن زن او را در خانهء خود جاي داد، ولي پسرش ابن زياد را از قضيه آگاه نمود.
عبيدالله، محمد بن اشعث را طلبيد و او را با گروهي مأمور آوردن مسلم گردانيد. آنان تا پشت ديوار خانهء آن زن آمدند. مسلم چون صداي سم اسبان را شنيد، زره پوشيد و بر اسب خود سوار شد و به جنگ با آنان پرداخت وعده اي را كشت. محمد بن اشعث فرياد زد:
(٦٠٧)
صفحهمفاتيح البحث: مسلم بن عقيل عليه السلام (2)، مدينة الكوفة (1)، القتل (1)، السجود (2)
" اي مسلم! تو در اماني ". مسلم گفت: " امان مردم حيله باز وفاجر امان نخواهد بود ". پس از آن، به جنگ مشغول شد و اشعار حمران بن مالك خثعمي را كه در روز " قرن " سروده بود به عنوان رجز قرائت كرد:

قسم ياد كرده ام جز به آزادگي كشته نشوم، اگر چه شربت مرگ را با تلخي و سختي بنوشم.
دوست ندارم كه با من خدعه و فريب انجام دهند و اسير سازند. همچنين خوش ندارم كه آب خنك را با آب گرم و تلخ مخلوط كنم (از شجاعت و رشادت در ميدان جنگ بگذرم و خود را به دست دشمن بسپارم.) هر كسي در زندگي، روزي با شر گرفتار مي‌شود، ولي من با شمشير خود بر شما مي‌زنم و از هيچ ضرر و زياني، باك و خوفي ندارم ".
سپاه ابن زياد فرياد زدند: " اي مسلم! محمد بن اشعث به تو دروغ نمي‌گويد و تو را فريب نمي‌دهد ". مسلم اعتنا نكرد و پس از آن كه بر اثر زخمهاي شمشير و نيزه ضعف بر او غلبه كرد، لشكر بر فشار حملهء خود افزودند و ناپاكي از پشت سر با نيزهء خود بر او زد كه از اسب بر زمين افتاد. او را اسير كردند و چون نزد ابن زياد بردند، مسلم بر او سلام نكرد.
يكي از پاسبانها گفت: " چرا بر امير سلام نكردي؟ " مسلم گفت: " واي بر تو، او بر من امير نيست ". ابن زياد گفت: " اهميتي ندارد، سلام بكني يا سلام نكني، كشته مي‌شوي ". مسلم گفت: " اگر مرا بكشي موضوع بزرگي نيست، زيرا كساني ناپاكتر از تو، اشخاصي بهتر از مرا كشته اند و علاوه بر اين تو از نظر اينكه اشخاص را به نامردي مي‌كشي و با وضع فجيعي مثله مي‌كني و ناپاكي خود را ظاهر مي‌سازي و در موقع غلبه نمودن بر دشمن بدترين عملها را انجام مي‌دهي، از همهء زشتكاران پيشي گرفته اي و به راستي براي اين زشتكاريها كسي از تو آماده تر نيست ".
ابن زياد گفت: " اي گناهكار آشوب طلب! بر امام خود خروج كردي و اجتماع مسلمانان را پراكنده ساختي و ايجاد فتنه و آشوب نمودي ". مسلم گفت: " اي پسر زياد! دروغ گفتي.
اجتماع مسلمين را معاويه و پسرش يزيد بر هم زدند و فتنه را تو و پدرت زياد بن عبيد برپا نموديد. و من اميدوارم خداوند شهادت را نصيب من فرمايد و آن را به دست ناپاكترين افراد جاري سازد ".
(٦٠٨)
صفحهمفاتيح البحث: زياد بن عبيد (1)، الضرر (1)
ابن زياد گفت: " اي مسلم! آرزوي مقامي را نمودي و براي رسيدن به آن اقدام كردي، ولي خدا نخواست و آن مقام را به اهلش واگذار كرد ".
مسلم گفت: " اي پسر مرجانه! شايستهء آن مقام چه كسي بود؟ " گفت: " يزيد بن معاويه ".
مسلم گفت: " الحمد لله. ما راضي هستيم كه خداوند بين ما و شما حاكم باشد ".
ابن زياد گفت: " آيا گمان مي‌كني كه تو هم در امر خلافت سهمي داري؟ " مسلم گفت: " به خدا قسم نه گمان، بلكه يقين دارم ". گفت: " اي مسلم

به من بگو به چه منظوري به اين شهر آمدي و وضع منظم آن را از هم پاشيدي و بين مردم اختلاف انداختي؟ " مسلم گفت: " من براي ايجاد اختلاف و آشوب به اين شهر نيامده ام، ولي چون شما كارهاي زشت انجام داديد و اعمال نيك را از بين برديد و بدون رضايت مردم، خود را امير آنان خوانديد و آنان را به كارهايي غير از آنچه خدا دستور داده بود وادار كرديد و در ميان آنها مانند پادشاهان ايران و روم رفتار نموديد، ما آمديم كه مردم را به نيكوكاري دعوت كنيم و از نادرستيها بازداريم و آنها را تابع دستورات قرآن و مطيع قوانين پيغمبر اسلام سازيم و ما شايستگي اين كار را داشتيم ".
ابن زياد به بد گفتن به او و به علي و حسن وحسين (عليهم السلام) زبان گشود. مسلم گفت:
" تو و پدرت را دشنام دادن شايسته تر است. هر چه مي‌خواهي بكن، اي دشمن خدا! " (1) مسلم و هاني و شهادت آنان ابن زياد، بكير بن حمران را مأمور نمود كه مسلم را بر بام دار الاماره ببرد و به قتل برساند.
مسلم در بين راه تسبيح خدا مي‌گفت و از خداوند طلب آمرزش مي‌كرد و درود بر رسول خدا مي‌فرستاد تا بالاي بام رسيد. سر از بدنش جدا كردند. كشندهء او با وحشت زيادي از بام فرود آمد. ابن زياد گفت: " تو را چه مي‌شود؟ " گفت: " اي امير! موقعي كه مسلم را ميكشتم، مرد سياه روي بدصورتي را ديدم كه برابر من
1. ابن اثير در " كامل " ج 3، ص 373.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، دولة ايران (1)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، القتل (1)، إبن الأثير (1)

ايستاده و انگشتان خود را به دندان ميگزد - يا گفت: لبهاي خود را ميگزيد - و من از ديدن او به اندازه اي ترسيدم كه هرگز چنين ترسي در دل من راه نيافته بود ".
ابن زياد گفت: " شايد از كشتن مسلم تو را وحشت گرفته است؟ " سپس دستور داد هاني را بياورند. او را براي كشتن نزد ابن زياد بردند.
در آن هنگام هاني مي‌گفت: " كجا هستند مردم مذحج؟ كجا هستند طايفهء من و كجايند خويشان من؟ " جلاد گفت: " گردنت را جلو بيار! " گفت: " به خدا قسم در بخشيدن جان سخي نيستم و شما را بر كشتن خود ياري نمي‌كنم ".
غلام ابن زياد - كه او را رشيد مي‌گفتند - شمشير زد و او را به قتل رسانيد.
در مرثيه مسلم وهاني، عبد الله بن زبير اسدي اين اشعار را سروده است - و به قولي، گويندهء آن فرزدق است و بعضي گفته اند سليمان حنفي است - ومعاني آن اشعار چنين است:
" اگر نمي‌داني مرگ چيست، در بازار كوفه، هاني ومسلم بن عقيل را ببين. همان مرد شجاعي كه شمشير، صورتش را مجروح كرد و جوانمرد ديگري كه پس از كشتنش، او را از بام قصر بر زمين افكندند. ابن زياد ناپاك، ايشان را گرفت و صبح روز بعد نقل محافل رهگذران شدند. مي‌بيني جسدي را كه مرگ، رنگ آن را دگرگون ساخته است و خونش در هر جا جاري است. جوانمردي كه باحياتر از زنان حيامند و برنده تر از شمشير صيقل زدهء دو لبه بود. آيا اسماء بن خارجه - كه هاني را نزد ابن زياد برد - بر اسب سوار شود و از كشته شدن ايمن باشد؟ در صورتي كه طايفهء مذحج خون هاني را از او طلبكارند؟ در آن هنگام، قبيلهء مراد اطراف هاني ميگشتند و حال او را از يكديگر مي‌پرسيدند و مراقب او بودند. اي طايفهء مراد! شما اگر خونخواهي برادر خود، هاني را نكنيد، مانند زنان هر جايي اي هستيد كه به پول اندك راضي هستيد ".
راوي مي‌گويد: ابن زياد خبر شهادت مسلم بن عقيل و هاني بن عروه را براي يزيد نوشت.
پس از چندي جواب نامه‌اش آمد. از كارهاي او تشكر كرده و نوشته بود: " شنيده ام حسين به كوفه مي‌آيد و تو بايد به مؤاخذه و بازپرسي و كشتن و به زندان افكندن كساني كه گمان

صفحهمفاتيح البحث: مسلم بن عقيل عليه السلام (2)، مدينة الكوفة (2)، الشاعر الفرزدق (1)، هاني بن عروة (1)، القتل (1)

يا توهم همياري ايشان با حسين را داري، بپردازي ".
عزيمت حسين (عليه السلام) به سوي عراق حسين (عليه السلام) روز سه شنبه، سوم ذيحجه و به قولي روز چهارشنبه، هشتم ذيحجهء سال 60 هجري، پيش از آنكه از شهادت مسلم مطلع شود از مكه خارج شد، زيرا حسين (عليه السلام) روزي از مكه بيرون آمد كه در همان روز مسلم به شهادت رسيده بود.
روايت شده است كه چون حسين (عليه السلام) تصميم گرفت به سوي عراق برود، مقابل جمعيت ايستاد و پس از حمد خداوند متعال و درود بر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) خطبه اي به اين مضمون ايراد فرمود:
" مرگ بر فرزندان آدم حك شده است، چون جاي گردنبند بر گردن دختران جوان. من مشتاق ديدن پيشينيان خويشم، مانند اشتياقي كه يعقوب به ديدار يوسف داشت.
سرزميني براي كشته شدن من انتخاب شده است كه به آن خواهم رسيد و گويا مي‌بينم كه اعضاي بدنم را گرگهاي بيابان، در زميني بين نواويس و كربلا پاره پاره مي‌كنند تا شكمهاي گرسنهء خود را سير گردانند و انبانهاي خالي خويش را پر كنند.
آري! از سرنوشت نمي‌توان گريخت. آنچه خداوند به آن خشنود است، ما اهل بيت هم خشنوديم و بر بلياتي كه از جانب خدا باشد صبر مي‌كنيم و مي‌دانيم او مزد صابرين را به ما اعطا مي‌كند. ما كه پارهء تن پيغمبر خدا هستيم از او جدايي نداريم و در بهشت با او خواهيم بود. بدين گونه رسول خدا خشنود خواهد شد و به وعده اي كه خداوند به رسولش داده وفا مي‌شود. هر كس براي جانبازي در راه ما آماده است و از شهادت و ملاقات خداوند خشنود مي‌شود با ما بيايد، زيرا به ياري خدا - انشاء الله - بامدادان از مكه خارج مي‌شويم ".
گفتار طبري ابوجعفر محمد بن جرير طبري امامي در كتاب " دلائل الامامة " از ابومحمد سفيان بن وكيع، از پدرش وكيع واو از " أعمش " روايت مي‌كند كه: ابومحمد واقدي وزرارة بن خلج گفتند:
(٦١١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (4)، دولة العراق (2)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، مدينة مكة المكرمة (3)، محمد بن جرير (1)، الصبر (1)

گفتار طبري

" پيش از آنكه حسين (عليه السلام) به سوي عراق حركت كند ما او را ديدار كرديم و از سستي مردم كوفه آگاه نموديم و به او گفتيم: " قلوب مردم كوفه با تو، ولي شمشيرهاي آنان براي كشتن تو آماده است ". حسين (عليه السلام) با دست خود به جانب آسمان اشاره كرد. درهاي آسمان گشوده شد و فرشتگان بسياري كه شمار آنان را جز خداوند كسي نمي‌دانست نازل شدند.
سپس فرمود اگر تقدير خداوند نبود كه بدن من به زمين كربلا نزديك شود و اگر ترس آن نداشتم كه اجر و مزدم از بين رود، با اين لشكر نيرومند با آنان ميجنگيدم، و ليكن يقين دارم جايگاه كشته شدن من و تمام اصحابم - بجز فرزندم علي - در آن سرزمين خواهد بود ".
معمر بن مثني در كتاب " مقتل الحسين " روايت نموده است كه چون روز ترويه (روز هشتم ذيحجه) رسيد، عمر بن سعد ابي وقاص، با لشكر انبوهي وارد مكه شد و از طرف يزيد مأمور بود كه اگر توانست حسين (عليه السلام) را بكشد و اگر بناي جنگ شد، با او بجنگد، ولي حسين (عليه السلام) همان روز از مكه خارج شد. (1) از حضرت امام جعفر صادق (عليه السلام) روايت شده است كه محمد بن حنفيه در شبي كه آن حضرت مي‌خواست صبح آن شب از مكه خارج شود، خدمت حسين آمد و گفت: " برادر جان! شما ميدانيد كه مردم كوفه با پدر و برادرت مكر كردند و من ميترسم كه با تو نيز چنين كنند. اگر صلاح بداني در مكه بمان، زيرا تو عزيزترين و ارجمندترين افراد امت هستي ". فرمود: " ميترسم يزيد بن معاويه به طور ناگهاني مرا در حرم خداوند به قتل
1. طبري در " تاريخ الامم والملوك " ج 3، ص 369 مينويسد: " وقتي حسين (ع) با همراهان خود از دروازهء مكه خارج مي‌شد. مأمورين عمرو بن سعيد بن عاص كه تحت فرماندهي يحيي بن سعيد بودند راه را بر آن حضرت بستند و گفتند: " كجا مي‌روي؟ به مكه برگرد ". حسين (ع) از بازگشت به مكه امتناع ورزيد. بين مأمورين و ياران آن حضرت زد و خوردهايي با تازيانه روي داد ولي تلاش مأمورين به جايي نرسيد وحسين (ع) با عزم راسخ به راه خود ادامه داد. مأمورين گفتند: " اي حسين! آيا از خدا نمي‌ترسي كه از جمع مسلمانان جدا مي‌شوي و ميان امت تفرقه ميافكني؟ " حسين (ع) در جواب آنها اين آيهء شريفهء را قرائت نمود: * (لي عملي ولكم عملكم انتم بريئون مما اعمل وانا برئ مما تعملون) *.

(8)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، دولة العراق (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (7)، مدينة الكوفة (3)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، القتل (1)، عمرو بن سعيد (1)

برساند و به اين خاطر، هتك حرمت خانهء خدا شود ".
محمد بن حنفيه گفت: " اگر از اين امر بيمناكي به سوي يمن برو، زيرا در آنجا محترم خواهي بود و يزيد هم نمي‌تواند بر تو دست پيدا كند. يا جايي از بيابان را اختيار كن و در آنجا بمان ". فرمود: " در اين پيشنهاد تو تأملي خواهم كرد ".
حركت كاروان حسين از مكه ساعات آخر شب بود كه حسين (عليه السلام) از مكه حركت كرد و چون اين خبر به محمد بن حنفيه رسيد، آمد و مهار ناقه‌اي كه امام بر آن سوار بود، گرفت و گفت: " برادر جان! مگر تو به من وعده ندادي كه در سخن من تأمل كني؟ " فرمود: " بلي ". عرض كرد: " پس براي چه در رفتن شتاب نمودي؟ " حسين (عليه السلام) گفت: " پس از رفتن تو رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نزد من آمد و فرمود: " يا حسين اخرج الي العراق فإن الله قد شاء ان يراك قتيلا " اي حسين برو به سوي عراق زيرا خدا مايل است تو را كشته ببيند ".
محمد بن حنفيه به او گفت: " انا لله وانا اليه راجعون. اكنون كه براي كشته شدن مي‌روي، اين زنها را براي چه با خود مي‌بري؟ " حسين (عليه السلام) گفت: " رسول خدا به من فرود: " ان الله قد شاء ان يراهن سبايا " خداوند مي‌خواهد اين زنان را اسير ببيند ". در اين موقع محمد بن حنفيه وداع كرد و رفت ".
تخلف محمد بن حنفيه از همراهي امام (عليه السلام) محمد بن يعقوب كليني در كتاب " رسائل " از حمزة بن حمران، نقل مي‌كند كه ما داستان خروج حسين (عليه السلام) و تخلف كردن محمد بن حنفيه را از همراهي او نقل مي‌كرديم، در مجلسي كه امام صادق (عليه السلام) حضور داشت. به من فرمود: " اي حمزه! حديثي براي تو بگويم كه بعد از اين مجلس، راجع به محمد بن حنفيه چيزي از من سؤال نكني، و آن حديث اين است:
چون حسين (عليه السلام) از مكه حركت كرد، كاغذي طلبيد و در آن نوشت:
" بسم الله الرحمن الرحيم. از جانب حسين بن علي به طايفهء بني هاشم.
(٦١٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، دولة العراق (2)، محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (5)، مدينة مكة المكرمة (3)، بنو هاشم (1)، حمزة بن حمران (1)، محمد بن يعقوب (1)، الإختيار، الخيار (1)

برساند و به اين خاطر، هتك حرمت خانهء خدا شود ".
محمد بن حنفيه گفت: " اگر از اين امر بيمناكي به سوي يمن برو، زيرا در آنجا محترم خواهي بود و يزيد هم نمي‌تواند بر تو دست پيدا كند. يا جايي از بيابان را اختيار كن و در آنجا بمان ". فرمود: " در اين پيشنهاد تو تأملي خواهم كرد ".
حركت كاروان حسين از مكه ساعات آخر شب بود كه حسين (عليه السلام) از مكه حركت كرد و چون اين خبر به محمد بن حنفيه رسيد، آمد و مهار ناقه‌اي كه امام بر آن سوار بود، گرفت و گفت: " برادر جان! مگر تو به من وعده ندادي كه در سخن من تأمل كني؟ " فرمود: " بلي ". عرض كرد: " پس براي چه در رفتن شتاب نمودي؟ " حسين (عليه السلام) گفت: " پس از رفتن تو رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نزد من آمد و فرمود: " يا حسين اخرج الي العراق فإن الله قد شاء ان يراك قتيلا " اي حسين برو به سوي عراق زيرا خدا مايل است تو را كشته ببيند ".
محمد بن حنفيه به او گفت: " انا لله وانا اليه راجعون. اكنون كه براي كشته شدن مي‌روي، اين زنها را براي چه با خود مي‌بري؟ " حسين (عليه السلام) گفت: " رسول خدا به من فرود: " ان الله قد شاء ان يراهن سبايا " خداوند مي‌خواهد اين زنان را اسير ببيند ". در اين موقع محمد بن حنفيه وداع كرد و رفت ".
تخلف محمد بن حنفيه از همراهي امام (عليه السلام) محمد بن يعقوب كليني در كتاب " رسائل " از حمزة بن حمران، نقل مي‌كند كه ما داستان خروج حسين (عليه السلام) و تخلف كردن محمد بن حنفيه را از همراهي او نقل مي‌كرديم، در مجلسي كه امام صادق (عليه السلام) حضور داشت. به من فرمود: " اي حمزه! حديثي براي تو بگويم كه بعد از اين مجلس، راجع به محمد بن حنفيه چيزي از من سؤال نكني، و آن حديث اين است:
چون حسين (عليه السلام) از مكه حركت كرد، كاغذي طلبيد و در آن نوشت:
" بسم الله الرحمن الرحيم. از جانب حسين بن علي به طايفهء بني هاشم.
(٦١٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، دولة العراق (2)، محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (5)، مدينة مكة المكرمة (3)، بنو هاشم (1)، حمزة بن حمران (1)، محمد بن يعقوب (1)، الإختيار، الخيار (1)

اما بعد، هر كس با من آيد به شهادت مي‌رسد و كسي كه تخلف كند به پيروزي دست نخواهد يافت. والسلام ".
فرشتگان و درخواست ياري حسين (عليه السلام) شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، در كتاب " مولد النبي ومولد الاوصياء " به اسناد خود از حضرت صادق (عليه السلام) روايت مي‌كند كه:
چون حسين (عليه السلام) از مكه حركت كرد، افواجي از فرشتگان - كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را ياري نموده بودند - در حالي كه جنگ افزار در دست داشتند و بر اسبهاي بهشتي سوار بودند، آن حضرت را ملاقات كردند و بر او سلام نمودند و گفتند:
" اي حجت خدا! ذات مقدس باري تعالي در بسياري از جنگها، به وسيلهء ما جدت رسول خدا را ياري كرد و اينك ما را براي ياري تو فرستاده است ".
حسين (عليه السلام) به آنها فرمود: " وعده گاه من و شما سرزميني است كه من در آنجا كشته مي‌شوم و آن سرزمين كربلاست. وقتي كه من در آن جا رسيدم، نزد من آييد ".
فرشتگان گفتند: " ما از جانب حق تعالي مأموريم فرمان تو را اطاعت كنيم. اگر مي‌ترسي كه دشمنانت بر تو بتازند ما در خدمت تو باشيم ".
فرمود: " آنان نمي‌توانند آزاري به من برسانند تا به زمين كربلا برسم ".
سپس، گروهي از مؤمنين جن، نزد حسين (عليه السلام) آمدند و گفتند:
" ما شيعيان و ياران تو هستيم، هر چه مي‌خواهي به ما امر كن و اگر دستور دهي، تمام دشمنانت را نابود مي‌كنيم و تو در وطن خويش بمان ".
ابا عبد الله در حق آنها دعا كرد و به آنان فرمود: " مگر شما قرآن را كه بر جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نازل شده است نخوانده ايد كه مي‌فرمايد: " به مردم بگو اگر در خانه هاي خود بمانيد، آنهايي كه مقدر شده است كه كشته شوند، به سوي قبرهاي خود خواهند رفت ". (1) ماندن در مدينه نتيجه ندارد. اگر من در خانهء خود بمانم، اين مردم شقي به چه وسيله

1. آل عمران، آيه 154.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (4)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، محمد بن محمد (1)

امتحان شوند و چه كسي در قبر من بخوابد؟
در صورتي كه خداوند روزي كه زمين را ميگسترد، آن را براي من برگزيده و پناه شيعيان و دوستان ما گردانيده است. اعمال ايشان را در آنجا قبول مي‌كند و دعاي آنان را در آنجا اجابت مي‌فرمايد. شيعيان ما در آن زمين مسكن مي‌كنند و براي آنها در دنيا و آخرت امان خواهد بود. ولي شما روز شنبه كه روز عاشوراست، نزد من بياييد ".
در روايت ديگري نقل شده كه حضرت به آنها فرمود:
" در روز جمعه كه من در پايان آن روز كشته مي‌شوم و ديگر كسي از اهل بيت و خويشان و برادران من باقي نماند و سر مرا براي يزيد مي‌برند، نزد من حاضر شويد ".
مؤمنين جن گفتند: " به خدا قسم اگر اطاعت امر تو واجب نبود، با تو مخالفت مي‌كرديم و تمام دشمنان تو را پيش از آنكه به تو آسيبي برسانند، ميكشتيم ".
حسين (عليه السلام) فرمود: " به خدا قسم قدرت ما براي كشتن آنها بيش از شما است، ولي نظر ما اين است كه بر همه اتمام حجت شود، تا آنهايي كه هلاك مي‌شوند از روي " بينه " به هلاكت رسند و كساني كه به سعادت مي‌رسند نيز از روي بينه بدان نائل شوند ".
توقيف هديهء بحير بن ريسان سپس، ابا عبد الله به راه ادامه داد تا منزل " تنعيم " رسيد. در آنجا قافله اي را ملاقات كرد كه هديهء بحير بن ريسان، والي يمن را براي يزيد بن معاويه مي‌بردند.
چون حاكم واقعي امور مسلمانها حسين (عليه السلام) بود، هديه را گرفت و به شترداران فرمود: " هر كه مايل است با ما به عراق آيد، كرايهء او را ميپردازيم و با او نيكويي مي‌كنيم و هر كه مي‌خواهد، كرايهء مقدار راهي را كه آمده است بگيرد و باز گردد ".
جمعي از آنان با حسين (عليه السلام) رفتند وعده اي هم امتناع نمودند و بازگشتند.
آنگاه از آنجا گذشت تا در منزل " ذات عرق " وارد شد. در آن منزل، بشير بن غالب را كه از عراق مي‌آمد، ديدار كرد.
از او پرسيد كه اهل عراق چگونه هستند؟ گفت: " در دل، تو را دوست دارند، ولي شمشير

(3)، دولة العراق (3)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، القبر (1)، العرق، التعرق (1)

آنان بني اميه را ياري مي‌كند ".
قافله به راه افتاد. اول ظهر بود كه به منزل " ثعلبيه " رسيد. حسين (عليه السلام) را خواب در ربود و پس از لحظه اي بيدار شد و فرمود: " هاتفي را شنيدم كه مي‌گفت: " شما با شتاب مي‌رويد و مرگ شما را با شتاب به سوي بهشت مي‌برد ".
فرزندش علي (عليه السلام) گفت: " پدر جان! مگر ما بر حق نيستيم؟ "
فرمود: " آري به خدا قسم ما بر حق هستيم ".
گفت: " در اين صورت هرگز از مرگ باكي نداريم ".
حسين (عليه السلام) فرمود: " پسر جانم! خدا تو را جزاي خير دهد ". آن شب را در آن منزل به سر برد.
ملاقات حسين (عليه السلام) با اباهره اول صبح، مردي كه كنيهء او " اباهره " بود و از كوفه مي‌آمد، رسيد و بر آن حضرت سلام كرد و گفت: " اي پسر پيغمبر! براي چه از حرم خدا و حرم جدت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بيرون آمدي؟ " فرمود: " اي اباهره! بني اميه اموالم را گرفتند، صبر نمودم. با عرض من دشمني ورزيدند، تحمل كردم. اينك مي‌خواستند خون مرا بريزند، گريختم. به خدا قسم اين جمعيت ستمكار مرا خواهند كشت، ولي خدا لباس ذلت و خواري را بر بدن آنان ميپوشاند و شمشير برندهء انتقام را بر آنان مينهد و كسي را بر آنان مسلط مي‌كند كه آنان را از قوم سبا - كه زني بر آنها مسلط بود و در مال و خون ايشان هر طوري كه مي‌خواست، حكم مي‌كرد - ذليل تر مي‌سازد ". اين سخن را گفت و از آن منزل حركت كرد.
تشرف زهير بن قين جمعي از طايفهء بني فزاره وبجيله نقل كرده اند كه ما از مكه با زهير بن قين (1) بيرون آمديم و
1. زهير بن قين از بزرگان و اشراف قوم خود بود. در ابتدا، از هواخواهان عثمان به شمار مي‌رفت. در سال 60 هجري با خاندان خود به حج مشرف شد و هنگام بازگشت در بين راه بود كه به خدمت سيدالشهداء (ع) شرفياب گرديد. در آن وقت از عقيدهء فاسد خود برگشت و از اصحاب و ياران آن حضرت گشت. وفاداري زهير بسيار حيرت آور وقابل توجه بود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، زهير بن القين البجلّي (3)، مدينة مكة المكرمة (1)، مدينة الكوفة (1)، بنو أمية (2)، اللبس (1)، الصبر (1)، الحج (1)

تشرف زهير بن قين

عقب تر از حسين (عليه السلام) راه ميپيموديم تا در بين راه با او مصادف شديم. ولي چون زهير نمي‌خواست با آن حضرت ملاقات كند، هر جا حسين (عليه السلام) منزل مي‌كرد، ما به فاصلهء دورتري از او منزل مي‌كرديم.
يكي از روزها، حسين (عليه السلام) در محلي اتراق كرد و ما هم مجبور شديم در همانجا منزل نماييم. هنگامي كه به غذا خوردن مشغول بوديم، شخصي از جانب حسين (عليه السلام) آمد و گفت: " اي زهير بن قين! ابا عبد الله (عليه السلام) مرا پيش تو فرستاده است تا به نزد او آيي ". از شنيدن اين سخن همه لقمه‌ها را از دست افكندند و در درياي فكر غوطه‌ور شدند، مانند كسي كه پرنده اي بر سرش قرار گرفته است و مي‌خواهد او را بگيرد.
همسر زهير (ديلم دختر عمرو) گفت: " سبحان الله! پسر پيغمبر تو را ميطلبد و تو نمي‌روي؟ چه مي‌شود اگر خدمتش برسي و كلام او را بشنوي؟ " زهير بن قين از جا برخاست و به سوي حسين (عليه السلام) رفت و پس از لحظه اي با چهرهء باز و خوشحال بازگشت و دستور داد خيمه هاي او را كندند و وسائل او را نيز بردند و چادر او را نزديك خيمه هاي حسين برپا نمودند و به زوجهء خود گفت: " من تو را طلاق دادم، زيرا دوست ندارم به خاطر من زحمتي به تو متوجه گردد. من تصميم دارم با حسين (عليه السلام) باشم و تن و جانم را فداي او كنم ".
سپس اموال و مهريهء زوجهء خويش را پرداخت و او را به پسر عموهايش سپرد تا به خويشانش برسانند. آن زن نزد زهير رفت و گريه كرد و با او وداع نمود و گفت: " خداوند يار و ياور تو باشد و تو را به خوشبختي برساند. ولي از تو تمنا دارم روز قيامت، نزد جد حسين (عليه السلام) مرا نيز به ياد آوري ".
پس از آن زهير به اصحاب گفت: " هر كه مايل است با من بيايد، و اگر نه اين آخرين ديدار ماست ".
(٦١٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (7)، زهير بن القين البجلّي (2)
حسين (عليه السلام) از آن منزل حركت كرد تا به منزل " زباله " رسيد. در آن محل بود كه از شهادت مسلم بن عقيل باخبر شد و اصحابش نيز از اين خبر مطلع گرديدند. آنان كه به طمع رياست با حسين (عليه السلام) آمده بودند، رفتند، ولي اهل بيت و ياران باوفاي او ماندند. براي شهادت مسلم فريادهاي گريه و ناله از آنان برخاست و اشكها از ديدگان جاري شد، ولي

حسين (عليه السلام) به قصد رسيدن به شهادت، طي طريق مي‌نمود.
فرزدق (1) شاعر به ملاقاتش نايل شد و گفت: " اي پسر پيغمبر! چگونه به مردم كوفه كه مسلم بن عقيل و ياران او را كشتند، اعتماد مي‌كني؟ "
حسين (عليه السلام) گريست و فرمود: " خدا بيامرزد مسلم را كه به زندگي جاويدان و روزي فراوان خداوند رسيد و داخل بهشت شد و خشنودي خدا را فراهم كرد. او تكليف خود را انجام داد، ولي ما هنوز در راه هستيم ".
سپس او اشعاري به اين مضمون را انشا كرد:
" اگر دنيا نفيس و باارزش شمرده مي‌شود، به يقين ثواب خداوند بالاتر و اصيل‌تر است، و اگر بدنها براي مرگ آفريده شده اند، به يقين كشته شدن در راه خدا با شمشير، براي مرد نيكوتر است، و اگر روزي مردم، تقسيم بندي و مقدر گرديده است، حرص و اشتياق محدود مرد در طلب روزي، زيباتر است، و اگر جمع كردن ثروت و مال براي باقي گذاشتن و رفتن است، چرا انسان به چيزي كه آن را ترك خواهد كرد، بخل بورزد؟ "
شهادت قيس بن مسهر راوي مي‌گويد: حسين (عليه السلام) نامه اي به سليمان بن صرد خزاعي ومسيب بن نجبه ورفاعة بن شداد و جمعي از شيعيانش كه در كوفه بودند، نوشت و آن را توسط قيس بن مسهر صيداوي فرستاد.
قيس نزديك كوفه رسيده بود كه حصين بن نمير، مأمور ابن زياد او را ديد. خواست او را
1. نامش، همام بن غالب تميمي، پدرش از اشراف بني تميم بود. او در مدح خاندان پيغمبر (ع) اشعار بسياري سروده است. مخصوصا داستان او با هشام بن عبد الملك در خانهء خدا و اشعار او در مدح حضرت زين العابدين (ع) از شهرت بسزايي برخوردار مي‌باشد. او در سال 110 از دنيا رفت.

بازرسي كند، قيس نامهء حسين (عليه السلام) را بيرون آورد و آن را پاره پاره كرد. حصين او را نزد ابن زياد برد. عبيدالله پرسيد: " تو كيستي؟ " گفت: " مردي از شيعيان أمير المؤمنين، علي بن ابي طالب (عليه السلام) و از شيعيان فرزندان او هستم ". گفت: " براي چه نامه را پاره كردي؟ " قيس گفت: " براي اين كه تو از مطلب آن مطلع نشوي ".
ابن زياد پرسيد: " نامه از جانب كي و به سوي چه كسي بود؟ " گفت: " از حسين (عليه السلام) به جمعي از اهل كوفه بود، كه من نامهاي آنان را نمي‌دانم ".
ابن زياد غضبناك شد و گفت: " به خدا قسم تو را آزاد نمي‌كنم تا نام آنان را بگويي، يا بر فراز منبر روي وحسين بن علي و پدرش را دشنام دهي و ناسزا گويي، و الا تو را با شمشير قطعه قطعه مي‌كنم ".
قيس گفت: " نام آن جماعت را به تو نخواهم گفت، ولي حاضرم بر منبر بروم وحسين و برادرش و پدرش را لعن كنم ".
سپس بالاي منبر آمد و حمد و ثناي خداوند نمود و بر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) درود فرستاد و براي علي بن ابي طالب و حسن وحسين (عليهم السلام) بسيار طلب رحمت كرد و بر عبيدالله بن زياد و پدرش و بر سركشان بني اميه لعنت گفت. پس از آن گفت: " أيها الناس!
من فرستادهء حسين (عليه السلام) به سوي شما هستم و او در فلان زمين است. به سوي او رويد و او را ياري كنيد ".
اين خبر به ابن زياد رسيد. دستور داد او را از بالاي قصر دار الاماره به زمين انداختند و به شهادت نايل شد.
چون خبر شهادت او به حسين (عليه السلام) رسيد، گريه كرد و گفت: " خداوندا! براي ما و شيعيان ما جايگاه نيكويي قرار بده و از راه مرحمت، در مكاني ما و آنها را جمع فرما، زيرا تو بر همه چيز توانايي ".
و روايت شده است كه حسين (عليه السلام) اين نامه را از منزلي كه معروف به " حاجز " بود فرستاد، و جايي غير از اين منزل هم نقل شده است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (6)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، علي بن أبي طالب (1)، بنو أمية (1)، النوم (2)

جلوگيري حر بن يزيد راوي مي‌گويد: از آن منزل گذشتند. دو منزل به كوفه مانده بود كه ناگاه حر بن يزيد با هزار سوار بر حسين (عليه السلام) وارد شد.
حضرت پرسيد: " آيا براي ياري ما آمده اي، يا براي جنگ با ما؟ " حر گفت: " يا اباعبدلله! به جنگ شما آمده ام ".
حسين (عليه السلام) فرمود: " لا حول ولاقوة الا بالله العلي العظيم " و سپس سخناني به يكديگر گفتند.
تا آنكه ابا عبد الله (عليه السلام) گفت: " اگر رأي شما با نامه اي كه فرستاديد و با آنچه فرستادگان شما گفتند مخالف است، به همان جايي كه آمده ام باز ميگردم ".
حر و يارانش از مراجعت او جلوگيري كردند.
حر گفت: " يابن رسول الله! راهي را انتخاب كن و برو كه نه به كوفه روي و نه به مدينه، تا من نزد ابن زياد عذري داشته باشم و بگويم حسين (عليه السلام) از راهي رفته بود كه من او را نديدم ".
ابا عبد الله راه دست چپ را انتخاب فرمود و به " عذيب هجانات " رسيد.
در اين موقع نامهء ابن زياد را به حر دادند. در آن نامه او را در امر حسين سرزنش نموده و دستور داده بود كار را بر او سخت بگيرد.
حر و يارانش سر راه حسين (عليه السلام) را گرفتند و او را از رفتن منع كردند.
حضرت فرمود: " مگر تو نگفتي كه راه خود را بگردانيم و به راهي برويم كه غير از راه كوفه و مدينه باشد؟ " گفت: " بلي، و ليكن نامهء امير عبيدالله به من رسيده و در آن نامه مرا امر كرده است بر تو سخت گيري كنم، و جاسوسي بر من گماشته كه دستورات او را اجرا نمايم ".
پس از آن، حسين (عليه السلام) ميان اصحاب خود بر پا ايستاد. حمد و ثناي الهي نمود و درود بر جدش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرستاد و سپس فرمود:
" اي مردم! شما آنچه را كه براي ما پيش آمده است ميبينيد. به راستي دنيا تغيير نموده و زشتيهاي خود را آشكار ساخته و از نيكيهايش روي گردانده است و پيوسته بر خلاف مراد انسان عمل مي‌نمايد. ولي از دنيا چيزي باقي نمانده است مگر مقدار كمي به اندازهء
(٦٢٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، الحر بن يزيد الرياحي (2)، مدينة الكوفة (3)، المنع (1)

قطراتي كه پس از ريختن آب در ظرف مي‌ماند و جز يك زندگي پست كه مانند زمين شوره زار است. مگر نميبينيد به حق عمل نمي‌شود و از باطل جلوگيري نمي‌گردد و نتيجهء آن، اين است كه مؤمن، خواستار شهادت در راه حق مي‌شود و به راستي مرگ را بجز سعادت، و زندگي با ستمكاران را جز ملالت و سختي نمي‌بينم.
نوع مردم، برده و بندهء دنيا هستند و نام دين را تنها بر زبان ميرانند تا روزي كه زندگيشان بر وفق مراد باشد، از دين دم مي‌زنند، ولي اگر در محاصرهء بلاها قرار گيرند و به بوتهء آزمايش درآيند، معلوم مي‌شود كه دين داران حقيقي تعدادشان اندك است ".
آنگاه زهير بن قين برخاست و گفت: " يابن رسول الله! ما سخنان تو را شنيديم. اين دنياي فاني نزد ما ارزشي ندارد. اگر هم دنيا پايدار بود و ما در آن جاويدان بوديم، كشته شدن در راه تو را بر آن زندگي هميشگي دنيا ترجيح مي‌داديم ".
بعد از او هلال بن نافع بجلي ايستاد و گفت: " به خدا قسم ما از شهادت و مرگ باكي نداريم و بر همان نيت و بصيرت خود، باقي هستيم. با دوستان تو دوست و با دشمنانت دشمنيم ".
پس از او برير بن خضير برخاست و گفت: " اي پسر پيغمبر! به خدا قسم، خداوند به وجود تو بر ما منت گذاشت كه براي ياري تو بجنگيم و بدنهاي ما در راه تو قطعه قطعه شود و در عوض، جدت، روز قيامت شفيع ما باشد ".
ورود حسين (عليه السلام) به كربلا راوي مي‌گويد: سپس حسين (عليه السلام) از جا برخاست و سوار شد، ولي لشكر حر گاهي از رفتن ممانعت مي‌كردند و گاهي از عقب او مي‌آمدند، تا آنكه روز دوم محرم به سرزمين كربلا رسيدند. چون حضرت حسين (عليه السلام) وارد آن زمين شد، پرسيد: " نام اين زمين چيست؟ " گفتند: " كربلا " گفت: " خداوندا! به تو پناه ميبرم از غمها و بلاها ".
پس از آن فرمود:
" اينجا محل اندوه و بلاست. پياده شويد. اينجا جاي پياده شدن و محل ريختن خون ما و جايگاه قبور ماست. اين خبر را جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به من فرموده است ".
(٦٢١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، مدينة كربلاء المقدسة (3)، زهير بن القين البجلّي (1)، القبر (1)، الزيارة (1)، النوم (2)، الهلال (1)

پس از آن همه پياده شدند. حر و يارانش هم در گوشه اي منزل نمودند.
بي تابي زينب (س) حسين (عليه السلام) نشست و به اصلاح شمشير خود پرداخت و اشعاري به اين مضامين مي‌خواند:
" اي روزگار! اف بر تو اي چرخ گردون! تو چقدر فراز و نشيب داري! هر طالب و جوينده و هر دوستي كشته شده است.
روزگار هرگز بر عوض راضي و خشنود نمي‌گردد. هر زنده اي راهي اين راه است. چقدر زمان بار بستن و كوچيدن نزديك است. بازگشت تمام امور به سوي خداي جليل و بزرگ مي‌باشد ".
زينب (س) اين مضامين شعر را شنيد و گفت: " برادر جان! اين سخن از كسي است كه يقين به كشته شدن خود دارد ". حسين (عليه السلام) فرمود: " آري خواهر جان! حقيقت امر چنين است ".
زينب (عليه السلام) گفت: " چه مصيبتي! حسين از شهادت و مرگ خود خبر مي‌دهد ". در اين هنگام زنها به گريه مشغول شدند و سيلي به صورت زدند و گريبان پاره نمودند. ام كلثوم فرياد مي‌زد: " وا محمداه! وا علياه! وا اماه! وا اخاه! وا حسيناه! وا ضيعتاه بعدك يا اباعبيدالله " يعني: امان از بيچارگي و تباهي بعد از تو، اي ابا عبد الله!
حسين (عليه السلام) او را تسلي داد و فرمود: " خواهر جان! در راه خدا شكيبايي كن، زيرا ساكنين آسمانها همه فاني مي‌شوند و اهل زمين همه ميميرند و مردم همه هلاك مي‌شوند ".
سپس فرمود: " اي ام كلثوم و اي زينب و اي فاطمه و اي رباب! متوجه باشيد وقتي كه من كشته شدم گريبان پاره نكنيد و سيلي به صورت نزنيد و سخني كه خدا راضي نيست نگوييد ".
از طريق ديگري روايت شده است كه زينب، دور از حسين (عليه السلام) ميان زنها و دخترها نشسته بود و چون مضمون اين اشعار را شنيد، با سر بي مقنعه، در حالي كه چادرش به زمين كشيده مي‌شد، نزد برادر آمد و گفت: " اي كاش مرگ مي‌آمد و جان مرا مي‌گرفت.
(٦٢٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (4)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (2)
امروز مادرم زهرا و پدرم علي و برادرم حسن از دنيا رفتند. اي جانشين گذشتگان و اي پناه بازماندگان! " حسين (عليه السلام) به سوي او نگريست و فرمود: " خواهر جان! شيطان حلم تو را از بين نبرد ".
زينب گفت: " جانم فداي تو باد. آيا كشته مي‌شوي؟ " حسين (عليه السلام)

غم و اندوه را در دل پنهان كرد و اشك از ديدگانش جاري شد و فرمود: " لو ترك القطا، لنام " يعني: اگر صيادان پرنده اي را كه " قطا " ناميده مي‌شود به حال خود مي‌گذاشتند، در آشيانهء خود ميخوابيد.
(كنايه از اين كه اگر بني اميه مرا راحت مي‌گذاشتند، از مدينه بيرون نمي‌آمدم).
زينب اين سخن را شنيد و گفت:
" واويلا، برادر جان! آيا خودت را گرفتار دشمن ومقهور آنها مي‌داني و از زندگاني مأيوسي؟
اين موضوع بيشتر دلم را ميسوزاند و [اين زخم بر قلب من عميق تر و] تحمل آن بر من بسيار سخت است ".
سپس دست زد و گريبان خود را پاره كرد و بيهوش شد و روي زمين افتاد.
حسين (عليه السلام) برخاست و آب بر روي صورت خواهرش زينب (س) پاشيد تا به هوش آمد و با كمال جديت او را تسلي داد و مصيبت جدش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و پدرش علي (عليه السلام) را به ياد او آورد تا شهادت خود را كوچك جلوه دهد و او آرام شود.
شايد يكي از علل اين كه حسين (عليه السلام) اهل بيت و حرم خود را همراه خويش آورده بود، اين باشد كه اگر آن حضرت، اهل بيت خود را در حجاز يا در يكي از شهرهاي ديگر مي‌گذاشت، يزيد بن معاويه (لعنة الله عليه) لشكري مي‌فرستاد و آنان را اسير مي‌كرد و در آزار و اذيت آنان مي‌كوشيد، تا اندازه اي كه حسين (عليه السلام) از شهادت و سعادت در راه خدا منصرف شود و از مبارزه با يزيد خودداري كند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، بنو أمية (1)
بخش دوم ` توصيف جنگ و شهادت

بخش دوم / توصيف جنگ و شهادت ...

راوي مي‌گويد: عبيدالله بن زياد ياران خود را براي جنگ با حسين (عليه السلام) دعوت كرد و آنان را از راه حق منحرف ساخت و دعوتش مورد اجابت آنان قرار گرفت و او را متابعت كردند و آخرت عمر بن سعد را به دنياي خود خريد و او را سرلشكر خويش قرار داد. عمر هم قبول كرد و با چهار هزار سوار براي جنگ با حسين (عليه السلام) از كوفه بيرون آمد. ابن زياد پي در پي براي او لشكر مي‌فرستاد تا آنكه شب ششم محرم، بيست هزار سوار نزد او حاضر شدند.

سپس كار را بر حسين (عليه السلام) سخت گرفتند، به گونه اي كه تشنگي بر ابا عبد الله (عليه السلام) و اصحابش غلبه كرد.

نخستين خطبهء حسين (عليه السلام) حسين (عليه السلام) ايستاد و بر شمشير خود تكيه كرد و با صداي بلند فرمود:

" شما را به خدا سوگند مي‌دهم، آيا مرا ميشناسيد؟ " گفتند: " آري. تو فرزند پيغمبر خدا و سبط او هستي ".

گفت: " شما را به خدا سوگند مي‌دهم، آيا مرا ميشناسيد كه جد من رسول خداست؟ " گفتند: " آري، به خدا قسم ".

فرمود: " شما را به خدا سوگند مي‌دهم، آيا ميدانيد كه پدر من علي بن ابي طالب (عليه الصلاة والسلام) است؟ " گفتند: " آري، به خدا قسم ".

فرمود: " شما را به خدا قسم مي‌دهم، آيا ميدانيد كه مادرم فاطمه دختر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است؟ " گفتند: " بله ".

گفت: " آيا ميدانيد جدهء من خديجه بنت خويلد است و او نخستين زني است كه

(٦٢٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، أم المؤمنين خديجة بنت خويلد عليها السلام (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، مدينة الكوفة (1)، علي بن أبي طالب (1)

اسلام آورد؟ " گفتند: " آري به خدا قسم ".

گفت: " شما را به خدا قسم مي‌دهم، آيا ميدانيد حمزهء سيدالشهداء عموي پدر من است؟ " گفت: " آري، به خدا قسم ".

فرمود: " شما را به خدا قسم مي‌دهم، آيا ميدانيد جعفر طيار عموي من است؟ " گفتند: " آري، به خدا قسم ".

گفت: " شما را به خدا سوگند مي‌دهم، آيا ميدانيد اين شمشير رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است كه همراه دارم؟ " گفتند: " آري، به خدا قسم

."
فرمود: " شما را به خدا قسم مي‌دهم، آيا ميدانيد اين عمامه‌ء پيغمبر است كه بر سر من است؟ " گفتند: " آري به خدا قسم ".
گفت: " شما را به خدا سوگند مي‌دهم، آيا ميدانيد علي (عليه السلام) نخستين كسي بود كه اسلام اختيار كرد و او از همه‌ء مردم، عالم تر و بردبارتر و مولاي هر مرد و زن مسلمان است؟ " گفتند: " آري به خدا قسم ".
فرمود: " پس با اين همه امتيازات و خصوصيات، براي چه ريختن خون مرا حلال ميدانيد؟ در صورتي كه پدرم ساقي حوض كوثر است و لواي حمد روز قيامت در دست اوست ".
گفتند: " ما همه‌ء اين مطالب را كه بيان كردي، مي‌دانيم. با اين حال، دست از تو بر نميداريم تا با لب تشنه مرگ را بچشي ".
چون اين خطبه را به پايان رسانيد، دختران او و خواهرش زينب آن را شنيدند و گريستند و سيلي به صورت زدند و صداي گريه از آنان برخاست. (٦٢٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)

حسين (عليه السلام) برادرش عباس و فرزندش علي را به سوي آنان فرستاد و فرمود: " زنها را ساكت كنيد، زيرا به جان خودم قسم پس از اين فراوان خواهند گريست ".
راوي مي‌گويد: نامهء عبيدالله بن زياد به عمر بن سعد رسيد. در آن نامه او را تحريض نموده بود كه جنگ را زود شروع كند و به پايان رساند و آن را به تأخير نيندازد. در اين هنگام لشكر سوار شدند و به سوي خيمه هاي حسين (عليه السلام) پيش رفتند.
امان خواهي براي عباس (عليه السلام) و برادران شمر نزديك خيمه‌ها آمد و فرياد زد: " كجا هستند عبد الله و جعفر وعباس وعثمان، پسران خواهر من؟ " (1) حسين (عليه السلام) فرمود: " جواب شمر را هر چند فاسق است، بگوييد زيرا دايي شماست ".
عباس (عليه السلام) و برادرانش گفتند: " چه مي‌گويي؟ " گفت: " اي خواهرزاده هاي من! شما در امان هستيد و خود را با برادرتان حسين به كشتن ندهيد و از أمير المؤمنين، يزيد، اطاعت كنيد ".
عباس (عليه السلام) فرمود: " دستت بريده باد! چه امان زشت و پليدي براي ما آورده اي؟ اي دشمن خدا! آيا مي‌گويي دست از ياري برادر خود، حسين، فرزند فاطمه برداريم و اطاعت يزيد و فرزندان فرومايگان را به عهده بگيريم؟! " شمر، غضبناك به سوي سپاه خود بازگشت.
چون حسين (عليه السلام) ديد كه سپاه ابن زياد در شروع جنگ، بسيار عجله و شتاب دارند و
1. عبد الله بن علي بن ابيطالب (ع)، مادرش ام البنين دختر خزام حايري بود. هنگام شهادت 25 سال داشت. جعفر بن علي (ع) نيز مادرش ام البنين بود و هنگام شهادت 19 سال داشت. عثمان بن علي وقت شهادت 19 ساله بود، وعباس بن علي (ع) كه كنيه‌اش ابوالفضل بود - بزرگترين اين برادران بود و هنگام شهادت 34 سال داشت.
قابل ذكر است كه ام البنين، مادر حضرت ابوالفضل (ع) و برادرانش، از قبيله اي بود كه شمر نيز از آن قبيله بود و در ميان عرب مرسوم است كه به دورترين فرزندان هم قبيله هم، خواهرزادگان مي‌گفتند، نه آنكه شمر دايي واقعي آنها بوده باشد.

موعظه و نصيحت در آنان اثر نمي‌كند، به برادرش عباس (عليه السلام) فرمود: " اگر مي‌تواني، اين سپاه را از جنگ در امروز منصرف كن كه امشب را به نماز بپردازيم، زيرا خدا مي‌داند كه من نماز خواندن و تلاوت قرآن را دوست دارم ".
راوي مي‌گويد: عباس (عليه السلام) آمد و از آنان درخواست تأخير نمود. عمر بن سعد سكوت كرد و گويا مايل نبود كه در جنگ تأخيري رخ دهد.
عمر بن حجاج زبيدي گفت: " به خدا قسم اگر درخواست كنندگان، از ترك و ديلم بودند و چنين درخواستي مي‌كردند، ما قبول مي‌كرديم، چگونه نپذيريم و حال آن كه ايشان آل محمد (صلي الله عليه وآله) هستند ".
پس از آن قبول كردند و جنگ را يك روز به تأخير انداختند.
راوي مي‌گويد: حسين (عليه السلام) روي زمين نشست. خواب او را درربود و پس از لحظه اي بيدار شد و به زينب (س) فرمود:
" خواهر جان! اينك جدم رسول خدا و پدرم علي و مادرم فاطمه و برادرم حسن (عليهم السلام) را در خواب ديدم. به من گفتند: اي حسين! فردا نزد ما مي‌آيي ".
زينب از شنيدن اين سخن سيلي به صورت خود زد و صدا به گريه بلند كرد.
حسين (عليه السلام) فرمود: " آهسته باش و كاري نكن كه اين مردم ما را شماتت كنند ".
آخرين شب شب فرا رسيد. حسين (عليه السلام) اصحاب خود را جمع نمود و حمد و ثناي خدا را بجا آورد و سپس رو به آنان كرد و فرمود:
" من هيچ اصحابي را صالحتر از اصحاب خود، و هيچ اهل بيتي را نيكوتر و برتر از اهل بيت خويش، نميدانم. خداوند همهء شما را جزاي خير دهد. اينك شب است و تاريكي آن، شما را در آغوش گرفته است. شما هم آن را براي خود مانند شتر راهواري قرار دهيد. هر يك از شما يكي از فرزندان اهل بيت مرا بگيريد و در اين تاريكي شب پراكنده شويد و مرا
(٦٢٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)
با اين لشكر به حال خود بگذاريد. زيرا آنان به جز من شخص ديگري را نمي‌خواهند ".
برادران و فرزندان حسين (عليه السلام) و پسران عبد الله جعفر گفتند: "

براي چه تو را بگذاريم و برويم؟ آيا براي اين كه بعد از تو زنده بمانيم؟ خدا هرگز چنين روزي را قسمت ما نكند ".
اين سخن را نخست عباس بن علي (عليه السلام) گفت و سايرين او را متابعت كردند.
سپس حسين (عليه السلام) به سوي فرزندان عقيل نگريست و به آنان فرمود: " شهادت مسلم از طرف شما كافي است. من به شما اذن دادم كه برويد ".
و از طريق ديگر روايت شده است كه در آن هنگام برادران و تمام اهل بيت حسين (عليه السلام) سخن آغاز نمودند و گفتند: " اي پسر پيغمبر! مردم به ما چه مي‌گويند و ما به آنان چه جوابي بدهيم؟ آيا بگوييم كه مولا و پيشوا و پسر پيغمبر خود را تنها گذاشتيم و در ياري او تيري به سوي دشمن پرتاب نكرديم و نيزه‌اي را به كار نگرفتيم و شمشيري نزديم؟ نه، به خدا قسم، از تو دور نمي‌شويم و با جان خود تو را نگهداري مي‌كنيم تا در راه تو كشته شويم و مانند تو به شهادت نايل گرديم. خداوند چهرهء زندگي را بعد از تو زشت گرداند! " سپس مسلم بن عوسجه (1) برخاست و گفت: " اي پسر پيغمبر! آيا ما تو را تنها بگذاريم و برويم، در صورتي كه اين همه دشمن تو را احاطه كرده است؟ " نه، به خدا قسم، چنين عملي امكان پذير نيست و خداوند زندگي بعد از تو را نصيب من نگرداند. من ميجنگم تا نيزهء خود را در سينهء دشمنانت بشكنم و شمشيري را كه در دست خويش دارم بر آنان فرود آورم. و اگر هيچ گونه وسيله اي نداشته باشم، با سنگ مبارزه مي‌كنم و از تو دور نمي‌شوم تا با تو بميرم ".
پس از او سعيد بن عبد الله حنفي برخاست و گفت: " نه، به خدا قسم، اي پسر پيغمبر! ما تو را
1. مسلم بن عوسجه اسدي، از قهرمانان عرب در صدر اسلام است. از اصحاب امام حسين (ع)، اول كسي كه پس از نخستين حمله به شهادت رسيد، او بود. او از صحابه اي بود كه محضر پيغمبر اسلام (ص) را درك كرده بود. در كوفه براي امام حسين (ص) بيعت گرفت. در برخي از منابع گفته شده است كه در فتح آذربايجان با لشكر مسلمانان همراه بود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، سعيد بن عبد الله (1)، مسلم بن عوسجة (2)، اصحاب الحسين (ع) (1)، مدينة الكوفة (1)، آذربيجان (1)
تنها نميگذاريم تا خدا گواه باشد كه ما وصيت پيغمبرش محمد (صلي الله عليه وآله) را دربارهء تو حفظ كرده‌ايم، و اگر بدانم كه در راه تو كشته مي‌شوم و سپس زنده ميگردم و پس از آن زنده زنده مي‌سوزم و بدانم كه

هفتاد مرتبه با من چنين مي‌شود، از تو دور نمي‌شوم تا قبل از تو مرگ خويش را ببينم. چگونه در راه تو جانبازي نكنم؟ در صورتي كه كشته شدن يك مرتبه بيش نيست و بعد از آن به عزت و سعادت جاوداني خواهم رسيد ".
پس از آن زهير بن قين برخاست و گفت: " به خدا سوگند، اي پسر پيغمبر! دوست داشتم هزار بار كشته و باز زنده شوم و خداوند تو و برادران و اهل بيت تو را زنده بدارد ".
سپس عده اي از اصحاب حسين (عليه السلام) سخناني به همين مضمون عرضه داشتند و گفتند:
" جانهاي ما فداي تو باد. ما تو را با دستها و صورتهاي خود حفظ مي‌كنيم و چون كشته شويم، تكليفي را كه خداوند به عهدهٔ ما گذاشته است انجام داده‌ايم ".
در همان شب، به محمد بن بشير حضرمي اطلاع دادند كه پسرت در مرز ري اسير شده است. گفت: " آن را به حساب خداوند ميگذارم. به جان خودم قسم، دوست نمي‌داشتم كه فرزندم اسير شود و من پس از او زنده بمانم ".
حسين (عليه السلام) سخن او را شنيد و فرمود: " خدا تو را بيامرزد. من بيعت خود را از تو برداشتم.
تو براي رهايي فرزندت اقدام كن ".
گفت: " درندگان مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو دور شوم ".
فرمود: " پس اين جامه‌هايي را كه از برد يماني است، به فرزندت بده تا در نجات برادر خود، از آنها استفاده كند ". سپس پنج جامه كه هزار دينار ارزش داشت، به او عطا فرمود.
راوي مي‌گويد: آن شب را حسين (عليه السلام) و يارانش تا صبح گذرانيدند، در حالي كه زمزمهٔ مناجات و تضرع آنان شنيده مي‌شد. عده اي در حال ركوع و جمعي در حال سجود و دسته اي ايستاده به عبادت مشغول بودند. در آن شب، سي و دو نفر از لشكر عمر بن سعد خارج شده و به لشكرگاه حسين (عليه السلام) پيوستند.
(٦٣١)
صفحهمفاتيح البحث: اصحاب الحسين (ع) (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، زهير بن القين البجلّي (1)، محمد بن بشير (1)، السجود (1)

كثرت نماز و ديگر صفات كمال، سجيه وخوي آن حضرت بود. ابن عبدربه در جزء چهارم كتاب " عقد الفريد " نقل مي‌كند كه به علي بن الحسين (عليه السلام) گفته شد: " چقدر فرزندان پدر شما كم هستند! " فرمود: " عجب است كه داراي اين چند فرزند هم شده است، زيرا او در هر شبانه روز، هزار ركعت نماز بجا مي‌آورد و ديگر فرصتي براي مجالست با زوجات خويش نداشت ".

بامداد عاشورا، حسين (عليه السلام) دستور داد تا خيمه اي برپا نمودند و در ظرفي كه عطر بسياري در آن بود، نوره تهيه كردند و به آن خيمه آمد تا به نظافت بپردازد.

روايت شده كه برير بن خضير همداني وعبد الرحمن بن عبد ربه انصاري، پشت خيمه منتظر بودند كه بعد از حسين (عليه السلام) اقدام به تنظيف كنند. در اين هنگام برير شروع به مزاح كردن با عبد الرحمن نمود. عبد الرحمن گفت: " اي برير! آيا ميخندي؟ اكنون موقع خنده و جاي گفتن سخنان خنده آميز است؟ " برير گفت: " طايفه‌ء من مي‌دانند كه من شوخي و مزاح را در جواني و پيري دوست نداشته ام، و ليكن به خاطر خوشحالي اي كه از وصال به شهادت دارم، اين عمل را انجام مي‌دهم. به خدا قسم چيزي نمانده است تا با شمشير خود با اين جمعيت روبرو شويم و ساعتي با آنها بجنگيم و سپس دست بر گردن حوريان بهشتي اندازيم ".

بامداد عاشورا راوي مي‌گويد: سپاه عمر بن سعد سوار شدند وحسين (ع)، برير بن خضير را به سوي آنان فرستاد. برير آنان را موعظه كرد و مطالبي را به ايشان تذكر داد، ولي اعتنا نكردند و در آنان اثر نكرد. پس از آن حسين (عليه السلام) بر شتر - و به قولي بر اسب - خود سوار شد و ياران عمر بن سعد را دعوت به سكوت و توجه به كلمات خود كرد. آنان ساكت شدند. حسين (عليه السلام) حمد و ثناي خداوند را به بهترين وجهي ادا نمود و بر محمد (صلي الله عليه وآله) و فرشتگان و پيغمبران درود فرستاد و داد سخن داد و پس از آن فرمود:

(٦٣٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، زيارة عاشوراء (2)

" اي مردم! بيچارگي و هلاكت بر شما باد كه در حال سرگرداني از ما ياري خواستيد و ما با شتاب، براي ياري شما شتافتيم، ولي شما شمشيري را كه

سوگند ياد كرده بوديد كه در ياري ما به كار بريد، براي كشتن ما به دست گرفتيد و آتشي براي سوزانيدن ما افروختيد كه ما مي‌خواستيم با آن آتش، دشمن خود و دشمن شما را بسوزانيم. امروز همه براي كشتن دوستان خود، به ياري دشمنان شتافته ايد، بدون آنكه عدل و داد را بين شما رواج داده باشند و بي آنكه در ياري آنان براي شما اميد خوش و رحمتي بوده باشد. واي بر شما!
چرا دست از ياري ما كشيديد و حال آنكه شمشيرها در غلاف و دلها مطمئن و آرام و رأي‌ها محكم شده بود، ولي شما در افروختن آتش فتنه، مانند ملخها شتاب كرديد و ديوانه وار خود را چون پروانه در آتش افكنديد.
اي مخالفان حق و اي گروه نامسلمان و اي تاركان قرآن و اي تحريف كنندگان كلمات و اي جمعيت گناهكار و اي پيروان وسوسه هاي شيطان و اي خاموش كنندگان شريعت و سنت پيغمبر! دور باشيد از رحمت خدا! آيا اين مردم ناپاك را پشتيباني مي‌كنيد و از ياري ما دست بر ميداريد؟ آري. به خدا قسم، مكر و حيله از زمان قديم در شما بوده و اصل و فرع شما با آب تزوير به هم آميخته و فكر شما با آن تقويت شده است. شما پليدترين ميوه اي هستيد كه گلوي تماشاگران خود را آزار مي‌دهد و كمترين لقمه اي هستيد كه اشخاص غاصب شما را ببلعند.
آگاه باشيد كه زنازاده پسر زنازاده (ابن زياد) مرا بين دو چيز مخير ساخته است: يا با شمشير كشيده آماده‌ء جنگ شوم و يا لباس ذلت بپوشم و با يزيد بيعت كنم، ولي ذلت از ما بسيار دور است و خدا و رسول خدا و مؤمنان و پرورده شدگان دامنهاي پاك و اشخاص با حميت و مردان باغيرت به ما چنين اجازه اي را نمي‌دهند كه ذلت اطاعت نمودن مردم پست را بر كشته شدن با عزت، ترجيح دهيم. بدانيد من با وجودي كه يار و ياورم كم است با شما ميجنگم ". در دنباله‌ء سخن خود اشعار فروة بن مسيك مرادي را قرائت فرمود: " اگر ما پيروز شويم و دشمن را شكست دهيم، شگفتي نيست، زيرا هميشه ما شكست دهنده
(٦٣٣)

بوده‌ايم و اگر مغلوب و كشته شويم، از جانب ما نبوده است و از راه ترس كشته نشده‌ايم، بلكه اجل ما در رسيده و به مقتضاي گردش روزگار، نوبت پيروزي با دگران بوده است. اگر هيولاي مرگ از در خانه‌ء جمعي دور شود، درب خانه‌ء ديگران زانو به زمين خواهد زد.
بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ شدند، آن چنان كه در قرنهاي گذشته مردم دچار مرگ گرديد. اگر پادشاهان در دنيا پاينده مي‌شدند، ما نيز پاينده مي‌بوديم و اگر مردمان بزرگ در دنيا باقي مي‌ماندند ما هم باقي ميمانديم. به آنان كه ما را شماتت مي‌كنند بگو:

به خود آيید و بيهوده شماتت نكنيد، زيرا همان مرگي كه ما به آن مبتلا شويم، شما شماتت كنندگان نيز مبتلا خواهيد شد ".
پس از خواندن اشعار فوق، فرمود: " به خدا قسم كه شما پس از كشتن من زياد زندگي نمي‌كنيد. زندگي شما بيش از اندازهء سوار شدن پياده اي [بر مركب] نخواهد بود. روزگار، به سرعت، مانند سنگ آسياب، بر سر شما ميچرخد و شما را چون ميلهء آسياب در اضطراب مي‌گيرد. اين خبر را پدرم علي (عليه السلام) از جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيده بود و براي من نقل كرد. اكنون شما تدبير خود را فراهم آوريد و با ياران خود جمع شده، مشورت كنيد تا امر بر شما پوشيده نماند، سپس براي كشتن من، اقدام كنيد و مرا مهلت ندهيد. من بر خداوند توكل نموده ام كه پروردگار من و شماست و هر جنبنده‌اي در قبضهء قدرت اوست و همانا پروردگار من بر راه راست است ".
پس از خواندن اين خطبه غرا، به آن سپاه نفرين كرد و فرمود: " خداوندا! باران رحمتت را از ايشان قطع كن و سالهاي قحطي مانند قحطي زمان يوسف را بر آنان بفرست و غلام ثقفي را بر آنان مسلط كن تا جام تلخ مرگ را بر آنان بنوشاند، زيرا ايشان به ما دروغ گفتند و ما را فريب دادند. تويي پروردگار ما. بر تو توكل و به سوي تو انابه مي‌كنيم. بازگشت همه به سوي توست ". سپس پياده شد و اسب رسول خدا را كه نامش " مرتجز " بود طلبيد و ياران خود را براي جنگ آماده كرد.
(٦٣٤)

عمر بن سعد، آغازگر جنگ

از امام باقر (عليه السلام) روايت شده است كه ياران حسين (عليه السلام) چهل و پنج نفر سوار و صد نفر پياده بودند. روايت ديگري هم در شمار اصحاب آن حضرت، موجود است.

عمر بن سعد، آغازگر جنگ راوي مي‌گويد: عمر بن سعد جلو آمد و تيري به سوي اصحاب حسين (عليه السلام) و خيمهء آنان پرتاب كرد و گفت: " اي مردم! نزد امير شهادت دهيد كه من نخستين كسي بودم كه به سوي حسين (عليه السلام) تير انداختم ". و بدنبال آن، تيرها مانند باران از طرف سپاه عمر بن سعد باريدن گرفت.

حسين (عليه السلام) به اصحاب خود فرمود: " خداوند شما را بيامرزد. برخيزيد و به سوي مرگ - كه چاره اي از آن نيست - پيش رويد، زيرا تيرها، پيام آور اين جماعت است كه شما را به جنگ فرا ميخوانند ".

پس از آن، ياران حسين (عليه السلام) حمله نمودند و ساعتي جنگيدند، تا آنكه جمعي كشته شدند. در اين هنگام حسين (عليه السلام) دست به محاسن خود زد و فرمود:

" خشم و غضب خداوند بر جماعت يهوديان شدت گرفت، هنگامي كه براي خدا فرزندي قايل شدند و گفتند كه عزير پسر خداست و بر گروه نصاري شدت گرفت، وقتي كه خدا را ثالث ثلاثه قرار دادند و غضب او بر طايفهء مجوس شدت يافت، زماني كه از عبادت خدا دست برداشتند و به پرستش خورشيد و ماه پرداختند، و غضب او شدت يافت بر مردمي كه متفق القول، دست به دست يكديگر داده، براي كشتن پسر پيغمبر خود آماده شدند. با اين حال، به خدا سوگند، پيشنهاد اين مردم را نميپذيرم و با يزيد هرگز بيعت نمي‌كنم تا با چهرهء آغشته به خون به ملاقات " الله " بشتابم ".

ابوطاهر محمد بن حسين نرسي در كتاب " معالم الدين " از امام صادق (عليه السلام) روايت مي‌كند كه حضرت فرمود: " از پدرم شنيدم كه فرمود: چون حسين (عليه السلام) با عمر بن سعد ملاقات كرد و جنگ شروع شد، خداوند براي ياري او جمعي از فرشتگان را از آسمان فرستاد تا بالاي

صفحهمفاتيح البحث: اصحاب الحسين (ع) (1)، الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (6)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، عمر بن سعد لعنه الله (4)

سر او به پرواز درآيند. سپس آن حضرت مخير شد بين دو چيز: او را ياري كنند و دشمنانش را نابود نمايند و يا اينكه شهيد شود و به ملاقات خداوند نائل گردد.
حسين (عليه السلام) ملاقات خداوند را پذيرفت ".
پس از آن حسين (عليه السلام) زد: " آيا فرياد رسي هستي كه براي خدا ما را ياري كند؟ آيا مدافعي هست كه دشمنان را از حرم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دور سازد؟ " حر و ملاقات امام حسين (عليه السلام) در اين هنگام، حر بن يزيد رياحي به پيش عمر بن سعد آمد و گفت: " آيا قصد داري با حسين بجنگي؟ " عمر گفت: " آري، به خدا قسم مي‌خواهم جنگي كنم كه كمترين چيزش آن باشد كه سرها از بدنها جدا و دستها از پيكرها قطع گردد ".
حر از شنيدن اين سخنان، از ياران خود فاصله گرفت و در حالي كه بدنش ميلرزيد، به گوشه اي رفت. مهاجر بن اوس به او گفت: " اي حر! كار تو مرا به شك انداخته است. اگر از من مي‌پرسيدند كه شجاعترين مرد كوفه كيست، هرگز از تو تجاوز نمي‌كردم و فرد ديگري را نمي‌گفتم، پس چرا به خود ميلرزي؟ " حر در پاسخ گفت: " به خدا قسم، خودم را در ميان بهشت و دوزخ مخير مي‌بينم، ولي به خدا سوگند، چيزي را بر بهشت ترجيح نمي‌دهم، اگر چه بدنم پاره پاره شود و سوزانده شوم ". سپس بر اسب خود نهيب زد و به قصد خيمه گاه حسين (عليه السلام) حركت كرد. در حالي كه دو دست خود را بر سر گذاشته بود و مي‌گفت: " خداوندا! به سوي تو انابه مي‌كنم، توبهء مرا بپذير، زيرا من دوستان تو و فرزندان دختر پيغمبر تو را مرعوب ساختم ". سپس به نزد حسين (عليه السلام) رفت و عرضه داشت: " جانم فداي تو باد. من آن كسي هستم كه بر تو سخت گرفتم و نگذاشتم به مدينه برگردي. گمان نمي‌كردم اين مردم كار را به اينجا بكشانند.
اينك توبه نموده و به سوي خدا باز ميگردم. آيا توبهء من پذيرفته است؟ " حسين (عليه السلام) فرمود: " آري، خداوند توبهء تو را قبول خواهد كرد. پياده شو ". حر گفت: " سواره
(٦٣٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (6)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، الحر بن يزيد الرياحي (1)، مدينة الكوفة (1)، الشهادة (1)
در راه تو بجنگم بهتر است از پياده شدن، زيرا بالاخره از اسب سرنگون

خواهم شد و چون من نخستين كسي بودم كه راه بر تو سد كردم، اجازه فرما نخستين كسي باشم كه در راه تو كشته مي‌شود، شايد از كساني شوم كه روز قيامت با جدت محمد (صلي الله عليه وآله) مصافحه مي‌كنند ".
(مؤلف مي‌گويد: مقصود حر، اول شهيد در آن ساعات بود، زيرا پيش از او جماعتي كشته شده بودند. چنان كه رواياتي در اين مورد آمده است) پس از آن حسين (عليه السلام) به او اجازه داد.
حر، شروع به جنگيدن نمود و نيكو مقاتله كرد تا آنكه عده اي از شجاعان و دليران را كشت و خود پس از لحظه اي، به شهادت رسيد. بدن او را نزد حسين (عليه السلام) بردند. آن حضرت خاكها را از چهرهٔ حر پاك مي‌كرد و مي‌فرمود: " تو آزاد مردي، آن چنان كه مادرت تو را " حر " نام نهاد و تو در دنيا و آخرت آزاده اي ".
راوي مي‌گويد: در آن هنگام برير بن خضير كه مردي زاهد و پارسا بود، وارد ميدان شد.
يزيد بن معقل براي مبارزه با او به ميدان شتافت. با يكديگر قرار گذاشتند مباهله كنند و از خدا بخواهند كه هر كدام از آنان باطل است به دست ديگري كشته شود. با همين قرار، به جنگ در آمدند. برير او را به قتل رسانيد و جنگ را ادامه داد تا به شهادت نايل آمد.
پس از او وهب بن جناح كلبي به ميدان آمد و جنگ نماياني كرد و كوشش فراواني در رزم و جهاد نمود. سپس به سوي مادر و همسرش كه با او در كربلا بودند، بازگشت و گفت: " مادر جان! آيا از من راضي شدي يا نه؟ " مادرش گفت: " من از تو راضي و خشنود نمي‌شوم، مگر آنكه در ياري حسين (عليه السلام) كشته شوي ".
همسرش گفت: " تو را به خدا قسم مي‌دهم، مرا به مصيبت خود مبتلا نكني و دلم را به درد نياوري ". مادرش گفت: " فرزندم! گوش به حرف همسرت نده و برگرد و در راه پسر دختر پيغمبر خود، جنگ كن تا از شفاعت جدش در روز قيامت بهره‌مند شوي ".
وهب به ميدان بازگشت و جنگيد تا دستش از بدن جدا شد. همسرش عمودي به دست

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، الشهادة (1)، القتل (1)
گرفت و به سوي او آمد، در حالي كه مي‌گفت: " پدر و مادرم فداي تو باد. در ياري اهل بيت پاك و حرم محترم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) جنگ كن ". وهب آمد تا او را به خيمهٔ زنها برگرداند.

همسر او دست برد و دامان او را گرفت و گفت: " بر نميگردم تا بميرم ".
حسين (عليه السلام) فرمود: " خدا شما را در مقابل ياري اهل بيت من جزاي خير دهد. به سوي زنها برگرد ". همسر وهب مراجعت نمود، ولي وهب جنگيد تا به شهادت رسيد.
پس از او مسلم بن عوسجه به ميدان آمد و در جنگ با دشمنان سعي و كوشش فراوان برد و بر سختي‌ها و بلاها شكيبايي نمود تا از اسب بر زمين افتاد و نيمه جاني در تن داشت.
حسين (عليه السلام) به سوي او آمد، در حالي كه حبيب بن مظاهر همراه آن حضرت بود.
ابا عبد الله (عليه السلام) فرمود: " اي مسلم! خدا تو را بيامرزد ". سپس اين آيه را قرائت نمود: * (فمنهم من قضي نحبه ومنهم من ينتظر ومابدلوا تبديلا) * بعضي از ايشان به شهادت رسيدند و بعضي در انتظار رسيدن به آن مي‌باشند و نعمت خداوند را تبديل نكردند.
حبيب نزد او آمد و گفت: " كشته شدن تو بر من بسي مشكل است، ولي تو را به بهشت مژده مي‌دهم ". مسلم به صداي ضعيفي گفت: " خدا تو را خشنود كند و به نيكي بشارت دهد ". حبيب گفت: " اگر اين نبود كه يقين دارم پس از تو كشته مي‌شوم، دوست داشتم كه آن چه مي‌خواهي به من وصيت كني ". مسلم به حسين (عليه السلام) اشاره كرد و گفت: " تو را به ياري اين مرد وصيت مي‌كنم. در راه او جنگ كن تا كشته شوي ". حبيب گفت: " به وصيت تو عمل مي‌كنم و چشم تو را روشن مي‌گردانم ". پس از آن مسلم از دنيا رفت.
سپس عمرو بن قرظهء انصاري پيش آمد و از حسين (عليه السلام) اذن جنگ خواست. ابا عبد الله (عليه السلام) به او اجازه داد. عمرو مشغول مبارزه شد و چون آرزومندان به پاداش جنگيد و كوشش بسياري در ياري امام انس و جان، حسين (عليه السلام) نمود، تا اينكه تعداد كثيري از سپاه ابن زياد را به قتل رسانيد و هر تيري كه به سوي حسين (عليه السلام) مي‌آمد، دست خويش را سپر آن قرار مي‌داد و هر شمشيري كه مي‌آمد به جان خود مي‌خريد و تا نيرو در بدن داشت

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (6)، حبيب بن مظاهر الأسدي رضوان الله عليه (1)، مسلم بن عوسجة (1)، القتل (1)

نگذاشت به وجود مقدس حسين (عليه السلام) آسيبي برسد، تا آنكه از كثرت زخمها، از پا درآمد.
پس از آن رو به جانب حسين (عليه السلام) كرد و گفت: " يابن رسول الله! آيا به عهدم وفا كردم؟ " فرمود: " آري، تو پيش از من به بهشت مي‌روي. سلام مرا به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) برسان و بگو حسين (عليه السلام) به زودي مي‌آيد ". عمرو دوباره شروع به جنگ كرد تا كشته شد.
غلام سياه و كارزار او بعد از او، چون، غلام اباذر - كه غلام سياه رنگي بود - پيش آمد. حسين (عليه السلام) به او فرمود: " من به تو اذن دادم كه از اين زمين بيرون به روي و جان خود را حفظ كني، زيرا تو همراه ما آمدي تا به عافيت و خوشي برسي ".
گفت: " اي پسر پيغمبر! آيا رواست من در زمان خوشي و نعمت، نان خور شما باشم و در سختيها شما را تنها بگذارم؟ درست است بويم بد، مقامم پست، و رنگم سياه است، شما بر من منت گذاريد و به آسايش جاويدان بهشتي برسانيد تا بدنم خوشبو، مقامم شريف و رويم سفيد شود. نه، به خدا قسم از شما دور نمي‌شوم تا اين كه خون سياه خويش را با خون پاك شما درآميزم ". پس از آن به جنگ پرداخت و جنگيد تا كشته شد.
راوي مي‌گويد: پس از او عمرو بن خالد صيداوي نزد حسين (عليه السلام) آمد و گفت: " يا ابا عبد الله!
جانم فداي تو باد. من تصميم گرفته‌ام به ياران تو ملحق شوم و دوست ندارم از آنان عقب بمانم و تو را بي يار و ياور در ميان اهل بيتت كشته ببينم ". حسين (عليه السلام) فرمود: " برو كه ما نيز ساعت ديگري به تو ميرسيم ". عمرو، حمله كرد و جنگيد تا به شهادت رسيد.
آنگاه حنظلة بن سعد شامي آمد و در برابر حسين (عليه السلام) ايستاد، صورت و سينهء خود را سپر شمشيرها و تيرها و نيزه‌ها قرار داد و خطاب به سپاه كوفه، آيات عذاب را تلاوت نمود و آنان را از عذاب خداوند بيم داد. و گفت: " من ميترسم بر شما آن عذابهايي كه بر امتهاي گذشته نازل شد، نازل شود، عذابي چون عذاب قوم نوح وقوم عاد وقوم ثمود و آنان كه بعد از ايشان بودند. خدا ستمي را براي بندگان خود نمي‌خواهد. اي قوم! بر شما از عذاب

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (7)، مدينة الكوفة (1)، عمرو بن خالد (1)

روز قيامت ميترسم، روزي كه روي خود از محشر به سوي جهنم بگردانيد و كسي نباشد كه شما را از عذاب خداوند دور نگه دارد. اي مردم! حسين (عليه السلام) را نكشيد، زيرا خداوند عذابي بر شما مي‌فرستد و شما را هلاك مي‌كند و كسي كه بر خدا افترا ببندد، زيانكار است ".
پس از آن رو به سوي حسين (عليه السلام) نمود و گفت: " آيا به سوي پروردگار خويش نرويم و به برادران خود ملحق نشويم؟ " فرمود: " برو به سوي كسي كه از دنيا و آنچه در آن هست، براي تو بهتر است، به سوي پادشاهي بي زوال و جاويد ". حنظله پيش آمد و شجاعانه جنگيد و بر سختي‌ها شكيبايي كرد تا كشته شد.
نماز ظهر عاشورا وقت نماز ظهر رسيد. حسين (عليه السلام) به زهير بن قين وسعيد بن عبد الله دستور داد با نصف كساني كه باقي مانده بودند مقابل او صف بكشند. حسين (عليه السلام) با ساير اصحاب نماز خوف خواندند.
در اين موقع تيري از سوي دشمن، به سوي حسين (عليه السلام) آمد. سعيد بن عبد الله پيش رفت و در مقابل آن حضرت ايستاد و تيرها را به تن خود خريد، تا آنكه از پا درآمد و به زمين افتاد و مي‌گفت: " خداوندا! اين جماعت را مانند قوم عاد وثمود لعنت نما و سلام مرا به پيغمبر برسان و او را از زخمهايي كه بر بدن من وارد شده است مطلع كن، زيرا مقصود من از ياري ذريهٔ پيغمبر تو، اجر و ثواب تو بود ". پس از گفتن اين كلمات از دنيا رفت و چون بدنش را با دقت بررسي كردند، غير از زخمهاي شمشير و نيزه، سيزده چوبهٔ تير در بدنش نمايان بود.
پس از آن سويد بن عمر بن ابي مطاع، كه مردي شريف و كثير الصلات بود، به ميدان آمد و مانند شير ژيان، به جنگ مشغول شد و بر شدايد و سختيها صبر و شكيبايي فراوان كرد، تا آنكه از فزوني زخمها در بين كشتگان به روي زمين افتاد و به همين حال بود و

(٦٤٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، زهير بن القين البجلّي (1)، زيارة عاشوراء (1)، سعيد بن عبد الله (2)، الصبر (1)

حركتي از او ديده نميشد تا وقتي كه شنيد سپاهيان ابن زياد مي‌گويند: " حسين كشته شد ". از شنيدن اين خبر بيتاب شد و از كفش خود خنجري بيرون آورد و به جنگ با آنان مشغول شد تا به شهادت نايل آمد.
راوي ميگويد: اصحاب حسين (عليه السلام) براي كشته شدن در ياري آن حضرت سبقت مي‌گرفتند وچنان بودند كه شاعر دربارهء آنان گفته است:
" اصحاب حسين (عليه السلام) كساني بودند كه وقتي براي رفع گرفتاري خوانده ميشدند، در حالتي كه عده‌اي از دشمنان نيزه دار بودند و دستهء ديگر از آنها، مسلحانه پشت به پشت يكديگر داده و اجتماع كرده بودند، دلهاي شجاع خويش را روي زره ميپوشيدند و خود را در دهان مرگ مي‌افكندند ".
شهادت علي اكبر (عليه السلام) ياران باوفاي حسين (عليه السلام) با بدنهاي چاك چاك، روي خاك افتاده و به جز اهل بيتش كسي زنده نمانده بود. در آن هنگام فرزندش علي بن الحسين (عليه السلام) كه چهره‌اش از همهء مردم زيباتر و اخلاقش از همه نيكوتر بود - به سوي پدر آمد و اجازه كارزار خواست. حسين (عليه السلام) بدون درنگ اذنش داد. سپس نگاهي مأيوسانه بر اندام و چهرهء او انداخت و بي اختيار قطرات اشك، بر صورتش جاري شد و گفت:
" خداوندا! تو شاهد باش كه جواني به سوي اين سپاه رفت كه از لحاظ اندام، اخلاق و گفتار از همهء مردم به رسول تو شبيه تر بود وهرگاه ما مشتاق ديدار پيغمبرت ميشديم به اين جوان مينگريستيم ". پس از آن متوجه عمر بن سعد شد و فرياد زد: " اي پسر سعد! خدا رحم تو را قطع كند چنان كه رحم مرا قطع نمودي ".
در اين هنگام علي بن الحسين (عليه السلام) به دشمن نزديك شد و به جنگ پرداخت و زد و خورد سخت و خونيني نموده، عدهء زيادي را كشت و سپس به سوي پدر آمد و گفت: " اي پدر بزرگوار! تشنگي جانم را به لب رسانيده و سنگيني آلات جنگ، مرا به رنج انداخته است.
(٦٤١)
صفحهمفاتيح البحث: اصحاب الحسين (ع) (2)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، الشهادة (1)

آيا ممكن است با اندكي آب، مرا از تشنگي نجات دهي؟ " امام حسين (عليه السلام) گريست و فرمود: " چه مصيبتي! فرزند عزيزم! از كجا آب بياورم؟ بازگرد و كمي ديگر بجنگ، زيرا بسيار نزديك است كه جدت محمد (صلي الله عليه وآله) را ملاقات كني و از دست او جام سرشاري از آب بنوشي كه از آن پس، هرگز تشنه نشوي ".
علي به سوي ميدان بازگشت. دست از جان شسته و آماده‌ء شهادت شد. حمله‌ء بسيار شديدي را آغاز نمود. ناگاه منقذ بن مره‌ء عبدي (لعنة الله عليه) او را هدف تيري قرار داد كه از اثر آن تير نيروي دفاع از او سلب شد و به روي زمين افتاد و فرياد زد: " پدر جان! خدا حافظ و سلام بر تو. اينك جدم محمد (صلي الله عليه وآله) تو را سلام مي‌رساند و مي‌گويد: اي حسين! زود نزد ما بيا ". سپس فريادي كشيد و جان داد.
حسين (عليه السلام) آمد و بر بالين كشته‌ء فرزندش نشست و صورت بر صورت او نهاد و فرمود: " پسر جانم! خدا بكشد كساني را كه تو را كشتند. چقدر گستاخي نمودند بر خدا! چقدر حرمت رسول خدا شكستند! علي الدنيا بعدك العفا. پس از تو، خاك بر سر اين دنياي بي وفا باد ".
راوي مي‌گويد: زينب (س) از خيمه‌ها بيرون آمد و راه ميدان را در پيش گرفت و با صداي اندوهناكي مي‌گفت: " عزيزم! پسر برادرا! " تا بر بالين كشته‌ء برادرزاده‌ء خود رسيد. خويش را بر روي آن بدن پاره پاره افكند. حسين (عليه السلام) آمد و او را به خيمه‌ء بانوان برگردانيد. پس از او جوانان اهل بيت (عليه السلام) يكي پس از ديگري به ميدان مي‌آمدند، تا آنكه عده اي از آنان به دست سپاه ابن زياد كشته شدند. در اين هنگام حسين (عليه السلام) فرياد زد: " اي پسر عموهاي من و اي اهل بيت من! شكيبا باشيد. به خدا قسم پس از امروز، هرگز خواري و حقارت نخواهيد ديد ".
شهادت حضرت قاسم (عليه السلام) راوي مي‌گويد: جواني به سوي ميدان آمد كه صورتش مانند قرص ماه بود و به جنگ مشغول شد. ابن فضيل ازدي، شمشيري بر سرش زد و سر او را شكافت و به صورت روي

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (4)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)

زمين افتاد و فرياد زد: " عمو جان! " حسين (ع)، مانند باز شكاري وارد ميدان شد و چون شير غضبناك، بر آن سپاه حمله كرد و شمشير خود را بر ابن فضيل فرود آورد و او دست خود را سپر قرار داد و دستش از مرفق جدا شد و فريادي كشيد كه لشكريان شنيديد و اهل كوفه حمله كردند تا او را نجات دهند، ولي او زير سم اسبان پامال و هلاك شد. همين كه غبار فرو نشست، ديدم حسين (عليه السلام) بالاي سر آن جوان ايستاده و او در حال احتضار است و پاهاي خود را بر زمين ميسايد. حسين (عليه السلام) فرمود: " از رحمت و عنايت الهي دور باد! مردمي كه تو را كشتند. روز قيامت آنكه با كشندگان تو مخامصه كند، جد و پدر تو خواهند بود ". پس از آن فرمود: " به خدا قسم، سخت است بر عموي تو كه او را بخواني و او جواب نگويد يا جواب بگويد، ولي جواب او براي تو سودي نداشته باشد. به خدا قسم، امروز روزي است كه عموي تو دشمنش زياد، و ياورش كم است ". سپس آن جوان را به سينهء خود چسباند و در ميان كشتگان اهل بيت خود برد و بر زمين نهاد.

چون حسين (عليه السلام) ديد جوانان و دوستانش كشته شدند و روي زمين افتاده اند، آمادهء شهادت و جانبازي در راه خدا شد و با صداي بلند فرمود: " آيا كسي هست كه دشمنان را از حرم رسول خدا دور سازد؟ آيا خداپرستي هست كه در حق ما از خداوند بترسد؟ آيا فريادرسي هست كه با كمك نمودن به ما، خدا را در نظر بگيرد؟ آيا كسي هست كه براي خدا ما را ياري كند؟ " اين سخنان به گوش بانوان رسيد و صدا به گريه و زاري بلند نمودند.

طفل شيرخوار حسين (عليه السلام) به در خيمه آمد و به زينب فرمود: " فرزند كوچك مرا بده تا با او وداع كنم ".

طفل را روي دست گرفت و خواست او را ببوسد كه ناگاه حرملة بن كاهل اسدي (لعنة الله عليه) او را هدف تير قرار داد. آن تير در حلق كودك جا گرفت و از دنيا رفت. حسين (عليه السلام) فرمود: " اين طفل را بگير ". و دست خود را زير خون گلوي او مي‌گرفت و چون دستش از

خون لبريز مي‌شد به سوي آسمان مي‌پاشيد و مي‌فرمود: " اين مصيبتها بر من سهل است، زيرا در راه خداست و خداي من مي‌بيند ". حضرت باقر (عليه السلام) فرمود: " از آن خونهايي كه حسين (عليه السلام) به سوي آسمان پاشيد، قطره اي به زمين باز نگشت ". (1) فداكاري و شهادت سردار كربلا رواي مي‌گويد: تشنگي بر حسين (عليه السلام) سخت فشار مي‌آورد. آن حضرت بالاي شط فرات آمد، در حالي كه برادرش عباس هم در خدمتش بود. سپاهيان ابن سعد به جنبش درآمدند و راه را بر او بستند. مردي از قبيله بني دارم، تيري به سوي او افكند كه در كام شريفش جا گرفت. حسين (عليه السلام) تير را بيرون آورد و دست خود را زير آن خون گرفت تا لبريز شد و آن را به زمين ريخت و فرمود: " خداوندا! به تو شكايت مي‌كنم از ستمهايي كه اين مردم با پسر پيغمبرت مي‌نمايند ". پس از آن، لشكريان، بين عباس (عليه السلام) وحسين (عليه السلام) جدايي انداختند و دور عباس حلقه زدند و او را از هر طرف احاطه كردند تا او را شهيد نمودند. حسين (عليه السلام) در شهادت او سخت گريست. در همين مقام است كه شاعر مي‌گويد:

" سزاوارترين مردم براي گريستن، آن كسي است كه حسين (عليه السلام) را از مصيبت خود به گريه انداخت: برادر حسين و فرزند پدر او، يعني ابوالفضل به خون آغشته. آنكه با حسين (عليه السلام) مواسات و همراهي نمود و هيچ چيزي او را از همراهي حسين باز نداشت و در حال تشنگي به آب فرات رسيد و چون حسين (عليه السلام) تشنه بود، او هم آب نياشاميد ".

1. حادثهء كشته شدن عبد الله بن حسين (ع) به گونهء ديگري نيز نقل شده است كه به عقل نزديكتر است، زيرا زمان، زمان خداحافظي امام با كودكش نبود، چون در آن هنگام با لشكريان كوفه در حال جنگ و خونريزي بودند، پس زينب (س)، خواهر حسين (ع)، كودك را بيرون آورد و گفت:

" برادر جان! اين كودك تو، سه روز است كه آب ننوشيده است. براي او جرعه اي آب بخواه ". پس حضرت، او را بالاي دست گرفت و فرمود: " اي مردم! شما پيروان و خانواده‌ام را كشتيد و تنها همين كودك باقي مانده است كه از تشنگي بي تاب شده است. او را با جرعه اي آب، سيراب كنيد ". هنگامي كه حسين (ع) با ايشان سخن مي‌گفت، يك نفر از لشكريان تيري پرتاب نمود كه گلوي كودك امام را پاره كرد. سپس امام او را نفرين كرد كه اجابت آن به دست مختار به وقوع پيوست.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (11)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)

سالار شهيدان به كارزار مي‌رود

سالار شهيدان به كارزار مي‌رود پس از آن كه اصحاب و ياران به شهادت رسيدند، حسين (عليه السلام) لشكر را به جنگ طلبيد و هر كس را كه مقابل او مي‌رفت به قتل مي‌رسانيد، تا آنكه عدهٔ زيادي از آنان را كشت. در حال كارزار مي‌فرمود: " كشته شدن در راه خدا بهتر است از زير بار ننگ رفتن، و عار و ننگ بهتر از دخول در آتش دوزخ مي‌باشد ".
يكي از راويان مي‌گويد: به خدا قسم هرگز نديده بودم كسي را كه سپاه دشمن او را احاطه كرده باشند و فرزندان و اهل بيت و اصحاب او كشته شده باشند، با اين حال، قويدل‌تر و نيرومندتر از حسين (عليه السلام) بوده باشد. همين كه آن لشكر، بر او حمله مي‌كردند، شمشير مي‌كشيد و بر آنان حمله مي‌كرد و آنها همانند گلهٔ گرگ زده، پراكنده مي‌شدند. حضرت بر آن جماعت - كه شمارهٔ آنان به سي هزار رسيده بود - حمله مي‌كرد و آنان چون ملخهايي كه پراكنده مي‌شوند، از مقابل وي فرار مي‌كردند و سپس به مركز خود برميگشت و پيوسته بر زبانش ورد " لا حول ولا قوة الا بالله " بود و پيوسته با آنان مي‌جنگيد، تا آنكه لشكريان، بين او و خيمه‌ها حايل شدند.
حسين (عليه السلام) فرياد زد: " واي بر شما اي پيروان آل ابي سفيان! اگر دين نداريد و از روز معاد هم نمي‌ترسيد، پس لا اقل در دنياي خود آزادمرد باشيد و به اصل و حسب خود رجوع كنيد، اگر عرب هستيد، آن گونه كه خود گمان داريد ".
شمر فرياد كشيد: " اي پسر فاطمه چه مي‌گويي؟ " فرمود: " من با شما جنگ مي‌كنم و شما با من مي‌جنگيد. زنان كه گناهي ندارند. تا من زنده هستم نگذاريد سركشان و نادانان و طاغيان شما، متعرض حرم من شوند ".
شمر گفت: " اين مطلب را قبول كرديم ". ولي همگي آمادهٔ جنگيدن و كشتن او شدند.
حسين (عليه السلام) به آنان حمله‌ور شد و لشكر نيز حمله را آغاز كرد. در آن موقع حسين (عليه السلام) جرعهٔ آبي ميطلبيد، ولي مضايقه كردند و او را آب ندادند، تا هفتاد و دو زخم بر بدن شريفش

وارد شد.
چون ضعف بر او غلبه كرد، لحظه‌اي ايستاد تا استراحت كند. همان طور كه ايستاده بود سنگي بر پيشاني او اصابت كرد و خون از پيشاني‌اش جاري گشت. دامان جامهء خود را گرفت كه خون را از پيشاني پاك كند. ناگاه تير سه شعبهء زهر آلودي رسيد و در قلب آن حضرت فرو رفت.
حسين (عليه السلام) فرمود: " بسم الله و بالله وعلي ملة رسول الله "
سپس سر به سوي آسمان بلند كرد و گفت: " خداوندا! تو ميداني كه اين لشكر كسي را ميكشند كه جز او، پسر دختر پيغمبري بر روي زمين وجود ندارد ".
پس از آن دست برد و تير را از پشت سر بيرون آورد و خون مانند ناودان جاري گرديد و از اثر آن، قدرت جنگ از او سلب شد و متوقف شد، ولي هر كس كه نزديك او مي‌آمد، براي اين كه نزد خدا، خون حسين را به گردن نگيرد، از او دور ميشد تا آنكه شخصي از قبيلهء كنده كه او را مالك بن نسر مي‌گفتند، نزد حسين (عليه السلام) آمد و زبان به دشنام او گشود و با شمشير بر سر آن حضرت زد كه عمامه را شكافت و بر سرش نيز وارد آمد و عمامه‌اش پر از خوش شد. حسين (عليه السلام) دستمالي جست و بر سر خود بست و عرقچيني يافت و بر سر نهاد و عمامه بر سر بست.
سپاه ابن زياد كمي مكث كردند و دوباره برگشتند و اطراف او را گرفتند.
شهادت عبد الله بن الحسن (عليه السلام) در اين هنگام، عبد الله بن الحسن بن علي (ع)، كه كودكي نابالغ بود، از خيمهء زنها بيرون آمد و نزديك حسين (عليه السلام) ايستاد. زينب (س) خود را به او رسانيد تا او را نگه دارد، ولي شديدا امتناع كرد و گفت: " به خدا قسم، از عمويم هرگز دور نميشوم ".
در آن وقت بحر بن كعب (يا ابجر بن كعب) و به قولي حرملة بن كاهل (لعنة الله عليهما) شمشير خود را بر حسين (عليه السلام) فرود آورد. آن كودك گفت: " واي بر تو اي حرام زاده! آيا

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، عبد الله بن الحسن (ع) (1)

مي خواهي عموي مرا بكشي؟ " ولي آن ناپاك شمشير را بر حسين (عليه السلام) فرود آورد. كودك دست خود را سپر شمشير قرار داد و دستش به پوست آويخت و فرياد زد: " عمو جان! " حسين (عليه السلام) او را در بغل گرفت و به سينه چسباند و فرمود: " برادر زاده! بر اين مصيبتي كه بر تو وارد آمده است، صبر كن و از خداوند طلب خير نما، زيرا خداوند تو را به به پدران صالحت ملحق مي‌كند ".
ناگاه حرملة بن كاهل تيري بر او زد و او، در دامان عمويش، حسين (عليه السلام) به قتل رسيد.
شهادت امام حسين (عليه السلام) پس از آن شمر بن ذي الجوشن به خيمه امام حسين (عليه السلام) حمله نمود و آن را با نيزهء خود سوراخ كرد و گفت: " آتش بياوريد تا خيمه را با هر كه در آن است بسوزانم ".
حسين (عليه السلام) به او فرمود: " اي پسر ذي الجوشن! تو آتش ميطلبي كه اهل بيت مرا بسوزاني؟ خدا تو را به آتش جهنم بسوزاند ".
شبث آمد وشمر را به خاطر اين كار، سرزنش و توبيخ نمود. شمر شرمگين شد و منصرف گرديد.
راوي ميگويد: حسين (عليه السلام) فرمود: " جامه‌اي براي من بياوريد كه بيارزش باشد تا كسي در آن رغبت نكند، تا من زير لباسهاي خود بپوشم و بدنم برهنه نماند ".
جامهء تنگ و كوچكي به خدمتش آوردند. فرمود: " اين جامه را نمي‌خواهم، زيرا لباس ذلت است ". ولي جامهء كهنه‌اي گرفت و آن را پاره كرد و زير لباسهايش پوشيد. با اين حال پس از شهادتش، آن را از بدنش بيرون آوردند. جامهء ديگري كه از بافته‌هاي يمن بود طلبيد و آن را نيز پاره كرد و پوشيد. علت پاره كردن جامه، اين بود كه پس از شهادت، آن را از بدنش بيرون نكنند، ولي پس از كشته شدن آن حضرت، ابجر بن كعب، آن را نيز از بدنش بيرون نمود وحسين (عليه السلام) را برهنه روي زمين گذاشت.
در اثر اين كار، هر دو دستش در تابستان مانند دو چوب خشك، ميخشكيد و در زمستان
(٦٤٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (8)، شمر بن ذي الجوشن لعنه الله (1)، القتل (1)، الصبر (1)
تر بود و خون و چرك از آن ميآمد. اين گونه بود تا آنكه خداوند او را به دست مختار به هلاكت رساند.
راوي مي‌گويد: چون بر اثر كثرت زخمها، ضعف بر حسين (عليه السلام)

غلبه كرد و تيرهاي دشمن در بدنش مانند خارهاي بدن خارپشت نمايان گرديد، صالح بن وهب مزني نيزه‌اي بر پهلوي او زد كه از اسب بر زمين افتاد و طرف راست صورتش روي زمين قرار گرفت.
در آن حال مي‌گفت: " بسم الله و بالله وعلي ملة رسول الله ". پس از آن از روي زمين برخاست.
در اين موقع زينب (س) از خيمه بيرون آمد و با صداي بلند فرياد مي‌زد: " برادرم! سرورم!
سرپرست خانواده‌ام! " و مي‌گفت: " اي كاش آسمان بر سر زمين خراب ميشد و اي كاش كوهها از هم ميپاشيد و بر روي زمين ميريخت ".
در آن هنگام، شمر به سپاه خود صيحه زد و گفت: " منتظر چيستيد و چرا كار حسين را تمام نميكنيد؟ " لشكر از هر طرف هجوم آوردند. زرعة بن شريك شمشيري بر شانهء چپ حسين (عليه السلام) زد.
آن حضرت نيز شمشيري بر او زد و او از پاي درآمد.
شخص ديگري شمشير بر دوش حسين (عليه السلام) زد كه به صورت، روي زمين افتاد و رنج و تعب بر او مستولي شد، به حدي كه چون ميخواست برخيزد، با زحمت برميخاست و از شدت فشار ضعف، بر زمين ميافتاد.
سنان بن انس نخعي نيزه‌اي بر گلوي حسين (عليه السلام) زد و باز بيرون آورد و در استخوانهاي سينهء او فرو برد. سپس تيري به سوي حسين (عليه السلام) انداخت، آن تير بر گلوي او وارد آمد. در اثر آن تير بر زمين افتاد. سپس برخاست و نشست و تير را از گلوي خود خارج نمود و هر دو دست خويش را زير خونها گرفت و چون پر شد، بر سر و محاسنش ماليد و فرمود: " با اين حال خدا را ملاقات مي‌كنم كه به خون خود خضاب گرديده ام و حق مرا غضب كرده اند ".
(٦٤٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، الشراكة، المشاركة (1)
عمر بن سعد به مردي كه طرف راستش ايستاده بود، گفت: " و اي بر تو! پياده شو و برو حسين را راحت كن ".
خولي بن يزيد اصبحي خواست كه سر از بدن حسين (عليه السلام) جدا كند، ولي لرزه بر بدنش افتاد و برگشت.
سنان بن انس نخعي پياده شد و شمشير بر گلوي حسين (عليه السلام) زد و گفت: " به خدا قسم، سر تو را جدا مي‌كنم، با اينكه مي‌دانم تو پسر پيغمبر هستي و از جهت پدر و مادر بهترين مردمي ".
پس از آن، سر مقدس آن بزرگوار را از بدن جدا كرد.

در اين مقام است كه شاعر گفته است: " چه مصيبتي مي‌تواند با مصيبت حسين (عليه السلام) برابري كند؟ در آن روزي كه دستهاي ناپاك و جنايتكار سنان بن انس او را به قتل رسانيد و سر از بدنش جدا كرد ".

و روايت شده است كه مختار، همين سنان بن انس را گرفت و انگشتان او را بندبند جدا كرد و سپس دستها و پاهاي او را قطع نمود و ديگي پر از روغن زيتون كرد و به جوش آورد و او را در آن انداخت و آن ناپاك در اضطراب و وحشت بود، تا هلاك شد.

ابوطاهر محمد بن حسن نرسي در كتاب " معالم الدين " روايت مي‌كند كه امام صادق (ع) فرمود:

" چون حسين (عليه السلام) كشته شد، فرشتگان به خروش آمدند و گفتند: " خدايا! اين حسين برگزيده‌ء تو و پسر پيغمبر توست كه اين مردم او را كشتند! " خداوند متعال صورت حضرت قائم، امام زمان (عجل الله فرجه الشريف) را به آنان نشان داد و فرمود: " به دست اين مرد، براي حسين از دشمنانش انتقام ميكشم ".

راوي مي‌گويد: در اين هنگام غبار شديدي كه سياه و تاريك بود، آسمان را فرا گرفت و باد سرخي در آن تاريكي وزيد، به گونه اي كه چشم چشم را نمي‌ديد و لشكر گمان كردند

(٦٤٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (4)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، إمام زمان (1)، القتل (1)، الفرج (1)

عذاب بر آنها نازل شده است. ساعتي بر اين حال ماندند تا هوا روشن شد.
واپسين لحظه‌ها هلال بن نافع روايت مي‌كند كه من با سپاه عمر بن سعد ايستاده بودم. ناگاه شخصي فرياد زد: " اي امير! بر تو بشارت باد كه شمر، حسين (عليه السلام) را كشت ". من از صف لشكريان خارج شدم و برابر حسين (عليه السلام) ايستادم. ديدم آن حضرت در حال جان دادن است. به خدا قسم كشتهء به خون آغشته اي را كه بهتر و خوشروتر از او باشد، هرگز نديده بودم. نور و زيبايي هيأت او، مرا از انديشهء شهادتش باز داشت. حسين (عليه السلام) در آن حال طلب آب مي‌كرد.
پس، از فردي از آن اشرار شنيدم كه مي‌گويد: " هرگز از آب سيراب نخواهي شد تا وارد " حاميه " گردي و از آب جوشان آن بنوشي! " پس شنيدم كه او در پاسخ فرمود: " واي بر تو! من وارد حاميه نمي‌شوم و از آب جوشان آن هرگز نمينوشم، بلكه من بر جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و در منزل او در بهشت وارد ميشوم و از آب خوشگوار آن مينوشم و از ستمهايي كه به من نموديد، به او شكايت مي‌كنم ".
هلال ميافزايد:
لشكر از شنيدن اين سخن غضبناك شد، به حدي كه گويي خداوند در دل هيچ يك از آنان رحمي قرار نداده بود. در حالي كه حسين (عليه السلام) با آنان سخن مي‌گفت، سر از بدنش جدا كردند. من از بي رحمي آنان به شگفت آمدم و گفتم: " در هيچ كاري با شما همراهي و همكاري نخواهم كرد ".
لحظات بعد از شهادت پس از آن كه امام (عليه السلام) به شهادت رسيد، سپاه ابن سعد اقدام بر برهنه كردن حسين (عليه السلام) نمودند. پيراهن او را اسحق بن حوبهء حضرمي برد و پوشيد و مبتلا به برص شد و موهاي بدنش ريخت.
روايت شده است كه در پيراهن آن حضرت قريب صد و نوزده جاي شمشير و تير و نيزه
(٦٥٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، عمر بن سعد لعنه الله (1)

عذاب بر آنها نازل شده است. ساعتي بر اين حال ماندند تا هوا روشن شد.
واپسين لحظه‌ها هلال بن نافع روايت مي‌كند كه من با سپاه عمر بن سعد ايستاده بودم. ناگاه شخصي فرياد زد: " اي امير! بر تو بشارت باد كه شمر، حسين (عليه السلام) را كشت ". من از صف لشكريان خارج شدم و برابر حسين (عليه السلام) ايستادم. ديدم آن حضرت در حال جان دادن است. به خدا قسم كشتهء به خون آغشته اي را كه بهتر و خوشروتر از او باشد، هرگز نديده بودم. نور و زيبايي هيأت او، مرا از انديشهء شهادتش باز داشت. حسين (عليه السلام) در آن حال طلب آب مي‌كرد.
پس، از فردي از آن اشرار شنيدم كه مي‌گويد: " هرگز از آب سيراب نخواهي شد تا وارد " حاميه " گردي و از آب جوشان آن بنوشي! " پس شنيدم كه او در پاسخ فرمود: " واي بر تو! من وارد حاميه نمي‌شوم و از آب جوشان آن هرگز نمينوشم، بلكه من بر جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و در منزل او در بهشت وارد ميشوم و از آب خوشگوار آن مينوشم و از ستمهايي كه به من نموديد، به او شكايت مي‌كنم ".
هلال ميافزايد:
لشكر از شنيدن اين سخن غضبناك شد، به حدي كه گويي خداوند در دل هيچ يك از آنان رحمي قرار نداده بود. در حالي كه حسين (عليه السلام) با آنان سخن مي‌گفت، سر از بدنش جدا كردند. من از بي رحمي آنان به شگفت آمدم و گفتم: " در هيچ كاري با شما همراهي و همكاري نخواهم كرد ".
لحظات بعد از شهادت پس از آن كه امام (عليه السلام) به شهادت رسيد، سپاه ابن سعد اقدام بر برهنه كردن حسين (عليه السلام) نمودند. پيراهن او را اسحق بن حوبهء حضرمي برد و پوشيد و مبتلا به برص شد و موهاي بدنش ريخت.
روايت شده است كه در پيراهن آن حضرت قريب صد و نوزده جاي شمشير و تير و نيزه
(٦٥٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، عمر بن سعد لعنه الله (1)

بود. حضرت صادق (عليه السلام) فرمود: " در بدن حسين (عليه السلام) سي و سه جاي نيزه و سي و چهار جاي زخم شمشير ديده مي‌شد ".
زيرپوش حسين (عليه السلام) را ابجر بن كعب تميمي گرفت.
روايت شده است كه پس از بردن آن، زمينگير شد و از پاي افتاد.
عمامهء حسين (عليه السلام) را اخنس بن مرثد بن علقمه و به قولي جابر بن يزيد اودي ربود و آن را بر سر بست و ناقص العقل شد.
كفش آن حضرت را ايود بن خالد برد. انگشترش را بجدل بن سليم كلبي گرفت و انگشت او را هم براي بردن انگشتر بريد. همين بجدل بن سليم را مختار دستگير كرد و هر دو دست و پاي او را قطع كرد و به همان حال او را رها كرد و در خون خود دست و پا مي‌زد تا هلاك شد.
قطيفهء حسين را كه از خز بود، عمر بن سعد برد و چون عمر كشته شد، مختار آن زره را به قاتل او، ابي عمره، بخشيد.
شمشير حسين (عليه السلام) را جميع بن خلق اودي و به قولي يك نفر از قبيلهء بني تميم كه او را اسود بن حنظله مي‌گفتند، تصرف نمود، و در روايت ابن سعد آمده است كه شمشير آن حضرت را فلافس نهشلي برد و محمد بن زكريا پس از نقل اين روايت افزوده است: " آن شمشير بعد از او به دختر حبيب بن بديل رسيد ".
البته [ناگفته نماند] شمشيري را كه غارت كردند، آن شمشير معروف ذوالفقار نيست، زيرا ذوالفقار با ساير ذخاير نبوت و امامت محفوظ است و اين سخن را راويان اخبار تصديق نموده و به عينه آن را نقل كرده اند.
غارت خيام و سوزاندن آنها راوي مي‌گويد: پس از شهادت حسين (عليه السلام) كنيزكي از جانب خيمه‌ها بيرون آمد و مردي به او گفت: " اي كنيز خدا! آقاي تو حسين كشته شد ". كنيزك گفت: " از شنيدن اين خبر صيحه زنان به سوي زنها رفتم. همهء آنها از بانگ من برخاستند و صدا به شيون و ناله بلند

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، جابر بن يزيد (1)

نمودند.
پس از آن سپاهيان با سرعت تمام براي غارت اموال فرزندان پيغمبر ونور ديدگان فاطمهء زهرا (س) به سوي خيمه‌ها رفتند، به طوري كه چادر از سر زنها ميربودند. دختران پيغمبر از خيام حرم، بيرون آمدند و صدا به گريه بلند نمودند و در فراق حاميان و سرپرستان خود ندبه كردند.
حميد بن مسلم روايت مي‌كند: زني از طايفهء بني بكر بن وائل با شوهرش در سپاه عمر بن سعد، چون ديد لشكر به زنها و خيمه هاي حسين (عليه السلام) حمله كرده اند و به غارت مشغولند، شمشيري به دست گرفت و به سوي خيمه‌ها آمد و گفت: " اي طايفهء بكر بن وائل آيا از غيرت و مردانگي است كه شما حضور داشته باشيد و لباسهاي دختران پيغمبر را غارت كنند؟ " سپس شمشيري بدست گرفت و فرياد زد: " لاحكم الا لله يا لثارات رسول الله " سپس شوهر آن زن آمد و دست او را گرفت و به خيمه‌ها برگردانيد.
راوي مي‌گويد: پس از غارت خيمه ها، آنها را آتش زدند وخواتين مكرمات، با سر و پاي برهنه، در حالي كه لباسهاي ايشان را ربوده بودند، از خيمه‌ها بيرون ريختند و صدا به شيون و گريه بلند نمودند و در حالي كه با خواري به اسيري مي‌رفتند، به لشكريان كوفه مي‌گفتند: " شما را به حق خداوند قسم مي‌دهيم كه ما را بر كشتهء حسين (عليه السلام) عبور دهيد ".
چون به قتلگاه رسيدند و نگاهشان به كشتگان افتاد، فرياد كشيدند و سيلي به سر و صورت خويش زدند.
زينب (س) و نعش برادر راوي مي‌گويد: به خدا قسم هرگز فراموش نمي‌كنم زينب دختر علي (عليه السلام) را كه بر برادرش حسين (عليه السلام) ندبه و ناله مي‌كرد و با صداي اندوهناك و دلي پر غم فرياد مي‌زد: " اي محمد!
اي جد بزرگوار كه درود فرشتگان همواره بر تو باد! اين حسين توست كه در خون خود غلتان است و اعضايش از يكديگر جدا شده است و اينان دختران تو هستند كه اسير
(٦٥٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، حميد بن مسلم (1)
شده اند. از اين ستمها به خداوند و به محمد مصطفي (صلي الله عليه

وآله) و به علي مرتضي (عليه السلام) و به فاطمه (س) و به حمزه سيدالشهداء شكايت مي‌كنم.
اي محمد! اين حسين توست كه در زمين كربلا، برهنه و عريان افتاده است وباد صبا، خاكها را بر بدن او ميپاشد. اين حسين توست كه از ستم زنازادگان كشته شده است. آه و افسوس! امروز روزي است كه جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از دنيا رفت. اي ياران محمد (ص)!
اينان فرزندان پيغمبر شمايند كه آنان را مانند اسيران به اسيري مي‌برند ".
در روايت ديگري وارد شده است كه زينب (س) عرض كرد: " يا محمداه! دخترانت اسير و فرزندانت كشته شدند و باد صبا خاكها را بر آن بدنها ميپاشد. اين حسين توست كه سرش را از قفا بريدند و عمامه ورداي او را به غارت بردند.
پدرم فداي آن كسي باد كه ظهر روز دوشنبه، لشكرش را قتل و غارت كردند.
پدرم فداي آن كسي باد كه خيمه هاي او را گسيختند.
پدرم فداي آن كسي باد كه غايب نيست تا اميد بازگشتش برود.
پدرم فداي آن كسي باد كه زخم بدنش مرهم پذير نيست.
پدرم فداي آن كسي باد كه جانم فداي او شود.
پدرم فداي آن كسي باد كه دلش پر از غم و غصه بود تا از دنيا رفت.
پدرم فداي آن كسي باد كه لب تشنه بود و با لب عطشان شهيدش كردند.
پدرم فداي آن كسي باد كه از محاسنش خون ميچكد.
پدرم فداي آن كسي باد كه جدش محمد مصطفي (صلي الله عليه وآله) پيغمبر خداست.
پدرم فداي آن كسي باد كه او نوهء پيامبر هدايت است.
پدرم فداي آن كسي باد پدرم فداي [فرزند] محمد مصطفي باد.
پدرم فداي [فرزند] خديجهء كبري باد.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (3)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، القتل (1)
پدرم فداي [فرزند] علي مرتضي باد.
پدرم فداي [فرزند] فاطمهء زهرا باد كه سرور زنان جهانيان است.
جانم فداي كسي باد كه او فرزند كسي است كه خورشيد به خاطر نماز او برگردانده شد ".
رواي مي‌گويد: به خدا قسم زينب (س) از گريهء خود، هر دوست و دشمني را به گريه انداخت. سپس سكينه، بدن پدر خود را در بغل گرفت. عده اي از عربها آمدند و سكينه را از نعش پدر جدا نمودند.

پس از آن عمر بن سعد ميان سپاهيان خود فرياد زد: " كيست كه برود و اسب بر بدن حسين بتازد و پشت و سينهء او را با سم اسبان لگدكوب نمايد؟ " ده نفر از آن جماعت اين كار را به عهده گرفتند كه نامهاي آنان چنين آمده است: 1. اسحق بن حوبه - كه پيراهن آن حضرت را از تنش در آورده بود - 2. اخنس بن مرثد 3. حكيم بن طفيل سنبسي 4. عمر بن صبيح صيداوي 5. رجاء بن منقذ عبدي 6. سالم بن خثيمه جعفي 7. واحظ بن ناعم 8. صالح بن وهب جعفي 9. هاني بن شبث حضرمي 10. اسيد بن مالك (لعنهم الله).

اين گروه ده نفري بودند كه بدن حسين (عليه السلام) را زير سم اسبها پايمال كردند و استخوانهاي سينه و پشت آن حضرت را درهم شكستند. اين ده نفر به كوفه آمدند و مقابل ابن زياد ايستادند. اسيد بن مالك - كه يكي از آن ده تن بود - اين شعر را خواند: " ماييم آن كساني كه [استخوانهاي] سينه‌اش را پس از پشتش با اسبهاي تيزرو، بلند قامت و قوي هيكل درهم شكستيم ". ابن زياد گفت: " شما كيستيد؟ " اسيد بن مالك كه يكي از آنان بود، گفت: " ما بوديم كه اسبهايمان را بر بدن حسين (عليه السلام) رانديم و استخوانهاي سينه و پشت او را در هم شكستيم ". ابن زياد به آنها اعتنايي نكرد و جايزهء بسيار كمي به آنان داد. ابوعمرو زاهد گفت: " به آن ده نفر نگريستم و ديدم همهء آنان زنازاده بودند ".

اين ده نفر را مختار دستگير كرد و دستها و پاهاي آنان را با ميخهاي آهنين به زمين

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، مدينة الكوفة (1)

كوبيده و دستور داد، اسب بر آنان تاختند تا هلاك شدند.
عواقب كار قاتلان حسين (عليه السلام) ابن رباح روايت مي‌كند كه مرد نابينايي را كه روز شهادت حسين (عليه السلام) در كربلا حاضر شده بود، ديدم. كسي علت نابينايي او را سؤال كرد. او در پاسخ چنين گفت: " ما ده نفر رفيق بوديم كه براي كشتن حسين (عليه السلام) به كربلا رفتيم، ولي من شمشير و تير و نيزه به كار نبردم. چون حسين (عليه السلام) كشته شد، به خانهء خود بازگشتم و نماز عشا خواندم و به خواب رفتم. در عالم رؤيا شخصي نزد من آمد و گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) تو را مي‌خواند، برخيز و اجابت كن ". گفتم: " مرا با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) چه كار است؟ " آن شخص گريبان مرا گرفت و كشان كشان نزد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) برد. ديدم پيغمبر خاتم (صلي الله عليه وآله) در بياباني نشسته و آستينهاي خود را بالا زده است و حربه‌اي در دست اوست و فرشته‌اي برابر او ايستاده است و در دست او نيز حربه‌اي است از آتش. نه نفر رفقاي مرا كشت و به هر كدام كه ضربتي ميزد سراپاي او را آتش فرا مي‌گرفت و ميسوزانيد. من نزديك رسول خدا (صلي الله عليه وآله) رفتم و مقابل او زانو بر زمين زدم و گفتم: " ألسلام عليك يا رسول الله! " ولي آن حضرت جواب نداد و مدت زيادي مكث كرد. پس از آن سر خود را بلند نمود و فرمود: " اي دشمن خدا! هتك حرمت مرا نمودي و عترت مرا كشتي و حق مرا رعايت ننمودي و كردي آنچه را كه كردي؟ " گفتم: " يا رسول الله! به خدا قسم من در كشتن فرزندانت نه شمشير زدم و نه نيزه به كار بردم و نه تيري انداختم ". فرمود: " راست گفتي، ولي سياهي لشكر كشندگان حسين (عليه السلام) را زياد كردي، نزديك من بيا ". من نزديك آن حضرت رفتم. ديدم طشتي پر از خون نزد اوست. به من فرمود: " اين خون فرزندم حسين است ". سپس از آن خون به چشم من كشيد. چون بيدار شدم تاكنون چيزي را نمي‌بينم ".
محشر و فاطمه زهرا (س) از حضرت صادق (عليه السلام) روايت شده است كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: " چون روز قيامت فرا
(٦٥٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)

كوبيده و دستور داد، اسب بر آنان تاختند تا هلاك شدند.
عواقب كار قاتلان حسين (عليه السلام) ابن رباح روايت مي‌كند كه مرد نابينايي را كه روز شهادت حسين (عليه السلام) در كربلا حاضر شده بود، ديدم. كسي علت نابينايي او را سؤال كرد. او در پاسخ چنين گفت: " ما ده نفر رفيق بوديم كه براي كشتن حسين (عليه السلام) به كربلا رفتيم، ولي من شمشير و تير و نيزه به كار نبردم. چون حسين (عليه السلام) كشته شد، به خانهء خود بازگشتم و نماز عشا خواندم و به خواب رفتم. در عالم رؤيا شخصي نزد من آمد و گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) تو را مي‌خواند، برخيز و اجابت كن ". گفتم: " مرا با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) چه كار است؟ " آن شخص گريبان مرا گرفت و كشان كشان نزد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) برد. ديدم پيغمبر خاتم (صلي الله عليه وآله) در بياباني نشسته و آستينهاي خود را بالا زده است و حربه‌اي در دست اوست و فرشته‌اي برابر او ايستاده است و در دست او نيز حربه‌اي است از آتش. نه نفر رفقاي مرا كشت و به هر كدام كه ضربتي ميزد سراپاي او را آتش فرا مي‌گرفت و ميسوزانيد. من نزديك رسول خدا (صلي الله عليه وآله) رفتم و مقابل او زانو بر زمين زدم و گفتم: " ألسلام عليك يا رسول الله! " ولي آن حضرت جواب نداد و مدت زيادي مكث كرد. پس از آن سر خود را بلند نمود و فرمود: " اي دشمن خدا! هتك حرمت مرا نمودي و عترت مرا كشتي و حق مرا رعايت ننمودي و كردي آنچه را كه كردي؟ " گفتم: " يا رسول الله! به خدا قسم من در كشتن فرزندانت نه شمشير زدم و نه نيزه به كار بردم و نه تيري انداختم ". فرمود: " راست گفتي، ولي سياهي لشكر كشندگان حسين (عليه السلام) را زياد كردي، نزديك من بيا ". من نزديك آن حضرت رفتم. ديدم طشتي پر از خون نزد اوست. به من فرمود: " اين خون فرزندم حسين است ". سپس از آن خون به چشم من كشيد. چون بيدار شدم تاكنون چيزي را نمي‌بينم ".
محشر و فاطمه زهرا (س) از حضرت صادق (عليه السلام) روايت شده است كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: " چون روز قيامت فرا (٦٥٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)
مي رسد، براي فاطمه (س) گنبدي از نور برپا مي‌شود وحسين (عليه السلام) در حالي كه سر بريدهء خود را در دست دارد به صحراي محشر

مي‌آيد. چون فاطمه (س)، حسين (عليه السلام) را مي‌بيند، فريادي مي‌زند كه تمام فرشتگان مقرب و پيغمبران مرسل از گريهء او به گريه درمي آيند. پس از آن خداوند متعال، حسين (عليه السلام) را به بهترين صورتي براي فاطمه (س) نمايان مي‌كند وحسين (عليه السلام) در حالي كه سر بر بدن ندارد، با قاتلان خود و آنان كه ايشان را آماده كردند، مخاصمه مي‌نمايد و خداوند قاتلان او و كساني كه آمادهء كشتن او شدند و آنان كه در قتل او شركت داشتند، همه را [نزد فاطمه (س)] جمع مي‌كند. چون حاضر شدند، من فرد فرد آنان را ميكشم. باز زنده مي‌شوند. امير المؤمنين (عليه السلام) آنان را به قتل مي‌رساند. سپس زنده مي‌شوند. حسن (عليه السلام) آنان را مي‌كشد، باز زنده مي‌شوند. حسين (عليه السلام) آنان را مي‌كشد. سپس زنده مي‌شوند. هر كدام از ذريهء ما يك بار آنان را به قتل مي‌رساند.
در اين هنگام است كه غضب ما بر طرف و اندوهها فراموش مي‌گردد ".
پس از آن امام صادق (عليه السلام) فرمود: " خدا رحمت كند شيعيان ما را. به خدا قسم، آنان به خاطر حزن و اندوهي طولاني كه در اين مصيبت داشتند، در مصيبت ما شريكند و از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روايت شده است كه چون روز قيامت برپا شود، فاطمه (س) با جمعي از زنها به محشر مي‌آيد. به او خطاب مي‌شود كه داخل بهشت شود. مي‌گويد: " داخل نمي‌شوم تا بدانم بعد از من با فرزندم چه كردند؟ " خطاب مي‌شود: " نظري به قلب محشر كن ". چون نگاه مي‌كند، مي‌بيند حسين (عليه السلام) ايستاده است و سر بر بدن ندارد. او از ديدن اين منظره صيحه‌اي مي‌زند و از صيحهء او من و فرشتگان فرياد ميزنيم ". در روايت ديگري وارد شده است كه فاطمه (س) از ديدن حسين (عليه السلام) فرياد مي‌زند: " اي فرزندم و اي ميوهء دلم! " در آن حال خداي متعال براي خاطر فاطمه (س) به غضب مي‌آيد و آتشي را كه " هب هب " ناميده مي‌شود و هزار سال دميده شده تا به رنگ سياه درآمده است و هرگز آسايش و فراغت در آن داخل، و غم و اندوه از آن خارج نمي‌گردد، مأمور مي‌كند كه
(٦٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (7)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، الحزن (1)، القتل (2)
قاتلان حسين (عليه السلام) را برچيند. آتش آنان را از ميان مردم برميچيند و چون در ميان آن جاي گرفتند، آتش فرياد شديدي مي‌زند و افروخته مي‌شود و آن جماعت هم فرياد ميزنند و برافروخته ميشوند و با صداي بلند

مي‌گويند: " پروردگارا! براي چه قبل از بت پرستان، آتش را بر ما واجب گردانيدي و ما را معذب ساختي؟ " خطاب مي‌رسد: " آن كسي كه مي‌داند مانند آن كسي نيست كه نمي‌داند ". (شما ميدانستيد ولي آنان نميدانستند.) اين دو روايت را ابن بابويه در كتاب " عقاب الأعمال " نقل نموده است و در جلد سي ام كتاب " تذييل " تأليف محمد بن نجار، (شيخ المحدثين در بغداد) در شرح حال فاطمه دخت ابوالعباس ازدي نيز ديدم، به اسناد خود از طلحه نقل مي‌كند كه گفت: " از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيدم، مي‌فرمود: " موسي بن عمران از خداوند درخواست كرد كه برادرم هارون از دنيا رفت، تو او را بيامرز ". خداوند به او وحي فرستاد: " اي موسي! اگر از من درخواست كني كه تمام مردم اولين و آخرين را بيامرزم، هر آينه اجابت مي‌كنم، به جز قاتل حسين بن علي بن ابي طالب (صلوات الله وسلامه عليهم) را كه هرگز مورد عفو قرار نخواهد گرفت ".
(٦٥٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، موسي بن عمران (1)، مدينة بغداد (1)
بخش سوم ` حوادث پس از شهادت
صفحه(٦٥٨)

بخش سوم / حوادث پس از شهادت ...
راوي مي‌گويد: عمر بن سعد، سر مقدس حسين (عليه السلام) را عصر همان روز عاشورا توسط خولي بن يزيد وحميد بن مسلم ازدي به پيش عبيدالله بن زياد فرستاد و دستور داد سرهاي بقيه‌ء اصحاب و جوانان بني هاشم را از بدنها جدا كردند و همراه شمر بن ذي الجوشن وقيس بن اشعث وعمرو بن حجاج به كوفه فرستاد تا آنها را نزد ابن زياد ببرند.
خود او روز عاشورا و روز يازدهم را تا ظهر در كربلا ماند. سپس با بازماندگان حسين (عليه السلام) به سوي كوفه حركت كرد و زنان را در ميان دشمنان، با صورتهاي باز بر شتران بي هودج نشانيد. آنان را با اين كه امانات وودايع انبيا بودند، چون اسيران ترك وروم با سخت ترين مصيبتها و اندوه‌ها به اسيري بردند.
شاعر چه نيكو سروده است:
" بر پيغمبري كه از طايفه‌ء بني هاشم مبعوث شده است صلوات و درود ميفرستند، ولي با فرزندانش ميجنگند و اين امر يكي از عجايب و شگفتي‌هاست ".
شاعر ديگري نيز گفته است:
" آيا كساني كه حسين را كشتند، اميد دارند كه در روز قيامت به شفاعت جدش نايل شوند ".
روايت شده است كه سرهاي اصحاب حسين (عليه السلام) هفتاد و هشت سر بود و قبيله‌هايي كه در كربلا شركت كرده بودند، براي تقرب به ابن زياد و يزيد بن معاويه، آنها را بين خود تقسيم كردند:
طايفه‌ء كنده به سركردگي قيس بن اشعث، 13 سر.
قبيله‌ء هوازن به رياست شمر بن ذي الجوشن، 12 سر.
طايفه‌ء بني تميم، 17 سر.
(٦٦٠)
صفحهمفاتيح البحث: اصحاب الحسين (ع) (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)، زيارة عاشوراء (2)، مدينة الكوفة (2)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، شمر بن ذي الجوشن لعنه الله (2)، بنو هاشم (2)، حميد بن مسلم (1)، الصّلاة (1)

قبيلهء بني اسد، 16 سر.
طايفهء مذحج، 7 سر، و ساير مردم 13 سر را به كوفه آوردند.
ورود اسيران به كوفه راوي مي‌گويد: چون عمر بن سعد از كربلا دور شد، جمعي از طايفهء بني اسد آمدند و بر آن بدنهاي خون آلود و مطهر نماز گزاردند و آنها را در همان مكاني كه اكنون مشهور است، به خاك سپردند.
ابن سعد، همراه با اسيران آل پيغمبر به كوفه آمد. اهل شهر براي تماشاي آنان اجتماع كرده بودند.
راوي مي‌گويد: زني از زنان كوفه از بالاي بام فرياد زد: " شما از اسيران كدام مملكت و كدام قبيله ايد؟ " در پاسخ گفتند: " ما اسيران آل محمديم (ص) ".
آن زن از بام فرود آمد و از خانهء خود براي آنها جامه وازار و مقنعه جمع كرد و به اهل بيت (عليه السلام) داد تا خود را بپوشانند.
علي بن الحسين (عليه السلام) در حالي كه بيماري، او را ضعيف و رنجور كرده بود و حسن بن حسن مثني (1) - كه در كربلا براي ياري عمو و امام خود، حسين (عليه السلام) زخمهاي شمشير و نيزه را به تن خريده بود، ولي با آن جراحتها از ميدان جنگ زنده بيرون آمده بود - در بين اسيران ديده مي‌شدند.
مصنف كتاب " مصابيح " روايت مي‌كند كه: حسن بن حسن مثني روز عاشورا در برابر

1. حسن بن حسن بن علي (ع)، معروف به " مثني "، جليل القدر و عالم و پرهيزكار بود. با دختر عمويش، فاطمه دختر امام حسين (ع) ازدواج كرد. در كربلا در ركاب عموي بزرگوارش امام حسين (ع) حضور داشت و جنگيد و جراحاتي برداشت، اما خداوند متعال او را شفا داد. مادرش خوله دختر منظور الفرازي است. وي حدود سال 90 ه. ق در مدينه وفات يافت.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (3)، زيارة عاشوراء (1)، مدينة الكوفة (4)، بنو أسد (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)

عمويش حسين (ع)، هفده نفر را كشت و هيجده زخم بر بدنش وارد شد و از اسب افتاده بود. دايي او اسماء بن خارجه او را از زمين برداشت و به كوفه برد و او را مداوا كرد تا بهبود يافت و سپس او را به مدينه برد.
همچنين در ميان اسيران، زيد و عمرو، فرزندان امام حسن (عليه السلام) نيز ديده مي‌شدند.
پس اهل كوفه چون چشمشان به اسيران افتاد، شروع به گريه و زاري كردند.
آنگاه علي بن الحسين (عليه السلام) فرمود: " آيا براي ما گريه و نوحه مي‌كنيد؟ پس كشندگان ما كيانند؟ " زينب (س) خطبه مي‌خواند بشير بن خزيم اسدي مي‌گويد: به سوي زينب دختر أمير المؤمنين (عليهما السلام) نگريستم، به خدا سوگند زني را سخنورتر از او نديدم. گويا كلمات علي (عليه السلام) از زبان او فرو مي‌ريخت.
با دست به سوي مردم اشاره كرد كه خاموش شويد. از اين اشاره، نفسها به سينه‌ها بازگشت و زنگهاي شتران از صدا افتاد. پس از آن شروع به ايراد خطابه نمود:
" به نام خداوند بخشنده و مهربان. ستايش مي‌كنم خدا را و درود ميفرستم بر جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و پدرم و فرزندان پاك و رستگار او.
اي مردم كوفه! اي صاحبان مكر وخدعه! آيا بر ما گريه مي‌كنيد؟ هرگز آب ديدگان شما فرو نايستد و ناله‌هاي شما ساكت نگردد. مثل شما مثل زني است كه رشته هاي خود را نيكو ببافد و سپس از هم باز كند. شما ايمان خود را مايهء مكر و خيانت در ميان خود ساختيد و رشتهء ايمان را بستيد و دو مرتبه باز كرديد. در ميان شما، جز خودستايي و فساد و سينه هاي پر كينه و چاپلوسي و تملقي چون تملق كنيزان وغمازي با دشمنان، خصلتي نيست.
شما مانند گياههاي زباله دانها هستيد كه قابل خوردن نيستند و به نقره اي ميمانيد كه زينت قبور باشد و از آن استفاده نمي‌گردد و عذاب جاويدان براي شما آماده شد. آيا پس
(٦٦٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي

عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (3)، القبر (1)، النوم (1)
از كشتن ما بر ما گريه مي‌كنيد و خود را سرزنش مي‌نماييد؟ آري، به خدا قسم زياد گريه كنيد و كم بخنديد. همانا شما لكهء عار روزگار را به دامان خود افكنديد كه به هيچ آبي نمي‌توان شست وشويش داد. چگونه شسته شود قتل پسر پيغمبر و سيد جوانان اهل بهشت و آن كسي كه در جنگها و گرفتاريها ملجأ شما، و در مقام محاجه با دشمنان، رهنماي شما بود، و كسي كه در سختيها به او پناه مي‌برديد و دين و شريعت را از او مي‌آموختيد. بدانيد و آگاه باشيد كه وزر و و بال بزرگي بجا آورديد. دور باشيد از رحمت خدا، و هلاكت بر شما باد. به تحقيق كه كوشش شما به نااميدي كشيد و دستهاي شما [از رحمت] كوتاه شد و معاملهء شما، موجب خسران و زيانتان گرديد. همانا به غضب خدا بازگشت نموديد و ذلت و بيچارگي شما را احاطه كرد.
واي بر شما اي اهل كوفه! آيا ميدانيد چه جگري از رسول خدا شكافتيد؟ و چه گوهرهايي از حرم او را آشكار ساختيد و چه خوني از او بر زمين ريختيد؟ و چه حرمتي از او هتك نموديد؟ كار زشت و ناشايسته اي انجام داديد و جنايت بزرگي مرتكب شديد و ظلم و ستمي عظيم به بزرگي زمين و آسمان نموديد!
آيا تعجب مي‌كنيد كه آسمان خون باريد؟ و بي شبهه عذاب آخرت سخت تر و خواركننده تر است و در آن روز شما را ياوري نخواهد بود. پس اين مهلتي را كه خداوند به شما داده است شما را سبك نكند و از حد خود خارج نسازد، زيرا خداوند در انتقام تعجيل و شتاب نمي‌كند و نميترسد كه خونخواهي او از دست برود. پرودگار شما در كمين و به انتظار شماست ".
راوي مي‌گويد: به خدا قسم آن روز مردم را حيران و سرگردان ديدم. آنان گريه مي‌كردند و دستهايشان را به دندان ميگزيدند. پير مردي را ديدم كه در كنار من ايستاده و محاسنش از اشك چشمش تر شده است، در حالي كه مي‌گفت: " پدرم و مادرم فداي شما باد. پيران شما بهترين پيرها، جوانان شما بهترين جوانها و زنان شما بهترين زنها و خاندان شما بهترين خاندانها هستند كه هرگز خوار و مغلوب نمي‌شوند ".

صفحهمفاتيح البحث: مدينة الكوفة (1)، القتل (1)، البول (1)

خطابهء فاطمهء بنت الحسين (عليه السلام) زيد بن موسي بن جعفر (ع) (1) از پدران خود روايت مي‌كند كه فاطمهء صغري پس از آن كه از كربلا وارد كوفه شد، اين خطبه را ايراد كرد:
" سپاس خداي را به شمارهء ريگها و سنگها و هم وزن آنچه از روي زمين تا عرش اوست. او را ستايش مي‌كنم و به او ايمان دارم وتوكلم به اوست و شهادت مي‌دهم كه خدا يكي است و شريكي براي او نيست و محمد (صلي الله عليه وآله) بنده و پيغمبر اوست، و گواهي مي‌دهم كه فرزندان او را كنار فرات سر بريدند، بي آنكه خوني از آنان طلبكار يا خونخواهي اي از او داشته باشند. پروردگارا! من به تو پناه ميبرم از اين كه بر تو دروغ و افترا ببندم يا بر خلاف آنچه به پيغمبرت فرموده اي كه از مردم براي وصي خود، علي ابن ابي طالب، بيعت بگيرد، سخني بگويم. همان علي بن ابي طالبي كه حقش را غصب نمودند و او را بي گناه كشتند، چنان كه ديروز جماعتي كه به زبان مسلمان و در دل كافر بودند، فرزند او را در سرزمين كربلا كشتند. هلاكت بر سران آنان باد! كه نه در زندگاني و نه وقت جان دادن، ظلمها و ستمها را از او دريغ نكردند، تا آن كه تو او را ستوده منقبت، پاكيزه طبيعت، با خوبيهاي شناخته شده و برتريهاي آشكار نزد خويش بردي. خداوندا! ملامت هيچ ملامت كننده اي، و سرزنش هيچ سرزنش كننده اي او را از عبوديت و بندگي تو باز نداشت.
تو او را در كودكي به اسلام راهنمايي كردي و چون بزرگ شد، مناقب او را ستودي. او همواره در راه تو و براي خشنودي پيغمبر تو، امت را نصيحت كرد تا آن كه او را قبض روح فرمودي. او به دنيا بي اعتنا و بي علاقه، و به آخرت راغب و مشتاق بود و در راه تو همواره با دشمنانت مبارزه و جهاد كرد. تو از او خشنود شدي و او را برگزيدي و به راه راست هدايت نمودي.
پس از حمد و ثناي الهي، اي اهل كوفه! اي اهل مكر وخدعه! خداوند ما را به شما مبتلا
1. زيد فرزند امام موسي بن جعفر (ع)، از انقلابيوني بود كه همراه ابي سرايا در عراق قيام كرد.
حدود سال 250 ه. ق وفات يافت.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)، مدينة الكوفة (2)، الغصب (1)، دولة العراق (1)

ساخت و شما را به وسيلهء ما امتحان و آزمايش نمود و ما را به اين امتحان ستود. فهم و علم خود را به امانت، به ما سپرد. پس ماييم گنجينهء علم و فهم و حكمت او و حجت خدا بر بندگانش در روي زمين براي همه سرزمينها. خداوند ما را به كرامت خود بزرگ داشت و به سبب محمد (ص)، بر بسياري از مردم خود برتري داد. شما ما را تكذيب و تكفير نموديد و ريختن خون ما را مباح، و جنگيدن با ما را حلال، و غارت اموال ما را جايز دانستيد، گويا ما از اسيران تركستان و كابل بوديم! چنان كه ديروز جد ما را كشتيد و هنوز خون ما در اثر كينه‌هاي ديرين شما، از شمشيرهايتان ميچكد و از بهتاني كه بر خدا بستيد وخدعه و مكري كه نموديد، چشمهاي شما روشن و دلهاي شما خوشحال و فرحناك است، ولي خداوند بهترين مكر كنندگان و انتقام گيرندگان مي‌باشد.
اكنون شما از ريختن خون و چپاول و غارت اموال ما خشنود نباشيد، زيرا اين مصائب، پيش از اين در كتاب خدا نوشته شده [و خدا بر آن آگاه بود] و اين بر خداوند سهل و آسان است. " تا بر آنچه از دستتان رفته است تأسف نخوريد و به آن سودي كه برايتان حاصل مي‌شود، خوشحال نباشيد، زيرا خداوند، حيله گران و گردنكشان را دوست نمي‌دارد! " اي اهل كوفه! هلاكت بر شما باد! و اينك منتظر باشيد كه به زودي لعنت و عذاب خدا، پي در پي از آسمان بر شما وارد خواهد شد و شما را به كيفر كردارهاي خود، معذب خواهد نمود و بعضي از شما را به دست بعضي ديگر مبتلا خواهد كرد و از شما انتقام خواهد كشيد. آنگاه روز قيامت، به جزاي اين ظلمها كه در حق ما نموديد، در آتش دردناك دوزخ مخلد و جاويدان خواهيد بود. الا لعنة الله علي القوم الظالمين.
واي بر شما اي اهل كوفه! آيا ميدانيد با كدام دست ما را نشان تير و شمشير ساختيد؟ و با كدام نفس به جنگ ما پرداختيد؟ و با كدام پا به قتل ما آمديد؟ به خدا قسم قلبهاي شما را قساوت گرفته و جگرهاي شما سخت و خشن شده و دلهاي شما از علم و دانش بي بهره گشته و چشم و گوش شما از كار افتاده است. اي اهل كوفه! هلاكت بر شما باد! آيا ميدانيد كدام خون از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به گردن شماست و به خاطر آن دشمني‌هايي كه با برادرش
(٦٦٥)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة الكوفة (3)، الظلم (1)، القتل (1)

علي بن ابي طالب (عليه السلام) و فرزندان و عترت او كرديد و بعضي از شما به اين جنايتها افتخار مي‌نماييد و مي‌گوييد:
" ما علي و فرزندان علي (عليه السلام) را با شمشيرهاي هندي و نيزه‌ها كشتيم و اهل بيتش را مانند اسيران ترك اسير كرديم ".
سنگ و خاك بر دهان تو، اي كسي كه افتخار مي‌كني به كشتن مردماني كه خداوند آنان را از هر پليدي پاك و پاكيزه گردانيد!
اي شخص ناپاك! خشم خود را بخور و بر جاي خود بنشين، چنان كه پدرت نشست. همانا براي هر كسي همان است كه به جاي آورده و از پيش فرستاده است. واي بر شما! آيا به ما حسد مي‌بريد به چيزي كه خداوند ما را به آن برتر داشته است؟
" ما چه گناهي داريم اگر كه روزگار درياي [آرامش] ما را به خروش آورده [و ناآرام و طوفاني كرده] است، در حالي كه درياي [اقبال و بخت] تو آرام است، آن گونه كه كرمهايش را پنهان نمي‌كند ". (1) " اين فضل خداوند است و او صاحب فضلي بزرگ است و به هر كه بخواهد عطا خواهد نمود و كسي را كه خدا از نور خود بي بهره كند، در ظلمت و تاريكي فرو خواهد رفت ".
چون خطابهء فاطمه (س) به اينجا رسيد، مردم با صداي بلند گريستند و گفتند: " اي دختر پاكان وطيبان! دلها و سينه هاي ما را آتش زدي و جگرهاي ما را به آتش حزن و اندوه، سوزاندي، ديگر بس كن ". پس فاطمه (س) ساكت شد.
خطابهء ام كلثوم (س) راوي مي‌گويد: ام كلثوم، دختر أمير المؤمنين (عليها السلام)، در حالي كه صدايش به گريه بلند بود، از پشت پردهء هودج اين خطبه را در آن روز قرائت كرد:
" اي اهل كوفه! واي به حال شما! چرا حسين (عليه السلام) را كوچك شمرديد و او را كشتيد و اموال
1. دعموص (دعامص): كرمي سياه رنگ كه در آب راكد مي‌زيد، كفچليز.
(٦٦٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مدينة الكوفة (1)، الحزن (1)

او را به غارت برديد و زنان او را اسير نموديد و آنگاه بر او گريه مي‌كنيد؟ واي بر شما!
هلاكت و بدبختي بر شما باد! آيا ميدانيد چه گناه بزرگي مرتكب شديد؟ و چه جنايتي را به گردن گرفتيد؟ و چه خونهايي را به ناحق ريختيد؟ و چه پرده نشيناني را از پرده بيرون افكنديد؟ و چه خانواده اي را از زينت و زيور عريان گردانيديد؟ و چه اموالي را به غارت برديد؟ و چه كسي را كشتيد كه بعد از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) هيچ كس به مقام او نمي‌رسيد؟
رحم از دلهاي شما برداشته شد. " آگاه باشيد كه تنها حزب خداوند رستگارانند و حزب شيطان زيانكاران مي‌باشند ".
سپس اين اشعار را خواند:
" برادرم را كشتيد. واي بر مادرانتان باد! به زودي به آتش گرفتار مي‌شويد كه شعله‌هايش زبانه ميكشد. شما خوني را پايمال كرديد كه خدا و قرآن و پيامبر ريختنش را حرام كردند. شما را به آتش جهنم مژده مي‌دهم. هر آينه شما، فرداي قيامت، در ژرفناي آتشي خواهيد بود كه شعله‌هايش برميخيزد. من همواره بر برادرم خواهم گريست، بر بهترين كسي كه بعد از پيامبر متولد شد. آري، با اشك چشم فراوان كه هرگز انقطاع ندارد ميگريم. اين گريه هرگز پايان پذير و خاموش شدني نيست ".
راوي مي‌گويد: در اين هنگام صداي گريه و ناله از مردم برخاست. زنها گيسو پريشان كردند و خاك بر سر پاشيد و چهره‌هاي خويش را خراشيدند و سيلي به صورت زدند و فرياد " واويلا! " و " واثبوراه! " بلند نمودند. مردها گريستند و موهاي محاسن خود را كندند.
هيچ موقعي ديده نشده بود كه مردم بيش از آن روز، گريه كرده باشند.
خطابهء امام سجاد (عليه السلام) پس از آن زين العابدين، امام سجاد (ع)، به مردم اشاره كرد كه خاموش شوند. مردم ساكت شدند و آن حضرت ايستاد و حمد و ثناي الهي را بجا آورد و رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را نام برد و بر او درود فرستاد و فرمود:
" اي مردم! هر كه مرا مي‌شناسد، مي‌داند كه من كيستم و هر كس مرا نمي‌شناسد خود را
صفحه(٦٦٧)
به او معرفي مي‌نمايم: من علي بن الحسين بن علي بن ابي طالبم.
من فرزند آن كسي هستم كه حرمت او را شكستند و نعمت او را گرفتند و اموال او را به غارت و يغما بردند و اهل بيتش را اسير كردند.

من پسر آن كسي هستم كه او را كنار شط فرات بي آنكه از او خوني طلب داشته باشند، به قتل رساندند.
من فرزند كسي هستم كه با زجر و زحمت كشته شد و همين افتخار براي ما كافي است.
اي مردم! شما را به خدا سوگند، آيا ميدانيد كه شما براي پدر من نامه‌ها نوشتيد و چون به سوي شما آمد، با او خدعه ومكر نموديد و آنگاه او را كشتيد؟ مردم! هلاكت بر شما باد با اين ذخيره اي كه در عالم آخرت براي خود فرستاديد و چه فكر و انديشهء زشت و ناپسندي داريد! شما با كدام چشم به چهرهء رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نگاه مي‌كنيد، هنگامي كه به شما بگويد: " فرزندان مرا كشتيد و هتك حرمت من نموديد و شما از امت من نيستيد "؟
راوي مي‌گويد: در اين موقع از هر طرف صداي گريه بلند شد و بعضي به بعضي ديگر گفتند: " هلاك شديد و ندانستيد ".
حضرت سجاد (عليه السلام) فرمود: " مشمول رحمت خدا باشد كسي كه نصيحت مرا بپذيريد و وصيت مرا در راه خدا و رسول خدا و اهل بيتش حفظ كند، چون پيروي و اقتداي به ما اقتداء به رسول خداست ". مردم يكصدا گفتند: " اي پسر پيغمبر! ما همه گوش به فرمان تو و مطيع تو و نگاه دارندهء عهد و پيمان تو هستيم و هرگز از تو روي بازنميگردانيم و به هر چه امر كني اطاعت مي‌كنيم و ميجنگيم با هر كه با تو بجنگد، و مسالمت ميكنيم با هر كه با تو مسالمت كند، تا از يزيد خونخواهي كنيم و از كساني كه به تو ظلم كردند و ستم نمودند بيزاري جوييم ".
فرمود: " هيهات! هيهات! اي غدارهاي حيله باز كه جز خدعه ومكر خصلتي در شما نيست!
آيا مي‌خواهيد آنچه را كه با پدران من نموديد با من نيز روا داريد؟ به خدا قسم چنين امري ممكن نيست، زيرا هنوز جراحاتي را كه از اهل بيت پدرم بر دل من وارد آمده است
(٦٦٨)

بهبود نيافته و مصيبت جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و پدرم و برادرانم فراموش نشده و تلخي آن از كام من برنخاسته است و سينه و گلويم را تنگ فشرده است و غصهء آن در سينهء من جريان دارد. من از شما مي‌خواهم كه نه ما را ياري كنيد و نه با ما بجنگيد ". پس از آن اين اشعار را انشاء فرمود:
" اگر حسين كشته شد عجيب نيست، چون پدرش علي بن ابي طالب (عليه السلام) كه از حسين (عليه السلام) بهتر و بزرگوارتر بود، نيز كشته شد. پس شما اي اهل كوفه! از مصيبتهايي كه به حسين (عليه السلام) رسيد، خوشحال نباشيد. مصيبت او از همهء مصائب بزرگتر بود. آن حسيني كه در كنار رود فرات كشته شد، جانم فداي او باد! يقينا كيفر كشندگان او آتش جهنم مي‌باشد ".
زين العابدين (عليه السلام) پس از خواندن اشعار بالا، اين شعر را نيز قرائت كرد:
" ما از شما راضي شديم، سر به سر، كه نه با ما باشيد و نه عليه ما. نه روزي به نفع ما و روز ديگر بر ضد و ضرر ما ". (يعني نه ما را ياري كنيد و نه ما را به قتل برسانيد.) ورود به دار الإماره راوي مي‌گويد: پس از آن، ابن زياد در كاخ دارالاماره نشست و بار عام داد. سر مقدس حسين (عليه السلام) را وارد ساختند و پيش روي او گذاشتند.
سپس اهل بيت امام (عليه السلام) وارد شدند. زينب، دختر أمير المؤمنين (عليهما السلام)، نيز - به صورتي كه شناخته نشود - وارد شد و در گوشه اي نشست.
ابن زياد پرسيد: " اين زن كه بود؟ " گفتند: " او زينب دختر علي (عليه السلام) است ".
عبيدالله رو به سوي زينب كرد و گفت: " حمد خدايي را كه شما را رسوا كرد و دروغهاي شما را آشكار ساخت ".
زينب فرمود: " مردمان فاسق وفاجر رسوا مي‌شوند و آنان غير از ما هستند ".
ابن زياد گفت: " چگونه ديدي آنچه را خدا با برادرت انجام داد؟ " زينب (س) گفت: " جز نيكويي چيزي نديدم، زيرا آل پيغمبر جماعتي هستند كه خداوند

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)،

الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، القتل (1)، الضرر (1)
حكم شهادت بر آنان نوشته است و آنان نيز به سوي آرامگاه هميشگي خود شتافتند، ولي به همين زودي خداوند، تو و ايشان را با هم براي حسابرسي جمع مي‌كند و آنان با تو احتجاج و مخاصمه مينمايند و آن گاه مينگري كه رستگاري براي كيست؟ مادرت بر تو بگريد، اي پسر مرجانه! " ابن زياد از اين گفتار غضبناك شد و گويا تصميم به كشتن زينب گرفت.
عمرو بن حريث كه در مجلس حاضر بود، به ابن زياد گفت: " او زن است و كسي زن را به خاطر گفتارش كيفر نمي‌كند ".
ابن زياد منصرف شد و رو به زينب (س) كرد و گفت: " خداوند دل مرا از قتل حسين طغيانگر و متمردان و سرپيچان از اهل بيت تو شفا بخشيد ".
زينب (س) فرمود: " به جان خودم قسم، بزرگان ما را كشتي و اصل وفرع ما را قطع كردي.
اگر شفاي تو اين است البته شفا يافته اي ".
ابن زياد گفت: " زينب زني است كه با سجع و قافيه سخن مي‌گويد و به جان خودم قسم كه پدرش علي نيز شاعر وقافيه پرداز بود ".
زينب گفت: " اي ابن زياد! زن را با سجع وقافيه چه كار است؟ " پس از آن ابن زياد به سوي علي بن الحسين (زين العابدين) متوجه شد و گفت: " اين جوان كيست؟ " گفتند: " او علي بن الحسين (عليه السلام) است ".
گفت: " مگر خدا علي بن حسين را نكشت؟ " زين العابدين (عليه السلام) فرمود: " مرا برادري بود كه او را هم علي بن حسين ميناميدند، مردم او را كشتند ".
ابن زياد گفت: " بلكه خدا او را كشت ".
زين العابدين (عليه السلام) فرمود: " خداوند است كه نفسها را هنگام مرگ آنها قبض مي‌نمايد ".
ابن زياد گفت: " تو را جرأت آن است كه مرا پاسخ گويي؟ " و سپس دستور داد او را بيرون
(٦٧٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (3)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (2)، علي بن الحسين (1)، عمرو بن حريث (1)، القتل (1)
ببرند و گردن بزنند.
زينب از شنيدن اين سخن سراسيمه شد و گفت: " اي پسر زياد! تو ديگر كسي را از ما باقي نگذاشتي. اگر تصميم داري كه اين جوان را بكشي، پس مرا هم با او بكش ".

علي بن الحسين (عليه السلام) به عمه‌اش زينب فرمود: " عمه جان! خاموش باش تا من با ابن زياد سخني بگويم ".
سپس رو به جانب او كرد و گفت: " اي پسر زياد! آيا مرا به كشتن تهديد مي‌كني؟ مگر نمي‌داني كه كشته شدن عادت ما، و افتخار ما در شهادت است؟ " پس از آن ابن زياد دستور داد تا علي بن حسين (عليه السلام) و اهل بيت را در خانه اي كه كنار مسجد بزرگ كوفه بود، جاي دادند.
زينب (س) فرمود:
" هيچ زن عربي به جز زنهايي كه كنيز يا مملوك هستند، به ديدار ما نيايد، زيرا آنها نيز اسير شده اند، آن چنان كه ما اسير شده‌ايم ".
سپس ابن زياد دستور داد سر مقدس حسين (عليه السلام) را در كوچه هاي كوفه گرداندند.
شايسته است كه ما در اينجا اشعاري را كه يكي از دانشمندان در مرثيهء حسين (عليه السلام) سروده است، نقل كنيم:
" سر فرزند پيغمبر خدا و وصي او را براي تماشاچيان، بالاي نيزه مي‌برند و مسلمانان مي‌بينند و ميشنوند و هيچ كدام از اين كار جلوگيري نمي‌كنند و دلشان به درد نمي‌آيد.
كور باد چشمي كه آن منظره را ديد و كر باد گوشي كه مصيبت تو را شنيد و جلوگيري نكرد! اي حسين! از شهادت خود، چشمهايي را كه به مهر تو به خواب مي‌رفت، بيدار كردي و چشمهايي را كه از ترس تو خواب نداشت به خواب بردي. اي حسين! هيچ باغستاني در روي زمين نيست، مگر آنكه آرزو داشته باشد قبر تو در آنجا و خوابگاه ابدي تو در آن خطه واقع گردد ".
(٦٧١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (2)، القبر (1)

رشادت عبد الله بن عفيف راوي مي‌گويد: پس از آن، ابن زياد بر بالاي منبر رفت و حمد و ثناي خداوند گفت و در بين سخنانش گفت: " سپاس خداي را كه حق و صاحبان حق را آشكار و أمير المؤمنين يزيد و شيعيان او را ياري كرد، دروغگو و پسر دروغگو، حسين بن علي را كشت ".
در اين هنگام، عبد الله بن عفيف ازدي - كه يكي از نيكان و پارسايان شيعه بود و چشم راستش را در جنگ صفين و چشم ديگرش را در جنگ جمل از دست داده بود و پيوسته ملازم مسجد اعظم كوفه بود و هميشه روز تا شب را در آنجا به نماز مي‌پرداخت - از جا برخاست و گفت:
" اي پسر مرجانه! دروغگو، تو و پدر تو و آن كسي است كه تو را والي كوفه ساخت و پدر نابكار اوست. اي دشمن خدا! آيا فرزندان انبيا را مي‌كشيد و بر منبر مسلمانان اين سخنان را مي‌گوييد؟ " ابن زياد غضبناك شد و گفت: " گويندهء اين سخن كه بود؟ " عبد الله فرياد زد: " من بودم اي دشمن خدا! آيا ذريهء طاهرهء رسول خدا را كه خداوند آنان را از هر گونه آلودگي پاك و پاكيزه گردانيده است مي‌كشي و گمان مي‌كني هنوز مسلماني؟
چه مصيبتي! كجا هستند فرزندان مهاجرين و انصار كه از اين ناپاك سركش، معلون فرزند معلون - كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) او را لعنت كرده است - انتقام نمي‌گيرند؟! " راوي مي‌گويد: اين سخن بر غضب ابن زياد افزود و رگهاي گردنش از خون پر شد و گفت:
" عبد الله را نزد من آوريد ".
پاسبانهاي زبردست از هر طرف به سوي او شتافتند تا او را دستگير كنند. ولي بزرگان قبيلهء ازد، كه پسر عموهاي عبد الله بودند از جا برخاستند و او را از دست پاسبانها رهانيدند و از در مسجد بيرون بردند و به خانه‌اش رسانيدند.
ابن زياد دستور داد: " برويد به خانهء اين نابيناي ازدي - كه خدا دلش را كور كند، چنان كه چشمش را كور نموده است - و او را نزد من حاضر كنيد ".

صفحهمفاتيح البحث: مدينة الكوفة (2)، عبد الله بن عفيف (2)، السجود (2)
جمعي به اين منظور به سوي خانهء عبد الله رفتند. چون اين خبر به طايفهء ازد رسيد، همه جمع شدند و قبايل يمن نيز به آنان ملحق گرديدند تا عبد الله را حفظ كنند.

چون خبر اجتماع آنها به ابن زياد رسيد، قبيله هاي مضر را جمع نمود و به سركردگي محمد بن اشعث به جنگ آنان فرستاد.
راوي مي‌گويد: جنگ سختي بين آنها در گرفت و گروهي از اعراب كشته شدند. نهايتا سپاهيان ابن زياد به خانهء عبد الله بن عفيف رسيدند و درب آن را شكستند و به خانه درآمدند.
دختر عبد الله فرياد زد: " پدر جان! لشكر دشمن به خانه در آمدند ".
عبد الله گفت: " مترس و شمشير مرا بده ". دختر شمشير را به او داد وعبد الله به دفاع پرداخت و اين شعر را زمزمه مي‌كرد:
" من پسر مرد با فضيلتي، عفيف و پاكيزه‌ام. عفيف، سرور من است و من پسر ام عامرام. چه بسيار پهلوانان زره پوش شما و قهرماناني كه من با ايشان جنگيدم و آنها گريختند ".
دختر عبد الله مي‌گفت: " پدر جان! اي كاش من مردي بودم و در پيش روي تو با اين مردم زشتكار كه كشندگان عترت پيغمبرند مي‌جنگيدم ".
سپاه ابن زياد از هر طرف بر عبد الله هجوم مي‌آوردند و از خود دفاع مي‌كرد و كسي بر او دست نمي‌يافت. از هر جانب كه به او نزديك مي‌شدند، دخترش او را آگاه مي‌ساخت، تا اينكه لشكريان بر فشار حملهء خود افزودند و او را از هر سو احاطه كردند.
دخترش فرياد زد: " اي واي از ذلت و بيچارگي! كار بر پدر من سخت شده است و يار و ياوري ندارد ".
عبد الله، شمشير خود را به دور سرش مي‌گردانيد و رجز ميخواند و ميگفت:
" سوگند به خدا، اگر ديدگان من باز مي‌شد و بينايي خود را باز مي‌يافت، كار بر شما بسيار سخت مي‌گرديد ".
لشكر ابن زياد پيوسته با او مي‌جنگيدند تا دستگيرش نمودند و نزد ابن زياد بردند.
(٦٧٣)
صفحهمفاتيح البحث: عبد الله بن عفيف (1)
ابن زياد چون او را ديد، گفت: " سپاس خداوندي كه تو را خوار كرد ".
عبد الله گفت: " اي دشمن خدا! به چه چيز خداوند مرا ذليل نمود؟ " " به خدا سوگند، اگر چشم من روشن بود، جهان را بر تو تاريك مي‌كردم ".
ابن زياد گفت: " اي دشمن خدا! در حق عثمان بن عفان (1) چه مي‌گويي؟
" عبد الله، ابن زياد را دشنام داد و گفت: " اي غلام بني علاج واي پسر مرجانه! تو را با عثمان چه كار است؟ اگر بد كرد، خداوند ولي حق خويش است و بين آنها و عثمان به عدل و حق حكم خواهد كرد. و ليكن تو از خودت و پدرت و از يزيد و پدرش سؤال كن ".
ابن زياد گفت: " به خدا قسم، از هيچ چيز سؤال نمي‌كنم تا شربت مرگ را

بنوشي ".
عبد الله حمد و سپاس خدا نمود و گفت: " پيش از آن كه تو متولد شوي، من از خداوند درخواست مي‌كردم كه شهادت را نصيب من كند و آن را به دست ملعون ترين خلق خويش، و آنكه بيش از همه بر او خشم آورده است، اجرا نمايد و چون از دو چشم نابينا شدم، از درك شهادت نااميد گرديدم و اينك حمد مي‌كنم خداوندي را كه پس از نوميدي، مرا به مقصود خويش رسانيد و به من نشان داد كه دعاي قديم من به اجابت رسيده است ".
پس از آن ابن زياد دستور كشتن او را صادر كرد. عبد الله را به قتل رسانيدند و بدنش را در محلي به نام سبخه (2) به دار آويختند.
راوي مي‌گويد: عبيدالله زياد نامه اي به يزيد بن معاويه نوشت و او را از شهادت حسين (عليه السلام) و اسيري اهل بيت او آگاه كرد و نامه‌اي هم به همين مضمون به عمرو بن سعيد بن عاص،
1. عثمان بن عفان بن ابوالعاص بن اميه، پس از بعثت اسلام آورد. در سال 23 ه. ق، پس از مرگ عمر، خلافت مسلمين به او رسيد. عثمان در دوران خلافتش، نزديكان واقرباي خود را به مناصب مهم و فرمانداري ولايات و سرپرستي بيت المال گماشت و اموال زيادي بين آنان تقسيم كرد. به همين جهت، در سال 35 ه. ق، مردم بر او شوريدند و او را در منزلش محاصره نمودند و به قتل رساندند.
2. سبخه: زمين شوره زار.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الخليفة عثمان بن عفان (2)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، عمرو بن سعيد (1)، القتل (2)، النوم (1)، الزيارة (1)

والي مدينه نوشت.
چون نامه به عمرو بن سعيد رسيد، بالاي منبر آمد و خطبه خواند و خبر شهادت حسين (عليه السلام) را به اطلاع مردم رسانيد.
از اين خبر، ضجه و ناله از بني هاشم برخاست و مراسم عزا و سوگواري برپا شد.
زينب، دختر عقيل بن ابي طالب (عليه السلام) ندبه مي‌كرد و مي‌گفت:
" چه جوابي داريد اگر رسول خدا به شما بگويد كه با عترت و اهل بيت من بعد از وفاتم چه كرديد؟ با وجود اينكه شما امت آخر الزمان و آخرين امتها هستيد، آيا پاداش من اين بود؟
در صورتي كه من شما را نصيحت كردم كه با خويشان من بعد از من بدرفتاري نكنيد ".
چون آن روز به پايان رسيد و شب آمد، اهل مدينه شنيدند كه هاتفي ندا مي‌كند:
" اي كساني كه حسين (عليه السلام) را از روي جهل و ناداني كشتيد! عذاب و بدبختي بر شما بشارت باد! و بدانيد كه اهل آسمانها و انبيا و مرسلين و شهدا، همه به شما نفرين مي‌كنند. شما از قول داوود و موسي بن عمران و عيسي بن مريم، صاحب انجيل، مورد لعن و نفرين قرار گرفتيد ".
از كوفه به شام چون نامهء عبيدالله بن زياد به يزيد بن معاويه رسيد و از مضمون آن مطلع شد، در جواب آن نوشت كه سر حسين (عليه السلام) و سر ياران او را كه با او كشته شدند، همراه همهء اهل بيت و خانوادهء او به شام بفرستد.
ابن زياد، محفر بن ثعلبهء عائذي را طلبيد و آن سرهاي مقدس و اسيران خانوادهء رسالت را به او سپرد. محفر، اسيران را به صورتهاي باز، مانند اسيران كفار به جانب شام حركت داد.
ابن لهيعه و ديگران خبري را نقل كرده اند و ما آن مقداري را كه در اينجا مورد نياز است نقل مي‌كنيم. وي مي‌گويد:
" به طواف خانهء خدا مشغول بودم. ناگاه ديدم شخصي مي‌گويد: " خداوندا مرا بيامرز و گمان نمي‌كنم كه مرا آمرزيده باشي ".
(٦٧٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، أبو طالب عليه السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، بنو هاشم (1)، موسي بن عمران (1)، آخر الزمان (1)، عمرو بن

سعيد (1)، الجهل (1)
من به او گفتم: " اي بندهء خدا! از خدا بترس و اين سخن را مگو، زيرا اگر گناهان تو به اندازهء قطرات باران و برگ درختان باشد و تو از خدا طلب آمرزش كني، تو را مي‌بخشد و خداوند بخشنده و مهربان است ".
آن مرد گفت: " نزد من بيا تا داستان خود را براي تو بگويم ".
من نزد او رفتم. گفت: " ما پنجاه نفر بوديم كه سر حسين (عليه السلام) را به شام مي‌برديم. در بين راه وقت كه شب مي‌رسيد، آن سر را در صندوقي مي‌گذاشتيم و در اطراف آن مينشستيم و شراب ميخورديم. يكي از شبها، رفقاي من به اندازه اي شراب خوردند كه مست شدند، ولي من با آنان شراب نخوردم. چون تاريكي شب همه جا را فرا گرفت، صداي رعد برخاست و برقي زد و درهاي آسمان گشوده شد و آدم و نوح و ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و پيغمبر خاتم محمد (صلي الله عليه وآله) از آسمان به زمين آمدند، و با آنها جبريل و گروهي از فرشتگان نيز همراه بودند.
جبرئيل نزديك صندوق رفت و سر حسين (عليه السلام) را بيرون آورد و به سينه چسبانيد و آن را بوسيد و تمام پيغمبراني كه آمده بودند نيز چنين كردند. پيغمبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بر حسين (عليه السلام) بسيار گريه كرد. انبيا او را تسليت گفتند و جبرئيل گفت: " محمد! خداي متعال مرا مأمور نموده است كه هر دستوري دربارهء امت خود دهي اطاعت و اجرا كنم. اگر امر مي‌كني، زمين را بر آنها به لرزه درآورم و آن را زير و رو كنم، چنان كه با قوم لوط نمودم ".
رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: " نه، زيرا مرا با ايشان نزد خداوند در روز قيامت حسابي است ".
جمعي از ملائكه براي كشتن ما نزديك آمدند. من گفتم: " الامان، الامان، يا رسول الله! " فرمود: " برو خدا تو را نيامرزد ". [هنگامي كه صبح برخاستم تمام دوستانم را غلتان در خاكستر ديدم.] " و در كتاب " تذييل " از محمد بن نجار (شيخ المحدثين بغداد) ديدم كه در شرح حال علي بن نصر شبوكي، به اسناد خود، علاوه بر آن حديث مينويسد: " چون حسين بن علي (عليه السلام) كشته شد و داشتند سر او را به شام مي‌بردند، در يكي از منزلهاي بين راه نشستند و به

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (4)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة بغداد (1)

باده گساري مشغول شدند و آن سر مقدس را دست به دست مي‌گرداندند. ناگاه دستي پيدا شد و با قلم آهنين بر ديوار نوشت:
" آيا اميد دارند آن جماعتي كه حسين (عليه السلام) را كشتند روز قيامت از شفاعت جدش بهره‌مند شوند؟ " چون اين موضوع عجيب را مشاهده كردند، سر را گذاشتند و فرار نمودند ".
اهل بيت (عليه السلام) و دروازهء شام راوي مي‌گويد: آن جماعت سر حسين (عليه السلام) را با زنان و فرزندان اسير او به سوي شام بردند.
چون نزديك شهر دمشق رسيدند، ام كلثوم نزد شمر - كه با ايشان بود - رفت و گفت: " من از تو درخواستي دارم ".
شمر گفت: " حاجت تو چيست؟ " ام كثلوم گفت: " چون ما را به اين شهر وارد مي‌كني، از دروازه اي ببر كه تماشاچيان كمتر باشند و به سپاه بگو اين سرها را از محملها دور تر ببرند، زيرا از بس ما را نگاه كردند، رسوا شديم، در حالي كه ما در لباس اسيري هستيم ".
شمر در اثر خباثت و ناپاكي و سركشي اي كه مخصوص خودش بود، در پاسخ ام كلثوم دستور داد سرها را بالاي نيزه‌ها زدند و در ميان محملها قرار دادند و آنان را از ميان تماشاچيان عبور دادند و از دروازهء دمشق گذرانيدند و بر در مسجد جامع شهر، روي پله هاي درب آن نگه داشتند، همان جايي كه اسيران را نگه مي‌داشتند.
روايت شده است كه يكي از دانشمندان تابعين [منهال بن سعد ساعدي] چون سر حسين (عليه السلام) را در شام مشاهده كرد، پنهان شد و خود را يك ماه از ياران خويش مخفي داشت. پس از يك ماه كه او را ديدند و سبب پنهان شدن او پرسيدند، گفت: " مگر نميبينيد چه بدبختي بزرگي بر ما نازل شده است؟ " سپس اين اشعار را گفت:
" اي پسر دختر محمد (ص)! سر خون آلود تو را به شام آوردند و با كشتن تو گويا آشكارا و از
(٦٧٧)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، دمشق (2)، اللبس (1)، السجود (1)

روي عمد، رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را كشتند. اي پسر پيغمبر! تو را با لب تشنه به قتل رسانيدند و مراعات قرآن را ننمودند و به خاطر كشته شدن تو تكبير گفتند، در صورتي كه در حقيقت تكبير و تهليل را كشته اند ".

داستان پيرمرد شامي

داستان پيرمرد شامي راوي مي‌گويد: در آن موقعي كه اهل بيت حسين (عليه السلام) درب مسجد جامع بودند، پير مردي نزد آنان آمد و گفت: " حمد خداوندي را كه شما را كشت و هلاك كرد و از كشته شدن مردهاي شما، همهٔ شهرها را در آسايش قرار داد و أمير المؤمنين را بر شما مسلط ساخت ".
علي بن الحسين (عليه السلام) به او فرمود: " اي پيرمرد! آيا قرآن خوانده اي؟ " گفت: " آري ".
فرمود: " آيا اين آيه را در قرآن خوانده اي: * (قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربي) *؟ " گفت: " آري، خوانده ام ".
علي بن حسين (عليه السلام) فرمود: " اي پيرمرد! ما خويشان پيغمبر هستيم ".
سپس فرمود: " آيا در سورهٔ بني اسرائيل اين آيه را خوانده اي: * (وآت ذالقربي حقه) *؟ " گفت: " آري، خوانده ام ".
فرمود: " اي پيرمرد! ما ذي القربي و خويشان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) هستيم ".
سپس فرمود: " آيا اين آيه را خوانده اي: * (واعلموا انما غنمتم من شئ فإن لله خمسه و للرسول ولذي القربي) *؟ " گفت: " آري! " فرمود: " اي پيرمرد! ما همان ذاالقربي هستيم ".
سپس فرمود: " آيا اين آيه را خوانده اي: * (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا؟) * " گفت: " اين آيه را هم خوانده ام ".
فرمود: " ما همان اهل بيتي هستيم كه خدا آيه طهارت را در منزلت ما نزل نمود ".
(٦٧٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، آية المودة (1)، آية التطهير (1)، القتل (1)، السجود (1)

پيرمرد از شنيدن اين كلمات ساكت ماند و از سخنان خويش پشيمان شد و گفت: " شما را به خدا قسم، آيا اين آيات در قرآن در شأن شماست؟ " فرمود: " آري، به خدا قسم، به حق جدم رسول الله (صلي الله عليه وآله) كه اين آيات در حق ماست ".
پيرمرد گريست و عمامهء خود را بر زمين زد و سر به سوي آسمان برداشت و گفت: " خدايا!
به سوي تو از دشمنان آل محمد (ص)، از آدمي و پري بيزاري ميجويم ".
پس از آن به حضرت سجاد (عليه السلام) گفت: " آيا توبهء من قبول مي‌شود؟ " فرمود: " آري. اگر توبه كني، خداوند قبول مي‌كند و تو با ما هستي ".
پيرمرد گفت: " من توبه كردم ".
چون داستان اين پيرمرد به گوش يزيد بن معاويه رسيد، دستور داد او را كشتند.
مجلس يزيد راوي مي‌گويد: پس از آن، زنان و بازماندگان اهل بيت حسين (عليه السلام) را در حالي كه به ريسمانها بسته شده بودند به مجلس يزيد وارد نمودند. چون با آن حال در مقابل يزيد ايستادند، علي بن حسين (عليه السلام) فرمود: " يزيد! تو را به خدا قسم مي‌دهم، چه گمان مي‌بري به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) اگر ما را با اين حال ببيند؟ " يزيد دستور داد ريسمانها را بريدند.
سپس سر حسين (عليه السلام) را مقابل او نهادند و زنها را پشت سر او جاي دادند كه آن سر مقدس را نبينند. ولي علي بن حسين (عليه السلام) آن را ديد. پس از آن حادثه هرگز غذاي گوارا نخورد.
چون نگاه زينب بر آن سر بريده افتاد، دست برد و گريبان خود را پاره كرد و با صداي اندوهناكي كه دلها را ميلرزاند گفت: " اي حسين جان! اي حبيب رسول خدا! اي فرزند مكه و منا و اي فرزند فاطمهء زهرا! اي فرزند دختر محمد مصطفي! " راوي مي‌گويد: زينب (س) تمام كساني را كه در مجلس بودند، به گريه انداخت، در حالي كه يزيد (لعنة الله عليه) ساكت بود.
در اين موقع زني از بني هاشم كه در خانهء يزيد بود، براي حسين (عليه السلام) شروع به گريه و ناله

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (5)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي

عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، بنو هاشم (1)

كرد و با صداي بلند گفت: " اي عزيز! اي سرور اهل بيت خويش! اي فرزند محمد! اي امير يتيمان و اي بهار اميد پير زنان و يتيمان! اي كشتهء فرزندان زنا! " و هر كس صداي او را شنيد، گريه كرد.
پس از آن، يزيد چوب خيزران طلبيد و به لب و دندان حسين (عليه السلام) زد. ابوبرزهء اسلمي به جانب او متوجه شد و گفت: " واي بر تو اي يزيد! آيا چوب به دندان حسين، فرزند فاطمه (عليهما السلام) مي‌زني؟ من گواهي مي‌دهم به اينكه ديدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) دندانهاي او و برادرش حسن را مي‌بوسيد و ميمكيد و مي‌فرمود: " شما دو نفر سيد جوانان اهل بهشت هستيد و خدا بكشد و لعنت كند كشندگان شما را و جهنم را كه جايگاه بدي است براي آنان آماده سازد ". " يزيد از اين سخن غضبناك شد و دستور داد او را كشان كشان از مجلس بيرون بردند. و سپس شروع به خواندن اشعار ابن زبعري (1) كرد:
" اي كاش بزرگان طايفهء من كه در جنگ بدر كشته شدند، مي‌بودند و مي‌ديدند كه طايفهء خزرج چگونه از شمشير زدن ما به جزع آمده اند و مينالند، تا از ديدن اين منظره، فرياد خوشحالي آنان بلند شود و فرحناك گردند و بگويند: " اي يزيد! دستت شل مباد! " ما بزرگان بني هاشم را كشتيم و آن را به حساب جنگ بدر گذاشتيم، اين روز در مقابل آن روز قرار گرفت. بني هاشم با پادشاهي بازي كرد و اگر نه، نه خبري از رسالت بود و نه وحيي نازل شد. من از فرزندان خندف نباشم اگر از فرزندان احمد انتقام كارهاي او را نگيرم ".
خطبهء زينب (س) در اين حال زينب (عليه السلام) برخاست و به ايراد خطبه زير پرداخت:
1. ابو سعد عبد الله بن زبعري بن قيس قرشي، از شاعران قريش در عهد جاهليت بود. لقبش عبد اللات بود وعليه مسلمانان شعر مي‌گفت. پس از فتح مكه، چون مسلمان شد، رسول خدا (ص) او را عبد الله ناميد، ولي او به نجران گريخت و در سال 15 ه. ق مرد.
وي اين اشعار را در جنگ گفت.
(٦٨٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)، بنو هاشم (2)، مدينة مكة المكرمة (1)
" به نام خداوند بخشنده و مهربان. خداوند جهانيان را حمد و سپاس مي‌گويم و بر پيامبر اسلام و خاندان او، درود و سلام ميفرستم. خداوند

متعال حقيقت را نيكو بازگو فرمود، آنجا كه در قرآن بيات داشت: " پايان كار كساني كه زشتكاري و گناه انجام داده اند، به جايي رسيد كه آيات خدا را دروغ شمردند و آنها را به استهزا و مسخره گرفتند ". آري، كلام خدا صدق و راست و عين واقعيت و حقيقت است.
يزيد! از اين كه زمين و آسمان را بر ما تنگ گرفته اي و ما را همانند اسيران خارجي به شهرها و ديارها كشانده‌اي، گمان كردي كه ما در نزد خدا خوار و پست، شده‌ايم و تو در پيشگاه او قرب و منزلت داري؟ و با اين تصور خام و باطل، باد به غبغب انداخته اي و با نگاه غرورآميز و نخوت بار به اطراف خود مينگري، در حالي كه از اين كه دنيايت آباد شده است و امور طبق مراد تو ميچرخد و مقام و منصبي را كه حق ما خاندان [رسول اكرم (ص)] است، در دست گرفته اي، شاد و خوشحالي. اگر چنين تصور باطلي بر وجود تو حكمفرما شده است، لحظه اي بينديش و فكر كن. مگر تو فراموش كرده اي كلام خدا را، جايي كه مي‌فرمايد: " گمان نكنند آنان كه به راه كفر بازگشته اند كه آنچه ما براي آنها پيش مي‌آوريم و آنها را مهلت مي‌دهيم، به نفع آنان و به خير و سعادتشان است. اين مهلت دادن نه تنها به نفع آنان نيست، بلكه دقيقا براي آن است كه بر گناهان خود بيفزايند و براي آنان عذاب ذلت آميز ابدي در پيش مي‌باشد ".
اي فرزند آزاد شدگان! آيا اين امر از عدالت است كه زنان و كنيزان خود را در پشت پرده جاي دهي، ولي دختران پيامبر خدا را در ميان نامحرمان، به صورت اسير حاضر نمايي؟
تو زنان و كنيزان خود را در حرم ستر و پوشش نگاه داري، ولي خاندان رسالت را با دشمنانشان در شهرها و آباديها بگرداني تا باده نشينان، نزديكان، بيگانگان، اراذل و اشراف، آنان را ببينند، در حالي كه از مردان آنان كسي همراهشان نيست و سرپرست و حمايت گري ندارند؟ چگونه اميد خير مي‌توان داشت از فرزند فردي كه با دهان خود

مي خواست جگر پاكان را ببلعد (1) و گوشت و خون او از شهيدان اسلام روييده است؟
چگونه مي‌توان از فردي انتظار كوتاه آمدن داشت كه همواره با بغض و دشمني و كينه و عداوت، به خاندان ما نگريسته است؟
يزيد! اين جنايات بزرگ را انجام داده اي، آنگاه نشسته اي و بي آنكه خود را گناهكار بداني يا جنايات خود را بزرگ بشماري، با خود ندا سر مي‌دهي كه اي كاش پدران من حضور داشتند و از سر شادماني و سرور، فرياد برمي‌آوردند و مي‌گفتند: " اي يزيد! دست تو شل مباد "؟ اين جملهٔ جسارت آميز را مي‌گويي، در حالي كه با چوب دستي بر دندانهاي مبارك

سيد جوانان بهشتي مي‌كوبي، زهي بي شرمي و بي حيايي! چگونه چنين ياوه سرايي نكني؟ تو بودي كه زخمهاي گذشته را شكافتي و دست خود را به خون پيامبر آغشته ساختي و ستارگان روي زمين از آل عبد المطلب (نسل جديد) را خاموش نمودي و اكنون پدران خود (نسل شرك و بت پرستي) را ندا مي‌دهي و گمان داري كه با آنان سخن مي‌گويي. به زودي خودت به جمع آنان ملحق مي‌گردي و در آن جايگاه، عذابي ابدي است كه آرزو مي‌كني كه اي كاش دستهايم شل و زبانم لال مي‌گشت و هرگز چنين ياوه‌هايي را به زبان نمي‌آوردم و هرگز چنين كارهاي ناشايستي را انجام نمي‌دادم.
پروردگارا! حق ما را از دشمنان ما بگير و از آنان كه بر ما ظلم كردند، انتقام بكش و آتش غضب را بر كساني كه خون ما و حاميان ما را ريختند، فرو فرست. يزيد! بدان با اين جنايت هولناك، پوست خود را شكافتي و با اين عمل وحشيانه‌ات، گوشت خود را پاره كردي. به همين زودي است كه در عرصهٔ محشر به محضر رسول الله (صلي الله عليه وآله) كشانده شوي، در حالي كه بار گراني از مسؤوليت ريختن خون فرزندان او و هتك حرمت خاندان و پاره‌هاي تن او را بر گردن گرفته اي. آن روز، همان روزي است كه خداوند پراكنده‌ها را جمع و پراكندگيها را
1. در اينجا زينب (س) اشاره به جنگ احد مي‌كند كه در آن روز هند، مادر معاويه، جگر حمزه، عموي پيغمبر (ص) را در دهان گذاشت و خواست بخورد، ولي نتوانست و آن را از دهان بيرون افكند. [مترجم]

تبديل به اجتماع مي‌نمايد و حق هر صاحب حقي را به صاحبش باز مي‌گرداند.
" گمان مبر آنان كه در راه خدا كشته شده اند، مردگانند، بلكه آنان زنده هستند و در نزد پروردگار خود، مرزوق ومتنعم مي‌باشند ".
اي يزيد! تو را كفايت مي‌كند كه داور و حاكم تو خداوند باشد و خصم تو پيامبر، در حالي كه جبرئيل هم از او حمايت كند. به زودي آنان كه تو را مورد حمايت قرار داده اند و بر اين جايگاه نشانده‌اند و بر گردهٔ مسلمانان سوار نموده اند، در خواهند يافت چه ستمگري را انتخاب نمودند و به زودي درخواهيد يافت كه كداميك از شما بدبخت‌تر و پست‌تر از همگان هستيد.
اي زادهٔ معاويه! اگر چه شدايد و پيشامدها و فشار روزگار مرا در شرايطي قرار داد كه مجبور شدم با تو حرف بزنم، اما تو را كوچكتر از آن مقام ظاهري‌ات مي‌بينم و تو را بسيار توبيخ و سرزنش مي‌كنم. چگونه سرزنش نكنم با اينكه چشمها در فراق دوستان، گريان، و دلها در فراق

عزيزان، سوزان مي‌باشد.
آه! چه شگفت انگيز است كه مردان بزرگ حزب خدا به دست حزب شيطان كشته شوند!
دستان جنايتكار شما، به خون ما خاندان [پيامبر] آغشته شده است و دهانتان از گوشت ما، پر و مالامال است. آري! راستي جاي شرم نيست كه آن بدنهاي پاك و پاكيزه روي زمين بمانند و گرگهاي بيابانها بدنهاي آنها را ديدار كنند و تو مغرور و سرمست قدرت، بر اريكهٔ قدرت تكيه زني و به خودت ببالي؟ اي پسر سفيان! اگر چه تو امروز كشتار و اسارت ما را غنيمت شمرده اي و به آن ميبالي، طولي نمي‌كشد كه مجبور مي‌گردي غرامت و تاوان آن را پس بدهي، البته در روزي كه هيچ نوع اندوختهٔ نيك و ذخيرهٔ مفيدي همراه نداشته باشي و مجبور باشي به تنهايي سزاي اعمال خود را بچشي " و خداوند هرگز به بندگان خود ستم نمي‌ورزد ". ما از بيدادگريهاي تو، به پيشگاه او شكايت ميبريم و او تنها پناهگاه و اميد ماست.
يزيد! هر آنچه مي‌خواهي مكر و فريب و سعي خود را به كارگير، ولي بدان كه هر چه تلاش

و مكر به كارگيري، باز هرگز توان آن را نداري كه ذكر خير ما را از يادها بيرون ببري. تو هرگز قدرت آن را نداري كه وحي ما را نابود و ذكر ما را خاموش سازي و از اين راه به آرزوي پليد و ديرينهء خود نايل شوي. سعي و تلاش تو هرگز نخواهد توانست ننگ و عار اعمالت را از دامن تو پاك سازد، هرگز هرگز.
آگاه باش كه رأي و خرد تو بسيار ضعيف و ناتوان، و دوران زندگي و عيشت به سرعت فناپذير و از بين رفتني و جمع تو رو به زوال و پريشاني است. روزي فرا مي‌رسد كه منادي حق فرياد برمي‌آورد: " لعنت خدا بر ستمكاران و بيدادگران باد ".
اكنون من هم حمد خدا را مي‌گويم كه سرآغاز زندگي دودمان ما را با سعادت و آمرزش قرين ساخت و پايان زندگي ما را با شهادت سرشار از رحمت به پايان برد.
از خداوند متعال مسألت مي‌دارم كه ثواب و فضل خويش را بر شهيدان تكميل فرمايد و اجر و مزد آنان را افزون سازد و امانت داري و جانشيني ما را [از آنان به ترتيب] خوب و نيكو قرار دهد، زيرا خداوند بخشنده و مهربان است. تنها او پناهگاه و اميد ما و نيكوترين و بهترين وكيل و مدافع حق ماست ".
يزيد پس از شنيدن اين خطابهء غرا گفت: " فرياد ناله و صيحهء صيحه زنندگان بسي پسنديده است و چقدر آسان است مرگ بر زنان داغديدهء نوحه گر ".
پس از آن با بزرگان شام مشورت كرد كه با اسيران چه رفتاري كند. آنان با بي ادبي خاص خودشان به كشتن اهل بيت (عليه السلام) رأي دادند، ولي نعمان بن بشير گفت: " بنگر كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) با اسيران چگونه رفتار مي‌كرد، تو نيز همان گونه رفتار كن ".
داستان مرد شامي و مجلس يزيد در اين هنگام، مردي از اهل شام به سوي فاطمه بنت حسين (عليه السلام) نگريست و گفت: " اي امير المؤمنين! اين كنيز را به من ببخش! " فاطمه به عمه‌اش زينب گفت: " عمه جان! يتيم شدم و اينك مي‌خواهند مرا به كنيزي ببرند ". زينب (س) فرمود: " نه، اين فاسق نمي‌تواند

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (1)

چنين كاري را انجام دهد ". مرد شامي از يزيد پرسيد: " اين كنيز كيست؟ " يزيد گفت:
" فاطمه دختر حسين (عليه السلام) و آن هم زينب دختر علي بن ابي طالب است ".
مرد شامي گفت: " اي يزيد! خدا تو را لعنت كند! به خدا قسم من گمان مي‌كردم آنان اسيران رومي هستند ". يزيد گفت: " به خدا قسم تو را هم به آنان ملحق مي‌كنم ". سپس دستور داد او را كشتند.
راوي مي‌گويد: يزيد خطيبي طلبيد و امر كرد كه بالاي منبر برود و در مورد حسين (عليه السلام) و پدرش بدگويي كند. خطيب بر سر منبر آمد و در بدگويي به أمير المؤمنين وحسين شهيد (عليهما السلام) و مدح معاويه و يزيد (لعنهما الله) بسي مبالغه كرد.
علي بن الحسين (عليه السلام) فرياد زد: " واي بر تو اي خطيب! خشنودي مخلوق را در برابر غضب و خشم آفريدگار به جان خريدي، پس جاي خود را در آتش آماده ببين ".
ابن سنان خفاجي (1) در وصف أمير المؤمنين (عليه السلام) چه نيكو سروده است:
" بر بالاي منابر به أمير المؤمنين علي (عليه السلام) آشكارا دشنام مي‌دهيد؟ در صورتي كه چوبهاي همان منابر با شمشير او براي شما مهيا گرديده است ".
در همان روز يزيد به علي بن الحسين (عليه السلام) وعده داد كه سه حاجت از حوايج او را برآورد.
سپس دستور داد تا اهل بيت را به خانه اي بردند كه آنان را از گرما و سرما حفظ نمي‌كرد.
در آنجا ماندند تا آنكه صورتهاي ايشان ترك برداشت و چاك چاك شد و در تمام مدتي كه آنان در دمشق بودند، پيوسته به عزاداري حسين (عليه السلام) اشتغال داشتند.
خواب سكينه (س) سكينه عليها السلام گفت: " چون چهار روز از اقامت ما در دمشق گذشت، خوابي ديدم ". و خوابي طولاني را نقل كرد و در پايان آن گفت:
" ديدم زني در هودجي نشسته و دستهاي خود را روي سر گذارده است. پرسيدم: " اين زن

1. عبد الله بن احمد سعيد خفاجي حلبي، شاعر اديب، متوفي 466 ه‍. ق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، علي بن أبي طالب (1)، دمشق (2)، عبد الله بن أحمد (1)

كيست؟ " گفتند: " او فاطمه دختر محمد (صلي الله عليه وآله) و مادر پدر تو است ".
گفتم: " به خدا قسم، نزد او مي‌روم و ستمهايي را كه به ما وارد شده است، به او مي‌گويم ".
سپس با شتاب به سوي او رفتم تا به او رسيدم و برابرش ايستادم و ميگريستم و مي‌گفتم:
" مادر جان! به خدا سوگند، حق ما را انكار كردند و جمع ما را پراكنده ساختند و حريم ما را شكستند. مادر جان! به خدا پدر ما حسين (عليه السلام) را كشتند ".
فرمود: " سكينه جانم! ديگر نگو، زيرا بند دلم را پاره كردي و جگرم را شكافتي. اين پيراهن پدرت حسين است كه از من دور نمي‌شود تا با اين پيراهن خدا را ملاقات كنم ".
ابن لهيعه از ابوالاسود محمد بن عبد الرحمن روايت مي‌كند: رأس الجالوت مرا ديد و گفت: " به خدا قسم بين من و حضرت داوود هفتاد نسل فاصله است، ولي چون يهوديان مرا مي‌بينند، تعظيم مي‌كنند، ولي شما با آنكه بين پيغمبر و فرزندش يك نسل بيش فاصله نيست، فرزندانش را كشتيد؟ "
سفير پادشاه روم از حضرت زين العابدين (عليه السلام) روايت شده است: در آن هنگام كه سر حسين (عليه السلام) را نزد يزيد آوردند، او مجالس ميگساري تشكيل مي‌داد و سر مقدس حسين (عليه السلام) را مقابل خود مي‌داشت.
يكي از روزها فرستاده‌ء پادشاه روم - كه خود از اشراف و بزرگان روم بود - به مجلس يزيد درآمد و گفت: " اي پادشاه عرب! اين سر از كيست؟ "
يزيد گفت: " تو را با اين سر چه كار است؟ " گفت: " من وقتي نزد پادشاه خود برميگردم، هر چه ديده ام از من مي‌پرسد و دوست دارم داستان اين سر و صاحب آن را براي او بگويم تا او نيز در شادي و سرور با تو شريك باشد ".
يزيد گفت: " اين سر حسين بن علي بن ابي طالب (عليه السلام) است ".
رومي گفت: " مادرش كيست؟ "

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم

محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، محمد بن عبد (1)، الشراكة، المشاركة (1)

گفت: " فاطمه دختر رسول خدا (ص) ".
نصراني گفت: " اف بر تو و دين تو! دين من بهتر از دين توست، زيرا پدر من از نبيره هاي داوود پيامبر بوده و بين من و او، پدران بسياري فاصله است و نصراني‌ها مرا بزرگ مي‌شمارند و خاك پاي مرا براي تبرك برميدارند، براي اينكه من از اولاد داوود هستم.
ولي شما فرزند دختر پيغمبر خود را مي‌كشيد، در صورتي كه بين او و پيغمبر شما يك مادر بيشتر فاصله نيست. اين چه ديني است كه تو داري؟
" كنيسهء حافر پس از آن به يزيد گفت: " آيا داستان كنيسهء حافر را شنيده اي؟ " گفت: " بگو تا بشنوم ".
آن مرد نصراني گفت: " بين عمان و چين، دريايي است كه عبور از آن يك سال مسافت است و در آن دريا هيچ آبادي اي وجود ندارد، به جز يك شهر كه در وسط آب قرار گرفته است و هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ مساحت آن شهر است و در روي زمين شهري بزرگتر از آن شهر نيست، و از آن شهر ياقوت و كافور به ممالك ديگر صادر مي‌شود و درختهاي آنجا عود و عنبر است. اين شهر در تصرف نصاري است و هيچ پادشاهي جز پادشاه نصراني‌ها بر آن دست ندارد. در آن شهر، كنيسه‌هاي بسياري است و بزرگترين آنها، كنيسهء حافر است و در محراب آن حقه اي از طلا آويخته شده. در آن حقه سمي است كه مي‌گويند سم الاغي است كه عيسي بر آن سوار مي‌شد. اطراف آن حقه را با پارچه هاي حرير آذين بسته‌اند و در هر سال جماعت زيادي از نصاري از راههاي دور به زيارت آن كنيسه مي‌آيند و اطراف آن حقه طواف مي‌كنند و آن را ميبوسند، و آنجا حاجات خود را از خداوند مي‌خواهند. آري! نصاري چنين مي‌كنند و عقيدهء آنان دربارهء آن سم كه گمان دارند سم الاغي است كه عيسي پيغمبر بر آن سوار شده است چنين است، ولي شما پسر پيغمبر خود را مي‌كشيد! لا بارك الله فيكم ولا في دينكم ".
يزيد گفت: " اين نصراني را بكشيد كه مرا در مملكت خود رسوا نكند ".
صفحه(٦٨٧)

نصراني چون احساس كرد كه كشته خواهد شد، به يزيد گفت: " آيا مرا مي‌كشي؟ " گفت: " آري ".
گفت: " پس بدان كه ديشب، پيغمبر شما را در خواب ديدم. به من فرمود: " اي نصراني! تو از اهل بهشتي ". من از اين بشارت تعجب كردم. اينك مي‌گويم: " اشهد ان لا إله الا الله وأشهد ان محمدا رسول الله " پس از آن سر مقدس حسين (عليه السلام) را به سينه مي‌چسبانيد و آن را مي‌بوسيد و مي‌گريست تا كشته شد.
داستان منهال راوي مي‌گويد: يكي از روزها، زين العابدين (عليه السلام) از خانه بيرون رفت تا در بازارهاي دمشق قدم بزند. منهال بن عمرو پيش آمد و گفت: " در چه حالي صبح را به شب رساندي، اي پسر پيغمبر؟ " فرمود: " به گونه اي صبح كرديم كه بني اسرائيل در ميان قوم فرعون صبح مي‌كردند كه پسران آنها را مي‌كشتند و زنها را زنده مي‌گذاشتند.
اي منهال! جماعت عرب بر عجم افتخار مي‌كنند كه محمد (صلي الله عليه وآله) عرب است و قريش بر تمام عرب افتخار مي‌كند كه محمد (صلي الله عليه وآله) از طايفهء آنهاست، در حالي كه ما اهل بيت او هستيم، ولي حق ما را غصب كردند و ما را كشتند و پراكنده ساختند. پس إنا لله وانا اليه راجعون از آنچه كه ما شب را با آن به صبح رسانديم، اي منهال! " [يعني شب را با مصيبتي بزرگ به صبح رسانديم كه آن را به حساب خداوند مي‌گذاريم.] مهيار ديلمي (1) اين شعر خود را چه نيكو سروده است:
" براي احترام رسول خدا (ص)، چوبهاي منبرش را تعظيم مي‌كنند، ولي فرزندان او را زير پاي خودشان مي‌گذارند. به چه قانوني فرزندان پيغمبر تابع شما شوند؟ در صورتي كه افتخار شما به اين است كه از ياران و تابعان او هستيد ".
1. مهيار بن مرزويه ديلمي، شاعري داراي ابتكار و نوآوري بود. در سال 428 در بغداد درگذشت. (الاعلام، ج 7، ص 317).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، دمشق (1)، الغصب (1)، مهيار بن مرزويه (1)، مدينة بغداد (1)
روزي يزيد، علي بن الحسين (عليه السلام) وعمرو بن حسن را طلبيد. عمرو كودكي يازده ساله بود.

يزيد به او گفت: " آيا با پسر من، خالد، كشتي مي‌گيري؟ " عمرو گفت: " نه، ولي خنجري به من و خنجري به او بده تا با هم بجنگيم ".
يزيد گفت:
" سوء رفتاري است كه آن را از اخزم ميشناسم، و آيا جز اين است كه مار، مار به دنيا مي‌آورد؟ " (1) يزيد، سپس به علي بن الحسين (عليه السلام) گفت: " آن سه حاجتي كه به تو وعده كرده ام بگو تا برآورم ".
حضرت فرمود: " اول آنكه سر مقدس پدرم حسين (عليه السلام) را بدهي تا آن صورت نازنين را ببينم.
دوم آنكه اموالي را كه از ما غارت شده است، به ما باز پس داده شود.
سوم آنكه اگر تصميم كشتن مرا داري، شخص اميني را معين كن كه اين زنها را به مدينه برساند ".
يزيد گفت: " اول آنكه صورت پدرت را هرگز نخواهي ديد، دوم آنكه من تو را عفو كردم و از كشتنت درگذشتم، و زنان را كسي جز تو به مدينه بازنميگرداند، و اما اموالي را كه از شما برده اند، من در عوض چندين برابر قيمت آن را به شما ميپردازم ".
زين العابدين (عليه السلام) فرمود: " ما از اموال تو چيزي نمي‌خواهيم و بگذار از اموالت چيزي كم نشود. ولي ما اموال غارت شدهء خود را مي‌خواهيم. زيرا بافته هاي مادرم فاطمه، دختر محمد (صلي الله عليه وآله) و مقنعه و گردنبند و پيراهن او در ميان آنهاست ".
1. مصرع اول شعر از ابي اخزم طايي است. او پسري داشت كه نامش اخزم بود و نسبت به پدر بدرفتار بود. اخزم مرد و چند پسر از او باقي ماند. روزي پسرانش بر جد خود ابي اخزم هجوم آوردند و او را مجروح ساختند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (3)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

يزيد دستور داد آن اموال را بازآوردند و دويست دينار از مال خود بر آن افزود و به زين العابدين (عليه السلام) داد. حضرت سجاد (عليه السلام) آن را گرفت و در ميان فقرا تقسيم كرد.
پس از آن يزيد دستور داد اسيران خاندان حسين (عليه السلام) را به وطنشان، مدينة الرسول، برگردانند.
روايت شده است كه سر حسين (عليه السلام) را به كربلا برگرداندند و با بدن شريفش به خاك سپردند و عمل طايفهء اماميه به همين ترتيب بوده است.
البته روايات بسياري غير از آن كه ما نقل كرديم نيز، وارد شده است و اختلافات ديگري نيز وجود دارد، ولي چون نقل آنها با اختصار كتاب منافات دارد، از ذكر آنها خودداري شد.
اهل بيت (عليه السلام) و كربلا راوي مي‌گويد: چون اهل بيت حسين (عليه السلام) از شام به عراق آمدند، به آن كسي كه راهنماي قافله بود، گفتند: " ما را از كربلا عبور بده ".
چون به زمين كربلا رسيدند، جابر بن عبد الله انصاري و جمعي از بني هاشم وعده اي از مردان خانوادهء رسالت را كه براي زيارت قبر حسين (عليه السلام) آمده بودند، در آنجا ملاقات كردند. همه شروع به گريه و ناله نمودند و سيلي به صورت زدند و طوري عزاداري كردند كه جگرها را آتش مي‌زد و قلبها جريحه‌دار مي‌كرد. جمعي از زنان عرب كه در گوشه و كنار كربلا ساكن بودند نيز گرد آمدند و چند روزي را به اين ترتيب عزاداري كردند.
از ابي جناب كلبي روايت شده است كه گروهي از گچ كاران گفتند: " ما شبانه از مكاني كه " جبانه " ناميده مي‌شود، ميگذشتيم و شنيديم كه جنيان بر حسين (عليه السلام) نوحه مي‌كنند و مي‌گويند:
" پيامبر خدا پيشاني او را مسح نموده است. او در چهره درخشندگي دارد. پدران او از بزرگان قريش و نياكان او بهترين نياكان مي‌باشند ".
نزديك مدينه راوي مي‌گويد: سپس از كربلا به جانب مدينه حركت كردند.
(٦٩٠)

صفحهمفاتيح البحث: قبر الحسين (ع) (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (4)، دولة العراق (1)، مدينة كربلاء المقدسة (6)، جابر بن عبد الله (1)، بنو هاشم (1)

يزيد دستور داد آن اموال را بازآوردند و دويست دينار از مال خود بر آن افزود و به زين العابدين (عليه السلام) داد. حضرت سجاد (عليه السلام) آن را گرفت و در ميان فقرا تقسيم كرد.
پس از آن يزيد دستور داد اسيران خاندان حسين (عليه السلام) را به وطنشان، مدينة الرسول، برگردانند.
روايت شده است كه سر حسين (عليه السلام) را به كربلا برگرداندند و با بدن شريفش به خاك سپردند و عمل طايفهء اماميه به همين ترتيب بوده است.
البته روايات بسياري غير از آن كه ما نقل كرديم نيز، وارد شده است و اختلافات ديگري نيز وجود دارد، ولي چون نقل آنها با اختصار كتاب منافات دارد، از ذكر آنها خودداري شد.
اهل بيت (عليه السلام) و كربلا راوي مي‌گويد: چون اهل بيت حسين (عليه السلام) از شام به عراق آمدند، به آن كسي كه راهنماي قافله بود، گفتند: " ما را از كربلا عبور بده ".
چون به زمين كربلا رسيدند، جابر بن عبد الله انصاري و جمعي از بني هاشم وعده اي از مردان خانوادهء رسالت را كه براي زيارت قبر حسين (عليه السلام) آمده بودند، در آنجا ملاقات كردند. همه شروع به گريه و ناله نمودند و سيلي به صورت زدند و طوري عزاداري كردند كه جگرها را آتش مي‌زد و قلبها جريحه‌دار مي‌كرد. جمعي از زنان عرب كه در گوشه و كنار كربلا ساكن بودند نيز گرد آمدند و چند روزي را به اين ترتيب عزاداري كردند.
از ابي جناب كلبي روايت شده است كه گروهي از گچ كاران گفتند: " ما شبانه از مكاني كه " جبانه " ناميده مي‌شود، ميگذشتيم و شنيديم كه جنيان بر حسين (عليه السلام) نوحه مي‌كنند و مي‌گويند:
" پيامبر خدا پيشاني او را مسح نموده است. او در چهره درخشندگي دارد. پدران او از بزرگان قريش و نياكان او بهترين نياكان مي‌باشند ".
نزديك مدينه راوي مي‌گويد: سپس از كربلا به جانب مدينه حركت كردند.
(٦٩٠)
صفحهمفاتيح البحث: قبر الحسين (ع) (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (4)، دولة العراق (1)، مدينة كربلاء المقدسة (6)، جابر بن عبد الله (1)، بنو هاشم (1)
بشير جذلم مي‌گويد: " چون نزديك مدينه رسيديم، علي بن الحسين (عليه

السلام) پياده شد و خيمه را برپا كرد و زنان خاندان را پياده نمود.
آنگاه فرمود: " اي بشير! خدا بيامرزد پدرت را كه مردي شاعر بود. آيا تو نيز مي‌تواني شعر بگويي؟ " گفتم: " آري، اي پسر پيغمبر! من هم شاعر هستم ".
فرمود: " به مدينه داخل شو و خبر شهادت ابا عبد الله (عليه السلام) را به اطلاع مردم برسان ".
من بر اسبم سوار شدم و با شتاب آمدم تا وارد مدينه شدم. چون به مسجد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) رسيدم، صدا به گريه بلند نمودم و اين اشعار را همان جا گفتم:
" اي مردم مدينه! ديگر در مدينه نمانيد. چون حسين (عليه السلام) كشته شد و از شهادت اوست كه اشك چشم من چون باران فرو ميريزد. بدن حسين (عليه السلام) در زمين كربلا به خون آغشته شد و سر مقدس او را بالاي نيزه ها، در شهرها مي‌گردانند ".
پس از آن گفتم: " اي اهل مدينه! اينك علي بن الحسين (عليه السلام) با عمه‌ها و خواهرانش نزديك شما و پشت ديوار شهر شما مي‌باشد و من فرستادهء او هستم تا به شما بگويم او كجاست ".
از اين سخن تمام زنان مدينه كه پرده نشين در حجاب مستور بودند، از چادرها بيرون آمدند و فرياد " واويلا! " و " واثبوراه! " بلند نمودند. هيچ روزي را نديدم كه گريه كنندگان بيش از آن روز باشند، يا روزي بر مسلمانها تلخ تر از آن روز بوده باشد. شنيدم زني بر حسين (عليه السلام) گريه و ندبه مي‌كرد و مي‌گفت:
" خبر دهنده‌اي مرا از شهادت سيد و مولايم آگاه كرد و از اين خبر دلم را به درد آورد و مرا مريض و رنجور نمود. پس شما اي چشمهاي من! در ريختن اشك سخاوتمند باشيد و براي آن كسي كه مصيبت او عرش خدا را به لرزه افكند و از شهادت او اعضاي ديانت و مجد بريده شد، بي وقفه اشك بريزيد. بر فرزندان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و فرزندان وصي او، علي بن ابي طالب (ع)، اشك بريزيد، اگر چه آن مظلوم از شهر و

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، أبو طالب عليه السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، الستر (1)، السجود (1)

ديار دور گرديده است ".
او پس از خواندن اين اشعار گفت: " اي كسي كه اين خبر را آوردي! اندوه ما را از شهادت ابا عبد الله (عليه السلام) تازه كردي و جراحات دل ما را كه هنوز بهبود نيافته بود، دگر بار مجروح نمودي. تو كيستي؟ " گفتم: " من بشير بن جذلم هستم كه مولايم علي بن الحسين (عليه السلام) مرا فرستاده است. آن حضرت در فلان موضع با زنان و اهل بيت ابا عبد الله نزول فرموده اند ".
آنگاه اهل مدينه مرا رها كردند و با شتاب از مدينه بيرون رفتند. من با اسب خويش تاختم و خودم را به آنجا رسانيدم. ديدم كه مردم راهها و جايگاهها را گرفته اند و جايي باقي نمانده است. از اسب پياده شدم و از ازدحام جمعيت پاي بر پاي مردم مي‌گذاشتم تا نزديك خيمهء امام رسيدم. علي بن الحسين (عليه السلام) درون خيمه بود. پس از لحظه اي از خيمه بيرون آمد و با دستمالي كه در دست داشت، اشك چشمانش را پاك مي‌كرد. از پي آن حضرت، خادمي آمد، چهارپايه‌اي آورد و آن را زمين گذاشت و امام زين العابدين (عليه السلام) بر آن نشست، ولي نمي‌توانست از ريختن اشك خودداري كند. صداي گريه از هر جانب برخاست و نالهء زنان و كنيزان بلند شد و مردم از هر طرف به آن حضرت، تسليت مي‌گفتند. تمام فضا، يكپارچه گريه و ناله بود.
خطبهء حضرت سجاد (عليه السلام) نزديك مدينه در اين هنگام، امام سجاد (عليه السلام) با دست خود اشاره كرد كه ساكت شوند. فورا مردم ساكت شدند. آنگاه به ايراد سخن پرداخت:
" سپاس خداوندي راست كه پروردگار دو جهان و فرمانرواي روز جزا و آفرينندهء همهء مخلوقات است. آن خداوندي كه از ادراك عقلها دور، و رازهاي پنهان، نزد او آشكار است.
خداوند را به خاطر برخورد با گرفتاريها و سختيهاي روزگار و داغهاي دردناك و گزندهاي غم اندوز و مصيبتهاي بزرگ و سخت و اندوه آور و بليات سنگيني كه به ما رسيد، سپاس ميگزارم.
(٦٩٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (3)
اي مردم! حمد خداي را كه ما را با مصيبتهاي بزرگ و شكاف بزرگي كه در اسلام واقع شد، امتحان كرد. همانا ابا عبد الله و عترت او كشته شدند و زنان او اسير گرديدند و سر مقدس او را بر بالاي نيزه در شهرها گردانيدند

و اين مصيبتي است كه نظير و مانندي ندارد.
اي مردم! كدام يك از مردان شما پس از وقوع اين مصيبت دلشاد خواهد بود؟
كدام دلي است كه از غم و اندوه خالي بماند و كدام چشمي است كه از ريختن اشك خودداري كند؟ در صورتي كه هفت آسمان بر او گريستند و اركان آسمانها به خروش آمد و اطراف زمين ناليدند و شاخه هاي درختان و ماهيان و امواج درياها و فرشتگان مقرب و همهء اهل آسمان‌ها در اين مصيبت عزادار شدند.
اي مردم! كدام دلي است كه از كشته شدن حسين (عليه السلام) از هم نشكافت؟
اي مردم! كدام دلي است كه بر او نگريد و كدام گوشي است كه بتواند اين مصيبت بزرگ را كه بر اسلام رسيده است بشنود و كر نشود؟
اي مردم! ما را پراكنده ساختند و از شهرهاي خود دور كردند. گويا ما از اهل تركستان و كابل هستيم! بي آنكه مرتكب جرم و گناهي شده، يا تغييري در دين اسلام داده باشيم.
همانا چنين رفتار و برخوردي را از گذشتگان به ياد نداريم و اين جز بدعت نيست.
به خدا قسم اگر پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله) به جاي توصيه‌هايي كه در حق ما نمود، فرمان جنگ با ما را مي‌داد، بيش از اين نميتوانستند كاري بكنند. انا لله وانا إليه راجعون. مصيبت ما چقدر بزرگ و دردناك و سوزاننده و سخت و تلخ و دشوار بود. از خداي متعال خواهانيم كه در برابر اين مصايب و سختيها به ما اجر و رحمت عطا كند، زيرا او قادر و انتقام گيرنده است ".
چون خطبهء حضرت سجاد (عليه السلام) به اينجا رسيد، صوحان بن صعصة بن صوحان (1) كه مردي زمينگير بود، از جا برخاست و عذرخواهي كرد: " يابن رسول الله! من از پا افتاده و زمينگير
1. صوحان از اصحاب أمير المؤمنين (عليه السلام) بود و همراه او در جنگهاي جمل وصفين ونهروان شركت داشت.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)

بودم و بدين جهت نتوانستم شما را ياري كنم ". حضرت، عذر او را پذيرفت و از او تشكر كرد و بر پدرش، صعصعه، رحمت فرستاد.

منازل وبيوت مدينه مؤلف مي‌گويد:

سپس امام سجاد (عليه السلام) با اهل و عيال خود به مدينه آمد و به خانه هاي خويشان و مردان طايفهء خود نگريست. ديد همهء خانه‌ها به زبان حال خود براي فقدان حاميان و مردان خود نوحه مي‌كنند و اشك ميريزند و مانند داغداران ندبه مي‌نمايند، از او احوال صاحبان خود را جويا ميشوند و سوز و اندوه آن حضرت را بر مصرع كشتگان خود به هيجان مي‌آورند.

خانهء بي صاحب حسين (عليه السلام) فرياد " وامصيبتا! " برداشته است و مي‌گويد: " اي مردم! از اينكه چنين نوحه‌سرايي مي‌كنم و فرياد مي‌زنم، مرا معذور داريد. شما هم در اين مصيبت مرا ياري كنيد، زيرا آن كساني كه من از فراق آنان مينالم و بر اخلاق كريمهء آنها سوگوارم، همدم شب و روز من و چراغ روشن تاريكيها و سحرها، ريسمان خيمهء شرف و افتخار، باعث نيرو و پيروزي من، و به جاي خورشيد و ماه من بودند.

چه بسيار شبها كه با بزرگواري خود، وحشت مرا زدودند و به بركت خود، بر حرمت من افزودند و مناجات سحرگاه خويش را به گوش من رسانيدند و با رازهاي گرانبهاي خود، مرا گرانمايه ساختند. چه بسيار شبها كه با اكرام محافل خود، مرا زينت بخشيدند و به فضايل خود، مرا معطر و خوشبو ساختند و درختان خشك مرا به آبياري ديدارشان سبز و شاداب كردند و نحوست مرا به ياري ميمنت خود نابود نمودند. چه بسيار شاخه هاي منقبت را در مزرع آرزويم كشتند و ساحت مرا از مصاحبتهاي زشت محفوظ داشتند. چه بسيار صبح‌ها كه من به خاطر وجود آنها بر همهء كاخها و منزلها برتري داشتم و به آنها افتخار مي‌كردم و خوشحال و مسرور بودم.

چه بسيار آرزوهايي را كه به نوميدي رسيده بود، زنده كردند. چه بسيار ترس و بيمهايي را

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)

كه چون استخوان پوسيده در آستان خانهء وجودم پنهان شده بود، بيرون نمودند، ولي تير مرگ آنها را هدف خود ساخت و روزگار، بر من حسد ورزيد تا آنكه ايشان، ميان دشمنان غريب ماندند و نشانهء تيرهاي مخالفان و دشمنان گرديدند. امروز، مدار بزرگواري كه به اشارهء سرانگشتان آنان داير بود، بريده مي‌شود و مجسمهء نيكويي‌ها از گم شدن آنها زبان به

شكوه ميگشايد و تمام خوبي‌ها از قطع شدن اعضاي آن بزرگواران نابود مي‌گردد و احكام خداوند از نديدن روي آنها ندبه مي‌كنند.
آه و افسوس از اين مرد پارسا كه در اين جنگها خونش ريخته شد و افسوس بر آن لشكر كمال، كه پرچمش در اين حوادث بزرگ سرنگون گرديد! اگر در اين حادثه سوزناك از مساعدت دانايان محروم شدم و ناداني عقل و انديشه، مرا به هنگام حادثه تنها گذارد، ولي براي همراهي و مساعدتم، تپه‌هاي خاكهاي كهنه و ديوارهاي ويران شده كفايت مي‌كند، زيرا آنها هم مانند من ناله مي‌كنند و همچون من در غم و اندوه غوطه‌ورند.
اگر مي‌شنيديد كه چگونه نمازها با زبان حال بر آن شهيدان راه حق نوحه مي‌كنند و چگونه انسان از خلوتهاي راز و نيازها بر آنها ناله سر مي‌دهد و بزرگواري طبيعت و كرامت، مشتاق ديدار ايشان مي‌باشد و بخشش و كرم، خواهان نشاط ديدار آنهاست و چگونه محرابهاي مساجد از فراق آنان گريه مي‌كنند و چگونه حاجت حاجتمندان براي بخشش آنان فرياد مي‌زنند، هر آينه از شنيدن اين فريادها، گرفتار غم و اندوه مي‌شديد و مي‌دانستيد كه در اين مصيبت بزرگ كوتاهي كرديد. بلكه اگر تنهايي و شكستگي و ناراحتي مرا ميديديد و خالي بودن مجالس و آثار مرا مشاهده مي‌كرديد، منظره اي برابر ديدگان شما مجسم مي‌شد كه دلهاي شكيبا را به درد مي‌آورد و اندوه سينه‌ها را مي‌افزود.
آن خانه‌هايي كه به من حسد مي‌بردند، مرا سرزنش و شماتت كردند و دستان پر خطر روزگار بر من چيره شد ... آه! چقدر به آن منزلي كه ايشان در آن ساكن شدند و آرامگاهي كه آنان در آن آرميده‌اند مشتاق و آرزومندم! اي كاش من نيز از نوع بشر مي‌بودم و خود را
(٦٩٥)
صفحهمفاتيح البحث: السجود (1)
در مقابل شمشيرها سپر ميساختم تا ايشان را از شمشيرها حفظ مينمودم و از گزند تيرها و نيزه‌ها مصون مي‌داشتم، تا آنان زنده مي‌ماندند و كاش ميتوانستم از دشمنانشان كه شمشير به روي آنان كشيدند، انتقام بگيريم و تيرهاي دشمنان را از ايشان دفع كنم! اكنون كه اين افتخار نصيب من نشد، اي كاش من در جايگاه و آرامگاه آن بدنهاي نازنين بودم و ميتوانستم اجساد پاك و پاكيزهء آنها را در بر بگيرم!
آه! اگر من آرامگاه آن بزرگ مردان فداكار بودم، با منتهاي كوشش و جديت، آن بدنها را حفظ ميكردم و حقوق ديرين آنان را ادا مينمودم و از افتادن سنگها بر آن بدنها، جلوگيري ميكردم و مانند خدمتگزاران فرمانبردار در خدمت آنان ميايستادم و بساط اجلال و اكرام، زير آن صورتهاي نوراني و آن ابدان پاره پاره ميگستردم و به آرزوي همنشيني آنان ميرسيدم و از نور آنان براي تاريكيهايم روشنايي ميگرفتم.

آه! چقدر مشتاق رسيدن به اين آرزوها هستم و چقدر از دوري ساكنين خود در سوز و گدازم! هر ناله اي در دنيا از نالهء من كوتاهتر است و هر دارويي جز وجود آنان براي شفا و مداواي من بي اثر است. هم اكنون من در گم شدن آنان، لباس عزا در بر كرده‌ام و با جامه‌هاي سوگواري انس گرفته ام و از پيدا كردن صبر و شكيبايي نااميد گشته ام و تنها سخنم اين است: " اي سرمايهء آسايش روزگار! ديدار ما و تو در روز محشر ".
چه نيكو سروده است شاعر نامي ابن قتيبه، در آن موقعي كه بر آن منازل بي صاحب مي‌گريست و مي‌گفت: " من بر خانه هاي آل محمد (صلي الله عليه وآله) گذر كردم و آنها را همانند آن روزي كه آل پيغمبر در آن بودند، نديدم. خداوند اين خانه‌ها و صاحبانش را از عنايت خود دور نكند! اگر چه به زعم من امروز اين خانه‌ها از صاحبانشان خالي شده اند!
آگاه باشيد كه كشته شدن شهيدان كربلا، گردن مسلمانها را زير بار ذلت برد و اينك آثار ذلت از آن هويداست.
فرزندان پيغمبر همواره پناه مردم بودند، ولي اكنون مصيبتي براي دلها شده اند كه از همهء مصايب بزرگتر و اندوهناكتر است.
(٦٩٦)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، اللبس (1)، الصبر (1)
مگر نمي‌بيني كه خورشيد نيز براي شهادت حسين (عليه السلام) مانند بيماران رنگش زرد شده و شهرها از اين مصيبت، دگرگون گرديده اند.
و تو اي كسي كه مصيبت ابا عبد الله (عليه السلام) را ميشنوي! در غم اندوه آنان به همان راهي برو كه پيشوايان حامل كتاب، از آن راه رفته اند ".
روايت شده است كه:
امام زين العابدين (عليه السلام) با آن مقام حلم و بردباري اي كه داشت و نمي‌توان آن را توصيف كرد، در اين مصيبت بسيار مي‌گريست و ناله و اندوهش بي پايان بود.
از امام صادق (عليه السلام) روايت شده است كه:
زين العابدين (عليه السلام) چهل سال در مصيبت پدرش گريه كرد، در حالي كه روزها روزه دار و شبها به عبادت بيدار بود و چون وقت افطار مي‌رسيد، خدمتگزارش آب و غذا برابر او مي‌نهاد و مي‌گفت: " آقا جان! ميل فرماييد ". آن حضرت مي‌گفت:
" چگونه غذا بخورم، در صورتي كه فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) گرسنه كشته شد؟ و چگونه آب بنوشم، در صورتي كه فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) لب تشنه كشته شد؟ " و پيوسته اين سخن را مي‌گفت و مي‌گريست، تا آب و غذا با اشك چشمش مخلوط مي‌شد.

همواره با اين حال بود، تا از دنيا رفت.
خادم حضرت سجاد (عليه السلام) نقل مي‌كند: روزي آن حضرت به صحرا رفت و من از پي او مي‌رفتم. ديدم پيشاني خود را روي سنگي ناصاف و خشن گذاشته است. من ايستادم، در حالي كه گريه و ناله‌ء او را مي‌شنيدم و شمردم، هزار مرتبه گفت: " لا إله الا الله حقا حقا، لا إله الا الله تعبدا ورقا لا إله الا الله ايمانا و تصديقا وصدقا ".
سپس سر از سجده برداشت. ديدم صورت و محاسنش از اشك چشمش تر شده است.
گفتم: " اي مولاي من! آيا اندوه شما پاياني ندارد؟ و آيا گريه‌ء شما خاتمه پذير نيست؟ " فرمود: " واي بر تو! يعقوب بن اسحق بن ابراهيم، پيغمبر و پيغمبر زاده و داراي دوازده پسر بود.
(٦٩٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإفطار (1)
خداوند يكي از پسران او را از نظرش دور كرد، از فشار اندوه، موهاي سرش سپيد شد و از غم، كمرش خميد و از گريه، ديدگانش نابينا گرديد، در صورتي كه پسرش هنوز زنده بود.
ولي من به چشم خودم ديدم كه پدر و برادر و هفده تن از اهل بيتم، همه كشته شدند و بر روي خاك افتادند، پس چگونه غم و اندوه من تمام شود و گريه‌ء من پايان پذيرد؟ " مؤلف مي‌گويد: من اين اشعار را ميخوانم و به آن بزرگواران اشاره مي‌كنم و مي‌گويم:
" كيست [به شهداي كربلا] خبر دهد و بگويد: " شما با دوري خود، لباسي از اندوه به ما پوشانيديد كه هيچ گاه كهنه نمي‌شود، بلكه ما را كهنه و نابود مي‌كند؟ ".
همان روزگاري كه به قرب و وصال آنان ما را خندان مي‌داشت، اكنون از مفارقت آنان، ما را ميگرياند. روزگار ما از فقدان آنان دگرگون و سياه شد، در صورتي كه شبهاي تاريك ما از نور آن بزرگواران روشن شده بود ".
در اينجا تأليف ما به پايان رسيد و هر كس بر ترتيب و نگارش آن واقف گردد، مي‌داند كه اين كتاب با اينكه موجز و حجم آن بسيار كوچك است، ولي بر ديگر كتبي كه در اين موضوع نوشته شده است، برتري دارد و در حد خود داراي مزاياي بسياري مي‌باشد.
حمد و سپاس مخصوص آفريدگار جهانيان، و صلوات و سلام بر محمد و اولاد پاك و پاكيزه و معصوم او باد!
منابع و مِأخذ ...

منابع ومأخذ 1. آه سوزان بر مزار شهيدان / شيخ جعفر شوشتري / چاپ دارالكتاب الإسلاميه.
2. ادعية الساعات / سيد بن طاووس / چاپ لبنان.
3. اسرار الدعوات / سيد بن طاووس / چاپ أعلمي.
(٦٩٨)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة كربلاء المقدسة (1)، دولة لبنان (1)، السيد إبن طاووس (2)، الصّلاة (1)
4. الأعلام / خيرالدين زركلي / چاپ بيروت.
5. الإقبال / سيد بن طاووس / چاپ أعلمي لبنان.
6. الأمان من اخطار الاسفار / سيد بن طاووس / كتابخانه آيت الله مرعشي.
7. الانوار الباهرة في انتصار الطاهرة / سيد بن طاووس / كتابخانه آيت الله مرعشي.
8. الجليل الناصح / سيد بن طاووس / كتابخانه آيت الله مرعشي.
9. الذريعة الي تصانيف الشيعه / حاج آقا بزرگ تهراني / چاپ لبنان.
10. الطرائف / سيد بن طاووس / چاپ نويد اسلام قم.
11. العقد الفريد / ابن سعد / چاپ دارالكتاب العربي - لبنان.
12. النفيس الواضح / سيد بن طاووس / كتابخانه آيت الله مرعشي.
14. إنجيل كتاب مقدس / از انتشارات شوراي كليساهاي مسيحيان.
15. تاج العروس / جواهري / بيروت - لبنان.
16. تاريخ الامم والملوك / طبري / انتشارات أعلمي لبنان.
17. تفسير سعد السعود / سيد بن طاووس / انتشارات بيروت.
18. ريحانة الأدب / محمد علي مدرس تبريزي / چاپ خيام تهران.
19. سلطان الوري لسكان الثري / سيد بن طاووس / كتابخانه آيت الله مرعشي.
20. محاسبة الملائكة آخر كل يوم / سيد بن طاووس / كتابخانه آيت الله مرعشي.
21. مصباح الزائر وجناح المسافر / سيد بن طاووس / كتابخانه آيت الله مرعشي.
* جز كتابهاي فوق منابع ديگري نيز در متن و پيشگفتار مورد استفاده واقع شده است كه در پاصفحه‌ها معرفي شده اند.
(٦٩٩)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب مصباح الزائر للسيد إبن طاووس (1)، كتاب الأمان من أخطار الأسفار للسيد ابن طاووس (1)، دولة لبنان (5)، السيد إبن طاووس (10)، مدينة بيروت (3)

شناسنامهء مبارك امام زين العابدين (عليه السلام)

شناسنامهء مبارك امام زين العابدين (ع) نام مبارك: علي (ع) كنيهء شريف: ابومحمد القاب مبارك: زين العابدين نام پدر بزرگوارش: حسين بن علي (ع) نام مبارك مادرش: شاه زنان تاريخ ولادت: 5 شعبان سال 38 ه. ق سال شروع امامت: 61 ه. ق سن شروع امامت: 34 مدت امامت: 35 سال مدت عمر مبارك: 57 سال تاريخ شهادت: 25 ماه محرم سال 95 ه علت شهادت: به زهر / توسط وليد بن عبد الملك محل دفن: بقيع تعداد فرزندان: 11 پسر و 4 دختر

(۷۰۹)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة شاه زنان بنت يزدجرد زوجة الإمام الحسين عليه السلام (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، شهر شعبان المعظم (1)، الدفن (1)

پيشگفتار ...
بسمه تعالي پيشگفتار ولادت امام سجاد (عليه السلام) پيشواي عارفان حق روز پنجم شعبان، زادروز مسعود امام همام زين العابدين و سيد الساجدين (عليه السلام) پيشواي سالكان حق، و عارفان راه خدا حضرت امام علي بن الحسين (عليه السلام) مي‌باشد كه به سال 38 هجري در شهر " مدينه " شهر نور و اسلام صورت پذيرفت.
او در خاندان پاك رسالت، قدم به دائرهء حيات گذاشت و جهاني از صفا و معنويت، دانش و بينش، و فضيلت و عرفان را، به بشريت ارمغان آورد و شيفتگان عبادت و سلوك، و سالكان راه معرفت و خداشناسي را، از سرچشمه زلال توحيد و يكتا پرستي و منطق و عرفان ناب محمدي (صلي الله عليه وآله) سيراب ساخت. مادرش بانوي بزرگواري از تبار ساسانيان دختر يزدگرد بن شهريار بن كسري موسوم به " شاه زنان " بود (1) كه نسب به ريشه دارترين تبارهاي ايران زمين، مي‌رساند از اينرو او را " ابن الخيرتين " گفته اند يعني برگزيده از نسب دو تيرهء اصيل: عرب و عجم، و شاعري گفته است:
وإن غلاما بين كسري وهاشم * لأكرم من نيطت عليه التمائم البته در مورد والده ماجده اش اقوال ديگري هم وجود دارد كه متعرض آنها نمي‌شويم.
" شاه زنان " كه بعدها تغيير نام داده و به نام فاطمه يا مريم ناميده شد در جنگ
1. ارشاد مفيد ص 232 چاپ دار الكتب الأسلاميهء تهران.
(٧١٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، السيدة شاه زنان بنت يزدجرد زوجة الإمام الحسين عليه السلام (2)، دولة ايران (1)، شهر شعبان المعظم (1)، النوم (2)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

پيشگفتار ...
بسمه تعالي پيشگفتار ولادت امام سجاد (عليه السلام) پيشواي عارفان حق روز پنجم شعبان، زادروز مسعود امام همام زين العابدين و سيد الساجدين (عليه السلام) پيشواي سالكان حق، و عارفان راه خدا حضرت امام علي بن الحسين (عليه السلام) مي‌باشد كه به سال 38 هجري در شهر " مدينه " شهر نور و اسلام صورت پذيرفت.
او در خاندان پاك رسالت، قدم به دائرهء حيات گذاشت و جهاني از صفا و معنويت، دانش و بينش، و فضيلت و عرفان را، به بشريت ارمغان آورد و شيفتگان عبادت و سلوك، و سالكان راه معرفت و خداشناسي را، از سرچشمه زلال توحيد و يكتا پرستي و منطق و عرفان ناب محمدي (صلي الله عليه وآله) سيراب ساخت. مادرش بانوي بزرگواري از تبار ساسانيان دختر يزدگرد بن شهريار بن كسري موسوم به " شاه زنان " بود (1) كه نسب به ريشه دارترين تبارهاي ايران زمين، مي‌رساند از اينرو او را " ابن الخيرتين " گفته اند يعني برگزيده از نسب دو تيرهء اصيل: عرب و عجم، و شاعري گفته است:
وإن غلاما بين كسري وهاشم * لأكرم من نيطت عليه التمائم البته در مورد والده ماجده اش اقوال ديگري هم وجود دارد كه متعرض آنها نمي‌شويم.
" شاه زنان " كه بعدها تغيير نام داده و به نام فاطمه يا مريم ناميده شد در جنگ
1. ارشاد مفيد ص 232 چاپ دار الكتب الأسلاميهء تهران.
(٧١٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، السيدة شاه زنان بنت يزدجرد زوجة الإمام الحسين عليه السلام (2)، دولة ايران (1)، شهر شعبان المعظم (1)، النوم (2)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

" قادسيه " كه در عهد خليفه دوم بين نيروهاي اسلام و كسري صورت گرفت، به عنوان اسير به مدينه هدايت شد و مورد گزينش علي (عليه السلام) قرار گرفت و به عنوان همسر امام حسين (عليه السلام)، انتخاب گرديد.
روزگار زندگي امام سجاد (عليه السلام) همانند ديگر پيشوايان پاك و معصوم، در يك دوران پر اضطراب و خفقان، و در عصر حكومت زر و زور و تزوير، و در دوران اوج استبداد و خودكامگي و ترور شخصيتها ...، قرار گرفته بود به حدي كه او در دوران عمر 57 سالهء خود يزيد، ابن زبير، مروان، عبد الملك، ووليدبن عبد الملك، خلفاي ستمگر اموي را به چشم خود ديد و در عصر هر كدام از اينان با تنگناها و مشكلات خاصي رو به رو بود ستمگراني كه هر كدام اجرا كنندگان نظريات خاص خويشتن بود نه مجري احكام اسلام و قرآن.
او در كشاكش اين سياستهاي خشن و استبداد، وظيفه اي بس حساس و دشوار و مسئوليت بسيار سنگين و طاقت فرساي رهبري امت اسلامي را بر عهده داشت و بر اين اساس بود كه هميشه در تنگناي محاصرهء جاسوسان و مأموران سري و علني بني اميه به سر مي‌برد، و لحظه‌اي از گسترش سايهء بيم و هراس واندوه و تعب و وحشت و خفقان، آسوده نبود با توجه به اينكه او وارث رنج واندوه و تعب و مصيبت جانكاه شهيدان راه فضيلت و آزادي، و يادگار گرانقدر اسيران و باز ماندگان فاجعهء كربلا هم بود كه مي‌خواست از هدر رفتن خون گران سنگ شهيدان نينوا، جلوگيري به عمل آورد، اينك در قبال اين تعهد كمرشكن، مسئوليت و تعهد امام بيش از هر معصوم ديگر و باريكتر از هر عصر، بوده است.
روزگار حيات امام (عليه السلام) امام (عليه السلام) در دوران اقتدار حكومت اموي مي‌زيست حيات پيشوايي او، هم زمان با حكومت منحوس يزيد بن معاويه، مروان بن حكم، عبد الملك و فرزندش هشام بوده است.
زمامداراني كه تنها افتخارشان سفاكي وخونريزي و نامجويي و نام آوري بوده است.
كافي است دانسته باشيم كه حاكم نخستين كه (خداوند متعال لحظه اي از لعن و عذاب، فارغش نفرمايد) در سه سال حكومت نحس و نفرت آورش، سه سيئهء جنايت بار و سه

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة

كربلاء المقدسة (1)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، بنو أمية (1)، النوم (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)
فاجعه ي بزرگي را مرتكب گرديد كه هر كدام در سياه كردن پروندهء حكومتش، كافي بود:
1. ريختن خون پاك ذراري رسول الله (صلي الله عليه وآله) وقتي شخصيتي مانند حسين (عليه السلام) و ياران او.
2. قتل عام مردم مدينه و هتك حرمت نواميس آن اعم از صحابي و تابعي.
3. به منجنيق بستن بيت الله الحرام و هتك حرمت حرم خدا بهانهء دستگيري رقيب سياسي اش عبد الله بن زبير و هواداران او.
مروان هم تابع سياستهاي يزيد بود هر چند ايام حكومت او چندان طولاني نبود و به سرعت دچار سراشيبي سقوط گرديد. ولي ايام حكومت عبد الملك و فرزندش هشام دير زماني پائيد و امام (عليه السلام) تحت مراقبت مأمورين و ناظرين او بود ولي محنتهاي حادثهء كربلا و بي وفايي مردم حامي جد و پدر بزرگوارش، او را به محور ديگري از شيوهء مبارزه و مجاهده، سوق داد، و آن مجاهدهء علمي و فرهنگي، و آماده سازي مجاهدان راه خدا و مبارزان حقيقي و واقعي بود كه بتوانند با تمام انواع و اقسام پليديها و ناهنجاريهاي فكري، اعتقادي، اخلاقي، اجتماعي و سياسي مبارزه نمايند نه در دائره محدود و بعد نظامي.
سعي و كوشش ما آنست كه از زندگي آن حضرت، نمونه‌هاي عملي به دوستان و دوستداران اهل بيت (عليه السلام) ارائه دهيم به آن شكل و صورتي كه ما ميفهميم، نه به آن شكل و صورتي كه در واقع امر وجود دارد.
اميد است نگارنده و خواننده و ناشر محترم همه و همه از فيض تعاليم و آموزشهاي آن بزرگوار بهره بگيريم، و زندگي او را الگو و أسوهء حيات و معيشت خويش قرار دهيم و به راز حيات معنوي و واقعي او برسيم تا حيات جاودان يابيم و از پيروان او باشيم. انشاء الله.
بمنه وكرمه وهو اكرم الأكرمين عبد الرحيم عقيقي بخشايشي 1422 ه. ق
(٧١٢)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، القتل (1)
بخش اول فضايل اخلاقي و مكارم معنوي امام (عليه السلام)
(٧١٣)
صفحهمفاتيح البحث: الكرم، الكرامة (1)

بخش اول / فضايل اخلاقي و مكارم معنوي امام (ع) ...
ابعاد زندگي امام در ارتباط با شناخت شخصيت امام (عليه السلام) به ابعاد وسيع و نمودها و مظاهر گوناگون حيات او بر ميخوريم كه بيش از هر چيز چند خصيصهء اصلي، نظر هر فرد پوياگر را به خود جلب مي‌كند كه قابل توجه و عنايت مي‌باشد.

1. پايداري و استقامت:

در مورد اين بخش از زندگي امام سجاد (عليه السلام)، به صورت فشرده و كوتاه، مي‌توان به نقل و انتقالات و جهاد و پيكار او در لباس اسارت با آن مزاج ضعيف و ناتوان، در كوفه، و شام و عراق و مدينه توجه نمود كه در كوي وبرزن در كاخ و كوخ در مسجد جامع اموي دمشق، در سرسراي يزيد، در دروازه‌ها و ميادين در همه جا با متانت و وزن خاصي صبر و بردباري نشان مي‌داد بي آنكه جزع وفزع و ناله و اضطراب و بي تابي سر دهد او با سنجش موقعيت زماني و مكاني سخن ايراد مي‌نمود و با خطبه‌هاي كوبنده و با سخنان آگاهي بخش و بيانات تكان دهنده با روح استوار و ارادهء مصمم اثبات حقانيت نموده و افشاگري انجام مي‌داد و ثابت مي‌نمود آنان كه سنگ پيروي از قرآن آسماني را، به سينهء خود مي‌زد نه تنها از اسلام بهره اي نداشتند بلكه رهزنان و منحرفيني بودند كه در لباس اسلام تجلي نموده بودند و با اعمال ننگين و كردارهاي شرم آور خود، تيشه به ريشهء اسلام مي‌زدند هر چند كه وعدهء الهي حق است كه او حافظ و نگه دارندهء ذكر خدا وآئين خويشتن است.

آري امام با پايداري و استقامت و با حفظ متانت خود در لباس اسارت همان جهاد مقدس و پيكار خونين پدر را، تعقيب و پي‌گيري مي‌نمود و برنامه‌اي را اجرا مي‌كرد كه پدر و برادرانش در پوشش خون و شمشير در تأمين آن آرمان مقدس، جهاد و پيكار آغازيده و به سعادت شهادت نائل آمده بودند.

(٧١٥)

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (1)، دمشق (1)، اللبس (3)، الصبر (1)، السجود (1)، الكرم، الكرامة (1)، التعقيب (1)

1 - پايداري واستقامت:

بخش اول / فضايل اخلاقي و مكارم معنوي امام (ع) ...
ابعاد زندگي امام در ارتباط با شناخت شخصيت امام (عليه السلام) به ابعاد وسيع و نمودها و مظاهر گوناگون حيات او بر ميخوريم كه بيش از هر چيز چند خصيصهٔ اصلي، نظر هر فرد پوياگر را به خود جلب مي‌كند كه قابل توجه و عنايت مي‌باشد.
1. پايداري و استقامت:
در مورد اين بخش از زندگي امام سجاد (عليه السلام)، به صورت فشرده و كوتاه، مي‌توان به نقل و انتقالات و جهاد و پيكار او در لباس اسارت با آن مزاج ضعيف و ناتوان، در كوفه، و شام و عراق و مدينه توجه نمود كه در كوي وبرزن در كاخ و كوخ در مسجد جامع اموي دمشق، در سرسراي يزيد، در دروازه‌ها و ميادين در همه جا با متانت و وزن خاصي صبر و بردباري نشان مي‌داد بي آنكه جزع وفزع و ناله و اضطراب و بي تابي سر دهد او با سنجش موقعيت زماني و مكاني سخن ايراد مي‌نمود و با خطبه‌هاي كوبنده و با سخنان آگاهي بخش و بيانات تكان دهنده با روح استوار و ارادهٔ مصمم اثبات حقانيت نموده و افشاگري انجام مي‌داد و ثابت مي‌نمود آنان كه سنگ پيروي از قرآن آسماني را، به سينهٔ خود مي‌زد نه تنها از اسلام بهره اي نداشتند بلكه رهزنان و منحرفيني بودند كه در لباس اسلام تجلي نموده بودند و با اعمال ننگين و كردارهاي شرم آور خود، تيشه به ريشهٔ اسلام مي‌زدند هر چند كه وعدهٔ الهي حق است كه او حافظ و نگه دارندهٔ ذكر خدا وآئين خويشتن است.
آري امام با پايداري و استقامت و با حفظ متانت خود در لباس اسارت همان جهاد مقدس و پيكار خونين پدر را، تعقيب و پي‌گيري مي‌نمود و برنامه‌اي را اجرا مي‌كرد كه پدر و برادرانش در پوشش خون و شمشير در تأمين آن آرمان مقدس، جهاد و پيكار آغازيده و به سعادت شهادت نائل آمده بودند.
(٧١٥)
صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (1)، دمشق (1)، اللبس (3)، الصبر (1)، السجود (1)، الكرم، الكرامة (1)، التعقيب (1)

2 - آماده سازي زمينه تحول:

2. آماده سازي زمينهء تحول:
هر تحول و انقلابي بدون داشتن زمينهء فرهنگي و بدون بستر مناسب و مورد إتكاء، ناپايدار و بي دوام و در معرض زوال و فنا است تحولي كه به نام اسلام و در زمينه مسائل و خواسته‌هاي اسلامي صورت مي‌گيرد در توسعه و گسترش مباني فضيلت، اتكال به خدا و معنويت و شناسائي و شناخت مبادي و معارف و اصول دين، الفباي شكل گيري آن را تشكيل ميدهد.
در بخشي از زندگي امام سجاد (عليه السلام) اين قسمت از توجيه‌ها و روشنگريها و ارشادها و هدايتها به وفور به چشم مي‌خورد.
امام ضمن دعا و راز و نياز، عاليترين معارف بشري و پربارترين فضائل عالي انساني را كه تنها نكته إتكاي حركتهاي اصيل اسلامي است، به صورت يكي از عميق ترين آموزه‌هاي اجتماعي و اسلامي، تبيين و در اختيار طالبان و عاشقان آن معارف قرار مي‌دهد.
صحيفهء سجاديه امام با 54 عنوان بزرگ و جاودان نيايشي كه گسترهء آن دعاها از دوران طفوليت تا كهولت، از بيماري تا دفع شر ستمگران جبار، ابعاد زندگي بشر را در تمام مراحل فردي و اجتماعي فرا مي‌گيرد و دعاي مكارم الأخلاق و دعاي پر بار عرفهء امام گنجينهء بس نفيس و پر قيمت از معارف و آموزشهاي اخلاقي، اجتماعي، سياسي اسلام را تشكيل مي‌دهد كه هنوز روانشناسان و كاوشگران روح بشري، به آساني نمي‌توانند به لطافت و ظرافت و عمق حقايق آن دعاها، پي ببرند.
امام سجاد (عليه السلام) توجه كامل دارد كه انقلابي بدون پشتوانهء معنوي، جز گروه باد و موج، و جز مردم عاري از فضيلت و دانش و بينش اسلامي را تربيت نمي‌كند به حدي كه، آنان به خود اجازه ميدهند تا امام معصوم و پيشواي راستين را به شهادت برسانند و خاندان او را به اسارت بكشند هر چند كه او امام حسين (عليه السلام) نوهء دختري رسول مكرم اسلام و نزديكترين فرد به مقام شامخ رسالت و پايه گذار اسلام، بوده باشد.
(٧١٦)
صفحهمفاتيح البحث: مكارم الأخلاق (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)

با توجه به اين نياز و مسئوليت است كه ساعات پر قيمت امام مصروف تعليم و تهذيب، و صرف آموزش و پرورش و ساختن زمينه‌هاي فكري و فرهنگي گردد. هر چند در قالب دعا و در محتوا و شكل راز و نياز بوده باشد چون ضمن بررسي دعاها مشاهده مي‌كنيم كه اين ادعيه نمي‌توانند دعاي محض و تنها نيايش عادي طبق معيارهاي معمولي و عرفي بوده باشند بلكه در ضمن دعاها يك سلسله مسائل علمي و حساس ترين مسائل حقوقي، رواني و تربيتي را بازگو مي‌كند.

امام دهها قرن قبل از كشف جاذبهٔ نيوتن از وزن نور و هوا سخن به ميان مي‌آورد و به آن توجه مي‌دهد. در جايي كه به پروردگار خود عرض مي‌كند " سبحانك تعلم وزن السموات، سبحانك تعلم وزن الأرضين، سبحانك تعلم وزن الشمس والقمر، سبحانك تعلم وزن الظلمة والنور، سبحانك تعلم وزن الفيئي والهواء ".

پروردگارا! منزهي تو كه وزن زمين و آسمان، وزن خورشيد و ماه، وزن ظلمت و نور، وزن سايه و هوا را ميداني تو از هر چيز و از هر نوع شرك منزه و پاك هستي ...

پيش از پاستور امام سجاد (عليه السلام) قبل از اينكه پاستور كاشف ويروس ميكروب، عامل انتقالي بودن آب را در بيماري و با، بيان نمايد در جائي ضمن دعاي 27 به مرزبانان كشور و دشمنان خاك پاك اسلامي اين چنين دعا مي‌كند: " أللهم وامزج مياههم بالوباء، وأطعمتهم بالأدوا " بار خدايا! با قدرت خود آب آشاميدني دشمنان اسلام را با بيماري و با، بياميز و خوراكشان را با آفتهاي مختلف، ممزوج فرما ...

3. جرئت بي نظير:

در بررسي روحيات امام (عليه السلام)، جرئت بي نظير و شهامت فوق العادهٔ او قابل ذكر است.

دربارهٔ بسياري از مردم سلحشور يا برخي از شجاعان و انقلابيون ديده يا شنيده شده است كه با يك وعدهٔ تهي يا يك ارعاب و تهديد و تطميع خالي، و با يك شستشوي مغزي يا با مواجه شدن با صحنه‌هاي دلهره انگيز و شكنجه، تغيير مسير و تاكتيك داده يا قدرت

3 - جرئت بي نظير:

با توجه به اين نياز و مسئوليت است كه ساعات پر قيمت امام مصروف تعليم و تهذيب، و صرف آموزش و پرورش و ساختن زمينه‌هاي فكري و فرهنگي گردد. هر چند در قالب دعا و در محتوا و شكل راز و نياز بوده باشد چون ضمن بررسي دعاها مشاهده مي‌كنيم كه اين ادعيه نمي‌توانند دعاي محض و تنها نيايش عادي طبق معيارهاي معمولي و عرفي بوده باشند بلكه در ضمن دعاها يك سلسله مسائل علمي و حساس ترين مسائل حقوقي، رواني و تربيتي را بازگو مي‌كند.

امام دهها قرن قبل از كشف جاذبهء نيوتن از وزن نور و هوا سخن به ميان مي‌آورد و به آن توجه مي‌دهد. در جايي كه به پروردگار خود عرض مي‌كند " سبحانك تعلم وزن السموات، سبحانك تعلم وزن الأرضين، سبحانك تعلم وزن الشمس والقمر، سبحانك تعلم وزن الظلمة والنور، سبحانك تعلم وزن الفيئي والهواء ".

پروردگارا! منزهي تو كه وزن زمين و آسمان، وزن خورشيد و ماه، وزن ظلمت و نور، وزن سايه و هوا را ميداني تو از هر چيز و از هر نوع شرك منزه و پاك هستي ...

پيش از پاستور امام سجاد (عليه السلام) قبل از اينكه پاستور كاشف ويروس ميكروب، عامل انتقالي بودن آب را در بيماري و با، بيان نمايد در جائي ضمن دعاي 27 به مرزبانان كشور و دشمنان خاك پاك اسلامي اين چنين دعا مي‌كند: " أللهم وامزج مياههم بالوباء، وأطعمتهم بالأدوا " بار خدايا! با قدرت خود آب آشاميدني دشمنان اسلام را با بيماري و با، بياميز و خوراكشان را با آفتهاي مختلف، ممزوج فرما ...

3. جرئت بي نظير:

در بررسي روحيات امام (عليه السلام)، جرئت بي نظير و شهامت فوق العادهء او قابل ذكر است.

دربارهء بسياري از مردم سلحشور يا برخي از شجاعان و انقلابيون ديده يا شنيده شده است كه با يك وعدهء تهي يا يك ارعاب و تهديد و تطميع خالي، و با يك شستشوي مغزي يا با مواجه شدن با صحنه‌هاي دلهره انگيز و شكنجه، تغيير مسير و تاكتيك داده يا قدرت

صفحه(٧١٧)

سخن گفتن و صراحت لهجه، از آنان سلب گرديده است ولي تربيت يافتهء مكتب وحي و پيشواي راستين امت اسلامي، در سخت ترين شرايط فشار وإرعاب و در حال رو به روئي با دژخيمان خونخوار و جلادان قسي القلب و بي رحم با وجود آزار و شكنجه و تهمت باز هم از ابراز حقائق و بازگوئي

واقعيات سرباز نزده است و همه جا در هر شرايط دشوار و سهمگين دليرانه قد علم كرده است و شجاعانه از حق و فضيلت، دفاع كرده است و در اين امر تا سر حد مرگ پيش رفته است و از معركه‌هاي مرگ و وحشت سربلند و سرفراز و پيروز بيرون آمده است دشمن را رسوا و خوار، و اهل بيت را شاد و مسرور ساخته است اينك به يك سخنراني كوتاه و پرشور امام (عليه السلام) در بازار كوفه در مقر فرمانداري ابن زياد گوش فرا مي‌دهيم:

" مردم، آن كس كه مرا نمي‌شناسد خود را معرفي مي‌كنم من پسر حسين (عليه السلام) پسر علي بن ابيطالب، من فرزند شهيدي هستم كه حرمت او را در هم شكستند و اهل بيت او را اسير و اموال او را غارت كرده اند من ضعف و زبوني ندارم به خود ميبالم كه پدرم را بي گناه و به ناحق سر بريدند.

مردم! شما را به خدا سوگند آيا مي‌دانيد كه به پدرم چه‌ها نوشتيد؟

ميدانيد كه نخست با او پيمان بيعت بستيد آنگاه او را با نيرنگ وخدعه، به قتل رسانديد مرگ بر شما باد! نابود باشيد كه در راه تأمين هواي نفس، به چه كارهاي زشت و پستي دست آلوده‌ايد در رستاخيز در پيشگاه عدل الهي چه خواهيد گفت؟ آن روز كه پيامبر به شما بگويد: فرزندانم را شما كشتيد و حرمتم را شما شكستيد شما از امت من نيستيد، با چه رو و با كدام عقل با او روبرو خواهيد شد؟ " اين سخنان كوتاه و جانگداز در آن محيط خفقان و ارعاب و زور، تنها از امام سجاد (عليه السلام) زيبنده است و تنها اوست كه مي‌تواند با آن قدرت روحي و با آن شهامت شجاعت روحي خود، چنان شراره اي در روح و جان شنوندگان بيافكند، كه همگي شروع به گريستن (۷۱۸)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مدينة الكوفة (1)

نمايند و همديگر را ملامت كنند و از همان نقطه، بذر شعارهاي ضد حكومتي به نفع آرمان امام (عليه السلام) پاشيده شود مردم در دل اعلام آمادگي نمايند و بر يزيد و دستياران او لعن و نفرين به فرستند و اندكي بعد گروه " توابين " به سركردگي مختار بن ابي عبيده ثقفي يا سليمان بن صرد كوفي و سپس گروه " زيديه " به قيادت زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام) را به وجود آورند كه در تاريخ معروف و مشهور مي‌باشند.
(1) سخنان پر شور در شام نظير اين سخنان كوبنده را در شام در پايگاه حكومت اموي، محلي كه فضاي آن با تبليغات زهرآگين دشمن آكنده شده بود، ايراد فرمودند او پس از آنكه در عرش منبر قرار گرفت و خدا را با شيواترين بيان مدح و ستايش نمود، فضائل اهل بيت و ويژگيهاي دودمان رسالت را بيان داشت و از جانبازيهاي پيامبر بزرگوار (صلي الله عليه وآله) وعلي بن ابيطالب، جعفر طيار، قهرمان شجاع، حمزه سيد الشهداء و از مقام فضل و دانش حسنين (عليه السلام) و نويد ظهور مهدي امت اين پيشوايان راستين، مطالبي بيان داشت سپس مظلوميت شهيدان كربلا را پيش كشيد و داد سخن داد به حدي هنوز سخنان كوبنده امام تمام نشده بود كه صداي فرياد و ناله و هيجان تأثر شنوندگان كه شدت گرفت يزيد براي خنثي كردن احساسات مردم دستور داد اذان بگويند تا توجه مردم را از حقيقت و واقعيت برگرداند و اين سبك خاموش سازي، روش هميشه معمول و شوم ستمگران و مستبدان روزگار بوده است كه تفصيل آن سخنراني مهم در بخشهاي بعدي كتاب خواهد آمد.
4. دستگيري از درماندگان:
يكي ديگر از ابعاد درخشان شخصيت امام چهارم (عليه السلام)، خدمات اجتماعي آن حضرت در آن عصر تاريك است. اين خدمات دستگيري، چه در ايام بحراني و پرآشوب مدينه
1. در شناخت تفصيلي قيام مختار به پيوست كتاب لهوف سيد بن طاووس به نام " فرجام قاتلان امام حسين (ع) " ترجمه و پيشگفتار نگارنده، از انتشارات دفتر نويد اسلام قم، مراجعه شود.
(۷۱۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، المختار بن أبي عبيدة الثقفي (1)، سليمان بن صرد الخزاعي (1)، الشهادة (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، ثورة المختار بن أبي عبيدة الثقفي (1)، السيد إبن طاووس (1)، النوم (1)

نمايند و همديگر را ملامت كنند و از همان نقطه، بذر شعارهاي ضد حكومتي به نفع آرمان امام (عليه السلام) پاشيده شود مردم در دل اعلام آمادگي نمايند و بر يزيد و دستياران او لعن و نفرين به فرستند و اندكي بعد گروه " توابين " به سركردگي مختار بن ابي عبيده ثقفي يا سليمان بن صرد كوفي و سپس گروه " زيديه " به قيادت زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام) را به وجود آورند كه در تاريخ معروف و مشهور مي‌باشند. (1) سخنان پر شور در شام نظير اين سخنان كوبنده را در شام در پايگاه حكومت اموي، محلي كه فضاي آن با تبليغات زهرآگين دشمن آكنده شده بود، ايراد فرمودند او پس از آنكه در عرش منبر قرار گرفت و خدا را با شيواترين بيان مدح و ستايش نمود، فضائل اهل بيت و ويژگيهاي دودمان رسالت را بيان داشت و از جانبازيهاي پيامبر بزرگوار (صلي الله عليه وآله) وعلي بن ابيطالب، جعفر طيار، قهرمان شجاع، حمزه سيد الشهداء و از مقام فضل و دانش حسنين (عليه السلام) و نويد ظهور مهدي امت اين پيشوايان راستين، مطالبي بيان داشت سپس مظلوميت شهيدان كربلا را پيش كشيد و داد سخن داد به حدي هنوز سخنان كوبنده امام تمام نشده بود كه صداي فرياد و ناله و هيجان تأثر شنوندگان كه شدت گرفت يزيد براي خنثي كردن احساسات مردم دستور داد اذان بگويند تا توجه مردم را از حقيقت و واقعيت برگرداند و اين سبك خاموش سازي، روش هميشه معمول و شوم ستمگران و مستبدان روزگار بوده است كه تفصيل آن سخنراني مهم در بخشهاي بعدي كتاب خواهد آمد.

4. دستگيري از درماندگان:

يكي ديگر از ابعاد درخشان شخصيت امام چهارم (عليه السلام)، خدمات اجتماعي آن حضرت در آن عصر تاريك است. اين خدمات دستگيري، چه در ايام بحراني و پرآشوب مدينه

1. در شناخت تفصيلي قيام مختار به پيوست كتاب لهوف سيد بن طاووس به نام " فرجام قاتلان امام حسين (ع) " ترجمه و پيشگفتار نگارنده، از انتشارات دفتر نويد اسلام قم، مراجعه شود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، المختار بن أبي عبيدة الثقفي (1)، سليمان بن صرد الخزاعي (1)، الشهادة (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، ثورة المختار بن أبي عبيدة الثقفي (1)، السيد إبن طاووس (1)، النوم (1)

مانند روزهاي " فاجعهء حره " و چه در مواقع آرامش كه نيازمندان و تهيدستان در انتظار دست نوازشگري بودند كه با لطف و كرم به سوي آنان دراز شود، همچنان تا آخر عمر آن حضرت ادامه داشت، تاريخ، نمونه‌هاي برجسته اي از اين گونه خدمات آن امام را بازگو مي‌كند و تصريح دارد: امام چهارم هزينهء زندگي صد خانوادهء تهيدست مدينه را عهده دار بود. گروهي از اهل مدينه، از غذايي كه شبانه به دستشان مي‌رسيد، گذران معيشت مي‌كردند، اما آورندهء غذا را نمي‌شناختند. پس از درگذشت علي بن الحسين (عليه السلام) تازه متوجه شدند شخصي كه شبانه مواد غذايي و خوار و بار براي آنان مي‌آورده است، علي بن الحسين (عليه السلام) بوده است! او شبانه به صورت ناشناس، انبان نان و مواد غذايي را شخصا به دوش مي‌كشيد و به در خانهء فقرا مي‌برد و مي‌فرمود: صدقهء پنهاني آتش جهنم را خاموش مي‌سازد. (1) اهل مدينه مي‌گفتند: ما صدقهء پنهاني را هنگامي از دست داديم كه علي بن الحسين درگذشت. (2) حضرت سجاد در طول سالها به قدري انبان حاوي آرد و خرما و ديگر مواد غذايي را به دوش كشيده و شخصا به در خانهء فقرا برده بود كه شانهء حضرت كوفته شده و پينه بسته بود، به صورتي كه پس از شهادت آن حضرت، هنگام غسل دادن جنازه اش، اين كوفتگي توجه حاضران را به خود جلب كرد و وقتي از علت آن پرسيدند، پاسخ شنيدند كه: اين، در اثر حمل شبانهء كيسه‌ها و انبانهاي پر از مواد غذايي، به در خانهء فقر است. (3)

۱. علي بن عيسي، همان مأخذ، ص ۲۸۹ - ابونعيم اصفهاني، همان مأخذ، ص ۱۳٦ - سيط ابن جوزي، همان مأخذ، ص ۳۲۷.

۲. ابونعيم اصفهاني، همان مأخذ، ص ۱۳٦ - شبلنجي - همان مأخذ، ص ۱٤۰، مجلسي، همان مأخذ، ص ۸۸ - الشيخ عبد الله الشبراوي، همان مأخذ، ص ۱۳٦ - علي بن عيسي، همان مأخذ، ص ۳۱۳ و ۲۹۰ - سبط ابن الجوزي، همان مأخذ، ص ۳۲۷.

۳. ابونعيم اصفهاني، همان مأخذ، ص ۱۳٦ - علي بن عيسي، همان مأخذ، ص ۲۸۹ - ابن شهراشوب، همان مأخذ، ج ٤، ص ۱٥٤ - صدوق، الخصال، تصحيح وتعليق، علي اكبر الغفاري، قم، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم المقدسة، 1403 ه. ق، ص 517 و 518.

(۷۲۰)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الغسل (1)، السبط إبن الجوزي (1)، الحوزة العلمية (1)، علي بن عيسي (3)

5. تربيت و آزاد سازي:
هنگام ظهور اسلام، بردگي در سراسر جهان آن روز - حتي در مهد تمدن آن زمان يعني يونان و روم - رواج داشت، و چون لغو و از بين بردن كامل چنين پديدهء گسترده اي به يك باره مقدور نبود، اسلام از راههاي مختلفي زمينهء لغو تدريجي آن را فراهم ساخت.
بدين ترتيب كه از يك طرف راههاي برده گيري را تقليل داده و آن را محدود ساخت. از ديگر سو، آزاد سازي بردگان را كفارهء بسياري از گناهان و خطاها و ترك عمدي يا غير عمدي واجبات عبادي مانند كفارهء خوردن روزه و ... قرار داد و از اين رهگذر وسايل آزادي آنان را فراهم ساخت. از طرف سوم پيامبر اسلام به مسلمانان توصيه كرد كه با بردگان (همچون عضوي از خانواده) رفتار انساني داشته باشند و دستور داد صاحبان بردگان از غذاهايي كه خود مي‌خورند و از لباسهايي كه خود مي‌پوشند، به آنان نيز بدهند.
از اين گذشته، آزاد كردن بردگان را آنچنان داراي ارزش و ثواب و فضيلت معرفي كرد كه در روايات ما بسياري از اعمال صالحه، از نظر كثرت ثواب و فضيلت، به آزاد كردن بردگان تشبيه گشته و از اين طريق، مسلمانان به اين كار تشويق شده اند. مجموع اينها ديدگاه اسلام را در مورد بردگي و آزاد سازي روشن مي‌سازد.
" علي بن طاووس " مؤلف كتابهاي معروف طرائف ولهوف (1) و شصت اثر ماندگار ديگر، ضمن اعمال ماه رمضان مينويسد:
" علي بن الحسين (عليه السلام) شب آخر ماه رمضان بيست نفر برده (يا اندكي بيشتر يا كمتر) را آزاد مي‌ساخت و مي‌گفت: خداوند در هر شب رمضان، هنگام افطار هفتاد هزار نفر از اهل دوزخ را از عذاب آتش، آزاد مي‌كند، و در شب آخر به تعداد كل شبهاي رمضان آزاد كرد و مي‌گفت: " دوست دارم خداوند ببيند كه من در دنيا بردگان خود را آزاد مي‌سازم تا بلكه مرا نيز در روز رستاخيز از آتش دوزخ آزاد سازد ".
1. خوشبختانه اين دو اثر نفيس، توسط شادروان داود الهامي واينجانب ترجمه، و از سوي انتشارات اسلامي (نويد اسلام قم) چاپ، و در تيراژ بسيار وسيع صد هزاري انتشار يافته است.
(٧٢١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، شهر رمضان المبارك (4)
امام هيچ خدمتگذاري را بيش از يك سال، نگه نمي‌داشت. وقتي كه برده

اي را در اول يا وسط سال به خانه مي‌آورد، شب عيد فطر او را آزاد مي‌ساخت و در سال بعد به جاي او شخص ديگري را مي‌آورد، و باز او را در ماه رمضان آزاد مي‌ساخت و اين شيوه تا پايان عمر او همچنان ادامه داشت.
امام (عليه السلام) بردگان سياه پوست را - با وجود آنكه به آنان نياز نداشت - مي‌خريد و آنان را در مراسم حج به عرفات مي‌آورد و آنگاه كه به سوي مشعر كوچ مي‌كرد، آنان را آزاد مي‌ساخت و جوايز و هداياي مالي نيز به آنان مي‌داد ". (1) به گفته يكي از نويسندگان: " همين كه بردگان از اين موضوع خبر مي‌يافتند، خود را از قيد بندگي اعيان و اشراف رها ساخته، به خدمت زين العابدين در مي‌آمدند زمان مي‌گذشت و ايام سپري مي‌شد وزين العابدين همچنان به آزاد كردن بندگان مشغول بود.
او هر سال و هر ماه و هر روز به مناسبتهاي گونه گون اين امر را تكرار مي‌كرد تا آنجا كه در شهر مدينه گروه عظيمي از بردگان و كنيزان آزاد شدهء آن حضرت، تشكيل شده بود ". (2) از مجموع اينها مي‌توان نتيجه گرفت كه امام با اين برنامه در واقع يك كانون آموزشي و تربيتي به وجود آورده بود: بردگان را خريداري كرده مدتي تحت تعليم و تربيت قرار مي‌داد و پس از آنكه آنها را آزاد مي‌كرد، هر كدام يك فرد تربيت يافته و الگو براي ديگران بودند. آنان پس از آزادي نيز پيوند معنوي خود را با امام (عليه السلام)، قطع نمي‌كردند و به سهم خود ديگران را نيز تحت پوشش تربيتي قرار مي‌دادند.
اين برنامهء امام، با توجه به محدوديتهايي كه او در ارشاد و هدايت مستقيم جامعه با آن روبرو بود، بسيار در خور توجه و قابل بررسي است. (3)
1. اقبال الأعمال، الطبعة الثانية، دار الكتب الاسلامية، 1390 ه. ق، ص 261.
2. سيد الأهل، عبد العزيز، زندگاني زين العابدين، ترجمه حسين وجداني، چاپ سوم، تهران، انتشارات مجلهء ماه نو، ص 55.
3. در تهيه و تنظيم اين بخش، از مقدمه كتاب سيرهء پيشوايان به قلم دوست و برادر دانشمند حجة الأسلام والمسلمين جناب آقاي مهدي پيشوايي استفاده شده است كه سعي و تلاش ايشان قبول حضرت حق باد!

صفحهمفاتيح البحث: عيد الفطر (1)، شهر رمضان المبارك (1)، الحج (1)، كتاب إقبال الأعمال (1)، عبد العزيز (1)

6 - جهاد سياسي و فرهنگي

6. جهاد سياسي و فرهنگي جهاد با نفس، يكي از بهترين شيوه‌هاي جهاد مي‌باشد وبذل و بخشش نفس، يكي از گرانبهاترين بخششها در راه خدا است و گاهي جهاد با مال و اندوختهء دنيوي، از جهاد با نفس و بذل و بخشش نفس هم، مهم تر جلوه گر مي‌گردد آنگاه، كه بذل مال و منال كارآيي بيشتر و نقش مؤثرتري داشته باشد.
امام سجاد (عليه السلام) در طول حيات خود با هر سه نوع جهاد، مجاهده نموده است: 1. جهاد رزمي همراه پدر بزرگوار 2. جهاد مالي با مال و منال در آزاد سازي بردگان 3. جهاد با نفس در طول ايام حيات و زندگي.
شايد نخستين حركت سياسي و اجتماعي آن بزرگوار، پس از بازگشت از كربلا به مدينه صورت گرفته است در آن هنگام كه دشمنان فضيلت و آزادي پس از ارتكاب جرمي با آن سنگيني، نوعي عذاب وجدان و شكنجه روحي داشتند و از سوي ديگر، مردمي كه نصرت و ياري امام حسين (عليه السلام) را رها نمودند و به كمك او نشتافتند به عنوان تنبيه و آگاه سازي هر دو گروه در بازگشت از كربلا دستور دادند در خارج از مدينه چادر و خيمه‌اي زدند و با جمعي از خانواده و اهل و عيال و شيعيان خود در آن خيمه به عزاداري بپردازند هدف از اين عمل آن بوده است كه مردم مدينه را به عظمت آن گناه و سيئه اي كه مرتكب شده بودند، آگاه كنند و شايد اين نوع تبليغات و تأثيرگزاريها بود كه باعث حركت و تكان اهل مدينه گرديد و آن واقعهء " حره " را به وجود آورد مردم مدينه بر ضد حكومت يزيد شورش كردند و از سوي يزيد مسلم بن عقبه مأمور خواباندن شورش شد او خون، مال، ناموس مردم را مباح ساخت و چه جناياتي كه مرتكب نگرديد.
البته اين امر، نتيجهء طبيعي و سزاي عمل تقاعد و خانه نشيني مردم مدينه از نصرت و ياري فرزند پاك رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بود كه با آن فداكاري و شجاعت قيام ورزيد ولي مردم مدينه كه دست روي دست گذاشتند و حركتي را همراه آن قائد بزرگ الهي انجام ندادند آري مسلم بن عقبه يا به تعبير رساتر مجرم يا مسرف بن عقبه اين عمل را مرتكب گرديد.
(۷۲۳)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)، مسلم بن عقبة المري (2)
مرحوم " شيخ مفيد " مي‌فرمايد:
" هدف مسلم بن عقبه، كشتن امام سجاد (عليه السلام) بود و چون حجتي

بر عليه او پيدا نكرد به دستور يزيد اموال و نواميس مردم مدينه را مباح ساخت به حدي كه دهها فرزند نامشروع در بستر نابكاري به وجود آمد كه پدران خود را نمي‌شناختند و در ميان آنان، جمعي از خانواده‌هاي صحابه و ياران رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نيز بودند ". (1) آري اين چادر امام (عليه السلام) كه در خارج مدينه افراشته شده بود مأوي و پناهگاه مؤمناني بود كه از جور و ستم مسلم بن عقبه فرار مي‌كردند و از وحشي گري وبربريت او در هراس بودند و از كساني كه به آن چادر پناه بردند، عائله ي مروان بن حكم و همسر و فرزندان او عائشه دختر عثمان بن عفان وبيش از 400 نفر از اولاد عبدمناف بودند امام (عليه السلام) از آنان پذيرايي مي‌كرد تا آنگاه كه سپاهيان مسلم پراكنده و متفرق گرديدند و شهر را با ويراني كامل رها ساختند. (2) امام سجاد (عليه السلام) يقين پيدا نموده بود كه مردم مدينه لحظه‌هاي عذاب وجدان و عذاب روحي را تحمل مي‌كنند از اينرو وقتي به سراغ امام آمدند كه با او بيعت كنند و به زبان داشتند: دستور بده تا ما دشمن دشمنان تو و تسليم امر تو باشيم امام در پاسخ فرمودند:
" هيهات! درخواست من اينست نه به نفع ما باشيد و نه به ضرر ما گام برداريد " هيهات!
و مسألتي الا تكونوا لنا ولاعلينا " و از آنان پيمان گرفت همواره بي طرفي را رعايت كنند. (3) و شايد حركت توابين با قيادت و رهبري سليمان بن صرد خزاعي و پي‌گيري آن توسط مختار بن ابي عبيده ثقفي يكي از بارزترين شواهد تاريخي باشند كه در اثر تمايلات قلبي امام (عليه السلام) صورت پذيرفته باشند هر چند امام (عليه السلام) هيچ نوع تظاهر و نمودي از خود نشان نداده اند جز پاره اي از منقولات و اخباري كه در قتل حرمله يا ديگر مجرمان

1. ارشاد مفيد، ص 292، تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 250.
2. ايام العرب في الأسلام ص 424، پاورقي شماره‌ء 1.
3. الأحتجاج طبرسي ص 306، لهوف ابن طاووس ص 67.

صفحهمفاتيح البحث: الخليفة عثمان بن عفان (1)، المختار بن أبي عبيدة الثقفي (1)، سليمان بن صرد الخزاعي (1)، مسلم بن عقبة المري (2)، القتل (1)، الضرر (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)

دست اول كربلا از خود بروز داده اند و مسئوليت اين كارها را بر عهدهء عموي بزرگوارش محمد بن حنفيه مي‌گذاشتند و در جملهء حكمت آميزي با كمال اختصار به ايشان فرموده است: " عمو جان! اگر فردي در مورد ما اهل بيت، تعصب به خرج دهد به مردم واجب است او را ياري دهند من تو را به اين امر سرپرست قرار دادم پس به هر ترتيبي هست، انجام بده ".

(1) آنچنان كه پاره اي از اخبار و گزارشها اشاره مي‌كنند هنگامي كه مختار سرهاي قاتلان امام حسين (عليه السلام) به امام فرستاد امام به سجده افتاد و در حق او دعا نمود و بر او درخواست جزاي خير نمود. (2) اينك در تكميل بحث مكارم معنوي و فضايل اخلاقي امام (عليه السلام) از شعر و ادبيآت معاصر امام (عليه السلام) كمك مي‌گيريم.

قصيدهء غراي فرزدق پايان بخش مناقب را در مورد معرفي بخشي از مكارم اخلاقي امام سجاد (عليه السلام) سرودهء:

ابوفراس همام بن غالب معروف به " فرزدق " (3) شاعر نامدار عرب را ترتيب مي‌دهيم كه در مدح حضرت سيد الساجدين امام زين العابدين (عليه السلام) سروده است: اين قصيده با اين مطلع آغاز مي‌گردد:

يا سائلي أين حل الجود والكرم؟ عندي بيان اذا طلا به قدموا - هذا الذي تعرف البطحأ وطأته - والبيت يعرفه والحل والحرم. و با اين شعر خاتمه مي‌يابد: وخيبر و حنين يشهدان له - وفي قريظة يوم صيلم قتم - مواطن قد علت في كل نائبة - علي الصحابة لم اكتم كما كتموا.

آري در تكميل بخش مناقب و فضايل آن بزرگوار، اين قصيدهء غراء از شاعر متعهد و

1. مختار ثقفي أحمد دجيلي ص 59، مناقب آل ابي طالب ج 4، ص 157.

2. رجال كشي ص 125 - 127.

3. فرزدق: (متوفي 110 ه. ق) يكي از اشراف بني تميم و يكي از شاعران نامداري است كه با اشعار بلند و پر محتواي خود، بر امثال واقران خود برتري يافته است و شعر فوق يكي از شاهكارهاي حيات ادبي اوست.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (1)، الشاعر الفرزدق (3)، الجود (1)، الكرم، الكرامة (2)، كتاب رجال الكشي (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)

خوش بيان را در اختيار داريم كه جامع بخشي از كمالات و مناقب آن بزرگوار مي‌باشد.
اهميت اين قصيده از آنروست كه شاعر در زمان خود آن حضرت ميزيسته است و اين سروده را در مقابل خليفهء ستمگري مثل هشام بن عبد الملك سروده است و به رؤيت و امضاي امام علي بن الحسين (عليه السلام) نيز رسانده است به حدي كه سراينده شعر را به خاطر آن ايمان استوار و تعهد اسلامي كه داشته است، مورد صله و جايزه قرار داده است اين سرودهء نفيس از متن بلند و محتواي والايي برخوردار است كه كمتر در اشعار آن روزگار، چنين محتواي عالي وجود داشته است.
اينك به خاطر رعايت حال و مقال خواننده كه طبعا فارسي زبان است فقط ترجمهء آن را در اين جا مي‌آوريم كه بيانگر بخشي از مناقب و مكارم اخلاقي آن بزرگوار مي‌باشد:
ترجمه قصيده فرزدق استاد گرانمايه اديب و سخنور توانا، شادروان سيد صدرالدين بلاغي در پيشگفتار ترجمهء ارزشمند صحيفه سجاديه (عليه السلام) ترجمهء قصيده را چنين آورده است:
" 1. اين كه مرا از سر منزل جود و كرم همي پرسي، مرا از نشان آن سخني است كه چون جويندگانش فرا رسند به آنان باز خواهم گفت.
2. اين كه تو او را نميشناسي مهم نيست - اين همان كسي است كه سرزمين " بطحآ " جاي گامهايش را مي‌شناسد، و كعبه وحل و حرم در شناسائيش همدم و همقدمند.
3. اين، شخصيت فرزند بهترين تمام بندگان خدا است، اين، همان شخصيت منزه از هر آلودگي و رذيلت و پيراسته از هر عيب و علت، ومبرا از هر منقصت و نارسائي، و كوه بلند علم و فضيلت و نور افكن عظيم هدايتست.
4. اين، همان كسي است كه " احمد مختار " پدر او است. كه تا هر زمان قلم قضاء بر لوح قدر، به گردش بوده باشد. درود و رحمت خدا بر او جاري و روان باد!
5. اگر " ركن كعبه " بداند كه كدامين كس به بوسيدنش گام فرا نهاده است، هر آينه فرو خواهد افتاد تا جاي پاي او را بوسه باران سازد!
(٧٢٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الشاعر الفرزدق (1)، هشام بن عبد الملك (1)، الإختيار، الخيار (1)، الجود (1)، الكرم، الكرامة (1)
6. اين همان " علي " است كه پدرش پيمبر خداست، همان پيمبري كه

اقوام و امم در پرتو عنايتش، رهسپار سر منزل هدايت گشته اند.
7. اين همان كسي است كه " جعفر طيار " و " حمزهء سيد الشهداء " عموهاي اويند:
حمزه همان قهرمان نامدار، و شير دشمن شكاري است كه محبتش را با جان و وجدان هر انسان آزاد پيوندي دقيق و پيماني وثيق است.
8. اين فرزند فاطمه، سرور بانوان جهانست، و پسر پاكيزه گوهر وصي پيمبر است كه آتش قهر و شعله انتقام خدا از زبانهء تيغ بي دريغش همي درخشيد.
9. هر زمان كه قبائل قريش به سوي او بنگرند شعراء و خطباي ايشان به مدح و نيايش زبان همي گشايند و بي اختيار اذعان و اقرار مي‌كنند كه: هر گونه جود و احسان به او همي پيوندد و كاروان كرم در منزلگاه مكارم او، رخت همي گشايد.
10. جود و عطاي كف بخشاي او چنانست كه چون به آهنگ دست سودن بر ركن " حطيم " گام فرا نهد گوئي كه ركن ميخواهد تا او را نزد خود نگاه دارد و از جود و عطايش، برخوردار گردد.
11. اينكه تو گفتي: " اين كيست؟ " رونق عظمت و جلوه جلال و شكوه شخصيت او را فرو نميكاهد، زيرا كه تو او را نمي‌شناسي ولي عرب و عجم همه او را همي شناسند.
12. او به قله مجد و عظمت، و ستيغ جلال و عزتي نسب همي برد كه مسلمانان عرب و عجم از رسيدن به آن فرو مانده، و به زانو در آمده اند.
13. او از فرط آزرم ديدگان فرو مي‌پوشد و حاضران حضرتش تحت تأثير هيبت و عظمتش ديدگان فرو مي‌پوشند و جز به هنگامي كه لب به تبسم بگشايد سخني در حضور او بر زبان نمي‌آورند.
14. پرده‌هاي ظلمت از برابر نور جبين و فروغ طلعتش شكافته مي‌شود بمانند خورشيد كه از درخشيدنش طبقات فشرده " مه " پراكنده مي‌گردد.
15. او نياز نيازمندان و خواهش سائلان را هميشه با چهره گشوده و منطق مثبت
(٧٢٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)، الجود (3)، الشهادة (1)، الكرم، الكرامة (1)
استقبال كرده است و هيچ گاه جز بهنگام " تشهد " كلمه " لا " بر زبان نرانده است و اگر ذكر تشهد نمي‌بود " نه " او نيز " بلي " همي بود.
16. شاخهء نيرومند شخصيت او از پيكر و شخصيت پيمبر دميده است و از اينرو عناصر وجودش و اخلاق و سجايايش پاك و پاكيزه است.
17. او به دوش كشنده بار مشكلات اقوامي است كه زير سنگيني آن بار به زانو در آمده اند، چنان كه خوئي ستوده و روئي گشوده دارد و اعلام

پذيرش حوائج مستمندان در مذاق جانش شيرين و خوشايند است.
18. اين، فرزند " فاطمه " است اگر او را نميشناسي او كسي است كه پيمبران خدا به جد امجدش ختم شده‌اند وطغراي رسالتهاي آسمان به نام همايون او حسن ختام و زيبائي فرجام يافته است.
19. خدا او را از ازل برتري داده است و شرف بخشيده و قلم قضاء در تحقيق اين مشيت بر لوح قدر، روان گشته است.
20. اين، فرزند كسي است كه فضل پيمبران پايين تر از فضل اوست و فضل امتهاشان پايينتر از فضل امت اوست.
21. خورشيد فروزان احسان او گرمي و روشني بر همگان افشانده، و از اينرو در برابر اشعه نيرومندش تاريكي لجاج و ضلال، از فضاي انديشه و دل گمراهان و عظمت فقر از محيط زندگي مستمندان و تيرگي ستم از آفاق حيات ستم‌زدگان، رخت بربسته و به يكسو رفته است.
22. هر دو دستش ابري فياض و رحمت گستر است. كه رگبار فيض فرو مي‌بارد و ماده جود و عطايش، هيچ گاه كاستي نمي‌پذيرد.
23. خوي نرم و سازگاري دارد، و مردم هر زمان از حدت خشمش در امانند و هميشه دو خصلت حلم و كرم جوانب شخصيت او را همي آرايند.
24. هيچ گاه خلف وعده نمي‌كند، و نهادش آميخته با خير و طبيعتش سرشته بايمن
(۷۲۸)
صفحهمفاتيح البحث: الضلال (1)، الشهادة (1)، النوم (1)
و بركت است، و ساحت كرمش براي واردين آماده، و خوان احسانش پيش روي مهمانان نهاده است و چون با شدت وصعوبتي روبرو شود حكيم و حاذق و چاره جو و بصير است.
25. او از گروهي است كه دوستي آنان دين است و دشمني آنان كفر است. و قرب جوارشان، ساحل نجات و پناهگاه امن و امان است.
26. ناگواريها و گرفتاريها به يمن محبتشان دفع مي‌شود، و احسانها و نعمتها به بركت آن محبت، فزوني همي گيرد.
27. پس از نام خدا نام ايشان بر همگان مقدم است، و هر كلام به نام ايشان زينت فرجام وحسن ختام همي پذيرد.
28. اگر اهل تقوي شمرده شوند، ايشان پيشوايانشانند و اگر از بهترين اهل زمين باز پرسند نام ايشان در ميان همي آيد.
29. هيچ بخشايشگر به قله كرم و منتهاي جود ايشان نميرسد و هيچ قوم به هر پايه از كرم كه باشد قدرت همسوئي و هم وزني ايشان را ندارد.
30. بزرگان اين خاندان، به روزگار سختي و قحط سالي، باران رحمتند و به هنگام اشتعال جنگ، شيران بيشه شجاعتند.
31. خوي بزرگواري و دستهاي بخشايشگر ايشان مانع از آنست كه

نكوهش و مذمت در ساحت مجد و عظمتشان فرود آيد.
32. عسر معيشت، و سختي زندگي، دستهاي بخشايشگرشان را از جود و عطا نبندد و اين گشوده دستي در هر دو حالت توانگري و درويشي، براي ايشان يكسانست.
33. كدامين قبيله از قبائل بشر است كه از نياكان اين شخصيت عظيم يا از خود اين شخص كريم، منتي و نعمتي بر ذمهٴ خود نداشته باشد؟
34. هر كه خدا را بشناسد - به حكم ضرورت - نياكان اين امام همام را هم مي‌شناسد زيرا مردم جهان دين خدا را از خانهٴ او بدست آورده و در پرتو هدايت اين خاندان از ظلمت كفر و شرك، رسته اند.
(٧٢٩)
صفحهمفاتيح البحث: الجود (2)، الكرم، الكرامة (1)، النوم (4)
35. در تاريكيهاي مصائب و مشكلات و ظلمات مشاجرات و منازعات، تنها خانهٴ اين خاندان در ميان خانه‌هاي قريش است كه نور اميد در برابر ديدگان اميدوار همي افشاند. و به حل مشكلات و فصل خصومات مردمان همت همي گمارد.
36. زيرا محمد (صلي الله عليه وآله) جد امجدش، الگوي عظمت وجلالت، وجد ديگرش علي (عليه السلام) مظهر قدرت و شجاعت است.
37. ميدان كارزار " بدر " دره " احد " و صحنهٴ پر اضطراب جنگ " احزاب " گواه فداكاري و جانفشاني او است و سرگذشت روز پيروزي وفتح مكه براي دوست و دشمن معلوم و مفهوم است.
38. دو عرصهٴ معركه " خيبر " و " حنين " دو شاهد دليري و سلحشوري اويند و در كنار آن عميق نيرومند وقلاع بلند يهود " بني قريظه " روز وحشتبار و تاريك و دشواري هست كه از قوت قلب و نيروي ايمان و زور بازوي او باز مي‌گويد.
39. اين صحنه‌هاي تكان دهنده و پرهيجان، پايگاههائي هستند كه در برابر هر يك از حوادث ونوائب، چارهٴ كار و تدبير كارزار از دسترس " صحابه " بيرون برده است و اين حقيقتي است كه من آن را به مانند اهل حقد و حميت و حسد و عصبيت در پردهٴ لجاج و عناد جاهليت پوشيده نمي‌دارم ".
اين اشعار بلند پايه و شامخ مرتبت، مهر تأييد و سند تأكيدي بر تمام آن مطالبي است كه در بخش نثري گذشته به آنها اشاره كرديم آن هم به زبان شعر و ادب بلند پايه و موزون. نوشته اند: حماسهٴ شعر، و قدرت بيان و موسيقي سخن، وعلو مضامين اشعار آنچنان قوي، كوبنده و موج آفرين بود كه در طول مدت انشاء والقاء هشام و درباريانش را بي اراده مسحور ساخته و فرصت اظهار هر نوع عكس العمل را از ايشان سلب كرده بود، ولي چون قصيده به پايان رسيد وفرزدق لب از گفتار فرو بست هشام بمانند كسي كه از خواب گران و رؤيايي سنگين ديده برگشوده باشد آشفته

و خشمگين رو به شاعر كرد و گفت چرا تا كنون شعري چنين در مدح و ثناي ما نسروده‌اي؟

(۷۳۰)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، معركة خيبر (1)، الشاعر الفرزدق (1)، الشهادة (1)

فرزدق در پاسخ گفت: جدي به مانند جد ايشان، وپدري هم شأن و هم طراز پدر ايشان و مادري به پاكيزگي گوهر مادر او بياور تا تو را نيز به مانند او بستايم و شعر بسرايم.
پس هشام فرمان داد تا نام شاعر را از دفتر جوائز و عطاياي خليفه، حذف كنند و در سرزمين " غسفان " در ميان مكه و مدينه او را به بند زندان كشند. چون اين خبر ناراحت كننده به امام علي بن الحسين (عليه السلام) رسيد آن امام همام دوازده هزار درهم به رسم صله و عطيه، نزد فرزدق فرستاد و به او پيام داد كه اي ابا فراس ما را معذور دار كه اگر نقدينه‌اي افزون داشتيم جائزهء تو را مي‌افزوديم. چون عطيهء امام را نزد فرزدق بردند آن را نپذيرفت و پيام داد كه: اي فرزند رسول خدا من آنچه گفته ام جز تحت تأثير عشق و محبت مقدس و جز كسب رضاي پروردگار و رسول او، نگفته ام از اينرو صله اي در برابر آن نمي‌پذيرم ولي امام (عليه السلام) عطيهء خود را نزد شاعر باز فرستاد و او را قسم داد تا آن را بپذيرد و اطمينان بخشيد كه قبول آن عطيه چيزي از اجر و پاداش او در پيشگاه خدا نخواهد كاست ناچار فرزدق إنعام وصلهء امام را پذيرفت و آنگاه قصيده اي در هجاي هشام سرود تا چون خبر آن به هشام رسيد از بيم رسوائي دستور رهائي او را صادر نمود. (1) فرزدق وعبد الملك بن مروان مرحوم شيخ مفيد در كتاب " الأختصاص " علاوه بر برخورد فرزدق با هشام بن عبد الملك و آن داستان " هذا الذي يعرف البطحاء وطأته ... " برخورد ديگري را با پدر هشام، عبد الملك بن مروان نقل مي‌كند كه با داستان هشام بن عبد الملك اندكي تفاوت دارد و نشان مي‌دهد كه دو حادثه يا رخدادي بوده است آن عالم برزگوار، آن را از فرعات يكي از روايتگران شعر فرزدق نقل مي‌كند كه سالي همراه عبد الملك بن مروان به حج رهسپار شدم در موسم حج بود كه عبد الملك نگاهي به علي بن الحسين (عليه السلام) افكند نگاهي كه توأم با تحقير بود و مي‌خواست او را تحقير يا تصغير نمايد از اينرو پرسيد اين كيست؟

1. پيشگفتار صحيفه سجاديه، چاپ حسينيه ارشاد تهران به قلم استاد سخنور توانا شادروان حجة الاسلام والمسلمين مرحوم سيد صدر الدين بلاغي رحمة الله.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، مدينة مكة المكرمة (1)، الشاعر الفرزدق (7)، هشام بن عبد الملك (1)، الكسب (1)، الحج (1)، النوم (1)

فرزدق آن قصيده غراء را با البداهه سرودند:
هذا من خير عباد الله كلهم * هذا التقي النقي الطاهر العلم تا پايان آن سروده وقتي عبد الملك اين سروده را تا پايان شنيد غضبناك و ناراحت شد هر سال كه 1000 دينار به او صله مي‌داد قطع نمود و او را محروم ساخت، فرزدق به امام علي بن الحسين (عليه السلام) شكايت برد امام سجاد (عليه السلام) فرمود: من به همان مقدار كه عبد الملك به تو صله مي‌داد، ميپردازم ولي مرا از گفتگو با عبد الملك معاف بدار.
فرزدق گفت: به خدا قسم من هيچ نوع انتظاري از شما ندارم فقط محض اجر اخروي گفته ام و ثواب آخرت خيلي محبوب تر از پاداش دنيوي است.
امام سجاد (عليه السلام) با معاوية بن عبدا بن جعفر طيار ارتباط پيدا كرد و او يكي از سخاوتمندان بني هاشم بود در عين حال يكي از ادباء و نكته سنجان نيز به شمار مي‌رفت، معاويه به فرزدق گفت: احتمال مي‌دهي چه قدر عمر داشته باشي؟ فرزدق گفت:
حدود بيست سال.
معاوية بن عبد الله بن جعفر گفت: پس اين بيست هزار دينار است آن را از حال خالص خودم به تو عطا مي‌كنم تو ابومحمد را (امام سجاد (عليه السلام)) از درخواست از عبد الملك و گفتگو با او معاف بدار!
فرزدق گفت: من با ابومحمد (امام سجاد (عليه السلام)) در اين باره ملاقات كرده ام و به او عرض نموده ام كه ثواب آخرت براي من خيلي محبوب تر از پاداش دنيوي است. (1) در اين داستان چند نكته استفاده مي‌شود:
1. داستان برخورد فرزدق به دستگاه اموي دوبار رخ داده است يك بار با عبد الملك بن مروان و بار ديگر با خلف ناصالح او هشام بن عبد الملك مروان و سروده‌ء او نيز دو نوع مي‌باشد.
1. الأختصاص ص 194 و 195 اين داستان را به مجلسي در بحار الانوار ج 11، ص 37 از اختصاص نقل كرده است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، عبد الله بن جعفر الطيار بن أبي طالب عليه السلام (1)، الشاعر الفرزدق (7)، هشام بن عبد الملك (1)، بنو هاشم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

2. نكته دومي كه استفاده مي‌شود موضع گيري بني هاشم با بني اميه و زمامداران ستمگر آنان مي‌باشد به حدي كه امام (عليه السلام) جبران خسارت مالي او را از طريق يكي از هم فكران و هم مكتبان خويش فراهم مي‌سازد و او را از توسل به درهاي ستمگران و دربار آنان جلوگيري مي‌فرمايد.
3. نكته پاياني هم كه استفاده مي‌شود منبع مالي و منشأ برخي از احسانها و اتفاقات امام (عليه السلام) است معلوم مي‌گرد، ياران، اصحاب و شيعياني بوده اند كه در اهداف خير و نيكوكاري و برخي از مخارج آن بزرگوار، به آن حضرت (عليه السلام) ياري مي‌رساندند و شايد اين افراد در ديگر مشروعات و نيات خير و انساني آن امام همام (عليه السلام) همكاري و هم فكري داشته اند به همان ترتيبي كه امروز مراجع عاليقدر تقليد، و مقلدين خويش دريافت مي‌كنند.
حديثي از آن بزرگوار چون صحبت كمك و ايثار به ميان آمد بيمناسبت نيست حديث جالبي از آن بزرگوار بازگو شود ابوحمزه شمالي از امام سجاد (عليه السلام) روايت ميكند:
كسي كه مؤمني را اطعام نمايد و او را از گرسنگي درآورد خداوند متعال او را از ميوه‌هاي بهشتي اطعام مي‌كند و كسي كه فردي از تشنگي نجات دهد خداوند متعال او را از رحيق مختوم سيراب ميسازد و كسي كه مؤمنين را (در موقع نياز) لباسي بپوشاند خداوند متعال او را از لباسهاي سبز ميپوشاند و در حديث ديگري او در خمان و پناه خدا است مادام كه سخني از آن باقي مانده باشد. (1) نوفلي گويد: در نزد امام هادي (عليه السلام) از صدا و آهنگ خوش گفتگو كردم، فرمود: امام سجاد (عليه السلام) قرآن تلاوت ميكرد و گاهي مردم از صداي زيباي او بيهوش ميشدند، و اگر امام اندكي از صداي زيباي خود را ظاهر كند مردم طاقت شنيدن آن را ندارند.
گفتم: آيا پيامبر (صلي الله عليه وآله)، با مردم نماز نمي‌خواند و صداي خود را به تلاوت قرآن بلند

1. الأختصاص شيخ مفيد ص 28 چاپ جامعه مدرسين قم ص 28.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، بنو أمية (1)، بنو هاشم (1)، الطعام (2)، الهدف (1)

نمي ساخت [پس مردم چرا بيهوش نمي‌شدند؟] فرمود: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به اندازهء طاقت مردمي كه پشت سر او بودند صداي خود

را آشكار مي‌ساخت. (1)
1. سنن النبي (ص) علامه طباطبائي ص 16 چاپ پيام آزادي.
(۷۳٤)
صفحهمفاتيح البحث: السنة النبوية الشريفة (1)
بخش دوم ` امام سجاد (عليه السلام) از نظر دانشمندان اهل سنت
صفحه(۷۳۵)
بخش دوم / امام سجاد (ع) از نظر دانشمندان اهل سنت ...
اگر ما در زندگي پيشوايان معصوم (عليه السلام) به ديدگاههاي ديگران هم توجه داريم نه از آن منظر است كه مي‌خواهيم آن بزرگواران را به وسيلهء آنان بشناسيم يا بشناسائيم يقينا چنين تصدي در كار نيست بلكه انگيزهء آن چند عامل زير آنست كه چنين توجهي را داريم:
أولا: مي‌خواهيم شعاع گسترش نام و آوازهء آنان را علاوه بر قلوب دوستداران در افقها و مرزهاي قلوب ديگران نيز جستجو كنيم وجهه نظرها و ديدگاههاي آنان را نيز پيرامون اين بزرگداران به دست آوريم.
ثانيا: فضيلت آنست كه تنها دوستان نگويند بلكه همگان به آن اعتراف داشته باشند چون گفته اند: " الفضل ما شهرت به الاعداء " يا به تعبير شاعر:
خوشتر آن باشد كه سر دلبران * گفته آيد در حديث ديگران ثالثا: در گفته‌ها و نوشته‌هاي ديگران، نكات جديد و ديدگاههاي نويني نيز وجود دارد كه گاهي در آثار دوستان آن نكته‌ها تجلي و نمود كامل ندارد و سخن آخر آنست كه شاعر گويد:
أمر علي الديار، ديار ليلي * أقبل والجدار وذي الجدارا فما حب الديار شغفن قلبي * و لكن حب من سكن الديارا من به ديار مختلفي ره ميسپارم گاهي ديوارها را نيز ميبوسم بوسه بر خود ديوار قلب مرا به خود مشغول نساخته است بلكه ساكن وجالس آن ديوار دلم را به خود مشغول نموده است تمام اين گشت و گذارها به علت دريافت عطر دوست و گل بوي اوست. با اين انگيزه‌ها در سخنان انديشمندان اهل سنت غدر و بررسي مي‌نمائيم:
1. محمد بن مسلم زهري (م 124 ه): زهري يكي از فقهاء و محدثان بزرگ تابعي در
(۷۳۷)
صفحهمفاتيح البحث: محمد بن مسلم (1)، النوم (1)
مدينه بود او دوران ده تن از صحابه را درك كرده بود و علوم فقهاي هفتگانهء اهل سنت را در حفظ داشت. و اهل سنت بيش از حد او را ستوده اند. (1) او كه شيفتهء عظمت علمي و تقوائي امام سجاد (عليه السلام) بود، دربارهء آن حضرت گفته است: " ما رأيت أحدا أفقه من زِين

العابدين ". (2) " كسي را فقيه تر از زين العابدين نديدم ". يا " ما رأيت قرشيا أفضل من علي بن الحسين ". (3) " هيچ شخصيت قرشي را برتر از علي بن حسين عليها السلام نديدم ".
2. أبو محمد سعيد بن مسيب (م 94 ه): او يكي از تابعان و محدثان و فقيهان مدينه بود. دربارهء امام سجاد (عليه السلام) گفته است، " ما رأيت قط أفضل من علي بن الحسين (عليه السلام) ".
" هرگز كسي را كه افضل وبرتر از علي بن حسين (عليه السلام) باشد، نديده ام ".
" ما رأيت أورع منه ". (4) و " پرهيزگارتر از علي بن حسين را نيز نديدم ".
3. حماد بن زيد: " وكان أفضل هاشمي أدركته ". (5) " علي بن حسين برترين هاشمي بود كه من او را درك كرده ام ".
4. احمد بن حجر هيثمي (م 973): صاحب كتاب " الصواعق المحرقة " گويد:
" زين العابدين جانشين پدرش در علم و زهد و عبادت بود و چون براي نماز وضو مي‌گرفت. رنگش زرد مي‌شد. در اين باره از او سؤال شد. فرمود: آيا مي‌دانيد مي‌خواهم در مقابل چه كسي بايستم؟! و گفته اند: در شبانه روز هزار ركعت نماز مي‌خواند. و گاهي از ترس خدا از هوش مي‌رفت ". (6) 5. سفيان ثوري: " سفيان ثوري " كه مشايخ صوفيه او را تاج دين وديانت و شمع زهد و
١. شذرات الذهب، ج ١، ص ١٦١ - الوافي بالوفيات، ج 5، ريحانة الأدب - ج 2، ص 398.
2. شذرات، ج 1، ص 105.
3. حياة الحيوان، دميري، ج 1، ص 127.
4. تهذيب التهذيب، ج 7، ص 269.
5. منهاج السنة النبوية، ج 2، ص 123، طبع مصر.
6. صفوة الصفوة، ج 2، ص 52.

هدايت خوانده اند، از امام سجاد (عليه السلام) بدين مضمون نقل كرده است: " مردي نزد علي بن الحسين (عليها السلام) آمد و به وي گفت: فلان كس تو را نكوهش مي‌كرد و حرفهاي ناشايست دربارهء تو مي‌گفت: امام فرمود: با من بيا تا نزد او برويم، پس به طرف خانهء آن كس به راه

افتادند مرد سخن چين پيش خود چنان گمان مي‌كرد كه امام به زودي از وي انتقام خواهد گرفت چون نزد او رسيدند امام فرمود: اي فلاني! اگر آنچه دربارهء من گفته اي درست باشد، خدا مرا بيامرزد و اگر نادرست باشد، خدا تو را بيامرزد ".
6. " احمد بن محمد بن عبد ربه " اندلسي، صاحب كتاب " العقد الفريد " مينويسد:
" چون علي بن الحسين (عليه السلام) به نماز مي‌ايستاد، لرزش شديدي او را فرا مي‌گرفت علت آن از او سؤال شد فرمود: واي بر شما مگر نمي‌دانيد در برابر چه كسي ايستاده ام؟ و با چه كسي قصد مناجات و راز و نياز دارم؟! " (1) 7. سفيان بن عيينه: " علي بن حسين (عليه السلام) به قصد حج راهي مكه شد. هنگامي كه احرام بست و بر مركب خود قرار گرفت رنگش زرد شد و لرزه بر اندامش افتاد و نتوانست لبيك بگويد. به او گفته شد چرا لبيك نمي‌گوئي؟ فرمود: از آن مي‌ترسم كه من لبيك بگويم و در جواب من گفته شود: " لالبيك ". (2) 8. مالك بن أنس: " لم يكن في أهل بيت رسول الله (صلي الله عليه وآله) مثل علي بن الحسين ". (3) " در بين اهل بيت رسالت (عليه السلام) فردي همانند علي بن حسين (عليه السلام) وجود نداشت ".
" به من خبر رسيده است كه علي بن حسين (عليه السلام) تا زنده بود در هر شبانه روز هزار ركعت نماز مي‌خواند و به خاطر كثرت عبادتش او را " زين العابدين " نام نهادند ".
9. حسن بصري (م 110 ه): " حسن بصري " از اهل بصره و از مشاهير تابعين مي‌باشد كه فيض ملاقات اكثر اصحاب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را دريافته بود وي كه پيش عامه، به زهد و
1. العقد الفريد.
2. عطار، تذكرة الأولياء، ج 1، ص 174.
3. تهذيب التهذيب، ج 7، ص 269.

تقوا معروف است و صوفيان نيز او را پروردهء نبوت و خو گرفتهء فتوت و كعبهء علم و عمل و خلاصهء ورع و حلم مي‌دانند. (1) زهد و تقوا و شكوه و عظمت امام سجاد (عليه السلام)، چنان چشم او را خيره كرده بود كه بي اختيار به پاي او بوسه مي‌زد.

درباره‌ء كثرت زهد و توجه هميشگي او به خدا روايت كرده اند كه در خانه‌ء كعبه به امام سجاد (عليه السلام) برخورد و ديد كه امام به صورت ناشناسي كه نقابي بر چهره اش كشيده بود، اشعار زير را با سوز و گداز زمزمه كرده و به شدت ناله مي‌نمايد.
1. ألا يا أيها المأمول في كل حاجة * شكوت إليك الضر، فارحم شكايتي 2. ألا يا رجائي أنت كاشف كربتي * فهب لي ذنوبي كلها وأقض حاجتي 3. وان إليك القصد في كل مطلب * وأنت غياث الطالبين وغايتي 4. أتيت بأفعال قباح ردية * فما في الوري خلق، جني كجنايتي 5. فزادي قليل، لا أراه مبلغي * أللزاد أبكي، أم لبعد مسافتي؟
6. أتجمعني والظالمين موافقا * فأين طوافي، ثم أين زيارتي؟
7. أتحرقني بالنار، يا غاية المني * فأين رجائي ثم أين مخافتي؟
8. فيا سيدي فأمنن علي بتوبة * فأنك رب " عالم " بمقالتي 1. اي آن كه در هر نيازي دست اميد به سوي تو دراز مي‌شود. بيچارگي خود را به تو باز مي‌گويم، مرا مورد عفو و بخشش خود قرار بده.
2. اي اميد من! كه اندوه و سختي را از من دور مي‌كني، همه‌ء گناهان مرا ببخش و حاجت مرا برآور.
3. در هر حاجتي به تو روي مي‌آورم، تو دستگيرنده‌ء خواستاران و هدف و مقصود نهايي مني.
4. با كارهاي زشت خود به تو روي آوردم، هيچ مخلوقي را در جهان به اندازه‌ء خودم گناهكار و جنايتكار نميبينم؟
1. عطار، تذكرة الأولياء، ج 1، ص 32.
(٧٤٠)
صفحهمفاتيح البحث: الزهد (2)، الإختيار، الخيار (1)
6. آيا تو مرا با ستمگران در يك جا جمع مي‌كني؟ پس طواف من به دور خانه‌ء تو و زيارت من چه مي‌شود؟!
7. اي نقطه‌ء پايان آرزوهاي من! آيا مرا به آتش خود مي‌سوزاني، پس اميد من به تو و ترس من از تو چه مي‌شود؟
8. اي سرور من! از قبول توبه ام بر من منت بگذار كه تو پروردگار و عالم و دانا به گفتار و راز و نياز مني.
" حسن بصري " مي‌گويد: نزديك شدم ديدم كه او امام، فرزند امام، علي بن الحسين زين العابدين (عليه السلام) است پس پاي او را بوسيدم و گفتم: اي فرزند نبوت! اين مناجات و گريه از چه رو است؟ با اين كه تو داخل اهل بيتي هستي كه خداوند درباره‌ء آنان فرموده است:
* (إنما يريدالله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت، ويطهركم تطهيرا) * فرمود: اي فرزند ابا الحسن اين سخنان را كنار بگذار بهشت براي هر كسي است كه خدا را اطاعت كند، آفريده شده است گرچه بنده اي

حبشي باشد و جهنم براي هر كسي كه خدا را نافرماني كند خلق شده است هر چند آزاد مردي قرشي باشد پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) فرموده است:
" ايتوني بأعمالكم لا بأنسابكم " " اعمال خود را نزد من آوريد نه انساب خود را ". (1) 10. ابو سعيد عبد الملك بن قريب اصمعي (122 - 214 ه):
وي از اكابر ادباي عرب است گفته اند: كسي از عرب عبارتي شيواتر از اصمعي نپرداخته است و بعضي گويند اصمعي در لغت نظيري نداشت ولي نسبت به اهل بيت نه تنها بي اعتنا بوده، حتي بعضيها او را از نواصب شمرده اند (2) با اين وجود، شكوه و عظمت امام سجاد (عليه السلام) آنچنان بود كه حتي اصمعي را نيز شگفت زده و تحت تأثير خود قرار داده بود و دربارهء آن جناب چنين گفته است:
1. بنا به نقل روضات ج 3، ص 28 و 29 - از المنتظم ابن الجوزي، دكتر مصطفي شيبي، همبستگي ميان تصوف وتشيع، ص 155، ترجمهء مرحوم دكتر علي اكبر شهابي.
2. ابن خلكان، وفيات الأعيان، ج 2، ص 322 - ريحانة الأدب، ج 1، ص 126.

" شبي در حال طواف دور خانهء خدا جواني را ديدم كه پردهء كعبه را گرفته و مي‌گفت:
اي آن كه در دل شب دعوت بي چاره را اجابت مي‌كند، اي بر طرف كنندهء پريشاني و مصيبت و گرفتاري مهمانان تو در اطراف خانهء تو خوابيدند و بيدار شدند ولي تو اي زندهء پاينده اي هرگز نمي‌خوابي، خدايا! من تو را با غمهاي جانكاه و در نهايت پريشاني و نگراني مي‌خوانم. به حرمت بيت و حرم به اشك چشمم رحم كن. اگر شخص سفيه و گستاخ به احسان تو اميدوار نباشد پس چه كسي بر گناهكاران، احسان خواهد كرد؟
" " ثم بكي بكاء شديدا وأنشد يقول:
ألا يا أيها المقصود في كل حاجة * شكوت إليك الضر، فارحم شكايتي ألا يا رجائي أنت تكشف كربتي * فهب لي ذنوبي، كلها وأقض حاجتي أتيت بأعمال قباح رديه * وما في الوري عبد جني كجنايتي أتحرقني بالنار يا غاية المني؟ * فأين رجائي؟ ثم أين مخافتي؟
" سپس به شدت گريه سر داده و اين اشعار را زمزمه مي‌كرد (كه ترجمه آن گذشت):
سپس آن جوان از هوش رفت و بر زمين افتاد به او نزديك شدم ناگهان ديدم او زين العابدين علي بن حسين بن علي بن ابيطالب (عليه السلام)

است (خداوند از همهء آنها راضي باشد) سرش را بلند كردم و به روي دامنم گذاشتم و بي اختيار گريستم يك قطره از اشك چشمم به صورت او چكيد چشمانش را باز كرد و فرمود: اين كيست كه بر ما اشك مي‌ريزد؟ عرض كردم بندهء حقير شما اصمعي هستم مولاي من، اين گريه و ناله از براي چيست؟ و تو از اهل بيت نبوت و معدن رسالت هستي؟ آيا خداوند در قرآن نفرموده است. (خداوند مي‌خواهد هر نوع رجس و آلايش را از شما خانوادهء نبوت بزدايد وشما را از هر عيب پاك و منزه گرداند)؟ فرمود: افسوس، افسوس، اي اصمعي خداوند بهشت را براي كسي آفريده كه از او اطاعت كند ولو اين كه غلام سياه حبشي باشد و جهنم را براي كسي خلق كرده است كه از او نافرماني كند ولو اين كه غلام سياه قرشي باشد آنگاه كه صور قيامت دميده شود ديگر نسب و خويشي در ميانشان نماند و كسي از كس ديگر سراغي نمي‌گيرد پس در
(٧٤٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، البكاء (1)، الإختيار، الخيار (1)
آن روز آنان كه اعمالشان سنگين است، رستگار هستند و آنان كه اعمالشان سبك باشد، نفس خود را در زبان افكنده و در دوزخ مخلد خواهند بود ". (1) 11. جاحظ - عمر بن بحر (م 255 ه): او از ادبا و فضلاي نامي عرب به شمار مي‌رود و در فصاحت و بلاغت بر همهء فصحاء وبلغاي عرب برتري داشته است و آوازه‌اش در تمامي اقطار عالم منتشر بود. مقام و منزلت امام سجاد (عليه السلام) در مجتمع عربي بدان پايه بوده است كه مردي مانند " جاحظ " با همهء سابقه اي كه در " عثماني بودن " داشت دربارهء محبوبيت آن امام همام (عليه السلام) چنين گفته است:
" لم أر الخارجي في أمره، الا كالشيعي ولا العامي الا كالخاصي ". (2) " دربارهء علي بن حسين (عليه السلام)، خوارج مانند شيعيان و عوام مانند خواص داوري مي‌كنند ".
12. خطيب دمشق (م 739 ه): مؤلف چند كتاب از آن ميان " أخبار الدول " روايتي دربارهء امام سجاد (عليه السلام) نقل كرده است كه دلالت بر حد اعلاي زهد و عبادت و معرفت وي دارد طبق همان روايت او: فرزندي از امام (عليه السلام) در چاه افتاد، مردم مدينه هراسان شدند و كوشيدند تا او را از چاه بيرون آورند. آن حضرت در تمام مدت، غرق در نماز بود و از جاي خود تكان نمي‌خورد مردم داستان را به وي گفتند فرمود: " من چيزي نفهميدم چون در حال مناجات با خداي خود بودم ". (3) باز روايت كرده است كه آن حضرت صدقه را در پنهاني مي‌داد و مي‌گفت:
" إن صدقة السر تطفي غضب الرب ": " صدقهء پنهاني، خشم خدا را فرو مي‌نشاند ". (4) 13. محمد بن سعد كاتب واقدي (م 206 ه): صاحب

تآليفات كثيره، از جملهء
1. المستطرف، ج 1، ص 129.
2. العلم الشامخ ص 10 بنا به نقل دكتر مصطفي كابل شيبي، همبستگي ميان تصوف وتشيع ص 156، ترجمهء مرحوم شهابي.
3. اخبار الدول، ص 110 - تذكرة الحفاظ، ج 1، ص 72.
4. اخبار الدول، ص 110.
(٧٤٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، محمد بن سعد (1)، الخوارج (1)، دمشق (1)، الزهد (1)، التصدّق (1)، كتاب تذكرة الحفاظ للذهبي (1)
" الطبقات الكبيره " مي‌گويد: " كان زين العابدين ثقة، مأمونا كثير الحديث عن رسول الله (صلي الله عليه وآله) عالما ولم يكن في أهل البيت مثله ".
(1) " علي بن حسين زين العابدين، فرد موثق وامين و بسيار روايتگر حديث از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بود او عالم جليل القدر بود و در ميان اهل بيت نظير نداشت ... ".
14. ابن تيمية حراني (661 - 728 ه‍): " وأما علي بن الحسين فمن كبار التابعين و ساداتهم علما ودينا و ... له من الخشوع، وصدقة السر و غير ذلك من الفضائل ما هو معروف ... وكان من خيار أهل العلم والدين من التابعين ". (2) " علي بن حسين (عليه السلام) از لحاظ علم و دين از اكابر تابعان و بزرگان بود و در خشوع و صدقهء پنهاني و ساير فضائل معروف مي‌باشد ... او از بهترين صاحبان علم و دين و از تابعان بود ".
15. عبد الرحمن بن حفص قرشي: " علي بن حسين وقتي كه مي‌خواست وضو بگيرد رنگش زرد مي‌شد، برخي از خاندانش به او مي‌گفتند:
اين چه حالي است كه به هنگام وضو بر تو عارض مي‌شود، مي‌فرمود: آيا مي‌دانيد در مقابل چه كسي مي‌خواهم بايستم "؟!
16. بيهقي شافعي (م 458 ه‍): از اكابر علما و بزرگان محدثين مي‌باشد و تأليفات متعددي از خود بجا گذاشته است كه از جملهء آنها " السنن الكبيره " مي‌باشد او مي‌گويد:
" يكي از كنيزان امام علي بن حسين (عليه السلام) به هنگامي كه آب روي دست امام براي گرفتن وضو مي‌ريخت، ظرف آب از دستش افتاد و صورت آن بزرگوار را مجروح ساخت.
امام از روي خشم سر بلند كرد كنيز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن مي‌فرمايد:
" والكاظمين الغيظ " امام فرمود: خشم خود را فرو بردم. " والعافين عن الناس " امام فرمود:
تو را بخشيدم خدا تو را ببخشد، كنيز مجددا گفت: " والله يحب المحسنين

" (3) امام (عليه السلام)
1. منهاج السنة، ج 2، ص 123.
2. منهاج السنة، ج 2، ص 123.
3. سوره آل عمران آيه 134.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، مدينة الكاظمين (1)، علي بن الحسين (1)، ابن تيمية (1)، الإختيار، الخيار (1)، سورة آل عمران (1)
فرمود: تو را در راه خدا آزاد كردم ". (1) 17. ابن خلكان (م 681 ه‍): صاحب كتاب " وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان " دربارهء امام سجاد (عليه السلام) مينويسد:
" ابوالحسن علي بن حسين بن علي بن ابيطالب (رضي الله عنهم أجمعين) معروف به " زين العابدين " يكي از ائمهء دوازده گانه و يكي از بزرگان تابعان مي‌باشد. و زهري گفته است كسي را از قريش نديدم كه برتر از علي بن حسين (عليه السلام) باشد " ... و به آن حضرت " ابن الخيرتين " گفته مي‌شد به دليل فرمايش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) كه فرموده: خداوند از بندگانش دو تيره و قبيله را برگزيده: از عرب قريش، و از عجم فارس را ... زين العابدين به مادرش زياد نيكي مي‌كرد و به او فوق العاده احترام مي‌نمود روزي به او گفته شد: تو با اين كه بيش از همه، به مادرت احسان و نيكي مي‌كني ولي نمي‌بينيم چرا با او در يك ظرف غذا ميل نمي‌كني؟ فرمود:
از اين بيمناكم كه دستم به سوي غذائي دراز شود كه قبل از من، چشم مادرم به آن غذا افتاده است ... فضائل و مناقب امام زين العابدين (عليه السلام) بيش از آن است كه به شمار آيد ". (2) 18. جامي (817 - 898 ه‍): " نورالدين عبد الرحمن بن احمد " شيرازي مشهور به " جامي "، عالم جامع در علوم عقلي ونقلي، وسني صوفي مشرب بود. " محقق بهبهاني " از جد خود " محمد تقي مجلسي " نقل كرده است كه " عبد الرحمن جامي " سني در " سلسلة الذهب " قصيدهء فرزدق را به فارسي به نظم كشيده و گفته است كه زني از اهل كوفه " فرزدق " را بعد از مرگ، در خواب ديد، از او پرسيد كه خدا با تو چگونه رفتار كرد؟ گفت:
خدا مرا به سبب آن قصيده اي كه در مدح " علي بن الحسين (عليه السلام) " گفتم، آمرزيد سپس مي‌گويد: اگر حق تعالي به بركت اين قصيده تمامي اهل عالم را مورد لطف خود قرار دهد،
١. الدر المنثور ج ٢، ص 73، ذيل آيه 134 سوره آل عمران.
2. وفيات الأعيان، ج 2، ص 429 - 431، ش 395، وج 5، ص 147.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان لابن خلكان (1)، مدينة الكوفة (1)، الشاعر الفرزدق (2)، سورة آل عمران (1)
جا دارد و سزاوار است اينك سروده‌ء جامي در حق امام سجاد (عليه السلام):
پور عبد الملك بنام هشام در حرم بود با اهالي شام ميزد اندر طواف كعبه قدم * ليكن از ازدحام اهل حرم استلام حجر ندادش دست * بهر نظاره گوشه‌اي بنشست ناگهان نخبه‌ء نبي و ولي * زين عباد بن حسين علي در كساء بها وحله‌ء نور * بر حريم حرم فكند عبور هر طرف مي‌گذشت بهر طواف * در صف خلق، ميفتاد شكاف زد قدم بهر استلام حجر * گشت خالي ز خلق راه و گذر شامئي كرد از هشام سؤال * كيست اين با چنين جمال و جلال؟
از جهالت در آن تعلل كرد * وز شناسائي اش تجاهل كرد گفت نشناسمش ندانم كيست؟ * مدني يا يماني يا مكي است؟
بوفراس آن سخنور نادر * بود در جمع شاميان حاضر گفت: من ميشناسمش نيكو * زو چه پرسي؟ به سوي من كن رو آن كس است اين كه مكه وبطحازمزم وبوقبيس وخيف و مني حرم وحل و بيت و ركن حطيم * ناودان و مقام ابراهيم مروه، مسعي، صفا، حجر، عرفات * طيبة، كوفه، كربلا، و فرات هر يك آمد به قدر او عارف * بر علو مقام او واقف قرة العين سيد الشهداست * غنچه‌ء شاخ دوحه‌ء زهراست ميوه‌ء باغ احمد مختار * لاله‌ء راغ حيدر كرار چون كند جاي در ميان قريش * رود از فخرتر زبان قريش كه بدين سرور ستوده شيم * به نهايت رسيد فضل و كرم ذروه‌ء عزتست منزل او * حامل دولت است محمل او از چنين عز و دولتي ظاهر * هم عرب هم عجم بود قاصر
(٧٤٦)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة كربلاء المقدسة (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، مدينة الكوفة (1)
جد او را به مسند تمكين * خاتم الأنبياست نقش نگين لايح از روي او فروغ هدي * فايح از خوي او، شميم وفا طلعتش آفتاب روز افروز * روشنائي فزاي وظلمت سوز جد او مصدر هدايت حق * از چنان مصدري شده مشتق زحيا نايدش پسنديده * كه گشايد به روي كس ديده خلق ازو نيز ديده خوابانند * كز مهابت نگاه نتوانند نيست بي سبقت تبسم او * خلق را طاقت تكلم او در عرب در عجم بود مشهور * كه مدانش مغفلي مغرور همه عالم گرفت پرتو خور * گر ضريري نديد از آن چه ضرر شد بلند آفتاب

بر افلاك * بوم اگر زان نيافت بهره چه باك؟
بر نكو سيرتان و بدكاران * دست او أبر موهبت باران فيض آن ابر بر همه عالم * گر بريزد نمي، نگردد كم هست از آن معشر بلند آئين * كه گذشتند ز اوج عليين حب ايشان دليل صدق ووفاق * بغض ايشان، نشان كفر ونفاق قربشان پايهء علو وجلال * بعدشان مايهء عتو (1) وضلال گر شمارند اهل تقوي را * طالبان رضاي مولي را گر بپرسد زآسمان بالفرض * سائلي من خيار أهل الأرض؟
به زبان كواكب وانجم * هيچ لفظي نيابد الا " هم " هم غيوث الندي اذا وهبوا * هم ليوث الشري اذا نهبوا ذكرشان سابق است در افواه * بر همه خلق بعد ذكر " الله " سر هر نامه را رواج فزاي * نام آنهاست بعد نام خداي ختم هر نظم ونثر را الحق * باشد از يمن نامشان رونق
1. عتو: سركشي وطغيان.

صفحهمفاتيح البحث: التصديق (1)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (2)

غضب هشام چون هشام آن قصيدهء غرا * كه فرزدق همي نمود إنشا كرد از آغاز تا به آخر گوش * خونش اندر رگ از غضب زد جوش بر فرزدق گرفت حالي دق * همچو بر مرغ خوش نوا عقمق ساخت بر چشم شاميان خوارش * حبس فرمود بهر آنكارش اگرش چشم راست بين بودي * راست كردار وراست دين بودي دست بيداد ظلم نگشادي * جاي آن حبس، خلعتش دادي اي بسا راست بين كه شد مبدل * از حسد حس او به شد احول آن كه احول بود ز اول كار * چون شود حالش از حسد هشدار؟
آفت ديدهء جسد رمد است * رمد ديدهء خود حسد است از حسد ديدهء خرد شد كور * وز رمد ديدهء جسد بي نور جان حاسد ز داغ غم فرسود * وز غم آسوده خاطر محسود دائما از طبيعت فاسد * بر خدا معترض بود حاسد كه چنان مال يا منال چرا * مر فلان را همي دهد نه مرا؟
گر بدانم نميكند خوشدل * كاش از ونيز سازدش زايل حسد المرء يأكل الحسنات * وإن إعتاد كسبها سنوات نكشد از شر شور هيزم * آن ضرر كز حسد كشد مردم آن حسد خاصه كه اهل نفس و هوا * ميبرند از گزيدگان خدا جان اينان مقر قرب ووصال * جاي آنان جحيم بعد نكال ز آسمان مه همي دهد پرتو * بر زمين سگ همي زند عوعو زآسمان خور همي درخشد فاش * بر زمين كور ميشود خفاش عنايت امام (عليه السلام) به شاعر قصه مدح بوفراس رشيد * چون بدان شاه حق شناس رسيد
(٧٤٨)
صفحهمفاتيح البحث: الشاعر الفرزدق (2)، الأكل (1)، الضرر (1)

غضب هشام چون هشام آن قصيدهء غرا * كه فرزدق همي نمود إنشا كرد از آغاز تا به آخر گوش * خونش اندر رگ از غضب زد جوش بر فرزدق گرفت حالي دق * همچو بر مرغ خوش نوا عقمق ساخت بر چشم شاميان خوارش * حبس فرمود بهر آنكارش اگرش چشم راست بين بودي * راست كردار وراست دين بودي دست بيداد ظلم نگشادي * جاي آن حبس، خلعتش دادي اي بسا راست بين كه شد مبدل * از حسد حس او به شد احول آن كه احول بود ز اول كار * چون شود حالش از حسد هشدار؟
آفت ديدهء جسد رمد است * رمد ديدهء خود حسد است از حسد ديدهء خرد شد كور * وز رمد ديدهء جسد بي نور جان حاسد ز داغ غم فرسود * وز غم آسوده خاطر محسود دائما از طبيعت فاسد * بر خدا معترض بود حاسد كه چنان مال يا منال چرا * مر فلان را همي دهد نه مرا؟
گر بدانم نميكند خوشدل * كاش از ونيز سازدش زايل حسد المرء يأكل الحسنات * وإن إعتاد كسبها سنوات نكشد از شر شور هيزم * آن ضرر كز حسد كشد مردم آن حسد خاصه كه اهل نفس و هوا * ميبرند از گزيدگان خدا جان اينان مقر قرب ووصال * جاي آنان جحيم بعد نكال ز آسمان مه همي دهد پرتو * بر زمين سگ همي زند عوعو زآسمان خور همي درخشد فاش * بر زمين كور ميشود خفاش عنايت امام (عليه السلام) به شاعر قصه مدح بوفراس رشيد * چون بدان شاه حق شناس رسيد
(٧٤٨)
صفحهمفاتيح البحث: الشاعر الفرزدق (2)، الأكل (1)، الضرر (1)
از درم بهر آن نكو گفتار * كرد حالي روان ده و دو هزار بوفراس آن درم نكرد قبول * گفت مقصود من خدا و رسول بود از آن مدح ني نوال و عطا * زآن كه عمر شريف را زخطا همه جا از براي هر همجي * كرده ام صرف هر مديح وهجي تافتم سوي اين مديح عنان * بهر كفارت چنان سخنان قلته خالصا لوجه الله * لالأن استفيض ما أعطاه قال زين العباد والعباد * مانؤديه عوض لانرتاد زآن كه ما اهل بيت احسانيم * هر چه داديم باز نستانيم ابر جوديم بر نشيب وفراز * قطره از ما به ما نگردد باز آفتابيم بر سپهر علا * نفتد عكس ما دگر سو را چون فرزدق به آن وفا وكرم * گشت بينا قبول كرد درم از براي خداي بود ورسول * هر چه آمد از وچه رد چه قبول بود از آن هر دو قصدش الحق حق * مي‌كنم من هم از فرزدق دق رشحهء ز آن سجال ولطف ونوال * كه رسيدش از آن خجسته مآل ز آن حريفم اگر رسد حرفي * بندم از دولت ابد طرفي صادقي از مشايخ حرمين * چون شنيد آن نشيد دور از شين گفت نيل مرا ضي حق را * بس بود اين عمل

فرزدق را گز جز اينش زدفتر حسنات * بر نيايد، نجات، يافت نجات مستعد شد رضاي رحمان را * مستحق شد رياض رضوان را زآن كه نزديك حاكم جائر * كرد حق حق را، براي حق، ظاهر (1) 19. يافعي عبد الله بن اسعد (م 755 ه): معروف به " قطب مكه " و صاحب تأليفات كثيره از جمله " مرآة الجنان " مي‌گويد:

١. پايان اشعار جامي، سلسلة الذهب، ص 141 - 145، چاپ كتابفروشي سعدي.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، الشاعر الفرزدق (3)، عبد الله بن أسعد (1)، كتاب سلسلة الذهب لأحمد بن علي بن حجر (1)

" در خانه اي كه او در آنجا در حال سجده بود، آتش افتاد و اهل خانه فرياد مي‌كردند كه اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آتش! سر از سجده بر نداشت بعد از زماني سر برداشت از او پرسيدند چه چيز شما را از اين آتش غافل گردانيد؟ فرمود: آتش ديگر مرا، از اين آتش غافل گردانيد ".

" وكان يقول: ان قوما عبدوالله عزوجل رهبة فتلك عبادة العبيد، وآخرين عبدوالله رغبة فتلك عبادة التجار، وآخرين عبدوه شكرا فتلك عبادة الأحرار.

" " بارها آن حضرت مي‌فرمود: گروهي خداي را از روي ترس عبادت مي‌كنند و اين عبادت بردگان است و گروهي به انگيزهء پاداش ميپرستند و اين عبادت تجارت پيشگان است و گروهي او را براي آن كه از او سپاسگزاري كرده باشند، عبادت مي‌مايند و اين نوع عبادت، عبادت آزادگان است ".

" باز روايت شده است كه مردي به امام سجاد (عليه السلام) ناسزا گفت. و به وي افتراء بست حضرت به او فرمود: اگر آنچه گفتي در من باشد، پس به خدا توبه مي‌كنم و طلب آمرزش مي‌نمايم و اگر نباشد، در اين صورت تو به من افتراء بستي و خداوند تو را بيامرزد. همين كه آن مرد اين برخورد را از امام ديد، بلند شد و سر آن حضرت را بوسيد و گفت: فدايت شوم تو آن طوري كه من گفتم نيستي پس مرا ببخش. فرمود: خداوند تو را بيامرزد آن مرد گفت: خدا مي‌داند كه رسالت خويش را كجا قرار دهد؟

" (1) در پايان " يافعي " مي‌افزايد:

" محاسن و فضائل او بيش از آنست كه ما در اينجا به اين اختصار بسنده كرديم ".

20. ابن عماد حنبلي (م 1089): صاحب كتاب " شذرات الذهب في أخبار من ذهب " گويد: " زين العابدين علي بن حسين هاشمي، به جهت كثرت عبادتش " زين العابدين " ناميده شد و تا روزي كه فوت كرد و در هر شبانه روز هزار ركعت نماز مي‌خواند و روزي كه پدرش به شهادت رسيد، مريض

بود از اينرو متعرض او نشدند، سپس داستان
1. يافعي مراة الجنان، ج 1، ص 191.
صفحه(۷۵۰)
معرفي و جسارت آن مرد بي ادب را بازگو مي‌كند كه در سخنان " يافعي " گذشت. (1) 21. احمد بن علي بن حجر عسقلاني (م 852 ه): از اكابر فقها ومحدثين شافعي قرن نهم هجرت و مؤلف كتابهاي متعدد، از جمله: " تهذيب تهذيب الكمال في معرفة الرجال " مي‌باشد او مي‌گويد:
" كان علي بن الحسين رجلا له فضل في الدين " (2). علي بن حسين فردي بوده است كه در دين فضيلت و برتري داشت ".
22. محمد بن اسحاق: " عده اي از فقراي مردم مدينه زندگي خود را به نيكي مي‌گذراندند ولي نمي‌دانستند زندگيشان از كجا تأمين مي‌شود تا اينكه حضرت سجاد فوت كرد آنچه شبانگاهان بدانان مي‌رسيد قطع شد آنگاه فهميدند كه اولي بوده است؟ ".
23. ابونعيم حافظ اصفهاني (334 - 402 ه): كه يكي از اكابر و اعلام محدثان و از اعاظم ثقات حفاظ و صاحب تأليفات متعدد از جمله " حلية الأولياء " مي‌باشد روايت كرده است:
" به هنگام فوت آن امام، آثار كيسه‌هاي باري كه در شب براي بينوايان مدينه، حمل مي‌كرد، بر پشتش ديده مي‌شد. " " ابو نعيم " از امام باقر (عليه السلام) نقل كرده است كه: " إن علي بن الحسين، قاسم الله ماله مرتين " " امام باقر فرمود: پدرش علي بن حسين، مال خود را دوبار در راه خدا با فقراء تقسيم كرد ". (3) 24. حافظ محمد بن يوسف گنجي شافعي (م 658 ه): كه از اكابر علماي شافعي اواسط قرن هفتم و صاحب كتاب " كفاية الطالب في مناقب علي بن ابيطالب " است، مي‌گويد:
1. شذرات الذهب ج 1، ص 104.
2. تهذيب التهذيب، ج 7، ص 269.
3. حلية الأولياء، ج 2، ص 132.
(۷۵۱)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (2)، الحافظ أبو نعيم (1)، كتاب تهذيب الكمال للمزي (1)، علي بن الحسين (2)، محمد بن إسحاق (1)، أحمد بن علي (1)، محمد بن يوسف (1)
" كان عابدا، وفيا وجوادا حفيا " (1): " علي بن حسين (عليه السلام) عابد و بسيار باوفا، بخشنده و بسيار نوازشگر بود و در پرس و جو از حال ديگران اصرار مي‌ورزيد ".
25. يوسف بن اسماعيل نبهاني (1265 - 1350 ه): صاحب كتاب " جامع كرامات الأولياء " گويد:

" علي بن حسين زين العابدين، يكي از اعاظم اهل بيت و بزرگان ائمهء آنهاست عبد الملك مروان او را به غل و زنجير كشيده از مدينه به شام احضارش كرد و كساني را مأمور حفاظت او ساخت. زهري در آن حال وارد شد تا از حضرت سجاد خداحافظي نمايد. چون امام سجاد (عليه السلام) را در آن وضع ديد، گريه سر داده و گفت: اي كاش! من به جاي تو بودم و تو سالم مي‌ماندي. امام سجاد (عليه السلام) فرمود: آيا گمان مي‌كني من از اين وضع ناراحت هستم؟ اگر بخواهم وضعيت عوض مي‌شود ولي اين غل و زنجير مرا به ياد عذاب الهي مي‌اندازد. سپس پاها و دستهايش را از غل و زنجير بيرون آورد و فرمود: من دو منزل بيشتر با اينها نيستم و چهار شب نگذشته بود كه مأموران به دنبال او به مدينه آمدند، و در مدينه هر چه گشتند او را پيدا نكردند. زهري مي‌گويد: از بعضي مأموران پرسيدم گفتند: او را فرمانبردار مي‌ديديم و هر كجا پائين مي‌آمد ما اطرافش بوديم و به شدت از او مراقبت داشتيم تا آن شب، وقتي كه فجر طلوع كرد ديگر او را نديديم و تنها زنجيرهايش بجا مانده بود.

زهري گفت: بعد از اين جريان به ديدن عبد الملك رفتم و او از من علي بن الحسين (عليه السلام) را پرسيد جريان را به او گفتم: عبد الملك گفت: همان روزي كه مأموران او را گم كردند، او خود پيش من آمد و گفت: با من چه كار داري؟ گفتم: پيش ما باش! فرمود:

دوست ندارم. سپس خارج شد. به خدا قسم قلبم را وحشت فرا گرفت ".

26. فضل بن روزبهان خنجي اصفهاني (م 927 ه): در كتاب " وسيلة الخادم الي المخدوم " در شرح صلوات چهارده معصوم (عليه السلام)، در صلوات بر امام زين العابدين (عليه السلام) مينويسد:

1. كفاية الطالب، ص 447، طبع تهران.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الصّلاة (2)

" اللهم وصل و سلم علي الإمام الرابع، أبي الائمة بادخ النهمة، شامخ الهمة، كاشف الغمة، دافع الملمة، المنافح عند الامور المهمة الواقف، في مواقف العبادة بالليالي المدلهمة الشوكة مع المفاخر الجمة، صاحب المناقب والمزايا الجمة، صاحب العز المنيع والمجد الرفيع المدفون، مع عمه الحسن في البقيع ".

" بار خدايا درود و صلوات و سلامت را بر امام چهارم بفرست. آن پدر امامان كه صاحب از همت بس بلند بود زيرا كه اصلا التفات به خلافت صوري نفرمود و عزم و همت خود را مخصوص و مقصور بر عبادت و امور

آخرت، ساخت او زداينده‌ء غم از دلهاي مردم، دفع كننده‌ء بليات وشدائدي بود كه بر مردمان فرود آمده، بود او دفع كننده غمهاي مردم بود.
[و اين اشاره است بدانچه روايت كرده اند كه هر كس را در مدينه مشكلي روي مي‌نمود آن حضرت در آن مشكل او را مساعدت مي‌نموده و دفع آن بلا از آن كس مي‌كرد].
آن حضرت در مواقف عبادت الهي، در شبهاي بسيار تاريك مي‌ايستاد [چنانچه روايت كرده اند آن حضرت عابدترين اهل زمان خود بود و در شبانه روز هزار ركعت نماز مي‌خواند و بعد از آن، صحيفه اي را كه در آن حكايت عبادت حضرت أمير المؤمنين (عليه السلام) را ثبت كرده بودند، مي‌طلبيد و در آن نظر مي‌كرد و آن صحيفه را كنار مي‌گذاشت همچون كسي كه ملول باشد از تقصير خود مي‌فرمود: " أني لي بعبادة علي " من چگونه مي‌توانم عبادتي مثل عبادت علي بجا آورم].
" طاوس يماني " روايت كرده است كه حضرت امام زين العابدين (عليه السلام) شبي به حجره‌ء كعبه درآمة، پس نماز بسيار كرد و بعد از آن سجده طولاني كرد و روي بر خاك بماليد و كف دستها به طرف آسمان برداشت شنيديم كه آهسته مي‌گفت: " عبيدك بفنائك، مسكينك بفنائك، فقيرك بفنائك، سائلك بفنائك ". " طاووس " گفت: من اين دعا را ياد گرفتم و پس از آن، هيچ گرفتاري بر من پيش نيامد جز آن كه اين دعا را خواندم و خداي تعالي مرا از آن شدت رهائي بخشيد.
آن حضرت با وجود آن مفاخر نسبي و مكارم حسبي كه در ذات مبارك ايشان جمع

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، الصّلاة (1)، الكرم، الكرامة (1)
شده بود، اصلا ميل ظهور و شوكت خلافت نمي‌فرمود چنانچه روايت كرده اند در مدت حيات آن حضرت هر قدر مردم عراق آن حضرت را به طلب ملك و خلافت ترغيب كردند، اصلا ميل نفرمود، او صاحب عزت و مناعت و شرف بلند و مدفون در بقيع در كنار عموي بزرگوارش حسن مجتبي مي‌باشد ". (1) 27. حافظ حسين درويش كربلائي تبريزي (994 ه‍): در مقام معرفي امام سجاد (عليه السلام) مي‌گويد:
" في ذكر الإمام الهمام، قبلة الساجدين، وكعبة الزاهدين، أبي الأئمة وسراج الأمة و كاشف الغمة ومحيي السنة وسني الهمة ورفيع الرتبة وانيس الكربة وصاحب الندية، المدفون با الأرض الطيبه، سيد المجاهدين، أبي محمد علي بن الحسين زين العابدين عليه صلوات المصلين ":
" در ذكر و بازگويي احوال امام همام، قبله‌ء سجده كنندگان كعبه زاهدان،

پدر بزرگ پيشوايان، چراغ امت كاشف محنت، احياءگر سنت بلند و همت، رفيع مرتبت، انيس غم و غصه، صاحب مجالس دعا، مدفون در سرزمين مدينه سيد مجاهدان ابن محمد علي بن الحسين زين العابدين كه بر او درود درودگران باد! " " وي امام چهارم از ائمهء اثني عشر معروف به زين العابدين و سيد العابدين والسجاد و ذي الثفنات است. و آن جناب را " ذوالثفنات " به آن جهت مي‌گفتند كه از كثرت عبادت بعضي از اندامش كه در حين سجود بر زمين مي‌سود، مانند شتر درشت شده بود. و زين العابدينش از آن گويند كه ظاهر و باطن وي و اقوال و افعال و خلق و خلق وي به حضرت رسول (صلي الله عليه وآله) مانند بود ... ".
" وهو من أكابر سادات أهل البيت و من أجل التابعين وأعلامهم. قال الزهري: ما رأيت قرشيا أفضل من علي بن الحسين وقال سعيد بن المسيب: بلغني أن علي بن الحسين (عليه السلام) كان يصلي في اليوم والليلة ألف ركعة الي أن توفي. وقالوا: سمي زين
1. وسيلة الخادم الي المخدوم ص 177 - 182.
(٧٥٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، دولة العراق (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، سعيد بن المسيب (1)، علي بن الحسين (2)، السجود (1)، الصّلاة (2)، الدفن (2)
العابدين، لعبادته ":
او از بزرگان سادات اهل بيت و از بزرگترين تابعان و از اعلام آنان بود زهري گفته است من فرد قرشي با فضيلت تر از علي بن الحسين (عليه السلام) را نديدم " سعيد بن مسيب " گويد:
شنيده ام كه علي بن الحسين در شبانه روز هزار ركعت نماز مي‌گزارد به خاطر عبادتهاي فراوان او را " زينب عبادت كنندگان " گفتند ".
" بر حضرت امام زين العابدين (عليه السلام) خوف و خشيت الهي به طرز عجيبي چيره شده بود گويند كه: در وقت وضو ساختن رنگ رخسار مباركش متغير گشتي و چون به نماز ايستادي لرزه بر اندام نازنينش افتادي از اين حالاتش سوال كردند، فرمود: نمي‌دانيد كه در حضور كي مي‌بايد ايستاد؟ وخدمت كه مي‌بايد كرد؟ و همچنين گويند كه: چون بادي بر ميانگيخت به تندي، آن حضرت از خوف الهي چون بيهوشان بيفتادي و همچنين گويند كه: نوبتي آتشي در منزل آن حضرت افروخته شد و وي در سجده بود از اطراف و جوانب آواز برآمد، آن حضرت از نياز وتضرع خود بازنگشت تا آن آتش فرو نشست بعد از آن وي را از آن سؤال كردند فرمود: كه فكر آتش ديگر چنان مشغولم ساخته بود كه از سوزش اين آتش خبرم نبود ".
و چون مردمان به خواب رفتندي برخاستي، و به عبادت مشغول گشتي، و

با صداي بلند فرياد مي‌آورد و دعا مي‌كرد از دعاهاي آن بزرگوار اين دعا بود: " اللهم ان هول المطلع والوقوف بين يديك اقلقني عن وسادي ومنع رقادي " " خدايا! وحشت روز آينده و وقوف در پيشگاه تو مرا مضطرب، و خواب را از چشمانم ربوده است ". سپس صورت خود را روي خاكها مي‌گذاشت، خانواده و فرزندانش دور او را مي‌گرفتند و به حال او مي‌گريستند و آن حضرت ملتفت آنها نمي‌شد، سپس عرض مي‌كرد: " اللهم اني أسالك الروح والراحة حين القاك وأنت عني راض ". خدايا آسايش و آسودگي را مي‌طلبم آنگاه كه به ملاقات تو مي‌شتابم و مي‌خواهم كه تو از من راضي باشي.
صاحب " روضات الجنان " مي‌افزايد:
(٧٥٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، سعيد بن المسيب (1)، علي بن الحسين (1)، الخوف (2)
امارات شرف وعلو شأن و علامات بزرگي و رفعت مقام، حضرت امام زين العابدين (عليه السلام) از حيز تعداد بيرون است و از احاطهء دائرهء خيال افزون، حجر و نذر (سنگ و شن) گواه امامت ووصايت اوست چه جاي انسان و بشر. (1) 28. استاد عباس محمود عقاد: استاد معاصر نويسندهء مشهور مصري صاحب تأليفات ارزشمند از جمله: " الحسين ابوالشهداء " است در همين كتاب دربارهء امام سجاد (عليه السلام) مينويسد: " اين جوان بيمار (بعد از جريان كربلا) زندگي كرد تا اين كه بر قلبها مالك شد آنچنان كه كه " هشام بن عبد الملك " بر بدنهاي مردم تسلط داشت ". (2)
1. روضات الجنان، روضهء هشتم ج 2، ص 412.
2. الحسين ابوالشهداء، ص 282، طبع دار الكتاب البناني بيروت 1997 م.
(٧٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، هشام بن عبد الملك (1)، مدينة بيروت (1)
بخش سوم امام سجاد (عليه السلام) در پيشگاه قرآن
صفحه(٧٥٧)

بخش سوم / امام سجاد (ع) در پيشگاه قرآن ...
امام سجاد (م 95 ه. ق) و تفسير قرآن (1) از مفسران تابعين، ابوحمزهٔ ثمالي وجابر جعفي وابوخالد كابلي بيش از ديگر مفسران از او روايت كرده اند. امام علي بن الحسين (عليه السلام) صاحب زبور آل محمد (صلي الله عليه وآله) و دارندهٔ صحيفه نوراني سجاديه كه " قرآن صاعد " يا " اخت القرآن " مي‌نامند پس از حادثه كربلا ملجاء فكري و معنوي شيعه در آن عصر و بزرگترين مفسر قرآن در قرن اول به شمار مي‌روند ايشان علاوه بر فقه و شريعت و مرجعيتي كه در زمينهٔ احكام الهي داشته اند مفسر و بيانگر آيات نوراني قرآن نيز بوده اند كه در لابلاي تفاسير خاصه وعامه از ايشان مطالب فراواني نقل كرده اند اين تفاسير افزون بر تفاسير آيات الاحكام است كه نوعا از ائمه معصومين (عليها السلام) روايت، وحديث خاصي وجود دارد.
1. نفرين شدهٔ خداوند:
از وصاياي آن بزرگوار به فرزند برومندش امام باقر (عليه السلام) اين بود: پسرم با پنج نفر دوستي و رفاقت نداشته باش:
1. كذاب و دروغگو چون او به منزله سرابي است كه دور را نزديك و نزديك را دور نشان مي‌دهد.
2. فرد فاسق چون او تو را به يك لقمه نان مي‌فروشد.
١. طبقات مفسران شيعه، ج ١، ص ٢٦٤ - ٢٦٧، آراء تفسيري امام (ع) مي‌توان در منابع زير مطالعه نمود:
در زمينه ازدواج پيامبر خدا (ص) با زينب بنت جحش آيه ٣٥ سوره احزاب، تفسير خازن ج ٥، ص ٢١٦ - ومعالم التنزيل بغوي ج ٥، ص ٢١٥، ابوبكر جصاص احكام القرآن ج 3، ص 444 و آلوسي در روح المعاني ج 22، ص 524، زرقاني ج 5، ص 234 زهري وبكر بن علاء بن زياد قشيري (متوفي 334) با استناد به تفسير امام در تفاسير خود وارد ساخته اند.
(٧٥٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، القرآن الكريم (1)، كتاب أحكام القرآن للجصاص (1)، زينب بنت جحش (1)

بخش سوم / امام سجاد (ع) در پيشگاه قرآن ...
امام سجاد (م 95 ه. ق) و تفسير قرآن (1) از مفسران تابعين، ابوحمزهء ثمالي وجابر جعفي وابوخالد كابلي بيش از ديگر مفسران از او روايت كرده اند. امام علي بن الحسين (عليه السلام) صاحب زبور آل محمد (صلي الله عليه وآله) و دارندهء صحيفه نوراني سجاديه كه " قرآن صاعد " يا " اخت القرآن " مي‌نامند پس از حادثه كربلا ملجاء فكري و معنوي شيعه در آن عصر و بزرگترين مفسر قرآن در قرن اول به شمار مي‌روند ايشان علاوه بر فقه و شريعت و مرجعيتي كه در زمينهء احكام الهي داشته اند مفسر و بيانگر آيات نوراني قرآن نيز بوده اند كه در لابلاي تفاسير خاصه وعامه از ايشان مطالب فراواني نقل كرده اند اين تفاسير افزون بر تفاسير آيات الاحكام است كه نوعا از ائمه معصومين (عليها السلام) روايت، وحديث خاصي وجود دارد.
1. نفرين شدهء خداوند:
از وصاياي آن بزرگوار به فرزند برومندش امام باقر (عليه السلام) اين بود: پسرم با پنج نفر دوستي و رفاقت نداشته باش:
1. كذاب و دروغگو چون او به منزله سرابي است كه دور را نزديك و نزديك را دور نشان مي‌دهد.
2. فرد فاسق چون او تو را به يك لقمه نان مي‌فروشد.
١. طبقات مفسران شيعه، ج ١، ص ٢٦٤ - ٢٦٧، آراء تفسيري امام (ع) مي‌توان در منابع زير مطالعه نمود:
در زمينه ازدواج پيامبر خدا (ص) با زينب بنت جحش آيه ٣٥ سوره احزاب، تفسير خازن ج ٥، ص ٢١٦ - ومعالم التنزيل بغوي ج ٥، ص ٢١٥، ابوبكر جصاص احكام القرآن ج 3، ص 444 و آلوسي در روح المعاني ج 22، ص 524، زرقاني ج 5، ص 234 زهري وبكر بن علاء بن زياد قشيري (متوفي 334) با استناد به تفسير امام در تفاسير خود وارد ساخته اند.
(٧٥٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، القرآن الكريم (1)، كتاب أحكام القرآن للجصاص (1)، زينب بنت جحش (1)
3. فرد بخيل چون او تو را به هنگام نياز و احتياج خوار و زبون ميسازد.
4. فرد احمق و نادان او مي‌خواهد به تو خير رساند ولي ضرر مي‌رساند.
5. قاطع رحم چون من او را سه جايگاه از قرآن مجيد ملعون و نفرين

شده‌ء خداوند يافتم يكي در موردي كه مي‌فرمايد:
" فهل عسيستم ان توليتهم ان تفسدوأ في الأرض وتقطعوا ارحامكم اولئك تعفهم الله فأصمهم واعمي ابصارهم " (1) دومي در جائي كه مي‌فرمايد:
" الذين ينقضون عهدالله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الأرض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار " (2) سومي در آيه اي مي‌فرمايند:
" الذين ينقضون عهدالله من بعد ميثاقه ويقطعون ماامرالله به ان يوصل ويفسدون في الأرض اولئك هم الخاسرون ". (3) مرحوم سيد عبد الرزاق الموسوي المقرم در كتاب " الأمام زين العابدين (عليه السلام) " بيست و يك مورد ديگر از موارد تفسيري امام (عليه السلام) را ارائه نموده اند:
2. در مورد * (قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربي) * (4) را به قرابت و خويشاوندي اهل بيت (عليه السلام) تفسير نموده اند وجصاص در احكام القرآن (ج 3، ص 465) وابن كثير در تفسير خود (ج 4، ص 112) از ابن جرير، اسارت آن بزرگوار وگفتگوي او را با مرد شامي نقل كرده اند.
3. در مورد آيه‌ء * (واعتصموا بحبل الله جميعا، ولا تفرقوا) * كه به مودت ومحبت شيعه نسبت به علي (عليه السلام) تفسير نموده اند. (5) 4. سوره‌ء مائده، آيه 27: * (واتل عليهم نبأ ابني آدم اذ قربا قربانا) * هابيل با چاق ترين

١. سوره محمد آيه ٢٢.
٢. سوره بقره آيه ٢٧.
٣. سوره رعد آيه ٢٥ به نقل از تحف العقول صفحات 320 - 321.
4. سوره‌ء احزاب، آيه‌ء 135.
5. آل عمران، آيه‌ء 103.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب أحكام القرآن للجصاص (1)، المودة في القربي (1)، الضرر (1)، سورة محمد (1)

گوسفندها به خدا تقرب جست و قابيل با سنبل كه مورد قبول واقع نشد و موجب برخورد دو برادر شد. (1) 5. در مورد فروختن حضرت يوسف و ارزش او كه 22 يا 30 درهم بوده است كه امام (عليه السلام) در تفسير خويش شمارش آن را 20 درهم اعلام كرده اند.
6. زينت الهي با توجه به آيه 32 سوره اعراف. " قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده " كان علي بن الحسين يلبس الجبة والمطرف من الخز وألقلنسوة ويبيع المطرف و يشتري بثمانين ويقول: قل من حرم زينة الله التي اخرج للعباده للطيبين والطيبات تفسير العياشي، ج 20 وفيه في خبر

عمر بن علي عن ابيه علي الحسين انه كان يشتري الخز بخمسين دينارا فاذا صاف تصدق به، لايري براكب باي وتعوي: قل من حرم زينة الله الليالي، ج 2، ص 16. (2) 7. در مورد اختلاف امت كه مقصود از آن اولياء بوده است.
8. قبولي توبه، تفسير آيهء 105 سوره توبه: * (يقبل التوبة من عباده) *.
9. سورهء بقره، آيهء * (اينما تكونوا يأت بكم الله) * كه اصحاب و ياران قائم (عج) است كه تعداد آنان همانند سپاه بدر، 313 نفر است.
10. آيهء 207 سورهء بقره * (ادخلوا في السلم كافة) * كه مقصود از سلم، ولايت علي بن ابيطالب (عليه السلام) است.
11. آيهء 56 سورهء زمر: * (ان تقول يا حسرتا علي ما فرطت في جنب الله) * كه باز به ولايت علي (عليه السلام) تفسير فرموده اند كه در روز قيامت دورافتادگان از حريم ولايت حسرت مي‌خورند كه چرا تفريط نموديم و در حق علي (عليه السلام) كوتاه آمديم.
12. سورهء زخرف، آيهء 33: * (لو لا، ان يكون الناس امة واحدة) * كه مقصود از آن امت محمد (صلي الله عليه وآله) است. چرا بايد امت كامل ترين پيامبران (صلي الله عليه وآله) متعهد و متفق نگردند؟
1. سورهء مائده، آيه 27.
2. سورهء اعراف آيهء 32.
(٧٦١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، علي بن الحسين (1)، عمر بن علي (1)، اللبس (1)، الجنابة (1)
13. سورهء زمر، آيهء 69: * (واشرقت الأرض به نور ربها) * كه مقصود بيان اوضاع محشر است با تفصيلي كه دارد.
14. سورهء مؤمن، آيهء 34: * (ولقد جائكم يوسف بالبينات) * سعيد بن جبير از امام زين العابدين (عليه السلام) از زبان يوسف خبر از ظهور حضرت قائم (عج) مي‌دهد.
15. سوره مزمل، آيهء 4: * (ورتل القرآن ترتيلا) * مقصود از آن روشن نمودن آيات است، وفرمود: " قفوا عند عجائبه لتحركوا به القلوب ". (در مورد شگفتيهاي قرآن مكث كنيد تا دلها را متوجه آفريدگار آن سازيد.) 16. سوره زمر، آيهء 68: * (ونفخ في الصور، فصعق) * كه كيفيت نفخ صور اسرافيل را بيان مي‌كند.
17. سورهء بقره، آيهء 22 * (الذي جعل لكم الأرض فراشا والسماء بناء) * خداوند زمين را ملايم طبايع وموافق ابدان شما قرار داده است.
18. سورهء قصص، آيهء 85: * (ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الي معاد والله خير حافظا وهو ارحم الراحمين) * كه مقصود از آن، رجعت

وبازگشت پيامبر وپيشوايان معصوم (عليه السلام) است كه مجددا به دنيا بازخواهند گشت.
19. سورهء تكاثر: * (لتسئلن يومئذ عن النعيم) * مقصود از آن شهادت بر يكتايي الله و رسالت پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) و ولايت أمير المؤمنين است. (1) 20. در تفسير كشف الاسرار ميبدي مواردي را از امام علي بن الحسين (عليه السلام) روايت كرده است كه با بهره گيري از يادنامهء علامه اميني در اينجا مي‌آوريم.
21. حق خويشاوندي، روي ان علي بن الحسين قال لرجل من أهل الشام: أقرأت القرآن؟ قال: نعم. قال: أفاقرأت في سورة بني اسرائيل: (وآت ذالقربي حقه)؟
قال: وانكم للقرابة الذي امر الله أن يؤتي حقه؟ قال: نعم ". (2)
1. سوره تكاثر، آيه 8.
2. سوره إسراء، آيه 26.
(٧٦٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، سعيد بن جبير (1)، علي بن الحسين (1)، القرآن الكريم (3)، الشام (1)
روايت شده است كه امام به مردي از شاميان فرمودند:
آيا قرآن خوانده اي؟ او پاسخ داد: آري. امام فرمودند: آيا در سورهء بني اسرائيل نخوانده اي كه حق خويشاوندان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را انجام بده؟ شامي گفت: آيا شما از خويشاوندان وذوي القربي هستيد كه بايد حق آنان اداء شود؟ امام (ع) فرمود: آري.
22. عروس قرآن روي علي بن الحسين (عليه السلام) عن أبيه، عن علي (عليها السلام) قال: سمعت النبي (صلي الله عليه وآله) يقول: " لكل شئ عروس، وعروس، القرآن سورة الرحمن ... ". (1) 23. در داستان يوسف وزليخا * (سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم، حتي يتبين لهم أنه الحق) * (2) در ضمن اين آيهء شريفه از علي بن الحسين (عليه السلام) روايت كرده اند كه: " در آن خلوتخانه بتي نهاده بودند، آن ساعت زليخا برخاست و چادري روي سر آن بت دركشيد تا پوشيده باشد. يوسف گفت: چيست اين عمل كه تو انجام دادي؟ گفت: از آن بت شرم ميدارم كه به ما مينگرد.
يوسف گفت: " أتستحين ممن لايسمع ولا يبصر، ولا استحيي ممن خلق الأشياء، و علمها يسمع ويبصر، وينفع ويضر؟ " آيا از بتي كه نمي‌شنود و نمي‌بيند و نه در ضرر و نفعي در به كار تو دارد، شرم مي‌داري. من چرا از آفريدگار جهان و جهانيان و دانا به احوال همگان، چه آشكارا و چه پنهان، شنونده آوازها، شنوندهء رازها، بينندهء دور يا نزديك ...
شرم ننمايم؟ الم تعلم بان الله يري؟ آيا نمي‌داني كه خداوند حاضر و ناظر

است؟ يوسف اين سخن بگفت، آنگه برخاست و آهنگ در كرد ".
24. زهد واقعي: از امام (عليه السلام) از معناي زهد سوال نمودند: در پاسخ فرمودند: زهد ده درجه دارد پس بالاترين درجه ي زهد، پائين ترين مراتب پارسايي وورع مي‌باشد و بالاترين درجه ي يقين، پائين ترين مراتب رضاي الهي است و زهد واقعي در آيه اي از
1. طبقات مفسران شيعه، ج 1، ص 263.
2. سوره فصلت، آيه 53.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، سورة الرحمن (الرحمان) (1)، القرآن الكريم (1)، الزهد (5)، الضرر (1)، سورة فصلت (1)
كتاب خدا معرفي شده است: " لكيلا تأسوا علي مافاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم ". (1) تا آنكه بر آنچه از شما فوت گرديده است تأسف مخوريد و آنچه بر شما پيش مي‌آيد شادمان نگرديد. (2) نمونه‌هاي تفسيري، حديثي و فقهي از آن بزرگوار در كتابهاي رجال و تفسير فراوان آمده است كه محض رعايت اختصار به نمونه‌هاي فوق بسنده گرديد.
1. سوره آل عمران آيه 153.
2. شبيه اين تفسير در نهج البلاغه هم آمده است.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب نهج البلاغة (1)، سورة آل عمران (1)
بخش چهارم ` آثار ومأثر جاويدان امام سجاد (عليه السلام)

بخش چهارم / آثار ومأثر جاويدان امام سجاد (ع) ...

آثار ومأثر امام (عليه السلام) بيش از آنست كه ما را توان تتبع و استقصاي آنها بوده باشد. در حضور آن بزرگوار، يادگارهاي رسالت، نشانه‌هاي ولايت و امامت وام الكتاب فقه، جامعه وجود دارد ما در اين بخش فقط به چند اثر ماندگار و جاودانه آن بزرگوار، اشارتي مي‌نماييم و توضيحات را لازم را انجام مي‌دهيم. اميد است همين موارد اندك كفايت كنند از بسيار ما بوده باشد.

1. صحيفهء سجاديه (عليه السلام) صحيفهء سجاديه، گنجينهء معارف اهل بيت (عليه السلام)، وزبور آل محمد (صلي الله عليه وآله)، مخزن عرفان، كانون توحيد و كتاب معرفت خدا و شناخت الهي است صحيفه سجاديه (عليه السلام) انجيل رهروان راه حقيقت، و زبور آل معرفت وسلوك و عرفان مي‌باشد.

صحيفهء سجاديه يك دوره آموزش و تعليم شيوهء گفتگو با خداوند متعال وأدب و روش سخن گفتن با معبود يكتا مي‌باشد و كوشش امام (عليه السلام) بر آن بوده است تا نحوهء سخن گفتن وأدب تضرع و دعا، به سالكان راه و طالبان وصال حق، بياموزد و خود نيز سوز و گداز و عشق بي شائبه خود را با معبود خويش به مرحلهء ظهور برساند. اين مخزن اسرار و معدن معارف و مكارم و گنجينهء اسرار عبودي تا كنون دست به دست اخيار و صالحان گشته و در نهايت به دست ما رسيده است و جاي شكر و سپاس است كه هنوز نفحات انس و نفخات قدس الهي، در حال وزيدن بوده و دعاهاي آن امام همام و آن عارف صمداني به عصر ما نيز رسيده است اين دعاها كه پيوند ناگسستني به عصر رسالت دارد به منزلهء آنست كه ما در عصر رسالت و نبوت و در دوران امامت و ولايت به سر مي‌بريم.

در سال 1353 ه. ق مرجع فقيد، مرحوم آيت الله العظمي نجفي مرعشي (قدس سره) نسخه اي از صحيفه سجاديه را براي علامهء معاصر مؤلف تفسير علمي طنطاوي (مفتي اسكندريه)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (2)، الكرم، الكرامة (1)

به " قاهره " فرستاد. وي پس از تشكر از دريافت اين هديهء گرانبها و ستايش فراوان از اهداء كنندهء آن، در پاسخ چنين نوشت:
" اين از بدبختي ماست كه تا كنون بر اين اثر گرانبهاي جاويدان، كه از مواريث نبوت است، دست نيافته بوديم، من هر چه در آن مينگرم، آن را از گفتار مخلوق برتر، و از كلام خالق پايين‌تر مي‌يابم ". (1) ابعاد سياسي صحيفه سجاديه:
چنان كه اشاره كرديم، صحيفهء سجاديه تنها شامل راز و نياز محض و مناجات و عرض حاجت در پيشگاه معبود يكتا نيست، بلكه شامل ابعاد سياسي و اجتماعي و فرهنگي و عقيدتي نيز مي‌باشد. امام سجاد (عليه السلام) در ضمن دعاهاي خود در چندين مورد، مباحث سياسي به ويژه مسألة " امامت " و رهبري جامعهء اسلامي را مطرح كرده است كه ذيلا نمونه‌هايي از آنها را مي‌آوريم:
1. امام در دعاي بيستم (دعاي مكارم الاخلاق) چنين مي‌گويد:
" خدايا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا بر آن كه بر من ستم كند، دستي (نيرويي)، و بر آن كه با من ستيزه جويد زباني (برهاني)، و بر كسي كه با من دشمني و عناد ورزد، پيروزي و غلبه‌اي عطا كن، و در برابر آن كس كه نسبت به من، به حيله گري و بد انديشي بپردازد، چاره و تدبيري و در برابر آن كه بر من فشار و آزار ميرساند، نيرو ده و در برابر عيب جوياني كه بر من عيب جويي و دشنام گويي كنند قدرت تكذيب، و در برابر خطر تهديد دشمنان، به من امنيت كامل عنايت فرما ... ". (2) آيا چه كساني جز كارگزاران عبد الملك نظير " هشام بن اسماعيل مخزومي " (حاكم

1. صحيفه سجاديه، ترجمه سخنور توانا استاد سيد صدرالدين بلاغي، تهران، دارالكتب الاسلامية، مقدمه، ص 37.
2. ترجمه صحيفه سجاديه از نگارنده، ص 220.

مدينه) و دستياران او بودند كه در حق امام ستم، ستيزه جويي، عناد، بد انديشي، فشار، آزار و تهديد داشتند؟ بنابراين در واقع اين دعاي امام (عليه السلام) شكوائيه‌اي در برابر زورگوييهاي حكومت وقت بوده و از اين نظر بار سياسي داشته است.
2. در دعائي كه امام به عنوان نيايش روز عيد قربان و روز جمعه مي‌خواند چنين آمده است:

" خدايا! با اين مقام (خلافت و رهبري امت اسلامي كه اقامهء نماز در روز عيد قربان و روز جمعه و ايراد خطبه از شئون آن است) مخصوص جانشينان و برگزيدگان تو، و اين پايگاهها، از آن امناي تو است كه آنان را در رتبهء والايي قرار داده اي، ولي ستمگران (همچون خلفاي ستمگر اموي) آن را به زور، غصب و تصاحب كرده‌اند ... تا آنجا كه برگزيدگان و خلفاي تو مغلوب و مقهور گشته اند، در حالي كه مي‌بينند احكام تو تغيير يافته است، كتاب تو از صحنهء عمل به دور افتاده، فرائض و واجبات تو، دستخوش تحريف گشته، و سنت (راه و رسم) پيامبرت، متروك مانده است.

خدايا! دشمنان بندگان برگزيده ات از اولين و آخرين و همچنين اتباع و پيروانشان و همهء كساني را كه به كارهاي آنان راضي هستند، لعنت كن و از رحمت خود دور ساز ... ". (1) در اين دعا امام با صراحت تمام، از مسألة امامت و رهبري امت، كه اختصاص به خاندان پيامبران دارد، و مغصوب شدن آن توسط ستمگران، ياد مي‌كند و بدين ترتيب مشروعيت حكومت بني اميه را طرد مي‌كند.

3. امام در دعاي عرفه چنين مي‌گويد:

" پروردگارا! درود فرست بر پاكترين افراد خاندان پيامبر كه آنان را براي رهبري امت و اجراي اوامر خود برگزيده اي، و آنان را خزانه داران علم

1. ترجمه صحيفهء سجاديه اثر نگارنده ناتوان، ص 223.

صفحهمفاتيح البحث: يوم عرفة (1)، بنو أمية (1)، الغصب (1)

خود، نگهبانان دينت، جانشينان خودت در زمين، و حجتهاي خويش بر بندگانت، قرار داده اي و به خواست خود، آنان را از هر گونه پليدي يكباره پاك كرده اي و آنان را وسيلهء ارتباط با خود و وسيلهء وصول به بهشت خويش قرار داده اي ... خدايا، تو در هر زمان دين خود را به وسيلهء امامي تأييد فرموده اي كه او را براي بندگانت رهبر و پرچمدار، و در گيتي مشعل هدايت قرار داده اي، پس از آنكه او را به وسيله ارتباط غيبي، با خود مرتبط ساخته اي، و او را وسيلهء خشنودي خود قرار داده اي و پيروي از او را واجب كرده اي، و از نافرمائي او بيم داده اي، و به اطاعت از امر او و پذيرش نهي او، دستور داده اي، و مقرر داشته اي كه هيچ كس از او سبقت نگيرد، و هيچ كس از پيروي او پس نماند ... ". (1) حضرت سجاد (عليه السلام) در اين دعا نيز از نقش و موقعيت ويژهء رهبران الهي و امامان از خاندان نبوت وامتيازات آنان سخن گفته است، و اين امر دقيقا به معناي نفي مشروعيت حكومت زمامداران وقت و نامشروع بودن قيامت و حكومت آنان سخن به ميان آورده است.

كتاب شناسي شرحها و ترجمه‌هاي صحيفه از آن روز كه اين اثر شاهكار ادبي، عرفاني و معنوي امام سجاد (عليه السلام) به عرصهء ظهور و بروز رسيده است گوهر شناسان معنوي و در جويان عرفاني، در مقام سفتن درهاي ناياب آن درآمده اند و چه شرحها و توضيحها و ترجمه‌هايي كه در مورد اين صحيفه كامله سجاديه انجام نداده اند كه استقصاء و شمارش كامل آن شرحها و ترجمه‌ها از عهده خارج است فقط به صورت گذرا و گزارشگونه به چند مورد از آنها اشاره مي‌گردد:

گفتار حاج آقا بزرگ تهراني:

كتاب شناس معروف جهان تشيع مرحوم حاج آقا بزرگ تهراني ضمن معرفي

1. ترجمه كامل دعاي عرفه در پايان اين بخش به تفضيل آمده است.

صفحهمفاتيح البحث: يوم عرفة (1)

خود، نگهبانان دينت، جانشينان خودت در زمين، و حجتهاي خويش بر بندگانت، قرار داده اي و به خواست خود، آنان را از هر گونه پليدي يكباره پاك كرده اي و آنان را وسيلهء ارتباط با خود و وسيلهء وصول به بهشت خويش قرار داده اي ... خدايا، تو در هر زمان دين خود را به وسيلهء امامي تأييد فرموده اي كه او را براي بندگانت رهبر و پرچمدار، و در گيتي مشعل هدايت قرار داده اي، پس از آنكه او را به وسيله ارتباط غيبي، با خود مرتبط ساخته اي، و او را وسيلهء خشنودي خود قرار داده اي و پيروي از او را واجب كرده اي، و از نافرمائي او بيم داده اي، و به اطاعت از امر او و پذيرش نهي او، دستور داده اي، و مقرر داشته اي كه هيچ كس از او سبقت نگيرد، و هيچ كس از پيروي او پس نماند ... ". (1) حضرت سجاد (عليه السلام) در اين دعا نيز از نقش و موقعيت ويژهء رهبران الهي و امامان از خاندان نبوت وامتيازات آنان سخن گفته است، و اين امر دقيقا به معناي نفي مشروعيت حكومت زمامداران وقت و نامشروع بودن قيامت و حكومت آنان سخن به ميان آورده است.

كتاب شناسي شرحها و ترجمه‌هاي صحيفه از آن روز كه اين اثر شاهكار ادبي، عرفاني و معنوي امام سجاد (عليه السلام) به عرصهء ظهور و بروز رسيده است گوهر شناسان معنوي و در جويان عرفاني، در مقام سفتن درهاي ناياب آن درآمده اند و چه شرحها و توضيحها و ترجمه‌هايي كه در مورد اين صحيفه كامله سجاديه انجام نداده اند كه استقصاء و شمارش كامل آن شرحها و ترجمه‌ها از عهده خارج است فقط به صورت گذرا و گزارشگونه به چند مورد از آنها اشاره مي‌گردد:

گفتار حاج آقا بزرگ تهراني:

كتاب شناس معروف جهان تشيع مرحوم حاج آقا بزرگ تهراني ضمن معرفي

1. ترجمه كامل دعاي عرفه در پايان اين بخش به تفضيل آمده است.

صفحهمفاتيح البحث: يوم عرفة (1)

صحيفه‌هاي يكم، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، در مورد نخستين صحيفه سجاديه مينويسد:
" صحيفه سجاديه نخستين، كه سند آن به امام زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب (عليه السلام) به صورت تواتر مي‌رسد، از آن كتاب به عنوان " خواهر قرآن " " انجيل اهل بيت (عليه السلام) " و " زبور آل محمد (صلي الله عليه وآله) " و گاهي " صحيفهء كامله " تعبير آورده مي‌شود. اصحاب ما اهتمام كاملي به روايت و نقل آن كتاب شريف داشته اند و در اجازات خود مخصوصا از آن ياد نموده اند. شرحها و ترجمه‌هاي متعددي از آن به عمل آورده اند و سند اين كتاب از متواترات مي‌باشد. چون در هر عصر و روزگاري و در هر طبقه و قشري اختصاص به نقل و روايت پيدا نموده است و سند روايت آن به دو فرزند امام زين العابدين: يعني امام محمد باقر (عليه السلام) وزيد شهيد (رحمه الله) منتهي مي‌گردد كه از پدر بزرگوارشان امام علي بن الحسين (مستشهد در سال 95 ه. ق) نقل كرده اند ومرحوم ابن شهرآشوب مينويسد: " صحيح " آنست نخستين فردي كه در مورد دعا تصنيف و تأليف دارد امام علي بن ابيطالب (عليه السلام) سپس سلمان، ابوذر، إصبغ بن نباته و آنگاه عبيداله بن ابي رافع و سپس " صحيفهء كامله " امام زين العابدين (عليه السلام) مي‌باشد ". (1) 100 عنوان شرح و ترجمه نظر به اهميت والايي كه كتاب صحيفه سجاديه پيش علما و بزرگان ما داشته است تا كنون شرحها و تعليقه‌ها و ترجمه‌هاي متعددي از آن به عمل آمده است كه استقصاي كامل آنها با گزيده نويسي‌ها سازگار نيست فقط به تعداد 100 عنوان از آنها به ترتيب قرون اشاره مي‌نمائيم، بسيار متأسفيم كه از شروح قرون دوم، سوم، چهارم و پنجم اطلاعات كافي نداريم فقط از قرن ششم آغاز سخن مي‌نمائيم:
قرن ششم و هفتم و هشتم و نهم:
1. شرح صحيفه حلي به صورت تعليقه تأليف شيخ ابو جعفر محمد بن منصور عجلي

١. الذريعة الي تصانيف الشيعة ج ١٥، ص 18، كد معرفي 95.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (4)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، ابن شهرآشوب (1)، محمد بن منصور (1)، الشهادة (1)

صحيفه‌هاي يكم، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، در مورد نخستين صحيفه سجاديه مينويسد:

" صحيفه سجاديه نخستين، كه سند آن به امام زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب (عليه السلام) به صورت تواتر مي‌رسد، از آن كتاب به عنوان " خواهر قرآن " " انجيل اهل بيت (عليه السلام) " و " زبور آل محمد (صلي الله عليه وآله) " و گاهي " صحيفهء كامله " تعبير آورده مي‌شود. اصحاب ما اهتمام كاملي به روايت و نقل آن كتاب شريف داشته اند و در اجازات خود مخصوصا از آن ياد نموده اند. شرحها و ترجمه‌هاي متعددي از آن به عمل آورده اند و سند اين كتاب از متواترات مي‌باشد. چون در هر عصر و روزگاري و در هر طبقه و قشري اختصاص به نقل و روايت پيدا نموده است و سند روايت آن به دو فرزند امام زين العابدين: يعني امام محمد باقر (عليه السلام) وزيد شهيد (رحمه الله) منتهي مي‌گردد كه از پدر بزرگوارشان امام علي بن الحسين (مستشهد در سال 95 ه. ق) نقل كرده اند ومرحوم ابن شهرآشوب مينويسد: " صحيح " آنست نخستين فردي كه در مورد دعا تصنيف و تأليف دارد امام علي بن ابيطالب (عليه السلام) سپس سلمان، ابوذر، إصبغ بن نباته و آنگاه عبيداله بن ابي رافع و سپس " صحيفهء كامله " امام زين العابدين (عليه السلام) مي‌باشد ". (1) 100 عنوان شرح و ترجمه نظر به اهميت والايي كه كتاب صحيفه سجاديه پيش علما و بزرگان ما داشته است تا كنون شرحها و تعليقه‌ها و ترجمه‌هاي متعددي از آن به عمل آمده است كه استقصاي كامل آنها با گزيده نويسي‌ها سازگار نيست فقط به تعداد 100 عنوان از آنها به ترتيب قرون اشاره مي‌نمائيم، بسيار متأسفيم كه از شروح قرون دوم، سوم، چهارم و پنجم اطلاعات كافي نداريم فقط از قرن ششم آغاز سخن مي‌نمائيم:

قرن ششم و هفتم و هشتم و نهم:

1. شرح صحيفه حلي به صورت تعليقه تأليف شيخ ابو جعفر محمد بن منصور عجلي

۱. الذريعة الي تصانيف الشيعة ج ۱۵، ص 18، كد معرفي 95.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (4)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، ابن شهرآشوب (1)، محمد بن منصور (1)، الشهادة (1)

حلي (متوفي 598 هجري قمري).
2. التبصره في شرح الصحيفة تأليف موفق الدين ابوالعباس احمد بن يوسف بن حسن شيباني موصلي (متوفي 680 ه) مخطوط در كتابخانه استاد سيد محمد مشكوة در دانشگاه تهران در دو جزء.
3. شرح صحيفه كفعمي شيخ تقي الدين ابراهيم بن علي بن الحسن (متوفي 905) موسوم به " الفوائد الطريفه " و اين شرح جز آن دعاهايي است كه در دو كتاب خود " المصباح والبلد الأمين " آورده است.
4. شرح صحيفه كركي شيخ محقق نورالدين ابي الحسن علي بن عبد العال كركي (متوفي 905 هجري قمري).
5. شرح صحيفه زواره اي مولي ابوالحسن علي بن الحسن مفسر زواره اي استاد ملا فتح الله كاشاني كه در سال 947 از تأليف آن فارغ شده است.
6. شرح صحيفه عاملي به صورت تعليقه تأليف شيخ عز الدين حسين بني عبد الصمد حارثي عاملي، (متوفي 984 هجري قمري) والد مرحوم شيخ بهايي.
7. شرح صحيفه اصفهاني مولي تاج الدين حسن بن محمد اصفهاني والد فاضل هندي اين شرح در كتابخانه ميرزا ابوالهدي كلباسي يافت مي‌شود.
8. شرح صحيفه بلاغي نجفي شيخ عباس بن محمد علي كه وفات والدش در سال 1000 رخ داده است.
9. شرح صحيفه كركي به صورت تعليقه تأليف سيد حسين بن حسن كركي معروف به " مجتهد " نوهء دختري آية الله محقق كركي (متوفي 1001 هجري قمري).
قرن دهم و يازدهم:
10. شرح صحيفه رازي ملا محمد سليم رازي كه در سال 1006 تأليف نموده است و صاحب الذريعه آن را در كتابخانه مرحوم كبه ديده است.
11. شرح صحيفه طريحي شيخ فخر الدين بن محمد علي طريحي نجفي (متوفي

صفحهمفاتيح البحث: الشيخ البهائي (1)، إبراهيم بن علي بن الحسن (1)، فخر الدين بن محمد (1)، أحمد بن يوسف (1)، علي بن الحسن (1)

1085 هجري قمري) موسوم به " النكت اللطيفه ".
12. شرح صحيفه مشهدي ميرزا محمد بن محمد رضا مشهدي مؤلف " كنز الدقايق في تفسير القران " در چهار مجلد آغاز تأليف (1091 هجري).

13. شرح صحيفه بلاغي نجفي شيخ حسن بن شيخ عباس بن محمد علي بلاغي نجفي صاحب تنقيح المقال في علم الرجال (آغاز تأليف 1105 هجري قمري). (1) 14. شرح صحيفه ملا محمد تقي مجلسي اصفهاني (متوفي 1070 ه) كه به صورت حواشي و تعليقات بر صحيفه مي‌باشد.
15. حدائق الصالحين، در شرح صحيفه سجاديه تأليف عالم متفنن و مهندس ذوفنون مرحوم شيخ بهائي (متوفي 1031 هجري) صاحب الأربعين (2) و دهها كتاب نفيس و ارزشمند علمي و اسلامي.
16. شرح صحيفه ميرداماد تأليف فيلسوف نامي محمد باقر حسيني معروف به " ميرداماد " استر آبادي اصفهاني (متوفي 1041 هجري قمري) اين شرح بنا به استظهار مرحوم حاج آقا بزرگ مشتمل بر تحقيقات مهمه مي‌باشد و همراه شرح جزائري به چاپ رسيده است.
17. شرح صحيفه خوانساري محقق آقا حسين خوانساري (متوفي 1099 هجري قمري).
18. شرح صحيفه جزائري تأليف سيد نعمت الله جزائري (متوفي 1112 هجري قمري) موسوم به نور الأنوار كه در سال 1316 به چاپ رسيده است.
19. شرح صحيفه روغني تأليف ملا محمد صالح بن محمد باقر روغني قزويني كه به صورت فارسي در سال 1073 تأليف نموده است. (اين شرح در كتابخانه آية الله مرعشي
1. ريحانة الأدب، تأليف مرحوم محمدعلي مدرس تبريزي، ح 1، ص 276.
2. كتاب اربعين شيخ بهايي تاكنون ترجمه‌هايي داشته است از آن ميان ترجمهء ناقابل نگارنده مي‌باشد كه در سال 1373 ش انجام، و توسط دفتر نشر نويد اسلام قم تاكنون به چاپهاي مكرري رسيده است. از آثار معروف او شرق الشمسين، المخلاة كشكول، خلاصة الحساب مي‌باشد.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب تفسير القرآن لعبد الرزاق الصنعاني (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)، الشيخ البهائي (2)، محمد صالح بن محمد باقر (1)، محمد بن محمد (1)
تحت شماره 4834 موجود است). (1) 20. شرح صحيفه كاشاني ملا حبيب الله بن علي مدد كاشاني كه نزد نوادگان او يافت مي‌شود.
21. شرح صحيفه كاشاني محقق محدث بن شاه مرتضي كاشاني معروف به ملامحسن فيض (متوفي 1091 هجري قمري).
22. شرح صحيفه ميرزا رفيعا سيد امير رفيع الدين معروف به ميرزا رفيعا (متوفي 1099 هجري قمري) از معاصرين شاه صفوي.
23. شرح صحيفه ابوجعفر تأليف شيخ ابو جعفر محمد بن جمال الدين (متوفي 1030 هجري) صاحب الأستبصار.

24. شرح صحيفه رشتي مولي عبد الغفار رشتي از علماي معاصر شاه عباس صفوي که گاهي از آن " حاشيه صحيفه " نيز تعبير مي‌شود.
25. شرح صحيفه يمني ابن مفتاح ابوالحسن عبد الله بن ابي القاسم زيدي يمني صاحب المنتزع المختار در فقه زيديه.
26. شرح صحيفه شهرستاني سيد امير شرف الدين علي بن حجة الله شهرستاني حسيني طباطبايي استاد علامه مجلسي.
27. شرح صحيفه شهيد ثاني (ره) شيخ علي بن شيخ زين العابدين بن شيخ محمد بن شيخ حسن ابن الشهيد الثاني معروف به شيخ علي.
28. تعليقات شيخ بهائي بر صحيفه و آن غير از " حدائق الصالحين " مي‌باشد که در شماره‌ء 15 گذشت.
29. شرح صحيفه لاهيجي قطب الدين محمد بن شيخ علي شريف لاهيجي ديلمي صاحب " محبوب القلوب ". اين شرح در کتابخانه آية الله مرعشي تحت شماره 4829
1. فهرست کتابخانه، ج 13، ص 21.
(٧٧٤)
صفحهمفاتيح البحث: الشيخ حسن إبن الشهيد الثاني صاحب المعالم (1)، الشيخ البهائي (1)، عبد الله بن أبي القاسم (1)، جمال الدين (1)، الشهادة (1)، الحج (1)
مضبوط است. (1) 30. شرح رشتي مولي عبد الغفار رشتي از علماي عصر شاه عباس صفوي.
31. شرح مولانا تاج الدين مشهور به " تاجا " پدر فاضل هندي که نسخه اي از آن در کتابخانه مرحوم ميرزا ابوالهدي کرباسي در اصفهان بوده است.
32. شرح و ترجمه استرابادي شارح و مترجم آن ملا محمد استرابادي است که خود خطاط و خوشنويس هم بوده و ترجمه‌اي بر صحيفه نگاشته است.
33. شرح صحيفه رازي ملامحمد سليم رازي از علماي قرن 11 که هم اکنون در کتابخانه‌ء آية الله مرعشي تحت شماره‌ء 2306 موجود است. (2) 34. ترجمه رمضانعلي شيرازي دهم رجب 1075 که در کتابخانه آية الله مرعشي تحت شماره 4580 موجود است. (3) 35. شرح صحيفه صوفي از محمدتقي بن مظفر صوفي قزويني از عالمان قرن يازدهم هجري اين شرح در کتابخانه‌ء آية الله مرعشي تحت شماره 9944 نگهداري مي‌شود. (4) 36. شرح صحيفه‌ء رازي، تأليف ملامحمد سليم رازي از علماي قرن يازدهم هجري اين شرح به صورت آميخته با متن است که بيشتر جنبه‌ء ترجمه و بيان شرح الفاظ را دارد اين شرح در کتابخانه آية الله مرعشي تحت شماره‌ء 2306 و 3471 نگهداري مي‌شود. (5) 37. شرح صحيفه روغني مؤلف آن ملامحمد صالح بن محمد باقر

روغني قزويني از علماي قرن يازدهم هجري. مولانا رضا علي طالقاني شرحي بر صحيفه سجاديه نگاشتند كه تا دعاي وداع ماه رمضان (45) رسيده و ناتمام مانده بود، مرحوم روغني آن را به پايان رسانده اين شرح دوم در سال 1073 به پايان رسيده است و در كتابخانه آية الله مرعشي

1. فهرست كتابخانهء، ج 13، ص 28.
2. فهرست كتابخانهء آية الله المرعشي، ج 9، ص 270.
3. فهرست كتابخانه آية الله مرعشي، ج 12، ص 151.
4. فهرست كتابخانهء، ج 25، ص 224.
5. فهرست كتابخانهء، ج 6، ص 289.

صفحهمفاتيح البحث: شهر رجب المرجب (1)، شهر رمضان المبارك (1)، مدينة إصفهان (1)، صالح بن محمد (1)

تحت شماره 4834 نگهداري مي‌شود. (1) 38. شرح صحيفهء نائيني اصفهاني محمد بن محمدباقر حسيني اصفهاني يا مختاري سبزواري از علماي قرن يازدهم ايشان تعليقاتي بر شرح صحيفه سجاديه سيد علي خان مدني نگاشته اند. (2) قرن دوازدهم:

39. شرح صحيفه مجلسي تأليف علامه مجلسي (متوفي 1111 هجري) موسوم به " الفرائد الطريفه في شرح الصحيفه "، اين شرح كوتاه كه به شرح برخي از موارد مهم صحيفه پرداخته است نزديك 5000 سطر مي‌باشد نسخه اي از آن، پيش مرحوم شيخ علي اكبر نهاوندي در خراسان بوده است. (3) 40. شرح صحيفهء دارابي موسوم به رياض العارفين تأليف محمد بن محمد دارابي (1114) همراه تعليقات شيخ محمد تقي شريعتمداري با تحقيق آقاي حسين درگاهي از انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف و امور خيريه 1421 ه. ق در 742 ص وزيري است.

41. شرح كبير سيد عليخان مدني (متوفي 1120) صاحب كتاب الدرجات الرفيعه في طبقات الشيعه موسوم به " رياض السالكين " في شرح صحيفة سيد الساجدين اين شرح همانطور كه گذشت بهترين و مشهورترين شرحي است كه در 4 مجلد پيرامون صحيفه انجام گرفته است و مشتمل بر 54 روضه مي‌باشد.

42. رياض الصالحين مدني تأليف سيد علي خان شيرازي (متوفي 1120 هجري) مي‌باشد اين كتاب شرح ديگري غير از " رياض السالكين " مي‌باشد كه در مدت 12 سال آن را ترتيب داده است و اين شرح يكي از شرحهاي مفصل و پر بار صحيفه مي‌باشد.

1. فهرست كتابخانه ج 13، ص 31.

2. ريحانة الأدب، ج 1، ص 290.

3. اين كتاب به شمارهء 325 در كتابخانهء آية الله مرعشي قم موجود است فهرست كتابخانه، ج 14، ص 142.

صفحهمفاتيح البحث: محمد بن محمد (1)، خراسان (1)

43. شرح صحيفه سجاديه فتوني مولي شريف ابوالحسن بن محمد طاهربن عبد الحميد نباطي عاملي اصفهاني (متوفي حدود 1140 هجري قمري) نوهء امير محمد صالح خاتون آبادي داماد علامه مجلسي او تفسيري به نام " مرآة الأنوار " نيز دارد.

44. شرح صحيفه گيلاني مولي حسين بن حسن گيلاني اصفهاني (متوفي 1129) مدفون در مقبرهء آقا حسين خوانساري در تخت فولاد.

45. شرح صحيفه تأليف ميرزا ابراهيم بن مير محمد معصوم بن مير فصيح بن مير اطباء تبريزي قزويني (متوفي 1149 ه. ق) كه فرزندش در خاتمة المعارج از آن ياد كرده است.
46. شرح صحيفه سجاديه صنعاني سيد محمد بن زيد حسني صنعاني از علماي زيدية قرن دوازدهم هجري (متوفي 1149 ه). (1) 47. شرح صحيفهء مشهدي قمي از علماي قرن 12 كه در كتابخانه آية الله مرعشي تحت شماره 4259 نگهداري مي‌شود. (2) 48. شرح صحيفه مازندراني تأليف مولي فاضل آقا هادي مازندراني داماد ملا محمد تقي مجلسي (متوفي در 1134 هجري و مقتول در فتنة افغانيها).
49. شرح صحيفه حويزي تأليف شيخ يعقوب بن ابراهيم بختياري حويزي (متوفي 1150 هجري قمري) كه مرحوم صدر صاحب تأسيس شيعه آن را مشاهده نموده است.
50. شرح صحيفه سجاديه سيد عبد الله جزائري نوهء مرحوم سيد نعمت الله جزائري (متوفي 1173 ه).
51. شرح صحيفه افندي ميرزا عبد الله افندي تبريزي اصفهاني موسوم به " الدرر المنظومه الماثوره " (3) صاحب رياض العلماء و شاگرد علامه مجلسي (رحمه الله) از علماي
1. مؤلفات الزيدية تأليف سيد احمد حسيني اشكوري، ج 2، ص 162.
2. فهرست كتابخانه، ج 11، ص 261.
3. فهرست كتابخانهء آية الله مرعشي، ج 5، ص 332.

صفحهمفاتيح البحث: يعقوب بن إبراهيم (1)، محمد بن زيد (1)، عبد الحميد (1)، النوم (1)
(12 ه. ق).
52. شرح صحيفه فارسي بحراني تأليف شيخ محمد علي بن حاج سليمان بحراني كه معاصر او در انوار البدرين ياد كرده است.
53. باز شرح ديگري از آن سيد جليل القدر جزائري نام برده شده است كه ظاهرا تلخيصي از كتاب فوق بوده است، آنچنان كه نوه اش ابراز نموده است.
54. شرح صحيفهء مرعشي سيد علاءالدوله مرعشي كه نسخه اي از آن در كتابخانه امام جمعه كرمانشاه بوده است و آقاي عبد العزيز جواهر كلام در فهرست كتابخانه ملي آن را بازگو كرده است، اين شرح در 200 صفحه به قلم محمد بن محمد مدعو به شاه محمد شيرازي نگارش و تحرير شده است.
55. شرح لواقح و لوايح كه باز آقاي جواهر الكلام نام برده اند ولي مؤلف آن را معرفي ننموده اند.

56. شرح ملحقات جزائري كه در آخر شرح اول به آن اشاره كرده است.
57. شرح جمال الدين طوسي صاحب كتاب " دقايق التنزيل " كه نسخه اي از آن در كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي در قم موجود است.
58. شرح دعاي مكارم الاخلاق از صحيفه سجاديه موسوم به " نورالأفاق " تأليف مرحوم شيخ محمد حسين اصفهاني.
59. شرح صحيفهء مفصل از مؤلف نامعلوم از علماي قرن 12 معاصر مجلسي موسوم به فيضي ميرداماد كه در ضمن شرح در كتابخانهء آية الله مرعشي تحت شمارهء 3479 از آن بزرگواران مطالبي نقل كرده است. (1) 60. شرح صحيفه مرعشي از ميرزا نصيرالدين بن جمال الدين مرعشي (م 1110 ه‍. ق) شرح آميخته با متن شرح بسيار مهم و مفصلي است اين شرح در كتابخانهء آية الله

1. فهرست كتابخانهء آية الله مرعشي، ج 9، ص 275.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب جواهر الكلام للشيخ الجواهري (1)، كرمانشاه (1)، جمال الدين (2)، عبد العزيز (1)، محمد بن محمد (1)، النوم (2)، الكرم، الكرامة (1)

مرعشي تحت شماره‌ء 211 نگهداري مي‌شود. (1) 61. شرح صحيفه نصيرالدين مرعشي، سيد قوام الدين بن سيد نصير الدين مرعشي از علماي قرن دوازدهم اين شرح نيز در كتابخانه آية الله مرعشي تحت شماره 211 نگهداري مي‌شود. (2) قرن سيزدهم و چهاردهم:

62. شرح صحيفه سبزواري ميرزا ابراهيم بن محمد علي سبزواري ملقب به (" وثوق الحكماء " متوفي 1358) صاحب كتاب گلشن راز و شرح دعاي عديله، اين شرح به صورت شرح فارسي عرفاني مي‌باشد كه لغات غريب آن را توضيح داده است اين شرح در سال 1342 هجري در 340 صفحه به چاپ رسيده است.

63. شرح صحيفه حسيني تأليف سيد اجل ميرزا محمد باقر حسيني فارسي شيرازي معروف به " ملا باشي " [مؤلف بحر الجواهر الخاقاني كه جهت فتحعلي شاه قاجار تأليف نموده است] آنچنان كه صاحب الذريعة اعلام نموده است. (3) 64. شرح صحيفه هرندي كوهپايه اي مولي بديع هرندي موسوم به " رياض العابدين ".

65. شرح صحيفه سيد جمال الدين كوكباني يمني نزيل هند (متوفي در بغداد 1339 هجري قمري) آنچنان كه آيت الله مرعشي نجفي بيان داشته اند.

66. شرح صحيفه ميرزا حسن بن مولي عبد الرزاق لاهيجي صاحب " شمع يقين " و آئينه حكمت در 3 مجلد.

67. شرح صحيفه عاملي علي بن شيخ ابي جعفر محمد بن جمال الدين صاحب الدر المنثور (1104 هجري قمري).

68. شرح صحيفه تبريزي مولي جمال السالكين عبد الباقي خطاط تبريزي معاصر

1. فهرست كتابخانه‌ء، ج 1، ص 240.
2. فهرست كتابخانه، ج 1، ص 241.
3. الذريعه الي تصانيف الشيعه ج 13 ص 347.

صفحهمفاتيح البحث: إبراهيم بن محمد (1)، مدينة بغداد (1)، جمال الدين (2)

ميرزا ابراهيم همداني عارف (متوفي 1026 هجري).

69. شرح صحيفه شامي حسيني سيد محسن بن احمد شامي حسيني يمني زيدي (متوفي 1251 هجري قمري) ابن زياده در نشر العرف ياد كرده است.

70. شرح صحيفه نجفي شيخ ميرزا محمد علي بن نصير چهاردهي رشتي نجفي (متوفي 1334) مجلد بزرگي است كه به صورت حاشيه بر صحيفه مي‌باشد.
71. شرح صحيفه قزويني ملا خليل بن غازي قزويني كه نسخه اي از آن در كتابخانه شيخ الشريعه اصفهاني در نجف رؤيت شده است.
72. شرح صحيفه أعرجي سيد محمد رضا اعرجي موسوم به " الأزهار اللطيفه " كه تلخيصي از رياض السالكين مدني شيرازي است.
73. شرح صحيفه طالقاني مولي رضا علي طالقاني كه ملا محمد صالح روغني در آغاز شرح صحيفه از آن ياد كرده است.
74. شرح صحيفه لكنهويي مفتي مير عباس لكنهويي كه در كتابخانه سيد ناصر الدين حسيني كنتوري در لكنهوء يافت مي‌شود.
75. شرح صحيفه شيرازي محمد طاهر بن حسين شيرازي نزيل قم بنا به تصريح آية الله مرعشي پيش سيد علي همداني در نجف رؤيت شده است.
76. شرح صحيفه اصفهاني مولي فتح الله خطاط صوفي تنظيم شده بر اساس مسلك صوفيه در كتاب رياض السالكين از ملا گنجعلي اصفهاني نقل نموده است.
77. شرح صحيفه قاضي تأليف ميرزا قاضي كه محدود به شرح چهار دعا است و در التحفة الرضويه از آن نقل كرده است.
78. شرح صحيفه صنعاني سيد محسن بن قاسم بن اسحق صنعاني زيدي از علماي قرن سيزدهم هجري.
79. شرح صحيفه شيرازي سيد افضل الدين محمد شيرازي مؤلف المواهب الألهية در شرح نهج البلاغه.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)، محسن بن أحمد (1)، الطهارة (1)

80. شرح لغات صحيفه قرشي تأليف سيد علي اكبر قرشي أرموي صاحب (احسن الحديث و قاموس قرآن) چاپ 1383 هجري قمري.
81. شرح سيد جمال الدين كوكباني يماني مقيم هند (متوفي 1339).
82. شرح خطيب اصفهاني ترجمه ملا عبد الجواد اصفهاني كه به دستور ركن الملك حاكم اصفهان در عصر قاجاريه انجام پذيرفته است، او در اوايل قرن چهاردهم از دنيا رفته است.
83. شرح و ترجمه صحيفه از عالم بزرگوار چهاردهي مدرسي.
84. شرح صحيفهء تنكابني سليمان بن محمد گيلاني (متوفي 1302 ه. ق) اين شرح بسيار مختصري است از صحيفه با عناوين اشراق - اشراق و در آغاز مختصري در آداب و اهميت دعا بحث مي‌كند اين شرح در كتابخانه آية الله مرعشي تحت شماره 1361 نگهداري مي‌شود. (1) 85. ترجمه و شرح پربار فارسي علامه حاج ميرزا ابوالحسن شعراني اين شرح و ترجمه در سال 1378 هجري قمري توسط انتشارات اسلاميه چاپ و انتشار يافته است.
86. شرح صحيفه طباطبائي تأليف سيد صدرالدين بن نصيرالدين بن مير محمد صالح طباطبائي نياي بزرگ مدرسيهاي يزد. (تاريخ وفات نامعلوم)
87. شرح مولي محمد مدعو به شاه محمد اصطهباناتي شيرازي استاد شيخ علي حزني موسوم به " رياض العارفين ". (تاريخ وفات نامعلوم) اينها اندكي از بسيار و قطره‌اي از بي كران از شرحها و تعليقاتي بود كه مرحوم حاج آقا بزرگ در الذريعه و ديگران در فهرستها متعرض آنها گرديده بودند ولي آنچنان كه گذشت شروح و تعليقه‌ها خيلي بيشتر از اين مقوله‌ها است كه به قلم آمده است.
ترجمه‌ها اما ترجمه‌هاي اين كتاب نفيس ارزشمند بسيار وسيع تر از آنست كه به خامه در آيد، و
1. فهرست كتابخانهء آية الله مرعشي، ج 4، ص 135.
(٧٨١)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة إصفهان (1)، سليمان بن محمد (1)، جمال الدين (1)، الجود (1)

صاحب الذريعة تنها به بازگويي چند مورد از آنها پرداخته اند ولي به يقين تعداد ترجمه‌هايي كه از اين كتاب شريف به زبانهاي مختلف دنيا انجام پذيرفته است خيلي بيش از دهها عنوان مي‌باشد و ما فقط ترجمه‌هايي را كه خود مشاهده يا مطالعه نموده ايم، به آنها ميافزاييم، كه شامل ترجمه‌هاي:

قرن پانزدهم:

88. آقا هادي مازندراني. (1) 89. ترجمه مرحوم سيد علينقي فيض الاسلام اصفهاني، مترجم قرآن كريم و نهج البلاغه.

90. ترجمه خطيب نامي بلاغي اصفهاني، استاد سيد صدرالدين بلاغي اصفهاني كه توسط ناشران مختلف دارالكتب الأسلاميه - امير كبير - حسينيه ارشاد به چاپ رسيده است.

91. ترجمه شادروان جواد فاضل لاهيجي نويسنده و داستان نويس مشهور معاصر.

92. ترجمه و شرح استاد محي الدين قمشه اي كه توسط انتشارات اسلامي تهران به چاپ رسيده است.

93. ترجمه استاد حسين عمادزاده اصفهاني نويسندهء كتابهاي مذهبي (چاپ مكرر).

94. ترجمه حسين انصاريان، خطيب شهير و گويندهء معاصر.

95. ترجمه دعاي مكارم الاخلاق، اين ترجمه در سه مجلد از استاد خطيب نامي شادروان شيخ محمد تقي فلسفي. (متوفاي 1420 ه. ق) انجام پذيرفته است.

96. شرح عربي صحيفه حسيني سرابي، مؤلف آن حجة الإسلام والمسلمين حاج سيد ابوالفضل حسيني سرابي (ره) از علماي قرن چهاردهم هجري اين شرح در چهار مجلد وزيري در شرح و توضيح رياض السالكين سيد عليخان مدني شيرازي تأليف و تنظيم يافته است.

1. الذريعه الي تصانيف الشيعه علامه حاج آقا بزرگ تهراني، ج 4، ص 111 تا 112.

(۷۸۲)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب نهج البلاغة (1)، الجود (1)، الحج (1)، الكرم، الكرامة (2)

97. حاشيه ملامهدي بنابي تبريزي (ه. ق 14) نزيل كربلا از شاگردان علامه شيخ مرتضي انصاري اين حاشيه به رؤيت آية الله مرعشي رسيده است.
98. ترجمه فارسي صحيفه توسط آقايان محسن غرويان وعبد الجواد ابراهيمي كه در سال 1376 ه. ش توسط انتشارات الهادي قم به چاپ رسيده است.
99. ترجمه همراه متن كامل صحيفه علي شيرواني، توسط فاضل گرامي آقاي دكتر علي شيرواني مترجم كتابهاي درسي حوزه‌هاي علميه در سال 1379 ه. ش انجام و توسط انتشارات دارالفكر قم در تيراژ وسيع انتشار يافته است.
100. ترجمه اين كمترين عبد الرحيم عقيقي بخشايشي كه اخير آنها، نه آخر آنها، مي‌باشد كه از ترجمه‌هاي اساتيد بزرگوار: قمشه اي، بلاغي، شعراني بهره گيري واستفاده نموده است و با حسن خط خطاط و هنرمند شهير آقاي اشرفي تبريزي تحرير و كتابت، توسط دفتر نشر نويد اسلام قم نيز به زينت چاپ، آراسته گرديده است.

اينها موارد بسيار محدود و معدودي از شرحها، ترجمه‌هاي اين اثر پايدار امام سجاد (عليه السلام) مي‌باشد كه به لغت عربي و فارسي انجام پذيرفته است و يقينا بيش از همين مقدار هم در زبانهاي انگليسي، اردو، هندي، كچراني و ديگر السنه و لغات وجود دارد كه متناسب لغت خوانندگان محترم كتاب ما نخواهد بود.

2. رسالهء حقوق امام سجاد (عليه السلام) دومين اثر ماندگار و شاهكار امام سجاد (عليه السلام) رسالهء نفيس و ارزشمند " حقوق " آن بزرگوار مي‌باشد كه خود از عنايت آن امام همام به حقوق خدا و خلق خدا حكايتها دارد و نشان مي‌دهد تعاليم عاليهء اسلام تا چه حدود به زواياي نيازهاي مردم توجه و عنايت ويژه وارد درست است.

تاكنون در مورد حقوق بشر و رعايت اصول اساسي آن از سوي عالمان ديني، دانشمندان محافل مختلف فرهنگي، سياسي، اجتماعي جهان، نظريه‌هاي مختلف، و تزهاي متفاوتي ارائه شده است جناحهاي مختلف فكري و طرفداران مكاتب متعدد

غربي و شرقي، هر كدام حقوق ويژه وامتيازات خاصي را بر انسان قائل شده اند كه بحثي است دامن گستر و مبسوط.
فلاسفه و حكماء تعبيرات خاصي از حقوق و مزاياي انساني آورده اند كه نوعا در عرصهء ذهن و انديشه ميگنجد و تحقق عيني آنها به صورت مدينهء فاضله يا مثل افلاطوني جلوه گر مي‌باشد و كمتر نمود عيني يا تحقق خارجي و عملي دارد حقوق‌دانان غرب و شرق، هر كدام بر اساس تحليل خاص مكتبي كه از انسان و پديده‌ها و نيازهاي او دارند حقوقي را ترسيم نموده اند كه تبلور مترقي وكامل آن، همان حقوق رسمي و پذيرفته شدهء بشري مي‌باشد كه بنام " منشور سازمان بين الملل " يا تحت عنوان كنوانسيون حقوق بشر ارائه شده است در اين بيانيه جهاني سي حق از حقوق اصلي و اساسي انسان مورد توجه و عنايت ويژه قرار گرفته است آن هم پس از آن همه جنگها و خونريزيهاي ملل دنيا پس از آن همه تلفات جنگ جهاني اول و دوم و پس از آن همه قتلها و كشتارها و چالشهايي كه خوانندهء عزيز كم وبيش در جريان آن اوضاع قرار دارد.
حقوق بشر امام سجاد (عليه السلام) كاري را كه سازمان ملل متحد پس از تلفات 50 ميليوني جنگ جهاني دوم، با شركت 56 كشور مختلف جهان در 86 جلسه در طول هفتصد روز وطي دهها هزار ساعت كار، تحت سي ماده بنام حقوق بشر تنظيم مي‌كرد و با تأسف فراوان هم اكنون ضامن اجراء هم ندارد و با يك وتوي ابر قدرتي يا قلدري، تمام سعي و تلاش اعضاي شوري، هباءا ومنثورا و نيست و نابود مي‌گردد، دقيق ترين آن حقوق‌ها را در ضمن يك نشست در ضمن 51 ماده دربارهء حقوق بشر ارائه داده است كه تنها ضامن اجراء و پشتوانه عملي آنها را، ايمان و تقوي و شناخت مبادي معنوي تشكيل مي‌دهد پياده كردن آنها، پشتوانه عملي، سعي و تلاش و كوشش و رنج مؤمنان را مي‌طلبد و بس.
امام سجاد (عليه السلام) در اين رسالهء شريفهء " حقوق " به پنجاه و يك مورد از حقوق بشري عنايت داشته اند كه برخي از آنها كمتر مورد توجه و عنايت قانون نويسان و حقوق‌دانان

صفحه(٧٨٤)

واقع گرديده است. (1) امام (عليه السلام) در اين رساله شريفه وظيفهء انسان را در برابر خالق و وظيفهء او را در برابر مخلوق، و حقوق متقابل خالق و مخلوق بازگو فرموده است برخي از اين حقوق آنچنان از طرائف و ظرايف كافي و دقت لازم برخوردار مي‌باشد كه كمتر مورد توجه و عنايت حقوق‌دانان واقع گرديده است اينك به بيان اجمالي آنها سپس با اندكي

توضيح و تفصيل مي‌پردازيم:
1. حق خداوند جل جلاله 2. حق خود انسان 3. حق زبان 4. حق گوش 5. حق چشم 6. حق دست 7. حق پا 8. حق شكم 9. حق عورت 10. حق نماز 11. حق حج 12. حق روزه 13. حق صدقه 14. حق قرباني 15. حق سلطان 16. حق معلم 17. حق مالك برده 18. حق رعيت 19. حق شاگردان 20. حق زن و همسر 21. حق غلام 22. حق مادر 23.
حق پدر 24. حق فرزند 25. حق برادر 26. حق آزاد كنندهء برده 27. حق بندهء آزاد شده 28. حق نيكوكار 29. حق مؤذن 30. حق پيشنماز 31. حق همنشين 32. حق همسايه 33. حق رفيق و دوست 34. حق شريك 35. حق معاشر انسان 36. حق مال انسان 37.
حق طلبكار 38. حق دشمن، بر انسان 39. حق انسان بر دشمن 40. حق مشورت كننده 41. حق راهزن 42. حق نصيحت جو 43. حق نصيحت گر 44. حق بزرگ 45. حق كوچك 46. حق سائل و پرسشگر 47. حق مسئول 48. حق شاد كنندهء انسان 49. حق بدي كننده به تو 50. حق همكيش 51. حق اهل ذمه.
بدان كه خداي عزوجل را بر تو حق‌هاست، كه تو را فرا گرفته است در هر جنبشي يا آرامشي، يا حالتي يا در هر جائي كه در آن فرود آيي، يا در عضوي كه آن را بگرداني يا در هر ابزاري كه در آن تصرف كني.
١. اين رسالهء شريفه را مرحوم شيخ صدوق در كتاب " الخصال در باب الخمسون و در كتاب " من لا يحضره الفقيه " ج ٢، به صورت " مرسل " نقل نموده است، تعداد حقوق بر اساس نقل آن مرحوم ٥١ حق است ولي براساس نقل علي بن شعبه حراني صاحب " تحف العقول " 50 حق مي‌باشد و از معاصران، استاد دكتر شهيدي در كتاب زندگاني علي بن الحسين (عليه السلام)، و استاد مهدي پيشوائي در كتاب " سيرهء معصومين (عليه السلام) "، به اجمال و اختصار آن را آورده اند.
(٧٨٥)
صفحهمفاتيح البحث: الحج (1)، الشراكة، المشاركة (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، كتاب الخصال للشيخ الصدوق (1)، كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (1)
پس بزرگترين حقوق خداي - تبارك و تعالي - بر تو، آنست كه براي خود واجب ساخته، كه آن اصل حق‌هاست. پس آنچه بر تو و براي تو واجب ساخته، از سر تا بپاست، با اندامهاي گوناگون كه تراست. پس خداي عزوجل - براي زبان تو بر تو حقي قرار داده است و براي گوش تو بر تو حقي، و براي ديده ات بر تو حقي، و براي دستت بر تو حقي، و براي پايت بر تو حقي، و براي شكمت بر تو حقي، و براي عورتت بر تو حقي. پس اين هفت اندامند كه كارها با آنها پديد آيد.

پس خداي - عزوجل - براي كارهاي تو، بر تو حق‌ها نهاده است. براي نمازت حقي و براي روزه ات حقي، و براي صدقه ات حقي، و براي قربانيت حقي، و براي كارهايت بر تو حق‌هاست سپس حق‌هاي ديگران كه بر تو واجب است.
واجب ترين آن بر تو حق‌هاي پيشوايان است. سپس حق‌هاي رعيت تو. پس آنكه حق‌هاي خويشاوندان تو. اين حق‌هاست كه از آن حقوق ديگر جدا مي‌شود.
اما حق پيشوايان تو سه حق است. واجب ترين آنها: آنكه تو را با قدرت اداره كند، سپس حق آنكه تو را تعليم دهد، و حق آنكه مالك تو باشد. و هر كس كه تدبير كار با او باشد پيشواست.
و حقوق رعيت تو سه حق است، واجب ترين آن بر تو حق كسي است كه به خاطر قدرت تو رعيت توست. و سپس حق كسي كه در آموختن رعيت توست، چه نادان رعيت داناست - نيز حق كسي كه بر آن تسلطي داري، زن يا غلام يا كنيز.
و حقوق خويشاوندان تو بسيارست و به هم پيوسته به اندازهٔ نزديكي پيوند خويشاوندي وقرابت.
و واجب تر از آن بر تو حق مادر توست. سپس حق پدرت. و حق فرزندت. پس حق برادرت پس نزديك تر آنگاه نزديك تر، پس سزاوارتر، سپس سزاوارتر. سپس حق مولاي تو است بر تو حق نعمت دارد. پس حق آنكه هم اكنون به تو نعمت مي‌دهد.
پس حق آنكه به تو احساني كرده. پس حق آنكه براي نماز تو اذان مي‌گويد. پس حق

1 - حق خدا:

پيشنماز تو. پس حق همنشين تو. پس حق همسايهء تو. پس حق رفيق تو. پس حق شريك تو. پس حق مال تو. پس حق وامخواه تو. پس حق آنكه با تو آميزش دارد. پس حق آنكه بر تو ادعائي دارد. پس حق آنكه تو بر او ادعائي داري. پس حق آنكه با او مشورت كني. پس حق آنكه رأي خود را به تو گويد. پس حق آنكه از او اندرز خواهي. پس حق آنكه تو را اندرز دهد. پس حق آنكه از تو بزرگتر است. پس حق آنكه از تو كوچكتر است. پس حق آنكه از تو چيزي خواهد. پس حق آنكه تو از او چيزي خواهي. پس حق آنكه به گفتار يا به كردار به تو بدي كرده - از روي عمد يا بدون عمد. پس حق همدينان تو. پس حق اهل ذمه تو (كه در پناه مسلمانان اند).

پس حقوقي كه به علل گوناگون و اسباب مختلف پديد مي‌آيد. خوشا به حال كسي كه خدا او را به گزاردن حقوقي كه بر او واجب فرموده است ياري كند و او را موفق و استوار بدارد اينك تفصيل آن حقوق.

1. حق خدا:

اما حق بزرگ خدا بر تو، آن است كه او را بپرستي. و چيزي را شريك او نسازي. چون از روي اخلاص چنين كردي براي تو بر خود آن قرار دهد، كه كار دنيا و آخرتت را بسازد.

2. حق نفس:

و حق نفس تو بر تو اين است كه آن را در طاعت خداي - عزوجل - بداري و مصرف نمايي.

3. حق زبان:

و حق زبان، بازداشتن آنست از سخن زشت. و عادت دادن آن بر (گفتار) نيك و واگذاشتن آنچه در آن سودي نيست. و نيكوئي به مردم و بيان سخن نيك دربارهء آنان.

4. حق گوش:

و حق گوش بازداشتن آنست از شنودن غيبت و آنچه شنيدنش روا نيست.

5. حق چشم:

و حق چشم آنست كه آن را از آنچه بر آن روانيست بپوشاني، و با نگريستن

(٧٨٧)

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

2 - حق نفس:

پيشنماز تو. پس حق همنشين تو. پس حق همسايهء تو. پس حق رفيق تو. پس حق شريك تو. پس حق مال تو. پس حق وامخواه تو. پس حق آنكه با تو آميزش دارد. پس حق آنكه بر تو ادعائي دارد. پس حق آنكه تو بر او ادعائي داري. پس حق آنكه با او مشورت كني. پس حق آنكه رأي خود را به تو گويد. پس حق آنكه از او اندرز خواهي. پس حق آنكه تو را اندرز دهد. پس حق آنكه از تو بزرگتر است. پس حق آنكه از تو كوچكتر است. پس حق آنكه از تو چيزي خواهد. پس حق آنكه تو از او چيزي خواهي. پس حق آنكه به گفتار يا به كردار به تو بدي كرده - از روي عمد يا بدون عمد. پس حق همدينان تو. پس حق اهل ذمه تو (كه در پناه مسلمانان اند).
پس حقوقي كه به علل گوناگون و اسباب مختلف پديد مي‌آيد. خوشا به حال كسي كه خدا او را به گزاردن حقوقي كه بر او واجب فرموده است ياري كند و او را موفق و استوار بدارد اينك تفصيل آن حقوق.
1. حق خدا:
اما حق بزرگ خدا بر تو، آن است كه او را بپرستي. و چيزي را شريك او نسازي. چون از روي اخلاص چنين كردي براي تو بر خود آن قرار دهد، كه كار دنيا و آخرتت را بسازد.
2. حق نفس:
و حق نفس تو بر تو اين است كه آن را در طاعت خداي - عزوجل - بداري و مصرف نمايي.
3. حق زبان:
و حق زبان، بازداشتن آنست از سخن زشت. و عادت دادن آن بر (گفتار) نيك و واگذاشتن آنچه در آن سودي نيست. و نيكوئي به مردم و بيان سخن نيك دربارهء آنان.
4. حق گوش:
و حق گوش بازداشتن آنست از شنودن غيبت و آنچه شنيدنش روا نيست.
5. حق چشم:
و حق چشم آنست كه آن را از آنچه بر آن روانيست بپوشاني، و با نگريستن

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

3 - حق زبان:

پيشنماز تو. پس حق همنشين تو. پس حق همسايهء تو. پس حق رفيق تو. پس حق شريك تو. پس حق مال تو. پس حق وامخواه تو. پس حق آنكه با تو آميزش دارد. پس حق آنكه بر تو ادعائي دارد. پس حق آنكه تو بر او ادعائي داري. پس حق آنكه با او مشورت كني. پس حق آنكه رأي خود را به تو گويد. پس حق آنكه از او اندرز خواهي. پس حق آنكه تو را اندرز دهد. پس حق آنكه از تو بزرگتر است. پس حق آنكه از تو كوچكتر است. پس حق آنكه از تو چيزي خواهد. پس حق آنكه تو از او چيزي خواهي. پس حق آنكه به گفتار يا به كردار به تو بدي كرده - از روي عمد يا بدون عمد. پس حق همدينان تو. پس حق اهل ذمه تو (كه در پناه مسلمانان اند).
پس حقوقي كه به علل گوناگون و اسباب مختلف پديد مي‌آيد. خوشا به حال كسي كه خدا او را به گزاردن حقوقي كه بر او واجب فرموده است ياري كند و او را موفق و استوار بدارد اينك تفصيل آن حقوق.
1. حق خدا:
اما حق بزرگ خدا بر تو، آن است كه او را بپرستي. و چيزي را شريك او نسازي. چون از روي اخلاص چنين كردي براي تو بر خود آن قرار دهد، كه كار دنيا و آخرتت را بسازد.
2. حق نفس:
و حق نفس تو بر تو اين است كه آن را در طاعت خداي - عزوجل - بداري و مصرف نمايي.
3. حق زبان:
و حق زبان، بازداشتن آنست از سخن زشت. و عادت دادن آن بر (گفتار) نيك و واگذاشتن آنچه در آن سودي نيست. و نيكوئي به مردم و بيان سخن نيك دربارهء آنان.
4. حق گوش:
و حق گوش بازداشتن آنست از شنودن غيبت و آنچه شنيدنش روا نيست.
5. حق چشم:
و حق چشم آنست كه آن را از آنچه بر آن روانيست بپوشاني، و با نگريستن

4 - حق گوش:

پيشنماز تو. پس حق همنشين تو. پس حق همسايهء تو. پس حق رفيق تو. پس حق شريك تو. پس حق مال تو. پس حق وامخواه تو. پس حق آنكه با تو آميزش دارد. پس حق آنكه بر تو ادعائي دارد. پس حق آنكه تو بر او ادعائي داري. پس حق آنكه با او مشورت كني. پس حق آنكه رأي خود را به تو گويد. پس حق آنكه از او اندرز خواهي. پس حق آنكه تو را اندرز دهد. پس حق آنكه از تو بزرگتر است. پس حق آنكه از تو كوچكتر است. پس حق آنكه از تو چيزي خواهد. پس حق آنكه تو از او چيزي خواهي. پس حق آنكه به گفتار يا به كردار به تو بدي كرده - از روي عمد يا بدون عمد. پس حق همدينان تو. پس حق اهل ذمه تو (كه در پناه مسلمانان اند).
پس حقوقي كه به علل گوناگون و اسباب مختلف پديد مي‌آيد. خوشا به حال كسي كه خدا او را به گزاردن حقوقي كه بر او واجب فرموده است ياري كند و او را موفق و استوار بدارد اينك تفصيل آن حقوق.
1. حق خدا:
اما حق بزرگ خدا بر تو، آن است كه او را بپرستي. و چيزي را شريك او نسازي. چون از روي اخلاص چنين كردي براي تو بر خود آن قرار دهد، كه كار دنيا و آخرتت را بسازد.
2. حق نفس:
و حق نفس تو بر تو اين است كه آن را در طاعت خداي - عزوجل - بداري و مصرف نمايي.
3. حق زبان:
و حق زبان، بازداشتن آنست از سخن زشت. و عادت دادن آن بر (گفتار) نيك و واگذاشتن آنچه در آن سودي نيست. و نيكوئي به مردم و بيان سخن نيك دربارهء آنان.
4. حق گوش:
و حق گوش بازداشتن آنست از شنودن غيبت و آنچه شنيدنش روا نيست.
5. حق چشم:
و حق چشم آنست كه آن را از آنچه بر آن روانيست بپوشاني، و با نگريستن

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

پيشنماز تو. پس حق همنشين تو. پس حق همسايهء تو. پس حق رفيق تو. پس حق شريك تو. پس حق مال تو. پس حق وامخواه تو. پس حق آنكه با تو آميزش دارد. پس حق آنكه بر تو ادعائي دارد. پس حق آنكه تو بر او ادعائي داري. پس حق آنكه با او مشورت كني. پس حق آنكه رأي خود را به تو گويد. پس حق آنكه از او اندرز خواهي. پس حق آنكه تو را اندرز دهد. پس حق آنكه از تو بزرگتر است. پس حق آنكه از تو كوچكتر است. پس حق آنكه از تو چيزي خواهد. پس حق آنكه تو از او چيزي خواهي. پس حق آنكه به گفتار يا به كردار به تو بدي كرده - از روي عمد يا بدون عمد. پس حق همدينان تو. پس حق اهل ذمه تو (كه در پناه مسلمانان اند).

پس حقوقي كه به علل گوناگون و اسباب مختلف پديد مي‌آيد. خوشا به حال كسي كه خدا او را به گزاردن حقوقي كه بر او واجب فرموده است ياري كند و او را موفق و استوار بدارد اينك تفصيل آن حقوق.

1. حق خدا:

اما حق بزرگ خدا بر تو، آن است كه او را بپرستي. و چيزي را شريك او نسازي. چون از روي اخلاص چنين كردي براي تو بر خود آن قرار دهد، كه كار دنيا و آخرتت را بسازد.

2. حق نفس:

و حق نفس تو بر تو اين است كه آن را در طاعت خداي - عزوجل - بداري و مصرف نمايي.

3. حق زبان:

و حق زبان، بازداشتن آنست از سخن زشت. و عادت دادن آن بر (گفتار) نيك و واگذاشتن آنچه در آن سودي نيست. و نيكوئي به مردم و بيان سخن نيك دربارهء آنان.

4. حق گوش:

و حق گوش بازداشتن آنست از شنودن غيبت و آنچه شنيدنش روا نيست.

5. حق چشم:

و حق چشم آنست كه آن را از آنچه بر آن روانيست بپوشاني، و با نگريستن

بدان پندگيري.
6. حق دست:
و حق دست آنست كه آن را در آنچه بر تو روا نيست نگشايي.
7. حق پا:
و حق دو پاي تو آنست كه با آنها در آنجا كه بر تو روا نيست نروي. چه با اين دو پاست كه بر صراط مي‌ايستي. پس بنگر كه تو را نلغزانند تا در آتش بيفتي.
8. حق شكم:
حق شكم تو آنست كه آن را ظرف حرام نسازي وبيش از سيري نخوري.
9. حق عورت:
و حق عورت تو اينست كه آن را از زنا بازداري و آن را از ديدگان نامحرم بپوشاني.
10. حق نماز:
و حق نماز اينست بداني كه آن به مهماني رفتن به پيشگاه خداست. و تو در نماز پيش خداي - عزوجل - ايستاده اي و چون اين امر را دانستي پس همانند بندهء خوار حقير خواستار، پارساي اميدوار، ترسان اندك مقدار، بزرگ دارنده كردگار، با آرامش و وقار مي‌ايستي و نماز را از ته دل بر پا مي‌داري و حدود و حقوق آن را رعايت مي‌كني.
11. حق حج:
و حق حج اين است كه بداني آن به مهماني رفتن نزد پروردگار تو است. و گريختن از گناهان و عزيمت به سوي او است.
توبهء تو با آن پذيرفته است و واجبي كه خدا بر عهدهء تو نهاده است با حج گزاردن انجام يافته است.
12. حق روزه:
و حق روزه اين است كه بداني آن پرده اي است كه خدا بر زبان و گوش و چشم و شكم و عورت تو نهاده است تا تو را بدان از آتش بپوشاند. اگر روزه را ترك نمودي پردهء خدا را پاره كرده اي.
(٧٨٨)
صفحهمفاتيح البحث: الحج (3)

بدان پندگيري.
6. حق دست:
و حق دست آنست كه آن را در آنچه بر تو روا نيست نگشايي.
7. حق پا:
و حق دو پاي تو آنست كه با آنها در آنجا كه بر تو روا نيست نروي. چه با اين دو پاست كه بر صراط مي‌ايستي. پس بنگر كه تو را نلغزانند تا در آتش بيفتي.
8. حق شكم:
حق شكم تو آنست كه آن را ظرف حرام نسازي وبيش از سيري نخوري.
9. حق عورت:
و حق عورت تو اينست كه آن را از زنا بازداري و آن را از ديدگان نامحرم بپوشاني.
10. حق نماز:
و حق نماز اينست بداني كه آن به مهماني رفتن به پيشگاه خداست. و تو در نماز پيش خداي - عزوجل - ايستاده اي و چون اين امر را دانستي پس همانند بندهء خوار حقير خواستار، پارساي اميدوار، ترسان اندك مقدار، بزرگ دارنده كردگار، با آرامش و وقار مي‌ايستي و نماز را از ته دل بر پا مي‌داري و حدود و حقوق آن را رعايت مي‌كني.
11. حق حج:
و حق حج اين است كه بداني آن به مهماني رفتن نزد پروردگار تو است. و گريختن از گناهان و عزيمت به سوي او است.
توبهء تو با آن پذيرفته است و واجبي كه خدا بر عهدهء تو نهاده است با حج گزاردن انجام يافته است.
12. حق روزه:
و حق روزه اين است كه بداني آن پرده اي است كه خدا بر زبان و گوش و چشم و شكم و عورت تو نهاده است تا تو را بدان از آتش بپوشاند. اگر روزه را ترك نمودي پردهء خدا را پاره كرده اي.
(۷۸۸)

بدان پندگيري.
6. حق دست:
و حق دست آنست که آن را در آنچه بر تو روا نيست نگشايي.
7. حق پا:
و حق دو پاي تو آنست که با آنها در آنجا که بر تو روا نيست نروي. چه با اين دو پاست که بر صراط مي‌ايستي. پس بنگر که تو را نلغزانند تا در آتش بيفتي.
8. حق شکم:
حق شکم تو آنست که آن را ظرف حرام نسازي وبيش از سيري نخوري.
9. حق عورت:
و حق عورت تو اينست که آن را از زنا بازداري و آن را از ديدگان نامحرم بپوشاني.
10. حق نماز:
و حق نماز اينست بداني که آن به مهماني رفتن به پيشگاه خداست. و تو در نماز پيش خداي - عزوجل - ايستاده اي و چون اين امر را دانستي پس همانند بندهء خوار حقير خواستار، پارساي اميدوار، ترسان اندك مقدار، بزرگ دارنده کردگار، با آرامش و وقار مي‌ايستي و نماز را از ته دل بر پا مي‌داري و حدود و حقوق آن را رعايت مي‌کني.
11. حق حج:
و حق حج اين است که بداني آن به مهماني رفتن نزد پروردگار تو است. و گريختن از گناهان و عزيمت به سوي او است.
توبهء تو با آن پذيرفته است و واجبي که خدا بر عهدهء تو نهاده است با حج گزاردن انجام يافته است.
12. حق روزه:
و حق روزه اين است که بداني آن پرده اي است که خدا بر زبان و گوش و چشم و شکم و عورت تو نهاده است تا تو را بدان از آتش بپوشاند. اگر روزه را ترك نمودي پردهء خدا را پاره کرده اي.
(۷۸۸)

بدان پندگيري.
6. حق دست:
و حق دست آنست كه آن را در آنچه بر تو روا نيست نگشايي.
7. حق پا:
و حق دو پاي تو آنست كه با آنها در آنجا كه بر تو روا نيست نروي. چه با اين دو پاست كه بر صراط مي‌ايستي. پس بنگر كه تو را نلغزانند تا در آتش بيفتي.
8. حق شكم:
حق شكم تو آنست كه آن را ظرف حرام نسازي وبيش از سيري نخوري.
9. حق عورت:
و حق عورت تو اينست كه آن را از زنا بازداري و آن را از ديدگان نامحرم بپوشاني.
10. حق نماز:
و حق نماز اينست بداني كه آن به مهماني رفتن به پيشگاه خداست. و تو در نماز پيش خداي - عزوجل - ايستاده اي و چون اين امر را دانستي پس همانند بندهء خوار حقير خواستار، پارساي اميدوار، ترسان اندك مقدار، بزرگ دارنده كردگار، با آرامش و وقار مي‌ايستي و نماز را از ته دل بر پا مي‌داري و حدود و حقوق آن را رعايت مي‌كني.
11. حق حج:
و حق حج اين است كه بداني آن به مهماني رفتن نزد پروردگار تو است. و گريختن از گناهان و عزيمت به سوي او است.
توبهء تو با آن پذيرفته است و واجبي كه خدا بر عهدهء تو نهاده است با حج گزاردن انجام يافته است.
12. حق روزه:
و حق روزه اين است كه بداني آن پرده اي است كه خدا بر زبان و گوش و چشم و شكم و عورت تو نهاده است تا تو را بدان از آتش بپوشاند. اگر روزه را ترك نمودي پردهء خدا را پاره كرده اي.
(۷۸۸)

بدان پندگيري.
6. حق دست:
و حق دست آنست كه آن را در آنچه بر تو روا نيست نگشايي.
7. حق پا:
و حق دو پاي تو آنست كه با آنها در آنجا كه بر تو روا نيست نروي. چه با اين دو پاست كه بر صراط مي‌ايستي. پس بنگر كه تو را نلغزانند تا در آتش بيفتي.
8. حق شكم:
حق شكم تو آنست كه آن را ظرف حرام نسازي وبيش از سيري نخوري.
9. حق عورت:
و حق عورت تو اينست كه آن را از زنا بازداري و آن را از ديدگان نامحرم بپوشاني.
10. حق نماز:
و حق نماز اينست بداني كه آن به مهماني رفتن به پيشگاه خداست. و تو در نماز پيش خداي - عزوجل - ايستاده اي و چون اين امر را دانستي پس همانند بندهء خوار حقير خواستار، پارساي اميدوار، ترسان اندك مقدار، بزرگ دارنده كردگار، با آرامش و وقار مي‌ايستي و نماز را از ته دل بر پا مي‌داري و حدود و حقوق آن را رعايت مي‌كني.
11. حق حج:
و حق حج اين است كه بداني آن به مهماني رفتن نزد پروردگار تو است. و گريختن از گناهان و عزيمت به سوي او است.
توبهء تو با آن پذيرفته است و واجبي كه خدا بر عهدهء تو نهاده است با حج گزاردن انجام يافته است.
12. حق روزه:
و حق روزه اين است كه بداني آن پرده اي است كه خدا بر زبان و گوش و چشم و شكم و عورت تو نهاده است تا تو را بدان از آتش بپوشاند. اگر روزه را ترك نمودي پردهء خدا را پاره كرده اي.

بدان پندگيري.
6. حق دست:
و حق دست آنست كه آن را در آنچه بر تو روا نيست نگشايي.
7. حق پا:
و حق دو پاي تو آنست كه با آنها در آنجا كه بر تو روا نيست نروي. چه با اين دو پاست كه بر صراط مي‌ايستي. پس بنگر كه تو را نلغزانند تا در آتش بيفتي.
8. حق شكم:
حق شكم تو آنست كه آن را ظرف حرام نسازي وبيش از سيري نخوري.
9. حق عورت:
و حق عورت تو اينست كه آن را از زنا بازداري و آن را از ديدگان نامحرم بپوشاني.
10. حق نماز:
و حق نماز اينست بداني كه آن به مهماني رفتن به پيشگاه خداست. و تو در نماز پيش خداي - عزوجل - ايستاده اي و چون اين امر را دانستي پس همانند بندهء خوار حقير خواستار، پارساي اميدوار، ترسان اندك مقدار، بزرگ دارنده كردگار، با آرامش و وقار مي‌ايستي و نماز را از ته دل بر پا مي‌داري و حدود و حقوق آن را رعايت مي‌كني.
11. حق حج:
و حق حج اين است كه بداني آن به مهماني رفتن نزد پروردگار تو است. و گريختن از گناهان و عزيمت به سوي او است.
توبهء تو با آن پذيرفته است و واجبي كه خدا بر عهدهء تو نهاده است با حج گزاردن انجام يافته است.
12. حق روزه:
و حق روزه اين است كه بداني آن پرده اي است كه خدا بر زبان و گوش و چشم و شكم و عورت تو نهاده است تا تو را بدان از آتش بپوشاند. اگر روزه را ترك نمودي پردهء خدا را پاره كرده اي.
(٧٨٨)
صفحهمفاتيح البحث: الحج (3)

بدان پندگيري.
6. حق دست:
و حق دست آنست كه آن را در آنچه بر تو روا نيست نگشايي.
7. حق پا:
و حق دو پاي تو آنست كه با آنها در آنجا كه بر تو روا نيست نروي. چه با اين دو پاست كه بر صراط مي‌ايستي. پس بنگر كه تو را نلغزانند تا در آتش بيفتي.
8. حق شكم:
حق شكم تو آنست كه آن را ظرف حرام نسازي وبيش از سيري نخوري.
9. حق عورت:
و حق عورت تو اينست كه آن را از زنا بازداري و آن را از ديدگان نامحرم بپوشاني.
10. حق نماز:
و حق نماز اينست بداني كه آن به مهماني رفتن به پيشگاه خداست. و تو در نماز پيش خداي - عزوجل - ايستاده اي و چون اين امر را دانستي پس همانند بندهء خوار حقير خواستار، پارساي اميدوار، ترسان اندك مقدار، بزرگ دارنده كردگار، با آرامش و وقار مي‌ايستي و نماز را از ته دل بر پا مي‌داري و حدود و حقوق آن را رعايت مي‌كني.
11. حق حج:
و حق حج اين است كه بداني آن به مهماني رفتن نزد پروردگار تو است. و گريختن از گناهان و عزيمت به سوي او است.
توبهء تو با آن پذيرفته است و واجبي كه خدا بر عهدهء تو نهاده است با حج گزاردن انجام يافته است.
12. حق روزه:
و حق روزه اين است كه بداني آن پرده اي است كه خدا بر زبان و گوش و چشم و شكم و عورت تو نهاده است تا تو را بدان از آتش بپوشاند. اگر روزه را ترك نمودي پردهء خدا را پاره كرده اي.
(۷۸۸)
صفحهمفاتيح البحث: الحج (3)

13. حق صدقه:
و حق صدقه اين است كه بداني آن ذخيرهء تو، نزد پروردگار تو است - عزوجل - و سپرده اي است كه نيازي به گواه گرفتن بر آن نداري. اگر اين را دانستي، اطمينانت بدانچه در نهان به امانت ميسپاري بيشتر مي‌شود تا آنچه را كه در آشكار مي‌دهي. و مي‌داني كه صدقه در اين جهان بلاها و بيماري‌ها را از تو باز مي‌دارد، و در آن جهان تو را از آتش ميرهاند.
14. حق قرباني:
و حق قرباني اين است كه بداني، خداي - عزوجل - را مي‌خواهي نه آفريدگان او را. و جز رحمت پروردگار و نجات روح خود از او در روز ديدار بزرگ، چيز ديگري نمي‌خواهي.
15. حق سلطان:
و حق فرمانروا اين است كه بداني تو وسيلهء آزمايش او هستي. و او با قدرتي كه خدا وي را بر تو داده آزموده مي‌شود، و بر توست كه خود را گرفتار خشم او نسازي، و به دست خود او را به هلاكت نيندازي و در بدي كه به تو مي‌كند شريك او نشوي.
16. حق آموزگار:
و اما حق فردي كه آموزگار توست اين است كه او را بزرگ داري و مجلس او را محترم شماري. و به گفتهء او گوش فرا دهي. وبدو روي آوري. و بانگ خود را در محضر او بلند نكني و اگر كسي از او پرسشي كند تو پيشدستي نكني تا او خود پاسخ دهد. و در محضر او با كسي سخني نگوئي و پيش او كسي را عيب نجويي و اگر پيش روي تو از او بد گويند از وي دفاع كني. و عيوب او را بپوشاني و نكوئي‌هاي او را آشكار سازي. و با دشمن او ننشيني و دوست او را دشمن نگيري.
پس اگر چنين كردي فرشتگان خدا گواهي دهند كه تو براي خدا - نه براي مردم - نزد وي رفته اي و از او علم و دانشي آموخته‌اي.
17. حق مولي:
و حق آن كس كه مولي و مالك توست - اين است كه او را اطاعت، و جز در آنچه موجب
(۷۸۹)
صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

13. حق صدقه:
و حق صدقه اين است كه بداني آن ذخيرهء تو، نزد پروردگار تو است - عزوجل - و سپرده اي است كه نيازي به گواه گرفتن بر آن نداري. اگر اين را دانستي، اطمينانت بدانچه در نهان به امانت ميسپاري بيشتر مي‌شود تا آنچه را كه در آشكار مي‌دهي. و مي‌داني كه صدقه در اين جهان بلاها و بيماري‌ها را از تو باز مي‌دارد، و در آن جهان تو را از آتش ميرهاند.
14. حق قرباني:
و حق قرباني اين است كه بداني، خداي - عزوجل - را مي‌خواهي نه آفريدگان او را. و جز رحمت پروردگار و نجات روح خود از او در روز ديدار بزرگ، چيز ديگري نمي‌خواهي.
15. حق سلطان:
و حق فرمانروا اين است كه بداني تو وسيلهء آزمايش او هستي. و او با قدرتي كه خدا وي را بر تو داده آزموده مي‌شود، و بر توست كه خود را گرفتار خشم او نسازي، و به دست خود او را به هلاكت نيندازي و در بدي كه به تو مي‌كند شريك او نشوي.
16. حق آموزگار:
و اما حق فردي كه آموزگار توست اين است كه او را بزرگ داري و مجلس او را محترم شماري. و به گفتهء او گوش فرا دهي. وبدو روي آوري. و بانگ خود را در محضر او بلند نكني و اگر كسي از او پرسشي كند تو پيشدستي نكني تا او خود پاسخ دهد. و در محضر او با كسي سخني نگوئي و پيش او كسي را عيب نجويي و اگر پيش روي تو از او بد گويند از وي دفاع كني. و عيوب او را بپوشاني و نكوئي‌هاي او را آشكار سازي. و با دشمن او ننشيني و دوست او را دشمن نگيري.
پس اگر چنين كردي فرشتگان خدا گواهي دهند كه تو براي خدا - نه براي مردم - نزد وي رفته اي و از او علم و دانشي آموخته‌اي.
17. حق مولي:
و حق آن كس كه مولي و مالك توست - اين است كه او را اطاعت، و جز در آنچه موجب

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

13. حق صدقه:
و حق صدقه اين است كه بداني آن ذخيرهء تو، نزد پروردگار تو است - عزوجل - و سپرده اي است كه نيازي به گواه گرفتن بر آن نداري. اگر اين را دانستي، اطمينانت بدانچه در نهان به امانت ميسپاري بيشتر مي‌شود تا آنچه را كه در آشكار مي‌دهي. و مي‌داني كه صدقه در اين جهان بلاها و بيماري‌ها را از تو باز مي‌دارد، و در آن جهان تو را از آتش ميرهاند.
14. حق قرباني:
و حق قرباني اين است كه بداني، خداي - عزوجل - را مي‌خواهي نه آفريدگان او را. و جز رحمت پروردگار و نجات روح خود از او در روز ديدار بزرگ، چيز ديگري نمي‌خواهي.
15. حق سلطان:
و حق فرمانروا اين است كه بداني تو وسيلهء آزمايش او هستي. و او با قدرتي كه خدا وي را بر تو داده آزموده مي‌شود، و بر توست كه خود را گرفتار خشم او نسازي، و به دست خود او را به هلاكت نيندازي و در بدي كه به تو مي‌كند شريك او نشوي.
16. حق آموزگار:
و اما حق فردي كه آموزگار توست اين است كه او را بزرگ داري و مجلس او را محترم شماري. و به گفتهء او گوش فرا دهي. وبدو روي آوري. و بانگ خود را در محضر او بلند نكني و اگر كسي از او پرسشي كند تو پيشدستي نكني تا او خود پاسخ دهد. و در محضر او با كسي سخني نگوئي و پيش او كسي را عيب نجويي و اگر پيش روي تو از او بد گويند از وي دفاع كني. و عيوب او را بپوشاني و نكوئي‌هاي او را آشكار سازي. و با دشمن او ننشيني و دوست او را دشمن نگيري.
پس اگر چنين كردي فرشتگان خدا گواهي دهند كه تو براي خدا - نه براي مردم - نزد وي رفته اي و از او علم و دانشي آموخته‌اي.
17. حق مولي:
و حق آن كس كه مولي و مالك توست - اين است كه او را اطاعت، و جز در آنچه موجب

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

13. حق صدقه:
و حق صدقه اين است كه بداني آن ذخيرهء تو، نزد پروردگار تو است - عزوجل - و سپرده اي است كه نيازي به گواه گرفتن بر آن نداري. اگر اين را دانستي، اطمينانت بدانچه در نهان به امانت ميسپاري بيشتر مي‌شود تا آنچه را كه در آشكار مي‌دهي. و مي‌داني كه صدقه در اين جهان بلاها و بيماري‌ها را از تو باز مي‌دارد، و در آن جهان تو را از آتش ميرهاند.
14. حق قرباني:
و حق قرباني اين است كه بداني، خداي - عزوجل - را مي‌خواهي نه آفريدگان او را. و جز رحمت پروردگار و نجات روح خود از او در روز ديدار بزرگ، چيز ديگري نمي‌خواهي.
15. حق سلطان:
و حق فرمانروا اين است كه بداني تو وسيلهء آزمايش او هستي. و او با قدرتي كه خدا وي را بر تو داده آزموده مي‌شود، و بر توست كه خود را گرفتار خشم او نسازي، و به دست خود او را به هلاكت نيندازي و در بدي كه به تو مي‌كند شريك او نشوي.
16. حق آموزگار:
و اما حق فردي كه آموزگار توست اين است كه او را بزرگ داري و مجلس او را محترم شماري. و به گفتهء او گوش فرا دهي. وبدو روي آوري. و بانگ خود را در محضر او بلند نكني و اگر كسي از او پرسشي كند تو پيشدستي نكني تا او خود پاسخ دهد. و در محضر او با كسي سخني نگوئي و پيش او كسي را عيب نجويي و اگر پيش روي تو از او بد گويند از وي دفاع كني. و عيوب او را بپوشاني و نكوئي‌هاي او را آشكار سازي. و با دشمن او ننشيني و دوست او را دشمن نگيري.
پس اگر چنين كردي فرشتگان خدا گواهي دهند كه تو براي خدا - نه براي مردم - نزد وي رفته اي و از او علم و دانشي آموخته‌اي.
17. حق مولي:
و حق آن كس كه مولي و مالك توست - اين است كه او را اطاعت، و جز در آنچه موجب

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

13. حق صدقه:
و حق صدقه اين است كه بداني آن ذخيرهء تو، نزد پروردگار تو است - عزوجل - و سپرده اي است كه نيازي به گواه گرفتن بر آن نداري. اگر اين را دانستي، اطمينانت بدانچه در نهان به امانت ميسپاري بيشتر مي‌شود تا آنچه را كه در آشكار مي‌دهي. و مي‌داني كه صدقه در اين جهان بلاها و بيماري‌ها را از تو باز مي‌دارد، و در آن جهان تو را از آتش ميرهاند.
14. حق قرباني:
و حق قرباني اين است كه بداني، خداي - عزوجل - را مي‌خواهي نه آفريدگان او را. و جز رحمت پروردگار و نجات روح خود از او در روز ديدار بزرگ، چيز ديگري نمي‌خواهي.
15. حق سلطان:
و حق فرمانروا اين است كه بداني تو وسيلهء آزمايش او هستي. و او با قدرتي كه خدا وي را بر تو داده آزموده مي‌شود، و بر توست كه خود را گرفتار خشم او نسازي، و به دست خود او را به هلاكت نيندازي و در بدي كه به تو مي‌كند شريك او نشوي.
16. حق آموزگار:
و اما حق فردي كه آموزگار توست اين است كه او را بزرگ داري و مجلس او را محترم شماري. و به گفتهء او گوش فرا دهي. وبدو روي آوري. و بانگ خود را در محضر او بلند نكني و اگر كسي از او پرسشي كند تو پيشدستي نكني تا او خود پاسخ دهد. و در محضر او با كسي سخني نگوئي و پيش او كسي را عيب نجويي و اگر پيش روي تو از او بد گويند از وي دفاع كني. و عيوب او را بپوشاني و نكوئي‌هاي او را آشكار سازي. و با دشمن او ننشيني و دوست او را دشمن نگيري.
پس اگر چنين كردي فرشتگان خدا گواهي دهند كه تو براي خدا - نه براي مردم - نزد وي رفته اي و از او علم و دانشي آموخته‌اي.
17. حق مولي:
و حق آن كس كه مولي و مالك توست - اين است كه او را اطاعت، و جز در آنچه موجب

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

خشم خداست نافرماني او نكني. چه اطاعت مخلوق، در معصيت خالق هرگز روا نيست.

18. حق رعيت:

و اما حق رعيت كه تو بر آنان قدرت و سلطه داري اين است كه بداني آنان به خاطر ناتواني خود و قدرت تو رعيت تواند.

پس واجب است كه با آنان به عدالت رفتار كني و براي ايشان پدر مهربان باشي. و ناداني شان را ببخشي و در كيفرشان شتاب نكني و هر قدرتي را كه خداي - عزوجل - به تو عطا فرموده سپاس گوئي.

19. حق دانشجويان:

و اما حق آنان كه در علم دانش آموز تواند، اين است كه بداني خداي عزوجل با علمي كه به تو داده و گنجينه‌هايي كه بر تو گشوده، تو را سرپرست آنان كرده است. پس اگر آنان را نيكو تعليم دهي و بر آنان درشتي نكني و بر ايشان خشم نگيري خدا به فضل خويش، علم تو را مي‌افزايد. و اگر علم خود را از مردم بازگيري يا هنگامي كه از تو آموختن علم مي‌خواهند با آنان با درشت خويي رفتار كني، بر خداست كه علم و نورانيت آن را از تو باز گيرد و منزلت تو را از دلها ساقط كند.

20. حق زن:

و اما حق زن اينست كه بداني خداي - عزوجل - او را مايهء آرامش وأنس تو قرار داده است و اين نعمتي است از خدا بر تو. پس او را گرامي بدار و با او خوش مدارا كن! و اگر چه حق تو بر او واجب تر است، اما بر توست كه بر او رحمت آري. و خوراك و پوشاك او را آماده سازي و اگر از روي ناداني كاري انجام داد بر او ببخشي كه او گرفتار توست.

21. حق مملوك:

و اما حق مملوك اينست كه بداني او آفريدهء پرودرگار تو و تو مالك او شده اي اما نه آنكه او را، يا اندامي از اندامهاي او را آفريده باشي. و يا او را روزي داده باشي. بلكه خداي - عزوجل - اين كارها را از تو كفايت كرده، سپس او را مسخر تو ساخته، و تو را أمين بر او دانسته است و او را به تو سپرده است تا هر نيكي كه دربارهء او مي‌كني براي تو نگاهدارد.

خشم خداست نافرماني او نكني. چه اطاعت مخلوق، در معصيت خالق هرگز روا نيست.

18. حق رعيت:

و اما حق رعيت كه تو بر آنان قدرت و سلطه داري اين است كه بداني آنان به خاطر ناتواني خود و قدرت تو رعيت تواند.

پس واجب است كه با آنان به عدالت رفتار كني و براي ايشان پدر مهربان باشي. و ناداني شان را ببخشي و در كيفرشان شتاب نكني و هر قدرتي را كه خداي - عزوجل - به تو عطا فرموده سپاس گوئي.

19. حق دانشجويان:

و اما حق آنان كه در علم دانش آموز تواند، اين است كه بداني خداي عزوجل با علمي كه به تو داده و گنجينه‌هايي كه بر تو گشوده، تو را سرپرست آنان كرده است. پس اگر آنان را نيكو تعليم دهي و بر آنان درشتي نكني و بر ايشان خشم نگيري خدا به فضل خويش، علم تو را مي‌افزايد. و اگر علم خود را از مردم بازگيري يا هنگامي كه از تو آموختن علم مي‌خواهند با آنان با درشت خويي رفتار كني، بر خداست كه علم و نورانيت آن را از تو باز گيرد و منزلت تو را از دلها ساقط كند.

20. حق زن:

و اما حق زن اينست كه بداني خداي - عزوجل - او را مايهء آرامش وأنس تو قرار داده است و اين نعمتي است از خدا بر تو. پس او را گرامي بدار و با او خوش مدارا كن! و اگر چه حق تو بر او واجب تر است، اما بر توست كه بر او رحمت آري. و خوراك و پوشاك او را آماده سازي و اگر از روي ناداني كاري انجام داد بر او ببخشي كه او گرفتار توست.

21. حق مملوك:

و اما حق مملوك اينست كه بداني او آفريدهء پرودرگار تو و تو مالك او شده اي اما نه آنكه او را، يا اندامي از اندامهاي او را آفريده باشي. و يا او را روزي داده باشي. بلكه خداي - عزوجل - اين كارها را از تو كفايت كرده، سپس او را مسخر تو ساخته، و تو را أمين بر او دانسته است و او را به تو سپرده است تا هر نيكي كه دربارهء او مي‌كني براي تو نگاهدارد.

صفحه(۷۹۰)

خشم خداست نافرماني او نكني. چه اطاعت مخلوق، در معصيت خالق هرگز روا نيست.

18. حق رعيت:

و اما حق رعيت كه تو بر آنان قدرت و سلطه داري اين است كه بداني آنان به خاطر ناتواني خود و قدرت تو رعيت تواند.

پس واجب است كه با آنان به عدالت رفتار كني و براي ايشان پدر مهربان باشي. و ناداني شان را ببخشي و در كيفرشان شتاب نكني و هر قدرتي را كه خداي - عزوجل - به تو عطا فرموده سپاس گوئي.

19. حق دانشجويان:

و اما حق آنان كه در علم دانش آموز تواند، اين است كه بداني خداي عزوجل با علمي كه به تو داده و گنجينه‌هايي كه بر تو گشوده، تو را سرپرست آنان كرده است. پس اگر آنان را نيكو تعليم دهي و بر آنان درشتي نكني و بر ايشان خشم نگيري خدا به فضل خويش، علم تو را مي‌افزايد. و اگر علم خود را از مردم بازگيري يا هنگامي كه از تو آموختن علم مي‌خواهند با آنان با درشت خويي رفتار كني، بر خداست كه علم و نورانيت آن را از تو باز گيرد و منزلت تو را از دلها ساقط كند.

20. حق زن:

و اما حق زن اينست كه بداني خداي - عزوجل - او را مايهء آرامش وأنس تو قرار داده است و اين نعمتي است از خدا بر تو. پس او را گرامي بدار و با او خوش مدارا كن! و اگر چه حق تو بر او واجب تر است، اما بر توست كه بر او رحمت آري. و خوراك و پوشاك او را آماده سازي و اگر از روي ناداني كاري انجام داد بر او ببخشي كه او گرفتار توست.

21. حق مملوك:

و اما حق مملوك اينست كه بداني او آفريدهء پرودرگار تو و تو مالك او شده اي اما نه آنكه او را، يا اندامي از اندامهاي او را آفريده باشي. و يا او را روزي داده باشي. بلكه خداي - عزوجل - اين كارها را از تو كفايت كرده، سپس او را مسخر تو ساخته، و تو را أمين بر او دانسته است و او را به تو سپرده است تا هر نيكي كه دربارهء او مي‌كني براي تو نگاهدارد.

خشم خداست نافرماني او نكني. چه اطاعت مخلوق، در معصيت خالق هرگز روا نيست.

18. حق رعيت:

و اما حق رعيت كه تو بر آنان قدرت و سلطه داري اين است كه بداني آنان به خاطر ناتواني خود و قدرت تو رعيت تواند.

پس واجب است كه با آنان به عدالت رفتار كني و براي ايشان پدر مهربان باشي. و ناداني شان را ببخشي و در كيفرشان شتاب نكني و هر قدرتي را كه خداي - عزوجل - به تو عطا فرموده سپاس گوئي.

19. حق دانشجويان:

و اما حق آنان كه در علم دانش آموز تواند، اين است كه بداني خداي عزوجل با علمي كه به تو داده و گنجينه‌هايي كه بر تو گشوده، تو را سرپرست آنان كرده است. پس اگر آنان را نيكو تعليم دهي و بر آنان درشتي نكني و بر ايشان خشم نگيري خدا به فضل خويش، علم تو را مي‌افزايد. و اگر علم خود را از مردم بازگيري يا هنگامي كه از تو آموختن علم مي‌خواهند با آنان با درشت خويي رفتار كني، بر خداست كه علم و نورانيت آن را از تو باز گيرد و منزلت تو را از دلها ساقط كند.

20. حق زن:

و اما حق زن اينست كه بداني خداي - عزوجل - او را مايهٔ آرامش وأنس تو قرار داده است و اين نعمتي است از خدا بر تو. پس او را گرامي بدار و با او خوش مدارا كن! و اگر چه حق تو بر او واجب تر است، اما بر توست كه بر او رحمت آري. و خوراك و پوشاك او را آماده سازي و اگر از روي ناداني كاري انجام داد بر او ببخشي كه او گرفتار توست.

21. حق مملوك:

و اما حق مملوك اينست كه بداني او آفريدهٔ پرودرگار تو و تو مالك او شده اي اما نه آنكه او را، يا اندامي از اندامهاي او را آفريده باشي. و يا او را روزي داده باشي. بلكه خداي - عزوجل - اين كارها را از تو كفايت كرده، سپس او را مسخر تو ساخته، و تو را أمين بر او دانسته است و او را به تو سپرده است تا هر نيكي كه دربارهٔ او مي‌كني براي تو نگاهدارد.

صفحه(۷۹۰)

پس چنان که خدا دربارهء تو نیکوئي کرده تو نیز در حق آن بنده نیکوئي کن! و اگر او را ناخوش داشتي، او را عوض کن تا آفریدهء خدا را آزار نداده باشي؟ تمام نیروها از آن خداست.

22. حق مادر:

و حق مادرت اینست که بداني او تو را در جایگاهي حمل نموده است که کسي، دیگري را برنمیدارد. و از میوهء دل خود به تو روزي داده که کسي به دیگري نمي‌دهد. و تو را به همهء اعضاي خود نگاهباني کرده، و با کي نداشته است که خود گرسنه ماند و تو را سیر سازد او خود زیر آفتاب باشد و تو را زیر سایه نگاهدارد. او خود تشنه ماند و تو را سیراب کند. و برهنه باشد و تو را بپوشاند. و به خاطر تو بیداري کشد و تو را از گرما و سرما نگاهدارد، تا تو براي او باشي. پس جز به یاري خدا و توفیق او از عهدهء سپاس او بر نخواهي آمد.

23. حق پدر:

اما حق پدر تو این است که بداني او اصل و ریشهء تو است و اگر او نبود تو هرگز نمي‌بودي. پس هر گاه در خود چیزي دیدي که تو را شادمان ساخت بدان که اصل آن نعمت را از پدرت داري. خدا را بر آن سپاس گوي و آن اندازه که مي‌تواني شکر او به جاي آر بدان که تمام نیروها و قدرتها از جانب خدا است.

24. حق فرزند:

و اما حق فرزند تو این است که بداني او از توست و در نیك و بد این جهان به تو پیوسته است، و تو به حکم ولایتي که بر او داري در آداب نیك آموختن و شناساندن خداوند - عزوجل - و کمك کردن وي بر اطاعت خدا مسؤل او هستي پس در کار او همچون کسي باش که مي‌داند در نیکوئي وي را پاداش، و در بدي او را کیفر مي‌دهند.

25. حق برادر:

و اما حق برادرت این است که بداني او یا رو بازوي تو، و عزت و قوت توست. پس او را سلاح نافرماني خدا مساز! و وسیلهء ستم بر آفریدگان خدا قرار مده! در برابر دشمنانش

پس چنان كه خدا دربارهء تو نيكوئي كرده تو نيز در حق آن بنده نيكوئي كن! و اگر او را ناخوش داشتي، او را عوض كن تا آفريدهء خدا را آزار نداده باشي؟ تمام نيروها از آن خداست.

22. حق مادر:

و حق مادرت اينست كه بداني او تو را در جايگاهي حمل نموده است كه كسي، ديگري را برنميدارد. و از ميوهء دل خود به تو روزي داده كه كسي به ديگري نمي‌دهد. و تو را به همهء اعضاي خود نگاهباني كرده، و با كي نداشته است كه خود گرسنه ماند و تو را سير سازد او خود زير آفتاب باشد و تو را زير سايه نگاهدارد. او خود تشنه ماند و تو را سيراب كند. و برهنه باشد و تو را بپوشاند. و به خاطر تو بيداري كشد و تو را از گرما و سرما نگاهدارد، تا تو براي او باشي. پس جز به ياري خدا و توفيق او از عهدهء سپاس او بر نخواهي آمد.

23. حق پدر:

اما حق پدر تو اين است كه بداني او اصل و ريشهء تو است و اگر او نبود تو هرگز نمي‌بودي. پس هر گاه در خود چيزي ديدي كه تو را شادمان ساخت بدان كه اصل آن نعمت را از پدرت داري. خدا را بر آن سپاس گوي و آن اندازه كه مي‌تواني شكر او به جاي آر بدان كه تمام نيروها و قدرتها از جانب خدا است.

24. حق فرزند:

و اما حق فرزند تو اين است كه بداني او از توست و در نيك و بد اين جهان به تو پيوسته است، و تو به حكم ولايتي كه بر او داري در آداب نيك آموختن و شناساندن خداوند - عزوجل - و كمك كردن وي بر اطاعت خدا مسؤل او هستي پس در كار او همچون كسي باش كه مي‌داند در نيكوئي وي را پاداش، و در بدي او را كيفر مي‌دهند.

25. حق برادر:

و اما حق برادرت اين است كه بداني او يا رو بازوي تو، و عزت و قوت توست. پس او را سلاح نافرماني خدا مساز! و وسيلهء ستم بر آفريدگان خدا قرار مده! در برابر دشمنانش

پس چنان كه خدا دربارهء تو نيكوئي كرده تو نيز در حق آن بنده نيكوئي كن! و اگر او را ناخوش داشتي، او را عوض كن تا آفريدهء خدا را آزار نداده باشي؟ تمام نيروها از آن خداست.
22. حق مادر:
و حق مادرت اينست كه بداني او تو را در جايگاهي حمل نموده است كه كسي، ديگري را برنميدارد. و از ميوهء دل خود به تو روزي داده كه كسي به ديگري نمي‌دهد. و تو را به همهء اعضاي خود نگاهباني كرده، و با كي نداشته است كه خود گرسنه ماند و تو را سير سازد او خود زير آفتاب باشد و تو را زير سايه نگاهدارد. او خود تشنه ماند و تو را سيراب كند. و برهنه باشد و تو را بپوشاند. و به خاطر تو بيداري كشد و تو را از گرما و سرما نگاهدارد، تا تو براي او باشي. پس جز به ياري خدا و توفيق او از عهدهء سپاس او بر نخواهي آمد.
23. حق پدر:
اما حق پدر تو اين است كه بداني او اصل و ريشهء تو است و اگر او نبود تو هرگز نمي‌بودي. پس هر گاه در خود چيزي ديدي كه تو را شادمان ساخت بدان كه اصل آن نعمت را از پدرت داري. خدا را بر آن سپاس گوي و آن اندازه كه مي‌تواني شكر او به جاي آر بدان كه تمام نيروها و قدرتها از جانب خدا است.
24. حق فرزند:
و اما حق فرزند تو اين است كه بداني او از توست و در نيك و بد اين جهان به تو پيوسته است، و تو به حكم ولايتي كه بر او داري در آداب نيك آموختن و شناساندن خداوند - عزوجل - و كمك كردن وي بر اطاعت خدا مسؤل او هستي پس در كار او همچون كسي باش كه مي‌داند در نيكوئي وي را پاداش، و در بدي او را كيفر مي‌دهند.
25. حق برادر:
و اما حق برادرت اين است كه بداني او يا رو بازوي تو، و عزت و قوت توست. پس او را سلاح نافرماني خدا مساز! و وسيلهء ستم بر آفريدگان خدا قرار مده! در برابر دشمنانش

پس چنان که خدا دربارهء تو نيكوئي كرده تو نيز در حق آن بنده نيكوئي كن! و اگر او را ناخوش داشتي، او را عوض كن تا آفريدهء خدا را آزار نداده باشي؟ تمام نيروها از آن خداست.

22. حق مادر:

و حق مادرت اينست كه بداني او تو را در جايگاهي حمل نموده است كه كسي، ديگري را برنميدارد. و از ميوهء دل خود به تو روزي داده كه كسي به ديگري نمي‌دهد. و تو را به همهء اعضاي خود نگاهباني كرده، و با كي نداشته است كه خود گرسنه ماند و تو را سير سازد او خود زير آفتاب باشد و تو را زير سايه نگاهدارد. او خود تشنه ماند و تو را سيراب كند. و برهنه باشد و تو را بپوشاند. و به خاطر تو بيداري كشد و تو را از گرما و سرما نگاهدارد، تا تو براي او باشي. پس جز به ياري خدا و توفيق او از عهدهء سپاس او بر نخواهي آمد.

23. حق پدر:

اما حق پدر تو اين است كه بداني او اصل و ريشهء تو است و اگر او نبود تو هرگز نمي‌بودي. پس هر گاه در خود چيزي ديدي كه تو را شادمان ساخت بدان كه اصل آن نعمت را از پدرت داري. خدا را بر آن سپاس گوي و آن اندازه كه مي‌تواني شكر او به جاي آر بدان كه تمام نيروها و قدرتها از جانب خدا است.

24. حق فرزند:

و اما حق فرزند تو اين است كه بداني او از توست و در نيك و بد اين جهان به تو پيوسته است، و تو به حكم ولايتي كه بر او داري در آداب نيك آموختن و شناساندن خداوند - عزوجل - و كمك كردن وي بر اطاعت خدا مسؤل او هستي پس در كار او همچون كسي باش كه مي‌داند در نيكوئي وي را پاداش، و در بدي او را كيفر مي‌دهند.

25. حق برادر:

و اما حق برادرت اين است كه بداني او يا رو بازوي تو، و عزت و قوت توست. پس او را سلاح نافرماني خدا مساز! و وسيلهء ستم بر آفريدگان خدا قرار مده! در برابر دشمنانش

ياري او را ترك مكن! و نصيحت خود را - اگر در فرمان خدا باشد - از او بازمگير! و اگر نه خدا را از او بزرگ تر بدان. و بدان كه تمام نيروها و قدرتها از سوي خداست.

26. حق مولاي آزاد كننده:

و اما حق مولاي تو كه تو را آزاد كرده است اينست كه بداني او مال خود را در راه تو داده و تو را از خواري بردگي و وحشت آن رانده و به عزت آزادي و انس آن رسانده، از بند ملكيت رهانده و قيد بندگي را از تو گشوده، و از زندانت به در آورده و تو را مالك خودت ساخته، و براي عبادت پروردگارت آسوده خاطر كرده است. و بدان كه در زندگاني و مرگت از هر كس به تو نزديك تر است و ياري او در آنچه به تو نيازمند است بر تو واجب است.

27. حق بنده:

و اما حق بنده اي كه تو بر او انعام كرده اي اين است كه بداني خداي - عزوجل - اين آزاد كردن را وسيله اي نزد خود ساخته و پرده‌اي ميان تو و آتش قرار داده است. اگر او را خويشاوندي نباشد، به پاداش مالي كه به بهاي او داده اي در اين جهان ميراث او از آن توست. و در آخرت بهشت خواهي داشت.

28. حق نيكي كننده به تو:

و اما حق كسي كه به تو نيكي كرده است، اين است كه او را سپاسگزار باشي. و نيكي او را به ياد داشته باشي و براي او نام نيك بدست آري. و ميان خود و خداي - عزوجل - او را خالصانه دعا گوئي. هر گاه چنين كردي در نهان و آشكارا سپاس او گفته باشي. آنگاه اگر تواني روزي او را پاداش نيكو دهي.

29. حق اذان گو:

و اما حق اذان گو اينست كه بداني او خداي تو - عزوجل - را بيادت مي‌آورد و تو را به حظ معنوي ات فرا مي‌خواند. و بر انجام واجبي كه خدا بر تو نهاده ياري مي‌دهد. پس او را بر اين عمل، چنان سپاس گو كه نيكوكار بر خود را سپاس مي‌گوئي.

30. حق پيشنماز:

و اما حق پيشنماز تو آنست كه بداني او عهده دار نمايندگي ميان تو و پروردگارت -

صفحهمفاتيح البحث: الوراثة، التراث، الإرث (1)، النوم (1)

ياري او را ترك مكن! و نصيحت خود را - اگر در فرمان خدا باشد - از او بازمگير! و اگر نه خدا را از او بزرگ تر بدان. و بدان كه تمام نيروها و قدرتها از سوي خداست.

26. حق مولاي آزاد كننده:

و اما حق مولاي تو كه تو را آزاد كرده است اينست كه بداني او مال خود را در راه تو داده و تو را از خواري بردگي و وحشت آن رانده و به عزت آزادي و انس آن رسانده، از بند ملكيت رهانده و قيد بندگي را از تو گشوده، و از زندانت به در آورده و تو را مالك خودت ساخته، و براي عبادت پروردگارت آسوده خاطر كرده است. و بدان كه در زندگاني و مرگت از هر كس به تو نزديك تر است و ياري او در آنچه به تو نيازمند است بر تو واجب است.

27. حق بنده:

و اما حق بنده اي كه تو بر او انعام كرده اي اين است كه بداني خداي - عزوجل - اين آزاد كردن را وسيله اي نزد خود ساخته و پرده‌اي ميان تو و آتش قرار داده است. اگر او را خويشاوندي نباشد، به پاداش مالي كه به بهاي او داده اي در اين جهان ميراث او از آن توست. و در آخرت بهشت خواهي داشت.

28. حق نيكي كننده به تو:

و اما حق كسي كه به تو نيكي كرده است، اين است كه او را سپاسگزار باشي. و نيكي او را به ياد داشته باشي و براي او نام نيك بدست آري. و ميان خود و خداي - عزوجل - او را خالصانه دعا گوئي. هر گاه چنين كردي در نهان و آشكارا سپاس او گفته باشي. آنگاه اگر تواني روزي او را پاداش نيكو دهي.

29. حق اذان گو:

و اما حق اذان گو اينست كه بداني او خداي تو - عزوجل - را بيادت مي‌آورد و تو را به حظ معنوي ات فرا مي‌خواند. و بر انجام واجبي كه خدا بر تو نهاده ياري مي‌دهد. پس او را بر اين عمل، چنان سپاس گو كه نيكوكار بر خود را سپاس مي‌گوئي.

30. حق پيشنماز:

و اما حق پيشنماز تو آنست كه بداني او عهده دار نمايندگي ميان تو و پروردگارت -

صفحهمفاتيح البحث: الوراثة، التراث، الإرث (1)، النوم (1)

ياري او را ترك مكن! و نصيحت خود را - اگر در فرمان خدا باشد - از او بازمگير! و اگر نه خدا را از او بزرگ تر بدان. و بدان كه تمام نيروها و قدرتها از سوي خداست.

26. حق مولاي آزاد كننده:

و اما حق مولاي تو كه تو را آزاد كرده است اينست كه بداني او مال خود را در راه تو داده و تو را از خواري بردگي و وحشت آن رانده و به عزت آزادي و انس آن رسانده، از بند ملكيت رهانده و قيد بندگي را از تو گشوده، و از زندانت به در آورده و تو را مالك خودت ساخته، و براي عبادت پروردگارت آسوده خاطر كرده است. و بدان كه در زندگاني و مرگت از هر كس به تو نزديك تر است و ياري او در آنچه به تو نيازمند است بر تو واجب است.

27. حق بنده:

و اما حق بنده اي كه تو بر او انعام كرده اي اين است كه بداني خداي - عزوجل - اين آزاد كردن را وسيله اي نزد خود ساخته و پرده‌اي ميان تو و آتش قرار داده است. اگر او را خويشاوندي نباشد، به پاداش مالي كه به بهاي او داده اي در اين جهان ميراث او از آن توست. و در آخرت بهشت خواهي داشت.

28. حق نيكي كننده به تو:

و اما حق كسي كه به تو نيكي كرده است، اين است كه او را سپاسگزار باشي. و نيكي او را به ياد داشته باشي و براي او نام نيك بدست آري. و ميان خود و خداي - عزوجل - او را خالصانه دعا گوئي. هر گاه چنين كردي در نهان و آشكارا سپاس او گفته باشي. آنگاه اگر تواني روزي او را پاداش نيكو دهي.

29. حق اذان گو:

و اما حق اذان گو اينست كه بداني او خداي تو - عزوجل - را بيادت مي‌آورد و تو را به حظ معنوي ات فرا مي‌خواند. و بر انجام واجبي كه خدا بر تو نهاده ياري مي‌دهد. پس او را بر اين عمل، چنان سپاس گو كه نيكوكار بر خود را سپاس مي‌گوئي.

30. حق پيشنماز:

و اما حق پيشنماز تو آنست كه بداني او عهده دار نمايندگي ميان تو و پروردگارت -

صفحهمفاتيح البحث: الوراثة، التراث، الإرث (1)، النوم (1)

ياري او را ترك مكن! و نصيحت خود را - اگر در فرمان خدا باشد - از او بازمگير! و اگر نه خدا را از او بزرگ تر بدان. و بدان كه تمام نيروها و قدرتها از سوي خداست.

26. حق مولاي آزاد كننده:

و اما حق مولاي تو كه تو را آزاد كرده است اينست كه بداني او مال خود را در راه تو داده و تو را از خواري بردگي و وحشت آن رانده و به عزت آزادي و انس آن رسانده، از بند ملكيت رهانده و قيد بندگي را از تو گشوده، و از زندانت به در آورده و تو را مالك خودت ساخته، و براي عبادت پروردگارت آسوده خاطر كرده است. و بدان كه در زندگاني و مرگت از هر كس به تو نزديك تر است و ياري او در آنچه به تو نيازمند است بر تو واجب است.

27. حق بنده:

و اما حق بنده اي كه تو بر او انعام كرده اي اين است كه بداني خداي - عزوجل - اين آزاد كردن را وسيله اي نزد خود ساخته و پرده‌اي ميان تو و آتش قرار داده است. اگر او را خويشاوندي نباشد، به پاداش مالي كه به بهاي او داده اي در اين جهان ميراث او از آن توست. و در آخرت بهشت خواهي داشت.

28. حق نيكي كننده به تو:

و اما حق كسي كه به تو نيكي كرده است، اين است كه او را سپاسگزار باشي. و نيكي او را به ياد داشته باشي و براي او نام نيك بدست آري. و ميان خود و خداي - عزوجل - او را خالصانه دعا گوئي. هر گاه چنين كردي در نهان و آشكارا سپاس او گفته باشي. آنگاه اگر تواني روزي او را پاداش نيكو دهي.

29. حق اذان گو:

و اما حق اذان گو اينست كه بداني او خداي تو - عزوجل - را بيادت مي‌آورد و تو را به حظ معنوي ات فرا مي‌خواند. و بر انجام واجبي كه خدا بر تو نهاده ياري مي‌دهد. پس او را بر اين عمل، چنان سپاس گو كه نيكوكار بر خود را سپاس مي‌گوئي.

30. حق پيشنماز:

و اما حق پيشنماز تو آنست كه بداني او عهده دار نمايندگي ميان تو و پروردگارت -

صفحهمفاتيح البحث: الوراثة، التراث، الإرث (1)، النوم (1)

ياري او را ترك مكن! و نصيحت خود را - اگر در فرمان خدا باشد - از او بازمگير! و اگر نه خدا را از او بزرگ تر بدان. و بدان كه تمام نيروها و قدرتها از سوي خداست.

26. حق مولاي آزاد كننده:

و اما حق مولاي تو كه تو را آزاد كرده است اينست كه بداني او مال خود را در راه تو داده و تو را از خواري بردگي و وحشت آن رانده و به عزت آزادي و انس آن رسانده، از بند ملكيت رهانده و قيد بندگي را از تو گشوده، و از زندانت به در آورده و تو را مالك خودت ساخته، و براي عبادت پروردگارت آسوده خاطر كرده است. و بدان كه در زندگاني و مرگت از هر كس به تو نزديك تر است و ياري او در آنچه به تو نيازمند است بر تو واجب است.

27. حق بنده:

و اما حق بنده اي كه تو بر او انعام كرده اي اين است كه بداني خداي - عزوجل - اين آزاد كردن را وسيله اي نزد خود ساخته و پرده‌اي ميان تو و آتش قرار داده است. اگر او را خويشاوندي نباشد، به پاداش مالي كه به بهاي او داده اي در اين جهان ميراث او از آن توست. و در آخرت بهشت خواهي داشت.

28. حق نيكي كننده به تو:

و اما حق كسي كه به تو نيكي كرده است، اين است كه او را سپاسگزار باشي. و نيكي او را به ياد داشته باشي و براي او نام نيك بدست آري. و ميان خود و خداي - عزوجل - او را خالصانه دعا گوئي. هر گاه چنين كردي در نهان و آشكارا سپاس او گفته باشي. آنگاه اگر تواني روزي او را پاداش نيكو دهي.

29. حق اذان گو:

و اما حق اذان گو اينست كه بداني او خداي تو - عزوجل - را بيادت مي‌آورد و تو را به حظ معنوي ات فرا مي‌خواند. و بر انجام واجبي كه خدا بر تو نهاده ياري مي‌دهد. پس او را بر اين عمل، چنان سپاس گو كه نيكوكار بر خود را سپاس مي‌گوئي.

30. حق پيشنماز:

و اما حق پيشنماز تو آنست كه بداني او عهده دار نمايندگي ميان تو و پروردگارت -

صفحهمفاتيح البحث: الوراثة، التراث، الإرث (1)، النوم (1)

عزوجل - است او از جانب تو سخن مي‌گويد و تو از جانب او سخن نمي‌گوئي. او براي تو دعا مي‌كند و تو براي او دعا نمي‌كني. ايستادن تو را برابر خداي - عزوجل - كفايت مي‌كند و تو از او كفايت نمي‌كني.
پس اگر در آن نقصي باشد بر اوست نه بر تو. و اگر درست باشد، تو شريك او هستي و او را بر تو برتري نيست. او خود را سپر تو و نمازش را سپر نماز تو كرده است. پس او را بدين اندازه سپاس گوي.
31. حق همنشين:
و اما حق همنشين تو اينست كه با او نرم خو باشي. و در سخن گفتن با وي به راه انصاف روي و از آنجا كه نشسته اي جز با رخصت او برنخيزي. - و آنكه نزد تو نشيند تواند كه بي رخصت تو برخيزد - و لغزش او را فراموش كني. و خوبي‌هاي او را حفظ كني و جز سخن نيك به گوش او نگويي.
32. حق همسايه:
و اما حق همسايه ات، حفظ اوست در نهان و بزرگداشت اوست در عيان و ياري او اگر ستمديده باشد. و بايد كه عيب او را نجويي. و اگر از او زشتي ديدي آن را بپوشاني. و اگر دانستي اندرز تو را مي‌پذيرد او را اندرز دهي - چنان كه بين تو و او بماند - و هنگام سختي او را رها نكني. و از خطاي او درگذري. و گناه او را ببخشي. و با او بزرگوارانه معاشرت كني.
تمام نيروها و قدرتها از آن خداست.
33. حق رفيق:
و اما حق رفيق تو اين است كه با او با انصاف و بزرگواري همراه باشي. و چنان كه او تو را اكرام مي‌كند وي را اكرام كني. و بر او وسيله رحمت باشي نه وسيلهء نقمت و عذاب. تمام حول و قوت از سوي خداست.
34. حق شريك:
و اما حق شريك تو اينست كه اگر غايب باشد، او را كفايت كني. و اگر حاضر باشد او را رعايت نمائي و مخالف او حكمي نكني. و بي مشورت او كاري انجام ندهي. مال او را

عزوجل - است او از جانب تو سخن مي‌گويد و تو از جانب او سخن نمي‌گوئي. او براي تو دعا مي‌كند و تو براي او دعا نمي‌كني. ايستادن تو را برابر خداي - عزوجل - كفايت مي‌كند و تو از او كفايت نمي‌كني.
پس اگر در آن نقصي باشد بر اوست نه بر تو. و اگر درست باشد، تو شريك او هستي و او را بر تو برتري نيست. او خود را سپر تو و نمازش را سپر نماز تو كرده است. پس او را بدين اندازه سپاس گوي.
31. حق همنشين:
و اما حق همنشين تو اينست كه با او نرم خو باشي. و در سخن گفتن با وي به راه انصاف روي و از آنجا كه نشسته اي جز با رخصت او برنخيزي. - و آنكه نزد تو نشيند تواند كه بي رخصت تو برخيزد - و لغزش او را فراموش كني. و خوبي‌هاي او را حفظ كني و جز سخن نيك به گوش او نگويي.
32. حق همسايه:
و اما حق همسايه ات، حفظ اوست در نهان و بزرگداشت اوست در عيان و ياري او اگر ستمديده باشد. و بايد كه عيب او را نجويي. و اگر از او زشتي ديدي آن را بپوشاني. و اگر دانستي اندرز تو را مي‌پذيرد او را اندرز دهي - چنان كه بين تو و او بماند - و هنگام سختي او را رها نكني. و از خطاي او درگذري. و گناه او را ببخشي. و با او بزرگوارانه معاشرت كني.
تمام نيروها و قدرتها از آن خداست.
33. حق رفيق:
و اما حق رفيق تو اين است كه با او با انصاف و بزرگواري همراه باشي. و چنان كه او تو را اكرام مي‌كند وي را اكرام كني. و بر او وسيله رحمت باشي نه وسيلهء نقمت و عذاب. تمام حول و قوت از سوي خداست.
34. حق شريك:
و اما حق شريك تو اينست كه اگر غايب باشد، او را كفايت كني. و اگر حاضر باشد او را رعايت نمائي و مخالف او حكمي نكني. و بي مشورت او كاري انجام ندهي. مال او را

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (3)

عزوجل - است او از جانب تو سخن مي‌گويد و تو از جانب او سخن نمي‌گوئي. او براي تو دعا مي‌كند و تو براي او دعا نمي‌كني. ايستادن تو را برابر خداي - عزوجل - كفايت مي‌كند و تو از او كفايت نمي‌كني.
پس اگر در آن نقصي باشد بر اوست نه بر تو. و اگر درست باشد، تو شريك او هستي و او را بر تو برتري نيست. او خود را سپر تو و نمازش را سپر نماز تو كرده است. پس او را بدين اندازه سپاس گوي.
31. حق همنشين:
و اما حق همنشين تو اينست كه با او نرم خو باشي. و در سخن گفتن با وي به راه انصاف روي و از آنجا كه نشسته اي جز با رخصت او برنخيزي. - و آنكه نزد تو نشيند تواند كه بي رخصت تو برخيزد - و لغزش او را فراموش كني. و خوبي‌هاي او را حفظ كني و جز سخن نيك به گوش او نگويي.
32. حق همسايه:
و اما حق همسايه ات، حفظ اوست در نهان و بزرگداشت اوست در عيان و ياري او اگر ستمديده باشد. و بايد كه عيب او را نجويي. و اگر از او زشتي ديدي آن را بپوشاني. و اگر دانستي اندرز تو را مي‌پذيرد او را اندرز دهي - چنان كه بين تو و او بماند - و هنگام سختي او را رها نكني. و از خطاي او درگذري. و گناه او را ببخشي. و با او بزرگوارانه معاشرت كني.
تمام نيروها و قدرتها از آن خداست.
33. حق رفيق:
و اما حق رفيق تو اين است كه با او با انصاف و بزرگواري همراه باشي. و چنان كه او تو را اكرام مي‌كند وي را اكرام كني. و بر او وسيله رحمت باشي نه وسيلهٴ نقمت و عذاب. تمام حول و قوت از سوي خداست.
34. حق شريك:
و اما حق شريك تو اينست كه اگر غايب باشد، او را كفايت كني. و اگر حاضر باشد او را رعايت نمائي و مخالف او حكمي نكني. و بي مشورت او كاري انجام ندهي. مال او را

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (3)

عزوجل - است او از جانب تو سخن مي‌گويد و تو از جانب او سخن نمي‌گوئي. او براي تو دعا مي‌كند و تو براي او دعا نمي‌كني. ايستادن تو را برابر خداي - عزوجل - كفايت مي‌كند و تو از او كفايت نمي‌كني.

پس اگر در آن نقصي باشد بر اوست نه بر تو. و اگر درست باشد، تو شريك او هستي و او را بر تو برتري نيست. او خود را سپر تو و نمازش را سپر نماز تو كرده است. پس او را بدين اندازه سپاس گوي.

31. حق همنشين:

و اما حق همنشين تو اينست كه با او نرم خو باشي. و در سخن گفتن با وي به راه انصاف روي و از آنجا كه نشسته اي جز با رخصت او برنخيزي. - و آنكه نزد تو نشيند تواند كه بي رخصت تو برخيزد - و لغزش او را فراموش كني. و خوبي‌هاي او را حفظ كني و جز سخن نيك به گوش او نگويي.

32. حق همسايه:

و اما حق همسايه ات، حفظ اوست در نهان و بزرگداشت اوست در عيان و ياري او اگر ستمديده باشد. و بايد كه عيب او را نجويي. و اگر از او زشتي ديدي آن را بپوشاني. و اگر دانستي اندرز تو را مي‌پذيرد او را اندرز دهي - چنان كه بين تو و او بماند - و هنگام سختي او را رها نكني. و از خطاي او درگذري. و گناه او را ببخشي. و با او بزرگوارانه معاشرت كني.

تمام نيروها و قدرتها از آن خداست.

33. حق رفيق:

و اما حق رفيق تو اين است كه با او با انصاف و بزرگواري همراه باشي. و چنان كه او تو را اكرام مي‌كند وي را اكرام كني. و بر او وسيله رحمت باشي نه وسيلهء نقمت و عذاب. تمام حول و قوت از سوي خداست.

34. حق شريك:

و اما حق شريك تو اينست كه اگر غايب باشد، او را كفايت كني. و اگر حاضر باشد او را رعايت نمائي و مخالف او حكمي نكني. و بي مشورت او كاري انجام ندهي. مال او را

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (3)

نگهباني كني و در بسيار و يا اندك آن، خيانت نورزي. چه مادام كه دو شريك به يكديگر خيانت نكنند دست خدا با آنهاست.

35. حق مال:

و اما حق مال تو اينست كه آن را جز از راه حلال نگيري. و جز در آن راه خرج نكني. و كسي را كه سپاس تو نمي‌دارد بر خود مقدم نداري. پس در آن به اطاعت پروردگار كار كن.

تمام حول و قوت از سوي خداست.

36. حق وام خواه:

و اما حق وامخواه تو اينست كه اگر مال داري وام او را بپردازي. و اگر تنگدست هستي با سخن نيكو او را راضي سازي و با لطف و مهرباني، او را از سر خود بازكني.

37. حق معاشر:

و حق معاشر آن است كه وي را فريب ندهي، و گول نزني، و نيرنگ با او به كار نبري و در كار او از خداي تبارك و تعالي بترسي.

38. حق خصم بر تو:

و حق خصمي كه بر تو ادعا دارد، اگر آنچه دعوي كند درست باشد تو گواه او بر خود باشي و بر او ستم روا نداري. و حق او را به تمام و كمال بدهي و اگر دعوي باطل كند، با او مدارا كني و جز راه مدارا پيش نگيري و در كار او خداي خويش را به خشم نياوري.

39. حق تو بر خصم:

و حق خصم تو كه بر او دعوي داري اين است كه اگر در دعوي خود راستگو باشي، به نيكويي با وي سخن گوئي. و حق او را انكار نكني. و اگر در مطالبات خود دروغگويي از خداي - عزوجل - بپرهيزي. و به سوي او توبه كني و دعوي را رها سازي.

40. حق رأي خواه:

و حق آن كس كه با تو مشورت كند اينست كه اگر در آنچه پرسد چيزي مي‌داني بگويي.

و اگر نه او را به آن فردي كه داند راهنمائي كني.

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

نگهباني كني و در بسيار و يا اندك آن، خيانت نورزي. چه مادام كه دو شريك به يكديگر خيانت نكنند دست خدا با آنهاست.

35. حق مال:

و اما حق مال تو اينست كه آن را جز از راه حلال نگيري. و جز در آن راه خرج نكني. و كسي را كه سپاس تو نمي‌دارد بر خود مقدم نداري. پس در آن به اطاعت پروردگار كار كن.

تمام حول و قوت از سوي خداست.

36. حق وام خواه:

و اما حق وامخواه تو اينست كه اگر مال داري وام او را بپردازي. و اگر تنگدست هستي با سخن نيكو او را راضي سازي و با لطف و مهرباني، او را از سر خود بازكني.

37. حق معاشر:

و حق معاشر آن است كه وي را فريب ندهي، و گول نزني، و نيرنگ با او به كار نبري و در كار او از خداي تبارك و تعالي بترسي.

38. حق خصم بر تو:

و حق خصمي كه بر تو ادعا دارد، اگر آنچه دعوي كند درست باشد تو گواه او بر خود باشي و بر او ستم روا نداري. و حق او را به تمام و كمال بدهي و اگر دعوي باطل كند، با او مدارا كني و جز راه مدارا پيش نگيري و در كار او خداي خويش را به خشم نياوري.

39. حق تو بر خصم:

و حق خصم تو كه بر او دعوي داري اين است كه اگر در دعوي خود راستگو باشي، به نيكويي با وي سخن گوئي. و حق او را انكار نكني. و اگر در مطالبات خود دروغگويي از خداي - عزوجل - بپرهيزي. و به سوي او توبه كني و دعوي را رها سازي.

40. حق رأي خواه:

و حق آن كس كه با تو مشورت كند اينست كه اگر در آنچه پرسد چيزي مي‌داني بگويي.

و اگر نه او را به آن فردي كه داند راهنمائي كني.

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

نگهباني كني و در بسيار و يا اندك آن، خيانت نورزي. چه مادام كه دو شريك به يكديگر خيانت نكنند دست خدا با آنهاست.

35. حق مال:

و اما حق مال تو اينست كه آن را جز از راه حلال نگيري. و جز در آن راه خرج نكني. و كسي را كه سپاس تو نمي‌دارد بر خود مقدم نداري. پس در آن به اطاعت پروردگار كار كن.

تمام حول و قوت از سوي خداست.

36. حق وام خواه:

و اما حق وامخواه تو اينست كه اگر مال داري وام او را بپردازي. و اگر تنگدست هستي با سخن نيكو او را راضي سازي و با لطف و مهرباني، او را از سر خود بازكني.

37. حق معاشر:

و حق معاشر آن است كه وي را فريب ندهي، و گول نزني، و نيرنگ با او به كار نبري و در كار او از خداي تبارك و تعالي بترسي.

38. حق خصم بر تو:

و حق خصمي كه بر تو ادعا دارد، اگر آنچه دعوي كند درست باشد تو گواه او بر خود باشي و بر او ستم روا نداري. و حق او را به تمام و كمال بدهي و اگر دعوي باطل كند، با او مدارا كني و جز راه مدارا پيش نگيري و در كار او خداي خويش را به خشم نياوري.

39. حق تو بر خصم:

و حق خصم تو كه بر او دعوي داري اين است كه اگر در دعوي خود راستگو باشي، به نيكويي با وي سخن گوئي. و حق او را انكار نكني. و اگر در مطالبات خود دروغگويي از خداي - عزوجل - بپرهيزي. و به سوي او توبه كني و دعوي را رها سازي.

40. حق رأي خواه:

و حق آن كس كه با تو مشورت كند اينست كه اگر در آنچه پرسد چيزي مي‌داني بگويي.

و اگر نه او را به آن فردي كه داند راهنمائي كني.

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

نگهباني كني و در بسيار و يا اندك آن، خيانت نورزي. چه مادام كه دو شريك به يكديگر خيانت نكنند دست خدا با آنهاست.

35. حق مال:

و اما حق مال تو اينست كه آن را جز از راه حلال نگيري. و جز در آن راه خرج نكني. و كسي را كه سپاس تو نمي‌دارد بر خود مقدم نداري. پس در آن به اطاعت پروردگار كار كن.

تمام حول و قوت از سوي خداست.

36. حق وام خواه:

و اما حق وامخواه تو اينست كه اگر مال داري وام او را بپردازي. و اگر تنگدست هستي با سخن نيكو او را راضي سازي و با لطف و مهرباني، او را از سر خود بازكني.

37. حق معاشر:

و حق معاشر آن است كه وي را فريب ندهي، و گول نزني، و نيرنگ با او به كار نبري و در كار او از خداي تبارك و تعالي بترسي.

38. حق خصم بر تو:

و حق خصمي كه بر تو ادعا دارد، اگر آنچه دعوي كند درست باشد تو گواه او بر خود باشي و بر او ستم روا نداري. و حق او را به تمام و كمال بدهي و اگر دعوي باطل كند، با او مدارا كني و جز راه مدارا پيش نگيري و در كار او خداي خويش را به خشم نياوري.

39. حق تو بر خصم:

و حق خصم تو كه بر او دعوي داري اين است كه اگر در دعوي خود راستگو باشي، به نيكويي با وي سخن گوئي. و حق او را انكار نكني. و اگر در مطالبات خود دروغگويي از خداي - عزوجل - بپرهيزي. و به سوي او توبه كني و دعوي را رها سازي.

40. حق رأي خواه:

و حق آن كس كه با تو مشورت كند اينست كه اگر در آنچه پرسد چيزي مي‌داني بگويي.

و اگر نه او را به آن فردي كه داند راهنمائي كني.

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

نگهباني كني و در بسيار و يا اندك آن، خيانت نورزي. چه مادام كه دو شريك به يكديگر خيانت نكنند دست خدا با آنهاست.

35. حق مال:

و اما حق مال تو اينست كه آن را جز از راه حلال نگيري. و جز در آن راه خرج نكني. و كسي را كه سپاس تو نمي‌دارد بر خود مقدم نداري. پس در آن به اطاعت پروردگار كار كن.

تمام حول و قوت از سوي خداست.

36. حق وام خواه:

و اما حق وامخواه تو اينست كه اگر مال داري وام او را بپردازي. و اگر تنگدست هستي با سخن نيكو او را راضي سازي و با لطف و مهرباني، او را از سر خود بازكني.

37. حق معاشر:

و حق معاشر آن است كه وي را فريب ندهي، و گول نزني، و نيرنگ با او به كار نبري و در كار او از خداي تبارك و تعالي بترسي.

38. حق خصم بر تو:

و حق خصمي كه بر تو ادعا دارد، اگر آنچه دعوي كند درست باشد تو گواه او بر خود باشي و بر او ستم روا نداري. و حق او را به تمام و كمال بدهي و اگر دعوي باطل كند، با او مدارا كني و جز راه مدارا پيش نگيري و در كار او خداي خويش را به خشم نياوري.

39. حق تو بر خصم:

و حق خصم تو كه بر او دعوي داري اين است كه اگر در دعوي خود راستگو باشي، به نيكويي با وي سخن گوئي. و حق او را انكار نكني. و اگر در مطالبات خود دروغگويي از خداي - عزوجل - بپرهيزي. و به سوي او توبه كني و دعوي را رها سازي.

40. حق رأي خواه:

و حق آن كس كه با تو مشورت كند اينست كه اگر در آنچه پرسد چيزي مي‌داني بگويي.

و اگر نه او را به آن فردي كه داند راهنمائي كني.

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

نگهباني كني و در بسيار و يا اندك آن، خيانت نورزي. چه مادام كه دو شريك به يكديگر خيانت نكنند دست خدا با آنهاست.

35. حق مال:

و اما حق مال تو اينست كه آن را جز از راه حلال نگيري. و جز در آن راه خرج نكني. و كسي را كه سپاس تو نمي‌دارد بر خود مقدم نداري. پس در آن به اطاعت پروردگار كار كن.

تمام حول و قوت از سوي خداست.

36. حق وام خواه:

و اما حق وامخواه تو اينست كه اگر مال داري وام او را بپردازي. و اگر تنگدست هستي با سخن نيكو او را راضي سازي و با لطف و مهرباني، او را از سر خود بازكني.

37. حق معاشر:

و حق معاشر آن است كه وي را فريب ندهي، و گول نزني، و نيرنگ با او به كار نبري و در كار او از خداي تبارك و تعالي بترسي.

38. حق خصم بر تو:

و حق خصمي كه بر تو ادعا دارد، اگر آنچه دعوي كند درست باشد تو گواه او بر خود باشي و بر او ستم روا نداري. و حق او را به تمام و كمال بدهي و اگر دعوي باطل كند، با او مدارا كني و جز راه مدارا پيش نگيري و در كار او خداي خويش را به خشم نياوري.

39. حق تو بر خصم:

و حق خصم تو كه بر او دعوي داري اين است كه اگر در دعوي خود راستگو باشي، به نيكويي با وي سخن گوئي. و حق او را انكار نكني. و اگر در مطالبات خود دروغگويي از خداي - عزوجل - بپرهيزي. و به سوي او توبه كني و دعوي را رها سازي.

40. حق رأي خواه:

و حق آن كس كه با تو مشورت كند اينست كه اگر در آنچه پرسد چيزي مي‌داني بگويي.

و اگر نه او را به آن فردي كه داند راهنمائي كني.

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)

41. حق مشاوره:
و حق آن كس كه تو از او مشورت خواهي اينست كه در آنچه موافق تو نگويد وي را متهم نسازي. و اگر موافق تو گويد خداي - عزوجل - را بر آن سپاس گوئي.
42. حق نصيحت خواه:
و حق آن كس كه از تو نصيحت مي‌طلبد اين است كه او را اندرز دهي. و راه مدارا و مهرباني كردن به او را پيش گيري.
43. حق نصيحت گو:
و حق آن كس كه تو را نصيحت كند اينست كه برابر او نرم خو باشي. و به بد و نيك گوش فرا دهي. اگر درست نصيحت كند، خداي - عزوجل - را بدان سپاس گويي و اگر موافق تو نگويد به او رحمت آري. و او را متهم نكني. و بداني كه او خطا كرده است و اين خطا را بر او ايراد نگيري. مگر آنكه مستحق تهمت بوده باشد كه در اين صورت به كار او اندك اعتنائي مكن. تمام حول و قوت از سوي خداست.
44. حق بزرگ:
و حق بزرگتر از تو اينست كه او را به خاطر سالمندي وي بزرگ داري. و چون در مسلماني از تو پيشين است او را حرمت نهي. و در مخاصمت با او مقابلت نكني. و در راه بر او پيشي نگيري. و از او پيش نيفتي و با او جهالت نورزي، و اگر او بر تو جهالت كند، به خاطر اسلام و حرمت آن، آن را تحمل كني و او را اكرام نمائي.
45. حق كوچك:
و حق كوچك، رحمت بر او در آموختن او، و گذشت از وي، و پرده پوشي و مدارا نمودن با او و كمك به اوست.
46. حق خواهنده:
و حق خواهنده وسائل دادن به دو به مقدار نياز است.
47. حق مسؤول:
حق كسي كه چيزي از او خواسته شده اين است كه اگر داد، از او با سپاس و قدرداني از

41. حق مشاوره:
و حق آن كس كه تو از او مشورت خواهي اينست كه در آنچه موافق تو نگويد وي را متهم نسازي. و اگر موافق تو گويد خداي - عزوجل - را بر آن سپاس گوئي.
42. حق نصيحت خواه:
و حق آن كس كه از تو نصيحت مي‌طلبد اين است كه او را اندرز دهي. و راه مدارا و مهرباني كردن به او را پيش گيري.
43. حق نصيحت گو:
و حق آن كس كه تو را نصيحت كند اينست كه برابر او نرم خو باشي. و به بد و نيك گوش فرا دهي. اگر درست نصيحت كند، خداي - عزوجل - را بدان سپاس گويي و اگر موافق تو نگويد به او رحمت آري. و او را متهم نكني. و بداني كه او خطا كرده است و اين خطا را بر او ايراد نگيري. مگر آنكه مستحق تهمت بوده باشد كه در اين صورت به كار او اندك اعتنائي مكن. تمام حول و قوت از سوي خداست.
44. حق بزرگ:
و حق بزرگتر از تو اينست كه او را به خاطر سالمندي وي بزرگ داري. و چون در مسلماني از تو پيشين است او را حرمت نهي. و در مخاصمت با او مقابلت نكني. و در راه بر او پيشي نگيري. و از او پيش نيفتي و با او جهالت نورزي، و اگر او بر تو جهالت كند، به خاطر اسلام و حرمت آن، آن را تحمل كني و او را اكرام نمائي.
45. حق كوچك:
و حق كوچك، رحمت بر او در آموختن او، و گذشت از وي، و پرده پوشي و مدارا نمودن با او و كمك به اوست.
46. حق خواهنده:
و حق خواهنده وسائل دادن به دو به مقدار نياز است.
47. حق مسؤول:
حق كسي كه چيزي از او خواسته شده اين است كه اگر داد، از او با سپاس و قدرداني از
صفحه(۷۹۵)

41. حق مشاوره:
و حق آن كس كه تو از او مشورت خواهي اينست كه در آنچه موافق تو نگويد وي را متهم نسازي. و اگر موافق تو گويد خداي - عزوجل - را بر آن سپاس گوئي.
42. حق نصيحت خواه:
و حق آن كس كه از تو نصيحت مي‌طلبد اين است كه او را اندرز دهي. و راه مدارا و مهرباني كردن به او را پيش گيري.
43. حق نصيحت گو:
و حق آن كس كه تو را نصيحت كند اينست كه برابر او نرم خو باشي. و به بد و نيك گوش فرا دهي. اگر درست نصيحت كند، خداي - عزوجل - را بدان سپاس گويي و اگر موافق تو نگويد به او رحمت آري. و او را متهم نكني. و بداني كه او خطا كرده است و اين خطا را بر او ايراد نگيري. مگر آنكه مستحق تهمت بوده باشد كه در اين صورت به كار او اندك اعتنائي مكن. تمام حول و قوت از سوي خداست.
44. حق بزرگ:
و حق بزرگتر از تو اينست كه او را به خاطر سالمندي وي بزرگ داري. و چون در مسلماني از تو پيشين است او را حرمت نهي. و در مخاصمت با او مقابلت نكني. و در راه بر او پيشي نگيري. و از او پيش نيفتي و با او جهالت نورزي، و اگر او بر تو جهالت كند، به خاطر اسلام و حرمت آن، آن را تحمل كني و او را اكرام نمائي.
45. حق كوچك:
و حق كوچك، رحمت بر او در آموختن او، و گذشت از وي، و پرده پوشي و مدارا نمودن با او و كمك به اوست.
46. حق خواهنده:
و حق خواهنده وسائل دادن به دو به مقدار نياز است.
47. حق مسؤول:
حق كسي كه چيزي از او خواسته شده اين است كه اگر داد، از او با سپاس و قدرداني از
صفحه(٧٩٥)

41. حق مشاوره:
و حق آن كس كه تو از او مشورت خواهي اينست كه در آنچه موافق تو نگويد وي را متهم نسازي. و اگر موافق تو گويد خداي - عزوجل - را بر آن سپاس گوئي.
42. حق نصيحت خواه:
و حق آن كس كه از تو نصيحت مي‌طلبد اين است كه او را اندرز دهي. و راه مدارا و مهرباني كردن به او را پيش گيري.
43. حق نصيحت گو:
و حق آن كس كه تو را نصيحت كند اينست كه برابر او نرم خو باشي. و به بد و نيك گوش فرا دهي. اگر درست نصيحت كند، خداي - عزوجل - را بدان سپاس گويي و اگر موافق تو نگويد به او رحمت آري. و او را متهم نكني. و بداني كه او خطا كرده است و اين خطا را بر او ايراد نگيري. مگر آنكه مستحق تهمت بوده باشد كه در اين صورت به كار او اندك اعتنائي مكن. تمام حول و قوت از سوي خداست.
44. حق بزرگ:
و حق بزرگتر از تو اينست كه او را به خاطر سالمندي وي بزرگ داري. و چون در مسلماني از تو پيشين است او را حرمت نهي. و در مخاصمت با او مقابلت نكني. و در راه بر او پيشي نگيري. و از او پيش نيفتي و با او جهالت نورزي، و اگر او بر تو جهالت كند، به خاطر اسلام و حرمت آن، آن را تحمل كني و او را اكرام نمائي.
45. حق كوچك:
و حق كوچك، رحمت بر او در آموختن او، و گذشت از وي، و پرده پوشي و مدارا نمودن با او و كمك به اوست.
46. حق خواهنده:
و حق خواهنده وسائل دادن به دو به مقدار نياز است.
47. حق مسؤول:
حق كسي كه چيزي از او خواسته شده اين است كه اگر داد، از او با سپاس و قدرداني از

41. حق مشاوره:
و حق آن كس كه تو از او مشورت خواهي اينست كه در آنچه موافق تو نگويد وي را متهم نسازي. و اگر موافق تو گويد خداي - عزوجل - را بر آن سپاس گوئي.
42. حق نصيحت خواه:
و حق آن كس كه از تو نصيحت مي‌طلبد اين است كه او را اندرز دهي. و راه مدارا و مهرباني كردن به او را پيش گيري.
43. حق نصيحت گو:
و حق آن كس كه تو را نصيحت كند اينست كه برابر او نرم خو باشي. و به بد و نيك گوش فرا دهي. اگر درست نصيحت كند، خداي - عزوجل - را بدان سپاس گويي و اگر موافق تو نگويد به او رحمت آري. و او را متهم نكني. و بداني كه او خطا كرده است و اين خطا را بر او ايراد نگيري. مگر آنكه مستحق تهمت بوده باشد كه در اين صورت به كار او اندك اعتنائي مكن. تمام حول و قوت از سوي خداست.
44. حق بزرگ:
و حق بزرگتر از تو اينست كه او را به خاطر سالمندي وي بزرگ داري. و چون در مسلماني از تو پيشين است او را حرمت نهي. و در مخاصمت با او مقابلت نكني. و در راه بر او پيشي نگيري. و از او پيش نيفتي و با او جهالت نورزي، و اگر او بر تو جهالت كند، به خاطر اسلام و حرمت آن، آن را تحمل كني و او را اكرام نمائي.
45. حق كوچك:
و حق كوچك، رحمت بر او در آموختن او، و گذشت از وي، و پرده پوشي و مدارا نمودن با او و كمك به اوست.
46. حق خواهنده:
و حق خواهنده وسائل دادن به دو به مقدار نياز است.
47. حق مسؤول:
حق كسي كه چيزي از او خواسته شده اين است كه اگر داد، از او با سپاس و قدرداني از

41. حق مشاوره:
و حق آن كس كه تو از او مشورت خواهي اينست كه در آنچه موافق تو نگويد وي را متهم نسازي. و اگر موافق تو گويد خداي - عزوجل - را بر آن سپاس گوئي.
42. حق نصيحت خواه:
و حق آن كس كه از تو نصيحت مي‌طلبد اين است كه او را اندرز دهي. و راه مدارا و مهرباني كردن به او را پيش گيري.
43. حق نصيحت گو:
و حق آن كس كه تو را نصيحت كند اينست كه برابر او نرم خو باشي. و به بد و نيك گوش فرا دهي. اگر درست نصيحت كند، خداي - عزوجل - را بدان سپاس گويي و اگر موافق تو نگويد به او رحمت آري. و او را متهم نكني. و بداني كه او خطا كرده است و اين خطا را بر او ايراد نگيري. مگر آنكه مستحق تهمت بوده باشد كه در اين صورت به كار او اندك اعتنائي مكن. تمام حول و قوت از سوي خداست.
44. حق بزرگ:
و حق بزرگتر از تو اينست كه او را به خاطر سالمندي وي بزرگ داري. و چون در مسلماني از تو پيشين است او را حرمت نهي. و در مخاصمت با او مقابلت نكني. و در راه بر او پيشي نگيري. و از او پيش نيفتي و با او جهالت نورزي، و اگر او بر تو جهالت كند، به خاطر اسلام و حرمت آن، آن را تحمل كني و او را اكرام نمائي.
45. حق كوچك:
و حق كوچك، رحمت بر او در آموختن او، و گذشت از وي، و پرده پوشي و مدارا نمودن با او و كمك به اوست.
46. حق خواهنده:
و حق خواهنده وسائل دادن به دو به مقدار نياز است.
47. حق مسؤول:
حق كسي كه چيزي از او خواسته شده اين است كه اگر داد، از او با سپاس و قدرداني از

41. حق مشاوره:
و حق آن كس كه تو از او مشورت خواهي اينست كه در آنچه موافق تو نگويد وي را متهم نسازي. و اگر موافق تو گويد خداي - عزوجل - را بر آن سپاس گوئي.
42. حق نصيحت خواه:
و حق آن كس كه از تو نصيحت مي‌طلبد اين است كه او را اندرز دهي. و راه مدارا و مهرباني كردن به او را پيش گيري.
43. حق نصيحت گو:
و حق آن كس كه تو را نصيحت كند اينست كه برابر او نرم خو باشي. و به بد و نيك گوش فرا دهي. اگر درست نصيحت كند، خداي - عزوجل - را بدان سپاس گويي و اگر موافق تو نگويد به او رحمت آري. و او را متهم نكني. و بداني كه او خطا كرده است و اين خطا را بر او ايراد نگيري. مگر آنكه مستحق تهمت بوده باشد كه در اين صورت به كار او اندك اعتنائي مكن. تمام حول و قوت از سوي خداست.
44. حق بزرگ:
و حق بزرگتر از تو اينست كه او را به خاطر سالمندي وي بزرگ داري. و چون در مسلماني از تو پيشين است او را حرمت نهي. و در مخاصمت با او مقابلت نكني. و در راه بر او پيشي نگيري. و از او پيش نيفتي و با او جهالت نورزي، و اگر او بر تو جهالت كند، به خاطر اسلام و حرمت آن، آن را تحمل كني و او را اكرام نمائي.
45. حق كوچك:
و حق كوچك، رحمت بر او در آموختن او، و گذشت از وي، و پرده پوشي و مدارا نمودن با او و كمك به اوست.
46. حق خواهنده:
و حق خواهنده وسائل دادن به دو به مقدار نياز است.
47. حق مسؤول:
حق كسي كه چيزي از او خواسته شده اين است كه اگر داد، از او با سپاس و قدرداني از
صفحه(٧٩٥)

فضل او، بپذيري. و اگر نداد عذر او را بپذيري.
48. حق شاد كننده تو:
و حق كسي كه تو را به خاطر خدا شاد كند، اينست كه نخست خداي - عزوجل - را سپاس‌گوئي سپس او را شكرگزار باشي.
49. حق بدي كننده:
و حق كسي كه به تو بدي كند اين است كه بر او ببخشي. و اگر دانستي كه بخشيدن او بد است، داد خود را از او بگيري. خداي - تبارك و تعالي - گويد بر كسي كه به او ستم رسيده باشد و دادخواهي كند، گناهي نيست. (1)
50. حق هم كيشان:
و اما حق هم كيشان تو اين است كه در ضمير خود سلامت آنان را خواهي. و بر ايشان رحمت آوري. و با گناهكار آنان مدارا كني. و با آنان الفت گيري. و در اصلاح كار ايشان بكوشي. و نيكوكاران آنان را سپاس گويي و آزار خود را از ايشان بازداري. و آنچه براي خود دوست داري براي آنان نيز دوست داشته باشي. و آنچه براي خود ناخوش ميداري براي آنان نيز ناخوش داشته باشي. پيران آنان را همچون خود داني. و جوانانشان را برادر خود انگاري و پير زنان ايشان را مادر خود شماري و كودكان ايشان را فرزند خود به حساب آري.
51. حق اهل ذمه:
حق كساني كه در پناه مسلمانان اند اين است كه آنچه خداي - عزوجل - از آنان مي‌پذيرد بپذيري. و مادام كه به عهد خداي - عزوجل - وفادار هستند بر ايشان ستم نكني. (2)
1. سوره شوري، آيهٔ 41.
2. قابل ذكر است ترجمهٔ فوق با اندك تصرفاتي از ترجمهٔ استاد سيد جعفر شهيدي اقتباس گرديده است علاوه بر ايشان تعداد ديگري نيز اين رساله را شرح و ترجمه نموده اند كه محض اداي حقوق آنان اسامي چند شرح و ترجمه يادآوري مي‌گردد:
1. رسالهٔ حقوق گردآوري مرحوم سيد سبط الحسن لكنهويي همراه با تعليقات واضافات.
2. رسالهٔ حقوق تأليف عبد الهادي مختار همراه مقدمه جزء سلسله منشورات " كتاب الشهر ".
3. رساله حقوق تأليف دانشمند نامي استاد توفيق الفكيكي مقيم نجف مؤلف الراعي والرعيه.
4. فقراتي از اين رساله توسط نويسنده مشهور دكتر صاحب الزماني به

نام " سخنان سجاد (ع) ".
5. ترجمهء كامل توسط آية الله حاج شيخ محمد باقر كمره اي از روي متن خصال صدوق.
6. ترجمهء رساله حقوق از جناب آقاي ناصري يكي از فضلاي تهران.
7. رساله حقوق ترجمهء دانشمند محترم آقاي دكتر علي گل زاده غفوري تهران.
8. ترجمهء رسالهء الحقوق از آية الله شيخ احمد جنتي عضو شوراي نگهبان.
9. ترجمهء رساله حقوق از آية الله سيد احمد فهري امام جمعه وخطيب زينبيه دمشق.
10. ترجمهء رساله الحقوق با مقدمه كوتاه از انتشارات دار التوحيد تهران 1402 ه. ق.
11. ترجمهء فوق از اين بندهء ناچيز عبد الرحيم عقيقي بخشايشي، در سال 1422 ه. ق.
(٧٩٦)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الخصال للشيخ الصدوق (1)، دمشق (1)، النوم (1)

فضل او، بپذيري. و اگر نداد عذر او را بپذيري.
48. حق شاد كننده تو:
و حق كسي كه تو را به خاطر خدا شاد كند، اينست كه نخست خداي - عزوجل - را سپاس‌گوئي سپس او را شكرگزار باشي.
49. حق بدي كننده:
و حق كسي كه به تو بدي كند اين است كه بر او ببخشي. و اگر دانستي كه بخشيدن او بد است، داد خود را از او بگيري. خداي - تبارك و تعالي - گويد بر كسي كه به او ستم رسيده باشد و دادخواهي كند، گناهي نيست. (1)
50. حق هم كيشان:
و اما حق هم كيشان تو اين است كه در ضمير خود سلامت آنان را خواهي. و بر ايشان رحمت آوري. و با گناهكار آنان مدارا كني. و با آنان الفت گيري. و در اصلاح كار ايشان بكوشي. و نيكوكاران آنان را سپاس گويي و آزار خود را از ايشان بازداري. و آنچه براي خود دوست داري براي آنان نيز دوست داشته باشي. و آنچه براي خود ناخوش ميداري براي آنان نيز ناخوش داشته باشي. پيران آنان را همچون خود داني. و جوانانشان را برادر خود انگاري و پير زنان ايشان را مادر خود شماري و كودكان ايشان را فرزند خود به حساب آري.
51. حق اهل ذمه:
حق كساني كه در پناه مسلمانان اند اين است كه آنچه خداي - عزوجل - از آنان مي‌پذيرد بپذيري. و مادام كه به عهد خداي - عزوجل - وفادار هستند بر ايشان ستم نكني. (2)
1. سوره شوري، آيهء 41.
2. قابل ذكر است ترجمهء فوق با اندك تصرفاتي از ترجمهء استاد سيد جعفر شهيدي اقتباس گرديده است علاوه بر ايشان تعداد ديگري نيز اين رساله را شرح و ترجمه نموده اند كه محض اداي حقوق آنان اسامي چند شرح و ترجمه يادآوري مي‌گردد:
1. رسالهء حقوق گردآوري مرحوم سيد سبط الحسن لكنهويي همراه با تعليقات واضافات.
2. رسالهء حقوق تأليف عبد الهادي مختار همراه مقدمه جزء سلسله منشورات " كتاب الشهر ".
3. رساله حقوق تأليف دانشمند نامي استاد توفيق الفكيكي مقيم نجف مؤلف الراعي والرعيه.
4. فقراتي از اين رساله توسط نويسنده مشهور دكتر صاحب الزماني به

نام " سخنان سجاد (ع) ".
5. ترجمهء کامل توسط آية الله حاج شيخ محمد باقر کمره اي از روي متن خصال صدوق.
6. ترجمهء رساله حقوق از جناب آقاي ناصري يکي از فضلاي تهران.
7. رساله حقوق ترجمهء دانشمند محترم آقاي دکتر علي گل زاده غفوري تهران.
8. ترجمهء رسالهء الحقوق از آية الله شيخ احمد جنتي عضو شوراي نگهبان.
9. ترجمهء رساله حقوق از آية الله سيد احمد فهري امام جمعه وخطيب زينبيه دمشق.
10. ترجمهء رساله الحقوق با مقدمه کوتاه از انتشارات دار التوحيد تهران 1402 ه. ق.
11. ترجمهء فوق از اين بندهء ناچيز عبد الرحيم عقيقي بخشايشي، در سال 1422 ه. ق.
(٧٩٦)
صفحهمفاتيح البحث: کتاب الخصال للشيخ الصدوق (1)، دمشق (1)، النوم (1)

فضل او، بپذيري. و اگر نداد عذر او را بپذيري.
48. حق شاد كننده تو:
و حق كسي كه تو را به خاطر خدا شاد كند، اينست كه نخست خداي - عزوجل - را سپاس‌گوئي سپس او را شكرگزار باشي.
49. حق بدي كننده:
و حق كسي كه به تو بدي كند اين است كه بر او ببخشي. و اگر دانستي كه بخشيدن او بد است، داد خود را از او بگيري. خداي - تبارك و تعالي - گويد بر كسي كه به او ستم رسيده باشد و دادخواهي كند، گناهي نيست. (1)
50. حق هم كيشان:
و اما حق هم كيشان تو اين است كه در ضمير خود سلامت آنان را خواهي. و بر ايشان رحمت آوري. و با گناهكار آنان مدارا كني. و با آنان الفت گيري. و در اصلاح كار ايشان بكوشي. و نيكوكاران آنان را سپاس گويي و آزار خود را از ايشان بازداري. و آنچه براي خود دوست داري براي آنان نيز دوست داشته باشي. و آنچه براي خود ناخوش ميداري براي آنان نيز ناخوش داشته باشي. پيران آنان را همچون خود داني. و جوانانشان را برادر خود انگاري و پير زنان ايشان را مادر خود شماري و كودكان ايشان را فرزند خود به حساب آري.
51. حق اهل ذمه:
حق كساني كه در پناه مسلمانان اند اين است كه آنچه خداي - عزوجل - از آنان مي‌پذيرد بپذيري. و مادام كه به عهد خداي - عزوجل - وفادار هستند بر ايشان ستم نكني. (2)
1. سوره شوري، آيهء 41.
2. قابل ذكر است ترجمهء فوق با اندك تصرفاتي از ترجمهء استاد سيد جعفر شهيدي اقتباس گرديده است علاوه بر ايشان تعداد ديگري نيز اين رساله را شرح و ترجمه نموده اند كه محض اداي حقوق آنان اسامي چند شرح و ترجمه يادآوري مي‌گردد:
1. رسالهء حقوق گردآوري مرحوم سيد سبط الحسن لكنهويي همراه با تعليقات واضافات.
2. رسالهء حقوق تأليف عبد الهادي مختار همراه مقدمه جزء سلسله منشورات " كتاب الشهر ".
3. رساله حقوق تأليف دانشمند نامي استاد توفيق الفكيكي مقيم نجف مؤلف الراعي والرعيه.
4. فقراتي از اين رساله توسط نويسنده مشهور دكتر صاحب الزماني به

نام " سخنان سجاد (ع) ".
5. ترجمهء كامل توسط آية الله حاج شيخ محمد باقر كمره اي از روي متن خصال صدوق.
6. ترجمهء رساله حقوق از جناب آقاي ناصري يكي از فضلاي تهران.
7. رساله حقوق ترجمهء دانشمند محترم آقاي دكتر علي گل زاده غفوري تهران.
8. ترجمهء رسالهء الحقوق از آية الله شيخ احمد جنتي عضو شوراي نگهبان.
9. ترجمهء رساله حقوق از آية الله سيد احمد فهري امام جمعه وخطيب زينبيه دمشق.
10. ترجمهء رساله الحقوق با مقدمه كوتاه از انتشارات دار التوحيد تهران 1402 ه. ق.
11. ترجمهء فوق از اين بندهء ناچيز عبد الرحيم عقيقي بخشايشي، در سال 1422 ه. ق.
(٧٩٦)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الخصال للشيخ الصدوق (1)، دمشق (1)، النوم (1)

فضل او، بپذيري. و اگر نداد عذر او را بپذيري.
48. حق شاد كننده تو:
و حق كسي كه تو را به خاطر خدا شاد كند، اينست كه نخست خداي - عزوجل - را سپاس‌گوئي سپس او را شكرگزار باشي.
49. حق بدي كننده:
و حق كسي كه به تو بدي كند اين است كه بر او ببخشي. و اگر دانستي كه بخشيدن او بد است، داد خود را از او بگيري. خداي - تبارك و تعالي - گويد بر كسي كه به او ستم رسيده باشد و دادخواهي كند، گناهي نيست. (1)
50. حق هم كيشان:
و اما حق هم كيشان تو اين است كه در ضمير خود سلامت آنان را خواهي. و بر ايشان رحمت آوري. و با گناهكار آنان مدارا كني. و با آنان الفت گيري. و در اصلاح كار ايشان بكوشي. و نيكوكاران آنان را سپاس گويي و آزار خود را از ايشان بازداري. و آنچه براي خود دوست داري براي آنان نيز دوست داشته باشي. و آنچه براي خود ناخوش ميداري براي آنان نيز ناخوش داشته باشي. پيران آنان را همچون خود داني. و جوانانشان را برادر خود انگاري و پير زنان ايشان را مادر خود شماري و كودكان ايشان را فرزند خود به حساب آري.
51. حق اهل ذمه:
حق كساني كه در پناه مسلمانان اند اين است كه آنچه خداي - عزوجل - از آنان مي‌پذيرد بپذيري. و مادام كه به عهد خداي - عزوجل - وفادار هستند بر ايشان ستم نكني. (2)
1. سوره شوري، آيهء 41.
2. قابل ذكر است ترجمهء فوق با اندك تصرفاتي از ترجمهء استاد سيد جعفر شهيدي اقتباس گرديده است علاوه بر ايشان تعداد ديگري نيز اين رساله را شرح و ترجمه نموده اند كه محض اداي حقوق آنان اسامي چند شرح و ترجمه يادآوري مي‌گردد:
1. رسالهء حقوق گردآوري مرحوم سيد سبط الحسن لكنهويي همراه با تعليقات واضافات.
2. رسالهء حقوق تأليف عبد الهادي مختار همراه مقدمه جزء سلسله منشورات " كتاب الشهر ".
3. رساله حقوق تأليف دانشمند نامي استاد توفيق الفكيكي مقيم نجف مؤلف الراعي والرعيه.
4. فقراتي از اين رساله توسط نويسنده مشهور دكتر صاحب الزماني به

نام " سخنان سجاد (ع) ".
5. ترجمهء كامل توسط آية الله حاج شيخ محمد باقر كمره اي از روي متن خصال صدوق.
6. ترجمهء رساله حقوق از جناب آقاي ناصري يكي از فضلاي تهران.
7. رساله حقوق ترجمهء دانشمند محترم آقاي دكتر علي گل زاده غفوري تهران.
8. ترجمهء رسالهء الحقوق از آية الله شيخ احمد جنتي عضو شوراي نگهبان.
9. ترجمهء رساله حقوق از آية الله سيد احمد فهري امام جمعه وخطيب زينبيه دمشق.
10. ترجمهء رساله الحقوق با مقدمه كوتاه از انتشارات دار التوحيد تهران 1402 ه. ق.
11. ترجمهء فوق از اين بندهء ناچيز عبد الرحيم عقيقي بخشايشي، در سال 1422 ه. ق.
(٧٩٦)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الخصال للشيخ الصدوق (1)، دمشق (1)، النوم (1)

3 - خطابه پرشور امام سجاد (عليه السلام) در شام

3. خطابهء پرشور امام سجاد (عليه السلام) در شام سومين اثر ماندگار امام سجاد (عليه السلام) كه همچنان با آن شور و حماسه و با آن شدت و جديت خود باقي و جاويدان مي‌باشد آن خطبهء بلند و كوبنده‌اي است كه دوستداران اهل بيت از آن بزرگوار به يادگار دارند خطيبان و گويندگان نسل به نسل آن را در سينه‌ها محفوظ داشته‌اند و دارند و اكنون زائران حرم عمه مكرمه اش زينب (عليه السلام) اين خطبه را در مسجد جامع دمشق در سوريه به هنگام تشرف به آن ديار، در همان مسجد تمرين و تكرار مي‌نمايند.

امام سجاد زين العابدين (عليه السلام) كه پس از شهادت پدر بزرگوار مسئوليت امامت و رهبري امت را به عهده داشت، با حال بيماري و نامساعد بودن وضع روحي و جسمي، در شام حضور اجباري يافت و خاطرات حضور اجباري اولياء و بندگان صالح و شايستهء خدا را در برابر طاغوتيان و مستكبران جهان، به نقطهء ظهور نشاند چون پيش از او هم سر يحيي بن زكريا (عليه السلام) پيامبر راستين الهي به جرم دفاع از شريعت در برابر ازدواج با محارم، نزد طاغوت عصر به عنوان هديه وكابين يك زن بدكاره، فرو فرستاده شده بود امام سجاد (عليه السلام) كه زينت عبادت‌گران و روشني بخش عارفان و خداجويان، و زينت محراب عبادت‌ورزان، و تنظيم كننده رسالهء حقوق انسان، و مبتكر دعاهاي صحيفه سجاديه (عليه السلام) بود به اين صورت به شام آورده شد، كه قلم را ياراي نگارش آن صحنه‌هاي دلخراش و خاطره‌هاي

(۷۹۷)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، دمشق (1)، السجود (1)

تلخ را ندارد.
گفتار خطيب درباري خطيب پيش از نماز بر عرش منبر قرار گرفت و شروع به مدح و ثنا و تملق از آل ابوسفيان نمود. او هر چه توان داشت، نسبت به دودمان پاك بزرگ مرد تاريخ جهان اسلام أمير المؤمنين (عليه السلام) سب و لعن و ناسزا و اسائهء ادب روا داشت. و دروغهاي فاحش و روشني را در حق آنان به زبان آورد.
اين جا بود كه زادهء حسين و فرزند غيور و شجاع سالار شهيدان (عليه السلام)، ناگاه از جاي برخاست و با ندايي قاطع و كوبنده، بانگ بر خطيب زد و فرمود:
" ويلك ايها الخاطب! إشتريت مرضاة المخلوق بسخط الخالق، فتبوء مقعدك من النار ":
واي بر تو اي گوينده و سخنران! تو خشنودي مخلوق را، با خشم و غضب خالق، معامله نموده اي و جايگاه آتشين خود را آماده و مهيا ساخته‌اي.
آنگاه رو به يزيد نمود و فرمود:
" أتأذن لي أن أصعد هذه الأعواد، فأتكلم بكلمات لله فيها رضي، ولهؤلاء الجلساء، أجر ":
" آيا اجازه مي‌دهي تا بر بالاي اين چوبها بروم (آري، جايگاهي كه حرف حق و سخن روا، در آن بيان نشود، چوب است، نه منبر) تا سخناني بر زبان برانم كه موجب رضا و خشنودي خدا و سعادت و اجر معنوي اين مردم حاضر و شنونده، باشد " البته جاي يادآوري است كه در اين مسجد بزرگ اموي، تنها چاپلوسان ومتملقان نبودند، بلكه از اقشار ديگر مردم، و طبقات اصيل امت نيز، افراد فراواني، حضور داشتند. پيدا بود كه يزيد هرگز چنين اجازه اي را ندهد و درخواست امام را نپذيرد ولي هنگامي كه بانگ امام سجاد (عليه السلام) بلند شد، توجه حضار به سوي آن حضرت، معطوف گشت، از اين رو، همگان بر يزيد رو انداختند، و درخواست نمودند تا سخنان آن جوان را بشنوند. گفتند: اي امير! چه زياني دارد فرمان دهي تا او بر منبر آيد و هنر خويش را بنماياند؟ و چه مي‌تواند بگويد؟
(۷۹۸)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السجود (1)، السب (1)

ولي پاسخ يزيد به مردم شام منفي بود، زيرا او مي‌دانست كه اگر بازماندهء دودمان رسالت و مقام شامخ نبوت، بر منبر صعود كند و فرصت سخن، پيدا نمايد، بسياري از حقايق را با مردم، در ميان خواهد نهاد. حقايقي كه حكومت شام را از آشكار گشتن آنها، سخت بيم و هراس بود. اما خوشبختانه فشار افكار عمومي و درخواست اكثريت مردم، كار خود را كرد و پسر معاويه بالأخره، تسليم افكار عمومي حضار شد و اجازه داد تا امام سجاد (عليه السلام) بالاي منبر رود و سخن بگويد. پس از صدور اجازه! امام بر عرشهء منبر آمد و حمد و ثناي الهي را اداء نمود و به معرفي دودمان خويش و بازگويي جنايات آل اميه، پرداخت و شديدترين هيجان را در مردم بر ضد دودمان اموي، برانگيخت.

سخنان امام (عليه السلام) همانند رگبارهاي صاعقه، بر اركان حياتي تشكيلات اموي، فرود آمد و سردمداران آن حزب شيطاني را، سخت مضطرب و متزلزل ساخت. آن حضرت با اين بيانات آغاز سخن خود كرد:

(1) متن عربي خطبه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لابداية له، والدائم الذي لانفاد له، والأول الذي لا أول لأوليته، والأخر الذي لامؤخر لأخريته، ألباقي بعد فناء الخلق، قدر الليالي و الأيام، و قسم فيما بينهم الاقسام، فتبارك الله الملك العلام.

ايها الناس! اعطينا ستا، وفضلنا بسبع: اعطينا العلم والحلم، والسماحة، والفصاحة، والشجاعة، والمحبة في قلوب المؤمنين.

وفضلنا بأن منا النبي المختار محمد، ومنا فاطمة الزهراء ومنا الصديق، ومنا الطيار، ومنا اسد الله واسد رسوله، ومنا سبطا هذه الامة. من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني أنبأته بحسبي ونسبي. ايها الناس! انا ابن مكة ومني. انا ابن زمزم وصفا. انا ابن من حمل علي البراق في الهواء. انا ابن من اسري من المسجد الحرام الي المسجد الأقصي. أنا ابن من حمل الركن باطراف الرداء، انا ابن خير من ائتزر وارتدي. انا ابن خير

1. متن عربي را از آنرو مي‌آوريم كه نوعا مورد نياز خطباء و مبلغين گرامي و زائران سوريه قرار مي‌گيرد.

(٧٩٩)

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، مسجد الحرام (1)، الصدق (1)

من انتعل واحتفي. انا ابن من بلغ به جبرئيل الي سدرة المنتهي. انا ابن من دني فتدلي، فكان قاب قوسين او ادني. انا ابن من صلي بملائكة السماء، انا ابن من اوحي اليه الجليل ما اوحي. انا ابن محمد المصطفي. انا ابن

علي بن المرتضي. انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتي قالوا لا إله إلا الله. انا ابن من ضرب بين يدي رسول الله بسيفين، و طعن برمحين، وهاجر الهجرتين، وبايع البيعتين، وقاتل ببدر وحنين، ولم يكفر بالله طرفة عين. انا ابن صالح المؤمنين ووارث النبيين، وقامع الملحدين ويعسوب المسلمين، ونور المجاهدين وزين العابدين، وتاج البكائين وأصبر الصابرين، وأفضل القائمين من آل يس رسول رب العالمين. انا ابن المؤيد بجبرئيل، ألمنصور بميكائيل، انا ابن الحامي عن حرم المسلمين، وقاتل المارقين، والناكثين والقاسطين والمجاهد اعدائه الناصبين، وأفخر من مشي من قريش اجمعين، وأول من اجاب واستجاب لله و لرسوله من المؤمنين، وأول السابقين وقاصم المعتدين ومبيد المشركين، وسهم عن مرمي الله علي المنافقين، ولسان حكمة العابدين وناصر دين الله وولي امر الله، وبستان حكمة الله وعيبة علمه، سمح، سخي، بهلول، زكي، ابطحي، رضي، مقدام، همام، صابر، صوام، مهذب، قوام، قاطع الأصلاب ومفرق الأحزاب، ارطئهم عنانا وأثبتهم جنانا، و امضاهم عزيمة، واشدهم شكيمة، اسد باسل يطحنهم في الحروب، اذا ازدلفت الأسنة، و قربت الاسنة طحن الرحي، ويذرهم فيها ذرو الريح الهشيم، ليث الحجاز وكبش العراق، مكي، مدني، خيفي، عقبي، بدري، احدي، شجري، مهاجري من العرب سيدها ومن الوغا ليثها، وارث المشعرين وابو السبطين: ألحسن والحسين، ذاك جدي علي بن أبي طالب.
ثم قال: انا ابن فاطمة الزهراء. انا ابن سيدة النساء. انا ابن خديجة الكبري. انا ابن المقتول ظلما. انا ابن المجزور الرأس من القفاء. انا ابن العطشان حتي قضي. انا ابن طريح كربلا. انا ابن مسلوب العمامة والرداء. انا ابن من بكت عليه ملائكة السماء. انا ابن من رأسه علي السنان يهدي. انا ابن من حرمه من العراق الي الشام، تسبي.
ايها الناس! ان الله تعالي وله الحمد ابتلانا اهل البيت ببلاء حسن، جعل راية الهدي و

صفحهمفاتيح البحث: أم المؤمنين خديجة بنت خويلد عليها السلام (1)، دولة العراق (2)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الشام (1)، البكاء (1)، النفاق (1)، الصّلب (1)، الضرب (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

التقي فينا، وجعل راية الضلالة والردي، في غيرنا.
وفي بعض الكتب: " فلم يزل يقول: انا: انا، حتي ضج الناس بالبكاء والنحيب وخشي يزيد أن تكون فتنة، فأمر المؤذن فقطع عليه الكلام، فلما قال المؤذن: الله اكبر الله اكبر، قال علي 7: لاشئ أكبر من الله، فلما قال أشهد أن لا إله إلا الله قال علي بن الحسين (عليه السلام):
شهد بها شعري وبشري ولحمي ودمي، فلما قال المؤذن: أشهد أن محمدا رسول الله.
إلتفت من فوق المنبر إلي يزيد فقال: محمد هذا جدي أم جدك يا يزيد؟ فإن زعمت أنه جدك فقد كذبت وكفرت، وإن زعمت انه جدي فلم قتلت عترته؟ " (1) ترجمهء كامل خطبه اينك ترجمهء كامل آن خطبهء بلند و حماسي از نظر شريف خواننده فارسي زبان نيز ميگذرد.
" به نام خداوند بخشنده و مهربان. حمد و سپاس خدايي را است كه سرآغاز و پاياني ندارد. او جاودان و سرمدي است و هرگز زوال و فنايي در او راه ندارد. او نخستين است و پيشين و پيشوازي ندارد.
او آخر و پايان هر چيز است و همگان جز او، پايان پذير ميباشند. او يگانه سرمد و جاودان، پس از فنا و زوال مخلوقات ميباشد. او شبها و روزها را انتظام بخشيد و روزي را بين مردم، تقسيم نمود.
پس از حمد و ثناي الهي، مردم شام! آگاه و هوشيار باشيد! خداوند متعال به ما خاندان پيامبر شش امتياز ارزاني، و با هفت امتياز بر ديگران فضيلت و برتري داد. امتياز خاص ما و علم، حلم، بخشش و بزرگواري، فصاحت، شجاعت ووجود محبت در دلهاي مؤمنين ميباشد و فضايل هفتگانهء ما به اين ترتيب است: كه پيامبر برگزيدهء خدا از ماست، راستگو و صديق امت (علي بن ابيطالب (عليه السلام)) از ماست و جعفر طيار، از ماست، شير خدا و شير رسول خدا (حمزه) از ماست، فاطمه زهرا (س) [در برخي از نسخهها مهدي امت

1. أئمتنا، علي محمد علي دخيل، ج 1، ص 279 نقلا من أعيان الشيعة، ج 1، ص 433. مناقب آل ابي طالب ابن شهر آشوب مازندراني، ج 4، ص 182.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الكذب، التكذيب (1)، الشهادة (2)، الأذان (3)، النوم (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، ابن شهر آشوب (1)

آمده است] از ماست، دو سبط اين امت، حسن و حسين نيز از ما هستند.
مردم! هر كس مرا شناخته است كه شناخته است، و هر كس كه نشناخته است، خودم را و حسب و نسبم را به او معرفي و بازگو مي‌نمايم:
من فرزند مكه و مني هستم. من فرزند زمزم و صفا هستم. من فرزند آن پيامبر بزرگوارم كه با براق در فضا سير داده شد.
من فرزند آن كسي هستم كه شبانه از مسجد الحرام تا مسجد الأقصي، به " معراج " و سير آسمانها برده شد.
من فرزند آن كسي هستم كه حجر الأسود را با عباي حمل، و سر جاي خود نهاد.
من فرزند بهترين كسي هستم كه (نخستين بار با آداب اسلامي)، إحرام بست و سعي و صفا انجام داد.
من فرزند بهترين كسي هستم كه به ترك كفش و پوشيدن آن پس از احرام عمل نمود.
من فرزند بهترين كسي هستم كه حج انجام داد و به نداي خدا لبيك و پاسخ مثبت داد.
من فرزند آن كسي هستم كه در سير آسماني خود تا به " سدرة المنتهي " رسيد.
من فرزند آن كسي هستم كه در سير ملكوتي خود، به نزديكترين مقام قرب الهي، رسيد. من فرزند آن كسي هستم كه با فرشتگان آسمان، نماز گزارد.
من فرزند آن كسي هستم كه خداوند بزرگ، بر او وحي نازل فرمود و او مورد خطاب وحي قرار گرفت.
من فرزند محمد برگزيده وعلي مرتضي (عليها السلام) هستم.
من فرزند آن كسي هستم كه آن قدر بر سر و صورت و دماغ كفار كوبيد زد و با آنان جنگيد تا كلمهء شهادتين بر زبان آوردند.
من فرزند آن شجاعي هستم كه در ركاب پيامبر خدا با دو شمشير و دو نيزه جهاد نمود. [هجرت به طائف و هجرت به مدينه و مقصود از دو بيعت: بيعت نخستين در آغاز رسالت، و بيعت رضوان] هم در آغاز اسلام، و هم پس از حاكميت اسلام) من فرزند آن دليري هستم كه دو بار مهاجرت نمود و دو بار، با پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله)
(٢٠٨)
صفحهمفاتيح البحث: المسجد الأقصي (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، الحجر الأسود (1)، مسجد الحرام (1)، الحج (1)
بيعت كرد.
من فرزند آن كسي هستم كه در بدر و خندق و حنين، شجاعانه جنگيد و لحظه‌اي به خدا كفر نورزيد.

من فرزند آن كسي هستم كه او شايسته ترين مؤمنان، وارث پيامبران، نابود كنندهء كافران، پيشواي مسلمانان، نور مجاهدان، زيور عابدان، فخر گريه كنندگان (از خشيت خدا)، شكيباترين صابران، بهترين قيام كنندگان در شب و از نسل ياسين، فرستادهء خداي رب العالمين، مي‌باشد.
من از تبار آن كسي هستم كه پشتيبانش جبرائيل، و ياورش ميكائيل و خود حامي و پاسدار ناموس مسلمين بود.
من فرزند آن كسي هستم كه با مارقين (از دين به در شدگان)، ناكثين (پيمان شكنان جمل)، قاسطين (ستمگران طرفدار معاويه) جنگيد و با دشمنان كينه توز خدا، هميشه در حال جهاد و مبارزه بود.
من فرزند برترين فرد قريشم كه پيش از همگان به پيامبر اسلام ايمان آورد و پيشرو همهء مسلمانان در امور دين و ايمان بود.
من فرزند آن كسي هستم كه دشمن گردنكشان، نابود كننده ي مشركان، تير خدا بر سر منافقان، زبان حكمت عابدان، يار و ياور دين خدا، ولي امر مسلمانان و بوستان حكمت خدا و كانون علم الهي بود. سخاوتمند، بخشنده، عاقل، پيشرو، صابر، روزه دار، مهذب، شب زنده دار، قلع كنندهء ريشهء مشركان، پراكنده كنندهء نيروهاي شرك، دلير، با اراده، شير خدا در جنگها، مرد پيكار در صحنه‌هاي رزم، قهرمان عراق، مكي، مدني، خيفي (مسجد خيف)، عقبي (اشاره به پيمان عقبه)، بدري، احدي، شجري (اشاره به بيعت رضوان كه زير شجره (درخت) انجام پذيرفت)، هجرت كننده در راه خدا (به طائف و شرب)، سرور عرب، وارث دو مشعر، پدر سبطين (حسن و حسين (عليها السلام) مي‌باشد.
من فرزند چنين شخصيتي هستم و آن شخصيت و الا، جد بزرگم علي بن ابيطالب مي‌باشد. (كه شام مركز و كانون تبليغات سوء و ناروا بر ضد او شده بود).
(٣٠٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، دولة العراق (1)، السجود (1)، الوراثة، التراث، الإرث (2)
سپس افزود:
من فرزند فاطمهء زهرايم.
من فرزند بانوي بانوان جهانم.
من فرزند خديجهء كبرايم.
من فرزند آن كسي هستم كه سر عزيزش از قفا بريده شد.
من فرزند آن انساني هستم كه لب تشنه از دنيا رفت.
من فرزند آن كسي هستم كه بدنش مدتي مدفون نگشت.
من فرزند آن كسي هستم كه عمامه و عبايش به غارت و يغما رفت.
من فرزند آن كسي هستم كه انس و جن حتي پرندگان در هوا، بر او

گريستند.
من فرزند آن كسي هستم كه سرش به عنوان تحفه (به طاغوت زمان) اهداء شد.
من فرزند آن كسي هستم كه حرم و اهل و عيال او از عراق تا شام به اسارت برده شده است.
مردم، خداوند متعال (كه حمد و سپاس بر او باد!) ما اهل بيت رسالت را به بهترين صورت، امتحان و آزمايش نمود تا پرچم هدايت و تقوي را در خاندان ما قرار دهد و پرچم ضلالت و گمراهي را بيرون از خانوادهء ما برپا سازد ".
در برخي از كتابهاي تاريخ آمده است:
هنگامي كه سخن آن حضرت به اين مرحله از شور واقعي خود رسيد و امام مرتب در مقام معرفي خويش مفاخر خود را با كلمهء من، من اعلام مي‌فرمود، مردم ضجه و ناله سر دادند، يزيد هراسناك گرديد كه مبادا فتنه و آشوبي برخيزد، پس سخن او را قطع كرد و به مؤذن دستور داد تا اذان بگويد، هنگامي كه مؤذن صداي خود را با " ألله اكبر، ألله اكبر " بلند نمود، امام فرمود: خداوند بزرگ و با عظمت تر از هر چيزي است كه به ذهن مي‌آيد، هنگامي كه " أشهد أن لا إله إلا الله " سرداد، امام فرمود:
موي، پوست، گوشت و خونم به يكتائي خدا شهادت و گواهي ميدهد.
هنگامي كه شهادت بر مقام رسالت داد كه " محمد " فرستادهء خدا است امام (عليه السلام) از
(٨٠٤)
صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، الشهادة (1)، الدفن (1)

بالاي منبر رو به يزيد كرد و فرمود:
آيا اين محمدي كه بر زبان مؤذن آمد جد تو يا جد من است؟ اگر گفته باشي كه جد تو است يقينا دروغ گفته اي و كافر حق گرديده اي، و اگر تصور نموده اي كه او جد من است پس چرا عترت او را به اين صورت تار و مار كرده اي؟! (1) اين خطبهء غراء و كوبنده آنچنان تأثيرگزار بود كه يزيد در برابر نمايندگان و سفيران روم و ديگر مناطق، لب به توبيخ ابن زياد گشود و اعلام نمود من اين چنين نگفته بودم اين ابن زياد بود كه خود سرانه اين چنين كارها را انجام داده است آن خبيث بدكردار وقتي خود را در مقام توبيخ و سرزنش افكار عمومي ديد از موضع انفعال اقدام به دلجويي از اسيران نمود.
گفتار سيد بن طاووس:
سيد بن طاووس (ره) مؤلف لهوف آورده است: يزيد رو به علي بن الحسين (عليه السلام) نمود و گفت: آن سه حاجتي كه به تو وعده كرده ام بگوئيد تا برآورم ".
حضرت فرمود: نخست آنكه سر مقدس پدرم را بدهي تا صورت نازنينش را ببينم، دوم آنكه اموالي را كه از ما غارت كرده اند به ما باز پس دهند، سوم آنكه اگر تصميم كشتن مرا داري شخص اميني را معين كني تا اين زنان را به مدينه برساند.
يزيد در پاسخ گفت: صورت پدرت را هرگز نخواهي ديد من تو را عفو نمودم و از كشتنت درگذشتم، و زنان را جز تو به مدينه باز نميگرداند، و اما اموالي را كه از شما برده اند من چندين برابر قيمت آن را مي‌دهم.
امام زين العابدين (عليه السلام) فرمود: ما از اموال تو چيزي نمي‌خواهيم بگذار از اموالت چيزي كاسته نگردد، من اموال غارت شده را مي‌خواهم زيرا دست بافت مادرم فاطمه زهرا (س) دختر پيامبر خدا، مقنعه، گردنبد و پيراهن او، در ميان آن غارت شده‌ها است.
يزيد دستور داد آن اموال را باز آوردند و دويست دينار از مال خودش بر آن افزود و به
1. ناسخ التواريخ، ج 2، ص 167، چاپ جديد، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، زندگي حضرت سيدالشهدا.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، السيد إبن طاووس (2)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

امام زين العابدين (عليه السلام) داد و امام (عليه السلام) آن را گرفت و در ميان فقيران تقسيم نمود پس از آن يزيد لعين دستور داد اسيران خاندان رسالت را به وطنشان (مدينة الرسول) برگردانند. (1) 4. تربيت شاگردان و روايتگران يكي ديگر از مأثر وآثار ماندگار امام سجاد (عليه السلام) تربيت شاگردان و روايتگران و محدثان و الا مقامي است كه در طول تاريخ ادامه دهندگان راه آن حضرت بوده اند و تعداد اين شاگردان بيش از ظرفيت كتاب مختصر ماست. چون محضر پر فيض امام سجاد (عليه السلام) حوزه پربار و گسترده‌اي بود كه در عرصه‌هاي مختلف علوم، فعاليت داشت و شاگردان و دانش جوياني از دورترين نقاط دنياي اسلام، به سوي آن حوزه مباركه حركت مي‌كردند و از محضر پر علم و دانش امام بهره‌ها مي‌بردند تعداد كثيري از فقيهان، محدثين و راويان از اين حوزه پر معنويت بهره جسته اند كه به چند تن از مشاهير و معاريف آنان به اختصار اشارتي مي‌گردد:

1. ابوحمزه ثمالي 2. طاووس بن كيسان يماني 3. ابوخالد كابلي 4. زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام) 5. سدي كبير اسماعيل بن عبد الرحمن كوفي 6. جابر جعفي 7. عطية عوفي معروف به بكالي شرح حال هر كدام از اين شخصيتهاي فقهي، تفسيري وحديثي را ما در " طبقات مفسران شيعه " (ج 1) به تفصيل آورده ايم كه طالبان تفصيل مي‌توانند به آن منبع مراجعه نمايند. در اين باره فقط به نقل حادثه اي بسنده مي‌كنيم كه حاكي از موقعيت امام (عليه السلام) مي‌باشد:

كشي در رجال خود در مورد شخص سوم (ابوخالد كابلي) مينويسد: به خط جبرئيل بن احمد يافتم كه گويد: به من حديث نمود محمد بن عبد الله مهران از محمد بن علي تا ابوبصير كه گويد: از امام باقر (عليه السلام) شنيدم كه مي‌گفت:

ابوخالد كابلي مدتي به محمد بن حنفيه خدمت مي‌كرد و شك و ترديدي داشت كه آيا او امام است يا نه؟ تا اينكه روزي به خدمت او رسيد و گفت:

1. ترجمه لهوف سيد بن طاووس از نگارنده، از انتشارات دفتر نشر نويد اسلام، چاپ نهم، ص 216 - 217.

(٨٠٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (1)، إسماعيل بن عبد الرحمن (1)، طاووس بن

كيسان (1)، محمد بن عبد الله (1)، زيد بن علي (1)، محمد بن علي (1)، السيد إبن طاووس (1)
فدايت شوم من به تو، به علت انتساب به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و أمير المؤمنين (عليه السلام) حرمت فراواني قائل هستم خواهش دارم كه به سوال من پاسخ مثبتي بدهي آيا تو همان امامي هستي كه خداوند طاعت او را بر ما و بر همهء مسلمين واجب ساخته است؟
محمد بن حنفيه گفت: به چيز بزرگي قسم دادي اي ابا خالد! هم اكنون حقيقت را ميگويم: امام واقعي علي بن الحسين است كه هم بر من و هم بر تو و هم بر هر فرد مسلمان ديگر، امامت و پيشوايي دارد. ابوخالد گويد: هنگامي كه شنيدم آنچه را كه مي‌بايست بشنوم به سوي منزل امام علي بن الحسين (عليه السلام) رهسپار شدم و اجازهء دخول خواستم امام (عليه السلام) اذن داد هنگامي كه به محضرش رسيدم. امام فرمود: آفرين بر تو باد اي كنگر! تو هرگز اين وقتها زائر ما نبودي چه عجب! و چه اتفاقي رخ داده است؟ ابوخالد گويد به حال سجده افتادم از آنچه امام سجاد (عليه السلام) مرا با نام اصلي ام صدا كرده بود و گفتم حمد و سپاس خدايي را كه امام و پيشوايم را در حال حيات به من شناساند.
امام (عليه السلام) فرمود: چگونه شناساند؟ اي اباخالد؟ گفتم: تو مرا با نامي صدا كردي كه مادرم هنگام ولادتم آن نام را به من برگزيده بود، من تاكنون در حال كوري به سر مي‌بردم كه خداوند بينايم كرد و گرسنه بودم مرا سير نمود. من وقتي خدمتگزار محمد بن حنفيه بودم و در امامت او شك و ترديدي داشتم تا اينكه او مرا به طرف شما هدايت نمود، و دانستم كه امام واقعي و بر حق كيست؟ (1) در مورد صحابي نخستين (ابوحمزه ثمالي) هم كه دعاي موسوم به نام آن بزرگوار بسيار معروف و مشهور و در السنه وافئده، جاري وساري است قابل ذكر است او نخستين شخصي است كه حوزه علميه نجف را دائر ساخت و جمعي را به اطراف خود، گرد آورد و هستهء اوليه حوزه را بنا نهاد از آن پس، حوزه پر بركت نجف در كنار بارگاه باب " مدينة العلم " مولاي متقيان علي (عليه السلام) رشد و نما كرد وآثار و ثمرات خود را به مردم خداجوي عرضه نمود تا اينكه در اين اواخر به رشد لازم و پيشرفت نهايي خود نائل آمد دهها فقيه
1. معجم رجال الحديث آية الله العظمي سيد خويي، ج 14 ص 130 - 131.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (2)، علي بن الحسين (1)، النوم (3)

بزرگوار، محدث پرتوان، مفسر عاليقدر در آن گرد هم آمد در جريان مسائل اجتماعي و سياسي هم مردم گوش به فرمان آن حوزه پر بركت قرار داشت در جريان ثورهء عشرين، در جريان مشروطيت، در مسألة مبارزه با شيوعيت والحاد در عهد عبد الكريم قاسم و دهها مسألة اجتماعي، سياسي حضور مؤثر داشت عصر آيات عظام: آخوند خراساني، آية الله كاشف الغطاء، آية الله سيد محسن حكيم، آية الله خوئي، عصر حضور امام خميني در نجف، از اعصار مشعشع و طلائي آن حوزه به شمار مي‌رفت كه نبض جهان اسلام به ويژه تشيع در گرو انديشه‌هاي ناب فقه علوي (عليه السلام) بود تا اينكه با تأسف كامل در دوران مزدور هواي نفس و گرفتار شخصيت كاذب رواني صدام حسين عفلقي و نژادي اين حوزه پر بركت به جرم اينكه تعدادي از ساكنان آن؟؟؟ مي‌باشد تصميم بر اخراج و بيرون راندن علماء فضل گرفته شد و با روشهاي غير انساني در چند نوبت فضلاء، علماء، مراجع را از حوزه نجف بيرون راند و اكنون اين حوزه پر سر و صدا و پر جوش از حركت و تلاش افتاده است و بقية السلفي از فقيهان صالح و نامدار حضور دارند ولي مقهور ظلم و ستم صدامي، اميد آنكه اين فضاي ظلماني هر چه زودتر از آن حوزه هزار و دويست ساله كنار رود و اين حوزه سابقه دار تلاش و كوشش خود را تجديد نمايد: اللهم انا نرغب في دولة كريمه تعزبها الأسلام واهله وتذل النفاق والشرك واهله.

صفحهمفاتيح البحث: العلامة الشيخ كاشف الغطاء (1)، عبد الكريم (1)، صدام حسين (1)

بخش پنجم / رهنمودهاي علمي و عملي، فضائل امام (ع) ...
سيرهء عملي امام (عليه السلام) سيرهء عملي امام (عليه السلام) بس آموزنده و كارساز و الگوي مسير زندگان و طالبان سير كمالات و مشتاقان معنويات مي‌باشد و ما نمونه‌هايي را از منابع مختلف كتب حديث و تراجم برگزيده ايم:
مسافرت با ناآشنايان امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: " پدرم زين العابدين (عليه السلام) همواره با افراد ناآشنا و بيگانه به سفر (طبعا سفر حج) رهسپار مي‌گشت، و با آنان شرط مي‌نمود كه در سفر از خدمتگزاران نيازهاي آنان باشد.
يك بار با چنين گروهي مسافرت مي‌نمود كه در بين راه فردي از آنان، او را شناخت و به كاروانيان گفت: آيا شما مي‌دانيد اين شخصيت كيست كه به خدمت گزاري شما پرداخته است؟ پاسخ دادند: نه، او گفت اين شخصيت امام علي بن الحسين بن علي (عليه السلام) فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌باشد همگي بلند شدند به دست و پاي او بوسه زدند و عرض كردند اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آيا مي‌خواستي ما را به آتش بفرستي؟ در صورتي كه از دست و پا و زبان ما خطايي سر مي‌زد آيا تا آخر عمر به هلاكت نمي‌افتاديم؟ پس چرا خود را معرفي نكرده ايد؟
امام (عليه السلام) فرمودند: من در سفرهاي پيشين با جمعي همراه بودم كه مرا مي‌شناختند آنان به خاطر جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آنچه توان داشتند به من خدمت و محبت مي‌نمودند من بيم آن را داشتم كه شما هم، همانند آنان مرا شرمنده سازيد از اينرو دوست داشتم
(٨١١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الحج (1)

بخش پنجم / رهنمودهاي علمي و عملي، فضائل امام (ع) ...
سيرهء عملي امام (عليه السلام) سيرهء عملي امام (عليه السلام) بس آموزنده و كارساز و الگوي مسير زندگان و طالبان سير كمالات و مشتاقان معنويات مي‌باشد و ما نمونه‌هايي را از منابع مختلف كتب حديث و تراجم برگزيده ايم:
مسافرت با ناآشنايان امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: " پدرم زين العابدين (عليه السلام) همواره با افراد ناآشنا و بيگانه به سفر (طبعا سفر حج) رهسپار مي‌گشت، و با آنان شرط مي‌نمود كه در سفر از خدمتگزاران نيازهاي آنان باشد.
يك بار با چنين گروهي مسافرت مي‌نمود كه در بين راه فردي از آنان، او را شناخت و به كاروانيان گفت: آيا شما مي‌دانيد اين شخصيت كيست كه به خدمت گزاري شما پرداخته است؟ پاسخ دادند: نه، او گفت اين شخصيت امام علي بن الحسين بن علي (عليه السلام) فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌باشد همگي بلند شدند به دست و پاي او بوسه زدند و عرض كردند اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آيا مي‌خواستي ما را به آتش بفرستي؟ در صورتي كه از دست و پا و زبان ما خطايي سر مي‌زد آيا تا آخر عمر به هلاكت نمي‌افتاديم؟ پس چرا خود را معرفي نكرده ايد؟
امام (عليه السلام) فرمودند: من در سفرهاي پيشين با جمعي همراه بودم كه مرا مي‌شناختند آنان به خاطر جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آنچه توان داشتند به من خدمت و محبت مي‌نمودند من بيم آن را داشتم كه شما هم، همانند آنان مرا شرمنده سازيد از اينرو دوست داشتم
(٨١١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الحج (1)
ناشناس، همسفر شما شوم. (1) امام محمد باقر (عليه السلام) مي‌فرمايد: او به زندگي صد خانوار از خاندانهاي مدينه رسيدگي مي‌نمود خيلي دوست داشت كه در سر طعام خويش، يتيمان، افتادگان، مساكيني را كه هيچ نوع چاره اي ندارند بنشاند و با دست خود به آنان طعام بخوراند. امام (عليه السلام) شروع به خوردن طعام نمي‌نمود جز آنكه صدقهء خود را پرداخت مي‌نمود. (2) باز امام باقر (عليه السلام) فرموده است: او مال خود را دوبار ميان فقراء و مستمندان تقسيم نمود. (3) امام صادق (عليه

السلام) مي‌فرمايد: " پدرم بارها مي‌فرمود امام علي بن الحسين هنگامي كه به نماز مي‌ايستاد همانند ساقه ي درخت خشكي بود كه هيچ حركت و تكاني نداشت مگر در آن حد كه باد آن را تكان مي‌داده ". (4) محمد بن طلحه شافعي در كتاب مطالب السؤول مينويسد: " حريقي در خانهء امام سجاد (عليه السلام) افتاد كه امام در درون خانه مشغول سجده بود اطرافيان مي‌گفتند: اي پسر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) آتش! آتش! امام سرش را از سجده برنداشت تا آنكه آتش خاموش گردانده شد! به امام عرض كردند چه چيزي تو را از آتش غافل ساخت؟ فرمود: بيم آتش آخرت ". (5) ابونعيم در حلية الأولياء آورده است: " امام علي بن الحسين (عليه السلام) در خانهء خود فريادي را شنيد، پيش او جمعي بودند پس به اندرون منزل رفت و بازگشت پس به او گفتند آيا حادثه اي رخ داده است؟ فرمود: بلي به او تعزيت و تسليت گفتند و از صبر و شكيبايي او تعجب كردند و فرمود:
ما خانداني هستيم در مواردي كه مورد محبت و علاقهء خداوند قرار مي‌گيريم شكرگزار
۱. بحار الأنوار ج ۱۱، ص 21.
2. مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 154.
3. حلية الاولياء، ج 3، ص 140.
4. الكافي، ج 3، ص 300.
5. مطالب السؤول، ص 77.

هستيم و در مواردي هم كه وقوع حوادثي را دوست نداريم حمد و سپاس او را مي‌گوئيم. (1) علي بن عيسي إربلي از ابن عايشه روايت كند از مردم مدينه شنيدم كه مي‌گفتند: " ما صدقه پنهاني را هنگامي از دست داديم كه علي بن الحسين درگذشت. (2) ومرحوم شيخ مفيد از ابن اسحاق روايت كند كه: " در مدينه چندين خانوار بودند كه معاش آنان از منبع نامعلومي مي‌رسيد ولي نمي‌دانستند از كجاست. تا آنكه علي بن الحسين به جوار پروردگار شتافت آن كمك‌ها بريده شد ". (3) در روايات آمده است:
شب هنگام انبان‌هاي نان را بر پشت خود برميداشت و به خانهء مستمندان مي‌رفت و مي‌گفت: صدقه پنهاني آتش غضب پروردگار را خاموش مي‌كند.

حمل اين انبانها بر پشت او اثر نهاده بود و چون به جوار پروردگار نايل آمد به هنگام شست و شوي آن حضرت، آن نشانه‌ها را بر پشت او ديدند. (4) ابن سعد در طبقات نويسد: " چون مستمندي نزد او مي‌آمد، برميخاست و حاجت او را روا مي‌كرد و مي‌گفت: " صدقه پيش از آنكه به دست خواهنده برسد، به دست خدا مي‌رسد ". (5) و نيز آمده است: " سالي قصد حج كرد. خواهرش سكينه توشه اي به ارزش هزار درهم براي وي، آماده ساخت. چوه به حره رسيد، آن توشه را نزد او بردند، و امام همهء آن را به مستمندان پخش و توزيع فرمود ". (6) پسر عموئي مستمند داشت، علي بن الحسين (عليه السلام) شب هنگام چنان كه وي او را

1. ابونعيم إصفهاني، حلية الاولياء، ج 3، ص 138.
2. كشف الغمه، ج 2، ص 78 وص 101. مناقب ج 4، ص 153. صفوة الصفوة، ج 2، ص 54.
3. ارشاد، ج 2، ص 148 و نگاه كنيد به كشف الغمه ج 2، ص 77 وص 92. مناقب ج 4، ص 153 و نگاه كنيد به خصال ص 616 واعلام الوري، ص 262.
4. حلية الاولياء، ج 3، ص 136. كشف الغمه، ج 2، ص 77. مناقب، ج 4، ص 154. صفة الصفوة، ج 2، ص 154. خصال، ص 616. علل الشرايع، ص 231، بحار، ص 90.
5. طبقات، ج 5، ص 160.
6. كشف الغمه، ج 2، ص 78. صفوة الصفوة، ج 2، ص 54.

نشناسد، نزدش مي‌رفت و چند دينار به دو مي‌بخشيد آن مرد مي‌گفت: " علي بن الحسين رعايت خويشاوندي را نمي‌كند، خدا او را سزا دهد ". امام اين سخنان را مي‌شنيد و شكيبائي و بردباري مي‌نمود و خود را به آن خويشاوند نمي‌شناساند. چون به ديدار خدا رفت آن احسان از آن مرد بريده شد و دانست كه آن مرد نيكوكار، علي بن الحسين بوده است پس بر سر مزار او رفت و گريه و ناله آغاز نمود ". (1) ابونعيم مي‌نويسد: " دو بار مال خود را با مستمندان قسمت كرد و گفت: خداوند بندهء مؤمن گناهكار توبه كار را دوست دارد " (2) و نويسد: " مردم او را بخيل مي‌دانستند و چون به جوار حق رفت، دانستند كه هزينهء صد خانوار را عهده دار بوده است (3) چون سائلي نزد او مي‌آمد مي‌گفت مرحبا به كسي كه توشهء مرا به آخرت حمل مي‌كند ". (4) روزي به ديدن محمد بن

اسامه رفت. محمد در بستر مرگ بود و مي‌گريست امام پرسيد: " چرا گريه مي‌كني؟ " گفت: " پانزده هزار دينار قرض به گردن دارم و نمي‌توانم آن را بپردازم ". امام فرمود: " گريه مكن وام تو بر عهده من است و تو چيزي بر ذمه نخواهي داشت ". (5) روزي كه روزه مي‌گرفت گوسفندي مي‌كشت. هنگام عصر سر ديگ مي‌رفت و مي‌گفت اين ظرف را براي فلان خانه، و اين ظرف را براي فلان خانه، ببريد.
سپس خود با نان و خرما افطار مي‌نمود. (6) سفيان بن عيينه از زهري روايت مي‌كند كه شبي سرد و باراني علي بن الحسين را ديدم آرد و هيزم بر پشت داشت و مي‌رفت گفتم: پسر رسول خدا. اين چيست؟
1. كشف الغمه ج 2، ص 107، حلية الاولياء، ج 3، ص 140.
2. كشف الغمه، ص 136، طبري بخش 3، ص 2482، طبقات مفسران شيعه تأليف نگارنده، ج 5، ص 164.
3. صفوة الصفوة، ج 2، ص 54، حلية الاولياء ج 3، ص 136، طبقات، ج 5، ص 164.
4. كشف الغمه، ج 2، ص 77، مناقب، ج 4، حلية الاولياء ج 3، ص 136، بحار ص 137.
5. ارشاد ج 2، ص 149، كشف الغمه، ج 2، ص 81 و 87، مناقب ج 4، ص 163، حلية الاولياء ج 3، ص 141، صفوة الصفوة ج 2، ص 56، بحار ص 137.
6. بحار ص 72.

صفحهمفاتيح البحث: سفيان بن عيينة (1)، محمد بن أسامة (1)، علي بن الحسين (3)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (4)، كتاب كشف الغمة للإربلي (4)

امام فرمود: سفري در پيش دارم و توشهء آن را آماده كرده ام تا در جاي امني بگذارم.
زهري گفت: غلام من آن را براي تو بياورد؟
امام فرمود: نه!
زهري باز گفت: خودم آن را بردارم!
امام فرمود: نه! چيزي كه در سفر به كار من مي‌آيد و بردن آن مرا به ميزبانم را خوش مي‌سازد چرا خود بر ندارم تو را به خدا مرا بگذار و پي كار خود برو!
زهري گويد: پس از روزي چند از او پرسيدم؟ سفري كه در پيش داشتي چه شد؟
امام فرمود: زهري! چنان كه تو ميپنداشتي نيست. آن سفر، سفر مرگ است و من براي آن خود را آماده مي‌كنم. آمادگي براي مردن، دوري از حرام و بخشش در راه خدا و انجام كار نيك است. (1) فرو خوردن خشم " روزي كنيزك او با آفتابه‌اي بر دست او آب ميريخت. ناگاه آفتابه از دستش افتاد و جراحتي بر امام وارد ساخت كنيزك گفت: خدا ميفرمايد: " مؤمنان كساني هستند كه خشم خود را فرو مي‌خورند! " امام فرمود: خشم خود را فرو خوردم!
كنيزك گفت: و بر مردم نيز ميبخشايند.
امام فرمود: خدا از تو بگذرد!
باز كنيزك گفت: و خدا نيكوكاران را دوست مي‌دارد!
امام فرمود: و تو را در راه خدا، آزاد كردم ". (2) " روزي چند تن مهمان او بودند. خادم وي سيخ كبابي را بر دست داشت و با شتاب
1. علل الشرايع ص 231، مناقب ج 4، ص 153.
2. ارشاد ج 2، ص 146 - 147، كشف الغمه ج 2، ص 87، مناقب، ج 4، ص 157، اعلام الوري، ص 252.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب علل الشرايع للصدوق (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

مي‌آمد پايش لغزيد و سيخ بر سر فرزندي از امام كه زير پلكان ايستاده بود افتاد و طفل كشته شد. غلام سرآسيمه ماند. امام به دو گفت: تو در اين كار قصدي نداشتي! تو در راه خدا آزادي! سپس به دفن طفل پرداخت ". (1) مزرعه اي از آن خود را به يكي از بندگانش سپرده بود. پس از چندي دانست آن مرد بدان مزرعه زيان فراواني رسانده است. در خشم شد و تازيانه‌اي را كه در دست داشت بر او زد. چون به خانه بازگشت بنده را طلبيد. وي نزد او رفت امام را ديد كه تازيانه بر دست دارد و برهنه است. سخت ترسيد. علي بن الحسين تازيانه را برداشت و به سوي او دراز كرد و گفت: اي مرد! كاري كردم كه پيش از اين نكرده‌ام. خطائي از من سر زد اكنون اين تازيانه را بگير و از من قصاص كن! بنده گفت: به خدا گمان ميكردم ميخواهي مرا كيفر بدهي من سزاوار عقوبت هستم چگونه از تو قصاص كنم؟

امام فرمود: زود باش قصاص كن!

مرد گفت: پناه بر خدا من از تو گذشتم چون اين گفتگو به دراز كشيد و غلام نپذيرفت فرمود: حال كه چنين است آن مزرعه صدقهء تو باشد ". (2) امام باقر (عليه السلام) گويد: " پدرم روزي غلامي را پي كاري فرستاده بود. غلام دير برگشت.

پدرم تازيانه اي به دو زد غلام گريست و گفت: علي بن الحسين! از خدا بترس! مرا پي كاري مي‌فرستي سپس مرا مي‌زني؟! پدرم به گريه افتاد و گفت پسركم! نزد قبر رسول خدا برو!

دو ركعت نماز بكن و بگو خدايا روز رستاخيز گناه علي بن الحسين را ببخش سپس به غلام گفت تو در راه خدا آزادي ". (3) ترحم بر حيوانات او نه تنها بر انسانها، بر جانداران نيز مهربان بود.

1. صفوة الصفوة ج 2، ص 56، كشف الغمه ج 2، ص 81.
2. مناقب ج 4، ص 158.
3. بحار ص 92.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، علي بن الحسين (3)، القبر (1)، الدفن (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

شتري داشت كه با آن به مكه مي‌رفت. در ميان راه هيچ گاه آن شتر را نزد. (1) مرحوم كليني مي‌نويسد: " بيست و دو بار بر پشت آن شتر حج كرد و هرگز شتر را آزار نرساند ". (2) مجلسي از ابراهيم بن علي و او از پدرش روايت كند كه با علي بن الحسين به حج رفتم.

روزي شتر او در راه ماند، چوبدستي را برداشت كه به شتر بزند سپس گفت: آه اگر قصاصي نميبود. (3) محمد بن حاطب گويد: تني چند از مردم عراق نزد وي آمدند و از بعض صحابه به زشتي نام بردند. چون سخن آنان به پايان رسيد، امام گفت: به من بگوئيد شما از مهاجران سخن مي‌گويد كه به خاطر خشنودي خدا و ياري پيغمبر و دين او از خانه و مال خود دست كشيدند؟

گفتند: نه!

امام فرمودند: آيا از آن مردمي سخن مي‌گوئيد كه خدا درباره‌ء ايشان فرمايد:

" والذين تبوءو الدار والإيمان من قبلهم، يحبون من هاجر إليهم، ولايجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون علي أنفسهم، ولو كان بهم خصاصة ". (4) گفتند: نه!

امام فرمودند: حال كه شما از اين دو گروه نيستيد، از آن گروه هم نيستيد كه خدا در حق آنان فرموده است:

" والذين جاؤ من بعدهم يقولون ربنا اغفرلنا ولإخواننا الذين سبقونا بالأيمان ولاتجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا " (5) سپس فرمودند: از پيش من بيرون برويد خدا

1. حلية الاولياء ج 3، ص 133، طبقات مفسران شيعه ج 5، ص 160.

2. اصول كافي ج 1، ص 467، مناقب ج 4، ص 155.

3. بحار ص 46، مناقب ج 4، ص 155.

4. و آنان كه پيش از ايشان جاي گرفتند و ايمان آوردند، كساني را كه هجرت كنند و نزد ايشان بروند دوست دارند. خود را به آنچه به آنان داده شده نيازمند نمي‌بينند و هر چه تنگدست باشند ديگران را بر خود مقدم مي‌دارند: (سوره‌ء حشر، 9).

5. و آنان كه پس از ايشان آمدند، مي‌گويند پروردگارا، ما را و برادران ما را كه در ايمان بر ما پيشي گرفتند به بخش! و در دلهاي ما كينه‌ء مؤمنان را قرار مده! (الحشر: 10).

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، إبراهيم بن علي (1)، علي بن الحسين (1)، محمد بن حاطب (1)، الحج (2)، النوم (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)

سزاي شما را بدهد. (1) گفتند: در روايات آمده است روزي مردم تو سيد مردم عصر خود، و فاضل‌ترين آناني چرا نزد اين بنده (زيد بن اسلم) مي‌نشيني؟ گفت: علم هر كجا باشد بايد آن را دنبال كرد. (2) سخنان آموزنده 1. محضر پر فيض:
در ارشاد مفيد آمده است: عبد الله بن موسي از جدش نقل مي‌كند كه مادرم فاطمه دختر امام حسين (عليه السلام) همواره سفارش مي‌نمود كه به محضر دائي ام علي بن الحسين بنشينم من هرگز پيش او حضور پيدا نكردم جز آنكه به خير و نيكي از حضور او برخاستم و بهرهٔ فراوان بردم چون يا خشيت و خوفي بر دلم مي‌نشست يا آنكه علم و دانشي را بهره مي‌بردم ". (3) توضيح كوتاه: استاد بزرگوارم شادروان آيت الله آخوند ملا علي معصومي همداني (م 1398 ه. ق) كه رضوان خدا بر روح پاك و طيب او باد هر وقت به محضر مباركش در همدان مشرف مي‌شديم حديثي را روايت مي‌نمود كه ظاهرا از امام صادق (عليه السلام) باشد كه به من نجالس؟ قال من يذكركم الله رؤيته ويزيد في عملكم علمه سوال مي‌شود كه باكي نشست و برخاست داشته باشيم در پاسخ مي‌فرمايد: كسي كه ديدار او شما را به ياد خدا و روز جزا بيافكند و علم و دانش او بر علم و دانش شما بيافزايد در اين كلام امام سجاد (عليه السلام) هم همان سخن آن بزرگوار تداعي مي‌گردد و نشست و برخاست استاد بزرگوار ما هم حقيقتا مصداق بارز همين كلام معصوم (عليه السلام) بود صد حيف و هزاران افسوس كه ما نتوانستيم بهرهٔ كافي برده باشيم.
1. كشف الغمه ج 2، ص 78، صفوة الصفوة ج 2، ص 55، حلية الاولياء ج 3، ص 137.
2. كشف الغمه ج 2، ص 79، و نگاه كنيد به طبقات مفسران شيعه ج 5، ص 160، حلية الاولياء ج 3، ص 138، صفوة الصفوة ج 2، ص 57.
3. ارشاد مفيد ص 238، چاپ دارالكتب الاسلاميه تهران.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (2)، عبد الله بن موسي (1)، علي بن الحسين (1)، زيد بن أسلم (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)

1 - محضر پرفيض:

سزاي شما را بدهد. (1) گفتند: در روايات آمده است روزي مردم تو سيد مردم عصر خود، و فاضل‌ترين آناني چرا نزد اين بنده (زيد بن اسلم) مي‌نشيني؟ گفت: علم هر كجا باشد بايد آن را دنبال كرد. (2) سخنان آموزنده 1. محضر پر فيض:
در ارشاد مفيد آمده است: عبد الله بن موسي از جدش نقل مي‌كند كه مادرم فاطمه دختر امام حسين (عليه السلام) همواره سفارش مي‌نمود كه به محضر دائي ام علي بن الحسين بنشينم من هرگز پيش او حضور پيدا نكردم جز آنكه به خير و نيكي از حضور او برخاستم و بهرهء فراوان بردم چون يا خشيت و خوفي بر دلم مي‌نشست يا آنكه علم و دانشي را بهره مي‌بردم ". (3) توضيح كوتاه: استاد بزرگوارم شادروان آيت الله آخوند ملا علي معصومي همداني (م 1398 ه. ق) كه رضوان خدا بر روح پاك و طيب او باد هر وقت به محضر مباركش در همدان مشرف مي‌شديم حديثي را روايت مي‌نمود كه ظاهرا از امام صادق (عليه السلام) باشد كه به من نجالس؟ قال من يذكركم الله رؤيته ويزيد في عملكم علمه سوال مي‌شود كه باكي نشست و برخاست داشته باشيم در پاسخ مي‌فرمايد: كسي كه ديدار او شما را به ياد خدا و روز جزا بيافكند و علم و دانش او بر علم و دانش شما بيافزايد در اين كلام امام سجاد (عليه السلام) هم همان سخن آن بزرگوار تداعي مي‌گردد و نشست و برخاست استاد بزرگوار ما هم حقيقتا مصداق بارز همين كلام معصوم (عليه السلام) بود صد حيف و هزاران افسوس كه ما نتوانستيم بهرهء كافي برده باشيم.
1. كشف الغمه ج 2، ص 78، صفوة الصفوة ج 2، ص 55، حلية الاولياء ج 3، ص 137.
2. كشف الغمه ج 2، ص 79، و نگاه كنيد به طبقات مفسران شيعه ج 5، ص 160، حلية الاولياء ج 3، ص 138، صفوة الصفوة ج 2، ص 57.
3. ارشاد مفيد ص 238، چاپ دارالكتب الاسلاميه تهران.
(٨١٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (2)، عبد الله بن موسي (1)، علي بن الحسين (1)، زيد بن أسلم (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)

آنان كه به صد زبان سخن مي‌گفتند * آيا چه شنيدند كه خاموش شدند 2.
دوستي ديني:
باز در آن كتاب از سفيان بن عينيه از ابن شهاب زهري روايت مي‌كند كه علي بن الحسين [كه بهتري هاشمي بود كه ما درك كرده بوديم] مي‌فرمود: " ما را به محبت و دوستي اسلام، دوست بداريد و اگر جز دوستي اسلام بوده باشد محبت شما مايه ي عار و منقصت ما خواهد بود ". (1) توضيح كوتاه: دوستي‌ها و آشنائي‌ها هر كدام كه بر اساس دين و اعتقادات مذهبي بوده باشد پايدار و ماندگار است چون اساس و پايهء عقايد مذهبي استوار و پايدار مي‌باشد.
" ان الذين عند الله الأسلام فمن أتبغي وراء ذالك فلن يقبل منه وهو في الاخرة من الخاسرين " اما دوستي‌ها وعلاقه‌ها كه بر اساس مال، جمال وعوارض دنيوي باشد چون اساس آن دوستي‌ها دائم در زوال و تغيير و رو به ناپايداري است قهرا آن دوستي‌ها و محبتها هم، زودگذر و ناپايدار خواهد بود و هرگز دوام و استقامت نخواهد داشت.
اين توصيه در مورد ازدواجها و پيوندهاي زناشويي هم آمده است اگر كسي به خاطر دين، تقوي، عفت و كمالات اعتقادي فرد به سراغ آن فرد برود (خواه زن خواه مرد) آن پيوند پايدار و استوار خواهد بود و اگر بر اساس جمال يا مال يا عوارض موقتي و زودگذر استوار شده باشد اين وصلت و پيوند ناپايدار خواهد بود چون انگيزه‌هاي ازدواج و عوامل آن از بين رفتني هستند پيامبر بزرگوار اسلام (صلي الله عليه وآله) فرمود: " عليكم وخضراء الدمن! قيل يا رسول الله و ما خضراء الدمن، قال الحسان الوجوه في خلبت سوء " پرهيز كنيد از علفهاي هرز! عرض شد علفهاي هرز كدام هستند؟ فرمودند: آن زيبارورياني هستند كه در خانواده‌هاي بيريشه بارميآيند و در جايگاههاي نامربوط رشد و نما مينمايند.
3. دعاي فرج:
باز در ارشاد مفيد از طاووس يماني آمده است كه در دل شب وارد حجر اسماعيل
1. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، حجر إسماعيل (1)

آنان كه به صد زبان سخن مي‌گفتند * آيا چه شنيدند كه خاموش شدند 2.
دوستي ديني:
باز در آن كتاب از سفيان بن عينيه از ابن شهاب زهري روايت مي‌كند كه علي بن الحسين [كه بهتري هاشمي بود كه ما درك كرده بوديم] مي‌فرمود: " ما را به محبت و دوستي اسلام، دوست بداريد و اگر جز دوستي اسلام بوده باشد محبت شما مايه ي عار و منقصت ما خواهد بود ". (1) توضيح كوتاه: دوستي‌ها و آشنائي‌ها هر كدام كه بر اساس دين و اعتقادات مذهبي بوده باشد پايدار و ماندگار است چون اساس و پايهء عقايد مذهبي استوار و پايدار مي‌باشد.
" ان الذين عند الله الأسلام فمن أتبغي وراء ذالك فلن يقبل منه وهو في الاخرة من الخاسرين " اما دوستي‌ها وعلاقه‌ها كه بر اساس مال، جمال وعوارض دنيوي باشد چون اساس آن دوستي‌ها دائم در زوال و تغيير و رو به ناپايداري است قهرا آن دوستي‌ها و محبتها هم، زودگذر و ناپايدار خواهد بود و هرگز دوام و استقامت نخواهد داشت.
اين توصيه در مورد ازدواجها و پيوندهاي زناشويي هم آمده است اگر كسي به خاطر دين، تقوي، عفت و كمالات اعتقادي فرد به سراغ آن فرد برود (خواه زن خواه مرد) آن پيوند پايدار و استوار خواهد بود و اگر بر اساس جمال يا مال يا عوارض موقتي و زودگذر استوار شده باشد اين وصلت و پيوند ناپايدار خواهد بود چون انگيزه‌هاي ازدواج و عوامل آن از بين رفتني هستند پيامبر بزرگوار اسلام (صلي الله عليه وآله) فرمود: " عليكم وخضراء الدمن! قيل يا رسول الله و ما خضراء الدمن، قال الحسان الوجوه في خلبت سوء " پرهيز كنيد از علفهاي هرز! عرض شد علفهاي هرز كدام هستند؟ فرمودند: آن زيباروياني هستند كه در خانواده‌هاي بيريشه بارميآيند و در جايگاههاي نامربوط رشد و نما مينمايند.
3. دعاي فرج:
باز در ارشاد مفيد از طاووس يماني آمده است كه در دل شب وارد حجر اسماعيل
1. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، حجر إسماعيل (1)

گرامي ترين ها:

شدم ناگاه با علي بن الحسين (عليه السلام) رو به رو شدم كه در حال قيام مشغول نماز مي‌باشد مرتب نماز مي‌گزارد سپس سجده مي‌نمود با خود گفتم فرد صالحي از خاندان خير و بركت مشغول عبادت است چه بهتر به نوع دعا و راز و نياز او گوش فرا دهم و بهره ببرم پس شنيدم كه در حال سجده با حال خاصي مي‌گويد: " عبيدك بفنائك، مسكينك بفنائك، فقيرك بفنائك، سائلك بفنائك "، " بندهء حقير و كوچك تو در آستان تو قرار گرفته است، بيچاره و مسكين تو در آستان تو قرار دارد، نيازمند تو در آستان تو است، گداي تو در آستان تو قرار گرفته است ". طاووس مي‌گويد پس از شنيدن اين دعا در هيچ گرفتاري با آن كلمات خدا را نخواندم مگر آنكه خداوند گرفتاري ام را فرج داد.
توضيح كوتاه: دعا و خواندن خداي متعال با هر زبان و با هر لغت و با هر كيفيتي بخواني او پاسخگو و اجابت كننده مي‌باشد چون پروردگار عالم وعده فرموده است " أمن يجيب المضطر إذا دعاه فيكيف السوء " اي خدايي كه درخواست مضطر و بيچاره را مي‌پذيرد و گرفتاري او كشف مي‌كند و باز مي‌گشايد ولي دعاها و كلمات ابتهال و مناجاتي كه از پيشوايان معصوم (عليه السلام) وارد شده است، خاصيت و ويژگي مخصوصي دارند چون آنان پيشروان اين راه و سالكان اين وادي هستند كلماتي كه از زبان آنان جاري است كلمات پاك و طيب و آلوده نيست از اينرو فردي كه با اعتقاد پاك و با نيت خالص و بي شائبه آن دعاها و سخنان و راز و نيازها را به زبان جاري سازد و شرايط استجابت هم فراهم باشد به يقين به اجابت مي‌رسد.
گرامي ترين ها:
كسي كه خود را گرامي داند دنيا نزد او خوار است. (1) محبوب ترين ها:
محبوب ترين شما نزد خدا كسي است كه كردارش بهتر، و آنكه رغبتش بدانچه نزد خداست بيشتر باشد كردار او نزد خدا ارجمندتر باشد. و آنكه (از خدا) بيشتر ترسد، از
۱. من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدنيا (تحف العقول - ص 318).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)

شدم ناگاه با علي بن الحسين (عليه السلام) رو به رو شدم كه در حال قيام مشغول نماز مي‌باشد مرتب نماز مي‌گزارد سپس سجده مي‌نمود با خود گفتم فرد صالحي از خاندان خير و بركت مشغول عبادت است چه بهتر به نوع دعا و راز و نياز او گوش فرا دهم و بهره ببرم پس شنيدم كه در حال سجده با حال خاصي مي‌گويد: " عبيدك بفنائك، مسكينك بفنائك، فقيرك بفنائك، سائلك بفنائك "، " بندهء حقير و كوچك تو در آستان تو قرار گرفته است، بيچاره و مسكين تو در آستان تو قرار دارد، نيازمند تو در آستان تو است، گداي تو در آستان تو قرار گرفته است ". طاووس مي‌گويد پس از شنيدن اين دعا در هيچ گرفتاري با آن كلمات خدا را نخواندم مگر آنكه خداوند گرفتاري ام را فرج داد.
توضيح كوتاه: دعا و خواندن خداي متعال با هر زبان و با هر لغت و با هر كيفيتي بخواني او پاسخگو و اجابت كننده مي‌باشد چون پروردگار عالم وعده فرموده است " أمن يجيب المضطر إذا دعاه فيكيف السوء " اي خدايي كه درخواست مضطر و بيچاره را مي‌پذيرد و گرفتاري او كشف مي‌كند و باز مي‌گشايد ولي دعاها و كلمات ابتهال و مناجاتي كه از پيشوايان معصوم (عليه السلام) وارد شده است، خاصيت و ويژگي مخصوصي دارند چون آنان پيشروان اين راه و سالكان اين وادي هستند كلماتي كه از زبان آنان جاري است كلمات پاك و طيب و آلوده نيست از اينرو فردي كه با اعتقاد پاك و با نيت خالص و بي شائبه آن دعاها و سخنان و راز و نيازها را به زبان جاري سازد و شرايط استجابت هم فراهم باشد به يقين به اجابت مي‌رسد.
گرامي ترين ها:
كسي كه خود را گرامي داند دنيا نزد او خوار است. (1) محبوب ترين ها:
محبوب ترين شما نزد خدا كسي است كه كردارش بهتر، و آنكه رغبتش بدانچه نزد خداست بيشتر باشد كردار او نزد خدا ارجمندتر باشد. و آنكه (از خدا) بيشتر ترسد، از

۱. من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدنيا (تحف العقول - ص 318).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)

عذاب خدا زودتر رهانيده شود. و آنكه خوش خوي تر است به خدا نزديك تر است. و آنكه نعمت بر زن و فرزند خود گسترده تر دارد خدا از او خوشنودتر است و گرامي‌ترين شما نزد خدا پرهيزكارترين شماست. (1)
فروخوردن ظلم:
پسركم! خشم خود را بر مردمان، اندك اندك فروخور! كه داشتن شتران سرخ مو پدرت را چنان شادمان نمي‌كند كه خشم خود را بر مردمان فروخورده و بردباري ياري بزرگ، و ياوري نيرومند است. (2) نصيحت بر فرزند:
پسركم بر بلا شكيبا باش. و به حقوق ديگران تجاوز مكن. و كسي را در كاري ياري مكن كه زيان آن براي تو بيش از سود آن براي اوست. (3) به فرزند خود امام باقر (عليه السلام) را چنين وصيت كرد. (4) بينيازتر:
كسي كه بدانچه خدا نصيب او كرده قناعت كند، از بينيازترين مردمان است. (5) گريه حرام:
روزي گدائي را ديد كه مي‌گريست فرمود: اگر دنيا در كف اين مرد بود و از كفش مي‌افتاد، نمي‌بايست گريه كند. (6) والاقدر:
از او پرسيدند: چه كسي بزرگ قدرتر از همه است؟ گفت:
١. تحف العقول، ص ٣١٩.
٢. شرح نهج البلاغه، ج ١٦، ص ١٠٨.
٣. البيان والتبيين ج ٢، ص ٧٦، عقد الفريد ج ٣، ص ٨٨ وحلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٨.
٤. صفوة الصوفه ج ٢، ص ٥٧، كشف الغمه ج ٢، ص ٨١ - ٨٢، امالي شيخ طوسي ج ٢، ص ٢٢٦، تحف العقول ص ٣١٩.
٥. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٢، حلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٥، تحف العقول ص ٣١٨.
6. كشف الغمه، ج 2، ص 106.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (2)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (3)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)

عذاب خدا زودتر رهانيده شود. و آنكه خوش خوي تر است به خدا نزديك تر است. و آنكه نعمت بر زن و فرزند خود گسترده تر دارد خدا از او خوشنودتر است و گرامي‌ترين شما نزد خدا پرهيزكارترين شماست. (1) فروخوردن ظلم:
پسركم! خشم خود را بر مردمان، اندك اندك فروخور! كه داشتن شتران سرخ مو پدرت را چنان شادمان نمي‌كند كه خشم خود را بر مردمان فروخورده و بردباري ياري بزرگ، و ياوري نيرومند است. (2) نصيحت بر فرزند:
پسركم بر بلا شكيبا باش. و به حقوق ديگران تجاوز مكن. و كسي را در كاري ياري مكن كه زيان آن براي تو بيش از سود آن براي اوست. (3) به فرزند خود امام باقر (عليه السلام) را چنين وصيت كرد. (4) بينيازتر:
كسي كه بدانچه خدا نصيب او كرده قناعت كند، از بينيازترين مردمان است. (5) گريه حرام:
روزي گدائي را ديد كه مي‌گريست فرمود: اگر دنيا در كف اين مرد بود و از كفش مي‌افتاد، نمي‌بايست گريه كند. (6) والاقدر:
از او پرسيدند: چه كسي بزرگ قدرتر از همه است؟ گفت:
١. تحف العقول، ص ٣١٩.
٢. شرح نهج البلاغه، ج ١٦، ص ١٠٨.
٣. البيان والتبيين ج ٢، ص ٧٦، عقد الفريد ج ٣، ص ٨٨ وحلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٨.
٤. صفوة الصوفه ج ٢، ص ٥٧، كشف الغمه ج ٢، ص ٨١ - ٨٢، امالي شيخ طوسي ج ٢، ص ٢٢٦، تحف العقول ص ٣١٩.
٥. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٢، حلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٥، تحف العقول ص ٣١٨.
6. كشف الغمه، ج 2، ص 106.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (2)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (3)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)

عذاب خدا زودتر رهانيده شود. و آنكه خوش خوي تر است به خدا نزديك تر است. و آنكه نعمت بر زن و فرزند خود گسترده تر دارد خدا از او خوشنودتر است و گرامي‌ترين شما نزد خدا پرهيزكارترين شماست. (1) فروخوردن ظلم:
پسركم! خشم خود را بر مردمان، اندك اندك فروخور! كه داشتن شتران سرخ مو پدرت را چنان شادمان نمي‌كند كه خشم خود را بر مردمان فروخورده و بردباري ياري بزرگ، و ياوري نيرومند است. (2) نصيحت بر فرزند:
پسركم بر بلا شكيبا باش. و به حقوق ديگران تجاوز مكن. و كسي را در كاري ياري مكن كه زيان آن براي تو بيش از سود آن براي اوست. (3) به فرزند خود امام باقر (عليه السلام) را چنين وصيت كرد. (4) بينيازتر:
كسي كه بدانچه خدا نصيب او كرده قناعت كند، از بينيازترين مردمان است. (5) گريه حرام:
روزي گدائي را ديد كه مي‌گريست فرمود: اگر دنيا در كف اين مرد بود و از كفش مي‌افتاد، نمي‌بايست گريه كند. (6) والاقدر:
از او پرسيدند: چه كسي بزرگ قدرتر از همه است؟ گفت:

١. تحف العقول، ص ٣١٩.
٢. شرح نهج البلاغه، ج ١٦، ص ١٠٨.
٣. البيان والتبيين ج ٢، ص ٧٦، عقد الفريد ج ٣، ص ٨٨ وحلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٨.
٤. صفوة الصوفه ج ٢، ص ٥٧، كشف الغمه ج ٢، ص ٨١ - ٨٢، امالي شيخ طوسي ج ٢، ص ٢٢٦، تحف العقول ص ٣١٩.
٥. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٢، حلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٥، تحف العقول ص ٣١٨.
6. كشف الغمه، ج 2، ص 106.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (2)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (3)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)

عذاب خدا زودتر رهانيده شود. و آنكه خوش خوي تر است به خدا نزديك تر است. و آنكه نعمت بر زن و فرزند خود گسترده تر دارد خدا از او خوشنودتر است و گرامي‌ترين شما نزد خدا پرهيزكارترين شماست. (1) فروخوردن ظلم:

پسركم! خشم خود را بر مردمان، اندك اندك فروخور! كه داشتن شتران سرخ مو پدرت را چنان شادمان نمي‌كند كه خشم خود را بر مردمان فروخورده و بردباري ياري بزرگ، و ياوري نيرومند است. (2) نصيحت بر فرزند:

پسركم بر بلا شكيبا باش. و به حقوق ديگران تجاوز مكن. و كسي را در كاري ياري مكن كه زيان آن براي تو بيش از سود آن براي اوست. (3) به فرزند خود امام باقر (عليه السلام) را چنين وصيت كرد. (4) بينيازتر:

كسي كه بدانچه خدا نصيب او كرده قناعت كند، از بينيازترين مردمان است. (5) گريه حرام:

روزي گدائي را ديد كه مي‌گريست فرمود: اگر دنيا در كف اين مرد بود و از كفش مي‌افتاد، نمي‌بايست گريه كند. (6) والاقدر:

از او پرسيدند: چه كسي بزرگ قدرتر از همه است؟ گفت:

۱. تحف العقول، ص ۳۱۹.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱٦، ص ۱۰۸.

۳. البيان والتبيين ج ۲، ص ۷٦، عقد الفريد ج ۳، ص ۸۸ وحلية الاولياء ج ۳، ص ۱۳۸.

٤. صفوة الصوفه ج ۲، ص ۵۷، كشف الغمه ج ۲، ص ۸۱ - ۸۲، امالي شيخ طوسي ج ۲، ص ۲۲٦، تحف العقول ص ۳۱۹.

۵. كشف الغمه ج ۲، ص ۱۰۲، حلية الاولياء ج ۳، ص ۱۳۵، تحف العقول ص ۳۱۸.

6. كشف الغمه، ج 2، ص 106.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (2)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (3)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)

عذاب خدا زودتر رهانيده شود. و آنكه خوش خوي تر است به خدا نزديك تر است. و آنكه نعمت بر زن و فرزند خود گسترده تر دارد خدا از او خوشنودتر است و گرامي‌ترين شما نزد خدا پرهيزكارترين شماست. (1) فروخوردن ظلم:
پسركم! خشم خود را بر مردمان، اندك اندك فروخور! كه داشتن شتران سرخ مو پدرت را چنان شادمان نمي‌كند كه خشم خود را بر مردمان فروخورده و بردباري ياري بزرگ، و ياوري نيرومند است. (2) نصيحت بر فرزند:
پسركم بر بلا شكيبا باش. و به حقوق ديگران تجاوز مكن. و كسي را در كاري ياري مكن كه زيان آن براي تو بيش از سود آن براي اوست. (3) به فرزند خود امام باقر (عليه السلام) را چنين وصيت كرد. (4) بينيازتر:
كسي كه بدانچه خدا نصيب او كرده قناعت كند، از بينيازترين مردمان است. (5) گريه حرام:
روزي گدائي را ديد كه مي‌گريست فرمود: اگر دنيا در كف اين مرد بود و از كفش مي‌افتاد، نمي‌بايست گريه كند. (6) والاقدر:
از او پرسيدند: چه كسي بزرگ قدرتر از همه است؟ گفت:
١. تحف العقول، ص ٣١٩.
٢. شرح نهج البلاغه، ج ١٦، ص ١٠٨.
٣. البيان والتبيين ج ٢، ص ٧٦، عقد الفريد ج ٣، ص ٨٨ وحلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٨.
٤. صفوة الصوفه ج ٢، ص ٥٧، كشف الغمه ج ٢، ص ٨١ - ٨٢، امالي شيخ طوسي ج ٢، ص ٢٢٦، تحف العقول ص ٣١٩.
٥. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٢، حلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٥، تحف العقول ص ٣١٨.
6. كشف الغمه، ج 2، ص 106.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (2)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (3)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)

گروه فضل و خير:

كسي كه دنيا را قدري ننهد. (1) گروه فضل و خير:
چون محشر به پا شود ندا مي‌دهند، اهل فضل برخيزند. گروهي از مردم برميخيزند.
بدآنها ميگويند به بهشت برويد. پس فرشتگان به آنان مي‌رسند و مي‌پرسند:
به كجا؟
به بهشت.
پيش از حساب؟
آري.
شما كي هستيد؟
اهل فضل.
فضل شما چيست؟
وقتي با ما سفاهت مي‌كردند، بردباري نشان مي‌داديم. و چون بر ما ستم مي‌كردند شكيبائي ميورزيديم و چون بر ما بدي مي‌كردند مي‌بخشيديم.
به بهشت برو كه نيكوست پاداش كارتان.
سپس ندا مي‌دهند شكيبايان برخيزند! گروهي از مردمان برميخيزند. با آنان مي‌گويند: به بهشت برويد! پس فرشتگان بدآنها ميرسند. و سخناني كه به گروه نخستين گفتند به آنان مي‌گويند و آنان پاسخ مي‌دهند:
ما شكيبايان هستيم.
شكيبائي شما چگونه بود؟
نفس خود را در طاعت خدا واداشتيم و از نافرماني خداي عزوجل بازداشتيم.
به بهشت درآييد كه نيكوست پاداش كاركنان!
سپس ندا مي‌دهد: همسايگان خدا در خانهء او برخيزيد! گروهي از مردم بر ميخيزند و
۱. عيون الاخبار ج ۲، ص ۳۳، تحف العقول ص ۳۱۸، شرح نهج البلاغه ج 6، ص 233.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)

آنان اندك هستند. بدآنها مي‌گويند به بهشت برويد. پس فرشتگان آنان را ديدار مي‌كنند و همان گونه كه با گروههاي پيشين سخن گفتند به آنان مي‌گويند و مي‌پرسند: (1) شما چگونه جزء همسايگان شديد؟ و چگونه در خانهء خدا همسايهء او شديد؟
ما به خاطر خداي عزوجل يكديگر را زيارت مي‌كرديم و با يكديگر مي‌نشستيم و به يكديگر مي‌بخشيديم. به بهشت برويد كه نيك است پاداش كاركنان! آنكه علمي را نهان دارد و (به ديگران نياموزد) يا بر آموختن آن چيزي بگيرد هرگز او را نخواهد داد سود. (2) به مقدار لياقت:
تن اگر بيمار نشود، به تبختر درميافتد. و در تني كه به تبختر درافتد خيري نيست. (3) به فرزند خود امام باقر فرمود: " هر كس كه از تو چيزي بخواهد، انجام بده! اگر در خور آن باشد و اگر در خور نبود تو در خور آن بوده‌اي. و اگر كسي از جانب راست تو، تو را دشنام داد و به جانب چپ تو رفت و از تو پوزش خواست او را به پذير. (4) با صالحان نشستن، صلاح آرد، و ادب عالمان را فرا گرفتن خرد افزايد، و اطاعت مسؤلان عزت به كمال دهد، و به كار انداختن مال از مروت بود، و راهنمايي آنكه از تو مشورتي خواهد قضاء نعمت است، و اذيت نرساندن، نشانهء كمال خرد، و مايه آسايش دنيا و آخرت است ". (5) غربت واقعي:
از دست دادن دوستان نوعي غربت و تنهايي است. (6) غيبت:
به مردي كه بدي كسي را مي‌گفت فرمود:
١. حلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٩ - ١٤٠، كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٣.
٢. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٣، حلية الاولياء ج ٣، ص ١٤٠.
٣. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٢ وحلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٤.
٤. تحف العقول ص ٣٢٤.
٥. تحف العقول ص ٣٢٤.
٦. تحف العقول ص ٣٢٤.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (3)، كتاب كشف الغمة للإربلي (3)

آنان اندك هستند. بدآنها مي‌گويند به بهشت برويد. پس فرشتگان آنان را ديدار مي‌كنند و همان گونه كه با گروههاي پيشين سخن گفتند به آنان مي‌گويند و مي‌پرسند: (1) شما چگونه جزء همسايگان شديد؟ و چگونه در خانهء خدا همسايهء او شديد؟
ما به خاطر خداي عزوجل يكديگر را زيارت مي‌كرديم و با يكديگر مي‌نشستيم و به يكديگر مي‌بخشيديم. به بهشت برويد كه نيك است پاداش كاركنان! آنكه علمي را نهان دارد و (به ديگران نياموزد) يا بر آموختن آن چيزي بگيرد هرگز او را نخواهد داد سود. (2) به مقدار لياقت:
تن اگر بيمار نشود، به تبختر درميافتد. و در تني كه به تبختر درافتد خيري نيست. (3) به فرزند خود امام باقر فرمود: " هر كس كه از تو چيزي بخواهد، انجام بده! اگر در خور آن باشد و اگر در خور نبود تو در خور آن بوده‌اي. و اگر كسي از جانب راست تو، تو را دشنام داد و به جانب چپ تو رفت و از تو پوزش خواست او را به پذير. (4) با صالحان نشستن، صلاح آرد، و ادب عالمان را فرا گرفتن خرد افزايد، و اطاعت مسؤلان عزت به كمال دهد، و به كار انداختن مال از مروت بود، و راهنمايي آنكه از تو مشورتي خواهد قضاء نعمت است، و اذيت نرساندن، نشانهء كمال خرد، و مايه آسايش دنيا و آخرت است ". (5) غربت واقعي:
از دست دادن دوستان نوعي غربت و تنهايي است. (6) غيبت:
به مردي كه بدي كسي را مي‌گفت فرمود:
١. حلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٩ - ١٤٠، كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٣.
٢. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٣، حلية الاولياء ج ٣، ص ١٤٠.
٣. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٢ وحلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٤.
٤. تحف العقول ص ٣٢٤.
٥. تحف العقول ص ٣٢٤.
٦. تحف العقول ص ٣٢٤.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (3)، كتاب كشف الغمة للإربلي (3)

آنان اندك هستند. بدآنها مي‌گويند به بهشت برويد. پس فرشتگان آنان را ديدار مي‌كنند و همان گونه كه با گروههاي پيشين سخن گفتند به آنان مي‌گويند و مي‌پرسند: (1) شما چگونه جزء همسايگان شديد؟ و چگونه در خانهء خدا همسايهء او شديد؟
ما به خاطر خداي عزوجل يكديگر را زيارت مي‌كرديم و با يكديگر مي‌نشستيم و به يكديگر مي‌بخشيديم. به بهشت برويد كه نيك است پاداش كاركنان! آنكه علمي را نهان دارد و (به ديگران نياموزد) يا بر آموختن آن چيزي بگيرد هرگز او را نخواهد داد سود. (2) به مقدار لياقت:
تن اگر بيمار نشود، به تبختر درميافتد. و در تني كه به تبختر درافتد خيري نيست. (3) به فرزند خود امام باقر فرمود: " هر كس كه از تو چيزي بخواهد، انجام بده! اگر در خور آن باشد و اگر در خور نبود تو در خور آن بوده‌اي. و اگر كسي از جانب راست تو، تو را دشنام داد و به جانب چپ تو رفت و از تو پوزش خواست او را به پذير. (4) با صالحان نشستن، صلاح آرد، و ادب عالمان را فرا گرفتن خرد افزايد، و اطاعت مسؤلان عزت به كمال دهد، و به كار انداختن مال از مروت بود، و راهنمايي آنكه از تو مشورتي خواهد قضاء نعمت است، و اذيت نرساندن، نشانهء كمال خرد، و مايه آسايش دنيا و آخرت است ". (5) غربت واقعي:
از دست دادن دوستان نوعي غربت و تنهايي است. (6) غيبت:
به مردي كه بدي كسي را مي‌گفت فرمود:
١. حلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٩ - ١٤٠، كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٣.
٢. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٣، حلية الاولياء ج ٣، ص ١٤٠.
٣. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٢ وحلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٤.
٤. تحف العقول ص ٣٢٤.
٥. تحف العقول ص ٣٢٤.
٦. تحف العقول ص ٣٢٤.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (3)، كتاب كشف الغمة للإربلي (3)

گمراهي:

از غيبت بپرهيز كه آن خورشت آدميان سگ صفت است. (1) گمراهي:
كسي كه دانائي ندارد تا او را راهنما باشد، تباه شد و كسي كه سفيهي ندار تا او را ياري كند خوار گشت. (2) راضي بودن به قضاي ناپسند بالاترين درجات يقين است. (3) ترك امر به معروف:
آنكه امر به معروف و نهي از منكر را ترك مي‌كند، همچون كسي است كه كتاب خدا را از پس پشت افكند (بدان عمل نكند) مگر اينكه از روي تقيه باشد گفتند تقيه او چگونه است، اينكه از ستمكاري سركش بترسد كه از حد درگذراند و يا به دو ستمي رساند. (4) پرهيز از گناه:
از آن كس در شگفتم كه از طعام به خاطر زيان آن ميپرهيزد ولي از گناه به خاطر زشتي آن نميپرهيزد. (5) توبه بازگشت است و انجام توبه به گفتار نيست. (6) مبادا به گناهي كه ميكني شادمان شوي كه شادماني به گناه بدتر از خود گناهست. (7) گروهي از ترس، خدا را پرستيدند، اين پرستش بندگانست. و گروهي به رغبت پرستيدند و اين پرستش بازرگانانست و گروهي از روي شكر پرستيدند و اين عبادت آزادگانست. (8) پسركم! خداوند تو را براي من پسنديده و سفارش مرا به تو كرده و مرا براي تو

1. كشف الغمه ح 2، ص 102، حلية الاولياء ج 3، ص 134، صفوة الصفوة ج 2، ص 53.
2. كشف الغمه ج 2، ص 108 و شرح نهج البلاغه ج 9، ص 62.
3. عيون الاخبار ج 2، ص 374.
4. طبقات ج 5، ص 158، حلية الاولياء ج 3، ص 140.
5. كشف الاسرار ج 2، ص 107.
6. كشف الغمه ج 2، ص 101.
7. كشف الغمه ج 2، ص 108.
8. كشف الغمه ج 2، ص 75، حلية الاولياء ج 3، ص 134، صفوة الصفوة ج 2، ص 53.

صفحهمفاتيح البحث: الطعام (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (3)، كتاب كشف الغمة للإربلي (5)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)

ترك امر به معروف:

از غيبت بپرهيز كه آن خورشت آدميان سگ صفت است. (1) گمراهي:
كسي كه دانائي ندارد تا او را راهنما باشد، تباه شد و كسي كه سفيهي ندار تا او را ياري كند خوار گشت. (2) راضي بودن به قضاي ناپسند بالاترين درجات يقين است. (3) ترك امر به معروف:
آنكه امر به معروف و نهي از منكر را ترك مي‌كند، همچون كسي است كه كتاب خدا را از پس پشت افكند (بدان عمل نكند) مگر اينكه از روي تقيه باشد گفتند تقيه او چگونه است، اينكه از ستمكاري سركش بترسد كه از حد درگذراند و يا به دو ستمي رساند. (4) پرهيز از گناه:
از آن كس در شگفتم كه از طعام به خاطر زيان آن ميپرهيزد ولي از گناه به خاطر زشتي آن نميپرهيزد. (5) توبه بازگشت است و انجام توبه به گفتار نيست. (6) مبادا به گناهي كه ميكني شادمان شوي كه شادماني به گناه بدتر از خود گناهست. (7) گروهي از ترس، خدا را پرستيدند، اين پرستش بندگانست. و گروهي به رغبت پرستيدند و اين پرستش بازرگانانست و گروهي از روي شكر پرستيدند و اين عبادت آزادگانست.
(8) پسركم! خداوند تو را براي من پسنديده و سفارش مرا به تو كرده و مرا براي تو

1. كشف الغمه ح 2، ص 102، حلية الاولياء ج 3، ص 134، صفوة الصفوة ج 2، ص 53.
2. كشف الغمه ج 2، ص 108 و شرح نهج البلاغه ج 9، ص 62.
3. عيون الاخبار ج 2، ص 374.
4. طبقات ج 5، ص 158، حلية الاولياء ج 3، ص 140.
5. كشف الاسرار ج 2، ص 107.
6. كشف الغمه ج 2، ص 101.
7. كشف الغمه ج 2، ص 108.
8. كشف الغمه ج 2، ص 75، حلية الاولياء ج 3، ص 134، صفوة الصفوة ج 2، ص 53.

صفحهمفاتيح البحث: الطعام (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (3)، كتاب كشف الغمة للإربلي (5)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)

پرهيز از گناه:

از غيبت بپرهيز كه آن خورشت آدميان سگ صفت است. (1) گمراهي: كسي كه دانائي ندارد تا او را راهنما باشد، تباه شد و كسي كه سفيهي ندار تا او را ياري كند خوار گشت. (2) راضي بودن به قضاي ناپسند بالاترين درجات يقين است. (3) ترك امر به معروف:

آنكه امر به معروف و نهي از منكر را ترك مي‌كند، همچون كسي است كه كتاب خدا را از پس پشت افكند (بدان عمل نكند) مگر اينكه از روي تقيه باشد گفتند تقيه او چگونه است، اينكه از ستمكاري سركش بترسد كه از حد درگذراند و يا به دو ستمي رساند. (4) پرهيز از گناه:

از آن كس در شگفتم كه از طعام به خاطر زيان آن ميپرهيزد ولي از گناه به خاطر زشتي آن نميپرهيزد. (5) توبه بازگشت است و انجام توبه به گفتار نيست. (6) مبادا به گناهي كه ميكني شادمان شوي كه شادماني به گناه بدتر از خود گناهست. (7) گروهي از ترس، خدا را پرستيدند، اين پرستش بندگانست. و گروهي به رغبت پرستيدند و اين پرستش بازرگانانست و گروهي از روي شكر پرستيدند و اين عبادت آزادگانست. (8) پسركم! خداوند تو را براي من پسنديده و سفارش مرا به تو كرده و مرا براي تو

1. كشف الغمه ح 2، ص 102، حلية الاولياء ج 3، ص 134، صفوة الصفوة ج 2، ص 53.

2. كشف الغمه ج 2، ص 108 و شرح نهج البلاغه ج 9، ص 62.

3. عيون الاخبار ج 2، ص 374.

4. طبقات ج 5، ص 158، حلية الاولياء ج 3، ص 140.

5. كشف الاسرار ج 2، ص 107.

6. كشف الغمه ج 2، ص 101.

7. كشف الغمه ج 2، ص 108.

8. كشف الغمه ج 2، ص 75، حلية الاولياء ج 3، ص 134، صفوة الصفوة ج 2، ص 53.

صفحهمفاتيح البحث: الطعام (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (3)، كتاب كشف الغمة للإربلي (5)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)

پسنديده و از تو ترسانده است. (1) بهترين پدران:
بدان كه بهترين پدران براي پسر پدري است كه دوستي، او را به تفريط درباره‌ء وي نكشاند و بهترين پسران پسري است كه تقصير وي تا به حد نافرماني نرسد. (2) پناه بر خدا:
خدايا به تو پناه ميبريم كه برون مرا در ديده‌ها بيارائي و درون مرا در نهان دلها زشت نمائي.
خدايا چنان كه بد كردم و نيكي فرمودي اگر چنان كردم باز هم چنين كن. و مرا روزي فرما تا در گشايشي كه نصيبم كرده اي آن را كه بر ايشان تنگ گرفته اي شريك خود سازم. (3) در برابر خدا:
خدايا من كي هستم كه بر من خشم كني؟ به عزت تو سوگند كه نيكوكاري من ملك تو را نميآرايد و بدكرداري من رونق پادشاهي ات را نميآلايد. و بي نيازي من از خزانه‌ء تو نميكاهد و مستمندي من بر آن نمي‌افزايد. (4) نگريستن مرد با ايمان از روي دوستي و مودت به چهره‌ء برادر مؤمن خود عبادت است. (5) سه خصلت در مورد خدا:
سه چيز است كه در هر مرد با ايمان بوده باشد او در پناه خداست، و در روز رستاخيز خدا او را در سايه‌ء عرش خود جاي خواهد داد و از بيم روز بزرگ ايمن خواهد فرمود: (6) كسي كه آنچه از مردم براي خود خواهد بدآنها ندهد. كسي كه پا و دست خود را در
١. عقد الفريد ج ٣، ص ١٣٤، تحف العقول ج ٢، ص ٢١٨.
٢. عقد الفريد ج ٣، ص ٨٩.
٣. كشف الغمه ج ٢، ص ٧٥، عقد الفريد ج ٣، ص ١٥٥، حلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٤، صفة الصفوة ج ٢، ص ١٥٣.
٤. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٢.
٥. نظر المؤمن في اخيه المؤمن للمودة والمحبة له عبادة.
٦. تحف العقول ص ٣٢٣.

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)

پسنديده و از تو ترسانده است. (1) بهترين پدران:
بدان كه بهترين پدران براي پسر پدري است كه دوستي، او را به تفريط درباره‌ء وي نكشاند و بهترين پسران پسري است كه تقصير وي تا به حد نافرماني نرسد. (2) پناه بر خدا:
خدايا به تو پناه ميبريم كه برون مرا در ديده‌ها بيارائي و درون مرا در نهان دلها زشت نمائي.
خدايا چنان كه بد كردم و نيكي فرمودي اگر چنان كردم باز هم چنين كن. و مرا روزي فرما تا در گشايشي كه نصيبم كرده اي آن را كه بر ايشان تنگ گرفته اي شريك خود سازم. (3) در برابر خدا:
خدايا من كي هستم كه بر من خشم كني؟ به عزت تو سوگند كه نيكوكاري من ملك تو را نميآرايد و بدكرداري من رونق پادشاهي ات را نميآلايد. و بي نيازي من از خزانه‌ء تو نميكاهد و مستمندي من بر آن نمي‌افزايد. (4) نگريستن مرد با ايمان از روي دوستي و مودت به چهره‌ء برادر مؤمن خود عبادت است. (5) سه خصلت در مورد خدا:
سه چيز است كه در هر مرد با ايمان بوده باشد او در پناه خداست، و در روز رستاخيز خدا او را در سايه‌ء عرش خود جاي خواهد داد و از بيم روز بزرگ ايمن خواهد فرمود: (6) كسي كه آنچه از مردم براي خود خواهد بدآنها ندهد. كسي كه پا و دست خود را در

۱. عقد الفريد ج ۳، ص ۱۳٤، تحف العقول ج ۲، ص ۲۱۸.
۲. عقد الفريد ج ۳، ص ۸۹.
۳. كشف الغمه ج ۲، ص ۷۵، عقد الفريد ج ۳، ص ۱۵۵، حلية الاولياء ج ۳، ص ۱۳٤، صفة الصفوة ج ۲، ص ۱۵۳.
٤. كشف الغمه ج ۲، ص ۱۰۲.
۵. نظر المؤمن في اخيه المؤمن للمودة والمحبة له عبادة.
٦. تحف العقول ص ۳۲۳.

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)

پسنديده و از تو ترسانده است. (1) بهترين پدران:
بدان كه بهترين پدران براي پسر پدري است كه دوستي، او را به تفريط درباره‌ء وي نكشاند و بهترين پسران پسري است كه تقصير وي تا به حد نافرماني نرسد. (2) پناه بر خدا:
خدايا به تو پناه ميبريم كه برون مرا در ديده‌ها بيارائي و درون مرا در نهان دلها زشت نمائي.
خدايا چنان كه بد كردم و نيكي فرمودي اگر چنان كردم باز هم چنين كن. و مرا روزي فرما تا در گشايشي كه نصيبم كرده اي آن را كه بر ايشان تنگ گرفته اي شريك خود سازم. (3) در برابر خدا:
خدايا من كي هستم كه بر من خشم كني؟ به عزت تو سوگند كه نيكوكاري من ملك تو را نمي‌آرايد و بدكرداري من رونق پادشاهي ات را نمي‌آلايد. و بي نيازي من از خزانه‌ء تو نميكاهد و مستمندي من بر آن نمي‌افزايد. (4) نگريستن مرد با ايمان از روي دوستي و مودت به چهره‌ء برادر مؤمن خود عبادت است. (5) سه خصلت در مورد خدا:
سه چيز است كه در هر مرد با ايمان بوده باشد او در پناه خداست، و در روز رستاخيز خدا او را در سايه‌ء عرش خود جاي خواهد داد و از بيم روز بزرگ ايمن خواهد فرمود: (6) كسي كه آنچه از مردم براي خود خواهد بدآنها ندهد. كسي كه پا و دست خود را در

١. عقد الفريد ج ٣، ص ١٣٤، تحف العقول ج ٢، ص ٢١٨.
٢. عقد الفريد ج ٣، ص ٨٩.
٣. كشف الغمه ج ٢، ص ٧٥، عقد الفريد ج ٣، ص ١٥٥، حلية الاولياء ج ٣، ص ١٣٤، صفة الصفوة ج ٢، ص ١٥٣.
٤. كشف الغمه ج ٢، ص ١٠٢.
٥. نظر المؤمن في اخيه المؤمن للمودة والمحبة له عبادة.
٦. تحف العقول ص ٣٢٣.

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)

پسنديده و از تو ترسانده است. (1) بهترين پدران:
بدان كه بهترين پدران براي پسر پدري است كه دوستي، او را به تفريط درباره‌ء وي نكشاند و بهترين پسران پسري است كه تقصير وي تا به حد نافرماني نرسد. (2) پناه بر خدا:
خدايا به تو پناه ميبريم كه برون مرا در ديده‌ها بيارائي و درون مرا در نهان دلها زشت نمائي.
خدايا چنان كه بد كردم و نيكي فرمودي اگر چنان كردم باز هم چنين كن. و مرا روزي فرما تا در گشايشي كه نصيبم كرده اي آن را كه بر ايشان تنگ گرفته اي شريك خود سازم. (3) در برابر خدا:
خدايا من كي هستم كه بر من خشم كني؟ به عزت تو سوگند كه نيكوكاري من ملك تو را نميآرايد و بدكرداري من رونق پادشاهي ات را نميآلايد. و بي نيازي من از خزانه‌ء تو نميكاهد و مستمندي من بر آن نمي‌افزايد. (4) نگريستن مرد با ايمان از روي دوستي و مودت به چهره‌ء برادر مؤمن خود عبادت است. (5) سه خصلت در مورد خدا:
سه چيز است كه در هر مرد با ايمان بوده باشد او در پناه خداست، و در روز رستاخيز خدا او را در سايه‌ء عرش خود جاي خواهد داد و از بيم روز بزرگ ايمن خواهد فرمود: (6) كسي كه آنچه از مردم براي خود خواهد بدآنها ندهد. كسي كه پا و دست خود را در

۱. عقد الفريد ج ۳، ص ۱۳٤، تحف العقول ج ۲، ص ۲۱۸.
۲. عقد الفريد ج ۳، ص ۸۹.
۳. كشف الغمه ج ۲، ص ۷۵، عقد الفريد ج ۳، ص ۱۵۵، حلية الاولياء ج ۳، ص ۱۳٤، صفة الصفوة ج ۲، ص ۱۵۳.
٤. كشف الغمه ج ۲، ص ۱۰۲.
۵. نظر المؤمن في اخيه المؤمن للمودة والمحبة له عبادة.
٦. تحف العقول ص ۳۲۳.

صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)

دوستي براي خدا:

كاري نه نهد جز آنكه بداند در طاعت خدا يا در نافرماني او است. كسي كه برادر خود را عيب نگيرد جز آنكه آن عيب را از خود دور سازد و آدمي را بس است. (1) كه از عيب ديگران به عيب خود مشغول باشد. از متكبري نازنده در شگفتم كه ديروز نطفه بود و فردا مردار.
و از كسي سخت در شگفتم كه در خدا شك دارد و آفرينش خود را مي‌بيند.
و از كسي كه آفرينش آخر (قيامت) را نمي‌پذيرد و آفرينش نخستين را مي‌بيند و از كسي كه براي اين جهان كار مي‌كند و كار آن جهان را وامي گذارد. (2) دوستي براي خدا:
مردي به دو گفت من تو را به خاطر خدا سخت دوست مي‌دارم. امام سر خود را فرو افكند. پس گفت خدايا به تو پناه مي‌برم كه مرا به خاطر تو دوست بدارند و تو مرا دشمن بداري. سپس گفت به خاطر آنكه تو مرا به خاطر او دوست مي‌داري تو را دوست مي‌دارم. (3) سه چيز نجات بخش:
سه چيز فرد با ايمان را نجات مي‌دهد:
1. بازداشتن زبانش از غيبت مردم.
2. خود را به چيزي مشغول داشتن كه در اين جهان و آن جهان او را سود بخشد.
3. بسيار گريستن بر گناهان خود. (4) هلاكت و نجات:
او را گفتند حسن بصري گفته است كسي كه هلاك شود شگفت نيست كه چگونه هلاك شده است، شگفت آنست كسي كه نجات مي‌يابد چگونه نجات يافته است؟ امام گفت: من مي‌گويم شگفت نيست كه كسي نجات يابد، شگفت آنست كه با فراخي رحمت
١. كشف الغمه ج ٢، ص ٧٦، صفوة الصفوة ج ٢، ص ٥٣.
٢. تحف العقول ص ٣٢٢.
٣. منع فوق.
٤. تحف العقول ص ٣٢٣.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، المنع (1)

سه چيز نجات بخش:

كاري نه نهد جز آنكه بداند در طاعت خدا يا در نافرماني او است. كسي كه برادر خود را عيب نگيرد جز آنكه آن عيب را از خود دور سازد و آدمي را بس است. (1) كه از عيب ديگران به عيب خود مشغول باشد. از متكبري نازنده در شگفتم كه ديروز نطفه بود و فردا مردار.

و از كسي سخت در شگفتم كه در خدا شك دارد و آفرينش خود را مي‌بيند.

و از كسي كه آفرينش آخر (قيامت) را نمي‌پذيرد و آفرينش نخستين را مي‌بيند و از كسي كه براي اين جهان كار مي‌كند و كار آن جهان را وامي گذارد. (2) دوستي براي خدا:

مردي به دو گفت من تو را به خاطر خدا سخت دوست مي‌دارم. امام سر خود را فرو افكند. پس گفت خدايا به تو پناه مي‌برم كه مرا به خاطر تو دوست بدارند و تو مرا دشمن بداري. سپس گفت به خاطر آنكه تو مرا به خاطر او دوست مي‌داري تو را دوست مي‌دارم. (3) سه چيز نجات بخش:

سه چيز فرد با ايمان را نجات مي‌دهد:

1. بازداشتن زبانش از غيبت مردم.

2. خود را به چيزي مشغول داشتن كه در اين جهان و آن جهان او را سود بخشد.

3. بسيار گريستن بر گناهان خود. (4) هلاكت و نجات:

او را گفتند حسن بصري گفته است كسي كه هلاك شود شگفت نيست كه چگونه هلاك شده است، شگفت آنست كسي كه نجات مي‌يابد چگونه نجات يافته است؟ امام گفت: من مي‌گويم شگفت نيست كه كسي نجات يابد، شگفت آنست كه با فراخي رحمت

۱. كشف الغمه ج ۲، ص ۷٦، صفوة الصفوة ج ۲، ص ۵۳.

۲. تحف العقول ص ۳۲۲.

۳. منع فوق.

٤. تحف العقول ص ۳۲۳.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، المنع (1)

هلاكت و نجات:

كاري نه نهد جز آنكه بداند در طاعت خدا يا در نافرماني او است. كسي كه برادر خود را عيب نگيرد جز آنكه آن عيب را از خود دور سازد و آدمي را بس است. (1) كه از عيب ديگران به عيب خود مشغول باشد. از متكبري نازنده در شگفتم كه ديروز نطفه بود و فردا مردار.
و از كسي سخت در شگفتم كه در خدا شك دارد و آفرينش خود را مي‌بيند.
و از كسي كه آفرينش آخر (قيامت) را نمي‌پذيرد و آفرينش نخستين را مي‌بيند و از كسي كه براي اين جهان كار مي‌كند و كار آن جهان را وامي گذارد. (2) دوستي براي خدا:
مردي به دو گفت من تو را به خاطر خدا سخت دوست مي‌دارم. امام سر خود را فرو افكند. پس گفت خدايا به تو پناه مي‌برم كه مرا به خاطر تو دوست بدارند و تو مرا دشمن بداري. سپس گفت به خاطر آنكه تو مرا به خاطر او دوست مي‌داري تو را دوست مي‌دارم. (3) سه چيز نجات بخش:
سه چيز فرد با ايمان را نجات مي‌دهد:
1. بازداشتن زبانش از غيبت مردم.
2. خود را به چيزي مشغول داشتن كه در اين جهان و آن جهان او را سود بخشد.
3. بسيار گريستن بر گناهان خود. (4) هلاكت و نجات:
او را گفتند حسن بصري گفته است كسي كه هلاك شود شگفت نيست كه چگونه هلاك شده است، شگفت آنست كسي كه نجات مي‌يابد چگونه نجات يافته است؟ امام گفت: من مي‌گويم شگفت نيست كه كسي نجات يابد، شگفت آنست كه با فراخي رحمت
١. كشف الغمه ج ٢، ص ٧٦، صفوة الصفوة ج ٢، ص ٥٣.
٢. تحف العقول ص ٣٢٢.
٣. منع فوق.
٤. تحف العقول ص ٣٢٣.

دعا بر ستمگر:

پروردگار، چگونه كسي هلاك گردد؟ (1) كسي كه يك بار بخندد اندكي از عقل خود را از دست داده است. (2) دعا بر ستمگر:
هنگامي كه شنيد مسلم بن عقبه رو به مدينه نهاده است.
اين دعا را خواند: پروردگارا! چه بسيار نعمت كه به من ارزاني داشتي و تو را سپاسي در خور آن كه نگفتم. و چه رنج‌ها كه مرا بدان آزمودي و چنان كه بايد شكيبائي من در رنجي كه مرا بدان آزمودي اندك بود و مرا خوار نساخت! اي نيكوكاري كه هرگز نيكوئي تو بريده نمي‌شود! اي خداوند نعمت هائي كه به شمار نمي‌آيد! بر محمد و آل محمد رحمت فرست وشر اين مرد را از من بازگردان. دفع او را از تو مي‌خواهم و از شر او به تو پناه مي‌برم. (3) بهشت و دوزخ:
مردي به دو گفت: قريش چه سخت پدرت را دشمن مي‌دارند!
گفت: چون او نخستين دستهء آنان را به دوزخ فرستاد و بر واپسين دسته داغ ننگ نهاد. (4) امام (عليه السلام) پناه بي پناهان مرحوم شيخ مفيد در كتاب " الأختصاص " از جابر بن يزيد از امام باقر (عليه السلام) نقل مي‌كند:
" امام علي بن الحسين (عليه السلام) با جمعي از اصحاب و ياران خود بودند كه آهوئي از طرف صحرا به سراغ امام (عليه السلام) آمد و در مقابل امام (عليه السلام) ايستاد و با زبان بي زباني همهمه كرد و عرض حاجت نمود. برخي از اصحاب گفتند يابن رسول الله اين آهو چه مي‌گويد؟
امام (عليه السلام) فرمودند او مي‌گويد: فلان قرشي ديشب بچه ام را گرفته است و از ديشب من

1. اعلام الوري ص 261، امالي سيد مرتضي ص 162، ج 1.
2. كشف الغمه ج 2، ص 102، حلية الاولياء ج 3، ص 134.
3. كشف الغمه ج 2، ص 89.
4. كشف الغمه ج 2، ص 107.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، مسلم بن عقبة المري (1)، جابر بن يزيد (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (3)

پروردگار، چگونه كسي هلاك گردد؟ (1) كسي كه يك بار بخندد اندكي از عقل خود را از دست داده است. (2) دعا بر ستمگر:
هنگامي كه شنيد مسلم بن عقبه رو به مدينه نهاده است.
اين دعا را خواند: پروردگارا! چه بسيار نعمت كه به من ارزاني داشتي و تو را سپاسي در خور آن كه نگفتم. و چه رنج‌ها كه مرا بدان آزمودي و چنان كه بايد شكيبائي من در رنجي كه مرا بدان آزمودي اندك بود و مرا خوار نساخت! اي نيكوكاري كه هرگز نيكوئي تو بريده نمي‌شود! اي خداوند نعمت هائي كه به شمار نمي‌آيد! بر محمد و آل محمد رحمت فرست وشر اين مرد را از من بازگردان. دفع او را از تو مي‌خواهم و از شر او به تو پناه مي‌برم. (3) بهشت و دوزخ:
مردي به دو گفت: قريش چه سخت پدرت را دشمن مي‌دارند!
گفت: چون او نخستين دستهء آنان را به دوزخ فرستاد و بر واپسين دسته داغ ننگ نهاد. (4) امام (عليه السلام) پناه بي پناهان مرحوم شيخ مفيد در كتاب " الأختصاص " از جابر بن يزيد از امام باقر (عليه السلام) نقل مي‌كند:
" امام علي بن الحسين (عليه السلام) با جمعي از اصحاب و ياران خود بودند كه آهوئي از طرف صحرا به سراغ امام (عليه السلام) آمد و در مقابل امام (عليه السلام) ايستاد و با زبان بي زباني همهمه كرد و عرض حاجت نمود. برخي از اصحاب گفتند يابن رسول الله اين آهو چه مي‌گويد؟
امام (عليه السلام) فرمودند او مي‌گويد: فلان قرشي ديشب بچه ام را گرفته است و از ديشب من

1. اعلام الوري ص 261، امالي سيد مرتضي ص 162، ج 1.
2. كشف الغمه ج 2، ص 102، حلية الاولياء ج 3، ص 134.
3. كشف الغمه ج 2، ص 89.
4. كشف الغمه ج 2، ص 107.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، مسلم بن عقبة المري (1)، جابر بن يزيد (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (3)

پروردگار، چگونه كسي هلاك گردد؟ (1) كسي كه يك بار بخندد اندكي از عقل خود را از دست داده است. (2) دعا بر ستمگر:
هنگامي كه شنيد مسلم بن عقبه رو به مدينه نهاده است.
اين دعا را خواند: پروردگارا! چه بسيار نعمت كه به من ارزاني داشتي و تو را سپاسي در خور آن كه نگفتم. و چه رنج‌ها كه مرا بدان آزمودي و چنان كه بايد شكيبائي من در رنجي كه مرا بدان آزمودي اندك بود و مرا خوار نساخت! اي نيكوكاري كه هرگز نيكوئي تو بريده نمي‌شود! اي خداوند نعمت هائي كه به شمار نمي‌آيد! بر محمد و آل محمد رحمت فرست وشر اين مرد را از من بازگردان. دفع او را از تو مي‌خواهم و از شر او به تو پناه مي‌برم. (3) بهشت و دوزخ:
مردي به دو گفت: قريش چه سخت پدرت را دشمن مي‌دارند!
گفت: چون او نخستين دستهء آنان را به دوزخ فرستاد و بر واپسين دسته داغ ننگ نهاد. (4) امام (عليه السلام) پناه بي پناهان مرحوم شيخ مفيد در كتاب " الأختصاص " از جابر بن يزيد از امام باقر (عليه السلام) نقل مي‌كند:
" امام علي بن الحسين (عليه السلام) با جمعي از اصحاب و ياران خود بودند كه آهوئي از طرف صحرا به سراغ امام (عليه السلام) آمد و در مقابل امام (عليه السلام) ايستاد و با زبان بي زباني همهمه كرد و عرض حاجت نمود. برخي از اصحاب گفتند يابن رسول الله اين آهو چه مي‌گويد؟
امام (عليه السلام) فرمودند او مي‌گويد: فلان قرشي ديشب بچه ام را گرفته است و از ديشب من

1. اعلام الوري ص 261، امالي سيد مرتضي ص 162، ج 1.
2. كشف الغمه ج 2، ص 102، حلية الاولياء ج 3، ص 134.
3. كشف الغمه ج 2، ص 89.
4. كشف الغمه ج 2، ص 107.

به او شير نداده ام، بچه ام را به من برسان! امام (عليه السلام) به سراغ آن قرشي فرستاد وقتي بچه اش را آوردند باز همهمه نمود و دستها را به زمين كوبيد و شير خورد پس امام (عليه السلام) آن بچه را از طرف گرفت و به مادرش بخشيد و همراه مادر به صحرا برگشت. (1) البته وقوع چنين مكالمه يا گفتگوي از اولياي الهي و دوستان خدا هيچ نوع بدي ندارد اين قبيل كارها گاهي از افراد عادي هم سر مي‌زند تا چه رسد به ولي الله الأعظم قطب دائرهء امامت وولايت؟

درخواستهاي هشتگانه از امام سجاد (عليه السلام) سوال شد اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) چگونه صبح كردي؟ فرمود:

" أصبحت مطلوبا بثمان خصال: الله يطلبني بالفرائض، والنبي بالسنة، والعيال بالقوت، والنفس بالشهوة، والشيطان بالمعصية، والحافظان بصدق العمل، وملك الموت بالروح، والقبر بالجسد، فأنا بين هذه الخصال مطلوب ". (2) صبح نمودم در حالي كه مطلوب هشت خصلت مي‌باشم: خداي تعالي واجبات را، پيامبر خدا، سنت خود را عيال نفقه و مخارج خود را، نفس مشتهيات خود را، شيطان نافرماني خدا را، فرشتگان مراقب من صدق كردار را، ملك الموت روحم را، قبر بدنم را مي‌طلبد پس من در ميان اين هشت طلبكاران قرار گرفته ام.

از وصاياي آن حضرت " يا بني إعلم ان الساعات يذهب عمرك، وانك لاتنال نعمة إلا بطرق اخري، فإياك والامل الطويل فكم من مومل أهل لايبلغه، وطامع مال لايأكله ". (3) بدان كه ساعتها بر تو ميگذرد آنها عمر تو را مي‌برند، تو به نعمتي نمي‌رسي جز بعد از مفارقت از نعمت ديگري، پس به هر چيز از آرزويي طولاني و دراز نداشته باش چه بسيار

١. الأختصاص ص ٢٩٩.

٢. بحار الأنوار ج ٧٦، ص 15.

3. منتهي الامال شيخ عباس قمي.

صفحهمفاتيح البحث: التصديق (1)، القبر (1)، الموت (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

به او شير نداده ام، بچه ام را به من برسان! امام (عليه السلام) به سراغ آن قرشي فرستاد وقتي بچه اش را آوردند باز همهمه نمود و دستها را به زمين كوبيد و شير خورد پس امام (عليه السلام) آن بچه را از طرف گرفت و به مادرش بخشيد و همراه مادر به صحرا برگشت. (1) البته وقوع چنين مكالمه يا گفتگوي از اولياي الهي و دوستان خدا هيچ نوع بدي ندارد اين قبيل كارها گاهي از افراد عادي هم سر مي‌زند تا چه رسد به ولي الله الأعظم قطب دائرهء امامت وولايت؟

درخواستهاي هشتگانه از امام سجاد (عليه السلام) سوال شد اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) چگونه صبح كردي؟ فرمود:

" أصبحت مطلوبا بثمان خصال: الله يطلبني بالفرائض، والنبي بالسنة، والعيال بالقوت، والنفس بالشهوة، والشيطان بالمعصية، والحافظان بصدق العمل، وملك الموت بالروح، والقبر بالجسد، فأنا بين هذه الخصال مطلوب ". (2) صبح نمودم در حالي كه مطلوب هشت خصلت مي‌باشم: خداي تعالي واجبات را، پيامبر خدا، سنت خود را عيال نفقه و مخارج خود را، نفس مشتهيات خود را، شيطان نافرماني خدا را، فرشتگان مراقب من صدق كردار را، ملك الموت روحم را، قبر بدنم را مي‌طلبد پس من در ميان اين هشت طلبكاران قرار گرفته ام.

از وصاياي آن حضرت " يا بني إعلم ان الساعات يذهب عمرك، وانك لاتنال نعمة إلا بطرق اخري، فإياك والامل الطويل فكم من مومل أهل لايبلغه، وطامع مال لايأكله ". (3) بدان كه ساعتها بر تو ميگذرد آنها عمر تو را مي‌برند، تو به نعمتي نمي‌رسي جز بعد از مفارقت از نعمت ديگري، پس به هر چيز از آرزويي طولاني و دراز نداشته باش چه بسيار

١. الأختصاص ص ٢٩٩.

٢. بحار الأنوار ج ٧٦، ص 15.

3. منتهي الامال شيخ عباس قمي.

صفحهمفاتيح البحث: التصديق (1)، القبر (1)، الموت (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

آرزومنداني كه به آرزوي خود نرسيدند و چه بسيارند كه مالي را جمع كردند ولي خود نخوردند.
تنگدستي مرا به اينجا كشانده است؟
امام سجاد (عليه السلام) در دعاي ابوحمزه ثمالي مي‌گويد: " سيدي عبدك ببابك، أقامته الخصاصة بين يديك يقرع باب إحسانك بدعائه فلا تعرض بوجهك الكريم عني ". (1) خدايا! فقر و تنگدستي مرا به اينجا كشانده است ما چيزي نياورده ايم آمده ايم ولي چيزي ببريم او درب احسان و كرم تو را با دعاي خود مي‌كوبد پس خدايا با آن برخورد كريم و بخشنده‌ات از او اعراض منما.
توضيح كوتاه: خداوند، غناي مطلق و عين بي نيازي و كمال است، ولي بشر نيازمند است و فقر مطلق، در هر زمينه و در هر عرصه اي محتاج آن غني مطلق و هستي بخش كامل مي‌باشد.
اوست كه به اندك التفاتي زنده دارد آفرينش را * اگر نازي كند از هم فرو ريزند قالبها جهان را صاحبي باشد خدا نام * كز او آشفته دريا گيرد آرام اي همه هستي ز تو پيدا شده * خاك ضعيف از تو توانا شده زير نشين علمت كائنات * ما به تو قائم تو قائم به ذات اي ز وجود تو وجود همه * پرتوي از بود تو بود همه نيست كن و هست كن و هست و نيست * غير تو و صنع تو موجود نيست
1. دعاي ابوحمزهء ثمالي.

صفحهمفاتيح البحث: الكرم، الكرامة (1)، الغني (1)، النوم (1)

امام سجاد (عليه السلام) در تمام مراحل زندگي، لحظه اي از اين غني مطلق و از اين سرچشمهء حيات و هستي غفلت نداشت و همواره عظمت و شموخ مقام او را در نظر داشت در مقابل آن هستي كمال بخش، وجود خود را هيچ و ناچيز ميانگاشت و همواره خود را در آستان او مي‌ديد، و از قصور خويش در شناخت و انجام وظايف ربوبي عذر تقصير به درگاهش مي‌آورد، و درب كرم و احسان او را، با دعاهاي صحيفهء سجاديه و با هر زباني كه مي‌دانست ابراز مي‌داشت و همواره مي‌طلبيد كه آن وجود سر تا سر هستي و آن وجود منشأ خير و كمال، و آن آقا و سيد به تمام معني، عنايت خود را متوجه آن بندهء جوياي كمال بنمايد تا خود را از ورطهء بندگي به سرير سيادت و آقايي و از مملوك بودن نفس به سوي آزادي و قربت مطلق بكشاند و اين همه درسي بود در مكتب عرفاني و شناخت ربوبي او.

بيچاره بني آدم!

فردي خدمت امام سجاد (عليه السلام) آمد و از وضعيت خود شكايت داشت امام (عليه السلام) فرمود:

" بيچاره فرزند آدم هر روز سه مصيبت بزرگي دارد ولي از هيچ يك آنها عبرت نمي‌گيرد و اگر عبرت اخذ مي‌كرد مصائب دنيا بر او آسان مي‌گرديد:

1. مصيبت نخستين او آنست هر روز از عمر او كم مي‌شود و اگر از مال و زندگي او چيزي كم گردد و غمناك مي‌گردد در صورتي كه قابل جبران ست ولي از عمري كه دوباره باز نمي‌گردد هرگز اندوهگين نمي‌گردد.

2. برنامه روزي اوست كه حساب كشيده مي‌شود اگر حلال باشد محاسبه خواهد شد و اگر از حرام باشد مجازات و معاقب خواهد شد.

3. سومي كه بالاترين مصائب است هر روزي كه بر او پيش مي‌آيد سفر او يك روز به آخرت نزديك تر شده است سفري كه نميداند در بهشت قرار خواهد گرفت يا در جهنم و آتش؟ " (1) اين سخن رسا نياز به توضيح ندارد به روشني، حقايق زندگي بيان گرديده است و اين

1. الأختصاص ص 342.

انسان غافل و فرزدق در زندگي مادي است كه مي‌بايست عبرت اخذت كند و به خود آيد كه با اين مصائب بزرگ چگونه دمساز باشد.
داستان منهال حضور امام سجاد (عليه السلام) در شام بسيار تأثر آورد غمبار مي‌باشد گويا وقتي از سخت ترين و شديدترين مصائب سوال شده است سه بار فرموده اند: " الشام! الشام ألشام ".
راوي مي‌گويد: يكي از روزها، امام زين العابدين (عليه السلام) از خانه بيرون رفت تا در بازار كار ضروري خود را انجام دهد.
منهال بن عمرو پيش آمد و گفت: " در چه حالي صبح را به شب رساندي، اي پسر پيغمبر خدا؟ " فرمود: " به گونه اي صبح كرديم كه بني اسرائيل در ميان قوم فرعون، صبح مي‌كردند كه فرزندان آنها را مي‌كشتند و زنهاي آنان را زنده مي‌گذاشتند.
اي منهال! جماعت عرب بر عجم افتخار مي‌كنند كه محمد (صلي الله عليه وآله) عرب است و قريش بر تمام عرب، افتخار مي‌كند كه محمد (صلي الله عليه وآله) از طايفهء آنهاست، در حالي كه ما اهل بيت او هستيم، ولي حق ما را غصب كردند و عزيزان ما را كشتند و ما را پراكنده ساختند. پس إنا لله وانا اليه راجعون از آنچه كه ما شب را با آن به صبح رسانديم، اي منهال! " [يعني شب را با مصيبتي بزرگ به صبح رسانديم كه آن را به حساب خداوند مي‌گذاريم.] مهيار ديلمي (1) اين شعر خود را چه نيكو سروده است: " براي حرمت رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، چوبهاي منبرش را تعظيم مي‌كنند، ولي فرزندان او را زير پاي خودشان مي‌گذارند. به چه قانوني فرزندان پيغمبر تابع شما شوند؟ در صورتي كه افتخار شما به اين است كه از ياران و تابعان او هستيد؟ ".
روزي يزيد، علي بن الحسين (عليه السلام) و عمرو بن حسين را طلبيد. عمرو كودكي يازده ساله

1. مهيار بن مرزويه ديلمي، شاعري مبتكر و نوآوري بود. در سال 428 در بغداد درگذشت.
(الاعلام، ج 7، ص 317).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، الشاعر الفرزدق (1)، الشام (3)، الغصب (1)، مهيار بن مرزويه (1)، مدينة بغداد (1)

بود. يزيد به او گفت: " آيا با پسر من، خالد، كشتي مي‌گيري؟ " عمرو گفت: " نه، ولي خنجري به من و خنجري به او بده تا با هم بجنگيم ". (1) يزيد، سپس رو به علي بن الحسين (عليه السلام) گفت: " آن سه حاجتي كه به تو وعده كرده ام بگو تا برآورم ". (كه داستان آن گذشت) پس از آن، يزيد دستور داد اسيران خاندان حسين (عليه السلام) را به وطنشان، مدينة الرسول، برگردانند.

روايت شده است كه سر امام حسين (عليه السلام) را به كربلا برگردانند و با بدن شريفش به خاك سپردند و عمل طايفهٔ اماميه به همين ترتيب بوده است.

البته روايات بسياري غير از آن كه ما نقل كرديم نيز، وارد شده است و اختلافات ديگري نيز وجود دارد، ولي چون نقل آنها با اختصار كتاب كه در آغاز شرط نموده ايم، منافات دارد، از ذكر آنها خودداري شد.

اهل بيت (عليه السلام) و كربلا راوي مي‌گويد: چون اهل بيت حسين (عليه السلام) از شام به عراق آوردند، به آن كسي كه راهنماي قافله بود، گفتند: " ما را از كربلا عبور بده ".

چون به زمين كربلا رسيدند، جابر بن عبد الله انصاري و عطيه و جمعي از بني هاشم و عده اي از مردان خانوادهٔ رسالت را كه براي زيارت قبر امام حسين (عليه السلام) آمده بودند، در آن جا ملاقات كردند. همه شروع به گريه و ناله نمودند و سيلي به صورت زدند و طوري عزاداري كردند كه جگرها را آتش مي‌زد و قلبها را جريحه دار مي‌ساخت. جمعي از زنان عرب كه در گوشه و كنار كربلا ساكن بودند نيز، گرد آمدند و چند روزي را به اين ترتيب مشغول عزاداري گرديدند.

1. مصرع اول شعر از ابي أخزم طايي است. او پسري داشت كه نامش أخزم بود و نسبت به پدر بدرفتاري داشت. اخزم مرد و چند پسر از او باقي ماند. روزي پسرانش بر جد خود ابي اخزم هجوم آوردند، و او را مجروح ساختند و گفت: شنشنة أعرفها من أخزم.

صفحهمفاتيح البحث: قبر الحسين (ع) (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، دولة العراق (1)، مدينة كربلاء المقدسة (5)، جابر بن عبد الله (1)، بنو هاشم (1)

از ابي حباب كلبي روايت شده است كه گروهي از گچ كاران گفتند: " ما شبانه از مكاني كه " جبانه " ناميده مي‌شود، مي‌گذشتيم و مي‌شنيديم كه جنيان بر حسين (عليه السلام) نوحه مي‌كنند و مي‌گويند:
" پيامبر خدا پيشاني او را مسح نموده است. او در چهره اش درخشندگي دارد. پدران او از بزرگان قريش و نياكان او از بهترين نياكان مي‌باشند ".
نزديك مدينه راوي مي‌گويد: سپس از كربلا به جانب مدينه حركت كردند.
بشير بن جذلم مي‌گويد: " چون نزديك مدينه رسيديم، علي بن الحسين (عليه السلام) پياده شد و خيمه را برپا كرد و زنان خاندان را پياده نمود.
آنگاه فرمود: " اي بشير! خدا بيامرزد پدرت را كه مردي شاعر پيشه بود. آيا تو نيز مي‌تواني شعر بگويي؟ " گفتم: " آري، اي پسر پيغمبر! من هم شاعر هستم ".
فرمود: " به مدينه داخل شو و خبر شهادت ابا عبد الله (عليه السلام) را به اطلاع مردم برسان ".
من بر اسبم سوار شدم و با شتاب آمدم تا وارد مدينه شدم. چون به مسجد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) رسيدم، صدا به گريه بلند نمودم و اين اشعار را همان جا گفتم:
" اي مردم مدينه! ديگر در مدينه اقامت نورزيد، چون حسين (عليه السلام) كشته شد و از شهادت اوست كه اشك چشم من چون باران فرو مي‌ريزد. بدن حسين (عليه السلام) در زمين كربلا به خون آغشته گرديد و سر مقدس او را بالاي نيزه ها، در شهرها مي‌گردانند ". (1) پس از آن گفتم: " اي اهل مدينه! اينك علي بن الحسين (عليه السلام) با عمه‌ها و خواهرانش نزديك شما و پشت ديوار شهر شما قرار دارد و من فرستادهء او هستم تا به شما بگويم او كجاست؟ ".
1. يا اهل يثرب لامقام لكم بها * قتل الحسين فادمعي مدرارا ألجسم منه بكربلاء مضرج * والرأس منه علي القناط يدار
(٨٣٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (3)، مدينة كربلاء المقدسة (3)، السجود (1)، المدينة المنورة (1)، القتل (1)
از اين سخن تمام زنان مدينه كه پرده نشين و در حجاب، مستور بودند، از چادرها بيرون آمدند و فرياد " واويلا! " و " واثبوراه! " بلند نمودند. هيچ روزي را پس از رحلت پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) نديدم كه گريه كنندگانش بيش از آن روز بوده باشند، يا روزي بر مسلمانها تلخ تر از آن

روز وجود داشته باشد. شنيديم زني بر حسين (عليه السلام) گريه و ندبه مي‌كرد و مي‌گفت: " خبر دهنده اي مرا از شهادت سيد و مولايم آگاه كرد و از اين خبر دلم را به درد آورد و مرا مريض و رنجور نمود. پس شما اي چشمان من! در ريختن اشك سخاوتمند باشيد و براي آن كسي كه مصيبت او عرش خدا را به لرزه افكند و از شهادت او اعضاي ديانت و مجد بريده شد، بي وقفه اشك بريزيد. بر فرزندان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و فرزندان وصي او - علي بن ابي طالب (عليه السلام) - اشك بريزيد، بر آن مظلومي كه از شهر و ديار، دور و آواره گرديده است ".

او پس از خواندن اين اشعار گفت: " اي كسي كه اين خبر را آوردي! اندوه ما را از شهادت ابا عبد الله (عليه السلام) تازه كردي و جراحات دل ما را كه هنوز بهبود نيافته بود، دگر بار مجروح نمودي. تو كيستي؟ " گفتم: " من بشير بن جذلم هستم و مولايم علي بن الحسين (عليه السلام) مرا فرستاده است. آن حضرت در فلان موضع با زنان و اهل بيت ابا عبد الله نزول إجلال فرموده اند ".

آنگاه اهل مدينه مرا رها كردند و با شتاب از مدينه بيرون ريختند. من با اسب خويش تاختم و خودم را به آنجا رسانيدم. ديدم كه مردم، راهها و جايگاهها را گرفته‌اند و جايي باقي نمانده است. از اسب پياده شدم و از ازدحام جمعيت پاي بر پاي مردم مي‌گذاشتم تا نزديك خيمهء امام رسيدم. علي بن الحسين (عليه السلام) درون خيمه بود. پس از لحظه اي از خيمه بيرون آمد و با دستمالي كه در دست داشت، اشك چشمانش را پاك مي‌كرد. از پي آن حضرت، خادمي آمد، چهارپايه‌اي آورد و آن را بر زمين گذاشت و امام زين العابدين (عليه السلام) بر روي آن قرار گرفت، ولي نمي‌توانست از ريختن اشك خودداري كند. صداي گريه از هر جانب برخاست و نالهء زنان و كنيزان بلند شد و مردم از هر طرف به آن حضرت، تسليت

(۸۳٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (3)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الستر (1)

مي گفتند. تمام فضا، يكپارچه گريه و ناله بود.
خطبهء حضرت سجاد (عليه السلام) نزديك مدينه در اين هنگام، امام سجاد (عليه السلام) با دست خود اشاره كرد كه ساكت شويد. فورا مردم ساكت شدند. آنگاه به ايراد سخن پرداخت:
" سپاس خداوندي راست كه پروردگار دو جهان و فرمانرواي روز جزا و آفرينندهء همهء مخلوقات است آن خداوندي كه از ادراك عقلها دور، و رازهاي پنهان، نزد او آشكار است أ خداوندي را به خاطر برخورد با گرفتاريها و سختيهاي روزگار و داغهاي دردناك و گزندهاي غم‌اندوز و مصيبتهاي بزرگ و سخت و اندوه آور وبليت سنگيني كه به ما رسيد، سپاس مي‌گزارم.
اي مردم! حمد خداي را كه ما را با مصيبتهاي بزرگ و حوادث گونه گون كه در راه اسلام واقع شد، امتحان كرد. همانا ابا عبد الله و عترت او كشته شدند و زنان او اسير گرديدند و سر مقدس او را بر بالاي نيزه در شهرها گردانيدند و اين مصيبتي است كه در جهان اسلام نظير و مانندي ندارد.
اي مردم! كدام يك از افراد شما پس از وقوع اين مصيبت دلشاد خواهد بود؟
كدام دلي است كه از غم واندوه خالي بماند؟ و كدام چشمي است كه از ريختن اشك خودداري كند؟ در صورتي كه هفت آسمان بر او گريستند و اركان آسمانها به خروش آمد و اطراف زمين ناليدند و شاخه‌هاي درختان و ماهيان و امواج درياها و فرشتگان مقرب و همهء اهل آسمان‌ها در اين مصيبت عزادار شدند.
اي مردم! كدام دلي است كه از كشته شدن حسين (عليه السلام) از هم نشكافت؟
اي مردم! كدام دلي است كه بر او نگريد و كدام گوشي است كه بتواند اين مصيبت بزرگ را كه بر اسلام رسيده است بشنود ولي كر نشود؟
اي مردم! ما را پراكنده ساختند و از شهرهاي خود دور نمودند. گويا ما از اهل تركستان يا كابل هستيم؟ اين همه جنايات هنگامي رخ مي‌دهد بي آنكه ما مرتكب جرم و گناهي

شده باشيم يا تغييري در دين اسلام داده باشيم. همانا چنين رفتار و برخوردي را از گذشتگان به ياد نداريم و اين جز بدعت در دين، چيز ديگري نيست.
به خدا قسم! اگر پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله) به جاي توصيه‌هايي كه در حق ما نموده است، فرمان جنگ با ما را مي‌داد، بيش از اين نمي‌توانستند كاري بكنند. أنا لله وأنا إليه راجعون. مصيبت ما چقدر بزرگ و دردناك و سوزاننده و سخت و تلخ و دشوار بود. از خداي متعال خواهانيم كه در برابر اين مصايب و سختيها به ما اجر و رحمت عطا كند، زيرا او قادر و انتقام گيرنده است ".
چون خطبهء حضرت سجاد (عليه السلام) به اينجا رسيد، صوحان بن صعصة بن صوحان (1) كه مردي زمينگير بود، از جا برخاست و عذر خواهي كرد: " يا بن رسول الله! من از پا افتاده و زمينگير بودم و بدين جهت نتوانستم شما را ياري كنم ". حضرت، عذر او را پذيرفت و از او تشكر و بر پدرش، صعصعه، رحمت و درود فرستاد ". (2) رحلت آن بزرگوار امام سجاد (عليه السلام) پس از عمري تلاش در راه خدا و ابلاغ پيامهاي الهي وتبليغ آئين محمدي (صلي الله عليه وآله) با عمري بالغ بر 57 سال در اثر تحمل سم از دنيا رحلت فرمود.
آن امام همام (عليه السلام) به هنگام رحلت، مواريث نبوت را به امام باقر (عليه السلام) تحويل دادند صندوقي را بيرون آوردند و به امام باقر (عليه السلام) دادند امام آن را با چهار نفر حمل كردند فرزندان امام در مورد صندوق ادعائي داشتند امام باقر (عليه السلام) فرمود به خدا قسم در داخل آن چيزي كه به درد زندگي مادي شماها بخورد وجود ندارد و اگر چيزي مفيدي در داخل آن بود حتما به من دفع نمي‌كردند تنها در صندوق سلاح پيامبر خداوند بود امام (عليه السلام) به هنگام احتضار كه تمام اطرافيان دور او را گرفته بودند نگاهي به فرزندان افكند و نگاهي به امام

1. صوحان از اصحاب امير المؤمنين (ع) بود و همراه او در جنگهاي جمل و صفين و نهروان شركت داشت و از خود رشادتها و صلابتها نشان داد و در موقع احتضار جانسوز امام (ع) نيز حاضر بود.
2. لهوف سيد بن طاووس، صفحات 221 - 222، چاپ نويد اسلام قم.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيد إبن طاووس (1)

محمدباقر (عليه السلام) فرمودند: محمد! اين صندوق را تحويل بگير و آن را به خانه ات ببر و فرمود:
در داخل آن درهم و ديناري نيست فقط محتواي آن، علم و دانش (كتاب) مي‌باشد. و اين پديدهء تحويل امانات مختص امام سجاد (عليه السلام) بود و از ديگر پيشوايان چنين چيزي سراغي نداريم نه از گذشته و نه از آينده.
حكمت و تحويل صندوق در ميان جمع فرزندان و ديگران آماده ساختن زمينهء امامت، جهت امام باقر (عليه السلام) بوده است تا آنكه احكام و عقائد اسلامي را به مردم نقل كند به نحوي كه از پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) رسيده است در مقابل كساني مانند " حكم بن عيينه " هنگامي كه با امام باقر (عليه السلام) اختلاف رأي پيدا نمودند در مسألة اي از مسائل فقهي امام باقر (عليه السلام) به فرزندش جعفر فرمودند بلند شو آن كتاب طبقه بندي شدهء بزرگي را بياور داشت به آن ورقه‌ها مي‌نگريست تا به مسألة مورد نظر رسيد و به او نشان داد " كه اين خط علي (عليه السلام) و املاء رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌باشد "، و سپس رو به حكم نمود.
فرمودند: " اي ابا محمد! برويد شما، وابو مقدام به هر جا كه خواستيد برويد خواه به چپ، و خواه به راست، به خدا قسم دانشي محكم تر وموثق تر از علم ما پيدا نمي‌كنيد و آن پيش قومي هست كه جبرئيل به آنان نازل مي‌گرديد ". (1) رحلت امام سجاد (عليه السلام) را در اثر سم ذكر كرده اند كه از سوي دشمنان و بدخواهان از جانب خليفهء وقت انجام پذيرفت.
جسد مقدس امام را در قبرستان بقيع، كنار قبر جد بزرگوار، و عموي مكرمش امام حسن مجتبي (عليه السلام) دفن كردند.
رحمت و درود خاص خدا بر آن فخر ساجدان و زينت عبادتگران روي زمين باد!
اولاد واخلاف امام سجاد (عليه السلام) از امام سجاد (عليه السلام) فرزندان ذكور وأناث متعددي بجا مانده است كه در تعداد آنان وحدت نظر وجود ندارد برخي شمار آنان را تا 18 مورد ذكر كرده اند ولي مرحوم شيخ مفيد و صاحب الفصول المهمه اولاد آن بزرگوار را پانزده نفر اعلام كرده اند كه ما اسامي

١. معالم المدرستين ج ٣، ص 402.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب الفصول المهمة

لإبن صباغ المالكي (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، القبر (1)، الدفن (1)
آنان را بر حسب روايت آن دو بزرگوار مي‌آوريم:
1. امام محمد باقر (عليه السلام) مادرش ام عبد الله دختر امام حسن مجتبي (عليه السلام) كه شرح حال او خواهد آمد، 2. عبيدالله، 3. حسن، 4. حسين مادر اينان ام ولد 5 و 6. عمر، زيد مادر اينان نيز ام ولد 7 و 8 و 9. حسين اصغر، عبد الرحمن، سليمان، مادر اينان نيز ام ولد 10 و 11.
علي كه كوچكترين پسر امام (عليه السلام) وخديجه كه مادر آنان نيز ام ولد 12. محمد اصغر مادرش ام ولد 13. فاطمه 14. عليه 15. ام كلثوم مادر آن دو نيز ام ولد بوده است. (1) البته چنان كه گذشت برخي تعداد فرزندان آن بزرگوار را بيشتر ذكر كرده اند و اين تعداد اولاد در آن روز، يك امر معمول و طبيعي بوده است. اخلاف امام از اين فرزندان برخي داراي شهرت و اعتبار قابل توجهي بوده اند كه در سلسله طبقات علماء، امراء و سلاطين در دوره‌هاي اسلامي مطرح شده اند كه از آن ميان مي‌توان به زيد بن علي بن حسين، عبد الله باهر، عمر اشرف وحسن افطس ومستجاب الدعوه‌ها وبني المحترق و عقيقيون از اولاد حسين اصغر ومرعشي‌ها وبنوالامير وكوكبيان اشاره نمود.
مرحوم محدث قمي در جلد دوم " منتهي الأمال " فصل هفتم را اختصاص به اخلاف آن بزرگوار داده اند و جريانات سياسي و اجتماعي دوره‌هاي زندگي آنان را به تفصيل آورده اند كه علاقه مندان مي‌توانند به آن منبع غني مراجعه نمايند. (2)
1. ارشاد مفيد ص 242.
2. منتهي الأمال ج 2، ص 99 - 169، چاپ هجرت.
(۸۳۸)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (2)، زيد بن علي (1)، الغني (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)
منابع ومأخذ ...
منابع ومأخذ 1. اخبار الدول / خطيب دمشقي / بيروت.
2. اربعين حديث / تأليف شيخ بهايي ترجمه عقيقي بخشايشي / دفتر نشر نويد اسلام.
3. ارشاد مفيد / دارالكتب الأسلاميه تهران.
4. اصول كافي / مرحوم كليني / چاپ اسوه.
5. اعلام الوري / طبرسي / چاپ تهران.
6. اعيان الشيعه / سيد محسن امين عاملي / طبع بيروت.
7. اقبال الأعمال / سيد بن طاووس / دارالكتب الأسلاميه.
8. الأعلام / خيرالدين زركلي / لبنان.

9. الحسين ابو الشهداء / عباس محمود عقاد / لبنان.
10. الدر المنثور / سيوطي / بيروت - لبنان.
11. الذريعة الي تصانيف الشيعه / علامه حاج آقا بزرگ تهراني / طهران.
12. الطبقات الكبيره / كاتب واقدي / بيروت.
13. المستطرف / إصمعي / بيروت.
14. المنتظم / سبط ابن جوزي / بيروت - لبنان.
15. امامان معصوم (عليه السلام) در گفتار علماي اهل سنت / شادروان داود الهامي / مكتب اسلام.
16. أئمتنا (عليه السلام) / علي محمد علي دخيل / بيروت - لبنان.
17. تحف العقول / حراني / دفتر نشر اسلامي.
18. تذكرة الاولياء / عطار نيشابوري / چاپ تهران.
19. ترجمه صحيفهء سجاديه / آية الله حاج ميرزا ابوالحسن شعراني / علميه اسلاميه.
20. ترجمه صحيفهء سجاديه / استاد الهي قمشه اي / انتشارات اسلامي.
21. ترجمه صحيفهء سجاديه / استاد حسين انصاريان / دارالفكر.
22. ترجمه صحيفهء سجاديه / استاد حسين عمادزاده / پاساژ خاتمي.
(٨٣٩)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، دولة لبنان (5)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، كتاب إقبال الأعمال (1)، السيد إبن طاووس (1)، مدينة بيروت (7)، مدينة طهران (1)، الشيخ البهائي (1)، الشهادة (1)
23. ترجمه صحيفهء سجاديه / جواد فاضل لاهيجاني / علميه اسلاميه.
24. ترجمه صحيفهء سجاديه / عقيقي بخشايشي / دفتر نشر نويد اسلام.
25. ترجمه صحيفهء سجاديه / فيض الأسلام اصفهاني / چاپ فيض الاسلام.
26. ترجمه صحيفهء سجاديه / محسن غرويان - عبد الجواد ابراهيمي / نشر الهادي.
27. تهذيب التهذيب / ابن حجر عسقلاني / بيروت.
28. روضات الجنان / حافظ كربلائي حسين / بنگاه ترجمه و نشر كتاب تهران.
29. روضات الجنان / كربلائي حسين درويش / تبريز.
30. رياض العارفين / محمد بن محمد دارابي / چاپ تهران.
31. ريحانة الأدب / محمدعلي مدرس تبريزي / اقبال تهران.
32. سلسلة الذهب / عبد الرحمان جامي / چاپ تهران.
33. سيرهء پيشوايان / استاد مهدي پيشوايي / انتشارات توحيد.
34. شام سرزمين خطابه‌ها / عقيقي بخشايشي / دفتر نشر نويد اسلام.

35. شذرات الذهب / ابن عماد حنبلي / بيروت.
36. طبقات مفسران شيعه / عقيقي بخشايشي / نويد اسلام قم.
37. فهرست كتابخانهء آيت الله مرعشي / حسيني اشكوري / انتشارات شهاب.
38. كشف الغمة في معرفة الائمة / علي بن عيسي اربلي / بيروت - لبنان.
39. لهوف سيد بن طاووس / ترجمه عقيقي بخشايشي / دفتر نشر نويد اسلام قم.
40. مرآة الجنان / يافعي / لبنان - بيروت.
41. معالم المدرستين / علامه عسكري / تهران.
42. معجم رجال الحديث / آية الله العظمي خويي / موسسه معظم له.
43. مناقب ابن شهر آشوب مازندراني / لبنان - بيروت.
44. مؤلفات الزيديه / استاد حسيني اشكوري / كتابخانه آية الله مرعشي.
45. ناسخ التواريخ / محمد علي سپهر (مورخ الدوله) / اميركبير.
46. وسيلة الخادم الي المخدوم / روزبهان اصفهاني / لبنان.
47. وفيات الأعيان / ابن خلكان / لبنان.
(٨٤٠)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب سلسلة الذهب لأحمد بن علي بن حجر (1)، دولة لبنان (5)، السيد إبن طاووس (1)، مدينة بيروت (5)، علي بن عيسي (1)، عبد الرحمان (1)، محمد بن محمد (1)، الجود (2)

شناسنامهء مبارك امام محمد باقر (ع) نام مبارك: محمد (ع) كنيهء شريف: ابوجعفر لقب مبارك: باقر العلوم، شاكر، هادي، امين، شبيه نام پدر بزرگوار: علي بن الحسين (ع) نام مبارك مادر: فاطمه بنت الحسن (ع) تاريخ ولادت: 3 صفر سال 57 هجري سال شروع امامت: 95 ه. ق سن شروع امامت: 20 مدت امامت: 19 سال مدت عمر مبارك: 57 سال تاريخ شهادت: هفتم ذي الحجه سال 114 ه. ق علت شهادت: نوشيدن زهر / به تحريك هشام همسر: أم فروه دختر قاسم بن محمد بن ابي بكر محل دفن: بقيع تعداد فرزندان: 5 پسر و 2 دختر

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، شهر ذي الحجة (1)، محمد بن أبي بكر (1)، الدفن (1)

بخش اول ولادت، عصر زندگي، مناقب و فضايل او

بخش اول / ولادت، عصر زندگي، مناقب و فضايل او ...

مولود مسعود در سوم ماه صفر به سال 57 هجري، در خاندان علم و فضيلت و دودمان عبادت و زهادت، نوزادي چشم به جهان گشود كه جهان را با علم و دانش و فضل و فضيلت خود، روشن و منور ساخت او امام باقر شكافندهء علوم و معارف الهي از نسل پاك پيامبر عاليقدر اسلام بود.

او در خانه اي چشم به جهان گشود كه بهترين، مقدس ترين، پاك ترين خاندان مدينه بلكه مقدس ترين خاندان تمام نقاط معمورهء آن روز و امروز جهان اسلام بود.

مادرش " فاطمه " (عليه السلام) مكناة به ام عبد الله يا " أم الحسن " زن پارسا و بسيار عفيف دختر ارجمند امام حسن مجتبي (عليه السلام) بود كه با پسر عموي خود امام زين العابدين وصلت كرده بود از اينرو، او نخستين كسي است كه هم از نظر پدر و هم از نظر مادر، تبار به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و فاطمه اطهر (س) مي‌رساند - به اصطلاح هم نبوي بود و هم علوي، و هم فاطمي بود - و هم حسني و هم حسيني (عليها السلام).

او درست چهار سال پيش از واقعهء عاشورا متولد گرديد و در حادثهء كربلا، همراه پدر و مادرش، مرارت اسارت را در ايام كودكي چشيد و صحنه‌هايي از حوادث كربلا و دوران اسارت را به خاطر مي‌آورد و آنروزهاي تاريك، همانند زنجيره‌هايي از جلو چشمش، عبور مي‌كرد و روزي نبود كه تداعي نشود.

نام گرامي اش " محمد " و كنيه اش " ابوجعفر " و داراي القابي مي‌باشد: باقرالعلم، شاكر، هادي، امين، شبيه. ولي مشهورترين آنها همان " باقر العلم " مي‌باشد و علت نام گزاري او، فرو رفتن او در علوم و شكافنده‌گي او نسبت به معارف و تعمق او در دانشهاي روز بود. پدر

(۸۵۳)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)، زيارة عاشوراء (1)، النوم (1)

بزرگوارش زين عابدين و سيد ساجدين حضرت علي بن الحسين (عليه السلام) زينت عبادت ورزان وفخر عارفان و شرف عابدان و سرور سالكان راه خدا مي‌باشد كه در مجلد پيشين با بخشي از فضايل و مناقب او، آشنا شده ايم و در آينده نيز با مطالعهء دقيق صحيفهء سجاديه (عليه السلام) آشنايي بيشتر و عميق‌تري خواهيم داشت او كه سرآمد بزرگان و سرور صالحان و نيكوكاران و صاحب صحيفه نوراني سجاديه (عليه السلام) و رسالهء حقوق و دهها اثر ديگر بود.
امام باقر (عليه السلام) و عصر زندگي او عصر زندگي او مقارن با اوائل قرن دوم هجري و مصادف با ضعف وفتور حكومت أموي، و مقارن با اوان نشاط و روي كار آمدن زمامداران عباسي و عصر تحكيم موقعيت حكومتي عباسيان بود.
در اين عصر، فتوحات اسلامي گسترش مي‌يافت و ملل مختلف و اقوام متعدد به حوزه ء اسلامي رو مي‌آوردند و افرادي از مراكز اسلامي (مكه و مدينه) به مناطق مختلف مفتوحه مانند: ايران، عراق، مصر، فلسطين، هندوستان، آذربايجان اعزام مي‌شدند مدارس قرآني و مكاتب كلامي را در اين مناطق باز مي‌گشودند در ميان اين جمع افرادي مانند: عطاء بن ابي رياح، طاووس بن كيسان، جابر بن يزيد جعفي، محمد بن مسلم، ابوخالد كابلي و جمعي ديگر از افاضل ياران و اصحاب ديده مي‌شوند.
با توسعه و گسترش فتوحات اسلامي به علت فاصلهء زماني از عصر رسالت، مردم تشنهء فراگيري معارف اسلامي، از سرچشمه‌هاي زلال آن بودند. مراجعات مكرر مردم به قرآن و فقه، روز به روز شدت و سرعت ميگرفت. از اينرو تابعان، و تابعان تابعان از مركز خلافت به شهرها و مناطق دور دست انتقال مي‌يافتند با پديد آمدن اين انتقالات، حركتهاي سياسي وموضع گيريهاي كلامي و فرهنگي نيز در گوشه و كنار مطرح مي‌گرديد ريشه يا بي‌جدالهاي فكري و تلقينات سياسي كه حكومت بني اميه وبني مروان جهت توجيه اعمال ستمگرانه ي خود مطرح مي‌ساختند: مانند: تجويز ارتكاب گناهان كبيره و توبهء گناهكار خلود يا عدم خلود در آتش ... مورد توجه و پرسش قرار مي‌گرفت آنان در پي

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، دولة العراق (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، عطاء بن أبي رياح (1)، آذربيجان (1)، طاووس بن كيسان (1)، بنو أمية (1)، جابر بن يزيد (1)،

محمد بن مسلم (1)
توجيه شرعي خونريزيهاي بي امان حجاج بن يوسف ثقفي و ميخوارگي و هرزگي يزيد بن معاويه، ووليد بن مروان، و يزيد بن عبد الملك كه اوالأمر معرفي شده بودند مسائل مختلفي را مطرح مي‌ساختند مانند: مسألة جبر و اختيار و سرنوشت مرتكبين گناهان كبيره وصغيره، مخلد بودن آنان در آتش يا عدم آن، قبولي توبه يا عدم پذيرش آن، مسئلهء عدل و ظلم و مطرح شدن مسألة " منزلة بين المنزلتين " وتأويل گران آيات الهي در خصوص آيات مربوطه موجي از ناآرامي و اضطراب و تشويش فكري را بوجود آورده بودند.
پيروان مكاتب اشعري ومعتزلي، قدري، جبري، خوارج، شعوبيه در تكاپو و تلاش بودند مكاتبي كه اغلب محصول تصادمات سياسي و اجتماعي بودند در محيط اسلامي نضج گرفته و روز به روز رشد مي‌يافتند.
حكومت زور مروانيان، شعراء و گويندگان بي تعهد را به حمايت از خويشتن برانگيخته بودند و اين عوامل و انگيزه‌ها موجب گرديده بود كه از اطراف جهان اسلام، علما و حقيقت جويان براي توجيه و تحكيم عقايد و معارف خود، به سوي هر آن كس كه شايستگي امامت و هدايت عقلي و الهي واقعي را دارند، رو آورند و خود را از تنگناها و فشارهاي روحي و وجداني آسوده سازند تا درست به احكام الهي عمل نموده باشند و دين خود را جهت دنياي ديگران نفروشند.
امام باقر (عليه السلام) و متعاقب او امام صادق (عليه السلام) مراجع وملاذهايي بودند كه مردم مسلمان، آنان را به راستي مورد توجه و عنايت خاص خود قرار مي‌دادند و به صورت پنهان يا آشكار به آنان مراجعاتي داشتند و مشكلات ديني خود را با آنان در ميان مي‌نهادند.
عصري كه امام باقر (عليه السلام) در آن عصر مي‌زيست عصر رنسانس علمي در جامعهء اسلامي بود، زيرا با گسترش روز افزون اسلام و پناه آوردن كشورهاي متمدن آن روز به آغوش اسلام، طبعا دامنهء سئوالات در مسائل مختلف اسلامي، گسترده تر و وسيع‌تر مي‌نمود و چه كسي براي پاسخگوئي به اين نيازهاي فكري، شايسته تر از وارث حقيقي علم و دانش (٨٥٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مسألة الجبر والإختيار (الجبر والتفويض) (1)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، يزيد بن عبد الملك (1)، الخوارج (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)
پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله)، و فرزند زادهء او، امام باقر (عليه السلام) شكافندهء علوم و معارف الهي بوده باشد؟
نكتهء قوتي در زندگي امام باقر (عليه السلام) وجود دارد اينكه اواخر

زندگي آن امام همام، مقارن با افول ستارهء قدرت " بني اميه " و ضعف و ناتواني اين حزب جاهلي و نژاد دوست، و روي كار آمدن فرزندان عباس بود، و اين دو نيروي متخاصم در حال برخورد سياسي و نظامي بودند فرصتي پيش آمده بود زود گذر و شتابان و طبعا آن قيد و بندهاي شديدي كه از يك سو مردم مسلمان را رنج مي‌داد، و از سوي ديگر خاندان پيامبر را محدود مي‌ساخت و همچون ابري سياه و ظلماني، جلو تابش انوار آنان را گرفته بود، زدوده مي‌شد، و مسلمانان مي‌توانستند از نقاط مختلف به اين سرچشمه ي نور و علم نزديك گردند و از سرچشمه‌هاي معرفت و حكمت آن سيراب شوند.
او كه در چهار سالگي از نزديك حوادث خونين كربلا را با چشم خود ديده بود، و در خلال سفر به شام، شاهد قهرمانيهاي عمه قهرمانش زينب كبري آن شير زن كربلا بود، و ساليان متمادي در مكتب حكمت آفرين پدر بزرگوارش امام سجاد (عليه السلام) پرورش يافته بود، با شهامت و شجاعت پرچم انقلاب علمي را در محيط اسلامي به دوش مي‌كشيد و همانطور كه جابر بن عبد الله انصاري از قول جدش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به حضورش عرض كرد به حق شايستهء لقب " باقر " و شكافندهء علوم الهي گرديده بود.
فاجعهء خونين كربلا در سال 61 هجري، وجدان ديني جامعه را بيدار كرد و به روح مبارزه با ظلم و فساد، نيروي تازه اي بخشيد و منشأ پيدايش نهضتها و انقلابهاي خونيني بر ضد حكومت اموي، و به منظور خونخواهي شهيدان خاندان عاليقدر پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) گرديد و مردم را تا حدود زيادي با ماهيت حكومت اموي آشنا ساخت و آزادي خواهاني سر بلند كردند، قيام سليمان بن صرد در سال 64 ه. ق و قيام مختار بن ابي عبيدهء ثقفي در سال 65 ه. ق حركت علويان در نقطه نقطهء ديار اسلامي و بالأخره قيام پرشكوه زيد بن علي بن حسين چندين سال بعد (120 ه. ق) نمونه‌هايي بس اندك از سلسله قيامها و نهضتهاي اين دورانها بود.
(٨٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، ثورة المختار بن أبي عبيدة الثقفي (1)، مدينة كربلاء المقدسة (3)، سليمان بن صرد الخزاعي (1)، جابر بن عبد الله (1)، بنو أمية (1)، الشهادة (1)
بر اثر اين نهضتها، حكومت بني اميه دستخوش ضعف و تزلزل گرديد و با قيام " عبد الله بن زبير " در مكه، و دعوت مردم به سوي خود، بر ضعف آن افزوده شد ولي در دوران حكومت " عبد الملك بن مروان " كه بساط دعوت " عبد الله بن زبير " برچيده شد، تا حدودي حكومت اموي جان تازه اي به خود گرفت و ستمگريها و جنايتها دوباره آغاز شد.

حكومت او درست بيست و يك سال طول كشيد و پس از مرگ او، پسرش " وليد " بر مسند حكومت تكيه زد. در اين مدت عناصر خون آشام و مزدوران بني اميه، بر جان و مال مسلمانان تسلط يافتند، عرصهء پهناور كشور اسلامي را بر رجال اسلام و مردان علم و فضيلت، تنگ مي‌نمودند در دربار زمامداران اموي، شاعران درباري، و مديحه سرايان متملق و قصه گويان هرزه گرد و چاپلوسان بي مقدار احترام و منزلتي پيدا نموده بودند.

پيشواي چهارم حضرت " علي بن الحسين (عليه السلام) " پدر امام باقر (عليه السلام) كه ناظر اين صحنه‌هاي ناراحت كننده بود، در تمام اين مدت با تأثر واندوه به سر مي‌برد و هيچ گونه آزادي عمل، براي نشر تعاليم درخشان اسلام، و تشكيل مجامع علمي نداشت. و لذا غالبا حقايق و معارف الهي را به صورت مناجات و راز و نياز در قالب دعا بيان مي‌نمود. صحيفهء سجاديه اش نمودار روشني از سينهء پر التهاب و دردمند و علم و دانش مواج آن حضرت، مي‌باشد. سرانجام آنچنان كه گذشت امام چهارم (عليه السلام) پس از رنجهاي فراوان، در سال 95 هجري ديده از جهان فرو بست و با قلبي اندوهگين به جهان باقي شتافت، ولي از اين جهت شكرگزار خداوند منان بود كه فرزند برومندش، حضرت باقر (عليه السلام) وارث علوم و معارف، و پاسدار آئين اسلام و عهده دار ارشاد و هدايت جامعهء اسلامي پشت سر او خواهد بود، با گذشت زمان و فرو نشستن طوفان و فراهم بودن زمينه و شرايط مساعد، علوم او را در جامعهء اسلامي نشر خواهد داد. حضرت باقر (عليه السلام) (1) به هنگام وفات پدر، قريب سي و

1. علي بن عيسي اربلي، كشف الغمه ج 2، ص 348، كافي ج 1، ص 469، نور الأبصار شبلنجي، ص 142.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، بنو أمية (2)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، علي بن عيسي (1)

شش سال داشت (1). او در اين مدت در مشكلات و سختيها، با پدر عاليقدر خود، همكاري و همفكري نزديك داشت و از علوم سرشار او بهره‌ها مي‌برد، او در اين مدت درس پايداري، استقامت، ونحوهء موضع گيري در برابر بحرانها را در مكتب پدر آموخت، و گوهر شخصيتش به اوج كمال و درخشش مطلوب خود رسيد. چون او همان طور كه گذشت از يك اصالت و شخصيت اصيل خانوادگي برخوردار بود و نخستين فردي بود كه هم پدر و هم مادرش فاطمي و علوي بودند و مادرش آنچنان از اصالت و نجابت برخوردار بود كه امام صادق (عليه السلام) هر وقت از جدهء گرامي خود فاطمه دختر حضرت مجتبي (عليه السلام) ياد مي‌كرد، مي‌فرمود: " او زن شايسته و با فضيلتي بود و در خاندان امام مجتبي (عليه السلام)، هيچ زني به پايهء فضيلت او نمي‌رسيد ". (2) بدين ترتيب پيشواي پنجم نه تنها در آغوش پاك و پرمهر پدري همچون امام سجاد (عليه السلام) پرورش يافته بود، بلكه از پستان مادر ارجمند و گرانمايه‌اي نيز شير خورد كه در فضيلت و تقوي، زني نمونه و مثال زدني بود.

پاكي نسب، اصالت خانواده، برخورداري از عالي ترين شرايط تربيتي، ثمرهء شيريني شخصيتي همچون امام باقر (عليه السلام) را داشت كه از همان آغاز كودكي آثار هوش سرشار و استعداد شگرف، در سيماي او موج مي‌زد و از آيندهء درخشان او نويد مي‌داد.

تلاش در راه بسط علوم دوران امامت حضرت باقر (عليه السلام) كه در حدود 18 سال بود، به ترتيب، هم زمان با دوران حكومت " وليد بن عبد الملك "، " سليمان بن عبد الملك "، " عمر بن عبد العزيز "، " يزيد بن عبد الملك "، و برادرش " هشام " بود (3) كه به استثناي عمر بن عبد العزيز كه شخصي نسبتا با عدالت و نسبت به خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) علاقه‌مند و مهربان بود، همه، در ستمگري و

1. طبرسي در اعلام الوري ص 259، و مؤلف اعيان الشيعه (ج 4، بخش 2، ص 3) سن آن حضرت را هنگام وفات پدر، سي و نه سال نوشته اند.
2. كافي ج 1، ص 469، بحار الانوار ج 46، ص 215.
3. اعلام الوري - اعيان الشيعه، ج 4، ص 4.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، عمر بن عبد العزيز (2)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (2)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

استبداد و خودكامگي دست كمي از نياكان خود نداشتند و مخصوصا نسبت به پيشواي پنجم، همواره سختگيري‌ها وتضييقاتي داشتند.
پيشواي پنجم، طي مدت هيجده سال، در همان شرايط نامساعد، به نشر و اشاعهء حقايق و معارف الهي پرداخت و مشكلات علمي را تشريح و توضيح داد و جنبش علمي دامنه داري را بوجود آورد كه مقدمات تأسيس يك " دانشگاه بزرگ اسلامي " را در دوران امامت فرزند گراميش " امام صادق (عليه السلام) " به اوج عظمت خود رسيد، پي ريزي نمود.
سرآمد بني هاشم امام پنجم در علم، زهد، تقوي و فضيلت، سرآمد همهء بزرگان بني هاشم بود و مقام بزرگ علمي و اخلاقي او مورد اتفاق دوست و دشمن بود. به قدري روايات و احاديث وآثار علمي، در زمينهء تبيين مسائل و تشريح احكام اسلامي، تفسير و تبيين تاريخ اسلام و انواع علوم، از آن حضرت به يادگار مانده است كه تا آن روز از هيچ يك از فرزندان امام حسن و امام حسين (عليها السلام) به جا نمانده بود.
رجال و شخصيتهاي بزرگ علمي آن روز، و نيز عده اي از ياران پيامبر (صلي الله عليه وآله) كه هنوز در قيد حيات بودند از محضر آن حضرت بهره‌ها مي‌بردند. (1) " جابر بن يزيد جعفي " و " كيسان سجستاني " وفقهائي مانند! " ابن مبارك "، " زهري "، " اوزاعي "، " ابوحنيفه "، " مالك بن انس "، " شافعي "، و " زياد بن منذر نهدي " از آثار علمي او بهره‌مند شده سخنان آن حضرت را بي واسطه و گاه با چند واسطه، نقل نموده اند.
كتب و مؤلفات دانشمندان و مورخان اهل تسنن مانند: طبري، بلاذري، خطيب بغدادي، ابونعيم اصفهاني، و كتابهاي حديثي مانند: مؤطأ مالك، سنن ابي داود، فقه ابي حنيفه، مسند مروزي، تفسير زمخشري، و دهها كتاب نظير اينها كه از مهمترين كتب جهان تسنن است، پر از سخنان پر مغز و حكمت آميز پيشواي پنجم مي‌باشد و همه جا عبارت افتخارآميز: " قال محمد بن علي " يا " قال محمد الباقر " به چشم مي‌خورد. (2)

1. ارشاد مفيد.
2. ابن شهر آشوب، مناقب، ج 4، ص 195.

امام باقر (عليه السلام) از نظر دانشمندان اسلامي آوازهء علوم و دانشهاي امام باقر (عليه السلام) چنان اقطار پهناور كشور اسلامي را پر كرده بود كه لقب پرافتخار " باقر العلوم " (گشاينده دريچه‌هاي دانش و شكافندهء مشكلات علوم) به خود گرفته بود.

1. گفتار ابن حجر:

" ابن حجر عسقلاني " مي‌نويسد: " محمد باقر به اندازه اي رموز و اسرار علوم و دانشها را آشكار ساخته و حقايق احكام، حكمتها و لطايف دانشها را بيان نموده است كه جز كوردلان و تاريك باطنان، كسي نمي‌تواند آنها را انكار كند و از اين رو شكافندهء مشكلات علم، و برافرازندهء پرچم دانش لقب يافته است ". (1) 2. گفتار ابن عطا:

گفتار ابن عطا: " عبد الله بن عطاء " كه يكي ديگر از شخصيتهاي برجسته و يكي از دانشمندان بزرگ عصر امام بود، مي‌گويد:

" من هرگز دانشمندان اسلام را در هيچ محفل و مجمعي، كوچكتر و زبون تر از محفل محمد بن علي (عليه السلام) نديدم، من " حكم بن عيينه " را كه در علم فقه مشهور آفاق بود، در خدمت محمدباقر ديدم كه مانند كودكي در برابر استاد عالي مقام، زانوي ادب بر زمين زده، شيفته و مجذوب كلام و شخصيت امام گرديده است ". (2) امام باقر (عليه السلام) در سخنان خود، اغلب به آيات قرآن مجيد استناد مي‌نمود و از كلام خدا شاهد مي‌آورد و مي‌فرمود:

" هر مطلبي گفتم از من بپرسيد كه در كجاي قرآن قرار دارد؟ تا آيهء مربوط به آن موضوع را معرفي كنم ". (3)

١. ابن حجر عسقلاني، الصواعق المحرقه ص ١٢٠ چاپ لبنان.

٢. تذكرة الخواص ابن جوزي ص ٣٣٩، كشف الغمه ج ٢، ص ٣٢٩، اعلام الوري ص ٢٦٣، البداية والنهاية ج ٩، ص 311، حلية الاولياء ج 3، ص 186.

3. احتجاج طبرسي ط نجف، ص 176.

(٨٦٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، عبد الله بن عطاء (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)، كتاب البداية والنهاية (1)، دولة لبنان (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)

1 - گفتار ابن حجر:

امام باقر (عليه السلام) از نظر دانشمندان اسلامي آوازهء علوم و دانشهاي امام باقر (عليه السلام) چنان اقطار پهناور كشور اسلامي را پر كرده بود كه لقب پرافتخار " باقر العلوم " (گشاينده دريچه‌هاي دانش و شكافندهء مشكلات علوم) به خود گرفته بود.
1. گفتار ابن حجر:
" ابن حجر عسقلاني " مي‌نويسد: " محمد باقر به اندازه اي رموز و اسرار علوم و دانشها را آشكار ساخته و حقايق احكام، حكمتها و لطايف دانشها را بيان نموده است كه جز كوردلان و تاريك باطنان، كسي نمي‌تواند آنها را انكار كند و از اين رو شكافندهء مشكلات علم، و برافرازندهء پرچم دانش لقب يافته است ". (1) 2. گفتار ابن عطا:
گفتار ابن عطا: " عبد الله بن عطاء " كه يكي ديگر از شخصيتهاي برجسته و يكي از دانشمندان بزرگ عصر امام بود، مي‌گويد:
" من هرگز دانشمندان اسلام را در هيچ محفل و مجمعي، كوچكتر و زبون تر از محفل محمد بن علي (عليه السلام) نديدم، من " حكم بن عيينه " را كه در علم فقه مشهور آفاق بود، در خدمت محمدباقر ديدم كه مانند كودكي در برابر استاد عالي مقام، زانوي ادب بر زمين زده، شيفته و مجذوب كلام و شخصيت امام گرديده است ". (2) امام باقر (عليه السلام) در سخنان خود، اغلب به آيات قرآن مجيد استناد مي‌نمود و از كلام خدا شاهد مي‌آورد و مي‌فرمود:
" هر مطلبي گفتم از من بپرسيد كه در كجاي قرآن قرار دارد؟ تا آيهء مربوط به آن موضوع را معرفي كنم ". (3)
۱. ابن حجر عسقلاني، الصواعق المحرقه ص ۱۲۰ چاپ لبنان.
۲. تذكرة الخواص ابن جوزي ص ۳۳۹، كشف الغمه ج ۲، ص ۳۲۹، اعلام الوري ص ۲٦۳، البداية والنهاية ج ۹، ص 311، حلية الاولياء ج 3، ص 186.
3. احتجاج طبرسي ط نجف، ص 176.
(۸٦۰)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، عبد الله بن عطاء (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)، كتاب البداية والنهاية (1)، دولة لبنان (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)

2 - گفتار ابن عطا:

امام باقر (عليه السلام) از نظر دانشمندان اسلامي آوازهء علوم و دانشهاي امام باقر (عليه السلام) چنان اقطار پهناور كشور اسلامي را پر كرده بود كه لقب پرافتخار " باقر العلوم " (گشاينده دريچه‌هاي دانش و شكافندهء مشكلات علوم) به خود گرفته بود.
1. گفتار ابن حجر:
" ابن حجر عسقلاني " مي‌نويسد: " محمد باقر به اندازه اي رموز و اسرار علوم و دانشها را آشكار ساخته و حقايق احكام، حكمتها و لطايف دانشها را بيان نموده است كه جز كوردلان و تاريك باطنان، كسي نمي‌تواند آنها را انكار كند و از اين رو شكافندهء مشكلات علم، و برافرازندهء پرچم دانش لقب يافته است ". (1) 2. گفتار ابن عطا:
گفتار ابن عطا: " عبد الله بن عطاء " كه يكي ديگر از شخصيتهاي برجسته و يكي از دانشمندان بزرگ عصر امام بود، مي‌گويد:
" من هرگز دانشمندان اسلام را در هيچ محفل و مجمعي، كوچكتر و زبون تر از محفل محمد بن علي (عليه السلام) نديدم، من " حكم بن عيينه " را كه در علم فقه مشهور آفاق بود، در خدمت محمدباقر ديدم كه مانند كودكي در برابر استاد عالي مقام، زانوي ادب بر زمين زده، شيفته و مجذوب كلام و شخصيت امام گرديده است ". (2) امام باقر (عليه السلام) در سخنان خود، اغلب به آيات قرآن مجيد استناد مي‌نمود و از كلام خدا شاهد مي‌آورد و مي‌فرمود:
" هر مطلبي گفتم از من بپرسيد كه در كجاي قرآن قرار دارد؟ تا آيهء مربوط به آن موضوع را معرفي كنم ". (3)
١. ابن حجر عسقلاني، الصواعق المحرقه ص ١٢٠ چاپ لبنان.
٢. تذكرة الخواص ابن جوزي ص ٣٣٩، كشف الغمه ج ٢، ص ٣٢٩، اعلام الوري ص ٢٦٣، البداية والنهاية ج ٩، ص 311، حلية الاولياء ج 3، ص 186.
3. احتجاج طبرسي ط نجف، ص 176.
(٨٦٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، عبد الله بن عطاء (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)، كتاب البداية والنهاية (1)، دولة لبنان (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)

3. گفتار حراني:
گفتار حراني: احمد بن تيميه حراني (م 728 ه): بنيانگذار مسلك وهابيت و مؤلف كتاب " منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة " كه آن را در رد كتاب " منهاج الكرامة " " علامهء حلي " تأليف نموده است و در آن از روش نقد منطقي، منحرف شده و روش بد دهني و دشنام را در پيش گرفته است و خلاف ضروريات ديني و اخلاقي را مطرح ساخته است چنان كه از كتاب " سبل الهدي " نقل است كه در تطهير اوساخ منكرات اين كتاب، آب درياها كافي نيست. او دربارهء امام باقر (عليه السلام) در عبارت كوتاهي چنين مي‌نويسد:
" ابوجعفر محمد بن علي از نخبگان اهل علم و دين است و بدان جهت كه شكافندهء علوم اسلامي بود، " باقر " ناميده شده است ".
4. گفتار ابن خلكان:
گفتار ابن خلكان: احمد بن محمد معروف به " ابن خلكان " (608 - 681 ه)، از مشاهير مورخين و قضات و علماي نامي قرن هفتم هجري كه در اصول اشعري و در فروع شافعي مذهب بود در كتاب " وفيات الأعيان وأنباء ابناء الزمان " از او است با همهء تعصب و گروه گرايي كه دارد باز در برابر عظمت علمي و موقعيت اجتماعي امام (عليه السلام) ناچار لب به اعتراف گشوده و مي‌نويسد:
" ابوجعفر محمد بن زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب (عليه السلام)، الملقب بالباقر. أحد الأئمة الإثني عشر في اعتقاد الإمامية وهو والد جعفر الصادق وكان الباقر عالما سيدا كبيرا وإنما قيل له الباقر لأنه تبقر في العلم، اي توسع، والتبقر: التوسع وفيه يقول الشاعر:
يا باقر العلم، لأهل التقي * و خير من لبي، علي الأجبل (1) " ابوجعفر محمد بن زين العابدين ... ملقب به " باقر " يكي از ائمهء دوازده گانه به اعتقاد شيعهء اماميه و پدر (امام) جعفر صادق (عليه السلام) مي‌باشد و باقر (عليه السلام) عالم بزرگ و سيد عظيمي
1. ابن خلكان، وفيات الأعيان، ج 3، ص 314، ش 532.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان لابن خلكان (1)، محمد بن زين العابدين (2)، علي بن الحسين (1)، أحمد بن

محمد (1)، محمد بن علي (1)، الصدق (1)، الكرم، الكرامة (1)، الوسعة (1)

3. گفتار حراني:
گفتار حراني: احمد بن تيميه حراني (م 728 ه): بنيانگذار مسلك وهابيت و مؤلف كتاب " منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة " كه آن را در رد كتاب " منهاج الكرامة " " علامهء حلي " تأليف نموده است و در آن از روش نقد منطقي، منحرف شده و روش بد دهني و دشنام را در پيش گرفته است و خلاف ضروريات ديني و اخلاقي را مطرح ساخته است چنان كه از كتاب " سبل الهدي " نقل است كه در تطهير اوساخ منكرات اين كتاب، آب درياها كافي نيست. او دربارهء امام باقر (عليه السلام) در عبارت كوتاهي چنين مي‌نويسد:
" ابوجعفر محمد بن علي از نخبگان اهل علم و دين است و بدان جهت كه شكافندهء علوم اسلامي بود، " باقر " ناميده شده است ".
4. گفتار ابن خلكان:
گفتار ابن خلكان: احمد بن محمد معروف به " ابن خلكان " (608 - 681 ه)، از مشاهير مورخين و قضات و علماي نامي قرن هفتم هجري كه در اصول اشعري و در فروع شافعي مذهب بود در كتاب " وفيات الأعيان وأنباء ابناء الزمان " از او است با همهء تعصب و گروه گرايي كه دارد باز در برابر عظمت علمي و موقعيت اجتماعي امام (عليه السلام) ناچار لب به اعتراف گشوده و مي‌نويسد:
" ابوجعفر محمد بن زين العابدين علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب (عليه السلام)، الملقب بالباقر. أحد الأئمة الإثني عشر في اعتقاد الإمامية وهو والد جعفر الصادق وكان الباقر عالما سيدا كبيرا وإنما قيل له الباقر لأنه تبقر في العلم، اي توسع، والتبقر: التوسع وفيه يقول الشاعر:
يا باقر العلم، لأهل التقي * و خير من لبي، علي الأجبل (1) " ابوجعفر محمد بن زين العابدين ... ملقب به " باقر " يكي از ائمهء دوازده گانه به اعتقاد شيعهء اماميه و پدر (امام) جعفر صادق (عليه السلام) مي‌باشد و باقر (عليه السلام) عالم بزرگ و سيد عظيمي
1. ابن خلكان، وفيات الأعيان، ج 3، ص 314، ش 532.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان لابن خلكان (1)، محمد بن زين العابدين (2)، علي بن الحسين (1)، أحمد بن

محمد (1)، محمد بن علي (1)، الصدق (1)، الكرم، الكرامة (1)، الوسعة (1)

بود و به اين جهت به او " باقر " گفته شد كه علم را مي‌شكافت و به آن توسعه مي‌بخشيد شاعر در وصف او چنين گفته:
اي شكافندهء علم براي پرهيزگاران واي بهترين كسي كه بر كوههاي حجاز لبيك گفتي و نداي توحيد را سر دادي ".
5. گفتار عطار نيشابوري:
گفتار عطار نيشابوري (513 - 627 ه): " محمد بن ابراهيم " ملقب به " فريد الدين " معروف به " شيخ عطار " از اكابر مشايخ صوفيه و صاحب كتاب " تذكرة الأولياء "، " تراجم عرفاء " است. وي در پايان كتابش كه با وصف حال حضرت امام باقر (عليه السلام) به آن حسن ختام بخشيده است چنين مي‌نويسد:
" ذكر إمام محمد باقر (عليه الرحمة)، آن حجت اهل معاملت، آن برهان ارباب مشاهدت، آن امام اولاد نبي، آن گزيدهء احفاد علي (عليه السلام)، آن صاحب باطن و ظاهر، ابوجعفر محمد باقر (عليه السلام) به حكم آن كه ابتداء اين طائفه از جعفر صادق كرده شد كه از فرزندان مصطفي است عليه الصلاة والسلام. ختم اين طائفه هم بر ايشان كرده مي‌آيد. گويند كه كنيت او ابو عبد الله بود و او را " باقر " خواندندي مخصوص بود به دقائق علوم و لطائف اشارات و او را كرامات مشهور است به آيات باهره وبراهين زاهره و آورده‌اند در تفسير اين آيت كه: * (فمن يكفر بالطاغوت، ويؤمن بالله) * فرموده است كه بازدارندهء تو از مطالعه حق طاغوت است بنگر تا چه محجوبي بدان حجاب از وي بازمانده است به ترك آن حجاب بگوي تا به كشف ابدي برسي و محجوب ممنوع باشد و ممنوعي نبايد كه دعوي قربت كند.
نقل است كه از يكي از خواص او پرسيدند كه او شب چون مي‌گذراند؟ گفت: چون از شب لختي برود او از اوراد فارغ شود به آواز بلند گويد: الهي و سيدي شب درآمد و ولايت تصرف ملوك به سرآمد و ستارگان ظاهر شدند و خلائق بخفتند و به نوم درها فرو بستند و پاسبانان برگماشتند و آنها كه بديشان حاجتي داشتند، فرو گذاشتند. بار خدايا! تو زنده

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، محمد بن إبراهيم (1)، أبو عبد الله (1)، الصّلاة (1)

و پاينده و بيننده‌اي. غنون بر تو روا نيست. و آن كه تو را بدين صفت نداند هيچ نعمت را مقر نيست تو آن خداوندي كه رد سائل بر تو روا نباشد، آن كه دعا كند از مؤمنان بر درگاهت، سائل را باز نداري. بار خدايا! چون مرگ و گور حساب را ياد كنم چگونه از دنيا بهرهء پس از تو خواهم؟ از آن كه تو را دانم و از تو جويم از آن كه تو را مي‌خواهم راحتي در حال مرگ بي برگ و عيش در حال حساب بي عفاف اين مي‌گفتي و مي‌گريستي تا شبي او را كسي گفت: يا سيدي چند گوئي؟ گفت: اي دوست يعقوب را يك يوسف گم شده بود چنان بگريست (عليه السلام) كه چشمهايش سفيد شد من ده كس از اجداد خود يعني حسين (عليه السلام) و قبيلهء او را در كربلا گم كرده ام از آن كه در فراق ايشان ديده‌ها سفيد كنم و اين مناجات به عربي بود و به غايت فصاحت. ما ترك تطويل كرده معاني آن را به پارسي در آورديم تا مكرر نشود و به جهت تبرك ختم كتاب را ذكر او كرديم اين بگفت و جان به حق تسليم كرد (قدس سره) نفعنا الله عن أسلافه وحشرنا مع أجداده ومعه آمين يا رب العالمين ... ". (1) 6. گفتار يافعي:

گفتار يافعي: عبد الله بن أسعد يافعي (م 755 ه): صاحب كتاب " مرآة الجنان وعبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان وتقلب أحوال الإنسان " كه به تاريخ يافعي معروف است دربارهء امام باقر (عليه السلام) چنين مي‌نويسد:

" ابوجعفر باقر محمد فرزند زين العابدين علي فرزند حسين بن علي بن ابيطالب - رضوان خدا بر همهء آنان باد! - يكي از ائمهء دوازده گانه در اعتقاد اماميه است او پدر جعفر صادق وملقب به " باقر " بود او را به اين جهت " باقر " گفته اند كه علم را شكافت و توسعه داد دربارهء او شاعر گويد: اي شكافندهء علم براي پرهيزگاران و اي بهترين كسي كه روي كوههاي حجاز لبيك گفتي و صداي توحيد سر دادي ".

7. گفتار ابن هيثم:

شهاب الدين احمد بن هيثم، مصري سعدي (909 - 973 ه): دانشمند شافعي

1. تذكرة الأولياء ج 2، ص 6 - 285.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، عبد الله بن أسعد (1)

و پاينده و بيننده‌اي. غنون بر تو روا نيست. و آن كه تو را بدين صفت نداند هيچ نعمت را مقر نيست تو آن خداوندي كه رد سائل بر تو روا نباشد، آن كه دعا كند از مؤمنان بر درگاهت، سائل را باز نداري. بار خدايا! چون مرگ و گور حساب را ياد كنم چگونه از دنيا بهرهء پس از تو خواهم؟ از آن كه تو را دانم و از تو جويم از آن كه تو را مي‌خواهم راحتي در حال مرگ بي برگ و عيش در حال حساب بي عفاف اين مي‌گفتي و مي‌گريستي تا شبي او را كسي گفت: يا سيدي چند گوئي؟ گفت: اي دوست يعقوب را يك يوسف گم شده بود چنان بگريست (عليه السلام) كه چشمهايش سفيد شد من ده كس از اجداد خود يعني حسين (عليه السلام) و قبيلهء او را در كربلا گم كرده ام از آن كه در فراق ايشان ديده‌ها سفيد كنم و اين مناجات به عربي بود و به غايت فصاحت. ما ترك تطويل كرده معاني آن را به پارسي در آورديم تا مكرر نشود و به جهت تبرك ختم كتاب را ذكر او كرديم اين بگفت و جان به حق تسليم كرد (قدس سره) نفعنا الله عن أسلافه وحشرنا مع أجداده ومعه آمين يا رب العالمين ... ". (1) 6. گفتار يافعي:

گفتار يافعي: عبد الله بن أسعد يافعي (م 755 ه): صاحب كتاب " مرآة الجنان وعبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان وتقلب أحوال الإنسان " كه به تاريخ يافعي معروف است دربارهء امام باقر (عليه السلام) چنين مي‌نويسد:

" ابوجعفر باقر محمد فرزند زين العابدين علي فرزند حسين بن علي بن ابيطالب - رضوان خدا بر همهء آنان باد! - يكي از ائمهء دوازده گانه در اعتقاد اماميه است او پدر جعفر صادق وملقب به " باقر " بود او را به اين جهت " باقر " گفته اند كه علم را شكافت و توسعه داد دربارهء او شاعر گويد: اي شكافندهء علم براي پرهيزگاران و اي بهترين كسي كه روي كوههاي حجاز لبيك گفتي و صداي توحيد سر دادي ".

7. گفتار ابن هيثم:

شهاب الدين احمد بن هيثم، مصري سعدي (909 - 973 ه): دانشمند شافعي

1. تذكرة الأولياء ج 2، ص 6 - 285.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، عبد الله بن أسعد (1)

8 - گفتار قرماني:

مذهب و بر خلاف " ابن حجر عسقلاني " نسبت به مذهب اهل سنت بسيار متعصب بود و بر همين صدد كتاب " الصواعق المحرقة " را در رد شيعه، به رشتهء تحرير كشيده است او دربارهء امام باقر (عليه السلام) مي‌نويسد:
" امام و پيشواي بزرگ كه عظمت و فضلش، مورد اتفاق است عبادت و علم و زهد را از پدرش به إرث برده است. ابوجعفر محمدباقر (عليه السلام) به اين جهت " باقر " ناميده شده است كه گشايندهء دريچه‌هاي دانش و شكافندهء مشكلات علوم بود. او به اندازه اي گنجهاي پنهان معارف و دانشها را آشكار ساخت و حقائق احكام و حكمتها و لطائف دانشها را بيان نموده است كه جز بر عناصر بي بصيرت يا بدسيرت پوشيده نيست و براي همين است كه وي را شكافنده وجامع علوم و برافرازندهء پرچم دانش خوانده اند. قلبش روشن و علم و عملش زياد، و نفسش پاكيزه و رفتار و اخلاقش پسنديده بود وعمر خود را در طاعت خدا سپري نمود در مقامات عارفين او را آداب و رسومي است كه زبان مداحان و توصيف كنندگان از بيان آن عاجز است و كلمات فراواني پيرامون سير و سلوك و معارف از او بجا مانده است كه اين مقام گنجايش ذكر آنها را ندارد ". (1) 8. گفتار قرماني:
ابوعباس احمد بن يوسف قرماني (م 1019 ه. ق): معروف به " احمد بن سنان " دمشقي مكني به " ابو العباس "، منشي اوقاف مكه و مدينه، مؤلف كتاب " اخبار الدول و آثار الأول " كه به " تاريخ قرماني " معروف است گويد:
" إنما سمي الباقر لأنه بقر العلم وقيل: لقب بالباقر لما روي عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال: قال رسول الله (صلي الله عليه وآله) يا جابر يوشك أن تلحق بولد من ولد الحسين، إسمه كإسمي، يبقر العلم بقرا. أي يفجره تفجيرا. فاذا رأيته فاقرأه مني السلام. قال جابر: فاخر الله مدتي حتي رأيت الباقر فاقرأته السلام عن جده محمد (صلي الله عليه وآله). ولم يظهر عن أحد من ولد الحسن والحسين من علم الدين والسنن وعلم القرآن والسير وفنون الأداب، ما ظهر
1. شادروان داود الهامي (ره)، امامان اهل بيت (ع) از نظر دانشمندان اهل سنت.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، مدينة مكة المكرمة

(1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)، جابر بن عبد الله (1)، أحمد بن يوسف (1)، القرآن الكريم (1)، الزهد (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)

9 - گفتار ابن عماد حنبلي:

عن أبي جعفر الباقر (عليه السلام) روي عنه في معالم الدين بقايا الصحابة، ووجوه التابعين ". (1) او را بدان جهت " باقر " ناميدند كه علم را شكافت و گفته شده است براي اين ملقب به " باقر " گرديد كه " جابر بن عبد الله انصاري " از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روايت كرده است كه به او فرمود: تو زنده مي‌ماني تا فرزندي از فرزندان حسين (عليه السلام) را كه همنام من است، ديدار مي‌كني او علم دين را به خوبي ميشكافد آنگاه كه ديدارش كردي، سلام مرا به او برسان.

" جابر " گفت: خداوند عمر مرا به تأخير افكند تا اين كه امام باقر (عليه السلام) را ديدم و سلام جدش رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را به او رساندم ".

" قرماني " مي‌افزايد: " از هيچ يك از فرزندان حسن و حسين (عليها السلام) از علم دين و سنت پيامبر و قرآن و سيره و فنون ادب به مقداري كه از ابوجعفر باقر (عليه السلام) به ظهور رسيده است، ظاهر نشده است و باقي ماندهء صحابه و بزرگان از وي نقل حديث كرده اند ".

9. گفتار ابن عماد حنبلي:

عبد الحي بن عماد حنبلي (م 1089 ه)، صاحب كتاب " شذرات الذهب في أخبار من ذهب " گويد: " كان من فقهاء المدينة، وقيل له الباقر، لأنه بقر العلم. اي شقه وعرف اصله وخفيه وتوسع فيه، وهو أحد الأئمة الإثني عشر علي اعتقاد الأمامية. وله كلام نافع في الحكم والمواعظ منه: أهل التقوي أيسر أهل الدنيا مؤنة وأكثرهم معونة: إن نسيت ذكروك وان ذكرت أعانوك قوامين بحق الله قوالين بأمرالله. ومنه: انزل الدنيا كمنزل نزلته وارتحلت عنه، أو كمال اصبته في منامك فاستيقظت وليس معك منه شئ ". (2)

امام باقر (عليه السلام) از فقهاي مدينه بود و بدان جهت او را " باقر " لقب دادند كه علم را شكافت و اصول و خفاياي آن را آشكار نمود و به آن توسعه داد او يكي از ائمهء دوازده گانه به اعتقاد اماميه است. سخنان مفيد و متين در حكمت‌ها و مواعظ از او رسيده است كه از جمله ي آن سخنان، زير است:

1. ابن عماد، اخبار الدول، ص 111.

2. شذرات الذهب، ج 1، ص 149.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (4)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، جابر بن عبد الله (1)

10 - گفتار شرقاوي:

" سخن افراد با تقوي سهل المنال ترين و كم خرج ترين و در عين حال پرفائده ترين مردم دنيا هستند. و اگر چيزي را فراموش كني آنها تو را بدان تذكر مي‌دهند و اگر به ياد داشته باشي، تو را كمك مي‌كنند از حق خدا زياد سخن مي‌گويند و بر پا دارندهء امر الهي هستند. و نيز فرموده است: " دنيا را منزلي بدان كه ساعتي در آن توقف كرده و سپس از آن كوچ مي‌كني يا مانند ثروتي بدان كه در رؤيا بدان رسيده اي و وقتي بيدار مي‌شوي خبري از آن نمي‌بيني ".
10. گفتار شرقاوي:
عبد الرحمن شرقاوي (1150 - 1227 ه)، معروف به " شرقاوي " شافعي شيخ جامع أزهر. مؤلف " ربيع الفؤاد في ترتيب صلوات الطرق والأوراد " دربارهء امام باقر (عليه السلام) گفته است:
" الإمام محمد الباقر هو أعلم أهل زمانه بالقرآن وتفسيره وبالحديث و الفقه. " (1) " امام محمد باقر (عليه السلام) أعلم اهل زمان خود به قرآن و تفسير آن و به حديث وفقه بود ".
11. گفتار عفيفي:
از علماي ازهر نيز مي‌گويد: " محمد باقر، فرزند علي بن حسين بن علي بن ابيطالب است بدان دليل به " باقر " ملقب شده است كه شكافنده و توسعه دهندهء علم بود او عالم بزرگ، و سيد بني هاشم بود ".
12. گفتار دميري شافعي:
محمد بن موسي دميري شافعي (م 808 ه)، " دميري " از اكابر علما وفقهاي شافعي است كه در تمامي فنون متداول زمان خود مهارتي به سزا داشت و كتاب بزرگ " حياة الحيوان " از تأليفات اوست. (2) و دربارهء امام باقر (عليه السلام) مي‌نويسد:
1. جريدة الأهرام المصرية، مورخ، 18 / 8 / 1978، ص 10.
2. البته اين كتاب غير از " حياة الحيوان جاحظ 2552 ه. ق " اديب معروف مي‌باشد كه در هفت جزء در يك مجموعه بزرگ به چاپ رسيده است.

" سخن افراد با تقوي سهل المنال ترين و كم خرج ترين و در عين حال پرفائده ترين مردم دنيا هستند. و اگر چيزي را فراموش كني آنها تو را بدان تذكر مي‌دهند و اگر به ياد داشته باشي، تو را كمك مي‌كنند از حق خدا زياد سخن مي‌گويند و بر پا دارندهء امر الهي هستند. و نيز فرموده است: " دنيا را منزلي بدان كه ساعتي در آن توقف كرده و سپس از آن كوچ مي‌كني يا مانند ثروتي بدان كه در رؤيا بدان رسيده اي و وقتي بيدار مي‌شوي خبري از آن نمي‌بيني ".

10. گفتار شرقاوي:

عبد الرحمن شرقاوي (1150 - 1227 ه)، معروف به " شرقاوي " شافعي شيخ جامع أزهر. مؤلف " ربيع الفؤاد في ترتيب صلوات الطرق والأوراد " دربارهء امام باقر (عليه السلام) گفته است:

" الإمام محمد الباقر هو أعلم أهل زمانه بالقرآن وتفسيره وبالحديث و الفقه. " (1) " امام محمد باقر (عليه السلام) أعلم اهل زمان خود به قرآن و تفسير آن و به حديث وفقه بود ".

11. گفتار عفيفي:

از علماي ازهر نيز مي‌گويد: " محمد باقر، فرزند علي بن حسين بن علي بن ابيطالب است بدان دليل به " باقر " ملقب شده است كه شكافنده و توسعه دهندهء علم بود او عالم بزرگ، و سيد بني هاشم بود ".

12. گفتار دميري شافعي:

محمد بن موسي دميري شافعي (م 808 ه)، " دميري " از اكابر علما وفقهاي شافعي است كه در تمامي فنون متداول زمان خود مهارتي به سزا داشت و كتاب بزرگ " حياة الحيوان " از تأليفات اوست. (2) و دربارهء امام باقر (عليه السلام) مي‌نويسد:

1. جريدة الأهرام المصرية، مورخ، 18 / 8 / 1978، ص 10.

2. البته اين كتاب غير از " حياة الحيوان جاحظ 2552 ه. ق " اديب معروف مي‌باشد كه در هفت جزء در يك مجموعه بزرگ به چاپ رسيده است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، بنو هاشم (1)، محمد بن موسي (1)، القرآن الكريم (1)، الدميري (3)، الصّلاة (1)، كتاب حياة الحيوان للدميري (1)

" سخن افراد با تقوي سهل المنال ترين و كم خرج ترين و در عين حال پرفائده ترين مردم دنيا هستند. و اگر چيزي را فراموش كني آنها تو را بدان تذكر مي‌دهند و اگر به ياد داشته باشي، تو را كمك مي‌كنند از حق خدا زياد سخن مي‌گويند و بر پا دارندهء امر الهي هستند. و نيز فرموده است: " دنيا را منزلي بدان كه ساعتي در آن توقف كرده و سپس از آن كوچ مي‌كني يا مانند ثروتي بدان كه در رؤيا بدان رسيده اي و وقتي بيدار مي‌شوي خبري از آن نمي‌بيني ".

10. گفتار شرقاوي:

عبد الرحمن شرقاوي (1150 - 1227 ه)، معروف به " شرقاوي " شافعي شيخ جامع أزهر. مؤلف " ربيع الفؤاد في ترتيب صلوات الطرق والأوراد " دربارهء امام باقر (عليه السلام) گفته است:

" الإمام محمد الباقر هو أعلم أهل زمانه بالقرآن وتفسيره وبالحديث و الفقه. " (1) " امام محمد باقر (عليه السلام) أعلم اهل زمان خود به قرآن و تفسير آن و به حديث وفقه بود ".

11. گفتار عفيفي:

از علماي ازهر نيز مي‌گويد: " محمد باقر، فرزند علي بن حسين بن علي بن ابيطالب است بدان دليل به " باقر " ملقب شده است كه شكافنده و توسعه دهندهء علم بود او عالم بزرگ، و سيد بني هاشم بود ".

12. گفتار دميري شافعي:

محمد بن موسي دميري شافعي (م 808 ه)، " دميري " از اكابر علما وفقهاي شافعي است كه در تمامي فنون متداول زمان خود مهارتي به سزا داشت و كتاب بزرگ " حياة الحيوان " از تأليفات اوست. (2) و دربارهء امام باقر (عليه السلام) مي‌نويسد:

1. جريدة الأهرام المصرية، مورخ، 18 / 8 / 1978، ص 10.

2. البته اين كتاب غير از " حياة الحيوان جاحظ 2552 ه. ق " اديب معروف مي‌باشد كه در هفت جزء در يك مجموعه بزرگ به چاپ رسيده است.

13 - گفتار سيد الأهل:

" قيل لمحمد بن علي زين العابدين بن الحسين الباقر، لأنه بقر العلم، اي شقه ودخل فيه مدخلا بليغا ... ". (1) " به محمد بن علي زين العابدين بن حسين " باقر " گفته شد چون كه او براي علم را شكافت و از راهي رسا به آن وارد شد ".
13. گفتار سيد الأهل:
صاحب كتاب " جعفر بن محمد، الإمام الصادق (عليه السلام) ":
" محمد بن علي (عليه السلام) بي درنگ به علم و زهد و فضل و برتري نمايان شد، سپس طولي نكشيد كه كمال به تمام معني به سوي وي تغيير مسير داد به طوري كه ظاهر نشد بر كسي از فرزندان حسن و حسين (عليه السلام) از علم دين و سنن و علم قرآن و سيره و فنون ادب و بلاغت آنچه كه بر محمد بن علي (عليه السلام) ظاهر شد و سپس آن حضرت علم را شكافت و به آن توسعه داد تا آنجا كه " باقر " ناميده شد و اين لقبي است كه كسي قبل از او، بدان لقب ملقب نشده بود و زير نظر پدرش در مدينه بزرگ شد در علم و زهد و بخشندگي به مقام والايي رسيد.
اما از لحاظ علم، او علم را از عبادت گرانبهاتر و ارزنده‌تر مي‌دانست و اما از نظر زهد، نظرش دربارهء دنيا همان نظر جدش علي (عليه السلام) بود اما از لحاظ جود و سخاوت، با اين كه عائله سنگيني داشت و از لحاظ امكانات مالي، متوسط بود، ولي آن قدر سخاوتمند و بخشنده بود كه فقيري را از فقر نجات مي‌داد و صدها و بلكه هزاران در هم احسان مي‌كرد و اگر مورد را خيلي مستحق مي‌ديد، هر چه در توان داشت، احسان مي‌نمود ". (2) 14. گفتار روزبهان اصفهاني:
فضل الله روزبهان اصفهاني، در شرح صلوات امام باقر (عليه السلام) مي‌نويسد:
" اللهم صل و سلم علي الأمام الخامس، الطيب الطاهر، النور الباهر، السيف الشاهر،

1. حياة الحيوان، ج 1، ص 135.
2. جعفر بن محمد الأمام الصادق، ص 30.

السلام (3)، محمد بن علي (2)، جعفر بن محمد (2)، الزهد (3)، الصّلاة (2)، الجود (1)، كتاب حياة الحيوان للدميري (1)، الصدق (1)

" قيل لمحمد بن علي زين العابدين بن الحسين الباقر، لأنه بقر العلم، اي شقه ودخل فيه مدخلا بليغا ... ". (1) " به محمد بن علي زين العابدين بن حسين " باقر " گفته شد چون كه او براي علم را شكافت و از راهي رسا به آن وارد شد ".
13. گفتار سيد الأهل:
صاحب كتاب " جعفر بن محمد، الإمام الصادق (عليه السلام) ":
" محمد بن علي (عليه السلام) بي درنگ به علم و زهد و فضل و برتري نمايان شد، سپس طولي نكشيد كه كمال به تمام معني به سوي وي تغيير مسير داد به طوري كه ظاهر نشد بر كسي از فرزندان حسن و حسين (عليه السلام) از علم دين و سنن و علم قرآن و سيره و فنون ادب و بلاغت آنچه كه بر محمد بن علي (عليه السلام) ظاهر شد و سپس آن حضرت علم را شكافت و به آن توسعه داد تا آنجا كه " باقر " ناميده شد و اين لقبي است كه كسي قبل از او، بدان لقب ملقب نشده بود و زير نظر پدرش در مدينه بزرگ شد در علم و زهد و بخشندگي به مقام والايي رسيد.
اما از لحاظ علم، او علم را از عبادت گرانبهاتر و ارزنده‌تر مي‌دانست و اما از نظر زهد، نظرش دربارهء دنيا همان نظر جدش علي (عليه السلام) بود اما از لحاظ جود و سخاوت، با اين كه عائله سنگيني داشت و از لحاظ امكانات مالي، متوسط بود، ولي آن قدر سخاوتمند و بخشنده بود كه فقيري را از فقر نجات مي‌داد و صدها و بلكه هزاران در هم احسان مي‌كرد و اگر مورد را خيلي مستحق مي‌ديد، هر چه در توان داشت، احسان مي‌نمود ". (2) 14. گفتار روزبهان اصفهاني:
فضل الله روزبهان اصفهاني، در شرح صلوات امام باقر (عليه السلام) مي‌نويسد:
" اللهم صل و سلم علي الأمام الخامس، الطيب الطاهر، النور الباهر، السيف الشاهر،
1. حياة الحيوان، ج 1، ص 135.
2. جعفر بن محمد الأمام الصادق، ص 30.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، محمد بن علي (2)، جعفر بن محمد (2)، الزهد (3)، الصّلاة

(2)، الجود (1)، كتاب حياة الحيوان للدميري (1)، الصدق (1)
البدر الزاهر، القادر، الغالب، القاهر، حارز المزايا والمأثر، صاحب المناقب والمفاخر، جامع الواح العلوم بلاتكسب الدفاتر، محيي معارف النبي ابن زين العابدين علي (عليه السلام) وارث النبي الشفيع، والوصي المقبور مع أبيه بالبقيع ".
" امامت امام باقر (عليه السلام) به نص امام زين العابدين ثابت شده است و به آياتي كه دلالت بر امامت او مي‌كند و آن حضرت را القابي است " الطيب، الطاهر " اشاره به عصمت آن حضرت مي‌باشد كه از لوازم امامت است " النور الباهرة " او نور روشنگر است و اشاره به انكشاف باطن و اطلاع آن حضرت از امور مغيبه به تعليم الهي است كه از اوصاف ائمه است ".
يكي از محبان اهل بيت روايت كرده است كه وقتي از دروازهٔ " بقيع " بيرون رفتم متوجه " عوالي " مدينه بودم كه خرما به سلم (1) بخرم در بيرون دروازه، امام محمد باقر (عليه السلام) را ديدم كه از " عوالي " باز مي‌گشت و به شهر مي‌رفت. گفتم: السلام عليك يابن رسول الله، جواب سلام داد و فرمود: به كجا مي‌روي؟ گفتم: به عوالي مي‌روم خرما به سلم بخرم.
فرمود: امسال از ملخ ايمن شده ايد؟ اين سخن فرمود و به شهر رفت من آمدم خرما به سلم خريدم. چون وقت خرما شد، ملخ آمد و هر چه سبز بود تمامي بخورد و اين از آيات علوم غيبيه بود كه از نور باطن آن حضرت ظاهر شد. (2) شخص ديگري روايت كرده است كه يك بار در وسط روز از مدينه به قبا مي‌رفتم حضرت امام محمد باقر (عليه السلام) را ديدم كه از زراعت ملك خود، باز مي‌گشت و چون بدن مبارك آن حضرت سنگين بود در آن هواي گرم عرق مي‌ريخت و بر دو غلام خود تكيه داده بود. از خاطرم گذشت كه مردي بزرگ از بزرگان بني هاشم جهت حرص بر دنيا در روزي داده چنين گرم خود را به اين گونه زحمت مي‌افكند، چون اين معني از قلبم خطور كرد، مرا پيش خود طلبيد و فرمود: * (إن بعض الظن إثم) * برخي از گمانها، گناه است. ما

1. سلم: پيش خريد خرما قبل از رسيدن آن.
2. وسيلة الخادم الي المخدوم، ص 186 و 187.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مقبرة بقيع الغرقد (2)، بنو هاشم (1)، الظنّ (1)، العرق، التعرق (1)
جهت انفاق بر ضعفاء و مساكين اين چنين زحمت ميكشيم نه به جهت

حرص بر دنيا.
گفتم: اي پسر رسول خدا! توبه مي‌كنم و او توبه‌ء مرا قبول فرمود. (1) " السيف الشاهر " شمشيري است آماده بر سر دشمنان. اشاره است به كمال علم و حجت آن حضرت، يا اشاره است به صلابت آن حضرت در امر دين، و اين كه او بر دشمنان خدا شمشير آماده و كشيده شده بود و لذا " حجاج بن يوسف " و " عبد الملك مروان " هر چند قصد آن حضرت كردند، مغلوب شدند.
" البدر الزاهر " او همانند ماه شب چهاردهم روشن است. اشاره به جمال آن حضرت است چنانچه روايت كرده اند كه روي مبارك آن حضرت، همچون ماه مي‌درخشيد.
" العزيز القادر "، " الغالب القاهر ". او عزيز و توانا و غالب وفائق (پيروز) بر اعداء است.
در روايت صحاح آمده كه حضرت امام محمدباقر (عليه السلام) به مجلس " حجاج " - عليه اللعنة والعذاب - رفت و حجاج در زمينه‌هايي از آن حضرت، سؤال كرد تا آخر پرسيد كه بدترين قبائل عرب كدام قبيله اند؟ آن حضرت فرمود: قبيله‌ء تو كه ثقيف است و حجاج را سرزنشها كرد و ظلم و جور او را به او باز گفت و بر حجاج غالب آمد.
" حائز المزايا و ... " آن حضرت جامع مزيت‌ها و بزرگي‌هاست كه اثر آن در دنيا باقي است و صاحب منقبتها و فخرهاست كه در عالم، مشهور و مذكور است. و اين اشاره به مناقب حسبي و نسبي آن حضرت است كه ذات شريفش را حاصل بوده است.
" جامع الواح العلوم ... " جامع لوح‌هاي علوم است بي آنكه متحمل زحمت كسب علم از دفترها شود. اين اشاره است به كمال علم آن حضرت كه از جانب خدا وألله است.
" جابر بن عبد الله " (رضي الله عنه) روايت كند كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به من فرمود: تو يكي از فرزندان مرا در خواهي يافت كه نام او موافق نام من باشد و او ميشكافد علم را شكافتني و او را بدين جهت " باقر " لقب شده است و معني " باقر " شكافنده است. ديگر آن حضرت به
1. وسيلة الخادم الي المخدوم، ص 186 و 187.

" جابر " فرمود: چون او را بيني سلام مرا به او برسان.
و در صحيح مسلم به اسناد خود روايت كرده است از حضرت امام محمد بن علي باقر (عليه السلام) كه او فرمود: من با جماعتي پيش " جابر بن عبد الله انصاري " رفتم و او بسيار پير شده بود و چشم او پوشيده، از هر

يك مي‌پرسيد كه تو چه كسي هستي؟ تا نوبت به من رسيد، پرسيد تو چه كسي هستي؟ گفتم: من محمد بن علي بن الحسين ام، بسيار خوشوقت شد و گفت: خوش آمدي اي برادر زادهء من، و مرا پيش خود طلبيد و چون گره بر سينهء من بود باز گشود دست مبارك بر سينهء من ماليد. مرا خبر داد از حديث حج پيغمبر (صلي الله عليه وآله) پس حديث حج را تمام از براي من باز گفت آن حديث بسيار طولاني است و تمامي در صحيح مسلم از روايت امام محمد باقر (عليه السلام) كه از " جابر بن عبد الله انصاري " روايت فرموده است، ثابت مي‌باشد. (1) علماي حديث وائمهء فقه، بسيار فوائد علوم از آن حديث مبارك، استنباط فرموده اند.

" محيي معارف النبي ... " احياء كنندهء معارف پيامبر (صلي الله عليه وآله) و صاحب فخر و شرف فرزندان آدم.

و اين اشاره است بدانكه دقائق علوم و معارف رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در دوران امامت آن حضرت تازه شد مردم از آن فائده‌ها بردند چنان كه گفته اند از ائمهء تابعين هيچ كس را آن مقدار روايت ودرايت نيست كه آن حضرت را بود.

آن حضرت صاحب ميراث امامت است از بزرگ به بزرگ، يعني از پدران بزرگ آن حضرت ميراث امامت به ارث برده. يعني پدران آن حضرت همه امام بوده اند.

كنيت او ابوجعفر ولقبش " باقر " است كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) اين لقب را به او داده و عبد صالح هم از القاب اوست.

او وارث پيغمبر، شفاعت كننده و وصي صاحب عزت ومناعت است و او با پدرش

1. صحيح مسلم، ج 8، ص 170 و 196 و شرح نووي، طبع بيروت، 1407 ه‍. ق.

مدفون در قبرستان بقيع است و آن صندوق مطهر كه رشك صندوق آسمان و مخزن جواهر حكمت و ايمان است، بر بالاي قبور ايشان نهاده اند و ابواب رحمت از آن قبهء مقدسه بر عالم گشاده اند. (1) " اللهم صل علي سيدنا محمد وآل سيدنا محمد سيما الأمام الطهر الطاهر محمد الباقر و سلم تسليما ". (2) 15. گفتار حافظ حسين:

حافظ حسين كربلائي تبريزي (م 994): در مورد اين امام همام مي‌نويسد:

" في ذكر الإمام الهمام، قمر الأقمار، ونور الأنوار، و سيد الأبرار، وقائد الأخيار، الإمام الباقر، والطهر الطاهر، والنجم الظاهر، والبحر الزاخر، السيد الوجيه، والإمام النبيه، المدفون عند أبيه، الحبر الملي عند العدو والولي، ابي جعفر محمد بن علي ".

وي امام پنجم است از ائمهء اثني عشر " المعروف بالباقر، سمي بذلك لأنه بقر العلم أي شقه فعرف اصله وعلم خفيه. وتبقر في العلم اي توسع وبقر عن العلوم: فتش عنها " ومادر وي ام عبد الله بنت الحسن بن علي بن ابيطالب است. " و هو أول علوي ولد بين علويين، تابعي جليل، امام بارع، مجمع علي جلالته، معدود في فقهاء المدينة وائمتهم ... ".

ترجمه عبارت آنست:

" امام همام، ماه ماهان، نور الأنوار، سيد و سرور ابرار و نيكوكاران، پيشواي اخيار امام باقر، پاك و پاكيزه، ستارهء درخشان، درياي جوشان، سرور آبرومند، امام آگاه، فردي كه در كنار پدرش مدفون مي‌باشد دانشمند پر از علم پيش دوست و دشمن ".

و در كتاب " كشف المحجوب " آمده است:

1. اين نوشته نشان مي‌دهد كه در عصر مؤلف هم، مدفن ائمه بقيع، داراي قبه و بارگاه بوده است.

2. وسيلة الخادم الي المخدوم، ص 185 - 191.

(٨٧١)

صفحهمفاتيح البحث: مقبرة بقيع الغرقد (1)، الحسن بن علي (1)، محمد بن علي (1)، القبر (1)، الوسعة (1)، الصّلاة (1)، الدفن (2)، قبور ائمة البقيع (1)

حضرت امام باقر (عليه السلام) مخصوص بود به دقائق علوم ولطائف اشارات اندر كتاب خداي عزوجل، وي را كرامات مشهور است و آيات ازهر وبراهين انور گويند كه: ملكي وقتي قصد هلاك وي كرد كس فرستاد تا وي را حاضر كردند چون به نزديك وي درآمد از وي عذر خواست و هديه داد و به نيكوئي بازگردانيد. چون وي برفت، گفتند: ايها الملك قصد هلاك

وي داشتي اكنون تو را با وي ديگر گونه ديديم چه حال بود؟ گفت: چون وي به نزديك من درآمد دو شير ديدم يكي بر راست و ديگري بر چپ وي، مرا مي‌گفتند كه: اگر تو قصد وي كني ما تو را هلاك مي‌كنيم.
و از وي روايت كنند كه وي گفته است: اندر تفسير قول خداي عزوجل * (فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله) * قال: من شغللك عن مطالعة الحق فهو طاغوتك. هر آنكس كه باز دارندهء تو از مطالعهء حق باشد (همان) همو طاغوت تو است. نگر تا به چه چيز محجوبي، بدان حجاب از وي بازماندهء ترك آن حجاب بگوي تا به كشف ابد برسي، محجوب ممنوع باشد و ممنوع را نرسد كه دعوي قربت كند. و يكي از خواص محمد بن علي الباقر (عليه السلام) روايت كنند كه: چون از شب از رختخواب بشدي و از اوراد فارغ گشتي، آواز بلند برآوردي و گفتي: الهي و سيدي شب اندر آمد و ولايت تصرف ملوك به سر آمد و ستارگان بر آسمان هويدا شدند و خلق جمله به خفتند و صورت مردمان بياراميد و چشمشان بخفت و مردمان از در خلق رميدند وبايستهاي خود نهفتند وبنو اميه درهاي خود را بستند و پاسبانان برگماشتند و آنان كه بديشان حاجتي داشتند حاجات خود فرو گذاشتند.
بار خدايا! تو زنده و پاينده و بيننده و داننده‌اي، غنودن و خواب بر تو روا نيست و آن كه تو را بدين صفت نشناسد به هيچ نعمت سزا نيست. اي آن كه چيزي تو را از چيز ديگر باز ندارد. و شب و روز اندر لقاي تو خلل نيارد، درهاي رحمت تو گشاده است بر آن كه تو را دعا كند و خزينه‌هايت به جمله صرف آن است كه تو، ثنا گويد، تو آن خداوندي كه رد سائل بر تو روا نباشد، آنكه دعا كند از مؤمنان، و بر درگاهت، سائل را بازدارندهء نيست و نباشد از

خلق زمين و آسمان.
بار خدايا! چون مرگ و گور و حساب را ياد كنم چگونه دل را به دنيا شاد كنم؟ و چون نامه را ياد كنم چگونه با چيزي از دنيا قرار گيرم؟ و چون ملك الموت را ياد كنم چگونه از دنيا بهره پذيرم؟ پس از تو خواهم از آنچه تو را دانم و از تو جويم از آنچه تو را مي‌خوانم راحتي اندر حال مرگ بي عذاب، و عيش اندر حال حساب بي عقاب.
اين جمله مي‌گفتي و گريستي تا شبي وي را گفتم:
يا سيدي و سيد آبائي! چند گوئي و تا كي خروش كني؟ فرمود: اي دوست، يعقوب را يك يوسف گم شد، چندان به گريست كه چشمهاي مباركش سفيد گشت، و من هيجده كس را با جد خود حسين بن علي وقتيلان كربلا

(عليه السلام) گم كرده ام، كه از آن باري [نباشم] كه اندر فراق ايشان چشمها سفيد كنم والسلام و الإكرام.
و از آن حضرت كرامات بسيار وخرق عادات بي شمار، در كتابهاي معتبره مذكور و مسطور است از آن جمله ابوبصير روايت مي‌كند كه نزديك ابي جعفر امام محمد باقر (عليه السلام) شدم و گفتم: شمائيد وارثان رسول خدا؟ گفت: آري. گفتم: اكنون شما قادريد بر آن گه مردگان را زنده كنيد و آن كه داء برص را بسازيد؟ گفت: آري به فرمان خداي تعالي. آن كه مرا گفت: به نزديك من آي يا ابامحمد! نزديك وي شدم دست به روي و چشم من ماليد، چشمم روشن گشت چنان كه آفتاب بديدم و زمين و خانه‌ها و هر چه در آن خانه بود، بديدم. آن گاه مرا گفت: دوست مي‌داري كه همچنين باشي و تو را باشد آنچه مردمان را بود و بر تو بود آنچه برايشان بود روز قيامت، يا همچنان كوري كه بودي و تو را بود بهشت خالص؟ گفتم: همچنان شوم كه بودم. وي دست بر چشم بسود همچنان شدم كه بودم.
صاحب " روضات الجنان " پس از ذكر چند كرامت از آن حضرت، در پايان مي‌نويسد:
" كرامات وخرق عادات آن حضرت فزون از آن است كه [به] حيز تحرير و تقرير
(۸۷۳)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، الموت (1)

16 - احمد فهمي محمد:

گنجد پس بدين قدر [ميباست] اختصار كرد ". (1) 16. احمد فهمي محمد: يكي از علماي معاصر اهل سنت مي‌گويد: " ابوجعفر محمد باقر، افتخار روزگار و در ناياب عصر در سال 57 هجري متولد گرديد او يك فرد هاشمي از دو هاشمي تبار مي‌باشد او علوي از دو علوي فاطمي از دو فاطمي است و نخستين فردي است كه تبار حسن و حسين در او با هم گرد آمده است خشنودي خداوند شامل حال هر دو باد! با و " باقر " گفتند چون در علم و دانش شكافندگي وتبحر داشت ". (2) 17. محمد امين بغدادي سويدي:

" او از بين برادران، وصي پدر عاليقدرش امام زين العابدين بود بر هيچكدام از اولاد حسين آن مقدار از علم و دانش، سنن، فنون ادب گرد نيامده است به آن مقدار كه بر ابي جعفر (عليه السلام) حاصل آمده است مناقب و فضائل او خيلي بيش از آنست كه دفتر ما گنجايش آن را داشته باشد ". (3) مطالب و سخنان دانشمندان گذشته ومعاصر پيرامون شخصيت حضرت امام باقر (عليه السلام) خيلي بيش از آنست كه به تحرير آيد و در اين خلاصه نگاري بگنجد از اينرو به همين تعداد محدود بسنده گرديد طالبان تفصيل مي‌توانند به كتاب " احقاق الحق " تأليف شهيد قاضي نورالله شوشتري با تعليقات وتذييلات آية الله العظمي نجفي مرعشي و گروه تحقيق معظم له مراجعه نمايند كه تاكنون بيش از 35 مجلد از آن اثر ارزشمند چاپ و انتشار يافته است در آن موسوعه آراء و افكار و نظريات دانشمندان اهل سنت، پيرامون اهل بيت (عليه السلام) و پيشوايان معصوم (عليه السلام) به تفضيل آمده است.

1. روضات الجنان، روضهء هشتم، ج 2، ص 402 - 406.
2. الأمام زين العابدين به نقل از ائمتنا ص 400.
3. سبائك الذهب ص 72 به نقل از ائمتنا ص 400.

(٨٧٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)

گنجد پس بدين قدر [ميباست] اختصار كرد ". (1) 16. احمد فهمي محمد: يكي از علماي معاصر اهل سنت مي‌گويد: " ابوجعفر محمد باقر، افتخار روزگار و در نایاب عصر در سال 57 هجري متولد گرديد او يك فرد هاشمي از دو هاشمي تبار مي‌باشد او علوي از دو علوي فاطمي از دو فاطمي است و نخستين فردي است كه تبار حسن و حسين در او با هم گرد آمده است خشنودي خداوند شامل حال هر دو باد! با و " باقر " گفتند چون در علم و دانش شكافندگي وتبحر داشت ". (2) 17. محمد امين بغدادي سويدي:

" او از بين برادران، وصي پدر عاليقدرش امام زين العابدين بود بر هيچكدام از اولاد حسين آن مقدار از علم و دانش، سنن، فنون ادب گرد نيامده است به آن مقدار كه بر ابي جعفر (عليه السلام) حاصل آمده است مناقب و فضائل او خيلي بيش از آنست كه دفتر ما گنجايش آن را داشته باشد ". (3) مطالب و سخنان دانشمندان گذشته ومعاصر پيرامون شخصيت حضرت امام باقر (عليه السلام) خيلي بيش از آنست كه به تحرير آيد و در اين خلاصه نگاري بگنجد از اينرو به همين تعداد محدود بسنده گرديد طالبان تفصيل مي‌توانند به كتاب " احقاق الحق " تأليف شهيد قاضي نورالله شوشتري با تعليقات وتذييلات آية الله العظمي نجفي مرعشي و گروه تحقيق معظم له مراجعه نمايند كه تاكنون بيش از 35 مجلد از آن اثر ارزشمند چاپ و انتشار يافته است در آن موسوعه آراء و افكار و نظريات دانشمندان اهل سنت، پيرامون اهل بيت (عليه السلام) و پيشوايان معصوم (عليه السلام) به تفضيل آمده است.

1. روضات الجنان، روضهء هشتم، ج 2، ص 402 - 406.
2. الأمام زين العابدين به نقل از ائمتنا ص 400.
3. سبائك الذهب ص 72 به نقل از ائمتنا ص 400.

(٨٧٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)

بخش دوم ` امام باقر (عليه السلام) در پيشگاه قرآن

(٨٧٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)

بخش دوم / امام باقر (ع) در پيشگاه قرآن ...

امام محمد باقر (عليه السلام) از پايه گزاران علوم اسلامي و مؤسس حوزه علميه مدينه، در تفسير آيات الهي، و تشريح حقايق معنوي قرآن كريم، نقش مؤثر و مفيدي داشته است به حدي كه اغلب روايات تفسيري در ذيل آيات قرآني، از ايشان يا از امام همام جعفر بن محمد الصادق (عليه السلام) مي‌باشد با توجه به فرصت مناسب و شرايط اجتماعي و سياسي كه پيش آمده بود اين دو بزرگوار بيش از ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام)، زمينه ي فعاليت و نشر دانش و ترويج علم و معرفت الهي را داشته اند، محدثين و راويان متعددي مانند: محمد بن مسلم، زراره، أبان بن تغلب، وحمران بن اعين ... و جمعي ديگر موفق به تلمذ و فراگيري علوم از محضر آن بزرگواران گشته اند به حدي كه در طول زندگي اين بزرگواران بيش از 4000 دانشجو و جوينده‌ء كمال در كسب علم و دانش و در مسير تربيت و تهذيب و فرا گرفتن علوم اسلامي از آن دو محضر مبارك، توفيق يافته اند.

از اينرو مقام شامخ و ساحت مقدس اين پيشواي والاقدر بالاتر از آنست كه در موقعيت علمي و تفسيري او، سخني به ميان آيد چون وجود اين جويندگان و پويندگان فراوان، خود بهترين نشان آنست كه آنان خود منبع اصلي و سرچشمه‌ء معارف عاليه الهي و قرآني را شناخته اند و به صوب آن حركت كرده اند.

" ابن نديم " در كتاب " الفهرست " در بخش معرفي كتابهايي كه در تفسير قرآن مجيد نوشته شده است مي‌گويد: " كتاب الباقر محمد بن علي بن الحسين (عليه السلام) به روايت ابي الجارود از زيديه كه در جاي خود تاريخچه‌ء آن را نقل و بازگو خواهيم كرد " (1) مرحوم مجلسي صاحب بحار الانوار در كتاب " القرآن " تفسيري را از امام باقر (عليه السلام) روايت كرده است كه مشتمل بر تفسير تعدادي از آيات قرآني مي‌باشد ". (2)

۱. الفهرست ابن نديم، بخش تفاسير قرآن.

۲. بحار الأنوار كتاب القرآن.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب بحار الأنوار (2)، أبان بن تغلب (1)، القرآن الكريم (2)، الكسب (1)، الكرم، الكرامة (1)

1 - اميد بخش ترين آيه:

اين بزرگوار و فرزند عاليقدرش، مشكلات و متشابهات قرآن را با ارشاد و راهنمائي و توضيحات لازم، در عصر خود و ديگر اعصار باز گشوده اند كه ما محض تبرك وتيمن و ارائهء رهنمود به بازگوئي چند مورد كوتاه و مختصر، بسنده مي‌كنيم طالبان تفصيل را، به كتابهاي مفصل تفسيري وفقه مبسوط واستدلالي اماميه إرجاع مي‌دهيم كه سرشار از رهنمودها و ارشادات تفسيري اين پيشواي معصوم (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) مي‌باشد. اينك نمونه‌هايي از آن اقيانوس بي كران تفسير امام (عليه السلام):

1. اميد بخش ترين آيه:

قال حرب بن شريح: سمعت ابا محمد بن علي 7 يقول: " انكم معشر اهل العراق تقولون أرجي آية في القرآن * (يا عبادي الذين اسرفوا علي انفسهم لاتقنطوا من روح الله، ان الله يغفر الذنوب جميعا) * وإنا اهل البيت، نقول: " ارجي آية في كتاب الله " * (ولسوف يعطيك ربك فترضي) *. (1) حرب بن شريح گويد: كه از امام ابوجعفر محمد باقر (عليه السلام) شنيدم كه مي‌فرمود: اي گروه مردم عراق! شما معتقد هستيد كه اميد بخش ترين آيه در قرآن مجيد، آيهء غفران است جائي كه مي‌فرمايد: " اي بندگان من كه به خود اسراف ورزيده ايد از روح پروردگار نااميد نگرديد كه خداوند تمام گناهان را مي‌بخشد ".

ولي ما اهل بيت معتقديم كه اميدبخش ترين آيه در قرآن مجيد آيه اي است كه خطاب به پيامبر اسلام مي‌فرمايد: " به زودي خداوند آنچنان به تو عطا و بخشش خواهد داشت كه خود راضي و خشنود گردي ". يقينا رضايت و خشنودي پيامبر اسلام، كه خود معيار حق و باطل و شاخص احكام وطاعات و معاصي است از عفو و بخشش بيكران الهي حكايتها خواهد داشت.

2. عفو و مغفرت:

قال الله الحكيم: * (ليشهدوا منافع لهم) * قال محمد بن علي الباقر (عليه السلام): ليشهدوا العفو

1. سوره الضحي، آيه 5.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، دولة العراق (2)، محمد بن علي (1)، القرآن الكريم (1)، الحرب (1)، سورة الضحي (1)

2 - عفو و مغفرت:

اين بزرگوار و فرزند عاليقدرش، مشكلات و متشابهات قرآن را با ارشاد و راهنمائي و توضيحات لازم، در عصر خود و ديگر اعصار باز گشوده اند كه ما محض تبرك وتيمن و ارائهء رهنمود به بازگوئي چند مورد كوتاه و مختصر، بسنده مي‌كنيم طالبان تفصيل را، به كتابهاي مفصل تفسيري وفقه مبسوط واستدلالي اماميه إرجاع مي‌دهيم كه سرشار از رهنمودها و ارشادات تفسيري اين پيشواي معصوم (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) مي‌باشد. اينك نمونه‌هايي از آن اقيانوس بي كران تفسير امام (عليه السلام):

1. اميد بخش ترين آيه:

قال حرب بن شريح: سمعت ابا محمد بن علي 7 يقول: " انكم معشر اهل العراق تقولون أرجي آية في القرآن * (يا عبادي الذين اسرفوا علي انفسهم لاتقنطوا من روح الله، ان الله يغفر الذنوب جميعا) * وإنا اهل البيت، نقول: " ارجي آية في كتاب الله " * (ولسوف يعطيك ربك فترضي) *. (1) حرب بن شريح گويد: كه از امام ابوجعفر محمد باقر (عليه السلام) شنيدم كه مي‌فرمود: اي گروه مردم عراق! شما معتقد هستيد كه اميد بخش ترين آيه در قرآن مجيد، آيهء غفران است جائي كه مي‌فرمايد: " اي بندگان من كه به خود اسراف ورزيده ايد از روح پروردگار نااميد نگرديد كه خداوند تمام گناهان را مي‌بخشد ".

ولي ما اهل بيت معتقديم كه اميدبخش ترين آيه در قرآن مجيد آيه اي است كه خطاب به پيامبر اسلام مي‌فرمايد: " به زودي خداوند آنچنان به تو عطا و بخشش خواهد داشت كه خود راضي و خشنود گردي ". يقينا رضايت و خشنودي پيامبر اسلام، كه خود معيار حق و باطل و شاخص احكام وطاعات و معاصي است از عفو و بخشش بيكران الهي حكايتها خواهد داشت.

2. عفو و مغفرت:

قال الله الحكيم: * (ليشهدوا منافع لهم) * قال محمد بن علي الباقر (عليه السلام): ليشهدوا العفو

1. سوره الضحي، آيه 5.

(٨٧٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، دولة العراق (2)، محمد بن علي (1)، القرآن الكريم (1)، الحرب (1)، سورة الضحي (1)

3 - وبال اعمال:

و المغفرة ". (1) خداوند متعال در مورد فلسفه و حكمت حج مي‌فرمايد: " تا حاجيان شاهد منافع خويشتن باشند " امام (عليه السلام) فرمودند: " مقصود آنست كه شاهد عفو و مغفرت بي كران الهي گردند ... ".

3. و بال اعمال:

قال الله الحكيم: * (ويرسل الصواعق ... فيصيب بها من يشاء) * قال ابو جعفر الباقر:

" يصيب المسلم و غير المسلم ولايصيب ذاكرا ". (2) خداوند صاعقه‌هاي خود را مي‌فرستد تا هر كه را خواست به آن اصابت مي‌دهد.

امام (عليه السلام) فرمودند: " كه مورد اصابت مسلمان و غير مسلمان هر دو قرار مي‌گيرند ولي هرگز به ياد كننده‌ء خدا، نمي‌رسد ".

4. فرو افتادن در آيات خدا:

قال الله تعالي: * (وإذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا) * قال محمد بن علي الباقر (عليه السلام):

" لاتجالسوا أهل الخصومات والأهواء، والكلام في الله والجدل في القرآن، فأنهم الذين يخوضون في آيات الله ". (3) خداوند متعال مي‌فرمايد: هنگامي كه آنان را كه با آيات ما فرو افتاده اند مشاهده مي‌كني. امام در توضيح آن آيه فرمودند:

" هرگز با صاحبان خصومت وهوي، و صاحبان آراء و نظرات مخالف با خدا و مجادله با قرآن، نشست و برخاست نداشته باشيد چون آنان مصداق بارز اين آيه شريفه هستند كه خوض در آيات خدا مي‌نمايند ".

5. شجره طيبه:

در مناقب ابن شهر آشوب از حلبي نقل مي‌كند: كه جمعي به حضور امام باقر (عليه السلام) رسيدند و از نشاني پرس و جو نمودند كه امام (عليه السلام) با نام و نشان آن علامت را بيان نمود

1. الحج، آيه 28.
2. الحج آيه 28.
3. طبقات مفسران شيعه ص 169.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، القرآن الكريم (1)، الشهادة (1)، الحج (3)، البول (1)، النوم (1)

و المغفرة ". (1) خداوند متعال در مورد فلسفه و حكمت حج مي‌فرمايد: " تا حاجيان شاهد منافع خويشتن باشند " امام (عليه السلام) فرمودند: " مقصود آنست كه شاهد عفو و مغفرت بي كران الهي گردند ... ".
3. و بال اعمال:
قال الله الحكيم: * (ويرسل الصواعق ... فيصيب بها من يشاء) * قال ابو جعفر الباقر:
" يصيب المسلم و غير المسلم ولايصيب ذاكرا ". (2) خداوند صاعقه‌هاي خود را مي‌فرستد تا هر كه را خواست به آن اصابت مي‌دهد.
امام (عليه السلام) فرمودند: " كه مورد اصابت مسلمان و غير مسلمان هر دو قرار مي‌گيرند ولي هرگز به ياد كننده‌ء خدا، نمي‌رسد ".
4. فرو افتادن در آيات خدا:
قال الله تعالي: * (وإذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا) * قال محمد بن علي الباقر (عليه السلام):
" لاتجالسوا أهل الخصومات والأهواء، والكلام في الله والجدل في القرآن، فأنهم الذين يخوضون في آيات الله ". (3) خداوند متعال مي‌فرمايد: هنگامي كه آنان را كه با آيات ما فرو افتاده اند مشاهده مي‌كني. امام در توضيح آن آيه فرمودند:
" هرگز با صاحبان خصومت وهوي، و صاحبان آراء و نظرات مخالف با خدا و مجادله با قرآن، نشست و برخاست نداشته باشيد چون آنان مصداق بارز اين آيه شريفه هستند كه خوض در آيات خدا مي‌نمايند ".
5. شجره طيبه:
در مناقب ابن شهر آشوب از حلبي نقل مي‌كند: كه جمعي به حضور امام باقر (عليه السلام) رسيدند و از نشاني پرس و جو نمودند كه امام (عليه السلام) با نام و نشان آن علامت را بيان نمود
1. الحج، آيه 28.
2. الحج آيه 28.
3. طبقات مفسران شيعه ص 169.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، القرآن الكريم (1)، الشهادة (1)، الحج (3)، البول (1)، النوم (1)

و المغفرة ". (1) خداوند متعال در مورد فلسفه و حكمت حج مي‌فرمايد: " تا حاجيان شاهد منافع خويشتن باشند " امام (عليه السلام) فرمودند: " مقصود آنست كه شاهد عفو و مغفرت بي كران الهي گردند ... ".

3. و بال اعمال:

قال الله الحكيم: * (ويرسل الصواعق ... فيصيب بها من يشاء) * قال ابو جعفر الباقر:

" يصيب المسلم و غير المسلم ولايصيب ذاكرا ". (2) خداوند صاعقه‌هاي خود را مي‌فرستد تا هر كه را خواست به آن اصابت مي‌دهد.

امام (عليه السلام) فرمودند: " كه مورد اصابت مسلمان و غير مسلمان هر دو قرار مي‌گيرند ولي هرگز به ياد كننده‌ء خدا، نمي‌رسد ".

4. فرو افتادن در آيات خدا:

قال الله تعالي: * (وإذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا) * قال محمد بن علي الباقر (عليه السلام):

" لاتجالسوا أهل الخصومات والأهواء، والكلام في الله والجدل في القرآن، فأنهم الذين يخوضون في آيات الله ". (3) خداوند متعال مي‌فرمايد: هنگامي كه آنان را كه با آيات ما فرو افتاده اند مشاهده مي‌كني. امام در توضيح آن آيه فرمودند:

" هرگز با صاحبان خصومت وهوي، و صاحبان آراء و نظرات مخالف با خدا و مجادله با قرآن، نشست و برخاست نداشته باشيد چون آنان مصداق بارز اين آيه شريفه هستند كه خوض در آيات خدا مي‌نمايند ".

5. شجره طيبه:

در مناقب ابن شهر آشوب از حلبي نقل مي‌كند: كه جمعي به حضور امام باقر (عليه السلام) رسيدند و از نشاني پرس و جو نمودند كه امام (عليه السلام) با نام و نشان آن علامت را بيان نمود

1. الحج، آيه 28.
2. الحج آيه 28.
3. طبقات مفسران شيعه ص 169.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، القرآن الكريم (1)، الشهادة (1)، الحج (3)، البول (1)، النوم (1)

6 - كلامي در تفسير توحيد خدا:

سپس فرمود: شما مي‌خواستيد از معناي اين آيه شريفه سوال كنيد جايي كه خداوند متعال مي‌فرمايد:
" كشجرة طيبة، أصلها ثابت وفرعها في السماء، تؤتي أكلها كل حين بأذن ربها ". (1) گفتند: آري از همين آيه و مقصود از آن را مي‌خواستيم بدانيم امام باقر (عليه السلام) فرمودند:
" مائيم آن شجره اي كه خداوند متعال توصيف فرموده است كه أصلها ثابت و فرعها في السماء، و مائيم كه به شيعيان خود بهرهء علمي مي‌دهيم آن مقداري كه بخواهند ". (2) 6. كلامي در تفسير توحيد خدا:
" إن الله عزوجل كان ولا شيئي غيره، كان نورا لاظلام فيه، وصادقا لاكذب فيه، و عالما لاجهل فيه، وحيا لاموت فيه، وكذالك اليوم، لايزال ابدا " الحديث. (3) خداوند عزوجل بود در حالي كه چيزي جز او نبود، نوري كه ظلمتي نداشت و راستي كه دروغي نداشت دانائي كه هرگز جهل و ناداني نداشت، زنده اي كه هيچگونه مرگي در وي نبود و امروز نيز همچنان مي‌باشد، و براي هميشه نيز، همچنان خواهد بود ... ".
استاد علامه طباطبائي در توضيح حديث مي‌فرمايند:
" ازليت حق سبحانه، نه به معني تقدم زماني است بلكه به معني اطلاق وجودي است كه لازمه اش احاطهء وجودي وي، به همهء اشياء مي‌باشد و بنابر اين ازليت وأبديت ومعيت حق، نسبت به اشياء، به يك معني برميگردد و آن احاطه اطلاقي وجود او، به همهء اشياء است. پس در نتيجه آفريدن اشياء، پس از آنكه آفريده نشده بودند و بقاي او بعد از فناء اشياء، موجب تغيير حال در وي نخواهد بود. و اما تقدم زماني به وضوح پيوسته است كه وجود حق سبحانه به هيچ وجه با زمان انطباق پيدا نمي‌كند و هرگز زمان با وي و با فعل وي نمي‌تواند همراه شود ".

١. سوره ابراهيم آيات ٢٤ و ٢٥.
٢. المناقب ج 4، ص 209، چاپ ذوي القربي قم.
3. عقيقي بخشايشي، طبقات مفسران شيعه ج 1، ص 169.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الأكل (1)، الجهل (1)، سورة ابراهيم (1)

توضيح نگارنده اينست كه زمان خود به خو د، وجود مستقلي نيست، بلكه محصول مقايسهء وجودي، دو موجود با همديگر مي‌باشد كه كدام جلوتر و كدام متأخرتر است. فعل پروردگار در حد خود و در صدور خويش، عاري از قياس مقايسه كننده ميباشد، مقايسه‌ها و مقارنه‌ها، همه معلولي از آن علت اوليه، و لازمه‌اي از لوازم وجود علت هستند كه احاطه وجودي و اشراف تام وكامل بر تمام موجودات دارد پس تقدم وجود حق يك تقدم علي و فاعلي است نه تقدم زماني يا رتبي و غيره.

7. خداوند متعال در سوره اسراء مي‌فرمايد: " ولا تقربوا الزنا إنه كان فاحشة، وساء سبيلا " (1) هرگز به عمل نامشروع نزديك نشويد، كه آن يك عمل فحشاء و نامشروع است.

امام باقر (عليه السلام) فرمودند: فحشاء: يعني مصيبت وبغضاء است چون خداوند آن را با شديدترين سزا مجازات مي‌كند و زنا از كبيرترين گناهان كبيره مي‌باشد. (2) 8. در تفسير آيه شريفهء " وفضلناهم علي كثير ممن خلقنا تفضيلا " (3) ما انسان را به بيشترين مخلوقات خود برتري داديم: امام باقر (عليه السلام) در تفسير اين آيه فرمودند: خداوند متعال، تمام مخلوقات خود را واژگونه و روافتاده خلق كرده است جز انسان كه او را مستوي القامه ومعتدل، خلق نموده است. (4) 9. مقصود از رتق وفتق چيست؟

عمرو بن عبيد از دانشمندان فقهي اهل سنت به محضر امام باقر (عليه السلام) وارد شد و خواست او را با پرسشي امتحان كند پس از او پرسيد: قربانت گردم: مقصود از رتق وفتق در آيهء شريفه " أولم ير الذين كفرو أن السموات و الأرض، كانتا رتقا ففتقناهما " (سوره انبياء / آيه 30) چيست؟ امام باقر (عليه السلام) در پاسخ او فرمودند: " آسمان رتق بود كه باران نازل نمي‌نمود، و زمين فتق بود نبات و علف بيرون

١. سوره اسراء، آيه ٣٢.
٢. تفسير البرهان ج ٢، ص ٤١٧.
٣. سورهء اسراء آيه ٧٠.
٤. تفسير البرهان ج ٢، ص 429.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (4)، الزنا (1)، كتاب تفسير البرهان (2)

توضيح نگارنده اينست كه زمان خود به خو د، وجود مستقلي نيست، بلكه محصول مقايسهء وجودي، دو موجود با همديگر مي‌باشد كه كدام جلوتر و كدام متأخرتر است. فعل پروردگار در حد خود و در صدور خويش، عاري از قياس مقايسه كننده ميباشد، مقايسه‌ها و مقارنه‌ها، همه معلولي از آن علت اوليه، و لازمه‌اي از لوازم وجود علت هستند كه احاطه وجودي و اشراف تام وكامل بر تمام موجودات دارد پس تقدم وجود حق يك تقدم علي و فاعلي است نه تقدم زماني يا رتبي و غيره.

7. خداوند متعال در سوره اسراء مي‌فرمايد: " ولا تقربوا الزنا إنه كان فاحشة، وساء سبيلا " (1) هرگز به عمل نامشروع نزديك نشويد، كه آن يك عمل فحشاء و نامشروع است.

امام باقر (عليه السلام) فرمودند: فحشاء: يعني مصيبت وبغضاء است چون خداوند آن را با شديدترين سزا مجازات مي‌كند و زنا از كبيرترين گناهان كبيره مي‌باشد. (2) 8. در تفسير آيه شريفهء " وفضلناهم علي كثير ممن خلقنا تفضيلا " (3) ما انسان را به بيشترين مخلوقات خود برتري داديم: امام باقر (عليه السلام) در تفسير اين آيه فرمودند: خداوند متعال، تمام مخلوقات خود را واژگونه و روافتاده خلق كرده است جز انسان كه او را مستوي القامه ومعتدل، خلق نموده است. (4) 9. مقصود از رتق وفتق چيست؟

عمرو بن عبيد از دانشمندان فقهي اهل سنت به محضر امام باقر (عليه السلام) وارد شد و خواست او را با پرسشي امتحان كند پس از او پرسيد: قربانت گردم: مقصود از رتق وفتق در آيهء شريفه " أولم ير الذين كفرو أن السموات و الأرض، كانتا رتقا ففتقناهما " (سوره انبياء / آيه 30) چيست؟ امام باقر (عليه السلام) در پاسخ او فرمودند: " آسمان رتق بود كه باران نازل نمي‌نمود، و زمين فتق بود نبات و علف بيرون

١. سوره اسراء، آيه ٣٢.
٢. تفسير البرهان ج ٢، ص ٤١٧.
٣. سورهء اسراء آيه ٧٠.
٤. تفسير البرهان ج ٢، ص 429.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (4)، الزنا (1)، كتاب تفسير البرهان (2)

9 - مقصود از رتق و فتق چيست؟

توضيح نگارنده اينست كه زمان خود به خو د، وجود مستقلي نيست، بلكه محصول مقايسهء وجودي، دو موجود با همديگر مي‌باشد كه كدام جلوتر و كدام متأخرتر است. فعل پروردگار در حد خود و در صدور خويش، عاري از قياس مقايسه كننده ميباشد، مقايسه‌ها و مقارنه‌ها، همه معلولي از آن علت اوليه، و لازمه‌اي از لوازم وجود علت هستند كه احاطه وجودي و اشراف تام وكامل بر تمام موجودات دارد پس تقدم وجود حق يك تقدم علي و فاعلي است نه تقدم زماني يا رتبي و غيره.
7. خداوند متعال در سوره اسراء مي‌فرمايد: " ولا تقربوا الزنا إنه كان فاحشة، وساء سبيلا " (1) هرگز به عمل نامشروع نزديك نشويد، كه آن يك عمل فحشاء و نامشروع است.
امام باقر (عليه السلام) فرمودند: فحشاء: يعني مصيبت وبغضاء است چون خداوند آن را با شديدترين سزا مجازات مي‌كند و زنا از كبيرترين گناهان كبيره مي‌باشد. (2) 8. در تفسير آيه شريفهء " وفضلناهم علي كثير ممن خلقنا تفضيلا " (3) ما انسان را به بيشترين مخلوقات خود برتري داديم: امام باقر (عليه السلام) در تفسير اين آيه فرمودند: خداوند متعال، تمام مخلوقات خود را واژگونه و روافتاده خلق كرده است جز انسان كه او را مستوي القامه ومعتدل، خلق نموده است. (4) 9. مقصود از رتق وفتق چيست؟
عمرو بن عبيد از دانشمندان فقهي اهل سنت به محضر امام باقر (عليه السلام) وارد شد و خواست او را با پرسشي امتحان كند پس از او پرسيد: قربانت گردم: مقصود از رتق وفتق در آيهء شريفه " أولم ير الذين كفرو أن السموات و الأرض، كانتا رتقا ففتقناهما " (سوره انبياء / آيه 30) چيست؟ امام باقر (عليه السلام) در پاسخ او فرمودند: " آسمان رتق بود كه باران نازل نمي‌نمود، و زمين فتق بود نبات و علف بيرون

١. سوره اسراء، آيه ٣٢.
٢. تفسير البرهان ج ٢، ص ٤١٧.
٣. سورهء اسراء آيه ٧٠.
٤. تفسير البرهان ج ٢، ص 429.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (4)، الزنا (1)، كتاب تفسير البرهان (2)

نمي آورد پس عمرو بن عبيد ساكت و آرام شد و اعتراض خود را فرو برد. (1) دوباره پرسيد:
به من از معناي آيه " و من يحلل عليه غضبي، فقد هوي " (سورهء فرقان / آيه 75) مقصود از غضب خدا چيست؟ امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند مقصود از غضب، همان عقاب و سزا است اي عمرو! كسي كه خيال كند كه خداوند از حالي به حال ديگري منتقل مي‌گردد، اشتباه كرده است و او را با او صاف مخلوق توصيف نموده است خدا را هيچ چيز، متحول و متنقل نمي‌سازد ". (2) 10. مقصود از " يد " چيست؟
محمد بن مسلم گويد: از امام باقر (عليه السلام) از معناي آيهء شريفه " ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي " (سوره ص / آيه 75) " چه مانع شد تا سجده نكني بر آنچه كه با قدرت خود خلق نمودم ". امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: هدف از كلمهء " يد " در لغت عرب، قوه و قدرت مي‌باشد خداوند متعال در آيهء شريفه مي‌فرمايد: " وأذكر عبدنا داود ذالأيد " يا " والسماء نبيناها بأيد " اي بقوة و باز " وأيدهم بروح القدس " يعني تقويت نمود با روح القدس، وباز گفته مي‌شود " لفلان عندي، يد بيضاء " يعني فلاني پيش من نعمت درخشان دارد ". (3) 11. مقصود از " حق " چيست؟
سوال شد از قول خداوند متعال در آيه شريفه جايي كه مي‌فرمايد: " سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتي يتبين لهم أنه الحق " (فصلت / آيه 53) در پاسخ فرمودند: در وجود خودشان " مسخ " را نشان مي‌دهد، و در آفاق كمبود و شكست آفاق را مي‌بينند پس قدرت خدا را در انفس و آفاق خود مشاهده مي‌كنند و مقصود از تبين حق، خروج و ظهور قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) مي‌باشد كه حقي است از سوي خداوند عزوجل و رؤيت او حقي است ضروري ". (4)

١. شبلنجي، نور الأبصار ص ٢٠٧.
٢. شيخ صدوق، التوحيد ص ١٦٨.
٣. هاشم بحراني، تفسير البرهان ج ٤، ص ٦٤.
٤. نعماني، الغيبة ص ٤٤.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، محمد بن مسلم (1)، سورة ص (1)، السجود (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب تفسير البرهان (1)

نمي آورد پس عمرو بن عبيد ساكت و آرام شد و اعتراض خود را فرو برد. (1) دوباره پرسيد:
به من از معناي آيه " و من يحلل عليه غضبي، فقد هوي " (سورهء فرقان / آيه 75) مقصود از غضب خدا چيست؟ امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند مقصود از غضب، همان عقاب و سزا است اي عمرو! كسي كه خيال كند كه خداوند از حالي به حال ديگري منتقل مي‌گردد، اشتباه كرده است و او را با او صاف مخلوق توصيف نموده است خدا را هيچ چيز، متحول و متنقل نمي‌سازد ". (2) 10. مقصود از " يد " چيست؟
محمد بن مسلم گويد: از امام باقر (عليه السلام) از معناي آيهء شريفه " ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي " (سوره ص / آيه 75) " چه مانع شد تا سجده نكني بر آنچه كه با قدرت خود خلق نمودم ". امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: هدف از كلمهء " يد " در لغت عرب، قوه و قدرت مي‌باشد خداوند متعال در آيهء شريفه مي‌فرمايد: " وأذكر عبدنا داود ذالأيد " يا " والسماء نبيناها بأيد " اي بقوة و باز " وأيدهم بروح القدس " يعني تقويت نمود با روح القدس، وباز گفته مي‌شود " لفلان عندي، يد بيضاء " يعني فلاني پيش من نعمت درخشان دارد ". (3) 11. مقصود از " حق " چيست؟
سوال شد از قول خداوند متعال در آيه شريفه جايي كه مي‌فرمايد: " سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتي يتبين لهم أنه الحق " (فصلت / آيه 53) در پاسخ فرمودند: در وجود خودشان " مسخ " را نشان مي‌دهد، و در آفاق كمبود و شكست آفاق را مي‌بينند پس قدرت خدا را در انفس و آفاق خود مشاهده مي‌كنند و مقصود از تبين حق، خروج و ظهور قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) مي‌باشد كه حقي است از سوي خداوند عزوجل و رؤيت او حقي است ضروري ". (4)

١. شبلنجي، نور الأبصار ص ٢٠٧.
٢. شيخ صدوق، التوحيد ص ١٦٨.
٣. هاشم بحراني، تفسير البرهان ج ٤، ص ٦٤.
٤. نعماني، الغيبة ص ٤٤.

12. مقصود از سكينه چيست؟
خداوند متعال مي‌فرمايد: " وهو الذي أنزل السكينة في قلوب المؤمنين " (سوره الفتح / آيه 4) ابوحمزه ثمالي گويد: مقصود از سكينه را پرسيدم در پاسخ فرمودند:
" آن ايمان مي‌باشد " و از معناي آيهء " وأيدهم به روح منه " باز فرمودند: مقصود از آن " ايمان به خداست ". (1) 13. مقصود از فرار به سوي خدا چيست؟
از آيهء شريفه " ففروا إلي الله، إني لكم منه نذير مبين " (الذاريات / آيه 50) از هدف فرار به خدا سوال شد در پاسخ فرمودند: به سوي خداوند متعال، حج بگزاريد و به سوي خداوند عزيمت كنيد ". (2) 14. مقصود از عداوت اولاد و همسران چيست؟
خداوند متعال مي‌فرمايد: " إن من أزواجكم واولادكم، عدو لكم فأحذروه " (سوره تغابن / آيه 14) امام (عليه السلام) در تفسير آيهء فوق فرمودند: " هنگامي كه فردي مي‌خواهد به سوي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مهاجرت كند فرزند و همسر به او آويزان مي‌گردند و مي‌گويند: تو را به خدا قسم مي‌دهيم از كنار ما نرو كه بعد از تو ضايع و تباه مي‌گرديم برخي از آنان از اهل و فرزند خود اطاعت مي‌كنند، پس اقامت مي‌ورزند پس آنان را از فرزندان و همسران خود تحذير مي‌نمايد و از اطاعت آنان نهي مي‌كند ولي برخي از آنان رهسپار مي‌گردند و آنان را انذار مي‌نمايد و مي‌گويد:
به خدا قسم! شما اگر به اين محل مهاجرت ننماييد و خداوند بين من وشما را در دار هجرت گردهم آورد هرگز سودمند حال شما نخواهم بود وقتي خداوند ميان آنان را با هم جمع نمود به او دستور مي‌دهد كه با حسن ارتباط خود از آنان مواظبت كند و مي‌فرمايد:
" و ان تعفوا وتصفحوا فإن الله غفور رحيم ". (3)

١. تفسير البرهان ج ٤، ص ١٩٥ - ٢٣٧.
٢. تفسير البرهان ج ٤، ص 195 و 237.
3. سوره تغابن آيه 14، تفسير علي بن ابراهيم ص 684.

صفحهمفاتيح البحث: الحج (1)، كتاب تفسير البرهان (2)، علي بن إبراهيم (1)

12. مقصود از سكينه چيست؟
خداوند متعال مي‌فرمايد: " وهو الذي أنزل السكينة في قلوب المؤمنين " (سوره الفتح / آيه 4) ابوحمزه ثمالي گويد: مقصود از سكينه را پرسيدم در پاسخ فرمودند:
" آن ايمان مي‌باشد " و از معناي آيهء " وأيدهم به روح منه " باز فرمودند: مقصود از آن " ايمان به خداست ". (1) 13. مقصود از فرار به سوي خدا چيست؟
از آيهء شريفه " ففروا إلي الله، إني لكم منه نذير مبين " (الذاريات / آيه 50) از هدف فرار به خدا سوال شد در پاسخ فرمودند: به سوي خداوند متعال، حج بگزاريد و به سوي خداوند عزيمت كنيد ". (2) 14. مقصود از عداوت اولاد و همسران چيست؟
خداوند متعال مي‌فرمايد: " إن من أزواجكم واولادكم، عدو لكم فأحذروه " (سوره تغابن / آيه 14) امام (عليه السلام) در تفسير آيهء فوق فرمودند: " هنگامي كه فردي مي‌خواهد به سوي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مهاجرت كند فرزند و همسر به او آويزان مي‌گردند و مي‌گويند: تو را به خدا قسم مي‌دهيم از كنار ما نرو كه بعد از تو ضايع و تباه مي‌گرديم برخي از آنان از اهل و فرزند خود اطاعت مي‌كنند، پس اقامت مي‌ورزند پس آنان را از فرزندان و همسران خود تحذير مي‌نمايد و از اطاعت آنان نهي مي‌كند ولي برخي از آنان رهسپار مي‌گردند و آنان را انذار مي‌نمايد و مي‌گويد:
به خدا قسم! شما اگر به اين محل مهاجرت ننماييد و خداوند بين من وشما را در دار هجرت گردهم آورد هرگز سودمند حال شما نخواهم بود وقتي خداوند ميان آنان را با هم جمع نمود به او دستور مي‌دهد كه با حسن ارتباط خود از آنان مواظبت كند و مي‌فرمايد:
" و ان تعفوا وتصفحوا فإن الله غفور رحيم ". (3)

١. تفسير البرهان ج ٤، ص ١٩٥ - ٢٣٧.
٢. تفسير البرهان ج ٤، ص 195 و 237.
3. سوره تغابن آيه 14، تفسير علي بن ابراهيم ص 684.

صفحهمفاتيح البحث: الحج (1)، كتاب تفسير البرهان (2)، علي بن إبراهيم (1)

12. مقصود از سكينه چيست؟
خداوند متعال مي‌فرمايد: " وهو الذي أنزل السكينة في قلوب المؤمنين " (سوره الفتح / آيه 4) ابوحمزه ثمالي گويد: مقصود از سكينه را پرسيدم در پاسخ فرمودند:
" آن ايمان مي‌باشد " و از معناي آيهء " وأيدهم به روح منه " باز فرمودند: مقصود از آن " ايمان به خداست ". (1) 13. مقصود از فرار به سوي خدا چيست؟
از آيهء شريفه " ففروا إلي الله، إني لكم منه نذير مبين " (الذاريات / آيه 50) از هدف فرار به خدا سوال شد در پاسخ فرمودند: به سوي خداوند متعال، حج بگزاريد و به سوي خداوند عزيمت كنيد ". (2) 14. مقصود از عداوت اولاد و همسران چيست؟
خداوند متعال مي‌فرمايد: " إن من أزواجكم واولادكم، عدو لكم فأحذروه " (سوره تغابن / آيه 14) امام (عليه السلام) در تفسير آيهء فوق فرمودند: " هنگامي كه فردي مي‌خواهد به سوي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مهاجرت كند فرزند و همسر به او آويزان مي‌گردند و مي‌گويند: تو را به خدا قسم مي‌دهيم از كنار ما نرو كه بعد از تو ضايع و تباه مي‌گرديم برخي از آنان از اهل و فرزند خود اطاعت مي‌كنند، پس اقامت مي‌ورزند پس آنان را از فرزندان و همسران خود تحذير مي‌نمايد و از اطاعت آنان نهي مي‌كند ولي برخي از آنان رهسپار مي‌گردند و آنان را انذار مي‌نمايد و مي‌گويد:
به خدا قسم! شما اگر به اين محل مهاجرت ننماييد و خداوند بين من وشما را در دار هجرت گردهم آورد هرگز سودمند حال شما نخواهم بود وقتي خداوند ميان آنان را با هم جمع نمود به او دستور مي‌دهد كه با حسن ارتباط خود از آنان مواظبت كند و مي‌فرمايد:
" و ان تعفوا وتصفحوا فإن الله غفور رحيم ". (3)
١. تفسير البرهان ج ٤، ص ١٩٥ - ٢٣٧.
٢. تفسير البرهان ج ٤، ص 195 و 237.
3. سوره تغابن آيه 14، تفسير علي بن ابراهيم ص 684.
(٨٨٣)
صفحهمفاتيح البحث: الحج (1)، كتاب تفسير البرهان (2)، علي بن إبراهيم (1)

15. مقصود از صبر چيست؟
از معناي قول خداوند متعال جايي كه مي‌فرمايد: " وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا " (سوره دهر / آيه 12). امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: در اثر آنچه كه بر فقر و مسكنت صبر نمودند و بر مصائب دنيا تحمل ورزيدند ". (1) 16. مقصود از علامات:
ابوالورد از امام باقر (عليه السلام) در تفسير كلام الهي جائي كه مي‌فرمايد: " وعلامات وبالنجم هم يهتدون " (2) روايت مي‌كند " مائيم آن ستارگان و داود جصاص از امام صادق و امام رضا (عليه السلام) روايت نموده است كه فرمود نجم عبارت از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و علامات، ائمه و پيشوايان مي‌باشند ". (3) 17. مقصود از اهل ذكر:
محمد بن مسلم وجابر بن يزيد جعفي در تفسير آيه شريفه " فاسألوا اهل الذكر إن كنتم لاتعلمون " (4) از امام باقر (عليه السلام) روايت نموده اند كه مقصود از اهل ذكر ما اهل بيت رسالتيم وابوزرعه گفته است راست گفته است به خدا ابوجعفر يكي از علماي بزرگ بود ". (5) مرحوم شيخ طوسي مي‌افزايد:
خداوند متعال رسولش را " ذكر " ناميد جائي كه مي‌فرمايد: " قد أنزل الله إليكم ذكرا رسولا " (طلاق / آيه 10) پس ذكر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و اهل ذكر، پيشوايان (عليه السلام) هستند. و اين سخن از امام باقر (عليه السلام) و صادق و رضا (عليها السلام) هم روايت شده است. در تفسير قطان وكيع بن جراح، اسماعيل سدي (سدي كبير) سفيان ثوري از حارث آمده است كه از امير المؤمنان از تفسير آيه ذكر پرسيدم فرمودند: " والله ما اهل ذكريم، اهل علم هستيم ومائيم معادن تأويل وتنزيل قرآن مجيد ". (6)

1. كشف الغمة في معرفة الائمه ج 2، ص 215.
2. النحل آيه 16.
3. مناقب آل ابي طالب ج 4، ص 193.
4. سوره نحل آيه 43، الأنبياء آيه 7.
5. مناقب ابن شهرآشوب ج 4، ص 194.
6. ابن شهر آشوب، مناقب ج 4، ص 194.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، جابر بن يزيد (1)، محمد بن

مسلم (1)، الصبر (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، ابن شهر آشوب (1)، ابن شهرآشوب (1)

15. مقصود از صبر چيست؟
از معناي قول خداوند متعال جايي كه مي‌فرمايد: " وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا " (سوره دهر / آيه 12). امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: در اثر آنچه كه بر فقر و مسكنت صبر نمودند و بر مصائب دنيا تحمل ورزيدند ". (1) 16. مقصود از علامات:
ابوالورد از امام باقر (عليه السلام) در تفسير كلام الهي جائي كه مي‌فرمايد: " وعلامات وبالنجم هم يهتدون " (2) روايت مي‌كند " مائيم آن ستارگان و داود جصاص از امام صادق و امام رضا (عليه السلام) روايت نموده است كه فرمود نجم عبارت از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و علامات، ائمه و پيشوايان مي‌باشند ". (3) 17. مقصود از اهل ذكر:
محمد بن مسلم وجابر بن يزيد جعفي در تفسير آيه شريفه " فاسألوا اهل الذكر إن كنتم لاتعلمون " (4) از امام باقر (عليه السلام) روايت نموده اند كه مقصود از اهل ذكر ما اهل بيت رسالتيم وابوزرعه گفته است راست گفته است به خدا ابوجعفر يكي از علماي بزرگ بود ". (5) مرحوم شيخ طوسي مي‌افزايد:
خداوند متعال رسولش را " ذكر " ناميد جائي كه مي‌فرمايد: " قد أنزل الله إليكم ذكرا رسولا " (طلاق / آيه 10) پس ذكر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و اهل ذكر، پيشوايان (عليه السلام) هستند. و اين سخن از امام باقر (عليه السلام) و صادق و رضا (عليها السلام) هم روايت شده است. در تفسير قطان وكيع بن جراح، اسماعيل سدي (سدي كبير) سفيان ثوري از حارث آمده است كه از امير المؤمنان از تفسير آيه ذكر پرسيدم فرمودند: " والله ما اهل ذكريم، اهل علم هستيم ومائيم معادن تأويل وتنزيل قرآن مجيد ". (6)

1. كشف الغمة في معرفة الائمه ج 2، ص 215.
2. النحل آيه 16.
3. مناقب آل ابي طالب ج 4، ص 193.
4. سوره نحل آيه 43، الأنبياء آيه 7.
5. مناقب ابن شهرآشوب ج 4، ص 194.
6. ابن شهر آشوب، مناقب ج 4، ص 194.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، جابر بن يزيد (1)، محمد بن

مسلم (1)، الصبر (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، ابن شهر آشوب (1)، ابن شهرآشوب (1)

15. مقصود از صبر چيست؟
از معناي قول خداوند متعال جايي كه مي‌فرمايد: " وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا " (سوره دهر / آيه 12). امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: در اثر آنچه كه بر فقر و مسكنت صبر نمودند و بر مصائب دنيا تحمل ورزيدند ". (1) 16. مقصود از علامات:
ابوالورد از امام باقر (عليه السلام) در تفسير كلام الهي جائي كه مي‌فرمايد: " وعلامات وبالنجم هم يهتدون " (2) روايت مي‌كند " مائيم آن ستارگان و داود جصاص از امام صادق و امام رضا (عليه السلام) روايت نموده است كه فرمود نجم عبارت از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و علامات، ائمه و پيشوايان مي‌باشند ". (3) 17. مقصود از اهل ذكر:
محمد بن مسلم وجابر بن يزيد جعفي در تفسير آيه شريفه " فاسألوا اهل الذكر إن كنتم لاتعلمون " (4) از امام باقر (عليه السلام) روايت نموده اند كه مقصود از اهل ذكر ما اهل بيت رسالتيم وابوزرعه گفته است راست گفته است به خدا ابوجعفر يكي از علماي بزرگ بود ". (5) مرحوم شيخ طوسي مي‌افزايد:
خداوند متعال رسولش را " ذكر " ناميد جائي كه مي‌فرمايد: " قد أنزل الله إليكم ذكرا رسولا " (طلاق / آيه 10) پس ذكر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و اهل ذكر، پيشوايان (عليه السلام) هستند. و اين سخن از امام باقر (عليه السلام) و صادق و رضا (عليها السلام) هم روايت شده است. در تفسير قطان وكيع بن جراح، اسماعيل سدي (سدي كبير) سفيان ثوري از حارث آمده است كه از امير المؤمنان از تفسير آيه ذكر پرسيدم فرمودند: " والله ما اهل ذكريم، اهل علم هستيم ومائيم معادن تأويل وتنزيل قرآن مجيد ". (6)

1. كشف الغمة في معرفة الائمه ج 2، ص 215.
2. النحل آيه 16.
3. مناقب آل ابي طالب ج 4، ص 193.
4. سوره نحل آيه 43، الأنبياء آيه 7.
5. مناقب ابن شهرآشوب ج 4، ص 194.
6. ابن شهر آشوب، مناقب ج 4، ص 194.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، جابر بن يزيد (1)، محمد بن

مسلم (1)، الصبر (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، ابن شهر آشوب (1)، ابن شهرآشوب (1)

18. شهداء كيانند؟
ابوالورد از امام باقر (عليه السلام) روايت مي‌كند در تفسير آيه شريفه: " لتكونوا شهداء علي الناس " (بقره / آيه 143) امام فرمودند: شهيدان ما هستيم. باز بريد بن معاويه عجلي يكي از اصحاب و ياران صادقين (عليه السلام) روايت مي‌كند در تفسير آيه " وكذالك جعلناكم أمة وسطا " يعني " عدلا لتنكونوا شهداء علي الناس، ويكون الرسول عليكم شهيدا " فرمودند: شهداء بر مردم جز ائمه و رسولان افراد ديگري نمي‌شوند و هرگز از امت كسي نمي‌تواند در قيامت شاهد باشد چون كه در ميان آنان افرادي هستند كه به دسته سبزي نمي‌توانند شهادت دهند ... (1) 19. صبر چيست؟
در تفسير قول پروردگار عالم جائي كه مي‌فرمايد: " وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا " (2) فرمودند: مقصود تحمل فقر ومسئلت ومصائب دنيا مي‌باشد. (3) 20. كور و نابيناي حقيقي:
محمد بن مسلم از امام باقر (عليه السلام) در تفسير آيه شريفهء: " و من كان في هذه أعمي فهو في الأخرة أعمي " روايت نموده اند. (4) كه امام (عليه السلام) فرمودند:
" كسي كه اين همه آيات روشن خدا را از خلقت آسمانها و زمين، اختلاف شب و روز دوران فلك به اطراف خورشيد و ماه و آيات شگفت انگيز ديگر به خدا رهنمون نباشد و به اين حقيقت رهنمون نگردد كه و راي اين مسائل، عامل بزرگي نهفته است، پس او كور و نابينا است ". (5) گرچه مطالب تفسيري و حقايق قرآني منقوله از اين امام همام باقر علوم الهي خيلي

1. شهر آشوب، مناقب ج 4، ص 194.
2. سوره الدهر آيه 12.
3. كشف الغمه ج 4، ص 215.
4. سوره إسراء آيه 17 - 72.
5. علي بن عيسي إربلي، طبرسي ص 165، كد 193.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، بريد بن معاوية (1)، محمد بن مسلم (1)، الشهادة (5)، الصبر (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، سورة الإنسان (الدهر) (1)، علي بن عيسي (1)

18. شهداء كيانند؟
ابوالورد از امام باقر (عليه السلام) روايت مي‌كند در تفسير آيه شريفه: " لتكونوا شهداء علي الناس " (بقره / آيه 143) امام فرمودند: شهيدان ما هستيم. باز بريد بن معاويه عجلي يكي از اصحاب و ياران صادقين (عليه السلام) روايت مي‌كند در تفسير آيه " وكذالك جعلناكم أمة وسطا " يعني " عدلا لتنكونوا شهداء علي الناس، ويكون الرسول عليكم شهيدا " فرمودند: شهداء بر مردم جز ائمه و رسولان افراد ديگري نمي‌شوند و هرگز از امت كسي نمي‌تواند در قيامت شاهد باشد چون كه در ميان آنان افرادي هستند كه به دسته سبزي نمي‌توانند شهادت دهند ... (1) 19. صبر چيست؟
در تفسير قول پروردگار عالم جائي كه مي‌فرمايد: " وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا " (2) فرمودند: مقصود تحمل فقر ومسئلت ومصائب دنيا مي‌باشد. (3) 20. كور و نابيناي حقيقي:
محمد بن مسلم از امام باقر (عليه السلام) در تفسير آيه شريفهء: " و من كان في هذه أعمي فهو في الأخرة أعمي " روايت نموده اند. (4) كه امام (عليه السلام) فرمودند:
" كسي كه اين همه آيات روشن خدا را از خلقت آسمانها و زمين، اختلاف شب و روز دوران فلك به اطراف خورشيد و ماه و آيات شگفت انگيز ديگر به خدا رهنمون نباشد و به اين حقيقت رهنمون نگردد كه و راي اين مسائل، عامل بزرگي نهفته است، پس او كور و نابينا است ". (5) گرچه مطالب تفسيري و حقايق قرآني منقوله از اين امام همام باقر علوم الهي خيلي

1. شهر آشوب، مناقب ج 4، ص 194.
2. سوره الدهر آيه 12.
3. كشف الغمه ج 4، ص 215.
4. سوره إسراء آيه 17 - 72.
5. علي بن عيسي إربلي، طبرسي ص 165، كد 193.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، بريد بن معاوية (1)، محمد بن مسلم (1)، الشهادة (5)، الصبر (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، سورة الإنسان (الدهر) (1)، علي بن عيسي (1)

18. شهداء كيانند؟
ابوالورد از امام باقر (عليه السلام) روايت مي‌كند در تفسير آيه شريفه: " لتكونوا شهداء علي الناس " (بقره / آيه 143) امام فرمودند: شهيدان ما هستيم. باز بريد بن معاويه عجلي يكي از اصحاب و ياران صادقين (عليه السلام) روايت مي‌كند در تفسير آيه " وكذالك جعلناكم أمة وسطا " يعني " عدلا لتنكونوا شهداء علي الناس، ويكون الرسول عليكم شهيدا " فرمودند: شهداء بر مردم جز ائمه و رسولان افراد ديگري نمي‌شوند و هرگز از امت كسي نمي‌تواند در قيامت شاهد باشد چون كه در ميان آنان افرادي هستند كه به دسته سبزي نمي‌توانند شهادت دهند ... (1) 19. صبر چيست؟
در تفسير قول پروردگار عالم جائي كه مي‌فرمايد: " وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا " (2) فرمودند: مقصود تحمل فقر ومسئلت ومصائب دنيا مي‌باشد. (3) 20. كور و نابيناي حقيقي:
محمد بن مسلم از امام باقر (عليه السلام) در تفسير آيه شريفهء: " و من كان في هذه أعمي فهو في الأخرة أعمي " روايت نموده اند. (4) كه امام (عليه السلام) فرمودند:
" كسي كه اين همه آيات روشن خدا را از خلقت آسمانها و زمين، اختلاف شب و روز دوران فلك به اطراف خورشيد و ماه و آيات شگفت انگيز ديگر به خدا رهنمون نباشد و به اين حقيقت رهنمون نگردد كه و راي اين مسائل، عامل بزرگي نهفته است، پس او كور و نابينا است ". (5) گرچه مطالب تفسيري و حقايق قرآني منقوله از اين امام همام باقر علوم الهي خيلي

1. شهر آشوب، مناقب ج 4، ص 194.
2. سوره الدهر آيه 12.
3. كشف الغمه ج 4، ص 215.
4. سوره إسراء آيه 17 - 72.
5. علي بن عيسي إربلي، طبرسي ص 165، كد 193.

پيش از اين مختصرها مي‌باشد و جا دارد محققين و پژوهشگران، تأليفاتي را به اين امر اختصاص دهند و ما در " طبقات مفسران شيعه " برخي از آنها را آورده ايم ولي اين مختصر را بيش از اين نشايد و فزونتر از اين را،

نگنجد.
صفحه(۸۸۶)
بخش سوم ` امام باقر (علیه السلام) و زمامداران خودسر
(۸۸۷)
صفحهمفاتیح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)

بخش سوم / امام باقر (ع) و زمامداران خودسر ...
امام باقر (عليه السلام) در زندگي محدود ولي پر بركت خود با چند تن از خلفاي اموي معاصر بود كه هر كدام از آنان در امر حكومت سبك و سليقهء خاصي داشتند وطبعا برخوردهايي هم صورت مي‌گرفت ما هم اكنون در زمان حكومت هر كدام از آنان اندك مكثي مي‌نماييم و چهره‌هاي منفي يا مثبت آنان را معرفي و ترسيم ميكنيم:
1. وليد بن عبد الملك وليد بن عبد الملك نخستين خليفهء معاصر امام پنجم بود، برخي از مورخان از وليد تمجيد نموده او را بر پدرش عبد الملك، و جدش مروان، و بسياري ديگر از خلفاي اموي ترجيح داده اند. چون غير از عمر بن عبد العزيز، هيچ يك از خلفاي بني اميه در دوران زمامداري خود، به اندازهء او كارهاي عام المنفعه و امور خيريه صورت نداده است، او در دوران زمامداري خود در تأسيس و توسعه و ترميم مساجد و اماكن مقدس كوشش فراوان به خرج مي‌داد و استانداران و فرمانداران خود را به اين كارها تشويق مي‌نمود.
در اثر اين علاقهء بود ابنيه وآثار خيريهء متعددي از او به يادگار مانده است كه از آن جمله مي‌توان " مسجد جامع دمشق " را نام برد.
و نيز مسجد پيامبر (صلي الله عليه وآله) در مدينه به دستور او توسعه يافت و قسمتي از منازل مجاور، جزو مسجد گرديد. علاوه بر اين، وليد در عمران و آبادي و شكوفائي اقتصاد كشور، كوشش لازم به عمل مي‌آورد و اهل صنعت و حرفه را مورد تشويق خود قرار مي‌داد، از اين رو عصر او، عصر توسعهء عمران و آبادي و نوسازي كشور، و رواج صنعت و كسب و تجارت بود.
ايجاد بيمارستانها وليد چند اقدام ابتكاري نيز انجام داد كه از نمونه‌هاي روشن تمدن اسلامي به شمار
(٨٨٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، عمر بن عبد العزيز (1)، بنو أمية (1)، دمشق (1)، الكسب (1)، السجود (4)، النوم (1)

بخش سوم / امام باقر (ع) و زمامداران خودسر ...
امام باقر (عليه السلام) در زندگي محدود ولي پر بركت خود با چند تن از خلفاي اموي معاصر بود كه هر كدام از آنان در امر حكومت سبك و سليقهء خاصي داشتند وطبعا برخوردهايي هم صورت مي‌گرفت ما هم اكنون در زمان حكومت هر كدام از آنان اندك مكثي مي‌نماييم و چهره‌هاي منفي يا مثبت آنان را معرفي و ترسيم ميكنيم:
1. وليد بن عبد الملك وليد بن عبد الملك نخستين خليفهء معاصر امام پنجم بود، برخي از مورخان از وليد تمجيد نموده او را بر پدرش عبد الملك، و جدش مروان، و بسياري ديگر از خلفاي اموي ترجيح داده اند. چون غير از عمر بن عبد العزيز، هيچ يك از خلفاي بني اميه در دوران زمامداري خود، به اندازهء او كارهاي عام المنفعه و امور خيريه صورت نداده است، او در دوران زمامداري خود در تأسيس و توسعه و ترميم مساجد و اماكن مقدس كوشش فراوان به خرج مي‌داد و استانداران و فرمانداران خود را به اين كارها تشويق مي‌نمود.
در اثر اين علاقهء بود ابنيه وآثار خيريهء متعددي از او به يادگار مانده است كه از آن جمله مي‌توان " مسجد جامع دمشق " را نام برد.
و نيز مسجد پيامبر (صلي الله عليه وآله) در مدينه به دستور او توسعه يافت و قسمتي از منازل مجاور، جزو مسجد گرديد. علاوه بر اين، وليد در عمران و آبادي و شكوفائي اقتصاد كشور، كوشش لازم به عمل مي‌آورد و اهل صنعت و حرفه را مورد تشويق خود قرار مي‌داد، از اين رو عصر او، عصر توسعهء عمران و آبادي و نوسازي كشور، و رواج صنعت و كسب و تجارت بود.
ايجاد بيمارستانها وليد چند اقدام ابتكاري نيز انجام داد كه از نمونه‌هاي روشن تمدن اسلامي به شمار
(٨٨٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، عمر بن عبد العزيز (1)، بنو أمية (1)، دمشق (1)، الكسب (1)، السجود (4)، النوم (1)

مي رود و آن اينكه به موازات بنيانگذاري معابد و مساجد، بيمارستانهاي عمومي و آسايشگاههائي نيز براي نگهداري معلولين و مجذومين و سالمندان تأسيس نمود و دستور داد افراد ناقص العضو و بي پناه و از كار افتاده زير چتر حمايت حكومت اسلامي قرار گيرند و افراد جذامي كه آميزش آنها با مردم، خطر سرايت اين بيماري، به ديگر افراد را در برداشت، در اماكن خاصي نگهداري شوند. او براي بيماران زمين گير، خدمتكار تعيين نمود و براي نابينايان افرادي را استخدام كرد تا عصاكش و خدمتگذار آنان باشند، او دستور مي‌داد كه كودكان يتيم را ختنه كنند و براي تعليم و تربيت آنان مربيان و معلماني مي‌گماشت. (1) گسترش فتوحات دوران خلافت وليد، دورهء فتح و پيروزي بود، در زمان او قلمرو دولت اموي از شرق و غرب، وسعت يافت، او در نتيجهء آرامشي كه در عصر وي در كشور حكمفرما شده بود، توانست دنبالهء فتوحاتي را كه در عصر خلفاي سابق، انجام يافته بود، بگيرد. به همين جهت قلمرو حكومت وي از طرف شرق و غرب، توسعه يافت و هند و كابل و كاشمر و طوس و مناطق مختلف و وسيع ديگر، به كشور پهناور اسلامي پيوست و فتوحات او تا اندلس امتداد يافت. و نيروهاي امپراتوري اندلس، از قواي " موسي بن نصير " فرمانده ء دلير مسلمانان به وسيله " طارق بن عزيز سيوطي "، شكست خورد و اين كشور به دست مسلمانان افتاد. (2) علي رغم نقاط روشني كه در زندگي وليد از نظر عمران و آباداني به چشم مي‌خورد، وي داراي نقاط ضعف بسيار و انحرافهاي آشكاري نيز مي‌باشد كه در بررسي زندگي وي نبايد ناگفته بماند. بنا به گفته مورخان، وليد مردي ستمگر و ظالم و خونريز بود. (3)

١. يعقوبي، تاريخ ج ٢، ص ٣٦، الفخري ص ١٢٧، ابن اثير، الكامل في التاريخ ج ٤، ص 137، تاريخ الخلفاء ص 223.
2. الفخري ص 127، تاريخ الخلفاء ص 224.
3. مسعودي، مروج الذهب ج 3، ص 157 وتاريخ الخلفاء ص 223.

صفحهمفاتيح البحث: جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، السجود (1)، الظلم (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)، إبن الأثير (1)

" جلال الدين سيوطي " مي‌گويد: " پدر و مادر وليد، در كودكي او را با هوسراني و بي قيدي پرورش دادند، از اين رو، وي فاقد ادب و شايستگي انساني بود ". (1) او تا آخر عمر نمي‌توانست قواعد دستور زبان عربي را صحيح به كار برد و هنگام گفتگو، از لحاظ اصول تكلم مرتكب اشتباهات فاحشي مي‌گشت.

او روزي در مجلس پدرش و در حضور عده اي، هنگام گفتگو با يك نفر عرب، جملهء بسيار ساده اي را غلط ادا كرد! پدرش او را مورد مؤاخذه قرار داد و گفت: " هر كس زبان مردم عرب را به خوبي نداند، نمي‌تواند بر آنان حكومت كند ". وليد به دنبال اين جريان، همراه عده اي از دانشمندان علم نحو، وارد اطاقي شد و در را به روي خود بست و مدت شش ماه تمام مشغول فرا گرفتن اين علم شد، ولي پس از اين مدت نيز، نادان تر از روز نخست بيرون آمد! (2) و شايد يكي از عوامل اينكه وي به گسترش علوم و فنون توجه نشان مي‌داد، محروميت خود او از دانش بود و مي‌خواست از اين رهگذر، نقطهء ضعف و عقدهء حقارت خود را جبران نمايد.

فرمانروايان ستمگر وليد همواره عناصر فاسد و جنايتكار را به عنوان امير و فرماندار و حاكم بر سرنوشت مسلمانان مسلط مي‌نمود و اين عده عرصه را بر مردم تنگ مي‌ساختند. يكي از فرمانداران او " حجاج بن يوسف ثقفي " فرد خون آشام وسفاك معروف بود كه از زمان عبد الملك مروان، يكي از مهره‌هاي اساسي دستگاه حكومت أموي به شمار مي‌رفت و پستهاي حساسي را اشغال مي‌نمود.

حجاج در زمان حكومت وليد، به استانداري منطقهء عراق منصوب گرديد، وي كه ذاتا تشنهء خون انسان بود، به پاس خوش خدمتي هائي كه به حكومت أموي مي‌كرد، دستش تا مرفق، به خون مردم بي گناه رنگين بود و به پشت گرمي حكومت مركزي، كشتارها و

۱. سيوطي، تاريخ الخلفاء ص ۲۲۳.

۲. الكامل في التاريخ ج ٤، ص 138 وتاريخ الخلفا ص 223، الفخري ص 127.

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (2)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)

شكنجه‌هاي وحشتناكي را به راه مي‌انداخت.

" مسعودي " مورخ معروف، مي‌نويسد: " حجاج بيست سال فرمانروائي

كرد و تعداد كساني كه در اين مدت با شمشير دژخيمان وي، يا زير شكنجهء او، جان سپردند، صد و بيست هزار نفر بود و اين عده غير از كساني بودند كه ضمن جنگها و در جبههء جنگ، به دست نيروهاي حجاج كشته مي‌شدند.

هنگام مرگ حجاج در زندان معروف وي (كه از شنيدن نام آن لرزه به اندام هر فردي مي‌افتاد)، پنجاه هزار مرد، و سي هزار زن، زنداني بودند كه شصت هزار نفر آنان عريان و بي لباس بودند! حجاج زنان و مردان را يك جا زنداني مي‌كرد. زندانهاي وي، بدون سقف بود، از اين رو زندانيان بدبخت، از گرماي تابستان، و سرماي زمستان در امان نبودند. (1) جنايات حجاج، مختص عراق نبود، بلكه پيش از آن، نيز هنگامي كه استاندار حجاز بود، اهل مدينه را در فشار و شكنجه قرار مي‌داد و آن دسته از ياران پيامبر (صلي الله عليه وآله) را كه هنوز در قيد حيات بودند، آزار و اذيت مي‌كرد. او روزي تصميم گرفت خانه‌هاي شهر مدينه را درهم بكوبد و اين شهر بزرگ اسلامي را كه روزي محل نزول وحي و مركز نشر اسلام بود، از بين ببرد، خوشبختانه او موفق به اجراي نقشهء پليد خود نشد. (2) يكي از بزرگترين شخصيتهائي كه به دست حجاج به شهادت رسيد، " سعيد بن جبير " فقيه و مفسر معروف ومحدث نامي و شيعي بود تنها جرم او اين بود كه از ولايت و دوستي علي (عليه السلام) برخوردار بود و نمي‌خواست اي مؤدت را به ثمن نجس متاع دنيوي بفروشد! (3) اغلب زندانيان او را سادات و بازماندگان خاندان پيامبر و رجال بزرگ و با فضيلت علوي تشكيل مي‌دادند زيرا حجاج عداوت و دشمني عجيبي با بني هاشم داشت، و با فرزندان و علاقمندان اميرمؤمنان (عليه السلام) با خشونت هر چه تمام تر، رفتار مي‌كرد به حدي كه هزاران نفر از آنها قرباني بي گناه، ساديسم مرگبار حجاج شدند. اين موج ظلم و ستم اختصاص به حوزه ء

1. مسعودي، مروج الذهب ج 3، ص 157.
2. مختصر تاريخ العرب ص 105.
3. مسعودي، مروج الذهب ج 3، ص 164.

مأموريت حجاج نداشت، بلكه هر يك از عمال و فرمانروايان وليد، در منطقهء حكومت خود، دست تعدي و تجاوز به سوي مال و جان مردم بيگناه دراز نموده بودند و از هيچ گونه ظلم و بيدادگري فرو گذاري نمي‌كردند. در آن زمان، منطقهء شام زير نظر خود وليد بود، در عراق حجاج و در حجاز عثمان بن حباره، در مصر ابن شريك حكمراني مي‌كردند و هر يك از اينان در بيدادگري معروف بودند.
عمر بن عبد العزيز كه تا حدي دوستدار عدل و انصاف و مرد نسبتا پاك سرشتي بود، با اشاره به حكومت اين چند، نفر در اين مناطق، مي‌گفت: " زمين پر از ظلم و ستم شده است، خدايا مردم را از اين گرفتاري نجات بده! " (1) 2. سليمان بن عبد الملك دوران خلافت سليمان بن عبد الملك كوتاه مدت بود و تقريبا دو سال و اندي ادامه داشت (2). سليمان در آغاز خلافت، از خود نرمش نشان داد و به محض رسيدن به قدرت، درهاي زندانهاي عراق را گشود و هزاران نفر زنداني بيگناه را كه حجاج در بند اسارت و حبس كشيده بود، آزاد ساخت و عمال و مأموران ماليات حجاج را از كاربر كنار كرد و بسياري از برنامه‌هاي ظالمانهء او را لغو نمود.
آتش انتقام جوئي اگر سليمان به آزاد ساختن زندانيان بيگناه عراق، إكتفا مي‌كرد، قابل تقدير بود، لكن او روي حسابهاي شخصي و تحت تأثير احساسات انتقام جويانه، دست به ظلم و جنايت آلود، او افراد قبايل " مضر " را زير فشار قرار داد و از گروه ديگر حمايت و پشتيباني كرد و عده اي از سرداران سپاه و رجال بزرگ را به قتل رسانيد.
و " موسي بن نصير " و " طارق بن زياد " دو قهرمان دلير وفاتح اندلس را مورد

١. الكامل في التاريخ ج ٤، ص ١٣٢.
٢. الكامل في التاريخ ج ٤، ص 157 و مروج الذهب ج 2، ص 173.

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (3)، عمر بن عبد العزيز (1)، القتل (1)، الشراكة، المشاركة (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (2)

مأموريت حجاج نداشت، بلكه هر يك از عمال و فرمانروايان وليد، در منطقهء حكومت خود، دست تعدي و تجاوز به سوي مال و جان مردم بيگناه دراز نموده بودند و از هيچ گونه ظلم و بيدادگري فرو گذاري نمي‌كردند. در آن زمان، منطقهء شام زير نظر خود وليد بود، در عراق حجاج و در حجاز عثمان بن حباره، در مصر ابن شريك حكمراني مي‌كردند و هر يك از اينان در بيدادگري معروف بودند.

عمر بن عبد العزيز كه تا حدي دوستدار عدل و انصاف و مرد نسبتا پاك سرشتي بود، با اشاره به حكومت اين چند، نفر در اين مناطق، مي‌گفت: " زمين پر از ظلم و ستم شده است، خدايا مردم را از اين گرفتاري نجات بده! " (1) 2. سليمان بن عبد الملك دوران خلافت سليمان بن عبد الملك كوتاه مدت بود و تقريبا دو سال و اندي ادامه داشت (2). سليمان در آغاز خلافت، از خود نرمش نشان داد و به محض رسيدن به قدرت، درهاي زندانهاي عراق را گشود و هزاران نفر زنداني بيگناه را كه حجاج در بند اسارت و حبس كشيده بود، آزاد ساخت و عمال و مأموران ماليات حجاج را از كاربر كنار كرد و بسياري از برنامه‌هاي ظالمانهء او را لغو نمود.

آتش انتقام جوئي اگر سليمان به آزاد ساختن زندانيان بيگناه عراق، إكتفا مي‌كرد، قابل تقدير بود، لكن او روي حسابهاي شخصي و تحت تأثير احساسات انتقام جويانه، دست به ظلم و جنايت آلود، او افراد قبايل " مضر " را زير فشار قرار داد و از گروه ديگر حمايت و پشتيباني كرد و عده اي از سرداران سپاه و رجال بزرگ را به قتل رسانيد.

و " موسي بن نصير " و " طارق بن زياد " دو قهرمان دلير وفاتح اندلس را مورد

١. الكامل في التاريخ ج ٤، ص ١٣٢.

٢. الكامل في التاريخ ج ٤، ص 157 و مروج الذهب ج 2، ص 173.

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (3)، عمر بن عبد العزيز (1)، القتل (1)، الشراكة، المشاركة (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (2)

بي مهري قرار داد و از خود طرد نمود. (1) مؤلف " تاريخ سياسي اسلام " مي‌نويسد: " سليمان دربارهء واليان خود، نظريات خصوصي إعمال مي‌كرد، بعضي را مورد عنايت قرار مي‌داد و براي از ميان بردن بعضي ديگر، نقشه مي‌كشيد.
از جمله كساني كه سليمان با آنان دشمني داشت " محمد بن قاسم " والي " هند " و " قتيبة بن مسلم " والي ماوراء النهر و " موسي بن نصير " والي اندلس بود ... " (2) و اين دشمنيها، همه از انگيزه‌هاي شخصي او سرچشمه مي‌گرفت.
فساد دربار خلافت سليمان بن عبد الملك مردي فوق العاده حريص، پرخور، شكمباره، خوش گذران و تجمل پرست بود او به اندازهء چند نفر عادي غذا مي‌خورد! سفره‌هاي وي هميشه رنگين و اشرافي بود. او لباسهاي اشرافي و گران قيمت و گلدوزي شده مي‌پوشيد و در اين باره به قدري افراط مي‌كرد كه اجازه نمي‌داد خدمتگزاران و حتي مأموران آبدارخانه با لباس عادي نزد او بروند بلكه مجبور مي‌شدند هنگام شرفيابي، لباس گلدوزي شده و رنگين بپوشند! تجمل پرستي كم كم از دربار خلافت به ساير شهرها نيز سرايت كرد و اين گونه لباسها در يمن و كوفه و اسكندريه نيز در ميان مردم معمول گرديد. (3) 3. عمر بن عبد العزيز با آنكه طبق وصيت " عبد الملك بن مروان " (پدر سليمان) ولي عهد سليمان، برادرش " يزيد بن عبد الملك " بود، اما هنگامي كه سليمان بيمار شد و دانست مرگ او فرا رسيده است بنا به مصالحي، عمر بن عبد العزيز را براي جانشيني خود تعيين نمود.
پس از مرگ سليمان، مردم از اين انتخاب استقبال نموده با رضايت كامل با عمر بن

1. مختصر تاريخ العرب ص 125.
2. دكتر حسن ابراهيم، تاريخ سياسي اسلام ج 1، ص 378.
3. مروج الذهب ج 3، ص 175.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة الكوفة (1)، يزيد بن عبد الملك (1)، عمر بن عبد العزيز (2)، اللبس (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

بي مهري قرار داد و از خود طرد نمود. (1) مؤلف " تاريخ سياسي اسلام " مي‌نويسد: " سليمان درباره‌ء واليان خود، نظريات خصوصي إعمال مي‌كرد، بعضي را مورد عنايت قرار مي‌داد و براي از ميان بردن بعضي ديگر، نقشه مي‌كشيد.
از جمله كساني كه سليمان با آنان دشمني داشت " محمد بن قاسم " والي " هند " و " قتيبة بن مسلم " والي ماوراء النهر و " موسي بن نصير " والي اندلس بود ... " (2) و اين دشمنيها، همه از انگيزه‌هاي شخصي او سرچشمه مي‌گرفت.
فساد دربار خلافت سليمان بن عبد الملك مردي فوق العاده حريص، پرخور، شكمباره، خوش گذران و تجمل پرست بود او به اندازه‌ء چند نفر عادي غذا مي‌خورد! سفره‌هاي وي هميشه رنگين و اشرافي بود. او لباسهاي اشرافي و گران قيمت و گلدوزي شده مي‌پوشيد و در اين باره به قدري افراط مي‌كرد كه اجازه نمي‌داد خدمتگزاران و حتي مأموران آبدارخانه با لباس عادي نزد او بروند بلكه مجبور مي‌شدند هنگام شرفيابي، لباس گلدوزي شده و رنگين بپوشند! تجمل پرستي كم كم از دربار خلافت به ساير شهرها نيز سرايت كرد و اين گونه لباسها در يمن و كوفه و اسكندريه نيز در ميان مردم معمول گرديد. (3) 3. عمر بن عبد العزيز با آنكه طبق وصيت " عبد الملك بن مروان " (پدر سليمان) ولي عهد سليمان، برادرش " يزيد بن عبد الملك " بود، اما هنگامي كه سليمان بيمار شد و دانست مرگ او فرا رسيده است بنا به مصالحي، عمر بن عبد العزيز را براي جانشيني خود تعيين نمود.
پس از مرگ سليمان، مردم از اين انتخاب استقبال نموده با رضايت كامل با عمر بن

1. مختصر تاريخ العرب ص 125.
2. دكتر حسن ابراهيم، تاريخ سياسي اسلام ج 1، ص 378.
3. مروج الذهب ج 3، ص 175.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة الكوفة (1)، يزيد بن عبد الملك (1)، عمر بن عبد العزيز (2)، اللبس (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

عبد العزيز بيعت كردند. (1) عمر بن عبد العزيز كه وارث وضع پريشان توده ها، و شاهد امواج خشم و تنفر شديد مردم از دستگاه خلافت بود، از آغاز كار، به زخمهاي مردم محروم و ستم كشيده، مرحم نهاد وطي بخشنامه اي به استانداران و نمايندگان حكومت مركزي در ايالات مختلف چنين نوشت: " مردم دچار فشار و سختي، و دستخوش ظلم و ستم گشته اند وآئين الهي در ميان آنان وارونه اجرا شده است، زمامداران و فرمانروايان ستمگر گذشته، با مقررات و بدعتهاي بدي كه اجرا نموده اند، جان مردم را به لب رسانده اند كمتر در صدد اجراي حق و رفتار ملايم و عمل نيك بوده اند. اينك بايد گذشته‌ها جبران گردد و اين گونه اعمال به كلي موقوف شود.

از اين پس هر كس عازم حج باشد، بايد مقرري او را زودتر بپردازيد تا رهسپار سفر شود، هيچ يك از شما حق نداريد پيش از مشاوره با من، كسي را كيفر كنيد، دست كسي را ببريد يا احدي را به دار بياويزيد ". (2)

مبارزه با فساد و تبعيض علاوه بر اين، عمر بن عبد العزيز پس از استقرار حكومت خود، اسبها و مركبهاي مخصوص دربار خلافت را به مزايده‌ء علني گذاشت و پول آنها را به صندوق بيت المال برگردانيد و به همسر خود " فاطمه " دختر عبد الملك دستور داد تمام جواهرات و اموال و هداياي گرانبهائي را كه پدر و برادرش از بيت المال به وي بخشيده اند به بيت المال برگرداند و اگر دل از آنها برنميكند، خانه ي او را ترك گويد. فاطمه اطاعت نمود تمام جواهرات و زيور آلاتي را كه متعلق به بيت المال بود، تحويل بيت المال داد. (3) عمر بن عبد العزيز نه تنها همسر خود را با قانون عدل و داد آشنا كرد و حق مردم را از

١. الكامل في التاريخ ج ٤، ص ١٤٣ و مروج الذهب ج ٣، ص ١٨٣.

٢. تاريخ يعقوبي ج ٣، ص ٥٠.

٣. تاريخ الخلفاء ص ٢٣٢ والامامة والسياسة ج ٧، ص ١١٦ والكامل في التاريخ ج ٤، ص 153 و مختصر تاريخ العرب ص 129.

صفحهمفاتيح البحث: عمر بن عبد العزيز (3)، عبد العزيز (1)، الشهادة (1)، الحج (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)

او گرفت، بلكه تمام اموال و دارائي و مستغلات و لباسهاي گرانبهاي سليمان بن عبد الملك را فروخت و پول آن را كه بالغ بر بيست و چهار هزار دينار بود، به بيت المال برگردانيد. (1) عمر بن عبد العزيز كه اصلاحات و مبارزات با فساد را، بدين گونه از خانهء خود و دستگاه خليفهء قبلي، شروع كرده بود، شعاع مبارزه را وسعت داد وبني اميه و عموزادگان خود را به پاي حساب كشيد و به آنان اخطار نمود تمام اموال عمومي را كه تصاحب كرده اند، به بيت المال پس بدهند.
او با قاطعيت تمام، كليه اموالي را كه بني اميه به زور از مردم گرفته بودند، از آنان، بازستاند و به صاحبان آنها تحويل داد و دست امويان را از مال و جان مردم كوتاه كرد. (2) اين موضوع بر بني اميه گران آمد و بر ضد عمر بن عبد العزيز تحريكاتي نمودند و عده اي را به نمايندگي از طرف خود نزد وي فرستادند، اين عده خليفه را تهديد نمودند:
" آيا نمي‌ترسي كه بني اميه بر ضد تو شوريده حكومت تو را واژگون سازند؟ عمر گفت: من غير از حساب روز قيامت، از هيچ چيز ديگري نمي‌ترسم، آيا مرا از كودتاي خود مي‌ترسانيد؟؟ " (3) ممنوعيت سب علي (عليه السلام) چنان كه گفته شد، عمر بن عبد العزيز تا حدودي مردي دادگستر و عدالت پرور بود و با ظلم و انحراف به شدت مبارزه مي‌كرد و در دوران زمامداريش، خدمات ارزنده اي نيز انجام داد. ولي درخشان ترين و مهمترين اقدام او از ميان بردن بدعت سب اميرمؤمنان (عليه السلام) بود.
او با اقدام خود يك بدعت ننگين ريشه دار 69 ساله را از ميان برداشت وخدمت بزرگي نسبت به اميرمؤمنان (عليه السلام) و پيروان و دوستداران او انجام داد.
پيدا است كه مبارزه با چنين بدعت ريشه داري، كار آساني نبود ولي از آنجا كه عمر بن

١. الامامة والسياسة ج ٢، ص 116.
2. تاريخ الخلفاء ص 232.
3. الاخبار الطوال دينوري ص 331.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، عمر بن عبد العزيز (3)، بنو أمية (4)، السب (2)

عبد العزيز از حقيقت جريان به خوبي آگاه بود، با شهامت كامل، تصميم گرفت اين بدعت را از ميان بردارد. وطي بخشنامه اي دستور داد در خطبه‌هاي نماز جمعه به جاي لعن آن حضرت، آيه:
" إن الله يأمر بالعدل والأحسان وايتاء ذي القربي، وينهي عن الفحشاء والمنكر والبغي، يعظكم لعلكم تذكرون " (1) تلاوت شود. اين اقدام با استقبال گرم مردم، روبرو شد و شعرا و گويندگان، اين عمل را مورد ستايش و تمجيد قرار دادند. (2) بازگرداني فدك اقدام بزرگ ديگري كه عمر بن عبد العزيز در جهت إحياي حقوق خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) به عمل آورد، سپردن فدك به فرزندان حضرت فاطمه (عليها السلام) دختر گرامي پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بود.
" فدك " در تاريخ اسلام داستان تلخ و پرماجرا و غمباري دارد كه فعلا جاي بحث تفصيلي آن نيست، اما به طور اجمال، سير تاريخي آن از اين قرار است كه پيامبر خدا فدك را از آنرو كه جزو انفال بود و انفال از آن خدا و رسولش بود [چون بدون لشكركشي به دست آمده بود] پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) آن را به دخترش فاطمه (س) بخشيد و پس از رحلت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) ابوبكر آن را به اين بهانهء واهي كه پيامبران درهم و ديناري از خود به ارث نمي‌گذارند از دست فاطمه (س) خلع نمود و جزء اموال عمومي اعلام نمود در صورتي كه صريح قرآن، توارث پيامبران را بيان مي‌دارد و مي‌فرمايد: " سليمان از داود ارث برد و عمومات آيات ديگر ارث. پس از خليفه نخست، اين مزرعه دست به دست مي‌گشت تا آنكه معاويه آن را به دامادش مروان بخشيد مروان نيز به پسرش عبد العزيز اهداء كرد پس از مرگ عبد العزيز فدك به فرزندش عمر بن عبد العزيز منتقل گرديد، عمر بن عبد العزيز، آن را مجددا به فرزندان حضرت فاطمه (عليه السلام) تحويل داد و گفت: فدك مال آنان است وبني

1. سورهء نحل، آيهء 90.
2. كامل ابن اثير ج 4، ص 145 و مروج الذهب ج 3، ص 184.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، عمر بن عبد العزيز (3)، عبد العزيز (3)، كتاب الكامل لإبن الأثير (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

اميه حقي در آن ندارند. ولي متأسفانه پس از مرگ او، كه يزيد بن عبد الملك به خلافت رسيد، مجددا فدك را از بني هاشم پس گرفت وتيول بني اميه قرار داد! (1) گويا با توجه به روش نسبتا عادلانهء عمر بن عبد العزيز و خدمات او به خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) بود كه امام باقر (عليه السلام) مي‌فرمود: " عمر بن عبد العزيز نجيب دودمان بني اميه است ... ". (2) 4. يزيد بن عبد الملك پس از مرگ عمر بن عبد العزيز، برادرش يزيد بن عبد الملك روي كار آمد، يزيد مردي عياش و خوشگذران و لاابالي بود و به هيچ وجه به اصول اخلاقي و ديني پايبند نبود. از اين رو ايام خلافت او يكي از سياه ترين و تاريك ترين ادوار حكومت بني اميه به شمار مي‌رود و در زمان حكومت وي، هيچ گونه فتح و پيروزي و هيچ حادثه درخشاني در جامعهء اسلامي اتفاق نيفتاد.

او كه در زمان خلافت عمر بن عبد العزيز، وليعهد بود، چهرهء حقيقي و ماهيت خود را در وراي ظاهر فريبنده و قيافهء مقبولي پوشانده بود و از اين رهگذر افكار عمومي را به سوي خود جلب نموده بود به همين جهت خلافت او نخست با استقبال مردم روبرو شد خاصه آنكه وي در نخستين روزهاي زمامداري، اعلام كرد كه برنامهء خليفهء پيشين را ادامه خواهد داد. اين وعده براي مردمي كه طعم شيرين اجراي حق و عدالت را (ولو به صورت نسبي و در مدتي كوتاه) چشيده بودند، نويد اميدبخشي بود. ولي طولي نكشيد كه اين انتظار مبدل به يأس و نوميدي گرديد زيرا پس از آنكه چند صباحي از زمامداري وي گذشت، برنامه عوض شد و وعده‌ها همه پوچ از آب در آمد!

يزيد براي آنكه سرپوشي بر اعمال نارواي خود بگذارد، و براي آنكه خود را از هر گونه گناه و انحرافي تبرئه كند، با تمهيداتي چهل نفر از رجال و پيرمردان را وادار نمود به مصونيت او از گناه و عصيان شهادت بدهند. اين عده شهادت دادند كه هيچگونه حساب و

1. تاريخ يعقوبي ج 3، ص 50.

2. سيوطي، تاريخ الخلفا، ص 230.

عذابي متوجه خلفا نيست! (1) البته شهادت اين عده به همين سادگي نبود، بلكه گوشه اي از سياستهاي مزورانه بني اميه به منظور تثبيت حكومت

خود به شمار مي‌رفت زيرا بني اميه براي تأمين مقاصد سياسي خود، يك جمعيت فكري بوجود آورده بودند كه فعاليت فكري آنها وسيله اي براي تحكيم پايه‌هاي حكومت اموي به نام دين بود.
اين گونه جمعيت‌ها كه به استخدام حكومت اموي در آمده بودند، با يك سلسله تفسيرها و توجيهات ديني، اعمال ضد اسلامي زمامداران اموي را توجيه مي‌كردند.
يزيد بن عبد الملك يكي ديگر از خلفاي اموي معاصر امام بود او با اتكاء به عوامل تخدير فكري، و به پشت گرمي زور شمشير و سر نيزه، بر سرنوشت مسلمانان مسلط شد و بنام خلافت اسلامي و جانشيني پيامبر (صلي الله عليه وآله) مقدرات مسلمانان را در دست گرفت، در صورتي كه آنچه در دربار خلافت، مطرح نبود، دلسوزي به حال مسلمانان، و كوشش در جهت رفاه حال مردم بود، يزيد نه تنها قدمي به سود توده‌هاي مردم بر نمي‌داشت، بلكه هر گونه صداي اعتراض را در حلقوم خفه مي‌كرد.
" ابن قتيبه دينوري " مي‌نويسد:
" يزيد بن عبد الملك در پرتو اخلاق ظاهري خود پيش از حكومت، در ميان قريش محبوبيت داشت و اگر پس از رسيدن به خلافت هم، طبق روش عمر بن عبد العزيز رفتار مي‌كرد، مردم از او شكايت نمي‌كردند ولي وي بر خلاف انتظار همه، پس از رسيدن به قدرت، به كلي تغيير روش داد و عينا رفتار نامطلوب برادرش " وليد " را در پيش گرفت، رفتار او موج نفرت مسلمانان را بر ضد او برانگيخت به حدي كه مردم تصميم گرفتند او را از خلافت بر كنار سازند. او به اندازه اي به حقوق و خواسته‌هاي مردم، بي اعتنا بود كه حتي گروهي از قريش وعده اي از بني اميه نيز به اعمال او اعتراض مي‌كردند.
يزيد به جاي آنكه به انتقادهاي مردم گوش فرا داده و در روش خود، تجديد نظر نمايد، بر خشونت و سختگيري خود مي‌افزود وعده اي از اشراف قريش و بزرگان بني اميه
1. سيوطي، تاريخ الخلفاء ص 246.

صفحهمفاتيح البحث: يزيد بن عبد الملك (2)، عمر بن عبد العزيز (1)، بنو أمية (3)، النوم (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)

را به اخلال در نظم عمومي و شورش و كودتا متهم مي‌نمود و به عموي خود " محمد بن مروان " دستور داد آنها را بازداشت نموده به زندان افكند، اين عده قريب دو سال در زندان ماندند، آنگاه محمد آنها را به وسيلهء زهر مسموم ساخت و همه را به قتل رسانيد.
يزيد غير از اين عده، تعداد سي نفر از رجال قريش را دستگير نمود و پس از آنكه مبالغ زيادي جريمه از آنان گرفت اموال و دارائي و مستغلاتشان را مصادره نمود، آنان را مورد آزار و شكنجه‌ي سخت قرار داد از هستي ساقط نمود به حدي كه در گوشه و كنار شام و ساير نقاط، پراكنده شده با فقر و تنگدستي به سر مي‌بردند. يزيد به اين هم اكتفا نكرد بلكه دستور داد تمام كساني را كه با آنان تماس داشتند به اتهام همكاري با انقلابيون و مخالفان حكومت، به دار كشيدند! (1) ساز و آواز و قمار خلفاي پيشين بني اميه در اوقات فراغت خويش به اخبار جنگها و داستانهاي شجاعان قديم عرب، و قصائد شعراي معاصر خود گوش مي‌دادند ولي در زمان خلفاي بعدي و از آن جمله يزيد بن عبد الملك ساز و آواز جاي قصائد و اشعار را گرفت و در بزم‌هاي شبانهء دربار خلافت، به جاي قصائد حماسي شعرا و داستانهاي جنگي، ساز و آواز رايج گرديد.
گاهي امويان در اين راه بسيار افراط مي‌كردند و مبالغ گزافي براي خوانندگان و خنياگران كه خليفه از شهرهاي دوردست جلب مي‌كرد، خرج مي‌كردند. آمد و رفت اين گونه افراد به دمشق پايتخت خلفاي اموي در اخلاق و زندگاني اجتماعي مردم تأثير مي‌بخشيد و عياشي وبوالهوسي در اركان دولت نفوذ مي‌يافت و بازي شطرنج و ورق بازي در ميان عرب‌ها رواج مي‌يافت. (2) " مسعودي " داستاني نقل مي‌كند كه نشان مي‌دهد امويان تا چه اندازه به آوازه خوانها
1. ابن قتيبه، الأمامة والسياسة، ج 2، ص 125.
2. تاريخ سياسي اسلام ج 3، ص 484.

صفحهمفاتيح البحث: القمار (اللعب بالقمار) (1)، يزيد بن عبد الملك (1)، بنو أمية (1)، دمشق (1)، القتل (1)

علاقه داشتند. وي مي‌نويسد:
" يزيد بن عبد الملك به والي مكه نوشت كه پسر ابولهب را كه از آوازخوانهاي معروف مكه بود، روانهء دمشق كند، هزار دينار جهت خرج راهي به او بدهد و هر نوع اسبي از اسبهاي تندرو را بخواهد جهت سواري در اختيارش بگذارد.
وقتي اين شخص نزد يزيد آمد و آوازي خواند، يزيد فوق العاده خوشحال شد و گفت دوباره بخوان، او دوباره خواند يزيد به وجد و طرب آمد، گفت:
اين آواز را از چه كسي آموخته اي؟
از پدرم، و او نيز از پدرش.
اگر از پدرت ابولهب جز اين، چيز ديگري به ارث نمي‌بردي، باز كافي بود، زيرا پدرت ارث خوب و فراواني براي تو گذاشته است!
امير! چه مي‌فرماييد؟ ابولهب كافر بود و پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) را اذيت مي‌كرد، حال شما او را تعريف مي‌كنيد؟
مي دانم چه مي‌گويي؟ ولي از كار او خوشم آمد كه چنين آوازه خواني را به تو ياد داده است!!
آنگاه جايزهء فراواني به پسر ابولهب داد و او را روانهء مكه نمود!! (1)
كانون فساد يزيد در انديشه ي رفاه و آسايش مردم و تأمين عدالت اجتماعي نبود، وي در عياشي و معاشقه با زنان شهرهء شهر بود، در بين حرم سراي او دو كنيز بنامهاي " سلامه " و " حبابه " وجود داشت كه محبوب ترين زنان حرم سرا محسوب مي‌شدند، يزيد در عشق آنان، سر از پا نمي‌شناخت و نوعا اوقات خود را با آنان سپري مي‌كرد و از مسائل جاري كشور به كلي بي خبر بود او در عشق اين دو كنيز چنان عقل و شعور خود را از دست داده بود كه تا مرز ديوانگي رسيده بود، روزي " حبابه " شعر عاشقانه اي را با آواز دلنشين خود خواند، يزيد از
1. مسعودي، مروج الذهب ج 3، ص 198.
(۱۰۹)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (3)، يزيد بن عبد الملك (1)، دمشق (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)
شنيدن آن، چنان به هيجان آمد كه خواست به پرواز درآيد!
كنيز گفت: امير! پرواز نكن ما هنوز به وجود تو احتياج داريم!
به خدا بايد پرواز كنم! پس امت را به كي ميسپاري؟
امت را به تو مي‌سپارم! و آنگاه خم شد و بوسه بر دستهاي حبابه زد! (1)
يزيد به قدري در عشق بازي وشرب و طرب افراط مي‌كرد كه سرانجام

جان خود را هم در اين راه گذاشت زيرا روزي حبابه بيمار شد، يزيد در كنار بستر او نشست و چندين روز بيرون نيامد، سرانجام حبابه با آن بيماري از دنيا رفت خليفه از فرط غم واندوه، چند شبانه و روز بر سر مردهء او نشست و او را دفن نكرد به حدي كه جسد او گنديده شد!، در اين هنگام بر اثر اعتراض جمعي از اطرافيان، ناگزير دست از جنازهء او كشيد و دستور داد آن را به خاك بسپارند.

يزيد از مرگ حبابه فوق العاده منقلب شد و از آن پس اوقات خود را با نديمهء او سپري مي‌كرد و بوي حبابه را از او استشمام مي‌نمود! ولي اين كار هم سودي به حال او نبخشيد سرانجام در اندوه مرگ حبابه قالب تهي كرد و مسلمانان را راحت نمود. (2) جاي گفتن نيست كه زمامداري كه اين همه در كام شهوتراني فرو رفته باشد و همه آرمانها و مقاصد او در زن و عشق و عياشي خلاصه شود، ارمغاني جز بدبختي و بيچارگي براي ملت خود نخواهد آورد به همين جهت چنان كه اشاره شد دوران زمامداري يزيد پسر عبد الملك، دوران فوق العاده سياه و سختي بود و جان مردم از شدت فشار و مشكلات مختلف و فساد حكومت، به لب رسيده بود و مردم هر لحظه مرگ و نابودي او را آرزو مي‌كردند ولي با مرگ وي اوضاع چندان فرق نكرد زيرا پس از مرگ وي، برادرش هشام بر مسند حكومت تكيه زد كه در ستمگري كمتر از او نبود.

1. منبع گذشته ص 199.

2. مدرك گذشته ص 198 و تاريخ سياسي اسلام ج 1، ص 383.

(٩٠٢)

صفحهمفاتيح البحث: الدفن (1)

5. هشام بن عبد الملك هشام مردي بخيل و خشن و ستمگر و سنگدل بود. (1) او در جمع آوري ثروت وعمران و آبادي مي‌كوشيد، در زمان او بعضي از صنايع دستي رونق يافت. لكن از آنجا كه شخصي بي عاطفه و سختگير بود، در دوران حكومت او، زندگي بر مردم سخت شد و احساسات و عواطف انساني، در جامعه رو به زوال رفت و رسم نيكوكاري و تعاون برچيده شد به حدي كه هيچكس نسبت به ديگري دلسوزي و مساعدت نداشت. (2) در اينكه هشام بهتر از خليفهء قبلي (يزيد) بود، شكي نيست زيرا در زمان هشام دربار خلافت از عناصر ناپاك تصفيه شد و وقار وسنگيني جايگزين سبكسري وبوالهوسي گرديد و جامعه از وجود افراد طفيلي كه سربار جامعه بودند، پيراسته گرديد.
ولي سختگيري بيش از اندازهء هشام، به سر حد خشونت رسيد و صرفه جوئي‌هاي وي به صورت بخل و إمساك درآمد و بعضي از كمبودهاي اخلاقي و انساني وي، اوضاع را بدتر كرد زيرا او فردي كوتاه فكر و مستبد و شكاك و بدبين بود، از اين رو به هيچ كس اعتماد نمي‌كرد بلكه براي خنثي كردن توطئه هائي كه بر ضد او چيده مي‌شد، به عمليات مكارانه و جاسوسي متوسل مي‌شد و از آنجا كه آدم زودباوري بود، با يك بدگوئي و سوء ظن، بهترين رجال كشور را از بين مي‌برد. اين بدبيني افراطي باعث شده بود كه عزل و نصب متوالي وبيش از حد فرمانروايان و حاكمان شهرستانها، تزلزل و بيثباتي را در ادارهء كشور بار آورد و هيچ دل گرم شغل و منصب خويش نگردد. (3) سختگيري به خاندان رسالت (صلي الله عليه وآله) مهمترين انگيزهء سختگيري خلفا نسبت به پيشوايان بزرگ و رجال خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله)، محبوبيت فوق العادهء آنها در افكار عمومي و نفوذ معنوي آنان در قشرهاي مختلف جامعه بود. خلفاي اموي به خوبي مي‌فهميدند كه حكومت آنان حكومت زور و

1. تاريخ يعقوبي ج 3، ص 70 و مروج الذهب ج 3، ص 505.
2. مسعودي، مروج الذهب ج 3، ص 505.
3. مختصر تاريخ العرب ص 139.

(۹۰۳)

صفحهمفاتيح البحث: هشام بن عبد الملك (1)، الظنّ (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)

5. هشام بن عبد الملك هشام مردي بخيل و خشن و ستمگر و سنگدل بود. (1) او در جمع آوري ثروت وعمران و آبادي مي‌كوشيد، در زمان او بعضي از صنايع دستي رونق يافت. لكن از آنجا كه شخصي بي عاطفه و سختگير بود، در دوران حكومت او، زندگي بر مردم سخت شد و احساسات و عواطف انساني، در جامعه رو به زوال رفت و رسم نيكوكاري و تعاون برچيده شد به حدي كه هيچكس نسبت به ديگري دلسوزي و مساعدت نداشت. (2) در اينكه هشام بهتر از خليفهء قبلي (يزيد) بود، شكي نيست زيرا در زمان هشام دربار خلافت از عناصر ناپاك تصفيه شد و وقار وسنگيني جايگزين سبكسري وبوالهوسي گرديد و جامعه از وجود افراد طفيلي كه سربار جامعه بودند، پيراسته گرديد.
ولي سختگيري بيش از اندازهء هشام، به سر حد خشونت رسيد و صرفه جوئي‌هاي وي به صورت بخل و إمساك درآمد و بعضي از كمبودهاي اخلاقي و انساني وي، اوضاع را بدتر كرد زيرا او فردي كوتاه فكر و مستبد و شكاك و بدبين بود، از اين رو به هيچ كس اعتماد نمي‌كرد بلكه براي خنثي كردن توطئه هائي كه بر ضد او چيده مي‌شد، به عمليات مكارانه و جاسوسي متوسل مي‌شد و از آنجا كه آدم زودباوري بود، با يك بدگوئي و سوء ظن، بهترين رجال كشور را از بين مي‌برد. اين بدبيني افراطي باعث شده بود كه عزل و نصب متوالي وبيش از حد فرمانروايان و حاكمان شهرستانها، تزلزل و بيثباتي را در ادارهء كشور بار آورد و هيچ دل گرم شغل و منصب خويش نگردد. (3) سختگيري به خاندان رسالت (صلي الله عليه وآله) مهمترين انگيزهء سختگيري خلفا نسبت به پيشوايان بزرگ و رجال خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله)، محبوبيت فوق العادهء آنها در افكار عمومي و نفوذ معنوي آنان در قشرهاي مختلف جامعه بود. خلفاي اموي به خوبي مي‌فهميدند كه حكومت آنان حكومت زور و

1. تاريخ يعقوبي ج 3، ص 70 و مروج الذهب ج 3، ص 505.
2. مسعودي، مروج الذهب ج 3، ص 505.
3. مختصر تاريخ العرب ص 139.

صفحهمفاتيح البحث: هشام بن عبد الملك (1)، الظنّ (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)

سلطه و إجبار است و اگر مردم از آنان إطاعت ميكنند، بواسطهء ترس و بيم از شكنجه و اعدام و تبعيد است. آنها مي‌فهميدند كه مردم بر حسب ظاهر تسليم حكومت آنان هستند ولي دلهاي آنان با خاندان پيامبر است و اگر فرصتي به دست آورند، جز حكومت عادلانهء خاندان نبوت زير بار هيچ نوع حكومت أموي نخواهند رفت به همين جهت پيشوايان بزرگ شيعه هميشه خطر بزرگي براي حكومتهاي ظالم و ستمگر به شمار مي‌رفتند و حتي در زماني كه ائمه (عليه السلام) خانه نشين بودند و هيج قدرت ظاهري در اختيار نداشتند، باز تحت نظر بودند و رعب عجيبي در دلهاي حكام اموي افكنده بودند.
سياست هشام دربارهء علويان نيز از اين سياست محلي مستثني نبود. او بيش از هر يك از خلفاي معاصر، به امام باقر (عليه السلام) و نسبت به ديگر علويان سختگيري مي‌نمود و براي آزار و اذيت آنان از كوچكترين فرصت غفلت نمي‌نمود. شهيد نمودن زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام)، نيز جزئي از همين برنامهء كلي بود.
انقلاب زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام) زيد بن علي (عليه السلام) برادر امام باقر (عليه السلام) يكي از بزرگان و رجال با فضيلت و عاليقدر خاندان نبوت، و مردي دانشمند، زاهد، پرهيزكار، و شجاع و دلير بود. (1) او صاحب كمالات علمي و داراي آثار قرآني بود و گويند: او صداي دلنشيني داشت و مردم را با آواي ملكوتي قرآن، به سوي اهداف انقلابي خود مجذوب مي‌كرد.
اين عالم علوي از مشاهدهء صحنه‌هاي ظلم و ستم و تاخت و تازهاي حكومت اموي، فوق العاده ناراحت بود و عقيده داشت كه بايد با قيام مسلحانه، حكومت فاسد اموي را واژگون ساخت.
هشام كه از روحيه انقلابي زيد آگاه بود، در صدد بود او را با دسيسه اي از ميان برداشته و خود را از خطر او نجات بخشد.
هشام نقشهء خائنانه اي كشيد تا از اين رهگذر مقاصد شوم خود را اجرا كند. به دنبال
1. الفخري ص 132.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، زيد بن علي (1)، الشهادة (1)، الهدف (1)،

الظلم (1)
اين نقشه، زيد را از مدينه به دمشق احضار نمود. هنگامي كه " زيد " وارد دمشق شد و براي گفتگو با هشام به قصر خلافت رفت، هشام ابتداء او را با سردي پذيرفت و براي اينكه به خيال خود موقعيت او را در افكار عمومي پائين بياورد، او را تحقير نمود و جاي نشستن نشان نداد، آنگاه گفت:
" يوسف بن عمرو ثقفي (استاندار عراق) به من گزارش داده است كه " خالد بن عبد الله قسري " ششصد هزار درهم، پول به تو داده است، اينك بايد آن پول را تحويل بدهي.
خالد چيزي نزد من ندارد.
پس بايد پيش يوسف بن عمرو در عراق به روي تا او تو را با خالد روبرو كند.
مرا نزد فرد پستي از قبيلهء ثقيف نفرست كه به من اهانت كند.
چاره اي نيست، بايد به روي آنگاه گفت:
شنيده ام خود را شايستهء خلافت مي‌داني و فكر خلافت را در سر ميپروراني، در حالي كه كنيز زاده اي بيش نيستي و به كنيز زاده نمي‌رسد كه بر مسند خلافت تكيه بزند.
آيا خيال مي‌كني موقعيت مادرم از ارزش من ميكاهد؟ مگر فراموش كرده اي كه " اسحاق " از زن آزاد به دنيا آمده بود، ولي مادر " اسمعيل " كنيزي بيش نبود با اين حال خداوند پيامبران بعدي را از نسل اسمعيل قرار داد و پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) نيز از نسل او است.
آنگاه به هشام نصيحت نمود و او را به تقوي و پرهيزكاري فرا خواند. هشام گفت:
آيا فردي مثل تو مرا به تقوا و پرهيزكاري دعوت مي‌كند؟
آري، امر به معروف و نهي از منكر دو دستور بزرگ اسلام است و انجام آن، بر همه لازم است، هيچ كس نبايد به واسطهء كوچكي رتبه و بلندي مقام از اين وظيفه خودداري كند و هيچكس نيز حق ندارد به بهانهء بزرگي مقام، از شنيدن آن امتناع ورزد.
هشام پس از گفتگوهاي تند، زيد را روانه ي عراق نمود وطي نامه اي به " يوسف بن عمرو " نوشت: وقتي زيد پيش تو آمد او را با خالد رو به رو كن و اجازه نده وي حتي يك ساعت در كوفه بماند زيرا او مردي شيرين زبان، خوش بيان، و سخنوراست و اگر در آنجا
(٩٠٥)
صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (3)، مدينة الكوفة (1)، خالد بن عبد الله (1)، دمشق (2)
بماند، اهل كوفه به سرعت به او ميگروند ".

زيد همين كه وارد كوفه شد، نزد يوسف رفت، و گفت:
چرا مرا تا اينجا آورده اي؟
خالد مدعي است كه نزد تو ششصد هزار درهم دارد.
خالد را احضار كن تا اگر ادعائي دارد شخصا عنوان كند.
يوسف دستور داد خالد را از زندان بياورند، خالد را در حالي كه زنجير و آهن سنگين، به دست و پايش بسته بودند، آوردند، آنگاه يوسف رو به وي نموده گفت:
اين زيد بن علي است، اينك هر چه نزد او داري بگو. خالد گفت:
به خدا قسم من نزد او چيزي ندارم و مقصود شما از آوردن وي، جز آزار و اذيت او چيز ديگري نيست!
در اين هنگام يوسف، رو به زيد نموده گفت:
أمير المؤمنين هشام به من دستور داده است همين امروز تو را از كوفه بيرون كنم.
سه روز مهلت بده تا استراحت كنم و آنگاه از كوفه بيرون بروم.
ممكن نيست حتما بايد امروز حركت كني.
پس مهلت بدهيد امروز را توقف نمايم. يك ساعت هم مهلت ممكن نيست.
(1) به دنبال اين جريان، زيد همراه عده اي از مأموران يوسف، كوفه را به سوي مدينه ترك گفت و چون مقداري از كوفه فاصله گرفت، مأموران برگشتند، وزيد را تنها گذاشتند.
ورود زيد به عراق جنب و جوشي به وجود آورد چون جريان او با هشام همه جا پيچيده بود، اهل كوفه كه از نزديك مراقب اوضاع بودند، به محض آنكه آگاه شدند كه زيد روانهء مدينه شده است، خود را به او رساندند و اظهار پشتيباني نموده و گفتند: در كوفه اقامت كن و از مردم بيعت بگير، يقين بدان صد هزار نفر با تو بيعت خواهند نمود و در ركاب تو آمادهء جنگ خواهند شد، در حالي كه از بني اميه فقط تعداد معدودي در كوفه
1. تاريخ يعقوبي ج 3، ص 68 - 67.
(٩٠٦)
صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (9)، بنو أمية (1)، زيد بن علي (1)، الجنابة (1)
هستند كه در نخستين حمله تار و مار خواهند شد.
زيد كه سابقهء بي وفائي و پيمان شكني مردم عراق را از زمان پدر بزرگ و عمويش امام حسن (عليه السلام) و نياي بزرگوارش حسين (عليه السلام) فراموش نكرده بود، چندان به وعده‌هاي آنان دل گرم نبود، ولي در اثر اصرار فوق العادهء آنان از رفتن به مدينه صرف نظر نمود، و در كوفه توقف كرد، مردم گروه گروه با او بيعت مي‌نمودند به حدي كه فقط از اهل كوفه بيست و پنج هزار نفر آماده ي جنگ شدند.

از طرف ديگر يوسف بن عمرو، تجمع نيروهاي ضد اموي را پيرامون زيد مرتبا به هشام گزارش مي‌داد، هشام كه از اين امر به وحشت افتاده بود، دستور داد يوسف بي درنگ به سپاه زيد حمله كند و اين حركت را هر چه زودتر سركوب نمايد.
نيروهاي طرفين بسيج شدند و جنگ سختي در گرفت، زيد با كمال دلاوري و شجاعت مي‌جنگيد و پيروان خود را به ايستادگي و مقاومت دعوت مي‌كرد. جنگ تا شب طول كشيد، در اين هنگام تيري از جانب دشمن، به پيشاني زيد اصابت كرد و در پيشاني او فرو رفت.
زيد كه بر اثر اصابت تير، قادر به ادامهٔ جنگ نبود، و از طرف ديگر عده اي از يارانش را در جنگ از دست داده وعدهٔ ديگري تيز متفرق شده بودند، ناگزير دستور عقب نشيني صادر كرد. شب، طبيب جراحي را آوردند تا پيكان تير را از پيشاني زيد بيرون بياورد، ولي پيكان به قدري در عمق بدن او فرو رفته بود كه بيرون كشيدن آن به آساني مقدور نبود سرانجام طبيب، پيكان را از پيشاني زيد بيرون كشيد ولي بر اثر جراحت بزرگ تير، زيد به شهادت رسيد.
ياران زيد پس از مشاورهٔ فراوان، تصميم گرفتند جسد او را در بستر نهري كه در آن حدود جاري بود، به خاك سپرده و آب را روي آن جاري سازند تا مأموران هشام آن را پيدا نكنند به دنبال اين تصميم، ابتداء آب نهر را از مسير خود منحرف نموده، پس از دفن جسد زيد در بستر نهر، مجددا آب را در مسير خود روان ساختند.
(۹۰۷)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (2)
ولي يكي از مزدوران هشام كه ناظر دفن زيد بود جريان را به يوسف بن عمرو گزارش كرد. به دستور يوسف، جسد زيد را بيرون آورده سر او را از تن جدا كردند و براي هشام فرستادند و بدنش را به دار آويختند. پيكر بي جان زيد تا زمان مرگ هشام، بر سر دار بود. (1) از زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام) چند اثر علمي و تفسيري باقي مانده است كه مقام شامخ علمي او را مي‌رساند:
1. تفسير غريب القرآن شامل شرح مفردات وغرايب الفاظ قرآن، اين كتاب أخيرا، با همت استاد جلالي احياء و چاپ و منتشر گرديده است.
2. رساله القلة والكثره محتوي استدلال با آيات دال بر حكمت به حقانيت مكتب قلت و از كثرت به بطلان اكثريت.
3. رساله الصفوة در منزلت اهل بيت (عليه السلام) به عنوان افراد برگزيده و منتخب الهي.

زندگي نكبت بار خلفاي أموي خيلي سياه تر از آنست كه كه صفحات كتاب را با شرح اعمال آنان سياه نمائيم از آن جهت، به همين مقدار بسنده كرديم.

1. تاريخ يعقوبي ج 3، ص 68 - 67.

(۹۰۸)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، مفردات غريب القرآن للراغب الإصفهاني (1)، الباطل، الإبطال (1)، الدفن (1)

بخش چهارم ` امام باقر (عليه السلام) احياءگر حديث و شاگردان او

(۹۰۹)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)

بخش چهارم / امام باقر (ع) احياءگر حديث و شاگردان او ...

به دنبال دگرگونيهاي عميقي كه پس از رحلت پيامبر (عليه السلام) در جامعهء اسلامي به وقوع پيوست، حادثهء اسف انگيز ديگري نيز رخ داد كه آثار شوم و زيانبار آن، مدتها بر جهان اسلام سنگيني مي‌كرد و فرهنگ غني اسلام را از سير تكاملي خود باز مي‌داشت و آن عبارت از جلوگيري از كاوش و تدوين " حديث " و طرح مباحث گوناگون آن، در زمينه‌هاي مختلف بود.

با آنكه حديث و گفتار پيامبر (صلي الله عليه وآله) بعد از قرآن مجيد در درجهء والايي از اهميت قرار گرفته است وحديث پس از كتاب آسماني بزرگترين منبع غني فرهنگ اسلامي به شمار مي‌رود، و اصولا قرآن وحديث، از هم قابل تفكيك نمي‌باشند، بلكه دو بال پرواز و پيشرفت مسلمانان مي‌باشند ولي بر اساس موهومات و خيالات تباهگري در زمان خليفهء دوم، عده‌اي به مخالفت با نقل و تدوين حديث برخاستند و به بهانه‌هاي پوچ و بي اساس، از هر گونه فعاليت و تلاش در زمينهء كتابت حديث، به شدت جلوگيري نمودند.

خليفهء دوم براي جلوگيري از نوشتن احاديث پيامبر (صلي الله عليه وآله) طي بخشنامه اي، به تمام مناطق اسلامي نوشت:

" هر كس حديثي از پيامبر (صلي الله عليه وآله) را نوشته است، بايد آن را از بين ببرد ". (1) خليفه تنها به اين بخشنامه إكتفا نكرد، بلكه به تمام ياران پيامبر (صلي الله عليه وآله) و حافظان حديث، اكيدا هشدار داد كه از نقل و كتابت حديث جدا خودداري كنند!

" قرظة بن كعب " يكي از ياران معروف پيامبر (صلي الله عليه وآله) است مي‌گويد: هنگامي كه عمر ما را به سوي عراق روانه كرد، خود نيز مسافتي راه، با ما آمد و در پايان مسير گفت: آيا مي‌دانيد چرا شما را تا اينجا بدرقه كردم؟ گفتيم: لابد خليفه براي احترام ما كه ياران پيامبريم قدم

۱. ان من كتب حديثا، فليحرقه (كنز العمال ج ۵، ص 239).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، دولة العراق (1)، قرظة بن كعب (1)، الغني (2)، البول (1)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (1)

رنجه كرده اند! گفت: نه. گذشته از احترام شما براي اين جهت شما را بدرقه نموده ام كه مطلبي را به شما توصيه كنم تا به پاس پياده روي و بدرقه‌ام، آن را انجام دهيد. آنگاه افزود: شما به منطقه اي مي‌رويد كه مردم آنجا، با زمزمهء تلاوت قرآن، فضاي مسجد و محفل خود را پر كرده اند. توصيهء من به شما اين است كه آنها را به حال خود واگذاريد و مردم را با احاديث مشغول نسازيد و با نقل حديث، از خواندن قرآن باز نداريد، قرآن را پيراسته از هر سخن وحديثي، براي مردم بخوانيد و از پيامبر (صلي الله عليه وآله) كمتر حديث به ميان آوريد، من نيز در اين كار با شما همكاري خواهم كرد!
وقتي كه " قرظه " به محل مأموريت خود وارد شد، به او گفتند: براي ما حديث نقل كن، وي جواب داد: خليفه ما را از نقل حديث باز داشته است ".
(1) افسانهء محدوديت حديث با توجه به ماهيت دانش دوستي و فضيلت خواهي و عالم پروري اسلام كه در تمام احكام نوراني قرآن متجلي است، و با توجه به تشويقها و ترغيبهايي كه پيشوايان اسلام در مورد نوشتن و درج احاديث به كار گرفته اند، مسألهء جلوگيري از ضبط حديث و نگارش آن، هرگز نمي‌توانست موافق با تعاليم فضيلت خواه اسلام باشد، و به نظر مي‌رسد كه پاره اي از احاديثي كه برخي از نويسندگان صحاح ششگانه از پيامبر عاليقدر اسلام (صلي الله عليه وآله) نقل كرده اند: " هيچ چيزي جز قرآن از من ضبط نكنيد، و هر كس جز قرآن چيز ديگري را بنويسد، بايد آن را پاك كند ... " از احاديث مجعول و تحريف شده باشد، چون اسلامي كه شعار و طليعهء وحي آن خواندن و نوشتن و سوگند ياد كردن به قلم و تراوشات آن بوده و هست، چگونه مي‌تواند از نوشتن احاديث نبوي (صلي الله عليه وآله) كه عدل قرآن، و قرين آن، و تفسير كننده و بيانگر آيات است، جلوگيري كرده باشد؟ اصولا چگونه قابل پذيرش است كه نگارش گفتارها و بيانات رسول خدا (صلي الله عليه وآله) كه مصداق بارز " ما ينطق عن الهوي إن هو إلا وحي يوحي " است، ممنوع باشد؟ مگر آنكه بر فرض قبول اصول روايت، منظور

1. سنن ابن ماجه ج 1، ص 11 ومستدرك حاكم ج 1، ص 102.

صفحهمفاتيح البحث: السجود (1)، كتاب المستدرك علي الصحيحين للحاكم النيسابوري (1)، كتاب سنن إبن ماجة (1)

گفتارهاي موسمي يا بيانات مقطعي يا مربوط به يك حادثه از حوادث خاص روز باشد كه آويزه اي در اختيار جريان سياسي يا گروه مخصوصي قرار دهد كه با احاديث به جنگ قرآن يا به مبارزه با آيات برخاسته باشد. البته چنين گفتار يا بياني نه تنها از نظر واقع، وجود خارجي ندارد، و بر فرض وجود، بايد اشكال امر را يافت، يا افراد را روشن ساخت، نه آنكه گفتار يا احاديث را از ميان برد، كه در اصول فقه در باب تعادل و تراجيح، حكم آن روشن گرديده است. (هر چيزي كه با قرآن مخالفت و معارضه داشته باشد، پس آن را به ديوار بايد كوبيد) سخني با برخي از نويسندگان تاريخ علوم عقلي و تمدن اسلامي يكي از نويسندگان ادبيات و تمدن اسلامي در كتاب خود چنين مينگارد:

" بعد از آنكه اسلام در عربستان شايع گشت و قبايل عرب متحد شدند، چون حكومتي كه ميان آنان پديد آمده و وسيلهء اتحاد قدرت و سيادت ايشان شد، مبتني بر قرآن بود، طبعا اين كتاب مقدس، مرجع تمام اعمال و نيات آنان قرار مي‌گرفت. به همين سبب در آغاز امر، اين فكر براي خلفا و زعماي آن قوم پديد آمده بود كه هيچ چيز جز قرآن لايق خواندن واستفاده كردن نيست و اين عقيده علي الخصوص در عهد خلفاي راشدين و بني اميه شيوع و رواج بسيار داشت، چنان كه جز عرب، قومي را لايق سيادت، و غير از احكام اسلامي و قرآن كريم و احاديث، هيچ چيز را شايستهء توجه و مطالعه و آموختن نمي‌دانستند. اعتقاد عرب مانند عقيدهء همهء مسلمانان، آموختن آن بود كه " ان الاسلام يهدم ما قبله " (اسلام آنچه را پيش از اوست ويران مي‌سازد) و به همين سبب در اذهان مسلمانان چنين رسوخ كرده بود كه به جز قرآن به چيز ديگري نظر نكنند، زيرا قرآن، ناسخ همهء كتب، و اسلام، ناسخ همهء اديان است. پيشوايان شرع مبين هم مطالعهء هر كتاب و حتي هم كتاب ديني غير از قرآن را ممنوع ساخته بودند. گويند روزي پيغمبر (صلي الله عليه وآله) در دست عمر ورقه اي از تورات را مشاهده كرد و چنان غضبناك شد كه آثار غضب بر چهرهء او آشكار گرديد و آنگاه گفت: " ألم اتكم بها بيضاء نقية والله لو كان موسي حيا ماوسعه الا اتباعي " (يعني آيا در برابر تورات صحيفهء نوراني براي شما نياورده ام؟ به خدا قسم اگر

صفحهمفاتيح البحث: بنو أمية (1)، الإختيار، الخيار (1)، الكرم، الكرامة (1)

موسي هم زنده بود او را نمي‌رسيد جز آنكه از من پيروي نمايد).
نويسنده‌ء كتاب به اين روايت و امثال آن، استدلال مي‌كند بر اينكه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) خيلي مايل نبود كه مسلمانان جز به قرآن، به كتابها يا احاديث توجه داشته باشند.
پاسخ ما پاسخ اجمالي ما از اين پندار ناروا وتوهمم غير صحيح و امثال آن اوهام، اين است كه به فرض قبول قطعيت سند، و اعتبار راويان اين روايت، باز اين حديث هرگز دلالتي بر هدف و منظور نويسنده ندارد. چون:
اولا: روايت نخست كه درباره‌ء ويران ساختن شالوده‌هاي پيشين است، و در روايات ما " الإسلام يجب ما قبله " آمده است، در مورد اعمال و كارهاي گذشته‌ء غير مسلمانان وارد شده است، وفقهاي ما با استفاده از اين روايت، اصل و قاعده‌اي را بنا نهاده اند كه يك فرد غير مسلمان پس از اسلام آوردن لازم نيست اعمال عبادي و مسؤوليت‌هاي الهي را كه بر مسلمانان واجب است، قضا نمايد و اسلام سابقه‌ء پيشين او را قطع و يا به تعبير آن روايت، ويران مي‌سازد، نه آنكه اصول اعتقادي يا تعاليم ارزنده‌ء ديگر اديان را قطع كند، چون " إن الدين عند الله الإسلام " و همه‌ء اديان، اصول متحد و مشتركي را تبليغ و ترويج مي‌كنند.
ثانيا: روايت دوم، نوعي توجه دادن مسلمانان به تمسك بر قرآن متقن و محكم مي‌باشد كه دست تطاول و تحريف به آن نرسيده و هدف روايت آن است كه با وجود اين قرآن متقن و دست نخورده، و با وجود اين صحيفه‌ء نور و روشنايي، چه انگيزه اي داريد كه به تورات منسوخ و تحريف يافته رو آوريد تا افكارتان مشوب و مضطرب شود و دچار انحراف عقيدتي گرديد، آنچنان كه از قسمت آخر روايت به روشني استفاده مي‌شود، آنجا كه مي‌فرمايد: " آيا من صحيفه‌ء نوراني نياورده ام؟ " يا با وجود اين همه آيات بين ات و حكمتها، وقصص و تواريخ عبرت آميز چه داعي داريد كه از تورات دست خورده راه و روش بياموزيد؟
در هر صورت اين روايت هيچ‌گوني دلالتي بر نهي پيامبر عاليقدر اسلام (صلي الله عليه وآله) ندارد. به علاوه در فهم اسلام و تاريخ تمدن آن ضرورت دارد كه مفاهيم اسلام و حقايق قرآن، و

حديث و سنت مد نظر قرار گيرد، نه روش خلفا يا زمامداران كه نوعا جنبهء انفعالي و مقطعي و تأثر از مسائل روز را دارند، نه سنديت و كاشفيت از متن معارف اسلام. اينك براي درك حقيقت به سراغ گفتار يكي از اساطين علم و ادب ميرويم.
گفتار استاد علامهء طباطبائي (قدس سره) استاد بزرگوار پس از بررسي روايات هر دو طرف، اظهار مي‌دارند:
" در قرن اول و دوم، هنگامي كه مردم اطراف ابوهريره، سمرة بن جندب، نعمان بن بشير، كعب الأحبار، عكرمه، مروان، عمروعاص و ... را گرفته بودند وحديث دريافت مي‌كردند، شيعه اطراف أمير المؤمنين (عليه السلام) و فرزندان گراميش گرد آمده بودند و به فراگرفتن حديث مشغول بودند وعلي (عليه السلام) بر خلاف نظريهء خلفاي پيش از خود، درس و تدوين حديث را تجويز، بلكه واجب كرد، همانطوري كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) دستور تعلم و تعليم را مي‌داد و مي‌فرمود: " تذاكروا الحديث فإنكم إلا تفعلوا يندرس " حديث را مذاكره كنيد، زيرا اگر مذاكره نكنيد حديث از بين مي‌رود ".
با توجه به مراقبت دائمي و اعتناي اهل بيت عصمت (عليها السلام) است كه در متون اوليه مي‌خوانيم كه كتاب يا كتابهايي به املاي پيامبر اسلام و نگارش علي (عليه السلام) تأليف شده و در نزد اهل بيت (عليها السلام) موجود بوده است، و همواره به آنها استناد و افتخار مي‌كرده اند، كتابهايي كه به اسامي مختلف به اين ترتيب آمده است:
" كتاب علي (عليه السلام)، يا كتاب علي (عليه السلام) با املاي رسول الله (صلي الله عليه وآله) " يا " صحيفة الفرائض " كتاب الأدب. حال چه اين كتب، يكي بوده و يا متعدد باشد، به طور قطع منبع علوم و معارف متنوع ي بوده است. در اين باره بزرگان اهل سنت مانند بيهقي، در سنن كبري (ج 8، ص 26 و 30) و متقي هندي كنز العمال (ج 3، ص 87 و 305) و امام شافعي در مسند (ج 2، ص 97 و 104) و امام احمد در مسند (ج 1، ص 79، 80، 100، 112، 119، 126 و 152) ومسلم در صحيح خود (ج 4، ص 217) در باب " كتاب علم و من تبراء من مواليه " از اين كتاب نقل كرده اند و از نقل آنها معلوم مي‌شود كه كتاب علي (عليه السلام) مشتمل بر احكام زكات، ديات، اخلاق، و پيش‌گوييهاي نيز بوده است و از نقل ابن ابي الحديد (ج 2، ص 211)

المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (6)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، إبن أبي الحديد المعتزلي (1)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (1)، كعب الأحبار (1)، سمرة بن جندب (1)

استفاده مي‌شود كه علوم متنوعي در كتاب علي (عليه السلام) وجود داشته است ".
گفتار استاد بستاني بستاني در دايرة المعارف خود، كتاب جفر و جامه را به علي (عليه السلام) نسبت داده است و گويد:
" ابن طلحه گفته است: " جفر " و " جامعه "، دو كتاب جليلي است كه يكي را امام علي (عليه السلام) بالاي منبر كوفه در خطبه ذكر فرمود، و ديگري كتابي است كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) به صورت پنهاني به علي (عليه السلام) و اولاد او دستور داد كه تدوينش كنند ".
علاوه بر كتابهاي علي (عليه السلام)، مصحف فاطمه (عليها السلام) داراي امثال و حكم و مواعظ و سخنان عبرت آميز و اخبار بوده است وسيوطي در " تدريب الراوي " نقل كرده است كه امام حسين در نوشتن حديث با منع و جلوگيري خليفه مخالفت نمود.
در هر صورت روش اهل بيت (عليها السلام) در تأليف معلوم و آشكار است. علاوه بر اهل سنت، بزرگان شيعه مانند سلمان، ابوذر، ابورافع، عبد الله بن رافع، اصبغ بن نباته و ديگران، از امام علي (عليه السلام) پيروي كرده و به تأليف مشغول شده اند، و رشتهء كار را به دست آيندگان سپردند و در نتيجه تأليفات و مؤلفين زياد شدند. در عصر امام پنجم و ششم (عليها السلام) كه آن عصر را بايد عصر نهضت علمي ناميد، به قدري مردم به علم و تأليف توجه نمودند كه اسامي مؤلفين و كتابها، خارج از حد احصاء است و كتابهاي نجاشي، شيخ طوسي، منتهي المقال، و در عصر اخير " الذريعه الي تصانيف الشيعة " مي‌تواند نموداري كوچك از آن حركت عظيم علمي و تأليفي باشد.
افسانهء عدم ضبط حديث با توجه به آنچه گذشت، و با عنايت به منطق عقل و دانش، و روح كلي فضيلت خواهي و دانش دوستي اسلام، معلوم مي‌گردد كه افسانهء نهي از نوشتن حديث، از آن دسته روايات و احاديثي است كه پس از دوران پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) ساخته شده است، و هرگز نمي‌تواند ارزش و معيار علمي درستي داشته باشد، چون اسلامي كه در مورد قرض و وام دادن مسلماني به مسلمان ديگر، مفصل ترين آيه‌ها را دارد كه آن را بنويسند، و امضا
(٩١٦)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (6)، السيدة فاطمة الزهراء

سلام الله عليها (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، مدينة الكوفة (1)، المنع (1)

استفاده مي‌شود كه علوم متنوعي در كتاب علي (عليه السلام) وجود داشته است ".
گفتار استاد بستاني بستاني در دايرة المعارف خود، كتاب جفر و جامه را به علي (عليه السلام) نسبت داده است و گويد:
" ابن طلحه گفته است: " جفر " و " جامعه "، دو كتاب جليلي است كه يكي را امام علي (عليه السلام) بالاي منبر كوفه در خطبه ذكر فرمود، و ديگري كتابي است كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) به صورت پنهاني به علي (عليه السلام) و اولاد او دستور داد كه تدوينش كنند ".
علاوه بر كتابهاي علي (عليه السلام)، مصحف فاطمه (عليها السلام) داراي امثال و حكم و مواعظ و سخنان عبرت آميز و اخبار بوده است وسيوطي در " تدريب الراوي " نقل كرده است كه امام حسين در نوشتن حديث با منع و جلوگيري خليفه مخالفت نمود.
در هر صورت روش اهل بيت (عليها السلام) در تأليف معلوم و آشكار است. علاوه بر اهل سنت، بزرگان شيعه مانند سلمان، ابوذر، ابورافع، عبد الله بن رافع، اصبغ بن نباته و ديگران، از امام علي (عليه السلام) پيروي كرده و به تأليف مشغول شده اند، و رشتهء كار را به دست آيندگان سپردند و در نتيجه تأليفات و مؤلفين زياد شدند. در عصر امام پنجم و ششم (عليها السلام) كه آن عصر را بايد عصر نهضت علمي ناميد، به قدري مردم به علم و تأليف توجه نمودند كه اسامي مؤلفين و كتابها، خارج از حد احصاء است و كتابهاي نجاشي، شيخ طوسي، منتهي المقال، و در عصر اخير " الذريعه الي تصانيف الشيعة " مي‌تواند نموداري كوچك از آن حركت عظيم علمي و تأليفي باشد.
افسانهء عدم ضبط حديث با توجه به آنچه گذشت، و با عنايت به منطق عقل و دانش، و روح كلي فضيلت خواهي و دانش دوستي اسلام، معلوم مي‌گردد كه افسانهء نهي از نوشتن حديث، از آن دسته روايات و احاديثي است كه پس از دوران پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) ساخته شده است، و هرگز نمي‌تواند ارزش و معيار علمي درستي داشته باشد، چون اسلامي كه در مورد قرض و وام دادن مسلماني به مسلمان ديگر، مفصل ترين آيه‌ها را دارد كه آن را بنويسند، و امضا
(٩١٦)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (6)، السيدة فاطمة الزهراء

سلام الله عليها (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، مدينة الكوفة (1)، المنع (1)

كنند، آيا اجازه مي‌دهد كه از نوشتن سخنان و احاديث رسول خدا (صلي الله عليه وآله) كه همگي در اعتبار و ارزش، عدل قرآن و قرين وحي است و مي‌تواند مشعل فروزان روشنگري و تفسير ايات در اعصار و قرون بعدي باشد، نهي و جلوگيري به عمل آيد؟

آيا احاديث پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) كه همگي آموزش و وحي الهي است به اندازهء چند دينار وام ارزش ندارد كه ضبط و ثبت گردد؟

شايد اين نوع مطالب مربوط به جلوگيري از ضبط حديث، توطئه اي از سوي توطئه گران سياسي بوده باشد تا اهميت و ارزش كار گرد آورندگان حديث و حاملان علوم رسالت را بي ارزش يا كم اعتبار جلوه دهند.

گرچه شايد واقعا انگيزهء حفظ و صيانت قرآن را نيز داشته باشد، ولي اين جلوگيري چرا در مورد ادبيات و اشعار و چكامه‌ها و ايام عرب و مغازي نبوده است؟ از سوي ديگر، قرآن به وسيلهء حافظه‌هاي قوي و نيرومند و با نگارش و ضبط كامل آن چنان مضبوط بود كه احدي نمي‌توانست چيزي بر آن افزوده يا كم نمايد و مسلمانان هميشه در جريان امر بودند.

گويا اين موضوع حقيقت دارد كه خليفهء دوم طي بخشنامه اي از نوشتن احاديث جلوگيري به عمل آورد. اين بخشنامه آثار زيانبار و لطمه‌هاي بي شماري را بر فرهنگ غني وميراث الهي وارد آورد. اين بخشنامه تا مدت ي حكومت داشت تا آنكه آثار سوء آن به رأي العين محسوس و مشاهده گرديد. سرانجام عمر بن عبد العزيز " ابي بكر بن حزم " يكي از علماي بزرگ مدينه نوشت: " انظر ما كان من حديث رسول الله فاكتبه فاني خفت درس العلم وذهاب العلماء " (احاديث پيامبر را مورد توجه قرار دهيد و آنچه را صحيح مي‌دانيد بنويسيد. من از نابودي علم و دانشمندان آن، بيمناكم) حديثي از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شايد مدافعان ضبط و نگهداري حديث بيش از هر انگيزه و عامل، از اين سخن پربار رسول خدا (صلي الله عليه وآله) الهام مي‌گرفتند: " خداوند شاد كند بنده اي را كه سخنان مرا شنيده، به خاطر بسپارد و براي كسي كه آن را نشنيده است، روايت كند ". اين سخن گرانبها بارها

صفحهمفاتيح البحث: عمر بن عبد العزيز (1)

در مواعظ و خطبه‌ها و گفتارهاي آن حضرت آمده، و به گوش كساني كه گوش شنوايي داشتند رسيده است، كه در رأس آنان علي (عليه السلام) و اولاد اطهار او (عليها السلام) قرار داشتند.
سفرهاي پر رنج در راه فراگيري حديث با توجه به قداست و معنويتي كه علم حديث و بازگويي احكام الهي داشت، شيفتگان و علاقمندان حديث را در راه كسب و فراگيري آن، متحمل زحمات و تلاشهاي فوق العاده اي مي‌شدند، تا حديثي را از منبع نخستين آن يا از افرادي كه خود بدون واسطه از منبع نخستين دريافت كرده بودند، بشنوند. گاهي مسافرت سي روزه، با آن همه زحمت و مشقتي كه در برداشت، براي شنيدن يك حديث صورت مي‌گرفت، و گاهي از يك منطقهء دوردست شد رحال بسته مي‌شد، تا حديثي از راوي نخست اخذ شود، و گاهي در مورد يك باب از مسائل فقهي اسلام، چندين سال پرسش و پاسخ صورت مي‌گرفت، تا موضوع كاملا مشخص گردد. در اين باب نمونه‌هاي فراواني در " درايه " و " رجال " وجود دارد كه ما تنها به ذكر چند نمونه اكتفا مي‌كنيم:
" زرارة بن أعين " مي‌گويد: مدت چهل سال مسائل حج را از امام صادق (عليه السلام) ميشنديم و باز زمينهء سؤال باقي بود، و هنوز سخنان ناگفته وجود داشت. در اين باره در كتاب وسائل الشيعة چنين آمده است:
" قلت لأبي عبد الله (عليه السلام) جعلني الله فداك أسألك عن الحج منذ أربعين عاما فتفتيني فقال: يا زرارة بيت حج الله قبل آدم بألفي عام تريد أن تفني مسائله في أربعين عاما ".
" زراره " مي‌گويد: به امام صادق (عليه السلام) عرض كردم: خداوند مرا فداي تو گرداند، از چهل سال پيش تاكنون دربارهء مسائل حج از تو مي‌پرسم وشما همواره مرا بي جواب نمي‌گذاريد. فرمود: زراره! تو مي‌خواهي تمام مسائل كانون مقدسي را كه دو هزار سال پيش از آدم (عليه السلام) مورد توجه و عنايت الهي بوده است، در چهل سال پاسخ گفته شود؟
با توجه به اين گونه عنايت خاص بود كه مردان فاضل و دانشمندي مانند زراره، محمد بن مسلم، ابوبصير وابان بن تغلب (در عهد امام باقر و امام صادق (عليها السلام) زكريا بن آدم، يونس بن عبد الرحمن، حسن بن علي بن وشاء (در عهد امام رضا (عليه السلام)) به وجود آمدند كه
(٩١٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين

علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، النبي آدم عليه السلام (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، زرارة بن أعين (1)، أبان بن تغلب (1)، زكريا بن آدم (1)، الحج (4)، الكسب (1)، الفدية، الفداء (1)

آثار و نوشته‌هاي آنان روشنگر راه عاملان احكام الهي، و كتابهاي حديث، مشحون از زحمات و تلاشهاي شبانه روزي آنهاست.
سفرهاي طولاني براي فراگيري يك حديث در راه دريافت حديث، و احيانا يك حك الهي از راوي نخستين، يا منبع مطمئني كه دل را سكون و آرامش بخشد، و بين او و خدا حجت تمام باشد و بتوان براي ديگران نيز به عنوان معيار عمل و مقياس شرع، به وديعت گذاشت سفرهاي طولاني و راه پيماييهاي پر زحمت و دور و دراز توأم با مرارت صورت مي‌گرفت، و مسافرت كننده بسيار خوشحال مي‌شد كه او توانسته است به يك حديث صحيح يا به يك در پر قيمت از معارف الهي دست يافته است. در اين مورد چند نمونه ذكر مي‌شود:
1. سفر از قم به كوفه " شيخ الطائفه " (385 - 460 ه. ق) از احمد بن محمد بن عيسي، محدث و عالم مشهور قمي كه رايست علماي شهر را در عصر خود داشته است، نقل مي‌كند كه مي‌گفت:
" در جستجوي حديث به كوفه رفتم. در آن شهر " حسن بن علي وشاء " را ملاقات كردم كه يكي از اصحاب امام رضا (عليه السلام) بود. از او خواستم كه كتاب علاء بن رزين وابان بن عثمان را به من بدهد. وقتي كتابها را به من داد، گفتم از شما مي‌خواهم كه اجازهء روايت كردن اين دو كتاب ر نيز به من بدهيد. حسن بن وشاء گفت: خدا تو را رحمت كند، چه عجله اي داري؟ برو از روي آنها بنويس بعد سماع كن (شنيدن حديث). گفتم: از حوادث روزگار ايمن نيستم. گفت: اگر من مي‌دانستم كه كسي مانند تو طالب حديث خواهد بود احاديث بسياري را فرا مي‌گرفتم، زيرا من در اين مسجد (مسجد كوفه) نهصد نفر از مشايخ حديث را درك كردم كه همگي مي‌گفتند: " حدثني جعفر بن محمد، حدثني جعفر بن محمد (صلي الله عليه وآله) " جعفر بن محمد مرا روايت كرد ".
2. سفر از بصره به كوفه " ابو ايوب سليمان منقري " يكي ديگر از محدثين عاليقدر مي‌گويد:
" بيش از بيست و چند بار از بصره براي گرفتن يك حديث، به كوفه سفر كردم تا در

صفحهمفاتيح البحث: أصحاب الإمام الرضا عليه السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مسجد، جامع الكوفة (1)، مدينة الكوفة (4)، أحمد بن محمد بن عيسي (1)، أبان بن عثمان (1)، جعفر بن محمد (2)، السجود (1)

1 - سفر از قم به كوفه

آثار و نوشته‌هاي آنان روشنگر راه عاملان احكام الهي، و كتابهاي حديث، مشحون از زحمات و تلاشهاي شبانه روزي آنهاست.
سفرهاي طولاني براي فراگيري يك حديث در راه دريافت حديث، و احيانا يك حك الهي از راوي نخستين، يا منبع مطمئني كه دل را سكون و آرامش بخشد، و بين او و خدا حجت تمام باشد و بتوان براي ديگران نيز به عنوان معيار عمل و مقياس شرع، به وديعت گذاشت سفرهاي طولاني و راه پيماييهاي پر زحمت و دور و دراز توأم با مرارت صورت مي‌گرفت، و مسافرت كننده بسيار خوشحال مي‌شد كه او توانسته است به يك حديث صحيح يا به يك در پر قيمت از معارف الهي دست يافته است. در اين مورد چند نمونه ذكر مي‌شود:
1. سفر از قم به كوفه " شيخ الطائفه " (385 - 460 ه. ق) از احمد بن محمد بن عيسي، محدث و عالم مشهور قمي كه رايست علماي شهر را در عصر خود داشته است، نقل مي‌كند كه مي‌گفت:
" در جستجوي حديث به كوفه رفتم. در آن شهر " حسن بن علي وشاء " را ملاقات كردم كه يكي از اصحاب امام رضا (عليه السلام) بود. از او خواستم كه كتاب علاء بن رزين وابان بن عثمان را به من بدهد. وقتي كتابها را به من داد، گفتم از شما مي‌خواهم كه اجازهء روايت كردن اين دو كتاب ر نيز به من بدهيد. حسن بن وشاء گفت: خدا تو را رحمت كند، چه عجله اي داري؟ برو از روي آنها بنويس بعد سماع كن (شنيدن حديث). گفتم: از حوادث روزگار ايمن نيستم. گفت: اگر من مي‌دانستم كه كسي مانند تو طالب حديث خواهد بود احاديث بسياري را فرا مي‌گرفتم، زيرا من در اين مسجد (مسجد كوفه) نهصد نفر از مشايخ حديث را درك كردم كه همگي مي‌گفتند: " حدثني جعفر بن محمد، حدثني جعفر بن محمد (صلي الله عليه وآله) " جعفر بن محمد مرا روايت كرد ".
2. سفر از بصره به كوفه " ابو ايوب سليمان منقري " يكي ديگر از محدثين عاليقدر مي‌گويد:
" بيش از بيست و چند بار از بصره براي گرفتن يك حديث، به كوفه سفر كردم تا در
(۹۱۹)
صفحهمفاتيح البحث: أصحاب الإمام الرضا عليه السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مسجد، جامع الكوفة (1)، مدينة الكوفة (4)، أحمد بن محمد بن عيسي (1)، أبان بن عثمان (1)، جعفر بن محمد (2)، السجود (1)

2 - سفر از بصره به كوفه

آثار و نوشته‌هاي آنان روشنگر راه عاملان احكام الهي، و كتابهاي حديث، مشحون از زحمات و تلاشهاي شبانه روزي آنهاست.
سفرهاي طولاني براي فراگيري يك حديث در راه دريافت حديث، و احيانا يك حك الهي از راوي نخستين، يا منبع مطمئني كه دل را سكون و آرامش بخشد، و بين او و خدا حجت تمام باشد و بتوان براي ديگران نيز به عنوان معيار عمل و مقياس شرع، به وديعت گذاشت سفرهاي طولاني و راه پيماييهاي پر زحمت و دور و دراز توأم با مرارت صورت مي‌گرفت، و مسافرت كننده بسيار خوشحال مي‌شد كه او توانسته است به يك حديث صحيح يا به يك در پر قيمت از معارف الهي دست يافته است. در اين مورد چند نمونه ذكر مي‌شود:
1. سفر از قم به كوفه " شيخ الطائفه " (385 - 460 ه. ق) از احمد بن محمد بن عيسي، محدث و عالم مشهور قمي كه رايست علماي شهر را در عصر خود داشته است، نقل مي‌كند كه مي‌گفت:
" در جستجوي حديث به كوفه رفتم. در آن شهر " حسن بن علي وشاء " را ملاقات كردم كه يكي از اصحاب امام رضا (عليه السلام) بود. از او خواستم كه كتاب علاء بن رزين وابان بن عثمان را به من بدهد. وقتي كتابها را به من داد، گفتم از شما مي‌خواهم كه اجازهء روايت كردن اين دو كتاب ر نيز به من بدهيد. حسن بن وشاء گفت: خدا تو را رحمت كند، چه عجله اي داري؟ برو از روي آنها بنويس بعد سماع كن (شنيدن حديث). گفتم: از حوادث روزگار ايمن نيستم. گفت: اگر من مي‌دانستم كه كسي مانند تو طالب حديث خواهد بود احاديث بسياري را فرا مي‌گرفتم، زيرا من در اين مسجد (مسجد كوفه) نهصد نفر از مشايخ حديث را درك كردم كه همگي مي‌گفتند: " حدثني جعفر بن محمد، حدثني جعفر بن محمد (صلي الله عليه وآله) " جعفر بن محمد مرا روايت كرد ".
2. سفر از بصره به كوفه " ابو ايوب سليمان منقري " يكي ديگر از محدثين عاليقدر مي‌گويد:
" بيش از بيست و چند بار از بصره براي گرفتن يك حديث، به كوفه سفر كردم تا در
(٩١٩)
صفحهمفاتيح البحث: أصحاب الإمام الرضا عليه السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مسجد، جامع الكوفة (1)، مدينة الكوفة (4)، أحمد بن محمد بن عيسي (1)، أبان بن عثمان (1)، جعفر بن محمد (2)، السجود (1)

مجلس " حفص بن غياث " كه حديث مي‌گفت حضور پيدا نمايم و احاديث او را يادداشت نم. وقتي به بصره برگشتم، در " نباته " ابن ابي خدويه را ملاقات كردم او گفت: " سليمان! از كجا مي‌آيي؟ " گفتم: " از كوفه ". گفت: " حديث چه كسي را نوشتي؟ " گفتم: " آري " گفت:
" حديثي را كه دربارهء گوسفند قرباني، حفص از جعفر بن محمد (عليها السلام) از پدرش از ابوسعيد خدري روايت كرده اند، نوشتي؟ " گفتم: " نه! " گفت: " چشمت گريان باد! پس در كوفه چه مي‌كردي؟ " منقري گويد: " خورجين خود را نزد ابن ابي خدويه گذاشتم، دوباره به كوفه بازگشتم و باز به خانهء حفص بن غياث وارد شدم. حفص پرسيد: " از كجا مي‌آيي؟ " گفتم:
" از بصره " گفت: " پس چرا باز برگشتي؟ " گفتم: " از ابن ابي خدويه چنين و چنان شنيدم ".
حفص آن حديث را براي من روايت كرد و من مجددا بازگشتم ".
3. سفر به مصر و شام " جابر " يكي از آن چند نفر صحابي است كه به كثرت نقل و روايت از رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) شهرت دارند و عامل نخست، حس دانش دوستي جابر است كه حتي براي شنيدن يك حديث از مدينه به مصر رفت و اين سفر با وسايل آن روز، يك ماه طول كشيد.
" احمد بن حنبل " در " مسند " خود نقل مي‌كند كه " جابر بن عبد الله انصاري " صحابي معروف و سالمند از مدينه به شام رفت تا حديثي را كه عبد الله بن انيس جهني از پيامبر عاليقدر اسلام روايت كرده است از خود او بشنود و واسطه‌اي در ميان نباشد. حديث همان حديثي بود كه در مورد حقوق همسايه و برادر ديني بود و گذشت.
" سيوطي " در " حسن المحاضرة " نقل مي‌كند كه جابر شنيد كه " عبد الله بن انيس جهني " حديثي را راجع به قصاص از پيامبر شنيده است و چون ديگري اين حديث را به ياد نداشت و " عبد الله " نيز مدتي پيش به مصر مهاجرت كرده بود، جابر خود را براي شنيدن مستقيم اين حديث آمادهء مسافرت به مصر كرد. خود جابر گويد:
" ... به بازار رفتم و شتري را خريدم، سپس زاد و راحله‌ام را آماده كردم. يك ماه روي شتر نشستم تا به مصر رسيدم، تا حديثي را سؤال كنم. به در خانهء " عبد الله بن انيس " رسيدم، و سلام كردم و غلام سياه زنگي از منزل خارج شد، و گفت: " تو كيستي؟ " به او

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، مدينة الكوفة (3)، عبد الله بن أنيس (3)، جابر بن عبد الله (1)، حفص بن غياث (2)، أحمد بن حنبل (1)

گفتم: " جابر بن عبد الله " پس بازگشت به آقاي خود خبر داد. مجددا برگشت و گفت: " آيا تو همان صحابهء رسول خدا هستي؟ " گفتم: " آري " دوباره به منزل برگشت. ديدم خود عبد الله بيرون آمد، و مرا به بغل گرفت و من هم او را بغل گرفتم. گفت: " برادرم چه باعث شده است كه به اينجا آمده اي؟ " گفتم: " حديثي كه شما از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در مورد قصاص نقل مي‌كنيد. چون جز تو احدي از راويان باقي نمانده است كه آن حديث را مستقيم از رسول خدا نقل نمايد. خواستم بي واسطه از تو بشنوم ".

" عبد الله جهني " گفت: " شنيدم از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) كه مي‌فرمايد: " چون روز محشر مي‌شود، مردم عريان و پا برهنه و دست خالي محشور مي‌شوند. سپس منادي ندا مي‌دهد، با صدايي كه دور و نزديك آن را ميشنوند و مي‌گويد: " من هستم آن صاحب اختيار و منتقم، امروز ظلم و ستمي وجود نخواهد داشت، هيچ كس نمي‌تواند وارد بهشت شود، و هيچ كس از اهل آتش نمي‌تواند داخل آتش گردد، در صورتي كه پيش او مظلمه اي وجود داشته باشد، هر چند خراش باشد ". گفته شد: اي رسول خدا! چرا پا برهنه و عريان؟ فرمود: " عريان از حسنات وسيئات ".

4. سفر از بصره به مدينه از " ابوالعالية " نقل شده است كه مي‌گويد:

" براي ما از ياران رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در بصره احاديثي نقل ميشد، ولي ما به سماع از بصريان اكتفا نميكرديم و به مدينه ميرفتيم تا از زبان خود راويان، بدون واسطه احاديث را بشنويم ".

5. سفر به مدينه از " ابن قلابه بصري " عبد الله بن زيد جرمي (متوفاي 104) نقل شده است كه سه سال در مدينه اقامت گزيدم، و فقط نظرم، گرفتن يك حديث از ناقل اصلي آن بود.

6. سعيد بن مسيب و تلاش شبانه روزي از سعيد بن مسيب (متوفاي 90) نقل شده است كه روزها و شبهايي براي فرا گرفتن يك حديث به تكاپو و مسافرت گذراندم.

(۹۲۱)

صفحهمفاتيح البحث: سعيد بن المسيب (2)، جابر بن عبد الله (1)، عبد الله بن زيد (1)

گفتم: " جابر بن عبد الله " پس بازگشت به آقاي خود خبر داد. مجددا برگشت و گفت: " آيا تو همان صحابهء رسول خدا هستي؟ " گفتم: " آري " دوباره به منزل برگشت. ديدم خود عبد الله بيرون آمد، و مرا به بغل گرفت و من هم او را بغل گرفتم. گفت: " برادرم چه باعث شده است كه به اينجا آمده اي؟ " گفتم: " حديثي كه شما از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در مورد قصاص نقل مي‌كنيد. چون جز تو احدي از راويان باقي نمانده است كه آن حديث را مستقيم از رسول خدا نقل نمايد. خواستم بي واسطه از تو بشنوم ".
" عبد الله جهني " گفت: " شنيدم از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) كه مي‌فرمايد: " چون روز محشر مي‌شود، مردم عريان و پا برهنه و دست خالي محشور مي‌شوند. سپس منادي ندا مي‌دهد، با صدايي كه دور و نزديك آن را ميشنوند و مي‌گويد: " من هستم آن صاحب اختيار و منتقم، امروز ظلم و ستمي وجود نخواهد داشت، هيچ كس نمي‌تواند وارد بهشت شود، و هيچ كس از اهل آتش نمي‌تواند داخل آتش گردد، در صورتي كه پيش او مظلمه اي وجود داشته باشد، هر چند خراش باشد ". گفته شد: اي رسول خدا! چرا پا برهنه و عريان؟ فرمود: " عريان از حسنات وسيئات ".
4. سفر از بصره به مدينه از " ابوالعالية " نقل شده است كه مي‌گويد:
" براي ما از ياران رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در بصره احاديثي نقل ميشد، ولي ما به سماع از بصريان اكتفا نميكرديم و به مدينه ميرفتيم تا از زبان خود راويان، بدون واسطه احاديث را بشنويم ".
5. سفر به مدينه از " ابن قلابه بصري " عبد الله بن زيد جرمي (متوفاي 104) نقل شده است كه سه سال در مدينه اقامت گزيدم، و فقط نظرم، گرفتن يك حديث از ناقل اصلي آن بود.
6. سعيد بن مسيب و تلاش شبانه روزي از سعيد بن مسيب (متوفاي 90) نقل شده است كه روزها و شبهايي براي فرا گرفتن يك حديث به تكاپو و مسافرت گذراندم.
(٩٢١)
صفحهمفاتيح البحث: سعيد بن المسيب (2)، جابر بن عبد الله (1)، عبد الله بن زيد (1)

گفتم: " جابر بن عبد الله " پس بازگشت به آقاي خود خبر داد. مجددا برگشت و گفت: " آيا تو همان صحابهء رسول خدا هستي؟ " گفتم: " آري " دوباره به منزل برگشت. ديدم خود عبد الله بيرون آمد، و مرا به بغل گرفت و من هم او را بغل گرفتم. گفت: " برادرم چه باعث شده است كه به اينجا آمده اي؟ " گفتم: " حديثي كه شما از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در مورد قصاص نقل مي‌كنيد. چون جز تو احدي از راويان باقي نمانده است كه آن حديث را مستقيم از رسول خدا نقل نمايد. خواستم بي واسطه از تو بشنوم ".
" عبد الله جهني " گفت: " شنيدم از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) كه مي‌فرمايد: " چون روز محشر مي‌شود، مردم عريان و پا برهنه و دست خالي محشور مي‌شوند. سپس منادي ندا مي‌دهد، با صدايي كه دور و نزديك آن را ميشنوند و مي‌گويد: " من هستم آن صاحب اختيار و منتقم، امروز ظلم و ستمي وجود نخواهد داشت، هيچ كس نمي‌تواند وارد بهشت شود، و هيچ كس از اهل آتش نمي‌تواند داخل آتش گردد، در صورتي كه پيش او مظلمه اي وجود داشته باشد، هر چند خراش باشد ". گفته شد: اي رسول خدا! چرا پا برهنه و عريان؟ فرمود: " عريان از حسنات وسيئات ".
4. سفر از بصره به مدينه از " ابوالعالية " نقل شده است كه مي‌گويد:
" براي ما از ياران رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در بصره احاديثي نقل ميشد، ولي ما به سماع از بصريان اكتفا نميكرديم و به مدينه ميرفتيم تا از زبان خود راويان، بدون واسطه احاديث را بشنويم ".
5. سفر به مدينه از " ابن قلابه بصري " عبد الله بن زيد جرمي (متوفاي 104) نقل شده است كه سه سال در مدينه اقامت گزيدم، و فقط نظرم، گرفتن يك حديث از ناقل اصلي آن بود.
6. سعيد بن مسيب و تلاش شبانه روزي از سعيد بن مسيب (متوفاي 90) نقل شده است كه روزها و شبهايي براي فرا گرفتن يك حديث به تكاپو و مسافرت گذراندم.
(٩٢١)
صفحهمفاتيح البحث: سعيد بن المسيب (2)، جابر بن عبد الله (1)، عبد الله بن زيد (1)
با توجه به اين گونه نقل و انتقالها و گشت و گذارهاست كه در " رجال " عده اي با وصف " رحال "، " جوال " (سياح)، سافر الي الآفاق (جهانگرد)، طواف الأقاليم (سياح مناطق) شهرت يافته اند كه همگي مشعر بر كثرت سفر و كوچ نمودن براي دريافت حديث مي‌باشد.

پس با وجود اين همه تشويقها و ترغيبها بود كه جوامع حديثي به وجود آمدند، و با گسترش نيازهاي فكري و معنوي جامعهء اسلامي، كتابهاي متنوع و جالب حديثي پا به عرصهء حيات گذارد، و براي سهولت استفاده، كتابهاي حديث به صورت موضوعي و متنوع عرضه گرديد، كه از ميان آنها چند كتاب حديثي زير از اشتهار و اعتبار خاصي برخوردارند:

1. اصول كافي و فروع و روضهء آن از ثقة الإسلام مرحوم كليني (م 329 ه. ق) با 16099 حديث.

2. من لا يحضره الفقيه تأليف محمد بن علي بن بابويه (شيخ صدوق) (م 381 ه. ق) با 9044 حديث.

3. تهذيب الأحكام در ده جلد، تأليف ابوجعفر محمد بن حسن معروف به شيخ طوسي (م 460) با 13590 حديث.

4. الاستبصار با 6531 حديث.

5. وسائل الشيعة تأليف شيخ حر عاملي (م 1104) با تقطيع احاديث و جا دادن هر حكم در باب خويش، با 35850 حديث.

6. الوافي تأليف محمد بن مرتضي، معروف به ملا محسن فيض كاشاني (م 1091).

7. بحار الأنوار تأليف مولي محمد باقر مجلسي (م 1110) در يكصد و ده جلد، در حدود 459500 حديث.

8. مستدرك الوسائل تأليف حاج ميرزا حسين نوري (م 1320) كه هم اكنون بخش اول آن در هجده جلد انتشار يافته است.

9. جامع احاديث الشيعة با اشراف و نظارت آية الله العظمي بروجردي، كه تاكنون 23 جلد از آن انتشار يافته است.

(٩٢٢)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (1)، كتاب تهذيب الأحكام للشيخ الطوسي (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، كتاب مستدرك الوسائل (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، علي بن بابويه (1)، محمد بن مرتضي (1)

قابل ذكر است كه چهار كتاب نخستين از كتابهاي معتبر و قابل عنايت در ميان شيعه مي‌باشد، و ديگر كتابها و جوامع حديثي با توجه به ضوابط و معيارهاي حديث شناسي مورد استناد قرار مي‌گيرند.
از بين اين دسته كتب، كتابهاي برگزيده شده به عنوان " اربعين حديث " از عنوان و اعتبار خاصي برخوردار گرديده اند، كه خود سرگذشت جالب و سير فرهنگي طولاني دارد كه طالبان تفصيل مي‌توانند به پيشگفتار ترجمه اربعين شيخ بهايي به قلم نگارنده مراجعه فرمايند.
خسران جبران ناپذير اين محدوديتها باعث شد كه احاديث نبوي (صلي الله عليه وآله) در سينهء حافظان حديث بماند و به تدريج ضايع و از بين رود و مسلمانان از اين منبع بزرگ فرهنگ اسلامي، مدتها محروم گردند به حدي كه شعبي مي‌گويد: " يك سال با پسر عمر همنشين شدم براي نمونه حتي يك حديث از روي نشيندم " (1) و " سائد بن يزيد " مي‌گويد: از مدينه تا مكه با " سعد بن مالك " هم سفر بودم، در طول سفر، حتي يك حديث از پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) نقل نكرد ". (2) اين ممنوعيت چنان اثر شومي، در جامعه به جا گذاشت كه " عبد الله بن عمر " با آنكه به دستور پيامبر (صلي الله عليه وآله)، احاديث آن حضرت را ضبط نموده بود، بر اثر بخشنامهء خليفه، آنچنان نوشته‌هاي خود را پنهان ساخت كه هرگز در كتب حديث، نامي از كتاب و اثر وي، به چشم نمي‌خورد.
اين وضع تا اواخر قرن اول هجري يعني تا زمان حكومت عمر بن عبد العزيز اواخر قرن اول ادامه يافت. عمر بن عبد العزيز با يك اقدام شجاعانه اين بدعت را از ميان برداشت و مردم را به نقل و تدوين حديث، تشويق كرد وطي بخشنامه اي به منظور ترغيب و تشويق دانشمندان و راويان چنين نوشت:
" أنظر واحديث رسول الله، فاكتبوه فإني خفت دروس العلم، وذهاب أهله ". (احاديث
1. سنن ابن ماجه ج 1، ص 11.
2. سنن ابن ماجه ج 1، ص 11.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، الشيخ البهائي (1)، عمر بن عبد العزيز (2)، عبد الله بن عمر (1)، الخوف (1)، كتاب سنن إبن ماجة (2)

پيامبر (صلي الله عليه وآله) را جمع آوري كرده بنويسيد زيرا من بيم آن دارم دانشمندان و اهل حديث از دنيا بروند و چراغ علم خاموش گردد).
بنا به نقل " بخاري " وي نامه اي به مضموني كه گذشت از شام به " ابي بكر بن حزم " كه از بزرگان علماي مدينه بود، نوشت.
ولي اين امر در آغاز كار بود و مدتها طول كشيد تا يك قرن عقب افتادگي جبران گردد و احاديث پيامبر (صلي الله عليه وآله) إحياء شود و آنچه در حافظه‌ها بود، روي كاغذ بيايد.
و چون دوران خلافت عمر بن عبد العزيز كوتاه مدت بود (عمر بن عبد العزيز دو سال و اندي حكومت كرد) اين برنامه به سرعت پيشرفت نكرد زيرا پس از او " يزيد بن عبد الملك " و " هشام بن عبد الملك " زمام امور را در دست گرفتند و چيزي كه در حكومت آنها مطرح نبود، دلسوزي به حال اسلام و مسلمانان بود. تا آنكه محمد بن مسلم بن شهاب زهري پيشواي بزرگ محدثان شام و حجاز به اين كار قيام كرد و شروع به تدوين حديث نمود ...
شيعه پايه گذار تدوين حديث خوشبختانه شيعيان از همان آغاز به پيروي از پيشوايان راستين خود، از همان دوران حيات پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) در اين زمينه كوششهاي فراواني به عمل آوردند و به پيروي از اميرمؤمنان (عليه السلام)، در نقل و ضبط و تدوين حديث، پيش قدم شدند وآثار گرانبها و مجموعه‌هاي ارزنده اي از اخبار و احاديث را از خود به يادگار گذاشتند.
اگر جامعهٔ تسنن بر اثر افسانهٔ نهي از نوشتن حديث، صد سال يا بيشتر، احاديث اسلامي را ضبط نكردند، ولي جامعهٔ تشيع در اين راه، پيش قدم شدند، در زمان خود پيامبر (صلي الله عليه وآله) بود، " ابورافع " كتابي بنام: " السنن والأحكام والقضايا " نوشت (1) و احكام و سنن مخصوص در ابواب مختلف اسلام را مثل نماز و روزه و زكات و حج و مرافعات گرد آورد و اگر ما اين كتاب را نخستين كتاب حديث بدانيم، مي‌توان آن را نخستين كتاب فقهي
1. فهرست نجاشي، ص 4.

صفحهمفاتيح البحث: هشام بن عبد الملك (1)، عمر بن عبد العزيز (2)، محمد بن مسلم (1)، الحج (1)

نيز، دانست. (1) ابورافع هنگامي اين كتاب را نوشت كه كتابت حديث و گفتار پيامبر (صلي الله عليه وآله) از نظر دستگاه خلافت، جرم بزرگي به

شمار مي‌رفت.
پس از ابورافع، نويسندگان شيعه در همان دوران فترت كتابت حديث، به ضبط و نوشتن احاديث اسلامي پرداختند و از اين طريق سخنان پيشوايان خود را از دستبرد تحريف و تغييرات زمان حفظ نمودند. (2) اين برنامه از زمان اميرمؤمنان (عليه السلام) تا زمان پيشواي پنجم ادامه داشت و در زمان حضرت باقر (عليه السلام) پيشرفت درخشاني پيدا كرد به طوري كه هنگام صدور دستور عمر بن عبد العزيز مبني بر جمع آوري و تدوين حديث، هر كدام از ياران و شاگردان برجستهء پيشواي پنجم، هزاران حديث را حفظ داشتند.
حوزهء علمي پرباري كه امام باقر (عليه السلام) مؤسس آن بود در محيط علمي خود شاگردان و فارغ التحصيلاني را پروراند كه هر كدام در رشتهء خود يكي از نخبگان و از فرهيختگان به شمار مي‌آمدند.
حوزهء علمي امام باقر (عليه السلام) دامنگستر بود تنها به يك رشتهء خاصي محدود نمي‌گرديد بلكه در شاخه‌هاي متنوع معارف اسلامي از قبيل: تفسير، حديث علوم قرآني، كلام، فلسفه، هيئت، نجوم، فلكيات، تاريخ و ديگر رشته‌هاي رايج، شاگردان برجسته اي داشت يكي از آن شاخه‌ها روايت و روايتگري و تعليم احكام و احاديث بود. كه شاگردان ممتازي را تحويل جامعه اسلامي داد از آن ميان:
1. جلال الدين عبد الرحمن سيوطي (متوفي سال 909) اصرار دارد كه پايه گذاران علوم اسلامي را اهل تسنن معرفي كند وي مي‌گويد: " نخستين كسي كه در فقه، كتاب نوشت، ابوحنيفه بود. در صورتي كه ابوحنيفه در سال 100 هجري متولد شده و در سال 150 فوت كرده است و ابورافع 60 سال پيش از تولد ابوحنيفه در گذشته است. بنابراين جهان تسنن از اوائل قرن دوم هجري به تدوين حديث پرداخته است در صورتي كه بزرگان شيعه از همان روز اول، دست به چنين كاري زده اند.
2. در تنظيم بحث مربوط به تدوين حديث، از كتاب " شخصيتهاي بزرگ شيعه در صدر اسلام "، تأليف برادر گرامي جناب آقاي پيشوايي (بخش مربوط به شرح حال ابورافع) استفاده شده است.
(٩٢٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، عبد العزيز (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، جلال الدين (1)

1 - محمد بن مسلم بن رياح

1. محمد بن مسلم بن رياح محمد بن مسلم يكي از شخصيتهاي بزرگ شيعه، و از راويان بسيار بلند پايه و با فضيلت است كه در علم و فضل و زهد و تقوي و كمال، سرآمد محدثان و راويان بود و در ميان ياران امام باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) كمتر كسي به پايهء فضيلت و عظمت او مي‌رسيد.
پيشواي ششم مي‌فرمايد: " مكتب و احاديث پدرم را چهار نفر إحياء كردند، اين چهار نفر عبارتند از: زراره، ابوبصير، محمد بن مسلم، وبريد بن معاويه عجلي، اگر اينان نبودند كسي از تعاليم دين، و مكتب پيامبر (صلي الله عليه وآله) بهره اي نمي‌يافت. اين چند نفر حافظان دين و امين پدرم در بيان حلال و حرام و احكام دين بودند. اين چهار نفر از ميان شيعيان زمان ما نخستين كساني بودند كه با مكتب ما آشنا شدند و در روز رستاخيز نيز پيش از ديگران به ما خواهند پيوست ". (1) " محمد بن مسلم " كه از مردم كوفه بود، طي چهار سال مهاجرت و إقامت در شهر مدينه، پيوسته به محضر امام باقر (عليه السلام) و بعد از او به خدمت امام صادق (عليه السلام) شرفياب، و از محضر آن دو پيشواي بزرگ، بهره‌ها ميان‌دوخت. او در مكتب علمي امام به درجهء والايي از علم و فضل نائل گرديد كه مي‌گفتند:
" در ميان شيعيان هيچكس از محمد بن مسلم داناتر نيست " (2) وي مي‌گويد: " هر موضوعي كه به نظرم مي‌رسيد، از امام باقر (عليه السلام) مي‌پرسيدم و جواب مي‌شنيدم به حدي كه 30 هزار حديث از امام پنجم و 16 هزار حديث از امام صادق (عليه السلام) فرا گرفتم ". (3) " هشام بن سالم " مي‌گويد: " در هر موضوعي كه من و " زراره " اختلاف پيدا مي‌كرديم، از محمد بن مسلم مي‌پرسيديم و او در جواب، آنچه را كه از امام باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) شنيده بود نقل مي‌كرد ". (4)

1. رجال كشي، ص 125.
2. اختصاص مفيد ص 203، ابن شهر آشوب، مناقب ج 4، ص 200.
3. اختصاص مفيد ص 201، مجلسي، بحار الانوار ج 46، ص 292 و رجال كشي ص 129، مناقب ج 4، ص 196.
4. اختصاص مفيد، ص 53.

(٩٢٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (4)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (4)، مدينة الكوفة (1)، محمد بن

مسلم بن رياح (1)، بريد بن معاوية (1)، هشام بن سالم (1)، محمد بن مسلم (5)، الزهد (1)، كتاب رجال الكشي (2)، كتاب بحار الأنوار (1)، ابن شهر آشوب (1)

محمد بن مسلم و فقهاي اهل تسنن!

" ابن ابي يعفور " كه يكي ديگر از ياران پيشواي ششم است، مي‌گويد: " روزي به امام صادق (عليه السلام) عرض كردم: من هميشه دسترسي به شما ندارم و نمي‌توانم هر وقت كه بخواهم به خدمت شما شرفياب شوم، گاهي بعضي از شيعيان مسائلي از من مي‌پرسند كه در پاسخ آن ناتوان ميمانم، امام صادق (عليه السلام) فرمود: " چرا از محمد بن مسلم ثقفي سؤال نمي‌كني؟ او احاديث ما را از پدرم شنيده و مورد توجه و علاقه‌ي پدرم بود و پدرم از او رضايت داشت ". (1) محمد بن مسلم كتابي بنام " أربعمائة مسألة " (چهارصد مسأله) تأليف نموده بود كه گويا پاسخ چهارصد مسأله اي بود كه از پيشواي پنجم و ششم شنيده بود. (2) محمد بن مسلم وفقهاي اهل تسنن!

فقها و دانشمندان بزرگ اهل تسنن مشكلات علمي خود را از محمد بن مسلم مي‌پرسيدند و از دانش او كه محصول درك محضر پر فيض پيشواي پنجم بود، بهره‌مند مي‌شدند.

وي مي‌گويد: شبي پشت بام خانه‌ء خود خوابيده بودم، ناگهان در خانه را زدند، گفتم كيست؟ شخصي صدا زد: بيا پائين با شما كار دارم. از پشت بام پائين آمدم ديدم زني است گفت: دختر تازه عروسم، هنگام وضع حمل جان سپرده است ولي گويا بچه هنوز در شكم مادر زنده است، و حركت مي‌كند تكليف ما چيست؟

گفتم: روزي عين اين مسألة را از امام باقر (عليه السلام) سؤال نمودند امام فرمود: " بايد شكم مادر را شكافت و بچه را بيرون آورد آنگاه گفتم من مخفيانه زندگي مي‌كنم و كسي از محل سكونت من با خبر نيست تو چگونه به اينجا آمدي؟

گفت: من ابتداء پيش ابوحنيفه رفتم وحل اين مشكل را از او خواستم، ابوحنيفه گفت: من حكم اين مسألة را نمي‌دانم هم اكنون برو پيش محمد بن مسلم، او حتما جواب سؤال تو را خواهد داد ولي وي هر چه در جواب گفت، برگرد به من نيز اطلاع بده!

محمد بن مسلم مي‌گويد: آن زن رفت، فرداي آن شب وارد مسجد شدم. با صحنه‌ء

1. رجال كشي، ص 145 و بحار الانوار ج 46، ص 228.

2. سيد عبد الحسين شرف الدين، مؤلفوا لشيعه في صدر الأسلام تأليف، ص 64.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام

جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، ابن أبي يعفور (1)، محمد بن مسلم (6)، السجود (1)، كتاب رجال الكشي (1)، السيد عبد الحسين شرف الدين (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

جالبي، روبرو گرديدم، ابوحنيفه عده اي را دور خود جمع كرده بود و مسئلهء شب گذشته را از آنان مي‌پرسيد من سرفه اي كردم، ابوحنيفه صداي مرا شنيد ضمن صحبت خود (به طوري كه كسي متوجه نشود) گفت: " اللهم غفرا، دعنا نعيش " خدا تو را ببخشد بگذار زندگي كنيم ... يعني صرف نظر كن و مطلب را مكتوم بدار و بگذار زندگي كنيم ". (1)

محمد بن مسلم و قاضي ابن ابي ليلي روزي دو نفر براي طرح دعوي وحل اختلاف، نزد " ابن ابي ليلي " قاضي معروف آمدند، يكي از آنها ديگري را نشان داده گفت: اين مرد كنيزي به من فروخته است كه پاهايش فاقد مو مي‌باشد! و من گمان مي‌كنم كه از روز اول بدن او، مو نداشته است و اين موضوع مرا سخت نگران كرده است. آيا اين عيب است و من مي‌توانم به خاطر آن معامله را فسخ كنم؟

" ابن ابي ليلي " كه تا آن موقع هرگز با چنين مسأله اي روبرو نشده بود و حكم آن را نمي‌دانست، بهانه اي پيش كشيد و گفت: مهم نيست مردم معمولا موهاي بدن را براي پاكيزگي و نظافت مي‌گيرند بنابراين عاملي براي ناراحتي شما وجود ندارد.

مدعي كه احتمال مي‌داد آقاي قاضي از حكم اصلي مسألة، بي خبر است و به همين جهت طفره مي‌رود، گفت: من كار با اين حرفها ندارم، بالأخره اين امر، عيب محسوب مي‌شود يا نه؟ اگر عيب است بفرمائيد و اگر نه مرخص مي‌شويم ".

در اين موقع قاضي دست خود را روي شكم گذاشت و گفت دچار دل درد شديد شدم اجازه بفرمائيد چند لحظه ديگر باز مي‌گردم بلافاصله از جا حركت نموده از در ديگري بيرون رفت و خود را به محمد بن مسلم رسانيد و از رأي أبي جعفر امام باقر (عليه السلام) در مورد چنين مسأله اي پرسيد؟

محمد بن مسلم گفت: عين اين موضوع را نمي‌دانم ولي از امام باقر (عليه السلام) شنيدم كه مي‌فرمود: هر چيز طبيعي كه از خلقت أصلي كم يا زياد شود، عيب محسوب مي‌گردد ".

1. اختصاص ص 204 - 203، رجال كشي ص 146.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، ابن أبي ليلي (3)، محمد بن مسلم (3)، كتاب رجال الكشي (1)

ابن ابي ليلي گفت!: همين كافي است! او بي درنگ به محكمه بازگشت و به طرفين شكايت اعلام كرد: اگر مشتري مايل باشد مي‌تواند معامله را به واسطهء عيبي كه در كنيز هست فسخ كند. (1) گفتار آية الله خويي صاحب معجم رجال الحديث در حق او مي‌نويسد: " محمد بن مسلم بن رباح يا رياح مكني به " ابوجعفر " وي از اصحاب ما در كوفه: فقيه، پارسا با امام محمد باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) مصاحبت داشته است و از هر دو بزرگوار روايت كرده است او يكي از موثق ترين افراد بود كتابي دارد كه چهارصد گانه مي‌گفتند و در ابواب حلال و حرام نگاشته شده بود او در سال 150 هجري در 70 سالگي از دنيا رفت.

مرحوم شيخ مفيد در " رساله عدديه " او را از فقهاء و از كساني كه حلال و حرام از آنان گرفته مي‌شود برشمرده است او از ابي جعفر (امام باقر (عليه السلام)) ثواب گريه بر ابا عبد الله الحسين (عليه السلام) را روايت كرده است و او كسي است كه اصحاب ما بر تصديق آنان و گردن نهادن بر فقه آنان اتفاق نموده اند ... ". (2) گفتار آية الله شوشتري مرحوم آية الله شيخ محمد تقي شوشتري صاحب " قاموس الرجال " در مورد ايشان مطالبي را از ارباب تراجم به تفصيل آورده است در پايان از حريز از محمد بن مسلم نقل مي‌كند: " در رأي فكر من چيزي خلجان ننمود مگر اينكه آن را از ابوجعفر امام محمدباقر (عليه السلام) سوال نمودم تا اينكه سي هزار حديث از او پرسيدم و از ابا عبد الله (امام صادق (عليه السلام)) 16 هزار حديث سوال نمودم ". (3) 2. جابر بن يزيد جعفي يكي ديگر از تربيت يافتگان مكتب امام باقر (عليه السلام) جابر بن يزيد جعفي است. وي اهل

۱. وسايل الشيعه ج ۱۲، ص ٤١٠.

۲. معجم رجال الحديث ج ۱۷، ص 247 - 248، كد معرفي 11779.

3. قاموس الرجال ج 9، ص 575، كد معرفي 7275.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، مدينة الكوفة (1)، ابن أبي ليلي (1)، جابر بن يزيد (2)، محمد بن مسلم (2)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

ابن ابي ليلي گفت!: همين كافي است! او بي درنگ به محكمه بازگشت و به طرفين شكايت اعلام كرد: اگر مشتري مايل باشد مي‌تواند معامله را به واسطهء عيبي كه در كنيز هست فسخ كند. (1) گفتار آية الله خويي صاحب معجم رجال الحديث در حق او مي‌نويسد: " محمد بن مسلم بن رباح يا رياح مكني به " ابوجعفر " وي از اصحاب ما در كوفه: فقيه، پارسا با امام محمد باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) مصاحبت داشته است و از هر دو بزرگوار روايت كرده است او يكي از موثق ترين افراد بود كتابي دارد كه چهارصد گانه مي‌گفتند و در ابواب حلال و حرام نگاشته شده بود او در سال 150 هجري در 70 سالگي از دنيا رفت.

مرحوم شيخ مفيد در " رساله عدديه " او را از فقهاء و از كساني كه حلال و حرام از آنان گرفته مي‌شود برشمرده است او از ابي جعفر (امام باقر (عليه السلام)) ثواب گريه بر ابا عبد الله الحسين (عليه السلام) را روايت كرده است و او كسي است كه اصحاب ما بر تصديق آنان و گردن نهادن بر فقه آنان اتفاق نموده اند ... ". (2) گفتار آية الله شوشتري مرحوم آية الله شيخ محمد تقي شوشتري صاحب " قاموس الرجال " در مورد ايشان مطالبي را از ارباب تراجم به تفصيل آورده است در پايان از حريز از محمد بن مسلم نقل مي‌كند: " در رأي فكر من چيزي خلجان ننمود مگر اينكه آن را از ابوجعفر امام محمدباقر (عليه السلام) سوال نمودم تا اينكه سي هزار حديث از او پرسيدم و از ابا عبد الله (امام صادق (عليه السلام)) 16 هزار حديث سوال نمودم ". (3) 2. جابر بن يزيد جعفي يكي ديگر از تربيت يافتگان مكتب امام باقر (عليه السلام) جابر بن يزيد جعفي است. وي اهل

١. وسايل الشيعه ج ١٢، ص ٤١٠.

٢. معجم رجال الحديث ج ١٧، ص 247 - 248، كد معرفي 11779.

3. قاموس الرجال ج 9، ص 575، كد معرفي 7275.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، مدينة الكوفة (1)، ابن أبي ليلي (1)، جابر بن يزيد (2)، محمد بن مسلم (2)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

ابن ابي ليلي گفت!: همين كافي است! او بي درنگ به محكمه بازگشت و به طرفين شكايت اعلام كرد: اگر مشتري مايل باشد مي‌تواند معامله را به واسطهء عيبي كه در كنيز هست فسخ كند. (1) گفتار آية الله خويي صاحب معجم رجال الحديث در حق او مي‌نويسد: " محمد بن مسلم بن رباح يا رياح مكني به " ابوجعفر " وي از اصحاب ما در كوفه: فقيه، پارسا با امام محمد باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) مصاحبت داشته است و از هر دو بزرگوار روايت كرده است او يكي از موثق ترين افراد بود كتابي دارد كه چهارصد گانه مي‌گفتند و در ابواب حلال و حرام نگاشته شده بود او در سال 150 هجري در 70 سالگي از دنيا رفت.

مرحوم شيخ مفيد در " رساله عدديه " او را از فقهاء و از كساني كه حلال و حرام از آنان گرفته مي‌شود برشمرده است او از ابي جعفر (امام باقر (عليه السلام)) ثواب گريه بر ابا عبد الله الحسين (عليه السلام) را روايت كرده است و او كسي است كه اصحاب ما بر تصديق آنان و گردن نهادن بر فقه آنان اتفاق نموده اند ... ". (2) گفتار آية الله شوشتري مرحوم آية الله شيخ محمد تقي شوشتري صاحب " قاموس الرجال " در مورد ايشان مطالبي را از ارباب تراجم به تفصيل آورده است در پايان از حريز از محمد بن مسلم نقل مي‌كند: " در رأي فكر من چيزي خلجان ننمود مگر اينكه آن را از ابوجعفر امام محمدباقر (عليه السلام) سوال نمودم تا اينكه سي هزار حديث از او پرسيدم و از ابا عبد الله (امام صادق (عليه السلام)) 16 هزار حديث سوال نمودم ". (3) 2. جابر بن يزيد جعفي يكي ديگر از تربيت يافتگان مكتب امام باقر (عليه السلام) جابر بن يزيد جعفي است. وي اهل

۱. وسايل الشيعه ج ۱۲، ص ٤۱۰.

۲. معجم رجال الحديث ج ۱۷، ص 247 - 248، كد معرفي 11779.

3. قاموس الرجال ج 9، ص 575، كد معرفي 7275.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، مدينة الكوفة (1)، ابن أبي ليلي (1)، جابر بن يزيد (2)، محمد بن مسلم (2)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

كوفه بود و براي استفاده از محضر امام باقر (عليه السلام) به شهر مدينه هجرت نمود، او در پرتو بهره‌وري از مكتب پر فيض پيشواي پنجم، به مراتب علمي والايي نائل گرديد و در صف ياران برجستهء آن حضرت قرار گرفت.
راز بزرگ نخستين شرفيابي جابر به پيشگاه امام باقر (عليه السلام) جالب و شنيدني است، جابر مي‌گويد:
در سن جواني بودم كه به محضر امام باقر (عليه السلام) شرفياب شدم، امام فرمود:
شما كي هستيد؟
يكي از اهالي كوفه.
از كدام طايفه؟
از تيرهء "جعفي ".
براي چه به مدينه آمده اي؟
براي تحصيل علم و دانش.
از چه كسي مي‌خواهي علم و دانش ياد بگيري.
از محضر شما.
از اين به بعد اگر كسي از تو پرسيد: اهل كجا هستي، بگو اهل مدينه هستم! (تا مزاحم تو نشوند) قبل از هر چيز بايد بپرسم: آيا اين حرف خلاف نيست؟
نه، زيرا كسي كه ساكن شهري است مادامي كه از آنجا بيرون نرفته است اهل آن شهر حساب مي‌شود.
جابر مي‌گويد: پس از اين گفتگو، امام كتابي به من داد و فرمود: پيش از سقوط حكومت بني اميه نبايد حتي يك حديث، از مطالب اين كتاب را نقل كني ولي پس از سقوط حكومت آنان مي‌تواني نقل كني و اگر از نقل آنها خودداري كني از رحمت الهي دور خواهي بود سپس كتاب ديگري به من داد و فرمود: مطالب اين كتاب فقط براي

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، مدينة الكوفة (2)، بنو أمية (1)

استفادهء خودت هست و چيزي از آن براي ديگران بازگو مكن ". (1) جابر از آن روز در مدينه سكونت گزيد و در صف شاگردان امام باقر (عليه السلام) قرار گرفت. او در اين مدت، دانشهاي بسياري اندوخت به حدي كه كمتر مسألة اي پيش مي‌آمد كه جابر در حكم آن، عاجز بماند.
يكي از رجال معاصر جابر مي‌گويد: " من هر سؤالي از جابر مي‌نمودم، پاسخ مرا به وسيلهء حديثي كه در آن باره از امام شنيده بود، مي‌داد و گاه ميگفت: من اينها را از وارث علم أنبيا يعني امام باقر (عليه السلام) شنيده ام ". (2) يكي از معاصران وي مي‌گويد: " روزي كه وليد بن يزيد به قتل رسيده بود، وارد مسجد شدم، ديدم مردم در مسجد اجتماع كرده اند، در ميان انبوه جمعيت چشمم به جابر افتاد كه در ميان حلقه ي مردم نشسته مي‌گويد: اين احاديث را از وارث علوم انبياء، و جانشين پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله)، محمد بن علي باقر (عليه السلام) شنيده ام ". (3) همانطور كه اشاره شد در زمان امام باقر (عليه السلام) جهان تسنن تازه به نقل و تدوين حديث شروع كرده بود ولي پيشواي پنجم در تعقيب برنامهء پدران بزرگوار خود نهضت علمي دامنه داري را پي ريزي نمود و شاگردان برجسته اي را تربيت كرد كه هر كدام چندين هزار حديث حفظ داشتند.
جابر كه نمونه اي از تربيت يافتگان مكتب علمي امام باقر (عليه السلام) به شمار مي‌رفت حافظ هفتاد هزار حديث بود (4).
وي مي‌گفت: هفتاد هزار حديث از امام باقر (عليه السلام) شنيده ام كه همه را از پيامبر (صلي الله عليه وآله) نقل نموده است. (5) محيط نامساعد جابر كه يكي از شيعيان بزرگ و با فضيلت بود، به واسطهء دفاع صريح از عقايد تشيع،
1. رجال كشي، ص 170.
2. مجلسي، بحار ج 46، ص 289.
3. رجال كشي، ص 169.
4. اعيان الشيعه ج 4، بخش 2، ص 7.
5. صحيح مسلم، ج 1، ص 102.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (6)، محمد بن علي (1)، القتل (1)، السجود (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، التعقيب (1)، كتاب رجال الكشي (2)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، كتاب صحيح مسلم (1)

همواره مورد خرده گيري مخالفان قرار داشت، و چون محيط را براي بيان پاره اي از حقايق، نامساعد مي‌ديد، از افشاي بسياري از احاديثي كه شنيده بود، خودداري مي‌نمود و مي‌گفت: " پنجاه هزار حديث در سينه دارم كه هنوز يكي از آنها را نقل نكرده ام ". (1) روزي حديثي را نقل كرد و گفت: اين يكي از همان پنجاه هزار حديث بود.
امتيازات علمي و معنوي جابر، به قدري چشمگير و قابل توجه بود كه نه تنها در پرتو آن، محبوبيت خاصي در پيشگاه امام باقر و امام صادق (عليه السلام) پيدا كرده بود، بلكه ديگران نيز خواه و ناخواه در برابر شخصيت بزرگ علمي و ويژگيهاي معنوي او، سر تعظيم فرود مي‌آوردند.
وقتي از امام صادق (عليه السلام) پرسيدند: موقعيت جابر در نظر شما چگونه است؟ فرمود:
جابر نزد ما مثل سلمان نزد پيامبر (صلي الله عليه وآله) است! (2) " سفيان ثوري " به " شعبي " كه از دانشمندان آن روز بود، مي‌گفت: اگر نسبت به جابر بدگوئي كني پاسخ را با بدگوئي خواهم داد! (3) مؤلف " ميزان الاعتدال " مي‌گويد: " جابر بن يزيد يكي از دانشمندان شيعه است، وي شخصي راستگو، و در نقل حديث فوق العاده، پرهيزكار است به طوري كه در اين قسمت كسي را بهتر از او نديده ام ". (4) " ريان بن ابي الجلال " مي‌گويد: " در مورد احاديث جابر در ميان محدثان و راويان شيعه اختلاف افتاد، گفتم من اين موضوع را از امام صادق (عليه السلام) مي‌پرسم، هنگامي كه به همين منظور به محضر آن حضرت شرفياب شدم، قبل از آنكه آغاز سخن كنم، فرمود:
خدا رحمت كند جابر را، او در نقل احاديث ما، صادق و راستگو بود. خدا " مغيرة بن سعيد " را لعنت كند، او اخبار دروغين را با احاديث ما مخلوط مي‌كرد ". (5)
١. مدرك گذشته و رجال كشي، ص ١٧١.
٢. قاموس الرجال، ج ٣، ص ٣٣٥.
٣. مؤلفوا الشيعه في صدر الاسلام، ص ٢٧.
٤. سيد حسن صدر، مؤلفوا الشيعه، ص ٣٧.
٥. بحار الأنوار ج ٤٦، ص 341 و رجال كشي ص 169.

3 - زرارة بن أعين

جابر با استفاده از علوم و دانشهاي سرشار پيشواي پنجم، كتب وآثار متعددي از خود به يادگار گذاشت كه شاهد ديگري بر توجه شيعيان به مسألة تدوين و جمع آوري مباحث اسلامي است، كتابهاي جابر به قرار زير است.

1. كتاب تفسير.
2. كتاب نوادر.
3. كتاب فضائل.
4. كتاب جمل.
5. كتاب صفين.
6. كتاب نهروان.
7. كتاب مقتل أمير المؤمنين (عليه السلام).
8. كتاب مقتل الحسين (عليه السلام).

3. زرارة بن أعين زرارة يكي ديگر از ياران خاص امام باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) و از شيعيان بسيار با فضيلت و عاليقدر بود به حدي كه بزرگي و عظمت و شخصيت و ويژگيهاي علمي و معنوي او مورد اتفاق دانشمندان شيعه است.

" ابن شهر آشوب " مي‌نويسد: " دانشمندان اسلامي در اين مطلب اتفاق نظر دارند كه در ميان شاگردان امام باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) شش نفر از همه داناتر و واردتر بودند كه عبارتند از: زراره، معروف مكي، ابوبصير اسدي، فضيل بن يسار، محمد بن مسلم طائفي، و بريد بن معاويه عجلي ". (1) زراره مردي سخنور، خوش بيان، و در بحث و مناظره، استعداد فوق العاده اي داشت به حدي كه كمتر كسي مي‌توانست او را محكوم سازد.

1. مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 211.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، بريد بن معاوية (1)، زرارة بن أعين (1)، ابن شهر آشوب (1)، الفضيل بن يسار (1)، محمد بن مسلم (1)، الشهادة (1)، القتل (2)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

پايهء علمي زراره او در علم كلام و مسائل اعتقادي و استدلالي، به قدري ماهر و ورزيده بود كه متكلمان شيعه، شاگردان مكتب او محسوب مي‌شدند. (1) زراره علاوه بر آنكه يك محدث بزرگ، يك متكلم عاليقدر، و يك فقيه برجسته بود، شاعر و اديب با ذوقي نيز به شمار مي‌رفت و در مورد كلام هم، كتابي دربارهء " جبر و اختيار " تأليف نموده بود. (2) او يكي از چهار نفري است كه امام صادق (عليه السلام) ضمن ستايش آنها فرمود:
" مكتب ما و احاديث پدرم را چهار نفر زنده كردند كه عبارتند از: زراره - معروف مكي - محمد بن مسلم - وبريد بن معاويه عجلي ". امام فرمود: " اگر اينان نبودند كسي از تعاليم دين و مكتب پيامبر (صلي الله عليه وآله) بهره اي نداشت. اينها حافظان دين و امينان پدرم در بيان حلال و حرام و احكام دين بودند ". (3) پيشواي ششم در حديث ديگري فرموده است: خداوند " زراره " را رحمت كند، اگر " زراره " و امثال او نبودند احاديث پدرم از بين مي‌رفت. (4) روزي مرد شامي به حضور امام صادق (عليه السلام) رسيد و اعلام كرد براي مناظره با آن حضرت آمده است.
مرد شامي بحثهاي مختلفي پيش كشيد و امام در هر بحثي او را به يكي از ياران خود كه در مجلس حاضر بودند، ارجاع مي‌داد.
وقتي كه مرد شامي از مسائل فقهي پرسيد امام صادق (عليه السلام) رو به زراره نموده، فرمود:
زراره! تو با او بحث كن. آنگاه آن دو نفر شروع به بحث و مناظره كردند، طولي نكشيد زراره مرد شامي را محكوم ساخت و وي به شكست خود اعتراف نمود! (5)
١. قاموس الرجال ج ٤، ص 173.
2. مدرك گذشته ص 155 به نقل از رجال نجاشي.
3. رجال كشي ص 125 ومؤلفو الشيعه في صدر الاسلام ص 51.
4. سيد حسن صدر، مؤلفو الشيعه ص 51.
5. كشي اين جريان را در رجال خود (ص 135) به تفصيل بيان نموده و قسمتي از آن كه شامل = + * * * + = مناظرهء مرد شامي با حمران بن اعين است در صفحات آينده خواهد آمد.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، مسألة الجبر والإختيار (الجبر والتفويض) (1)، بريد بن معاوية (1)، محمد بن مسلم (1)، كتاب رجال النجاشي (1)، كتاب رجال الكشي (1)

4 - حمران بن أعين

4. حمران بن أعين حمران بن أعين (برادر زراره) يكي ديگر از رجال و دانشمندان بزرگ و با فضيلت شيعه مي‌باشد، او از زمان پيشواي چهارم يكي از چهره‌هاي درخشان تشيع به شمار مي‌رفت و از محضر آن حضرت، استفاده‌ها نموده بود، پس از رحلت امام سجاد (عليه السلام) در صف ياران و شاگردان خاص امام باقر (عليه السلام) قرار گرفت و بهره‌هاي سرشاري از درياي علم و دانش و حكمت امام پنجم (عليه السلام) برد و تا زمان امام صادق (عليه السلام) در قيد حيات بود.

حمران علاوه بر مقام بزرگ و ممتاز معنوي، در علوم قرآن و رشته‌هاي معارف ديگر مانند: علم نحو و لغت و ادبيات عربي، دانشمند بلند پايه اي بود كه دانشمندان بعدي در مباحث مربوط به قرائت قرآن، به آرا و نظريات او استناد مي‌كردند. (1) 5. بريد بن معاويه عجلي بريد بن معاويه عجلي است كه از اصحاب و ياران امام باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) در يكي از اصحاب اجماع مي‌باشد بريد آنچنان در پيشگاه امام (عليه السلام) حرمت داشت وقتي بكير بن أعين شيباني برادرزاده اش خبر فوت او را به امام (عليه السلام) رساند امام (عليه السلام) فرمودند: " أما والله لقد أنزله الله بين رسوله و أمير المؤمنين (عليه السلام) به خدا قسم خداوند متعال او را بين رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و أمير المؤمنين (عليه السلام) قرار داد. (2) 6. ابوحمزه ثمالي ثابت بن دينار معروف به ابوحمزه ثمالي (3) يكي ديگر از اصحاب و ياران امام سجاد (عليه السلام) و امام باقر (عليه السلام) مي‌باشد.

او ثابت بن ابي صفيه دينار ثمالي از بزرگان و معاريف مفسران قرن دوم هجري است او يكي از شيفتگان و دوستداران خاندان عصمت و طهارت بود كه توفيق ديدار چهار تن از

۱. قاموس الرجال ج ۳، ص 413 ومؤلفو الشيعة ص 56.

2. الإمام الصادق والمذاهب الأربعه ج 2، ص 446 - 451.

3. ثماله نام محله اي از كوفه مي‌باشد.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، ثابت بن أبي صفية (1)، بريد بن معاوية (2)، ثابت بن دينار (1)، مدينة الكوفة (1)، الصدق (1)، النوم (1)

4. حمران بن أعين حمران بن أعين (برادر زراره) يكي ديگر از رجال و دانشمندان بزرگ و با فضيلت شيعه مي‌باشد، او از زمان پيشواي چهارم يكي از چهره‌هاي درخشان تشيع به شمار مي‌رفت و از محضر آن حضرت، استفاده‌ها نموده بود، پس از رحلت امام سجاد (عليه السلام) در صف ياران و شاگردان خاص امام باقر (عليه السلام) قرار گرفت و بهره‌هاي سرشاري از درياي علم و دانش و حكمت امام پنجم (عليه السلام) برد و تا زمان امام صادق (عليه السلام) در قيد حيات بود.
حمران علاوه بر مقام بزرگ و ممتاز معنوي، در علوم قرآن و رشته‌هاي معارف ديگر مانند: علم نحو و لغت و ادبيات عربي، دانشمند بلند پايه اي بود كه دانشمندان بعدي در مباحث مربوط به قرائت قرآن، به آرا و نظريات او استناد مي‌كردند. (1) 5. بريد بن معاويه عجلي بريد بن معاويه عجلي است كه از اصحاب و ياران امام باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) در يكي از اصحاب اجماع مي‌باشد بريد آنچنان در پيشگاه امام (عليه السلام) حرمت داشت وقتي بكير بن أعين شيباني برادرزاده اش خبر فوت او را به امام (عليه السلام) رساند امام (عليه السلام) فرمودند: " أما والله لقد أنزله الله بين رسوله و أمير المؤمنين (عليه السلام) به خدا قسم خداوند متعال او را بين رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و أمير المؤمنين (عليه السلام) قرار داد. (2) 6. ابوحمزه ثمالي ثابت بن دينار معروف به ابوحمزه ثمالي (3) يكي ديگر از اصحاب و ياران امام سجاد (عليه السلام) و امام باقر (عليه السلام) مي‌باشد.
او ثابت بن ابي صفيه دينار ثمالي از بزرگان و معاريف مفسران قرن دوم هجري است او يكي از شيفتگان و دوستداران خاندان عصمت و طهارت بود كه توفيق ديدار چهار تن از

١. قاموس الرجال ج ٣، ص 413 ومؤلفو الشيعة ص 56.
2. الإمام الصادق والمذاهب الأربعه ج 2، ص 446 - 451.
3. ثماله نام محله اي از كوفه مي‌باشد.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، ثابت بن أبي صفية (1)، بريد بن معاوية (2)، ثابت بن دينار (1)، مدينة الكوفة (1)، الصدق (1)، النوم (1)

4. حمران بن أعين حمران بن أعين (برادر زراره) يكي ديگر از رجال و دانشمندان بزرگ و با فضيلت شيعه مي‌باشد، او از زمان پيشواي چهارم يكي از چهره‌هاي درخشان تشيع به شمار مي‌رفت و از محضر آن حضرت، استفاده‌ها نموده بود، پس از رحلت امام سجاد (عليه السلام) در صف ياران و شاگردان خاص امام باقر (عليه السلام) قرار گرفت و بهره‌هاي سرشاري از درياي علم و دانش و حكمت امام پنجم (عليه السلام) برد و تا زمان امام صادق (عليه السلام) در قيد حيات بود.
حمران علاوه بر مقام بزرگ و ممتاز معنوي، در علوم قرآن و رشته‌هاي معارف ديگر مانند: علم نحو و لغت و ادبيات عربي، دانشمند بلند پايه اي بود كه دانشمندان بعدي در مباحث مربوط به قرائت قرآن، به آرا و نظريات او استناد مي‌كردند. (1) 5. بريد بن معاويه عجلي بريد بن معاويه عجلي است كه از اصحاب و ياران امام باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) در يكي از اصحاب اجماع مي‌باشد بريد آنچنان در پيشگاه امام (عليه السلام) حرمت داشت وقتي بكير بن أعين شيباني برادرزاده اش خبر فوت او را به امام (عليه السلام) رساند امام (عليه السلام) فرمودند: " أما والله لقد أنزله الله بين رسوله و أمير المؤمنين (عليه السلام) به خدا قسم خداوند متعال او را بين رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و أمير المؤمنين (عليه السلام) قرار داد. (2) 6. ابوحمزه ثمالي ثابت بن دينار معروف به ابوحمزه ثمالي (3) يكي ديگر از اصحاب و ياران امام سجاد (عليه السلام) و امام باقر (عليه السلام) مي‌باشد.
او ثابت بن ابي صفيه دينار ثمالي از بزرگان و معاريف مفسران قرن دوم هجري است او يكي از شيفتگان و دوستداران خاندان عصمت و طهارت بود كه توفيق ديدار چهار تن از

١. قاموس الرجال ج ٣، ص 413 ومؤلفو الشيعة ص 56.
2. الإمام الصادق والمذاهب الأربعه ج 2، ص 446 - 451.
3. ثماله نام محله اي از كوفه مي‌باشد.

(٩٣٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، ثابت بن أبي صفية (1)، بريد بن معاوية (2)، ثابت بن دينار (1)، مدينة الكوفة (1)، الصدق (1)، النوم (1)

ائمه معصومين (عليه السلام) از علي بن الحسين امام باقر (عليه السلام) و امام صادق و امام موسي بن جعفر (عليه السلام) را داشته است:

صاحب الذريعه مي‌فرمايد:
" ابن نديم " در الفهرست از تفسير او ياد كرده است ثعلبي متوفي 427 ه در تفسير " الكشف والبيان " از تفسير او ياد كرده است.
ابن شهر آشوب متوفي 588 در كتاب " الأسباب والنزول والمناقب " از آن روايت كرده است وابن حجر در التقريب وفات او را در ساب 150 ه دانسته است بدين ترتيب دو سال بعد از امام صادق (عليه السلام) زندگي نموده است ". (1) نجاشي تحت عنوان " ثابت بن ابي صفيه " او را به عنوان " ثقه " توصيف مي‌كند و او را كوفي ومولي تعبير مي‌آورد و مي‌گويد آل مهلب ولاي او ادعا داشتند در صورتي كه از قبيله‌ء آنان نبود محمد بن عمر جعابي گفته است: ثابت بن ابي صفيه مولاي مهلب بن ابي صفره و سه فرزند او: نوح، منصور، حمزه، همراه زيد بن علي كشته شدند، " او علي بن الحسين، ابوجعفر، ابا عبد الله، ابوالحسن (عليهما السلام) درك كرده است و از آنان روايت نموده است " و او از بهترين اصحاب ما از موثقين و معتمدين آنان در روايت وحديث بود ".
امام جعفر صادق (عليه السلام) درباره او فرموده اند: " كان ابو حمزه في زمانه مثل سلمان في زمانه ":
" ابوحمزه در عصر خود همانند سلمان در عصر خويش بود " اهل سنت نيز از او روايت كرده اند او در سال 150 از دنيا رفته است او را كتاب تفسير مي‌باشد تعدادي از اصحاب موثق آن را خبر داده اند از او روايت كرده اند او جز تفسير كتاب النوادر و رساله الحقوق را نيز دارد كه از امام زين العابدين (عليه السلام) روايت كرده است. (2) دعاي ابوحمزه ثمالي بهترين يادگار اين مرد پاك و عالم ميباشد كه هنوز پس از قرنها سال، آرام بخش دلهاي مضطرب است.
1. حاج آقا بزرگ تهراني، الذريعه الي تصانيف الشيعه ج 4، ص 252، رقم شناسائي 1205.
2. رجال نجاشي ص 115 و رقم شناسائي 296.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، ثابت بن أبي صفية (2)، ابن شهر آشوب (1)، علي بن الحسين (1)، زيد بن علي (1)، محمد بن عمر (1)، الثعلبي (1)، كتاب رجال النجاشي (1)

با وجود تصريح نجاشي كه او چهار تن از پيشوايان معصوم را درك كرده است باز مرحوم حاج آقا بزرگ تهراني در باب " النوادر ذريعه ج 24 " در مورد ايشان استدراك مي‌نمايد: " ثابت بن دينار متوفي 130 ه نجاشي طوسي او را از اصحاب امام زين العابدين و امام باقر (عليه السلام) شمرده اند و دعاء ابن حمزه ثمالي، تفسير قرآن، النوادر از او است (1) نجاشي، كشي وشيخ طوسي (قدس سره) در رجال وفات او را همان سال 150 ه دانسته اند.

مؤسس حوزه علميه نجف علاوه بر تأليفات وآثار گرانبها او نخستين فردي است كه حوزه اي در نجف بوجود آورده وعده اي را دور هم جمع نموده و حوزه علميه نجف را تأسيس نمود ...

صاحب معجم رجال الحديث در بخش معروفين با كنيه ترجمه او را مجددا آورده است و مي‌فرمايد: " ابوحمزه ثمالي از ثوير بن ابي فاخته روايت كرده است وهشام بن سالم از او تفسير سوره مائده 000 / 1.

در تفسير قمي نقل كرده است او در اسناد روايات متعددي قرار گرفته است كه تعداد آنها به 107 مورد بالغ مي‌گردد او از امام زين العابدين، امام باقر و امام صادق (عليهما السلام) روايت كرده است او از ابي رزين اسدي، جابر بن عبد الله انصاري و ديگران روايت نموده است شرح حال او به عنوان ثابت بن دينار ثمالي گذشت ". (2) توضيح حديث تشبيه به سلمان در مورد تشبيه ابوحمزه به سلمان در آن حديثي كه گذشت صاحب قاموس الرجال مي‌فرمايد: " مقصود آنست آنچنان كه سلمان بن چهار تن از ما اهل بيت: پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله)، علي و حسنين (عليهما السلام) خدمت نمودند و در عصر " " آن چهار معصوم حضور داشت همچنان ابوحمزه به چهار تن از ما امام حسن تا امام كاظم (عليه السلام) خدمت نمود و درك محضر كرد. (3) = + * * * + =

١. الذريعه ج ٢٤، ص ٣٢٤.

٢. آية الله خويي، معجم رجال الحديث ج ٢١، ص ١٣٥، رقم معرفي ١٤١٩٢.

٣. شوشتري، قاموس الرجال ج ٢، ص 450.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، ثوير بن أبي فاختة (1)، جابر بن عبد الله (1)، ثابت بن دينار (2)

با وجود تصريح نجاشي كه او چهار تن از پيشوايان معصوم را درك كرده است باز مرحوم حاج آقا بزرگ تهراني در باب " النوادر ذريعه ج 24 " در مورد ايشان استدراك مي‌نمايد: " ثابت بن دينار متوفي 130 ه نجاشي طوسي او را از اصحاب امام زين العابدين و امام باقر (عليه السلام) شمرده اند و دعاء ابن حمزه ثمالي، تفسير قرآن، النوادر از او است (1) نجاشي، كشي وشيخ طوسي (قدس سره) در رجال وفات او را همان سال 150 ه دانسته اند.
مؤسس حوزه علميه نجف علاوه بر تأليفات وآثار گرانبها او نخستين فردي است كه حوزه اي در نجف بوجود آورده وعده اي را دور هم جمع نموده و حوزه علميه نجف را تأسيس نمود ...
صاحب معجم رجال الحديث در بخش معروفين با كنيه ترجمه او را مجددا آورده است و مي‌فرمايد: " ابوحمزه ثمالي از ثوير بن ابي فاخته روايت كرده است وهشام بن سالم از او تفسير سوره مائده 000 / 1.
در تفسير قمي نقل كرده است او در اسناد روايات متعددي قرار گرفته است كه تعداد آنها به 107 مورد بالغ مي‌گردد او از امام زين العابدين، امام باقر و امام صادق (عليهما السلام) روايت كرده است او از ابي رزين اسدي، جابر بن عبد الله انصاري و ديگران روايت نموده است شرح حال او به عنوان ثابت بن دينار ثمالي گذشت ". (2) توضيح حديث تشبيه به سلمان در مورد تشبيه ابوحمزه به سلمان در آن حديثي كه گذشت صاحب قاموس الرجال مي‌فرمايد: " مقصود آنست آنچنان كه سلمان بن چهار تن از ما اهل بيت: پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله)، علي و حسنين (عليهما السلام) خدمت نمودند و در عصر " " آن چهار معصوم حضور داشت همچنان ابوحمزه به چهار تن از ما امام حسن تا امام كاظم (عليه السلام) خدمت نمود و درك محضر كرد. (3) = + * * * + =
١. الذريعه ج ٢٤، ص ٣٢٤.
٢. آية الله خويي، معجم رجال الحديث ج ٢١، ص ١٣٥، رقم معرفي ١٤١٩٢.
٣. شوشتري، قاموس الرجال ج ٢، ص 450.
(٩٣٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، ثوير بن أبي فاختة (1)، جابر بن عبد الله (1)، ثابت بن دينار (2)

7 - حمران بن أعين

صاحب قاموس الرجال ضمن شرح زندگي او مي‌نويسد: " در تفسير مجمع البيان در تفسير آيه شريفه: " ولوتري ان فزعوا فلا فوت " از ابوحمزه ثمالي آورده است كه گويد از امام علي بن الحسين وحسن بن علي (عليهما السلام) شنيدم كه مي‌فرمودند مقصود از آن سپاه بيداد مي‌باشد " يقينا مقصود از حسن، حسن بن حسن مثني مي‌باشد ".
زركلي صاحب الأعلام: مي‌نويسد: " ابوحمزه الثمالي (150 - 767 م)، ثابت بن دينار ثمالي ازدي ابوحمزه از رجال حديث موثق پيش اماميه مي‌باشد برخي از اهل سنت نيز از او روايت كرده اند او اهل كوفه مي‌باشد سه تن از فرزندان او همراه زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام) كشته شدند علي بن موسي الرضا (عليه السلام) در حق او گفته است او: لقمان عصر خويش مي‌باشد پدرش خدمتگذار مهلب بن ابي صفره بود كتابهاي او " تفسير قرآن مجيد " و كتاب " الزهد " والنوادر مي‌باشد. (1) 7. حمران بن أعين برادرزاده يكي از اصحاب وفادار امام باقر (عليه السلام) مي‌باشد و امام (عليه السلام) در حق او فرموده است: " حمران من المؤمن حقا لايرجع ابدا، حمران از مؤمنان واقعي است و هرگز از معتقدات خود بازنميگردد ".
8. عبد الملك بن أعين شيباني او نيز يكي از ياران صادقين و برادرزاده مي‌باشد و از هر دو معصوم (عليه السلام) روايت نقل كرده است علاوه بر افرادي كه نام برده شد: محمد بن اسماعيل بزيع، عبد الله بن ميمون قداح، محمد بن روان كوفي، اسماعيل بن فضل، ابوهارون مكفوف، ظريف بن ناصح، سعيد بن ظريف اسكاف، اسماعيل بن جابر، عقبة بن بشير اسدي، أسلم مكي، ابوبصير ليث بن بختري، كميت بن زيد اسدي، ناجية بن عماره، معاذ بن مسلم هروي، بشير رحال، عامر بن عبد الله، حجر بن زائده، عبد الله بن بشير بك عامري، فضيل بن يسار بصري، سلام بن مستنير، حكيم بن ابي رافع و ... از كساني هستند كه از محضر آن بزرگ بهره برده اند.

۱. الأعلام ج ۲، ص 97، در مناقب او آمده است: ضوء المشكاة (خطي)، منهج المقال 74، رجال نجاشي 83.

(1)، كتاب مجمع البيان للطبرسي (1)، مدينة الكوفة (1)، عبد الله بن ميمون (1)، عبد الملك بن أعين (1)، إسماعيل بن جابر (1)، عبد الله بن بشير (1)، ثابت بن دينار (1)، محمد بن إسماعيل (1)، الفضيل بن يسار (1)، حجر بن زائدة (1)، ظريف بن ناصح (1)، عقبة بن بشير (1)، زيد بن علي (1)، معاذ بن مسلم (1)، الزهد (1)، النوم (1)، كتاب رجال النجاشي (1)

8 - عبد الملك بن أعين شيباني

صاحب قاموس الرجال ضمن شرح زندگي او مي‌نويسد: " در تفسير مجمع البيان در تفسير آيه شريفه: " ولوتري ان فزعوا فلا فوت " از ابوحمزه ثمالي آورده است كه گويد از امام علي بن الحسين وحسن بن علي (عليهما السلام) شنيدم كه مي‌فرمودند مقصود از آن سپاه بيداد مي‌باشد " يقينا مقصود از حسن، حسن بن حسن مثني مي‌باشد ".
زركلي صاحب الأعلام: مي‌نويسد: " ابوحمزه الثمالي (150 - 767 م)، ثابت بن دينار ثمالي ازدي ابوحمزه از رجال حديث موثق پيش اماميه مي‌باشد برخي از اهل سنت نيز از او روايت كرده اند او اهل كوفه مي‌باشد سه تن از فرزندان او همراه زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام) كشته شدند علي بن موسي الرضا (عليه السلام) در حق او گفته است او: لقمان عصر خويش مي‌باشد پدرش خدمتگذار مهلب بن ابي صفره بود كتابهاي او " تفسير قرآن مجيد " و كتاب " الزهد " والنوادر مي‌باشد. (1) 7. حمران بن أعين برادرزاده يكي از اصحاب وفادار امام باقر (عليه السلام) مي‌باشد و امام (عليه السلام) در حق او فرموده است: " حمران من المؤمن حقا لايرجع ابدا، حمران از مؤمنان واقعي است و هرگز از معتقدات خود بازنميگردد ".
8. عبد الملك بن أعين شيباني او نيز يكي از ياران صادقين و برادرزاده مي‌باشد و از هر دو معصوم (عليه السلام) روايت نقل كرده است علاوه بر افرادي كه نام برده شد: محمد بن اسماعيل بزيع، عبد الله بن ميمون قداح، محمد بن روان كوفي، اسماعيل بن فضل، ابوهارون مكفوف، ظريف بن ناصح، سعيد بن ظريف اسكاف، اسماعيل بن جابر، عقبة بن بشير اسدي، أسلم مكي، ابوبصير ليث بن بختري، كميت بن زيد اسدي، ناجية بن عماره، معاذ بن مسلم هروي، بشير رحال، عامر بن عبد الله، حجر بن زائده، عبد الله بن بشير بك عامري، فضيل بن يسار بصري، سلام بن مستنير، حكيم بن ابي رافع و ... از كساني هستند كه از محضر آن بزرگ بهره برده اند.
١. الأعلام ج ٢، ص 97، در مناقب او آمده است: ضوء المشكاة (خطي)، منهج المقال 74، رجال نجاشي 83.
(٩٣٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام

(1)، كتاب مجمع البيان للطبرسي (1)، مدينة الكوفة (1)، عبد الله بن ميمون (1)، عبد الملك بن أعين (1)، إسماعيل بن جابر (1)، عبد الله بن بشير (1)، ثابت بن دينار (1)، محمد بن إسماعيل (1)، الفضيل بن يسار (1)، حجر بن زائدة (1)، ظريف بن ناصح (1)، عقبة بن بشير (1)، زيد بن علي (1)، معاذ بن مسلم (1)، الزهد (1)، النوم (1)، كتاب رجال النجاشي (1)

امام باقر (عليه السلام) از زبان شاگردان مفيد رحمة الله در ارشاد از يحيي بن عبد الحميد نقل مي‌كند، كه گفته است: محمد بن علي بن الحسين از اهل الذكر در آيهء " فاسألوا اهل الذكر " است او از اخبار گذشتگان و اخبار انبياء خبر داده و از او كتابهاي غزوات نوشته و سنن رسول الله را روايت كرده اند، و در مناسك حج به رواياتي كه از رسول خدا نقل فرموده اعتماد نموده اند، و از او تفسير قرآن نوشته اند، و خاصه وعامه از او نقل حديث كرده اند، هر كه از اهل آراء مختلف به محضر او رسيده او را مجاب كرده است و مردم، بسياري از علوم كلام را از او به يادگار داشته اند. (1) مرحوم شيخ طوسي در رجال خويش ص 102 - 142 چهارصد و شصت و چهار نفر از اصحاب آن حضرت را نام برده كه همه از آن بزرگوار نقل حديث كرده اند.

1. ابن قداح:

ابن قداح از امام صادق (عليه السلام) نقل مي‌كند كه فرمود: پدرم (امام باقر) كثير الذكر بود، خدا را بسيار ياد مي‌كرد، من در خدمت او راه مي‌رفتم مي‌ديدم كه خدا را ذكر مي‌كند. با او به طعام خوردن مي‌نشستم، مي‌ديدم كه زبانش به ذكر خدا گوياست. با مردم سخن مي‌گفت و اين كار را از ذكر خدا مشغول نمي‌كرد.

من مرتب مي‌ديدم كه زبانش به سقف دهانش چسبيده و مي‌گويد: " لا إله الا الله ". او در خانه، ما را جمع مي‌كرد و مي‌فرمود تا طلوع خورشيد خدا را ذكر كنيم، هر كه قراءت قرآن مي‌توانست امر به قراءت قرآن مي‌كرد و هر كه نمي‌توانست امر به ذكر خدا مي‌فرمود. (2) 2. زرارة بن أعين:

زرارة بن أعين مي‌گويد: ابوجعفر امام باقر (عليه السلام) در تشييع جنازه اي از قريش حاضر شدند، من نيز در خدمتش بودم، عطاء بن ابي رباح از جملهء حاضران بود، زني در پشت جنازه ضجه مي‌كشيد و ناله ميكرد، عطاء به آن زن گفت: ساكت شو و صدايت بلند نشود و گرنه من بر مي‌گردم، زن ساكت نشد، عطا برگشت. من به امام باقر (عليه السلام) گفتم: عطاء

1. ارشاد ص 248.

2. اصول كافي ج 2، ص 499 ضمن حديث.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، يحيي بن عبد الحميد (1)، عطاء

بن أبي رباح (1)، زرارة بن أعين (2)، علي بن الحسين (1)، الحج (1)، التشييع (1)، النوم (1)

1 - ابن قداح:

امام باقر (عليه السلام) از زبان شاگردان مفيد رحمة الله در ارشاد از يحيي بن عبد الحميد نقل مي‌كند، كه گفته است: محمد بن علي بن الحسين از اهل الذكر در آيهء " فاسألوا اهل الذكر " است او از اخبار گذشتگان و اخبار انبياء خبر داده و از او كتابهاي غزوات نوشته و سنن رسول الله را روايت كرده اند، و در مناسك حج به رواياتي كه از رسول خدا نقل فرموده اعتماد نموده اند، و از او تفسير قرآن نوشته اند، و خاصه وعامه از او نقل حديث كرده اند، هر كه از اهل آراء مختلف به محضر او رسيده او را مجاب كرده است و مردم، بسياري از علوم كلام را از او به يادگار داشته اند. (1) مرحوم شيخ طوسي در رجال خويش ص 102 - 142 چهارصد و شصت و چهار نفر از اصحاب آن حضرت را نام برده كه همه از آن بزرگوار نقل حديث كرده اند.
1. ابن قداح:
ابن قداح از امام صادق (عليه السلام) نقل مي‌كند كه فرمود: پدرم (امام باقر) كثير الذكر بود، خدا را بسيار ياد مي‌كرد، من در خدمت او راه مي‌رفتم مي‌ديدم كه خدا را ذكر مي‌كند. با او به طعام خوردن مي‌نشستم، مي‌ديدم كه زبانش به ذكر خدا گوياست. با مردم سخن مي‌گفت و اين كار را از ذكر خدا مشغول نمي‌كرد.
من مرتب مي‌ديدم كه زبانش به سقف دهانش چسبيده و مي‌گويد: " لا إله الا الله ". او در خانه، ما را جمع مي‌كرد و مي‌فرمود تا طلوع خورشيد خدا را ذكر كنيم، هر كه قراءت قرآن مي‌توانست امر به قراءت قرآن مي‌كرد و هر كه نمي‌توانست امر به ذكر خدا مي‌فرمود. (2) 2. زرارة بن أعين:
زرارة بن أعين مي‌گويد: ابوجعفر امام باقر (عليه السلام) در تشييع جنازه اي از قريش حاضر شدند، من نيز در خدمتش بودم، عطاء بن ابي رباح از جملهء حاضران بود، زني در پشت جنازه ضجه مي‌كشيد و ناله ميكرد، عطاء به آن زن گفت: ساكت شو و صدايت بلند نشود و گرنه من بر مي‌گردم، زن ساكت نشد، عطا برگشت. من به امام باقر (عليه السلام) گفتم: عطاء
1. ارشاد ص 248.
2. اصول كافي ج 2، ص 499 ضمن حديث.

بن أبي رباح (1)، زرارة بن أعين (2)، علي بن الحسين (1)، الحج (1)، التشييع (1)، النوم (1)

2 - زرارة بن أعين:

امام باقر (عليه السلام) از زبان شاگردان مفيد رحمة الله در ارشاد از يحيي بن عبد الحميد نقل مي‌كند، كه گفته است: محمد بن علي بن الحسين از اهل الذكر در آيهء " فاسألوا اهل الذكر " است او از اخبار گذشتگان و اخبار انبياء خبر داده و از او كتابهاي غزوات نوشته و سنن رسول الله را روايت كرده اند، و در مناسك حج به رواياتي كه از رسول خدا نقل فرموده اعتماد نموده اند، و از او تفسير قرآن نوشته اند، و خاصه وعامه از او نقل حديث كرده اند، هر كه از اهل آراء مختلف به محضر او رسيده او را مجاب كرده است و مردم، بسياري از علوم كلام را از او به يادگار داشته اند. (1) مرحوم شيخ طوسي در رجال خويش ص 102 - 142 چهارصد و شصت و چهار نفر از اصحاب آن حضرت را نام برده كه همه از آن بزرگوار نقل حديث كرده اند.

1. ابن قداح:

ابن قداح از امام صادق (عليه السلام) نقل مي‌كند كه فرمود: پدرم (امام باقر) كثير الذكر بود، خدا را بسيار ياد مي‌كرد، من در خدمت او راه مي‌رفتم مي‌ديدم كه خدا را ذكر مي‌كند. با او به طعام خوردن مي‌نشستم، مي‌ديدم كه زبانش به ذكر خدا گوياست. با مردم سخن مي‌گفت و اين كار را از ذكر خدا مشغول نمي‌كرد.

من مرتب مي‌ديدم كه زبانش به سقف دهانش چسبيده و مي‌گويد: " لا إله الا الله ". او در خانه، ما را جمع مي‌كرد و مي‌فرمود تا طلوع خورشيد خدا را ذكر كنيم، هر كه قراءت قرآن مي‌توانست امر به قراءت قرآن مي‌كرد و هر كه نمي‌توانست امر به ذكر خدا مي‌فرمود. (2) 2. زرارة بن أعين:

زرارة بن أعين مي‌گويد: ابوجعفر امام باقر (عليه السلام) در تشييع جنازه اي از قريش حاضر شدند، من نيز در خدمتش بودم، عطاء بن ابي رباح از جملهء حاضران بود، زني در پشت جنازه ضجه مي‌كشيد و ناله ميكرد، عطاء به آن زن گفت: ساكت شو و صدايت بلند نشود و گرنه من بر مي‌گردم، زن ساكت نشد، عطا برگشت. من به امام باقر (عليه السلام) گفتم: عطاء

1. ارشاد ص 248.

2. اصول كافي ج 2، ص 499 ضمن حديث.

(٩٣٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، يحيي بن عبد الحميد (1)، عطاء

بن أبي رباح (1)، زرارة بن أعين (2)، علي بن الحسين (1)، الحج (1)، التشييع (1)، النوم (1)

برگشت. فرمود: چرا؟ گفتم: زن ساكت نشد او نيز برگشت. حضرت فرمود: به تشييع جنازه ادامه بده، ما اگر باطلي را با حق ديديم و به خاطر باطل، دست از حق بركشيديم حق مسلمان را ادا نكرده ايم.

چون نماز ميت خوانده شد، ولي ميت به امام عرض كرد: برگرديد خدا شما را رحمت كند، كه آمدن، شما را ناراحت مي‌كند، امام برنگشت، من به او گفتم: صاحب جنازه اجازه دادند برگرديد، من هم با شما كار خصوصي دارم، فرمود: به راهت ادامه بده ما با اجازهء او نيامده ايم تا با اجازهء او برگرديم. بلكه از اين عمل خواسته ايم به اجر و فضل خدا برسيم، انسان هر قدر پشت سر جنازه باشد همان قدر اجر مي‌برد. (1) 3. جمعي از شاگردان:

گروهي به محضر امام باقر (عليه السلام) مشرف شدند، ديدند امام بچه اي دارد مريض است و حضرت در مرض او بسيار ناراحت و بي آرام است.

آن‌ها پيش خود گفتند: خدا نكند كه اين كودك بميرد و اگر نه به خود امام احتمال خطر مي‌رود. در اين ميان شيون زنان بلند شد، معلوم شد كه كودك از دنيا رفت، بعد از اندكي امام (عليه السلام) به نزد آنها آمد ولي خوشحال و قيافه اش باز بود.

گفتند: خدا ما را فداي تو كند، شما در حالي بوديد كه ما فكر مي‌كرديم اگر اتفاقي بيافتد شما به وضعي درآييد كه موجب غصه ما باشد!! ولي مي‌بينيم كه قضيه به عكس شد؟

امام صلوات الله عليه فرمود: ما دوست مي‌داريم كه محبوب و عزيز ما در عافيت باشد، و چون قضاي خدا بيايد تسليم آن كار مي‌شويم كه خدا دوست داشته است: " فقال لهم:

انا نحب ان نعافي فيمن نحب فاذا جاء امرالله سلمنا فيما يحب ". (2) 4. افلح گويد:

غلام امام باقر (عليه السلام) كه افلح نام داشت مي‌گويد: با آن حضرت به زيارت حج رفتم، امام چون وارد مسجد الحرام شده، به كعبه نگاه كرد و با صداي بلند گريست، گفتم: پدر و مادرم فداي تو باد، مردم تماشا مي‌كنند بهتر است صدايتان آهسته باشد. فرمود: ويحك

1. كافي ج 3، ص 171 - 172.

2. كافي ج 3، ص 226.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، مسجد الحرام (1)، الصّلاة (1)، الحج (1)، المرض (1)، التشييع (1)، النوم (1)

برگشت. فرمود: چرا؟ گفتم: زن ساكت نشد او نيز برگشت. حضرت فرمود: به تشييع جنازه ادامه بده، ما اگر باطلي را با حق ديديم و به خاطر باطل، دست از حق بركشيديم حق مسلمان را ادا نكرده ايم.
چون نماز ميت خوانده شد، ولي ميت به امام عرض كرد: برگرديد خدا شما را رحمت كند، كه آمدن، شما را ناراحت مي‌كند، امام برنگشت، من به او گفتم: صاحب جنازه اجازه دادند برگرديد، من هم با شما كار خصوصي دارم، فرمود: به راهت ادامه بده ما با اجازهء او نيامده ايم تا با اجازهء او برگرديم. بلكه از اين عمل خواسته ايم به اجر و فضل خدا برسيم، انسان هر قدر پشت سر جنازه باشد همان قدر اجر مي‌برد. (1) 3. جمعي از شاگردان:
گروهي به محضر امام باقر (عليه السلام) مشرف شدند، ديدند امام بچه اي دارد مريض است و حضرت در مرض او بسيار ناراحت و بي آرام است.
آن‌ها پيش خود گفتند: خدا نكند كه اين كودك بميرد و اگر نه به خود امام احتمال خطر مي‌رود. در اين ميان شيون زنان بلند شد، معلوم شد كه كودك از دنيا رفت، بعد از اندكي امام (عليه السلام) به نزد آنها آمد ولي خوشحال و قيافه اش باز بود.
گفتند: خدا ما را فداي تو كند، شما در حالي بوديد كه ما فكر مي‌كرديم اگر اتفاقي بيافتد شما به وضعي درآييد كه موجب غصه ما باشد!! ولي مي‌بينيم كه قضيه به عكس شد؟
امام صلوات الله عليه فرمود: ما دوست مي‌داريم كه محبوب و عزيز ما در عافيت باشد، و چون قضاي خدا بيايد تسليم آن كار مي‌شويم كه خدا دوست داشته است: " فقال لهم:
انا نحب ان نعافي فيمن نحب فاذا جاء امرالله سلمنا فيما يحب ". (2) 4. افلح گويد:
غلام امام باقر (عليه السلام) كه افلح نام داشت مي‌گويد: با آن حضرت به زيارت حج رفتم، امام چون وارد مسجد الحرام شده، به كعبه نگاه كرد و با صداي بلند گريست، گفتم: پدر و مادرم فداي تو باد، مردم تماشا مي‌كنند بهتر است صدايتان آهسته باشد. فرمود: ويحك
1. كافي ج 3، ص 171 - 172.
2. كافي ج 3، ص 226.

5 - ابو حمزه ثمالي:

يا افلح! چرا گريه نكنم شايد خداوند با نظر رحمت به من نگاه كند كه فرداي قيامت پيش او به رستگاري برسم.
آنگاه بيت را طواف كرد، و آمد در نزد مقام ابراهيم نماز خواند و چون از سجده سر برداشت ديدم جاي سجده اش از كثرت اشك خيس شده است، آن حضرت چون مي‌خنديد مي‌گفت: خدايا مرا مورد غضب قرار مده، " اللهم لاتمقتني ". (1) 5. ابوحمزه ثمالي:
ابوحمزه گويد: سعد بن عبد الملك كه از اولاد عبد العزيز بن مروان بود و امام او را سعدالخير مي‌ناميد محضر امام باقر (عليه السلام) آمد، و مانند زنان رقيق القلب اشك مي‌ريخت.
امام فرمود: يا سعد! چرا گريه مي‌كني؟! عرض كرد چرا گريه نكنم حال آنكه از خانواده بني اميه هستم و خدا آنها را در قرآن شجره‌ء ملعونه ناميده است.
امام فرمود: تو از آنها نيستي، تو اموي هستي از ما اهل بيت. آيا نشنيده اي قول خدا را كه ابراهيم (عليه السلام) نقل مي‌كند، فرمود: " فمن تبعني فانه مني ". (2) 6. بريد بن عجلي:
بريد بن معاويه‌ء عجلي گويد: محضر ابن جعفر (عليه السلام) بودم، مردي كه از خراسان آمده بود داخل منزل آن حضرت گرديد، او پاهاي خود را نشان داد كه در اثر پياده رفتن چاك چاك شده بود، من از خراسان آمده ام به خدا قسم مرا از خراسان و از راه دور به اينجا نياورده مگر محبت شما اهل بيت. امام (عليه السلام) فرمود: " والله لو احبنا حجر حشرة الله معنا وهل الدين الا الحب ". (3) به خدا قسم اگر سنگي هم ما را دوست بدارد، خدا آن را با ما محشور خواهد فرمود، آيا دين جز محبت چيز ديگري است؟ يعني دين در محبت خلاصه مي‌شود.
7. محمد بن نعماني:
محمد بن ابراهيم نعماني در كتاب غيبت ص 273 از ابوخالد كابلي نقل كرده كه امام
1. بحار ج 46، ص 290.
2. ابراهيم / 39.
3. محدث قمي، سفينة البحار ج 1، ص 204 (ح ب ب).

يا افلح! چرا گريه نكنم شايد خداوند با نظر رحمت به من نگاه كند كه فرداي قيامت پيش او به رستگاري برسم.
آنگاه بيت را طواف كرد، و آمد در نزد مقام ابراهيم نماز خواند و چون از سجده سر برداشت ديدم جاي سجده اش از كثرت اشك خيس شده است، آن حضرت چون مي‌خنديد مي‌گفت: خدايا مرا مورد غضب قرار مده، " اللهم لاتمقتني ". (1) 5. ابوحمزه ثمالي:
ابوحمزه گويد: سعد بن عبد الملك كه از اولاد عبد العزيز بن مروان بود و امام او را سعدالخير مي‌ناميد محضر امام باقر (عليه السلام) آمد، و مانند زنان رقيق القلب اشك مي‌ريخت.
امام فرمود: يا سعد! چرا گريه مي‌كني؟! عرض كرد چرا گريه نكنم حال آنكه از خانواده بني اميه هستم و خدا آنها را در قرآن شجرهء ملعونه ناميده است.
امام فرمود: تو از آنها نيستي، تو اموي هستي از ما اهل بيت. آيا نشنيده اي قول خدا را كه ابراهيم (عليه السلام) نقل مي‌كند، فرمود: " فمن تبعني فانه مني ". (2) 6. بريد بن عجلي:
بريد بن معاويهء عجلي گويد: محضر ابن جعفر (عليه السلام) بودم، مردي كه از خراسان آمده بود داخل منزل آن حضرت گرديد، او پاهاي خود را نشان داد كه در اثر پياده رفتن چاك چاك شده بود، من از خراسان آمده ام به خدا قسم مرا از خراسان و از راه دور به اينجا نياورده مگر محبت شما اهل بيت. امام (عليه السلام) فرمود: " والله لو احبنا حجر حشرة الله معنا وهل الدين الا الحب ". (3) به خدا قسم اگر سنگي هم ما را دوست بدارد، خدا آن را با ما محشور خواهد فرمود، آيا دين جز محبت چيز ديگري است؟ يعني دين در محبت خلاصه مي‌شود.
7. محمد بن نعماني:
محمد بن ابراهيم نعماني در كتاب غيبت ص 273 از ابوخالد كابلي نقل كرده كه امام
1. بحار ج 46، ص 290.
2. ابراهيم / 39.
3. محدث قمي، سفينة البحار ج 1، ص 204 (ح ب ب).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، النبي إبراهيم (ع) (1)، محمد بن إبراهيم (1)، بنو أمية (1)، سعد بن عبد الملك (1)، عبد العزيز (1)، خراسان (3)، السفينة (1)

يا افلح! چرا گريه نكنم شايد خداوند با نظر رحمت به من نگاه كند كه فرداي قيامت پيش او به رستگاري برسم.
آنگاه بيت را طواف كرد، و آمد در نزد مقام ابراهيم نماز خواند و چون از سجده سر برداشت ديدم جاي سجده اش از كثرت اشك خيس شده است، آن حضرت چون مي‌خنديد مي‌گفت: خدايا مرا مورد غضب قرار مده، " اللهم لاتمقتني ". (1) 5. ابوحمزه ثمالي:
ابوحمزه گويد: سعد بن عبد الملك كه از اولاد عبد العزيز بن مروان بود و امام او را سعدالخير مي‌ناميد محضر امام باقر (عليه السلام) آمد، و مانند زنان رقيق القلب اشك مي‌ريخت.
امام فرمود: يا سعد! چرا گريه مي‌كني؟! عرض كرد چرا گريه نكنم حال آنكه از خانواده بني اميه هستم و خدا آنها را در قرآن شجرهء ملعونه ناميده است.
امام فرمود: تو از آنها نيستي، تو اموي هستي از ما اهل بيت. آيا نشنيده اي قول خدا را كه ابراهيم (عليه السلام) نقل مي‌كند، فرمود: " فمن تبعني فانه مني ". (2) 6. بريد بن عجلي:
بريد بن معاويهء عجلي گويد: محضر ابن جعفر (عليه السلام) بودم، مردي كه از خراسان آمده بود داخل منزل آن حضرت گرديد، او پاهاي خود را نشان داد كه در اثر پياده رفتن چاك چاك شده بود، من از خراسان آمده ام به خدا قسم مرا از خراسان و از راه دور به اينجا نياورده مگر محبت شما اهل بيت. امام (عليه السلام) فرمود: " والله لو احبنا حجر حشرة الله معنا وهل الدين الا الحب ". (3) به خدا قسم اگر سنگي هم ما را دوست بدارد، خدا آن را با ما محشور خواهد فرمود، آيا دين جز محبت چيز ديگري است؟ يعني دين در محبت خلاصه مي‌شود.
7. محمد بن نعماني:
محمد بن ابراهيم نعماني در كتاب غيبت ص 273 از ابوخالد كابلي نقل كرده كه امام
1. بحار ج 46، ص 290.
2. ابراهيم / 39.
3. محدث قمي، سفينة البحار ج 1، ص 204 (ح ب ب).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، النبي إبراهيم (ع) (1)، محمد بن إبراهيم (1)، بنو أمية (1)، سعد بن عبد الملك (1)، عبد العزيز (1)، خراسان (3)، السفينة (1)

باقر (عليه السلام) فرمود: گويا مي‌بينم قومي را كه در مشرق قيام كرده حق را مي‌طلبند ولي حق را به آنها نمي‌دهند، باز مي‌طلبند، باز حق را به آنها نمي‌دهند، چون چنين ديدند، شمشيرهاي خويش بر شانه خود گذاشته قيام مسلحانه مي‌كنند، در اين زمان حق را به آنها مي‌دهند ولي آنها قبول نمي‌كنند و گويند: بايد خود قيام به حق كرده و حكومت تشكيل بدهيم و چون حكومت را تشكيل دادند آن را تحويل نمي‌دهند مگر به صاحبتان (امام زمان (عليه السلام)) كشتگان آنها شهيداند، بدانيد اگر من آن زمان درك مي‌كردم خودم را در اختيار آن كار مي‌گذاشتم نگارنده گويد: چون اين حديث با انقلاب اسلامي ايران بسيار تطبيق مي‌شود لذا عين حديث را مي‌آوريم.

" عن ابي خالد الكابلي عن ابي جعفر (عليه السلام) انه قال: كأني بقوم قد خرجوا بالمشرق يطلبون الحق فلا يعطونه ثم يطلبونه فلا يطونه، فاذا رأوا ذالك وضعوا سيوفهم علي عواتقهم فيعطون ما سألوه فلا يقبلونه حتي يقوموا ولايدفعونها الا صاحبكم، قتلاهم شهداء، اما اني لو ادركت ذلك لاستقيت نفسي لصاحب هذا الامر ".

تخصص در علوم در زمان پيشواي پنجم و ششم كه نهضت علمي و فرهنگي اسلام شكوفا شد، در اثر برخورد معارف اسلامي با فلسفه و عقايد و آراي فلاسفه و دانشمندان يونان و روم، رشته‌هاي مختلف علمي به وجود آمد و شبهات و اشكالات گوناگوني در ميان دانشمندان رواج يافت، از اين رو امام باقر (عليه السلام) و همچنين امام صادق (عليه السلام) هر يك از شاگردان خود را در رشته اي كه با ذوق وقريحهء او سازگار بود، تعليم و تربيت مي‌نمودند و در نتيجه، هر كدام از آنان در يك يا دو رشته از علوم مانند: حديث، تفسير، كلام، و امثال اينها تخصص پيدا مي‌كردند.

گاهي امام، دانشمنداني را كه براي بحث و مناظره مراجعه مي‌كردند، راهنمائي مي‌كرد تا با يكي از شاگردان، كه در آن رشته تخصص داشت، مناظره كند.

" هشام بن سالم " مي‌گويد: روزي با گروهي از ياران امام صادق (عليه السلام) در محضر آن حضرت نشسته بوديم، يك نفر مرد شامي اجازهء ورود خواست و پس از كسب اجازه، وارد

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، دولة ايران (1)، هشام بن سالم

(1)، إمام زمان (1)، الكسب (1)، الشهادة (1)
مجلس شد، امام فرمود بنشين و آنگاه پرسيد چه مي‌خواهي؟
مرد شامي گفت: شنيده ام شما به تمام سئوالات و مشكلات مردم، پاسخ مي‌دهيد، آمده ام با شما بحث و مناظره‌اي بكنم! امام فرمود:
در چه موضوعي؟
شامي گفت:
دربارهء كيفيت قرائت قرآن!
امام رو به حمران كرده فرمود:
حمران جواب اين شخص با تو است!
مرد شامي:
من مي‌خواهم با خود شما بحث كنم نه حمران!
اگر حمران را محكوم كردي، مرا نيز محكوم كرده اي!
مرد شامي ناگزير با حمران وارد بحث شد، هر چه شامي پرسيد، پاسخ قاطع ومستدل از حمران شنيد، به طوري كه سرانجام از ادامهء بحث فرو ماند و سخت ناراحت و خسته شد!
امام فرمود: چگونه ديدي؟
راستي حمران خيلي زبردست است، هر چه پرسيدم، به نحو شايسته اي پاسخ داد! (1) حمران بر اثر همين شايستگيها، فوق العاده مورد علاقه و توجه امام باقر (عليه السلام) بود و امام به ديدار او علاقه داشت.
زراره برادر حمران مي‌گويد:
در سن نوجواني، وارد مدينه شدم و از آنجا رهسپار مكه گرديدم، در مني به چادر امام باقر (عليه السلام) رفتم، ديدم عده اي دور تا دور چادر نشسته اند، با قرائن، امام را شناختم، و به سوي آن حضرت رفتم و سلام عرض كردم، امام پاسخ سلام را داد و فرمود:
از بني أعين هستي؟
١. رجال كشي ص ١٣٥ وقاموس الرجال ج ٣، ص 416.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، مدينة مكة المكرمة (1)، كتاب رجال الكشي (1)

بلي من زراره پسر أعينم.
به حمران خيلي شباهت داري، من تو را از قيافه ات شناختم.
آيا حمران به مكه نيامده است؟
نه، ولي خدمت شما سلام رساند.
حمران از مؤمنان راستين است، او هرگز از دين حق، بر نمي‌گردد، از من به حمران سلام برسان ... (1) فرقهء مرجئه گفتيم در عهد صادقين (عليه السلام) گروههاي كلامي متعددي به ظهور پيوستند، يكي از نمونه‌هاي بارز اين جمعيتها، فرقه " مرجئه " بود، مرجئه: يعني كساني كه رجاء و اميد عفو دارند بي آنكه فعلا عملي داشته باشند. بني اميه از يكسو با شيعه مواجه بودند كه بني اميه را قاتل بني هاشم و غاصب خلافت مي‌دانستند و از سوي ديگر، با خوارج مواجه بودند كه بني اميه را كافر دانسته قيام بر ضد آنها و از بين بردن حكومت شان را واجب مي‌شمردند، و چون هر يك از اين دو دسته براي اثبات ادعاي خود، يك سلسله دلايل ديني در دست داشتند كه بني اميه قادر به ابطال آنها نبودند لذا فرقهء مرجئه را بوجود آوردند تا در برابر شيعه و خوارج، دلايلي اقامه كرده در ميدان مبارزهء ديني - سياسي، در مقابل آن دو دسته ايستادگي كنند.
فرقهء مرجئه ايمان را عبارت از اعتقاد قلبي محض مي‌دانستند، و هيچ گونه پشتوانهء عملي اين اعتقاد را لازم نمي‌شمردند. به عقيدهء اين فرقه، كافي بود كه انسان قلبا مؤمن باشد تا جان و مالش، از نظر اسلام محترم شمرده شود و در آخرت نيز رستگار شود ديگر عمل به احكام ضرورت ندارد در واقع نوعي اباحه گري داشتند. اين فرقه اعلام مي‌كردند كه: " با وجود ايمان، هيچ گناهي ضرر ندارد، آن چنان كه با وجود كفر، هيچ عبادتي فايده ندارد "! و باز مي‌گفتند: " ايمان عبارت از اعتقاد قلبي است، كسي كه قلبا ايمان دارد، هر قدر به زبان، اظهار كفر كند يا بت بپرستد! يا آنكه در كشور اسلامي طبق آئين يهود و

۱. رجال كشي ص ۱۵۸ وقاموس الرجال ج ۳، ص 414.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، بنو أمية (3)، بنو هاشم (1)، الخوارج (2)، الضرر (1)، القتل (1)، كتاب رجال الكشي (1)

مسيح رفتار كند و در اين حال بميرد، نزد خدا داراي ايمان كامل بوده، اهل بهشت و از بندگان محبوب خدا به شمار مي‌رود "!!! (1) هدف از اين توجيهات آن بود كه به مردم بقبولانند كه خودداري خلفاي بني اميه از تطبيق اعمال خود، با موازين ديني، باعث نمي‌شود كه از امتيازاتي كه به عنوان " اولوا الأمر "! و زمامداران اسلامي برخوردار بودند، محروم گردند!

بنابراين، شهادت چهل نفر در آغاز خلافت يزيد بن عبد الملك، در واقع نمونه اي از بهره برداري از فرقهء مرجئه و به منظور آزاد گذاشتن خليفه در ارتكاب هر گونه عمل پليد و ضد اسلامي بود.

امام باقر (عليه السلام) در شام يكي از فرازهاي مهم زندگي پر افتخار پيشواي پنجم، تبعيد آن حضرت به شام مي‌باشد. هشام بن عبد الملك هميشه از محبوبيت و موقعيت خاص امام باقر (عليه السلام) بيمناك بود. و چون مي‌دانست پيروان پيشواي پنجم، او را امام مي‌دانند، همواره تلاش مي‌كرد مانع گسترش نفوذ معنوي و افزايش پيروان و شيفتگان آن حضرت گردد.

در يكي از سالها كه امام باقر (عليه السلام) همراه فرزند گرامي خود " جعفر بن محمد (عليه السلام) " به زيارت خانهء خدا مشرف شده بود، هشام نيز در مراسم حج حضور داشت. در ايام حج، حضرت باقر (عليه السلام) در مجمعي از مسلمانان، سخناني دربارهء فضيلت و حق امامت خاندان خود بيان فرمود كه بلافاصله توسط مأموران به گوش هشام رسيد، هشام كه پيوسته وجود امام باقر (عليه السلام) را خطري براي حكومت خود تلقي مي‌كرد، از اين سخنان به شدت تكان خورد ولي - شايد بنا به ملاحظاتي - در اثناي مراسم حج متعرض امام (عليه السلام) و فرزند آن حضرت نشد لكن به محض آنكه به " دمشق " پايتخت خود بازگشت، به حاكم مدينه، دستور داد امام باقر (عليه السلام) و فرزندش جعفر بن محمد (عليه السلام) را روانهء شام سازد.

امام (عليه السلام) ناگزير همراه فرزند ارجمند خود، عازم دمشق شد، هشام براي اينكه عظمت ظاهري خود را به رخ امام بكشد، و ضمنا به خيال خود از مقام آن حضرت بكاهد، سه روز

1. ارزيابي انقلاب حسين از ديدگاهي جديد، ص 159 - 157.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (6)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، هشام بن عبد الملك (1)، يزيد

بن عبد الملك (1)، بنو أمية (1)، دمشق (2)، الحج (3)
اجازهء ملاقات نداد. گويا هشام در اين سه روز در اين فكر و انديشه بود كه چگونه با امام (عليه السلام) روبرو شود و چه طرحي بريزد كه از موقعيت و مقام امام (عليه السلام) در انظار مردم كاسته شود؟
البته اگر دربار حكومتي هشام كانون پرورش علما و دانشمندان و مجمع سخندانان و اهل دانش بود امكان داشت دانشمندان برجسته اي را دعوت نموده مجلس بحث و مناظره‌اي تشكيل بدهد ولي از آنجا كه دربار خلافت اغلب زمامداران اموي، و از آن جمله هشام، از وجود چنين دانشمنداني خالي بود و شعرا و داستانسرايان و مديحه‌گويان، جاي خالي رجال علم را گرفته بودند، هشام به فكر تشكيل چنين مجلسي نيفتاد زيرا به خوبي مي‌دانست اگر از راه مبارزه و مناظرهء علمي وارد شود هيچ يك از درباريان او، از عهده ء مناظره با امام باقر (عليه السلام) بر نخواهند آمد از اين جهت تصميم گرفت از راه ديگري وارد شود كه به نظرش پيروزي او مسلم بود.
آري با كمال تعجب هشام تصميم گرفت يك مسابقهء تيراندازي! ترتيب داده امام (عليه السلام) را در آن مسابقه شركت بدهد تا بلكه در اثر شكست در مسابقه، امام (عليه السلام) در نظر مردم شكست بخورد! به همين جهت پيش از ورود امام (عليه السلام) به قصر خلافت، عده اي از درباريان را واداشت نشانه اي نصب كرده مشغول تيراندازي گردند، امام باقر (عليه السلام) وارد مجلس شد و اندكي نشست، ناگهان هشام رو به امام كرد و چنين گفت: آيا مايليد در مسابقه تيراندازي شركت نمائيد؟ حضرت فرمود: من ديگر پير شده ام و وقت تيراندازيم سپري شده است مرا معذور دار. هشام كه خيال مي‌كرد فرصت خوبي بدست آورده است و امام باقر (عليه السلام) را در چند قدمي شكست قرار داده است اصرار و پافشاري كرد و سوگند داد و در اين هنگام به يكي از بزرگان بني اميه اشاره كرد كه تير و كمان خود را در اختيار آن حضرت قرار بدهد.
امام (عليه السلام) دست بر دو كمان را گرفت و تيري در كمان نهاد و نشانه گيري نموده تير را درست به قلب هدف زد! آنگاه تير دوم را به كمان گذاشت و تير در چوبهء تير قبلي نشست و آن را شكافت، و تير سوم به تير دوم اصابت كرد! و به همين ترتيب نه تير پرتاب نمود كه هر كدام به چوبهء تير قبلي خورد! و جايگزين گرديد.
اين عمل شگفت انگيز، حاضران را به شدت، تحت تأثير قرار داده اعجاب و تحسين

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، بنو أمية (1)، الإختيار، الخيار (1)

همه را برانگيخت. هشام كه نقشه اش نقش بر آب شده بود، به شدت ناراحت شد و بي اختيار گفت: آفرين بر تو اي اباجعفر! تو سرآمد تيراندازان عرب و عجم هستي چگونه ميگفتي پير شده ام؟! آنگاه سر به پائين افكند و لحظه‌اي به فكر فرو رفت. سپس امام باقر (عليه السلام) و فرزند عاليقدرش را در جايگاه مخصوص، كنار خود جاي داد و فوق العاده تجليل و احترام نمود و رو به امام كرد گفت: قريش از پرتو وجود تو شايستهٔ سروري عرب و عجم مي‌باشد، اين تيراندازي را چه كسي به تو ياد داده است؟ و در چه مدتي آن را فرا گرفته اي؟ حضرت فرمود: مي‌داني كه اهل مدينه به اين كار عادت دارند من نيز در أيام جواني مدتي به اين كار سرگرم بودم ولي بعد، آن را رها كردم، امروز چون تو اصرار كردي ناگزير آن را پذيرفتم. هشام گفت: آيا جعفر " حضرت صادق (عليه السلام) " نيز مانند تو در تيراندازي مهارت دارد امام فرمود: " ما خاندان امامت همه كمالات ظاهري و باطني را كه در آيهٔ " اكمال " (1) به آن ارشاد شده است از يكديگر به ارث مي‌بريم و هرگز زمين از چنين افرادي (حجت) خالي نمي‌ماند ". (2) مناظره با اسقف مسيحيان گرچه در دربار هشام، براي ابراز عظمت علمي پيشواي پنجم، زمينهٔ مساعدي نبود، ولي از حسن اتفاق، پيش از آنكه پيشواي پنجم، شهر دمشق را ترك گويد، فرصت بسيار مناسبي پيش آمد و امام براي بيدار ساختن افكار مردم و معرفي مقام علمي خود، به خوبي از آن استفاده نمود و افكار عمومي شام را منقلب ساخت بدين معني كه چون هشام دستاويز مهمي براي جسارت بيشتر، به پيشگاه امام پنجم (عليه السلام)، در دست نداشت ناگزير با مراجعت امام پنجم (عليه السلام) به مدينه موافقت كرد. هنگامي كه امام (عليه السلام) همراه فرزند گرامي خود، از قصر خلافت خارج شد، در انتهاي ميدان مقابل قصر، با جمعيت انبوهي روبرو گرديدند كه همه نشسته بودند امام (عليه السلام) از وضع آنها و علت اجتماعشان جويا شد، گفتند اينها كشيشان و راهبان مسيحي هستند كه در مجمع بزرگ ساليانه خود گرد

١. أليوم اكملت لكم دينكم، وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا، مائده / ٣.

٢. دلائل الامامة تأليف محمد بن جرير طبري ص 105.

(٩٤٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، دمشق (1)، آية الإكمال (1)،

محمد بن جرير (1)
آمده اند و طبق برنامه ي همه ساله منتظر اسقف بزرگ مي‌باشند تا مشكلات علمي خود را از او بپرسند. امام (عليه السلام) به ميان جمعيت تشريف برد و به طور ناشناس در آن مجمع بزرگ شركت فرمود. اين خبر فورا به هشام گزارش داده شد، هشام افرادي را مأمور كرد تا در انجمن مزبور شركت نموده از نزديك ناظر جريان امور باشند.
طولي نكشيد اسقف بزرگ كه فوق العاده پير و سالخورده بود، وارد شد و در ميان تجليل و احترام فراوان، به صدر مجلس هدايت شد، آنگاه نگاهي به جمعيت افكند، سيماي امام باقر (عليه السلام) توجه وي را به خود جلب نمود، رو به امام كرد و گفت:
از ما مسيحيان هستيد يا از مسلمانان؟
امام باقر (عليه السلام): از مسلمانان.
از دانشمندان آنان هستيد يا از افراد نادان؟
از افراد نادان نيستم!
اول من سؤال كنم يا شما مي‌پرسيد؟
اگر مايليد شما سؤال كنيد.
به چه دليل شما مسلمانان ادعا مي‌كنيد كه اهل بهشت غذا مي‌خورند و مي‌آشامند ولي مدفوعي ندارند؟ آيا براي اين موضوع، نمونه و نظير روشني در اين جهان، وجود دارد؟
بله، نمونهء روشن آن در اين جهان جنين است كه در شكم مادر تغذيه مي‌كند ولي مدفوعي ندارد!
عجب پس شما گفتيد از دانشمندان نيستيد؟
من چنين نگفتم. بلكه گفتم از نادانان نيستم!
سؤال ديگري دارم.
بفرمائيد.
به چه دليل عقيده داريد كه ميوه‌ها و نعمتهاي بهشتي كم نمي‌شود و هر چه از آنها مصرف شود، باز به حال خود باقي و هرگز كاهش پيدا نمي‌كنند؟ آيا نمونهء روشني از

مشهودات اين جهان، مي‌توان براي اين موضوع ذكر كرد؟
آري، نمونه روشن آن در عالم محسوسات آتش است، شما اگر از شعله چراغي، دهها چراغ را روشن كنيد، شعلهء چراغ اول به جاي خود باقي و از آن به هيچ وجه كاسته نمي‌شود!
... اسقف هر سوال مشكلي را كه بنظرش ميرسيد، همه را پرسيد و جواب قانع كننده شنيد و چون خود را ناتوان يافت، به شدت ناراحت و

عصباني شد و گفت: مردم! دانشمند والامقامي را كه به مراتب، اطلاعات و معلومات مذهبي او از من بيشتر است، به اينجا آورده ايد كه مرا رسوا سازيد تا مسلمانان بدانند پيشوايان آنها از ما برتر و داناترند؟ به خدا سوگند ديگر با شما سخن نخواهم گفت و اگر تا سال ديگر زنده ماندم، مرا در ميان خود نخواهيد ديد. اين را گفت و از جا برخاست و بيرون رفت. (1)

اين جريان به سرعت در شهر دمشق پيچيد و موجي از شادي و هيجان در محيط مسلمانان بوجود آورد. هشام به جاي آنكه از پيروزي افتخارآميز علمي امام باقر (عليه السلام) بر بيگانگان خوشحال گردد، بيش از پيش از نفوذ معنوي امام (عليه السلام) بيمناك شد و ضمن ظاهر سازي و ارسال جايزه براي آن حضرت، پيغام داد كه حتما همان روز دمشق را ترك گويد!، و روي خشمي كه از ناحيهء پيروزي علمي امام (عليه السلام) به او دست داده بود، كوشش كرد اين موفقيت علمي و اجتماعي امام (عليه السلام) را با حربهء زنگ زده تهمت از بين ببرد و رهبر عاليقدر اسلام را متهم به گرايش به مسيحيت نمايد! لذا با كمال ناجوانمردي به برخي از فرمانداران خود (فرماندار شهر مدين) در سر راه آن حضرت در بازگشت به مدينه، چنين نوشت: " محمد بن علي پسر ابوتراب، همراه فرزندش نزد من آمده بود، وقتي آنها را به مدينه باز گرداندم، نزد كشيشان رفتند و با گرايش به نصرانيت!! به مسيحيان، تقرب جستند. ولي من به واسطهء خويشاوندي كه با من دارند، از كيفر آنان چشم پوشيدم. وقتي كه اين دو نفر به شهر شما رسيدند، به مردم اعلام كنيد كه من از آنان بيزارم "!!

١. " دلائل الامامة " ص 105 - 107، سيد بن طاووس در كتاب " امان الاخطار " ص 62 و علامهء مجلسي (ره) در بحار الانوار ج 46، ص 313 - 307، طبع جديد از ابن جرير نقل كرده اند.

(٩٤٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، محمد بن علي (1)، دمشق (2)، السيد إبن طاووس (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

ولي تلاشهاي مذبوحانهء هشام براي پوشاندن حقيقت، به جائي نرسيد و مردم شهر مزبور كه ابتداء تحت تأثير تبليغات هشام، قرار گرفته بودند، در اثر احتجاجها و نشانه‌هاي امامت كه از آن حضرت ديده شد، به عظمت و مقام واقعي پيشواي پنجم پي بردند. و بدين ترتيب سفري كه ابتداء به اجبار و تهديد، جهت تحقير پي ريزي شده بود، به يكي از سفرهاي ثمربخش و آموزندهء علمي تبديل گشت!
خطبه در شام امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: هنگامي كه پدرم محمد بن علي به شام تبعيد شد از مردم مي‌شنيد كه به همديگر نشان مي‌دهند اين همان فرزند ابي تراب!! مي‌باشد امام باقر (عليه السلام) پشتش را به سمت جدار قبله تكيه داد و حمد و سپاس خدا را گفت و ثناي او را خواند و بر پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) درود فرستاد سپس فرمود:
" اجتنبوا اهل الشقاق، وذرية النفاق، وحشوا النار وحصب جهنم عن البدر الزاهر، و البحر الزاخر والشهاب الثاقب، وشهاب المؤمنين، والصراط المستقيم، من قبل ان نطمس وجوها فيردها علي أدبارها أو نلعنهم كما لعن اصحاب السبت، وكان امرالله مفعولا ثم قال بعد كلام: أبصنو رسول الله (صلي الله عليه وآله) تستهزئون؟ أم بيعسوب الدين تلمزون؟ و أي سبيل بعده تسلكون؟ وأي حزن بعده تدفعون؟! هيهات! هيهات! برزولله بالسبق، و فاز بالخصل، واستوي علي الغاية وأحرز علي الختاب، فأنحسرت عنه الأبصار، و خضعت دونه الرقاب وفرع الذروة العليا، فكذب من رام نفسه السعي، واعياه الطلب، فأني لهم التناوش من كان بعيد؟ وقال:
أقلوا عليهم لا أبا لأبيكم - من اللوم او سدوا - الذي سدوا - اولئك قوم! إن بنوا احسنو البناء - وان عاهدوا أوفوا وان عقدوا شدوا. فأتي سيد ثلمة اخي رسول الله اذ شفعوا وشقيقه اذ نسبوا ونديده اذ قتلوا وذي قرني كنزها اذ فتحوا، ومصلي القبلتين اذ تحرفوا والمشهود له بالأيمان إذ كفروا والمدعي نبذ عهد المشركين اذ نكلوا، والخليفة علي المهاد ليلة الحصار اذ جزعوا، والمستودع الأسرار ساعة الوداع ". (1)

١. المناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 221 - 222.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، محمد بن علي (1)، الحزن (1)، القتل (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

ملخص معاني اين كلمات آنست كه شما چه حقي داريد دربارهء شهاب ثاقب ايمان كه علي بن ابيطالب (عليه السلام) باشد با آنهمه سوابق درخشان مبارزاتي با آنهمه خدمات خوابيدن به جاي رسول الله، مبارزه در بدر و حنين و احزاب و با وجود برادري رسول الله (صلي الله عليه وآله) با آنهمه سوابق نمازگزاري به دو قبله و ... جسارت نمائيد تا همانند اهل كتاب و يهود گرديد كه پشت به اولياي خود نمودند و خوار و ذليل شدند ...
سخنراني در محفل شام صاحب سفينة البحار در بخش مربوط به امام باقر (عليه السلام) سخنان كوبنده آن حضرت را در محفل هشام اين چنين آورده است: " هنگامي كه امام باقر (عليه السلام) به محفل هشام در شام فرا خوانده شد امام (عليه السلام) وارد نشيمنگاه هشام گرديد از باب ادب اسلامي سلام عمومي به تمام حاضران انجام داد بي آنكه اختصاصا به خليفه به عنوان خلافت و امارت سلامي بگويد. و بدون كسب إذن در قسمتي نشستند اين دو عمل امام (عليه السلام) باعث ناراحتي فوق العاده ء هشام گرديد. به حدي كه همانند ديگر گردنكشان شروع به كلمات ناهنجار در مورد علي (عليه السلام) نمود كه جد شما بود كه شق عصاي مسلمانان نمود و در صدر اسلام آنهمه مسائل به وجود آورده. پس از توبيخ هشام، طبق نقشهء طراحي شده اطرافيان و درباريان شروع به توبيخ و مذمت نمودند هنگامي كه آنان از صحبت كردن فارغ شدند امام باقر (عليه السلام) به پا خاست و شروع به سخنراني نمودند و فرمودند: " مردم! به كجا مي‌رويد؟ از شما چه خواسته اند وشما چه چيزي انجام مي‌دهيد؟ خداوند متعال با ما اهل بيت در روز نخست شما را هدايت كرد و آخرين شما را هم با ما هدايت مي‌كند اگر شما امروز ملك موقتي داريد ملك ما دائمي و هميشگي است بالاتر از ملك ما، ملك ديگري وجود ندارد چون ما اهل عاقبت هستيم و خداوند مي‌فرمايد: " والعاقبة للمتقين " پايان كار و نتيجه مطلوب از آن تقوي پيشگان مي‌باشد ".
هشام كه تحمل اين سخنان را نداشت دستور داد امام را حبس كنند هنگامي كه وارد حبس شد در حبس هم دست به افشاگري زد تمام محبوسين دور او را گرفتند و به سخنان او گوش فرا مي‌دادند زندانيان به هشام اطلاع دارد كه اوضاع زندان با ورود امام

(٩٥١)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الكسب (1)، السفينة (1)

متشنج گرديده است هشام دستور داد او را از زندان بيرون آوردند و با قافله حكومتي كه " بريد " گفته مي‌شد به مدينه بازگردانند و سفارش نمود كه در بين راه چيزي به آ ن ان نفروشند و بين آنان و غذا و نوشيدني فاصله ايجاد كنند امام (عليه السلام) و همراهان سه روز بود كه دسترسي به طعام و آب نداشتند تا اينكه به شهر " مدين " رسيدند پس دروازه شهر را به روي آنان بستند ياران امام (عليه السلام) از گرسنگي و تشنگي شكايت سر دادند امام (عليه السلام) به تعدادي كه مشرف بر شهر بود بالا رفتند و با صداي بلند كه مردم شهر آن را مي‌شنيدند ندا دادند:

" يا اهل المدينة الظالم اهلها انا بقية الله ويقول الله بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين و ما انا عليكم بحفيظ "، " اي مردم ستمگر شهر من همان حجت و ذخيرهء خدا بر شما هستم اگر شما افراد مؤمن بوده باشيد من ديگر حافظ بلاهاي آسماني بر شما نيستم ".

در جمع ساكنان مدين پيرمردي بود به سراغ مردم شهر رفت و با آنان گفتگو آغاز نمود و گفت: " مردم به خدا قسم اين ندا همان دعوت شعيب نسبت به قوم و جمعيت خود بود اگر بازار و مغازه‌هاي خود را به روي اين نداگر باز نكنيد بالا از بالاي سر و پائين پايتان شما را فرا خواهد گرفت گفته‌هاي مرا باور كنيد و دست از اين عمل خود برداريد من ناصح راستين نسبت به شما هستم ". در اثر اين سخنان بود كه مغازه‌ها را گشودند و از امام و ياران او استقبال شايسته به عمل آوردند. (1) تعليم مناسك حج در سفينة البحار آمده است: " شيعه پيش از آنكه امام باقر (عليه السلام) قدم به دائرهء حيات علمي بگذارد از نظر مسائل حج در نابساماني عجيبي به سر مي‌بردند به حدي كه حلال و حرام مناسك را خوب نمي‌شناختند و گاهي از ديگران پيروي مي‌كردند اين ابوجعفر امام محمد باقر (عليه السلام) بود كه مناسك حج و حرام و حلال آن را تعليم داد به حدي كه آن ديگران بودند به شيعيان محتاج شدند ". (2)

1. شيخ عباس قمي، سفينة البحار ج 2، ص 531، باب ميم.

2. شيخ عباس محدث قمي، سفينة البحار ج 1، ص 309، باب " حمل ".

(٩٥٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الظلم (1)، الحج (2)، الطعام (1)، السفينة (3)

بخش پنجم ` رهنمودها و ارشادات امام باقر (عليه السلام)

(٩٥٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)

بخش پنجم / رهنمودها و ارشادات امام باقر (ع) ...
امام باقر (عليه السلام) و سيرهء عملي و اخلاقي او در روزگاري كه مردم جهان در سراشيبي سقوط اخلاقي و پايمال شدن ارزشهاي معنوي پيش مي‌روند و هر روز هزاران حادثه و اتفاق سوء در اثر عدم توجه به معيارهاي اخلاقي و ارزشهاي معنوي رخ مي‌دهد به حدي كه جهان را در مسير سقوط ارزشهاي الهي و انساني قرار داده است و روزي نيست كه ما شاهد بروز دهها نوع فاجعهء و حادثه اخلاقي نبوده باشيم، عوامل انظباطي و وسائل كنترل اين نوع حوادث نه تنها در جلوگيري از وقوع چنين حوادث تكان دهنده تأثير گذار نيستند بلكه گاهي بر پيچيدگي و ابهام آنها، نيز مي‌افزايند و مردم را در سرگرداني و بهت و اضطراب بيشتري سير مي‌دهند از آنرو كه خود ضابطين و كنترل كنندگان، عامل به اوامر خويش، و نهي پذير از نواهي خويش نيستند در چنين شرايطي است كه بحرانهاي روحي روز به روز عميق تر، شديدتر، و سنگين تر مي‌گردد و مربيان و دلسوزان واقعي اصلاح و تهذيب و پاكسازي محيط روحي زندگي را، مأيوس كننده تر مي‌بينند، به حدي كه دستگاههاي عريض و طويل انتظامي، قضايي، دادگستري مجامع مختلف جهان، نه تنها پاسخگوي يك هزارم جرمها و جنايات و خلافكاريها نمي‌گردند بلكه گاهي خود همين عوامل نيز دچار آلودگيها و بحران زدگيها و سردرگمي‌ها مي‌گردند و مشمول آن ضرب المثل معروف و پيش پا افتاده مي‌گردند كه مي‌گويد: " از قضا اسكجبين صفراء فزود " پس در چنين اوضاع بحراني، و در چنين شرايط انحطاط معيارهاي اخلاقي در سطح جهان چه بايد كرد؟ به كجا مي‌بايست پناه برد؟ و از كدام دارو مي‌توان اميد شفا داشت؟
در پاسخ با كمال صراحت و قاطعيت مي‌توان گفت: علاج تمام نابسامانيهاي روحي و معنوي و داروي شفابخش بدون تأثيرات منفي تمام گرفتاريها و بحرانهاي اخلاقي و
(٩٥٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الشهادة (1)، الضرب (1)
ارزشي، بازگشت به در خانه اهل بيت عصمت و طهارت، و مراجعه به اين مناديان سعادت و سلامت، و توسل به ذيل عنايت تربيتي و اخلاقي، اين الگوهاي فضيلت و معنويت ميباشد و دنيا هر مقدار كه از اين منابع شفأ و رحمت، و از اين اصلاح‌گران اصلاح شدهء الهي، فاصله بگيرد يقينا به همان اندازه گرفتار بحران عذاب وجدان، و نابساماني‌هاي اخلاقي و رواني

خواهد شد و بس، چون اينان مناديان اصول فضيلت آفرين قرآن كريم و تعاليم عاليه الهي هستند كه هدف آن " فيه شفاء ورحمة " مي‌باشد.
اينان ترويج كنندگان سيره‌ء پاك نبوي (صلي الله عليه وآله) هستند جايي كه در حق او آمده است:
" انك لعلي خلق عظيم ".
اي رسول گرامي من! تو سرشار از اخلاق و فضيلت و مالامال از ارزشهاي معنويت و انسانيت هستي و تنها راه روش توست كه نجاتبخش و حيات آفرين است نه راهها و شيوه‌هاي معمولي و بشري كه خود ضد ارزش و توليد كننده‌ء فساد و تباهي در جامعه ميباشند.
پيشوايي كه در صدد نشان دادن سيره‌ء عملي او هستيم يكي از آن مشعلداران هدايت و سعادت و يكي از راهنمايان واقعي جامعه‌ء بشري مي‌باشد كه خود عامل به گفته‌ها و رهنمودهاي خويش، و نهي پذير از نواهي خويشتن مي‌باشد بلكه به اصول اخلاقي از آن زاويه مينگرد كه آنها خود هدف و غايت مطلوب هستند نه ابزار كار و نردبان صعود به هدف، دروغ، بيحيايي، ظلم و فساد و فحشاء ... خود به خود زشت و ناروا و نامطلوب است نه از آن نظر كه امروز در تأمين هدف شخصي من، كارآيي ندارند پس ناروا و نامطلوب هستند و اگر روزي نقشي در روند كار من داشته باشند پس مطلوب و زيبا و مورد پسند خواهند بود نه در هر زمان و مكان و هر فرد ... مگر موردي كه خود موضوع از ميان رخت بربندد و اصولا مورد گفتگو عوض شود و استحاله يا تبدل از وضعي به وضع ديگر گردد كه طبعا حكم آن نيز، تغيير و تبديل خواهد يافت.
از اصل موضوع بيشتر دور نشويم گفتگوي ما در سيره‌ء عملي امام باقر (عليه السلام) به عنوان يكي از مشعلداران هدايت و ارشاد مردم بود از زندگي عملي او، گلچيني‌هايي را ارائه
(٩٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الكرم، الكرامة (1)

مي دهيم و اطمينان داريم.
هر كدام از اين نمونه ها، سعادت آفرين و تسلي بخش آلام روحي و معنوي مردم خداجوي مي‌باشد آنان كه مي‌خواهند به منجلاب فساد و تباهي روزگار نيفتند و پاك بمانند.
1. ياد هميشگي خدا:
امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: پدرم همواره خدا را به ياد مي‌آورد و دائم مشغول ذكر خدا بود، هر گاه مشغول صرف طعام مي‌شد، هر گاه دست از طعام مي‌كشيد، و اگر با مردم مشغول صحبت بود باز از ذكر خدا غفلت نداشت، و مي‌ديدم كه كلمه ي " لا إله الا الله " را متكلم است ما را دور خود گرد مي‌آورد ومأكر خود ميساخت تا طلوع آفتاب به ذكر گويي يا به قرائت قرآن مشغول باشيم. (1) عامل گرفتاري نوع مردم جهان، غفلت از ياد خدا و فراموش نمودن خدا در زندگي و در روابط فردي و اجتماعي است. ذكر خدا اطمينان بخش زندگي، و لنگر نگهدارنده از سقوط در سراشيبي‌ها و انحطاطها است.
2. در مراسم حج:
" افلخ " نام يكي از خدمتگزاران امام باقر (عليه السلام) مي‌گويد: همراه سفر حج امام بودم هنگامي كه وارد مسجد الحرام شديم و چشم امام (عليه السلام) به كعبه خانهء خدا افتاد امام شروع به گريه نمودند به حدي كه صداي گريه، بلند شد. گفتم: پدر و مادرم فداي تو باد علي بن حمزه معروف به كسايي فارسي الأصل در كوفه بزرگ شده است و در بغداد سكونت مي‌ورزيد. نحوي پيشواي نحو و قرائت و تفسير در قرن دوم هجري و يكي از دوستداران راستين اهل بيت (عليه السلام) مي‌باشد او در يكي از آباديهاي اطراف كوفه متولد گرديد و در همانجا مقدمات و مبادي علوم را فرا گرفت در كبرسن به نحو و علوم ادبي پرداخت در بغداد سكونت گزيد و در ري در هفتاد سالگي وفات نمود او مؤدب و معلم هارون الرشيد و فرزندش امين بود، او از نظر نژاد ايراني است اخبار و مطالب او با

1. سيد محسن امين عاملي، اعيان الشيعه ج 4، ص 48 منقول از ائمتنا ص 341.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (2)، هارون الرشيد (1)، مدينة بغداد (2)، مسجد

الحرام (1)، الحج (2)، الطعام (2)، النوم (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

مي دهيم و اطمينان داريم.
هر كدام از اين نمونه ها، سعادت آفرين و تسلي بخش آلام روحي و معنوي مردم خداجوي مي‌باشد آنان كه مي‌خواهند به منجلاب فساد و تباهي روزگار نيفتند و پاك بمانند.
1. ياد هميشگي خدا:
امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: پدرم همواره خدا را به ياد مي‌آورد و دائم مشغول ذكر خدا بود، هر گاه مشغول صرف طعام مي‌شد، هر گاه دست از طعام مي‌كشيد، و اگر با مردم مشغول صحبت بود باز از ذكر خدا غفلت نداشت، و مي‌ديدم كه كلمه ي " لا إله الا الله " را متكلم است ما را دور خود گرد مي‌آورد ومأكر خود ميساخت تا طلوع آفتاب به ذكر گويي يا به قرائت قرآن مشغول باشيم. (1) عامل گرفتاري نوع مردم جهان، غفلت از ياد خدا و فراموش نمودن خدا در زندگي و در روابط فردي و اجتماعي است. ذكر خدا اطمينان بخش زندگي، و لنگر نگهدارنده از سقوط در سراشيبي‌ها و انحطاطها است.
2. در مراسم حج:
" افلخ " نام يكي از خدمتگزاران امام باقر (عليه السلام) مي‌گويد: همراه سفر حج امام بودم هنگامي كه وارد مسجد الحرام شديم و چشم امام (عليه السلام) به كعبه خانهء خدا افتاد امام شروع به گريه نمودند به حدي كه صداي گريه، بلند شد. گفتم: پدر و مادرم فداي تو باد علي بن حمزه معروف به كسايي فارسي الأصل در كوفه بزرگ شده است و در بغداد سكونت مي‌ورزيد. نحوي پيشواي نحو و قرائت و تفسير در قرن دوم هجري و يكي از دوستداران راستين اهل بيت (عليه السلام) مي‌باشد او در يكي از آباديهاي اطراف كوفه متولد گرديد و در همانجا مقدمات و مبادي علوم را فرا گرفت در كبرسن به نحو و علوم ادبي پرداخت در بغداد سكونت گزيد و در ري در هفتاد سالگي وفات نمود او مؤدب و معلم هارون الرشيد و فرزندش امين بود، او از نظر نژاد ايراني است اخبار و مطالب او با
1. سيد محسن امين عاملي، اعيان الشيعه ج 4، ص 48 منقول از ائمتنا ص 341.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (2)، هارون الرشيد (1)، مدينة بغداد (2)، مسجد

الحرام (1)، الحج (2)، الطعام (2)، النوم (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

دانشمندان و ادباء فراوان مي‌باشد.
زركلي صاحب الأعلام مي‌نويسد: " او تصنيفات و تأليفات متعددي دارد: يكي از آنها " معاني القرآن "، " المصادر "، " الحروف "، " القراات "، " النوادر " و " المتشابه في القرآن " مي‌باشد او در سال 189 ه در ري از دنيا رفت ". (1) صاحب الكني والألقاب مي‌نويسد: ابوالحسن علي بن حمزه كوفي بغدادي شيعي مقري نحوي، يكي از قرآء هفتگانه معلم محمد امين پسر هارون الرشيد بوده است و علامه بحر العلوم (قدس سره) گويد: " او قرائت را از حمزة بن حبيب زيات فرا گرفت نزد وي آمد در حالي كه به كساء پيچيده بود پس حمزه پرسيد كيست اين فرد كه قرائت مي‌كند؟ گفتند:
كسائي پس اين اسم بر او باقي ماند برخي نيز گفته اند او با كساء و عباي خود احرام بست پس ملقب به كسائي گرديد. (2) برخي گفته اند كه رشيد در سال 189 مسافرتي به طوس نمود كه همراه او كسائي و محمد بن حسن شيباني فقيه حنفي حضور داشت پس اتفاقا هر دو آنها در ري مردند و هارون گفت فقه و عربيت هر دو در ري مدفون شدند و در فهرست ابن نديم نيز آمده است كه كسائي در سال 179 در " زيتونيه " قريه اي از قراء ري از دنيا رفت ".
3. اهميت عالم:
مرگ يك عالم در نظر شيطان، خوشحال كننده تر از مرگ هفتاد عابد است. (3) 4. كوچكي دنيا:
من برادري داشتم كه در نظرم بزرگ و با عظمت بود، و علت آن كوچكي دنيا در نظر
١. طبقات مفسران شيعه ج ١، ص ٤٢٣، الاعلام زركلي ج ٤، ص ٢٨٣، او از منابع زير نام برده است: غاية النهايه ١، ص ٥٣٥ - ابن خلكان، ص ٣٣٠ - تاريخ بغداد ج ١١، ص ٤٠٣ - نزهة الألباء ٨١ - ٩٤، طبقات النحويين ١٣٨ - الذريعه الي تصانيف الشيعه ج ١٩، ص ١٥ و در آن آمده است كه كتاب ما تشابه من الفاظ القرآن به صورت خطي در كتابخانه او هست " و علوم القرآن ص ٣٩١.
2. مشاهير دانشمندان اسلام ج 4، ص 132 - 133.
3. والله لموت عالم أحب الي ابليس من موت سبعين عابد (حلية الاولياء ج 3، ص 181).

صفحهمفاتيح البحث: هارون الرشيد (1)، حمزة بن حبيب (1)، القرآن

الكريم (4)، الدفن (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب تاريخ بغداد للخطيب البغدادي (1)، النوم (1)

دانشمندان و ادباء فراوان مي‌باشد.
زركلي صاحب الأعلام مي‌نويسد: " او تصنيفات و تأليفات متعددي دارد: يكي از آنها " معاني القرآن "، " المصادر "، " الحروف "، " القراات "، " النوادر " و " المتشابه في القرآن " مي‌باشد او در سال 189 ه در ري از دنيا رفت ". (1) صاحب الكني والألقاب مي‌نويسد: ابوالحسن علي بن حمزه كوفي بغدادي شيعي مقري نحوي، يكي از قرآء هفتگانه معلم محمد امين پسر هارون الرشيد بوده است و علامه بحر العلوم (قدس سره) گويد: " او قرائت را از حمزة بن حبيب زيات فرا گرفت نزد وي آمد در حالي كه به كساء پيچيده بود پس حمزه پرسيد كيست اين فرد كه قرائت مي‌كند؟ گفتند:
كسائي پس اين اسم بر او باقي ماند برخي نيز گفته اند او با كساء و عباي خود احرام بست پس ملقب به كسائي گرديد. (2) برخي گفته اند كه رشيد در سال 189 مسافرتي به طوس نمود كه همراه او كسائي و محمد بن حسن شيباني فقيه حنفي حضور داشت پس اتفاقا هر دو آنها در ري مردند و هارون گفت فقه و عربيت هر دو در ري مدفون شدند و در فهرست ابن نديم نيز آمده است كه كسائي در سال 179 در " زيتونيه " قريه اي از قراء ري از دنيا رفت ".
3. اهميت عالم:
مرگ يك عالم در نظر شيطان، خوشحال كننده تر از مرگ هفتاد عابد است. (3) 4. كوچكي دنيا:
من برادري داشتم كه در نظرم بزرگ و با عظمت بود، و علت آن كوچكي دنيا در نظر
١. طبقات مفسران شيعه ج ١، ص ٤٢٣، الاعلام زركلي ج ٤، ص ٢٨٣، او از منابع زير نام برده است: غاية النهايه ١، ص ٥٣٥ - ابن خلكان، ص ٣٣٠ - تاريخ بغداد ج ١١، ص ٤٠٣ - نزهة الألباء ٨١ - ٩٤، طبقات النحويين ١٣٨ - الذريعه الي تصانيف الشيعه ج ١٩، ص ١٥ و در آن آمده است كه كتاب ما تشابه من الفاظ القرآن به صورت خطي در كتابخانه او هست " و علوم القرآن ص ٣٩١.
2. مشاهير دانشمندان اسلام ج 4، ص 132 - 133.
3. والله لموت عالم أحب الي ابليس من موت سبعين عابد (حلية الاولياء ج 3، ص 181).

صفحهمفاتيح البحث: هارون الرشيد (1)، حمزة بن حبيب (1)، القرآن

الكريم (4)، الدفن (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب تاريخ بغداد للخطيب البغدادي (1)، النوم (1)

او بود. (1) 5. رعايت اعتدال:
در مصائب، شكيبا باشد، به حقوق ديگران تجاوز مكن، و نسبت به ديگران تا آن حد كارسازي كن كه ضررش بر تو بيش از سود آن نباشد. (2) 6. سه چيز در سه چيز:
خداوند سه چيز را در سه چيز پنهان نموده است: رضا و خشنودي خود را در پرستش و عبادت پنهان نموده است، هيچ عبادتي را كوچك مشمار، شايد رضاي خدا در همان عبادت كوچك باشد. خشم خود را در گناهان پنهان نموده است، هيچ گناهي را كوچك مشمار، شايد بواسطهء همان گناه مورد خشم او واقع شوي. بندگان محبوب خود را در ميان مردم پنهان كرده است، هيچ فردي را حقير مشمار، شايد همان فرد، بنده محبوب خدا بوده باشد. (3) 7. مشكل ترين اعمال:
مشكل ترين (بهترين) اعمال، سه چيز است: رعايت برابري در مال و ثروت، با برادران مسلمان، رعايت انصاف با مردم. ياد خدا كردن در همه حال. (4) 8. بي نيازي از مردم:
هر كس به اين انگيزه در طلب مال دنيا باشد تا از مردم بي نياز باشد و وسيلهء آسايش خانوادهء خود را فراهم سازد و نسبت به همسايگان نيكي نمايد، روز رستاخيز چهرهء او مثل ماه چهارده شبه درخشان خواهد بود. (5) 9. سخاوت:
جابر جعفي از امام باقر (عليه السلام) روايت مي‌كند: كه فرمودند: " سخاء المرء عما في ايدي

1. كان لي اخ في عيني عظيم، وكان الذي عظمه في عيني صغر الدنيا في عينه (منبع فوق ص 186).
2. اصبر للنوائب، ولاتتعرض للحقوق، ولاتعط احدا في نفسك ما ضره عليك اكثر من نفعه (تاريخ يعقوبي ج 3، ص 63).
3. الفصول المهمه ابن صباغ مالكي، ص 198.
4. ارشاد مفيد ص 350.
5. جامع السعادة ج 2، ص 19.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

او بود. (1) 5. رعايت اعتدال:
در مصائب، شكيبا باشد، به حقوق ديگران تجاوز مكن، و نسبت به ديگران تا آن حد كارسازي كن كه ضررش بر تو بيش از سود آن نباشد. (2) 6. سه چيز در سه چيز:
خداوند سه چيز را در سه چيز پنهان نموده است: رضا و خشنودي خود را در پرستش و عبادت پنهان نموده است، هيچ عبادتي را كوچك مشمار، شايد رضاي خدا در همان عبادت كوچك باشد. خشم خود را در گناهان پنهان نموده است، هيچ گناهي را كوچك مشمار، شايد بواسطهء همان گناه مورد خشم او واقع شوي. بندگان محبوب خود را در ميان مردم پنهان كرده است، هيچ فردي را حقير مشمار، شايد همان فرد، بنده محبوب خدا بوده باشد. (3) 7. مشكل ترين اعمال:
مشكل ترين (بهترين) اعمال، سه چيز است: رعايت برابري در مال و ثروت، با برادران مسلمان، رعايت انصاف با مردم. ياد خدا كردن در همه حال. (4) 8. بي نيازي از مردم:
هر كس به اين انگيزه در طلب مال دنيا باشد تا از مردم بي نياز باشد و وسيلهء آسايش خانوادهء خود را فراهم سازد و نسبت به همسايگان نيكي نمايد، روز رستاخيز چهرهء او مثل ماه چهارده شبه درخشان خواهد بود. (5) 9. سخاوت:
جابر جعفي از امام باقر (عليه السلام) روايت مي‌كند: كه فرمودند: " سخاء المرء عما في ايدي

1. كان لي اخ في عيني عظيم، وكان الذي عظمه في عيني صغر الدنيا في عينه (منبع فوق ص 186).
2. اصبر للنوائب، ولاتتعرض للحقوق، ولاتعط احدا في نفسك ما ضره عليك اكثر من نفعه (تاريخ يعقوبي ج 3، ص 63).
3. الفصول المهمه ابن صباغ مالكي، ص 198.
4. ارشاد مفيد ص 350.
5. جامع السعادة ج 2، ص 19.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

او بود. (1) 5. رعايت اعتدال:
در مصائب، شكيبا باشد، به حقوق ديگران تجاوز مكن، و نسبت به ديگران تا آن حد كارسازي كن كه ضررش بر تو بيش از سود آن نباشد. (2) 6. سه چيز در سه چيز:
خداوند سه چيز را در سه چيز پنهان نموده است: رضا و خشنودي خود را در پرستش و عبادت پنهان نموده است، هيچ عبادتي را كوچك مشمار، شايد رضاي خدا در همان عبادت كوچك باشد. خشم خود را در گناهان پنهان نموده است، هيچ گناهي را كوچك مشمار، شايد بواسطهء همان گناه مورد خشم او واقع شوي. بندگان محبوب خود را در ميان مردم پنهان كرده است، هيچ فردي را حقير مشمار، شايد همان فرد، بنده محبوب خدا بوده باشد. (3) 7. مشكل ترين اعمال:
مشكل ترين (بهترين) اعمال، سه چيز است: رعايت برابري در مال و ثروت، با برادران مسلمان، رعايت انصاف با مردم. ياد خدا كردن در همه حال. (4) 8. بي نيازي از مردم:
هر كس به اين انگيزه در طلب مال دنيا باشد تا از مردم بي نياز باشد و وسيلهء آسايش خانوادهء خود را فراهم سازد و نسبت به همسايگان نيكي نمايد، روز رستاخيز چهرهء او مثل ماه چهارده شبه درخشان خواهد بود. (5) 9. سخاوت:
جابر جعفي از امام باقر (عليه السلام) روايت مي‌كند: كه فرمودند: " سخاء المرء عما في ايدي

1. كان لي اخ في عيني عظيم، وكان الذي عظمه في عيني صغر الدنيا في عينه (منبع فوق ص 186).
2. اصبر للنوائب، ولاتتعرض للحقوق، ولاتعط احدا في نفسك ما ضره عليك اكثر من نفعه (تاريخ يعقوبي ج 3، ص 63).
3. الفصول المهمه ابن صباغ مالكي، ص 198.
4. ارشاد مفيد ص 350.
5. جامع السعادة ج 2، ص 19.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

او بود. (1) 5. رعايت اعتدال:
در مصائب، شكيبا باشد، به حقوق ديگران تجاوز مكن، و نسبت به ديگران تا آن حد كارسازي كن كه ضررش بر تو بيش از سود آن نباشد. (2) 6. سه چيز در سه چيز:
خداوند سه چيز را در سه چيز پنهان نموده است: رضا و خشنودي خود را در پرستش و عبادت پنهان نموده است، هيچ عبادتي را كوچك مشمار، شايد رضاي خدا در همان عبادت كوچك باشد. خشم خود را در گناهان پنهان نموده است، هيچ گناهي را كوچك مشمار، شايد بواسطهء همان گناه مورد خشم او واقع شوي. بندگان محبوب خود را در ميان مردم پنهان كرده است، هيچ فردي را حقير مشمار، شايد همان فرد، بنده محبوب خدا بوده باشد. (3) 7. مشكل ترين اعمال:
مشكل ترين (بهترين) اعمال، سه چيز است: رعايت برابري در مال و ثروت، با برادران مسلمان، رعايت انصاف با مردم. ياد خدا كردن در همه حال. (4) 8. بي نيازي از مردم:
هر كس به اين انگيزه در طلب مال دنيا باشد تا از مردم بي نياز باشد و وسيلهء آسايش خانوادهء خود را فراهم سازد و نسبت به همسايگان نيكي نمايد، روز رستاخيز چهرهء او مثل ماه چهارده شبه درخشان خواهد بود. (5) 9. سخاوت:
جابر جعفي از امام باقر (عليه السلام) روايت مي‌كند: كه فرمودند: " سخاء المرء عما في ايدي

1. كان لي اخ في عيني عظيم، وكان الذي عظمه في عيني صغر الدنيا في عينه (منبع فوق ص 186).
2. اصبر للنوائب، ولاتتعرض للحقوق، ولاتعط احدا في نفسك ما ضره عليك اكثر من نفعه (تاريخ يعقوبي ج 3، ص 63).
3. الفصول المهمه ابن صباغ مالكي، ص 198.
4. ارشاد مفيد ص 350.
5. جامع السعادة ج 2، ص 19.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

او بود. (1) 5. رعايت اعتدال:
در مصائب، شكيبا باشد، به حقوق ديگران تجاوز مكن، و نسبت به ديگران تا آن حد كارسازي كن كه ضررش بر تو بيش از سود آن نباشد. (2) 6. سه چيز در سه چيز:
خداوند سه چيز را در سه چيز پنهان نموده است: رضا و خشنودي خود را در پرستش و عبادت پنهان نموده است، هيچ عبادتي را كوچك مشمار، شايد رضاي خدا در همان عبادت كوچك باشد. خشم خود را در گناهان پنهان نموده است، هيچ گناهي را كوچك مشمار، شايد بواسطهء همان گناه مورد خشم او واقع شوي. بندگان محبوب خود را در ميان مردم پنهان كرده است، هيچ فردي را حقير مشمار، شايد همان فرد، بنده محبوب خدا بوده باشد. (3) 7. مشكل ترين اعمال:
مشكل ترين (بهترين) اعمال، سه چيز است: رعايت برابري در مال و ثروت، با برادران مسلمان، رعايت انصاف با مردم. ياد خدا كردن در همه حال. (4) 8. بي نيازي از مردم:
هر كس به اين انگيزه در طلب مال دنيا باشد تا از مردم بي نياز باشد و وسيلهء آسايش خانوادهء خود را فراهم سازد و نسبت به همسايگان نيكي نمايد، روز رستاخيز چهرهء او مثل ماه چهارده شبه درخشان خواهد بود. (5) 9. سخاوت:
جابر جعفي از امام باقر (عليه السلام) روايت مي‌كند: كه فرمودند: " سخاء المرء عما في ايدي

1. كان لي اخ في عيني عظيم، وكان الذي عظمه في عيني صغر الدنيا في عينه (منبع فوق ص 186).
2. اصبر للنوائب، ولاتتعرض للحقوق، ولاتعط احدا في نفسك ما ضره عليك اكثر من نفعه (تاريخ يعقوبي ج 3، ص 63).
3. الفصول المهمه ابن صباغ مالكي، ص 198.
4. ارشاد مفيد ص 350.
5. جامع السعادة ج 2، ص 19.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

الناس، اكثر من سخاء النفس والمال، مروة الصبر في حال الفاقة والحاجة و التعفف و الغناء اكثر من مروة الأعطاء، و خير المال، الثقة بالله وألياس عما في أيدي الناس ".

" ارزش بي نيازي فرد، از آنچه در اختيار مردم است بيشتر از بخشيدن جان و مال به آنان مي‌باشد، و ارزش جوانمردي توأم با شكيبائي در حال تنگدستي و نياز، پاكدامني و غناي طبع در هنگام بي چيزي بيشتر است از جوانمردي به بخشش مال، بهترين دارايي و ثروت، اعتماد به خدا و چشم پوشي و قطع اميد از ثروت ديگران مي‌باشد ".

10. عزت نفس:

امام باقر (عليه السلام) فرمودند: " بئس العبد، عبد له رغبة يذله "، چه قدر بنده ناشايستي است، بنده اي كه داراي هوس و طمع نفساني است كه او را به ذلت مي‌كشاند. (1) 11. پندي كه امام به من دادند:

محمد بن منكدر گويد: " در ساعت داغ و گرم هواي مدينه بيرون آمدم ناگاه امام باقر (عليه السلام) را كه فرد تنومندي بود ملاقات نمودم در حالي كه در آن هواي گرم، به دو غلام خود تكيه داده بود و راه مي‌رفت در دل خود گفتم بزرگي از بزرگان قريش در اين حال و هواي گرم در جستجوي مال دنيا بيرون آمده است؟ حتما او را موعظه خواهم نمود. به نزديكش آمدم و سلام گفتم امام (عليه السلام) با اندك حالت خشم پاسخ سلام مرا دادند در حالي كه عرق از بدنش سرازير بود.

گفتم: خداوند صلاح كار را پيش آورد، بزرگي از بزرگان قريش در اين ساعت گرم و در اين وضعيت وجودي در جستجوي دنيا بيرون آمده است؟ اگر احيانا مرگ در چنين حالي به سراغ آيد چگونه پاسخگو خواهي بود؟

امام (عليه السلام) دست از غلامان بركشيد تكيه به ديدار نمود و فرمودند: اگر مرگ در چنين حالي به سراغ من بيايد مرا در انجام طاعتي از طاعات الهي خواهد يافت مرا كه در مقام حفظ آبروي خود از تو و از ديگر مردم هستم، من وقتي از مرگ مي‌ترسيدم هنگامي به

1. الوافي ص 336.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإختيار، الخيار (1)، الصبر (1)، العرق، التعرق (1)

الناس، اكثر من سخاء النفس والمال، مروة الصبر في حال الفاقة والحاجة و التعفف و الغناء اكثر من مروة الأعطاء، و خير المال، الثقة بالله وألياس عما في أيدي الناس ".
" ارزش بي نيازي فرد، از آنچه در اختيار مردم است بيشتر از بخشيدن جان و مال به آنان مي‌باشد، و ارزش جوانمردي توأم با شكيبائي در حال تنگدستي و نياز، پاكدامني و غناي طبع در هنگام بي چيزي بيشتر است از جوانمردي به بخشش مال، بهترين دارايي و ثروت، اعتماد به خدا و چشم پوشي و قطع اميد از ثروت ديگران مي‌باشد ".
10. عزت نفس:
امام باقر (عليه السلام) فرمودند: " بئس العبد، عبد له رغبة يذله "، چه قدر بنده ناشايستي است، بنده اي كه داراي هوس و طمع نفساني است كه او را به ذلت مي‌كشاند. (1) 11. پندي كه امام به من دادند:
محمد بن منكدر گويد: " در ساعت داغ و گرم هواي مدينه بيرون آمدم ناگاه امام باقر (عليه السلام) را كه فرد تنومندي بود ملاقات نمودم در حالي كه در آن هواي گرم، به دو غلام خود تكيه داده بود و راه مي‌رفت در دل خود گفتم بزرگي از بزرگان قريش در اين حال و هواي گرم در جستجوي مال دنيا بيرون آمده است؟ حتما او را موعظه خواهم نمود. به نزديكش آمدم و سلام گفتم امام (عليه السلام) با اندك حالت خشم پاسخ سلام مرا دادند در حالي كه عرق از بدنش سرازير بود.
گفتم: خداوند صلاح كار را پيش آورد، بزرگي از بزرگان قريش در اين ساعت گرم و در اين وضعيت وجودي در جستجوي دنيا بيرون آمده است؟ اگر احيانا مرگ در چنين حالي به سراغ آيد چگونه پاسخگو خواهي بود؟
امام (عليه السلام) دست از غلامان بركشيد تكيه به ديدار نمود و فرمودند: اگر مرگ در چنين حالي به سراغ من بيايد مرا در انجام طاعتي از طاعات الهي خواهد يافت مرا كه در مقام حفظ آبروي خود از تو و از ديگر مردم هستم، من وقتي از مرگ مي‌ترسيدم هنگامي به

1. الوافي ص 336.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإختيار، الخيار (1)، الصبر (1)، العرق، التعرق (1)

سراغ من مي‌آمد كه من در معصيتي از معاصي به سر مي‌بردم گفتم: خداوند تو را مشمول رحمت نامحدود خود قرار دهد خواستم تو را موعظه كنم تو مرا موعظه و اندرز دادي. (1) 12. كم درآمد و پرخرج:
امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: " پدرم كم درآمد و پرخرج هر روز جمعه، صدقه بيرون مي‌كرد و مي‌فرمود: صدقه در روز جمعه، فضيلتش چند برابر است آنچنان كه روز جمعه چند برابر ديگر روزها فضيلت دارد ". (2) 13. احترام به نيازمند:
امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: هرگز نيازمندان را با حقارت و كوچكي صدا نمي‌زد و هرگز نمي‌گفت اي فقير اين را بگير يا اي سائل بر تو مبارك باد بلكه همواره مي‌فرمود آنان را با بهترين نامها (3).
14. پرسش و پاسخ:
دانشمند شامي از امام محمدباقر (عليه السلام) پرسيد نخستين چيزي كه خداوند متعال خلق كرده است چيست؟ در صورتي كه از آن ديگران پرسيده ام هر كدام چيزي گفته اند: برخي گفته اند سرنوشت مي‌باشد و برخي گفته‌اند علم را خلق نموده است و آنگاه روح را خلق كرده است امام باقر (عليه السلام) فرمودند:
نخستين مخلوق " آب " مي‌باشد و هر موجود ديگري انتسابش به آب مي‌باشد ولي موجود ديگري نيست كه انتساب آب به آن باشد خداوند باد را نيز از آب آفريده است هر چيزي را از " عدم " و نبود مطلق آفريده است اگر چيزي از چيز ديگري خلق مي‌نمود پيوند و ارتباط آن، هرگز قطع نمي‌گشت. همراه آن مي‌گشت در اين صورت تعدد قدما، لازم مي‌آمد. (4)
۱. مطالب السؤل ص ۱۹۶ - كشف الغمه ص ۲۱۳.
۲. ثواب الأعمال ص ۱۸۵.
3. الدمعة الساكبة ص 416.
4. الأوائل تأليف علامه محمد تقي شوشتري ص 73، چاپ موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي.
(۹٦۱)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

سراغ من مي‌آمد كه من در معصيتي از معاصي به سر مي‌بردم گفتم: خداوند تو را مشمول رحمت نامحدود خود قرار دهد خواستم تو را موعظه كنم تو مرا موعظه و اندرز دادي. (1) 12. كم درآمد و پرخرج:
امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: " پدرم كم درآمد و پرخرج هر روز جمعه، صدقه بيرون مي‌كرد و مي‌فرمود: صدقه در روز جمعه، فضيلتش چند برابر است آنچنان كه روز جمعه چند برابر ديگر روزها فضيلت دارد ". (2) 13. احترام به نيازمند:
امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: هرگز نيازمندان را با حقارت و كوچكي صدا نمي‌زد و هرگز نمي‌گفت اي فقير اين را بگير يا اي سائل بر تو مبارك باد بلكه همواره مي‌فرمود آنان را با بهترين نامها (3).
14. پرسش و پاسخ:
دانشمند شامي از امام محمدباقر (عليه السلام) پرسيد نخستين چيزي كه خداوند متعال خلق كرده است چيست؟ در صورتي كه از آن ديگران پرسيده ام هر كدام چيزي گفته اند: برخي گفته اند سرنوشت مي‌باشد و برخي گفته‌اند علم را خلق نموده است و آنگاه روح را خلق كرده است امام باقر (عليه السلام) فرمودند:
نخستين مخلوق " آب " مي‌باشد و هر موجود ديگري انتسابش به آب مي‌باشد ولي موجود ديگري نيست كه انتساب آب به آن باشد خداوند باد را نيز از آب آفريده است هر چيزي را از " عدم " و نبود مطلق آفريده است اگر چيزي از چيز ديگري خلق مي‌نمود پيوند و ارتباط آن، هرگز قطع نمي‌گشت. همراه آن مي‌گشت در اين صورت تعدد قدما، لازم مي‌آمد. (4)

١. مطالب السؤل ص ١٩٦ - كشف الغمه ص ٢١٣.
٢. ثواب الأعمال ص ١٨٥.
3. الدمعة الساكبة ص 416.
4. الأوائل تأليف علامه محمد تقي شوشتري ص 73، چاپ موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي.

(٩٦١)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

سراغ من مي‌آمد كه من در معصيتي از معاصي به سر مي‌بردم گفتم: خداوند تو را مشمول رحمت نامحدود خود قرار دهد خواستم تو را موعظه كنم تو مرا موعظه و اندرز دادي. (1) 12. كم درآمد و پرخرج:

امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: " پدرم كم درآمد و پرخرج هر روز جمعه، صدقه بيرون مي‌كرد و مي‌فرمود: صدقه در روز جمعه، فضيلتش چند برابر است آنچنان كه روز جمعه چند برابر ديگر روزها فضيلت دارد ". (2) 13. احترام به نيازمند:

امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: هرگز نيازمندان را با حقارت و كوچكي صدا نمي‌زد و هرگز نمي‌گفت اي فقير اين را بگير يا اي سائل بر تو مبارك باد بلكه همواره مي‌فرمود آنان را با بهترين نامها (3).

14. پرسش و پاسخ:

دانشمند شامي از امام محمدباقر (عليه السلام) پرسيد نخستين چيزي كه خداوند متعال خلق كرده است چيست؟ در صورتي كه از آن ديگران پرسيده ام هر كدام چيزي گفته اند: برخي گفته اند سرنوشت مي‌باشد و برخي گفته‌اند علم را خلق نموده است و آنگاه روح را خلق كرده است امام باقر (عليه السلام) فرمودند:

نخستين مخلوق " آب " مي‌باشد و هر موجود ديگري انتسابش به آب مي‌باشد ولي موجود ديگري نيست كه انتساب آب به آن باشد خداوند باد را نيز از آب آفريده است هر چيزي را از " عدم " و نبود مطلق آفريده است اگر چيزي از چيز ديگري خلق مي‌نمود پيوند و ارتباط آن، هرگز قطع نمي‌گشت. همراه آن مي‌گشت در اين صورت تعدد قدما، لازم مي‌آمد. (4)

۱. مطالب السؤل ص ۱۹۶ - كشف الغمه ص ۲۱۳.

۲. ثواب الأعمال ص ۱۸۵.

3. الدمعة الساكبة ص 416.

4. الأوائل تأليف علامه محمد تقي شوشتري ص 73، چاپ موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي.

(۹٦۱)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

15. خروج قائم:
نعماني از امام باقر (عليه السلام) روايت نموده است: " هنگامي كه قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) ظاهر مي‌گردد خداوند متعال او را با انواع فرشتگان ياري مي‌دهد فرشتگاني كه جبرئيل پيشرو آنان ميكائيل در دست راست، اسرافيل در سمت چپ و رعب پيشاپيش و پشت سر، راست و چپ او قرار دارند و فرشتگان مقرب در كنار او نخستين فردي كه با او بيعت مي‌كند محمد (صلي الله عليه وآله) وعلي (عليه السلام) مي‌باشند. او شمشير برنده اي دارد كه خداوند به بركت آن روم، چين، ترك، ديلم، سند، هند، كابل، خزر ... را فتح مي‌نمايد. (1) 16. نه شرق نه غرب:
امام باقر (عليه السلام) به سلمة بن كهيل و حكم بن عيينه فرمودند: " إما شرقا أو غربا فلا تجدان علما صحيحا إلا شيئا صحيحا خرج من عندنا اهل البيت ". (2) خواه به شرق برويد خواه به غرب رو آوريد هرگز علم و دانش درستي جز پيش ما پيدا نخواهيد كرد.
17. توصيه به عمر بن عبد العزيز:
امام باقر (عليه السلام) وارد محفل عمر بن عبد العزيز گرديد: او از امام (عليه السلام) درخواست موعظه و نصيحت نمود امام (عليه السلام) با توجه به موقعيت خليفه فرمودند:
" توصيه مي‌كنم كه كوچك مسلمانان را به منزلهء " فرزند " متوسط آنان را " برادر " و بزرگانشان را " پدر " خود بداين به فرزند رحم به برادر را حسن و به پدر نيكي و اگر نيكي انجام دادي پس آن را پرورش بده (يعني ناقص و خدشه‌دار منما). (3) 18. توصيه به برادران ديني:
جابر مي‌گويد ما جمعي از افرادي كه از حج برگشته بوديم وارد محضر امام (عليه السلام) شديم

1. الاوائل تأليف علامه شيخ محمد تقي شوشتري ص 82، چاپ موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي.
2. وسائل الشيعه ج 18، ص 26، باب صفات القاضي.
3. ائمتنا محمد علي دخيل ج 1، ص 360.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، عمر بن عبد العزيز (2)، سلمة بن كهيل (1)، الحج (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

15. خروج قائم:
نعماني از امام باقر (عليه السلام) روايت نموده است: " هنگامي كه قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) ظاهر مي‌گردد خداوند متعال او را با انواع فرشتگان ياري مي‌دهد فرشتگاني كه جبرئيل پيشرو آنان ميكائيل در دست راست، اسرافيل در سمت چپ و رعب پيشاپيش و پشت سر، راست و چپ او قرار دارند و فرشتگان مقرب در كنار او نخستين فردي كه با او بيعت مي‌كند محمد (صلي الله عليه وآله) وعلي (عليه السلام) مي‌باشند. او شمشير برنده اي دارد كه خداوند به بركت آن روم، چين، ترك، ديلم، سند، هند، كابل، خزر ... را فتح مي‌نمايد. (1) 16. نه شرق نه غرب:
امام باقر (عليه السلام) به سلمة بن كهيل و حكم بن عيينه فرمودند: " إما شرقا أو غربا فلا تجدان علما صحيحا إلا شيئا صحيحا خرج من عندنا اهل البيت ". (2) خواه به شرق برويد خواه به غرب رو آوريد هرگز علم و دانش درستي جز پيش ما پيدا نخواهيد كرد.
17. توصيه به عمر بن عبد العزيز:
امام باقر (عليه السلام) وارد محفل عمر بن عبد العزيز گرديد: او از امام (عليه السلام) درخواست موعظه و نصيحت نمود امام (عليه السلام) با توجه به موقعيت خليفه فرمودند:
" توصيه مي‌كنم كه كوچك مسلمانان را به منزلهء " فرزند " متوسط آنان را " برادر " و بزرگانشان را " پدر " خود بداين به فرزند رحم به برادر را حسن و به پدر نيكي و اگر نيكي انجام دادي پس آن را پرورش بده (يعني ناقص و خدشه‌دار منما). (3) 18. توصيه به برادران ديني:
جابر مي‌گويد ما جمعي از افرادي كه از حج برگشته بوديم وارد محضر امام (عليه السلام) شديم
1. الاوائل تأليف علامه شيخ محمد تقي شوشتري ص 82، چاپ موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي.
2. وسائل الشيعه ج 18، ص 26، باب صفات القاضي.
3. ائمتنا محمد علي دخيل ج 1، ص 360.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، عمر بن عبد العزيز (2)، سلمة بن كهيل (1)، الحج (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

15. خروج قائم:
نعماني از امام باقر (عليه السلام) روايت نموده است: " هنگامي كه قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) ظاهر مي‌گردد خداوند متعال او را با انواع فرشتگان ياري مي‌دهد فرشتگاني كه جبرئيل پيشرو آنان ميكائيل در دست راست، اسرافيل در سمت چپ و رعب پيشاپيش و پشت سر، راست و چپ او قرار دارند و فرشتگان مقرب در كنار او نخستين فردي كه با او بيعت مي‌كند محمد (صلي الله عليه وآله) وعلي (عليه السلام) مي‌باشند. او شمشير برنده اي دارد كه خداوند به بركت آن روم، چين، ترك، ديلم، سند، هند، كابل، خزر ... را فتح مي‌نمايد. (1) 16. نه شرق نه غرب:
امام باقر (عليه السلام) به سلمة بن كهيل و حكم بن عيينه فرمودند: " إما شرقا أو غربا فلا تجدان علما صحيحا إلا شيئا صحيحا خرج من عندنا اهل البيت ". (2) خواه به شرق برويد خواه به غرب رو آوريد هرگز علم و دانش درستي جز پيش ما پيدا نخواهيد كرد.
17. توصيه به عمر بن عبد العزيز:
امام باقر (عليه السلام) وارد محفل عمر بن عبد العزيز گرديد: او از امام (عليه السلام) درخواست موعظه و نصيحت نمود امام (عليه السلام) با توجه به موقعيت خليفه فرمودند:
" توصيه مي‌كنم كه كوچك مسلمانان را به منزلهء " فرزند " متوسط آنان را " برادر " و بزرگانشان را " پدر " خود بداين به فرزند رحم به برادر را حسن و به پدر نيكي و اگر نيكي انجام دادي پس آن را پرورش بده (يعني ناقص و خدشه‌دار منما). (3) 18. توصيه به برادران ديني:
جابر مي‌گويد ما جمعي از افرادي كه از حج برگشته بوديم وارد محضر امام (عليه السلام) شديم

1. الاوائل تأليف علامه شيخ محمد تقي شوشتري ص 82، چاپ موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي.
2. وسائل الشيعه ج 18، ص 26، باب صفات القاضي.
3. ائمتنا محمد علي دخيل ج 1، ص 360.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، عمر بن عبد العزيز (2)، سلمة بن كهيل (1)، الحج (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

15. خروج قائم:
نعماني از امام باقر (عليه السلام) روايت نموده است: " هنگامي كه قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) ظاهر مي‌گردد خداوند متعال او را با انواع فرشتگان ياري مي‌دهد فرشتگاني كه جبرئيل پيشرو آنان ميكائيل در دست راست، اسرافيل در سمت چپ و رعب پيشاپيش و پشت سر، راست و چپ او قرار دارند و فرشتگان مقرب در كنار او نخستين فردي كه با او بيعت مي‌كند محمد (صلي الله عليه وآله) وعلي (عليه السلام) مي‌باشند. او شمشير برنده اي دارد كه خداوند به بركت آن روم، چين، ترك، ديلم، سند، هند، كابل، خزر ... را فتح مي‌نمايد. (1) 16. نه شرق نه غرب:
امام باقر (عليه السلام) به سلمة بن كهيل و حكم بن عيينه فرمودند: " إما شرقا أو غربا فلا تجدان علما صحيحا إلا شيئا صحيحا خرج من عندنا اهل البيت ". (2) خواه به شرق برويد خواه به غرب رو آوريد هرگز علم و دانش درستي جز پيش ما پيدا نخواهيد كرد.
17. توصيه به عمر بن عبد العزيز:
امام باقر (عليه السلام) وارد محفل عمر بن عبد العزيز گرديد: او از امام (عليه السلام) درخواست موعظه و نصيحت نمود امام (عليه السلام) با توجه به موقعيت خليفه فرمودند:
" توصيه مي‌كنم كه كوچك مسلمانان را به منزلهء " فرزند " متوسط آنان را " برادر " و بزرگانشان را " پدر " خود بداين به فرزند رحم به برادر را حسن و به پدر نيكي و اگر نيكي انجام دادي پس آن را پرورش بده (يعني ناقص و خدشه‌دار منما). (3) 18. توصيه به برادران ديني:
جابر مي‌گويد ما جمعي از افرادي كه از حج برگشته بوديم وارد محضر امام (عليه السلام) شديم

1. الاوائل تأليف علامه شيخ محمد تقي شوشتري ص 82، چاپ موسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي.
2. وسائل الشيعه ج 18، ص 26، باب صفات القاضي.
3. ائمتنا محمد علي دخيل ج 1، ص 360.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، عمر بن عبد العزيز (2)، سلمة بن كهيل (1)، الحج (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

به محضرش عرض نموديم لطفا ما را نصيحت نما اي فرزند رسول خدا! امام (عليه السلام) فرمودند: " مي‌بايست قوي و نيرومند شما به ضعيف و ناتوانتان كمك كند، هر كدام از شما خيرخواه آن ديگري باشد به همان ترتيب كه خيرخواه خويشتن است، اسرار ما را بپوشانيد، دشمنان را به گردنهاي ما تحميل ننمائيد، بنگريد آنچه را كه از سوي ما به شما مي‌رسد اگر موافق قرآن مجيد باشد پس دريافت كنيد، اگر مخالف قرآن باشد پس ردش كنيد و اگر امر بر شما مشتبه گردد پس در مورد مشتبه توقف نماييد، و شرح آن را به خود ما برگردانيد تا آنكه شرح و تفصيل دهيم اگر همانگونه باشيد كه توصيه نموده ايم به ديگري تعدي و تجاوز نمي‌كنيد و اگر كسي از شما تا ظهور ما بميرد پس در حكم شهيد مي‌باشد و اگر قائم ما را درك كند و در ركاب او بميرد پس اجر دو شهيد را دارد و اگر در پيش در راه دفاع از ما بميرد اجر 20 شهيد را دارد ". (1) ضرب نخستين سكه به راهنمايي امام باقر (عليه السلام) علي كسايي (2) فرزند حمزه دانشمند معروف نحوي مي‌گويد: روزي هارون الرشيد را

۱. بحار الانوار ج ۱۷، ص ۱٦٦ - به نقل از ائمتنا دخيل ص ۳۲٦.

۲. علي بن حمزه معروف به كسايي فارسي الأصل در كوفه بزرگ شده است و در بغداد سكونت مي‌ورزيد. نحوي پيشواي نحو و قرائت و تفسير در قرن دوم هجري و يكي از دوستداران راستين اهل بيت (ع) مي‌باشد او در يكي از آباديهاي اطراف كوفه متولد گرديد و در همانجا مقدمات و مبادي علوم را فرا گرفت در كبرسن به نحو و علوم ادبي پرداخت در بغداد سكونت گزيد و در ري در هفتاد سالگي وفات نمود او مؤدب ومعلم هارون الرشيد و فرزندش امين بود، او از نظر نژاد ايراني است اخبار و مطالب او با دانشمندان وادباء فراوان مي‌باشد.
زركلي صاحب الأعلام مي‌نويسد: " او تصنيفات وتأليفات متعددي دارد: يكي از آنها " معاني القرآن "، " المصادر "، " الحروف "، " القراات "، " النوادر " و " المتشابه في القرآن " مي‌باشد او در سال 189 ه در ري از دنيا رفت ". صاحب الكني والألقاب مي‌نويسد: ابوالحسن علي بن حمزه كوفي بغدادي شيعي مقري نحوي، يكي از قرآء هفتگانه معلم محمد امين پسر هارون الرشيد بوده است وعلامه بحرالعلوم (ره) گويد: " او قرائت را از حمزة بن حبيب زيات فرا گرفت نزد وي آمد در حالي كه به كساء پيچيده بود پس حمزه پرسيد كيست اين فرد كه قرائت مي‌كند؟ گفتند: كسائي پس اين اسم بر او باقي ماند برخي نيز گفته اند او با كساء و عباي خود احرام بست پس ملقب به كسائي گرديد. برخي گفته اند كه رشيد در سال

189 مسافرتي به طوس نمود كه همراه او كسائي و محمد بن حسن شيباني فقيه حنفي حضور داشت پس اتفاقا هر دو آنها در ري مردند و هارون گفت فقه و عربيت هر دو در ري مدفون شدند و در فهرست ابن نديم نيز آمده است كه كسائي در = + * * * + = سال 179 در " زيتونيه " قريه اي از قراء ري از دنيا رفت ".
(٩٦٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، هارون الرشيد (3)، الشهادة (2)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، مدينة الكوفة (2)، كتاب بحار الأنوار (1)، مدينة بغداد (2)، حمزة بن حبيب (1)، القرآن الكريم (2)، الدفن (1)
ملاقات كردم كه مبالغ بسياري از درهم و دينار پيش خود گذاشته و بين درباريان قسمت مي‌كند.
هارون در خاتمهٴ عمل درهمي برداشت و مدتي با دقت به نقش و سكه آن نگريست و سپس از من پرسيد مي‌داني نخستين كسي كه در اسلام اين نقش و خطوط را بر درهم و دينار نگاشت كه بود؟ گفتم: مشهور است كه عبد الملك مروان بود پرسيد مي‌داني چه عواملي او را بر اين كار وادار كرد. گفتم: نه.
هارون گفت: از من بپرس و چنين شرح داد كه پيش از عبد الملك پارچه هائي از مصر مي‌آوردند و روي آن را با خطوط رنگارنگ و با علامتها و نقشها گلدوزي مي‌كردند و پارچه‌ها اختصاص به كشور روم داشت از آن نظر كه در آن موقع، غالب مردم در دين مسيحيت بودند لذا آن خطوط و نقشها را به خط رومي با جملهٴ " أب - ابن و روح القدس " كه شعار مسيحيت است تزيين مي‌نمودند.
روزي عبد الملك نگاهي به آن خطوط افكند و گفت آنها را به عربي ترجمه نمايند وقتي معني آن را فهميد سخت برآشفت و گفت چقدر براي مسلمانان ننگ آور است كه شعار مسيحيت را با دست خود نشر و ترويج نمايند؟
سپس عبد الملك بدون درنگ نامه اي به برادرش عبد العزيز (1) بن مروان حكمران مصر نوشت كه به توليدگنندگان پارچه‌ها و كليهٴ لباسهايي كه علامت تثليث دارد دستور دهد طراز آنها را تغيير داده و به جاي آن آيهٴ " اشهد ان لا إله الا هو " را كه دليل توحيد و شعار مسلمانان است بنويسند.
با رسيدن نامه، حاكم مصر دستور داد فرمان خليفه اجراء شود و كليه نقشه‌هايي كه با شعار مسيحيت به عمل مي‌آيد با شعار مسلمين و كلمه توحيد جا به جا شود.
آنگاه عبد الملك به همه واليان خود در سراسر دنياي اسلامي دستور داد كه نقشه پارچه‌هاي رومي را در قلمرو خود تغيير دهند و به جاي آن از پارچه‌ها

و پرده‌هاي رومي
1. عبد العزيز مروان بن عمر، هشتمين خليفه اموي است.
(٩٦٤)
صفحهمفاتيح البحث: عبد العزيز (2)
نزد وي يافت شود با تازيانه‌هاي دردناك و زندانهاي طولاني مجازات گردد.
پارچه‌هاي جديد كه با طراز اسلامي مزين شده بود در همه جا به كار افتاد و از جمله به كشور روم هم رسيد و چون خبر به امپراطور روم رسيد دستور داد طراز آن را براي او ترجمه كنند همين كه از معني توحيد شهادت بر يگانگي خدا، اطلاع يافت فوق العاده ناراحت شد و در خشم فرو رفت.
سپس ارمغانهاي شايسته اي براي عبد الملك فرستاد وطي نامه اي كه به او نوشت تذكر داد كه پارچه بافي و پرده سازي مصر و ساير شهرها تاكنون تعلق به ما داشته و هميشه با طراز رومي بوده خلفاي پيش از تو هم اين روش را قبول كرده و اعتراضي از خود نشان نداند اگر آنان به راه خطا نرفته اند معلوم مي‌شود شما راه خطا پيموده ايد و اگر شما به خطا نرفته ايد بايد آنان خطاكار بوده باشند.
اكنون اختيار هر يك از اين دو صورت را قبول داريد انتخاب كنيد و من انتظار دارم كه ضمن قبول هديه‌هاي ناچيز من، دستور داده باشيد پارچه‌ها را به همان طراز نخستين برگردانند تا موجب مزيد تشكر گردد.
هنگامي كه عبد الملك نامه ي امپراطور روم را خواند، فرستادهء او را با هدايا برگردانيد و به وي گفت: نامه جواب ندارد. نامه رسان برگشت و ماجرا را به اطلاع امپراطور رسانيد امپراطور مجددا نامه اي نوشت.
و اظهار نمود به گمان من هديه‌هاي مرا اندك شمرده اي لذا آن را نپذيرفتي و جواب ندادي بناي هديه را بيشتر نموده و انتظار دارم دستور فرماييد طراز پارچه‌ها را به همان حال سابق خود برگردانند.
بار دوم هديه امپراطور مورد پذيرش خليفه واقع نگرديد و نامه‌ي او بدون جواب ماند سرانجام امپراطور نامهء سومي را به خليفه نوشت كه فرستادهء من مي‌گويد تو هديهء مرا ناچيز شمرده و به خواهش او اعتناء ننموده اي به همين جهت هديه تو را افزوده و تقديم مي‌نمايم.
و به عيسي بن مريم سوگند ياد مي‌كنم كه اگر طرازها را به شكل نخستين برنگرداني
(٩٦٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)
من هم دستور مي‌دهم سكه هائي ضرب كنند كه مشتمل بر ناسزا بر پيغمبر اكرم بوده باشد و مي‌دانيد كه پول رايج كشورهاي اسلامي را جز در كشور من سكه نمي‌زنند.
با اين وصف، دوستانه از شما، مي‌خواهم كه هديهء مرا بپذيري و دستور

فرمائي كه طرازهاي پارچه‌ها به حال شما برگردد و اين خود بزرگترين هديه اي است كه به من مي‌دهي.
عبد الملك پس از خواندن نامه برآشفت و جهان براي او تيره و تار گرديد تا جائي كه رو به حضار نموده و گفت: فكر مي‌كنم اگر چنين پيش آمدي بكند من بدترين فرزندان اسلام باشم زيرا تا ابد خيانتي به پيغمبر اسلام نموده ام چون جمع كردن درهم و ديناري كه كليه معاملات و مبادلات بوسيلهٴ آن انجام مي‌گيرد كار سهل و آساني نيست.
سپس عبد الملك بزرگان دربار و مشاورين خود را گرد آورد و با آنان به مشورت پرداخت و از آنان در اين خصوص چاره جويي خواست هيچ كدام نتوانستند نظريه اي درستي بدهند.
در آن ميان روح بن زنباع به عبد الملك گفت: يك نفر هست كه كاملا از عهدهٴ حل اين مشكل بر مي‌آيد اما افسوس كه تو عمدا او را از دست داده اي عبد الملك گفت آن شخص كيست گفت او محمد بن علي بن حسين (عليه السلام) است.
عبد الملك روح بن نبغ را مجددا مورد خطاب قرار داد و گفت: آيا او مي‌تواند از عهده اين مهم برآيد؟ گفت: بلي امير، غير از او اين مشكل را كسي حل نمي‌نمايد.
عبد الملك گفت: استمداد از ايشان براي من بسيار ناگوار است با اين حال چاره اي جز اين نيست نامه اي به فرماندار خود در مدينه نوشت كه علي بن الحسين (عليه السلام) را با كمال احترام به سوي شام روانه كن صد هزار درهم براي هزينه سفر و سيصد هزار درهم براي ساير مخارج او بپرداز و بدين گونه وسيله مسافرت و آسايش او و همسفرانش را فراهم آور.
و از آن طرف فرستادهٴ امپراطور روم را تا آمدن علي بن الحسين (عليه السلام) نگاه داشت، وقتي علي بن الحسين (عليه السلام) وارد شد عبد الملك جريان را به اطلاع ايشان رسانيد و با كمال بي صبري از ايشان چاره جويي نمود.
(٩٦٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (3)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، محمد بن علي (1)، الضرب (1)
امام سجاد (عليه السلام) با كمال بي اعتنائي به موضوع، گفت: اين كار از دو نظر چندان مهم نيست يكي آنكه خداوند به اين كافر مهلت زندگي، نخواهد داد كه نقشه ي شوم خود را عملي نمايد، ديگر آنكه ما چاره آساني از جلوگيري مرام شوم او داريم و آن اين است كه دستور ده صنعتگران حاضر شوند و براي سكهٴ نوساز اسلامي قالب تهيه نمايند به يك روي آن

كلمهء توحيد " شهد الله انه لا إله الا هو " و در روي ديگر " محمد رسول الله " باشد و در اطراف آن نام و شهر و تاريخ آن سال را ضرب كنند.
سپس براي آنكه سكهء مخصوص براي مسلمانان به وزن هفت دهم مثقال بسازند كه وجه امتياز سكه مسلمانان بوده باشد به بعدالملك فرمود دستور ده، سكه كه مجموع وزن آن ده مثقال است با ده سكه ديگر كه مجموع وزن آن شش مثال است به ضميمهء ده سكه كه وزن آن مجموعا پنج مثقال است كه جمعا وزن سي عدد سكه مزبور بيست و يك مثقال مي‌شود به هم مخلوط كرده ذوب نمايند آن گاه آن را به سي قسمت تقسيم كنند وزن هر يك هفت دهم مثقال مي‌شود.
و آن گاه دستور بده قالبهائي از شيشه براي آنها بسازند تا بدون كوچكترين كم و كاستي، سكه‌ها را يكنواخت ضرب كنند و درهم را به اين وزن و دينار را به وزن يك مثقال بسازند آن گاه علي بن الحسين (عليه السلام) به عبد الملك سفارش كرد اين سكه را در ساير شهرهاي مختلف اسلامي نيز، با قيد تاريخ و محل آن ضرب كنند تا همه مردم با آن داد و ستد نمايند و كساني را كه با غير درهم و دينار اسلامي معامله نمايند مجازات كنند تا به مرور ايام پول اسلامي به جاي پول بيگانه جايگزين گردد.
عبد الملك تمام دستورات محمد بن علي بن الحسين (عليه السلام) را عملي ساخت آن گاه فرستادهء امپراطور روم را برگردانيد و در جواب چنين نوشت:
خداوند تو را از نيل به مرامي كه داشتي بازداشت عنقريب پول جديد اسلامي در بازار مسلمين رواج يافته حاجي به پول شما نخواهد داشت و به فرمانداران دستور اكيد داده ام كه پارچه‌ها و درهم و دينار رويم را عموما از دسترس مسلمانان خارج سازند.
هنگامي كه امپراطور نامه عبد الملك را خواند با مشاورين خود به مشورت پرداخت
(٩٦٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (2)، الشهادة (1)، الضرب (3)، النوم (1)

مشاورين گفتند امپراطور بايد فكر خود را عملي سازد و به اين تهديدها اعتناء نكند امپراطور گفت به خطا سخن گفتيد: پيش از اين واقعه اقدام من مؤثر بود ولي حالا كه مسلمانان از خود سكه‌ء مخصوص زدند اگر من سكه بزنم و در آن ناسزا به پيغمبر حك كنم آنان نيز مسلما مقابله به قول خواهند نمود به همين اقدام من بيهوده خواهد شد.
امپراطور از انديشه‌ء شوم خويش منصرف گرديد و پيش بيني محمد بن علي بن الحسين (عليه السلام) در خنثي كردن نقشه‌ء استعماري امپراطور روم كاملا مؤثر افتاد بعد از اين بيانات هارون الرشيد سكه اي را كه در دست داشت و به آن مي‌نگريست به طرف يكي از پيشخدمت‌ها انداخت و گفت بردار اين درهم را. (1) پيام به شيعيان امام باقر (عليه السلام) خطابه به خيثمه (يكي از ياران نزديك) فرمودند به شيعيان ما برسان كه بدانچه نزد خداست جز با عمل كردن، نتوان دست يافت.
و به شيعيان ما برسان كه در روز قيامت، بيشترين حسرت مردم، از آن كسي است كه خود، عدل را ستوده باشد، آنگاه خود با (عمل كردن به) غير آن با آن مخالفت ورزيده باشد.
به شيعيان ما برسان كه اگر بدانچه فرمان مي‌دهند خود عمل كنند، در قيامت برنده خواهند شد.
امام باقر (عليه السلام): اي خيثمه! به دوستانمان كه آنان را مي‌بيني، سلام برسان و به آنان، پروا از خداوند بزرگ را سفارش كن، و اين كه افراد متمكن به فقيرشان وقويشان و ضعيفشان، سر بزنند، و زنده‌هاشان در تشييع جنازه‌ي مرده‌هاشان حاضر شوند، و در خانه‌هاي يكديگر به ديدار هم بروند، زيرا ديدار متقابل آنان، مايه‌ء حيات [و پويايي] امر ما مي‌شود.
خداوند رحمت كند بر آن بنده اي كه امر ما را إحيا كند!
اي خيثمه! به دوستان ما برسان كه جز با عمل در برابر خداوند، كاري از ما برايشان

1. ترجمه از حيوة الحيوان دميري، المحاسن والمساوي بيهقي، ج 2، ص 129.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، هارون الرشيد (1)، محمد بن علي (1)، التشييع (1)، الدميري (1)

ساخته نيست، و آنان جز با ورع و پارسايي، به ولايت ما دست نخواهند يافت.
امام باقر (عليه السلام): در خطاب ديگري اي جابر! به شيعيانم از طرف من سلام برسان، و به آنان اعلام كن كه ميان ما و خداوند فرمودند خويشاوندي در بين نيست، و جز به اطاعت خداوند، تقرب به او حاصل نمي‌شود.
اي جابر! هر كس از خدا اطاعت كند و ما را دوست داشته باشد، دوست ماست، و هر كس نافرماني خدا كند، دوستي ما، سودي به حالش نبخشد.
امام باقر (عليه السلام): خداوند متعال به داود (عليه السلام) وحي كرد:
به مردمت برسان كه هر يك از بندگانم كه به اطاعتم فرمانش دهم و او اطاعت كند، اين حق بر عهده‌ء من است كه اطاعتش كنم و او را بر اطاعتم ياري رسانم، و اگر از من درخواست كند پاسخش دهم، و اگر به من پناه جويد، پناهش دهم، و اگر از من كفايت كارش را بخواهد كفايتش كنم، و اگر بر من توكل كند، او را در پي زشتي‌هايش حفاظت كنم و اگر تمام خلقم به او نيرنگ زنند، باز پشتيبانش باشم. (1) تكليف علما امام باقر (عليه السلام) در نامه اش به " سعد الخير ": فرمودند اي برادرم! خداوند براي تمام پيامبران، جانشيناني از علما قرار داد تا آن كه را گمراه مي‌شود، به هدايت فرا خوانند، و بر آزارشان بردباري كنند، دعوت الهي را اجابت نمايند، و به سوي خداوند، فرا خوانند.
خداوند، تو را رحمت كند! آنان را بشناس، زيرا جايگاه ايشان بلند است. هر چند در دنيا با خواري رو به رو شوند. آنان به كمك كتاب خداوند، مردگان را زنده مي‌كنند، و با نور الهي، كوردلي را به بصيرت تبديل مي‌كنند. چه بسيار كشته‌ء ابليس را كه زنده مي‌كردند، و چه بسيار سرگردان گمراهي را كه هدايت نمودند! به پاي هلاك نشدن بندگان، خون خود را نثار مي‌كنند، و چه قدر تأثير آنان بر مردم نيكوست، و چه قدر آثار برخورد مردم با آنان،
1. عدة الداعي ص 292، قصص الانبياء ص 198 - 251 وامالي طوسي ص 370 - 796 و مجلسي، بحار الانوار ج 2، ص 12 - 29.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب عدة الداعي لابن فهد الحلي (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

زشت است! (1) فقاهت در دين قال الباقر (عليه السلام): " الكمال كل الكمال، التفقه في الدين، والصبر علي النائبة وحسن تقدير المعيشة " كمال و تمام كمال در دين، تفقه و بصيرت پيدا نمودن در دين، و صبر و شكيبائي در مصيبت و تنظيم بهينهء معيشت و گذر زندگي است.

در اين حديث شريف آنچه لازمهء زندگي لازمهء زندگي مادي و معنوي بشر متدين مي‌باشد آمده است:

1. فقاهت در دين و خبره بودن در مسائل شريعت، لازمهء تدين و وابستگي انسان به مباني شريعت مي‌شاد انسان ناآگاه به فقه و مسائل فقاهت، همانند فرد كوري است كه در وادي ظلماني گام بر مي‌دارد و معلوم نيست به چاه بيفتد يا به راه آيد؟ نجات پيدا كند يا به هلاك گرد؟

2. صبر و بردباري در مصائب از عقل و تدبير ودرايت فرد حكايت مي‌كند هر قدر ظرفيت و استعداد فرد بيشتر گردد، صبر و تحمل و بردباري او بيشتر خواهد بود، از جزع و فزع و بي تابي، چيزي عايد انسان نمي‌گردد جز آنكه، اعتبار خود را ميكاهد، از اينرو پيشوايان معصوم (عليه السلام) خود نمودار كامل صبر و تحمل در مصائب بودند.

3. تدبير معيشت و اندازه گيري مسائل زندگي، لازمهء حيات و لازمه متدين بودن مي‌باشد نيازهاي زندگي از لوازم طبيعت بشر مي‌باشد فردي كه به زندگي فكر نمي‌كند به منزلهء آنست كه به حيات ووجود خويشتن فكر نمي‌كند در صورتي كه طبيعت، درخواسته‌هاي خويش، كوتاهي و چشم پوشي ندارد از اينرو فردي كه به فكر معاش نباشد به ناچار بايد چشم اميد و طمع به ديگري بدوزد و هنگامي كه خواست او تأمين نگرديد به ناچار به بدگويي، تهمت، غيبت متوسل خواهد گرديد و مصداق آن حديث شريف را پيدا خواهد كرد جائي كه مي‌فرمايد: " كاد الفقر ان يكون كفرا " نزديك است كه

1. الكافي ج 8، ص 17 - 56، عن حمزة بن ربيع بحار الانوار 78، ص 363.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الصبر (5)، كتاب بحار الأنوار (1)، حمزة بن ربيع (1)

فقر و نداري به مرحله ي كفر والحاد بكشد و در ضرب المثل فارسي آمده است " شكم گرسنه خدا نمي‌شناسد " مقصود آنست انسان فقير و گرسنه در تأمين نيازهاي مادي و طبيعي خويش خيلي از مقدسات و ارزشها را زير پا مي‌نهد تا به سيري شكم خود برسد پس تلاش در راه معاش از راه مشروع خود عبادت است.
مواعظ سه گانه امام باقر (عليه السلام) فرمودند: " ثلاثة من مكارم الدنيا والأخرة 1. ان تعفو عمن ظلمك، وتعيل من قطعك وتحلم ان جهل عليك ".
سه خصلت از مكارم دنيا و آخرت است:
1. عفو كني از كسي كه بر تو ستم روا داشته است.
2. ايجاد ارتباط نمايي با كسي كه با تو قطع رابطه كرده است.
3. حلم و بردباري نشان دهي بر كسي كه از روي جهل و ناداني با تو رفتار نامناسبي داشته است.
خصال سه گانه فوق از نشانه‌هاي انسان وارسته و برجسته ميباشد، انساني كه در مسير حق و پيمودن راه خدا مشتهيات نفساني را فراموش و هوسهاي زودگذر را مد نظر قرار نميدهد و ميكوشد كه خواسته‌هاي معنوي را بر خواسته‌هاي طبيعي و حيواني غلبه دهد.
معاونت بر دشمن قال الباقر (عليه السلام): " من أعان علي عدونا أنطقه الله بحجته يوم توقفه بين يديها "، (1) هر كس ما را با زبانش، عليه دشمنان ما ياري رساند، خداوند متعال در هنگام حضور در محضرش، زبان او را براي بيان عذرش، گويا مي‌سازد.
راه هدايت قال الباقر (عليه السلام): " من علم باب هدي فله مثل أجر من عمل به، ولا ينقص اولئك من
1. الأمالي للمفيد ص 33.
(٩٧١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الضرب (1)، الجهل (2)، الكرم، الكرامة (2)، كتاب أمالي الصدوق (1)

فقر و نداري به مرحله ي كفر والحاد بكشد و در ضرب المثل فارسي آمده است " شكم گرسنه خدا نمي‌شناسد " مقصود آنست انسان فقير و گرسنه در تأمين نيازهاي مادي و طبيعي خويش خيلي از مقدسات و ارزشها را زير پا مي‌نهد تا به سيري شكم خود برسد پس تلاش در راه معاش از راه مشروع خود عبادت است.

مواعظ سه گانه امام باقر (عليه السلام) فرمودند: " ثلاثة من مكارم الدنيا والأخرة 1. ان تعفو عمن ظلمك، وتعيل من قطعك وتحلم ان جهل عليك ".

سه خصلت از مكارم دنيا و آخرت است:

1. عفو كني از كسي كه بر تو ستم روا داشته است.
2. ايجاد ارتباط نمايي با كسي كه با تو قطع رابطه كرده است.
3. حلم و بردباري نشان دهي بر كسي كه از روي جهل و ناداني با تو رفتار نامناسبي داشته است.

خصال سه گانه فوق از نشانه‌هاي انسان وارسته و برجسته ميباشد، انساني كه در مسير حق و پيمودن راه خدا مشتهيات نفساني را فراموش و هوسهاي زودگذر را مد نظر قرار نميدهد و ميكوشد كه خواسته‌هاي معنوي را بر خواسته‌هاي طبيعي و حيواني غلبه دهد.

معاونت بر دشمن قال الباقر (عليه السلام): " من أعان علي عدونا أنطقه الله بحجته يوم توقفه بين يديها "، (1) هر كس ما را با زبانش، عليه دشمنان ما ياري رساند، خداوند متعال در هنگام حضور در محضرش، زبان او را براي بيان عذرش، گويا مي‌سازد.

راه هدايت قال الباقر (عليه السلام): " من علم باب هدي فله مثل أجر من عمل به، ولا ينقص اولئك من

1. الأمالي للمفيد ص 33.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الضرب (1)، الجهل (2)، الكرم، الكرامة (2)، كتاب أمالي الصدوق (1)

فقر و نداري به مرحله ي كفر والحاد بكشد و در ضرب المثل فارسي آمده است " شكم گرسنه خدا نمي‌شناسد " مقصود آنست انسان فقير و گرسنه در تأمين نيازهاي مادي و طبيعي خويش خيلي از مقدسات و ارزشها را زير پا مي‌نهد تا به سيري شكم خود برسد پس تلاش در راه معاش از راه مشروع خود عبادت است.

مواعظ سه گانه امام باقر (عليه السلام) فرمودند: " ثلاثة من مكارم الدنيا والأخرة 1. ان تعفو عمن ظلمك، وتعيل من قطعك وتحلم ان جهل عليك ".

سه خصلت از مكارم دنيا و آخرت است:

1. عفو كني از كسي كه بر تو ستم روا داشته است.

2. ايجاد ارتباط نمايي با كسي كه با تو قطع رابطه كرده است.

3. حلم و بردباري نشان دهي بر كسي كه از روي جهل و ناداني با تو رفتار نامناسبي داشته است.

خصال سه گانه فوق از نشانه‌هاي انسان وارسته و برجسته ميباشد، انساني كه در مسير حق و پيمودن راه خدا مشتهيات نفساني را فراموش و هوسهاي زودگذر را مد نظر قرار نميدهد و ميكوشد كه خواسته‌هاي معنوي را بر خواسته‌هاي طبيعي و حيواني غلبه دهد.

معاونت بر دشمن قال الباقر (عليه السلام): " من أعان علي عدونا أنطقه الله بحجته يوم توقفه بين يديها "، (1) هر كس ما را با زبانش، عليه دشمنان ما ياري رساند، خداوند متعال در هنگام حضور در محضرش، زبان او را براي بيان عذرش، گويا مي‌سازد.

راه هدايت قال الباقر (عليه السلام): " من علم باب هدي فله مثل أجر من عمل به، ولا ينقص اولئك من

1. الأمالي للمفيد ص 33.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الضرب (1)، الجهل (2)، الكرم، الكرامة (2)، كتاب أمالي الصدوق (1)

أجورهم، و من علم باب ضلال كان مثل أوزارمن عمل به، ولا ينقص اولئك من أوزارهم شيئا ". (1) هر كس راه هدايتي بياموزد، به منان پاداش هر كس كه به آن عمل كند. از آن او خواهد بود، و از پاداش عمل كنندگان، چيزي كاسته نخواهد شد، و هر كس راه گمراهي را بياموزد، به بسان گناه كساني كه بدان عمل كنند، برگردن او گناه خواهد بود، بي آنكه چيزي از گناه عمل كنندگان كاسته شود.
سزاي مبلغ دين امام باقر (عليه السلام) فرمودند: هنگامي كه خداوند متعال با موسي بن عمران سخن مي‌گفت، موسي گفت: " ... خدايا پاداش آن كسي كه انسان كافري را به اسلام دعوت كند چيست؟
خداوند فرمود: اي موسي! در روز قيامت به او اجازه داده مي‌شود تا براي هر كس كه خواهد شفاعت كند. موسي گفت خدايا! پاداش كسي كه فرد مسلماني را به اطاعت تو دعوت كند و از نافرماني است نهي كند چيست؟
خداوند پاسخ داد: " اي موسي! او را در روز قيامت، در زمرهء پرهيزكاران محشور مي‌كنم. " (2) پاداش پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) قال الباقر (عليه السلام) عن جابر بن عبد الله الأنصاري: نزل جبرئيل علي النبي (صلي الله عليه وآله) فقال: يا محمد ان الله يقرؤك السلام ويقول لك: جزاك الله عن تبليغك خيرا فقد بلغت رسالات ربك ونصحت لأمتك وأرضبت المؤمنين وار غمت الكافري.
امام باقر (عليه السلام) به نقل از جابر بن عبد الله انصاري: جبرئيل نزد پيامبر فرود آمد و گفت: اي محمد! همانا خداوند به تو سلام مي‌رساند و به تو مي‌فرمايد: خداوند تو را به خاطر ابلاغت پاداش خير دهد كه به راستي رسالتهاي پروردگارت را رساندي و براي امتت خيرخواهي
۱. كليني، كافي ج ۱، ص ۳۵، تحف العقول ص ۲۹۷.
2. صدوق امالي، ص 277، بحار الانوار 69، ص 413 و 131.
(۹۷۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، جابر بن عبد الله (2)، موسي بن عمران (1)، الضلال (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

أجورهم، و من علم باب ضلال كان مثل أوزارمن عمل به، ولا ينقص اولئك من أوزارهم شيئا ". (1) هر كس راه هدايتي بياموزد، به منان پاداش هر كس كه به آن عمل كند. از آن او خواهد بود، و از پاداش عمل كنندگان، چيزي كاسته نخواهد شد، و هر كس راه گمراهي را بياموزد، به بسان گناه كساني كه بدان عمل كنند، برگردن او گناه خواهد بود، بي آنكه چيزي از گناه عمل كنندگان كاسته شود.

سزاي مبلغ دين امام باقر (عليه السلام) فرمودند: هنگامي كه خداوند متعال با موسي بن عمران سخن مي‌گفت، موسي گفت: " ... خدايا پاداش آن كسي كه انسان كافري را به اسلام دعوت كند چيست؟

خداوند فرمود: اي موسي! در روز قيامت به او اجازه داده مي‌شود تا براي هر كس كه خواهد شفاعت كند. موسي گفت خدايا! پاداش كسي كه فرد مسلماني را به اطاعت تو دعوت كند و از نافرماني است نهي كند چيست؟

خداوند پاسخ داد: " اي موسي! او را در روز قيامت، در زمرهٔ پرهيزكاران محشور مي‌كنم. " (2) پاداش پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) قال الباقر (عليه السلام) عن جابر بن عبد الله الأنصاري: نزل جبرئيل علي النبي (صلي الله عليه وآله) فقال: يا محمد ان الله يقرؤك السلام ويقول لك: جزاك الله عن تبليغك خيرا فقد بلغت رسالات ربك ونصحت لأمتك وأرضبت المؤمنين وار غمت الكافري.

امام باقر (عليه السلام) به نقل از جابر بن عبد الله انصاري: جبرئيل نزد پيامبر فرود آمد و گفت: اي محمد! همانا خداوند به تو سلام مي‌رساند و به تو مي‌فرمايد: خداوند تو را به خاطر ابلاغت پاداش خير دهد كه به راستي رسالتهاي پروردگارت را رساندي و براي امتت خيرخواهي

۱. كليني، كافي ج ۱، ص ۳۵، تحف العقول ص ۲۹۷.

2. صدوق امالي، ص 277، بحار الانوار 69، ص 413 و 131.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، جابر بن عبد الله (2)، موسي بن عمران (1)، الضلال (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

كردي و مؤمنان خوشنود ساختي و دماغ كافران را به خاك ماليدي. (1) پايه‌هاي اسلام قال الباقر (عليه السلام): " بني الأسلام علي خمس علي الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية و لم يناد بشئ كما نودي بالولاية ". اسلام بر پنج اصل استوار شده است: نماز، زكات، روزه، حج و ولايت به هيچ چيز به اندازهء ولايت فرا خوانده نشده است ". (2) نامه اي به برخي از حاكمان بني اميه امام باقر (عليه السلام) در نامه اي كه به يكي از خلفاي بني اميه نوشته اند آمده است: از حدود ضايع شدهء الهي جهادي است كه خداوند متعال آن را به ساير كارها برتري داده و جهادگر را بر ساير عمل كنندگان در مراتب ببخششي فضيلت بخشيده است زيرا دين با جهاد پيروز شد و با جهاد از دين دفاع مي‌شود و خداوند با جهاد جانها و گامهاي مؤمنان را در برابر بهشت در معامله اي كه مايهء رستگاري و موفقيت است از آنان خريداري كرده و در اين معامله حفظ حدود ونغو را بر آنان شرط كرده و نخستن شرط فرا خواندن مردم از اطاعت عبادت و ولايت بندگان به اطاعت، عبادت، و ولايت خداوند است. (3) امام باقر خطاب به فضيل اي فضيل! به هر يك از دوستان ما كه رسيدي سلام مرا را برسان و به آنان بگو كه من مي‌گويم: من جز با ورع آنان كاري در برابر خداوند بر ايشان نمي‌توانم كاري انجام دهم پس زبانتان را حفظ كنيد، و دست‌هايتان را نگاهداريد، و بر شما باد بردباري و نماز، كه خداوند مي‌فرمايد:

" از شكيبايي و نماز ياري جوييد زيرا خداوند با شكيبايان است ". (4)

١. امالي مفيد، ص ٧٨ امالي طوسي ١١٩ - ١٨٥ بشارة المصطفي ص ٦٥ بحار الانوار 38.

2. كافي ج 2، ص 18، محاسن برقي ص 445، 114.

3. اصول كافي ج 5، ص 3، از حسن بن محبوب از برخي از اصحاب امام (ع).

4. تفسير عياشي ج 1، ص 68، دعائم الاسلام ج 1، ص 133، بحار الانوار ج 70، ص 308.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، بنو أمية (2)، الصيام، الصوم (1)، الحج (1)، الصّلاة (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب أمالي الصدوق (2)، كتاب بحار الأنوار (2)

كردي و مؤمنان خوشنود ساختي و دماغ كافران را به خاك ماليدي. (1) پايه‌هاي اسلام قال الباقر (عليه السلام): " بني الأسلام علي خمس علي الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية و لم يناد بشئ كما نودي بالولاية ". اسلام بر پنج اصل استوار شده است: نماز، زكات، روزه، حج و ولايت به هيچ چيز به اندازهء ولايت فرا خوانده نشده است ". (2) نامه اي به برخي از حاكمان بني اميه امام باقر (عليه السلام) در نامه اي كه به يكي از خلفاي بني اميه نوشته اند آمده است: از حدود ضايع شدهء الهي جهادي است كه خداوند متعال آن را به ساير كارها برتري داده و جهادگر را بر ساير عمل كنندگان در مراتب ببخششي فضيلت بخشيده است زيرا دين با جهاد پيروز شد و با جهاد از دين دفاع مي‌شود و خداوند با جهاد جانها و گامهاي مؤمنان را در برابر بهشت در معامله اي كه مايهء رستگاري و موفقيت است از آنان خريداري كرده و در اين معامله حفظ حدود ونغو را بر آنان شرط كرده و نخستن شرط فرا خواندن مردم از اطاعت عبادت و ولايت بندگان به اطاعت، عبادت، و ولايت خداوند است. (3) امام باقر خطاب به فضيل اي فضيل! به هر يك از دوستان ما كه رسيدي سلام مرا را برسان و به آنان بگو كه من مي‌گويم: من جز با ورع آنان كاري در برابر خداوند بر ايشان نمي‌توانم كاري انجام دهم پس زبانتان را حفظ كنيد، و دست‌هايتان را نگاهداريد، و بر شما باد بردباري و نماز، كه خداوند مي‌فرمايد:

" از شكيبايي و نماز ياري جوييد زيرا خداوند با شكيبايان است ". (4)

١. امالي مفيد، ص ٧٨ امالي طوسي ١١٩ - ١٨٥ بشارة المصطفي ص ٦٥ بحار الانوار 38.

2. كافي ج 2، ص 18، محاسن برقي ص 445، 114.

3. اصول كافي ج 5، ص 3، از حسن بن محبوب از برخي از اصحاب امام (ع).

4. تفسير عياشي ج 1، ص 68، دعائم الاسلام ج 1، ص 133، بحار الانوار ج 70، ص 308.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، بنو أمية (2)، الصيام، الصوم (1)، الحج (1)، الصّلاة (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب أمالي الصدوق (2)، كتاب بحار الأنوار (2)

كردي و مؤمنان خوشنود ساختي و دماغ كافران را به خاك ماليدي. (1) پايه‌هاي اسلام قال الباقر (عليه السلام): " بني الأسلام علي خمس علي الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية و لم يناد بشئ كما نودي بالولاية ". اسلام بر پنج اصل استوار شده است: نماز، زكات، روزه، حج و ولايت به هيچ چيز به اندازهء ولايت فرا خوانده نشده است ". (2) نامه اي به برخي از حاكمان بني اميه امام باقر (عليه السلام) در نامه اي كه به يكي از خلفاي بني اميه نوشته اند آمده است: از حدود ضايع شدهء الهي جهادي است كه خداوند متعال آن را به ساير كارها برتري داده و جهادگر را بر ساير عمل كنندگان در مراتب ببخششي فضيلت بخشيده است زيرا دين با جهاد پيروز شد و با جهاد از دين دفاع مي‌شود و خداوند با جهاد جانها و گامهاي مؤمنان را در برابر بهشت در معامله اي كه مايهء رستگاري و موفقيت است از آنان خريداري كرده و در اين معامله حفظ حدود ونغو را بر آنان شرط كرده و نخستن شرط فرا خواندن مردم از اطاعت عبادت و ولايت بندگان به اطاعت، عبادت، و ولايت خداوند است. (3) امام باقر خطاب به فضيل اي فضيل! به هر يك از دوستان ما كه رسيدي سلام مرا را برسان و به آنان بگو كه من مي‌گويم: من جز با ورع آنان كاري در برابر خداوند بر ايشان نمي‌توانم كاري انجام دهم پس زبانتان را حفظ كنيد، و دست‌هايتان را نگاهداريد، و بر شما باد بردباري و نماز، كه خداوند مي‌فرمايد:

" از شكيبايي و نماز ياري جوييد زيرا خداوند با شكيبايان است ". (4)

١. امالي مفيد، ص ٧٨ امالي طوسي ١١٩ - ١٨٥ بشارة المصطفي ص ٦٥ بحار الانوار 38.

2. كافي ج 2، ص 18، محاسن برقي ص 445، 114.

3. اصول كافي ج 5، ص 3، از حسن بن محبوب از برخي از اصحاب امام (ع).

4. تفسير عياشي ج 1، ص 68، دعائم الاسلام ج 1، ص 133، بحار الانوار ج 70، ص 308.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، بنو أمية (2)، الصيام، الصوم (1)، الحج (1)، الصّلاة (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب أمالي الصدوق (2)، كتاب بحار الأنوار (2)

علم بي عمل قال الباقر (عليه السلام): " في حكمة آل داود: يا بن آدم: كيف تتكلم بالهدي وأنت لاتفيق عن الردي؟ " در حكمت آل داود آمده است: اي پسر آدم! چگونه به هدايت مردم سخن مي‌گويي، در حالي خود از هلاكت بيدار نمي‌شود؟ (1) عتاب به ابوبصير در خرابح وجرائح آمده است كه ابوبصير مي‌گويد: در كوفه به زني قرآن تعليم مي‌دادم در اين بين با او در موردي شوخي كردم هنگامي كه نزد امام باقر (عليه السلام) رفتم مرا نكوهش كرد و فرمود: " كسي كه در خلوت مرتكب گناه مي‌شود خداوند به او اعتناء طي نمي‌كند به آن زن چه گفتي؟! چهره‌ام را از روي شرم پوشاندم و توبه كردم امام باقر (عليه السلام) فرمود ديگر دور اين كارها نگرد.

برخورد با بيگانه در مناقب آمده است: مرد نصراني به امام باقر (عليه السلام) گفت تو گاوي! فرمود: من باقر هستم نه بقر گفت تو پسر زن آشپزي! فرمود پيشهء او چنين بود، گفت: تو پسر زن زنگي سياه بد دهن هستي فرمود اگر تو راست ميگويي، خداوند او را ببخشايد، و اگر دروغ ميگويي خداوند تو را ببخشد " مرد نصراني با مشاهدهء اين خلق نيك اسلام آورد. (2) شهادت گرچه هشام در سفر شام بهانه اي براي جسارت بيشتر، به پيشگاه مقدس امام پنجم (عليه السلام) پيدا نكرد، لكن باز هم از فكر پليد خود صرف نظر ننمود و به پيروي از يك سياست پليد قديمي - كه رجال بزرگ را بي سر و صدا و به وسيلهء زهر از ميان برميداشتند - به وسيله ايادي خود، پيشواي پنجم را مسموم ساخت. (3) = + * * * + =

1. امالي شيخ طوسي 2، 203 - 346.
2. مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 19 بحار الانوار ص 42 و 344.
3. نور الابصار ص 143.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (4)، مدينة الكوفة (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

علم بي عمل قال الباقر (عليه السلام): " في حكمة آل داود: يا بن آدم: كيف تتكلم بالهدي وأنت لاتفيق عن الردي؟ " در حكمت آل داود آمده است: اي پسر آدم! چگونه به هدايت مردم سخن مي‌گويي، در حالي خود از هلاكت بيدار نمي‌شود؟ (1) عتاب به ابوبصير در خرابج وجرائح آمده است كه ابوبصير مي‌گويد: در كوفه به زني قرآن تعليم مي‌دادم در اين بين با او در موردي شوخي كردم هنگامي كه نزد امام باقر (عليه السلام) رفتم مرا نكوهش كرد و فرمود: " كسي كه در خلوت مرتكب گناه مي‌شود خداوند به او اعتناء طي نمي‌كند به آن زن چه گفتي؟! چهره‌ام را از روي شرم پوشاندم و توبه كردم امام باقر (عليه السلام) فرمود ديگر دور اين كارها نگرد.
برخورد با بيگانه در مناقب آمده است: مرد نصراني به امام باقر (عليه السلام) گفت تو گاوي! فرمود: من باقر هستم نه بقر گفت تو پسر زن آشپزي! فرمود پيشهء او چنين بود، گفت: تو پسر زن زنگي سياه بد دهن هستي فرمود اگر تو راست ميگويي، خداوند او را ببخشايد، و اگر دروغ ميگويي خداوند تو را ببخشد " مرد نصراني با مشاهدهء اين خلق نيك اسلام آورد. (2) شهادت گرچه هشام در سفر شام بهانه اي براي جسارت بيشتر، به پيشگاه مقدس امام پنجم (عليه السلام) پيدا نكرد، لكن باز هم از فكر پليد خود صرف نظر ننمود و به پيروي از يك سياست پليد قديمي - كه رجال بزرگ را بي سر و صدا و به وسيلهء زهر از ميان برميداشتند - به وسيله ايادي خود، پيشواي پنجم را مسموم ساخت. (3) = + * * * + =
1. امالي شيخ طوسي 2، 203 - 346.
2. مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 19 بحار الانوار ص 42 و 344.
3. نور الابصار ص 143.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (4)، مدينة الكوفة (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

علم بي عمل قال الباقر (عليه السلام): " في حكمة آل داود: يا بن آدم: كيف تتكلم بالهدي وأنت لاتفيق عن الردي؟ " در حكمت آل داود آمده است: اي پسر آدم! چگونه به هدايت مردم سخن مي‌گويي، در حالي خود از هلاكت بيدار نمي‌شود؟ (1) عتاب به ابوبصير در خرابج وجرائح آمده است كه ابوبصير مي‌گويد: در كوفه به زني قرآن تعليم مي‌دادم در اين بين با او در موردي شوخي كردم هنگامي كه نزد امام باقر (عليه السلام) رفتم مرا نكوهش كرد و فرمود: " كسي كه در خلوت مرتكب گناه مي‌شود خداوند به او اعتناء طي نمي‌كند به آن زن چه گفتي؟! چهره‌ام را از روي شرم پوشاندم و توبه كردم امام باقر (عليه السلام) فرمود ديگر دور اين كارها نگرد.

برخورد با بيگانه در مناقب آمده است: مرد نصراني به امام باقر (عليه السلام) گفت تو گاوي! فرمود: من باقر هستم نه بقر گفت تو پسر زن آشپزي! فرمود پيشهء او چنين بود، گفت: تو پسر زن زنگي سياه بد دهن هستي فرمود اگر تو راست ميگويي، خداوند او را ببخشايد، و اگر دروغ ميگويي خداوند تو را ببخشد " مرد نصراني با مشاهدهء اين خلق نيك اسلام آورد. (2) شهادت گرچه هشام در سفر شام بهانه اي براي جسارت بيشتر، به پيشگاه مقدس امام پنجم (عليه السلام) پيدا نكرد، لكن باز هم از فكر پليد خود صرف نظر ننمود و به پيروي از يك سياست پليد قديمي - كه رجال بزرگ را بي سر و صدا و به وسيلهء زهر از ميان برميداشتند - به وسيله ايادي خود، پيشواي پنجم را مسموم ساخت. (3) = + * * * + =

1. امالي شيخ طوسي 2، 203 - 346.
2. مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 19 بحار الانوار ص 42 و 344.
3. نور الابصار ص 143.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (4)، مدينة الكوفة (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

علم بي عمل قال الباقر (عليه السلام): " في حكمة آل داود: يا بن آدم: كيف تتكلم بالهدي وأنت لاتفيق عن الردي؟ " در حكمت آل داود آمده است: اي پسر آدم! چگونه به هدايت مردم سخن مي‌گويي، در حالي خود از هلاكت بيدار نمي‌شود؟ (1) عتاب به ابوبصير در خرابج وجرائح آمده است كه ابوبصير مي‌گويد: در كوفه به زني قرآن تعليم مي‌دادم در اين بين با او در موردي شوخي كردم هنگامي كه نزد امام باقر (عليه السلام) رفتم مرا نكوهش كرد و فرمود: " كسي كه در خلوت مرتكب گناه مي‌شود خداوند به او اعتناء طي نمي‌كند به آن زن چه گفتي؟! چهره‌ام را از روي شرم پوشاندم و توبه كردم امام باقر (عليه السلام) فرمود ديگر دور اين كارها نگرد.

برخورد با بيگانه در مناقب آمده است: مرد نصراني به امام باقر (عليه السلام) گفت تو گاوي! فرمود: من باقر هستم نه بقر گفت تو پسر زن آشپزي! فرمود پيشهء او چنين بود، گفت: تو پسر زن زنگي سياه بد دهن هستي فرمود اگر تو راست ميگويي، خداوند او را ببخشايد، و اگر دروغ ميگويي خداوند تو را ببخشد " مرد نصراني با مشاهدهء اين خلق نيك اسلام آورد. (2) شهادت گرچه هشام در سفر شام بهانه اي براي جسارت بيشتر، به پيشگاه مقدس امام پنجم (عليه السلام) پيدا نكرد، لكن باز هم از فكر پليد خود صرف نظر ننمود و به پيروي از يك سياست پليد قديمي - كه رجال بزرگ را بي سر و صدا و به وسيلهء زهر از ميان برميداشتند - به وسيله ايادي خود، پيشواي پنجم را مسموم ساخت. (3) = + * * * + =

1. امالي شيخ طوسي 2، 203 - 346.

2. مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 19 بحار الانوار ص 42 و 344.

3. نور الابصار ص 143.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (4)، مدينة الكوفة (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

امام پنجم در سال 114 هجري در اثر مسموميت شديد، به شهادت رسيد و در كنار قبر پاك پدرش در قبرستان بقيع، براي هميشه آرميد. (1) رحلت پيشواي پنجم - كه يك نهضت بزرگ علمي را در جامعهء اسلامي بنيان نهاده بود و مي‌رفت تا به اوج شكوفائي و تكامل خود برسد - ضايعه اي بزرگ و حادثهء جبران ناپذيري بود كه موجي از تأثر واندوه عميق را در دل‌ها برانگيخت.

لكن خوشبختانه فرزند و جانشين گرانمايه اش حضرت صادق (عليه السلام) كه مثل پدر، وارث علوم رسالت و شايستهء مقام بزرگ امامت بود، بلافاصله بر جايگاه پدر نشست و رهبري جامعهء اسلامي را بر عهده گرفت و با كوششهاي پي گير و خستگي ناپذير، نهضت فرهنگي و علمي پيشواي پنجم را به ثمر رسانيد.
امام باقر (عليه السلام) هنگامي كه احساس كرد كه واپسين ساعات عمر خود را سپري مي‌كند، فرزند دلبندش جعفر بن محمد را احضار نمود و وصاياي لازم را به عمل آورد و پس از تحويل مواريث امامت به او، در مورد حمايت و سرپرستي شيعيان تأكيد فرمود. حضرت صادق عرض كرد: هرگز نمي‌گذارم شيعيان ما به احدي نيازمند باشند. (2) امام وصيت نمود او را در آن پيراهني كه با آن نماز مي‌گذارد تكفين نمايند (3).
امام باقر (عليه السلام) را در كنار آرامگاه پدر بزرگوارش علي بن الحسين (عليه السلام) در قبرستان معروف " بقيع " دفن نمودند و آرامگاه او همانند معصومان سه گانه ي ديگر كه در آن قبرستان آرميده اند مزار و زيارتگاه شيعيان و دوستداران آن بزرگواران بود و تا ايام تسلط وهابيان داراي قبه و بارگاه و حرم بود ولي در اثر تسلط اين جمعيت قشري و كوته انديش، آن بارگاه و حرم را ويران ساختند و آرامگاه آنان را دلها و قلوب دوستداران و شيعيان قرار دادند كه همواره و هر روز و هر ساعت و ثانيه به زيارت به ديدار و ملاقات جمال انور و كمال از مهر آنان نايل مي‌شوند و از فيض وجودي آنان چه در حيات و چه در ممات بهره مي‌جويند.
1. اعيان الشيعه ج 3، (بخش 2) ص 3.
2. مسعودي، اثبات الوصية ص 177.
3. إربلي علي بن عيسي، كشف الغمه، ج 2، ص 361.
(٩٧٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مقبرة بقيع الغرقد (2)، جعفر بن محمد (1)، الدفن (1)، التكفين (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، علي بن عيسي (1)

سخن پاياني امام صادق (عليه السلام) فرمود: روزي كه پدرم محمد بن علي از دنيا رفت نزدش بودم، به من درباره ء غسل و تكفين و داخل شدن به قبرش وصيت هائي كرد، گفتم: پدر جان به خدا قسم از روزي كه مريض شده اي تو را مانند امروز سرحال نديده‌ام و در شما اثري از مرگ نمي‌بينم؟!
فرمود: پسر عزيزم آيا نشنيدي كه پدرم علي بن الحسين مرا از پس ديوارها ندا ميكرد كه اي محمد بيا به طرف ما و عجله كن. (1) و در كافي از امام صادق (عليه السلام) نقل شده است كه فرمود: پدرم به من فرمودند فلان مقدار از مال من براي من وقف كن تا زنان نوحه گر ده سال در " مني " براي من نوحه سرائي كنند. (2) و از حريز او نقل شده است: امام باقر (عليه السلام) هشتصد درهم براي ماتم خود وصيت كرد و آن را از سنت مي‌دانست زيرا كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرموده: براي آل جعفر، طعامي آماده كنيد كه آنها مشغول ماتم جعفرند.
(3) اولاد واخلاف امام باقر (عليه السلام) مرحوم محدث قمي در سفينة البحار ومنتهي الأمال در مورد اولاد واخلاف امام باقر (عليه السلام) چنين مي‌نويسد:
" اولاد آن حضرت، بنابر آنچه شيخ مفيد وطبرسي صاحب اعلام الوري و ديگران ذكر كرده اند اعم از ذكور واناث هفت نفر بودند:
1. ابو عبد الله جعفر بن محمد (عليه السلام) ارشد اولاد آن حضرت مي‌باشد او و 2. عبد الله كه از مخدره ء نجيبه جناب ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابي بكر بودند، و 3. ابراهيم و 4. عبد الله كه از ام حكيم بودند و هر دو در ايآم حيات پدر بزرگوارشان وفات كردند، و 5. علي و 6. زينب و 7. ام سلمه از ام ولد بودند و بعضي گفته اند كه ام سلمه از مادر ديگر

١. بحار ج ٤٦، ص ٢١٣ از بصائر الدرجات.
2. كافي ج 5، ص 117.
3. كافي ج 3، ص 215.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (2)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، محمد بن أبي بكر (1)، علي بن الحسين (1)، محمد بن علي (1)، الغسل (1)، التكفين (1)، السفينة (1)

سخن پاياني امام صادق (عليه السلام) فرمود: روزي كه پدرم محمد بن علي از دنيا رفت نزدش بودم، به من دربارهء غسل و تكفين و داخل شدن به قبرش وصيت هائي كرد، گفتم: پدر جان به خدا قسم از روزي كه مريض شده اي تو را مانند امروز سرحال نديده‌ام و در شما اثري از مرگ نمي‌بينم؟!
فرمود: پسر عزيزم آيا نشنيدي كه پدرم علي بن الحسين مرا از پس ديوارها ندا ميكرد كه اي محمد بيا به طرف ما و عجله كن. (1) و در كافي از امام صادق (عليه السلام) نقل شده است كه فرمود: پدرم به من فرمودند فلان مقدار از مال من براي من وقف كن تا زنان نوحه گر ده سال در " مني " براي من نوحه سرائي كنند. (2) و از حريز او نقل شده است: امام باقر (عليه السلام) هشتصد درهم براي ماتم خود وصيت كرد و آن را از سنت مي‌دانست زيرا كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرموده: براي آل جعفر، طعامي آماده كنيد كه آنها مشغول ماتم جعفرند.
(3) اولاد واخلاف امام باقر (عليه السلام) مرحوم محدث قمي در سفينة البحار ومنتهي الأمال در مورد اولاد واخلاف امام باقر (عليه السلام) چنين مي‌نويسد:
" اولاد آن حضرت، بنابر آنچه شيخ مفيد وطبرسي صاحب اعلام الوري و ديگران ذكر كرده اند اعم از ذكور واناث هفت نفر بودند:
1. ابو عبد الله جعفر بن محمد (عليه السلام) ارشد اولاد آن حضرت مي‌باشد او و 2. عبد الله كه از مخدرهء نجيبه جناب ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابي بكر بودند، و 3. ابراهيم و 4. عبد الله كه از ام حكيم بودند و هر دو در ايآم حيات پدر بزرگوارشان وفات كردند، و 5. علي و 6. زينب و 7. ام سلمه از ام ولد بودند و بعضي گفته اند كه ام سلمه از مادر ديگر
١. بحار ج ٤٦، ص ٢١٣ از بصائر الدرجات.
2. كافي ج 5، ص 117.
3. كافي ج 3، ص 215.
(٩٧٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (2)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، محمد بن أبي بكر (1)، علي بن الحسين (1)، محمد بن علي (1)، الغسل (1)، التكفين (1)، السفينة (1)
بوده است.

شيخ مفيد (قدس سره) فرموده است: كه عبد الله در فضل و صلاح مشاراليه با لبنان بود، و روايت شده است كه داخل شد بر مردي از بني اميه، آن مرد اموي خواست او را بكشد، عبد الله گفت مرا مكش تا من از براي تو شفاعت كنم نزد خداي، اموي گفت تو را اين مقام و مرتبه نيست پس او را زهر داد و شهيد كرد.
و عبد الله را پسري است به نام اسمعيل كه علماي رجال او را از اصحاب حضرت صادق (عليه السلام) شمرده اند، و در شرح كافي ملا خليل [قزويني] است كه عبد الله پسر امام محمد باقر (عليه السلام) را دختري بوده مكناة به ام الخير كه چاه ام خير در مدينه منسوب به او است، وتاج الدين ابن زهره حسيني در " غاية الأختصار في اخبار البيوتات العلويه " گفته است كه علي پسر امام محمد باقر (عليه السلام) دختري داشت فاطمه نام تزويج كرد او را حضرت امام موسي كاظم (عليه السلام) و قبر علي در بغداد در محلهء جعفريه در پشت سور بغداد واقعست.
محب الدين بن نجار مورخ در تاريخ خود گفته است: " مشهد طاهر در جعفريه است، و گفته است آن قريه ايست از اعمال خالص نزديك بغداد، ظاهر شد در آن قبري قديم و بر آن سنگي بود كه بر آن نوشته شده بود: " بسم الله الرحمن الرحيم هذا ضريح الطاهر علي بن محمدبن الحسين بن علي بن ابيطالب (عليهما السلام) ".
و بقيهء سنگ از او جدا شده بود پس بنا كردند بر آن قبه اي از خشت پس از آن علي بن نعيم شيخي، از مستوفياني كه كتابت ديوان خاص با او بود آن را تعمير كرد وآراست و زينت كرد آن را و قنديلهايي از مس بر آن آويزان كرد و در آن صحني باز و گشاده، بنا كرد، پس او بعد از اين تعميرات يكي از مشاهد و مزارات گشت.
مؤلف گويد: " آنچه مشهور است در زمان ما قبر علي بن محمد باقر (عليه السلام) در ناحيهء كاشان در مشهد اردهال است (1) و معروفست به " شاهزاده سلطانعلي "، و تأييد مي‌كند بودنش را در اين مشهد آنچه در بحر الأنساب است كه فرمود:
1. همان محلي كه هر سال طي مراسم خاصي " قالي شويان " مردم تظاهرات و اظهار وفاداري به هدف آن امام فرا مي‌نمايند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة لبنان (1)، بنو أمية (1)، مدينة بغداد (3)، علي بن محمد (1)، الشهادة (4)، القبر (2)، الطهارة (1)، الزوج، الزواج (1)، النوم (2)
علي بن محمد الباقر (عليه السلام) لم يعقب سوي بنت و دفن في ناحية

كاشان بقرية يقال لها " باركوشب " في مشهد انتهي.
و از فاضل خبير آقا ميرزا عبد الله افندي صاحب رياض العلماء نيز نقل شده است كه فرمود قبر علي بن محمد الباقر (عليه السلام) در حوالي بلدهء كاشان است و بر او است قبهء رفيعه و از براي او است كرامات ظاهره و در اصفهان نزديك مسجد شاه بقعه و مزاريست بنام احمد بن علي بن محمد الباقر (عليه السلام) و سنگي در آنجا است به خط كوفي بر آن نوشته است:
" بسم الله الرحمن الرحيم كل نفس بما كسبت رهينة. هذا قبر احمد بن علي بن محمد الباقر (عليه السلام)، تجاوز عن سيئاته وألحقه بالصالحين و در بيرون بقعه سنگي است مستطيل بر آن نقش است آمين رب العالمين ". به تاريخ سنة شصت ستين وخمسماة و نزديك اين امامزاده است قبر مرحوم عالم فاضل فقيه نبيه جناب آقاي شيخ محمد تقي معروف به آقا نجفي در بقعهء بزرگي با قبهء عاليه (اسكنه الله في جنة عالية) و صاحب روضات الجنات در ترجمهء امير سيد محمد تقي كاشي پشت مشهدي گفته است كه در پشت مشهد كاشان امامزاده اي است منسوب به يكي از فرزندان حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام) و اسمش حبيب است والله العالم.
وام سلمه زوجهء محمد ارقط فرزند عبد الله الباهر بن امام زين العابدين (عليه السلام) بوده و از مادر اسمعيل بن محمد ارقط است كه با ابوالسرايا خروج كرده بود. كذا في بعض المشجرات. (1) پايان يافت آنچه مي‌خواستيم در مورد امام باقر (عليه السلام) انجام دهيم ولي گفتني‌ها و نوشتني‌ها در مورد اين امام همام و عظيم الشأن فراوان مي‌باشد.
از خداوند متعال، مسئلت داريم كه توفيق و تأييد خود را شامل فرمايد!
بمنه وكرمه وهو أكرم الأكرمين
1. شيخ عباس قمي، منتهي الأمال ج 1، ص 228 - 230.
(٩٧٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (5)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (1)، مدينة إصفهان (1)، أحمد بن علي بن محمد (1)، الشهادة (1)، القبر (3)، الكرم، الكرامة (1)، السجود (1)، الدفن (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)
منابع ومأخذ ...
منابع ومأخذ 1. اثبات الوصية / مسعودي / چاپ آخوندي.
2. اخبار الدول / احمد بن سنان دمشقي / بيروت.
3. اختصاص شيخ طوسي / مفيد / قم.

4. ارزيابي انقلاب حسين (عليه السلام) / ترجمه مهدي پيشوايي.
5. ارشاد مفيد / شيخ مفيد 414 ه / اسلاميه.
6. اصول كافي وفروع آن / كليني / بيروت.
7. اعيان الشيعه / سيد محسن امين عاملي / بيروت.
8. الأتقان / سيوطي 910 / بيروت.
8. الأحتجاج / طبرسي / چاپ انتشارات أسوه.
9. الأخبار الطوال / دينوري / مركز علمي و فرهنگي.
10. الأمامة والسياسة / ابن قتيبه / بيروت.
11. الفهرست / ابن نديم / چاپ تهران.
12. الكامل في التاريخ ابن اثير / بيروت.
13. امان الأخطار / سيد بن طاووس / طبع جديد.
14. أئمتنا / علي محمد علي دخيل / دار المرتضي بيروت.
15. بحار الأنوار / علامه مجلسي / اعلمي بيروت.
16. تاريخ سياسي اسلام / دكتر ابراهيم حسن / تهران.
17. تاريخ يعقوبي / ابن واضح / چاپ بيروت.
18. تاريخ الخلفاء / سيوطي / بيروت.
19. تذكرة الخواص / ابن جوزي / بيروت.
20. تفسير عياشي / عياشي / چاپ تهران.
21. حلية الأولياء / ابونعيم اصفهاني / بيروت.
22. حياة الحيوان / دميري / بيروت.
(٩٧٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)، كتاب حياة الحيوان للدميري (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (2)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، السيد إبن طاووس (1)، مدينة بيروت (13)، إبن الأثير (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

23. رجال كشي / كشي / قم.
24. روضات الجنان / حافظ كربلائي حسين / تهران.
25. سفينة البحار / مرحوم شيخ عباس قمي / چاپ محمودي.
26. سنن ابن ماجه / ابن ماجه / بيروت.
27. سيرهء ابن هشام / محمد بن اسحاق / بيروت.
28. سيرهء پيشوايان / مهدي پيشوائي / انتشارات توحيد قم.
29. شذرات الذهب / ابن عماد حنبلي / بيروت.
30. صحيح بخاري / بخاري / بيروت.

31. صحيح مسلم / مسلم / بيروت.
32. طبقات مفسران شيعه / عقيقي بخشايشي / چاپ نويد اسلام قم.
33. فهرست نجاشي / نجاشي / جامعه مدرسين.
34. قاموس الرجال / شوشتري / جمامعه مدرسين.
35. كشف الغمة / علي بن عيسي اربلي / آخوندي.
36. كنز العمال / فاضل هندي.
37. لهوف سيد بن طاووس / ترجمه عقيقي بخشايشي / دفتر نشر نويد اسلام قم.
38. مختصر تاريخ العرب / ابن دؤل / بيروت.
39. مرآة الجنان / يافعي / بيروت.
40. مروج الذهب / مسعودي / بيروت.
41. مستدرك / حاكم / بيروت.
42. مشاهير دانشمندان اسلام / رازي.
43. مناقب / ابن شهر آشوب / ذوي القربي قم.
44. منتهي الآمال / محدث قمي / انتشارات مؤمنين قم.
45. مولفوا الشيعه / شرف الدين / بيروت.
46. نور الأبصار / شبلنجي / بيروت.
47. وافي / فيض كاشاني / چاپ تهران.
48. وسائل الشيعه / حر عاملي / بيروت.
49. وسيلة الخادم الي المخدوم / فضل الله روزبهان / تهران.
50. وفيات الأعيان / ابن خلكان / بيروت.
(٩٨٠)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب المستدرك علي الصحيحين للحاكم النيسابوري (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب سنن إبن ماجة (1)، كتاب رجال الكشي (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، السيد إبن طاووس (1)، كتاب صحيح مسلم (1)، مدينة بيروت (13)، علي بن عيسي (1)، محمد بن إسحاق (1)، إبن ماجة (1)، السفينة (1)

جلد-8

شناسنامهء مبارك امام صادق (عليه السلام)

شناسنامهء مبارك امام صادق (ع) نام مبارك: جعفر (ع) كنيهء شريف: ابو عبد الله لقب مبارك: صادق نام پدر بزرگوار: محمدباقر (ع) نام مبارك مادر: ام فروه ولادت: 17 ربيع الأول سنه 83 ه شروع امامت: سال 114 ه سن شروع امامت: 31 سالگي مدت امامت: 34 سال مدت عمر مبارك: 65 سال تاريخ شهادت: 25 شوال سال 148 ه علت شهادت: مسموميت به زهر / توسط منصور دوانيقي محل دفن: بقيع معلي تعداد فرزندان: 7 پسر و 3 دختر

(۹۸۸)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، شهر شوال المكرم (1)، شهر ربيع الأول (1)، أبو عبد الله (1)، الدفن (1)

پيشگفتار ...
بسمه تعالي پيشگفتار پرچمدار هدايت علمي جهان تشيع يكي از فرزانگان جهان معاصر بر آن است كه " بعد از كتب آسماني شريفترين و مفيدترين كتابها، بيوگرافي و شرح حال بزرگان علم و ادب است ". (1) پژوهشگر ديگري عقيده دارد: " نوشتن زندگي نامه مردان بزرگ، همواره كاري بس مشكل است. ليكن نوشتن زندگينامهٔ مقدسين به گونه اي كه حقايق و واقعيات به درستي بيان شود، كاري است محال و ناممكن ... ". (2) با اعتقاد به گفتهٔ نخست و با پذيرش مشكلات سخن دوم است كه اينك نگارنده به نوشتن مطالبي پيرامون زندگينامهٔ امام صادق (عليه السلام) دست مييازد و شخصيت والاي او كه كلام در بيانش به ناتواني درميماند، مبارزاتش، كه راهگشاي رزمندگان تشيع راستين، در همه زمانها و مكانها است و مكتب فكري و عقيدتي‌اش كه بنيانگزار پايه‌هاي مذهبي هميشه پويا و هميشه زنده است، به اين اميد كه پرتوي از انوار قدسي آن وجود مبارك بر اين قلم بتابد و نگارنده را چنان ياري دهد كه اگر در پيشگاه آن گرامي پاك معصوم به جسارت نوشتن دل قوي داشته است، باري در برابر وجدان خويش كه به تمامي از تسليم و خاكساري سرشار است شرمسار نگردد ... اگر پذيرفته باشيم كه زندگي نامه ها

1. آندره موره، نويسنده و متفكر فرانسوي.
2. توماس كارلايل، پژوهشگر بيداردل.

پيشگفتار ...
بسمه تعالي پيشگفتار پرچمدار هدايت علمي جهان تشيع يكي از فرزانگان جهان معاصر بر آن است كه " بعد از كتب آسماني شريفترين و مفيدترين كتابها، بيوگرافي و شرح حال بزرگان علم و ادب است ". (1) پژوهشگر ديگري عقيده دارد: " نوشتن زندگي نامه مردان بزرگ، همواره كاري بس مشكل است. ليكن نوشتن زندگينامهء مقدسين به گونه اي كه حقايق و واقعيات به درستي بيان شود، كاري است محال و ناممكن ... ". (2) با اعتقاد به گفتهء نخست و با پذيرش مشكلات سخن دوم است كه اينك نگارنده به نوشتن مطالبي پيرامون زندگينامهء امام صادق (عليه السلام) دست ميبازد و شخصيت والاي او كه كلام در بيانش به ناتواني درميماند، مبارزاتش، كه راهگشاي رزمندگان تشيع راستين، در همه زمانها و مكانها است و مكتب فكري و عقيدتي‌اش كه بنيانگزار پايه‌هاي مذهبي هميشه پويا و هميشه زنده است، به اين اميد كه پرتوي از انوار قدسي آن وجود مبارك بر اين قلم بتابد و نگارنده را چنان ياري دهد كه اگر در پيشگاه آن گرامي پاك معصوم به جسارت نوشتن دل قوي داشته است، باري در برابر وجدان خويش كه به تمامي از تسليم و خاكساري سرشار است شرمسار نگردد ... اگر پذيرفته باشيم كه زندگي نامه ها

1. آندره موره، نويسنده و متفكر فرانسوي.
2. توماس كارلايل، پژوهشگر بيداردل.

(۹۸۹)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)

پس از كتب آسماني شريفترين و مفيدترين كتابها هستند، آنچه نگارنده را اميدوار و قوي دل مي‌دارد اين نكته است كه اكنون سخن از زندگي نامه وجود گرامي شخصيت مقدسي در ميان است كه زندگي او سراسر با كتاب آسماني قرآن پاك آنچنان عجين و درآميخته است كه گويي بر هر لحظه آن پرتوي از آيات اين كتاب شريف، برتابيده است و وجود او تجسم عيني آيات الهي است.

... آري، هنگامي كه از امام صادق (عليه السلام) سخن در ميان است ديگر تنها شرح و بيان يك زندگي نامه ساده نيست، بلكه سخن از قرآن خدايي، سخن از اسلام محمدي (صلي الله عليه وآله)، سخن از تشيع علوي (عليه السلام) و سخن از مكتب پربار جعفري (عليه السلام) است و در نتيجه سخن از تاريخ سراسر مبارزه و ايثار تشيع خونباري است كه صفحه، صفحهء آن را چون شهيدان شاهد و شاهدان شهيد تابناك مي‌سازد، تاريخي

كه برگ برگ آن نمايشگر تلاش و مجاهدت، ايثار و فداكاري، جانبازي و پاكبازي و از خود گذشتن براي تقرب به خداست. تاريخي كه در بستر زلال و خروشان آن انسانهايي راستين دوره به دوره و زمانه به زمانه برخاسته اند تا كشتي شكسته جامعه بشري را در درياي متلاطم زندگي اين جهاني به ساحل آرام نجات و رستگاري آن جهاني، رهنمون گردند، خود همچون شمع سراپا بسوزند و آب بشوند تا محفل دوستان و حتي دشمنان را روشن و باصفا سازند، دوستان را گرماي عشق و توانايي دهند و دشمنان را نور بينايي و دانايي بخشند ...

ششمين اختر تابناك آسمان ولايت و امامت، امام جعفر بن محمد الصادق (عليه السلام) سرسلسله‌اي از تبار اين گونه پاكان است كه در دوست و دشمن آفتاب گونه به يكسان مي‌تابيد، منتهي از آن سرچشمه فياض نور و ايثار و ايمان سرشار، هر كس به قدر خود بهره برميگرفت و خوشه ميچيد.

... امام صادق (عليه السلام) كه با بنيانگزاري اصول مذهب جعفري، عنوان رئيس مذهب و پايه گذار فقه آل محمد (صلي الله عليه وآله) را به حق شايسته و زيبندهء خود ساخته است، از زمان جواني در دوران حيات پدر ارجمندش و پيش از آن كه خود عهده دار امامت گردد تا آخرين روز حيات رنج آميز و سرشار از درد وايذاء و شكنجه‌اش، همواره روشنگر محافل علم و ايمان بود و عقايد عالمانه اش كه از ايمان الهي سرچشمه مي‌گرفت تا امروز الهام بخش و

(۹۹۰)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، الشهادة (1)

حركت آفرين خيل پيروان مخلص و برگزيدهء اهلبيت عصمت و فضيلت است و از اين پس تا رستاخيز مهدي (عج) نيز، همچنان پرتوافشان و سازندهء انسانها خواهد بود. آري، او بود كه دنياي جهل و ناداني گسترده بر زمان خلفاي اموي و عباسي، و حاكم بر مكانهاي تحت سيطرهء آنان را با تابش افكار آسماني و الهي‌اش و با انوار دانش بيپايانش كه بر تمامي رشته‌هاي علوم زمان خود پرتو افكنده بود روشن و منور ساخت ... و درخشان تر و برجسته تر از همه فروع تابناك بي شمار و شاخ و برگهاي موفور و پربار بر اصول ثابت احكام الهي مترتب ساخت كه در هر عصر و زمانه با هر خصوصيتي كه در هر دوره رخ نمايد، روشنگر راه راهروان اسلام و قرآن در همان دوره گردد و پاسخگوي مشكلاتي باشد كه احكام ثابت الهي، پرداختن به جزئيات آن را لازم ندانسته است ... ليكن جامعه بشري از آگاهي بر آنها، نه تنها بي نياز نيست كه پويايي جامعه بدانها وابسته است ...

... بدين گونه آن امام و پيشواي صديق كه تربيت يافتهء خاندان وحي و پروردهء گلستان نبوت و رنگ و عطر يافتهء بوستان ولايت و برخاسته از گلزار امامت و وصايت بود، هزاران نفر را در مكتب تربيتي خود دانش آموخت و در طول تاريخ اسلام پرچم هدايت علمي جهان تشيع را بر دوش خود كشيد تا سرگردانان واحه ظلمت و حيرت زدگان وادي جهالت در سايه روحنواز وجانپرور آن به سر منزل نيكبختي و رستگاري هدايت شوند.

اينسان است كه بخش عظيمي از رسالت و تعهدي را كه اسلام براي نيكبختي و بهروزي اين جهان و سعادت و رستگاري آن جهاني بشر به عهده دارد، امام صادق (عليه السلام) بر عهده خويش گرفته و به انجام رسانده است ...

مؤسس دانشگاه جعفري امام صادق (عليه السلام) پايه گذار دانشگاه بزرگ جعفري در مدينه است، دانشگاهي كه بي هيچ تعصب و جزم انديشي، به راستي مي‌توان گفت در تاريخ اسلام نظير آن با ويژگيهايي كه داشت، ديگر هرگز ديده نشد و در دانشكده‌هاي متعدد آن، هزاران تن، در رشته‌هاي گوناگون علوم اسلامي، و فنون و دانشهاي روز آن زمان به آموزش و فراگيري مشغول بودند. تنها در رشته فقه و معارف انساني، صدها نفر در مسجد كوفه به گفته‌هاي پيشواي دلبند خويش، گوش جان مي‌سپردند و گفتارهاي استاد ارجمند را تكرار

(۹۹۱)

مسجد، جامع الكوفة (1)، الجهل (1)
ميكردند و بر روي آن به دقت و بررسي مي‌پرداختند. در آن دوران در هر محفل علمي نه تنها دانشجويان تشنه و نيازمند آموزش، كه حتي دانشمندان قادر به آموختن و آموزگاري نيز نداي قال الباقر وقال الصادق سر مي‌دادند، و بدين گونه به سخنان خود اعتبار و ارزش بي چون و چرا و ترديدناپذير ميبخشيدند، زيرا كه تنها منبع ارجمند و مستند ارزشمند آنان و تنها پشتوانهء گفتارهاي علمي شان، گفته‌ها و ارشادات و توجيهات و توضيحات علمي آن بزرگ زمان و يگانهء دوران و پدر ارجمند آن امام، شكافنده علوم و دانشها بود و بس.
او پايه گزار و تنظيم كننده رشته‌هاي مختلف حديث ودرايت است كه قدر و قيمت و اعتبار و منزلت شيعيان را با احاديث و مراتب پرمنزلت آن بالا برد.
چنان كه در همان يك دوره، بيش از 4 هزار دانش پژوه و دانشمند از پيشگاه امام در اين رشته كسب علم و دانش كرده و به نقل روايت پرداخته اند. براي درك عظمت گوشه اي از آن دانشگاه بي همتاي اسلامي كافي است گفته شود، " اصول چهارصدگانه " حديث و معارف اسلامي كه تنها منبع اصلي و اصيل كتابهاي معتبر چهارگانه " كافي " شيخ كليني، " من لا يحضره الفقيه " ابن بابويه، " تهذيب " و " استبصار " شيخ طوسي قرار گرفته، محصول مستقيم شاگردان با كفايت امام صادق (عليه السلام) بوده است ...
آري، در مكتب پربار امام، شاگردان برجسته اي همچون: أبان بن تغلب، محمد بن مسلم وزرارة بن اعين پرورش يافتند كه نخستين ايشان بيش از سي هزار حديث، و دومينشان بيش از شانزده هزار حديث از امام صادق وبيش از سي هزار حديث از پدر بزرگوارش امام محمد باقر نقل كرده اند.
در ديگر رشته‌هاي علوم و فنون و معارف نيز شاگرداني چون: جابر بن حيان ثقفي، و هشام بن حكم تربيت يافته اند كه هر دو از پايه گذاران دانش شيمي و علم كلام به شمار مي‌روند و نيز از ديگر شاگردان نامدار امام مي‌توان و بايد به: هشام كلبي نسابه، مؤمن طاق وحريز اشاره كرد، و از رجال نام آور برخاسته از آن مكتب نيز مي‌توان سفيان ثوري، ابوحنيفه، قاضي سكوني، قاضي ابوالبختري و ... را نام برد.
ما در اين مجموعه كوشيده ايم بخشي از حيات، تلاش و كوشش اين امام همام و آن
(۹۹۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (1)، زرارة بن أعين (1)، أبان بن تغلب (1)، جابر بن حيان (1)، الكسب (1)، الصدق (1)، النوم (2)

فرزانهء فريد را نشان دهيم تا چه قبول افتد و چه در نظر آيد. توفيق نهايي فقط از اوست.
ولادت با سعادت همزمان با ولادت رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) هفدهم ماه ربيع الاول به سال هشتاد و سه هجري (آغاز قرن هشتم ميلادي) در دودمان رسالت و نبوت، نوزادي از سلاله ي پاك رسالت و از صلب امام باقر (عليه السلام) پيشواي پنجم شيعيان جهان، قدم به عرصهء حيات گذاشت و جهاني از صفا و نورانيت و علم و دانش را به دوستداران خود به ارمغان آورد و منشأ تحولات و دگرگونيهايي در جهان اسلام و فضيلت و دنياي معنويت و انسانيت گرديد.
او 15 سال تحت تربيت نياي بزرگش امام سجاد (عليه السلام) زينت سالكان راه حقيقت و معرفت، به سر برد و 19 سال پس از آن تحت توجهات پدر عاليقدرش امام باقر (عليه السلام) قرار گرفت و در محيط مدينه، خاندان وحي و قرآن رشد و نما و كسب فضيلت و معرفت آغاز نمود و اين دوران ارزنده، بهترين و عاليترين فرصت و موقعيت به شمار مي‌آمد و به اين كودك جوياگر امكان مي‌داد كه در چنين مدرسهء عالي و مكتب رحماني، گام سپارد و علم و دانش و فضيلت و معرفت الهي كسب نمايد ...
مادرش " ام فروه " دختر قاسم بن محمد بن ابي بكر، از شيفتگان مقام ولايت و عصمت و يكي از بانوان با فضليت و قدس و تقوي بود كه بعدها پسرش، كه هرگز اغراق و تعصب در كلام او وجود نداشت، در وصف آن بانوي پر فضيلت مي‌گويد:
" او از بانوان پرهيزكار و باتقوا و با ايمان و نيكوكار بود و خداوند به نيكوكاران پاداش شايسته عنايت خواهد كرد ". (1) جلالت قدر و منزلت و اعتبار آن بانو در حدي بوده است كه گاهي امام را با مادرش تعريف و توصيف مينمودند و از امام به عنوان " ابن المكرمة " (فرزند بانوي بزرگوار) تعبير مي‌آوردند. (2) محيط تربيت او از آغاز طفوليت شاهد و نظاره گر رفت و آمد و تردد دانش جويان و فضيلت پژوهان

1. سيد هاشم بحراني، تفسير برهان، ص 665.
2. ثقة الأسلام كليني، كافي ج 2، ص 87.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، شهر ربيع الأول (1)، محمد بن أبي بكر (1)، الكسب (2)، الشهادة (1)، الصّلب (1)

فرزانهء فريد را نشان دهيم تا چه قبول افتد و چه در نظر آيد. توفيق نهايي فقط از اوست.
ولادت با سعادت همزمان با ولادت رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) هفدهم ماه ربيع الاول به سال هشتاد و سه هجري (آغاز قرن هشتم ميلادي) در دودمان رسالت و نبوت، نوزادي از سلاله ي پاك رسالت و از صلب امام باقر (عليه السلام) پيشواي پنجم شيعيان جهان، قدم به عرصهء حيات گذاشت و جهاني از صفا و نورانيت و علم و دانش را به دوستداران خود به ارمغان آورد و منشأ تحولات و دگرگونيهايي در جهان اسلام و فضيلت و دنياي معنويت و انسانيت گرديد.
او 15 سال تحت تربيت نياي بزرگش امام سجاد (عليه السلام) زينت سالكان راه حقيقت و معرفت، به سر برد و 19 سال پس از آن تحت توجهات پدر عاليقدرش امام باقر (عليه السلام) قرار گرفت و در محيط مدينه، خاندان وحي و قرآن رشد و نما و كسب فضيلت و معرفت آغاز نمود و اين دوران ارزنده، بهترين و عاليترين فرصت و موقعيت به شمار مي‌آمد و به اين كودك جوياگر امكان مي‌داد كه در چنين مدرسهء عالي و مكتب رحماني، گام سپارد و علم و دانش و فضيلت و معرفت الهي كسب نمايد ...
مادرش " ام فروه " دختر قاسم بن محمد بن ابي بكر، از شيفتگان مقام ولايت و عصمت و يكي از بانوان با فضليت و قدس و تقوي بود كه بعدها پسرش، كه هرگز اغراق و تعصب در كلام او وجود نداشت، در وصف آن بانوي پر فضيلت مي‌گويد:
" او از بانوان پرهيزكار و باتقوا و با ايمان و نيكوكار بود و خداوند به نيكوكاران پاداش شايسته عنايت خواهد كرد ". (1) جلالت قدر و منزلت و اعتبار آن بانو در حدي بوده است كه گاهي امام را با مادرش تعريف و توصيف مينمودند و از امام به عنوان " ابن المكرمة " (فرزند بانوي بزرگوار) تعبير مي‌آوردند. (2) محيط تربيت او از آغاز طفوليت شاهد و نظاره گر رفت و آمد و تردد دانش جويان و فضيلت پژوهان

1. سيد هاشم بحراني، تفسير برهان، ص 665.
2. ثقة الأسلام كليني، كافي ج 2، ص 87.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، شهر ربيع الأول (1)، محمد بن أبي بكر (1)، الكسب (2)، الشهادة (1)، الصّلب (1)

به منزل جد بزرگوارش امام سجاد (عليه السلام) و پدر گرانقدرش امام باقر (عليه السلام) است و او در اين رفت و آمدها تماشاگر بحثها و گفتگوهاي علمي و فقهي آنان در زمينه‌هاي مختلف علوم اسلامي است. از آغاز طفوليت، تارهاي گوش و صفحات پاك قلب او، با انوار علم و دانش و فضليت آشنايي ومؤانست پيدا مي‌كند، شب زنده‌داريها و سجده‌هاي طولاني، زينت عبادت كنندگان، اثر خاصي در روحيه او باقي گذارده بود، به حدي كه هنوز به حد بلوغ و رشد كامل جسماني نرسيده است كه عاشق و دلباختهء عبادت و اطاعت الهي بود، تا بدينوسيله بيشتر رضايت معبود و خشنودي پروردگار خود را فراهم آورد. آن قدر خود را در اين باره به مشقت و تعب مي‌افكند كه مورد نهي و جلوگيري پدر قرار مي‌گرفت.
خود امام چنين نقل مي‌كند كه: " من نوجواني بودم و در عبادتهاي مستحب، بسيار كوشا وجدي بودم. پدرم به من فرمود: فرزندم! با توجه به سن و سال تو، از اين عمل كمتر كن. وقتي بنده اي محبوب خدا باشد، خدا با عمل كم هم از او راضي مي‌شود ". (1) كودكي او با رشد سريع همراه با كسب علم وحديث نبوي (صلي الله عليه وآله) و تفسير و شرح آيات پيش مي‌رفت. دوران كودكي او، مقارن اوج قدرت امويان، تثبيت نهايي قدرت اداري آنان، و عاري از شور و فعاليت مذهبي بوده است و احتمال قوي وجود دارد كه چنين محيطي در زندگي يك كودك چهارده ساله، در انديشه و شخصيت و زيربناي فكري و علمي او تأثير خاصي گذاشته و آيندهء كار او را به جهت مشخص و معيني ارشاد و هدايت كرده باشد.
عنفوان جواني با رحلت امام زين العابدين (عليه السلام)، جعفر صادق (عليه السلام) وارد عنفوان جواني مي‌گردد و در حدود 23 سال از عنفوان عمرش تحت ارشاد پدر عاليقدرش سپري مي‌گردد. در طول اين سالها امام تلاشها و رنجها و كوششهاي پدر را در راه تثبيت اصول امامت، مشاهده مي‌كند و به عنوان بزرگترين پسر خانواده در همه ي اين فعاليتها شركت مي‌جويد تا در سن 37 سالگي، شاهد رحلت پدر گرانقدرش مي‌گردد.
1. ثقة الأسلام كليني، كافي ج 2، ص 87، متن عبارت: اجتهدت في العبادة وانا شاب فقال لي ابي: يا بني! اراك تصنع فان الله اذا احب عبدا رضي عنه باليسير ...

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن

محمد الصادق عليهما السلام (1)، الكسب (1)، الشهادة (1)، الإستحباب (1)

امامت او

امامت او مقام پيشوايي و امامت كه بر اساس اصل نص و تصريح پيشواي قبلي و علم امام، صورت مي‌پذيرد در وجود امام صادق (عليه السلام) جمع بود. از اين رو امامت او در يكي از حساس ترين دورانهاي تاريخ اسلامي (حساس هم از جنبه‌هاي مذهبي و آئيني، و هم از جنبه‌هاي سياسي و اجتماعي) منطبق بود. تبيين و تشريح نوشتارهاي اعتقادي كه گروهها براي تركيب جماعت اسلامي خود فعاليت مي‌كردند در اين دوره واقع شد.
بسياري از حوادث تاريخ ساز نهضتهاي خشونت آميز، نتايج فعاليت زير زميني و تلاشهاي انقلابي بود، موضع گيريهاي سازشكارانه اهل الحديث ومرجئه در زمينه‌هاي فوق، همه در اين دوره بود. وجود اين اوضاع پيچيده و چند بعدي، راه و روش امامت امام صادق (عليه السلام) را تسهيل نمود، به حدي كه آن موقعيت و امكانات براي پدر و جد بزرگوارش امام زين العابدين با وجود آن امكانات شهادت و اسارت، امكان پذير نبود. در آن دوران فترت، امامت و پيشوايي فكري و معنوي امام به درجه اي از تعالي و پيشرفت رسيد كه تا آن روز، صورت نگرفته بود. درست است كه اكثر شيعيان به دسته‌هاي انقلابي و افراطي پيوسته بودند، ولي راه امامت و رهبري هم مشخص و مجسم گرديده و به اصطلاح به جا افتاده بود و خط مشي كلي آن مشخص و ترسيم گرديده بود.
اوضاع اجتماعي عصر امام (عليه السلام) بررسي اوضاع اجتماعي و شرايط زماني آن دوران، از هر نظر قابل مطالعه و بررسي است كه به عنوان آشنايي كامل بيشتر با محيط آن روز، نظرات جمعي از دانشمندان را در اين باره مورد استفاده قرار مي‌دهيم:
1. استاد شهيد مرتضي مطهري كه يكي از اسلام شناسان و از محققين عصر اخير مي‌باشد، در اين باره مي‌نويسد: " دوران زندگي امام صادق (عليه السلام) در عصر و زماني واقع شد كه علاوه بر حوادث سياسي، يك سلسله عوامل اجتماعي و پيچيدگيها و ابهام‌هاي فكري و روحي پيدا شده بود. لازمه اش اين بود كه امام صادق جهاد خود را در اين جبهه‌ها آغاز كند، مقتضيات زماني امام صادق (عليه السلام) كه در نيمه اول قرن دوم مي‌زيست، با زمان سيد الشهداء (عليه السلام) كه در نيمهء نخستين قرن اول بود، خيلي فرق داشت.
(۹۹۵)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)،

الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (4)، علم المعصوم (1)، الشهادة (1)

اوضاع اجتماعي عصر امام (عليه السلام)

امامت او و مقام پيشوايي و امامت كه بر اساس اصل نص و تصريح پيشواي قبلي و علم امام، صورت مي‌پذيرد در وجود امام صادق (عليه السلام) جمع بود. از اين رو امامت او در يكي از حساس ترين دورانهاي تاريخ اسلامي (حساس هم از جنبه‌هاي مذهبي و آئيني، و هم از جنبه‌هاي سياسي و اجتماعي) منطبق بود. تبيين و تشريح نوشتارهاي اعتقادي كه گروهها براي تركيب جماعت اسلامي خود فعاليت مي‌كردند در اين دوره واقع شد.
بسياري از حوادث تاريخ ساز نهضتهاي خشونت آميز، نتايج فعاليت زير زميني و تلاشهاي انقلابي بود، موضع گيريهاي سازشكارانه اهل الحديث ومرجئه در زمينه‌هاي فوق، همه در اين دوره بود. وجود اين اوضاع پيچيده و چند بعدي، راه و روش امامت امام صادق (عليه السلام) را تسهيل نمود، به حدي كه آن موقعيت و امكانات براي پدر و جد بزرگوارش امام زين العابدين با وجود آن امكانات شهادت و اسارت، امكان پذير نبود. در آن دوران فترت، امامت و پيشوايي فكري و معنوي امام به درجه اي از تعالي و پيشرفت رسيد كه تا آن روز، صورت نگرفته بود. درست است كه اكثر شيعيان به دسته‌هاي انقلابي و افراطي پيوسته بودند، ولي راه امامت و رهبري هم مشخص و مجسم گرديده و به اصطلاح به جا افتاده بود و خط مشي كلي آن مشخص و ترسيم گرديده بود.
اوضاع اجتماعي عصر امام (عليه السلام) بررسي اوضاع اجتماعي و شرايط زماني آن دوران، از هر نظر قابل مطالعه و بررسي است كه به عنوان آشنايي كامل بيشتر با محيط آن روز، نظرات جمعي از دانشمندان را در اين باره مورد استفاده قرار مي‌دهيم:
1. استاد شهيد مرتضي مطهري كه يكي از اسلام شناسان و از محققين عصر اخير مي‌باشد، در اين باره مي‌نويسد: " دوران زندگي امام صادق (عليه السلام) در عصر و زماني واقع شد كه علاوه بر حوادث سياسي، يك سلسله عوامل اجتماعي و پيچيدگيها و ابهام‌هاي فكري و روحي پيدا شده بود. لازمه اش اين بود كه امام صادق جهاد خود را در اين جبهه‌ها آغاز كند، مقتضيات زماني امام صادق (عليه السلام) كه در نيمه اول قرن دوم مي‌زيست، با زمان سيد الشهداء (عليه السلام) كه در نيمهٔ نخستين قرن اول بود، خيلي فرق داشت.
(۹۹۵)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)،

الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (4)، علم المعصوم (1)، الشهادة (1)

در نيمه قرن اول، در داخل كشورهاي اسلامي براي مرداني كه مي‌خواستند به اسلام خدمت كنند، يك جبهه بيشتر وجود نداشت و آن جبهه مبارزه با دستگاه فاسد خلافت بود. ساير جبهه‌ها هنوز بوجود نيامده بود و يا اگر بوجود آمده بود، چندان اهميتي پيدا نكرده بود. حوادث عالم اسلام همه مربوط به دستگاه خلافت بود و از لحاظ روحي و فكري هنوز به بساطت و سادگي صدر اسلام زندگي مي‌كردند. اما بعدها و در زمانهاي بعد، تدريجا به علل مختلف جبهه‌هاي مختلف ديگري بوجود آمد. جبهه‌هاي علمي و فكري و فرهنگي عظيم در ميان مسلمانان آغاز شد. نحله‌ها و مذاهب در اصول و فروع دين، پيدا شدند ". (1) وي سپس مي‌افزايد: " در تاريخ زندگي امام صادق (عليه السلام)، يك جا مي‌بينيم زنادقه و دهريون از قبيل: ابن ابي العوجاء وابوشاكر ديصاني و حتي ابن مقفع با آن حضرت محاجه مي‌كنند، و در جاي ديگر اكابر معتزله از قبيل ك عمرو بن عبيد، و واصل بن عطاء در مسائل الهي با وي به گفتگو مينشينند و در جاي ديگر فقهاي بزرگ آن عصر، مانند:

ابوحنيفه و مالك، معاصر امام صادق (عليه السلام) و هر دو از محضر امام استفاده مي‌كنند. شافعي و احمد بن حنبل شاگردان آن حضرتند. و در جاي ديگر متصوفه به حضور آن حضرت، رفت و آمد و سؤال و جواب مي‌كردند و ... خلاصه آنكه زمان امام صادق (عليه السلام) دوران برخورد عقائد و افكار بود و ضرورت ايجاب مي‌كرد امام سعي و كوشش خود را در اين صحنه و جبهه قرار دهد ... ". (2) اوضاع پيچيده 2. دكتر سيد حسين جعفري از دانشمندان محقق ومتتبع هندوستان گويد:

" امامت جعفر صادق (عليه السلام) بر يكي از حساس ترين دورانهاي تاريخ اسلامي هم از جنبه‌هاي مذهبي و آئيني و هم از جنبه‌هاي سياسي منطبق بود تلاش‌هاي فراواني كه گروه‌ها به منظور تدوين و تشريح نوشتارهاي اعتقادي خود، براي تركيب جماعت اسلامي مي‌كردند همه در اين دوران واقع گرديده است بسياري از حوادث تاريخ ساز،

1. بيست گفتار، ص 156.

2. بيست گفتار، ص 157.

نهضت‌هاي خشونت آميز، نتائيج طبيعي فعاليت‌هاي مختلف، تحت جريان و تلاش‌هاي انقلاب و بالاتر از همه موضع گيري‌هاي سازشكارانه " اهل

الحديث ومرجئه " در زمينه‌هاي فوق، همه در اين دوران قرار داشت. وجود اين اوضاع پيچيده و چند بعدي، صعود امامت جعفر صادق (عليه السلام) را به تعالي و در دجه اي والاتسهيل كرد كه از اين پيش براي پدر و پدر بزرگش نيل به آن امكان نداشت ... ".
او در تشريح و بررسي اين اوضاع خاطرنشان مي‌سازد: " وقتي كه حكومت خودكامه اموي و روش بي بند و بار زندگي آنان، انتظارات مسليمن را به خصوص پس از قتل عام كربلا، ناكام كرد مسلمانان به تصور و انديشه در عقيده مهدويت پرداختند، مهدي را رهبري مي‌دانستند كه مستقيما به وسيلهء خدا هدايت مي‌شد قتل عام كربلا و كشتن حسين (عليه السلام) تنها نواده باقيمانده پيامبر، خراب كردن خانه كعبه، محاصره مدينه و اعمال مصائب و رنجها نسبت به كوفيان هوادار علي (عليه السلام) زمينه‌هاي كافي براي انتظار قيام مهدي (عليه السلام) را فراهم ساخت گرچه خوانخواهي فرزند پيامبر (صلي الله عليه وآله) فرياد اصلي و محور همه اين جريانها بود، اتخاذ سياست تقيه و عدم درگيري در ماجراهاي سياسي كه امام زين العابدين (عليه السلام) داشت موجب شد كه كوفيان نا آرام هوادار خاندان پيامبر به كسب حمايت اخلاقي از يكي ديگر از اعقاب علي (عليه السلام) بپردازند.
خلاصه آنكه عصر زندگي آن بزرگوار، دوران گسترش تعليم و تربيت، آغاز نهضت فكري اسلامي و طليعهء دانش‌هاي گوناگون مذاهب، فرق ونحل و ملل و عصر بروز آراء و عقائد بود و زمينه براي نشر علوم و فرهنگ اسلامي آماده تر و مستندتر، و خلفاء آن روز بر خلاف گذشتگان تمايلي به بحث و گفتگو نشان مي‌دادند هر چند كه به اقتضاي زمان و تحت تأثير شرايط و مقتضيات زمان و مكان باشد.
پيشواي ششم ما، هرج و مرج و پايان عصر امويان را غنيمت شمرد و به تبليغ آيين پيامبر اسلام به بهترين وجه همت گماشت. آموزش‌هاي لازم و راهنمائي‌هاي ارزنده او ديوارهاي ابهام و مشكلات را فرو ريخت وآئين واقعي محمد (صلي الله عليه وآله) را طرح ريزي و نشان داد به حدي كه آئين اسلام را آئين جعفري و او را پايه گزار و مؤسس اين مكتب ناميدند.
(٩٩٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)، الكسب (1)، القتل (2)

اعتراف اهل بيت زيد بن علي (عليه السلام) شهيد كوفه [مستشهد 122 ه. ق] فردي كه در تقوي و زهد او اتفاق نظر وجود دارد در مورد برادر زاده ء خود امام صادق چنين اعتراف دارد و اعتراف اهل خانه به مناسبت اينكه آگاه تر به اندرون خانه هستند از ديگران مؤثرتر و مقبول تر ميباشد. او ضمن معرفي حجت عصر و پيشواي روزگار مي‌فرمايد: " در هر دوره و روزگار فردي وجود دارد كه حجت خدا بر بندگان خويش ميباشد. حجت و برهان روزگار ما هم پسر برادرم جعفر مي‌باشد، فردي كه از وي پيروي نمايد هرگز گمراهي و ضلالت ندارد و هر كس با او مخالفت ورزد هرگز روي هدايت و سعادت نخواهد ديد ". (1) با اين خصوصيات و ويژگي‌ها، درست، عظمت كار و موقف واقعي امام را درك مي‌كنيم كه در چه شرائط خاص روحي و سياسي و اجتماعي قرار داشته است و روش مثبت و ايجابي او در مقام يك عنصر سازنده و مفيد، چه نقشي در تكوين شخصيت آينده شيعه داشته است؟ و آيا اصولا امام به عنوان رهبر و پيشوا در آن روزگاز جز روشي كه اتخاذ فرمودند راه ديگري نيز داشته اند يا نه؟ كه فصول بعدي كتاب تا حدود فراواني روشنگر و پاسخگوي اين مسائل مي‌باشد.

قم عقيقي بخشايشي ارديبهشت 1381 ش

1. تشيع در مسير تاريخ، ص 235.

(٩٩٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، الزهد (1)، الشهادة (1)

بخش اول F خصوصيات روحي امام (عليه السلام)

صفحه(٩٩٩)

بخش اول / خصوصيات روحي امام (ع) ...
امام صادق (عليه السلام) نمونهء بارز و مظهر صفات پسنديده و اخلاق حميده بود. او در گفتار خود راستگو و در پويندگي حقيقت درستگار و دانشمند و عامل به گفتار خويش بود.
در ميان دانشمندان و سيره نويسان منصف اسلامي، احدي نيست كه در فضل و تقوي و علم و دانش و فضيلت او انكار، يا ترديدي داشته باشد.
سير زندگي او درس اسلام شناسي و عمل و كردار او درس توحيد و خداشناسي بود او بر هيچ معروف و خيري دستور نمي‌داد جز آنكه خود پيشرو و پيش قدم انجام آن بود.
اگر او گوينده: " كونوا دعاة الناس به غير السنتكم " بود (مردم را تنها با زبان دعوت به خير و نيكي نكنيد) خود پيشرو و پيشتاز از همه به آن متعهد و عامل بود. او در اعمال و كردار خويش نشانگر سيماي انبياء و صالحين نيكوكار بود.
يكي از شاگردان امام مي‌گويد: " روز گرمي از فصل تابستان امام صادق (عليه السلام) را ديدم كه در يكي از راه‌هاي مدينه به سوي مزرعه ي خود مي‌رود، عرض كردم فدايت شوم با تقربي كه شما با پيامبر داريد چگونه در اين هواي گرم خود را به زحمت وتعب انداخته ايد؟؟
فرمودند: براي كسب روزي حلال بيرون آمده ام كه از تو و امثال تو بي نياز گردم ... (1) يكي ديگر از علاقه مندان او بنام ابو عمرو شيباني مي‌گويد امام صادق (عليه السلام) را ديديم كه لباس خشن در بر كرده و بيل در دست، مشغول فعاليت و كار در مزرعه بود و عرق از صورت او مي‌ريخت، گفتم فدايت شوم بيل را به من بده تا من به جاي شما كار كنم فرمودند دوست دارم براي معيشت گرماي آفتاب را تحمل كنم ... ". (2)
1. ثقة الاسلام كليني، كافي ج 5، ص 266.
2. ثقة الاسلام كليني، كافي ج 5، ص 266.
(١٠٠١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، الكسب (1)، العرق، التعرق (1)

ويژگيهاي روحي او داراي اخلاص و صدق سرشار از صفا، بلكه سرچشمه و منبع خلوص و صفا بود. او ثمره ء دودمان رسالت و جوينده راستگوي حقيقت‌ها نامیده نمي‌گشت و از چشمهء جوشان علم و دانش خود، همگان را بهره ور مي‌ساخت ...
معرفي و توصيف او را به يكي از شاگردان او وامي گذاريم. او كه خود يكي از پيشوايان فقهي اهل سنت است او درباره امام لب به توصيف مي‌گشايد و مي‌گويد:
" من در مدينه با جعفر بن محمد رفت و آمد داشتم او هميشه تبسم بر چهره داشت.
هنگامي كه نام پيامبر اسلام پيش او آورده مي‌شد از كثرت علاقه و احترام رنگش دگرگون مي‌گشت. مدتها با او رفت و آمد داشتم او را جز در يكي از سه حالت مشاهده نكردم: يا در حالت نمازگزاري بود يا روزه دار بود، يا به قرآئت قرآن مجيد اشتغال داشت.
وقتي سخن از رسول خدا (عليه السلام) مي‌گفت با حالت طهارت و وضوء بود. او هرگز در مسائل بيفائده، سخن نميراند، او از عبادتگران زاهد بود كه در دل خوف و خشيت الهي را دارند ".
وي مي‌افزايد: " او با داشتن ورع و تقوي و خود نگهداري از حرام هرگز محروم از طيبات و حلال‌هاي الهي نبود سعي و كوشش داشت كه خود را از حلال مستغني سازد از اينرو لباس تميز و تازه مي‌پوشيد. (داستان او با سفيان ثوري مشهور است كه در بخش امام و گروه‌هاي اين كتاب آمده است.) او در راه خداوند از سرزنش ملامت كنندگان هراسي نداشت و در زندگي خصوصي و عمومي وي، جز خدا كسي دخالت و تأثيرگذاري نبود ... ".
صبر و استقامت او در برابر مصائب و شدائد صبور و پر استقامت بود، هرگز لب به شكوه و ناله نمي‌گشود. روزي فرزند كوچكش در برابر چشمان نظاره گر او از دنيا رفت متأثر گرديد در همان حال نعمت الهي را به ياد آورد او را به طرف بانوان برد و تأكيد فراوان نمود هرگز ناله سر ندهند.
(۱۰۰۲)
صفحهمفاتيح البحث: جعفر بن محمد (1)، التصديق (1)، الخوف (1)، الوضوء (1)، النوم (1)

ويژگيهاي روحي او داراي اخلاص و صدق سرشار از صفا، بلكه سرچشمه و منبع خلوص و صفا بود. او ثمره ء دودمان رسالت و جوينده راستگوي حقيقت‌ها نااميده نمي‌گشت و از چشمهء جوشان علم و دانش خود، همگان را بهره ور مي‌ساخت ...

معرفي و توصيف او را به يكي از شاگردان او وامي گذاريم. او كه خود يكي از پيشوايان فقهي اهل سنت است او درباره امام لب به توصيف مي‌گشايد و مي‌گويد:

" من در مدينه با جعفر بن محمد رفت و آمد داشتم او هميشه تبسم بر چهره داشت.

هنگامي كه نام پيامبر اسلام پيش او آورده مي‌شد از كثرت علاقه و احترام رنگش دگرگون مي‌گشت. مدتها با او رفت و آمد داشتم او را جز در يكي از سه حالت مشاهده نكردم: يا در حالت نمازگزاري بود يا روزه دار بود، يا به قرآئت قرآن مجيد اشتغال داشت.

وقتي سخن از رسول خدا (عليه السلام) مي‌گفت با حالت طهارت و وضوء بود. او هرگز در مسائل بيفائده، سخن نميراند، او از عبادتگران زاهد بود كه در دل خوف و خشيت الهي را دارند ".

وي مي‌افزايد: " او با داشتن ورع و تقوي و خود نگهداري از حرام هرگز محروم از طيبات و حلال‌هاي الهي نبود سعي و كوشش داشت كه خود را از حلال مستغني سازد از اينرو لباس تميز و تازه مي‌پوشيد. (داستان او با سفيان ثوري مشهور است كه در بخش امام و گروه‌هاي اين كتاب آمده است.) او در راه خداوند از سرزنش ملامت كنندگان هراسي نداشت و در زندگي خصوصي و عمومي وي، جز خدا كسي دخالت و تأثيرگذاري نبود ... ".

صبر و استقامت او در برابر مصائب و شدائد صبور و پر استقامت بود، هرگز لب به شكوه و ناله نمي‌گشود. روزي فرزند كوچكش در برابر چشمان نظاره گر او از دنيا رفت متأثر گرديد در همان حال نعمت الهي را به ياد آورد او را به طرف بانوان برد و تأكيد فراوان نمود هرگز ناله سر ندهند.

(۱۰۰۲)

صفحهمفاتيح البحث: جعفر بن محمد (1)، التصديق (1)، الخوف (1)، الوضوء (1)، النوم (1)

سخاوت

سخاوت امام (عليه السلام) در سخاوت و ايثار خلف و يادگار راستين و صادق امام علي بن ابيطالب (عليه السلام) بود. او بخشي از درآمد خود را براي رفع اختلاف وحل مشاجره ي دو برادر مسلمان تعيين كرده بود كه غالبا بر اساس امور مالي منازعه مي‌كنند و سفارش كرده بود اين امر از ديگران پوشيده و مخفي نگه داشته شود. او معتقد بود كه كمال احسان در سه چيز نهفته است: 1. در سرعت و تعجيل در خيرات 2. كوچك شمردن و تصغير خيرات خويش 3. در پنهان داشتن و سري نمودن آن. از اينرو بيشتر اوقات احسانها و نيكوكاريهاي خود را مخفي از نظر مردم انجام مي‌داد مگر آنكه در افشاي آن خير و مصلحت والاتري وجود داشته باشد.
سخاوت و بذل او بهترين دليل شعور اجتماعي او بوده و پنهان داشتن آن دليل قوت وجدان ديني و احساسات عميق مذهبي اوست ... و باز به سخن خود ادامه مي‌دهد:
عفو و گذشت او امام صادق (عليه السلام) در عفو و گذشت و در بزرگواري و سماحت كم نظير بود او هرگز بديها را با بدي، مقابله به مثل نمي‌فرمود بلكه با وجه بهتر و به صورت نيكوتر و شايسته‌تر خوشرفتاري مي‌نمود. او با معاشرين و خدمتگزاران با مهرباني رفتار مي‌كرد. مي‌گويند روزي يكي از خدمتگزاران را در پي حاجتي فرستاد. او تأخير نمود. امام پشت سر او رفت و ديد كه او خوابيده است. امام منتظر ماند تا بيدار شود هنگامي كه بيدار شد با مهرباني فرمود چه شده است كه شب و روز مي‌خوابي؟، شب مال تو و روز براي ما باشد بهتر نيست؟ هنگامي كه اطلاع مي‌رسيد پشت سر او افراد بدگويي كرده اند مي‌ايستاد و نماز مي‌گذارد و در حق غيبت كننده و بدگو دعا ميفرمود در صورتي كه او قادر بر انتقام بود ولي هرگز خود را با اين افكار آلوده نمي‌ساخت. مي‌فرمود هرگز در عفو ذلت نيست و در انتقام عظمت وجود ندارد و باز مي‌فرمود:
... هرگز مال از صدقه نمودن نقصان پيدا نمي‌كند و بنده ء خدا را از عفو جز عزت و سربلندي نمي‌افزايد هر آن كس براي رضاي خدا تواضع و فروتني كند خداوند متعال او را سر بلند مي‌كند.
(١٠٠٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)

عفو و گذشت او

سخاوت امام (عليه السلام) در سخاوت و ايثار خلف و يادگار راستين و صادق امام علي بن ابيطالب (عليه السلام) بود. او بخشي از درآمد خود را براي رفع اختلاف وحل مشاجره ي دو برادر مسلمان تعيين كرده بود كه غالبا بر اساس امور مالي منازعه مي‌كنند و سفارش كرده بود اين امر از ديگران پوشيده و مخفي نگه داشته شود. او معتقد بود كه كمال احسان در سه چيز نهفته است: 1. در سرعت و تعجيل در خيرات 2. كوچك شمردن و تصغير خيرات خويش 3. در پنهان داشتن و سري نمودن آن. از اينرو بيشتر اوقات احسانها و نيكوكاريهاي خود را مخفي از نظر مردم انجام مي‌داد مگر آنكه در افشاي آن خير و مصلحت والاتري وجود داشته باشد.
سخاوت و بذل او بهترين دليل شعور اجتماعي او بوده و پنهان داشتن آن دليل قوت وجدان ديني و احساسات عميق مذهبي اوست ... و باز به سخن خود ادامه مي‌دهد:
عفو و گذشت او امام صادق (عليه السلام) در عفو و گذشت و در بزرگواري و سماحت كم نظير بود او هرگز بديها را با بدي، مقابله به مثل نمي‌فرمود بلكه با وجه بهتر و به صورت نيكوتر و شايسته‌تر خوشرفتاري مي‌نمود. او با معاشرين و خدمتگزاران با مهرباني رفتار مي‌كرد. مي‌گويند روزي يكي از خدمتگزاران را در پي حاجتي فرستاد. او تأخير نمود. امام پشت سر او رفت و ديد كه او خوابيده است. امام منتظر ماند تا بيدار شود هنگامي كه بيدار شد با مهرباني فرمود چه شده است كه شب و روز مي‌خوابي؟، شب مال تو و روز براي ما باشد بهتر نيست؟ هنگامي كه اطلاع مي‌رسيد پشت سر او افراد بدگويي كرده اند مي‌ايستاد و نماز مي‌گذارد و در حق غيبت كننده و بدگو دعا ميفرمود در صورتي كه او قادر بر انتقام بود ولي هرگز خود را با اين افكار آلوده نمي‌ساخت. مي‌فرمود هرگز در عفو ذلت نيست و در انتقام عظمت وجود ندارد و باز مي‌فرمود: ... هرگز مال از صدقه نمودن نقصان پيدا نمي‌كند و بنده ء خدا را از عفو جز عزت و سربلندي نمي‌افزايد هر آن كس براي رضاي خدا تواضع و فروتني كند خداوند متعال او را سر بلند مي‌كند.
(۱۰۰۳)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)

شجاعت او

شجاعت او روان فرزندان علي و نسل شجاع او را شدائد و سختي‌ها صيقل داده اند پيش آمدها و حوادث تصميم‌ها و اراده‌هاي آنان را سست و لرزان نمي‌كند آنان هرگز از مرگ هراسي ندارند و همانند كوه استوار در برابر شدائد ايستادگي مي‌كنند. او كه قلبش مالامال از ايمان و توحيد و خداشناسي بود از چه و از كي بيمناك باشد؟ درباره او بارها سعايتها پيش منصور بردند و او امام را احضار كرد. در اين احضارها و إخطارها، نه تنها هراسي به خود راه نداد بلكه اغلب او را موعظه و نصيحت مي‌نمود. در يكي از احضارها بود كه فرمود: منصور! صبر و بردباري داشته باش كه بردباري پشتوانه ي علم و دانش است.

زمام امور نفس خود را به هنگام قدرت در اختيار داشته باش ... هنگامي كه به امام خبر رسيد كه يكي از فرمانداران منصوب منصور در يكي از خطبه‌هاي نماز، به ساحت مقدس علي (عليه السلام) اسائه ادب نموده است امام با كمال شجاعت در برابر او ايستاد و فرمود:

" آيا خبر ندهم فردي را كه در روز قيامت از نظر حساب دست خالي و حيران و از همه كس بيشتر خسران و زيان ديده است او فردي است كه آخرت خود را به دنياي ديگران فروخته باشد و او همين فرد ملعون و فاسق است ... ". (1) سجاياي اخلاقي و انساني پيشوايان معصوم ما هر كدام در زندگي خصوصي و اجتماعي نمونهء كامل اخلاق حسنه و سيرت پيشرفتهء اسلامي بودند و سراسر زندگيشان درسهاي روشني از روشهاي اصيل اسلام در همه ابعاد زندگي بوده است. هيچ معروفي را امر نمي‌كردند جز آنكه خود پيشتاز وقدوهء آن بودند و از هيچ منكري جلوگيري و نهي نمي‌نمودند جز آنكه خود نخستين پيش گيرنده و تارك آن بودند.

سجاياي اخلاقي و فضائل انساني و صفات ملكوتي امام صادق (عليه السلام) در سطح والاتر از آن قرار گرفته است كه بتواند مورد ارزيابي دقيق ما قرار گيرد تنها به عنوان فراگيري و

1. اسد حيدر، الامام الصادق ج 5 و 6، ص 66.

(١٠٠٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الصبر (1)، الإختيار، الخيار (1)، الصدق (1)

شجاعت او روان فرزندان علي و نسل شجاع او را شدائد و سختي‌ها صيقل داده اند پيش آمدها و حوادث تصميم‌ها و اراده‌هاي آنان را سست و لرزان نمي‌كند آنان هرگز از مرگ هراسي ندارند و همانند كوه استوار در برابر شدائد ايستادگي مي‌كنند. او كه قلبش مالامال از ايمان و توحيد و خداشناسي بود از چه و از كي بيمناك باشد؟ درباره او بارها سعايتها پيش منصور بردند و او امام را احضار كرد. در اين احضارها و إخطارها، نه تنها هراسي به خود راه نداد بلكه اغلب او را موعظه و نصيحت مي‌نمود. در يكي از احضارها بود كه فرمود: منصور! صبر و بردباري داشته باش كه بردباري پشتوانه ي علم و دانش است.

زمام امور نفس خود را به هنگام قدرت در اختيار داشته باش ... هنگامي كه به امام خبر رسيد كه يكي از فرمانداران منصوب منصور در يكي از خطبه‌هاي نماز، به ساحت مقدس علي (عليه السلام) اسائه ادب نموده است امام با كمال شجاعت در برابر او ايستاد و فرمود:

" آيا خبر ندهم فردي را كه در روز قيامت از نظر حساب دست خالي و حيران و از همه كس بيشتر خسران و زيان ديده است او فردي است كه آخرت خود را به دنياي ديگران فروخته باشد و او همين فرد ملعون و فاسق است ... ". (1) سجاياي اخلاقي و انساني پيشوايان معصوم ما هر كدام در زندگي خصوصي و اجتماعي نمونهء كامل اخلاق حسنه و سيرت پيشرفتهء اسلامي بودند و سراسر زندگيشان درسهاي روشني از روشهاي اصيل اسلام در همه ابعاد زندگي بوده است. هيچ معروفي را امر نمي‌كردند جز آنكه خود پيشتاز وقدوهء آن بودند و از هيچ منكري جلوگيري و نهي نمي‌نمودند جز آنكه خود نخستين پيش گيرنده و تارك آن بودند.

سجاياي اخلاقي و فضائل انساني و صفات ملكوتي امام صادق (عليه السلام) در سطح والاتر از آن قرار گرفته است كه بتواند مورد ارزيابي دقيق ما قرار گيرد تنها به عنوان فراگيري و

1. اسد حيدر، الامام الصادق ج 5 و 6، ص 66.

امام (عليه السلام) و نصراني تشنه

درس آموزي به نمونه‌هايي از كردارها و اعمال آن بزرگوار اشارتي مي‌رود تا در زندگي فردي و اجتماعي مسلمانان و پيروان او، مورد استفاده و بهره گيري قرار گيرد.
آوازه ء او به فضل و دانش مذهبي بسيار بزرگ و بزرگتر بود. شايد قديم ترين مرجع تاريخي كه او را به عنوان محترم ترين و معتبرترين فرد زمان تصوير مي‌كند و از او به صورت كسي كه فضل و دانش عميق دارد ياد مي‌كند، تاريخ يعقوبي باشد او مي‌گويد دانشمندان زمان وقتي سخني از آن حضرت روايت مي‌كردند اظهار مي‌داشتند كه عالم فاضلي به ما اطلاع داد ... (1) امام (عليه السلام) و نصراني تشنه روزي او راه پر شن و كوير مكه و مدينه را طي مي‌كرد " مصادف " غلام او نيز همراهش بود در بين راه چشمش به مردي افتاد كه خود را روي تنهء درختي انداخته بود و وضعش عادي نبود امام به مصادف فرمود:
" به طرف اين مرد برويم نكند تشنه باشد و از تشنگي به اين وضع افتاده باشد؟
نزديك او رسيدند امام از او پرسيدند: تشنه هستي؟ بله.
مصادف به دستور امام پايين آمد و به آن مرد آب داد اما از قيافه و لباس و شكل او معلوم گشت كه مسلمان نيست و پيرو آئين مسيحيت است پس از آنكه امام و مصادف از او دور شدند مصادف از امام (عليه السلام) سوال كرد آيا صدقه دادن به نصاري جائز است؟
امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: در موضع ضرورت، در چنين حالي، آري ... ". (2) عدم پذيرش قيادت سياسي در مورد عدم اجابت دعوت زيد و ديگر قيام كنندگان علوي كه بارها پيش آمده بود كه رهبري قيام را بپذيرند به نظر مي‌رسيد كه امام صادق (عليه السلام) آن صرافت و صداقت و آن همفكري و هم رأيي كافي را در آنان مشاهده نكرده است و با روش آنان كاملا موافق نبوده است. و خط فكري آنها مورد پسند و تأييد كامل پيشواي معصوم ما قرار نگرفته
1. يعقوبي ج 2، ص 381.
2. استاد مطهري، داستان راستان ج 2، ص 85، به نقل از: وسائل الشيعه، ج 2، ص 50.
(١٠٠٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، اللبس (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

درس آموزي به نمونه‌هايي از كردارها و اعمال آن بزرگوار اشارتي مي‌رود تا در زندگي فردي و اجتماعي مسلمانان و پيروان او، مورد استفاده و بهره گيري قرار گيرد.
آوازه ء او به فضل و دانش مذهبي بسيار بزرگ و بزرگتر بود. شايد قديم ترين مرجع تاريخي كه او را به عنوان محترم ترين و معتبرترين فرد زمان تصوير مي‌كند و از او به صورت كسي كه فضل و دانش عميق دارد ياد مي‌كند، تاريخ يعقوبي باشد او مي‌گويد دانشمندان زمان وقتي سخني از آن حضرت روايت مي‌كردند اظهار مي‌داشتند كه عالم فاضلي به ما اطلاع داد ... (1) امام (عليه السلام) و نصراني تشنه روزي او راه پر شن و كوير مكه و مدينه را طي مي‌كرد " مصادف " غلام او نيز همراهش بود در بين راه چشمش به مردي افتاد كه خود را روي تنهء درختي انداخته بود و وضعش عادي نبود امام به مصادف فرمود:
" به طرف اين مرد برويم نكند تشنه باشد و از تشنگي به اين وضع افتاده باشد؟
نزديك او رسيدند امام از او پرسيدند: تشنه هستي؟ بله.
مصادف به دستور امام پايين آمد و به آن مرد آب داد اما از قيافه و لباس و شكل او معلوم گشت كه مسلمان نيست و پيرو آئين مسيحيت است پس از آنكه امام و مصادف از او دور شدند مصادف از امام (عليه السلام) سوال كرد آيا صدقه دادن به نصاري جائز است؟
امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: در موضع ضرورت، در چنين حالي، آري ... ". (2) عدم پذيرش قيادت سياسي در مورد عدم اجابت دعوت زيد و ديگر قيام كنندگان علوي كه بارها پيش آمده بود كه رهبري قيام را بپذيرند به نظر مي‌رسيد كه امام صادق (عليه السلام) آن صرافت و صداقت و آن همفكري و هم رأيي كافي را در آنان مشاهده نكرده است و با روش آنان كاملا موافق نبوده است. و خط فكري آنها مورد پسند و تأييد كامل پيشواي معصوم ما قرار نگرفته
1. يعقوبي ج 2، ص 381.
2. استاد مطهري، داستان راستان ج 2، ص 85، به نقل از: وسائل الشيعه، ج 2، ص 50.
(١٠٠٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، اللبس (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

است. چون در تاريخ مي‌خوانيم آنان به منظور جلب پشتيباني مردم و توده‌ها پاره اي از اعتقادات آنان را پذيرفته و اصل غير معقول تقدم مفضول بر فاضل را در امر خلافت گردن نهاده بودند و در مسائل فرعي از و اصل بن عطاء معتزلي پيروي مي‌كردند امر به معروف و نهي از منكر را با إعمال زور اعتقاد داشته اند و از برنامهٔ قيام به سيف پيروي مي‌كردند.
و پذيرش دعوت آنان التزام به چنين تبعات وآثار را نيز همراه داشته است.
و از سوي ديگر در ميان پيروان راستين خويش كه اقليتي را تشكيل مي‌دادند نيز آن استعداد و زمينهٔ لازم را مشاهده نمي‌فرمودند كه كفايت امور را بنمايد. از آنرو در آن شرايط خاص تاريخي وظيفهٔ خويش تشخيص مي‌داد كه همت به بسط علوم و دانش و سعي و كوشش بر تأمين زمينهٔ انقلاب اصيل اسلامي در آينده نمايد تا شاگردان و مبلغين ارزنده اي را تربيت كند كه هر كدام بتواند بخش مهمي از تغذيهٔ فكري و سياسي كشور اسلامي را به عهده بگيرد.
امام صادق (عليه السلام) بالعيان مشاهده مي‌كرد كه پايداري و تكامل هر انقلاب و پيشرفت هر نهضتي، آمادگي فكري و پايگاه علمي و زمينه سازي بنيادي را لازم دارد و بدون آن هرگونه انقلاب و نهضت پايداري ندارد از اينرو امام به تقويت اين پايگاه همت گماشت و به تربيت شاگردان و دانشجويان تلاش مصروف ساخت تا زعامت فكري و روحي مردم را رهبري و ارشاد نمايد.
بر همين اساس و روي همين تز و برنامهٔ الهي بود كه او آغازگر حركت علمي و نهضت فكري مسلمانان گرديد و دانشگاهي به وجود آورد كه دانشجويان و طالبان علوم را از هر سو به خود جلب مي‌نمود و در مهد تربيت خود براي سازندگي جامعه آينده افرادي تربيت و آماده ميساخت.
برنامهٔ زيد برادر زاده اش امر به معروف و نهي از منكر بود، هر چند كه مستلزم إعمال زور هم باشد. او توسل به شمشير را در راه احقاق حق ضروري مي‌شمرد ...
زيد اين چنين درك كرده بود كه در راه حكومت بر توده‌ها بايد از عقيده ء عمومي آنان پشتيباني كرد از اين رو با اعلام پذيرش ابوبكر وعمر به عنوان خليفهٔ قانوني منتخب
(١٠٠٦)

مردم، بر مبناي امامت مفضول بر فاضل و نيز حمايت از معتزله ومحدثين مدينه و كوفه برخوردار بود. امام ششم، آشكارا امتيازات زيد را منكر نشد ولي هرگز عمليات او را نپذيرفت و اعتراضاتي نيز به عمل آورد شيعيان غيور و متعصب او را رها كردند و بيعت خود را با امام صادق (عليه السلام) تجديد كردند ...

قيام زيد در ماه صفر 122 در عهد هشام بن عبد الملك صورت گرفت و با شكست روبرو گرديد. بسياري از پيروان او قتل عام گرديدند. يحيي پسر زيد دنباله ي فعاليت پدر را گرفت و به منظور نجات و پيروزي هواداران مهاجر كوفي شيعه كه حجاج و ديگر امراي اموي عراق آنان را به خراسان تبعيد كرده بودند به اين استان دور دست رفت ولي او نيز به سال 125 هجري پس از سه سال مبارزه و تلاش، به همان سرنوشت پدر مبتلا گرديد.

روش سلبي و منفي امام (عليه السلام) مبارزه با ستمگران و ظالمين و متعديان به حقوق اجتماعي مردم بود. او هرگز اعتماد وركوني به ظالمين و ستمگران و تعدي پيشگان نداشت و هرگز ألفت و موانستي بين او و ستمگران وجود نداشت از اينرو وجود او هميشه در معرض خطر و تصادم و برخورد بود هميشه بين او و حكومت وقت بر خورد اصولي و مكتبي وجود داشت نه حكومت مي‌توانست تنازل كند و تن به آراء او بدهد و محبت او را جلب كند و نه او علاقه اي به ايجاد چنين روابط و محبتها و دوستي‌ها داشت ...

او چگونه مي‌توانست با حكومت وقت اموي يا عباسي سر سازش داشته باشد كه با چشم خود مي‌ديد دهها نفر از عموزادگان و فاميل و علويان در مقابل چشمان نظاره گر او در راه حمايت از مكتب كشته مي‌شوند و زندانها و سلولهاي انفرادي از وجود مخالفان انباشته مي‌گردد، قرآن از معاونت ستمگران نهي مي‌كند و پيامبر بزرگوار اسلام و اولياي دين به شدت تحذير و جلوگيري به عمل مي‌آوردند.

روش منفي و سلبي سياست و راه و رسم اهل بيت عصمت (عليه السلام) در مقابله با ستمگران، مبارزه است تا حدودي كه مي‌توانستند و اگر امكان عملي نداشتند اصل تحريم همكاري و مساعدت و

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (1)، مدرسة المعتزلة (1)، هشام بن عبد الملك (1)، خراسان (1)، القتل (1)

عدم اعتماد و پشتيباني و كمك به آنان را پيش مي‌گرفتند.
اين حديث به صورت متواتر از آن معصوم پاك به ما رسيده است كه در اين باره مي‌فرمايد: " من حاضر نيستم حتي گره اي از آنان را بگشايم يا دهان مشك آنان را ببندم يا قلم آنان را بتراشم ستمگران و پشتيبانان ستمگران در طبقات متراكم آتش قرار مي‌گيرند تا لحظاتي كه خداوند از حكم بندگان فراغت پيدا كند ... ". (1) او هميشه از مرافعه و بردن قضاوت پيش حكام و داوران منصوب از ناحيه آنان منع و جلوگيري به عمل مي‌آورد و مصوبات قضات آنان را هرگز تأييد نمي‌نمود و فقهايي را كه سر سفره ء آنان مي‌نشستند به شدت تقبيح مي‌كرد و با لحن ارشاد كلي مي‌فرمود: " فقهاء امناء و افراد مورد اعتماد پيامبران هستند تا روزي كه درب سلاطين نباشند هنگامي كه آنان را در موكب سلاطين و فرمانروايان جور و ظلم مشاهده كرديد آنان را در دينشان مورد تهمت و اتهام قرار دهيد كه به اصول آن اعتقاد و تعهد ندارند ". (2) منصور خليفه عباسي مانند ديگر حاكمان ستم پيشه كه مي‌خواهند اراده ء خود را بر دانش و دانشمندان تحميل كنند و آنان را آلت مقاصد خود قرار دهند سعي در جلب و جذب امام داشت و با عناوين گوناگون اين تمايل را إعمال مي‌كرد ولي سعي و كوشش او ثمري نداشت. يكي از روزها در نامه اي به امام نوشت شما چرا مانند ديگر مردم، پيش ما نمي‌آئيد؟ امام (عليه السلام) پاسخ قاطع دادند كه ما از نظر دنيا چيزي نداريم كه با عدم حضور پيش شما از زوال آنها هراسناك و بيمناك باشيم و در محضر تو از آخرت و مسائل معنوي چيزي وجود ندارد كه به اميد آن به سراغ شما بياييم تا از فيض آن بهره‌مند گرديم وشما در نعمتي قرار نگرفته ايد كه تهنيت و تبريك گوييم و در نقمت و مصيبتي هم قرار نگرفته اي كه تسليت بگوئيم پس روي چه حساب با شما مراوده و رفت و آمد داشته باشم؟
منصور در پاسخ امام نوشت: هدف اينست كه در شرف مصاحبت شما از نصيحت شما

1. مكاسب محرمه، شيخ انصاري، باب ولايت جائر.
2. حلية الأولياء، ج 3، ص 194.

صفحهمفاتيح البحث: المنع (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)

برخوردار گرديم. امام در جواب مرقوم فرمودند:
" آنكه هدف دنيوي داشته باشد هرگز به نصيحت اقدام نمي‌كند و آنكه هدف أخروي و معنوي داشته باشد هرگز وقت خود را با مصاحبت شما تلف نمي‌كند ... ". (1) اعراض از تواضع و كرنش در برابر ستمگران امام صادق (عليه السلام) رئيس مذهب در برابر ستمگران هميشه، حالت بي تفاوتي داشت و هرگز در برابر آنان كرنش و تواضع از خود نشان نداده است. امام در تفسير آيه * (واتخذوا من دون الله) * آنان جز پروردگار معبود ديگري نيز در پيش گرفتند. (آيه 71 / سوره 19) مي‌فرمايد:
مقصود از عبادت در اين آيه، ركوع و سجود نيست بلكه منظور اطاعت و فرمانبرداري از مردم صاحب نام و مقام است. سپس مي‌افزايد هر كسي مخلوقي را در معصيت خالق اطاعت كند به عبوديتش تن داده است و او را بندگي نموده است ". (2) در حديث ديگري مي‌فرمايد: " من أطاع رجلا في معصية فقد عبده ". (3) كسي كه در معصيت خداوند از فردي اطاعت كند در واقع او را ستايش كرده است.
دستور نافرماني از ستمگران امام صادق (عليه السلام) بارها و بارها با كنايه و اشاره و گاهي با صراحت و صرافت فرمان تخلف از دستورها و نظامات ستمگران را صادر كرده است و عقيده ء او در رفتار با خلفاء و ستمگران متعدي، معروف و مشهور بوده است به حدي كه همگان اين واقعيت را مي‌دانستند و به آن احترام مي‌نهادند.
سخنان و گفتارهاي امام (عليه السلام) در اين زمينه، متعدد فراوان است كه به عنوان نمونه، مورد نقل مي‌گيرد. از عمر بن حنظله نقل و روايت نموده اند كه از امام جعفر صادق (عليه السلام) پرسيدم دو نفر از شيعيان و پيروان شما منازعه اي در مورد بدهكاري يا ارث بين خود

1. الأمام الصادق، ج 3، ص 21.
2. منهج المقال، ص 86.
3. الامام الصادق، ج 3، ص 59.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، عمر بن حنظلة (1)، السجود (1)، النوم (1)، الصدق (2)

برخوردار گرديم. امام در جواب مرقوم فرمودند:
" آنكه هدف دنيوي داشته باشد هرگز به نصيحت اقدام نمي‌كند و آنكه هدف أخروي و معنوي داشته باشد هرگز وقت خود را با مصاحبت شما تلف نمي‌كند ... ". (1) اعراض از تواضع و كرنش در برابر ستمگران امام صادق (عليه السلام) رئيس مذهب در برابر ستمگران هميشه، حالت بي تفاوتي داشت و هرگز در برابر آنان كرنش و تواضع از خود نشان نداده است. امام در تفسير آيه * (واتخذوا من دون الله) * آنان جز پروردگار معبود ديگري نيز در پيش گرفتند. (آيه 71 / سوره 19) مي‌فرمايد:
مقصود از عبادت در اين آيه، ركوع و سجود نيست بلكه منظور اطاعت و فرمانبرداري از مردم صاحب نام و مقام است. سپس مي‌افزايد هر كسي مخلوقي را در معصيت خالق اطاعت كند به عبوديتش تن داده است و او را بندگي نموده است ". (2) در حديث ديگري مي‌فرمايد: " من أطاع رجلا في معصية فقد عبده ". (3) كسي كه در معصيت خداوند از فردي اطاعت كند در واقع او را ستايش كرده است.
دستور نافرماني از ستمگران امام صادق (عليه السلام) بارها و بارها با كنايه و اشاره و گاهي با صراحت و صرافت فرمان تخلف از دستورها و نظامات ستمگران را صادر كرده است و عقيده ء او در رفتار با خلفاء و ستمگران متعدي، معروف و مشهور بوده است به حدي كه همگان اين واقعيت را مي‌دانستند و به آن احترام مي‌نهادند.
سخنان و گفتارهاي امام (عليه السلام) در اين زمينه، متعدد فراوان است كه به عنوان نمونه، مورد نقل مي‌گيرد. از عمر بن حنظله نقل و روايت نموده اند كه از امام جعفر صادق (عليه السلام) پرسيدم دو نفر از شيعيان و پيروان شما منازعه اي در مورد بدهكاري يا ارث بين خود

1. الأمام الصادق، ج 3، ص 21.
2. منهج المقال، ص 86.
3. الامام الصادق، ج 3، ص 59.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، عمر بن حنظلة (1)، السجود (1)، النوم (1)، الصدق (2)

دارند آيا مي‌توانند به حاكم وقت يا قاضي كه از جانب آنان منصوب شده اند رجوع بنمايند و شكايت خود را مطرح سازند؟ آيا اين جائز است؟
امام در پاسخ فرمودند: " هر فردي كه در مورد حق يا باطل به آنان شكايت ببرد در واقع به طاغوت، مرافعه و مراجعه نموده است و هر چيزي كه از اين راه به دست آورد باطل و غير مشروع است هر چند كه حق خودش باشد چون او با حكم و دستور طاغوت دريافت داشته است در صورتي كه خداوند متعال دستور داده است كه از طاغوت سرپيچي و نافرماني گردد و در قرآن مي‌فرمايد: * (ويتحاكمون الي الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به) * پرسيدم پس وظيفهء آنان چيست؟ در پاسخ فرمودند:
" وظيفه آنان اين است كه به مراجع صالحه مراجعه كنند افرادي كه احاديث ما را روايت مي‌كنند و در مسائل حلال و حرام ما دقت نظر و شناخت كامل به خرج مي‌دهند و احكام و دستورات ما را مي‌شناسند او را به حكميت بپذيرند من او را حاكم قرار داده ام اگر او حكمي داد و پذيرفته نگرديد به حكم خداوند متعال استخفاف به عمل آمده است و سخن ما مردود شمرده شده است و فردي كه از سخن ما تمرد كند خدا را تمرد نموده است و آن عمل در حد شرك و كفر است ... ". (1) اين فرمان جامع كه مدرك فتوي و مرجعيت و مدرك ولايت فقيه نيز مي‌باشد سنخ روحيه و موقعيت امام را كاملا نشان مي‌دهد.
امام (عليه السلام) و همگامي با توده‌هاي محروم در بخش خصوصيات اخلاقي و روحي بارز امام (عليه السلام) مي‌توان همرازي و همكاري او را با مردم ستمديده و درمانده بيان نمود و ارتباط مستقيم او را با توده‌هاي مستضعف و محروم زمان، نشان داد بي آنكه در اين نگرش و همدردي توجهي به آئين و مذهب و يا خصوصيات روحي آنان شده باشد. در بيان اين قسمت كافي است كه دو نمونه از عملكرد امام را بيان نمائيم كه خوشبختانه هر دو به صورت متواتر در كتابهاي احاديث آورده

1. فرائد الأصول شيخ مرتضي انصاري، ص 425، افست مصطفوي قم.

(١٠١٠)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب فرائد الأصول للشيخ الأنصاري (1)

شده است.
1. در " ظله بني ساعده ": شب بود و هوا باراني و مرطوب، امام صادق تنها و بي خبر از همه كسان خويش از تاريكي شب و خلوت كوچه، استفاده كرده، از خانه بيرون آمد به طرف " ظله بني ساعده " روان شد. از قضا

معلي بن خنيس كه از اصحاب و ياران امام بود، و ضمنا ناظر خرج منزل امام بود متوجه بيرون شدن امام از خانه شد و پيش خود گفت:
امام را در اين تاريكي نبايد تنها بگذارم. با چند قدم فاصله كه فقط شبح امام را در تاريكي مي‌ديد، آهسته به دنبال امام روان شد.
همينطور كه آهسته به دنبال امام مي‌رفت، ناگهان متوجه شد، مثل اينكه چيزي از دوش امام به زمين افتاد و روي زمين ريخت و آهسته صداي امام را شنيد كه فرمود:
" خدايا! اين را به من برگردان ... ".
در اين وقت معلي جلو رفت و سلام كرد، امام از صداي معلي او را شناخت و فرمود:
معلي تو هستي؟ بلي معلي هستم.
بعد از آنكه جواب امام را داد، دقت كرد ببيند كه چه چيز بود و به زمين افتاد، ديد مقداري نان در روي زمين ريخته است. امام: " اينها را از روي زمين جمع كن و به من بده ".
معلي: تدريجا آنها را از روي زمين جمع كرد و به دست امام داد. انبان بزرگي از نان بود كه يك نفر به سختي مي‌توانست آن را به دوش بكشد ...
معلي: " اجازه بده اين را من به دوش بگيرم ".
امام: خير لازم نيست. خودم به اين كار از تو سزوارترم.
امام نانها را بر دوش كشيد و دو نفري راه افتادند، تا به ظله بني ساعده رسيدند. آنجا مجمع فقراء و ضعفاء بود كساني كه از خود مأوايي نداشتند و در آنجا به سر مي‌بردند.
همه خوابيده بودند و يك نفر هم بيدار نبود. امام نانها را يكي يكي و دو تا دو تا، در زير جامه ي فرد فرد آنان گذاشت واحدي را فرو گذار نكرد و عازم برگشتن شد.
معلي: اينها كه تو دل دل شب برايشان نان آوردي شيعه اند و معتقد به
صفحه(۱۰۱۱)
امامت هستند؟
نه، اينها معتقد به امامت نيستند، اگر معتقد به امامت بودند، تا نمك هم با آنها مساعدت مي‌كردم. (1) 2. گراني ارزاق عمومي: نرخ گندم و نان روز به روز در مدينه بالا مي‌رفت. نگراني و وحشت بر همه مردم مستولي شده بود. آن كس كه آذوقه سال را تهيه نكرده بود در تلاش بود كه تهيه كند در اين ميان مردمي هم بودند كه به واسطهٔ تنگدستي مجبور بودند روز به روز آذوقه خود را از بازار بخرند.
امام صادق (عليه السلام) از " معتب " وكيل خرج خانه خود پرسيد: " ما امسال در خانه گندم داريم؟ بلي يا ابن رسول الله، به قدري كه چندين ماه را كفايت مي‌كند، گندم ذخيره داريم. آنها را به بازار ببر و در اختيار مردم

بگذار و به فروش.
يا ابن رسول الله گندم در مدينه ناياب است. اگر اينها را بفروشيم، ديگر خريدن گندم براي ما ميسر نخواهد شد.
همين است كه گفتم. همه اينها را ببر و در اختيار مردم بگذار و به فروش.
معتب دستور امام را اطاعت كرد، گندم‌ها را فروخت و نتيجه را گزارش داد.
امام به او دستور داد: بعد از اين نان خانه را روز به روز از بازار بخر. نان خانه من نبايد با ناني كه در حال حاضر توده ء مردم مصرف مي‌كنند تفاوت داشته باشد. نان خانه من بايد از اين پس نيمي گندم و نيمي جو بوده باشد من به حمد الله توانايي دارم كه تا آخر سال خانهء خود را با نان گندم به بهترين وجهي اداره كنم، ولي اين كار را نمي‌كنم تا در پيشگاه إلهي، مسأله اندازه گيري معيشت را رعايت كرده باشم ... ". (2)
1. مجلسي - محمد باقر، بحار الانوار، ج 11، ص 11، چاپ كمپاني، چاپ امير بهادر.
2. احب أن يراني الله قد احسنت تقدير المعيشة، بحار الانوار، ج 11، ص 121، چاپ كمپاني.
(۱۰۱۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإختيار، الخيار (2)، كتاب بحار الأنوار (2)

بخش دوم F آراء ديگران درباره ء امام (عليه السلام)
صفحه(۱۰۱۳)
بخش دوم / آراء ديگران درباره ء امام (ع) ...
آوازه ء علوم و دانشها و ارشادها و راهنماييهاي پيشوا و رئيس مذهب ما آنچنان در بلنداي محيط اجتماعي آن روز گسترش يافت كه به اتفاق همگان او را " صادق آل محمد " لقب دادند وصيت شهرتش آفاق جهان را درنورديد و در محافل علمي و مجالس فضل و دانش با تجليل و احترام فوق العاده يادآوري گرديد، به حدي كه دوست و دشمن زبان به اعتراف و قبول فضايل و مناقب او بازگشودند و دشمنان و رقيبان سرسخت نيز نتوانستند از قبول فضايل و مكارم او خودداري و امتناع ورزند. ما از ميان انبوه اعترافات و گفته‌ها و نوشته ها، تنها به نقل تعدادي اندك از اعترافات و نظرات بسنده مي‌نماييم كه كتاب مختصر را گنجايشي بيش از آن نيست.
نخست اعترافات برخي از دانشمندان اهل سنت و دانش شناسان مسيحي را درباره آن حضرت بازگو مي‌نماييم تا به ابعاد شخصيت آن حضرت بيشتر پي برده شود:
1. دكتر حامد حفني: استاد ادب عربي در دانشكده زبانهاي خارجي قاهره، در پيشگفتاري كه به " كتاب الامام الصادق والمذاهب الاربعة " تأليف اسد حيدر دانشمند عراقي دارد، مي‌گويد: " متجاوز از 20 سال است مرا كه محقق تاريخ فقه و علوم اسلامي هستم، شخصيت بارز و چشمگير امام صادق (عليه السلام) سلاله‌ء پاك دودمان با كرامت نبوي به خود جلب كرده است و تصورم بر اين است كه او يكي از پيشروان مبتكر و نوآور علوم اسلامي و از نخستين متفكرين متعهد و مسئول است كه همواره مورد توجه همه‌ء دانشمندان شيعه و اهل تسنن بوده است و خواهد بود ... ". (1) 2. مالك بن انس: پيشواي حديث اهل سنت و جماعت درباره شخصيت امام مي‌گويد:
" در مدتي كه با امام صادق رفت و آمد داشتم او را در يكي از سه حالت بيشتر نديدم. يا
1. الامام الصادق والمذاهب الاربعة، ص 53.
(۱۰۱۵)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مالك بن أنس (1)، الصدق (2)، الكرم، الكرامة (1)
نماز مي‌گذارد، و يا روزه دار بود و يا مشغول قرائت قرآن ... من بهتر و

شايسته تر از جعفر بن محمد صادق از نظر علم و عبادت و دانش فردي نديده ام ". (1) 3. ابوحنيفه: پيشواي فقهي اهل سنت مي‌گويد: " من كسي را فقيه تر از امام جعفر بن محمد نديده ام. روزي طبق سفارش منصور چهل مسأله مهم فقهي را آماده كردم تا در جلسه اي با حضور شخص خليفه مطرح گردد. هنگامي كه در محضر خليفه با امام جعفر بن محمد (عليه السلام) روبرو شدم، سؤالات مطرح گرديد. پاسخها و موارد اختلاف اقوال را آنچنان بيان كردند و به هر چهل مسأله آنچنان پاسخ كامل دادند كه همگان اعتراف كردند او دانشمندترين مردم و آگاه ترين آنان به موارد اختلاف آراي مردم مي‌باشد ... ". (2) 4. ابن ابي العوجاء: سفسطه گو و جدلي معروف درباره امام اعتراف مي‌كند:

" اگر در روي زمين فرد روحاني وجود داشته باشد كه گاهي به صورت بشر متجلي گردد، او همان جعفر بن محمد (عليه السلام) است ... ". (3)

5. حسين بن وشاء: يكي از متكلمين معروف اسلامي مي‌گويد: " در اين مسجد كوفه بيش از نهصد تن استاد ديدم كه همگي مي‌گفتند: " جعفر بن محمد به ما حديث و روايت نمودند ... ". (4) 6. مؤلف كتاب قاموس الاعلام: مسترش - سامي درباره ء او در ص 1821 ج 3 از دائرة المعارف خود مي‌گويد: " جعفر بن محمد، يكي از پيشوايان دوازده گانه شيعيان، مادرش ام فروه دختر قاسم ابن محمد بن ابي بكر در 82 هجرت در شهر مدينه منوره تولد يافت.

او كه بزرگترين فرزند امام باقر بود، در علم و فضيلت يگانه دوران بود و در جلسه درس او ابوحنيفه زانو زده است و از علوم ظاهري و باطني او بهره‌ها برده است.

امام صادق (عليه السلام) در جبر و شيمي و ديگر علوم تبحر داشت و از كساني كه در محضر او

1. همان مدرك سابق.
2. مناقب ابي حنيفه، ج 1، ص 173.
3. ملل ونحل، ج 1، ص 272.
4. مجالس سيد امين، ش 5، ص 205.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، مسجد، جامع الكوفة (1)، محمد بن أبي بكر (1)، جعفر بن محمد (3)

كسب فيض و دانش نموده اند، متخصص معروف شيمي، جابر بن حيان مي‌باشد ... او در زهد و تقوي و قناعت وحسن معاشرت همانند نداشت و بر اثر هوش و لياقت و شايستگي " صادق " و راستگو ناميده گشت. ابوجعفر منصور خليفه دوم عباسي روي موقعيت خاص اجتماعي امام، به او تعظيم و تكريم روا مي‌داشت و از ارشادات و راهنماييهاي او بهره

مي‌جست. ابومسلم خراساني نخستين بار حكومت را بر او عرضه داشت ولي او نپذيرفت.
او هفت پسر و سه دختر داشت. در سال 148 در مدينه با عمري نزديك به 66 سال درگذشت و در جوار جد و پدر خويش مدفون گشت. او امام و پيشواي مذهب شيعه است و پيروان او " جعفري " ناميده مي‌شوند ... ".
7. دكتر احمد امين: نويسنده ء معروف مصري، مؤلف كتابهاي فجر الأسلام و ضحي الأسلام مي‌گويد: " بزرگترين شخصيت فقهي و حقوقي شيعه، بلكه بزرگترين شخصيت علمي در اعصار مختلف اسلامي و در دورانهاي بعدي بود. در سال دهم حكومت منصور درگذشت ... ". (1) 8. فريد وجدي: مؤلف دائرة المعارف مي‌گويد: " بيت علم و دانش جعفر بن محمد الصادق هر روز با دانشمندان بزرگ پر مي‌گشت. دانشمنداني كه در پي كسب حديث، تفسير، فلسفه و كلام بودند. در جلسهء درس او در اغلب اوقات دو هزار نفر و گاهي چهارهزار نفر از علماي مشهور شركت مي‌جستند ". (2) 9. پطرس بستاني: مي‌گويد: " جعفر بن محمد صادق، نوه ء زين العابدين، از سادات و بزرگان اهل بيت (عليه السلام) مي‌باشد. عامل اينكه صادق لقب گرفته است، به علت صدق گفتارش مي‌باشد. فضليت او بزرگ است. او نظرياتي درباره ء شيمي وجبر دارد. شاگرد بارزش، جابر، كتابي تهيه كرده بود كه شامل هزار صفحه مي‌شد ". (3) 10. عارف ثامر: دانشمند مسيحي ديگر كه استاد كرسي دانشكده مباحث شرقي
١. دائرة المعارف فريد وجدي، ج 4، ص 468.
2. همان منبع.
3. همان منبع.
(١٠١٧)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، جابر بن حيان (1)، جعفر بن محمد (2)، الكسب (2)، الدفن (1)
مي باشد، درباره ء امام مي‌گويد: " فردي كه بدون نظر و غرض در مورد جعفر بن محمد صادق به تجزيه و تحليل علمي و واقعي با پيروي از اصول دانش جديد، عاري از احساس و عاطفه و تعصب و نژاد مي‌پردازد، چاره اي ندارد جز اينكه اعتراف كند كه شخصيت امام مجموعه اي است فلسفي متكي به خويشتن كه سرمنشأ ابتكارات فراواني بوده است و افكار نو و روشهاي جديدي را پايه گذاري كرده است ... ". (1) 11. منصور دوانيقي: كه از رقيبان و دشمنان سرسخت امام بوده است، در حق او اعتراف دارد كه جعفر، از پيشروان خيرات و نيكي‌ها بوده است، آنچنان كه قرآن فرموده است:
" اعتراف دشمن بهترين دليل عظمت روحي است ". (2) 12. شهرستاني محمد بن عبد الكريم: صاحب كتاب معروف " الملل والنحل "، درباره ء آن

حضرت مي‌گويد: " او داراي علم و حكمت فراوان و داراي زهد و تقواي كامل بود. مدتها در مدينه بود. شاگردان و شيعيان خود را تعليم مي‌كرد ". او مي‌افزايد: " دانش و آگاهي او در فرهنگ و مذهب فوق العاده زياد بود. او اطلاعات كاملي از مسائل فلسفي داشت. از پرهيزكاري زيادي برخوردار بود و كاملا از شهوات و هوسرانيها پرهيز داشت. او مدت زيادي در مدينه اقامت گزيد و به فرقه اي كه از او پيروي مي‌كردند بهره ء فراواني رساند و دوستانش را از سرچشمه علوم الهي بهره‌مند نمود. از جانب پدري به شجره ء نبوت متصل بود و از جانب مادري به ابوبكر نسب مي‌برد ... ". (3) 13. شيخ مفيد: صاحب ارشاد مي‌گويد: " امام صادق (عليه السلام) از پر عظمت ترين فرزندان رسالت است. از هيچ فردي مانند او، علوم وآثار نقل نشده است. اصحاب حديث، نامهاي كساني را كه از او حديث نقل كرده اند، گردآوري نموده اند كه از مرز چهار هزار تن گذشته است ... ". (4) = + * * * + =

1. پيشگفتار كتاب الهتف والاظله، ص 16 - 15.
2. تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 177.
3. " هو ذو علم غزير وأدب كامل في الحكمة وزهد في الدنيا وورع من الشهوات " شهرستاني، ملل ونحل، ج 1، ص 166، به نقل از: تشيع در مسير تاريخ، ص 235.
4. ارشاد مفيد، ص 253، چاپ دارالكتب الاسلامية.

(١٠١٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، محمد بن عبد الكريم (1)، جعفر بن محمد (1)، الزهد (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، الشهوة، الإشتهاء (1)

14. علامه‌ء طباطبايي: مي‌گويد:

" احاديثي كه از صادقين، يعني امام پنجم و ششم مأثور است، از مجموع احاديثي كه از پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله) و ده امام بزرگوار ديگر، ضبط شده است، بيشتر مي‌باشد ... ". (1) 15. مؤلف كتاب مغز متفكر شيعه: محصول فكري مركز مطالعات اسلامي استراسبورگ، كه اخيرا در ايران منتشر شده است، در مجموع عناويني كه درباره ء امام صادق انجام داده است، اين مطالب را در مورد پيشوا و رئيس مذهب اعتراف دارد:

" او شخصي است كه مذهب شيعه را از نابودي نجات داده است. او بود كه در مورد نظريه بطلميوس در مورد مركزيت زمين و گردش خورشيد به دور آن نخستين بار ايراد گرفت و مركزيت خورشيد را مطرح ساخت. او نخستين كسي بود كه عقيده عناصر چهارگانه (آب، آتش، خاك و هوا) را مطرح ساخت. او نخستين پايه گذار عرفان در اسلام، پديدآورنده‌ء تجدد و نوگرايي در اسلام، صاحب نظريه‌ء جديد در مورد زمين، پديدآورنده‌ء

فرهنگ جامع شيعه، پايه گذار تئوري نور و زمان، مبتكر حركت تمام موجودات، و دهها نظريهء جديد علمي بود ... " كه تفصيل آن را در همان كتاب بايد مطالعه نمود. (2) 16. استاد عباس محمود عقاد: نويسنده و متفكر اسلامي مصر درباره ء امام صادق (عليه السلام) مي‌گويد: " امام جعفر صادق، دانشمندترين فرد دوران خود بود. او آشنا با علوم ديني و هستي بود. در تعريف و توصيف او كافي است كه معلوم گردد او استاد ابوحنيفه در فقه، و استاد جابر بن حيان در شيمي بود. او داراي علوم و معارف بي شماري بود، به حدي كه برخي گمان مي‌بردند او داراي علم سحر و جادو وجفر است، در صورتي كه علوم او از راه كتاب و سنت و از راه حلال و حرام احكام الهي بود. او داراي مكتب فقهي ويژه اي بود، پيش از آنكه مكتبهاي فقهي اهل تسنن و تشيع بوجود آيد. او مرجع و پناهگاه

1. شيعه در اسلام، ص 140.

2. كتاب نامبرده محصول فكري جمعي از شيعه شناسان مركز اسلامي استراسبورگ مي‌باشد. با وجود نقايص و اشكالات فراواني كه مولود اسلام شناسي به سبك غرب مي‌باشد، توسط آقاي ذبيح الله منصوري ترجمه گرديده است. باز درباره ء شناخت نسبي امام (ع) بي فايده نيست. در همين حد كه طرز تفكر ديگران را نسبت به ايشان نشان مي‌دهد.

(۱۰۱۹)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، جابر بن حيان (1)

دانشجويان اصول و فقه و رهروان سعادت و توفيق الهي بود ... ". (1) 17. دكتر عبد القادر محمود: نويسنده ء اسلامي كشور جمهوري متحده مصر در كتابي كه تحت عنوان " الامام الصادق، رائد السنة والشيعة " (امام صادق (عليه السلام) پيشواي تسنن و تشيع) در 280 صفحه درباره ء امام نوشته است. در پيشگفتار آن مي‌گويد: " او مرجع اهل تسنن و تشيع، هر دو مي‌باشد و كافي است بدانيم كه او استاد و پيشواي فقهي جليل القدر، ابوحنيفه و مالك ميباشد و از نظر علمي استاد دانشمند علم شيمي، جابر بن حيان مي‌باشد. وجود او اختصاص به يك مذهب ندارد، او متعلق به همگان است ". (2) آخرين سخن از:

18. آخرين سخن از دكتر كامل مصطفي شيبي: دكتراي فلسفه از دانشگاه كمبريج انگلستان و استاد دانشگاه بغداد و مؤلف كتاب " الصلة بين التصوف والتشيع " مي‌باشد كه درباره ء امام صادق (عليه السلام) گويد: " از تحقيق در احوال امام جعفر صادق روشن مي‌شود كه مردم به دليل علم فراوانش و به سبب روي آوردن بسياري از دانش پژوهان به سوي او و داشتن نسب شريف علوي، همه علوم و معارف زمانش را به وي نسبت داده اند و اين عجيب نيست زيرا چنان كه پيش از اين ديديم تمام علوم

اسلامي منتهي به جدش علي بن ابيطالب جعفري را كه " ابن خلدون " از آن خبر داده است. (3) او در پايان مي‌افزايد: آنچه قابل ملاحظه اشست اينست كه امام جعفر صادق (عليه السلام) استاد نخستين كسي بوده است كه به كار كيميا شهرت يافته است ". (4)

1. امامان اهل بيت (ع).

2. الامام الصادق، رائة السنة والشيعة، ص 3.

3. مقدمهء ابن خلدون ص 334.

4. شيبي مصطفي كامل همبستگي ميان تصوف وتشيع ص 90 - 189، ترجمهء دكتر علي اكبر شهابي به نقل از امامان از ديدگاه اهل سنت داود الهامي ص 384.

(۱۰۲۰)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، مدينة بغداد (1)، الصدق (2)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)

بخش سوم F امام (عليه السلام) و گروهها

صفحه(۱۰۲۱)

بخش سوم / امام (ع) و گروهها ...
با توجه به موقعيت اجتماعي و مقام عالي رهبري اسلامي و با نگرش به فضاي سياسي و اجتماعي آن روز، بويژه دوران تحول فرهنگي و انقلاب آموزشي برخورد افكار وتلاقي عقايد يكي از مسائل طبيعي و ضروري آن جامعه به شمار مي‌آمد و قهري بود كه امام صادق (عليه السلام) مورد مراجعات گوناگون قرار گيرد، ولي او نه تنها از اين برخوردها گريزان نبود، بلكه بر حسب مقام رهبري و راهنمايي، همواره با صاحبان عقايد و آراي گوناگون و ارباب ملل ونحل متفاوت به بحث و گفتگوي آزاد مي‌نشست، به سخنان آنان با دقت لازم گوش فرا مي‌داد و با منطق قوي پاسخ مي‌گفت.
" ابن ابي العوجاء " كه يكي از ماده گرايان ملحد آن روز به شمار مي‌رفت، در اين باره ترسيم و توصيف جالبي از امام دارد. او در پاسخ عتاب و خشم مفضل مي‌گويد: " اگر تو از اصحاب و ياران جعفر بن محمد باشي، او با ما اين جور با عتاب و خشم سخن نمي‌گويد. او گاهي سخنان بالاتر از اين گونه سخنان كه بين ما و تو رد و بدل شد از ما مي‌شنود، اما هرگز ديده نشده است كه از كوره دربرود و با ما تندي كند، او هرگز عصباني نمي‌شود و دشنام نمي‌دهد. او با كمال بردباري و متانت سخنان ما را استماع نمايد، صبر مي‌كند تا ما آنچه در دل داريم بيرون بريزيم و يك كلمه باقي نماند. در مدتي كه ما اشكالات و دلايل خود را ذكر مي‌كنيم، او چنان ساكت و آرام است و با دقت گوش فرا مي‌دهد كه ما گمان مي‌كنيم او تسليم فكر ما شده است. آنگاه شروع به پاسخ دادن مي‌نمايد. با مهرباني خاص جواب ما را مي‌دهد.
با جمله‌هاي كوتاه و پر مغز چنان راه را بر ما مي‌بندد كه قدرت فرار از ما سلب مي‌گردد.
تو اي مفضل اگر از اصحاب و ياران او هستي همانند او با ما حرف بزن ... ". (1)
1. مجلسي، بحار الانوار ج 3، ص 57، چاپ جديد. داستان راستان شهيد مطهري، ص 76، ج 2.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، جعفر بن محمد (1)، الصبر (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، الشهادة (1)

1. امام صادق (عليه السلام) و گروهي از متصوفه در حدود اوايل قرن دوم هجري دسته اي در ميان مسلمانان بوجود آمدند كه خود را زاهد و صوفي ميناميدند. آنان مدعي بودند كه از نعمتهاي دنيا بايد دوري جست، آدم مؤمن نبايد جامهء خوب بپوشد، يا غذاي مطبوع بخورد و يا در مسكن عالي بنشيند.
اينان ديگران را، كه مي‌ديدند احيانا اين مواهب را مورد استفاده قرار داده اند، سخت تحقير و ملامت مينمودند. يكي از اين برخوردها، برخورد ميان امام صادق (عليه السلام) و سفيان ثوري بود كه در كتب حديث آمده است.
" سفيان ثوري " كه در مدينه مي‌زيست، بر امام صادق (عليه السلام) وارد شد و او را ديد كه جامهء سپيد و بسيار لطيف مانند پرده ء نازكي كه ميان سفيده ء تخم مرغ و پوست آن است، و آن دو را از هم جدا مي‌سازد، پوشيده است. به عنوان اعتراض گفت: اين جامه سزاوار تو نيست. تو نمي‌بايست خود را به زيورهاي دنيا آلوده سازي. از تو انتظار مي‌رود كه زهد بورزي و تقوي داشته باشي و خود را از دنيا دور نگه داشته باشي.
امام: " مي‌خواهم با تو سخني بگويم. خوب گوش كن كه از براي دنيا و آخرت تو مفيد است. اگر راستي اشتباه كردي و حقيقت نظر اسلام را درباره ء اين موضوع نمي‌داني، سخن من براي تو بسيار سودمند خواهد بود، اما اگر منظورت اين است كه در اسلام بدعتي احداث كني و حقايق را وارونه و منحرف سازي، آن مطلب ديگري است و اين سخنان به تو سودي نخواهد داشت. ممكن است تو وضع ساده و فقيرانهء رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و اصحاب آن حضرت را در آن زمان پيش خود مجسم سازي و فكر كني آن وضع يك نوع تكليف و وظيفه براي همه مسلمانان تا روز قيامت است كه بايد عين آن وضع را، الگوي زندگي خود قرار دهند و هميشه مسلمانان فقيرانه زندگي كنند. اما من به تو مي‌گويم كه رسول خدا در زماني و محيطي زندگي مي‌كرد كه فقر و تنگدستي بر افراد آن مستولي و غالب بود. عموم مردم از داشتن لوازم اوليه زندگي محروم بودند. وضع خاص زندگي رسول اكرم و صحابه آن حضرت مربوط به شرايط زندگي رسول اكرم و صحابه آن حضرت، مربوط به شرايط زندگي عمومي آن روزگار بود، ولي اگر در عصري وسايل زندگي فراهم شد و شرايط بهره برداري از موهبتهاي الهي موجود گشت، سزاوارترين

(١٠٢٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)

مردم براي بهره برداري از آن نعمتها، نيكان و صالحان و مؤمنان هستند، نه

فاسقان و بدكاران، مسلمانان هستند نه كافران، تو چه چيز در من عيب شمردي؟ به خدا قسم من در عين اينكه مي‌بيني از نعمتها و موهبتهاي الهي استفاده مي‌كنم، از زماني كه به رشد و بلوغ رسيده ام، شب و روزي بر من نمي‌گذرد، مگر آنكه مراقب هستم اگر حقي در مالم پيدا شود، فورا آن را به موردش برسانم و حقوق الهي كه در اموال من قرار گرفته است، به مصارف آن بپردازم ... ".
سفيان نتوانست جواب منطق امام را بدهد. سرافكنده و شكست خورده بيرون رفت و به ياران و هم مسلكان خود پيوست و ماجرا را تعريف كرد. آنها تصميم گرفتند كه دسته جمعي بيايند و با امام مباحثه كنند. جمعي به اتفاق آمدند و گفتند: " رفيق ما نتوانست خوب دلايل خودش را ذكر كند. اكنون ما آمده ايم با دلايل روشن خود، تو را محكوم سازيم ... ".
امام: دليلهاي شما چيست؟ بيان كنيد.
جمعيت: دليلهاي ما از قرآن است.
امام: چه دليلي بهتر از قرآن، بيان كنيد، آماده شنيدن آنها هستم.
جمعيت: ما دو آيه از قرآن را بر مدعاي خودمان و درستي مسلك مان كه اتخاذ كرده ايم مي‌آوريم و همين ما را كافي است. خداوند در قرآن كريم در يك جا گروهي از صحابه را اينطور ستايش مي‌كند " در عين اينكه خودشان در تنگدستي و زحمتند، ديگران را بر خويش مقدم مي‌دارند. كساني كه از صفت بخل در امان بمانند، آنهايند رستگاران ". (1) در جاي ديگر قرآن مي‌فرمايد: " در عين اينكه به غذا احتياج و علاقه دارند، آن را به فقير و يتيم و اسير ميخورانند ". (2)
1. * (والذين تبوؤ الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولايجدون في صدورهم حاجة مما أوتو ويؤثرون علي أنفسهم ولو كان بهم خصاصة و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون) * سوره ء حشر، آيه‌ء 9.
2. * (ويطعمون الطعام علي حبه مسكينا ويتيما وأسيرا) * سوره ء دهر، آيه‌ء 8.
(١٠٢٥)
صفحهمفاتيح البحث: الكرم، الكرامة (1)، الطعام (1)
همين كه سخنانشان به اينجا رسيد، يك نفر كه در حاشيه مجلس نشسته بود و به سخنان آنها گوش فرا مي‌داد، گفت: " آنچه من تا كنون فهميده ام، اين است كه شما خودتان هم به سخنان خود عقيده نداريد، شما اين حرفها را وسيله قرار داده ايد تا مردم را به مال خويش بي علاقه كنيد تا به شما بدهند وشما عوض آنها بهره‌مند شويد، لهذا عملا ديده نشده كه شما از غذاهاي خوب احتراز و پرهيز داشته باشيد. " امام: عجالة اين حرفها را رها كنيد، اينها فايده ندارد. بعد رو به جمعيت كرد و فرمود:
اول بگوييد آيا شما كه به قرآن استدلال مي‌كنيد، محكم و متشابه و ناسخ و

منسوخ قرآن را تشخيص مي‌دهيد يا نه؟ هر كس از اين امت كه گمراه شد، از اين نظر بود كه بدون اينكه اطلاعات صحيحي از قرآن داشته باشد، به آن تمسك كرد.
امام: بدبختي شما هم از همين است. احاديث پيغمبر هم مثل آيت قرآن است، اطلاع و شناسايي كامل لازم دارد.
اما آياتي از قرآن خواندي، اين آيات بر حرمت استفاده از نعمتهاي الهي هيچ نوع دلالت ندارد. اين آيات مربوط به گذشت و بخشش و ايثار است، قومي را ستايش مي‌كند كه در وقت معيني ديگران را بر خود مقدم داشتند و مالي را كه بر خودشان حلال بود به ديگران دادند و اگر نمي‌دادند گناهي و خلافي مرتكب نشده بودند خداوند به آنها امر نكرده بود كه بايد چنين كنند و البته در آن وقت نهي هم نكرده بود كه نكنند، آنان به حكم عاطفه و احساس خود را در تنگدستي و مظيقه گذاشتند و به ديگران دادند. خداوند به آنان پاداش خواهد داد. پس اين آيات با مدعاي شما تطبيق نمي‌كند زيرا شما مردم را منع مي‌كنيد و ملامت مي‌نماييد بر اينكه از مال خودشان نعمتهايي كه خداوند به آنها ارزاني داشته استفاده كنند.
آنها آن روز آنطور بذل و بخشش كردند ولي بعد در اين زمينه دستور كامل و جامعي از طرف خداوند رسيد كه حدود اين كار را معين كرد و البته اين دستور كه رسيد ناسخ عمل آنهاست ما بايد تابع اين دستور باشيم نه تابع آن عمل.
خداوند بر اصلاح حال مومنين و بواسطه رحمت خاص خويش نهي كرد كه شخص خود و عائله شخص ضعيفان و خردسالان و پيران فرتوت پيدا مي‌شوند كه طاقت و
صفحه(١٠٢٦)
تحمل ندارند. اگر بنا شود كه من گرده ناني كه در اختيار دارم انفاق كنم عائله من كه عهده دار آنها هستم تلف خواهند شد لهذا رسول اكرم مي‌فرمايد:
كسي كه چند دانه خرما يا چند قرص نان يا چند دينار دارد و قصد انفاق آنها را دارد در درجه اول بر پدر و مادر خود بايد انفاق كند و در درجه دوم خودش و زن و فرزندش و در درجه سوم خويشاوندان و برادران مومنش و در درجه چهارم خيرات و مبرات. اين چهارمي بعد از همه آنهاست رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) وقتي كه شنيد مردي از انصار مرده و كودكان صغيري از او باقي مانده و او دارائي مختصر خود را در راه خدا داده است فرمود:
اگر قبلا به من اطلاع داده بوديد، نمي‌گذاشتم او را در قبرستان مسلمين دفن كنند او كودكاني باقي گذارد كه دستشان پيش مردم دراز باشد ... "
پدرم امام باقر براي من نقل كرد كه رسول خدا فرموده است هميشه در

انفاقات خود از عائله خود شروع كنيد به ترتيب نزديكي كه هر كه نزديكتر است مقدمتر است ... ".
علاوه بر همه اينها در نص قرآن مجيد از روش و مسلك شما نهي ميكند آنجا كه مي‌فرمايد: " پارسايان كساني هستند كه در مقام انفاق و بخشش نه تندروي ميكنند و نه كندروي راه اعتدال و ميانه را پيش مي‌گيرند ". (1)
آيات زيادي از قرآن نهي مي‌كند از اسراف و تندروي در بذل و بخشش، همان طور كه از بخل و خست نهي ميكند قرآن براي اين كار، حد وسط و ميانه روي را تعيين كرده است نه اينكه انسان هر چه دارد به ديگران بخشد و خودش تهي دست بماند آنگاه دست به دعا بردارد كه خدايا به من روزي بده. خداوند اين چنين دعائي را هرگز مستجاب نمي‌كند زيرا پيغمبر اكرم فرمود: خداوند دعاي چند دسته را مستجاب نميكند:
الف - كسي كه از خداوند بدي براي پدر و مادر خود بخواهد.
ب - كسي كه مالش را به قرض داده و از طرف شاهد و گواه و سندي نگرفته باشد و او مال را خورده است حالا اين شخص دست به دعا برداشته از خداوند چاره ميخواهد
1. الذين اذأ نفقوا لم يسرفوا، و لم يقتروا وكان بين ذلك قواما (سوره فرقان، آيه 67).
(١٠٢٧)
صفحهمفاتيح البحث: الشهادة (1)، الإختيار، الخيار (1)، الدفن (1)
البته دعاي اين آدم مستجاب نميشود، زيرا او به دست خودش راه چاره را از بين برده و مال خويش را بدون سند و گواه به او داده است.
ج - كسي كه از خداوند دفع شر زنش را بخواهد زيرا چاره اين كار در دست خود شخص است او ميتواند اگر واقعا از دست اين زن ناراحت است عقد ازدواج را با طلاق فسخ كند.
د - آدمي كه در خانه خود نشسته و دست روي دست گذاشته و از خداوند روزي ميخواهد.
خداوند در جواب اين بنده طمعكار ميگويد: " بنده من مگر نه اينست كه من راه حركت و جنبش را براي تو باز كرده‌ام مگر نه اينست كه من اعضاء و جوارح صحيح به تو داده‌ام؟ به تو دست و پا و چشم و گوش و عقل داده‌ام كه ببيني و بشنوي و فكر كني و حركت نمايي و دست بلند كني؟
در خلقت همه اينها هدف و مقصودي در كار بوده شكر اين نعمتها به اينست كه تو اينها را به كار واداري. بنابراين من بين تو و خودم حجت را تمام كرده ام كه در راه طلب گام برداري و دستور مرا راجع به سعي و جنبش اطاعت كني، و بار دوش ديگران نباشي.
البته اگر با مشيت كلي من سازگار بود به تو روزي وافر خواهم داد اگر هم به علل مصالحه زندگي تو توسعه پيدا نكرد البته تو سعي خود را كرده و

وظيفه خود را انجام داده اي و معذور خواهي بود.
ه - كسي كه خداوند به او مال و ثروت فراوان داده و او با بذل و بخشش‌هاي زياد آنها را از بين برده است و بعد دست به دعا برداشته كه خدايا به من روزي بده، خداوند در جواب او مي‌گويد: " مگر من به تو دستور نداده ام كه در بخشش بايد ميانه روي كرد ... ؟ " " مگر من از بذل و بخششهاي بي حساب نهي نكرده بودم "؟
و - كسي كه درباره قطع رحم دعا كند و از خداوند چيزي بخواهد كه مستلزم قطع رحم است (يا كسي كه قطع رحم كرده بخواهد درباره موضوعي دعا كند).
خداوند در آيات قرآن كريم مخصوصا به پيغمبر خويش طرز و روش بخشش را آموخت زيرا داستاني واقع شد كه مبلغي طلا پيش پيغمبر بود و او مي‌خواست آنها را به

مصرف فقرا برساند، و ميل نداشت حتي يكشب آن پول در خانه اش بماند لهذا در يك روز تمام طلاها را به اين و آن داد. بامداد ديگر سائلي پيدا شد و با اصرار از پيغمبر كمك خواست، پيغمبر هم چيزي در دست نداشت كه به سائل بدهد از اينرو خيلي ناراحت و غمناك شد. اينجا بود كه آيه قرآن نازل شد و دستور كار را داد. آيه آمد: " نه دستهاي خود را به گردن خود ببند و نه تمام گشاده داشته باش كه بعد تهيدست بماني و مورد ملامت فقرا واقع شوي ". (1) اينها است احاديثي كه از پيغمبر رسيده آيات قرآن هم مضمون اين احاديث را تأييد مي‌كند و البته كساني كه اهل قرآن و مومن به قرآنند به مضمون آيات قرآن ايمان دارند.
به ابوبكر هنگام مرگ گفته شد راجع به مالت وصيتي بكن گفت: يك پنجم مالم انفاق شود و باقي متعلق به ورثه باشد و يك پنجم كم نيست، ابوبكر به يك پنجم وصيت كرد و حال آنكه مريض حق دارد در مرض موت تا يك سوم هم وصيت كند و اگر مي‌دانست بهتر اينست كه از تمام حق خود استفاده كند، به يك سوم وصيت مي‌كرد. سلمان وابوذر را كه شما به فضل و تقوي و زهد ميشناسيد، سيره و روش آنها هم همين طور بود كه گفتم.
سلمان وقتي كه نصيب سالانه خويش را از بيت المال مي‌گرفت به اندازه يك سال مخارج خود - كه او را به سال ديگر برساند - ذخيره مي‌كرد. به او گفتند: تو با اين همه زهد و تقوي در فكر ذخيره هستي؟ شايد همين امروز يا فردا بميري و به آخر سال نرسي او در جواب مي‌گفت: " شايد هم نمردم، چرا شما فرض مردن را صحيح مي‌دانيد يك فرض ديگر هم وجود دارد و آن اينكه زنده بمانم و اگر زنده بمانم خرج دارم و حوائجي دارم، اي نادانها شما از اين نكته غافليد كه نفس انسان اگر به مقدار كافي وسيلهء

زندگي نداشته باشد در اطاعت حق كندي و كوتاهي ميكند، و نشاط و نيروي خود را در راه حق از دست مي‌دهد و همين قدر كه مقدار كافي وسيله فراهم شد آن را مي‌گيرد ... ".
و اما ابوذر، وي چند شتر و چند گوسفند داشت كه از شير آنها استفاده مي‌كرد و
1. ولا تجعل يدك مغلولة الي عنقك ولا تبسطها كل البسط، فتقعد ملوما محسورا (سوره اسراء، آيه 29).
(۱۰۲۹)
صفحهمفاتيح البحث: الزهد (1)، المرض (1)
احيانا اگر ميلي در خود به خوردن گوشت مي‌ديد يا مهماني براي او مي‌رسيد يا ديگران را محتاج مي‌ديد از گوشت آنها استفاده مي‌كرد و اگر مي‌خواست به ديگران بدهد، براي خودش نيز برابر ديگران سهمي منظور مي‌كرد.
چه كسي از اينها زاهدتر بود؟ پيغمبر درباره آنها چيزها گفت كه همه مي‌دانند، هيچ گاه اين اشخاص تمام دارايي خود را به نام زهد و تقوي از دست ندادند، و از اين راهي كه شما امروز پيشنهاد مي‌كنيد كه مردم از هر چه دارند صرف نظر كنند و خود و عائله خود را در سختي بگذارند نرفتند.
من به شما رسما اين حديث را كه پدرم از پدر و اجدادش از رسول خدا نقل كرده اند اخطار مي‌كنم. رسول خدا فرمود: " عجيب‌ترين چيزها حالي است كه مومن پيدا مي‌كند كه اگر بدنش با مقراض قطعه قطعه بشود برايش خير و سعادت خواهد بود و اگر ملك شرق و غرب به او داده شود باز برايش خير و سعادت است.
خير مؤمن در گرو اين نيست كه حتما فقير و تهيدست باشد، خير مؤمن ناشي از روح ايمان و عقيده اوست زيرا در هر حالي از فقر و تهيدستي يا ثروت و بي نيازي واقع شود، مي‌داند در اين حال وظيفه اي دارد و آن وظيفه را به خوبي انجام مي‌دهد اينست كه عجيب ترين چيزها حالتي است كه مؤمن به خود مي‌گيرد كه همه پيشامدها سختي و سستيها برايش خير و سعادت مي‌شود ...
نمي دانم همين مقدار كه امروز براي شما گفتم كافي است يا بر آن بيفزايم؟
هيچ مي‌دانيد در صدر اسلام، آن هنگام كه عده مسلمانان كم بود، قانون جهاد اين بود كه يك نفر مسلمان، در برابر ده كافر ايستادگي كند، و اگر ايستادگي نمي‌كرد گناه و جرم و تخلف محسوب مي‌شد ولي بعد كه امكانات بيشتري پيدا شد، خداوند به لطف و رحمت خود تخفيف بزرگي داد و اين قانون را را به اين نحو تغيير داد كه هر فرد مسلمان موظف است كه فقط در برابر دو كافر ايستادگي كند و نه بيشتر.

از شما مطالبي راجع به قانون قضا و محاكم قضائي اسلامي سوال مي‌كنم: فرض كنيد يكي از شما در محكمه هستيد و موضوع نفقه زن او در بين است و قاضي حكم ميكند كه نفقه زنت را بايد بدهي در اينجا چه مي‌كند؟
(۱۰۳۰)
صفحهمفاتيح البحث: الزهد (1)، الزنا (1)، النوم (1)
آيا عذر مي‌آورد كه بنده ء زاهد هستم و از متاع دنيا اعراض كرده ام؟ آيا اين عذر موجه است؟ آيا به عقيده شما حكم قاضي به اينكه بايد خرج زنت را بدهي مطابق حق و عدالت است يا آن كه ظلم و جور است؟ اگر بگوييد اين حكم ظلم و ناحق است، يك دروغ روشن گفته ايد و به همه اهل اسلام با اين تهمت ناروا جور و ستم كرده ايد و اگر بگوييد حكم قاضي صحيح است، پس عذر شما باطل است و قبول داريد كه طريقه و روش شما باطل است.
مطلب ديگر موردي است كه مسلمانان در آن موارد يك سلسله انفاق‌هاي واجب يا غير واجب انجام مي‌دهند، مثل زكات يا كفاره ...، حالا اگر فرض كنيم معناي زهد اعراض از زندگي و احتياجات زندگي است و فرض كنيم همه مردم مطابق دلخواه شما " زاهد " شدند و از زندگي و ما يحتاج آن رو گرداندند، پس تكليف كفارات و صدقات واجبه چه ميشود؟ تكليف زكات‌هاي واجب - كه به طلا و نقره و گوسفند و شتر و گاو و خرما و كشمش و غيره تعلق مي‌گيرد چه مي‌شود؟ مگر نه اينست كه اين صدقات فرض شده كه تهيدستان زندگي بهتري پيدا كنند، و از مواهب زندگي بهره‌مند شوند، اين خود مي‌رساند كه هدف دين و مقصود از اين مقررات رسيدن به مواهب زندگي و بهره‌مند شدن از آن است. و اگر مقصود و هدف دين، فقير بودن بود و حد اعلاي تربيت ديني اين بود كه بشر از متاع اين جهان اعراض كند و در فقر و مسكنت و بيچارگي زندگي كند پس فقرا به آن هدف عالي رسيده اند و نمي‌بايست به آنان چيزي داد تا از حال خوش و سعادتمندانهء خود خارج شوند و آنان نيز چون غرق در سعادتند نبايد بپذيرند.
اساسا اگر حقيقت اين است كه شما مي‌گوييد شايسته نيست كه كسي مالي را در كف نگاه دارد بايد هر چه به دستش مي‌رسد همه را ببخشد و ديگر محلي براي زكات باقي نمي‌ماند.
پس معلوم شد كه شما بسيار طريقهء زشت و خطرناكي را پيش گرفته ايد و به سوي بد مسلكي مردم را دعوت مي‌كنيد، راهي را كه مي‌رويد و مردم ديگر را هم به آن مي‌خوانيد، ناشي از جهالت به قرآن و اطلاع نداشتن از قرآن و از سنت پيغمبر و از احاديث او است. اينها احاديثي نيست كه قابل تشكيك باشد، احاديثي است كه قرآن به

(١٠٣١)
صفحهمفاتيح البحث: الزهد (1)، الزنا (1)

صحت آنها گواهي مي‌دهد ولي شما احاديث معتبر پيش پيغمبر را اگر با روش شما درست در نيايد رد مي‌كنيد، و اين خود ناداني ديگري است. شما در معاني آيات قرآن و نكته‌هاي لطيف و شگفت‌انگيزي كه از آن استفاده مي‌شود تدبر نمي‌كنيد فرق بين ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه را نمي‌دانيد. امر و نهي را تشخيص نمي‌دهيد؟
جواب مرا راجع به قصه سليمان بن داود بدهيد كه از طرف خداوند ملكي را مسئلت كرد كه براي كسي بالاتر از آن ميسر نباشد. خداوند هم چنان ملكي به او داد البته سليمان جز حق نمي‌خواست نه خداوند در قرآن و نه هيچ فرد مؤمني اين را بر سليمان عيب نگرفت كه چرا چنين ملكي را در دنيا خواسته. همچنين است داود پيغمبر كه قبل از سليمان بود. و همچنين است داستان يوسف كه به پادشاه رسما مي‌گويد خزانه داري را به من بده كه من هم امينم و هم داناي كار.
بعد كارش به جايي رسيد كه امور كشور داري مصر تا حدود يمن، به او سپرده شد. و از اطراف و اكناف در اثر قحطي كه پيش آمد آمدند و آذوقه ميخريدند و بر مي‌گشتند. و البته نه يوسف ميل به عمل ناحق كرد و نه خداوند در قرآن اين كار را بر يوسف عيب گرفت. همچنين است قصه ذوالقرنين كه بنده اي بود كه خداوند را دوست مي‌داشت. و خدا نيز او را دوست مي‌داشت اسباب جهان در اختيارش قرار گرفت و مالك مشرق و مغرب جهان شد.
اي گروه، از اين راه ناصواب دست برداريد و خود را به آداب واقعي اسلام متادب كنيد.
از آنچه خداوند امر و نهي كرده تجاوز نكنند، و از پيش خود دستور نتراشيد. در مسائلي كه نمي‌دانيد مداخلي نكنيد. علم آن مسائل را از اهلي بخواهيد. در صدد باشيد كه ناسخ را از منسوخ و محكم را از متشابه و حلال را از حرام باز شناسيد. اين براي شما بهتر و آسانتر و از ناداني دور تر است. جهالت را رها كنيد كه طرفدار جهالت زياد است. به خلاف دانش كه طرفدار كمي دارد. خداوند از هر صاحب دانشي دانشمندتر است ...
امام وابوشاكرديصاني دهري معروف در دوران پيشواي ششم چنانچه گذشت، انديشه‌هاي مادي ريشه‌هاي استواري به خود گرفته بود، چهار تن از پديد آورندگان فكر ماديگري و سلسله جنبانان زندقه و كفر،
(۱۰۳۲)
صفحهمفاتيح البحث: سليمان بن داود (1)
در راه گسترش انديشه‌هاي خويش سعي و تلاش داشتند در هر محفل و

مجلس و در ميان هر گروه و جمعيت به نشر افكار مادي خود مي‌پرداختند تنها پيشواي ششم بود كه همچون سد شكست ناپذير در برابر آنان مي‌ايستاد و به ايرادهاي منحرف كننده و جدلي و مغالطه‌اي آنان، پاسخهاي دندان شكني مي‌داد و هر گونه اعتراض و اشكالي كه به آئين پيامبر (صلي الله عليه وآله) مي‌گرفتند با منطق نيرومند و با بيان رسا و اقناع كننده اش رد مي‌كرد ...

او به سخن هر كس و هر چه بود با منتهاي خونسردي و ادب گوش فرا مي‌داد و سپس با بيان وسيع و منطق عميق پاسخ را آغاز مي‌كرد و تا مرحله سكوت و اقناع او پيش ميرفت. از هواداران مذهب " دهريين " هر كس با امام به بحث و گفت و شنود مينشست در پايان بدون ترديد به شكست خويشتن و پيروزي حقيقت اعتراف مي‌كرد.

ابوشاكر ديصاني از پيشوايان مكتب ماده گرائي يك روز به پيشگاه پيشواي ششم شرفياب گرديد و گفت: پدران تو مردمي دانشمند و با فكرهاي درخشان و انديشه‌هاي تابناك بودند تو كه از چنان نطفه اي پديد آمده اي و امروز در آسمان دانش گيتي چون آفتاب ميدرخشي به من پاسخ بده: ما عقيده‌منديم كه جهان ازلي است و آغاز ندارد قديم است وشما كه جهان را حادث مي‌شماريد چه منطق معقولي داريد؟ امام با مهرباني و آرامش تخم مرغي را از زمين برداشت و گفت: مي‌دانيد اين چيست؟

تخم مرغ است!

خوب نگاهش كنيد در زير اين پوست نقره فام، دو مايع غليظ تكوين يافته اند، از چهار طرف زرده اي همچون زر مذاب را به ميان گرفته است، اينطور نيست؟

چرا اينطور است ... پيشواي ششم ادامه داد: و ما امروز تخم جامد و ساكن و بي حس و حال را در زير بال‌هاي گرم مرغي مي‌گذاريم و در پايان چند روز اين تخم مرغ از هم ميشكافد و در ميان سفيد و زرده‌اش طاووسي رنگين پر و بال سر مي‌كشد چنين نيست؟ چنين است يا ابن رسول الله!

اين تخم مرغ تا ديروز وجود خارجي نداشت، از نطفه يك طاووس نر، در دل يك طاووس ماده تكوين يافته و پس از چندي طاووسي كه اكنون وجود خارجي ندارد از

ميانش بدر مي‌آيد آيا با اين همه مي‌توانيم اين تخم مرغ يا آن طاووس را ازلي و قديم بناميم؟! اين تخم مرغ و طاووس و آنچه در جهان مشاهده مي‌كنيد اجزائي نيستند كه در مقام كل وجود عالم را تشكيل ميدهند و تاريخ همه آنها به روزي برميگردد كه اصلا وجود نداشته اند. اين جهان اگر

قديم وازلي بود بايد اجزائش از قديم وجود داشتند، بايد كوهش، دشتش، صحرايش، نهرش، دريايش، همه چيزش يا خودش كه جز اين چيزها نيست در عالم حس موجود مي‌بودند بايد تخم مرغش هميشه تخم مرغ مي‌بود طاووسش مستغني از وجود تخم مرغ و بال و پر ميافراشت. اينجاست كه به حدود جهان پي مي‌بريم.
ابوشاكر كه اين سخنان ساده و در عين حال ژرف را شنيد با منتهاي عجز و مسكنت گفت: همينطور است يابن رسول الله روشن سخني گفتي و نيكو گفتي.
ابوشاكر گفت: يك پرسش ديگري دارم. بگوئيد ابوشاكر. چشمهاي ما مي‌بيند، گوشهاي ما مي‌شنود، ذائقه ما مزه را حس مي‌كند و بويايي ما بوها را در مي‌يابد و بوي بد و خوب را تشخيص ميدهد معني اين حواس چيست. اين حواس ما را به اين حقيقت نزديك مي‌سازد كه ملاك حقيقت در جهان ادراك‌هاي مادي است، آنچه را كه ما با حواس مادي خود نمي‌توانيم ادراك كنيم موهومي بيش نيست، همين طور نيست يا ابا عبد الله؟ فرمود: اينطور نيست. اينطور نيست ... ابا شاكر مي‌داني چرا؟ آنچه را كه از حواس پنجگانه تعريف كردي آلاتي بي حس و حال را يكي پس از ديگري شمردي ...
چشم آلات ديدن، گوش وسيله شنيدن، زبان واسطه درك مزه‌ها و پوست مخصوص لمس و بيني از براي استشمام است. ما درخت را با اره و تبر ميبريم اما ملاك بريدن درخت تنها اره و تبر نيست و تا دستي به اره و تبر نچسبد تا نيرويي اين فلز، تيز و صيقل شده را تكان ندهد خود به خود نمي‌تواند گياهي را فرو اندازد تا چه رسد به درختي، آن چنان كه ظلمت را بي چراغ نشايد پيمود اين آلات پنجگانه را نيز بدون نيروي معنوي و الهي نشايد به كار انداخت نيرويي كه از فياض بخشنده قدرت و توان به خويشتن مي‌گيرد.
(١٠٣٤)
صفحهمفاتيح البحث: البول (1)
بخش چهارم F حوزه علمي امام (عليه السلام) و تربيت يافتگان آن
صفحه(١٠٣٥)

بخش چهارم / حوزه علمي امام (ع) و تربيت يافتگان آن ...
اجتهاد و آزادي انديشه و تفكر، روح قوانين اسلامي و رمز بقا و جاودانگي شريعت محمدي (صلي الله عليه وآله) و عامل نشاط و تحرك اصول اسلامي مي‌باشد و امتياز بزرگي است كه فقه جعفري را از ديگر مكاتب فقهي تفكيك و امتياز ميبخشد.
ازادي اجتهاد و لزوم بحث و بررسي در جوانب و ابعاد احكام الهي است كه خود ميتواند سر فصل و سرچشمه انديشه‌ها و تحولات و تكامل‌ها گردد و فرصت كافي به رزمندگان صفوف علم و انديشه إعطا نمايد.
خصوصيت بزرگي كه در مكتب علمي و تربيتي امام صادق (عليه السلام) وجود دارد آزادي بهره برداري از علوم و انديشه‌ها و اعتقاد و ارج و احترام نهادن فوق العاده به دانش دانشمندان مي‌باشد. قبل از توضيح اين مسألة نخست حديثي از امام بزرگوار در اين باره نقل مي‌گردد، سپس به بررسي جوانب حوزه علمي و فكري او مي‌پردازيم..
امام (عليه السلام) در مورد بني اميه تعبير جالبي دارد كه مي‌تواند گوشه هائي از هدف ما را توضيح دهد و خطرات و آسيب‌هاي يك بعدي بودن انديشه‌هاي منتسبين اسلام را روشن و عظمت انديشه‌هاي والاي پيشوايان اسلام را ترسيم نمايد. او مي‌فرمايد:
" بني اميه مردم را در فراگرفتن ايمان آزاد گذاشتند ولي براي گرفتن و آموختن شرك آزادي عمل ندادند تا خود شرك را بشناسند و هدف آنان اين بود كه هر وقت عمل مشركانه اي بر آنان تحميل نمودند ندانسته و ناآگاه آن را بپذيرند و انجام دهند ". (1) شارحين كتاب شريف كافي از آن جمله والد محترم شيخ بهائي در شرح اين حديث نظرياتي ابراز داشته اند كه هيچكدام نمي‌تواند بازگو كننده وشارح معناي حديث باشد.
1. كليني، كافي ج 2، ص 15، متن حديث: ان بني اميه أطلقو الناس تعليم الايمان " و لم يطلقوا تعليم الشرك، لكي اذا حملوهم عليه لم يعرفوه.. " و در برخي از نسخه‌ها " أطلقوا للناس " مي‌باشد.
(۱۰۳۷)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الشيخ البهائي (1)، بنو أمية (3)
هدف امام (عليه السلام) توجه دادن مردم به فساد يك بعدي بودن شناخت و معرفت مي‌باشد كه بني اميه و ديگر سردمداران كفر و ستم هميشه خواسته اند ملت را در همان حال نگه دارند فقط دم از ايمان و اسلام بزنند بي آنكه حدو وثغور و شرائط و مقتضيات و جنبه‌هاي مثبت و منفي

قضيه را بشناسانند يا معايب و نواقص و نكات قوت و مثبت مكاتب ديگر را هم نشان دهند كه انسان با آگاهي و شعور كامل، به اعتقادات خود دل ببندد.
اين كلام معجزه آسا از پيشواي راستين امت اسلام وسعت نظر وافق ديد وسيع آن بزرگوار را در برخورد با مسائل معرفت و شناخت، به خوبي نشان مي‌دهد و يكي از راههاي شناخت را كه توجه كامل به اضداد آن ميباشد راهنمون ميگردد و به ما ميآموزد ايمان واقعي جز با دوري از تعصب وجهل آن هم با آگاهي و إحاطه وسيع بر تمام جوانب و ابعاد قضيه امكان ندارد و در راه تحصيل آن بايد به اضداد و مصاديق مختلف و متضاد آن نيز توجه داشت ايمان نافذ و با بصيرت در صورتي به دست مي‌آيد كه با اطلاع كامل، صورت گيرد، چون فرد مؤمن يك بعدي و بي مطالعه و بدون بررسي با كوچك ترين برخورد، دست از ايمان سطحي و قشري خود برميدارد.
ولي ايمان و اعتقادي كه از روي علم و آگاهي و بينش و آزمايش كامل به دست آمده باشد هرگز در برخورد با انديشهء متضاد و ناملايمات از ميان نمي‌رود و مؤمن آگاه از معايب و نواقض و ريشه‌هاي ديگر مكاتب فكري و اعتقادي هرگز به آساني دست از ايمان راسخ و اعتقاد سالم خود، بر نمي‌دارد.
از اينرو در قرآن مجيد هم بيش از هر موضوع ديگر، به تدبر وتفقه وتعقل و تفكر دعوت شده است ناگفته پيداست كه اعتقادات بدون پشتوانه علم و آگاهي سخت لرزان و مضطرب و منحرف مي‌باشد و قرآن مجيد سخت ما را به علم فرا مي‌خواند به حدي كه در آيات نوراني آن بيش از هفتصد و پنجاه آيه در مورد علم و دانش وجود دارد (1) و امام = + * * * + =
1. غزالي در تفسير الجواهر.
(١٠٣٨)
صفحهمفاتيح البحث: بنو أمية (1)

صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: " لو علم الناس ما في طلب العلم لطلبوه ولو بسفك الدماء ".
اگر مردم به فضيلت و كمالي كه در جستجوي علم و دانش وجود دارد آگاهي كامل داشتند از پي آن مي‌رفتند هر چند با ريختن خون دل‌هاي خويش يا در حديث ديگر فرو رفتن در اعماق آبهاي متراكم باشد ... ". (1)
پايه گزار و رئيس مذهب با توجه به وسعت ديد علمي امام (عليه السلام) و با توجه به بررسي‌ها و نظرگاه‌هاي علمي و فقهي آن بزرگوار در برخورد با مسائل فقهي و عقيدتي آن روز و با توجه به دوران رشد و نماي انديشه‌ها و بروز و طلوع عقايد و افكار گونه گون، امام صادق (عليه السلام) روشنگري و توضيح اصول اعتقادي و علمي مكتب امامت و فقاهت را بر عهده گرفت و اعتقادات راستين را بر ملا ساخت و نهضت فكري اصيل را از گزند آفات و حوادث مصون داشت، انحرافات و كجرويها را از حدود وثغور آن مطرود ساخت، و سخنان و طرحها و تعاليمي را القاء نمود كه مدرك و منبع قواعد و قوانين اسلامي گرديد كه هم اكنون بيش از صد قاعده ء مهم در فقه جريان دارد و هزاران مسألة فقهي از آنها استنتاج مي‌گردد كه اغلب ملهم و متخذ از سخنان و فرموده‌هاي آن بزرگوار مي‌باشد كه ريشه به پيامبر اسلام مي‌رساند ... ". (2) دكتر حامد حفني استاد دانشكده زبانهاي شرقي قاهره در پيشگفتار كتاب الامام الصادق (عليه السلام) مي‌گويد: او از زماني به نشر احكام فقهي اسلام مبادرت ورزيد كه دست‌هاي سياست عباسي و أموي با احكام فقهي اسلام بازي مي‌كرد و مسائل فقهي را آنچنان كه مورد ميل و نظر آنان بود تصوير مي‌نمودند و در طول هشت قرن حكومت آنان شيعه تا چه حدودي در فشار و زور و اختناق بسر مي‌برد ... ".
1. بحار الانوار، ج 1، ص 57.
2. طبق احصاء مرحوم شهيد ثاني در تمهيد القواعد بيش از يكصد قاعده اصولي و طبق احصاء و بررسي مرحوم آية الله ميرزا حسن بجنوردي در القواعد الفقيهيه بيش از 60 قاعده فقهي جريان دارد.
(١٠٣٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، كتاب بحار الأنوار (1)، الشهادة (1)

وي در مورد نشان دادن فشار و اختناق دوره‌ء سياه آن روزگار در مقام اعتذار از عدم تعرض محدث بزرگ محمد بن اسماعيل بخاري به فضائل و احاديث اهل بيت (عليه السلام) چنين مي‌گويد:

" اما اعراض بخاري از آنگونه احاديثي كه بوسيله اهل بيت (عليه السلام) نبوت نقل شده است شايد از آن نظر باشد كه ترس و واهمه داشته است و در اثر كينه و عداوتي كه زمامداران آن روز با اهل بيت داشته اند اگر آن احاديث را در كتاب خود در كنار ديگر احاديث بياورد كتاب او كه اغلب احاديث رسول الله (صلي الله عليه وآله) را گرد آوري نموده است كنار گذاشته شود يا قضاوت سوء درباره آن معمول گردد يا زنده به گور شود. ترس از عقوبت حاكم او را به اين فكر اعراض، كشانده است پس در مورد اهل بيت تنها به علاقهء قلبي خود اكتفاء نموده است ". (1) مي‌دانيم قبل از دوران حيات امام صادق (عليه السلام) مردم چنان رغبتي به تحصيلات نشان نمي‌دادند يكي از علل عدم توجه مردم خشكي نحوه ء تدريس بود رغبت به فرا گرفتن علوم از طرف مسلمانان از زماني آغاز گرديد كه امام جعفر صادق (عليه السلام) روش تدريس را عوض كرد. (2) نويسندگان كتاب مغز متفكر شيعه اعتراف دارند امام صادق (عليه السلام) پس از پدر بزرگوارش امام باقر (عليه السلام) داراي مكتب درسي مستقل گرديد و نوآوري و تجددگرائي در مسائل اسلامي آغاز نمود ...

او دوازده قرن قبل از كوپرنيك توانست اين مسألة را مطرح كند كه زمين به دور خود مي‌گردد و در نتيجه شب و روز بوجود مي‌آيد او مي‌دانسته است كه زمين داراي نيروي فرار از مركز است و نيروي جذب را نيز دارد.

در حالي كه در مراكز علمي آن روز اسكندريه، قسطنطنيه، گندي شاپور و بغداد هنوز

1. مقدمة الامام الصادق، ص 15 - 17.

2. مغز متفكر شيعه، ص 35.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، محمد بن إسماعيل (1)، مدينة بغداد (1)، الصدق (1)

كسي پي نبرده بود كه زمين به دور خود مي‌گردد و روز و شب از آن گردش پديد مي‌آيد.

پديد آورنده يك فرهنگ جامع مكتب علمي و تدريسي پيشواي ششم از آن نظر مورد اهميت است كه امام صادق (عليه السلام) حقيقت اسلام را نشان داد و جامعيت آن را مطرح كرد. در نيمه اول قرن دوم اسلامي يك تمايل نسبت به رهبانيت در ميان پيروان اهل بيت (عليه السلام) بوجود آمده بود و دشمنان غدار آنان كه تمايل فراواني به انزوا كشاندن شيعه را داشتند به اين فكر دامن مي‌زدند. پيروان اين تز معتقد بودند كه آدمي بايد زندگي را رها كند و تمام عمر را در گوشه اي بگذراند و هرگز به فكر تلاش و كار و فعاليت نيافتد عده اي به اعتكاف در مساجد رو آورده بودند، عده اي به نماز و روزه، جمعي روزه را بر نماز ترجيح مي‌دادند وعده اي تجرد و ازدواج ننمودن را همانند رهبانان شعار خود قرار داده بودند.

يكي از مهمترين اقدامات امام اين بود كه به عنوان وارث پيام رسالت، خود به كارهاي سازنده ء دنيوي مانند كشاورزي و باغداري اقدام كند و نظرات مثبت اسلامي را در مورد توجه يكسان به دنيا و آخرت هر دو به عنوان آغاز و انجام يك زندگي واحد بيان دارد و رهبانيت و گوشه نشيني وانزوا طلبي را محكوم و مطرود سازد ...

دوران زندگاني آن حضرت از ويژگي‌ها و خصوصياتي برخوردار است كه موقعيت آن بزرگوار را از ديگر پيشوايان امتياز مي‌بخشد.

نخست آنكه مدت امامت آن پيشوا مدتي نسبتا طولاني تر از ديگر پيشوايان بوده است و بالغ بر 34 سال و اندي بوده است كه خود مي‌تواند فرصت پر ارزشي به او بخشد.

ديگر آنكه دوران رهبري و امامت آن حضرت توأم با دوران پيري و ضعف وزوال حكومت اموي و آغاز صباوت و تشكيل حكومت بني عباس بود و كشمكش دو قطب در سرنگهداري و تشكيل حكومت جديد، موقعيت مساعدي را در اختيار امام قرار مي‌داد كه ديگر حضرات از چنين فرصتي بهره اي نداشتند.

(١٠٤١)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، بنو عباس (1)، الإختيار، الخيار (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

اجتهاد يا مكانسيم اسلامي مفتوح بودن باب اجتهاد و آزادي انديشه در احكام و حقوق ومعاملات اسلامي، عامل پويائي و تحرك در اسلام است و تحولات و تكاليف الهي را قابل هضم و انعكاس مي‌نمايد.
موقعيت اجتهاد نسبت به احكام اسلامي اينست كه از يك طرف مواد خام را گرفته و در زير چرخ و پره‌هاي كارخانهء انديشه، عمليات فكري و اجتهادي انجام مي‌دهد و مي‌پرورد و از سوي ديگر به صورت محصول و مطلوب تحويل جامعه اسلامي مي‌دهد و از آنروست كه برخي از متفكرين اسلامي مانند استاد مطهري آن را تشبيه به " موتور حركت اسلام " نموده اند. اجتهاد داشتن انديشهء پويا و عميق و ژرف نگري اسلامي است بي آنكه انسان بخواهد انديشه‌هاي ديگران را طرد كند فقه اسلام در دوران امام صادق (عليه السلام) تدوين وتبويب و تنظيم گرديد و در آن فقه ارزنده اصول و قواعدي مطرح گرديد كه قابليت انعطاف و انعكاس وتاب تحمل بارهاي گوناگون وسنگيني را دارد كه از باب نمونه مي‌توان، اصل عدم عسر وحرج در احكام، لا حرج في الدين، اصل ضرورت (الضرورات تبيح المحذورات حديث رفع، قاعده فراغ وتجاوز، " عموم او فو بالعقود "، قاعده تلف (من أتلف مال غيره فهو له ضامن) ... نشان داد.
حديث و از سوي ديگر فقه جعفري داراي منبع سرشار و پر بركت از احاديث و روايات پيامبر بزرگوار اسلام و پيشوايان معصوم (عليه السلام) مي‌باشد كه مي‌تواند پاسخگو و برآورنده نيازهاي جوامع مختلف باشد ...
حديث و روايت در سرنوشت مسلمانان نقش بس حساس و تعيين كننده اي را ايفا كرده است، تحولات و انقلابات بس بزرگ بر پايه آن استوار است چه اهانتها و تهمتها و چه استفاده‌ها و سوء استفاده‌ها از حديث سر نزده است كه بيشتر ناشي از احاديث ضعيف و مجهول بوده است كه جاي تفصيل آن در كتابهاي مربوط ثبت است و
(١٠٤٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الجهل (1)

اجتهاد يا مكانسيم اسلامي مفتوح بودن باب اجتهاد و آزادي انديشه در احكام و حقوق ومعاملات اسلامي، عامل پويائي و تحرك در اسلام است و تحولات و تكاليف الهي را قابل هضم و انعكاس مي‌نمايد.
موقعيت اجتهاد نسبت به احكام اسلامي اينست كه از يك طرف مواد خام را گرفته و در زير چرخ و پره‌هاي كارخانهء انديشه، عمليات فكري و اجتهادي انجام مي‌دهد و مي‌پرورد و از سوي ديگر به صورت محصول و مطلوب تحويل جامعه اسلامي مي‌دهد و از آنروست كه برخي از متفكرين اسلامي مانند استاد مطهري آن را تشبيه به " موتور حركت اسلام " نموده اند. اجتهاد داشتن انديشهء پويا و عميق و ژرف نگري اسلامي است بي آنكه انسان بخواهد انديشه‌هاي ديگران را طرد كند فقه اسلام در دوران امام صادق (عليه السلام) تدوين وتبويب و تنظيم گرديد و در آن فقه ارزنده اصول و قواعدي مطرح گرديد كه قابليت انعطاف و انعكاس وتاب تحمل بارهاي گوناگون وسنگيني را دارد كه از باب نمونه مي‌توان، اصل عدم عسر وحرج در احكام، لا حرج في الدين، اصل ضرورت (الضرورات تبيح المحذورات حديث رفع، قاعده فراغ وتجاوز، " عموم او فو بالعقود "، قاعده تلف (من أتلف مال غيره فهو له ضامن) ... نشان داد.
حديث و از سوي ديگر فقه جعفري داراي منبع سرشار و پر بركت از احاديث و روايات پيامبر بزرگوار اسلام و پيشوايان معصوم (عليه السلام) مي‌باشد كه مي‌تواند پاسخگو و برآورنده نيازهاي جوامع مختلف باشد ...
حديث و روايت در سرنوشت مسلمانان نقش بس حساس و تعيين كننده اي را ايفا كرده است، تحولات و انقلابات بس بزرگ بر پايه آن استوار است چه اهانتها و تهمتها و چه استفاده‌ها و سوء استفاده‌ها از حديث سر نزده است كه بيشتر ناشي از احاديث ضعيف و مجهول بوده است كه جاي تفصيل آن در كتابهاي مربوط ثبت است و
(١٠٤٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الجهل (1)
ابوهريره ها، بازرگانان حديث، معروف و مشهور مي‌باشند ...
امام صادق (عليه السلام) يك قرن قبل از بخاري، ابو مسلم، ابو داود و ديگر محدثان معروف اسلامي، معيار كامل شناخت حديث صحيح از غير صحيح را نشان داد و معيارهاي بسيار روشن و ميزان بسيار دقيق و فراگير دربارهء آن تعيين فرمود امام ضمن ارزيابي احاديث فرمودند: " آنچه را كه مطابق كتاب خداست بپذيريد و عمل كنيد و آنچه را كه مخالف با آنست رد

كنيد ... ". (1) امتياز ديگري كه مكتب فقهي امام صادق (عليه السلام) نسبت به ديگر مكاتب و مدارس فقهي داشت استقلال و اعطاء بهره خاص به عقل و انديشه است به حدي كه در اغلب موارد عقل را ملاك و معيار قرار مي‌دهد و آن را به صورت معيار اصولي و راستين به صورت مهمترين شاخص در برخورد با احاديث مختلف در موضوعات متنوع به كار مي‌گيرد.

شايد منشأ صدور اين اصل و اين حديث از آن ديدگاه است كه آن روزها غلات و پيروان فرقه‌هاي مختلف، احاديث عجيب و غريبي را از خود سر داده و به پيشوايان معصوم نسبت مي‌دادند ابو هاشم ها، ابو خطابها، مغيره‌ها وجعفي ها، كتابچه‌ها و مراسيل و احاديث را تنظيم و به امامان نسبت مي‌دادند. تا شايد دروغهايشان پذيرفته شود، بدينوسيله امام از پيشرفت اكاذيب آنان جلوگيري كرد و از سوي ديگر او در مكتب حديث شناسي خود شخصيتهايي مانند: ابي يعفور، زرارة ابن اعين، حمران برادر او، معلي بن خنيس، يزيد بن معاويه عجلي، محمد بن مسلم، ابن ابي عمير، محمد الأحول، هشام بن سالم جواليقي را تربيت كرد.

زراره به خاطر فعاليت‌هاي زياد و موثري كه در كوفه در راه امام صادق (عليه السلام) انجام داد با مشكلات و حتي خطرات رو به رو گرديد. از اينرو امام ششم براي حفظ جان او به اصل تقيه دست يازيد و ظاهرا او را طرد و حتي لعن مي‌كرد امام با توجه اين مطلب كه وي براي نجات جان خود از راه مصائب و شواهد عمل خضر پيامبر را انجام داده است خضر

1. رجال كشي، ص 224.

براي نجات كشتي كه قرار بود پادشاه و ستمگري آن را ضبط و مصادره كند آن را سوراخ كرد تا از دسترس او خارج گردد. (1) گروه فوق كه نام برخي از آنان برده شد افرادي بودند كه احاديث اعتقادي و كلامي را بيشتر نقل و روايت كرده اند در برابر آنان افرادي بودند كه مسئوليت بيان احاديث مربوط به احكام را داشتند از اين گروه مي‌توان: جميل بن دراج، عبد الله بن بكير، حماد بن عثمان، حماد بن عيسي، ابان بن عثمان، ابان بن تغلب و ... را ذكر نمود كه نويسندگان و فقهاي عاليقدر شيعه آنان را موثق ترين ياران امام نام برده اند و در كتاب‌هاي مربوط از آنان، تجليل به عمل آورده اند.

شاگردان مدرسه امام (عليه السلام) مدرسه اي كه امام صادق (عليه السلام) در مدينه قلب كشورهاي اسلامي بوجود آورد دانشگاه بزرگي بود كه طبق احصاء و شمارش حافظ ابوالعباس بن عقده در كتاب مستقلي تعداد راويان رجال فقه وحديث آن به چهار هزار تن مي‌رسيد و در ميان آنان نوابغ و متخصصين و دانشمندان نام آوري وجود داشتند كه اسامي برخي از آنها هم اكنون در كتابهاي علمي اروپا نيز زبانزد مي‌باشد.

شيخ مفيد نيز در ارشاد تعداد آنان را چهار هزار تن مينگارد.

سيد علي نيلي در كتاب الأنوار همانند شيخ مفيد اظهار نظر مي‌كند شيخ طبرسي در اعلام الوري تعداد آنان را چهار هزار تن مي‌شمارد ابن شهر آشوب هم در مناقب گفتار او تأييد مي‌كند.

محقق حلي در " معتبر " كتاب فقهي نزديك به چهار هزار تن از شاگردان امام را نام مي‌برد هم چنان كه شهيد اول در كتاب فقهي " ذكري " آنان را چهار هزار تن از مردم عراق، شام، حجاز مي‌داند.

اين همه شاگرد وفارغ التحصيل و اين همه دانش اندوز با وجود آنهمه فشار سياسي

1. الامام الصادق والمذاهب الاربعة.

(١٠٤٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، دولة العراق (1)، عبد الله بن بكير (1)، ابن شهر آشوب (1)، أبان بن عثمان (1)، أبان بن تغلب (1)، حماد بن عيسي (1)، جميل بن دراج (1)، الشهادة (1)، النوم (3)، الصدق (1)

و اختناق اجتماعي مي‌تواند يكي از معجزات تاريخ به شمار آيد در صورتي كه اگر امام (عليه السلام) آزادي عمل كامل و فراغت حال مناسب مي‌داشت مي‌توانست استعدادهاي بزرگي را بپروراند و جهان اسلام را بيش از پيش شكوفان سازد.

اكنون با توجه به وسعت بينش فقهي و عمق و ژرفاي ديد مكتبي فقه صادق (عليه السلام) توجه خاص، و نگرش عجيبي در محافل قانونگذاري و مجالس علمي و فقهي به اين فقه آموزنده و ارزنده معطوف شده است كه تا ديروز هرگز چنين توجه و نگرشي وجود نداشته است و اگر حركت سريع و توجه عميق شاگردان اين فقه به جنبه‌هاي جهاني و گسترش ابعاد سياسي و اجتماعي آن بيشتر مبذول گردد ثمرات وآثار بيشتر و بهتري در بر خواهد داشت و هم اكنون به يك نمونه از اين پذيرشها و عنايتها اشاره مي‌گردد:

فتواي شيخ شلتوت شيخ محمود شلتوت يكي از بزرگترين شخصيت‌هاي علمي و اجتماعي جهان تسنن مي‌باشد كه رياست دانشگاه الأزهر و مقام عالي مفتي اعظم اهل سنت را به عهده داشت در اين اواخر با آن فتواي تاريخي خود گام برجسته اي در راه شناخت و شناسايي فقه جعفري برداشت صريحا در فتواي تاريخي خود به عظمت و اصالت فقه جعفري اعتراف وصحه گذاشت و با تأكيد تمام چنين نوشت:

" ان مذهب الجعفرية المعروف به مذهب الشيعة الأمامية، يجوز التعبد به شرعا كساير مذاهب اهل السنة، فينبغي للمسلمين ان يعرفوا ذلك وان يتخلصوا من العصبية به غير الحق ". (1) مذهب جعفري كه معروف به مكتب شيعه اماميه مي‌باشد اطاعت و پيروي از آن همانند ديگر مذاهب اهل سنت بدون مانع مي‌باشد رواست كه مسلمانان اين حقيقت را كاملا بشناسند و از تعصب بي جا دست بردارند.

اين نمونه بارز و اين فتواي تاريخي تا حدودي شكاف عميقي را كه بين مسلمانان

1. رسالة الأسلام، ارگان رسمي دار التقريب بين المذاهب الأسلاميه مصر شماره ء 3، سال يازدهم.

(١٠٤٥)

صفحهمفاتيح البحث: شيعة أهل البيت عليهم السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الجواز (1)

وجود داشت پر گردانيد و فاصله‌ها را به هم نزديكتر ساخت حتي خود شلتوت در پاره اي از موارد فقهي و حقوق مدني مانند " عدم صحت اجراي سه طلاق در مجلس واحد " عقيده ء فقه جعفري را بر ديگر مكاتب فقهي ترجيح داد و تصريح نمود كه اين اعتقاد با مدارك اسلامي سازگارتر مي‌باشد.

استقبال فوق العاده اي كه از كتاب " المختصر النافع " محقق حلي (يكي از متون عالي فقه جعفري) در ميان دانشمندان و دانشجويان اهل سنت به عمل آمد و علاقهء خاصي كه براي مطالعه ساير آثار فقهي مانند: تذكره علامه حلي مفتاح الكرامه و ديگر آثار معارف فقه جعفري به عمل آمد خود نشان ديگري از قابليت جذب فقه جعفري و علامت بارزي براي آمادگي تدريجي تفاهم و تقارب اسلامي ميباشد كه خود مايهء اميد و نشاط و عامل تقويت بنيادهاي سياسي و اجتماعي جبهه مسلمانان در مقايسه با كفر و الحاد و بديبني و نيروهاي تجاوزگر شرق و غرب و مكتبهاي انحرافي والتقاطي آنان مي‌باشد. " ابوزهره " يكي از دانشمندان معاصر مصر در كتاب " الأمام زيد " اعتراف جالبي در اين باره دارد او مي‌گويد: بيش از سي سال است كه مصر در قوانين خانوادگي و روابط شخصي از مذاهب مختلفي استفاده كرده است كه به عنوان نمونه در احكام طلاق معلق يا مقارن با عدد 3 كه تنها مرتكب آن تثبيت مي‌كند از مذهب فقهي اماميه يعني از مكتب فقهي امام جعفر صادق (عليه السلام) دريافت داشته است و همچنين چند مورد ديگر در تأخير ميراث و عشق. (1) مفتوح بودن باب اجتهاد از نظر فقه جعفري اجتهاد از باب افتعال و مشتق از جهد با فتح جيم به معناي سعي و كوشش توأم با رنج است و فقه به معناي غور كردن و به اعماق مسألة رسيدن مي‌باشد.

فقه جعفري، اجتهاد و استنباط احكام شريعت را از روي مدارك و منابع اوليه اسلامي بر آنان كه واجد شرايط لازم باشد جايز مي‌داند و معتقد است براي هر موضوعي

1. ابوزهره، الأمام زيد، ص 12.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب المختصر النافع للمحقق الحلي (1)، الكرم، الكرامة (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

حكمي تعيين شده است و خطوط كلي و اصولي آن در عبادات مسائل اخلاقي، احكام، اجتماع، ترسيم شده است و مجموعه اين احكام، از طريق وحي يا الهام در اختيار پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) گزارده شده است، پيامبر تدريجا اين احكام را بر حسب پيش آمدها و حوادث مختلف و احتياجاتي كه مسلمانان پيدا مي‌كردند در اختيار جمعي از خواص اصحابش كه شبانه و روز دور شمع وجود او را گرفته بودند نهاده است. مستند و مدارك الهي اين امر، آيه 123 از سوره توبه است كه مي‌فرمايد:
" فلولا نفر من كل فرقه طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعو اليهم لعلهم يحذرون ... ".
چرا از هر ناحيه و قبيله اي، فردي يا جمعي كوچ نمي‌كند تا مسائل ديني خود را بياموزد و پس از بازگشت به سوي مردم خويش آنان را از نتيجه دانش خود آگاه سازند به اميد اينكه ايشان را به ياد خدا آورده و از كيفر كردار نارواي خود بترسانند.
از نظر حديث رواياتي است از آن جمله شيخ الطائقه در كتاب خود " العدة في اصول الفقه " آورده است كه وقتي پيامبر اسلام تصميم گرفتتند معاد معاذ بن جبل را از طرف خود به يمن اعزام دارد از او خواست موقع حكم، روش تو چگونه خواهد بود؟ عرض كرد، طبق سنت رسول خدا حكم خواهم كرد. حضرت فرمود در صورتي كه حكم رسول خدا نباشد چه كار خواهي كرد؟ عرض كرد، اجتهاد و كوشش بسيار نموده و موافق روح احكام خدا نظر خواهم داد. پيامبر اسلام او را تحسين و تصديق نمود.
و مستند ديگر اجتهاد از ديدگاه روايات، مقبولهء عمر بن حنظله مي‌باشد كه در كتاب كافي باب اختلاف الحديث آمده است راوي در مورد نزاع و اختلاف دو نفر از اصحاب امام (عليه السلام) سؤالاتي مطرح مي‌كند و جوابهاي لازم را مي‌شنود تا آنجا كه مي‌گويد: قلت فكيف يصنعان؟
قال (عليه السلام): " ينظران الي من كان منكم، ممن قد روي حدثنا و نظر في حلالنا وحرامنا و

صفحهمفاتيح البحث: أصول الفقه (1)، معاذ بن جبل (1)، عمر بن حنظلة (1)، الإختيار، الخيار (2)

عرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكماً فأذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما به حكم الله استخف وعلينا قد رد والراد علينا راد علي الله وهو علي حد الشرك بالله ". (1) خلاصه اينكه راوي مي‌گويد: به امام صادق (عليه السلام) عرض كردم پس با اين پيش آمد تكليف دو

نفر طرفين نزاع چيست؟ امام فرمود: با جستجو ميان علماي شيعه كسي را انتخاب كنند كه از احاديث و كلمات ما اطلاع كافي داشته باشد كه در استنباط احكام دين بتوان به آنها مراجعه نمود آنهايي كه در حلال و حرام ما توجه عميق داشته و احكام را از روي معرفت و شناسائي شايسته مقام حكومت شرعيه تشخيص داده باشند. پس در اين صورت بايد به حكم مرجع مزبور تن داد و داوري او را با رضاي خاطر لزوما بپذيرند زيرا ما او را بشرح مزبور حاكم شرع قرار داده ايم. پس هر گاه طبق حكم ما، حكمي صادر نمود ومع الوصف از او پذيرفته نشد پس يقين حكم خدا را خفت داده است و بر روي ما، دست رد و تجاوز دراز كرده است و ستيزگي نموده و گفته ما را پس زده است ... و اين نافرماني بر ما در واقع نافرماني به پروردگار است و آن در حد شرك به خدا است: اين حديث مقام اجتهاد و فتوي و قضاوت شرعيه را ثابت مي‌كند.
و باز مستند اجتهاد، حديث ديگري است. كه امام صادق (عليه السلام) به يكي از اصحاب جليل القدر خود بنام ابان بن تغلب مي‌گويد:
" يا ابان! اجلس في مسجد المدينه وأفت للناس فاني احب ان اري في شيعتي مثلك ... ". (2) يا در حديث ديگري كه جوامع حديث نقل گرديده است كه فرموده اند: علينا القاء الاصول وعليكم التفريع يا عليكم ان تفرعوا، يعني وظيفهء ما اين است كه اصول و كليات را بيان كنيم و وظيفهء شما اين است كه فروع و شاخه‌ها را از اين اصول استنباط و استخراج كنيد ابن ادريس حلي با اينكه خبر واحد را نمي‌پذيرد و به آن عمل نمي‌كند در
١. ثقة الأسلام كليني، كافي باب اختلاف الحديث.
2. اردبيلي، جامع الرواة ومحدث قمي، سفينة البحار ذيل احوال ابان، ج 1.
(١٠٤٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، أبان بن تغلب (1)، حاكم الشرع (1)، الخوف (1)، السجود (1)، كتاب جامع الرواة لمحمد علي الأردبيلي (1)، السفينة (1)

عين حال اين حديث را در مستطرفات كتاب " سرائر " به عنوان اصل مسلم آورده است. (1) (2) تربيت يافتگان مكتب تربيتي و مدرسهء علمي امام صادق (عليه السلام) يكي از پربارترين حوزه‌هاي علمي در جهان اسلام به شمار مي‌آيد كه تعداد كثيري از فارغ التحصيلان مؤمن و متعهد را به جامعه اسلامي تحويل داده است كه از نظر كم و كيف در نوع خود بي نظير يا كم نظير ميباشد. چون در كمتر حوزه‌هاي علمي مي‌توان سراغ گرفت كه انبوه قابل توجهي از شاگردان در علوم مختلف و گوناگون از يك حوزه ء درسي بهره گيري نمايد و هر كدام از شاگردان در يك بخش از علوم تخصص وتبحر پيدا نمايند. اين ويژگي اختصاص به حوزهء تربيتي و علمي پيشواي ششم دارد كه هم اكنون تعدادي از چهره‌هاي سرشناس از شاگردان آن حوزه را معرفي مي‌نماييم:

1. محمد بن مسلم محمد بن مسلم، يكي از شخصيتهاي بزرگ شيعه و از رجال بلند پايه وعاليقدر اسلامي است كه در علم و فضيلت و زهد و تقوي و عظمت و كمال، سرآمد محدثان و راويان حديث مي‌باشد و در ميان شاگردان امام صادق (عليه السلام) كمتر كسي به پايهء فضيلت و عظمت او مي‌رسيد.

پيشواي ششم در حق او مي‌فرمايد: " مكتب ما و احاديث پدرم را چهار نفر زنده كردند. اين چهار نفر عبارتند از: زراره، ابوبصير، محمد بن مسلم وبريد بن معاويه عجلي.

اگر اينها نبودند، كسي از تعاليم دين و مكتب پيامبر (صلي الله عليه وآله) بهره ء كافي نمي‌يافت. اين

1. الهامي از شيخ الطائفة شهيد مطهري.

2. شرح حال وبيوگرافي فقهاي نامدار اسلام در يك كتاب نمي‌گنجد، علماء و دانشمندان قسمتي از بيوگرافي آنان را در كتابهاي مربوط ثبت و ضبط نموده اند كه به عنوان نمونه مي‌توان به كتابهاي:

ريحانة الادب، اعيان الشيعة، طبقات الاعلام، شهداء الفضيلة، علماي معاصرين و ... مراجعه نمود.

نگارنده نيز برخي از مبارزات سياسي و اجتماعي روحانيت را در 4 جلد كتاب " يكصد سال مبارزه روحانيت مترقي " وأخيرا در كتاب " فقهاي نامدار شيعه " چاپ نويد اسلام قم آورده است كه ميتواند بازگوكنندهء برخي از خدمات ذي ارج اين بزرگان علم و دين و فقاهت باشد ...

(١٠٤٩)

بريد بن معاوية (1)، محمد بن مسلم (3)، الزهد (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، الشهادة (2)

عين حال اين حديث را در مستطرفات كتاب " سرائر " به عنوان اصل مسلم آورده است. (1) (2) تربيت يافتگان مكتب تربيتي و مدرسهء علمي امام صادق (عليه السلام) يكي از پربارترين حوزه‌هاي علمي در جهان اسلام به شمار مي‌آيد كه تعداد كثيري از فارغ التحصيلان مؤمن و متعهد را به جامعه اسلامي تحويل داده است كه از نظر كم و كيف در نوع خود بي نظير يا كم نظير ميباشد. چون در كمتر حوزه‌هاي علمي مي‌توان سراغ گرفت كه انبوه قابل توجهي از شاگردان در علوم مختلف و گوناگون از يك حوزه ء درسي بهره گيري نمايد و هر كدام از شاگردان در يك بخش از علوم تخصص وتبحر پيدا نمايند. اين ويژگي اختصاص به حوزهء تربيتي و علمي پيشواي ششم دارد كه هم اكنون تعدادي از چهره‌هاي سرشناس از شاگردان آن حوزه را معرفي مي‌نماييم:

1. محمد بن مسلم محمد بن مسلم، يكي از شخصيتهاي بزرگ شيعه و از رجال بلند پايه وعاليقدر اسلامي است كه در علم و فضيلت و زهد و تقوي و عظمت و كمال، سرآمد محدثان و راويان حديث مي‌باشد و در ميان شاگردان امام صادق (عليه السلام) كمتر كسي به پايهء فضيلت و عظمت او مي‌رسيد.

پيشواي ششم در حق او مي‌فرمايد: " مكتب ما و احاديث پدرم را چهار نفر زنده كردند. اين چهار نفر عبارتند از: زراره، ابوبصير، محمد بن مسلم وبريد بن معاويه عجلي.

اگر اينها نبودند، كسي از تعاليم دين و مكتب پيامبر (صلي الله عليه وآله) بهره ء كافي نمي‌يافت. اين

1. الهامي از شيخ الطائقة شهيد مطهري.

2. شرح حال وبيوگرافي فقهاي نامدار اسلام در يك كتاب نمي‌گنجد، علماء و دانشمندان قسمتي از بيوگرافي آنان را در كتابهاي مربوط ثبت و ضبط نموده اند كه به عنوان نمونه مي‌توان به كتابهاي:

ريحانة الادب، اعيان الشيعة، طبقات الاعلام، شهداء الفضيلة، علماي معاصرين و ... مراجعه نمود.

نگارنده نيز برخي از مبارزات سياسي و اجتماعي روحانيت را در 4 جلد كتاب " يكصد سال مبارزه روحانيت مترقي " وأخيرا در كتاب " فقهاي نامدار شيعه " چاپ نويد اسلام قم آورده است كه ميتواند بازگوكنندهء برخي از خدمات ذي ارج اين بزرگان علم و دين و فقاهت باشد ...

بريد بن معاوية (1)، محمد بن مسلم (3)، الزهد (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، الشهادة (2)
چهره‌هاي نوراني حافظان دين و مورد اعتماد پدرم در بيان حلال و حرام و احكام دين بودند كه با مكتب ما آشنا شدند و در روز رستاخيز نيز پيش از ديگران به ما خواهند پيوست ". (1) " محمد بن مسلم " كه از سرزمين كوفه بود، طي چهار سال اقامت در شهر مدينه، پيوسته به پيشگاه امامين صادقين امام باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) شرفياب شده و از محضر آن دو پيشواي بزرگ، بهره‌ها مي‌اندوخت. او در مكتب علمي امام به درجه اي از علم و فضيلت نايل گرديد كه مي‌گفتند در ميان شيعيان در فقه وحديث هيچكس از محمد بن مسلم داناتر نيست. وي مي‌گويد هر موضوعي كه به نظرم مي‌رسيد مي‌پرسيدم، به طوري كه سي هزار حديث از امام پنجم و شانزده هزار حديث از امام صادق (عليه السلام) فرا گرفتم ". (2) " هشام بن سالم " يكي ديگر از شاگردان امام مي‌گويد: " در هر موضوعي كه من وزراره اختلاف پيدا مي‌كرديم، از محمد بن مسلم مي‌پرسيديم و او در جواب آنچه را كه از امام باقر (عليه السلام) و امام صادق (عليه السلام) شنيده بود نقل مي‌كرد ". (3) " ابن ابي يعفور " كه يكي ديگر از ياران پيشواي ششم است مي‌گويد: روزي به امام صادق (عليه السلام) عرض كردم: " من هميشه دسترسي به شما ندارم و نمي‌توانم هر وقت كه بخواهم خدمت شما شرفياب شوم، گاهي بعضي از شيعيان مسائلي از من مي‌پرسند كه در پاسخ آن عاجز ميمانم. " امام صادق (عليه السلام) فرمود: " چرا از محمد بن مسلم سؤال نميكني؟ او احاديث ما را از پدرم شنيده و مورد توجه و علاقهء پدرم بود و پدرم از او رضايت و خوشنودي داشت ... ". (4)
1. رجال كشي، ص 125.
2. اختصاص مفيد، ص 203 - مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 200.
3. اختصاص مفيد، ص 201 - بحار الانوار، ج 26، ص 292 - رجال كشي، ص 149 - مناقب، ج 4، ص 195.
4. اختصاص مفيد، ص 453 - رجال كشي، ص 145 - بحار الانوار، ج 46، ص 328.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (5)، مدينة الكوفة (1)، ابن أبي يعفور (1)، هشام بن سالم (1)، محمد بن مسلم (4)، كتاب رجال الكشي (3)، كتاب بحار الأنوار (2)، ابن شهرآشوب (1)

محمد بن مسلم و فقهاي بزرگ اهل تسنن

محمد بن مسلم كتابي بنام " اربعمائة مسألة " (چهارصد مسأله) تأليف نموده بود كه گويا پاسخ چهارصد مسأله اي بود كه از پيشواي پنجم و ششم شنيده بود. (1) محمد بن مسلم وفقهاي بزرگ اهل تسنن فقها و دانشمندان بزرگ اهل تسنن نيز مشكلات علمي خود را از محمد بن مسلم مي‌پرسيدند و از دانشهاي او كه محصول حضور در محضر پر فيض پيشواي پنجم بود، بهره‌مند مي‌شدند.

وي مي‌گويد: شبي پشت بام خانه خود خوابيده بودم، ناگهان در خانه را زدند. گفتم كيست؟ شخصي صدا زد بيا پائين با شما كار دارم. از پشت بام آمدم، ديدم زني است.

گفت: دختر تازه عروسم هنگام وضع حمل جان سپرده است، ولي گويا بچه هنوز در شكم مادر زنده است و دارد حركت مي‌كند، تكليف ما چيست؟

گفتم: روزي عين اين سؤال را از امام باقر (عليه السلام) نمودند. امام فرمود: بايد شكم مادر را شكافت و بچه را بيرون آورد. آنگاه گفتم: من مخفيانه زندگي مي‌كنم و كسي از محل سكونت من باخبر نيست. تو چگونه به اينجا آمده اي؟ گفت: من ابتدا پيش ابوحنيفه رفتم و جواب اين مشكل را از او خواستم. ابوحنيفه گفت من حكم اين مسأله را نمي‌دانم، هم اكنون برو پيش محمد بن مسلم، او حتما جواب سؤال تو را خواهد داد، ولي هرچه در پاسخ تو گفت برگرد به من هم اطلاع بده.

محمد بن مسلم مي‌گويد:

آن زن رفت. فرداي آن شب وارد مسجد شدم. با صحنهٔ جالبي روبرو گرديدم.

ابوحنيفه عده اي را دور خود جمع كرده بود و مسأله شب گذشته را از آنها مي‌پرسيد. من سرفه اي كردم، ابوحنيفه صداي مرا شنيد، ضمن صحبت خود (به طوري كه كسي متوجه نشد) گفت: " اللهم غفرا دعنا نعيش " يعني صرف نظر كن و مطلوب را مكتوم بدار و

1. مؤلفو الشيعة في صدر الاسلام، سيد عبد الحسين شرف الدين، ص 64.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، محمد بن مسلم (5)، السجود (1)، السيد عبد الحسين شرف الدين (1)

بگذار زندگي كنيم. (1) محمد بن مسلم و قاضي ابن ابي ليلي روزي دو نفر براي طرح دعوي وحل اختلاف نزد ابن ابي ليلي قاضي معروف آمدند.
يكي از آنها ديگري را نشان داده و گفت: اين مرد كنيزي به من فروخته است كه پاهايش فاقد مو مي‌باشد، و من گمان مي‌كنم از روز اول بدن او مو نداشته است و اين موضوع مرا نگران كرده است. آيا اين عيب است و من مي‌توانم به خاطر آن معامله را فسخ كنم؟
ابن ابي ليلي كه تا آن موقع با چنين مسأله اي روبرو نشده بود و حكم آن را نمي‌دانست، بهانه اي پيش كشيد و گفت: مهم نيست، مردم معمولا موهاي بدن را براي پاكيزگي و نظافت مي‌گيرند، بنابراين عاملي براي ناراحتي شما وجود ندارد.
مدعي كه احتمال مي‌داد آقاي قاضي از حكم اصلي مسأله بي خبر است و به همين جهت طفره مي‌رود گفت: من كار با اين حرفها ندارم. بالاخره اين موضوع عيب محسوب مي‌شود يا نه؟ و اگر عيب است بفرمائيد و اگر نه مرخص مي‌شويم.
در اين موقع قاضي دست خود را روي شكم گذاشته، گفت دچار دل درد شدم. اجازه بفرمائيد چند لحظه ديگر باز مي‌گردم. بلافاصله از جا حركت نمود، از در ديگري بيرون رفت و خود را به محمد بن مسلم رسانيد و گفت رأي اعلم (عليه السلام) درباره ء چنين مسأله اي چيست؟
محمد بن مسلم گفت: عين اين موضوع را نمي‌دانم، ولي از امام باقر (عليه السلام) شنيدم كه فرمود هر چيز طبيعي كه كم يا زياد شود عيب محسوب مي‌شود. ابن ابي ليلي گفت:
همين كافي است و بي درنگ به محكمه بازگشت و به طرفين شكايت اعلام كرد اگر مشتري مايل باشد مي‌تواند معامله را به واسطه‌ء عيبي كه در كنيز است فسخ كند. (2) متن روايت " كلما زاد أو نقص عن الخلقة الأصلية فهو عيب ".
1. اختصاص، ص 204 - 203، رجال كشي، ص 146.
2. وسائل الشيعة، ج 12، ص 614.
(۱۰۵۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، ابن أبي ليلي (4)، محمد بن مسلم (3)، كتاب رجال الكشي (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)
محمد بن مسلم با توجه به شخصيت ارزنده ء علمي و معنوي كه داشت، فوق العاده مورد توجه و علاقه پيشواي ششم بود و همواره از حمايت و

پشتيباني كامل آن امام همام برخوردار بوده است.
روزي به امام صادق (عليه السلام) گزارش رسيد كه ابن ابي ليلي (همان شخصي كه در مسأله فروش كنيز درمانده بود و با راهنمايي محمد بن مسلم از بن بست رهايي يافت) در جريان قضايي شهادت محمد بن مسلم را رد نموده و گواهي او را نپذيرفته است.
اين موضوع بر امام گران آمد و سخت ناراحت شد. " ابوكهمش " مي‌گويد: به محضر امام صادق (عليه السلام) شرفياب شدم. فرمود: شنيده ام محمد بن مسلم نزد ابن ابي ليلي شهادت داده و او شهادت محمد بن مسلم را رد كرده است؟
گفتم: بلي. فرمود: وقتي به كوفه رفتي، نزد ابن ابي ليلي برو و به او بگو: سه مسأله از تو مي‌پرسم، پاسخ آنها را از تو مي‌خواهم، ولي به شرط اينكه جواب مسأله را با قياس، يا به نقل از قول فقها و محدثان ندهي. آنگاه سه مسأله زير را از او بپرس.
(اين سؤالها مخصوصا امروز كه با كوشش فقها و توسعه علم فقه براي بسياري از مردم بسيار ساده جلوه مي‌كند، چنانچه در ذيل خواهيم ديد، آن روز قاضي كوفه را عاجز ساخت) و هنگامي كه ابن ابي ليلي از پاسخ اين مسائل عاجز ماند، چنين بگو:
جعفر بن محمد مي‌گويد: به چه علت شهادت شخصي را كه به احكام خدا و روش و دستور پيامبر (صلي الله عليه وآله) از تو داناتر است رد كرده اي؟
" ابوكهمش " مي‌گويد: وقتي وارد كوفه شدم، پيش از آنكه به خانه ام بروم، نزد ابن ابي ليلي رفتم و گفتگوي زير بين من و او رد و بدل شد:
سه سؤال از شما دارم، ولي خواهش مي‌كنم پاسخ مرا با قياس يا از زبان فقها و محدثان ندهيد، بلكه رأي و نظر خود را بگو.
رأي شما درباره ء شخصي كه در دو ركعت اول نماز واجب شك كرده است چيست؟
ابن ابي ليلي مدتي سر به پائين افكند، آنگاه سر بلند نموده گفت:
(۱۰۵۳)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، مدينة الكوفة (3)، ابن أبي ليلي (5)، جعفر بن محمد (1)، محمد بن مسلم (5)
عقيده ء فقهاي ما در اين باره ...
از اول با شما شرط كردم كه پاسخ مرا از قول ديگران نقل نكني.
من خودم در اين باره چيزي نمي‌دانم.
خيلي خوب، پاسخ سؤال دوم را بگو: كسي كه بدن يا لباسش با بول نجس شده، لباس و بدن خود را چگونه بايد بشويد؟
وي مدتي به فكر فرو رفت و پس از مدتي سر بلند كرده و گفت: فقهاي

ما در اين باره عقيده دارند ...
شرط ما اين است كه از ديگران نقل قول نكني.
من شخصا در اين باره چيزي نمي‌دانم.
اشكال ندارد. سؤال سوم را جواب بده. شخصي هنگام رمي جمره بجاي هفت سنگ، شش سنگ زده و سنگ هفتم به هدف اصابت نكرده است، تكليف اين شخص چيست؟
قاضي باز به فكر فرو رفت، آنگاه سر بلند كرد و خواست بگويد فقهاي ما ... گفتم:
شرط خود را فراموش نكنيد.
متأسفانه در اين باره چيزي نمي‌دانم.
من كه منتظر چنين اعترافي بودم، گفتم: جعفر بن محمد بوسيلهء من به تو پيغام داده كه چرا شهادت شخصي را كه به احكام خدا و روش و دستور پيامبر از تو داناتر و آگاهتر است، رد كرده اي؟
چه شخصي؟
محمد بن مسلم. شما را به خدا اين حرف را جعفر بن محمد گفت؟
به خدا سوگند اين عين سخن جعفر بن محمد (عليه السلام) است.
ابن ابي ليلي وقتي اين سخن را شنيد، فردي را به سراغ محمد بن مسلم فرستاد و او را به دادگاه دعوت كرد و پس از اداي مجدد شهادت، گواهي او را پذيرفت. (1)
1. رجال كشي ص 147.
(١٠٥٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، ابن أبي ليلي (1)، جعفر بن محمد (2)، محمد بن مسلم (2)، البول (1)، كتاب رجال الكشي (1)

2. جابر بن يزيد جعفي يكي ديگر از تربيت يافتگان حوزه درسي امام صادق (عليه السلام) جابر بن يزيد جعفي است.
وي اهل كوفه بود ولي براي استفاده از محضر امام به شهر مدينه هجرت نمود. او در پرتو استفاده از مكتب پر فيض دودمان رسالت به مقامات عالي علمي نائل گرديد. و در صف ياران برجسته ي آن حضرت قرار گرفت.
جابر كه يكي از شيعيان مخلص و با فضيلت امام صادق (عليه السلام) بود بواسطه دفاع صريح از عقايد تشيع، همواره مورد خرده گيري مخالفين قرار داشت، و چون محيط را براي بيان پاره‌اي از حقايق نامساعد ميديد، از افشاي بسياري از احاديثي كه شنيده بود، خودداري ميورزيد و ميگفت: " پنجاه هزار حديث در سينه دارم كه هنوز يكي از آنها را نقل نكرده ام ". (1) روزي حديثي را نقل كرد و گفت: اين يكي از همان پنجاه هزار حديث بود.
امتيازات علمي و معنوي جابر، به قدري چشمگير و قابل توجه بود كه نه تنها در پرتو آن محبوبيت خاص در پيشگاه امام صادق (عليه السلام) پيدا كرده بود، بلكه ديگران نيز خواه و ناخواه در برابر شخصيت بزرگ علمي و ويژگي‌هاي معنوي او، سر تعظيم فرود مي‌آوردند.
وقتي از امام صادق پرسيدند: موقعيت جابر در نظر شما چگونه است؟
امام فرمود: جابر نزد ما مثل سلمان نزد پيامبر است. (2) " سفيان ثوري " به " شعبي " كه از دانشمندان آن روز بود مي‌گفت: اگر نسبت به جابر بدگويي كني پاسخ را با بدگويي خواهم داد. (3) مؤلف ميزان الاعتدال مي‌گويد: جابر بن يزيد يكي از دانشمندان شيعه است، وي شخصي راستگو وموثق و در نقل حديث فوق العاده پرهيزگار است، در اين قسمت كسي

1. صحيح مسلم، ج 1، ص 102.
2. قاموس الرجال، ج 3، ص 335.
3. مؤلفو الشيعة في صدر الاسلام، ص 37.

(١٠٥٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، مدينة الكوفة (1)، جابر بن يزيد (3)، كتاب صحيح مسلم (1)

را بهتر از او نديده ام. (1) " زياد بن ابي الجلال " مي‌گويد:
در مورد احاديث جابر در ميان محدثان و راويان شيعه اختلافي رخ داد من گفتم اين موضوع را از امام صادق مي‌پرسم، هنگامي كه به همين منظور به پيشگاه آن حضرت شرفياب شدم، قبل از آنكه آغاز سخن كنم، فرمود: خدا رحمت كند جابر را او در نقل احاديث ما صادق و راستگو بود. خدا مغيرة بن سعيد را لعنت كند. او، اخبار دروغين را با احاديث ما مخلوط مي‌كرد ". (2) جابر با استفاده از علوم و دانش‌هاي سرشار پيشواي پنجم، كتب وآثار متعددي را از خود به يادگار گذاشت كه شاهد ديگري بر توجه شيعيان به مسألة تدوين و جمع‌آوري مباحث اسلامي است، كتب جابر به قرار زير است: 1. كتاب تفسير، 2. كتاب نوادر، 3. كتاب فضائل، 4. كتاب جمل، 5. كتاب صفين، 6. كتاب نهروان، 7. كتاب مقتل امير المؤمنين، 8. كتاب مقتل الحسين.
3. زرارة ابن اعين (فقيه) زراره يكي از علماء و اعيان شيعه است كه در علم فقه، حديث، كلام، بصيرت و آگاهي كامل دارد امام بوجود چنين شاگردي افتخار كرده است و او را مرجع سوالات فقهي و فتوايي مردم قرار داده است در يكي از سخنان خود به فيض پسر مختار مي‌فرمايد: " اگر حديثي خواستي از اين مرد نشسته مسئلت نما و با دست خود به زراره اشاره فرمودند و باز در حديث ديگري فرموده اند اگز زراره و امثال آن نبودند آثار پدرم از ميان مي‌رفت - زراره يكي از ياران امام صادق (عليه السلام) و از شيعيان بسيار با فضيلت وعاليقدر ديني است. به حدي كه در بزرگي و عظمت و شخصيت و ويژگي‌هاي علمي و معنوي مورد اتفاق دانشمندان قرار گرفته است.
1. مؤلفو الشيعة في صدر الاسلام، ص 37.
2. مجلسي (ره)، بحار ج 46، ص 341 - رجال كشي ص 169.
(١٠٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي (1)، الشهادة (1)، القتل (1)، كتاب رجال الكشي (1)
" ابن شهر آشوب " مي‌نويسد: دانشمندان اسلامي در اين مطلب اتفاق نظر دارند كه در ميان شاگردان صادقين (عليه السلام) شش تن از همه داناتر و واردتر بودند كه عبارتند از: زراره، معروف مكي، ابوبصير اسدي، فضيل بن يسار، محمد بن مسلم طائفي، وبريد بن معاويه عجلي. (1) زراره مردي سخنور، خوش بيان بود. و در مباحثه استعداد فوق العاده

داشت به حدي كه كمتر كسي مي‌توانست او را محكوم سازد. او در علم كلام و مسائل اعتقادي و استدلالي به قدري ماهر و ورزيده بود كه متكلمان شيعه شاگردان مكتب او محسوب مي‌شدند. (2) زراره علاوه بر آنكه يك محدث بزرگ، متكلم عاليقدر، فقيه برجسته بود، شاعر و اديب با ذوقي نيز به شمار مي‌رفت و كتابي درباره علم جبر و اختيار نيز تأليف نموده بود ... (3) او يكي از چهار نفري است كه امام صادق (عليه السلام) زنده نگه داشتن مكتب را مرهون تلاش‌هاي آنان معرفي نموده است. پيشواي ششم در حديث ديگري مي‌فرمايد: خدا زراره را رحمت كند كه اگر زراره و امثال او نبودند احاديث پدرم از بين مي‌رفت ... (4) روزي يك مرد شامي به حضور امام صادق (عليه السلام) رسيد و اعلام كرد براي مناظره با آن حضرت آمده است. مرد شامي بحث‌هاي مختلفي را پيش كشيد و امام در هر بحثي او را به يكي از ياران خود كه در مجلس حاضر بودند ارجاع مي‌نمود.

وقتي كه مرد شامي از مسائل فقهي پرسيد امام صادق (عليه السلام) رو به زراره نمود فرمود:

زراره، تو با او بحث كن، آنگاه آن دو نفر شروع به بحث و مناظره كردند، طولي نكشيد

١. مناقب ابن شهر آشوب، ج، ص ٢١١.

٢. علامه شوشتري، قاموس الرجال ج ٤، ص 173.

3. مدرك گذشته، ص 155 به نقل از رجال نجاشي.

4. مدرك گذشته، ص 155 به نقل از رجال نجاشي.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، مسألة الجبر والإختيار (الجبر والتفويض) (1)، ابن شهر آشوب (1)، الفضيل بن يسار (1)، محمد بن مسلم (1)، كتاب رجال النجاشي (2)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

4 - حمران ابن اعين شيباني

زراره مرد شامي را محكوم ساخت به حدي كه او به شكست خود اعتراف نمود. (1) او پس از عمري تلاش و كوشش در راه اسلام مكتب تشيع در سال 150 هجري به رحمت ايزدي پيوست. قابل توجه است كه دانشمندان حديث ودرايت، روايات و منقولات او را به صورت حديث صحيح و مقبول پذيرفته‌اند روانش شاد!

4. حمران ابن اعين شيباني حمران ابن أعين يكي از رجال و دانشمندان بزرگ و با فضيلت شيعه است، او از دوران پيشواي چهارم يكي از چهره‌هاي درخشان تشيع بشمار مي‌رفت و از محضر آن حضرت استفاده‌ها نموده بود، پس از رحلت امام سجاد (عليه السلام) در صف ياران و شاگردان خاص امام باقر قرار گرفت و بهره‌هاي سرشاري از خرمن علم و دانش و حكمت امام پنجم برد و مدتي نيز از زمان امام صادق (عليه السلام) را درك نمود. (2) حمران علاوه بر مقام بزرگ و ممتاز معنوي، در علوم قرآن و رشته‌هاي علمي ديگر مانند علم نحو و لغت و ادبيات عربي دانشمند بلند پايه اي بود كه دانشندان بعدي در مباحث مربوط به قرائت قرآن به آراء و نظريات او استناد مي‌كردند. (3) تخصص در علم در زمان پيشواي پنجم و ششم كه نهضت علمي و فرهنگي اسلام شكوفا مي‌شد در اثر برخورد با فلسفه و عقايد و آراء فلاسفه و دانشمندان يونان و روم رشته‌هاي مختلف علمي بوجود آمد و شبهات و اشكالات گوناگوني در ميان دانشمندان رواج يافت از اين رو، امام باقر (عليه السلام) و همچنين امام صادق (عليه السلام) هر يك از شاگردان خود را در رشته اي كه با ذوق و قريحه او سازگار بود تشويق به تعليم و تعلم مينمودند و در نتيجه هر كدام از آنها در يك يا دو رشته از علوم مانند حديث، تفسير، كلام، و امثال اينها تخصص

1. كشي اين جريان را در رجال خود (ع 134).
2. كشي اين جريان را در رجال خود (ع 134).
3. قاموس الرجال، ج 3، ص 13، مؤلفو الشيعه.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)

زراره مرد شامي را محكوم ساخت به حدي كه او به شكست خود اعتراف نمود. (1) او پس از عمري تلاش و كوشش در راه اسلام مكتب تشيع در سال 150 هجري به رحمت ايزدي پيوست. قابل توجه است كه دانشمندان حديث ودرايت، روايات و منقولات او را به صورت حديث صحيح و مقبول پذيرفته‌اند روانش شاد!

4. حمران ابن اعين شيباني حمران ابن أعين يكي از رجال و دانشمندان بزرگ و با فضيلت شيعه است، او از دوران پيشواي چهارم يكي از چهره‌هاي درخشان تشيع بشمار مي‌رفت و از محضر آن حضرت استفاده‌ها نموده بود، پس از رحلت امام سجاد (عليه السلام) در صف ياران و شاگردان خاص امام باقر قرار گرفت و بهره‌هاي سرشاري از خرمن علم و دانش و حكمت امام پنجم برد و مدتي نيز از زمان امام صادق (عليه السلام) را درك نمود. (2) حمران علاوه بر مقام بزرگ و ممتاز معنوي، در علوم قرآن و رشته‌هاي علمي ديگر مانند علم نحو و لغت و ادبيات عربي دانشمند بلند پايه اي بود كه دانشندان بعدي در مباحث مربوط به قرائت قرآن به آراء و نظريات او استناد مي‌كردند. (3) تخصص در علم در زمان پيشواي پنجم و ششم كه نهضت علمي و فرهنگي اسلام شكوفا مي‌شد در اثر برخورد با فلسفه و عقايد و آراء فلاسفه و دانشمندان يونان و روم رشته‌هاي مختلف علمي بوجود آمد و شبهات و اشكالات گوناگوني در ميان دانشمندان رواج يافت از اين رو، امام باقر (عليه السلام) و همچنين امام صادق (عليه السلام) هر يك از شاگردان خود را در رشته اي كه با ذوق و قريحه او سازگار بود تشويق به تعليم و تعلم مينمودند و در نتيجه هر كدام از آنها در يك يا دو رشته از علوم مانند حديث، تفسير، كلام، و امثال اينها تخصص

1. كشي اين جريان را در رجال خود (ع 134).
2. كشي اين جريان را در رجال خود (ع 134).
3. قاموس الرجال، ج 3، ص 13، مؤلفو الشيعه.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)

پيدا مي‌كردند.
گاهي امام دانشمنداني را كه براي بحث و مناظره مراجعه مي‌كردند راهنمايي مي‌كرد تا با يكي از شاگرداني كه در آن رشته تخصص داشت، مناظره كند.
" هشام بن سالم " مي‌گويد: روزي با گروهي از ياران امام (عليه السلام) در محضر آن حضرت نشسته بوديم يك نفر مرد شامي اجازه ورود خواست و پس از كسب اجازه وارد مجلس شد، امام فرمود بنشين و آنگاه پرسيد چه مي‌خواهي؟
مرد شامي مي‌گفت: شنيده ام شما به تمام سئوالات و مشكلات و نيازهاي علمي مردم پاسخ مي‌گوييد، آمده ام با شما بحث و مناظره بكنم امام صادق فرمود:
در چه موضوع؟ شامي گفت: درباره كيفيت قرائت قرآن.
امام رو به حمران كرده فرمود: حمران جواب اين شخص با توست من مي‌خواهم با شما بحث كنم نه حمران.
اگر حمران را محكوم كردي آن وقت با من.
مرد شامي ناگزير با حمران وارد بحث شد هر چه شامي پرسيد پاسخ قاطع ومستدل از حمران شنيد به طوري كه سرانجام از ادامهٔ بحث فرو ماند و سخت ناراحت و خسته شد. امام فرمود: چگونه ديدي؟
راستي حمران خيلي زبر دست است هر چه پرسيدم به نحو شايسته اي پاسخ داد. (1) 5. مفضل بن عمر جعفي او يكي ديگر از ياران مخلص امام (عليه السلام) و يكي از فقهاي بزرگ به شمار مي‌آيد كه متصدي بخشي از امور امام بود گروهي از علاقه مندان امام به مدينه آمدند. تقاضا نمودند شخصي را به آنها معرفي نمايند كه به هنگام نياز در امور ديني و احكام شرعي به او مراجعه كنند. امام فرمود: هر كس سوالي دارد بيايد از خودم بپرسد.
آنان اصرار ورزيدند كه حتما شخصي را معرفي فرمايند، فرمود مفضل را برايتان
1. رجال كشي، ص 135.
(١٠٥٩)
صفحهمفاتيح البحث: هشام بن سالم (1)، الكسب (1)، كتاب رجال الكشي (1)

تعيين كردم آنچه او بگويد بپذيريد زيرا او جز حق نمي‌گويد. (1) امام صادق (عليه السلام) در چند جلسه درس‌هايي در توحيد براي مفضل فرمود كه به مجموعه " توحيد مفضل " معروف و مشهور ميباشد.

6. أبان بن تغلب أبان فرزند تغلب از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق (عليه السلام) شمرده مي‌شود او مرد با فضيلت و جليل القدر بود كه در مسجد مدينه مي‌نشست و درس وحديث إلقا مي‌نمود امام صادق (عليه السلام) درباره ء او فرمود: " در مسجد بنشين و به مردم فتوي بده من دوست دارم در ميان شيعيان امثال تو فراوان باشند ... ".

او داراي هوش سرشار و عقل وافر بود به علوم قرآن علاقه‌ء فراوان داشت و نخستين شخصي است كه در اين زمينه تأليف مستقلي دارد. ابان مدت طولاني در محضر پيشوايان معصوم نامبرده اعتكاف و زانو زده است و احاديث و علوم آنان را دريافته است وبيش از 000 / 30 حديث از امام صادق (عليه السلام) حفظ نموده است. (2) توثيق امام سليم بن ابي حبه گويد: در محضر امام صادق (عليه السلام) بودم وقتي مي‌خواستم از او خداحافظي كنم و درخواست فيض بيشتر كردم، فرمود شما ميتوانيد از ابان بن تغلب استفاده كيند او در اين باره احاديث فراواني از ما دريافت كرده است هر آنچه او روايت كند مي‌تواني از قول من نقل نمائي ...). (3) تأليفات او 1. غريب القرآن، آن كتاب نخستين تأليف در زمينه مسائل قرآني مي‌باشد كه خود پايه و اساس علم لغت و ادب قرار گرفته است " از دي " از آن كتاب و كتاب محمد بن

1. قاموس الرجال، ج 3، ص 146 در مورد تربيت يافتگان مكتب امام (ع) قسمت هائي از كتاب امام باقر (ع) نوشته‌ء برادر، جناب آقاي پيشوايي استفاده گرديده است. بدينوسيله تشكر و سپاس و قدرداني مي‌گردد.
2. منهج المقال، ص 76.
3. الامام الصادق، ج 3، ص 59.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (5)، مفردات غريب القرآن للراغب الإصفهاني (1)، أبان بن تغلب (2)، السجود (2)، الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الصدق (1)

تعيين كردم آنچه او بگويد بپذيريد زيرا او جز حق نمي‌گويد. (1) امام صادق (عليه السلام) در چند جلسه درس‌هايي در توحيد براي مفضل فرمود كه به مجموعه " توحيد مفضل " معروف و مشهور ميباشد.

6. أبان بن تغلب أبان فرزند تغلب از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق (عليه السلام) شمرده مي‌شود او مرد با فضيلت و جليل القدر بود كه در مسجد مدينه مي‌نشست و درس وحديث إلقا مي‌نمود امام صادق (عليه السلام) درباره ء او فرمود: " در مسجد بنشين و به مردم فتوي بده من دوست دارم در ميان شيعيان امثال تو فراوان باشند ... ".

او داراي هوش سرشار و عقل وافر بود به علوم قرآن علاقه‌ء فراوان داشت و نخستين شخصي است كه در اين زمينه تأليف مستقلي دارد. ابان مدت طولاني در محضر پيشوايان معصوم نامبرده اعتكاف و زانو زده است و احاديث و علوم آنان را دريافته است وبيش از 000 / 30 حديث از امام صادق (عليه السلام) حفظ نموده است. (2) توثيق امام سليم بن ابي حبه گويد: در محضر امام صادق (عليه السلام) بودم وقتي مي‌خواستم از او خداحافظي كنم و درخواست فيض بيشتر كردم، فرمود شما ميتوانيد از ابان بن تغلب استفاده كيند او در اين باره احاديث فراواني از ما دريافت كرده است هر آنچه او روايت كند مي‌تواني از قول من نقل نمائي ...). (3) تأليفات او 1. غريب القرآن، آن كتاب نخستين تأليف در زمينه مسائل قرآني مي‌باشد كه خود پايه و اساس علم لغت و ادب قرار گرفته است " از دي " از آن كتاب و كتاب محمد بن

1. قاموس الرجال، ج 3، ص 146 در مورد تربيت يافتگان مكتب امام (ع) قسمت هائي از كتاب امام باقر (ع) نوشته‌ء برادر، جناب آقاي پيشوايي استفاده گرديده است. بدينوسيله تشكر و سپاس و قدرداني مي‌گردد.

2. منهج المقال، ص 76.

3. الامام الصادق، ج 3، ص 59.

(١٠٦٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (5)، مفردات غريب القرآن للراغب الإصفهاني (1)، أبان بن تغلب (2)، السجود (2)، الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الصدق (1)

تعيين كردم آنچه او بگويد بپذيريد زيرا او جز حق نمي‌گويد. (1) امام صادق (عليه السلام) در چند جلسه درس‌هايي در توحيد براي مفضل فرمود كه به مجموعه " توحيد مفضل " معروف و مشهور ميباشد.
6. أبان بن تغلب أبان فرزند تغلب از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق (عليه السلام) شمرده مي‌شود او مرد با فضيلت و جليل القدر بود كه در مسجد مدينه مي‌نشست و درس وحديث إلقا مي‌نمود امام صادق (عليه السلام) درباره ء او فرمود: " در مسجد بنشين و به مردم فتوي بده من دوست دارم در ميان شيعيان امثال تو فراوان باشند ... ".
او داراي هوش سرشار و عقل وافر بود به علوم قرآن علاقه‌ء فراوان داشت و نخستين شخصي است كه در اين زمينه تأليف مستقلي دارد. ابان مدت طولاني در محضر پيشوايان معصوم نامبرده اعتكاف و زانو زده است و احاديث و علوم آنان را دريافته است وبيش از 000 / 30 حديث از امام صادق (عليه السلام) حفظ نموده است. (2) توثيق امام سليم بن ابي حبه گويد: در محضر امام صادق (عليه السلام) بودم وقتي مي‌خواستم از او خداحافظي كنم و درخواست فيض بيشتر كردم، فرمود شما ميتوانيد از ابان بن تغلب استفاده كيند او در اين باره احاديث فراواني از ما دريافت كرده است هر آنچه او روايت كند مي‌تواني از قول من نقل نمائي ...). (3) تأليفات او 1. غريب القرآن، آن كتاب نخستين تأليف در زمينه مسائل قرآني مي‌باشد كه خود پايه و اساس علم لغت و ادب قرار گرفته است " از دي " از آن كتاب و كتاب محمد بن
1. قاموس الرجال، ج 3، ص 146 در مورد تربيت يافتگان مكتب امام (ع) قسمت هائي از كتاب امام باقر (ع) نوشته‌ء برادر، جناب آقاي پيشوايي استفاده گرديده است. بدينوسيله تشكر و سپاس و قدرداني مي‌گردد.
2. منهج المقال، ص 76.
3. الامام الصادق، ج 3، ص 59.
(١٠٦٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (5)، مفردات غريب القرآن للراغب الإصفهاني (1)، أبان بن تغلب (2)، السجود (2)، الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الصدق (1)

السائب كلبي نوشتهء عطية بن حارث، مجموعه اي ترتيب داده است. (1) 2. الفضائل، 3. معاني القرآن، 4. قراءات، 5. الأصول در باب روايت وحديث ابن نديم درالفهرست از آن ياد كرده است او در سال 141 هجري در كوفه به رحمت ايزدي پيوسته است.

7. ابان پسر عثمان او از آن شش نفر افراد مورد وثوق و اعتماد است كه محدثين بر روايات و منقولات آنان صحه گذاشته اند و " اجمعت العصابة علي تصحيح ما يصح عنهم " گفته اند كه پنج نفر ديگر هم: 1. جميل بن دراج، 2. عبد الله بن مسكان 3. عبد الله بن بشير، 4. حماد بن عيسي، 5. حماد بن عثمان مي‌باشد.

از ابان افراد متعددي روايت، نقل كرده اند كه از باب نمونه مي‌توان: حسن بن علي الوشاء، علي بن الحكم، فضالة بن ايوب، حسين بن سعيد، صفوان بن يحيي، عيسي الفراء و جعفر بن سماعة و ديگران را نام برد او در سال 200 هجري در كوفه در گذشته است. (2) 8. بريد العجلي بريد كه از اصحاب و ياران امام باقر و امام صادق (عليه السلام) شمرده مي‌شود، يكي از رجال فقه وحديث مي‌باشد كه از منزلت خاصي در پيش اهل بيت (عليه السلام) برخوردار بوده است و روايات بسياري در مدح و تحسين و علاقهء او به اهل بيت عصمت (عليه السلام) وارد گشته است همچنان كه از طرف بدخواهان و دشمنان احاديث و مطالب و شايعات ديگري نيز در حق او صادر گشته است اين امر هم، دليل عظميت وشموخ مقام او مي‌باشد او در سال 150 هجري در گذشته است. (3)

1. به طبقات مفسران شيعه، ج 1، مراجعه شود.

2. الامام الصادق ج 3.

3. الامام الصادق ج 3.

(١٠٦١)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (2)، عبد الله بن مسكان (1)، عبد الله بن بشير (1)، فضالة بن أيوب (1)، صفوان بن يحيي (1)، حماد بن عثمان (1)، جعفر بن سماعة (1)، جميل بن دراج (1)، علي بن الحكم (1)، القرآن الكريم (1)، النوم (1)، الصدق (2)

السائب كلبي نوشتهء عطية بن حارث، مجموعه اي ترتيب داده است. (1) 2. الفضائل، 3. معاني القرآن، 4. قراءات، 5. الأصول در باب روايت وحديث ابن نديم درالفهرست از آن ياد كرده است او در سال 141 هجري در كوفه به رحمت ايزدي پيوسته است.

7. ابان پسر عثمان او از آن شش نفر افراد مورد وثوق و اعتماد است كه محدثين بر روايات و منقولات آنان صحه گذاشته اند و " اجمعت العصابة علي تصحيح ما يصح عنهم " گفته اند كه پنج نفر ديگر هم: 1. جميل بن دراج، 2. عبد الله بن مسكان 3. عبد الله بن بشير، 4. حماد بن عيسي، 5. حماد بن عثمان مي‌باشد.

از ابان افراد متعددي روايت، نقل كرده اند كه از باب نمونه مي‌توان: حسن بن علي الوشاء، علي بن الحكم، فضالة بن ايوب، حسين بن سعيد، صفوان بن يحيي، عيسي الفراء و جعفر بن سماعة و ديگران را نام برد او در سال 200 هجري در كوفه در گذشته است. (2) 8. بريد العجلي بريد كه از اصحاب و ياران امام باقر و امام صادق (عليه السلام) شمرده مي‌شود، يكي از رجال فقه وحديث مي‌باشد كه از منزلت خاصي در پيش اهل بيت (عليه السلام) برخوردار بوده است و روايات بسياري در مدح و تحسين و علاقهء او به اهل بيت عصمت (عليه السلام) وارد گشته است همچنان كه از طرف بدخواهان و دشمنان احاديث و مطالب و شايعات ديگري نيز در حق او صادر گشته است اين امر هم، دليل عظميت وشموخ مقام او مي‌باشد او در سال 150 هجري در گذشته است. (3)

1. به طبقات مفسران شيعه، ج 1، مراجعه شود.
2. الامام الصادق ج 3.
3. الامام الصادق ج 3.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (2)، عبد الله بن مسكان (1)، عبد الله بن بشير (1)، فضالة بن أيوب (1)، صفوان بن يحيي (1)، حماد بن عثمان (1)، جعفر بن سماعة (1)، جميل بن دراج (1)، علي بن الحكم (1)، القرآن الكريم (1)، النوم (1)، الصدق (2)

9 - جميل بن دراج

9. جميل بن دراج جميل از مردم كوفه از اصحاب و ياران امام صادق (عليه السلام) و فرزند گرامش امام موسي (عليه السلام) مي‌باشد و از آن شش نفر مورد اعتماد ووثوق محدثين است. او داراي تأليفات و اصولي است كه شيخ طوسي توسط حسين بن عبيدالله از او نقل مي‌كند. او در روزگار امام رضا (عليه السلام) از دنيا رخت بر بسته است.
10. جميل بن صالح او هم از مردم كوفه و از ياران و اصحاب امام صادق و فرزندش امام موسي (عليه السلام) مي‌باشد فرد مورد وثوق است و در حديث و روايت داراي اصلي است افراد متعددي از او نقل روايت كرده اند مانند، حسين بن محبوب، سعد بن عبد الله، عمار ساباطي، محمد بن عمير.
11. حماد بن عثمان او نيز از مردم كوفه و از ياران امام صادق و امام موسي (عليه السلام) است و از آن شش نفري است كه علما و دانشمندان حديث، بر وثوق و مورد اعتماد بودن آنان، اعتراف كرده اند و شخصيت هائي مانند: علي بن مهرياز اهوازي، صفوان بن يحيي، محمد بن وليد از او حديث نقل كرده اند. او در سال 190 هجري در گذاشته است.
12. حبيب بن ثابت كاهلي او نيز از محدثين و علاقه‌مندان امام سجاد و امام باقر و امام صادق (عليه السلام) مي‌باشد و قريب 200 حديث توسط او روايت شده است او در سال 122 هجري در كوفه در گذشته است.
شاگردان و ياران امام فزونتر از آنست كه در اين مختصر بگنجد يا حق آنان با اين فشرده گويي اداء گردد تنها 12 نفر را به عنوان تبرك وتيمن به عدد 12 امام معصوم توضيح و بازگو نموديم. طالبين تفصيل مي‌توانند به كتابهاي مبسوط رجال، ودرايت و طبقات مفسران تأليف نگارنده ج 1 مراجعه فرمايند.
(١٠٦٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، مدينة الكوفة (4)، صفوان بن يحيي (1)، سعد بن عبد الله (1)، حماد بن عثمان (1)، جميل بن دراج (1)، جميل بن صالح (1)

9. جميل بن دراج جميل از مردم كوفه از اصحاب و ياران امام صادق (عليه السلام) و فرزند گرامش امام موسي (عليه السلام) مي‌باشد و از آن شش نفر مورد اعتماد ووثوق محدثين است. او داراي تأليفات و اصولي است كه شيخ طوسي توسط حسين بن عبيدالله از او نقل مي‌كند. او در روزگار امام رضا (عليه السلام) از دنيا رخت بر بسته است.
10. جميل بن صالح او هم از مردم كوفه و از ياران و اصحاب امام صادق و فرزندش امام موسي (عليه السلام) مي‌باشد فرد مورد وثوق است و در حديث و روايت داراي اصلي است افراد متعددي از او نقل روايت كرده اند مانند، حسين بن محبوب، سعد بن عبد الله، عمار ساباطي، محمد بن عمير.
11. حماد بن عثمان او نيز از مردم كوفه و از ياران امام صادق و امام موسي (عليه السلام) است و از آن شش نفري است كه علما و دانشمندان حديث، بر وثوق و مورد اعتماد بودن آنان، اعتراف كرده اند و شخصيت هائي مانند: علي بن مهرياز اهوازي، صفوان بن يحيي، محمد بن وليد از او حديث نقل كرده اند. او در سال 190 هجري در گذاشته است.
12. حبيب بن ثابت كاهلي او نيز از محدثين و علاقه‌مندان امام سجاد و امام باقر و امام صادق (عليه السلام) مي‌باشد و قريب 200 حديث توسط او روايت شده است او در سال 122 هجري در كوفه در گذشته است.
شاگردان و ياران امام فزونتر از آنست كه در اين مختصر بگنجد يا حق آنان با اين فشرده گويي اداء گردد تنها 12 نفر را به عنوان تبرك وتيمن به عدد 12 امام معصوم توضيح و بازگو نموديم. طالبين تفصيل مي‌توانند به كتابهاي مبسوط رجال، ودرايت و طبقات مفسران تأليف نگارنده ج 1 مراجعه فرمايند.
(١٠٦٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، مدينة الكوفة (4)، صفوان بن يحيي (1)، سعد بن عبد الله (1)، حماد بن عثمان (1)، جميل بن دراج (1)، جميل بن صالح (1)

9. جميل بن دراج جميل از مردم كوفه از اصحاب و ياران امام صادق (عليه السلام) و فرزند گرامش امام موسي (عليه السلام) مي‌باشد و از آن شش نفر مورد اعتماد ووثوق محدثين است. او داراي تأليفات و اصولي است كه شيخ طوسي توسط حسين بن عبيدالله از او نقل مي‌كند. او در روزگار امام رضا (عليه السلام) از دنيا رخت بر بسته است.
10. جميل بن صالح او هم از مردم كوفه و از ياران و اصحاب امام صادق و فرزندش امام موسي (عليه السلام) مي‌باشد فرد مورد وثوق است و در حديث و روايت داراي اصلي است افراد متعددي از او نقل روايت كرده اند مانند، حسين بن محبوب، سعد بن عبد الله، عمار ساباطي، محمد بن عمير.
11. حماد بن عثمان او نيز از مردم كوفه و از ياران امام صادق و امام موسي (عليه السلام) است و از آن شش نفري است كه علما و دانشمندان حديث، بر وثوق و مورد اعتماد بودن آنان، اعتراف كرده اند و شخصيت هائي مانند: علي بن مهرياز اهوازي، صفوان بن يحيي، محمد بن وليد از او حديث نقل كرده اند. او در سال 190 هجري در گذاشته است.
12. حبيب بن ثابت كاهلي او نيز از محدثين و علاقه‌مندان امام سجاد و امام باقر و امام صادق (عليه السلام) مي‌باشد و قريب 200 حديث توسط او روايت شده است او در سال 122 هجري در كوفه در گذشته است.
شاگردان و ياران امام فزونتر از آنست كه در اين مختصر بگنجد يا حق آنان با اين فشرده گويي اداء گردد تنها 12 نفر را به عنوان تبرك وتيمن به عدد 12 امام معصوم توضيح و بازگو نموديم. طالبين تفصيل مي‌توانند به كتابهاي مبسوط رجال، ودرايت و طبقات مفسران تأليف نگارنده ج 1 مراجعه فرمايند.
(١٠٦٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، مدينة الكوفة (4)، صفوان بن يحيي (1)، سعد بن عبد الله (1)، حماد بن عثمان (1)، جميل بن دراج (1)، جميل بن صالح (1)

9. جميل بن دراج جميل از مردم كوفه از اصحاب و ياران امام صادق (عليه السلام) و فرزند گرامش امام موسي (عليه السلام) مي‌باشد و از آن شش نفر مورد اعتماد ووثوق محدثين است. او داراي تأليفات و اصولي است كه شيخ طوسي توسط حسين بن عبيدالله از او نقل مي‌كند. او در روزگار امام رضا (عليه السلام) از دنيا رخت بر بسته است.
10. جميل بن صالح او هم از مردم كوفه و از ياران و اصحاب امام صادق و فرزندش امام موسي (عليه السلام) مي‌باشد فرد مورد وثوق است و در حديث و روايت داراي اصلي است افراد متعددي از او نقل روايت كرده اند مانند، حسين بن محبوب، سعد بن عبد الله، عمار ساباطي، محمد بن عمير.
11. حماد بن عثمان او نيز از مردم كوفه و از ياران امام صادق و امام موسي (عليه السلام) است و از آن شش نفري است كه علما و دانشمندان حديث، بر وثوق و مورد اعتماد بودن آنان، اعتراف كرده اند و شخصيت هائي مانند: علي بن مهرياز اهوازي، صفوان بن يحيي، محمد بن وليد از او حديث نقل كرده اند. او در سال 190 هجري در گذاشته است.
12. حبيب بن ثابت كاهلي او نيز از محدثين و علاقه‌مندان امام سجاد و امام باقر و امام صادق (عليه السلام) مي‌باشد و قريب 200 حديث توسط او روايت شده است او در سال 122 هجري در كوفه در گذشته است.
شاگردان و ياران امام فزونتر از آنست كه در اين مختصر بگنجد يا حق آنان با اين فشرده گويي اداء گردد تنها 12 نفر را به عنوان تبرك وتيمن به عدد 12 امام معصوم توضيح و بازگو نموديم. طالبين تفصيل مي‌توانند به كتابهاي مبسوط رجال، ودرايت و طبقات مفسران تأليف نگارنده ج 1 مراجعه فرمايند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، مدينة الكوفة (4)، صفوان بن يحيي (1)، سعد بن عبد الله (1)، حماد بن عثمان (1)، جميل بن دراج (1)، جميل بن صالح (1)

بخش پنجم / امام (ع) و زمامداران خودسر ...
قبلا گفتيم كه دوران زندگي امام (عليه السلام) همزمان با حكومت 10 تن از حكمرانان و زمامداران خودسر اموي و 2 نفر از حكمرانان عباسي بوده است كه برخي را در ايام طفوليت و برخي ديگر را در ايام امامت درك كرده‌اند. اينك صرفا به عنوان اطلاع و آشنايي بيشتر با نوع كارها و افكار آنان و به عنوان آشنائي با تاريخ و سرگذشت مسلمانان كه چه روزگاري را پشت سر گذاشته اند به صورت فشرده بر تاريخ زندگي آنان نظري مي‌افكنيم و در موارد برخورد با تاريخ و زندگي امام لحظاتي مكث مي‌نمائيم، تا اينكه در حدودي به بررسي جوانب زندگي امام (عليه السلام) رسيده باشيم.
زمامداران اموي امام صادق (عليه السلام) از آغاز دوران طفوليت ده تن از زمامداران اموي را درك نموده اند كه اسامي آنان به اين ترتيب مي‌باشد.
1. عبد الملك پسر مروان، 2. وليد پسر عبد الملك، 3. سليمان پسر عبد الملك، 4. عمر پس عبد العزيز، 5. يزيد پسر عبد الملك، 6. هشام پسر عبد الملك، 7. وليد پسر يزيد پسر عبد الملك، 8. يزيد ناقص پسر وليد پسر عبد الملك، 9. ابراهيم پسر عبد الملك، 10. مروان بن حكم معروف به " مروان حمار " آخرين سلسله از آل اميه.
2. از حكمرانان عباسي با دوران " عبد الله سفاح " و برادرش " منصور دوانيقي " معاصر بوده است. اينكه شرح اجمال روزگار آنان:
1. عبد الملك بن مروان او كه پس از پدرش مروان به تخت حكومت جلوس نمود تبار به مغيره مي‌رساند كه حمزه سيد الشهدا را در جنگ احد دريده بود در سال 65 به حكومت رسيد و تا سال 86 ادامه داشت ولادت امام در سال 82 ه بوده است.
(١٠٦٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، عبد العزيز (1)

1 - عبد الملك بن مروان

بخش پنجم / امام (ع) و زمامداران خودسر ...
قبلا گفتيم كه دوران زندگي امام (عليه السلام) همزمان با حكومت 10 تن از حكمرانان و زمامداران خودسر اموي و 2 نفر از حكمرانان عباسي بوده است كه برخي را در ايام طفوليت و برخي ديگر را در ايام امامت درك كرده‌اند. اينك صرفا به عنوان اطلاع و آشنايي بيشتر با نوع كارها و افكار آنان و به عنوان آشنائي با تاريخ و سرگذشت مسلمانان كه چه روزگاري را پشت سر گذاشته اند به صورت فشرده بر تاريخ زندگي آنان نظري مي‌افكنيم و در موارد برخورد با تاريخ و زندگي امام لحظاتي مكث مي‌نمائيم، تا اينكه در حدودي به بررسي جوانب زندگي امام (عليه السلام) رسيده باشيم.
زمامداران اموي امام صادق (عليه السلام) از آغاز دوران طفوليت ده تن از زمامداران اموي را درك نموده اند كه اسامي آنان به اين ترتيب مي‌باشد.
1. عبد الملك پسر مروان، 2. وليد پسر عبد الملك، 3. سليمان پسر عبد الملك، 4. عمر پس عبد العزيز، 5. يزيد پسر عبد الملك، 6. هشام پسر عبد الملك، 7. وليد پسر يزيد پسر عبد الملك، 8. يزيد ناقص پسر وليد پسر عبد الملك، 9. ابراهيم پسر عبد الملك، 10. مروان بن حكم معروف به " مروان حمار " آخرين سلسله از آل اميه.
2. از حكمرانان عباسي با دوران " عبد الله سفاح " و برادرش " منصور دوانيقي " معاصر بوده است. اينكه شرح اجمال روزگار آنان:
1. عبد الملك بن مروان او كه پس از پدرش مروان به تخت حكومت جلوس نمود تبار به مغيره مي‌رساند كه حمزه سيد الشهدا را در جنگ احد دريده بود در سال 65 به حكومت رسيد و تا سال 86 ادامه داشت ولادت امام در سال 82 ه بوده است.
(١٠٦٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، عبد العزيز (1)

قبل از آغاز زمامداري با علماء و دانشمندان رفت و آمد داشت و با مساجد ومنابر سر و كاري او تحريكات يزيد بن معاويه را بر ضد ابن زبير محكوم نموده بود و گفته بود او نخستين نوزاد نامشروع در اسلام مي‌باشد. ولي وقتي زمامداري به او رسيد خودش حجاج را مأمور ساخت تا زبير را دستگر و به قتل رساند (1) آن هم با وضع خاصي كه تاريخ اسلام تا آن روز چنين جنايتي را به خودش مشاهده نكرده بود شش ماه و 17 روز مكه را به محاصره در آورد و كعبه را از كوه ابوقيس به منجنيق سنگ بست. (2) او پس از تسلط بر مكه در سال 75 در جمع مردم به خطابه پرداخت و اظهار ندامت نمود: " مردم! خلفاي پيش از من كارشان خوردن و خوراندن و بزم بود ولي من علاج درد اين امت را جز با شمشير نخواهم نمود و من نه خليفه مستضعف هستم (منظورش عثمان است) نه خليفه سازشكار (معاويه). مردم ما از شما نمي‌توانيم هيچ فعاليت ضد حكومتي را تحمل نمائيم ... (3) دليل آفتاب در مورد معرفي طرز فكر عبد الملك، كافي است كه نشان داده شود يكي از فرمانداران مقرب و نزديك او، حجاج بن يوسف ثقفي است در مورد شخصيت او كافي است كه يكي از اعضاي خاندان اموي شهادت بدهد چون اهل خانه بهتر از ديگران واقف به اسرار خانه هستند ...

عمر بن عبد العزيز اموي در يكي از سخنان خود در مورد حجاج مي‌گويد: " اگر در روز محشر هر قوم و نژادي، خبيث ترين فرد خود را به محشر عرضه كند و ما هم حجاج را معرفي مينمائيم يقينا غلبه و پيروزي با ما خواهد بود ... ". (4)

1. تاريخ المدينة الشريفة سخاوي، ج 3، ص 64.
2. شفاء الغرام مكي، ج 1، ص 169.
3. تاريخ ابن اثير ج 9، ص 64.
4. كامل ابن اثير، ج 4، ص 236 - 270.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (2)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، عمر بن عبد العزيز (1)، السجود (1)، كتاب الكامل لإبن الأثير (1)، كتاب تاريخ المدينة لابن شبة النميري (1)، إبن الأثير (1)

نمونه اي از خونريزي‌هاي حجاج او در دوران فرمانداري خود به چند شهر مهم اسلامي: مدينه، كوفه، بصره، هزاران نفر از دوستداران اهل بيت و سادات علوي را به خاك و خون كشيد. و شخصيت‌هاي اسلامي را كشت و امام سجاد را دست بسته از مدينه تا شام كشانيد با اين همه جنايت در نظر عبد الملك آنچنان مورد پذيرش قرار گرفته بود كه به ولي عهد خود وليد، احترام و رعايت حقوق و احترامات حجاج را مورد سفارش اكيد قرار داده بود ... ". (1) 2. وليد فرزند عبد الملك پس از مرگ عبد الملك كه در سال 86 ماه 8 شوال اتفاق افتاد و همان روز پسرش منصب حكومت را اشغال نمود و به مدت نه سال و 7 ماه تخت حكومت را در اشغال خود داشت.

او به كارهاي عمران و آبادي علاقه داشت، مسجد جامع دمشق و توسعه مسجد مدينه از كارهاي اوست آنچنان كه به ازدواج وبوالهوسي نيز فريفته بود و آمار ازدواج‌هاي مكرر او را با جوجه كنيزكان لعبت باز به 63 تن رسانيده اند. (2) او فرمانداري و حكومت حجاج را تأئيد كرد و شدت عمل در مورد سادات علوي را تأكيد نمود داستان يا واقعه زير، بيانگر عمليات قهرآميز اوست.

گويند يكي از فراريان از ظلم حجاج به آبادي دور دست پناه برده بود سگي را مشاهده نمود كه در سايه درختي دراز كشيده و مشغول استراحت و تمدد اعصاب است با خود مي‌گويد: اي كاش من هم مانند اين حيوان بودم و از شر حجاج با آسودگي به استراحت ميپرداختنم او از آنجا عبور مي‌كند پس از مدتي عبورش از آنجا مي‌افتد و ناگاه چشمش به همان سگ مي‌افتد كه مردم از راز مردن او مي‌پرسند مي‌گويند: از

1. السيوطي، ص 85.

2. الاناقه في كل الخلافة، ج 1، ص 33.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة الكوفة (1)، شهر شوال المكرم (1)، دمشق (1)، السجود (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)

2 - وليد فرزند عبد الملك

نمونه اي از خونريزي‌هاي حجاج او در دوران فرمانداري خود به چند شهر مهم اسلامي: مدينه، كوفه، بصره، هزاران نفر از دوستداران اهل بيت و سادات علوي را به خاك و خون كشيد. و شخصيت‌هاي اسلامي را كشت و امام سجاد را دست بسته از مدينه تا شام كشانيد با اين همه جنايت در نظر عبد الملك آنچنان مورد پذيرش قرار گرفته بود كه به ولي عهد خود وليد، احترام و رعايت حقوق و احترامات حجاج را مورد سفارش اكيد قرار داده بود ... ". (1) 2. وليد فرزند عبد الملك پس از مرگ عبد الملك كه در سال 86 ماه 8 شوال اتفاق افتاد و همان روز پسرش منصب حكومت را اشغال نمود و به مدت نه سال و 7 ماه تخت حكومت را در اشغال خود داشت.

او به كارهاي عمران و آبادي علاقه داشت، مسجد جامع دمشق و توسعه مسجد مدينه از كارهاي اوست آنچنان كه به ازدواج وبوالهوسي نيز فريفته بود و آمار ازدواج‌هاي مكرر او را با جوجه كنيزكان لعبت باز به 63 تن رسانيده اند. (2) او فرمانداري و حكومت حجاج را تأئيد كرد و شدت عمل در مورد سادات علوي را تأكيد نمود داستان يا واقعه زير، بيانگر عمليات قهرآميز اوست.

گويند يكي از فراريان از ظلم حجاج به آبادي دور دست پناه برده بود سگي را مشاهده نمود كه در سايه درختي دراز كشيده و مشغول استراحت و تمدد اعصاب است با خود مي‌گويد: اي كاش من هم مانند اين حيوان بودم و از شر حجاج با آسودگي به استراحت ميپرداختنم او از آنجا عبور مي‌كند پس از مدتي عبورش از آنجا مي‌افتد و ناگاه چشمش به همان سگ مي‌افتد كه مردم از راز مردن او مي‌پرسند مي‌گويند: از

1. السيوطي، ص 85.
2. الاناقه في كل الخلافة، ج 1، ص 33.

(١٠٦٧)

صفحهمفاتيح البحث: مدينة الكوفة (1)، شهر شوال المكرم (1)، دمشق (1)، السجود (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)

طرف حجاج دستور آمد سگها را بكشند. (1) از اين داستان معلوم مي‌گردد كه حيوانات بي زبان هم از شر او در امان نبودند!
3. سليمان فرزند عبد الملك او پس از مرگ برادرش وليد روز شنبه 14 جمادي الاخر به سال 96 هجري به حكومت رسيد و دو سال و 9 ماه استقرار داشت.
بر اساس رقابتي كه از نظر سياسي بين او و حجاج بوجود آمد دستور داد زنداني را كه حجاج بازداشت كرده بود آزاد سازد بنا به نقل مسعودي در مروج الذهب (ج 3، ص 187) سي هزار مرد و سي هزار زن بي گناه را آزاد ساختند و اين رقم مي‌تواند بيانگر اختناق و فساد رژيم حاكم آن روز را روشن سازد.
او علاقهء فراواني به جمع آوري اموال و غنائم و ثروت داشت او در يكي از نامه‌هاي خود به استاندار مصر در مورد وصول ماليات و گرفتن خراج مي‌نويسد: " شير را كاملا بدوش اگر شير تمام شد خون را بچكان! " 4. عمر بن عبد العزيز او از طرف پدر و مادر هر دو تبار به عمر بن خطاب مي‌رساند پس از درگذشت عموزاده اش سليمان روز جمعه 11 صفر به سال 99 هجري به حكومت رسيد و مدت 2 سال و پنج ماه و پنج روز حكومت داشت.
او در ميان حكمرانان بني اميه معروف به رعايت حقوق اجتماعي و عدل بوده است، او پاره اي از از بدعتها و قانون‌هاي جور و ظلم را كه توسط عمال رژيم‌هاي گذشته عملي گرديده بود از ميان برد و فحش و ناسزا به مقام ولايت عظمي را لغو نمود ... و به جاي آن در خطبه‌ها آيهء: " ان الله يأمر بالعدل والأحسان وايتاء ذي القربي " را قرار داد. آن چنان كه مراسم و هداياي نوروزي و مهرگان را لغو نمود ... و با علويان رفتار مناسبي را پيش گرفت! او، نخستين خليفهء اموي بود كه سب و بدگويي بر اهل بيت را قدغن نمود وفدك
1. ابن نباته شرح العيون، ص 96.
(١٠٦٨)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، عمر بن عبد العزيز (1)، بنو أمية (1)، السب (1)

طرف حجاج دستور آمد سگها را بكشند. (1) از اين داستان معلوم مي‌گردد كه حيوانات بي زبان هم از شر او در امان نبودند!
3. سليمان فرزند عبد الملك او پس از مرگ برادرش وليد روز شنبه 14 جمادي الاخر به سال 96 هجري به حكومت رسيد و دو سال و 9 ماه استقرار داشت.
بر اساس رقابتي كه از نظر سياسي بين او و حجاج بوجود آمد دستور داد زنداني را كه حجاج بازداشت كرده بود آزاد سازد بنا به نقل مسعودي در مروج الذهب (ج 3، ص 187) سي هزار مرد و سي هزار زن بي گناه را آزاد ساختند و اين رقم مي‌تواند بيانگر اختناق و فساد رژيم حاكم آن روز را روشن سازد.
او علاقهء فراواني به جمع آوري اموال و غنائم و ثروت داشت او در يكي از نامه‌هاي خود به استاندار مصر در مورد وصول ماليات و گرفتن خراج مي‌نويسد: " شير را كاملا بدوش اگر شير تمام شد خون را بچكان! " 4. عمر بن عبد العزيز او از طرف پدر و مادر هر دو تبار به عمر بن خطاب مي‌رساند پس از درگذشت عموزاده اش سليمان روز جمعه 11 صفر به سال 99 هجري به حكومت رسيد و مدت 2 سال و پنج ماه و پنج روز حكومت داشت.
او در ميان حكمرانان بني اميه معروف به رعايت حقوق اجتماعي و عدل بوده است، او پاره اي از از بدعتها و قانون‌هاي جور و ظلم را كه توسط عمال رژيم‌هاي گذشته عملي گرديده بود از ميان برد و فحش و ناسزا به مقام ولايت عظمي را لغو نمود ... و به جاي آن در خطبه‌ها آيهء: " ان الله يأمر بالعدل والأحسان وايتاء ذي القربي " را قرار داد. آن چنان كه مراسم و هداياي نوروزي و مهرگان را لغو نمود ... و با علويان رفتار مناسبي را پيش گرفت! او، نخستين خليفهء اموي بود كه سب و بدگويي بر اهل بيت را قدغن نمود وفدك
1. ابن نباته شرح العيون، ص 96.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، عمر بن عبد العزيز (1)، بنو أمية (1)، السب (1)

مغصوب را به فرزندان حضرت زهرا (عليه السلام) باز گردانيد و توسعه ي مسجد الحرام را شروع نمود (1) و به همين مناسبت بود كه كارهاي او خوشايند عناصر فرصت طلب اموي نگشت و گويند او را با سم گشتند چون به زعم آنان او روشي را در پيش گرفته بود كه سرانجام حكومت را از دست بني اميه بيرون مي‌كرد.

5. يزيد فرزند عبد الملك يزيد بن عبد الملك نوه دختري يزيد بن معاويه پس از درگذشت ابن عبد العزيز به سال 101 به حكومت رسيد و 4 سال و اندي حكومت كرد. او مي‌خواست همانند سلف خويش، عمر بن العزيز حكومت نمايد ولي اطرافيان و سردمداران ظلم و ستم كه اغلب پيرامون زمامداران را فرا مي‌گيرند! اجتماع نمودند و دست به دست هم دادند كه او را از اين فكر و خيال راحت سازند واساسا وجود تكليف و عذاب و عقاب در كارهاي خلاف خلفاء را از دوش او برداشتند و نزديك به 40 تن از شيوخ و رجال! و به شهادت قيام ورزيدند كه هرگز بر خلفاء و حكمرانان حساب و كتابي وجود ندارد. (2) همانند شايعاتي كه در سرزمين ايران پيرامون پادشاهان وجود داشت كه نماز و روزي بر آنان واجب نيست فقط رعايت عدالت كافي است ولي مرحوم ميرزاي قمي بر خلاف حاشيه نشينان درباري خود در پاسخ فتحعلي شاه فرمود بودند: " هم اقامهء نماز و هم اقامهء عدل بر شاه واجب است ".

اوضاع دوباره به شرائط قبل از دوران حكومت عمر بن عبد العزيز باز گشت مشكلات اداري، ماليات و مسائل اجتماعي و اخلاقي به همان حالت اوليه عودت نمود، افزون بر آنها او داراي علاقهء شديد به لهو و لعب و و هوسراني بود. معشوقه هائي بنام " حبابه " و " سلامه " داشت كه علاقه فراواني به هر دو تن آنان داشت. از سوء اتفاق نخستين معشوقه ي او حبابه در جواني درگذشت او بسيار متأسف گرديد به طوري كه تاريخ

1. الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج 1، ص 134.
2. تاريخ ابن كثير، ج 9، ص 232.

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، دولة ايران (1)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، يزيد بن عبد الملك (1)، عمر بن عبد العزيز (1)، بنو أمية (1)، مسجد الحرام (1)، عبد العزيز (1)، العزّة (1)، الصدق (1)

مي گويد: مدتي بدن او را دفن نكرد چون نمي‌توانست از او جدا گردد، از اين نظر مورد شماتت و ملامت قرار گرفت و برخي مي‌گويند علاقه ي او به محبوبه اش در حدي بود كه دستور نبش قبر او را صادر كرد تا او را مجددا مشاهده نمايد. (1) با اين وضع مملكت داري را خود بهتر داني كه چه خواهد بود؟

6. هشام پسر عبد الملك او پس از يزيد به سال 105 هجري زمام امور كشور را بدست گرفت ولايت عهدي او از ناحيه برادرش يزيد بود و نزديك به 20 سال حكومت و زمامداري نمود ...

او يكي از سياست بازترين حكمرانان اموي بود به حدي كه او را با معاويه مقايسه كرده اند او داراي رفتار خشن و بخل آميز و امساك مالي بود و با علويان خصومت و دشمني باطني داشت و در ابراز آن از هر فرصتي استفاده مي‌نمود.

احضار امام به شام يكي از فرازهاي مهم زندگي پر افتخار امام صادق (عليه السلام) مسافرت آن حضرت، به شام در حضور پدر عاليقدرش امام باقر (عليه السلام) مي‌باشد و آن مسافرت به اين ترتيب پيش آمد كه در جلد مربوط به امام باقر (عليه السلام) گذشت.

امام (عليه السلام) و هشام بن عبد الملك حكومت هشام بن عبد الملك از طولاني ترين و خشونت‌بارترين دوران‌هاي حكومت بني اميه بود. او بيست سال تمام بر اريكهٔ قدرت سوار بود و در دوران او، قيام يزيد بن علي در كوفه سركوب گرديد. پس از آن واقعه با شدت هر چه بيشتر با دوستداران علي (عليه السلام) رفتار مي‌نمود، جمعي را به زندان افكند وعده اي را محبوس ساخت شاعران و نويسندگاني كه نسبت به اهل بيت ارادت مي‌ورزيدند با شديدترين انواع رفتار مي‌نمود او دستور داد كه زبان حق گوي " كميت " شاعر فرزانه را قطع نمايند جون او در رثاء زيد بن علي بن الحسين اشعاري سروده بود و هم او بود كه دستور قطع عطاياي مردم مدينه را

١. الاناقه، ج ١، ص ٢٤٦، البداية والنهاية، ج 3، ص 48.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، هشام بن عبد الملك (2)، بنو أمية (1)، علي بن الحسين (1)، القبر (1)، الدفن (1)، كتاب البداية والنهاية (1)

مي گويد: مدتي بدن او را دفن نكرد چون نمي‌توانست از او جدا گردد، از اين نظر مورد شماتت و ملامت قرار گرفت و برخي مي‌گويند علاقه ي او به محبوبه اش در حدي بود كه دستور نبش قبر او را صادر كرد تا او را مجددا مشاهده نمايد. (1) با اين وضع مملكت داري را خود بهتر داني كه چه خواهد بود؟

6. هشام پسر عبد الملك او پس از يزيد به سال 105 هجري زمام امور كشور را بدست گرفت ولايت عهدي او از ناحيه برادرش يزيد بود و نزديك به 20 سال حكومت و زمامداري نمود ...

او يكي از سياست بازترين حكمرانان اموي بود به حدي كه او را با معاويه مقايسه كرده اند او داراي رفتار خشن و بخل آميز و امساك مالي بود و با علويان خصومت و دشمني باطني داشت و در ابراز آن از هر فرصتي استفاده مي‌نمود.

احضار امام به شام يكي از فرازهاي مهم زندگي پر افتخار امام صادق (عليه السلام) مسافرت آن حضرت، به شام در حضور پدر عاليقدرش امام باقر (عليه السلام) مي‌باشد و آن مسافرت به اين ترتيب پيش آمد كه در جلد مربوط به امام باقر (عليه السلام) گذشت.

امام (عليه السلام) و هشام بن عبد الملك حكومت هشام بن عبد الملك از طولاني ترين و خشونت‌بارترين دوران‌هاي حكومت بني اميه بود. او بيست سال تمام بر اريكهء قدرت سوار بود و در دوران او، قيام يزيد بن علي در كوفه سركوب گرديد. پس از آن واقعه با شدت هر چه بيشتر با دوستداران علي (عليه السلام) رفتار مي‌نمود، جمعي را به زندان افكند وعده اي را محبوس ساخت شاعران و نويسندگاني كه نسبت به اهل بيت ارادت مي‌ورزيدند با شديدترين انواع رفتار مي‌نمود او دستور داد كه زبان حق گوي " كميت " شاعر فرزانه را قطع نمايند جون او در رثاء زيد بن علي بن الحسين اشعاري سروده بود و هم او بود كه دستور قطع عطاياي مردم مدينه را

١. الاناقه، ج ١، ص ٢٤٦، البداية والنهاية، ج 3، ص 48.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، هشام بن عبد الملك (2)، بنو أمية (1)، علي بن الحسين (1)، القبر (1)، الدفن (1)، كتاب البداية والنهاية (1)

مي گويد: مدتي بدن او را دفن نكرد چون نمي‌توانست از او جدا گردد، از اين نظر مورد شماتت و ملامت قرار گرفت و برخي مي‌گويند علاقه ي او به محبوبه اش در حدي بود كه دستور نبش قبر او را صادر كرد تا او را مجددا مشاهده نمايد. (1) با اين وضع مملكت داري را خود بهتر داني كه چه خواهد بود؟

6. هشام پسر عبد الملك او پس از يزيد به سال 105 هجري زمام امور كشور را بدست گرفت ولايت عهدي او از ناحيه برادرش يزيد بود و نزديك به 20 سال حكومت و زمامداري نمود ...

او يكي از سياست بازترين حكمرانان اموي بود به حدي كه او را با معاويه مقايسه كرده اند او داراي رفتار خشن و بخل آميز و امساك مالي بود و با علويان خصومت و دشمني باطني داشت و در ابراز آن از هر فرصتي استفاده مي‌نمود.

احضار امام به شام يكي از فرازهاي مهم زندگي پر افتخار امام صادق (عليه السلام) مسافرت آن حضرت، به شام در حضور پدر عاليقدرش امام باقر (عليه السلام) مي‌باشد و آن مسافرت به اين ترتيب پيش آمد كه در جلد مربوط به امام باقر (عليه السلام) گذشت.

امام (عليه السلام) و هشام بن عبد الملك حكومت هشام بن عبد الملك از طولاني ترين و خشونت‌بارترين دوران‌هاي حكومت بني اميه بود. او بيست سال تمام بر اريكهء قدرت سوار بود و در دوران او، قيام يزيد بن علي در كوفه سركوب گرديد. پس از آن واقعه با شدت هر چه بيشتر با دوستداران علي (عليه السلام) رفتار مي‌نمود، جمعي را به زندان افكند وعده اي را محبوس ساخت شاعران و نويسندگاني كه نسبت به اهل بيت ارادت مي‌ورزيدند با شديدترين انواع رفتار مي‌نمود او دستور داد كه زبان حق گوي " كميت " شاعر فرزانه را قطع نمايند جون او در رثاء زيد بن علي بن الحسين اشعاري سروده بود و هم او بود كه دستور قطع عطاياي مردم مدينه را

۱. الاناقه، ج ۱، ص ۲٤٦، البداية والنهاية، ج 3، ص 48.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، هشام بن عبد الملك (2)، بنو أمية (1)، علي بن الحسين (1)، القبر (1)، الدفن (1)، كتاب البداية والنهاية (1)

به جرم علاقه به زيد صادر نمود تا همگي آنان را وادار به ترك اهل بيت (عليه السلام) نمايد.
هشام مردي بخيل و خشن و ستمگر و بي رحم بود (1) او در جمع آوري ثروت وعمران و آبادي مي‌كوشيد در زمان او بعضي از صنايع دستي رونق يافت. لكن از آنجا كه شخص بي عاطفه و سخت‌گير بود، در دوران حكومت او زندگي بر مردم تنگ تر شد و احساسات و عواطف انساني در جامعه رو به زوال رفت و رسم نيكوكاري و تعاون برچيده شد به حدي كه هيچكس نسبت به ديگري كمك و دلسوزي نداشت. (2) هشام و خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) مهمترين انگيزه سخت گيري خلفا نسبت به پيشوايان بزرگ و رجال خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) محبوبيت فوق العاده آنان در افكار عمومي و نفوذ معنوي آنان در قشرهاي مختلف جامعه بود ... خلفاي اموي (و همچنين زمامداران عباسي) به خوبي مي‌فهميدند كه حكومت آنها حكومت زور و قدرت است و اگر مردم از آنها اطاعت مي‌كنند، بواسطه ترس و بيم از شكنجه و اعدام و تبعيد است، آنها مي‌فهميدند كه مردم بر حسب ظاهر تسليم آنها هستند ولي دل‌هاي آنان با خاندان پيامبر است و اگر فرصتي بدست آورند، جز حكومت عادلانه خاندان نبوت زير بار هيچ حكومتي نخواهند رفت به همين جهت پيشوايان بزرگ شيعه خطر بزرگي براي حكومت‌هاي ظالم و ستمگر به شمار مي‌رفتند و حتي در زماني كه ائمه (عليه السلام) خانه نشين بودند و هيچ قدرت نظامي در اختيار نداشتند، باز تحت نظر بودند و رعب عجيبي در دلهاي حكام اموي انداخته بودند.
سياست هشام درباره علويان نيز از اين سياست محلي مستثني نبود. هشام بيش از هر يك از خلفاي معاصر نسبت به امام صادق (عليه السلام) سختگيري مي‌كرد و براي آزار و اذيت ايشان از كوچكترين فرصت غفلت نمي‌نمود. شهادت زيد بن علي بن الحسين (عليه السلام) نيز

1. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 60.
2. مروج الذهب، ج 3، ص 505.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الظلم (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

جزئي از همين برنامه بود.
اينها نمونه هائي از اندك عملكرد هشام بود كه تاريخ ثبت كرده است.
7. وليد بن عبد الملك او پس از درگذشت هشام به سال 125 به تخت حكومت تكيه زد و مدت كوتاهي حدود يك سال و دو ماه، در اين سمت بود و ايام او به لهو و لعب و فسق و فجور سپري مي‌گشت، از ارتكاب معاصي پرهيز نداشت و اشعار معروف تهديد قرآن از تراوشات فكر عليل ومخمور او است جائي كه مي‌گويد:
أتهدد كل جبار عنيد؟ * فها انا ذاك جبار عنيد اذا ما جئت ربك يوم حشر * فقل يا رب! مزقني الوليد (1) آيا تو هستي كه هر ستمگر مستكبر را تهديد مي‌نمائي هان اينك من همان ستمگر معاند هستم! هنگامي كه به پيشگاه پروردگار خود شتافتي مي‌تواني از روي شكايت، ناله سر دهي كه اين وليد بود كه مرا پاره پاره كرد.
خلاصه اي از بيوگرافي او اينست كه از او " فرعون امت اسلام " تعبير آورده اند.
8. يزيد ناقص يزيد فززند وليد بن عبد الملك مروان است كه مادرش " شاه فريد " تبار به سلسله ساسانيان مي‌رساند و از حكمرانان اموي است كه به سال 126 پس از كشته شدن وليد بر اريكهء حكومت سوار گرديد و به مدت 5 ماه و اندي در اين سمت باقي بود و او تغييراتي از نظر حقوق ديواني انجام داد و وضع كشور در دوران او متشنج گرديد و اختلاف و جنگ و جدل فزوني گرفت و فرمانداران و استانداران مناطق بناي سرپيچي و تمرد گذاشتند و مايه ي خوشبختي مردم بود كه بيش از 5 ماه حكومت ننمود و مرد.
9. ابراهيم بن وليد نوه ء عبد الملك مروان با ولايت عهدي جعلي وقلابي در ذي حجه 126 هجري روي
1. ابن اثير، ج 5، ص 127 - البدء والتاريخ مقدسي، ج 3، ص 53.
(۱۰۷۲)
صفحهمفاتيح البحث: الحج (1)، إبن الأثير (1)

جزئي از همين برنامه بود.
اينها نمونه هائي از اندك عملكرد هشام بود كه تاريخ ثبت كرده است.
7. وليد بن عبد الملك او پس از درگذشت هشام به سال 125 به تخت حكومت تكيه زد و مدت كوتاهي حدود يك سال و دو ماه، در اين سمت بود و ايام او به لهو و لعب و فسق و فجور سپري مي‌گشت، از ارتكاب معاصي پرهيز نداشت و اشعار معروف تهديد قرآن از تراوشات فكر عليل ومخمور او است جائي كه مي‌گويد:
أتهدد كل جبار عنيد؟ * فها انا ذاك جبار عنيد اذا ما جئت ربك يوم حشر * فقل يا رب! مزقني الوليد (1) آيا تو هستي كه هر ستمگر مستكبر را تهديد مي‌نمائي هان اينك من همان ستمگر معاند هستم! هنگامي كه به پيشگاه پروردگار خود شتافتي مي‌تواني از روي شكايت، ناله سر دهي كه اين وليد بود كه مرا پاره پاره كرد.
خلاصه اي از بيوگرافي او اينست كه از او " فرعون امت اسلام " تعبير آورده اند.
8. يزيد ناقص يزيد فززند وليد بن عبد الملك مروان است كه مادرش " شاه فريد " تبار به سلسله ساسانيان مي‌رساند و از حكمرانان اموي است كه به سال 126 پس از كشته شدن وليد بر اريكهء حكومت سوار گرديد و به مدت 5 ماه و اندي در اين سمت باقي بود و او تغييراتي از نظر حقوق ديواني انجام داد و وضع كشور در دوران او متشنج گرديد و اختلاف و جنگ و جدل فزوني گرفت و فرمانداران و استانداران مناطق بناي سرپيچي و تمرد گذاشتند و مايه ي خوشبختي مردم بود كه بيش از 5 ماه حكومت ننمود و مرد.
9. ابراهيم بن وليد نوه ء عبد الملك مروان با ولايت عهدي جعلي وقلابي در ذي حجه 126 هجري روي
1. ابن اثير، ج 5، ص 127 - البدء والتاريخ مقدسي، ج 3، ص 53.

صفحهمفاتيح البحث: الحج (1)، إبن الأثير (1)

جزئي از همين برنامه بود.
اينها نمونه هائي از اندك عملكرد هشام بود كه تاريخ ثبت كرده است.
7. وليد بن عبد الملك او پس از درگذشت هشام به سال 125 به تخت حكومت تكيه زد و مدت كوتاهي حدود يك سال و دو ماه، در اين سمت بود و ايام او به لهو و لعب و فسق و فجور سپري مي‌گشت، از ارتكاب معاصي پرهيز نداشت و اشعار معروف تهديد قرآن از تراوشات فكر عليل ومخمور او است جائي كه مي‌گويد:
أتهدد كل جبار عنيد؟ * فها انا ذاك جبار عنيد اذا ما جئت ربك يوم حشر * فقل يا رب! مزقني الوليد (1) آيا تو هستي كه هر ستمگر مستكبر را تهديد مي‌نمائي هان اينك من همان ستمگر معاند هستم! هنگامي كه به پيشگاه پروردگار خود شتافتي مي‌تواني از روي شكايت، ناله سر دهي كه اين وليد بود كه مرا پاره پاره كرد.
خلاصه اي از بيوگرافي او اينست كه از او " فرعون امت اسلام " تعبير آورده اند.
8. يزيد ناقص يزيد فززند وليد بن عبد الملك مروان است كه مادرش " شاه فريد " تبار به سلسله ساسانيان مي‌رساند و از حكمرانان اموي است كه به سال 126 پس از كشته شدن وليد بر اريكهء حكومت سوار گرديد و به مدت 5 ماه و اندي در اين سمت باقي بود و او تغييراتي از نظر حقوق ديواني انجام داد و وضع كشور در دوران او متشنج گرديد و اختلاف و جنگ و جدل فزوني گرفت و فرمانداران و استانداران مناطق بناي سرپيچي و تمرد گذاشتند و مايه ي خوشبختي مردم بود كه بيش از 5 ماه حكومت ننمود و مرد.
9. ابراهيم بن وليد نوه ء عبد الملك مروان با ولايت عهدي جعلي وقلابي در ذي حجه 126 هجري روي

1. ابن اثير، ج 5، ص 127 - البدء والتاريخ مقدسي، ج 3، ص 53.

صفحهمفاتيح البحث: الحج (1)، إبن الأثير (1)

كار آمد و سه ماه بيشتر حكومت نداشت. تا حكومت را به آخرين فرد از سلسله اموي، مروان حمار سپرد كه تا ابد در آن خاندان مدفون و از ميان برود و برخي معتقدند كه او را كشتند.
10. مروان حمار مروان پسر حكم مادرش از اكراد بود از ماه صفر سال 127 منصب حكومت و خلافت را اشغال نمود و مدت شش سال در آن پست بود تا آنكه در ماه ربيع سال 123 در " بوصير " سرزمين مصر كشته شد و پروندهء جنايت و خيانت امويان با كشته شدن او بسته گرديد و حكومت به فرزندان عباسي منتقل شد. و كارنامه حكومت امويان اين چنين بسته شد كه آنان هيچگونه دلبستگي به دين و احكام آن نداشتند بلكه توجه خاص آنان به ايجاد حكومتي بود كه تشكل و تمركز ديوان سالاري روز افزون از مشخصات آن به شمار مي‌رفت.
11 و 12. سفاح عباسي و منصور دوانيقي ربيع دوم سال 132 هجري سال سقوط حكومت اموي و آغاز حكومت فرزندان عباسي عموزادگان نزديك امام صادق (عليه السلام) مي‌باشد كه نخست با كمك و پشتيباني علويان بر سر كار آمدند ولي پس از اشغال حكومت از دشمنان خوني آنان شدند.
نخستين حاكم آنان عبد الله پسر محمد نوه ء ابن عباس صحابي و مفسر معروف مي‌باشد. و مدت حكومت او در حدود 4 سال طول كشيد تا در ماه ذيحجه سال 136 از دنيا رفت او در نخستين خطابهء افتتاحيه در مسجد كوفه خود را سفاح و خونريز ناميد و عزت الهي را مخصوص خود و خاندانش دانست و به غلط همه ي عباسيان را " اهل البيت " ناميد و گفت كه خداوند در قرآن آنان را از هر پليدي پاك و منزه گردانيده است و اين حقيقت را كه علويان براي خلافت شايسته ترند منكر شد (1) در دوران او حزب بزرگ هاشمي كه در دوران بني اميه خاصيت سياسي داشتند اكنون به علويان و عباسيان

1. تاريخ طبري، ج 3، ص 29.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مسجد، جامع الكوفة (1)، عبد الله بن عباس (1)، بنو أمية (1)، الدفن (1)

كار آمد و سه ماه بيشتر حكومت نداشت. تا حكومت را به آخرين فرد از سلسله اموي، مروان حمار سپرد كه تا ابد در آن خاندان مدفون و از ميان برود و برخي معتقدند كه او را كشتند.

10. مروان حمار مروان پسر حكم مادرش از اكراد بود از ماه صفر سال 127 منصب حكومت و خلافت را اشغال نمود و مدت شش سال در آن پست بود تا آنكه در ماه ربيع سال 123 در " بوصير " سرزمين مصر كشته شد و پرونده‌ء جنايت و خيانت امويان با كشته شدن او بسته گرديد و حكومت به فرزندان عباسي منتقل شد. و كارنامه حكومت امويان اين چنين بسته شد كه آنان هيچگونه دلبستگي به دين و احكام آن نداشتند بلكه توجه خاص آنان به ايجاد حكومتي بود كه تشكل و تمركز ديوان سالاري روز افزون از مشخصات آن به شمار مي‌رفت.

11 و 12. سفاح عباسي و منصور دوانيقي ربيع دوم سال 132 هجري سال سقوط حكومت اموي و آغاز حكومت فرزندان عباسي عموزادگان نزديك امام صادق (عليه السلام) مي‌باشد كه نخست با كمك و پشتيباني علويان بر سر كار آمدند ولي پس از اشغال حكومت از دشمنان خوني آنان شدند.

نخستين حاكم آنان عبد الله پسر محمد نوه ء ابن عباس صحابي و مفسر معروف مي‌باشد. و مدت حكومت او در حدود 4 سال طول كشيد تا در ماه ذيحجه سال 136 از دنيا رفت او در نخستين خطابه‌ء افتتاحيه در مسجد كوفه خود را سفاح و خونريز ناميد و عزت الهي را مخصوص خود و خاندانش دانست و به غلط همه ي عباسيان را " اهل البيت " ناميد و گفت كه خداوند در قرآن آنان را از هر پليدي پاك و منزه گردانيده است و اين حقيقت را كه علويان براي خلافت شايسته ترند منكر شد (1) در دوران او حزب بزرگ هاشمي كه در دوران بني اميه خاصيت سياسي داشتند اكنون به علويان و عباسيان

1. تاريخ طبري، ج 3، ص 29.

تقسيم شده بود كشمكش گروهي شكل جديدي به خود گرفته بود ديگر منازعه بين سلسله غاصب و مخالف مشروع آن نبود بلكه دو دسته از بني هاشم كه هر دو خود را مشروع و قانوني مي‌دانست و ديگري را نفي مي‌كرد با هم كشمكش داشتند. (1) دو نامه گويا و بيانگر مشي عملي روز در اينجا بي مناسبت نيست دو نامه اي كه از طرف دو نماينده علويان و عباسيان ميان همديگر رد و بدل شده است آورده باشيم تا اساس منازعات و خط فكر و مشي عملي آن دو روشن تر گردد:
محمد النفس الزكيه جدي ترين رقيب علوي در نامه اي به منصور مي‌نويسد:
" پدر و مادرم علي (عليه السلام) وصي و امام بود، چگونه است كه تو ميراث او را به خود نسبت مي‌دهي، در حالي كه ما هنوز زنده ايم؟ تو خود بهتر مي‌داني كه در ميان هاشميان هيچكس وجود ندارد كه خصائص و افتخاراتش با ما، اعقاب و اهداف ما در گذشته و حال قابل مقايسه باشد ... ما اولاد فاطمه دختر پيامبر خدا هستيم در حالي كه شما چنين نيستيد ما فرزندان دختر پيامبر اسلام هستيم، در حالي كه شما چنين امتيازي را نداريد من هم اتفاقا واسطه طلائي در نسل بني هاشم و بهترين آنها از نظر والدين (نسبي) هستم مادرم " نارسي " نبوده و از ناحيه مادري برده زاده نيز نيستم (2) من تبار به پيامبر مي‌رسانم در بين اجداد پدريم اكثريت اهل بهشت و اقليت دوزخي اند بنابراين من پسر بهترين مردم با فضيلت اسلام هستم.
و اما در باره عفو عمومي كه به من اعطا كرده اي آيا مي‌توانم بپرسم چه نوع عفو عمومي است؟ آيا مانند همان است كه " ابن هبيره " به عمويت " عبد الله بن علي " و يا به " ابومسلم " داده است؟
از اين نامه روشن مي‌شود كه محمد النفس الزكيه بر اساس اينكه جدش علي (عليه السلام)

1. تشيع در مسير تاريخ، ص 249.
2. منصور زاده ء يك زن برده بود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، عبد الله بن علي (1)، بنو هاشم (2)، الهدف (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

وصي و امام است احقاق حق مي‌كند سپس اين حقيقت را با تكيه بر محيط ولادت، نسب تأييد مي‌بخشد.

پاسخ منصور مطالعهٔ پاسخ منصور و نوع استدلال او در توجيه رهبري خويش بسيار روشنگر است: " نامهٔ شما را دريافت داشتم، تو بزرگترين افتخار ما را در دوران جاهليت يعني توزيع آب در ميان حجاج و پاسداري چاه زمزم مي‌داني و متوجه هستي كه در ميان همه برادران، اين امتيازها تنها نصيب " عباس " بود و پدرت " علي " در رابطه با اين امتياز با ما دادخواهي كرد ولي عمر به نفع ما قضاوت كرد به حدي كه اين امتياز در زمان جاهليت و در دوران اسلام همواره در اختيار ما بوده است.

بزرگترين غرور و مايه افتخار شما بر پايهٔ نسل مادريتان قرار دارد كه آن هم تنها افراد ناآگاه و معمولي را ميفريبد نه همه را خداوند زنان را همچون عموها، پدرها و پدرشوهرها و خويشان معتبر و آبرومند ديگر خلق نكرده است و اما در مورد دعوي شما بر اينكه پسر فرستاده ء خدائيد. خداوند متعال چنين ادعائي را مردود دانسته است جائي كه مي‌گويد:

" محمد پدر هيچ يك از مردان شما نيست بلكه او فرستاده ي خدا و خاتم پيامبران است (1) درست است شما فرزند دختر او هستيد همانا اين خويشاوندي نزديكي است ولي او زن بود و مي‌تواند وارث باشد و نمي‌تواند امام گردد بنابر اين چگونه از طريق او مي‌توان امامت را به ارث برد؟

تو مي‌داني كه پس از مرگ پيامبر خدا، هيچ پسري از اولاد عبد المطلب به جز عباس زنده نماند و عباس به عنوان عموي پيامبر، وارث امامت شد، از آن پس شماري از بني هاشم مدعي خلافت شدند ولي هيچكس جز اعقاب عباس بدان دست نيافت، بنابراين، سقايه (آب دادن) وميراث پيامبر، علاوه بر خلافت متعلق به او و خاندان او مي‌باشد و در

1. سوره 33، آيهٔ 4.

صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)، الوراثة، التراث، الإرث (2)

دست، آنان باقي خواهد ماند. زيرا عباس وارث و وصي هر افتخار و تقوائي است كه در زمان جاهليت و اسلام وجود داشته است ". (1) نويسنده كتاب " تشيع در مسير تاريخ " استنتاج مي‌كند: اين نامه مهمترين سند درك خط فكري عباسيان را نشان ميدهد و در بررسي محتواي آن به نكات برجسته‌اي برميخوريم:

1. او به قانون مرسوم عرب كه پس از مرگ پدر عمو جاي او را مي‌گيرد متوسل مي‌شود.
2. او تكيه ي خاصي بر قضاوت عمر به نفع عباس مي‌كند و از اين رو به قدرت خليفه دوم به همان ترتيب اتكاي اصحاب الحديث تأكيد دارد.
3. عباس به عنوان عموي پيامبر شايستگي بيشتري، به وراثت پيامبر داشت تا علي، عموزاده ء او.
4. او هر گونه احقاق حق را از طريق فاطمه به عنوان " زن " رد مي‌كند.
5. جاي تعمق است هر دو (محمد النفس الزكيه ومنصور) در دعاوي خود به استدلالات دوران جاهليت، بر مي‌گردند و سابقهء آن زمان را براي دوران اسلامي افتخارآميز مي‌دانند.

تحليل سياسي بني عباس پس از آنكه با دستياري و كمك علويان حكومت بني اميه را ساقط كردند و خود بر اريكه‌ي حكومت تكيه زدند به سوي بني فاطمه برگشتند و با تمام نيرو براي از بين بردن خاندان رسالت كوشيدند. عده اي را گردن زدند و جمعي را زنده به گور ساختند و دسته اي را در ميان ديوارها گذاشتند، خانهء امام ششم را آتش زدند و چند بار خودش را به عراق جلب نمودند. بدين سبب در اواخر زندگي امام ششم (عليه السلام) تقيه شديدتر گرديد و آن حضرت چون تحت مراقبت شديدي بود جز " خواص " شيعه را

1. تاريخ طبري، ج 3، ص 211 - مبرد كامل، ج 4، ص 16 به نقل از تشيع در مسير تاريخ، ص 251.

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، بنو عباس (1)، بنو أمية (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

نمي پذيرفت و بالاخره بوسيله منصور خليفه دوم عباسي مسموم و شهيد گرديد.

خصيصه كلي كه از مطالعه تاريخ خلفاي عباسي به دست مي‌آيد اينست كه آنان هر چه در آزار و اذيت پيشوايان معصوم (عليه السلام) بيشتر مي‌كوشيدند و به شيعيان سخت تر مي‌گرفتند روز به روز شماره ء پيروان

آنان بيشتر و ايمانشان محكم تر مي‌شد و سازمان خلافت در انظار آنان يك دستگاه پليد و منفور جلوه گر مي‌گشت و اين مطلب عقده ء دروني شده بود كه پيوسته خلفاي معاصر را رنج مي‌داد و در حقيقت آنان را زبون و بيچاره مي‌ساخت ".
دوران انتقال خصوصيات ديگري كه در دوران پيشواي ششم وجود داشت ترجمه ي علوم و دانش ملل و نقل آن به محيط اسلامي و ظهور فرقه‌ها و احزاب جديد سياسي و مذهبي بود كه طبعا برخوردهايي با افكار و آراء اسلامي پيدا مي‌كرد و هدف امام و ياران او نشان دادن حقايق اسلام و خنثي نمودن انحرافات و ارشاد و رهبري گمراهان و ارائه‌ي مكتب فكري و اقتصادي و سياسي اسلام بود كه در سخنان و بيانات امام (عليه السلام) كاملا نمودار ميباشد و هدف امام پاكسازي محيط اسلامي از كفر، الحاد، زندقه، شعوبي گري و غيره بود.
يكي از دلايل مهم و عوامل اساسي اين " فرقه گرايي "ها و ظهور مكتب‌هاي انحرافي (و يا لااقل نا اصيل) وجود خفقان و ظلم و جور حكومت مداران عباسي و تلاش در " تفتيش عقايد! " آنها براي دور نگهداشتن مردم از مكتب غني، پربار و (اسلام اصيل) اهل بيت (عليه السلام) بود. و ما امروز نيك مي‌دانيم كه تعاليم حقيقي، بيواسطه و حياتبخش اسلام خدا و رسولش فقط و فقط در ذهن شكوفاي اين والاتباران بلند انديش وجود داشت.
اين آنان بودند كه مي‌توانستند به خواسته‌هاي معنوي و فكري مردم جواب دهند و روح تشنه وعدالتخواه مردم را از سرچشمه ي زلال ولايت سيراب و اشباع نمايند.
بسته شدن درهاي اهل بيت (عليه السلام) عامل گرايش مردم به مكتب‌هاي پوچ فلسفي آن روز، بود و عقايد و مذاهب گوناگون، در اثر تضعيف خاندان رسالت قوت مي‌گرفت.
(١٠٧٧)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (2)، الشهادة (1)، الغني (1)
خلفاء عباسي در مقابل بستن درهاي اهل بيت به عنوان پاسخ گويي كاذب به خواسته‌هاي ديني مردم، درهاي خانه اي پر تزوير فقيهان و عالم نمايان درباري را باز مي‌كردند و آنان همانند پادشاهان و خلفاي عصر داراي تشكيلات عريض و طويل مي‌شدند كه دربانان و نگهبانان به محافظت و كنترل او مي‌ايستادند.
اسماعيل فرازي يكي از محدثين مي‌گويد:
" به منزل مالك بن انس وارد شدم و درخواست حديثي نمودم. او دوازده حديث براي من نقل نمود و سپس سكوت اختيار كرد و چون من بار ديگر

درخواست حديث نمودم او به دربانان سياه پوست كه بالاي سر خود داشت، دستور داد تا مرا از منزل بيرون كنند! " (1) ديوار نويسي بسيارند كسان و حتي محققان و پژوهندگاني كه ديوار نويسي يعني شعار مخالف نوشتن بر ديوارهاي شهر را از پديده‌هاي انقلاب بورژوازي فرانسه دانسته اند و در واقع مربوط به دوران پس از انقلاب صنعتي و قرن‌هاي اخير، در حالي كه به گواهي تاريخ سرشار از مبارزه انقلاب و شهادت اسلامي، اين شيوه ي مبارزه ء افشاگرانه، نيز چون سنت‌هاي مبارزاتي شكوهمند ديگري كه انقلاب و شهادت را در يك راستا قرار داده است، از بطن شيعيان همواره مباره و همراه جان بر كف شيعيان علي (عليه السلام) و خاندان گراميش برخاسته است.

اختناق فكري و جلوگيري از اظهار رأي و فكر در عصر خلفاي عباسي به حدي رسيد كه مردم ناچار به شيوه ء جديدي متوسل شدند كه امروز هم معمول و متداول است و آن ديوار نويسي براي اداي آرمان خود به جاي روزنامه و مقاله و به جاي شكايت و طومار كتابت و افشاگري مكتوب است.

بارها مشاهده مي‌شد كه دور از چشم جاسوسان عوامل حكومت اشعاري در دل شب بر ديوارها ثبت مي‌شد كه حاوي اعتراض و انتقاد از روش سياسي عمومي خليفه است توجه به مفاد و محتواي آنان مي‌رساند كه اغلب اين اعتراضها و شكايات از طرف " شيعه "

1. شرح الاناقه، ج 2، ص 44.

و طرفداران اهل بيت (عليه السلام) مي‌باشد.

ذوالنون مصري مي‌گويد: " وارد يك آبادي شدم ديدم بر ديوار يكي از ساختمان‌هاي آن نوشته شده است.

انابن مني والمشعرين وزمزم * و مكة والبيت العتيق المعظم وجدي النبي المصطفي وأبي * الذي ولايته فرض علي كل مسلم وامي البتول المستضاء بنورها * اذا ما عدوناها عديلة مريم وسبطا رسول الله عمي ووالدي * و اولاده الأطهار تسعة أنجم - ... " من فرزند مني و مشعر و زمزم و فرزند مكه و بيت الله الحرام هستم، نياي بزرگم مصطفي (صلي الله عليه وآله) و پدرم كسي است كه ولايت او بر همگان واجب و لازم شمرده شده است. - مادرم - فاطمه (س) است كه نور درخشان و جهانگير و در رديف مريم عذرا قرار دارد.

حسن و حسين دو عمو و پدرانم هستند كه فرزندان نه گانه ي آنان ستارگان درخشان ولايت و عصمت مي‌باشند ".

تنگي و فشار ظلم و خفقان مرا واداشت كه از فضاي وسيع جهان به اين خانه تنگ پناه آوردم و درد دلم را براي ديوارهاي آن بنويسم تو اي خواننده شعر بدان! مسلمان نيست كسي كه مردم از دست او در امان نباشند.
ذوالنون در پي اين اشعار نغر مي‌نويسد: من پس از خواندن اشعار پي بردم كه او يك فرد علوي است كه از ظلم وجور هارون، فرار كرده است و به اين آبادي پناهنده شده است و درد دل و خواسته خود را به ديوارها ثبت و نقش نموده است. (1) تقيه و كتمان عقيده شيعه در فراز و نشيب تمام اعصار و روزگاران در برابر ظلم و خفقان ايستادگي و مقاومت نشان داد و در راه دفاع از آرمان و هدف اسلامي و اعتقادي خود و در راه حفظ و نگهداري سرمايه‌هاي راستين خود، يعني شرف و قرآن، جهاد و كوششي خستگي ناپذيري بروز داد هر چند اين مبارزه و مقاومت به محروميت از حقوق
١. مقاتل الطالبيين، ص 411.
(١٠٧٩)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)
طبيعي و مشروع او انجاميد، و بسياري از آنان را پشت ميله‌هاي زندان و سلول‌هاي انفرادي توأم با شكنجه و عذاب كشاند و در اين راه تنها دلخوشي و سرفرازي آنان در تمامي پهنهٔ تاريخ سرشار از رنج و تحمل شان اين بوده است كه تن به ننگ و عار ندادند و به صورت جوانمردانه در نگه داري از احكام واقعي اسلام و دفاع از رهبران راستين امت در برابر ظلم و خفقان حكام عصر ايستادگي و مقاومت كردند.
ولي گاهي هم همين راد مردان آزاده و جان بر كف به دستور پيشوايان خود و براي پيشبرد اهداف مهمتر و والاتر مأمور به كتمان عقيده و آرمان خويش مي‌شدند و از تظاهر به آن امتناع مي‌ورزيدند و اين موضوع در مورد اغلب شيعيان عصر هارون صورت پذيرفته است. في المثل:
علي بن يقطين، كميت بن زياد، معمر بن خلاد، و دهها نفر از پيروان اهل بيت (عليه السلام) از اين نمونه‌ها بوده اند وتقيه امري است كه قرآن وحديث و منطق عقل به صحت و درستي آن حكم مي‌كند و سپري است كه مبارزان راه خدا را تا فرا رسيدن هنگام اظهار وجود از كيد دشمن محفوظ نگاه داشته است.
استبداد و خودكامگي خصوصيت ديگري كه در دوران حكومت خلفاي عباسي حاكم بر سرنوشت مردم بود، ديكتاتوري فردي و استبداد رأي در تصميمات سياسي، اداري و اجتماعي بود شخص خليفه با آن فكر تخديري و آلودهٔ خود، تعيين كننده ي مسير حركت اجتماعي و سياسي مردم بود

مجلس شورا يا هيئت تصميم گيرنده اي در كار نبود اگر كساني طرف مشورتي انتخاب مي‌شدند از همان ياران غار و هم پالگان بزم شراب، و مغزهاي آلوده به فسادي بودند كه الگوها و وجهه نظرهاي خليفه را درست ياد گرفته بودند و هرگز بر خلاف نقشه‌ها و تصميمات خليفه، رأي و نظري از خود نداشتند. خليفه سايهء خدا و پرتو عنايات الهي بود و در مسير گسترش اين سايه!! آنچه ظلم و بيداد و غارت اموال ديگران و تحديد آزادي افراد، و خفقان و استبداد بود مرتكب مي‌گشتند، مسئوليت آن را به گردن " ظل الله " مي‌نهادند و جاي شگفت نيست كه اين سايه ي گسترده

(۱۰۸۰)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، علي بن يقطين (1)، معمر بن خلاد (1)، الهدف (1)

نيز همچون ديگر غاصبان تاريخ، تاب تحمل و توان كشش تمامي اين مظالم و تعديات و آنهمه فساد و تباهي را داشت بي آنكه خم به ابرو بياورد و يا اينكه نفسي به اعتراض بگشايد.

امين ريحاني يكي از متخصصين تاريخ دوره عباسي در اين باره مي‌گويد: " چرخ اداري عباسيان حركت و گردش داشت ولي نه بر ستمگران و خونخوران، بلكه بر مردم ناتوان، بيچارهء آنان كه پرداخت كنندهء ماليت‌هاي سنگين بودند و دعوت جهاد و كارزار را زودتر از همه مي‌پذيرفتند ". (1)

ابوالعتاهيه شاعر اجتماعي معاصر هارون در اشعار خود، ترسيم زيبايي از وضع عمومي آن روزگار را دارد و مي‌گويد: آيا كسي هست كه سخنان مرا به گوش خليفه برساند و بگويد: " قيمتهاي رايج بازارگران، كسب و كار اندك، هموم واندوه‌ها فراوان، ايتام و مساكين در خانه‌هاي خالي با صداي بلند بيچارگي خود را اعلام مي‌دارند، آنان منتظر احسان و محبت خليفه هستند گرسنگاني كه صبح و شام آنان، با گرسنگي سپري ميشود. و بدن‌هاي لخت و عريان و بيپوشش كه قدرت خريد لباس را ندارند. اينها اخبار و گزارشاتي است كه از ملت فقير و محروم كشور به ساحت خليفه، گزارش مي‌گردد ". (2) او سپس احتذار و دوري از فساد اداري و نظامي دستگاه خلافت را با اين بيان خود ابراز مي‌دارد: " گر نان خشكي را در گوشه اي از مملكت بخوري و اطاق تنگ و تاريكي را به سكونت انتخاب كني يا گوشه مسجدي را دور از معاشرت مردم، بر گزيني خيلي بهتر است از ساعاتي كه در كاخ‌هاي عالي خلافت! به سر ببري، خوشا به حال كسي كه شنواي نصايح و پندهاي نصيحت‌گوي دلسوز خود " ابوالعتاهيه " باشد ". (3)

1. حياة موسي بن جعفر، ج 2، ص 162.
2. وفسوسا كه اين راه يك طرفه را هرگز بر گشتي نيست!!
3. متن اشعار:

رغيف خبز يابس * تأكله في الزاوية وغرفة ضيقة نفسك فيها خالية * او مسجد بمعزل عن الوري في ناحية خير من الساعات في القصور العاليه * فهذه وصية فجرة بحاليه طوبي لمن يسمعها تلك لعمري كافيه * فاسمع لصلح مشفق يدعي العتاهيه حياة موسي بن جعفر، ج 2، ص 160.
(١٠٨١)
صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، اللبس (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، موسي بن جعفر (2)، السجود (1)، الوصية (1)

در مقام وزارت در اثر استبداد و خود کامگي و نبودن نظام حاکم عادل در تشکيلات خلافت عباسي پذيرفتن مسئوليت، خالي از اشکال وصعوبت نبودن چون مسئوليت واقعي فرد در پذيرش يك سمت مشخص نبود از اينرو افراد متعهد و مسئول از قبول مسئوليت اداري سرباز مي‌زدند و نمي‌خواستند خود را شريك جز انجام نداد قرار دهند، هنگامي که مأموران عباسي وزير خود فضل بن سهل را کشت سمت او را به احمد بن ابي خالد پيشنهاد نمود. او عذر خواهي کرد که من وزيري را نديده ام که به اين سمت اشتغال ورزد و سلامت از عهده آن بر آمده باشد. (1) عذر او بسيار موجه بود چون اوضاع کشور با ميل و اراده‌ي خليفه مي‌چرخيد از اينرو وزير يا مأمور جز يك " آلت فعل " اجراي مقاصد بيشتر نبود و بيشتر از يك پيچ معمولي در مهره ي ماشين مملکت نقش ديگري ايفا نمي‌کرد و امور کشور بيشتر با احساسات و عواطف و خشم و ترحم زودگذر اداره مي‌شد نه با منطق و عقل و بر اصول عدالت و سياست واقعي و طبيعي است که نقش غلامان و کنيزان ونديمان ورامشگران در چنين دستگاهي بيشتر از دانشمندان و رجال و وزيران و انديشمندان و فرزانگان خواهد بود.
محاصره امام (عليه السلام) اکنون پس از ذکر خصيصه‌هاي کامل دوران بني عباس به شرح زمامداران معاصر از تبار عباسي پرداخت مي‌گردد، امام (عليه السلام) در دوران خود با دو تن از زمامداران خودسر و ستمگر عباسي رو به رو گرديد که هر کدام به نوبت خود در راه جلو گيري از نفوذ و پيشرفت معنوي امام (عليه السلام) فعاليت و تلاش داشتند:
1. سفاح. و 2. منصور.
سفاح چون دوران حکومت سفاح مرحله ي انتقالي و زودگذري بود، چندان
1. طيفور، ص 25.

حادثه اي نداشت.
اكنون شمه اي از خصوصيات و ويژگي‌هاي منصور را ترسيم مي‌نماييم تا موقعيت امام در مواجهه با قضايا و مشكلات آن روزها بهتر و شن شود و قسمتي از مجاهدات و تلاش‌هاي پيگير حضرتش در آن دوره‌هاي سرشار از وحشت و اختناق بازگو گردد:
منصور ابو جعفر منصور دومين خليفه ي عباسي عبد الله بن علي بن عبد الله بن العباس در سال 136 هجري به خلافت رسيد و تا سال 158 حكومت كرد و مدت حكومت او 22 سال و نه روز كم بود. دوران منصور يكي از پر اختناق ترين دورانهاي تاريخ اسلام بود كه ارعاب و ترور، نفس‌هاي مردم را در سينه‌ها كنترل مي‌كرد و وحشت و ترور همه جا را فرا گرفته بود.
امام صادق (عليه السلام) ده سال از اواخر عمر خود را در دوران او سپري مي‌ساخت. او مي‌ديد كه جاسوسان و ايادي منصور روابط و ملاقاتها و درس و بحث او را از هر نظر تحت كنترل و زير چشم خود دارند و هر روز بر اساس گزارش‌هاي بي سر و ته، امام (عليه السلام) را با آن همه شكوه و عزمت و با آن همه قدر و منزلت، به پيش كثيف ترين و جلادترين مرد روزگار، احضار مينمايند و توضيحات ميطلبند گاهي به ساحت قدسي‌اش جسارت و اهانت روا ميدارند و گاه او را تهديد به قتل و كشتار مي‌نمايند و امام را مجبور مي‌سازند كه محض حفظ خون شيعيان و پيروان خود هم كه شده است حقايق را به صورتي غير علني هم به دوستان خود نرساند و از آنان بخواهد كه مواظب جاسوسان و عيون منصور باشند و آن مطالب را جز افراد شايسته و مورد اطمينان خود به ديگران بازگو نكنند.
منصور خليفه عباسي قصد داشت كه همهٔ شخصيت‌هاي برجسته خاندان علي (عليه السلام) را با فجيع‌ترين صورتي از پاي درآورد و بارها امام صادق (عليه السلام) را به حضور طلبيده و او را مورد بازجوئي و سؤال و جواب قرار داده بود: شاعر عرب درباره‌ي فجايع آنان مي‌گويد:
تالله ما فعلت أمية فيهم * معشار ما فعلت بنو العباس
(١٠٨٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، بنو عباس (1)، عبد الله بن علي (1)، القتل (1)

به خدا قسم آنچه كه بني عباس در مورد فرزندان علي (عليه السلام) انجام داد بني اميه با آنهمه جنايات و خونريزي‌هايي كه داشت باز يك دهم آن را نيز مرتكب نشده بود. شاعر ديگري مي‌گويد:
يا ليت جور بني مروان دام لنا * و ليت عدل بني العباس في النار " آرزو مي‌كنم كه جور و ستم بني مروان همچنان مستدام مي‌گرديد و آرزو ميكنم اي كاش عدالت گستري بني عباس آتش مي‌گرفت و از ميان مي‌رفت ".
(1) پيمان شكني او يكي از اخلاف بد طينت و بد سرشت دودمان عباسي بود كه جز تحكيم پايه‌هاي حكومت خود (هر چند كه با زوال واضمحلال احكام اسلام توأم باشد) نقشه و هدف ديگري در زندگي خويش نداشت او كه ديروز براي احقاق حق خاندان علي (عليه السلام) اشك تمساح مي‌ريخت و خون پاك آنان را بهانه و وسيلهء ارتقاء به مدارج خلافت خود قرار داده بود به محض آنكه به بركت وجودي آنان، بر اريكهء حكومت سوار شد خود يكي از خونخواران و يكي از تضييع كنندگان حقوق آل علي (عليه السلام) شد.
قفل اموال خلافت از ديدگاه او يكي از عوامل افزايش ثروت و تسلط بر منابع و امكانات مالي كشورهاي اسلامي بشمار مي‌آمد او به شمار از انگشتان خود را كليددار خزانه معرفي ميكرد، تا به هر ترتيب كه خواست خرج كند. وي در يكي از خطابه‌هاي عمومي روز جمعه ي خود چنين گفت:
" من حاكم شما از جانب پروردگار هستم و با توفيق و عنايت او رهبري شما را به عهده دارم. من از طرف خدا، نگهبان اموال شمايم و با اراده و خواست او هر كاري كه خواستم مي‌توانم انجام بدهم ".
" من از جانب خداوند قفل اموال شمايم اگر او خواست بر ارزاق شما توسعه و گشايش دهم اين كار را انجام خواهم داد و اگر نخواست در قفل اموال باقي خواهم ماند تا روزي كه
1. هاشم معروف الحسني، سيرة الائمه ج 2، ص 239.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، بنو عباس (3)، بنو أمية (1)

به خدا قسم آنچه كه بني عباس در مورد فرزندان علي (عليه السلام) انجام داد بني اميه با آنهمه جنايات و خونريزي‌هايي كه داشت باز يك دهم آن را نيز مرتكب نشده بود. شاعر ديگري مي‌گويد:
يا ليت جور بني مروان دام لنا * و ليت عدل بني العباس في النار " آرزو مي‌كنم كه جور و ستم بني مروان همچنان مستدام مي‌گرديد و آرزو ميكنم اي كاش عدالت گستري بني عباس آتش مي‌گرفت و از ميان مي‌رفت ". (1) پيمان شكني او يكي از اخلاف بد طينت و بد سرشت دودمان عباسي بود كه جز تحكيم پايه‌هاي حكومت خود (هر چند كه با زوال واضمحلال احكام اسلام توأم باشد) نقشه و هدف ديگري در زندگي خويش نداشت او كه ديروز براي احقاق حق خاندان علي (عليه السلام) اشك تمساح مي‌ريخت و خون پاك آنان را بهانه و وسيلهء ارتقاء به مدارج خلافت خود قرار داده بود به محض آنكه به بركت وجودي آنان، بر اريكهء حكومت سوار شد خود يكي از خونخواران و يكي از تضييع كنندگان حقوق آل علي (عليه السلام) شد.
قفل اموال خلافت از ديدگاه او يكي از عوامل افزايش ثروت و تسلط بر منابع و امكانات مالي كشورهاي اسلامي بشمار مي‌آمد او به شمار از انگشتان خود را كليددار خزانه معرفي ميكرد، تا به هر ترتيب كه خواست خرج كند. وي در يكي از خطابه‌هاي عمومي روز جمعه ي خود چنين گفت:
" من حاكم شما از جانب پروردگار هستم و با توفيق و عنايت او رهبري شما را به عهده دارم. من از طرف خدا، نگهبان اموال شمايم و با اراده و خواست او هر كاري كه خواستم مي‌توانم انجام بدهم ".
" من از جانب خداوند قفل اموال شمايم اگر او خواست بر ارزاق شما توسعه و گشايش دهم اين كار را انجام خواهم داد و اگر نخواست در قفل اموال باقي خواهم ماند تا روزي كه
1. هاشم معروف الحسني، سيرة الائمه ج 2، ص 239.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، بنو عباس (3)، بنو أمية (1)

مرا باز كنند! ... ". (1) منصور و تحديد فقهي حكام خودسر عباسي هميشه سعي و كوشش داشتند كه با ايجاد مشكلات اتحاد كلمهء مسلمانان را بر هم زنند و افكار را به خود مشغول سازند و از اين زاويه به هر نوع منافع خويش نائل آيند و مي‌خواستند عقايد و افكار مردم را به كانالي هدايت نمايند كه با روش سياسي آن وفق دهد. از اينرو مكتب تشيع را كه: منصب امامت را همانند نبوت يك منصب الهي و آسماني است كه همگان شايستگي تحمل مسئوليت آن را ندارند رد كرده و با آنان مبارزه مي‌نمودند، درست است كه در اوايل روي كار آمدن حكومت عباسي در دوران ضعف و ناتواني دولت مبارزه هنوز علني و آشكار نشده بود ولي در مرحلهء قدرت و استيلاي كامل مبارزه با فقه اهل بيت و عقايد آنان آشكار و علني گرديد.

منصور در سال 148 از مالك بن انس درخواست نمود كه كتاب فقه بنويسد تا متحد المال در سطح كشور مورد عمل قرار گيرد.

مالك در پاسخ گفت: اين كار صحيح نيست چون ابن منطقه را من كفايت مي‌كنم و در شام " اوزاعي " هستند و روحيهء مردم عراق را هم مي‌شناسي كه تحمل نمي‌پذيرند.

منصور مالك را تحت فشار قرار داد تا كتاب " الموطاء " را نوشت و همان را كتاب رسمي كشور نمود ". (2) ديگر بار متوجه ابوحنيفه گرديد و سعي و كوشش داشت كه فقه او را نيز عمومي سازد ولي در پايان كار متوجه شد اين كار از او نمي‌آيد او كه بارها گفته است:

1. جرج جرداق، صوت العدالة الانسانيه، ص 133. و شگفتا مسلماناني كه با صراحت تمام با " عثمان خليفه سوم و از صحابه كبار پيامبر اسلام (ص) اتما حجت مي‌كردند كه كژي او را با شمشير راست خواهند كرد (و چنين نيز كردند) در مقابل چنين بي عدالتي‌ها و جور و ستم خلفاي عباسي از همداستاني با شيعيان جان بر كف آل علي (ع) خودداري مي‌كردند!

2. شرح موطاء زرقاني، ج 1، ص 8.

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، مالك بن أنس (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)

" من فقيه‌تر و عالم‌تر از جعفر بن محمد الصادق را نديده ام ". (1) منصور براي آخرين بار متوجه اوزاعي گرديد و او را مورد تأييد و نصرت كامل خود قرار داد به حدي كه خانه اش همانند قصرهاي پادشاهان آن روز، مورد توجه عموم گرديد.

نمونه اي از اختناق پس از رحلت پيشواي ششم در عهد خليفه عباسي، منصور، شيعيان در جنب و جوش بودند كه پيشواي خود و وارث امام را دريابند و با او تجديد عهد نمايند هشام بن سالم يكي از ياران صميمي امام صادق (عليه السلام) چنين تعريف مي‌كند:

" پس از رحلت امام و پيشواي خود، با محمد بن نعمان به مدينه آمدم مرا به خانه ي عبد الله افطح پسر دوم پيشواي ششم راهنمايي كردند من هم به دنبال مردم راه خانه ي او را در پيش گرفتم ".

او در خانه خود نشسته بود و بنام پيشوا دربارهء احكام اسلام سخن مي‌گفت: فرماندار مدينه چون او را مي‌شناخت و مي‌دانست كه شايستهء اين مقام نيست آزادش گذاشته بود زيرا افكندن اختلاف در ميان پيروان امام ششم به سود حكومت وقت و به زيان شيعيان تمام مي‌شد من و رفيقم از در درآمديم تا پيشواي جديد را بشناسيم و اين تكليف ما بود كه او را آزمايش كنيم و بي چون و چرا زير بار نرويم چون پيشوايان قبلي ما را به آزمايش و سؤال، عادت داده بودند واساسا در اسلام پيروي كوركورانه و بدون تحقيق گمراهي شمرده مي‌شود.

به عبد الله كه خود را پيشوا جا زده بود گفتم: اي پسر پيامبر! فريضهء زكات در اموال چه صورتي دارد؟

پاسخ داد: براي هر دويست سكه، پنج درهم.

گفتم: براي صد درهم چقدر؟

1. جامع اسانيد، ابي حنيفه، ج 1، ص 222.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، جعفر بن محمد (1)، الصدق (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، الجنابة (1)

گفت: دو درهم و نيم در صورتي كه صد درهم مشمول حد نصاب نقدين نيست.

محمد بن نعمان كه همراه من بود گفت: چنين نيست و اين فتوي نادرست است.

عبد الله با خونسردي شانه‌هايش را بالا انداخت و گفت: نمي‌دانم فتواي درست چيست؟

مأيوس و نااميد از خانه اش خارج شديم و سر گشته و حيران در گوشه اي توي كوچه نشستيم و گريه مي‌كرديم زيرا راهي به جاي نداشتيم و از غربت و تنهايي اسلام، متأثر بوديم. گفتيم: به كدام فرقه بگرويم.
به دامن كدام طايفه پناه ببريم و از كدام چراغ، نور هدايت بجوييم؟
در اين هنگام پيرمردي پديدار گشت و با اشاره مرا به سوي خود خواند. من سخت ترسيدم زيرا جاسوسان و كارگزاران خليفه منصور، مدينه را به وحشت و ارعاب عجيبي گرفتار كرده بودند، هيچ كس به ديگري اطمينان نداشت و برادر از ترس برادر، سخن نمي‌گفت.
گمان كرده بوديم كه اين پير مرد هم از چشم و گوش‌هاي خليفه است و چون ما را شناخته است مي‌خواهد با لطايف الحيل ما را به شكنجه گاه راهنمايي كند و به هر زحمت نام جانشين امام را از زبان ما بشنود و او را از ميان بردارد.
به محمد بن نعمان نگاه كردم و آهسته به او گفتم: از من فاصله بگير گرفتاري من، تنها كافي است تو خود را به مهلكه نيانداز و آنگاه با منتهاي هول و هراس از كنار كوچه برخاستم و بدنبال آن پير مرد به راه افتادم او با من هيچ حرف نمي‌زد اما مرا همراه خود مي‌برد.
من دل از زندگي شسته بودم و به دنبال يك سرنوشت مجهول و كوركورانه پيش مي‌رفتم ناگهان خود را در يك خانه آشنا يافتم در اينجا پير مرد تنهايم گذاشت او رفت و به جاي وي غلامي از در آن خانه درآمد و گفت: وارد شويد رحمت خدا بر شما باد! از اين سخن خوشم آمد فروغي از اميد به قلبم نشست با جرئت و اطمينان پا در آستانهء خانه
(١٠٨٧)
صفحهمفاتيح البحث: الجهل (1)، النوم (1)
گذاشتم و موسي بن جعفر (عليه السلام) را در برابر خودم ديدم تا مرا ديد فرمود:
نه به سوي معتزله ...
نه به سوي قدريه ...
نه به سوي زيديه ...
نه به سوي هيچ طايفه ي ديگري به سوي من بيا به سوي من بيا، از شوق نزديك بود فرياد بكشم، گفت: فدايت شوم آيا پدرت به درود حيات گفته است؟
امام تصديق كرد:
- بله پدرم از دنيا رفته است.
- به جاي او كيست؟
امام كاظم بهتر دانست كه با من با كنايه پاسخ دهد:
- خداوند هنگامي كه بخواهد تو را راهنمايي كند راهنمايي خواهد كرد.

گفتم: فداي تو گردم برادر تو عبد الله خود را جانشين پدرش مي‌داند و گمان دارد كه پيشواي ما اوست.
پيشواي هفتم فرمود: عبد الله " يريد ان لا يعبد الله ".
يا آنكه نام برادرم عبد الله است يعني بنده ء خدا، اما او مي‌خواهد كه خداي متعال در روي زمين هرگز مورد عبادت واقع نگردد.
دوباره گفتم: پس امام واقعي چه كسي است؟
امام باز دوباره فرمودند هنگامي كه خدا بخواهد تو را راهنمايي كند، خواهد كرد.
گفتم: اين شما هستيد كه پيشواي امتيد؟
فرمود: من چنين سخني را نمي‌گويم.
پرسيدم: اي پسر پيامبر پيشواي تو كيست؟
فرمود: من پيشوايي ندارم.
(١٠٨٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، مدرسة المعتزلة (1)، النوم (1)

اين پاسخ همچون حربه اي برنده رشته ي سخن مرا بريد اين بار كه سرم را بلند كردم تا رخساره ء مقدس اين جوان را بنگرم ديدم چهره ي او در چشم من دگرگون شده و هيبت و جلال تازه‌اي به خود گرفته است. خدا مي‌داند كه من در آن هنگام موسي بن جعفر را با چه شكوه و عظمت در برابرم مي‌ديدم. با اين همه گفتم:
فدايت گردم ما شاگردان مكتبي هستيم كه كوركورانه به كسي نميگرويم ما مردان استدلال و احتجاج هستيم. پدرت ما را چنين پرورش داده است آيا اجازه هست كه سئوالي بنمايم؟
فرمود: هر چه خواستي بپرس. اما از آنچه ميان ما مي‌گذرد نبايد ديگران آگاه شوند.
زيرا اگر اين راز فاش گردد سر ما با هم خواهد رفت! پذيرفتم و سخن از قرآن و فرمان‌هاي خدا و پيامبر به ميان آوردم و او را دريايي بي پايان و شگفت انگيزي يافتم و از خود شرمسار گرديدم. در پايان اين گفتگو گفتم:
اي پسر پيامبر! پيروان تو آنان كه از اين راز خبر ندارند گمراه مانده اند آيا مي‌توانيم از اين گمراهي نجاتشان بدهم و گلهء بيشبان را به سوي شبان هدايت كنم؟
فرمود: آنان را بيازماي، آنان كه فكر رشيد و ايمان وسيع دارند ميتوانند مرا بشناسند. اين راز بايد پنهان بماند و گرنه سر همهء ما از گردن خواهد رفت امام اشاره به گلوي مقدس خود نمود. بدين ترتيب هشام بن سالم توانست مردان سرگردان را به سوي روشنائي هدايت كند و راه خانه وارث پيشواي ششم را به آنان نشان دهد ". (1) منصور و خاندان رسالت
منصور در پيكار با خاندان علي (عليه السلام) بيش از حد افراط مي‌نمود و با نهضت گران آنان به مقابله و مبارزه ميپرداخت و تا قتل و كشتار او از پاي نمينشست او با محمد بن عبد الله بن حسن (نفس زكيه) و ابراهيم امام و ساير شخصيت‌هاي علوي به مبارزه پرداخت و تا شهيد ساختن آنان از پا نيفتاد.
1. ارشاد مفيد، ترجمه آزاد از چهارده معصوم مرحوم جواد فاضل، ص 186.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، محمد بن عبد الله (1)، هشام بن سالم (1)، القتل (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، الجود (1)

شكنجه هاي غير انساني

گويند: روزي پس از سركوب ساختن محمد و ابراهيم در مجلسي با همنشينان خود صحبت مي‌كرد در ضمن سخن ابراز نمود من باوفاتر از حجاج بن يوسف را نسبت به بني مروان در عمرم نديده ام كه آنهمه خدمات و كشتار را در راه خدمت به بني مروان انجام داد.
شخصي بنام مسيب بن زهير بپاخاست و گفت: حجاج در كدام امر از ما پيشي گرفته است كه ما عقب مانده ايم؟ به خدا قسم در روي زمين خداوند متعال عزيزتر و گرامي‌تر از رسول خدا را نيافريده است كه محبوب همگان باشد، در عين حال به ما دستور دادي كه با فرزندان او به جنگ و ستيز برخيزيم و ما امتثال نموديم و مرتكب آن جنايات شديم آيا ما با وفا و خدمتگزار نيستيم؟ منصور غضبناك شد و گفت: سر جاي خود بنشين. (1) شكنجه‌هاي غير انساني مدت 22 سال حكومت پر اختناق منصور، توأم با زجر و شكنجه و آزار و كشتار جمعيت‌هاي مدافع آزادي و طالبان حقوق انساني بوده است كه بيشترين آنان را فرزندان و نوادگان علي (عليه السلام) و خاندان رسالت تشكيل ميدادند يعني كساني كه در محيط قرآني پرورش يافته و از تعاليم ارزندهء آن الهام گرفته بودند.
در سال 144 منصور هنگام مراجعت از سفر رازيابي حج، در بين راه به جمع كثيري از خاندان علي (عليه السلام) دست يافت كه در ميان آنان: عبد الله بن حسن، ابوبكر بن الحسن علي الخير و برادرش عباس و عبد الله بن الحسن و جمع ديگري كه همگان از دودمان پاك رسالت و از فرزندان فاطمه (عليه السلام) بودند. او در بين راه معروف به " ربذه " كه تبعيدگاه ابوذر صحابي بزرگ پيامبر اسلام بود دستور داد يكي از بزرگان آن جمع را هزار تازيانه بزنند تا از محمد و ابراهيم اطلاعاتي در اختيار او بگذارد ولي او امتناع ورزيد. او را با دست بندهاي آهنين و هودجهاي سرباز كه بر روي شتران چموش نهاده بودند به طرف

1. مروج الذهب، ج 3، ص 304.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، عبد الله بن الحسن (ع) (1)، الإختيار، الخيار (1)، الحج (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

كوفه كشاندند و خود منصور هم ناظر و تماشاگر اين صحنه جانكاه و دلخراش بود. در بين راه عبد الله بن الحسن صدا زد: منصور! آيا در جنگ بدر ما با شما چنين رفتار داشتيم؟

هنگامي كه به كوفه رسيدند آن ستمگر جاني دستور داد: در يك سرداب تاريك كه نه هوا جريان داشت و نه تاريكي شب، احساس مي‌شد همه را زنداني كنند كه جز چند نفر همگي در آن زندان تاريك جان سپردند. محل اين زندان در ساحل رود فرات و نزديك پل كوفه قرار گرفته بود.

مسعودي مي‌نويسد: " اكنون كه سال 332 است آن محل زيارتگاه مردم واقع شده است، مردم مسلمان به زيارت آنان مي‌شتابند ". برخي از مورخين نوشته اند هنگامي كه جمعي از علويان در اين زندان تاريك محبوس شدند اوقات نماز بر آنان نامعلوم بود.

قرآن را به پنج قسمت تجزيه كرده بودند و در تلاوه هر قسمت آن يكي از نمازهاي يوميه را انجام مي‌دادند ". (1) تشريح وضع زندان و شكنجه‌هائي كه آنان متحمل مي‌شدند مو را در بدن شنونده راست مي‌كند و به ياد برخي از شكنجه‌هاي " ساواك " و " سيا " در عصر كنوني مي‌افكند كه " زندان‌هاي ويتنام " نمونه اي از آنست و معلوم مي‌شود كه ستمگران عموما از يك شجرهء خبيثه و از يك منبع ظلماني، سرچشمه مي‌گيرند والكفر ملة واحدة مي‌باشند كه لعنت الهي بر همه ي آنان باد!

نذرهاي منصور منصور با آن همه مظالم و تعدياتي كه در حق علويان انجام مي‌داد و حقوق آنان را تضييع مي‌ساخت گاهي براي وجيه الملة كردن خود، كارهاي ريايي به ظاهر خدائي! هم انجام مي‌داد كه به كارهاي خود صبغه و رنگ مذهبي بدهد. از اين رو در تاريخ زندگي او مي‌خوانيم كه:

چندين بار بر اساس نذر با پاي پياده به اماكن مقدسه و عتبات رفته است. كه يكي در سال 141 به طرف مكه بود كه با پاي پياده مي‌رفت چون نذرش چنين بوده است! و

1. مروج الذهب، ج 3، ص 310.

صفحهمفاتيح البحث: عبد الله بن الحسن (ع) (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، مدينة الكوفة (3)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

ديگري در سال 146 به بيت المقدس و مسجد الاقصي بود (1) كه هر دو را انجام داد منتهي در مراجعت از اين سفر با گروهي از ستمديدگان بند كشيده نيز همراه بود كه براي احقاق حقوق خود با منصور در حال مبارزه و مجاهده بودند آنان را همراه خود داشت كه قبولي نذر خود باشد!!

1. مروج الذهب، ج 3، ص 314.
(١٠٩٢)
صفحهمفاتيح البحث: المسجد الأقصي (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)
بخش ششم F رهنمودها و ارشادات اخلاقي و تربيتي
صفحه(١٠٩٣)

بخش ششم / رهنمودها و ارشادات تربيتي ...
سخنان و راهنمائيها و روشنگري‌هاي پيشوايان معصوم (عليه السلام) از نورانيت خاص و از اشراقات قلبي ويژه اي، برخوردار مي‌باشند به آن نشان كه اين ارشادات از مبدأ غيبي و از سرچشمه عرفان الهي، نشأت گرفته است از آنرو بر دل شنونده مي‌نشيند و بر زواياي قلب او روشنائي مي‌بخشد و او را غرق در تفكر و تأمل و تأثر ميسازد.
در اين جا لازم به روشنگري است كه جملات و سخنان و برگزيده‌هاي گوناگوني به پيشوايان عظيم الشأن وعاليقدر ما نسبت داده شده است. آيا همگي حقيقت داشته و از واقعيت برخوردار هستند؟ و در صورت منفي بودن كليت قضيه، آيا در تشخيص و تعيين انتساب آنان به پيشوايان معصوم (عليه السلام) معيار و ميزاني به ما رسيده است كه مي‌تواند ارزش و اعتبار آنها را بيان و مشخص سازد؟
آري! در پاسخ مي‌گوييم اين سوال مثبت است دو ملاك و معياري در شناخت احاديث وجود دارد و آن دو معيار يك حجت ظاهري و علني است كه همان قرآن مجيد مي‌باشد يعني هر سخني كه با آن مطابقت نداشته باشد كلام حق است و هر كلامي كه مخالف آن باشد طبق فرموده ي خود پيشوايان گرامي (عليه السلام)، آن سخنان از پيشوايان نيست و مي‌توان بر ديوار زد و دور انداخت و از ميان برد.
دوم معيار باطني و حجت نهاني، و آن عقل و خرد و انديشه سالم بشري است هر سخني كه با معيار عقل سليم مطابقت ندارد انتساب آن به پيشواي ديني معصوم (عليه السلام) نميتواند قطعي باشد امام صادق (عليه السلام) در يك از سخنان خود مي‌فرمايد:
" سخنان ما از يك حقيقت برتر و از نورانيت ويژه اي بهره ورند پس هر آن سخني كه يا گفته اي كه حقيقت و نورانيت و ارشاد نداشته باشد آن سخن، سخن شيطان مي‌باشد. ما نمي‌گوئيم گفته فلاني و فلاني چيست؟ بلكه مي‌گوييم خدا و رسول او چه گفته اند. گفتار
(١٠٩٥)

پدرم و گفتار پدرم و گفتار جدم و گفتار جدم گفتار حسين (عليه السلام)، گفتار حسن (عليه السلام)، گفتار حضرت علي (عليه السلام) و گفتار او حديث رسول خدا و گفتار رسول خدا، قول خداست ". (1) با توجه به اين اصل اساسي ارشادها و راهنمائي هائي انتخاب گرديده است كه به منابع و مدارك آنها اشارات رفته است كه با معيارهاي بالا تطابق دارد. براي سهولت درك آنها توأم با شرح و تفصيل كوتاه آورديم كه مي‌تواند در روشنگري سخنان ارزنده آن پيشوايان عاليقدر كمك و مفيد افتد و مطالبي برگزيده شده است كه مي‌تواند در زندگي فردي و اجتماعي ما نقشي مفيد و اثري مثبت داشته باشد.

1. توحيد و خداشناسي امام صادق (عليه السلام) همواره، دانش‌هاي بيكران خود را در اختيار مردم قرار مي‌داد و در اين راه سعي و تلاش پي گير و مداومي داشت او در يكي از سخنان پاينده و جاويد خود درباره توحيد مي‌گويد: من دانشها را در چهار اصل فشرده ديدم:

1. خداي خود را بشناسي.

2. دريابي با تو چه كرده است؟ و از مواهب و بخشش‌هاي هستي تا چه اندازه به تو بخشيده است.

3. در برابر اين مواهب و بخشش‌ها، خدا از تو چه خواسته است؟

4. چه خطا و معصيتي فروغ جان تو را خاموش خواهد ساخت.

با اين چهار اصل شناختي‌ها را خواهيم شناخت چون با شناخت خدا نعمت او نيز شناخته خواهد شد و شناخت نعمت، سر آغاز سپاسگزاري است و سپاسگزاري موجب انجام وظيفه و اداي مراسم پرستش است و فردي كه خدا را بشناسد و از خطا كه آفت دين است بگذرد حقيقت دانش‌ها را دريافته است و از دانش خود بينش و معرفت جسته است. (2)

1. دلائل الصدق مظفر، قيم اخلاقيه مغنيه، ص 14.

2. ارشاد مفيد، ص 265 عين عبارت حديث:

= + * * * + = " و جدت علم الناس كلها في اربع: اولها ان تعرف ربك والثاني ان تعرف ما صنع بك والثالث ان تعرف ما اراد منك والرابع: ان تعرف ما يخرجك من دينك ".

(١٠٩٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي

المجتبي عليهما السلام (1)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، الصدق (1)

2 - باز در اين باره

2. باز در اين باره حديث جالب ديگري از آن بزرگوار نقل شده است كه مي‌فرمايد: (1) " كشتي در دريا مي‌شكند مسافر كشتي، اسير دست امواج خروشان دريا مي‌شود در آن نزديكي نه كشتي ديگري است كه او را برهاند و نه شناگر توانائي است كه نجاتش بدهد. انسان غريق، تمام درها را به روي خود بسته مي‌بيند به هيچ چيز اميدي ندارد در آن وقت در آب غوطه ور است و در آن موقت حساس در آن لحظه خطرناك در آن حال سراپا يأس و نوميدي تنها يك اميد فطري يك تكيه گاه وجداني در خود حس مي‌كند كه از اعماق قلبش از زواياي وجدان باطنش يك نور اميد زبانه مي‌كشد دلش به يك قدرت نامحدود و توانا توجه مي‌كند از او كمك مي‌خواهد تنها اوست كه مي‌تواند نجاتش دهد و او را از اين ورطه هولناك برهاند آن حقيقت آن قدرت آن تكيه گاه اميد آن چيزي كه دل با التماس به او مي‌نگرد، " خداست ".

3. اثبات توحيد شخصي از محضر صادق (عليه السلام) خواستار دليلي براي اثبات وجود صانع توانا شد حضرت در پاسخ فرمود: " وجود الأفاعيل دلت علي ان صانعا صنعها الا تري انك اذا نظرت الي بناء مشيد مبني علمت ان له بانيا وان كنت لم ترالباني ... ". (2) دليل هستي " آفريدگار عالم " وجود موجوداتي است كه طبق نقشيه و نظام معيني خلقت شده اند چنان كه شما از ديدن يك ساختمان كه مطابق نظم و محاسبه بر پا گرديده است بوجود سازنده آن پي مي‌بريد در صورتي كه ممكن است سازنده و باني آن را

1. قال رجل للصادق (ع) يابن رسول الله دلني علي الله، واكثر علي المجادلون وحيروني فقال يا عبد الله إهل ركبت سفينة قط؟ قال: نعم: قال فهلا تعلق قلبك هنا لك ان شيئا من الأشياء قادر ان يخلصك من ورطتك؟ قال نعم قال الصادق فذالك الشئ هو القادر علي نجاة حيث لا منجي وعلي الاغانة حيث لا مغيث. - معاني الاخبار، شيخ صدوق، ص 4.

2. بحار الانوار، چاپ جديد، ج 3، ص 29.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، كتاب بحار الأنوار (1)، الصدق (1)، السفينة (1)

2. باز در اين باره حديث جالب ديگري از آن بزرگوار نقل شده است كه مي‌فرمايد: (1) " كشتي در دريا مي‌شكند مسافر كشتي، اسير دست امواج خروشان دريا مي‌شود در آن نزديكي نه كشتي ديگري است كه او را برهاند و نه شناگر توانائي است كه نجاتش بدهد. انسان غريق، تمام درها را به روي خود بسته مي‌بيند به هيچ چيز اميدي ندارد در آن وقت در آب غوطه ور است و در آن موقت حساس در آن لحظه خطرناك در آن حال سراپا يأس و نوميدي تنها يك اميد فطري يك تكيه گاه وجداني در خود حس مي‌كند كه از اعماق قلبش از زواياي وجدان باطنش يك نور اميد زبانه مي‌كشد دلش به يك قدرت نامحدود و توانا توجه مي‌كند از او كمك مي‌خواهد تنها اوست كه مي‌تواند نجاتش دهد و او را از اين ورطه هولناك برهاند آن حقيقت آن قدرت آن تكيه گاه اميد آن چيزي كه دل با التماس به او مي‌نگرد، " خداست ".

3. اثبات توحيد شخصي از محضر صادق (عليه السلام) خواستار دليلي براي اثبات وجود صانع توانا شد حضرت در پاسخ فرمود: " وجود الأفاعيل دلت علي ان صانعا صنعها الا تري انك اذا نظرت الي بناء مشيد مبني علمت ان له بانيا وان كنت لم ترالباني ... ". (2) دليل هستي " آفريدگار عالم " وجود موجوداتي است كه طبق نقشيه و نظام معيني خلقت شده اند چنان كه شما از ديدن يك ساختمان كه مطابق نظم و محاسبه بر پا گرديده است بوجود سازنده آن پي مي‌بريد در صورتي كه ممكن است سازنده و باني آن را

1. قال رجل للصادق (ع) يابن رسول الله دلني علي الله، واكثر علي المجادلون وحيروني فقال يا عبد الله إهل ركبت سفينة قط؟ قال: نعم: قال فهلا تعلق قلبك هنا لك ان شيئا من الأشياء قادر ان يخلصك من ورطتك؟ قال نعم قال الصادق فذالك الشئ هو القادر علي نجاة حيث لا منجي وعلي الاغانة حيث لا مغيث. - معاني الاخبار، شيخ صدوق، ص 4.

2. بحار الانوار، چاپ جديد، ج 3، ص 29.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، كتاب بحار الأنوار (1)، الصدق (1)، السفينة (1)

اصلا نديده باشيد سازمان اين عالم هم به همين قياس است.
4. درباره ي تربيت فرزند دع ابنك يلعب سبع سنين. (1) هفت سال فرزند خود را آزاد بگذار تا بازي كند. بازي روح استقلال و آزادگي و حس ابتكار و نوآوري را در كودك زنده مي‌سازد و هر روز طرح و نقشه جديدي به كار مي‌گيرد با توجه به عشق و علاقه‌اي كه به اين عمل دارد خود را آماده ي كارهاي مهم تر و بهتري مي‌سازد اين عمل به بروز استعداد و شخصيت او، كمك مي‌كند.
5. عزت نفس عن الصادق (عليه السلام) إن الله فوض الي المؤمن من اموره كل‌ها و لم يفوض أليه يذل نفسه العزيز ... " خداوند متعال همه ي امور مربوط به مؤمن را به خود او واگذار نموده است ولي هرگز ذليل و خوار ساختن نفس عزيز خود را به وي واگذار ننموده است ". (2) 6. عبادت اجباري و ملال آور امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: عبادت را با فشار بر خود تحمل ننمائيد (3) امام ضمن داستاني اين معني را چنين شرح مي‌دهد: مسلماني همسايه غير مسلماني داشت كه با هم رفيق بودند، مرد مسلمان پيوسته با همسايه خود از دين الهي سخن مي‌گفت و او را به قبول اسلام تشويق مي‌نمود. سرانجام روزي دعوتش را اجابت نمود و اسلام آورد فرداي آن روز مواقع طلوع فجر در خانه تازه مسلمان را كوبيد او را بيدار كرد و با خود به مسجد برد تا فرضيه صبح را به جماعت بگذارد. نماز تمام شد و مردم تدريجا متفرق مي‌شدند ولي آن مسلمان به تازه مسلمان گفت بهتر است ما در مسجد بمانيم و تا طلوع آفتاب به ذكر خدا مشغول باشيم، آفتاب طالع شد به او گفت بهتر آنست كه امروز نيت روزه

1. فيض كاشاني، المحجة البيضاء، ج 4، ص 108.
2. اصول كافي، ج 6، ص 46.
3. اصول كافي، ج 6، ص 169 متن عبارت: لاتكرهوا الي انفسكم العبادة.

اصلا نديده باشيد سازمان اين عالم هم به همين قياس است.
4. درباره ي تربيت فرزند دع ابنك يلعب سبع سنين. (1) هفت سال فرزند خود را آزاد بگذار تا بازي كند. بازي روح استقلال و آزادگي و حس ابتكار و نوآوري را در كودك زنده مي‌سازد و هر روز طرح و نقشه جديدي به كار مي‌گيرد با توجه به عشق و علاقه‌اي كه به اين عمل دارد خود را آماده ي كارهاي مهم تر و بهتري مي‌سازد اين عمل به بروز استعداد و شخصيت او، كمك مي‌كند.
5. عزت نفس عن الصادق (عليه السلام) إن الله فوض الي المؤمن من اموره كل‌ها و لم يفوض أليه يذل نفسه العزيز ... " خداوند متعال همه ي امور مربوط به مؤمن را به خود او واگذار نموده است ولي هرگز ذليل و خوار ساختن نفس عزيز خود را به وي واگذار ننموده است ". (2) 6. عبادت اجباري و ملال آور امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: عبادت را با فشار بر خود تحمل ننمائيد (3) امام ضمن داستاني اين معني را چنين شرح مي‌دهد: مسلماني همسايه غير مسلماني داشت كه با هم رفيق بودند، مرد مسلمان پيوسته با همسايه خود از دين الهي سخن مي‌گفت و او را به قبول اسلام تشويق مي‌نمود. سرانجام روزي دعوتش را اجابت نمود و اسلام آورد فرداي آن روز مواقع طلوع فجر در خانه تازه مسلمان را كوبيد او را بيدار كرد و با خود به مسجد برد تا فرضيه صبح را به جماعت بگذارد. نماز تمام شد و مردم تدريجا متفرق مي‌شدند ولي آن مسلمان به تازه مسلمان گفت بهتر است ما در مسجد بمانيم و تا طلوع آفتاب به ذكر خدا مشغول باشيم، آفتاب طالع شد به او گفت بهتر آنست كه امروز نيت روزه

1. فيض كاشاني، المحجة البيضاء، ج 4، ص 108.
2. اصول كافي، ج 6، ص 46.
3. اصول كافي، ج 6، ص 169 متن عبارت: لاتكرهوا الي انفسكم العبادة.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، السجود (1)

اصلا نديده باشيد سازمان اين عالم هم به همين قياس است.
4. درباره ي تربيت فرزند دع ابنك يلعب سبع سنين. (1) هفت سال فرزند خود را آزاد بگذار تا بازي كند. بازي روح استقلال و آزادگي و حس ابتكار و نوآوري را در كودك زنده مي‌سازد و هر روز طرح و نقشه جديدي به كار مي‌گيرد با توجه به عشق و علاقه‌اي كه به اين عمل دارد خود را آماده ي كارهاي مهم تر و بهتري مي‌سازد اين عمل به بروز استعداد و شخصيت او، كمك مي‌كند.
5. عزت نفس عن الصادق (عليه السلام) إن الله فوض الي المؤمن من اموره كل‌ها و لم يفوض أليه يذل نفسه العزيز ... " خداوند متعال همه ي امور مربوط به مؤمن را به خود او واگذار نموده است ولي هرگز ذليل و خوار ساختن نفس عزيز خود را به وي واگذار ننموده است ". (2) 6. عبادت اجباري و ملال آور امام صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد: عبادت را با فشار بر خود تحمل ننمائيد (3) امام ضمن داستاني اين معني را چنين شرح مي‌دهد: مسلماني همسايه غير مسلماني داشت كه با هم رفيق بودند، مرد مسلمان پيوسته با همسايه خود از دين الهي سخن مي‌گفت و او را به قبول اسلام تشويق مي‌نمود. سرانجام روزي دعوتش را اجابت نمود و اسلام آورد فرداي آن روز مواقع طلوع فجر در خانه تازه مسلمان را كوبيد او را بيدار كرد و با خود به مسجد برد تا فرضيه صبح را به جماعت بگذارد. نماز تمام شد و مردم تدريجا متفرق مي‌شدند ولي آن مسلمان به تازه مسلمان گفت بهتر است ما در مسجد بمانيم و تا طلوع آفتاب به ذكر خدا مشغول باشيم، آفتاب طالع شد به او گفت بهتر آنست كه امروز نيت روزه

1. فيض كاشاني، المحجة البيضاء، ج 4، ص 108.
2. اصول كافي، ج 6، ص 46.
3. اصول كافي، ج 6، ص 169 متن عبارت: لاتكرهوا الي انفسكم العبادة.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، السجود (1)

كني و تا ظهر در مسجد بماني و قرآن بياموزي ظهر فرا رسيد نماز ظهر را خوانده و بلافاصله نماز عصر به جماعت خوانده شد تازه مسلمان خواست از مسجد خارج شود همسايه مسلمانش به او گفت خيلي بهتر است در مسجد بماني، نماز مغرب و عشاء را نيز خواندند و تازه مسلمان كه از اين همه تكليف بي تاب و قرار شده بود از جا حركت كرد و در معيت رفيق مسلمانش به طرف منزل رفت فردا صبح مرد مسلمان براي تجديد برنامه روز گذشته موقع طلوع فجر در خانه همسايه را كوبيد تا او را با خود به مسجد ببرد. تازه مسلمان بيرون آمد و گفت: مرا ترك گوي كه اين دين بسيار سخت است و من طاقت آن را ندارم. (1) 7. رشد و تكامل امام صادق (عليه السلام) درباره رشد مداوم شخصيت و كمالات روز افزون انسان فرموده است كسي كه دو روز زندگيش در بهره مندي از رشد انساني، يكسان باشد در معامله نقدينه عمر مغبون است و كسي كه امروزش بهتر از ديروزي باشد شايسته است كه مورد غبطهء ديگران قرار گيرد و موفقيت او را آرزو كنند ولي كسي كه امروزش بدتر از ديروز باشد محروم از رحمت حق است و كسي كه نفس خود را در معرض كمال تازه اي قرار نمي‌دهد در معنويات خويش احساس فزوني ننمايد، در معرض كمبود و نقصان قرار گرفته است و كسي كه در راه نقص گام برميدارد مرگ از زندگي او بهتر است. (2) 8. درباره ارزش جواني مي‌فرمايد امام صادق (عليه السلام) در مورد ارزش جواني فرموده است از مواعظ لقمان حكيم به فرزند خود اين بود كه فرزند من بدان فردا در پيشگاه الهي حاضر مي‌شوي درباره چهار چيز با

1. وسايل، كتاب امر به معروف، باب استحباب الرفق يا بالمؤمنين نقل از كتاب اخلاق فلسفي، ج 2، ص 169.

2. معاني الاخبار، ص 342. متن حديث: " عن ابي عبد الله (ع): من استوي يوماه فهو مغبون و من كان آخر يوميه شرهما فهو ملعون ومن لم يرا الزيادة في نفسه فهو الي ومن كان الي النقصان فالموت خير له من الحياة.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، السجود (3)

كني و تا ظهر در مسجد بماني و قرآن بياموزي ظهر فرا رسيد نماز ظهر را خوانده و بلافاصله نماز عصر به جماعت خوانده شد تازه مسلمان خواست از مسجد خارج شود همسايه مسلمانش به او گفت خيلي بهتر است در مسجد بماني، نماز مغرب و عشاء را نيز خواندند و تازه مسلمان كه از اين همه تكليف بي تاب و قرار شده بود از جا حركت كرد و در معيت رفيق مسلمانش به طرف منزل رفت فردا صبح مرد مسلمان براي تجديد برنامه روز گذشته موقع طلوع فجر در خانه همسايه را كوبيد تا او را با خود به مسجد ببرد. تازه مسلمان بيرون آمد و گفت: مرا ترك گوي كه اين دين بسيار سخت است و من طاقت آن را ندارم. (1) 7. رشد و تكامل امام صادق (عليه السلام) درباره رشد مداوم شخصيت و كمالات روز افزون انسان فرموده است كسي كه دو روز زندگيش در بهره مندي از رشد انساني، يكسان باشد در معامله نقدينه عمر مغبون است و كسي كه امروزش بهتر از ديروزي باشد شايسته است كه مورد غبطه‌ء ديگران قرار گيرد و موفقيت او را آرزو كنند ولي كسي كه امروزش بدتر از ديروز باشد محروم از رحمت حق است و كسي كه نفس خود را در معرض كمال تازه اي قرار نمي‌دهد در معنويات خويش احساس فزوني ننمايد، در معرض كمبود و نقصان قرار گرفته است و كسي كه در راه نقص گام برميدارد مرگ از زندگي او بهتر است. (2) 8. درباره ارزش جواني مي‌فرمايد امام صادق (عليه السلام) در مورد ارزش جواني فرموده است از مواعظ لقمان حكيم به فرزند خود اين بود كه فرزند من بدان فردا در پيشگاه الهي حاضر مي‌شوي درباره چهار چيز با

1. وسايل، كتاب امر به معروف، باب استحباب الرفق يا بالمؤمنين نقل از كتاب اخلاق فلسفي، ج 2، ص 169.

2. معاني الاخبار، ص 342. متن حديث: " عن ابي عبد الله (ع): من استوي يوماه فهو مغبون و من كان آخر يوميه شرهما فهو ملعون ومن لم يرا الزيادة في نفسه فهو الي ومن كان الي النقصان فالموت خير له من الحياة.

ارزش از تو مي‌پرسند.
1. جوانيات را در چه راه تمام كردي؟
2. عمرت را در چه كارهائي پايان بردي؟
3. ثروتت را چگونه بدست آوردي؟
4. و آن را در چه راه مصرف كرده اي؟ (1) شرح كوتاه: هر روز از ايام زندگي انسان به منزله يك واحد از مجموع نقد عمر آدمي است اين حديث به خوبي ارزش ايام جواني را نشان مي‌دهد و به روشني مي‌رساند كه اسلام تا چه حد به جواني ارزش و اعتبار قائل است و به آن توجه مخصوصي دارد و اين فصل از زندگي در پيشگاه الهي به قدري با اهميت مي‌باشد كه روز حساب از صاحب آن سوال مخصوصي در اين مورد ميگردد كه چگونه آن را صرف كرده است هر چه كه جواني لمحه و لحظه‌اي از عمر انسان است باز در مورد آن حساب مخصوصي بازگشوده مي‌شود و مورد استنطاق و سؤال قرار مي‌گرد و اين پرسش به لحاظ امتياز و موقعيت خاص آن دوران مي‌باشد.
9. انتخاب همسر شايسته 1. اياكم وتزوج الحمقاء فان صحبتها بلاء، وولدها ضياع.
از ازدواج با احمق بپرهيزيد زيرا همنشيني با احمق مايه ي اندوه و ملال و محصول اين ازدواج نيز كه فرزند ميباشد مهمل و بدبخت است. (2) در حديث ديگري مي‌فرمايد:
2. من زوج كريمته من شارب خمر فقد قطع رحمها. (3) = + * * * + =
1. اصول كافي، ج 2، ص 135. متن حديث: قال ابو عبد الله (ع): " كان فيما وعظ به لقمان ابنه يا بني وا اعلم انك سيسئل غدا اذا وقفت بين يدي الله عز وجل عن اربع شبابك فيما ابليسه وعمرك فيما افنيته و مالك مما اكتسبة وفيما انفقته.
2. جعفريات، ص 92.
3. وسائل الشيعه، ج 5، ص 9.
(١١٠٠)
صفحهمفاتيح البحث: الزوج، الزواج (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، أبو عبد الله (1)

كسي كه دختر ارزشمند خود را به شراب خواري وصلت دهد با اين عمل خود قطع رحم كرده است.
در رهنمود ديگري در اين باره مي‌فرمايد:
3. ايما أمراة اطاعت زوجها وهو شارب الخمر كان لها من الخطايا بعد نجوم السماء و كل مولود تلدمنه فهو نجس، ولا يقبل الله منها صرفا ولاعدلا حتي يموت زوجها او خلع عنها نفسها. (1) هر زني به هم بستري شوهر شراب خوار خود تن در دهد به تعداد ستارگان آسمان مرتكب خطا و لغزش شده است و فرزندي كه از آن مرد پديد آيد ناپاك و پليد است و خداوند از آن زن توبه و فديه‌اي را قبول نمي‌كند مگر آنكه شوهرش بميرد يا او را از قيد زناشوئي رها سازد.
10. خواهش دعا شخصي با اضطراب و هيجان خاصي به حضور امام صادق (عليه السلام) آمد و گفت:
درباره من دعائي بفرمائيد تا خداوندت به من وسعت روزي عنايت كند كه خيلي فقير و تنگدست هست.
امام: " هرگز دعا نمي‌كنم ".
- چرا دعا نمي‌كنيد؟
- " براي اينكه خداوند راهي براي انيكا معين كرده است. خداوند امر كرده است كه روزي را پي جوئي كنيد و طلب نمائيد اما تو مي‌خواهي در خانه بنشيني و با دعا روزي به خانه خود بكشاني ". (2) 11. همسفر حج مردي از سفر حج برگشته بود سرگذشت مسافرت خود را براي امام صادق (عليه السلام) تعريف
1. الئالي الاخبار، ص 267.
2. وسائل الشيعه، چاپ امير بهادر، ج 4، ص 520.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، شرب الخمر (1)، الموت (1)، الزوج، الزواج (2)، الحج (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

كسي كه دختر ارزشمند خود را به شراب خواري وصلت دهد با اين عمل خود قطع رحم كرده است.
در رهنمود ديگري در اين باره مي‌فرمايد:
3. ايما أمراة اطاعت زوجها وهو شارب الخمر كان لها من الخطايا بعد نجوم السماء و كل مولود تلدمنه فهو نجس، ولا يقبل الله منها صرفا ولاعدلا حتي يموت زوجها او خلع عنها نفسها. (1) هر زني به هم بستري شوهر شراب خوار خود تن در دهد به تعداد ستارگان آسمان مرتكب خطا و لغزش شده است و فرزندي كه از آن مرد پديد آيد ناپاك و پليد است و خداوند از آن زن توبه و فديه‌اي را قبول نمي‌كند مگر آنكه شوهرش بميرد يا او را از قيد زناشوئي رها سازد.
10. خواهش دعا شخصي با اضطراب و هيجان خاصي به حضور امام صادق (عليه السلام) آمد و گفت:
درباره من دعائي بفرمائيد تا خداوندت به من وسعت روزي عنايت كند كه خيلي فقير و تنگدست هست.
امام: " هرگز دعا نمي‌كنم ".
- چرا دعا نمي‌كنيد؟
- " براي اينكه خداوند راهي براي انيكا معين كرده است. خداوند امر كرده است كه روزي را پي جوئي كنيد و طلب نمائيد اما تو مي‌خواهي در خانه بنشيني و با دعا روزي به خانه خود بكشاني ". (2) 11. همسفر حج مردي از سفر حج برگشته بود سرگذشت مسافرت خود را براي امام صادق (عليه السلام) تعريف
1. الثالي الاخبار، ص 267.
2. وسائل الشيعه، چاپ امير بهادر، ج 4، ص 520.
(۱۱۰۱)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، شرب الخمر (1)، الموت (1)، الزوج، الزواج (2)، الحج (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

مي كرد به ويژه يكي از همسفران خود را بيشتر ميستود كه چه مرد بزرگواري بود ما به معيت همچو مرد شريفي مفتخر بوديم او يكسره مشغول عبادت و اطاعت خدا بود همين كه در منزلي فرمود مي‌آمديم او فورا به گوشه اي مي‌رفت سجاده خويش را پهن مي‌كرد به طاعت و عبادت خداي خويش مشغول مي‌شد.
امام: " پس چه كسي كارهاي او را انجام ميداد و كه حيوان او را تيمار مي‌كرد؟ " - البته افتخار اين كارها با من بود او فقط به كارهاي مقدس خويش مشغول بود و كاري به اين كارها نداشت.
- بنابراين همه شما از او برتر بوده ايد. (1) 12. در معاشرت نيك وحسن رفتار امام صادق (عليه السلام) درباره رفتار نيك و اخلاق حسنه مي‌فرمايند: " تواصلوا وتراحموا و تعاطفوا ".
به يكديگر بپيونديد به همديگر محب ورزيد در باره همديگر نيكي و احسان كنيد و نسبت به هم مهر و عطوفت داشته باشد.
2. " حسن الخلق يزيد في الرزق ".
حسن خلق باعث افزايش روزي آدمي است. (2) 3. قال الله عز وجل:
" الخلق عيالي فاحبهم الي الطفهم بهم واسعيهم في حوائجهم ". (3)
خداوند متعال فرموده است: مردم همانند عائله من هستند كسي نزد من از محبوبيت بيشتر برخوردار است كه با خلق خدا لطف داشته باشد و در رفع نيازمندي‌هايشان كوشاتر وجدي تر باشد.
1. سفينة البحار، ج 2، ص 199.
2. سفينة البحار، ج 1، ص 411.
3. داستان راستان، ج 2، ص 11.
(۱۱۰۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الرزق (1)، السفينة (2)

13. در مورد شناخت خوش رفتار و خوش كردار مي‌فرمايد 1. ثلالة لا يعرف الافي ثلث مواطن: لا يعرف الحليم الأعند الغضب، ولا الشجاع الا عند الحرب ولاخ الا عند الحاجة. (1) سه نفر در سه حالت خاص بيشتر شناخته مي‌گردند:
خوشرفتار و بردبار به هنگام خشم و غضب، شجاع و دلير به هنگام جنگ و برخورد و دوست و برادر به هنگام نياز و احتياج.
2. ان الله تبارك و تعالي ليعطي العبد من الثواب علي حسن الخلق كما يعطي المجاهد في سبيل الله يغدوا عليه ويروح. (2) خداوند متعال به بنده خود در برابر حسن خلق و ادب پاداشي همانند اجر مجاهد راه حق، عنايت مي‌كند مجاهدي كه شب و روز در فعاليت و كوشش باشد.
3. ان اجلت في عمرك يومين فاجعل احد همالأد بك لتستعين به علي يوم موتك. (3) اگر به تو اعلام گردد كه از عمرت فقط دو روز باقي نمانده است روز اول را به اخلاق و ادبت اختصاص ده تا از آن براي مرگت كمك گرفته باشي.
14. حدود اخلاق جاء رجل الي الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام فقال له يابن رسول الله أخبرني بمكارم الاخلاق فقال، العفو عمن ظلملك وصلة من قطعك اعطاء من حرمك و قول الحق ولو علي نفسك. (4) مردي به پيشگاه امام صادق (عليه السلام) شرفياب شد و عرض كرد مرا از مكارم اخلاق آگاه سازيد حضرت در پاسخ او فرمودند: عفو و گذشت از آن كسي كه به تو ستم روا داشته است.
2. اتصال و پيوست به كسي كه از تو بريده است.
۱. اصول كافي، ج ۲، ص ۱.
۲. تحف العقول، ص 316.
3. اصول كافي، ج 1، ص 510.
4. امالي صدوق، ص 169.
(۱۱۰۳)

صفحهمفاتيح البحث: مكارم الأخلاق (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، سبيل الله (1)، الغضب (1)، الحرب (1)، الحاجة، الإحتياج (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)

13. در مورد شناخت خوش رفتار و خوش كردار مي‌فرمايد 1. ثلالة لا يعرف الافي ثلث مواطن: لا يعرف الحليم الأعند الغضب، ولا الشجاع الا عند الحرب ولاخ الا عند الحاجة. (1) سه نفر در سه حالت خاص بيشتر شناخته مي‌گردند:
خوشرفتار و بردبار به هنگام خشم و غضب، شجاع و دلير به هنگام جنگ و برخورد و دوست و برادر به هنگام نياز و احتياج.
2. ان الله تبارك و تعالي ليعطي العبد من الثواب علي حسن الخلق كما يعطي المجاهد في سبيل الله يغدوا عليه ويروح. (2) خداوند متعال به بنده خود در برابر حسن خلق و ادب پاداشي همانند اجر مجاهد راه حق، عنايت مي‌كند مجاهدي كه شب و روز در فعاليت و كوشش باشد.
3. ان اجلت في عمرك يومين فاجعل احد هماالأد بك لتستعين به علي يوم موتك. (3) اگر به تو اعلام گردد كه از عمرت فقط دو روز باقي نمانده است روز اول را به اخلاق و ادبت اختصاص ده تا از آن براي مرگت كمك گرفته باشي.
14. حدود اخلاق جاء رجل الي الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام فقال له يابن رسول الله أخبرني بمكارم الاخلاق فقال، العفو عمن ظلملك وصلة من قطعك اعطاء من حرمك و قول الحق ولو علي نفسك. (4) مردي به پيشگاه امام صادق (عليه السلام) شرفياب شد و عرض كرد مرا از مكارم اخلاق آگاه سازيد حضرت در پاسخ او فرمودند: عفو و گذشت از آن كسي كه به تو ستم روا داشته است.
2. اتصال و پيوست به كسي كه از تو بريده است.
۱. اصول كافي، ج ۲، ص ۱.
۲. تحف العقول، ص 316.
3. اصول كافي، ج 1، ص 510.
4. امالي صدوق، ص 169.
(۱۱۰۳)
صفحهمفاتيح البحث: مكارم الأخلاق (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، سبيل الله (1)، الغضب (1)، الحرب (1)، الحاجة، الإحتياج (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)

3. بذل و اعطاء بر آن كس كه تو را محروم ساخته است.
4. به حق و درستي سخن گفتن اگر چه بر ضررت باشد.
15. آينده نگري امام صادق (عليه السلام) فرمود: مردي به حضور نبي اكرم (صلي الله عليه وآله) شرفياب شد و عرض نمود يا رسول الله به من موعظه و سفارش فرما حضرت رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) سؤال كرد آيا سفارش پذير هستي اگر توصيه‌ات كنم؟ و سه بار اين سوال را تكرار فرمود و در هر سه نوبت آن مرد جواب مثبت داد، آنگاه فرمود به تو سفارش ميكنم وقتي به كاري همت گماردي در عاقبت و پايان آن بينديش اگر آن را صحيح و بر وفق هدايت و صلاح يافتي از پي آن برو، و اگر ناصحيح و باعث گمراهي يافتي از انجام آن باز بايست.
16. منع شراب خواري بدستور منصور صندوق بيت المال را باز كردند و به هر كس از آن چيزي ميدادند، شقراني هم يكي از آن كساني بود كه براي دريافت سهمي از بيت المال آمده بود او چون كسي را نمي‌شناخت وسيله اي پيدا نمي‌كرد تا سهمي براي خود بگيرد.
شقراني به اتبار اينكه يكي از اجدادش برده بود و رسول خدا (صلي الله عليه وآله) وسيله آزادي او را فراهم ساخته بود وشقراني هم آزادي را از او به ارث برده بود " مولي رسول الله (صلي الله عليه وآله) مي‌گفتند يعني آزاده شده رسول خدا و اين امر به نوبه ي خود افتخار و انتسابي براي شقراني به شمار ميآمد و از اين نظر خود را وابسته به خاندان رسالت مي‌دانست.
در اين ميان كه چشمان شقراني منتظر و جوياي آشنا و وسيله‌اي بود تا سهمي براي خود از بيت المال دريافت كند امام صادق (عليه السلام) را ديد، جلو رفت و حاجت خويش را ابراز داشت. امام رفت و طولي نكشيد كه سهمي براي شقراني گرفته و با خود آورد، همين كه آن را به دست شقراني داد با لحن ملاطفت آميز اين جمله را به وي گفت: " كار خوب از هر كسي خوب است ولي از تو به واسطه انتسابي كه با ما داري و تو را وابسته به خاندان رسالت مي‌دانند خوبتر و زيباتر است، و كار بد از هر كسي بد است ولي از تو به خاطر همين

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، المنع (1)

3. بذل و اعطاء بر آن كس كه تو را محروم ساخته است.
4. به حق و درستي سخن گفتن اگر چه بر ضررت باشد.
15. آينده نگري امام صادق (عليه السلام) فرمود: مردي به حضور نبي اكرم (صلي الله عليه وآله) شرفياب شد و عرض نمود يا رسول الله به من موعظه و سفارش فرما حضرت رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) سؤال كرد آيا سفارش پذير هستي اگر توصيه‌ات كنم؟ و سه بار اين سوال را تكرار فرمود و در هر سه نوبت آن مرد جواب مثبت داد، آنگاه فرمود به تو سفارش ميكنم وقتي به كاري همت گماردي در عاقبت و پايان آن بينديش اگر آن را صحيح و بر وفق هدايت و صلاح يافتي از پي آن برو، و اگر ناصحيح و باعث گمراهي يافتي از انجام آن باز بايست.
16. منع شراب خواري بدستور منصور صندوق بيت المال را باز كردند و به هر كس از آن چيزي ميدادند، شقراني هم يكي از آن كساني بود كه براي دريافت سهمي از بيت المال آمده بود او چون كسي را نمي‌شناخت وسيله اي پيدا نمي‌كرد تا سهمي براي خود بگيرد.
شقراني به اتبار اينكه يكي از اجدادش برده بود و رسول خدا (صلي الله عليه وآله) وسيله آزادي او را فراهم ساخته بود وشقراني هم آزادي را از او به ارث برده بود " مولي رسول الله (صلي الله عليه وآله) مي‌گفتند يعني آزاده شده رسول خدا و اين امر به نوبه ي خود افتخار و انتسابي براي شقراني به شمار ميآمد و از اين نظر خود را وابسته به خاندان رسالت مي‌دانست.
در اين ميان كه چشمان شقراني منتظر و جوياي آشنا و وسيله‌اي بود تا سهمي براي خود از بيت المال دريافت كند امام صادق (عليه السلام) را ديد، جلو رفت و حاجت خويش را ابراز داشت. امام رفت و طولي نكشيد كه سهمي براي شقراني گرفته و با خود آورد، همين كه آن را به دست شقراني داد با لحن ملاطفت آميز اين جمله را به وي گفت: " كار خوب از هر كسي خوب است ولي از تو به واسطه انتسابي كه با ما داري و تو را وابسته به خاندان رسالت مي‌دانند خوبتر و زيباتر است، و كار بد از هر كسي بد است ولي از تو به خاطر همين
(١١٠٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، المنع (1)

انتساب، زشت تر و قبيح‌تر است ".
امام اين جمله را گفت و گذشت.
شقراني با شنيدن اين جمله دانست كه امام از راز و سر او، يعني ميگساري و شرابخواري آگاه است و از اينكه امام با علم و آگاهي به او محبت كرده است بسيار شرمنده و شرمسار گرديد و پيش وجدان خود نادم و پشيمان گرديد. (1) اين نوع امر به معروف و نهي از منكر يكي از ويژگي‌هاي دودمان رسالت مي‌باشد كه ميدانند تبليغات را با چه بيان و از كدام مجراي طبيعي و اصولي انجام دهند كه ضمن تأثير بخشي، هتك حرمت و سلب اعتبار و آبروي فرد را نيز محفوظ داشته باشند و اين روش بهترين روش مؤثر در تبليغات مي‌باشد.
17. چند حق از حقوق برادران اسلامي امام صادق (عليه السلام) ضمن يكي از روايات، چند حق، از حقوقي را كه مؤمنين به يكديگر را ذكر نموده و اكيدا اداء آنها را به مسلمانان توصيه فرموده است:
1. الأول - ايسر حق منها ان يحب له ما يحب لنفسه ويكره له ما يكره لنفسه:
فرمود: " آسان ترين حقوق آنست كه براي برادرش آن را بخواهد كه براي خود مي‌خواهد و نخواهد آن را كه براي خود نمي‌خواهد.
2. والحق الثاني - ان يمشي في حاجته، ويبتغي رضاه ولا يخالف قوله:
" در راه برآوردن حاجتش قدم بردارد، خشنودي او را بخواهد و با گفته وي مخالف ننمايد ".
3. والحق الثالث - ان تصله و مالك ويدك ورجلك ولسانك.
به تمام وجودت با او پيوندي با مالت و همچنين با دست و زبانت به كمك و ياري او قيام نمائي.
4. والحق الرابع - ان تكون عينه ودليله ومرآته وقميصه.
1. بحار الانوار، ج 47، ص 349 - داستان راستان، ج 1، ص 171.
(١١٠٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الكراهية، المكروه (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

چشم بينا و راهنماي راستين وي باشي، چون آئينه او را خوش بنماياني، و مانند پيرهن محفوظ ومستورش داري.
5. والحق الخامس - ان لا تشبع ويجوع، ولا تلبس ويعري، ولا تروي ويضماء. مبادا اين چنين باشد كه تو سير باشي او گرسنه، تو پوشيده باشي او برهنه، و تو سيراب باشي، او تشنه. (1) 18. فرمان و دستور العمل خدمتگزاران ملت و مملكت آخرين سخن از امام صادق (عليه السلام) كه در بخش ارشادها و رهنمودها نقل مي‌گردد، فرمان جامع و دستور العمل كامل و سازنده‌اي است كه محقق بزرگوار و عالم رباني و فقيه صمداني مرحوم " شيخ مرتضي انصاري "، (اعلي الله مقامه الشريف) در كتاب معروف مكاسب در مورد وظائف فرمانداران و فرمانروايان از كتاب " كشف الريبه " عن احكام الغيبة، توسط شهيد دوم جهان علم و فقاهت، و او هم از شيخ طوسي رئيس طائفه اماميه با اسناد معتبر از رئيس مذهب طائفه اماميه با اسناد معتبر از رئيس و پيشواي بزرگوار شيعه امام صادق (عليه السلام) نقل نموده اند كه مي‌تواند بازگو كننده و تعيين كننده بسياري از وظائف مسلمانان امروز باشد اينكه متن فرمان و دستور العمل. عبد الله پسر سليمان نوفلي مي‌گويد:
در محضر امام صادق (عليه السلام) بودم كه خدمتگزار وقاصد عبد الله نجاشي، كه به تازگي به فرمانداري منطقه خوزستان، از سوي حكومت وقت منصور گرديده بود، وارد گرديد پس از سلام و درود نامه‌ي عبد الله نجاشي را تقدم نحضر امام نمود، امام در حضور ما، پاكت نامه را باز نمود و شروع به قرائت آن نمود نخستين سط وطليعهء نامه بدين قرار نگارش يافته بود: با نام خداوند بخشنده و بخشايشگر آغاز مي‌نمايم، خداوند متعال عمر سرور و پيشوايم را طولاني گرداند ووجود مبارك او را از گزند آفات مصون و محفوظ دارد و هرگز در زندگي مكروهات و ناملايمات نداشته باشد خداوند متعال بر استجابت اين دعاها
1. محمد تقي فلسفي، اخلاق فلسفي، ج 2، ص 160.
(١١٠٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، الشهادة (1)، النوم (1)
قادر و توانا است.
سيد و سرور عزيزم!، شايد بي مناسبت نباشد كه به اطلاع آن حضرت برسانم كه اينجانب اخيرا به فرمانداري استان خوزستان، منصوب و مشغول كار گرديده ام مايل بودم اگر آن بزرگوار در اين باره حدودي تعيين

نموده يا دستوراتي صادر ميفرمودند كه ملاك عمل قرار گيرد تا بدان وسيله رضايت پروردگار عالم، و تقرب رسول خدا را فراهم ميساختم و اگر مصلحت ميديدند در آن نامه خلاصه‌اي از وظائف مرا در مورد مخارج زكات و انواع نفقات و حدود بخشش و نوع دوستان و همكاراني كه بايد برگزينم و با كدام افراد معاشرت كنم و كدامين افراد را اصحاب سرور از خود قرار دهم و با كي انس بگيرم؟

اين راهنمائيها از سوي آن حضرت ميتواند بسيار ارزنده و موثر باشد. اميدوارم خداوند معال به بركت هدايت و ولايت شما، مرا نجات دهد چون در روي زمين حجت حقيقي و امين واقعي مردم، شما هستيد.

ايام نعمت و آسايش مستدام و برقرار باد! - عبد الله نجاشي - عبد الله پسر سليمان ناقل اين حديث گويد امام در آن مجلس به نامهء نجاشي اين چنين پاسخ فرمودند:

" بنام خداوند بخشنده و بخشايشگر " " خداوند متعال تو را مشمول عنايت و لطف خويش قرار دهد و تحت حمايت و عنايت خاص خويش محفوظ دارد او است كه قادر و توانا به چنين امر مي‌باشد: نامهء ما توسط پيك رسان و اصل و مورد مطالعه قرار گرفت و منظور شما را دريافتم و اطلاع پيدا كردم كه شما به فرمانداري استان خوزستان منصور گرديده ايد اين خبر مر هم مسور ساخت و هم محزون گردانيد.

سرور و شادي از آن نظر بود كه با خود گفتم شايد: خداوند به بركت موقعيت تو، درمانده و بيچاره‌اي از دوستانه آل محمد (صلي الله عليه وآله) را ياري و كمك دهد با وجود تو به درمانده اي از آنان كمك برساند يا عرياني از آنان را بپوشاند وجود تو عامل تقويت ضعفاي آنان گردد و آتش مخالفين و دشمنان را در مورد دوستان، خاموش گرداند و از

(۱۱۰۷)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)

اين قبيل مسائل ...

اما حزون و اندوهم از آن ديدگاه بود، كه بسيار خوفناكم از آنكه تو عامل لغزش ولو رفتن يكي از دوستان، گردي، در اين صورت يقين دان تو هرگز رائحه و عطر بهشتي را استشمام ننموده و مشمول رحمت حق، قرار نخواهي گرفت. در اين نامه قسمتي از وظائف تو را، خلاصه مي‌كنم اگر بتواني طبق آنها رفتار كني و از حدود تعيين شده در آن تعدي ننمائي اميد است كه با سلام به هدف خويش نائل گردي.

بدان آقاي عبد الله! پدرم از پدرانش و آنان هم از علي (عليه السلام) و او هم از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) خبر دادند كه آن بزرگوار فرمودند:

" هر فردي كه مورد مشورت برادر مسلمان خود قرار گيرد و او واقعيت امر را در اختيار مشورت گر، قرار ندهد خداوند متعال عقل و دانش را از

او باز مي‌ستاند و چون اينجانب نيز در مقام مشورت قرار گرفته ام همهء واقعيت‌ها را مي‌گويم و راه نجات تو را تنها در گرو عمل به مضمون آن جستجو نمايم.
بدان و آگاه باش! تنها راه نجات تو در خودداري و پرهيز از خونريزي وحفظ خون مسلمانان و خودداري از ايذاء و اذيت و شكنجه اولياء خداست و تنها عامل نجات و سعادت يك فرد مسئول و خدمتگزار ملت مداري و خوش رفتاري با مردم و نشان دادن حوصله و صبر و مهرباني بدون اظهار عجز و ضعف در اجراء امور مي‌باشد بي آنكه كوچكترين ظلم و تعدي در حق مردم صورت گيرد و تنها راه نجات رعايت جانب عدالت در مورد عموم دوستان و عموم مراجعه كنندگان مي‌باشد. تو هرگز سخن چينان و نمامان را به خويشتن راه مده!
چون بسيار بعيد است كه از گزند آنان در امان قرار گرفته باشي اگر مبتلا به تقرب دادن نمامان و سخن چينان گردي يقين بدان مورد غضب خدا و مورد هتك حرمت و آبروي خويشتن خواهي شد، تو هرگز از دسيسه‌ها و توطئه‌هاي مردم، آنسامان آسوده خاطر مباش و هميشه با حزم و احتياط و دورانديشي با آنان رفتار كن!
(١١٠٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الصبر (1)
گزينش اصحاب راز: اعوان و انصار و دوستان خود را با دقت و هوشياري انتخاب نما! اگر در يك از آن‌ها رشد و كمال و صلاح و سعادت جستي او را نگهدار. مبادا براي خوش آيند خويش و تنها محض رضايت و آسودگي خاطر خويش پول، خلعت، مركب و ديگر اموال عمومي را در غير مورد رضايت خدا به شاعر يا مداح يا دلقك باز و لطيفه گو بپردازي تو ميداني به جاي بخشش به آنان، جوائز و عطايا و بخشش‌هاي خود را مخصوص فرماندهان، نامه نگاران، نويسندگان و افراد پليس بنمائي و آنچه را كه از وجوه خيريه صرف مي‌كني مانند صدقه، فطره يا هزينه حج يا لباسي كه در آن نماز مي‌گذاري يا صله و خلعتي كه اهداء ميكني و هديه‌اي كه در راه خدا بيرون مي‌كني بايد از پاكترين درآمدهاي خود و در بهترين راه‌هاي خدا پسند باشد؟
تراكم ثروت و كنز اموال: آقاي نجاشي! سعي و كوشش كن! مبادا طلا يا نقره اي را ذخيره نمائي و خود را مشمول آيه اي گرداني كه خداوند متعال مي‌فرمايد:
" آنان كه طلا و نقره را ذخيره مينمايند و آنها را در راه خدا خرج نميكنند، عذاب دردناك را به آنان بشارت ده! تو هرگز آن باقيمانده‌هاي شيرينيها يا خوردنيها را كوچك و حقير نيانگار! چون مي‌تواني با صرف آنها در راه اشباع

شكم‌هاي گرسنه و رفع نياز افراد مستمند و نيازمند، غضب الهي را خاموش و آرام سازي چون من از پدرم شنيده ام كه او از أمير المؤمنين نقل مي‌كرد كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روزي به ياران و اصحاب خود مي‌فرمود:
" فردي كه سير بخوابد در صورتي كه همسايهء او با گرسنگي دست و پنجه نرم مي‌كند به خداوند و روز رستاخيز ايمان نياورده است " اصحاب گفتند:
ما كه نداريم بدهيم همگي بدبخت و به هلاكت رسيده ايم. پيامبر اسلام فرمود: " شما كه نداريد ميتوانيد از باقيمانده‌ي طعام و از باقيمانده ي خرما و روزي و لباس خود به اين وظيفه قيام ورزيد تا بتوانيد آتش غضب الهي را خاموش نمائيد ".
اعتبار دنيا: عبد الله! دنيا آنچنان با اهميت و پر ارزشي نيست كه تصور كرده باشي انسان خود را فناي آن سازد من از پستي و حقارت دنيا، شمه اي براي تو بازگو مي‌كنم تا
(۱۱۰۹)
صفحهمفاتيح البحث: اللبس (1)، الحج (1)، الطعام (1)
به حقيقت آن پي برده باشي!
... پدرم محمد بن علي (عليه السلام) (امام باقر (عليه السلام)) به من تعريف نمود هنگامي كه امام حسين (عليه السلام) عازم كوفه بودند:
ابن عباس به سراغ او آمد و با اصرار تمام او را از رفتن جلوگيري مي‌نمود و به خويشاوندي و رحم، قسم ميداد تا مبادا او همان فرد مقتول در سرزمين " طف " (كربلا) باشد امام در پاسخ او گفت: من جايگاه خود را خوب مي‌دانم و از اين زندگي دنيا چاره اي جز فراقت و دوري، نمي‌شناسم عموزاده ي محترم! آيا نمي‌خواهي حديث پدرم امير المؤمنين را براي تو بازگو نمايم كه برخورد او با دنيا چگونه بود؟
ابن عباس گفت چرا؟ خيلي مشتاقم كه سخنان او را بشنوم ...
... آري ابن عباس پدرم تعريف مي‌كرد پس از رحلت فاطمه زهرا (عليه السلام) من روزي در فدك بيل در دست داشتم و برخي از ديوارهاي آن را درست مي‌كردم و سخت مشغول كار بودم ناگاه زني پيدا شد كه به سوي من رو مي‌آورد تا چشمم به او افتاد قلبم به تپش افتاد زيبائي او مرا خيره كرد به تصور خويش او را به " ثبيته " دختر عامر جحمي كه يكي از زيباترين بانوان قريش بود، تشبيه نمودم.
او اظهار نمود: اي پسر ابي طالب! آيا مي‌خواهي ازدواج كني تا تو را از اين كلنگ نجات دهم و تو را به خزائن زمين آشنا و راهنمائي كنم تا خود و فرزندان تو، از نظر دنيا نگراني و اضطراب نداشته باشيد.
من در پاسخ او اظهار داشتم تو كي هستي؟ تا تو را از خاندان خودت

خواستگاري كنم.
او در پاسخ من اظهار داشت من دنيا هستم تا نام دنيا را شنيدم به او داد زدم برو براي خودت شوهر ديگري جز من جستجو نما، در شأن من نيست كه طالب دنيا باشم رو به بيل خود آورد، و اشعار زير را سرودم كه مضمون آنها اينست: " هر آن كس كه مظاهر دنيا او را فريب دهد به خسران و زيان ابدي رسيده است و هرگز در طي قرون، روي سعادت نخواهد ديد جاي عجب نيست من و دنيا، و دنيا و من، پيامبر اسلام از دنيا رحلت نمود
(١١١٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، عبد الله بن عباس (3)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، مدينة الكوفة (1)، النوم (1)
در صورتي كه در ذمه و عهدهء او مشغوليتي وجود نداشت او به ملاقات خدا شتافت در شرائطي كه كوچكترين مذمت و شماتت همراه خود نداشت. پيشوايان ديني هم به او إقتدا كرده اند خود را با آلودگي‌هاي دنيا آلوده نساخته اند. راه سعادت و نجات تو در عمل به مضمون و محتواي اين نامه مي‌باشد كه مي‌تواند تو را از هلاكت نجات و با سعادت و خوشبختي رهنمون گردد.
رعايت حقوق برادران اسلامي: آقاي نجاشي! بدان و آگاه باش! مبادا مؤمني را بترساني پدرم از پدرش و او هم از جد بزرگوارش علي بن ابيطالب حديث نمود: " هر فردي به مومني نگاه افكند با اين نظر كه او را بترساند خداوند متعال او را در روز محشر آن روزي كه جز خداوندگار پناهگاهي نيست به وحشت و خوف دچار ميسازد و در مقابل آن، هر آن فردي كه بيچاره‌اي را پناه و ايمن دهد خداوند منان در همان روز عرصات از نزع اكبر و روز وحشتناك آسوده ميسازد و هر آن كس كه نياز برادر ديني خود را برآورده كند خداوند رئوف، حوائجي از او برآورده ميسازد كه يكي از آنها، بهشت رضوان ميباشد.
تأمين پوشاك نيازمندان: هر آن فردي كه نياز برادر ايمان خود را از نظر پوشاك تأمين سازد خداوند متعال از بهترين لباس‌هاي حرير و سندس بهشتي، او را مي‌پوشاند و مشمول عنايت خاص خود مي‌گرداند تا آن لحظاتي كه يك رشته و نخ از آن لباس‌ها بر تن او باقي مانده باشد.
نجات از گرسنگي: هر آنكسي كه برادر مسلمان خود را از گرسنگي إطعام و سير نمايد خداوند رحمان او را از بهترين خوراكي‌هاي بهشت، اطعام و روزي مي‌دهد.

رفع تشنگي: و هر كس كه تشنه اي را از عطش نجات دهد، خداوند متعال او را از سرچشمهٔ زلال " رحيق مختوم " " شرابي مهر خورد كه مهر آن از مشك و عنبر است " سيراب مي‌سازد.
خدمت به برادر: و هر فردي كه موقع نياز برادر مسلمان، به خدمتگزاري او قيام ورزد خداوند متعال، بهترين خدمتگزاران بهشتي را به او عنايت مي‌فرمايد او را با اولياي

طاهرين، هم نشين مي‌نمايد.
تأمين مركب: هر آن كس كه برادر ايماني خود را به موقع نياز بر مركب و سواري خويش سوار نمايد، خداوند متعال از سواريهاي بهشتي به او عنايت مي‌كند و فرشتگان مقرب به وجود چنين افرادي مباهات مي‌كنند.
ازدواج: هر فردي كه وسائل ازدواج برادر مسلمان خود را، فراهم سازد و همسر مناسبي براي او انتخاب نمايد كه با او انس بگيرد و بازوي كمك او گردد، استراحت و آسايش روحي او را فراهم سازد، خداوند متعال از همسران حور العين به او مرحمت مي‌كند و او را با صديقين و راستكاران از اهل بيت پيامبر (صلي الله عليه وآله)، مأنوس و محشور مي‌گرداند.
كمك در ديوان: فردي كه برادر مؤمن خود را در محضر سلطان ستمگر ياري دهد خداوند متعال او را، به هنگام عبور از صراط ياري مي‌دهد و در آن جايگاه و معبري كه گامها در آن لرزان هستند.
اهميت زيارت مؤمن: فردي كه برادر ايماني خود را بدون نظر مادي، زيارت نمايد او در رديف زائرين خود پروردگار شمرده مي‌شود. و خداوند متعال هميشه اكرام و احترام ميهمان خود را دارد.
پرونده سازي و پرونده بازي: عبد الله! از پدرم، او از پدرش، او از امام علي (عليه السلام) نقل مي‌نمود كه روزي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به ياران و اصحاب خود موعظه و توصيه مي‌فرمود و مي‌گفت: گروه مسلمانان! آگاه باشيد از ايمان بهره اي ندارد هر فردي كه با زبان اظهار اسلام نمايد ولي قلب او ايمان نياورده باشد، پيامبر اسلام در توضيح اين جمله مي‌فرمودند:
" هرگز در پي لغزش‌هاي مؤمنين و در پي پرونده سازي عليه آنان نباشيد چون فردي كه هميشه در پي جستن لغزش‌ها و خطاهاي مومنان باشد، در رستاخيز خطاهاي او پي گيري و در دنيا داخل خانه خود به افتضاح كشانده مي‌شود.

باز پدرم از پدران خويش از علي (عليه السلام) نقل مي‌نمود كه خداوند متعال از مؤمنان پيمان گرفته است كه هرگز در مقام انتقام گيري و كينه پروري نباشند و شافي خود را جز از راه ملامت خويش از وسيله ديگري نجويند چون فرد مؤمن هميشه در لجام و در قيد و بند حدود اسلامي است و هرگز آن را به خاطر فائده كوتاه و راحت طولاني خود، از دست نميدهد خداوند متعال از پيمان‌هايي كه بر مردم گرفته است يكي هم رعايت احترام برادر ايماني خويشتن است مبادا به عيب جويي او پردازد يا بر مقام حسد و رقابت با او برخيزد.
مقام معنوي مؤمن: آقاي عبد الله! پدرم از پدرش او هم از حضرت علي (عليه السلام) نقل مي‌نمود كه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) فرمودند:
روزي جبرئيل به من فرمود آمدند و پيام رساندند كه خداوند متعال به تو سلام مي‌رساند و ميفرمايند:
" فرد مؤمن را از نامهاي خودم مشتق نموده ام مؤمن از من و من از مؤمن هستم هر فردي اهانت و مايه خواري و ذلت فرد مؤمني را فراهم سازد به جنگ و ستيز با من برخاسته است ".
آقاي عبد الله! نزديك ترين عملي كه به كفر مي‌انجامد، آنست كه انسان از فردي سخن يا عملي را ياد گيرد و آن را حفظ داشته باشد تا يك روز عليه او به كار گيرد و او را در ميان مردم مفتضح نمايد چنين فردي، راه نجات و سعادت را ندارد.
نامهء امام (عليه السلام) به نجاشي بسيار مفصل و پرمحتوا است با كمال تأسف به علت كمبود جا بخشي از آن حذف گرديده طالبان تفصيل به مكاسب محرمه شيخ مرتضي انصاري (قدس سره) مراجعه نمايند.
شهادت شهادت در راه خدا و در راه پيشبرد آرمان الهي، هدف عالي، و درخواست قلبي و آرزوي دل هر فرد مؤمن و مخلصي است كه به خدا عشق مي‌ورزد و به لقاي او پر مي‌زند
(۱۱۱۳)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)
اين عشق و علاقه دو چندان خواهد بود جايي كه اين فرد مؤمن، فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و رهبر راستين امت مسلمان و پيشواي معصوم شيعيان و دوستداران مخلص علي (عليه السلام) بوده باشد.
شهادت امام صادق (عليه السلام) در سال 148 هجري بيست و پنجم

شوال، در عهد حکومت منصور خليفه عباسي صورت گرفت. در روزگاري که امور کشور مضطرب، فتنه‌ها و آشوبها فراوان. نه خونها احترام داشت نه دين از نظر حکومت وقت، ارزش و حرمت داشت و نه قانوني حاکم بر سرنوشت امت بود حکام وقت با استبداد مطلق حکومت داشتند و رعيت در دست جلادان ملعبه اي بيش نبود.

پيروان علي (عليه السلام) و دوستاران اهل بيت رسالت (صلي الله عليه وآله) در عسرت کامل و تنگناي عجيبي به سر مي‌بردند، ناسزا گوئي به علي (عليه السلام) و خاندان گراميش و اهانت و بدگويي به بزرگان دين، عادت ديرينه اي بود که در اغلب محافل و مجالس در مسجد، کوي، برزن، جلسات ديني و درس و بحث، همه جا شنيده مي‌شد گويندگان رسمي و داستان سرايان و چاپلوسان دريار خلافت با اين بي ادبي‌ها آغاز سخن مي‌کردند اهل بيت رسالت با شنيدن اين گونه ياوه‌ها و تحمل اين گونه مصائب و مشکلات، در انتظار فرج و با اطمينان به وعده صابران به سر مي‌بردند. فقط دوران حکومت عبد العزيز اموي تنفس گذرائي بود که به مدت کوتاه اوضاع گذشته را در هم زد ولي دولت او هم مستعجل بود.

تحمل وجود علمي امام بر ستمگران و بي فضيلت ها، سنگين و غير قابل تحمل بود تا اينکه با دسائس و نقشه‌هاي گوناگون بعد از چندين بار که شبانه به منزل او يورش بردند و در دل شب از منزل بيرون کشيدند و به تبعيد از وطن خود مجبور ساختند تا بالأخره در سال 148 با سم که قاتل شخصيت‌هاي بزرگ آن روز بود مسموم ساختند. (1)

١. اصول کافي، ج ١، ص ٤٧٢ - دلائل الامامة، ص 111 - ارشاد مفيد، ص 254 - تاريخ يعقوبي، ج 3، ص 199 - الفصول المهمه، ص 212 - مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 280.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، شهر شوال المكرم (1)، عبد العزيز (1)، السجود (1)، القتل (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

توطئه منصور و شكست آن منصور پس از آنكه خبر شهادت امام ششم (عليه السلام) را دريافت داشت به فرماندار مدينه نوشت كه به عنوان تفقد از بازماندگان و گزارش اوضاع، به خانه امام (عليه السلام) سر زند و وصيت نامه آن حضرت را بخواهد و كسب اطلاع كند و كسي را كه وصي امام (عليه السلام) معرفي شده است، في المجلس گردن زند. تا به مسألة ي امامت خاتمه داده شود تا برنامه تشيع و پيروي از اهل بيت پايان پذيرد ولي بر خلاف توطئه وي، به هنگامي كه والي مدينه وصيت نامه را خواند با نوميدي و يأس رو به رو گرديد چون مشاهده كرد كه امام پنج نفر را به عنوان وصي تعيين فرموده است كه يكي هم خود خليفه مي‌باشد و ديگران به اسامي 2. عبد الله افطح پسر بزرگ 3. موسي بن جعفر 4. خود فرماندار مدينه 5. حميده همسر امام بوده اند. به اين ترتيب نقشه و توطئه خائنانه او با درايت و علم خاص امام (عليه السلام) با شكست روبرو گرديد. (1) ابن بواب جوزي نقل مطلب مي‌كند:
" در دل شب منصور خليفه عباسي، مرا احضار نمود. وارد اطاق شدم، او روي تخت نشسته بود پيش روي او چراغ و در دست او نامه اي بود كه مطالعه مي‌كرد، سلام كردم او با حال گريه نامه را به سوي من پرتاب كرد و گفت اين نامه محمد بن سليمان فرماندار مدينه است در آن نوشته شده است كه جعفر بن محمد به رحمت الهي پيوسته است.
" انا لله وانا اليه راجعون ".
هم اكنون نامه در پاسخ فرماندار مدينه بنويس اگر او فرد معيني را وصي خود كرده باشد او را بكشد. پس از چند روز جواب نامه از فرماندار مدينه رسيد كه او 5 نفر را وصي خود تعيين نموده است.
1. منصور خليفه عباسي، 2. محمد سليمان فرماندار مدينه، 3. عبد الله، 4. موسي فرزند امام (عليه السلام)، 5. حميده همسر. منصور با تأسف اظهار داشت: ديگر به كشتن اينان
1. اصول كافي، ج 1، ص 31.

صفحهمفاتيح البحث: محمد بن سليمان (1)، موسي بن جعفر (1)، جعفر بن محمد (1)، الكسب (1)

راهي نيست. (1) در مروج الذهب آمده است: امام صادق (عليه السلام) ده سال گذشته از خلافت منصور به سال 148 درگذشت و در بقيع در جوار پدر و جد بزرگش و مادر عاليقدرش فاطمه و عمويش حسن بن علي مدفون گرديد. و روي قبر آنان مرمري قرار گرفته بود كه بر روي آن چنين حك گرديده بود:

" بسم الله الرحمن الرحيم. الحمدلله مبيد الامم ومحيي الرمم. هذا قبر فاطمة بنت رسول الله سيدة نساء العالمين و قبر الحسن بن علي وعلي بن الحسين بن علي بن ابيطالب، محمد بن علي بن الحسين و جعفر بن محمد (عليه السلام) ".

" به نام خداوند بخشنده و بخشايشگر " حمد و ستايش مخصوص خدائي است كه از ميان برنده ء ملل و زنده كنندهء استخوان‌هاي پوسيده و از ميان رفته است. اين قبر فاطمه دختر پيامبر بزرگ بانوي جهان، و قبر حسن فرزند علي فرزند ابيطالب وعلي بن الحسين (امام زين العابدين)، و محمد بن علي بن الحسين (امام باقر) و جعفر فرزند محمد (عليه السلام) (امام صادق) مي‌باشد.

رثاي آن بزرگوار درگذشت امام موجي از تأثر واندوه را در ميان مخلصان و علاقمندان امام برانگيخت و جهان علم و ادب و دنياي معنويت و فضيلت را سوگوار ساخت. يكي از شاگردان او به نام " ابو بريد عجلي " در رثاي او گفت:

" مردم به راحتي و آساني او را به سوي قبرستان بقيع حمل كردند آيا اطلاع دارند كه چه شخصيتي را به سوي خاك حمل مي‌كنند و با دستان خويش، خاك را روي قبر او مي‌ريزند ". اي كاش اين خاك را بر سر خويش مي‌ريختند كه چنين ضايعه ي بزرگ علمي

1. سيرة الأئمة الاثني عشر، ج 2، ص 301.

(١١١٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، مقبرة بقيع الغرقد (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، محمد بن علي بن الحسين (2)، الحسين بن علي (1)، علي بن الحسين (1)، الحسن بن علي (1)، القبر (5)، الدفن (1)، النوم (1)

را از دست دادند.
شهادت با سم در مورد شهادت با سم امام (عليه السلام) و اين كه اين سم به وسيله عوامل منصور صورت گرفته است از دانشمندان و مورخين اهل سنت افراد زير اعتراف كرده اند:
1. مسعودي در مروج الذهب، ج 2، ص 212.
2. ابن حجر عسقلاني در الصواعق المحرقة، ص 120.
3. ابن الصباغ مالكي در الفصول المهمه، ص 120.
4. الشيراوي در الاتحاف لحب الاشراف، ص 521.
5. شبلنجي در نور الابصار، ص 144.
6. قرماني در تاريخ خود.
7. خفاجي در شرح الشفاء تصريحاتي نموده است.
فرزندان امام از امام بزرگوار ده فرزند در تاريخ به ثبت رسيده است كه سه تن دختر، و بقيه پسر مي‌باشند كه برخي در دوران حيات امام از دنيا رفته اند و اسامي آنان در تاريخ به اين ترتيب آمده است:
1. امام موسي بن جعفر (عليه السلام). (1) 2. محمد معروف به ديباج، ديباج به معناي طاووس مي‌باشد، علت اشتهار به اين نام به علت غايت جمال و زيبايي او بوده است.
3. اسحاق " اسحاق وديباج از يك مادر بودند ".
4. علي، او همان فردي است كه در عهد مأمون بر ضد عباسيان قيام نمود و دستگير شد و به خراسان اعزام شد.
1. شرح حال زندگي امام تحت عنوان امام موسي بن جعفر (ع) قهرمان مبارزه و تصميم مقاومت، به شماره 9 از سوي همين انتشارات، نشر يافته است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب الأشراف للشيخ المفيد (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)، خراسان (1)

را از دست دادند.
شهادت با سم در مورد شهادت با سم امام (عليه السلام) و اين كه اين سم به وسيله عوامل منصور صورت گرفته است از دانشمندان و مورخين اهل سنت افراد زير اعتراف كرده اند:
1. مسعودي در مروج الذهب، ج 2، ص 212.
2. ابن حجر عسقلاني در الصواعق المحرقة، ص 120.
3. ابن الصباغ مالكي در الفصول المهمه، ص 120.
4. الشيراوي در الاتحاف لحب الاشراف، ص 521.
5. شبلنجي در نور الابصار، ص 144.
6. قرماني در تاريخ خود.
7. خفاجي در شرح الشفاء تصريحاتي نموده است.
فرزندان امام از امام بزرگوار ده فرزند در تاريخ به ثبت رسيده است كه سه تن دختر، و بقيه پسر مي‌باشند كه برخي در دوران حيات امام از دنيا رفته اند و اسامي آنان در تاريخ به اين ترتيب آمده است:
1. امام موسي بن جعفر (عليه السلام). (1) 2. محمد معروف به ديباج، ديباج به معناي طاووس مي‌باشد، علت اشتهار به اين نام به علت غايت جمال و زيبايي او بوده است.
3. اسحاق " اسحاق وديباج از يك مادر بودند ".
4. علي، او همان فردي است كه در عهد مأمون بر ضد عباسيان قيام نمود و دستگير شد و به خراسان اعزام شد.
1. شرح حال زندگي امام تحت عنوان امام موسي بن جعفر (ع) قهرمان مبارزه و تصميم مقاومت، به شماره 9 از سوي همين انتشارات، نشر يافته است.
(١١١٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب الأشراف للشيخ المفيد (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)، خراسان (1)
5. اسماعيل اعرج، او همان فردي است كه فرقه اسماعيليه او را به امامت برگزيدند و در دوران حيات امام درگذشت.
6. عبد الله معروف به افطح (گشاده پا).
7. عباس. 8. ام فروه. 9. اسماء. 10. فاطمه.
شرح حال و زندگي آنان در كتابهاي مربوطه به تفصيل آمده است. از شرح

حال آنان، به علت رعايت حال خواننده خودداري شد.
ولي به يقين مهمترين اثر و يادگار امام، آثار علمي و يادگارهاي جاودان معنوي و حوزه‌هاي علمي پرباري است كه از آن بزرگوار يادگار مانده است كه تا جهان باقي است به ابديت و جاودانگي پيوسته است.
در مورد امام جعفر صادق (عليه السلام) هر چه بنويسيم و كاوش داشته باشيم باز هم، كم و نارسا است در درك عظمت روحي و معنوي و علم سرشار و دانش بي كران او كافي است نگاهي به فقه مبسوط و گسترده‌ء آن بزرگ نظر بيافكنيم و منابع فقهي را مورد مطالعه قرار دهيم آنگاه متوجه خواهيم شد كه پايه گذار فقه جعفري در چه حد از افق اعلاي علم و دانش و فضيلت و كرامت قرار دارد؟ و چه بهتر به اين شعر متوسل گرديم جائي كه شاعر فارسي زبان، گويد:
كتاب فضل تو را آب بحر كافي نيست * كه تر كنم سر انگشت و صفحه بشمارم
(١١١٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، عبد الله معروف (1)
منابع ومأخذ ...
منابع ومأخذ 1. الأمام الصادق والمذاهب الاربعه / اسد حيدر / دار الكتاب العربي.
2. الامام جعفر الصادق رائد السنة والشيعه / عبد القادر محمود / قاهره.
3. الأمام الصادق / ابوزهره / دار الفكر العربي / قاهره.
4. الاخلاق عند الأمام الصادق / محمد امين زين الدين / تهران.
5. الأحوال الشخصيه / ابوزهره / دار الفكر العربي.
6. بحار الانوار / مجلسي / تهران / چاپ كمپاني.
7. بيست گفتار / استاد شهيد مرتضي مطهري / تهران / صدرا.
8. تاريخ مبرد / كامل / قاهره / مصر.
9. تاريخ يعقوبي / يعقوبي / بيروت، لبنان.
10. تحف العقول / بحراني / چاپ بصيرتي قم.
11. تاريخ المدينة المشرفة / سخاوي / مكه مكرمه.
12. تاريخ ابن كثير / ابن كثير / قاهره.
13. حلية الابرار (2 جلد) / بحراني / نجف اشرف.
14. حياة موسي بن جعفر (عليه السلام) قرشي / تهران.
15. دائرة المعارف / فريد وجدي / تهران.
16. دلائل الصدق / علامه مظفر / نجف اشرف.
17. داستان راستان استاد شهيد مرتضي مطهري / چاپ صدرا.
18. رجال كشي / تأليف كشي / تهران.

19. سفينة البحار / محدث قمي / تهران / اسلاميه.
(١١١٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب رجال الكشي (1)، كتاب تاريخ المدينة لابن شبة النميري (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، دولة لبنان (1)، مدينة بيروت (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، الصدق (5)، الشهادة (2)، السفينة (1)
20. سخنان برگزيده / سيد ابراهيم ميانجي / تهران.
21. سيرة الائمة الاثني عشر / هاشم معروف الحسني / دار القلم بيروت.
22. شيعه در اسلام / علامه طباطبائي / قم / دار التبليغ اسلامي.
23. الفصول المهمه / ابن صباغ مالكي / قاهره / مصر.
24. فلسفة الأمام صادق محمد جواد جزايري / بيروت 1399.
25. قاموس الرجال / شيخ محمد تقي دزفولي / تهران.
26. القواعد الفقهيه / بجنوردي / قم / دار الكتب العلميه.
27. منهج المقال / ممقاني / تهران.
28. مؤلفو الشيعه / سيد حسن صدر / نجف اشرف.
29. المحجة البيضاء / فيض كاشاني / تهران.
30. ملل ونحل / شهرستاني / تهران.
31. كافي / يعقوب كليني / تهران.
32. مغز متفكر شيعه / مركز مطالعات استراسبورك.
33. مروج الذهب / مسعودي / قاهره / مطبعة سعادت.
34. مجالس سنيه / سيد محسن امين عاملي / بيروت / لبنان.
35. وسائل الشيعه / حر عاملي / تهران / اسلاميه.
36. مناقب / ابن شهر آشوب / تهران.
37. لئالي الاخبار / تهران.
(١١٢٠)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، دولة لبنان (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، مدينة بيروت (3)، الجود (1)

شناسنامهء مبارك امام كاظم (ع)

شناسنامهء مبارك امام كاظم (ع) نام مبارك: موسي (ع) كنيهء شريف: ابوالحسن القاب مبارك: كاظم نام پدر بزرگوار: جعفر نام مبارك مادر: حميده تاريخ ولادت: 7 صفر سنه 128 ه سال شروع امامت: 148 ه. ق سن شروع امامت: 20 سالگي مدت امامت: 35 سال مدت عمر مبارك: 55 سال تاريخ شهادت: 25 ماه رجب سال 183 ه علت شهادت: خرماي زهرآلود / هارون توسط يحيي برمكي سندي محل دفن: كاظمين تعداد فرزندان: 18 پسر و 19 دختر

(١١٢٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، مدينة الكاظمين (1)، شهر رجب المرجب (1)، الدفن (1)

پيشگفتار ...
بسمه تعالي پيشگفتار ولادت با سعادت و گزينش نام حكومت اموي آخرين لحظه‌هاي عمر خود را مي‌گذراند و نفس‌هاي آن به شماره افتاده بود كه هفتمين ستارهء درخشان برج امامت و نهمين در گرانمايهء عترت و طهارت، در دودمان پاك و رفيع امام صادق (عليه السلام) ديده بر جهان گشود.
تولد او نويد تازه اي به جهان علم و معنويت بخشيد و نور اميد و سعادت را در دلها روشن ساخت، محلي كه اين نوزاد در آن پا به جهان نهاد آرامگاه مادر بزرگش " آمنه (س) " مام گرامي پيامبر اسلامي (عليه السلام) موسوم به " أبواء " است كه هنگام مراجعت امام صادق از سفر حج (عليه السلام) به وقوع پيوست.
مادرش بانو " حميده " اندلسي است كه در فضيلت و تقوي و شايستگي و لياقت، كم نظير بود.
تولد اين نوزاد پدر عاليقدرش امام صادق (عليه السلام) را بسيار شادمان و خوشحال ساخت و به افتخار آن سه روز اطعام، و به مردم عقيقه و وليمه داد.
نامي كه براي اين كودك انتخاب گرديد " موسي " بود كه تا آن روز در خاندان رسالت سابقه نداشت ولي در متن تاريخ دين، سابقهء ممتدي داشت، چون آن نام تجديد كنندهء و ياد آور مجاهدتها و تلاش‌ها و بت‌شكني‌هاي موسي بن عمران (صلي الله عليه وآله) پيامبر اولوالعزم و عاليقدري بود كه امتي را از ضلالت و گمراهي نجات بخشيد و در برابر طاغوت عصر خود
(۱۱۲۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، موسي بن عمران (1)، الطعام (1)، الحج (1)، النوم (1)

پيشگفتار ...
بسمه تعالي پيشگفتار ولادت با سعادت و گزينش نام حكومت اموي آخرين لحظه‌هاي عمر خود را مي‌گذراند و نفس‌هاي آن به شماره افتاده بود كه هفتمين ستارهء درخشان برج امامت و نهمين در گرانمايهء عترت و طهارت، در دودمان پاك و رفيع امام صادق (عليه السلام) ديده بر جهان گشود.

تولد او نويد تازه اي به جهان علم و معنويت بخشيد و نور اميد و سعادت را در دلها روشن ساخت، محلي كه اين نوزاد در آن پا به جهان نهاد آرامگاه مادر بزرگش " آمنه (س) " مام گرامي پيامبر اسلامي (عليه السلام) موسوم به " أبواء " است كه هنگام مراجعت از سفر حج امام صادق (عليه السلام) به وقوع پيوست.

مادرش بانو " حميده " اندلسي است كه در فضيلت و تقوي و شايستگي و لياقت، كم نظير بود.

تولد اين نوزاد پدر عاليقدرش امام صادق (عليه السلام) را بسيار شادمان و خوشحال ساخت و به افتخار آن سه روز اطعام، و به مردم عقيقه و وليمه داد.

نامي كه براي اين كودك انتخاب گرديد " موسي " بود كه تا آن روز در خاندان رسالت سابقه نداشت ولي در متن تاريخ دين، سابقهء ممتدي داشت، چون آن نام تجديد كنندهء و ياد آور مجاهدتها و تلاش‌ها و بت‌شكني‌هاي موسي بن عمران (صلي الله عليه وآله) پيامبر اولوالعزم و عاليقدري بود كه امتي را از ضلالت و گمراهي نجات بخشيد و در برابر طاغوت عصر خود

(١١٢٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، موسي بن عمران (1)، الطعام (1)، الحج (1)، النوم (1)

ايستادگي و پايداري نمود تا او را به زانو در آورد.
ميلاد با سعادت آن حضرت به اتفاق اغلب سيره نويسان روز يكشنبه هفتم ماه صفر سال 128 هجري به وقوع پيوسته است.
او تحت تربيت‌ها و مراقبت‌هاي خاص پدر، و با نوازش‌ها و مهرباني‌هاي مادر، مراحل كمال را پيمود و مدت بيست سال از دوران زندگي پدر عالي مقام خود را دريافت و از محضر پر فيض و از مكتب آموزنده و فياضش بهره‌ها جست. او هر روز شاهد ازدحام دانشجويان و طالبان علم و كمال بود كه از هر سوي شهر و ديار و از هر نقطهء كشور وسيع اسلامي، عازم درك محضر امام صادق (عليه السلام) بودند و مي‌خواستند در مسائل گوناگون او را مورد سوال و پرسش قرار دهند تا از علوم و دانش‌هاي او، استفاده‌ها و بهره‌ها برند و گاهي در محضر او، مناظره‌ها و مباحثاتي در زمينهء مسائل توحيدي و كلام و قضا و قدر و امامت و نبوت ... صورت مي‌گرفت و او ناظر اين گونه جلسات و اين نوع مباحثات و گفتگوها بود.
بيست سال تمام در محضر پدر از كمالات و حكمت‌ها و از علوم و دانش‌هاي سرشار او بهره ور و خود را براي قبول مسئوليت خطير و سنگين الهي آماده تر مي‌ساخت.
صفات و مشخصات ظاهري او هر چند شخصيت فرد با انديشه و افكار و آراء و اثار او است نه با صورت و سيما و صفات ظاهري او (1) ولي به عنوان اينكه نيم رخي از چهرهء ملكوتي آن نوزاد اسلام را به طالبان و علاقه مندان او نشان دهيم بر روال آنچه سيره نويسان نوشته اند با اندك تغيير لفظي در زير مي‌آوريم تا همراه تصوير ذهني يك تصوير عيني نيز از آن بزرگوار داشته باشيم.
مورخين در اين باره چنين ثبت كرده اند كه او " داراي قامت معقول و اندام مناسب و زيبائي بود صورتش گندم گون و نوراني، رنگ مويش مشگي و انبوه، چهره اش با صفا و
1. از سخنان معروف رضوان جايگاه مرحوم كاشف الغطاء (رضوان الله تعالي عليه) است جائي كه مي‌فرمايد: الأنسان، آرائه وافكاره، لاصورته واعضائه. آئين ما، ص 44 از انتشارات نسل جوان.
(۱۱۳۰)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الشهادة (1)، العلامة الشيخ كاشف الغطاء (1)

ملكوتي، فاصله دندان‌ها گشاد و كتف‌هايش باز و گسترده، بدنش لاغر و باريك بود و به نحوي در هاله اي از ابهت و جلال قرار داشت كه فروغ روحانيت و جلوهء معنويت از سيماي بهشتي او نمودار و تابان بود ".
تلاوت آيات قرآن او با آن زمزمه‌هاي حزين و آواي دلربا، براي اهل نظر جهاني از لطف و صفا مي‌آفريد كه هم لذتبخش بود و هم انسان ساز.
هميشه زير لباس خود پارچه اي از پشم خشن مي‌پوشيد ولي لباس روئين او گرانبها و فاخر بود. او هميشه توصيه مي‌كرد كه لباس تميز و زيبا بپوشيد و قناعت در لباس را روا نمي‌شمرد و مي‌فرمود: " جد بزرگوارم علي بن الحسين (عليه السلام) هميشه لباس فاخر مي‌پوشيد كه گاهي قيمت آن از پانصد درهم هم بالاتر بود و عباي گرانبهائي داشت كه معمولا به پنجاه دينار ابتياع مي‌فرمود سپس در تعقيب توصيه ي خود اين آيه را تلاوت مي‌فرمود:
" قل من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق ". (1) " بگو كي و كدام آئين، لباس‌هاي زيبا و غذاهاي گوارا و مطبوع را بر مردم حرام كرده است؟ " (2) القاب امام لقب و كنيه در زبان عربي نمايانگر نحوهء پذيرش جامعه و طرز تلقي آن از فرد مي‌باشد و هويت شخصي او را در زندگي روشن مي‌سازد، و تقريبا يك نوع تاريخ و سرگذشت متحركي است كه از شخص، ثابت مي‌ماند از اين رو گاهي يك فرد به تناسب شئون و خدمات و فعاليت‌ها يا خصائص و ويژگي‌هاي خود داراي عناوين والقاب متعددي مي‌گردد. از اين رو قهرمان گفتار ما نيز داراي چند لقب افتخار آميز و انساني مي‌باشد:
1. ابوالحسن اول:
البته اين سه كنيهء زير نيز در موارد نادر بر او اطلاق مي‌شد: ابو ابراهيم، ابو علي،

1. سوره اعراف، آيه 32.
2. المجالس السنيه، ج 2، ص 523 و ديگر منابع مربوط.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، أبو إبراهيم (1)، الرزق (1)، اللبس (5)

1 - ابو الحسن اول:

ابو اسماعيل.
اين چهار كنيه نام‌هاي دوم او بودند كه گاهي در مكاتبات و اغلب در كتب حديث اطلاق شده است كه كنيه ي نخستين، معروف ترين و مشهورترين آنها مي‌باشد و آن كنيه خاطرات و مبارزات امام نخستين را در دلها زنده مي‌سازد و چند تن از پيشوايان معصوم ما اين كنيه را داشتند كه پس از حضرت علي (عليه السلام) امام كاظم (عليه السلام)، امام رضا (عليه السلام)، امام جواد (عليه السلام) داشته اند، از اين رو محض تشخيص كامل مقصود از ابوالحسن بدون قيد، علي (عليه السلام) و " ابوالحسن الأول " امام موسي (عليه السلام) و " ابوالحسن الثاني " امام رضا (عليه السلام) و " ابوالحسن الثالث " امام جواد (عليه السلام) است.
2. كاظم (فرو دهنده ي خشم):
امام در مقابل سعه ي صدر و حلم و بردباري و گذشتي كه داشت اغلب به دشمنان و بدخواهان و متجاوزين حقوق شخصي و خصوصي خود نيز عفو و گذشت داشت. و گاهي نه تنها مرتكب قصاص يا انتقام نمي‌گشت بلكه طرف را مورد عنايت و بذل توجه خاص خود قرار مي‌داد.
3. عالم:
آگاه و دانشمند لقبي بود كه در آن عصر مشعشع اسلامي، در بين جمع علما و دانشمندان متعددي كه حضور داشتند روي وفور علم واحاطه ي كامل او بر علوم و دانش‌هاي عصر، به آن بزرگوار اختصاص يافته بود.
4. صالح (فرد شايسته):
عنواني بود كه دوستان و علاقه‌مندان بر اساس شايستگي و لياقت و اطاعت به امام داده بودند و گاهي اين لقب، علامت، رمز، و استتاري بود كه مي‌خواستند بيگانگان از راز شيعه آگاه نگردند.
5. باب الحوائج:
لقبي است كه مردم بغداد، پس از تجربه‌هاي فراوان و امتحان‌هاي مكرر در مواقع
(۱۱۳۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، أبو إسماعيل (1)، مدينة بغداد (1)، النوم (1)

ابو اسماعيل.
اين چهار كنيه نام‌هاي دوم او بودند كه گاهي در مكاتبات و اغلب در كتب حديث اطلاق شده است كه كنيه ي نخستين، معروف ترين و مشهورترين آنها مي‌باشد و آن كنيه خاطرات و مبارزات امام نخستين را در دلها زنده مي‌سازد و چند تن از پيشوايان معصوم ما اين كنيه را داشتند كه پس از حضرت علي (عليه السلام) امام كاظم (عليه السلام)، امام رضا (عليه السلام)، امام جواد (عليه السلام) داشته اند، از اين رو محض تشخيص كامل مقصود از ابوالحسن بدون قيد، علي (عليه السلام) و " ابوالحسن الأول " امام موسي (عليه السلام) و " ابوالحسن الثاني " امام رضا (عليه السلام) و " ابوالحسن الثالث " امام جواد (عليه السلام) است.
2. كاظم (فرو دهنده ي خشم):
امام در مقابل سعه ي صدر و حلم و بردباري و گذشتي كه داشت اغلب به دشمنان و بدخواهان و متجاوزين حقوق شخصي و خصوصي خود نيز عفو و گذشت داشت. و گاهي نه تنها مرتكب قصاص يا انتقام نمي‌گشت بلكه طرف را مورد عنايت و بذل توجه خاص خود قرار مي‌داد.
3. عالم:
آگاه و دانشمند لقبي بود كه در آن عصر مشعشع اسلامي، در بين جمع علما و دانشمندان متعددي كه حضور داشتند روي وفور علم واحاطه ي كامل او بر علوم و دانش‌هاي عصر، به آن بزرگوار اختصاص يافته بود.
4. صالح (فرد شايسته):
عنواني بود كه دوستان و علاقه‌مندان بر اساس شايستگي و لياقت و اطاعت به امام داده بودند و گاهي اين لقب، علامت، رمز، و استتاري بود كه مي‌خواستند بيگانگان از راز شيعه آگاه نگردند.
5. باب الحوائج:
لقبي است كه مردم بغداد، پس از تجربه‌هاي فراوان و امتحان‌هاي مكرر در مواقع

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، أبو إسماعيل (1)، مدينة بغداد (1)، النوم (1)

3 - عالم:

ابو اسماعيل.
اين چهار كنيه نام‌هاي دوم او بودند كه گاهي در مكاتبات و اغلب در كتب حديث اطلاق شده است كه كنيه ي نخستين، معروف ترين و مشهورترين آنها مي‌باشد و آن كنيه خاطرات و مبارزات امام نخستين را در دلها زنده مي‌سازد و چند تن از پيشوايان معصوم ما اين كنيه را داشتند كه پس از حضرت علي (عليه السلام) امام كاظم (عليه السلام)، امام رضا (عليه السلام)، امام جواد (عليه السلام) داشته اند، از اين رو محض تشخيص كامل مقصود از ابوالحسن بدون قيد، علي (عليه السلام) و " ابوالحسن الأول " امام موسي (عليه السلام) و " ابوالحسن الثاني " امام رضا (عليه السلام) و " ابوالحسن الثالث " امام جواد (عليه السلام) است.
2. كاظم (فرو دهنده ي خشم):
امام در مقابل سعه ي صدر و حلم و بردباري و گذشتي كه داشت اغلب به دشمنان و بدخواهان و متجاوزين حقوق شخصي و خصوصي خود نيز عفو و گذشت داشت. و گاهي نه تنها مرتكب قصاص يا انتقام نمي‌گشت بلكه طرف را مورد عنايت و بذل توجه خاص خود قرار مي‌داد.
3. عالم:
آگاه و دانشمند لقبي بود كه در آن عصر مشعشع اسلامي، در بين جمع علما و دانشمندان متعددي كه حضور داشتند روي وفور علم واحاطه ي كامل او بر علوم و دانش‌هاي عصر، به آن بزرگوار اختصاص يافته بود.
4. صالح (فرد شايسته):
عنواني بود كه دوستان و علاقه‌مندان بر اساس شايستگي و لياقت و اطاعت به امام داده بودند و گاهي اين لقب، علامت، رمز، و استتاري بود كه مي‌خواستند بيگانگان از راز شيعه آگاه نگردند.
5. باب الحوائج:
لقبي است كه مردم بغداد، پس از تجربه‌هاي فراوان و امتحان‌هاي مكرر در مواقع
(۱۱۳۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، أبو إسماعيل (1)، مدينة بغداد (1)، النوم (1)

4 - صالح (فرد شايسته):

ابو اسماعيل.
اين چهار كنيه نام‌هاي دوم او بودند كه گاهي در مكاتبات و اغلب در كتب حديث اطلاق شده است كه كنيه ي نخستين، معروف ترين و مشهورترين آنها مي‌باشد و آن كنيه خاطرات و مبارزات امام نخستين را در دلها زنده مي‌سازد و چند تن از پيشوايان معصوم ما اين كنيه را داشتند كه پس از حضرت علي (عليه السلام) امام كاظم (عليه السلام)، امام رضا (عليه السلام)، امام جواد (عليه السلام) داشته اند، از اين رو محض تشخيص كامل مقصود از ابوالحسن بدون قيد، علي (عليه السلام) و " ابوالحسن الأول " امام موسي (عليه السلام) و " ابوالحسن الثاني " امام رضا (عليه السلام) و " ابوالحسن الثالث " امام جواد (عليه السلام) است.
2. كاظم (فرو دهنده ي خشم):
امام در مقابل سعه ي صدر و حلم و بردباري و گذشتي كه داشت اغلب به دشمنان و بدخواهان و متجاوزين حقوق شخصي و خصوصي خود نيز عفو و گذشت داشت. و گاهي نه تنها مرتكب قصاص يا انتقام نمي‌گشت بلكه طرف را مورد عنايت و بذل توجه خاص خود قرار مي‌داد.
3. عالم:
آگاه و دانشمند لقبي بود كه در آن عصر مشعشع اسلامي، در بين جمع علما و دانشمندان متعددي كه حضور داشتند روي وفور علم واحاطه ي كامل او بر علوم و دانش‌هاي عصر، به آن بزرگوار اختصاص يافته بود.
4. صالح (فرد شايسته):
عنواني بود كه دوستان و علاقه‌مندان بر اساس شايستگي و لياقت و اطاعت به امام داده بودند و گاهي اين لقب، علامت، رمز، و استتاري بود كه مي‌خواستند بيگانگان از راز شيعه آگاه نگردند.
5. باب الحوائج:
لقبي است كه مردم بغداد، پس از تجربه‌هاي فراوان و امتحان‌هاي مكرر در مواقع
(۱۱۳۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، أبو إسماعيل (1)، مدينة بغداد (1)، النوم (1)

5 - باب الحوائج:

نيازمندي و گرفتاري هنگام توسل به درگاه الهي از احترام وجودي آن بزرگوار بهره ور شده و به درخواست‌هاي خود به بركت توسل به آن محبوب حضور الهي، نايل آمده بودند از اينرو او را " باب الحوائج " ناميده اند و اين لقبي است كه پس از رحلت به ايشان تعلق گرفته است كه در تأييد آن از منابع اهل سنت مطالبي در بخش آراء و گفته‌هاي اين كتاب آورده شده است كه مطالعه خواهيد فرمود.

6. صابر (پايدار):

استقامت كننده در برابر جور و ظلم‌هائي كه از طرف خلفاي غاصب نسبت به آن شخصيت عاليقدر صورت مي‌گرفت. چون خلفاي جور او را با انواع و اقسام ناروائي‌ها و مظالم اذيت كردند ولي او با ثبات و استقامت كوچكترين ضعف وفتوري را از خود نشان نداد.

7. امين:

امانت داري، درستكاري در اداء امانت، به تمام معناي كلمهٔ آن، در وجود آن بزرگوار فراهم آمده بود. چون او علاوه بر امانتداري دنيوي، امين صادق و درستكار واقعي در اداء رسالت الهي، و انجام تعهدات انساني و پيشوائي ملت بود به حدي كه در راه أداي امامت، جان خود را نيز فدا نمود و زندگي را در زندان‌ها سپري ساخت تا انسان‌ها آزاد و سرفراز زندگي كنند.

امامت و پيشوائي آن حضرت با آنكه در خاندان امام صادق (عليه السلام)، اسماعيل و عبد الله پسران بزرگ، چشم و چراغ خانواده شمرده مي‌شدند، و با اينكه تعدادي از ياران پيشواي ششم ميراث امامت را پيش خود نصيب خاص اسماعيل فرزند بزرگ امام (عليه السلام) مي‌دانستند، با اين همه موسي در خاندان رسالت مقام ويژه‌اي به دست آورده بود كه بسيار درخشان و خيره كننده بود، تا روزي كه اسماعيل پسر بزرگ پيشواي ششم در قيد حيات بود ياران او بي آنكه در اين باره سخني شنيده باشند او را كانديداي پيشوائي و امامت آيندهٔ خود ميدانستند ولي اسماعيل در جواني از دنيا رفت و منتظرين خود را مأيوس و نوميد ساخت و پيشواي ششم بر اين

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

6 - صابر (پايدار):

نيازمندي و گرفتاري هنگام توسل به درگاه الهي از احترام وجودي آن بزرگوار بهره ور شده و به درخواست‌هاي خود به بركت توسل به آن محبوب حضور الهي، نايل آمده بودند از اينرو او را " باب الحوائج " ناميده اند و اين لقبي است كه پس از رحلت به ايشان تعلق گرفته است كه در تأييد آن از منابع اهل سنت مطالبي در بخش آراء و گفته‌هاي اين كتاب آورده شده است كه مطالعه خواهيد فرمود.

6. صابر (پايدار):

استقامت كننده در برابر جور و ظلم‌هائي كه از طرف خلفاي غاصب نسبت به آن شخصيت عاليقدر صورت مي‌گرفت. چون خلفاي جور او را با انواع و اقسام ناروائي‌ها و مظالم اذيت كردند ولي او با ثبات و استقامت كوچكترين ضعف وفتوري را از خود نشان نداد.

7. امين:

امانت داري، درستكاري در اداء امانت، به تمام معناي كلمهٔ آن، در وجود آن بزرگوار فراهم آمده بود. چون او علاوه بر امانتداري دنيوي، امين صادق و درستكار واقعي در اداء رسالت الهي، و انجام تعهدات انساني و پيشوائي ملت بود به حدي كه در راه أداي امامت، جان خود را نيز فدا نمود و زندگي را در زندان‌ها سپري ساخت تا انسان‌ها آزاد و سرفراز زندگي كنند.

امامت و پيشوائي آن حضرت با آنكه در خاندان امام صادق (عليه السلام)، اسماعيل و عبد الله پسران بزرگ، چشم و چراغ خانواده شمرده مي‌شدند، و با اينكه تعدادي از ياران پيشواي ششم ميراث امامت را پيش خود نصيب خاص اسماعيل فرزند بزرگ امام (عليه السلام) مي‌دانستند، با اين همه موسي در خاندان رسالت مقام ويژه‌اي به دست آورده بود كه بسيار درخشان و خيره كننده بود، تا روزي كه اسماعيل پسر بزرگ پيشواي ششم در قيد حيات بود ياران او بي آنكه در اين باره سخني شنيده باشند او را كانديداي پيشوائي و امامت آيندهٔ خود ميدانستند ولي اسماعيل در جواني از دنيا رفت و منتظرين خود را مأيوس و نوميد ساخت و پيشواي ششم بر اين

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

نيازمندي و گرفتاري هنگام توسل به درگاه الهي از احترام وجودي آن بزرگوار بهره ور شده و به درخواست‌هاي خود به بركت توسل به آن محبوب حضور الهي، نايل آمده بودند از اينرو او را " باب الحوائج " ناميده اند و اين لقبي است كه پس از رحلت به ايشان تعلق گرفته است كه در تأييد آن از منابع اهل سنت مطالبي در بخش آراء و گفته‌هاي اين كتاب آورده شده است كه مطالعه خواهيد فرمود.

6. صابر (پايدار):

استقامت كننده در برابر جور و ظلم‌هائي كه از طرف خلفاي غاصب نسبت به آن شخصيت عاليقدر صورت مي‌گرفت. چون خلفاي جور او را با انواع و اقسام ناروائي‌ها و مظالم اذيت كردند ولي او با ثبات و استقامت كوچكترين ضعف وفتوري را از خود نشان نداد.

7. امين:

امانت داري، درستكاري در اداء امانت، به تمام معناي كلمهء آن، در وجود آن بزرگوار فراهم آمده بود. چون او علاوه بر امانتداري دنيوي، امين صادق و درستكار واقعي در اداء رسالت الهي، و انجام تعهدات انساني و پيشوائي ملت بود به حدي كه در راه أداي امامت، جان خود را نيز فدا نمود و زندگي را در زندان‌ها سپري ساخت تا انسان‌ها آزاد و سرفراز زندگي كنند.

امامت و پيشوائي آن حضرت با آنكه در خاندان امام صادق (عليه السلام)، اسماعيل و عبد الله پسران بزرگ، چشم و چراغ خانواده شمرده مي‌شدند، و با اينكه تعدادي از ياران پيشواي ششم ميراث امامت را پيش خود نصيب خاص اسماعيل فرزند بزرگ امام (عليه السلام) مي‌دانستند، با اين همه موسي در خاندان رسالت مقام ويژه‌اي به دست آورده بود كه بسيار درخشان و خيره كننده بود، تا روزي كه اسماعيل پسر بزرگ پيشواي ششم در قيد حيات بود ياران او بي آنكه در اين باره سخني شنيده باشند او را كانديداي پيشوائي و امامت آيندهء خود ميدانستند ولي اسماعيل در جواني از دنيا رفت و منتظرين خود را مأيوس و نوميد ساخت و پيشواي ششم بر اين

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

نيازمندي و گرفتاري هنگام توسل به درگاه الهي از احترام وجودي آن بزرگوار بهره ور شده و به درخواست‌هاي خود به بركت توسل به آن محبوب حضور الهي، نايل آمده بودند از اينرو او را " باب الحوائج " ناميده اند و اين لقبي است كه پس از رحلت به ايشان تعلق گرفته است كه در تأييد آن از منابع اهل سنت مطالبي در بخش آراء و گفته‌هاي اين كتاب آورده شده است كه مطالعه خواهيد فرمود.

6. صابر (پايدار):

استقامت كننده در برابر جور و ظلم‌هائي كه از طرف خلفاي غاصب نسبت به آن شخصيت عاليقدر صورت مي‌گرفت. چون خلفاي جور او را با انواع و اقسام ناروائي‌ها و مظالم اذيت كردند ولي او با ثبات و استقامت كوچكترين ضعف وفتوري را از خود نشان نداد.

7. امين:

امانت داري، درستكاري در اداء امانت، به تمام معناي كلمهء آن، در وجود آن بزرگوار فراهم آمده بود. چون او علاوه بر امانتداري دنيوي، امين صادق و درستكار واقعي در اداء رسالت الهي، و انجام تعهدات انساني و پيشوائي ملت بود به حدي كه در راه أداي امامت، جان خود را نيز فدا نمود و زندگي را در زندان‌ها سپري ساخت تا انسان‌ها آزاد و سرفراز زندگي كنند.

امامت و پيشوائي آن حضرت با آنكه در خاندان امام صادق (عليه السلام)، اسماعيل و عبد الله پسران بزرگ، چشم و چراغ خانواده شمرده مي‌شدند، و با اينكه تعدادي از ياران پيشواي ششم ميراث امامت را پيش خود نصيب خاص اسماعيل فرزند بزرگ امام (عليه السلام) مي‌دانستند، با اين همه موسي در خاندان رسالت مقام ويژه‌اي به دست آورده بود كه بسيار درخشان و خيره كننده بود، تا روزي كه اسماعيل پسر بزرگ پيشواي ششم در قيد حيات بود ياران او بي آنكه در اين باره سخني شنيده باشند او را كانديداي پيشوائي و امامت آيندهء خود ميدانستند ولي اسماعيل در جواني از دنيا رفت و منتظرين خود را مأيوس و نوميد ساخت و پيشواي ششم بر اين

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

اصل، خبر مرگ او را علني ساخت و حتي جنازهء او را به بزرگان و معتمدين قوم، نشان داد تا ريشه ي اين عقيده موهوم را از اساس بخشكاند و اين پندار را باطل سازد. پس از مرگ اسمعيل بود كه پيشواي ششم به ياران خود مجال داد كه درباره ي امام آيندهء خود، سخن به ميان آورند و هر بار كه با تعبيرهاي مختلف سوالي در اين باره به عمل مي‌آمد پيشواي عاليقدر ما گاهي با تصريح و گاهي با تلويح وكنايه وايماء و گاهي با تعيين و تشخيص كامل، آنان را به سوي امام بعدي، يعني پسر سوم، خود، (موسي) راهنمائي مي‌فرمودند كه ما به صورت اختصار، تعدادي از اين نوع تصريحات را از منابع معتبر و مورد وثوق باز آورديم تا نمونه هائي از آن علائم و نشانه‌ها و تصريحات را نشان داده باشيم.

تصريحات بر امامت آن بزرگوار امامت و پيشوائي امت، يك منصب الهي تفويضي است كه دارندهء آن رياست عمومي ديني و دنيوي مردم را به عهده دارد و آن منصب با تعيين و تصريح هر كدام از پيشوايان معصوم (عليه السلام) قبلي، به افراد بعدي منتقل مي‌گردد و هرگز انتخاب و اختيار افراد در آن دخالتي ندارد و اين امر در مورد كليه ي پيشوايان عاليقدر ما صورت تحقق پذيرفته است و تعيين امام قبلي در امر امامت، كافي است و اينك در مورد امام هفتم (عليه السلام):

1. مفضل بن عمر جعفي كه يكي از بزرگان و دانشمندان شيعه در عصر امام صادق (عليه السلام) مي‌باشد، و پيشواي ششم ما توحيد معروف " مفضل " را به افتخار او املاء فرموده است مي‌گويد: " از پيشگاه امام صادق (عليه السلام) درخواست نمودم كه امام و حجت الهي را پس از خودش تعيين فرمايد. امام در پاسخ فرمودند امام و حجت خدا پس از من فرزندم موسي است كه وارث من وامير شيعيان است من، تو و ياران تو را به او توصيه مي‌كنم ... ". (1) 2. يزيد فرزند سليط كه يكي از مردان تقوي و دانش و در نقل حديث بسيار امين و راستگو و مورد وثوق رجال درايت قرار دارد، مي‌گويد:

" در سفر حج با جمعي از ياران و دوستان خود به محضر امام صادق (عليه السلام) شرفياب گرديديم

1. علامه مجلسي، بحار الانوار ج 11، ص 234.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، الإختيار، الخيار (1)، الحج (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

در ضمن پرسش خود عرض نمودم فدايت گردم شما رهبران پاك و معصوم ما هستيد ولي مرگ مسألة اي نيست كه كسي را از آن استثنا شده باشد در چنين صورتي جانشين شما كي خواهد بود؟
امام صادق (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: فرزندم موسي وارث و جانشين من هستند. علم، حكمت، فهم، سخاوت و آشنائي با درخواست‌ها و حوائج ديني مردم، حسن خلق و معاشرت نيك ... در او جمع است. او يكي از درهاي رحمت الهي است و بالاتر از همه حقيقتي در او نهفته است كه والاتر از همه اينهاست. فرزند سليط درخواست مي‌كند پدر و مادرم فردايت گردد. آن حقيقت چيست؟
امام فرمود: پناه اين امت و اميدگاه مسلمانان از او متولد مي‌گردد. او پاسدار و نگهدارنده نور و روشنائي بخش اين امت است نوري كه گفتار او حكم، و سكوت او علم و دانش اوست كه روشنگر مسائل اختلافي بين مردم مي‌باشد ". (1) 3. عبد الرحمان بن حجاج چنين تعريف مي‌كند: " به منزل امام و پيشواي خود حضرت صادق (عليه السلام) رفته بودم او را در اطاق مخصوصش كه نمازخانه اش بود مشغول عبادت و اطاعت الهي يافتم و نخواستم آن حال خلوص و حضور را بر هم زنم، او رو به قبله بر روي سجاده نشسته بود و پسرش موسي كمي عقبتر از او رو به قبله ايستاده بود. امام (عليه السلام) دعا مي‌كرد و پسرش موسي آمين مي‌گفت. اين منظره ي روحاني و ملكوتي، حال ديگري در من ايجاد كرد منتظر ماندم تا آنكه امام (عليه السلام) دعاي خود را به پايان برد و تا من سوال خود را آغاز نمايم پس از فراغت امام (عليه السلام) عرض كردم: " خدا مرا به پاي تو افكند شما بهتر از همه مي‌دانيد كه من از همگان بريده و به شما خاندان پيوسته ام و تو مي‌داني كه من خدمتگذار اين خاندانم، دلم مي‌خواهد دانسته باشم چه كسي بعد از شما شايستگي اين مقام والاي امامت را دارد و كدام يك از فرزندان جانشين شما هستند؟
امام در پاسخ من چنين فرمود: موسي پسرم اين لباس را پوشيد و بر اندامش موزون و
1. علامه مجلسي، بحار الانوار ج 11، ص 234.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، عبد الرحمان (1)، اللبس (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب بحار الأنوار (1)
مناسب در آمد من خرسند شدم گفتم: شكر خدا را كه ديگر در اين جهان، به هيچ مسألة اي نيازمند نيستم ". (1) 4. فيض بن مختار، به حضور امام صادق (عليه السلام) شرفياب گرديد و سخناني ميان آن دو دربارهٔ ابوالحسن امام موسي (عليه السلام) رد و بدل شد در اين هنگام، موسي

(عليه السلام) وارد شد امام رو به فيض نمود و فرمود همين است آقاي شما كه درباره اش سؤال مي‌نمودي.
فيض مي‌گويد: بلند شدم و دست و صورت امام را بوسه زدم و خواستار بقا و حيات او گرديدم به امام صادق (عليه السلام) عرض كردم آيا مي‌توانم به كس ديگري هم اطلاع دهم؟
- بلي مي‌تواني به خانواده و فرزندان و دوستان مورد اعتماد خود يادآور شوي؟
من در ميان دوستان خود به يونس بن ضبيان جريان را نقل نمودم او در يكي از ملاقات‌هاي خود حقيقت امر را از خود امام صادق (عليه السلام) سوال نمود. امام فرمود حقيقت امر همانست كه فيض به شما گفته است يونس شاد و مسرور از محضر امام برگشت ". (2) از اين حديث شريف موقعيت بحراني عصر امام (عليه السلام) روشن مي‌گردد كه تسلط حكام جور، تا چه پايه بوده است؟ كه امام مكنونات قلبي خود را نمي‌توانست با كمال صراحت، بر زبان آورد و مردم را در جريان واقعي امر قرار دهد ناچار به كتمان و رازداري توصيه مي‌فرمايد.
5. علي بن جعفر برادر امام مي‌گويد: از پدرم جعفر بن محمد شنيدم كه با جمعي گفتگو مي‌كرد و به ياران و خواص شيعه مي‌فرمود: " در مورد فرزندم موسي به نيكي و خوشي رفتار نمائيد او بهترين فرزندان من است كه بر جاي من تكيه مي‌زند او قائم مقام من و حجت خداي متعال بر عمومي آحاد مردم است ".
6. زرارة بن اعين (3) كه يكي از بزرگان و علماء شيعه در فقه وحديث و كلام مي‌باشد
1. سيد محسن عاملي، المجالس السنيه ص 275.
2. اصول كافي، ج 17 ص 309.
3. زراره يكي از اعيان و بزرگان شيعه است كه در علم فقه وحديث و كلام، بصيرت و آگاهي كافي دارد امام به وجود او افتخار كرده است و او را مرجع فتواي مردم قرار داده است. امام صادق (ع) به فيض بن مختار فرمود: اگر حديثي خواستي از اين مرد نشسته، مسئلت نما و با دست خود به زراره اشاره فرمودند و باز در حديث ديگري فرمودند اگر زراره و امثال او نبودند، آثار پدرم از ميان مردم رخت مي‌بست. او در سال 150 هجري به رحمت ايزدي پيوست. دانشمندان حديث، روايات او را به صورت " صحيح " و " مقبول " پذيرفته اند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، زرارة بن أعين (1)، علي بن جعفر (1)، جعفر بن محمد (1)

مي گويد: " به محضر امام صادق (عليه السلام) شرفياب گرديدم كه فرزند بزرگوارش موسي هم حضور داشتند. در وسط منزل نعشي قرار گرفته بود كه روي آن را با لباس پوشانيده بودند. امام به من دستور دادند كه هر چه زودتر جمعي از ياران، مانند داود رقي وابوبصير وحمرانرا حاضر سازم من به عنوان دعوت آنان از منزل خارج شدم در بين راه با مفضل بن عمر روبرو شدم كه به سوي منزل امام با جمعي حركت كردند.
من با سرعت به سراغ افراد مورد درخواست امام (عليه السلام) رفتم و آنان را احضار نمودم تا چشم امام صادق (عليه السلام) به داود رقي افتاد فرمود پارچه را از روي اسماعيل بردار. او امتثال امر نمود و لباس را كنار زد ناگاه جسد بي روح و بي حركت اسماعيل پديدار گرديد. امام به او فرمود:
آيا او زنده است يا مرده؟
- آقاجان او مرده است.
امام همگان را به قضاوت و داوري طلبيد و همه را به مرگ او شاهد گرفت و از حضار بر مرگ او اقرار و اعتراف گرفت.
هدف آن حضرت از اين همه اعتراف و اقرار آن بود كه توهمات برخي از شيعيان را كه به امامت و پيشوائي اسماعيل، دل بسته بودند باطل سازد و آنان را به حق و حقيقت ارشاد و توجيه نمايد و روشن سازد كه امام و جانشين بعد از خودش، فرزندش موسي است.
هنگامي كه اسماعيل را غسل دادند و كفن كردند، امام به مفضل بن عمر دستور داد كه دوباره صورت او را باز كنند و نشان مردم دهند تا همگان بر مرگ او يقين و اطمينان حاصل نمايند و به عنوان تأكيد مراتب اطمينان مردم، رو به جمع نمود و فرمود: آيا او زنده است يا مرده؟ همگي لب بر اعتراف و اقرار گشودند كه اسماعيل به رحمت ايزدي پيوسته است، امام صادق (عليه السلام) دست به دعا برداشت و چنين عرض نمود: بار الها! گواه باش
(١١٣٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، اللبس (2)، الشهادة (1)، الغسل (1)
كه به زودي عده اي از مغرضين و كساني كه مي‌خواهند نور الهي را خاموش سازند (اشاره به فرزندش موسي نمود) در اين باره مردم را به شك و ترديد وا خواهند داشت در صورتي كه ارادهء الهي بر كامل ساختن نور خود قرار گرفته است. سپس دستور داد او را در قبر قرار دهند و خاك روي او بريزند. براي آخرين بار خطاب به جمع فرمودند:
آنكه مرده، كفن شده، حنوط شده و در اين لحد مدفون گرديده است، كيست؟

همه حضار با صداي بلند گفتند او اسماعيل است امام صادق گفت: بارالها! گواه باش!

سپس دست فرزندش موسي را گرفت و مي‌فرمود او حق است و حق با اوست و سرچشمه حق است تا روزي كه خداوند خودش وارث زمين و آنچه بر روي زمين است باشد ". (1) امام صادق (عليه السلام) با اين همه تصريحات و تأكيدات مي‌خواست دو مطلب را ثابت كند:

يكي: آنكه مسألة امامت و پيشوائي مردم با تعيين الهي است و انتخاب و اختيار مردم در آن كوچك ترين دخالتي نداشته و ندارد و تعيين الهي در مورد امامان قطعي و منجز است.

دوم: آنكه بدين وسيله ميخواست: گمان و توهم پاره‌اي از شيعيان را بر طرف سازد كه به امامت و پيشوائي اسماعيل دل بسته بودند. بدين وسيله امام علنا روشن ساخت كه اسماعيل در دوران حيات خود امام صادق (عليه السلام) به رحمت ايزدي رفت و در يك زمان واحد دو امام روانيست و امام به حق و پيشواي راستين پس از او، با تعيين الهي، فرزندش امام موسي است و اختيار و انتخاب در دست خود او نيست.

عصر زندگي و زمامداران خودسر بني عباس پس از آنكه با دستياري علويان حكومت بني اميه را ساقط كردند و خود بر اريكهٔ حكومت مسلط گرديدند به سوي خود بني فاطمه برگشتند و با تمام نيرو براي از بين بردن خاندان رسالت كوشيدند عده اي را گردن زدند و جمعي را زنده به گور ساختند

1. علامه مجلسي، بحار الانوار ج 11، 237.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، بنو عباس (1)، بنو أمية (1)، القبر (1)، الإختيار، الخيار (2)، الدفن (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

و دسته‌اي را در پايه‌هاي ساختمان‌ها ودر ميان ديوارها گذاشتند. خانهء امام ششم را آتش زدند وچند بار خودش را به عراق جلب نمودند بدين ترتيب در اواخر زندگي امام ششم (عليه السلام) تقيه شديدتر گرديد وآن حضرت چون تحت مراقبت شديد بود جز خواص شيعه را نمي‌پذيرفتند، وبالاخره از ناحيه منصور خليفه دوم عباسي مسموم وشهيد گرديدند.
از اين روي در دوره ي امامت امام هفتم، فشار مخالفين شديدتر وروز افزون تر گرديده بود وموقعيت امام هفتم در برابر سياست زور و اختناق، به صورت سلبي ومقاومت منفي بود ودر فكر آماده ساختن زمينه ي حكومت اسلامي بود.
خصيصهء كلي كه از مطالعه تاريخ خلفاي عباسي به دست مي‌آيد اينكه آنان هر چه در آزار وشكنجه ي پيشوايان معصوم (عليه السلام) مي‌كوشيدند وبه شيعيان سخت مي‌گرفتند روز به روز شمار پيروان آنان بيشتر وايمانشان محكم تر مي‌شد وسازمان خلافت در انظار آنان يك دستگاه پليد ومنفور جلوه گر مي‌گشت واين مطلب يك عقده ي دروني شده بود كه پيوسته خلفاء معاصر پيشوايان را رنج مي‌داد ودر حقيقت آنان را زبون و بيچاره مي‌ساخت.
دوران انتقال خصوصيت ديگر دوران پيشواي هفتم، ترجمه ي علوم ودانش ملل ديگر ونقل آن به محيط اسلامي وظهور فرقه‌ها واحزاب جديد سياسي ومذهبي بود، كه طبعا برخوردها و تضادهائي با افكار وآراء اسلامي پيدا مي‌كرد وهدف امام وياران او نشان دادن حقايق اصيل اسلام وارشاد ورهبري گمراهان وارائه مكتب فكري واقتصادي وسياسي و فرهنگي اسلام بود كه در سخنان وبيانات امام كاملا نمودار مي‌باشد وهدف امام پاك سازي محيط اسلامي از كفر، الحاد، زندقه، شعوبي گري و ... بود.
يكي از مهمترين عوامل بروز اين فرقه‌ها وجود خفقان وظلم وجور عباسيان در مورد دورر نگه داشتن مردم از مكتب غني وپربار اهل بيت (عليه السلام) بود كه اسلام واقعي وتعاليم
(١١٣٩)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، دولة العراق (1)، الغني (1)

و دسته‌اي را در پايه‌هاي ساختمان‌ها ودر ميان ديوارها گذاشتند. خانهء امام ششم را آتش زدند وچند بار خودش را به عراق جلب نمودند بدين ترتيب در اواخر زندگي امام ششم (عليه السلام) تقيه شديدتر گرديد وآن حضرت چون تحت مراقبت شديد بود جز خواص شيعه را نمي‌پذيرفتند، وبالاخره از ناحيه منصور خليفه دوم عباسي مسموم وشهيد گرديدند.
از اين روي در دوره ي امامت امام هفتم، فشار مخالفين شديدتر وروز افزون تر گرديده بود وموقعيت امام هفتم در برابر سياست زور و اختناق، به صورت سلبي ومقاومت منفي بود ودر فكر آماده ساختن زمينه ي حكومت اسلامي بود.
خصيصهء كلي كه از مطالعه تاريخ خلفاي عباسي به دست مي‌آيد اينكه آنان هر چه در آزار وشكنجه ي پيشوايان معصوم (عليه السلام) مي‌كوشيدند وبه شيعيان سخت مي‌گرفتند روز به روز شمار پيروان آنان بيشتر وايمانشان محكم تر مي‌شد وسازمان خلافت در انظار آنان يك دستگاه پليد ومنفور جلوه گر مي‌گشت واين مطلب يك عقده ي دروني شده بود كه پيوسته خلفاء معاصر پيشوايان را رنج مي‌داد ودر حقيقت آنان را زبون و بيچاره مي‌ساخت.
دوران انتقال خصوصيت ديگر دوران پيشواي هفتم، ترجمه ي علوم ودانش ملل ديگر ونقل آن به محيط اسلامي وظهور فرقه‌ها واحزاب جديد سياسي ومذهبي بود، كه طبعا برخوردها و تضادهائي با افكار وآراء اسلامي پيدا مي‌كرد وهدف امام وياران او نشان دادن حقايق اصيل اسلام وارشاد ورهبري گمراهان وارائه مكتب فكري واقتصادي وسياسي و فرهنگي اسلام بود كه در سخنان وبيانات امام كاملا نمودار مي‌باشد وهدف امام پاك سازي محيط اسلامي از كفر، الحاد، زندقه، شعوبي گري و ... بود.
يكي از مهمترين عوامل بروز اين فرقه‌ها وجود خفقان وظلم وجور عباسيان در مورد دورر نگه داشتن مردم از مكتب غني وپربار اهل بيت (عليه السلام) بود كه اسلام واقعي وتعاليم
(١١٣٩)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، دولة العراق (1)، الغني (1)

حقيقي وحيات بخش پيش آنان بود. آنان بودند كه مي‌توانستند به خواسته هاي معنوي وفكري مردم جواب مناسب دهند ومواد لازم فكري آنان را از سرچشمه ي زلال ولايت، تهيه وآنان را سيراب واشباع نمايند بسته شدن درهاي اهل بيت (عليه السلام) عامل گرايش مردم به مكاتب پوچ فلسفي آن روز بود. قوت گرفتن عقائد ومذاهب گوناگون در اثر تضعيف خاندان رسالت صورت مي‌گرفت.

خلفاء عباسي در مقابل بستن درهاي اهل بيت (عليه السلام) به عنوان پاسخگويي كاذب به خواسته هاي ديني مردم، درهاي فقيهان وعالم نمايان درباري را آزاد اعلام مي‌كردند و آنان همانند پادشاهان وخلفاي عصر داراي تشكيلات عريض وطويل مي‌شدند كه دربانان ونگهبانان به محافظت وكنترل در بهاي آنان مي‌ايستادند.

يكي از محدثين به نام اسماعيل فرازي گويد: " به منزل مالك بن انس وارد شدم و درخواست حديث نمودم. او دوازده حديث براي من نقل نمود. سپس خودداري كرد. باز مجددا درخواست حديث نمودم او به دربانان سياه پوست كه بالاي سر خود داشت دستور داد مرا از منزل بيرون كنند! " (1)

ديوار نويسي اختناق فكري وجلوگيري از اظهار رأي وانديشه در عصر خلفاي عباسي به حدي رسيد كه مردم ناچار به شيوهء جديدي متوسل شدند كه امروز هم معمول ومتداول است وآن ديوار نويسي وانتخاب ديوار براي اداي آرمان خود به جاي روزنامه ومقاله وبه جاي كتاب وكتابت بود.

بارها مشاهده مي‌شد كه شبانه دور از چشم جاسوسان هارون، اشعاري در دل شب بر ديوارها ثبت شده است كه حاوي اعتراض وانتقاد از روش سياست عمومي هارون است توجه به مفاد ومحتواي آنان مي‌رساند كه اغلب اين اعتراض‌ها وشكايات از طرف " شيعه " وطرفداران اهل بيت (عليه السلام) مي‌باشد.

1. شرح الانتقاء، ج 2، ص 22.

(١١٤٠)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (3)، مالك بن أنس (1)، النوم (1)

ذوالنون مصري مي‌گويد: " وارد روستايي شدم ديدم بر ديوار يكي از ساختمان هاي آن، مكتوب است.

انابن مني، والمشعرين وزمزم * ومكة والبيت العتيق المعظم وجدي النبي المصطفي وأبي * الذي ولايته فرض، علي كل مسلم وامي البتول المستضاء بنورها * اذا ما عدوناها عديلة مريم وسبطا رسول الله عمي

ووالدي * و اولاده الأطهار تسعة أنجم - ... " من فرزند مني ومشعر وزمزم وفرزند مكه وبيت الله الحرام هستم، نياي بزرگم مصطفي (صلي الله عليه وآله) وپدرم كسي است كه ولايت او بر همگان واجب ولازم شمرده شده است.
مادرم بتول (س) است كه دنيا با نور درخشان وجود او روشن ودر رديف مريم عذرا قرار دارد. حسن وحسين دو عمو وپدرانم هستند كه فرزندان نه گانه ي آنان ستارگان درخشان ولايت وعصمت مي‌باشند. " تنگي وفشار ظلم وخفقان مرا واداشت كه از فضاي وسيع جهان باين خانه تنگ پناه آوردم ودرد دلم را براي ديوارهاي آن نوشتم، تو اي خواننده شعر بدان! مسلمان نيست كسي كه مردم از دست او در امان نباشند.
ذوالنون در پي اين اشعار نغز مي‌نويسد:
" من پس از خواندن اشعار پي بردم كه او يك فرد علوي است كه از ظلم وجور هارون، فرار كرده است وبه اين آبادي پناهنده شده است ودرد دل وخواسته خود را به ديوارها ثبت و نقش نموده است. (1) تقيه وكتمان عقيده شيعه در فراز ونشيب تمام اعصار وروزگاران در برابر ظلم وخفقان، ايستادگي ومقاومت نشان داده ودراه دفاع از آرمان مكتبي، ودر حفظ ونگهداري سرمايه هاي راستين خود، يعني شرف وقرآن، جهاد وكوششي خستگي ناپذيري نشان داده است هر چند اين
١. مقاتل الطالبيين، ص 411.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)

مبارزه ومقاومت به محروميت از حقوق طبيعي ومشروع او انجاميده است، وبسياري از آنان را پشت ميله هاي زندان وسلول هاي انفرادي توأم با شكنجه وعذاب كشانده است و در اين راه تنها دلخوشي وسرفرازي آنان در تمامي پهنهء تاريخ سرشار از رنج وتحمل شان اين بوده است كه هرگز تن به ننگ وعار نداده اند وبه صورت جوانمردانه در نگه داري از احكام واقعي اسلام ودفاع از رهبران راستين امت در برابر ظلم وخفقان حكام عصر ايستادگي مي‌كنند ولي گاهي به دستور پيشوايان خود وبراي پيشبرد هدف هاي والاتر مأمور به كتمان عقيده وآرمان خويش مي‌شدند واز تظاهر به آن امتناع مي‌ورزيدند واين موضوع در مورد اغلب شيعيان عصر هارون صورت پذيرفته است: تقيهء علي بن يقطين، كميت بن زياد، معمر بن خلاد، وپيروان اهل بيت (عليه السلام) از اين باب بوده است وتقيه امري است كه قرآن وحديث ومنطق عقل به صحت ودرستي آن حكم مي‌كند وسپري است كه از كيد دشمن، محفوظ مي‌دارد.

استبداد وخودكامگي خصوصيت ديگري كه در دوران حكومت خلفاي عباسي حاكم بر سرنوشت مردم بود، ديكتاتوري فردي واستبداد رأي در تصميمات سياسي، اداري واجتماعي بود شخص خليفه با آن فكر تخديري وآلوده ي خود، تعيين كننده ي مسير حركت اجتماعي و سياسي مردم بود مجلس شورا يا هيئت تصميم گيرنده اي در كار نبود اگر كساني طرف شور انتخاب مي‌شدند از همان ياران غار وهم پالگان بزم شراب، ومغزهاي آلوده به فسادي بودند كه الگوها ووجهه نظرهاي خليفه را درست ياد گرفته بودند وهرگز بر خلاف نقشه‌ها وتصميمات خليفه، رأي ونظري از خود نداشتند. خليفهء سايهء خدا وپرتو عنايات الهي بود ودر مسير گسترش اين سايه!! آنچه ظلم وبيداد وغارت اموال ديگران و محدود سازي آزادي افراد، وخفقان واستبداد بود مرتكب مي‌گشتند، مسئوليت آنرا به گردن " ظل الله " مي‌نهادند وجاي شگفت نيست كه اين سايه ي گسترده نيز همچون ديگر غاصبان تاريخ، تاب تحمل وتوان كشش تمامي اين مظالم وتعديات واينهمه فساد و

(١١٤٢)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، علي بن يقطين (1)، معمر بن خلاد (1)

مبارزه ومقاومت به محروميت از حقوق طبيعي ومشروع او انجاميده است، وبسياري از آنان را پشت ميله هاي زندان وسلول هاي انفرادي توأم با شكنجه وعذاب كشانده است و در اين راه تنها دلخوشي وسرفرازي آنان در تمامي پهنهء تاريخ سرشار از رنج وتحمل شان اين بوده است كه هرگز تن به ننگ وعار نداده اند وبه صورت جوانمردانه در نگه داري از احكام واقعي اسلام ودفاع از رهبران راستين امت در برابر ظلم وخفقان حكام عصر ايستادگي مي‌كنند ولي گاهي به دستور پيشوايان خود وبراي پيشبرد هدف هاي والاتر مأمور به كتمان عقيده وآرمان خويش مي‌شدند واز تظاهر به آن امتناع مي‌ورزيدند واين موضوع در مورد اغلب شيعيان عصر هارون صورت پذيرفته است: تقيهء علي بن يقطين، كميت بن زياد، معمر بن خلاد، وپيروان اهل بيت (عليه السلام) از اين باب بوده است وتقيه امري است كه قرآن وحديث ومنطق عقل به صحت ودرستي آن حكم مي‌كند وسپري است كه از كيد دشمن، محفوظ مي‌دارد.

استبداد وخودكامگي خصوصيت ديگري كه در دوران حكومت خلفاي عباسي حاكم بر سرنوشت مردم بود، ديكتاتوري فردي واستبداد رأي در تصميمات سياسي، اداري واجتماعي بود شخص خليفه با آن فكر تخديري وآلوده ي خود، تعيين كننده ي مسير حركت اجتماعي و سياسي مردم بود مجلس شورا يا هيئت تصميم گيرنده اي در كار نبود اگر كساني طرف شور انتخاب مي‌شدند از همان ياران غار وهم پالگان بزم شراب، ومغزهاي آلوده به فسادي بودند كه الگوها ووجهه نظرهاي خليفه را درست ياد گرفته بودند وهرگز بر خلاف نقشه‌ها وتصميمات خليفه، رأي ونظري از خود نداشتند. خليفهء سايهء خدا وپرتو عنايات الهي بود ودر مسير گسترش اين سايه!! آنچه ظلم وبيداد وغارت اموال ديگران و محدود سازي آزادي افراد، وخفقان واستبداد بود مرتكب مي‌گشتند، مسئوليت آنرا به گردن " ظل الله " مي‌نهادند وجاي شگفت نيست كه اين سايه ي گسترده نيز همچون ديگر غاصبان تاريخ، تاب تحمل وتوان كشش تمامي اين مظالم وتعديات واينهمه فساد و

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، علي بن يقطين (1)، معمر بن خلاد (1)

تباهي را داشت بي آنكه خم به ابرو بياورد ويا اينكه نفسي به اعتراض بگشايد.

امين ريحاني يكي از متخصصين تاريخ دوره عباسي در اين باره مي‌گويد: "

چرخ اداري عباسيان حركت وگردش داشت ولي نه بر ستمگران وخونخوران، بلكه بر مردم ناتوان، بيچاره! آنانكه پرداخت كنندهء ماليت هاي سنگين بودند ودعوت جهاد وكارزار را زودتر از همه پذيرا بودند ". (1) ابوالعتاهيه شاعر اجتماعي معاصر هارون در اشعار خود، ترسيم زيبايي از وضع عمومي آن روزگار را دارد ومي گويد: آيا كسي هست كه سخنان مرا به گوش خليفه برساند وبگويد:

" قيمتهاي رايج بازارگران، كسب وكار اندك، هموم واندوه‌ها فراوان، ايتام ومساكين در خانه هاي خالي با صداي بلند، بيچارگي خود را اعلام مي‌دارند، آنان منتظر احسان و محبت خليفه هستند گرسنگاني كه صبح وشام آنان، با گرسنگي سپري مي‌شود. و بدن هاي لخت وعريان وبي پوشش آنان، قدرت خريد لباس را ندارند. اينها اخبار و گزارشاتي است كه از ملت فقير ومحروم كشور، به ساحت خليفه، گزارش مي‌گردد ". (2) او سپس هوشدار ودوري از فساد اداري ونظامي دستگاه خلافت را با اين بيان خود ابراز مي‌دارد: " گر نان خشكي را در گوشه اي از مملكت بخوري واطاق تنگ وتاريكي را به سكونت انتخاب كني يا گوشه مسجدي را دور از معاشرت مردم، بر گزيني، خيلي بهتر از ساعاتي است كه در كاخ هاي عالي خلافت! به سر ببري، خوشا به حال كسي كه شنواي نصايح وپندهاي نصيحت گوي دلسوز خود " ابوالعتاهيه " بوده باشد ". (3)

1. حياة موسي بن جعفر، ج 2، ص 162.

2. وفسوسا كه اين راه يك طرفه را هرگز بر گشتي نيست!!

3. متن اشعار:

رغيف خبز يابس * تأكله في الزاوية وغرفة ضيقة نفسك فيها خالية * او مسجد بمعزل عن الوري في ناحية خير من الساعات في القصور العاليه * فهذه وصية فجرة بحاليه طوبي لمن يسمعها تلك لعمري كافيه * فاسمع لصلح مشفق، يدعي العتاهيه حياة موسي بن جعفر، ج 2، ص 160.

صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، اللبس (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، موسي بن جعفر (2)، السجود (1)، الوصية (1)

رد مقام وزارت در اثر استبداد وخود كامگي ونبودن نظام حاكم عادل در تشكيلات خلافت عباسي پذيرفتن مسئوليت، خالي از اشكال وصعوبت نبود چون مسئوليت واقعي فرد در پذيرش يك سمت مشخص نبود از اينرو افراد متعهد ومسئول، از قبول مسئوليت اداري سرباز مي‌زدند ونمي خواستند خود را شريك جرم عمل انجام نداده، قرار دهند، هنگامي كه مأمون عباسي وزير خود فضل بن سهل را كشت پست او را به احمد بن ابي خالد پيشنهاد نمود. او عذر خواهي كرد كه من وزيري را نديده ام كه به اين سمت اشتغال ورزد، وسلامت از عهده‌ء آن بر آمده باشد ". (1) عذر او بسيار موجه بود چون اوضاع كشور با ميل واراده ي خليفه مي‌چرخيد از اينرو وزير يا مأمور عاليرتبه جز يك وسيله‌ء اجراي مقاصد بيشتر نبود وبيشتر از يك پيچ معمولي در مهره ي ماشين مملكت، نقش ديگري را ايفا نمي‌كرد وامور كشور بيشتر با احساسات و عواطف وخشم وترحم زودگذر اداره مي‌شد نه با منطق وعقل وبر اصول عدالت وتدبير واقعي، وطبيعي است كه نقش غلامان وكنيزان ونديمان ورامشگران در چنين دستگاهي بيشتر از دانشمندان ورجال ووزيران وانديشمندان وعالمان بوده است.
امام كاظم (عليه السلام) در دوران امامت خود با چهار تن از زمامداران خودسر وخلفاي عباسي ستمگر روبرو گرديد كه هر كدام به نوبت خود، در راه جلوگيري از نفوذ وپيشرفت معنوي امام (عليه السلام) فعاليت وتلاش داشتند:
1. منصور، 2. مهدي، 3. هادي، 4. هارون الرشيد.
وتفصيل زندگي امام (عليه السلام) باين ترتيب است كه امام بيست سال از عهد پدر بزرگوار را درك كرد كه پانزده سال آن در عصر حكومت امويان بود وچهارسال ونيم را در دروان عبد الله سفاح ونه سال وچند ماه را در حكومت منصور دوانيقي با حضور پدر گذراند ورحلت پدر گرامي در عهد منصور صورت گرفت وپس از رحلت پدر ارجمند سي وپنج سال زندگي
1. طيفور، ص 25.
(١١٤٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، أحمد بن أبي خالد (1)، هارون الرشيد (1)، الشراكة، المشاركة (1)

كرد كه: 10 سال آن را در بقيه حكومت منصور بود.
10 سال ديگر را در عهد مهدي فرزند منصور گذراند. يك سال را هم در دوران فرزند ديگر منصور به نام " هادي " سپري ساخت. و 14 سال باقي در حكومت هارون برادر منصور دوانيقي گذراند. اكنون شمه اي از خصوصيات وويژگي هاي دوران هر كدام از آنان، ترسيم مي‌گردد تا موقعيت امام در روبه رويي با قضايا ومشكلات آن روزها، بيشتر روشن گردد و قسمتي از مجاهدات وتلاش هاي پي گير امام در آن دوران هاي سياه واختناق بار، بازگو مي‌گردد:
مهدي عباسي محمد فرزند منصور در سال فوت پدر، به حكومت رسيد ومدت حكومت او ده سال و يكماه وپانزده روز بود ودر 42 سالگي مرد وهارون الرشيد بر او نماز گزارد. (1) پس از جنايات وظلمها وشدت عمل منصور، جهان اسلام با سرور وشادي با خلافت مهدي روبرو گرديد چون تا حدودي ملايم تر وپرعاطفه تر از پدرش منصور بود او دستور عمومي صادر نمود كه تمام زندانيان، مورد عفو قرار گيرند واموالي را كه از ديگران توقيف گرديده بود به صاحبان خود برگردانده شود واموال ودارائي كه از امام صادق (عليه السلام) كه در زمان منصور ضبط شده بود به امام موسي بن جعفر (عليه السلام) برگشت داده شود چون او از پدر، اموال فراواني را به ارث برده بود كه نيازي به اين دارائي هاي ناچيز، نداشت ولي كينه و عداوت با علويان را همانند پدر در سينه محفوظ مي‌داشت.
آن سختگيري وشدت عمل را با پيروان ودوست داران علي (عليه السلام) همچنان ادامه مي‌داد همچنانكه عياشي ولهو ولعب را با همان روش خلفا ادامه مي‌داد به حدي كه پسرش ابراهيم ودخترش عليه را سرآمد نوازندگان بغداد تربيت نمود او در مراسم عروسي هارون با زبيده پنجاه هزار درهم از اموال مسلمانان را خرج عروسي پسر خود نمود كه يكي از ولخرجي هاي معروف تاريخ گرديد. يكي از مورخين در اين باره مي‌نويسد:
1. مروج الذهب، ج 3، ص 319.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، هارون الرشيد (1)، مدينة بغداد (1)، النوم (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

" عروسي هارون به ترتيبي بود كه نه پادشاهان عجم ونه امپراطوران روم ونه سلاطين غرب، همانند آنرا در اسراف كاري ديده بودند ". (1) نفوذ زن در دستگاه خلافت تضييقات ديگري كه حكومت مهدي عباسي داشت واو را از ديگر خلفاي گذشته ممتاز مي‌ساخت نفوذ همسرش خيزران در اداره ي امور كشور بود او حكومت وفرمانروايي تام بر قصر خلافت داشت ودر حل وفصل امور كشور دخالت مؤثري داشت برخي از انتصابات و انتخابات به دستور او صورت مي‌گرفت طبيعي است كه نفوذ زن در تشكيلات خلافت كه جز هوسراني ومقاصد اشباع عواطف، هدفي ندارد لطمه هاي جبران ناپذيري بر اساس حكومت خواهد داشت.

انتشار رشوه در ميان استانداران مهدي مهدي به عياشي ولهو ولعب مي‌پرداخت واز وضع فرمانداران وعمال خود اطلاع كافي نداشت آنان در حيف وميل وغارت اموال مسلمانان، مسابقه گذاشته بودند به هر ترتيبي بود ثروت ودارائي مردم را از دست آنان مي‌گرفتند كه رايج ترين آن رشوه بود اين مسئله در ميان آنان رواج كامل داشت به خصوص در مناطقي كه از مركز خلافت بيشتر فاصله داشت مانند مصر وآفريقا. فرماندار مصر كه به نام موسي بن مصعب بود در گرفتن ماليات و رشوه ودر صادر كردن احكام به حد افراط رسيده بود افرادي كه حاضر به پرداخت رشوه و ساير درخواست هاي نامشورع حكومت او را نداشتند سرنوشت آنان قبرها يا زندان هاي تاريك بود با اين وضع وكثافت كاري‌ها جمعي از روحاني نمايان دين فروش هم در اطراف خليفه بودند كه او را در هاله اي از تقديس وتنزيه قرار مي‌دادند واو را مظهر تجلي اراده الهي معرفي مي‌كردند وگاهي احاديثي به نفع نفوذ يا گسترش ابعاد حكومتي آنان، جعل مي‌كردند كه نمونه هائي از آنها را خطيب بغدادي در جلد ششم تاريخ خود آورده است.

1. حياة الامام موسي بن جعفر ج 1، ص 440.

صفحهمفاتيح البحث: موسي بن مصعب (1)، النوم (1)، موسي بن جعفر (1)

" عروسي هارون به ترتيبي بود كه نه پادشاهان عجم ونه امپراطوران روم ونه سلاطين غرب، همانند آنرا در اسراف كاري ديده بودند ". (1) نفوذ زن در دستگاه خلافت تضييقات ديگري كه حكومت مهدي عباسي داشت واو را از ديگر خلفاي گذشته ممتاز مي‌ساخت نفوذ همسرش خيزران در اداره ي امور كشور بود او حكومت وفرمانروايي تام بر قصر خلافت داشت ودر حل وفصل امور كشور دخالت مؤثري داشت برخي از انتصابات و انتخابات به دستور او صورت مي‌گرفت طبيعي است كه نفوذ زن در تشكيلات خلافت كه جز هوسراني ومقاصد اشباع عواطف، هدفي ندارد لطمه هاي جبران ناپذيري بر اساس حكومت خواهد داشت.

انتشار رشوه در ميان استانداران مهدي مهدي به عياشي ولهو ولعب مي‌پرداخت واز وضع فرمانداران وعمال خود اطلاع كافي نداشت آنان در حيف وميل وغارت اموال مسلمانان، مسابقه گذاشته بودند به هر ترتيبي بود ثروت ودارائي مردم را از دست آنان مي‌گرفتند كه رايج ترين آن رشوه بود اين مسئله در ميان آنان رواج كامل داشت به خصوص در مناطقي كه از مركز خلافت بيشتر فاصله داشت مانند مصر وآفريقا. فرماندار مصر كه به نام موسي بن مصعب بود در گرفتن ماليات و رشوه ودر صادر كردن احكام به حد افراط رسيده بود افرادي كه حاضر به پرداخت رشوه و ساير درخواست هاي نامشورع حكومت او را نداشتند سرنوشت آنان قبرها يا زندان هاي تاريك بود با اين وضع وكثافت كاري‌ها جمعي از روحاني نمايان دين فروش هم در اطراف خليفه بودند كه او را در هاله اي از تقديس وتنزيه قرار مي‌دادند واو را مظهر تجلي اراده الهي معرفي مي‌كردند وگاهي احاديثي به نفع نفوذ يا گسترش ابعاد حكومتي آنان، جعل مي‌كردند كه نمونه هائي از آنها را خطيب بغدادي در جلد ششم تاريخ خود آورده است.

1. حياة الامام موسي بن جعفر ج 1، ص 440.

صفحهمفاتيح البحث: موسي بن مصعب (1)، النوم (1)، موسي بن جعفر (1)

دشمني با خاندان علوي دشمني وعداوت با خاندان علوي را مهدي عباسي از پدرش منصور فرا گرفت ودر سختگيري وشدت عمل با آنان كوشيد وپاره اي از شاعران ومداحان با توجه به مكنونات ضمير او، اشعار وسروده هائي از مذمت وقدح علويان به زبان آوردند كه يكي از آنان " بشار بن برد " منافق معروف به زندقه والحاد بود كه اشعاري در اين باره مي‌سرود واز مهدي، صله‌ها وجوائز سرشاري مي‌گرفت كه يك قلم آن هفتاد هزار درهم در برابر چهار خط شعر بود كه ملخص مضمون آن اين است كه دختر با وجود عموي بزرگوار (عباس) ارث نمي‌برد وبا وجود مردان، زنان محروم از ارث هستند!! (اشاره به جواز مغصوب شدن فدك) هر چند جواب او به وسيله امام موسي بن جعفر (عليه السلام) به صورت مستدل تر ومنطقي تر داده شد ودر پاسخ امام صراحتا گفته شد كه دخالت مشركين وملحدين در احكام اسلامي يك نوع دخالت فضول مأبانه است.

" كساني كه از ترس شمشير گرايشي به اسلام پيدا كرده اند بي آنكه قبلا ايمان آورده باشند، بهره اي از اسلام ندارند ". ولي تشويق مهدي از اين نوع ياوه گويان وسرايندگان! آنان را همانند قارچ در گوشه وكنار كشور مي‌روياند واشعار خود را وسيله تقرب به تشكيلات منحط عباسي قرار مي‌داد حكومتي كه به عنوان انتقام از دشمنان علي (عليه السلام) روي كار آمده بود!

اتهام دوستي وحمايت از خاندان علوي كافي بود كه وزيري را ساقط كند ودشمني با آنان وسيله اي بود كه فردي را به وزارت وامارت برساند چنانكه اين امر در مورد يعقوب بن داوود وزير مقرب ومحبوب مهدي رخ داد كه به اتهام حمايت از يك فرد علوي، مدتي به زندان افكنده شد.

برخورد مهدي با امام موسي (عليه السلام) مهدي در اوائل حكومت خود برخورد شديدي با امام موسي (عليه السلام) نداشت تنها يك بار در

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الجواز (1)

برخورد مهدي با امام موسي (عليه السلام)

مدينه ملاقاتي با امام داشت كه از امام در مورد تحريم خمر از نظر قرآن سوالي نمود وبا پاسخ قانع كننده ومنطقي او روبرو گرديد به حدي كه نتوانست اعجاب وشگفتي خود را مخفي نگه دارد وعلم وافر ودانش انبوه او را مورد تأييد وتصديق قرار ندهد. (كه در بخش تفسير آمده است) بار دوم به هنگام رد مظالم پدرش منصور با امام (عليه السلام) روبرو گرديد مهدي مي‌خواست اموالي را كه از امام صادق (عليه السلام) بوسيله پدرش ضبط گرديده است به امام باز گرداند از امام پرسيد حدود فدك چيست كه من آنرا نيز بازگردانم؟

امام در پاسخ او حدي را براي فدك تعيين فرمود كه درست با حدود امپراطوري اسلام در عصر مهدي مطابق بود به اين ترتيب " كه يك سمت آن كوه أحد سمت ديگر عريش مصر ومرز سوم آن درياي احمر ومرز چهارم آن دومة الجندل بود ".

مهدي با تغير وپريشاني پرسيد: همه ي اينها را كه گفتي حدود فدك است؟

امام - بلي.

مهدي متوجه گرديد كه هدف امام، غصب خلافت وحكومت است كه به زور وعنف از خاندان رسالت باز ستانده شده ودر پاسخ گفت: اينها را كه فرموديد خيلي زياد وقابل مطالعه است. (1) مهدي سخت به خشم آمد واز آن روز فهميد كه فرزندان علي (عليه السلام) هنوز حق خود را فراموش نكرده اند وهنوز در استيفاي حقوق خود، به سر مي‌برند.

مهدي واستفتاء از امام (عليه السلام) برخورد سوم با امام (عليه السلام) هنگام توسعه وگسترش بناي مسجد حرام ومسجد نبوي (عليه السلام) صورت گرفت وداستان آن برخورد، هم چنين است:

" كه در سال 161 ه‍. ق در اثر نياز مردم به توسعه دو مسجد بزرگ اسلامي كه در مكه و مدينه واقع است مهدي دستور توسعه آن را صادر كرد ولي همسايگان مسجد از فرو

1. عمدة الاخبار في مدينة المختار، ص 316.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، المسجد النبوي الشريف (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، السجود (3)، الغصب (1)

ريختن خانه‌ها ومنازل خود به اين امر مهم امتناع مي‌ورزيدند. مهدي از فقهاي عصر، در مورد اجبار آنان به فروختن خانه‌ها استفتاء نمود آنان همگي جواب منفي دادند واين امر را غصبي تلقي كردند.
علي بن يقطين از علاقمندان وارادتمندان امام (عليه السلام) در مجلس بود اشاره نمود كه حكم اين مسألة را از امام موسي (عليه السلام) سوال نمايند وحكم واقعي را از او استفتاء نمايند مهدي به فرماندار مدينه نوشت كه اين مسألة را از امام بپرسد وپاسخ امام را به او گزارش نمايد امام در پاسخ مسألة فرمودند:
" اگر كعبه در سرزمين مردم بنا شده باشد مردم اولي به بناي خويشتن هستند ونمي توان از آنان گرفت واگر مردم به حريم كعبه وارد شده باشند وبناي خود را در حريم آن به وجود آورده باشند، پس كعبه اولي به حريم خويشتن است ". (1) هنگامي كه اين جواب بدست مهدي عباسي رسيد دستور داد خانه‌ها را ويران ساختند و قيمت خانه‌ها را به صاحبان آنها پرداختند:
پاسخ امام از باب تملك وضبط اموال مردم، به نفع مصالح عمومي نيست كه برخي از فقها پنداشته اند وبا آن در مورد خيابانها وشوارع عمومي استدلال وتمسك جسته اند بلكه آن حكم تابع دليل خاص خود است كه تصريح دارد كه مسجد حريم وآستاني دارد كه بايد رعايت گردد وكسي كه در آن حريم كه مخصوص مسجد است بنائي بسازد ارزش و قيمتي ندارد علاوه بر آنكه زمين مفتوحة عنوة است وقابل خريد وفروش نيست مگر به تبع آثار وبناهاي آن.
امام (عليه السلام) در زندان مهدي خطيب بغدادي در تاريخ خود وجمعي ديگر از محدثين اهل سنت ملاقات چهارم امام را چنين آورده است:
بار چهارم كه آخرين ديدار وبرخورد امام (عليه السلام) با مهدي صورت گرفت هنگامي بود كه
1. بحار الانوار، ج 4، ص 248.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، علي بن يقطين (1)، السجود (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

شهرت امام همه جا را فرا گرفت ودانشمندان ودانشجويان از هر طرف او را كعبه ي آمال خود قرار دادند وشيعيان وپيروان امام در بلاد وشهرستانها نام او را پر آوازه ساختند و وجوه واموال شرعي خود را متوجه مركز امامت نمودند اين فعاليت‌ها وحركت ها، مهدي را مرعوب وهراسناك ساخت وبر تاج وتخت خود ترسيد وپنداشت كه با ضبط و بازداشت امام (عليه السلام) مي‌تواند از پيشرفت ونفوذ وفعاليت ومحبوبيت او به كاهد از اين رو نامه اي به فرماندار خود در مدينه نوشت كه امام موسي بن جعفر را هر چه زودتر به بغداد اعزام نمايد. فرماندار مدينه مضمون دستور مركز را به به امام اطلاع داد. حضرت همان روز آماده ي مسافرت گرديد ودر بين راه به منطقه اي به نام " زباله " رسيد كه جمعي از شيعيان ودوستداران امام در آن منطقه زندگي مي‌كردند. يكي از علاقمندان امام، به نام " ابو خالد " با حزن واندوه فراوان از او استقبال به عمل آورد. امام از علت حزن وناراحتي او پرسيد: عرض كرد چگونه ناراحت نگردم در صورتي كه مي‌بينم شما به طرف اين جنايتكار ستمگر مي‌رويد كه هيچگونه اطميناني به بازگشت شما وجود ندارد؟

امام به او تسكين خاطر داد واطلاع داد كه در اين سفر، هيچ نوع خطري او را تهديد نمي‌كند به عنوان امنيت بيشتر موعد معيني وتاريخ مشخصي را تعيين فرمود كه در آن تاريخ باز به سوي او مراجعه خواهد نمود.

امام به طرف بغداد رهسپار گرديد تا به بغداد رسيد مهدي دستور بازداشت او را صادر نمود وامام (عليه السلام) را وارد زندان كردند. مهدي پاسي از شب را با كمال راحتي در بستر خود آرميد ودر دل شب خواب ديد كه امام علي بن ابيطالب (عليه السلام) از او عيادت مي‌كند وبا تأثر و اندوه فراوان اين آيه را مي‌خواند:

" فهل عسيتم إن توليتم ان تفسدوا في الأرض، وتقطعوا ارحامكم؟ " (1)

مهدي با ترس و هراس فراوان از خواب پريد ودربان خود " ربيع " را خواست او حاضر شد ومشاهده نمود كه خليفه آن آيه فوق را تكرار وتلاوت مي‌كند. به او دستور داد كه امام موسي (عليه السلام) را حاضر

1. سوره محمد آيه 22.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة بغداد (3)، موسي بن جعفر (1)، الحزن (2)، النوم (2)، سورة محمد (1)

سازد واز زندان بيرون آورد. وقتي كه امام به مجلس او رسيد از او

استقبالي به عمل آورد دست بر گردن او انداخت ودر كنار خود نشاند وبا مهرباني وعطوفت خاص گفت:
ابا الحسن!
من در خواب امير المومنين علي بن ابيطالب (عليه السلام) را ديدم كه اين آيه را تلاوت مي‌فرمايد ...
از اين رو آيا به من اطمينان مي‌دهي كه بر ضد من واولاد من نهضت وشورشي نكرده باشي؟
امام (عليه السلام) در پاسخ فرمود من تاكنون چنين كاري نكرده ام ودر شأن من هم نيست.
مهدي گفت راست گفتي. به ربيع دستور داد كه امام را با كمال احترام وتعظيم شبانه روانه ي مدينه سازد به حدي كه نماز صبح را در بين راه خواندند ودر همان روزي كه به ابو خالد تعيين فرموده بود به منطقه زباله رسيد ودوستان خود را بيش از حد مسرور ساخت ودر برابر فرح وسرور آنان فرمود:
" من دوباره به سوي آنان باز خواهم گشت كه آن بار، ديگر مرا نجات وخلاصي نيست ". (1) مقصود امام اشاره به دوران هارون الرشيد بود كه بعد اتفاق افتاد.
قاضي شريك وسفره ي مهدي خليفه عباسي شريك بن عبد الله نخعي معاصر مهدي خليفه عباسي به علم وتقوي معروف بود مهدي علاقه ي وافري داشت كه او منصب " قضاوت " را بپذيرد ولي شريك براي آنكه خود را از دستگاه ظلم وستم دور نگه دارد زير بار اين پيشنهاد نمي‌رفت وباز خليفه علاقه داشت كه او تعليم وتربيت خصوصي فرزندان خليفه را به عهده بگيرد تا به آنان علم حديث و فقه بياموزد او اين مسئوليت را نيز قبول نمي‌كرد وبه همان زندگي آزاد وفقيرانه اي كه داشت قانع بود. روزي خليفه او را طلبيد وبه او گفت: " بايد امروز يكي از اين سه كار را
1. تاريخ بغداد، ج 13، ص 30 - مرآة الجنان، ج 1، ص 394، چاپ حلب. الفصول المهمه، ص 214، چاپ نجف - فصل الخطاب، علامه خواجه پارس، ص 382 - احقاق الحق، ج 14، ص 233 - وفيات الاعيان، ج 4، ص 493 - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 264.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، شريك بن عبد الله (1)، هارون الرشيد (1)، الشراكة، المشاركة (2)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب تاريخ بغداد للخطيب البغدادي (1)، كتاب فصل الخطاب لسليمان أخ محمد بن عبد الوهاب (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

قبول كني، يا عهده دار منصب " قضاء " بشوي يا كار تعليم وتربيت فرزندان مرا بپذيري يا آنكه امروز با ما باشي وسر سفره ما بنشيني ".
شريك با خود فكري كرد وگفت حالا كه اجبار واضطرار در كار است البته از اين سه كار، سومي آسان تر وكم زحمت تر است وپذيرفت خليفه به مدير مطبخ وسرآشپز خود دستور داد كه امروز لذيذترين غذاها را براي شريك تهيه كن او نيز غذاهاي رنگارنگ و مطبوع از بهترين مواد غذايي كه متشكل از مغز استخوان - آميخته با نبات وعسل و زعفران وديگر تركيبات غذائي بود تهيه وبر سر سفره آورد.
شريك كه تا آن روز در عمر خود همچو غذايي نخورده ونديده بود، با اشتهاي كامل خورد خوانسالار آهسته به گوش خليفه خواند " به خدا قسم كه ديگر اين مرد، روي رستگاري نخواهد ديد " وهمين طور هم شد.
طولي نكشيد كه ديدند شريك هم عهده دار تعليم فرزندان، وهم منصب قضاوت را پذيرفت وهم وبرايش از بيت المالل مقرري معين گرديده است.
روزي با متصدي پرداخت حقوق بر سر مسائل مالي، حرفش شد، متصدي به او گفت: " تو كه گندم به ما نفروخته اي كه اين قدر سماجت به خرج مي‌دهي؟ " شريك گفت: چيزي پرارزش تر از گندم را فروخته ام من دين خود را فروخته ام ". (1) در دوران الهادي موسي الهادي پسر مهدي پنجمين خليفه عباسي در سال 169 هجري به سن 24 سالگي به حكومت رسيد ودر سال 170 در عيسي آباد از دنيا رفت ومدت حكومت او يك سال وشش ماه ادامه داشت. (2) او در قساوت قلب وتندخلقي وسلحشوري وبدبيني به ديگران در ميان خلفاي عباسي شهرت داشت رفتار او با خاندان علوي وفرزندان فاطمهء اطهر بهتر از ديگر خلفاي عباسي نبود در روزگار او جمعي از سران وبزرگان علوي نهضت كردند وبر او شوريدند كه معروف ترين آنان حسين بن علي بن الحسن معروف به صاحب

1. مسعودي، مروج الذهب ج 3، ص 320.
2. مسعودي، مروج الذهب ج 3، ص 334.

صفحهمفاتيح البحث: علي بن الحسن (1)، الشراكة، المشاركة (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)

فخ بود ودر زندان او تعداد زيادي از بني هاشم بودند كه مورخين تعداد آنان را چهار هزار نفر نوشته اند. آنان در روز ترويه هشتم ذيحجه در صحراي فخ با سپاه هادي برخورد نمودند ومغلوب شدند جمعي را اسير وعده اي را كشتند وچند روز جنازه هاي آنان روي زمين ماند تا پرندگان ودرندگان از گوشت آنان خوردند واز ميان بردند. (1) برخي از شعراي آن روز، در رثاي آن فاجعه چنين سروده اند:

" من بر حسين وديگر ياران او مي‌نالم كه آنان را چند روز در روي خاك هاي فخ گذاشتند.

جوانمردان شجاع وبي باكي كه مذلت وعار را از بني عباس زدوده بودند ومردم به وسيله ي هدايت نياي بزرگ آنان، به صلاح ورستگاري سوق داده شدند، وآنان حق بزرگي بر عهدي مردم داشتند ".

افراط در عيش ونوش موسي الهادي در سنين جواني به قدرت رسيده بود ودر خوشگذراني وشهوت راني ودر لهو ولعب افراط داشت. بيشترين مخارج او را، شب نشيني‌ها وانعام وصله به موسيقيدانان وشعراء ونوازندگان تشكيل مي‌داد او به يكي از نوازندگان معروف عصر خود بنام ابراهيم موصلي پنجاه هزار دينار جائزه داد چون او توانسته بود در ضمن سه خط شعر، خليفه را به طرب ووجد وا دارد وديگر روزي اراده فرموده بود به همان نوازنده سي هزار دينار مرحمت كند! چون با صداي دلنشيني او را به وجد وسر حال آورده بود. جوائز وعطايا وبخشش هاي هادي نسبت به شعرا ونوازندگان به حدي شهرت يافته بود كه يكي از نوازندگان آن روز در اين مورد گفته بود: " اگر هادي مدتي در ميان ما نوازندگان باشد، ما ديوارهاي ساختمان هاي خود را نيز از طلا ونقره بنا مي‌كرديم ". (2) او در ميان خلفاي عباسي نخستين كسي است كه به شرابخواري علني پرداخت واين شيوهء ناپسند در او شيوع پيدا نمود وديگر پادشاهان عباسي از او، پيروي و

1. مروج الذهب، ج 3، ص 336.

2. الأغاني، ج 5، ص 241.

صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، بنو هاشم (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

فخ بود ودر زندان او تعداد زيادي از بني هاشم بودند كه مورخين تعداد آنان را چهار هزار نفر نوشته اند. آنان در روز ترويه هشتم ذيحجه در صحراي فخ با سپاه هادي برخورد نمودند ومغلوب شدند جمعي را اسير وعده اي را كشتند وچند روز جنازه هاي آنان روي زمين ماند تا پرندگان ودرندگان از گوشت آنان خوردند واز ميان بردند. (1) برخي از شعراي آن روز، در رثاي آن فاجعه چنين سروده اند:

" من بر حسين وديگر ياران او مي‌نالم كه آنان را چند روز در روي خاك هاي فخ گذاشتند.

جوانمردان شجاع وبي باكي كه مذلت وعار را از بني عباس زدوده بودند ومردم به وسيله ي هدايت نياي بزرگ آنان، به صلاح ورستگاري سوق داده شدند، وآنان حق بزرگي بر عهدي مردم داشتند ".

افراط در عيش ونوش موسي الهادي در سنين جواني به قدرت رسيده بود ودر خوشگذراني وشهوت راني ودر لهو ولعب افراط داشت. بيشترين مخارج او را، شب نشيني‌ها وانعام وصله به موسيقيدانان وشعراء ونوازندگان تشكيل مي‌داد او به يكي از نوازندگان معروف عصر خود بنام ابراهيم موصلي پنجاه هزار دينار جائزه داد چون او توانسته بود در ضمن سه خط شعر، خليفه را به طرب ووجد وا دارد وديگر روزي اراده فرموده بود به همان نوازنده سي هزار دينار مرحمت كند! چون با صداي دلنشيني او را به وجد وسر حال آورده بود. جوائز وعطايا وبخشش هاي هادي نسبت به شعرا ونوازندگان به حدي شهرت يافته بود كه يكي از نوازندگان آن روز در اين مورد گفته بود: " اگر هادي مدتي در ميان ما نوازندگان باشد، ما ديوارهاي ساختمان هاي خود را نيز از طلا ونقره بنا مي‌كرديم ". (2) او در ميان خلفاي عباسي نخستين كسي است كه به شرابخواري علني پرداخت واين شيوهء ناپسند در او شيوع پيدا نمود وديگر پادشاهان عباسي از او، پيروي و

1. مروج الذهب، ج 3، ص 336.
2. الأغاني، ج 5، ص 241.

صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، بنو هاشم (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

تبعيت نمودند. (1) فجيع ترين حادثه اي كه در دوران حكومت او در راه مبارزه با خاندان علوي وسركوبي نهضت هاي راستين مردم رخ داد فاجعه فخ (2) بود كه بنا به تعبير امام جواد (عليه السلام) بعد از واقعه ي كربلا

حادثه اي به عظمت وبزرگي آن در دودمان رسالت رخ نداده است. همان عملياتي كه بني اميه نسبت به اهل بيت در كربلاء انجام دادند مشابه آن وبه همان شدت وحدت را بني عباس نسبت به فرزندان ونوادگان علي (عليه السلام) در بيابان " فخ " مرتكب گرديدند.
بني عباس نيز همانند امويان اسير گرفتند سرها را به نيزه زدند وبدنها را چند روزي روي خاك افكندند.
صاحب فخ به هنگام نهضت از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) مشورت به عمل آورد امام او را از مردم دو رو وفاسق بر حذر داشت وشهادت او را پيش بيني نمود واينكه چنين فرد شايسته اي را از دست خواهد داد اظهار ناراحتي نمود. (3) حسين بن علي بن حسن قبل از نهضت خود ودر راه آماده ساختن افكار مردم در مسجد النبي به خطابه پرداخت در ضمن خطبه اي اين چنين گفت: من فرزند رسول خدايم و در حرم رسول خدا شما را به راه وروش پيامبر اسلام فرا مي‌خوانم ".
شما آثار پيامبر اسلام را در ميان سنگ‌ها وكوه‌ها مي‌جوئيد، ولي جگر گوشه‌ها وفرزندان او را ياري ومدد نمي‌دهيد؟ (4) هنوز خطابه ي مهيج ومؤثر او به پايان نرسيده بود كه توده هاي مردم به طرف او حركت كردند ودست بيعت به سوي او دراز كردند وبر اساس كتاب خدا وسنت پيامبر اسلام و طبق آرمان مقدس دعوت به " رضا " از آل محمد (عليه السلام) با او بيعت كردند واو هم شرائط بيعت را پذيرفت وافزود: كه من بر اساس تأمين عدالت اجتماعي، اجراي عدل وداد اسلامي، و
١. الجهشياري، ص ١٤٤.
٢. فخ محلي در چند كيلومتري مكه قرار دارد نزديك مسجد تنعيم كه عمره مفرده از آن مسجد انجام مي‌پذيرد وهم اكنون در آن محل در خيابان شهيدان معروف مي‌باشد.
٣. سيرة الامام، ج ١، ص ٤٤٨.
٤. مقاتل الطالبيين، ص 484.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)، بنو عباس (2)، بنو أمية (1)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، السجود (1)

پياده نمودن احكام قرآن قيام كرده ام وهدفي جز اصلاح وارشاد ندارم.
حسين بن علي (صاحب فخ) پس از گرفتن بيعت به سوي مكه حركت كرد وقريب به سيصد نفر از ياران واهل بيت خود را نيز همراه داشت در خود مدينه فرمانداري از طرف خود تعيين نمود تازه به منطقه ي فخ رسيده بودند كه طرف صبح روز هشتم (ترويه) بود مي‌خواستند همانجا اردو بزنند تا بقيه نيروها به آنان بپيوندند كه سپاه بني عباس با فرماندهي عباس بن محمد، وموسي بن عيسي رسيد ودو طرف با هم برخورد نظامي پيدا كردند سپاه ظلم وستم به آنان يورش آورد بر آن عده كم حمله كردند وجمعي از آنان را شهيد وتعدادي را اسير وسرهاي جمعي را به دربار عباسي حمل نمودند (1) در آن واقعه خود حسين در اثر اصابت تير، كشته شد سپاه بني عباس كشته هاي خود را دفن كردند ولي حسين وياران آزاد مرد او را، در همان حال باقي گذاشتند ورفتند.
امام در شهادت علويان هنگامي كه خبر تأسف بار شهادت حسين وياران او به گوش امام رسيد امام (عليه السلام) بسيار ناراحت ومتأثر گرديد وفرمود: " انا لله وانا اليه راجعون، مضي والله، مسلما صالحا صواما قواما آمرا بالمعروف وناهيا عن المنكر ما كان في اهل بيته مثله ". (2) همگي از خدا هستيم وهمگان به سوي او باز خواهيم گشت. او به رحمت ايزدي پيوست خوشا به سعادت او كه مسلمان شايسته، روزه دار، شب زنده دار وعامل به وظيفهٔ امر به معروف ونهي از منكر بود ودر ميان اهل بيت همانندي نداشت.
سيد بن طاووس در كتاب مهج الدعوات با سند پيوسته ي خود نقل نموده است هنگامي كه سر حسين بن علي بن الحسن صاحب فخ را با جمعي از اسيران جنگي كه عموما از خاندان علوي بودند به حضور هادي آوردند تا چشمش به اسيران افتاد، اشعاري زمزمه كرد كه مضمون برخي آنها چنين است:

1. تاريخ طبري، ج 1، ص 28 تعداد سرها را صد نفر نوشته است.
2. المقاتل، ص 453.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، السيد إبن طاووس (1)، بنو عباس (2)، موسي بن عيسي (1)، علي بن الحسن (1)، الشهادة (1)، الدفن (1)

" عموزادگان من! بعد از اين واقعه ديگر شعر نسرائيد بعد از آنكه قافيه‌ها در بيابانها دفن گرديد وما از آن افرادي نگشتيم كه ميان ما دادرسان

قضاوت كنند بلكه قاضي وداور ما شمشيرها گرديد، ستمگر ما نبوديم كه به شما ظلم كرده باشيم بلكه اين حكم قضاوت شمشير بود اشتباه كار از نخست اين بود كه ما بد قاضي انتخاب نموديم ".

او دستور داد كه يكي از اسيران را توبيخ واذيت نمودند، وسپس او را كشتند وبه تدريج با ديگر اسيران هم همين معامله را انجام داد.

دعبل خزاعي در اشعار معروف " تائيات " خود اشاره اي به اين موضوع دارد جائي كه مي‌سرايد:

مدارس آيات خلت من تلاوه ء * و منزل وحي مقفر العرصات قبور بكوفان، وأخري بطيبة * و اخري بفخ، يا لها صلوات وأخري بارض الجوزجان، محلها * و قبر بيا خمري، لدي الغربات يا خمري محلي است در 16 فرسخي كوفه كه شهادت امام ابراهيم از سادات علويين در آنجا صورت گرفته است.

تهديدات هادي پس از پيروزي ظاهري دستگاه جبار هادي عباسي وسركوب نهضت فخ او تهديدات خود را نسبت به بزرگان ورؤساي علويان آغاز نمود وامام موسي بن جعفر (عليه السلام) عامل ومحرك اين انقلابات معرفي گرديد او در ضمن گفتارهاي خود اظهار كرد: " به خدا قسم نهضت و خروج حسين با الهام از موسي بن جعفر (عليه السلام) بوده است او در پي اجراي اوامر موسي (عليه السلام) بوده است چون محبت وعلاقه ي او در دل تمام علويان ريشه دوانيده است ودر ميان علويان تنها اوست كه صاحب سفارش در ميان اهل بيت مي‌باشد، خدا مرا هلاك كند اگر او را به قتل نرسانم!! " (1)

1. بحار الانوار، ج 11، ص 278.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، مدينة الكوفة (1)، القبر (1)، القتل (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

تهديدات هادي

تهديدات هادي به گوش خاندان امام رسيد جمعي از آنان به هراس وبيم افتادند وبراي حفظ جان امام (عليه السلام) به او توصيه مي‌كردند كه خود را آشكار نسازد تا از شر آن طاغوت، محفوظ ودر امان باشد. قهرمان گفتار ما در برابر پيشنهاد آنان تبسمي فرمود وبراي تسكين خاطر آنان به اشعاري تمثل جست كه مضمون آنها اينست:
" آن گروه تصور كردند كه بر پروردگار خود پيروز خواهند شد. پروردگاري كه پيروزي بخش پيروزمندان است ".
" فرزدق خيال نمود كه " مربع " را خواهد كشت، ولي سلامت وعمر دراز بر " مربع " بشارت باد!
عصر هارون رشيد هارون رشيد برادر هادي وفرزند مهدي در سال 170 در سن 21 سالگي به حكومت رسيد وحكومت او 23 سال وشش ماه ادامه داشت تا اينكه در 44 سالگي در سناباد طوس از دنيا رخت بر بست. (1) هارون ششمين خليفه ي عباسي با قدرت وامكانات بيشتري به حكومت رسيد وشعاع قدرت ونفوذ او به مناطق محصوره ي اسلامي رسيد به حدي كه از غرور سلطنت وقدرت به ابرها خطاب مي‌كرد: " به هر طرف كه بروي وبه هر نقطه كه سايه افكني ماليات آن به خزائن من خواهد رسيد ". (2) در عصر او بغداد عروس دنيا گرديد. امام هفتم كه مسئوليت الهي وپيشوايي حقيقي شيعيان را داشت وطرفدار اصالت وسلامت احكام دين بود همواره از موضع دين مبين اسلام سخن مي‌گفت ونظرهاي استوار ومحكم او برپايه ي حق وعدالت اجتماعي قرار داشت در اندك مدتي در ميان گروه هاي متعددي از مردم كه از فشار وجور خلافت دلتنگ وآزرده مي‌شدند وجود امام را چون نگين انگشتر در ميان مي‌گرفتند وهر روز در مكتب فضيلت وتربيتي او گرد مي‌آمدند واز فضائل ومكارم اخلاقي او

1. مروج الذهب، ج 3، ص 275.
2. صبح الاعشي، ج 3، ص 270.

صفحهمفاتيح البحث: الشاعر الفرزدق (1)، مدينة بغداد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

تهديدات هادي به گوش خاندان امام رسيد جمعي از آنان به هراس وبيم افتادند وبراي حفظ جان امام (عليه السلام) به او توصيه مي‌كردند كه خود را آشكار نسازد تا از شر آن طاغوت، محفوظ ودر امان باشد. قهرمان گفتار ما در برابر پيشنهاد آنان تبسمي فرمود وبراي تسكين خاطر آنان به اشعاري تمثل جست كه مضمون آنها اينست:

" آن گروه تصور كردند كه بر پروردگار خود پيروز خواهند شد. پروردگاري كه پيروزي بخش پيروزمندان است ".

" فرزدق خيال نمود كه " مربع " را خواهد كشت، ولي سلامت وعمر دراز بر " مربع " بشارت باد!

عصر هارون رشيد هارون رشيد برادر هادي وفرزند مهدي در سال 170 در سن 21 سالگي به حكومت رسيد وحكومت او 23 سال وشش ماه ادامه داشت تا اينكه در 44 سالگي در سناباد طوس از دنيا رخت بر بست. (1) هارون ششمين خليفه ي عباسي با قدرت وامكانات بيشتري به حكومت رسيد وشعاع قدرت ونفوذ او به مناطق محصوره ي اسلامي رسيد به حدي كه از غرور سلطنت وقدرت به ابرها خطاب مي‌كرد: " به هر طرف كه بروي وبه هر نقطه كه سايه افكني ماليات آن به خزائن من خواهد رسيد ". (2) در عصر او بغداد عروس دنيا گرديد. امام هفتم كه مسئوليت الهي وپيشوايي حقيقي شيعيان را داشت وطرفدار اصالت وسلامت احكام دين بود همواره از موضع دين مبين اسلام سخن مي‌گفت ونظرهاي استوار ومحكم او برپايه ي حق وعدالت اجتماعي قرار داشت در اندك مدتي در ميان گروه هاي متعددي از مردم كه از فشار وجور خلافت دلتنگ وآزرده مي‌شدند وجود امام را چون نگين انگشتر در ميان مي‌گرفتند وهر روز در مكتب فضيلت وتربيتي او گرد مي‌آمدند واز فضائل ومكارم اخلاقي او

1. مروج الذهب، ج 3، ص 275.

2. صبح الاعشي، ج 3، ص 270.

صفحهمفاتيح البحث: الشاعر الفرزدق (1)، مدينة بغداد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

بهره‌ها مي‌جستند.

در چنين شرايطي بود با اينكه هارون محور قدرت وسياست قرار داشت در عين حال وجود شريف امام وگرويدن مردم پاكدل به او، موجب بيم وهراس هارون مي‌گشت امام موسي (عليه السلام) مركز امامت خود را در مدينه منوره قرار داده بود ودر همين شهر مقدس كه از نخستين

روزهاي طلوع اسلام پايگاه نشر توحيد ومعارف اسلام بود امام در كنار مرقد نياي بزرگش رسول الله (صلي الله عليه وآله) به راهنمايي وارشاد مسلمانان مي‌پرداخت واين امر موجب تشويش واضطراب بيش از حد دستگاه خلافت عباسي گرديده بود.
هارون الرشيد هنگامي كه موضع محكم امام را در مدينه احساس كرد نخست با مقاومت هاي منفي وعدم همكاري امام با دستگاه خلافت سپس در مراحل بعدي با تعرض وانتقادها واعتراض هاي امام روبرو شد از بيم توسعه روز افزون مخالفت طرفداران حقيقي مكتب اسلام حضرت را به عراق، مركز حكومت خود جلب نمود وبه صورت بازداشت وزندان، اعمال وارتباطهاي او را زير نظر مستقيم خود، قرار داد. باز نگراني و ترس وبيم خليفه ي عباسي كاستي نگرفت ونامه‌ها وملاقات‌ها ورفت وآمدها از شهرستان‌ها وقصبات همچنان ادامه داشت تا اينكه هارون به عنوان قطع كامل ارتباط شيعيان او را به زندان افكند وچند سال در زندان هاي متعدد وگونه گون از پيشواي عاليقدر نگهداري به عمل آورد كه در بخش " شهادت " از نظر مي‌گذرد.
پيشواي هفتم، در همه ي مدتي كه در عراق زير نظر داشت همچنان به عبادت واطاعت الهي سرگرم بود ولي غافل از سرنوشت شيعيان ورهبري نهضت فكري واجتماعي آنان نبود وهميشه در احقاق حقوق از دست رفته انديشه ونقشه داشت. هارون از صراحت و شهامت وبي پرده گويي امام (عليه السلام) هراس داشت از آن رو اغلب در محافل خصوصي از او سوالات مي‌كرد تا بيشتر مفتضح نگردد روزي در يك محفل خصوصي گفت: اي پسر پيامبر! در انديشه ام كه باغ فدك را كه مورد ادعاي شما است به شما بازگردانم زيرا مسلم است كه آن از شما غصب گرديده است لطفا حدود آنرا بيان فرماييد.
(١١٥٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، دولة العراق (2)، هارون الرشيد (1)، الغصب (1)

امام فرمود: نگران نباشيد ما دعوي خود را از آنچه حق است به خداي بزرگ منتقم واگذار كرديم حل وفصل آن در روز رستاخير صورت مي‌گيرد. هارون اصرار كرد كه حدود آنرا باز گو كند. امام فرمود اكنون كه مي‌خواهي حق خاندان پيامبر را به خودشان بازگرداني من نقشهء آنرا به شما بازگو مي‌كنم. امام در ترسيم وبيان حدود فدك طوري اداي مطلب نمود كه حدود امپراطوري اسلام در عصر هارون را فرا مي‌گرفت وكاملا مي‌رساند كه حكومت بني عباس غلط واز روي غصب حق واقعي اهل بيت (عليه السلام)، صورت گرفته است.
هارون لحظه اي به فكر فرو رفت ودر دل خود به خشم وغضب آمد اما چيزي نگفت و جلسه را خاتمه داد ولي آن روز كاملا دريافت كه هنوز فرزندان فاطمه وعلي حقوق خود را هرگز فراموش نكرده اند. (1) ثروت ودارايي حكومت هارون حكومت هارون با بهترين شرائط مالي وامكانات اقتصادي روبرو بود به حدي كه هيچكدام از پادشاهان وخلفاي گذشته در آن شرائط نبودند وعوامل مهم آن توسعه ي كشور اسلامي ووقوع فتوحات پي در پي، وپياده كردن كامل مقررات مالي اسلام بود.
مورخين نوشته اند كه درآمد بيت المال در هر سال به چند ميليارد دينار مي‌رسيد جهشياري يكي از سيره نويسان اسلامي درآمد بيت المال را به پانصد ميليون ودويست و چهل هزار درهم تخمين زده است با توجه به اين كه ارزش دينار ودرهم آنروز خيلي بيشتر از امروز بوده است چون آنروز يك گوسفند به يك درهم خريداري مي‌شد وقيمت يك شتر كامل 4 درهم وخرما شصت رطل آن به يك درهم وروغن هشت رطل آن به يك درهم خريد وفروش مي‌گرديد ومزد معمار استاد كار روزانه يك درهم ونيم بود. بر اين پايه مي‌توان درآمد بيت المال را در عهد هارون با واحد پول كنوني عراق به دو ميليارد و دويست وبيست ميليون نهصد وشصت هزار دينار (2) تخمين زد كه تا آنروز چنين

1. چهارده معصوم، ص 196.
2. مقدمه ابن خلدون، ص 117 - هارون الرشيد، احمد امين، ص 88 - حياة الأمام موسي بن جعفر، ج 2، ص 29.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، دولة العراق (1)، بنو عباس (1)، الغصب (1)، هارون الرشيد (1)

درآمدي هرگز سابقه نداشته است.
منابع درآمد مالي 1. خراج وماليا‌تي كه نقد يا به صورت جنس به اراضي مفتوحه عنوه تعيين شده بود.
2. جزيه يا درآمدهاي سرانه كه به اقليت هاي مذهبي در برابر پناهندگي وحق حمايت از عمران وآبادي آنان، تعيين گرديده بود وهر سال از آنان دريافت مي‌گرديد.
3. زكات كه بزرگترين رقم درآمد را تشكيل مي‌داد كه از مالك هر 20 دينار نيم دينار واز مالك هر دويست درهم 5 درهم علاوه بر آنها از محصولات كشاورزي ودامداري نيز با شرائط خاصي كه در فقه به صورت گسترده بحث شده است گرفته مي‌شد كه اين قسمت بزرگترين رقم درآمد حكومت را تشكيل مي‌داد.
اين درآمدهاي كلان مي‌بايست در مصارف عمران وآبادي كشور ورفع نيازهاي عمومي و تأمين عدالت اجتماعي ورفع نيازمندي هاي مستمندان واقعي جامعهء اسلامي، صرف گردد. ولي اغلب طبق تمايلات شخصي خليفه در راه ارضاي تمايلات شخصي خليفه صرف مي‌شد. نوازندگان، شاعران، چاپلوسان، مداحان وحاشيه نشينان سهمي بيشتر از نيازمندان واقعي را داشتند. به عنوان مثال:
1. شاعري سه خط شعر در شأن خاندان عباسي سرود وابراهيم موصلي نوازندگي آن را به عهده گرفت، پس از پايان مراسم، به هر كدام از سراينده ونوازنده، صد هزار درهم عنايت ملوكانه گرديد. (1) 2. يحيي برمكي نوازنده ديگري با خواندن اشعار او را به وجد وطرب واداشت در سرحال و شوق به او گفت: بلند شو وهر چه در قصر هست با خود بردار وببر او گمان كرد كه فرش و تجملات قصر را مي‌گويد سپس متوجه گرديد كه كيسه هاي نقره وطلا، در آن آماده شده
1. الاغاني، ج 4، ص 74، چاپ دار الكتب المصريه.

است كه محتوي پنجاه هزار درهم بوده است ". (1) 3. دحمان اشقر يكي ديگر از نوازندگان معروف ترانه اي را در حضور هارون ايراد كرد كه بسيار مورد توجه او قرار گرفت به حدي كه هارون خواستار تكرار واعاده ي آن گرديد او چند مرتبه آن را تكرار نمود در پايان نوازنده از خليفه درخواست دو آبادي را نمود كه محصول آن دو، هر سال به چهل هزار دينار مي‌رسيد. خليفه كه در حال عيش وعشرت و وجد وطرب بود پذيرفت وآن دو آبادي را به او صله وانعام فرمود. اطرافيان تذكر دادند كه اين انعام خيلي بيش از حد است وچنين صله اي روا نيست. خليفه اظهار فرمود: عطاياي ما ديگر مسترد نمي‌گردد ولي سعي كنيد آنها را از اشقري بخريد. درباريان هارون آن دو آبادي را به قيمت سنگين از نوازندهء دلنواز خريدند ". (2)
درآمد محصولات كشاورزي ملكه مادر علاوه بر امكانات مالي وثروت بيش از حد هارون كه خود را مالك الرقاب وصاحب اختيار كامل بيت المال واموال مردم مي‌دانست خاندان وبستگان ووابستگان محترم! به بركت وجود ذي جود خليفه، هر كدام به نوبت خود از ثروت ودارائي فراواني بهره مند بودند كه در جاي خود در كتب مضبوط است ما فقط به چند نمونه از آن‌ها اشاره مي‌كنيم:
1. مادر خليفه به نام " خيزران " كه بانوي اول كشور وزن مقتدر وبا نفوذي بود به حدي كه در دوران حكومت شوهرش مهدي وفرزندش هادي فرمان فرما وحكمران واقعي او بود نه خلفا! اندوخته هاي مالي وثروت بي حسابي تدارك ديده بود كه مسعودي مورخ نامي مي‌نويسد: " غير از نقد وجواهرات واملاك ومستغلات فراوان تنها محصول غله و درآمد يك ساله ي او از باغات وزمين هاي زراعتي خود، به مبلغ يكصد وشصت ميلون درهم تخمين زده مي‌شد ". (3)
1. الاغاني، ج 6، ص 187.
2. تاريخ الخلفاء، ص 116 - حياة الامام موسي بن جعفر، ج 2، ص 34.
3. مروج الذهب، مسعودي، ج 3، ص 348.

صفحهمفاتيح البحث: الجود (1)، النوم (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، موسي بن جعفر (1)

2. محمد بن سليمان يكي از فاميلان محترم واز فرماندهان سپاه روزي با قاضي بصره و غلامان خاص خود عازم گردش بود شخصي از مستمندان شهر معروف به " رأس النعجه " جلو مركب او را گرفت وچنين اظهار داشت:
" آيا رواست از درآمد محصولات خود هر روز صد هزار درهم داشته باشيد ولي من به نصف درهم، هم براي رفع گرسنگي نيازمند باشم ودسترسي به آن پيدا ننمايم؟ اگر معناي عدالت اين است من به چنين عدالتي كافر هستم ".
غلامان محمد كه تحت تأثير سخنان او قرار گرفته بودند به دستو او صد درهم به او دادند وعبور كردند ". (1) عطايا واسرافكاريهاي شهبانو زبيده بانوي اول كاخ خلافت هارون كه عنوان مادري وليعهد خليفه را داشت در اسراف و تبذير بيت المال وخرج تراشي‌ها در راه ايجاد هنركده هاي زيبا وفنون جميله و دراماتيك و ... دست كم از هارون نداشت. او تحت احساسات وعواطف تنوع طلبي زنانه، هر روز نقشه اي براي تزيينات كاخ خلافت، مي‌كشيد ودر امر استخدام درباريان و خدمت گزاران نظرهايي داشت كه گاهي با بودجه هاي كلان هم تأمين نمي‌گشت: او يك بار سيصد هزار درهم در راه خريد غلامي صرف كرد كه تنها امتياز او اين بود كه بهتر ساز و عود مي‌زند. (2) او در راه تزيين وآرايش همان غلام ووسائل ساز وچنك او پنجاه هزار دينار به مصرف رساند ". (3) او بار ديگر به يك نوازنده بنام " ابن جامع " كه در راه شادمان ساختن شوهر عزيزش سه بيت شعر ترانه خوانده بود از بابت هر شعر، صد هزار درهم مرحمت فرمود كه مجموعا سيصد هزار درهم بود ولي از بابت اين كه شوهر از همسر عقب نماند دستور داد سيصد هزار دينار به او عنايت ملوكانه داشته باشند مبادا دختر ابي فضل بر او غالب وپيروز وبالا

1. مروج الذهب، مسعودي، ج 3، ص 348.
2. سيدات البلاط العباسي، ص 48.
3. بيت الخلفاء والخلعاء.

صفحهمفاتيح البحث: محمد بن سليمان (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

دست بوده باشد! (1) او ديگر بار به آموزگار پسرش محمد امين صد هزار درهم داد ولي اگر به خاطر تعليم و تربيت بود نوش جان معلم باد! كه هنرش بيش از آن ارزش دارد، نه بلكه به خاطر دو بيت شعري بود كه در تملق وچاپلوسي شاگردش سروده بود كه به او نويد مي‌داد او وارث حكومت وخلافت خواهد گرديد ". (2) ابن عطايا وعنايات شهبانو وملكه عالي مقام خلافت، در عصري صورت مي‌گرفت كه فقر وفلاكت وگرسنگي به اغلب هموطنان، رنج وشكنجه مي‌داد واغلب با بيچارگي وناتواني به سر مي‌بردند.

نامه اي از امام به هارون اطرافيان هارون كه عنوان اهل علمي وروحانيت را يدك مي‌كشيدند وبا القاب پر طمطراق مذهبي وعلمي (مفتي - قاضي القضاة) ناميده مي‌شدند دور هارون را به خاطر دنيا وگردآوري مال گرفته بودند هدف آنان حمايت وپشتيباني از ستمگر در سنگر مذهب وروحانيت بود تا ابعاد حكومت او را وسيعتر وگسترده تر سازند ونفوذ آنرا تا اقشار مذهبي ومردم عادي وساده لوح كه به زندگي ساده وبسيط قانع هستند، بكشانند. از اينرو كمتر ديده مي‌شد كه يكي از آنان محض جلب خشنودي ورضايت خدا هارون را خشمناك يا متأثر سازد واو را به حقيقت زندگي وآرمان هاي انساني ومعنوي رهنمون گردند از اين رو نياز به پند واندرز وموعظه وهشدار نسبت به او بسيار ضروري ولازم بود مگر نه اينست كه با ارزش ترين جهادها سخن حقي است كه در پيشگاه ستمگر به زبان آيد از اينرو امام (عليه السلام) روزي از درون زندان " سندي بن شاهك " در مورد توجه دادن به عواقب كار ستمگران نامه اي به اين مضمون به هارون نوشت:

" هارون! هر روز ناگواري كه از من سپري مي‌گردد از تو هم همانند آن يك روز به خوشي و

1. سيرة الامام موسي بن جعفر، ج 2، ص 48.
2. الاغاني، ج 6، ص 77.

خرمي به آخر مي‌رسد. اين كاروان روزها، پشت سر هم سپري مي‌شوند تا روزها به پايان برسد در پايان به روزي خواهيم رسيد كه من وتو در پيشگاه عدل الهي گرد هم خواهيم آمد ولي تفاوتي كه آن روز با اين ايام دارد اينست كه ستمگران وجنايتكاران خسارت فاحشي خواهند ديد. خسارتي كه به هيچ نوع ديگر قابل جبران نيست ". (1) فتوائي از يك دنيا پرست هارون حرص وولع عجيبي به كنيزكان داشت ودر راه آنان از صرف هر گونه امكانات مالي، مضايقه نداشت گاهي هزاران تومان در راه به دست آوردن خواسته هاي حيواني خود، صرف مي‌كرد كه تاريخ زندگاني او سر تا سر مشحون از اين قبيل داد وستدها است.

موردي كه اينجا نقل مي‌گردد از ديگر نظر مطرح است وآن ارتكاب مخالفت ظاهر شرع و خبرگيري فتوا از يك روحاني نماي دنيا پرست است كه نظير آن در جهان كم نيست.

او روزي به يكي از كنيزكان پدرش هادي عشق وعلاقه پيدا كرد واز او درخواست نمود ولي او امتناع ورزيد از آن نظر كه همخوابه ي پدرش بوده است، ودر اسلام از نظر حفظ احترام پدر ومصالح ديگري كه اطلاع نداريم همسران پدر بر فرزند حرام است.

هارون شيفتگي وعلاقه شديدي به آن كنيزك پيدا كرده بود به حدي كه نمي‌توانست از او بگذرد پي ابي يوسف روحاني درباري فرستاد واز او در اينباره استفتاء نمود ونظرش را مورد سوال قرار داد. او بر خلاف قرآن وروش پيامبر اسلام، به نفع خليفه چنين فتوي صادر فرمود: خليفه اين چنين نيست هر چه زن ادعا كند مورد قبول واقع شود گفتار او مورد تصديق نيست شايد دروغ مي‌گويد!! او در اين باره بر خلاف نص اسلام كه مي‌گويد:

زنان در مورد خودشان، مورد تصديق وگواهي است فتوا داد وخليفه را شادمان ساخت او يكباره مبلغ صد هزار درهم به ابو يوسف عنايت فرمود! (2)

1. " يا هارون! ما من يوم ضراء انقضي عني الا انقضي عنك من السراء مثله، حتي نجتمع انا و انت في دار يخسر فيه المبطلون ". الشيعه في الميزان، ص 238.

2. تاريخ الخلفاء، ص 291.

هارون از اين گونه مصارف باطل وناروا از بيت المال مسلمانان فراوان مرتكب مي‌شد. به حدي كه برخي، تعداد كنيزان او را به رقم بسيار درشتي رسانده اند كه امروز مورد قبول نمي‌تواند باشد. (1) ميخوارگي وشرابخواري خليفه فردي كه تصدي امور مسلمانان را به عهده مي‌گيرد الگو ومعيار زندگي اجتماعي و معنوي مي‌گردد هارون كه به نام اسلام بر مردم حكومت مي‌راند در هتك حرمت احكام اسلام به قدري تندروي كرد كه نصوص صريح واحكام علني دين را زير پا نهاد وديگران را همانند خود آلوده ومبتلا ساخت.

او علنا به ميخوارگي وشرابخواري مي‌پرداخت ودر مجالس عمومي ومحافل رسمي به اين كار تظاهر مي‌كرد واز نوازندگان وشاعران درباري، دعوت مي‌كرد تا سروده هائي در اين مجالس بخوانند وبه محفل او رونق بخشند روش خليفه در اجتماع آن روز مسلمانان، تأثير سوء فراوان در طبقات مردم داشت به ترتيبي كه اين امور در اغلب مجالس ومحافل آنان نيز رواج وشيوع پيدا كرد مردم به تقديس وتطهير آن پرداختند به حدي كه شاعري مانند ابونواس شراب را توصيه كرد وگفت مي‌گويند: خمر حرام است ولي مي‌دانيد كه لذت هم در امور حرام است، واز اين قبيل ... (2) مهمتر از گناه كبيره هارون، دفاعيات وتطهيرهاي برخي از متعصبين وروحاني نمايان آن روز وامروز است كه تلاش دارند اين كارهاي نامشروع خلفا راپاك وتطهير نمايند و اظهار مي‌فرمايند:

كه مشروبخواري نبوده است بلكه يك نوع نبيذ وآبجو حلال بوده است از اين قبيل احتمالات كه به نظر مي‌رسد در برابر آن همه گفته هاي مورخين وادباء بسيار دفاع بي مزه

1. تاريخ هارون الرشيد، ص 85 تعداد آنان را به دو هزار تن رسانيده است!!

2. هارون الرشيد، ج 1، ص 267.

فان قالو الحرام، قل حرام * ولكن اللذات في الحرام ألا فأسقني خمرا وقل لي هي الخمر * و لا تسقني سرا، اذا امكن الجهر

(١١٦٥)

صفحهمفاتيح البحث: النوم (1)، الجهر والإخفات (1)، هارون الرشيد (2)

وخشك مي‌باشد هر چند قلبا مايلم كه انشاء الله بوده اينچنين باشد!
زيارتنامه هارون زيارت وتقرب به انوار درخشان معصومين (عليه السلام) به عنوان تطهير وتنزيه خويشتن پيشه و سنت ستمكاراني بوده است كه مي‌خواستند با اين تشبثات وتوسلات، سلاح هاي خود را تيز كنند وبا كسب اعتبار ونفوذ از اينراه، خون هاي ناحق بيشتري را جاري سازند واين سنت تا عصر كنوني به اعتبار خود باقي است. هارون در سفر حج با دبدبه و طمطراق فراوان يك راست به مسجد پيامبر در مدينه به عنوان نشان دادن تقرب خود نسبت به رسول خدا در كنار مزار او اظهار مي‌دارد:
السلام عليك يا رسول الله! سلام بر تو باد اي پيامبر خدا!
السلام عليك يا بن عم! سلام بر تو باد اي پسر عموي من!
امام موسي بن جعفر (عليه السلام) كه سركوب ساختن ستمگران وخوار وذليل ساختن آنان در برابر قدرت الهي، هميشه در برنامه ي حركت او قرار داشت پشت سر هارون متوجه قبر رسول خدا (عليه السلام) گرديد وبه عنوان شكستن غرور ونخوت وانتساب بيجاي او كه حداقل از مقدسات مذهبي واسلامي را در راه تحكيم حكومت باطل خود نيرو وقدرت نگيرد و وجهه وآبروي آنها را مايه ي احترام وآبروي خود قرار ندهدنزديك قبر با صداي رسا با لحن خاص وارادت صادقانه اظهار داشت السلام عليك يا رسول الله! سلام بر تو باد اي پيامبر خدا!
السلام عليك يا ابه!! سلام بر تو باد اي پدر بزرگوارم!
هارون سلام امام را شنيد ودر قلب خود هدف او را مورد ارزيابي قرار داد واز اين كه هدف او را دريافته است متغير گرديد وآثار خشم وغضب در سيماي او پديدار گرديد. (1) مباحثه يك روحاني نماي درباري شيخ مفيد با اسناد پيوسته وويژه ي خود در همين سفر حج مباحثه محمد بن حسين
1. ارشاد مفيد، ص 279 - كفاية الطالب، ص 310.
(١١٦٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الكسب (1)، القبر (1)، الحج (2)، السجود (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

شيباني را كه يكي از روحاني نمايان دربار هارون وقاضي القضاة او بود چنين نقل مي‌كند:
او به عنوان اظهار فضل وكشف عقيده ي امامت از پيشواي عاليقدر ما مي‌پرسد:
سخت در اين مسألة گيج وپريشان شده ام آيا شخص در حال احرام مي‌تواند روي محل خود سايه بان برافرازد؟
امام فرمود: در حال اختيار، نه.
قاضي مكث كرد وسپس گفت:
اگر همين مسلمان احرام بسته از محمل پياده شود ودر حاشيه كوچه از زير سايه ي ديوار بگذرد در اين هنگام چطور؟ امام فرمود: جائز است ومي تواند.
او غش غش خنديد امام بي آن كه از خندهء پر سر وصداي او كه براي متوجه ساختن هارون بود خود را ببازد، گفت: به چه مي‌خنديد؟ به احكام دين؟ به روش وسنت رسول خدا (صلي الله عليه وآله)؟ مگر روش پيامبر اسلام را مطالعه نكرده اي روشي كه به حد تواتر واتقان رسيده است كه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) در احرام سايبان از سرش برداشته بود اما خود از زير سايه‌ها عبور مي‌كرد. بدان! احكام خدا قياس بردار نيست واين روش درست نيست كه شما فتواي خود را بر مبناي قياس بگذاريد. يعني فكر كنيد كه چون افراشتن سايبان براي محرم در محمل جايز نيست به همين قياس عبور از پاي سايه‌ها نيز ممنوع است. آنانكه احكام خود را بر بنياد قياس پايه ريزي مي‌كنند به بيراهه مي‌روند. قاضي: لب فرو بست و هارون به حيرت افتاد. (1) هارون در مكتب درسي امام (عليه السلام) در يكي از روزهايي كه امام در بغداد به سر مي‌برد هارون خواست كه با امام در موضوعاتي بحث كند او را احضار نمود وسخن خود را چنين آغاز نمود:
آيا اين جريان صورت پذير است كه بر امت اسلام دو خليفه حكومت كند وخراج وماليات به دو مركز تحويل شود؟
امام فرمود: پناه بر خدا! شما به ياوه گويي دشمنان گوش فرا ندهيد تو مي‌داني از آن روزي

1. ارشاد مفيد، ص 179.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة بغداد (1)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

كه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) به درود حيات گفت دشمنان ما كوشش مي‌كنند در ميان ما اختلاف بياندازند من وتو از يك خون به وجود آمده ايم ما را رشتهء همخوني وخويشاوندي پيوند مي‌دهد وپيامبر اسلام فرمود: " ان الرحم اذا مست الرحم تحركت و اضطربت ". آميزش وتماس دو همخون عامل حركت وانفعال واضطراب است. هارون دستت را به من بده! تا اضطراب خويشاوندي را احساس كني. هارون دستش را به امام داد پس از لحظه يي مشاهده شد كه چشمان هارون غرق اشك شد وامام را به سوي خود كشيد وبه آغوش برد وگفت: " إجلس يا مولاي فليس عليك بأس ".

بنشين اي سرور وآقاي من! ديگر بر تو مايه نگراني وهراس وجود ندارد، در كنارش نشستم. هارون گفت: راست گفتي تو وپدرت هر دو راستگو هستيد هنگامي كه انگشتان من انگشتان ترا لمس كرد قلب من تپيد واشك در چشمانم لغزيد اكنون مي‌خواهم حرفي بزنم از تو از چيزهايي بپرسم كه سالها است در سينه ي من موج مي‌زند. امام فرمود: هر چه مي‌خواهي بپرس تا آن جا كه علم من كفاف مي‌دهد پاسخ خواهي شنيد.

گفت مي‌خواهم بدانم: شما فرزندان فاطمه چه كرده ايد كه بر ما برتري وفضيلت يافتيد؟

مگر نه آنست كه نسب ما به عباس عموي پيامبر مي‌رسد ونسب شما به ابوطالب، عباس وابوطالب و عبد الله سه برادر بودند اين چيست كه شما خود را به پيامبر نزديكتر از ما مي‌بينيد.

امام فرمود: ما از شما به پيامبر نزديكتريم زيرا عبد الله پدر پيامبر وابوطالب جد ما از يك مادر بدنيا آمدند وعباس از مادر ديگر.

هارون پرسيد: شما چگونه ادعا مي‌كنيد كه وارث پيامبر هستيد با آن كه مي‌دانيد تا عمو زنده است فرزند از پدر ارث نمي‌برد. پيامبر وقتي از جهان رخت بربست، عمويش زنده بود ووارث منحصر به فرد ومسلم او بود!

امام با كمال صراحت وروشني فرمود:

فتواي علي بن ابيطالب بر خلاف اين پندار است ومي فرمايد:

(١١٦٨)

صفحهمفاتيح البحث: الوراثة، التراث، الإرث (1)

" وقتي انساني از دنيا مي‌رود وداراي فرزند باشد، تنها پدر ومادر همسر از ميراثش سهمي معين مي‌برند واساس ميراثش به فرزندان تعلق دارد به فتواي علي (عليه السلام) (با وجود فرزند) عموها مطلقا در مال متوفي حقي ندارند هارون مي‌داني كه فتواي علي همان فتواي پيامبر است وامت

اسلام فتواي او را صحيح وصائب مي‌دانند شما مي‌توانيد از همين نوح بن دراج كه او را به قضاوت كوفه وبصره گماشته اي سوال كني. اوست كه حديث: " اقضاكم علي " (يعني عادلترين داور ميان شما علي است) را از پيامبر وعمر بن خطاب نقل كرده است وقتي علي داورتر از همه ي داوران باشد فتوايش هم جاي بحث وگفتگو نخواهد بود.
هارون پرسيد:
شما فرزندان علي، به كدام جهت به خودتان اجازه مي‌دهيد كه ملت اسلام، شما را فرزند پيامبر بدانند در صورتي كه شما فرزندان علي وفاطمه هستيد ملاك نسب در سلسله نسب پدر است نه مادر در صورتي كه پيامبر پدر مادرتان بوده است نه پدر خود شما؟
امام پرسيد:
هارون من از شما سوالي مي‌كنم كه با صراحت پاسخ آن را بدهيد.
اگر امروز پيامبر اسلام سر از خاك بردارد ودو باره پا به دنيا نهد وزندگي را شروع نمايد واز تو دخترت را خواستگاري كند آيا او را به دامادي مي‌پذيري يا نه؟
هارون: البته البته من به چنين وصلت به عرب وعجم وقريش افتخار ومباهات مي‌نمايم كه با فرستاده ي خدا وپيامبر اسلام خويشاوند وفاميل مي‌گردم.
امام فرمود:
هارون: تو پيامبر را به دامادي مي‌پذيري ومباهات هم مي‌كني. اما اگر پيامبر كه درود خدا بر او باد! بدنيا بيايد نه از من، دخترم را خواستگاري خواهد نمود ونه من دخترم را به او خواهم داد. هارون با تعجب پرسيد چطور؟
امام: براي اينكه من از صلب پيامبر به وجود آمده ام، وتو از صلب او نيستي! وقرآن
(١١٦٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، الصّلب (2)
مي فرمايد: " حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم ": مادران شما ودختران شما با شما محرمند ازدواج با آنان حرام است ومعلوم است كه منظور از دختر شامل دختر دختران و دختران پسران هم هست ودختر من دختر خود پيامبر (صلي الله عليه وآله)، محسوب مي‌شود.
هارون گفت: بر اين گفته ي خود دليلي از قرآن داري تا سخنان خود را محكم تر و استدلالي تر نمايي: امام فرمود:
در روز مباهله پيامبر دستور داشت با فرزندان وزنان همدم جانش با نصاراي " نجران " روبرو شود. وشما مي‌دانيد جز حسن، حسين، فاطمه

وعلي كسي را با خود همراه نبرد و امت اسلام عموما قبول دارد كه منظور از كلمه (ابنائنا) در آيه مباهله، فقط حسن و حسين بوده است بنابراين نص صريح قرآن، حسن وحسين فرزندان پيامبر محسوب شده است. ومقصود از " نسائنا " فاطمه است ومقصود از " انصنا " علي بن ابيطالب است.

هارون در پايان چندين بار به صورت ظاهر، به استدلال هاي امام آفرين گفت واظهار داشت نيازهاي خود را باز گو كند.

امام فرمود: فقط اين را مي‌خواهم كه آزادم بگذاري تا به مدينه برگردم. هارون پذيرفت. (1) جبهه گيري امام (عليه السلام) در برابر حكومت فساد در برابر آنهمه مظالم وتعديات ودر مقابل آن همه فساد وتباهگري هاي هارون، موقعيت وموضع گيري امام يك موضع گيري منفي وسلبي بود او با كمال صراحت وقاطعيت همكاري وتعاون با حكومت او را حرام ودوستان خود را از تأييد برنامه هاي حكومتي او بر حذر مي‌داشت مگر در صورتي كه گره گشايي ورفع نيازهاي مسلمانان منوط به وجود شخصي باشد كه ضرورت وجود او در حل مشكلات مردم مسلمان در تشكيلات خلافت، احساس گردد آنچنان كه به علي بن يقطين وابن بزيع اجازه داده بودند.

او در جلسات درسي وارشادات عمومي ودر رفتار وگفتارهاي خصوصي خود اين جبهه گيري را نشان مي‌داد هر چند كه موقعيت دوستان وهواداران او در شرائطي نبود

1. سيرة الائمة الاثني عشر، ج 2، ص 342 به نقل از صدوق.

صفحهمفاتيح البحث: علي بن يقطين (1)

كه مبارزه ي علني وجهاد عمومي، صورت پذيرد وهمگان در برانداختن حكومت فاسد و پليد او، بسيج گردند.
امام (عليه السلام) در يكي از بيانات خود (آنچنان كه گذشت) به صفوان يكي از علاقمندان خود دستور مي‌دهد: (1) " هر آنكس بقاء ودوام اين حكومت فاسد را دوست داشته باشد او از اعوان وانصار ستمگران خواهد بود ... ".
ودر يكي از بيانات خود به زياد بن ابي سلمه از ياران خود چنين مي‌فرمايد: " زياد! اگر از قله كوه مرتفع به دره بيافتم وتكه تكه گردم بر من بهتر از اين است كه از دستگاه جور وستم، منصبي را بپذيرم يا شاغل پستي از طرف آن دستگاه گردم يا اينكه با يكي از وابستگان ستم، رفت وآمدي داشته وقدم روي بساط آنان بگذارم مگر براي باز كردن گره مشكل فردي مؤمن يا باز نمودن گرفتاري او يا قضاي دين وبدهكاري او ". (2) برخورد منفي امام (عليه السلام) با حكومت فاسد هارون از آن نظر است كه پذيرفتن برخي از عمليات آن، صحه گذاشتن و قبول نمودن مسئوليت جنايات و ظلمها و خون ريزي‌هاي ناحق وتعديات و اجحافات گوناگوني است كه حكومت جور مرتكب آنها شده است و يك نوع همكاري مستقيم در ويران ساختن اساس اسلام و فرو ريختن پايه‌هاي عدالت و از بين بردن شالوده‌هاي آئين پاك الهي و محو آثار و شعائر نبوي (صلي الله عليه وآله) است استثنائي كه امام قائل شده است و اجازه اي هم كه داده است فقط به افراد واجد شرائط لازم، در مورد قضاي حوائج مسلمانان، و نجات آنان از زير يوغ ظلم و ستم وحل مشكلات آنان در تشكيلات جور و ستم بوده است تا حقوق آنان پايمال و تضييع نگردد به اين ترتيب مي‌توان گفت كه اين مورد هم، استثناء از ورود نيست بلكه خود استيفاي حق و پس گرفتن خواسته‌هاي مسلمانان است كه خود موضوعيت دارد به هر ترتيبي امكان داشته باشد بايد از ايادي و چنگال ستمگران نجات داده شود كه گاهي با كشتن و گاهي با كشته

1. متن كامل در بخش فضائل و مكارم اخلاقي امام (ع) گذشت لطفا مراجعه گردد.
2. مكاسب محرمة شيخ انصاري، ص 48، تنقيح المقال مامقاني، ج 1، ص 453.

صفحهمفاتيح البحث: زياد بن أبي سلمة (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)، الكرم، الكرامة (1)

گشتن و گاهي از راه حل‌هاي سياسي و فكري و ديگر وقت با راه حل‌هاي مسالمت آميز ...

آن چه ضرورت و اولويت دارد حق است و تأمين و به دست آوردن آن، چنان كه در مورد علي بن يقطين اين اجازه صادر شده است ولي آن چه كه اساس كار و هستهء اصلي را تشكيل ميدهد مبارزه و از بين بردن حكومت ظلم و ستم است.

(۱۱۷۲)

صفحهمفاتيح البحث: علي بن يقطين (1)

بخش اول فضايل اخلاقي و معنوي امام (عليه السلام)

صفحه(۱۱۷۳)

بخش اول / فضايل اخلاقي و معنوي امام (ع) ...

سرچشمه فضيلت پيشوايان معصوم (عليه السلام) هر كدام به نوبت خود منبع فضائل و مناقب و آموزگاران واقعي فضيلت و شرف و اصول انسانيت هستند، آنان پايه گذاران تمدن واقعي و پيافكنان اصول معاشرت و روابط صحيح و سالم اجتماعي ميباشند. همگان از يك نور سرچشمه گرفته‌اند و در يك مكتب تربيتي الهي، پرورش يافته اند و رو به يك سو و يك هدف گام ميسپرند و غايت زندگي آنان تحكيم مباني انساني و تشييد اصول الهي و آسماني است پس ذكر فضيلت ويژه به هر كدام از پيشوايان معصوم (عليه السلام) به معني سلب آن از ديگران نيست بلكه به مقتضاي عصر و به اقتضاي شرائط تبليغ و امر به معروف و آمادگي روحي مردم هر دوره، باعث ظهور فضائل و مناقب بيشتر ويژه گرديده است كه در دوران‌هاي ديگر آن ويژگي‌ها وجود نداشته است. به عنوان نمونه مي‌توان به شجاعت علي (عليه السلام) و فرزندان ارجمندش، امام حسن (عليه السلام) و امام حسين (عليه السلام) اشاره نمود، آنان عصر پيامبر اسلام را درك كردند و با كفار و مشركين و دشمنان ومارقين وقاسطين و ناكثين روبرو گشتند و برخورد آنان با شمشير و صحنه‌هاي جنگ و ستيز بيشتر بوده است: از آن رو ظهور و شجاعت و صلابت و روح سلحشوري و جهاد در آنان بيشتر از ديگر فضائل معنوي به ثبت رسيده است تا ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام). از اين رو صفات و فضائلي كه اكنون در اين بخش مي‌آوريم در ديگر پيشوايان هم وجود داشته است چه ظاهر شده باشد يا نه.

علم و دانش او خاندان عصمت و طهارت از پايه گذاران علوم و دانش‌هاي حقيقي به شمار مي‌آيند كه با روشنگري‌ها و راهنمايي‌هاي خود كه از روي علم و حكمت و جهان بيني عميق معنوي و

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)

بخش اول / فضايل اخلاقي و معنوي امام (ع) ...
سرچشمه فضيلت پيشوايان معصوم (عليه السلام) هر كدام به نوبت خود منبع فضائل و مناقب و آموزگاران واقعي فضيلت و شرف و اصول انسانيت هستند، آنان پايه گذاران تمدن واقعي و پيافكنان اصول معاشرت و روابط صحيح و سالم اجتماعي ميباشند. همگان از يك نور سرچشمه گرفته‌اند و در يك مكتب تربيتي الهي، پرورش يافته اند و رو به يك سو و يك هدف گام ميسپرند و غايت زندگي آنان تحكيم مباني انساني و تشييد اصول الهي و آسماني است پس ذكر فضيلت ويژه به هر كدام از پيشوايان معصوم (عليه السلام) به معني سلب آن از ديگران نيست بلكه به مقتضاي عصر و به اقتضاي شرائط تبليغ و امر به معروف و آمادگي روحي مردم هر دوره، باعث ظهور فضائل و مناقب بيشتر ويژه گرديده است كه در دوران‌هاي ديگر آن ويژگي‌ها وجود نداشته است. به عنوان نمونه مي‌توان به شجاعت علي (عليه السلام) و فرزندان ارجمندش، امام حسن (عليه السلام) و امام حسين (عليه السلام) اشاره نمود، آنان عصر پيامبر اسلام را درك كردند و با كفار و مشركين و دشمنان ومارقين وقاسطين و ناكثين روبرو گشتند و برخورد آنان با شمشير و صحنه‌هاي جنگ و ستيز بيشتر بوده است: از آن رو ظهور و شجاعت و صلابت و روح سلحشوري و جهاد در آنان بيشتر از ديگر فضائل معنوي به ثبت رسيده است تا ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام). از اين رو صفات و فضائلي كه اكنون در اين بخش مي‌آوريم در ديگر پيشوايان هم وجود داشته است چه ظاهر شده باشد يا نه.
علم و دانش او خاندان عصمت و طهارت از پايه گذاران علوم و دانش‌هاي حقيقي به شمار مي‌آيند كه با روشنگري‌ها و راهنمايي‌هاي خود كه از روي علم و حكمت و جهان بيني عميق معنوي و

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)

فكري بوده است تاريكي‌ها و اوهام را زائل ساخته‌اند و اجتماع را به سوي حقيقت و واقعيت و درستي‌ها و مفاهيم اصيل معارف بشري رهنمون گشته‌اند.

يادگارهاي علمي و فكري امام موسي بن جعفر (عليه السلام) كه در محتويات كتاب‌هاي حديث و فقه و كلام و تفسير ثبت گرديده است يكي از بهترين و غني‌ترين ميراث‌ها و ذخائر علمي و عملي است كه اصول زندگي و روش‌هاي تربيتي و معارف ماوراء طبيعي را با محكم‌ترين و استوارترين بيان‌ها، در اختيار پويندگان آن معارف، قرار داده و اسرار آفرينش را با عالي ترين بيانات خود، توضيح ميدهد كه امروز علم با آن همه پيشرفت و ترقي فراتر از آن گام ننهاده است.

صدر المتألهين در شرح و تفسير حديث شريف عقل كه امام (عليه السلام) به يكي از ياران خود به نام " هشام بن حكم " القاء فرموده است، چنين مينويسد: " اين حديث عقل، در برگيرندهء بزرگ‌ترين مشخصات و ويژگي‌هاي عقل است كه در محتويات خود معارف عاليه‌اي از قرآن مجيد را دارد. اين حديث شريف محتوي معارف پر ارج الهي است كه همانند آن را در چندين مجلد از كتاب‌هاي عرفاء و دانشمندان صاحب نظر، نميتوان پيدا نمود.

جامعيت حديث از آن نظر است كه اشاراتي به علم ماوراء طبيعت، فلكيات، روان شناسي، اخلاق، سياست مدني، تربيت و ... دارد و از نظر مواعظ و پند و اندرز و توجيه به نشأه آخرت، سرشار و غني است ". (1)

رهبر فكري و معنوي امام موسي بن جعفر (عليه السلام) بعد از رحلت پدر عاليقدرش اداره كنندهء فكري و علمي دانشگاه وسيع و بزرگي بود كه از پدر به ميراث باقي مانده بود. دانشگاهي كه همواره در حال توسعه و گسترش، و در برگيرنده هزاران دانشجو و استاد و طالب علم بود.

1. صدر المتالهين: يكي از مفاخر فلاسفه و دانشمندان عصر اخير است كه در فلسفه و حكمت و كلام كم نظير است. كتاب اسفار و شرح اصول كافي و الشواهد الربوبيه و تفسير كامل آيات قرآن از آثار اوست و مهمتر از آن، پايه گذاري يك مكتب فلسفي و فكري است كه هنوز هم پيروان فراوان دارد. او در سال 1050 در سفر حج در بصره به رحمت ايزدي پيوست.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، الإختيار، الخيار (1)، الغني (2)، الوراثة، التراث، الإرث (2)، الحج (1)

گروه‌هاي متعددي از متكلمين وفقها، و فلاسفه ومحدثين و مفسرين و رياضيين و مورخين و رجاليين و ادبا و شعرا و ديگر طبقات مختلف علمي اكنون متوجه مقام علمي الهي امام موسي بن جعفر (عليه السلام) گرديده اند و از كمالات و فضائل و دانش بي پايان او استفاضه مينمايند و گرد شمع وجود او را فرا گرفته‌اند تا مباني مكتب فكري و علمي اسلامي را غني تر و پربارتر سازند و نور درخشان اسلامي را روشن تر و تابان تر نمايند.

امام موسي بن جعفر (عليه السلام) دانشمندترين و با فضيلت‌ترين مردم عصر خود در علم و دانش بود و دانش او همانند انبيا و رجال الهي از منبع پر فيض الهام و كرامت الهي سرچشمه گرفته بود و در مكتب تربيتي خاندان رسالت و طهارت تكميل و پربار گرديده بود. امام صادق (عليه السلام) در تصديق دانش و تأييد آگاهي‌هاي علمي او مي‌فرمايد:

" فرزندم موسي به حدي آمادگي علمي دارد كه اگر از تمام محتويات قرآن پرسش نمائي با دانش و علم كافي كه دارد به تو پاسخ قانع كننده اي خواهد داد او كانون حكمت، فهم، معرفت و انديشه است ". در وسعت و تبحر علمي او كافي است كه در نظر آوريم كه دانشمندان ومحدثين در فنون مختلف اسلامي از وي حقائقي را نقل كرده اند كه كتابها و دفاتر خود را با آنها پر ساخته اند به حدي كه با لقب " عالم " شهرت يافته است.

دانشمند عصر عصر امام، از نقطه نظر علم و دانش يكي از درخشان ترين اعصار اسلامي بوده است، دانش و هنرهاي ظريف در دنياي اسلام آغاز گشته بود. در يك چنين عصر مشعشع كه ديوان‌ها و كتاب‌هاي دانشمندان ايران، يونان و هند به زبان تازي ترجمه مي‌شد و فلسفه و ادبيات و ديگر شاخه‌هاي علوم آن در اوج اعتلاي خود بود پيشواي هفتم ما را در محافل علمي دانشمندان و مجامع بحث و گفتگو و مناظره عالم و دانشمند مي‌ناميدند تا آنجا كه در شمار القاب آن حضرت در آمده بود و اين موضوع خود مي‌رساند كه وجهه ي علمي وتبرز فكري او در ميان ناباوران امامت نيز، پذيرفته شده بود.

(١١٧٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، دولة ايران (1)، الغني (1)

گفتار شيخ مفيد او كه يكي از پيشگامان علم حديث و فقه و تاريخ در قرن چهارم هجري مي‌باشد كه در كتاب " إرشاد " خود مي‌نويسد: " روايات متعدد و فراواني در زمينه‌هاي مختلف علمي از وجود امام ابوالحسن روايت گرديده است كه نشان مي‌دهد او فقيه ترين و دانشمندترين فرد از مردم عصر خود بوده است ". (1) مرحوم سيد محسن جبل عاملي كه يكي از علماي مبرز و مجاهد قرن اخير است و فداكاري‌هاي اجتماعي و علمي او هنوز در قلوب مسلمانان جا دارد، در كتاب خود شبيه كلام شيخ را دارد و مي‌گويد: " علما و دانشمندان دفاتر و كتاب‌هاي خود را با دانش‌ها و علوم امام هفتم پر ساخته اند ". (2) مناظره و گفتگو با ابوحنيفه هنوز كودك نابالغ است و قدم به رشد و كمال لازم، نگذاشته است ولي تحصيلات خود را در مكتب وحي و الهام الهي تكميل كرده است كه با ابوحنيفه رئيس فقهي حنفيان گفتگو مي‌كند و او را مجاب مي‌سازد و قدرت علمي و فقهي خود را با كامل ترين صورت نشان مي‌دهد.

سيره نويسان اسلامي مناظرهء زير را از دوران كودكي و طفوليت او يادداشت كرده اند كه ابوحنيفه پيشواي فقه حنفي گويد: " در سفر حج به قصد ديدار و مناظره با امام صادق (عليه السلام) در پاره اي از مسائل اختلافي، عازم مدينه گشتم و وارد منزل امام صادق (عليه السلام) شدم. در دهليز منزل منتظر اجازه ي ملاقات نشسته بودم كه ناگاه كودكي بيرون آمد كه هنوز به مرحله ي بلوغ نرسيده بود از او پرسيدم اگر فرد غريبي نيازمند رفع حاجت باشد چه كار بايد انجام دهد؟

كودك با فطانت و هوشياري خاص با توجه به نحوه ي سوال با اشاره به فروع واجب و مستحب و حتي مكروه مسألة اين چنين پاسخ داد و مرا شرمنده ساخت: او پشت

1. ارشاد مفيد، ص 277.

2. اعيان الشيعه، ج 4، ص 84.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الحج (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

گفتار شيخ مفيد او كه يكي از پيشگامان علم حديث و فقه و تاريخ در قرن چهارم هجري مي‌باشد كه در كتاب " إرشاد " خود مي‌نويسد: " روايات متعدد و فراواني در زمينه‌هاي مختلف علمي از وجود امام ابوالحسن روايت گرديده است كه نشان مي‌دهد او فقيه ترين و دانشمندترين فرد از مردم عصر خود بوده است ". (1) مرحوم سيد محسن جبل عاملي كه يكي از علماي مبرز و مجاهد قرن اخير است و فداكاري‌هاي اجتماعي و علمي او هنوز در قلوب مسلمانان جا دارد، در كتاب خود شبيه كلام شيخ را دارد و مي‌گويد: " علما و دانشمندان دفاتر و كتاب‌هاي خود را با دانش‌ها و علوم امام هفتم پر ساخته اند ". (2) مناظره و گفتگو با ابوحنيفه هنوز كودك نابالغ است و قدم به رشد و كمال لازم، نگذاشته است ولي تحصيلات خود را در مكتب وحي و الهام الهي تكميل كرده است كه با ابوحنيفه رئيس فقهي حنفيان گفتگو مي‌كند و او را مجاب مي‌سازد و قدرت علمي و فقهي خود را با كامل ترين صورت نشان مي‌دهد.

سيره نويسان اسلامي مناظرهٔ زير را از دوران كودكي و طفوليت او يادداشت كرده اند كه ابوحنيفه پيشواي فقه حنفي گويد: " در سفر حج به قصد ديدار و مناظره با امام صادق (عليه السلام) در پاره اي از مسائل اختلافي، عازم مدينه گشتم و وارد منزل امام صادق (عليه السلام) شدم. در دهليز منزل منتظر اجازه ي ملاقات نشسته بودم كه ناگاه كودكي بيرون آمد كه هنوز به مرحله ي بلوغ نرسيده بود از او پرسيدم اگر فرد غريبي نيازمند رفع حاجت باشد چه كار بايد انجام دهد؟

كودك با فطانت و هوشياري خاص با توجه به نحوه ي سوال با اشاره به فروع واجب و مستحب و حتي مكروه مسألة اين چنين پاسخ داد و مرا شرمنده ساخت: او پشت

1. ارشاد مفيد، ص 277.

2. اعيان الشيعه، ج 4، ص 84.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الحج (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

ديوارها متواري مي‌گردد و از ديدگاه تماشاگران و سرآبها و چشمه‌ها اجتناب ميورزد و از محل افتادن ميوه‌ها و آستانه‌هاي منازل و شوارع و مساجد پرهيز ميكند و رو به قبله و پشت به سوي آن نميكند و لباس خود را از آلودگي حفظ ميكند هر كاري كه خواست انجام ميدهد. (1) هنگامي كه او جواب سوال خود را با توجه به فروع واجب و مستحب و مكروه

مسألة، با عبارت ساده و كوتاه از او شنيد خود را آماده‌ء طرح سؤال ديگري نمود و آن اينكه منشاء معصيت از كيست؟ او نگاه كنجكاوانه و نافذ خود را به سوي ابي حنيفه افكند و فرمود بنشين تا پاسخ تو را بگويم ابوحنيفه سراپا گوش شد و با دقت به سخنان او گوش فرا داد و گفت: " معصيت يا بايد از آفريده يا آفريدگار او و يا هر دو با هم سر زند: اگر آن از طرف خود آفريدگار باشد او عادل تر و با انصاف تر از آنست كه خود سرچشمه معصيت باشد و گناه عمل خود را به آفريده ي خود نسبت دهد و او را در برابر عمل خويشتن، مجازات و مؤاخذه نمايد.

در صورتي كه از هر دو سر زند در اين فرض آفريدگار است كه نيرومندترين شريك‌ها را تشكيل مي‌دهد و شريك نيرومند سزاوارتر است كه تحمل مجازات را از بنده ي ضعيف و ناتوان خود تحمل كند يا او را عفو نمايد و اگر معصيت تنها از بنده باشد و حقيقت هم اينست پس اگر از او بگذرد با كرم و احسان خويش رفتار نموده است و اگر مجازات و كيفر دهد در اثر گناه و عمل خويشتن سزاوار آن بوده است.

ابوحنيفه با استماع اين استدلال متين از آن كودك نابالغ، قانع و متعجب گرديد و راه خويش را پيش گرفت بي آنكه به ملاقات امام صادق (عليه السلام) رسيده باشد و با خود مي‌گفت نوادگان خاندان رسالت، علم را يكي از ديگري به ارث برده اند و همگان عالم و

۱. تحف العقول، ص 302، عين عبارت فشرده اينست: يتواري خلف الجدار، ويتوقي اعين الجار وشطوط الانهار ومساقط الثمار وافنية الدور والطرق النفاذه والمساجد ولا يستقبل القبلة ولايستدبرها ويرفع ثوبه ويضع بعد ذلك حيث يشاء.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، اللبس (1)، السجود (1)، الإستحباب (1)، الشراكة، المشاركة (2)

آگاه هستند ". (1) ابوبصير يكي از شاگردان امام صادق (عليه السلام) در مورد گفتگوي امام (عليه السلام) با لغت پارسي مي‌گويد:
در محضر مقدس پيشواي هفتم نشسته بودم و افتخار حضور داشتم مردي از خراسان شرفياب گرديد و خواست با زبان عربي با امام گفتگو كند. امام پاسخ او را با زبان فارسي سره داد. مرد خراساني حيرت زده و با تعجب پرسيد اي پسر پيامبر! من با اين دشواري با شما به عربي سخن گفتم چون فكر مي‌كردم پيشواي من جز با اين لغت با لغت ديگري آشنايي ندارد و اكنون ميبينم شما فارسي را شيواتر از من أدا ميكنيد. امام فرمود:
شگفتا! اگر اين چنين باشد كه شما هم ندانيد و من هم ... پس فرق و امتياز من با شما چه خواهد بود؟ (2) درست است امروز با وسائل كنوني فرا گرفتن يك زبان خارجي به افراد مستعد، چندان مشكل نيست ولي با توجه به اوضاع آن روز كه روابط و امكانات، محدود بود و فراگيري يك لغت بيگانه چندان ضرورت و لزوم هم نداشته و انگيزه‌اي هم بر چنين عملي نبود توجيه منطقي علم و آگاهي امام (عليه السلام) را جز از راه مخصوص علم پيشوايان معصوم (عليه السلام) كه در كلاس الهام و وحي دوره ديده باشند، چاره ي ديگري نيست كه در بخش " تربيت يافتگان " نمونه‌هايي از دانش و آگاهي امام (عليه السلام) به نظر گرامي خواننده عزيز، خواهد رسيد.
عبادت و زهد او عبادت هر فرد در محدوده ي معرفت و شناسائي او از پروردگار عالم، اندازه گيري مي‌گردد.
محال است فردي بدون معرفت كافي و لازم نسبت به پروردگار خود، عبادت و ستايش شايسته اي را انجام دهد از اينرو آنان كه شناسائي كامل از مبدء غيبي دارند و مراحل ايمان و عقيده را طي كرده اند عبادت و ستايش يكي از لذت بخش ترين مراحل زندگي آنان را تشكيل مي‌دهد و لذتي بالاتر از آن حالت را ندارند.
امام هفتم (عليه السلام) در دودمان قدس و تقوي و در بيت رفيع زهد و عبادت، پرورش يافته بود

1. سيرة الائمة الأثني عشر، ج 2، ص 310.
2. المجالس السنيه ج 2، ص 524.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، خراسان (1)، الزهد (2)

كه ايمان به خدا و عشق و علاقه به فضائل معنوي و خصائص انساني از تمام در و ديوار و جوانب زندگي آن مي‌باريد و همگان شيفته و دلباخته‌ء عبادت و ستايش پروردگار خود بودند.
در كودكي هنوز كودك خردسالي است كه در عادات و اطوار كودكي به سر مي‌برد، صفوان جمال يكي از دوستداران امام صادق (عليه السلام) وارد محضر امام مي‌گردد و از پيشواي آينده سوال مي‌كند امام مي‌فرمايد: " صاحب اين منصب كسي خواهد بود كه لهو و لعب در زندگي او راه ندارد ". در اين هنگام كودك خردسالي كه در دست خود بره گوسفندي را گرفته و با خود همراه دارد و با همان اطوار كودكانه با عشق و علاقه‌اي كه خود به عبادت و سجده دارد به آن حيوان بيزبان اصرار مي‌ورزد و سر او را پايين مي‌آورد كه بر آفريدگار خود سجده كند! پدر مهربان دست او را فرا مي‌گيرد و به آغوش خود مي‌كشد و او را به سينه ي خود مي‌چسباند و مي‌فرمايد: عزيز دل من! تو همان فردي هستي كه لهو و لعب در برنامه‌ء زندگي تو راه ندارد ". (1) زيباترين ساعات زندگي امام (عليه السلام) به هنگام خلوت با آفريدگار خود سپري مي‌گشت، و لذت بخش ترين اوقات عمر او را نماز و انجام فرائض الهي و مستحبات تشكيل مي‌داد. به هنگام عبادت او با تمام وجود و با تمام احساسات و مشاعر و عواطف خود، متوجه كمال مطلق و معبود بيهمتا ميگشت و قطره‌ء وجود خود را به اقيانوس بيكرانه‌ء هستي بخش جهان، وصل مي‌داد. در اين پيوند قلبي، قطرات اشك شوق بي اختيار از چشمان او بر صورت مي‌نشست و آرام آرام بر زمين ميغلتيد و ميافتاد و اضطراب و لرزه اندام او را فرا ميگرفت و ناله‌هاي جان سوز سر ميداد و گريه‌هاي طولاني.
امام (عليه السلام) پس از انجام فرائض و واجبات به نوافل و مستحبات ميپرداخت، نافله‌ء شب را تا وقت اداء فريضه‌ء صبح، ادامه ميداد، سپس تا طلوع آفتاب به تعقيبات و ادعيه و اذكار
1. المجالس السنيه سيد محسن جبل عاملي ج 2، ص 523.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإستحباب (2)، الإختيار، الخيار (1)، التعقيب (1)

مي پرداخت، و سپس سر بر سجده مي‌گذاشت و مدت‌هاي طولاني، در حال سجده و نيايش باقي ميماند. گاهي تا هنگام زوال و وقت ظهر به اين حالت روحاني ادامه مي‌داد.

محدثين نقل نموده اند كه بارها در شبها در مدينه داخل مسجد نبوي (صلي الله عليه وآله) مي‌گرديد و پس از انجام فرائض سر بر سجده مي‌گذاشت و با صداي حزين واندوه فراوان، توأم با اشك چشم اخلاص وشوق، اين كلمات از او شنيده مي‌شد:

" عظم الذنب من عبدك، فليحسن العفو من عندك، يا اهل التقوي و يا اهل المغفرة! " او اين كلمات را با خضوع و خشوع كامل توأم با ناله و سوز مخصوص تا پاسي از شب بر زبان جاري مي‌ساخت و در وادي شوق وصال محبوب خود، گام مي‌سپرد. (1) سپاس براي فراغت امام موسي بن جعفر (عليه السلام) هنگامي كه به دستور ستمگر عصر و طاغوت وقت، هارون رشيد به جرم حق گوئي و دفاع از حقيقت، دستگير و روانهء زندان شد، به خاطر فراغت و دستيابي به فرصت بيشتر براي عبادت و سپاس پروردگار سجده ي طولاني به جا مي‌آورد و در حال سجده اين چنين عرضه مي‌داشت:

" بار الها! من بارها از درگاه تو مسئلت مي‌داشتم كه براي عبادت، فراغتي به من عنايت فرمائي تا به اطاعت و فرمان تو قيام ورزم از اينكه اكنون درخواست مرا اجابت فرموده اي در برابر چنين توفيقي سپاسگزارم ". (2)

در بيشترين اوقات دعاي آن حضرت با اين كلمات آغاز مي‌گرديد: " اللهم اني اسئلك الراحة عند الموت، والمغفرة بعد الموت، والعفو عند الحساب ". (3) بار خدايا! من به هنگام مرگ آسايش و راحتي، و پس از مرگ غفران و آمرزش، به هنگام بررسي حساب، عفو و گذشت از درگاه تو مسئلت مي‌دارم! "

١. وفيات الاعيان، ج ٤، ص ٢٩٣.

٢. ابن شهر آشوب، المناقب ج 2، ص 379.

3. شيخ مفيد، ارشاد مفيد ص 277.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، المسجد النبوي الشريف (1)، الموت (2)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، ابن شهر آشوب (1)

سفرهاي حج آن بزرگوار

سفرهاي حج آن بزرگوار مسافرت‌هاي حج آن بزرگوار كه معمولا 24 تا 25 روز طول ميكشيد به صورت پياده انجام ميپذيرفت با آن كه وسائل سوار شدن از هر نظر فراهم بود چون سواري‌ها و اسب‌هاي راهوار پيش روي آن حضرت كشانده ميشد و اين خود ميرساند كه علاقه و اخلاص آن بزرگوار به مظاهر توحيد و عبادت تا چه حدي بوده است.
امام، چهار بار به صورت خانوادگي به بيت الله الحرام رهسپار شدند و در آن سفرهاي خانوادگي علي بن جعفر برادر ارجمندش نيز حضور داشت و ملتزم ركاب امام و مفتخر به امتثال او امر او بود و چندين بار هم تنها و بدون عائله و خانواده، به سفر حج رفتند. روش مسافرت‌هاي آن حضرت به اين ترتيب بود كه معمولا از معاشرت و اختلاط با مردم كه موجب تضييع فرصت گرانبها ميگردد احتراز ميورزيد فقط و فقط به عبادت و سازندگي نفس، و تصفيه خويشتن و تفكر در عظمت خالق ميپرداخت و در اين سير و سلوك و انديشه‌ها بود كه از خود بي خود مي‌گشت و راه تقرب و وصال بيشتر را مي‌جستند كه عاليترين و لذت بخش ترين حالات يك فرد با ايمان و مخلص است. داستان ملاقات او با شقيق بلخي كه در بخش آراء و گفته‌هاي ديگران آمده است گوياي اين حالت سير و سفر روحاني است. وي در پايان ملاقات خود طبق دريافت‌هاي خود اعتراف نمود كه: " موسي بن جعفر يكي از اوتاد وابدال روزگار مي‌باشد ". (1) امام در يكي از دعاهاي حج خود مي‌گويد: " انت شربي اذا ظمئت من الماء، وقوتي اذا اردت طعاما الهي! وسيدي! مالي سواك فلا تعدمنيها ". خدايا! همه چيز و همه زندگي من تو هستي و جز تو خواسته و پناه ديگري ندارم.
تلاوت و انس با قرآن او عاشق قرآن وفاني در اجراي احكام و محتويات آن بود و لحظه‌اي از اين امر غفلت

1. تفصيل داستان مزبور در كتاب‌هاي: اخبار الدول، ص 112 - مختار صفوة الصفوة، ص 153 احقاق الحق، ج 12 و ديگر منابع تاريخي وحديثي آمده است، مراجعه گردد.

صفحهمفاتيح البحث: علي بن جعفر (1)، الحج (4)

سفرهاي حج آن بزرگوار مسافرت‌هاي حج آن بزرگوار که معمولا 24 تا 25 روز طول ميکشيد به صورت پياده انجام ميپذيرفت با آن که وسائل سوار شدن از هر نظر فراهم بود چون سواري‌ها و اسب‌هاي راهوار پيش روي آن حضرت کشانده ميشد و اين خود ميرساند که علاقه و اخلاص آن بزرگوار به مظاهر توحيد و عبادت تا چه حدي بوده است.
امام، چهار بار به صورت خانوادگي به بيت الله الحرام رهسپار شدند و در آن سفرهاي خانوادگي علي بن جعفر برادر ارجمندش نيز حضور داشت و ملتزم رکاب امام و مفتخر به امتثال او امر او بود و چندين بار هم تنها و بدون عائله و خانواده، به سفر حج رفتند. روش مسافرت‌هاي آن حضرت به اين ترتيب بود که معمولا از معاشرت و اختلاط با مردم که موجب تضييع فرصت گرانبها ميگردد احتراز ميورزيد فقط و فقط به عبادت و سازندگي نفس، و تصفيه خويشتن و تفکر در عظمت خالق ميپرداخت و در اين سير و سلوك و انديشه‌ها بود که از خود بي خود مي‌گشت و راه تقرب و وصال بيشتر را مي‌جستند که عاليترين و لذت بخش ترين حالات يك فرد با ايمان و مخلص است. داستان ملاقات او با شقيق بلخي که در بخش آراء و گفته‌هاي ديگران آمده است گوياي اين حالت سير و سفر روحاني است. وي در پايان ملاقات خود طبق دريافت‌هاي خود اعتراف نمود که: " موسي بن جعفر يکي از اوتاد وابدال روزگار مي‌باشد ". (1) امام در يکي از دعاهاي حج خود مي‌گويد: " انت شربي اذا ظمئت من الماء، وقوتي اذا اردت طعاما الهي! وسيدي! مالي سواك فلا تعدمنيها ". خدايا! همه چيز و همه زندگي من تو هستي و جز تو خواسته و پناه ديگري ندارم.
تلاوت و انس با قرآن او عاشق قرآن وفاني در اجراي احکام و محتويات آن بود و لحظه‌اي از اين امر غفلت

1. تفصيل داستان مزبور در کتاب‌هاي: اخبار الدول، ص 112 - مختار صفوة الصفوة، ص 153 احقاق الحق، ج 12 و ديگر منابع تاريخي وحديثي آمده است، مراجعه گردد.

صفحهمفاتيح البحث: علي بن جعفر (1)، الحج (4)

تفقد از مخلوق

نداشت قرآن را با صداي خوش و لحن زيبا و آواز دلربا و آهنگ روحاني و معنوي به صورت بريده، بريده تلاوت مي‌فرمود. جذبه‌هاي صداي او، رهگذران ومستمعين را از راه باز ميداشت و تحت تأثير خاص خود قرار ميداد گاهي آنان را به گريه و ناله ميافكند. در اثر ممارست دائم با قرآن و عبادت‌ها و مناجات‌هائي كه داشت مردم مدينه در ميان خود او را به " زين المتهجدين " يعني زينت شب زنده داران و عبادت كنندگان لقب داده بودند و با آن لقب ميان مردم شهرت يافته بود. (1) عنايت خاص امام به تلاوت و ممارست قرآن و آيات نوراني الهي از يك حقيقت بزرگ پرده بر مي‌دارد و آن اين كه قرآن از ديدگاه اهل بيت (عليه السلام) در مقام عظمت و اهميت والاتري قرار دارد كه ما هنوز به آن حقيقت نرسيده ايم آنان بهتر از همگان مي‌دانند كه قرآن چه تأثير شگرف و فوق العاده اي در زندگي روحي و اجتماعي مردم مي‌تواند داشته باشد. اگر محتويات و احكام آن در ميان مردم پياده گردد چه زندگي سعادت بخش و با صفائي در ميان آنان حكم فرما خواهد بود.
مردان حديث و روايت به اتفاق آراء اعتراف كرده اند كه قهرمان گفتار ما در پرهيز كاري و پرستش حق و عبادت شبانه روزي خداوند عالم، و در عنايت و توجه به قرآن در عصر خود بي همتا و بي نظير بود و كمتر شبي در عمر پر بركتش، سپري مي‌گرديد كه سر بر بالين استراحت و اسايش بنهد و آسوده و غافل در بستر استراحت بيارامد و از عبادت و نيايش و از قرائت و تلاوت آيات، غفلت و كوتاهي داشته باشد.
تفقد از مخلوق در برنامه‌هاي عبادت و بندگي امام (عليه السلام) عبادت ويژه اي هم گنجانده شده بود كه محض خشنودي خدا، و جلب رضايت و رفاه مخلوق صورت مي‌گرفت كه از نظر اهميت كمتر از سجده‌هاي طولاني آن بزرگوار نبود و آن تفقد از مستمندان و رسيدگي به وضع درماندگان، در دل شب‌ها بود بي آنكه خود آنان متوجه عامل اين تفقدها گردند. شيخ مفيد
1. المجالس السنيه، ج 2، ص 527 - ارشاد مفيد، ص 260.
(١١٨٤)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

در اين باره مي‌نويسد: " او شبانه از فقراء و مستمندان شهر مدينه، تفقد و دل جوئي به عمل مي‌آورد و در زنبيل مخصوص پول و مواد غذائي به منازل و كلبه‌هاي آنان حمل مي‌كرد، و به ترتيبي در اختيار آنان قرار مي‌داد كه گاهي خودشان هم نمي‌دانستند كه اين كمك‌ها از كدام شخص و از كدام ناحيه، صورت گرفته است؟ " (1) تواضع و فروتني امام موسي بن جعفر (عليه السلام) بر مرد سياه چهره و بد منظري گذر كرد و بر وي سلام نمود و كنارش نشست مدتي با او سخن گفت سپس آمادگي خود را در قضاي حوائج او اعلام فرمود. بعضي كه ناظر جريان بودند عرض كردند يابن رسول الله! آيا با چنين شخصي مي‌نشيني و از حوائج او سوال مي‌كني؟ حضرت در جواب فرمود:

" اين مرد سياه چهره بنده ايست از بندگان خدا و برادري است از برادران، به حكم كتاب خدا، همسايه اي است با ما در بلاد خدا، حضرت آدم بهترين پدران، آئين اسلام والاترين اديان ما و او را به هم ربط داده است ". (2)

در راه امر به معروف روش تبليغ و راه و رسم امر به معروف و نهي از منكر امام (عليه السلام) شيوه ي مخصوصي داشت كه امكان نداشت نفس گرم و مسيحائي او بر قلب مستعدي دميده گردد و او از گناه خود بر نگردد. داستان زير مي‌تواند نمونه بارزي از اين مقوله به شمار آيد.

" بشربن حارث حافي " از هل مرو بود، مدتي از عمرش را به گناهكاري و شهوات غير مشروع گذراند روزي حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام) از كوچه اي كه خانه ي بشر در آن بود،

1. ارشاد مفيد، ص 277.

2. روي عن موسي بن جعفر (ع) انه مربرجل من اهل السواد رميم المنظر فسلم عليه ونزل عنده وحادثه طويلا ثم عرض نفسه في القيام بحاجة ان عرضت له. فقيل يا بن رسول الله! أتنزل الي هذه ثم تسأله عن حوائجه وهو اليك أحوج.

فقال (ع): عبد من عبيدالله وأخ في كتاب الله وجار في بلادالله يجمعنا واياه خير الأباء آدم و أفضل الأديان، الأسلام.

(۱۱۸۵)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

در اين باره مي‌نويسد: " او شبانه از فقراء و مستمندان شهر مدينه، تفقد و دل جوئي به عمل مي‌آورد و در زنبيل مخصوص پول و مواد غذائي به منازل و كلبه‌هاي آنان حمل مي‌كرد، و به ترتيبي در اختيار آنان قرار مي‌داد كه گاهي خودشان هم نمي‌دانستند كه اين كمكها از كدام شخص و از كدام ناحيه، صورت گرفته است؟ " (1) تواضع و فروتني امام موسي بن جعفر (عليه السلام) بر مرد سياه چهره و بد منظري گذر كرد و بر وي سلام نمود و كنارش نشست مدتي با او سخن گفت سپس آمادگي خود را در قضاي حوائج او اعلام فرمود. بعضي كه ناظر جريان بودند عرض كردند يابن رسول الله! آيا با چنين شخصي مي‌نشيني و از حوائج او سوال مي‌كني؟ حضرت در جواب فرمود:

" اين مرد سياه چهره بنده ايست از بندگان خدا و برادري است از برادران، به حكم كتاب خدا، همسايه اي است با ما در بلاد خدا، حضرت آدم بهترين پدران، آئين اسلام والاترين اديان ما و او را به هم ربط داده است ". (2)

در راه امر به معروف روش تبليغ و راه و رسم امر به معروف و نهي از منكر امام (عليه السلام) شيوه ي مخصوصي داشت كه امكان نداشت نفس گرم و مسيحائي او بر قلب مستعدي دميده گردد و او از گناه خود بر نگردد. داستان زير مي‌تواند نمونه بارزي از اين مقوله به شمار آيد.

" بشربن حارث حافي " از هل مرو بود، مدتي از عمرش را به گناهكاري و شهوات غير مشروع گذراند روزي حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام) از كوچه اي كه خانه ي بشر در آن بود،

1. ارشاد مفيد، ص 277.

2. روي عن موسي بن جعفر (ع) انه مربرجل من اهل السواد رميم المنظر فسلم عليه ونزل عنده وحادثه طويلا ثم عرض نفسه في القيام بحاجة ان عرضت له. فقيل يا بن رسول الله! أتنزل الي هذه ثم تسأله عن حوائجه وهو اليك أحوج.

فقال (ع): عبد من عبيدالله وأخ في كتاب الله وجار في بلادالله يجمعنا واياه خير الأباء آدم و أفضل الأديان، الأسلام.

(١١٨٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

عبور مي‌فرمود، موقعي كه به درب خانه ي بشر رسيد اتفاقا در باز شد و يكي از كنيزكان بشر از خانه بيرون آمد كنيز حضرت را شناخت و آن حضرت هم مي‌دانست كه اين خانه بشر است. از كنيز سوال فرمود: آقاي تو آزاد است يا بنده؟ پاسخ داد: آزاد است. فرمود:
چنين مي‌نمايد كه گفتي، زيرا اگر بنده بود به شرائط بندگي عمل مي‌كرد و از آقاي خود اطاعت مي‌نمود.
حضرت اين سخن را فرمود و راه خود را در پيش گرفت. كنيز به خانه برگشت و گفته ي امام را براي بشر بازگو كرد. سخن حضرت در نهاد وجود او طوفاني برپا كرد و سخت منقلبش نمود با عجله ي تمام از جا برخاست و با پاي برهنه از خانه بيرون دويد و خود را به آن امام رساند و اعتذار نمود با دست مبارك او توبه كرد و گناهان خود را ترك گفت و راه و رسم اطاعت و بندگي را پيش گرفت. چون موقعي كه به حضور امام شرفياب شد و توبه كرد پا برهنه بود به احترام حفظ لحظه ي سعادت بخش، تا پايان عمر كفش نپوشيد و هميشه با پاي برهنه راه مي‌رفت، لذا معروف شد به بشر حافي: يعني پابرهنه. (1) چون امام و رسم تبليغ را مي‌دانست كه با چه زباني با فرد آلوده، سخن گويد بشري كه چندين سال با گناه و ناپاكي آلوده بود با يك جملهء كوتاه او را متنبه ساخت و چنان منقلب نمود كه از گذشته ي خود استغفار نمود و باقيماندهء عمر خود را با پاكي و درستكاري سپري ساخت و يكي از مردان نامي و معروف تاريخ گرديد به حدي كه خطيب بغدادي در تاريخ خود از يكي از علماي آن عصر به نام ابراهيم حربي نقل مي‌كند كه او گويد: " شهر بغداد عاقل تر و متين‌تر از بشر بن حارث را در خود نپرورانده است گوئي كه در هر موي او عقل و تدبيري، نهفته است ". (2) آزاد ساختن غلام خريدن غلام و آزاد ساختن آن، يكي از برنامه‌هاي عبادي امام (عليه السلام) بوده است به حدي كه
1. تتمة المنتهي، ص 329 نقل از آية الكرسي استاد خطيب نامي شادروان آقاي فلسفي، ص 191.
2. تاريخ بغداد، ج 7، ص 73.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة بغداد (1)، النوم (1)، كتاب تاريخ بغداد للخطيب البغدادي (1)

در مدت عمر خود بيش از هزار نفر را خريداري و در راه خدا و جلب رضايت و خشنودي او آزاد ساخته است ". (1) بذل و كرم آن بزرگوار يكي از مشخص ترين صفات بارز پيشواي هفتم ما سخاوت و بذل وجود و كرم اوست كه در راه خدا مبذول مي‌داشت. خاندان عصمت و طهارت به مال و ثروت و اندوخته‌هاي مادي از آن ديدگاه عنايت دارند كه وسيله‌اي است مي‌توان با آن، رضايت و خشنودي پروردگار را با سد جوع گرسنگان، و رفع نياز مستمندان و ايجاد سرور در قالب يتيمان يا تأمين رفاه عمومي مسلمانان و ... جلب نمود و افرادي را در زندگي به نوائي رساند و گرنه خود امكانات مالي از ديدگاه آنان، اصالت نداشت و معمولا تراكم يا فراواني آن فرد را از زندگي حقيقي و واقعيت حيات باز مي‌دارد و انسان را به صورت خدمتگزار و ابزار بي اراده ي خود در مي‌آورد كه به طور يقين هدف خلقت آن نبوده است، بر اين اساس است كه سيره نويسان بي طرف، اتفاق نظر دارند كه امام موسي بن جعفر (عليه السلام) يكي از چهره‌هاي معروف سخاوت و كرم عصر خود بود و امكانات مالي خود را كه محصول دسترنج خود بود كه از راه كشاورزي و زراعت عايد او مي‌شد در اختيار نيازمندان و بيچارگان واقعي اجتماع قرار مي‌داد. به ترتيبي كه بخشش‌ها و كرامت‌هاي آن بزرگوار در اعماق دل‌هاي مردم ريشه دوانده بود كه در مدينه به صورت ضرب المثلي شيوع داشت، گاهي در گفتگوها به همديگر مي‌گفتند: " تعجب از كسي است كه كيسه ي بذل و بخشش موسي بن جعفر به او رسيده باشد ولي باز هم اظهار فقر و تنگ دستي بنمايد ". (2) او سعي و كوشش داشت كاري را كه براي خدا انجام مي‌دهد بيرون از دائرهء ديد مردم باشد و جز خداوند متعال كسي از آن آگاهي و اطلاع نداشته باشد.

بهترين فرصت براي انجام چنين نيت، را شبها را انتخاب كرده بود. او عطايا و كمك‌هاي

۱. حياة الامام موسي بن جعفر به نقل از كتاب الدر النظيم في مناقب الائمه مخطوط در كتابخانه آيت الله حكيم در نجف.

۲. عمدة الطالب، ص 185.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، موسي بن جعفر (2)، الضرب (1)، الإختيار، الخيار (1)

خود را در دل شب به منازل مستمندان مي‌رساند بي آنكه خود صاحب منازل اطلاع پيدا كند در منازل آنان قرار مي‌داد هدفش اين بود كه مبادا

آبروي ارزشمند مستمندان در برابر كالاهاي كم ارزش و پست مادي باز ستانده شود يا اينكه كسي جز پروردگار عالم از راز چنين عملي آگاه گردد او با عطايا و بخشش‌هاي شبانه ي خود خانواده هائي را از فقر و هلاكت نجات داد. به حدي كه مرحوم شيخ مفيد در ارشاد مي‌نويسد: " امام موسي بن جعفر (عليه السلام) سخي ترين فرد عصر خود بود ". (1) ومرحوم سيد محسن جبل عاملي (اعلي الله مقامه) در اين باره نقل مي‌كند:

" سخاوت و كرم و بذل و بخشش امام (عليه السلام) زبانزد خاص و عام بود و از اين جهت شهرتي به سزا داشت او در دل شب از مستمندان و فقراي مدينه تفقد به عمل مي‌آورد و در زنبيل مخصوص پول و نقدينه و مواد غذائي به منازل آنان حمل مي‌كرد بي آنكه مستمندان توجه و آگاهي پيدا نمايند كه اين عطايا از كدام ناحيه است؟ " شخصي بنام محمد بن عبد الله بكري براي وصول مطالبات خود به مدينه آمد ولي از بدهكاران چيزي به دستش نيامد. در بين راه با امام روبرو گشت و جريان را به امام عرض نمود امام به خدمتگزار خود دستور داد به منزل برگردد و كيسه‌اي محتوي سيصد دينار را بياورد و به او بدهد تا دست خالي به وطن بر نگردد.

او در پايان نقل خود مي‌افزايد: معمولا عطاياي امام بين دويست تا سيصد دينار بود كه آن روز مبلغ قابل توجهي به شمار مي‌آمد از اين رو كيسه‌هاي عطا و بخشش امام در ميان مردم معروف و مشهور بود ". (2) استاد سيد باقر قرشي داستان زير را از تاريخ خطيب بغداد نقل مي‌كند:

" امام روزي با اطرافيان و خدمتگزاران خود براي سركشي به مزارع خود به صحرا مي‌رفت در بين راه در محلي به استراحت پرداختند. سردي هواي مدينه در حدي بود كه نياز به

1. ارشاد، ص 227 چاپ دار الكتاب الاسلاميه.

2. المجالس السنيه، ج 2، ص 527.

آتش احساس مي‌شد، همگي نشسته بودند، ناگاه غلام زنگي كه در دست خود ظرف حلوائي داشت به سراغ خدمتگزاران امام آمد و پرسيد آقا و سيد شما كجا است؟ آنان با اشاره امام را به او نشان دادند. باز پرسيد كنيه ي او چيست؟

گفتند: ابوالحسن.

غلام به سوي امام آمد و حلوائي كه در دست داشت جلو امام گذاشت تا ميل كند. امام آن را پذيرفت و به خدمت گزاران خود تحويل داد، او كه سردي هوا را احساس مي‌كرد. به طرف بيابان رفت و قدري هيزم جمع كرد و به پيشگاه امام آورد و عرض كرد اين هيزمها هم تقديم است. امام

از خدمتگزاران خواست آتش فراهم آوردند تا هيزم را روشن كنند و دستور داد نام آن برده و مشخصات مالك او را ثبت كنند و محفوظ نگه دارند.
امام (عليه السلام) چند روزي در مزرعه ي خود اقامت گزيد سپس عازم بيت الله الحرام گرديد تا حج عمره بجا آورد. پس از فراغت از اعمال عمره به يكي از دوستان خود به نام " صاعد " دستور داد كه از مالك و صاحب غلام جويا گردند و جستجو كنند اگر در مكه هست به امام اطلاع بدهند تا شخصا به سراغ او رود و نكتهء اين دستور آن بود كه فرمود:
" چون من به او احتياج دارم بهتر است من به سوي او روم چون من نيازمند او هستم ".
صاعد به جستجوي او پرداخت و اطلاع پيدا كرد كه خوشبخانه يكي از دوستداران و شيعيان اهل بيت (عليه السلام) است او پس از آشنائي از علت آمدن او جويا گرديد او نمي‌خواست كه قدوم امام را به اطلاع او برساند ولي در اثر كنجكاوي و دقت او در پرس و جو از تشريف فرمائي امام هم آگاهي يافت و با اشتياق به ديدار امام شتافت و از ملاقات امام بسيار خوشحال و مسرور گرديد. امام در ضمن صحبت خود فرمود:
آيا علاقمند هستي كه غلامت را بفروشي؟ عرض كرد: غلام و هر چه ملك و دارائي دارم مال شما است.
امام (عليه السلام) فرمود: من با ملك و دارايي شما كاري ندارم مال خودتان باشد، اگر غلام را بفروشي من خريدارم. آن مرد اصرار داشت كه امام غلام را بي پول به صورت هديه بپذيرد
(١١٨٩)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، النوم (2)

ولي امام امتناع مي‌ورزيد، تا آنكه او را با ملكي كه در آن كار مي‌كرد به هزار دينار خريد و برده را در راه خدا آزاد ساخت وملك را در اختيار او گذاشت تا وسيله ي معيشت وي باشد.
امام با اين عمل خواست كه در برابر احسان وخدمت آن برده، احسان و نيكي متقابل داشته باشد. به بركت اين عطاي خاص امام خداوند متعال وسعتي در كار او فراهم آورد كه فرزندان او گردانندگان چرخ اقتصادي بازار مكه گرديدند ". (1) ابن صباغ مالكي در مورد كرم و سخاوت آن بزرگوار مي‌نويسد: " موسي بن جعفر (عليه السلام) عابدترين و داناترين و سخي‌ترين و پاك نفس ترين مردم عصر خود بود او پول و مواد غذائي و ديگر نيازمندي‌هاي ضروري را به خانه‌هاي مستمندان مدينه حمل ميكرد بي آنكه آنان اطلاع پيدا نمايند اين احسان‌ها و كمك‌ها از كدام ناحيه است و تا روز رحلت آن بزرگوار كسي از اين راز آگاهي نداشت ". (2) احسان به دشمن احسان و نيكي كردن به دوستان كار سهل و آساني است چون در آنان اميد عوض يا حس إشباع حب ذات و خود دوستي نهفته است و بالأخره او دوست و همكار محسوب مي‌گردد. ولي كمال كرم و سخاء در آنست كه انسان دوست و دشمن را در موقع نياز، برابر به حساب آورد و تنها خدا را مقصد و مقصود خود قرار دهد. اين برنامه در زندگي امام (صلي الله عليه وآله) بارها اتفاق افتاده است كه تنها به نقل داستان زير بسنده مي‌كنيم: " در شهر مدينه مردي گمنام و فرومايه‌اي به سر مي‌برد كه با امام (عليه السلام) عداوت شديد و كينهء قلبي ديرينه داشت.
حكومت وقت و ايادي او نيز او را تحريك و از عمليات او پشتيباني مي‌نمود و او را وا مي‌داشت هر كينه اي كه در دل دارد در حق خاندان پيامبر و نوادگان علي (عليه السلام) روا دارد اين مرد اصرار مي‌ورزيد كه كينه ي ديرينه و زهرآگين خود را منحصرا بر دامان موسي بن جعفر (عليه السلام) سرشناس ترين فرد خاندان علوي بريزد.
1. حياة الامام موسي بن جعفر، ج 1، ص 150 به نقل از تاريخ خطيب بغداد.
2. الفصول المهمه، ابن صباغ مالكي، ص 219.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، مدينة بغداد (1)، موسي بن جعفر (1)

كار تعدي و بيدادگري اين فرومايه به جائي رسيد كه چند تن از ياران پيشواي هفتم اجازت طلبيدند كه با ريختن خون او، دفتر اين حكايت ننگين را بشويند. آنان اصرار داشتند امام اجازت دهند تا با يك ضرب شمشير كار اين فاجر خبيث را براي هميشه بسازند و خود را از آزار زبان و طعن او راحت سازند.
امام هر گاه كه اين درخواست را از ياران خود مي‌شنيد با لحن پرخاش آميزي آنان را از اين كار باز مي‌داشت و مي‌فرمود: " من خود او را تنبيه خواهم نمود ".
روزي بي آنكه كسي را امام همراه خود بردارد بر قاطر، " مركب اختصاصي " خود نشست و به سراغ آن مرد رفت و از وضع او اطلاع گرفت. به عرض رساندند او در حومهء مدينه در كشتزار خود مشغول كشاورزي است امام به سوي مزرعه ي او رفت، و بدون رعايت آئين كشت و كار قاطر سواري خود را از ميان گندمها عبور داد.
آن مرد كه از دور اين سوار بزرگوار را شناخته بود فرياد كشيد: چه مي‌كني؟ كجا مي‌آئي؟
امام (عليه السلام) بي آنكه به اين فريادها پاسخ گويد همچنان پيش ميرفت تا به در كومهء او رسيد و در آنجا از مركب خود پياده شد و بر دشمن كينه توز و نادان خود سلام كرد و با خنده و خوشرويي فرمود:
- خوب حالا بگو از اين بي احتياطي من مزرعه ي شما چقدر خسارت ديد؟
مردك كه هنوز اخمهايش باز نشده بود گفت: صد سكه طلا.
- بگو ببينم از اين مزرعه چقدر اميد سود و بهره‌داري؟
مرد با لحن تلخ و تندي گفت: من كه غيب نميدانم.
- فرمود: من هم از غيب سوال نكردم.
مرد فكري كرد و گفت: دويست سكه طلا.
در اين هنگام امام كيسه اي از جيب خود بيرون كشيد و در دامان آن مرد سرازير كرد كه محتواي سيصد سكه ي طلا بود.
امام فرمود: اين بهره اي كه اميدوار بودي از مزرعه ات بدست آوري مي‌بيني كه مزرعهء تو

هنوز همچنان باقي است و من اميدوارم كه خداوند متعال اميد تو را از اين مزرعه باز آورد.
آن مرد كه در برابر اين كرم و بخشش و در مقابل اين ماجرا، متحير و بهت زده مانده بود از جا برخاست و با انكسار و مذلت خود را به پاي آن بزرگوار افكند و ديگر از شرم نتوانست سر بردارد و در چشم امام (عليه السلام) بنگرد.

عصر آن روز که ياران امام (عليه السلام) آن مرد را در مسجد پيامبر در مدينه ديدند که درباره‌ء امام مي‌گفت: الله أعلم حيث يجعل رسالته: " خداوند آگاه و دانا است که پيشوائي را به چه کسي واگذارد ". (1) اينها نمونه هائي چند از عطايا و بخشش‌هاي امام (عليه السلام) بود که بيان گرديده است و هميشه مي‌فرمود:

" يکي از عوامل مغفرت و بخشش الهي، اطعام غذا در راه خدا است ".

اين قبيل نمونه‌ها و الگوها را جز در مکتب انسان ساز اهل بيت (عليه السلام) جاي ديگري نمي‌توان سراغ گرفت، مکتبي که پيشروان آن، هستي و امکانات خود را در راه خدا و آسايش بندگان او قرار مي‌دهند و خود را فاني و محو بقاء و دوام تعاليم آن مي‌نمايند و نظير آن را در ديگر مکاتب مادي هرگز نمي‌توان جستجو کرد بويژه در عصر کنوني که چرخ‌هاي زندگي مردم بر اساس ماديات متقابل و گام به گام و اقتصاد بهره‌وري مي‌چرخد، و اصول انساني را زير چرخ‌هاي بيرحم ماده پرستي محو و لگدمال ميسازد و همه را طالب مال و منال و جوياگر کسب قدرت و إقتدار از راه ماده و ماديات مينمايد، و کمتر به معنويات و عواطف عاليه و اصول فضائل پرداخته ميشود و اصولا عواطف و احساسات دست نخورده و سالمي باقي نگذاشته است تا سرچشمه و زاينده‌ء اين ثمرات بوده باشد، و اگر باز نمونه‌هائي پيدا شود، آن هم در ميان پيروان و دوستداران اين مکتب پر فضيلت، ميتوان جستجو کرد که مورد گواه و تصديق ديگران نيز ميباشد.

1. حياة الامام موسي بن جعفر، ص 150.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الكسب (1)، الطعام (1)، السجود (1)، موسي بن جعفر (1)

عطوفت به هم نوع امام (عليه السلام) قلبي مهربان و احساسات سوزان نسبت به مردم و هم نوعان خود داشت، و سعي در اداء حوائج و نيازهاي توده‌ها و رفع ظلم و نياز از ديگران را داشت هيچ فردي، خانهء او را قصد نميكرد مگر آنكه با دست پر و با قلب آرام و خشنود از حضور او باز ميگشت. امام به صحابي وفادار خود علي بن يقطين از آن نظر اجازهء دخول به دستگاه خلافت را داد كه بتواند رفع ظلمي از مظلومان و بيچارگان بنمايد و از رواياتي كه در آن بزرگوار در اين باره صادر شده است، استفاده ميگردد كه كفارهء حضور در تشكيلات دولتي، خدمت به هم نوعان و برادران ديني و رفع ظلم از آنها است وعلي بن يقطين با اين رمز و الگوئي كه امام داده بود، بيچارگان و ستمديدگان فراواني را از ظلم و تعدي نجات داد.
يكي از افرادي كه مورد حمايت و عنايت امام قرار گرفت درمانده اي از مردم سرزمين " ري " بود كه اموال و بدهي‌هاي فراواني به يكي از زمامدارن ري داشت ولي توانائي پرداخت آن را نداشت و دائم در انديشهء نجات و خلاصي از اين گرفتاري بود ولي چاره اي پيدا نمي‌كرد تا به فكرش رسيد كه به محضر امام برسد و از آن بزرگوار استمداد جويد. به مدينه مسافرت كرد و شرفياب محضر امام گرديد و گرفتاري خود را با امام بازگو نمود. امام در حل مشكل او نامه اي به اين عبارت به حاكم ري نوشت:
" آگاه باش! در تحت عرش الهي سايه اي وجود دارد در آن افرادي آرامش پيدا مي‌كنند كه نسبت به برادران ايماني خود خير و نيكي انجام داده باشند يا گرهي از مشكلات آنان را بگشايند يا سرور و شادي به قلب او وارد سازند، حامل نامه هم برادر تو است سلام و رحمت الهي بر شما باد! ". (1) او نامه را گرفت و پس از انجام فريضه ي حج، به وطن برگشت وقتي به شهر خود رسيد شبانه به سراغ فرماندار رفت، در را كوبيد و خدمتگزار آمد.
1. إعلم أن لله تحت عرشه ظلا لا يسكنه الا من أسدي الي أخيه معروفا او نفس عنه كربة، أو دخل علي قلبه سرورا، وهذا أخوك والسلام ".
(۱۱۹۳)
صفحهمفاتيح البحث: علي بن يقطين (2)، الحج (1)

- تو كيستي؟
- من پيام آور امام صابر هستم.
او پيش فرماندار رفت و جريان را به اطلاع او رساند. او با خوشحالي پابرهنه به استقبال او شتافت و دست به گردن او نمود و بوسه بر سر و چشم او زد. با اشتياق و علاقهء فراوان از احوال امام (عليه السلام) پرسش ميكرد. وي نامهء امام را به او تفويض نمود. او نامه را روي چشم خود گذاشت و به احترام آن بلند شد نامه را مطالعه نمود. خواست تمام اموال و لباس‌ها و دارائي او را آوردند و ميان خود و او تقسيم نمود و قيمت اموال غير منقول را نيز پرداخت و مرتب ميگفت برادرم آيا تو را خوشحال ساختم؟ بلي به خدا خيلي بيش از حد مسرورم نمودي، سپس پروندهء حساب او را در آورد و روي حساب او قلم گرفت و ذمهء او را از تمام مطالبات بري ساخت و او را با خوشحالي و شادماني مرخص نمود.
مرد گرفتار به عنوان اداي برخي از حقوق برادري او عازم بيت الله الحرام گرديد تا در موسم شركت كند و او را دعا كند و امام را در جريان كار خود قرار دهد. وقتي امام از اوضاع او آگاه شد بسيار خوشحال گرديد. آن مرد پرسيد آيا اين واقعه شما را نيز خوشحال نمود.
- امام فرمود:
به خدا قسم مرا شادمان ساخت وامير المؤمنان را شاد ساخت، جدم رسول خدا را شادمان ساخت و خدا را نيز خشنود ساخت ". (1) دعاي آن بزرگوار دعاهاي متعددي در كتاب‌هاي مربوطه از آن بزرگوار نقل گرديده است كه هر كدام محتوي مفاهيم بلند و تعاليم ارزنده معنوي است كه در اين كتاب به عنوان تبرك دعائي را كه در مورد حرز و نگهداري از آفات و شرور با خداي خود مناجات مي‌نموده است مي‌آوريم.
" توكلت علي الحي الذي لايموت، وتحصنت بذي العزة والجبروت، واستعنت بذي

1. حياة الامام موسي بن جعفر، ص 161.

الكبرياء والملكوت، مولاي استسلمت اليك فلا تسلمني، وتوكلت عليك فلا تخذلني، والتجأت الي ظلك البسيط فلا تطر حني، انت الطلب واليك المهرب، تعلم ما أخفي و ما أعلن وتعلم خائنة ألأعين وما تخفي الصدور، فأمسك عني اللهم ايدي الظالمين، من الجن والأنس اجمعين واشفني وعافني يا ارحم الراحمين! " (1) به درگاه زندهء جاويدان كه هرگز نميميرد توكل آوردم، و به صاحب عزت و جبروت تحصن هستم و از صاحب كبرياء و ملكوت ياري جستم مولايم من به تو تسليم شدم تو مرا تسليم و خوار مگردان به تو توكل جستم پس مرا خوار و ذليل مگردان به سايهء گستردهء تو پناهنده شده ام پس مرا دور نيافكن، تو مقصود و مطلوب هستي و فرار و گريز به سوي تو است تو آشكار و نهان مرا مي‌داني و اشارات چشمها را مي‌داني و آنچه را كه سينه‌ها در خود دارند پس خدايا! دستان ستمگران اعم از إنس و جن را از من نگهدار! به من شفا عنايت فرما و عافيت نصيب نما اي مهربانترين مهربانان!

كار و كوشش امام (عليه السلام) اسلام آئين كار و كوشش و تلاش و فعاليت است. تأكيد اسلام بر فعاليت و كوشش، فوق العاده و بيرون از حد متعارف است. به حدي كه تأمين پاره اي از كارها و ضروريات زندگي را بر هر فرد مسلمان به صورت واجب عيني تعيين كرده است و برخي از آنها را به صورت واجب كفايي است كه با قيام برخي از عهدهء ديگران ساقط مي‌گردد. از اينرو پيشوايان معصوم ما كه راهنمايان و مشعلداران اجتماع هستند هر كدام در عهد خود با كارهاي معمولي آن عصر سر و كار داشته اند. كشاورزي و زراعت كه حرفهء معمول آن روز بوده است مورد علاقه و عمل آن بزرگواران بوده است. آنان به امور زراعت و كشاورزي مي‌پرداختند و معاش خود را از آن راه، تأمين مي‌ساختند. امام موسي بن جعفر (عليه السلام) هم زراعت و كشاورزي داشت و خود شخصا به امور آن مباشرت مي‌ورزيد. يكي از دوستان و شاگردان امام (عليه السلام) به نام حسن فرزند علي ابن ابي حمزه گويد: " موسي بن جعفر (عليه السلام) را در

١. مهج الدعوات، ص 373.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، ابن أبي حمزة (1)، الظلم (1)، الإخفاء (1)، النوم (1)

مزرعهء خود ملاقات كردم و مشاهده نمودم كه در مزرعه مشغول تلاش و فعاليت است به حدي كه از شدت گرما، عرق تا قدم‌هاي مبارك او رسيده

است.
گفتم: فدايت گردم كارگران و افرادتان كجا هستند كه شما خودتان اين چنين مشغول كار شده‌ايد؟ امام فرمودند: بزرگوارتر از من و پدرم با دست خودشان در زراعت و كشاورزي كار و تلاش داشتند.
عرض كردم آنان كيانند؟ فرمود: جدم رسول خدا (صلي الله عليه وآله) وامير المؤمنين و پدران ارجمندم همگي خودشان به امور كشاورزي و زراعت مي‌پرداختند. كشاورزي از كارهاي پيامبران و فرستادگان شايسته الهي و مردان خدا است ". (1)
1. من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 53.

صفحهمفاتيح البحث: العرق، التعرق (1)، كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (1)

بخش دوم / آراء ديگران دربارهء امام (ع) ...
پيشوايان عاليقدر ما از نظر كمال عقل و رشد فكري و موقعيت اجتماعي در حد بسيار ممتازي قرار داشتند كه هيچ نوع مقايسه و مشابهتي با ديگر افراد جامعه نداشتند. آنان از دوران كودكي مراتب نبوغ ذاتي و فروغ عقلي و شايستگي درك الهامات غيبي را در ضمن گفتار و كردار و معاشرت با ديگران، به منصهء ظهور رسانده اند و اين موضوعي است كه ادعاي محض نيست بلكه شواهد تاريخي و قرائني كه گاهي از مخالفين و بد خواهان آنان نيز سر زده است مي‌تواند مؤيد و گواه صدق گفتار ما بوده باشد. به عنوان آنكه فضيلت آنست كه ديگران اعتراف نمايند نه خود مدعي و اهل خانه، طبق معمول آراء و نظريات چند تن از دانشمندان اهل سنت اعم از رجال علم و درايت يا رجال سياست و اجتماعي را در مورد معرفي شخصيت آن بزرگوار از منابع معتبر خودشان، مي‌آوريم.
خواننده گرامي به اين نكته هم توجه دارد كه آنان هر كدام از ديدگاه خاص و از زاويه ويژهء خود، شخصيت امام (عليه السلام) را مورد توجه قرار داده اند و نظريه آنان هرگز نمي‌تواند به صورت جامع و شمولي، نمايانگر و معرف شخصيت جامع الأطراف آن بزرگواران باشد. اينك به نقل نظريات چند تن إكتفا مي‌گردد:
1. گفتار هارون الرشيد هارون كه از سرسخت ترين دشمنان و بدخواهان امام موسي بن جعفر (عليه السلام) بود به مناقب و فضائل آن بزرگوار اعتراف و اقرار نموده است و فضيلت واقعي آنست كه دشمن بر آن اعتراف كند و داستان اين اظهار حقيقت آنست كه مأمون روايت مي‌كند: همراه پدرم به مكه مسافرت كردم برادرانم نيز در آن سفر ملتزم ركاب پدر بودند به مدينه رسيديم. پدرم در دارالأمارة نزول اجلال كرد. او عادت داشت كه عطاياي قريش را در روز نزول خود تقسيم كند. سپرده بود كه قريشي‌ها هر كدام نام پدران خود را در آستانهء در، به فضل بن ربيع باز بگويند و سلسله اسلاف خود را بشمارند تا جائزه و سهم خود را دريافت دارند. از قريشي‌ها چهار نفري بيشتر نيامده بودند كه دم در فضل در آمد و گفت:
(۱۱۹۹)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، هارون الرشيد (1)، التصديق (1)، النوم (1)
مردي تشريف آورده كه مي‌گويد: من موسي بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابيطالبم. پدرم تا اين نام را شنيد سخت يكه خود و

گفت: بگو داخل تشريف بياورند و بعد به حاجب خود گفت: ابوالحسن را به مسند من راهنمائي كنيد.
و آن وقت به عقب برگشت و نگاهي به من و برادرانم افكند و گفت: خود را مؤدب و متين نگاه داريد. در اين هنگام مردي باريك اندام و بلند بالا از در درآمد خواست تواضع كند و دم در بنشيند كه ديديم پدرم فرياد كشيد: لا والله إلا علي بساطي. ممكن نيست حتما بايد بر مسند من بنشيني.
او را بر مسند خويش نشاند پيشاني او را كه اثر سجده‌هاي بسيار در آن وجود داشت غرق بوسه ساخت به مهرباني از او و فرزندانش پرسيد و در يك ساعت جز با او با كس ديگري سخن نگفت. وقتي اين شخصيت خواست برخيزد پدرم به پشت سرش برگشت و گفت:
بدويد اين آقا عموي شما است. ركابش را بگيريد و بر مركب سوارش كنيد و تا در خانه او را مشايعت كنيد، هنگامي كه من و برادرانم داشتيم او را سوار مي‌كرديم به من نگاهي كرد و خم شد و در گوشم به آرامي گفت: نوبت به تو خواهد رسيد در آن وقت با فرزندان من مهربان باش! من تا آن وقت او را نشناخته بودم در خود علاقهء شديدي احساس كردم كه او را بشناسم و بدانم كه كيست؟ و شخصيتش چيست؟
شب هنگام در خلوت از پدرم پرسيدم: اين مرد كه امروز اين همه از تو حرمت و محبت ديد چه كسي بود؟ اين چه كسي بود كه تو او را بر مسند خود بالاي دست خويش نشانده بودي؟ پدرم هارون گفت: " هذا امام الناس وحجة الله علي خلقه " او پيشواي حقيقي مردم و حجت خداوند در ميان آنان است. از حيرت به تعجب افتادم. گفتم: پدر مگر مقام پيشوائي ويژهء تو نيست؟ مگر تو پيشواي مردم و حجت خدا بر خلق نيستي؟ پدرم با اندكي مهرباني و محبت گفت: اين عموي تو كه امروز او را ديدي از همه كس به مقام امامت و پيشوايي سزاوارتر است و من او را از همه مردم شايسته تر مي‌شناسم با اين همه اگر ببينم كوچك ترين جنبشي بر ضد من آغاز كند با يك ضربه شمشير سرش را از پيكرش جدا مي‌سازم و اگر چشم خود من هم باشد آن را از حدقه بيرون مي‌آورم! چون
(۱۲۰۰)
صفحهمفاتيح البحث: موسي بن جعفر بن محمد (1)، الضرب (1)، الحج (1)، النوم (1)
حكومت و رياست عقيم و نازا است وسياست پدر و مادر نمي‌شناسد! (1)
2. نظريه ابن الساعي مؤلف كتاب " مختصر اخبار الخلفاء " او مي‌نويسد:
" امام كاظم (عليه السلام) صاحب شأن و منزلت ارجمند و داراي افتخار بس بلندي است. او صاحب تهجدهاي بسيار، و شب زنده داري‌هاي طولاني است، وي ساعي وجدي در امر عبادت و پر تلاش در امور اطاعت در شبها، و احسان كننده و روزه دارنده در روزها از كثرت حلم و بردباري و عفو و

گذشت او را كاظم " فرو برنده خشم " ناميدند. وي با احسان و نيكي به دشمنان و بدخواهان خود پاداش مي‌داد! و در اثر كثرت عبادت و نيايش به درگاه پروردگار " عبد صالح " و بندهء شايسته الهي موسوم گرديد. در عراق و نواحي آن با عنوان " باب الحوائج " معروف و مشهور است. چون افرادي به بركت واسطه قرار دادن وجود او ميان خدا و درخواست‌هاي خويشتن، به آرزوي خود نائل آمده اند، عقول و انديشه‌ها از درك كرامات او به حيرت و تعجب واداشته شده اند. پيداست كه او در پيشگاه الهي مقام خاص و منزلت فراواني دارد ". (2) 3. گفتار نويسندهء مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي در اين باره مي‌گويد:

" امام موسي بن جعفر فرد شايسته عابد و بخشنده، بردبار و بزرگوار و عظيم الشأن بود او در اعتقاد شيعيان يكي از پيشوايان دوازده گانه مي‌باشد در اثر عبادت و تلاش خستگي ناپذير او در اطاعت خدا او را بندهء شايسته خدا مي‌گفتند. او سخاوتمند و بلند نظر بود هنگامي كه از فردي به او اذيت و ناراحتي مي‌رسيد به جاي معارضه با مثل، به او پول مي‌داد و احسان مي‌نمود ". (3) 4. نظر ابن جوزي او در كتاب " صفوة الصفوة " در اين باره مي‌نويسد: " موسي بن جعفر " عبد صالح " و بنده ي شايسته الهي ناميده مي‌شد. او بردبار و حليم و بزرگوار بود هنگامي كه از فردي به او اذيت مي‌رسيد در مقابل آن با فرستادن مال به او احسان مي‌نمود ". (4) 5. ابوحاتم نويسنده " تهذيب التهذيب " در اين باره مي‌نويسد: " موسي بن جعفر، مورد وثوق

1. ينابيع المودة، ج 3، ص 32 - چهارده معصوم، ص 202.
2. مختصر اخبار الدول، ص 39 - حياة موسي بن جعفر، ص 169.
3. مرآة الجنان، ج 1، ص 394.
4. مختار صفوة الصفوة، ص 152.

و راستگو و يكي از پيشوايان مسلمانان جهان مي‌باشد ". (1) 6. قرماني مؤلف اخبار الدول گويد: " موسي بن جعفر امام بزرگوار و بي نظير است او حجت الهي است كه شب را تا صبح زنده دار بود و روز را تا شب روزه دار، در اثر عفو و گذشتي كه داشت " كاظم " ناميده شد او معروف به " باب الحوائج " است. چون هرگز فردي كه در قضاي نياز خود به وسيله ي او توسل جسته است مأيوس و نااميد نگرديده است ". (2) 7. گفتار مؤلف ميزان الاعتدال او در اين باره مي‌نويسد: " او يكي از بهترين فلاسفه و حكماء و يكي از عبادت كنندگان پرهيزكار و با تقوي است. او در بغداد

زيارت گاه معروفي دارد ". (3) 8. گفتار بشراوي شافعي او مي‌نويسد: " امام هفتم شيعيان موسي بن جعفر يكي از سخاوتمندان بزرگوار مي‌باشد. پدرش امام جعفر او را بيش از حد دوست مي‌داشت به امام گفته شد چرا اين قدر او را دوست داري؟ " امام پاسخ داد: " من دوست داشتم غير از او فرزندي نداشتم تا در محبت و علاقهء من به او ديگران شركت نمي‌جستند ". (4) او در بخش ديگري از كتاب خود مي‌افزايد: " روزي امام وارد بر هارون رشيد شد. هارون پرسيد شما چرا خودتان را به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نزديك تر از ديگران خيال مي‌كنيد؟ امام فرمود: اگر رسول خدا زنده بودند و دختر تو را از شما خواستگاري مي‌نمودند آيا مي‌پذيرفتي؟

هارون - سبحان الله! من با اين وصلت در ميان عرب و عجم افتخار مي‌كردم.

امام ولي پيامبر از خاندان من نمي‌تواند خواستگاري به عمل آورد و من حق ندارم دخترم را به او تزويج نمايم چون پدر بزرگ ما است ولي پدر شما نيست.

پرسيد: شما چرا به جاي آنكه به علي (عليه السلام) خودتان را نسبت دهيد به پيامبر اسلام نسبت مي‌دهيد در حالي كه فرزند خود را به پدر نسبت مي‌دهد نه مادر.

امام پناه بر خدا! آيا قرآن را نخوانده اي جائي كه مي‌فرمايد: " و من ذريته داود و سليمان و ايوب ويوسف و موسي وهارون وكذالك نجزي المحسنين وزكريا ويحيي وعيسي والياس "

١. تهذيب التهذيب، ج ١٠، ص ٣٤.

٢. اخبار الدول، ص ١١٢.

٣. ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ٢٠٩.

٤. شيخ عبد الله بن محمد بن علي بشراوي شافعي اهل مصر در كتاب " الأتحاف بحب الأشراف "، ص 54 (طه مصر) به نقل از احقاق الحق، ج 12، ص 308.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة بغداد (1)، موسي بن جعفر (2)، الزوج، الزواج (1)، كتاب الأشراف للشيخ المفيد (1)، عبد الله بن محمد بن علي (1)

خداوند عيسي را از ذريه ي انبياء به شمار مي‌آورد. در صورتي كه او پدري نداشته است و ما هم بوسيله مادر به ذريهء انبياء پيوسته ايم و خداوند متعال در آيه مباهله حسن و حسين را پسران پيامبر اسلام معرفي فرموده است، جائي كه مي‌فرمايد: " قل تعالواندع ابنائنا وأبنائكم ونساءنا ونسائكم وانفسنا و انفسكم ... ". بگو: بيائيد پسران و زنان ما و خودتان را بياوريم و

خدا را بخواهيم ...
در جريان مباهله، پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) جز علي (عليه السلام) و فاطمه وحسن و حسين فرد ديگري را نخواست. پس در منطق قرآن حسن و حسين پسران و فرزندان پيامبر اسلام هستند و ما نوادگان آنان ... (1) 9. خير الدين زركلي دمشقي اديب و شرح حال نويس معروف در كتاب " الأعلام " مي‌نويسد:
" موسي بن جعفر (عليه السلام) كنيهء او، ابوالحسن هفتيمن پيشوا از ائمه دوازده گانه اماميه است. او يكي از سادات بني هاشم مي‌باشد او عابدترين مردم عصر خود و يكي از دانشمندان پر فيض وجود اسلامي بود ". (2) 10. دكتر زكي مبارك در كتاب " شرح زهر الاداب " مي‌گويد: " موسي بن جعفر يكي از سادات بزرگوار بني هاشم و پيشواي پيشرو در علم و ايمان بود ". (3) 11. ابن صباغ علي بن محمد مالكي در كتاب " الفصول المهمه " مي‌گويد: " مناقب و كرامات روشن و فضائل و صفات درخشان او گواهي مي‌دهند كه او به عاليترين اوج شرف نائل آمده است و به بلندترين مزاياي آن رسيده است. قله‌هاي شامخ سيادت و بزرگواري در برابر او خوار و پست گرديده و زير پاي او قرار گرفته اند. او در ميان غنائم و اندوخته‌هاي مجد و عظمت فرمان رانده است و از برگزيده‌هاي آنها اختيار نموده است. (4) 12. محمد أمين غالب در كتاب " تاريخ العلويين " مي‌گويد: " علويان از شخصيت بزرگواري پيروي مي‌كردند كه در علم و تقوي شهرت به سزائي داشت به حدي كه مردم او را " بنده ي شايسته " مي‌ناميدند و به عنوان تشبيه به موسي بن عمران كه در قرآن ذكرش رفته است به او مرد صالح نيز لقب مي‌دادند او مرد كريم و بزرگوار و در سخاوت و بخشش معروف
1. احقاق الحق، ج 12، ص 309.
2. الاعلام، ج 3، ص 108.
3. شرح زهر الاداب، ج 1، ص 132.
4. الفصول المهمه، ص 232، چاپ اعلمي.
(۱۲۰۳)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (2)، بنو هاشم (2)، موسي بن عمران (1)، موسي بن جعفر (1)، علي بن محمد (1)، الإختيار، الخيار (1)، الكرم، الكرامة (1)
بود ". (1) 13. ابن حجر هيثمي در كتاب " الصواعق المحرقه " گويد: " موسي كاظم از نظر علم و فضيلت و كمال وارث شايسته ي پدر بود به علت گذشت و عفو او " كاظم " ناميده شد در بين مردم عراق معروف به

" باب الحوائج عند الله " است او عابدترين، داناترين و سخي‌ترين مردم عصر خود بود ". (2) 14. شبلنجي در كتاب " نور الابصار " مي‌گويد: " نياكاني از اهل علم گفته اند كه امام كاظم پيشواي جليل القدر و حجت دانا است كه شب را تا صبح به عبادت و روز را به روزهء پروردگار مشغول بود به علت عفو و بخشش او " كاظم " ناميده شد و در ميان مردم عراق به " باب الحوائج " شهرت دارد. (3) 15. خطيب بغدادي در كتاب " تاريخ بغداد " مي‌گويد: " امام موسي سخاوتمند و بزرگوار بود هنگامي كه از كسي اذيت و ناراحتي به او مي‌رسيد كيسه ي طلا به او مي‌فرستاد كه معمولا محتوي هزار دينار بود او كيسه‌هاي بخشش خود را دويست، سيصد، چهارصد دينار، ترتيب مي‌داد و در ميان مستمندان مدينه، تقسيم مي‌نمود. معروف بود كه كيسه‌هاي بخشش موسي بن جعفر فرد را غني و بي نياز مي‌سازد ". (4) 16. دكتر محمد يوسف موسي در كتاب " الفقه الاسلامي " مي‌نويسد: " مي‌توانيم يادآور شويم كه نخستن فردي كه در فقه كتاب نوشت: امام موسي بن جعفر بود كه در سال 183 در زندان درگذشت. كتاب او به نام " الحلال والحرام " در پاسخ مسائلي بود كه مورد سوال قرار گرفته بودند ". (5) 17. دكتر عبد الجبار جو مردي در كتاب " هارون الرشيد " درباره ي امام گويد: " امام موسي فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علي فرزند حسين فرزند علي بن ابيطالب سرگذشت توأم با زهد و تقوي و كرم و پارسائي دارد. او را كاظم لقب دادند چون فرو برنده خشم و

1. تاريخ العلويين، ص 148.
2. الصواعق المحرقه، ص 131.
3. نور الابصار، ص 135.
4. تاريخ بغداد، ج 13، ص 27 - 28.
5. الفقه الاسلامي مدخل الدراسة نظام المعاملات فيه، ص 160.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب نور الأبصار للشبلنجي (2)، كتاب تاريخ بغداد للخطيب البغدادي (2)، دولة العراق (2)، كتاب الصواعق المحرقة (2)، هارون الرشيد (1)، موسي بن جعفر (2)، الزهد (1)، الغني (1)، النوم (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

غضب بود ". (1) 18. ابن اسعد يافعي در كتاب " روض الرياحين " از شقيق بلخي نقل مي‌كند كه در سال 149 به عنوان سفر حج بيرون آمدم و به " قادسيه " رسيدم به جمع كاروان حجاج پيوستم. من كثرت مردم و زينت و پوشش آنان را تماشا مي‌كردم. ناگاه چشمم به جوان خوش صورتي افتاد كه از روي لباس‌هاي خود، لباس پشمي پوشيده بود و نعلين در پاي خود داشت و دور تر از مردم تنها به سر مي‌برد. من پيش خود

تصور مي‌كردم او يكي از صوفيان است كه مي‌خواهد در بين راه سربار مردم گردد و احتياجات خود را به عهده‌ء ديگران بيافكند، با خود گفتم به طرف او مي‌روم و مورد مذمت و توبيخش قرار مي‌دهم. با اين نيت به سوي او رهسپار شدم تا نزد او رسيدم مرا با نام صريح من، مورد خطاب قرار داد و فرمود:
" إجتنبوا كثيرا من الظن إن بعض الظن إثم " (2) از سوء ظن به ديگران بپرهيزيد كه برخي از گمانها گناه و معصيت است. مرا تنها گذاشت و رفت. با خود گفتم اين يك واقعه ي خطيري است او از قلب من خبر داد و نام مرا صريحا ذكر نمود. حتما او يكي از بندگان شايسته ي الهي است به او خواهم پيوست و درخواست خواهم نمود كه از تقصير من بگذرد و مرا حلال نمايد. من با شتاب و عجله پشت سر او عازم شدم هر چه سعي كردم نتوانستم به او برسم او از ديدگان من غائب و ناپيدا شد تا اينكه كاروان حركت كرد. به " واقصه " رسيديم در آن محل چشمم به آن جوان افتاد كه مشغول نماز است. ولي با كيفيت مخصوص نماز مي‌گذارد، اعضاي بدن او مضطرب، اشك از چشمانش جاري است. با خود گفتم اين همان خواسته ي قلبي من است كه به او رسيدم نشستم و صبر كردم تا او از نماز فراغت حاصل كند. تا نماز تمام گرديد رو به من نمود و خطاب به من اين آيه را تلاوت نمود: " اني لغفار لمن تاب وآمن و عمل صالحا " من بخشنده و پوشنده‌ء گناهان توبه كنندگان و آنهايي كه ايمان آورده‌اند و كار نيك انجام مي‌دهند مي‌باشم. و اين آيه را قرائت نمود مرا تنها گذاشت و رفت. من با خود مي‌انديشيدم كه او ناچار يكي از اوتاد وابدال الهي است كه دو بار از ضمير من خبر داد بي آنكه سخني به زبان آورم.
1. هارون الرشيد ج 1، ص 177.
2. سوره حجرات، آيه 12.
(١٢٠٥)
صفحهمفاتيح البحث: اللبس (2)، الظنّ (3)، الحج (1)، النوم (2)، هارون الرشيد (1)
هنگامي كه به " مني " رسيديم باز با او بر سر چاه مني به همديگر رسيديم او بالاي سر چاه ايستاده بود و در دست خود، دلوي داشت مي‌خواست از چاه آب بردارد دلو از دستش به چاه افتاد و من تماشا مي‌كردم كه ديدم نگاهي به سوي آسمان افكند و گفت: " انت ربي اذا ظمئت الي الماء، وقوتي اذا أردت الطعاما، اللهم انت تعلم يا الهي وسيدي مالي سواها فلا تعد مني إياها ". خدايا تو همه چيز من هستي، آب و غذا و همه‌ء خواست من هستي جز آن دلو، وسيله ديگري نيست. شفيق مي‌گويد: آب چاه آمد به حدي كه دسترسي به آب به آساني صورت مي‌گرفت. او دلو را پر از آب ساخت و شروع به وضو نمود و چهار ركعت نماز گزارد. باز به سوي او

رفتم و سلام كردم و جواب شنيدم و درخواست نمودم از باقي مانده ي آب به من هم عنايت كند: فرمود خداوند متعال نعمت‌هاي ظاهري و باطني را بر ما تكميل نموده است. حسن ظن خود را به ما تكميل نما از آب بر من عنايت كردند و خوردم. گمان بردم شكر و حلوا است، من در عمر خود گواراتر و شيرين‌تر از آن آب نخورده بودم. پس از خوردن آب از غذا هم سير شدم سپس او را ديگر نديدم تا اينكه به " مكه " رسيديم او را در يكي از شب ها، نصف شب در كنار زمزم ديدم كه با كمال حضوع و خشوع و با اشك چشم و گريه، مشغول نماز است تا صبح به عبادت و تمجيد پرداخت و وقتي فجر صادق از شفق زد نماز صبح خواند و در جايگاه نماز مشغول تسبيح گرديد سپس به طواف بيت پرداخت و نماز طواف گزارد و از كعبه بيرون آمد. من پشت سر او افتادم ناگاه ديدم كه بر خلاف آنچه در راه ديده بودم و خدمتگذاران و اطرافيان دور او را گرفتند و تعظيم و تكريم مي‌نمايند. سلام مي‌دهند از يكي از نزديكان او پرسيدم كه اين بزرگوار كي باشد؟ در پاسخ گفت: او موسي فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علي فرزند حسين فرزند علي بن ابيطالب رضوان الله عليهم اجمعين مي‌باشد با خود گفتم اين همه عجائب و شگفتي‌ها جز از اين بزرگوار و جز از اين اين خاندان از ديگري زيبنده و روا نيست ". (1)

1. روض الرياحين، ص 58، احقاق الحق ج 2، ص 315، تذكره سبط ابن جوزي ص 375، چاپ نجف، الفصول المهمه ص 333، چاپ اعلمي نجف.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، الظنّ (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

بخش سوم / فضايل اخلاقي و معنوي امام (ع) ...
تربيت شاگردان نمونه تربيت شاگردان فاضل و دانشمند و پارسا يكي ديگر از آثار علمي درخشان آن بزرگوار است. با اينكه پس از پدر بزرگوارش در اثر حاكميت خفقان، و مقاومت و پايداري سرسخت امام، اغلب در زندان‌ها و سلول‌هاي انفرادي به سر برده است در عين حال شاگردان فراوان و رجال علمي و فقهي متعددي در مكتب تربيتي او فارغ التحصيل شده‌اند و احاديث و راهنمائي‌هاي فراواني كه از آن حضرت در ابواب فقهي نقل شده است كه بهترين دليل تبرز علمي و تشخص فضل و معنويت او مي‌باشد. با اينكه صدها نفر از محضر پر فيض آن حضرت تلمذ و كسب علم و دانش نموده اند و اخبار و احاديث و دريافت‌هاي خود را نقل كرده اند ولي در ميان اصحاب حديث، و راويان اخبار، هيجده نفر به صدق و امانت معروف گرديده اند كه در صدق و راستگويي و اطمينان گفتاري جاي آنان، گفتگو نيست و منقولات آنان مهر صحت و اعتبار را خورده است و به تعبير اهل فن " اصحاب اجماع " هستند و همگان بر درستي روايات آنان اعتراف نموده اند كه شش تن از آنان از ياران و شاگردان امام باقر و شش نفر از ياران و شاگردان امام صادق (عليه السلام) و شش تن ديگر از ياران و خواص شاگردان امام موسي بن جعفر (عليه السلام) بوده اند كه عبارتند از:

1. يونس بن عبد الرحمان.
2. صفوان بن يحيي فروشنده شاپوري.
3. محمد بن ابي عمير.
4. عبد الله بن مغيرة.
5. حسين بن محبوب السراد.
6. احمد بن ابي نصر بزنطي.

(۱۲۰۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، يونس بن عبد الرحمان (1)، محمد بن أبي عمير (1)، أحمد بن أبي نصر (1)، صفوان بن يحيي (1)، الكسب (1)، التصديق (2)
علاوه بر اينها ما شرح حال چند تن ديگر از دهها نفر شاگرد مبرز را كه در زندگي او نكته اي اخلاقي و تربيتي به چشم مي‌خورد مي‌آوريم و تفصيل آن را به كتابهاي اختصاصي حوالت ميدهيم.
در شرح حال يونس بن عبد الرحمان نوشته اند كه او سلمان عصر خود

بوده است و سي رساله در زمينه‌هاي مختلف اسلامي نوشته است و روزگار خود را با تأليف كتاب ميگذراند مگر آنكه مشغول نماز يا زيارت يا ملاقات برادران ايماني خود باشد. (1) ابن ابي عمير كه از اصحاب امام موسي و امام رضا (عليه السلام) نيز بوده است و از هر دو بزرگوار روايت كرده است و دريافت‌هاي خود را در زمينه‌هاي مختلف نقل نموده است.

جاحظ درباره او گويد:

" او موثق ترين شخص ميان عامه و خاصه و يكي از زاهدترين فرد روزگار خود بوده است.

فضل بن شاذان گويد:

وارد عراق شدم گفتگويي را شنيدم كه مردي رفيق خود را مورد عتاب قرار داده بود و ميگفت: كمتر به عبادت بپرداز و به زندگي و زن و بچه‌ء خود هم برس! ميترسم در اثر سجده‌هاي طولاني چشمت آسيب ببيند. او در جواب گفت:

اگر چشم در اثر كثرت سجده آسيب پذير بود در برابر آنهمه سجده‌هاي طولاني چشمان ابن ابي عمير كور مي‌گشت در صورتي كه چنين نبود.

او نيز به علت تقرب و نزديكي به امام از شر هارون، ستمگر عصر خود دور نماند او را نيز به حبس افكندند تا از ياران و خواص ديگر امام كسب اطلاع نمايند و اسرار امام را از او دريابند ولي او با جوانمردي كامل با آن همه شكنجه و آزار امتناع ورزيد و سري را فاش نساخت و در پايان با پرداخت يكصد و بيست هزار درهم آزاد گرديد او هنگام دستگيري نوشته‌هاي خود را از بيم لورفتن، در زير خاك دفن كرده بود پس از آزادي به سراغ نوشته هايش رفت قسمتي از آنها در اثر رطوبت از بين رفته بودند از اين رو در پاره‌اي از احاديث،

1. در مورد شرح حال و بيوگرافي ايشان به رجال كشي، الكني والألقاب، اتقان المقال و ...

مراجعه شود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، دولة العراق (1)، يونس بن عبد الرحمان (1)، ابن أبي عمير (2)، الكسب (1)، الدفن (1)، كتاب رجال الكشي (1)

هنگام نقل تنها به متن حديث مي‌پرداخت يا چند نفري را حذف مي‌كرد چون دسترسي به سلسله سند نداشت و از كمال وثوق و اطميناني كه راويان به گفته‌هاي او دارند احاديث مرسل (حديثي كه راوي يا راوياني در سلسله سند آن حذف يا سقط شده باشد و مستقيم از معصوم نقل گردد) او را همانند مسند (حديثي كه با سند پيوسته، به معصوم (عليه السلام) برسد) پذيرفته اند و معروف است كه مراسيل ابن ابي عمير همانند مسانيد مي‌باشد. علاوه بر شش تن از اصحاب اجماع دهها تن از شاگردان مبرز ديگري در مكتب تربيتي او پرورش يافتند كه از نمونه‌هاي بارز آن:

معمر بن خلاد، عبد الرحمان بن بجلي، علي بن جعفر، اسحاق بن عمار صيرفي، اسماعيل بن موسي بن جعفر (عليه السلام)، حسين بن علي بن خصال، داود رقي، عبد السلام بن صالح حصروي، اسماعيل بن مهران، موسي بن بكير، وصفوان بن يحيي " جمال (شتردار) مي‌باشد كه در مورد شخص اخير داستان آموزنده اي از پيشواي عاليقدر نقل شده است كه به جهت آموزندگي اجتماعي آن در اين قسمت نقل مي‌گردد و مي‌توان آن را نمونه اي از درس‌ها و آموزش‌هاي امام (عليه السلام) به حساب آورد.

تصميم ناگهاني صفوان وقتي به هارون الرشيد خبر دادند كه صفوان (كاروان چي) كاروان شتران را يك جا فروخته است و بنابراين براي حمل خيمه و خرگاه خليفه در سفر حج فكر ديگري بايد كرد هارون سخت در شگفت ماند و در انديشه فرو رفت چون فروختن تمام كاروان شتر آن هم در موسم حج و پس از قرارداد بستن با خليفه يك امر عادي و معمولي نيست، بعيد نيست فروختن شتران با موضوع قرارداد او بستگي داشته باشد. صفوان را طلبيد و به او گفت:

شنيده ام شترهايت را فروخته اي؟

- بلي يا أمير المؤمنين!

- چرا؟

- براي اينكه پير و از كار مانده شده ام خودم كه از عهده بر نمي‌آيم بچه‌ها هم درست به فكر نيستند ديدم بهتر است كه بفروشم و راحت گردم.

(١٢١١)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، إسماعيل بن مهران (1)، عبد السلام بن صالح (1)، صفوان بن يحيي (1)، ابن أبي عمير (1)، إسحاق بن عمار (1)، هارون الرشيد (1)، موسي بن بكير (1)، معمر بن خلاد (1)، عبد الرحمان (1)، علي بن جعفر (1)، الحج (2)

- راستش را بگو چرا فروختي؟
- " همين كه عرض كردم و به اطلاع عالي رساندم ".
- اما من مي‌دانم چرا فروختي؟ حتما موسي بن جعفر از قرار بستن‌ها آگاه شده و تو را از اين كار منع كرده است او به تو دستور داده است شتران را بفروشي علت تصميم ناگهاني تو همين است و بس! ".
هارون آن گاه با لحني خشونت آميز و آهنگي خشم آلود گفت:
" صفوان! اگر سوابق و دوستي‌هاي قديم تو نبود سرت را از روي تنه ات بر مي‌داشتم ".
هارون خوب حدس زده بود صفوان هر چند از نزديكان دستگاه خلافت! به شمار مي‌رفت و سوابق ممتدي در دستگاه خليفه خصوصا با شخص هارون در ارتباط با حمل و نقل او داشت اما او از اخلاص كيشان و پيروان و شيعيان اهل بيت (عليه السلام) بود.
صفوان پس از آن كه پيمان حمل و نقل اسباب و اثاثيه سفر حج را با خليفه بسته بود روزي با امام موسي بن جعفر (عليه السلام) برخورد كرد امام به او فرمود: " صفوان! همه چيز تو خوب است جز يك چيز ".
- يابن رسول الله آن چيز كدام است؟
- اينكه شترانت را به اين مرد كرايه داده اي!؟
يابن رسول الله من براي سفر حرامي كرايه نداده ام. هارون عازم حج است براي سفر حج كرايه داده ام به علاوه خودم نخواهم رفت بعضي از كسان و غلامان خود را همراه خواهم فرستاد ".
- صفوان! يك چيز از تو سوال مي‌كنم.
- بفرمائيد يابن رسول الله.
- تو شتران خود را به او كرايه داده اي كه آخر كار، كرايه بگيري او شتران تو را خواهد برد و تو هم اجرت مقرر را از او طلبكار خواهي شد. اين طور نيست؟
- چرا يابن رسول الله.
- " آيا آن وقت تو دوست نداري كه هارون لااقل اين قدر زنده و سالم بماند كه طلب تو
(١٢١٢)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، موسي بن جعفر (1)، المنع (1)، الحج (2)

را بپردازد.
- چرا يابن رسول الله!
- هر كس به هر عنوان دوست داشته باشد ستمگران باقي بمانند او جزء ستمگران محسوب مي‌گردد و در عذاب الهي به سر خواهد برد.
بعد از اين جريان بود كه صفوان آن شاگرد برجسته ي امام (عليه السلام) تصميم گرفت يك جا كاروان شتر را بفروشد هر چند اين كار به قيمت جانش تمام گردد! (1) رعايت حقوق برادران اسلامي " شعيب فرزند يعقوب عقرقوفي پسر خواهر ابي بصير معروف، كه يكي از شاگردان و ياران مورد اعتماد ووثوق امام هفتم (عليه السلام) به شمار مي‌آمد مي‌گويد: روزي مردي شرفياب محضر امام (عليه السلام) گشت و در پيشگاه او زانوي ادب زد تا كسب فيض و فضيلت نمايد. امام رو به او كرد و فرمود: ديروز فلان محل ميان تو و برادر ديني تو (فلانكس) مشاجره اي اتفاق افتاده است كه همديگر را فحش و ناسزا گفته ايد. بدان! اين عمل از دين من و نياكانم نيست و به هيچ فردي، اجازه ي چنين عملي را نداده ايم، شما هر دو بوسيله مرگ از همديگر جدا خواهيد شد و همين سفر مرگ دامن گير برادر ديني تو نيز خواهد گشت و در اين صورت از عملي كه از تو سر زده است پشيمان و نادم خواهي گشت. زيرا كه شما هر دو مرتكب قطع رحم و پيوند برادري شده ايد خداوند متعال عمرهاي شما را كوتاه نموده است ". (2) عبد الله بن حبيب بجلي يكي ديگر از شاگردان و اصحاب امام هفتم و هشتم به شمار مي‌آيد كه راويان حديث و سيره نويسان بر وثاقت و مورد اعتماد بودن او اتفاق كلمه
1. سفينة البحار، ج 2، ماده ظلم - داستان راستان، ج 2، ص 25 متن عبارت عربي امام (ع) چنين است: " يا صفوان! كل شيئي منكم حسن جميل، الا شيئا واحدا. فقال: جعلت فداك اي شيئي هو؟ قال اكرائك جما لك لهارون الرشيد. فقال: والله ما أكريته أشرا ولا بطرا ولا لصيداو لهو لكني أكريته لطريق مكه ولا اتولاها بنفسي وانما أبعث معها غلماني فقال لي: يا صفوان ألست تحب بقاءهم الي ان يخرج كراك منهم؟ قلت نعم، يابن رسول الله، قال: فمن أحب بقائهم فهو منهم ومن كان منهم فقد ورد النار.
2. رجال كشي، ص 277.

صفحهمفاتيح البحث: أبو بصير (1)، عبد الله بن حبيب (1)، الكسب (1)،

كتاب رجال الكشي (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، هارون الرشيد (1)، الفدية، الفداء (1)، السفينة (1)

دارند، كشي در كتاب رجال خود گويد: او روزي به امام ابوالحسن عرض كرد آيا شما از من راضي و خشنود نيستيد؟
امام فرمود: به خدا قسم! خداوند و رسول خدا نيز از شما راضي و خشنود هستند (1) علي بن ابراهيم يكي ديگر از رجال نويسان و درايه شناسان اسلامي مي‌گويد: عبد الله بن جندب را در عرفه مشاهده كردم كه بهترين موقف عرفه اي بود كه ديده بودم او دستهاي خود را به سوي آسمان برداشته بود و اشك چشمان او از صورت او غلتيده و به زمين مي‌افتاد و دعا مي‌كرد. پس از مراجعت از عرفه به او گفتم خوش به حال تو كه بهترين حال را داشتي و در پاسخ گفت: به خدا جز به نفع برادران ديني دعاي ديگري نداشتم چون پيشوايم امام موسي فرموده است هر فردي كه پشت سر برادر مؤمن خود دعا كند از عرش الهي ندا داده مي‌شود كه در مقابل هر كدام از خواسته‌هايي كه به نفع برادر ديني انجام داده اي چند برابر آن، در حق تو پذيرفته مي‌شود. نمي‌دانم دعاهاي من مستجاب گرديده است يا نه "؟ (2) علي بن يقطين او در سال 124 هجري در كوفه متولد گرديد و در همان شهر، نشو و نما و پرورش يافت و به تحصيل علم و ادب پرداخت پدرش يكي از ارادت ورزان امام صادق (عليه السلام) بود. او در اواخر حكومت اموي در اثر مظالم و تعديات آنان مجبور به ترك وطن شد و در مدينه رحل اقامت افكند ولي با آغاز حكومت عباسيان از حجاز به عراق برگشت و در كوفه اقامه گزيد و به حكومت عباسيان پيوست و با سفاح و منصور و مهدي همكاري نزديك داشت و منصب مهمي پيدا نمود كه از آن منصب به نفع خود و دوستداران اهل بيت (عليه السلام) استفاده‌ها و بهره‌گيريها نمود. بارها دوستي و شيعه بودن او به تشكيلات عباسي سعايت شد ولي او با تدبير وسياست خاصي كه داشت با لطف الهي از اين سعايت‌ها سالم جان به در برد. علي فرزندش جانشين پدر گرديد همان روابط پدر را حفظ نمود و به مقام وزارت و مشاورت هارون رسيد و با دستور و راهنمائي‌هايي كه از طرف امام داشت در مورد

1. رجال كشي، ص 368.
2. الروضه، ج 1، ص 162.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (2)، يوم عرفة (3)، عبد الله بن جندب (1)، علي بن يقطين (1)، كتاب رجال الكشي (1)

شيعيان از هيچ نوع كمكي، مضايقه نداشت او هر سال چند نفر را از طرف خود به نيابت حج مي‌فرستاد يكي از مورخين مي‌نويسد در يك سال شمردم صد و پنجاه نفر از طرف او به حج رفتند و به هر كدام كمتر از هفتصد و بيشتر از ده هزار درهم مخارج راه نمي‌داد و اين هزينه‌ها علاوه بر كمكهاي نقدي و مالي بود كه در اختيار پيشواي هفتم قرار مي‌داد كه به مصرف نيازمندان شيعه برساند گاهي مبلغ آن به سيصد هزار درهم هم مي‌رسيد او با هزينه ي شخصي خود وسيله ي ازدواج چند نفر از فرزندان امام را فراهم ساخت كه يكي از آنان امام رضا (عليه السلام) بود كه ده هزار دينار به عنوان مهر همسرش، تقديم نمود و سه هزار دينار به عنوان وليمه و مهماني عروسي او پرداخت كرد و خدمات مالي و انساني فراواني، در حق شيعيان داشت كه جاي تفصيل آن نيست. (1) درخواست استعفاء او كه در عهد مهدي عباسي و هادي، در قسمت‌هاي مختلف حكومت عباسي، اشتغال داشت در عهد هارون به مقام وزارت رسيد و طرف شور هارون قرار گرفت. روزي از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) درخواست نمود كه اگر صلاح مي‌داند او از مقام خودش استعفاء دهد و از تشكيلات عباسي كناره گيري نمايد. امام (عليه السلام) با در نظر گرفتن شخصيت ممتاز و موقعيت آن روز شيعيان، و با توجه به مصالح شخصي خود علي فرمود: "
اين كار را نكن!
خدمات و همكاري‌هاي شما با شيعيان بسيار مغتنم است و اميد بيشتري مي‌رود كه خداوند به بركت شما گرفتاري را نجات دهد يا آتش اختلافي را فرونشاند، درست است وجود تو در آن بساط يك نوع سيئه و گناه است ولي گناهي است كه كفاره ي آن خدمت به برادران ديني است. اگر شما يك مورد را به من تعهد بسپاري و قول بدهي من سه چيز را در حق تو تضمين مينمايم. تو فقط متعهد گردي كه گرفتاري‌هاي درماندگان و گرفتاران دوستان ما را حل كني و با احترام و تكريم با آنان رفتار نمائي من متعهد مي‌گردم و از خداوند متعال مسئلت مي‌نمايم:
1. هرگز سقف زندان، بر تو سايه نيافكند.
1. فهرست ابن نديم، ص 328 - رجال كشي ص 270.
(١٢١٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإختيار، الخيار (1)، الحج (1)، كتاب رجال الكشي (1)

2. فقر و مسكنت و بيچارگي، به سراغ تو نيايد.
3. شكنجه و ناراحتي و شمشير دين هرگز به فرق تو نرسد.
تو كاملا آگاه باش! هر فردي كه مؤمني را شادمان و خشنود سازد نخست خدا را راضي ساخته است در مرتبه دوم پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) را خوشحال ساخته است و در نهايت ما اهل بيت را مسرور نموده است.
(1) ابن يقطين هنگامي كه امام به عراق آمد مجددا ناراحتي‌هاي روحي خود را با امام در ميان گذاشت و مجددا از پيشگاه ارجمندش مسئلت نمود كه استعفاي او را بپيذيرد و اجازهٔ ترك شغل دهد. امام فرمود: علي! خداوند متعال را در دستگاه‌هاي ظلم و ستم، اولياء و دوستاني هست كه خداوند به وسيله ي آنان، از دوستان خود، حمايت و دفاع مي‌نمايد و تو از آن افراد هستي.
نجات از توطئه امام هفتم در اثر لياقت و تقوي و ايمان قلبي علي بن يقطين علاقه خاصي به او داشت و هميشه سلامت و آسوده‌گي او را مد نظر قرار مي‌داد و بارها در حق او دعا نموده بود به حدي كه روز عيد قربان هم او را فراموش نكرد و در حق او دعا نمود به بركت دعاي آن بنده صالح و شايسته خدا، او در آن پست حساس و پرخطر خود، بارها از توطئه و خطر نجات پيدا كرد كه دو مورد آن را بازگو مي‌كنيم:
1. خلعت خليفه:
هارون در موارد گوناگون او را مورد عنايت و محبت خود قرار مي‌داد و لباس و اشياء گرانبها هديه مي‌داد روزي به عنوان انعام لباس بسيار فاخر و زربافي كه مخصوص خلفاء و رجال بود به او هديه كرد و دربارهٔ نگهداري و محافظت آن توصيه و تأكيد خاص نمود. او لباس را با مبلغي پول به پيشگاه امام فرستاد امام لباس را برگرداند و به او توصيه نمود كه آن را محفوظ داشته باشد. روزي به آن احتياج شديد پيدا مي‌كند.
علي بن يقطين پس از دريافت نامه و سفارش امام، آن لباس را در صندوق جا داد و مهر
1. مكاسب شيخ مرتضي انصاري باب مكاسب محرمه.
(١٢١٦)
صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، علي بن يقطين (2)، اللبس (4)

2. فقر و مسكنت و بيچارگي، به سراغ تو نيايد.
3. شكنجه و ناراحتي و شمشير دين هرگز به فرق تو نرسد.
تو كاملا آگاه باش! هر فردي كه مؤمني را شادمان و خشنود سازد نخست خدا را راضي ساخته است در مرتبه دوم پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) را خوشحال ساخته است و در نهايت ما اهل بيت را مسرور نموده است.
(1) ابن يقطين هنگامي كه امام به عراق آمد مجددا ناراحتي‌هاي روحي خود را با امام در ميان گذاشت و مجددا از پيشگاه ارجمندش مسئلت نمود كه استعفاي او را بپيذيرد و اجازهء ترك شغل دهد. امام فرمود: علي! خداوند متعال را در دستگاه‌هاي ظلم و ستم، اولياء و دوستاني هست كه خداوند به وسيله ي آنان، از دوستان خود، حمايت و دفاع مي‌نمايد و تو از آن افراد هستي.
نجات از توطئه امام هفتم در اثر لياقت و تقوي و ايمان قلبي علي بن يقطين علاقه خاصي به او داشت و هميشه سلامت و آسوده‌گي او را مد نظر قرار مي‌داد و بارها در حق او دعا نموده بود به حدي كه روز عيد قربان هم او را فراموش نكرد و در حق او دعا نمود به بركت دعاي آن بنده صالح و شايسته خدا، او در آن پست حساس و پرخطر خود، بارها از توطئه و خطر نجات پيدا كرد كه دو مورد آن را بازگو مي‌كنيم:
1. خلعت خليفه:
هارون در موارد گوناگون او را مورد عنايت و محبت خود قرار مي‌داد و لباس و اشياء گرانبها هديه مي‌داد روزي به عنوان انعام لباس بسيار فاخر و زربافي كه مخصوص خلفاء و رجال بود به او هديه كرد و دربارهء نگهداري و محافظت آن توصيه و تأكيد خاص نمود. او لباس را با مبلغي پول به پيشگاه امام فرستاد امام لباس را برگرداند و به او توصيه نمود كه آن را محفوظ داشته باشد. روزي به آن احتياج شديد پيدا مي‌كند.
علي بن يقطين پس از دريافت نامه و سفارش امام، آن لباس را در صندوق جا داد و مهر
1. مكاسب شيخ مرتضي انصاري باب مكاسب محرمه.

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، علي بن يقطين (2)، اللبس (4)

نمود. مدتي از اين جريان گذشت خدمتگزاري كه در جريان اهداي لباس بود و او لباس را به حضور امام برده بود مورد غضب و خشم علي بن يقطين قرار گرفت او به عنوان انتقام از ارباب خود به خليفه شكايت كرد و جريان لباس را در اختيار او گذاشت و از روابط خاص او با امام هفتم سخنها گفت به حدي كه هارون را بر خشم و غضب و ناراحتي واداشت.
هارون به علي بن يقطين متغير گرديد و او را مورد غضب وقهر خود قرار داد. همان وقت، لباس مخصوص اهدائي خود را از او درخواست نمود.
علي بن يقطين گفت: بهتر است برخي از خدمتگزاران خود را مأمور سازي تا آن لباس را از صندوق مخصوصي كه در خانه قرار دارد بياورد؟
هارون دستور داد تا با نشاني كه علي داده است به منزل او برود، وخلعت خليفه را بياورد.
خدمتگزاران هارون با نشاني خاص و كليدي كه گرفته بودند به سراغ منزل علي رفتند و آن لباس را در بستهء مخصوص به حضور خليفه آوردند هارون مشاهده كرد كه همان لباس در جايگاه خاص با همان كيفيت نخستين، و نپوشيده آماده است خود شرمنده و متأثر گشت و قسم خورد ديگر حرف‌هاي سخن چينان را دربارهء او باور نكند و از وزير مشاور خود معذرت بطلبد و جائزه‌اي هم به او داد و دستور داد هزار تازيانه، به غلام سخن چين بنوازند.
ميان دو كس جنگ چون آتش است * سخن چين بدبخت، هيزم كش است
پانصد تازيانه به بدن عريان او نواختند او در زير همان تازيانه‌ها جان سپرد.
علي بن يقطين خوشحال و شادمان از حضور هارون بيرون آمد و در دل خود از عنايت امام هفتم (عليه السلام) بسيار سپاسگزار و خرسند بود.
2. وضوء:
" از سوي امام هفتم (عليه السلام) دستور داشت كه در تشكيلات خلافت، وضوي خود را همانند اهل تسنن انجام دهد تا روزي كه خود امام دستور ثانوي صادر نمايند.
او طبق فرمودهء امام رفتار مي‌كرد اطرافيان و جاسوسان خلافت، در مورد تشيع و روابط او با امام هفتم مطالبي به اطلاع هارون رساندند و مخصوصا بر اين نكته تكيه داشتند او
(١٢١٧)
صفحهمفاتيح البحث: علي بن يقطين (4)، اللبس (5)، الإختيار، الخيار (1)، الوضوء (1)

اموال فراواني در اختيار امام قرار مي‌نهد، و با روش او عبادت و وضوء ميگيرد.
هارون خواست گفته‌هاي مردم را امتحان كند و خودش به صدق گفتار آنان واقف گردد.
در يكي از روزها به هنگام وضو گرفتن وزير خود، از پنجرهٔ قصر خود ناظر و تماشاگر وضوي او گرديد و بر خلاف سعايت‌ها و بدگوئي‌هاي بدخواهان، مشاهده كرد او طبق فقه اهل سنت وضوء مي‌گيرد. هارون نتوانست خودداري كند از پنجرهٔ قصر خود صدا زد:
ديگر هرگز گفته‌هاي ديگران را در حق تو باور نمي‌كنم! ". (1) 3. ابن بزيع:
يكي ديگر از اعيان و رجال بزرگ شيعه و از شاگردان مبرز و از روايتگران احاديث اهل بيت مي‌باشد. نامش محمد بن اسماعيل يكي از علاقمندان اهل بيت است كه هم از امام هفتم و هم از پيشواي هشتم كسب فيض و علم نموده است و طبق امر امام، در تشكيلات و دستگاه بني عباس هم شغل مهمي برگزيده و يكي از مشاورين خاص حكومت بود. امام رضا (عليه السلام) به او فرمودند: " در دستگاه‌هاي اداري ستمگران، كساني از صلحا و نيكوكاران وجود دارند كه خداوند متعال بلا و آفت را بوسيلهٔ آنان از اولياي خود بر ميگرداند، و أمور مسلمانان را با كمك آنان، اصلاح مي‌كند، افراد با ايمان را از ضرر و گرفتاري نجات مي‌بخشد. آنان پناه نيازمندان از اهل ايمان هستند ". (2) 4. مؤمن طاق:
محمد بن علي بن نعمان يكي از افاضل شاگردان مكتب تربيتي امام ششم و امام هفتم مي‌باشد كه در مباحثات اعتقادي و مناظرات كلامي، مهارت وتبحر خاصي داشت و اين قبيل مباحث از طرف امام (عليه السلام) به او محول مي‌گرديد. دفاعيات او از مقام ولايت اهل بيت فراوان صورت گرفته است و گفتگوهاي متعددي با رؤساي اديان و مذاهب انجام داده است كه در همه پيروزي با او بوده است گويند روزي ابوحنيفه به او گفت: آيا راست است كه تو معتقد به رجعت و بازگشت مجدد هست؟
گفت: آري. ابوحنيفه با مسخره و استهزاء گفت: پس پانصد دينار به من قرض بده و هنگام

1. مناقب، ج 2، ص 356.
2. نجاشي، ص 255.

عباس (1)، محمد بن إسماعيل (1)، محمد بن علي (1)، الكسب (1)، التصديق (1)، الإختيار، الخيار (1)، الضرر (1)، الوضوء (2)

4 - مؤمن طاق:

اموال فراواني در اختيار امام قرار مي‌نهد، و با روش او عبادت و وضوء ميگيرد.
هارون خواست گفته‌هاي مردم را امتحان كند و خودش به صدق گفتار آنان واقف گردد.
در يكي از روزها به هنگام وضو گرفتن وزير خود، از پنجرهء قصر خود ناظر و تماشاگر وضوي او گرديد و بر خلاف سعايت‌ها و بدگوئي‌هاي بدخواهان، مشاهده كرد او طبق فقه اهل سنت وضوء مي‌گيرد. هارون نتوانست خودداري كند از پنجرهء قصر خود صدا زد:
ديگر هرگز گفته‌هاي ديگران را در حق تو باور نمي‌كنم! ". (1) 3. ابن بزيع:
يكي ديگر از اعيان و رجال بزرگ شيعه و از شاگردان مبرز و از روايتگران احاديث اهل بيت مي‌باشد. نامش محمد بن اسماعيل يكي از علاقمندان اهل بيت است كه هم از امام هفتم و هم از پيشواي هشتم كسب فيض و علم نموده است و طبق امر امام، در تشكيلات و دستگاه بني عباس هم شغل مهمي برگزيده و يكي از مشاورين خاص حكومت بود. امام رضا (عليه السلام) به او فرمودند: " در دستگاه‌هاي اداري ستمگران، كساني از صلحا و نيكوكاران وجود دارند كه خداوند متعال بلا و آفت را بوسيلهء آنان از اولياي خود بر ميگرداند، و أمور مسلمانان را با كمك آنان، اصلاح مي‌كند، افراد با ايمان را از ضرر و گرفتاري نجات مي‌بخشد. آنان پناه نيازمندان از اهل ايمان هستند ". (2) 4. مؤمن طاق:
محمد بن علي بن نعمان يكي از افاضل شاگردان مكتب تربيتي امام ششم و امام هفتم مي‌باشد كه در مباحثات اعتقادي و مناظرات كلامي، مهارت وتبحر خاصي داشت و اين قبيل مباحث از طرف امام (عليه السلام) به او محول مي‌گرديد. دفاعيات او از مقام ولايت اهل بيت فراوان صورت گرفته است و گفتگوهاي متعددي با رؤساي اديان و مذاهب انجام داده است كه در همه پيروزي با او بوده است گويند روزي ابوحنيفه به او گفت: آيا راست است كه تو معتقد به رجعت و بازگشت مجدد هست؟
گفت: آري. ابوحنيفه با مسخره و استهزاء گفت: پس پانصد دينار به من قرض بده و هنگام

1. مناقب، ج 2، ص 356.
2. نجاشي، ص 255.

التصديق (1)، الإختيار، الخيار (1)، الضرر (1)، الوضوء (2)

بازگشت مجددا من به تو پرداخت مي‌نمايم. مؤمن طاق: عيب ندارد در صورتي كه تو به من تعهد بسپاري كه هنگام رجعت به صورت ميمون يا ديگر مسخ شده‌ها بر نگردي بلكه به صورت انسان باشي تا بتوانم طلب خود را وصول نمايم ابوحنيفه شرمنده و عاجز از پاسخ شد. (1) او پس از رحلت امام صادق (عليه السلام) با ابوحنيفه روبرو گرديد، وي به صورت شماتت از مؤمن پرسيد: امام تو هم از دست رفت.

مؤمن پاسخ داد: آري! امام من رحلت نمود ولي امام و پيشواي تو تا وقت معلوم مهلت داده شده است (اشاره به شيطان است كه قرآن مي‌فرمايد: " من المنظرين الي يوم الوقت المعلوم ... "). (2) موسي بن ابراهيم مروزي آموزگار فرزندان سندي بود كه افتخار آشنائي و كسب فيض محضر امام را در منزل سندي بن شاهك دريافت و از وجود پر فيض امام بهره‌ها برد و آنچه را شنيده بود در كتابي به نام " مسند الأمام موسي بن جعفر (عليه السلام) " تأليف نمود كه مورد توجه دانشمندان و محققين قرار گرفته است و تاكنون به صورت‌هاي مختلف به طبع رسيده است. مسند امام شامل 59 حديث است كه به عنوان نمونه چند حديث از آنها نقل مي‌گردد:

1. قال (عليه السلام) قال رسول الله: " لا طاعة لمخلوق في معصية الله ": هرگز با معصيت به پروردگار امتثال امر بنده روا نيست.

2. قال (عليه السلام) قال رسول الله: " من آذي المسلمين في طرقهم وجبت عليه لعنتهم ":

هر فردي كه در امر راه، اذيت مسلمانان را فراهم سازد شايسته ي لعن ونفرت مردم مي‌باشد.

3. قال (عليه السلام) قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): " ألمرء علي دين خليله ": روحيه ي هر فرد را با دوستش مي‌توان شناخت.

4. قال (عليه السلام): " ان الحسن والحسين لايقبلان جوائز معاويه ": جدم حسن و حسين عطايا و جوائز معاويه را نمي‌پذيرفتند.

1. تنقيح المقال، ج 3، ص 161.

2. رجال كشي، ص 123.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، موسي بن إبراهيم (1)، الكسب (1)، النوم (1)، كتاب رجال الكشي (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)

5. قال (عليه السلام) قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): " ثلاث لاترد دعوتهم: الأمام العادل، والصائم حتي يفطر ودعوة المظلوم ": دعاي سه نفر به مرحله اجابت نزديكتر است: پيشواي راستين، فرد روزه دار قبل از افطار، و ستمديده و مظلوم. (1) هشام زبان گوياي شيعه هشام بن حكم يكي ديگر از شاگردان با فضيلت و سخنگوي توانا از تربيت يافتگان امام ششم و هفتم (عليه السلام) مي‌باشد كه عمر خود را در راه مبارزه و دفاع از اهل بيت طهارت و عصمت صرف نمود و دشمنان و مخالفين را با سلاح علم و منطق و حربهء فضيلت و دانش، منكوب و محكوم نمود او در مناظرات متعددي شركت جست و پيروزي نهائي را در همه جا به دست آورد. سكونت او در بغداد در محله كرخ بوده است و به شغل تجارت مي‌پرداخت نخست متمايل به فرقه جهميه بود كه متمايل به جبر و سلب قدرت از انسان بود در اثر تماس با امام ششم و كسب فيض از محضر او توانست خود را از اوهام و سفسطه‌ها نجات داده و به حقيقت و واقع گرايش و تمايل پيدا نمايد و مس وجود خود را تبديل به طلا نمايد و دوره ي تكميلي خود را در مكتب امام طي نمايد و از فارغ التحصيلان مبرز آن مكتب درآيد و افراد فراواني را به شاهراه هدايت و سعادت، سوق دهد و اندوخته‌هاي علمي خود را به صورت بيان و بنان، در اختيار ديگران قرار دهد، امام

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة بغداد (1)، الكسب (1)، الإختيار، الخيار (1)، الظلم (1)

صادق (عليه السلام) در حق او فرمود: " تو در مدافعات خود نسبت به اهل بيت مؤيد و منصور از جانب پروردگار عالم هستي " و اين فضيلت در حق او كافي است. (2) مناظرات او با عمرو بن عبيد امام مسجد بصره، يحيي بن خالد برمكي، نظام و ديگر سران فرقه‌هاي باطله آن روز معروف است به خصوص كه درباره ي هشام بن حكم، كتاب‌هاي مستقلي تأليف شده است كه ما را بي نياز از معرفي او مي‌نمايد. (3)

1. رجال نجاشي، ص 319.
2. الشافي، سيد مرتضي علم الهدي، ص 12.
3. در اين باره به هشام بن حكم از انتشارات دانشگاه مشهد، جلد دوم حياة الامام موسي بن جعفر از صفحه 338 تا صفحه 358، رجال كشي و عيون اخبار الرضا جلد دوم، هشام بن حكم تأليف استاد گرامي شادروان سيد احمد صفايي زنجاني و ... مراجعه شود.

(۱۲۲۱)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، يحيي بن خالد (1)، السجود (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب رجال النجاشي (1)، كتاب رجال الكشي (1)، الشهادة (1)
بخش چهارم امام موسي بن جعفر (عليه السلام) و تفسير قرآن مجيد
(۱۲۲۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)

بخش چهارم / امام (ع) و تفسير قرآن مجيد ...

امام هفتم، با كلمات حكمت آميز و بيانات منطقي و عقلي بسيار آموزنده اشتهار دارد سخن معروفي از آن بزرگوار نقل شده است كه مي‌تواند رأس حكمت شمرد جائي كه به هشام يكي از ياران صميمي خو د مي‌فرمايد:

" لو كان في يدك جوزة وقال الناس: لؤلؤة ما كان ينفعك وأنت تعلم أنها جوزة، ولو كان في يدك لؤلؤة وقال الناس انها جوزه، ما كان يضرك وانت تعلم انها لؤلؤة ".

اگر گردوي در دستت بوده باشد و عموم مردم بگويند لؤلؤ است سودي به حال تو نخواهد داشت در صورتي كه كه تو خود مي‌داني آن گردو است و اگر لؤلؤئي در دستت باشد و همهء مردم بگويند: " گردو " است باز زياني به حالت نخواهد داشت در صورتي كه مي‌داني لؤلؤ است ". (1) هم اكنون چند مورد از تفسير قرآن مجيد آن بزرگوار را مي‌آوريم:

1. بشارت به صاحبان عقل و انديشه قال (عليه السلام) في وصية مفصلة لهشام:

" ان الله تبارك و تعالي تبشر اهل العقل والفهم في كتابه: فقال: * (فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله واولئك هم اولو الالباب) *. (2) امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در طليعه وصيتنامه مفصلي كه به يكي از ياران خود به نام هشام دارد مي‌فرمايد خداوند متعال به صاحبان انديشه و خرد در قرآن كريم بشارت داده است و فرموده است: " بشارت بده به بندگان من، آنان كه گفتار را مي‌شوند پس از بهترين آنها پيروي و تبعيت مي‌كنند آنان صاحبان خرد و انديشه هستند ".

١. تحف العقول ص ٣٨٦ چاپ نصرتي قم.

2. انفال آيه 72.

(١٢٢٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الكرم، الكرامة (1)، النوم (1)، الوصية (1)

بخش چهارم / امام (ع) و تفسير قرآن مجيد ...
امام هفتم، با كلمات حكمت آميز و بيانات منطقي و عقلي بسيار آموزنده اشتهار دارد سخن معروفي از آن بزرگوار نقل شده است كه مي‌تواند رأس حكمت شمرد جائي كه به هشام يكي از ياران صميمي خو د مي‌فرمايد:
" لو كان في يدك جوزة وقال الناس: لؤلؤة ما كان ينفعك وأنت تعلم أنها جوزة، ولو كان في يدك لؤلؤة وقال الناس انها جوزه، ما كان يضرك وانت تعلم انها لؤلؤة ".
اگر گردوي در دستت بوده باشد و عموم مردم بگويند لؤلؤ است سودي به حال تو نخواهد داشت در صورتي كه كه تو خود مي‌داني آن گردو است و اگر لؤلؤئي در دستت باشد و همهء مردم بگويند: " گردو " است باز زياني به حالت نخواهد داشت در صورتي كه مي‌داني لؤلؤ است ". (1) هم اكنون چند مورد از تفسير قرآن مجيد آن بزرگوار را مي‌آوريم:
1. بشارت به صاحبان عقل و انديشه قال (عليه السلام) في وصية مفصلة لهشام:
" ان الله تبارك و تعالي تبشر اهل العقل والفهم في كتابه: فقال: * (فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله واولئك هم اولو الالباب) *. (2) امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در طليعه وصيتنامه مفصلي كه به يكي از ياران خود به نام هشام دارد مي‌فرمايد خداوند متعال به صاحبان انديشه و خرد در قرآن كريم بشارت داده است و فرموده است: " بشارت بده به بندگان من، آنان كه گفتار را مي‌شوند پس از بهترين آنها پيروي و تبعيت مي‌كنند آنان صاحبان خرد و انديشه هستند ".
١. تحف العقول ص ٣٨٦ چاپ نصرتي قم.
2. انفال آيه 72.
(١٢٢٣)
صفحه‌مفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الكرم، الكرامة (1)، النوم (1)، الوصية (1)
2. در برخورد با هارون الرشيد امام موسي بن جعفر (عليه السلام) همواره برخورد فكري و سياسي با هارون الرشيد داشت به حدي كه جان عزيز خود را نيز در مبارزه با ستمگر و ستم، فدا و تقديم حقيقت نمود امام (عليه السلام) در يكي از اين برخوردها با هارون گفتگوئي دارد كه در آن جلسه بيشترين استناد امام به آيات و كلمات نوراني قرآن مجيد بوده است ما

فرازي از آن سخنان را در زير مي‌آوريم.
امام (عليه السلام) در مورد عدم توارث عباس از پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) چنين گويد: " قال ان النبي لم يورث من لم يها جر ولا اثبت له حتي يهاجر فقال ما حجتك فيه، فقال قول الله عزوجل:
* (والذين آمنوا ولم يهاجروا ما لكم من ولايتهم من شيئ حتي يهاجروا) * (1) وان العباس لم يهاجر.
قال لم جوزتم للعامة والخاصة ان ينسبوكم الي رسول الله (صلي الله عليه وآله) و يقولون لكم: يا بني رسول الله وانتم بنو علي، وانما ينسب المرء الي ابيه وفاطمة (عليها السلام) انما هي وعاء والنبي جدكم من قبل امكم، فقال لو ان النبي نشر فخطب اليك كريمتك هل كنت تجيبه؟
فقال سبحان الله! ولم لا اجيبه بل أفخر علي العرب والعجم وقريش بذالك، فقال له احسنت فقال: لكنه لا يخطب الي ولاازوجه كريمتي من ه قط فقال لم؟ قال لأنه ولدني ولم يلدك.
فقال: كيف قلتم انا ذريته والنبي لم يعقب وإنما العقب للذكر لا أنثي وانتم ولد البيت فقال: * (ومن ذريته داود وسليمان وايوب ويوسف وموسي وهارون وكذالك نجزي المحسنين وزكريا ويحيي وعيسي وإلياس) * قال من ابو عيسي؟
قال ليس له اب فقلت انما ألحقه الله بذاري الانبياء من طريق مريم (عليها السلام) وكذالك الحقنا بذاري رسول الله من قبل امنا فاطمة (عليها السلام) ". (2) امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در اين مورد كه چرا عباس جد بزرگ عباسيان نتوانست از پيامبر
1. انعام آيه 84.
2. معادن الحكمة ج 2، ص 144 - 146.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، هارون الرشيد (2)
اسلام (صلي الله عليه وآله) ارث ببرد و هيچ ولايت و سرپرستي نداشت چه دليلي داريد؟
امام (عليه السلام) در پاسخ فرمود: در مورد عدم توارث عباس به آيه شريفه اي استناد جستند كه مي‌فرمايد آنان كه ايمان آورده اند ولي هجرت به مدينه انجام ندادند تا هجرت ننمايند درباره ولايت و سرپرستي آنان، هيچ تعهدي نداري " عباس نيز از افرادي بود كه هجرت ننموده بود.
هارون گفت: شما به چه عنوان به خواص و عوام اجازه داديد كه شما را به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نسبت دهند وشما را به عنوان فرزندان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بخوانند در صورتي كه شما فرزندان علي

(عليه السلام) هستيد و افراد به پدر نسبت داده مي‌شود نه به مادر چون مادر حكم ظرف ولادت را دارد و رسول خدا (صلي الله عليه وآله) جد و نياي بزرگ شما از ناحيه مادر است نه آنكه پدر شما بوده باشد.
امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند:
من اكنون سوالي از شما دارم و آن اينست اگر پيامبر اسلام سر از قبر بردارد و از دختر شما خواستگاري نمايد آيا شرعا ميتوانيد درخواست او را بپذيريد يا نه؟
هارون! سبحان الله! چرا نپذيرم بلكه با پذيرفتن آن بر عرب و عجم و قريش و غيره نيز افتخار و مباهات مي‌نمايم كه چنين دامادي پيدا كرده ام.
امام (عليه السلام) بسيار خوب. شما ميتوانيد دختر خود را به ازدواج او درآوريد ولي من شرعا چنين اجازه و رخصتي را ندارم چون او پدر و والد من است نه پدر و والد تو.
هارون: شما مي‌گوئيد ما از نسل و ذريهء رسول خدائيم در صورتي كه پيامبر اسلام ذريه و نسلي نداشته است و پس از خود فرزند ذكوري باقي نگذاشته است نسل و ذريه از پسر است نه از دختر، شما كه از فرزندان دختري او هستيد نه پسري.
امام (عليه السلام) آيه شريفه * (و من ذريته داود وسليمان وايوب ويوسف وموسي وزكريا و يحيي و عيسي و إلياس) * را تلاوت نمود و پرسيد آيا پدر عيسي كي بود ... ؟
هارون: عيسي كه پدر نداشت.
(۱۲۲۵)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، القبر (1)

مباهله:

امام (عليه السلام): درست است عيسي (عليه السلام) پدر نداشت ولي خداوند او را بواسطه مريم به نسل انبياء و پيامبران پيشين داوود، سليمان و ... پيوست داده است و همچنان ما را نيز از ناحيهء مادرمان فاطمه (عليها السلام) به نسل پيامبر اسلام رسول خدا (صلي الله عليه وآله) ملحق و پيوست داده است.
مباهله:
آنگاه امام (عليه السلام) افزود مي‌خواهي چيز ديگري را بيافزايم؟
هارون گفت: خوب بياور! امام فرمودند خداوند متعال در آيه شريفه آل عمران مي‌فرمايد:
" ممن حاجك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائكم، ونسائكم، وانفسنا وانفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علي الكاذبين ". (1) اين آيه در داستان مباهله نجران با پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) نازل گرديده است و كسي ادعا نكرده است كه پيامبر خدا زير عبا به هنگام مباهله جز: علي بن ابيطالب، فاطمه و حسنين (عليه السلام) را وارد كرده باشد پس تأويل كلام الهي در مورد " أبنائنا ": حسن وحسين (عليها السلام) و " نسائنا ": فاطمه زهرا (س) و " أنفسنا ": علي بن ابيطالب (عليه السلام) مي‌باشد علاوه بر آن علماء اجماع نموده‌اند كه جبرئيل در روز " أحد " به پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) گفت اين فداكاري مواساة و از خود گذشتگي از علي است پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: چون او از من و من هم از اويم جبرئيل گفت من هم از شما دو نفر مي‌باشم سپس جبرئيل گفت: " لاسيف الا ذوالفقار ولافتي إلا علي " آن چنان كه خداوند متعال خليل خود را با كلمه " فتي " تعريف كرده است جائي كه در داستان شكستن بتهاي ستاره پرستان مي‌فرمايد: " فتي يذكرهم يقال له ابراهيم (2) ما پسر عموهاي شما خليفه به گفتار جبرئيل افتخار مي‌كنيم كه او هم از ما است ". هارون گفت: بسيار خوب گفتي آيا حوائجي داري كه به من بيان نمايي؟
امام (عليه السلام) فرمودند: نخستين حاجت من آنست كه به پسر عمويت اجازه و رخصت دهي كه به حرم جدش (مدينه) و به سوي خانوادهء خود برگردد؟
هارون گفت: عيب ندارد بنگريم كه انشاء الله مي‌شود.
1. آل عمران آيه 61.
2. انبياء آيه 60.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)

روايت شده است پس از اين ماجرا او را به سندي بن شاهك تحويل داد و گمان آنست كه پس از آن تاريخ پيش او وفات يافت. (1) 3. تشويق به تلاوت قرآن شيخ مفيد در " ارشاد " نقل مي‌كند: مردم از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) فراوان روايت كرده اند او فقيه ترين مردم عصر، و حافظ ترين مردم نسبت به قرآن و زيبا آوازترين مردم نسبت به قرائت قرآن بود او با حزن واندوه قرآن تلاوت مي‌كرد و شنوندگان آواي قرآن او به گريه مي‌افتادند مردم مدينه او را " زين المتهجدين " مي‌ناميدند (2) و كافي نقل نموده است: امام بارها مي‌فرمود: درجات و مراتب بهشت بر حسب شمارش آيات قرآني است گفته مي‌شود قرآن بخوان بالاتر برو پس او قرآن مي‌خواند و بالاتر مي‌رود ". (3) 4. مال كثير چه قدر است؟
از آن حضرت در مورد فردي سوال كردند كه نذر كرده است: " به خدا اموال كثيري را تصدق خواهم نمود " چه مقداري صدقه دهد؟
امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: اگر فردي كه سوگند ياد كرده است صاحب گوسفند باشد پس مي‌بايست 84 رأس گوسفند اگر داراي شتر است 84 نفر شتر و اگر صاحب دراهم و پول است پس 84 درهم بپردازد. چون خداوند متعال فرموده است: " ولقد نصركم الله في مواطن كثيره ويوم حنين " (4) مواطن مورد تأييد رسول خدا پيش از نزول اين آيه شمرده اند پس 84 موطن و مورد بوده است. (5) 5. حرمت خمير علي بن يقطين گويد: مهدي خليفه عباسي از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در مورد " خمير "

١. عيون اخبار الرضا ص ٨١، معادن الحكمه ج ٢، ص ١٤٦، قابل توجه است كه در كتاب " معادن الحكمة " ج ٢، علم الهدي (متوفي ١١١٥) تعداد نامه از نامه‌هاي موسي بن جعفر (عليها السلام) را آورده است.
٢. ارشاد مفيد ص ٢٧٩، چاپ دار الكتب الاسلامية ١٣٧٧.
٣. اصول كافي، باب قرائت قرآن.
٤. سوره توبه آيه ٢.
٥. بحار الأنوار ج ١١، ص 353.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، علي بن يقطين (1)، الحزن (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، موسي بن جعفر (1)

روايت شده است پس از اين ماجرا او را به سندي بن شاهك تحويل داد و گمان آنست كه پس از آن تاريخ پيش او وفات يافت. (1) 3. تشويق به تلاوت قرآن شيخ مفيد در " ارشاد " نقل مي‌كند: مردم از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) فراوان روايت كرده اند او فقيه ترين مردم عصر، و حافظ ترين مردم نسبت به قرآن و زيبا آوازترين مردم نسبت به قرائت قرآن بود او با حزن واندوه قرآن تلاوت مي‌كرد و شنوندگان آواي قرآن او به گريه مي‌افتادند مردم مدينه او را " زين المتهجدين " مي‌ناميدند (2) و كافي نقل نموده است: امام بارها مي‌فرمود: درجات و مراتب بهشت بر حسب شمارش آيات قرآني است گفته مي‌شود قرآن بخوان بالاتر برو پس او قرآن مي‌خواند و بالاتر مي‌رود ". (3) 4. مال كثير چه قدر است؟

از آن حضرت در مورد فردي سوال كردند كه نذر كرده است: " به خدا اموال كثيري را تصدق خواهم نمود " چه مقداري صدقه دهد؟

امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: اگر فردي كه سوگند ياد كرده است صاحب گوسفند باشد پس مي‌بايست 84 رأس گوسفند اگر داراي شتر است 84 نفر شتر و اگر صاحب دراهم و پول است پس 84 درهم بپردازد. چون خداوند متعال فرموده است: " ولقد نصركم الله في مواطن كثيره ويوم حنين " (4) مواطن مورد تأييد رسول خدا پيش از نزول اين آيه شمرده اند پس 84 موطن و مورد بوده است. (5) 5. حرمت خمير علي بن يقطين گويد: مهدي خليفه عباسي از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در مورد " خمير "

١. عيون اخبار الرضا ص ٨١، معادن الحكمه ج ٢، ص ١٤٦، قابل توجه است كه در كتاب " معادن الحكمة " ج ٢، علم الهدي (متوفي ١١١٥) تعداد نامه از نامه‌هاي موسي بن جعفر (عليها السلام) را آورده است.

٢. ارشاد مفيد ص ٢٧٩، چاپ دار الكتب الاسلامية ١٣٧٧.

٣. اصول كافي، باب قرائت قرآن.

٤. سوره توبه آيه ٢.

٥. بحار الأنوار ج ١١، ص 353.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، علي بن يقطين (1)، الحزن (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، موسي بن جعفر (1)

روايت شده است پس از اين ماجرا او را به سندي بن شاهك تحويل داد و گمان آنست كه پس از آن تاريخ پيش او وفات يافت. (1) 3. تشويق به تلاوت قرآن شيخ مفيد در " ارشاد " نقل مي‌كند: مردم از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) فراوان روايت كرده اند او فقيه ترين مردم عصر، و حافظ ترين مردم نسبت به قرآن و زيبا آوازترين مردم نسبت به قرائت قرآن بود او با حزن واندوه قرآن تلاوت مي‌كرد و شنوندگان آواي قرآن او به گريه مي‌افتادند مردم مدينه او را " زين المتهجدين " مي‌ناميدند (2) و كافي نقل نموده است: امام بارها مي‌فرمود: درجات و مراتب بهشت بر حسب شمارش آيات قرآني است گفته مي‌شود قرآن بخوان بالاتر برو پس او قرآن مي‌خواند و بالاتر مي‌رود ". (3) 4. مال كثير چه قدر است؟

از آن حضرت در مورد فردي سوال كردند كه نذر كرده است: " به خدا اموال كثيري را تصدق خواهم نمود " چه مقداري صدقه دهد؟

امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: اگر فردي كه سوگند ياد كرده است صاحب گوسفند باشد پس مي‌بايست 84 رأس گوسفند اگر داراي شتر است 84 نفر شتر و اگر صاحب دراهم و پول است پس 84 درهم بپردازد. چون خداوند متعال فرموده است: " ولقد نصركم الله في مواطن كثيره ويوم حنين " (4) مواطن مورد تأييد رسول خدا پيش از نزول اين آيه شمرده اند پس 84 موطن و مورد بوده است. (5) 5. حرمت خمير علي بن يقطين گويد: مهدي خليفه عباسي از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در مورد " خمير "

۱. عيون اخبار الرضا ص ۸۱، معادن الحكمه ج ۲، ص ۱٤٦، قابل توجه است كه در كتاب " معادن الحكمة " ج ۲، علم الهدي (متوفي ۱۱۱٥) تعداد نامه از نامه‌هاي موسي بن جعفر (عليها السلام) را آورده است.

۲. ارشاد مفيد ص ۲۷۹، چاپ دار الكتب الاسلامية ۱۳۷۷.

۳. اصول كافي، باب قرائت قرآن.

٤. سوره توبه آيه ۲.

٥. بحار الأنوار ج ۱۱، ص 353.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، علي بن يقطين (1)، الحزن (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، موسي بن جعفر (1)

پرسيدند: آيا در كتاب خدا حرام شده است؟ در صورتي كه مردم نهي از خمر را مي‌شناسند ولي تحريم آن را نمي‌شناسند؟
امام (عليه السلام) فرمودند: بلي خمر در كتاب خدا هم تحريم شده است.
مهدي پرسيد: در كدام آيه از آيات الهي اي ابوالحسن؟
امام (عليه السلام) فرمودند در آيه شريفه " انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والأثم و البغي به غير الحق " (1) مقصود از " ما ظهر منها " آن زناي آشكار است كه زناكاران عهد جاهليت بر سر دربها پرچم مي‌افراشتند. و مقصود از " ما يطن " ازدواج با همسران پدران مي‌باشد كه در جاهليت پس از مرگ پدر، پسران با آنان ازدواج مي‌كردند و مقصود از " إثم " خود خمر و شراب مي‌باشد جائي كه خداوند متعال در جايگاه ديگري از قرآن مي‌فرمايد:
" يسئلونك عن الخمر والميسر قل فيهما إثم كبير " (2) إثم در كتاب خدا خمر و ميسر ميباشد واثم آنها بيشتر از نفع آنها است.
مهدي به علي بن يقطين گفت: اين يك فتواي هاشمي است.
علي بن يقطين گفت: آري راست مي‌گويي و شكر خدا را كه اين علم و دانش را از شما اهل بيت بيرون نبرده است.
مهدي گفت: راست گفتي اي رافضي! (3) 6. توحيد و خداشناسي محمد بن عمير گويد: به محضر آقا و سرورم موسي بن جعفر (عليه السلام) وارد شدم عرضه داشتم اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) توحيد را به من بياموز:
امام (عليه السلام) فرمود: اي ابا احمد! در مسألة توحيد نبايست از آنچه كه خداوند تعيين فرموده است تجاوز كرد كه به وادي هلاكت مي‌افتي بدان كه خداوند واحد، احد، صمد مي‌باشد
١. سوره اعراف آيه ٣٣.
٢. سوره بقره آيه ٢١٩.
٣. بحار الأنوار ج ١١، ص 277.
(١٢٢٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، علي بن يقطين (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

والد نيست تا ارث برده شود و مولود نيست كه شريكي داشته باشد او صاحب، فرزند نيست و شريكي اتخاذ نكرده است او هميشه زنده است مرگ و ممات بر او راه ندارد، او قادري است هرگز عاجز و ناتوان نميگردد او قاهر و پيروزي است كه هرگز مغلوب نميگردد او حليم و بردباري است كه هرگز عجله نميكند او دائم و هميشگي است هرگز از بين نميرود او باقي و پايدار است هرگز فاني نمي‌شود، ثابت و استوار است هرگز زوال ندارد او غني و بي نياز است هرگز نيازمند نمي‌گردد، او عزيز و توانمند است هرگز ذليل و خوار نمي‌گردد او عالم و دانا است هرگز جاهل و نادان نمي‌شود، او عادلي است هرگز جور و جفا نمي‌كند، او بخشنده اي است هرگز بخل و امساك نمي‌ورزد، او وجودي است هرگز عقول و انديشه‌ها نمي‌توانند او را به اندازه درآورند و اوهام و خيالات بر او واقع نمي‌گردد، اماكن و اقطار بر او احاطه نميكند و مكاني او را در برنميگيرد، ديده‌ها او را درك نمي‌كنند او لطيف و خبير است او همانند و مثل ندارد او شنوا و بينا است.

" هيچ رازي سه كس با هم نگويند جز آنكه خدا چهارمين آنان، و نه پنج كس جز آنكه خدا ششمين آنان، نه كمتر از آن و نه بيشتر جز اينكه هر كجا كه باشند او با آنها است ". (1) او نخستين است و چيزي پيش از او نبوده است او آخرين است چيز ديگري بعد از او نخواهد بود او قديمي است و جز او مخلوق و تازه پديد آمده است خداوند متعال خيلي بالاتر و والاتر از صفات آفريده‌هاست ". (2) 7. پيرامون تجديد بناي كعبه در تفسير عياشي آمده است هنگامي كه مهدي عباسي مي‌خواست كعبه را تجديد بنا كند خانه اي در محوطه كعبه قرار داشت از صاحب آن خواستند كه بفروشد او امتناع ورزيد از فقها مسألة اش را پرسيدند پاسخ دادند نمي‌توان چيز غصبي را وارد حرم ساخت.

علي بن يقطين به مهدي عباسي گفت اگر از موسي بن جعفر استفتاء مي‌نمودي حقيقت

1. سوره مجادله آيه 7.

2. التوحيد صدوق ص 77 به نقل از أئمتنا ص 51 و 52.

صفحهمفاتيح البحث: علي بن يقطين (1)، موسي بن جعفر (1)، الجهل (1)، الغني (1)

امر را مي‌گفتند مهدي به والي مدينه نوشت كه از موسي بن جعفر در مورد آن خانه پرسشي نمايد فرماندار مدينه پرسش قطعي مسألة را از

امام درخواست نمود.
امام (عليه السلام) در پاسخ نوشتند: بسم الله الرحمن الرحيم، ان كانت الكعبة هي النازله بالناس فالناس اولي يقتائها وان كان الناس هم النازلون بفناء الكعبة فالكعبة اولي بفنائها " (1) به نام خداوند بخشنده و بخشايشگر اگر كبعه به دستان مردم وارد شده است پس مردم اولي به تصرف هستند و اگر اين مردم هستند كه به آستان كعبه نازل گشته اند پس كعبه به آستان خويشتن مي‌باشد ".
هنگامي كه نامه به مهدي رسيد آن را بوسيله و دستور تخريب خانه را داد صاحبان خانه به سراغ امام آمدند و از وي درخواست نمودند نامه اي به مهدي در مورد قيمت خانه بنويسند. امام (عليه السلام) نامه اي به مهدي نگاشتند عطاي بيشتري در مورد زمين خانه به آنان بپردازد به حدي كه راضي و خشنود كند.
در ذيل همين نامه آمده است كه ابوجعفر خواست از اهل مكه عكه جهت توسعهء مسجد خانه‌ها و منازل نزديك بيت الله الحرام را بخرد آنان امتناع ورزيدند او (منصور) به سراغ امام صادق (عليه السلام) آمد و جريان را گفت امام (عليه السلام) فرمود: اين موضوع شما را خيلي ناراحت نكند حجت و دليل تو بر آنان بسيار روشن است او پرسيد چگونه استدلال كنم؟ امام فرمود: با كتاب خدا جائي كه مي‌فرمايد: " إن اول بيت وضع للبأس للذي بمكة " (2) اگر آنان قبل از تأسيس بيت الله الحرام به آن منطقه آمده اند، خانه احداث كرده اند خانه‌ها مال آنها است و اگر بيت الله الحرام قديمي تر از آنان مي‌باشد و آنان وارد آن شده اند پس آستان از آن بيت است. ابوجعفر با اين بيان استدلال نمود آنان گفتند هر طور خواستيد رفتار كنيد ". (3)
1. معادن الحكمه ج 2، ص 136 - 137.
2. آل عمران آيه 96.
3. تفسير عياشي ج 1، ص 185 ط ق، معادن الحكمة ج 2، ص 137.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، موسي بن جعفر (1)
بخش پنجم نمونه‌هايي از سخنان و ارشادات امام (عليه السلام)

بخش پنجم / نمونه‌هايي از سخنان و ارشادات امام (ع) ...
1. جهاد اكبر با مبارزه با هواي نفس امام از جد بزرگوارش رسول خدا نقل فرمود: كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) به سربازاني كه از جبهه ي جنگ برگشته بودند فرمود:
" آفرين بر شما سربازان باد! كه جهاد اصغر را انجام داده و هنوز جهاد اكبر بر عهده ي شما باقي است ". " عرض شد يا رسول الله جهاد اكبر كدام است ". فرمودند: جهاد با نفس و مبارزه با هواي نفساني است. (1) شرح كوتاه:
غلبه بر نفس و مهار كردن عواطف و احساسات، كاري بس دشوار است فردي كه هواي نفس و خواهش‌هاي قلبي خود را تحت كنترل و مهار خود در آورد مي‌تواند در زمينه‌هاي گوناگون فداكاري و ايثار از خود نشان دهد و به هر عمل خير و سازنده اقدام نمايد.
با توجه به اهميت و دشواري آن پيشواي عالي قدر اسلام جانبازي و فداكاري در ميدان جنگ و پيروزي بر دشمنان مسلح را " جهاد اصغر " خوانده است ولي جنگ با هواي نفس را كه دشمن داخلي و دروني است به " جهاد اكبر " تعبير فرموده است. شاعر پارسي گو در اين باره مي‌گويد:
گر بر سر نفس خود اميري، مردي * گر برد گران، نكته نگيري، مردي
مردي نبود فتاده را پاي زدن * از دست فتاده اي بگيري، مردي
١. معاني الاخبار، ص ١٦٠: عن موسي بن جعفر (ع) قال: ان رسول الله (ص) بعث سرية فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الأصغر وبقي عليهم الجهاد الأكبر. قيل يا رسول الله وما الجهاد الاكبر؟ قال: جهاد النفس. (١٢٣٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

شرح کوتاه:

بخش پنجم / نمونه‌هايي از سخنان و ارشادات امام (ع) ...
1. جهاد اکبر با مبارزه با هواي نفس امام از جد بزرگوارش رسول خدا نقل فرمود: که پيامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) به سربازاني که از جبهه ي جنگ برگشته بودند فرمود:
" آفرين بر شما سربازان باد! که جهاد اصغر را انجام داده و هنوز جهاد اکبر بر عهده ي شما باقي است ". " عرض شد يا رسول الله جهاد اکبر کدام است ". فرمودند: جهاد با نفس و مبارزه با هواي نفساني است. (1) شرح کوتاه:
غلبه بر نفس و مهار کردن عواطف و احساسات، کاري بس دشوار است فردي که هواي نفس و خواهش‌هاي قلبي خود را تحت کنترل و مهار خود در آورد مي‌تواند در زمينه‌هاي گوناگون فداکاري و ايثار از خود نشان دهد و به هر عمل خير و سازنده اقدام نمايد.
با توجه به اهميت و دشواري آن پيشواي عالي قدر اسلام جانبازي و فداکاري در ميدان جنگ و پيروزي بر دشمنان مسلح را " جهاد اصغر " خوانده است ولي جنگ با هواي نفس را که دشمن داخلي و دروني است به " جهاد اکبر " تعبير فرموده است. شاعر پارسي گو در اين باره مي‌گويد:
گر بر سر نفس خود اميري، مردي * گر برد گران، نکته نگيري، مردي
مردي نبود فتاده را پاي زدن * از دست فتاده اي بگيري، مردي
١. معاني الاخبار، ص ١٦٠: عن موسي بن جعفر (ع) قال: ان رسول الله (ص) بعث سرية فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الأصغر وبقي عليهم الجهاد الأكبر. قيل يا رسول الله وما الجهاد الاكبر؟ قال: جهاد النفس. (١٢٣٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

2 - تلاش در راه معاش

2. تلاش در راه معاش امام درباره ي تلاش در راه كسب روزي مشروع و حلال و معيشت سالم فرمود: " كسي كه از پي روزي حلال برود تا خود و خانوادهء خود را بهره‌مند سازد، اجر او در پيشگاه الهي همانند اجر سربازي است كه در راه خدا جهاد مي‌كند ". (1) شرح كوتاه:
عبادت در اسلام، معناي وسيع و گسترده‌اي دارد كه شامل عناوين گوناگون و فعاليت‌هاي مختلف زندگي، ميگردد. تمام فعاليت‌هايي كه خشنودي و رضاي الهي در آن نهفته باشد. خود عبارت و كرنش در برابر خدا است: فرد با ايماني كه به عنوان عبادت در كتاب خلقت، مطالعه كند و با پي بردن به اسرار آفرينش، راه تعالي و تكامل علمي و معنوي را به پيمايد و فكر خود را در آن روش هائي به كار اندازد كه مرضي خدا است خود مأجور است و در حال عبادت و ستايش. فرد با ايماني كه با نيت عبادت به فعاليت‌هاي اقتصادي و رفاهي دست مي‌زند و در پرتو سعي و كوشش خود، اندوخته اي به دست مي‌آورد كه زندگي شرافت مندانه‌اش را تأمين سازد و از فعاليت‌ها و كوشش‌هاي او، عائله ي خود و ديگران را هم منتفع سازد عابد است و مجاهد. فرد با ايماني كه با تحصيل علم و دانش راهگشاي مشكلات ضروري ديني يا دنيوي مردم است عابد است و ستايش‌گر و هميشه در سنگر اطاعت و عبادت حق. مهم تر از آن امروز دهكده عمومي جهاني به عنوان يك واحد تلقي شده است ملتي كه كار و تلاش نداشته باشد از قافله عقب است و در معادلات سياسي و اجتماعي نيز در آخر خط قرار مي‌گيرد و به صورت " تو سري خور " درميآيد.
تلاش و كوشش رمز تعالي و ترقي و سرفرازي ملل محسوب ميگردد. (2)
١. قرب الاسناد، ص 146 عن موسي بن بكر قال ابوالحسن عليه (ع): من طلب هذا الرزق عن حله ليعود به علي نفسه وعياله، كان كالمجاهد في سبيل الله.
2. با توجه به اين ارشادها و رهنمودهاي ارزشمند هنوز راز اين همه تعطيلي و تعطيلات با اندك بهانه در كشور عزيز ايران اسلامي مسير و خط اهل بيت (ع) بر نگارنده نامعلوم است در كدام آيه، حديث و روايت تعطيلي كارخانجات و كند ساختن روند اقتصاد و معيشت مردم " شعار ديني " گفته شده است شايد كشور ايران يكي از پر تعطيلي ترين كشورهاي جهان بوده باشد كه در آفريقا هم نظير ندارد.
(١٢٣٤)
صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)،

الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (2)، موسي بن بكر (1)، سبيل الله (1)، الرزق (1)

شرح كوتاه:

2. تلاش در راه معاش امام درباره ي تلاش در راه كسب روزي مشروع و حلال و معيشت سالم فرمود: " كسي كه از پي روزي حلال برود تا خود و خانوادهء خود را بهره‌مند سازد، اجر او در پيشگاه الهي همانند اجر سربازي است كه در راه خدا جهاد مي‌كند ". (1) شرح كوتاه:
عبادت در اسلام، معناي وسيع و گسترده‌اي دارد كه شامل عناوين گوناگون و فعاليت‌هاي مختلف زندگي، ميگردد. تمام فعاليت‌هايي كه خشنودي و رضاي الهي در آن نهفته باشد. خود عبارت و كرنش در برابر خدا است: فرد با ايماني كه به عنوان عبادت در كتاب خلقت، مطالعه كند و با پي بردن به اسرار آفرينش، راه تعالي و تكامل علمي و معنوي را به پيمايد و فكر خود را در آن روش هائي به كار اندازد كه مرضي خدا است خود مأجور است و در حال عبادت و ستايش. فرد با ايماني كه با نيت عبادت به فعاليت‌هاي اقتصادي و رفاهي دست مي‌زند و در پرتو سعي و كوشش خود، اندوخته اي به دست مي‌آورد كه زندگي شرافت مندانه‌اش را تأمين سازد و از فعاليت‌ها و كوشش‌هاي او، عائله ي خود و ديگران را هم منتفع سازد عابد است و مجاهد. فرد با ايماني كه با تحصيل علم و دانش راهگشاي مشكلات ضروري ديني يا دنيوي مردم است عابد است و ستايش‌گر و هميشه در سنگر اطاعت و عبادت حق. مهم تر از آن امروز دهكده عمومي جهاني به عنوان يك واحد تلقي شده است ملتي كه كار و تلاش نداشته باشد از قافله عقب است و در معادلات سياسي و اجتماعي نيز در آخر خط قرار مي‌گيرد و به صورت " تو سري خور " درميآيد.
تلاش و كوشش رمز تعالي و ترقي و سرفرازي ملل محسوب ميگردد. (2)
۱. قرب الاسناد، ص 146 عن موسي بن بكر قال ابوالحسن عليه (ع): من طلب هذا الرزق عن حله ليعود به علي نفسه وعياله، كان كالمجاهد في سبيل الله.
2. با توجه به اين ارشادها و رهنمودهاي ارزشمند هنوز راز اين همه تعطيلي و تعطيلات با اندك بهانه در كشور عزيز ايران اسلامي مسير و خط اهل بيت (ع) بر نگارنده نامعلوم است در كدام آيه، حديث و روايت تعطيلي كارخانجات و كند ساختن روند اقتصاد و معيشت مردم " شعار ديني " گفته شده است شايد كشور ايران يكي از پر تعطيلي ترين كشورهاي جهان بوده باشد كه در آفريقا هم نظير ندارد.

صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)،

الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (2)، موسي بن بكر (1)، سبيل الله (1)، الرزق (1)

3. پرورش كودك امام (عليه السلام) در زمينه ي تربيت و پرورش كودك و آشنا ساختن تدريجي او با مشكلات و سختي‌هاي زندگي، جملهء جاودانه‌اي دارد. جائي كه مي‌فرمايد: " بهتر آن است كه كودك در دوران طفوليت با سختي‌ها و مشكلات اجتناب ناپذير زندگي كه غرامت حيات مي‌باشد، آشنا و مأنوس گردد تا در جواني و بزرگسالي بردبار و صبور باشد ". (1) شرح كوتاه:

امروز تربيت كودك يكي از مسائل فني، تخصصي و كارشناسي در آمده است و در زمينه ي تربيت، كتاب‌ها و رساله‌هايي نوشته اند كه تجزيه و تحليل آنها از عهده ي همگان خارج است. سخن امام يكي از چكيده‌هاي آخرين مطالعات روانشناسي كودك به شمار مي‌آيد كه علم تربيت به آن مرحله خود را رسانده است و معتقد است كه طفل بايد در دروان كودكي با مسائل و مشكلات آيندهء زندگي آشنا گردد تا به صورت خام وننري بار نيايد.

4. بزرگواري و عزت واقعي پيشواي عالي قدر اسلام در زمينه عزت و سربلندي واقعي كه خواست همگان است چنين مي‌فرمايد: " از مردم قطع اميد كردن، و از ثروتشان چشم پوشيدن، و به كار در آمدي خود قانع شدن، براي مرد با ايمان مايه ي عزت ديني و روح جوانمردي و شرف دنيوي است. چنين انساني در نظر مردم بزرگ، و بين فاميل خود محترم، و در محيط خانواده اش، داراي هيبت و بزرگواري خواهد بود و در ضمير خود و در نظر ديگران، بينيازترين مردم به حساب خواهد آمد ". (2)

1. عن صالح بن عقبه قال سمعت العبد الصالح (ع) يقول يستحب غرامة الغلام في صغره، ليكون حليما في كبره. وسائل الشيعه، ص 126 - مجمع البحرين، مادة غرم.

2. روي عن العالم عليه السلام قال: اليأس مما في ايدي الناس عز المؤمن في دينه، ومروته في نفسه وشرفه في دنياه، وعظمته في اعين الناس، وجلالته في عشيرته ومهابته عند عياله وهو اغني الناس عند جميع الناس " - سفينة البحار، ص 327.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، صالح بن عقبة (1)، الإستحباب (1)، اليأس (1)، السفينة (1)

شرح كوتاه:

3. پرورش كودك امام (عليه السلام) در زمينه ي تربيت و پرورش كودك و آشنا ساختن تدريجي او با مشكلات و سختي‌هاي زندگي، جملهء جاودانه‌اي دارد. جائي كه مي‌فرمايد: " بهتر آن است كه كودك در دوران طفوليت با سختي‌ها و مشكلات اجتناب ناپذير زندگي كه غرامت حيات مي‌باشد، آشنا و مأنوس گردد تا در جواني و بزرگسالي بردبار و صبور باشد ". (1) شرح كوتاه:
امروز تربيت كودك يكي از مسائل فني، تخصصي و كارشناسي در آمده است و در زمينه ي تربيت، كتاب‌ها و رساله‌هايي نوشته اند كه تجزيه و تحليل آنها از عهده ي همگان خارج است. سخن امام يكي از چكيده‌هاي آخرين مطالعات روانشناسي كودك به شمار مي‌آيد كه علم تربيت به آن مرحله خود را رسانده است و معتقد است كه طفل بايد در دروان كودكي با مسائل و مشكلات آيندهء زندگي آشنا گردد تا به صورت خام ونتري بار نيايد.
4. بزرگواري و عزت واقعي پيشواي عالي قدر اسلام در زمينه عزت و سربلندي واقعي كه خواست همگان است چنين مي‌فرمايد: " از مردم قطع اميد كردن، و از ثروتشان چشم پوشيدن، و به كار در آمدي خود قانع شدن، براي مرد با ايمان مايه ي عزت ديني و روح جوانمردي و شرف دنيوي است. چنين انساني در نظر مردم بزرگ، و بين فاميل خود محترم، و در محيط خانواده اش، داراي هيبت و بزرگواري خواهد بود و در ضمير خود و در نظر ديگران، بينيازترين مردم به حساب خواهد آمد ". (2)
1. عن صالح بن عقبه قال سمعت العبد الصالح (ع) يقول يستحب غرامة الغلام في صغره، ليكون حليما في كبره. وسائل الشيعه، ص 126 - مجمع البحرين، مادة غرم.
2. روي عن العالم عليه السلام قال: اليأس مما في ايدي الناس عز المؤمن في دينه، ومروته في نفسه وشرفه في دنياه، وعظمته في اعين الناس، وجلالته في عشيرته ومهابته عند عياله وهو اغني الناس عند جميع الناس " - سفينة البحار، ص 327.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، صالح بن عقبة (1)، الإستحباب (1)، اليأس (1)، السفينة (1)

3. پرورش كودك امام (عليه السلام) در زمينه ي تربيت و پرورش كودك و آشنا ساختن تدريجي او با مشكلات و سختي‌هاي زندگي، جملهء جاودانه‌اي دارد. جائي كه مي‌فرمايد: " بهتر آن است كه كودك در دوران طفوليت با سختي‌ها و مشكلات اجتناب ناپذير زندگي كه غرامت حيات مي‌باشد، آشنا و مأنوس گردد تا در جواني و بزرگسالي بردبار و صبور باشد ". (1) شرح كوتاه:
امروز تربيت كودك يكي از مسائل فني، تخصصي و كارشناسي در آمده است و در زمينه ي تربيت، كتاب‌ها و رساله‌هايي نوشته اند كه تجزيه و تحليل آنها از عهده ي همگان خارج است. سخن امام يكي از چكيده‌هاي آخرين مطالعات روانشناسي كودك به شمار مي‌آيد كه علم تربيت به آن مرحله خود را رسانده است و معتقد است كه طفل بايد در دروان كودكي با مسائل و مشكلات آيندهء زندگي آشنا گردد تا به صورت خام ونتري بار نيايد.
4. بزرگواري و عزت واقعي پيشواي عالي قدر اسلام در زمينه عزت و سربلندي واقعي كه خواست همگان است چنين مي‌فرمايد: " از مردم قطع اميد كردن، و از ثروتشان چشم پوشيدن، و به كار در آمدي خود قانع شدن، براي مرد با ايمان مايه ي عزت ديني و روح جوانمردي و شرف دنيوي است. چنين انساني در نظر مردم بزرگ، و بين فاميل خود محترم، و در محيط خانواده اش، داراي هيبت و بزرگواري خواهد بود و در ضمير خود و در نظر ديگران، بينيازترين مردم به حساب خواهد آمد ". (2)
1. عن صالح بن عقبه قال سمعت العبد الصالح (ع) يقول يستحب غرامة الغلام في صغره، ليكون حليما في كبره. وسائل الشيعه، ص 126 - مجمع البحرين، مادة غرم.
2. روي عن العالم عليه السلام قال: اليأس مما في ايدي الناس عز المؤمن في دينه، ومروته في نفسه وشرفه في دنياه، وعظمته في اعين الناس، وجلالته في عشيرته ومهابته عند عياله وهو اغني الناس عند جميع الناس " - سفينة البحار، ص 327.
(۱۲۳۵)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، صالح بن عقبة (1)، الإستحباب (1)، اليأس (1)، السفينة (1)

شرح کوتاه:
هر کس عزت و سربلندي را از ديدگاهي تفسير مي‌نمايد افرادي هستند که عزت را در رياست و حکم فرمايي، و افرادي پيدا مي‌شوند که عزت را در ثروت و مال بي حساب، و جمعي هم در شهرت و جاه و جلال. ولي از ديدگاه اولياي اسلام، عزت واقعي و سربلندي حقيقي در انجام وظائف الهي واكتفاء نمودن به حقوق شرعي و طبيعي خويشتن ميباشد بي آن که چشم طمع به مال و ثروت ديگران بدوزد يا دست تعدي به نامشروعي دراز نمايد فشردهء کلام، خود سازي و خود اتکائي و طفيلي بار نيامدن ميباشد.
5. انسان سعادتمند درباره ي عوامل سعادت و خوشبختي سخن‌ها رفته و کتاب‌ها تنظيم يافته است ولي عبارت کوتاه امام (عليه السلام) معناي وسيع و آموزنده‌اي دارد که در خور دقت وتأمل ميباشد:
" خوشبخت انسان با ايماني است که براي گذراندن زندگي، درآمد کافي داشته باشد ". (1) شرح کوتاه:
امام (عليه السلام) براي سعادت و خوشبختي انسان، دو رکنين اساسي تعيين ميفرمايد:
1. ايمان. 2. معاش سالم.
با وجود اين همه پيشرفت‌هاي صنعتي و تحولات اقتصادي و فراهم بودن وسائل رفاهي و آسايش زندگي، عاملي که بيش از همه باعث اين همه اضطرابات و ناراحتي‌هاي رواني و بحران‌هاي روحي وتنگناهاي معيشتي است به حدي که در برخي از افراد، به خودکشي و انتحار منجر مي‌گردد، فقدان روح ايمان و از دست دادن معتقدات پاك مذهبي است. و از سوي ديگر افراد که در محيط تربيتي ايمان و در خانواده‌هاي معتقد و مساعد به کج روي‌ها و انحرافات روحي کشانده مي‌شود وبيش از هر عامل ديگر، نيازهاي مادي و تنگدستي و فقر مالي است که در برخي از موارد از کفر و بي ايماني هم دردناکتر است و " کاد الفقرأن يکون کفرا "، از اين رو براي تأمين سعادت واقعي وجود هر دو لازم و ضروري
1. طوبي لمن آمن وکان عيشه کفافا - بحار الانوار، ج 15، ص 236.
(١٢٣٦)

شرح كوتاه:
هر كس عزت و سربلندي را از ديدگاهي تفسير مي‌نمايد افرادي هستند كه عزت را در رياست و حكم فرمايي، و افرادي پيدا مي‌شوند كه عزت را در ثروت و مال بي حساب، و جمعي هم در شهرت و جاه و جلال. ولي از ديدگاه اولياي اسلام، عزت واقعي و سربلندي حقيقي در انجام وظائف الهي واكتفاء نمودن به حقوق شرعي و طبيعي خويشتن ميباشد بي آن كه چشم طمع به مال و ثروت ديگران بدوزد يا دست تعدي به نامشروعي دراز نمايد فشردهء كلام، خود سازي و خود اتكائي و طفيلي بار نيامدن ميباشد.
5. انسان سعادتمند درباره ي عوامل سعادت و خوشبختي سخن‌ها رفته و كتاب‌ها تنظيم يافته است ولي عبارت كوتاه امام (عليه السلام) معناي وسيع و آموزنده‌اي دارد كه در خور دقت وتأمل ميباشد:
" خوشبخت انسان با ايماني است كه براي گذراندن زندگي، درآمد كافي داشته باشد ". (1) شرح كوتاه:
امام (عليه السلام) براي سعادت و خوشبختي انسان، دو ركنين اساسي تعيين ميفرمايد:
1. ايمان. 2. معاش سالم.
با وجود اين همه پيشرفت‌هاي صنعتي و تحولات اقتصادي و فراهم بودن وسائل رفاهي و آسايش زندگي، عاملي كه بيش از همه باعث اين همه اضطرابات و ناراحتي‌هاي رواني و بحران‌هاي روحي وتنگناهاي معيشتي است به حدي كه در برخي از افراد، به خودكشي و انتحار منجر مي‌گردد، فقدان روح ايمان و از دست دادن معتقدات پاك مذهبي است. و از سوي ديگر افراد كه در محيط تربيتي ايمان و در خانواده‌هاي معتقد و مساعد به كج روي‌ها و انحرافات روحي كشانده مي‌شود وبيش از هر عامل ديگر، نيازهاي مادي و تنگدستي و فقر مالي است كه در برخي از موارد از كفر و بي ايماني هم دردناكتر است و " كاد الفقرأن يكون كفرا "، از اين رو براي تأمين سعادت واقعي وجود هر دو لازم و ضروري
1. طوبي لمن آمن وكان عيشه كفافا - بحار الانوار، ج 15، ص 236.
(١٢٣٦)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب بحار الأنوار (1)

شرح کوتاه:

شرح کوتاه:
هر كس عزت و سربلندي را از ديدگاهي تفسير مي‌نمايد افرادي هستند كه عزت را در رياست و حكم فرمايي، و افرادي پيدا مي‌شوند كه عزت را در ثروت و مال بي حساب، و جمعي هم در شهرت و جاه و جلال. ولي از ديدگاه اولياي اسلام، عزت واقعي و سربلندي حقيقي در انجام وظائف الهي واكتفاء نمودن به حقوق شرعي و طبيعي خويشتن ميباشد بي آن كه چشم طمع به مال و ثروت ديگران بدوزد يا دست تعدي به نامشروعي دراز نمايد فشرده‌ء كلام، خود سازي و خود اتكائي و طفيلي بار نيامدن ميباشد.
5. انسان سعادتمند درباره ي عوامل سعادت و خوشبختي سخن‌ها رفته و كتاب‌ها تنظيم يافته است ولي عبارت كوتاه امام (عليه السلام) معناي وسيع و آموزنده‌اي دارد كه در خور دقت وتأمل ميباشد:
" خوشبخت انسان با ايماني است كه براي گذراندن زندگي، درآمد كافي داشته باشد ". (1) شرح کوتاه:
امام (عليه السلام) براي سعادت و خوشبختي انسان، دو ركنين اساسي تعيين ميفرمايد:
1. ايمان. 2. معاش سالم.
با وجود اين همه پيشرفت‌هاي صنعتي و تحولات اقتصادي و فراهم بودن وسائل رفاهي و آسايش زندگي، عاملي كه بيش از همه باعث اين همه اضطرابات و ناراحتي‌هاي رواني و بحران‌هاي روحي وتنگناهاي معيشتي است به حدي كه در برخي از افراد، به خودكشي و انتحار منجر مي‌گردد، فقدان روح ايمان و از دست دادن معتقدات پاك مذهبي است. و از سوي ديگر افراد كه در محيط تربيتي ايمان و در خانواده‌هاي معتقد و مساعد به كج روي‌ها و انحرافات روحي كشانده مي‌شود وبيش از هر عامل ديگر، نيازهاي مادي و تنگدستي و فقر مالي است كه در برخي از موارد از كفر و بي ايماني هم دردناكتر است و " كاد الفقرأن يكون كفرا "، از اين رو براي تأمين سعادت واقعي وجود هر دو لازم و ضروري
1. طوبي لمن آمن وكان عيشه كفافا - بحار الانوار، ج 15، ص 236.
(١٢٣٦)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب بحار الأنوار (1)

است.
6. بهداشت و تندرستي دو عبارت كوتاه از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در زمينهء بهداشت و جلوگيري از آلودگي وارد شده است كه مي‌تواند در طب پيشگيري مورد استفادهء شايان توجه و عنايت قرار گيرد و ارادتمندان مكتب او را به رعايت اين دو اصل وا دارد تا ضمن تكميل بهداشت روان به بهبود تن هم بپردازند: 1. پرهيز، سرسلسله دارو و درمان به شمار ميرود. (1) 2. اعتدال در كار و مدارا كردن با بدن در رأس تمام برنامه‌هاي پرهيز قرار گرفته است. (2) شرح كوتاه:
اولياء گرامي اسلام ضمن روايات بسياري درباره ي مواد غذايي و چگونگي تغذيه وحفظ سلامت دستگاه گوارش با پيروان خود سخن گفته و تعاليم لازم را به آنان داده اند كه پس از گذشت چهارده قرن دانش پيشرفته ي پزشكي همان اصول را به مردم توصيه و نسخه پيچي مي‌كند كه دو جمله كوتاه امام (عليه السلام) نمونه اي از آن گونه تعاليم نوراني است، و اكنون طب جهاني اهميت پيشگيري و جلوگيري از ابتلا را خيلي مهم تر از درمان و معالجه مي‌شمارد پرهيز و رعايت صحت و بهداشت بدن يكي از مسائل اساسي به شمار مي‌آيد ". (3) 7. حجت نهان و حجت آشكار امام در ضمن معرفي حجت‌هاي الهي كه به عنوان ارشاد و هدايت مردم مأموريت دارند به يكي از ياران خود چنين مي‌فرمايد: " خداوند براي ارشاد و هدايت بشر دو حجت دارد يكي آشكار و ديگري پنهان و نهاني ". " حجت آشكار همان انبياء و رسولان و پيشوايان معصوم (عليه السلام) هستند و حجت پنهاني عقل و شعور باطني مردم است. خداوند به اهل عقل
1. الحمية رأس الدواء - سفينة البحار، مادة حمي، ص 345.
2. رأس الحمية الرفق بالبدن - بحار الانوار، ج 14، ص 520.
3. درباره مواد غذايي و اهميت آن به كتاب اسلام پزشك، بي دارو، شماره 31 - 32 از انتشارات نسل جوان مراجعه شود.
(۱۲۳۷)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، الدواء، التداوي (1)، السفينة (1)

شرح كوتاه:

است.
6. بهداشت و تندرستي دو عبارت كوتاه از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در زمينهء بهداشت و جلوگيري از آلودگي وارد شده است كه مي‌تواند در طب پيشگيري مورد استفادهء شايان توجه و عنايت قرار گيرد و ارادتمندان مكتب او را به رعايت اين دو اصل وا دارد تا ضمن تكميل بهداشت روان به بهبود تن هم بپردازند: 1. پرهيز، سرسلسله دارو و درمان به شمار ميرود. (1) 2. اعتدال در كار و مدارا كردن با بدن در رأس تمام برنامه‌هاي پرهيز قرار گرفته است. (2) شرح كوتاه:
اولياء گرامي اسلام ضمن روايات بسياري درباره ي مواد غذايي و چگونگي تغذيه وحفظ سلامت دستگاه گوارش با پيروان خود سخن گفته و تعاليم لازم را به آنان داده اند كه پس از گذشت چهارده قرن دانش پيشرفته ي پزشكي همان اصول را به مردم توصيه و نسخه پيچي مي‌كند كه دو جمله كوتاه امام (عليه السلام) نمونه اي از آن گونه تعاليم نوراني است، و اكنون طب جهاني اهميت پيشگيري و جلوگيري از ابتلا را خيلي مهم تر از درمان و معالجه مي‌شمارد پرهيز و رعايت صحت و بهداشت بدن يكي از مسائل اساسي به شمار مي‌آيد ". (3) 7. حجت نهان و حجت آشكار امام در ضمن معرفي حجت‌هاي الهي كه به عنوان ارشاد و هدايت مردم مأموريت دارند به يكي از ياران خود چنين مي‌فرمايد: " خداوند براي ارشاد و هدايت بشر دو حجت دارد يكي آشكار و ديگري پنهان و نهاني ". " حجت آشكار همان انبياء و رسولان و پيشوايان معصوم (عليه السلام) هستند و حجت پنهاني عقل و شعور باطني مردم است. خداوند به اهل عقل

1. الحمية رأس الدواء - سفينة البحار، مادة حمي، ص 345.
2. رأس الحمية الرفق بالبدن - بحار الانوار، ج 14، ص 520.
3. درباره مواد غذايي و اهميت آن به كتاب اسلام پزشك، بي دارو، شماره 31 - 32 از انتشارات نسل جوان مراجعه شود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، الدواء، التداوي (1)، السفينة (1)

است.
6. بهداشت و تندرستي دو عبارت كوتاه از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در زمينهء بهداشت و جلوگيري از آلودگي وارد شده است كه مي‌تواند در طب پيشگيري مورد استفادهء شايان توجه و عنايت قرار گيرد و ارادتمندان مكتب او را به رعايت اين دو اصل وا دارد تا ضمن تكميل بهداشت روان به بهبود تن هم بپردازند: 1. پرهيز، سرسلسله دارو و درمان به شمار ميرود. (1) 2. اعتدال در كار و مدارا كردن با بدن در رأس تمام برنامه‌هاي پرهيز قرار گرفته است. (2) شرح كوتاه:
اولياء گرامي اسلام ضمن روايات بسياري درباره ي مواد غذايي و چگونگي تغذيه وحفظ سلامت دستگاه گوارش با پيروان خود سخن گفته و تعاليم لازم را به آنان داده اند كه پس از گذشت چهارده قرن دانش پيشرفته ي پزشكي همان اصول را به مردم توصيه و نسخه پيچي مي‌كند كه دو جمله كوتاه امام (عليه السلام) نمونه اي از آن گونه تعاليم نوراني است، و اكنون طب جهاني اهميت پيشگيري و جلوگيري از ابتلا را خيلي مهم تر از درمان و معالجه مي‌شمارد پرهيز و رعايت صحت و بهداشت بدن يكي از مسائل اساسي به شمار مي‌آيد ". (3) 7. حجت نهان و حجت آشكار امام در ضمن معرفي حجت‌هاي الهي كه به عنوان ارشاد و هدايت مردم مأموريت دارند به يكي از ياران خود چنين مي‌فرمايد: " خداوند براي ارشاد و هدايت بشر دو حجت دارد يكي آشكار و ديگري پنهان و نهاني ". " حجت آشكار همان انبياء و رسولان و پيشوايان معصوم (عليه السلام) هستند و حجت پنهاني عقل و شعور باطني مردم است. خداوند به اهل عقل
1. الحمية رأس الدواء - سفينة البحار، مادة حمي، ص 345.
2. رأس الحمية الرفق بالبدن - بحار الانوار، ج 14، ص 520.
3. درباره مواد غذايي و اهميت آن به كتاب اسلام پزشك، بي دارو، شماره 31 - 32 از انتشارات نسل جوان مراجعه شود.

شرح كوتاه:

و شعور در كتاب خود بشارت داده و فرموده است: " مژده بده به كساني كه سخنان را ميشنوند و از آنچه خوب و پسنديده است پيروي و تبعيت مينمايند. آنان كساني هستند كه خداوند شان هدايت فرموده و آنان صاحبان عقل و هدايت هستند ". (1) شرح كوتاه:

اهميت حجت باطني در ارشاد و هدايت مردم، بيش از حجج ظاهري و علني است چون حجت ظاهري دورانش محدود و فعاليتش در زمان ويژه و شرائط مخصوص است ولي حجت باطني راهگشا و راهنما براي پيروي و تبعيت از حجج ظاهري است اعتقاد به پيامبران و انبياء و كتاب‌هاي آسماني و تعاليم ارزندهء آنان، طبق ارشاد و هدايت حجج باطني است كه همواره با مقياس و ارزيابي و سنجش مصالح و مفاسد به حقيقت رهگشا و رهنمون مي‌گردد.

8. ديندار‌ي و فقاهت پيشواي هفتم درباره فقاهت و آشنايي با مسائل دين، و عوامل سعادت و خوشبختي بشر و حيازت مقام والاي انساني ضمن حديث شريفي چنين مي‌فرمايد: " دين شناسي كليد بينش و دل آگاهي و عبادت كامل است، آدمي به وسيله ي آن مي‌تواند به مدارج عالي دست يابد و در امور دين و دنيا، رتبه ي والاتري را احراز نمايد، فضيلت فقيه بر عابد همانند برتري آفتاب، بر ستارگان است ". (2) شرح كوتاه:

سعادت و خوشبختي بشر در عمل به احكام دين است و طبيعي است كه بدون آگاهي و آشنايي با مسائل دين، عمل به آن ميسور و ممكن نيست. سازندگي و نتيجه بخشي فقه و

1. يا هشام ان الله علي الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة واما الباطنه فالمعقول، ان الله تعالي بشر اهل العقل والفهم في كتابه فقال: بشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه، واولئك الذين هديهم الله واولئك هم اولولألباب - كافي، ج 1، ص 13.

2. الفقه مفتاح البصيرة، وتمام العبادة والسبب الي المنازل الرفيعة وحاز المرء المرتبة الجلبلهء في الدين والدنيا - بحار الانوار، ج 17، ص 28.

(۱۲۳۸)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب بحار الأنوار (1)، الحج (2)

و شعور در کتاب خود بشارت داده و فرموده است: " مژده بده به کساني که سخنان را ميشنوند و از آنچه خوب و پسنديده است پيروي و تبعيت مينمايند. آنان کساني هستند که خداوند شان هدايت فرموده و آنان صاحبان عقل و هدايت هستند ". (1) شرح کوتاه:
اهميت حجت باطني در ارشاد و هدايت مردم، بيش از حجج ظاهري و علني است چون حجت ظاهري دورانش محدود و فعاليتش در زمان ويژه و شرائط مخصوص است ولي حجت باطني راهگشا و راهنما براي پيروي و تبعيت از حجج ظاهري است اعتقاد به پيامبران و انبياء و کتاب‌هاي آسماني و تعاليم ارزندهء آنان، طبق ارشاد و هدايت حجج باطني است که همواره با مقياس و ارزيابي و سنجش مصالح و مفاسد به حقيقت رهگشا و رهنمون مي‌گردد.
8. دينداري و فقاهت پيشواي هفتم درباره فقاهت و آشنايي با مسائل دين، و عوامل سعادت و خوشبختي بشر و حيازت مقام والاي انساني ضمن حديث شريفي چنين مي‌فرمايد: " دين شناسي کليد بينش و دل آگاهي و عبادت کامل است، آدمي به وسيله ي آن مي‌تواند به مدارج عالي دست يابد و در امور دين و دنيا، رتبه ي والاتري را احراز نمايد، فضيلت فقيه بر عابد همانند برتري آفتاب، بر ستارگان است ". (2) شرح کوتاه:
سعادت و خوشبختي بشر در عمل به احکام دين است و طبيعي است که بدون آگاهي و آشنايي با مسائل دين، عمل به آن ميسور و ممکن نيست. سازندگي و نتيجه بخشي فقه و
1. يا هشام ان الله علي الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة واما الباطنه فالمعقول، ان الله تعالي بشر اهل العقل والفهم في کتابه فقال: بشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه، واولئك الذين هديهم الله واولئك هم اولولألباب - کافي، ج 1، ص 13.
2. الفقه مفتاح البصيرة، وتمام العبادة والسبب الي المنازل الرفيعة وحاز المرء المرتبة الجلبلهء في الدين والدنيا - بحار الانوار، ج 17، ص 28.
(١٢٣٨)
صفحهمفاتيح البحث: کتاب بحار الأنوار (1)، الحج (2)

شرح كوتاه:

و شعور در كتاب خود بشارت داده و فرموده است: " مژده بده به كساني كه سخنان را ميشنوند و از آنچه خوب و پسنديده است پيروي و تبعيت مينمايند. آنان كساني هستند كه خداوند شان هدايت فرموده و آنان صاحبان عقل و هدايت هستند ". (1) شرح كوتاه:
اهميت حجت باطني در ارشاد و هدايت مردم، بيش از حجج ظاهري و علني است چون حجت ظاهري دورانش محدود و فعاليتش در زمان ويژه و شرائط مخصوص است ولي حجت باطني راهگشا و راهنما براي پيروي و تبعيت از حجج ظاهري است اعتقاد به پيامبران و انبياء و كتاب‌هاي آسماني و تعاليم ارزندهء آنان، طبق ارشاد و هدايت حجج باطني است كه همواره با مقياس و ارزيابي و سنجش مصالح و مفاسد به حقيقت رهگشا و رهنمون مي‌گردد.
8. ديانداري و فقاهت پيشواي هفتم درباره فقاهت و آشنايي با مسائل دين، و عوامل سعادت و خوشبختي بشر و حيازت مقام والاي انساني ضمن حديث شريفي چنين مي‌فرمايد: " دين شناسي كليد بينش و دل آگاهي و عبادت كامل است، آدمي به وسيله ي آن مي‌تواند به مدارج عالي دست يابد و در امور دين و دنيا، رتبه ي والاتري را احراز نمايد، فضيلت فقيه بر عابد همانند برتري آفتاب، بر ستارگان است ". (2) شرح كوتاه:
سعادت و خوشبختي بشر در عمل به احكام دين است و طبيعي است كه بدون آگاهي و آشنايي با مسائل دين، عمل به آن ميسور و ممكن نيست.
سازندگي و نتيجه بخشي فقه و
1. يا هشام ان الله علي الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة واما الباطنه فالمعقول، ان الله تعالي بشر اهل العقل والفهم في كتابه فقال: بشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه، واولئك الذين هديهم الله واولئك هم اولولألباب - كافي، ج 1، ص 13.
2. الفقه مفتاح البصيرة، وتمام العبادة والسبب الي المنازل الرفيعة وحاز المرء المرتبة الجلبلهء في الدين والدنيا - بحار الانوار، ج 17، ص 28.
(١٢٣٨)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب بحار الأنوار (1)، الحج (2)

احكام دين، منوط به آگاهي و علم به فروع آن مي‌باشد از اين رو گفته اند يك ركعت نمازي كه فرد آگاه و عالم به مسائل دين مي‌گزارد اجر و پاداشش به ميزان هفتاد سال عبادت عابد جاهل است و ميزان پاداش و اجر هر كسي در حدود معرفت و عقل و شعور او است از اين رو امام هم مي‌فرمايد: " دين شناسي و آشنائي با مسائل آن، كليد بينش، و وسيله ي ارتقاء به مقامات عالي انساني است ".

9. اعتدال در امر دين و دنيا ميانه روي و اعتدال در امر دين و دنيا مطلوب تمام عقلاء و رهبران آسماني و انديشمندان جهاني است و امام هفتم (عليه السلام) در اين باره مي‌فرمايد: " از ما نيست و به ما بستگي روحاني ندارد آن كس كه دنياي خود را براي دينش، يا دين خود را براي دنيايش ترك گويد ". (1) شرح كوتاه:

اسلام آئين اعتدال و ميانه‌روي است و ميان دين و دنيا تا حدودي كه به هم مربوط مي‌شود فرق قائل نشده است و هر دو را براي پيمودن راه تكامل لازم و ضروري دانسته است. مباينت و اختلاف از آنجا ناشي مي‌گردد كه افرادي در يكي از اين دو امر، متلازم و مربوط به هم راه افراط را در پيش گيرند.

يكي غرق در ماديات و لذات دنيوي گردد و از آخرت و معنويت غافل ماند و آن ديگري در رهبانيت و عبادت افراط ورزد به اين اميد كه دين تنها نماز و عبادت است و از مسائل ضروري و احتجاجات طبيعي غفلت نمايد بنا به منطق امام، هر دو راه خطا پيموده اند.

10. آموزش دوران جواني امام هفتم (عليه السلام) در شرائط سني دانشجو و محصل مي‌فرمايد: " آموخته‌هاي دوران جواني، همانند نقشي است كه بر سنك حكاكي شده باشد مستقر و پايدار خواهد ماند ". (2) شرح كوتاه:

رشد عقل در عموم افراد بشر دو مرحله دارد يكي رشد طبيعي و ديگري رشد اكتسابي.

1. ليس منا من ترك دنياه لدينه ودينه لدنياه - مجلسي، بحار الانوار ج 1، ص 68.

2. من تعلم في شبابه، كان منزلة الرسم في الحجر - مجلسي، بحار الانوار ج 1، ص 48.

شرح كوتاه:

احكام دين، منوط به آگاهي و علم به فروع آن مي‌باشد از اين رو گفته اند يك ركعت نمازي كه فرد آگاه و عالم به مسائل دين مي‌گزارد اجر و پاداشش به ميزان هفتاد سال عبادت عابد جاهل است و ميزان پاداش و اجر هر كسي در حدود معرفت و عقل و شعور او است از اين رو امام هم مي‌فرمايد: " دين شناسي و آشنائي با مسائل آن، كليد بينش، و وسيله ي ارتقاء به مقامات عالي انساني است ".

9. اعتدال در امر دين و دنيا ميانه روي و اعتدال در امر دين و دنيا مطلوب تمام عقلاء و رهبران آسماني و انديشمندان جهاني است و امام هفتم (عليه السلام) در اين باره مي‌فرمايد: " از ما نيست و به ما بستگي روحاني ندارد آن كس كه دنياي خود را براي دينش، يا دين خود را براي دنيايش ترك گويد ". (1) شرح كوتاه:

اسلام آئين اعتدال و ميانه‌روي است و ميان دين و دنيا تا حدودي كه به هم مربوط مي‌شود فرق قائل نشده است و هر دو را براي پيمودن راه تكامل لازم و ضروري دانسته است. مباينت و اختلاف از آنجا ناشي مي‌گردد كه افرادي در يكي از اين دو امر، متلازم و مربوط به هم راه افراط را در پيش گيرند.

يكي غرق در ماديات و لذات دنيوي گردد و از آخرت و معنويت غافل ماند و آن ديگري در رهبانيت و عبادت افراط ورزد به اين اميد كه دين تنها نماز و عبادت است و از مسائل ضروري و احتجاجات طبيعي غفلت نمايد بنا به منطق امام، هر دو راه خطا پيموده اند.

10. آموزش دوران جواني امام هفتم (عليه السلام) در شرائط سني دانشجو و محصل مي‌فرمايد: " آموخته‌هاي دوران جواني، همانند نقشي است كه بر سنك حكاكي شده باشد مستقر و پايدار خواهد ماند ". (2) شرح كوتاه:

رشد عقل در عموم افراد بشر دو مرحله دارد يكي رشد طبيعي و ديگري رشد اكتسابي.

1. ليس منا من ترك دنياه لدينه ودينه لدنياه - مجلسي، بحار الانوار ج 1، ص 68.

2. من تعلم في شبابه، كان منزلة الرسم في الحجر - مجلسي، بحار الانوار ج 1، ص 48.

10 - آموزش دوران جواني

احكام دين، منوط به آگاهي و علم به فروع آن مي‌باشد از اين رو گفته اند يك ركعت نمازي كه فرد آگاه و عالم به مسائل دين مي‌گزارد اجر و پاداشش به ميزان هفتاد سال عبادت عابد جاهل است و ميزان پاداش و اجر هر كسي در حدود معرفت و عقل و شعور او است از اين رو امام هم مي‌فرمايد: " دين شناسي و آشنائي با مسائل آن، كليد بينش، و وسيله ي ارتقاء به مقامات عالي انساني است ".

9. اعتدال در امر دين و دنيا ميانه روي و اعتدال در امر دين و دنيا مطلوب تمام عقلاء و رهبران آسماني و انديشمندان جهاني است و امام هفتم (عليه السلام) در اين باره مي‌فرمايد: " از ما نيست و به ما بستگي روحاني ندارد آن كس كه دنياي خود را براي دينش، يا دين خود را براي دنيايش ترك گويد ". (1) شرح كوتاه:

اسلام آئين اعتدال و ميانه‌روي است و ميان دين و دنيا تا حدودي كه به هم مربوط مي‌شود فرق قائل نشده است و هر دو را براي پيمودن راه تكامل لازم و ضروري دانسته است. مبانيت و اختلاف از آنجا ناشي مي‌گردد كه افرادي در يكي از اين دو امر، متلازم و مربوط به هم راه افراط را در پيش گيرند.

يكي غرق در ماديات و لذات دنيوي گردد و از آخرت و معنويت غافل ماند و آن ديگري در رهبانيت و عبادت افراط ورزد به اين اميد كه دين تنها نماز و عبادت است و از مسائل ضروري و احتجاجات طبيعي غفلت نمايد بنا به منطق امام، هر دو راه خطا پيموده اند.

10. آموزش دوران جواني امام هفتم (عليه السلام) در شرائط سني دانشجو و محصل مي‌فرمايد: " آموخته‌هاي دوران جواني، همانند نقشي است كه بر سنك حكاكي شده باشد مستقر و پايدار خواهد ماند ". (2) شرح كوتاه:

رشد عقل در عموم افراد بشر دو مرحله دارد يكي رشد طبيعي و ديگري رشد اكتسابي.

1. ليس منا من ترك دنياه لدينه ودينه لدنياه - مجلسي، بحار الانوار ج 1، ص 68.

2. من تعلم في شبابه، كان منزلة الرسم في الحجر - مجلسي، بحار الانوار ج 1، ص 48.

صفحهمفاتيح البحث: الجهل (1)، كتاب بحار الأنوار (2)

شرح كوتاه:

رشد طبيعي عبارت از رشد و نموي است كه بر اساس قانون خلقت و سنت آفرينش تدريجا نصيب انسان و عقل بشر مي‌گردد. و رشد اكتسابي عبارت از تكاملي است كه بر اثر آموزش‌هاي علمي و تجربيات عملي عايد عقل آدمي مي‌شود. رشد اكتسابي از دوران كودكي آغاز مي‌شود و در مراحل خود رشد طبيعي را تقويت و تحكيم مي‌بخشد و بهترين موقع پرورش استعدادهاي طبيعي و تقويت آن، دوران شباب و جواني است كه با ارزش ترين دوران زندگي بشر است، و از گرانبهاترين فرصت‌هاي عمر، به شمار مي‌رود كه انسان مي‌تواند هر چه بهتر حقائق علمي را به دست آورد و در تكميل شخصيت انساني و اخلاقي خود گام بردارد و در بايگاني نيرومند حافظه ي خود نگهداري و محافظت نمايد و دستخوش فراموشي و نسيان نگردد. (1) 11. دو دستور اخلاقي و اجتماعي 1. " مسلمان نيست آن كس كه به عهد و پيمان خود وفادار نباشد ". (2) 2. " انسان عاقل دروغ نمي‌گويد اگر چه دروغ وسيله ي تأمين خواهش‌هاي نفساني او گردد ". (3) شرح كوتاه:
روابط اجتماعي و اقتصادي و معادلان جهاني، بر اساس عهد و پيمان پايه گزاري شده است عهد و صدق و وفاداري به آن دو اساس زندگي فردي و اجتماعي ميباشد اگر وفا به عهد و صدق در گفتار و كردار باشد سنگي روي سنگي بند نميشود تمام قراردادها و پيمانها به هم مي‌ريزد اعتبار و اعتماد از جهان رخت ميبندد ديگر كسي به كسي يا مؤسسه اي اعتبار و اعتماد نخواهد بست آن وقت است كه هرج و مرج و زندگي جنگلي پديدار مي‌شود آنچنان كه امروز در عرصه‌هاي مالي و بانكي و چك و سفته‌ها پديدار شده است و زندانها انباشته از تاركان عهد و پيمان!

۱. در اين باره دوره‌هاي ارزنده ي كودك و جوان اثر استاد خطيب نامي اسلامي جناب آقاي فلسفي مي‌تواند مورد استفاده قرار گيرد.
۲. بحار الانوار، ج ١٦، ص ١٤٤.
۳. يا هشام! ان العاقل لا يكذب وان كان فيه هداه - تحف العقول، ص 481.

صفحهمفاتيح البحث: التصديق (2)، النسيان (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

رشد طبيعي عبارت از رشد و نموي است كه بر اساس قانون خلقت و سنت آفرينش تدريجا نصيب انسان و عقل بشر مي‌گردد. و رشد اكتسابي عبارت از تكاملي است كه بر اثر آموزش‌هاي علمي و تجربيات عملي عايد عقل آدمي مي‌شود. رشد اكتسابي از دوران كودكي آغاز مي‌شود و در مراحل خود رشد طبيعي را تقويت و تحكيم مي‌بخشد و بهترين موقع پرورش استعدادهاي طبيعي و تقويت آن، دوران شباب و جواني است كه با ارزش ترين دوران زندگي بشر است، و از گرانبهاترين فرصت‌هاي عمر، به شمار مي‌رود كه انسان مي‌تواند هر چه بهتر حقائق علمي را به دست آورد و در تكميل شخصيت انساني و اخلاقي خود گام بردارد و در بايگاني نيرومند حافظه ي خود نگهداري و محافظت نمايد و دستخوش فراموشي و نسيان نگردد. (1) 11. دو دستور اخلاقي و اجتماعي 1. " مسلمان نيست آن كس كه به عهد و پيمان خود وفادار نباشد ". (2) 2. " انسان عاقل دروغ نمي‌گويد اگر چه دروغ وسيله ي تأمين خواهش‌هاي نفساني او گردد ". (3) شرح كوتاه:

روابط اجتماعي و اقتصادي و معادلان جهاني، بر اساس عهد و پيمان پايه گزاري شده است عهد و صدق و وفاداري به آن دو اساس زندگي فردي و اجتماعي ميباشد اگر وفا به عهد و صدق در گفتار و كردار باشد سنگي روي سنگي بند نميشود تمام قراردادها و پيمانها به هم مي‌ريزد اعتبار و اعتماد از جهان رخت ميبندد ديگر كسي به كسي يا مؤسسه اي اعتبار و اعتماد نخواهد بست آن وقت است كه هرج و مرج و زندگي جنگلي پديدار مي‌شود آنچنان كه امروز در عرصه‌هاي مالي و بانكي و چك و سفته‌ها پديدار شده است و زندانها انباشته از تاركان عهد و پيمان!

۱. در اين باره دوره‌هاي ارزنده ي كودك و جوان اثر استاد خطيب نامي اسلامي جناب آقاي فلسفي مي‌تواند مورد استفاده قرار گيرد.

۲. بحار الانوار، ج ١٦، ص ١٤٤.

۳. يا هشام! ان العاقل لا يكذب وان كان فيه هداه - تحف العقول، ص 481.

(١٢٤٠)

صفحهمفاتيح البحث: التصديق (2)، النسيان (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

شرح كوتاه:

رشد طبيعي عبارت از رشد و نموي است كه بر اساس قانون خلقت و سنت آفرينش تدريجا نصيب انسان و عقل بشر مي‌گردد. و رشد اكتسابي عبارت از تكاملي است كه بر اثر آموزش‌هاي علمي و تجربيات عملي عايد عقل آدمي مي‌شود. رشد اكتسابي از دوران كودكي آغاز مي‌شود و در مراحل خود رشد طبيعي را تقويت و تحكيم مي‌بخشد و بهترين موقع پرورش استعدادهاي طبيعي و تقويت آن، دوران شباب و جواني است كه با ارزش ترين دوران زندگي بشر است، و از گرانبهاترين فرصت‌هاي عمر، به شمار مي‌رود كه انسان مي‌تواند هر چه بهتر حقائق علمي را به دست آورد و در تكميل شخصيت انساني و اخلاقي خود گام بردارد و در بايگاني نيرومند حافظه ي خود نگهداري و محافظت نمايد و دستخوش فراموشي و نسيان نگردد. (1) 11. دو دستور اخلاقي و اجتماعي 1. " مسلمان نيست آن كس كه به عهد و پيمان خود وفادار نباشد ". (2) 2. " انسان عاقل دروغ نمي‌گويد اگر چه دروغ وسيله ي تأمين خواهش‌هاي نفساني او گردد ". (3) شرح كوتاه:

روابط اجتماعي و اقتصادي و معادلان جهاني، بر اساس عهد و پيمان پايه گزاري شده است عهد و صدق و وفاداري به آن دو اساس زندگي فردي و اجتماعي ميباشد اگر وفا به عهد و صدق در گفتار و كردار باشد سنگي روي سنگي بند نميشود تمام قراردادها و پيمانها به هم مي‌ريزد اعتبار و اعتماد از جهان رخت ميبندد ديگر كسي به كسي يا مؤسسه اي اعتبار و اعتماد نخواهد بست آن وقت است كه هرج و مرج و زندگي جنگلي پديدار مي‌شود آنچنان كه امروز در عرصه‌هاي مالي و بانكي و چك و سفته‌ها پديدار شده است و زندانها انباشته از تاركان عهد و پيمان!

١. در اين باره دوره‌هاي ارزنده ي كودك و جوان اثر استاد خطيب نامي اسلامي جناب آقاي فلسفي مي‌تواند مورد استفاده قرار گيرد.

٢. بحار الانوار، ج ١٦، ص ١٤٤.

٣. يا هشام! ان العاقل لا يكذب وان كان فيه هداه - تحف العقول، ص 481.

صفحهمفاتيح البحث: التصديق (2)، النسيان (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

12. جلوگيري از تحريكات جنسي امام هفتم (عليه السلام) در باره ي تربيت و پرورش كودك و آگاهي اطفال دستورها و سفارش‌هاي ارزنده اي دارد كه حديث زير نمونه اي از آنگونه تعاليم مي‌باشد: " در هفت سالگي فرزندان خود را به نماز وا داريد و در ده سالگي بستر خواب آنان را از همديگر جدا سازيد ". (1) شرح كوتاه:
اسلام كودكان را از هر گونه عملي كه مهيج تمايلات جنسي زودرس آنان گردد دور نگه داشته است و پدران و مادران را به ايجاد محيط مساعد براي پنهان نگهداشتن تمايل جنسي آنان، مكلف نموده است.
13. منشور انساني امام (عليه السلام) در آخرين قسمت از سخنان امام (عليه السلام) كه ما برگزيديم قسمتي از پيام‌ها و توصيه‌هاي امام (عليه السلام) مي‌باشد كه به يكي از ياران خود املاء فرموده اند:
واقع گرائي هشام! اگر در دست تو گردو باشد و مردم بگويند كه آن لؤلؤ و مرجان است هيچ نفعي به حال تو ندارد جائي كه خود مي‌داني آن لؤلؤ نيست. اگر در دست تو لؤلؤ قرار گيرد و مردم بگويند آن گردو است كوچك ترين ضرري به حال تو ندارد جائي كه مي‌داني آن لؤلؤ و زبرجد است.
هشام! اگر كسي بخواهد ثروتي بدون مال و راحتي دل، بدون حسد و سلامت دين داشته باشي از خدا بخواهد كه عقل او را كامل سازد فردي كه عقل دارد به آنچه كه خود دارد قناعت مي‌ورزد.
هشام! ارزش وجود شما بهشت است مبادا آن را به قيمت ارزانتري بفروشيد اگر كسي آن را با دنيا معاوضه كند به قيمت ارزانتري فروخته است.
هشام! فردي كه دو رو باشد و دو زبان چقدر زشت و قباحت دارد؟ او در برابر برادر ديني
1. مروا صبيانكم بالصلوة اذا كانوا سبع سنين وفرقوا بينهم في المضاجع اذا كانوا أبناء عشر سنين - محدث نوري، مستدرك ج 2، ص 558.

شرح كوتاه:

12. جلوگيري از تحريكات جنسي امام هفتم (عليه السلام) در باره ي تربيت و پرورش كودك و آگاهي اطفال دستورها و سفارش‌هاي ارزنده اي دارد كه حديث زير نمونه اي از آنگونه تعاليم مي‌باشد: " در هفت سالگي فرزندان خود را به نماز وا داريد و در ده سالگي بستر خواب آنان را از همديگر جدا سازيد ". (1) شرح كوتاه:
اسلام كودكان را از هر گونه عملي كه مهيج تمايلات جنسي زودرس آنان گردد دور نگه داشته است و پدران و مادران را به ايجاد محيط مساعد براي پنهان نگهداشتن تمايل جنسي آنان، مكلف نموده است.
13. منشور انساني امام (عليه السلام) در آخرين قسمت از سخنان امام (عليه السلام) كه ما برگزيديم قسمتي از پيام‌ها و توصيه‌هاي امام (عليه السلام) مي‌باشد كه به يكي از ياران خود املاء فرموده اند:
واقع گرائي هشام! اگر در دست تو گردو باشد و مردم بگويند كه آن لؤلؤ و مرجان است هيچ نفعي به حال تو ندارد جائي كه خود مي‌داني آن لؤلؤ نيست. اگر در دست تو لؤلؤ قرار گيرد و مردم بگويند آن گردو است كوچك ترين ضرري به حال تو ندارد جائي كه مي‌داني آن لؤلؤ و زبرجد است.
هشام! اگر كسي بخواهد ثروتي بدون مال و راحتي دل، بدون حسد و سلامت دين داشته باشي از خدا بخواهد كه عقل او را كامل سازد فردي كه عقل دارد به آنچه كه خود دارد قناعت مي‌ورزد.
هشام! ارزش وجود شما بهشت است مبادا آن را به قيمت ارزانتري بفروشيد اگر كسي آن را با دنيا معاوضه كند به قيمت ارزانتري فروخته است.
هشام! فردي كه دو رو باشد و دو زبان چقدر زشت و قباحت دارد؟ او در برابر برادر ديني
1. مروا صبيانكم بالصلوة اذا كانوا سبع سنين وفرقوا بينهم في المضاجع اذا كانوا أبناء عشر سنين - محدث نوري، مستدرك ج 2، ص 558.

12. جلوگيري از تحريكات جنسي امام هفتم (عليه السلام) در باره ي تربيت و پرورش كودك و آگاهي اطفال دستورها و سفارش‌هاي ارزنده اي دارد كه حديث زير نمونه اي از آنگونه تعاليم مي‌باشد: " در هفت سالگي فرزندان خود را به نماز وا داريد و در ده سالگي بستر خواب آنان را از همديگر جدا سازيد ". (1) شرح كوتاه:

اسلام كودكان را از هر گونه عملي كه مهيج تمايلات جنسي زودرس آنان گردد دور نگه داشته است و پدران و مادران را به ايجاد محيط مساعد براي پنهان نگهداشتن تمايل جنسي آنان، مكلف نموده است.

13. منشور انساني امام (عليه السلام) در آخرين قسمت از سخنان امام (عليه السلام) كه ما برگزيديم قسمتي از پيام‌ها و توصيه‌هاي امام (عليه السلام) مي‌باشد كه به يكي از ياران خود املاء فرموده اند:

واقع گرائي هشام! اگر در دست تو گردو باشد و مردم بگويند كه آن لؤلؤ و مرجان است هيچ نفعي به حال تو ندارد جائي كه خود مي‌داني آن لؤلؤ نيست. اگر در دست تو لؤلؤ قرار گيرد و مردم بگويند آن گردو است كوچك ترين ضرري به حال تو ندارد جائي كه مي‌داني آن لؤلؤ و زبرجد است.

هشام! اگر كسي بخواهد ثروتي بدون مال و راحتي دل، بدون حسد و سلامت دين داشته باشي از خدا بخواهد كه عقل او را كامل سازد فردي كه عقل دارد به آنچه كه خود دارد قناعت مي‌ورزد.

هشام! ارزش وجود شما بهشت است مبادا آن را به قيمت ارزانتري بفروشيد اگر كسي آن را با دنيا معاوضه كند به قيمت ارزانتري فروخته است.

هشام! فردي كه دو رو باشد و دو زبان چقدر زشت و قباحت دارد؟ او در برابر برادر ديني

1. مروا صبيانكم بالصلوة اذا كانوا سبع سنين وفرقوا بينهم في المضاجع اذا كانوا أبناء عشر سنين - محدث نوري، مستدرك ج 2، ص 558.

12. جلوگيري از تحريكات جنسي امام هفتم (عليه السلام) در باره ي تربيت و پرورش كودك و آگاهي اطفال دستورها و سفارش‌هاي ارزنده اي دارد كه حديث زير نمونه اي از آنگونه تعاليم مي‌باشد: " در هفت سالگي فرزندان خود را به نماز وا داريد و در ده سالگي بستر خواب آنان را از همديگر جدا سازيد ". (1) شرح كوتاه:
اسلام كودكان را از هر گونه عملي كه مهيج تمايلات جنسي زودرس آنان گردد دور نگه داشته است و پدران و مادران را به ايجاد محيط مساعد براي پنهان نگهداشتن تمايل جنسي آنان، مكلف نموده است.
13. منشور انساني امام (عليه السلام) در آخرين قسمت از سخنان امام (عليه السلام) كه ما برگزيديم قسمتي از پيام‌ها و توصيه‌هاي امام (عليه السلام) مي‌باشد كه به يكي از ياران خود املاء فرموده اند:
واقع گرائي هشام! اگر در دست تو گردو باشد و مردم بگويند كه آن لؤلؤ و مرجان است هيچ نفعي به حال تو ندارد جائي كه خود مي‌داني آن لؤلؤ نيست. اگر در دست تو لؤلؤ قرار گيرد و مردم بگويند آن گردو است كوچك ترين ضرري به حال تو ندارد جائي كه مي‌داني آن لؤلؤ و زبرجد است.
هشام! اگر كسي بخواهد ثروتي بدون مال و راحتي دل، بدون حسد و سلامت دين داشته باشي از خدا بخواهد كه عقل او را كامل سازد فردي كه عقل دارد به آنچه كه خود دارد قناعت مي‌ورزد.
هشام! ارزش وجود شما بهشت است مبادا آن را به قيمت ارزانتري بفروشيد اگر كسي آن را با دنيا معاوضه كند به قيمت ارزانتري فروخته است.
هشام! فردي كه دو رو باشد و دو زبان چقدر زشت و قباحت دارد؟ او در برابر برادر ديني
1. مروا صبيانكم بالصلوة اذا كانوا سبع سنين وفرقوا بينهم في المضاجع اذا كانوا أبناء عشر سنين - محدث نوري، مستدرك ج 2، ص 558.

اظهار محبت مي‌كند ولي در پشت سر او مي‌خورد و غيبت مي‌كند.
هشام! متاع دنيا همانند آب دريا است هر قدر تشنه از آن بنوشد او را تشنه تر مي‌سازد تا به هلاكت مي‌رساند.
مبادا تكبر و فزون طلبي داشته باشي چون! هرگز متكبر وارد بهشت نمي‌گردد كسي كه در قلب او ذره اي از تكبر و نخوت باشد، چون كبر به ساحت كبرياي الهي زيبنده است و فردي كه با خدا رقابت كند، او را بارو به آتش مي‌افكند.

هشام! از ما نيست و به ما ارتباط روحاني ندارد كسي كه خود را در روز محاسبه نكند اگر كار خيري انجام داده است درصدد افزون كردن آن باشد و اگر مرتكب عمل ناروا و شري شده از آن توبه وانابه نمايد.
هشام! زراعت در زمين با استعداد و آماده رشد و نمو مي‌كند هرگز روي سنگ و نقطه پر شيب محصول نمي‌دهد.
حكمت: همانند زراعت در قلب متواضع و فروتن جاي گزين مي‌گردد و هرگز در قلب متكبر و جبار جا نميگيرد.
هشام! خداوند متعال به داود وحي نمود كه من و بندگانم عالمي را كه خود فريفته ي دنيا است واسطه قرار مده! مبادا آنان را از محبت و مناجات من جلوگيري نمايد چون چنين افراد راهزنان و دزدان دين هستند و كوچك‌ترين رفتاري كه با آنان دارم اين است كه حلاوت و شيريني مناجات و محبت خود را از قلوب آنان بيرون مي‌كنم.
هشام! طمع را از خود دور نما! و مبادا در اموال مردم چشم داشته باشي! چون طمع و حرص كليد ذلت و خواري است. (1)
١. تحف العقول، ص 386 - 300، چاپ أفست بصيرتي قم.

شهادت در راه خدا روز 25 رجب ياد روز شهادت مردي است كه به قدرت مسلط زمانه اش " نه " گفت و تا به آنجا رفت كه رژيم طاغوتي هارون براي ادامه ي حيات ننگين خود همه عوامل و نيروهايش را به ستيزه با انسان آزادهء زمان بسيج كرد.
يك كلمه " نه " به دستگاه فساد هارون گران تمام شد. او نه گفت و تمام رزمندگان علوي در صفوف ايستاده در كنار او صف زدند و قيام‌ها و نهضت‌ها آغازيدند و در راه پيروزي حق بر باطل، وحفظ حرمت و رسالت اسلام تا پاي جان و چوبهء دار و سلول‌هاي زندان پايداري نمودند و از خود حماسه‌هايي به جا نهادند كه تا نابودي و از بين رفتن دستگاه جبار بني العباس ادامه يافت و نام پيشواي آزادي بخش جهان اسلام را جاويدان ساخت و هنوز هم كه چندين قرن از مبارزات امام (عليه السلام) مي‌گذرد و مردم آزاده به دستگاه ستمگري هارون با ديده ي نفرت و لعن مينگرند و مسببين و طراحان نقشه‌هاي ضد انساني را شايسته ي نام انساني نمي‌دانند.
اكنون بايد ديد عامل اين طرح شيطاني و نقشه خائنانه چه بوده است؟ نفوذ معنوي و تفوق روحي، تبار و الا، علم وافر، فضيلت بي كران، شخصيت ممتاز، تقوا و فضيلت، شهرت و اعتبار اجتماعي، مقام معنوي ارزنده، همه و همه صفات ويژه اي بودند كه هارون و سردمداران خلافت عباسي از آن نصيبي نداشتند و اين نوع برجسته‌گي‌هاي فضيلت امام (عليه السلام) هر كدام به نوبت خود مي‌توانست عوامل تحقير شخصيت پوشالي هارون را فراهم سازد و او مي‌خواست با حبس و بازداشت امام، عقده‌ها و حقارت‌هاي دروني خود را جبران والتيام بخشد، غافل از آنكه اين نوع شكنجه ها، روز به روز بر مقبوليت امام و محبوبيت او مي‌افزايد و مبغوضيت و عامل شكست و سقوط هارون را فراهم مي‌سازد.
در سال 179 بود كه هارون پس از گذراندن مراسم حج بنا به پاره اي از سعايت‌ها و گزارش هائي كه دربارهء فعاليت‌هاي روحاني امام (عليه السلام) به او رسانده بودند او را از مدينه تبعيد كرد و زنداني و بازداشت نمود. ولي زندان‌هاي مكرر و متوالي هارون، نتوانست موسي بن جعفر (عليه السلام) را از بازگويي حقيقت باز دارد و او را مطيع و فرمانبردار گوش و زبان بسته ي
(١٢٤٣)
صفحهمفاتيح البحث: شهر رجب المرجب (1)، بنو عباس (1)، الحج (1)، النوم (2)

هارون سازد.
يك بار او را در بصره پيش عيسي بن جعفر برادر زاده فرماندار شهر بازداشت نمود و سپس پيش فضل بن ربيع يكي ديگر از آجودان‌هاي مخصوص خود، ديگر بار نزد فضل بن يحيي و آخرين بار در زندان سندي بن شاهك محبوس ساخت كه تنها مدت زندان او بيش از چهار سال تمام طول كشيد و توأم با شكنجه و ناملايمات روحي و جسمي بوده است.
گفتار صاحب ارشاد در ارشاد آمده است هنگامي كه هارون در مسافرت حج خود وارد مدينه گشت امام با جمعي از اشراف مدينه به ديدار او شتافتند پس از مراجعت از ديدار او، امام به مسجد رسول الله (صلي الله عليه وآله) برگشت. هنگامي كه هارون به زيارت قبر رسول خدا شتافت در ضمن سخنان خود خطاب به قبر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) اين چنين گفت:
يا رسول الله إني اعتذر اليك من شيئي اريدان افعله، اريدان احبس موسي بن جعفر، فانه يريد التشتت بين امتك، وسفك دمائها.
اي پيامبر خدا! من در يك مورد از شما عذر خواهي دارم و آن دستگيري فرزندت موسي بن جعفر است ومحبوس نمودن اوست، او مي‌خواهد ميان مسلمانان اختلاف كلمه بيفكند كه منجر به خون ريزي آنان گردد!
پس از آن زيارت تنزيه و تبرئه! كه مرسوم ستمكاران است دستور داد امام را در مسجد رسول الله (صلي الله عليه وآله) دستگير سازند و به حضور هارون آورند او را به بند زنجير كشاندند و دو محملي ترتيب دادند كه روي استري نهاده بودند جمعي را با يكي از آن محمل‌ها روانه ي بصره و جمعي ديگر را به كوفه، و هدف او از اين طرح گم كردن رد پا بود. بدين ترتيب امام را به بصره پيش عيسي بن جعفر فرماندار بصره وارد ساختند و از آن تاريخ به مدت يك سال تمام، تحت نظر او بود. امام هميشه در حال نماز مي‌گفت:
خدايا! من هميشه فراغت بر عبادت را از تو مسئلت مي‌داشتم بر اين توفيق شكر گزارم.
هارون نامه اي درباره نقشهء قتل امام (عليه السلام) به او نوشت او با خواص خود در اين باره به تبادل نظر پرداخت همگان او را از اين عمل بر حذر داشتند و از عواقب وخيم اين اقدام هشدار

صلي الله عليه وآله (2)، مدينة الكوفة (1)، موسي بن جعفر (1)، القبر (1)، القتل (1)، الحج (1)

دادند تا اين كه عيسي در پاسخ نامه ي هارون چنين نوشت:
" مدت حبس و بازداشت موسي بن جعفر به درازا كشيد و من در اين مدت طولاني او را با وسائل گوناگون آزموده ام. گاهي جاسوساني تحت عناوين مختلف به عنوان آگاهي و اطلاع از مضمون دعاها و گفتارها و مناجات‌هاي او با او همنشين ساخته ام همگي گزارش داده اند كه او فردي است كه هرگز از دعا و عبادت خدا، خسته نمي‌شود و هميشه مشغول انجام اوامر الهي است و تاكنون هرگز گزارشي به من نرسيده است كه او در دعا و نيايش خود، بر ضد تو يا من دعائي بكند و نفريني بنمايد تمام ادعيه و درخواست‌هاي او طلب مغفرت و آمرزش است و درخواست اصلاح وضع عمومي مردم. اگر شما دستور بدهيد شخص ديگري او را از من به پذيرد بهتر و مناسب تر خواهد بود و اگر نه من نمي‌توانم او را بيشتر نگهدارم و را آزاد خواهم ساخت چون حقيقت اين است كه من از نگهداري ايشان در رنج و تعب بي حد به سر مي‌برم وجدانا ناراحت و متأثرم ". (1) انتقال به بغداد هارون با دريافت نامه ي عيسي بن جعفر، دستور داد او را از بصره به بغداد منتقل سازند و تحت نظر مخصوص خود قرار دهند از اين رو او را به يكي از آجودان‌هاي خاص خود به نام " فضل بن يحيي " سپرد تا مراقبت لازم در مورد او به عمل آورد.
فضل او را در يكي از اطاق‌هاي منزل خود جا داد و افراد خاصي به عنوان بررسي حالات روحي او و جاسوسي و گزارش تعيين نمود تا در امر او دقت و كنجكاوي بيشتري به عمل آورند.
امام مشغول عبادت و اطاعت الهي بود اغلب روزها را روزه دار و شب‌ها را تا صبح به تهجد و شب زنده داري مشغول بود و لحظه‌اي از عبادت و از راز و نياز غفلت نداشت فضل نيز با مشاهده اين اعمال و رفتار از وجدان خود شرمنده و متأثر گرديد و نتوانست در مبارزه با
1. ارشاد مفيد، ص 251، نجف - نور الابصار، شبلنجي، ص 104 - ابن صباغ در اسعاف الراغبين، ص 148.
(١٢٤٥)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة بغداد (2)، موسي بن جعفر (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)
خواست‌هاي وجدان بيش از حد اصرار ورزد و از اين رو در زندگي امام توسعه داد و در تعظيم و تكريم و احترام و جلب رضايت او كوشيد.
هارون در منطقه " رقه " به سر مي‌برد كه گزارش محبت‌ها و احترامات فضل را به او رساندند او از اين عمل فضل، ناراحت گرديد و به او نوشت:

" اين عمل تو بسيار ناگوار است تو مأموريت داري كه با رسيدن نامه او را به قتل برساني ".
فضل نامه را خواند ولي از اجراي دستور آن سرپيچي نمود. خبر استنكاف فضل به هارون رسيد او در نامه ديگري به عباس بن محمد نوشت و در آن نامه متذكر شده بود كه از وضع موسي بن جعفر (عليه السلام) بررسي دقيق به عمل آورند اگر او در رفاهيت و آسايش به سر ببرد او را از فضل بن يحيي تحويل بگيريد. و در نامه ي ديگري به سندي بن شاهك كه در پستي و فرومايگي نظير نداشت نوشته بود كه با رسيدن نامه از اوامر و دستورهاي محمد بن عباس امتثال كامل بنمايد. نامه رسان هر دو نامه را به محل خود رساند و دستگاه جاسوسي هارون به فعاليت افتاد و حقيقت را فاش ساخت و دستور صادر شد كه فضل بن يحيي احضار گردد او را در حضور سندي، عريان ساختند و صد تازيانه به بدن عريان او زدند و جريان را به هارون نوشتند.
هارون در ملاء عام اظهار داشت كه فضل از خليفه سرپيچي نموده است و او را مورد لعن و تنفر علني قرار داد و گفت:
من او را لعن مي‌كنم وشما هم او را لعن كنيد. مردم نا آگاه و غافل همگي با هارون هم صدا شدند. اين خبر به گوش يحيي بن خالد رسيد فورا به حضور خليفه شتافت و در مورد فضل به شفاعت پرداخت و اظهار نمود:
او هنوز جوان است و تجربهء كافي ندارد. من مأموريت او را با كمال ميل مي‌پذيرم و رضايت خاطر شما را فراهم مي‌سازم. هارون خوشحال گرديد و از كوتاهي و قصور فضل گذشت و به مردم اعلام نمود فضل در يك مورد مرتكب مخالفت و سرپيچي شده است ولي او توبه كرد من او را عفو كردم وشما هم او را مورد عفو قرار دهيد. آن زبان بسته ها!
همگي گفتند ما دوستان كسي هستيم كه شما خليفه او را دوست داشته باشيد و دشمنان كسي هستيم كه شما دشمن مي‌داريد! يحيي بن خالد با جمعي از مأموران عالي

رتبه از " رقه " به طرف بغداد رهسپار گشت مردم به استقبال او شتافتند و از هر طرف دور او را گرفتند و در مورد مسافرت او پرسش‌ها كردند او به عنوان رد گم كني اظهار داشت:
من به عنوان تعديل ماليات و نظارت بر امور كارگزاران خليفه آمده ام و چند روز اول هم به اين قبيل امور اشتغال ورزيد!
ولي پس از چند روز سندي بن شاهك را به حضور خود خواست و دستور مخصوص هارون را در مورد قتل امام موسي (عليه السلام) به او اعلام

نمود و او هم پذيرفت و در يكي از وعده‌هاي غذا، زهري در طعام او وارد ساخت و به حضرت خوراند و برخي معتقدند كه زهر را در خرما قرار داد و به هر صورتي انجام پذيرفته باشد امام در اثر مسموميت دچار تب شديد گرديد كه فقط سه روز زنده بود.
در روز سوم جان به جان آفرين تسليم نمود و در راه تبليغ احكام خدا به فيض شهادت نائل گرديد. (1) " كشي " در اين باره مي‌گويد:
عبد الله بن طاووس از امام رضا (عليه السلام) سوال نمود آيا راست است كه يحيي بن خالد پدرت امام موسي را مسموم ساخت. امام در پاسخ مي‌فرمايد: " آري او پدرم را با سي خرماي زهر آغشته، مسموم ساخت ". (2) در برخي از تواريخ به جاي يحيي، فضل بن يحيي آمده است و ترتيب مسموميت آن بزرگوار را چنين نوشته اند كه:
" در زندان هر روز، فضل بن يحيي غذا مي‌آورد روز چهارم در اثر ميل غذا مريضي سخت به امام دست داد دكتر نصراني را حاضر ساختند از حال امام پرسش نمود امام حال پاسخ دادن نداشت. پس او در اثر اصرار طبيب دست خود را نشان داد كه در اثر مسموميت كبود
1. داستان مسموميت امام را از مورخين اهل سنت: علامه ابن صباغ مالكي در الفصول المهمه ص 220. شبلنجي در نور الابصار، ص 491 - ابن صباغ مالكي در اسعاف الراغبين، ص 148 - ابن حجر هيثمي در الصواعق المحرقه، ص 191 - سيد محمد عبد الغفار در ائمة الهدي، ص 111، مسعودي در مروج الذهب، ج 3، ص 365 نقل نموده اند در آن كتاب اخير مي‌افزايد:
موسي بن جعفر (ع) در پانزدهمين سال حكومت هارون، در سن 54 سالگي در بغداد به صورت مسموم در گذشت.
2. كشي، ص 57.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، عبد الله بن طاووس (1)، يحيي بن خالد (1)، مدينة بغداد (2)، القتل (1)، الطعام (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب إسعاف الراغبين لابن الصبان الشافعي (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)

شده بود ".
و فرمود: علت مرض من، همين است. طبيب برگشت و گفت:
" خدا بهتر آگاه است شما چه نوع با او رفتار كرده ايد؟ " برخي ديگر معتقدند كه سندي بن شاهك با دستور هارون اقدام به اين عمل كرده است هر چند نحوه ي مسموميت آن بزرگوار مورد بحث و گفتگو واقع شده است ولي آنچه قطعي ومسلم بوده است اينكه امام در اثر مسموميت در زندان به فيض شهادت نائل آمده است.
فرزندان امام (عليه السلام) امام موسي بن جعفر (عليه السلام) فرزندان متعددي داشت و اين كثرت اولاد مطلوبترين و ضروري ترين امري بود كه در محيط جنگ و گريز و در شرايط اقليمي و كشاورزي و اجتماعي آن روز، براي فردي سعادت آفرين و وسيله ي رحمت و بركت مي‌گرديد.
به ويژه آنكه فرزندان صالح و شايسته‌اي باشند كه هر كدام نمونهء بارز و تجسم عملي از تعاليم اسلام و نشانگر ويژگي‌هاي دودمان امامت گردند.
ابن صباغ مالكي صاحب كتاب " الفصول المهمه " مي‌نويسد:
" هر كدام از فرزندان امام ابوالحسن داراي فضل و منقبت خاصي بوده است ". (1) شيخ طبرسي هم مي‌فرمايد:
" فضيلت و مراتب كمال هر كدام از فرزندان امام (عليه السلام) از اعتبار و شهرت خاصي برخوردار است ". (2) معروف است كه تعداد فرزندان امام (عليه السلام) به سي و هفت تن مي‌رسد كه نوزده تن از آنان پسر و هيجده تن دختر بوده اند و اين تعداد مورد تأييد اغلب سيره نويسان معتبر اسلامي هم قرار گرفته است و همگان در شرح حال فرزندان آن بزرگوار اعتراف كرده اند. در بين آنان افرادي كه در تقوي و فضيلت وجلالت قدر و رفعت منزلت قرار داشتند كم نيستند

1. الفصول المهمه، ص 256.
2. حياة الامام موسي بن جعفر (ع)، ج 2، ص 377.

(١٢٤٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (2)، المرض (1)

افرادي كه شرح حال آنان را در كتاب‌هاي سيره و تراجم به صورت مبسوط درج كرده اند.
آنچه از سير اجمالي كتاب‌هاي مربوطه عائد نگارنده گرديده است گزينش كوتاه و مختصري است كه از اين رياحين پر عطر آسمان امامت به صورت زير تقديم مي‌گردد:

" بيوگرافي فرزندان امام (عليه السلام) سرشار از فداكاري و گذشت و ايثار و خود گذشتگي در راه دين و مجاهده و تلاش در راه تأمين آرمان‌هاي انساني و اسلامي بوده است. آنان در راه نجات امت اسلام از زير يوغ ظلم و ستم و كابوس ديكتاتوري و خفقان بني عباس مجاهدت‌ها و جانفشاني‌ها كرده اند و انقلابات و نهضت‌هايي راه انداختند و در حركت‌ها و جنبش‌هاي آزادي بخش شركت داشتند و نشانه ي اين امر و يكي از دهها عوامل معتبر و مضبوط همان پراكندگي قبور آنان و در به در شدن محل زندگي و اقامت آنان مي‌باشد و اين موضوع بهترين دليل تلاطم روحي و انقلاب معنوي و تحرك و پويايي آنان بر ضد رژيم حاكم بر بغداد و حجاز بوده است ".

و اين برگزيده ترين سخن از شرح حال تفصيلي آنان مي‌باشد فقط به احترام حق همجواري و به شكرانه ي تنعم از نعمت‌ها و عنايات بي پايان آن خاندان پرشكوه " به شرح حال دو تن پرداخته مي‌گردد.

يكي پسر و آن ديگري دختر. يكي امام و پيشوا، و آن ديگري مأموم و خواهر با فضيلت امام (عليه السلام). يكي امام رضا (عليه السلام) پيشواي هشتم و ديگري فاطمه معصومه (عليه السلام) افتخار بانوان اسلام شرح حال و بيوگرافي امام ثامن الحجج به علت شرح و تفصيل بيشتر آن در كتاب و جزوهء جداگانه و مستقلي تنظيم و تحرير يافته است كه با لطف الهي در اختيار خواننده قرار مي‌گيرد.

ولي شرح حال فاطمه معصومه (عليه السلام) در اين بخش گنجانده مي‌شود به انتظار آنكه شرح زندگي او الگويي براي دختران و بانوان مسلمان گردد تا خود را با مكتب و منطق و رفتار آنان، منطبق و هماهنگ سازند.

(١٢٤٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، السيد فاطمة المعصومة بنت موسي بن جعفر عليهم السلام (2)، بنو عباس (1)، مدينة بغداد (1)، القبر (1)، الإختيار، الخيار (1)

شعاع عظمت يك بانوي با فضيلت قم شهر علم و مذهب، ديار فضيلت و معنويت، و آرامگاه بانوي با عظمت اسلام حضرت فاطمه معصومه (عليه السلام) است كه امروز بيش از هر روز ديگر، مورد توجه و عنايت جهانيان قرار دارد اين شهر از دير باز مورد توجه خاص پيشوايان معصوم ما قرار داشته است و سخنان فراوان و پيش گويي هاي جالب و ارزنده‌اي در مورد آن صادر شده است كه مي‌تواند ناظر و نمايانگر اوضاع امروز آن باشد كه اكنون به عنوان نمونه به چند حديث ارزنده اشاره مي‌گردد. سپس به توصيف پاره اي از سجاياي اخلاقي و مراتب فضيلت و علم فاطمه معصومه نهمين دختر حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام) پرداخته مي‌شود:

1. امام ششم (عليه السلام) فرمود:

خداوند متعال با شهر قم و مردم آن به ديگر شهرها احتجاج خواهد نمود و در زمان غيبت روزي فرا مي‌رسد كه قم و مردم آن حجت ديگران قرار مي‌گيرند. شهر كوفه از شيعيان و دوستداران اهل بيت خالي مي‌گردد و علم و دانش از آن رخت بر مي‌بندد و شهر قم مركز علم و دانش قرار مي‌گيرد و از آن سرزمين علم و دانش به ديگر نقاط جهان منتشر مي‌گردد ". (1) 2. علي بن عيسي از ايوب فرزند يحيي بن جندل از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) نقل نموده است كه فرمود: " بزرگ مردي از قم، مردم را به حق و آزادي فرا مي‌خواند و مردم مصمم و با اراده كه عزم‌هاي آهنين و نيرومندي دارند دعوت او را مي‌پذيرند و دور او را فرا مي‌گيرند افرادي كه هرگز از حوادث و ناملايمات نمي‌هراسند و از مبارزه و تلاش خسته و عاجز نمي‌گردند. تنها اميد و تكيه گاه آنان خداست و پيروزي نهايي و موفقيت از آن مردان پرهيز كار و با تقوي است ". (2) 3. قاضي نور الله شوشتري نقل كرده است كه امام صادق (عليه السلام) فرمود:

" خداوند را حرمي است كه در مكه واقع است و رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را نيز حرمي است كه در مدينه واقع است وامير المؤمنين را حرمي است كه در كوفه واقع است و شهر قم حرم و

1. سفينة البحار، ج 2، ص 245.

2. همان مدرك، ص 446.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، السيد فاطمة المعصومة

بنت موسي بن جعفر عليهم السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، مدينة الكوفة (2)، علي بن عيسي (1)، السفينة (1)

خانه ي ما اهل بيت است ". (1) آية الله وحيد خراساني گويد:
اي دختر عقل و خواهر دين * وي گوهر درج عز و تمكين عصمت شده پاي بند مويت * اي علم و عمل مقيم كويت اي ميوهء شاخسار توحيد * همشيره ماه و دخت خورشيد اي گوهر تاج آدميت * فرخنده نگين خاتميت شيطان به خطاب " قم " براندند * پس تخت تو را به " قم " نشاندند كاينجا نه بهشت و جاي حواست * ناموس خداي، جايش اينجاست جسمي كه در اين زمين نهان است * جاني است كه در تن جهان است اين ماه منير و مهر تابان * عكسي بود از قم و خراسان ايران شده نور بخش ارواح * مشكوة صفت به اين دو مصباح از اين دو حرم دلا چه پرسي؟ * حق داند ووصف عرش و كرسي (2) آرامگاه با شكوه فاطمه معصومه شهر قم با آن سابقه ديرينه و با آن قدمت فضيلت، از آن روز امتياز و اعتبار فوق العاده كسب نمود كه پايگاه اقامت و محل دفن بانوي با عظمت و تقوي از دودمان رسالت قرار گرفت. بانوئي كه شعاع عظمت و درخشش او در جهان پيچيد و شهرت همگاني يافت و طالبان علم و فضيلت و شيفتگان معنويت و تقوي را به سوي خود كشاند تا عالي ترين مركز و پايگاه علمي جهان اسلام گرديد.
فاطمه معصومه، دختر شايسته و با فضيلتي كه در زهد و تقوي و عبادت و عصمت در ميان فرزندان دختري پيشواي هفتم بي همتا و بي نظير بود علاقهء شديدي به برادرش داشت.
1. سفينة البحار، ج 2، ص 446.
2. آينه كوثر به كوشش جعفر رسول زاده.
(١٢٥١)
صفحهمفاتيح البحث: دولة ايران (1)، خراسان (1)، الزهد (1)، الدفن (1)، السفينة (1)
در سال 201 هجري به عزم ديدار برادرش امام رضا (عليه السلام) به قصد مشاركت در تلاش‌ها و كوششهاي برادر از حجاز عازم ايران گرديد و مدينه را به قصد " مرو " (مشهد امروز) ترك گفت. او كه در آن تاريخ هيجده سال بيشتر نداشت با تحمل مشقات و رنج و تعب‌هاي سفر كه تا آن روز بس دشوار و طاقت فرسا بود تا به شهر ساوه رسيد در آن شهر بيماري و تب شديد به او عارض شد و فاصله ي آنجا را تا قم پرسيد به اطلاع رسيد كه تا قم ده فرسخ فاصله است به خدمتگذار خود دستور داد او را با آن وضع تب و بيمارگونه‌اش به قم برسانند و اين امر نشانگر آن است كه قم آن روز، كاملا معروف و شناخته شده بود و از نظر خاندان

رسالت شهر ايمان و فضيلت و شايستگي اقامت خاندان رسالت را داشته است به حدي كه مورد توجه و عنايت فاطمهء معصومه (عليه السلام) قرار گرفته است.

در سفينة البحار آمده است:

" تا قبيله خزرج كه همه از دوستان و پيروان اهل بيت بودند اطلاع يافتند كه دختر پيشواي هفتم و خواهر با فضيلت امام هشتم (عليه السلام) عازم مرو هستند و در مسافرت خود به شهر ساوه رسيده اند همگي به استقبال و پيشواز او شتافتند و با تكريم و تجليل فراوان استقبال باشكوهي از او به عمل آوردند به حدي كه رئيس قبيله افسار شتر بانو را مي‌كشيد و ديگران نيز به همراهي او پشت سر مركب، حركت مي‌كردند و با جلال و احترام خاص وارد شهر قم ساختند و آن ميهمان عاليقدر پس از شانزده روز اقامت در اثر همان تب و مرضي كه داشت و از رنج سفري كه عارض او گشته بود بدون ديدار برادر ارجمند و مهربان (با همه شوق و علاقه‌اي كه داشت) در هيجده سالگي (تولد 183 - وفات 201) به سراي جاودان شتافت و در زميني كه متعلق به ميزبان عاليقدرش بود به خاك سپرده شد. همين سرزمين كه امروز مزار او است پس از چند سال زينب دختر امام جواد (عليه السلام) بر آن قبر نوراني سايباني تهيه نمود تا برجسته و نمايان تر گردد و هم اكنون محرابي كه آن بانوي با فضيلت، در آن نماز گزارده است موجود و معروف است. (1)

1. سفينة البحار، ج 2، ص 376.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، الشهادة (1)، السفينة (2)

احاديث متعددي توسط آن بانوي با كمال نقل شده است كه در كتب حديث مضبوط است و نمونه‌اي از آن حديث " فاطميات " مي‌باشد كه در سلسله سند آن چند فاطمه نامي واقع شده است كه در پايان آن سند فاطمه دختر و الا مقام پيامبر عالي قدر اسلام قرار گرفته است كه در شأن و منزلت ولايت و دوستي اهل بيت سخن مي‌گويد و بر مزار بانو معصومه (عليه السلام) نيز نقش بسته و حك گرديده است ". (1) حوزه علميه قم وآثار آن آرامگاه با شكوه دختر پيشواي هفتم در قلب حوزه مركزي جهان تشيع قرار گرفته است و هر روز مورد احترام و تجليل هزاران تن از علما و دانشمندان و رجال فضيلت و علم و زائران دلباخته اش قرار دارد و هر صبح و شام كبوتران و دلباختگان فضيلت و تقوي، مشام جان خود را با نسيم‌هاي توان بخش و روح افزاي آن مرقد پاك، عطر آگين مي‌سازند و از آن بارگاه نور و صفا از صاحب با فضيلت و تقواي آن هر روز الهام مي‌گيرند و از مكتب او درس‌هاي فضيلت و عفت و مبارزه و تلاش در راه خدا أخذ مي‌كنند و به ديگران نيز ياد مي‌دهند و علم و دانش خود را به ديگر شهرها و قصبات و آباديها وقراء سرازير ميسازند و مضمون حديث شريف " منها تفيض العلم الي سائر البلدان " به بهترين صورت آن، متجلي مي‌گردد.

اكنون هزاران تن از طالبان علم و فضيلت در آن پايگاه مقدس علمي موضع گرفته اند و از مقام علم و دانش و دين دفاع و حراست مي‌نمايند و اكنون مدارس عالي همانند " جامعة الزهراء " براي بانوان نيز تشكيل يافته است كه در سطوح مختلف مشغول فعاليت هستند و تحت نظارت مراجع عاليقدر به فراگيري علوم اسلامي مي‌پردازند تا به عنوان گوينده و نويسنده و مبلغ احكام در ميان بانوان به شهرستان‌ها و قصبات اعزام گردند.

باش تا صبح دولتش بدمد * كاين هنوز از نتائج سحر است

1. سفينة البحار، ج 1، ص 71.

اضطراب دستگاه جور پس از شهادت امام دستگاه جور و بيدادگري هارون به اضطراب و دلهره افتاد و كنترل خود را از دست داد.
از شخصيت‌ها و رجال كشور دو گروه چاپلوسان دعوت به عمل آورد و نزديك به هشتاد تن از علويان و درباريان و ديگر طبقات مردم خواست كه در سالن زندان از بدن طاهر ديدن به عمل آورند و گواه باشند كه امام با اجل طبيعي خود از دنيا رفته است و سندي چنين آغاز سخن كرد: نگاهي به بدن اين شخصيت بيافكنيد؟ آيا حادثه غير عادي به او رخ داده است؟ برخي از مردم گمان مي‌كنند و شايعه پراكني مي‌نمايند كه اتفاق سوئي درباره ي او انجام گرفته است. در صورتي كه شما ميتوانيد به جايگاه و لباس و فرش و ديگر وسائل زندگي او نگاهي بيافكنيد، هارون پيشواي ما، هدفي جز خدمت نداشته است و ملاحظه ميكنيد كه در تمام وسائل زندگي او توسعه و جلب رضايت او منظور شده است! ". (1) همين اضطراب و ناراحتي دروني كشف از وقوع جرم و خيانت بزرگي است كه جنايتكاران فراوان مرتكب آن مي‌شوند و هميشه كار عادي و معمولي آنها است. مشهور است كه وفات امام در سال 182 بيست و پنجم رجب بوده است و هنگام رحلت سن شريف آن بزرگوار 55 سال بوده است كه بيست سال از آن در ايام پدر و سي و پنج سال ديگر در مقام رهبري و امامت شيعيان، عهده دار مسئوليت‌هايي بوده است.
تجهيز پس از استشهاد و گواهي مصنوعي، دستور دفن صادر شد و سليمان بن ابي جعفر منصور عموي خليفه را كه كاخي نزديك دجله داشت سر و صداي هنگامه اي را كه درباريان پشت سر جنازه، بر پا كرده بودند مي‌شنيد.
به غلامان و نوكران خود دستور داد كه موكب علم و تقوي و تابوت فضيلت و كرامت را تحويل گيرند و اگر ممانعتي مشاهده كردند وارد كارزار و پيكار شوند.
۱. ابن فتال نيشباوري، روضة الواعظين ص ٤٨٥.
(١٢٥٤)
صفحهمفاتيح البحث: شهر رجب المرجب (1)، اللبس (1)، الشهادة (1)، الدفن (1)، كتاب روضة الواعظين (1)

اضطراب دستگاه جور پس از شهادت امام دستگاه جور و بيدادگري هارون به اضطراب و دلهره افتاد و كنترل خود را از دست داد.
از شخصيت‌ها و رجال كشور دو گروه چاپلوسان دعوت به عمل آورد و نزديك به هشتاد تن از علويان و درباريان و ديگر طبقات مردم خواست كه در سالن زندان از بدن طاهر ديدن به عمل آورند و گواه باشند كه امام با اجل طبيعي خود از دنيا رفته است و سندي چنين آغاز سخن كرد: نگاهي به بدن اين شخصيت بيافكنيد؟ آيا حادثه غير عادي به او رخ داده است؟ برخي از مردم گمان مي‌كنند و شايعه پراكني مي‌نمايند كه اتفاق سوئي درباره ي او انجام گرفته است. در صورتي كه شما ميتوانيد به جايگاه و لباس و فرش و ديگر وسائل زندگي او نگاهي بيافكنيد، هارون پيشواي ما، هدفي جز خدمت نداشته است و ملاحظه ميكنيد كه در تمام وسائل زندگي او توسعه و جلب رضايت او منظور شده است! ". (1) همين اضطراب و ناراحتي دروني كشف از وقوع جرم و خيانت بزرگي است كه جنايتكاران فراوان مرتكب آن مي‌شوند و هميشه كار عادي و معمولي آنها است.
مشهور است كه وفات امام در سال 182 بيست و پنجم رجب بوده است و هنگام رحلت سن شريف آن بزرگوار 55 سال بوده است كه بيست سال از آن در ايام پدر و سي و پنج سال ديگر در مقام رهبري و امامت شيعيان، عهده دار مسئوليت‌هايي بوده است.
تجهيز پس از استشهاد و گواهي مصنوعي، دستور دفن صادر شد و سليمان بن ابي جعفر منصور عموي خليفه را كه كاخي نزديك دجله داشت سر و صداي هنگامه اي را كه درباريان پشت سر جنازه، بر پا كرده بودند مي‌شنيد.
به غلامان و نوكران خود دستور داد كه موكب علم و تقوي و تابوت فضيلت و كرامت را تحويل گيرند و اگر ممانعتي مشاهده كردند وارد كارزار و پيكار شوند.
۱. ابن فتال نيشباوري، روضة الواعظين ص ٤٨٥.
(١٢٥٤)
صفحهمفاتيح البحث: شهر رجب المرجب (1)، اللبس (1)، الشهادة (1)، الدفن (1)، كتاب روضة الواعظين (1)

مأمورين سليمان تابوت حامل را از دست ژاندارم‌هاي هارون گرفتند و تشييع باشكوهي ترتيب دادند سليمان اعلام نمود كه هر آن كس كه مي‌خواهد در تشييع جنازهء پاكترين پاكان، شركت جويد، حضور به هم رساند و اين بدن طاهر موسي بن جعفر (عليه السلام) است.
طبقات مردم حضور به هم رساندند و آن مجسمه ي تقوي و فضيلت و كوه پايداري و استقامت را تشييع كردند و در مقابر قريش، به خاك سپردند كه هم اكنون به " كاظمين " معروف گرديده است.
صورت جلسه قلابي پس از شهادت امام (عليه السلام) كه در اثر مسموميت صورت گرفته بود سندي چند تن از روحاني نمايان درباري را كه در جمع آنان " هيثم بن عدي " نيز بود وعده اي از ريش سفيدان معتمد بغداد! و جمعي از ارتشيان و سرداران را بر سر جنازه ي امام حاضر ساخت تا آنان به نبودن اثر جراحت يا خفگي و مسموميت و ديگر علائم وآثار جنحه و جنايت را تصديق و گواهي نمايند و برگي را امضاء نمايند كه او با اجل طبيعي خود از دنيا رفته است. و معتمدين محلي همگي گواهي خود را در پايين ورقه، به ثبت رساندند كه موسي بن جعفر (عليه السلام) با اجل طبيعي خود از دنيا رفته است.
سپس تابوت را روي پل بغداد نهاد و به عنوان رفع تهمت و رفع ننگ و نكبت از خود در ميان مردم اعلام داشت كه همگان بيايند و مشاهده و داوري كنند كه موسي بن جعفر (عليه السلام) با اجل طبيعي خود از دنيا رفته است. (1) هدف هارون مطلبي است كه نظرات مورخين را به خود جلب كرده است.
جمعي معتقدند كه هدف او اين بود كه مي‌خواست با زنداني ساختن امام ارتباط عمل او را با شيعيان و پيروان خود قطع نمايد، و بدين وسيله خسارت جبران ناپذيري به رشد و

1. ارشاد مفيد، ص 282.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، مدينة الكاظمين (1)، مدينة بغداد (2)، الطهارة (1)، القبر (1)، التشييع (3)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

مأمورين سليمان تابوت حامل را از دست ژاندارم‌هاي هارون گرفتند و تشييع باشكوهي ترتيب دادند سليمان اعلام نمود كه هر آن كس كه مي‌خواهد در تشييع جنازهء پاكترين پاكان، شركت جويد، حضور به هم رساند و اين بدن طاهر موسي بن جعفر (عليه السلام) است.
طبقات مردم حضور به هم رساندند و آن مجسمه ي تقوي و فضيلت و كوه پايداري و استقامت را تشييع كردند و در مقابر قريش، به خاك سپردند كه هم اكنون به " كاظمين " معروف گرديده است.
صورت جلسه قلابي پس از شهادت امام (عليه السلام) كه در اثر مسموميت صورت گرفته بود سندي چند تن از روحاني نمايان درباري را كه در جمع آنان " هيثم بن عدي " نيز بود وعده اي از ريش سفيدان معتمد بغداد! و جمعي از ارتشيان و سرداران را بر سر جنازه ي امام حاضر ساخت تا آنان به نبودن اثر جراحت يا خفگي و مسموميت و ديگر علائم وآثار جنحه و جنايت را تصديق و گواهي نمايند و برگي را امضاء نمايند كه او با اجل طبيعي خود از دنيا رفته است. و معتمدين محلي همگي گواهي خود را در پايين ورقه، به ثبت رساندند كه موسي بن جعفر (عليه السلام) با اجل طبيعي خود از دنيا رفته است.
سپس تابوت را روي پل بغداد نهاد و به عنوان رفع تهمت و رفع ننگ و نكبت از خود در ميان مردم اعلام داشت كه همگان بيايند و مشاهده و داوري كنند كه موسي بن جعفر (عليه السلام) با اجل طبيعي خود از دنيا رفته است. (1) هدف هارون مطلبي است كه نظرات مورخين را به خود جلب كرده است.
جمعي معتقدند كه هدف او اين بود كه مي‌خواست با زنداني ساختن امام ارتباط عمل او را با شيعيان و پيروان خود قطع نمايد، و بدين وسيله خسارت جبران ناپذيري به رشد و

1. ارشاد مفيد، ص 282.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، مدينة الكاظمين (1)، مدينة بغداد (2)، الطهارة (1)، القبر (1)، التشييع (3)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

تكامل شيعيان و استقلال فرهنگي و علمي آنان وارد سازد ولي غافل از آن، حقيقت و نيروي باطني فقه جعفري به رشد و تكامل سير طبيعي خود ادامه مي‌داد و عواطف و دل‌ها را به سوي خود جلب مي‌نمود به حدي كه با زنداني ساختن امام و بازداشت او نه تنها وقفه اي به عمل نيامد بلكه برعكس نفوذ امام در دل‌ها بيشتر قوت گرفت و محروميت او، بيشتر عامل محبوبيت امام گرديد.
جمعي ديگر معتقدند كه هدف هارون از بازداشت امام آن بود كه روابط و اتصالات و رفت و آمدهاي او را تحت نظر قرار دهد و از تمركز نيروهاي علويان كه امام حكم مغز متفكر آنها را داشت جلوگيري به عمل آورد و اين امر نيز علاوه بر آنكه سودي به حال هارون نداشت بلكه شدت عمليات علويان را چندين برابر مي‌نمود و آنان را از روي انتقام گيري هم بود متشكل تر و مصمم‌تر مي‌ساخت به حدي كه قوي ترين مانع و سد راه خلافت گرديدند.
استقامت و پايداري آن چه بيش از هر چيز مورخين و سيره نويسان اسلامي را به تحير و شگفت وا داشته است استقامت و پايداري آن بزرگوار است كه به هيچ ترتيب زير بار تمنا و خواهش جباران و ستمگران نرفت و مدت طولاني را با كمال سربلندي و فرزانگي در زندان سپري ساخت.
و با اين پايداري حيرت آور بزرگ ترين سند افتخار و پايداري رزمندگان تشيع را در جهان تثبيت و مسجل نمود:
يعقوبي در تاريخ خود مي‌نويسد: پس از اقامت طولاني امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در زندان‌هاي هارون صورت گرفت يكي از دوستان امام عرض نمود: " اگر نامه اي به يكي از مقامات نزديك هارون به نويسي در استخلاص شما مؤثر خواهد بود ".
امام در پاسخ او جواب محكم و قاطعي داد كه از تصميم و اراده قهرماني و الهي او حكايت‌ها دارد. فرمود: " پدرم از پدران خود چنين نقل كرده است: خداوند متعال به داود پيامبر وحي نازل فرمود كه اگر بنده اي جز من (خداوند) به يكي از افراد بشر، متوسل و

پناهنده گردد من عوامل رحمت خود را از او باز مي‌دارم ". (1) تسليم امان يكي از همسران امام هفتم ام احمد نام داشت كه احمد، حمزه و محمد هر سه از او متولد بودند با آن كه وي ام ولد بود و در عرف معاشرتي آن روز اين گروه چندان اهميتي نداشت ولي در اثر تقوي و عفت و شايستگي در پيشگاه امام از احترام خاصي برخوردار بود هنگامي كه امام هفتم مدينه را ترك مي‌فرمودند مواريث امامت و دائع الهي را كه از آباء و نياكان معصوم خود به ارث داشت پيش او به وديعت سپرد و سفارش نمود هر آن كس كه آنها را از تو طلب كند نشانه ي شهادت من و دليل امامت و خلافت درخواست كننده است و هم او است كه پيشوا و امام واجب الطاعة مي‌باشد!

هنگامي كه امام در اثر زهر به فيض شهادت رسيد هنوز در مدينه شهادت ايشان منتشر نگشته بود كه امام رضا (عليه السلام) به سراغ " ام احمد " آمد و امانت ووديعت پدر را از او مطالبه نمود. ام احمد از شهادت امام سوال نمود.

امام رضا (عليه السلام) خبر شهادت و دفن او را به همسر فداكار امام رساند و امانت‌ها و پيام‌هاي امام را دريافت كرد او امامت و پيشوايي علي بن موسي الرضا (عليه السلام) را پذيرفت. (2) احمد فرزند امام (عليه السلام) همانست كه در شيراز مدفون است و به نام " شاه چراغ " داراي بارگاه وسيع مي‌باشد. نكته اي كه در وصيت امام جلب توجه مي‌كند توصيه اي است در مورد ازدواج دختران گرامي خود به فرزندش امام رضا (عليه السلام) صادر مي‌فرمايد در آن سفارش مي‌فرمايد: " صلاح و مشورت دخترانم با برادرشان امام رضا (عليه السلام) است چون او آگاه تر به مصالح ازدواج افراد است و مي‌داند كه آنان امانت‌ها و نور ديدگان رسول الله (صلي الله عليه وآله) هستند و شايسته است با افراد پرهيزكار و با ايمان وصلت كنند كه آشنا با قدر و منزلت آنان باشد ". (3) خدايا! به احترام " باب الحوائج " امام موسي بن جعفر (عليه السلام) اين امام مظلوم و پيشواي

1. سيرة الائمه الاثني عشر، ج 2، ص 251.
2. تحفة العالم، ج 2، ص 87.
3. اصول كافي، ج 1، ص 316.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (5)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد

بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الدفن (2)، النوم (2)
معصوم، مشكلات زندگي مسلمانان را خود بر طرف فرما! و عاقبت امور ما را به خير و نيكي تبديل فرما و رزمندگان راه اسلام و قرآن را در مسير مجاهدتهاي خود پيروز و موفق بدار!
و اين قبله ي نخستين ما را از دست صهيونيست‌ها ستمگر و غارتگر نجات ده!
بمنه وكرمه
صفحه(۱۲۵۸)
منابع ومأخذ ...

منابع ومأخذ 1. احقاق الحق / قاضي نورالله شوشتري / چاپ مرعشي.
2. ارشاد مفيد / شيخ مفيد / چاپ ايران.
3. اسلام پزشك بي دارو / امامي شيرازي / نسل جوان.
4. اصول كافي / مرحوم كليني / چاپ اسوه.
5. اعيان الشيعه / سيد محسن امين عاملي / بيروت.
6. الأعلام / زركلي / چاپ دمشق.
7. الاغاني اصفهاني / بيروت.
8. الأغاني / اصفهاني / دارالكتب المصريه.
9. الأمام الصادق والمذاهب الأربعه / اسد حيدر / عراق.
10. الشافي / سيد مرتضي علم الهدي / چاپ نجف.
11. الفصول المهمه / ابن صباغ مالكي / بيروت.
12. امامان اهل بيت در گفتار اهل سنت / داود الهامي / انتشارات مكتب اسلام.
13. بحار الأنوار / علامه مجلسي / دار الكتب الاسلامية.
14. تاريخ ابن عساكر / ابن عساكر / بيروت.
15. تاريخ التمدن الأسلامي / جرجي زيدان / بيروت.
16. تاريخ بغداد / خطيب بغدادي / بيروت.
17. تاريخ هارون الرشيد / دكتر عبد الجبار جومردي / بيروت.
18. تحف العقول / ابن شعبه حراني / چاپ تهران.
19. تنقيح المقال / مامقاني / چاپ ايران.
20. حياة الإمام موسي بن جعفر / سيد باقر قرشي / چاپ بيروت.

(۱۲۵۹)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب تاريخ بغداد للخطيب البغدادي (1)، دولة ايران (2)، دولة العراق (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)، مدينة بيروت (8)، إبن عساكر (2)، كتاب بحار الأنوار (1)، هارون الرشيد (1)، موسي بن جعفر (1)، دمشق (1)،

الصدق (1)

21. داستان راستان / استاد شهيد مطهري / صدرا.
22. رجال كشي / كشي / چاپ بيروت.
23. رجال نجاشي / نجاشي / جامعه مدرسين قم.
24. سفينة البحار / محدث قمي / چاپ ايران.
25. سيرة الائمه اثني عشر / سيد باقر قرشي / بيروت.
26. صفوة الصفوة / ابن جوزي / چاپ بيروت.
27. صواعق المحرقه / ابن حجر هيثمي / بيروت.
28. صوت العدالة الانسانيه / جرج جرداق / بيروت.
29. عيون اخبار الرضا / ابن بابويه / ايران.
30. فهرست ابن نديم / ابن نديم / چاپ ايران.
31. كودك و جوان / خطيب نامي محمد تقي فلسفي / چاپ تهران.
32. مجالس سنيه / سيد محسن امين / بيروت.
33. مختصر اخبار الخلفاء / ابن صباغ مالكي / بيروت.
34. مرآة الجنان / يافعي / چاپ بيروت.
35. مروج الذهب / مسعودي / بيروت.
36. معجم رجال الحديث / آية الله خوئي / بنياد خويي.
37. مقاتل الطالبيين / چاپ ايران.
38. مقدمه ابن خلدون / چاپ بيروت.
39. مكاسب محرمه / شيخ مرتضي انصاري / ايران.
40. مناقب / ابن شهر آشوب مازندراني / ايران.
41. معادن الحكمه / علم الهدي فيضي كاشاني / چاپ ايران.
42. من لا يحضره الفقيه / شيخ طوسي / ايران.
43. نور الأبصار / شبلنجي / بيروت.
44. وسائل الشيعه / حر عاملي / چاپ بيروت.
45. هارون الرشيد / احمد امين / چاپ بيروت.

(١٢٦٠)

صفحهمفاتيح البحث: الأئمة الأطهار (ع) (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب رجال النجاشي (1)، كتاب رجال الكشي (1)، كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (1)، دولة ايران (8)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)، مدينة بيروت (13)، هارون الرشيد (1)، الشهادة (1)، السفينة (1)

شناسنامهء مبارك حضرت علي بن موسي الرضا (عليه السلام)

شناسنامهء مبارك امام علي بن موسي الرضا (ع) نام مبارك: علي (ع) كنيهء شريف: ابوالحسن لقب مبارك: رضا نام پدر بزرگوار: موسي بن جعفر (ع) نام مبارك مادر: نجمه يا تكتم تاريخ ولادت: 11 ذي القعده 148 هجري سال شروع امامت: 183 ه. ق سن شروع امامت: 35 مدت امامت: 20 سال مدت عمر مبارك: 55 سال تاريخ شهادت: آخر ماه صفر 7203 ه. ق علت شهادت: انگور زهرآلود / به دست مأمون ملعون محل دفن: سناباد خراسان (مشهد كنوني) تعداد فرزندان: 1 پسر و 1 دختر

(١٢٦٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، شهر ذي القعدة (1)، خراسان (1)، الشهادة (1)، الدفن (1)

بخش اول نگاهي گذرا به زندگي و عصر امام (عليه السلام)

صفحه(١٢٦٩)

بخش اول / نگاهي كوتاه به زندگي و عصر امام (ع) ...

امام رضا (عليه السلام) در روز جمعه، يا پنج شنبه 11 ذي قعده در سال 148 در شهر مدينه پا به عرصهء حيات نهاد و جهان را با صفا و معنويت خويش، منور ساخت. البته برخي ولادت امام را در سال 153 گفته اند.

مادر آن حضرت نقل مي‌كند: هنگامي كه كودك قدم به اين جهان گذاشت، دستان كوچك را بر زمين نهاد و سر را به سوي آسمان بلند كرد و سخني چند بر زبان راند. چون قنداقه اش را به دست پدر بزرگوار دادند، نگاهي به چهرهء معصوم و زيباي او نمود، و فرمود:

گوارا باد تو را اي نجمه، در اين كرامتي كه خدايت نموده است. (1) پدرش اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش گفت، كام او را با آب فرات برداشت و آنگاه جگر گوشه اش را به مادرش سپرد و فرمود: بگير اين پسر را كه او بقية الله است در روي زمين. (2) او كودكي بود كه بسيار شير ميل مي‌فرمود تا آنجا كه مادر مكرمه اش مي‌گفت: مرا به يك زن شيرده كمك و ياري كنيد، چرا كه طفلم بسيار شير مي‌خورد، و به واسطهء شير دادن او از اذكارم باز مانده ام، ميل دارم نه پسرم شير كم بخورد، و نه من از ذكر و دعايم بازمانم. (3) نسب امام رضا (عليه السلام) به اين شيوه مي‌باشد:

او علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب (عليه السلام) هشتمين امام اهل بيت است، كه در مدينه متولد، و در طوس وفات يافته است.

مادر حضرت (عليه السلام) مادر آن بزرگوار " تكتم " بود پس از تولد آن حضرت، از سوي همسر بزرگوارش " طاهره "

1. زندگاني امام هشتم علي بن موسي الرضا (ع) نوشته علي اصغر عطائي خراساني ص 31.
2. همان مأخذ، ص 31.
3. عيون اخبار الرضا وبحار الانوار، ج 49.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، علي بن موسي بن جعفر بن محمد (1)، علي بن الحسين (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)

کنيه و القاب آن حضرت

نام و لقب گرفت، محدثين بزرگ همانند صدوق وعلامه مجلسي بر حسب اختلاف روايات نام مادر حضرت رضا (عليه السلام) را به نامهاي نجمه، طاهره، أروي، سمانه، نوبيه، ام البنين و ... ذكر كرده اند. (1) تعدد اسامي به مناسبتهاي مختلف مي‌باشد.
امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در مورد همسرش (مادر امام رضا (عليه السلام)) فرمود:
" پدر و جدم در رؤيايي بر من وارد شدند و پارچه اي از حرير با آنان بود، چون آن را گشودند صورت زني بر آن نقش بود، فرمودند: از اين جاريه بهترين اهل زمين بعد از تو به دنيا خواهد آمد و امر فرمودند هر گاه آن مولود مسعود به دنيا آمد، نامش را " علي " بگذارم و گفتند زود است خداوند جهان به وسيلهء او عدل و رأفت و رحمتش را ظاهر سازد، خوشا به حال آن كس كه او را تصديق كند! و واي بر آن كس كه با او دشمني ورزد و إنكارش نمايد ". (2) معروف است در آن زمان زني داناتر و پرهيزگارتر از تكتم نبود. او در خانهء موسي بن جعفر (عليها السلام) " طاهره " ناميده مي‌شد. تكتم مي‌گويد چون به فرزندم علي الرضا (عليه السلام) باردار شدم، احساس سنگيني نمي‌كردم، چون به خواب مي‌رفتم گويي صداي تسبيح و تهليل و تمجيد خداي متعال را از ميان شكم مي‌شنيدم ". (3) كنيه والقاب آن حضرت كنيه او " ابوالحسن " والقاب آن حضرت عبارت است: از رضا، صابر، رضي ووفي، كه مشهورترين آنها همان " رضا " ست. در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: احمد بزنطي گويد: بدان جهت آن حضرت را رضا ناميده اند كه او از خدا در آسمانش رضا بود و براي پيامبر و ائمه در زمين رضا بود. و نيز گفته اند چون مخالف و موافق گرد آن حضرت بودند و او را قبول داشتند، وي را رضا ناميدند ". (4)
1. زندگاني امام هشتم، ص 26.
2. عيون اخبار الرضا، ج 1.
3. بحار الانوار، ج 49.
4. سيرهء معصومان، سيد محسن امين، ترجمه شادروان علي حجتي كرماني، ج 6، انتشارات سروش 1374، ص 143.
(١٢٧٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب المناقب لإبن شهر

آشوب (1)، النوم (2)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

روش اخلاقي و انساني امام (عليه السلام) امام رضا (عليه السلام) به اخلاقي عالي و ممتاز، آراسته بود، و بدين سبب دوستي عام و خاص را به خود جلب فرموده بود، همچنين اخلاق انساني آن حضرت، يگانه و بي مانند، و در حقيقت تجلي روح نبوت، و مصداق بارز رسالتي بود كه خود آن حضرت، يكي از نگهبانان و امانت داران و وارثان اسرار آن به شمار است.
از ابراهيم بن عباس نقل شده است كه:
" من ابي الحسن الرضا (عليه السلام) را هرگز نديدم كه در سخن گفتن، با كسي درشتي كند، و هرگز نديدم سخن كسي را پيش از فراغت از آن، قطع كند. و هرگز درخواست كسي را، كه قادر به انجام آن بود، رد نمي‌فرمود. و هرگز پاهاي خود را، در جلو همنشين دراز نمي‌كرد.
و هرگز در برابر همنشين تكيه نمي‌داد. و هرگز از او را نديدم، كه آب دهان اندازد. و هرگز او را نديدم، كه قهقهه كند، بلكه خنده اش تبسم بود. تا آن جا كه مي‌گويد: هر كه بگويد در فضيلت، كسي را مانند او ديده است، از او باور نكنيد ". (1) در مناقب ابن شهر آشوب آمده است كه: امام رضا (عليه السلام) وارد حمام شد، مردي كه آن حضرت را نمي‌شناخت، به او گفت بدن مرا مالش ده، امام (عليه السلام) شروع به مالش بدن او و فرمود و هنگامي كه حاضران آن مرد را متوجه كردند، او حضرت را شناخت با پريشاني شروع به عذرخواهي و پوزش نمود، اما امام (عليه السلام) همچنان به مالش بدن او ادامه مي‌داد، و او را دلداري مي‌داد ". (2) عبد الله بن صلت، از مردي از اهل بلخ روايت كرده است كه: گفته است: من در سفر امام رضا (عليه السلام) به خراسان، در خدمت او بودم، يك روز دستور فرمودند، سفرهء غذا بياندازند در كنار سفره، همگي غلامان آن حضرت از سياهان و غير آنان، گرد آمدند. من به آن جناب عرض كردم، فدايت شوم، كاش! براي اينها، سفره جداگانه اي انداخته مي‌شد، امام (عليه السلام)

1. عيون الاخبار الرضا، ج 2، ص 184.
2. مناقب آل ابي طالب، ج 4، ص 362.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (4)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، خراسان (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)

فرمود: پروردگار ما يكي است، پدر و مادر ما هم يكي است و پاداش خدا هم به كردار است. (1) بنابراين امام (عليه السلام) هيچ تفاوتي ميان خود و بردگان و غلامان خويش، جز به كردار نمي‌بيند، و به غير از عمل، همه امتيازات و نابرابريهايي كه مربوط به حقوق اجتماعي مي‌باشد منتفي است و همگي در اين امور برابر و يكسانند، زيرا همه مخلوق خدايند، و پدر آنها آدم، وآدم از خاك آفريده شده است.

از ياسر خادم نقل شده كه گفته است:

ابوالحسن الرضا (عليه السلام) به ما فرمود، " اگر هنگامي كه مشغول خوردن خوراك هستيد، مرا بالاي سر خود، ايستاده ديديد از جاي خود، برنخيزيد، مگر اين كه از خوردن، فارغ شده باشيد ". (2) علم و دانش امام رضا (عليه السلام) امام علي (عليه السلام) دانش خود را از جدش پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) به ارث برده بود و سرچشمه جوشاني از علم و فضيلت بود كه تشنگان دانش و معرفت از فيض وجودي او بهره مي‌بردند و عطش خود را براي فهم مشكلات وحل معضلات، به دو فرو مي‌نشاندند.

از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) روايت شده است، كه به فرزندان خود مي‌فرمود: اين برادرتان، علي بن موسي، عالم آل محمد (صلي الله عليه وآله) است، مسائل دين خود را از او بپرسيد، و آنچه به شما مي‌گويد نگهداريد، زيرا من بارها از پدرم، جعفر بن محمد شنيدم كه مي‌فرمود: عالم آل محمد در صلب تو است، واي كاش من او را ديدار مي‌كردم، و او با أمير المؤمنين علي، همنام است ". (3) از ابراهيم بن عباس صولي نقل شده است كه مي‌گفت: " من نديدم از امام رضا (عليه السلام)

1. اصول كافي ج 4، ص 23.

2. تحليلي از زندگاني امام رضا (ع) نوشته محمد جواد فضل الله، ترجمه سيد محمد صادق عارف، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي آستان قدس رضوي 1366، ص 46.

3. زندگاني امام هشتم، صفحات 39 و 40.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (4)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، جعفر بن محمد (1)، الصّلب (1)، الجود (1)

پرسشي شود، كه آن را نداند، و داناتر از او، نديده ام، مأمون با پرسش از هر چيزي، آن حضرت را مي‌آزمود، و امام (عليه السلام) او را پاسخ مي‌فرمود، در حالي كه تمامي پاسخ‌هاي آن حضرت، مأخوذ از قرآن و مستند به آن بود ". (1) حاكم در تاريخ نيشابور مي‌نويسد " امام رضا (عليه السلام) در مسجد پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌نشست و فتوا مي‌داد، در حالي كه او بيست و چند ساله بود ".
در سنن ابن ماجه و همچنين در تهذيب الكمال آمده است كه: او سرور بني هاشم بود و مأمون او را بسيار بزرگ مي‌داشت و احترام مي‌كرد. جانشيني خود را به او سپرد، و پيمان ولايت عهدي با او بست.
از ابو صلت هروي نقل شده است كه گويد: " من از علي بن موسي الرضا (عليه السلام) دانشمندتر و عالمتر نديده ام، و هيچ عالمي او را ديدار نكرد، مگر اين كه همين موضوع را همانند من شهادت داد، مأمون گروهي از دانشمندان اديان مختلف، وفقها و متكلمان اسلام را در جلسات متعدد گرد آورد، همگي مغلوب علوم سرشار آن حضرت شدند، و به فضل و برتري او اقرار و به ناتواني خود اعتراف كردند ". (2) از مأمون در داستان ولايتعهدي امام (عليه السلام) نقل شده است كه گويد: " من كسي را در روي زمين، دانشمندتر از اين مرد نمي‌دانم ". (3) فضيلت زيارت امام رضا (عليه السلام) شيعيان فراموش نمي‌كنند كه أمير المؤمنين مانند پيامبر اسلام پيروانش را به زيارت فرزندش تشويق و ترغيب مي‌فرمود در يكي از گفتارش فرمود:
مردي از فرزندانم در خاك خراسان به زهر ستم شهيد خواهد شد، او همنام من است و پدرش همنام موسي بن عمران است، هر كس او را در غربت زيارت كند، پروردگار متعال

1. همان مأخذ، ص 40.
2. همان مأخذ، ص 41.
3. ارشاد مفيد، ص 291.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، كتاب سنن إبن ماجة (1)، كتاب تهذيب الكمال للمزي (1)، بنو هاشم (1)، موسي بن عمران (1)، خراسان (1)، الشهادة (1)، السجود (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

گناهان قديم و جديدش را ببخشد، گرچه به شماره ستارگان آسمان و قطرات باران و ريزش برگ درختان باشد. (1) امام ششم فرمود: " يقين بدانيد آن حضرت، امام و پيشوائي است كه اطاعت و فرمانبرداري او بر خلق واجب است، او امامي است كه در غربت شربت شهادت نوشيده است. آري كسي كه آن امام را زيارت كند و عارف به حق او باشد، خداوند جهان به زيارت كنندهء عارف به حق امام ثواب هفتاد هزار شهيد عطا فرمايد از آن شهيداني كه در حضور رسول خدا با حقيقت ايمان شهيد شدند ". (2) امام رضا (عليه السلام) خود فرمودند: هر كس مرا زيارت كند، در روز قيامت در سه موطن و مورد حساس و هولناك به فريادش مي‌رسم، يكي زماني كه نامه‌هاي اعمال نيكوكاران در دست راست و بدكاران در دست چپ ايشان پرواز كند. دوم وقتي كه مي‌خواهند از صراط عبور نمايند. سوم، هنگامي كه در ميزان سنجش اعمال، عمل آنها سنجيده مي‌شود. (3) علي بن مهزيار خدمت امام نهم جواد الائمه شرفياب شد، عرض كرد فدايت شوم، زيارت پدر بزرگوارتان امام رضا (عليه السلام) افضل است يا زيارت جدتان حسين علي (عليه السلام)، امام (عليه السلام) فرمود: زيارت پدرم افضل است، زيرا امام حسين را تمام مردم از مذاهب مختلفه زيارت مي‌كنند ولي پدرم را جز خواص شيعه زيارت نمي‌كنند ". (4) خلفاي معاصر امام (عليه السلام) مدت امامت آن حضرت بيست سال بود او در اين مدت، با سه تن از حاكمان عباسي معاصر بوده است: 1. هارون رشيد 2. محمد امين 3. عبد الله مأمون.

ده سال با هارون رشيد، پنج سال با محمد أمين و پنج سال آخر با عبد الله مأمون عباسي معاصر بوده است. هر كدام از روزگاران فوق، مزايا، خواسته‌ها و ويژه‌گيهاي خاص

1. زندگاني امام هشتم، ص 343.
2. منبع فوق.
3. امالي صدوق.
4. عيون اخبار الرضا.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، علي بن مهزيار (1)، الجود (1)، الشهادة (2)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)

خود را داشته است كه به برخي از آنها اشاره مي‌گردد:

حضرت رضا (عليه السلام) تا آغاز حكومت مأمون در زادگاه خويش، در شهر منور مدينه زندگي مي‌نمود و زندگي نسبتا آرام و بي مزاحمتي داشت ولي وقتي مأمون پس از خلع و قتل برادرش أمين كه به حكومت مطلقهء ديار اسلامي رسيد آن حضرت را از مدينه به خراسان فراخواند و مسألة اي به نام " ولايت عهدي " را بر آن بزرگوار تحميل نمود.
از سال 183 هجري كه پيشواي هفتم امام موسي بن جعفر (عليه السلام) در زندان به دستور هارون ستمگر مسموم شد و به لقاي حق، شتافت، امامت و پيشوائي امام هشتم به مدت ده سال در دوران حكومت وي سپري گرديد.
اين مدت، در آن عصر اختناق و استبداد و خودكامگي هارون، دوران آزادي نسبي و فعاليت فرهنگي و علمي امام رضا (عليه السلام) به شمار مي‌رود، زيرا هارون در اين مدت متعرض امام نمي‌شد و حضرت آزادانه فعاليت مي‌نمود، ازينرو شاگرداني را كه امام تربيت ميكرد توانستند علوم و معارف اسلامي و حقايقي از تعليمات قرآن را در حوزهء اسلام منتشر سازند و آنچه از معارف اسلامي انتشار يافته است عمدتا مربوط به اين دوره از حيات علمي امام رضا (عليه السلام) ميشود.
شايد علت مهم كاهش فشار از طرف هارون، نگراني وي از عواقب قتل امام موسي بن جعفر (عليه السلام) بوده باشد زيرا گرچه هارون تلاش فراواني به منظور كتمان اين جنايت به عمل آورد، اما سرانجام جريان فاش شد و موجب نفرت و انزجار مردم گرديد و هارون كوشش مي‌كرد خود را از اين جنايت بزرگ تبرئه سازد. گواه اين معنا آنست كه هارون به عموي خود " سليمان بن ابي جعفر "، كه جنازهء آن حضرت را از دست عملهء ظلم وي گرفته با احترام به خاك سپرده بود پيغام فرستاد كه: " خدا سندي بن شاهك را لعنت كند، او اين كار را بدون اجازهء من انجام داده است "! (1)
1. مجلسي، بحار الانوار، تهران، المكتبة الإسلامية، 1385 ه. ق، ج 48، ص 227 - صدوق، عيون اخبار الرضا، تهران، دارالكتب الإسلاميه، ج 1، ص 100.

مؤيد ديگر اين معني اظهارات هارون در پاسخ " يحيي بن خالد برمكي " در مورد علي بن موسي (عليه السلام) است، يحيي (كه قبلا نيز دربارهء امام كاظم (عليه السلام) بدگويي وسعايت كرده بود) به هارون گفت:
پس از موسي بن جعفر اينك پسرش جاي او نشسته و ادعاي امامت دارد

(بهتر است از هم اكنون علي بن موسي (عليه السلام) تحت نظر مأموران خليفه قرار گيرد!) هارون (كه هنوز قتل موسي بن جعفر را فراموش نكرده بود و از عواقب آن نگران بود)، پاسخ داد:

آنچه با پدرش كرديم كافي نبود؟ مي‌خواهي يكباره شمشير بردارم و همهٔ علويين را بكشم؟! (1) خشم هارون، درباريانش را خاموش ساخت، و ديگر كسي جرأت نكرد در بارهٔ آن حضرت به سعايت بپردازد.

علي بن موسي با استفاده از اين فرصت در زمان هارون، علنا اظهار امامت مي‌كرد و در اين مورد بر خلاف پدران بزرگوارش تقيه نداشت، تا آنجا كه بعضي از مخلصان و دوستان آن بزرگوار، او را بر حذر مي‌داشتند و امام (عليه السلام) به آنان اطمينان مي‌داد كه از سوي هارون آسيبي به وي نخواهد رسيد!

صفوان بن يحيي مي‌گويد: چون امام ابوابراهيم موسي بن جعفر (عليه السلام) درگذشت وعلي بن موسي الرضا (عليه السلام) امر امامت و خلافت خود را آشكار ساخت، به حضرت عرض شد:

شما امر بزرگ و خطيري را اظهار مي‌داريد و ما از اين ستمگر بر شما مي‌ترسيم.

فرمود: او هر چه مي‌خواهد كوشش كند، او را بر من راهي نيست. (2)

1. صدوق، همان كتاب، ج 2، ص 226 - علي بن عيسي اربلي، كشف الغمة، تبريز، مكتبة بني هاشمي، 1381 ه. ق، ج 3، ص 105.

2. صدوق، همان كتاب، ص 226 - علي بن عيسي، همان كتاب، ج 3، ص 105 - مجلسي، همان كتاب، ج 49، ص 115.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (3)، صفوان بن يحيي (1)، يحيي بن خالد (1)، موسي بن جعفر (2)، القتل (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، علي بن عيسي (2)

نيز از محمد بن سنان نقل شده است (1) كه: به ابي الحسن علي بن موسي الرضا (عليه السلام) در ايام خلافت هارون عرض كردم:
شما امر خلافت و امامت خود را آشكار ساخته به جاي پدر نشسته ايد، در حالي كه هنوز از شمشير هارون خون ميچكد!!
فرمود: مرا گفتار پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) نيرو و جرأت مي‌بخشد كه فرمود: اگر ابوجهل توانست مويي از سر من كم كند بدانيد من پيامبر نيستم، و من به شما مي‌گويم: اگر هارون مويي از سر من گرفت بدانيد من امام نيستم!! (2) عهد امين و مأمون، هارون در زمان خلافت خود، " محمد امين " متولد از زبيده را وليعهد خود قرار داد و از مردم، براي او بيعت گرفت و " عبد الله المأمون " را نيز (كه از مادري ايراني تولد يافته بود) وليعهد دوم قرار داد.
در سال 193 هجري به هارون گزارش رسيد كه انقلاب و شورشي در شهرهاي خراسان بالا گرفته است و فرماندهان ارتش، با همهء بي رحمي و درندگي كه از خود نشان مي‌دهند، از خاموش ساختن فرياد انقلاب عاجز مانده اند.
هارون پس از مشاوره با وزيران و مشاوران خود، صلاح ديد كه شخصا به آن سامان سفر كند و قدرت خلافت را يك جا براي سركوب انقلابها و نهضتهاي خراسانيان به كار
1. كليني، الروضة من الكافي، ط 4، تهران، دارالكتب الإسلامية، 1362 ه. ش، ص 257 - محقق، سيد علي، زندگاني پيشواي هشتم، امام علي بن موسي الرضا (ع)، قم، انتشارات نسل جوان، ص 52 - 59، مجلسي، همان كتاب، ج 49، ص 115.
2. امام بعدها در خراسان از موقعيت و محبوبيت خود در اين دوران در مدينه با خرسندي ياد مي‌كرد، چنان كه روزي به مأمون كه به مناسبت وليعهدي انتظاراتي از حضرت داشت، فرمود:
" ... اين امر (وليعهدي) هرگز امتيازي برايم نيفزوده است. من در مدينه كه بودم، دستخطم در شرق و غرب اجرا مي‌شد. در آن موقع استر خود را سوار مي‌شدم و آرام در كوچه‌هاي مدينه راه ميپيمودم و در مدينه كسي از من عزيزتر و محترمتر نبود ... " (مجلسي، بحار الانوار، تهران، المكتبة الإسلامية، 1385 ه. ق، ج 49، ص 155 - كليني، الروضة من الكافي، ص 151 - نيز ر.
ك به: صدوق، عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 167.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، محمد بن سنان (1)، خراسان (2)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

گيرد. وي پسرش محمد امين را در بغداد گذاشت و مأمون را كه ضمنا از طرف پدر والي خراسان بود، همراه خود به خراسان برد.
هارون توانست اوضاع آشفتهء خراسان را آرام و - به اصطلاح - فتنه‌ها را خاموش سازد، اما ديگر نتوانست به بغداد - مركز خلافت - برگردد. او در سوم جمادي الأخري سال 193 هجري در طوس درگذشت و دو برادر را در صحنهء رقابت بر جاي گذاشت. (1) شكست امين شبي كه هارون در " طوس " در گذشت، مردم با پسر او محمد امين در بغداد بيعت كردند.
از خلافت امين بيش از 18 روز نگذشته بود كه در صدد برآمد مأمون را از ولايتعهدي خلع كند و آن را به فرزند خود، " موسي "، واگذار نمايد.
او در اين باره با وزراي خود مشاوره نمود و آنان اين كار را مصلحت نديدند، مگر يك نفر بنام " علي بن عيسي بن ماهان " كه اصرار بر خلع مأمون داشت. سرانجام امين، تصميم خود را مبني بر خلع برادر اعلام كرد.
مأمون نيز در واكنش نسبت به اين عمل، امين را از خلافت خلع كرد و پس از يك سلسله درگيريهاي نظامي و قتل و كشتار سرانجام امين در سال 198 هجري كشته شد. (2) بدين ترتيب پس از كشته شدن او اختيارات كامل كشور اسلامي، در دست مأمون قرار گرفت.
آزادي نسبي امام در زمان امين در دوران حكومت امين، و سالهايي كه بين مرگ هارون و حكومت مأمون فاصله شد، برخوردي ميان امام و مأموران حكومت عباسي در تاريخ به چشم نمي‌خورد و پيداست كه دستگاه خلافت بني عباس در اين سالهاي كوتاه، كه گرفتار اختلافات داخلي و
1. محقق، سيد علي، زندگاني پيشواي هشتم، امام علي بن موسي الرضا (ع)، قم، انتشارات نسل جوان، ص 58 - 59.
2. ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، ج 6، ص 287.

صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، عيسي بن ماهان (1)، مدينة بغداد (3)، خراسان (3)، القتل (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)، مدينة بيروت (1)، إبن الأثير (1)

گيرد. وي پسرش محمد امين را در بغداد گذاشت و مأمون را كه ضمنا از طرف پدر والي خراسان بود، همراه خود به خراسان برد.
هارون توانست اوضاع آشفتهء خراسان را آرام و - به اصطلاح - فتنه‌ها را خاموش سازد، اما ديگر نتوانست به بغداد - مركز خلافت - برگردد. او در سوم جمادي الأخري سال 193 هجري در طوس درگذشت و دو برادر را در صحنهء رقابت بر جاي گذاشت. (1) شكست امين شبي كه هارون در " طوس " در گذشت، مردم با پسر او محمد امين در بغداد بيعت كردند.
از خلافت امين بيش از 18 روز نگذشته بود كه در صدد برآمد مأمون را از ولايتعهدي خلع كند و آن را به فرزند خود، " موسي "، واگذار نمايد.
او در اين باره با وزراي خود مشاوره نمود و آنان اين كار را مصلحت نديدند، مگر يك نفر بنام " علي بن عيسي بن ماهان " كه اصرار بر خلع مأمون داشت. سرانجام امين، تصميم خود را مبني بر خلع برادر اعلام كرد.
مأمون نيز در واكنش نسبت به اين عمل، امين را از خلافت خلع كرد و پس از يك سلسله درگيريهاي نظامي و قتل و كشتار سرانجام امين در سال 198 هجري كشته شد. (2) بدين ترتيب پس از كشته شدن او اختيارات كامل كشور اسلامي، در دست مأمون قرار گرفت.
آزادي نسبي امام در زمان امين در دوران حكومت امين، و سالهايي كه بين مرگ هارون و حكومت مأمون فاصله شد، برخوردي ميان امام و مأموران حكومت عباسي در تاريخ به چشم نمي‌خورد و پيداست كه دستگاه خلافت بني عباس در اين سالهاي كوتاه، كه گرفتار اختلافات داخلي و

1. محقق، سيد علي، زندگاني پيشواي هشتم، امام علي بن موسي الرضا (ع)، قم، انتشارات نسل جوان، ص 58 - 59.
2. ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، ج 6، ص 287.

صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، عيسي بن ماهان (1)، مدينة بغداد (3)، خراسان (3)، القتل (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)، مدينة بيروت (1)، إبن الأثير (1)

مناقشات امين و مأمون وخلع مأمون از ولايتعهدي و واگذاري آن به موسي فرزند امين بود، فرصتي براي ايذا وآزار علويان عموما، و امام رضا (عليه السلام) خصوصا نيافت و ما مي‌توانيم اين سالها را (193 - 198) ايام آزادي نسبي امام و فرصت خوبي براي فعاليتهاي فرهنگي آن حضرت بدانيم. (1) اكنون جاي آن دارد كمي در مورد مأمون مكث نموده و به بررسي زندگي او به پردازيم:

مأمون كيست؟

مادر مأمون كنيزي خراساني بنام " مراجل " بود كه در روزهاي پس از تولد مأمون از دنيا رفت و مأمون به صورت نوزادي يتيم و بي مادر پرورش يافت. مورخان نوشته اند كه:

مادر وي زشت ترين و بدچهره‌ترين كنيز در آشپزخانهء هارون بود، و اين خود مؤيد داستاني است كه علت حامله شدن وي را بازگو مي‌كند. (2)

ولادت مأمون در سال 170 هجري، يعني در همان شبي كه پدرش به خلافت رسيد، رخ داد و درگذشتش در سال 218 هجري رخ داد.

مأمون را پدرش به " جعفر بن يحيي برمكي " سپرد تا او را در دامان خود بپروراند.

مربي وي " فضل بن سهل " بود كه به " ذوالرياستين " شهرت داشت و بعد هم وزير خود

1. محقق، سيد علي، زندگاني پيشواي هشتم، امام علي بن موسي الرضا (ع)، قم، انتشارات نسل جوان، ص 60.

2. اين داستان چنين نقل شده است: زبيده با هارون الرشيد شطرنج بازي مي‌كرد، و چون رشيد بازي را باخت، زبيده به او حكم كرد كه بايد با زشت ترين كنيز آشپزخانه اش همبستر شود. رشيد كه از اين امر بسي كراهت داشت، حاضر شد ماليات سراسر مصر و عراق را به زبيده ببخشد تا او از اجراي اين خواسته منصرف سازد، ولي زبيده نپذيرفت. رشيد به ناچار كنيزي بنام " مراجل " را يافت كه واجد همهء اين صفات تنفرآميز بود، و با او همبستر شد، و مأمون متولد گرديد (دميري، حياة الحيوان، قاهره، مكتبة التجارية الكبري، 1383 ه. ق).

اين داستان منافات با آن ندارد كه گفته اند: مأمون در شبي زاده شد كه رشيد به خلافت رسيد، زيرا وليعهدها نيز پيش از رسيدن به خلافت بزرگترين قلمروها را در اختيار داشتند. مثلا همين رشيد سراسر كشور خود را ميان سه فرزندش تقسيم كرده بود (مرتضي الحسيني، سيد جعفر، زندگي سياسي هشتمين امام، ترجمهء دكتر سيد خليل خليليان، چاپ

چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1365 ه. ش، ص 97).
(١٢٨١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، جعفر بن يحيي (1)، كتاب حياة الحيوان للدميري (1)، دولة العراق (1)، هارون الرشيد (1)، الدميري (1)، الإختيار، الخيار (1)

مأمون گرديد. فرمانده كل قوايش نيز " طاهر بن حسين ذواليمينين " بود.
خصوصيات مأمون زندگي مأمون سراسر كوشش و فعاليت و خالي از رفاه و آسايش آنچناني بود، درست برعكس برادرش امين كه در آغوش زبيده پرورش يافته بود. هر كس زبيده را بشناسد درمييابد كه تا چه حد بايد زندگي امين غرق در خوشگذراني و تفريح بوده باشد. مأمون مانند برادرش اصالت چنداني براي خود احساس نمي‌كرد و نه تنها به آيندهء خود، مطمئن نبود، بلكه بر عكس، اين نكته را مسلم مي‌پنداشت كه عباسيان به خلافت و حكومت او تن در نخواهند داد، از اينرو خود را فاقد هرگونه پايگاهي كه بدان تكيه كند مي‌ديد، و به همين دليل آستين همت بالا زد و براي آينده به برنامه ريزي پرداخت.
مأمون خطوط آيندهء خود را از لحظه اي تعيين كرد كه به موقعيت خود پي برد و دانست كه برادرش امين از مزايايي برخوردار است كه دست وي از آنها كوتاه است.
او از اشتباهات امين نيز پند آموخت: مثلا " فضل " با مشاهدهء امين كه خود را به لهو و لعب سرگرم ساخته بود، به مأمون مي‌گفت كه تو پارسايي و دينداري و رفتار نيكو از خود بروز بده. مأمون نيز همين گونه مي‌كرد، هر بار كه امين كاري را با سستي، آغاز مي‌كرد، مأمون همان كار را با جديت در پيش مي‌گرفت.
در هر حال مأمون در علوم و فنون مختلف، تبحر يافت و بر امثال واقران خويش، و حتي بر تمام عباسيان، برتري يافت.
برخي مي‌گفتند: در ميان عباسيان كسي دانشمندتر از مأمون نبود.
" ابن نديم " درباره اش چنين گفته است: " آگاهتر از همهء خلفا نسبت به فقه و كلام بود ".
از حضرت علي (عليه السلام) نيز نقل شده كه روزي دربارهء بني عباس سخن مي‌گفت، تا بدين جا رسيد كه فرمود: " هفتمين آنان، از همه شان دانشمندتر خواهد بود ". (1) سيوطي، ابن تغري بردي، وابن شاكر كتبي نيز مأمون را چنين ستوده اند: " به لحاظ
1. نهج البلاغه خطبه 108، ص 16.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، بنو عباس (1)، الطهارة (1)، كتاب نهج البلاغة (1)

دور انديشي، اراده، بردباري، دانش، زيركي، هيبت، شجاعت، سيادت و فتوت، بهترين مرد بني عباس بود، هر چند همهء اين صفات را اعتقادش به مخلوق بودن قرآن لكه دار كرده بود ". پدر مأمون نيز خود به برتري وي بر برادرش امين شهادت داده و گفته بود: " ...
تصميم گرفته ام ولايتعهدي را تصحيح كنم و به دست كسي بسپارم كه رفتارش را بيشتر مي‌پسندم، خط مشيش را ميستايم، به حسن سياستش اطمينان دارم و از ضعف وسستيش آسوده خاطرم، و او كسي جز " عبد الله " نمي‌باشد.
اما بني عباس به پيروي از هواي نفس خويش، محمد امين را مي‌طلبند، چه او يكپارچه به دنبال خواهشهاي نفساني است، دستش به اسراف باز است، زنان و كنيزان در رأي او شريك و مؤثر واقع مي‌شوند، در حالي كه عبد الله شيوه اي پسنديده و رأيي اصيل دارد و براي تصديق چنين امري بزرگ، شخصي قابل اطمينان است ... ". (1) امام هشتم در عصر مأمون آري با استقرار مأمون بر سرير خلافت، كتاب زندگاني امام (عليه السلام) ورق خورد و صفحهء تازه اي در آن گشوده شد، صفحه اي كه در آن امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) سالهايي را با اندوه و ناملايمات بسيار به سر برد. غاصبين خلافت - چه آنان كه از بني اميه بودند و چه بني عباس - بيشترين وحشت و نگراني را از جانب خاندان علي (عليه السلام) داشتند، كساني كه مردم - ولا اقل تودهء انبوهي از آنها - خلافت را حق مسلم آنان مي‌دانستند و علاوه بر اين هر گونه فضيلتي را نيز در وجود آنان مي‌يافتند.
اين بود كه فرزندان بزرگوار علي (عليه السلام) همواره مورد شكنجه و آزار خلفاي وقت بودند و سرانجام هم به دست آنان به شهادت مي‌رسيدند.
اما مأمون احيانا اظهار علاقه به تشيع مي‌كرد و گردانندگان دستگاه خلافتش هم غالبا ايرانيان بودند كه نسبت به آل علي و امامان شيعه، علاقه و محبتي خاص داشتند و لذا نمي‌توانست همچون پدران خود، هارون و منصور، امام (عليه السلام) را به زندان بيفكند و مورد
1. مرتضي الحسيني، همان كتاب، ص 97 - 100.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، بنو عباس (3)، بنو أمية (1)، الشراكة، المشاركة (1)

شكنجه و آزار قرار دهد، ازينرو روش تازه اي انديشيد كه گرچه چندان بي سابقه نبود و در زمان خلفاي گذشته هم تجربه شده بود، اما در هر حال

خوشنام‌تر و كم‌محذورتر بود و به همين جهت روش خلفاي بعد، نيز بر همان مبنا قرار گرفت.

مأمون تصميم گرفت امام (عليه السلام) را به " مرو "، مقر حكومت خود، بياورد و با آن حضرت طرح دوستي و محبت بريزد و ضمن استفاده از موقعيت علمي و اجتماعي آن حضرت، كارهاي او را تحت نظارت كامل قرار دهد. كه در بخش ولايت عهدي به تفصيل بحث خواهيم نمود.

صفحه(١٢٨٤)

بخش دوم فضائل اخلاقي و مكارم معنوي امام (عليه السلام)

(١٢٨٥)

صفحهمفاتيح البحث: الكرم، الكرامة (1)

بخش دوم / فضائل اخلاقي و مكارم معنوي امام (ع) ...

1. مأمون عباسي (م 170 218 ه): مأمون از افاضل خلفاي بني عباس و از دانشمندان ايشان به شمار مي‌رفت. وي مرد بردبار و زيرك و سرسخت و سخي بود. در مملكت خويش ابداعات و ابتكارات بسياري كرد از جملهء آن كه وي در ميان خلفا نخستين كسي بود كه در علوم حكمت جستجو و كاوش نمود و كتابهايي آن را به دست آورد و دستور داد آن را به عربي ترجمه كرده و نشر دهند او در پاسخ نامه اي كه بني عباس به او نگاشته بودند كه به جاي امام رضا (عليه السلام) پسر خود (عباس) را به عنوان ولي عهد معرفي نمايد و او را در اين مورد توبيخ و سرزنش نموده بودند او در حق امام رضا مي‌نويسد:

" اما اين كه گفتيد خوب بود كه مأمون دربارهء بيعت با " ابوالحسن الرضا " بيشتر بصيرت و آگاهي كسب مي‌كرد، بدانيد كه مأمون با او بيعت نكرد مگر از روي بصيرت و آگاهي و به خوبي مي‌داند كه الان در روي زمين كسي در فضل و عفت، و زهد و تقوا، و خداشناسي به پايهء او نمي‌رسد و كسي مثل او مورد پسند عامه و خاصه نيست و بيعت من با او جز به خاطر جلب رضاي پروردگار نيست در اين باره كوشش لازم را به عمل آورده است و در راه خدا سرزنش كسي مرا دلگير نمي‌كند به جان خود قسم! اگر بيعت من بر اساس علاقهء شخصي و عاطفهء فردي بود، در آن صورت پسرم عباس و ساير اولادم پيش من محبوبتر بودند و ليكن من امري را اراده كرده ام و خداوند هم امري را و هرگز امر من بر امر خدا سبقت نمي‌گيرد ". (1) توضيح اين گفتار آنكه: " مأمون در سال 200 بني عباس را كه بيش از 23 هزار نفر بودند در يك جا جمع كرده و خطاب به آنان چنين گفت: او در احوال بزرگان دو خانوادهء

1. الفخري في الأداب السلطانية، ص 212 - حياة الحيوان، دميري، ج 1، ص 72 - فهرست ابن نديم، ص 174.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، بنو عباس (3)، الكسب (1)، الزهد (1)، الكرم، الكرامة (1)، كتاب حياة الحيوان للدميري (1)

عباسي و علوي، به تحقيق پرداخته است و پس از بررسي‌هاي دقيق، كسي را كه از حيث صلاحيت و فضل و ورع و دين، برتر از علي بن موسي الرضا (عليه السلام) باشد، پيدا نكرده است از اينرو " ولايت عهدي " خويش را به دو مي‌سپارد ". (1) گرچه سخن مأمون عاري از مسائل سياسي نمي‌تواند

باشد و او اگر واقعا حق مي‌گفت و واقعا چنين اعتقادي در حق امام رضا (عليه السلام) داشت چرا اصل حكومت را به امام وانگذاشت و حق صاحب حق را به خودش برنگرداند و خود را كنار نكشيد تا گرفتار عذاب الهي نگردد ولي از اينكه اعتراض فاميل و تبار خود را خاموش كرده است و آنان را متقاعد ساخته است از روي سياست هم بوده باشد. باز يك هزارم فضايل و مناقب او را اعتراف داشته است.

2 و 3. ابوذرعه رازي، و محمد بن اسلم طوسي: اين دو نفر از محدثان بزرگ آن عصر بودند كه به هر كدام از اين دو، عنوان " حافظ " اطلاق شده است و اين عنوان بر كسي اطلاق مي‌شود كه لااقل يكصد هزار حديث را با سند آن، حفظ باشد.

حضرت رضا (عليه السلام) در مسير خود به خراسان به شهر تاريخي " نيشابور " رسيدند دو عالم بزرگ شهر " ابوذرعه و محمد بن اسلم " كه در رأس تمام علماء بودند و ساير علما و بزرگان اهل حديث از آن جمله " محمد بن رافع و احمد بن حارث و يحيي بن يحيي " و ساير طلاب به استقبال آن حضرت شتافتند و دو نفر از محدثين به نمايندگي از سوي تمام مردم شهر از امام خواستند كه بر آنان حديثي بخواند كه از پدر و نياكانش به او رسيده است، عرض كردند:

" اي سيد پسر سادات، اي امام پسر امامان، اي سلالهء طاهرهء مرضيه خلاصه زاكيه نبويه (صلي الله عليه وآله) تو را قسم به حق پدران پاك و پاكيزه و گذشتگان بزرگوارت مي‌دهيم كه چهرهء مباركت را به ما بنمائي، وحديثي از طريق پدران بزرگوارت، براي ما روايت فرمائي تا تو را همواره بدان ياد كنيم و از براي افتخار ما به يادگار بماند ".

1. منبع فوق.

(١٢٨٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، محمد بن أسلم (2)، محمد بن رافع (1)، خراسان (1)

امام در برابر مردم قرار گرفت همه در انتظار شنيدن بياناتش سرپا ايستاده بودند، و فريادهاي شوق از جمعيت بلند بود. دو نفر از سرشناس ترين آنان با صداي بلند ندا دادند كه: " معاشر الناس! انصتوا، وعوا ولاتؤذوا رسول الله في عترته ... ".

" اي مردم آرام باشيد و بگذاريد امام سخن بگويد با اذيت كردن عترت پيامبر، او را آزار ندهيد ". همه خاموش شدند تنها صدائي كه شنيده مي‌شد، صداي امام بود كه حديث معروف " سلسلة الذهب " را بيان مي‌فرمود. (1) 4. احمد بن محمد بن خلكان (م 608 681 ه): دربارهء آن حضرت گفته است:

" ابوالحسن علي الرضا فرزند موسي كاظم ... از ديدگاه اماميه يكي از

ائمهء دوازده گانه است.
مأمون در سال 202 دخترش " ام حبيبه " را به ازدواج او درآورد، و او را ولي عهد خود ساخت و به نام او سكه زد و علت انتخاب، اين بود كه تمام اولاد عباس از زن و مرد و بزرگ و كوچك را كه تعداد آنها بالغ بر 23 هزار نفر بود، به مرو احضار كرد وعلي بن موسي را نيز دعوت نمود و مقدم او را گرامي داشت و تمام خواص اصحاب خود را نيز جمع كرد و به آنان گفت: من به تمام اولاد عباس و اولاد علي بن ابيطالب نظر كردم و در ميان آنان كسي افضل واحق به امر خلافت از علي بن موسي نديدم بدين سبب با او بيعت نمودم. و دستور داد " لباس سياه " كه شعار بني عباس در آن روز بود، به لباس سبز كه شعار " علويان " بود، تبديل شود ".
حسن بن هاني " ابونواس " (م 198 ه) شاعر معروف اشعاري به اين مضمون سروده است. (2) " به من گفته شد كه تو در فنون كلام در ميان تمام مردم، يگانه ي دوران بودي پس
١. الصواعق المحرقة، ص ١٢٢ - حلية الأولياء، ج ٣، ص ١٩٢ - ينابيع المودة، ص ٣٦٤ - ٣٨٥، الفصول المهمة، ص ٢٤٠ - نور الأبصار، ص ١٤١ - نزهة المجالس، ج ١، ص ٢٢.
٢. قيل لي أنت أحسن الناس طرا * في فنون من الكلام النبيه لك من جيد القريض مديح * يثمر الدر في يدي مجتنيه فعلام تركت مدح ابن موسي؟ * والخصال التي تجمعن فيه؟
قلت لا استطيع مدح امام * كان جبرئيل خادما لأبيه
(١٢٨٩)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب سلسلة الذهب لأحمد بن علي بن حجر (1)، بنو عباس (1)، أحمد بن محمد (1)، اللبس (2)، النوم (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب ينابيع المودة (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)
چرا مدح علي بن موسي (عليه السلام) را ترك گفتي؟! در جواب گفتم من قدرت مدح امامي را كه جبرئيل امين خدمتگزار پدرش بود، نداشتم. نه تنها من اين قدرت را ندارم. بلكه زبان فصحا از مدح وي درمانده است بدين جهت شعر در مدح او شايستهء مقام هيچ شاعري نخواهد بود ".
" ابن خلكان مي‌گويد: علت اين كه " ابونواس " اين ابيات را گفت آن است كه يكي از نزديكانش به او گفت: من كسي بي شرم تر از تو نديدم تو دربارهء هر شخصي، شعري گفته اي. ولي اين علي بن موسي كه، هم عصر توست ولي دربارهء او چيزي نگفتي؟!
" ابونواس " گفت: قسم به خدا من مدح او را جز به عنوان تعظيم و بزرگداشت او ترك نكرده ام. در شأن همانند من نيست كه دربارهء همانند

او چيزي بگويد، و پس از ساعتي اين ابيات را انشآ كرد ". (" ابونواس " اشعار ديگري هم در مدح امام رضا (عليه السلام) سروده است). (1) " آنها پاكان و پاكداماناني هستند كه هر جا نامي از ايشان برده شود، درود و سلام بر آنان فرستاده مي‌شود. هرگاه از نسب كسي كه علوي نباشد ذكري به ميان آيد، چيز شايسته افتخاري در آن نسب پيدا نمي‌شود.
خدا وقتي آفريدگان را بر اساس محكمي آفريد از ميان همهء آنها شما علويان را برگزيد. شما جماعت عالي رتبه ي خلقت هستيد و علم كتاب خدا و آنچه سوره‌هاي قرآن حامل آن است، پيش شماست ".
5. يوسف بن تغري بردي ظاهري (م 874 ه): مورخ مصري مؤلف كتاب " النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة " مي‌گويد:
" و سيد بني هاشم في زمانه وأجلهم، وكان المأمون يعظمهء، ويجله ويخضع له و يتفاني فيه ". (2)
1. مطهرون، نقيات جيوبهم * تجري الصلاة عليهم اينما ذكروا من لم يكن علويا حين تنسبه * فما له في قديم الدهر مفتخر الله لما برا خلقا فأتقنه * صفاكم واصطفاكم ايها البشر فأنتم الملاء الأعلي وعندكم * علم الكتاب، وما جاءت به السور 2. النجوم الزاهرة، ج 2، ص 74.
(١٢٩٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، بنو هاشم (1)، الصّلاة (1)
" او سيد و بزرگ بني هاشم در عصر خويش بود مأمون او را تعظيم و تجليل مي‌نمود و در برابر او خضوع مي‌كرد و گاهي خود را در وجود او فاني مي‌ساخت ".
6. صلاح الدين خليل صفدي (696 - 764 ه): مورخ، اديب، لغوي، صاحب تأليفات زياد از جمله: " الوافي بالوفيات " كه در 30 جلد قرار دارد. دربارهء امام رضا (عليه السلام) مي‌گويد:
" علي بن موسي رضا (عليه السلام) يكي از ائمهء اثني عشر و سيد و سرور بني هاشم در زمان خود بود و مأمون نسبت به او خضوع مي‌كرده و در احترام او مبالغه مي‌نمود، تا آنجا كه او را ولي عهد خود ساخت و آن را به سر تا سر مملكت پهناور خود، اعلام كرد ".
7. خيرالدين الزركلي: مي‌گويد: " ابوالحسين علي بن موسي كاظم بن جعفر صادق ملقب به " رضي " هشتمين امام از ائمهء دوازده گانه نزد اماميه است او از اجلاء و بزرگان اهل بيت و فضلاي آنهاست. مأمون عباسي او را خيلي دوست مي‌داشت چنان كه او را بعد از خود ولي عهد خويش ساخت و دخترش را به ازدواج او درآورد، و به نام او سكه زد ".
8. مسافر: دربارهء آن حضرت مي‌گويد: " مسافر گفت: من در مني نزد حضرت رضا (عليه السلام) بودم، يحيي بن خالد در حالي كه صورت خود را

با دستمالي جهت نگهداري از غبار پوشانده بود، از كنار ما رد شد حضرت رضا فرمود: بيچاره‌ها نمي‌دانند در اين سال چه بر آنها وارد خواهد شد؟ پس آنچه درباره‌ء آنها بنا بود بشود، فرمود: از اين عجيب تر آن كه من و هارون - در حالي كه دو انگشت سبابه و وسطي خود را به هم مي‌فشرد - با هم و در كنار هم خواهيم بود. مسافر مي‌گويد: من معني اين حديث را نفهميدم مگر بعد از فوت حضرت رضا (عليه السلام) كه در كنار هارون دفن شد ". (1) 9. ابوعثمان مازني: از مبرد نقل مي‌كند كه گفت: " از علي بن موسي الرضا (عليه السلام) سؤال شد آيا خداوند بندگان را به عملي كه قادر به انجام آن نيستند، تكليف مي‌فرمايد؟ فرمود:
خداوند عادل‌تر از آن است. گفتند: آيا بندگان قادرند در مقابل اراده‌ء خدا آنچه خود مي‌خواهند عمل نمايند؟ فرمود: آنها عاجزتر از آن هستند ".
1. جامع كرامات الأولياء، ج 2، ص 313.
(١٢٩١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (5)، يحيي بن خالد (1)، بنو هاشم (2)، الدفن (1)، النوم (1)
10. شيخ عبد الله الشبراوي شافعي (م 1172 ه): صاحب كتاب " الأتحاف بحب الأشراف " مي‌گويد: " علي الرضا (عليه السلام) كانت مناقبه علية، وصفاته سنية، ونفسه الشريفة هاشمية، واروميه الكريمة نبوية، وكراماته أكثر من أن تحصر واشهر من أن تذكر ".
" علي بن موسي الرضا (عليه السلام) مناقبش بلند و صفاتش برجسته و نفس شريفش هاشمي، و ريشه و تبار با كرامتش نبوي (صلي الله عليه وآله) است و كراماتش بيش از آن است كه به شمار آيد و مشهورتر از آن است كه ذكر شود. از جمله: هنگامي كه مأمون او را بعد از خود ولي عهد خود قرار داد در اطراف مأمون كساني بودند كه از اين موضوع ناراحت بودند و از اين كه خلافت از بني عباس خارج شود و به بني فاطمه برگردد، در بيم و هراس بودند. لذا از آن حضرت دوري گزيدند وقتي كه امام رضا (عليه السلام) مي‌خواست به ملاقات مأمون برود كساني كه از مأمورين و مسئولين در راه روها بودند. به قصد احترام بلند مي‌شدند و سلامي مي‌دادند و پرده‌ها را كنار مي‌زدند و آن حضرت وارد مي‌شد. بعد از اين جريان تصميم گرفتند به آن حضرت احترام نكنند ولي وقتي كه حضرت رضا (عليه السلام) وارد شد، نتوانستند جلو خواست خود را بگيرند باز بلند شدند و احترام كردند و پرده را كنار زدند و بعدا براي اين كار خود را مذمت مي‌كردند. و چون روز دوم شد و حضرت رضا طبق معمول وارد شد، بلند شدند و سلام دادند ولي پرده را بلند نكردند، همان موقع باد شديدي وزيد و به هنگام ورود و خروجش پرده را بالا زد ".
" فأقبلِ بعضهم علي بعض وقالوا، إن لهذا الرجل عندالله منزلة، وله منه

عناية، أنظروا الي الريح كيف جاءت ورفعت له الستر عند دخوله وعند خروجه من الجهتين، ارجعوا الي ما كنتم عليه من خدمته ". (1) " پس از آن بعضي بر بعضي ديگر گفتند: اين مرد پيش خدا مقام و منزلتي دارد و از عنايت او بهره‌مند است. ببينيد " باد " چگونه آمد و پرده را موقع آمدن و رفتن او از هر دو طرف كنار زد. برگرديد مثل سابق، احترامش كنيد ".

1. جامع كرامات الأولياء، ج 2، ص 312.

(١٢٩٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (4)، كتاب الأشراف للشيخ المفيد (1)، بنو عباس (1)، الكرم، الكرامة (1)

11. محمد بن عيسي بن حبيب: گويد: " رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را در منزلي كه حجاج در شهر ما در آن منزل مي‌كنند، خواب ديدم در جلو آن حضرت يك طبق خرماي صيحاني بود.

پيامبر از آن خرماها 18 عدد به من داد. بعد از بيست روز حضرت رضا (عليه السلام) از مدينه آمد و به همان منزل وارد شد مردم براي تحيت و عرض سلام به سوي او شتافتند و من هم با مردم رفتم ديدم او درست در همان جائي نشسته است كه پيامبر در خواب نشسته بود، و در پيش رويش يك طبق خرماي صيحاني بود من نزديك شدم حضرت از آن خرماها يك مشت به من داد شمردم ديدم 18 عدد به همان تعدادي است كه پيامبر در خواب به من داده بود، عرض كردم باز هم از خرماها بدهيد. فرمود: اگر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بيشتر داده بود، من هم مي‌دادم ". (1)

11. بكر بن صالح: در اين زمينه چنين گويد: " خدمت حضرت رضا آمدم و گفتم:

همسر من خواهر محمد بن سنان است كه از خواص شيعيان شما بود و او - يعني همسرش - حامله است از خدا بخواهيد حمل او پسر باشد. فرمود: آنها - جنين‌ها - دو تا هستند و چون متولد شدند اسم يكي را " محمد " بگذار! و آن ديگري را " ام عمرو "، به كوفه برگشتم همسرم براي من يك پسر و يك دختر آورد نام يكي را " محمد " و نام دختر را " ام عمرو " گذاشتم همان طوري كه حضرت رضا (عليه السلام) دستور داده بود به مادرم گفتم:

معناي ام عمرو چيست؟، گفت: مادر بزرگ " ام عمرو " ناميده مي‌شد ". (2) 12. الحسن بن موسي: مي‌گويد: " كنا حول أبي الحسن علي الرضا بن موسي ونحن شباب من هاشم، فمر علينا جعفر بن عمر العلوي وهو رث الهيئة، فنظر بعضنا الي بعض نظر مستزر لهيئته وحالته. فقال الرضا: سترونه عن قريب كثير المال كثير الخدم. فما مضي الأشهر واحد حتي ولي امرالمدينة وحسنت حالته ... " (3).

" ما عده اي از جوانان بني هاشم دور ابوالحسن علي بن موسي الرضا

(عليه السلام) را گرفته بوديم
1. جامع كرامات الأولياء، ص 311.
2. جامع كرامات الأولياء، ج 2، ص 313.
3. جامع كرامات الأولياء ج 2، ص 313.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، مدينة الكوفة (1)، بنو هاشم (1)، الحسن بن موسي (1)، محمد بن عيسي (1)، محمد بن سنان (1)، بكر بن صالح (1)، جعفر بن عمر (1)، النوم (2)
كه جعفر بن عمر علوي با سر و صورتي ژوليده از كنار ما رد شد ما به جهت كراهت از وضع و حال او همديگر را نگريستيم امام رضا (عليه السلام) با ديدن نگاههاي ما فرمود به زودي او را در حالي كه ثروت و خدمتگزاران متعددي خواهد داشت، مي‌بينيد هنوز يك ماه سپري نشده بود كه او حاكم مدينه شد و وضعش خوب شد ".
13. عبد الله بن اسعد اليافعي (م 755 ه) گويد: " امام جليل و با عظمت، بازماندهء سادات - يعني امامان - محترم، ابوالحسن علي بن موسي كاظم ... يكي از ائمهء دوازده گانه صاحبان مناقب مي‌باشد كه به آنها منتسب هستند و بناي مذهب خود را بر اساس امامت آنها بنا نهاده اند ".
14. عبد الباقي العمري (م 1278 ه): صاحب " الترياق الفاروقي " مي‌گويد: " اگر مي‌ترسي از ستمكاري يا مكاري مصيبتي به تو برسد، بر دامن رضا فرزند كاظم بن صادق بن باقر چنگ بزن ".
15. حافظ حسين كربلائي تبريزي (م 994 ه): صاحب روضات الجنان وجنات الجنان دربارهء امام رضا (عليه السلام) مي‌گويد:
شهيد خاك خراسان امام طيب و طاهر * علي بن موسي بن جعفر محمد باقر " چون هيچ كلامي بي ذكر اسامي سامي حضرات ائمهء معصومين (عليها السلام) زيب و زينت نيافته و هيچ پيامي بي نام نامي ايشان اتمام و انجام نپذيرد، و اين كتاب مبني بر ذكر زيارت قبور عزيزاني است كه همگي فيض و كرامت از باطن شريف اين حضرات گرفته اند و هرچه از عالم غيب بديشان رسيده به يمن متابعت ايشان يافته اند حضرت امام رضا عليه التحية والثنا امام هشتم از ائمهء اثني عشر است ".
" وفي جامع الاصول في ذكر الرضا، انتهت اليه إمامة الشيعة في زمانه، وفضائله أكثر من أن تحصي ".
" وي را فضائل و كرامت بسيار است، نه تنها امام اماميه است امام جن و انس هم است ".
" ابوالصلت عبد السلام بن صالح هروي " روايت كرد كه: عالم‌تر از علي بن موسي

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، زيارة القبور (1)، عبد السلام بن صالح (1)، عبد الله بن أسعد (1)، موسي بن جعفر (1)، جعفر بن عمر (1)، خراسان (1)، الطهارة (1)، النوم (1)

الرضا (عليه السلام) در عالم كسي نبود. وقتي مأمون جميع علماي عهد خود از تمام اديان از گبر و يهود وترسا و مسلمان و متكلمان و مناظران را حاضر ساخت از آن حضرت سؤالاتي كردند جواب همه را آنچنان فرمود كه همه اقرار كردند به فضل و علم او و قصور علم خود.

و " محمد بن اسحاق بن موسي بن جعفر (عليه السلام) " از پدرش روايت كرد كه: موسي بن جعفر پسران خود را جمع ساخت و فرمود: برادر شما علي رضا (عليه السلام)، عالم آل محمد است از او بپرسيد از هر چه شما را مشكل بود و هر چه گويد شما آن را نگاه داريد كه پدرم جعفر بن محمد بارها مرا گفته است كه: عالم آل محمد در صلب تست و كاشكي او را دريافتمي كه او همنام أمير المؤمنين علي (عليه السلام) است ... در باب زيارت حضرت رضا (عليه السلام) اخبار وآثار واقع است و در فصل الخطاب مذكور است: " عن رسول الله (صلي الله عليه وآله) انه قال: ستدفن بضعة مني بأرض خراسان مازارها مكروب الا نفس الله تعالي كربته ولامذنب الا غفر الله تعالي ذنوبه. " به زودي پارهء تن من در سرزميني به نام " خراسان " مدفون مي‌گردد. هيچ دردمندي او را زيارت نمي‌كند مگر آنكه خداوند متعال گشايشي در امر او ايجاد مي‌كند و هيچ گناهكاري (با قصد توبه) او را زيارت نمي‌كند جز آنكه خداي متعال گناهان او را مي‌آمرزد.

از امام علي بن النقي (عليه السلام) روايت شده است: كسي كه امام رضا را زيارت كند و در مسير زيارت امارت قطره اي از آسمان به او برسد خداوند متعال بدن او را به آتش حرام مي‌سازد ". (1) وعن علي بن محمد بن الرضا النقي الهادي (عليه السلام) انه قال: " من زار الرضا فأصابه في طريقه قطرة من السماء حرم الله تعالي جسده علي النار ".

" حافظ كربلائي پس از نقل زيارت جامعه از امام رضا (عليه السلام) كه به وسيلهء آن مي‌توان هر يك از ائمهء هدي را زيارت كرد و در روضهء رضوان هر يك از حضرات، آن را خواند، زيارت نامهء مخصوص به حضرت رضا را نيز تيمنا وتبركا نوشته است، در پايان تذكر داده است

1. شايد منظور آن باشد در مسير زيارت به يك آفت آسماني برخورد كند و در راه به راحت و تعب بيافتد خداوند جزاي او را بهشت قرار مي‌دهد.

(١٢٩٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (4)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه

السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب فصل الخطاب لسليمان أخ محمد بن عبد الوهاب (1)، محمد بن إسحاق (1)، محمد بن الرضا (1)، موسي بن جعفر (1)، خراسان (2)، الصّلب (1)، الزيارة (1)، الدفن (1)، النوم (1)
كه: مخفي نماند كه ولايت علم باطن است ووراثت علم ظاهر، وامامت علم باطن و ظاهر ووصايت حفظ سلسلهء باطن و خلافت حفظ سلسلهء ظاهر. و به حضرات ائمهء معصومين (عليها السلام) جميع اين مراتب به كمال و تمام از حضرت رسول و ساير آباء و اجداد عظام كرام ايصال و اتصال يافته و از هر يك از ايشان، اين مراتب به يكي از اولاد امجاد رسيده و او را امام و وصي و وارث و خليفه گويند ". (1) 16. احمد بن يوسف ابوالعباس قرماني (م 1019 ه): صاحب كتاب " اخبار الدول ... " دربارهء اين امام همام مي‌گويد: " و كانت مناقبه علية وصفاته سنية ... وكراماته كثيرة ومناقبه شهيرة، وكان قليل النوم، كثير الصوم، وكان جلوسه في الصيف علي حصير، و في الشتاء علي جلد شاة ". (2) " فضائلش برجسته و صفاتش بلند و و الا و كراماتش فراوان و مناقبش مشهور او كم مي‌خوابيد و روزه زياد مي‌گرفت و در تابستان روي حصير مي‌نشست و در زمستان روي پوست گوسفند ".
17. يوسف بن اسماعيل نبهاني (م 1350 ه): صاحب " كرامات الأولياء " مي‌گويد:
" علي الرضا بن موسي الكاظم بن جعفر الصادق. أحد أكابر الأئمة، ومصابيح الأمة من أهل بيت النبوة ومعادن العلم والعرفان والكرم والفتوة، كان عظيم القدر مشهور الذكر وله كرامات كثيرة منها: انه قال لرجل صحيح سليم: استعدلما لابد منه. فمات بعد ثلاثه ايام رواه الحاكم ". (3) " علي الرضا فرزند موسي كاظم و ... يكي از بزرگان ائمه و يكي از مشعلهاي هدايت براي امت از اهل بيت نبوت و معادن علم و عرفان و كرم و جوانمردي بود و از لحاظ قدر و منزلت والاتر و مشهورتر از آن است كه ذكر شود و او را كرامات فراواني است از جمله اين كه به يك مرد صحيح و سالم فرمود: به آنچه راه گريزي از آن نيست خود را آماده كن. آن
1. روضات الجنان، روضهء هشتم، ج 2، ص 372 - 378.
2. اخبار الدول، ص 114.
3. جامع كرامات الأولياء، ص 311.
(١٢٩٦)
صفحهمفاتيح البحث: أحمد بن يوسف (1)، الصدق (1)، الكرم، الكرامة (1)، الصيام، الصوم (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، النوم (1)
مرد پس از سه روز فوت كرد. حاكم آن را روايت كرده است ".

18. فضل الله بن روزبهان خنجي اصفهاني (م 927): در شرح صلوات بر امام رضا (عليه السلام) مي‌نويسد: " اللهم صل و سلم علي الإمام الثامن، السيد الحسان، السند البرهان حجة الله علي الإنس والجان، الذي هو لجند الأولياء سلطان، صاحب المروة والجود و الإحسان المتلألي فيه أنوار النبي عند عين العيان، رافع معالم التوحيد، وناصب ألوية الإيمان.
الراقي علي درجات العلم والعرفان. صاحب منقبة قوله (صلي الله عليه وآله): " ستدفن بضعة مني بأرض خراسان " المستخرج بالجفر والجامعة ما يكون وما كان، المقول في شرف آبائه: ستة آبائه كلهم أفضل من شرب صوب العنان، المقتدي برسول الله في كل حال وفي كل شأن، أبي الحسن علي بن موسي الرضا (عليه السلام) الإمام القائم الثامن، الشهيد بالسم في الغم والبؤس المدفون بمشهد طوس ".
" بار خدايا! درود و صلوات بر امام هشتم فرست، آن بزرگواري كه مهتر نيكو خصال، نيكوكار، نيكو سيرت (اشاره به اين است كه آن حضرت جامع انواع محاسن صوري و معنوي و مكارم خلقي و خلقي بود و گويا نيكوئي، صفت ذات اوست و احسان، صناعت و پيشهء او) او حجت خداي تعالي بر انس و جان است (بر انس و جن اند. روايت كرده اند همچنان كه انسانها از آن حضرت تلقي علوم و معارف ميكرده اند، أجنه نيز در صحبت آن حضرت حاضر مي‌شده اند و علوم و معارف از آن حضرت فرا مي‌گرفته اند و قواعد دين مي‌آموخته اند. پس آن حضرت حجت خداي تعالي بر انس و جن مي‌باشد) و آن حضرت بر لشكر اولياء سلطان است و صاحب مروت و سخاوت و احسان است وصف كامل بوده اند، و ليكن آن حضرت را مزيد اختصاص به اين وصف بوده است و حكايت جود و بخشش و كرم آن حضرت، مشهور است.
انوار رسول اكرم بر سيماي مبارك آن حضرت ظاهر است، پرچمهاي ايمان است.
آن حضرت با بر بالاترين درجات علم و عرفان است. (چنانچه روايت كرده اند كه جميع طوائف از ارباب علم و معرفت از آن حضرت استفاده مي‌كرده اند و مشكلات خود را از آن حضرت مي‌پرسيدند، فقها مشكلات فقه و دقائق آن را از آن حضرت مي‌آموخته اند و

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، خراسان (1)، الجود (2)، الحج (1)، الصّلاة (3)، الشهادة (1)، الكرم، الكرامة (1)
اطباء معضلات علم ابدان را از آن حضرت اندوخته و حكماء معارف الهي را از انوار آن حضرت استكشاف مي‌كرده اند و عارفان آداب طريق حقيقت و اسرار و مكاشفات از اطوار سلوك آن حضرت مي‌يافته اند و

مقتداي جمعي طوائف آن حضرت بوده است). آن حضرت صاحب منقبت فرموده رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است: " كه زود باشد كه پاره اي از تن من، در خراسان دفن شود و هر كس او را زيارت كند مرا زيارت كرده است ".
آن حضرت استخراج كننده است با جفر و جامعه آنچه را خواهد بود و آنچه بوده است.
و اين اشاره است بدانكه آن حضرت علوم غيبيه را از جفر و جامعه استخراج مي‌فرموده است وجفر و جامعه علمي است كه مخصوص اهل البيت (عليه السلام) است و از جمله علوم غريبه است و ايشان جفر كبير كه آن جامعهء جمعي علوم و اسرار و حكم است كه از آن احوال گذشته و آينده را استنباط مي‌كرده اند. در شرف پدران آن حضرت گفته شده:
هر شش پدرش هر يك از فاضل‌ترين تمام اهل عالمند. آن حضرت اقتدا كننده به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است در هر حالي و در هر كاري و شأني كه آن حضرت را پيش آمده. كنيت آن حضرت " ابوالحسن " و لقبش " رضا " است و از القاب آن حضرت " امام قائم ثامن " است.
(اشاره به آن حديث است كه پيغمبر (صلي الله عليه وآله) دربارهء دوازده امام فرموده است كه هشتم ايشان امام موعود ايشان خواهد بود). آن حضرت در اثر سم شهادت يافته و در " طوس " مدفون گرديد هزار هزار بار لعنت خداي تعالي، بلكه به عدد علم خداي تعالي بر آن كس باد كه آن حضرت را زهر داد و به كشتن او راضي شد و در آن شريك شد و بدان امر كرد و بر هر كس كه بدان راضي باشد، تا روز قيامت. صلوات الله وسلامه عليه وتحياته ورضوانه علي تلك الروضة المقدسة ورزقنا زيارتها وعمر بالأنوار الإلهية والقنوض القدسية عمارتها. (1)
1. وسيلة الخادم الي المخدوم، ص 223 - 242.
(۱۲۹۸)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، خراسان (1)، الصّلاة (1)، الشراكة، المشاركة (1)، الدفن (1)
بخش سوم امام رضا (عليه السلام) در پيشگاه قرآن
(۱۲۹۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)

بخش سوم / امام رضا (ع) در پيشگاه قرآن ...
امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) به علت موقعيت خاص سياسي و اجتماعي، بيشتر مورد سوال و جواب قرآني قرار گرفته است چون گاهي به عنوان آزمايش، جلسات و مناظرات بحث و گفتگو تشكيل ميشد و امام (عليه السلام) پاسخگوي شبهات قرآني و معارف اسلامي ميگرديد حديثي را كه رئيس المحدثين شيخ صدوق (قدس سره) در مورد توحيد و يكتائي پروردگار از آن بزرگوار نقل كرده است فشرده‌اي از آموزه‌هاي قرآني او را نشان ميدهد. و ما ترجمهء آن را مي‌آوريم:
1. معرفت و شناخت خدا سرآغاز عبادت خدا، معرفت و شناخت او است و ريشهء معرفت هم توحيد و يكتا دانستن پروردگار متعال ميباشد استمرار نظام توحيدي و اختلال پيدا نكردن در مقام توحيد پروردگار متعال، با نفي صفات از او ميسر ميشود زيرا عقول شهادت ميدهند. كه هر صفت و موصوفي قهرا مخلوق و آفريده شده هستند و هر موصوفي خود گواهي ميدهد بالطبع كه: براي او خالقي مي‌باشد و آن خالق هم نميشود خود صفت يا موصوف باشد و براي شهادت دادن هر صفت و موصوفي به تحقيق قرين شدن يكي از آنها پهلوي ديگري و شهادت اقتران، بر حدوث آنها، لازم است حدوثي كه در مقابل ازليت بوده و با همديگر در يك جا جمع نمي‌شوند.
پس نشناخته است خدا را كسي كه بسبب تشبيه كردن او به چيز ديگر ذات او را بشناسد. و به توحيد او نرسيده است كسي كه مي‌خواهد حقيقت و جوهر وجود او را به دست آورد و حقيقت و واقعيت او را نيافته است كسي كه بوسيله تمثيل و تشبيه به چيزهاي مناسب، با او قدم بردارد. و او را تصديق نكرده است كسي كه او را پايان پذير بداند
(۱۳۰۱)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)

و او را اراده نكرده است كسي او را در چارچوب وهم و خيال گنجانده باشد ... ". (1) 2. روش تفسيري او امام رضا (عليه السلام) از آباء و نياكان خويش از رسول الله (صلي الله عليه وآله) روايت كرده است: " كه خداوند فرمود: به من ايمان نياورده است آن كس كه سخن مرا با رأي و نظر خويش تفسير نمايد.

و مرا نشناخته است كسي كه مرا به آفريدهء خودم تشبيه نمايد. و در دين وآئين من نيست كسي كه قياس را در دين من، به كار ببرد ... ". (2) 3. دربارهء توحيد و خداشناسي " محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق واعظ نيشابوري در شهر نيشابور روايت كرده است كه ابوعلي حسن بن علي خزرجي انصاري سعدي (سعيدي) گفت كه عبد السلام بن صالح اباصلت هروي روايت نمود كه همراه علي بن موسي الرضا (عليه السلام) به هنگام ورود به شهر نيشابور بودم او در حالي كه به استر خاكستري رنگ، سوار شده بود، تعدادي از اهل علم نيشابور كه در جمع آنان: احمد بن حرب، يحيي بن يحيي، اسحاق بن راهويه، و جمعي ديگر نيز بودند در محل " مربعه " در حالي كه لجام استر او را گرفته بودند پس به او عرض كردند تو را به حق آباء و اجداد طاهرين خود، حديثي را به ما بازگو نما پس امام رضا (عليه السلام) سر از عماريه وهودج بيرون آوردند در حالي كه ردائي از خز را بر تن داشتند فرمودند: پدرم عبد صالح، موسي بن جعفر روايت نمود: كه جدم جعفر بن محمد الصادق به او روايت كرد و او از پدرش محمد بن علي باقر علوم انبياء (صلوات الله عليهم) روايت كرد و او از پدرش علي بن الحسين سيد العابدين و او از پدرش سيد جوانان بهشتي حسين بن علي و او از پدرش علي بن ابيطالب كه فرمود از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيدم: كه خداوند متعال ميفرمايد: " من الله آفرينندهء شما هستم جز من، معبود و آفريدگاري نيست پس تنها به آفريدگار خود عبادت كنيد " در تفسير آن فرمودند: كسي از شما كه شهادت بر يكتائي او را با اخلاص انجام دهد او وارد دژ و قلعهء من خواهد شد و كسي كه وارد قلعه و دژ من شد از

1. التوحيد ص 98، حديث 23.

2. التوحيد صدوق ص 254، حديث 24.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، الأنبياء (ع) (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، إسحاق بن راهويه (1)، علي بن الحسين (1)، محمد بن إسحاق (1)،

موسي بن جعفر (1)، محمد بن علي (1)، جعفر بن محمد (1)، الصدق (1)، الحرب (1)

و او را اراده نكرده است كسي او را در چارچوب وهم و خيال گنجانده باشد ... ". (1) 2. روش تفسيري او امام رضا (عليه السلام) از آباء و نياكان خويش از رسول الله (صلي الله عليه وآله) روايت كرده است: " كه خداوند فرمود: به من ايمان نياورده است آن كس كه سخن مرا با رأي و نظر خويش تفسير نمايد.
و مرا نشناخته است كسي كه مرا به آفريدهء خودم تشبيه نمايد. و در دين وآئين من نيست كسي كه قياس را در دين من، به كار ببرد ... ". (2) 3. دربارهء توحيد و خداشناسي " محمد بن فضل بن محمد بن اسحاق واعظ نيشابوري در شهر نيشابور روايت كرده است كه ابوعلي حسن بن علي خزرجي انصاري سعدي (سعيدي) گفت كه عبد السلام بن صالح اباصلت هروي روايت نمود كه همراه علي بن موسي الرضا (عليه السلام) به هنگام ورود به شهر نيشابور بودم او در حالي كه به استر خاكستري رنگ، سوار شده بود، تعدادي از اهل علم نيشابور كه در جمع آنان: احمد بن حرب، يحيي بن يحيي، اسحاق بن راهويه، و جمعي ديگر نيز بودند در محل " مربعه " در حالي كه لجام استر او را گرفته بودند پس به او عرض كردند تو را به حق آباء و اجداد طاهرين خود، حديثي را به ما بازگو نما پس امام رضا (عليه السلام) سر از عماريه وهودج بيرون آوردند در حالي كه ردائي از خز را بر تن داشتند فرمودند: پدرم عبد صالح، موسي بن جعفر روايت نمود: كه جدم جعفر بن محمد الصادق به او روايت كرد و او از پدرش محمد بن علي باقر علوم انبياء (صلوات الله عليهم) روايت كرد و او از پدرش علي بن الحسين سيد العابدين و او از پدرش سيد جوانان بهشتي حسين بن علي و او از پدرش علي بن ابيطالب كه فرمود از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) شنيدم: كه خداوند متعال ميفرمايد: " من الله آفرينندهء شما هستم جز من، معبود و آفريدگاري نيست پس تنها به آفريدگار خود عبادت كنيد " در تفسير آن فرمودند: كسي از شما كه شهادت بر يكتائي او را با اخلاص انجام دهد او وارد دژ و قلعهء من خواهد شد و كسي كه وارد قلعه و دژ من شد از

1. التوحيد ص 98، حديث 23.
2. التوحيد صدوق ص 254، حديث 24.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، الأنبياء (ع) (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، إسحاق بن راهويه (1)، علي بن الحسين (1)، محمد بن إسحاق (1)،

موسي بن جعفر (1)، محمد بن علي (1)، جعفر بن محمد (1)، الصدق (1)، الحرب (1)

عذاب من ايمن خواهد بود ... ".
در پايان حديث آمده است هنگامي كه كاروان عبور نمود پس ندا در داد كه اين شهادت، شرائط و حدودي دارد و من، يكي از شرائط آن هستم.
مؤلف كتاب توحيد مي‌افزايد: از شرائط توحيد آنست كه اقرار به امامت امام رضا (عليه السلام) هم داشته باشد كه او از سوي پروردگار، امام و پيشواي مفترض الطاعة بر بندگان مي‌باشد.
4. شرك و كفر محمد بن موسي بن متوكل (قدس سره) روايت كرده است كه علي بن حسين سعدآبادي روايت نمود كه احمد بن ابي عبد الله برقي از داود بن قاسم نقل كرد كه از علي بن موسي الرضا (عليه السلام) شنيدم كه مي‌فرمايد: " فردي كه خدا را به مخلوق خويش تشبيه نمايد، او مشرك و دوگانه پرست است، و فردي كه او را با مكان و جا توصيف نمايد، او كافر است و كسي كه به او چيزي را نسبت دهد كه خداوند از آن نهي وقدغن نموده است، پس او دروغگو است سپس اين آيه شريفه را تلاوت فرمود: " افتراء و دروغ را به خدا كساني مي‌بندند كه به آيات خدا ايمان و اعتقاد نمي‌ورزند و آنان همان دروغگويان مي‌باشند ". (1) 5. در مورد صفات ثبوتي وسلبي خدا راوي گويد به محضر امام رضا (عليه السلام) وارد شدم پس به من فرمود به عباسي بگو، كه از گفتگو در مورد توحيد و مطالب كلامي خودداري نمايد و با مردم آنگونه سخن بگويد كه شناخت قلبي دارند و از چيزهائي كه انكار دارند خودداري ورزد.
هنگامي كه از خداشناسي پرسيدند پس بگو آنچنان كه خدا فرموده است: بگو او خداي يكتا، خداي صمد و بخشنده است كه نه والد و نه مولود است و نه نظير وكفوي دارد. هنگامي كه از كفييت وجودي او سوال نمودند، پس بگو آنچنان كه خداوند فرموده است " مانند او وجود ندارد ".
و هنگامي كه از شنوائي او پرسيدند پس بگو " او شنوا و دانا است " پس با مردم آنچنان

١. تحف العقول ص ٥٠.

(١٣٠ ٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، أحمد بن أبي عبد الله (1)، محمد بن موسي (1)

عذاب من ايمن خواهد بود ... ".
در پايان حديث آمده است هنگامي كه كاروان عبور نمود پس ندا در داد كه اين شهادت، شرائط و حدودي دارد و من، يكي از شرائط آن هستم.
مؤلف كتاب توحيد مي‌افزايد: از شرائط توحيد آنست كه اقرار به امامت امام رضا (عليه السلام) هم داشته باشد كه او از سوي پروردگار، امام و پيشواي مفترض الطاعة بر بندگان مي‌باشد.
4. شرك و كفر محمد بن موسي بن متوكل (قدس سره) روايت كرده است كه علي بن حسين سعدآبادي روايت نمود كه احمد بن ابي عبد الله برقي از داود بن قاسم نقل كرد كه از علي بن موسي الرضا (عليه السلام) شنيدم كه مي‌فرمايد: " فردي كه خدا را به مخلوق خويش تشبيه نمايد، او مشرك و دوگانه پرست است، و فردي كه او را با مكان و جا توصيف نمايد، او كافر است و كسي كه به او چيزي را نسبت دهد كه خداوند از آن نهي وقدغن نموده است، پس او دروغگو است سپس اين آيه شريفه را تلاوت فرمود: " افتراء و دروغ را به خدا كساني مي‌بندند كه به آيات خدا ايمان و اعتقاد نمي‌ورزند و آنان همان دروغگويان مي‌باشند ". (1) 5. در مورد صفات ثبوتي وسلبي خدا راوي گويد به محضر امام رضا (عليه السلام) وارد شدم پس به من فرمود به عباسي بگو، كه از گفتگو در مورد توحيد و مطالب كلامي خودداري نمايد و با مردم آنگونه سخن بگويد كه شناخت قلبي دارند و از چيزهائي كه انكار دارند خودداري ورزد.
هنگامي كه از خداشناسي پرسيدند پس بگو آنچنان كه خدا فرموده است: بگو او خداي يكتا، خداي صمد و بخشنده است كه نه والد و نه مولود است و نه نظير وكفوي دارد. هنگامي كه از كفييت وجودي او سوال نمودند، پس بگو آنچنان كه خداوند فرموده است " مانند او وجود ندارد ".
و هنگامي كه از شنوائي او پرسيدند پس بگو " او شنوا و دانا است " پس با مردم آنچنان

١. تحف العقول ص ٥٠.

(١٣٠ ٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، أحمد بن أبي عبد الله (1)، محمد بن موسي (1)

سخن بگو كه از مكتب اهل بيت (عليه السلام) شناخت و معرفت دارند نه به سبك ديگر.
6. در مورد رؤيت خدا راوي گويد: از ابوالحسن امام رضا (عليه السلام) پرسيدم آيا پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) آفريدگار خود را ديده است؟
امام در پاسخ فرمودند: آري او را نه به چشم بلكه با بصيرت دل خود ديده است آيا قول پروردگار را نشنيده اي كه مي‌فرمايد: " دل آنچه را كه ديده بود دروغ بازگو نكرده است، نه با چشم وبصر، ولي با ديدهٔ بصيرت و قلب مشاهده كرده است ".
7. سؤالات مأمون روزي مأمون براي آنكه از حدود دانش خدا دادي آن حضرت، در تفسير آيات آگاه شود، تفسير برخي آيات را از امام (عليه السلام) پرسيد كه از آن جمله: آيه شريفه * (وهو الذي خلق السموات والأرض في ستة أيام وكان عرشه علي الماء ليبلوكم أيكم أحسن عملا) *.
(1) امام (عليه السلام) فرمود: خداوند تبارك و تعالي عرش و آب و فرشتگان را پيش از آفرينش آسمانها و زمين آفريد، و در اين هنگام فرشتگان، از وجود خود و عرش و آب بر هستي خداوند متعال استدلال مي‌كردند، سپس عرش را بر آب قرار داد، تا قدرت خود را بر فرشتگان آشكار سازد و بدانند كه او بر همه چيز تواناست، پس از آن با قدرت خويش عرش را از جاي خود انتقال داد و آن را بالا برد و بر زير آسمانهاي هفتگانه قرار داد، سپس آسمانها و زمين را در شش روز بيافريد. و او در اين هنگام بر عرش خود استيلا داشت و مي‌توانست آنها را در يك چشم به هم زدن بيافريند ليكن آنها را در شش روز آفريد كه به فرشتگان آفرينش تدريجي برخي از آفريدگانش را بنماياند، تا به حدوث آنچه يكي پس از ديگري حادث مي‌شود بر خدا استدلال كنند، و نيز خداوند عرش را نه به آن سبب، كه بدان نياز داشت نيافريد، زيرا او بي نياز از عرش و از همه آن چيزهايي است كه آفريده
1. سوره نحل آيه 105.
(١٣٠٤)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)

سخن بگو كه از مكتب اهل بيت (عليه السلام) شناخت و معرفت دارند نه به سبك ديگر.
6. در مورد رؤيت خدا راوي گويد: از ابوالحسن امام رضا (عليه السلام) پرسيدم آيا پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) آفريدگار خود را ديده است؟
امام در پاسخ فرمودند: آري او را نه به چشم بلكه با بصيرت دل خود ديده است آيا قول پروردگار را نشنيده اي كه مي‌فرمايد: " دل آنچه را كه ديده بود دروغ بازگو نكرده است، نه با چشم وبصر، ولي با ديدهء بصيرت و قلب مشاهده كرده است ".
7. سؤالات مأمون روزي مأمون براي آنكه از حدود دانش خدا دادي آن حضرت، در تفسير آيات آگاه شود، تفسير برخي آيات را از امام (عليه السلام) پرسيد كه از آن جمله: آيه شريفه * (وهو الذي خلق السموات والأرض في ستة أيام وكان عرشه علي الماء ليبلوكم أيكم أحسن عملا) *.
(1) امام (عليه السلام) فرمود: خداوند تبارك و تعالي عرش و آب و فرشتگان را پيش از آفرينش آسمانها و زمين آفريد، و در اين هنگام فرشتگان، از وجود خود و عرش و آب بر هستي خداوند متعال استدلال مي‌كردند، سپس عرش را بر آب قرار داد، تا قدرت خود را بر فرشتگان آشكار سازد و بدانند كه او بر همه چيز تواناست، پس از آن با قدرت خويش عرش را از جاي خود انتقال داد و آن را بالا برد و بر زير آسمانهاي هفتگانه قرار داد، سپس آسمانها و زمين را در شش روز بيافريد. و او در اين هنگام بر عرش خود استيلا داشت و مي‌توانست آنها را در يك چشم به هم زدن بيافريند ليكن آنها را در شش روز آفريد كه به فرشتگان آفرينش تدريجي برخي از آفريدگانش را بنماياند، تا به حدوث آنچه يكي پس از ديگري حادث مي‌شود بر خدا استدلال كنند، و نيز خداوند عرش را نه به آن سبب، كه بدان نياز داشت نيافريد، زيرا او بي نياز از عرش و از همه آن چيزهايي است كه آفريده
1. سوره نحل آيه 105.
(١٣٠٤)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)
است، او به قرار داشتن و استوار بر چيزي، توصيف و تعريف نمي‌شود زيرا او جسم نيست، و از اوصاف آفريدگان منزه و مبراست.
و اما معناي قول خداوند متعال در * (... ليبلوكم أيكم أحسن عملا) * (1) اين است كه آدميان، را بيافريد تا آن را به وسيله طاعت و عبادت خود

بيازمايد، و اين آزمايش از باب امتحان و تجربه نيست، زيرا او هميشه به همه چيز داناست.
تأويلي كه امام (عليه السلام) دربارهء آفرينش آسمانها و زمين در مدت شش روز بيان فرموده است به اعتقاد ما بهترين توجيهي است كه از اين مطلب شده است، زيرا آفرينش و ايجاد تدريجي بيش از خلق و ابداع دفعي، شعور و احساس انسان را متوجه عظمت آفريننده و پديد آورندهء جهان مي‌سازد، و به آن كشش و توسعه مي‌دهد.
همچنين مأمون معناي سخن خداوند متعال را در اين آيه شريفه از امام (عليه السلام) پرسيد: * (ولوشاء ربك لامن في الأرض كلهم جميعا، افانت تكره الناس حتي يكونوا مؤمنين و ما كان لنفس أن تومن إلا بإذن الله) *. (2) امام رضا (عليه السلام) از طريق پدران بزرگوارش نقل فرموده: كه مسلمانان به پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) عرض كردند اي رسول خدا! اگر آناني را كه بر آنها قدرت و توانايي داري به پذيرش اسلام مجبور كني، شمار ما افزون مي‌گردد و بر دشمنان غلبه مي‌يابيم، پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود:
من نمي‌خواهم خدا را ديدار كنم در حالي كه چيزي از پيش خود پديد آورده باشم، كه در ان به من دستوري نداده است، و من از متكلفان و بدعت گذاران نيستم، پس از آن خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود، كه * (ولو شاء ربك لأمن من الارض كلهم جميعا أفانت تكره الناس حتي يكونوا مؤمنين) * (3) يعني اگر پروردگار تو مي‌خواست، همگي مردم روي زمين ايمان بيآورند ايمان مي‌آوردند، و اين بدين طريق بود كه آنان را در دنيا به قبول ايمان مجبور كند، چنان كه در آخرت با مشاهدهء عذاب ايمان مي‌آوردند، و اگر
1. غافر، آيه 40.
2. يونس، آيه 99.
3. يونس، آيه 99.

چنين كنم، بندگانم استحقاق ثواب و پاداش مرا نخواهد داشت، ليكن مي‌خواهم آزاد و بي هيچ نوع اجبار، ايمان بياورند تا استحقاق قرب و كرامت مرا پيدا كنند، و شايستگي زندگي دائمي را در بهشت جاويدان، به دست آورند.
وقول خداوند متعال در آيه شريفه * (و ما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله كتابا مؤجلا) * (1) به اين معنا نيست كه خداوند متعال ايمان را بر نفس آدمي منع و حرام فرموده باشد، بلكه مقصود اين است كه نفس جز

به اذن و اجازه خدا، ايمان نمي‌آورد و اذن خدا، امر اوست به ايمان مادامي كه نفس مكلف و فرمانبردار است.
امام در تفسير قول خداوند متعال در پاسخ سوال مأمون در آيه * (الذي جعل الأرض فراشا والسماء بناء) * (2) فرموده است:
يعني زمين را با طبايع وابدان شما سازگار و موافق قرار داد، و آن را گرم و سوزان نساخت تا شما را بسوزاند. و بسيار سرد قرار نداد تا شما را منجمد گرداند، هواي ان را زياد خوشبو نكرد تا سرهاي شما به درد آيد، و زياد بدبو نساخت تا شما را هلاك كند، آن را مانند آب نرم و روان قرار نداد تا در آن غرق شويد، و خيلي سخت و سفت نيافريد تا نتوانيد خانه و بنا و قبر مردگان در آن سازيد، بلكه خداوند متعال بخشي از آن را به اندازه اي كه از آن سود بريد، و آرامش يابيد و بدنها و خانه‌هايتان بر آن قرار گيرد، سفت و سخت آفريد، و در آن خانه‌ها و گورهايتان، فراهم و براي شما سود بسيار مقرر فرمود، از اين رو در آيه شريفه فرموده است زمين را بستر مناسب، براي شما قرار داد، سپس امام (عليه السلام) " و السماء بناء ... " يعني بر بالاي سر شما آسمان را سقفي محفوظ بنا كرد، و خورشيد و ماه و ستارگان آسمان را براي مصلحت و منفعت شما، به چرخش و گردش درآورده، و * (أنزل من السماء ماء) * (3) يعني باران را از بالا نازل ساخت تا بر قلهء كوهها و بلنديها و تپه‌ها و درون گودالها فرود آيد، سپس آن را به صورت بارانهاي درشت قطره قطره و پيوسته، يا
1. آل عمران آيه 145.
2. سوره بقره آيه 22.
3. الرعد آيه 17.
(١٣٠٦)
صفحهمفاتيح البحث: القبر (1)، المنع (1)، الموت (1)
بارانهاي ريز دانه و نم نم، در همه جا پخش و ريزان كرد، تا زمينهايتان و درختان و ميوه جات و محصولات شما نابود نشود. پس از آن خداوند متعال فرموده است * (فأخرج به من الثمرات رزقا لكم) * (1) يعني به سبب آنچه از زمين براي شما بيرون مي‌آورد و روزي شما مي‌گرداند براي خدا شريك قرار ندهيد، و بتان را كه نمي‌فهمند و نميشنوند و نميبينند و توانايي بر كاري ندارند شبيه و مانند بر او نشناسيد، و خود ميدانيد كه در برابر نعمتهاي بزرگي كه خداوند تبارك و تعالي روزي بندگان خويش فرموده است، اينها توان چيزي را ندارند.
بيان گستردهء امام (عليه السلام) در تفسير آيه، معناي آن را چنان ساده و روشن مي‌كند كه هر كسي هر چند كودن و بي استعداد باشد، زيبايي و ظرافت و ابداع آن را احساس مي‌كند.
امام رضا (عليه السلام) دقايق مهمي را كه در برخي از آيات وجود دارد و

از لحاظ فهم نكات حكمت آميز آنها سؤال برانگيز است چنان كه در همين آيه اخير بود، به گونه اي توجيه و تعليل مي‌فرمود كه در تمام آنها، عمق بي پايان اعجازي كه قرآن مجيد داراست آشكار مي‌شد.

و يكي ديگر از پرسشهاي مأمون از امام (عليه السلام) اين بود كه پرسيد: اي فرزند پيامبر خدا، آيا اين سخن شما نيست كه پيامبران معصومند؟ امام (عليه السلام) فرمود: آري.

مأمون عرض كرد: معناي قول خداي متعال در آيه * (فعصي آدم ربه فغوي) * (2) چيست؟

امام (عليه السلام) آيه را اين گونه تفسير و توجيه فرمودند: كه خداوند آدم و حوا را تنها از نزديك شدن به درخت مورد نظر نهي فرموده بود و از خوردن ميوهء آن درخت و آنچه از جنس آن باشد، منع نفرموده بود، وآدم و حوا در خودداري از نزديك شدن به آن درخت، امر الهي را امتثال كردند، و ليكن شيطان حقيقت را بر آنان، مشتبه ساخت و از آنان خواست كه از

1. انعام آيه 99.

2. سوره طه آيه 121.

(١٣٠٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، المنع (1)، الشراكة، المشاركة (1)، سورة طه (1)

ميوهء درخت ديگري كه از جنس درخت مورد نهي بود، تناول كنند، و براي آنها سوگند خورد كه خداوند آنان را از خوردن هر ميوه اي كه از ثمرهء آن درخت همجنس باشد، نهي نفرموده است و او خير خواه آنهاست، آدم و حوا به سوگند او، اطمينان پيدا كردند و از ميوهء درخت ديگري كه با آن همجنس بود، خوردند، و اين عمل پيش از آن بود كه آدم به پيامبري برگزيده شود و به دنيا هبوط كند، و آنچه را كه مرتكب شده بود، گناه كبيره اي نبود كه به سبب آن مستوجب آتش دوزخ شود، بلكه از صغاير بود، كه براي پيامبران، پيش از بعثت آنان، جايز و روا است، و هنگامي كه آدم را خداوند به پيامبري برگزيد معصوم بود و روا نبود كه هيچ گونه گناهي چه صغيره و چه كبيره از او سر زند، چنان كه خداوند عزوجل در اين باره فرموده است: * (وعصي آدم ربه فغوي، ثم إجتباه ربه فتاب عليه، فهدي) *. (1) 8. شك و ترديد ابراهيم خليل (عليه السلام) مأمون از آن حضرت دربارهء ابراهيم خليل الرحمن (عليه السلام) و عبور او از مرحلهء شك پرسيد، چنان كه ظاهر قران است در جايي كه از ابراهيم (عليه السلام) سخن مي‌گويد اشاره مي‌كند كه پس از آن حق بر او آشكار شد و بدان ايمان آورد. مي‌فرمايد: * (فلما جن عليه الليل رأي كوكبا قال هذا ربي فلما أفل قال إني لا احب الافلين، فلما رأي القمر بازغا قال هذا ربي، فلما أفل قال لئن لن يهدني ربي لاكونن من القوم الضالين، فلما رأي الشمس بازغة قال هذا أكبر، فلما أفلت قال يا قوم إني برئ مما تشركون، إني وجهت وجهي للذي فطر السموات وألارض حنيفا وما أنا من المشركين) *. (2) امام (عليه السلام) پاسخ مي‌دهد: كه ابراهيم (عليه السلام) در وادي شك به خدا گام ننهاده است، و خلاصهء داستان اين است كه او در زماني ميزيسته است كه سه گونه پرستش زهره، پرستش ماه، و پرستش خورشيد، وجود داشت گرايش مرحله به مرحله ي ابراهيم (عليه السلام) به اين مذاهب، پيش از آن كه ايمان خود را به خداوند آشكار كند، به طور ظاهري و براي كسب آگاهي و

1. سوره طه آيه 121 - 122.
2. سوره انعام آيه 76.

صفحهمفاتيح البحث: النبي إبراهيم (ع) (3)، الكسب (1)، سورة طه (1)

رد و انكار ستاره پرستان بوده تا از اين طريق فساد عقيده ي هر كدام را براي ديگري آشكار سازد، نه اين كه در هر مرحله اعتقاد آنها را پذيرفته و به آن مذهب ايمان واقعي پيدا كرده باشد، بلكه او مي‌خواسته است از طريق استدلال عيني، با روحي كه سرشار از ايمان به خدا بوده، فساد آنچه را كه مردم زمانش، به صورت دين و عقيده بدان پاي بند بودند، به آنان ثابت كند، و مدلل سازد كه زهره و ماه و خورشيد و امثال اينها، در معرض دگرگوني و تغيير، و دستخوش طلوع وافولند و شايستگي پرستش را ندارند، زيرا اينها صفات مخلوقات مي‌باشند. و امام (عليه السلام) به سخن خود اين گونه ادامه مي‌دهد كه اين رفتار و گفتار ابراهيم خليل، به دليل قول خداوند متعال در قرآن مجيد است كه * (وتلك حجتنا آتيناها إبراهيم علي قومه) * (1) به الهام پروردگار متعال بوده است، بنابر اين آنچه از وقوع يافته است، صرف استدلال بر گفتار خويش درباره بطلان عبادات آنها، و پرستش خدايان جز خداوند يگانه مي‌باشد، و اين روش استدلال، از شيوه‌هاي جالب قرآن در زمينهء دعوت به ايمان است.

9. نسبت نوميدي به پيامبران (عليها السلام) همچنين مأمون از امام (عليه السلام) دربارهء قول خداوند متعال كه * (حتي إذأ استيأس الرسل، وظنوا أنهم قد كذبوا جائهم نصرنا) * (2) مي‌پرسد:

شبهه اي كه دربارهء اين آيه وجود دارد، نسبت يأس دادن به پيامبران است، كه پس از آن خداوند به آنها وعده ياري و پيروزي داده است آنگاه كه از نرسيدن آن دچار نوميدي شده اند، در حالي كه مأيوس شدن از خدا، كفر است چنان كه فرموده است * (ولاتيأسوا من روح الله، إنه لا ييأس من روح الله إلا القوم الكافرون) * (3) به راستي چگونه ممكن است بر قلب رسول يا نبي يأس و نوميدي از خدا دست دهد، در حالي كه به مقتضاي آيه شريفه اي كه ذكر شد اين گناه جز از دل كافر بر نمي‌خيزد، و چه گناهي بزرگتر از كفر به

1. انعام آيه 83.
2. يوسف آيه 110.
3. يوسف آيه 87.

صفحهمفاتيح البحث: الباطل، الإبطال (1)

خداست؟ و ظاهرا زمان يأس طبق صريح آيه پس از بعثت آنان به پيامبري و نزول وحي به آنان بوده است.
امام (عليه السلام) پاسخي مي‌دهد كه يأس در آيهء شريفه به نصر پروردگار كه به پيامبران وعده داده شده متعلق نيست بلكه مربوط به نوميدي از ايمان آوردن مردم است، و آنها فرستادگان خدا به سوي مردمند، تا اينكه آنان را دعوت كنند كه به خدا ايمان آورند، و از پرستش خداياني، جز خداي يكتا و كفر و نافرماني او باز گردند، بنابر اين تفسير آيه چنين است: " پس از آن كه پيامبران از ايمان آوردن قوم خود، نوميد شدند، و قوم پنداشتند كه به پيامبران دروغ گفته شده است ياري ما به آنان فرا رسيد. و با اين بيان امام (عليه السلام) شبهه اي كه از ظاهر آيه به نظر مي‌رسيد بر طرف شد ".
10. دست خدا، قدرت اوست در قرآن آياتي است كه ظاهر آنها گوياي اين پنداري است كه خداوند مانند انسان، داراي اعضا و جوارح مي‌باشد كه به وسيله آنها نياز خود را بر طرف مي‌سازد، چنان كه در آنجا كه خداوند شيطان را پس از امر به سجده بر آدم و خودداري او، مورد خطاب قرار مي‌دهد، مي‌فرمايد: * (ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي) * (1) و همچنين در آن جا كه فرموده است: * (يوم يكشف عن ساق، ويدعون إلي السجود فلايستطيعون) * (2) اما امام (عليه السلام) " يد " را به معناي قدرت تفسير مي‌كند و مي‌فرمايد، آيه شريفه به اين معناست كه: چه چيز تو را بازداشت از اين كه سجده نكني بر چيزي كه من آن را به قوت و قدرت خود آفريدم، بنابر اين چنان كه از ظاهر آيه تصور مي‌شود، خدا داراي دست و پا يا چشم يا اعضايي از اين گونه كه او را مانند انسان محدود نمايد، نيست، و آنچه از اين قبيل در نصوص آمده باشد بايد به معنايي كه متناسب با تنزيه حق تعالي است وذات مقدس او منزه از آنست، تأويل گردد. امام (عليه السلام) ساق را در آيه شريفه به حجابي از نور تعبير و آيه را چنين تفسير مي‌كند كه هنگامي كه حجاب برداشته مي‌شود، مؤمنان به سجده
1. أعراف آيه 12.
2. القلم آيه 42.

صفحهمفاتيح البحث: السجود (2)

مي افتند، و پشت منافقان، سخت مي‌شود و قادر به سجود نمي‌گردند.
11. علتها و معلولها امام (عليه السلام) براي دريافت مقصود كتاب خدا، اين گونه، طريق امن و روش سالم و بي خطري را براي ما كه مي‌خواهيم آيات قرآني را به امانت و تدبر تفسير كنيم، ترسيم مي‌كند. و ما را با حقايق عاليهء قرآني آشنا مي‌سازد. امام رضا (عليه السلام) در تفسير برخي از آيات فرمودند: پيروي از عوامل خاصي، موجب آثار و نتايج ويژه‌اي است:
1. پيروي از نفس، موجب ندامت و پشيماني است آنچنان كه در داستان فرزندان آدم است كه " فطوعت له نفسه " (1) پس از نفس خود پيروي و اطاعت نمودند و آن ندامت و پشيماني را بار آوردند.
2. در متابعت هواي نفس، ذلت و زبوني است آنچنان كه در مورد " بلعم باعورا " آمده است: " واتبع هواه فمثله كمثل الكلب " (2) او از هواي نفس خود پيروي نمود پس سرگذشت او همانند سرگذشت سگ مي‌باشد كه در پي مطامع خويش مي‌باشد.
3. در پيروي شهوات، كفر والحاد وجود دارد آنچنان كه در قصهء كفار آمده است:
" واتبعوا الشهوات " (3) آنان از شهوات خود پيروي نمودند.
4. پيروي شيطان، آتش و عذاب در پي دارد: " و إن عبادي ليس لك عليهم سلطان " (4) به بندگان خاص من تسلط نخواهي داشت ولي افرادي كه به آنان تسلط پيدا كرده اي داخل در آتش هستند.
5. در پيروي فرعونها و ستمگران، همراهي و با هم بودن با آنان نهفته است " يوم ندعواكل أناس بإمامهم " (5) در روز قيامت مردم را با پيشوايان خود فرا مي‌خوانيم.
6. در پيروي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) محبت خدا و دوستي او نهفته است: " فأتبعوني يحببكم
1. سوره مائده آيه 30.
2. اعراف آيه 176.
3. سوره مريم آيه 59.
4. سوره الحجر آيه 42.
5. سوره اسراء آيه 71.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، السجود (1)، الشهوة، الإشتهاء (1)، سورة الحجر (1)، سورة مريم (1)

الله " (1) از من پيروي كنيد تا خدا شما را دوست داشتني نمايد.
7. در متابعت اهل بيت (عليه السلام) محشور شدن با آنان نهفته است " الذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم " (2) آنان كه ايمان آوردند و نسل آنان نيز از آنان پيروي نمودند، يعني عامل محشور بودن ذريه، پيروي از عقائد و نظريات آنان مي‌باشد. (3) 12. آيا روز جلوتر است يا شب اشعث بن حاتم در مهماني مأمون از امام رضا (عليه السلام) پرسيدند: آيا روز جلوتر خلق شده است يا شب؟ امام (عليه السلام) فرمودند: آيا از قرآن پاسخ بگويم يا از حساب و هيئت؟
فضل گفت: چه بهتر از هر دو. امام (عليه السلام) فرمودند: مي‌دانيد طالع دنيا، برج سرطان است و كواكب در موضع شرف آنها قرار دارد پس " رجل " در " برج الميزان " و مشتري در برج " سرطان " و آفتاب در برج " حمل " و ماه در برج " ثور " قرار دارد پس اين موضع گيري دلالت مي‌كند كه خورشيد در حمل در درجه دهم در وسط آسمان قرار دارد و اين امر موجب آنست كه روز جلوتر از شب خلق شده است. (4) و اما دليل قرآني آنست كه خداوند متعال مي‌فرمايد: " لاالشمس ينبغي لها ان تدرك القمر ولااللیل سابق النهار، وكل في فلك يسبحون " (5) نه خورشيد مي‌تواند به ماه برسد و نه شب مي‌تواند جلوتر از روز باشد، هر كدام از آنها در مدار خود گردش دارند.
البته تفاسير و نمونه‌هاي تفسيري از آن بزرگوار فراوان نقل است بويژه در مطالب كلامي و عقيدتي كه آن روز مورد نياز مسلمانان نو عقيده و تازه مسلمان بود طالبان تفصيل مي‌توانند به تفاسير " الميزان " علامه طباطبايي و " منشور جاويد " استاد سبحاني و ديگر تفاسير روز مراجعه فرمايند.
۱. آل عمران آيه ۳۱.
۲. سوره طور آيه ۲۱.
۳. المناقب ج 4، ص 359.
4. البته اين پاسخگويي بر حسب هيئت قديم و مصطلح آن روز يك نوع پاسخ إقناعي مي‌باشد.
5. سوره يس آيه 40.
(۱۳۱۲)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، سورة يس (1)

بخش چهارم ولايت عهدي، يا يك بازي سياسي
صفحه(۱۳۱۳)

بخش چهارم / ولايت عهدي، يا يك بازي سياسي ...
ساليان متمادي بود اين سوال در ذهن نگارنده خلجان داشت كه چرا امام رضا (عليه السلام) ولايت عهدي مأمون را پذيرفت؟ با اينكه مي‌دانست او خليفه ي بر حق نيست، و پذيرش ولايت عهدي، نوعي تصحيح و تأييد ضمني يا صحه گذاردن بر خلافكاريهاي مأمون و ديگر خلفاي عباسي مي‌باشد.
امام رضا (عليه السلام) چرا به ايران آمد آيا نمي‌توانست، دعوت مأمون را ولو با شهادت و ايثار جان، رد كند و تن به اين دعوت سياسي در ندهد؟
مبناي امامت و پيشوايي شيعه، انتخاب و گزينش الهي است نه انتصاب و گزينش مردمي؟ پس ولي عهدي و ولايت انتصابي به چه معني است؟
سوالاتي بود كه مدتها بي جواب بود هر چند كتابهاي متعددي در اين باره مطالعه شده بود ولي هيچكدام گره گشاي مشكلم نبودند تا اينكه اخيرا به جزوه اي به قلم يكي از نويسندگان معاصر، برخوردم كه تا حدودي بازگشاينده‌ء عقده ام بود از اينرو آن جزوه را با كسب اجازه از مؤلف گرامي اش در اين بخش مي‌آورم تا شايد مشكل ديگران را هم بازگشايي نمايد و در پايان نظرات و دريافتهاي خودم را بازگو مي‌نمايم. باشد كه مفيد و آموزنده از آب درآيد.
ولايت عهدي يا يك بازي سياسي علت مسافرت آن حضرت به ايران اين بود كه عبد الله معروف به " مأمون " هفتمين خليفه از سلسله‌ء بني عباس كه فرزند دوم هارون بود (1)، آن حضرت را به ايران دعوت كرد،
1. خلفاي بني عباس 37 تن بودند كه از سال 132 هجري تا 654 دوران مستعصم حكومت را بنام اسلام در دست داشتند. پس از قيام ابومسلم عليه خلفاي بني اميه، اولين خليفه‌ء رسمي بني عباس، عبد الله (احمد) سفاح بود، پس از او برادرش منصور خليفه شد كه بغداد را بنا كرد، و بعد به ترتيب مهدي، هادي، هارون، امين و مأمون سومين تا هفتمين آنان محسوب مي‌شوند.
(١٣١٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، دولة ايران (3)، بنو عباس (2)، عبد الله معروف (1)، بنو أمية (1)، مدينة بغداد (1)
البته دعوتي مصرانه و پيگير كه سرانجام به شهادت آن حضرت منجر گرديد.
امين كه برادر بزرگتر مأمون بود و مادرش " زبيده " بانوي اول دستگاه خلافت هارون بود، از طرف پدر به عنوان جانشين نخستين، تعيين شد و

قرار بود برادرش مأمون بعد از او خليفهء مسلمين گردد!
اما أمين پس از مرگ هارون، كه به خلافت رسيد، در نظر گرفت خلافت اسلامي را در انحصار خاندان خود قرار دهد و نمي‌خواست طبق سفارش هارون، بعد از او خلافت به برادرش مأمون برسد، چون مأمون از طرف مادر نه از عرب بود و نه از بني هاشم.
البته بر سر اين موضوع، جنگ ميان آن دو برادر درگرفت و در جريان همين زد و خوردي كه بين لشكريان او و طرفداران مأمون واقع شد، امين به قتل رسيد و زمينه براي خلافت مأمون كه به حمايت طرفداران ايراني خود، بزرگترين مانع را براي احراز مقام خلافت، از ميان برداشته بود، فراهم گرديد.
مأمون در زمان پدرش از طرف وي والي خراسان بود. او بعد از درافتادن با برادرش بر سر خلافت و كشتن برادرش امين مركز خلافت را از بغداد، به مرو انتقال داد.
مأمون به خيال خود با از بين رفتن برادرش امين و سركوب كردن طرفداران او و تبليغات دامنه داري كه هواخواهانش به نفع او انجام دادند، راه را بر رياست مطلقهء خود هموار كرده بود، اما پس از اين جريان، متوجه يك مسأله اساسي گرديد و آن اين بود كه احراز مقام رياست مطلقهء، كافي نيست و عمدهء كار، حسن ادارهء آن است و اين كار به پشتوانهء اساسي نيازمند است.
دو نكتهء زير، ذهن او را سخت به خود مشغول ساخته بود و مي‌دانست كه:
اولا، دستگاه حاكمه از وجود يك ركن مهم علمي و معنوي كه بتواند پشتوانهء حل مشكلات از جهات مختلف باشد، خالي است. و اين كمبود با علماي موجود در دستگاه خلافت عباسيان كه غالبا متملق و بي مايه بودند تأمين نمي‌گردد. زيرا او به روحيات و درجهء همت متصديان شاغلان امور علمي و ديني موجود آگاهي داشت و به خوبي مي‌دانست كه مدعيان ومسندنشينان اين كار، صلاحيت و جامعيت لازم را براي انجام
(١٣١٦)
صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، مدينة بغداد (1)، خراسان (1)، القتل (1)

اين امور مهم ندارند.
ثانيا، جامعهء اسلامي آن روز عموما و گروه كثيري از مردم آگاه و خصوصا، طرفداران آل علي، توجه خاص به " علي بن موسي الرضا " دارند كه بعد از شهادت پدرش مدت 15 سال با درايت خاص اين دوران درهم ريختگي جامعهء اسلامي را گذرانده بود و نفوذ و مقام و موقعيت خاصي از نظر معنوي و علمي در دلها داشت.
البته با اينكه معلوم بود امام رضا (عليه السلام) كسي نيست. كه غافلگير شود و فريب الفاظ و تعارفهاي سطحي و توخالي را بخورد، اما مأمون پيش خود گمان مي‌كرد كه با اين راه مي‌تواند آرامشي را در قلمرو حكمراني خود برقرار سازد و بهره‌برداريهايي بنمايد و يا لااقل با اين اقدام خود، سرپوشي روي كارهائي كه شده بود و يا در نظر بود انجام يابد بگذارد.
ترسيم گوشه اي از چهرهء اجتماعي آن روز خلافت براي اينكه تا اندازه اي به جو اجتماعي آن روز از نظر طرز رفتار حكام بني عباس آشنا شويم، بد نيست به چند نمونه از طرز رفتار آنان و برنامه‌هاشان در مورد كساني كه ايشان را مزاحم رياست و هوسبازيهاي خود مي‌دانستند اشاره شود.
در زمان هارون، افراد متعدد و گروههاي بسياري، به جرم خودداري از همكاريهاي ستمگرانه و يا به بهانهء مخالفت با حكام ووالبان امور، گرفتار آزار و ناراحتيهاي گوناگون ميشدند، به خصوص در مورد كساني كه كوچكترين بستگي و علاقه‌اي به امامان شيعه داشتند و محبت و دوستي نسبت به آل علي نشان مي‌دادند حساسيت خاصي وجود داشت. اختياراتي وسيع به متصديان امور داده مي‌شد، تا در ايذاء و شكنجهء آنان سپرند، گام تا جائي كه مثلا به دستور يكي از واليان و فرمانداران كه نامش " حميد بن قحطبه " بود، در يك شب 60 نفر از اشخاص آزاده و بيگناه را كه به زندان انداخته بودند سر بريدند و به چاه افكندند. (1)
1. كتاب عيون اخبار الرضا (ع) مرحوم صدوق ج 1، ص 108.
(١٣١٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، بنو عباس (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)
همين شخص با اينكه به يحيي پسر عبد الله افطس كه نوهء موسي بن جعفر بود، امان داده بود كه مزاحمتي برايش فراهم نمي‌آورد، پس از دستگير ساختن او، دستور داد مرتبا روزي صد تازيانه به بدنش بزنند و بالأخره از گرسنگي او را كشتند و بعد هم بدنش را زير پايهء ساختمان

قرار دادند!
خود عبد الله أفطس نيز كه برادر امام رضا (عليه السلام) بود در زمان هارون، به زندان افكنده شد و مورد آزار قرار گرفت.
بديهي است اين گونه رفتارها، عكس العملهايي در افكار عامه داشت و نارضائي‌هاي عميقي ايجاد كرده بود كه در اولين فرصت مناسب، بيم هر گونه انفجار عظيمي، بر ضد دستگاه خلافت عباسي مي‌رفت.
اشاره با اين نكته نيز لازم است كه در خطه ايران، مردم نسبت به آل علي و امامان شيعه، علاقه و محبتي خاص داشتند و زمينهٔ مساعدي از نظر معنوي در دلهاي مردم ايران نسبت به علويين وجود داشت كه در اينجا به طور اختصار از آن ياد مي‌شود:
ايرانيان آگاه و خيرخواه از حكومتهاي گذشتهٔ خود، خاطرات خوبي نداشتند، زيرا با آنان از طرف زمامداران طوري رفتار مي‌شد كه گويي مردم عادي براي خدمت متصديان امور آفريده شده اند و بايستي بدون چون و چرا فرمانگزار آنان باشند! اين بود كه مردم با آشنايي به اسلام و درك سادگي و طبيعي بودن مقررات آن، شيفتهٔ اسلام شدند و طالب برقراري حكومت اسلامي گرديدند. اما با ملاحظهٔ اينكه زمامداران و متصديان اموري كه پس از پيغمبر اسلام، قدرت را در دست داشتند بر خلاف آنچه اسلام مي‌خواست عمل مي‌كردند، مردم ايران هدف‌هاي اسلام را كه عرضه شده بود عملا در آن حكومتها نمي‌يافتند، لذا به سوي " علي " كه حق خلافت او، مورد تعدي قرار گرفته بود متوجه شدند. به ويژه از آن نظر كه علي (عليه السلام) مخالف سرسخت تبعيضات و تقسيم مردم به عنوان عرب و عجم بود، و هر كدام را سهم خاصي قائل مي‌شدند.
آري آثار دورانهاي جاهليت و رسوم غير انساني، و تحميلي و طبقاتي آن، هنوز به كلي ريشه كن نشده بود. از اين رو، بعد از وفات پيامبر گرامي اسلام عده اي سعي مي‌كردند
(۱۳۱۸)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (3)، موسي بن جعفر (1)
همان خودخواهيها و خودكامگي‌ها و تحميل خود و خانواده و قوم را كه سابقا در لباس رياست بر قبيله و نظائر آن ريشه دوانده بود، در پوششي نو در سايه تعاليم اسلامي توجيه كرده، زنده و برقرار نگهدارند و شكلهاي قانوني و مردم پسند به آنها بدهند كه البته اين كاري بر خلاف خواست اسلام و جريان طبيعي آن بود كه پس از ظهور اسلام انتظار آن مي‌رفت.
روش علي و ساير امامان شيعه، از امام حسن و امام حسين تا حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام) كه سالهاي سال از اواخر عمرش در زندان

خليفه و عمال ستمگرش گذرانده بود. زمينهء بسيار مساعدي را فراهم ساخته بود كه در جامعهء اسلامي (و يا لااقل يك ناحيه آن) حكومتي نمونه، از آنچه اسلام مي‌خواست تشكيل شود و تحت نظارت و مديريت و رهبري امامي از خاندان علي قرار گيرد.
دوره، دورهء امام رضا بود، بزرگواري كه آوازهء دانش و پاكي او، به همهء اقطار اسلامي رسيده بود، اما امكان بهره برداري از افكار بلند او فراهم نبود. پدرش ساليان متمادي را در زندان گذرانده بود و خودش مدتها تحت نظر دستگاههاي حاكم و مراقبت آنان بود. آري خلفاي گذشته راضي نبودند كه اين چهره‌هاي پاك، براي جامعهء اسلامي شناخته شوند، زيرا بيم آن را داشتند كه اگر مردم با آنان و كمالاتشان آشنا شوند، بيمايگي خود آنان و متملقاني كه در دستگاه آنان حاكم بر مقدرات مردم شده بودند و صلاحيتي نداشتند ظاهر گردد. آن گروه عاري از اسلام كه از اسلام فقط رياست و بهره‌برداري از آن را براي خود مي‌خواستند و به اهداف اسلامي و تأمين و احياء آن هدفها، نظري نداشتند، اسلام با آن شعاع وسيعي كه پيغمبر خدا آن را ترسيم كرده بود مورد عنايت آنان نبود، تا در راه شناسايي و تأمين و احياء آن كوشا باشند، اسلامي كه مي‌خواهد همهء افراد بشر در سايهء زندگي انساني و مبتني بر عدل و مساوات، سعي و مجاهده در راه كمال، امكان رسيد ن به كمالات برتر و بالاتر را داشته باشند. به همين جهت، حضرت علي و امامان معصوم شيعه را كنار گذاشتند و مقاصد اسلامي را در مسير ديگري انداختند.
هم چنان كه در طول تاريخ اسلامي نيز مكرر از اين انحراف مسيرها ملاحظه مي‌شود.
(۱۳۱۹)
صفحهمفاتيح البحث: الهدف (1)
مأمون كه از شخصيت علمي و معنوي امام رضا (عليه السلام) با اطلاع بود، چنان كه قبلا نيز اشاره شد، مي‌خواست با دعوت آن حضرت به پايتخت و مركز خلافت، نتايج مختلفي را در استحكام كارها به دست آورد و از جهات گوناگون از اين موضوع، استفاده كند، و از طرفي ضمن استفاده از موقعيت علمي و اجتماعي آن حضرت، بتواند كارهاي او را تحت نظارت كامل قرار دهد.
و از طرف ديگر با اين كار، مي‌توانست محبوبيت قابل ملاحظه اي در ميان توده‌هاي كثيري كه امام رضا را دوست ميداشتند به دست آورد، بالأخص اين اقدام در جلب علاقهء شيعيان، " كه تنها او را شايستهء مقام رهبري مسلمين مي‌دانستند و به دستگاه حاكمه به نظر يك هيأت غاصب ستمكار، مي‌نگريستند، مي‌توانست بسيار مؤثر و مفيد باشد.
و از سوي ديگر مأمون با انتقال پايتخت از بغداد به مرو و با به كارگيري

نيروهاي ايراني مانند خاندان نوبختي، فضل بن سهل و ديگران و كشتن برادرش امين هر چند او تجاوزگر بود، مورد خشم و ناراحتي نيروهاي عرب زبان بود و مي‌خواست اين نقيصه را به نوعي جبران نمايد.
و بالأخره از اين راه، امكان جلوگيري از بسياري از هرج و مرج‌ها و مخالفت‌هايي كه بر ضد حكومت او مي‌شد وجود داشت.
شايد مقاصد ديگري نيز در بين بوده است. چنان كه معمولا متصديان امور سياسي براي هموار كردن راهها به منظور رسيدن به مقاصد سياسي و اجتماعي خود هميشه اغراضي در سر و يا در سر و ضمير دارند كه از آن جمله مي‌توان لطمه زدن به نفوذ و موقعيت كساني را كه موقعيت‌هاي حساسي دارند و خودخواهي‌هاي سلطه گران اجازهء تحمل آنها را نمي‌دهد نام برد. چنان كه در اين مورد نيز اگر متانت و طرز زندگي سادهء امام نبود، سوء استفاده گران وهوچيان، بي ميل نبودند او را به دنيا دوستي و اشتغال به جاه و مقام و نظاير آن متهم سازند.
به هر حال روي هم رفته وضع سياسي و اجتماعي آن روز طوري بود كه تغييري را در سطح كلي دستگاه خلافت، از نظر كيفيت برخورد با جناحهاي مخالف و ايجاد امواج
(۱۳۲۰
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، مدينة بغداد (1)، النوم (1)

جديد در افكار عامه ايجاب مي‌كرد.
با توجه به همهء اين اوضاع و احوال قرار شد از امام رضا (عليه السلام) براي حضور در مركز خلافت اسلامي كه از حدود كشورهاي عربي به ايران منتقل شده بود، دعوتي به عمل آيد.
مقدمات دعوت مأمون از علاقهء ايرانيان به آن امام بزرگوار آگاهي داشت. او كه پس از كشتن برادرش امين " مرو " را به عنوان مركز خلافت اسلامي برگزيده بود با مشورتي كه با مشاوران خود از قبيل " فضل بن سهل " كه وزير اعظم و مورد اعتمادش بود و نژاد ايراني داشت، به عمل آورد، قرار شد از امام رضا براي آمدن به مرو دعوت به عمل آورد.
ايرانيان نسبت به بني عباس بدبين شده بودند و آن بدبيني ناشي از اعمال گوناگوني بود كه از جمله مطالب زير را مي‌توان يادآوري كرد:
الف) قتل ابي مسلم خراساني توسط منصور خليفهء دوم عباسي كه در راه استقرار حكومت عباسي متحمل زحمات فراواني شده بود.
ب) نابود كردن برمكيان و حذف آنان از مديريت كشور.
ج) حبس و قتل امام هفتم شيعيان، حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام).
د) رفتار غير عادلانه به عنوان حاكم و فرمانروا، با قشرهاي مختلف جامعه.
ه) مسلط كردن متملقان و وابستگان بر شئون ديگران و تقرب آنان در دستگاه حكومتي.
و) عياشي و ولخرجيهاي بي حد و حساب متصديان امور و إتلاف بيت المال مسلمين.
اينها از يك طرف و علاقهء خاص ايرانيان به مذهب تشيع و اماماني كه هميشه از طرف دستگاههاي حاكم، خود و طرفدارانشان مورد بي اعتنايي و آزار و محروميت قرار گرفته بودند از طرف ديگر، راه حل جديدي را به خاطر مي‌آورد، و اين همان بود كه با دعوت مأمون از امام رضا (عليه السلام) به مركز خلافت ابراز مي‌شد.
عكس العمل امام در هر حال امام رضا (عليه السلام) براي اينكه به مأمون و كار گزاران او بفهماند كه از مقاصد
(۱۳۲۱)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، بنو عباس (1)، القتل (2)

جديد در افكار عامه ايجاب مي‌كرد.
با توجه به همهٔ اين اوضاع و احوال قرار شد از امام رضا (عليه السلام) براي حضور در مركز خلافت اسلامي كه از حدود كشورهاي عربي به ايران منتقل شده بود، دعوتي به عمل آيد.
مقدمات دعوت مأمون از علاقهٔ ايرانيان به آن امام بزرگوار آگاهي داشت. او كه پس از كشتن برادرش امين " مرو " را به عنوان مركز خلافت اسلامي برگزيده بود با مشورتي كه با مشاوران خود از قبيل " فضل بن سهل " كه وزير اعظم و مورد اعتمادش بود و نژاد ايراني داشت، به عمل آورد، قرار شد از امام رضا براي آمدن به مرو دعوت به عمل آورد.
ايرانيان نسبت به بني عباس بدبين شده بودند و آن بدبيني ناشي از اعمال گوناگوني بود كه از جمله مطالب زير را مي‌توان يادآوري كرد:
الف) قتل ابي مسلم خراساني توسط منصور خليفهٔ دوم عباسي كه در راه استقرار حكومت عباسي متحمل زحمات فراواني شده بود.
ب) نابود كردن برمكيان و حذف آنان از مديريت كشور.
ج) حبس و قتل امام هفتم شيعيان، حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام).
د) رفتار غير عادلانه به عنوان حاكم و فرمانروا، با قشرهاي مختلف جامعه.
ه) مسلط كردن متملقان و وابستگان بر شئون ديگران و تقرب آنان در دستگاه حكومتي.
و) عياشي و ولخرجيهاي بي حد و حساب متصديان امور و إتلاف بيت المال مسلمين.
اينها از يك طرف و علاقهٔ خاص ايرانيان به مذهب تشيع و اماماني كه هميشه از طرف دستگاههاي حاكم، خود و طرفدارانشان مورد بي اعتنايي و آزار و محروميت قرار گرفته بودند از طرف ديگر، راه حل جديدي را به خاطر مي‌آورد، و اين همان بود كه با دعوت مأمون از امام رضا (عليه السلام) به مركز خلافت ابراز مي‌شد.
عكس العمل امام در هر حال امام رضا (عليه السلام) براي اينكه به مأمون و كار گزاران او بفهماند كه از مقاصد
(١٣٢١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، بنو عباس (1)، القتل (2)

نهاني، و نقشه‌هاي طرح شده او آگاهي دارد، ابتدا آن دعوت را نپذيرفت.
بديهي است كه مسأله چنان نبود كه با نپذيرفتن دعوت، مسأله اساسا منتفي شود.
بنابراين، بعد از آن كه امام دعوت مسافرت به مركز خلافت را نپذيرفت، اصرار و تأكيد و تهديدهاي فراواني انجام گرفت تا بالأخره منجر به حركت امام از مدينه به طرف مرو و مركز حكومت اسلامي آن روز گرديد.
در نتيجه، آن حضرت بعد از مسافرتي به مكه، از طريق عراق، عازم خراسان شد.
مسير قافله از مكه تا بصره قافله با تشريفاتي خاص به راه افتاد. هودج‌هاي مجلل دستگاه خلافت!
وسايل مفصل و اعجاب انگيزي! كه خود آنها جزء نقشه‌هاي طرح شده بود، همراهان امام را حمل مي‌كرد. اين همراهان شامل والي مدينه و گروهي از رجال! و اشراف! آن روز بودند. اما امام رضا هيچكس از افراد خانواده را همراه نياورد، حتي يگانه فرزند عزيز خود " جواد " را هم در مدينه گذاشت و خود به تنهايي راهي مرو شد.
ماهيت دعوت امام رضا بيش از هر كس ديگر از اين موقعيت آگاه بود. بنابر اين ماهيت دعوتي كه از او براي مسافرت به مركز خلافت شده بود برايش آشكار بود. آن حضرت به خوبي مي‌دانست كه غرض اصلي از اين همه محبت و دوستي‌هاي شخصي و ظاهري چيست؟ چگونه ممكن بود نداند غرض از اينكه در چنان شرايطي با آنهمه اصرار از او مي‌خواهند كه زمامداري مسلمين را بپذيرد، چيز ديگري است غير از: رساندن حق رهبري جامعه به اهل آن.
آري سلسلهء بني عباس نيز مانند بني اميه براي اينكه امر خلافت را در خاندان خود مستحكم تر سازند و كارها در دست طرفدارانشان و تنها در انحصار آنان باشد دربارهء مردم آزاده و مخالفان خود از هيچ مزاحمت و اتهام و كشت و كشتاري روگردان نبودند. اينك اين سوال مطرح است كه اينان با اين كارنامه و طرز تفكر و عملي كه داشتند چگونه راضي مي‌شوند كه يك چنين انتقال عجيبي، آن هم با دست خودشان حاصل شود؟!
(۱۳۲۲)
صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، بنو عباس (1)، بنو أمية (1)، خراسان (1)، الجود (1)

نهاني، و نقشه‌هاي طرح شده او آگاهي دارد، ابتدا آن دعوت را نپذيرفت.
بديهي است كه مسأله چنان نبود كه با نپذيرفتن دعوت، مسأله اساسا منتفي شود.
بنابراين، بعد از آن كه امام دعوت مسافرت به مركز خلافت را نپذيرفت، اصرار و تأكيد و تهديدهاي فراواني انجام گرفت تا بالأخره منجر به حركت امام از مدينه به طرف مرو و مركز حكومت اسلامي آن روز گرديد.
در نتيجه، آن حضرت بعد از مسافرتي به مكه، از طريق عراق، عازم خراسان شد.
مسير قافله از مكه تا بصره قافله با تشريفاتي خاص به راه افتاد. هودج‌هاي مجلل دستگاه خلافت!
وسايل مفصل و اعجاب انگيزي! كه خود آنها جزء نقشه‌هاي طرح شده بود، همراهان امام را حمل مي‌كرد. اين همراهان شامل والي مدينه و گروهي از رجال! و اشراف! آن روز بودند. اما امام رضا هيچكس از افراد خانواده را همراه نياورد، حتي يگانه فرزند عزيز خود " جواد " را هم در مدينه گذاشت و خود به تنهايي راهي مرو شد.
ماهيت دعوت امام رضا بيش از هر كس ديگر از اين موقعيت آگاه بود. بنابر اين ماهيت دعوتي كه از او براي مسافرت به مركز خلافت شده بود برايش آشكار بود. آن حضرت به خوبي مي‌دانست كه غرض اصلي از اين همه محبت و دوستي‌هاي شخصي و ظاهري چيست؟ چگونه ممكن بود نداند غرض از اينكه در چنان شرايطي با آنهمه اصرار از او مي‌خواهند كه زمامداري مسلمين را بپذيرد، چيز ديگري است غير از: رساندن حق رهبري جامعه به اهل آن.
آري سلسلهء بني عباس نيز مانند بني اميه براي اينكه امر خلافت را در خاندان خود مستحكم تر سازند و كارها در دست طرفدارانشان و تنها در انحصار آنان باشد دربارهء مردم آزاده و مخالفان خود از هيچ مزاحمت و اتهام و كشت و كشتاري روگردان نبودند. اينك اين سوال مطرح است كه اينان با اين كارنامه و طرز تفكر و عملي كه داشتند چگونه راضي مي‌شوند كه يك چنين انتقال عجيبي، آن هم با دست خودشان حاصل شود؟!
(١٣٢٢)
صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، بنو عباس (1)، بنو أمية (1)، خراسان (1)، الجود (1)

" انتقال خلافت از سلسله بني عباس به آل علي؟! " مگر همين مأمون نبود كه براي احراز مقام خلافت، به كشتن برادر خود " امين " نه تنها رضايت بلكه فرمان قتل داده بود؟!
مشاوره مأمون به منظور يافتن راه حل مناسبي براي رهايي از بن بست‌هاي سياسي و اجتماعي و رواني موجود و ايجاد خوش بيني در ميان عامه از طريق تغيير روش در كارهاي جاري، قرار شد قدم تازه اي برداشته شود و اقدام مناسبي در سطحي وسيع صورت پذيرد.
اين كار از مأمون شروع شد و خود او هم نخستين قدم را براي اجراي مرحله به مرحلهء اين امر جديد برداشت. با بزرگترين شخصيت سياسي آن روز، كه از همه هم به خودش نزديكتر بود، اقدام جديد و طرح نوي افكند.
فضل بن سهل كه بود؟
در حوادثي كه بعد از هارون اتفاق افتاد تا استقرار خلافت مأمون، مغز متفكر و مشاور مورد اعتماد مأمون همين " فضل بن سهل سرخسي " بود.
ادارهء امور لشكري و كشوري هر دو در دست او قرار داشت و مأمون به او لقب " ذوالرياستين " داده بود. او علاوه بر علم و ادب، از هوش و استعداد سياسي بهرهء كافي داشت. وي از اعقاب خاندان " نوبخت " دانشمند معروف نجوم بود و به همين جهت او و برادرش را كه از طرف خليفه فرماندار عراق بود " نوبختي " مي‌گفتند. پدر او " سهل " هم مردي روشنفكر بود. او سابقا زرتشتي بود كه قبل از رسيدن خلافت به هارون، اسلام را پذيرفت و توسط جعفر برمكي، به دستگاه خلافت راه يافت و فضل پسر سهل چنان موقعيتي به دست آورد كه هارون او را مربي فرزندش مأمون قرار داد.
از حجاز تا خراسان امام در طول راه حجاز تا بصره در هر شهري به مناسبت، با مردم مذاكراتي داشت.
از بصره تا خرمشهر (محمرهء آن روز) از راه آب و از خرمشهر به اهواز و سپس از راه اراك، ري، نيشابور مسافرت ادامه يافت، بالأخره روز 10 ماه شوال 201 هجري قمري اين قافله به مرو رسيد.
(١٣٢٣)
صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، بنو عباس (1)، شهر شوال المكرم (1)، خراسان (1)، القتل (1)

" انتقال خلافت از سلسله بني عباس به آل علي؟! " مگر همين مأمون نبود كه براي احراز مقام خلافت، به كشتن برادر خود " امين " نه تنها رضايت بلكه فرمان قتل داده بود؟!

مشاوره مأمون به منظور يافتن راه حل مناسبي براي رهايي از بن بست‌هاي سياسي و اجتماعي و رواني موجود و ايجاد خوش بيني در ميان عامه از طريق تغيير روش در كارهاي جاري، قرار شد قدم تازه اي برداشته شود و اقدام مناسبي در سطحي وسيع صورت پذيرد.

اين كار از مأمون شروع شد و خود او هم نخستين قدم را براي اجراي مرحله به مرحلهء اين امر جديد برداشت. با بزرگترين شخصيت سياسي آن روز، كه از همه هم به خودش نزديكتر بود، اقدام جديد و طرح نوي افكند.

فضل بن سهل كه بود؟

در حوادثي كه بعد از هارون اتفاق افتاد تا استقرار خلافت مأمون، مغز متفكر و مشاور مورد اعتماد مأمون همين " فضل بن سهل سرخسي " بود.

ادارهء امور لشكري و كشوري هر دو در دست او قرار داشت و مأمون به او لقب " ذوالرياستين " داده بود. او علاوه بر علم و ادب، از هوش و استعداد سياسي بهرهء كافي داشت. وي از اعقاب خاندان " نوبخت " دانشمند معروف نجوم بود و به همين جهت او و برادرش را كه از طرف خليفه فرماندار عراق بود " نوبختي " مي‌گفتند. پدر او " سهل " هم مردي روشنفكر بود. او سابقا زرتشتي بود كه قبل از رسيدن خلافت به هارون، اسلام را پذيرفت و توسط جعفر برمكي، به دستگاه خلافت راه يافت و فضل پسر سهل چنان موقعيتي به دست آورد كه هارون او را مربي فرزندش مأمون قرار داد.

از حجاز تا خراسان امام در طول راه حجاز تا بصره در هر شهري به مناسبت، با مردم مذاكراتي داشت.

از بصره تا خرمشهر (محمرهء آن روز) از راه آب و از خرمشهر به اهواز و سپس از راه اراك، ري، نيشابور مسافرت ادامه يافت، بالأخره روز 10 ماه شوال 201 هجري قمري اين قافله به مرو رسيد.

(١٣٢٣)

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، بنو عباس (1)، شهر شوال المكرم (1)، خراسان (1)، القتل (1)

" انتقال خلافت از سلسله بني عباس به آل علي؟! " مگر همين مأمون نبود كه براي احراز مقام خلافت، به كشتن برادر خود " امين " نه تنها رضايت بلكه فرمان قتل داده بود؟!

مشاوره مأمون به منظور يافتن راه حل مناسبي براي رهايي از بن بست‌هاي سياسي و اجتماعي و رواني موجود و ايجاد خوش بيني در ميان عامه از طريق تغيير روش در كارهاي جاري، قرار شد قدم تازه اي برداشته شود و اقدام مناسبي در سطحي وسيع صورت پذيرد.

اين كار از مأمون شروع شد و خود او هم نخستين قدم را براي اجراي مرحله به مرحلهء اين امر جديد برداشت. با بزرگترين شخصيت سياسي آن روز، كه از همه هم به خودش نزديكتر بود، اقدام جديد و طرح نوي افكند.

فضل بن سهل كه بود؟

در حوادثي كه بعد از هارون اتفاق افتاد تا استقرار خلافت مأمون، مغز متفكر و مشاور مورد اعتماد مأمون همين " فضل بن سهل سرخسي " بود.

ادارهء امور لشكري و كشوري هر دو در دست او قرار داشت و مأمون به او لقب " ذوالرياستين " داده بود. او علاوه بر علم و ادب، از هوش و استعداد سياسي بهرهء كافي داشت. وي از اعقاب خاندان " نوبخت " دانشمند معروف نجوم بود و به همين جهت او و برادرش را كه از طرف خليفه فرماندار عراق بود " نوبختي " مي‌گفتند. پدر او " سهل " هم مردي روشنفكر بود. او سابقا زرتشتي بود كه قبل از رسيدن خلافت به هارون، اسلام را پذيرفت و توسط جعفر برمكي، به دستگاه خلافت راه يافت و فضل پسر سهل چنان موقعيتي به دست آورد كه هارون او را مربي فرزندش مأمون قرار داد.

از حجاز تا خراسان امام در طول راه حجاز تا بصره در هر شهري به مناسبت، با مردم مذاكراتي داشت.

از بصره تا خرمشهر (محمرهء آن روز) از راه آب و از خرمشهر به اهواز و سپس از راه اراك، ري، نيشابور مسافرت ادامه يافت، بالأخره روز 10 ماه شوال 201 هجري قمري اين قافله به مرو رسيد.

(١٣٢٣)

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، بنو عباس (1)، شهر شوال المكرم (1)، خراسان (1)، القتل (1)

طبقات مختلف مردم كه از جريان اين دعوت آگاه شده بودند به عناوين مختلف آن را مغتنم مي‌شمردند.
زيرا از جمله فرصت‌هاي ذيقيمت، مطالبي بود كه مردم علاقمند مي‌توانستند بدون واسطه در چنان موقعيتي از امام فراگيرند، امامي كه وارث آنهمه خاطرات از فداكاريها و تحمل مشكلات و تنها يادگار علم و تقواي پيغمبر گرامي اسلام، و يگانه عالم به حقايق قرآن بود، و تا آن زمان دسترسي به او واستفاده از كمالات آن حضرت، براي همه بي اشكال نبود. بنابراين، اكنون كه شرايط تا حدي مساعد شده است، بايد از موقعيت، حداكثر استفاده را كرد.
شهر نيشابور شهر نيشابور كه مركزيت علمي خاصي داشت، از جمله شهرهايي بود كه اين تقاضا شديدا از طرف مردم و به خصوص طبقهٔ دانشمندان آن شهر كه پايگاه علمي قابل ملاحظه اي بود ابراز شد. و بيانات آن حضرت در چنان شرايط و موقعيتي كه در آن مسئلهٔ توحيد اسلامي را به عنوان مايهٔ نجات و امن و اطمينان بيان كرده و سپس شرطي براي حصول آن نتيجه قرار داده است، جالب توجه و قابل تأمل است.
امام با چهرهٔ جذاب و متين خود در حالي كه لباسي ساده به تن داشت در برابر همگي مردم كه از طبقات مختلف بودند قرار گرفت. همه در انتظار شنيدن بياناتش بر سر پا ايستاده بودند و فريادهاي شوق از جمعيت بلند بود.
دو نفر از محترم ترين و سرشناس ترين مردم حاضر، با صداي بلند ندا دادند كه اي مردم آرام باشيد تا امام سخن بگويد. همه خاموش شدند: تنها صدايي كه شنيده مي‌شد صداي امام (عليه السلام) بود. كه حديث معروف " سلسلة الذهب " را بيان مي‌كرد:
اينك متن حديث " حدثني ابي العبد الصالح موسي بن جعفر الكاظم قال جعفر بن محمد الصادق حدثني محمد بن علي الباقر علي بن الحسين زين العابدين الحسين بن علي سيد الشهداء أمير المؤمنين علي بن ابيطالب اخي وابن عمي رسول الله محمدبن عبد الله

(١٣٢٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب سلسلة الذهب لأحمد بن علي بن حجر (1)، الحسين بن علي (1)، علي بن الحسين (1)، موسي بن جعفر (1)، محمد بن علي (1)، جعفر بن محمد (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

طبقات مختلف مردم كه از جريان اين دعوت آگاه شده بودند به عناوين مختلف آن را مغتنم مي‌شمردند.
زيرا از جمله فرصت‌هاي ذيقيمت، مطالبي بود كه مردم علاقمند مي‌توانستند بدون واسطه در چنان موقعيتي از امام فراگيرند، امامي كه وارث آنهمه خاطرات از فداكاريها و تحمل مشكلات و تنها يادگار علم و تقواي پيغمبر گرامي اسلام، و يگانه عالم به حقايق قرآن بود، و تا آن زمان دسترسي به او واستفاده از كمالات آن حضرت، براي همه بي اشكال نبود. بنابراين، اكنون كه شرايط تا حدي مساعد شده است، بايد از موقعيت، حداكثر استفاده را كرد.
شهر نيشابور شهر نيشابور كه مركزيت علمي خاصي داشت، از جمله شهرهايي بود كه اين تقاضا شديدا از طرف مردم و به خصوص طبقهء دانشمندان آن شهر كه پايگاه علمي قابل ملاحظه اي بود ابراز شد. و بيانات آن حضرت در چنان شرايط و موقعيتي كه در آن مسئلهء توحيد اسلامي را به عنوان مايهء نجات و امن و اطمينان بيان كرده و سپس شرطي براي حصول آن نتيجه قرار داده است، جالب توجه و قابل تأمل است.
امام با چهرهء جذاب و متين خود در حالي كه لباسي ساده به تن داشت در برابر همگي مردم كه از طبقات مختلف بودند قرار گرفت. همه در انتظار شنيدن بياناتش بر سر پا ايستاده بودند و فريادهاي شوق از جمعيت بلند بود.
دو نفر از محترم ترين و سرشناس ترين مردم حاضر، با صداي بلند ندا دادند كه اي مردم آرام باشيد تا امام سخن بگويد. همه خاموش شدند: تنها صدايي كه شنيده مي‌شد صداي امام (عليه السلام) بود. كه حديث معروف " سلسلة الذهب " را بيان مي‌كرد:
اينك متن حديث " حدثني ابي العبد الصالح موسي بن جعفر الكاظم قال جعفر بن محمد الصادق حدثني محمد بن علي الباقر علي بن الحسين زين العابدين الحسين بن علي سيد الشهداء أمير المؤمنين علي بن ابيطالب اخي وابن عمي رسول الله محمدبن عبد الله
(١٣٢٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب سلسلة الذهب لأحمد بن علي بن حجر (1)، الحسين بن علي (1)، علي بن الحسين (1)، موسي بن جعفر (1)، محمد بن علي (1)، جعفر بن محمد (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

حدثني جبرئيل: قال: سمعت رب العزة سبحانه و تعالي يقول: " كلمة لا إله الا الله حصني، فمن قالها دخل حصني، و من دخل حصني امن من عذابي ". صدق الله سبحانه وصدق جبرئيل وصدق رسوله والأئمه (ع) ".

آري امام رضا (عليه السلام) در شهر نيشابور در پاسخ تقاضاي مردم و خواهش بزرگان و دانشمندان آن روز در اجتماعي كه هزاران تن در آن گرد آمده بودند و در انتظار شنيدن جملاتي از آن حضرت بودند تا روشنگر راه زندگي آنان باشد، مطلبي را بيان كرد.

امام سخن از جهان بيني توحيدي اسلام سخن به ميان آورد. با مقدمه اي بسيار جالب و گيرا، حديث توحيد را مطرح كرد. با توجه به اينكه بايد مأموريت واقعي خود را از نظر رهبري انجام داده و مسأله‌اي اساسي را عنوان كرده با شد، نه اينكه از يك گوشهء زندگي، يك مطلب ساده اي را به عنوان پند و موعظه يادآوري كند، آن هم در آن دوره كه از هر پند و موعظه‌اي تنها در راه هدفهاي شخصي، سياسي، اجتماعي حاكم، استفاده يا سوء استفاده مي‌شد. آري امام حديث توحيد را، از قول خداي بزرگ كه همهء عوالم هستي را آفريده است مطرح كرد. كلمة لا إله الا الله حصني ... " توحيدي كه همهء افراد و همهء ملتها را از همهء نكبتها و عذاب‌ها نجات مي‌بخشد.

توحيدي كه دور بودن از آن و رعايت نكردن آن در متن زندگي، مستلزم همه گونه اسارتها و نكبتها و سختي‌ها در اين جهان و آن جهان است.

آري توحيدي را كه اسلام مطرح كرده بود و آن را تنها وسيلهء رسيدن به فلاح و صلاح معرفي كرده است به ياد آورد.

بعد از بيان آن حديث، وقتي قافله خواست حركت كند، امام سر از هودج. بيرون آورد به طوري كه توجه همهء مردمي را كه جمع شده بودند جلب كرد، مثل اينكه مي‌خواست مطلب ديگري بگويد.

آري مي‌خواستند با زمينهء مساعدتري كه ايجاد كرده بود مطلب مكمل و اساسي را يادآوري كند، لذا افزود:

" و لكن بشرطها وشروطها " و سپس اشاره به خود كرد و ادامه داد: " وانا من شروطها "

(١٣٢٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، التصديق (1)، الصدق (1)

اشاره به اينكه مسألة ولايت به معناي صحيح آن، تكميل كنندهء توحيد است، اگر مسئله سرپرستي و رهبري عادلانه و آگاهانه، در جامعهء مسلمين حل نشود، يگانه پرستي استقرار نخواهد يافت و باز هم طاغوتها به جاي لاهوت خواهند نشست و حكمروايي خواهند نمود.
ورود به مرو امام همراه قافله، روز دهم ماه شوال به مرو پايتخت كشور بزرگ اسلامي آن روز رسيد.
چنانچه نوشته اند چند فرسخ مانده به شهر مورد استقبال مأمون و فضل بن سهل و گروه كثيري از بزرگان آل عباس و علويين قرار گرفت.
بعد از چند روز كه به عنوان استراحت و رفع خستگي راه گذشت، مذاكرات آغاز شد.
مأمون پيشنهاد خود را مبني بر واگذاري خلافت به آن حضرت مطرح كرد.
امام از پذيرفتن آن امتناع نمود.
بسياري از مردم و حتي فضل بن سهل از اينكه امام چنين پيشنهاد جالبي را نمي‌پذيرفت، در شگفت ماندند.
عدم پذيرش پيشنهاد مأمون اينجا يك سوال مطرح است. و آن اينكه چرا امام رضا با اينكه به خوبي از موقعيت و نقش رهبر، آگاه است و مي‌داند كه يك رهبر چه تأثير عميق و همه جانبه اي در طريق اصلاح يا افساد جامعه دارد و چگونهء همهء نيروها و انديشه‌هاي افراد و جامعه با يك رهبري شايسته، براي اصلاحات، بسيج مي‌شوند و با وجود رهبري فاسد، و خودكامه، همه چيز حتي كارهايي كه ظاهرا كار شايسته معرفي شده اند، در راه بيشتر غافل نگاهداشتن مردم، نمي‌توانند مؤثر باشند و نه تنها رجحان عادي خود را از دست مي‌دهند، بلكه اثر نامطلوبي هم در گمراهي و فريب مردم خواهند داشت، با همهء اينها چرا امام (عليه السلام)، اين پيشنهاد را نپذيرفت؟
بايد ديد آيا امام مي‌توانست پيشنهاد امامت و زمامداري را بپذيرد و آنگاه اوضاعي را كه در طول نيم قرن بر اثر خلافكاري‌هاي بني عباس پيش آمده بود به حال خود بگذارد؟!
(١٣٢٦)
صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، شهر شوال المكرم (1)

اشاره به اينكه مسألة ولايت به معناي صحيح آن، تكميل كنندهء توحيد است، اگر مسئله سرپرستي و رهبري عادلانه و آگاهانه، در جامعهء مسلمين حل نشود، يگانه پرستي استقرار نخواهد يافت و باز هم طاغوتها به جاي لاهوت خواهند نشست و حكمروايي خواهند نمود.
ورود به مرو امام همراه قافله، روز دهم ماه شوال به مرو پايتخت كشور بزرگ اسلامي آن روز رسيد.
چنانچه نوشته اند چند فرسخ مانده به شهر مورد استقبال مأمون و فضل بن سهل و گروه كثيري از بزرگان آل عباس و علويين قرار گرفت.
بعد از چند روز كه به عنوان استراحت و رفع خستگي راه گذشت، مذاكرات آغاز شد.
مأمون پيشنهاد خود را مبني بر واگذاري خلافت به آن حضرت مطرح كرد.
امام از پذيرفتن آن امتناع نمود.
بسياري از مردم و حتي فضل بن سهل از اينكه امام چنين پيشنهاد جالبي را نمي‌پذيرفت، در شگفت ماندند.
عدم پذيرش پيشنهاد مأمون اينجا يك سوال مطرح است. و آن اينكه چرا امام رضا با اينكه به خوبي از موقعيت و نقش رهبر، آگاه است و مي‌داند كه يك رهبر چه تأثير عميق و همه جانبه اي در طريق اصلاح يا افساد جامعه دارد و چگونهء همهء نيروها و انديشه‌هاي افراد و جامعه با يك رهبري شايسته، براي اصلاحات، بسيج مي‌شوند و با وجود رهبري فاسد، و خودكامه، همه چيز حتي كارهايي كه ظاهرا كار شايسته معرفي شده اند، در راه بيشتر غافل نگاهداشتن مردم، نمي‌توانند مؤثر باشند و نه تنها رجحان عادي خود را از دست مي‌دهند، بلكه اثر نامطلوبي هم در گمراهي و فريب مردم خواهند داشت، با همهء اينها چرا امام (عليه السلام)، اين پيشنهاد را نپذيرفت؟
بايد ديد آيا امام مي‌توانست پيشنهاد امامت و زمامداري را بپذيرد و آنگاه اوضاعي را كه در طول نيم قرن بر اثر خلافكاري‌هاي بني عباس پيش آمده بود به حال خود بگذارد؟!
(١٣٢٦)
صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، شهر شوال المكرم (1)
آيا ممكن بود مثلا قطيعه بخش‌هاي منصور (1) را كه به منظور در خدمت گرفتن افراد مؤثر يا لااقل يا به عنوان حق سكوت برخي از آنان، بخشيده بود، بدان صورت كه منابع درآمدهاي سرشار را در انحصار عده اي معدود و مخصوص قرار داده بود، ناديده گيرد؟!

اگر امام رضا (عليه السلام) بخواهد اقداماتي اساسي در زمينهء اصلاحات اجتماعي بنمايد و طبق وظيفهء امامت خود ريشه‌هاي فساد را كه خوب مي‌شناخت از بيخ و بن براندازد بايد ديد با چه مسائلي روبرو مي‌شود؟
اساسا آيا خود مأمون و خاندانش و كساني كه او به كارها گمارده بود، با همهء منافع سرشاري كه ا ز اموال عامه داشتند، مي‌بايست بر سر پست‌هاي خود باقي بمانند و به سوء استفاده ادامه دهند! منتها در زير سايهء حكومت امام! آن هم امام بر حق، امامي كه خواستاران عدل اسلامي آرزوي بسط يد و اعمال قدرت و حاكميت آنان را داشتند!
آيا از جمله قدمهاي اوليه در اين مورد، اين نبود كه از غاصبان اموال عمومي و كساني كه منابع ثروت را در انحصار خود قرار داده بودند، خلع يد به عمل آيد و دستهاي آنان از دخالت در امور عامه قطع گردد؟ البته چرا.
و آيا كنار گذاشتن صاحبان مشاغل مهم كه با بند و بست‌ها و در سايهء نظام خودكامگي خويشاوندي، آن پست‌ها را به دست آورده بودند. در صدر يك برنامه اصلاحي قرار نداشت؟ باز هم چرا.
اما از آن حضرت قطع كردن حقوقهاي بي حسابي كه بدون انجام كمترين كار مفيدي به دست كثيري از شاغلين امور عامه مي‌رسيد، با تأمل در آثار و نتايج جلوگيري از منافع نامشروع و اشرافي‌گري ها در لباس‌هاي حق به جانب و اغفالگرانه بنام اسلام، و بي
1. مراد از قطيعه يا إقطاع عبارت از اين است كه اراضي و اموال متعلق به عموم را كه تمامي مردم يك سرزمين در آنها حقوق مساوي دارند به اشخاص خاص و نور چشمي‌هاي مورد نظر واگذار شود و منافع سرشار عمومي در انحصار طبقه اي ممتاز و سرشناس قرار گيرد و ديگران از آن، محروم و بي بهره بمانند. از جمله در زمان منصور به عنوان دستمزد همكاريها و يا احيانا حق السكوت در برابر اقدامات غير عادلانه به بعضي از عمال و كارداران، اراضي وسيعي واگذار مي‌شد تا وضع روبه راهي داشته باشند و طغيان و عصياني عليه اقدامات جاري رخ ندهد.
(١٣٢٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، اللبس (1)

مبالاتي ها، چگونه مي‌توانست مورد عمل و اجرا قرار گيرد؟ تصور اين موقعيت‌ها شايد تا حدودي زمينه اي را كه اين پيشنهاد در آن مطرح مي‌شد روشن كند و تا حدي تصور شود كه امام (عليه السلام) در چه وضعي قرار داشت و در برابر اين تقاضا و پيشنهاد، چه عكس العملي مي‌توانست داشته باشد؟
او كه اهل سكوت در برابر مظالم نبود تا به همين اندازه كه به عنوان " رياست " دست يابد قانع باشد، و براي آنكه مبادا ناراضي درست شود همهٔ بي بند و باريها را به حال خود بگذارد! مگر نه اين است كه طبق گفتهٔ علي (عليه السلام): " حكومت از آن جهت خواستني است كه حق برپا گردد، و ظلم و باطل از پاي درآيد ".
براي تحقق بخشيدن به اين اصل، يك سلسله دگرگونيهاي بنيادي و تغييرات اساسي لازم و واجب بود كه امام مي‌بايست آنها را انجام مي‌داد.
البته شرايط اين كارها تا آنجا كه مربوط به كارداني امام بود، محققا وجود داشت. اما آيا طرف ديگر قضيه محيط و موقعيت كلي آن جامعه نبود؟ بايد ديد پذيرش محيط و امكانات زماني و مكاني تا چه حد مساعد بود؟ آيا امكان آنهمه اصلاحات ريشه دار، با پذيرفتن آن پيشنهاد، وجود داشت؟ محققا جواب منفي است.
اما در هر حال اگر شرايط لازم براي يك اقدام اساسي و عميق، محقق و حاصل نيست آيا نبايد در راه حصول و تحقق آنها كوشيد؟ البته جواب مثبت است.
اينجاست كه رمزي از عكس العمل امام، بدست مي‌آيد. او كاري كرد كه اين زمينه‌ها آماده شود، روشن شود كه هر عزل و نصبي در اين وضع موجود، بر خلاف مصلحت عامه است. بايد قبل از هر چيز ماهيت و باطن دستگاه موجود، با وضعي معقول معرفي شود.
زيرا اوضاع و احوال، طوري وانمود شده بود كه تودهٔ مردم، از ماهيت دستگاه حاكم سر در نياورد و سر مردم به امور جزئي گرم باشد و همهٔ طبقات هر كدام به نحوي سرگرم و دلخوش باشند.
طرح مسألهٔ ولايتعهدي امام امام (عليه السلام) مصلحت نخستين را در اين ديد كه پيشنهاد قبول خلافت را كه بسيار هم
(١٣٢٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)
سطحي بود نپذيرد.

اما مأمون هم كه با همهء زيركي خود چنين طرحي را تهيه كرده بود، محققا نمي‌توانست با همين يك جواب " نفي امام " دست بردارد.
اين بود كه مرحلهء دوم از نقشه اي را كه انديشيده بود مطرح كرد و آن اين پيشنهاد بود كه امام بعد از وي رأسا عهده دار امور شود و هر جرياني را كه مايل است مورد اجرا قرار دهد، يعني قبول كند كه " ولي عهد " باشد.
البته مفهوم پذيرش اين مطلب هم تا اندازه اي اين بود كه قانوني بودن آن حكومت، مورد قبول ضمني امام قرار گيرد! و تا اتمام زمان مأمون، در برابر كارهايي كه مي‌شود سكوتي كه حاكي از رضاست از طرف امام رعايت شود! و با تمام شدن دورهء مأمون، نوبت به امام برسد! قبل از آن، حالت انتظار است و بنابراين با حضور امام است كه به كارهاي خلافت سروسامان داده مي‌شود!!
با اين حال بايد ديد اين حالت آيا به منزلهء تصويب امور جاري، بلكه امور گذشته تلقي نمي‌شد؟
اينجاست كه سر گفتار امام در برابر اصرار مأمون تا اندازه اي آشكار مي‌شود كه به اين مضمون اشاره فرمود:
" اگر ناچار بايد اين پيشنهاد را بپذيرم، مشروط بر اين است كه در هيچ امري از امور مربوط از: حكومت، قضاء، فتوي، عزل و نصب، شركت و دخالتي نداشته باشم! " به عبارت ديگر " نبايد به نام من كارهايي صورت گيرد و يا قلمداد شود كه با وجود آنكه من در اين دستگاه حضور دارم آن كارها انجام مي‌گيرد، تصميماتي اجراء مي‌شود كه من ناظر آنها هستم با توجه به آنكه صاحب منصبي عالي هستم و بنابراين كارها مورد رضايت ضمني من است!! نه. به هيچ وجه ".
آري امام چگونه مي‌توانست مهره اي بي اراده در چنان دستگاهي باشد كه امور اساسي آن مورد تصويب اسلام نيست. به هر حال موقعيت عجيبي است كه در تاريخ اسلام پيش آمده است. هر كس در اين زمينه به دنبال هدف و مقصدي به تناسب

شخصيت و موقعيت خويش است. هدف و مقصد امام نيز جز احياء حقايق دين، و استفاده از هر موقعيتي براي معرفي چهرهء واقعي دين نمي‌تواند بود. " قل كل متربص فتربصوا " (1). بگو همه در انتظارند كه چه مي‌شود، شما هم منتظر نتيجهء جريان باشيد.

تنظيم عهدنامه پس از مباحثات طولاني تبادل نظرهاي مختلف در سطوح گوناگون، بالاخره قرار شد مأمون عهده نامه اي مبني بر تجليل از مقام شايستهء امام بنويسد و ضمنا آن حضرت را به عنوان كسي كه شايسته ترين فرد براي احراز مقام خلافت است، معرفي نمايد، تا همهء طبقات مردم، او را " ولي عهد " و جانشين مأمون براي رهبري جامعه اسلامي! " بشناسند.

عهدنامهء مأمون بعضي از تاريخ نويسان ادعا كرده اند كه نسخهء اصلي اين عهدنامه را ديده اند و آن را هم در تاريخ خود منعكس كرده اند (از جمله: علي بن عيسي اربلي، در كتاب كشف الغمه در سال 726 هجري). ولي چون آن عهدنامه با عبارات مختلف نقل شده است و با كوششي كه براي بدست آوردن نسخهء اصلي آن (اگر در ايران وجود داشته باشد) به عمل آمد، نتيجه اي حاصل نشد. از طرفي نمي‌توان تمام آنچه را كه از قول امام (عليه السلام) نقل شده است به آن حضرت نسبت داد، از اين جهت، تنها به رؤس مطالبي كه در اين عهدنامه منعكس است اشاره مي‌شود.

نكات اساسي مأمون در ضمن اين نوشتهء تاريخي چند موضوع را يادآوري كرده است:

1. دين اسلام را به عنوان دين برگزيدهء خدا كه همگي پيغمبران مأمور ابلاغ آن، به مردم بوده اند معرفي مي‌كند.

2. مسأله خاتميت پيغمبر اسلام را و اين كه آن حضرت، تكليف رسالت خود را به بهترين وجه انجام داد، يادآور مي‌شود.

1. سوره طه آيه 138.

صفحهمفاتيح البحث: دولة ايران (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، علي بن عيسي (1)، سورة طه (1)

شخصيت و موقعيت خويش است. هدف و مقصد امام نيز جز احياء حقايق دين، و استفاده از هر موقعيتي براي معرفي چهرهء واقعي دين نمي‌تواند بود. " قل كل متربص فتربصوا " (1). بگو همه در انتظارند كه چه مي‌شود، شما هم منتظر نتيجهء جريان باشيد.

تنظيم عهدنامه پس از مباحثات طولاني تبادل نظرهاي مختلف در سطوح گوناگون، بالاخره قرار شد مأمون عهده نامه اي مبني بر تجليل از مقام شايستهء امام بنويسد و ضمنا آن حضرت را به عنوان كسي كه شايسته ترين فرد براي احراز مقام خلافت است، معرفي نمايد، تا همهء طبقات مردم، او را " ولي عهد " و جانشين مأمون براي رهبري جامعه اسلامي! " بشناسند.

عهدنامهء مأمون بعضي از تاريخ نويسان ادعا كرده اند كه نسخهء اصلي اين عهدنامه را ديده اند و آن را هم در تاريخ خود منعكس كرده اند (از جمله: علي بن عيسي اربلي، در كتاب كشف الغمه در سال 726 هجري). ولي چون آن عهدنامه با عبارات مختلف نقل شده است و با كوششي كه براي بدست آوردن نسخهء اصلي آن (اگر در ايران وجود داشته باشد) به عمل آمد، نتيجه اي حاصل نشد. از طرفي نمي‌توان تمام آنچه را كه از قول امام (عليه السلام) نقل شده است به آن حضرت نسبت داد، از اين جهت، تنها به رؤس مطالبي كه در اين عهدنامه منعكس است اشاره مي‌شود.

نكات اساسي مأمون در ضمن اين نوشتهء تاريخي چند موضوع را يادآوري كرده است:

1. دين اسلام را به عنوان دين برگزيدهء خدا كه همگي پيغمبران مأمور ابلاغ آن، به مردم بوده اند معرفي مي‌كند.

2. مسأله خاتميت پيغمبر اسلام را و اين كه آن حضرت، تكليف رسالت خود را به بهترين وجه انجام داد، يادآور مي‌شود.

1. سوره طه آيه 138.

(۱۳۳۰)

صفحهمفاتيح البحث: دولة ايران (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، علي بن عيسي (1)، سورة طه (1)

شخصيت و موقعيت خويش است. هدف و مقصد امام نيز جز احياء حقايق دين، و استفاده از هر موقعيتي براي معرفي چهرهء واقعي دين نمي‌تواند بود. " قل كل متربص فتربصوا " (1). بگو همه در انتظارند كه چه مي‌شود، شما هم منتظر نتيجهء جريان باشيد.
تنظيم عهدنامه پس از مباحثات طولاني تبادل نظرهاي مختلف در سطوح گوناگون، بالاخره قرار شد مأمون عهده نامه اي مبني بر تجليل از مقام شايستهء امام بنويسد و ضمنا آن حضرت را به عنوان كسي كه شايسته ترين فرد براي احراز مقام خلافت است، معرفي نمايد، تا همهء طبقات مردم، او را " ولي عهد " و جانشين مأمون براي رهبري جامعه اسلامي! " بشناسند.
عهدنامهء مأمون بعضي از تاريخ نويسان ادعا كرده اند كه نسخهء اصلي اين عهدنامه را ديده اند و آن را هم در تاريخ خود منعكس كرده اند (از جمله: علي بن عيسي اربلي، در كتاب كشف الغمه در سال 726 هجري). ولي چون آن عهدنامه با عبارات مختلف نقل شده است و با كوششي كه براي بدست آوردن نسخهء اصلي آن (اگر در ايران وجود داشته باشد) به عمل آمد، نتيجه اي حاصل نشد. از طرفي نمي‌توان تمام آنچه را كه از قول امام (عليه السلام) نقل شده است به آن حضرت نسبت داد، از اين جهت، تنها به رؤس مطالبي كه در اين عهدنامه منعكس است اشاره مي‌شود.
نكات اساسي مأمون در ضمن اين نوشتهء تاريخي چند موضوع را يادآوري كرده است:
1. دين اسلام را به عنوان دين برگزيدهء خدا كه همگي پيغمبران مأمور ابلاغ آن، به مردم بوده اند معرفي مي‌كند.
2. مسأله خاتميت پيغمبر اسلام را و اين كه آن حضرت، تكليف رسالت خود را به بهترين وجه انجام داد، يادآور مي‌شود.
1. سوره طه آيه 138.
(١٣٣٠)
صفحهمفاتيح البحث: دولة ايران (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، علي بن عيسي (1)، سورة طه (1)
3. موضوع بسيار مهم و مؤثر در بقاي جامعهء اسلامي را مسأله رهبري و خلافت و جانشيني مي‌شمارد.
و در ضمن تكاليف متقابل رهبران و مردم را گوشزد مي‌كند و اشاره مي‌كند كه در صورت عدم هم آهنگي و رعايت نشدن حقوق متقابل دستگاه

رهبري و جامعه، در امور زندگي اجتماعي، پراكندگي حاصل خواهد شد و مقدمات غلبهء دشمنان فراهم خواهد گرديد.
4. مسأله مسؤوليت رهبري را مطرح مي‌كند كه چگونه بايد يك پيشوا در راه اقامهء عدل كوشا باشد و متوجه باشد كه مسؤول پاسخگويي به كمترين ظلم و ستم و كوتاهي در امور خواهد بود كه در قلمرو فرمانروايي او صورت مي‌گيرد، به خصوص غفلت و يا تجاوزي كه در مورد امت انجام مي‌گيرد و از روي خودخواهي و خلافت مصالح عامه باشد.
5. بيان رؤس برنامه‌هاي رهبران و پيشوايان، دربارهء حفظ وحدت جامعه و رفتار متناسب به طوريكه دستگاه فرمانداري، مورد اعتماد افراد جامعه قرار گيرد. ومأمن و مرجع مطمئني براي مردم باشد.
مانع ايجاد نفاق‌ها، پراكندگيها در ميان مردم شود (و به طور مسلم خودش در صدد نفاق افكني و ايجاد پراكندگي نباشد) كه اين نفاق‌ها و خصومت‌هاي داخلي و بي مورد، موجب خسران دين و دنيا خواهد شد.
سپس به مسأله مهم تعيين خط مشي امت اسلامي بعد از هر خليفه مي‌پردازد.
پس از آنكه احساس خود را از سنگيني بار خلافت و شرايط بسيار مهم و ضروري كه يك پيشوا بايد داشته باشد يادآور شده، اضافه مي‌كند كه او با توجه به اين شرايط و اهليت و صلاحيت كه امامت و فرمانروايي لازم دارد، مدتها در انديشهء اين بود كه فرد شايسته اي را براي اين امر مهم در نظر بگيرد، تا به عنوان يك تكليف، وي را به جامعهء اسلامي معرفي كند.
بعد از ذكر شمه اي از كوششهاي خود و تحقيقات وتتبعاتي كه در اين زمينه به عمل آورده است و در آن صلاح امت اسلامي را در نظر گرفته است حاصل تلاش خود را در

اين جهت خلاصه مي‌كند كه: " علي بن موسي بن جعفر (رضا) " را به عنوان كسي كه از هر جهت، شايستگي دارد و از جهت ورع و دينداري و علم و دانش و ساير فضايل در مورد او اتفاق كلمه وجود دارد، معرفي كند.
در پايان آن نوشته، جريان بيعت همهء بزرگان و اعضاء خاندان خود را در مورد جانشيني امام، بيان مي‌كند كه چگونه آنان، آگاهانه و آزادانه آن را پذيرا شدند و مصلحت عامه را به مصلحت فردي و قبيلگي ترجيح داده اند.
و اظهار اميدواري ميكند كه اين موضوع در ايجاد الفت اسلامي، حفظ نفوس و جمع شدن از پراكندگيها، رفع ضديت‌ها و نيز استحكام مرزها، تقويت دين، شكست دشمنان حق و استقامت يافتن كارها مؤثر خواهد بود.
و بالاخره از همگان مي‌خواهد كه هر چه زودتر و با آغوشي باز آنان نيز اين ا مر را بپذيرند و با امام رضا به عنوان وليعهد! بيعت نمايند و شكرگزار باشند. و هر چه زودتر در مورد اطاعت از خدا و خليفهء خود، بر يكديگر پيشي گيرند.
امام و عهدنامهء مأمون مسلم است كه در تنظيم اين عهدنامه عنايت و دقت فوق العاده‌اي به كار رفته است. و اصرار و تاكيد فراواني بوده است كه امام هم مطلبي در زمينهء پذيرش اين مقام بيان كند.
تا بعدا در تمام اقطار و نواحي كشور اسلامي آن روز، انتشار يابد! موقعيت، از جهات مختلف، حساس و قابل توجه است.
بايستي در اين موقعيت ممتاز به مردم و اعضاء جامعهء اسلامي گوشزد شود كه متوجه باشند، تحت عنوان خلافت اسلامي چه كارهاي نامناسبي انجام گرفته است و بالأخص در مورد اهل بيت پيامبر و امامان شايستهء معصوم (عليه السلام) چه كوتاهي‌هايي شده است كه جامعهء اسلامي نيز قهرا مشمول اين محروميت و ستم‌ها قرار گرفته است، از اين جهت كه قرنها از پيشوايان شايسته بي بهره بوده اند.
امروز كه زمينه طوري مساعد شده است كه از طرف يك مقام رسمي، عدولي در اين جهت ابراز مي‌شود و حال آنكه قبلا از طرف حكام و عمال ايشان، در مورد شايستگان
(۱۳۳۲)
صفحهمفاتيح البحث: موسي بن جعفر (1)
امت اسلامي نه تنها بي اعتنايي‌ها مي‌شد، بلكه ائمهء بر حق و طرفداران آنان مورد آزار و شكنجه و كشتار قرار مي‌گرفتند، بنابراين اگر قرار است، امام، مطالبي را يادآوري كند بايد طوري باشد كه باز هم در بيدار ساختن جامعه و تعيين تكليف مردم در اين زمينه‌ها مؤثر باشد و اين كار، در يك

مرحله از آگاهي و در موقعيت فعلي، به دست خود دستگاه حاكم انجام گيرد.

لذا در نوشتهء مختصر منسوب به امام بعد از حمد و ثناي خدا مطالب زير يادآوري شده است:

بعد از حمد و ثناي پروردگار:

درباره ذكر صفاتي از خدا به نحوي بسيار جالب از آگاهي مطلق خدا از خيانت ديده‌ها و نقشه‌هاي پنهاني كه در سينه‌هاست ياد شده است و نوشته اند: " ألحمدلله الفعال لما يشاء ... ". " يعلم خائنة الأعين و ما تخفي الصدور ". (1) سپس به نحوي شايسته از مظالم گذشته نسبت به اهل بيت پيامبر (عليه السلام) ياد شده است كه با توجه به انعكاس اين مطلب در چنين عهد نامه اي تاريخي، يك اقرار و اعتراف ضمني از دستگاه خلافت در مورد اين ستمگريها در گذشته و محكوم كردن آن‌ها به حساب مي‌آيد. و اشاره مي‌شود كه چگونه زمامداران و عمال حكومتهاي گذشته، موجبات سلب امنيت و اتلاف نفوس و ايجاد محدوديت‌ها و محروميت ها در مورد دوستداران اهل بيت و امامان معصوم را فراهم مي‌آورده اند.

(مسأله قطع رحم - فزع نفوس - اتلاف - فقر و محروميت طرفداران حق و عدالت، مطرح شده است).

بعد از اين مقدمه در مورد اصل پيشنهاد قبول خلافت بعد از مأمون، به مسأله ترس از پراكندگي دين و متزلزل شدن وضع مسلمين تكيه شده است و نوشته اند: " خوفا من شتات الدين، و اضطراب حبل المسلمين ".

1. سوره غافر آيه 19.

صفحهمفاتيح البحث: الفزع (1)، سورة غافر (1)

كه " اختلاف داخلي چه لطمه اي به حيثيت جامعه اسلامي خواهد زد و فرصتهايي بدست دشمنان خواهد داد ".
مطلبي كه يادآوري آن نيز جالب است - علاوه بر شرايطي كه بين امام و مأمون شفاها و قبلا مطرح شده بود مبني بر اينكه در امر مسؤوليت هيچ عزل و نصبي را به عهده نخواهد گرفت - اين شرطي است كه امام رضا اضافه كرد: " ... اگر من بعد از او زنده باشم ".
و روشن است كه جملهء " إن بقيت بعده " خودش خالي از يك نوع لطافت و اشارتي نيست، زيرا چيزي نگذشت كه امام بعد از اين جريانات، به شهادت رسيد. بعد از آن اجمالي از روش كار را در صورت تصدي كارها تذكر مي‌دهد:
پس از اينكه بار مسؤوليت خلافت به عهدهء او قرار گرفت. خط مشي اصلي در مورد همگان و به خصوص در مورد بني عباس بر مبناي اطاعت خدا و رسول خواهد بود.
" ان اعمل فيهم عامة وفي بني عباس خاصة، بطاعته وطاعة رسول الله ".
اصول كلي كار، بر اساس حفظ جان و ناموس و احترام نتايج تلاشهاي مردم وحفظ حدود و فرايض الهي است.
تأمين رضاي باري تعالي و صلاح امور امت و آسايش عباد و امنيت بلاد، سرلوحهء همهء كارها و برنامه‌ها است.
سپس با تذكر به اينكه اين‌ها عهد موكدي است كه مورد سؤال واقع خواهد شد و بالأخره با ذكر آيه " اوفوا بالعهد إن العهد كان عنه مسؤولا " (1) حضرت نوشتهء خود را تمام مي‌كند. و حضور شهود را نيز تذكر مي‌دهد.
شهود عهدنامه در طرف راست عهدنامه، عالم بزرگ دربار، " يحيي بن اكثم " قاضي القضاة دو بار چنين نوشت:
" شهد يحيي بن اكثم علي مضمون هذا المكتوب ظهره وبطنه وهو يسأل الله ان

1. اسراء آيه 34.

صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (2)، يحيي بن أكثم (2)، الشهادة (1)

يعرف أمير المؤمنين وكافة المسلمين بركة هذا العهد والميثاق ".
" يحيي پسر اكثم به صحت اين نوشته و آنچه در پشت و روي آن آمده گواه است. و از خدا مسئلت دارد كه خليفه و همهء مسلمانان را از بركت اين عهدنامه به خوبي آگاه و بهره‌مند گرداند ".
در طرف چپ، گواهي فضل بن سهل نوشته شد كه طي آن يادآوري شده بود:
" خليفه فرمان داده است كه اين عهدنامه هر دو صفحه اش در مدينه بين " روضه و منبر " خوانده شود تا همگي بني هاشم و شخصيت‌هاي برجستهء قريش و سرشناسان عرب از مضمون آن آگاهي يابند تا اعتراضات سفهاء و جهال و مشتي ياوه سرا پيش نيايد و البته راه حق آشكار خواهد شد ".
در آخرش هم تذكر داد كه: " اين چند سطر را فضل به دستور خليفه أمير المؤمنين در همين تاريخ نوشته است ".
برنامه‌هاي تشريفاتي:
قرار شد اجراء تشريفات بيعت، روز دهم ماه رمضان به عمل آيد. نخستين كسي كه دست بيعت در دست امام گذاشت به دستور خليفه " عباس فرزند مأمون " بود و بعد از او " فضل بن سهل " وزير اعظم، " يحيي بن اكثم " مفتي اعظم دستگاه خلافت،! " عبد الله بن طاهر ذواليمينين " (فرمانده سپاه مأمون) و سپس عموم اشراف و رجال بني عباس كه حاضر بودند دست بيعت به آن حضرت دادند.
حالا ديگر نوبت شعرا! منقبت گويان، و ناطقان و خطيبان شد كه معمولا در هر موقعيتي مي‌خواهند به اصطلاح، خودي نشان بدهند! و به تناسب همت خويش هنر ادبي خود را در خدمت آنچه مورد نظر است ارائه دهند! هر يك به تناسب درك و استعداد و علاقهء خود قصيده‌هايي بسازند و بخوانند! و اين كارها انجام شد! در خطبه‌هاي نماز جمعه نيز، خطيبان دربارهء آن حضرت سخن مي‌گفتند.
براي اينكه عامهء مردم نيز از اين دگرگوني‌ها به نحوي با اطلاع شوند و تغيير محسوس و چشمگيري را احساس كنند، قرار شد لباس و علامت‌هاي سياه، كه شعار آل عباس بود
(١٣٣٥)
صفحهمفاتيح البحث: شهر رمضان المبارك (1)، بنو عباس (1)، يحيي بن أكثم (1)، بنو هاشم (1)، اللبس (1)

به رنگ سبز تبديل شود.
زمزمه‌هاي مخالفت اين جريان تا اينجا با همهٔ پيچيدگيهاي سياسي که داشت به طور طبيعي پيش رفت، اما کم کم زمزمه‌هايي در گوشه و کنار پيدا شد. آنان که در سايهٔ حمايت اين دستگاه و حکام و فرمانروايان در ولايات مختلف از قلمرو وسيع اسلامي آن روز، ثروتهاي بي کران اندوخته بودند و زندگيهاي مرفه و آسوده‌اي پر از ناز و نعمتي براي خود ترتيب داده بودند، از نتايج و آثار اين اقدام، سخت نگران بودند و حق هم داشتند نگران باشند. آيا اين امر براي سوء استفاده چيان و هزار فاميل آن روز، قابل تحمل و حتي قابل تصور بوده است؟
آل علي که طبق انديشهٔ علي، خلافت را تنها براي برقراري حق و عدل و جلوگيري از ظلم و سوء استفاده ونفاق مي‌خواهند، با کساني که تار و پود زندگيشان از مجاري زور وزر تشکيل شده است چگونه مي‌توانند در کنار هم، همزيستي مسالمت آميزي داشته باشند؟!
مخالفان حسود و سوء استفاده گران ناراحت، سعي داشتند که به هر نحوي شده است در اشاعهٔ تخم بدبيني نسبت به آل علي بکوشند، حتي انتشار مي‌دادند که " امام رضا شيفتهٔ جاه و مقام است. زيرا به محض اينکه از طرف مأمون از او دعوتي به عمل آمد آن را اجابت کرد. بنابر اين چگونه مي‌توان طبق عقيدهٔ طرفدارانش، مردي زاهد و رهبري معنوي باشد؟ "
اما البته طرز رفتار امام، نقشه‌هاي آنان را بياثر و نقش بر آب کرد. بر خلاف انتظار آنان، گذشت زمان در ايجاد محبوبيت عامه و نفوذ همه جانبهٔ امام، به سرعت کمك مي‌کرد.
کينه توزهايي که مرتبا آثار و شواهد کمالات علمي و معنوي امام را مي‌ديدند، کساني که قبلا خودشان داعيه‌هايي در زمينهٔ علوم و کمالات داشته و موقعيت‌هايي براي خود کسب کرده بودند و با بودن امام پايه‌هاي مناصب سطحي خود را متزلزل ميديدند، آيا

مي توانستند بي تفاوت باشند؟! يحيي بن اكثم ها، بارها شاهد مباحثات عميق علمي امام با رؤساي ساير مذاهب و اديان بودند و چون خود را از آن فضايل و كمالات خالي و پياده مي‌ديدند، مسلما احساس حقارت مي‌كردند. آيا آنان اين شهامت را داشتند كه از وجود چنين مردي كه محيط كشور اسلامي را در شعاعي وسيع روشن ساخته است نه تنها ناراحت و متألم نباشند، بلكه او را هم تأييد و تقويت كنند؟!

اصولا بايد ديد كه در طول تاريخ اسلامي تا امروز آيا حسادت‌ها و جاه طلبي‌ها اجازه داده و مي‌دهد تا كساني كه به عنوان اسلام و امور وابستهٔ به آن، در چهره‌هاي مختلف از مزايا و ثروتها و احتراماتي بهره‌مند بوده و هستند چنانچه در موقعيتي قرار گيرند كه ديگري را شايسته تر از خود در راه خدمت به اسلام بيابند، حاضر باشند دست برادري و همكاري به يكديگر بدهند و خود را از خودخواهي و اسارت نفس و هوي پرستي، و جامعهٔ خود را از غفلت‌ها و چند دستگي‌ها نجات دهند؟

به عبارت ديگر " خود را براي اسلام و مسلمين بخواهند "، نه اسلام و مسلمين را براي خود.

بد نيست از باب نمونه به يكي از حوادثي كه در توجه به شكوه و عظمت معنوي امام مؤثر بود و مخالفان و اشخاص ذينفع از وضع موجود، نمي‌توانستند شاهد آن پيشرفت‌ها و عظمت‌ها باشند اشاره كنيم و آن پيشنهاد مأمون در مورد اقامهٔ نماز عيد توسط امام (عليه السلام) بود.

اجراي نماز عيد فطر در سال 202 هجري با اصرار مأمون قرار شد مراسم اجراي نماز عيد فطر توسط امام رضا (عليه السلام) انجام گيرد. باز هم امام براي اينكه بفهماند حاضر نيست آلت بي اراده براي اجراي مقاصد دستگاه خلافت باشد، از پذيرفتن اين پيشنهاد امتناع كرد. حاضر نبود كارهاي اساسي را كه به دست ديگران است ناديده بگيرد و از ميان آنهمه مسئوليت‌ها و مقررات اسلامي تنها به انجام مراسم و امور مصلحتي، قناعت كند و بگويد همين مقدار هم غنيمت است كه به ما احترامي مي‌گذارند، و نمازي چنين با عظمت برگزار مي‌شود!

(١٣٣٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، عيد الفطر (2)، يحيي بن أكثم (1)، الشهادة (2)

امام چه کرد؟

اما مأمون در برابر استنكاف امام، اصرار كرد كه به هر ترتيب باشد، مصلحت در اين است كه آن حضرت نماز را برگزار كند. در مرحلهء بعد، امام پيغام فرستاد:

" بنابراين به همانگونه كه پيغمبر اسلام نماز عيد را برگزار مي‌كرده است اجرا خواهد كرد ".

پيشنهاد جالبي بود، زيرا مدتها بود مردم اين مراسم را با خلفا مي‌گذراندند. آنها هم كه فقط به تشريفات قناعت مي‌كردند و نماز و خطبه‌شان، روح اصيل اسلامي را نداشت.

مسلمين قرن دوم هم اطلاع نداشتند كه پيغمبر در اين زمينه چگونه عمل مي‌كرده است؟

آنان خلفا و واليان را ديده بودند كه با زر و زيور و در سايهء مراقبت نگهبانان مسلح و قراولان خوش لباس و دم و دستگاههاي پرتشريفات، مي‌آمدند و نماز عيدي مي‌خواندند و بعد از آن هم خطبه اي سطحي و مصلحتي، با تكرار كلمات خاصي خوانده مي‌شد و به همين دل خوش مي‌داشتند و مي‌رفتند.

مأمون هم به همين تصور، مركب مخصوص و موكب مجلل براي حضرت رضا (عليه السلام) فرستاد، تا همه با شكوه و جلال كامل به نماز بروند! فرماندهان سپاه، قضات عالي مقام، علما و دانشمندان و بزرگان هر يك به فراخور شأن و مقام، سوار بر سواريهاي آراسته، منتظر بودند تا امام رضا هم با وضعي مشابه بيرون آيد و بر سواري مجللي كه خليفه فرستاده است سوار شود، جلو بيفتد و همه با هم بروند و مراسم را انجام دهند!

امام چه كرد؟

همانگونه كه گفتيم، امام به مأمون پيغام داد: " اگر اصراري داري كه نماز عيد را من اقامه كنم، من همانگونه عمل خواهم كرد كه پيغمبر اسلام در اين مورد عمل مي‌كرد ".

مأمون هم پذيرفت، شايد هم واقعا دوست داشت بداند پيغمبر اسلام چگونه عمل مي‌كرده است؟ و خاطرهء سنت او را در عملي كه امام رضا (عليه السلام) انجام مي‌دهد ملاحظه كند.

امام كه قبلا خود را شستشو داده و غسل كرده بود، پيراهن سفيد وساده اي كه از پنبه بافته شده بود، بر تن كرد. عمامه اي سفيد بر سر بست كه دو طرف آن از سينه و پشت سر

اللبس (1)، الغسل (1)
آويزان بود. خود را معطر و خوشبو ساخت. دامن پيراهن را به كمر زد. با پاي برهنه به راه افتاد. اطرافيان نزديك او هم، به همين ترتيب عمل كردند و همراه امام به راه افتادند.
وقتي به وسط صحن خانه رسيدند حضرت سر به آسمان بلند كرد و با صداي بلند گفت:
ألله اكبر. همه با هم همين جمله را تكرار مي‌كردند.
امام و چند نفري كه با او بودند از خانه كه بيرون آمدند باز هم همه صدا به " الله اكبر " بلند كردند. بزرگان قوم كه با آنهمه جلال و شكوه آمده بودند و در انتظار خود، امام را با آن وضع ساده و بي پيرايش ديدند، آنان نيز بي اختيار از اسب‌ها پائين آمدند، ناچار كفش‌هاي همه از پاها درآمد. در اين موقع براي بار سوم صداي تكبير جمعيت بلند شد و هر چند قدمي كه مي‌رفتند، باز صداي تكبير بلند مي‌شد، منظره و شكوه معنوي خاصي ايجاد شده بود. جمعيتي انبوه راه افتاد و كم كم ازدحام جمعيت بيشتر مي‌شد.
عده اي جريان را به مأمون گزارش دادند و ضمنا از راه خيرانديشي و يا خود شيريني، به او خاطرنشان كردند كه ادامهء اين امر ممكن است تا پايان نماز و خطبه‌ها منجر به ايجاد انقلابي گردد و چارهء آن مشكل باشد!
مأمون هم به دليلي كه به خاطرش گذشت مصلحت نديد كار با اين وضع ادامه پيدا كند، اين بود كه براي حضرت پيغامي به اين مضمون فرستاد:
" اين كار كه به اين ترتيب ادامه مي‌يابد، موجب ناراحتي و زحمت و خستگي مفرط شما خواهد شد! بنابراين شما ديگر خود را بيش از اين به زحمت نيندازيد ديگري آن را انجام خواهد داد!! " حال بايد تصور كرد كه در بازگشت آن حضرت از نيمه راه مصلا، چه حالتي براي آن حضرت و براي آن جمعيت پيدا شده بود؟
در محلي كه قرار بود اين همه انبوه جمعيت با امام نماز بگزارند و به خطبه‌هاي آن حضرت كه خاطرهء خطبه‌هاي آتشين جدش علي بن ابيطالب را زنده مي‌كرد گوش فرا دهند، يكي ديگر! مراسم نماز!! را انجام داد.
امام هم از نيمهء راه به خانه برگشت در حالي كه ابهت وجلالت خاص ديگري در دلها

صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)

يافته بود.
آري مأمون و اطرافيانش به روشني دريافتند كه اگر امام با اين وضع كه مرتبا جمعيت متراكم تر مي‌شود، نماز را در بيابان، طبق سنت پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله) اقامه نمايد، و سپس دو خطبه به دنبال آن ايراد نمايد، چه بسا مسائل مهمي پيش خواهد آمد كه نتايج وآثار آن، براي آنان كه قبله وآمالشان، مقام و ثروتشان بود و در سايهء وضع موجود، منزلتي كسب كرده بودند، خوش آيند نبود. در هر حال زمزمه‌هايي از گوشه و كنار شروع شد. در بغداد اين زمزمه به صورت حادي ظهور كرد.
ابراهيم بن مهدي، عموي مأمون آهنگ مخالفت را شروع كرد و خطر را گوشزد اهل منافع و صاحبان مقام و ثروت كرد! بهره وران از اوضاع و احوال موجود، هدف مشتركي يافتند و همه يك جا به صدا و حركت درآمدند.
نقشه‌هاي شوم دنبالهء اين جريانات منتهي به اين طرح شد كه سه نفر را مسؤول اساسي اين فاجعه شناخته و محكوم به قتل دانستند. - فاجعه اي كه به نظر آنان غير قابل تحمل بود يعني " انتقال خلافت از بني عباس به آل علي ". زيرا مي‌دانستند به دنبال آن، رسيدگي به حساب سوء استفاده‌ها و سوء استفاده چيان نيز در كار است. آن سه نفر يكي مأمون و ديگري وزير اعظمش فضل بن سهل و سومي هم علي بن موسي الرضا بود.! عده اي هم آماده و مترصد فرصت مناسب بودند. روز جمعه سوم شعبان را براي اجراي اين نقشه، در زمان واحد تعيين كردند، در حالي كه از ابتداي تشريفات ولايتعهدي فقط حدود 11 ماه گذشته بود. قرار بود آن روز هر سه نفر در حمام معروف سرخس با هم باشند. بنابراين آيا بهترين محل مناسب براي اجراي اين نقشه همانجا نبود؟!
حدس زده مي‌شد كه اوضاع، آبستن حوادثي است. با قرائني كه به دست آمد قرار شد برنامه را تغيير دهند، اما فضل بن سهل كه با همه زيركي كه داشت و با همهء ادعاي آگاهي از علم نجوم و خواص ساعات و ايام كه اظهار مي‌كرد، طبق قرار قبلي در ساعت مقرر وارد حمام شد. اما بيچاره مورد اجراي نقشه قرار گرفت و مهاجمان، بدن برهنه ي او را قطعه

(١٣٤٠)

صفحهمفاتيح البحث: شهر شعبان المعظم (1)، بنو عباس (1)، مدينة بغداد (1)، القتل (1)

قطعه كردند. بعد از اين جريان در مرو سرو صداي عجيبي به راه افتاد.
اين زمزمه هم در ميان بود كه شايد اجراي اين نقشه به دستور خود مأمون بوده است.
در هر حال به وضعي كه مأمون فكر مي‌كرد با اجراي اين نقشه پيش مي‌آيد و او خواهد توانست با خيال آسوده خلافت كند و كارهاي مورد نظر را انجام دهد، به هم خورد.
بديهي است او به عنوان خليفه و زمامدار، در فكر چاره جوئي از اين نارضائيها و در صدد تبرئه خويش بود. اما در هر حال سرانجام، كار به اينجا رسيد كه امام رضا (عليه السلام) هم پس از چندي مسموم شد.
يك روز و يك شب هم قضيه را مكتوم نگاهداشتند. مأمون هم شديدا از اين جريان اظهار تأثر كرد و دستور داد با احترام تمام بدن آن حضرت را در كنار قبر هارون دفن نمايند! به طوري كه نوشته اند: آن حضرت حدود 2 سال در شهر مرو و نزديك به 7 ماه در سرخس اقامت داشت. ماه‌هاي آخر عمر را هم در " سناباد " طوس به سر برد و در همانجا بود كه به شهادت رسيد.
خدمات علمي و ديني آن حضرت در مركز خلافت اسلامي بارها وسيلهء بحث و گفتگو ميان آن حضرت و دانشمندان برجسته ي تمام اديان و مذاهب كه از گوشه و كنار و مراكز علمي معروف جهان آن روز مي‌آمدند، فراهم مي‌شد.
طي آن جلسات، امام رضا به دانشمندان مختلف روي زمين و بزرگان اهل نظر كه از مليت‌هاي مختلف بودند و يا به سبب داشتن عقايد و آراء خاصي مورد توجه قرار گرفته بودند، دربارهء مطالب گوناگون علمي و ديني، گفتگوهاي جالبي داشته اند.
آن حضرت در ضمن آن گفتگوها حقايق دين اسلام را نيز براي علماي مذاهب مختلف روشن مي‌كردند و اين گفتگوها آثار عميقي در تبليغ و نشر علوم و معارف اسلامي داشته است.
همهء علماي مذاهب و صاحبان افكار و آراء مختلف، به بزرگواري و احاطهء علمي آن حضرت - كه در مواقع لزوم هم با همان زبان و اصطلاحات خاص و حتي از منابع دين خود
(١٣٤١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، القبر (1)
آنان صحبت مي‌كرد - اقرار و اعتراف كرده اند.

كتابهايي در زمينهء احتجاجات آن حضرت گرد آوري شده است كه مبين اين واقعيت است. همانند:
گفتگوي آن حضرت با " ثنويه " يعني دانشمنداني از ايران كه مطالبي از عقايد زردتشتيان را مطرح مي‌كردند.
محاجه با دانشمندان مشهوري از " دهريين وماديين " كه اظهار مي‌داشتند " آفرينش مبدأ ومعادي ندارد ".
در اين زمينه مطالبي بسيار زنده و مؤثر دربارهء " توحيد " از طرف امام (عليه السلام) به جامعهء بشريت عرضه شده است.
بياناتي كه آن حضرت در زمينهء توحيد اسلامي و نبوت و انبياء و رسالت پيامبر اسلام، با رهبران مسيحيان آن روز داشته اند كه به لقب " جاثليق " (كاتوليك) از آنان نام برده مي‌شد.
همچنين احتجاجاتي كه با دانشمندان و بزرگان ملت يهود كه لقب " رأس الجالوت " داشتند و مأمون از آنان براي طرح مطالب خود در محضر امام دعوت مي‌كرد.
مباحثاتي كه با " زنادقه " صورت مي‌گرفت كه با اشاعهء اشكالات و ايراداتي، اذهان مردم را نسبت به حقايق اسلامي مشوب مي‌ساختند و كسي نبود كه بتواند با منطق خودشان آنان را قانع و مجاب سازد.
هر يك از اينها در جاي خود، شايان بررسي مستقل و قابل عنايت و توجه است.
اما آنچه در همهء اين موارد چشمگير بود اين بود كه تمام كساني كه با آن حضرت روبرو مي‌شدند و مباحثاتي انجام مي‌دادند در برابر كمالات معنوي امام (عليه السلام) تسليم مي‌شدند و جز قبول حق، و اقرار و اعتراف به مقام شامخ علمي امام و صحت مطالبي كه مي‌فرمود، چاره اي نداشتند. و اين مسأله خود موجب شهرت فوق العادهء آن حضرت، در زمينهء احاطهء كامل علمي و شايستگي همه جانبه از نظر رهبري مي‌شد.
اين گونه بحثهاي اعتقادي و فكري در اين شرايط اجتماعي، بسيار حساس و ارزنده
(١٣٤٢)
صفحهمفاتيح البحث: دولة ايران (1)

بود، چه در جامعهء اسلامي آن روز تلاش فراوان علمي به چشم مي‌خورد و دوران ترجمه و تأليف و برخورد آراء و مكاتب گوناگون رسيده بود، و شور وشوق علمي ايجاب مي‌كرد كه به دانشمندان مختلف، آزادي ابراز عقيده و نشر آراء و افكار داده شود، و درست در همين لحظات حساس لازم بود كه انديشمندان پاك و آگاه، به پا خيزند و حقايق را آنطور كه هست عرضه كنند تا در غوغاي برخورد افكار، راه حق، گم نشود، گمراهيها و تيرگيها غلبه ننمايد.
امام وظيفهء خود را - درست در اوج اين تلاشها، آن هم در مركز تجمع دانشمندان - به خوبي انجام داد.
پيامي از امام رضا (عليه السلام) به دوستانش در اثر تعليمات حضرت رضا (عليه السلام) و معاشرت با آن جناب شاگردان ارزنده و شايسته‌اي تربيت شدند كه هر يك از آنان به سهم خود منشاء خيرات و بركاتي براي جامعهء اسلامي بوده اند و گفتار و كردار امام را كه دستور العمل زندگاني مردم مي‌تواند بود براي آيندگان نقل كرده اند.
از جمله كساني كه احاديثي دربارهء امام رضا و سفارشهاي آن حضرت نقل كرده اند، حضرت " عبد العظيم " است.
حضرت عبد العظيم كه از نوادگان امام حسن مجتبي (عليه السلام) است، اواخر عهد امام هشتم را درك كرده و از امام نهم و دهم استفاده‌هاي شاياني نموده است. مرحوم صدوق او را مردي بزرگوار و پرهيزكار و مورد وثوق معرفي كرده است.
در سال 250 تا 255 نظر به سختگيري‌هايي كه از طرف طبقهء حاكم در مورد دانشمندان و رهبران شيعه وجود داشته است، حضرت عبد العظيم به شهر ري مهاجرت كرده و همانجا پس از چندي از دنيا رفته است.
قسمتي از يادگارهاي علمي و معنوي امام قسمتي از درس‌ها و مطالب آموزندهء آن حضرت كه توسط دانشمندان بزرگوار اسلامي جمع آوري شده است، امروز در دسترس ما قرار دارد.
(١٣٤٣)

بود، چه در جامعهء اسلامي آن روز تلاش فراوان علمي به چشم مي‌خورد و دوران ترجمه و تأليف و برخورد آراء و مكاتب گوناگون رسيده بود، و شور وشوق علمي ايجاب مي‌كرد كه به دانشمندان مختلف، آزادي ابراز عقيده و نشر آراء و افكار داده شود، و درست در همين لحظات حساس لازم بود كه انديشمندان پاك و آگاه، به پا خيزند و حقايق را آنطور كه هست عرضه كنند تا در غوغاي برخورد افكار، راه حق، گم نشود، گمراهيها و تيرگيها غلبه ننمايد.
امام وظيفهء خود را - درست در اوج اين تلاشها، آن هم در مركز تجمع دانشمندان - به خوبي انجام داد.
پيامي از امام رضا (عليه السلام) به دوستانش در اثر تعليمات حضرت رضا (عليه السلام) و معاشرت با آن جناب شاگردان ارزنده و شايسته‌اي تربيت شدند كه هر يك از آنان به سهم خود منشاء خيرات و بركاتي براي جامعهء اسلامي بوده اند و گفتار و كردار امام را كه دستور العمل زندگاني مردم مي‌تواند بود براي آيندگان نقل كرده اند.
از جمله كساني كه احاديثي دربارهء امام رضا و سفارشهاي آن حضرت نقل كرده اند، حضرت " عبد العظيم " است.
حضرت عبد العظيم كه از نوادگان امام حسن مجتبي (عليه السلام) است، اواخر عهد امام هشتم را درك كرده و از امام نهم و دهم استفاده‌هاي شاياني نموده است. مرحوم صدوق او را مردي بزرگوار و پرهيزكار و مورد وثوق معرفي كرده است.
در سال 250 تا 255 نظر به سختگيري‌هايي كه از طرف طبقهء حاكم در مورد دانشمندان و رهبران شيعه وجود داشته است، حضرت عبد العظيم به شهر ري مهاجرت كرده و همانجا پس از چندي از دنيا رفته است.
قسمتي از يادگارهاي علمي و معنوي امام قسمتي از درس‌ها و مطالب آموزندهء آن حضرت كه توسط دانشمندان بزرگوار اسلامي جمع آوري شده است، امروز در دسترس ما قرار دارد.
(١٣٤٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)
از جمله آنها كتاب " عيون اخبار الرضا " است كه در آن احاديثي را كه از امام رضا (عليه السلام) نقل شده است، گردآوري شده است.
يكي ديگر كتاب " علل الشرايع " است كه در آن از حكمت‌ها و مصالحي كه در مورد احكام و دستورهاي عملي اسلام، فوائد وآثار آنها از امام (عليه السلام) رسيده است، ياد شده است.

اين دو كتاب هر دو از مرحوم " شيخ صدوق ابن بابويه " است كه سال وفاتش 381 هجري قمري بوده و در نزديكي ري مدفون است.
كتابهاي ديگري نيز مانند " طب الرضا " يادگار آن حضرت است كه هر يك در جاي خود، كمالات و بزرگواري‌هاي آن حضرت را معرفي مي‌كند.
(١٣٤٤)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، كتاب علل الشرايع للصدوق (1)، الدفن (1)

بخش پنجم ارشادات و راهنمائي‌هاي معنوي امام رضا (عليه السلام)
(١٣٤٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)

بخش پنجم / ارشادات و راهنمائي‌هاي امام رضا (ع) ...
سخنان و ارشادات معنوي حضرت رضا (عليه السلام) 1. صلهء رحم:
امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) فرمودند: " قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): " من ضمن لي واحدة ضمنت له اربعة، يصل رحمه فيحبه الله تعالي، ويوسع عليه في رزقه ويزيد في عمره، و يدخل الجنة التي وعده " (1).
امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) از قول رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از سوي پروردگار عالم فرمود:
" هر كسي كه انجام يك خصلت را براي من ضمانت كند من چهار پاداش را بر او تضمين مي‌كنم: فقط " صلهء رحم " به جا آورد من ضامنم:
1. كه خداوند متعال او را دوست بدارد 2. در روزي و گذران زندگي گشايش دهم 3.
عمرش را طولاني فرمايد 4. و به بهشتي كه وعده اش داده است داخل فرمايد.
2. تكليف فوق طاقت:
قال ابراهيم بن عباس (رضي الله عنه) إني سمعت الرضا (عليه السلام) قد سئله رجل أيكلف الله العباد ما لايطيقون؟ فقال: هو أعدل من ذالك. قال: فيقدرون علي كل ما أرادوه؟ قال: هم أعجز من ذالك ". (2) ابراهيم بن عباس گفت: از امام رضا (عليه السلام) در جواب فردي چنين شنيدم كه سؤالش اين بود: آيا خداوند به بندگانش آنچه طاقت و توان ندارند، تكليف مي‌كند؟
امام (عليه السلام) پاسخ فرمودند: " خداوند عادل تر از آنست كه تكليف فوق توان دستور دهد ".
1. عيون اخبار الرضا باب الثلثين.
2. عيون اخبار الرضا (ع) باب الثليثين.
(۱۳٤۷)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (6)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (2)

1 - صله رحم:

بخش پنجم / ارشادات و راهنمائي‌هاي امام رضا (ع) ...
سخنان و ارشادات معنوي حضرت رضا (عليه السلام) 1. صله‌ء رحم:
امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) فرمودند: " قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): " من ضمن لي واحدة ضمنت له اربعة، يصل رحمه فيحبه الله تعالي، ويوسع عليه في رزقه ويزيد في عمره، و يدخل الجنة التي وعده " (1).
امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) از قول رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از سوي پروردگار عالم فرمود:
" هر كسي كه انجام يك خصلت را براي من ضمانت كند من چهار پاداش را بر او تضمين مي‌كنم: فقط " صله‌ء رحم " به جا آورد من ضامنم:
1. كه خداوند متعال او را دوست بدارد 2. در روزي و گذران زندگي گشايش دهم 3.
عمرش را طولاني فرمايد 4. و به بهشتي كه وعده اش داده است داخل فرمايد.
2. تكليف فوق طاقت:
قال ابراهيم بن عباس (رضي الله عنه) إني سمعت الرضا (عليه السلام) قد سئله رجل أيكلف الله العباد ما لايطيقون؟ فقال: هو أعدل من ذالك. قال: فيقدرون علي كل ما أرادوه؟ قال: هم أعجز من ذالك ". (2) ابراهيم بن عباس گفت: از امام رضا (عليه السلام) در جواب فردي چنين شنيدم كه سؤالش اين بود: آيا خداوند به بندگانش آنچه طاقت و توان ندارند، تكليف مي‌كند؟
امام (عليه السلام) پاسخ فرمودند: " خداوند عادل تر از آنست كه تكليف فوق توان دستور دهد ".
1. عيون اخبار الرضا باب الثلثين.
2. عيون اخبار الرضا (ع) باب الثليثين.
(١٣٤٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (6)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (2)

2 - تكليف فوق طاقت:

بخش پنجم / ارشادات و راهنمائي‌هاي امام رضا (ع) ...
سخنان و ارشادات معنوي حضرت رضا (عليه السلام) 1. صله‌ء رحم:
امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) فرمودند: " قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): " من ضمن لي واحدة ضمنت له اربعة، يصل رحمه فيحبه الله تعالي، ويوسع عليه في رزقه ويزيد في عمره، و يدخل الجنة التي وعده " (1).
امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) از قول رسول خدا (صلي الله عليه وآله) از سوي پروردگار عالم فرمود:
" هر كسي كه انجام يك خصلت را براي من ضمانت كند من چهار پاداش را بر او تضمين مي‌كنم: فقط " صله‌ء رحم " به جا آورد من ضامنم:
1. كه خداوند متعال او را دوست بدارد 2. در روزي و گذران زندگي گشايش دهم 3.
عمرش را طولاني فرمايد 4. و به بهشتي كه وعده اش داده است داخل فرمايد.
2. تكليف فوق طاقت:
قال ابراهيم بن عباس (رضي الله عنه) إني سمعت الرضا (عليه السلام) قد سئله رجل أيكلف الله العباد ما لايطيقون؟ فقال: هو أعدل من ذالك. قال: فيقدرون علي كل ما أرادوه؟ قال: هم أعجز من ذالك ". (2) ابراهيم بن عباس گفت: از امام رضا (عليه السلام) در جواب فردي چنين شنيدم كه سؤالش اين بود: آيا خداوند به بندگانش آنچه طاقت و توان ندارند، تكليف مي‌كند؟
امام (عليه السلام) پاسخ فرمودند: " خداوند عادل تر از آنست كه تكليف فوق توان دستور دهد ".
1. عيون اخبار الرضا باب الثلثين.
2. عيون اخبار الرضا (ع) باب الثليثين.
(١٣٤٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (6)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (2)

پرسيد آيا بندگان بدانچه اراده كنند قادر خواهند بود؟ فرمود: " بندگان عاجزتر از آنند كه هر چه را خواستند توان انجام آن را داشته باشند ".
3. حضرت عبد العظيم از امام رضا (عليه السلام) روايت مي‌كند سلام مرا به دوستانم برسان!
به آنان بگو: شيطان (و كساني كه ايادي او هستند) را به خود راه ندهند.
به آنان توصيه كن كه در گفتار (و نقل گفتارها) رعايت راستي و درستي را بنمايند و در امور خويش (از هر جهت) امين و مورد اعتماد باشند.
بگو كه در مسائل بي ثمر و گفت و گوهاي بيحاصل، عمر عزيز خود را نگذرانند.
بگو با يكديگر انس و رفت و آمد و روابط حسنه داشته باشند. اينها موجب جلب رضايت خاطر مرا فراهم خواهد كرد.
آنان نبايد به عيب‌جويي و كارشكني براي يكديگر، وقت خود را صرف كنند، كه موجب عذاب و نكبت در دنيا، و خسران در آخرت خواهد گرديد.
4. سفارشي ديگر از امام رضا (عليه السلام) علي بن شعيب، يكي از شاگردان با استعداد ولايق آن حضرت مي‌گويد: روزي به ديدار امام رضا (عليه السلام) رفتم: از من پرسيدند: يا علي!
چه كسي از نظر زندگي، بهترين مردم است؟
جواب دادم: اي سرور و آقاي من، شما به اين مطلب داناتريد. بعد از آن خود حضرت فرمودند:
يا علي، من حسن معاش غيره، في معاشبه.
كسي كه زندگي ديگران از ناحيهء او نيكو مي‌شود.
و سپس ادامه دادند: مي‌داني چه كسي از نظر زندگي از همه مردم بدتر است؟
" كسي كه ديگران از زندگي او بهره اي ندارند ".
باز ادامه داد: اي علي! نعمت‌هايي را كه داريد نيكو قدرشناسي كنيد. و اطمينان نداشته باشيد كه هميشه براي شما برقرار بماند. و اگر از دست رفت چه بسا باز نمي‌گردد.
(١٣٤٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، علي بن شعيب (1)

4 - سفارشي ديگر از امام رضا (عليه السلام)

پرسيد آيا بندگان بدانچه اراده كنند قادر خواهند بود؟ فرمود: " بندگان عاجزتر از آنند كه هر چه را خواستند توان انجام آن را داشته باشند ".
3. حضرت عبد العظيم از امام رضا (عليه السلام) روايت مي‌كند سلام مرا به دوستانم برسان!
به آنان بگو: شيطان (و كساني كه ايادي او هستند) را به خود راه ندهند.
به آنان توصيه كن كه در گفتار (و نقل گفتارها) رعايت راستي و درستي را بنمايند و در امور خويش (از هر جهت) امين و مورد اعتماد باشند.
بگو كه در مسائل بي ثمر و گفت و گوهاي بيحاصل، عمر عزيز خود را نگذرانند.
بگو با يكديگر انس و رفت و آمد و روابط حسنه داشته باشند. اينها موجب جلب رضايت خاطر مرا فراهم خواهد كرد.
آنان نبايد به عيب‌جويي و كارشكني براي يكديگر، وقت خود را صرف كنند، كه موجب عذاب و نكبت در دنيا، و خسران در آخرت خواهد گرديد.
4. سفارشي ديگر از امام رضا (عليه السلام) علي بن شعيب، يكي از شاگردان با استعداد ولايق آن حضرت مي‌گويد: روزي به ديدار امام رضا (عليه السلام) رفتم: از من پرسيدند: يا علي!
چه كسي از نظر زندگي، بهترين مردم است؟
جواب دادم: اي سرور و آقاي من، شما به اين مطلب داناتريد. بعد از آن خود حضرت فرمودند:
يا علي، من حسن معاش غيره، في معاشبه.
كسي كه زندگي ديگران از ناحيهء او نيكو مي‌شود.
و سپس ادامه دادند: مي‌داني چه كسي از نظر زندگي از همه مردم بدتر است؟
" كسي كه ديگران از زندگي او بهره اي ندارند ".
باز ادامه داد: اي علي! نعمت‌هايي را كه داريد نيكو قدرشناسي كنيد. و اطمينان نداشته باشيد كه هميشه براي شما برقرار بماند. و اگر از دست رفت چه بسا باز نمي‌گردد.
(١٣٤٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، علي بن شعيب (1)

اي علي! " بدترين مردم كسي است كه كسي از ناحيهء او بهره‌مند نمي‌شود، مهمان يا كسي را كه به او حاجتي دارد راه نمي‌دهد و تنها خور است و نسبت به زير دستان خود خشمگين و سخت گير مي‌باشد ".
5. معرفي اسلام خالص در ضمن اين گفتار پس از آنكه از:
نماز و سفارش دربارهء اينكه اول وقت خوانده شود، و نيز از نماز جماعت و شرايط لازم الاجراء آن و بعضي از مقررات مربوط به امر خانواده، و سپس از جهاد و اهميت دفاع ياد شده است، احترام والدين و لزوم اطاعت آنان مادام كه در آن نافرماني خدا تأكيد شده است، و نيز بعضي از وظايف پدر و مادر در مورد فرزندان را مورد توجه قرار مي‌دهد و سپس به مسألهء جبر و اختيار اشاره اي كرده و مي‌فرمايد:
- لانقول بالجبر والتفويض، - لايعذب الله الاطفال بذنوب الاباء.
- لاتزر وارزة وزر اخري. - لايفرض الله علي الناس طاعة من يعلم انه يضلهم و يغويهم.
خلاصهء ترجمه:
- ما (به عنوان مسلمان و شيعه) نه قائل به جبر و سلب اختيار بندگان در كارهاشان هستيم. و نه اين را پذيرفته ايم كه از تمام جهات، كارها به آنان واگذار شده باشد.
(بلكه امري بين اين دو را قبول كرده ايم)، - از نظر ما فرزندان به گناه پدران مورد عذاب و سرزنش قرار نمي‌گيرند.
و بار كسي را ديگري بر دوش نمي‌گيرد.
براي آدمي چيزي جز آنچه در راه آن كوشش كرده است، نخواهد بود.
خدا فرمانبرداري كسي را كه مي‌داند او مردم را گمراه ميكند واجب نكرده و نخواهد كرد ...
و به دنبال آن يك سلسله بيزاريها و مراقبت‌ها را از لوازم اسلام خالص شمرده و به
(١٣٤٩)
صفحهمفاتيح البحث: مسألة الجبر والإختيار (الجبر والتفويض) (2)، الإختيار، الخيار (1)

خلاصه ترجمه:

اي علي! " بدترين مردم كسي است كه كسي از ناحيهء او بهره‌مند نمي‌شود، مهمان يا كسي را كه به او حاجتي دارد راه نمي‌دهد و تنها خور است و نسبت به زير دستان خود خشمگين و سخت گير مي‌باشد ".
5. معرفي اسلام خالص در ضمن اين گفتار پس از آنكه از:
نماز و سفارش دربارهء اينكه اول وقت خوانده شود، و نيز از نماز جماعت و شرايط لازم الاجراء آن و بعضي از مقررات مربوط به امر خانواده، و سپس از جهاد و اهميت دفاع ياد شده است، احترام والدين و لزوم اطاعت آنان مادام كه در آن نافرماني خدا تأكيد شده است، و نيز بعضي از وظايف پدر و مادر در مورد فرزندان را مورد توجه قرار مي‌دهد و سپس به مسألهء جبر و اختيار اشاره اي كرده و مي‌فرمايد:
- لانقول بالجبر والتفويض، - لايعذب الله الاطفال بذنوب الاباء.
- لاتزر وارزة وزر اخري. - لايفرض الله علي الناس طاعة من يعلم انه يضلهم و يغويهم.
خلاصهء ترجمه:
- ما (به عنوان مسلمان و شيعه) نه قائل به جبر و سلب اختيار بندگان در كارهاشان هستيم. و نه اين را پذيرفته ايم كه از تمام جهات، كارها به آنان واگذار شده باشد.
(بلكه امري بين اين دو را قبول كرده ايم)، - از نظر ما فرزندان به گناه پدران مورد عذاب و سرزنش قرار نمي‌گيرند.
و بار كسي را ديگري بر دوش نمي‌گيرد.
براي آدمي چيزي جز آنچه در راه آن كوشش كرده است، نخواهد بود.
خدا فرمانبرداري كسي را كه مي‌داند او مردم را گمراه ميكند واجب نكرده و نخواهد كرد ...
و به دنبال آن يك سلسله بيزاريها و مراقبت‌ها را از لوازم اسلام خالص شمرده و به
(١٣٤٩)
صفحهمفاتيح البحث: مسألة الجبر والإختيار (الجبر والتفويض) (2)، الإختيار، الخيار (1)

خلاصه ترجمه:

عنوان آثار ايمان معرفي مي‌كند، بدين ترتيب:
الأيمان: هو اداء بالامانة واجتناب جميع الكبائر. - البراءة من الذين ظلموا آل محمد. - من النآكثين والقاسطين والمارقين. - البراءة ممن نفي الاخيار وشردهم:
واوي الطرداء اللعناء. وجعل الاموال دولة بين الاغنياء، واستعمل السفهاء (مثل معاويه وعمروعاص). - البراءة من اتباعهم. ومن اهل الأستيثار.
خلاصهء ترجمه:
ايمان: عبارت است از اداء امانت و دوري از تمام گناهان بزرگ ... - بيزاري و دوري از آنان كه دربارهء آن محمد ستم كردند كه عبارتند از: - نقض كنندگان تعهدات، (ناكثين) - جوركنندگان و روگردانان از عدل، (قاسطين) - تفرقه اندازان گمراه، (مارقين) - بيزاري از آنان كه نيكان را مورد نفي قرار دادند آنان را از شهر و ديار خود دور، از شغل متناسب محروم نموده، تارومارشان كردند. و بجاي آنان كه شايستگي كامل براي اداره امور را دارند، عده اي را كه بايستي رانده شوند و مورد لعن و نفرين اند در دستگاه خود قرب و منزلت و جايگاه و پايگاه دادند.
- بيزاري و نفرت از كساني كه ثروتهاي جامعه را در انحصار عده اي از اغنياء قرار دادند و مشتي سفيه و هوي پرست را به كارها گرفتند (از قبيل معاويه وعمروعاص).
- بيزاري و دوري از پيروان ايشان و از كساني كه خود و بستگان خود را بر ديگران ترجيح داده و هر مزيت و منفعتي را به خود منحصر كرده و مانع رشد ديگران شده اند.
و از ابي موسي اشعري ها، كساني كه از آن گروه و دوستدار آن روش اند. آنان اغفال شدگاني هستند كه تلاش آنان در زندگي دنيا منحصر به جهات سطحي و غير انساني است و چنان گمان مي‌كنند كه كارهاي آنان در دنيا درست است و اعمال آنان پسنديده است. بيزاري از آنچه به منظورهاي پليد مورد توجه قرار داده شده و يا بازيچه و وسيلهء سرگرميهاي گمراه كننده قرار گرفته اند.
پيشوايان گمراهي، علمداران ستم كاري، همهء آنان چه آنان كه ابتدا و در اوايل بوده اند و چه آنان كه هستند و يا بعدها پيدا خواهند شد.
(۱۳۵۰)
صفحهمفاتيح البحث: الغني (1)

دوستي و رعايت اميرمؤمنان علي و آن ان كه بر تربيت و روش و هدف پيامبرشان راه خود را ادامه دادند و اسلام را تغيير و تبديل ندادند.
همانند سلمان واباذر و مقدار وعمار و ...
و دوستي پيروان آنان و كساني كه بر مبناي همان راه راهروي كردند و رويه آنان را (به تناسب خود و محيطشان) دنبال كردند كه رضاي خدا بر آنان باد.
6. در مورد گناهان كبيره ... الكبائر وهي: - قتل النفس التي حرم الله، - الزنا، - السرقة، - شرب الخمر، - عقوق الوالدين، - ألفرار من الزحف، - اكل الربا بعد البينة، - والسحت، - الميسر والقمار، - البخس في المكيال والميزان، - أكل مال اليتيم ظلما، - وما اهل لغيرالله به، من غير ضرورة، ... - معونة الظالمين والركون اليهم، - حبس الحقوق من غير العسرة، - الكذب، - الكبر، - الاسراف، - التبذير، - الخيانة.
خلاصهء ترجمه:
در بيان گناهان بزرگ 1. كشتن انساني كه رعايت حرمتش از نظر حق حيات، لازم است. (كسي كه مرتكب قتل نفس يا فسادي كه موجب قتل شده باشد، نشده است) 2. زناكاري و تجاوز به نواميس ديگران، 3. دستبرد به حقوق مالي ديگران، 4. آلودگي به مشروبات مست كننده، 5. رنجانيدن و آزار مادر و پدر، 6. فرار كردن از مقابل دشمن و ميدان را براي او خالي گذاشتن، 7. ربا خواري و بعد از آگاهي، 8. كارهاي حرام را راه معيشت و گذران زندگي قرار دادن، 9. برد و باخت و قمار بازي، 10. كم فروشي و كلاهبرداري در داد و ستد،
(١٣٥١)
صفحهمفاتيح البحث: شرب الخمر (1)، القمار (اللعب بالقمار) (2)، أكل مال اليتيم (1)، الكذب، التكذيب (1)، الظلم (1)، الزنا (1)، القتل (2)، الأكل (1)، الإسراف (1)، الربا (1)، السرقة (1)

خلاصه ترجمه:

دوستي و رعايت اميرمؤمنان علي و آن ان كه بر تربيت و روش و هدف پيامبرشان راه خود را ادامه دادند و اسلام را تغيير و تبديل ندادند.
همانند سلمان واباذر و مقدار وعمار و ...
و دوستي پيروان آنان و كساني كه بر مبناي همان راه راهروي كردند و رويه آنان را (به تناسب خود و محيطشان) دنبال كردند كه رضاي خدا بر آنان باد.
6. در مورد گناهان كبيره ... الكبائر وهي: - قتل النفس التي حرم الله، - الزنا، - السرقة، - شرب الخمر، - عقوق الوالدين، - ألفرار من الزحف، - اكل الربا بعد البينة، - والسحت، - الميسر والقمار، - البخس في المكيال والميزان، - أكل مال اليتيم ظلما، - وما اهل لغيرالله به، من غير ضرورة، ... - معونة الظالمين والركون اليهم، - حبس الحقوق من غير العسرة، - الكذب، - الكبر، - الاسراف، - التبذير، - الخيانة.
خلاصهء ترجمه:
در بيان گناهان بزرگ 1. كشتن انساني كه رعايت حرمتش از نظر حق حيات، لازم است. (كسي كه مرتكب قتل نفس يا فسادي كه موجب قتل شده باشد، نشده است) 2. زناكاري و تجاوز به نواميس ديگران، 3. دستبرد به حقوق مالي ديگران، 4. آلودگي به مشروبات مست كننده، 5. رنجانيدن و آزار مادر و پدر، 6. فرار كردن از مقابل دشمن و ميدان را براي او خالي گذاشتن، 7. ربا خواري و بعد از آگاهي، 8. كارهاي حرام را راه معيشت و گذران زندگي قرار دادن، 9. برد و باخت و قمار بازي، 10. كم فروشي و كلاهبرداري در داد و ستد،
(١٣٥١)
صفحهمفاتيح البحث: شرب الخمر (1)، القمار (اللعب بالقمار) (2)، أكل مال اليتيم (1)، الكذب، التكذيب (1)، الظلم (1)، الزنا (1)، القتل (2)، الأكل (1)، الإسراف (1)، الربا (1)، السرقة (1)

11. خوردن و از بين بردن مال يتيم، 12. خوردن از مردار و خون و گوشت خوك، 13. و نيز خوردن از حيواناتي كه بنام غير خدا كشته شده و ميان مردم تقسيم مي‌گردد، بدون آنكه اجبار و ضرورتي براي استفاده‌ء از آن وجود داشته باشد، 14. كمك كاري به ظالمان و ستمگران، و آنان را پشتوانه و تكيه گاه قرار دادن، 15. بدون وجود عسرت و تنگدستي حقوق ديگران را حبس كردن و مانع رسيدن آنان به حق خود شدن، 16. دروغ‌پردازي، 17. تكبر و خودپسندي، 18. اسرافكاري، زياده روي در هر كار، 19. تبذير و ضايع ساختن مال و هر چيز مفيد و به كار بردن آنها در راههاي بي مورد، 20. مرتكب خيانت شدن.
7. توضيحي درباره‌ء خطرات و عواقب فرار از برابر دشمن حرم الله الفرار من الزحف، لمافيه من الوهن في الدين، والاستخفاف بالرسل و الائمة العادلة، وترك نصرتهم علي الاعداء، والعقوبة لهم علي انكار مادعوا اليه من:
الإقرار بالربوبية، واظهار العدل وترك الجور، واماتة الفساد، - ولما في ذالك من جرأة العدو علي المسلمين، وما يكون في ذالك من السبي والقتل، وابطال دين الله، و غيره من الفساد. (1) در مقام بيان علل و احكام و مقررات اسلامي، مطالبي از طرف امام رضا نقل شده است كه شايسته‌ء تدبر وتأمل فراوان است. از جمله در ضمن بيان علت حرام شدن گناهان بزرگ در زمينه‌ء " فرار از جنگ " چنين فرموده است:
خدا فرار از ميدان جهاد و مبارزه را حرام كرده است، به آن جهت كه موجب سستي در دين و خواري خواهد شد.
- و نيز نشانه‌ء ناچيز شمردن زحماتي است كه همه‌ء پيامبران خدا و پيشوايان عادل جهان براي نجات بشريت تحمل كرده اند. - اين كار ترك ياري آنان است.
1. عيون اخبار الرضا (ع) ج 2، ص 92.
(١٣٥٢)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)

- اين عمل يعني فرار از ميدان مبارزه، موجب گرفتاري و نكبت و عذاب شديد خداست و عواقب سختي در بر دارد، اين كار مستلزم انكار عملي اقرار به ربوبيت خداي يگانه است.
- همچنين انكار ضمني و عملي آن چيزهايي است كه يك فرد مسلمان دربارهء لزوم عدالت و ترك ظلم و جور و لزوم ريشه كن كردن فساد به زبان اظهار مي‌كند.
- از اينها گذشته فرار از ميدان مبارزه با دشمنان به اين جهت حرام است كه اين اقدام، موجب جرأت يافتن دشمن بر اسلام و مسلمين خواهد شد و بدبختري‌هايي ببار خواهد آورد از قبيل:
- به اسارت و نكبت درآمدن وزير دست ديگران قرار گرفتن.
- به دست دشمنان به قتل رسيدن.
- مقررات الهي را كه بايد در جامعه اجراء گردد بي اثر ساختن.
و فسادهاي ديگري غير از اينها نيز در اين كار هست. (از جمله، تسلط دشمن بر جامعه اسلامي است. تسلطي كه زمينهء آن را ترس و فرار از مبارزه فراهم مي‌سازد).
8. در مورد علل وآثار نكبت زاي رباخواري بيع الربا وشرائه وكس علي كل حال علي المشتري وعلي البايع، لعلة: - ذهاب المعروف، - وتلف الاموال، - رغبة الناس في الربح، - ترك القرض، وضياع المعروف، ومما في ذلك من الفساد، والظلم. (1) در مقام بيان آثار ناهنجار رباخواري و ايجاد سلطه‌هاي اقتصادي مي‌فرمايد:
" معاملات ربوي اگر چه به صورت خريد و فروش باشد، در هر حال موجب نكبت خواهد بود و به ضرر هر دو طرف تمام مي‌شود.
- روابط پسنديدهء مردم (از نظر اقتصاد و تعاون) اموال در معرض تلف قرار مي‌گيرد، (مال از مسير اصلي خود كه بهبود وضع اقتصادي اجتماعي باشد منحرف مي‌شود و
1. علل الشرايع ج 2، ص 167.
(۱۳۵۳)
صفحهمفاتيح البحث: القتل (1)، الضرر (1)، الربا (1)، كتاب علل الشرايع للصدوق (1)

ثروت که وسيلهء سهولت روابط در زندگي بود، هدف اصلي زندگي قرار مي‌گيرد و موجب بر باد رفتن نتايج تلاشهاي اکثريت مردم به نفع اقليتي ثروتمند و نفع طلب خواهد شد).

- مردم تمايلي شديد به سوديابي پيدا مي‌کنند. (کارها، همه جنبهء تجاري و سودپرستي به خود مي‌گيرد) قرض دادن به ديگري بدن توقع ربح و بهره، ترك ميشود.

کارهاي خير که جنبهء سود مادي ندارد در جامعه تعطيل مي‌شود.

و بالاخره آن کار مستلزم فساد و ظلم، و فاسد شدن اموال است.

9. سخني دربارهء نماز الف: لايزال الشيطان ذعرا من المؤمن، ما حافظ علي الصلوات الخمس، فاذا ضيعهن تجرء عليه واوقعه في العظائم، (1)

ب: علة الصلاة: اقرار بالربوبية، خلع الانداد، لئلاينسي العبد سيده ومدبره وخالقه، فيبطر ويطغي، زاجر اله عن المعاصي، مانعا من انواع الفساد، (2)

ج: الصلاة لها اربعة الاف باب. (3) الف: دربارهء نماز:

شيطان پيوسته از شخص مؤمن يك نوع وحشت و نوميدي دارد، مادام که مراقب انجام وظيفه خود در مورد نماز است.

وقتي کسي نمازهاي خود را ضايع ساخت و به آنها بي اعتنا شد، شيطان نسبت به او جري مي‌شود و او را کم کم به پرتگاه‌هاي بزرگ مياندازد.

ب: علت و حکمت نماز:

اقرار به ربوبيت پروردگار.

کنار گذاشتن شرك و اموري که نوع مردم، آنها را در امور مؤثر مي‌بينند.

براي اينکه آدمي، صاحب نعمت اصلي مدبر و خالق خود را فراموش نکند.

تا سرگرم به زندگي جاري شود و به طغيان و سرکشي افتد.

۱. عيون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۲۸.

۲. من لا يحضره الفقيه ج ۱، ص ۱۳۹.

۳. من لا يحضره الفقيه ج ۱، ص 124.

(۱۳۵٤)

صفحهمفاتيح البحث: الصّلاة (3)، الخمس (1)، کتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، کتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (2)

نماز، انسان را از گناهان دور و پاك نگاه مي‌دارد. و از انواع فساد و تباهي‌ها جلوگيري مي‌كند.
ج: نماز چهار هزار باب دارد.
10. گفتاري در مورد زكات " لو اخرج الناس زكات اموالهم ما إحتاج احد " ان علة الزكاة:
من اجل قوت الفقراء، تحصين أموال الاغنياء، لان الله عزوجل كلف اهل الصحة القيام بشأن اهل الزمانة والبلوي، كما قد قال: لتبلون في اموالكم وانفسكم، (1) مع مافيه من الزيادة، والرأفة، والرحمة لاهل الضعف، والعطف علي اهل المسكنة، والحنت لهم علي المواساة، وتقوية الفقراء، والمعونة لهم علي امر الدين.
درباره‌ء موقعيت زكات فرموده اند:
در صورتي كه مردم زكات و حقوق مالي خود را بپردازند هيچكس محتاج نخواهد ماند.
در مورد آثار و حكمت‌هاي آن از اين نكته‌ها ياد كرده اند: وجوب زكات، به جهت تأمين زندگي نيازمندان، در امان ماندن اموال ثروتمندان است.
خداي بزرگ، كساني را كه از نعمت صحت بهره‌مندند، مكلف و موظف كرده است كه براي رفع نيازهاي بي وسيله‌ها و مبتلايان، آماده و برپا باشند و اقدامات متناسب را انجام دهند.
از اينها گذشته در اجراي امر زكات، فوائد وآثار ديگري نيز هست از جمله:
زياد شدن اموال در جامعه (و حتي براي كساني كه آن را مي‌پردازند).
ايجاد محبت و مهرباني در ميان طبقات مختلف. و احساس حالتهاي عطوفت آميز نسبت به ضعيفان.
احياء عواطف نسبت به واماندگان و از كار افتادگان. و تأمين آبرومندانه‌ء نيازمنديهاي
1. سوره 3، آيه‌ء 184.

صفحهمفاتيح البحث: الغني (1)، الزكاة (1)، الوجوب (1)

آنان. و بسيج نيروها در راه رسيدگي به حال آنان.
تشويق افراد جامعه به ايجاد حالت مواسات نيرو بخشيدن به ناداران.
ياري كردن به آنان در فراگيري امور مربوط به دين و معنويت.
چنان كه در قرآن نيز يادآوري كرده است:
شما را در مورد نيروهاي مالي و جاني به آزمايش مي‌آوريم، " قرآن سوره 3، آيه 184 ".
11. يك معرفي از عيد فطر انما جعل يوم الفطر العيد، ليكون للمسلمين مجتمعا يجتمعون فيه، ويبرزون الله عزوجل، ويمجدونه علي ما من عليهم، فيكون يوم عيد ويوم اجتماع ويوم تضرع، لانه اول يوم من السنة يحل فيه الاكل والشرب، ولان اول شهور السنة عند اهل الحق شهر رمضان.
" روز فطر، عيد قرار داده شده است تا: فرصتي براي مسلمانان باشد كه دور يكديگر جمع شوند. نعمت‌هاي خدا را ياد كنند. و به نعمت ايمان، و آنچه به وسيلهء دين اسلام به آنان ارزاني شده است، خدا را به بزرگي بستايند.
بنابراين آن روز، روز عيد، روز اجتماع، روز راز و نياز با آفريدگار جهان است.
نخستين روز از سال است كه خوردن و آشاميدن بعد از يك ماه حلال است.
و از نظر مردم حق بين، ماه رمضان اولين ماه سال است.
12. دربارهء ترك امر به معروف و نهي از منكر امام رضا از پيغمبر گرامي اسلام روايت كرده اند كه فرمود:
اذا امتي تواكلت الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، فليأذنوا بوقاع من الله تعالي. (1) " زماني كه امت من در مورد امر به معروف و نهي از منكر، كار را به گردن ديگري بيندازند و هر شخصي يا دسته اي به انتظار بنشينند كه ديگران آن كار را عهده دار شوند، در اين صورت بايد در انتظار فرا رسيدن عذاب الهي و گرفتار شدن به يك زندگي نكبت بار
1. كافي ج 5، ص 59 وتهذيب ج 6، ص 177.
(١٣٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: الامر بالمعروف (1)، عيد الفطر (1)، شهر رمضان المبارك (2)، الأكل (1)

آنان. و بسيج نيروها در راه رسيدگي به حال آنان.
تشويق افراد جامعه به ايجاد حالت مواسات نيرو بخشيدن به نادارن.
ياري كردن به آنان در فراگيري امور مربوط به دين و معنويت.
چنان كه در قرآن نيز يادآوري كرده است:
شما را در مورد نيروهاي مالي و جاني به آزمايش مي‌آوريم، " قرآن سوره 3، آيه 184 ".
11. يك معرفي از عيد فطر انما جعل يوم الفطر العيد، ليكون للمسلمين مجتمعا يجتمعون فيه، ويبرزون الله عزوجل، ويمجدونه علي ما من عليهم، فيكون يوم عيد ويوم اجتماع ويوم تضرع، لانه اول يوم من السنة يحل فيه الاكل والشرب، ولان اول شهور السنة عند اهل الحق شهر رمضان.
" روز فطر، عيد قرار داده شده است تا: فرصتي براي مسلمانان باشد كه دور يكديگر جمع شوند. نعمت‌هاي خدا را ياد كنند. و به نعمت ايمان، و آنچه به وسيلهء دين اسلام به آنان ارزاني شده است، خدا را به بزرگي بستايند.
بنابراين آن روز، روز عيد، روز اجتماع، روز راز و نياز با آفريدگار جهان است.
نخستين روز از سال است كه خوردن و آشاميدن بعد از يك ماه حلال است.
و از نظر مردم حق بين، ماه رمضان اولين ماه سال است.
12. دربارهء ترك امر به معروف و نهي از منكر امام رضا از پيغمبر گرامي اسلام روايت كرده اند كه فرمود:
اذا امتي تواكلت الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، فليأذنوا بوقاع من الله تعالي. (1) " زماني كه امت من در مورد امر به معروف و نهي از منكر، كار را به گردن ديگري بيندازند و هر شخصي يا دسته اي به انتظار بنشينند كه ديگران آن كار را عهده دار شوند، در اين صورت بايد در انتظار فرا رسيدن عذاب الهي و گرفتار شدن به يك زندگي نكبت بار
1. كافي ج 5، ص 59 وتهذيب ج 6، ص 177.
(١٣٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: الامر بالمعروف (1)، عيد الفطر (1)، شهر رمضان المبارك (2)، الأكل (1)

باشند ". و اين كار به منزلهء اعلان محاربهء با حق و مانع پيشرفت نيكي‌ها است.
13. دفاع از ناموس و حيثيت و مال از آن حضرت سوال شد:
أيمنع جاريته من ان يؤخذ وان خاف علي نفسه القتل؟ قال: نعم.
از آن حضرت پرسيدند:
اگر بخواهند زني را به زور از خانه اي بربايند، - هر چند خدمتكاري را - آيا شخص مكلف است به دفاع بپردازد و نگذارد بيگانه به ناموس او خيانت كند؟ اگر چه جانش در معرض مخاطره باشد؟ حضرت جواب دادند: آري.
14. در مورد حرمت زنا و بي عفتي تحريم الزنا - لعلة ذهاب الانساب، - ترك التربية للاطفال، - فساد المواريث، - وما اشبه ذلك من وجوه الفساد. (1) " زنا و بي عفتي، عملي حرام و ناروا است، به سبب اينكه در اثر آن، - نسبتها از بين مي‌رود. (روابط متزلزل مي‌شود) - كسي به تربيت صحيح كودكان، رغبت شايسته نشان نميدهد. (و اين كار بسيار مهم، ترك ميشود) - روابط ارثي به هم ميخورد و از هم ميپاشد.
از اينها گذشته فسادهاي گوناگون ديگري نيز دارد. محيط آلوده فراهم مي‌آورد و غيره.
15. ارزيابي ميزان فداكاري نسبت به غير در مقام بيان حدود ياري و به دوستان و برادران كه بايد در مورد آنان گذشت و فداكاري داشت، فرموده اند:
" لاتبذل لاخوانك من نفسك ما ضرره عليك اكثر من نفعه لهم "، (2) بايد در نظر داشت كه مقدار ناملايماتي كه در اين راه تحمل مي‌شود با نتيجه اي كه آن

1. علل الشرايع ج 2، ص 165 وعيون اخبار الرضا ج 2، ص 92.
2. من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 103.

صفحهمفاتيح البحث: الزنا (1)، القتل (1)، الخوف (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب علل الشرايع للصدوق (1)، كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (1)

باشند ". و اين كار به منزلهء اعلان محاربهء با حق و مانع پيشرفت نيكي‌ها است.

13. دفاع از ناموس و حيثيت و مال از آن حضرت سوال شد:

أيمنع جاريته من ان يؤخذ وان خاف علي نفسه القتل؟ قال: نعم.

از آن حضرت پرسيدند:

اگر بخواهند زني را به زور از خانه اي بربايند، - هر چند خدمتكاري را - آيا شخص مكلف است به دفاع بپردازد و نگذارد بيگانه به ناموس او خيانت كند؟ اگر چه جانش در معرض مخاطره باشد؟ حضرت جواب دادند: آري.

14. در مورد حرمت زنا و بي عفتي تحريم الزنا - لعلة ذهاب الانساب، - ترك التربية للاطفال، - فساد المواريث، - وما اشبه ذلك من وجوه الفساد. (1) " زنا و بي عفتي، عملي حرام و ناروا است، به سبب اينكه در اثر آن، - نسبتها از بين مي‌رود. (روابط متزلزل مي‌شود) - كسي به تربيت صحيح كودكان، رغبت شايسته نشان نميدهد. (و اين كار بسيار مهم، ترك ميشود) - روابط ارثي به هم ميخورد و از هم ميپاشد.

از اينها گذشته فسادهاي گوناگون ديگري نيز دارد. محيط آلوده فراهم مي‌آورد و غيره.

15. ارزيابي ميزان فداكاري نسبت به غير در مقام بيان حدود ياري و به دوستان و برادران كه بايد در مورد آنان گذشت و فداكاري داشت، فرموده اند:

" لاتبذل لاخوانك من نفسك ما ضرره عليك اكثر من نفعه لهم "، (2) بايد در نظر داشت كه مقدار ناملايماتي كه در اين راه تحمل مي‌شود با نتيجه اي كه آن

1. علل الشرايع ج 2، ص 165 وعيون اخبار الرضا ج 2، ص 92.

2. من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 103.

صفحهمفاتيح البحث: الزنا (1)، القتل (1)، الخوف (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب علل الشرايع للصدوق (1)، كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (1)

باشند ". و اين كار به منزلهء اعلان محاربهء با حق و مانع پيشرفت نيكي‌ها است.

13. دفاع از ناموس و حيثيت و مال از آن حضرت سوال شد:

أيمنع جاريته من ان يؤخذ وان خاف علي نفسه القتل؟ قال: نعم.

از آن حضرت پرسيدند:

اگر بخواهند زني را به زور از خانه اي بربايند، - هر چند خدمتكاري را - آيا شخص مكلف است به دفاع بپردازد و نگذارد بيگانه به ناموس او خيانت كند؟ اگر چه جانش در معرض مخاطره باشد؟ حضرت جواب دادند: آري.

14. در مورد حرمت زنا و بي عفتي تحريم الزنا - لعلة ذهاب الانساب، - ترك التربية للاطفال، - فساد المواريث، - وما اشبه ذلك من وجوه الفساد. (1) " زنا و بي عفتي، عملي حرام و ناروا است، به سبب اينكه در اثر آن، - نسبتها از بين مي‌رود. (روابط متزلزل مي‌شود) - كسي به تربيت صحيح كودكان، رغبت شايسته نشان نميدهد. (و اين كار بسيار مهم، ترك ميشود) - روابط ارثي به هم ميخورد و از هم ميپاشد.

از اينها گذشته فسادهاي گوناگون ديگري نيز دارد. محيط آلوده فراهم مي‌آورد و غيره.

15. ارزيابي ميزان فداكاري نسبت به غير در مقام بيان حدود ياري و به دوستان و برادران كه بايد در مورد آنان گذشت و فداكاري داشت، فرموده اند:

" لاتبذل لاخوانك من نفسك ما ضرره عليك اكثر من نفعه لهم "، (2) بايد در نظر داشت كه مقدار ناملايماتي كه در اين راه تحمل مي‌شود با نتيجه اي كه آن

1. علل الشرايع ج 2، ص 165 وعيون اخبار الرضا ج 2، ص 92.

2. من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 103.

صفحهمفاتيح البحث: الزنا (1)، القتل (1)، الخوف (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب علل الشرايع للصدوق (1)، كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (1)

دوست و برادر در آن فداكاري مي‌برد متناسب باشد. و ميزان فداكاري در راه خدمت به ديگران بايد طوري انجام گيرد كه ضرري كه تحمل مي‌شود بيشتر از ثمره اي كه به دست مي‌آيد نباشد.
(و ضمنا كسي هم توقع اين گونه تحمل ضررها را از ديگري نداشته باشد)
16. برنامه‌هاي زندگي الف: در مورد مغبون شدن:
المغبون لامحمود ولامأجور. (1) كسي كه در روابط خود با مردم، غفلت كند تا متضرر شود و از جهل، بيخبري و كوتاهي كردن او سوء استفاده شود، چنين كسي نه پسنديده است، و نه شايستهء اجر و پاداشي است.
ب: در مورد عيش و گذران زندگي، فرموده اند:
العيش: السعة في المنزل، الفضل في الخدم، وكثرة المحبين، (2) در مورد بيان گوشه اي از آرزوها براي تحقق يك زندگي آرام كه هر فرد و جامعه‌اي بدنبال تهيه آن است، فرمود: - منزل، وسعت داشته باشد. - خدمتگزاران بهره‌مند و همكاران افزوده باشند. - و دوستداران فراوان.
ج: مطلبي در مورد اسراف:
ان هذا هو السرف، ان تشتري حمارا بثلاثة عشر دينارا وتدع برذونا. (3) سخن از كسي به ميان آمد كه الاغي را به 13 دينار خريده بود، (و گويا با اين مبلغ امكان تهيه حيوان پرقدرت تري متناسب با منظور خريدار وجود داشته است) لذا فرمودند: اينكه تو اين را به اين قيمت بخري و حال آنكه مي‌توانستي با آن، (مثلا) قاطري خريداري كني، اين كار، خود نوعي از اسراف است.
1. عيون اخبار الرضا ج 2، ص 42.
2. كافي ج 6، ص 526.
3. كافي ج 6، ص 536.
(١٣٥٨)
صفحهمفاتيح البحث: الوسعة (1)، الجهل (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)

د: در مورد عدم پذيرش زبوني و هجوم پذيري فرموده اند: " ان الله عزوجل يبغض رجلا يدخل عليه في بيته ولايقاتل ". خداي بزرگ از كسي كه به خانه و محل زندگي او هجوم و حمله شود ولي او (كه قبلا مي‌بايست پيشگيري مي‌كرد، هنوز هم) در مقام مقابله و دفاع برنيايد، مبغوض خدا است.

17. نقش نيت باطني در مقام توجه دادن به نقش قصد و نيت قلبي در كارها و نيز اشاره به وضع زمان آن حضرت، اين حديث نيز قابل توجه است: دو نفر وارد مجلس امام شدند و دربارهٔ اينكه آيا بايد نمازشان را به قصر بخوانند يا تمام، جويا شدند.

امام كه از قصد و محرك اصلي آنان آگاهي يافت رو به يكي از آنان كرد و فرمود: " وجب عليك التقصير لانك قصدتني ".

(تو كه به قصد ديدار من آمده اي نماز خود به قصر مي‌خواني).

و آنگاه رو به ديگري كرده فرمودند: " وجب عليك التمام لانك قصدت السلطان ".

بر تو كه (براي غرضي خاص) به قصد ديدار خليفه آمدي واجب است نماز خود را تمام بخواني. (با توجه به اين كه يكي از شرايط قصر نماز در مسافرت، اين است كه مسافرت مشروع باشد نه حرام).

18. عشق به امام حسين (عليه السلام) در كتاب " مكارم اخلاق " از يكي از دوستان امام رضا (عليه السلام) روايت مي‌كند كه امام رضا (عليه السلام) لباسي از خراسان به اينجانب اهداء نمودند در وسط لباس اندكي از تربت بود به قاصد گفتم اين چه خاكي است؟

در پاسخ گفتند اين شربت امام حسين (عليه السلام) است امام (عليه السلام) هر وقت لباي يا چيز ديگري ميفرستند اين تربت را همراه آن ميسازند و ميفرمايند وجود اين تربت با اذن خدا، امان از آفتي است. (1)

1. مكارم اخلاق، باب خوردنيها و نوشيدنيها ص 498، چاپ فراهاني. (١٣٥٩)

صفحهمفاتيح البحث: مكارم الأخلاق (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، خراسان (1)، اللبس (1)، القصر، التقصير (1)

د: در مورد عدم پذيرش زبوني و هجوم پذيري فرموده اند: " ان الله عزوجل يبغض رجلا يدخل عليه في بيته ولايقاتل ". خداي بزرگ از كسي كه به خانه و محل زندگي او هجوم و حمله شود ولي او (كه قبلا مي‌بايست پيشگيري مي‌كرد، هنوز هم) در مقام مقابله و دفاع برنيايد، مبغوض خدا است.
17. نقش نيت باطني در مقام توجه دادن به نقش قصد و نيت قلبي در كارها و نيز اشاره به وضع زمان آن حضرت، اين حديث نيز قابل توجه است: دو نفر وارد مجلس امام شدند و دربارهء اينكه آيا بايد نمازشان را به قصر بخوانند يا تمام، جويا شدند.
امام كه از قصد و محرك اصلي آنان آگاهي يافت رو به يكي از آنان كرد و فرمود: " وجب عليك التقصير لانك قصدتني ".
(تو كه به قصد ديدار من آمده اي نماز خود به قصر مي‌خواني).
و آنگاه رو به ديگري كرده فرمودند: " وجب عليك التمام لانك قصدت السلطان ".
بر تو كه (براي غرضي خاص) به قصد ديدار خليفه آمدي واجب است نماز خود را تمام بخواني. (با توجه به اين كه يكي از شرايط قصر نماز در مسافرت، اين است كه مسافرت مشروع باشد نه حرام).
18. عشق به امام حسين (عليه السلام) در كتاب " مكارم اخلاق " از يكي از دوستان امام رضا (عليه السلام) روايت مي‌كند كه امام رضا (عليه السلام) لباسي از خراسان به اينجانب اهداء نمودند در وسط لباس اندكي از تربت بود به قاصد گفتم اين چه خاكي است؟
در پاسخ گفتند اين شربت امام حسين (عليه السلام) است امام (عليه السلام) هر وقت لباي يا چيز ديگري ميفرستند اين تربت را همراه آن ميسازند و ميفرمايند وجود اين تربت با اذن خدا، امان از آفتي است. (1)
1. مكارم اخلاق، باب خوردنيها و نوشيدنيها ص 498، چاپ فراهاني. (۱۳۵۹)

صفحهمفاتيح البحث: مكارم الأخلاق (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، خراسان (1)، اللبس (1)، القصر، التقصير (1)

19. توسعه دادن به زندگي و خانواده الف: ينبغي للرجل ان يوسع علي عياله لئلايتمنوا موته، (1) سزاوار است مردم در مورد افراد عائله تسهيلات لازم را فراهم نمايند. و رفتار آنان طوري نباشد كه اعضاء خانواده او ناراحت شوند و در نبود او احساس آرامش و وسعت بيشتر بكنند.
ب: صاحب النعمة يجب عليه التوسعة علي عياله، (2) هر كس از نعمتي برخوردار است بر او واجب است كه در زندگي افراد خانوادهء خود گشايشي بوجود آورد و وسائل لازم براي زندگي و رشد صحيح آنان فراهم سازد.
20. تقارن اعمال ان الله عزوجل امر بثلاثة مقرون بها ثلاثة اخري: أمر بالصلوة، والزكوة، فمن صلي ولم يزك لم يقبل له صلوته وامر بالشكر له وللوالدين، فمن لم يشكر والديه لم يشكرالله، وامر باتقاء الله وصلة الرحم، فمن لم يصل رحمة، لم يتق الله عزوجل.
خداوند بندگان خويش را به سه چيز فرمان داده كه به سه چيز ديگر پيوند دارد، فرمان به نماز و زكات داده است، پس كسي كه نماز گزارد و زكات ندهد نمازش پذيرفته نشود. و فرمان به شكر خداي و سپاس پدر و مادر داده است، پس هر كس سپاس پدر و مادر نگذارد خداي را شكر نكرده است. و فرمان به پرهيزگاري و پيوند خويشاوندان داده است، پس هر كس به خويشاوندان خويش نرسد تقوي خداي را بجاي نياورده است.
21. عدل و خواص آن استعمال العدل والإحسان مؤذن بدوام النعمة، ولا حول ولاقوة الا بالله.
به كار بستن دادگري و نيكوكاري مردمان را به پايداري برخورداريهاي جهان آگاهي مي‌دهد، نيرو و جنبشي در كار نيست مگر به ياري خدا.
١. الفقيه ج ٢، ص 239.
2. كافي ج 4، ص 11.
(١٣٦٠)
صفحهمفاتيح البحث: صلة الرحم (1)، الشكر (1)، الموت (1)

19. توسعه دادن به زندگي و خانواده الف: ينبغي للرجل ان يوسع علي عياله لئلايتمنوا موته، (1) سزاوار است مردم در مورد افراد عائله تسهيلات لازم را فراهم نمايند. و رفتار آنان طوري نباشد كه اعضاء خانواده او ناراحت شوند و در نبود او احساس آرامش و وسعت بيشتر بكنند.
ب: صاحب النعمة يجب عليه التوسعة علي عياله، (2) هر كس از نعمتي برخوردار است بر او واجب است كه در زندگي افراد خانوادهء خود گشايشي بوجود آورد و وسائل لازم براي زندگي و رشد صحيح آنان فراهم سازد.
20. تقارن اعمال ان الله عزوجل امر بثلاثة مقرون بها ثلاثة اخري: أمر بالصلوة، والزكوة، فمن صلي ولم يزك لم يقبل له صلوته وامر بالشكر له وللوالدين، فمن لم يشكر والديه لم يشكرالله، وامر باتقاء الله وصلة الرحم، فمن لم يصل رحمة، لم يتق الله عزوجل.
خداوند بندگان خويش را به سه چيز فرمان داده كه به سه چيز ديگر پيوند دارد، فرمان به نماز و زكات داده است، پس كسي كه نماز گزارد و زكات ندهد نمازش پذيرفته نشود. و فرمان به شكر خداي و سپاس پدر و مادر داده است، پس هر كس سپاس پدر و مادر نگذارد خداي را شكر نكرده است. و فرمان به پرهيزگاري و پيوند خويشاوندان داده است، پس هر كس به خويشاوندان خويش نرسد تقوي خداي را بجاي نياورده است.
21. عدل و خواص آن استعمال العدل والإحسان مؤذن بدوام النعمة، ولا حول ولاقوة الا بالله.
به كار بستن دادگري و نيكوكاري مردمان را به پايداري برخورداريهاي جهان آگاهي مي‌دهد، نيرو و جنبشي در كار نيست مگر به ياري خدا.
١. الفقيه ج ٢، ص 239.
2. كافي ج 4، ص 11.
(١٣٦٠)
صفحهمفاتيح البحث: صلة الرحم (1)، الشكر (1)، الموت (1)

19. توسعه دادن به زندگي و خانواده الف: ينبغي للرجل ان يوسع علي عياله لئلايتمنوا موته، (1) سزاوار است مردم در مورد افراد عائله تسهيلات لازم را فراهم نمايند. و رفتار آنان طوري نباشد كه اعضاء خانواده او ناراحت شوند و در نبود او احساس آرامش و وسعت بيشتر بكنند.
ب: صاحب النعمة يجب عليه التوسعة علي عياله، (2) هر كس از نعمتي برخوردار است بر او واجب است كه در زندگي افراد خانوادهٔ خود گشايشي بوجود آورد و وسائل لازم براي زندگي و رشد صحيح آنان فراهم سازد.
20. تقارن اعمال ان الله عزوجل امر بثلاثة مقرون بها ثلاثة اخري: أمر بالصلوة، والزكوة، فمن صلي ولم يزك لم يقبل له صلوته وامر بالشكر له وللوالدين، فمن لم يشكر والديه لم يشكرالله، وامر باتقاء الله وصلة الرحم، فمن لم يصل رحمة، لم يتق الله عزوجل.
خداوند بندگان خويش را به سه چيز فرمان داده كه به سه چيز ديگر پيوند دارد، فرمان به نماز و زكات داده است، پس كسي كه نماز گزارد و زكات ندهد نمازش پذيرفته نشود. و فرمان به شكر خداي و سپاس پدر و مادر داده است، پس هر كس سپاس پدر و مادر نگذارد خداي را شكر نكرده است. و فرمان به پرهيزگاري و پيوند خويشاوندان داده است، پس هر كس به خويشاوندان خويش نرسد تقوي خداي را بجاي نياورده است.
21. عدل و خواص آن استعمال العدل والإحسان مؤذن بدوام النعمة، ولا حول ولاقوة الا بالله.
به كار بستن دادگري و نيكوكاري مردمان را به پايداري برخورداريهاي جهان آگاهي مي‌دهد، نيرو و جنبشي در كار نيست مگر به ياري خدا.
١. الفقيه ج ٢، ص 239.
2. كافي ج 4، ص 11.
(١٣٦٠)
صفحهمفاتيح البحث: صلة الرحم (1)، الشكر (1)، الموت (1)

چند روايت ارزشمند از امام رضا (عليه السلام) 1. مومن به حقيقت مؤمن نيست، تا اينكه سه خصلت در او باشد:
سنتي از خدا، سنتي از پيامبر (صلي الله عليه وآله) و سنتي از امام (عليه السلام).
اما سنت خدايش، رازداري است. سنت پيامبرش، رفق و مدارا با مردم، و سنت امام و سرپرستش، صبر كردن در همه احوال است.
2. عبادت به روزه و نماز بيشتر نيست، بلكه عبادت، عبارت از آنست كه از انديشهء خود را در رفاه و آسايش مردم قرار دهد.
3. بر صاحب نعمت و ثروت و مكنت واجب است كه خانوادهء خود را رفاه و آسايش قرار دهد.
4. ايمان، داراي چهار ركن است: 1) توكل به خداي متعال 2) راضي بودن به قضاي الهي 3) تسليم امر خدا بودن 4) و بالاخره تمام كارها را به ذات اقدس الهي واگذار نمودن.
5. ياري كردن ضعيف و ناتوان از صدقه دادن براي تو بهتر و گرامي‌تر است.
6. توكل آن است كه از غير خدا ترس و بيم نداشته باشي.
7. نظافت و پاكيزگي از اخلاق پيامبران است. (1) 22. مناظره با جاثليق در اينجا امام (عليه السلام) شروع به سخن كرد و فرمود:
اي نصراني! اگر به انجيل خودت براي تو استدلال كنم اقرار خواهي كرد؟
جاثليق گفت: آيا مي‌توانم گفتار انجيل را انكار كنم؟ آري به خدا سوگند اقرار خواهم كرد هر چند بر ضرر من باشد.
امام (عليه السلام) فرمود: هر چه مي‌خواهي بپرس و جوابش را بشنو.
جاثليق: دربارهء نبوت عيسي و كتابش چه مي‌گويي؟ آيا چيزي از اين دو را انكار مي‌كني؟
1. سرچشمه‌هاي نور، امام رضا (ع)، سازمان تبليغات اسلامي، زمستان 1368، ص 120 - 132، (با گزينش، تصرف وتلخيص).
(١٣٦١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الصبر (1)، الضرر (1)

چند روايت ارزشمند از امام رضا (عليه السلام) 1. مومن به حقيقت مؤمن نيست، تا اينكه سه خصلت در او باشد:
سنتي از خدا، سنتي از پيامبر (صلي الله عليه وآله) و سنتي از امام (عليه السلام).
اما سنت خدايش، رازداري است. سنت پيامبرش، رفق و مدارا با مردم، و سنت امام و سرپرستش، صبر كردن در همه احوال است.
2. عبادت به روزه و نماز بيشتر نيست، بلكه عبادت، عبارت از آنست كه از انديشهء خود را در رفاه و آسايش مردم قرار دهد.
3. بر صاحب نعمت و ثروت و مكنت واجب است كه خانوادهء خود را رفاه و آسايش قرار دهد.
4. ايمان، داراي چهار ركن است: 1) توكل به خداي متعال 2) راضي بودن به قضاي الهي 3) تسليم امر خدا بودن 4) و بالاخره تمام كارها را به ذات اقدس الهي واگذار نمودن.
5. ياري كردن ضعيف و ناتوان از صدقه دادن براي تو بهتر و گرامي‌تر است.
6. توكل آن است كه از غير خدا ترس و بيم نداشته باشي.
7. نظافت و پاكيزگي از اخلاق پيامبران است. (1) 22. مناظره با جاثليق
در اينجا امام (عليه السلام) شروع به سخن كرد و فرمود:
اي نصراني! اگر به انجيل خودت براي تو استدلال كنم اقرار خواهي كرد؟
جاثليق گفت: آيا مي‌توانم گفتار انجيل را انكار كنم؟ آري به خدا سوگند اقرار خواهم كرد هر چند بر ضرر من باشد.
امام (عليه السلام) فرمود: هر چه مي‌خواهي بپرس و جوابش را بشنو.
جاثليق: دربارهء نبوت عيسي و كتابش چه مي‌گويي؟ آيا چيزي از اين دو را انكار مي‌كني؟
1. سرچشمه‌هاي نور، امام رضا (ع)، سازمان تبليغات اسلامي، زمستان 1368، ص 120 - 132، (با گزينش، تصرف وتلخيص).
(١٣٦١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الصبر (1)، الضرر (1)
امام (عليه السلام): من به نبوت عيسي و كتابش و به آنچه به امتش بشارت داده و حواريون به آن اقرار كرده اند، اعتراف مي‌كنم، و به نوبت (آن) عيسي كه اقرار به نبوت محمد (صلي الله عليه وآله) و كتابش نكرده و امتش را به آن بشارت نداده كافرم!

جاثليق: آيا به هنگام قضاوت از دو شاهد عادل استفاده نمي‌كني؟
امام (عليه السلام): آري.
جاثليق: پس دو شاهد از غير اهل مذهب خود از كساني كه نصاري شهادت آنان را مردود نمي‌شمارند بر نبوت محمد (صلي الله عليه وآله) اقامه كن و از ما نيز بخواه كه دو شاهد بر اين معنا از غير اهل مذهب خود بياوريم.
امام (عليه السلام): هم اكنون انصاف را رعايت كردي اي نصراني، آيا كسي را كه عادل بود و نزد مسيح، عيسي بن مريم مقدم بود مي‌پذيري؟
جاثليق: اين مرد عادل كيست، نامش را ببر.
امام (عليه السلام): دربارهء " يوحناي " ديلمي چه مي‌گويي؟
جاثليق: به به! محبوبترين فرد نزد مسيح را بيان كردي!
امام (عليه السلام) تو را سوگند مي‌دهم آيا انجيل اين سخن را بيان مي‌كند كه يوحنا گفت:
حضرت مسيح مرا از دين محمد عربي با خبر ساخت و به من بشارت داد كه بعد از او چنين پيامبري خواهد آمد، من نيز به حواريون بشارت دادم و آنها به او ايمان آوردند؟
جاثليق گفت: آري! اين سخن را يوحنا از مسيح نقل كرده و بشارت به نبوت مردي و نيز بشارت به اهل بيت و وصيش داده است، اما نگفته است اين در چه زماني واقع مي‌شود و اين گروه را براي ما نام نبرده تا آنها را بشناسيم.
امام (عليه السلام): اگر ما كسي را بياوريم كه انجيل را بخواند و آياتي از آن را كه نام محمد (صلي الله عليه وآله) و اهل بيتش و امتش در آنها است، تلاوت كند آيا ايمان به او مي‌آوري؟
جاثليق: بسيار خوب است.
امام (عليه السلام) به نسطاس رومي فرمود: آيا سفر سوم انجيل را از حفظ داري؟
نسطاس گفت: بلي، از حفظ دارم.
(١٣٦٢)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (3)، الشهادة (3)، النوم (2)
سپس امام به رأس الجالوت (بزرگ يهوديان) رو كرد و فرمود: آيا تو هم انجيل را مي‌خواني؟ گفت آري به جان خودم سوگند. فرمود سفر سوم را برگير، اگر در آن ذكري از محمد و اهل بيتش بود به نفع من شهادت ده و اگر نبود شهادت نده. سپس امام (عليه السلام) سفر سوم را قرائت كرد تا به نام پيامبر (صلي الله عليه وآله) رسيد، آنگاه متوقف شد و رو به جاثليق كرد و فرمود:
اي نصراني! تو را به حق مسيح و مادرش آيا قبول داري كه من از انجيل

باخبرم؟
جاثليق: آري. سپس امام (عليه السلام) نام پيامبر (صلي الله عليه وآله) و اهل بيت و امتش را براي او تلاوت كرد، سپس افزود: اي نصراني! چه مي‌گويي، اين سخن عيسي بن مريم است؟ اگر تكذيب كني آنچه را كه انجيل در اين زمينه مي‌گويد، موسي و عيسي هر دو را تكذيب كرده اي و كافر شده اي. جاثليق: من آنچه را كه وجود آن در انجيل براي من روشن شده است انكار نمي‌كنم و به آن اعتراف دارم.
امام (عليه السلام): همگي شاهد باشيد او اقرار كرد، سپس فرمود: اي جاثليق هر سؤال ميخواي بكن. جاثليق: از حواريون عيسي بن مريم خبر كه آنها چند نفر بودند و نيز خبر ده كه علماي انجيل چند نفر بودند؟
امام (عليه السلام): از شخص آگاهي سؤال كردي، حواريون دوازده نفر بودند و اعلم و افضل آنان لوقا بود. اما علماي بزرگ نصاري سه نفر بودند: يوحناي اكبر در سرزمين باخ، يوحناي ديگري در قرقيسا ويوحناي ديلمي در رجاز، و نام پيامبر و اهل بيت و امتش نزد او بود، و او بود كه به امت عيسي وبني اسرائيل بشارت داد.
سپس فرمود: اي نصراني، به خدا سوگند ما ايمان به آن عيسي داريم كه ايمان به محمد (صلي الله عليه وآله) داشت، ولي تنها ايرادي كه به پيامبر شما عيسي داريم ابن بود كه او كم روزه ميگرفت و كم نماز مي‌خواند!
جاثليق ناگهان متحير شد و گفت: به خدا سوگند علم خود را باطل كردي، و پايهء كار خويش را ضعيف نمودي، و من گمان مي‌كردم تو اعلم مسلمانان هستي! امام (عليه السلام): مگر چه شده؟ جاثليق: به خاطر اينكه مي‌گويي عيسي ضعيف و كم روزه و كم نماز بود، در حالي كه عيسي حتي يك روز را افطار نكرد و هيچ شبي را (به طور كامل) نخوابيد وصائم الدهر وقائم الليل بود. امام (عليه السلام): براي چه كسي روزه مي‌گرفت و نماز
(١٣٦٣)
صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الشهادة (1)، النوم (3)
مي خواند؟! جاثليق نتوانست پاسخ گويد و ساكت شد (زيرا اگر اعتراف به عبوديت عيسي مي‌كرد با ادعاي الوهيت او سازگار نبود). امام (عليه السلام): اي نصراني، سؤال ديگري از تو دارم.
جاثليق، با تواضع، گفت: اگر بدانم پاسخ مي‌گويم. امام (عليه السلام): تو انكار مي‌كني كه عيسي مردگان را به اذن خداوند متعال زنده مي‌كرد؟ جاثليق در بن بست قرار گرفت و به ناچار گفت: انكار مي‌كنم، چرا كه آن كس كه مردگان را زنده كند و كور مادرزاد و مبتلا به برص را شفا دهد او پروردگار است و مستحق الوهيت. امام (عليه السلام): حضرت اليسع نيز همين كار را مي‌كرد و او بر آب راه رفت و مردگان را زنده كرد و نابينا و

مبتلا به برص را شفا داد، اما امتش قائل به الوهيت او نشدند و كسي او را عبادت نكرد. حزقيل پيامبر نيز همان كار مسيح را انجام داد و مردگان را زنده كرد. سپس رو به رأس الجالوت كرده فرمود: اي رأس الجالوت، آيا اينها را در تورات مي‌يا بي كه بخت النصر اسيران بني اسرائيل را در آن زمان كه حكومت با بيت المقدس مبارزه كرد به بابل آورد، خداوند حزقيل را به سوي آنان فرستاد و او مردگان آنها را زنده كرد؟ اين واقعيت در تورات مضبوط است، هيچ كس جز منكران حق از آن را انكار نمي‌كنند.
رأس الجالوت: ما اين را شنيده ايم و مي‌دانيم.
امام (عليه السلام): راست مي‌گويي، سپس افزود: اي يهودي اين سفر از تورات را بگير، و آنگاه خود شروع به خواندن آياتي از تورات كرد، مرد يهودي تكاني خورد و در شگفت فرو رفت.
سپس امام (عليه السلام) رو به نصراني كرد و قسمتي از معجزات پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) را دربارهء زنده شدن بعضي از مردگان به دست او شفاي بعضي از بيماران غير قابل علاج را به بركت او برشمرد و فرمود: با اين همه ما هرگز او را پروردگار خود نمي‌دانيم، اگر به خاطر اين گونه معجزات، عيسي را خداي خود بدانيد بايد " اليسع " و " حزقيل " را نيز معبود خويش بشماريد، زيرا آنها نيز مردگان را زنده كردند و نيز ابراهيم خليل پرندگاني را گرفت و سر بريد و آنها را بر كوههاي اطراف قرار داد، سپس آنها را فراخواند و همگي زنده شدند، موسي بن عمران نيز چنين كاري را در مورد هفتاد نفر كه با او به كوه طور آمده بودند و بر اثر صاعقه مردند انجام داد، تو هرگز نمي‌تواني اين حقايق را انكار كني، زيرا تورات و

انجيل و زبور و قرآن از آن سخن گفته اند، پس بايد همهء اينها را خداي خويش بدانيم.
جاثليق پاسخي نداشت بدهد، تسليم شد و گفت: سخن، سخن تو است و معبودي جز خداوند يگانه نيست. سپس امام (عليه السلام) در باب كتاب اشعيا از او و رأس الجالوت سؤال كرد. او گفت: من از آن به خوبي آگاهم. فرمود: اين جمله را به خاطر داريد كه اشعيا گفت: من كسي را ديدم كه بر دراز گوشي سوار است و لباسهايي از نور در تن كرده (اشاره به حضرت مسيح) و كسي را ديدم كه بر شتر سوار است و نورش مثل نور ماه (اشاره به پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله)) گفتند: آري اشعيا چنين سخني را گفته است.
امام (عليه السلام): اي نصراني، اين سخن مسيح را در انجيل به خاطر داري كه فرمود: من به سوي پروردگار شما و پروردگار خودم مي‌روم و "

بارقليطا " مي‌آيد و درباره‌ء من شهادت به حق مي‌دهد (آن گونه كه من درباره‌ء او شهادت داده ام) و همه چيز را براي شما تفسير مي‌كند؟ (1) جاثليق: آنچه را از انجيل مي‌گويي ما به آن معترفيم. سپس امام (عليه السلام) سؤالات ديگري درباره‌ء انجيل و از ميان رفتن نخستين انجيل و بعد نوشته شدن آن به وسيله‌ء چهار نفر: مرقس، لوقا، يوحنا ومتي كه هر كدام نشستند وانجيلي را نوشتند (انجيلهايي كه هم اكنون موجود و در دست مسيحيان است)، سخن گفت و تناقضهايي از كلام جاثليق گرفت.
جاثليق به كلي درمانده شده بود، به گونه اي كه هيچ راه فرار نداشت. لذا هنگامي كه امام (عليه السلام) بار ديگر به او فرمود: اي جاثليق، هر چه مي‌خواهي سؤال كن، او از هر گونه سؤالي خودداري كرد و گفت: اكنون شخص ديگري غير از من سؤال كند، قسم به حق مسيح كه گمان نمي‌كردم در ميان مسلمانان كسي مثل تو باشد. (2) = + * * * + =
1. مقصود از " بارقيطا " يا " فارقليطا "، كه حضرت مسيح از آمدن او خبر داده است، حضرت محمد (ص) مي‌باشد و اين پيشگويي در انجيل " يوحنا " در ابواب 14 و 15 و 16، وارد شده است، و قرآن مجيد نيز در آيه‌ء 6 از سوره صف، اين معنا را از قول حضرت عيسي (ع) نقل كرده است (براي اطلاع بيشتر در اين زمينه رجوع شود به كتاب " احمد موعود انجيل " تأليف استاد جعفر سبحاني، انتشارات توحيد، قم، 1361 ه. ش، ص 97 - 133).
2. مجموعه‌ء آثار دومين كنگره‌ء جهاني حضرت رضا (ع) 1366 ه. ش، ج 1، ص 432 - 452.
(١٣٦٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)

شهادت

شهادت شهادت پيشوايان در راه خدا وتبليغ احكام الهي همانند زينت و گردنبند عروسان در زندگي آنان مي‌درخشد و زينت حيات و سرمايهء معنوي و ذخيرهء الهي آنان مي‌باشد كه در حيات هر كدام از آنان، ثبت شده است آنان يا با شمشير بران يا با زهر و سم ستمكاران به فيض لقاي الهي شتافته اند. شهادت امام رضا (عليه السلام) هم در اثر سمي بوده است كه توسط ايادي مأمون، توسط انگور در محفل مأمون به او خورانده شده بود امام رضا (عليه السلام) پس از حادثه نماز نيمهء تمام عيد فطر، انزوا اختيار كرد، از سوي ديگر مأمون از سوي عباسيان نيز تحت فشار بود كه چرا اقبال بيشتري به علويان و ايرانيان دارد آنان نگران آن بودند كه حكومت از دست عباسيان بيرون رود در صورتي كه در صفحات پيشين مطالعه نموديد كه امام رضا (عليه السلام) ملتزم به هيچ امري از امور حكومتي نبودند و در حدود وظيفهء امامت و رهبري روحي و معنوي جامعه، گامهاي روشنگري در مسير علمي و فرهنگي بر مي‌داشتند و مردم را به آئين الهي فرا مي‌خواند، كاري كه در صورت عدم ولايت عهدي هم انجام مي‌داد ولي مأمون مي‌خواست خود را از اين تنگناهاي سياسي و بن‌بستهاي قديمي رها سازد و تنها چاره اي كه مي‌ديد از ميان برداشتن امام، به صورت بي سر و صدا و پنهاني بود و آن همان شيوه اي بود كه ستمكاران، در مواقع بحراني از آن بهره مي‌گرفتند. شيعه به اتفاق اعتقاد دارد كه مأمون به امام رضا (عليه السلام) سم داده است و اين موضوع در كتابهاي عيون اخبار الرضا ج 2، ص 240 و علل الشرايع ج 1، ص 241 و اثبات الوصيتة ص 179 و ارشاد شيخ مفيد ص 335 ومناقب شهر آشوب ج 4، ص 422 و دهها منبع ديگر ذكر شده است و برخي از مورخان غير شيعه هم با آنان، هم رأي شده اند همانند شبلنجي در نور الأبصار ص 145، الفخري در الأحكام السلطانيه ص 179، مقاتل الطالبيين ص 404 و غير آنها.

مرحوم محدث قمي مي‌نويسد: " روز وفات امام رضا (عليه السلام) مردم جلو در خانهء امام اجتماع نموده بودند و مي‌گفتند فرزند پيغمبر كشته شده است و سر و صداي بلندي راه انداخته

(١٣٦٦)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (5)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب علل الشرايع للصدوق (1)، عيد الفطر (1)، الإختيار، الخيار (1)

بودند محمد بن جعفر بن محمد عموي امام (عليه السلام) كه به عنوان اخذ تأمين جاني به خراسان آمده بود مأمون به او گفت: به مردم عصباني ظاهر شود و به اطلاع آنان برساند كه ابوالحسن امام رضا (عليه السلام) امروز بيرون نمي‌آيد او مكروه داشت كه به علت جلوگيري از فتنه بدن او را بيرون آوردند محمد بن جعفر بيرون آمد و گفت: اي مردم! متفرق گرديد ابوالحسن امروز بيرون نمي‌آيد پس مردم متفرق شدند و امام رضا (عليه السلام) را شبانه غسل داده شد و شبانه دفن گرديد ". (1) شهادت آن حضرت را روز 29 ماه صفر وعمر آن حضرت به هنگام شهادت 54 سال و 3 ماه و 19 روز نوشته اند.

قبر آن حضرت در مشهد زيارتگاه و مركز رفت و آمدها، راز و نياز شيعيان و علاقمندان آن حضرت است. در اوايل اسلام شهري به نام " مشهد " وجود نداشت:

در محل فعلي اين شهر، دهكدهء گمنامي بود كه آن را " سناباد " مي‌گفتند و جزء اراضي طوس بود. هارون كه براي رفع اغتشاش و اصلاح اوضاع نواحي خراسان به ايران سفر كرده بود، در اثناء سفر بيمار شد و از دنيا رفت و در قصر " حميد بن قحطبه " كه در اين ناحيه قرار داشت، به خاك سپرده شد.

پس از شهادت امام رضا قرار شد مدفن آن حضرت را در كنار قبر هارون قرار دهند.

اين قبرها در كنار هم تا حدود سال 500 شكل وضعي عادي داشت تا آنكه به آن محل، پس از چندي عنوان " مشهد الرضا " داده شد. (يعني محل شهادت يا شهود رضا) به طوري كه نوشته اند نخستين بار يك ضريح نقره اي توسط مردي از اهالي ايران كه زرتشتي بود و هنوز مسلمان نشده بود، براي دور قبر درست شد، زيرا وي در اثر توسل به آن حضرت، از بيماري صعب العلاجي كه داشت بهبود يافته بود، و به منظور تجليل و اظهار علاقه به آن حضرت و نيز جلب توجه مردم به آن امام بزرگوار، به چنين اقدامي دست زد. و اين در زمان حكومت سلجوقيان بود.

1. الأنوار البهيه محدث قمي، ص 117.

(١٣٦٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، مدينة مشهد المقدسة (1)، دولة ايران (2)، حكم السلاجقة (1)، محمد بن جعفر بن محمد (1)، محمد بن جعفر (1)، خراسان (2)، الشهادة (2)، القبر (2)، الغسل (1)، الدفن (1)، النوم (1)، كتاب الأنوار البهية للشيخ عباس القمي (1)

ابن بطوطه در سفرنامهء خود يادآور شده است كه در 734 هجري از حريم رضوي ديدن كرده است كه " به صورت صندوقي چوبين بود و از

صفحاتي از نقره پوشيده شده بود ". در زمان صفويه كه به جهاتي توجه به اين گونه امور زياد شده بود، براي نخستين بار ضريحي طلاكوب براي آن قبر تهيه و نصب شد.
البته بعد از مدتي آن ضريح و اشياء قيمتي توسط يكي از " ازبكيان " مورد هجوم و غارت قرار گرفته و از جمله اشياء غارت شده، تكه الماس منحصر به فردي بود كه نوشته اند بزرگي آن به اندازه يك تخم مرغ بوده است.
به هر حال از آن روز به بعد هم مرتبا اين قبر مورد توجه علاقه مندان بوده است و هدايا و موقوفات بي حسابي، به عنوان صاحب آن قبر، تقديم شده و مي‌شود كه مصرف و نحوهء استفاده از آنها خود به بحث و تفصيل جداگانه اي نياز دارد. (1) رحلت غريبانهء امام رضا (عليه السلام) در خراسان، ضجه و ناله‌اي در جهان اسلام بوجود آورد و موج تنفر را به سوي مأمون روانه ساخت شاعران و دوستداران امام (عليه السلام) با اشعار و سروده‌هاي خود تسلي خاطر تنها يادگار امام (عليه السلام) حضرت جواد را فراهم آوردند.
السلام عليك يا ابا الحسن يا علي بن موسي الرضا ورحمة الله وبركاته
1. مطالب مربوط به ولايت عهدي امام (ع) با تصرفاتي اندك از كتاب محقق عاليقدر جناب آقاي دكتر علي غفوري گلزاده از انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامي، استفاده شده است.
(١٣٦٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، خراسان (1)، القبر (3)، الجود (1)

بخش ششم امام رضا (علیه السلام) در آئینه شعر و ادب
(۱۳٦٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)

بخش ششم / امام رضا (ع) در آئينه شعر و ادب ...

امام در آئينه شعر و ادب شاعران متعهد و دلسوز و پديد آورندگان آثار منظوم، نقش مهمي در نشر فضيلت، و معرفي چهره‌هاي ماندگار پيشوايان معصوم (عليه السلام) داشته و دارند چون گاهي برخي از بيانها سحر است و جادو. شاعران و اديبان در مقام معرفي اهل بيت (عليه السلام) سروده‌هاي مؤثري دارند که در تبليغ و ترويج و شناساندن آن بزرگواران نقش ارزشمندي ايفاء نموده اند که جا دارد در اينجا نمونه‌هايي از گذشته و چند مورد از معاصران ذکر گردد:

1. ابونواس:

يکي از شاعران معاصر امام رضا (عليه السلام) مي‌باشد او اشعاري در منقبت آن بزرگوار سروده است هر چند در اواخر ممنوع از سرودن شعر شده است صاحب کشف الغمه شعر او را به اين صورت آورده است:

" محمد بن يحيي فارسي گويد ابونواس روزي به چهرهء امام رضا (عليه السلام) نظر افکند در لحظه اي که سوار بر استر از حضور مأمون، بيرون مي‌آمدند پس نزديك شد و سلام گفت و به عرض رساند اي فرزند رسول خدا! چند بيتي در حق شما سروده ام دوست دارم آنها را از من بشنوي امام فرمود: پس بياور آنها ابونواس شروع به خواندن سروده اش نمود.

مطهرون، نقيات، ثيابهم * تجري الصلاة عليهم، أينما ذكروا من لم يكن علويا حين تنسبه * فما له من قديم الدهر مفتخر فأنتم الملاء الأعلي وعندكم * علم الكتاب، و ما جائت به السور آنان پاكيزگان و پاك لباسان هستند، درود و ثنا بر آنان جريان دارد هر گاه که به زبان

(۱۳۷۱)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، کتاب کشف الغمة للإربلي (1)، محمد بن يحيي (1)، الصّلاة (1)

1 - ابو نواس:

بخش ششم / امام رضا (ع) در آئينه شعر و ادب ...
امام در آئينه شعر و ادب شاعران متعهد و دلسوز و پديد آورندگان آثار منظوم، نقش مهمي در نشر فضيلت، و معرفي چهره‌هاي ماندگار پيشوايان معصوم (عليه السلام) داشته و دارند چون گاهي برخي از بيانها سحر است و جادو. شاعران و اديبان در مقام معرفي اهل بيت (عليه السلام) سروده‌هاي مؤثري دارند كه در تبليغ و ترويج و شناساندن آن بزرگواران نقش ارزشمندي ايفاء نموده اند كه جا دارد در اينجا نمونه‌هايي از گذشته و چند مورد از معاصران ذكر گردد:
1. ابونواس:
يكي از شاعران معاصر امام رضا (عليه السلام) مي‌باشد او اشعاري در منقبت آن بزرگوار سروده است هر چند در اواخر ممنوع از سرودن شعر شده است صاحب كشف الغمه شعر او را به اين صورت آورده است:
" محمد بن يحيي فارسي گويد ابونواس روزي به چهرهء امام رضا (عليه السلام) نظر افكند در لحظه اي كه سوار بر استر از حضور مأمون، بيرون مي‌آمدند پس نزديك شد و سلام گفت و به عرض رساند اي فرزند رسول خدا! چند بيتي در حق شما سروده ام دوست دارم آنها را از من بشنوي امام فرمود: پس بياور آنها ابونواس شروع به خواندن سروده اش نمود.
مطهرون، نقيات، ثيابهم * تجري الصلاة عليهم، أينما ذكروا من لم يكن علويا حين تنسبه * فما له من قديم الدهر مفتخر فأنتم الملاء الأعلي وعندكم * علم الكتاب، و ما جائت به السور آنان پاكيزگان و پاك لباسان هستند، درود و ثنا بر آنان جريان دارد هر گاه كه به زبان
(۱۳۷۱)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، محمد بن يحيي (1)، الصّلاة (1)

2 - دعبل خزاعي:

آيند هر آن كس كه تبار به علي (عليه السلام) نمي‌رساند وقتي او را نسبت مي‌دهي پس او را از گذشتگان افتخاري نيست شما اي خاندان علي (عليه السلام) مردم بزرگواري هستيد چون در پيش شما است علم قرآن و آنچه سوره‌ها در برگرفته اند ".

امام (عليه السلام) او را مورد تشويق قرار داد به خدمتگزار خود فرمود آيا چيزي همراه تو هست؟ پاسخ داد: چرا سيصد دينار همراه دارم.

امام (عليه السلام) فرمود: آنها را به ابونواس بده سپس فرمود: شايد اين پول كم باشد پس استر را هم پيش او بران. (1) ابونواس پس از جلوگيري از مدح امام (عليه السلام) باز شعري در مدح امام سروده اند كه مطلعش چنين است:

قيل لي، انت اوحد الناس طرا * في فنون من الكلام النبيه لك من جوهر الكلام بديع * يثمر الدر، في يدي مجتنيه فعلي ما تركت مدح ابن موسي؟ * و الخصال التي تجمعن فيه؟

قلت لا اهتدي لمدح امام * كان جبريل خادما لأبيه خلاصهء مضمون شعر آنست به من گفتند تو كه در سخن و سخنوري، اوحدي و يكتا هستي و جوهر كلام و بديع سخن را ميشناسي كه در را در اختيار طالبان آن قرار ميدهد پس چرا مدح و توصيف فرزند موسي بن جعفر را ترك نموده اي با اينكه او، آنهمه خصال حميده و فضايل پسنديده را در بردارد؟

در پاسخ گفتم آري اين امر حقيقت دارد ولي من چه كنم تا رشته ي سخن بدست آورم و مدح امامي را به سرايم كه جبرئيل خادم پدرش بوده است؟

2. دعبل خزاعي:

شاعر متعهد و دلسوز ديگري، دعبل خزاعي است كه معاصر امام بوده است و سرودهء

۱. اربلي، كشف الغمه ج ۳، ص ۱۱۱، المناقب ج 4، ص 367.

(۱۳۷۲)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، موسي بن جعفر (1)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

بلند بالاي (تائيه) را در مدح آن امام همام سروده اند كه مرحوم طبرسي داستان آن را همراه اشعارش آورده است اين قصيده طبق شمارش ما داراي 121 بيت مي‌باشد كه بخشي از آن بازگو مي‌شود.

دعبل نخست طبق عادت شعرا از ترنم مرغان، از جور و جفاي روزگاران، بي وفائي أبناي روزگار، از ايام جاهليت، از ظلم و ستم هند جگر خوار،

جفاي اهل سقيفه و داستان غدير سخن به ميان مي‌آورد آنگاه به مدح و منقبت علي (عليه السلام) (مقصود اصلي) مي‌پردازد:
مدارس آيات خلت من تلاوة * و منزل وحي، مقفر العرصات لأل رسول الله بالخيف من مني وبالبيت والتعريف والهمرات ديار لعبد الله بالخيف من مني * و للسيد الداعي الي الصلوات ديار علي والحسين وجعفرو حمزة والسجاد، ذي الثفنات ديار لعبد الله والفضل صنوه * نجي رسول الله في الخلوات وسبطي رسول الله وإبني وصيه * و وارث علم الله والحسنات منازل قوم يهتدي، فينزل بيتهم * علي احمد المذكور في السورات منازل قوم يهتدي بهواهم * و تؤمن منهم زلة العثرات منازل كانت للصلاة وللتقي * و للصوم والتطهير والحسنات سقي الله قبرا بالمدينه غيثه * فقد حل فيه الأمن بالبركات نبي الهدي، صلي عليه مليكه * و بلغ عنا، روحه، التحفات أفاطم لو خلت الحسين مجدلا * و قدمات عطشانا، بشط فرات إذا للطمت الخد، فاطم عنده * و أجريت دمع العين، في الوجنات أفاطم قومي! يا ابنة الخير فأندبي * نجوم سماوات، بأرض فلات قبور بكوفان، وأخري بطيبة * و أخري بفخ، نالها صلوات وأخري بأرض الجوزجان محلها * و قبر بيا خمراء، لدي الغربات وقبر ببغداد لنفس زكية * تضمنها الرحمن في الغرفات
(۱۳۷۳)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السقيفة (1)، القبر (1)، الصّلاة (1)، الطهارة (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)
وقبر بطوس يالها من مصيبة * ألحت علي الأحشاء بالزفرات إلي الحشر حتي يبعث الله قائما * يفرج عنا الغم والكربات علي بن موسي ارشد الله أمره * و صلي عليه أفضل الصلوات ألم تر أني مذثلاثين حجة * أروح وأغد و، دائم الحسرات أري فيئهم في غيرهم متقسما * و ايديهم من فيئهم صفرات وآل زياد في الحرير مصونة * و آل رسول الله منهمكات سأبكيهم ما ذر في الأفق شارق * و نادي منادي الخير بالصلوات وما طلعت شمس وحان غروبها * و بالليل أبكيهم وبالغدوات ديار رسول الله أصبحن بلقعا * و آل زياد تسكن الحجرات وآل رسول الله تدمي نحورهم * و آل زياد ربة الحجلات وآل رسول الله تسبي حريمهم * و آل زياد آمنوا السريات وآل زياد في القصور مصونة * و آل رسول الله في الفلوات خروج امام لامحالة خارج * يقوم علي اسم الله والبركات يميز فينا كل حق وباطل * و يجزي علي النعماء والنقمات فيانفس طيبي ثم يا نفس فأبشري * فغير بعيد كلما هو آت وقتي امام قبر طوس را به شعر دعبل افزودند دعبل عرض كرد اي فرزند رسول خدا اين قبر كي راست؟
امام (عليه السلام) فرمود: آن قبر من است روزگاراني نمي‌گذرد كه طوس، محل رفت و آمد شيعيان من مي‌گردد پس هر آن كس كه مرا در

جايگاه غربتم، زيارت نمايد او را در روز جزا درجه و منزلت من خواهد بود.
(1) امام به دعبل فرمود حركت منما تا امام كيسه اي آوردند كه در آن 100 دينار بود به
1. إربلي، كشف الغمه ج 3، ص 118، چاپ دارالأضواء.

صفحهمفاتيح البحث: القبر (3)، الحج (1)، البعث، الإنبعاث (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)
دعبل پرداختند، دعبل آن را رد كرد و عرض كرد به خاطر اينها نيامده ام فقط قسمتي از لباسهاي امام را درخواست نمود پس جبه‌اي از خز همراه همان كيسه به دعبل عطا شد و به خدمتگزارش فرمود به دعبل بگويد كه آنها را بپذيرد ورد نكند چون به زودي به آنها محتاج خواهد بود.
دعبل مرحمتي‌هاي امام را پذيرفت و همراه قافله از مسير " مرو " حركت نمود پس رهزنان به آنان حمله كردند و اموال آنها را گرفتند و بين خود تقسيم نمودند.
يكي از آنان شعر دعبل را به عنوان مسخره تمثل جست: " أري فيئهم في غيرهم متقسما ... دعبل گفت اين شعر از آن كيست؟
دزد پاسخ داد مربوط به يك فرد خزاعي است كه نامش دعبل است. دعبل گفت: من همان دعبل خزاعي هستم و سراينده‌ء اين قصيده مي‌باشم پس كتفهاي او را باز گشودند و كتفهاي تمام ارباب قافله را نيز باز كردند و تمام اموال آنان را به خودشان بازگرداندند.
دعبل به راه خود ادامه مي‌داد تا به شهر " قم " رسيد پس شعر خود را إنشا نمود و مردم قم، صله و جوائز فراواني به او بخشيدند و از او درخواست نمودند كه آن جبه‌ء مرحمتي امام را به 1000 دينار به آنان بفروشد دعبل امتناع كرد و از قم بيرون رفت.
پس جمعي از نوجوانان هم پشت سر او حركت كردند و جبه را از او بازستاندند پس بازگشت و از آنان بازگردان جبه را درخواست نمود گفتند امكان ندارد كه آن را برگردانند جز آنكه او 1000 دينار را دريافت نمايد.
دعبل گفت: پس قسمتي از آن جبه را به من بدهيد، آنان قسمتي از جبه را همراه 1000 دينار به او پرداختند.
دعبل به منزل خود رسيد و مشاهده نمود كه دزدان، تمام أثاث خانه‌ء او را دزديده اند پس هر دينار از آن 100 ديناري را كه امام رضا (عليه السلام) به او مرحمت فرموده بودند. هر دينار را به 100 دينار فروخت و به ياد آورد كه سخن امام (عليه السلام) را كه فرموده بودند بگير كه به زودي به آن محتاج خواهي بود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)

3 - شافعي:

از اباصلت هروي منقول است از دعبل خزاعي شنيدم هنگامي كه در محضر امام رضا (عليه السلام) قصيده ام را خواندم و به اين ابيات رسيدم كه:

خروج امام، لامحالة خارج * يقوم علي اسم الله، والبركات يميز فينا كل حق و باطل * و يجزي علي النعماء والنقمات امام رضا (عليه السلام) با شنيدن اين دو بيت به شدت گريستند سپس متوجه من شدند و فرمودند: اي خزاعي در اين دو بيت، روح القدس با زبان تو سخن گفته است، آيا مي‌داني اين امام كيست؟ و چه زماني قيام خواهد نمود؟

گفتم: نه، نمي‌دانم ولي اي سرور من! شنيده ام كه امامي از شما ظهور خواهد نمود كه روي زمين را با عدل و قسط پر خواهد نمود پس از آن كه از جور و ظلم پر شده باشد پس امام توضيح دادند:

امام پس از من محمد پسرم و از محمد پسرش علي و پس از علي پسرش حسن و پس از حسن، پسرش حجت قائم منتظر مي‌باشد و اگر از دنيا روزي باقي نماند خداوند متعال آن روز را طولاني خواهد نمود تا آن كه او ظهور نمايد و روي زمين را با عدل و داد پر نمايد آنچنان كه از ظلم و ستم پر گرديده است.

3. شافعي:

محمد بن ادريس شافعي، كه در سال 150 ديده به جهان گشوده و در سال 204 ديده از جهان بربسته است فهم خود را از آيه در قالب شعر ريخته و با احساسات پاك خود، درباره فريضه‌ء مودت اهل بيت (عليه السلام) چنين مي‌گويد:

يا اهل بيت رسول الله حبكم * فرض من الله، في القرآن أنزله كفاكم من عظيم القدر إنكم * من لم يصل عليكم، لاصلاه له (1)

١. شرح مواهب، نگارش زرقاني، ج ٧، ص ٧ والصواعق، تأليف ابن حجر، ص ٨٧ ومشارق الانوار، ص ٨٨، حمزاوي مالكي و " الأتحاف يحب الأشراف "، ص 29، بشراوي و " اسعاف الراغبين "، ص 119.

(١٣٧٦)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، محمد بن إدريس (1)، القرآن الكريم (1)، كتاب الأشراف للشيخ المفيد (1)

4 - عبدي كوفي:

" اي خاندان رسالت! دوستي شما فريضه اي است كه خداوند در قرآن به آن دستور داده است. در عظمت مقام و موقعيت شما اين بس كه هر كس در نماز بر شما درود نفرستد، نماز او صحيح نيست ".

4. عبدي كوفي:

سفيان بن مصعب عبدي كوفي، " سفيان بن مصعب عبدي كوفي " كه از ياران وتلامذه حضرت صادق (عليه السلام) بود، مضمون آيه را در يكي از قصايد خود آورده است، در عظمت و موقعيت اين مرد همين بس كه حضرت صادق (عليه السلام) به شيعيان خود دستور مي‌داد كه شعر او را به فرزندان خود آموزشي دهند. (1) وي در يكي از قصايد خود چنين مي‌گويد:

فولاهم فرض من الر * حمان في القرآن واجب (2) " دوستي آنان، فريضه اي است كه از طرف خداوند رحمان، در قرآن وارد شده است ".

5. ابن العربي:

ابن حجر، در صواعق، (ص 101) مي‌گويد: شيخ شمس الدين ابي العربي پيرامون لزوم مودت اهل بيت دو شعر زير را سروده و دريافت خود را از آيه در قالب اين دو بيت ريخته است:

رأيت ولائي آل طه فريضة * علي رغم اهل البعد، يورثني القربي فما طلب المبعوث أجرا علي الهدي * بتبليغه إلا المودة في القربي " من دوستي اولاد طه را واجب مي‌دانم، بر خلاف گمان گروهي كه از آنان دورند.

دوستي آنان مايه ي نزديكي به خدا است، پيامبر برانگيخته خدا، براي كار خود اجر و پاداشي نخواست، جز مودت در قربي ".

6. گويندهء ناشناس:

ابن صباغ مالكي، در كتاب الفصول المهمة در ص 14 دو شعر زير را از گوينده اي نقل

1. رجال كشي، ص 254.

2. الغدير، ج 1، ص 275، ط نجف.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، المودة في القربي (1)، سفيان بن مصعب (2)، القرآن الكريم (1)، كتاب رجال الكشي (1)

" اي خاندان رسالت! دوستي شما فريضه اي است كه خداوند در قرآن به آن دستور داده است. در عظمت مقام و موقعيت شما اين بس كه هر كس در نماز بر شما درود نفرستد، نماز او صحيح نيست ".

4. عبدي كوفي:

سفيان بن مصعب عبدي كوفي، " سفيان بن مصعب عبدي كوفي " كه از ياران وتلامذه حضرت صادق (عليه السلام) بود، مضمون آيه را در يكي از قصايد خود آورده است، در عظمت و موقعيت اين مرد همين بس كه حضرت صادق (عليه السلام) به شيعيان خود دستور مي‌داد كه شعر او را به فرزندان خود آموزشي دهند. (1) وي در يكي از قصايد خود چنين مي‌گويد:

فولاهم فرض من الر * حمان في القرآن واجب (2) " دوستي آنان، فريضه اي است كه از طرف خداوند رحمان، در قرآن وارد شده است ".

5. ابن العربي:

ابن حجر، در صواعق، (ص 101) مي‌گويد: شيخ شمس الدين ابي العربي پيرامون لزوم مودت اهل بيت دو شعر زير را سروده و دريافت خود را از آيه در قالب اين دو بيت ريخته است:

رأيت ولائي آل طه فريضة * علي رغم اهل البعد، يورثني القربي فما طلب المبعوث أجرا علي الهدي * بتبليغه إلا المودة في القربي " من دوستي اولاد طه را واجب مي‌دانم، بر خلاف گمان گروهي كه از آنان دورند.

دوستي آنان مايه ي نزديكي به خدا است، پيامبر برانگيخته خدا، براي كار خود اجر و پاداشي نخواست، جز مودت در قربي ".

6. گوينده‌ء ناشناس:

ابن صباغ مالكي، در كتاب الفصول المهمة در ص 14 دو شعر زير را از گوينده اي نقل

1. رجال كشي، ص 254.

2. الغدير، ج 1، ص 275، ط نجف.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، المودة في القربي (1)، سفيان بن مصعب (2)، القرآن الكريم (1)، كتاب رجال الكشي (1)

6 - گوينده ناشناس:

" اي خاندان رسالت! دوستي شما فريضه اي است كه خداوند در قرآن به آن دستور داده است. در عظمت مقام و موقعيت شما اين بس كه هر كس در نماز بر شما درود نفرستد، نماز او صحيح نيست ".

4. عبدي كوفي:

سفيان بن مصعب عبدي كوفي، " سفيان بن مصعب عبدي كوفي " كه از ياران وتلامذه حضرت صادق (عليه السلام) بود، مضمون آيه را در يكي از قصايد خود آورده است، در عظمت و موقعيت اين مرد همين بس كه حضرت صادق (عليه السلام) به شيعيان خود دستور مي‌داد كه شعر او را به فرزندان خود آموزشي دهند. (1) وي در يكي از قصايد خود چنين مي‌گويد:

فولاهم فرض من الر * حمان في القرآن واجب (2) " دوستي آنان، فريضه اي است كه از طرف خداوند رحمان، در قرآن وارد شده است ".

5. ابن العربي:

ابن حجر، در صواعق، (ص 101) مي‌گويد: شيخ شمس الدين ابي العربي پيرامون لزوم مودت اهل بيت دو شعر زير را سروده و دريافت خود را از آيه در قالب اين دو بيت ريخته است:

رأيت ولائي آل طه فريضة * علي رغم اهل البعد، يورثني القربي فما طلب المبعوث أجرا علي الهدي * بتبليغه إلا المودة في القربي " من دوستي اولاد طه را واجب مي‌دانم، بر خلاف گمان گروهي كه از آنان دورند.

دوستي آنان مايه ي نزديكي به خدا است، پيامبر برانگيخته خدا، براي كار خود اجر و پاداشي نخواست، جز مودت در قربي ".

6. گوينده‌ء ناشناس:

ابن صباغ مالكي، در كتاب الفصول المهمة در ص 14 دو شعر زير را از گوينده اي نقل

1. رجال كشي، ص 254.

2. الغدير، ج 1، ص 275، ط نجف.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، المودة في القربي (1)، سفيان بن مصعب (2)، القرآن الكريم (1)، كتاب رجال الكشي (1)

7 - ابن جبير:

كرده است:
هم العروة الوثقي، لمعتصم بها * مناقبهم جائت به وحي وانزل مناقب في شوري و سوره هل اتي * و في سوره الأحزاب يعرفها التالي " آنان دستگيره‌هاي محكم و استواري هستند براي كسي كه به آن چنگ بزنند، و فضايل آنان از طريق وحي و قرآن به ثبوت رسيده است. فضايل آنان در سوره‌هاي شوري (مقصود آيه مورد بحث است) وهل اتي، احزاب نازل شده و هر كس قرآن را تلاوت كند به اين حقيقت پي مي‌برد ".
7. ابن جبير:
شبلنجي، در كتاب " نور الابصار "، (ص 13)، بيت زير را ضمن چند بيت ديگر به " ابي الحسن جبير " نسبت داده است:
موالاتهم فرض، علي كل مسلم * و حبهم اسني الذخائر للأخري " دوستي آنان، بر هر مسلماني لازم و مودت آنان بهترين ذخيره آخرت است ".
8. ابن روزبهان:
" ابن روزبهان " در پايان اين فراز از شرح صلوات بر سلطان دين علي بن موسي الرضا (عليه السلام) مي‌افزايد:
سلام علي روضة للإمام * علي بن موسي 7 سلام من العاشق المنتظر * سلام من الواله المستهام بر آن پيشواي كريم الشيم * بر آن مقتداي رفيع المقام زشهد شهادت، حلاوت مذاق * ززهر عدو، در جهان تلخ كام زخلد برين، مشهدش روضه اي * خراسان از او، گشته دارالسلام از آن خوانمش، جنت هشتمين * كه شد منزل پاك، هشتم امام محبان زانگور پر زهر او * فكندند مي‌هاي خونين، به جام مرا چهره بنمود يك شب به خواب * شد از شوق او خواب بر من حرام
(١٣٧٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، سورة الأحزاب (1)، خراسان (1)، الصّلاة (1)، الكرم، الكرامة (1)

كرده است:
هم العروة الوثقي، لمعتصم بها * مناقبهم جائت به وحي وانزل مناقب في شوري و سوره هل اتي * و في سوره الأحزاب يعرفها التالي " آنان دستگيره‌هاي محكم و استواري هستند براي كسي كه به آن چنگ بزند، و فضايل آنان از طريق وحي و قرآن به ثبوت رسيده است. فضايل آنان در سوره‌هاي شوري (مقصود آيه مورد بحث است) وهل اتي، احزاب نازل شده و هر كس قرآن را تلاوت كند به اين حقيقت پي مي‌برد ".
7. ابن جبير:
شبلنجي، در كتاب " نور الابصار "، (ص 13)، بيت زير را ضمن چند بيت ديگر به " ابي الحسن جبير " نسبت داده است:
موالاتهم فرض، علي كل مسلم * و حبهم اسني الذخائر للأخري " دوستي آنان، بر هر مسلماني لازم و مودت آنان بهترين ذخيره آخرت است ".
8. ابن روزبهان:
" ابن روزبهان " در پايان اين فراز از شرح صلوات بر سلطان دين علي بن موسي الرضا (عليه السلام) مي‌افزايد:
سلام علي روضة للإمام * علي بن موسي 7 سلام من العاشق المنتظر * سلام من الواله المستهام بر آن پيشواي كريم الشيم * بر آن مقتداي رفيع المقام زشهد شهادت، حلاوت مذاق * ززهر عدو، در جهان تلخ كام زخلد برين، مشهدش روضه اي * خراسان از او، گشته دارالسلام از آن خوانمش، جنت هشتمين * كه شد منزل پاك، هشتم امام محبان زانگور پر زهر او * فكندند مي‌هاي خونين، به جام مرا چهره بنمود يك شب به خواب * شد از شوق او خواب بر من حرام
(١٣٧٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، سورة الأحزاب (1)، خراسان (1)، الصّلاة (1)، الكرم، الكرامة (1)

قصيده در ستايش امام رضا (عليه السلام)

علي وار بر شير مردي سوار * امين در ركابش، كمينه غلام (1) " فضل الله روزبهان " كه بالاخره به آرزوي ديرينهء خود رسيده و به زيارت مرقد مطهر آن امام رئوف در مشهد مقدس نائل، قصيده زير در منقبت حضرت ابوالحسن الرضا سروده است.
قصيده در ستايش امام رضا (عليه السلام) زگل نسيم تو جويد دل چو غنچهء من * كه يوسف است مرادم زبوي پيراهن (2) تو نوگلي و منم جانگذاز كورهء غم * تو يوسفي و منم مبتلاي چاه حزن رواست با رخ تو ترك ديدن خورشيد * خطاست بي خط تو ياد آهوان ختن به قصد كشتن احباب زلف را مگشا * پي شكست دل خسته طره را مشكن سرم چو حق تو شد در ره وفاداري * بيا وحق خود آخر زگردنم بفكن ز زلف كج كه رخت راست مي‌كند چوگان * دلم فتاده چو گوئي درون چاه ذقن زجور چين سر زلف كافرت شايد * كه من به درگه سلطان دين كنم مأمن امام روضهء رضوان علي بن موسي * رضا و راضي و مرضي و مرتضاي زمن همام و هادي و مهدي و هاشمي هيئت * امام وآمر ومشكور و مكه اي مسكن بزرگ اهل هدايت به علم وحلم وكرم * حبيب اهل روايت، به اتفاق حسن مرا دليست به سوي وصال او مايل * مرا رخيست به خاك رهش نهاده ذقن اگر زخار ره وصل او كشم خواري * به ديده خار رهش را نهم به جاي سمن چو شمع آتش شوقش مرا برافرزود * تنم بود دل مشتاق را به جاي لگن ز دست قدرت و بازوي شاه عالي قدر * روايتي دهمت در ختن چو در عدن چو زهر قاتل اعدا گرفت حضرت را * به راه موت ببايست بيشكي رفتن

1. وسيلة الخادم الي المخدوم، ص 3 - 242.
2. مهمان نامهء بخارا، تأليف فضل الله بن روز بهان خنجي به اهتمام دكتر منوچهر ستوده، ص 336 بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1355.

(۱۳۷۹)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، زيارة القبور (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، الشهادة (1)، القتل (1)

9 - خالد نقشبندي (م 1193 - 1242 ه):

ز محرمان در خويش بنده اي را گفت * كه من چو روح روان را جدا كنم ز بدن؟
براي مدفن من اين محل قبر مرا * شكاف و نيك نظر كن كه هست منزل تن در آروبين كه يكي چشمه اي است روح افزا * كه هست منبع او جنت الله منن نهاده تخت وز سندس لباس من پيدا * روان بيار و مرا ساز از آن لباس كفن پسم بيار درين روضهء بهشت برين * زقبر ساز تن اشرف مرا مكمن روايتست كه بعد از وفات شاه رضا * زبهر قبر گشودند منزل احسن نمود تخت بهشت ولباس اخضر او * چنانچه گفته بدان شاه آشكار وعلن چو سرو روضهء آن قبر ساخت مسكن خويش * برست از غم وآزار اين سراي حزن به سوي موطن اصلي خويش راجع شد * همين بود بر ارباب فهم حب وطن به قول شاه علي رضي بهشت بود * محل قبر شريفش زهي بيان حسن كسي كه ميل بهشتش بود درين عالم * بگو كه بوسه ده اين خاك را به روي ودهن مهيمنا به حبيب محمد عربي * به حق شاه ولايت علي عالي فن بهر دو سبط مبارك به شاه زين عباد * به حق باقر وصادق به كاظم احسن به حق شاه رضا ساكن حظيرهء قدس * به حق شاه تقي ونقي صبور محن به حق عسكري وحجت خدا مهدي * كزين دوازدهم ده نجات روح وبدن فداي خاك " رضا " باد صد روان امين * كه اوست چارهء درد وشفيع زلت من (1) 9. خالد نقشبندي (م 1193 - 1242 ه):
" ضياء الدين، خالد بن احمد حسيني سليمانيه اي شهرزوري ". از علما وعارفان عالي مقام كرد است در بلندي مقامش همين بس كه گويند: علامه " محمود شكري آلوسي " مفتي و مفسر بزرگ عرب از مريدان وي بوده است. (2) خالد، قطعه اي به هنگام ترك مشهد مقدس به عنوان وداع با حضرت رضا (عليه السلام) سروده
1. مهمان نامهء بخارا، ص 336 - 338.
2. فصلنامهء مشكاة، شماره 5، بهار 1375، ص 172.
(١٣٨٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الشهادة (1)، القبر (4)، اللبس (2)
است كه مطلع آن چنين است:
خالد بيا و عزم سفر زين مقام كن * بر روضهء رضا به دل و جان سلام كن (1) همو در قصيده اي در مدح حضرت رضا (عليه السلام) و واقعهء كربلا و تمجيد امامان ميسرايد:
اين بارگاه كيست كه از عرش برتر است * وز نور گنبدش همه عالم، منور

است وز شرم شمسهاي زرش كعبتين شمس * در تخته نرد چرخ چهارم به ششدر است وز انعكاس صورت گل آتشي او * بر سنگ جاي لغزش پاي سمندر است نعمان خجل ز طرح اساس خورنق است * كسري شكسته دل پي طاق مكسر است به هر نگاهباني كفش مسافران * بر درگهش هزار، چو خاقان وقيصر است اين بارگاه قافله سالار اولياست * اين خوابگاه نور دو چشم پيمبر است اين جاي حضرتي است كه از شرق تا به غرب * از قاف تا به قاف جهان سايه گستر است * اين روضهء " رضا " ست كه فرزند كاظم است سيراب نوگلي ز گلستان " جعفر " است * سرو سهي ز گلشن سلطان انبياست نوباوهء حديثهء " زهرا " و " حيدر " است * آنگاه در ادامهء اين قصيده زبان به مدح پيامبر (صلي الله عليه وآله) و ائمهء اطهار (عليها السلام) گشوده و مي‌گويد:
جانا به شاه مسند لولاك كز شرف * بر تارك شهان اولوالعزم افسر است آن گه به حق آن كه بر اوراق روزگار * بابي ز دفتر هنرش باب خيبر است ديگر به نور عصمت آن كس كه نام او * قفل زبان و حيرت مرد هنرور است آن گه به سوز سينهء آن زهر خورده اي * كز ماتمش هنوز دو چشم جهان تر است ديگر به خون ناحق سلطان كربلاكز وي كنار چرخ به خونابه احمر است وآن گه به حق آن كه زبحر مناقبش * انشاي " بوفراس " ز يك قطره كمتر است ديگر به روح اقدس " باقر " كه * سر مخزن جواهر اسرار را در است وآن گه به نور باطن " جعفر " كه سينه اش * بحر لبالب از در عرفان داور است
1. نقشي از مولانا خالد نقشبندي، ص 316.
(۱۳۸۱)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، خيبر (1)، النوم (1)، السهو (1)

ديگر به حق " موسي كاظم " كه بعد از او * بر زمرهء اعاظم اشراف، سرور است وآن گه به قرص طلعت تو كز اشعه اش * شرمنده ماه چارده وشمس خاور است ديگر به نيكي " تقي " و پاكي " نقي " * وآنگه به " عسكري " كه همه جسم، جوهر است (1) رباعياتي از كتاب جواهر الخيال
كتاب جواهر الخيال يكي از نفائس كتابخانه آستان قدس رضوي (عليه السلام) است كه در اواخر قرن 11 هجري توسط امير محمد صالح رضوي مشهدي به رشتهء تأليف درآمده است اين كتاب در برگزيده مدائح و سروده‌هاي در حق اهل بيت (عليه السلام) مي‌باشد.
يكي از ابواب خيلي مهم اين كتاب قديمي، باب ششم آنست كه مشتمل بر ذكر رباعياتي است كه در شأن پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله) و أمير المؤمنين (عليه السلام) و نجف اشرف و كربلاي معلي و ائمهء اثنا عشر (عليها السلام) گفته شده است و در آن هفده فصل مي‌باشد.
و ما پس از ذكر چند رباعي به عنوان نمونه از فصول اول و دوم و سوم، تمام فصل سيزدهم و چهاردهم و پانزدهم آن را كه شامل رباعياتست كه در شأن حضرت ثامن الحجج علي بن موسي الرضا (عليه السلام) و گنبد طلا و صحن مقدس و روضهء متبرك مي‌باشد جهت خوانندگان عزيز گلچيني و انتخاب كرده‌ايم:
فصل اول: در شأن پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله):
احمد كه شه سرير افلاك آمد * جانيست كز آلايش تن پاك آمد يك حرف ز مجموعهء قدرو شرفش * لولاك لما خلقت الأفلاك آمد مومن حسين يزدي
فصل دوم: در شأن أمير المؤمنين (عليه السلام) خورشيد ولايت كه غروبش " نجف " است * دريست كه افزونتر ازين نه صدفست جز نور نبي كه ديد در عالم كون * مهري كه دوازده بروجش شرفست
1. مهيندخت معتمدي، نقشي از مولانا خالد نقشبندي، ص 281. اين بخش از كتاب امامان اهل بيت (ع) در گفتار اهل سنت تأليف دوست فقيدم شادروان حجة الاسلام والمسلمين داود الهامي نقل واقتباس گرديد خداوند متعال او را با اهل بيت اطهارش (ع) محشور فرمايد!
(١٣٨٢)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الحج (1)

ديگر به حق " موسي كاظم " كه بعد از او * بر زمرهء اعاظم اشراف، سرور است وآن گه به قرص طلعت تو كز اشعه اش * شرمنده ماه چارده وشمس خاور است ديگر به نيكي " تقي " و پاكي " نقي " * وآنگه به " عسكري " كه همه جسم، جوهر است (1) رباعياتي از كتاب جواهر الخيال كتاب جواهر الخيال يكي از نفائس كتابخانه آستان قدس رضوي (عليه السلام) است كه در اواخر قرن 11 هجري توسط امير محمد صالح رضوي مشهدي به رشتهء تأليف درآمده است اين كتاب در برگزيده مدائح و سروده‌هاي در حق اهل بيت (عليه السلام) مي‌باشد.
يكي از ابواب خيلي مهم اين كتاب قديمي، باب ششم آنست كه مشتمل بر ذكر رباعياتي است كه در شأن پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله) و أمير المؤمنين (عليه السلام) و نجف اشرف و كربلاي معلي و ائمهء اثنا عشر (عليها السلام) گفته شده است و در آن هفده فصل مي‌باشد.
و ما پس از ذكر چند رباعي به عنوان نمونه از فصول اول و دوم و سوم، تمام فصل سيزدهم و چهاردهم و پانزدهم آن را كه شامل رباعياتست كه در شأن حضرت ثامن الحجج علي بن موسي الرضا (عليه السلام) و گنبد طلا و صحن مقدس و روضهء متبرك مي‌باشد جهت خوانندگان عزيز گلچيني و انتخاب كرده‌ايم:
فصل اول: در شأن پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله):
احمد كه شه سرير افلاك آمد * جانيست كز آلايش تن پاك آمد يك حرف ز مجموعهء قدرو شرفش * لولاك لما خلقت الأفلاك آمد مومن حسين يزدي
فصل دوم: در شأن أمير المؤمنين (عليه السلام) خورشيد ولايت كه غروبش " نجف " است * دريست كه افزونتر ازين نه صدفست جز نور نبي كه ديد در عالم كون * مهري كه دوازده بروجش شرفست
1. مهيندخت معتمدي، نقشي از مولانا خالد نقشبندي، ص 281. اين بخش از كتاب امامان اهل بيت (ع) در گفتار اهل سنت تأليف دوست فقيدم شادروان حجة الاسلام والمسلمين داود الهامي نقل واقتباس گرديد خداوند متعال او را با اهل بيت اطهارش (ع) محشور فرمايد!
(١٣٨٢)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الحج (1)

ديگر به حق " موسي كاظم " كه بعد از او * بر زمرهء اعاظم اشراف، سرور است وآن گه به قرص طلعت تو كز اشعه اش * شرمنده ماه چارده وشمس خاور است ديگر به نيكي " تقي " و پاكي " نقي " * وآنگه به " عسكري " كه همه جسم، جوهر است (1) رباعياتي از كتاب جواهر الخيال كتاب جواهر الخيال يكي از نفائس كتابخانه آستان قدس رضوي (عليه السلام) است كه در اواخر قرن 11 هجري توسط امير محمد صالح رضوي مشهدي به رشتهء تأليف درآمده است اين كتاب در برگزيده مدائح و سروده‌هاي در حق اهل بيت (عليه السلام) مي‌باشد.

يكي از ابواب خيلي مهم اين كتاب قديمي، باب ششم آنست كه مشتمل بر ذكر رباعياتي است كه در شأن پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله) و أمير المؤمنين (عليه السلام) و نجف اشرف و كربلاي معلي و ائمهء اثنا عشر (عليها السلام) گفته شده است و در آن هفده فصل مي‌باشد.

و ما پس از ذكر چند رباعي به عنوان نمونه از فصول اول و دوم و سوم، تمام فصل سيزدهم و چهاردهم و پانزدهم آن را كه شامل رباعياتست كه در شأن حضرت ثامن الحجج علي بن موسي الرضا (عليه السلام) و گنبد طلا و صحن مقدس و روضهء متبرك مي‌باشد جهت خوانندگان عزيز گلچيني و انتخاب كرده‌ايم:

فصل اول: در شأن پيغمبر اكرم (صلي الله عليه وآله):

احمد كه شه سرير افلاك آمد * جانيست كز آلايش تن پاك آمد يك حرف ز مجموعهء قدرو شرفش * لولاك لما خلقت الأفلاك آمد مومن حسين يزدي

فصل دوم: در شأن أمير المؤمنين (عليه السلام) خورشيد ولايت كه غروبش " نجف " است * دريست كه افزونتر ازين نه صدفست جز نور نبي كه ديد در عالم كون * مهري كه دوازده بروجش شرفست

1. مهيندخت معتمدي، نقشي از مولانا خالد نقشبندي، ص 281. اين بخش از كتاب امامان اهل بيت (ع) در گفتار اهل سنت تأليف دوست فقيدم شادروان حجة الاسلام والمسلمين داود الهامي نقل واقتباس گرديد خداوند متعال او را با اهل بيت اطهارش (ع) محشور فرمايد!

(١٣٨٢)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الحج (1)

ميرزا عبد الله متخلص به شهود فصل سوم: در شأن أمير المؤمنين (عليه السلام) عالي تر از آني كه علي خوانندت * والاتر از آني كه ولي دانندت بر وحدت خود گواه مي‌خواست خدا * بي مثل بيافريد و بيمانندت ميرزا محمد مجذوب تبريزي آن سرمه كز آن ديده تجلي خواهست * خاك قدم علي ولي اللهست در حشر به جز جيب ندامت ندرد * دستي كه ز دامن علي كوتاهست حسنخان شاملو اوصاف علي به گفتگو، ممكن نيست * گنجايش بحر در سبو، ممكن نيست من ذات علي به واجبي نشناسم * اما، دانم كه مثل او ممكن نيست ميرزا ابراهيم ادهم فصل سيزدهم: در شأن حضرت امام رضا (عليه السلام) شاهي كه برات روز دادي شب را * در محمدتش سنگ گشادي لب را بر خاره نشان قدمش نيست كه سنگ * از شوق كفش كرد تهي قالب را فيضي خراساني در مشهد پاك حضرت شاه رضا * داني زچه روست مختلف وضع هوا زانروست كه بهر خاكبوسش آيند * پيوسته هواهاي غريب از همه جا محمد نصير نصرت ايدل خواهي كه ره اولابد * كام كونين يابي از آمد وشد اينست درين ره روش مشتاقان * كز شوق زخود روند وآيند بخود دولتيار خان در وقت آمدن به مشهد مقدس گفته

(١٣٨٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الشهادة (2)

ميرزا عبد الله متخلص به شهود فصل سوم: در شأن أمير المؤمنين (عليه السلام) عالي تر از آني كه علي خوانندت * والاتر از آني كه ولي دانندت بر وحدت خود گواه مي‌خواست خدا * بي مثل بيافريد و بيمانندت ميرزا محمد مجذوب تبريزي آن سرمه كز آن ديده تجلي خواهست * خاك قدم علي ولي اللهست در حشر به جز جيب ندامت ندرد * دستي كه ز دامن علي كوتاهست حسنخان شاملو اوصاف علي به گفتگو، ممكن نيست * گنجايش بحر در سبو، ممكن نيست من ذات علي به واجبي نشناسم * اما، دانم كه مثل او ممكن نيست ميرزا ابراهيم ادهم فصل سيزدهم: در شأن حضرت امام رضا (عليه السلام) شاهي كه برات روز دادي شب را * در محمدتش سنگ گشادي لب را بر خاره نشان قدمش نيست كه سنگ * از شوق كفش كرد تهي قالب را فيضي خراساني در مشهد پاك حضرت شاه رضا * داني زچه روست مختلف وضع هوا زانروست كه بهر خاكبوسش آيند * پيوسته هواهاي غريب از همه جا محمد نصير نصرت ايدل خواهي كه ره اولابد * كام كونين يابي از آمد وشد اينست درين ره روش مشتاقان * كز شوق زخود روند وآيند بخود دولتيار خان در وقت آمدن به مشهد مقدس گفته

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الشهادة (2)

در مشهد شاه دين، كه اين رود آمد (1) * ناصاف مدان كه رو به مقصود آمد خاكيست كه از بهر طواف حرمش * زين راه به شهر، گريه آلود آمد ميرزا رفيع منشي اي دل چو رسيدي به درش جان بسپار * وي جان ز دل خويش توهم دست بدار رفتار ز سر گير تو اي پابرهش * وي سر تو به سجده‌ء درش پا به فشار دولتيار سلطان آنم كه بدرگاه تو آيم نالان * مملو از درد دل پر از شكوه زبان بيرون ز درون آمده ام شب چون شمع * بريان، گريان، زپاي تا سر عريان دولتيار خان در وقت آمدن از درون به مشهد مقدس گفته اي در جسد ملك خراسان شده جان * جسم تو درست معني جان جهان گرد سر شمع روضه ات شام وسحر * پروانه‌ء خورشيد بود سرگردان آقا سيفاي بروجردي قاطع زين بد نبري كه مشهد از اهل گناه * پيوسته لبالبست، سبحان الله مهري چو تو هر (بقيه پاك شده است) * آورد بدين در از بد خويش پناه مير سيد علي مهري فصل چهاردهم: در باب گنبد طلا و صحن مقدس داني زچه شد قبه‌ء سلطان رضا * پوشيده بدست قدرت حق ز طلا زانرو كه چو بدر از ره عز وعلا * هر روز كند مهر از و كسب ضيا محمد امين خان بيات گفتم به يكي عارف پاكيزه سرشت * اين روضه نكوترست يا آنكه بهشت فرمود كه فردوس برين مي‌گويد * ميبودم كاش فرش صحنش را خشت ملاخواجه علي پيشنماز نعيم

1. اشاره به نهري است كه از وسط صحن امام رضا (ع) جريان داشت و اكنون سرپوشيده است، افراد معمر به خاطر دارند.

صفحهمفاتيح البحث: خراسان (1)، الكسب (1)، الشهادة (3)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)

تا گنبد عرش منظرت را ديدم * همچون مژه بر گرد نظر گرديدم ديدم عرفات و كعبه و مشعر را * در يك نظر از بسكه به خود باليدم ميرزا سعيد منشي فصل پانزدهم: در باب روضهء مقدسه اي دل مكن انديشه ز افعال خطا * شرمي كن كه از الطاف الهي به خدا از بهر شرف برند خاكم به بهشت * هستم چون زخاكروبهء شاه رضا آقا رفيع خادم مرغ حرمت بطوف گردون نرود * خو كرده بباغ رو بهامون نرود زين روضه محالست برون رفتن من * هر كس ببهشت رفت بيرون نرود ملاخواجه علي پيشنماز (نعيم) در كوي رضاست كعبه فرش حجرش * مسجد شده پيشخدمتي در نظرش در قبلهء روضه بي جهت مسجد نيست * محراب نخواست پشت كردن بدرش ميرزا محمد حسين نورس يا شاه رضا بروضه ات يك لبيك * هر كس كه بگويد شنود صد سعد يك با زوار تو كفشبانان گويند * اين ارض مقدست فا خلع نعليك خالصاي استرآبادي زكعبه روي سوي روضهء رضا دارم * بكعبه مي‌روم وكعبه رونما دارم زكعبه رفتم ومي آيم اينك از كعبه * به كعبتين كه نقشي به مدعا دارم ميرزا ابراهيم نيشابوري اين روضهء پاك عارف من عرفست * اين يك طرفست وعالمي يك طرفست بر خوبي اين مكان دليلست همين * كان گوهر پاك را خراسان صدفست طايرا هر شام وسحر ملايك از عرش عظيم * آيند بطوف شه فروس حريم

(١٣٨٥)

صفحهمفاتيح البحث: خراسان (1)، السجود (2)

10 - حكيم الهي قمشه اي:

عمدا پر خود بر دم مقراض دهند * شايد كه باينوسيله گردند مقيم خسرو بيگ الله اين روضهء پر نور رضا مفخر دين * دارد شرف عظيم بر خلد برين از كثرت خدام درين منزل قدس * پامال شود خدمت جبريل امين ملا ابراهيم حسين پيشنماز بستند ملايك كمر از صدق ويقين * در خدمت شمع روضهء خلد آيين مقراض چه حاجتست اي خادم شمع * جايي كه بود شهپر جبريل امين شيخ بهاء الدين محمد هر شام وسحر به زلف خود حورالعين * جاروب كند غبار اين خلد برين گردش چو رسد به عرش از روي شرف * چون سرمه كند به چشم، جبريل امين ملامعصوم فراش 10. حكيم الهي قمشه اي:

ديده فروبسته ام از خاكيان * تا نگرم جلوهء افلاكيان شايد از اين پرده ندائي رسد * يك نفسم را، به جائي رسد آب بزن چشم هولناك را * با نظر پاك ببين پاك را آنكه در اين پرده گذر يافته * چون سحر از فيض نظر يافته خانه ي تن جايگه زيست نيست * در خور جان فلكي نيست، نيست آنكه تو داري سر سوداي رد * برتر از اين پايه بود جاي او ما كه به دريا همه پيوسته ايم * چشم زهرچشمه فرو بسته ايم پرتو اين كوكب رخشان نگر * كوكبه شاه خراسان نگر آينه غيب نما را ببين * ترك خودي گوي وخدا را ببين

(١٣٨٦)

صفحهمفاتيح البحث: خراسان (1)، التصديق (1)

11 - استاد بهجتي شفق:

هر كه براد نور رضا تافته است * در دل خود گنج رضا يافته است سايهء او مايه خرسندي است * ملك رضا، ملك رضا مندي است كعبه كجا؟ طرف حريمش كجا؟ * نافه كجا؟ بوي نسيمش كجا؟
خاك زفيض قدمش زر شده * وز نفسش نافه معطر شده من كيم از خيل غلامان او * دست طلب نوحه به دامان او ذره هر گشته خورشيد عشق * مرد ولي زندهء جاويد عشق بنده شاهنشه ايمان منم * خاك در شاه خراسان منم من كه در اين راه سفر مي‌كنم * طالب حق نيز خبر مي‌كنم جلوه حق را به خراسان نگر * قدرت دين شوكت ايمان نگر مرد خدا قبلهء دلها ببين * هرنگهي صد يد وبيضا ببين كيست رضا سرور افلاكيان * نور خدا را به سر خاكيان حضرت " ثامن " زامامان دين * تكيه زن مسند حق ويقين آن بني سبط ولي خدا * سايهء يزدان شده در ماسوي رحمت او درد مرا چاره كرد * زنده ام از لطف دگربان كرد 11. استاد بهجتي شفق:
كوي رضا (عليه السلام) به كوي رضا، جان صفا مي‌پذيرد * در اينجا، فروغ خدا مي‌پذيرد تو اي بينوا، رو به سوي رضا كن * كه اين پادشه خوش گدا مي‌پذيرد به پابوس او رو كه زوار خود را * سر خوان جود وعطار مي‌پذيرد بود رحمتش بيكران همچو دريا * هم آلوده، هم پارسا مي‌پذيرد خدا را به او خوان، وخواه آنچه خواهي * كه ايزد به پاسش دعا مي‌پذيرد
(١٣٨٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، خراسان (2)، الجود (1)

كوي رضا (عليه السلام)

هر كه براد نور رضا تافته است * در دل خود گنج رضا يافته است سايهء او مايه خرسندي است * ملك رضا، ملك رضا مندي است كعبه كجا؟ طرف حريمش كجا؟ * نافه كجا؟ بوي نسيمش كجا؟
خاك زفيض قدمش زر شده * وز نفسش نافه معطر شده من كيم از خيل غلامان او * دست طلب نوحه به دامان او ذره هر گشته خورشيد عشق * مرد ولي زندهء جاويد عشق بنده شاهنشه ايمان منم * خاك در شاه خراسان منم من كه در اين راه سفر مي‌كنم * طالب حق نيز خبر مي‌كنم جلوه حق را به خراسان نگر * قدرت دين شوكت ايمان نگر مرد خدا قبلهء دلها ببين * هرنگهي صد يد وبيضا ببين كيست رضا سرور افلاكيان * نور خدا را به سر خاكيان حضرت " ثامن " زامامان دين * تكيه زن مسند حق ويقين آن بني سبط ولي خدا * سايهء يزدان شده در ماسوي رحمت او درد مرا چاره كرد * زنده ام از لطف دگربان كرد 11. استاد بهجتي شفق:
كوي رضا (عليه السلام) به كوي رضا، جان صفا مي‌پذيرد * در اينجا، فروغ خدا مي‌پذيرد تو اي بينوا، رو به سوي رضا كن * كه اين پادشه خوش گدا مي‌پذيرد به پابوس او رو كه زوار خود را * سر خوان جود وعطار مي‌پذيرد بود رحمتش بيكران همچو دريا * هم آلوده، هم پارسا مي‌پذيرد خدا را به او خوان، وخواه آنچه خواهي * كه ايزد به پاسش دعا مي‌پذيرد
(١٣٨٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، خراسان (2)، الجود (1)

12 - علاء الدين حجازي:

أميد دل من! به من كن نگاهي * كه جان از نگاهت صفا مي‌پذيرد بخواه از خدا تا ببخشد گناهم * كه تو آنچه خواهي، خدا مي‌پذيرد در آتش بسوزان " شفق " هر هوي را * كه جانان، يا دل بي هوا مي‌پذيرد (1) 12. علاء الدين حجازي:

مشكوة كبريا فروغ روشن مشكوة، كبرياست رضا (عليه السلام) * نشان زنده ي آيات هل اتي، است رضا (عليه السلام) دليل خلقت كون وحقيقت قرآن * بحار رحمت وسرچشمه ي بقاست رضا ضياء كنگرهء عرش و روشنايي زمين * امام هشتم و حاكم با سواست رضا اساس ودانش وتقوي اصول فضل وكرم * پناه امن اسيران مبتلاست، رضا هماي دولت او را فضاي گيتي تنگ * زتخته بند تن و آرزوها است رضا شگفت نيست اگر شرط وحدتست چرا * كه محو عشق وبدرياي حق فناست رضا وجود هر دو جهان از طفيل هستي اوست * مدار قطب زمين، حجت خداست رضا عجب مدارا اگر خاك كوي او بوييم * كه جان خسته ي ما را، شفا رضا است رضا شكوه منزلتش را چه سان كنم تقرير؟ * كه جانشين نبي، پور مرتضي است رضا از آن خداي رضايش لقب نموده كه او * مشيت ازلي را به حق رضاست رضا 13. دكتر قاسم رسا:

حريم قدس پناهگاه همه بي پناه وجا اينجاست * مطاف وقبله گه هر شه وگدا اينجاست زهركجا كه شوي رانده وفروماني * به كردگار قسم جاي إلتجاء اينجاست اگر دواي غم ودرد وناخوشي خواهي * به آستان رضا سربنه دوا اينجاست

1. مشكوة نشريه آستان قدس شماره پنجم تابستان 62، ص 72.

(١٣٨٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الطواف، الطوف، الطائفة (1)

أميد دل من! به من كن نگاهي * كه جان از نگاهت صفا مي‌پذيرد بخواه از خدا تا ببخشد گناهم * كه تو آنچه خواهي، خدا مي‌پذيرد در آتش بسوزان " شفق " هر هوي را * كه جانان، يا دل بي هوا مي‌پذيرد (1) 12. علاء الدين حجازي:

مشكوة كبريا فروغ روشن مشكوة، كبرياست رضا (عليه السلام) * نشان زنده ي آيات هل اتي، است رضا (عليه السلام) دليل خلقت كون وحقيقت قرآن * بحار رحمت وسرچشمه ي بقاست رضا ضياء كنگره‌ء عرش و روشنايي زمين * امام هشتم و حاكم با سواست رضا اساس ودانش وتقوي اصول فضل وكرم * پناه امن اسيران مبتلاست، رضا هماي دولت او را فضاي گيتي تنگ * زتخته بند تن و آرزوها است رضا شگفت نيست اگر شرط وحدتست چرا * كه محو عشق وبدرياي حق فناست رضا وجود هر دو جهان از طفيل هستي اوست * مدار قطب زمين، حجت خداست رضا عجب مدارا اگر خاك كوي او بوييم * كه جان خسته ي ما را، شفا رضا است رضا شكوه منزلتش را چه سان كنم تقرير؟ * كه جانشين نبي، پور مرتضي است رضا از آن خداي رضايش لقب نموده كه او * مشيت ازلي را به حق رضاست رضا 13. دكتر قاسم رسا:

حريم قدس پناهگاه همه بي پناه وجا اينجاست * مطاف وقبله گه هر شه وگدا اينجاست زهركجا كه شوي رانده وفروماني * به كردگار قسم جاي إلتجاء اينجاست اگر دواي غم ودرد وناخوشي خواهي * به آستان رضا سربنه دوا اينجاست

1. مشكوة نشريه آستان قدس شماره پنجم تابستان 62، ص 72.

(١٣٨٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الطواف، الطوف، الطائفة (1)

13 - دكتر قاسم رسا:

أميد دل من! به من كن نگاهي * كه جان از نگاهت صفا مي‌پذيرد بخواه از خدا تا ببخشد گناهم * كه تو آنچه خواهي، خدا مي‌پذيرد در آتش بسوزان " شفق " هر هوي را * كه جانان، يا دل بي هوا مي‌پذيرد (1) 12. علاء الدين حجازي:

مشكوة كبريا فروغ روشن مشكوة، كبرياست رضا (عليه السلام) * نشان زنده ي آيات هل اتي، است رضا (عليه السلام) دليل خلقت كون وحقيقت قرآن * بحار رحمت وسرچشمه ي بقاست رضا ضياء كنگرهء عرش و روشنايي زمين * امام هشتم و حاكم با سواست رضا اساس ودانش وتقوي اصول فضل وكرم * پناه امن اسيران مبتلاست، رضا هماي دولت او را فضاي گيتي تنگ * زتخته بند تن و آرزوها است رضا شگفت نيست اگر شرط وحدتست چرا * كه محو عشق وبدرياي حق فناست رضا وجود هر دو جهان از طفيل هستي اوست * مدار قطب زمين، حجت خداست رضا عجب مدارا اگر خاك كوي او بوييم * كه جان خسته ي ما را، شفا رضا است رضا شكوه منزلتش را چه سان كنم تقرير؟ * كه جانشين نبي، پور مرتضي است رضا از آن خداي رضايش لقب نموده كه او * مشيت ازلي را به حق رضاست رضا 13. دكتر قاسم رسا:

حريم قدس پناهگاه همه بي پناه وجا اينجاست * مطاف وقبله گه هر شه وگدا اينجاست زهركجا كه شوي رانده وفروماني * به كردگار قسم جاي إلتجاء اينجاست اگر دواي غم ودرد وناخوشي خواهي * به آستان رضا سربنه دوا اينجاست

1. مشكوة نشريه آستان قدس شماره پنجم تابستان 62، ص 72.

(١٣٨٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الطواف، الطوف، الطائفة (1)

أميد دل من! به من كن نگاهي * كه جان از نگاهت صفا مي‌پذيرد بخواه از خدا تا ببخشد گناهم * كه تو آنچه خواهي، خدا مي‌پذيرد در آتش بسوزان " شفق " هر هوي را * كه جانان، يا دل بي هوا مي‌پذيرد (1) 12. علاء الدين حجازي:

مشكوة كبريا فروغ روشن مشكوة، كبرياست رضا (عليه السلام) * نشان زنده ي آيات هل اتي، است رضا (عليه السلام) دليل خلقت كون وحقيقت قرآن * بحار رحمت وسرچشمه ي بقاست رضا ضياء كنگرهء عرش و روشنايي زمين * امام هشتم و حاكم با سواست رضا اساس ودانش وتقوي اصول فضل وكرم * پناه امن اسيران مبتلاست، رضا هماي دولت او را فضاي گيتي تنگ * زتخته بند تن و آرزوها است رضا شگفت نيست اگر شرط وحدتست چرا * كه محو عشق وبدرياي حق فناست رضا وجود هر دو جهان از طفيل هستي اوست * مدار قطب زمين، حجت خداست رضا عجب مدارا اگر خاك كوي او بوييم * كه جان خسته ي ما را، شفا رضا است رضا شكوه منزلتش را چه سان كنم تقرير؟ * كه جانشين نبي، پور مرتضي است رضا از آن خداي رضايش لقب نموده كه او * مشيت ازلي را به حق رضاست رضا 13. دكتر قاسم رسا:

حريم قدس پناهگاه همه بي پناه وجا اينجاست * مطاف وقبله گه هر شه وگدا اينجاست زهركجا كه شوي رانده وفروماني * به كردگار قسم جاي إلتجاء اينجاست اگر دواي غم ودرد وناخوشي خواهي * به آستان رضا سربنه دوا اينجاست

1. مشكوة نشريه آستان قدس شماره پنجم تابستان 62، ص 72.

(١٣٨٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الطواف، الطوف، الطائفة (1)

اگر تمام طبيبان تو را جواب كنند * مدار باك، و مخور غم، ترا شفا اينجاست اگر نداري وقرضت، فزون زدارايي است * بيا بيا كه همه قرض تو أدا اينجاست اگر كه چشمهء آب حيات مي‌خواهي * مرو به راه غلط، چشمهء بقا اينجاست اگر كه بخشش وآمرزش گنه خواهي * بيا امام رئوف حضرت رضا اينجاست به زهد وعلم بود چون علي ولي الله * بيا ولي خدا، پور مرتضي اينجاست به غير خاتم پيغمبران، كه جد وي است * بزرگ سرور ومولاي انبياء اينجاست خلاصه هر چه صفات خداست در او هست * نگويمش كه خدا، ذات كبريا اينجاست خداي در همه جا هست چون خودش فرمود * اگر غلط نكنم پس خود خدا اينجاست حريم سلطان امام رضا (عليه السلام) اي شه طوس كه بر روي زمين نور خدايي * روي بنماي كه بي پرده خدا را بنمايي نظري هم به گدايي چو من خاك نشين كن * اي كه در پادشهي صاحب ايوان طلائي عرش رحمن بود اين مصطبهء حضرت سلطان * جاي بر عرش خدا كرده اي اي دوست كجايي در حريم حرم شاه خراسان به ادب رو * نزفي تا به سردوش ملائك سرپائي 14. غلامرضا قدسي:

آستان رضا (عليه السلام) گرفت شمس ولايت چو پرده از رخسار * شر آفتاب به پيش جمالش آينه دار طلوع كرد وبه هر ذره پرتوي افكند * از آن كه طلعت او هست مطلع الأنوار فكند خيمه به ناسوت، خسرو لاهوت! * شد آشكار زكنز خفي تجلي يار چو راز دار قدم زد قدم به ملك وجود * عيان شد از صدف غيب، گوهر اسرار عيان در آينهء او بود تجلي ذات * كه در صفات كمال است ذات او معيار چو اوست راز " يد الله فوق ايديهم " * به كارگاه جهان دست اوست كارگزار ملك فدايي او بالغد ولأصال * فلك كميئه او بالعشي والأبكار

(١٣٨٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، خراسان (1)، الزهد (1)

14 - غلامرضا قدسي:

اگر تمام طبيبان تو را جواب كنند * مدار باك، و مخور غم، ترا شفا اينجاست اگر نداري وقرضت، فزون زدارايي است * بيا بيا كه همه قرض تو أدا اينجاست اگر كه چشمهء آب حيات مي‌خواهي * مرو به راه غلط، چشمهء بقا اينجاست اگر كه بخشش وآمرزش گنه خواهي * بيا امام رئوف حضرت رضا اينجاست به زهد وعلم بود چون علي ولي الله * بيا ولي خدا، پور مرتضي اينجاست به غير خاتم پيغمبران، كه جد وي است * بزرگ سرور ومولاي انبياء اينجاست خلاصه هر چه صفات خداست در او هست * نگويمش كه خدا، ذات كبريا اينجاست خداي در همه جا هست چون خودش فرمود * اگر غلط نكنم پس خود خدا اينجاست حريم سلطان امام رضا (عليه السلام) اي شه طوس كه بر روي زمين نور خدايي * روي بنماي كه بي پرده خدا را بنمايي نظري هم به گدايي چو من خاك نشين كن * اي كه در پادشهي صاحب ايوان طلائي عرش رحمن بود اين مصطبهء حضرت سلطان * جاي بر عرش خدا كرده اي اي دوست كجايي در حريم حرم شاه خراسان به ادب رو * نزفي تا به سردوش ملائك سرپائي 14. غلامرضا قدسي:
آستان رضا (عليه السلام) گرفت شمس ولايت چو پرده از رخسار * شر آفتاب به پيش جمالش آينه دار طلوع كرد وبه هر ذره پرتوي افكند * از آن كه طلعت او هست مطلع الأنوار فكند خيمه به ناسوت، خسرو لاهوت! * شد آشكار زكنز خفي تجلي يار چو راز دار قدم زد قدم به ملك وجود * عيان شد از صدف غيب، گوهر اسرار عيان در آينهء او بود تجلي ذات * كه در صفات كمال است ذات او معيار چو اوست راز " يد الله فوق ايديهم " * به كارگاه جهان دست اوست كارگزار ملك فدايي او بالغد ولأصال * فلك كميئه او بالعشي والأبكار
(۱۳۸۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، خراسان (1)، الزهد (1)

اگر تمام طبيبان تو را جواب كنند * مدار باك، و مخور غم، ترا شفا اينجاست اگر نداري وقرضت، فزون زدارايي است * بيا بيا كه همه قرض تو أدا اينجاست اگر كه چشمهء آب حيات مي‌خواهي * مرو به راه غلط، چشمهء بقا اينجاست اگر كه بخشش وآمرزش گنه خواهي * بيا امام رئوف حضرت رضا اينجاست به زهد وعلم بود چون علي ولي الله * بيا ولي خدا، پور مرتضي اينجاست به غير خاتم پيغمبران، كه جد وي است * بزرگ سرور ومولاي انبياء اينجاست خلاصه هر چه صفات خداست در او هست * نگويمش كه خدا، ذات كبريا اينجاست خداي در همه جا هست چون خودش فرمود * اگر غلط نكنم پس خود خدا اينجاست حريم سلطان امام رضا (عليه السلام) اي شه طوس كه بر روي زمين نور خدايي * روي بنماي كه بي پرده خدا را بنمايي نظري هم به گدايي چو من خاك نشين كن * اي كه در پادشهي صاحب ايوان طلائي عرش رحمن بود اين مصطبهء حضرت سلطان * جاي بر عرش خدا كرده اي اي دوست كجايي در حريم حرم شاه خراسان به ادب رو * نزفي تا به سردوش ملائك سرپائي 14. غلامرضا قدسي:
آستان رضا (عليه السلام) گرفت شمس ولايت چو پرده از رخسار * شر آفتاب به پيش جمالش آينه دار طلوع كرد وبه هر ذره پرتوي افكند * از آن كه طلعت او هست مطلع الأنوار فكند خيمه به ناسوت، خسرو لاهوت! * شد آشكار زكنز خفي تجلي يار چو راز دار قدم زد قدم به ملك وجود * عيان شد از صدف غيب، گوهر اسرار عيان در آينهء او بود تجلي ذات * كه در صفات كمال است ذات او معيار چو اوست راز " يد الله فوق ايديهم " * به كارگاه جهان دست اوست كارگزار ملك فدايي او بالغد ولأصال * فلك كميئه او بالعشي والأبكار

(١٣٨٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، خراسان (1)، الزهد (1)

15 - سيد محمد سراج زاده / رفسنجان:

ميان به بند گيش بسته عالم امكان * به خدمتش شده خم پشت گنبد دوار زهي شرف كه زدرگاه او فرشته مدام * كند زجار وي مژگان خويش پاك غبار فرشتگان به حريمش گهر به دست آرند * زاشك ديدهء مستغفرين بالأسحار نگاشت صفحهء هستي چو خامهء اش زازل * بود به دفتر ايجاد، نقطهء پرگار زكلك قدرت بي منتهاي او زنخست * بود صحيفهء ايام پر زنقش ونگار زقرب محرم درگاه " بي مع الله " است * امام ثامن وضامن، چو احمد مختار به جز يقين به دلش چون نسبته نقش سزا است * مقام نو كشف او را چو حيدر كرار * زنند بوسه به درگاه او او الألباب كنند خاك رهش توتيا أولا الأبصار * هماره در خط فرمان او بودمه ومهر هميشه بندهء دستور اوست ليل ونهار * ثمر دهد شجر لااله الا الله به شرط آنكه كني بر ولايتش اقرار * به وصف عالم آل محمد 9 از كلكم اگر چه ريخته در دفترم كهر بسيار * كند فرشتهء ثنايش به خامه " قدسي " بسان بليل شيدا به دامن گلزار (1) * تهين ولي خداوند، حكمران قضا سپهر رأفت وبحر كرم، امام رضا (عليه السلام) * 15. سيد محمد سراج زاده / رفسنجان:
شمس الشموس وزد نسيم صباگر ز طرف كوي رضا * بسا كه مزده كند زنده، چون دم عيسا خدايرا نتوان ديواگر به ديدهء سر * توان ز روي نكويش پديد نور خدا زبحر علم وي اگر قطره اي كسي نوشد * شود چون آدم از آن قطره عالم أسماء بر آستان ملك پاسبان او بزند * هماره بوسه مه ومهر هر صباح ومسا
1. مشكوة شماره هفتم 1364 ص 58 - 59.
(١٣٩٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)

میان به بند گیش بسته عالم امکان * به خدمتش شده خم پشت گنبد دوار زهي شرف که زدرگاه او فرشته مدام * كند زجار وي مژگان خويش پاك غبار فرشتگان به حريمش گهر به دست آرند * زاشك ديدهء مستغفرين بالأسحار نگاشت صفحهء هستي چو خامهء اش زازل * بود به دفتر ايجاد، نقطهء پرگار زكلك قدرت بي منتهاي او زنخست * بود صحيفهء ايام پر زنقش ونگار زقرب محرم درگاه " بي مع الله " است * امام ثامن وضامن، چو احمد مختار به جز يقين به دلش چون نسبته نقش سزا است * مقام نو كشف او را چو حيدر كرار * زنند بوسه به درگاه او او الألباب كنند خاك رهش توتيا أولا الأبصار * هماره در خط فرمان او بودمه ومهر هميشه بندهء دستور اوست ليل ونهار * ثمر دهد شجر لااله الا الله به شرط آنكه كني بر ولايتش اقرار * به وصف عالم آل محمد 9 از كلكم اگر چه ريخته در دفترم كهر بسيار * كند فرشتهء ثنايش به خامه " قدسي " بسان بلبل شيدا به دامن گلزار (1) * تهين ولي خداوند، حكمران قضا سپهر رأفت وبحر كرم، امام رضا (عليه السلام) * 15. سيد محمد سراج زاده / رفسنجان:
شمس الشموس وزد نسيم صباگر ز طرف كوي رضا * بسا كه مزده كند زنده، چون دم عيسا خدايرا نتوان ديواگر به ديدهء سر * توان ز روي نكويش پديد نور خدا زبحر علم وي اگر قطره اي كسي نوشد * شود چون آدم از آن قطره عالم أسماء بر آستان ملك پاسبان او بزند * هماره بوسه مه ومهر هر صباح ومسا

1. مشكوة شماره هفتم 1364 ص 58 - 59.

(١٣٩٠

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)

16 - علي اكبر پيروي / معاصر:

هزار مرتبه خوشتر مقيم درگاهش * بود از آنكه كند جا به جنة المأوي اگر نبود فروغ رسول وآل رسول * نداشت خلعت خلقت جهان ومافيها بيا به طوس وببين با بصيرت اي زائر * بديد آنچه كه موسي به وادي سينا پناه عالميان رست وقبلهء حاجات * إمام ثامن وضامن خدير ملك سخا به يك نظارهء او، خاك كيميا گردد * به يك اشاره كند درد درمند دوا " رضا " كه واسطه ي فيض بين مخلوق است * دليل وراهنما سوي خالق يكتا كسي برد به درگاه حضرتش حاجت * ز روي صدق كه آن حاجتش نگشت روا مه منير ولايت هم اوست شمس شموس * كليم دوم نزد نزدش از يد وبيضأ به ذيل دامن او دست زن " سراج " كه نيست * ترا شفيع به از اهل بيت روز جزا (1) 16. علي اكبر پيروي / معاصر:
رضا هميشه نگهدار وداد خواه بود (2) مرا به لطف تو پيوسته گر نگاه بود *
نه بهر حشمت وعز وجلال وجاه بود رضاي خاطر تو خواهم ونخواهم هيچ *
كه هيچ بودن من بهترين گواه بود شدم رضا به رضاي تو از تو مي‌خواهم *
ره رضاي تو پويم كه شاهراه بود

1. مجله مشكوة نشريه آستان قدس رضوي شماره 16 (1366)، ص 94.
2. دسته گل محمدي، علي اكبر پيروي، تهران شركت سهامي طبع كتاب، 1346 ش.

(۱۳۹۱)

صفحهمفاتيح البحث: التصديق (1)

هزار مرتبه خوشتر مقيم درگاهش * بود از آنكه كند جا به جنة المأوي اگر نبود فروغ رسول وآل رسول * نداشت خلعت خلقت جهان ومافيها بيا به طوس وببين با بصيرت اي زائر * بديد آنچه كه موسي به وادي سينا پناه عالميان رست وقبلهء حاجات * إمام ثامن وضامن خدير ملك سخا به يك نظارهء او، خاك كيميا گردد * به يك اشاره كند درد درمند دوا " رضا " كه واسطه ي فيض بين مخلوق است * دليل وراهنما سوي خالق يكتا كسي برد به درگاه حضرتش حاجت * ز روي صدق كه آن حاجتش نگشت روا مه منير ولايت هم اوست شمس شموس * كليم دوم نزد نزدش از يد وبيضأ به ذيل دامن او دست زن " سراج " كه نيست * ترا شفيع به از اهل بيت روز جزا (1) 16. علي اكبر پيروي / معاصر:

رضا هميشه نگهدار وداد خواه بود (2) مرا به لطف تو پيوسته گر نگاه بود * نه بهر حشمت وعز وجلال وجاه بود رضاي خاطر تو خواهم ونخواهم هيچ * كه هيچ بودن من بهترين گواه بود شدم رضا به رضاي تو از تو مي‌خواهم * ره رضاي تو پويم كه شاهراه بود

1. مجله مشكوة نشريه آستان قدس رضوي شماره 16 (1366)، ص 94.

2. دسته گل محمدي، علي اكبر پيروي، تهران شركت سهامي طبع كتاب، 1346 ش.

17 - دكتر ناظم زاده / معاصر:

رضا شهنشه خوبان علي بن موسي * ابوالحسن كه حريمش پناهگاه بود خدا رئوف ورسولش رئوف واوست رئوف * رضا ورأفت او رحمت اله بود امام ثامن وضامن كه آستانهء او * پناه مردم بي پشت وبي پناه بود شه سرير ولايت كه هر كه از در او * بتافت روي، همه طاعتش تباه بود هماره كشور ايران زيمن مقدم او * قرين شوكت ومحسود مهر وماه بود بگو به خصم كه سلطان دين وخسرو طوس * رضا هميشه نگهدار ودادخواه بود بياز درگه او (پيروي) گدائي كن * گداي درگه اين شاه پادشاه بود 17. دكتر ناظم زاده / معاصر:

در مدح حضرت رضا (عليه السلام) از سربرفت هوش زشوق وصال تو * هرگز برون نمي‌رود از دل، خيال تو مائيم در حريم تو سرگشته ذره وار * اي آفتاب، خيره زنور جمال تو رضوان رضا دهد كه فرود آيد از بهشت * رو بد به مژه گرد، زصف نعال تو فرزند مصطفائي ودلبند مرتضي * كامل شد از ازل همه فخر وكمال تو ايمن زحادثات زمان آستان توست * مأمون نارشيد چه داند مآل تو شد فيض بخش، خاك خراسان سرافراز * از مقدم خجستهء فرخنده فال تو عز آن بود كه آل علي را خداي داد * اي عزت وجلال تو از ذوالجلال تو هرگز مباد منفصل از دامن تو دست * اي با خداي خويش همه اتصال تو ظل عنايت تو عجب سايه گستر است * ملجأ كجاست جز كنف بي همال تو روز ولادت تو ولايم زري به طوس * با پاي گر كشاند به عشق وصال تو خواندي بپايبوس خود از مرحمت مرا * آخر چگونه شكر گزارم نوال تو؟

غم رفت وشادي آمد وآسود جان وهست * اين معجزي زمشهد جنت مآل تو

(١٣٩٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، خراسان (1)

در مدح حضرت رضا (عليه السلام)

رضا شهنشه خوبان علي بن موسي * ابوالحسن كه حريمش پناهگاه بود خدا رئوف ورسولش رئوف واوست رئوف * رضا ورأفت او رحمت اله بود امام ثامن وضامن كه آستانهء او * پناه مردم بي پشت وبي پناه بود شه سرير ولايت كه هر كه از در او * بتافت روي، همه طاعتش تباه بود هماره كشور ايران زيمن مقدم او * قرين شوكت ومحسود مهر وماه بود بگو به خصم كه سلطان دين وخسرو طوس * رضا هميشه نگهدار ودادخواه بود بياز درگه او (پيروي) گدائي كن * گداي درگه اين شاه پادشاه بود 17. دكتر ناظم زاده / معاصر:

در مدح حضرت رضا (عليه السلام) از سربرفت هوش زشوق وصال تو * هرگز برون نمي‌رود از دل، خيال تو مائيم در حريم تو سرگشته ذره وار * اي آفتاب، خيره زنور جمال تو رضوان رضا دهد كه فرود آيد از بهشت * رو بد به مژه گرد، زصف نعال تو فرزند مصطفائي ودلبند مرتضي * كامل شد از ازل همه فخر وكمال تو ايمن زحادثات زمان آستان توست * مأمون نارشيد چه داند مآل تو شد فيض بخش، خاك خراسان سرافراز * از مقدم خجستهء فرخنده فال تو عز آن بود كه آل علي را خداي داد * اي عزت وجلال تو از ذوالجلال تو هرگز مباد منفصل از دامن تو دست * اي با خداي خويش همه اتصال تو ظل عنايت تو عجب سايه گستر است * ملجأ كجاست جز كنف بي همال تو روز ولادت تو ولايم زري به طوس * با پاي گر كشاند به عشق وصال تو خواندي بپايبوس خود از مرحمت مرا * آخر چگونه شكر گزارم نوال تو؟

غم رفت وشادي آمد وآسود جان وهست * اين معجزي زمشهد جنت مآل تو

(١٣٩٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، خراسان (1)

18 - بديع الزمان فروزانفر:

گفتم مگر چكامه اي آرم به ارمغان * در بارگاه سلطنت بي زوال تو عقلم نهيب زد كه بپرهيز از اين خيال * دم دركش از سخن كه نباشد مجال تو جائي كه شاهباز تصور بريخت پر * گويد چه، مرغ طبع فرو بسته بال تو وآنجا كه در معرفت آرند پيشكش * ديگر كسي بها چه نهد بر سفال تو شوقم به ناله گفت كه اين احتياط چيست * دارم عجب زفكرت دير انتقال تو روزي چنين مبارك ووقتي چنين عزيز * نبود روا سكوت تو از انفعال تو پيداست چون زشعر تو شوق نهان تو * اخلاص را دليل بود ذوق وحال تو شايد در آستان شهنشاه ملك طوس * افتد قبول وبسترد از دل ملال تو

18. بديع الزمان فروزانفر:

باغ رضوان باغ رضوانست اينجا، يا خراسانست اينجا * هيچ مشكل نيست در ره، كار آسانست اينجا كعبه است اين يا خراسان، يا بهشت عدن ورضوان * هست نعمت، نيست نقمت، روح وريحانست اينجا بحر بي پايان رحمت، موج در موجست اينك * ذات حق اندر تجلي، عرش رحمانست اينجا آمده فوج ملايك از براي خاشه روبي * كز ملك والاتر آمد، آنك دربانست اينجا مشهد فرزند موسي آن خداوند دل ودين * واله از انوار ذاتش پور عمرانست اينجا

(۱۳۹۳)

صفحهمفاتيح البحث: خراسان (1)، البول (1)

گفتم مگر چكامه اي آرم به ارمغان * در بارگاه سلطنت بي زوال تو عقلم نهيب زد كه بپرهيز از اين خيال * دم دركش از سخن كه نباشد مجال تو جائي كه شاهباز تصور بريخت پر * گويد چه، مرغ طبع فرو بسته بال تو وآنجا كه در معرفت آرند پيشكش * ديگر كسي بها چه نهد بر سفال تو شوقم به ناله گفت كه اين احتياط چيست * دارم عجب زفكرت دير انتقال تو روزي چنين مبارك ووقتي چنين عزيز * نبود روا سكوت تو از انفعال تو پيداست چون زشعر تو شوق نهان تو * اخلاص را دليل بود ذوق وحال تو شايد در آستان شهنشاه ملك طوس * افتد قبول وبسترد از دل ملال تو
18. بديع الزمان فروزانفر:
باغ رضوان باغ رضوانست اينجا، يا خراسانست اينجا * هيچ مشكل نيست در ره، كار آسانست اينجا كعبه است اين يا خراسان، يا بهشت عدن ورضوان * هست نعمت، نيست نقمت، روح وريحانست اينجا بحر بي پايان رحمت، موج در موجست اينك * ذات حق اندر تجلي، عرش رحمانست اينجا آمده فوج ملايك از براي خاشه روبي * كز ملك والاتر آمد، آنك دربانست اينجا مشهد فرزند موسي آن خداوند دل ودين * واله از انوار ذاتش پور عمرانست اينجا
(١٣٩٣)
صفحهمفاتيح البحث: خراسان (1)، البول (1)
فر باطن ظاهر اينجا، ظاهري بس قاهر اينجا * اول اينجا، آخر اينجا، نور يزدانست اينجا من ندانم چيست اينجا، خفه گويي كيست اينجا؟ * در خرد هرگز نگنجد آنچه پنهانست اينجا نيست ريبت، نيست شبهت، چشم دل بگشا وبنگر * كآيتي محكم زآيتهاي قرآنست اينجا معني فرقان صورت، صورت قرآن معني * شرح قرآنست اينجا، جمع فرقانست اينجا مبدأ تكوين عالم، غايت ايجاد اعيان * مظهر اجلاي ذات حسي سبحانست اينجا پاي در راه طلب نه، وز خود اندر خود سفر كن * گرت در گاهيست مركب، وقت جولانست اينجا ما ومن بگذار وخاك راه شو، كز فرط عزت * خواجه ابليس از انا گفتن پشيمانست اينجا شو مجرد، خرقه دركش، بت پرستيدن رها كن * سالكانه پاي درنه، قطب ايمانست اينجا مرد شو، ثابت قدم شو، در وفا صاحب علم شو * شير يزدانست اينجا، شاه مردانست اينجا گرتن بيمار داري ور دل رنجور، پيش آ * درد دنيا را ودين را جمله درمانست اينجا بهر مهمانان امام ذوالكرم گسترده خواني * سبع الوان بهشتي چيده برخوانست اينجا

19 - حسن كاشي آملي / معاصر علامه حلي:

رزق معلومت چه بايد، رزق نامعلوم مي‌خور * مي‌خورد قوت سماوي آنكه مهمانست اينجا در بهاي عشق سلطان مي‌دهد سغراق وحدت * وانكه اصل از عشق دارد، مست سلطانست اينجا روي در وجه الله آور وآنچه مي‌خواهي طلب كن * كز پيي در يوزه آيد، گر سليمانست اينجا هوش دار، اي دل، كه اين شه هول مي‌راند سياست * آنچنان كان روح قدسي هم هراسانست اينجا اينت مي‌داني كه در وي بس تنا كافتاده بي سر * تا در اندازد سر آنكو مرد ميدانست اينجا نيستم در خور نثاري تا برافشانم به راهش * زانكه بس قيمت نيارد گر دل وجانست اينجا اين قدر دانم كه در دل آتشي دارم زعشقش * واندر آتش بلبل طبعم غزل خوانست اينجا 19. حسن كاشي آملي / معاصر علامه حلي: (1) در مدح علي بن موسي الرضا (عليه السلام) دوش چون دور شب تيره بپايان آمد * نوبت زمزمهء مرغ سحر خوان آمد چشم جان از دم مشكين صبا روشن شد * گوئي از مصر، نسيمي سوي كنعان آمد

1. حسن كاشي آملي: شاعر ومعاصر علامهء حلي است. او راست هفت بند در مدايح اهل بيت (ع) وكتاب انشاء. قبر او در حجرهء معروف در آغاز بازار سوق العتيق در شهر كاظمين نزديك قبر سيد مرتضي بوده وآن مقبره در سال 1353 قمري در ميان خيابان افتاده است. (نقل از لغتنامهء دهخدا) وفاتش را در سال 726 ه نقل كرده اند.

(١٣٩٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، مدينة الكاظمين (1)، القبر (1)

رزق معلومت چه بايد، رزق نامعلوم مي‌خور * مي‌خورد قوت سماوي آنكه مهمانست اينجا در بهاي عشق سلطان مي‌دهد سغراق وحدت * وانكه اصل از عشق دارد، مست سلطانست اينجا روي در وجه الله آور وآنچه مي‌خواهي طلب كن * كز پيي در يوزه آيد، گر سليمانست اينجا هوش دار، اي دل، كه اين شه هول مي‌راند سياست * آنچنان كان روح قدسي هم هراسانست اينجا اينت مي‌داني كه در وي بس تنا كافتاده بي سر * تا در اندازد سر آنكو مرد ميدانست اينجا نيستم در خور نثاري تا برافشانم به راهش * زانكه بس قيمت نيارد گر دل وجانست اينجا اين قدر دانم كه در دل آتشي دارم زعشقش * واندر آتش بلبل طبعم غزل خوانست اينجا 19.

حسن كاشي آملي / معاصر علامه حلي: (1) در مدح علي بن موسي الرضا (عليه السلام) دوش چون دور شب تيره بپايان آمد * نوبت زمزمهء مرغ سحر خوان آمد چشم جان از دم مشكين صبا روشن شد * گوئي از مصر، نسيمي سوي كنعان آمد

1. حسن كاشي آملي: شاعر ومعاصر علامهء حلي است. او راست هفت بند در مدايح اهل بيت (ع) وكتاب انشاء. قبر او در حجرهء معروف در آغاز بازار سوق العتيق در شهر كاظمين نزديك قبر سيد مرتضي بوده وآن مقبره در سال 1353 قمري در ميان خيابان افتاده است. (نقل از لغتنامهء دهخدا) وفاتش را در سال 726 ه نقل كرده اند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، مدينة الكاظمين (1)، القبر (1)

چه عجب بوي بهشت ازدم بادي كه در او * اثري از شرف خاك خراسان آمد شرف خاك خراسان همه داني كه زچيست؟ * زانكه در خطهء او روضهء رضوان آمد مشهد پاك معلاي امام معصوم * آنكه خاكش زشرف، افسر كيوان آمد آنكه در گلشن مهرش زسر شرط ادب * دست فراش صبا، مجمره گردان آمد آنكه در حضرت جاهش زپي قدر ومحل * پر طاوس فلك مروحه (1) جنبان آمد آنكه اندر حرم جان محبان مهرش * مالك چارحد خانهء ايمان آمد وقت انكار عدو سنگ بزير قدمش * از ره معجزه چون موم گدازان آمد يك طواف درش از قول رسول قرشي * تا به هفتاد حج نافله (2) يكسان آمد مالك ملك حقيقت توئي از صدق ويقين * هم زقرآن خبر حجت وبرهان آمد ناكسي گربه تعصب حق تو باز گرفت * در كماليت ذات تو چه نقصان آمد در نبوت چه زيان آمد اگر روزي چند * اهرمن نامزد تخت سليمان آمد گرز خرطبعي، گوساله پرستيد يهود * زان چه نقصان به سوي موسي عمران آمد 20. محمد رضا خزائلي / معاصر:
در ستايش حضرت رضا (عليه السلام) اي رهبري كه، بر دل وجان پيشوا تويي * آئينه دار، مظهر لطف خدا، تويي رخشنده جان و، پاك سرشت وفرشته خوي * ره بين به فيض رحمت حق، رهنما تويي همچون طلوع صبحي ونور سپيده د م * روشنگر زمانه اي و، جانفزا، تويي نور رسالتي وفروغ نبوتي * سلطان جان ومونس دلهاي ما تويي در بزم قدس وعالم كروبيان پاك * پرتوفكن، تجلي شمس الضحا تويي اي نام تو، درخشش پيوند ذوالجلال * بر خاك طوس، روشني كبريا تويي

1. مروحه: بادبه زن.
2. حج مستحبي.

(١٣٩٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، خراسان (2)، التصديق (1)، الحج (2)، النوم (1)

در ستايش حضرت رضا (عليه السلام)

چه عجب بوي بهشت ازدم بادي كه در او * اثري از شرف خاك خراسان آمد شرف خاك خراسان همه داني كه زچيست؟ * زانكه در خطهء او روضهء رضوان آمد مشهد پاك معلاي امام معصوم * آنكه خاكش زشرف، افسر كيوان آمد آنكه در گلشن مهرش زسر شرط ادب * دست فراش صبا، مجمره گردان آمد آنكه در حضرت جاهش زپي قدر ومحل * پر طاوس فلك مروحه (1) جنبان آمد آنكه اندر حرم جان محبان مهرش * مالك چارحد خانهء ايمان آمد وقت انكار عدو سنگ بزير قدمش * از ره معجزه چون موم گدازان آمد يك طواف درش از قول رسول قرشي * تا به هفتاد حج نافله (2) يكسان آمد مالك ملك حقيقت توئي از صدق ويقين * هم زقرآن خبر حجت وبرهان آمد ناكسي گربه تعصب حق تو باز گرفت * در كماليت ذات تو چه نقصان آمد در نبوت چه زيان آمد اگر روزي چند * اهرمن نامزد تخت سليمان آمد گرز خرطبعي، گوساله پرستيد يهود * زان چه نقصان به سوي موسي عمران آمد 20. محمد رضا خزائلي / معاصر:

در ستايش حضرت رضا (عليه السلام) اي رهبري كه، بر دل وجان پيشوا تويي * آئينه دار، مظهر لطف خدا، تويي رخشنده جان و، پاك سرشت وفرشته خوي * ره بين به فيض رحمت حق، رهنما تويي همچون طلوع صبحي ونور سپيده د م * روشنگر زمانه اي و، جانفزا، تويي نور رسالتي وفروغ نبوتي * سلطان جان ومونس دلهاي ما تويي در بزم قدس وعالم كروبيان پاك * پرتوفكن، تجلي شمس الضحا تويي اي نام تو، درخشش پيوند ذوالجلال * بر خاك طوس، روشني كبريا تويي

1. مروحه: بادبه زن.

2. حج مستحبي.

(١٣٩٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، خراسان (2)، التصديق (1)، الحج (2)، النوم (1)

21 - مدرس صادقي / معاصر:

تو جان جاوداني و، مولاي راستان * ما را رهايي از تو، و راه رها تويي بردل شكستگان و، غريبان روزگار * پيوسته، آستانهء مهر ووفا تويي در گرد باد سخت و، پريشاني حيات * مأمن تويي، حريم تويي، التجا تويي در تاختگاه ظلمت اهريمنان خاك * نور خدا، مبشر صلح وصفا تويي ما در ره خجسته نياي تو رهرويم * داناي راه ورهبر راه نيا تويي از سبزه زار خرم مازندران به طوس * بهر تو آمدم كه مرا دلگشا تويي " ساري " چو خاك تيره وتو آفتاب حسن * دل همچو ذره جذب تو شد، دلربا تويي اي نام تو، ترانهء شيرين بلبلان * جاندارويي و، درد جهان را، دوا تويي از آسمان، براي تو بارند، اختران * پروانه هاي نور، به شبها، سزا تويي هشدار، اي كه پاي بر اين بارگه نهي * در سرزمين ايمن وقدس طوي تويي سرمايهء ستايش من اشك وآه وسوز * آري، پناه همچو مني بينوا، تويي 21. مدرس صادقي / معاصر:

در منقبت حضرت امام رضا (عليه السلام) اي كه سلطان سلاطيني وكنز فقرائي * در جهان از ره الطاف معين ضعفائي بهر خلق دو جهان ناصر وهم يار ومعيني * هادي خلقي وبر راه خدا راه نمائي زادهء حيدر وباب تو بود موسي جعفر * نام پاك تو رضا زانكه تو راضي به قضائي من چه گويم به مديح تو كه لالست زبانم * معدن حلمي و درياي كرم كنز عطائي كي توان وصف نمودن صفت پاك كريمت * مجمع جمله صفات حسن ونعت وثنائي اي كه هستي زخدا مظهر الطاف وبزرگي * وزنبي مظهر حلم و كرم وجود و سخائي نيست محروم كسي كز ره اخلاص و حقيقت * بر سر كوي تو آيد پي حاجت به گدائي غرق در بحر علومت شده هر عالم دانا * زانكه خود معدن علم و ادب و مهر و وفائي

(١٣٩٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، الزيارة (1)، النوم (2)

تو جان جاوداني و، مولاي راستان * ما را رهايي از تو، و راه رها تويي بردل شكستگان و، غريبان روزگار * پيوسته، آستانهء مهر ووفا تويي در گرد باد سخت و، پريشاني حيات * مأمن تويي، حريم تويي، التجا تويي در تاختگاه ظلمت اهريمنان خاك * نور خدا، مبشر صلح وصفا تويي ما در ره خجسته نياي تو رهرويم * داناي راه ورهبر راه نيا تويي از سبزه زار خرم مازندران به طوس * بهر تو آمدم كه مرا دلگشا تويي " ساري " چو خاك تيره وتو آفتاب حسن * دل همچو ذره جذب تو شد، دلربا تويي اي نام تو، ترانهء شيرين بلبلان * جاندارويي و، درد جهان را، دوا تويي از آسمان، براي تو بارند، اختران * پروانه هاي نور، به شبها، سزا تويي هشدار، اي كه پاي بر اين بارگه نهي * در سرزمين ايمن وقدس طوي تويي سرمايهء ستايش من اشك وآه وسوز * آري، پناه همچو مني بينوا، تويي 21. مدرس صادقي / معاصر:

در منقبت حضرت امام رضا (عليه السلام) اي كه سلطان سلاطيني وكنز فقرائي * در جهان از ره الطاف معين ضعفائي بهر خلق دو جهان ناصر وهم يار ومعيني * هادي خلقي وبر راه خدا راه نمائي زادهء حيدر وباب تو بود موسي جعفر * نام پاك تو رضا زانكه تو راضي به قضائي من چه گويم به مديح تو كه لالست زبانم * معدن حلمي و درياي كرم كنز عطائي كي توان وصف نمودن صفت پاك كريمت * مجمع جمله صفات حسن ونعت وثنائي اي كه هستي زخدا مظهر الطاف وبزرگي * وزنبي مظهر حلم و كرم وجود و سخائي نيست محروم كسي كز ره اخلاص و حقيقت * بر سر كوي تو آيد پي حاجت به گدائي غرق در بحر علومت شده هر عالم دانا * زانكه خود معدن علم و ادب و مهر و وفائي

(١٣٩٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، الزيارة (1)، النوم (2)

22 - علاء الدين حجازي / معاصر:

زنده دل آنكه خورد آب زسرچشمهء علمت * خضر اندر طلب آب وتو سرچشمه مائي اي شه گلشن ايجاد كه فرزند رسولي * قبلهء هفتم وفرياد رس هر دو سرائي گرچه در شهر خراسان به غريبي زده اي كوس * ياور جمله غريبان وغريب الغربائي * متوسل بتو باشيم ونداريم اميدي مددي اي كه تو در هر دو جهان سرور مائي * ديدن تربت پاكت همه داريم تمنا بر سر ما به دم نزع تو از لطف بيائي * حاجت جمله بر آر از كرم ولطف عميمت اي كه بر شيعهء خود معطي هر لطف وعطائي * من كجا حصر توانم صفت ذات شريفت هر ثنائي زتو گويم تو خود افزون زثنائي * گر بگويم تو چو شمسي نبود لايق و صفت زانكه روي تو به خورشيد دهد نور و ضيائي * خوانمت شاه، ولي جملهء شاهان بحقيقت بر در خادمت آيند دمادم به گدائي * گردش ارض وسما جمله به امر تو منظم آمر شمس ونجوم وفلك وارض وسمائي * تا مدرس شده مداح شه طوس دمادم رسد از پرتو آن شاه به او لط وعطائي * 22. علاء الدين حجازي / معاصر:
مشكوة كبريا فروغ روشن مشكوة كبرياست رضا * نشان زنده ي آيات هل اتي ست رضا دليل خلقت كون وحقيقت قرآن * بحار رحمت وسرچشمهء بقاست رضا ضياء كنگره ي عرش وروشناي زمين * امام هشتم وحاكم به ماسواست رضا اساس دانش وتقوي اصول فضل وكرم * پناه امن اسيران مبتلاست رضا هماي دولت او را فضاي گيتي تنگ * زتخته بند تن وآرزو رهاست رضا شگفت نيست اگر شرط وحدتست چرا * كه محو عشق وبه درياي حق فناست رضا وجود هر دو جهان از طفيل هستي اوست * مدار قطب زمين، حجت خداست رضا
(١٣٩٨)
صفحهمفاتيح البحث: خراسان (1)

زنده دل آنکه خورد آب زسرچشمهء علمت * خضر اندر طلب آب وتو سرچشمه مائي اي شه گلشن ايجاد كه فرزند رسولي * قبلهء هفتم وفرياد رس هر دو سرائي گرچه در شهر خراسان به غريبي زده اي كوس * ياور جمله غريبان وغريب الغربائي * متوسل بتو باشيم ونداريم اميدي مددي اي كه تو در هر دو جهان سرور مائي * ديدن تربت پاكت همه داريم تمنا بر سر ما به دم نزع تو از لطف بيائي * حاجت جمله بر آر از كرم ولطف عميمت اي كه بر شيعهء خود معطي هر لطف وعطائي * من كجا حصر توانم صفت ذات شريفت هر ثنائي زتو گويم تو خود افزون زثنائي * گر بگويم تو چو شمسي نبود لايق و صفت زانكه روي تو به خورشيد دهد نور و ضيائي * خوانمت شاه، ولي جملهء شاهان بحقيقت بر در خادمت آيند دمادم به گدائي * گردش ارض وسما جمله به امر تو منظم آمر شمس ونجوم وفلك وارض وسمائي * تا مدرس شده مداح شه طوس دمادم رسد از پرتو آن شاه به او لط وعطائي * 22. علاء الدين حجازي / معاصر:
مشكوة كبريا فروغ روشن مشكوة كبرياست رضا * نشان زنده ي آيات هل اتي ست رضا دليل خلقت كون وحقيقت قرآن * بحار رحمت وسرچشمهء بقاست رضا ضياء كنگره ي عرش وروشناي زمين * امام هشتم وحاكم به ماسواست رضا اساس دانش وتقوي اصول فضل وكرم * پناه امن اسيران مبتلاست رضا هماي دولت او را فضاي گيتي تنگ * زتخته بند تن وآرزو رهاست رضا شگفت نيست اگر شرط وحدتست چرا * كه محو عشق وبه درياي حق فناست رضا وجود هر دو جهان از طفيل هستي اوست * مدار قطب زمين، حجت خداست رضا
(۱۳۹۸)
صفحهمفاتيح البحث: خراسان (1)
عجب مدار اگر خاك كوي او بويم * كه جان خسته ي ما را شفا رضاست رضا شكوه منزلتش را چه سان كنم تقرير؟ * كه جانشين نبي، پور مرتضي ست رضا از آن خداي، رضايش لقب نموده كه او * مشيت ازلي را به حق رضاست رضا
صفحه(۱۳۹۹)
منابع ومأخذ ...

منابع ومأخذ 1. ارشاد مفيد / شيخ مفيد / دارالكتب اسلاميه.
2. اصول كافي / مرحوم كليني / چاپ اسوه.
3. الأتحاف بحب الأشراف / شبراوي شافعي / چاپ لبنان.
4. الأداب السلطانيه / الفخري / چاپ بيروت.

5. الأعلام / خيرالدين زركلي / چاپ بيروت.
6. التوحيد / صدوق / دارالكتب الاسلاميه.
7. الصواعق المحرقه / ابن صباغ مالكي / چاپ بيروت.
8. الكامل في التاريخ / ابن اثير جوزي / چاپ لبنان.
9. النجوم الزاهره في ملوك مصر والقاهره / يوسف بن طاهر تغري بردي ظاهري / لبنان.
10. امالي شيخ صدوق / مرحوم صدوق / دارالكتب الاسلاميه.
11. امامان شيعه در كتابهاي اهل سنت (عليه السلام) / شادروان داود الهامي / انتشارات مكتب اسلام.
12. بحار الأنوار / علامه مجلسي / دارالكتب الاسلاميه.
14. تحليلي از زندگي امام رضا (عليه السلام) / محمد جواد فضل الله / بنياد پژوهشهاي آستان قدس رضوي.
15. جواهر الخيال / امير محمد صالح مشهدي از نوادر آستان قدس رضوي (عليه السلام).
16. حياة الامام الرضا / سيد مرتضي حسيني / دفتر تبليغات اسلامي.
17. حياة الحيوان دميري / دميري / مكتبة التجارتة الكبري (مصر).
18. داستان راستان / استاد شهيد مطهري / انتشارات صدرا.
19. روضات الجنان و جنات الجنان / حافظ كربلايي حسين / تهران بنگاه ترجمه و نشر كتاب.
20. زندگاني امام هشتم علي بن موسي الرضا / عطائي خراساني / نداي اسلام.
(١٤٠٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب حياة الحيوان للدميري (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)، كتاب الأشراف للشيخ المفيد (1)، دولة لبنان (3)، كتاب الصواعق المحرقة (1)، مدينة بيروت (3)، إبن الأثير (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، الدميري (1)، الجود (1)، الشهادة (1)، الطهارة (1)
21. زندگاني پيشواي هشتم / سيد علي محقق / چاپ نسل جوان قم.
22. زندگاني سياسي هشتمين امام (عليه السلام) / سيد خليل خليليان / دفتر نشر نويد اسلام.
23. سيرهء پيشوايان / مهدي پيشوايي / انتشارات توحيد قم.
24. سيرهء معصومان (عليه السلام) / سيد محسن امين / ترجمه شادروان علي حجتي كرماني.
25. طبقات مفسران شيعه ج 1 / عقيقي بخشايشي / دفتر نشر نويد اسلام.

26. علل الشرايع / ابن بابويه شيخ صدوق / چاپ تهران.
27. عيون اخبار الرضا (عليه السلام) / ابن بابويه / كتابخانهء صدر.
28. فهرست ابن نديم / ابن نديم / چاپ لبنان.
29. كشف الغمه في معرفة الائمه / علي بن عيسي اربلي / چاپ لبنان.
30. مجموعهء آثار دومين كنگرهء جهاني حضرت رضا (عليه السلام) / مشهد - آستان قدس رضوي (عليه السلام).
31. مشكوة / نشريه آستان قدس رضوي / بنياد پژوهشهاي اسلامي قدس رضوي.
32. مكارم أخلاق / طبرسي / چاپ فراهاني تهران.
33. مناقب آل ابي طالب / ابن شهر آشوب / چاپ ذوي القربي قم.
34. من لايحضره الفقيه / ابن بابويه شيخ صدوق / چاپ تهران.
35. مهمان نامهء بخارا / فضل الله بن روزبهان / بنگاة ترجمه ونشر كتاب.
36. نامهء آستان قدس رضوي (عليه السلام) / سردبير فخرالدين حجازي / مشهد آستان قدس رضوي (عليه السلام).
37. نقشي از مولانا خالد نقشبندي / دكتر خانم معتمدي / كرمانشاه.
38. نورالأبصار / شنبلجي / چاپ بيروت.
39. وسيلة الخادم الي المخدوم / روزبهان خنجي اصفهاني / چاپ لبنان.
40. ولايت عهدي امام رضا (عليه السلام) دكتر علي غفوري گلزاده / دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
(١٤٠١)
صفحهمفاتيح البحث: مكارم الأخلاق (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، كتاب علل الشرايع للصدوق (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، دولة لبنان (3)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، مدينة بيروت (1)، ابن شهر آشوب (1)، كرمانشاه (1)، علي بن عيسي (1)، الشهادة (2)

شناسنامهء مبارك امام محمد تقي الجواد (ع) نام مبارك: محمد (ع) كنيهء شريف: ابوجعفر القاب مبارك: جواد، تقي، مرتضي، قانع نام پدر بزرگوار: علي بن موسي الرضا (ع) نام مبارك مادر: سبيكهء نوبيه سال ولادت: 10 رجب 195 هجري سال شروع امامت: 203 ه سن شروع امامت: 8 سال مدت امامت: 17 سال مدت عمر مبارك: 25 سال تاريخ شهادت: آخر ذي القعده 220 ه علت شهادت: مسموميت به زهر دختر مأمون محل دفن: كاظمين تعداد فرزندان: 2 پسر و 2 دختر خلفاي معاصر: مأمون - معتصم عباسي

(١٤٠٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، مدينة الكاظمين (1)، شهر ذي القعدة (1)، شهر رجب المرجب (1)، الجود (1)، الدفن (1)

بخش اول ولادت و امامت آن بزرگوار

صفحه(١٤٠٩)

بخش اول / ولادت و امامت آن بزرگوار ...
امام جواد (عليه السلام) آنچنان كه از نام زيبايش پيدا است، امام با ذل و بخشنده و سخاوتمند و كريم مي‌باشد. درياي كرم وجود و فضل او، مورد اتفاق دوست و دشمن مي‌باشد.
اين پيشواي معصوم، روز جمعه نوزدهم ماه مبارك رمضان، ماه عبادت و نيايش، به سال يكصد و نود و پنج هجري در پايگاه نشر معارف اسلام، (مدينه) قدم به عرصه حيات گذاشت و وارث مقام نبوت و تفسير كنندهٔ حقائق ناب اسلام گرديد. (1) نهمين ستاره برج امامت، و يازدهمين كوكب درخشندهٔ عصمت و طهارت، كه نخستين و آخرين فرزند پيشواي هشتم، حضرت علي بن موسي الرضا (عليه السلام) بود با نام محمد (عليه السلام) موسوم گرديد تا تجديد كنندهٔ خاطرات و مجاهدات نياي بزرگوارش، پيامبر عاليقدر اسلام باشد، بعدها در اثر زهد و ورع و تقوايي كه از او مشاهده شد به لقب " تقي " موسوم گرديد و در اثر بخشندگي و سخاوتي كه در راه خدا داشت به لقب " جواد " نيز معروف شده است.
مادر با فضيلت و پاكدامن او به نام " سبيكه " يا " خيزران مصري " أم ولدي است كه تبارش به ماريه قبطيه مادر ابراهيم همسر گرامي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌رسد.
او از نظر فضيلت و تقوا، در حدي بود كه مورد توجه پيشوايان معصوم (عليه السلام) قرار داشت.
در آن حديثي كه از امام موسي بن جعفر (عليه السلام) نقل شده است، امام (عليه السلام) او را مشمول عنايات خاص خود قرار داده است و به " ابن سليط " يكي از ياران خود توصيه مي‌فرمايند: " اگر امكان ملاقات او را داشتي، سلام مرا به او ابلاغ نما ". (2) او در تحت مراقبت پدر معصوم (عليه السلام) و در دامن پر فضيلت چنين مادر پرهيزكار و

1. كافي ج 1، ص 493، ارشاد مفيد.
2. سفينة البحار ج 2، ص 310.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، شهر رمضان المبارك (1)، الزهد (1)، الجود (1)، النوم (2)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، السفينة (1)

باتقوائي، پرورش يافت و آماده‌ء پذيرش و انجام مسئوليت بزرگ امامت الهي گرديد كه پيشوايان ديني يكي پس از ديگري متعهد انجام آن فرمان مقدس آسماني بوده اند.
مشخصات جسمي مشخصات جسمي او را چنين توصيف كرده اند: " قامت، معتدل، متمايل به بلندي، رنگ چهره، گندم گون، متمايل به سبزي، دندانهاي ريز و سفيد، وابروها باريك و پيوسته، و چشمهاي سياه و فراخ، بيني كشيده و باريك داشت ". (1) پيشواي نهم در پنجمين بهار عمر خود بود كه پدرش امام رضا (عليه السلام) از مدينه عازم ايران گرديد و در سال دويست و سوم هجري بود كه امام هشتم به فيض شهادت نائل آمدند، آن وقت اين نوزاد عزيز، در هفتمين بهار زندگي خود بود كه وارث پيشوايي و امامت عاليه گرديد. شيعيان از تقدير شگرف الهي بعيد نمي‌دانند كه يحيي (عليه السلام) در سن كودكي به پيامبري برسد و عيسي (عليه السلام) روح خدا، در دوران طفوليت و شيرخوارگي مشمول الطاف خاص الهي گردد و پيام الهي را در دفاع از مادر مقدسش به مردم ابلاغ نمايد.
از اينرو دوستداران خاندان علي (عليه السلام) با كمال اخلاص و ايمان، امام جواد (عليه السلام) را پس از پدر، به پيشوايي پذيرفتند و تاريخ امامت و پيشوايي او، از اول ربيع الاول سال 203 هجري پس از شهادت پدرش امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) آغاز مي‌گردد و بنا به تصريح اغلب تاريخ نويسان اسلامي هفده سال تمام، امامت او ادامه پيدا مي‌كند.
القاب آن حضرت لقب يا كنيه، نام دومي است كه معمولا پس از نامگذاري پدر و مادر، با در نظر گرفتن منش و رفتار و شخصيت و روحيات فرد از سوي افراد اجتماع، نسبت به فردي إعطا مي‌گردد و اين نوع نامگذاري در محيط عرب و در ادب عربي، نقشي بس حساس و مقام والايي دارد. شيوع و فراگيري اين نامگذاري دوم، در بسياري از موارد، نامگذاري نخستين را هم تحت الشعاع خود، قرار ميدهد و آن را به بوته‌ء نسيان و فراموشي ميسپارد. لقب يا
1. جنات الخلود علامه مجلسي ص 7.
(١٤١٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)،

دولة ايران (1)، شهر ربيع الأول (1)، النوم (1)، النسيان (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

باتقوائي، پرورش يافت و آماده‏ء پذيرش و انجام مسئوليت بزرگ امامت الهي گرديد كه پيشوايان ديني يكي پس از ديگري متعهد انجام آن فرمان مقدس آسماني بوده اند.
مشخصات جسمي مشخصات جسمي او را چنين توصيف كرده اند: " قامت، معتدل، متمايل به بلندي، رنگ چهره، گندم گون، متمايل به سبزي، دندانهاي ريز و سفيد، وابروها باريك و پيوسته، و چشمهاي سياه و فراخ، بيني كشيده و باريك داشت ". (1) پيشواي نهم در پنجمين بهار عمر خود بود كه پدرش امام رضا (عليه السلام) از مدينه عازم ايران گرديد و در سال دويست و سوم هجري بود كه امام هشتم به فيض شهادت نائل آمدند، آن وقت اين نوزاد عزيز، در هفتمين بهار زندگي خود بود كه وارث پيشوايي و امامت عاليه گرديد. شيعيان از تقدير شگرف الهي بعيد نمي‌دانند كه يحيي (عليه السلام) در سن كودكي به پيامبري برسد و عيسي (عليه السلام) روح خدا، در دوران طفوليت و شيرخوارگي مشمول الطاف خاص الهي گردد و پيام الهي را در دفاع از مادر مقدسش به مردم ابلاغ نمايد.
از اينرو دوستداران خاندان علي (عليه السلام) با كمال اخلاص و ايمان، امام جواد (عليه السلام) را پس از پدر، به پيشوايي پذيرفتند و تاريخ امامت و پيشوايي او، از اول ربيع الاول سال 203 هجري پس از شهادت پدرش امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) آغاز مي‌گردد و بنا به تصريح اغلب تاريخ نويسان اسلامي هفده سال تمام، امامت او ادامه پيدا مي‌كند.
القاب آن حضرت لقب يا كنيه، نام دومي است كه معمولا پس از نامگذاري پدر و مادر، با در نظر گرفتن منش و رفتار و شخصيت و روحيات فرد از سوي افراد اجتماع، نسبت به فردي إعطا مي‌گردد و اين نوع نامگذاري در محيط عرب و در ادب عربي، نقشي بس حساس و مقام والايي دارد. شيوع و فراگيري اين نامگذاري دوم، در بسياري از موارد، نامگذاري نخستين را هم تحت الشعاع خود، قرار ميدهد و آن را به بوته‏ء نسيان و فراموشي ميسپارد. لقب يا

1. جنات الخلود علامه مجلسي ص 7.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)،

دولة ايران (1)، شهر ربيع الأول (1)، النوم (1)، النسيان (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

1 - جواد:

کنيه که معمولا، توأم با تجليل و تعظيم، مشعر بر نام پدر يا مادر يا يادآورنده خاطره اي از خاطرات زيباي فرزند است. امام محمد تقي (عليه السلام) علاوه بر کنيه " ابو جعفر ثاني " (که نخستين ابو جعفر، امام محمد باقر (عليه السلام) پيشواي پنجم مي‌باشد) داراي القاب متعددي است که به چهار لقب معروف ايشان اشاره مي‌گردد:

1. جواد:

کلمه اي است که از لفظ " جود " گرفته شده است و به معناي بخشنده و بخشايشگر و ايثار کننده در راه خدا و خلق، آمده است.

امام جواد (عليه السلام) دست بخشنده و بصيرت کامل در راه شناسايي نيازمندان داشت و مردم از عطايا و عنايات و مهر و محبت‌هاي او بهره‌ها مي‌جستند.

علي ابن عيسي اربلي صاحب کشف الغمة گويد:

" امام جواد (عليه السلام) سرور بخشندگان و مصداق کامل بخشندگي و کرامت بود. چون احسان و کرامت از سجايا و خصايص ذاتي و طبايع ملکوتي ائمهٔ طاهرين (عليه السلام) بوده و هم آنانند که درياي فضل و کرم الهي مي‌باشند ... ".

2. تقي:

از کلمهٔ تقوا ووقايه گرفته شده است که به معناي خود نگهداري و پرهيز و پروا از گناه آمده است. وجود پر فيض امام (عليه السلام)، منبع تقوا و پرهيزکاري و آموزنده راه سداد و کمال و خود نگهداري و پارسايي بود که دوست و دشمن در آن اتفاق نظر داشتند.

3. مرتضي:

از کلمه " رضا " مأخوذ است، يعني خشنودي، برگزيده و انتخاب شده از ميان مردم، چون امام بزرگوار، امتيازات روحي و شايستگيهاي فوق العادهٔ معنوي داشت ممتاز و منتخب بود که هم خدا از او راضي و خشنود بود، و هم بندگان صالح و شايستهٔ خدا.

4. قانع:

کلمه اي است که از " قنوع " و " قناعت " آمده است: يعني به هر آنچه که در راه خدا پيش

(١٤١٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، کتاب کشف الغمة للإربلي (1)، الجود (2)، النوم (1)

2 - تقي:

كنيه كه معمولا، توأم با تجليل و تعظيم، مشعر بر نام پدر يا مادر يا يادآورنده خاطره اي از خاطرات زيباي فرزند است. امام محمد تقي (عليه السلام) علاوه بر كنيه " ابو جعفر ثاني " (كه نخستين ابو جعفر، امام محمد باقر (عليه السلام) پيشواي پنجم مي‌باشد) داراي القاب متعددي است كه به چهار لقب معروف ايشان اشاره مي‌گردد:

1. جواد:

كلمه اي است كه از لفظ " جود " گرفته شده است و به معناي بخشنده و بخشايشگر و ايثار كننده در راه خدا و خلق، آمده است.

امام جواد (عليه السلام) دست بخشنده و بصيرت كامل در راه شناسايي نيازمندان داشت و مردم از عطايا و عنايات و مهر و محبت‌هاي او بهره‌ها مي‌جستند.

علي ابن عيسي اربلي صاحب كشف الغمة گويد:

" امام جواد (عليه السلام) سرور بخشندگان و مصداق كامل بخشندگي و كرامت بود. چون احسان و كرامت از سجايا و خصايص ذاتي و طبايع ملكوتي ائمهء طاهرين (عليه السلام) بوده و هم آنانند كه درياي فضل و كرم الهي مي‌باشند ... ".

2. تقي:

از كلمهء تقوا ووقايه گرفته شده است كه به معناي خود نگهداري و پرهيز و پروا از گناه آمده است. وجود پر فيض امام (عليه السلام)، منبع تقوا و پرهيزكاري و آموزنده راه سداد و كمال و خود نگهداري و پارسايي بود كه دوست و دشمن در آن اتفاق نظر داشتند.

3. مرتضي:

از كلمه " رضا " مأخوذ است، يعني خشنودي، برگزيده و انتخاب شده از ميان مردم، چون امام بزرگوار، امتيازات روحي و شايستگيهاي فوق العادهء معنوي داشت ممتاز و منتخب بود كه هم خدا از او راضي و خشنود بود، و هم بندگان صالح و شايستهء خدا.

4. قانع:

كلمه اي است كه از " قنوع " و " قناعت " آمده است: يعني به هر آنچه كه در راه خدا پيش

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، الجود (2)، النوم (1)

3 - مرتضي:

كنيه كه معمولا، توأم با تجليل و تعظيم، مشعر بر نام پدر يا مادر يا يادآورنده خاطره اي از خاطرات زيباي فرزند است. امام محمد تقي (عليه السلام) علاوه بر كنيه " ابو جعفر ثاني " (كه نخستين ابو جعفر، امام محمد باقر (عليه السلام) پيشواي پنجم مي‌باشد) داراي القاب متعددي است كه به چهار لقب معروف ايشان اشاره مي‌گردد:

1. جواد:

كلمه اي است كه از لفظ " جود " گرفته شده است و به معناي بخشنده و بخشايشگر و ايثار كننده در راه خدا و خلق، آمده است.

امام جواد (عليه السلام) دست بخشنده و بصيرت كامل در راه شناسايي نيازمندان داشت و مردم از عطايا و عنايات و مهر و محبت‌هاي او بهره‌ها مي‌جستند.

علي ابن عيسي اربلي صاحب كشف الغمة گويد:

" امام جواد (عليه السلام) سرور بخشندگان و مصداق كامل بخشندگي و كرامت بود. چون احسان و كرامت از سجايا و خصايص ذاتي و طبايع ملكوتي ائمهء طاهرين (عليه السلام) بوده و هم آنانند كه درياي فضل و كرم الهي مي‌باشند ... ".

2. تقي:

از كلمهء تقوا ووقايه گرفته شده است كه به معناي خود نگهداري و پرهيز و پروا از گناه آمده است. وجود پر فيض امام (عليه السلام)، منبع تقوا و پرهيزكاري و آموزنده راه سداد و كمال و خود نگهداري و پارسايي بود كه دوست و دشمن در آن اتفاق نظر داشتند.

3. مرتضي:

از كلمه " رضا " مأخوذ است، يعني خشنودي، برگزيده و انتخاب شده از ميان مردم، چون امام بزرگوار، امتيازات روحي و شايستگيهاي فوق العادهء معنوي داشت ممتاز و منتخب بود كه هم خدا از او راضي و خشنود بود، و هم بندگان صالح و شايستهء خدا.

4. قانع:

كلمه اي است كه از " قنوع " و " قناعت " آمده است: يعني به هر آنچه كه در راه خدا پيش

(١٤١٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، الجود (2)، النوم (1)

4 - قانع:

كنيه كه معمولا، توأم با تجليل و تعظيم، مشعر بر نام پدر يا مادر يا يادآورنده خاطره اي از خاطرات زيباي فرزند است. امام محمد تقي (عليه السلام) علاوه بر كنيه " ابو جعفر ثاني " (كه نخستين ابو جعفر، امام محمد باقر (عليه السلام) پيشواي پنجم مي‌باشد) داراي القاب متعددي است كه به چهار لقب معروف ايشان اشاره مي‌گردد:

1. جواد:

كلمه اي است كه از لفظ " جود " گرفته شده است و به معناي بخشنده و بخشايشگر و ايثار كننده در راه خدا و خلق، آمده است.

امام جواد (عليه السلام) دست بخشنده و بصيرت كامل در راه شناسايي نيازمندان داشت و مردم از عطايا و عنايات و مهر و محبت‌هاي او بهره‌ها مي‌جستند.

علي ابن عيسي اربلي صاحب كشف الغمة گويد:

" امام جواد (عليه السلام) سرور بخشندگان و مصداق كامل بخشندگي و كرامت بود. چون احسان و كرامت از سجايا و خصايص ذاتي و طبايع ملكوتي ائمهء طاهرين (عليه السلام) بوده و هم آنانند كه درياي فضل و كرم الهي مي‌باشند ... ".

2. تقي:

از كلمهء تقوا ووقايه گرفته شده است كه به معناي خود نگهداري و پرهيز و پروا از گناه آمده است. وجود پر فيض امام (عليه السلام)، منبع تقوا و پرهيزكاري و آموزنده راه سداد و كمال و خود نگهداري و پارسايي بود كه دوست و دشمن در آن اتفاق نظر داشتند.

3. مرتضي:

از كلمه " رضا " مأخوذ است، يعني خشنودي، برگزيده و انتخاب شده از ميان مردم، چون امام بزرگوار، امتيازات روحي و شايستگيهاي فوق العادهء معنوي داشت ممتاز و منتخب بود كه هم خدا از او راضي و خشنود بود، و هم بندگان صالح و شايستهء خدا.

4. قانع:

كلمه اي است كه از " قنوع " و " قناعت " آمده است: يعني به هر آنچه كه در راه خدا پيش

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، الجود (2)، النوم (1)

مي آمد، قانع و راضي بود و كوچكترين اظهار ناراحتي و عجز ولابه، از خود نشان نمي‌داد.
از ديگر القاب غير معروف آن بزرگوار: مرضي، متوكل، مختار و متقي را ضبط كرده اند كه طالبين تفصيل، مي‌توانند به " ناسخ التواريخ " يا " منتهي الأمال " يا ديگر كتب مربوطه مراجعه نمايند.
حكايتي از ولادت بانو " حكيمه " خواهر امام رضا (عليه السلام) مي‌گويد: به هنگام ولادت امام محمد تقي (عليه السلام) برادرم از من خواست نزد " خيزران " باشم، نوزاد به روز سوم ولادت، ديده به سوي آسمان گشود، و به چپ وراست نگريست و گفت: " اشهد ان لا إله الا الله، وأشهد ان محمدا رسول الله " من با ملاحظه ي چنين موضوع شگفتي، هراسان برخاستم و به خدمت برادرم آمدم و آنچه ديده بودم، به عرض رساندم، امام فرمود، شگفتيهايي كه بعد از اين، از او خواهيد ديد خيلي بيشتر از آنچه تاكنون ديده ايد، خواهد بود. (1) " ابو يحيي صنعاني " مي‌گويد: خدمت امام رضا (عليه السلام) بودم، امام جواد (عليه السلام) را كه كودكي خردسال بود نزد آن حضرت آوردند، فرمودند: " اين مولودي است كه براي شيعه، نوزادي مباركتر از او به دنيا نيامده است ". (2) شايد اين فرمايش امام به همان اصلي باشد كه قبلا اشاره كرديم، زيرا تولد امام جواد (عليه السلام) نگراني شيعيان را از اينكه امام رضا (عليه السلام) جانشيني ندارد بر طرف ساخت، و ايمان آنان را از آلودگي به شك و ترديد، نجات داد.
" نوفلي " مي‌گويد: هنگام مسافرت امام رضا (عليه السلام) به خراسان به آن گرامي عرض كردم: با من امري و فرماني نداريد؟
فرمودند: بر تو باد كه پس از من از فرزندم " محمد " پيروي كني، من به سفري مي‌روم
1. مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 394.
2. انوار البهيه ص 125، كافي، ج 1، ص 321، ارشاد مفيد 299.
(١٤١٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (4)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، خراسان (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)
كه باز نخواهم آمد ". (1) " محمد بن ابي عماد " كه كاتب امام رضا (عليه السلام) بود، مي‌گويد: آن بزرگوار از فرزندش محمد (عليه السلام) با كنيه

ياد مي‌كردند، (و هنگامي كه از امام جواد (عليه السلام) نامه يي مي‌رسيد) ميفرمود: " ابو جعفر به من نوشته است ... " و هنگامي كه (به فرمان امام رضا (عليه السلام)) به ابو جعفر نامه مينوشتم، او را با بزرگي و احترام مورد خطاب قرار ميداد، و نامه‌هايي كه از امام جواد (عليه السلام) مي‌آمد در نهايت بلاغت و زيبائي كلام بود.
و نيز هم او مي‌افزايد از امام رضا (عليه السلام) شنيدم كه مي‌فرمود: پس از من، ابو جعفر، وصي من و جانشينم در ميان خانواده ام خواهد بود ". (2)
" معمر بن خلاد " مي‌گويد: " امام رضا (عليه السلام) در حالي كه مطلبي را ياد مي‌كرد، فرمودند: چه نيازي داريد اين مطلب را از من بشنويد؟ اين ابوجعفر است كه او را به جاي خود نشانده‌ام و در جايگاه خود قرار داده ام، ما خانداني هستيم كه فرزندان ما (حقايق و معارف و علوم را) از پدران كاملا به ارث مي‌برند (3) (منظور آن است كه همه علوم و مقامات امامت از امام قبلي به امام بعدي مي‌رسد، و اين مخصوص امامان (صلي الله عليه وآله و سلم) است نه فرزندان ديگر ائمه).
" خيراني " از پدرش نقل مي‌كند كه گفت در خراسان نزد امام رضا (عليه السلام) بودم، كسي از آن حضرت پرسيد: اگر براي شما حادثه اي رخ دهد به چه كسي رجوع كنيم؟ فرمود: به پسرم ابو جعفر. گويا، سوال كننده سن و سال امام جواد (عليه السلام) را كافي نمي‌دانست، امام رضا (عليه السلام) فرمودند: " خداي متعال، عيسي را به نبوت و رسالت برانگيخت در حالي كه سن او از سن كنوني ابو جعفر هم كمتر بود ". (4) " عبد الله بن جعفر " مي‌گويد: همراه با " صفوان بن يحيي " خدمت امام رضا (عليه السلام) شرفياب شديم، و امام جواد (عليه السلام) سه ساله بود و حضور داشتند، از امام پرسيديم: اگر حادثه يي روي

1. عيون اخبار الرضا ج 2، ص 216.
2. عيون اخبار الرضا ج 2، ص 340.
3. كافي، ج 1، ص 321، ارشاد مفيد ص 298.
4. كافي، ج 1، ص 322، ارشاد مفيد ص 299.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (7)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (4)، عبد الله بن جعفر الطيار بن أبي طالب عليه السلام (1)، صفوان بن يحيي (1)، معمر بن خلاد (1)، خراسان (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (2)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (2)

دهد جانشين شما كيست؟ امام به ابو جعفر اشاره كردند و فرمودند: اين فرزندم.
گفتيم: با اين سن و سال؟
فرمودند: آري با همين سن و سال، خداي متعال عيسي (عليه السلام) را حجت خويش قرار داد در حالي كه سه سال هم نداشت. (1) امامت آن بزرگوار امامت مانند نبوت موهبتي الهي است كه خداي متعال به بندگان برگزيده و شايسته ي خود، عطا فرموده است، و در اين موهبت، سن و سال دخالتي ندارد. شايد كساني كه پيامبري و امامت كودك خردسال را بعيد و ناممكن پنداشته اند، اين امور الهي و آسماني را با مسائل عادي اشتباه گرفته اند و در يك رديف تصور نموده اند. در حالي كه اينطور نيست، امامت و نبوت به خواست خداي متعال وابسته است. و خداوند به بندگاني كه به علم نامحدود خويش، شايستگي آنان را براي چنين مقامي مي‌داند، عنايت مي‌كند، و هيچ اشكالي ندارد كه گاهي بنابر مصالحي، خداوند همه ي علوم را به كودكي خردسال عطا كند و او را در سنين كودكي، به پيامبري مبعوث و يا به امامت امت به گمارد.
امام نهم حضرت جواد (عليه السلام)، در حدود هشت يا نه سالگي به مقام شامخ امامت رسيد.
" معلي بن محمد " مي‌گويد: پس از درگذشت امام رضا (عليه السلام)، امام جواد (عليه السلام) را ديدم، و در قد و اندام او دقيق شدم تا براي شيعيان بازگو كنم. در اين حال، آن حضرت نشستند و فرمودند:
اي معلي! خداوند در امامت نيز، همانند نبوت احتجاج كرده و فرموده است: " و اتيناه الحكم صبيا " (به يحيي در خردسالي نبوت داديم). (2) " محمد بن حسن بن عمار " مي‌گويد:
1. كفاية الاثر ص 324، بحار ج 50، ص 35.
2. ارشاد مفيد ص 306.
(١٤١٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، معلي بن محمد (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب كفاية الأثر للخزار (1)
دو سال در مدينه خدمت " علي بن جعفر " مي‌رفتم و او رواياتي كه از برادرش، امام موسي بن جعفر (عليه السلام) شنيده بود، برايم ميگفت و من مينوشتم، يك روز در مسجد پيامبر (صلي الله عليه وآله) نزد او نشسته

بودم، امام جواد (عليه السلام) وارد شد " علي بن جعفر " بدون كفش وردا از جاي خود جست و دست آن حضرت را بوسيد و تعظيم كرد. امام به او فرمودند: اي عمو بنشين! خدا تو را در رحمت قرار دهد.
عرض كرد: سرور من چگونه بنشينم در حالي كه شما ايستاده‌ايد.
هنگامي كه " علي بن جعفر " به جاي خود بازگشت، ياران و معاشرانش او را سرزنش كردند كه تو عموي پدر او هستي و اين گونه او را احترام ميكني!
" علي بن جعفر " گفت: ساكت باشيد، در حالي كه خداي جليل اين ريش سفيد را - و بر محاسن خود دست نهاد - سزاوار امامت نديده و اين جوان را سزاوار يافته و امام قرار داده است، فضيلت او را انكار كنم؟! از آنچه مي‌گوييد به خدا پناه مي‌برم، من بنده ي اويم. (1) " عمر بن فرج " مي‌گويد همراه امام جواد (عليه السلام) در كنار دجله ايستاده بوديم، به ايشان گفتم: شيعيان شما ادعا مي‌كنند، شما وزن آب دجله را مي‌دانيد.
فرمودند: آيا خدا توانائي آن را دارد كه علم به وزن آب دجله را به پشه‌يي عطا كند؟
گفتم: آري خدا قادر است.
فرمودند: من نزد خدا از پشه و از بيشتر مخلوقاتش، گرامي‌ترم. (2) " علي بن حسان واسطي " مي‌گويد: " تعدادي اسباب بازي همراه برداشتم و گفتم آنها را براي آن حضرت هديه ميبرم! (خدمت آن عزيز شرفياب شدم و مردم مسائل خود را ميپرسيدند و او پاسخ ميداد) چون پرسشهايشان پايان يافت، و رفتند، امام برخاستند و رفتند، و من نيز به دنبال او رفتم و بوسيلهء خادمش اجازهء ملاقات گرفتم و داخل شدم. سلام كردم، جواب سلام دادند، اما ناراحت به نظر مي‌رسيدند، و به من نيز اجازه ي

۱. كافي ج ۱، ص ۳۲۲.
۲. بحار ج ۵۰، ص ۱۰۰، عيون المعجزات ص ۱۱۳.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، علي بن حسان (1)، علي بن جعفر (4)

نشستن ندادند، پيش رفتم و اسباب بازيها را نزد او نهادم، خشمگين به من نگاه كرد، و اسباب بازيها را به چپ وراست پرتاب نمود و فرمودند:
" خدا مرا براي بازي نيافريده است، مرا با بازي چه كار؟! " من اسباب بازيها را برداشتم و از آن بزرگوار طلب بخشش كردم، و او پذيرفت و مرا عفو كرد، و بيرون آمدم ". (1) پاره يي از اخبار غيبي و كرامات 1. پس از شهادت امام رضا (عليه السلام)، هشتاد نفر از دانشمندان وفقهاي بغداد و شهرهاي ديگر، براي انجام مراسم حج به مكه سفر كردند. در سر راه خويش به مدينه وارد شدند تا امام جواد (عليه السلام) را نيز ملاقات نمايند، و در خانه ي امام صادق (عليه السلام) كه خالي بود فرود آمدند ...
.امام (عليه السلام) كه خردسال بود، وارد مجلس آنان شد، شخصي به نام " موفق " او را به حاضران معرفي كرد، همه به احترام برخاستند و سلام كردند. آنگاه پرسشهايي عنوان شد كه امام به خوبي پاسخ داد و همگان، خوشحال شدند، و آن حضرت را ستودند، و دعا كردند ...
يكتن از آنان به نام " اسحق " مي‌گويد: من نيز در نامه يي ده مسأله نوشتم تا از آن حضرت بپرسم، و با خود گفتم اگر آن بزرگوار به پرسشهاي من پاسخ داد از او تقاضا مي‌كنم كه دعا كند خداوند فرزندي را كه همسرم، حامله است پسر قرار دهد. مجلس به طول انجاميد، و پيوسته از آن گرامي مي‌پرسيدند و او پاسخ مي‌داد، برخاستم بروم تا روز بعد نامه ي خود را به آن حضرت بدهم، امام تا مرا ديد فرمود: " اي اسحق! خدا دعاي مرا مستجاب فرمود، نام فرزندت را " احمد " بگذار ".
گفتم: سپاس خداي را! بي ترديد اين همان حجت خداست.
اسحق به وطن خود بازگشت، و خداوند پسري به او عنايت كرد و نام او را " احمد " نهاد ". (2)
١. دلائل الأمامة ص ٢١٢، بحار ج ٥٠، ص ٥٩.
٢. عيون المعجزات ص ١٠٩.
(١٤١٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، مدينة بغداد (1)، الحج (1)، النوم (4)
2. " عمران بن محمد اشعري " مي‌گويد: " خدمت امام جواد (عليه السلام) شرفياب شدم، پس از انجام كارهايم به امام عرض كردم: " ام الحسن " به شما سلام رساند و خواهش كرد يكي از لباس‌هايتان را براي

آنكه كفن خود سازد، عنايت فرمائيد. امام فرمود: او از اين كار بي نياز شد. من به منزل بازگشتم و نفهميدم منظور امام از اين سخن چه بوده است تا آنكه خبر رسيد " ام الحسن " سيزده يا چهارده روز پيش از آن هنگام كه من خدمت امام بودم، درگذشته است. (1) 3. " احمد بن حديد " مي‌گويد: با گروهي براي انجام مراسم حج مي‌رفتيم، راهزنان راه بر ما بستند و اموالمان را بردند، چون به مدينه رسيديم، امام جواد (عليه السلام) را در كوچه يي ملاقات كردم، و به منزل آن گرامي رفتم و داستان را به عرض امام رساندم، فرمان دادند لباسي و پولي برايم آوردند، و فرمود پول را ميان همراهان خويش به همان مقدار كه دزدها از آنان برده اند، تقسيم كن، پس از آنكه تقسيم كردم دريافتم پولي كه امام (عليه السلام) عطا كرده بود درست به همان اندازه بود كه دزدها برده بودند نه كمتر و نه بيشتر ". (2) 4. " محمد بن سهل قمي " مي‌گويد: در مكه مجاور شده بودم، و به مدينه رفتم و بر امام جواد (عليه السلام) وارد شدم. مي‌خواستم از امام لباسي تقاضا كنم اما تا هنگام خداحافظي نشد كه تقاضاي خود را ابراز دارم، با خود انديشيدم كه تقاضايم را در نامه يي به آن حضرت بنويسم، و همين كار را كردم، آنگاه به مسجد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) رفتم و با خود قرار گذاشتم كه دو ركعت نماز بخوانم و صد بار از خداي متعال خير و صلاح بطلبم، اگر به قلبم الهام شد كه نامه را براي امام بفرستم و اگر نه نامه را پاره كنم. چنان كردم و به قلبم گذشت كه نامه را نفرستم، نامه را پاره كرده به سوي مكه رهسپار شدم، در اين حال شخصي را ديدم دستمالي در دست و لباسي در آن دارد و ميان كاروانيان، مرا ميجويد، به من رسيد و

1. بحار ج 50، ص 43، خرائج راوندي ص 237.
2. بحار ج 50، ص 44 به نقل از خرائج راوندي.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، مدينة مكة المكرمة (2)، عمران بن محمد (1)، محمد بن سهل (1)، الحج (1)، السجود (1)

گفت: مولايت اين لباس را برايت فرستاده است ... ". (1) 5. مأمون، امام جواد (عليه السلام) را به بغداد آورد، و دختر خود را به همسري او درآورد، ولي امام (عليه السلام) در بغداد نماند و با همسرش به مدينه بازگشت. به هنگام بازگشت گروهي از مردم براي وداع و خداحافظي، امام را تا خارج شهر بدرقه كردند، هنگام نماز مغرب به محلي كه مسجد قديمي داشت رسيدند، امام به آن مسجد رفت، تا نماز مغرب بگزارد، در صحن سراي مسجد، درخت سدري بود كه تا آن هنگام ميوه نداده بود، آن گرامي آبي خواست و به بن درخت وضو ساخت، و نماز مغرب را به جماعت بجاي

آورد، و پس از آن چهار ركعت نافله خواند و سجده ي شكر كرد، آنگاه با مردم خداحافظي فرمود، و رفت.
فرداي آن شب، درخت به بار نشست و ميوهء خوبي داد، مردم از اين موضوع، بسيار تعجب كردند (2) از مرحوم شيخ مفيد نقل كرده‌اند، كه سالها بعد، خود اين درخت را ديده و از ميوه ي آن خورده است.
6. " امية بن علي " مي‌گويد: " هنگامي كه امام رضا (عليه السلام) در خراسان بودند من در مدينه ميزيستم و به خانه ي امام جواد (عليه السلام) رفت و آمد، داشتم، معمولا بستگان امام براي عرض سلام مي‌آمدند، يك روز به كنيز خويش فرمود به آنان (بانوان فاميل) بگويد براي عزاداري آماده شوند، روز بعد، بار ديگر امام به آنان گوشزد كرد كه براي عزاداري آماده شوند! پرسيدند براي عزاي چه كسي؟ فرمود: عزاي بهترين انسان روي زمين. مدتي بعد خبر شهادت امام رضا (عليه السلام) آمد، و معلوم شد همان روز كه امام جواد (عليه السلام) فرموده بود " براي عزاداري آماده شويد " امام رضا (عليه السلام) در خراسان به شهادت رسيده بود ".
(3) 7. " علي بن جرير " مي‌گويد: " خدمت امام جواد (عليه السلام) شرفياب بودم. گوسفندي از خانهء امام (عليه السلام) گم شده بود. يكي از همسايگان را به اتهام سرقت آن كشان كشان نزد امام آوردند،
1. خرائج راوندي ص 237، بحار ج 50، ص 44.
2. به نور الابصار شبلنجي ص 179 واحقاق الحق ج 12، ص 424، وكافي ج 1، ص 497 و ارشاد مفيد ص 304 و مناقب ج 4، ص 390 مراجعه شود.
3. اعلام الوري ص 334.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (4)، أمية بن علي (1)، مدينة بغداد (2)، خراسان (2)، اللبس (1)، السجود (2)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)
فرمود: واي بر شما! او را رها سازيد، گوسفند را او ندزديده است، هم اكنون گوسفند در فلان خانه است، برويد گوسفند را بگيريد. به همان خانه يي كه امام فرموده بود رفتند و گوسفند را يافتند و صاحب خانه را به اتهام دزدي، دستگير كرده و كتك زدند و لباسش را پاره كردند، اما او سوگند ياد مي‌كرد كه گوسفند را ندزديده است.
او را نزد امام آوردند، فرمود: واي بر شما! بر اين شخص ستم كرديد، گوسفند، خود به خود به خانه ي او وارد شده و او اطلاعي نداشته است.
آنگاه امام براي دلجوئي و جبران پاره شدن لباسش، مبلغي به او عطا كرد

". (1) 8. " علي بن خالد " مي‌گويد: در " سامراء " خبر شدم كه مردي را با قيد و بند از شام آورده و در اينجا زنداني كرده اند، و مي‌گويند مدعي پيامبري شده است. به زندان مراجعه كردم و با زندانبانان مدارا و محبت نمودم تا مرا نزد او بردند، او را مردي با فهم و خردمند يافتم، پرسيدم داستان تو چيست؟
گفت: در شام در محلي كه مي‌گويند، سر مقدس سيدالشهداء حسين بن علي (عليه السلام) را در آنجا نصب كرده بودند، عبادت مي‌كردم، يك شب در حالي كه به ذكر خدا مشغول بودم، ناگهان شخصي را جلوي خود ديدم كه به من گفت: برخيز. برخاستم و به همراه او چند قدمي پيمودم، ديدم در مسجد كوفه هستيم، از من پرسيد: اين مسجد را مي‌شناسي؟
گفتم: آري مسجد كوفه است.
در آنجا نماز خوانديم و بيرون آمديم، باز اندكي راه رفتيم، ديدم در مسجد پيامبر (صلي الله عليه وآله) در مدينه هستيم، تربت پيامبر را زيارت كرديم، و در مسجد نماز خوانديم و بيرون آمديم.
اندكي ديگر رفتيم، ديدم در مكه در خانه ي خدا هستيم، طواف كرديم و بيرون آمديم، و اندكي ديگر پيموديم، خود را در شام در جاي خود يافتم، و آن شخص از نظرم پنهان شد.
از آنچه ديده بودم در تعجب و شگفتي ماندم، تا يكسال گذشت، و باز همان شخص آمد و همان مسافرت و ماجرا كه سال پيش ديده بودم به همان شكل تكرار شد، اما اين بار،
1. بحار ج 50، ص 47 به نقل از خرائج راوندي.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مسجد، جامع الكوفة (2)، مدينة مكة المكرمة (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، علي بن خالد (1)، السجود (3)
وقتي مي‌خواست از من جدا شود او را سوگند دادم كه خود را معرفي كند، فرمود: من " محمد بن علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب " هستم.
اين داستان را براي برخي نقل كردم، و خبر آن به " محمد بن عبد الملك زيات " وزير معتصم عباسي رسيد، فرمان داد مرا در قيد و بند به اينجا آورند و زنداني سازند، و به دروغ شايع كردند، كه من ادعاي پيامبري كرده ام. " علي بن خالد " مي‌گويد به او گفتم:
مي خواهي ماجراي تو را به " زيات " بنويسم تا اگر از حقيقت ماجرا مطلع نيست مطلع شود؟
گفت: بنويس!
داستان را به " زيات " نوشتم، در پشت همان نامه ي من پاسخ داد: به او

بگو از كسي كه يكشنبه او را از شام به كوفه و مدينه و مكه برده و بازگردانده است، بخواهد از زندان نجاتش دهد. از اين پاسخ اندوهگين شدم، و فرداي آن روز به زندان رفتم تا پاسخ را به او بگويم و او را به صبر و شكيبائي توصيه نمايم، اما ديدم زندانبانان و پاسبانان و بسياري ديگر ناراحت و مضطربند، پرسيدم: چه شده است؟
گفتند: مردي كه ادعاي پيامبري داشت، ديشب از زندان بيرون رفته است و نمي‌دانيم چگونه رفته است؟ به زمين فرو رفته و يا به آسمان پرواز كرده است؟! و هر چه جستجو كرديم اثري از او بدست نياورده ايم ". (1)
9. " ابوالصلت هروي " كه از ياران نزديك امام رضا (عليه السلام) بود و پس از شهادت امام رضا (عليه السلام) به فرمان مأمون به زندان افتاد، مي‌گويد:
" يك سال زنداني بودم و دلتنگ شدم، شبي بيدار ماندم و به عبادت و دعا پرداختم، و پيامبر و خاندان گرامي او را شفيع خويش قرار دادم، و خداوند را به حرمت آنان سوگند دادم كه مرا نجات بخشد، هنوز دعايم پايان نيافته بود كه ديدم امام جواد (عليه السلام) در زندان نزد
1. ارشاد مفيد ص 304، اعلام الوري ص 332، احقاق الحق ج 12، ص 427، الفصول المهمه ص 289.

من است، فرمودند: اي اباصلت سينه ات تنگ شده است؟ عرض كردم: آري به خدا سوگند.
فرمودند: برخيز. و دست بر زنجيرهاي من زد و قيدها باز شد و دست مرا گرفت و از زندان بيرون آوردند، نگهبانان مرا ديدند، اما به كرامت آن حضرت، ياراي سخن گفتن نداشتند، اما چون مرا بيرون آوردند فرمودند: " برو در امان خدا، بعد از اين، هرگز مأمون را نخواهي ديد و او نيز تو را نخواهد ديد " و همچنان شد كه امام فرموده بود. (1) 10. " زرقان " كه با " ابن ابي داود " (2) يكي از قضات دستگاه عباسي دوستي و صميميت داشت مي‌گويد: يك روز " ابن ابي داود " از مجلس معتصم بازگشت در حالي كه غمگين بود.
علت را جويا شدم گفت: امروز آرزو كردم كه كاش بيست سال پيش مرده بودم! پرسيدم:

چرا؟
گفت: به خاطر آنچه از ابو جعفر - امام جواد (عليه السلام) - در مجلس معتصم، بر سرم آمد!
گفتم: جريان چيست؟ گفت: شخصي به سرقت اعتراف كرد و از خليفه - معتصم - خواست با اجراي حد الهي او را پاك سازد. خليفه همه ي فقها را گرد آورد و محمد بن علي - امام جواد (عليه السلام) - را نيز فرا خواند، و از ما پرسيد:
دست دزد از كجا بايد قطع شود؟
من گفتم: از مچ دست.
گفت: دليل آن چيست؟
گفتم: چون منظور از دست در آيه ي تيمم " فامسحوا بوجوهكم وايديكم (3) - صورت و دستهايتان را مسح كنيد "، تا مچ دست است.
گروهي از فقها در اين مطلب با من موافق بودند و مي‌گفتند دست دزد بايد از مچ قطع
1. منتهي الأمال ص 67، عيون اخبار الرضا ج 2، ص 247، بحار ج 49، ص 303.
2. ابن ابي داود يكي از قضاة بلند پايه بغداد در عهد مأمون و معتصم وواثق و متوكل بود.
3. سوره ي مائده، آيه 5.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، ابن أبي داود (3)، محمد بن علي (1)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، مدينة بغداد (1)
شود، ولي گروهي ديگر گفتند لازم است از آرنج قطع شود، و چون معتصم دليل آن را پرسيد گفتند: منظور از دست در آيه ي وضو: " فاغسلوا وجوهكم وايديكم الي المرافق (1) - صورت‌ها و دستهايتان را تا آرنج بشوييد " تا آرنج است.
آنگاه معتصم به محمد بن علي - امام جواد (عليه السلام) - رو كرد و پرسيد: نظر شما در اين مسأله چيست؟ گفتند: اينها نظر دادند، مرا معاف بدار.
معتصم اصرار كرد و قسم داد كه بايد نظرتان را بگوييد.
محمد بن علي گفت: چون قسم دادي، نظرم را مي‌گويم، اينها در اشتباهند، زيرا فقط انگشتان (2) دزد، بايد قطع شود و بقيه ي دست باقي بماند.
معتصم گفت: به چه دليل؟
گفتند: زيرا رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود سجده بر هفت عضو، تحقق مي‌پذيرد، صورت (پيشاني)، دو كف دست، دو سر زانو، و دو پا (دو

انگشت بزرگ پا). بنابراين اگر، دست دزد از مچ يا آرنج قطع شود، دستي براي او نمي‌ماند تا سجده ي نماز را بجا آورد، و نيز خداي متعال مي‌فرمايد:
" وان المساجدلله فلا تدعوا مع الله احدا " (3) [مساجد: جمع مسجد مي‌باشد] " هفت عضوي كه سجده بر آنها انجام مي‌گيرد، از آن خداست، پس با خدا هيچكس را مخوانيد و عبادت نكنيد " و آنچه براي خداست، قطع نمي‌شود.
" ابن ابي داود " مي‌گويد: معتصم جواب محمد بن علي را پسنديد و دستور داد، انگشتان دزد را قطع كردند، (و ما نزد حضار بي آبرو شديم) و من همانجا (از شرمساري و اندوه) آرزوي مرگ كردم ... (4)
1. سوره ي فوق، آيه فوق.
2. مقصود چهار انگشت است زيرا انگشت بزرگ - شست - نبايد بريده شود.
3. سوره ي جن، آيه 18.
4. تفسير عياشي ج 1، ص 319، بحار ج 50، ص 5.

توطئه ازدواج

توطئه ي ازدواج در شرح زندگاني امام رضا (عليه السلام) گذشت كه مأمون عباسي براي نجات از نابسامانيهايي كه در جامعه ي آن روز، رخ داده بود، و براي ايمني از شورش علويان و نيز جلب محبت شيعيان و ايرانيان كوشيد، خود را دوستدار اهل بيت پيامبر (صلي الله عليه وآله) قلمداد كند، و با تحميل ولايتعهدي بر امام رضا (عليه السلام)، مي‌خواست، هم اين منظور را عملي سازد و هم امام را از نزديك، زير نظر داشته باشد.

از سوي ديگر خاندان بني عباس از اين روش مأمون و از اين كه احتمالا خلافت از بني عباس به علويان منتقل شود سخت ناراضي و خشمگين بودند، و به همين جهت به مخالفت با او برخاستند، و چون امام توسط مأمون مسموم و شهيد شد آرام گرفتند و خشنود شدند و به مأمون روي آوردند.

مأمون، زهر دادن امام را بسيار سري و مخفيانه انجام داده بود، و سعي داشت مردم از اين جنايت آگاهي نيابند و براي پوشاندن جنايت خود به اندوه و عزاداري تظاهر مي‌كرد، حتي سه روز بر آرامگاه امام، اقامت كرد و نان و نمك خورد، و خود را عزادار معرفي نمود، اما با همه ي اين پرده پوشي و رياكاري، سرانجام بر علويان آشكار شد كه قاتل امام، كسي جز مأمون نبوده است. لذا، سخت آزرده و كين خواه شدند، و مأمون بار ديگر حكومت خويش را در خطر ديد، و براي پيشگيري و چاره سازي توطئه يي ديگر آغاز كرد، و مهرباني و دوستداري نسبت به امام جواد (عليه السلام) از خود نشان داد و براي مزيد بهره برداري و ايجاد اطمينان، دختر خود را به ازدواج آن گرامي درآورد، و كوشيد همان استفاده يي را كه در تحميل ولايتعهدي بر امام رضا (عليه السلام) مي‌جست، از اين وصلت نيز بدست آورد.

چنين بود كه امام جواد (عليه السلام) را در سال 204 هجري يعني يكسال پس از شهادت امام رضا (عليه السلام) از مدينه به بغداد آورد، و دختر خود " ام الفضل " را به آيين همسري، به دو داد.

" ريان بن شبيب " مي‌گويد: " چون عباسيان از تصميم مأمون، در مورد ازدواج دخترش با امام جواد (عليه السلام) آگاه شدند، ترسيدند، مبادا با اين كار، حكومت از دست عباسيان خارج

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (4)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، بنو عباس (1)، ريان بن

شبيب (1)، مدينة بغداد (1)، الشهادة (1)، القتل (1)
شود و همان وضعي كه در زمان امام رضا (عليه السلام) پيش آمده بود تكرار شود! به همين جهت نزد مأمون رفتند و اعتراض كردند و او را سوگند دادند كه از اين كار منصرف شود و گفتند:
" ... تو آنچه در گذشته ي دور و نزديك، ميان ما و علويان واقع شده است، مي‌داني و نيز مي‌داني كه خلفاي پيش از تو، آنان را تبعيد و تحقير مي‌كردند، ما پيش از اين، از اينكه وليعهدي خود را به " رضا " واگذار كردي نگران بوديم، ولي خدا آن مشكل را بر طرف ساخت، اينك تو را به خدا! سوگند مي‌دهيم كه ما را دوباره اندوهگين مساز و از اين ازدواج صرف نظر كن، و دخترت را با يكي از عباسيان كه صلاحيت اين وصلت را داشته باشند همسر ساز ".
مأمون پاسخ داد: " آنچه ميان شما و علويان روي داده، باعث آن، شما بوديد و اگر به انصاف، نظر مي‌كرديد، آنان از شما سزاوار ترند، و آنچه خلفاي پيش از من، با علويان انجام دادند قطع رحم - بريدن از خويشاوند - بوده و من از اين كار به خدا پناه مي‌برم، و در مورد ولايتعهدي رضا " نيز پشيمان نيستم، من بودم كه از او تقاضا كردم خلافت را بپذيرد ولي او قبول نكرد، و تقدير الهي واقع شد. و در مورد ابو جعفر محمد بن علي - امام جواد (عليه السلام) - بايد بگويم كه من، او را بدانجهت براي ازدواج با دخترم، انتخاب كردم كه با خردسالي در دانش و فضيلت، بر تمامي اهل فضل برتري دارد، و همين موجب شگفتي و تعجب است، و اميدوارم! اين موضوع هم چنان كه براي من روشن شده است براي همه نيز مردم روشن شود، تا بدانند كه نظر درست همان نظر من، او سزاوار همسري دختر من، است ".
عباسيان گفتند: " هر چند اين نوجوان موجب شگفتي و تعجب تو شده، ولي هنوز كودك است و علم و دانشي نياموخته است، صبر كن تا ادب بياموزد و با علم دين، آشنا شود، آنگاه منظور خود را عملي ساز ".
مأمون گفت: واي بر شما! من اين جوان را بهتر از شما مي‌شناسم، او از خانداني است كه علومشان، خدايي است و به آموختن نيازي ندارد، پدران او هميشه در علم دين و ادب
(١٤٢٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، محمد بن علي (1)، الصبر (1)

از مردم، بي نياز بودند، اگر مايليد او را بيازمائيد تا آنچه گفتم، بر شما آشكار شود ".
گفتند: " اين پيشنهاد خوبي است، او را ميآزمائيم، و در حضور شما مسأله يي فقهي از او ميپرسيم، اگر به درستي پاسخ داد، ما ديگر اعتراضي نخواهيم داشت و بر همگان درستي نظريه ي خليفه، روشن مي‌گردد، و اگر نتوانست پاسخ دهد نيز مشكل ما حل مي‌شود، و خليفه از اين ازدواج منصرف مي‌گردد ".
مأمون گفت: هر وقت خواستيد، ميتوانيد او را امتحان كنيد.
سؤالات يحيي بن اكثم عباسيان به " يحيي بن اكثم " كه قاضي آن زمان بود، مراجعه كردند و به او وعده ي پاداش هنگفتي دادند تا از امام جواد (عليه السلام) مسأله يي بپرسد كه او پاسخ آن را نداند، و يحيي پذيرفت، آنگاه نزد مأمون بازگشتند، و از او خواستند، روزي را براي اين كار تعيين كند.
مأمون روزي را تعيين كرد، و همه در آن روز گرد آمدند، مأمون فرمان داد در بالاي مجلس براي امام جواد (عليه السلام) جايي را تعيين كردند، امام وارد شد، و در محلي كه تعيين شده بود، نشست، يحيي بن اكثم روبروي او نشست، ديگران نيز در جايگاه خود قرار گرفتند، و مأمون هم كنار امام نشسته بود.
" يحيي بن اكثم " به مأمون گفت: اجازه مي‌دهيد از ابو جعفر سؤالي بنمايم؟
مأمون گفت: از خود او اجازه بخواه!
يحيي به امام رو كرد و گفت: فدايت شوم، اجازه مي‌دهي سؤالي مطرح كنم؟
امام فرمودند: اگر مي‌خواهي بپرس.
يحيي گفت: فدايت شوم، در مورد كسي كه در حال احرام، شكاري را بكشد چه مي‌فرمائيد؟
امام فرمودند: اين مسأله صورتهاي فراواني دارد، آيا در خارج حرم بوده يا در داخل، از حرمت اين كار اطلاع داشته يا بي اطلاع بوده، عمدا كشته يا سهوا و به خطا، شكار كننده عبد بوده يا آزاد، صغير بوده يا كبير، بار اول او بوده كه چنين كاري كرده يا بار دوم، صيد

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، يحيي بن أكثم (4)، الصيد (1)

پرنده بوده يا غير پرنده، كوچك بوده يا بزرگ، كشنده از كار خود پشيمان شده يا قصد تكرار آن را دارد، در شب صيد كرده يا در روز، احرام او احرام عمره، سفر ده بوده يا احرام حج.
" يحيي بن اكثم " از اينكه امام كه در آن هنگام، تقريبا نه ساله بود، اصل سؤال او را چنين عالمانه تشريح كرد، متحير ماند، وآثار عجز و شكست در چهره اش پديدار شد، و زبانش به لكنت افتاد، آن چنان كه همه حاضران، قدرت علمي امام و شكست يحيي را، دريافتند.
مأمون گفت: سپاس خداي را بر اين نعمت و اين كه نظر من درست درآمد. آنگاه به عباسيان رو كرد و گفت: آيا آنچه انكار مي‌كرديد دانستيد؟!
در همين مجلس، مأمون، ازدواج با دخترش را به امام پيشنهاد كرد، و از او خواست خطبه ي عقد را بخوانند، امام پذيرفت و در آغاز خطبه فرمودند:
" الحمدلله اقرارا بنعمته، ولااله الا الله اخلاصا لوحدانيته، و صلي الله علي محمد سيد بريته، والاصفياء من عترته. اما بعد فقد كان من فضل الله علي الأنام، أن أغناهم بالحلال عن الحرام، وقال سبحانه: " وانكحوا الايامي منكم والصالحين من عبادكم وإمائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم ".
خداي را به عنوان اعتراف بر نعمت او، سپاسگزارم، و - كلمه ي توحيد - لااله الا الله ميگويم به جهت اخلاص در وحدانيت او و درود خدا بر محمد سرور آفريدگان و بر برگزيدگان از خاندان او كه بيترديد از فضل و رحمت خدا بر مردمان ميباشد كه آنان را بوسيلهء حلال از حرام بي نياز ساخته - و به ازدواج فرمان داده - و فرموده: بي زن و بي شوهر از خودتان و شايستگان (ازدواج) از بردگان و كنيزان خود را به ازدواج يكديگر درآوريد، و به جهت فقر و بي چيزي از ازدواج مانع نشويد، اگر فقير باشند خداوند به رحمت خود، به آنان عطا مي‌فرمايد و بي نيازشان مي‌سازد و خداي متعال وسعت دهنده ي، روزي بندگان و داناي به همه چيز است.
(١٤٢٨)
صفحهمفاتيح البحث: يحيي بن أكثم (1)، الوسعة (1)، الحج (1)، الصيد (1)

آنگاه امام با تعيين مهريه اي، معادل مهريه ي حضرت فاطمه زهرا (عليها السلام) (پانصد درهم) موافقت خود را با ازدواج با دختر مأمون اعلام فرمود، مأمون از طرف دختر، عقد را خواند و امام جواد (عليه السلام) قبول فرمود و به فرمان مأمون هدايا و جوائز چشمگيري به حاضران دادند و سفره‌ها گستردند و مردم غذا خوردند و متفرق شدند، و فقط گروهي از نزديكان و درباريان مأمون، باقي ماندند، و مأمون از امام تقاضا كرد كه خود پاسخ صورتهاي گوناگون " صيد در حال احرام " را بگويد، و امام پذيرفت و به تفصيل به شرح آن پرداختند ...
سؤالات امام (عليه السلام) مأمون با شنيدن پاسخ، امام را بسيار تحسين كرد و تقاضا نمود، اين بار امام از " يحيي بن اكثم " مسأله يي بپرسد. امام به " يحيي " رو كردند و فرمودند: آيا بپرسم؟
يحيي كه شكست خورد و مرعوب عظمت علمي امام (عليه السلام) بود گفت: ميل شماست فدايتان شوم! اگر بدانم، پاسخ مي‌دهم و اگر ندانم از خود شما استفاده ميكنم و مي‌آموزم.
امام فرمودند: بگو چگونه است كه مردي در بامداد بر زني نگاه كرد در حالي كه اين نگاه كردن بر او حرام است، و هنگامي كه آفتاب بالا آمد بر او حلال شد، و چون ظهر شد بر او حرام شد، و چون عصر در رسيد بر او حلال شد، و چون آفتاب غروب كرد بر ا و حرام شد، و شب هنگام نماز عشاء بر او حلال شد، و نيمه شب بر او حرام شد و چون صبح بردميد بر او حلال شد! چرا چنين بود و به چه جهت بر او حلال مي‌شد و حرام مي‌گشت؟!
يحيي گفت: به خدا سوگند! پاسخ و چگونگي را نمي‌دانم، اگر مايليد خودتان بيان فرمائيد تا استفاده كنيم.
امام فرمودند: آن زن، كنيز مردي بود، مرد نامحرمي در بامداد به او نگاه كرد در اين حال اين نگاه حرام بود، هنگامي كه آفتاب بالا آمد، آن كنيز را از صاحبش خريد و بر او حلال شد، و چون ظهر شد كنيز را آزاد ساخت و بر او حرام شد، و هنگام عصر با او ازدواج كرد بر او حلال شد، چون آفتاب غروب كرد " ظهار " (1) نمود بر او حرام شد، و نيمه شب يك بار
1. ظهار: پيش از اسلام در عهد جاهليت طلاق حساب مي‌شد و موجب حرمت ابدي مي‌گشت حكم آن در اسلام تغيير يافت و فقط موجب حرمت و كفاره شد.
ظهار: آنست كه مرد به زن خود، بگويد تو به من يا نسبت به من چون پشت مادرم يا خواهرم يا دخترم هستي. و در اين صورت بايد كفارهء ظهار

بدهد تا همسرش بر او مجددا حلال شود.
تفصيل اين مسأله را در رساله‌هاي عمليه ملاحظه فرمائيد.

او را طلاق داد بر او حرام شد. و چون صبح بردميد، رجوع كرد بر او حلال شد ".
مأمون شگفت زده به خويشان خود كه حاضر بودند، رو كرد و گفت: آيا در ميان شما كسي هست كه اين گونه پاسخ چنين مسأله يي را بيان كند يا پاسخ مسأله ي قبلي را بداند؟
گفتند: نه به خدا سوگند ... ! (1) بايد توجه داشت كه مأمون با همه ي تظاهرات دوستانه و رياكاريهاي مزورانه، از اين ازدواج جز اهداف سياسي، منظور ديگري نداشته است، و اهداف او چنين بود:
1. با فرستادن دختر خود به خانه ي امام، آن گرامي را براي هميشه، دقيقا زير نظر داشته باشد و از كارهاي او بي خبر نماند.
2. با اين وصلت، امام را با دربار پر عيش و نوش خود مرتبط، و آن بزرگوار را به لهو و لعب و فسق و فجور بكشاند، و بدين ترتيب بر موقعيت امام، لطمه وارد سازد، و او را در انظار مردم از مقام ارجمند عصمت و امامت ساقط و خوار و خفيف نمايد.
" محمد بن ريان " مي‌گويد: مأمون هر چه مي‌كوشيد كه امام جواد (عليه السلام) را به لهو و لعب وادار سازد، موفق نمي‌شد. در مجلسي كه به عنوان جشن ازدواج امام برپا ساخت، صد كنيز زيبا را كه هر يك جامي پر از جواهرات در دست داشتند، واداشت تا چون امام وارد شد و بر جاي خود نشست به استقبال او بروند، و آنان اين كار را كردند، اما امام هيچ توجهي و اعتنايي به آنان ننمود و عملا فهماند كه از اين كارها بيزار است.
در همين مجلس، مطربي را براي خواندن و نواختن آورده بودند، اما همين كه او كار خود را شروع كرد، امام بانگ بر او زد: " از خدا بترس ". مطرب از صلابت فرمان امام، كه از
1. ارشاد مفيد ص 299، تفسير قمي ص 169، احتجاج طبرسي ص 245، بحار ج 50، ص 74 - 78 با تلخيص.

ژرفاي معنويت و نيروي الهي آن بزرگوار مايه مي‌گرفت، چنان مرعوب شد كه آلات موسيقي از دستش فرو افتاد، و ديگر هرگز تا زنده بود، نتوانست از دستهايش براي ساز و نواز استفاده كند ". (1) 3. هم چنان كه

اشاره كرديم، مأمون مي‌خواست با اين وصلت علويان را از اعتراض و قيام عليه خود، باز دارد، و خود را دوستدار و علاقمند به آنان وانمود كند.
4. چنان كه گاهي مي‌گفت: من به اين وصلت اقدام كردم، تا ابو جعفر (عليه السلام) از دخترم صاحب فرزند شود، و من پدر بزرگ كودكي باشم كه از نسل پيامبر (صلي الله عليه وآله) وعلي بن ابيطالب (عليه السلام) است! (2) اما خوشبختانه، اين نيرنگ مأمون نيز بي نتيجه بود، زيرا دختر مأمون، هرگز فرزندي نياورد. و فرزندان امام جواد (عليه السلام): " امام دهم علي هادي (عليه السلام)، موسي مبرقع، فاطمه، حكيمه " همگي از همسر ديگر امام كه كنيزي نيك سيرت و بزرگوار به نام " سمانه مغربيه " بود، بوجود آمدند.
بر روي هم، اين ازدواج كه مأمون بر آن اصرار مي‌ورزيد كاملا جنبهٔ سياسي داشت، بنابراين با آنكه اين وصلت با زندگي مرفهي توأم بود، براي امام كه همچون پدران گرامي اش به دنيا توجهي نداشت، نمي‌توانست ارزشي داشته باشد، بلكه اصولا زندگي با مأمون براي آن حضرت، تحميلي و پر رنج و دردسر بود.
" حسين مكاري " مي‌گويد: در بغداد خدمت امام جواد (عليه السلام) شرفياب شدم و زندگيش را ديدم، در ذهنم خطور كرد كه " امام كه به اين زندگي مرفه رسيده است، هرگز به وطن خود " مدينه " باز نخواهد گشت "، امام، لحظه يي سر به زير افكند، آنگاه سر برداشت در حالي كه از اندوه رنگش، زرد شده بود فرمود: " اي حسين! نان جوين و نمك خشن، در حرم رسول
1. كافي ج 1، ص 494، بحار ج 50، ص 60.
2. تاريخ يعقوبي ج 2، ص 454.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة بغداد (1)، النوم (1)
خدا (صلي الله عليه وآله) پيش من، از آنچه مرا در آن مي‌بيني، محبوبتر و خوشايندتر است ". (1) به همين جهت امام در بغداد نماند، و با همسرش " ام الفضل " به مدينه بازگشت، و تا سال 220 همچنان در مدينه باقي ماند و بنا به احضار معتصم بود كه دوباره به بغداد بازگشت.
مأمون، در سال 218 هجري مرگش فرا رسيد، و پس از او برادرش " معتصم " جاي او را گرفت، در سال 220 هجري معتصم، امام را از مدينه به بغداد إحضار نمود تا از نزديك مراقب فعاليت و تبليغات اسلامي او باشد، و چنان كه قبلا ذكر شد در مجلسي كه براي تعيين محل قطع دست دزد تشكيل داده بودند، امام را نيز شركت دادند، و قاضي بغداد " ابن ابي

داود " و ديگران شرمنده شدند، و چند روز بعد از آن " ابن ابي داود " از حسد و كينه توزي نزد معتصم رفت، و گفت:
" به جهت خيرخواهي، به شما تذكر مي‌دهم كه جريان چند روز قبل، به صلاح حكومت شما نبود، زيرا در حضور همه ي دانشمندان و مقامات عاليه ي مملكتي، فتواي ابو جعفر " امام جواد (عليه السلام) " يعني كسي كه نيمي از مسلمانان، او را خليفه وشما را غاصب حق او مي‌دانند، بر فتواي ديگران ترجيح دادي، و اين خبر، ميان مردم منتشر و خود، برهاني براي شيعيان او شد.
معتصم كه مايه ي هر نوع دشمني با امام را در خود داشت از سخنان ابن ابي داود بيشتر تحريك شد و درصدد قتل امام برآمد، و سرانجام منظور پليد خود را عملي ساخت، و امام را در آخر ذيقعده ي سال 220 مسموم و شهيد نمود.
امامت او فرزند با كفايت امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام)، بعد از رحلت پدر بزرگوارش، بر مسند الهي امامت و پيشوايي جهان اسلام نشست و رهبري معنوي شيعيان را به عهده گرفت.
در اثبات پيشوايي ايشان نيازي نيست كه سخن فراواني به ميان آيد، زيرا او تنها فرزند
1. خرائج راوندي ص 208، بحار ج 50، ص 48.
(١٤٣٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، ابن أبي داود (3)، مدينة بغداد (4)، الشهادة (1)، القتل (1)

پدرش امام هشتم (عليه السلام) بود و برادر ديگري نداشت كه داعيهء امامت داشته باشد و غير از ايشان كسي را از دودمان علوي، شايستگي اين مقام و منصب نبود.
اينك چند نمونه از تصريحات امامت و پيشوايي ايشان به عنوان نمونه مي‌آوريم:
1. شيخ مفيد در كتاب " ارشاد " با سند پيوستهء خود از صفوان پسر يحيي كه از اصحاب امام هشتم (عليه السلام) بود نقل مي‌كند: " من به امام رضا (عليه السلام) عرض كردم، پيش از آن كه خداوند متعال ابوجعفر را (كنيه امام جواد (عليه السلام)) به شما عنايت فرمايد، مكرر مي‌گفتيد كه خداوند، پسري به من عنايت خواهد فرمود. اكنون كه خداوند متعال چشمان ما را با وجود آن عزيز، روشن ساخته است، اين نكته را به ياد مي‌آورم كه خداوند آن روز را پيش نياورد اگر شما را در ميان خود، مشاهده نكنيم در چنين صورت، ما به كدام سو و به كدام پيشوا بايد پناهنده شويم؟ " امام، با دست خود به سوي ابو جعفر كه هنوز طفل خردسالي بيشتر نبود اشارت فرمودند، كه او جانشين من خواهد بود، دوباره به حضور امام عرض كردم: " فدايت گردم، ابو جعفر بيشتر از سه سال ندارد ".
فرمودند: " خردسالي در ابلاغ رسالت الهي، ايرادي ندارد! مگر عيسي بن مريم وقتي كه بر مقام رسالت و پيشوايي رسيد، بيشتر از سه سال داشت؟ " (1) 2. فرزند نجاشي به يكي از ياران امام رضا (عليه السلام) به نام " ابي نصر بزنطي " گفت كه اين سؤال را از امام رضا (عليه السلام) بپرسيد كه امامت و پيشوايي ملت، پس از امام چه كسي خواهد بود؟
امام در پاسخ او فرمودند: " امامت و پيشوايي پس از من، با پسرم خواهد بود. " اين كلام را امام وقتي ايراد فرمودند كه هنوز امام جواد (عليه السلام)، به دنيا نيامده بود و از طرفي مي‌دانيم كه امام، فرزند ديگري جز او نداشت. (2) 3. جمعي در مدينه مسجد رسول الله، در اطراف علي بن جعفر عموي امام جواد (عليه السلام)

1. سيرة الائمة الاثني عشر ج 2، ص 445، به نقل از ارشاد مفيد.
2. اصول كافي ج 1، ص 320، چاپ غفاري.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، علي بن جعفر (1)، السجود (1)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

حلقه زده بودند و مشغول صحبت بودند كه از در ورودي، امام جواد (عليه السلام) وارد مسجد گرديد، تا چشم علي بن جعفر به امام افتاد با كمال عجله و شتاب بدون عبا برخاست و به طرف او رفت، و بر دستش بوسه زد و كمال احترام و تعظيم را در حق او انجام داد. امام فرمودند: عموي بزرگوارم! خداوند به شما جزاي خير دهد! بنشينيد و زحمت نكشيد. در پاسخ گفتند: " چگونه مي‌توانم جايي كه شما ايستاده ايد، بنشينم؟ " امام پس از مدتي از مسجد خارج شد. همنشينان علي بن جعفر از روي توبيخ و مذمت به او گفتند: " شما عموي پدر ايشان هستيد و از نظر سن و كهولت با او خيلي تفاوت داريد، اين نوع رفتار شما با او، بر چه پايه بود؟ چرا اين نوع احترام در حق او انجام داديد؟ " او در پاسخ اظهار داشت: " بهتر است ساكت باشيد، درست است من از نظر سن وعمر بالاتر از او هستم، موهاي من سپيد شده است، ولي جايي كه خداوند متعال، به اين سن و سال شايستگي امامت ندهد، ولي او را به چنين منصب الهي منصوب نمايد، آيا من مي‌توانم منكر فضيلت و مقام او گردم؟ من از اين گفتارهاي شما به خداوند پناه مي‌برم و در برابر مقام امامت او، بندهء كوچكي بيشتر نيستم ". (1) 4. " كليم بن عمران " مي‌گويد: " به حضور امام رضا (عليه السلام) عرض كردم، خدا را بخوانيد تا فرزندي به شما عنايت فرمايد كه چشمان ما روشن گردد ".

امام فرمودند: " خداوند متعال، تنها فرزندي به من عنايت خواهد كرد كه او وارث من مي‌گردد. " هنگامي كه نوزادي در دودمان امام، پا به عرصه حيات گذاشت، امام رو به ياران و اصحاب خود فرمودند: " خداوند متعال پسري همانند موسي بن عمران به من عنايت فرموده است كه وارث و جانشين من مي‌گردد، اين فرزند با جور و ستم، در راه خدا كشته مي‌شود ". (2) 5. " ابو يحيي صنعاني " مي‌گويد: " در محضر امام هشتم شرفياب شدم. پسرش كودك

1. كافي باب الحجة ص 332.

2. بحار الانوار نقل از ناسخ التواريخ ج 1، ص 17، امام جواد (ع).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، موسي بن عمران (1)، علي بن جعفر (2)، الوراثة، التراث، الإرث (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

خردسالي بيش، نبود خدمتكار حرم، وي را به حضور پدرش آورده بود. پيشواي هشتم به پسرش " محمد " اشاره كرد و گفتند: " براي پيروان ما در امت اسلام، مولودي به بركت محمد نمي‌شناسم! " (1) اينها نمونه‌هايي از تصريحات امام هشتم (عليه السلام) در تعيين امامت و وصايت امام محمد تقي (عليه السلام) بود كه به چند نمونه آن، اشاره گرديد و بنا بر اعتقاد شيعه، اسامي مقدسه معصومين (عليه السلام) با تعيين الهي قبلا معين گرديده است، فقط كافي است كه امام قبلي، معصوم بعدي را تعيين و تنصيص نمايد.

خلفاي معاصر امام (عليه السلام) امام جواد (عليه السلام) در مدت عمر كوتاه و پربار خود، با حكومت دو تن از خلفاي عباسي معاصر بوده است كه هر كدام به نوبت خود در راه جلوگيري از نفوذ و پيشرفت معنوي امام (عليه السلام)، سعي و كوشش بليغ داشته اند، يكي مأمون و ديگري، برادرش معتصم عباسي.

اكنون شمه اي از خصوصيات و ويژگيهاي دوران هر كدام از آنان را بيان مي‌كنيم تا موقعيت امام (عليه السلام) در برابر حكومت زور و ستم، و خفقاني كه حاكم بر سرنوشت مردم آن روزگار بود، بيشتر روشن گردد ولي آنچه ناگزيرم همانند ساير سيره نويسان احوال امام جواد (عليه السلام) به آن اعتراف نمايم اين است كه مدت اقامت امام (عليه السلام)، در مدينه و مراجعت ايشان، به بغداد به صورت دقيق، تعيين و مشخص نشده است ولي احضار معتصم به بغداد كاملا قطعي و منجز است كه پس از مرگ مأمون بوده و در دوران معتصم عباسي است.

1. مأمون كيست؟

عبد الله مأمون در سال 193 هجري به حكومت رسيد، و در سال 218 در مرز روم از دنيا رفت، بر خلاف برادرش امين، مرد دانشمند و دانش دوست و فرد هوشيار و كاردان و سياستمدار بود و در اين صفات بر تمام خلفاي بني عباس، برتري داشت. او مدت بيست

1. الكافي باب الحجة.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، بنو عباس (1)، مدينة بغداد (2)

1 - مأمون كيست؟

و پنج سال و اندي بر اريكهء سلطنت تكيه زده بود بيست و پنج ماه آن را در مبارزه و جنگ با برادرش امين گذراند، و در پايان كار، پيروزي به دست آورد. او در زمان خود در ترويج علم، سعي و كوشش داشت و مجالس مناظره و محافل گفتگوي علمي فراواني تشكيل داد، و روز مخصوصي را به عنوان مباحثات فقهي در سه شنبه براي فقهاي آن روز، ترتيب داده بود كه خود شخصا در مجالس آنان، شركت مي‌جست. (1) كساني كه كارنامه علمي اسلام را بررسي كرده اند معتقدند كه يكي از درخشانترين دوره‌هاي اسلامي، از نظر علمي، عصر حكومت هارون و مأمون بود، در اين دوره، مسلمانان دوره انتقالي را طي مي‌كردند و دستاوردهاي ديگران را در فلسفه و علوم، مورد بررسي و ارزيابي قرار مي‌دادند و كتابهايي از يونان و هند و ايران ترجمه مي‌كردند و مطالب اسلامي را نيز به زبانهاي ديگر برميگرداندند و دست به تأسيس مدارس و دانشكده‌ها و مراكز علمي و كتابخانه‌ها مي‌زدند. (2) از كلمات معروف مأمون است كه در سه مسألة، جاي اغماض و عفو نيست: يكي ناموس ديگري، كشف راز ديگران و آن سومي، مبارزه بر سر حكومت و سلطنت.

باز مي‌گفت: تا تواني، جنگ را به تأخير افكن و اگر چاره اي جز جنگ نداشتي، پس پايان آن را در آن روز انجام بده ". باز مي‌گفت: سروران مردم در دنيا، سخاوتمندان هستند و در آخرت، انبياء و پيامبران (3). بر اين اساس بود كه 25 ماه با برادرش " محمد امين " جنگيد و هنگامي، آسايش پيدا كرد كه سر امين را بر دروازهء شهر مشاهده نمود. او در شهر مرو بود كه امام رضا (عليه السلام) با تكريم و احترام تمام، وارد مرو گرديد. و مورد استقبال شايان توجه قرار گرفت. مأمون در جمع خواص لشكري و كشوري اعلام نمود كه در ميان فرزندان عباس و علي (عليه السلام) مطالعه كرده است، شايسته تر از امام رضا (عليه السلام) و داناتر از او پيدا نكرده است و از

1. مسعودي، مروج الذهب، ج 4، ص 19.
2. در اين باره به كتاب كارنامهء علمي اسلام، تاريخ فرهنگ اسلام تأليف " زين العابدين قرباني " و زيربناي تمدن و علوم اسلامي تأليف نگارنده از انتشارات دفتر نشر نويد اسلام مراجعه گردد.
3. مروج الذهب ج 4، ص 7.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران

(1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)
اينرو به عنوان ولايت عهدي، با او بيعت نمود و نام او را بر سكه‌ها و پولهاي رايج، مسكوك نمود، و دستور داد مردم، سياهي را از لباسها و پرچمها پاك سازند و به جاي آن، از رنگ سبز استفاده كنند.
ولي اين كارها، بر خلاف خواسته‌هاي عباسيان در عراق بود، آنان به عنوان مخالفت با اين گونه اعمال، با عموي مأمون " ابراهيم بن مهدي " بيعت كردند، مأمون كه در صدد توسعهٔ رياست خود بود، در سال 202 " فضل بن سهل ذوالرياستين " را در حمام سرخس از بلاد خراسان، در بين راه عراق به كشتن داد و امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) را در شهر طوس در اثر خوردن انگور سمي به سال 203 از ميان برداشت، و تغيير رنگ لباسها با مخالفت عباسيان روبرو گرديد كه پس از ورود به عراق، مجددا به رنگ سياه بازگشت، و نهضتهاي متعددي در گوشه و كنار كشور اسلامي، آغاز گرديد كه نهضت وسيع و پردامنهٔ " محمد بن ابراهيم " معروف به " ابن طباطبا " و انقلاب زيد بن جعفر در بصره از مهم ترين آنها به شمار مي‌آيد. مسعودي صاحب مروج الذهب مي‌نويسد:
" در عهد مأمون بود كه علي بن موسي (عليه السلام)، مسموم شد و درگذشت، در حالي كه او 49 سال و شش ماه عمر كرده بود ". (1) و شافعي هم، در عهد مأمون در سال 204 ه. ق در سن 54 سالگي در مصر درگذشت. (2) مأمون در سال 217 وارد مصر شد، و حاكم آن منطقه كه فردي به نام " عبدوس " بود در اثر مقاومت، كشته شد و در سال 218، مأمون در سرزمين روم به نبرد با روميان پرداخت، در دروازه روم به يكي از قلعه‌هاي آنان، واقع در پشت طرسوس، وارد گرديد، آنان را به اسلام يا پرداخت جزيه يا شمشير فراخواند و نصاري را زبون و بيچاره ساخت جمعي از آنان، به پرداخت جزيه، پاسخ مثبت دادند و افرادي كه نپذيرفتند. با آنان به
1. همان منبع ص 5، چاپ سعادت مصر.
2. مسعودي مروج الذهب ج 4، ص 23.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، دولة العراق (3)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)، محمد بن إبراهيم (1)، خراسان (1)، النوم (2)
جنگ پرداخت تا اينكه 15 قلعه از قلعه‌هاي آنان را باز گشود و با پيروزي از جنگ روميان، برميگشت، در سر چشمه ي " بديدون " اقامت گزيد در سرچشمه اي كه معروف به " قشيره " مي‌باشد و در انتظار بازگشت نيروهاي خود از داخل بلاد روم، بود صفا و خنكي و سفيدي و برق آب چشمه او را به شگفتي و تعجب واداشته بود. دستور داد چوبهاي بلندي به

صورت تخته، روي آب قرار دهند و آن را، همانند پل درآورند و به صورت كيسه اي درآورند كه آب از زير آن، جريان پيدا نمايد، درهمي به داخل آب افكند و صفاي آب آنچنان درخشان بود كه نوشته ي درهم از دور، خوانده مي‌شد ولي از شدت سردي و خنكي آب نمي‌توانستند، آن پول را از داخل آن، بيرون كشند در چنين وضعيتي بود كه ماهي در داخل چشمه، ظاهر گرديد، مأمون براي گرفتن آن ماهي، جائزه تعيين نمود يكي از خدمتگزاران با سرعت آن را گرفت و مي‌خواست بالا بياورد، هنگامي كه به كنار چشمه، همان جايگاهي كه مأمون نشسته بود رسيد، ماهي تكان خورد و خود را به آب افكند، خادم نيز خود را به آب افكند، در آن موقع آب سردي صورت و لباس او را خيس نمود، خادم ماهي را گرفت و در ظرفي در پيشگاه مأمون قرار داد و در حالي كه ماهي هنوز در اضطراب و تكان خوردن بود، در همان لحظه، رعد و اضطرابي بدن مأمون را فرا گرفت، به حدي كه نتوانست از جايگاه خود حركت كند، با لحاف و ساير وسايل گرمازا، او را پوشاندند ولي ثمر نبخشيد، او همانند چوب تر مي‌لرزيد و فرياد، سرما، سرما مي‌كشيد، او را به چادر انتقال دادند، در اطراف او آتشي روشن كردند، باز هم سرما، سرما مي‌گفت، ماهي پخته را آوردند، نتوانست از آن بخورد.
هنگامي كه مرض او شدت پيدا كرد، برادرش معتصم، بختيشوع وابن ماسويه پزشكان دربار را فراخواند تا علاجش كنند ولي مأمون در حال احتضار بود و آنان، چه مي‌توانستند انجام دهند؟ نبض او را گرفتند، ملاحظه نمودند كه خارج از حال عادي و اعتدال مي‌باشد.
عرق از تمام جوانب بدن، سرازير مي‌گردد، مأمون از نام اين محل، پرسيد گفتند: نام اين منطقه " رقه " است او از هنگامي كه مرض او شدت گرفت به اطرافيان گفت مرا به محل
(١٤٣٨)
صفحهمفاتيح البحث: اللبس (1)، المرض (2)، النوم (2)

بلندي برسانيد تا به لشكر، رجال و نيروهايم بنگرم و حدود سلطه ي خود را مشاهده كنم، شبانگاه بود او را به محلي رساندند كه مشرف بر خيمه ها، افراد سپاه و تجهيزات لشكري بود، هر نقطه اي آتش روشن كرده بودند، مأمون با صداي بلند گفت: " اي خدايي كه ملك او هميشگي است، به فردي كه قدرت او در حال زوال و گذرا است، رحم نما! سپس او را به خوابگاه خود، برگرداندند، معتصم، فردي را بالاي سر او قرار داد تا تلقين شهادت نمايد، هنگامي كه حال او وخيم تر شد، آن مرد صداي خود را به تلقين شهادت، بلند نمود تا مأمون هم بگويد. ابن ماسويه به او گفت: صداي خود را بلند نكن! مأمون در حالي است كه بين خدا وماني تشخيص نمي‌دهد، مأمون، چشمان خود را باز كرد در حالي كه چشمان او از سرخي و تورم باد كرده بود، مي‌خواست بدينوسيله غضب و ناراحتي خود را به ابن ماسويه ابراز دارد ولي نمي‌توانست، در آن وقت مشاهده نمودند كه زير لب مي‌گويد: " يا من لايموت، إرحم من يموت! " همان لحظه جان داد و اين واقعه در روز پنجشنبه سيزده روز باقيمانده از رجب 218 ه. ق بود نعش او را به طرسوس حمل نمودند و در همان محل، دفن كردند. (1) 2. معتصم محمد فرزند هارون الرشيد، ملقب به " معتصم " پس از مرگ برادرش مأمون، به سال 218 (ماه شعبان) رشته ي كار را به دست گرفت و از مرز روم، منطقهء " بديدون " همان محلي كه مأمون، آنجا از دنيا رفت از مردم بيعت گرفت. حكومت او تا سال 227 ادامه يافت، (نه سال) و در آن سال از دنيا رفت. و در " جوسق سامرا " مدفون گرديد. او اتراك را روي كار آورد و چهار هزار نفر از آنان را وارد ارتش خود نمود و با لباسهاي مخصوصي آنان را از ديگران ممتاز مي‌ساخت، وعده‌اي را از مصر و يمن و جمعي را از خراسان گرد آورد تا لشكر مرتبي ترتيب داد، به حدي كه بغداد گنجايش تحمل ارتش او را نداشت و ناچار به شهر سامراء انتقال اردو داد.

1. مروج الذهب ج 4، ص 42 - 45، چاپ سعادت مصر.

(١٤٣٩)

صفحهمفاتيح البحث: مدينة سامراء المقدسة (1)، شهر رجب المرجب (1)، شهر شعبان المعظم (1)، هارون الرشيد (1)، مدينة بغداد (1)، خراسان (1)، الموت (1)، الدفن (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

او به عمران و آباداني علاقهء فراوان داشت، محمد بن عبد الملك را به عنوان وزير برگزيد به او مرتب ميگفت:

" عمران و آباداني امور، پسنديده‌اي، نهفته است. در عمران و آباداني،

جهان آباد ميشود، خراج و ماليات بيشتر ميگردد، اموال و دارائي مردم، فزوني مي‌يابد: قيمتها ارزان مي‌شود، حيوانات وسعت معيشت، پيدا مي‌كنند، به هر محلي كه ده درهم خرج كني پس از يكسال، خواهي ديد يازده درهم بازدهي دارد پس هرگز در خرج آباداني با من مشورت منما ". (1) او همانند مأمون، قائل به خلقت قرآن بود و افرادي را كه به اعتقاد او، گرايش نداشتند سخت مورد ايذاء قرار مي‌داد، بر همين اصل به احمد بن حنبل، پيشواي حنابله 38 تازيانه زد تا قائل به خلقت قرآن گردد و آن را قديمي نداند.
او هم همانند مأمون با روميان، منازعه و محاربه داشت، و سپاه باشكوهي ترتيب داد و عازم فتح قسطنطنيه بود كه خبر قيام عباس بن مأمون به او رسيد، و او را از عزم خود باز داشت تا او را دستگير و طرفداران او را محبوس نمود.
او در سال 227 در قصر خود در كنار دجله معروف به " قصر خاقاني " درگذشت. (2) مشخصات كلي دوران زندگي امام (عليه السلام) امام جواد (عليه السلام) در مدت زندگي و امامت خود با حكومت دو تن از خلفاي ستمگر عباسي، معاصر بود كه امتياز و خصيصهء كلي حكومت آنان، در تغيير و تأويل قوانين اسلام خلاصه مي‌گرديد. رژيمي كه در عهد امام جواد (عليه السلام) روي كار بود چون از عمق دل به اجراي دستورات اسلامي، پايبند نبود و تنها به ظواهر امر، مي‌پرداخت، تدريجا به تغيير قوانين اسلامي دست مي‌زد و گاهي به عنوان رعايت حال جامعهء اسلامي، و گاهي به نام حفظ موقعيت حكومت، و ديگر صباحي، بر اساس عناوين ديگر از عمل به احكام اسلام، سرباز
1. مروج الذهب ج 4، ص 47.
2. مروج الذهب ج 4، ص 63.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، المذهب الحنبلي (1)، أحمد بن حنبل (1)، محمد بن عبد (1)، النوم (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)

مي زد و اين کار را روز به روز توسعه مي‌داد.
يکي از محققين عاليقدر اسلامي در اين باره مي‌گويد: " کار تغيير و تفسير قوانين اسلامي، به جايي کشيده شده بود که سازمانهايي که به نام حکومت اسلامي ناميده مي‌گشتند و طبعا مسئول اجراي امور اسلامي بودند، با حفظ اين عنوان، هيچ گونه مسئوليتي نسبت به اجراي قوانين اسلامي، احساس نمي‌کردند "، " پيداست قوانين و مقرراتي که ضامن اجراي متعهد و مسئولي نداشته باشد عادتا به کجا منتهي خواهد شد ". (1)
برخورد امام (عليه السلام) با گردانندگان دستگاه خلافت در اين گونه موارد تغيير قانون، به ظهور مي‌پيوست با چون امام که مسئول اجراي صحيح دستورات اسلام و متعهد به انجام رسالت و پيام واقعي پيامبران الهي بود، نمي‌توانست در مواجهه با اين تضادها و اختلافها عکس العملي از خود نشان ندهد؟
عکس العملها و مخالفتهاي امام، در بين مردم بازتاب وسيعي پيدا مي‌کرد و در ميان مردم انتشار مي‌يافت و گاهي باعث ايذاء و ناراحتي خود و پيروان صميمي او، مي‌گشت.
درست است که مأمون، خليفهء انديشمند عباسي، محض حفظ ظاهر و رعايت حيثيت عمومي اسلامي هم که بود از اظهار مخالفت علني و ابراز عداوت، خودداري مي‌کرد ولي در باطن امر، کينه در دل مي‌گرفت و هميشه مشغول طرح نقشه و دسيسه بود از اينرو در تاريخ مي‌خوانيم که مدت عمر آن امام مجاهد ومبارز بسيار کوتاه بوده، و در بيست و پنجمين بهار زندگي خود، در اثر سم ستمگران به شهادت نائل آمده است و اين امر مي‌رساند که کنترل و مراقبت و کارشکني، بسيار شديدتر وکامل تر اجرا مي‌شده است.
معارضه با حديث سازي و کژروي دوران زندگي امام (عليه السلام) مرحلهء اوج پيشرفت بني عباس بود و حکومت آن خاندان مستحکم تر شده بود وآثار و يادگارهاي بني اميه از ميان، رخت مي‌بست از اين رو برخي از روزنامه نگاران و وقايع پردازان و چاپلوسان از زبان اخبار و احاديث، شروع به جعل حديث
1. علامهء طباطبايي خلاصهء تعاليم اسلام ص 126.

صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، بنو أمية (1)، النوم (1)

و روايت، در حق عباس و خاندان او مينمودند و با كمال وقاحت به خلفا و سردمداران عباسي ميچسباندند. روش مبارزه امام (عليه السلام) با اين نوع حديث تراشي‌ها و فضيلت شماريها اين بود كه با كمال صراحت و شجاعت، معيارهاي تشخيص حديث صحيح از مجعول را بيان مي‌داشت، گاهي با حملهء مستقيم به جاعلين احاديث سلف، كه در حق خلفاي بني اميه انجام داده بودند به جاعلين معاصر خود، هشدار و گوشزد ميكرد و زنگ خطر را دربارهء آنان به صدا درمي‌آورد كه نمونه‌هايي از اين مبارزات امام (عليه السلام) در بخشهاي آينده مورد مطالعه قرار مي‌گيرد.

تفتيش عقائد يكي ديگر از خصوصيات عصر امام جواد (عليه السلام)، موضوع تفتيش عقائد در مورد مخلوق بودن، يا قديمي بودن قرآن بود. خليفهء وقت، روي تحريك اطرافيان يا در اثر تأثر از فلسفه يونان، روي اين مسألة حساسيت بيشتري نشان مي‌داد و معتقد بود كه كساني كه قرآن را قديمي بدانند، مشرك هستند، [چون تعدد قدماء لازم مي‌آيد] و حق مداخله در امور قضايي واداري كشور را ندارند. بر اساس اين اعتقاد، به تمام استانداران و فرمانداران دستور داده بود كه دانشمندان را از اين نظر، مورد بازجويي و بازپرسي و مصاحبهء حضوري قرار دهند و نتيجه را به مركز خلافت گزارش دهند. جالب توجه اين است كه شدت علاقهء مأمون به اين امر، به حدي بود كه در وصيت نامه خود بعد از ذكر شهادتين و اقرار به توحيد، مسأله مخلوق بودن قرآن را مورد گواهي و شهادت قرار داده بود، سپس به معاد و حساب و ديگر معتقدات اساسي اسلام پرداخته بود و اجراي عمليات خود را در اين زمينه به وليعهد خود " معتصم " نيز توصيه كرده بود! (1) جمعي از فقها ومحدثين كه از آنان مي‌توان " احمد بن حنبل " فقيه معروف، " سجاد بن عاصم " و جمع ديگر از قضات و دانشمندان عراق را نام برد، اعتقاد پيدا كرده بودند كه قرآن از نظر اينكه كلام الهي است و كلام الهي هم، همانند خود خالق آن، قديمي است، از

1. ناسخ التواريخ ج 3، ص 34.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، دولة العراق (1)، بنو أمية (1)، أحمد بن حنبل (1)، النوم (1)

و روايت، در حق عباس و خاندان او مينمودند و با كمال وقاحت به خلفا و سردمداران عباسي ميچسباندند. روش مبارزه امام (عليه السلام) با اين نوع حديث تراشي‌ها و فضيلت شماريها اين بود كه با كمال صراحت و شجاعت، معيارهاي تشخيص حديث صحيح از مجعول را بيان مي‌داشت، گاهي با حملهء مستقيم به جاعلين احاديث سلف، كه در حق خلفاي بني اميه انجام داده بودند به جاعلين معاصر خود، هشدار و گوشزد ميكرد و زنگ خطر را دربارهء آنان به صدا درميآورد كه نمونه‌هايي از اين مبارزات امام (عليه السلام) در بخشهاي آينده مورد مطالعه قرار مي‌گيرد.

تفتيش عقائد يكي ديگر از خصوصيات عصر امام جواد (عليه السلام)، موضوع تفتيش عقائد در مورد مخلوق بودن، يا قديمي بودن قرآن بود. خليفهء وقت، روي تحريك اطرافيان يا در اثر تأثر از فلسفه يونان، روي اين مسألة حساسيت بيشتري نشان مي‌داد و معتقد بود كه كساني كه قرآن را قديمي بدانند، مشرك هستند، [چون تعدد قدماء لازم مي‌آيد] و حق مداخله در امور قضايي واداري كشور را ندارند. بر اساس اين اعتقاد، به تمام استانداران و فرمانداران دستور داده بود كه دانشمندان را از اين نظر، مورد بازجويي و بازپرسي و مصاحبهء حضوري قرار دهند و نتيجه را به مركز خلافت گزارش دهند. جالب توجه اين است كه شدت علاقهء مأمون به اين امر، به حدي بود كه در وصيت نامه خود بعد از ذكر شهادتين و اقرار به توحيد، مسأله مخلوق بودن قرآن را مورد گواهي و شهادت قرار داده بود، سپس به معاد و حساب و ديگر معتقدات اساسي اسلام پرداخته بود و اجراي عمليات خود را در اين زمينه به وليعهد خود " معتصم " نيز توصيه كرده بود! (1) جمعي از فقها ومحدثين كه از آنان مي‌توان " احمد بن حنبل " فقيه معروف، " سجاد بن عاصم " و جمع ديگر از قضات و دانشمندان عراق را نام برد، اعتقاد پيدا كرده بودند كه قرآن از نظر اينكه كلام الهي است و كلام الهي هم، همانند خود خالق آن، قديمي است، از

1. ناسخ التواريخ ج 3، ص 34.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، دولة العراق (1)، بنو أمية (1)، أحمد بن حنبل (1)، النوم (1)

اينرو اعتقاد به قديمي بودن و در نتيجه غير مخلوق بودن قرآن پيدا نموده بودند و اين اشتباه از آنجا ناشي مي‌گشت كه آنان كلام لفظي را كه زبان گوياي عامه مردم است با كلام لبي و منطقي به اشتباه گرفته و دچار حيرت و سرگرداني شده بودند و چون اين مسأله بوي شرك و اعتقاد به

تعدد قدماء مي‌داد، مأمون و جمعي ديگر از دانشمندان اسلامي، اعتقاد به خلقت و حادث بودن آن داشتند و كساني كه بر خلاف اعتقاد آنان، فكر ميكردند، از كار باز ميداشتند و دستور تنبيه و كتك و گاهي كشتن و از ميان بردن او را صادر ميكردند، و روي اين مسأله تعداد فراواني را به زنجير و تازيانه و حبس كشاندند و جمعي را كشتند، از جمله " احمد بن حنبل " را با 38 تازيانه، تنبيه نمودند.

اين مسأله جنجالي، سخن روز آن روزگار بود. آيا منشأ اين سخن از فلسفه انتقالي يونان بود؟ يا از اعتقاد پاك و بي آلايش مردم بود كه براي حريم كلام الهي، قداست فوق العاده قائل بودند و در اين باره نمي‌توانستند مطالب را از هم تفكيك و از هم باز نمايند؟ يا يك نوع مانور سياسي بود؟ ...

هر چه بود جنجال پرشوري ايجاد نموده و اذهان مردم را به خود جلب كرده بود به حدي كه مقالات و كتابهاي بي شماري را به خود اختصاص داده بود كه بحث و گفتگوي مفصل در اين زمينه ما را نيز به گفتگوهاي بي ثمر ديگري مي‌كشاند.

اسراف و تبذير بيت المال يكي ديگر از خصوصيات بارز دوران حكومت بني عباس، به خصوص مأمون، عياشي و ميگساري و صرف بيت المال در امور تجملي و اشرافي گري بود كه در اعصار گذشته، كمتر نظير داشت. مورخين، اسراف كاريهاي يكي از حساس ترين فراز زندگي مأمون را چنين توصيف كرده اند:

" آنچه مأمون در عروسي پوران دختر حسن بن سهل خرج و نثار عروس نمود تا آن روز هيچ پادشاهي اعم از دوران جاهليت و اسلام انجام نداده بود و آن ولخرجي و گشادبازي تا

(١٤٤٣)

صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، أحمد بن حنبل (1)

آن روز سابقه نداشت ". (1) ابن خلكان مي‌نويسد " مأمون، دختر حسن سهل را به رعايت مقام و منزلتي كه پدرش در تشكيلات خلافت داشت به ازدواج خود درآورد و در امر عيش و نوش و سرور عروسي، آن قدر خرج و انفاق نمود كه در هيچ عصري از اعصار و بر هيچ كس تا آن روز معهود و مشهود نيفتاده بود.
مصارف اين امر به آنجا رسيد كه بر عموم هاشميين و سرهنگان و نويسندگان، گوي‌هاي مشك نثار نمودند كه در هر گويي اسامي قطعات املاك و اراضي و باغات و كنيزكان ماهر، و صفات و مشخصات اسبها و ديگر اموال نفيس، مرقوم و مذكور آمده بود. گويها به دست هر كس مي‌آمد، مالك آن هدايا نيز مي‌گشت ". (2) طبري گويد مأمون هفده روز پيش پدر زنش، اقامت گزيد و جشن عروسي پوران دختر او را ترتيب داد. در اين مدت، به تمام قواي انتظامي و سپاه بر حسب مراتب، خلعت داده شد. مقدار مخارجي كه در حق ايشان نمود پنجاه هزار بار، هزار درهم بود. او سپس اضافه ميكند:
" مأمون به " غسان بن عباد " فرمان داد ده هزار درهم از مال فارس به پدر زن خود تسليم نمايد و منطقهء وسيعي در " فم الصلح " (نام شهري در كنار رود دجله نزديكي واسط) را در تيول او مقرر دارد و ماليات و خراج اهواز و فارس را تا مدت يك سال به او اختصاص دهد! (3) از اين نوع اسراف كاريها و تبذيرهاي عباسيان، فراوان است ولي حيف است كه صفحاتي چند از كاغذ گران بها [نه هزار توماني] در اسراف كاريهاي آنان باطل گردد. آنان از محصول زحمات و از دسترنج خود، خرج نمي‌كردند كه در مصرف آن تأملي به كار ببندند

1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 30.
2. ناسخ التواريخ ج 1، ص 313.
3. مروج الذهب مسعودي ج 4، وناسخ التواريخ ج 1، ص 313.

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)، النوم (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)

آن روز سابقه نداشت ". (1) ابن خلكان مي‌نويسد " مأمون، دختر حسن سهل را به رعايت مقام و منزلتي كه پدرش در تشكيلات خلافت داشت به ازدواج خود درآورد و در امر عيش و نوش و سرور عروسي، آن قدر خرج و انفاق نمود كه در هيچ عصري از اعصار و بر هيچ كس تا آن روز معهود و مشهود نيفتاده بود.
مصارف اين امر به آنجا رسيد كه بر عموم هاشميين و سرهنگان و نويسندگان، گوي‌هاي مشك نثار نمودند كه در هر گويي اسامي قطعات املاك و اراضي و باغات و كنيزكان ماهر، و صفات و مشخصات اسبها و ديگر اموال نفيس، مرقوم و مذكور آمده بود. گويها به دست هر كس مي‌آمد، مالك آن هدايا نيز مي‌گشت ". (2) طبري گويد مأمون هفده روز پيش پدر زنش، اقامت گزيد و جشن عروسي پوران دختر او را ترتيب داد. در اين مدت، به تمام قواي انتظامي و سپاه بر حسب مراتب، خلعت داده شد. مقدار مخارجي كه در حق ايشان نمود پنجاه هزار بار، هزار درهم بود.
او سپس اضافه ميكند:
" مأمون به " غسان بن عباد " فرمان داد ده هزار درهم از مال فارس به پدر زن خود تسليم نمايد و منطقهٔ وسيعي در " فم الصلح " (نام شهري در كنار رود دجله نزديكي واسط) را در تيول او مقرر دارد و ماليات و خراج اهواز و فارس را تا مدت يك سال به او اختصاص دهد! (3) از اين نوع اسراف كاريها و تبذيرهاي عباسيان، فراوان است ولي حيف است كه صفحاتي چند از كاغذ گران بها [نه هزار توماني] در اسراف كاريهاي آنان باطل گردد. آنان از محصول زحمات و از دسترنج خود، خرج نمي‌كردند كه در مصرف آن تأملي به كار ببندند
1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 30.
2. ناسخ التواريخ ج 1، ص 313.
3. مروج الذهب مسعودي ج 4، وناسخ التواريخ ج 1، ص 313.

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)، النوم (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)

آن روز سابقه نداشت ". (1) ابن خلكان مي‌نويسد " مأمون، دختر حسن سهل را به رعايت مقام و منزلتي كه پدرش در تشكيلات خلافت داشت به ازدواج خود درآورد و در امر عيش و نوش و سرور عروسي، آن قدر خرج و انفاق نمود كه در هيچ عصري از اعصار و بر هيچ كس تا آن روز معهود و مشهود نيفتاده بود.
مصارف اين امر به آنجا رسيد كه بر عموم هاشميين و سرهنگان و نويسندگان، گوي‌هاي مشك نثار نمودند كه در هر گويي اسامي قطعات املاك و اراضي و باغات و كنيزكان ماهر، و صفات و مشخصات اسبها و ديگر اموال نفيس، مرقوم و مذكور آمده بود. گويها به دست هر كس مي‌آمد، مالك آن هدايا نيز مي‌گشت ". (2) طبري گويد مأمون هفده روز پيش پدر زنش، اقامت گزيد و جشن عروسي پوران دختر او را ترتيب داد. در اين مدت، به تمام قواي انتظامي و سپاه بر حسب مراتب، خلعت داده شد. مقدار مخارجي كه در حق ايشان نمود پنجاه هزار بار، هزار درهم بود. او سپس اضافه ميكند:
" مأمون به " غسان بن عباد " فرمان داد ده هزار درهم از مال فارس به پدر زن خود تسليم نمايد و منطقهء وسيعي در " فم الصلح " (نام شهري در كنار رود دجله نزديكي واسط) را در تيول او مقرر دارد و ماليات و خراج اهواز و فارس را تا مدت يك سال به او اختصاص دهد! (3) از اين نوع اسراف كاريها و تبذيرهاي عباسيان، فراوان است ولي حيف است كه صفحاتي چند از كاغذ گران بها [نه هزار توماني] در اسراف كاريهاي آنان باطل گردد. آنان از محصول زحمات و از دسترنج خود، خرج نمي‌كردند كه در مصرف آن تأملي به كار ببندند
1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 30.
2. ناسخ التواريخ ج 1، ص 313.
3. مروج الذهب مسعودي ج 4، وناسخ التواريخ ج 1، ص 313.

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)، النوم (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)

بلكه از بيت المال و دسترنج مردم و زمينهاي كشاورزان و كارگران بود كه صرف خوش گذراني و عياشي خود مينمودند و از كيسهء خلافت و بيت المال بذل و بخشش مي‌نمودند.
اكنون كه بخشي اندك از كارهاي عباسيان بازگو شد به سراغ پيشواي معصوم (عليه السلام) مي‌رويم تا زندگي او را مورد مطالعه قرار دهيم. از اين رو نخست سيري در مسافرتها و اقامتهاي آن بزرگوار انجام مي‌دهيم:
اقامت در مدينه گفتار محدثين و تاريخ نويسان اسلامي در مورد تاريخ ازدواج و مدت اقامت آن حضرت، در مدينه و بغداد به صورت دقيق ترسيم نگرديده، و خالي از اضطراب نيست، و نمي‌توان سير تاريخي گام به گام حضرت را از روي تواريخ موجود استخراج نمود ولي آنچه از مجموع تواريخي كه ما ديده ايم، نزديك به حقيقت به نظر مي‌رسد اين است:
اقامت در مكه هنوز كودك خردسالي است كه به اتفاق پدر، عازم مكه گرديده است، همان سالي كه امام رضا (عليه السلام) عازم خراسان است و مي‌خواهد از كعبه، عزيزترين مكان سرزمين عربستان وداع و خداحافظي كند او روي دوش خادم امام (عليه السلام) با كنجكاوي و دقت مخصوص، ناظر اعمال و تلاشهاي پدر است كه با اضطراب و علاقهء خاص همانند فردي كه ديگر به كعبه باز نخواهد گشت، مشغول طواف خانه ي خدا است پس از فراغت از طواف به مقام ابراهيم ميرود تا نماز بگزارد كودك تيزبين و هوشيار، به اعمال پدر حساسيت پيدا كرده است از دوش خادم پائين آمده است و در حجر بست نشسته است و غم واندوه چهرهء او را فرا گرفته است. خادم به سراغ او ميرود او را از جاي خود حركت دهد و پاسخ ميشنود، تا خدا بخواهد من در جاي خود هستم و تكان نخواهم خورد!
خادم جريان را به اطلاع امام رضا (عليه السلام) ميرساند. امام خودشان شخصا به سراغ فرزند دلبندش ميرود تا او را از حجر بلند كنند و ميفرمايند: فرزندم! پاشو برويم. او با لحن
(١٤٤٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، مدينة مكة المكرمة (2)، مدينة بغداد (1)، خراسان (1)

بلكه از بيت المال و دسترنج مردم و زمينهاي كشاورزان و كارگران بود كه صرف خوش گذراني و عياشي خود مينمودند و از كيسهء خلافت و بيت المال بذل و بخشش مي‌نمودند.
اكنون كه بخشي اندك از كارهاي عباسيان بازگو شد به سراغ پيشواي معصوم (عليه السلام) مي‌رويم تا زندگي او را مورد مطالعه قرار دهيم. از اين رو نخست سيري در مسافرتها و اقامتهاي آن بزرگوار انجام مي‌دهيم:
اقامت در مدينه گفتار محدثين و تاريخ نويسان اسلامي در مورد تاريخ ازدواج و مدت اقامت آن حضرت، در مدينه و بغداد به صورت دقيق ترسيم نگرديده، و خالي از اضطراب نيست، و نمي‌توان سير تاريخي گام به گام حضرت را از روي تواريخ موجود استخراج نمود ولي آنچه از مجموع تواريخي كه ما ديده ايم، نزديك به حقيقت به نظر مي‌رسد اين است:
اقامت در مكه هنوز كودك خردسالي است كه به اتفاق پدر، عازم مكه گرديده است، همان سالي كه امام رضا (عليه السلام) عازم خراسان است و مي‌خواهد از كعبه، عزيزترين مكان سرزمين عربستان وداع و خداحافظي كند او روي دوش خادم امام (عليه السلام) با كنجكاوي و دقت مخصوص، ناظر اعمال و تلاشهاي پدر است كه با اضطراب و علاقهء خاص همانند فردي كه ديگر به كعبه باز نخواهد گشت، مشغول طواف خانه ي خدا است پس از فراغت از طواف به مقام ابراهيم ميرود تا نماز بگزارد كودك تيزبين و هوشيار، به اعمال پدر حساسيت پيدا كرده است از دوش خادم پائين آمده است و در حجر بست نشسته است و غم واندوه چهرهء او را فرا گرفته است. خادم به سراغ او ميرود او را از جاي خود حركت دهد و پاسخ ميشنود، تا خدا بخواهد من در جاي خود هستم و تكان نخواهم خورد!
خادم جريان را به اطلاع امام رضا (عليه السلام) ميرساند. امام خودشان شخصا به سراغ فرزند دلبندش ميرود تا او را از حجر بلند كنند و ميفرمايند: فرزندم! پاشو برويم. او با لحن

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، مدينة مكة المكرمة (2)، مدينة بغداد (1)، خراسان (1)

كودكانه سرشار از دقت و كنجكاوي و احساس، عرض ميكند پدرجان! چگونه از جاي خود، تكان بخورم در صورتي كه ميبينم كه شما با كعبه وداع هميشگي مينماييد معلوم ميگردد كه ديگر بار به كعبه باز نخواهيد گشت.
(1) اين سيماي كودكانه ي اين طفل معصوم است كه در شش يا هفت سالگي از او سر زده است. امام رضا (عليه السلام) به مرو حركت كرده

است و در سال 203 به فيض شهادت نائل آمده است و امام جواد (عليه السلام) در مدينه باقي مانده است. بعد از پدر بزرگوار، جمعا هفده سال عمر داشته است كه قسمت عمدهء آن را در مدينه به سر برده است و سرپرستي خانواده و سرپرستي ايتام آل محمد (صلي الله عليه وآله) را به عهده داشته است. زندگي او در مدينه توأم با عزت و عظمت و وقار فوق العاده بوده است. آنچه از احاديث مربوطه استفاده ميشود اين است كه امام در كمال شكوه و احترام ميزيسته است، و مورد توجه و علاقهء مردم بوده‌اند و حديثي كه از كتاب معتبر " كافي " نقل مي‌گردد حاكي از اين معناست:

" عبد الله رزين ميگويد: من مجاور مسجد رسول الله (صلي الله عليه وآله) بودم، هر روز ميديدم كه نزديكيهاي ظهر امام ابوجعفر ثاني به مسجد تشريف فرما ميشوند نخست وارد صحن ميگشتند سپس كنار قبر رسول الله مي‌آمدند و سلام ميگفتند، سپس كنار خانه فاطمه زهرا (عليه السلام) ميرفتند و كفشها را از پا در مي‌آوردند و مشغول نماز و عبادت مي‌گشتند. من بسيار متمايل بودم كه از خاك زير پايش تبرك بجويم ميسر نمي‌گشت چون اغلب با مركب تا دم در مسجد مي‌آمدند. روزي از چند نفر آدرس حمامي را كه امام، به آنجا ميرفت جويا شدم گفتند كه به حمامي كه در محله بقيع است و به مديريت يكي از فرزندان طلحه، تشريف مي‌برند. من آن روزي را كه امام معمولا به حمام مي‌آمدند رفتم در حمام منتظر قدوم امام بودم و با حمامي مشغول صحبت شدم او به من گفت: " گر قصد حمام داري زودتر انجام بده چون وقت آن رسيده است كه " ابن الرضا " چند لحظه ي ديگر به حمام آيند، آن وقت ديگر امكان حمام رفتن شما نيست ". گفتم: " ابن الرضا كيست؟ "

1. " اعيان الشيعه "، " سيرة الائمه الاثني عشر "، ج 2، ص 443.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، القبر (1)، السجود (3)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

گفت: " مگر او را نمي‌شناسي؟ " او يكي از مردان با تقوا و صالح اين شهر است كه در علم و تقوا نظير و همانندي ندارد. گفتم: " مگر با وجود ايشان نمي‌توان حمام كرد؟ " پاسخ داد:
" نه، چون ما حمام را براي ايشان قرق مي‌كنيم كه فرد ديگري در آن مدت حق ورود نداشته باشد ". لحظه اي گذشت كه ديدم امام با مركب مخصوص خود همراه چند نفر از خدمتگزاران كه لباس و وسائل حمام او را حمل مي‌كردند تشريف آوردند. حصير گسترده شد و امام به استحمام پرداخت پس از آن طبق معمول روزانه، به مسجد رهسپار شد، و برنامهٔ عبادت همه روزه خود را شروع كردند ". (1) از اين روايت استفاده مي‌گردد كه امام (عليه السلام) در مدينه مدتي اقامت داشته اند و برنامه مشخص تنظيم شده اي براي كارهاي خود، به وجود آورده بودند.
و روايت ديگري كه مي‌گويد: " بعد از مسافرت امام رضا (عليه السلام)، امام جواد (عليه السلام) چهار هزار درهم بدهي امام را پرداختند ". تأييد كننده اين مطلب است. (2) اقامت در بغداد پس از رحلت امام رضا (عليه السلام) كه در سال 203 اتفاق افتاد، در همان سال حركت مأمون از مرو به سوي بغداد صورت گرفت. مأمون در بغداد مستقر گرديد و در تقويت پايه‌هاي حكومت خود كوشيد، بر اساس همان سياست عمومي كه در تكريم خاندان هاشمي (در برابر رقيبان سرسختي كه داشت) مبذول مي‌داشت و براي رفع اتهام مسموم ساختن امام رضا (عليه السلام) از امام جواد (عليه السلام) دعوت به عمل آورد و او را به بغداد خواست و در احترام و تعظيم او كوشيد، و دختر خود ام الفضل را به عقد او درآورد. امام چند سالي در بغداد اقامت گزيد و در آنجا به نشر معارف و احكام الهي پرداخت و تا حدودي از آزادي عمل برخوردار بود تا در سال 218 " سال مرگ مأمون " با همسر خود ام الفضل عازم بيت الله الحرام گرديد و مدتي در مدينه و مكه اقامت گزيد تا اين كه معتصم روي كار آمد و مجددا

1. كافي ج 1، ص 494.
2. كافي ج 1، ص 497، روايت 11.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (3)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، مدينة مكة المكرمة (1)، مدينة بغداد (5)، اللبس (1)، السجود (1)

از امام دعوت به عمل آورد تا به بغداد بازگردد. امام در اين مراجعت که در ايام ماه محرم صورت گرفت، ده ماه و اندي در بغداد بود تا در ماه ذيقعده به سال 230 هجري به فيض شهادت نائل آمد. (1) عبور از کوفه محدثين و مورخين تصريح مي‌کنند، هنگامي که امام جواد (عليه السلام) با همسر خود ام الفضل عازم مکه بودند، در مسجد مسيب کوفه، اقامت جسته و در آن مسجد نماز جماعت برگزار نمود که جمع کثيري به امام اقتدا نمودند. احمد بن ادريس مي‌گويد: " من در مسجد مسيب کوفه با امام ابو جعفر (عليه السلام) نماز گزاردم از اخبار خارق العاده اي که در اين مسافرت امام، جلب توجه نمود اين است که در صحن مسجد درخت سدري بود که مدتها بود خشکيده و بار و برگ نداشت، امام وضوي خود را پاي آن درخت انجام داد و آب وضو به ريشهء آن نفوذ کرد.

از برکت وضوي امام (عليه السلام) آن سال، آن درخت برگ و بار آورد و اين عمل زبانزد عموم مردم منطقه بود. (2) کرامت و درخت سدر شيخ مفيد (قدس سره) در ارشاد نقل مي‌کند، وقتي که امام جواد (عليه السلام) با همسرش ام الفضل، دختر مأمون از بغداد به مدينه مراجعت مي‌فرمود، به کوفه آمد. مردم او را مشايعت مي‌کردند، وقت غروب به خانه مسيب رسيد، در آنجا فرود آمد و داخل مسجد شد، در صحن مسجد درخت سدري (3) بود که هنوز ميوه نياورده بود. امام کوزه آبي خواست و در پاي درخت وضو گرفت و با مردم نماز مغرب خواند.

در رکعت اول سوره حمد واذا جاء نصرالله خواند و در رکعت دوم، حمد و سورهء توحيد

1. سيرة الائمة الاثني عشر ص 444.

2. کافي ج 1، ص 493، احقاق الحق 21 و منابع متعدد ديگر.

3. عبارت عربي " نبقه " است و آن درخت سدر مي‌باشد که ميوه اي نظير عناب دارد.

(١٤٤٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، مدينة مکة المکرمة (1)، مدينة الکوفة (4)، أحمد بن إدريس (1)، مدينة بغداد (3)، السجود (6)

خواند و پيش از ركوع قنوت گرفت، بعد ركعت سوم را خواند، تشهد و سلام گفت، بعد مقداري نشست، مشغول ذكر و تعقيب گرديد، آنگاه برخاست چهار ركعت نافلهء مغرب را به جاي آورد و تعقيب خواند و دو تا سجدهء شكر به جاي آورد و از مسجد خارج شد.
چون به كنار درخت سدر رسيد، مردم ديدند كه آن درخت، ميوه آورده است، از اين جريان، شگفت زده شدند، از ميوه آن خوردند، ديدند ميوه اش هسته ندارد، آنگاه امام (عليه السلام) را توديع كردند.
كرامت بزرگ " شيخ مفيد " (قدس سره) از محمد بن حسان از علي بن خالد نقل كرده است كه گويد: در سامراء بودم، گفتند: مردي را از شام آورده و زندان انداخته اند، چون ادعا كرده است كه من پيغمبرم، اين سخن بر من گران آمد، خواستم او را ببينم، با زندانبانان آشتي برقرار كردم تا اجازه دادند پيش او بروم.
بر خلاف شايعه اي كه راه انداخته بودند، ديدم آدم وارسته و عاقلي است، گفتم: فلاني، درباره تو ميگويند كه ادعاي نبوت كرده‌اي و علت زندان رفتنت، همين است؟ گفت: حاشا كه من چنين ادعايي نموده باشم، جريان من از اين قرار است:
من در شام در محلي كه گويند: رأس مبارك امام حسين (عليه السلام) را در آنجا گذاشته بودند مشغول عبادت بودم، ناگاه ديدم شخصي نزد من آمد و به من گفت: برخيز برويم، من برخاسته و با او به راه افتادم، چند قدم نرفته بوديم كه ديدم در مسجد كوفه هستم، فرمود:
اين جا را مي‌شناسي؟ گفتم: آري، مسجد كوفه است، او در آن جا نماز خواند، من هم نماز خواندم، بعد با هم از آن جا بيرون آمديم، مقداري با او راه رفتم، ناگاه ديدم كه در مسجد مدينه هستيم.
به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) سلام كرد و نماز خواند، من هم با او نماز خواندم، بعد از آن جا خارج شدم، مقداري راه رفتيم، ناگاه ديدم كه در مكه هستم، كعبه را طواف كرد، من هم طواف
(١٤٤٩)

خواند و پيش از ركوع قنوت گرفت، بعد ركعت سوم را خواند، تشهد و سلام گفت، بعد مقداري نشست، مشغول ذكر و تعقيب گرديد، آنگاه برخاست چهار ركعت نافلهٔ مغرب را به جاي آورد و تعقيب خواند و دو تا سجدهٔ شكر به جاي آورد و از مسجد خارج شد.

چون به كنار درخت سدر رسيد، مردم ديدند كه آن درخت، ميوه آورده است، از اين جريان، شگفت زده شدند، از ميوه آن خوردند، ديدند ميوه اش هسته ندارد، آنگاه امام (عليه السلام) را توديع كردند.

كرامت بزرگ " شيخ مفيد " (قدس سره) از محمد بن حسان از علي بن خالد نقل كرده است كه گويد: در سامراء بودم، گفتند: مردي را از شام آورده و زندان انداخته اند، چون ادعا كرده است كه من پيغمبرم، اين سخن بر من گران آمد، خواستم او را ببينم، با زندانبانان آشتي برقرار كردم تا اجازه دادند پيش او بروم.

بر خلاف شايعه اي كه راه انداخته بودند، ديدم آدم وارسته و عاقلي است، گفتم: فلاني، درباره تو ميگويند كه ادعاي نبوت كرده‌اي و علت زندان رفتنت، همين است؟ گفت: حاشا كه من چنين ادعايي نموده باشم، جريان من از اين قرار است:

من در شام در محلي كه گويند: رأس مبارك امام حسين (عليه السلام) را در آنجا گذاشته بودند مشغول عبادت بودم، ناگاه ديدم شخصي نزد من آمد و به من گفت: برخيز برويم، من برخاسته و با او به راه افتادم، چند قدم نرفته بوديم كه ديدم در مسجد كوفه هستم، فرمود:

اين جا را مي‌شناسي؟ گفتم: آري، مسجد كوفه است، او در آن جا نماز خواند، من هم نماز خواندم، بعد با هم از آن جا بيرون آمديم، مقداري با او راه رفتم، ناگاه ديدم كه در مسجد مدينه هستيم.

به رسول خدا (صلي الله عليه وآله) سلام كرد و نماز خواند، من هم با او نماز خواندم، بعد از آن جا خارج شدم، مقداري راه رفتيم، ناگاه ديدم كه در مكه هستم، كعبه را طواف كرد، من هم طواف

(١٤٤٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مسجد، جامع الكوفة (2)، مدينة مكة المكرمة (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، علي بن خالد (1)، محمد بن حسان (1)، الشهادة (1)، السجود (1)، القنوت (1)، التعقيب (2)

كردم، (1) بعد از آن جا خارج گرديد عبارت حديث امام باقر (عليه السلام) چنين است:

" عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: ان اسم الله الأعظم علي ثلاثة وسبعين حرفا وانما كان عند آصف بن برخيا منها حرف واحد، فتكلم به فخسف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس حتي تناول السرير بيده. ثم عادت الأرض حرفا و حرف واحد عند الله تعالي، إستأثر به في علم الغيب عنده ولاحول ولاقوة إلا بالله العلي العظيم ".

1. در نقل كافي آمده كه گويد: اعمال حج را با او به جاي آورد.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الحج (1)

بخش دوم F فضايل و مناقب آن بزرگوار

بخش دوم / فضايل و مناقب آن بزرگوار ...

فضائل و مناقب آن بزرگوار امام جواد (عليه السلام) همانند ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام) از فضائل و مناقب سرشاري برخوردار بودند، بيش از هر فضيلت، جود و بخشش و كرم آن بزرگوار زبانزد است كه منبع فيض و بخشش و كرم بودند، اين جود و كرم را از آباء و اجداد و نياكان خود فراگرفته بودند به حدي كه خاندان وحي عموما منشأ خير، بركت، جود، سخاوت و احسان و كرم بودند.

ابونصر بزنطي كه يكي از ياران امام رضا (عليه السلام) است گويد:

1. سفارش پدر:

نامهء امام رضا (عليه السلام) را خواندم كه به پسرش امام جواد (عليه السلام) نوشته بودند: " به من خبر رسيده است كه چون سوار مي‌شوي، غلامان، تو را از درب كوچك بيرون مي‌برند، اين كار از بخل آنان است، تا كسي از تو خير نبيند، تو را به حق خودم، قسم مي‌دهم، دخول و خروجت فقط از در بزرگ باشد، و چون سوار شدي مقداري پول طلا و نقره همراهت بردار تا هر كه سؤال داشته باشد، چيزي به او بدهي و دست خالي رها نكني.

و هر كه از عموهايت از تو احساني بطلبد، كمتر از پنجاه دينار به او نده، ولي فزوني و بيشتر دادن به اختيار توست، هر كه از عمه‌هايت چيزي از تو خواست كمتر از بيست و پنج دينار نده، ولي فزوني به اختيار توست، من مي‌خواهم خدا تو را رفعت بخشد، انفاق كن، از سوي خدا از تنگدستي نترس ". (1) 2. نامه به والي:

مردي از بني حنيفه گويد: " در نخستين سال خلافت معتصم عباسي، كه امام جواد (عليه السلام) به حج رفته بود، با وي رفيق راه بودم، روزي در سر سفرهء طعام كه عده اي از

1. عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 8.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإختيار، الخيار (2)، الحج (1)، الطعام (1)، الجود (3)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)

بخش دوم / فضايل و مناقب آن بزرگوار ...
فضائل و مناقب آن بزرگوار امام جواد (عليه السلام) همانند ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام) از فضائل و مناقب سرشاري برخوردار بودند، بيش از هر فضيلت، جود و بخشش و كرم آن بزرگوار زبانزد است كه منبع فيض و بخشش و كرم بودند، اين جود و كرم را از آباء و اجداد و نياكان خود فراگرفته بودند به حدي كه خاندان وحي عموما منشأ خير، بركت، جود، سخاوت و احسان و كرم بودند.
ابونصر بزنطي كه يكي از ياران امام رضا (عليه السلام) است گويد:
1. سفارش پدر:
نامهء امام رضا (عليه السلام) را خواندم كه به پسرش امام جواد (عليه السلام) نوشته بودند: " به من خبر رسيده است كه چون سوار مي‌شوي، غلامان، تو را از درب كوچك بيرون مي‌برند، اين كار از بخل آنان است، تا كسي از تو خير نبيند، تو را به حق خودم، قسم مي‌دهم، دخول و خروجت فقط از در بزرگ باشد، و چون سوار شدي مقداري پول طلا و نقره همراهت بردار تا هر كه سؤال داشته باشد، چيزي به او بدهي و دست خالي رها نكني.
و هر كه از عموهايت از تو احساني بطلبد، كمتر از پنجاه دينار به او نده، ولي فزوني و بيشتر دادن به اختيار توست، هر كه از عمه‌هايت چيزي از تو خواست كمتر از بيست و پنج دينار نده، ولي فزوني به اختيار توست، من مي‌خواهم خدا تو را رفعت بخشد، انفاق كن، از سوي خدا از تنگدستي نترس ". (1) 2. نامه به والي:
مردي از بني حنيفه گويد: " در نخستين سال خلافت معتصم عباسي، كه امام جواد (عليه السلام) به حج رفته بود، با وي رفيق راه بودم، روزي در سر سفرهء طعام كه عده اي از
1. عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 8.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإختيار، الخيار (2)، الحج (1)، الطعام (1)، الجود (3)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)

بخش دوم / فضايل و مناقب آن بزرگوار ...
فضائل و مناقب آن بزرگوار امام جواد (عليه السلام) همانند ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام) از فضائل و مناقب سرشاري برخوردار بودند، بيش از هر فضيلت، جود و بخشش و كرم آن بزرگوار زبانزد است كه منبع فيض و بخشش و كرم بودند، اين جود و كرم را از آباء و اجداد و نياكان خود فراگرفته بودند به حدي كه خاندان وحي عموما منشأ خير، بركت، جود، سخاوت و احسان و كرم بودند.
ابونصر بزنطي كه يكي از ياران امام رضا (عليه السلام) است گويد:
1. سفارش پدر:
نامهء امام رضا (عليه السلام) را خواندم كه به پسرش امام جواد (عليه السلام) نوشته بودند: " به من خبر رسيده است كه چون سوار مي‌شوي، غلامان، تو را از درب كوچك بيرون مي‌برند، اين كار از بخل آنان است، تا كسي از تو خير نبيند، تو را به حق خودم، قسم مي‌دهم، دخول و خروجت فقط از در بزرگ باشد، و چون سوار شدي مقداري پول طلا و نقره همراهت بردار تا هر كه سؤال داشته باشد، چيزي به او بدهي و دست خالي رها نكني.
و هر كه از عموهايت از تو احساني بطلبد، كمتر از پنجاه دينار به او نده، ولي فزوني و بيشتر دادن به اختيار توست، هر كه از عمه‌هايت چيزي از تو خواست كمتر از بيست و پنج دينار نده، ولي فزوني به اختيار توست، من مي‌خواهم خدا تو را رفعت بخشد، انفاق كن، از سوي خدا از تنگدستي نترس ". (1) 2. نامه به والي:
مردي از بني حنيفه گويد: " در نخستين سال خلافت معتصم عباسي، كه امام جواد (عليه السلام) به حج رفته بود، با وي رفيق راه بودم، روزي در سر سفرهء طعام كه عده اي از
1. عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 8.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإختيار، الخيار (2)، الحج (1)، الطعام (1)، الجود (3)، كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)

3 - احسان به وكيل:

رجال خليفه، نيز بودند، گفتم: فدايت شوم، والي ما مردي است كه شما اهل بيت (عليه السلام) را دوست دارد و من به دفتر او ماليات بدهكارم، اگر صلاح بدانيد نامه اي بنويسيد كه به من ارفاق كند.
امام (عليه السلام) فرمودند: من او را نمي‌شناسم، گفتم: فدايت شوم، او همانطور است كه گفتم:
از دوستان شماست، نامهء شما به حال من بسيار مفيد خواهد بود، امام (عليه السلام) ورقي به دست گرفت و نوشت:
بسم الله الرحمن الرحيم، آورندهء نامه من، از تو مذهب خوبي نقل كرد، از حكومت تو، فقط كار نيك براي تو مي‌ماند، به برادرانت نيكي كن، بدان خداي تعالي از اندازهء ذرهء و خردل هم از تو سؤال خواهد كرد.
آن مرد گويد: چون وارد سجستان شدم، به حسين بن خالد كه والي آن جا بود خبر داده بودند كه از جانب امام (صلوات الله عليه) نامه اي براي او آورده اند. والي در دو فرسخي شهر، خودش را به من رسانيد، نامه را به او دادم، گرفت و بوسيد و آن را بر روي چشم خويش گذاشت.
گفت: حاجتت چيست؟ گفتم: در دفتر تو ماليات بدهكارم، لطفا آن را از ديوان محو فرمائيد و گفت: مانعي نيست تا من بر سر كار هستم ديگر ماليات مده، بعد گفت: خانواده ات چند نفر است؟ گفتم: فلان تعداد، دستور داد به خود من و آنان احسان كردند و تا او زنده بود ديگر ماليات ندادم، و تا زنده بود مرتب به من احسان مي‌كرد ". (1) 3. احسان به وكيل:
ابراهيم بن محمد وكيل امام جواد (عليه السلام) در أخذ وجوهات شرعيه، مبلغي به محضر امام (عليه السلام) حواله كرد، آن حضرت در جواب وي نوشت: حساب رسيد، خدا از تو قبول فرمايد و از آنها راضي باشد و آنها را در دنيا و آخرت، با ما محشور گرداند، از دينارهاي حواله شده فلان قدر و از لباسهاي ارسالي، فلان قدر براي تو فرستادم، خدا آنها را براي تو مبارك
1. كافي ج 5، ص 111، كتاب المعيشة باب عمل السلطان وجوائزهم.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، إبراهيم بن محمد (1)، الصّلاة (1)

فرمايد! و همهء نعمتهاي خدا بر تو مبارك باشد!
و به نضر هم (1) نوشتم و او را سفارش كردم كه بر تو متعرض نشود و با تو مخالفت نكند، به او اعلام كردم كه تو پيش من مورد تأييد هستي و به ايوب نيز چنين نوشتم و همان دستور را دادم و نيز نامه به دوستان خود در همدان نوشتم و توصيه كردم كه از تو اطاعت كنند، و به دستور تو برگردند و اضافه كردم كه وكيل من فقط تو هستي ". (2) از اين جريان معلوم مي‌شود كه امامان عليهم السلام در شهرها، وكيل مالي داشتند كه وجوهات، توسط آنها جمع آوري و حواله مي‌شده است.
آنچنان كه علي بن أبي حمزهء بطائني، و زياد بن مروان قندي و ديگران از وكلاء امام كاظم (عليه السلام) بودند كه به خاطر بلعيدن پولها، مذهب واقفيه را بدعت نهادند، و در حالات حضرت كاظم (عليه السلام) بدان اشاره شد.
4. كرامت و الا:
محمد بن أبي العلا نقل مي‌كند: " يحيي بن اكثم قاضي القضاة سامراء را ملاقات كرده و با او مناظره و گفتگو نموده و در اين باره بسيار تلاش كردم و از علوم آل محمد (صلي الله عليه وآله) از او پرسيدم.
گفت: روزي داخل مدينه شده و قبر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) را طواف مي‌كردم. در آنجا محمد بن علي رضا (عليه السلام) را ديدم كه طواف مي‌كرد، با او درباره مسائلي كه داشتم مناظره مي‌كردم، او جواب سوالات را فرمودند.
گفتم: مي‌خواهم از تو مسأله اي بپرسم ولي به خدا قسم شرم مي‌كنم. فرمودند: پيش از آن كه سؤال بكني جواب بگويم. مي‌خواهي از من از امام وقت بپرسي. گفتم: والله سؤالم همين است. فرمودند: من امام هستم. گفتم: به كدام علامت و دليل؟ در دستش عصايي
1. يكي از عوامل حكومت عباسي.
2. رجال كشي ص 509، عدد 506.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، زياد بن مروان (1)، يحيي بن أكثم (1)، محمد بن علي (1)، القبر (1)، كتاب رجال الكشي (1)

بود، عصا به سخن آمد و گفت: " إن مولاي إمام هذا الزمان وهو الحجة " (1) اين مولاي من!
پيشواي اين عصر و حجت وقت است.
5. توصيه در حق پدر:
بكر بن صالح گويد: به امام ابي جعفر ثاني (عليه السلام) نوشتم: " پدرم ناصبي وخبيث الرأي است، از او بسيار سختي ديده ام، فدايت شوم براي من دعا كن و بفرما: من چه كنم؟ آيا افشاء و رسوايش كنم يا با او مدارا نمايم؟
امام (عليه السلام) در جواب نوشت: مضمون نامه ات را دربارهء پدرت فهميدم، انشاء الله پيوسته براي تو دعا خواهم كرد، مدارا براي تو بهتر از افشاگري است، با سختي، آساني نيز هست، صبر كن " إن العاقبة للمتقين " خدا تو را در ولايت كسي كه در ولايتش هستي ثابت قدم فرمايد. ما وشما در امانت خدا هستيم، خدايي كه امانتهاي خويش را ضايع نمي‌كند.
بكر بن صالح گويد: خدا قلب پدرم را به من مهربان ساخت به طوري كه در هيچ كاري با من مخالفت نمي‌كرد ". (2) فضايل و مناقب امام بزرگوار (عليه السلام) خيلي بيش از آنست كه در اين مختصر بگنجد. ما كوشيده ايم بخشي از مناقب آن بزرگوار را از منابع عامه هم بياوريم تا گوياي نيمرخي از مكارم آن بزرگوار نشان داده شود:
1. عمرو بن بحر جاحظ (م 255 ه): " جاحظ عثماني " معتزلي با وجود اين كه از مخالفان خاندان علي (عليه السلام) بود امام جواد (عليه السلام) را در عداد ده تن از فرزندان ابوطالب (عليه السلام) مي‌شمارد كه دربارهء آنان چنين گفته است.
" هر يك از آنان: عالم، زاهد، عابد، شجاع، بخشنده، پاك، و پاكنهاد. برخي از آنان خليفه، و برخي ديگر نامزد خلافت بودند، و تا ده تن، هر يك فرزند ديگري است و آنان عبارتند از: حسن بن علي بن محمد بن علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن علي بن

1. اصول كافي ج 1، ص 353 كتاب الحجة.
2. بحار ج 50، ص 55.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، علي بن موسي بن جعفر بن محمد (1)، بكر بن صالح (2)، علي بن محمد (1)

الحسين بن علي (عليها السلام) ". هيچ يك از خاندانهاي عرب و عجم داراي

چنين نسب شريفي نيستند ". (1) 2. سبط بن جوزي (581 - 654).
3. محمد بن طلحه شافعي (582 - 652 ه): صاحب كتاب " مطالب السؤل في مناقب آل الرسول " مي‌گويد: " اين محمد، ابوجعفر ثاني (عليه السلام) است و در ميان پدرانش، ابوجعفر نخستين محمد مشخص نشد و او باقر بن علي (عليه السلام) است. حضرت جواد (عليه السلام) همنام امام باقر و هم كنيهء او، و نام پدرش مانند نام پدر امام باقر (عليه السلام)، علي است. و براي اين كه شناخته شود، به " ابوجعفر ثاني " معروف شده است وي اگر چه از لحاظ سن كوچك بود، ولي از لحاظ ميزان شخصيت بزرگ و موقعيتش بلند، و مناقب و فضائل او فراوان است ". (2) 4. شبلنجي شافعي (از علماي قرن سيزدهم): مؤلف كتاب " نور الأبصار في مناقب آل بيت النبي المختار ". ضمن بيان مطالب كتاب " مطالب السؤل " و ذكر نمونه‌هاي ديگري از كرامات امام جواد (عليه السلام) مي‌افزايد:
" مأمون پيوسته شيفتهء علم و اخلاق او بود، زيرا با وجود كمي سن، فضل و علم و كمال عقل خود را به نحو شايسته اي نشان مي‌داد و بدين وسيله آثار عظمت خويش را آشكار مي‌ساخت، از اينرو تصميم به تزويج دخترش ام الفضل با او گرفت ". (3) 5. ابن صباغ مالكي (م 857 ه): از علماي بزرگ مذهب مالكي، مؤلف كتاب " الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة " دربارهء امام جواد (عليه السلام) مي‌نويسد:
" او " ابوجعفر ثاني " است به لحاظ اين كه امام محمد باقر (عليه السلام) نيز مكني به ابوجعفر و موسوم به محمد بود، بدين ترتيب اسم و كنيهء حضرت جواد (عليه السلام) با جدش حضرت باقر (عليه السلام) يكسان بود و لذا حضرت جواد (عليه السلام) به " ابوجعفر الثاني " شناخته مي‌شد اگر چه او خرد سال

1. آثار الجاحظ ص 235.
2. تذكرة الخواص ص 9 - 358.
3. نور الأبصار في مناقب آل النبي المختار، ص 177.

بود، ولي قدر و منزلتش بسيار بزرگ و و الا بود. پس از پدرش علي بن موسي الرضا (عليه السلام) طبق وصيت او عهده دار امر امامت شد، كما اين كه جمعي از عدول موثقين به اين موضوع خبر داده اند ".

چنان كه " صفوان بن يحيي " روايت كرده است كه به حضرت رضا (عليه السلام) عرض كردم، پيش از آن كه خداوند " ابوجعفر (عليه السلام) " را به شما عطا كند، از شما (راجع به امام (عليه السلام) پس از خود) مي‌پرسيديم وشما مي‌فرموديد كه خداوند به من پسري خواهد داد و اكنون خداوند اين پسر را به شما داده است و ديدگان ما را به واسطهء او روشن كرده است و خدا روز مرگ تو را براي ما پيش نياورد، اگر خداي نكرده چنين پيش آمدي رخ داد، به چه كسي پناه ببريم؟ با دست خود به " أبي جعفر (عليه السلام) " اشاره كرد كه در پيش روي او ايستاده بود. عرض كردم: قربانت گردم ابوجعفر (عليه السلام) كودك خردسالي بيش نيست و فقط سه سال از عمرش گذشته است؟ فرمودند:
خردسالي او چه زياني به امامت او دارد؟ عيسي (عليه السلام) در حالي كه حتي سه سال هم نداشت، پيامبر و حجت خدا براي مردم شد. (1) " جيراني " نيز از پدرش روايت كرده است كه گفت: در خراسان خدمت امام رضا (عليه السلام) ايستاده بودم، كسي به آن حضرت عرض كرد، سرور من! اگر پيش آمدي براي شما رخ داد، به چه كسي پناه ببريم؟ فرمود: به فرزندم ابوجعفر (عليه السلام). گويا آن شخص سن ابوجعفر (عليه السلام) را كم دانست و تعجب كرد كه چگونه با اين سن كم مي‌تواند رهبري شيعيان را به عهده بگيرد؟ حضرت رضا (عليه السلام) فرمود: خداي سبحان، عيسي بن مريم را با شريعت و دين جديد، به رسالت و نبوت از طرف خود برانگيخت، در حالي كه سن او كمتر از سني بود كه ابوجعفر (عليه السلام) دارد ". (2) 6. فضل الله روزبهان خنجي اصفهاني (927 ه):
در شرح صلوات امام جواد (عليه السلام)
1. الفصول المهمة ص 265 و 266.
2. الفصول المهمة ص 265 و 266.

مینویسد:
" بار خدايا! درود و صلوات بر امام نهم فرو فرست، آن حضرت بازگردنده است به خداي تعالي در هر امري از امور و بسيار سجده كننده است (اشاره است به كثرت عبادت آن بزرگوار، چنانچه روايت كرده اند كه بعد از امام زين العابدين (عليه السلام) از ائمه، هيچ كس به كثرت عبادات آن حضرت نبود، و در بخشش سرآمد روزگار بود تا آنجا كه او را " جواد " لقب

داده اند. بحر از عطاي او، قطره، و باران از كرم او بهره داشت. پناه ضعيفان وملاذ سائلان در وقت حاجات بود.
آن حضرت از براي عامه ي بندگان خداي تعالي، بخشندهء عطيه‌ها و بخششهاست (و اين اشاره به عموم عطاي آن حضرت است، چنانچه روايت كرده اند كه هرگز آستان آن حضرت، از سائلان و حاجتمندان خالي نبود و هيچ سائلي از درگاه احسانش، محروم نمي‌گشت.
آن حضرت محو كنندهء گمراهي و عناد است و بركنندهء صاحبان ظلم و فساد است.
(روايت كرده اند كه چون مأمون خليفه، آن حضرت را داماد خود ساخت، هميشه آن حضرت را در مجلس خود حاضر مي‌ساخت و با طوايف و ارباب مذاهب مختلفه پيرامون اعتقادات و مشكلات علوم، بحث مي‌كرد و دليلهاي آنان را قلع و قلمع ميكرد و تمام طوايف از آن حضرت استفاده مينمودند و مأمون در تعظيم وتوقير آن حضرت، دقيقه‌اي فروگذار نبود. روايت كرده اند كه وقتي دخترش، ام الفضل نزد او آمد و از آن حضرت شكايت نمود، مأمون به دختر خود گفت: آيا تو راضي نيستي كه من تو را به بهترين خلايق از لحاظ حسب و نسب، تزويج كردم؟) و آن حضرت صاحب نشانه‌هاي راهنمائي و ارشاد به راههاي راستي و صلاح است. و اقتباس كننده از نور علوم او، افراد از ابدال و اوتاد است. كنيت او " ابوجعفر (عليه السلام) " و يكي از القابش " جواد " است و ديگر از القابش " تقي " يعني پرهيزكار و پارسا و اگر چه تمامي ائمهء معصومين (عليها السلام) در كمال تقوا و پارسايي بوده اند، اما آن حضرت بدين وصف عظيم، شهرت
(١٤٥٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الجود (2)، الصّلاة (1)، الزوج، الزواج (1)
بيشتري داشته است. آن حضرت ساكن روضهء بهشت در كمال آسايش است و در قبرستان قريش در كنار مرقد مطهر جدش حضرت امام موسي كاظم (عليه السلام) مدفون است و آن روضه اي مشهور، و قبه‌اي است متلألي از درخشندگي و نور، جنتي است از نعيم فيض الهي معمور ". " اللهم صل علي سيدنا محمد وآل سيدنا سيما الإمام السجاد محمد التقي الجواد ". (1) 7. احمد بن حجر هيثمي مكي (م 974 ه): محدث ومفتي حجاز وفقيه شافعي مذهب، مؤلف " الصواعق المحرقة في الرد علي أهل البدع والزندقة " دربارهء امام جواد (عليه السلام) مي‌نويسد:
" يك سال پس از وفات حضرت علي بن موسي الرضا (عليه السلام)، مأمون به بغداد آمد. روزي به عزم شكار حركت كرد. امام جواد (عليه السلام) در كناري ايستاده بود و چند كودك در آن نزديكي به بازي مشغول بودند، همين كه موكب مأمون را ديدند، فرار كردند، ولي محمد بن علي

جواد (عليه السلام) در حالي كه تنها نه سال از عمرش گذشته بود، بر جاي خود ايستاد، خداوند محبت او را به قلب مأمون افكند و پرسيد: چه عاملي باعث شد، تو با ساير كودكان فرار نكردي؟ حضرت جواد (عليه السلام) فورا جواب دادند: اي امير! راه تنگ نبود كه من با رفتن خود آن را براي عبور خليفه، گشايش داده باشم و مرتكب گناهي هم نشده ام كه از ترس مجازات، فرار كنم و من نسبت به خليفهء مسلمين، حسن ظن دارم، گمانم اين است كه او به بي گناهان آسيب نمي‌رساند. بدين جهت در جاي خود ماندم و فرار نكردم ".
" فأعجبه كلامه، وحسن صورته فقال له: ما اسمك و اسم أبيك؟ ... " "
مأمون از سخنان محكم و منطقي كودك و همچنين قيافهء جذاب و گيراي او تعجب كرد و پرسيد اسم شما و اسم پدرت چيست؟ " فرمودند: " محمد بن علي الرضا (عليه السلام) " هستم " مأمون " نسبت به پدر او از خداوند طلب رحمت كرد و راه خود را در پيش گرفت.
چون به صحرا رسيد، نظرش به دراجي افتاد، بازي از پي آن رها كرد آن باز، مدتي
1. وسيلة الخادم الي المخدوم، فضل الله روزبهان خنجي اصفهاني، ص 249 - 254.
(١٤٦٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (4)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)، مدينة بغداد (1)، محمد بن علي (2)، الصّلاة (1)، الظنّ (1)، الدفن (1)، الإبداع، البدعة (1)
ناپديد شد، چون از هوا برگشت، ماهي كوچكي در منقار داشت كه هنوز نيمه رمقي در آن بود، مأمون از مشاهده آن حال در شگفت شد و آن ماهي را در دست گرفت، و برگشت.
چون به همان محل كه هنگام رفتن حضرت جواد (عليه السلام) در آن جا بود، رسيد باز ديد كه كودكان فرار كردند ولي او همچنان در جاي خود ايستاده است. وقتي خليفه نزديك شد گفت: اي محمد! اين چيست كه در دست من است؟ حضرت فرمودند: اي امير! خداوند با قدرت خود در دريا، ماهيان ريزي آفريده، بازهاي پادشاهان و خلفا آن را شكار مي‌كنند و پادشاهان آن را در كف مي‌گيرند، سلالهء نبوت را با آن، امتحان و آزمايش مينمايند.
مأمون از مشاهدهء اين وضع تعجبش افزون شد و گفت: حقا كه تو فرزند امام رضايي؟
يعني از فرزند آن بزرگوار، اين عجائب و شگفتي‌ها بعيد نيست.

" و او را طلبيد و مورد اعزاز و اكرام بسيار قرارداد، و پيوسته به خاطر فضل و علم و كمالي كه با وجود كمي سنش از او ظاهر مي‌شد، به او مهرباني مي‌كرد، سرانجام تصميم گرفت دخترش " ام الفضل " را به عقد او درآورد ".
" بني عباس " از شنيدن اين قضيه به فغان آمدند، زيرا مي‌ترسيدند كه كار حضرت جواد (عليه السلام) بدانجا بكشد كه كار پدرش، حضرت رضا (عليه السلام) كشيده بود، از اينرو دسته جمعي نزد مأمون آمده و گفتند: اي أمير المؤمنين تو را به خدا سوگند مي‌دهيم كه از تصميم خود، دربارهٔ تزويج ابن الرضا (عليه السلام) خودداري كني؟
" چون مأمون به آنان گفت كه محمد بن علي (عليه السلام) را به خاطر برتري در علم و دانش و حلم براي دامادي خود برگزيده است. عباسيان اين بار در اتصاف محمد (عليه السلام) با اين اوصاف مخالفت ورزيدند ".
آنگاه داستان يحيي بن اكثم را بازگو مي‌كند كه در بخش پيشين گذشت.
(1) به گفتهٔ " ابن حجر هيثمي ": " مأمون او را به دامادي خود انتخاب كرد. زيرا با وجود
1. الصواعق المحرقه، احمد بن حجر هيثمي، ص 204.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، بنو عباس (1)، يحيي بن أكثم (1)، الزوج، الزواج (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)
كمي سن، از نظر علم و آگاهي و حلم بر همهٔ دانشمندان برتري داشت ".
(1) 8. حافظ حسين كربلائي تبريزي (994 ه): دربارهٔ امام جواد (عليه السلام) مي‌نويسد: " حضرت امام أنام، وهمام أيام، وحبر مقدام، امام الامة، وارث علوم الائمة ومقتدي أهل السداد، محمد بن علي بن موسي التقي الجواد، عليهم صلوات رب العباد ".
مقتداي افاضل واعيان * پادشاه ممالك عرفان كه مرتبهٔ امامت و وصايت از آن حضرت به او رسيده، حالا شروع در ذكر آن حضرت مي‌شود، بدان كه حضرت امام محمد تقي (عليه السلام) امام نهم است از ائمهٔ اثني عشر و كنيت وي ابوجعفر (عليه السلام) بوده، او را ابوجعفر ثاني گويند ... فضائل و كرامات وي زياده از حد حصر است ".
از جمله، مشهور است كه در وقت وفات پدرش حضرت رضا (عليه السلام) در طوس، وي در مدينه بود، به طي أرض در طوس حاضر گشت و غسل وي داد و كفن در وي پوشانيد و نماز بر او گزارد و غايب شد ...
" ريان بن شبيب " روايت كرد كه " مأمون " خواست، دختر خويش " ام الفضل " را به نكاح حضرت امام محمد جواد (عليه السلام) درآورد، و اين

بر عباسيان، شاق مي‌نمود. " مأمون " گفت: من او را از آن جهت اختيار كرده ام كه افضل اهل زمان است با وجود صغر سن. گفتند: كودك است و چندان علم و معرفت ندارد. صبر كن كه علم بياموزد. گفت: من ايشان را از شما بهتر مي‌شناسم، ايشان اهل بيتي هستند كه علم ايشان از خداي تعالي بود، ايشان در علم به كسي محتاج نباشند و اگر خواهيد او را در فنون علوم امتحان كنيد تا شما را صدق دعوي من معلوم شود. گفتند: بگذار تا يكي را تعيين كنيم تا از وي مسأله پرسد. گفت: اين چنين باشد. به نزديك " يحيي بن أكثم " شدند. الخ.

" حافظ كربلائي " پس از نقل جريان " يحيي بن اكثم " و عاجز و ناتوان شدن او در مقابل امام جواد (عليه السلام) و تبديل شدن جلسهء مباحثه، به مجلس عقد، مي‌افزايد: اگر در ذكر فضائل و كمالات حضرت امام محمد تقي (عليه السلام) مشغول گرديم، كتابها بايد ساخت، از آن باز آمديم.

1. همان كتاب، ص 205.

(١٤٦٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، يحيي بن أكثم (2)، ريان بن شبيب (1)، الصّلاة (1)، الغسل (1)، الصبر (1)، الإختيار، الخيار (1)، الجود (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

اگر دولتمندي را سعادت، مساعدت نمايد و به زيارت آن حضرت مشرف شود، زيارت به نوعي كند كه مذكور شد و اين زيارت نامه را بخواند كه در كتاب زيارت مخصوص آن حضرت آورده اند بعد از زيارت جدش موسي كاظم (عليه السلام) ". (1) 9. سبط بن جوزي هم در كتاب " التذكرة " درباره آن حضرت مي‌گويد:

" محمد جواد (عليه السلام) در سال 195 هجري پا به عرصه حيات گذاشت و در سال 220 هجري به سن 25 سالگي جهان را ترك نمود. او در علم و تقوي و پرهيزكاري و سخاوت همانند پدر بزرگوارش و در مسير او بود. او با لقب مرتضي وقانع ملقب مي‌گرديد. وفاتش در بغداد صورت گرفت و در مقابر قريش كنار قبر نياي بزرگش امام موسي بن جعفر مدفون گرديد و هم اكنون مورد زيارت، علاقه مندان قرار مي‌گيرد ". (2) 10. علامه ابن صباغ مالكي در اين باره مينويسد:

" ابوجعفر محمد جواد (عليه السلام) در مدينه نوزدهم ماه رمضان، به سال 195 هجري متولد گرديد. از نظر نسب، عاليترين تبار را دارد، چون او فرزند علي فرزند موسي كاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر فرزند علي فرزند حسين فرزند علي بن ابيطالب (عليه السلام) مي‌باشد.

او در بغداد جهان را ترك گفت و عامل تبعيد و جلب او به بغداد، معتصم خليفه عباسي بود كه او را از مدينه به بغداد خواست. او با همسر خود ام

فضل دختر مأمون به بغداد وارد شد و تاريخ آن روز 28 محرم 220 بود كه در آخر ماه ذيقعده همان سال جهان را وداع گفت و در مقابر قريش كنار قبر نياي بزرگوارش، امام موسي بن جعفر مدفون گرديد.
هنگام رحلت 25 ساله بود.
همسرش در كاخ معتصم جزء حرم معتصم قرار گرفت. گفته مي‌شود كه او در اثر سم كشته شده است. فرزندانش به نام علي، موسي، فاطمه، امامه، دو پسر و دو دختر از او به
1. روضات الجنان كربلايي حسين ج 2، ص 279 - 382.
2. كتاب تذكرة الخواص ص 368، چاپ نجف.
(١٤٦٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، شهر رمضان المبارك (1)، مدينة بغداد (5)، موسي بن جعفر (2)، القبر (4)، الدفن (1)، النوم (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)

يادگار مانده است ". (1) 11. ابن تيميه مي‌گويد: " محمد فرزند علي ملقب به جواد (عليه السلام) از اعيان و بزرگان بني هاشم است. در سخاوت و بزرگواري شهرت تام دارد. او در سنين جواني در 25 سالگي رحلت نمود و سال وفات او 220 هجري بوده است ". (2) 12. دانشمند معاصر مرحوم سيد محمد هاشمي افغاني درباره آن بزرگوار مي‌گويد:

" معتصم در برابر عظمت علمي و روحي امام جواد (عليه السلام) نسبت به ملك و حكومت خود ترسناك شد. از اين رهگذر او را با همسر خود از مدينه به بغداد خواست تا تحت نظر خويش قرار دهد. سپس با دسيسه‌هاي او خواهرش أم الفضل او را مسموم ساخت، و در مقابر قريش كنار قبر جد بزرگوارش، امام موسي بن جعفر (عليه السلام) مدفون گرديد ". (3) امام جواد (عليه السلام) و ديگر مزاياي علمي 1. نبوغ علمي يا اشراقي:

يكي از امتيازات بزرگ و مهم پيشوايان معصوم، و رهبران معنوي و اجتماعي مردم، كمال درك و عقل آنان مي‌باشد. امام (عليه السلام) چون سرپرست دين و پيشواي سعادت و خوشبختي جهانيان است، لازم است كه به همهء مسائلي كه در دنيا و آخرت، سعادت افراد به آن پيوسته است، آشنايي داشته باشد چون پيشواي جاهل، از نظر هدايت عمومي الهي، معني و مفهومي در بر نخواهد داشت.

از اين رو در بيوگرافي و شرح حال هر كدام از آنان مي‌خوانيم كه ادراكات آنان، فوق ادراك عادي و معمولي بوده است و از جهت مراتب انديشه و فكر و هوش داراي ويژگيهاي مخصوص به خود بوده اند. دوران كودكي و طفوليت نيز مانع بروز اين نبوغ ذاتي و فروغ عقلي نبوده است. شواهد تاريخي كه حاكي از برتري علم و دانش و مراتب ادراكات عقلي

1 الفصول المهمه ص 448، ط الغري.

2 منهاج السنة ص 127.

3. ائمة الهدي، ص 165، چاپ قاهره.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، ابن تيمية (1)، بنو هاشم (1)، مدينة بغداد (1)، القبر (1)، الجهل (1)، الدفن (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

يادگار مانده است ". (1) 11. ابن تيميه مي‌گويد: " محمد فرزند علي ملقب به جواد (عليه السلام) از اعيان و بزرگان بني هاشم است. در سخاوت و بزرگواري شهرت تام دارد. او در سنين جواني در 25 سالگي رحلت نمود و سال وفات او 220 هجري بوده است ". (2) 12. دانشمند معاصر مرحوم سيد محمد هاشمي افغاني درباره آن بزرگوار مي‌گويد:
" معتصم در برابر عظمت علمي و روحي امام جواد (عليه السلام) نسبت به ملك و حكومت خود ترسناك شد. از اين رهگذر او را با همسر خود از مدينه به بغداد خواست تا تحت نظر خويش قرار دهد. سپس با دسيسه‌هاي او خواهرش أم الفضل او را مسموم ساخت، و در مقابر قريش كنار قبر جد بزرگوارش، امام موسي بن جعفر (عليه السلام) مدفون گرديد ". (3) امام جواد (عليه السلام) و ديگر مزاياي علمي 1. نبوغ علمي يا اشراقي:
يكي از امتيازات بزرگ و مهم پيشوايان معصوم، و رهبران معنوي و اجتماعي مردم، كمال درك و عقل آنان مي‌باشد. امام (عليه السلام) چون سرپرست دين و پيشواي سعادت و خوشبختي جهانيان است، لازم است كه به همهٔ مسائلي كه در دنيا و آخرت، سعادت افراد به آن پيوسته است، آشنايي داشته باشد چون پيشواي جاهل، از نظر هدايت عمومي الهي، معني و مفهومي در بر نخواهد داشت.
از اين رو در بيوگرافي و شرح حال هر كدام از آنان مي‌خوانيم كه ادراكات آنان، فوق ادراك عادي و معمولي بوده است و از جهت مراتب انديشه و فكر و هوش داراي ويژگيهاي مخصوص به خود بوده اند. دوران كودكي و طفوليت نيز مانع بروز اين نبوغ ذاتي و فروغ عقلي نبوده است. شواهد تاريخي كه حاكي از برتري علم و دانش و مراتب ادراكات عقلي

1 الفصول المهمه ص 448، ط الغري.

2 منهاج السنة ص 127.

3. ائمة الهدي، ص 165، چاپ قاهره.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، ابن تيمية (1)، بنو هاشم (1)، مدينة بغداد (1)، القبر (1)، الجهل (1)، الدفن (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

آنان مي‌باشد، بسيار است. به عنوان نمونه به چند مورد از افادات علمي امام جواد (عليه السلام) در دوران زندگي كوتاه مدتش، مي‌پردازيم:
هنگامي كه از شكار برميگشت و داستان برخورد او با مأمون كه گذشت.
سخناني كه امام جواد (عليه السلام) در سن نه و ده سالگي به مأمون گفت، شايسته يك طفل يازده ساله نيست و به سخنان مرد جهان ديده و درس خوانده شباهت دارد كه از مسائل رواني و قوانين حقوقي و جزايي اطلاع كامل داشته باشد تا بتواند مسائل را به خوبي تحليل نمايد. و چون چنين مكتب و كلاسي، وجود نداشت به آساني پي مي‌بريم كه در كلاس الهي و مكتب آسماني تعلم ديده اند و علوم و معارف آنان: علم الهي ولدني مي‌باشد.
اين گونه قضايا را جز در پرتو امدادهاي غيبي و عنايات خاص الهي كه در حق پيشوايان مبذول داشته است، نمي‌توان توجيه و تفسير نمود. اغلب مورخين نوشته اند كه داستان ازدواج امام (عليه السلام) با ام الفضل صبيبه مأمون با تشويق و اصرار مأمون پس از اين معارفه و آشنايي صورت گرفت و امام جواد (عليه السلام) از آن پس مورد تعظيم و تكريم و احترام مأمون قرار گرفت و از علوم و دانش او بهره‌ها برد.
2. مذاكره فقهي با رئيس ديوان عالي بغداد:
در تشكيلات خلفاي عباسي، عده اي از منتسبين علم و دانشمندان فنون مختلف وجود داشتند كه علم و دانش خود را به قيمت نازل و بهاي اندكي، در برابر ماديت فروخته و خود را در قيد و بند ماديت و رياست طلبي گرفتار ساخته بودند و بر خلاف اقتضاي طبع، علم و دانش دوستي كه آدمي را به نورانيت و معنويت مي‌كشاند، آنان هر روز به سوي تاريكي وظلمت و به غرقاب ماديت نزديكتر مي‌شدند. يكي از آنان قاضي القضاة بغداد و به تعبير امروز، رئيس ديوان عالي كشور اسلامي آن روز، يعني " يحيي بن اكثم " بود.
او در فساد اخلاق و مراتب رذائل نفساني مشهور و معروف شهر بود. (1)
1. مروج الذهب ج 4، ص 21.
(١٤٦٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، يحيي بن أكثم (1)، مدينة بغداد (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)
عباسيان با خاندان علوي و دودمان پاك رسالت، كينه و عداوت مخصوص در دل داشتند و هرگز راضي به عظمت و پيشرفت و محبوبيت آنان نبودند و از طرفي محض اصول كشورداري وسياست و با توجه به موقعيت و

مقام اين خاندان كه در قلوب مسلمانان به خصوص ايرانيان وجود داشت، خود را ناچار مي‌ديدند هر چند به صورت ظاهر هم بوده باشد در تكريم و تعظيم رجال نخبه و سر دودمانهاي آنان، نهايت سعي و كوشش خود را به كار گيرند، تا از مزاياي مادي و معنوي اين عمل در استحكام بخشيدن به پايه‌هاي حكومت خود، بهره برداري نمايد، آنچنان كه مأمون در حق امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (عليه السلام) انجام داد.
از اين رهگذر بود كه پس از رحلت امام رضا (عليه السلام)، فردي را شايسته تر از امام جواد (عليه السلام) سراغ نداشت كه مورد محبت و شايستهء خدمات خود قرار دهد. پس از مشاهده و آزمايش لياقت و استعداد و محبوبيت علمي و فاميلي او، درصدد برآمد كه دختر خود ام الفضل را به عقد او درآورد و در اين تصميم با مخالفت عباسيان روبرو گرديد كه چنين وصلت را تجويز نمي‌كردند. مأمون براي محكوم كردن آنان دست به يك سياست محترمانه زد كه عباسيان خود به خود پي به عظمت و لياقت و شايستگي علمي امام جواد (عليه السلام) ببرند و از ته دل نسبت به اين امر اعتراف نمايند و رضايت قلبي دهند. از اينرو مجلسي ترتيب داد كه در آن، از دانشمندان و علماي بغداد دعوت به عمل آورد كه در رأس آنان، رئيس ديوان عالي كشور يحيي بن اكثم بود كه از طرف عباسيان مسئول سؤال پيچ كردن امام جواد (عليه السلام) بود، و مي‌خواست شخصيت پيشواي نهم را در همان ايام جواني فرو بشكند و از پيشرفت او در آينده ممانعت كند.
مجلس ترتيب داده شد ...
يحيي در صدر مجلس بغل دست مأمون قرار گرفت و امام جواد (عليه السلام) كه هنوز در سن و سال جواني بود، در يك طرف ديگر مأمون قرار داشت. يحيي بن اكثم رو به مأمون كرد و گفت: " آيا أمير المؤمنين اجازه مي‌فرمايند كه يك مسألة فقهي از ابوجعفر (عليه السلام) سؤال
(١٤٦٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (5)، يحيي بن أكثم (2)، مدينة بغداد (1)
كنم؟ " مأمون گفت: " بهتر است از خودشان كسب اجازه نماييد ".
يحيي رو به امام نمود و عرض كرد: " آيا اجازه مي‌فرماييد كه سؤالي دربارهء فقه از شما بنمايم؟ " امام فرمودند: " هر چه دلتان خواست بپرسيد ".
رئيس ديوان عالي بصره پرسيد: " فدايت گردم، چه مي‌فرماييد در مورد شخص احرام دار كه مرتكب عمل شكار شده باشد؟ " امام فرمودند: " قبلا توضيح دهيد كه او در چه كيفيت و در چه شرايطي قرار داشته است،

آيا او در خارج از محيط حرم، شكار كرده است يا در خود محيط حرم؟ (1)
آيا او عالم به مسألة بوده است يا ناآشنا به مسألة؟
آيا كشتن او عمدي و از روي اراده بوده است، يا خطايي و سهوي؟
آيا شكار كننده برده بوده يا آزاد؟
آيا اين شكار او، نخستين بار بوده است يا تكراري و چندمين بار؟
آيا شكار او از پرندگان بوده است يا غير آن؟
آيا شكار او بچه سال بوده است يا بزرگ سال؟
آيا شكار كننده اصرار بر عمل خود داشت يا نادم و پشيمان بود؟
آيا عمل شكار او، شب هنگام واقع شده است يا در روز روشن؟
آيا احرام شكار كننده، براي حج تمتع بوده است يا عمره؟
هر كدام از اين فروع از ديدگاه فقهي، داراي حكم خاصي است كه قبلا بايد سؤال روشن گردد ".
قاضي القضاة كشور كه در برابر يك سؤال، خود را با انبوهي از سؤالات مختلف فقهي،
1. چهار فرسخ از اطراف شهر مكه داخل در محيط حرم است، كه از نظر مسائل حج حريم كعبه محسوب مي‌گردد.
(١٤٦٧)
صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، الحج (2)، مدينة مكة المكرمة (1)

رو به رو ديده بود بسيار مضطرب گرديد. او كه مي‌خواست با يك مسألة امام (عليه السلام) را سؤال پيچ كند و شخصيت او را در هم شكند، ناگهان خود را در غرقابي از پرسشهاي گيج كننده رو به رو مي‌يافت، زبانش بند آمد و عجزش آشكار گرديد، از پاسخ فرو ماند و دانشمندان و فقهاي حاضر در مجلس هم به احترام قاضي، سكوت اختيار كردند.
مأمون پيروزي پيشواي نهم را افتخار خود دانست و به درگاه ايزدي شكر و سپاس نمود. رو به مجلسيان گفت: " اين است همان ابن الرضا كه نمي‌خواستيد او را بشناسيد آيا اين آشنايي كافي است كه ديگر بار، لب به سخن اعتراض آميز باز نكنيد؟ " (1) مأمون رو به امام كرد و تقاضا نمود كه جواب سؤالات فقهي را خودتان بيان فرماييد تا همگان استفاده كنيم.
پيشواي نهم با بيان شيواي خود، پاسخ تمام سؤالاتي را كه قاضي القضاة از حل آنها عاجز مانده بود و مي‌خواست به وسيلهء آن اعتبار پيشواي عاليقدر را در هم بشكند، براي همهء مجلس نشينان آشكار ساخت:
پاسخ سؤالات فقهي امام جواد (عليه السلام) در توضيح فروع مختلف مسألة چنين فرمودند:
" اگر شخص محرم، شكار را در خارج از محدودهء حرم انجام و شكار از پرندگان و بزرگ باشد، كفاره آن يك گوسفند است.
اگر در داخل حرم، مرتكب شود، كفاره آن دو برابر خواهد بود.
اگر بچه پرنده اي را در خارج از حرم شكار كند، او بايد كه يك بره، تازه از شير گرفته اي كه از شير باز شده باشد، كفاره دهد در صورتي كه در داخل حرم، صيد نمايد، يك بره از شير گرفته شده را و قيمت پرنده را نيز بايد بپردازد.
اگر حيوان شكار شده، الاغ وحشي باشد، كفاره آن گاو است.
اگر شتر مرغ باشد، كفاره آن يك شتر است.
اگر آهو باشد، يك گوسفند كفاره دارد.
1. حلية الابرار بحراني ص 404.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإختيار، الخيار (1)، الصيد (1)

اگر هر كدام از اينها را در حرم بكشد، كفاره‌ء آن دو برابر مي‌شود كه هدي رسيده به حرم باشد و به كعبه سوق داده شود. اگر احرام او براي حج باشد، قرباني بر او واجب گردد كه مي‌بايست در مني نحر كند. و اگر احرام او، براي عمره باشد در مكه نحر مي‌كند. كفاره‌ء شكار، نسبت به عالم و جاهل مساوي است ولي در صورت عمد بر مرتكب شونده، گناه دارد، ولي در صورت خطا، گناه از او برداشته شده است. كفاره فرد آزاده بر عهده‌ء خود اوست، ولي كفاره برده بر عهده مولاي اوست. بر فرد صغير، كفاره واجب نيست، كفاره او بر عهده‌ء ولي اوست. فردي كه اظهار ندامت و پشيماني كند، با اين عمل او گناه از او برداشته مي‌شود، ولي فردي كه اصرار بر ادامه شكار، داشته باشد به سزاي عمل خود مي‌رسد ". (1) عجز و سكوت هنگامي كه امام جواد (عليه السلام) از توضيح شقوق و فروع مختلف مسألة، فارغ گرديد و با تحير و اعجاب اهل مجلس رو به رو شد، مأمون از امام درخواست نمود كه مسألة اي از قاضي القضات سؤال فرمايند تا مورد استفاده‌ء همگان واقع گردد.

امام (عليه السلام) با كراهت تمام از او پرسيد: آماده هستيد اگر سؤالي شد پاسخ دهيد؟

او با ناراحتي گفت:

" اين اختيار با شماست، فدايت گردم! شما سؤال فرماييد، اگر از عهده‌ء آن برنيامدم، همچنان از درياي بي كران دانش شما، بهره‌مند خواهم شد ".

پيشواي نهم (عليه السلام) لب به سخن بازگشودند و فرمودند، خوب فكر كنيد:

" مردي در طليعه‌ء خورشيد به زني نگاه كرد، آن نگاه بر وي حرام بود، در چاشت روز باز بر همان زن نگاه كرد در صورتي كه نگاهش حلال بود، در هنگام ظهر، نگاه اين مرد بر همان زن افتاد، ولي نگاهش حرام بود، هنگام نماز عصر باز به همان زن، نگاه كرد و اين نگاه او حلال بود، اما غروب هنگام، ديگر نتوانست آن زن را ببيند، زيرا نگاهش بر او حرام بود، در

1. هر كدام از اين فروع مسائلي در بردارد كه در فقه به صورت مبسوط بيان شده است. طالبين تفسير مي‌توانند به منابع اصلي فقه و مناسك حج فقهاي اسلام مراجعه نمايند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، الإختيار، الخيار (1)، الجهل (1)، الحج (2)

نيمه شب، همين زن براي آن مرد، حلال بود اما به وقت نماز صبح، آن نگاه حرام شد و در سپيدهء دم اين حرمت، شكست و زن بر آن مرد حلال شد.
حال بفرماييد، تصوير فرضي اين مسألة چگونه است، اين زن و مرد در چه شرايطي از نظر شرعي حلال و تحت چه ضوابطي بر همديگر حرام مي‌گردند؟ " قاضي القضات دربار خليفه، در همان آغاز كار به عجز خود اعتراف كرد، و بي درنگ اظهار داشت: " نمي‌دانم و به جواب راهي نمييابم. پس از اندكي تأمل و مكث از پيشواي نهم خواهش كرد كه اين مسألة را خود تشريح فرمايند ".
پاسخ سوالات امام (عليه السلام) فرمودند: " ساده است، اين زن، كنيز كسي بود، مردي در آغاز روز نگاهش كرد طبعا اين نگاه حرام بود. وقتي آفتاب به موقع چاشت رسيد، اين مرد، كنيز را از مالكش خريد در اين وقت، نگاه او بر كنيزش حلال بود. به هنگام ظهر، كنيز را آزاد ساخت، نگاهش از نو بر او حرام گرديد. اما هنگام نماز عصر، كنيز آزاد شده را به عقد خود درآورد حالا زنش بود و نگاهش بر او حلال بود. به وقت نماز مغرب، اين مرد زن خود را " ظهار " (1) كرد و بر او حرام گرديد. به هنگام نماز عشا، كفارهء ظهار را پرداخت و زن بر او حلال شد، ولي نيمه شب او را طلاق داد و براي چهارمين بار، بر او حرام گرديد. سپيده دم فردا از طلاق خود، پشيمان گرديد و به زن رجوع كرد، و زن مجددا بر او حلال گرديد ".
١. ظهار: نوعي قهر كردن شوهر از زن است كه با اين لفظ به او اعلام ناآشتي ميكند " تو بر من مانند پشت مادر من هستي " يا تو به جاي خواهر من هستي يعني به تو به چشم مادر و خواهري نگاه ميكنم در صورتي كه اين گفتار در حضور دو شاهد عادل باشد و حائز شرايطي باشد كه در فقه بحث شده است زن حرام ميشود: " از شرائطي كه در ظهار گفته شده است اين است كه علاوه بر مكلف و مختار و صاحب تصميم جدي بودن مرد، زن در طهري كه نزديكي صورت نگرفته باشد واقع گردد و شرائط طلاق در او جمع باشد و قصد آزار و لجاجت در ميان نباشد. با ظهار زن بر مرد حرام ميگردد مگر آنكه كفاره بپردازد. كفاره ظهار آزادي يك برده است. براي تفصيل بيشتر به كتابهاي تبصرة المتعلمين ج 2، ص 58، كتاب " شرح لمعه " و كتاب " اسلام و آراء و عقائد بشري " مراجعه گردد.
(١٤٧٠)
صفحهمفاتيح البحث: الشهادة (1)

هنگامي كه پاسخ سؤالات داده شد، مأمون به شعف و خوشحالي افتاد، رو به خاندان عباسي كه همه پسر عموهاي او بودند، گفت: " آيا سزاوار است كه از چنين شخصيت عالم و دانا بگذريم؟ آيا كسي از شما ميتوانست، پاسخ اين مسائل را از ديدگاه فقهي همانند او بيان كند؟ " همگي اعتراف كردند كه تشخيص مأمون در انتخاب امام (عليه السلام)، بيجهت نبوده است. مأمون افزود، دودمان اهل بيت (عليه السلام)، علم و دانش آنان ارتباطي به سن و سال آنان ندارد دانش آنان از سرچشمه وحي گرفته ميشود، آيا نميدانيد پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله)، علي (عليه السلام) را به اسلام دعوت نمود و اسلام او را پذيرفت، در صورتي كه بيش از ده سال نداشت؟

با حسن (عليه السلام)، و حسين (عليه السلام) آن دو كودك خردسال، بيعت انجام داد در صورتي كه سن آنان پايين‌تر از شش سالگي بود، و جز آنان از هيچ كدام از كودكان بيعت نپذيرفت.

ازدواج فرداي آن جلسه بود كه مأمون (عليه السلام)، شخصيت‌هاي برجسته و دانشمندان و رجال لشكري و كشوري را فراخواند و مجلس باشكوهي، ترتيب داد و مراسم عقد دختر خود " ام الفضل " را با امام جواد (عليه السلام) انجام داد. امام جواد (عليه السلام) در همان سالي كه با دختر مأمون، عروسي كرد از بغداد به مدينه بازگشت و تا سال 220 در مدينه مي‌زيست تا حكومت به دست معتصم افتاد.

معيار شناخت حديث صحيح در يكي از مجالس مناظره كه فراوان در حضور مأمون تشكيل مي‌يافت، يكي از علماي درباري براي توليد عداوت و كينه در قلوب عده كثيري از حضار مجلس نسبت به ساحت امام جواد (عليه السلام) از امام (عليه السلام) سؤال كرد چه مي‌فرماييد، در مورد آن حديثي كه درباره‌ء يكي از ياران نزديك رسول خدا (صلي الله عليه وآله) وارد شده است و مي‌گويد:

" جبرييل بر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نازل گرديد و عرض كرد اي رسول خدا (صلي الله عليه وآله)! خداوند متعال تو را سلام مي‌رساند، و مي‌فرمايد از يكي از ياران خود بپرس كه خداوند متعال از تو راضي

(١٤٧١)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما

السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مدينة بغداد (1)

هنگامي كه پاسخ سؤالات داده شد، مأمون به شعف و خوشحالي افتاد، رو به خاندان عباسي كه همه پسر عموهاي او بودند، گفت: " آيا سزاوار است كه از چنين شخصيت عالم و دانا بگذريم؟ آيا كسي از شما ميتوانست، پاسخ اين مسائل را از ديدگاه فقهي همانند او بيان كند؟ " همگي اعتراف كردند كه تشخيص مأمون در انتخاب امام (عليه السلام)، بيجهت نبوده است. مأمون افزود، دودمان اهل بيت (عليه السلام)، علم و دانش آنان ارتباطي به سن و سال آنان ندارد دانش آنان از سرچشمه وحي گرفته ميشود، آيا نميدانيد پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله)، علي (عليه السلام) را به اسلام دعوت نمود و اسلام او را پذيرفت، در صورتي كه بيش از ده سال نداشت؟

با حسن (عليه السلام)، و حسين (عليه السلام) آن دو كودك خردسال، بيعت انجام داد در صورتي كه سن آنان پايين‌تر از شش سالگي بود، و جز آنان از هيچ كدام از كودكان بيعت نپذيرفت.

ازدواج فرداي آن جلسه بود كه مأمون (عليه السلام)، شخصيت‌هاي برجسته و دانشمندان و رجال لشكري و كشوري را فراخواند و مجلس باشكوهي، ترتيب داد و مراسم عقد دختر خود " ام الفضل " را با امام جواد (عليه السلام) انجام داد. امام جواد (عليه السلام) در همان سالي كه با دختر مأمون، عروسي كرد از بغداد به مدينه بازگشت و تا سال 220 در مدينه مي‌زيست تا حكومت به دست معتصم افتاد.

معيار شناخت حديث صحيح در يكي از مجالس مناظره كه فراوان در حضور مأمون تشكيل مي‌يافت، يكي از علماي درباري براي توليد عداوت و كينه در قلوب عده كثيري از حضار مجلس نسبت به ساحت امام جواد (عليه السلام) از امام (عليه السلام) سؤال كرد چه مي‌فرماييد، در مورد آن حديثي كه دربارهء يكي از ياران نزديك رسول خدا (صلي الله عليه وآله) وارد شده است و مي‌گويد:

" جبرييل بر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نازل گرديد و عرض كرد اي رسول خدا (صلي الله عليه وآله)! خداوند متعال تو را سلام مي‌رساند، و مي‌فرمايد از يكي از ياران خود بپرس كه خداوند متعال از تو راضي

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مدينة بغداد

(1)
و خشنود است، آيا تو هم از او راضي هستي؟ " امام جواد (عليه السلام) با توجه به موقعيت خاص محفل فرمودند: " من منكر فضيلت آن صحابي كه مي‌فرماييد، نيستم ولي بر گويندهء اين خبر لازم است به آن حديثي كه پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) در حجة الوداع، فرمودند توجه داشته باشد، جايي كه مي‌فرمايند: " دروغگويان و خبرسازان زياد شده اند و در آينده نيز زيادتر خواهند شد. بدانيد هر آنكه حديث دروغي را به من نسبت دهد، جايگاه او آتش است. معيار تشخيص حديث صحيح از غير آن، اين است كه آن را بر قرآن مجيد و سنت مسلم من عرضه كنند، اگر با آن دو مخالفت كرد، رد كنيد و كنار بزنيد ".
حديثي را كه شما نقل كرديد با كتاب خدا سازگار نيست. قرآن مي‌فرمايد: " انسان را ما آفريده ايم و از آنچه در قلب او، خطور مي‌كند آگاهي داريم ". (1) و در مورد ديگر مي‌فرمايد: " ما به انسان نزديك تر از شاهرگ گردن او هستيم ". (2) آيا بر چنين آفريدگار دانا و آگاه، خشنودي و رضايت خاطر يا نارضايي آن صحابي مكتوم مانده است تا نيازمند سؤال از آن صحابي گردد؟ اين امر نسبت به پروردگار عالم، محال و غير ممكن است ". (3) امام جواد (عليه السلام) با محكوم ساختن طرف، يك قانون كلي و عمومي نيز در اختيار شنوندگان قرار داد كه پايه و اساس آن، مستند به قرآن مجيد و سنت و راه و رسم پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بود، و هيچ كدام از حضار مجلس را ياراي مخالفت با آن دو سند نبود به اين ترتيب با حفظ اصالت مرام، طرف را نيز مجاب و محكوم ساخت.
وي دوباره از امام (عليه السلام) پرسيد: " مي‌گويند قدر و منزلت شيخين در روي زمين همانند جبراييل و ميكاييل در آسمان‌ها است. آيا اين حديث صحت دارد؟ "
1. " و لقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ".
2. " و نحن اقرب اليه من حبل الوريد ".
3. ناسخ التواريخ ج 1، ص 255، چاپ اسلاميه.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، حجة الوداع (1)

ابوجعفر ثاني (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: " اين حديث نيز مورد تأمل و نظر است، چون جبراييل و ميكاييل هر دو از فرشتگان مقرب درگاه الهي هستند كه هميشه در اطاعت امر پروردگار به سر مي‌برند و لحظه‌اي به معصيت و نافرماني او نپرداخته اند، ولي آن دو شخص هر چند اسلام آوردند، ولي مدتي در شرك و بت پرستي بودند، بلكه اكثر مدت عمر آنان در بت پرستي سپري شده است. پس چگونه ممكن است اين دو، قابل مقايسه و تطبيق باشند؟ " آخرين بار، او از امام پرسيد چه مي‌فرماييد، دربارهء مطلبي كه روايت مي‌كنند:
" شيخين، آقايان پيران و سالخوردگان بهشتي هستند؟ " امام در پاسخ فرمودند: " اهل جنت همگي در سنين جواني و نشاط به سر مي‌برند، در ميان آنان پير و سالخورده پيدا نمي‌شود تا آنان سروران پيران بهشتي بوده باشند و اين حديث را بني اميه براي معارضه با گفتار رسول خدا (صلي الله عليه وآله) جايي كه مي‌فرمايند: " حسن (عليه السلام) و حسين (عليه السلام) سروران جوانان بهشتي هستند ". جعل نموده اند.
به اين ترتيب امام با كجرويها وكج انديشي‌هاي رائج، مبارزه علمي نمود بي آنكه خطري او را تهديد نمايد، يا گرفتار، امواج تعصبات بي جا گردند.
سي هزار مسئله هنگام رحلت امام رضا (عليه السلام)، فرزند برومندش در سن خردسالي و كودكي بود و در مدينه زندگي مي‌كرد. پاره اي از شيعيان در بغداد و ديگر شهرها، به علت صغر سن آن حضرت به عنوان امام به ترديد و شبهه افتادند و جمعي از شيعيان مانند: ريان بن صلت، صفوان بن يحيي، محمد بن حكم و يونس بن عبد الرحمن و جمع ديگري از علما و افاضل شيعه تصميم گرفتند كه هنگام حج به حضور او شرفياب گردند و از نزديك تماس پيدا كنند.
سيد مرتضي در عيون المعجزات مي‌گويد: " بيش از هشتاد نفر از فقهاي بغداد و شهرهاي ديگر، هنگام سفر حج روي اين تصميم، به مدينه عازم شدند و در منزل معروف
(١٤٧٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، صفوان بن يحيي (1)، بنو أمية (1)، مدينة بغداد (2)، الحج (2)

امام صادق (عليه السلام) به محضر امام جواد (عليه السلام) شرفياب گرديدند سؤالات و مطالب علمي متعددي از او پرسش كردند و به پاسخهاي قانع كننده اي نائل آمدند، بدين ترتيب شبهه و ترديد از آنان زائل گرديد و به مرحلهء يقين رسيدند ". (1) و شايد آنچه معروف است كه امام (عليه السلام) در يك مجلس يا در عرض چند روز، سي هزار مسألة از غوامض مسائل آن روز را بيان داشتند، ناظر به اين جلسات باشد كه امام (عليه السلام)، اصول مطالب وامهات آن را بيان فرموده اند كه صدها مسألة از آن متفرع مي‌گرديد.
تربيت شاگردان در كتابهاي جوامع اصول وفقه، احاديث و روايات فراواني از وجود مبارك امام ابوجعفر ثاني (عليه السلام) نقل شده است كه مسائل گوناگون فقهي مورد سؤال و جواب واقع شده است كه در ابواب متفرق، مورد استناد فقها، واقع گرديده است، و قسمتي از اين گونه احاديث را در كتابهاي اصول چهارگانه " كافي "، " تهذيب "، " استبصار " و " من لا يحضره الفقيه " و ديگر جوامع حديثي، مضبوط است و همچنين در كتابهاي رجال ودرايه اصحاب و شاگرداني را ياد كرده اند كه در مكتب تربيتي آن بزرگوار، پرورش يافته اند كه امروز مورد استناد فقهاي ما قرار مي‌گيرد.
اين روايتگران و شاگردان را، ميتوان از لا به لاي كتابهاي احكام، تراجم، تفاسير، و اديان بيرون آورد و به مقام معرفي آنان پرداخت.
در ميان اصحاب و ياران او افرادي مانند:
احمد بن محمد بن ابي نصر بزنطي، احمد بن محمد بن عيساي اشعري، احمد بن محمد بن خالد برقي، ايوب بن نوح، احمد بن اسحاق بن سعد اشعري، ابراهيم بن مهزيار اهوازي، ابو هاشم جعفري وجود داشتند كه هر كدام در جايگاه خود از منزلت و اعتبار خاصي برخوردار بودند. علاوه بر آن ها، شاگردان و راويان ديگري نيز داشته اند كه به كسب علم و دانش و نقل روايت از آن بزرگواران مي‌پرداختند.
1. حلية الابرار ج 2، ص 400 و منابع ديگر.
(١٤٧٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (1)، أحمد بن محمد بن أبي نصر (1)، إبراهيم بن مهزيار (1)، أحمد بن إسحاق بن سعد (1)، أيوب بن نوح (1)، أحمد بن محمد (1)، محمد بن خالد (1)
مرحوم مجلسي: در توجيه اين مطلب كه آن حضرت در يك مجلس، چطور

به سي هزار مسأله جواب فرموده است، چند وجه نقل مي‌كند: از جمله اين كه ممكن است در خاطر انبوه حاضران، بيشتر سوالات يكسان بوده است، چون به بعضي جواب داده است، همه ي آنها براي اهل مجلس روشن شده است و يا اشاره است به آن كه از كلمات مختصر امام (عليه السلام)، آن مقدار مسائل، استنباط مي‌گرديد.
سيد مرتضي علم الهدي رضوان الله عليه در عيون المعجزات نقل كرده است: چون حضرت رضا (عليه السلام) از دنيا رفت، سن امام جواد (عليه السلام) هفت سال بود، در بغداد و شهرهاي ديگر اختلاف به وجود آمد، بزرگان شيعه از قبيل: ريان بن صلت، صفوان بن يحيي، محمد بن حكيم، عبد الرحمان بن حجاج، يونس بن عبد الرحمان و جماعت ديگري در خانه عبد الرحمان بن حجاج در " بركهء زلول " جمع شده و بر رحلت امام ثامن گريه مي‌كردند، و بزرگي مصيبت بر آنها سنگيني مي‌نمود.
يونس بن عبد الرحمان گفت: از گريه و زاري دست برداريد، مطلب اساسي اين است كه در مسائل به كدام كس، رجوع بكنيم تا اين (ابوجعفر (عليه السلام)) بزرگ بشود؟!
در اين موقع ثقهء جليل القدر، ريان بن صلت به پا خاست و از حلقوم يونس گرفت و مرتب او را مي‌زد و مي‌گفت: براي ما ايمان اظهار مي‌كني و در باطن شك و شرك داري؟
اگر فرمان امامت او، از جانب خداست، در اين صورت، اگر طفل يكروزه هم باشد مانند پير مرد كهنسال و پير مرد است و اگر از جانب خدا نباشد، هزار سال هم عمر كند، مانند يك فرد عادي است، بايد در اين سخن دقت كرد، حاضران شروع به توبيخ يونس بن عبد الرحمان كردند.
در آن وقت، ايام حج نزديك مي‌شد، از فقهاء و علماء بغداد و ساير شهرها، هشتاد نفر گردهم آمده، به قصد حج حركت كردند، اول به مدينه آمدند تا به خدمت امام جواد (عليه السلام) برسند. پس از ورود به مدينه در خانه امام صادق (عليه السلام) گرد آمدند كه خالي بود، روي بساط بزرگي نشستند، عبد الله بن موسي محضر آنها آمد و در صدر مجلس نشست، يك نفر به پا

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، يونس بن عبد الرحمان (2)، عبد الله بن موسي (1)، صفوان بن يحيي (1)، مدينة بغداد (2)، عبد الرحمان (3)، الحج (2)
خاست و گفت: اين پسر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است هر كه سؤالي دارد بكند، از وي سؤالاتي شد كه بر خلاف، جواب داد، اين كار، حاضران را در حيرت واندوه فرو برد، فقهاء برخاسته و قصد رفتن كردند و

گفتند: اگر ابو جعفر (عليه السلام) جوابها را مي‌توانست بدهد، اين همه، جواب خلاف از عبد الله بن موسي بروز نمي‌كرد!!

در اين وقت از صدر مجلس دري گشوده شد و غلامي موفق نام، وارد مجلس گرديد و گفت: اين ابو جعفر (عليه السلام) است كه مي‌آيد، همه به پا خاستند و از وي استقبال كرده و سلام دادند، امام صلوات الله عليه داخل شد، دو پيراهن به تن داشت و عمامه اي كه دو طرفش آشكار بود به سر گذاشته بود، آن حضرت نشست مردم همه ساكت شدند.

منادي قبلي به پا خاست و از امام سؤالاتي نمود: حضرت جواب درستي دادند، همه شاد شدند و بر او دعا كردند و ثنا گفتند، عرض كردند: عموي شما، عبد الله چنين و چنان جواب مي‌گفت.

فرمود: لا إله إلا الله اي عمو! بزرگ است نزد خدا كه فردا پيش او ايستاده باشي و بگويد: چرا به بندگان من، آنچه نمي‌دانستي، فتوا دادي در صورتي در ميان امت، داناتر از تو وجود داشت؟

روايت شده: عمر بن فرج رخجي (حاكم مدينه) به آن حضرت گفت: شيعيان شما مدعي هستند كه شما وزن همهء آب دجله را مي‌دانيد؟ در آن وقت در كنار دجله بودند، حضرت فرمودند: آيا خدا مي‌تواند اين علم را به پشه اي بياموزد يا نه؟ گفت: آري، امام (عليه السلام) فرمودند: من در پيش خداي تعالي، از پشه و از اكثر مخلوقاتش، محترمتر هستم. (1) جود و بخشش آن بزرگوار آنچنان كه گذشت، بذل و بخشش و احسان در راه خدا، يكي از امتيازات و خصوصيات اصلي اين خاندان كرم است كه در مواقع متعدد از آنان سرميزند. آنان در جلب رضا و

1. بحار الانوار ج 50، ص 100.

خشنودي پروردگار عالم، از صرف هر نوع امكانات مالي و رفاهي، به نيازمندان و مستحقين واقعي، مضايقه و كوتاهي نداشته اند. اصولا مال و ثروت از نظر آنان، معناي ويژه اي دارد كه با مفهوم عادي آن، در ميان مردم، تفاوت اساسي دارد. آنان مال و ثروت را در حدي قبول داشتند كه بتوانند به وسيلهء آن، گرهي از مشكلات زندگي ديگران را بگشايند يا توسط آن، ذخيره اي براي آخرت وتكميل معنويت خود، اندوخته باشند. مگر بزرگ اين خاندان، علي (عليه السلام) نبود كه در راه خشنودي پروردگار، سه شبانه روز با اهل بيت (عليه السلام) خود، با شكم گرسنه، روزه دار بود تا درخواستهاي فقير و يتيم و اسير را فراهم سازد؟ در زندگي هر كدام از پيشوايان معصوم، چنين بخششها و گذشتها ثبت گرديده است كه بررسي زندگي هر كدام از آنان، بهترين گواه مدعاي ما است و اين امر در مورد شخصيتي كه اكنون، در ترسيم گوشه اي از چهرهء او هستيم، مصداق كامل دارد و عنوان دومي " جواد " بر اثر تكرار و مشاهدهء اين عمل، نشانگر اين حقيقت بارز مي‌باشد، اينك به عنوان نمونه به چند مورد از بذل و بخشش ايشان، اشاره مي‌گردد.

عائدات وقف " كليني " از علي بن ابراهيم و او از پدرش نقل مي‌كند: " كه در محضر امام جواد (عليه السلام) بودم كه " صالح بن محمد بن سهل " متولي اوقاف قم، وارد محضر امام (عليه السلام) گرديد (او از طرف امام (عليه السلام) متولي اوقافي بود كه به نام امام (عليه السلام) وقف شده بود) و به عرض رساند:

" سرور من! مرا در مقابل ده هزار درهم از عائدات وقف، حلال فرماييد، چون آن را در راه نفقهء اهل و عيال خود، خرج كرده ام. امام (عليه السلام) با گشاده رويي فرمودند: شما را از پرداخت آن معاف مي‌دارم ". (1) به قدر مروت!

علي بن عيسي اربلي در كشف الغمه مي‌نويسد: " مردي به حضور امام (عليه السلام) رسيد و عرض كرد كه: خواهشمند است، مرا به اندازهء مروت خودتان احسان نماييد! "

1. كافي ج 1، ص 548.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، علي بن إبراهيم (1)، علي بن عيسي (1)، صالح بن محمد (1)، الجود (1)، النوم (1)

خشنودي پروردگار عالم، از صرف هر نوع امكانات مالي و رفاهي، به نيازمندان و مستحقين واقعي، مضايقه و كوتاهي نداشته اند. اصولا مال و ثروت از نظر آنان، معناي ويژه اي دارد كه با مفهوم عادي آن، در ميان مردم، تفاوت اساسي دارد. آنان مال و ثروت را در حدي قبول داشتند كه بتوانند به وسيلهء آن، گرهي از مشكلات زندگي ديگران را بگشايند يا توسط آن، ذخيره اي براي آخرت وتكميل معنويت خود، اندوخته باشند. مگر بزرگ اين خاندان، علي (عليه السلام) نبود كه در راه خشنودي پروردگار، سه شبانه روز با اهل بيت (عليه السلام) خود، با شكم گرسنه، روزه دار بود تا درخواستهاي فقير و يتيم و اسير را فراهم سازد؟ در زندگي هر كدام از پيشوايان معصوم، چنين بخششها و گذشتها ثبت گرديده است كه بررسي زندگي هر كدام از آنان، بهترين گواه مدعاي ما است و اين امر در مورد شخصيتي كه اكنون، در ترسيم گوشه اي از چهرهء او هستيم، مصداق كامل دارد و عنوان دومي " جواد " بر اثر تكرار و مشاهدهء اين عمل، نشانگر اين حقيقت بارز مي‌باشد، اينك به عنوان نمونه به چند مورد از بذل و بخشش ايشان، اشاره مي‌گردد.
عائدات وقف " كليني " از علي بن ابراهيم و او از پدرش نقل مي‌كند: " كه در محضر امام جواد (عليه السلام) بودم كه " صالح بن محمد بن سهل " متولي اوقاف قم، وارد محضر امام (عليه السلام) گرديد (او از طرف امام (عليه السلام) متولي اوقافي بود كه به نام امام (عليه السلام) وقف شده بود) و به عرض رساند:
" سرور من! مرا در مقابل ده هزار درهم از عائدات وقف، حلال فرماييد، چون آن را در راه نفقهء اهل و عيال خود، خرج كرده ام. امام (عليه السلام) با گشاده رويي فرمودند: شما را از پرداخت آن معاف مي‌دارم ". (1) به قدر مروت!
علي بن عيسي اربلي در كشف الغمه مي‌نويسد: " مردي به حضور امام (عليه السلام) رسيد و عرض كرد كه: خواهشمند است، مرا به اندازهء مروت خودتان احسان نماييد! "
1. كافي ج 1، ص 548.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، علي بن إبراهيم (1)، علي بن عيسي (1)، صالح بن محمد (1)، الجود (1)، النوم (1)

به قدر مروت!

امام (عليه السلام) فرمودند: " اكنون در وسعت من نيست كه اين مقدار را ببخشم ". سائل عرض كرد: " پس لطفا به مقدار مروت و مردانگي خودم، احسان فرماييد ". امام (عليه السلام) به خدمتگزار خود فرمود: " مبلغ دويست دينار به او عطا كند ". (1) راهگشايي بر ديگران مردي از بني حنيفه از اهالي بست و سجستان مي‌گويد: " كه در اوائل خلافت معتصم در آن سالي كه امام (عليه السلام) با خانواده، عازم مكه گرديده بود، من در مصاحبت آن بزرگوار افتخار داشتم روزي كه جمعي از مسئولين امور خلافت نيز بر سر طعام حاضر بودند به حضور امام (عليه السلام) عرض كردم: " اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله)! فدايت گردم، والي و فرماندار منطقهء ما مردي است كه به دوستي شما خاندان [رسول]، معروف و متمايز است و من در ديوان او از بابت خراج و ماليات، بدهكاري دارم كه از پرداخت آن، عاجز هستم. اگر مصلحت بدانيد نامه اي به ايشان مرقوم فرماييد كه در اين باره محبتي در حق ما بكند بسيار به موقع خواهد بود ".
امام فرمودند: " من او را نمي‌شناسم ". مرد گفت: " درست است كه شما آشنايي خصوصي با او نداريد، ولي او از ارادتمندان و دوستان شما است، قطعا نامهء شما به حال من نافع خواهد بود ". امام (عليه السلام) محض اجابت درخواست، يك فرد مؤمن، كاغذي برداشت و چنين مرقوم فرمودند:
" بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد فإن موصل كتابي هذا ذكر عنك مذهبا جميلا وان مالك ما احسنت فيه، فأحسن الي اخوانك و اعلم ان الله عزوجل سائلك عن مثاقيل الذر والخردل ... ".
" به نام خداوند بخشنده و بخشايشگر مهربان، حامل نامه من، از شما يك روش زيبايي را تعريف نمود، بدانيد جز احسان و نيكوكاري هيچ فائده اي در زندگي، براي تو نيست، هر چه توانستي در حق برادران ديني خود نيكي و احسان نما! و بدان كه خداوند
1. حلية الابرار ج 2، ص 408.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، الطعام (1)، النوم (1)

امام (عليه السلام) فرمودند: " اكنون در وسعت من نيست كه اين مقدار را ببخشم ". سائل عرض كرد: " پس لطفا به مقدار مروت و مردانگي خودم، احسان فرماييد ". امام (عليه السلام) به خدمتگزار خود فرمود: " مبلغ دويست دينار به او عطا كند ". (1) راهگشايي بر ديگران مردي از بني حنيفه از اهالي بست و سجستان مي‌گويد: " كه در اوائل خلافت معتصم در آن سالي كه امام (عليه السلام) با خانواده، عازم مكه گرديده بود، من در مصاحبت آن بزرگوار افتخار داشتم روزي كه جمعي از مسئولين امور خلافت نيز بر سر طعام حاضر بودند به حضور امام (عليه السلام) عرض كردم: " اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله)! فدايت گردم، والي و فرماندار منطقهء ما مردي است كه به دوستي شما خاندان [رسول]، معروف و متمايز است و من در ديوان او از بابت خراج و ماليات، بدهكاري دارم كه از پرداخت آن، عاجز هستم. اگر مصلحت بدانيد نامه اي به ايشان مرقوم فرماييد كه در اين باره محبتي در حق ما بكند بسيار به موقع خواهد بود ".
امام فرمودند: " من او را نمي‌شناسم ". مرد گفت: " درست است كه شما آشنايي خصوصي با او نداريد، ولي او از ارادتمندان و دوستان شما است، قطعا نامهء شما به حال من نافع خواهد بود ". امام (عليه السلام) محض اجابت درخواست، يك فرد مؤمن، كاغذي برداشت و چنين مرقوم فرمودند:
" بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد فإن موصل كتابي هذا ذكر عنك مذهبا جميلا وان مالك ما احسنت فيه، فأحسن الي اخوانك و اعلم ان الله عزوجل سائلك عن مثاقيل الذر والخردل ... ".
" به نام خداوند بخشنده و بخشايشگر مهربان، حامل نامه من، از شما يك روش زيبايي را تعريف نمود، بدانيد جز احسان و نيكوكاري هيچ فائده اي در زندگي، براي تو نيست، هر چه توانستي در حق برادران ديني خود نيكي و احسان نما! و بدان كه خداوند
1. حلية الابرار ج 2، ص 408.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، الطعام (1)، النوم (1)

متعال از مثقالها واوزاني كه به قدر ذرهء ناچيز باشد از تو سؤال خواهد نمود. (اشاره به آيه شريفه است كه مي‌فرمايد: " فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره، و من يعمل مثقال ذرة شرا يره ").
نامه را دريافتم، چون خبر نامه و آمدن من به گوش فرماندار سجستان، حسن بن عبد الله نيشابوري رسيد به استقبال من، آمد و به احترام و تعظيم نامه تا دو فرسخ از شهر، بيرون شتافته بود تا چشمش به نامه افتاد، آن را گرفت و بوسيد و روي هر دو چشم خود گذاشت و به من گفت: " حاجت شما چيست؟ " گفتم، مرا خراجي بر گردن است كه در ديوان ماليات شما ثبت است و قادر به پرداخت آن نيستم، دستور داد كه روي آن قلم بگيرند، و مدت طولاني مرا از پرداخت ماليات معاف دارند. پس از آن از تعداد عائله من پرسيد، از تعداد و هزينه عائله ام، او را آگاه ساختم، دستور داد كمك مؤثري در حق من انجام دادند. فرماندار محل تا در سر كار بود به بركت آن نامهء من از احسان و نيكي مضايقه و كوتاهي نداشت ". (1) هشدار به مسئولين امور استاد شيخ محمد جواد مغنيه لبناني كه يكي از خدمتگزاران علم و مذهب مي‌باشد، پس از نقل اين داستان مي‌افزايد:
" اين حديث ميتواند هشداري به گردانندگان امور اداري باشد. آنان به مجرد اشغال يك ميز اداري رياست يا مديريت، تمام دوستي‌ها و علاقهء برادري و اسلامي را كنار ميگذارند و تغيير ماهيت داده و كوچكترين مشكل گشايي و چاره سازي در حق گرفتاران و ضعيفان از خود نشان نميدهند، چنين افرادي بهتر است كمي به خود آيند و بدانند ميز رياست و تشريفات ديگر، همه زوال پذير و فنا شدني است، فقط آنچه جاودان و هميشگي است نيكوكاري و خدمت به مردم و رفع نيازمندي ديگران است و بس.
1. الشيعه في الميزان استاد مغنيه ص 245، ناسخ التواريخ ج 1، ص 207، زندگاني امام جواد (ع) و منابع متعدد ديگر. البته اين داستان به صورت ديگري در فصول پيشين گذشت.
(١٤٧٩)
صفحهمفاتيح البحث: الشيخ محمد جواد مغنية (1)
بخش سوم ياران و روايتگران از امام جواد (عليه السلام)
(١٤٨١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)

بخش سوم / یاران و روايتگران از امام جواد (ع) ...

امامان پاك ما، همچون پيامبر گرامي (صلي الله عليه وآله) پيوسته در تعليم و تربيت مردم، ساعي و كوشا بودند، آنان در تمام اوقات روز و شب، ملتزم به راهنمايي و تربيت مردم بودند، رفتار و گفتار و معاشرت و حتي هر گوشهء از زندگي روزمرهء آنان، آموزشگر كساني بود كه با آنان تماس داشتند، هر كس هر وقت با آنان مي‌نشست غير ممكن بود كه از اخلاق و دانش آنان بهره‌مند نشود، اگر سؤالي داشت مي‌توانست مطرح كند و پاسخ آن را بشنود، و پرسشها هم محدود نبود، آنان هر مشكلي داشتند مي‌پرسيدند و پاسخ مي‌گرفتند.

بديهي است چنين مدرسه يي هرگز و در هيچ جا جز در مكتب پيامبران و امامان، نظير نداشته و ندارد، و طبيعي است كه ويژگي و ثمربخشي چنين مكتبي تا چه حد جالب و جاذب بوده است، به همين جهت، خلفاي اموي و عباسي كه مي‌دانستند اگر مردم متوجه اين ويژگيها شوند به سوي پيشوايان الهي و امامان بر حق، جذب خواهند شد و در چنين صورتي حكومت اين غاصبان، در خطر قرار خواهد گرفت، از اينرو تا آنجا كه برايشان ممكن بود مي‌كوشيدند تا مردم با پيشوايان واقعي اسلام به صورت آزاد تماس نداشته باشند، و فقط چند سالي در زمان امام باقر (عليه السلام) بود كه به جهت حكومت " عمر بن عبد العزيز " كه تا حدودي رفتاري ملايم و انساني داشت، و در عهد امام صادق (عليه السلام) به جهت آن كه حكومت اموي رو به زوال، و حكومت عباسي، در اوائل كار بود، مردم توانستند از آن دو امام بزرگوار، به طور نسبي بهره‌مند گردند، و مي‌بينيم كه شماره ي شاگردان و راويان از صادقين (صلي الله عليه وآله و سلم) به حدود چهار هزار نفر رسيد (1) ولي در دوره‌هاي ديگر اصحاب و شاگردان و راويان برخي از ائمه (عليه السلام) بسيار تقليل يافته است، به عنوان مثال، اصحاب و شاگردان و راويان امام جواد (عليه السلام) قريب صد و سيزده نفر بوده‌اند (2) و اين

1. رجال شيخ طوسي ص 142 - 342.
2. رجال شيخ طوسي ص 397 - 409.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، عبد العزيز (1)

گوياي اين حقيقت است كه در زمان آن گرامي، تماس مردم با او، تا چه اندازه محدود مي‌بوده است. اينك به معرفي اجمالي و گزارشي چند تن از آن ياران مخلص ميپردازيم:

1. علي بن مهزيار (م 254 ه. ق):

از ياران خاص و جزو وكلاي امام جواد (عليه السلام) بود، او از اصحاب امام رضا (عليه السلام) و امام هادي (عليهما السلام) نيز محسوب مي‌شود.

او بسيار عبادت مي‌كرد و در اثر سجده‌هاي طولاني پيشانيش پينه بسته بود، به هنگام طلوع آفتاب، سر به سجده مي‌نهاد و سر بر نمي‌داشت تا هزار تن از مؤمنان را دعا مي‌كرد، و از خداي متعال براي آنان، آنچه براي خود مي‌خواست، مسئلت مي‌نمود.

ابو الحسن علي بن مهزيار در اهواز مي‌زيست وبيش از سي كتاب تأليف كرد (1)، در مراتب ايمان و عمل به چنان مقام ارجمندي نائل شد كه يك بار امام جواد (عليه السلام) در تقدير از او نوشت:

" بسم الله الرحمن الرحيم، اي علي! خداوند به تو پاداشي نيكو، عطا فرمايد، و تو را در بهشت جاي دهد! و در هر دو جهان از خواري نگاهدارد، و در آخرت با ما محشور فرمايد!

اي علي! من تو را در خيرخواهي و اطاعت و احترام وخدمت و انجام آنچه بر تو واجب است، آزموده ام، و اگر بگويم هيچ كس را چون تو نيافته ام، اميد آن دارم كه در اين گفتار راه مبالغه نپيموده باشم. خداوند بهشت فردوس را پاداش تو قرار دهد، مقام تو و نيز خدمات تو در گرما و سرما و شب و روز بر من، پوشيده نيست، از خدا مسئلت ميدارم در قيامت هنگامي كه همهء مردم جمع مي‌شوند، تو را به رحمت ويژه اش اختصاص دهد چنان كه مورد غبطه و حسرت ديگران قرار گيري، انه سميع الدعاء ".

(2) 2. بزنطي احمد بن محمد بن ابي نصر (م 221 ه. ق):

از مردم كوفه و جزو ياران ويژهء امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (عليهما السلام) مي‌باشد او نزد هر دو امام معصوم بسيار ارجمند و محترم بود، چندين كتاب و از جمله كتاب " الجامع " را تأليف

1. محدث قمي الكني والالقاب ج 1، ص 424.

2. شيخ طوسي غيبت ص 225، بحار ج 50، ص 105.

صفحهمفاتيح البحث: أصحاب الإمام الرضا عليه السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما

السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، أحمد بن محمد بن أبي نصر (1)، علي بن مهزيار (2)

گوياي اين حقيقت است كه در زمان آن گرامي، تماس مردم با او، تا چه اندازه محدود مي‌بوده است. اينك به معرفي اجمالي و گزارشي چند تن از آن ياران مخلص ميپردازيم:
1. علي بن مهزيار (م 254 ه. ق):
از ياران خاص و جزو وكلاي امام جواد (عليه السلام) بود، او از اصحاب امام رضا (عليه السلام) و امام هادي (عليها السلام) نيز محسوب مي‌شود.
او بسيار عبادت مي‌كرد و در اثر سجده‌هاي طولاني پيشانيش پينه بسته بود، به هنگام طلوع آفتاب، سر به سجده مي‌نهاد و سر بر نمي‌داشت تا هزار تن از مؤمنان را دعا مي‌كرد، و از خداي متعال براي آنان، آنچه براي خود مي‌خواست، مسئلت مي‌نمود.
ابو الحسن علي بن مهزيار در اهواز مي‌زيست وبيش از سي كتاب تأليف كرد (1)، در مراتب ايمان و عمل به چنان مقام ارجمندي نائل شد كه يك بار امام جواد (عليه السلام) در تقدير از او نوشت:
" بسم الله الرحمن الرحيم، اي علي! خداوند به تو پاداشي نيكو، عطا فرمايد، و تو را در بهشت جاي دهد! و در هر دو جهان از خواري نگاهدارد، و در آخرت با ما محشور فرمايد!
اي علي! من تو را در خيرخواهي و اطاعت و احترام وخدمت و انجام آنچه بر تو واجب است، آزموده ام، و اگر بگويم هيچ كس را چون تو نيافته ام، اميد آن دارم كه در اين گفتار راه مبالغه نپيموده باشم. خداوند بهشت فردوس را پاداش تو قرار دهد، مقام تو و نيز خدمات تو در گرما و سرما و شب و روز بر من، پوشيده نيست، از خدا مسئلت ميدارم در قيامت هنگامي كه همهء مردم جمع مي‌شوند، تو را به رحمت ويژه اش اختصاص دهد چنان كه مورد غبطه و حسرت ديگران قرار گيري، انه سميع الدعاء ".
(2) 2. بزنطي احمد بن محمد بن ابي نصر (م 221 ه. ق):
از مردم كوفه و جزو ياران ويژهء امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (عليها السلام) مي‌باشد او نزد هر دو امام معصوم بسيار ارجمند و محترم بود، چندين كتاب و از جمله كتاب " الجامع " را تأليف
1. محدث قمي الكني والالقاب ج 1، ص 424.
2. شيخ طوسي غيبت ص 225، بحار ج 50، ص 105.

صفحهمفاتيح البحث: أصحاب الإمام الرضا عليه السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما

السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، أحمد بن محمد بن أبي نصر (1)، علي بن مهزيار (2)

كرد، فقاهت او را همه ي دانشمندان شيعه، قبول دارند و او را مورد اطمينان و وثوق كامل مي‌دانند. (1) 3. زكريا بن آدم:
" زكريا " از مردم قم بود و هم اكنون نيز مزارش در شهرستان قم، معلوم و مشهور است، از ياران بسيار نزديك امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (صلي الله عليه وآله و سلم) محسوب مي‌شود، و امام جواد (عليه السلام) براي او دعا فرمود، و او را از ياران باوفاي خويش، به شمار آورد. (2) يك بار كه خدمت امام رضا (عليه السلام) شرفياب شده بود، امام از اول شب تا صبح، در خلوت با او سخن ميگفت، (3) و نيز در پاسخ كسي كه پرسيده بود: " راه من، دو راهست و نميتوانم هميشه خدمت شما برسم، معارف و احكام دينم را از چه كسي فرا گيرم؟ " فرمود:
" از زكريا بن آدم فراگير كه او در امور دين و دنيا امين است ". (4) 4. ابن بزيع، محمد بن اسماعيل:
از ياران پيشوايان معصوم: امام كاظم (عليه السلام) و امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (صلي الله عليه وآله و سلم) و نزد شيعه از موثقين محسوب مي‌شود، مردي صالح و درست كردار و اهل عبادت بود و كتابهايي تأليف كرد، در عين حال در دربار عباسيان كار مي‌كرد (5) و در اين ارتباط امام رضا (عليه السلام) به او فرمود: " خداوند در دربار ستمگران، بندگاني دارد كه بوسيله ي آنان برهان و حجت خويش را آشكار مي‌سازد، و آنان را در شهرها قدرت مي‌بخشد تا بوسيله ي آنان، دوستان و اولياء خود را از ستم ستمگران، نگاهدارد و امور مسلمانان را اصلاح كند، آنان در خطرها و حوادث، پناه اهل ايمانند، و گرفتاران و نيازمندان از شيعيان ما، به آنان رو مي‌آورند، و رفع گرفتاري و نياز خود را از آنان مي‌خواهند. به وسيله ي چنان افرادي، خداوند مؤمنان را از هراس ستمگران ايمني مي‌بخشد، آنان مؤمنان حقيقي و أمينان خدا در زمينند،

١. آية الله خويي، معجم رجال الحديث ج ٢، ص 237، رجال كشي 558.
2. رجال كشي ص 503.
3. منتهي الامال زندگاني امام رضا (ع) ص 85.
4. رجال كشي ص 595.
5. رجال نجاشي ص 254.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (5)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، محمد بن إسماعيل (1)، زكريا بن آدم (2)،

الجود (2)، كتاب رجال النجاشي (1)، كتاب رجال الكشي (3)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)

كرد، فقاهت او را همه ي دانشمندان شيعه، قبول دارند و او را مورد اطمينان و وثوق كامل مي‌دانند. (1) 3. زكريا بن آدم:
" زكريا " از مردم قم بود و هم اكنون نيز مزارش در شهرستان قم، معلوم و مشهور است، از ياران بسيار نزديك امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (صلي الله عليه وآله و سلم) محسوب مي‌شود، و امام جواد (عليه السلام) براي او دعا فرمود، و او را از ياران باوفاي خويش، به شمار آورد. (2) يك بار كه خدمت امام رضا (عليه السلام) شرفياب شده بود، امام از اول شب تا صبح، در خلوت با او سخن ميگفت، (3) و نيز در پاسخ كسي كه پرسيده بود: " راه من، دو راهست و نميتوانم هميشه خدمت شما برسم، معارف و احكام دينم را از چه كسي فرا گيرم؟ " فرمود:
" از زكريا بن آدم فراگير كه او در امور دين و دنيا امين است ". (4) 4. ابن بزيع، محمد بن اسماعيل:
از ياران پيشوايان معصوم: امام كاظم (عليه السلام) و امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (صلي الله عليه وآله و سلم) و نزد شيعه از موثقين محسوب مي‌شود، مردي صالح و درست كردار و اهل عبادت بود و كتابهايي تأليف كرد، در عين حال در دربار عباسيان كار مي‌كرد (5) و در اين ارتباط امام رضا (عليه السلام) به او فرمود: " خداوند در دربار ستمگران، بندگاني دارد كه بوسيله ي آنان برهان و حجت خويش را آشكار مي‌سازد، و آنان را در شهرها قدرت مي‌بخشد تا بوسيله ي آنان، دوستان و اولياء خود را از ستم ستمگران، نگاهدارد و امور مسلمانان را اصلاح كند، آنان در خطرها و حوادث، پناه اهل ايمانند، و گرفتاران و نيازمندان از شيعيان ما، به آنان رو مي‌آورند، و رفع گرفتاري و نياز خود را از آنان مي‌خواهند. به وسيله ي چنان افرادي، خداوند مؤمنان را از هراس ستمگران ايمني مي‌بخشد، آنان مؤمنان حقيقي و أمينان خدا در زمينند،

١. آية الله خويي، معجم رجال الحديث ج ٢، ص 237، رجال كشي 558.
2. رجال كشي ص 503.
3. منتهي الامال زندگاني امام رضا (ع) ص 85.
4. رجال كشي ص 595.
5. رجال نجاشي ص 254.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (5)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، محمد بن إسماعيل (1)، زكريا بن آدم (2)،

الجود (2)، كتاب رجال النجاشي (1)، كتاب رجال الكشي (3)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)
رستخيز از نور آنان، نوراني است، به خدا سوگند كه بهشت براي آنان و آنان براي بهشت آفريده شده اند، كه گواراشان باد! ".
آنگاه امام (عليه السلام) فرمودند: هر يك از شما بخواهد مي‌تواند به همه ي اين مقامات نائل شود.
محمد بن اسماعيل عرض كرد: فدايت شوم به چه چيز؟
فرمودند: به اينكه در ظاهر با ستمگران باشد و با خوشحال كردن شيعيان ما، ما را خوشحال كند (در پست و مقامي كه قرار مي‌گيرد هدفش رفع ظلم و ستم از مؤمنان باشد).
در پايان امام (عليه السلام) به محمد بن اسماعيل كه از وزراي دربار عباسي بود، فرمودند: اي محمد تو نيز از آنان باش. (1) " حسين بن خالد " مي‌گويد: با گروهي خدمت امام رضا (عليه السلام) بوديم، از " محمد بن اسماعيل ابن بزيع " سخن به ميان آمد، امام (عليه السلام) فرمود: " دوست دارم در ميان شما مثل اويي بوده باشد ". (2) " محمد بن احمد بن يحيي " مي‌گويد: با " محمد بن علي بن بلال " به زيارت قبر (3) محمد بن اسماعيل بن بزيع رفتيم، محمد بن علي در طرف سر قبر، رو به قبله نشست و گفت صاحب اين قبر برايم نقل كرد: كه امام جواد (عليه السلام) فرمود: " كسي كه قبر برادر مؤمن خود را زيارت كند و كنار قبر او رو به قبله بنشيند و دست خود را بر قبر او بگذارد و هفت بار سوره ي " انا انزلناه في ليلة القدر " را بخواند از فزع اكبر، وحشت و هراس بزرگ قيامت ايمن ميگردد ". (4) محمد بن اسماعيل بن بزيع مي‌گويد: از امام جواد (عليه السلام) تقاضا كردم پيراهني از پيراهنهاي خود، برايم بفرستد تا كفن خويش سازم، آن گرامي پيراهني فرستاد و فرمان
1. رجال نجاشي ص 255.
2. رجال نجاشي ص 255.
3. قبر او در " فيد " كه محلي است در راه مكه مي‌باشد. (به تحفة الأحباب محدث قمي ص 317 مراجعه شود) 4. رجال كشي ص 564.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، زيارة القبور (1)، محمد بن إسماعيل بن بزيع (2)، محمد بن أحمد بن يحيي (1)، محمد بن علي بن بلال (1)، محمد بن إسماعيل (3)، محمد بن علي (1)، القبر (6)، الفزع (1)، كتاب رجال النجاشي (2)، كتاب رجال الكشي (1)، مدينة مكة المكرمة (1)

داد [تا] تكمه‌هايش را بردارم ". (1) ما در اين مقام به معرفي اجمالي جمعي از هر دو دسته مي‌پردازيم:
5. ابوالبختري:
مودب فرزند حجاج يكي از ياران و راويان آن حضرت شمرده مي‌شود. صاحب معجم رجال الحديث، او [را] از اصحاب امام عسگري (عليه السلام) شمرده است و در مناقب، ج 4 در باب امامت آن بزرگوار نام او، آمده است. (2) 6. ابو علي بن راشد:
او در سند تعداد كثيري از روايات، واقع شده است كه شمار آنها بالغ بر 33 مورد مي‌گردد او از امام جواد (عليه السلام)، امام هادي (عليه السلام) و امام حسن عسگري (عليه السلام) هر سه بزرگوار، روايت نموده است، نمونه‌هاي حديثي او در كتاب كافي جزء 7، كتاب وصايا حديث 1 و حديث 11 مي‌باشد. (3) 7. ابو عبد الله خراساني:
او نيز از امام جواد (عليه السلام) روايت كرده است و " صدوق " هم با سند خود از او روايت نموده است، يكي از احاديث منقوله‌ء او پيرامون حج و معرفت مراتب آن مي‌باشد. (4) 8. ابو شيبه اصفهاني:
فرد ممدوحي است و امام (عليه السلام) در حق او طلب رحمت نموده است، رواياتي توسط او در جزء هفتم در موضوع كفودهم شأن بودن همسر، آمده است. (5) 9. ابو ساره:
او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد آنچنان كه در " رجال شيخ طوسي (قدس سره) "
1. رجال كشي ص 245 و 564.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 41، كد معرفي 13946.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 248، كد معرفي 14561.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 226، كد معرفي 14492.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 186، كد معرفي 14366.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، أبو علي بن راشد (1)، أبو عبد الله (1)، الحج (1)، النوم (1)، كتاب رجال الكشي (1)

داد [تا] تکمه‌هايش را بردارم ". (1) ما در اين مقام به معرفي اجمالي جمعي از هر دو دسته مي‌پردازيم:
5. ابوالبختري:
مودب فرزند حجاج يکي از ياران و راويان آن حضرت شمرده مي‌شود. صاحب معجم رجال الحديث، او [را] از اصحاب امام عسگري (عليه السلام) شمرده است و در مناقب، ج 4 در باب امامت آن بزرگوار نام او، آمده است. (2) 6. ابو علي بن راشد:
او در سند تعداد کثيري از روايات، واقع شده است که شمار آنها بالغ بر 33 مورد مي‌گردد او از امام جواد (عليه السلام)، امام هادي (عليه السلام) و امام حسن عسگري (عليه السلام) هر سه بزرگوار، روايت نموده است، نمونه‌هاي حديثي او در کتاب کافي جزء 7، کتاب وصايا حديث 1 و حديث 11 مي‌باشد. (3) 7. ابو عبد الله خراساني:
او نيز از امام جواد (عليه السلام) روايت کرده است و " صدوق " هم با سند خود از او روايت نموده است، يکي از احاديث منقولهء او پيرامون حج و معرفت مراتب آن مي‌باشد. (4) 8. ابو شيبه اصفهاني:
فرد ممدوحي است و امام (عليه السلام) در حق او طلب رحمت نموده است، رواياتي توسط او در جزء هفتم در موضوع کفودهم شأن بودن همسر، آمده است. (5) 9. ابو ساره:
او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد آنچنان که در " رجال شيخ طوسي (قدس سره) "
1. رجال کشي ص 245 و 564.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 41، کد معرفي 13946.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 248، کد معرفي 14561.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 226، کد معرفي 14492.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 186، کد معرفي 14366.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، أبو علي بن راشد (1)، أبو عبد الله (1)، الحج (1)، النوم (1)، کتاب رجال الکشي (1)

داد [تا] تكمه‌هايش را بردارم ". (1) ما در اين مقام به معرفي اجمالي جمعي از هر دو دسته مي‌پردازيم:

5. ابوالبختري:

مودب فرزند حجاج يكي از ياران و راويان آن حضرت شمرده مي‌شود. صاحب معجم رجال الحديث، او [را] از اصحاب امام عسگري (عليه السلام) شمرده است و در مناقب، ج 4 در باب امامت آن بزرگوار نام او، آمده است. (2) 6. ابو علي بن راشد:

او در سند تعداد كثيري از روايات، واقع شده است كه شمار آنها بالغ بر 33 مورد مي‌گردد او از امام جواد (عليه السلام)، امام هادي (عليه السلام) و امام حسن عسگري (عليه السلام) هر سه بزرگوار، روايت نموده است، نمونه‌هاي حديثي او در كتاب كافي جزء 7، كتاب وصايا حديث 1 و حديث 11 مي‌باشد. (3) 7. ابو عبد الله خراساني:

او نيز از امام جواد (عليه السلام) روايت كرده است و " صدوق " هم با سند خود از او روايت نموده است، يكي از احاديث منقوله‌ء او پيرامون حج و معرفت مراتب آن مي‌باشد. (4) 8. ابو شيبه اصفهاني:

فرد ممدوحي است و امام (عليه السلام) در حق او طلب رحمت نموده است، رواياتي توسط او در جزء هفتم در موضوع كفودهم شأن بودن همسر، آمده است. (5) 9. ابو ساره:

او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد آنچنان كه در " رجال شيخ طوسي (قدس سره) "

1. رجال كشي ص 245 و 564.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 41، كد معرفي 13946.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 248، كد معرفي 14561.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 226، كد معرفي 14492.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 186، كد معرفي 14366.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، أبو علي بن راشد (1)، أبو عبد الله (1)، الحج (1)، النوم (1)، كتاب رجال الكشي (1)

داد [تا] تكمه‌هايش را بردارم ". (1) ما در اين مقام به معرفي اجمالي جمعي از هر دو دسته مي‌پردازيم:
5. ابوالبختري:
مودب فرزند حجاج يكي از ياران و راويان آن حضرت شمرده مي‌شود. صاحب معجم رجال الحديث، او [را] از اصحاب امام عسگري (عليه السلام) شمرده است و در مناقب، ج 4 در باب امامت آن بزرگوار نام او، آمده است. (2) 6. ابو علي بن راشد:
او در سند تعداد كثيري از روايات، واقع شده است كه شمار آنها بالغ بر 33 مورد مي‌گردد او از امام جواد (عليه السلام)، امام هادي (عليه السلام) و امام حسن عسگري (عليه السلام) هر سه بزرگوار، روايت نموده است، نمونه‌هاي حديثي او در كتاب كافي جزء 7، كتاب وصايا حديث 1 و حديث 11 مي‌باشد. (3) 7. ابو عبد الله خراساني:
او نيز از امام جواد (عليه السلام) روايت كرده است و " صدوق " هم با سند خود از او روايت نموده است، يكي از احاديث منقولهء او پيرامون حج و معرفت مراتب آن مي‌باشد. (4) 8. ابو شيبه اصفهاني:
فرد ممدوحي است و امام (عليه السلام) در حق او طلب رحمت نموده است، رواياتي توسط او در جزء هفتم در موضوع كفودهم شأن بودن همسر، آمده است. (5) 9. ابو ساره:
او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد آنچنان كه در " رجال شيخ طوسي (قدس سره) "
1. رجال كشي ص 245 و 564.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 41، كد معرفي 13946.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 248، كد معرفي 14561.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 226، كد معرفي 14492.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 186، كد معرفي 14366.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، أبو علي بن راشد (1)، أبو عبد الله (1)، الحج (1)، النوم (1)، كتاب رجال الكشي (1)

داد [تا] تكمه‌هايش را بردارم ". (1) ما در اين مقام به معرفي اجمالي جمعي از هر دو دسته مي‌پردازيم:
5. ابوالبختري:
مودب فرزند حجاج يكي از ياران و راويان آن حضرت شمرده مي‌شود. صاحب معجم رجال الحديث، او [را] از اصحاب امام عسگري (عليه السلام) شمرده است و در مناقب، ج 4 در باب امامت آن بزرگوار نام او، آمده است. (2) 6. ابو علي بن راشد:
او در سند تعداد كثيري از روايات، واقع شده است كه شمار آنها بالغ بر 33 مورد مي‌گردد او از امام جواد (عليه السلام)، امام هادي (عليه السلام) و امام حسن عسگري (عليه السلام) هر سه بزرگوار، روايت نموده است، نمونه‌هاي حديثي او در كتاب كافي جزء 7، كتاب وصايا حديث 1 و حديث 11 مي‌باشد. (3) 7. ابو عبد الله خراساني:
او نيز از امام جواد (عليه السلام) روايت كرده است و " صدوق " هم با سند خود از او روايت نموده است، يكي از احاديث منقولهء او پيرامون حج و معرفت مراتب آن مي‌باشد. (4) 8. ابو شيبه اصفهاني:
فرد ممدوحي است و امام (عليه السلام) در حق او طلب رحمت نموده است، رواياتي توسط او در جزء هفتم در موضوع كفودهم شأن بودن همسر، آمده است. (5) 9. ابو ساره:
او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد آنچنان كه در " رجال شيخ طوسي (قدس سره) "

1. رجال كشي ص 245 و 564.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 41، كد معرفي 13946.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 248، كد معرفي 14561.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 226، كد معرفي 14492.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 186، كد معرفي 14366.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، أبو علي بن راشد (1)، أبو عبد الله (1)، الحج (1)، النوم (1)، كتاب رجال الكشي (1)

آمده است. (1) 10. ابو جعفر بصري:
او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد، آنچنان كه مرحوم شيخ طوسي، در رجال خود ذكر كرده است و او را فرد ثقه، فاضل و صالح شمرده است. (2) 11. علي بن اسباط:
او از اصحاب و ياران امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (صلي الله عليه وآله و سلم) هر دو بزرگوار مي‌باشد. (3) 12. ابن مهران:
او از امام جواد (عليه السلام) روايت نموده است وسهل بن زياد هم از وي روايت كرده است.
نمونه روايتي او در جزء دوم " كافي " در باب تسليت به صاحب عزاء آمده است. (4) 13. عباسي:
او يكي از راويان امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد و نام او در نقل چندين حديث آمده است كه گويد: " به امام جواد (عليه السلام) جريان را نوشتم و امام (عليه السلام) فرمود ايرادي ندارد و كافي جزء 3 باب قرأئة القرآن حديث 2 ". (5) 14. ابومشاور:
مرحوم شيخ طوسي ومرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) ذكر كرده اند. (6) 15. موسي بن داود منقري:
او از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد مرحوم شيخ طوسي در رجال خود به آن، تصريح نموده است. (7)

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 161، كد معرفي 14285.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 92، كد معرفي 14022.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 16، كد معرفي 13893.
4. معجم رجال الحديث، ج 22، ص 46، كد معرفي 15164.
5. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 121، كد معرفي 15388.
6. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 49، كد معرفي 14811.
7. معجم رجال الحديث، ج 19، ص 42، كد معرفي 12765.

(١٤٨٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (6)، علي بن أسباط (1)، سهل بن زياد (1)، القرآن الكريم (1)، الجود (1)، النوم (1)

آمده است. (1) 10. ابو جعفر بصري:
او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد، آنچنان كه مرحوم شيخ طوسي، در رجال خود ذكر كرده است و او را فرد ثقه، فاضل و صالح شمرده است. (2) 11. علي بن اسباط:
او از اصحاب و ياران امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (صلي الله عليه وآله و سلم) هر دو بزرگوار مي‌باشد. (3) 12. ابن مهران:
او از امام جواد (عليه السلام) روايت نموده است وسهل بن زياد هم از وي روايت كرده است.
نمونه روايتي او در جزء دوم " كافي " در باب تسليت به صاحب عزاء آمده است. (4) 13. عباسي:
او يكي از راويان امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد و نام او در نقل چندين حديث آمده است كه گويد: " به امام جواد (عليه السلام) جريان را نوشتم و امام (عليه السلام) فرمود ايرادي ندارد و كافي جزء 3 باب قرأئة القرآن حديث 2 ". (5) 14. ابومشاور:
مرحوم شيخ طوسي ومرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) ذكر كرده اند. (6) 15. موسي بن داود منقري:
او از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد مرحوم شيخ طوسي در رجال خود به آن، تصريح نموده است. (7)

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 161، كد معرفي 14285.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 92، كد معرفي 14022.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 16، كد معرفي 13893.
4. معجم رجال الحديث، ج 22، ص 46، كد معرفي 15164.
5. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 121، كد معرفي 15388.
6. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 49، كد معرفي 14811.
7. معجم رجال الحديث، ج 19، ص 42، كد معرفي 12765.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (6)، علي بن أسباط (1)، سهل بن زياد (1)، القرآن الكريم (1)، الجود (1)، النوم (1)

12 - ابن مهران:

آمده است. (1) 10. ابو جعفر بصري:

او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد، آنچنان كه مرحوم شيخ طوسي، در رجال خود ذكر كرده است و او را فرد ثقه، فاضل و صالح شمرده است. (2) 11. علي بن اسباط:

او از اصحاب و ياران امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (صلي الله عليه وآله و سلم) هر دو بزرگوار مي‌باشد. (3) 12. ابن مهران:

او از امام جواد (عليه السلام) روايت نموده است وسهل بن زياد هم از وي روايت كرده است.

نمونه روايتي او در جزء دوم " كافي " در باب تسليت به صاحب عزاء آمده است. (4) 13. عباسي:

او يكي از راويان امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد و نام او در نقل چندين حديث آمده است كه گويد: " به امام جواد (عليه السلام) جريان را نوشتم و امام (عليه السلام) فرمود ايرادي ندارد و كافي جزء 3 باب قرأئة القرآن حديث 2 ". (5) 14. ابومشاور:

مرحوم شيخ طوسي ومرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) ذكر كرده اند. (6) 15. موسي بن داود منقري:

او از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد مرحوم شيخ طوسي در رجال خود به آن، تصريح نموده است. (7)

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 161، كد معرفي 14285.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 92، كد معرفي 14022.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 16، كد معرفي 13893.
4. معجم رجال الحديث، ج 22، ص 46، كد معرفي 15164.
5. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 121، كد معرفي 15388.
6. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 49، كد معرفي 14811.
7. معجم رجال الحديث، ج 19، ص 42، كد معرفي 12765.

آمده است. (1) 10. ابو جعفر بصري:
او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد، آنچنان كه مرحوم شيخ طوسي، در رجال خود ذكر كرده است و او را فرد ثقه، فاضل و صالح شمرده است. (2) 11. علي بن اسباط:
او از اصحاب و ياران امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (صلي الله عليه وآله و سلم) هر دو بزرگوار مي‌باشد. (3) 12. ابن مهران:
او از امام جواد (عليه السلام) روايت نموده است وسهل بن زياد هم از وي روايت كرده است.
نمونه روايتي او در جزء دوم " كافي " در باب تسليت به صاحب عزاء آمده است. (4) 13. عباسي:
او يكي از راويان امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد و نام او در نقل چندين حديث آمده است كه گويد: " به امام جواد (عليه السلام) جريان را نوشتم و امام (عليه السلام) فرمود ايرادي ندارد و كافي جزء 3 باب قرأئة القرآن حديث 2 ". (5) 14. ابومشاور:
مرحوم شيخ طوسي ومرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) ذكر كرده اند. (6) 15. موسي بن داود منقري:
او از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد مرحوم شيخ طوسي در رجال خود به آن، تصريح نموده است. (7)

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 161، كد معرفي 14285.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 92، كد معرفي 14022.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 16، كد معرفي 13893.
4. معجم رجال الحديث، ج 22، ص 46، كد معرفي 15164.
5. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 121، كد معرفي 15388.
6. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 49، كد معرفي 14811.
7. معجم رجال الحديث، ج 19، ص 42، كد معرفي 12765.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (6)، علي بن أسباط (1)، سهل بن زياد (1)، القرآن الكريم (1)، الجود (1)، النوم (1)

14 - ابو مشاور:

آمده است. (1) 10. ابو جعفر بصري:
او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد، آنچنان كه مرحوم شيخ طوسي، در رجال خود ذكر كرده است و او را فرد ثقه، فاضل و صالح شمرده است. (2) 11. علي بن اسباط:
او از اصحاب و ياران امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (صلي الله عليه وآله و سلم) هر دو بزرگوار مي‌باشد. (3) 12. ابن مهران:
او از امام جواد (عليه السلام) روايت نموده است وسهل بن زياد هم از وي روايت كرده است.
نمونه روايتي او در جزء دوم " كافي " در باب تسليت به صاحب عزاء آمده است. (4) 13. عباسي:
او يكي از راويان امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد و نام او در نقل چندين حديث آمده است كه گويد: " به امام جواد (عليه السلام) جريان را نوشتم و امام (عليه السلام) فرمود ايرادي ندارد و كافي جزء 3 باب قرأئة القرآن حديث 2 ". (5) 14. ابومشاور:
مرحوم شيخ طوسي ومرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) ذكر كرده اند. (6) 15. موسي بن داود منقري:
او از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد مرحوم شيخ طوسي در رجال خود به آن، تصريح نموده است. (7)
1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 161، كد معرفي 14285.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 92، كد معرفي 14022.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 16، كد معرفي 13893.
4. معجم رجال الحديث، ج 22، ص 46، كد معرفي 15164.
5. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 121، كد معرفي 15388.
6. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 49، كد معرفي 14811.
7. معجم رجال الحديث، ج 19، ص 42، كد معرفي 12765.
(١٤٨٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (6)، علي بن أسباط (1)، سهل بن زياد (1)، القرآن الكريم (1)، الجود (1)، النوم (1)

آمده است. (1) 10. ابو جعفر بصري:
او نيز از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد، آنچنان كه مرحوم شيخ طوسي، در رجال خود ذكر كرده است و او را فرد ثقه، فاضل و صالح شمرده است. (2) 11. علي بن اسباط:
او از اصحاب و ياران امام رضا (عليه السلام) و امام جواد (صلي الله عليه وآله و سلم) هر دو بزرگوار مي‌باشد. (3) 12. ابن مهران:
او از امام جواد (عليه السلام) روايت نموده است وسهل بن زياد هم از وي روايت كرده است.
نمونه روايتي او در جزء دوم " كافي " در باب تسليت به صاحب عزاء آمده است. (4) 13. عباسي:
او يكي از راويان امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد و نام او در نقل چندين حديث آمده است كه گويد: " به امام جواد (عليه السلام) جريان را نوشتم و امام (عليه السلام) فرمود ايرادي ندارد و كافي جزء 3 باب قرأئة القرآن حديث 2 ". (5) 14. ابومشاور:
مرحوم شيخ طوسي ومرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) ذكر كرده اند. (6) 15. موسي بن داود منقري:
او از اصحاب و ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌باشد مرحوم شيخ طوسي در رجال خود به آن، تصريح نموده است. (7)

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 161، كد معرفي 14285.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 92، كد معرفي 14022.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 16، كد معرفي 13893.
4. معجم رجال الحديث، ج 22، ص 46، كد معرفي 15164.
5. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 121، كد معرفي 15388.
6. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 49، كد معرفي 14811.
7. معجم رجال الحديث، ج 19، ص 42، كد معرفي 12765.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (6)، علي بن أسباط (1)، سهل بن زياد (1)، القرآن الكريم (1)، الجود (1)، النوم (1)

16. موسي بن قاسم بن معاوية بن وهب بجلي:
او يكي ديگر از اصحاب امام جواد (عليه السلام) و امام هادي (عليه السلام) مي‌باشد و يكي از افراد بسيار مؤثق و مطمئن در نقل حديث مي‌باشد او كتابها و تأليفاتي دارد و نجاشي او را دو بار با كلمه " ثقة، ثقة " مورد تأييد قرار داده است او كتاب " رجالي " دارد، در آن كتاب شرح حال 18 تن را آورده است.
و تعداد تأليفات او از 30 عنوان تجاوز مي‌كند او در باب فضيلت نماز در مسجد النبي روايتي دارد. (1) زنان محدثه در بين راويان و ناقلان حديث، از امام جواد (عليه السلام) تعدادي هم از بانوان ديده مي‌شوند: از آن ميان: حكيمه دختر امام جواد (عليه السلام)، و زينب دختر محمد بن يحيي مي‌باشد كه صاحب معجم رجال الحديث در معرفي آنان مي‌نويسد:
17. حكيمه:
دختر امام جواد (عليه السلام) و عمهء امام عسگري (عليه السلام)، داستان ولادت امام زمان (عج) روايت كرده است. [كافي / ج 1 / حديث 3]. (2)
18. زينب دختر محمد بن يحيي:
او از روايات از امام جواد (عليه السلام) " شيخ طوسي " و " كشي " او را از اصحاب ابي جعفر ثاني امام جواد (عليه السلام) دانسته اند. (3) از ديگر ياران و ياوران امام (عليه السلام):
19. ابن ابن غمير بغدادي (م 217 ه. ق).
20. ابو جعفر محمد بن سنان زاهري (م 220 ه. ق).
21. ابو تمام حبيب بن اوسطائي شاعر شيعي مشهور (م 231 ه. ق).
1. معجم رجال الحديث، ج 19، ص 72، كد معرفي 12836.
2. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 187، كد معرفي 156121.
3. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 191، كد معرفي 15631.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (6)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، المسجد النبوي الشريف (1)، معاوية بن وهب (1)، محمد بن يحيي (2)، إمام زمان (1)، محمد بن سنان (1)

16. موسي بن قاسم بن معاوية بن وهب بجلي:
او يكي ديگر از اصحاب امام جواد (عليه السلام) و امام هادي (عليه السلام) مي‌باشد و يكي از افراد بسيار مؤثق و مطمئن در نقل حديث مي‌باشد او كتابها و تأليفاتي دارد و نجاشي او را دو بار با كلمه " ثقة، ثقة " مورد تأييد قرار داده است او كتاب " رجالي " دارد، در آن كتاب شرح حال 18 تن را آورده است.
و تعداد تأليفات او از 30 عنوان تجاوز مي‌كند او در باب فضيلت نماز در مسجد النبي روايتي دارد. (1) زنان محدثه در بين راويان و ناقلان حديث، از امام جواد (عليه السلام) تعدادي هم از بانوان ديده مي‌شوند: از آن ميان: حكيمه دختر امام جواد (عليه السلام)، و زينب دختر محمد بن يحيي مي‌باشد كه صاحب معجم رجال الحديث در معرفي آنان مي‌نويسد:
17. حكيمه:
دختر امام جواد (عليه السلام) و عمهء امام عسگري (عليه السلام)، داستان ولادت امام زمان (عج) روايت كرده است. [كافي / ج 1 / حديث 3]. (2)
18. زينب دختر محمد بن يحيي:
او از روايات از امام جواد (عليه السلام) " شيخ طوسي " و " كشي " او را از اصحاب ابي جعفر ثاني امام جواد (عليه السلام) دانسته اند. (3) از ديگر ياران و ياوران امام (عليه السلام):
19. ابن ابن غمير بغدادي (م 217 ه. ق).
20. ابو جعفر محمد بن سنان زاهري (م 220 ه. ق).
21. ابو تمام حبيب بن اوسطائي شاعر شيعي مشهور (م 231 ه. ق).
1. معجم رجال الحديث، ج 19، ص 72، كد معرفي 12836.
2. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 187، كد معرفي 156121.
3. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 191، كد معرفي 15631.
(١٤٨٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (6)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، المسجد النبوي الشريف (1)، معاوية بن وهب (1)، محمد بن يحيي (2)، إمام زمان (1)، محمد بن سنان (1)

16. موسي بن قاسم بن معاوية بن وهب بجلي:
او يكي ديگر از اصحاب امام جواد (عليه السلام) و امام هادي (عليه السلام) مي‌باشد و يكي از افراد بسيار مؤثق و مطمئن در نقل حديث مي‌باشد او كتابها و تأليفاتي دارد و نجاشي او را دو بار با كلمه " ثقة، ثقة " مورد تأييد قرار داده است او كتاب " رجالي " دارد، در آن كتاب شرح حال 18 تن را آورده است.
و تعداد تأليفات او از 30 عنوان تجاوز مي‌كند او در باب فضيلت نماز در مسجد النبي روايتي دارد. (1) زنان محدثه در بين راويان و ناقلان حديث، از امام جواد (عليه السلام) تعدادي هم از بانوان ديده مي‌شوند: از آن ميان: حكيمه دختر امام جواد (عليه السلام)، و زينب دختر محمد بن يحيي مي‌باشد كه صاحب معجم رجال الحديث در معرفي آنان مي‌نويسد:
17. حكيمه:
دختر امام جواد (عليه السلام) و عمهء امام عسگري (عليه السلام)، داستان ولادت امام زمان (عج) روايت كرده است. [كافي / ج 1 / حديث 3]. (2)
18. زينب دختر محمد بن يحيي:
او از روايات از امام جواد (عليه السلام) " شيخ طوسي " و " كشي " او را از اصحاب ابي جعفر ثاني امام جواد (عليه السلام) دانسته اند. (3) از ديگر ياران و ياوران امام (عليه السلام):
19. ابن ابن غمير بغدادي (م 217 ه. ق).
20. ابو جعفر محمد بن سنان زاهري (م 220 ه. ق).
21. ابو تمام حبيب بن اوسطائي شاعر شيعي مشهور (م 231 ه. ق).
1. معجم رجال الحديث، ج 19، ص 72، كد معرفي 12836.
2. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 187، كد معرفي 156121.
3. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 191، كد معرفي 15631.
(١٤٨٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (6)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، المسجد النبوي الشريف (1)، معاوية بن وهب (1)، محمد بن يحيي (2)، إمام زمان (1)، محمد بن سنان (1)

16. موسي بن قاسم بن معاوية بن وهب بجلي:
او يكي ديگر از اصحاب امام جواد (عليه السلام) و امام هادي (عليه السلام) مي‌باشد و يكي از افراد بسيار مؤثق و مطمئن در نقل حديث مي‌باشد او كتابها و تأليفاتي دارد و نجاشي او را دو بار با كلمه " ثقة، ثقة " مورد تأييد قرار داده است او كتاب " رجالي " دارد، در آن كتاب شرح حال 18 تن را آورده است.
و تعداد تأليفات او از 30 عنوان تجاوز مي‌كند او در باب فضيلت نماز در مسجد النبي روايتي دارد. (1) زنان محدثه در بين راويان و ناقلان حديث، از امام جواد (عليه السلام) تعدادي هم از بانوان ديده مي‌شوند: از آن ميان: حكيمه دختر امام جواد (عليه السلام)، و زينب دختر محمد بن يحيي مي‌باشد كه صاحب معجم رجال الحديث در معرفي آنان مي‌نويسد:
17. حكيمه:
دختر امام جواد (عليه السلام) و عمهء امام عسگري (عليه السلام)، داستان ولادت امام زمان (عج) روايت كرده است. [كافي / ج 1 / حديث 3]. (2)
18. زينب دختر محمد بن يحيي:
او از روايات از امام جواد (عليه السلام) " شيخ طوسي " و " كشي " او را از اصحاب ابي جعفر ثاني امام جواد (عليه السلام) دانسته اند. (3) از ديگر ياران و ياوران امام (عليه السلام):
19. ابن ابن غمير بغدادي (م 217 ه. ق).
20. ابو جعفر محمد بن سنان زاهري (م 220 ه. ق).
21. ابو تمام حبيب بن اوسطائي شاعر شيعي مشهور (م 231 ه. ق).
1. معجم رجال الحديث، ج 19، ص 72، كد معرفي 12836.
2. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 187، كد معرفي 156121.
3. معجم رجال الحديث، ج 23، ص 191، كد معرفي 15631.
(١٤٨٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (6)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، المسجد النبوي الشريف (1)، معاوية بن وهب (1)، محمد بن يحيي (2)، إمام زمان (1)، محمد بن سنان (1)

22. فضل بن شذان نيشابوري (م 260 ه. ق).
اينان هر كدام به گونه اي مورد تعقيب بودند، فضل بن شاذان از نيشابور بيرون كردند، عبد الله بن طاهر با او چنين رفتار نمود، سپس كتابهاي او را تفتيش كرد، چون مطالب آن كتابها درباره خداشناسي و توحيد بود، به او گزارش دادند ولي قانع نشد و گفت: مي‌خواهم عقيده‌ء سياسي او را نيز بدانم. (1) ابوتمام شاعر نيز از اين امر بي بهره نبود. اميراني كه خود اهل شعر و ادب بودند، حاضر نبودند، شعر او را بشنوند و مانند ديگر شاعران مورد تشويق و تقدير قرار دهند. ابن ابي عمير اين عالم ثقه و بزرگ كه مراسيل او را همانند مسانيد دانسته اند سالها در زندان بود، تازيانه‌ها زدند تا اسامي هم مكتبان خود را بگويد و نگفت.
امام جواد (عليه السلام) و مهدي موعود (صلي الله عليه وآله و سلم) رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و فاطمه‌ء زهرا (س) و تمام پيشوايان معصوم (صلي الله عليه وآله و سلم) همه از آمدن مهدي موعود (عجل الله تعالي فرجه الشريف) خبر داده اند، مرحوم صدوق در كتاب " كمال الدين و تمام النعمة " اخبار آنها را در ابواب بيست و چهار تا سي و هشت نقل كرده است و مرحوم مجلسي نيز آنها را در بحار الانوار: ج 51، ص 65 تا 162 نقل مي‌كند، در اينجا به مناسبت زندگي حضرت جواد الائمة (عليه السلام) آنچه از آن بزرگوار دربار حضرت مهدي (عليه السلام) رسيده است نقل مي‌كنيم.
1. عبد العظيم حسني (2) گويد: به خدمت مولايم محمد بن علي بن موسي (عليه السلام) ... رسيدم و مي‌خواستم در ارتباط با امام قائم (عليه السلام) از وي سؤال كنم. آيا او مهدي است يا غير از آن؟
آن حضرت پيش از من فرمودند: قائم از ما همان مهدي (عج) است كه واجب است در زمان غيبت، انتظار او را بكشند و در وقت ظهور از او اطاعت كنند، او فرزند سوم من است به خدايي كه محمد (صلي الله عليه وآله) را به نبوت برانگيخته و ما را به امامت مخصوص فرموده است:
1. منتهي الأمال باب يازدهم، فصل هفتم.
2. او همان سيد جليل القدر مدفون شهر ري، عبد العظيم بن عبد الله بن علي بن الحسين بن زيدبن الحسن بن علي بن أبي طالب (ع) است.
(١٤٩٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)،

كتاب بحار الأنوار (1)، عبد الله بن طاهر (1)، الجود (1)، الفرج (1)، التعقيب (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، عبد العظيم بن عبد الله بن علي (1)، الدفن (1)

" لولم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم، حتي يخرج فيه فيملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما ".
و خداوند تبارك و تعالي كار او را در يك شب، اصلاح فرمايد، چنان كه كار موسي كليم را اصلاح فرمود، او رفت تا براي خانواده خود آتشي بياورد، برگشت در حالي كه رسول الله بود، بعد امام (عليه السلام) فرمودند: " أفضل أعمال شيعتنا إنتظار الفرج ". (1) 2. صقر بن ابي دلف گويد: از ابو جعفر محمد بن علي الرضا (عليه السلام) شنيدم مي‌فرمودند:
امام بعد از من پسرم علي است، قول او قول من و امر او امر من و طاعت او طاعت من است، و امام بعد از او پسرش، حسن است، امر او امر پدرش و قول او، قول پدرش، و طاعت او طاعت پدرش است، بعد سكوت فرمودند.
گفتم: يابن رسول الله (صلي الله عليه وآله)! بعد از حسن، امام كدام است؟ حضرت با صداي بلند گريست و فرمودند: بعد از حسن، فرزند او قائم به حق و امام منتظر است، گفتم: يابن رسول الله (صلي الله عليه وآله)! چرا قائم ناميده شده است؟
فرمودند: چون او بعد از مفقود شدن اسمش و بعد از ارتداد اكثر قائلان به امامتش، قيام مي‌كند. گفتم: چرا منتظر ناميده شده است؟ فرمودند: چون او غيبتي دارد طولاني، در آن مدت، اهل اخلاص انتظار او را مي‌كشند و اهل شك او را انكار مي‌كنند و انكار كنندگان ياد او را مسخره مي‌پندارند. تعيين كنندگان وقت ظهور دروغ مي‌گويند، و عجله كنندگان هلاك مي‌شوند و اهل تسليم، نجات مي‌يابند. (2) خدمت به امامان صلوات الله عليهم محمد بن وليد كرماني گويد: به امام جواد (عليه السلام) گفتم: براي دوستان و خدمتكاران در دوست داشتن شما چه اجري هست؟ فرمودند: امام صادق (عليه السلام) غلامي داشت كه به وقت رفتن به مسجد، استر آن حضرت را نگاه مي‌داشت، روزي نشسته مشغول نگهداري استر آن حضرت بود، گروهي از اهل خراسان به ديدن امام (عليه السلام) آمدند.
1 و 2. إكمال الدين، ص 377 و 378، باب 36.
2. إكمال الدين، ص 377 و 378، باب 36.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله

عليه وآله (2)، انتظار الفرج (1)، محمد بن علي (1)، خراسان (1)، الصّلاة (1)، السجود (1)

يكي از آنها به غلام امام (عليه السلام) گفت: از امام (عليه السلام) بخواه كه مرا به جاي تو به خدمتكاري قبول كند و من غلام او باشم، در عوض تمام دارايي من مال تو باشد، من از هر رقم، مال زياد دارم، برو آنها را تصاحب كن، غلام گفت: اين را از امام (عليه السلام) مي‌خواهم.

آنگاه آن غلام پيش امام صادق (عليه السلام) آمد و گفت: فدايت شوم، خدمتم، و طول مصاحبتم با شما را مي‌دانيد، اگر پروردگار خيري براي من پيش آورد از آن ممانعت مي‌كني؟ امام (عليه السلام) فرمودند: من از جانب خود بر تو احسان مي‌كنم، آيا احسان ديگران را مانع مي‌شوم؟!!

غلام جريان را به امام (عليه السلام) عرض كرد، حضرت فرمودند: اگر تو از خدمتگزاري ما سير شده اي و او به ما راغب است، او را قبول كرده و تو را مي‌فرستيم. چون غلام برگشت، حضرت او را صدا كردند و فرمودند: براي زياد بودن مصاحبت تو، نصيحتت مي‌كنم، آن وقت اختيار با خود تو است.

چون روز قيامت شود رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به نور خدا چنگ مي‌زند، أمير المؤمنين (عليه السلام) به رسول الله چنگ مي‌زند، امامان به أمير المؤمنين (عليه السلام) و شيعيان ما به امامان چنگ زده داخل محل ما (بهشت) مي‌شوند.

غلام پس از شنيدن اين سخن عرض كرد: يابن رسول الله (صلي الله عليه وآله)! در خدمت شما ميمانم و آخرت را بر دنيا اختيار مي‌كنم. آنگاه غلام به محضر آن مرد خراساني برگشت.

امام جواد صلوات الله عليه و كمي سن امامت مانند نبوت يك منصب خدايي است، و اختيار امام با خداست، هر كس را بخواهد به مقام امامت مي‌رساند، در اول حالات أمير المؤمنين صلوات الله عليه دربارهٔ روح نبوت و امامت بطور مشروح سخن گفته شد.

ثقة الاسلام كليني (قدس سره) در كافي بابي منعقد فرموده تحت عنوان " الإمامة عهد من الله عزوجل معهود من واحد إلي واحد عليهم السلام " و در آن رواياتي در اين زمينه نقل فرموده است، از جمله عمروبن اشعث مي‌گويد: از امام صادق (عليه السلام) شنيدم مي‌فرمود: آيا فكر مي‌كنيد كه يكي از ما به هر كه خواست وصيت مي‌كند، نه والله، اين عهدي است از

(١٤٩٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام جعفر

بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإختيار، الخيار (3)
خدا و رسول (صلي الله عليه وآله) به مردي بعد از مردي تا كار به صاحبش برسد:
" أترون الوصي منا يوصي إلي من يريد؟! لاوالله و لكن عهد من الله ورسوله لرجل فرجل حتي ينتهي الامر إلي صاحبه ".
و در روايت ديگري آن حضرت به معاوية بن عمار فرمودند:
" ان الإمامة عهد من الله عزوجل معهود لرجال مسمين ليس للإمام أن يزويها عن الذي يكون من بعده ". (1) بنابراين، در اين مسأله كمي و زيادي سن مطرح نيست و اين كه امام جواد صلوات الله عليه به وقت رحلت پدر بزرگوارش هفت يا هشت ساله بود و بيست و پنج سال عمر كرد، ضرري به امامت او ندارد. خداوند دربارهء يحيي بن زكريا فرموده: " وآتيناه الحكم صبيا ". (2) حضرت عيسي (عليه السلام) در حين ولادت به سخن درآمد و به صريح [بيان] قرآن فرمود: " إني عبد الله آتاني الكتاب وجعلني نبيا " (3) ميبينيم كه هر دو در كودكي به مقام نبوت رسيده‌اند.
صفوان بن يحيي مي‌گويد: به امام رضا (عليه السلام) گفتم: پيش از آنكه خداوند، ابوجعفر (عليه السلام) را به شما عطا فرمايد، در جواب ما مي‌فرموديد: خداوند پسري به من عطا خواهد فرمود، اكنون كه خداوند عطا فرموده و چشم ما را روشن كرده است، خدا مرگ شما را براي ما پيش نياورد، ولي اگر واقعه اي پيش آيد، امام كه خواهد بود؟
حضرت اشاره به ابي جعفر (عليه السلام) كردند كه در مقابلش ايستاده بودند. گفتم: فدايت شوم، اين سه ساله است؟ فرمودند: سه ساله بودن چه ضرري دارد، عيسي بن مريم در كمتر از سه سالگي، حجت خدا بود (4)
و در روايت ديگر آن حضرت، به سائلي كه در اين باره سؤال كرده بود، فرمودند: " ان الله سبحانه بعث عيسي بن مريم رسولا نبيا صاحب شريعة مبتدأة
1. كافي ج 1، ص 278.
2. سورهء مريم، آيهء 30.
3. سورهء مريم، آيهء 30.
4. كافي ج 1، ص 321، ارشاد ص 298.
(١٤٩٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، معاوية بن عمار (1)، يحيي بن زكريا (1)، صفوان بن يحيي (1)، الجود (1)، الصّلاة (1)

في أصغر من السن الذي فيه أبوجعفر " ارشاد: ص 299، كافي: ج 1، ص 322.
كليني (قدس سره) در كافي نقل كرده: محمد بن حسن بن عمار گويد: در مدينه در محر علي بن جعفر صادق (عليه السلام) بودم، مدت دو سال بود رواياتي را كه از برادرش موسي بن جعفر (عليه السلام) نقل مي‌كرد مي‌نوشتم. روزي ابو جعفر الجواد (عليه السلام) داخل مسجد شد، علي بن جعفر بدون عبا برخاست، دست آن حضرت را بوسيد و تعظيم كرد، ابو جعفر (عليه السلام) فرمودند: عموجان!
بنشين خدا تو را رحمت كند، گفت: مولاي من! چگونه بنشينم حال آنكه شما ايستاده ايد؟!
چون ابو جعفر (عليه السلام) برگشت، يارانش او را توبيخ كرده و گفتند: چرا او را با كمي سن آن مقدار احترام و خضوع كردي، حال آنكه تو عموي پدر او هستي؟! فرمود: ساكت باشيد، آنگاه ريش خود [را] گرفت و گفت: وقتي خداوند اين پير مرد را براي امامت، اهل نكرد و امامت را به او داد، فضيلت او را انكار كنم؟!! نعوذ بالله از آنچه مي‌گوييد، من بندهء او هستم.
كافي: ج 1، ص 322.
به هر حال كمي سن آن حضرت، ضرري در مسألهء امامت ندارد، او به علت حامل روح امامت بودن، درياي مواجي از علم ودرايت و كمال بود، حتي در صورت مبسوط اليد بودن، مي‌توانست فرماندهان لايق و مردان ورزيده را روي كار بياورد و حكومت اسلامي را پياده و اداره كند. والسلام علي من اتبع الهدي
(١٤٩٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، علي بن جعفر (1)، السجود (1)
بخش چهارم F امام جواد (عليه السلام) و تفسير قرآن
(١٤٩٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)

بخش چهارم / امام جواد (ع) و تفسير قرآن ...

امام محمد تقي الجواد (عليه السلام) (195 - 220 ه. ق) از امام جواد (عليه السلام) در مورد تفسير آيات قرآن مجيد، مطالب فراواني نقل شده است كه هر كدام در ذيل آيات مربوط آمده است. افراد متتبع مي‌توانند از تفاسير مأثور وروايي، تعداد انبوهي از اين نظريه‌ها و تفسيرها را فراهم آورد.

ما به اقتضاي اختصار كتاب، چند نمونه را ذيلا مي‌آوريم، طالبان تفصيل را به تفاسير ياد شده، ارجاع مي‌دهيم:

1. مخلوق بودن قرآن يكي از خصوصيات عصر اين پيشوا، مطرح شدن تفتيش عقايد در مورد مخلوق بودن يا قديمي بودن قرآن بود. خليفهء وقت بر اساس تحريك اطرافيان خويش، يا در اثر تأثر ويژه اش از فلسفه يوناني، روي اين مسألة حساسيت فوق العاده، نشان مي‌داد كه قرآن حادث و مخلوق است، و بر اين عقيده، كساني كه قرآن را قديمي مي‌دانند مشرك و كافر هستند و حق مداخله در امور قضائي واداري كشور را ندارند بر اين اساس، استانداران و فرمانداران و كارگزاران نواحي مختلف كشور، موظف شده بودند كه افراد را از اين نظر مورد باز جويي و بازپرسي وزير نظر قرار دهند و نتيجه اقدامات خود را به مركز خلافت، گزارش كنند.

جالب توجه اينست كه شدت علاقهء مأمون به اين امر به حدي بود كه در وصيتنامهء خود پس از ذكر شهادتين و اقرار به توحيد، مسألة مخلوق بودن قرآن را مورد گواهي و شهادت خود قرار داده بود، پس از آن، به اعتراف به معاد و حساب و كتاب و ديگر اصول اعتقادي اسلامي را شمرده بود و اجراي عمليات پس از فوت خود را به ولي عهد و وصي

بخش چهارم / امام جواد (ع) و تفسير قرآن ...
امام محمد تقي الجواد (عليه السلام) (195 - 220 ه. ق) از امام جواد (عليه السلام) در مورد تفسير آيات قرآن مجيد، مطالب فراواني نقل شده است كه هر كدام در ذيل آيات مربوط آمده است. افراد متتبع مي‌توانند از تفاسير مأثور وروايي، تعداد انبوهي از اين نظريه‌ها و تفسيرها را فراهم آورد.
ما به اقتضاي اختصار كتاب، چند نمونه را ذيلا مي‌آوريم، طالبان تفصيل را به تفاسير ياد شده، ارجاع مي‌دهيم:
1. مخلوق بودن قرآن يكي از خصوصيات عصر اين پيشوا، مطرح شدن تفتيش عقايد در مورد مخلوق بودن يا قديمي بودن قرآن بود. خليفهء وقت بر اساس تحريك اطرافيان خويش، يا در اثر تأثر ويژه اش از فلسفه يوناني، روي اين مسألة حساسيت فوق العاده، نشان مي‌داد كه قرآن حادث و مخلوق است، و بر اين عقيده، كساني كه قرآن را قديمي مي‌دانند مشرك و كافر هستند و حق مداخله در امور قضائي واداري كشور را ندارند بر اين اساس، استانداران و فرمانداران و كارگزاران نواحي مختلف كشور، موظف شده بودند كه افراد را از اين نظر مورد باز جويي و بازپرسي وزير نظر قرار دهند و نتيجه اقدامات خود را به مركز خلافت، گزارش كنند.
جالب توجه اينست كه شدت علاقهء مأمون به اين امر به حدي بود كه در وصيتنامهء خود پس از ذكر شهادتين و اقرار به توحيد، مسألة مخلوق بودن قرآن را مورد گواهي و شهادت خود قرار داده بود، پس از آن، به اعتراف به معاد و حساب و كتاب و ديگر اصول اعتقادي اسلامي را شمرده بود و اجراي عمليات پس از فوت خود را به ولي عهد و وصي
(١٤٩٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)
خود " معتصم " توصيه كرده بود ". (1) بر اساس همين امر، جمعي از فقها ومحدثين مانند: احمد بن حنبل فقيه معروف، ابن عاصم، سجاد و جمعي ديگر از قضاة و اهل علم عراق را كه اعتقاد مخالف مقام خلافت را داشتند و بر خلاف اين پندار بودند، مورد ايذاء و آزار قرار مي‌داد. مأمون معتزلي بود و با تفتيش عقايدي كه به نام " محنه " برپا كرده بود، سعي داشت عقايد خود را بر ديگران تحميل نمايد. مأمون در سال 218 با نامه‌ها و دستور العمل هائي كه به اسحاق بن ابراهيم براي امتحان قضات و محدثان نوشت، كار تفتيش عقائد را آغاز نمود. در رأس همهء عقايد، مخلوق بودن

قرآن و عدم رؤيت خدا در قيامت بود. دوران محنه چهارده سال طول كشيد.
احمد بن حنبل كتابي به نام " الرد علي الزنادقة والجهمية " دارد كه مقصود او از جهميه همه كساني است كه منكر مخلوق نبودن قرآن و منكر رؤيت خدا در قيامت بودند، در كتاب به دو نكته اشاره شده است:
يكي: اينكه، مسأله بر سر جواز رؤيت خدا در روز قيامت است نه در دنيا، در واقع او نيز رؤيت خدا را در دنيا جائز نمي‌داند ولي در آخرت روا مي‌شمرد.
دومي: اين رؤيت مختص مؤمنان است نه كافران. پس به اعتقاد او، مؤمنان خدا را خواهند ديد.
او با آيه: * (وجوه يومئذ ناضرة الي ربها ناظره) * (2) صورتهايي كه شاد و خرم هستند، به سوي خداي خويش مينگرند. اين آيه تصريح دارد كه در آن روز مؤمنان به پروردگار خود خواهند نگريست. البته معتزله اين آيه و امثال آن را تأويل مي‌كنند كه مقصود ثواب يا قدرت خدا را خواهند ديد و ثواب خدا فعل اوست نه خود او، استدلال آنان بر اين اعتقاد
1. ناسخ التواريخ ج 3، ص 34.
2. القيامة آيهء 23.
(١٤٩٨)
صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، مدرسة المعتزلة (1)، أحمد بن حنبل (2)، الجواز (1)، النوم (2)
خويش آنست كه * (لاتدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار) * (1) " ديده‌گان او را درنمييابند ولي اوست كه ديدگان را درمييابد ".
احمد بن حنبل در پاسخ مي‌گفت: پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) خود اين آيه را خوانده بود ولي در آن حديث رؤيت ماه در شب بدر، مي‌فرمايد: " انكم سترون ربكم " (2) او معتقد بود كه رؤيت مؤمنان در بهشت پاداشي است كه خداوند علاوه بر ثواب اعمال، به مؤمنان عطا خواهد كرد ولي كافران به حكم آيه * (كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون) * (3) از اين نعمت محروم خواهند بود، به باور او جهميه ومعتزله هم جزو همين كافران هستند!
روايت رؤيت اينست: " كنا جلوسا عند النبي (صلي الله عليه وآله) اذ نظر إلي القمر، ليلة البدر قال: إنكم سترون ربكم كما ترون هذا القمر لا تضامون في رؤيته، اي لاتشكون ". ما در محضر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بوديم كه ناگاه پيامبر خدا به سوي ماه نگريست و فرمودند: شما آفريدگار خود خواهيد ديد آنچنان كه اين ماه را مي‌بينيد، هرگز در ديدار او شك و ترديدي نخواهيد داشت.
در فهم ودرايت اين حديث كافي است كه راوي آن ابوهريره بازرگان

حديث بوده است.

بر اين اساس، جمعي از فقهاء ومحدثين مانند: احمد بن حنبل، ابن عاصم، سجاد، و جمعي از اهل قضاء و فتوي را كه اعتقاد مخالف داشتند و بر اين باور بودند چون قرآن كلام خداست، و كلام خدا هم ناچار همانند خود خدا، قديمي خواهد بود (با خلط، كلام لفظي ونزولي و كلام لبي ووصفي) و در نتيجه به غير مخلوق بودن قرآن اعتقاد پيدا كرده و دچار حيرت و سر گرداني شده بودند، و به نوعي به تعدد قدماء اعتقاد پيدا كرده بودند، دستور تنبيه و كتك و گاهي دستور كشتن و از ميان بردن را صادر مي‌كردند و به همين

١. انعام آيهء ١٠٣.

٢. صحيح بخاري ج ٩، ص ١٥٦، صحيح مسلم ج ٨، ص 216.

3. المطففين آيه 15.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدرسة المعتزلة (1)، أحمد بن حنبل (2)، كتاب صحيح مسلم (1)

دليل ابن حنبل را با تازيانه زدند و تعداد كثيري را به حبس و زنجير كشاندند با توجه به اين حساسيت وقت، موقعيت علمي و سياسي امام جواد (عليه السلام) بهتر مشخص مي‌گردد.
اينك فرازهائي از نكات تفسيري آن بزرگوار.
قرآن معيار شناخت حديث صحيح و جعلي در يكي از مناظرات و مجالسي كه در حضور خليفه، تشكيل يافته بود، " يحيي بن أكثم " يكي از قضات عالي رتبهء دربار، براي توليد عداوت و كينه نسبت به ساحت امام (عليه السلام) از ايشان پرسيد: چه مي‌فرمائيد: در مورد آن حديثي كه دربارهء يكي از ياران نزديك رسول خدا (صلي الله عليه وآله) وارد شده است كه پيامبر فرمود: " جبرئيل بر من نازل گشت و پيام الهي را رساند كه خداوند مي‌فرمايد از ابوبكر بپرس كه خداوند از تو راضي و خشنود است، آيا تو هم از او راضي و خشنود هستي يا نه؟ " امام (عليه السلام) در پاسخ با توجه به موقعيت مجلس فرمودند: من منكر فضيلت آن صحابي كه مي‌فرمائيد، نيستم ولي بر گويندهء اين خبر لازم است به آن حديثي كه پيامبر اسلام در آن سفر حجة الوداع فرمودند، توجه داشته باشند جائي كه مي‌فرمايد: " دروغگويان و خبر سازان، فراوان شده اند و در آينده نيز جاعلين بيشتر خواهند شد، بدانيد هر كسي حديث دروغي را به من نسبت دهد، جايگاه او آتش است، معيار تشخيص حديث صحيح، از غير صحيح آنست كه بر قرآن و سنت مسلمه ي من، عرضه كنند، اگر با آن دو موافقت كرد آن را بپذيرند و هر چه با آن دو مخالفت نمود، رد كنند و كنار بگذارند. حديثي را كه شما نقل كرديد با كتاب خدا سازگار نيست، قرآن مي‌فرمايد: ما انسان را آفريديم و از هر آنچه در قلب او خطور كند، آگاهيم. (1) و در جاي ديگر مي‌فرمايد: " ما به انسان نزديك تر از شاهرگ گردن او هستيم ". (2) آيا بر چنين آفريدگار دانا و آگاه، خشنودي و ناخشنودي، رضايت خاطر يا نارضائي آن
1. ولقد خلقنا الأنسان ونعلم ما توسوس به نفسه.
2. سورهء ق آيه 16.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، حجة الوداع (1)

صحابي، مكتوم مانده است تا نيازمند سؤال از آن صحابي گردد؟ اين امر نسبت به پروردگار عالم، محال و غير ممكن است ... ".
امام جواد (عليه السلام) با محكوم ساختن طرف، يك قانون كلي و عمومي نيز در اختيار عموم قرار داد كه پايه و اساس آن، مستند به محكم ترين و استوارترين حجت خدا (قرآن) بود از اينرو هيچكدام از حضار مجلس را ياراي مخالفت يا اظهار نظر در مورد آن سند محكم و مستند، نبود با اين شيوه با حفظ اصالت مرام، طرف را نيز مجاب و محكوم ميساخت.
2. خطبهء ازدواج از سخنان ارزنده و كلمات قرآني آن بزرگوار خطبهء عقدي است كه در مجلس مأمون ايراد كرده است و در آن خطبه به آيه قرآني استناد جسته است كه نوعي تبيين و تفسير عملي قرآن مجيد مي‌باشد جائي كه مي‌فرمايد: " ألحمدلله اقرارا بنعمته، ولا إله الا إله اخلاصا لوحدانيته، وصلي الله علي سيد بريته والأصفياء من عترته، أما بعد: فقد كان من فضل الله علي الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام، فقال سبحانه: " وأنكحوا الأيامي منكم والصالحين من عبادكم وامائكم، إن يكونوا فقراء يغنهمم الله من فضله، والله واسع عليم ". (1) " به عنوان اعتراف و اقرار به نعمتهاي فراوان الهي، سپاس و شكر ميگزارم، ومحض اخلاص و يكتاپرستي، كلمه ي توحيد " لا إله الا الله " را بر زبان مي‌آورم، درود و رحمت خاص پروردگار به بهترين مخلوقات خويش، حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) و برگزيدگان از عترت پاك او باد!
پس از حمد و سپاس الهي، يكي از الطاف بي كران الهي بر بندگان خويش، آن ست كه آنان را به وسيلهء حلال و مشروع از حرام و نامشروع، غني و بي نياز ساخت و دستور داد كه ازدواج كنيد و بيم فقر و تنگدستي را به خود راه ندهيد. اگر فقير و تنگدست باشيد، خداوند متعال شما را از فضل و رحمت پي پايان خويش، بي نياز مي‌سازد.
1. سوره نور آيه 33.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإختيار، الخيار (1)، الغني (1)، الصّلاة (1)

خداوند متعال روزي دهنده و آگاه به حال بندگان و روزي خواران خويش، مي‌باشد ".
اين خطبه شريفه كه امروز مورد استناد عاقدين، و مورد بهره برداري در مجالس عقد مسلمين قرار گرفته است يكي از بهره گيريهاي قرآني و تفسيري امام (عليه السلام) از آيات نوراني الهي مي‌باشد. استناد به قرآن مجيد به عنوان سرلوحهء عملي مسلمين، بهترين روش عملي و تفسيري از كلام الله مجيد مي‌باشد.
3. در گفتگو با يحيي بن اكثم در گفتگوي مفصلي كه امام (عليه السلام) با يحيي بن اكثم قاضي عالي مرتبه دربار مأمون و معتصم انجام داده است، استنادها و تفسيرهاي ارزشمندي نهفته است كه برخي از آنها در بخشهاي مختلف، گذشت ولي مواردي هم وجود دارد كه مي‌توان در بخش تفسيرهاي امام (عليه السلام) مورد استفاده قرار داد.
فيض كاشاني در كتاب " معادن الحكمة " از احتجاج طبرسي، گفتگوي امام (عليه السلام) را با يحيي بن اكثم در مجلس عقدي كه مأمون ترتيب داده بود، آورده است كه به قسمتهاي ناگفته ي آن اشاره مي‌گردد:
يحيي گفت: روايت شده است كه يكي از اصحاب، چراغ اهل بهشت است؟
امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: اين سخن باطل است، چون در بهشت با وجود فرشتگان مقرب الهي و با وجود آدم و خاتم و تمام انبياء ومرسلين از نور وجود آنان، بهره گيري نمي‌شود تا چه رسد به آن صحابي كه شما اشاره داشتيد. يحيي پرسيد:
روايت شده است كه پيامبر خدا فرموده باشد، اگر من به پيامبري مبعوث نمي‌گشتم فلان صحابي، مبعوث مي‌گشت. امام جواد (عليه السلام) فرمودند كتاب خدا " قرآن مجيد " صادق تر و راستگوتر از اين حديث مي‌باشد، جائي كه خداوند متعال در مورد بعثت انبياء مي‌فرمايد:
" واذ أخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك و من نوح وابراهيم " (1).
1. سوره احزاب آيه 7.
(١٥٠٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)، يحيي بن أكثم (3)
خداوند متعال، پيشاپيش پيمان پيامبران را گرفته است چگونه امكان دارد اين پيمان تغيير و تبديل پيدا نمايد از آن طرف پيامبران هرگز و لحظه‌اي به خداوند شرك نورزيده اند چگونه امكان دارد فردي كه اغلب ايام و

روزگاري خود را با شرك سپري نموده است به عنوان " پيامبر " مبعوث گردد.
يحيي گفت: لحظه اي از من وحي قطع نگرديد مگر اينكه گمان بردم به آل خطاب وحي نازل شده است:
امام جواد (عليه السلام) فرمودند: اين سخن هم باطل و نارواست، چون پيامبر خدا هرگز در نبوت خود، شك و ترديدي نداشت.
خداوند متعال مي‌فرمايد: " الله يصطفي من الملائكة رسلا و من الناس " (1) انتخاب و گزينش فرشتگان و پيامبران از ناحيهء خداست، و اوست كه پيامبر را برميگزيند نه ديگران.
يحيي پرسيد: روايت شده است اگر عذابي بر امت نازل گردد، هيچكس را جز فلان صحابي راه گريزي نيست.
امام جواد (عليه السلام) فرمودند: اين سخن هم امر محال و نامعقولي است چون خداوند متعال مي‌فرمايد:
" و ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم وماكان معذبهم وهم يستغفرون ". (2)
خداوند متعال به صورت قطعي خبر داده است، مادام كه پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) در ميان آن جمع وجود دارد و مادام كه آنان به استغفار و طلب بخشش خود، ادامه مي‌دهند، عذابي در كار نيست، پس چگونه امكان دارد با اين وعده‌هاي صريح، عذاب خدا نازل گردد، و فقط و فقط يك نفر نجات يابد. (3)
1. سوره حج آيه 75.
2. سوره انفال آيه 33.
3. معادن الحكمه في مكاتيب الائمة ج 2، ص 201 - 203، نقلا عن الأحتجاج ص 247، چاپ نجف.

4 - آسودگي از مكر خدا

4. آسودگي از مكر خدا امام (عليه السلام) در مقام تربيت و خودسازي با استناد به قرآن مي‌فرمايد:
" تأخير التوبة اغترار، وطول التسويف خيرة، والأعتدال علي الله هلكة، والأصرار علي الذنب امن من مكرالله، فلا يأمن مكر الله الا الخاسرون ". (1) 5. گوش فرا دادن به سخنان ناروا امام جواد (عليه السلام) در مورد گوش فرا دادن به هر سخني مي‌فرمايد:
" من أصغي الي ناطق، فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد عبد الله، وان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس، فقد عبد ابليس " و در قرآن مجيد آمده است كه خداوند به گناهكاران خواهد گفت: " الم أعهد اليكم يا بني آدم ان لاتعبدو الشيطان انه لكم عدو مبين ". (2) فردي كه به سخنان گوينده اي گوش فرا مي‌دهد، در واقع به او ستايش مي‌ورزد، اگر گوينده از خدا صحبت مي‌كند، پس در واقع او به عبادت خدا پرداخته است و اگر از شيطان حرف مي‌زند، پس در واقع از ابليس، ستايش مي‌ورزد در صورتي كه خداوند متعال فرموده است: آيا از شما پيمان نگرفتيم كه بر شيطان پرستش نكنيد چون او دشمن آشكار شما است.
6. امام جواد (عليه السلام) و تعيين قطع دست " زرقان " رفيق صميمي ابن أبي داوود نقل مي‌كند، روزي ابن أبي داوود از مجلس معتصم عباسي برگشت، ديدم، بسيار محزون است، علت اندوهش را پرسيدم؟ گفت: اي كاش بيست سال پيش از اين مرده بودم و چنين روزي را نمي‌ديدم، گفتم: قضيه چيست؟
1. سوره اعراف آيه 99.
2. سوره يس آيه 60.
(١٥٠٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، سورة يس (1)

4. آسودگي از مكر خدا امام (عليه السلام) در مقام تربيت و خودسازي با استناد به قرآن مي‌فرمايد:
" تأخير التوبة اغترار، وطول التسويف خيرة، والأعتدال علي الله هلكة، والأصرار علي الذنب امن من مكرالله، فلا يأمن مكر الله الا الخاسرون ". (1) 5. گوش فرا دادن به سخنان ناروا امام جواد (عليه السلام) در مورد گوش فرا دادن به هر سخني مي‌فرمايد:
" من أصغي الي ناطق، فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد عبد الله، وان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس، فقد عبد ابليس " و در قرآن مجيد آمده است كه خداوند به گناهكاران خواهد گفت: " الم أعهد اليكم يا بني آدم ان لاتعبدو الشيطان انه لكم عدو مبين ". (2) فردي كه به سخنان گوينده اي گوش فرا مي‌دهد، در واقع به او ستايش مي‌ورزد، اگر گوينده از خدا صحبت مي‌كند، پس در واقع او به عبادت خدا پرداخته است و اگر از شيطان حرف مي‌زند، پس در واقع از ابليس، ستايش مي‌ورزد در صورتي كه خداوند متعال فرموده است: آيا از شما پيمان نگرفتيم كه بر شيطان پرستش نكنيد چون او دشمن آشكار شما است.
6. امام جواد (عليه السلام) و تعيين قطع دست " زرقان " رفيق صميمي ابن أبي داوود نقل مي‌كند، روزي ابن أبي داوود از مجلس معتصم عباسي برگشت، ديدم، بسيار محزون است، علت اندوهش را پرسيدم؟ گفت: اي كاش بيست سال پيش از اين مرده بودم و چنين روزي را نمي‌ديدم، گفتم: قضيه چيست؟
1. سوره اعراف آيه 99.
2. سوره يس آيه 60.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، سورة يس (1)

4. آسودگي از مكر خدا امام (عليه السلام) در مقام تربيت و خودسازي با استناد به قرآن مي‌فرمايد:
" تأخير التوبة اغترار، وطول التسويف خيرة، والأعتدال علي الله هلكة، والأصرار علي الذنب امن من مكرالله، فلا يأمن مكر الله الا الخاسرون ". (1) 5. گوش فرا دادن به سخنان ناروا امام جواد (عليه السلام) در مورد گوش فرا دادن به هر سخني مي‌فرمايد:
" من أصغي الي ناطق، فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد عبد الله، وان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس، فقد عبد ابليس " و در قرآن مجيد آمده است كه خداوند به گناهكاران خواهد گفت: " الم أعهد اليكم يا بني آدم ان لاتعبدو الشيطان انه لكم عدو مبين ". (2) فردي كه به سخنان گوينده اي گوش فرا مي‌دهد، در واقع به او ستايش مي‌ورزد، اگر گوينده از خدا صحبت مي‌كند، پس در واقع او به عبادت خدا پرداخته است و اگر از شيطان حرف مي‌زند، پس در واقع از ابليس، ستايش مي‌ورزد در صورتي كه خداوند متعال فرموده است: آيا از شما پيمان نگرفتيم كه بر شيطان پرستش نكنيد چون او دشمن آشكار شما است.
6. امام جواد (عليه السلام) و تعيين قطع دست " زرقان " رفيق صميمي ابن أبي داوود نقل مي‌كند، روزي ابن أبي داوود از مجلس معتصم عباسي برگشت، ديدم، بسيار محزون است، علت اندوهش را پرسيدم؟ گفت: اي كاش بيست سال پيش از اين مرده بودم و چنين روزي را نمي‌ديدم، گفتم: قضيه چيست؟
1. سوره اعراف آيه 99.
2. سوره يس آيه 60.
(١٥٠٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، سورة يس (1)
گفت: جرياني كه امروز ... توسط أبي جعفر (امام جواد (عليه السلام)) در محضر خليفه اتفاق افتاد، گفتم: آن جريان از چه قرار بود؟ گفت: دزدي به سرقت اقرار كرده بود، از خليفه خواستند با اقامهء حد، او را تطهير كند.
براي اين كار فقهاء را در مجلس خود، جمع كرد، محمد بن علي (عليه السلام) نيز در آن جا آمد، خليفه از ما سؤال كرد از كدام محل دست او را قطع كنيم، من گفتم: از بازو (بند دست). (1) گفت: به چه دليل؟ گفتم: چون دست، عبارت است از چهار انگشت و كف دست تا بند آن، و خداوند در تيمم فرموده: " فامسحوا بوجوهكم وأيديكم " گروهي نيز مانند من

گفتند.
ولي گروهي اظهار داشتند كه بايد از مرفق قطع شود، خليفه گفت: به چه دليل؟
گفتند: چون خداوند در شستن دست در وضو فرموده است: " وأيديكم إلي المرافق " پس معلوم مي‌شود، حد، دست تا مرفق است.
خليفه خطاب به أبي جعفر (عليه السلام) گفت: شما چه مي‌فرماييد؟ فرمودند: اينها نظرشان را گفتند. گفت: آنچه را كه گفتند، رها كن! نظر خودت را بگو! فرمودند مرا معاف بداريد، گفت:
به خدا، قسمت مي‌دهم آنچه مي‌داني بگو!
فرمودند: چون به خدا قسم دادي مي‌گويم، همه اينها خطا كردند و بر خلاف سنت گفتند، قطع دست بايد از مفصل چهار انگشت باشد، و كف دست بماند. معتصم گفت: به چه دليل؟ امام (عليه السلام) فرمودند: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرموده: سجده بر هفت عضو است: صورت، دو دست، دو زانو و دو پا، وقتي كه دست از بازو و يا از مرفق قطع شود، دستي نمي‌ماند تا بر آن سجده كند، خداوند فرموده: " و أن المساجد الله " منظور از آن اعضاء هفتگانه سجده است كه بر آنها سجده مي‌شود " فلا تدعوا مع الله أحدا " آنچه براي خدا باشد قطع نمي‌شود. معتصم از اين استدلال تعجب كرد و گفت: دست سارق را از بند چهار انگشت قطع كردند.
ابن ابي داوود گفت: قيامت من برپا شد و آرزو كردم كه اي كاش مرده بودم، زرقان
1. عبارت عربي " كرسوع " است در لغت آمده: " الكرسوع: طرف الزندالذي يلي الخنصر ".
(۱۵۰۵)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السجود (1)
گويد: (1) ابن أبي داود گفت: بعد از سه روز، پيش معتصم رفتم و گفتم: نصيحت أمير المؤمنين بر من واجب است و من با او سخن مي‌گويم كه مي‌دانم، اهل آتش خواهم بود، گفت: سخنت كدام است؟
گفتم: أمير المؤمنين در مجلس خود، فقهاء رعيتش را جمع مي‌كند، براي كاري از كارهاي دين و از حكم آن سؤال مي‌كند، و آنها آنچه مي‌دانند، جواب مي‌دهند، در آن مجلس همه وزراء، فرماندهان، نويسندگان خليفه جمعند و از پشت باب، مردم منتظر نتيجه اين مجلسند، آن وقت خليفه سخن همهٔ فقهاء را كنار گذاشته و فتواي مردي را مي‌پذيرد كه نصف اين ملت، معتقد به امامت او هستند و مي‌گويند: بني عباس حق آنها را غضب

كرده اند!!!
از اين سخن، رنگ از رخ معتصم پرسيد و متنبه شد و گفت: خدا در مقابل نصيحتت، جزاي خير بدهد، روز چهارم به يكي از نويسندگان وزراءش گفت، ابوجعفر (عليه السلام) را به منزل دعوت كند. او از آن حضرت دعوت به عمل آورد، حضرت قبول نكرد، فرمودند: مي‌دانيد كه من در مجلس شما حاضر نمي‌شوم، او گفت: من شما را به طعام دعوت مي‌كنم و دوست دارم، قدم بر بساط من بگذاريد و به منزل من داخل شويد تا متبرك گردد، فلاني از وزراء خليفه نيز مي‌خواهد با شما در آن جا ملاقات كند.
حضرت به منزل آن شخص آمدند، چون طعام ميل فرمودند احساس مسموميت كرد، مركب خويش را خواست، صاحب منزل تقاضا كرد كه بمانيد، فرمودند: رفتنم براي تو بهتر است، سم در آن روز و شب در حلق مباركش بود تا از دنيا رفتند.
تفسير عياشي: ج 1، ص 319 ذيل آيهء " والسارق والسارقة " از سورهء مائده: آيه 38، مرحوم حر عاملي در وسائل: ج 18، ص 490، ابواب حدالسرقة، آن را بطور اختصار از تفسير عياشي نقل كرده ومرحوم مجلسي نيز آن را در بحار: ج 50، ص 5 - 7 از آن تفسير نقل مي‌كند.
1. زرقان بر وزن عثمان لقب ابوجعفر زيات محدث است.
(١٥٠٦)
صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، ابن أبي داود (1)، الطعام (2)

ناگفته نماند: در حاشيهء بحار فرموده است: صحيح آن است كه اسم او " أبوداود " است بر وزن غراب و او در زمان معتصم وواثق و متوكل، قاضي بغداد بود، و ميان او و محمد بن عبد الملك زيات وزير معتصم وواثق عداوت و دشمني بود و در تاريخ 240 از دنيا رفته است.
امام جواد صلوات الله عليه وأبوصلت هروي در كيفيت شهادت حضرت رضا (عليه السلام) نقل كرديم كه آن حضرت به ابوصلت دربارهء قبر و دفن خويش دستوراتي صادر فرمودند و او سخناني را كه امام تعليم داده بود، بر زبان آورد، قبر امام (عليه السلام) پر از آب گرديد و ماهيها در آن پديد آمدند، بعد ماهي بزرگي آمده، همهء آنها را خورد، سپس با تكلم ديگر، قبر شريف خشك گرديد و آب فرو رفت و اين كار در حضور مأمون انجام گرفت.
ابوصلت گويد: چون امام رضا (عليه السلام) دفن گرديد، مأمون به من گفت: آن كلمات را به من تعليم كن، گفتم والله فراموشم شدند، حتي يك كلمه هم ياد نمي‌آورم، به خدا قسم راست مي‌گفتم، منظورم اغفال مأمون نبود، ولي او از من قبول نكرد، و به زندانم انداخت و گفت:
اگر نگويي تو را خواهم كشت.
او هر روز مرا مي‌خواست و مي‌گفت: اگر نگويي به مرگ محكوم هستي، من هم مرتب قسم ميخوردم كه از يادم رفته است. اين كار يك سال طول كشيد، از طول زندان به تنگ آمدم، در يك شب جمعه غسل كردم و همه را شب را با احياء و ركوع و سجده و گريه به سر بردم، و از خدا مي‌خواستم كه از زندان نجاتم دهد.
چون نماز صبح را خواندم ناگاه ديدم كه ابوجعفر جواد (عليه السلام) به زندان آمد، فرمودند:
اباصلت! سينه ات به تنگ آمده است؟ گفتم: آري، والله اي مولاي من! فرمودند: آنچه را كه امشب كردي، اگر از قبل انجام داده بودي خداوند خلاصت كرده بود، به طوري كه الان خلاصت فرمود: برخيز برويم.
گفتم: كجا برويم، نگهبانان در زندان هستند، مشعلها را در دست دارند؟!!
(۱۵۰۷)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، مدينة بغداد (1)، القبر (3)، الغسل (1)، الدفن (1)
فرمودند: برخيز آنها تو را نخواهند ديد، بعد از اين نيز با آنها در يك جا نخواهي بود، امام (عليه السلام) دست مرا گرفتند و از ميان آنان بيرون

بردند، آنها نشسته با هم صحبت مي‌كردند، مشعلها در ميانشان ولي ما را نديدند.

چون از زندان بيرون آمديم، فرمود: كجا، مي‌خواهي به روي؟ گفتم: به خانه ام در شهر هرات، فرمود: عبايت را بر سر بكش، من عبا را بر سر كشيدم، حضرت دست مرا گرفت، گمان كردم كه مرا از طرف راستش به طرف چپ حركت داد، بعد فرمودند: سرت را باز كن، عبا را از سرم انداختم، امام (عليه السلام) را نديدم ولي ديدم در كنار در خانه ام هستم، وارد منزلم شدم و تا امروز كه اين قضيه را مي‌گويم، نه مأمون را ملاقات كرده ام و نه كسي از مأموران او را. (1)

1. عيون اخبار الرضا ج 2، ص 245 بحار الانوار ج 50، ص 52 وج 49، ص 300.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

بخش پنجم خوشه‌هايي از علم و فضيلت و اخلاق او

بخش پنجم / خوشه‌هايي از علم و فضيلت و اخلاق او ...

از امام جواد (عليه السلام) سخنان و تعاليم و رهنمودهاي فراواني، نقل شده است ما در اين قسمت تلاش داريم، بخشي از تعاليم عاليهء آن بزرگوار را به عنوان تعلم خويشتن و تذكر و يادآوري به ديگر دوستان و شيفتگان مكتب مقدس آن بزرگوار، آورده باشيم تا اعمال و رفتار خود را، با موازين و معيارهاي آموزشي و تربيتي آن بزرگ بسنجيم و از ثمرات دنيوي واخروي آن بهره‌مند گرديم.

1. محبوبيت و ثروت واقعي " من استغني بالله افتقر الناس اليه و من اتقي الله أحبه الناس ".

فردي كه تنها تكيه گاهش پروردگار باشد، به غناي واقعي مي‌رسد و ديگران به او نياز پيدا مي‌كنند، و هر آن كس كه تقوي و رستگاري را پيشهء خود، سازد، مردم او را از ته دل دوست مي‌دارند. (1) شرح كوتاه: اغلب مردم در زندگي خود، تكيه گاهها و اميدگاههايي پيدا مي‌كنند.

عده اي در اثر پندار غلط، چشم به افراد ذي نفوذ يا ثروتمند يا صاحبان جاه و رياست، ميدوزند، و آنان را تكيه گاه زندگي خود، قرار مي‌دهند، غافل از آنكه، امكانات زندگي آنان زوال پذير وفاني وعارضي است و خود آنان، در نياز مطلق به سر مي‌برند. به قول سعدي:

درويش و غني بنده اين خاك درند * آنان كه غني ترند، محتاج ترند پس، تنها تكيه گاه حقيقي كه هرگز فنا وزوال در او راه ندارد، ذات باري تعالي است و كسي كه به سرچشمهء غنا و هستي ارتباط و اعتماد پيدا كند، هرگز نياز و احتياجي به اين و آن، نخواهد داشت، بلكه ضعيفان و ناتوانان هستند كه به او نيازمند خواهند بود.

و كسي كه راه تقوي و درستكاري پيش گيرد، با وجود آنكه نفع آن، عايد شخص خود

1. نور الابصار، ص 220.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الغني (3)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)

2 - شكر نعمت

او است، باز از محبت و علاقهء قلبي ديگران نيز برخوردار خواهد شد، چون خاصيت تقوي بر اين پايه نهاده شده است.
2. شكر نعمت " ما عظمت نعم الله علي أحد، الا عظمت اليه حوائج الناس، فمن لم يحتمل تلك المؤونة عرض تلك النعمة، للزوال ". (1)
ترجمه: نعمت پروردگار، هر قدر بر فردي فزوني گيرد، نيازها و چشم داشتهاي مردم نيز بر او، فزونتر مي‌گردد. اگر متحمل چنين زحمتي نگردد، اين نعمت رو به زوال مي‌رود.
شرح كوتاه: حفظ و نگهداري موهبتهاي الهي، نياز به شايستگي و لياقت و نگهداري و مراقبت دارد كه يكي از راههاي نگهداري آن، اين است كه در راه رفاه و آسايش بندگان الهي، صرف گردد و شكرگزاري واقعي هر نعمت، آن است كه در مواردي كه خداوند متعال تعيين فرموده است، صرف گردد و اگر در انجام شكرگزاري هر نعمت، كوتاهي و قصور صورت گيرد، خود به خود آن نعمت، رو به زوال وفنا مي‌رود. به عنوان نمونه علم و دانش در هر فني يكي از نعمتهاي بزرگ الهي است كه نصيب فرد مي‌گردد، اگر در راه توسعه و تعليم به نيازمندان و فاقدين آن، كوتاهي و مضايقه گردد، به تدريج آن دانش رو به فنا و زوال مي‌رود تا دارندهء خود را ترك نمايد و از او رخت بربندد.
3. شرافت واقعي " الشريف كل الشريف من شرفه علمه، والسودد كل السودد، لمن اتقي الله ربه ".
شريف واقعي، فردي است كه با شرافت علم و دانش آراسته گردد. سيادت و بزرگواري حقيقي با فردي است كه راه تقوي و خداشناسي را پيش گيرد ". (2) شرح كوتاه: جمعي، افتخار و شرافت را در ثروت، وعده اي در رياست، پاره اي از مردم در رفاه و ماديت و جمعي هم در نسب و نژاد و قبيله گرايي جستجو مي‌كنند و كساني را كه فاقد اين مزايا باشند به ديدهء حقارت و پستي مينگرند، ولي در منطق امام جواد (عليه السلام)
1. الفصول المهمة، ص 255.
2. الفصول المهمة، ص 257.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (2)

او است، باز از محبت و علاقهء قلبي ديگران نيز برخوردار خواهد شد، چون خاصيت تقوي بر اين پايه نهاده شده است.

2. شكر نعمت " ما عظمت نعم الله علي أحد، الا عظمت اليه حوائج الناس، فمن لم يحتمل تلك المؤونة عرض تلك النعمة، للزوال ". (1)

ترجمه: نعمت پروردگار، هر قدر بر فردي فزوني گيرد، نيازها و چشم داشتهاي مردم نيز بر او، فزونتر مي‌گردد. اگر متحمل چنين زحمتي نگردد، اين نعمت رو به زوال مي‌رود.

شرح كوتاه: حفظ و نگهداري موهبتهاي الهي، نياز به شايستگي و لياقت و نگهداري و مراقبت دارد كه يكي از راههاي نگهداري آن، اين است كه در راه رفاه و آسايش بندگان الهي، صرف گردد و شكرگزاري واقعي هر نعمت، آن است كه در مواردي كه خداوند متعال تعيين فرموده است، صرف گردد و اگر در انجام شكرگزاري هر نعمت، كوتاهي و قصور صورت گيرد، خود به خود آن نعمت، رو به زوال وفنا مي‌رود. به عنوان نمونه علم و دانش در هر فني يكي از نعمتهاي بزرگ الهي است كه نصيب فرد مي‌گردد، اگر در راه توسعه و تعليم به نيازمندان و فاقدين آن، كوتاهي و مضايقه گردد، به تدريج آن دانش رو به فنا و زوال مي‌رود تا دارندهء خود را ترك نمايد و از او رخت بربندد.

3. شرافت واقعي " الشريف كل الشريف من شرفه علمه، والسودد كل السودد، لمن اتقي الله ربه ".

شريف واقعي، فردي است كه با شرافت علم و دانش آراسته گردد. سيادت و بزرگواري حقيقي با فردي است كه راه تقوي و خداشناسي را پيش گيرد ". (2) شرح كوتاه: جمعي، افتخار و شرافت را در ثروت، وعده اي در رياست، پاره اي از مردم در رفاه و ماديت و جمعي هم در نسب و نژاد و قبيله گرايي جستجو مي‌كنند و كساني را كه فاقد اين مزايا باشند به ديدهء حقارت و پستي مينگرند، ولي در منطق امام جواد (عليه السلام)

1. الفصول المهمة، ص 255.
2. الفصول المهمة، ص 257.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (2)

شرافت واقعي و اصالت حقيقي از آن علم و دانشي است که زينت بخش فرد مي‌گردد.
بزرگواري و عظمت شخص، منوط به امتيازات و فضايل روحي و معنوي است که فرد در راه کسب آن، خود را به زحمت مي‌افکند و آن راه تقوي و پرهيزکاري است که والاترين شرف و مرتبت انساني است.
4. پاي هر سخن منشين " من أصغي الي ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله، فقد عبد الله وان كان الناطق ينطق عن ابليس فقد عبد ابليس ". (1) کسي که به سخنگويي گوش فرا مي‌دهد، او را پرستش کرده است، بنابراين اگر او از خدا سخن مي‌گويد، در واقع خدا را پرستش کرده است و اگر از زبان ابليس، سخن مي‌گويد، ابليس را مورد ستايش قرار داده است.
شرح موجز: سخن هرچه باشد و از هر کسي صادر گردد، اثر خاص خود را دارد و گوش فرا دادن به سخنان اين و آن، معمولا با اثربخشي آن در دل آدمي، همراه است و از آنجا که اهداف سخن گويان مختلف است، جمعي سخنگوي حقند و جمعي، ديگر سخنگوي باطل و ناروا، خضوع در برابر هر کدام از اين دو گروه، يك نوع کرنش و پرستش مي‌باشد، چون روح پرستش چيزي جز تسليم نيست. بنابراين آنان که به سخنان حق گوش مي‌دهند، پرستندگان حقند و آنان که به سخنگويان ناحق و باطل، گوش فرا مي‌دهند، پرستندگان باطلند. پس لازم است از رونق دادن محفل سخنگويان باطل، پرهيز نمود و اجازه نداد که سخنان واهي آنان از مجراي گوش، به اعماق دل و جان انسان برسد.
5. تحت کنترل و مراقبت دائمي " اعلم انك لن تخلو من عين الله فانظر كيف تكون ". (2) بدان! تو در هيچ شرايطي از ديدگاه پروردگار، بيرون نخواهي بود، اکنون ببين، چگونه و در چه شرايطي خواهي بود؟

١. تحف العقول، ص ٣٣٩.
٢. تحف العقول، ص 329.

شرافت واقعي و اصالت حقيقي از آن علم و دانشي است كه زينت بخش فرد مي‌گردد.
بزرگواري و عظمت شخص، منوط به امتيازات و فضايل روحي و معنوي است كه فرد در راه كسب آن، خود را به زحمت مي‌افكند و آن راه تقوي و پرهيزكاري است كه والاترين شرف و مرتبت انساني است.
4. پاي هر سخن منشين " من أصغي الي ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله، فقد عبد الله وان كان الناطق ينطق عن ابليس فقد عبد ابليس ". (1) كسي كه به سخنگويي گوش فرا مي‌دهد، او را پرستش كرده است، بنابراين اگر او از خدا سخن مي‌گويد، در واقع خدا را پرستش كرده است و اگر از زبان ابليس، سخن مي‌گويد، ابليس را مورد ستايش قرار داده است.
شرح موجز: سخن هرچه باشد و از هر كسي صادر گردد، اثر خاص خود را دارد و گوش فرا دادن به سخنان اين و آن، معمولا با اثربخشي آن در دل آدمي، همراه است و از آنجا كه اهداف سخن گويان مختلف است، جمعي سخنگوي حقند و جمعي، ديگر سخنگوي باطل و ناروا، خضوع در برابر هر كدام از اين دو گروه، يك نوع كرنش و پرستش مي‌باشد، چون روح پرستش چيزي جز تسليم نيست. بنابراين آنان كه به سخنان حق گوش مي‌دهند، پرستندگان حقند و آنان كه به سخنگويان ناحق و باطل، گوش فرا مي‌دهند، پرستندگان باطلند. پس لازم است از رونق دادن محفل سخنگويان باطل، پرهيز نمود و اجازه نداد كه سخنان واهي آنان از مجراي گوش، به اعماق دل و جان انسان برسد.
5. تحت كنترل و مراقبت دائمي " اعلم انك لن تخلو من عين الله فانظر كيف تكون ". (2) بدان! تو در هيچ شرايطي از ديدگاه پروردگار، بيرون نخواهي بود، اكنون ببين، چگونه و در چه شرايطي خواهي بود؟
۱. تحف العقول، ص ۳۳۹.
۲. تحف العقول، ص 329.

شرح كوتاه: از آثار ايمان به خداوند بزرگ، احساس يك مراقبت دائمي و هميشگي است كه سر تا سر وجود فرد را تحت مراقبت و علم و آگاهي خود، قرار دارد، و هيچ نقطه اي از علم و آگاهي او بيرون نيست و كنترل و مراقبت او از هر طرف، ما را احاطه كرده است. به هر مقدار كه پايهء ايمان بالاتر رود، ادراك اين مراقبت، بيشتر و عميق تر خواهد بود، تا آنجا كه انسان خود را به طور دائم در حضور و إشراف هميشگي او خواهد ديد.
اين نوع احساس، بزرگترين وسيلهء اصلاح فرد، و اجتماع و عالي ترين و زيباترين جلوهء ايمان است كه احياء كردن آن به مهم ترين نابسامانيهاي اجتماعي مي‌تواند، سامان و نشاط بخشد و آمادگي فرد براي لياقت و شايستگي اين ديدار و مراقبت الهي، يكي از بهترين وسائل تربيت و سازندگي نفس است و اين سخن آن عارف نامي معاصر، از اين حديث شريف، الهام گرفته است، جايي كه مي‌گويد: " عالم محضر خداست، در محضر خدا معصيت نكنيد ".
6. كاشف راز بودن زمان " الأيام تهتك لك الامر عن الأسرار الكامنة ". (1)
" گذشت زمان پرده‌ها را بالا مي‌زند و اسرار نهان را بر تو آشكار مي‌سازد ".
شرح كوتاه: حقايقي كه در جهان به وقوع مي‌پيوندد، معمولا هنگام وقوع خود، توأم با پاره اي از عواملي است كه نهان بودن آن را، ايجاب مي‌كند و آن را تحت پوششهاي بازدارندهء خود، نگه مي‌دارد كه با مرور زمان و گذشت روزگار، به تدريج آن موانع كنار مي‌روند و حقيقت، چهرهء خود را آشكار و نمايان مي‌سازد. از اين رو، درك واقعي حقيقت، هميشه پس از گذشت زمان وقوع آن، تحقق مي‌يابد، درست آن موقعي كه غبارهاي تعصب و رازداري و كتمان حقيقت از روي آن عبور كرده و رخت بربسته باشند.
اكنون در عالم سياست، رسم بر اين شده است كه اسرار سفارتخانه‌هاي برخي از كشورهاي جهان را، پس از سي سال در معرض ديد و نگاه افكار عمومي قرار مي‌دهند،
1. بحار الانوار ج 17، ص 214.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب بحار الأنوار (1)

7 - شماتت روزگار

درست هنگامي كه نشاط و حساسيت نسلي از وقوع آن حوادث، خنثي و منقضي يا بي طرف شده باشد. اين شيوه، از يك واقعيت طبيعي الهام گرفته است كه گذشت ايام، پرده‌ها را بالا مي‌زند و حقايق را صاف و روشن نشان مي‌دهد.

7. شماتت روزگار " من عتب علي الزمان، طاقت معيشته ". (1) كسي كه روزگار را با ديدهء بدبيني و انكار بنگرد و از روي سخط، لب به ملامت روزگار بگشايد، ملامتش به درازا مي‌كشد و از آن طرفي نمي‌بندد.

شرح كوتاه: زمان، بستر وقوع يك امر يا حادثه اي است كه در آن موقع مخصوص و زمان ويژه، صورت مي‌گيرد و خود زمان در وقوع آن، كوچكترين دخالت و نفوذي ندارد، بلكه عوامل گوناگون ديگري در وقوع آن، دست به دست هم داده و آن را به وجود آورده اند.

كسي كه از پي جويي عوامل حقيقي، غفلت ورزيده و نظر خود را به عوامل غير حقيقي متوجه ساخته است، طبيعي است كه دچار اشتباه گرديده و اين اشتباه، او را به اشتباههاي ديگري نيز خواهد كشاند، به حدي كه او را يك فرد خيالي يا سوفسطايي در خواهد آورد و در زندگي دچار بحرانهاي روحي و مشكلات عاطفي خواهد نمود و از شماتت، كوچكترين طرفي نخواهد بست. بدبيني به روزگار، جز ايجاد نفرت و دور شدن از حقايق زندگي و سرد شدن از ابزار و عوامل توفيق و پيشرفت، ثمر ديگري نخواهد داشت.

8. كم گويي و گزيده گويي " المرء مخبوء تحت لسانه ". (2) شرح كوتاه: كم گويي، ننگها را مي‌پوشاند و آدمي را از لغزشها بازميدارد. آدمي در زير زبان خود، پنهان است و زبان است كه راز آدمي را فاش ساخته، و سر نهاني او را آشكار مي‌سازد.

اين عبارت كه از پيشوايان معصوم (عليه السلام) ديگر هم، با عبارات مختلف نقل شده است،

1. بحار الانوار ج 17، ص 101.

2. بحار الانوار ج 17، ص 101.

درست هنگامي كه نشاط و حساسيت نسلي از وقوع آن حوادث، خنثي و منقضي يا بي طرف شده باشد. اين شيوه، از يك واقعيت طبيعي الهام گرفته است كه گذشت ايام، پرده‌ها را بالا مي‌زند و حقايق را صاف و روشن نشان مي‌دهد.

7. شماتت روزگار " من عتب علي الزمان، طاقت معيشته ". (1) كسي كه روزگار را با ديدهء بدبيني و انكار بنگرد و از روي سخط، لب به ملامت روزگار بگشايد، ملامتش به درازا مي‌كشد و از آن طرفي نمي‌بندد.

شرح كوتاه: زمان، بستر وقوع يك امر يا حادثه اي است كه در آن موقع مخصوص و زمان ويژه، صورت مي‌گيرد و خود زمان در وقوع آن، كوچكترين دخالت و نفوذي ندارد، بلكه عوامل گوناگون ديگري در وقوع آن، دست به دست هم داده و آن را به وجود آورده اند.

كسي كه از پي جويي عوامل حقيقي، غفلت ورزيده و نظر خود را به عوامل غير حقيقي متوجه ساخته است، طبيعي است كه دچار اشتباه گرديده و اين اشتباه، او را به اشتباههاي ديگري نيز خواهد كشاند، به حدي كه او را يك فرد خيالي يا سوفسطايي در خواهد آورد و در زندگي دچار بحرانهاي روحي و مشكلات عاطفي خواهد نمود و از شماتت، كوچكترين طرفي نخواهد بست. بدبيني به روزگار، جز ايجاد نفرت و دور شدن از حقايق زندگي و سرد شدن از ابزار و عوامل توفيق و پيشرفت، ثمر ديگري نخواهد داشت.

8. كم گويي و گزيده گويي " المرء مخبوء تحت لسانه ". (2) شرح كوتاه: كم گويي، ننگها را مي‌پوشاند و آدمي را از لغزشها بازميدارد. آدمي در زير زبان خود، پنهان است و زبان است كه راز آدمي را فاش ساخته، و سر نهاني او را آشكار مي‌سازد.

اين عبارت كه از پيشوايان معصوم (عليه السلام) ديگر هم، با عبارات مختلف نقل شده است،

1. بحار الانوار ج 17، ص 101.

2. بحار الانوار ج 17، ص 101.

ترجمه واقعي اين كلمه، همان است كه سعدي شيرازي شاعر تواناي ادب پارسي مي‌گويد:
زبان در دهان اي خردمند چيست؟ * كليد در گنج صاحب هنر چو در بسته باشد، چه داند كسي * كه گوهر فروش است يا پيله ور؟
ولي وقتي زبان گشوده گشت، اسرار پنهاني عيان گرديد، خيلي از مسائل فاش مي‌گردد.
اگرچه پيش خردمند، خامشي ادب است * به وقت مصلحت آن به، كه در سخن كوشي دو چيز طيرهء عقل است، دم فرو بستن * به وقت گفتن، و گفتن به وقت خاموشي سخن هر فرد، معيار عقل و ميزان درك و فهم او است كه به وسيلهء اظهار آن، حدود عقل و درك او روشن مي‌گردد. چه بهتر كه انسان با برگزيده گويي و دقت وتأمل در سخنان خود، به توانايي عقلي خود، كمك و ياري رساند و خود را از خطرات و انحرافات زبان، مصون دارد.
9. پيروزي دشمن " من أطاع هواه، أعطي عدوه مناه ". (1) كسي كه از هواي نفس خود، فرمانبري كند، به دشمن خود فرصت مي‌دهد كه به آرزوي ديرينه ي خود نائل گردد.
شرح كوتاه: در وجود هر فرد، دو رشته از فعاليتها وجود دارد كه مي‌توان از آنها به عوامل منفي و مثبت وجود انسان، تعبير آورد، كه عقل نماينده و نمايانگر جنبه اثباتي و سازندگي او است و پيروي از نفس و تمايلات حيواني آن، نمايانگر جنبه منفي و تخديري است كه مانع تكامل بشري بوده، و پيروي بي قيد و شرط از شهوات، بزرگترين عامل سيه روزي و بدبختي بشر به شمار مي‌آيد.
اطاعت از دستورات عقل و ادراكات صحيح بشري، راه تكامل و سازندگي فرد است و سرپيچي از دستورهاي آن، راه عقب ماندگي و تقاعد از پيشرفت، محسوب مي‌گردد.
1. سفينة البحار ص 727.
(١٥١٦)
صفحهمفاتيح البحث: السفينة (1)

اطاعت و پيروي از خواهشهاي نفساني و تمايلات حيواني، راه عقب گرد است كه دشمنان تكامل و پيشرفت، بر وجود انسان مستولي و غالب مي‌سازند و او را از سعادت واقعي بازميدارد و فرد را همانند حيوان جوياگر لذات و شهوات، و تمايلات نفساني و امور دنيوي درمياورد.

10. تفقه در دين، راه سعادت و خوشبختي " ألفقه ثمن لكل غال، و سلم الي كل عال ". (1) دين شناسي، بهاي هر متاع گرانقدر و نردبان ترقي براي وصول به هر مقام بلندپايه‌اي است كه براي بشر متصور مي‌باشد.

شرح كوتاه: تفقه در دين، شناخت معارف و اصول و فروع دين، راه سعادت و خوشبختي در تمام شئون زندگي، اعم از مادي و معنوي ميباشد.

دين شناسي، پايه و اساس تكامل انسان و مايهء وصول به عالي ترين درجات رفيع انسانيت است، و راه اثبات آن به اين ترتيب مي‌باشد كه دانشمندان و روان شناسان براي تكامل روحي و پيشرفتهاي معنوي بشر، مكتبها و تزها و نسخه‌هاي مختلفي ارائه داده اند كه گاهي نه تنها انسان را به جايي نمي‌رسانند، بلكه او را حيران و سرگردان و دچار مشكلاتي مي‌سازند، تنها راه و نسخه شفا بخشي كه از طرف پروردگار عالم، براي تكامل و پيشرفت ارائه شده است، همان فقه ناميده مي‌شود كه آئين زندگي و راه و رسم مادي و معنوي بشر را نشان مي‌دهد و پيروي از دستورات آن نسخهء پربها، با ارزش ترين درسها را به انسان ياد مي‌دهد، از اين رو فقه، " اشرف علوم " و شريف ترين دانشها لقب گرفته است، وأئمهء معصوم (عليه السلام) تكامل هر فرد را مرهون فقاهت و در پرتو بهره مندي او، از فقه دانسته است.

11. معاونت ستمگر " العامل بالظلم والمعين عليه، والراضي شركاء ". (2)

1. بحار ج 1، ص 67.

2. الفصول المهمه ص 256.

(١٥١٧)

صفحهمفاتيح البحث: الظلم (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

11 - معاونت ستمگر

" آن كس كه ستمگر و ظالم است و آنكه معاونت و ياري او را به عهده دارد و آنكه بر ستم، رضايت و خشنودي دارد، همگي در امر ظلم و ستم، شريك و سهيم هم هستند و در عقوبت يكسان ".
شرح كوتاه: ظلم و ستم و تعدي به حقوق ديگران، يكي از معاصي و گناهان بزرگي است كه جز با بخشيدن وعفو ذي حق، قابل بخشش الهي نيست. در گسترش و توسعه ابعاد ظلم، تنها خود ستمگر مسئوليت اين عقوبت را ندارد، بلكه افرادي نيز كه در انعقاد آن سهمي هر چند اندك دارند، مسئول هستند. از اين رو امام جواد (عليه السلام) مي‌فرمايد: كسي كه كمك و ياري بر ستمگر نمايد، يا فردي كه خود عامل يا معاون ستم نيست، بلكه حدود شركت او در اين حد است كه قلبا بر ستم او، رضايت و خشنودي دارد و در مقابل ستم از خود، و اجتماع خود دفاع و مبارزه نشان نمي‌دهد، او هم در عقوبت ستم و ستمكاران سهمي دارد، چون سكوت و رضايت او، ستمگران را جري تر و متعدي تر مي‌سازد، و اين خود نوعي معاونت بر ستم به شمار مي‌آيد.
ميان دو كس جنگ چون آتش است * سخن چين بدبخت هيزم كش است
12. زينتها و آرايشها حديث شريفي است از آن بزرگوار كه ما فقط ترجمهء آن را مي‌آوريم:
عفت، زينت و زيور فقر است. شكرگزاري و سپاس، زينت ثروت و غنا است. بردباري و تحمل، زينت گرفتاري وإبتلا است. تواضع و فروتني، زينت بزرگواري و بلندپايگي است.
فصاحت، زينت و آرايش سخن است. حفظ و نگهداري، زينت حديث است. تواضع، زيور دانش و علم است. ادب، زينت عقل است. خوشرويي، زينت كرم و سخاوت است. ترك منت، زينت احسان و نيكوكاري است. خشوع و تدبر، زينت نماز است. زينت ورع و تقوي، ترك تمام آن چيزي است كه كوچكترين نفعي به حال خود نداشته باشد. (1)
1. الفصول المهمه، ص 256.
(١٥١٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الشراكة، المشاركة (1)، الظلم (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

" آن كس كه ستمگر و ظالم است و آنكه معاونت و ياري او را به عهده دارد و آنكه بر ستم، رضايت و خشنودي دارد، همگي در امر ظلم و ستم، شريك و سهيم هم هستند و در عقوبت يكسان ".

شرح كوتاه: ظلم و ستم و تعدي به حقوق ديگران، يكي از معاصي و گناهان بزرگي است كه جز با بخشيدن وعفو ذي حق، قابل بخشش الهي نيست. در گسترش و توسعه ابعاد ظلم، تنها خود ستمگر مسئوليت اين عقوبت را ندارد، بلكه افرادي نيز كه در انعقاد آن سهمي هر چند اندك دارند، مسئول هستند. از اين رو امام جواد (عليه السلام) مي‌فرمايد: كسي كه كمك و ياري بر ستمگر نمايد، يا فردي كه خود عامل يا معاون ستم نيست، بلكه حدود شركت او در اين حد است كه قلبا بر ستم او، رضايت و خشنودي دارد و در مقابل ستم از خود، و اجتماع خود دفاع و مبارزه نشان نمي‌دهد، او هم در عقوبت ستم و ستمكاران سهمي دارد، چون سكوت و رضايت او، ستمگران را جري تر و متعدي تر مي‌سازد، و اين خود نوعي معاونت بر ستم به شمار مي‌آيد.

ميان دو كس جنگ چون آتش است * سخن چين بدبخت هيزم كش است

12. زينتها و آرايشها حديث شريفي است از آن بزرگوار كه ما فقط ترجمهء آن را مي‌آوريم:

عفت، زينت و زيور فقر است. شكرگزاري و سپاس، زينت ثروت و غنا است. بردباري و تحمل، زينت گرفتاري وإبتلا است. تواضع و فروتني، زينت بزرگواري و بلندپايگي است.

فصاحت، زينت و آرايش سخن است. حفظ و نگهداري، زينت حديث است. تواضع، زيور دانش و علم است. ادب، زينت عقل است. خوشرويي، زينت كرم و سخاوت است. ترك منت، زينت احسان و نيكوكاري است. خشوع و تدبر، زينت نماز است. زينت ورع و تقوي، ترك تمام آن چيزي است كه كوچكترين نفعي به حال خود نداشته باشد. (1)

1. الفصول المهمه، ص 256.

(١٥١٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الشراكة، المشاركة (1)، الظلم (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

13. روز انتقام " يوم العدل علي الظالم، أشد من يوم الجور علي المظلوم ". (1) " روز انتقام بر ستمگر، شديدتر از روزگار ظلم و ستم بر ستم كش مي‌باشد ".

شرح كوتاه: ظلم و ستم بر هر فردي، ناروا و ناخوشايند است، ولي از آنجايي كه هر عملي، عكس العملي دارد، و ظلم نيز اثر طبيعي خود را دربرخواهد داشت و روزگار پس گرفتن نتيجه ظلم، به خود ستمگر نيز، باز خواهد گشت، از آن رو، روز انتقام شديدتر از روز زور و ظلم خواهد بود، چون مظلوم، معمولا عادت تحمل ظلم را بر خود تحميل نموده است و خود را در برابر ستم، بردبار و مصون جلوه گر ساخته است، ولي ستمگر هرگز به چنين ستمها، تن در نداده و گرفتار اين قبيل آزارها و اذيتها نگرديده است، از اينرو رويارويي او، با نتيجهء طبيعي عمل نارواي خود، خيلي شديدتر و سخت تر و شكننده تر خواهد بود.

14. فضايل انساني " من وثق بالله أراه السرور، ومن توكل علي الله كفاه الامور، والثقة بالله حصن لايتحصن فيه الا المؤمن، والتوكل علي الله نجاة من كل سوء وحرز من كل عدة. والدين عز والعلم كنز، والصمت نور، وغاية الزهد، الورع، ولا هدم للدين مثل البدع، ولا أفسد للرجال، من الطمع، وبالراعي، تصلح الرعية ".

" سرور واقعي، تنها با تكيه و اعتماد بر لطف خدا است. توكل و اعتماد بر خداوند موجب كفايت امور است. تكيه و اعتماد بر خداوند، قلعهء محكم هر فرد مؤمني است كه مي‌تواند او را از هر ناروا و بدي، نجات دهد و از شر هر دشمن، مصون و محفوظ نگه دارد.

عزت و سربلندي واقعي، تنها مرهون عمل به احكام دين است. كنز واقعي، علم و دانش است. سكوت در برابر معصيت، نور الهي است. نتيجه ي زهد وورع، پرهيز از گناه است. هيچ امري، شالودهء دين را همانند بدعت، ويران نمي‌سازد. هيچ چيز همانند طمع،

1. الفصول المهمه ص 256.

(١٥١٩)

صفحهمفاتيح البحث: الزهد (2)، الظلم (2)، الإبداع، البدعة (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

13. روز انتقام " يوم العدل علي الظالم، أشد من يوم الجور علي المظلوم ". (1) " روز انتقام بر ستمگر، شديدتر از روزگار ظلم و ستم بر ستم كش مي‌باشد ".

شرح كوتاه: ظلم و ستم بر هر فردي، ناروا و ناخوشايند است، ولي از آنجايي كه هر عملي، عكس العملي دارد، و ظلم نيز اثر طبيعي خود را دربرخواهد داشت و روزگار پس گرفتن نتيجه ظلم، به خود ستمگر نيز، باز خواهد گشت، از آن رو، روز انتقام شديدتر از روز زور و ظلم خواهد بود، چون مظلوم، معمولا عادت تحمل ظلم را بر خود تحميل نموده است و خود را در برابر ستم، بردبار و مصون جلوه گر ساخته است، ولي ستمگر هرگز به چنين ستمها، تن در نداده و گرفتار اين قبيل آزارها و اذيتها نگرديده است، از اينرو رويارويي او، با نتيجهء طبيعي عمل نارواي خود، خيلي شديدتر و سخت تر و شكننده تر خواهد بود.

14. فضايل انساني " من وثق بالله أراه السرور، ومن توكل علي الله كفاه الامور، والثقة بالله حصن لايتحصن فيه الا المؤمن، والتوكل علي الله نجاة من كل سوء وحرز من كل عدة. والدين عز والعلم كنز، والصمت نور، وغاية الزهد، الورع، ولا هدم للدين مثل البدع، ولا أفسد للرجال، من الطمع، وبالراعي، تصلح الرعية ".

" سرور واقعي، تنها با تكيه و اعتماد بر لطف خدا است. توكل و اعتماد بر خداوند موجب كفايت امور است. تكيه و اعتماد بر خداوند، قلعهء محكم هر فرد مؤمني است كه مي‌تواند او را از هر ناروا و بدي، نجات دهد و از شر هر دشمن، مصون و محفوظ نگه دارد.

عزت و سربلندي واقعي، تنها مرهون عمل به احكام دين است. كنز واقعي، علم و دانش است. سكوت در برابر معصيت، نور الهي است. نتيجه ي زهد وورع، پرهيز از گناه است. هيچ امري، شالودهء دين را همانند بدعت، ويران نمي‌سازد. هيچ چيز همانند طمع،

1. الفصول المهمه ص 256.

(١٥١٩)

صفحهمفاتيح البحث: الزهد (2)، الظلم (2)، الإبداع، البدعة (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

تباهگر شخصيت انساني نيست. رشد و صلاح هر ملتي، با رهبر و رئيس ملت است ". (1) 15. عمل جاهل " من انقطع الي غير الله وكله الله اليه، و من عمل علي غير علم ما أفسد اكثر مما يصلح ". (2) هر آن كس كه جز پروردگار عالم بر ديگري بپيوندد، خداوند متعال امور او را بر او واگذار مي‌كند و رشته‌هاي پيوند با خود را قطع مي‌كند و هر آن كس كه بدون علم و آگاهي، كاري را شروع كند، فساد و تبهكاري او خيلي بيشتر از اصلاح و آباداني او خواهد بود كه در نظر گرفته است.

شرح كوتاه: هر رشته متخصصي دارد كه بدون نظر و مشورت او، كار صورت درستي به خود نمي‌گيرد. متخصصين علوم الهي، انبياء و پيشوايان معصوم (عليه السلام) و اولياي خدا هستند كه بي راهنمايي آنان، فساد بيشتر از صلاح خواهد بود.

16. روشنايي دين عن ابي جعفر الثاني (عليه السلام): قال: قال أمير المؤمنين قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): إن الله خلق الأسلام فجعل له عرصة وجعل له نورا وجعل له حصنا وجعل له ناصرا فأما غرصبته فالقرآن واما نوره فالحكمه واما حصنه فالمعروف واما انصاره فأنا واهل بيتي و شيعتنا. (3) شرح كوتاه: امام جواد (عليه السلام) از پدر بزرگوارش و ايشان از جدش روايت مي‌كند كه أمير المؤمنين (عليه السلام) فرمودند: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمودند: همانا خداوند اسلام را آفريد و براي آن عرصه و روشنايي و قلعهء محكم و ياري كنندگاني قرار داد، اما ميدان آن قرآن، و روشنايي آن حكت، و قلعهء آن احسان است و ياري كنندگان آن، من و اهل بيتم و شيعيان ما مي‌باشند.

1. احقاق الحق ج 12، ص 439، چاپ اسلاميه.

2. احقاق الحق، ج 12، ص 439.

3. وسائل الشيعه، باب جهاد النفس.

(١٥٢٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، القرآن الكريم (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

تباهگر شخصيت انساني نيست. رشد و صلاح هر ملتي، با رهبر و رئيس ملت است ". (1) 15. عمل جاهل " من انقطع الي غير الله وكله الله اليه، و من عمل علي غير علم ما أفسد اكثر مما يصلح ". (2) هر آن كس كه جز پروردگار عالم بر ديگري بپيوندد، خداوند متعال امور او را بر او واگذار مي‌كند و رشته‌هاي پيوند با خود را قطع مي‌كند و هر آن كس كه بدون علم و آگاهي، كاري را شروع كند، فساد و تبهكاري او خيلي بيشتر از اصلاح و آباداني او خواهد بود كه در نظر گرفته است.

شرح كوتاه: هر رشته متخصصي دارد كه بدون نظر و مشورت او، كار صورت درستي به خود نمي‌گيرد. متخصصين علوم الهي، انبياء و پيشوايان معصوم (عليه السلام) و اولياي خدا هستند كه بي راهنمايي آنان، فساد بيشتر از صلاح خواهد بود.

16. روشنايي دين عن ابي جعفر الثاني (عليه السلام): قال: قال أمير المؤمنين قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): إن الله خلق الأسلام فجعل له عرصة وجعل له نورا وجعل له حصنا وجعل له ناصرا فأما غرصبته فالقرآن واما نوره فالحكمه واما حصنه فالمعروف واما انصاره فأنا واهل بيتي و شيعتنا. (3) شرح كوتاه: امام جواد (عليه السلام) از پدر بزرگوارش و ايشان از جدش روايت مي‌كند كه أمير المؤمنين (عليه السلام) فرمودند: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمودند: همانا خداوند اسلام را آفريد و براي آن عرصه و روشنايي و قلعهء محكم و ياري كنندگاني قرار داد، اما ميدان آن قرآن، و روشنايي آن حكت، و قلعهء آن احسان است و ياري كنندگان آن، من و اهل بيتم و شيعيان ما مي‌باشند.

1. احقاق الحق ج 12، ص 439، چاپ اسلاميه.

2. احقاق الحق، ج 12، ص 439.

3. وسائل الشيعه، باب جهاد النفس.

(۱۵۲۰)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، القرآن الكريم (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

17. چهار اندرز جاودان " كيف يضيع من الله كافله؟ وكيف ينجو من الله طالبه؟ و من إنقطع الي غير الله وكله اليه، و من عمل علي غير علم أفسد اكثر مما يصلح ". (1) چگونه ضايع مي‌گردد، كسي كه خداوند كفيل او باشد؟ و چگونه نجات مي‌يابد فرد فراري كه خداوند جوياگر او باشد؟ آن كه به غير خدا، دلبستگي داشته باشد خداوند به او وامي گذارد. فردي كه بدون علم و دانش، گام بردارد فسادگري او، بيش از اصلاح گري او مي‌گردد.

شرح كوتاه: انسان در زندگي مادي با قوانين و مقررات معمولي، محدوديتهايي را براي خود فراهم ساخته است كه در چارچوب آن مقررات زندگي مي‌كند به هنگام ارتكاب خلاف، با همان قوانين دستگير مي‌گردد، در صورتي كه اين قوانين در محدودهء خاص خود، اثربخشي دارد و دائرهء محدودي را اشغال كرده است. خداوند عالم كه خالق بشر و ادارهء كنندهء عالم هستي است، در اداره تكويني و تشريعي بشر، قوانين و مقررات فراگيري دارد كه به تمام جنبه‌هاي زندگي او احاطه دارد و انسان منضبط، فردي است كه خود را با آن قوانين تكويني و تشريعي همدم و همگام سازد و اگر نه اگر فرار كرد، هرگز نمي‌تواند از دائرهء نامحدود پليس الهي، خارج گردد به هر كجا و به هر سو پا نهد، باز در محدودهء حفاظت الهي و در دائره استحفاظي او است و جاي گريزي وجود ندارد.

18. نيت خالص باز در همان كتاب نقل مي‌كند: " القصد الي الله تعالي بالقلوب، أبلغ من إتعاب الجوارح بالأعمال ". (2) رو نمودن به سوي خداوند متعال با دلهاي وارسته و خالص، بليغ تر از به زحمت افكندن اعضا و جوارح بدن، بي نيت پاك مي‌باشد.

شرح كوتاه: خيلي از اعمال عبادي مكلف توأم با نيت و بستگي به خلوص آن دارد.

1. كشف الغمه ج 3، ص 161، چاپ دار الأضواء بيروت.

(١٥٢١)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، مدينة بيروت (1)

17. چهار اندرز جاودان " كيف يضيع من الله كافله؟ وكيف ينجو من الله طالبه؟ و من إنقطع الي غير الله وكله اليه، و من عمل علي غير علم أفسد اكثر مما يصلح ". (1) چگونه ضايع مي‌گردد، كسي كه خداوند كفيل او باشد؟ و چگونه نجات مي‌يابد فرد فراري كه خداوند جوياگر او باشد؟ آن كه به غير خدا، دلبستگي داشته باشد خداوند به او وامي گذارد. فردي كه بدون علم و دانش، گام بردارد فسادگري او، بيش از اصلاح گري او مي‌گردد.
شرح كوتاه: انسان در زندگي مادي با قوانين و مقررات معمولي، محدوديتهايي را براي خود فراهم ساخته است كه در چارچوب آن مقررات زندگي مي‌كند به هنگام ارتكاب خلاف، با همان قوانين دستگير مي‌گردد، در صورتي كه اين قوانين در محدودهء خاص خود، اثربخشي دارد و دائرهء محدودي را اشغال كرده است. خداوند عالم كه خالق بشر و ادارهء كنندهء عالم هستي است، در اداره تكويني و تشريعي بشر، قوانين و مقررات فراگيري دارد كه به تمام جنبه‌هاي زندگي او احاطه دارد و انسان منضبط، فردي است كه خود را با آن قوانين تكويني و تشريعي همدم و همگام سازد و اگر نه اگر فرار كرد، هرگز نمي‌تواند از دائرهء نامحدود پليس الهي، خارج گردد به هر كجا و به هر سو پا نهد، باز در محدودهء حفاظت الهي و در دائره استحفاظي او است و جاي گريزي وجود ندارد.
18. نيت خالص باز در همان كتاب نقل مي‌كند: " القصد الي الله تعالي بالقلوب، أبلغ من إتعاب الجوارح بالأعمال ". (2) رو نمودن به سوي خداوند متعال با دلهاي وارسته و خالص، بليغ تر از به زحمت افكندن اعضا و جوارح بدن، بي نيت پاك مي‌باشد.
شرح كوتاه: خيلي از اعمال عبادي مكلف توأم با نيت و بستگي به خلوص آن دارد.
1. كشف الغمه ج 3، ص 161، چاپ دار الأضواء بيروت.
(١٥٢١)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، مدينة بيروت (1)

نيت، برنامهء عملي و تنظيم امور بر وفق خواست شارع مقدس مي‌باشد در اعمال و طاعات، مكلف بيش از جنبه‌هاي كمي و مقداري، جنبه‌هاي كيفي و چگونگي اعمال مطرح است. عمل وقتي همراه با خلوص نيت گرديد، آنگاه است كه ثمربخش و مفيد خواهد بود نه به زحمت افكندن بدن بدون نيت خالص.

19. مرثيه براي پدر و من مرحوم كشي در كتاب رجال خود (ص 16) روايت كرده است كه ابو طالب قمي گفت:

نامه اي به امام (عليه السلام) نوشتم و در آن چند بيت از ابيات پدرش، امام ابو الحسن علي بن موسي الرضا (عليه السلام) را ياد كرده بودم و از امام جواد (عليه السلام) درخواست كرده بودم تا اجازه دهد تا دربارهء خود، شعري بگويم: امام (عليه السلام) آن قسمت از نامه را كه اشعار نامبرده در آن قيد شده بود، پاره كرده و پيش خود نگه داشته بود، در بالاي قسمت باقيمانده كاغذ نوشته بود " قد أحسنت، جزاك الله اخيرا " كاري نيكو كرده اي، خدا به تو پاداش نيك دهاد! او به من اذن داده بود تا براي پدرش، امام رضا (عليه السلام) مرثيه بگويم و افزوده بودند: براي پدرم و براي من هم، مرثيه بساز ". (1) شرح كوتاه: اين تعبير و تعليم، بسيار تكان دهنده است، جايي كه امام مي‌فرمايند.

مصيبت مرا هم نيز، فرياد كن و براي من هم، مرثيه بساز با اينكه او هنوز زنده است، يعني امكانات اجتماعي مرا را نا به حقان گرفته اند، و رسالتم را پايمال كرده اند از اين ديدگاه چون شهيدان ديگرم.

20. اعتماد وتوكل به خدا هر كس به خدا اعتماد كند، خداوند او را مسرور خواهد ساخت و هر كس به خدا توكل كند، خدا در كارهاي او، كافي خواهد بود.

21. صبر و پايداري هر كس صبر را پيشه ي خود سازد، به حقيقت نزديكتر مي‌گردد، و هر كس عيب

1. رجال كشي ص 16 به نقل از استاد محمد رضا حكيمي كتاب امام در عينيت جامعه ص 80 - 81.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الصبر (2)، كتاب رجال الكشي (1)

نيت، برنامهء عملي و تنظيم امور بر وفق خواست شارع مقدس مي‌باشد در اعمال و طاعات، مكلف بيش از جنبه‌هاي كمي و مقداري، جنبه‌هاي كيفي و چگونگي اعمال مطرح است. عمل وقتي همراه با خلوص نيت گرديد، آنگاه است كه ثمربخش و مفيد خواهد بود نه به زحمت افكندن بدن بدون نيت خالص.

19. مرثيه براي پدر و من مرحوم كشي در كتاب رجال خود (ص 16) روايت كرده است كه ابو طالب قمي گفت:

نامه اي به امام (عليه السلام) نوشتم و در آن چند بيت از ابيات پدرش، امام ابو الحسن علي بن موسي الرضا (عليه السلام) را ياد كرده بودم و از امام جواد (عليه السلام) درخواست كرده بودم تا اجازه دهد تا دربارهء خود، شعري بگويم: امام (عليه السلام) آن قسمت از نامه را كه اشعار نامبرده در آن قيد شده بود، پاره كرده و پيش خود نگه داشته بود، در بالاي قسمت باقيمانده كاغذ نوشته بود " قد أحسنت، جزاك الله اخيرا " كاري نيكو كرده اي، خدا به تو پاداش نيك دهاد! او به من اذن داده بود تا براي پدرش، امام رضا (عليه السلام) مرثيه بگويم و افزوده بودند: براي پدرم و براي من هم، مرثيه بساز ". (1) شرح كوتاه: اين تعبير و تعليم، بسيار تكان دهنده است، جايي كه امام مي‌فرمايند.

مصيبت مرا هم نيز، فرياد كن و براي من هم، مرثيه بساز با اينكه او هنوز زنده است، يعني امكانات اجتماعي مرا را نا به حقان گرفته اند، و رسالتم را پايمال كرده اند از اين ديدگاه چون شهيدان ديگرم.

20. اعتماد وتوكل به خدا هر كس به خدا اعتماد كند، خداوند او را مسرور خواهد ساخت و هر كس به خدا توكل كند، خدا در كارهاي او، كافي خواهد بود.

21. صبر و پايداري هر كس صبر را پيشه ي خود سازد، به حقيقت نزديكتر مي‌گردد، و هر كس عيب

1. رجال كشي ص 16 به نقل از استاد محمد رضا حكيمي كتاب امام در عينيت جامعه ص 80 - 81.

(١٥٢٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الصبر (2)، كتاب رجال الكشي (1)

جوئي مي‌كند، از او عيب جوئي خواهند كرد، و هر كس بد بگويد با او بد مي‌شوند و هر كس درخت تقوي بكارد، ميوهء آرزوي خود را مي‌چيند.
سخنان كوتاه از امام جواد (عليه السلام) 22. امام (عليه السلام) دربارهء زيارت پدرش [حضرت رضا (عليه السلام)] فرموده است: هر كه پدرم امام رضا (عليه السلام) را در طوس زيارت كند پاداش او بهشت است و در عبارت ديگري، هر كه قبر پدرم را در طوس عارفا بحقه، زيارت كند، از جانب خدا، ضامن بهشت او هستم ". (1) 23. دربارهء توفيق و وسايل هدايت فرمودند: مؤمن احتياج به سه چيز دارد: اول: توفيق خاصي از جانب خدا كه خداوند، وسايل و امكانات و شرايط هدايتش را فراهم آورد.
دوم: خودش واعظ خودش باشد و در عبرتهاي جهان بينديشد.
سوم: از كسي كه خيرخواه و ناصح اوست، نصيحت قبول كند.
24. دربارهء رضا و كراهت نسبت به كارهاي خوب و بدي كه انجام مي‌شود، فرمودند: هر كه به وقت انجام كاري، حاضر باشد ولي آن را دوست ندارد، ثواب يا عذاب آن كار، ربطي به او ندارد، گويي اصلا در آن جا نبوده است و هر كه از كاري غايب باشد ولي آن را دوست بدارد، در ثواب و يا عقاب آن كار، شريك است، گويي كه به وقت انجام آن كار، حضور داشته است. (2) 25. ديدار برادران ديني: " ديدار برادران ديني يك نوع مصونيت و پناه و بارور كردن عقل است، هر چند كه در فرصت اندك بوده باشد ".
26. توبه و بازگشت: " تأخير انداختن توبه خود فريبي است. امروز و فردا كردن در كارها، سرگرداني است، جنايت بر خدا (معصيت) هلاكت است، ادامهء گناه ايمني از عذاب خداست، چون فقط زيانكاران از عذاب خدا ايمن مي‌شوند ".
27. مصاحب نامناسب: از رفاقت با آدم شرور پرهيز نما، او چون شمشير است كه ظاهرش تماشايي، ولي نتيجه اش كشتن وفاني سازي است.

١. فقيه ج ٢، ص ٥٨٣، باب ثواب زيارة النبي والائمة.
٢. تحف العقول ص ٤٥٦، باب ماوري عن الجود (ع).

(١٥٢٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، القبر (1)، الشراكة، المشاركة (1)، الجود (1)، الزيارة (1)

جوئي مي‌كند، از او عيب جوئي خواهند كرد، و هر كس بد بگويد با او بد مي‌شوند و هر كس درخت تقوي بكارد، ميوهء آرزوي خود را مي‌چيند.
سخنان كوتاه از امام جواد (عليه السلام) 22. امام (عليه السلام) دربارهء زيارت پدرش [حضرت رضا (عليه السلام)] فرموده است: هر كه پدرم امام رضا (عليه السلام) را در طوس زيارت كند پاداش او بهشت است و در عبارت ديگري، هر كه قبر پدرم را در طوس عارفا بحقه، زيارت كند، از جانب خدا، ضامن بهشت او هستم ". (1) 23. دربارهء توفيق و وسايل هدايت فرمودند: مؤمن احتياج به سه چيز دارد: اول: توفيق خاصي از جانب خدا كه خداوند، وسايل و امكانات و شرايط هدايتش را فراهم آورد.
دوم: خودش واعظ خودش باشد و در عبرتهاي جهان بينديشد.
سوم: از كسي كه خيرخواه و ناصح اوست، نصيحت قبول كند.
24. دربارهء رضا و كراهت نسبت به كارهاي خوب و بدي كه انجام مي‌شود، فرمودند: هر كه به وقت انجام كاري، حاضر باشد ولي آن را دوست ندارد، ثواب يا عذاب آن كار، ربطي به او ندارد، گويي اصلا در آن جا نبوده است و هر كه از كاري غايب باشد ولي آن را دوست بدارد، در ثواب و يا عقاب آن كار، شريك است، گويي كه به وقت انجام آن كار، حضور داشته است. (2) 25. ديدار برادران ديني: " ديدار برادران ديني يك نوع مصونيت و پناه و بارور كردن عقل است، هر چند كه در فرصت اندك بوده باشد ".
26. توبه و بازگشت: " تأخير انداختن توبه خود فريبي است. امروز و فردا كردن در كارها، سرگرداني است، جنايت بر خدا (معصيت) هلاكت است، ادامهء گناه ايمني از عذاب خداست، چون فقط زيانكاران از عذاب خدا ايمن مي‌شوند ".
27. مصاحب نامناسب: از رفاقت با آدم شرور پرهيز نما، او چون شمشير است كه ظاهرش تماشايي، ولي نتيجه اش كشتن وفاني سازي است.
١. فقيه ج ٢، ص ٥٨٣، باب ثواب زيارة النبي والائمة.
٢. تحف العقول ص ٤٥٦، باب ماوري عن الجود (ع).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، القبر (1)، الشراكة، المشاركة (1)، الجود (1)، الزيارة (1)

28. پندآموزي روزگار: گذشت روزگار اسرار مخفي را براي تو آشكار مي‌كند، با گذشت روزگار، نتايج اعمال به صاحبان آن باز مي‌گردد و حقايق آشكار مي‌گردد. (1) 29. عزت واقعي: عزت مؤمن در بي نيازي او از مردم است.
9. در مورد عفو و گذشت اموال مسروقه: در كتاب " تحف العقول عن آل الرسول (صلي الله عليه وآله) " تأليف ابن شعبهء حراني آمده است به سوي امام ابو جعفر ثاني امام جواد (عليه السلام)، لباسي از ديار دوردست حمل مي‌شد كه داراي قيمت و ارزش قابل توجهي بود، در بين راه، راهزنان آن را دزديدند، فردي كه حامل آن لباس بود، نامه اي به محضر امام (عليه السلام) نوشت و سرگذشت خود را خبر داد كه در بين راه اين لباس را از من دزديده اند.
امام (عليه السلام) در پاسخ آن، چنين نگاشتند:
" نفوس و اموال ما از مواهب الهي و از عاريتهاي او، پيش ما هستند، عاريتي هستند كه پس گرفته خواهند شد ". " برخي از اين عاريتها در سرور و شادي بهره برداري مي‌شوند و برخي در راه خدا و در اجر و ثواب از آن استفاده مي‌كنند كه كسي كه جزع وفزع او، بر صبر و شكيبايي اش غلبه نمايد، اجر و ثواب او از بين مي‌رود و به خداوند متعال از اين حالت پناه مي‌بريم ". (2) صحيفهء جواديه (عليه السلام) دعا و راز و نياز با آفريدگار هستي بخش، در مكتب پيشوايان معصوم (عليه السلام) خود يك آموزش عالي و يك تعليم مكتبي است، دعا، مغز ارتباط بشر با خدا و ابزاري است در سوق دادن مردم به سوي هستهء مركزي جهان خلقت و وسيله اي است در رهانيدن انسان، از عالم خاكي و بردن او به عالم ملكي و ملكوت علوي در اين فراز كوتاه چند دعا از امام جواد (عليه السلام) مي‌آوريم. البته جا دارد دعاهاي آن بزرگوار از لا به لاي كتابهاي دعا، جمع آوري و تحت عنوان " صحيفهء جواديه (عليه السلام) " در مجموعه اي گردآوري شود كه خود همانند صحيفهء علويه، سجاديه، كاظميه، مهديه صحيفه اي خواهد بود، هم اكنون تيتر و عنوان آن را آماده
۱. بحار ج ۷۵، ص ۳٦٤ و ۳٦٥.
۲. معادن الحكمه ج ۲، ص ۲۰۰، نامهء ۱٥۳ به نقل از تحف العقول ص ٤٥٦.
(۱٥۲٤)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، مدينة الكاظمين (1)، اللبس (2)

1 - راز ونياز با آفريدگار بي نياز:

كرده ايم موسوم به " صحيفه جواديه (عليه السلام) " اينك چند دعاي كوتاه:

1. راز و نياز با آفريدگار بي نياز:

" يا من لاشبيه له ولا مثال! انت الله لا إله الا انت، ولاخالق إلا انت، تفني المخلوقين، وتبقي أنت، حلمت عين عصاك، وفي المغفرة رضاك ". (1) " اي خدايي كه شبيه و نظير نداري، تويي آن معبودي كه جز تو معبود ديگري نيست، آفريدگاري جز تو نيست، آفريده‌ها را فاني مي‌سازي و تو خود باقي مي‌ماني و تو از معصيت كاران، چشم پوشي كرده اي در صورتي كه خشنودي و رضاي تو در آمرزش و بخشش مي‌باشد ".

2. دعا در حال قنوت:

" منائحك متتابعة، واياديك متوالية، ونعمك سابغة، وشكرنا قصير، وحمدنا يسير، وأنت بالتعطف علي من اعترف جدير. اللهم وقد غص أهل الحق بالريق، وارتبك أهل الصدق في المضيق، وأنت اللهم بعبادك وذوي الرغبة اليك شفيق، وبإجابة دعائهم و تعجيل الفرج عنهم حقيق. اللهم فصل علي محمد وآل محمد، وبادرنا منك بالعون الذي لا خذلان بعده، والنصر الذي لاباطل يتكأده، واتح لنا من لدنك متاحا فياحا، يأمن فيه وليك، ويخيب فيه عدوك، ويقام فيه معالمك، ويظهر فيه اوامرك، وتنكف فيه عوادي اعدائك. اللهم بادرنا منك بدار الرحمة، وبادر أعدائك من بأسك بدار النقمة.

اللهم اعنا واغثنا، وارفع نقمتك عنا واحلها بالقوم الظالمين ". (2) " جوائز تو پشت سر هم، نعمتهاي تو پيوسته، احسانهاي تو سرازير، شكر ما كوتاه، حمد و سپاس ما، ساده ولي تو به عطوفت و مهرباني به فردي كه اعتراف نمايد شايسته اي، خدايا! مردم هر وقت در تنگنا و در مضيقه هستند در صورتي كه تو، به بندگان و صاحبان رغبت مهربان، و به پذيرش دعا و تعجيل فرج از آنان سزاوار هستي خدايا! درود خود را به محمد (صلي الله عليه وآله) و آل او برسان و ما را مشمول عون و كمك خود قرار ده

١. اعيان الشيعه ج ٤، ص ٢٤٩، مقتبس الأثر ١٤ - ١٨ به نقل از أئمتنا ج ٢، ص ١٩٤.

٢. مهج الدعوات ص ٥٩.

(١٥٢٥)

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الفرج (1)، الظلم (1)، القنوت (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

2 - دعا در حال قنوت:

كرده ايم موسوم به " صحيفه جواديه (عليه السلام) " اينك چند دعاي كوتاه:

1. راز و نياز با آفريدگار بي نياز:

" يا من لاشبيه له ولا مثال! انت الله لا إله الا انت، ولاخالق إلا انت، تفني المخلوقين، وتبقي أنت، حلمت عين عصاك، وفي المغفرة رضاك ". (1) " اي خدايي كه شبيه و نظير نداري، تويي آن معبودي كه جز تو معبود ديگري نيست، آفريدگاري جز تو نيست، آفريده‌ها را فاني مي‌سازي و تو خود باقي مي‌ماني و تو از معصيت كاران، چشم پوشي كرده اي در صورتي كه خشنودي و رضاي تو در آمرزش و بخشش مي‌باشد ".

2. دعا در حال قنوت:

" منائحك متتابعة، واياديك متوالية، ونعمك سابغة، وشكرنا قصير، وحمدنا يسير، وأنت بالتعطف علي من اعترف جدير. اللهم وقد غص أهل الحق بالريق، وارتبك أهل الصدق في المضيق، وأنت اللهم بعبادك وذوي الرغبة اليك شفيق، وبإجابة دعائهم و تعجيل الفرج عنهم حقيق. اللهم فصل علي محمد وآل محمد، وبادرنا منك بالعون الذي لا خذلان بعده، والنصر الذي لاباطل يتكأده، واتح لنا من لدنك متاحا فياحا، يأمن فيه وليك، ويخيب فيه عدوك، ويقام فيه معالمك، ويظهر فيه اوامرك، وتنكف فيه عوادي اعدائك. اللهم بادرنا منك بدار الرحمة، وبادر أعدائك من بأسك بدار النقمة.
اللهم اعنا واغثنا، وارفع نقمتك عنا واحلها بالقوم الظالمين ". (2) " جوائز تو پشت سر هم، نعمتهاي تو پيوسته، احسانهاي تو سرازير، شكر ما كوتاه، حمد و سپاس ما، ساده ولي تو به عطوفت و مهرباني به فردي كه اعتراف نمايد شايسته اي، خدايا! مردم هر وقت در تنگنا و در مضيقه هستند در صورتي كه تو، به بندگان و صاحبان رغبت مهربان، و به پذيرش دعا و تعجيل فرج از آنان سزاوار هستي خدايا! درود خود را به محمد (صلي الله عليه وآله) و آل او برسان و ما را مشمول عون و كمك خود قرار ده

١. اعيان الشيعه ج ٤، ص ٢٤٩، مقتبس الأثر ١٤ - ١٨ به نقل از أئمتنا ج ٢، ص ١٩٤.

٢. مهج الدعوات ص ٥٩.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الفرج (1)، الظلم (1)، القنوت (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

3 - دعائي در قنوت:

كمكي كه ديگر هرگز خواري و ذلت و دربر نداشته باشد ما را به پيروزي و نصرت نايل فرما، نصرتي كه باطل نتواند با آن مبارزه كند خدايا! از سوي خودت فرصت مناسبي را در اختيار ما قرار بده كه ولي و دوست تو در آن جايگاه، احساس اقليت و آسايش نمايد و دشمن تو، نااميد و مأيوس گردد، معالم و نشانه‌هاي دين تو استوار گردد، اوامر تو ظاهر شود و دشمني‌هاي دشمنان تو، منكوب شود، خدايا ما را به دار رحمت به سرعت برسان واعداي دين خود را فورا به جايگاه بلا و نقمت وارد ساز. خدايا! تو كمك و پناه ما باش!

بلاي خود را از ما بردار و آن بلايا را به قوم ستمگر وارد آور! اي ارحم الراحمين! ". (1) 3. دعائي در قنوت:

" اللهم أنت الأول بلا اولية معدودة، والآخر بلا آخرية محدودة، انشئتنا لالعلة اقتسارا، واخترعتنا لا لحاجة اقتدارا، وابتدأعتنا بحكمتك اختيارا، وبلوتنا بأمرك و نهيك اختبارا، وايدتنا بالآلات، ومنحتنا بالأدوات، وكلفتنا الطاقة، وجشمتنا الطاعة، فامرت تخييرا، ونهيت تحذيرا، وخولت كثيرا، وسألت يسيرا، فعصي امرك فحلمت، و جهل قدرك فتكرمت، فأنت رب العزة والبهاء، والعظمة والكبرياء، والإحسان والنعماء، والمن والآلاء، والمنح والعطاء والإنجاز والوفاء، ولا تحيط القلوب لك بكنه، ولاتدرك الأوهام لك صفة، ولايشبهك شئ من خلقك، ولايمثل بك شئ من صنعتك، تباركت أن تحس أو تمس، أو تدركك الحواس الخمس، وأني يدرك مخلوق خالقه، وتعاليت يا إلهي عما يقول الظالمون علوا كبيرا. اللهم ادل لأوليائك من اعدائك الظالمين الباغين الناكثين القاسطين المارقين، الذين اضلوا عبادك، وحرفوا كتابك، وبدلوا احكامك، وجحدوا حقك، وجلسوا مجالس اوليائك، وحرفوا كتابك، وبدلوا احكامك، وجحدوا حقك، وجلسوا مجالس اوليائك، جرأة منهم عليك، وظلما منهم لأهل بيت نبيك عليهم سلامك وصلواتك ورحمتك وبركاتك، فضلوا واضلوا خلقك، وهتكوا حجاب سترك عن عبادك، واتخذوا اللهم مالك دولا، وعبادك خولا، وتركوا اللهم عالم

١. مهج الدعوات ص ٥٩.

صفحهمفاتيح البحث: القنوت (1)، الخمس (1)

4 - در پاسخ درخواست دعا:

ارضك في بكماء عمياء ظلماء مدلهة، فاعينهم مفتوحة، وقلوبهم عمية، ولم تبق لهم اللهم عليك من حجة، لقد حدرت اللهم عذابك، وبينت نكالك، ووعدت المطيعين احسانك، وقدمت إليهم بالنذر، فآمنت طائفة، فأيد الله الذين آمنوا علي عدوك وعدو أوليائك فاصبحوا ظاهرين، وإلي الحق داعين، وللإمام المنتظر القائم بالقسط تابعين، و جدد اللهم علي أعدائك واعدائهم نارك وعذابك الذي لاتدفعه عن القوم الظالمين.
اللهم صل علي محمد وآل محمد، وقو ضعف المخلصين لك بالمحبة، المشايعين لنا بالموالاة، المتبعين لنا بالتصديق والعمل، والموازين لنا بالمواساة فينا، المحبين ذكرنا عند اجتماعهم، وشدد اللهم ركنهم، وسدد لهم اللهم دينهم الذي ارتضيته لهم، واتمم عليهم نعمتك، وخلصهم واستخلصهم، وسد اللهم فقرهم، والمم اللهم شعث فاقتهم، و اغفر اللهم ذنوبهم وخطاياهم، ولاتزغ قلوبهم بعد إذ هديتم، ولاتخلهم أي رب بمعصيتهم، واحفظ لهم ما منحتهم به من الطهارة بولاية أوليائك، والبراءة من أعدائك، انك سميع مجيب، وصلي الله علي محمد وآله الطاهرين ". (1) 4. در پاسخ درخواست دعا:
" يا ذا الذي كان قبل كل شئ، ثم خلق كل شئ، ثم يبقي ويفني كل شئ، ويا ذا الذي ليس في السماوات العلي، ولا في الأرضين السفلي ولا فوقهن ولا بينهن ولاتحتهن إله يعبد غيره ". (2) اي خدايي كه پيش از هر چيزي بوده، سپس هر چيزي را آفريد، او خود مي‌داند ولي هر چيزي فاني مي‌گردد. اي خدايي كه نه در آسمانهاي بالا و نه در زمينهاي پائين، نه در بالاها و نه در بين زمين و آسمان و نه زير آنها، خدايي جز او مورد عبادت و ستايش نيست ".
نامه‌ها و مكاتبات در زندگي هر كدام از پيشوايان معصوم (عليه السلام) نامه‌ها و مكاتباتي درج شده است كه
١. مهج الدعوات ص ٦٠.
2. التوحيد ص 48.
(١٥٢٧)
صفحهمفاتيح البحث: الظلم (1)، الحج (1)، الصّلاة (2)، الطهارة (2)

بازگويي آنها واجد اهميت به سزايي مي‌باشد چون نوع روابط را نشان مي‌دهد ومرحوم علم الهدي كاشاني (م 1115 ه. ق) تعداد پنج مورد از نامه‌هاي اين بزرگوار را در جلد دوم كتاب " معادن الحكمه " آورده است كه ما به دو و سه مورد از آنها اشاره مي‌كنيم و ميگذريم:

1. در پاسخ علي بن اسباط:

علي بن اسباط كه يكي از ارادتمندان آن بزرگوار بود، در مورد دختران دم بخت خود نامه اي به امام (عليه السلام) نوشته بود، كه چه كنم، كفوو هم شأني پيدا نمي‌شود تا زندگي آنان را سر و سامان دهم؟

امام (عليه السلام) در پاسخ نامه پس از ذكر نام خدا نوشته اند: " نامه ي تو را دريافت كردم و مقصد تو را فهميدم، تو خيلي در اين باره فكر مكن! خداوند تو را مشمول رحمت خود قرار دهد، چون رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرموده است:

" وقتي خواستگاري به سراغ شما آمد كه اخلاق ديني او را مي‌پسنديد، پس به تزويج او رضايت دهيد و اگر وصلت صورت نگيرد در روي زمين، فساد بزرگي رخ مي‌دهد، در مورد املاك كه گفته بودي، حاكم آنها را مي‌خواهد، شما در اين باره استخاره نما، اگر پس استخاره به دلت نشست، آنها را به فروش و به ديگر ملك، تبديل نما، ولي حتما استخاره مي‌بايست بعد از دو ركعت نماز بوده باشد و در بين استخاره‌ها هرگز با كسي گفتگو منما ". (1) 2. در پاسخ نامهء احمد بن حماد:

در " مجموعه ورآم " شيخ سعيد ابوفراس نقل كرده است كه ابو محمود احمد بن حماد نامه مفصلي به امام جواد (عليه السلام) نگاشت. امام (عليه السلام) در پاسخ آن نامه، چند جمله كوتاه مرقوم فرمودند: " هر آن كس كه در عشق و هواي صاحب خود باشد، و با دين او متدين گردد پس او همراه و هم رأي اوست، هر چند از او دور باشد چون بعد منزل نبود در سفر روحاني اما

1. معادن الحكمه ج 2، ص 196 به نقل از كافي ج 5، ص 347، تهذيب ج 7 ص 396، وسائل الشيعه ج 14، ص 51، بحار الانوار ج 103، ص 373.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، علي بن أسباط (2)، أحمد بن حماد (2)، النوم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

بازگويي آنها واجد اهميت به سزايي مي‌باشد چون نوع روابط را نشان مي‌دهد ومرحوم علم الهدي كاشاني (م 1115 ه. ق) تعداد پنج مورد از نامه‌هاي اين بزرگوار را در جلد دوم كتاب " معادن الحكمه " آورده است كه ما به دو و سه مورد از آنها اشاره مي‌كنيم و ميگذريم:

1. در پاسخ علي بن اسباط:

علي بن اسباط كه يكي از ارادتمندان آن بزرگوار بود، در مورد دختران دم بخت خود نامه اي به امام (عليه السلام) نوشته بود، كه چه كنم، كفوو هم شأني پيدا نمي‌شود تا زندگي آنان را سر و سامان دهم؟

امام (عليه السلام) در پاسخ نامه پس از ذكر نام خدا نوشته اند: " نامه ي تو را دريافت كردم و مقصد تو را فهميدم، تو خيلي در اين باره فكر مكن! خداوند تو را مشمول رحمت خود قرار دهد، چون رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرموده است:

" وقتي خواستگاري به سراغ شما آمد كه اخلاق ديني او را مي‌پسنديد، پس به تزويج او رضايت دهيد و اگر وصلت صورت نگيرد در روي زمين، فساد بزرگي رخ مي‌دهد، در مورد املاك كه گفته بودي، حاكم آنها را مي‌خواهد، شما در اين باره استخاره نما، اگر پس استخاره به دلت نشست، آنها را به فروش و به ديگر ملك، تبديل نما، ولي حتما استخاره مي‌بايست بعد از دو ركعت نماز بوده باشد و در بين استخاره‌ها هرگز با كسي گفتگو منما ". (1) 2. در پاسخ نامهء احمد بن حماد:

در " مجموعه ورآم " شيخ سعيد ابوفراس نقل كرده است كه ابو محمود احمد بن حماد نامه مفصلي به امام جواد (عليه السلام) نگاشت. امام (عليه السلام) در پاسخ آن نامه، چند جمله كوتاه مرقوم فرمودند: " هر آن كس كه در عشق و هواي صاحب خود باشد، و با دين او متدين گردد پس او همراه و هم رأي اوست، هر چند از او دور باشد چون بعد منزل نبود در سفر روحاني اما

1. معادن الحكمه ج 2، ص 196 به نقل از كافي ج 5، ص 347، تهذيب ج 7 ص 396، وسائل الشيعه ج 14، ص 51، بحار الانوار ج 103، ص 373.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، علي بن أسباط (2)، أحمد بن حماد (2)، النوم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

2 - در پاسخ نامه احمد بن حماد:

آخرت است كه دار قرار وسكون و آرامش مي‌باشد ". (1) 3. نامه به ابن مهزيار اهوازي:
امام (عليه السلام) در اين نامه او را مورد تشويق قرار داده است و از اينكه او در دوستي اهل بيت (عليه السلام)، امتحان خوبي داده است، ستوده است كه در بخش پيش گذشت.
معتصم و شرائط عصر او دو سال آخر زندگاني امام جواد (عليه السلام) قابل تأمل و دقت بيشتر است. وقتي معتصم به خلافت رسيد و از مردم بيعت گرفت، مرتب پي امام مي‌گشت و به دنبال كسب اطلاعات دقيق از كار و فعاليت آن حضرت بود. او مي‌دانست كه با وجود بيعت مردم و تسليم اكثريت خاموش، علويان و در رأس آنها امام محمد تقي (عليه السلام) با او بيعت نخواهند كرد و از حكومت وي، به عنوان يك سلطهء مشروع و قانوني، تعبيت نخواهند نمود.
اين جاي بسي شگفتي وتأمل است كه دشمنان پيشوايان معصوم (عليه السلام) آنان را بيش از برخي پيروان مي‌شناختند و از خط مكتبي و سياسي امامان آگاهي كامل داشتند. از اين جهت، حداكثر فشار و تضييق و محدوديت را در موردشان به كار مي‌بستند. معتصم، گرچه به اريكهء قدرت نشست، ولي از سوي امام جواد (عليه السلام)، اين علوي عالم و وارسته، كه آوازهء شهرت و محبوبيتش همه جا را فرا گرفته بود، نگران و نامطمئن بود ووجود اين شخصيت برجستهء بني هاشم و تلاشهاي آزادانه اش براي او نقطهء خطري به حساب مي‌آمد. مناسب ترين نقشه را، جلب و احضار امام به پايتخت (بغداد) مي‌دانست تا دقيقا زير نظر خود باشد، و فعاليتها و رفت و آمدهايش را تحت كنترل درآورد. در عين حال، يك دم از انديشهء نابود كردن امام (عليه السلام)، فارغ نبود و براي آن نقشه مي‌كشيد. در همين رابطه، معتصم نامه اي به " عبد الملك زيات " نوشت و دستور داد كه امام جواد (عليه السلام) و همسرش ام الفضل، را كه برادرزاده اش بود از مدينه به بغداد اعزام بدارد و چنين نيز شد. (2)
1. معادن الحكمه ج 2، ص 200 به نقل از مجموعهء ورآم ج 1، ص 17، كشي ص 559، بحار الانوار ج 78، ص 359.
2. مناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 384.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، بنو هاشم (1)، ابن مهزيار (1)، مدينة بغداد (2)، الكسب (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

3 - نامه به ابن مهزيار اهوازي:

آخرت است كه دار قرار وسكون و آرامش مي‌باشد ". (1) 3. نامه به ابن مهزيار اهوازي:
امام (عليه السلام) در اين نامه او را مورد تشويق قرار داده است و از اينكه او در دوستي اهل بيت (عليه السلام)، امتحان خوبي داده است، ستوده است كه در بخش پيش گذشت.
معتصم و شرائط عصر او دو سال آخر زندگاني امام جواد (عليه السلام) قابل تأمل و دقت بيشتر است. وقتي معتصم به خلافت رسيد و از مردم بيعت گرفت، مرتب پي امام مي‌گشت و به دنبال كسب اطلاعات دقيق از كار و فعاليت آن حضرت بود. او مي‌دانست كه با وجود بيعت مردم و تسليم اكثريت خاموش، علويان و در رأس آنها امام محمد تقي (عليه السلام) با او بيعت نخواهند كرد و از حكومت وي، به عنوان يك سلطهٔ مشروع و قانوني، تعبيت نخواهند نمود.
اين جاي بسي شگفتي وتأمل است كه دشمنان پيشوايان معصوم (عليه السلام) آنان را بيش از برخي پيروان مي‌شناختند و از خط مكتبي و سياسي امامان آگاهي كامل داشتند. از اين جهت، حداكثر فشار و تضييق و محدوديت را در موردشان به كار مي‌بستند. معتصم، گرچه به اريكهٔ قدرت نشست، ولي از سوي امام جواد (عليه السلام)، اين علوي عالم و وارسته، كه آوازهٔ شهرت و محبوبيتش همه جا را فرا گرفته بود، نگران و نامطمئن بود ووجود اين شخصيت برجستهٔ بني هاشم و تلاشهاي آزادانه اش براي او نقطهٔ خطري به حساب مي‌آمد. مناسب ترين نقشه را، جلب و احضار امام به پايتخت (بغداد) مي‌دانست تا دقيقا زير نظر خود باشد، و فعاليتها و رفت و آمدهايش را تحت كنترل درآورد. در عين حال، يك دم از انديشهٔ نابود كردن امام (عليه السلام)، فارغ نبود و براي آن نقشه مي‌كشيد. در همين رابطه، معتصم نامه اي به " عبد الملك زيات " نوشت و دستور داد كه امام جواد (عليه السلام) و همسرش ام الفضل، را كه برادرزاده اش بود از مدينه به بغداد اعزام بدارد و چنين نيز شد. (2)
1. معادن الحكمه ج 2، ص 200 به نقل از مجموعهٔ ورآم ج 1، ص 17، كشي ص 559، بحار الانوار ج 78، ص 359.
2. مناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 384.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، بنو هاشم (1)، ابن مهزيار (1)، مدينة بغداد (2)، الكسب (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

آخرت است كه دار قرار وسكون و آرامش مي‌باشد ". (1) 3. نامه به ابن مهزيار اهوازي:
امام (عليه السلام) در اين نامه او را مورد تشويق قرار داده است و از اينكه او در دوستي اهل بيت (عليه السلام)، امتحان خوبي داده است، ستوده است كه در بخش پيش گذشت.
معتصم و شرائط عصر او دو سال آخر زندگاني امام جواد (عليه السلام) قابل تأمل و دقت بيشتر است. وقتي معتصم به خلافت رسيد و از مردم بيعت گرفت، مرتب پي امام مي‌گشت و به دنبال كسب اطلاعات دقيق از كار و فعاليت آن حضرت بود. او مي‌دانست كه با وجود بيعت مردم و تسليم اكثريت خاموش، علويان و در رأس آنها امام محمد تقي (عليه السلام) با او بيعت نخواهند كرد و از حكومت وي، به عنوان يك سلطهء مشروع و قانوني، تعبيت نخواهند نمود.
اين جاي بسي شگفتي وتأمل است كه دشمنان پيشوايان معصوم (عليه السلام) آنان را بيش از برخي پيروان مي‌شناختند و از خط مكتبي و سياسي امامان آگاهي كامل داشتند. از اين جهت، حداكثر فشار و تضييق و محدوديت را در موردشان به كار مي‌بستند. معتصم، گرچه به اريكهء قدرت نشست، ولي از سوي امام جواد (عليه السلام)، اين علوي عالم و وارسته، كه آوازهء شهرت و محبوبيتش همه جا را فرا گرفته بود، نگران و نامطمئن بود ووجود اين شخصيت برجستهء بني هاشم و تلاشهاي آزادانه اش براي او نقطهء خطري به حساب مي‌آمد. مناسب ترين نقشه را، جلب و احضار امام به پايتخت (بغداد) مي‌دانست تا دقيقا زير نظر خود باشد، و فعاليتها و رفت و آمدهايش را تحت كنترل درآورد. در عين حال، يك دم از انديشهء نابود كردن امام (عليه السلام)، فارغ نبود و براي آن نقشه مي‌كشيد. در همين رابطه، معتصم نامه اي به " عبد الملك زيات " نوشت و دستور داد كه امام جواد (عليه السلام) و همسرش ام الفضل، را كه برادرزاده اش بود از مدينه به بغداد اعزام بدارد و چنين نيز شد. (2)
1. معادن الحكمه ج 2، ص 200 به نقل از مجموعهء ورآم ج 1، ص 17، كشي ص 559، بحار الانوار ج 78، ص 359.
2. مناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 384.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (3)، بنو هاشم (1)، ابن مهزيار (1)، مدينة بغداد (2)، الكسب (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

ایجاد محیط ارعاب و فشار و خفقان تا بدانجا بود که کساني، صرفا به خاطر نوعي علاقه و محبت به امام (علیه السلام)، یا داشتن کوچکترین رابطه اي با آن حضرت، دستگیر و زنداني مي‌شدند. به عنوان نمونه مي‌توان از مردي شامي یاد کرد که با غل و زنجیر و کند و بند، دستگیر شده و در بغداد، زنداني بود و بالأخره امام جواد (علیه السلام)، به شکل اعجاز گونه اي او را از زندان نجات داد و محافظین زندان، وقتي متوجه شدند، دچار اضطراب و وحشت گردیدند. (1) شروع توطئه خائنانه جلب امام (علیه السلام) از مدینه به بغداد، براي محدود ساختن و در نهایت نابود کردن وي بود.
این مسأله، در اذهان مردم چنان آشکار بود که حتي یك کرایه چي هم متوجه آن شده، مي‌گوید: پیش خودم گفتم با وضعي که او دارد، دیگر هرگز به وطن خود، باز نخواهد گشت! (2) کلا مدت 11 ماهي که امام در بغداد بود، آکنده بود از جوسازي، تضعیف، تحریك، ایجاد خصومت، کنترل شدید مرتبطین با امام (علیه السلام). با آنکه امام (علیه السلام)، در شیوهء عمل، به گونه اي رفتار مي‌کرد که بهانه به دست خلیفه ندهد و ارتباطاتش مکتوم و پنهاني بماند، ولي معتصم، به دلائل ساختگي و اتهامات جعلي، مي‌کوشید تا نقشه‌هاي شوم خود را اجرا کند. عده اي از وزراي خود را وادار کرد تا در مجلسي در حضور امام (علیه السلام)، به دروغ شهادت دهند که امام (علیه السلام)، قصد قیام مسلحانه داشته و یك سري نامه‌ها و اسناد جعلي هم، به عنوان اینکه از غلامان امام (علیه السلام)، به دست آمده در آن مجلس ارائه دهند، ولي امام (علیه السلام)، در همان مجلس پرده از توطئه آنها برداشته، آنها را رسوا نمود. (3) معتصم هم به شیوهء مأمون، گاهي مجالس بحث، ترتیب مي‌داد تا از این طریق، موقعیت علمي امام (علیه السلام) را پایین آورد ولي نتیجهء معکوس مي‌گرفت. در یکي از این مجالس، که با حضور امام (علیه السلام) و خانوادهء معتصم و وزراء و فرماندهان و منشیان او تشکیل

1. بحار الانوار ج 50، ص 38.
2. همان ص 48.
3. همان ص 45.

صفحهمفاتیح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد علیهما السلام (1)، مدینة بغداد (3)، کتاب بحار الأنوار (1)

شد، وقتي جواب و حكم امام (عليه السلام)، بر نظريه‌هاي ديگر غالب آمد معتصم، به ناچار گردن به جواب امام (عليه السلام) نهاد، يكي از قضات، به نام " ابن ابي داود " پس از اتمام جلسه، پيش معتصم رفته و از وضعيت خطرناكي كه ممكن است ترجيح سخن امام جواد (عليه السلام)، در مجلسي به آن عظمت، در ذهن جامعه پيش آورد و مردم به آن حضرت گرايش آورد سخنها گفت و بغض و كينهء معتصم را نسبت به وي افزود. (1) اين هم شاهد ديگري بر عمق نفوذ معنوي امام (عليه السلام) در ميان مردم است كه با كوچكترين زمينهء حاكميت اين خط، مرگ جريان مخالف را به وضوح مي‌توان ديد.

شرف شهادت دو سال آخر دوران امام جواد (عليه السلام) براي معتصم غير قابل تحمل گرديد. از طرف ديگر " ام الفضل " به خاطر نوعي حسد زنانه، كه نسبت به همسر ديگر امام (عليه السلام) كه كنيزي از دودمان عمار ياسر، و مادر امام هادي (عليه السلام) بود و چون از او صاحب فرزند شده بود، ولي ام الفضل صاحب اولاد نبود، داراي زمينهء تحريك پذيري بود. امام جواد (عليه السلام)، براي همسر ديگرش، به خاطر ارزشهاي اسلامي و انساني‌اش، احترام و عزت قائل بود و همين انگيزه باعث نوعي كينه و بدخواهي نسبت به امام گشته بود.

معتصم، ام الفضل را تحريك و تشويق كرد تا امام (عليه السلام) را مسموم سازد. اين توطئه شوم، لباس عمل پوشيد و امام جواد (عليه السلام)، در سن 25 سالگي، پس از 11 ماه اقامت اجباري و تحت نظر و مراقبت بودن در بغداد، به شرف شهادت نايل آمد. و اين در سال 220 هجري بود. امام را پس از شهادت، در قبرستان قريش، پشت قبر جدش، امام موسي بن جعفر (عليه السلام) دفن كردند. اكنون، شهر " كاظمين " در عراق، مدفن پاك و مرقد شكوهمند اين دو امام بزرگوار شيعه است.

پس از غروب اين ستاره، اختر فروزان ديگري در آسمان تاريك تاريخ درخشيد و امام هادي (عليه السلام) به رهبري شيعه پرداخت، كه اينك در آستان آن تبلور راستين امامت و اسلام، به احترام ميايستيم.

1. همان ص 6.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (4)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، دولة العراق (1)، مدينة الكاظمين (1)، ابن أبي داود (1)، مدينة بغداد (1)، القبر (1)، اللبس (1)، الشهادة (1)، الدفن (1)، النوم (1)

شهادت، فيض بزرگ شهادت در راه احكام الهي وتبليغ پيام ارزنده اسلام، عالي ترين و ارزنده‌ترين نشان افتخاري است كه بر تارك زندگي تمام پيشوايان معصوم (عليه السلام) ما مي‌درخشد و آنان اين جان نثاري را در راه قرآن از جان و دل پذيرا شده اند.
عامل شهادت موقعيت و محبوبيت فوق العاده امام (عليه السلام) هر روز در قلوب مردم رو به تزايد بود.
گروههاي كثيري از مردم، زير نفوذ و تأثير كلام ايشان قرار مي‌گرفتند و به حضرتش مي‌گرويدند و همين انگيزه بود كه عباسيان از نفوذ و تأثير كلام و رفتار و منش حضرت جواد (عليه السلام) دچار وحشت شدند و در صدد توطئه و دسيسه آمدند و كمر به قتل آن بزرگوار بستند و به پيروي از يك سياست پليد قديمي كه رجال بزرگ را بي سر و صدا و بوسيلهء زهر از ميان برميداشتند، به وسيلهء انگور مسموم مي‌نمودند و سپس همين ام الفضل داخل حرم و اهل بيت خليفه گرديد. ضايعهء بزرگ و جبران ناپذير شهادت امام (عليه السلام)، موجي از اندوه عميق در دلها برانگيخت و پايتخت و شهرستانها، يكسره تعطيل گرديد.
عامل ديگر عاملي كه قبلا ذكر گرديد، بيشتر مورخين به آن توجه داشته اند، ولي " عياشي " صاحب تفسير معروف، نكتهء ديگري را ذكر مي‌كند كه خالي از اهميت و اعتبار نيست.
بويژه آنكه چند تن از متأخرين از دانشمندان اسلامي نيز آن نظر را پذيرفته اند. او مي‌نويسد كه انگيزهء مسموميت آن بزرگوار بر اساس تعصبات خشك و بي مورد مذهبي بوده است كه از سوي برخي از فقيه نمايان دين فروختهء آن روز، صورت گرفت و داستان به اين ترتيب است:
" ذرقان " مصاحب ونديم احمد بن ابي داود (قاضي القضاة بغداد در عصر معتصم) نقل مي‌كند كه روزي قاضي القضاة از مجلس معتصم برگشت، ولي بسيار عصباني و ناراحت بود. گفتم چه شده است كه شما را اين چنين گرفته و متأثر مي‌بينم؟
گفت: از دست اين ابوجعفر فرزند علي بن موسي الرضا (عليه السلام) ناراحتم. اي كاش بيست

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، أحمد بن أبي داود (1)، مدينة بغداد (1)، القتل (1)

عامل شهادت

شهادت، فيض بزرگ شهادت در راه احكام الهي وتبليغ پيام ارزنده اسلام، عالي ترين و ارزنده‌ترين نشان افتخاري است كه بر تارك زندگي تمام پيشوايان معصوم (عليه السلام) ما مي‌درخشد و آنان اين جان نثاري را در راه قرآن از جان و دل پذيرا شده اند.
عامل شهادت موقعيت و محبوبيت فوق العاده امام (عليه السلام) هر روز در قلوب مردم رو به تزايد بود.
گروههاي كثيري از مردم، زير نفوذ و تأثير كلام ايشان قرار مي‌گرفتند و به حضرتش مي‌گرويدند و همين انگيزه بود كه عباسيان از نفوذ و تأثير كلام و رفتار و منش حضرت جواد (عليه السلام) دچار وحشت شدند و در صدد توطئه و دسيسه آمدند و كمر به قتل آن بزرگوار بستند و به پيروي از يك سياست پليد قديمي كه رجال بزرگ را بي سر و صدا و بوسيله‌ء زهر از ميان برميداشتند، به وسيله‌ء انگور مسموم مي‌نمودند و سپس همين ام الفضل داخل حرم و اهل بيت خليفه گرديد. ضايعه‌ء بزرگ و جبران ناپذير شهادت امام (عليه السلام)، موجي از اندوه عميق در دلها برانگيخت و پايتخت و شهرستانها، يكسره تعطيل گرديد.
عامل ديگر عاملي كه قبلا ذكر گرديد، بيشتر مورخين به آن توجه داشته اند، ولي " عياشي " صاحب تفسير معروف، نكته‌ء ديگري را ذكر مي‌كند كه خالي از اهميت و اعتبار نيست.
بويژه آنكه چند تن از متأخرين از دانشمندان اسلامي نيز آن نظر را پذيرفته اند. او مي‌نويسد كه انگيزه‌ء مسموميت آن بزرگوار بر اساس تعصبات خشك و بي مورد مذهبي بوده است كه از سوي برخي از فقيه نمايان دين فروخته‌ء آن روز، صورت گرفت و داستان به اين ترتيب است:
" ذرقان " مصاحب ونديم احمد بن ابي داود (قاضي القضاة بغداد در عصر معتصم) نقل مي‌كند كه روزي قاضي القضاة از مجلس معتصم برگشت، ولي بسيار عصباني و ناراحت بود. گفتم چه شده است كه شما را اين چنين گرفته و متأثر مي‌بينم؟
گفت: از دست اين ابوجعفر فرزند علي بن موسي الرضا (عليه السلام) ناراحتم. اي كاش بيست

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، أحمد بن أبي داود (1)، مدينة بغداد (1)، القتل (1)

عامل ديگر

شهادت، فيض بزرگ شهادت در راه احكام الهي وتبليغ پيام ارزنده اسلام، عالي ترين و ارزنده‌ترين نشان افتخاري است كه بر تارك زندگي تمام پيشوايان معصوم (عليه السلام) ما مي‌درخشد و آنان اين جان نثاري را در راه قرآن از جان و دل پذيرا شده اند.
عامل شهادت موقعيت و محبوبيت فوق العاده امام (عليه السلام) هر روز در قلوب مردم رو به تزايد بود.
گروههاي كثيري از مردم، زير نفوذ و تأثير كلام ايشان قرار مي‌گرفتند و به حضرتش مي‌گرويدند و همين انگيزه بود كه عباسيان از نفوذ و تأثير كلام و رفتار و منش حضرت جواد (عليه السلام) دچار وحشت شدند و در صدد توطئه و دسيسه آمدند و كمر به قتل آن بزرگوار بستند و به پيروي از يك سياست پليد قديمي كه رجال بزرگ را بي سر و صدا و بوسيلهٔ زهر از ميان برميداشتند، به وسيلهٔ انگور مسموم مي‌نمودند و سپس همين ام الفضل داخل حرم و اهل بيت خليفه گرديد. ضايعهٔ بزرگ و جبران ناپذير شهادت امام (عليه السلام)، موجي از اندوه عميق در دلها برانگيخت و پايتخت و شهرستانها، يكسره تعطيل گرديد.
عامل ديگر عاملي كه قبلا ذكر گرديد، بيشتر مورخين به آن توجه داشته اند، ولي " عياشي " صاحب تفسير معروف، نكتهٔ ديگري را ذكر مي‌كند كه خالي از اهميت و اعتبار نيست.
بويژه آنكه چند تن از متأخرين از دانشمندان اسلامي نيز آن نظر را پذيرفته اند. او مي‌نويسد كه انگيزهٔ مسموميت آن بزرگوار بر اساس تعصبات خشك و بي مورد مذهبي بوده است كه از سوي برخي از فقيه نمايان دين فروختهٔ آن روز، صورت گرفت و داستان به اين ترتيب است:
" ذرقان " مصاحب ونديم احمد بن ابي داود (قاضي القضاة بغداد در عصر معتصم) نقل مي‌كند كه روزي قاضي القضاة از مجلس معتصم برگشت، ولي بسيار عصباني و ناراحت بود. گفتم چه شده است كه شما را اين چنين گرفته و متأثر مي‌بينم؟
گفت: از دست اين ابوجعفر فرزند علي بن موسي الرضا (عليه السلام) ناراحتم. اي كاش بيست

(١٥٣٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، أحمد بن أبي داود (1)، مدينة بغداد (1)، القتل (1)
سال پيش مي‌مردم و از ميان مي‌رفتم و چنين صحنه‌هايي نمي‌ديدم كه

امروز مي‌بينم.
دزدي را پيش خليفه آوردند و خود اعتراف به دزدي و سرقت نمود. خليفه ترتيب اجراي حد را از فقهاي مجلس پرسيد كه در جمع آنان محمد بن علي (عليه السلام) هم حضور داشت. من در جواب گفتم بايد از مچ دست بريده گردد. معتصم پرسيد دليل اين امر چيست؟ گفتم دست به مجموع انگشتان و كف دست اطلاق مي‌گردد. قرآن مجيد در مورد تيمم مي‌فرمايد كه به صورت و دستها مسح كنيد. منظور همان دست كامل است. جمعيت كثيري از علما با من هم عقيده بودند. عده اي اظهار نظر داشتند بايد دست دزد از آرنج (مرفق) بريده شود، چون در آيهء وضو مي‌فرمايد: " فاغسلوا وجوهكم وايديكم الي المرافق " يعني تا حد مرفق شسته گردد و اين تحديد مي‌رساند كه اطلاق دست تا آرنج است و قطع دست دزد نيز بايد تا حد مرفق باشد. چون ميان علما اختلاف نظر پيدا شد، در اين موقع، خليفه رو به محمد بن علي (عليه السلام) نمود و گفت اباجعفر! شما در اين باره چه مي‌گوئيد؟
حضرت فرمودند: علما در اين مورد بحث كردند، مرا معاف بداريد. معتصم گفت: به خدا قسم كه بايد نظر خود را در اين بحث اظهار داريد. ابوجعفر گفت: اكنون كه قسم دادي، مي‌گويم. همهء اين حدودي كه علماي مجلس گفتند، اشتباه و خطا است. در مورد دزد بايد انگشتان او را بدون انگشت ابهام بريد.
خليفه پرسيد: دليل شما چيست؟ ايشان در پاسخ گفتند: پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) فرمودند:
سجده بر هفت عضو بدن است: پيشاني، دو دست، دو پا و دو زانو. اگر دست از مچ يا آرنج بريده گردد، محل سجده اي باقي نمي‌ماند، در صورتي كه خداوند متعال مي‌فرمايد سجده گاهها، مال خدا است، و در امر خدا، شريك وانباز قرار ندهيد. آن عضوي كه مخصوص خدا باشد، نبايد بريده گردد. معتصم از اين تعبير امام (عليه السلام) خوشحال گرديد و طبق بيان امام (عليه السلام) دستور داد با دزد رفتار گردد. ذرقان گويد: ابن ابي داود سخت پريشان بود، از آن نظر كه چرا نظريه او رد شده است و سه روز پس از اين جريان بود كه پيش معتصم رفت و گفت: يا أمير المؤمنين! آمده ام تا تو را نصيحت كنم و اين اندرز، به شكرانهء محبتي است كه به ما داري، مي‌ترسم اگر نگفته باشم، كفران نعمت كرده باشم و

مستوجب عقاب الهي گردم، اندرز من اين است: وقتي شما مجلسي از علما وفقها تشكيل مي‌دهيد تا يك امر مهم ديني را مطرح كنيد، بهتر است

اين امر در اطاقهاي در بسته صورت مي‌گيرد، ولي در بيرون آن مجلس، صاحب منصبان لشكري، وزرا، أمرا و نويسندگان پشت در، ناظر و شاهد آن هستند و مذاكرات اين مجلس در خارج مطرح مي‌شود و چون مي‌بينند كه شما رأي علما وفقهاي اكثريت را تحت الشعاع رأي فردي قرار ميدهيد كه جمعي از مردم معتقد به امامت او هستند و معتقدند كه او شايستهء مقام حكومت اسلامي است، اين امر موجب مي‌گردد كه كم كم مردم به او توجه نمايند و از بني عباس روگردان شوند، و حكومت تو و خاندان عباسي سقوط كند و امامت و خلافت را از تو گرفته به او محول كنند.
معتصم سخت تحت تأثير سخنان وسعايتهاي او قرار گرفت و به او گفت: خداوند تو را در مقابل اين پند و اندرز ضروري، جزاي خير دهد! روز چهارم دستور داد يكي از نويسندگان دربار از جمعي از وزراء و أمراء دعوت به عمل آورد و محمد بن علي النقي را نيز دعوت كند. هنگامي كه از آن حضرت، دعوت به عمل آمد، نپذيرفت و فرمود مگر نمي‌دانيد كه من در اين گونه مجالس، شركت نمي‌كنم. دعوت كننده اصرار ورزيد كه اين مجلس فقط براي اطعام است و جمعي از وزراي خليفه، حضور دارند و مي‌خواهيم به عنوان تيمن وتبرك هم بوده، قدم رنجه فرموده و ما را مفتخر سازيد. با اصرار و تأكيد او، امام، پذيرفتند و در مهماني شركت كردند. پس از صرف طعام احساس مسموميت نمودند و فورا مركب خود را خواست تا حركت كند. صاحب خانه تعارف كرد كه زود است و هنوز انتظار بيشتري از شما داريم. امام (عليه السلام) فرمودند: براي تو بهتر است هرچه زودتر خارج گردم. به فاصلهء يك شبانه روز از آن مهماني، امام جواد (عليه السلام) مسموم از دنيا رحلت نمود و در مقابر قريش، پشت قبر نياي بزرگش، امام موسي بن جعفر (عليه السلام) مدفون گرديد. (1)

1. بحار الانوار ج 12، ص 91، المجالس السنيه، مرحوم سيد محسن امين ج 2، ص 636، حلية الابرار سيد هاشم بحراني ج 2، ص 600 و منابع متعدد ديگر.

وصيت آن بزرگوار پيشواي نهم، جز علي (امام هادي (عليه السلام)) و موسي، پسر ديگري نداشت، و از آنجا كه ميان علي و موسي در دانش و تقوي و پرهيزكاري و فضايل معنوي، فاصلهء فراواني بود، از اينرو براي هيچ انساني اين شبهه پديد نمي‌آمد كه او در پيشوايي رقيب امام هادي (عليه السلام) گردد. در عين حال، امام جواد (عليه السلام) بارها به امامت و پيشوايي فرزند برومندش امام هادي (عليه السلام) تصريحاتي نموده بود و در واپسين لحظات زندگي نيز اين موضوع مهم را متذكر گرديد.
خيراني، دربان آستان پيشواي نهم نقل مي‌كند: به گوش خويش شنيدم كه آقايم امام جواد (عليه السلام) در واپسين لحظات زندگي خود، به احمد اشعري پيام فرستاد كه من از اين جهان خواهم رفت و مقام خويش را به پسرم علي (عليه السلام) وامي گذارم. حقوقي كه من به عهدهء شما دارم، او راست و او هم متن پيام امام را نوشت و در ده نسخه به ده نفر از وجوه و اعيان رساند كه اگر مرگ من فرا رسد، آن را باز كنند. پس از رحلت امام (عليه السلام) معلوم گرديد كه [آن نوشته] مربوط به امامت و جانشيني امام هادي (عليه السلام) بوده است. (1) اسماعيل بن مهران يكي از خواص ياران امام جواد (عليه السلام) مي‌گويد: پيشواي نهم، نخستين بار كه عازم عراق بود و از طرف خلفاي عباسي احضار گرديده بود، من تشويش خاطرم را از اين سفر به عرض او رساندم و از پيشواي آيندهء اسلام جستجو كردم. امام (عليه السلام) فرمودند:
نترس! آنچه درباره غيبت تصور مي‌كني، اكنون وقت آن فرا نرسيده است، ولي بعدها بار دوم (آخرين سال زندگي خود، سال 220) كه پيشواي نهم با دعوت معتصم عباسي مدينه را ترك مي‌گفت، سؤال نخستين خود را تكرار نمودم. امام (عليه السلام) فرمودند: سفر پرخطر اين بار است كه من عازم هستم. بدانيد پيشوايي پس از من با پسرم " علي (عليه السلام) " مي‌باشد.
شهادت و مسمويت امام جواد (عليه السلام) يكي از غم انگيزترين صحنه‌هاي شهادت در راه
1. كافي ج 1، ص 323، چاپ مكتبة الصدوق تهران.
(١٥٣٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (4)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (4)، دولة العراق (1)، إسماعيل بن مهران (1)، الشيخ الصدوق (1)

خداست که در سن 25 سالگي جان به جان آفرين تسليم نموده و در اثر سم به فيض شهادت و وصول به مراتب رضوان و خشنودي پروردگار نائل آمده است.
امام جواد (عليه السلام) با اداي اين پيام بزرگ الهي، جان به جان آفرين تسليم نمود. (1) درود فراوان يزدان بر روان پاك و معصوم او و اجداد طاهرينش باد که با کوششها و تلاشها و مجاهدات خود، پيامهاي آزادي و انساني را به جامعه بشري تسليم داشته اند.
اعتراف مورخان مرحوم شيخ مفيد مي‌نويسد: " آن حضرت مسموم از دنيا رفت ولي در اين ارتباط خبري پيش من، ثابت نشده است تا به آن استدلال نمايم، وقت رحلت، سنش 25 سال و چند ماه بود و دو پسر و دو دختر از خود به يادگار گذاشت ". (2) مسعودي صاحب مروج الذهب مي‌نويسد: " در سال 219 محمد بن علي بن موسي بن جعفر (عليه السلام) در پنجم ذي حجه درگذشت و در سمت غربي مقابر قريش در کنار جدش " موسي بن جعفر (عليه السلام) " مدفون گرديد واثق بر او نماز گزارد او در تاريخ وفاتش 25 ساله بود.
به هنگام رحلت پدرش هفت سال و هشت ماهه بود و گفته شده است ام الفضل دختر مأمون، هنگامي که از مدينه به سوي معتصم احضار گرديد، به او سم خورانده است.
اماميه در سن او اختلاف نموده اند و ما در کتاب " البيان در اسماء ائمه " اقوال آنان را آورده ايم، پسرانش علي النقي (عليه السلام) و موسي، و نام دخترانش فاطمه وامامه مي‌باشد ". (3) قابل عرض به ساحت مرحوم شيخ بزرگوار مفيد آنست، وقتي تبعيد و احضار معتصم، مسلم و قطعي شد، به يقين همان انگيزه و سبب مي‌تواند عامل قتل و کشتار نيز گردد و چون بي جهت نمي‌توان شخصيت بزرگواري چون امام جواد (عليه السلام) را از کنار قبر جدش و منزل و مأواي پدران و نياکانش دور ساخت همان انگيزه و عامل مي‌تواند، انگيزهء قتل و سم نيز شمرده شود.
1. کافي ج 1، ص 323.
2. ارشاد مفيد ص 307.
3. مسعودي، مروج الذهب ج 4، ص 52، چاپ مصر.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)، محمد بن علي (1)، القبر (2)، الحج (1)، القتل (2)، الدفن (1)، النوم

(1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)
صاحب روضة الواعظين شيخ فتال نيشابوري وابن شهرآشوب در مناقب ومرحوم علم الهدي در عيون المعجزات، (1) داستان مسموميت او را آورده اند. مرحوم علم الهدي در كتاب اخير الذكر مي‌افزايد: " معتصم عباسي در فكر شهيد نمودن ابوجعفر ثاني (عليه السلام) بود در اين باره به همسر امام، ام الفضل دختر برادرش پيشنهاد نمود كه امام را مسموم سازد، چون مي‌دانست كه او از امام (عليه السلام) انحراف يافته است زيرا آن حضرت، مادر امام هادي (عليه السلام) را بر او ترجيح مي‌داد از سوي ديگر از آن حضرت صاحب فرزند نشده بود، ام الفضل اين پيشنهاد را پذيرفت و امام را با انگور " رازقي " كه در آن سم داخل نموده بود، مسموم نمود.
وقتي امام (عليه السلام)، انگور را ميل نمود آن ملعونه، نادم و پشيمان شد و شروع به گريه و زاري نمود. امام (عليه السلام) فرمودند: چرا گريه و ناله مي‌كني، خداوند دردي را بر تو مسلط كند كه قابل علاج نباشد و بلايي پيش آورد كه امكان پنهان داشتن آن را نداشته باشي، دعاي امام (عليه السلام) در حق او مستجاب گرديد و با درد بي درماني از دنيا رخت بربست.
صاحب كشف الغمه گويد:
بدور طوالح، جبال فوارع * غيوث هوايع، سيول دوافع بها ليل لوعاينت فيض الفهم * تيقنت أن الرزق في الأرض واميح إذا خففت بالبذل ارواح جودهم * حداها الندي واستنشقتها المطالع (2) پيكر پاك امام ابو جعفر جواد (عليه السلام) را در كنار قبر جد گرامي اش، امام موسي بن جعفر (عليه السلام)، در گورستان قريش در بغداد به خاك سپردند (3)، صلي الله عليه وعلي آبائه الطاهرين الطيبين. مزار اين دو گرامي هم اكنون به " كاظمين " مشهور است و از ديرباز زيارتگاه مسلمانان بوده است.
1. بحار الانوار، ج 50، ص 17.
2. كشف الغمه في معرفة الأئمة، عبد الله علي بن عيسي اربلي، ج 3، ص 163، چاپ دارالاضواء بيروت.
3. به ارشاد مفيد ص 307 واعلام الوري ص 338 وبحار ج 50، ص 6 ومنتهي الامال ج 2، ص 234 مراجعه شود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، كتاب روضة الواعظين (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)، مدينة الكاظمين (1)، ابن شهرآشوب (1)، مدينة بغداد (1)، الرزق (1)، القبر (1)، الشهادة (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد

(1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، مدينة بيروت (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، علي بن عيسي (1)

در حرم كاظمين (عليه السلام) حرم كاظمين وبقعه‌اي كه امام جواد (عليه السلام) همراه جد بزرگوارش امام كاظم (عليه السلام) مدفون است، بارها از سوي ارادتمندان و عاشقان اهل بيت (عليه السلام) مورد مرمت، تعمير و تأسيس و پرده افكندن و لوستر آويزي واقع گرديده است كه در كتاب " تاريخ حرم كاظمين (عليه السلام) " تأليف آية الله شيخ محمد حسن آل ياسين به تفصيل آمده است.
در يكي از پرده پوشي‌هاي حرم كه در سال 1255 ه. ق توسط سلطان محمود دوم به نام " ستر نبوي (صلي الله عليه وآله) " كه با جمله " جاوأ بأشرف ستر " تاريخ گذاري شد، شاعران با قصيده‌هاي زيبا، در تمجيد و تعريف از اين عمل اشعاري سروده اند: از جمله شاعر نامي عرب زبان عبد الغفار أخرس، اشعاري به اين مناسبت سروده است، چون در مقام معرفي فضائل امام (عليه السلام) بود، بخشي از آنها را پايان بخش كتاب امام جواد (عليه السلام) قرار مي‌دهيم و از خداوند متعال توسط اين امام همام، و اين پيشواي جواد و بخشنده، صله و جائزهء خود را مسئلت مي‌داريم و ميدانيم كه اين بزرگوار، سائل خود را دست خالي برنميگرداند:
1. يا امام الهدي و يا صفوة الله * و يا من هدي هداه العباد 2. يا بن بنت الرسول يابن علي (عليه السلام) * حي هذا النادي وهذا المنادي 3. قد أتينا بثوب جدك نسعي * و أتيناك سيدي وقادا 4. وأتيناك راجلين احتراما * و احتشاما وهيبة وانقيادا 5. أنتم علة الوجود وفيكم * قد عرفنا التكوين والأيجادا ...
منابع ومأخذ ...
منابع ومأخذ
(١٥٣٨)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكاظمين (3)، الجود (1)

1. امام در عينيت جامعه / محمد رضا حكيمي / دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
2. احقاق الحق / قاضي نورالله شوشتري / چاپ اسلاميه.
3. ارشاد / شيخ مفيد / چاپ آخوندي.
4. اصول كافي / كليني / دار الكتب الاسلاميه تهران.
5. اعيان الشيعه / سيد محسن امين عاملي / چاپ بيروت.
6. الشيعه في الميزان / محمد جواد مغنيه / لبنان.

7. الفصول المهمه / سيد شرف الدين / بيروت.
8. الفصول المهمة / ابن صباغ / چاپ سنگي 1303.
9. امامان اهل بيت از ديدگاه اهل سنت (عليه السلام) / شادروان داود الهامي / چاپ مكتب اسلام.
10. أئمتنا / علي محمد دخيل / دارالمرتضي.
11. إكمال الدين و اتمام النعمه / ابن بابويه / چاپ تهران.
12. بحارالانوار / علامه مجلسي، جلد 50 / چاپ آخوندي.
13. تحف العقول / علي بن شعبه حراني / دارالكتب الاسلاميه.
14. تاريخ حرم كاظمين (عليه السلام) / شيخ محمد حسن آل ياسين / چاپ دقت - كنگره جهاني امام رضا 7.
15. جنات الخلود / علامه مجلسي / چاپ سنگي.
16. حلية الابرار / سيد هاشم بحراني / آخوندي.
17. خاندان وحي / حجة الاسلام والمسلمين سيد علي اكبر قرشي ارموي / آخوندي.
18. رجال شيخ طوسي / چاپ نجف.
19. رجال كشي / چاپ دانشگاه مشهد.
20. رجال نجاشي / چاپ حروفي تهران.
21. روضات الجنان / حافظ كربلائي حسين / چاپ بنگاه ترجمه و نشر كتاب.
22. زندگي نامهء پيشوايان / شوراي نويسندگان در راه حق قم / چاپ مؤسسه.
23. سفينة البحار / شيخ عباس قمي / آخوندي.
24. سيرهء پيشوايان / حجة الاسلام والمسلمين مهدي پيشوائي / توحيد قم.
25. سيرة الأئمة الاثني عشر / باقر قرشي / لبنان.
26. صحيح بخاري / اسماعيل بخاري / بيروت.
27. صواعق محرقه / ابن حجر عسقلاني / بيروت.
(١٥٣٩)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (2)، كتاب رجال النجاشي (1)، كتاب رجال الكشي (1)، مدينة الكاظمين (1)، دولة لبنان (2)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، الشيخ محمد جواد مغنية (1)، مدينة بيروت (4)، الشهادة (1)، الحج (2)، السفينة (1)
28. طبقات مفسران شيعه / عقيقي بخشايشي / نويد اسلام قم.
29. عيون اخبار الرضا / چاپ قم.
30. قاموس الرجال / علامه شوشتري / جامعه مدرسين قم.

31. كافي شيخ كليني / چاپ آخوندي.
32. كشف الغمه معرفة الائمة / علي بن عيسي إربلي / دارالأضواء بيروت.
33. كودك و جوان فلسفي / محمد تقي فلسفي واعظ / دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
34. مجالس سنيه / سيد محسن امين عاملي / بيروت.
35. مروج الذهب / مسعودي / چاپ سعادت مصر 36. معجم رجال الحديث / آية الله العظمي سيد ابوالقاسم خوئي / چاپ نجف.
37. مناقب ابن شهر آشوب / چاپ قم.
38. منتهي الامال / محدث قمي / چاپ علميه اسلاميه.
39. معادن الحكمه / علم الهدي فيضي / چاپ جامعه مدرسين قم.
40. ناسخ التواريخ / محمد علي سپهر مورخ الدوله / چاپ تهران.
41. نور الابصار شبلنجي / چاپ مصر 1367.
42. وسيلة الخادم الي المخدوم / روزبهان اصفهاني / تهران.
(١٥٤٠)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، مدينة بيروت (2)، علي بن عيسي (1)

شناسنامهء مبارك امام هادي (ع) نام مبارك: علي (ع) كنيهء شريف: ابوالحسن الثالث القاب مبارك: الهادي، النقي المتوكل نام پدر بزرگوار: محمد (ع) نام مبارك مادر: سمانهء مغربيه تاريخ ولادت: 15 ذي الحجه 212 هجري سال شروع امامت: 220 ه. ق سن شروع امامت: 8 ساله مدت امامت: 33 سال مدت عمر مبارك: 42 سال تاريخ شهادت: 3 رجب سنه 254 ه علت شهادت: طعام زهرآلود / به دست متوكل عباسي محل دفن: سامراء تعداد فرزندان: 4 پسر و 1 دختر حكام وقت: متوكل، معتز، منتصر ومعتمد

(١٥٤٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، شهر ذي الحجة (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، شهر رجب المرجب (1)، الطعام (1)، الدفن (1)

پيشگفتار ...

بسمه تعالي پيشگفتار ميلاد امام (عليه السلام) سحرگاه روز 15 ذيحجه هنگامي كه خورشيد اشعه تابناك خود را بر روي زمين ميگسترد، مولود مسعود خاندان رسالت حضرت امام علي النقي (عليه السلام) ديده بر جهان گشود. نوزادي كه عمر خود را در راه اعتلاي تعاليم ارزندهٔ اسلام مصروف داشت و باعث سربلندي و افتخار اسلام و مسلمين گرديد. او در پيشبرد هدفهاي الهي از هيچ نوع كوشش و فعاليت و مجاهده، مضايقه ننمود. و در تيره ترين دورانهاي اختناق خلفاي عباسي همانند پدر بزرگوارش، به توسعه و گسترش آئين اسلام پرداخت، و اصالت تعاليم اسلامي را از گزند حوادث و آفات محفوظ داشت.

او از همان دوران نوجواني، از هنگامي كه در مكتب پدر بزرگوارش درس علم و معرفت ميآموخت به راهنمائي و ارشاد مردم ميپرداخت و در مكتب عالي دانش و فضيلت خود، گروههائي از علاقه مندان و ارادت ورزان خاندان نبوت را ميپروراند. او در عصر خود در دانش و فضيلت و شرف انساني، و مجاهدتهاي اسلامي، نظير و همتا نداشت، علاقه مندان همچون پروانه، گرد شمع وجودش ميگشتند و از خرمن علم و دانش او بهره‌ها ميگرفتند.

سال ولادت دهمين ثمرهٔ باغ امامت، و دوازدهمين نهال عصمت و طهارت، نخستين فرزند برومند

صفحه(١٥٤٩)

پيشگفتار ...
بسمه تعالي پيشگفتار ميلاد امام (عليه السلام) سحرگاه روز 15 ذيحجه هنگامي كه خورشيد اشعه تابناك خود را بر روي زمين ميگسترد، مولود مسعود خاندان رسالت حضرت امام علي النقي (عليه السلام) ديده بر جهان گشود. نوزادي كه عمر خود را در راه اعتلاي تعاليم ارزندهء اسلام مصروف داشت و باعث سربلندي و افتخار اسلام و مسلمين گرديد. او در پيشبرد هدفهاي الهي از هيچ نوع كوشش و فعاليت و مجاهده، مضايقه ننمود. و در تيره ترين دورانهاي اختناق خلفاي عباسي همانند پدر بزرگوارش، به توسعه و گسترش آئين اسلام پرداخت، و اصالت تعاليم اسلامي را از گزند حوادث و آفات محفوظ داشت.
او از همان دوران نوجواني، از هنگامي كه در مكتب پدر بزرگوارش درس علم و معرفت ميآموخت به راهنمائي و ارشاد مردم ميپرداخت و در مكتب عالي دانش و فضيلت خود، گروههائي از علاقه مندان و ارادت ورزان خاندان نبوت را ميپروراند. او در عصر خود در دانش و فضيلت و شرف انساني، و مجاهدتهاي اسلامي، نظير و همتا نداشت، علاقه مندان همچون پروانه، گرد شمع وجودش ميگشتند و از خرمن علم و دانش او بهره‌ها ميگرفتند.
سال ولادت دهمين ثمرهء باغ امامت، و دوازدهمين نهال عصمت و طهارت، نخستين فرزند برومند
صفحه(١٥٤٩)

سال ولادت

پيشواي نهم در سال 212 هجري در يكي از محلات مدينه، در محلي به نام " صريا " ديده به جهان باز گشود و به زيباترين نامي كه در آن خاندان علوي، سابقهء ديرين و خوش خاطره‌ها داشت، موسوم گرديد. پدر ارجمندش براي وي، نام " علي " را برگزيد. او كه همانند جد بزرگوارش علي بن ابيطالب (عليه السلام) مأموريت دفاع از اسلام و احياي حقوق مسلمانان را از جانب پروردگار عالم به عهده داشت، به اين مولود مسعود، همان كنيه جدش بر وي، انتخاب شد و به " ابوالحسن "، موسوم گرديد كه در نهايت با افزودن " ثالث " و سومي بر آن متمايز ميگرديد آن چنان كه امام هشتم حضرت رضا (عليه السلام) نيز با دومين ابوالحسن دودمان امامت مشخص ميشد. ولي لقب " ابن الرضا " درخشان‌ترين عنوان و شهرت او و ديگر پيشوايان معصوم بعدي بود كه آن روزها همچون ستاره اي تابان، در ميان دهها القاب ديگر بر تارك وي ميدرخشيد.
از ديگر القاب آن حضرت ميتوان: هادي، ناصح، عالم، فقيه، امين، عسكري، دليل، فتاح، متوكل، نقي، مرتضي و ... را نام برد. چنان كه امروز بيشتر دوستداران و شيعيان، او را با لقب " هادي، هدايتگر " ميشناسند. حضرتش، تحت تربيت‌هاي الهي و معنوي پدر، هفت سال و اندي زندگي كرد و بعد از وفات پدر، درخشان ترين و شامخ ترين چهرهء اسلام بود كه مشكلات فقهي و علمي مردم مسلمان را با دانش و بينش خود، حل و فصل مينمود.
مادر مادر عزيز و مهربانش، بانوي با فضيلت و پارسا و دانشمندي بود در نهايت فداكاري و دلسوزي. او يكي از بانوان صالح و درستكار روزگار خود محسوب ميگشت به حدي كه خود امام دربارهء او چنين ميفرمايد:
" مادرم، عارف و آشنا به مقام امامت و ولايت بود. او با عنايت و لطف پروردگار اهل رحمت و بهشت است. هرگز فريب شيطان و مكر وكيد تجاوزكار و ستمگر را به خود نديد و از نظر رتبه و مقام، كمتر از مادران انبياء و مردان شايستهء الهي نبود ... ". (1) نام گرامي وي " سمانه "
1. سفينة البحار ج 2، صفحهء 240 متن عبارت اين است:
" امي عارفة وهي من اهل الجنة لايقربها شيطان مارد ولا ينالها كيدجبار عنيد وهي به عين الله التي لاتنام ولا تخلف عن امهات الصديقين والصالحين ".

الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، النوم (4)، السفينة (1)

مادر

پيشواي نهم در سال 212 هجري در يكي از محلات مدينه، در محلي به نام " صريا " ديده به جهان باز گشود و به زيباترين نامي كه در آن خاندان علوي، سابقهٔ ديرين و خوش خاطره‌ها داشت، موسوم گرديد. پدر ارجمندش براي وي، نام " علي " را برگزيد. او كه همانند جد بزرگوارش علي بن ابيطالب (عليه السلام) مأموريت دفاع از اسلام و احياي حقوق مسلمانان را از جانب پروردگار عالم به عهده داشت، به اين مولود مسعود، همان كنيه جدش بر وي، انتخاب شد و به " ابوالحسن "، موسوم گرديد كه در نهايت با افزودن " ثالث " و سومي بر آن متمايز ميگرديد آن چنان كه امام هشتم حضرت رضا (عليه السلام) نيز با دومين ابوالحسن دودمان امامت مشخص ميشد. ولي لقب " ابن الرضا " درخشان‌ترين عنوان و شهرت او و ديگر پيشوايان معصوم بعدي بود كه آن روزها همچون ستاره اي تابان، در ميان دهها القاب ديگر بر تارك وي ميدرخشيد.
از ديگر القاب آن حضرت ميتوان: هادي، ناصح، عالم، فقيه، امين، عسكري، دليل، فتاح، متوكل، نقي، مرتضي و ... را نام برد. چنان كه امروز بيشتر دوستداران و شيعيان، او را با لقب " هادي، هدايتگر " ميشناسند. حضرتش، تحت تربيت‌هاي الهي و معنوي پدر، هفت سال و اندي زندگي كرد و بعد از وفات پدر، درخشان ترين و شامخ ترين چهرهٔ اسلام بود كه مشكلات فقهي و علمي مردم مسلمان را با دانش و بينش خود، حل و فصل مينمود.
مادر مادر عزيز و مهربانش، بانوي با فضيلت و پارسا و دانشمندي بود در نهايت فداكاري و دلسوزي. او يكي از بانوان صالح و درستكار روزگار خود محسوب ميگشت به حدي كه خود امام دربارهٔ او چنين ميفرمايد:
" مادرم، عارف و آشنا به مقام امامت و ولايت بود. او با عنايت و لطف پروردگار اهل رحمت و بهشت است. هرگز فريب شيطان و مكر وكيد تجاوزكار و ستمگر را به خود نديد و از نظر رتبه و مقام، كمتر از مادران انبياء و مردان شايستهٔ الهي نبود ... ". (1) نام گرامي وي " سمانه "
1. سفينة البحار ج 2، صفحهٔ 240 متن عبارت اين است:
" امي عارفة وهي من اهل الجنة لايقربها شيطان مارد ولا ينالها كيدجبار عنيد وهي به عين الله التي لاتنام ولا تخلف عن امهات الصديقين والصالحين ".
(۱۵۵۰)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)،

الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، النوم (4)، السفينة (1)

معروف به سيده و صاحب كنيه " ام الفضل مغربيه " از شاهزادگان رومي بود كه به اسارت لشكر اسلام درآمده بود و به عنوان " ام ولد " آزاد گرديد و افتخار همسري امام را پيدا كرد.
او يكي از آشنايان حقيقي به مقام ولايت كبري، و از مدافعان سرسخت زعامت و خلافت الهي بود.
تعيين امامت آن حضرت پيشواي نهم، جز علي و موسي (1) فرزند ديگري نداشت و از آنجا كه ميان علي و موسي در دانش و تقوي و پرهيزگاري و فضائل معنوي از وجود تا عدم، و از زمين تا آسمان، فاصله بود، براي هيچ انساني اين شبهه پديد نميآمد كه او در پيشوايي، رقيب امام هادي (عليه السلام) گردد، به خصوص كه بارها حضرت هادي (عليه السلام) از طرف پدر عاليقدرشان (امام جواد (عليه السلام)) صراحتا به امامت تعيين گرديده بود. اينك نمونه‌هايي از آن تصريحات:
" اسماعيل بن مهران " گويد: " پيشواي نهم نخستين بار كه عازم عراق بود و از طرف خلفاي عباسي از مدينه احضار گرديده بود من تشويش خاطرم را از اين سفر به عرض ايشان رساندم، و از پيشواي آيندهء اسلام جستجو كردم، امام فرمودند: (2) " نترس، آنچه دربارهء غيبت، تصور ميكني، اكنون وقت آن فرا نرسيده است. بعدها، بار دوم كه امام با دعوت معتصم عباسي مدينه را ترك ميگفت سؤال نخستين را تكرار نمودم. امام (عليه السلام) فرمود:
" سفر پر خطر، اين بار است. پيشوايي پس از من، در اختيار فرزندم " علي " است ".
" خيراني " دربان آستان پيشواي نهم، نقل ميكند: (3) " به گوش خويش شنيدم كه آقايم امام جواد (عليه السلام) در واپسين لحظات زندگي، به احمد اشعري پيام فرستاد كه: " من از اين جهان خواهم رفت و مقام خويش را به پسرم " علي " وا ميگذارم. حقوقي كه من بر گردن
1. موسي كه معروف به " مبرقع " است. در صفحات آينده با زندگي او اجمالا آشنا ميشويم.
2. كافي ج 1، ص 323 (چاپ صدوق تهران).
3. كافي ج 1، ص 324 چاپ صدوق تهران.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، دولة العراق (1)، إسماعيل بن مهران (1)، الإختيار، الخيار (1)

شما دارم، او راست ". و او هم متن پيام امام را در 10 نسخه به 10 نفر از وجوه و اعيان شيعه، رسانيد كه اگر مرگ من فرا رسد، آن را باز كنند. پس از رحلت امام (عليه السلام) معلوم گرديد كه آن نامه، مربوط به امامت امام هادي (عليه السلام) بوده است ".

در مرگ پدر هشت سال از عمر شريفش، سپري نگشته بود كه غبار يتيمي بر چهره‌اش نشست.

درست در سال 220 هجري در آخر ماه ذيقعده پدر بزرگوار و جوان خود را از دست داد.

پدري كه نمونه ي بارز علم و تقوا و فضيلت و شجاعت و مظهر مبارزه با ظلم و ستم و پناه دردمندان و درماندگان و بيچاره‌گان بود. زندگي پربار امام هادي (عليه السلام) مشحون از فضائل و مناقب، و مالامال از علم و دانش و تعليم و آموزش ميباشد او در عرصه هاي هدايت مردم، در تفسير و روشنگري آيات الهي، در مبارزه و تلاش پيگير سياسي و اجتماعي، در مجاهده با كژيها و انحرافات گروههاي منحرف، بالأخره و سخن آخر در تداوم خط امامت و ولايت ... كم نظير ميباشد.

سعي و كوشش ما بر آن است كه از لا به لاي متون سيره، تاريخ، حديث و تراجم شمه‌اي از شخصيت بزرگ اين پيشواي عاليقدر را استخراج و در اختيار دوستداران و علاقه مندان راهش قرار دهيم.

از خداوند متعال مسئلت داريم نخست خود نگارنده، سپس ساير علاقه مندان و شيفتگان راه امام هادي (عليه السلام) را از ثمرهء تعاليم و رهنمودها و هدايتهاي آن هدايتگر راستين، برخوردار و منتفع فرمايد!

بمنه وكرمه، وهو اكرم الأكرمين عقيقي بخشايشي ارديبهشت ماه 1381

(١٥٥٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (3)، الإختيار، الخيار (1)

بخش اول F ولادت، عصر زندگي و امامت

صفحه(١٥٥٣)

بخش اول / ولادت، عصر زندگي و امامت ...

عصر زندگي امام هادي (عليه السلام)، دوران پر التهاب و تشويش و انقلاب بود. در عصر آن حضرت خشونت و بدرفتاري با خاندان علي (عليه السلام) و نوادگان و دوستداران او، به اوج خود رسيده بود. بني عباس آزار و شكنجهء طرفداران علي (عليه السلام) را سرلوحهء سياست عمومي خود قرار داده بودند و عامل اصلي اين روش، وجود طغيانها و سرپيچي‌ها از طرف فرزندان علي (عليه السلام) در اينجا و آنجا بود كه زندگي زير بار ظلم و خفقان را همانند نياكان پرصلابت خود، مرگ و نابودي و ذلت ميشمردند.

امام هادي (عليه السلام) در عصر زندگي خود با شش تن از حاكمان عباسي معاصر بود:

و آنان عبارت از: معتصم، واثق، متوكل، منتصر، مستعين ومعتز. اين شش تن هر كدام در بدرفتاري و خشونت و قساوت قلب، نمونه مثال زدني بودند و با خاندان رسالت و بني هاشم بدرفتاري كامل داشتند، كه نمونه هاي عيني آن در صفحات آينده نشان داده خواهد شد.

نهايت سعي و كوشش خلفاي عباسي در آن روزگار صرف اين جهت ميگشت كه شخصيتهاي برجستهء اين خانواده را با فجيع ترين صورتي از پاي درآورند و كساني را كه ريشه عميق تر و اصالت ديرپاتر و محبوبيت مقبول تري دارند، از محل سكونت خود تبعيد كنند و در مركز حكومت، تحت نظر و مراقبت خود، داشته باشند.

جاسوسان و كارگزاران خلفا، مردم را به وحشت و رعب عجيبي، گرفتار ساخته بودند به حدي كه هيچ كس به ديگري اطمينان نداشت، برادر از ترس برادر پدر از ترس فرزند از ابراز عقيده خودداري ميورزيد و حكومت زور و خفقان وإرعاب، سايه هاي سنگين خود را بر افكار و دلهاي مردم كاملا گسترده بود.

خلفاي عباسي و دوستداران اهل بيت (عليه السلام) خلفاي عباسي، با تمام امكانات و قدرتي كه داشتند، در كوبيدن دوستداران اهل بيت (عليه السلام)

(۱۵۵۵)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، بنو عباس (1)، بنو هاشم (1)

به سختي ميكوشيدند. آنان ميخواستند نداي آزادي خواهي و برابري طلبي

و عدل و دادگستري را كه از طرفداران خاندان رسالت به گوش ملت ميرسيد خاموش و منكوب سازند، از اين رو در تمام شرائط زندگي، با اين فكر و انديشه به سر ميبردند، بهتر است نمونهء روشن از كينه و عداوت را از لابلاي تاريخ معاصر متوكل يا " نرن عرب " بازگو كنيم:
" ابن سكيت " (متوفي 244) نامش يعقوب فرزند اسحاق دورقي نويسنده كتاب " اصلاح المنطق " كه به تعبير ابن خلكان - مورخ معروف - سر آمد نويسندگان بغداد بود) در كانون خانوادگي متوكل، خليفهء سفاك بني العباس به خاطر علم و دانش وافر خود، نفوذ كرده بود، ولي در دل دوستي و محبت اهل بيت (عليه السلام) را داشت، او كه عهده دار تعليم ادبيات عربي به فرزندان متوكل بود، در ضمن درس، بذر دوستي و محبت اهل بيت را نيز در دل آنان ميپروراند و آنان را با سرچشمهء زلال معرفت و ولايت، آشنا ميساخت.
پدر اندك اندك بو برده بود كه فرزندانش به علي و خاندان او گرايش و تمايل پيدا كرده اند. اطرافيان به او ميگفتند اين موضوع شايد از ناحيهء معلم به آنان رسيده باشد.
روزي خليفه سر زده وارد كلاس درس ميشود و معلم را مورد محبت و تشويق قرار ميدهد و از پيشرفت درس فرزندان تشكر ميكند. در اثناي سخن با لحن طبيعي از او ميپرسد: فرزندان مرا چگونه يافتي؟ و آنان را چگونه ميبيني؟!
ابن سكيت در پاسخ از پيشرفت درسي آنان ستايش و تمجيد ميكند. وي ناگهان سؤال عجيبي مطرح ميكند:
- " معتز " و " مويد " من! (فرزندان متوكل) نزد تو ارجمندترند يا " حسن وحسين " فرزندان علي؟!
ابن سكيت بدون تقيه و واهمه، با همان لحن طبيعي كه متوكل سؤال كرده بود، در پاسخ با كمال صراحت ميگويد: " قنبر " غلام علي، هم از تو ارجمندتر است و هم از اين دو فرزندانت!
متوكل كه انتظار چنين پاسخ صريحي را نداشت فورا دستور ميدهد زبان اين اديب بزرگ را همان وقت از پشت سرش بيرون ميآورند. آري تنها زبان ابن سكيت نبود كه در

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، بنو عباس (1)، مدينة بغداد (1)

راه دفاع از خاندان رسالت بريده شد، بلكه هزاران زبان در طول تاريخ خلافت بني العباس كه چون تازيانه، بر گرد جباران تاريخ فرو ميآمد، در اين راه قطع گرديد.

تعبير امام هادي (عليه السلام) در مجلس متوكل (1) مبارزه با مكتب سازندهء علوي (عليه السلام) در دستور كار متوكل قرار داشت. آنان از هر موقعيت و پيش آمدي به نفع اين مقصود سياسي، و آرمان شخصي و انتفاعي خود، سودجوئي ميكردند.

روزي متوكل در مجلس خود، به عنوان اعتراف گرفتن از امام هادي (عليه السلام)، اين سؤال را مطرح ساخت: " فرزندان پدرت، دربارهء عباس فرزند عبد المطلب چگونه مياندیشند و چه ميگويند؟ " امام در پاسخ فرمود:

" شما بگوئيد كه فرزندان پدرم (منظور عمو زاده هاي امام از خاندان بني عباس) در مورد كسي كه خداوند اطاعت فرزندان او را، بر مردم واجب نموده است و اطاعت پدر را بر خود فرزندان هم فرض كرده است، چه رأي و نظري دارند؟ " متوكل از اين پاسخ خوشحال شد و گمان كرد امام تعريفي از خاندان بني عباس كرده و دستور صله داد، در صورتي كه هدف امام از اين جمله آن بود كه به خليفه برساند:

خلافت و ولايت خاندان رسالت از جانب پروردگار عالم، تعيين گرديده است، و خلافت آنان همانند ديگر حكومتها و فرمانروائي‌ها نيست كه از جانب مردم بوده باشد. و تخلف از چنين امامت و پيشوائي، عقاب اخروي و سزاي الهي در پي دارد.

صد هزار دينار در برابر يك كلمه (2) " سيوطي " در تاريخ خلفاء مينويسد: " شبي يكي از خلفاي عباسي خوابي ديد، در همان حال كلمه اي بر زبان او جاري شد كه از درك معناي آن عاجز و ناتوان ماند. صبحگاهان شاعران را دعوت كرد و آن كلمه را مطرح ساخت. يكي از شاعران حاضر در مجلس،

1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 93.
2. ناسخ التواريخ مرحوم سپهر ج 3، ص 210.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، بنو عباس (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

راه دفاع از خاندان رسالت بريده شد، بلكه هزاران زبان در طول تاريخ خلافت بني العباس كه چون تازيانه، بر گرد جباران تاريخ فرو مي‌آمد، در اين راه قطع گرديد.
تعبير امام هادي (عليه السلام) در مجلس متوكل (1) مبارزه با مكتب سازندهء علوي (عليه السلام) در دستور كار متوكل قرار داشت. آنان از هر موقعيت و پيش آمدي به نفع اين مقصود سياسي، و آرمان شخصي و انتفاعي خود، سودجوئي ميكردند.
روزي متوكل در مجلس خود، به عنوان اعتراف گرفتن از امام هادي (عليه السلام)، اين سؤال را مطرح ساخت: " فرزندان پدرت، دربارهء عباس فرزند عبد المطلب چگونه مياندیشند و چه ميگويند؟ " امام در پاسخ فرمود:
" شما بگوئيد كه فرزندان پدرم (منظور عمو زاده هاي امام از خاندان بني عباس) در مورد كسي كه خداوند اطاعت فرزندان او را، بر مردم واجب نموده است و اطاعت پدر را بر خود فرزندان هم فرض كرده است، چه رأي و نظري دارند؟ " متوكل از اين پاسخ خوشحال شد و گمان كرد امام تعريفي از خاندان بني عباس كرده و دستور صله داد، در صورتي كه هدف امام از اين جمله آن بود كه به خليفه برساند:
خلافت و ولايت خاندان رسالت از جانب پروردگار عالم، تعيين گرديده است، و خلافت آنان همانند ديگر حكومتها و فرمانروائي‌ها نيست كه از جانب مردم بوده باشد. و تخلف از چنين امامت و پيشوائي، عقاب اخروي و سزاي الهي در پي دارد.
صد هزار دينار در برابر يك كلمه (2) " سيوطي " در تاريخ خلفاء مينويسد: " شبي يكي از خلفاي عباسي خوابي ديد، در همان حال كلمه اي بر زبان او جاري شد كه از درك معناي آن عاجز و ناتوان ماند. صبحگاهان شاعران را دعوت كرد و آن كلمه را مطرح ساخت. يكي از شاعران حاضر در مجلس،
1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 93.
2. ناسخ التواريخ مرحوم سپهر ج 3، ص 210.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، بنو عباس (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

معناي آن كلمه را بيان داشت، و به عنوان استشهاد 120 نمونه از اشعار شعراي دوران جاهلي را نيز قرائت كرد كه در آنها كلمه به كار گرفته شده بود. خليفه دستور داد در مقابل اين شاهكار ادبي (كه كوچكترين دردي را دوا نمي‌كرد) صد هزار دينار سرخ به او جائزه دهند.
بيت المال، وقف چاپلوسان ابو الفرج اصفهاني در جلد ششم " الأغاني " ذيل بيوگرافي حسين فرزند ضحاك از شعراي معاصر واثق مينويسد: " چون واثق بر مسند خلافت تكيه زد، حسين بن ضحاك باهلي شاعر و اديب معروف قصيده‌اي را إنشاء كرد كه قسمتي از مضمون آن اينست: " اسلام هرگز ياور و خدمتگزاري مانند شما را نديده است. شما عقب‌ماندگي هاي حكومت هاي گذشته را ترميم خواهيد نمود، و در بذل مال و بخشش، يد طولائي داريد، همانند آنكه اين اين مال از راه غارت به دست آمده باشد! مصلحت الهي ايجاب كرده است شخصي را جلو بيندازد، كه از هر نظر پسنديده و شايسته است! " (1) واثق چون اين اشعار را شنيد گفت: شاعر از روي حسن نيت و خلوص، زبان به سخن گشوده است، دستور داد در برابر هر شعر اين قصيده، مفصل، هزار درهم به سراينده آن بدهند، و اين اشعار آنقدر براي واثق مطبوع و خوش آيند بود كه دستور داد خوانندگان و نوازندگان با ألحان گوناگون اين اشعار را در حضور او، إجرا نمايند تا بيشتر كامروا گردد.
سپس واثق از شنيدن ابيات به طرب افتاد و با چوگاني كه در دست داشت به زمين ميزد و به شاعر خطاب ميكرد، چون دلت با زبانت هماهنگ است؟ شاعر در پاسخ گفت:
بخشش و كرم تو، زبان گنگ را به سخن وامي دارد ". (2) فلسفه بافي در برابر نيازهاي واقعي در برابر اين همه حاتم بخشي‌ها و ولخرجي‌ها، كه اغلب خلفاي عباسي در مورد شعراء و
1. يصيب ببذل المال حتي كأنما * يري بذله للمال، نهبا يبادره و ما قدم الرحمن الا مقدما * موارده محمودة، ومصادره 2. ناسخ التواريخ ج 2، از زندگاني امام علي النقي (ع)، ص 255.

صفحهمفاتيح البحث: الفرج (1)، الشهادة (1)

معناي آن كلمه را بيان داشت، و به عنوان استشهاد 120 نمونه از اشعار شعراي دوران جاهلي را نيز قرائت كرد كه در آنها كلمه به كار گرفته شده بود. خليفه دستور داد در مقابل اين شاهكار ادبي (كه كوچكترين دردي را دوا نمي‌كرد) صد هزار دينار سرخ به او جائزه دهند.
بيت المال، وقف چاپلوسان ابو الفرج اصفهاني در جلد ششم " الأغاني " ذيل بيوگرافي حسين فرزند ضحاك از شعراي معاصر واثق مينويسد: " چون واثق بر مسند خلافت تكيه زد، حسين بن ضحاك باهلي شاعر و اديب معروف قصيده‌اي را إنشاء كرد كه قسمتي از مضمون آن اينست: " اسلام هرگز ياور و خدمتگزاري مانند شما را نديده است. شما عقب‌ماندگي هاي حكومت هاي گذشته را ترميم خواهيد نمود، و در بذل مال و بخشش، يد طولائي داريد، همانند آنكه اين اين مال از راه غارت به دست آمده باشد! مصلحت الهي ايجاب كرده است شخصي را جلو بيندازد، كه از هر نظر پسنديده و شايسته است! " (1) واثق چون اين اشعار را شنيد گفت: شاعر از روي حسن نيت و خلوص، زبان به سخن گشوده است، دستور داد در برابر هر شعر اين قصيده، مفصل، هزار درهم به سراينده آن بدهند، و اين اشعار آنقدر براي واثق مطبوع و خوش آيند بود كه دستور داد خوانندگان و نوازندگان با ألحان گوناگون اين اشعار را در حضور او، إجرا نمايند تا بيشتر كامروا گردد.
سپس واثق از شنيدن ابيات به طرب افتاد و با چوگاني كه در دست داشت به زمين ميزد و به شاعر خطاب ميكرد، چون دلت با زبانت هماهنگ است؟ شاعر در پاسخ گفت:
بخشش و كرم تو، زبان گنگ را به سخن وامي دارد ". (2) فلسفه بافي در برابر نيازهاي واقعي در برابر اين همه حاتم بخشي‌ها و ولخرجي‌ها، كه اغلب خلفاي عباسي در مورد شعراء و
1. يصيب ببذل المال حتي كأنما * يري بذله للمال، نهبا يبادره و ما قدم الرحمن الا مقدما * موارده محمودة، ومصادره 2. ناسخ التواريخ ج 2، از زندگاني امام علي النقي (ع)، ص 255.

صفحهمفاتيح البحث: الفرج (1)، الشهادة (1)

مداحان و چاپلوسان و ستايشگران داشتند در برابر نيازهاي واقعي و در رفع احتياجات ضروري نيازمندان حقيقي اجتماع، زبان به فلسفه بافي باز ميكردند تا هر چه كمتر صاحبان حقوق، به حق خويش برسند.
گويند: " روزي مرد مستمندي در حضور " واثق " ايستاد و گفت: خليفه! صلهء رحم نما! و از نزديكان تفقد كن، و بر فردي كه از اقارب توست رحم و شفقت نموده او را شادمان كن! " واثق پرسيد مگر تو كيستي و من با تو چه نسبتي دارم؟ او كه تنها نسبتش با خليفه همان نياز ومستمندي وي بود، پاسخي پيدا نكرد جز اينكه بگويد: " مگر نمي‌داني من پسر جدت آدم هستم! " واثق دستور داد غلامش يك درهم به او بدهد. آن مرد گفت: خليفه، من با اين يك درهم چه كنم؟ واثق جواب داد آيا ميداني اگر همهء ثروتم را ميان برادران تو كه فرزندان جد من آدم هستند، تقسيم نمايم به تو بيش از يك درهم سهم نمي‌رسد؟! (1) خلفاي معاصر امام (عليه السلام) همچنان كه گذشت امام هادي (عليه السلام) در مدت زندگي خود با حكومت شش تن از خلفاي ستمگر عباسي همزمان گرديده بود كه هر كدام به نوبت خود در كينه و عداوت اهل بيت (عليه السلام) نمونه بودند و هميشه مراقب ومترصد بودند كه اين نور الهي و روشنگر حقائق اسلامي را خاموش سازند، آنان هر روز نقشهء جديدي در خنثي نمودن افق فعاليت و نفوذ معنوي آن بزرگوار، پي ريزي نمايند اكنون به صورت اختصار به معرفي حكمرانان آن دوران ميپردازيم: (2) 1. معتصم عباسي:
سنين طفوليت امام هادي (عليه السلام) در دوران حكومت معتصم سپري گشت. معتصم كه در سال 218 بر سرير خلافت نشست، مردي سفاك و خونخوار بود و از علم و ادب، بهره اي نداشت. و براي نگهباني و نگهداري حكومت پوشالي خود، از هيچ ظلم و طغياني

1. ناسخ التواريخ، ج 3، ص 208، به نقل از اعلام الناس.
2. مجموع مطالب بخش از جلد 4، مروج الذهب، مسعودي، ص 40 - 59، آن استفاده گرديده است.

1 - معتصم عباسي:

مداحان و چاپلوسان و ستايشگران داشتند در برابر نيازهاي واقعي و در رفع احتياجات ضروري نيازمندان حقيقي اجتماع، زبان به فلسفه بافي باز ميكردند تا هر چه كمتر صاحبان حقوق، به حق خويش برسند.

گويند: " روزي مرد مستمندي در حضور " واثق " ايستاد و گفت: خليفه! صلهء رحم نما! و از نزديكان تفقد كن، و بر فردي كه از اقارب توست رحم و شفقت نموده او را شادمان كن! " واثق پرسيد مگر تو كيستي و من با تو چه نسبتي دارم؟ او كه تنها نسبتش با خليفه همان نياز ومستمندي وي بود، پاسخي پيدا نكرد جز اينكه بگويد: " مگر نمي‌داني من پسر جدت آدم هستم! " واثق دستور داد غلامش يك درهم به او بدهد. آن مرد گفت: خليفه، من با اين يك درهم چه كنم؟ واثق جواب داد آيا ميداني اگر همهء ثروتم را ميان برادران تو كه فرزندان جد من آدم هستند، تقسيم نمايم به تو بيش از يك درهم سهم نمي‌رسد؟! (1) خلفاي معاصر امام (عليه السلام) همچنان كه گذشت امام هادي (عليه السلام) در مدت زندگي خود با حكومت شش تن از خلفاي ستمگر عباسي همزمان گرديده بود كه هر كدام به نوبت خود در كينه و عداوت اهل بيت (عليه السلام) نمونه بودند و هميشه مراقب ومترصد بودند كه اين نور الهي و روشنگر حقائق اسلامي را خاموش سازند، آنان هر روز نقشهء جديدي در خنثي نمودن افق فعاليت و نفوذ معنوي آن بزرگوار، پي ريزي نمايند اكنون به صورت اختصار به معرفي حكمرانان آن دوران ميپردازيم: (2) 1. معتصم عباسي:

سنين طفوليت امام هادي (عليه السلام) در دوران حكومت معتصم سپري گشت. معتصم كه در سال 218 بر سرير خلافت نشست، مردي سفاك و خونخوار بود و از علم و ادب، بهره اي نداشت. و براي نگهباني و نگهداري حكومت پوشالي خود، از هيچ ظلم و طغياني

1. ناسخ التواريخ، ج 3، ص 208، به نقل از اعلام الناس.

2. مجموع مطالب بخش از جلد 4، مروج الذهب، مسعودي، ص 40 - 59، آن استفاده گرديده است.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

2 - الواثق:

فروگزاري نمي‌كرد. وي كه پس از مأمون به حكومت رسيده بود در آغاز كار با پسر مأمون (عباس) به منازعه و جدال پرداخت و پس از سركوبي و تسليم او، تركها را بر سر كار آورد و انقلابها و نهضتهاي شعوبي و ملي‌گرايي مازيار وافشين در دوران خلافت او رخ داد و شهر سامراء از بناهاي دوران اوست.
مدت حكومتش 8 سال و 8 ماه ادامه داشت تا در سال 227 در 46 سالگي به دست تركها به قتل رسيد. از اديباني كه بيشتر با او سر و كار و معاشرت داشتند ميتوان " علي بن جنيد اسكافي " را نام برد و از دانشمندان فقه كه از او تازيانه خورده اند ميتوان " احمد بن حنبل " را نام برد. وي 37 تازيانه خورد تا به مخلوق بودن قرآن كه يكي از مسائل مشغول كنندهء اذهان مردم آن روز بود، اقرار كند. امام جواد (عليه السلام) پدر بزرگوار امام هادي (عليه السلام) در حكومت او به سال 219 با سم ام الفضل دختر مأمون به شهادت رسيد.
2. الواثق:
او كه پس از پدرش معتصم، در سال 227 به سرير حكومت نشست، مدت 5 سال و 9 ماه و 13 روز در سر كار بود. در زندگي، جز به عيش و خوشگذراني و لذت طلبي، به چيز ديگري فكر نمي‌كرد، در ميان خلفاي عباسي، به پرخوري و شكمبارگي معروف بود.
طبق عادت خلفاي عباسي، عده اي از حكماء و اطباء و ادباء را در مجلس خود گرد ميآورد و مباحثي را در حضور او مطرح ميكردند، دانشمندان به گفتگو و رايزني ميپرداختند. از اطباي هم جليس او ميتوان: ابن بختيشوع، ابن ماسويه، ميخائيل مسيحي را نام برد.
نيابت خلافت " واثق " در امر حكومت و ادارهء كشور، بسيار ضعيف و ناتوان بود، تدبير و ادارهء امور را به عهدهء احمد بن داود، قاضي القضاة كشور، و محمد بن عبدا لملك زيات وزير و منشي مخصوص خود، محول ساخته بود. او در سال 232 در اثر افراط در امر شهوت و عياشي با

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، أحمد بن داود (1)، القتل (1)، النوم (3)

فروگزاري نمي‌كرد. وي كه پس از مأمون به حكومت رسيده بود در آغاز كار با پسر مأمون (عباس) به منازعه و جدال پرداخت و پس از سركوبي و تسليم او، تركها را بر سر كار آورد و انقلابها و نهضتهاي شعوبي و ملي‌گرايي مازيار وافشين در دوران خلافت او رخ داد و شهر سامراء از بناهاي دوران اوست.
مدت حكومتش 8 سال و 8 ماه ادامه داشت تا در سال 227 در 46 سالگي به دست تركها به قتل رسيد. از اديباني كه بيشتر با او سر و كار و معاشرت داشتند ميتوان " علي بن جنيد اسكافي " را نام برد و از دانشمندان فقه كه از او تازيانه خورده اند ميتوان " احمد بن حنبل " را نام برد. وي 37 تازيانه خورد تا به مخلوق بودن قرآن كه يكي از مسائل مشغول كنندهء اذهان مردم آن روز بود، اقرار كند. امام جواد (عليه السلام) پدر بزرگوار امام هادي (عليه السلام) در حكومت او به سال 219 با سم ام الفضل دختر مأمون به شهادت رسيد.
2. الواثق:
او كه پس از پدرش معتصم، در سال 227 به سرير حكومت نشست، مدت 5 سال و 9 ماه و 13 روز در سر كار بود. در زندگي، جز به عيش و خوشگذراني و لذت طلبي، به چيز ديگري فكر نمي‌كرد، در ميان خلفاي عباسي، به پرخوري و شكمبارگي معروف بود.
طبق عادت خلفاي عباسي، عده اي از حكماء و اطباء و ادباء را در مجلس خود گرد ميآورد و مباحثي را در حضور او مطرح ميكردند، دانشمندان به گفتگو و رايزني ميپرداختند. از اطباي هم جليس او ميتوان: ابن بختيشوع، ابن ماسويه، ميخائيل مسيحي را نام برد.
نيابت خلافت " واثق " در امر حكومت و ادارهء كشور، بسيار ضعيف و ناتوان بود، تدبير و ادارهء امور را به عهدهء احمد بن داود، قاضي القضاة كشور، و محمد بن عبدا لملك زيات وزير و منشي مخصوص خود، محول ساخته بود. او در سال 232 در اثر افراط در امر شهوت و عياشي با
(١٥٦٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، أحمد بن داود (1)، القتل (1)، النوم (3)

3 - متوكل:

مرض استسقاء به سن 37 سالگي درگذشت. (1) 3. متوكل:
او يكي از خشن ترين و قسي القلب‌ترين حاكمان عباسي بود، 14 سال و 9 ماه و 9 روز حكومت نمود. وي يكي از پليدترين و بدنام ترين خلفاي عباسي است و در عداوت و دشمني خاندان رسالت، نمونهء بارزي بود. اين مرد بوالهوس اجازه ميداد كه دلقك دربارش، امام هادي (عليه السلام) را وسيله خنده و سخريهء حضار قرار دهد و هم او بود كه دستور داده بود براي نخستين بار، عمل جنايت بار و اهانت آميزي را نسبت به قبر پاك حسين بن علي (عليه السلام) در كربلا، صورت دهند. بدين ترتيب كه قبر مطهر را بشكافند و بر تربت پاك آن بزرگوار، آب به بندند. او كه مبتلا به يك نوع مرض رواني " ساديسم " بود، از آزار ديگران لذت ميبرد و براي تأمين اين خواستهء حيواني، گاهي دستور ميداد كه عقرب و ديگر حشرات موذي را به جان همنشينان بياندازند و احيانا هوس ميكرد كه ببر يا شير گرسنه اي را از باغ وحش به بارگاه او بياورند تا از تماشاي هراس و وحشت ديگران، عطش مردم آزاري خود را فرو نشانده و تسكين بخشد.
عداوت و كينه با خاندان رسالت تا اعماق دل او نفوذ كرده بود از اين رو هميشه در رنج و آزار امام هادي (عليه السلام)، سعي و كوشش فراوان داشت و هم او بود كه دستور انتقال امام را از مدينه به سامراء صادر كرد و اقدامات گسترده‌اي را بر ضد خاندان رسالت ترتيب داد كه در بخش هاي مختلف كتاب، با قسمتي از آنها آشنا ميشويم. او در سال 247 در 41 سالگي به دست " باغر تركي " مقتول شد. چون زندگي امام هادي (عليه السلام) بيشتر در دوران متوكل سپري شده است از اين رو تفصيل بيشتري در مورد جنايات او داده ميشود در اين قسمت مرهون تحقيقات برادر گرامي جناب آقاي مهدي پيشوايي در " سيرهء پيشوايان " هستيم.
1. مروج الذهب ج 4، ص 66، تتمة المنتهي مرحوم شيخ عباس قمي، ص 229.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (3)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، القبر (2)، المرض (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

جنايات متوكل در مورد شيعيان متوكل يكي از جنايتكارترين خلفاي عباسي بود. او در دشمني با اميرمؤمنان (عليه السلام) و خاندان و شيعيان او دلي پر كينه داشت و دوران حكومت او براي شيعيان و علويان يكي از سياه‌ترين دورآنها به شمار ميرود. از آنجا كه همهء جنايات او را نمي‌توان در اين بحث فشرده بيان كرد، ناگزير به برخي از جنايات او اشاره ميكنيم:
1. در حكومت او گروهي از علويان، زنداني يا تحت تعقيب و متواري شدند كه از آن جمله ميتوان از " محمد بن صالح " (از نوادگان امام مجتبي (عليه السلام)) و " محمد بن جعفر " (يكي از مبلغان حسن بن زيد كه در طبرستان قيام كرده بود) نام برد. (1) 2. او در سال 236 قمري دستور داد آرامگاه سرور شهيدان حضرت ابا عبد الله الحسين (عليه السلام) و بناهاي اطراف آن را ويران و زمين پيرامون آن كشت شود و نيز در اطراف آن پاسگاههايي بر قرار ساخت تا از زيارت آن حضرت، جلوگيري كنند. گويا هيچ يك از مسلمانان حاضر به تخريب قبر امام حسين (عليه السلام) نبوده است، زيرا او اين كار را توسط شخصي به نام " ديزج " انجام داد كه يهودي الأصل بود. متوكل اعلام كرد: رفتن به زيارت حسين بن علي ممنوع است و اگر كسي به زيارت او برود، مجازات خواهد شد. (2) او ميترسيد قبر امام حسين (عليه السلام) پايگاهي بر ضد حكومت او گردد و مبارزات و شهادت آن شهيد بزرگوار الهام بخش حركت و قيام مردم در برابر ستمهاي دربار خلافت شود. اما شيعيان و دوستداران سرور شهيدان در هيچ شرائطي از زيارت آن تربت پاك باز نايستادند و زائران، انواع صدمه‌ها و شكنجه‌ها را تحمل ميكردند و باز به زيارت ميرفتند. پس از قتل متوكل، دوباره شيعيان با همكاري علويان، قبر آن حضرت را باز سازي كردند. (3)
١. ابوالفرج اصفهاني، مقاتل الطالبيين، نجف، منشورات المكتبة الحيدرية، 1385 ه. ق، ص 397 - 418.
2. ابوالفرج الإصفهاني، همان كتاب، ص 395، مسعودي، مروج الذهب، بيروت، دار الأندلس، ج 4، ص 51، سيوطي، تاريخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المثني، ص 347.
3. ابوالفرج اصفهاني، همان كتاب، ص 396، ور. ك به: ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، ج 7، ص 55.

صفحهمفاتيح البحث: قبر الحسين (ع) (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، محمد بن صالح (1)، محمد بن جعفر (1)، القبر (1)، القتل (1)، النوم (2)، التعقيب (1)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو

الفرج الأصفهاني (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، مدينة بيروت (2)، إبن الأثير (1)، مدينة بغداد (1)

خراب كردن قبر امام حسين (عليه السلام) مسلمانان را به شدت خشمگين ساخت، به طوري كه مردم " بغداد " شعارهايي بر ضد متوكل بر در و ديوارها و مساجد مينوشتند و شعراي مبارز و متعهد، با سرودن اشعاري، او را " هجو " ميكردند. از جملهء آن سرودهها، شعري است كه ترجمهء آن به قرار زير است:

" به خدا قسم اگر بني اميه، فرزند، دختر پيامبرشان را به ستم كشتند، اينك كساني كه از دودمان پدر او هستند (بني عباس) جنايتي مانند جنايت بني اميه مرتكب شده اند. اين قبر حسين (عليه السلام) است كه به جان خودم سوگند (توسط عباسيان) ويران شده است. بني عباس متأسفند كه در قتل حسين (عليه السلام) شركت نداشته اند! و اينك با تجاوز به تربت حسين و ويران كردن قبر او، به جان استخوانهاي او افتاده اند! ". (1) 3. او در زمان خلافت خود بزرگاني از مردم مسلمان و معتقد به اهل بيت (عليه السلام) را به شهادت رسانيد كه از جملهء آنان " ابن سكيت "، يار باوفاي امام جواد و امام هادي و شاعر و اديب نام آور شيعي، بود كه متوكل به جرم دوستي علي (عليه السلام) او را به قتل رسانيد (آن چنان كه گذشت). (2) (3) 4. " خطيب بغدادي " دربارهء شكنجه و آزار طرفداران خاندان رسالت از سوي متوكل مينويسد: متوكل عباسي، " نصر بن علي جهضمي " را به علت حديثي كه در بارهء منقبت و

1. بالله ان كانت امية قد أتت * قتل ابن بنت نبيها مظلوما فلقد اتاه بنو ابيه بمثله * هذا لعمري قبره مهدوما أسفوا علي ان لايكونوا شاركوا * في قتله، فتبعوه رميما (سيوطي، تاريخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المثني، ص 347).

2. روزي متوكل با اشاره به دو فرزند خود، از وي پرسيد: اين دو فرزند من نزد تو محبوبترند " حسن " و " حسين "؟

ابن سكيت از اين سخن و مقايسهء بيمورد، سخت برآشفت و خونش به جوش آمد و بي درنگ گفت: " به خدا سوگند " قنبر " غلام علي (ع) در نظر من از تو و دو فرزندت بهتر است! " متوكل كه مست قدرت و هوا و هوس بود، فرمان داد زبان او را از پشت سر بيرون كشيدند!

3. سيوطي، همان كتاب، ص 348، مامقاني، تنقيح المقال، تهران، انتشارات جهان، ج 3، ص 570.

صفحهمفاتيح البحث: قبر الحسين (ع) (2)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام

أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، بنو عباس (1)، بنو أمية (2)، مدينة بغداد (2)، نصر بن علي (1)، القبر (2)، الجود (1)، السجود (1)، القتل (4)، النوم (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (2)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)

فضيلت علي (عليه السلام) و حضرت فاطمه (عليها السلام) و امام و حسن و امام حسين (عليه السلام) نقل كرده بود " هزار " تازيانه زد و دست از او برنداشت تا آنكه شهادت داد او از اهل سنت است! (1) 5. او به شعراي مزدور و خود فروخته اي همچون " مروان بن ابي الجنوب " مبالغ هنگفتي صله ميداد تا دربارهء مشروعيت حكومت بني عباس وهجو بني هاشم شعر بسراي. (2) 6. او زماني كه به ايجاد ارتشي نوين موسوم به " شاكريه " دست زد، افرادي را از مناطقي كه در بينش ضد علوي مشهور بودند، بويژه از سوريه، الجزيره، جبل، حجاز وعنبا استخدام كرد. (3) 7. او به حاكم مصر دستور داد تا طالبيان را به عراق تبعيد كند، حاكم مصر نيز چنين كرد.

آنگاه در سال 236 آنان را به مدينه منتقل كرد. (4) 8. او شيعيان را از دستگاه دولت، اخراج ميكرد و موقعيت آنان را در اذهان عمومي خدشه دار ميساخت. به عنوان نمونه، ميتوان از بركناري " اسحاق بن ابراهيم " ياد كرد كه متوكل او را به جرم شيعه بودن از حكمراني " سامراء " و " سيروان " در استان " جبل " بر كنار كرد. افراد ديگري نيز به همين علت، موقعيتهاي خود را از دست دادند. (5) متوكل با اعمال اين شيوه‌ها، از بروز هر گونه حركتي از ناحيهء شيعيان بر ضد رژيم خود جلوگيري ميكرد، لكن موفق نشد فعاليتهاي پنهاني آنان را خاتمه بخشد و چنان كه قبلا گفتيم، گزارشهاي تاريخي، حاكي از آن است كه امام هادي (عليه السلام) ارتباطهاي خود را با پيروانش در نهان ادامه ميداد.

1. تاريخ بغداد، بيروت، دار الكتاب العربي، ج 13، ص 289.

2. شريف القريشي، باقر، حياة الإمام الهادي، الطبعة الأولي، بيروت، دار الأضواء، 1408 ه. ق، ص 292.

3. دكتر حسين، جاسم، تاريخ سياسي غيبت امام دوازدهم، ترجمهء دكتر سيد محمد تقي آيت اللهي، چاپ اول، تهران، مؤسسهء امير كبير، 1367 ه. ش، ص 82.

4 و 5. دكتر حسين، همان كتاب، ص 84.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، دولة العراق (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، بنو عباس (1)،

إسحاق بن إبراهيم (1)، بنو هاشم (1)، كتاب تاريخ بغداد للخطيب البغدادي (1)، مدينة بيروت (2)

فشار مالي بر شيعيان متوكل به منظور تضعيف جبههء تشيع و نابود ساختن نيروهاي مبارز شيعه، آنان را شديدا در فشار مالي سختي قرار داده بود، به طوري كه تا اين حد فشار مالي بر شيعيان تا آن تاريخ بي سابقه بود.
البته ميدانيم كه شيعه پس از رحلت پيامبر، همواره از نظر مالي در فشار و مضيقه قرار داشت. در اين زمينه، علاوه بر گرفتن " فدك " از فاطمه زهرا (عليها السلام) كه انگيزهء سياسي داشت و هدف از آن، تضعيف بنيهء مالي جناح امير المؤمنين (عليه السلام) وبني هاشم بود، نمونه هاي فراواني در تاريخ اسلام به چشم ميخورد كه يكي از آنها روش معاويه با شيعيان، بويژه بني هاشم، بود. يكي از تاكتيكهايي كه معاويه به منظور اخذ بيعت از حسين بن علي (عليه السلام) براي و ليعهدي يزيد به آن متوسل شد، خودداري وي از پرداخت هر گونه عطيه به بني هاشم از بيت المال در جريان سفر به مدينه بود تا بدين وسيله امام را زير فشار گذاشته، وادار به بيعت كند. (1) نمونهء ديگر، فشار مالي " ابو جعفر منصور دوانيقي " (دومين خليفهء عباسي) بود. منصور، برنامهء سياه تحميل گرسنگي و فلج سازي مالي را در سطح وسيع و گسترده اي به اجرا ميگذاشت و هدف او اين بود كه مردم، نيازمند و گرسنه و متكي به او باشند و در نتيجه هميشه در فكر سير كردن شكم خود بوده، مجال انديشه در مسائل بزرگ اجتماعي را نداشته باشند. او روزي در حضور جمعي از خواص درباريان خويش با لحن زننده اي انگيزهء خود را از گرسنه نگهداشتن مردم چنين بيان كرد: عرب هاي باديه نشين در ضرب المثل خود، خوب گفته اند كه: " سگ خود را گرسنه نگهدار تا به طمع نان، دنبال تو بيايد! " (2) اين سخن ضمنا ميرساند كه امت اسلام در چشم بني عباس، تا چه حد بي

1. ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، ج 3، ص 511، ابن قتيبه، الإمامة والسياسة، الطبعة الثالثة، قاهره، مكتبة مصطفي البابي الحلبي، 1382 ه. ق، ج 1، ص 191.
2. شريف القرشي، باقر، حياة الإمام موسي بن جعفر (ع) نجف، مطبعة الأداب، الطبعة الثانية، 1389 ه. ق، ج 1، ص 369 (به نقل از كتاب: عصر المأمون).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، بنو عباس (1)، بنو هاشم (3)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب الكامل في التاريخ

لابن الأثير (1)، مدينة بيروت (1)، إبن الأثير (1)
ارزش بوده اند؟!
در اين، فشار اقتصادي سهم شيعيان و علويان بيش از همه بود زيرا آنان، هميشه پيشگام و پيشاهنگ مبارزه با خلفاي ستمگر بودند.
دوران خلافت هارون نيز از اين برنامهء كلي مستثنا نبود، زيرا او با قبضه نمودن بيت المال مسلمانان و صرف آن در راه هوسرانيها و بوالهوسيها و تجمل پرستيهاي خود و اطرافيانش، شيعيان را از حقوق مشروع خود، محروم كرده بود و از اين راه نيروهاي آنان را تضعيف ميكرد. بنابراين شيعيان با اين گونه فشارها آشنا بودند، اما چنان كه اشاره شد فشار اقتصادي زمان متوكل ابعاد گسترده تر و وحشتناكتري داشت كه ذيلا برخي از آنها را يادآوري ميكنيم:
1. او از نظر اقتصادي به قدري بر شيعيان سخت ميگرفت كه ميگويند: در آن زماني گروهي از بانوان علوي در مدينه حتي يك دست لباس درست در تن نداشتند كه در آن نماز بگزارند و فقط يك پيراهن مندرس، برايشان مانده بود كه به هنگام نماز به نوبت از آن استفاده ميكردند و نيز با چرخ ريسي، روزگار ميگذراندند، و پيوسته در چنين سختي و تنگدستي بودند تا متوكل به هلاكت رسيد. (1) 2. متوكل " عمر بن فرج رخجي " را فرمانرواي مكه و مدينه ساخت، و او مردمان را از نيكي و احسان به آل ابي طالب باز ميداشت و سخت دنبال اين كار بود، چنان كه مردم از بيم جان، دست از رعايت و حمايت علويان بر داشتند و زندگي بر خاندان اميرمؤمنان (عليه السلام) سخت شد ". (2) 3. متوكل، دارايي علويان را كه ملك " فدك " بود مصادره كرد. (3) نقل شده است كه درآمد
١ و ٢. حاج شيخ عباس قمي، تتمة المنتهي، تهران، كتابفروشي مركزي، ١٣٣٣ ه. ش، ص ٢٣٨ و ٢٣٩، ابوالفرج اصفهاني، مقاتل الطالبيين، چاپ دوم، نجف، منشورات المكتبة الحيدرية، 1385 ه. ق، ص 396.
3. در فدك يازده درخت خرما وجود داشته كه پيامبر اسلام (ص) آنها را به دست خود كاشته بود.
فرزندان حضرت فاطمه (س) ميوهء آنها را به حجاج و زائرين بيت الله الحرام اهداء ميكردند، و از بركت آنها، ثروت سرشاري عايد آنها ميشد. " عبد الله بن عمر بازيار " شخصي بنام " بشران بن ابي اميهء ثقفي " را به مدينه فرستاد و او اين درختها را قطع كرد و چون به بصره برگشت، فلج شد!
(موسوي قزويني حائري، سيد محمد حسن، فدك، الطبعة الثانية، قاهره، مطبوعات النجاح، 1397 ه. ق، ص 195)

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، اللبس (1)، كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)، عبد الله بن عمر (1)

فدك در آن زمان بالغ بر 24000 دينار بوده است. متوكل، فدك را به " عبد الله بن عمر بازيار " كه از هواداران او بود، عطا كرد. (1) 4. او به حاكم خود در مصر دستور داد با علويان بر اساس قواعد زير برخورد كند:
الف) به هيچ يك از علويان، هيچ گونه ملكي داده نشود و نيز اجازهء اسب سواري و حركت از " فسطاط " به شهرهاي ديگر داده نشود.
ب) به هيچ يك از علويان جواز داشتن بيش از يك برده داده نشود.
ج) چنانچه دعوائي ما بين يك علوي و غير علوي صورت گيرد، قاضي نخست به سخن غير علوي گوش فرا دهد و پس از آن، بدون گفتگو بايد علوي آن را بپذيرد! (2) كاخها و بزمهاي پر تجمل در كنار اين فشارها و محدوديتهاي جانكاه نسبت به شيعيان، متوكل در تاراج بيت المال و بناي كاخهاي باشكوه و راه‌اندازي تشريفات پر خرج بيداد ميكرد.
او كاخهاي متعددي بنا كرد و اموال هنگفتي هزينهء آنها نمود. از جمله، كاخهايي به نامهاي: شاه، عروس، شبداز، بديع، غريب وبرج بنا كرد و يك ميليون و هفتصد هزار دينار فقط هزينهء ساختن كاخ اخير كرد! (3) نيز قصر ديگري ساخت كه به قصر " بركواء " شهرت يافت.
ساختمان اين قصر كه از بهترين و بزرگترين قصرهاي وي بود، بيست ميليون درهم هزينه
1. دكتر حسين، جاسم، تاريخ سياسي غيبت امام دوازدهم، ترجمهء دكتر سيد محمد تقي آيت اللهي، چاپ اول، تهران، مؤسسهء امير كبير، 1367 ه. ش، ص 84.
2. دكتر حسين، همان كتاب، ص 84 (به نقل از كتاب ولاة مصر، تأليف كندي).
3. ابن واضح، تاريخ يعقوبي، نجف، المكتبة الحيدرية، 1384 ه. ق، ج 3، ص 223.
(١٥٦٧)
صفحهمفاتيح البحث: عبد الله بن عمر (1)، الجواز (1)
برداشت! (1) قصرهاي ديگري نيز به نامهاي: جعفري، مليح، غرو، مختار، حير براي خوشگذراني بنا كرده بود كه هر كدام هزاران ميليون درهم خرج برداشته و مورخان به تفصيل از آنها ياد كرده اند. (2) متوكل تصميم گرفت پسرش " عبد الله معتز " را ختنه كند و براي اين منظور تشريفات بسيار پر خرج و سرسام آوري به راه انداخت كه مورخان به تفصيل نوشته اند و ما به گوشه‌هايي از آن اشاره ميكنيم:
فرشي را كه طول آن يكصد ذراع و عرض آن نيز پنجاه ذراع بود، براي تالار

قصر كه داراي همين ابعاد بود، تهيه كردند و براي پذيرايي از مدعوين چهار هزار صندلي از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چيدند!
به فرمان متوكل بيست ميليون درهم كه براي نثار، آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و حاشيه نشينان نثار كردند! و يك ميليون درهم كه روي آنها عنوان جشن و مراسم ختنه كنان حك شده بود، بر سر آرايشگر و ختنه كننده و غلامان و پيشكاران مخصوص، نثار كردند!
آن روز از ختنه كنندهء معتز پرسيدند كه تا موقع صرف غذا، چه مبلغي عائد تو شده؟
گفت: هشتاد و چند هزار دينار غير از اشياي زرين و انگشتري و جواهر! كه عايد او شده بود.
وقتي كه صورت مخارج جشن " ختنه كنان " به متوكل تسليم شد، بالغ بر هشتاد و شش ميليون درهم شده بود!! (3) اينها گوشه‌هايي از خوشگذرانيها و ولخرجيهاي متوكل از محل بيت المال بود، و اگر نه
1. فقيهي، علي اصغر، آل بويه، انتشارات صبا، 1365 ه. ش، ص 415.
2. شريف القرشي، باقر، حياة الإمام الهادي، الطبعة الأولي، بيروت، دار الأضواء، ص 309 - 315.
3. فقيهي، همان كتاب، ص 417، دكتر منجد، صلاح الدين، بين الخلفاء والخلعاء، الطبعة الثالثة، بيروت، دارالكتاب الحديث، 1980 م، ص 33 - 35، مراسم پر تجمل ختنه كنان معتز را " قلقشندي " نيز با اندكي تفاوت در كتاب " مآثر الأنافة في معالم الخلافة "، (مطبعة حكومة الكويت، چاپ دوم) ج 3، ص 367 آورده است.

شرح بزمها وعياشيهاي او در اين بحث فشرده نميگنجد. تنها در اينجا اضافه ميكنيم كه " سيوطي " مينويسد: او چهار هزار كنيز در كاخ خود داشت كه از همهء آنها كام جسته بود! (1) " مسعودي "، مورخ نامدار، ميگويد: در هيچ زمان و هيچ عصري، مانند دوران حكومت متوكل، پول خرج نمي‌شد!
(2) يك سند تاريخي " ابوبكر خوارزمي "، نويسندهء بزرگ عصر آل بويه (م 383 يا 393)، طي نامه اي كه در آن، سختگيريهاي عباسيان نسبت به شيعيان و مظلوميت سادات و شيعيان را شرح ميدهد، انگشت روي جنايتهاي متوكل ميگذارد و از اين جشن ننگين نيز ياد ميكند.
پيشوايي از پيشوايان هدايت و سيدي از سادات خاندان نبوت از دنيا ميرود، كسي جنازهء او را تشييع نمي‌كند و قبر او گچكاري نمي‌شود، اما چون دلقك مسخره باز و بازيگري از آل عباس بميرد تمام عدول (عدول دارالقضاء) و قاضيان در تشييع جنازهء او حاضر ميشوند و قائدان و واليان براي او مجلس عزاداري به پا ميدارند! دهريان وسوفسطائيان از شر ايشان (آل عباس) در امانند، ليكن آنها هر كس را شيعه بدانند به قتل ميرسانند. هر كس نام پسرش را " علي " بگذارد، خونش را ميريزند. شاعر شيعه چون در مناقب وصي و معجزات نبي شعر بگويد، زبانش را ميبرند و ديوانش را پاره ميكنند.
هارون، پسر خيزران (مقصود واثق خليفه است) و جعفر متوكل در صورتي به كسي عطا ميكردند و بخشش مينمودند كه به آل ابي طالب دشنام گويد، مانند عبد الله بن مصعب زبيري ووهب بن وهب بحتري ومروان بن ابي حفصهء اموي وعبد الملك بن قريب اصمعي وبكار بن عبد الله زبيري. مدت هزار ماه در منبرها به أمير المؤمنين ناسزا گفتند (مقصود مدت حكومت بني اميه است) اما ما در وصايت او شك به خود راه نداديم.
1. سيوطي، تاريخ الخلفاء، الطبعة الثالثة، بغداد، مكتبة المثني، 1383 ه. ق، ص 350.
2. مروج الذهب، بيروت، دارالأندلس، ج 4، ص 40.

صفحهمفاتيح البحث: جلال الدين السيوطي الشافعي (2)، بكار بن عبد الله (1)، عبد الله بن مصعب (1)، وهب بن وهب (1)، الخوارزمي (1)، القبر (1)، القتل (1)، التشييع (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، مدينة بيروت (1)، مدينة بغداد (1)

علويان را از يك وعده خوراك، منع ميكنند، در حالي كه خراج مصر و اهواز و صدقات حرمين شريفين وحجاز به مصرف خنياگراني از قبيل: ابن ابي مريم مدني و ابراهيم موصلي وابن جامع سهمي و زلزل ضارب وبرصوما زامر (سرنازن، ني زن) ميرسد. متوكل عباسي دوازده هزار كنيز داشت! اما سيدي از سادات اهل بيت (عليه السلام)، فقط يك كنيز (خدمتكار) زنگي يا سندي دارا بود.
اموال خالص و پاكيزهء خراج، به دلقكها و مهمانيهاي مربوط به ختنهء اطفال، به سگ‌بازان و بوزينه داران، به مخارق و علويهء خنياگر و به زرزر وعمرو بن بانهء بازيگر، منحصر شده است! يك وعده خوراك و يك جرعه آب را از اولاد فاطمه (عليه السلام) دريغ ميدارند. قومي كه خمس بر آنان حلال و صدقه بر آنان حرام است و گرامي داشتن و دوستي، نسبت به ايشان واجب است، از فقر، مشرف به هلاك هستند، يكي شمشير خود را گرو ميگذارد و ديگري جامه‌اش را ميفروشد، آنان گناهي ندارند جز اينكه جدشان نبي، پدرشان وصي، مادرشان فاطمه، مادر مادرشان خديجه، مذهبشان ايمان به خدا و راهنمايشان قرآن است. من چه بگويم دربارهء قومي كه تربت و قبر امام حسين (عليه السلام) را شخم زدند و در محل آن زراعت كاشتند و زائران قبرش را به شهرها تبعيد نمودند ... (1) امام هادي (عليه السلام) و مكتبهاي كلامي در عصر امام هادي (عليه السلام) مكاتب عقيدتي متعددي همچون " معتزله " و " اشاعره " رواج يافته و آراء و نظريات كلامي فراواني در جامعهء اسلامي پديد آمده بود و بازار مباحثي همچون جبر، تفويض، امكان يا عدم امكان رؤيت خدا، جسميت خدا، و امثال اينها بسيار داغ بود، از اين رو گاه امام در برابر سوالاتي قرار ميگرفت كه پيدا بود از اين گونه آراء و نظريات
1. خوارزمي، رسائل، مصر، المطبعة العثماني، 1312 ه‍. ق، ص 76 - 83، فقيهي، همان كتاب، ص 453.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، مسألة الجبر والإختيار (الجبر والتفويض) (1)، مدرسة الأشاعرة (1)، مدرسة المعتزلة (1)، القبر (1)، المنع (1)، الخوارزمي (1)

سرچشمه گرفته است. نفوذ آراء و نظريات باطل از اين راه در محافل شيعه، ضرورت هدايت و رهبري فكري شيعيان را از سوي امام شدت ميبخشيد، از اين رو پيشواي دهم طي مناظرات و مكاتبات خود، بي‌پايگي مكاتب و آراء و نظريات باطل همچون جبرگرائي و جسميت خدا و ... را با استدلالهاي روشن و قاطع اثبات مينمود و مكتب اصيل اسلام را پيراسته از هر گونه تحريف و تفكر باطل، به جامعه، عرضه ميكرد، و اين يكي از جلوه هاي عظمت علمي آن برزگوار بود. (1) مطالعه و بررسي حيات علمي امام، نشان ميدهد كه اكثر مناظرات امام هادي (عليه السلام) پيرامون اين گونه موضوعات كلامي بوده و روايات متعددي از آن حضرت در اين زمينه نقل شده است كه برتري مباني اعتقادي شيعه را به روشني ثابت ميكند. به عنوان نمونه ميتوان از نامهء مفصل امام ياد كرد كه در پاسخ سوال مردم اهواز دربارهء موضوع " جبر " و " تفويض " نگاشته وطي آن با بيان روشن و استدلال قاطع، نظريهء درست را كه نه جبر است و نه تفويض، اثبات كرده است. (2) ولي چون اين بحثها از موضوع اين كتاب كه بيشتر جنبهء تاريخي دارد، خارج است، از توضيح و تفصيل آن صرفنظر ميكنيم. فقط نمونه‌هايي ذكر ميكنيم:

مبارزهء با غلات از جمله گروههاي باطل و منحرفي كه در دوران امامت امام هادي (عليه السلام) فعال بودند، گروه غلات را بايد نام برد كه افكار و عقايد پوچ ومنحط و بي اساسي داشتند و خود را شيعه وانمود ميكردند. آنان دربارهء امام غلو نموده براي او مقام الوهيت قائل ميشدند و گاهي نيز خود را منصوب از طرف امام، قلمداد ميكردند و به دين وسيله موجبات بدنامي شيعيان را در ميان فرقه هاي ديگر فراهم ميكردند. امام هادي (عليه السلام) از اين گروه اظهار

۱. شريف القرشي، همان كتاب، ص ۱۳۰، طبرسي، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضوية، ۱۳۵۰ ه. ق، ص ۲٤۹.

۲. حسن بن علي بن شعبه، تحف العقول، ط 2، قم، مؤسسة النشر الإسلامي (التابعة) لجماعة المدرسين، 1404 ه. ق، ص 458 - 475.

تبري نموده و با آنان مبارزه ميكرد و تلاش مينمود كه با طرد آنان، اجازه ندهد لكهء ننگي بر دامن تشيع بنشيند.

شايد بتوان گفت: علت پيدايش اعتقادات افراطي آنان، و ساير عقايد پوچ

و بي اساس، امور زير بوده است:
الف) كرامتها، آگاهي غيبي و ديگر امور خارق العاده اي كه از امام مشاهده ميشد و اين گروه كه قادر به توجيه وتحليل صحيح و پختهء اين گونه مسائل نبودند، آنها را دستاويز خرافات و بدعتها و حركتهاي ضد اسلامي قرار ميدادند.
ب) اين گروه منحرف، ميخواستند قيود و حدود و ضوابط اسلامي را زير پا گذاشته، طبق ميلها و هوسهاي خود رفتار كنند، از اين رو تمام محرمات اسلامي را حلال ميشمردند.
ج) چشم طمع به اموال مردم دوخته بودند و ميخواستند وجوهي را كه شيعيان به ائمه ميپرداختند به چنگ آورند.
در هر حال غلات گروه خطرناك و گمراه كننده اي بودند كه سران آنان افرادي همچون اشخاص زير بودند:
1. علي بن حسكهء قمي.
2. قاسم يقطيني.
3. حسن بن محمد بن باباي قمي.
4. محمد بن نصير فهري.
5. فارس بن حاتم.
به عنوان نمونه، عقيدهء علي بن حسكه بدين قرار بود:
الف) امام هادي (عليه السلام) خدا و خالق و مدبر جهان هستي است!
ب) ابن حسكهء، نبي و فرستاده از جانب امام براي هدايت مردم است!
ج) هيچ كدام از فرائض اسلامي از قبيل زكات، حج، روزه و ... واجب نيست!
محمد بن نصير فهري نيز ميگفت:
(١٥٧٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، فارس بن حاتم (1)، علي بن حسكة (1)، محمد بن نصير (2)، الحج (1)
الف) امام هادي (عليه السلام) خالق و پروردگار جهان است!
ب) ازدواج با محارم از قبيل مادر، دختر، و خواهر، جايز است!
ج) لواط جايز، و يكي از راههاي إعمال شهوت است كه خداوند آن را حرام نكرده است!
د) ارواح مردگان در كالبد آيندگان، حلول ميكند (تناسخ)!
امام (عليه السلام) دهم طي نامهها و پاسخهايي كه به سؤالات شيعيان در اين باره ميداد، اين گروه را منحرف و كافر معرفي ميكرد و به شيعيان توصيه مينمود كه از آنان دوري و تبري جويند.
امام (عليه السلام) در پاسخ سؤال يكي از شيعيان دربارهء " ابن حسكه " و عقايد باطل او، چنين نوشت:

" ابن حسكه، كه لعنت خدا بر او باد! دروغ گفته است، من او را از دوستان و پيروان خود نمي‌دانم، او را چه شده است؟ خدا لعنتش كند! سوگند به خدا، پروردگار، محمد (صلي الله عليه وآله) و پيامبران پيش از او را جز به آيين يكتاپرستي و امر به نماز و زكات و حج و ولايت نفرستاده است و محمد (صلي الله عليه وآله) جز به سوي خداي يكتاي بي همتا، دعوت نكرده است. ما جانشينان او نيز بندگان خداييم و به او شرك نميورزيم. اگر او را اطاعت كنيم، مشمول رحمت او خواهيم بود و چنانچه از فرمانش سرپيچي نماييم، گرفتار كيفرش خواهيم شد. ما بر خدا حجتي نداريم، بلكه اين خدا است كه بر ما و بر تمامي آفريده‌هايش، حجت دارد.

من از كسي كه چنين سخناني ميگويد، بيزاري ميجويم و از چنين گفتاري به خدا پناه ميبرم، شما نيز از آنان دوري گزينيد و آنان را در فشار و سختي قرار دهيد و چنانچه به يكي از آنان دسترسي پيدا كرديد، سرش را با سنگ بشكنيد. (1) امام (عليه السلام) ضمن نامه اي به " عبيدي " از فهري وابن باباي قمي نيز بيزاري جسته در بارهء آن دو، چنين نوشت:

1. طوسي، اختيار معرفة الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد، 1348 ه. ش، ص 519، حديث 997، شيخ حر حاملي، وسائل الشيعة، ج 18، كتاب الحدود، ابواب حد المحارب، باب 7، ص 554.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، الحج (1)، كتاب اختيار معرفة الرجال للشيخ الطوسي (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، الشهادة (2)

من از فهري (محمد بن نصير) و حسن بن محمد بن باباي قمي بيزاري ميجويم و تو و تمام شيعيان را از فتنهء او، بر حذر ميدارم و آنان را لعن ميكنم. اين دو تن، مال مردم را بنام ما ميخورند و فتنه انگيز و مزاحم هستند. خداوند آنان را عذاب كند و گرفتار فتنه سازد.
" ابن بابا " گمان برده كه من او را به نبوت برانگيخته ام و او " باب " من است!
خداوند او را لعنت كند! شيطان بر او مسلط شده و او را گمراه ساخته است. اگر توانستي سر او را با سنگ بشكن! او مرا آزار داده است، خداوند در دنيا و آخرت او را معذب سازد. (1) " فارس بن حاتم " نيز كه گفتيم يكي از رهبران غلات بود، از طرف امام مورد لعن و تكذيب قرار گرفت، و در اختلافي كه بين او و " علي بن جعفر " (2) پيش آمده بود، علي را مورد تأييد قرار داد. انحرافها و بدعتها و گمراهسازيهاي فارس به قدري زياد بود كه امام دستور قتل او را صادر نمود و بهشت را براي قاتل او تضمين كرد و نوشت:
" فارس " به اسم من دست به كارهايي ميزند و مردم را فريب ميدهد و آنان را به بدعت در دين، فرا ميخواند. خون او براي هر كس كه او را بكشد، هدر است. كيست كه با كشتن او مرا راحت كند؟ من در مقابل، بهشت را براي او تضمين ميكنم.
يكي از ياران امام بنام " جنيد " فرمان آن حضرت را دربارهء او اجرا كرد و با قتل او جامعهء اسلامي را از شر او راحت ساخت ". (3) فتنهء خلق قرآن يكي از مهمترين و داغترين جريانهاي فكري و عقيدتي در دوران امام هادي (عليه السلام) جنجال و كشمكش شديد بر سر مخلوق بودن يا مخلوق نبودن قرآن بود.
1. طوسي، همان كتاب، ص 520، حديث 999.
2. علي بن جعفر يكي از مهمترين و كوشاترين نمايندگان امام هادي (ع) بوده است. پيش از اين دربارهء او در بخش سازمان وكالت بحث كرديم.
3. طوسي، همان كتاب، ص 524، حديث 1006، تحليلي از تاريخ دوران دهمين خورشيد امامت، امام هادي (ع)، مركز تحقيقات اسلامي سپاه، قم، 1370 ه. ش، ص 132 - 134.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (3)، فارس بن حاتم (1)، محمد بن نصير (1)، علي بن جعفر (2)، القتل (2)
گروه " معتزله " كه عقل گراي افراطي بودند و در مسائل عقيدتي، كند

وكاو عقلي بيش از حد ميكردند، مسئلهء " مخلوق " و " حادث " بودن قرآن را در ارتباط با صفات خدا مطرح ميكردند و با " قديم " بودن قرآن كه گروه " اشاعره " و اهل حديث از آن جانبداري ميكردند، به مخالفت برخاستند و درگيري بين طرفداران اين دو بينش اعتقادي رخ داد.
به گفتهء اهل تحقيق، بحث پيرامون مخلوق بودن قرآن، از اواخر حكومت بني اميه آغاز گرديد (اوائل قرن دوم هجري) و نخستين كسي كه اين بحث را در محافل اسلامي مطرح كرد، " جعد بن درهم "، معلم " مروان بن محمد " آخرين خليفهء اموي، بود. او اين فكر را از " ابان بن سمعان "، و " ابان " نيز از " طالوت بن اعصم " يهودي فرا گرفته بود.
" جعد " پس از طرح اين بحث مورد تعقيب قرار گرفت و به كوفه فرار كرد و در آنجا اين نظريه را به " جهم بن صفوان ترمذي " منتقل كرد. (1)
برخي بر اين باورند كه اعتقاد به قديم بودن قرآن از مسيحيت به جامعهء اسلامي نفوذ كرده بود، زيرا آنان " مسيح " را " كلمة الله " ميدانستند و در نتيجه، كلام خدا - كه از خداست - از نظر آنان " قديم " شناخته ميشد.
مؤيد اين نظريه اين است كه مأمون در بخشنامه‌اي كه در اين مورد به " اسحاق بن ابراهيم " حاكم بغداد نوشت، " اشاعره " را متهم كرد كه در مورد قرآن، همچون سخنان مسيحيان در مورد حضرت عيسي، سخن ميگويند.
در هر حال در زمان خلافت " هارون "، " بشر مريسي "، كه گفته ميشود يهودي تبار بوده، اين بحث را دنبال كرد و مدت چهل سال به ترويج فكر مخلوق بودن قرآن پرداخت و چون روزي شنيد كه هارون سخنان او را شنيده و وي را غيابا به مرگ تهديد كرده است، متواري شد.
1. جعد را خالد بن عبد الله قسري در روز عيد قربان در كوفه به جرم اين سخنان به عنوان قرباني كشت! جهم را نيز در سال 128 سالم بن احوز در مرو كشت (احمد امين، ضحي الاسلام، ج 3، ص 162). گويا به همين مناسب بوده كه بعدها احمد بن حنبل، پرچمدار اهل حديث، طرفداران مخلوق بودن قرآن را كافر وجهمي ميخوانده است!
(۱۵۷۵)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة الكوفة (2)، مدرسة الأشاعرة (2)، مدرسة المعتزلة (1)، إسحاق بن إبراهيم (1)، بنو أمية (1)، مدينة بغداد (1)، التعقيب (1)، خالد بن عبد الله (1)، أحمد بن حنبل (1)
اين بحث همچنان بين دو گروه مطرح بود تا آنكه " مأمون " به آن دامن زد و آتش اختلاف را شعله‌ورتر كرد. او كه فردي دانشمند و مطلع، آشنا به فلسفه وفقه و ادبيات عرب، و اهل بحث و مناظره و دقت علمي بود، از همان زمان جواني به اعتزال گرايش داشت و از " مخلوق " بودن قرآن جانبداري ميكرد. فقها و اهل حديث ميترسيدند مبادا وي خليفه شود و اين

عقيده را ترويج كند، به حدي كه " فضيل بن عياض " علنا ميگفت: " من از خدا براي هارون طول عمر ميخواهم تا از شر خلافت مأمون راحت باشم! " (1) حدس آنان درست بود. مأمون پس از رسيدن به قدرت، رسما از " معتزله " و در نتيجه از نظريهء مخلوق بودن قرآن طرفداري كرد و آن را عقيدهء رسمي دولت اعلام نمود و قدرت دولت را جهت سركوبي مخالفان اين نظريه به كار گرفت. و چون مخالفان كه در آن زمان اهل سنت ناميده ميشدند، مقاومت نشان دادند، بحران به اوج خود رسيد و جريان از حد بحث علمي و مذهبي خارج شد و به يك بحث جنجالي وحاد عقيدتي - سياسي تبديل گرديد و سخن روز شد و همه جا حتي در ميان عوام با حرارت مطرح گشت.

مأمون در سال 218 قمري، فرماني خطاب به " اسحاق بن ابراهيم "، حاكم بغداد، صادر كرد كه بايد تمام قضات و شهود و محدثان و مقامات دولتي مورد آزمايش قرار گيرند، هر كس معتقد به خلق قرآن باشد، در كار خود ابقا شود و گرنه از كار بر كنار گردد (2). اين كار كه در واقع نوعي تفتيش عقايد بود، در تاريخ، به عنوان " محنة القرآن " (3) مشهور شده است.

كسي كه مأمون - و پس از او معتصم وواثق عباسي - را به اين كار تشويق ميكرد، " ابن ابي دؤاد "، قاضي مشهور دربار عباسي بد كه پس از بركناري " يحيي بن اكثم " قاضي القضاة شده بود. او كه از شهرت و آوازهء بلند علمي برخوردار بود و در بذل و بخشش و ميزان نفوذ و قدرت در دربار عباسي با برامكه مقايسه ميشد، در " محنة القرآن " نقش

1. جرجي زيدان، تاريخ تمدن اسلام، ترجمهء علي جواهر كلام، تهران، مؤسسهء امير كبير، 1336 ه. ش، ج 3، ص 214.

2. ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، ج 6، ص 423، سيوطي، تاريخ الخلفاء، بغداد، مكتبة المثني، ص 308.

3. محنة به معناي آزمايش.

صفحهمفاتيح البحث: مدرسة المعتزلة (1)، إسحاق بن إبراهيم (1)، يحيي بن أكثم (1)، مدينة بغداد (2)، القرآن الكريم (2)، كتاب الكامل في التاريخ لابن الأثير (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، مدينة بيروت (1)، إبن الأثير (1)

مهمي داشت و از اين رو برخي تصور كرده اند كه بنيانگذار اين نظريه او بوده است (كه ديديم چنين نيست).
در هر حال سختگيري دولت عباسي به جايي رسيد كه مخالفان مورد شكنجه و آزار قرار گرفتند و زندآنها پر از آنان گرديد. " احمد بن حنبل " كه در دفاع از عقيدهء خويش پافشاري ميكرد، تازيانه خورد! (1) و در زمان حكومت " واثق "، " احمد بن نصر خزاعي " به قتل رسيد و " يوسف بن يحيي بريطي "، شاگرد شافعي، مورد شكنجه قرار گرفت و در زندان مصر درگذشت.
" يعقوبي " در اين باره داستان عجيبي نقل ميكند. وي مينويسد:
" امپراتور روم به واثق خليفهء عباسي نامه نوشت و به او خبر داد كه اسيران بسيار از مسلمانان در اختيار دارد، اگر خليفه در مقابل آنها فديه (سربها) دهد، او حاضر است اسيران مسلمان را آزاد كند. واثق اين پيشنهاد را پذيرفت و نمايندگاني به مرز فرستاد.
نمايندگان خليفه اسيران را يك يك تحويل ميگرفتند و عقيدهء آنان را در بارهء مخلوق بودن قرآن ميپرسيدند، و تنها كساني را كه به اين سؤال جواب مثبت ميدادند، ميپذيرفتند و لباس و پول در اختيارشان قرار ميدادند!
" (2) اين سختگيريها سبب نفرت مردم از معتزله گرديد، لذا وقتي كه " متوكل عباسي " به خلافت رسيد، جانب اهل حديث را گرفت و به " محنة القرآن " خاتمه داد. ولي اين بحث فورا از رونق نيفتاد و تا مدتها در جامعهء اسلامي مطرح بود. (3) 4. منتصر:
فرزند متوكل پس از كشته شدن پدر، در ماه شوال سال 247 به جاي او نشست، و قصر
1. مسعودي، مروج الذهب، بيروت، دارالأندلس، ج 3، ص 464.
2. تاريخ يعقوبي، نجف، المكتبة الحيدرية، 1384 ه. ق، ج 3، ص 215.
3. براي آگاهي بيشتر دربارهء بحث خلق قرآن، علاوه بر مأخذ گذشته، به منابع ياد شده در زير مراجعه شود:
تاريخ الخلفاء، سيوطي، ص 306 - 312، ضحي الإسلام، احمد امين، ط 7، قاهره، المكتبة المصرية، ج 3، ص 155 - 207، بحوث في الملل والنحل، جعفر السبحاني، ط 2، قم، لجنة ادارة الحوزة العلمية، 1411 ه. ق، ج 2، ص 252 - 269.

صفحهمفاتيح البحث: مدرسة المعتزلة (1)، شهر شوال المكرم (1)، أحمد بن حنبل (1)، القرآن الكريم (1)، اللبس (1)، القتل (1)، الإختيار، الخيار

(1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، مدينة بيروت (1)، الحوزة العلمية (1)

" جعفري " را مقر خود قرار داد، همان قصري كه در آن متوكل به دست تروريستهاي تعليم ديدهء پسر خود، كشته شده بود ولي پس از هفت روز دستور داد آن كاخ را ويران سازند.
ميگويند آن قصر همان محلي بوده است كه " شيرويه " پدرش " پرويز " را در آن قصر كشته بود. (1) از جمله اقدامات مفيد منتصر اين بود كه دستور پدر را در مورد ممانعت از زيارت قبور شهداي كربلا را لغو كرد و دستور داد فدك را به فرزندان حسن وحسين (عليه السلام) باز گردانند و اوقاف آل ابي طالب را آزاد سازند و كسي متعرض شيعيان و دوستداران علي (عليه السلام) نگردد و براي علويان در مدينه، اموالي فرستاد تا در ميان آنان تقسيم گردد. وي مردي سخاوت پيشه و عدالت گستر بود ولي مدت حكومتش بيش از شش ماه طول نكشيد تا اينكه در ماه ربيع الاول سال 248 با اجل طبيعي از دنيا رفت و برخي معتقدند كه او را با زهر مسموم كردند.

5. مستعين:

مستعين پسر معتصم پس از در گذشت منتصر، به عنوان دوازدهمين خليفهء عباسي به سال 248 [در همان روز درگذشت خليفه قبلي] به جاي وي نشست و 3 سال و 8 ماه حكومت نمود و در پايان كار با اختيار و انتخاب خود، حكومت را به معتز، پسر متوكل، سپرد و از حكومت كناره گرفت. برخي ميگويند، اين كناره گيري در اثر فشار وزور تركها بود كه خواستار حكومت فرزند متوكل بودند. او مردي عاطل و باطل و شهوت ران و فاسد بود. وزراء و منشيان خود را از تركها انتخاب كرده بود كه در پايان كار هم، قتل وي در سال 252 به سن 25 سالگي به دست همان تركهاي نازپرورده، صورت گرفت.
قيام كوفه در آغاز حكومت مستعين جمعي از مردم كوفه به رهبري يكي از نوادگان جعفر طيار به نام يحيي فرزند عمر طالبي، قيام نمودند ولي سپاه خليفه بر آنان پيروز شد و جسد

1. مروج الذهب ج 4، ص 130، تتمة المنتهي، ص 243.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، زيارة القبور (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، مدينة الكوفة (2)، شهر ربيع الأول (1)، القتل (1)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

" جعفري " را مقر خود قرار داد، همان قصري كه در آن متوكل به دست تروريستهاي تعليم ديده‌ء پسر خود، كشته شده بود ولي پس از هفت روز دستور داد آن كاخ را ويران سازند.
ميگويند آن قصر همان محلي بوده است كه " شيرويه " پدرش " پرويز " را در آن قصر كشته بود. (1) از جمله اقدامات مفيد منتصر اين بود كه دستور پدر را در مورد ممانعت از زيارت قبور شهداي كربلا را لغو كرد و دستور داد فدك را به فرزندان حسن وحسين (عليه السلام) باز گردانند و اوقاف آل ابي طالب را آزاد سازند و كسي متعرض شيعيان و دوستداران علي (عليه السلام) نگردد و براي علويان در مدينه، اموالي فرستاد تا در ميان آنان تقسيم گردد. وي مردي سخاوت پيشه و عدالت گستر بود ولي مدت حكومتش بيش از شش ماه طول نكشيد تا اينكه در ماه ربيع الاول سال 248 با اجل طبيعي از دنيا رفت و برخي معتقدند كه او را با زهر مسموم كردند.
5. مستعين:
مستعين پسر معتصم پس از در گذشت منتصر، به عنوان دوازدهمين خليفه‌ء عباسي به سال 248 [در همان روز درگذشت خليفه قبلي] به جاي وي نشست و 3 سال و 8 ماه حكومت نمود و در پايان كار با اختيار و انتخاب خود، حكومت را به معتز، پسر متوكل، سپرد و از حكومت كناره گرفت. برخي ميگويند، اين كناره گيري در اثر فشار وزور تركها بود كه خواستار حكومت فرزند متوكل بودند. او مردي عاطل و باطل و شهوت ران و فاسد بود. وزراء و منشيان خود را از تركها انتخاب كرده بود كه در پايان كار هم، قتل وي در سال 252 به سن 25 سالگي به دست همان تركهاي نازپرورده، صورت گرفت.
قيام كوفه در آغاز حكومت مستعين جمعي از مردم كوفه به رهبري يكي از نوادگان جعفر طيار به نام يحيي فرزند عمر طالبي، قيام نمودند ولي سپاه خليفه بر آنان پيروز شد و جسد

1. مروج الذهب ج 4، ص 130، تتمة المنتهي، ص 243.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، زيارة القبور (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، مدينة الكوفة (2)، شهر ربيع الأول (1)، القتل (1)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

يحيي را كه در اين قيام خونين، كشته شده بود به بغداد بردند و احساسات مردم را با كشتن او منكوب ساختند. با همهء اينها مراثي و نوحه‌هاي فراواني در سوگ يحيي سروده شد، چون او به عنوان يك پايگاه بزرگ علويان شمرده ميشد و سرپرستي ايتام و درماندگان را به دوش ميكشيد.
(1) قيام مردم طبرستان در سال 250 هجري در دومين سال حكومت مستعين، مردم مازندران به رهبري حسن بن زيد از نوادگان امام حسن مجتبي (عليه السلام) قيام كردند و بر مازندران مسلط گرديدند و آن دو منطقهء حاصل‌خيز را تا سال 270 در دست داشتند. قيامهاي ديگري هم در اثر ظلم و بي‌لياقتي وي، در ديگر نقاط كشور، مانند: ري، قزوين و نيشابور صورت ميگرفت.
6. معتز:
وي در زندان مستعين به سر ميبرد. با زور و فشار تركها آزاد شد و پس از خلع، مستعين در سال 251 به حكومت رسيد و نخستين اقدامي كه كرد خليفهء مخلوع را به زندان افكند و آنگاه، به دستور او سر از تنش جدا كردند و بدنش را به جاده عمومي افكندند و جمعي از عابرين او را دفن كردند.
معتز كه به هنگام جلوس بر اريكهء سلطنت 18 ساله بود پس از 4 سال و 6 ماه حكومت در ماه رجب 255 خود را از خلافت خلع نمود و پس از آن شش روز زنده بود و سرانجام در سال 255 اتراك، دژبان مخصوص خودش، او را با زجر و شكنجه كشت و با زور، آب نمك در حلقش ريخت و در حمام محبوس كرد تا از تشنگي جان داد.
دوران زندگي و پيشوائي امام هادي (عليه السلام) بيشتر در عهد خلفاي اخير بود و در دوران حكومت معتز بود كه آن حضرت به جهان باقي شتافت.
تبعيد از مدينه خلفاي عباسي عموما از توجه معنوي مردم، نسبت به خاندان رسالت، هميشه در بيم و
1. مروج الذهب، ج 4، ص 148.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، شهر رجب المرجب (1)، مدينة بغداد (1)، الدفن (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

6 - معتز:

يحيي را كه در اين قيام خونين، كشته شده بود به بغداد بردند و احساسات مردم را با كشتن او منكوب ساختند. با همهء اينها مراثي و نوحه‌هاي فراواني در سوگ يحيي سروده شد، چون او به عنوان يك پايگاه بزرگ علويان شمرده ميشد و سرپرستي ايتام و درماندگان را به دوش ميكشيد.
(1) قيام مردم طبرستان در سال 250 هجري در دومين سال حكومت مستعين، مردم مازندران به رهبري حسن بن زيد از نوادگان امام حسن مجتبي (عليه السلام) قيام كردند و بر مازندران مسلط گرديدند و آن دو منطقهء حاصلخيز را تا سال 270 در دست داشتند. قيامهاي ديگري هم در اثر ظلم و بي‌لياقتي وي، در ديگر نقاط كشور، مانند: ري، قزوين و نيشابور صورت ميگرفت.
6. معتز:
وي در زندان مستعين به سر ميبرد. با زور و فشار تركها آزاد شد و پس از خلع، مستعين در سال 251 به حكومت رسيد و نخستين اقدامي كه كرد خليفهء مخلوع را به زندان افكند و آنگاه، به دستور او سر از تنش جدا كردند و بدنش را به جاده عمومي افكندند و جمعي از عابرين او را دفن كردند.
معتز كه به هنگام جلوس بر اريكهء سلطنت 18 ساله بود پس از 4 سال و 6 ماه حكومت در ماه رجب 255 خود را از خلافت خلع نمود و پس از آن شش روز زنده بود و سرانجام در سال 255 اتراك، دژبان مخصوص خودش، او را با زجر و شكنجه كشت و با زور، آب نمك در حلقش ريخت و در حمام محبوس كرد تا از تشنگي جان داد.
دوران زندگي و پيشوائي امام هادي (عليه السلام) بيشتر در عهد خلفاي اخير بود و در دوران حكومت معتز بود كه آن حضرت به جهان باقي شتافت.
تبعيد از مدينه خلفاي عباسي عموما از توجه معنوي مردم، نسبت به خاندان رسالت، هميشه در بيم و
1. مروج الذهب، ج 4، ص 148.
(١٥٧٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، شهر رجب المرجب (1)، مدينة بغداد (1)، الدفن (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

يحيي را كه در اين قيام خونين، كشته شده بود به بغداد بردند و احساسات مردم را با كشتن او منكوب ساختند. با همهء اينها مراثي و نوحه‌هاي فراواني در سوگ يحيي سروده شد، چون او به عنوان يك پايگاه بزرگ علويان شمرده ميشد و سرپرستي ايتام و درماندگان را به دوش ميكشيد. (1) قيام مردم طبرستان در سال 250 هجري در دومين سال حكومت مستعين، مردم مازندران به رهبري حسن بن زيد از نوادگان امام حسن مجتبي (عليه السلام) قيام كردند و بر مازندران مسلط گرديدند و آن دو منطقهء حاصلخيز را تا سال 270 در دست داشتند. قيامهاي ديگري هم در اثر ظلم و بي‌لياقتي وي، در ديگر نقاط كشور، مانند: ري، قزوين و نيشابور صورت ميگرفت.

6. معتز:

وي در زندان مستعين به سر ميبرد. با زور و فشار تركها آزاد شد و پس از خلع، مستعين در سال 251 به حكومت رسيد و نخستين اقدامي كه كرد خليفهء مخلوع را به زندان افكند و آنگاه، به دستور او سر از تنش جدا كردند و بدنش را به جاده عمومي افكندند و جمعي از عابرين او را دفن كردند.

معتز كه به هنگام جلوس بر اريكهء سلطنت 18 ساله بود پس از 4 سال و 6 ماه حكومت در ماه رجب 255 خود را از خلافت خلع نمود و پس از آن شش روز زنده بود و سرانجام در سال 255 اتراك، دژبان مخصوص خودش، او را با زجر و شكنجه كشت و با زور، آب نمك در حلقش ريخت و در حمام محبوس كرد تا از تشنگي جان داد.

دوران زندگي و پيشوائي امام هادي (عليه السلام) بيشتر در عهد خلفاي اخير بود و در دوران حكومت معتز بود كه آن حضرت به جهان باقي شتافت.

تبعيد از مدينه خلفاي عباسي عموما از توجه معنوي مردم، نسبت به خاندان رسالت، هميشه در بيم و

1. مروج الذهب، ج 4، ص 148.

(۱۵۷۹)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، شهر رجب المرجب (1)، مدينة بغداد (1)، الدفن (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

هراس به سر ميبردند چون مشاهده ميكردند كه مردم با طيب خاطر و علاقهء قلبي بدون انتظار پاداش مادي و دنيوي، از فرمانها و دستورهاي آن خاندان، اطاعت نموده و عشق و علاقهء فراواني به آن دودمان نثار ميكردند.

در عصر متوكل عباسي، تسلسل رهبري اين خاندان، به امام هادي (عليه السلام) منتهي گرديده بود. چاپلوسان و متملقين خليفه به اطلاع او رساندند كه بعيد نيست علي بن محمد روزي، قصد انقلاب و كودتا داشته باشد و از اين همه محبت مردم به ضرر دستگاه خلافت، استفاده نمايد و هيچ بعيد نيست كه از هم اكنون اسلحه و تداركات آن را تهيه و آماده سازد و طبيعي است در چنين صورتي نامه‌ها و مكاتبات و اسناد گويائي كه حاكي از اين گونه روابط بوده باشد در بايگاني منزل او وجود داشته باشد. اين قبيل فتنه گريهاي ناروا و تحريكات سوء اطرافيان، متوكل را برانگيخت كه امام (عليه السلام) را از مدينه به سامرا بياورد و در حقيقت تحت نظر داشته باشد.

حركت به سوي سامراء متوكل به يكي از امراي لشكر خود، به نام " يحيي بن هرثمه " مأموريت جلب و تبعيد امام را داد و او را با 300 سرباز عازم مدينه نمود، از روي سياست، نامه اي در كمال احترام و توقير به آن حضرت نوشت كه مورخان تاريخ نگارش آن را سال 242 هجري تعيين كرده اند، در آن زمان امام در سن 20 سالگي بوده است. (1) متن نامهء دعوت اينك ترجمه متن نامهء دعوت آورده ميشود تا خوانندگان به خضوع و تملق فريبندهء متوكل پيببرند.

" به نام خدا، پس از حمد و ثناي الهي، أمير المؤمنين (متوكل) خوب شما را ميشناسد، با شخصيت، و بزرگواري و نسبت وقرابت شما با رسول خدا (ص) آشنا است، تنها هدف او جلب رضايت و خشنودي خداوند عالم و شما خاندان رسالت ميباشد. اينك

1. مجلسي، بحار الانوار ج 12، ص 146.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، يحيي بن هرثمة (1)، علي بن محمد (1)، الضرر (1)، النوم (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

هراس به سر ميبردند چون مشاهده ميكردند كه مردم با طيب خاطر و علاقهء قلبي بدون انتظار پاداش مادي و دنيوي، از فرمانها و دستورهاي آن خاندان، اطاعت نموده و عشق و علاقهء فراواني به آن دودمان نثار ميكردند.
در عصر متوكل عباسي، تسلسل رهبري اين خاندان، به امام هادي (عليه السلام) منتهي گرديده بود. چاپلوسان و متملقين خليفه به اطلاع او رساندند كه بعيد نيست علي بن محمد روزي، قصد انقلاب و كودتا داشته باشد و از اين همه محبت مردم به ضرر دستگاه خلافت، استفاده نمايد و هيچ بعيد نيست كه از هم اكنون اسلحه و تداركات آن را تهيه و آماده سازد و طبيعي است در چنين صورتي نامه‌ها و مكاتبات و اسناد گويائي كه حاكي از اين گونه روابط بوده باشد در بايگاني منزل او وجود داشته باشد. اين قبيل فتنه گريهاي ناروا و تحريكات سوء اطرافيان، متوكل را برانگيخت كه امام (عليه السلام) را از مدينه به سامرا بياورد و در حقيقت تحت نظر داشته باشد.
حركت به سوي سامراء متوكل به يكي از امراي لشكر خود، به نام " يحيي بن هرثمه " مأموريت جلب و تبعيد امام را داد و او را با 300 سرباز عازم مدينه نمود، از روي سياست، نامه اي در كمال احترام و توقير به آن حضرت نوشت كه مورخان تاريخ نگارش آن را سال 242 هجري تعيين كرده اند، در آن زمان امام در سن 20 سالگي بوده است. (1) متن نامهء دعوت اينك ترجمه متن نامهء دعوت آورده ميشود تا خوانندگان به خضوع و تملق فريبندهء متوكل پيببرند.
" به نام خدا، پس از حمد و ثناي الهي، أمير المؤمنين (متوكل) خوب شما را ميشناسد، با شخصيت، و بزرگواري و نسبت وقرابت شما با رسول خدا (ص) آشنا است، تنها هدف او جلب رضايت و خشنودي خداوند عالم و شما خاندان رسالت ميباشد. اينك

1. مجلسي، بحار الانوار ج 12، ص 146.

(١٥٨٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، يحيي بن هرثمة (1)، علي بن محمد (1)، الضرر (1)، النوم (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

دستور داده اند كه طبق درخواست فرماندار و فرمانده جنگ و امام جمعه شهر مدينه، عبد الله فرزند محمد را كه مرتكب خلاف و اهانت در مورد شما گرديده است از مقام خود معزول، و به جاي او محمد بن فضل

منصوب شود. او دستور كامل دارد كه در تعظيم و تكريم و فرمانبرداري از اوامر و دستورهاي شما نهايت سعي و تلاش را داشته باشد تا بدان وسيله به خدا و رسول و أمير المؤمنين تقرب جويد. ما مشتاق زيارت شما هستيم تا تجديد عهدي، صورت گيرد. اگر اين دعوت ما، مورد پذيرش و علاقهء شما باشد ميتوانيد با همهء اهل و عيال و دوستان و علاقه مندان خود، به سوي ما حركت كنيد.

در مسير راه هر كجا دل شما خواست همانجا رحل اقامت افكنيد و خودتان برنامهء سفر خود را در اختيار داشته باشيد. و اگر خواسته باشيد كه خدمتگزار مخصوص ما " يحيي فرزند هرثمه " و سربازان زيردست او با شما و در ملازمت ركاب باشند و در طول راه به خدمتگزاري شما مفتخر گردند، مانعي از طرف ما نيست. چون احترام شما لازم و شما از محبوب ترين و نزديكترين افراد، پيش ما هستيد. والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته " اين نامه كه به تاريخ 242 هجري با انشاء كاتب مخصوص خليفه، " ابراهيم بن عباس " به رشته تحرير در آمده است در ظاهر امر، حاكي از ادب و احترام خليفه است ولي در حقيقت امر، دستور جلب و احضار آن حضرت ميباشد چون از استقبال سرد و برنامه‌هاي بعدي كه ترتيب داده بودند، حقيقت امر روشن گرديد كه در جاي خود شرح داده شده است.

پس از دريافت اين نامه بود كه امام هادي (عليه السلام) به اتفاق فرزندان و اهل و عيال كه در ميان آنان فرزند عزيزش حسن بن علي هم بود، از حجاز به عراق، مقر خليفه، حركت كرد و وارد شهر سامراء گرديد.

خليفه عباسي در ظاهر امر از آن حضرت استقبال و احترام به جا آورد ولي در باطن ميخواست او را تحقير نمايد، چنان كه مورخان نوشته اند:

همگام ورود امام (عليه السلام) به عنوان آنكه هنوز محل مناسبي، تدارك ديده نشده است، آن حضرت را چند روز در كاروانسراي " صعاليك " جا داد و بارها در خارج از فرصتهاي

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، دولة العراق (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، الإختيار، الخيار (1)

مناسب، ايشان را احضار يا دستور تفتيش خانه و منزلش را داد كه در يكي از آن تفتيش هاي بي جا، هنگامي كه مأمور تجسس، از گردش بي هدف خود، نتيجه نمي‌گيرد از امام (عليه السلام) پوزش ميطلبد و منطق مأموران ناحق را تكرار ميكند و ميگويد: بسيار معذرت ميخواهم كه بدون اجازه وارد منزل شما شده و باعث اذيت شما، گرديدم ولي چه كنم من مأمورم و معذور!
امام منطق او را تصديق نكرد، بلكه آيه اي را بر زبان جاري ساخت كه وظيفهء چنين مأموريت نامعذور را روشن ميسازد و چنين تلاوت فرمودند: " و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون ". (1) يعني: ستمگران هر چه زودتر به سزاي اعمال و كردارهاي خود، خواهند رسيد و معلوم نيست كه در كدام وادي از واديهاي دوزخ، سرگردان و حيران خواهند بود.
هرثمه گزارش ميدهد " يحيي فرزند هرثمه " كه مأمور جلب امام از حجاز بود در ضمن شرح وقايع سفر خود چنين گزارش ميدهد: " روزي كه متوكل به من مأموريت داد تا وسايل جلب و دعوت امام هادي را از مدينه به سامراء فراهم سازم، و عامل اين تصميم ناگهاني بر اساس گزارشها و اخبار گوناگوني بود كه مرتب به گوش متوكل ميرسيد، من نخست در مدينه به سراغ خانه امام هادي (عليه السلام) رفتم. هنگامي كه وارد منزل گشتم و خاندان امام، از جريان آگاهي يافتند، اضطراب و ناراحتي فوق العاده در خاندان امام پديدار گشت به حدي كه تا آن روز با چنين اضطراب و ناراحتي و سر و صدا رو به رو نگشته بودم، شروع به آرام ساختن آنان كردم و سوگند ياد كردم كه نظر سوء و جسارتي دربارهء شخص امام ندارم، سپس مشغول تفتيش و جستجوي منزل گرديدم در اطاق نشيمن امام، جز قرآن و كتاب دعا، چيز ديگري پيدا نكردم امام را از منزل، بيرون آوردند و خدمتگزاري او را، تا محل اقامت خليفه، خودم به عهده گرفتم.

1. الشعراء، آيه 227.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)

روزي در هواي صاف و آفتابي، امام را مشاهده كردم كه روي مركب خود، پوشاكي با خود حمل ميكند. دم اسب خود را گره زده و آمادهء حركت است. از مشاهدهء اين عمل او، به تعجب و شگفتي افتادم، لحظاتي سپري نشده بود كه ابري بالاي سر ما، پديدار گشت و باران شديدي ما را فرا گرفت كه كمتر مانند آن را به ياد داشتم.
امام رو به سوي من گرداند و فرمود: ميدانستم شما از اين عمل و رفتار من به تعجب و شگفتي افتاده ايد، ولي آنچه من ميدانستم بر شما مجهول و نامعلوم بود. من در صحرا رشد و نمو كرده ام و جريان بادهائي را كه پشت سر آنها باران ميبارد ميشناسم.
يحيي بن هرثمه گويد: هنگامي كه به عراق رسيدم، در شهر بغداد، نخستين بار با اسحاق فرزند ابراهيم طاطري ملاقات كردم. او مقام و منزلت امام را به من شناساند و گفت:
يحيي آيا ميداني كه اين شخص، فرزند برومند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است؟ اگر روزي تو را متوكل، مأمور قتل و كشتن او نمايد و تو را بر اين امر ترغيب نمايد، بدان! كه خون‌خواه و دشمن تو شخص پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) خواهد بود.
در پاسخ او گفتم به خدا قسم! من تا حال جز نيكي و خوبي از او نديده‌ام و انگيزه‌اي هم نمي‌بينم كه مرا به چنين امري وادار سازد.
هنگامي كه از بغداد وارد سامرا شديم من براي " وصيف تركي " داستانهاي راه را تعريف كردم، او هم سفارش كرد كه اگر يك مو از سر امام هادي (عليه السلام) كم شود، من خودم خواهان و مدعي آن خواهم بود. من از گفتار و سفارش هر دو شخص به تعجب افتادم و با خود حدس زدم كه مسائلي در جريان است كه من از آن اطلاع ندارم. وقتي به حضور متوكل رسيدم و گزارش راه را به اطلاع او رساندم متوكل از امام تجليل و احترام شاياني به جا آورد ". (1) در زندان متوكل داستان زنداني شدن طرفداران حق و مدافعين واقعي توده‌ها و انسانهاي رنج ديده،
1. مسعودي، مروج الذهب ج 4، ص 172.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، دولة العراق (1)، يحيي بن هرثمة (1)، مدينة بغداد (2)، القتل (1)، الجهل (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)
مسألة ي تازه و امر غريبي نيست، بلكه در مدارج تكاملي آنان، يكي از شرائط ابتدائي و الفباي آغازين، شمرده ميشود از اين رو در بيوگرافي

اغلب مردان بزرگ و پيشوايان معصوم (عليه السلام)، حبس و زندان و تبعيد و شكنجه در مراحل نخستين زندگي آنان، واقع شده است و با توجه به تكرار آن، يك ناظر بي طرف گمان ميكند كه يكي از مراحل پيشبرد هدف، طي كردن همين دوره‌ها و اين ناملايمات بوده است و اين بدعت از آغاز حكومت عباسيان به چشم مي‌خورد كه زندانهاي متوالي امام هفتم، و تبعيد و انتقال امام هشتم، و تبعيد امام جواد (عليه السلام) و حبس امام هادي و زندانهاي مكرر امام حسن عسكري (عليه السلام)، شاهد گوياي اين نوع شكنجه هاي بدعت آميز دورهء خلافت عباسي، به شمار ميرود.

اگر زنداني شدن اغلب مردم، روي مسائل مالي و اقتصادي يا داعيه‌هاي جنگ و خونريزي بوده باشد، زندانهاي مورد گفتگوي ما، به خاطر بيدار ساختن افكار خفته، و ارشاد و هدايت گمراهان، و مبارزه و جدال با ستم و بيدادگري ستمكاران بوده است.

از اين رو در تاريخ زندگي امام هادي (عليه السلام) نيز چند بار با زنداني شدن او مواجه مي‌گرديم كه يك بار آن را " شيخ صدوق " در " علل الشرايع " و " خصال " با اسناد خود، از صقر فرزند ابي دلف بغدادي نقل كرده است. او ميگويد: " هنگامي كه خبر تبعيد و انتقال امام هادي (عليه السلام) را از مدينه به سامراء شنيدم كه به دستور متوكل صورت گرفته است از بغداد به سامرا رفتم تا از پيشواي خودم كسب اطلاعي نموده باشم. او اجازه داد كه وارد منزل آن حضرت گردم.

از من پرسيد چه كار داشتي كه به سامراء آمدي؟ لابد ميخواهي آقا را زيارت كني، پس همين جا توقف نما، سپس به يكي از خدمتگزاران خود دستور داد كه مرا به حجره اي كه علوي محبوس در آن نگهداري ميشد راهنمائي نمايند. هنگامي كه وارد محضر نوراني او شدم ديدم روي حصيري، نشسته و گودالي در برابرش قرار گرفته است. سؤالاتي نمودم، در پايان كار امام فرمودند: " بيشتر توقف ننمائيد، و برگرديد چون من به آسايش و امن شما، اطمينان ندارم ". (1)

1. علامه مجلسي، جلاء العيون ج 3، ص 124.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، كتاب علل الشرايع للصدوق (1)، مدينة سامراء المقدسة (2)، مدينة بغداد (1)، الكسب (1)

" قطب راوندي " در كتاب " خرائج " دومين بار از حبس امام را چنين مينگارد، " كه دو سه روز به پايان زندگي نكبت بار متوكل مانده بود، اتفاق افتاده است و امام هادي (عليه السلام) كشتار و قتل او را پيش بيني نموده است ". (1) شكوه و تجلي معنويت " فضل بن احمد " كاتب و منشي مخصوص متوكل گويد: " من با منتصر در حضور متوكل بودم او روي تخت مخصوص خود، جلوس نموده بود كه صحبت از امام هادي (عليه السلام) به ميان آمد. جمعي شروع به سعايت و سخن چيني نمودند و دربارهء آن حضرت، تهمت‌ها و افتراها بستند به حدي كه متوكل را به خشم و غضب واداشتند وي از شدت غضب نمي‌توانست روي زانو بنشيند از خشم و ناراحتي فرياد برمي‌آورد: " به خدا قسم آن كسي به دروغ ادعاي امامت و پيشوائي دارد، و بر خلاف سياست من، گام برميدارد، خواهم كشت ... ".

چندين بار اين سخن را تكرار نمود و در همان لحظه، دستور داد كه " فتح بن خاقان " چهار نفر از پيش كاران و مأمورين را براي دستگيري امام (عليه السلام)، روانهء منزل او كند كه در هر شرائطي باشد، او را به مجلس متوكل بازآورند.

به چهار نفر از جلادان هم دستور داد كه هنگام ورود آماده باشند كه با صدور امر و إشاره او را گردن زنند! امام هادي (عليه السلام) با شكوه و جلال معنوي ويژه اي، وارد مجلس شد در حالي كه از شدت تأثر لبهايش به هم ميخورد ولي بدون هيچ گونه جزع و شكوه‌اي، تا چشم متوكل به سيماي روحاني امام هادي (عليه السلام) افتاد از جاي خود حركت كرد و به استقبال امام، آمد. او را در بغل گرفت و بوسيد و بدون اختيار مرتب ميگفت:

" سرور من! اي فرزند رسول خدا (ص)! اي پسر عمويم! اي شايسته ترين فرد روي زمين! " امام از اين وضع متوكل به تعجب و شگفتي افتاد، و فرمود به خدا پناه ميبريم از اين

1. مجلسي، جلاء العيون ج 3، ص 124.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (4)، الإختيار، الخيار (1)

اوضاع و پيش آمدها!
متوكل پرسيد: چه عاملي باعث شد كه شما اين وقت به سراغ ما بيائيد؟
امام فرمود: من خودم نيامده ام، مأمورين و فرستادگان شما مرا احضار كرده اند.
متوكل گفت: " عجبا! بي خود به شما دروغ گفته اند و زحمت داده اند، من راضي به ناراحتي شما نبوده ام! " امام فرمود من از اين حوادث و پيش آمدهاي ناگوار، فقط به خداوند متعال، پناهنده هستم. متوكل به فتح بن خاقان (وزير) ومنتصر (وليعهد) وعبيدالله خاقان دستور داد كه از امام مشايعت و بدرقه به عمل آورند و او را تا منزل برسانند و از اين عمل پوزش و معذرت طلبيد. امام به منزل خود بازگشت. نزديكان خليفه پرسيدند: اين چه رفتاري بود كه شما امروز مرتكب شديد؟ اين استقبال و عذرخواهي كجا؟ و آن دستور جلب و احضار شما كجا؟
خليفه رو به مأمورين جلاد خود نمود و پرسيد: چرا به مأموريت خود اقدام نكرديد؟
گفتند تا چشم ما، به صورت وجمال امام افتاد، جلال و عظمت و شكوه معنويت او ما را خيره كرد و بي اختيار شديم و گمان كرديم كه بيش از صدها شمشير زن، در اطراف او صف كشيده اند ومنتظر اقدامات ما هستند ". (1) در مجلس بزم در يكي از شبها هنگامي كه متوكل در مجلس بزم به مي‌گساري مشغول بود دستور جلب امام (عليه السلام) را صادر نمود. مأمورين در نيمهء شب، و بدون اطلاع اهل خانه، هنگامي كه همه در بستر گرم خود آرميده بودند، وارد منزل امام شدند تا محل سكونتش را مورد تفتيش و بررسي قرار دهند.
آنان نخست به اطاق اختصاصي، خود امام (عليه السلام) حمله بردند و با چشم خود ديدند كه آن
1. حبيب السير ج 1، ص 306، تاريخ سامراء ج 3، ص 21، كشف الغمه ص 262.
(١٥٨٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)
بزرگوار، اطاق را خالي از اغيار نموده، و در را به روي خود بسته و با لباس مخصوص به روي ريگ و سنگ ريزه نشسته، و به راز و نياز پروردگار عالم پرداخته است. مأمورين، ديگر اطاقها را نيز مورد بازرسي قرار دادند و از آنچه كه ميجستند اثري نيافتند. ولي در دل شب در برابر ديدگان بيمناك و

نگران اهل خانه، خود امام را به حضور متوكل بردند.

موقعي كه امام (عليه السلام) را وارد بر متوكل نمودند، مشاهده نمودند كه او در صدر مجلس بزم قرار گرفته است و در دست خود، گيلاس شراب دارد و مشغول مي‌گساري است. امام (عليه السلام) را در كنار او جا دادند، وي با كمال بيشرمي، جام شرابي را كه در دست داشت به امام (عليه السلام) تعارف نمود، امام امتناع ورزيد و فرمود: سوگند به خداوند عالم، شراب هرگز داخل خون و گوشت و بدن من نشده است، مرا از آن معاف دار!

متوكل گفت: پس شعر خوبي براي من بخوان كه خوشحال تر شوم و رونق مجلس ما افزون تر گرداند. امام در پاسخ فرمودند: من اهل شعر نيستم و كمتر از اشعار گذشتگان را حفظ دارم. متوكل گفت: چاره اي نيست، جز آنكه بايد شعر بخواني!

امام (عليه السلام) شروع به خواندن اشعار عبرت انگيز و هوشدار دهنده اي نمود كه مضمون آنها، اين چنين است:

1. " قله هاي مرتفع را براي خود منزلگاه انتخاب كردند، و مردان مسلح را براي پاسداري و حفاظت آن منازل، برگزيدند و وسائل ايمني را از هر جهت فراهم نمودند ولي هيچ كدام از آن تدابير، نتوانستند جلو مرگ مهاجم را بگيرند و آنان را از گزند روزگار، محفوظ نگهدارند ". (1) 2. " آنان پس از گذشت روزگار كوتاه، از آن قله هاي سر به فلك كشيده، و كاخهاي محكم و كوه پايه، به گودالهاي قبر پائين كشيده شده با هزاران بدبختي و فلاكت به آن گودالها فرود آمدند ". (2) 3. " در اين هنگام بود كه فريادي برخاست و بر آنان بانگ زد: كجا رفت آن زينتها؟ كجا

1. باتوا علي قلل الأجبال تحرسهم * غلب الرجال، فما اغنتهم القلل 2. واستنزلوا بعد عز، عن معاقلهم * فأودعوا حفرا، يا بئس ما نزلوا

صفحهمفاتيح البحث: القبر (1)، اللبس (1)، الغلّ (1)

رفت آن تاجها؟ كجا رفت آن شكوه و جلال و شوكتها و طمطراقها؟ " (1) 4. " آري، كجا رفت؟ آن چهره هاي نازپرورده كه هميشه به ناز و نعمت در پس پرده هاي رنگارنگ، خود را از ديگران ممتاز ميساختند و چهره‌هاي خويشتن را از ديگران، پنهان ميداشتند ". (2) 5. " آخر الأمر، قبر، آنان را رسوا ساخت، و آن چهره هاي متنعم و شاداب، جولانگاه كرمهاي زمين شدند كه بر چهره و روي آنها به حركت در ميآيند ". (3) 6. " آنان مدت درازي دنيا را خوردند، و به كام خود كشيدند ولي امروز همانها كه خورنده‌ء همه‌ء چيزها بودند، خود، خوراك و غذاي زمين و كرمها و حشرات آن شدند! " (4) 7. " چه عمرهاي طولاني را در راه آباداني منازل، صرف كردند؟ كه آنان را از گزند حوادث مصون دارند ولي با شنيدن بانگ كوچ، آن عمارتها و اهل و عيال و زندگي را ترك گفتند ". (5) 8. " چه بسيار، اموال و ذخائر و اندوخته‌ها كه از خود به جا گذاشتند و با رسيدن اجل، آنها را به دست دشمنان و بدخواهان خود سپرده و كوچيدند ". (6) 9. " منازل و قصرهاي آباد آنان، با گذشت زمان، به تل‌هاي خاك، تبديل يافت و سرنشينان آنها از منازل آباد، به گودالها و حفره‌هاي قبور منتقل گرديدند ". (7) و (8) اشك تمساح صداي امام (عليه السلام) با آن جذبه معنوي و ملكوتي، تا اعماق روح اهل بزم و شراب نفوذ كرد به

1. ناداهم صارخ، من بعد ما قبروا * اين الأسرة والتيجان، والحلل؟

2. اين الوجوه التي كانت منعمة * من دونها، تضرب الأستار والكلل؟

3. فأفصح القبرعنهم، حين ساءلهم * تلك الوجوه عليها الدود ينتقل 4. قد طالما أكلوا دهرا، وما شربوا * فأصبحوا بعد طول الأكل، قدأكلوا 5. وطالما عمروادورا لتحصنهم * ففارقوا الدور والأهلين وأنتقلوا 6. وطالما كنز والأموال وأدخروا * فخلفوها علي الأعداء وارتحلوا 7. أضحت منازلهم، قفرا معطلة * وساكنوها الي الأجداث قد رحلوا 8. اين اشعار از جلد 4 مروج الذهب مسعودي ص 94، طبع مصر 1385 نقل گرديد.

(١٥٨٨)

صفحهمفاتيح البحث: القبر (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، الأكل (1)

نشانه اي از نفوذ در دلها

حدي كه رئيس آنان، متوكل، جام شراب را محكم به زمين كوبيد و اشكهاي چشمش همانند باران سرازير شد و آن محفل عيش و نوش به مجلس وعظ و اندرز تبديل يافت و متوكل سفاك و سنگ دل به تفقد از وضع زندگي شخصي امام (عليه السلام) پرداخت و همنشينان او نيز، اشك ريختند. متوكل با خضوع و شكستگي كامل از امام پوزش خواست، و او را با احترام تمام، دوباره به منزل خود باز گردانيد. (1) نشانه اي از نفوذ در دلها با وجود آن همه كارشكني و مبارزهء پنهاني و علني كه متوكل خليفهء معاصر در مورد نفوذ و محبوبيت امام هادي (عليه السلام) به كار ميبرد و هميشه در صدد خاموش ساختن اين مشعل فروزان الهي بود، باز نفوذ روحانيت و معنويت امام (عليه السلام) روز به روز وسيع تر و گستردهتر ميگشت تا حدي كه اشعهء تابناك آن، تا حرمسراي خليفه، پرتو افكنده بود و امامت و پيشوائي واقعي و حقيقي، دلهاي خاندان متوكل را نيز به تسخير خود در آورده بود به حدي كه مادر خليفه، عقيده و اخلاص بي ريا به امام هادي (عليه السلام) داشت و او را مرد شايستهء الهي ميدانست و در عرض حاجت، به پروردگار متعال، امام را وسيله و شافع خود قرار ميداد.
نذر مادر خليفه اغلب مورخين اين واقعه را در زندگي متوكل نوشته اند: " متوكل به بستر بيماري افتاد و بدن او جراحتي برداشته بود كه اطباي معالج از معالجهء آن فرو ماندند. مادرش دست توسل به درگاه الهي بلند كرد، و با خود نذر كرد كه اگر فرزندش شفا پيدا كند هديه ارزندهاي به پيشگاه امام هادي (عليه السلام)، تقديم كنند تا خداوند متعال به احترام آن بزرگوار به پسرش شفا، عنايت كند در عين حال به وزير متوكل نيز دستور داد تا شخصي را به

1. بحار الانوار ج 13، ص 146.

نذر مادر خليفه

حدي كه رئيس آنان، متوكل، جام شراب را محكم به زمين كوبيد و اشكهاي چشمش همانند باران سرازير شد و آن محفل عيش و نوش به مجلس وعظ و اندرز تبديل يافت و متوكل سفاك و سنگ دل به تفقد از وضع زندگي شخصي امام (عليه السلام) پرداخت و همنشينان او نيز، اشك ريختند. متوكل با خضوع و شكستگي كامل از امام پوزش خواست، و او را با احترام تمام، دوباره به منزل خود باز گردانيد. (1) نشانه اي از نفوذ در دلها با وجود آن همه كارشكني و مبارزهٔ پنهاني و علني كه متوكل خليفهٔ معاصر در مورد نفوذ و محبوبيت امام هادي (عليه السلام) به كار ميبرد و هميشه در صدد خاموش ساختن اين مشعل فروزان الهي بود، باز نفوذ روحانيت و معنويت امام (عليه السلام) روز به روز وسيع تر و گستردهتر ميگشت تا حدي كه اشعهٔ تابناك آن، تا حرمسراي خليفه، پرتو افكنده بود و امامت و پيشوائي واقعي و حقيقي، دلهاي خاندان متوكل را نيز به تسخير خود در آورده بود به حدي كه مادر خليفه، عقيده و اخلاص بي ريا به امام هادي (عليه السلام) داشت و او را مرد شايستهٔ الهي ميدانست و در عرض حاجت، به پروردگار متعال، امام را وسيله و شافع خود قرار ميداد.

نذر مادر خليفه اغلب مورخين اين واقعه را در زندگي متوكل نوشته اند: " متوكل به بستر بيماري افتاد و بدن او جراحتي برداشته بود كه اطباي معالج از معالجهٔ آن فرو ماندند. مادرش دست توسل به درگاه الهي بلند كرد، و با خود نذر كرد كه اگر فرزندش شفا پيدا كند هديه ارزندهاي به پيشگاه امام هادي (عليه السلام)، تقديم كنند تا خداوند متعال به احترام آن بزرگوار به پسرش شفا، عنايت كند در عين حال به وزير متوكل نيز دستور داد تا شخصي را به

1. بحار الانوار ج 13، ص 146.

حضور امام روانه سازد و از وي در مورد علاج پسرش درمان و راه علاج بپرسد. امام هادي (عليه السلام) در پاسخ در خواست او، داروئي را معرفي نمود كه آن را روي جراحت بگذارند، تا با لطف پروردگار بهبود يابد. طبق دستور آن بزرگوار، رفتار كردند و متوكل شفا يافت.

مادرش به عنوان وفا به نذر خود، هزار دينار را در كيسهٔ چرمي (صره) سر بسته به محضر امام فرستاد. امام هادي (عليه السلام) آن را با همان كيفيت در منزل نگه ميداشت ".

روزي به اطلاع متوكل رساندند كه طبق اطلاع پولهاي فراواني را در منزل امام هادي (عليه السلام) گزارش ميدهند و شايد او تدارك انقلاب و تظاهر بر ضد شما را داشته باشد.
متوكل كه هميشه منتظر شنيدن چنين خبري بود، بازرساني به منزل امام (عليه السلام) گسيل داشت. آنان، شبانه به سراغ منزل رفتند و با گذاشتن پله، از پشت بام به حياط امام رسيدند. آن حضرت دستور فرمودند، تا شمعي روشن سازند تا مأمورين دچار آسيب سقوط، نگردند، و در داخل منزل هم شمعي افروختند تا تمام قسمتهاي منزل مورد بررسي قرار گيرد.
مأموران هر چه گشتند كمتر چيزي عائد آنان شد، جز آن كيسهٔ مهر و موم شده كه مادر متوكل فرستاده بود.
وقتي متوكل در جريان تحقيقات مأمورين قرار گرفت، پس از آگاهي از حقيقت امر، از عمل خود شرمنده و پشيمان گرديد و پولها را دوباره باز گردانيد. (1)
1. حبيب السير ج 1، ص 306.

بخش دوم F فضائل و مناقب امام (عليه السلام) در آئينه آراء و افكار
صفحه(۱۵۹۱)
بخش دوم / فضائل و مناقب امام (ع) در آئينه آراء و افكار ...
فضائل و مكارم اخلاقي آن بزرگوار آنقدر ميباشد كه كتابها و آثار دوستان را پر ساخته است هر كتابي كه از سوي دوستان تأليف يافته است مالامال از وصف و ثناي امام (عليه السلام) ميباشد. در اينجا ميكوشيم سخنان غير شيعه را در حق آن بزرگوار آورده باشيم چون گفته اند " الفضل ما شهرت به الأعداء "، فضيلت واقعي آنست كه غير دوستان به آن اعتراف نمايند:
1. خيرالدين زركلي (معاصر): صاحب كتاب " الأعلام " ميگويد:
" علي فرزند محمد جواد فرزند علي بن موسي دهمين پيشواي اماميه، يكي از پرهيزكاران صالح و شايستهء روزگار بود.
در مدينه متولد شد دربارهء او به متوكل سعايت و سخن چيني شد. تا اينكه او را از مدينه به سامراء طلبيد و دستور داد منزل او را مورد تفتيش قرار دهند، ولي مدركي كه بر ضد خليفه بوده باشد در آن پيدا نشد، سپس او را با احترام مخصوص به منزل خود بازگردانيدند ". (1) 2. علي بن محمد مالكي: صاحب " الفصول المهمه " (متوفي 855) ميگويد:
" هيچ منقبت و مدحي ذكر نميشود جز آنكه اصل آن به او منتهي ميگردد. نفس او پاك، اخلاق و رفتار او مهذب، و سيره و رفتار او معتدل بود ". (2)
3. ابوالفداء ابن كثير: صاحب " البداية والنهاية " ميگويد:
" فرزند امام جواد و پدر امام حسن عسكري مردي زاهد و عابد بود. متوكل او را به سامرا انتقال داد و بيش از 20 سال در آنجا اقامت داشت، و در سال 254 در سامراء در گذشت.
۱. الأعلام ج ۵، چاپ سوم، ص 140.
2. الفصول المهمه ص 264، چاپ نجف.
(۱۵۹۳)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (2)، كتاب البداية والنهاية (1)، مدينة سامراء المقدسة (2)، علي بن محمد (1)، الجود (2)، الكرم، الكرامة (1)
هنگامي كه متوكل او را به مجلس شراب دعوت كرد در پاسخ گفت:
مرا معاف بدار! تا كنون قطره اي از شراب به وجود من وارد نشده است و هرگز شراب با خون و گوشت من، مخلوط نگرديده است ". (1) 4. شمس الدين احمد بن محمد: معروف به " ابن خلكان " (متوفي 681 ه. ق) در كتاب " وفيات الأعيان " در اين باره ميگويد:

" ابوالحسن نوهء امام رضا معروف به " عسكري " يكي از پيشوايان اماميه ميباشد، سعايت كنندگان در مورد او فراوان به متوكل بدگوئي كردند تا آنكه او را از مدينه احضار نمود.
ولادت او، روز 13 رجب 213 و وفات او، در سال 254 اتفاق افتاد ". (2)
5. احمد بن حجر هيثمي: (متوفي 974) صاحب " الصواعق المحرقه " دربارهء آن بزرگوار مينويسد:
" بدانجهت او را عسكري گفتند كه حضرتش را از مدينه به سامراء، تبعيد كردند و در محلي سكونت دادند كه آنجا " عسكر " و افراد نظامي نگهداري ميشد.
وي از نظر علم و دانش و سخاوت، فرزند شايسته و وارث حقيقي پدر بود، متوكل او را در سال 243 از مدينه احضار كرد ". (سپس، داستان اعرابي را كه ده هزار درهم بدهكار بود نقل نموده است كه ما آن را در بخش جود و سخاوت آن بزرگوار آورديم). (3) 6. سبط ابن جوزي: صاحب " تذكرة خواص الامة " ميگويد:
" يحيي بن هرثمه " نقل ميكند:
چند روز پس از انتقال امام هادي (عليه السلام) به سامراء متوكل مريض شد. در حال مرض نذر كرد اگر از مرض شفا يافت پول فراوان تصدق نمايد.
پس از چند روزي شفا يافت. از فقها و علماي شهر سؤال كرد كه چقدر بايد صدقه بدهد؟
١. البداية والنهاية ج ١١، ص 15، وقايع سال 254.
2. وفيات الاعيان ج 2، ص 432 - 435.
3. الصواعق المحرقة ص 125، چاپ نجف.
(١٥٩٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)، مدينة سامراء المقدسة (2)، كتاب الصواعق المحرقة (2)، شهر رجب المرجب (1)، يحيي بن هرثمة (1)، أحمد بن محمد (1)، المرض (2)، الجود (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب البداية والنهاية (1)
و با چه مبلغي نذرش وفا ميشود؟ هيچ كدام از آنان جواب قاطعي نتوانستند بدهند و مبلغ آن را تعيين كنند. شخصي را به حضور علي بن محمد (عليه السلام) روانه ساخت و مسأله را مطرح نمود.
امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: هشتاد و سه در هم تصدق نمايد. متوكل از علت اين حكم پرسيد.
امام (عليه السلام) در جواب فرمودند: " قرآن مجيد تأييدات پروردگار را در جنگهاي اسلامي با صفت " كثير " (فراوان) توصيف مينمايد. جائي كه

ميفرمايد:
" لقد نصركم الله في مواطن كثيرة ويوم حنين " (1) خداوند شما را در جنگ حنين و در موارد فراواني كمك و ياري داده است " و معلوم است آنچه از جنگها وغزوات پيامبر اسلام اتفاق افتاده است بيشتر از 83 بار نبوده است چون آن بزرگوار 27 بار غزوه (جنگهايي كه خود آن حضرت، حضور داشتند) و 55 بار سريه (جنگهايي كه سپاه اعزام ميفرمودند) اعزام داشته است كه آخرين بار واقعه " حنين " بوده است.
فقها و خود متوكل از اين پاسخ سخت به تعجب و شگفتي افتادند. اموال قابل توجهي را به حضور امام فرستادند.
امام آنها را برگرداند و فرمود اين يك نذر واجب است، در هر موردي كه خواستيد خودتان تصدق نمائيد ".
7. شيخ سليمان بلخي قندوزي: صاحب " ينابيع المودة " (متوفي 1293) ميگويد:
" مسعودي نقل كرده است كه متوكل دستور داد، سه درنده را به حياط كاخ بياورند، سپس از امام هادي (عليه السلام) دعوت كرد تا به ملاقات وي بروند، وقتي وارد حياط گرديد درهاي قصر را بستند.
امام (عليه السلام) در حياط بود و كاخ نشينان تماشاگر بودند. با كمال تعجب مشاهده كردند كه درندگان دور امام را گرفتند و به او خضوع ميكنند، امام با دست و آستين خود، آنان را
1. تذكره خواص الأمة ص 202.
(١٥٩٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، الشيخ سلمان البلخي القندوزي (1)، معركة حنين (1)، كتاب ينابيع المودة (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)

مسح و نوازش ميكند.
آنگاه به طرف قصر آمد و ساعتي با متوكل نشست، سپس بازگشت. هنگام خروج، دوباره درندگان همين رفتار را با امام (عليه السلام) انجام دادند.
متوكل سخت تحت تأثير قرار گرفت و جائزه‌اي روانهء امام ساخت.
به متوكل گفتند: تماشا كرديد كه درندگان با پسر عموي شما چگونه رفتار كردند؟ اگر خواستيد، شما هم چنين عملياتي انجام دهيد؟ متوكل در پاسخ گفت آيا شما قتل مرا ميخواهيد؟ سپس دستور داد، اين جريان را در بين مردم فاش نسازند. او در پايان ميافزايد: امام هادي (عليه السلام) در ماه جمادي الاخر سال 254 هجري در سامراء درگذشت ". (1) 1. امامت و رهبري در سنين پائين امام هادي (عليه السلام) پس از شهادت پدر گراميش، در سن هشت سالگي بر مسند امامت قرار گرفت، و اين خود از روشن‌ترين كرامات و معجزات است، چرا كه حيازت چنين مقام و مسئوليت خطيري كه صرفا الهي است نه تنها از كودكان كه حتي از مردان عاقل و بالغ نيز ساخته نيست، و با توجه به اينكه علما و محدثين شيعه پس از شهادت و درگذشت هر يك از ائمه در مسائل گوناگون به امام بعدي، مراجعاتي داشتند، و حتي گاهي او را آزمايش ميكردند، و نيز بزرگان از علويان و اقوام امام كه در سن كمال ميبودند به خانه ي امام رفت و آمد و با او معاشرت داشتند، غير ممكن بود جز به خواست و تأييد خدا و جز در ارتباط با عصمت و علم و قدرت الهي، كودكي بتواند اين مقام و مسند را در دست بگيرد، و به همه ي سؤالات پاسخ صحيح دهد و در مشكلات مردم رهبري كامل نمايد و بديهي است كه حتي مردم عادي نيز كودك خردسال معمولي را از يك امام آگاه راهبر تميز و تشخيص ميدهند.
2. تكلم به زبان تركي " ابوهاشم جعفري " ميگويد هنگامي كه " بغا " سردار سپاه واثق، براي دستگيري اعراب،
1. ينابيع المودة ج 3، ص 14، چاپ بيروت.
(١٥٩٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، القتل (1)، كتاب ينابيع المودة (1)، مدينة بيروت (1)

مسح و نوازش ميكند.
آنگاه به طرف قصر آمد و ساعتي با متوكل نشست، سپس بازگشت. هنگام خروج، دوباره درندگان همين رفتار را با امام (عليه السلام) انجام دادند.
متوكل سخت تحت تأثير قرار گرفت و جائزه‌اي روانهء امام ساخت.
به متوكل گفتند: تماشا كرديد كه درندگان با پسر عموي شما چگونه رفتار كردند؟ اگر خواستيد، شما هم چنين عملياتي انجام دهيد؟ متوكل در پاسخ گفت آيا شما قتل مرا ميخواهيد؟ سپس دستور داد، اين جريان را در بين مردم فاش نسازند. او در پايان ميافزايد: امام هادي (عليه السلام) در ماه جمادي الاخر سال 254 هجري در سامراء درگذشت ". (1) 1. امامت و رهبري در سنين پائين امام هادي (عليه السلام) پس از شهادت پدر گراميش، در سن هشت سالگي بر مسند امامت قرار گرفت، و اين خود از روشن‌ترين كرامات و معجزات است، چرا كه حيازت چنين مقام و مسئوليت خطيري كه صرفا الهي است نه تنها از كودكان كه حتي از مردان عاقل و بالغ نيز ساخته نيست، و با توجه به اينكه علما و محدثين شيعه پس از شهادت و درگذشت هر يك از ائمه در مسائل گوناگون به امام بعدي، مراجعاتي داشتند، و حتي گاهي او را آزمايش ميكردند، و نيز بزرگان از علويان و اقوام امام كه در سن كمال ميبودند به خانه ي امام رفت و آمد و با او معاشرت داشتند، غير ممكن بود جز به خواست و تأييد خدا و جز در ارتباط با عصمت و علم و قدرت الهي، كودكي بتواند اين مقام و مسند را در دست بگيرد، و به همه ي سؤالات پاسخ صحيح دهد و در مشكلات مردم رهبري كامل نمايد و بديهي است كه حتي مردم عادي نيز كودك خردسال معمولي را از يك امام آگاه راهبر تميز و تشخيص ميدهند.
2. تكلم به زبان تركي " ابوهاشم جعفري " ميگويد هنگامي كه " بغا " سردار سپاه واثق، براي دستگيري اعراب،
1. ينابيع المودة ج 3، ص 14، چاپ بيروت.
(١٥٩٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، القتل (1)، كتاب ينابيع المودة (1)، مدينة بيروت (1)

از مدينه عبور ميكرد، در مدينه بودم.
امام هادي (عليه السلام) به ما فرمود: برويم تجهيزات اين ترك را ببينيم.
بيرون آمديم و توقف كرديم، سپاه آماده ي او از نزد ما گذشتند. و خود ترك رسيد.
امام با او چند كلمه به زبان تركي صبحت كردند. و او از اسب پياده شد و پاي مركوب امام را بوسيد.
ابوهاشم ميگويد ترك را قسم دادم كه با تو چه گفت. ترك پرسيد: اين مرد پيامبر است؟
گفتم: نه.
گفت: مرا به اسمي خواند كه در كوچكي در بلاد ترك به آن ناميده ميشدم و تا اين ساعت هيچكس از آن اطلاع نداشت. (1) 3. هيبت و عظمت امام (عليه السلام) " اشتر علوي " ميگويد:
با پدرم در خانه ي متوكل بوديم، من در آن هنگام طفل بودم، و جماعتي از آل ابي طالب و آل عباس و آل جعفر حضور داشتند، امام هادي (عليه السلام) وارد شد، همه ي آنان كه در خانه ي متوكل بودند به احترام او پياده شدند، آن حضرت داخل خانه شد، و برخي از حاضران به برخي گفتند:
چرا براي اين جوان پياده شويم، نه شريف‌تر از ماست و نه سنش بيشتر است، به خدا سوگند براي او پياده نخواهيم شد!
" ابوهاشم جعفري "- كه در آنجا حاضر بود - گفت:
به خدا سوگند وقتي او را ببينيد به احترام او با احساس خردي و كوچكي پياده خواهيد شد.
طولي نكشيد كه آن حضرت از منزل متوكل بيرون آمد، چون چشم حاضران به آن گرامي افتاد همگان پياده شدند.
1. طبرسي، اعلام الوري ص 359، محدث شيخ عباس قمي، سفينة البحار ج 2، ص 240.
(١٥٩٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، السفينة (1)
ابوهاشم گفت: مگر نگفتيد پياده نمي‌شويم؟!
گفتند: به خدا سوگند نتوانستيم خودداري كنيم به طوري كه بي اختيار پياده شديم. (1) گفتار و آراء دانشمندان اهل سنت دربارهء اين شخصيت بزرگ جهان اسلام كه مورد قبول همگاني است بيش از آنست كه بتوانيم بازگو نمائيم. طالبان تفصيل ميتوانند به كتابهاي: تاريخ بغداد ج 12، ص 56، كفاية

الطالب گنجي شافعي، الفصول المهمه ابن صباغ مالكي، تذكرة الخواص سبط ابن جوزي، نزهة الجليس سيد عباس مكي، الصواعق المحرقه ابن حجر هيثمي، فصل الخطاب محمد خواجه پارساي بخاري، و از كتابهاي خاصه به ملحقات احقاق الحق قاضي نورالله شوشتري ج 12، والحقايق في تاريخ الاسلام والفتن والأحداث شيخ حسن مصطفوي آراء اهل سنت در مورد امامان شيعه شادروان داود الهامي ... مراجعه كنند.

1. طبرسي، اعلام الوري ص 360.

(۱۵۹۸)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)، كتاب تاريخ بغداد للخطيب البغدادي (1)، كتاب فصل الخطاب لسليمان أخ محمد بن عبد الوهاب (1)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)

بخش سوم خوشه‌هايي از علم و رهنمودهاي آن بزرگوار

صفحه(۱۵۹۹)

بخش سوم / خوشه‌هايي از علم و رهنمودهاي آن بزرگوار ...

علوم خاندان رسالت، از منبع وحي و الهام، سرچشمه ميگيرد، مدرسه اي و كلاسي نيست، چون آنان در مركز وحي پرورش يافته اند، از همان دانشكده، فارغ التحصيل گشته اند. تجزيه و تحليل معلومات آنان، در خور توانائي ما نيست فقط از راه آثار و نمونه‌هائي كه به ما رسيده است با اقيانوسهاي ناپيدا كرانهء معلومات آنان آشنائي پيدا ميكنيم:

گاهي در مجلس دانشمندان از ده‌ها مسألة فقهي و علمي صحبت پيش ميآيد، همگان از پاسخ فرو ميمانند ولي امام با قاطعيت پاسخ ميدهد، گاهي در محيط عرب زبان با يك فرد ترك زبان با زبان اصيل خود، گفتگو ميكند و ديگر وقت با " علي بن مهزيار اهوازي " به زبان فارسي صحبت ميكند و ديگر وقت از مجهولات و رازهايي پرده برميدارد كه اين گونه خوارق عادات در شرائط علمي آن روز، با ضوابط عادي و قواعد معمولي، قابل تفسير و تأويل نيستند، جز آنكه دانشها و علوم آنان را آسماني و الهي دانسته باشيم. اينك نمونه‌هائي چند در اين بخش آورده ميشود:

1. گفتگو با زبان فارسي (1) علي بن مهزيار اهوازي ميگويد:

" تا شرفياب محضر نوراني امام هادي (عليه السلام) گرديدم او با من با زبان فارسي فصيح، شروع به گفتگو نمود، همانند آنكه او يكي از ما فارسي زبانان است و هدف امام آن بود كه از مطالب مورد گفتگو، ديگر حضار مجلس، آگاه نگردند ".

2. گفتار با يك پزشك مسيحي (2) " طبري " با اسناد خود از منشي مخصوص خليفه به نام " محمد " فرزند " اسماعيل " نقل

۱. بحار الأنوار ج ۵۰، ص ۱۳۰، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب ج ٤، ص ٤٠٨.

۲. بحار الأنوار ج ۵، ص 161.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، علي بن مهزيار (2)، النوم (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، كتاب بحار الأنوار (2)، ابن شهر آشوب (1)

بخش سوم / خوشه‌هايي از علم و رهنمودهاي آن بزرگوار ...
علوم خاندان رسالت، از منبع وحي و الهام، سرچشمه ميگيرد، مدرسه اي و كلاسي نيست، چون آنان در مركز وحي پرورش يافته اند، از همان دانشكده، فارغ التحصيل گشته اند. تجزيه و تحليل معلومات آنان، در خور توانائي ما نيست فقط از راه آثار و نمونه‌هائي كه به ما رسيده است با اقيانوسهاي ناپيدا كرانهء معلومات آنان آشنائي پيدا ميكنيم:
گاهي در مجلس دانشمندان از ده‌ها مسألة فقهي و علمي صحبت پيش ميآيد، همگان از پاسخ فرو ميمانند ولي امام با قاطعيت پاسخ ميدهد، گاهي در محيط عرب زبان با يك فرد ترك زبان با زبان اصيل خود، گفتگو ميكند و ديگر وقت با " علي بن مهزيار اهوازي " به زبان فارسي صحبت ميكند و ديگر وقت از مجهولات و رازهايي پرده برميدارد كه اين گونه خوارق عادات در شرائط علمي آن روز، با ضوابط عادي و قواعد معمولي، قابل تفسير و تأويل نيستند، جز آنكه دانشها و علوم آنان را آسماني و الهي دانسته باشيم. اينك نمونه‌هائي چند در اين بخش آورده ميشود:
1. گفتگو با زبان فارسي (1) علي بن مهزيار اهوازي ميگويد:
" تا شرفياب محضر نوراني امام هادي (عليه السلام) گرديدم او با من با زبان فارسي فصيح، شروع به گفتگو نمود، همانند آنكه او يكي از ما فارسي زبانان است و هدف امام آن بود كه از مطالب مورد گفتگو، ديگر حضار مجلس، آگاه نگردند ".
2. گفتار با يك پزشك مسيحي (2) " طبري " با اسناد خود از منشي مخصوص خليفه به نام " محمد " فرزند " اسماعيل " نقل
١. بحار الأنوار ج ٥٠، ص ١٣٠، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب ج ٤، ص ٤٠٨.
٢. بحار الأنوار ج ٥، ص 161.
(١٦٠١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، علي بن مهزيار (2)، النوم (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، كتاب بحار الأنوار (2)، ابن شهر آشوب (1)
ميكند كه گويد: " پدرم در دربار عباسي دبيري ميكرد، چنين تعريف نمود: روزي در سامراء از محلهء " باب الحصي " عبور ميكردم كه پزشك مخصوص خليفه آقاي " يزداد " را كه از شاگردان بختيشوع بود، ملاقات كردم. او از خانهء موسي فرزند بغا از فرماندهان لشكر متوكل، برميگشت با او همراه شديم در بين راه، تا ديوار منزل امام هادي (عليه السلام)

پديدار گشت: به من گفت، آيا اين ديوار را ميبيني؟ و صاحب آن خانه را ميشناسي؟ و آشنائي داري كه صاحب آن كي باشد؟
گفتم صاحب آن، آن جوان علوي حجازي است كه تازه وارد سامراء شده است.
- خوب چه كاره است؟
- اگر مخلوقي باشد كه از غيب خبر دهد، اوست.
- چه طور؟
او تعريف نمود: " من قصهء عجيبي برايت نقل ميكنم كه تاكنون چنان قصه اي نشنيده اي ولي خدا را ضامن ميگيرم كه آن را به كسي نگوئي. چون در آن صورت به گوش خليفه ميرسد و ميداني كه من پزشك او هستم و زندگي و معيشت من، از راه طبابت او تأمين ميگردد.
من متعهد گرديدم كه اين داستان را با كسي در ميان نگذازم و مطمئن ساختم كه تو يك فرد مسيحي هستي. اگر كسي از قول تو دربارهء اين خاندان، چيزي نقل نمايد چندان مورد تهمت واقع نمي‌شوي.
خليفه او را از مدينه به سامرا آورده است تا مردم به سوي او جلب نشوند، و در كنترل خود باشد تا مبادا خلافت و حكومت از چنگ خاندان عباسي بيرون رود.
سپس ادامه داد و گفت: من چندي پيش او را ديدم كه با چهرهء تيره، روي يك اسب سياه رنگ، نشسته و لباسهاي مشكي پوشيده و عمامهء مشكي رنگ، به سر بسته است، تا او را ديدم به عنوان احترام ايستادم ولي در دل خود ميگفتم (و قسم به حق مسيح كه با كسي در ميان ننهاده باشم) لباسهاي مشكي، اسب مشكي، مردي سياه چهره اندر سياه، منظره جالبي است.
(١٦٠٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (2)

تا به محل توقف من رسيد، نگاهي به من افكند و در من دقيق و كنجكاو، گرديد و فرمود دل تو، سياه تر از آن است كه چشمان تو سياه اندر سياه ميبيند.
من در پاسخ گفتم، دل تو روشن است و آينه وار، همه چيز را نشان ميدهد. خداوند آگاه تر است. پدرم ميگويد:
روزي كه اين پزشك مسيحي بيمار شد و به حال احتضار و مرگ افتاده بود، مرا خواست.
من به ديدار او شتافتم، به من گفت اكنون قلب سياه من سفيد گشته است. من اكنون بر يگانگي خدا و رسالت رسول خدا، و ولايت علي (عليه السلام) اعتراف دارم و شهادت ميدهم كه علي فرزند محمد (امام هادي (عليه السلام)) حجت خدا و ناموس بزرگ الهي است. او با همان بيماري به رحمت ايزدي پيوست و من بر جنازه او، نماز گزاردم.
3. داستان تشيع " عبد الرحمن اصفهاني " (1) اغلب سيره نويسان، در بيوگرافي امام هادي (عليه السلام) اين واقعه را ثبت كرده اند:
" در اصفهان، مردي زندگي ميكرد به نام عبد الرحمن كه به افتخار تشيع و پيروي اهل بيت (عليه السلام) معروف شده بود. هنگامي كه از علت تشيع او پرسيدند، گفت مشاهدهء حقيقتي، مرا به افتخار تشيع نائل ساخت. به دين شرح كه روزي با جمعي از مردم اصفهان، به عنوان شكايت و اظهار تظلم، به دربار خليفه (متوكل) رهسپار سامراء شده بوديم، اتفاقا در همان روزها در سامرا شايع شده بود، دستور قتل علي بن محمد، يكي از شخصيتهاي معروف شهر از طرف متوكل صادر گرديده است و فردا إجرا خواهد شد.
اين خبر، مرا به كنجكاوي و جستجو واداشت و با خود گفتم فردا درستي و نادرستي اين واقعه را تحقيق ميكنم. صبح بود كه انبوه مردم از دودمان علوي كه قائل به امامت و پيشوائي او هستند، در اطراف خيابان صف كشيده، و تماشاگر بودند. ديدم كه علي بن محمد (عليه السلام) بر مركب سوار شده و به سوي دربار متوكل رهسپار است. از مرد بغل دستي ام پرسيدم اين آقا كيست؟ و تا چشم من به جمال زيبا و قيافهء جذاب او افتاد، جرقهء محبت
1. القاب الرسول (ص) وعترته ص 78.
(١٦٠٣)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد

الهادي عليه السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، مدينة إصفهان (2)، علي بن محمد (1)، القتل (1)، النوم (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

او به قلبم افكنده شد و مجذوب شخصيت و سيماي او گشتم. از ته دل دعا كردم كه خداوند، شر متوكل را از او برگرداند و او را نجات دهد.
امام (عليه السلام) كه روي مركب قرار گرفته بود و بدون توجه به اطراف، به راه خود ادامه ميداد تا به جايگاه من رسيد نگاهي به من افكند و فرمود: " خداوند متعال دعاي شما را مستجاب گردانيد، و به شما طول عمر و مال فراوان، و اولاد متعدد عنايت فرمود ". يك احساس فوق العاده، به من دست داد كه به حال غشوه افتادم. او به دربار متوكل رفت، پس از لحظاتي چند، ديدم كه سالم بر ميگردد و اتفاق ناروائي رخ نداده است. من هم اكنون صاحب ده فرزند هستم و ثروت فراواني در اختيار دارم و سن من نيز به هفتاد و اندي رسيده است. اين همه، از بركت عنايت و توجه آن بزرگوار بوده است، پس چرا تشيع را نپذيرفته باشم؟
4. هلاكت شعبده‌باز زراره، حاجب متوكل نقل ميكند: (1) مردي شعبده‌باز از هند به دربار متوكل آمد و با حقه هاي گوناگون شعبده‌بازي ميكرد، در كار خود، ماهر و كم نظير بود، متوكل خود فرد بازيگري بود و از اين نوع كارها خيلي خوشش ميآمد، روزي خواست، امام هادي (عليه السلام) را خجل كند، به شعبده‌باز گفت: اگر بتواني او را خجل كني، هزار دينار به تو خواهم داد.
شعبده‌باز گفت: بگو، نانهاي نازك بپزند و در سفره بگذارند، مرا هم در كنار علي بن محمد بنشان. متوكل چنان كرد، و امام (عليه السلام) را به سر سفره، دعوت كرد، شعبده‌باز نيز در كنار امام نشست، متوكل يك عدد پشتي داشت كه به آن تكيه ميكرد و در روي آن صورت شيري، نقش بسته بود.
امام خواست يكي از نانها را بردارد، شعبده‌باز، كاري كرد كه نان به هوا بالا رود، امام دست به طرف نان ديگري برد، آن نيز به هوا رفت، حاضران از اين جريان خنديدند. امام (صلوات الله عليه) بر آشفت، و دست به نقش شير زد و فرمود: اي شير! اين شعبده‌باز
1. در حاشيهء بحار فرموده: آن در خرائج زرافه است.
(١٦٠٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، الصّلاة (1)، الإختيار، الخيار (1)

را بگير.
آن نقش در دم، شير شد و شعبده‌باز را بلعيد. و بعد به حالت اول برگشت، حاضران از اين جريان، هوش از سرشان رفت، امام (عليه السلام) که همچنان برآشفته بود برخاست و قصد رفتن کرد.
متوکل با اصرار گفت: ميخواهم بنشيني و آن مرد را برگرداني. امام فرمود: والله ديگر او را نخواهي ديد، دشمنان خدا را بر دوستان خدا مسلط ميکني؟!! آنگاه از مجلس متوکل بيرون رفت. (1) 5. زينب کذابه ثقهء جليل، ابو هاشم جعفري نقل ميکند: در زمان متوکل عباسي، زني پيدا شد که ميگفت: من زينب دختر فاطمه دختر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) هستم، متوکل گفت: تو زن جواني هستي هم اکنون از زمان رسول خدا سالها ميگذرد، اگر زينب بودي ميبايست هم اکنون پير و فرتوت و از کار افتاده باشي!!
او ميگفت: رسول خدا بر بدن من، دست کشيد و از خدا خواست در هر چهل سال، جواني را به من باز گرداند، تا به حال، خودم را به کسي نشان نداده بودم، الآن حاجت، وادارم کرده است که خود را نشان بدهم.
متوکل، بزرگان آل ابي طالب وبني عباس وقريش را خواند، آنان در جواب گفتند: اين زن دروغ ميگويد، زينب دختر فاطمه در فلان سال از دنيا رفته است، متوکل گفت: در جواب اينان چه ميگويي؟
آن زن گفت: اينها همه دروغ ميگويند. سرگذشت من از مردم مخفي بود، کسي از زندگاني و مرگ من آگاهي نداشته است، متوکل به حاضران گفت: آيا دليل ديگري بر عليه ادعاي اين زن داريد؟ گفتند: نه، متوکل گفت: از پدر بزرگم، عباس بيزارم اگر اين زن را بدون دليل قاطع، رد کنم.
۱. بحار الأنوار ج ۵۰، ص 146 به نقل از مختار خرائج.
(۱٦۰۵)
صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، کتاب بحار الأنوار (1)

را بگير.
آن نقش در دم، شير شد و شعبده‌باز را بلعيد. و بعد به حالت اول برگشت، حاضران از اين جريان، هوش از سرشان رفت، امام (عليه السلام) که همچنان برآشفته بود برخاست و قصد رفتن کرد.
متوکل با اصرار گفت: ميخواهم بنشيني و آن مرد را برگرداني. امام فرمود: والله ديگر او را نخواهي ديد، دشمنان خدا را بر دوستان خدا مسلط ميکني؟!! آنگاه از مجلس متوکل بيرون رفت. (1) 5. زينب کذابه ثقهٔ جليل، ابو هاشم جعفري نقل ميکند: در زمان متوکل عباسي، زني پيدا شد که ميگفت: من زينب دختر فاطمه دختر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) هستم، متوکل گفت: تو زن جواني هستي هم اکنون از زمان رسول خدا سالها ميگذرد، اگر زينب بودي ميبايست هم اکنون پير و فرتوت و از کار افتاده باشي!!
او ميگفت: رسول خدا بر بدن من، دست کشيد و از خدا خواست در هر چهل سال، جواني را به من باز گرداند، تا به حال، خودم را به کسي نشان نداده بودم، الآن حاجت، وادارم کرده است که خود را نشان بدهم.
متوکل، بزرگان آل ابي طالب وبني عباس وقريش را خواند، آنان در جواب گفتند: اين زن دروغ ميگويد، زينب دختر فاطمه در فلان سال از دنيا رفته است، متوکل گفت: در جواب اينان چه ميگويي؟
آن زن گفت: اينها همه دروغ ميگويند. سرگذشت من از مردم مخفي بود، کسي از زندگاني و مرگ من آگاهي نداشته است، متوکل به حاضران گفت: آيا دليل ديگري بر عليه ادعاي اين زن داريد؟ گفتند: نه، متوکل گفت: از پدر بزرگم، عباس بيزارم اگر اين زن را بدون دليل قاطع، رد کنم.
١. بحار الأنوار ج ٥٠، ص 146 به نقل از مختار خرائج.
(١٦٠٥)
صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، کتاب بحار الأنوار (1)

را بگير.
آن نقش در دم، شير شد و شعبده‌باز را بلعيد. و بعد به حالت اول برگشت، حاضران از اين جريان، هوش از سرشان رفت، امام (عليه السلام) كه همچنان برآشفته بود برخاست و قصد رفتن كرد.
متوكل با اصرار گفت: ميخواهم بنشيني و آن مرد را برگرداني. امام فرمود: والله ديگر او را نخواهي ديد، دشمنان خدا را بر دوستان خدا مسلط ميكني؟!! آنگاه از مجلس متوكل بيرون رفت. (1) 5. زينب كذابه ثقهء جليل، ابو هاشم جعفري نقل ميكند: در زمان متوكل عباسي، زني پيدا شد كه ميگفت: من زينب دختر فاطمه دختر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) هستم، متوكل گفت: تو زن جواني هستي هم اكنون از زمان رسول خدا سالها ميگذرد، اگر زينب بودي ميبايست هم اكنون پير و فرتوت و از كار افتاده باشي!!
او ميگفت: رسول خدا بر بدن من، دست كشيد و از خدا خواست در هر چهل سال، جواني را به من باز گرداند، تا به حال، خودم را به كسي نشان نداده بودم، الآن حاجت، وادارم كرده است كه خود را نشان بدهم.
متوكل، بزرگان آل ابي طالب وبني عباس وقريش را خواند، آنان در جواب گفتند: اين زن دروغ ميگويد، زينب دختر فاطمه در فلان سال از دنيا رفته است، متوكل گفت: در جواب اينان چه ميگويي؟
آن زن گفت: اينها همه دروغ ميگويند. سرگذشت من از مردم مخفي بود، كسي از زندگاني و مرگ من آگاهي نداشته است، متوكل به حاضران گفت: آيا دليل ديگري بر عليه ادعاي اين زن داريد؟ گفتند: نه، متوكل گفت: از پدر بزرگم، عباس بيزارم اگر اين زن را بدون دليل قاطع، رد كنم.
۱. بحار الأنوار ج ۵۰، ص 146 به نقل از مختار خرائج.
(۱٦۰۵)
صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

را بگير.
آن نقش در دم، شير شد و شعبده‌باز را بلعيد. و بعد به حالت اول برگشت، حاضران از اين جريان، هوش از سرشان رفت، امام (عليه السلام) كه همچنان برآشفته بود برخاست و قصد رفتن كرد.
متوكل با اصرار گفت: ميخواهم بنشيني و آن مرد را برگرداني. امام فرمود: والله ديگر او را نخواهي ديد، دشمنان خدا را بر دوستان خدا مسلط ميكني؟!! آنگاه از مجلس متوكل بيرون رفت. (1) 5. زينب كذابه ثقهء جليل، ابو هاشم جعفري نقل ميكند: در زمان متوكل عباسي، زني پيدا شد كه ميگفت: من زينب دختر فاطمه دختر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) هستم، متوكل گفت: تو زن جواني هستي هم اكنون از زمان رسول خدا سالها ميگذرد، اگر زينب بودي ميبايست هم اكنون پير و فرتوت و از كار افتاده باشي!!
او ميگفت: رسول خدا بر بدن من، دست كشيد و از خدا خواست در هر چهل سال، جواني را به من باز گرداند، تا به حال، خودم را به كسي نشان نداده بودم، الآن حاجت، وادارم كرده است كه خود را نشان بدهم.
متوكل، بزرگان آل ابي طالب وبني عباس وقريش را خواند، آنان در جواب گفتند: اين زن دروغ ميگويد، زينب دختر فاطمه در فلان سال از دنيا رفته است، متوكل گفت: در جواب اينان چه ميگويي؟
آن زن گفت: اينها همه دروغ ميگويند. سرگذشت من از مردم مخفي بود، كسي از زندگاني و مرگ من آگاهي نداشته است، متوكل به حاضران گفت: آيا دليل ديگري بر عليه ادعاي اين زن داريد؟ گفتند: نه، متوكل گفت: از پدر بزرگم، عباس بيزارم اگر اين زن را بدون دليل قاطع، رد كنم.
۱. بحار الأنوار ج ۵۰، ص 146 به نقل از مختار خرائج.
(۱٦٠٥)
صفحهمفاتيح البحث: بنو عباس (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

9 - جود و بخشش آن بزرگوار

گفتند: پس در اين صورت ابن الرضا (عليه السلام) را حاضر كن، شايد در نزد او دليلي غير از آنچه ما گفتيم باشد.
متوكل، مأموري در پي آن حضرت فرستاد، حضرت تشريف آورد. متوكل جريان را گفت، حضرت فرمود: اين زن دروغ ميگويد، زينب دختر زهرا (عليها السلام) در فلان سال و در فلان ماه و در فلان روز از دنيا رفته است، متوكل گفت: حاضران نيز مانند شما، فوت زينب را نقل كردند ولي من سوگند ياد كرده ام كه اين زن را جز با دليل قاطع، رد نكنم.
امام صلوات الله عليه فرمودند: مانعي ندارد، دليل ديگري هست كه او و ديگران را نيز قانع ميكند، گفت: آن كدام است؟ فرمودند: گوشت فرزندان فاطمه بر درندگان حرام است، او را پيش درندگان ببريد اگر فرزند فاطمه باشد، هرگز ضرري نخواهد ديد. (1) متوكل به زن گفت: چه ميگويي؟ گفت: او ميخواهد من از بين بروم، در اينجا از فرزندان حسن وحسين (صلي الله عليه وآله و سلم) فراوان هستند، محض امتحان يكي از آنها را به قفس درندگان، داخل كن تا صدق گفتهء او معلوم شود.
ابو هاشم گويد: والله! چهرهء حاضران متغير شد، بعضي از ناصبي‌ها گفتند: چرا ابن الرضا (عليه السلام) به ديگران حواله ميدهد چرا خودش به قفس درندگان داخل نمي‌شود؟
متوكل اين پيشنهاد را پذيرفت به انتظار آن كه امام (عليه السلام) بدون نقشهء متوكل از بين برود.
آنگاه رو كرد به امام كه: يا ابا الحسن! شما خود اين كار را بكنيد، امام فرمود: مانعي ندارد، متوكل گفت: پس اقدام بكنيد، نردباني آورده و در گودال شيران قرار دادند، شش رأس شير در آن جا قرار داشت، امام صلوات الله عليه به ميان آنها رفتند و در ميان آنها نشستند شيران خود را در پيش امام (عليه السلام) به زمين افكندند، بازوان را به زمين چسبانده و سر خود را به زمين گذاشتند، حضرت دست مبارك را به سر هر يك از آنها ميكشيد، و اشاره فرمودند كنار بروند، آنها هم كنار ميرفتند، تا همه كنار رفته و در مقابل امام ايستادند.

1. ظاهرا منظور فرزندان اصلي فاطمه و امامان عليهم السلامند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، التصديق (1)، الصّلاة (2)

وزير متوكل به او گفت: اين كار درستي نيست، بگوييد پيش از آن كه اين خبر ميان مردم پخش شود از گودال بيرون آيد، متوكل گفت: يا ابا الحسن! قصد سوئي به شما نداشتيم بلكه خواستيم درباره‌ء آنچه گفتيد، يقين داشته باشيم، خوش دارم بيرون بياييد، امام (عليه السلام) برخاست و به طرف نردبان آمد، شيران خود را به لباس هاي آن حضرت ميماليدند.
امام چون پاي در نخستين پله‌ء نردبان گذاشتند به شيران اشاره كرد برگردند، شيران برگشتند، امام از نردبان بالا آمدند، آنگاه فرمودند: هر كه ميگويد، فرزند فاطمه است در ميان آنها بنشيند.
متوكل به آن زن اشاره كرد: يا الله! تو هم برو! ميان شيرها بنشين! زن نعره كشيد: الله الله دروغ گفتم!! من دختر فلاني هستم، احتياج وادارم كرد كه چنين ادعايي بكنم، متوكل گفت او را ميان شيرها بيافكنند، مادر متوكل در اين كار شفاعت كرد، آن زن از مرگ نجات يافت. (1) 6. جريان مرد نصراني هبة الله بن أبي منصور از اهل موصل گويد: در ديار ربيعه، مردي بود نصراني بنام يوسف بن يعقوب كه با پدر من دوستي و آشنايي داشت، روزي به منزل ما آمد، پدرم گفت: علت آمدنت در اين هنگام چيست؟
گفت: مرا، متوكل عباسي خواسته است، نمي‌دانم چه كاري با من دارد؟ ولي خودم را در مقابل صد دينار از خدا خريده ام كه به علي بن محمد بن رضا (عليه السلام) تقديم خواهم كرد، پدرم گفت: در اين صورت به مرادت ميرسي. او پيش متوكل رفت و بعد از چند روز شاد و خرامان نزد ما بازگشت، پدرم از جريان او پرسيد؟
گفت: به شهر سامرآء رفتم، نخستين بار بود كه آن را ميديدم، در خانه اي مسكن كردم، گفتم: خوش دارم قبلا صد دينار را به محضر ابن الرضا (عليه السلام) برسانم و كسي از آمدن من
1. بحار ج 50، ص 149 از خرائج.
(١٦٠٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، يوسف بن يعقوب (1)، علي بن محمد (1)، اللبس (1)

مطلع نشود، آنگاه، پيش متوكل بروم، شنيده بودم كه متوكل آن حضرت را از بيرون آمدن از منزلش قدغن كرده است و او در منزل تحت نظر است.
گفتم: چه بكنم؟ يك نفر نصراني از خانهء ابن الرضا چگونه بپرسد، آيا امكان ندارد كه بدانند و سبب سنگيني پرونده من بشود؟! ساعتي در اين انديشه بودم، بعد به فكرم رسيد كه به مركب خويش سوار شده و آن را به حال خود رها كنم، هر كجا كه خواست برود تا شايد خانهء او را بي آن كه از كسي بپرسم، پيدا كنم.
دينارها را در كاغذي پيچيده، در آستينم گذاشتم، سوار مركب شده و در كوچه هاي شهر ميگشتم، مركب در كنار در خانه اي ايستاد هر چه كردم جلوتر نرفت، به غلام خود گفتم:
بپرس ببين اين خانه مال كيست؟ گفتند: خانهء ابن الرضاست، گفتم: الله اكبر! والله، اين دليلي قانع كننده بر حقانيت او است، در آن موقع، خادمي سياه پوست بيرون آ مد و گفت: تو يوسف بن يعقوب هستي؟ گفتم: آري.
گفت: پياده شو، او مرا در دهليز خانه نشانيد، خودش به درون رفت، پيش خود گفتم: اين دليلي ديگر، اين غلام از كجا دانست كه نام من يوسف است، كسي كه مرا در اين شهر نمي‌شناسد؟!!
در اين هنگام غلام بيرون آمد و گفت: صد دينار را كه در كاغذي پيچيده و در آستين گذاشته اي بده، من پول را داده و گفتم: اين دليل سوم، بعد برگشت و گفت: داخل شو، داخل شدم، ديدم حضرت در منزل تنهاست.
فرمود: اي يوسف! آيا وقت آن نرسيده است كه اسلام بياوري؟ گفتم: مولاي من! دليلي كه بر من آشكار شد در اين امر كفايت ميكند.
فرمود: هيهات! اسلام نخواهي آورد، اما فرزندت، فلاني به زودي اسلام ميآورد و او از شيعيان ماست. اي يوسف! بعضي گمان دارند كه ولايت ما به امثال شماها فايده نمي‌بخشد، به خدا دروغ ميگويند ولايت، به امثال شما نيز نافع است، برو، براي كاري كه دعوت شده اي، پيشامد خوبي خواهي ديد.
من به خانهء متوكل رفتم، هر چه خواستم گفتم و برگشتم، هبة الله گويد: بعد از مرگ او، پسرش را ديدم كه مسلمان و شيعهء خوبي شده بود، او به من خبر داد كه پدرش نصراني
(١٦٠٨)
صفحهمفاتيح البحث: يوسف بن يعقوب (1)، النوم (1)

از دنيا رفت و او بعد از وي اسلام آورده است و ميگفت: من بشارت مولايم (عليه السلام) هستم. (1) 7. امام (عليه السلام) و علم اسرار محدثي به نام حسين بن علي نقل ميكند: مردي محضر امام هادي (عليه السلام) آمد، به شدت ميلرزيد و ميترسيد، گفت: يابن رسول الله! پسر من از محبين شماست، امشب او را از فلان بلندي، به پايين خواهند انداخت و در آن جا دفنش خواهند كرد.

امام فرمود: چه ميخواهي؟ عرض كرد: آنچه پدر و مادر ميخواهند، يعني سلامت و نجات پسرم را، فرمود: بر او ضرري نخواهد رسيد، به منزلت برگرد، پسرت فردا پيش تو خواهد آمد، چون صبح شد، ديد پسرش صحيح و سالم آمد، پدر پرسيد: پسر عزيزم!

جريانت از چه قرار شد؟

گفت: پدر جان! وقتي كه قبرم را كندند و دستهايم را بستند تا از بلندي پرتابم كنند، ده نفر از افراد پاك و معطر آمدند و به من گفتند: چرا گريه ميكني؟ گفتم: ميخواهند مرا بكشند. گفتند: وقتي كه كشته شدي خودت را آماده كرده ملازم قبر رسول الله ميشوي؟ گفتم: آري، در اين بين آنها حاجب خليفه را كه مأمور كشتن من بود، گرفته و از قلهء كوه پايين انداختند، كسي نعرهء او را نشنيد و كسي آن مردان را نديد، آنها مرا پيش تو آوردند و منتظر خروج و رفتن من هستند، اين را گفت، پدرش را وداع كرد و رفت.

پدرش محضر امام هادي (عليه السلام) آمد و جريان را تعريف كرد، در آن موقع اراذل و اوباش، راه ميرفتند و ميگفتند: فلاني را از قلهء كوه به پايين انداختند، امام (عليه السلام) با شنيدن سخن آنان تبسم ميكرد و ميفرمود: آنچه را كه ما ميدانيم آنها نمي‌دانند، يعني فكر ميكنند كه آن جوان را افكنده اند، حال آن كه حاجب را انداخته و تكه پاره كرده اند، (2) ظاهرا ملازم شدن او در مدينه و ماندن كنار حضرت رسول (صلي الله عليه وآله) او براي آن بوده كه ديگر در سامراء نماند و كسي او را نشناسد.

1. بحار ج 50، ص 144.

2. مناقب ج 4، ص 416، بحار ج 50، ص 174 از مناقب.

(١٦٠٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، القبر (1)، النوم (1)

از دنيا رفت و او بعد از وي اسلام آورده است و ميگفت: من بشارت مولايم (عليه السلام) هستم. (1) 7. امام (عليه السلام) و علم اسرار محدثي به نام حسين بن علي نقل ميكند: مردي محضر امام هادي (عليه السلام) آمد، به شدت ميلرزيد و ميترسيد، گفت: يابن رسول الله! پسر من از محبين شماست، امشب او را از فلان بلندي، به پايين خواهند انداخت و در آن جا دفنش خواهند كرد.
امام فرمود: چه ميخواهي؟ عرض كرد: آنچه پدر و مادر ميخواهند، يعني سلامت و نجات پسرم را، فرمود: بر او ضرري نخواهد رسيد، به منزلت برگرد، پسرت فردا پيش تو خواهد آمد، چون صبح شد، ديد پسرش صحيح و سالم آمد، پدر پرسيد: پسر عزيزم!
جريانت از چه قرار شد؟
گفت: پدر جان! وقتي كه قبرم را كندند و دستهايم را بستند تا از بلندي پرتابم كنند، ده نفر از افراد پاك و معطر آمدند و به من گفتند: چرا گريه ميكني؟ گفتم: ميخواهند مرا بكشند. گفتند: وقتي كه كشته شدي خودت را آماده كرده ملازم قبر رسول الله ميشوي؟ گفتم: آري، در اين بين آنها حاجب خليفه را كه مأمور كشتن من بود، گرفته و از قلهء كوه پايين انداختند، كسي نعرهء او را نشنيد و كسي آن مردان را نديد، آنها مرا پيش تو آوردند و منتظر خروج و رفتن من هستند، اين را گفت، پدرش را وداع كرد و رفت.
پدرش محضر امام هادي (عليه السلام) آمد و جريان را تعريف كرد، در آن موقع اراذل و اوباش، راه ميرفتند و ميگفتند: فلاني را از قلهء كوه به پايين انداختند، امام (عليه السلام) با شنيدن سخن آنان تبسم ميكرد و ميفرمود: آنچه را كه ما ميدانيم آنها نمي‌دانند، يعني فكر ميكنند كه آن جوان را افكنده اند، حال آن كه حاجب را انداخته و تكه پاره كرده اند، (2) ظاهرا ملازم شدن او در مدينه و ماندن كنار حضرت رسول (صلي الله عليه وآله) او براي آن بوده كه ديگر در سامراء نماند و كسي او را نشناسد.
1. بحار ج 50، ص 144.
2. مناقب ج 4، ص 416، بحار ج 50، ص 174 از مناقب.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، القبر (1)، النوم (1)

منع زيارت امام حسين (عليه السلام) در دوران حكومت متوكل عباسي در سال 237 هجري به امام خبر رسيد كه اهل سواد كوفه به زيارت قبر ابي عبد الله ميآيند و اجتماع ميكنند. او، جمعي از سربازان را معين نمود تا قبر شريف را خراب و مردم را متفرق سازند باز آنان در موسم حج زيارت اجتماع كردند و از كشته شدن باكي نداشتند و هيچ كس را جرأت بر متفرق ساختن آنان نبود تا اينكه قومي از يهود را اجير كردند و آنان به اين كار شنيع اقدام كردند. (1) 8. دعوت امام به ديدن رژه سپاه نوشته‌اند، متوكل عباسي سپاه خود را كه نود هزار تن از اتراك بودند و در سامراء اقامت داده بود، امر كرد كه هر كدام توبره‌ء اسب خود را از گل سرخ پر كنند و در ميان بياباني وسيعي در موضعي، روي هم بريزند و آنان اين چنين كردند و آن همه به منزله‌ء كوهي بزرگ شد، اسم آن، تلي را " مخالي " (2) نهادند آنگاه متوكل بر روي آن تل بالا رفت و حضرت امام علي النقي را نيز به آنجا طلبيد و صريحا گفت شما را اينجا طلبيدم تا سپاهيان مرا مشاهده كنيد و از پيش دستور داده بود كه لشكريان با آرايشهاي نظامي و اسلحه‌ء تمام و كمال، حضور پيدا نمايند و غرض او آن بود كه شوكت و اقتدار خود را بنماياند تا مبادا آن حضرت يا يكي از اهل بيت او اراده‌ء خروج بر او داشته باشند. (3) 9. داروي يك بيمار (4) زيد نامي، يكي از نوادگان امام زين العابدين (عليه السلام) گويد:

" در سامرا به بستر بيماري افتاده بودم و سخت در تاب و تب و اضطراب به سر ميبردم كه در دل شب، طبيبي به بالين سرم آوردند. او نسخه اي براي من نوشت كه به دست آوردن آن در شب، امكان پذير نبود و بنا شد كه صبح آن را تهيه كنند، ولي درد همچنان به شدت

1. تتمة المنتهي ص 239 - 241.

2. مخالي جمع مخلاة يعني: توبره.

3. منتهي الأمال باب 12، فصل دوم.

4. كشف الغمة في معرفة الائمة ص 241، علي بن عيسي بن اربلي (متوفي 687).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، زيارة القبور (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، مدينة الكوفة (1)، القبر (1)، المنع (1)، الحج (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، علي بن عيسي (1)

منع زيارت امام حسين (عليه السلام) در دوران حكومت متوكل عباسي در سال 237 هجري به امام خبر رسيد كه اهل سواد كوفه به زيارت قبر ابي عبد الله ميآيند و اجتماع ميكنند. او، جمعي از سربازان را معين نمود تا قبر شريف را خراب و مردم را متفرق سازند باز آنان در موسم حج زيارت اجتماع كردند و از كشته شدن باكي نداشتند و هيچ كس را جرأت بر متفرق ساختن آنان نبود تا اينكه قومي از يهود را اجير كردند و آنان به اين كار شنيع اقدام كردند. (1) 8. دعوت امام به ديدن رژه سپاه نوشته‌اند، متوكل عباسي سپاه خود را كه نود هزار تن از اتراك بودند و در سامراء اقامت داده بود، امر كرد كه هر كدام توبره‌ء اسب خود را از گل سرخ پر كنند و در ميان بياباني وسيعي در موضعي، روي هم بريزند و آنان اين چنين كردند و آن همه به منزله‌ء كوهي بزرگ شد، اسم آن، تلي را " مخالي " (2) نهادند آنگاه متوكل بر روي آن تل بالا رفت و حضرت امام علي النقي را نيز به آنجا طلبيد و صريحا گفت شما را اينجا طلبيدم تا سپاهيان مرا مشاهده كنيد و از پيش دستور داده بود كه لشكريان با آرايشهاي نظامي و اسلحه‌ء تمام و كمال، حضور پيدا نمايند و غرض او آن بود كه شوكت و اقتدار خود را بنماياند تا مبادا آن حضرت يا يكي از اهل بيت او اراده‌ء خروج بر او داشته باشند. (3) 9. داروي يك بيمار (4) زيد نامي، يكي از نوادگان امام زين العابدين (عليه السلام) گويد:

" در سامرا به بستر بيماري افتاده بودم و سخت در تاب و تب و اضطراب به سر ميبردم كه در دل شب، طبيبي به بالين سرم آوردند. او نسخه اي براي من نوشت كه به دست آوردن آن در شب، امكان پذير نبود و بنا شد كه صبح آن را تهيه كنند، ولي درد همچنان به شدت

1. تتمة المنتهي ص 239 - 241.

2. مخالي جمع مخلاة يعني: توبره.

3. منتهي الأمال باب 12، فصل دوم.

4. كشف الغمة في معرفة الائمة ص 241، علي بن عيسي بن اربلي (متوفي 687).

مرا ميكوبيد، دكتر از بالينم رفت. در همان لحظه ديدم، خدمتكار امام هادي (عليه السلام) وارد شد و با خود كيسه اي همراه دارد، تا كيسه را باز كرد ديدم همان دوائي است كه دكتر به من سفارش داده است كه امام آن را فرستاده اند. خدمتگزار گفت: ابوالحسن به شما سلام ميرساند و ميفرمايد: اين دارو را به اين ترتيب ميل كنيد، شفا خواهيد يافت، من طبق دستور امام (عليه السلام) رفتار كردم و شفا يافتم.
راوي حديث گويد: زيد اظهار كرد، حالا غلو كنندگان، دربارهء اهل بيت (عليه السلام) اين واقعه را چگونه تلقي خواهند نمود، نمي‌دانم؟
10. حاملان اسم اعظم علي، فرزند محمد نوفلي ميگويد: از امام هادي (عليه السلام) شنيدم كه ميگفت:
" اسم اعظم الهي، داراي هفتاد و سه حرف است كه " آصف برخيا " تنها صاحب يك حرف از آن 73 بود كه توانست زمين را بر خود، رام كند و تخت بلقيس را در يك لحظه، چشم به هم زدن، در نزد سليمان حاضر سازد ولي نزد ما خاندان رسالت، هفتاد و دو تاي آن موجود است ". (1) 11. نام او را محمد انتخاب كن!
ايوب پسر نوح ميگويد به امام هادي (عليه السلام) نوشتم: " من در انتظار مولودي هستم، از شما درخواست ميكنم كه دعا بفرمائيد خداوند متعال، پسري به من عطا كند. امام (عليه السلام) در پاسخ مرقوم داشتند: هنگامي كه نوزاد به دنيا آمد نام او را " محمد " انتخاب كن. خداوند متعال به من پسري عنايت فرمود كه نامش را مطابق فرمودهء امام، " محمد " گذاشتم ". (2) 12. بهتر از پسر يحيي پسر زكريا گويد: " من هم در انتظار نوزادي بودم كه به آن بزرگوار نوشتم، دعا فرمائيد كه آن نوزاد پسر باشد. امام در پاسخ مرقوم داشتند، بسا دختران، بهتر از پسران هستند،
1. علي بن عيسي اربلي، كشف الغمه ص 246.
2. علي بن عيسي اربلي، كشف الغمة ص 24.
(١٦١١)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (3)، النوم (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)، علي بن عيسي (2)

مرا ميكوبيد، دكتر از بالينم رفت. در همان لحظه ديدم، خدمتكار امام هادي (عليه السلام) وارد شد و با خود كيسه اي همراه دارد، تا كيسه را باز كرد ديدم همان دوائي است كه دكتر به من سفارش داده است كه امام آن را فرستاده اند. خدمتگزار گفت: ابوالحسن به شما سلام ميرساند و ميفرمايد: اين دارو را به اين ترتيب ميل كنيد، شفا خواهيد يافت، من طبق دستور امام (عليه السلام) رفتار كردم و شفا يافتم.

راوي حديث گويد: زيد اظهار كرد، حالا غلو كنندگان، دربارهء اهل بيت (عليه السلام) اين واقعه را چگونه تلقي خواهند نمود، نمي‌دانم؟

10. حاملان اسم اعظم علي، فرزند محمد نوفلي ميگويد: از امام هادي (عليه السلام) شنيدم كه ميگفت:

" اسم اعظم الهي، داراي هفتاد و سه حرف است كه " آصف برخيا " تنها صاحب يك حرف از آن 73 بود كه توانست زمين را بر خود، رام كند و تخت بلقيس را در يك لحظه، چشم به هم زدن، در نزد سليمان حاضر سازد ولي نزد ما خاندان رسالت، هفتاد و دو تاي آن موجود است ". (1) 11. نام او را محمد انتخاب كن!

ايوب پسر نوح ميگويد به امام هادي (عليه السلام) نوشتم: " من در انتظار مولودي هستم، از شما درخواست ميكنم كه دعا بفرمائيد خداوند متعال، پسري به من عطا كند. امام (عليه السلام) در پاسخ مرقوم داشتند: هنگامي كه نوزاد به دنيا آمد نام او را " محمد " انتخاب كن. خداوند متعال به من پسري عنايت فرمود كه نامش را مطابق فرمودهء امام، " محمد " گذاشتم ". (2) 12. بهتر از پسر يحيي پسر زكريا گويد: " من هم در انتظار نوزادي بودم كه به آن بزرگوار نوشتم، دعا فرمائيد كه آن نوزاد پسر باشد. امام در پاسخ مرقوم داشتند، بسا دختران، بهتر از پسران هستند،

1. علي بن عيسي اربلي، كشف الغمه ص 246.

2. علي بن عيسي اربلي، كشف الغمة ص 24.

(١٦١١)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (3)، النوم (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)، علي بن عيسي (2)

پس خداوند متعال مرا دختر عنايت فرمود ". (1) 13. ايجاد اطمينان در قلوب پيروان محلي كه امام هادي (عليه السلام) اقامت گزيده بودند، دهكده مانندي بود كه برخي از صاحبان حرفه‌ها و صنايع نيز در آنجا اقامت داشتند. يكي از آنان يونس نامي بود كه كار او زرگري و نقاشي بود و

بيشتر به سراغ امام (عليه السلام) ميآمد و به خدمتگزاري امام (عليه السلام) ميپرداخت.
روزي با كمال اضطراب و ناراحتي وارد محضر امام گرديد و عرض نمود: سرورم! فرزندان و عائله ام را به شما ميسپارم، من قصد كوچ و فرار دارم. امام فرمودند: چرا؟ او در پاسخ گفت: يكي از فرماندهان سپاه متوكل به نام موسي فرزند بغا نگين پر ارزشي را به من داده بود كه آن را اصلاح و تعمير نمايم، در اثناي ساخت من، دو نيمه شد. اكنون نميدانم چه كار كنم؟ وعدهء پرداخت، فردا است. نميدانم مرا ميكشند يا به هزار تازيانه، بسنده ميكنند؟ امام (عليه السلام) فرمودند: برو و با آسودگي خاطر استراحت كن. فردا هيچ واقعه اي رخ نميدهد و جز خير و خوبي به سراغت نميآيد. عرض كردم، من در جواب او چه بگويم؟
امام (عليه السلام) تبسم كرد و فرمود: " برو آنچه ميگويم بشنو. چون جز خير و خوبي، اتفاقي نميافتد. " او از حضور امام رفت. فردا با خنده و خوشحالي به محضر امام (عليه السلام) برگشت. به اطلاع رساند كه قاصد فرمانده متوكل آمد و سراغ نگين را گرفت و گفت اگر امكان داشته باشد، آن را دو نصف نمائيد، چون كنيزان دربارهء آن به اختلاف پرداخته اند.
امام (عليه السلام) فرمود به او چه جواب گفتي؟
عرض كردم: به او گفتم به من مهلت بدهيد تا در اين باره، فكري كه كار شدني است يا نه!
امام فرمود: خوب گفته اي. امام (عليه السلام) شكر خدا را به جا آورد كه فرد مؤمني، از شر ستمگري نجات پيدا كرده است ". (2) 14. جود و بخشش آن بزرگوار چند نفر از دوستان و علاقه مندان امام وارد محضرش گرديدند به اسامي: عثمان بن سعيد،
1. علي بن عيسي اربلي، كشف الغمة ص 246.
2. بحار الانوار ج 50، ص 126 چاپ جديد.
(١٦١٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، عثمان بن سعيد (1)، الجود (1)، النوم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، علي بن عيسي (1)

احمد بن اسحق اشعري، علي بن جعفر همداني. يكي از آنان وضع پريشان و گرفتاري زندگي خود را با امام در ميان نهاد، و از فشار بدهكاري خود، شكايت آغاز نمود. (1) امام به نماينده و وكيل خود به نام عمرو دستور داد: " سي هزار دينار به عثمان و سي هزار دينار به علي بن جعفر و سي هزار دينار به خود وكيل و نماينده‌اش عنايت شود ".
ابن شهرآشوب نويسندهء كتاب شريف مناقب پس از نقل اين جريان ميافزايد، اين ترتيب عنايت امام، يك نوع معجزه است، چون تنها ملوك و پادشاهان ميتوانند چنين بخشش و عطايي را داشته باشند ". (2) 15. بخشش و احياي حقوق شيعه يكي از دانشمندان اهل سنت به نام كمال الدين فرزند طلحه در كتاب خود (3) اين داستان را آورده است. (4) " روزي ابوالحسن (عليه السلام) به حومهء شهر سامرا سفر كرده بود در آنجا بود كه يكي از اهالي آن محل كه از دوستداران اهل بيت (عليه السلام) بود احتياج شخصي خود را به امام (عليه السلام) عرضه كرد و اظهار داشت كه قرض سنگيني (10 هزار دينار) او را دربرگرفته است كه به آساني قدرت تحمل آن را ندارد، و كسي را جز آن بزرگوار، سراغ ندارد كه به او عرض حاجتي نمايد ...
امام (عليه السلام) فرمود: هرگز ناراحت و دلتنگ مباش و به ترتيبي كه من ميگويم رفتار نما! و كوتاهي مكن: امام با خط خودش، ورقه اي نوشت و دستور داد اين دستخط را بگير، هنگامي كه به سامراء آمدي آن را از من مطالبه كن. هر چند كه در حضور مردم باشد مبادا در اين باره كوتاهي و قصور ورزي!
روزي كه امام در سامراء با عده اي از بزرگان و اطرافيان خليفه، اجتماعي داشت، آن مرد عرب، وارد مجلس شد و دستخط امام را نشان داد و با اصرار تمام، مطالبهء وجه نمود.

١. بحار الأنوار ج ٥٠، ص 126 چاپ جديد.
2. حلية الابرار ج 2، ص 459.
3. " مطالب السؤال " تأليف كمال الدين بن طلحة (مطبوع).
4. حلية الاولياء ج 2، ص 460، الصواعق المحرقة ص 123.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، مدينة سامراء المقدسة (2)، ابن شهرآشوب (1)، علي بن جعفر (2)، النوم (2)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

امام با زبان نرم و ملايم و با عذرخواهي، تأخير آن را از مرد عرب درخواست ميكرد كه در وقت مناسب پرداخت كند ولي او مهلت نمي‌داد ... هنگامي كه اين جريان به گوش متوكل رسيد سفارش نمود كه 30 هزار دينار، به محضر امام ببرند، هنگامي كه پولها به دست امام (عليه السلام) رسيد، دست به آنها نزد تا اينكه آن مرد عرب وارد شد. امام (عليه السلام) فرمود:
" همهء اين پولها مال توست، ميتواني با آن، نيازهاي خانوادگي خود را بر طرف نمائي ".
مرد عرب اظهار نمود، با كمتر از ثلث اين پول نيز احتياجات من بر طرف ميشود و خداوند آگاه تر است كه رسالت و امامت را در كدام خانواده قرار دهد؟ (1) اين نوع تعليم امام (عليه السلام) شايد از آن نظر بوده باشد كه آن بزرگوار خواسته باشند آثار تلقينات و تبليغات دستگاه خليفه را خنثي نمايد، چون سخن چينان و جاسوسان، شايع كرده بودند كه امام (عليه السلام) با امكانات مالي فراواني كه دارد، ميخواهد به تجهيز سلاح، و بسيج نيرو، بپردازد و با دستگاه خلافت به نبرد و پيكار بر خيزد ".
16. جود و بخشش و تقويت اراده ابو هاشم يكي از دوستداران اهل بيت (عليه السلام) ميگويد: " آن چنان سختي معيشت به من رو آورد كه چاره اي جز اظهار آن، در پيشگاه امام هادي (عليه السلام) پيدا نكردم. به حضورش شرفياب شدم تا نشستم، فرمودند: ابا هاشم! شكر كدام يك از نعمتهائي كه خداوند به تو عطا كرده است، ميتواني بجا آوري؟ من گلوگير شدم، نتوانستم پاسخ بگويم. امام شروع به شمردن نعمتهاي خداوند نمود و فرمود: آيا از اين كه خداوند توفيق ايمان به تو عنايت كرده است و به سبب آن بدن تو را مصون از آتش دوزخ نموده است؟ يا از اين كه به تو عافيت و سلامت داده و قدرت اطاعت و بندگي را به تو داده است؟ و از اين كه قناعت و خودنگهداري، عنايت فرموده و تو را از ذلت و حقارت مصون داشته است؟ آيا در برابر اين نعمتها شكرگذار نيستي؟ مبادا شكايت سردهي، اكنون من سفارش كردم، 100 دينار به شما بدهند، آن را بگير و به كار ببند و شكر خدا كن ". (2)
1. حلية الاولياء ج 2، ص 260.
2. بحار الانوار ج 50، ص 129، چاپ جديد.
(١٦١٤)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، الجود (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)
از وجود مبارك امام هادي (عليه السلام) آثار و احاديث فراواني در زمينه هاي تربيتي و علمي رسيده است كه اين مختصر را، گنجايش تمام احاديث

منقوله نيست قسمتي از آنها را گلچيني و در اختيار خوانندهء گرامي قرار ميدهيم.
17. اطاعت پروردگار " هر آنكس كه طاعت و فرمانبرداري پروردگار را پيش گيرد، هرگز از غضب و خشم مخلوق، هراسي به دل خود راه نمي‌دهد ". (1) توضيح كوتاه: ترس و نگراني از مردم به علت تخلف از راه راست و پيمودن راه خطا است كه افزون بر ارتكاب معصيت، پيگردهاي قانوني و مقررات عقوبتي را نيز به دنبال دارد.
فردي كه به طاعت خدا پرداخته است علاوه بر داشتن روح قوي و سالم، چون راه راست و درستي را پيموده است، تشويش خاطر و اضطراب ندارد و خشم و غضب مردم هم در برابر خشم الهي، چندان اهميت ندارد عمده آنست كه خدا از انسان راضي و خشنود باشد و بس.
18. مذمت روزگار " حسن بن مسعود گويد: عازم محضر امام هادي (عليه السلام) بودم در بين راه به زمين خوردم و جراحتي به انگشت من رسيد و از طرفي، با يك اسب سوار برخورد كردم كه شانه ام سخت آسيب ديد. خون آلود، وارد منزل امام (عليه السلام) شدم. با قسمتي از لباسهايم، جراحتم را پانسمان نمودند تا اينكه خون، بند آمد. گفتم: امروز عجب روز شومي بود، خداوند از شر آن مرا نگهدارد! امام فرمودند: شما كه هميشه با ما هستيد آيا صحيح است كه منطق شما اين گونه بوده باشد؟ گناه خود را به عهده ي ديگري ميافكني كه هيچ گونه تقصيري ندارد. مگر روزگار چه گناه و تقصيري دارد كه آن را مورد شماتت قرار داده اي؟
من يك باره به اشتباه و خطاي خود واقف گشتم، عرض كردم: استغفار ميكنم و تصميم ميگيرم كه ديگر از اين خطاها مرتكب نشوم. امام (عليه السلام) به سخن خود ادامه دادند و
۱. تحف العقول حراني ص 361.

فرمودند: وقتي شما، نتيجهء اعمال و افعال خود را ميبينيد پس روزگار چه گناهي دارد كه مورد مذمت و سرزنش قرار گيرد. اعمال و كردار شما، موجب عقاب و ثواب است و شما يقين داشته باشيد كه تنها جزا دهنده در دنيا و آخرت، خداي يكتا است و هرگز ايام و روزها در خلقت و ايجاد افعال پروردگار عالم، كوچك ترين دخالتي ندارد. من كلام ارزنده امام را پذيرفتم، و هنوز هم به كار ميبندم ". (1) شرح كوتاه: نحوست و بدشومي در روزها و ايام وجود ندارد، اصولا در اسلام نحوست 13 با ديگر ارقام و ايام وجود ندارد، اين مردم هستند چنين پندارهايي را دامن ميزنند. آنچه بيش از هر چيز مؤثر ميباشد اعمال و رفتارهاي فرد است كه نوعا كمتر مورد توجه

قرار ميگيرد.
19. بازار جهان " دنيا، مانند بازاري است كه مردم در آن مشغول داد و ستد هستند، جمعي در آن سود سرشاري ميبرند وعده اي هم در اثر كوتاهي و تقصير خود، ضرر و خسارت ميبينند ". (2) شرح كوتاه: مقصود از سودبري و زيان در اعمال و افعال اخروي است يعني آن چنان كه جمعي در اين تجارت دنيوي سود ميبرند و جمعي زيان ميبينند در امور اخروي به همان سبك برخي سود ميبرند و برخي زيان ميبينند خوشا به حال كساني كه بتوانند از اين تجارت، نفع برده باشند و راه و وسيلهء آن، برخورداري از هدايت پيشوايان معصوم (عليه السلام) ميباشد.
20. شكر گزاري " شكر گزار واقعي به نفس سپاس و شكر، خوشوقت تر از وجود آن نعمتي است كه در برابر آن، شكر ميكند و موجب و باعث شكرگزاري گرديده است، چون نعمتها زوال ناپذير و فناشدني هستند و اين خاصيت كالاي دنيوي است، ولي آنچه پايدار و زوال ناپذير است
١. ابن شعبه حراني، تحف العقول حراني ص ٣٦١.
٢. الدنيا سوق ربح فيها قوم، وخسر فيها آخرون. (تحف العقول / ص 362).
(١٦١٦)
صفحهمفاتيح البحث: الضرر (1)
همان شكر و سپاس و شناخت عطاكنندهء نعمت ميباشد ". (1) شرح كوتاه: گاهي در امور دنيوي، جوائز و بازده كارها مد نظر ميباشد نوعا كارهائي كه درآمد كافي و بازده مناسبي نداشته باشد مورد توجه واقع نمي‌گردد در امور عبادي و أخروي هم كارها بر عكس ميباشد گاهي نفس عمل خود ره گشا است همين ارتباط سپاس و تشكر از نعمتها موجب خشنودي و رضاي الهي است و عامل ارتباط مخلوق با خالق مهربان خويش.
شكر نعمت، نعمتت افزون كند * كفر نعمت، از كفت بيرون كند 21. تجليل از مقام علم و دانش " فرزند برومند امام هادي (عليه السلام) از پدر عاليقدرش، نقل ميكند كه روزي در محضرش از مرد دانشمندي تعريف كردند كه با فضل و دانش خود يكي از مخالفين را سر جاي خود نشانده و او را سرافكنده و خجل ساخته است. امام در صدر مجلس با بعضي از بزرگان علوي و شخصيتهاي برجسته بني هاشم نشسته بودند كه خبر ورود او را دادند. امام (عليه السلام) او را به كنار خود دعوت كرد و در پهلوي خويش، روي تخت نشاند، اين امر بر سادات و مشايخ علوي سخت گران آمد به حدي كه نتوانستند خود را نگه دارند، و لب به اعتراض گشودند و علنا بالا قرار گرفتن او را مورد انتقاد قرار دادند. امام در پاسخ اعتراض آنان فرمود: آيا شما به داوري قرآن حاضريد كه ميان ما قضاوت نمايد؟
آيا قرآن نمي‌فرمايد: هنگامي كه وارد مجلس ميشويد براي همديگر، جا باز

نمائيد تا خداوند گشايشي به نفع شما انجام دهد؟ در پايان ميفرمايد: خداوند درجات افراد با ايمان را بالا ميبرد و آنان كه بهره اي از علم و دانش دارند داراي درجاتي بالاتر خواهند بود. خداوند متعال در اين آيه افراد با ايمان را بر ديگران، و دانشمندان را بر ديگران، ترجيح و برتري داده است. آن احتجاجاتي كه او با مخالفين انجام داده است، شرف و فضيلتش از هر نسب و تبار برتر است ". (2)

١. ابن شعبه حراني، تحف العقول ص ٣٦٣.

2. حلية الاولياء ج 4، ص 454.

(١٦١٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، بنو هاشم (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)

22. زيارت جامعه يكي از سخنان و آثار بجا مانده از امام هادي (عليه السلام) متن مفصلي است به نام " زيارت جامعه " ميباشد كه تاكنون شرح و ترجمه‌هاي متعددي از آن به عمل آمده است ما قبل از ورود به نقل آن پيش درآمدي در خصوص خود زيارت داريم كه مورد عنايت خواهد بود.

زيارت، حضور جسمي و روحي زائر، در پيشگاه مقام يا شخصيت مورد زيارت، ميباشد و اين عمل مستحبي، يكي از شيوه هاي معمول فرهنگ شيعه ميباشد و امروز خود، يكي از سنن و سيره‌هاي معمول مجامع شيعيان درآمده است و همانند " روضه و روضه خواني " بلكه بالاتر از سطح آن، يكي از ابزار تبليغي و فرهنگي شيعه گرديده است هر سال هزاران نفر زائر مشتاق، به سوي مدينه، نجف، كربلا، مشهد، قم و عتبات عاليات عراق رهسپار ميگردند و روح جوياگر خود را با پيشوايان مورد زيارت، پيوند ميدهند و در تقويت و تحكيم مباني اعتقادي و مكتبي خود ره ميسپرند و در وادي عشق گام ميزنند.

زيارت در صورتي كه به وجه صحيح، انجام پذيرد [بر خلاف پندار جمعي از غفلت‌زدگان از گروه وهابيت كه تفسير سوئي از زيارت و زيارتنامه دارند] يكي از شيوه هاي تقويت و إشراب روح ايمان و تقوي، به فرد زيارتگر ميباشد چون زائر از طريق اولياء و ائمه اطهار (عليه السلام) كه ره پيمانان راه معرفت و سالكان راه توحيد ميباشند خود را به خداي متعال نزديك ميسازد و ميكوشد خود را به صورت آن بزرگواراني بار آورد كه به زيارت او شتافته است.

در واقع امر زيارت نوعي تجديد عهد و پيمان، تقويت ايمان و ايجاد ارتباط جديد با اولياء، پيشوايان دين و راهنمايان مسير توحيد و يكتاپرستي ميباشد، زائر همانند فرد عاشق و دلباخته، ميكوشد خود را با خواسته‌ها و آرمانهاي مقام مورد عشق، منطبق سازد و خود را با آن حليه‌ها و آرايشهاي مورد نظر محبوب، آراسته گرداند تا مورد توجه آن مقام محبوب و آن بزرگوار

مورد زيارت، قرار گيرد آن بزرگواري كه وجود مقدس، و شخصيت متعالي او، پاكي است و طهارت، عصمت، قداست، ايمان، و معنويت و مظهر
(١٦١٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، دولة العراق (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، الشهادة (1)، النوم (1)
اعلاي ديانت و نمودار كامل اعتقاد به پروردگار عالم است.
شما ميتوانيد اين حالت آمادگي و خودسازي را در كساني كه آمادهء زيارت خانهء خدا يا زيارت نبي مصطفي (صلي الله عليه وآله) يا زائران حرم مطهر حضرت ابي عبد الله الحسين (عليه السلام) يا ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام) هستند ملاحظه نمائيد، آنگاه كه خود را آمادهء سفر زيارت و در مسير كسب رضايت و خشنودي مقام مورد زيارت قرار ميدهند. اينك با اين پيش درآمد به سراغ زيارت جامعه ميرويم كه امام هادي (عليه السلام) ايراد فرموده اند:
امام شناسي در گفتار امام هادي (عليه السلام) هر يك از ائمه ي دوازده گانه ي ما، كه همواره درودهاي خداوند بر انوار مقدس ايشان باد، نه تنها راهبر امت و بيانگر احكام اسلام و قرآن بودند بلكه نور الهي در زمين، و حجت كاملهء حق بر همهء جهانيان، و محور كاينات هستي، و واسطهء فيض، ميان آفريدگار و آفريدگان، و آئينهء نوراني كمالات ماورايي، و برترين قلهء فضايل انساني، و مجموعهء همهء خيرها و نيكي‌ها، و تجليگاه علم و قدرت خداي لايزال، و نمونهء كامل انسان و اصل به خدا و معصوم و عاري از سهو و نسيان و خطا، و در ارتباط با ملكوت گيتي و جهان غيب و فرشتگان، و آگاه به ماكان ومايكون دنيا و آخرت، و گنجينهء اسرار الهي و وارث همه ي كمالات انبيا بودند، آري، وجود مبارك محمد و آل محمد (صلي الله عليه وآله) مركز و پرگار عالم هستي، و سيطرهء ولايت ارجمندشان، فوق ولايت انبياء و مرسلان، وچنان است كه براي غير ايشان، قابل درك و تصور نيست.
آنچه در منزلت و مقام واقعي امامان معصوم (عليه السلام) برشمرديم و بيش از آن، بنابر نص كتاب الهي و روايات معتبر از پيامبر و ائمه عليه وعليهم الصلاة والسلام، قابل اثبات است و در كتب مختلف بزرگان شيعه بررسي و بيان شده است و اين مختصر را مجال تطويل و ايراد دليل نيست.
مولاي مكرم ما، دهمين خورشيد آسمان امامت، امام ابوالحسن هادي (عليه السلام) بر ما شيعيان منت نهاده است كه در گفتار شگرف وژرف خويش، در زيارتي به نام " زيارت جامعه " سخن را در مرغزاري از معارف جانپرور الهي به جولان درآورده و از درياي دانش خود
(١٦١٩)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الكسب (1)، النوم (1)، النسيان (1)، السهو (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

باراني از در و گهر بر تارك دوستان راستين سلسله ي عزيز امامت، نثار نموده، و در خور عقول ما و نه سزاوار حقيقت امام، گوشه‌هايي از طرائف بوستان خدا را حكايت فرموده است. امام عزيز حضرت هادي (عليه السلام) به خواهش يكي از دوستان و شيعيان، براي زيارت امامان معصوم (صلي الله عليه وآله و سلم) كلماتي را تعليم فرموده اند كه در يغمان ميآيد، در اين كتاب كوچك كه از زندگي آن امام بزرگوار سخن ميگويد خوانندگان را از ذكر آن، كه در واقع آموزش گزاره‌اي و فهرستي از امام شناسي است، محروم بداريم.

برخي از بزرگان علماء اين زيارت را بهترين، زيارات جامعه دانسته اند، و بزرگمرداني چون " مرحوم شيخ صدوق " (متوفاي 381 هجري) آن را در كتاب " من لا يحضره الفقيه " (1) و كتاب " عيون اخبار الرضا " (2)، و " شيخ طوسي " (متوفاي 460 ه. ق، در كتاب " تهذيب الأحكام " (3) نقل كرده اند. (4) شيوايي كلام و والايي مضمون و دانش و معرفتي كه در آن موج ميزند، خود گوياي

1. ج 2، ص 609 چاپ مكتبة الصدوق تهران (شيخ صدوق در آغاز كتاب من لا يحضره الفقيه مينويسد: من چيزهايي را در اين كتاب ذكر ميكنم كه به آن فتوي ميدهم و آنها را حجت شرعي بين خود و خداي خود ميدانم، ج 1، ص 3، چاپ تهران).
2. ج 2، ص 277، چاپ منشورات اعلمي تهران.
3. ج 6، ص 95، چاپ تهران.
4. علامه مجلسي در مورد اين زيارت فرموده است: " زيارت جامعه از نظر سند، صحيح ترين زيارات و از جهت متن و فصاحت و بلاغت، بهترين زيارات است ". (بحار، ج 102، ص 144) و مجلسي اول (پدر علامه ي مجلسي) ميفرمايد در مكاشفه‌اي كه در حرم مطهر حضرت اميرمؤمنان برايم رخ داد خدمت امام عصر (ارواحنا فداه) مشرف شدم و با صداي بلند زيارت جامعه را خواندم، پس از اتمام زيارت آن حضرت فرمودند: خوب زيارتي است. آنگاه مجلسي اول ميگويد من در اكثر اوقات به اين زيارت مداومت دارم و شكي نيست كه اين زيارت از امام هادي (ع) است و به تقرير صاحب الزمان (ع) رسيده و متن آن كاملترين و بهترين زيارات است (روضة المتقين ج 5، ص 451). مرحوم حاجي نوري مينويسد: سيد احمد

رشتي در سفر حج خدمت امام عصر شرفياب شد و آن گرامي به خواندن نافله و زيارت عاشورا و زيارت جامعه سفارش نمود و فرمود شما چرا نافله نميخوانيد نافله نافله نافله، شما چرا عاشورا نميخوانيد عاشورا عاشورا عاشورا، شما چرا جامعه نميخوانيد جامعه جامعه جامعه. (نجم الثاقب، ص 342 - 343)
(١٦٢٠)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (2)، الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، زيارة عاشوراء (5)، الشيخ الصدوق (1)
اصالت اين زيارت، و معرف دانش ارجمند و والاي گوينده ي آنست، اينك با درودهاي مجدد بر روح تابناك امام حضرت هادي (عليه السلام) به نقل و ترجمهء اين كلام بلند ميپردازيم، اميد آنكه رهروان راه ائمه (صلي الله عليه وآله و سلم) از اين گوهر فروزان گنجينه ي معارف شيعه غفلت ننمايند، و در زيارت امامان بزرگوار چه در حرم آن عزيزان، و چه از راه دور، با اين كلمات پر نور، زنگار وجود خود را صيقلي دهند و زيارت ترنم نمايند.
" موسي بن عبد الله نخعي " ميگويد به امام هادي (عليه السلام) عرض كردم: اي فرزند رسول خدا، مرا زيارتي بليغ و كامل، تعليم فرما تا هر گاه خواستم يكي از شما را زيارت كنم آن را بخوانم. فرمود: چون به آستانه (ء حرم ائمه) رسيدي بايست، و شهادتين را به اين ترتيب بگو، " اشهد أن لا إله الا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا صلي الله عليه وآله عبده ورسوله ". در صورتي كه غسل كرده اي، و چون داخل حرم شدي و قبر را ديدي بايست و سي بار " الله اكبر " بگو، آنگاه اندكي پيش برو با آرامش دل و آرامش تن گامها را كوچك بردار، پس بايست و سي بار " الله اكبر " بگو، پس به قبر مطهر نزديك شو و چهل بار " الله اكبر " بگو تا صد تكبير تمام شود.
آنگاه بگو: " بسم الله الرحمن الرحيم " " السلام عليكم يا أهل بيت النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط الوحي، ومعدن الرحمة، وخزان العلم ومنتهي الحلم، و أصول الكرم، وقادة الامم واولياء النعم، وعناصر الأبرار ودعائم الأخيار، وساسة العباد واركان البلاد وابواب الايمان، وامناء الرحمن، وسلالة النبيين، وصفوة المرسلين، وعترة خيرة رب العالمين ورحمة الله وبركاته ".
" سلام بر شما باد اي خاندان نبوت! و اي جايگاه رسالت! اي محل رفت و آمد فرشتگان، و فرودگاه وحي، و معدن رحمت و خزانه داران علم، و صاحبان بردباري و حلم كامل، و ريشه هاي كرامت و پيشوايان امم، و

صاحبان نعم، و ريشه‌هاي نيكوكاران، و پايه‌هاي خوبان، و سرپرست بندگان خدا، و نقطهء إتكاء شهرها و درهاي ايمان، وأمناي خداي رحمان، و چكيدهء پيامبران، و برگزيدهء مرسلان، و خاندان برگزيدهء پيامبر پروردگار جهانيان، و رحمت خدا و بركات او بر شما باد! ".
(١٦٢١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، موسي بن عبد الله (1)، القبر (2)، الغسل (1)، الشراكة، المشاركة (1)، الكرم، الكرامة (1)
" السلام علي أئمة الهدي، ومصابيح الدجي، واعلام التقي، وذوي النهي، واولي الحجي، وكهف الوري، و ورثة الانبياء، والمثل الأعلي والدعوة الحسني وحجج الله علي اهل الدنيا والأخرة والأولي، ورحمة الله وبركاته السلام علي محال معرفة الله، ومساكن بركة الله، ومعادن حكمة الله، وحفظة سر الله، وحملة كتاب الله، واوصياء نبي الله، وذرية رسول الله [صلي الله عليه وآله] ورحمة الله وبركاته، السلام علي الدعاة الي الله والادلاء علي مرضات الله والمستقرين في امر الله والتآمين في محبة الله والمخلصين في توحيد الله والمظهرين لأمر الله ونهيه وعباده المكرمين الذين لايسبقونه بالقول، وهم بأمره يعملون ورحمة الله وبركاته، السلام علي الائمة الدعاة " اشهد ان لااله إلا الله وحده لاشريك له كما شهد الله لنفسه وشهدت له ملائكته واولوا العلم من خلقه لااله الا هو العزيز الحكيم واشهد ان محمدا عبده المنتجب ورسوله " سلام بر امامان هدايت، و چراغهاي تاريكي، و پرچمهاي پرهيزگاري، و صاحبان عقل و دارندگان خرد، و پناهگاه مردمان، و وارثان پيامبران، و نمونهء برتر، و دعوت بهتر و حجتهاي خداوند بر جهانيان، و اهل عالم پسين و پيشين، و رحمت خدا و بركات او بر شما باد! سلام بر جايگاههاي معرفت خدا، و مواضع بركت، و معادن حكمت خدا، و رازداران خدا، و حاملان كتاب خدا، و جانشينان پيامبر خدا، و فرزندان رسول خدا (درود خدا بر او و خاندان او) و رحمت خدا و بركات او بر شما باد!، سلام بر دعوتگران به سوي خدا، و رهنمايان بر خشنودي خدا، و استواران در امر دين خدا، و كاملان در دوستي خدا، و اخلاص ورزان در توحيد خدا، و آشكار كنندگان امر و نهي خدا، و بندگان گرامي او كه در گفتار، بر او پيشي نگيرند و به فرمان او عمل ميكنند. و رحمت خدا و بركات او بر شما باد! سلام بر امامان دعوتگر، و پيشوايان راهبر، و سروران سرپرست، و دفاع كنندگان حمايت كننده، و " اهل ذكر "، و " اولي الأمر " و (لطف) مائده ي خدا، و برگزيدهء او، و حزب كه خدا بر خويش گواهي داده و گواهي دادند براي او فرشتگان او، و صاحبان علم از آفريدگانش، معبودي نيست جز او كه عزيز و حكيم است، و گواهي ميدهم كه " محمد (صلي الله عليه وآله) " بندهء برگزيده و رسول پسنديدهء

اوست كه او را با هدايت و دين حق
(١٦٢٢)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الشهادة (1)، العزّة (1)
المرتضي ارسله بالهدي ودين الحق ليظهره علي الدين كله ولو كره المشركون ".
" وأشهد أنكم الأئمة الراشدون، المهديون، المعصومون، المكرمون، ألمقربون، المتقون ألصادقون المصطفون المطيعون لله ألقوامون بأمره العاملون بارادته ألفائزون بكرامته إصطفاكم بعلمه وارتضاكم لغيبه وتختاركم لسره واجتبيكم بقدرته واعزكم بهداه وخصكم ببرهانه وانتجبكم لنوره وايدكم بروحه ورضيكم خلفاء في ارضه، وحججا علي بريته وانصارا لدينه، وحفظة لسره، وخزنة لعلمه ومستودعا لحكمته وتراجمة لوحيه، واركانا لتوحيده وشهداء علي خلقه وأعلاما لعباده ومنارا في بلاده وأدلاء علي صراطه، عصمكم الله من الزلل وآمنكم من الفتن، وطهركم من الدنس، واذهب عنكم الرجس وطهركم تطهيرا ". والقادة الهداة والسادة الولاة والذادة الحماة واهل الذكر واولي الامر وبقية الله وخيرته وحزبه وعيبة علمه وحجته وصراطه ونوره و فرستاد تا او را بر همه اديان غلبه دهد هر چند مشركان را بد آيد و گواهي ميدهم كه شمايان امامان راهنما، هدايت يافته، معصوم، بزرگوار، مقرب، پرهيزگار، راستگو، برگزيده و فرمانبر خداونديد كه استواران به امر اوييد، و كاركنان به ارادهء او، و رسندگان به بزرگداشت او، شما را به علم خويش برگزيد، و براي غيب خويش پسنديد، و براي سر و راز خويش اختيار فرمود، و به قدرت خود برگزيد، و به هدايت خود سربلند ساخت، و به برهان خود مخصوص گردانيد، و براي نور خويش انتخاب كرد، و با روح خود او، و جايگاه دانش او، و حجت او، و راه او، ونور او، وبرهان او. و رحمت خدا و بركات او بر شما باد!
گواهي ميدهم كه خدايي جز الله نيست كه يكتا است و شريكي ندارد، همچنان تأييدشان نمود، و پسنديد كه شما خلفاي او در زمينش باشيد و حجتهاي او بر آفريدگانش و ياران دينش و نگهبانان سرش، و خزانه داران علمش و امانت داران حكمتش، و مترجمان وحيش، بنيانهاي توحيدش و گواهان بر خلقش و پرچمهاي هدايت برافراشته هدايت براي بندگانش، و نشان بلند و روشن در شهرهايش، و رهنمايان بر صراطش. خداوند از لغزشها نگاهتان داشت، و از فتنه‌ها ايمن و آسوده‌تان ساخت، و از آلودگي پاكيزه‌تان نمود، و پليدي را از شما دور ساخت و پاكتان ساخت آن
(١٦٢٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)، الشهادة (1)

برهانه ورحمة الله وبركاته ". " فعظمتم جلاله، وكبرتم شأنه ومجدتم كرمه وادمتم ذكره ووكدتم ميثاقه واحكمتم عقد طاعته ونصحتم له في السر والعلانية ودعوتم في مرضاته وصبرتم علي ما اصابكم في جنبه، واقمتم الصلوة وآتيتم الزكوة وامرتم بالمعروف ونهيتم عن المنكر، وجاهدتم في الله حق جهاده، حتي اعلنتم دعوته وبيتم فرائضه واقمتم حدوده ونشرتم شرايع احكامه وسننتم سنته، وصرتم في ذلك منه الي الرضا وسلمتم له القضاء، وصدقتم من رسله من مضي، فالراغب عنكم مارق، واللازم لكم لاحق، والمقصر في حقكم زاهق، والحق معكم وفيكم ومنكم واليكم وانتم اهله ومعدنه وميراث النبوة عندكم، وإياب الخلق اليكم وحسابهم عليكم، وفصل الخطاب عندكم وآيات الله لديكم وعزائمه فيكم ونوره وبرهانه عندكم، وأمره اليكم، من والاكم فقد والي الله، ومن عاداكم فقد عادالله ومن احبكم فقد احب الله ومن ابغضكم هم چه پاك ساختني پس شما نيز جلال او را عظيم شناختيد، و شأن او را بزرگ داشتيد، و كرمش را تمجيد نموديد، و ذكرش را ادامه داديد، و پيمانش را محكم نموديد، و معاهدهء اطاعتش را استوار ساختيد، و در پنهان و آشكار براي او با اخلاص بوديد، و به راه او با حكمت و پند نيكو، دعوت نموديد، و جانهايتان را براي رضايت او، فدا ساختيد، و بر آنچه در راه او به شما رسيد، شكيبائي ورزيديد، و نماز را به پا داشتيد، و زكات را پرداختيد، و امر به معروف و نهي از منكر نموديد، و در راه خدا چنان كه شايسته ي جهاد براي اوست، جهاد كرديد، تا دعوتش را آشكار ساختيد و واجباتش را بيان نموديد، و حدودش را اقامه كرديد، و دستورات احكامش را نشر داديد، و راه خدا را مشخص نموديد، و در آن به رضاي او نائل شديد، و به قضاي او تن داديد، و پيامبران گذشته‌اش را تصديق نموديد. پس رو گردان از شما، از دين بيرون رفته است، و ملازم شما، به دين پيوسته است، و تقصير كنندهء در حق شما، نابود است، و حق با شما و در شما و از شما و به سوي شماست، و شما اهل آن و مركز آن، و ميراث نبوت نزد شماست، و بازگشت خلق به سوي شما، و حسابشان با شما، و فصل الخطاب، حكم قاطع حق، نزد شماست، و آيات خدا پيش شما، و اراده وعزمتهاي او در شما، ونور و برهانش نزد شما، و فرمانش به سوي

(١٦٢٤)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب فصل الخطاب لسليمان أخ محمد بن عبد الوهاب (1)، الكرم، الكرامة (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

فقد ابغض الله ومن أعتصم بكم فقد اعتصم بالله ". " انتم الصراط الأقوم، وشهداء دارالفناء، وشفعاء دار البقاء والرحمة الموصولة، والآية المخزونة، والأمانة المحفوظة، والباب المبتلي به الناس، من اتيكم نجي ومن لم يأتكم هلك، الي الله تدعون، وعليه تدلون، وبه تؤمنون وله تسلمون، وبأمره

تعملون، والي سبيله ترشدون وبقوله تحكمون، سعد من والاكم، وهلك من عاداكم، وخاب من حجدكم وضل من فارقكم وفاز من تمسك بكم، وأمن من لجأ اليكم، وسلم من صدقكم وهدي من اعتصم بكم، من اتبعكم فالجنة مأويه، ومن خالفكم فالنار مثويه، ومن جحدكم كافر، ومن حاربكم مشرك، ومن رد عليكم في اسفل درك من الجحيم ". " اشهد ان سابق لكم فيما مضي، وجار لكم فيما بقي وان ارواحكم ونوركم وطينتكم واحدة طابت وطهرت بعضها من بعض خلقكم الله انوارا فجعلكم بعرشه محدقين حتي من علينا بكم فجعلكم في بيوت شماست. آنكه با شما دوستي كند با خدا دوستي نموده و آنكه با شما دشمني ورزد با خدا دشمني كرده و آنكه شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آنكه با شما كينه ورزد با خدا كينه ورزي كرده، و آنكه به شما تمسك جويد به خدا تمسك جسته است شماييد صراط متين و گواهان سراي فاني دنيا و شفيعان سراي جاويد آخرت، شما رحمت پيوسته و متصل، و آيت، نفيس الهي كه نيك نگهداري ميشود و امانت محفوظ و دري كه مردم به آن آزمايش شوند. آنكه به سوي شما آمد نجات يافت و آنكه نيامد هلاك شد، به سوي خدا دعوت ميكنيد و بر او دلالت مينماييد و به او ايمان داريد، و براي او تسليم هستيد، و به فرمان او عمل ميكنيد، و به راه او ارشاد مينمائيد و به گفتهء او حكم ميكنيد. سعادتمند شد آنكه با شما دوستي ورزيد، و هلاك شد آنكه با شما دشمني كرد، و نوميد شد، آنكه شما را انكار نمود، و گمراه گرديد، آنكه از شما جدا شد، و كامياب گرديد آنكه به شما تمسك جست، و ايمن گشت آنكه به شما پناه آورد، و سالم ماند آنكه شما را تصديق نمود، و هدايت يافت آنكه به شما چنگ زد، آنكه از شما پيروي كرد بهشت جاي اوست، و آنكه با شما مخالفت ورزيد، آتش دوزخ مأواي اوست و هر كه شما را انكار نمايد كافر و هر كه با شما بجنگد مشرك است، و هر كه شما را رد كند و

صفحهمفاتيح البحث: الهلاك (1)

أذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه وجعل صلوتنا عليكم، و ما خصنا به من ولايتكم طيبا لخلقنا وطهارة لأنفسنا وتزكية لنا وكفارة لذنوبنا فكنا عنده مسلمين بفضلكم ومعروفين بتصديقنا اياكم فبلغ الله بكم اشرف محل المكرمين واعلي منازل المقربين، وارفع درجات المرسلين حيث لايلحقه لاحق ولايفوقه فائق ولايسبقه سابق ولا يطمع في ادراكه طامع حتي لايبقي ملك مقرب ولانبي مرسل ولاصديق ولاشهيد ولاعالم ولاجاهل ولادني ولافاضل، ولامؤمن صالح ولافاجر طالح ولاجبار عنيد، ولاشيطان مريد، ولاخلق فيما بين ذلك شهيد إلا عرفهم جلالة أمركم وعظم خطركم وكبرشأنكم و تمام نوركم، وصدق مقاعدكم وثبات مقامكم، وشرف محلكم ومنزلتكم عنده، وكرامتكم عليه، وخاصتكم لديه وقربِ منزلتكم منه بابي

انتم وامي واهلي ومالي واسرتي اشهدالله واشهدكم أني مؤمن بكم وبما آمنتم به كافر بعدوكم وبما كفرتم به نپذيرد در پستترين طبقهء دوزخ خواهد بود گواهي ميدهم كه اين مقام براي شما در گذشته بوده و در آينده نيز باقي مانده و جريان دارد، و گواهي ميدهم كه ارواح شما ونور شما و سرشت شما، يكي است، پاك و پاكيزه، همه از يك سنخيد، و از يكديگريد، خداوند، شما را نورهايي آفريد، پس شما را به گرد عرش خود، محيط گردانيد تا آنگاه كه بر ما بوسيله ي شما، منت نهاد و شما را در خانه‌هايي قرار داد كه خدا اذن فرموده است كه رفيع باشند و نام خدا در آنها برده شود، و صلوات بر شما و دوستي شما را كه بدان مخصوصتان فرمود، موجب پاكيزگي خلقت ما، و طهارت جانهاي ما و تزكيهء ما و كفاره ي گناهان ما قرار داد، پس ما در پيشگاه او به فضيلت شما، معترف گشتيم، و به تصديق شما شناخته شديم، پس خداوند، شما را به شريف‌ترين جايگاه مكرمان، و به بالاترين مراتب مقربان، و رفيع‌ترين درجات مرسلان، رساند، آنجا كه هيچ رسنده اي، بدان نرسد و هيچ برتري جويي، بر آن برتري نيابد و هيچ پيشروي بر آن پيشي نگيرد و هيچ طمع‌كاري به ادراك آن طمع نورزد، تا آنجا كه باقي نماند هيچ فرشتهء مقربي، و نه پيامبر مرسلي، و نه صديقي، و نه شهيدي، و نه عالمي، و نه جاهلي، و نه پستي، و نه ارجمندي، و نه مؤمن شايسته‌يي و نه بدكار فاسدي، و نه جبار ستم پيشه‌يي و نه

(١٦٢٦)

صفحهمفاتيح البحث: الشهادة (1)، الصّلاة (1)، الصدق (1)، النوم (1)

مستبصر بشأنكم وبضلالة من خالفكم، موال لكم ولأوليائكم، مبغض لأعدائكم، ومعاد لهم، سلم لمن سالمكم، وحرب لمن حاربكم، محقق لما حققتم، مبطل لما ابطلتم، مطيع لكم عارف بحقكم، مقر بفضلكم محتمل لعلمكم محتجب بذمتكم معترف بكم مومن بإيابكم مصدق برجعتكم، منتظر لأمركم مرتقب لدولتكم، آخذ بقولكم عامل بأمركم، مستجير بكم، زائر لكم، عائذ بقبوركم، مستشفع الي الله عزوجل بكم ومتقرب بكم اليه، ومقدمكم امام طلبتي، وحوائجي وإرادتي في كل احوالي واموري مؤمن بسركم وعلانيتكم وشاهدكم وغائبكم واولكم، وآخركم ومفوض في ذالك كله، اليكم ومسلم فيه معكم وقلبي لكم مسلم، ورأيي لكم تبع ونصرتي لكم معدة، حتي يحيي الله تعالي دينه بكم، ويردكم في ايامه ويظهركم لعدله ويمكنكم في ارضه فمعكم معكم، لامع غيركم، آمنت بكم وتوليت آخركم بما تؤليت به أولكم، وبرئت الي الله عزوجل من شيطان سركشي، و نه خلقي كه در ميان اين‌ها حضور دارد، جز آنكه خداوند به او شناساند، جلالت امر شما، و عظمت شرف شما را، و بزرگي شأن شما را، و تماميت نور شما را، و درستي جايگاههاي شما را، و استواري مقام شما را، و شرافت منزلت شما را نزدش، و كرامتتان را پيش او، و ويژگيتان را در مقابل او، و مقرب بودنتان را به او پدرم و مادرم و خانواده‌ام و مالم و خويشاوندانم، فدايتان باد! خدا را گواه ميگيرم و او را به شهادت ميطلبم كه من بر شما! مؤمنم و به شما و به آنچه شما به آن مؤمنيد، ايمان دارم و كافرم به دشمن شما و به آنچه شما به آن كافريد، بينايم به شأن شما و به گمراهي آنكه با شما مخالفت نمايد، دوستدارم براي شما و دوستدارانتان، و كينه ورزم براي دشمنانتان و دشمن آنانم، صلح و سازش دارم با هر كه با شما صلح و سازش دارد، و در جنگم با هر كه با شما بجنگد، تثبيت ميكنم هر چه شما تثبيت نمائيد و باطل ميكنم آنچه شما باطل نمائيد، مطيع شمايم، شناساي حق شمايم، اقرار به فضل شما دارم، بردارنده و پذيراي علم شمايم، در زير پوشش امان شما پناهنده ام، معترف به شمايم، معتقد به بازگشت شمايم، تصديق كننده ي رجعت شمايم، منتظر امر شمايم، آماده ي در انتظار دولت شمايم، گيرنده ي گفتار شمايم، آماده ي در انتظار دولت شمايم، پناه

(١٦٢٧)

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (2)، الباطل، الإبطال (1)

اعدائكم، و من الجبت والطاغوت، والشياطين وحزبهم الظالمين لكم الجاحدين لحقكم والمارقين من ولايتكم والغاصبين لأرثكم الشاكين فيكم

المنحرفين عنكم ومن كل وليجة دونكم وكل مطاع سواكم، ومن الائمة الذين يدعون الي النار فثبتني الله أبدا ما حييت علي موالاتكم ومحبتكم ودينكم ووفقني لطاعتكم، ورزقني شفاعتكم وجعلني من خيار مواليكم ألتابعين لما دعوتم اليه، وجعلني ممن يقتص آثاركم ويسلك سبيلكم، ويهتدي بهديكم ويحشر في زمرتكم ويكر في رجعتكم ويملك في دولتكم، ويشرف في عافيتكم ويمكن في ايامكم وتقر عينه غدا برؤيتكم بأبي انتم وامي ونفسي و اهلي ومالي من اراد الله بدء بكم ومن وحده قبل عنكم ومن قصده توجه بكم موالي!
لااحصي ثنائكم ولاابلغ من المدح كنهكم ومن الوصف قدركم وانتم نور الأخيار وهداة الأبرار وحجج الجبار من بكم فتح الله، وبكم يختم وبكم ينزل الغيث، وبكم يمسك خواه شمايم، زيارت كننده ي شمايم، پناهنده به قبرهاي شمايم، در پيشگاه خداي عزيز و جليل، شما را شفيع قرار ميدهم و بوسيلهء شما به درگاهش تقرب ميجويم، و شما را جلوي خواستها و حوائج و مرادهايم در همهء احوال و امورم قرار ميدهم، مؤمنم به پنهان و آشكار شما و حاضر و غائب و اول شما و آخر شما، و در همه ي اين امور، كار را به شما واميگذارم و در آن همراه شما تسليمم، و دلم تسليم و پذيراي شماست، و رأيم پيرو شما، آماده ياري براي شما، تا خداي متعال دينش را به شما زنده و شما را در روزگار حكومتش بازگرداند، و شما را براي عدلش ظاهر سازد، و در زمينش توانا نمايد و قدرت دهد ". پس با شما باشم نه با غير شما، ايمان آوردم به شما و ولايت آخرين شما را پذيرفتم به همان گونه كه ولايت نخستين شما را پذيرفته ام، و به سوي خداي عزيز و جليل از دشمنانتان و از " جبت " و " طاغوت " و شيطانها و حزب ستمكارشان به شما كه منكران حق شما و بيرون رفتگان از ولايت شما و غاصبان ارث شما و شك كنندگان دربارهء شما و منحرفان از شمايند بيزاري ميجويم، و بيزارم از هر محرم رازي جز شما و هر اطاعت شوندهيي غير از شما، و از پيشواياني كه به سوي آتش دعوت ميكنند، پس خداوند مرا هميشه تا زنده ام بر مهرورزي با شما و دوست داشتن شما و بر دين شما
(١٦٢٨)
صفحهمفاتيح البحث: الظلم (1)، القصاص (1)، الإختيار، الخيار (1)
السماء ان تقع علي الأرض ارلا باذنه وبكم ينفس الهم ويكشف الضر وعندكم ما نزلت به رسله وهبطت به ملائكته والي جدكم (وفي زيارة أمير المؤمنين قل: وإلي اخيك) بعث الروح الأمين آتاكم الله مالم يؤت احدا من العالمين طأطأ كل شريف لشرفكم، وبخع كل متكبر لطاعتكم، وخضع كل شريف لفضلكم وذل كل شيئي لكم، واشرقت الأرض بنوركم وفاز الفائزون بولايتكم بكم يسلك الي الرضوان، وعلي من جحد ولايتكم، غضب الرحمن ".

بابي انتم وامي ونفسي واهلي ومالي ذكركم في الذاكرين (1) واسماؤكم في الأسماء، وأجسادكم في الأجساد، وأرواحكم في الأرواح، وأنفسكم في النفوس، وآثاركم في الأرواح، وانفسكم في االنفوس، وآثاركم في الآثار، وقبوركم في القبور، فما احلي اسمائكم واكرم انفسكم واعظم شأنكم وأجل خطركم وأوفي عهدكم وأصدق وعدكم! كلامكم نور، وأمركم رشد، ووصيتكم التقوي، وفعلكم پابرجا دارد، و براي اطاعت شما موفق سازد، و شفاعت شما را روزيم گرداند، و مرا از بهترين دوستانتان كه پيرو آنچه، شما به آن دعوت كنيد، هستند قرار دهد، و مرا از جمله ي كساني قرار دهد كه دنباله رو، آثار شما هستند و به راه شما ميروند و به هدايت شما هدايت مييابند و در جرگهٔ شما، محشور ميشوند و در رجعت شما بازگردانده ميشوند و در دولت شما قدرتمند ميگردند و در دوران آسايش وعافيت شما مورد احترام قرار ميگيرند و در روزگار شما توانايي و منزلت مييابند، و فردا چشمانشان به ديدار شما روشن ميگردد ". پدرم فدايتان باد و مادرم و خودم و خانواده‌ام و مالم. هر كس خدا را بخواهد، به شما آغاز كند، و هر كس او را يگانه خواند از شما بپذيرد، و هر كس قصد او كند، به شما رو آورد. موالي من، من شمارش ثناي شما را نمي‌توانم و حقيقت شما را به مدح كردن، و قدر و منزلت شما را به توصيف نمودن نمي‌رسم، و درك

1. در " روضة المتقين " جمله ي: " ذكركم في الذاكرين " را جملهٔ مستقل دانسته و گفته است يعني وقتي يادكنندگان خوبان را ياد ميكنند شما بين آنان هستيد يا ممكن است مقصود اين باشد كه ياد كردن شما خدا را در كنار ياد كردن ديگران از اهل ذكر مانند خورشيد ممتاز است، يا وقتي خوبان را ذكر ميكنند شما هم ضمن آنان هستيد ولي خوبان قابل مقايسه با شما نيستند. (ج 5، ص 494)

صفحهمفاتيح البحث: القبر (1)، الزيارة (1)

الخير والصدق والرفق، وقولكم حكم وحتم، ورأيكم علم وحلم وحزم، ان ذكر الخير كنتم اوله واصله وفرعه ومعدنه ومأويه ومنتهاه ". بابي انتم وامي ونفسي! كيف اصف حسن ثنائكم؟ واحصي جميل بلائكم؟ وبكم اخرجنا الله من الذل وفرج عنا غمرات الكرب، وانقذنا من شفا جرف الهلكات، ومن النار. بابي انتم وامي ونفسي! بموالاتكم علمنا الله معالم ديننا، واصلح ماكان فسد من دنيانا، وبموالاتكم تمت الكلمة وعظمت النعمة وائتلفت الفرقة وبموالاتكم تقبل الطاعة المفترضة ولكم المودة الواجبة والدرجات الرفيعة والمقام المحمود، والمكان المعلوم عند الله عزوجل، والجاه العظيم والشأن الكبير والشفاعة المقبولة. ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول، فاكتبنا مع الشاهدين ربنا لاتزع قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنامن

لدنك رحمة انك انت الوهاب سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا ".
نميكنم، شما، نور خوبان و رهنمايان نيكان و حجتهاي خداوند مقتدريد، خداوند به سبب شما آغاز كرد و به سبب شما پايان ميبخشد، و به سبب شما باران فرو ميفرستد، و به سبب شما آسمان را نگه ميدارد كه بر زمين نيفتد مگر به اذن او، و به سبب شما اندوه را ميبرد و سختي را بر طرف ميسازد، و نزد شماست آنچه فرستادگانش و فرشتگانش فرود آوردند، و بر جد شما (و در زيارت اميرمؤمنان علي (عليه السلام) بگو: به برادر تو) روح الأمين " جبرئيل " مبعوث شد. خداوند به شما عطا فرموده، آنچه به هيچكس از جهانيان عطا نكرده است، هر شريفي در برابر شرافت شما سر فرود آورده است، و هر متكبري به اطاعت شما گردن نهاده است، و هر جباري در برابر فضل و برتري شما فروتني كرده است و همه چيز براي شما خوار و ذليل گشته، است، و زمين به نور شما تابان گشته و رستگاران به ولايت شما رستگار شدند بوسيلهء شما به سوي رضوان " بهشت " رهسپار شدند، و بر آنكه ولايت شما را انكار نمايد خشم خداي رحمان باشد، پدرم و مادرم و جان و اهل و مالم و فداي شما باد! فداي ياد شما در زبان ياد كنندگان، و فداي نامهاي شما در ميان نامها، و جسدهاي شما در ميان جسدها، و ارواحتان در ميان ساير ارواح، و نفوس شما در ميان ساير نفوس، و آثار شما در ميان ساير آثار، و قبور شما

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، القبر (1)، الموت (1)

7 - از سخنان آن حضرت

" يا ولي الله ان بيني و بين الله عزوجل ذنوبا لايأتي عليها الا رضاكم فبحق من إئتمنكم علي سره، واسترعاكم امر خلقه، وقرن طاعتكم بطاعته، لما استوهبتم ذنوبي وكنتم شفعائي فإني لكم مطيع من أطاعكم فقد اطاع الله، ومن عصاكم فقد عصي الله، ومن احبكم فقد أحب الله ومن ابغضكم فقد أبغض الله ". " اللهم اني لو وجدت شفعاء اقرب اليك من محمد واهل بيته الأخيار ألأئمة الابرار لجعلتهم شفعائي، فبحقهم الذي اؤ جبت لهم عليك اسئلك ان تدخلني في جملة العارفين بهم وبحقهم وفي زمرة المرحومين بشفاعتهم انك ارحم الراحمين وصلي الله علي محمد وآله الطآهرين وسلم كثيرا، وحسبنا الله ونعم الوكيل ".
در ميان ساير قبرها، پس چه شيرين است نامهاي شما، و چه گرامي است نفوس شما، و چه بزرگ است شأن شما، و چه والاست منزلت شما، و چه باوفاست پيمان شما، و چه راست است وعده ي شما، كلامتان نور، فرمانتان هدايت، سفارشتان تقوي، كارتان خير، شيوه‌تان نيكي، خويتان كرم، شأنتان حق و راستي و مدارا، گفتارتان محكم و قاطع، و رأيتان دانش و بردباري و انديشمندي است، اگر خير ياد شود، شما آغاز و ريشه و شاخه و معدن و جايگاه و نهايت آنيد. پدرم فدايتان باد و مادرم و خودم! چگونه نيكويي ثناي شما را نسبت به خدا وصف كنم و زيبايي احسانتان را برشمرم، به سبب شما خداوند، ما را از ذلت و خواري بيرون آورد، و از سختيها و گرفتاري‌ها نجات بخشيد، و از لبه پرتگاه هلاكتها و از آتش دوزخ نجاتمان داد. پدرم فدايتان باد و مادرم و خودم! دوستي و ولايت شما، خداوند دانستي هاي دينمان را به ما آموخت، و آنچه از امور دنيامان تباه شده بود اصلاح فرمود، و به دوستي و ولايت شما كلمه ايمان تمام شد و نعمت، بزرگ گرديد، و جدايي به الفت مبدل گشت، و به دوستي و ولايت شما عبادت واجب پذيرفته ميشود، و براي شماست، دوستي واجب و درجات رفيع و مقام ستوده و پسنديده و مكان و منزلت معلوم، نزد خداي عزيز و جليل، و آبروي بزرگ و شأن عظيم و در نزد شما شفاعت پذيرفته است. پروردگارا! به آنچه فرو فرستادي ايمان داريم، و از پيامبر (صلي الله عليه وآله) پيروي ميكنيم، پس ما را از زمره ي شاهدان بر رسالت بنويس. پروردگارا! دلهامان را بعد از آنكه
(١٦٣١)
صفحهمفاتيح البحث: الصّلاة (1)
هدايتمان فرمودي، ملغزان! و از نزد خود به ما رحمتي ببخش كه تو بسيار بخشنده‌يي، منزه است پروردگار، ما همانا وعده ي پروردگار ما شدني

است. اي ولي خدا! براستي ميان من و خداي عزيز و جليل، گناهاني است كه جز رضايت شما آن را برنميدارد، پس به حق آنكه شما را امين سر خويش قرار داد و مأمور رعايت و نگهباني امور خلق خود ساخت و اطاعت شما را با اطاعت خود قرين نمود، كه بر گناهانم بخشش جوييد و شفيعان من باشيد، كه من مطيع شمايم، و هر كس از شما اطاعت كند، از خدا اطاعت كرده، و هر كس شما را دوست دارد، خدا را دوست داشته، و هر كس با شما دشمني كند با خدا دشمني كرده است ". " بار خدايا! من اگر شفيعاني نزديكتر به تو از محمد (صلي الله عليه وآله) و خاندان برگزيده ي او كه امامان نيكوكارند، مييافتم آنان را شفيعان خود قرار ميدادم، پس به حقي كه براي آنان بر خود لازم ساختي از تو ميخواهم كه مرا، در جمله ي عارفان به آنان و به حق آنان و در زمره ي رحمت شدگان به شفاعت آنان، وارد سازي، كه همانا تو ارم الراحميني.

خداوند بر محمد (صلي الله عليه وآله) و خاندان پاكش درود فرستد و سلام بسيار برايشان نثار فرمايد، و حسبنا الله ونعم الوكيل. خدا ما را كفايت كننده و سرپرست و بسيار وكيل خوبي است ".

ترجمه منظوم زيارت جامعه در اسفند 1380 در مدينهء منوره (كه خداوند متعال نصيب خواننده گرامي نيز فرمايد!) در انديشه ترجمه ي سنگين همين زيارت جامعهء امام هادي (عليه السلام) بودم تا در اين نوشته درج گردد، در محفل پر جمعيت و شكوهمند روحاني، حضور داشتم كه مداح اهل بيت (عليه السلام) آقاي صادق آهنگران [شاعر جبهه‌ها] اين شعر زير را با صداي زيبا و آهنگ دل‌ربا قرائت نمودند، و مردم را شديدا تحت تأثير قرار دادند، در اثناي استماع اشعار، پي بردم كه برخي از ابيات اين منظومه، ترجمهء شاعرانه همان مضامين، زيارت جامعه ميباشد.

پس از پايان جلسه، از خوانندهء محترم پرسيدم اين اشعار از چه كسي بود؟ گفتند: از جناب آقاي " جواد محدث " دام افضاله شاعر اهل بيت (عليه السلام) (1) اكنون كه ترجمهء فارسي

1. برگ و بار گزيدهء اشعار جناب آقاي محدث، ص 57.

(١٦٣٢)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، الجود (1)

زيارتنامه به پايان رسيد، مناسب ديدم به ياد " مدينه طيبه " آن شهر زيباي پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) و به ياد قبور طاهرهء ائمه مظلوم بقيع (صلي الله عليه وآله و سلم) كه سند گوياي مظلوميت شيعه و اهل بيت (عليه السلام) را در گسترهء تاريخ اسلام، دربردارد اين سرودهء ارزشمند را با كسب اجازه از محضر ارجمند سراينده‌اش در اينجا بياوريم تا تفسير

گونه اي به برخي از مضامين اين زيارتنامهء نفيس بوده باشد، بلكه بار ديگر همراه خواننده و سراينده، رهسپار آن ديار أبرار (مدينه) گرديم. إنشاءالله!

اهل بيت آفتاب (صلي الله عليه وآله و سلم) محمد (صلي الله عليه وآله) ساقي بزم وجود است * جهان مست از مي‌غيب و شهود است ولايت همچو مي‌در جام هستي است * غدير خم، خم اين شور و مستي است علي (عليه السلام) عطر و جان گلخانهء اوست * حقيقت، برگي از افسانهء اوست هر آنكس درس عقل و فطرت آموخت * مرام دوستي، با عترت آموخت شما اي عترت مبعوث خاتم * شما اي برترين اولاد آدم شما از اهل بيت آفتابيد * گل جان محمد (صلي الله عليه وآله) را گلابيد جهان جسم، و شما جان جهانيد * شما هم آشكار و هم نهانيد شما سرچشمهء احسان وجوديد * صفا بخش گلستان وجوديد شما اسرار هستي را امينيد * فروغ آسمان، روي زمينيد امير كشور دلها، شماييد * شما آيينه هاي حق نماييد جهان گلخانه و انسان، گل آن * شما عطر و گلاب اين گلستان محمد (صلي الله عليه وآله) پيك رحمت، قاصد شور * فروغ آيهء " نور علي نور " شما موجي از آن درياي نوريد * برانگيزندهء شور و شعوريد شما يك نور در چندين رواقيد * شما نور حجازيد وعراقيد فروزان مشعل همواره جاويد * شماييد و شماييد و شماييد ديانت بي شما كامل نگردد * به جز با عشقتان، دل، دل نگردد

(۱٦٣٣)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (3)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، غدير خم (1)، الكسب (1)، القبر (1)

8 - سخن مكتوب حضرت

كدام عاشق در اين ره، در بلا نيست؟ * كدامين دل شما را مبتلا نيست؟ اگر در سوگتان شد ديده نمناك * اگر از عشقتان دل گشت غمناك گواه عشق ما اين ديده و دل * رساند " اشك " و " غم " ما را به منزل شما راه سعادت را دليليد * شما مقصود هر ابن السبيليد شما حقيد و دشمنها سرابند * كفي پوچند و چون نقشي برآبند شما تفسير " نور " و " والضحي " ييد * شما معناي قرآن، ودعاييد اماميد و شهيديد و گواهيد * مصون از هر خطا و اشتباهيد شما راه خدا را باز كرديد * شهادت را شما آغاز كرديد فدا كرديد جان، تا دين بماند * به خون خفتيد، تا آيين بماند شما نور خدا در روي خاكيد * صراط مستقيم و راه پاكيد شما شيرازهء ام الكتابيد * شما ميزان حق، روز حسابيد تولاي شما، فرض خدايي است * قبول ورد آن، مرز جدايي است هر آن كس را كه در دين رسول است * ولايت، مهر و امضاي قبول است اگر مولي " ولي " مي‌شد چه مي‌شد؟ * خليفه گر " علي " مي‌شد چه مي‌شد؟

ولي خاتم، دوباره بي نگين شد * عدالت با علي، خانه نشين شد سقيفه ساعده ماتم شد، آن روز * نصيب و سهم شيعه، غم شد آن روز دوباره بولهب آتش برافروخت * در بيت النبي (صلي الله عليه وآله)، در شعله‌اش سوخت سران توطئه با هم نشستند * دل و پهلوي عصمت را شكستند هزاران دست بيعت‌گر كجا رفت؟ * وفا با آل پيغمبر كجا رفت؟

اگر پيمان مردم با " ولي " بود * اگر پيوند با " آل علي " بود نه فرمان نبي از ياد ميرفت * نه رنج و زحمتش بر باد ميرفت نه بر روي زمين ميماند قرآن * نه " قدرت " تكيه ميزد جاي " برهان " نه حق بي ياور و مظلوم ميماند * نه امت از علي (عليه السلام) محروم ميماند

(١٦٣٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، السقيفة (1)

نه زهرا كشته ميشد در جواني * نه ميشد خسته از اين زندگاني نه از دست ستم ميخورد، سيلي * نه رويش ميشد از بيداد، نيلي نه بازويش كبود از تازيانه * نه دفن او شبانه، مخفيانه نه تيغ كينه در دست جنون بود * نه محراب علي، رنگين زخون بود نه بر فرق علي (عليه السلام)، شمشير ميخورد * نه بر حلقوم اصغر، تير ميخورد نه خون دل نصيب مجتبي بود * نه پرپر لاله‌ها در كربلا بود نه زينب بذر غم ميكاشت در دل * نه ميزد سر زغم بر چوب محمل بقيع ما، نه غم افزاي جان بود * نه ويران و چنين بي سايه

بان بود غدير خم اگر سايه فكن بود * " ولايت "، اهرمي دشمن شكن بود صفوف ما جدا از هم نمي‌شد * شكوه و عزت ما كم نمي‌شد نه بذر فتنه ميپاشيد دشمن * نه " ما " تقسيم ميشد بر " تو " و " من " نه صدها بار ميمرديم هر روز * نه جام زهر ميخورديم هر روز از اول، عشق را با غم سرشتند * كتاب شيعه را، با خون نوشتند كنون ماييم، و درد داغداري * كنون ماييم، و اشك و سوگواري هنوز اشك عزا، پيوسته جاري است * رواق چشممان، آيينه كاري است غدير ما، محرم دارد امروز * محرم، بذر غم ميكارد امروز ولايت، گنج عشقي در دل ماست * محبت هم، سرشته با گل ماست شما آل رسول خاتم هستيد * كه با جود و كرم، ميثاق بستيد دل و جان جهاني، عاشق آباد * فداي نام شيرين شما باد كريمان با بدان هم، بد نكردند * كسي را از در خود، رد نكردند اگر ناقابليم و شرمساريم * به جز عشق شما، چيزي نداريم شما در ظاهر و باطن اميريد * عنايت كرده، دست ما، بگيريد مدينة منوره، غدير 1411 (تير 1370)
(١٦٣٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، مقبرة بقيع الغرقد (1)، غدير خم (1)، الجود (1)، الدفن (1)، النوم (1)
شفيعي مازندراني گويد:
وصي دهم، هادي ملك دين * امين خدا، مهر اهل زمين تجلاي مجلاي، فيض احد * ولي خلايق، امام مبين جهان زنده بين از جمال نقي چو دل سبز شد از وصال نقي سر افكنده، بيداد از هيبتش * هريمن حزين از فعال نقي (1)
7. از سخنان آن حضرت 1. هر كس از خدا بترسد، از او ميترسند، و هر كس از خدا اطاعت كند، از او اطاعت ميكنند.
2. خداوند را جز به آنچه خود را توصيف كرده است، نمي‌شود، توصيف نمود و چگونه ميشود، خالقي را كه تمام حواس از درك او، و اوهام از تصور او، و خاطرات قلبي از تجديد او عاجزند، توصيف نمود.
خداوند، بالاتر از آنست كه به وصف بيايد و بالاتر از تعريف مردم است. قرب او بعد، و بعد او قرب است. او است كه كيفيت را خلق كرده و او است كه زمان را آفريده و نمي‌شود گفت كه او چيست و از چه وقت است. او است واحد صمد كه مولود كس نيست و مولود وكفوي ندارد. وايضا فرموده است: عالم و متعلم هر دو شريك در به هوش بودن هستند و هر دو مأمور به نصيحت و راهنمايي بوده و هر دو از غش و دوروئي ممنوع شده اند.
3. من هانت عليه نفسه فلا تأمن شره. (2) فردي كه براي شخصيت خود، ارزشي قائل نيست، هرگز از شر او نمي‌توان ايمن شد.
4. العقوق يعقب القلة، ويودي الي الذلة. (3) عقوق والدين، موجب كمي

عمر، عامل خواري و ذلت در زندگي ميگردد.
١. شاخهء طوبي ص ١٦٠، از انتشارات دفتر نشر نويد اسلام.
٢. تحف العقول ص ٣٥٨.
3. بحار الانوار ج 74، ص 84.
(١٦٣٦)
صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)، كتاب بحار الأنوار (1)
5. من رضي عن نفسه، كثر الساخطون عليه. (1) هر آنكس كه خودپسند باشد، مخالفان و ناراضيان بيشتري را خواهد داشت.
6. دعا در حل مشكلات: در كتاب " مهج الدعوات ومنهج العنايات " سيد بن طاووس (رضوان الله تعالي عليه) از طريق محمد بن جعفر بن هشام اصبغي روايت كرده است كه گويد:
يسع بن حمزة قمي به او خبر داده است كه عمرو بن مسعده، وزير معتصم خليفه عباسي او را تهديد به مرگ و كشتن و از بين بردن اهل و عيال كرده است، نامه اي به امام هادي (عليه السلام) نوشتم از او چاره جويي نمودم.
امام (عليه السلام) در پاسخ نوشتند: " هرگز نگران و ناراحت مباش خداي متعال را با اين كلمات بخوان و از او مددجوئي نما خداوند متعال، هر چه سريع تر تو را نجات ميبخشد و فرجي حاصل ميگردد: چون اين دعائي است كه آل محمد (صلي الله عليه وآله) به هنگام نزديك شدن بلا و بروز دشمنان، و به هنگام خوف از فقر و تنگي، خدا را با آن، ميخواندند:
يسع بن حمزه قمي ميگويد: در زندان، من در وسط روز اين دعا را كه امام هادي (عليه السلام) تعليم داده بود، خواندم تا اينكه خدمتگزار خدمتكاران عمر بن مسعده آمدند و مرا فرا خواندند كه امير تو را ميطلبد، من به سرعت به سراغ او رفتم و وارد بر او شدم، هنگامي كه چشمش به من افتاد تبسم نمود دستور داد: آهن و زنجير را از گردن من باز كردند، خلعتي كه لباس فاخري بود به من پوشاندند و با عطر مرا معطر ساختند، سپس مرا به نزد خود طلبيد، و با كلمات دلنشين، با من صحبت و گفتگو كرد و از من معذرت خواست و هر آنچه از من گرفته بود، پس داد. و دستور داد، مرا به جايگاه و محل خودم برگردانند.
اينك آن دعا كه امام هادي (عليه السلام) ياد داده است. (2)
1. سفينة البحار ج 2، ص 637.
2. قابل ذكر است اين دعا با تفاوت اندك در صحيفه سجاديه ضمن دعاي هفتم، امام سجاد (ع) آمده است ولي تفاوتهايي هم دارد و از اينكه امام (ع) ميفرمايد: آل محمد (ص) با اين دعا خدا را ميخوانند استفادهء اين معني ميشود، لطفا به صحيفه سجاديه ص 91، چاپ نويد اسلام مراجعه شود.
(١٦٣٧)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (3)، السيد إبن طاووس (1)، جعفر بن هشام (1)، اللبس (1)، الخوف (1)، السفينة (1)

" يا من تحل باسمائه عقد المكاره، ويا من يفل بذكره حد الشوائد، ويا من يدعي بأسمائه العظام من ضيق المخرج الي محل الفرج، فهي بمشيتك دون قولك مؤتمره، وبارادتك دون وحيك منزجرة، و انت المرجو للمهمات، وانت المفزع في الملمات، لايندفع منها الا مادفعت، ولاينكشف منها الا ما كشفت، وقد نزل بي من الأمر ما فدحني ثقله، وحل بي منه ما بهظني حمله، وبقدرتك أوردت علي ذلك، وبسلطانك وجهته إلي، فلامصدر لما اوردت، ولاميسر لما يسرت ولاصارف لما وجهت، ولافاتح لما أغلقته، ولامغلق لما فتحت، ولاناصر لمن خذلت، الا انت صل علي محمد وآل محمد، وافتح لي باب الفرج بطولك، واصرف عني سلطان اللهم بحولك، وأنلني حسن النظر في ما شكوت، وارزقني حلاوة الصنع في ما سألتك، وهب لي من لدنك فرجا وحيا، واجعل لي من عندك مخرجا هنيا ولاتشغلني بالأهتمام عن تعاهد فرائضك، واستعمال سنتك، فقد ضقت بما نزل بي ذرعا، وامتلأت بحمل ما حدث علي جزعا. وانت القادر علي كشف ما بليت به، ودفع ما وقعت فيه، فافعل بي ذلك وان كنت غير مستوجبة منك يا ذالقرب العظيم، والمن الكريم، فأنت قادر يا ارحم الراحمين، آمين رب العالمين ". (1) ترجمه: هم اكنون، پروردگارا! بلائي بر من فرود آمده است كه سنگيني‌اش مرا به زانو در افكنده است و نوعي گرفتاري به من رو آورده است كه تحملش مرا از پا درآورده است، و آن را، تو به قدرت خود وارد آورده اي و به اقتدار خود بر من متوجه ساخته اي، پس براي آنچه تو وارد كرده‌اي، برگرداننده‌اي، و براي آنچه تو پيش آورده اي، تغيير دهنده اي، و براي آنچه تو فرو بسته اي، گشاينده‌اي، و براي آنچه تو بگشوده‌اي، فراز كننده‌اي و براي آنچه تو مشكل ساخته‌اي، آسان كننده‌اي، و براي آن كه تو خوار كرده‌اي، ياري دهنده اي نيست، پس بر محمد (صلي الله عليه وآله) و آلش رحمت فرست، و به رحمت واسعه خود در آسايش را، اي پروردگار من به رويم بگشاي، و به قوت خود، سلطان غم را از هجوم بر من، منهزم ساز، و مرا در شكوايم به توجه كامل نائل فرما، و در آن چه مسئلت كرده ام

١. معادن الحكمه ج ٢، ص ٢٤٨ - ٢٤٩، مهج الدعوات ص ٢٧١ - 272، بحار الانوار ج 95، ص 229، ج 50، ص 224.

(١٦٣٨)

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الفرج (2)، الكرم، الكرامة (1)، العهد (1)، الصّلاة (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

شيريني احسان خود را بچشان، و از نزد خود رحمت و گشايشي، ارزاني دار، و از لطف خود نجات و خلاصي سريع، مقرر ساز، و مرا به سبب غلبهء غم، از رعايت واجبات و به كار بستن مستحبات خود، باز مدار زيرا كه من اي پروردگارم! به علت آنچه بر سرم آمده، بي تاب و توان شده ام و قلبم از تحمل آنچه بر من رخ داده است، لبريز از غم شده است و تو بر رفع هر نوع گرفتاري بر من و دفع آنچه در آن افتاده ام، قادري. پس قدرتت را دربارهء من به كار بر، اگر چه از جانب تو، سزاوار آن نباشم. اي صاحب عرش عظيم.

7. پارسائي واقعي: " عن علي بن محمد عن آبائه قال دخل سماعة بن مهران علي الصادق (عليه السلام) فقال له: يا سماعه و ذكر الحديث الي أن قال: والله يدخل النار منكم احد فتنافسوا في الدرجات وأكمدوا عدوكم بالورع ". (1) " امام هادي (عليه السلام) از پدران بزرگوارش از امام صادق (عليه السلام) روايت ميكند كه سماعة بن مهران [يكي از ياران امام صادق (عليه السلام)] وارد محضر امام شد امام (عليه السلام) به او فرمودند:

اي سماعة! به خدا قسم كسي از شما به دوزخ نمي‌رود پس در دريافت بهشت با هم رقابت كنيد و دشمنان خود را با خودداري از گناه افسرده خاطر كنيد ".

8. سخن مكتوب حضرت علاوه بر سخنان و كلمات آموزنده كه طي احاديثي از آن بزرگوار باقي مانده است نامه‌ها و مكاتباتي هم از آن حضرت باقي مانده است كه مرحوم علم الهدي محمد بن محسن مرتضي كاشاني در ضمن نامه هاي پيشوايان تحت عنوان " معادن الحكمة في مكاتيب الأئمه " آورده است اين كتاب با تصحيح و تحقيق فقيد سعيد مرحوم آية الله احمدي ميانجي در دو جلد به چاپ رسيده است در آن كتاب، تعداد 19 نامه از آن بزرگوار نقل شده است كه توسط مؤلف توضيحاتي بر آنها افزوده شده است كه از ميان آنها چند فقره آورده ميشوند.

9. نگين انگشتر يا حمايت از مردم: ثقهء جليل، كافور خادم يكي از راويان احاديث امام

1. وسائل الشيعه باب جهاد النفس، ترجمه فارسي علي افراسياني، ص 113.

(١٦٣٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، سماعة بن مهران (2)، علي بن محمد (1)، الإستحباب (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

هادي (عليه السلام) ميگويد: در محل سكونت امام هادي (عليه السلام) در

سامرآء، عده اي از صنعت‌گران بودند و در آن محل، مشغول كار و تلاش بودند، از جمله مردي به نام يونس نقاش بود كه به محضر امام رفت و آمد هم داشت و بي ارتباط با امام نبود.
روزي يونس محضر امام آمد و به شدت ميلرزيد، گفت: مولاي من! خانواده ام را به شما ميسپارم. امام فرمود: قضيه چيست؟ گفت: ميخواهم از اين محل بروم، حضرت در حال تبسم گفت: چرا يونس؟ گفت: موسي بن بغا (1) (يكي از فرماندهان تشكيلات عباسي) نگيني به من فرستاد كه بتراشم و سوار انگشتر كنم، وقت تراشيدن آن را شكستم، نگين را نمي‌شود، قيمت گذاشت تا از عهده‌ء غرامت آن برآيم، صاحبش هم موسي بن بغاست يا هزار تازيانه به من ميزند يا اينكه مرا ميكشد.
امام (عليه السلام) فرمود: تا فردا برو به خانه‌ات جز خير نخواهد رسيد، فردا اول روز آمد و به شدت ميلرزيد، گفت: يابن رسول الله! فرستاده‌ء موسي آمده تا نگين را ببرد، امام فرمود: برو جز خير نخواهي ديد، گفت: مولاي من در جواب او چه بگويم؟! امام به حالت تبسم فرمود:
برو پيش او ببين چه ميگويد؟
او با ترس و لرز برگشت، بعد از ساعتي، خندان پيش امام آمد، گفت: مولاي من! فرستاده موسي گفت: شب كنيزان امير دعوا كرده و هر يك خواسته است انگشتر مال او خواهد بود، امير گفت: اگر بتواند او را دو تكه كرده، دو تا نگين كند، تا هر يك، يكي را بردارد و دعوا بخوابد، اجرتش هر چه باشد خواهد پرداخت.
امام صلوات الله عليه با شنيدن اين سخن گفت: " أللهم لك الحمد، اذ جعلتنا ممن يحمدك حقا ". بعد فرمود: خوب به فرستاده‌ء موسي چه جوابي دادي؟! گفتم: مهلت بدهيد ببينم چطور ميتوانم درست بكنم امام فرمود: خوب گفته اي. (2)
1. از فرماندهان ارشد عباسي و از اتراك است.
2. بحار ج 50، ص 126 از امالي طوسي.
(١٦٤٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، الصّلاة (1)، النوم (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)

10. دلداري و اطمينان: علي بن جعفر يكي از ارادتمندان امام ساكن حومهء بغداد، (1) و عنوان وكيل امام هادي (عليه السلام) را نيز داشت، از وي پيش متوكل عباسي سعايت كردند، متوكل وي را به زندان افكند. زندان او به طول انجاميد، سرانجام قول داد كه به عبد الرحمان بن خاقان سه هزار دينار بپردازد تا دربارهء آزادي او فعاليت كند، در نتيجه عبيدالله بن يحيي بن خاقان وزير متوكل دربارهء او پيش متوكل شفاعت كرد.
متوكل گفت: اي عبيدالله! اگر دربارهء تو مشكوك بودم ميگفتم كه رافضي هستي تو چه ميگفتي؟! علي بن جعفر وكيل علي بن محمد (امام هادي) است و من تصميم دارم كه او را اعدام كنم!!
اين خبر در زندان به علي بن جعفر رسيد، او كه به شدت ترسيده بود، نامه‌اي به محضر امام هادي (عليه السلام) نامه‌اي نوشت كه: خدارا! خدارا! دربارهء من فكري بكنيد، به خدا قسم ميترسم در امر امامت، به شك بيافتم.
امام (عليه السلام) در ذيل نامهء او نوشتند: اگر كارت به آن جا كشد دربارهء تو از خدا كمك ميخواهم و آن وقت، شب جمعه بود.
فرداي آن روز متوكل عباسي را تب گرفت و به قدري شدت پيدا كرد كه تا روز دوشنبه خانواده‌اش بر وي گريسته و به فرياد درآمدند، او به دنبال آن مرض شديد گفت: همه زندانيان را كه اسامي شان به وي عرضه شده است آزاد كنند، آنگاه علي بن جعفر را ياد آورد، به وزيرش عبيدالله گفت: چرا نام او را به من عرضه نكردي؟!
عبيدالله گفت: من ديگر دربارهء او سخني نخواهم گفت، متوكل گفت: همين الآن او را آزاد كن و بگو: مرا حلال كند، عبيدالله او را آزاد كرد و او به دستور امام هادي (عليه السلام) به مكه رفت و مجاور بيت الله شد، به دنبال اين جريان متوكل صحت پيدا كرد. (2) 11. خبر از قتل واثق وابن زيات: " مفيد " عليه الرحمة از ثقهء جليل القدر، خيران اسباطي (3)

1. بحار ج 50، ص 126 از امالي طوسي.
2. رجال كشي ص 505، رقم 503.
3. ظاهرا منظور همان خيران الخادم قراطيسي غلام حضرت رضا (ع) است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (3)، مدينة مكة المكرمة (1)، مدينة بغداد (1)، عبد الرحمان (1)، علي بن جعفر (4)، علي بن محمد (1)، القتل (1)، المرض (1)، النوم (1)، الإمام علي بن

موسي الرضا عليهما السلام (1)، كتاب رجال الكشي (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، خيران الخادم (1)

10. دلداري و اطمينان: علي بن جعفر يكي از ارادتمندان امام ساكن حومهء بغداد، (1) و عنوان وكيل امام هادي (عليه السلام) را نيز داشت، از وي پيش متوكل عباسي سعايت كردند، متوكل وي را به زندان افكند. زندان او به طول انجاميد، سرانجام قول داد كه به عبد الرحمان بن خاقان سه هزار دينار بپردازد تا دربارهء آزادي او فعاليت كند، در نتيجه عبيدالله بن يحيي بن خاقان وزير متوكل دربارهء او پيش متوكل شفاعت كرد.
متوكل گفت: اي عبيدالله! اگر دربارهء تو مشكوك بودم ميگفتم كه رافضي هستي تو چه ميگفتي؟! علي بن جعفر وكيل علي بن محمد (امام هادي) است و من تصميم دارم كه او را اعدام كنم!!
اين خبر در زندان به علي بن جعفر رسيد، او كه به شدت ترسيده بود، نامه‌اي به محضر امام هادي (عليه السلام) نامه‌اي نوشت كه: خدارا! خدارا! دربارهء من فكري بكنيد، به خدا قسم ميترسم در امر امامت، به شك بيافتم.
امام (عليه السلام) در ذيل نامهء او نوشتند: اگر كارت به آن جا كشد دربارهء تو از خدا كمك ميخواهم و آن وقت، شب جمعه بود.
فرداي آن روز متوكل عباسي را تب گرفت و به قدري شدت پيدا كرد كه تا روز دوشنبه خانواده‌اش بر وي گريسته و به فرياد درآمدند، او به دنبال آن مرض شديد گفت: همه زندانيان را كه اسامي شان به وي عرضه شده است آزاد كنند، آنگاه علي بن جعفر را ياد آورد، به وزيرش عبيدالله گفت: چرا نام او را به من عرضه نكردي؟!
عبيدالله گفت: من ديگر دربارهء او سخني نخواهم گفت، متوكل گفت: همين الآن او را آزاد كن و بگو: مرا حلال كند، عبيدالله او را آزاد كرد و او به دستور امام هادي (عليه السلام) به مكه رفت و مجاور بيت الله شد، به دنبال اين جريان متوكل صحت پيدا كرد. (2) 11. خبر از قتل واثق وابن زيات: " مفيد " عليه الرحمة از ثقهء جليل القدر، خيران اسباطي (3)
1. بحار ج 50، ص 126 از امالي طوسي.
2. رجال كشي ص 505، رقم 503.
3. ظاهرا منظور همان خيران الخادم قراطيسي غلام حضرت رضا (ع) است.

موسي الرضا عليهما السلام (1)، كتاب رجال الكشي (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، خيران الخادم (1)

2 - برتري علم و فضيلت

نقل كرده است كه گويد: در مدينه خدمت ابوالحسن هادي (عليه السلام) رسيدم، فرمود: از واثق (1) چه خبر داري؟ گفتم: فدايت شوم، او را در سامرآء سالم گذاشتم و من ده روز است كه او را ديده ام، فرمود: اهل مدينه ميگويند كه او مرده است. گفتم: من از همه نسبت به او قريب العهد هستم، فرمود: مردم ميگويند كه: او مرده است، من دانستم كه مقصود آن حضرت از " مردم " خودش ميباشد. بعد فرمود: جعفر در چه حالي (2) است؟ گفتم: او در بدترين احوال، در زندان به سر ميبرد، فرمود: او صاحب حكومت (بعد از واثق) است، بعد فرمود: ابن زيات [محمد بن عبد الملك زيآت وزير معتصم] در چه حالي است؟

گفتم: مردم با او هستند و فرمان، فرمان اوست، فرمود: كارش بر او شوم است.

امام صلوات الله عليه ساكت شد، بعد فرمود: بايد مقدرات و احكام خدا جاي خود را بگيرد، يا خيران! واثق عباسي از دنيا رفت، متوكل عباسي در جاي او نشست ابن زيات كشته شد. گفتم: فدايت شوم، اين كارها كي واقع گرديد؟ فرمود: شش روز بعد از خروج تو. (3) ناگفته نماند: محمد بن عبد الملك زيات در زمان معتصم عباسي به وزارت رسيد، در زمان واثق نيز وزير، و همه كاره بود او متوكل برادر واثق را بسيار اذيت كرد، او تنور كوچك و تنگي از چوب ساخته بود، همه جاي آن ميخ بود، سر ميخها به داخل تنور بود، هر وقت ميخواست كسي را شكنجه كند، در آن تنور ميكرد و او پس از اندك مدتي ميمرد. متوكل دستور داد او را در تنور و شكنجه گاهي كه خود ساخته بود انداختند چند روز در تب و تاب بود، نامه اي از آنجا براي متوكل نوشت كه اين دو شعر در آن بود:

" هي السبيل فمن يوم الي يوم * كأنه ما تريك العين في نوم " " لا تجرعن رويدا إنها دول * دنيا تنقل من قوم إلي قوم "

1. واثق بالله فرزند معتصم عباسي، نهمين خليفهء عباسي ميباشد.
2. يعني متوكل عباسي برادر واثق كه به دستور برادرش در زندان بود.
3. ارشاد مفيد ص 309.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، محمد بن عبد (2)، الصّلاة (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

يعني: زندگي دنيا همانند راه رفتن انتقال است از روزي به روزي ديگر، گويي كه آن مانند خيالاتي است كه در خواب ميبيني، جزع و بي تابي مكن، كمي صبر كن، زندگي داراي گردشهايي است كه از قومي، به قومي منتقل ميشود.
متوكل چون نامه را خواند، دلش به حال او سوخت، دستور آزادي او را صادر كرد، فرستادهء او براي خلاصي وي به زندان آمد، ولي ديد كه او در همان جا مرده است.
12. نامهء امام به محمد بن فرج: ثقهء جليل القدر، محمد بن فرج رخجي يكي از ياران امام (عليه السلام) گويد: امام هادي (صلوات الله عليه) نامه اي به من نوشت كه در آن نامه آمده بود:
اي محمد! كارهايت را بكن و با احتياط باش، او پس از مدتي به رفيقش علي بن محمد نوفلي گفت: من كارهايم را جمع و جور كردم ولي نمي‌دانستم منظور امام از اين نامه چيست؟ در آن بين مأموري از جانب خليفه آمد، تمام اموال مرا توقيف كرد و خودم را به زنجير كشيد و از مصر بيرون آورد و به زندان افكند، هشت سال در زندان ماندم، روزي باز نامه اي از امام (عليه السلام) در زندان به من رسيد، فرموده بود: اي محمد بن فرج! در ناحيهء غرب فرود نياي! پيش خود گفتم: امام (عليه السلام) به من اينطور مينويسد با آن كه من در زندانم و اين عجيب است، چند روز نگذشته بود كه زنجير را از من برداشتند و مرا از زندان آزاد كردند، پس از آزاد شدن به امام (عليه السلام) نوشتم كه دعا بكنيد تا خدا اموال مرا به من باز گرداند.
در جواب نوشتند: به زودي سرمايه و مالت به خودت برميگردد و اگر برنگردد بر تو ضرري نيست، علي بن محمد نوفلي گويد:
نامهء امام به او نرسيده بود كه از دنيا رفت. (1) 13. عرق جنب از حرام:
محمد بن همام ميگويد: إدريس بن داوود كفر ثوئي از واقفيه بود كه در زمان امام هادي (عليه السلام) داخل شهر سامرآء شد و خواست از آن حضرت بپرسد از لباسي كه با عرق جنب آلوده شده است آيا ميشود در آن نماز خواند يا نه؟ او در كنار طاق خانه اي ايستاده و انتظار آمدن امام (عليه السلام) را ميكشيد، ناگاه امام (عليه السلام) رسيد و با چوبدستي او

1. ارشاد ص 311.

سامراء المقدسة (1)، محمد بن تمام (1)، علي بن محمد (2)، الصبر (1)، العرق، التعرق (2)، الجنابة (2)

يعني: زندگي دنيا همانند راه رفتن انتقال است از روزي به روزي ديگر، گويي كه آن مانند خيالاتي است كه در خواب ميبيني، جزع و بي تابي مكن، كمي صبر كن، زندگي داراي گردشهايي است كه از قومي، به قومي منتقل ميشود.
متوكل چون نامه را خواند، دلش به حال او سوخت، دستور آزادي او را صادر كرد، فرستادهء او براي خلاصي وي به زندان آمد، ولي ديد كه او در همان جا مرده است.
12. نامهء امام به محمد بن فرج: ثقهء جليل القدر، محمد بن فرج رخجي يكي از ياران امام (عليه السلام) گويد: امام هادي (صلوات الله عليه) نامه اي به من نوشت كه در آن نامه آمده بود:
اي محمد! كارهايت را بكن و با احتياط باش، او پس از مدتي به رفيقش علي بن محمد نوفلي گفت: من كارهايم را جمع و جور كردم ولي نمي‌دانستم منظور امام از اين نامه چيست؟ در آن بين مأموري از جانب خليفه آمد، تمام اموال مرا توقيف كرد و خودم را به زنجير كشيد و از مصر بيرون آورد و به زندان افكند، هشت سال در زندان ماندم، روزي باز نامه اي از امام (عليه السلام) در زندان به من رسيد، فرموده بود: اي محمد بن فرج! در ناحيهء غرب فرود نياي! پيش خود گفتم: امام (عليه السلام) به من اينطور مينويسد با آن كه من در زندانم و اين عجيب است، چند روز نگذشته بود كه زنجير را از من برداشتند و مرا از زندان آزاد كردند، پس از آزاد شدن به امام (عليه السلام) نوشتم كه دعا بكنيد تا خدا اموال مرا به من باز گرداند.
در جواب نوشتند: به زودي سرمايه و مالت به خودت برميگردد و اگر برنگردد بر تو ضرري نيست، علي بن محمد نوفلي گويد:
نامهء امام به او نرسيده بود كه از دنيا رفت. (1) 13. عرق جنب از حرام:
محمد بن همام ميگويد: إدريس بن داوود كفر ثوئي از واقفيه بود كه در زمان امام هادي (عليه السلام) داخل شهر سامرآء شد و خواست از آن حضرت بپرسد از لباسي كه با عرق جنب آلوده شده است آيا ميشود در آن نماز خواند يا نه؟ او در كنار طاق خانه اي ايستاده و انتظار آمدن امام (عليه السلام) را ميكشيد، ناگاه امام (عليه السلام) رسيد و با چوبدستي او
1. ارشاد ص 311.

سامراء المقدسة (1)، محمد بن تمام (1)، علي بن محمد (2)، الصبر (1)، العرق، التعرق (2)، الجنابة (2)

را حركت داد و بي آنكه او سؤالي بكند، حضرت فرمود:
" إن كان من حلال، فصل فيه وإن كان من حرام فلا تصل فيه " يعني اگر جنابت از حلال باشد در لباسي كه با عرق آن آلوده شده است نماز بخوان و اگر از حرام باشد در آن نماز نخوان. (1)
1. وسائل ج 2، ص 1039، در كتابهاي ديگر ادريس بن زياد نقل شده است ظاهرا آن شخص با ديدن اين كرامت، از " وقوف " برگشته است، ارباب رجال نوشته اند: ادريس بن زياد كفرثوقي ثقه است.

صفحهمفاتيح البحث: العرق، التعرق (1)، إدريس بن زياد (2)

را حركت داد و بي آنكه او سؤالي بكند، حضرت فرمود:
" إن كان من حلال، فصل فيه وإن كان من حرام فلا تصل فيه " يعني اگر جنابت از حلال باشد در لباسي كه با عرق آن آلوده شده است نماز بخوان و اگر از حرام باشد در آن نماز نخوان. (1)
1. وسائل ج 2، ص 1039، در كتابهاي ديگر ادريس بن زياد نقل شده است ظاهرا آن شخص با ديدن اين كرامت، از " وقوف " برگشته است، ارباب رجال نوشته اند: ادريس بن زياد كفرثوقي ثقه است.

صفحهمفاتيح البحث: العرق، التعرق (1)، إدريس بن زياد (2)

4 - پرسش از كتاب خوانان يعني چه؟

بخش چهارم F امام هادي (عليه السلام) و تفسير قرآن
(١٦٤٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)

بخش چهارم / امام هادي (ع) و تفسير قرآن ...
امام هادي (عليه السلام) و تفسير قرآن امام هادي (عليه السلام)، دهمين پيشواي معصوم از تبار پاك رسالت و طهارت، وارث پدر عاليقدر خود در مقام امامت و هدايت مردم بود و هنوز هشت سال از زندگي او نگذشته بود كه پدر عاليقدر خود را از دست داد و مجموع عمر او در حدود چهل سال بوده است.
از اين بزرگوار در تفسير آيات نوراني قرآن مجيد، مطالب فراواني نقل شده است كه در لا به لاي كتابهاي حديثي، سيره و تفسير آمده است، ما به عنوان ارائه نمونه‌هايي از كلمات تفسيري آن بزرگوار، چند موردي را بازگو مينمائيم و تفصيل آن را به كتابها و منابع ياد شده إرجاع ميدهيم:
1. تعيين مصداق كثير سبط بن جوزي صاحب تذكره خواص الأمة ميگويد: " يحيي بن هرثمه (فرمانده عمليات نظامي) گويد: چند روز پس از انتقال امام هادي (عليه السلام) به سامراء، متوكل مريض شد و در حال مرض نذر كرد، اگر از آن مرض شفا پيدا نمايد دراهم كثيره تصدق نمايد. پس از چند روزي شفا يافت، او از فقهاء شهر پرسيد كه وي چه مقدار بايد تصدق نمايد، تا وفا به نذر خويش كرده باشد؟ و با چه مبلغي نذر او اداء ميگردد؟
هيچ كدام از فقهاء شهر، پاسخ قاطعي ندادند، و مبلغ آن را معين نمايند متوكل، فردي را به حضور امام هادي (عليه السلام) روانه ساخت تا مسألة را مطرح سازد امام (عليه السلام) پاسخ دادند: " اگر هشتاد و سه درهم، تصدق نمايد وفاء به نذر خويش نموده است ".
هنگامي كه از علت اين حكم پرسيده شد، امام (عليه السلام) در پاسخ به آيهء قرآن استناد فرمودند، جائي كه خداوند متعال، تأييدات خود را در جنگهاي اسلامي نسبت به پيامبر (صلي الله عليه وآله) و
(١٦٤٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (5)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، يحيي بن هرثمة (1)، المرض (2)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

بخش چهارم / امام هادي (ع) و تفسير قرآن ...
امام هادي (عليه السلام) و تفسير قرآن امام هادي (عليه السلام)، دهمين پيشواي معصوم از تبار پاك رسالت و طهارت، وارث پدر عاليقدر خود در مقام امامت و هدايت مردم بود و هنوز هشت سال از زندگي او نگذشته بود كه پدر عاليقدر خود را از دست داد و مجموع عمر او در حدود چهل سال بوده است.
از اين بزرگوار در تفسير آيات نوراني قرآن مجيد، مطالب فراواني نقل شده است كه در لا به لاي كتابهاي حديثي، سيره و تفسير آمده است، ما به عنوان ارائه نمونه‌هايي از كلمات تفسيري آن بزرگوار، چند موردي را بازگو مينمائيم و تفصيل آن را به كتابها و منابع ياد شده إرجاع ميدهيم:
1. تعيين مصداق كثير سبط بن جوزي صاحب تذكره خواص الأمة ميگويد: " يحيي بن هرثمه (فرمانده عمليات نظامي) گويد: چند روز پس از انتقال امام هادي (عليه السلام) به سامراء، متوكل مريض شد و در حال مرض نذر كرد، اگر از آن مرض شفا پيدا نمايد دراهم كثيره تصدق نمايد. پس از چند روزي شفا يافت، او از فقهاء شهر پرسيد كه وي چه مقدار بايد تصدق نمايد، تا وفا به نذر خويش كرده باشد؟ و با چه مبلغي نذر او اداء ميگردد؟
هيچ كدام از فقهاء شهر، پاسخ قاطعي ندادند، و مبلغ آن را معين نمايند متوكل، فردي را به حضور امام هادي (عليه السلام) روانه ساخت تا مسألة را مطرح سازد امام (عليه السلام) پاسخ دادند: " اگر هشتاد و سه درهم، تصدق نمايد وفاء به نذر خويش نموده است ".
هنگامي كه از علت اين حكم پرسيده شد، امام (عليه السلام) در پاسخ به آيهء قرآن استناد فرمودند، جائي كه خداوند متعال، تأييدات خود را در جنگهاي اسلامي نسبت به پيامبر (صلي الله عليه وآله) و
(١٦٤٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (5)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، يحيي بن هرثمة (1)، المرض (2)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

مؤمنان صدر اسلام، با وصف " كثير " توصيف ميكند و ميفرمايد: * (ولقد نصركم الله في مواطن كثيرة ويوم حنين) *. (1) (خداوند در جنگ حنين و در موارد فراواني به شما ياري و نصرت داد) و از آن جائي كه، معلوم شده است، جنگها وغزوات صدر اسلام، بيش از 83 مورد نبوده است، چون آن بزرگوار 27 بار غزوه (جنگهائي كه خود آن حضرت فرماندهي عمليات را بر عهده داشت) و 55 بار " سريه " (جنگهايي كه با فرماندهي يكي از اصحاب، سپاه اعزام ميفرمودند) كه آخرين واقعه جنگ حنين بوده است.
فقهاء و خود متوكل از شنيدن اين پاسخ، سخت به تعجب و شگفتي افتادند، متوكل اموال قابل توجهي به حضور امام (عليه السلام) فرستاد، ولي امام از پذيرفتن آنها امتناع ورزيد، فرمود: اين يك نذر واجب است در هر موردي كه خود خواستيد تصدق نمائيد ". (2) (البته برخي در مقام تضعيف اين حديث گفته اند درست است جنگهاي آن حضرت و مسلمانان، 83 مورد بوده است ولي مسلمانان چندين بار، شكست خورده اند و مشمول نصرت الهي نشده اند.
در پاسخ اين تضعيف نيز ميتوان گفت: نصرت الهي، يك نوع نصرت و ياري مطلق نيست، بلكه نصرت و ياري نسبي است در همان شكستها وعدم پيروزيها نيز، نوعي نصرت همراه بوده است به حدي كه مسلمانان به آخرين حد از شكست عجز و ضعف، كشانده نشده اند).
2. برتري علم و فضيلت صحبت از يك جوان فاضلي بود كه در مباحثه و مناظره، يكي از مخالفين را سر جاي خود با كمال شرمندگي نشانده است.
امام (عليه السلام) مشتاق ديدار و زيارت اين جوان بود روزي كه با جمعي از بزرگان علوي و شخصيتهاي برجسته بني هاشم، جلوس نموده بودند خبر ورود اين جوان را دادند امام (عليه السلام) او را به بغل دست خود دعوت كرد، و در كنار خويش در
1. سورهء توبه آيه 25.
2. مناقب ابن شهر آشوب.
(١٦٤٨)
صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

مؤمنان صدر اسلام، با وصف " كثير " توصيف ميكند و ميفرمايد: * (ولقد نصركم الله في مواطن كثيرة ويوم حنين) *. (1) (خداوند در جنگ حنين و در موارد فراواني به شما ياري و نصرت داد) و از آن جائي كه، معلوم شده است، جنگها وغزوات صدر اسلام، بيش از 83 مورد نبوده است، چون آن بزرگوار 27 بار غزوه (جنگهائي كه خود آن حضرت فرماندهي عمليات را بر عهده داشت) و 55 بار " سريه " (جنگهايي كه با فرماندهي يكي از اصحاب، سپاه اعزام ميفرمودند) كه آخرين واقعه جنگ حنين بوده است.
فقهاء و خود متوكل از شنيدن اين پاسخ، سخت به تعجب و شگفتي افتادند، متوكل اموال قابل توجهي به حضور امام (عليه السلام) فرستاد، ولي امام از پذيرفتن آنها امتناع ورزيد، فرمود: اين يك نذر واجب است در هر موردي كه خود خواستيد تصدق نمائيد ". (2) (البته برخي در مقام تضعيف اين حديث گفته اند درست است جنگهاي آن حضرت و مسلمانان، 83 مورد بوده است ولي مسلمانان چندين بار، شكست خورده اند و مشمول نصرت الهي نشده اند.
در پاسخ اين تضعيف نيز ميتوان گفت: نصرت الهي، يك نوع نصرت و ياري مطلق نيست، بلكه نصرت و ياري نسبي است در همان شكستها وعدم پيروزيها نيز، نوعي نصرت همراه بوده است به حدي كه مسلمانان به آخرين حد از شكست عجز و ضعف، كشانده نشده اند).
2. برتري علم و فضيلت صحبت از يك جوان فاضلي بود كه در مباحثه و مناظره، يكي از مخالفين را سر جاي خود با كمال شرمندگي نشانده است. امام (عليه السلام) مشتاق ديدار و زيارت اين جوان بود روزي كه با جمعي از بزرگان علوي و شخصيتهاي برجسته بني هاشم، جلوس نموده بودند خبر ورود اين جوان را دادند امام (عليه السلام) او را به بغل دست خود دعوت كرد، و در كنار خويش در

1. سورهء توبه آيه 25.
2. مناقب ابن شهر آشوب.

صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

مؤمنان صدر اسلام، با وصف " كثير " توصيف ميكند و ميفرمايد: * (ولقد نصركم الله في مواطن كثيرة ويوم حنين) *. (1) (خداوند در جنگ حنين و در موارد فراواني به شما ياري و نصرت داد) و از آن جائي كه، معلوم شده است، جنگها وغزوات صدر اسلام، بيش از 83 مورد نبوده است، چون آن بزرگوار 27 بار غزوه (جنگهائي كه خود آن حضرت فرماندهي عمليات را بر عهده داشت) و 55 بار " سريه " (جنگهايي كه با فرماندهي يكي از اصحاب، سپاه اعزام ميفرمودند) كه آخرين واقعه جنگ حنين بوده است.
فقهاء و خود متوكل از شنيدن اين پاسخ، سخت به تعجب و شگفتي افتادند، متوكل اموال قابل توجهي به حضور امام (عليه السلام) فرستاد، ولي امام از پذيرفتن آنها امتناع ورزيد، فرمود: اين يك نذر واجب است در هر موردي كه خود خواستيد تصدق نمائيد ". (2) (البته برخي در مقام تضعيف اين حديث گفته اند درست است جنگهاي آن حضرت و مسلمانان، 83 مورد بوده است ولي مسلمانان چندين بار، شكست خورده اند و مشمول نصرت الهي نشده اند.
در پاسخ اين تضعيف نيز ميتوان گفت: نصرت الهي، يك نوع نصرت و ياري مطلق نيست، بلكه نصرت و ياري نسبي است در همان شكستها وعدم پيروزيها نيز، نوعي نصرت همراه بوده است به حدي كه مسلمانان به آخرين حد از شكست عجز و ضعف، كشانده نشده اند).
2. برتري علم و فضيلت صحبت از يك جوان فاضلي بود كه در مباحثه و مناظره، يكي از مخالفين را سر جاي خود با كمال شرمندگي نشانده است. امام (عليه السلام) مشتاق ديدار و زيارت اين جوان بود روزي كه با جمعي از بزرگان علوي و شخصيتهاي برجسته بني هاشم، جلوس نموده بودند خبر ورود اين جوان را دادند امام (عليه السلام) او را به بغل دست خود دعوت كرد، و در كنار خويش در

1. سورهء توبه آيه 25.
2. مناقب ابن شهر آشوب.

صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

صدر مجلس جاي داد، اين عمل بر سادات و مشايخ علوي، سخت گران آمد به حدي كه نتوانستند خودداري كنند و در همان مجلس لب به اعتراض باز گشودند و علنا انتقاد نمودند ... امام هادي (عليه السلام): در پاسخ اعتراض آنان فرمود:

* (إياكم ان تكونوا من الذين قال الله تعالي: الم تر الي الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يدعون الي كتاب الله ليحكم بينهم، ثم يتولي فريق منهم وهم معرضون) * (1) آيا شما به داوري قرآن مجيد حاضر هستيد كه ميان ما قضاوت نمايد؟ آيا قرآن نمي‌فرمايد:

" هنگامي كه وارد مجلسي شديد براي همديگر جا باز نماييد تا خداوند گشايشي، در حال شما انجام دهد. در پايان آيه قرآن ميفرمايد:

خداوند درجات افراد با ايمان را بالا ميبرد، و آنان كه بهره‌اي از علم و دانش دارند داراي درجات و مراتب بالاتر خواهند بود. " يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات ". (2) خداوند متعال در اين آيه شريفه افراد با ايمان را بر ديگر افراد، و دانشمندان را خصوصا بر عموم افراد، ترجيح و برتري داده است. آن احتجاجات و استدلالهائي كه اين جوان با مخالفين و معاندين، انجام داده است، شرف و فضيلتش، از هر نسب و شرف برتر و بالاتر است ... ".

3. سؤالات يحيي بن اكثم علي بن ابراهيم قمي در تفسير خود نقل نموده است: كه يحيي بن اكثم با موسي برادر امام هادي (عليه السلام)، سوالاتي را مطرح ساخته بود كه او از برادرش امام هادي (عليه السلام) بپرسد و پاسخهاي امام (عليه السلام) اينچنين بود:

1. ازدواج مردان و زنان نخستين سوال اين بود كه خداوند در آيه شريفه در وصف اهل بهشت ميفرمايد:

1. سورهء آل عمران آيه 23.

2. سوره المجادله آيه 11.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (3)، علي بن إبراهيم (1)، يحيي بن أكثم (2)، سورة المجادلة (1)

* (او يزوجهم ذكرانا وإناثا ويجعل من يشاء عقيما إنه عليم قدير) *. (1) خداوند مردان و زنان را به تزويج هم در ميآورد. آيا خداوند بندگان مذكر خود را نيز به ترويج در ميآورد در حالي كه قومي را در اثر چنين عملي مورد عقاب و عتاب قرار داده است؟

پاسخ امام (عليه السلام) چنين بود خداوند اطاعت كنندگان از مردان را با حور العين ازدواجشان را فراهم ميسازد، و اطاعت كنندگان از زنان را با اطاعت كنندگان از مردان وصلت و تزوجي را فراهم ميآورد، و پناه بر خدا از آنچه هواي دل تو در آرزوي آنست.

2. علم كتاب يعني چه؟

سوال دوم آنست كه مقصود پروردگار از آيه شريفه * (قال الذي عنده علم من الكتاب انا آتيك به، قبل ان يرتد اليك طرفك) *. (2) " فردي كه علمي از كتاب خدا پيش او بود، به سليمان عرض كرد من آن را پيش از آنكه تو چشم به هم زني، پيش تو ميآورم ".

سوال اينست آيا پيامبر خدا، نيازمند علم و دانش آصف بن برخيا بود؟

پاسخ امام (عليه السلام) چنين بود آنكه علمي از كتاب پيش او بود، آصف بن برخيا بود و سليمان عاجز و ناتوان از علم و معرفت او نبود بلكه اين علم و دانش، از علم و دانش سليمان سرچشمه ميگرفت، كه آن را پيش آصف به وديعت نهاده بود و ميخواست به امت و پيروان خود از إنس و جن بشناساند كه او حجت خدا، پس از سليمان است، تا در امامت و پيشوائي او، اختلاف ننمايند، آن چنان كه سليمان در ايام حيات داود شناسائي و معرفي شده بود، و اين امر به عنوان تأكيد حجت خدا بر مردم بود.

3. سجدهء يعقوب (عليه السلام) سوال سوم آنست كه خداوند متعال در سوره يوسف ميفرمايد: * (و رفع ابويه علي

1. سورهء الشوري آيه 50.

2. سورهء نمل آيه 40.

صفحهمفاتيح البحث: سورة يوسف (1)، الزوج، الزواج (1)

العرش، وخروا له سجدا) *. (1) پدر و مادر خود را روي تخت بالا برد، آنان به صورت سجده كنندگان درآمدند، آيا يعقوب و فرزندانش به يوسف سجده نمودند در صورتي كه آنان انبياء و پيامبران الهي بودند؟
پاسخ امام: سجود يعقوب و فرزندانش به يوسف نبود، آن چنان كه سجود فرشتگان به خود آدم (عليه السلام) نبود، بلكه سجود آنان، به عنوان اطاعت از امر خدا و براي تحيت و درود به آدم (عليه السلام) بود سجود يعقوب و فرزندانش جهت سجدهء شكر به عنوان اجتماع و به هم رسيدن بود پس از آنكه اجتماع آنان به جدائي و افتراق مبدل گشته بود آيا نمي‌بيني كه يوسف در مقام شكر و سپاس خود ميگويد: * (رب قد آتيتني من الملك، وعلمتني من تاويل الأحاديث) *. (2) 4. پرسش از كتاب خوانان يعني چه؟
سوال چهارم در مورد پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) و ترديد او است جائي كه خداوند مي‌فرمايد:
* (فإن كنت في شك مما انزلنا اليك فسأل الذين يقرءون الكتاب من قبلك) *. مقصود از مخاطب آيه كيست؟ (3) اگر مخاطب آيه، خود رسول خدا بوده باشد، آيا او در مورد نزول قرآن شك و ترديدي داشت؟ و اگر جز رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرد ديگري باشد پس در اين هنگام آيا قرآن بر غير رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نازل گرديده است؟
پاسخ: مخاطب در اين آيه، خود رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است، و او كوچك ترين شك و ترديدي در مورد نزول قرآن نداشت، ولي جاهلان و نادانان ميگفتند: چرا خداوند پيامبري از فرشتگان را فرو نفرستاده است؟ و اگر انساني را به عنوان پيامبر ميفرستاد چرا بين او و ديگر مخلوقات، امتياز و تفاوتي از نظر خوردن و نوشيدن و پوشيدن و راه رفتن در بازار و
1. سورهء يوسف آيه 100.
2. سورهء يوسف آيه 101.
3. سورهء يونس آيه 94.

صفحهمفاتيح البحث: النبي آدم عليه السلام (2)، السجود (4)

غيره، قائل نشده است؟ پس خداوند عزوجل به پيامبر خود، وحي فرمود: " پس بپرس از پيشينيان از خويشتن در حضور اين نادانان و جهال آيا پيش از تو پيامبري فرستاده است كه خوراك و پوشاك و رفتن در بازارها را نداشته باشد، تا آنان جنبه الگوئي و مقتدائي تو را داشته باشند، بلكه فرمود: اگر در شك و ترديد بوده باشي و اين امر در مورد با انصافها نبود آن چنان كه در آيه ديگر ميفرمايد: * (قل تعالوا ندع أبنائنا وابنائكم، ونسائنا ونسائكم، وأنفسنا وانفسكم، ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علي الكاذبين) *. (1) " بگو بيائيد فرزندان ما و فرزندان شما، زنان ما، و زنان شما، خود هامان و خود هاتان را فرا خوانيم سپس مباهله نمائيم و لعنت خدا را نصيب دروغ گويان قرار دهيم ".

اگر در اين آيه ميفرمود " نبتهل فنجعل لعنة الله عليكم " مباهله نمائيم و لعنت خدا را بر شماها قرار دهيم، اينان هرگز به مباهله، تن در نمي‌دادند ولي خداوند متعال، خود پيامبر را نيز شريك قرار ميدهد در حالي كه قطعا پيامبر خدا رسالت خويش را از سوي پروردگار انجام ميدهد و او از دروغگويان و كاذبين نيست، بدين ترتيب او را به عنوان " صادق " و راستگو در گفتار خويش، معرفي مينمايد ولي دوست دارد كه اين اقرار و اعتراف از سوي خود آنان باشد.

5. درياهاي هفتگانه سوال پنجم از آن آيه شريفه است، جائي كه خداوند متعال ميفرمايد: * (ولو أن ما في الأرض من شجرة اقلام، والبحر يمده من بعده، سبعة أبحر، ما نفدت كلمات الله إن الله عزيز حكيم) * (2).

" اگر آنچه در روي زمين از درختان وجود دارند قلم شوند و درياها براي آن مركب شوند و هفت دريا بر آن افزوده شود، اينها همه تمام ميشوند ولي كلمات خدا پايان نمي‌پذيرد، خداوند عزيز و حكيم است ".

1. سورهء آل عمران آيه 61.

2. سوره لقمان آيه 27.

غيره، قائل نشده است؟ پس خداوند عزوجل به پيامبر خود، وحي فرمود: " پس بپرس از پيشينيان از خويشتن در حضور اين نادانان و جهال آيا پيش از تو پيامبري فرستاده است كه خوراك و پوشاك و رفتن در بازارها را نداشته باشد، تا آنان جنبه الگوئي و مقتدائي تو را داشته باشند، بلكه فرمود: اگر در شك و ترديد بوده باشي و اين امر در مورد با انصافها نبود آن چنان كه در آيه ديگر ميفرمايد: * (قل تعالوا ندع أبنائنا وابنائكم، ونسائنا ونسائكم، وأنفسنا وانفسكم، ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علي الكاذبين) *. (1) " بگو بيائيد فرزندان ما و فرزندان شما، زنان ما، و زنان شما، خود هامان و خود هاتان را فرا خوانيم سپس مباهله نمائيم و لعنت خدا را نصيب دروغ گويان قرار دهيم ".
اگر در اين آيه ميفرمود " نبتهل فنجعل لعنة الله عليكم " مباهله نمائيم و لعنت خدا را بر شماها قرار دهيم، اينان هرگز به مباهله، تن در نمي‌دادند ولي خداوند متعال، خود پيامبر را نيز شريك قرار ميدهد در حالي كه قطعا پيامبر خدا رسالت خويش را از سوي پروردگار انجام ميدهد و او از دروغگويان و كاذبين نيست، بدين ترتيب او را به عنوان " صادق " و راستگو در گفتار خويش، معرفي مينمايد ولي دوست دارد كه اين اقرار و اعتراف از سوي خود آنان باشد.
5. درياهاي هفتگانه سوال پنجم از آن آيه شريفه است، جائي كه خداوند متعال ميفرمايد: * (ولو أن ما في الأرض من شجرة اقلام، والبحر يمده من بعده، سبعة أبحر، ما نفدت كلمات الله إن الله عزيز حكيم) * (2).
" اگر آنچه در روي زمين از درختان وجود دارند قلم شوند و درياها براي آن مركب شوند و هفت دريا بر آن افزوده شود، اينها همه تمام ميشوند ولي كلمات خدا پايان نمي‌پذيرد، خداوند عزيز و حكيم است ".
1. سورهء آل عمران آيه 61.
2. سوره لقمان آيه 27.
(١٦٥٢)
صفحهمفاتيح البحث: الشراكة، المشاركة (1)، سورة لقمان (1)
پرسش اينست اين درياهاي هفتگانه چيست؟ و در كجا قرار دارند؟
پاسخ واقعي آنست كه اگر تمام اشجار دنيا قلم باشند، و هفت درياها مركب شوند. و حتي تمام روي زمين، چشمه‌ها باشند و آب از آنها فوران نمايد، و همانند اصحاب طوفان شود باز آنها تمام ميشوند، پيش از آنكه كلمات و سخنان خدا، تمام گردد و مقصود از آن درياهاي هفتگانه: چشمهء كبريت، چشمهء يمن، چشمهء طبريه (خزر)، چشمهء برهوت، چشمهء

ماسيدان و چشمهء آفريقا (كه سيلان ناميده ميشود) و چشمه باحوران ميباشد و ما پيشوايان همان كلمات الهي هستيم كه فضائل ما هرگز پايان پذير و تمام شدني نيست.
6. لذايذ بهشتي سوال ششم در مورد توصيف بهشت است كه قرآن ميفرمايد: * (فيها ما تشتهيه الأنفس و تلذ الأعين) * (1) " در بهشت، هر آنچه دل بخواهد و چشم جوياي آن، لذت و كاميابي باشد وجود دارد ".
پس آدم (عليه السلام) كه يكي از اهل بهشت بود و دل او، گندم را طلبيد پس از آن خورد و اطعام نمود پس چرا بر آنچه دل او خواسته بود مورد عتاب قرار گرفت؟ در صورتي كه در بهشت نبايد عقاب و عتابي وجود داشته باشد؟
پاسخ: در بهشت از خوردنيها و نوشيدنيها، تفريحات، پوشيدني‌ها هر قدر كه دل انسان بطلبد و چشم انسان به دنبال آن باشد، وجود دارد و خداوند متعال، همه ي اينها را بر آدم (عليه السلام) مباح ساخته بود، تنها بوته اي را كه خداوند بر آدم و همسرش، ممنوع ساخته بود، عبارت از بوتهء حسد بود و با آنان عهد بسته بود كه بر بالاترين از خود، هرگز نظر ندوخته باشند.
پس آدم (عليه السلام) فراموش نمود و با ديد حسد نگريست، و نتوانست تصميم و اراده‌اي، در اين مورد داشته باشد و گرفتار آن مسائل گرديد.
1. سوره زخرف آيه 71.

7. شهادت و گواهي زن سوال هفتم در مورد شهادت و گواهي زن واحد است كه مورد قبول واقع ميشود، در صورتي كه خداوند ميفرمايد: * (واشهدوا ذوي عدل منكم) * دو نفر عادل را شاهد و گواه بگيريد. (1) پاسخ: اما شهادت و گواهي يك زن، كه ميتواند مورد قبول واقع شود، آن زن قابله است كه شهادت او، با قبول و رضايت ذينفع، پذيرفته ميشود و اگر رضايت و خشنودي او نباشد پس لااقل دو نفر همراه قابله به جاي يك مرد، پذيرفته ميشود. چون براي مرد اين امر امكان ندارد كه به جاي او زن ديگري قرار گيرد پس اگر تنها يك زن همراه باشد، قسم و سوگند او مورد پذيرش قرار ميگيرد.
8. ارث خنثي اما فرمايش علي (عليه السلام) كه خنثي از ناحيه بولگاه ارث ميبرد. پس حقيقت امر همانست كه فرموده اند: جمعي از افراد عادل به آن مينگرند و هر كدام آينه اي در دست ميگيرند و فرد خنثي به صورت لخت و عريان پشت سر آنان، قرار ميگيرد آنان به هنگام بول، به آينه مينگرند، از هر بولگاهي، بول نمود، پس بر آن اساس، حكم ميشود.
9. قاتل ابن صفيه در آتش است اما سوال نهم در مورد گفتار علي (عليه السلام) است كه فرمودند: بشارت باد بر قاتل ابن صفيه كه در آتش است، اين سخنان بر اساس قول پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بود و او از كساني بود كه در نهروان خروج كرده بود، و أمير المؤمنين (عليه السلام) او را در بصره نكشت چون ميدانست كه او در واقعهء نهروان كشته خواهد شد.
10. آيا مردم صفين با جمل فرق داشتند؟
سوال دهم آنست كه چرا علي (عليه السلام) اهل صفين را ميكشت چه آنان كه در حمله شركت داشتند، و چه آنان كه پشت برگردانده، و در حال فرار بودند و حتي مجروحين آنان را نيز
1. سوره مائده آيه 106.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (4)، الشهادة (1)، القتل (2)، البول (2)

مورد تجهيز قرار ميداد؟ ولي در جنگ جمل، فراري را تعقيب ننمود و مجروحي را مورد تجهيز قرار نداد و هر كس كه سلاح به زمين گذاشت، مورد عفو قرار گرفت.
پاسخ آنست: اهل جمل پيشوا و رهبرشان كشته شده بود، آن گروه شكست خورده پناهگاه و تشكلي نداشتند كه دوباره به سوي آن باز گردند، بلكه مردم به منازل و خانه هاي خود باز ميگشتند، بي آنكه در صدد جنگ و جدال بعدي باشند يا جاسوسي يا سلاح گيري داشته باشند، آنان راضي به دست برداشتن از جنگ بودند پس حكم آنان، همان بود كه شمشير از آنان برداشته شود، چون هرگز در صدد كمك جوئي و معاونت طلبي نبودند.
اما اهل صفين هنوز پايگاهي داشتند، و رهبر و پيشوائي داشتند كه به سوي او باز ميگشتند سلاح و تجهيزات، گرد آوري مينمودند و دوباره تير و كمان در اختيار آنان قرار داده ميشد، و مجروحين آنان، مداوي ميشدند دوباره به ميدان باز ميگشتند، و جنگ را از سر ميگرفتند پس اين دو گروه (اهل جمل - صفين) برابر و مساوي نبودند. (1) 11. در تفسير ايمان امام حسن عسكري (عليه السلام) هنگام رحلت پدر در كنار بستر او بود و گوش به سخنان و وصاياي پدر بزرگوارش داشت، يكي از علاقه مندان به نام " ابودعامه " به عنوان عيادت وارد شد پس از احوال پرسي، هنگامي كه ميخواست اجازهء مرخصي كسب كند، امام هادي (عليه السلام) ميفرمايد: " چون حقي از شما بر عهده ي ما است آيا ميخواهي با گفتن حديثي آن را تلافي نمايم و تو را مسرور سازم ". او ميگويد اي فرزند رسول خدا! چه قدر، نيازمند حديث هستم؟
امام (عليه السلام) فرمود: پدرم محمد بن علي از پدرش علي بن موسي الرضا از پدرش موسي بن جعفر او هم از پدرش جعفر بن محمد و او هم از پدرش محمد بن علي او هم از پدرش علي بن الحسين او هم از پدرش حسين بن علي او هم از پدرش علي بن ابيطالب او از هم
1. تفسير جامع ج 6، ص 146 - 147.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، علي بن الحسين (1)، محمد بن علي (2)، جعفر بن محمد (1)، الكسب (1)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)، التعقيب (1)

از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) محمد بن عبد الله نقل نمود كه روزي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به من فرمود بنويس، گفتم چه بنويسم؟

فرمود: " بنويس: بسم الله الرحمن الرحيم ألأيمان ما وقرته القلوب، و صدقته الأعمال، والأسلام، ما جري به اللسان، وحلت به المناكحة ".
ايمان، چيزي است كه دلها آن را محفوظ داشته باشند و كردارها و اعمال آن را، به مرحله ي تصديق درآورند ولي اسلام آنست كه در زبان جاري شود و فقط موجب حلال بودن نكاح و ازدواج با هم ميگردد.
راوي (ابودعامه) گويد، نمي‌دانم به خدا قسم! زيبائي متن بيشتر است، يا زيبائي سند آن. امام هادي (عليه السلام) فرمود: " اين حديث در صحيفهء كه با املاء رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و خط جدم علي بن ابيطالب (عليه السلام) تدوين شده است و ما خاندان رسالت، آن صحيفه را از همديگر به ارث و يادگار ميبريم، ثبت گرديده است ". (1) 12. داستان يحيي بن اكثم با امام هادي (عليه السلام) محمد بن يعقوب كليني با اسناد خود از جعفر بن رزق الله روايت كرده است: " به پيش متوكل مرد نصراني را آورند كه با زن مسلماني مرتكب عمل نامشروع گرديده بود هنگامي كه ميخواستند حد شرعي اجراء نمايند آن مرد نصراني، إظهار اسلام كرد.
يحيي بن اكثم گفت: ايمان و اسلام آوردن او، شرك و عمل خلاف او را ويران ساخت [يعني نبايد حد اجراء كرد] برخي گفتند: سه نوع حد ميبايست اجراء نمود و برخي ديگر چيزهاي پراكندهء ديگري ...
متوكل دستور داد نامه‌اي به حضور ابوالحسن سوم يعني حضرت امام هادي (عليه السلام) نوشته گردد و عين جريان از امام (عليه السلام) پرسش گردد: هنگامي كه امام (عليه السلام) نامه را خواند در پاسخ مرقوم داشت: به قدري كتك زده شود تا زير ضربات، جان دهد.
يحيي بن اكثم وقاضيان پادگان، اين حكم را انكار نمودند و گفتند: امير! از راز اين مسئله پرسش نمائيد چون در كتاب و سنت چنين حكمي بيان نشده است.
1. تفسير جامع ج 6، ص 147 - 148.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (3)، جعفر بن رزق الله (1)، محمد بن عبد الله (1)، يحيي بن أكثم (3)، محمد بن يعقوب (1)

18 - جريان مرد نصراني:

متوكل به حضور امام (عليه السلام) نگاشت: فقهاي مسلمين اين پاسخ را انكار مينمايند و ميگويند در قرآن و سنت چنين حكمي نيامده است؟ لطفا دليل آن را مرقوم فرمائيد.
امام هادي (عليه السلام) در پاسخ نوشتند: " بسم الله الرحمن الرحيم، فلما رأو بأسنا قالوا آمنا بالله وحده، وكفرنا بما كنا به مشركين، فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأوبأسنا، سنة الله التي قدخلت في عباده، وخسرهنالك الكافرون ". (1) " چون شدت قهر و خشم ما را ديدند، گفتند، ما به خداوند يكتا، ايمان آورديم و به تمام آنچه شريك خدا قرار ميداديم كافر شده و تبري ميجوئيم - اما ايماني كه پس از مشاهدهء مرگ و عذاب، اظهار ميدارند كمترين سودي به حال آنان نداشته و نتيجهاي در بر نخواهد داشت، سنت پروردگار در ميان بندگان برآنست كه براي هدايت مردم، و بذل لطف و اعطاي ثواب بر مؤمنين و خشم و قهر بر مشركين، رسولان و انبيايي بفرستد تا مردم، به اطاعت و معصيت شناخته شوند و البته كافران در اين مقام زيانكار ميباشند ".
وقتي نامه ي امام (عليه السلام) به متوكل رسيد دستور داد نصراني زناكار را آنقدر تازيانه زدند تا زير ضربات كشته شد، يحيي و ديگر وابستگان درباري، شرمنده و خجل گشتند ". (2) 13. امام هادي (عليه السلام) وابن سكيت:
روزي متوكل عباسي به ابن سكيت (3) گفت: در حضور من از ابن الرضا (عليه السلام) مسألهء مشكلي بپرس كه جواب نتواند و خجل شود. ابن سكيت از آن حضرت پرسيد: چرا خدا، موسي را با عصا، عيسي را با شفا دادن به كور و پيسي و زنده كردن مردگان، و محمد (صلي الله عليه وآله) را با قرآن و شمشير، مبعوث فرمود؟
١. سورهء غافر، آيه ٨٤ - ٨٥.
٢. معجم رجال الحديث ج ٢، ص 33، احتجاج طبرسي ج 2، ص 454.
3. ابن سكيت از شيعيان خاص علي (ع) بود، متوكل او را به زور معلم فرزندان خود كرد، روزي به او گفت: اين دو پسر من محبوبترند يا حسن وحسين (ع) او گفت: والله قنبر غلام علي (ع) از تو و پسرانت بهتر است. متوكل گفت: زبان او را از قفا درآورند رحمة الله عليه آن چنان كه گذشت.
(١٦٥٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن

محمد الهادي عليه السلام (2)، الشراكة، المشاركة (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)

19 - امام (عليه السلام) و علم اسرار:

امام (عليه السلام) پاسخ دادند: در زمان موسي (عليه السلام) سحر و جادوگري، رواج كامل داشت، خدا آن حضرت را با عصا ويد بيضاء مبعوث كرد و بدان وسيله بر جادوي آنان، غلبه كرد و پيامبران را مبعوث نمود و حجت را بر آنها اثبات نمود.
در زمان عيسي (عليه السلام) طب، رواج داشت، خدا او را با معجزه اي فرستاد كه مي‌توانست كور مادرزاد و آدم برص دار را شفا دهد و مردگان را زنده كند، به اذن خدا، بدين وسيله بر آنان، غالب آمد و مبهوتشان كرد.
در زمان رسول (صلي الله عليه وآله) شمشير و شعر گويي غلبه داشت، حضرت براي آنها، قرآن نورافشان و شمشير پيروزي آورد، شعرشان را منكوب و شمشيرشان را مبهوت كرد و بدين وسيله حجت را بر آنان تمام نمود ". (1) 14. زندان و قتل متوكل:
ثقهء جليل القدر حسن بن محمد بن جمهور فرمايد: برادرم حسين بن محمد به من نقل كرد كه: دوستي داشتم كه مربي فرزندان " بغا " (2) بود، او به من گفت: روزي امير قشون خليفه، " بغا " كه از خانهء متوكل به منزل آمد، گفت: أمير المؤمنين اين مرد را كه " ابن الرضا " گويند، زنداني كرد و به دست علي بن كركر سپرد.
او به وقت زندان رفتن ميگفت: " أنا أكرم علي الله، من ناقة صالح تمتعوا في داركم، ثلاثة أيام ذلك وعد غير مكذوب "، (3) معني اين سخن چيست؟ گفتم: خدا تو را عزيز كند، كلامش تهديد است، سه روز منتظر باش! ببين چه پيش خواهد آمد؟
فرداي آن روز متوكل، آن حضرت را آزاد كرد و از وي عذر خواهي نمود، روز سوم ياغز و يغلون و تامش و جماعتي از اتراك حمله كرده، متوكل را كشتند و پسرش، منتصر را به
1. الكافي ج 1، ص 24، بحار الانوار ص 210.
2. او از فرماندهان بزرگ متوكل عباسي بود.
3. اين آيه در سورهء هود 65 سخن حضرت صالح است كه چون ناقه‌اش را كشتند فرمود: بعد از سه روز عذاب خدا، خواهد آمد.
(١٦٥٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، محمد بن جمهور (1)، الكرم، الكرامة (1)، القتل (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

جاي او به خلافت نشاندند. (1) 15. خبر از قتل متوكل:
ابوالقاسم بغدادي گويد: زراره، (2) دربان متوكل عباسي به من گفت: روزي متوكل خواست علي بن محمد بن رضا (عليه السلام) نيز در روز سلام، مانند ديگران در پيشگاه خليفه عبور دهند، وزيرش به او گفت: اين كار را نكن، خوب نيست، پشت سرت، بد ميگويند. متوكل (خبيث) گفت: چاره اي نيست مگر اينكه بايد اين كار عملي شود.
وزيرش گفت: حالا كه چنين است بگذار اول، فرماندهان و اشراف در مقابل تو راه روند، آنگاه او بيايد تا مردم، گمان نكنند كه تو فقط، او را در اين كار هدف قرار داده اي، متوكل چنين كرد، امام (عليه السلام) در آن راه رفتن، شركت كرد و به زحمت افتاد چون فصل تابستان بود، آن حضرت را ديدم كه عرق كرده است.
با دستمالي، عرق او را پاك كرده و گفتم: عموزاده‌ات (متوكل) در اين كار، تنها شما را قصد نكرده بود، دلگير نباشيد، امام (عليه السلام) فرمود: ساكت باش " تمتعوا في داركم ثلثة أيام، ذلك وعد غير مكذوب ". (3) در تعقيب اين خبر امام (عليه السلام) زراره گويد: نزد من معلمي بود از شيعه كه گاهي اوقات با او درباره‌ء اين مذهب شوخي و مزاح ميكردم، وقت شب كه از دربار به منزل آمدم به آن معلم گفتم: اي رافضي! بيا تا به تو خبر دهم از چيزي كه امروز از امامتان شنيده ام، گفت:
چه چيز شنيده اي؟
گفتم: درباره متوكل چنين گفت، آن مرد گفت: نصيحت مرا قبول كن، اگر علي بن محمد (عليه السلام) اين سخن را گفته باشد، احتياط كن! هر چه مال و نقدينه داري، پنهان كن، متوكل، بعد از سه روز يا ميميرد، يا كشته ميشود، در آن صورت ممكن است خليفه‌ء
1. بحار ج 50، ص 189.
2. ظاهرا آن زرافه است بجاز زراره كه حاجب متوكل بود.
3. آيه‌ء شريفه درباره‌ء قوم صالح است كه پس از كشتن ناقه اش فرمود: بعد از سه روز عذاب شما را خواهد گرفت، اين وعده‌ء غير قابل تخلف است، سوره‌ء هود آيه‌ء 65.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، علي بن محمد (1)، القتل (1)، العرق، التعرق (2)، التعقيب (1)

بعدي، اموال تو را توقيف نمايد. من از گفتهء او برآشفتم و او را فحش داده، طردش كردم، او از پيش من بيرون رفت.
چون خودم تنها ماندم به فكرم رسيد: چه ضرري دارد، احتياط را از دست ندهم، اگر جرياني پيش آيد، برنده خواهم بود و اگر نه اين كار ضرري بر من نخواهد داشت، لذا به خانهء متوكل آمده هر چه در آن جا داشتم، خارج نموده و هر چه در خانه داشتم به دست اقوام خود، سپردم، در منزلم فقط، حصيري ماند كه روي آن مينشستم.
چون شب چهارم رسيد، متوكل (توسط پسرش وعده اي از اتراك) كشته شد. من و اموالم در اين جريان، سلامت ماند، اين پيشامد سبب شد كه من، مذهب شيعه را اختيار كرده و به خدمت امام رسيدم و ملازم، خدمتش شدم و خواستم كه براي من دعا كند، و به راستي، تحت ولايت او درآمدم.
(1) البته نمونه‌هائي از اين نوع تفاسير و توضيح معاني آيات در كتابهاي حديثي و تفسيري فراوان ميباشند ما محض اختصار به موارد فوق بسنده نموديم طالبيين تفصيل ميتوانند به تفاسير مأثور و كتابهاي حديثي معتبر مانند: اصول كافي، من لا يحضره الفقيه، استبصار، تهذيب و ديگر منابع معتبر روائي مراجعه فرمايند.
1. بحار ج 50، ص 148 از مختار خرائج.
صفحه(١٦٦٠)
بخش پنجم F ياران و روايتگران از امام هادي (عليه السلام)
(١٦٦١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)

بخش پنجم / ياران و روايتگران از امام هادي (ع) ...
امام علي النقي (عليه السلام) ملقب به " هادي " همانند ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام) داراي ياران و شاگردان و راويان متعددي ميباشد كه ناشر آثار و افكار و ديدگاههاي علمي، فقهي، تربيتي او بوده اند و اين افراد در كتابهاي تراجم، احكام، درايه و احاديث اخلاقي و تربيتي شناسايي شده اند، گاهي در نقل حديث، محض رعايت اختصار، اسامي آنان حذف ميگردد ولي نوعا در بازگويي احكام فقهي به علت اهميت خاصي كه دارند، اسامي راويان ذكر ميگردد تا چگونگي حديث منقول از نظر سند واعتبار و ديگر خصوصيات، روشن گردد.
راويان احاديث حق بزرگي بر عهدهء ما دارند، چون آنان بوده اند، كه ما هم اكنون از معارف، احكام و علوم و دانش اهل بيت (عليه السلام) بهره ميبريم، اگر تلاش آنان نبود به يقين ما ارتباط درستي، با پيشوايان خود نداشتيم و اتفاقا خود ائمهء اطهار (عليه السلام) به نقش والاي اين بزرگان، اشاره فرموده اند، جائي كه امام صادق (عليه السلام) در مورد يكي از راويان مي‌فرمايد: " اگر او نبود، آثار پدرم به اندراس و تباهي كشيده ميشد ". (1) مرحوم شيخ طوسي در رجال خود اسامي تعداد 185 نفر از ياران و راويان امام هادي (عليه السلام) را نام برده است كه از محضر امام هادي (عليه السلام) كسب علم كرده اند.
ما محض اداي بخشي از حقوق آنان و محض يادآوري و جاودان سازي اسامي آنان، به تعدادي از ياران و راويان امام هادي (عليه السلام) كه دسترسي داشتيم اشاره مينمائيم و تفصيل آنها را به كتابهاي رجال ودرايه و حديث، موكول ميسازيم.
1. حضرت عبد العظيم حسني:
از بزرگان، راويان و دانشمندان معارف اسلامي بود، او در زهد و تقوي مقام والايي داشت،
1. رجال شيخ طوسي، ص 409.
(١٦٦٣)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (4)، الكسب (1)، الزهد (1)، النوم (1)
او روزگار برخي از اصحاب بزرگ امام ششم و هفتم و هشتم (صلي الله عليه وآله و سلم) را نيز درك كرده بود و خود از شاگردان و راويان نام آور امام جواد و امام هادي (صلي الله عليه وآله و سلم) محسوب ميشود. او

در مدارج ايمان و معرفت بدان جايگاه رسيد كه امام هادي (عليه السلام) به او فرمود: " تو از دوستان حقيقي مايي ". (1) " صاحب بن عباد " مينويسد: " عبد العظيم حسني در امور دين آگاه، و به مسائل مذهبي و احكام قرآن كاملا آشنا بود ". (2) " ابوحماد رازي " از اهل ري، ميگويد: خدمت امام هادي (عليه السلام) شرفياب شدم و مسائلي را پرسيدم، هنگامي كه خواستم از خدمت امام مرخص شوم، فرمود: هر وقت مسائلي برايت پيش آمد از عبد العظيم حسني بپرس و سلام مرا نيز به او برسان ". (3) او يك بار عقايد خويش را به امام عرضه داشت، و امام هادي (عليه السلام) عقايد او را تصديق فرمود، چنان كه خود ميگويد: بر مولاي خود امام هادي (عليه السلام) وارد شدم، چون نظرش بر من افتاد فرمود: مرحبا بر تو اي ابا القاسم! تو به راستي دوست مايي.

عرض كردم: اي فرزند رسول خدا! ميخواهم دينم را به شما عرضه دارم، چنان كه مورد رضايت شما بود بر آن ثابت قدم باشم تا خداي متعال را ملاقات كنم.

فرمود: بگو. عرض كردم: اعتقاد من، آنست كه خداي تبارك و تعالي يكتاست و هيچ چيز شبيه او نيست، و او از " إبطال " و " تشبيه " بيرون است (ابطال: يعني خدا را هيچ انگاشتن، و تشبيه: يعني او را با مخلوقات شبيه و همانند دانستن)، و خداي متعال نه " جسم " است و نه " صورت " و نه " عرض " و نه " جوهر "، (4) بلكه او پديد آورندهء اجسام و صورتگر صورتها و آفريدگار اعراض و جواهر و مربي و مالك و قرار دهنده و پديد آورندهء همه چيز است.

و معتقدم كه محمد (صلي الله عليه وآله) بنده و پيامبر او و آخرين سفير الهي است و تا قيامت، پيامبري

1. امالي صدوق ص 204، مجلس 54.
2. عبد العظيم الحسني، ص 31.
3. عبد العظيم الحسني، ص 24.
4. نه مركب بود نه جسم و جوهر نه عرض * بي شريك است ومعاني تو غني دان خالق

نخواهد آمد و شريعت و دين او پايان بخش همه ي اديان و شرايع است.

و معتقدم امام و جانشين و سرپرست پس از پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله)، أمير المؤمنين علي بن ابيطالب (عليه السلام) و سپس حسن، و بعد حسين، علي بن الحسين، محمد بن علي، جعفر بن محمد، موسي بن جعفر،

علي بن موسي، محمد بن علي و آنگاه تو مولاي من هستي.
امام فرمود: بعد از من، فرزندم " حسن " امام است.
پس مردم را نسبت به فرزندم حسن، چگونه ميبيني؟
عرض كردم: مولاي من مگر او چگونه است؟
فرمود: زيرا شخص او ديده نمي‌شود، و اظهار نامش جايز نيست تا آنگاه كه قيام كند، و زمين را از عدل و داد پر سازد آن گونه كه از ظلم و جور پر شده باشد. (1) آنگاه گفتم: و اعتراف ميكنم كه دوست آنان، دوست خدا و دشمنان آنان، دشمن خداست، و اطاعت از آنان، اطاعت خدا و نافرماني از آنان، نافرماني از خداست.
معتقدم: معراج، سؤال و جواب در قبر، بهشت، دوزخ، صراط و ميزان، درست و برحق است، و روز قيامت آمدني است و هيچ ترديدي در آن نيست، در آن روز خداوند مردگان را زنده ميكند.
و معتقدم: واجبات دين، پس از ولايت، نماز، زكات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهي از منكر است.
امام فرمود: اي ابا القاسم، به خدا سوگند اين همان ديني است كه خداي متعال براي بندگانش پسنديده است، بر آن ثابت باش! خداوند، تو را در دنيا و آخرت بر گفتار خود
1. ظاهر امر اينست كه حرمت إظهار نام آن بزرگوار، مخصوص عصر عباسي بوده باشد كه هدف پنهان داشتن او از ستمگران عصر بود كه در تعقيب كشتن امام (ع) بودند اما اكنون و در اعصار بعدي چنين حرمتي وجود ندارد چون مگر نه آنست كه امام و حجت وقت، ميبايست به نام و مشخصات مطرح گردد تا مقام و موقعيت او بهتر شناخته گردد البته اين نظري است ابتدائي تا اهل فضل و عرفان چه گويند؟
(١٦٦٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، علي بن الحسين (1)، موسي بن جعفر (1)، محمد بن علي (2)، جعفر بن محمد (1)، القبر (1)، الحج (1)، النوم (2)، التعقيب (1)
ثابت و استوار بدارد. (1) آن چنان كه از تواريخ و روايات برميآيد، حضرت عبد العظيم (عليه السلام) مورد تعقيب حكومت وقت قرار داشت، او براي مصونيت از خطر، به ايران پناهنده شد و در شهر " ري " پنهان گرديد، در تاريخ زندگي او ميخوانيم:
" حضرت عبد العظيم به شهر ري وارد شد در حالي كه از سلطان وقت، فراري بود، و در سرداب خانه ي يكي از شيعيان در " سكة الموالي " كوي بردگان اقامت گزيد و در آنجا به عبادت پرداخت، روزها را روزه ميگرفت و شبها را به شب زنده داري و نماز مشغول بود، و گاهي پنهاني از خانه بيرون ميآمد و قبري را كه هم اكنون در مقابل قبر اوست و به امامزاده

حمزه معروف است، زيارت ميكرد و ميفرمود: او از فرزندان موسي بن جعفر (صلي الله عليه وآله و سلم) است. و همچنان در آن خانه ميزيست و خبر، اقامت و اختفاي او در شهر ري به تدريج به شيعيان خاندان پيامبر (صلي الله عليه وآله) رسيد و بيشتر آنان، با او آشنا شدند. چون مردي از شيعيان، پيامبر را در خواب ديد كه به او فرمود: مردي از فرزندانم را به " سكة الموالي " ميآورند و كنار درخت سيب در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب دفن ميكنند، و به همين مكان كه در آن مدفون است اشاره فرمود.
آن مرد رفت، تا آن درخت سيب و زمين را از صاحب آن خريداري كند، صاحب زمين گفت: زمين و درخت را براي چه ميخواهي؟
خريدار، جريان خواب را برايش بازگو كرد، صاحب درخت گفت: من نيز خوابي همانند خواب تو را ديده ام، او جاي درخت و همه ي باغ را براي حضرت عبد العظيم و شيعيان وقف كرد.
پس از چندي، حضرت عبد العظيم بيمار شد و از دنيا رفت، به هنگام غسل كه او را برهنه كردند، در جيب او نامه‌يي يافتند كه نسب او در آن نوشته شده بود ". (2) وفات حضرت عبد العظيم در دوران امامت امام هادي (عليه السلام) بوده است، چون در برخي از
1. امالي صدوق مجلس 54، ص 204.
2. جامع الرواة جلد اول ص 460.
(١٦٦٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، دولة ايران (1)، موسي بن جعفر (1)، القبر (1)، الغسل (1)، الدفن (2)، التعقيب (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب جامع الرواة لمحمد علي الأردبيلي (1)

2 - حسين بن سعيد اهوازي:

روايات امام هادي (عليه السلام) زيارت او را به بعضي از شيعيان توصيه فرموده است. آن چنان كه به ابوحماد رازي توصيه فرمودند.
حضرت عبد العظيم از موثق ترين علماء و راويان شيعه در زمان ائمه (صلي الله عليه وآله و سلم) محسوب ميشود، آن گرامي از جمله ي مؤلفان نيز بوده است و نقل ميكنند، كتابي درباره ي خطبه هاي اميرمؤمنان (عليه السلام) وكتاب ديگري به نام " يوم وليله " [در اعمال و أدعيهء روز و شب] نوشته است. (1) 2. حسين بن سعيد اهوازي:
از ياران امام رضا و امام جواد و امام هادي (صلي الله عليه وآله و سلم) ميباشد، او از همه ي آن بزرگواران نقل حديث كرده است، اصلا از مردم كوفه است ولي همراه برادرش به اهواز، منتقل شد و از آنجا به قم آمد و در قم، جهان را بدرود گفت.
حسين بن سعيد 30 عنوان كتاب در ابواب فقه و آداب و اخلاق تأليف كرد، و كتابهاي او در ميان علما معروف است، چنان كه مرحوم مجلسي اول ميفرمايد: " بر وثاقت او و بر عمل به روايات او، اتفاق علماء مشاهده ميشود ".
و مرحوم علامه دربارهء او فرموده است: " وي مورد وثوق و از اعيان علماء و جليل القدر بوده است ".
مرحوم شيخ طوسي مينويسد:
" حسين بن سعيد علاوه بر مقام علمي، در ارشاد و هدايت مردم نيز ميكوشيد، لذا " اسحق بن ابراهيم حضيني " و " علي بن ريان " را به خدمت امام رضا (عليه السلام) رساند، و سبب آشنايي آنان با مذهب حق و تشيع گرديد. آنان از او احاديثي را ميشنيدند و به بركت او و خدمات ارزندهاش با معارف الهي آشنايي پيدا كردند، و نيز " عبد الله بن محمد حضيني " و غير آنان را نزد امام رضا (عليه السلام) برد و با معارف اسلامي آشنا شدند تا آنجا كه به مقالات عالي رسيدند و خدمات اسلامي انجام دادند. (2)
1. عبد العظيم الحسني ص 63.
2. تنقيح المقال ج 1، ص 329، كتاب اختيار معرفة الرجال ص 551.
(١٦٦٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، عبد الله بن محمد (1)، الجود (1)، النوم (1)، كتاب اختيار معرفة الرجال للشيخ الطوسي (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)

3 - فضل بن شاذان نيشابوري:

3. فضل بن شاذان نيشابوري:
مردي بزرگ و مورد اعتماد و فقيهي عالي مقام و متكلمي توانا بود، گروهي از بزرگوارترين ياران ائمه را، از قبيل " محمد بن ابي عمير "، " صفوان بن يحيي "، درك كرد و حدود پنجاه سال با آنان معاشرت داشت و از آنان بهره‌ها ميبرد، چنان كه خودش ميگويد: هنگامي كه " هشام بن الحكم " در گذشت " يونس بن عبد الرحمن " خليفه ي آنان شد، و هنگامي كه او درگذشت، " سكاك " در رد مخالفان خليفه ي آنان گرديد، و هم اكنون خليفه ي آنان منم. (1) مرحوم شيخ طوسي او را جزو اصحاب امام هادي و امام عسكري (صلي الله عليه وآله و سلم) ذكر كرده است، و برخي از علماي رجال، او را از اصحاب امام هادي (عليه السلام) نوشته اند ضمن آنكه او را از ياران امام جواد و امام عسكري (عليه السلام) نيز دانسته اند. (2) " فضل بن شاذان " كتابهاي بسياري نوشت و گفته اند 180 عنوان كتاب تأليف كرد، و از آن جمله كتاب " الأيضاح " در علم كلام در تحليل عقايد اصحاب حديث است كه اين كتاب توسط دانشگاه تهران در 1392 قمري به چاپ رسيده است.
اقوال و آثار " فضل بن شاذان " مورد توجه علماي بزرگ بوده و به قول او در رد و قبول راويان بسنده ميكردند، مرحوم كليني، پاره‌يي از كلمات و نظرات او را در كتاب شريف كافي مورد توجه قرار داده است، و نيز مرحوم صدوق وشيخ طوسي به كلمات و اقوال او بسيار توجه داشتند. مرحوم اردبيلي مؤلف " جامع الرواة " مينويسد: او رئيس و بزرگ طايفهء ما، شيعيان، است و ارجمندتر از آنست كه دربارهء او سخني بگوييم.
" فضل بن شاذان " در سفري، خدمت امام يازدهم شرفياب شد، هنگام مرخص شدن از خدمت امام، كتابي كه خودش نوشته بود از دستش افتاد، امام (عليه السلام) آن را برداشت و ملاحظه كرد و بر او رحمت فرستاد و فرمود: " من بر مردم خراسان غبطه ميبرم كه

1. منتهي المقال 242، مقدمه ي كتاب الايضاح چاپ دانشگاه، ص 3.
2. مقدمه ي الايضاح ص 9 و 86.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، كتاب جامع الرواة لمحمد علي الأردبيلي (1)، محمد بن أبي عمير (1)، صفوان بن يحيي (1)، هشام بن الحكم (1)، خراسان (1)، الجود (1)

4 - ابو عمرو خداء:

فضل بن شاذان را در ميان خود دارند ". (1) به روايتي ديگر، كتاب " اليوم والليلة " [پيرامون احكام و اعمال عبادي روز و شب] او را به امام عسكري (عليه السلام) نشان دادند، آن گرامي سه بار بر او رحمت فرستاد و فرمود: سزاوار است به آن عمل شود. (2) شهيد بزرگوار قاضي نورالله شوشتري در مورد فضل بن شاذان مينويسد: " او از اكابر متكلمين وافاضل مفسرين و محدثين واعاظم اشراف فقها و مجتهدين و اعيان قراء و نحويان، ولغويين بوده است ". (3) فضل بن شاذان در نيشابور ميزيست، عبد الله طاهر او را به جرم تشيع، تبعيد كرد و او به بيهق (سبزوار) رفت. هنگامي كه خوارج در خراسان طغيان كردند، فضل از بيم آنان از آنجا بيرون آمد و از رنج راه بيمار شد و در ايام امامت امام عسكري (عليه السلام) از دنيا رفت و در نيشابور قديم به خاك سپرده شد، و قبرش در يك فرسخي نيشابور فعلي، هم اكنون زيارتگاه شيعيان است و به قبر او تبرك ميجويند ". (4) 4. ابو عمرو خداء:

شيخ بزرگوار طوسي در رجال خود، او را از اصحاب امام هادي (عليه السلام) شمرده است، نام او در حديث نوا در باب معيشت اصول كافي آمده است [حديث 50]. (5) 5. ابو عبد الله مكاري:

او از اصحاب هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه شيخ بزرگوار طوسي در كتاب رجال خود آورده است. (6)

1. خاندان وحي، حجة الاسلام والمسلمين سيد علي اكبر قرشي أرموي به نقل از جامع الرواة، ج 2، ص 5.
2. منتهي المقاصد 24، مقدمه ي الايضاح ص 87.
3. مقدمه ي الايضاح، ص 2.
4. منتهي المقال ص 242، مقدمة الأيضاح ص 48 - 52.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 260 كد معرفي 14620.
6. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 231، كد معرفي 14516.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، أبو عبد الله (1)، خراسان (1)، الخوارج (1)، القبر (1)، الطهارة (1)، النوم (1)، كتاب جامع الرواة لمحمد علي الأردبيلي (1)، الحج (1)

5 - ابو عبدالله مكاري:

فضل بن شاذان را در ميان خود دارند ". (1) به روايتي ديگر، كتاب " اليوم والليلة " [پيرامون احكام و اعمال عبادي روز و شب] او را به امام عسكري (عليه السلام) نشان دادند، آن گرامي سه بار بر او رحمت فرستاد و فرمود: سزاوار است به آن عمل شود. (2) شهيد بزرگوار قاضي نورالله شوشتري در مورد فضل بن شاذان مينويسد: " او از اكابر متكلمين وافاضل مفسرين و محدثين واعاظم اشراف فقها و مجتهدين و اعيان قراء و نحويان، ولغويين بوده است ". (3) فضل بن شاذان در نيشابور ميزيست، عبد الله طاهر او را به جرم تشيع، تبعيد كرد و او به بيهق (سبزوار) رفت. هنگامي كه خوارج در خراسان طغيان كردند، فضل از بيم آنان از آنجا بيرون آمد و از رنج راه بيمار شد و در ايام امامت امام عسكري (عليه السلام) از دنيا رفت و در نيشابور قديم به خاك سپرده شد، و قبرش در يك فرسخي نيشابور فعلي، هم اكنون زيارتگاه شيعيان است و به قبر او تبرك ميجويند ". (4) 4. ابو عمرو خداء:
شيخ بزرگوار طوسي در رجال خود، او را از اصحاب امام هادي (عليه السلام) شمرده است، نام او در حديث نوا در باب معيشت اصول كافي آمده است [حديث 50]. (5) 5. ابو عبد الله مكاري:
او از اصحاب هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه شيخ بزرگوار طوسي در كتاب رجال خود آورده است. (6)
1. خاندان وحي، حجة الاسلام والمسلمين سيد علي اكبر قرشي أرموي به نقل از جامع الرواة، ج 2، ص 5.
2. منتهي المقاصد 24، مقدمه ي الايضاح ص 87.
3. مقدمه ي الايضاح، ص 2.
4. منتهي المقال ص 242، مقدمة الأيضاح ص 48 - 52.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 260 كد معرفي 14620.
6. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 231، كد معرفي 14516.
(١٦٦٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، أبو عبد الله (1)، خراسان (1)، الخوارج (1)، القبر (1)، الطهارة (1)، النوم (1)، كتاب جامع الرواة لمحمد علي الأردبيلي (1)، الحج (1)

6. ابو عبد الله مغازي:
يكي ديگر از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه در رجال شيخ آمده است و برخي نيز او را از اصحاب امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (1) 7. ابو طاهر برقي:
او برادر احمد بن محمد برقي از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد و در رجال شيخ نام او در زمرهء اصحاب امام هادي (عليه السلام) آمده است. (2) 8. ابو الحسن بن رجا عبرتائي:
ابن شهر آشوب در مناقب او را از ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است و در جزء چهارم مناقب باب امامت امام هادي (عليه السلام) روايتي از او آورده است. (3) 9. ابو جعفر اشعري:
ابن شهر آشوب در مناقب جزء چهارم او را از راويان نص بر امامت امام هادي (عليه السلام) شمرده است، جائي كه مقدمات امامت را ميشمرد. (4) 10. ابوبكر فهفكي:
مكني به ابن ابي طيفور متطبب يكي از ياران امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه مرحوم شيخ طوسي در رجال خود آورده است و در كتاب كافي در باب تنصيص بر امامت امام هادي (عليه السلام)، حديث يازدهم از طريق او از امام جواد (عليه السلام) نقل شده است. (5) 11. ابو يعقوب بجلي:
مرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (6) در ضمن بانوئي به نام فاطمه دختر هيثم جزو راويان آن حضرت آمده است.

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 231، كد معرفي 14515.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 199، كد معرفي 14407.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 112، كد معرفي 14090.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 14021.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 13982.
6. معجم رجال الحديث، ج 3، ص 81، كد معرفي 14944.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (10)، ابن أبي طيفور (1)، ابن شهر آشوب (2)، أبو عبد الله (1)، أحمد بن محمد (1)، الطهارة (1)، النوم (2)

6. ابو عبد الله مغازي:
يكي ديگر از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه در رجال شيخ آمده است و برخي نيز او را از اصحاب امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (1) 7. ابو طاهر برقي:
او برادر احمد بن محمد برقي از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد و در رجال شيخ نام او در زمرهء اصحاب امام هادي (عليه السلام) آمده است. (2) 8. ابو الحسن بن رجا عبرتائي:
ابن شهر آشوب در مناقب او را از ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است و در جزء چهارم مناقب باب امامت امام هادي (عليه السلام) روايتي از او آورده است. (3) 9. ابو جعفر اشعري:
ابن شهر آشوب در مناقب جزء چهارم او را از راويان نص بر امامت امام هادي (عليه السلام) شمرده است، جائي كه مقدمات امامت را ميشمرد. (4) 10. ابوبكر فهفكي:
مكني به ابن ابي طيفور متطبب يكي از ياران امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه مرحوم شيخ طوسي در رجال خود آورده است و در كتاب كافي در باب تنصيص بر امامت امام هادي (عليه السلام)، حديث يازدهم از طريق او از امام جواد (عليه السلام) نقل شده است. (5) 11. ابو يعقوب بجلي:
مرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (6) در ضمن بانوئي به نام فاطمه دختر هيثم جزو راويان آن حضرت آمده است.

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 231، كد معرفي 14515.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 199، كد معرفي 14407.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 112، كد معرفي 14090.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 14021.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 13982.
6. معجم رجال الحديث، ج 3، ص 81، كد معرفي 14944.

6. ابو عبد الله مغازي:
يكي ديگر از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه در رجال شيخ آمده است و برخي نيز او را از اصحاب امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (1) 7. ابو طاهر برقي:
او برادر احمد بن محمد برقي از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد و در رجال شيخ نام او در زمرهء اصحاب امام هادي (عليه السلام) آمده است. (2) 8. ابو الحسن بن رجا عبرتائي:
ابن شهر آشوب در مناقب او را از ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است و در جزء چهارم مناقب باب امامت امام هادي (عليه السلام) روايتي از او آورده است. (3) 9. ابو جعفر اشعري:
ابن شهر آشوب در مناقب جزء چهارم او را از راويان نص بر امامت امام هادي (عليه السلام) شمرده است، جائي كه مقدمات امامت را ميشمرد. (4) 10. ابوبكر فهفكي:
مكني به ابن ابي طيفور متطبب يكي از ياران امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه مرحوم شيخ طوسي در رجال خود آورده است و در كتاب كافي در باب تنصيص بر امامت امام هادي (عليه السلام)، حديث يازدهم از طريق او از امام جواد (عليه السلام) نقل شده است. (5) 11. ابو يعقوب بجلي:
مرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (6) در ضمن بانوئي به نام فاطمه دختر هيثم جزو راويان آن حضرت آمده است.

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 231، كد معرفي 14515.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 199، كد معرفي 14407.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 112، كد معرفي 14090.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 14021.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 13982.
6. معجم رجال الحديث، ج 3، ص 81، كد معرفي 14944.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (10)، ابن أبي طيفور (1)، ابن شهر آشوب (2)، أبو عبد الله (1)، أحمد بن محمد (1)، الطهارة (1)، النوم (2)

6. ابو عبد الله مغازي:
يكي ديگر از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه در رجال شيخ آمده است و برخي نيز او را از اصحاب امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (1) 7. ابو طاهر برقي:
او برادر احمد بن محمد برقي از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد و در رجال شيخ نام او در زمرهء اصحاب امام هادي (عليه السلام) آمده است. (2) 8. ابو الحسن بن رجا عبرتائي:
ابن شهر آشوب در مناقب او را از ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است و در جزء چهارم مناقب باب امامت امام هادي (عليه السلام) روايتي از او آورده است. (3) 9. ابو جعفر اشعري:
ابن شهر آشوب در مناقب جزء چهارم او را از راويان نص بر امامت امام هادي (عليه السلام) شمرده است، جائي كه مقدمات امامت را ميشمرد. (4) 10. ابوبكر فهفكي:
مكني به ابن ابي طيفور متطبب يكي از ياران امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه مرحوم شيخ طوسي در رجال خود آورده است و در كتاب كافي در باب تنصيص بر امامت امام هادي (عليه السلام)، حديث يازدهم از طريق او از امام جواد (عليه السلام) نقل شده است. (5) 11. ابو يعقوب بجلي:
مرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (6) در ضمن بانوئي به نام فاطمه دختر هيثم جزو راويان آن حضرت آمده است.

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 231، كد معرفي 14515.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 199، كد معرفي 14407.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 112، كد معرفي 14090.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 14021.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 13982.
6. معجم رجال الحديث، ج 3، ص 81، كد معرفي 14944.

6. ابو عبد الله مغازي:
يكي ديگر از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه در رجال شيخ آمده است و برخي نيز او را از اصحاب امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (1) 7. ابو طاهر برقي:
او برادر احمد بن محمد برقي از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد و در رجال شيخ نام او در زمرهء اصحاب امام هادي (عليه السلام) آمده است. (2) 8. ابو الحسن بن رجا عبرتائي:
ابن شهر آشوب در مناقب او را از ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است و در جزء چهارم مناقب باب امامت امام هادي (عليه السلام) روايتي از او آورده است. (3) 9. ابو جعفر اشعري:
ابن شهر آشوب در مناقب جزء چهارم او را از راويان نص بر امامت امام هادي (عليه السلام) شمرده است، جائي كه مقدمات امامت را ميشمرد. (4) 10. ابوبكر فهفكي:
مكني به ابن ابي طيفور متطبب يكي از ياران امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه مرحوم شيخ طوسي در رجال خود آورده است و در كتاب كافي در باب تنصيص بر امامت امام هادي (عليه السلام)، حديث يازدهم از طريق او از امام جواد (عليه السلام) نقل شده است. (5) 11. ابو يعقوب بجلي:
مرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (6) در ضمن بانوئي به نام فاطمه دختر هيثم جزو راويان آن حضرت آمده است.

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 231، كد معرفي 14515.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 199، كد معرفي 14407.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 112، كد معرفي 14090.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 14021.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 13982.
6. معجم رجال الحديث، ج 3، ص 81، كد معرفي 14944.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (10)، ابن أبي طيفور (1)، ابن شهر آشوب (2)، أبو عبد الله (1)، أحمد بن محمد (1)، الطهارة (1)، النوم (2)

6. ابو عبد الله مغازي:
يكي ديگر از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه در رجال شيخ آمده است و برخي نيز او را از اصحاب امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (1) 7. ابو طاهر برقي:
او برادر احمد بن محمد برقي از اصحاب امام هادي (عليه السلام) ميباشد و در رجال شيخ نام او در زمرهء اصحاب امام هادي (عليه السلام) آمده است. (2) 8. ابو الحسن بن رجا عبرتائي:
ابن شهر آشوب در مناقب او را از ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است و در جزء چهارم مناقب باب امامت امام هادي (عليه السلام) روايتي از او آورده است. (3) 9. ابو جعفر اشعري:
ابن شهر آشوب در مناقب جزء چهارم او را از راويان نص بر امامت امام هادي (عليه السلام) شمرده است، جائي كه مقدمات امامت را ميشمرد. (4) 10. ابوبكر فهفكي:
مكني به ابن ابي طيفور متطبب يكي از ياران امام هادي (عليه السلام) ميباشد آن چنان كه مرحوم شيخ طوسي در رجال خود آورده است و در كتاب كافي در باب تنصيص بر امامت امام هادي (عليه السلام)، حديث يازدهم از طريق او از امام جواد (عليه السلام) نقل شده است. (5) 11. ابو يعقوب بجلي:
مرحوم برقي او را از اصحاب و ياران امام هادي (عليه السلام) شمرده است. (6) در ضمن بانوئي به نام فاطمه دختر هيثم جزو راويان آن حضرت آمده است.

1. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 231، كد معرفي 14515.
2. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 199، كد معرفي 14407.
3. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 112، كد معرفي 14090.
4. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 14021.
5. معجم رجال الحديث، ج 21، ص 91، كد معرفي 13982.
6. معجم رجال الحديث، ج 3، ص 81، كد معرفي 14944.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (10)، ابن أبي طيفور (1)، ابن شهر آشوب (2)، أبو عبد الله (1)، أحمد بن محمد (1)، الطهارة (1)، النوم (2)

شهادت شهادت در راه خدا و در مسير تبليغ آئين حق، زينت اولياي خدا وحليت واقعي پيشوايان راه حق و حقيقت ميباشد، به حدي كه كمتر پيشوايي را سراغ داريم از اين فيض عظيم محروم گرديده باشد.
چه سعادتي بالاتر از اين رتبت و منزلت كه انساني، فداي هدف و آرمان مقدس خويشتن گردد گر چه تشبيه بسيار نارسا و ناتوان است ولي در بيان مقصود گريزي از به كارگيري آن نيست پروانه با آن همه ضعف و نقص ادراكي و جسمي، وقتي عاشق شمع وواله زيبايي وتلألؤ نور آنست آنقدر در اطراف آن پر ميزند تا خود را فدا و فناي محبوب خويش ميسازد. اولياي الهي كه سرخيل عاشقان خدا والهان راه دين هستند. خود مروج شهادت و سرچشمهء فداكاري و ايثار ميباشند ارتباط و علائق آنان به خاك، مال و منال و ديگر ابزار زندگي نوع علاقهء مجازي و گذرا ميباشد.
آنان به حيات مادي به منزله پلي مينگرند كه ميبايست عبور كرد و كاري به مهندسي، ابزار و آلات و نحوهء ساختمان آن ندارند مگر نه اينست اين سخن از امام سجاد زين العابدين و شرف العارفين صادر شده است جائي كه ميفرمايد: " ألدنيا قنطرة فأعبروها ولاتعمروها " دنيا به منزلهء پلي است جهت عبور و مرور از آن عبور كنيد و به تعمير آن، خود را مشغول نسازيد، اين عدم علاقه، به معني ترك تعلقات و وابستگيهاي ذاتي است به ترتيبي كه دنيا دوستان و حريصان مال و منال دو اسبه به سوي آن ميتازند و خود دنيا را غايت و هدف اصلي حيات ميپندارند غافل از اينكه ذات نايافته از هستي بخش، كي تواند كه شود هستي بخش، دنيايي كه خود دائم در حال تغيير و تبديل و زوال و فنا است چگونه ميتواند خود آرام بخش و تسكين آفرين و ثابت و پايدار باشد كه علاقه و گرايش داوطلبان را به صورت ثابت و پايدار به خود جلب نمايد؟ و حقايق ثابت و اصول پايدار حيات را زير سوال ببرد.
پيشوايان معصوم (عليه السلام) ما به كشاورزي، باغ، دامداري، نخلستان و حفر چاه و چشمه
صفحه(١٦٧١)
ميپرداختند و خود امير المؤمنان (عليه السلام) چندين حلقه چشمه احداث و وقف مردم كردند كه امروز هم در اطراف مدينه به عنوان " آبار علي (عليه السلام) " چاهها و چشمه‌هاي علي (عليه السلام) موجود و معروف ميباشد ولي پرداختن به آن امور نه از باب اصالت دادن به دنيا و زندگي مادي است بلكه به اين عنوان بود كه نياز خود را از مردم قطع كنند آبروي خود و اهل و عيال و وابستگان را حفظ كنند وقتي عنوان پرداخت به

مسائل دنيوي، همين انگيزه باشد در چنان صورتي دنيا طلبي عين عقبي و آخرت و عين طلب مرضات خدا و خشنودي اولياي دين ميگردد فشردهء سخن آنست كه نگرش ائمه اطهار (عليه السلام) به دنيا و امور دنيوي يك نوع نگرش مجازي و اعتباري است نه نگرش اصيل و حقيقي پس در چنين فرضي در برابر چنين دنياي مجازي و اعتباري، جهان وسيع و حيات سعادت بخش ونعيم مقيم و بالاتر از همه، لقاي رضاي خدا و مهماني رب الأرباب ميباشد ومشمول ولاتحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون (1) هم باشد.

چه غم ديوار امت را كه باشد چون تو پشتيبان * چه غم از موج درياها چو باشد نوح كشتيبان!

بر همين اساس و انديشه است كه پيشوايان راه حق، دائم در آرزوي لقاي يار و مشتاق وصال محبوب بوده اند.

البته هدف ما شهادت پر سعادتي است كه در روند دين و پيشرفت احكام خدا تأثير گزار باشد و مقصود را پيش ببرد كلام " فزت و رب الكعبة " شعار تمام پيشوايان معصوم بوده است و همين اصل مجوز " ما منا إلا قتيل او مسموم " ميباشد.

امام هادي (عليه السلام) هم پس از زندانهاي مكرر، و پس از ايذاها و شكنجه‌هاي روحي و جسمي كه در راه خدا و در مسير ترويج مكتب، متحمل بود بالأخره در سال 254 در سن 42 سالگي در اثر سم به لقاء الله پيوست و اين امر توسط دستياران " معتز " خليفه عباسي صورت گرفت در روز شهادت آن بزرگوار وحدت نظر وجود ندارد جمعي سوم رجب را

1. آل عمران آيه 169.

صفحهمفاتيح البحث: القتل، القتال في سبيل الله (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، شهر رجب المرجب (1)

اختيار كرده اند. بنابر آنكه ولادت آن بزرگوار در سال 212 بوده باشد سن شريفش در وقت رحلت قريب 42 سال بوده است و در وقت وفات پدر بزرگوارش هشت سال و پنج ماه تقريبا از عمر شريف آن حضرت گذشته بود كه به منصب امامت و خلافت عظمي نايل و سرفراز گرديد و مدت امامت او 33 سال بود.
طبق وصيت و سفارش مخصوص خود در منزل مسكوني‌اش واقع در محله عسكري شهر سامراء مدفون گرديد. (1) و فرزند برومندش امام حسن عسكري (عليه السلام) بر جنازه ي پدر در جاده اي كه مقابل منزل " موسي بن بغا " قرار داشت نماز گزارد پيش از آنكه خليفه ي عباسي يا نمايندگان او رسيده باشند. (2) مسعودي صاحب كتاب مروج الذهب گويد: رحلت ابوالحسن علي فرزند محمد عسكري (عليه السلام) در دوران حكومت معتز خليفه عباسي به سال 254 هجري روز دوشنبهء بيست و ششم جمادي الأخر رخ داد. برخي گفته اند كه 40 ساله بود و برخي ديگر 42 سال وعده اي كمتر از آن هم گفته اند.
پشت سر جنازه صداي كنيزي شنيده ميشد كه ميگفت: ما از روز دوشنبه چه‌ها كه نكشيديم؟! بر جنازه‌اش احمد فرزند متوكل در شارع ابي احمد نماز گزارد و در منزل خود مدفون گرديد.
سوگ و عزاي خاندان در رحلت امام هادي (عليه السلام) عموم اهل سامراء متأثر و گريان شدند مخصوصا خاندان امامت حالت فوق العاده اي داشتند: صاحب رجال كشي با اسانيد معتبر خود نقل كرده است:
" در روز رحلت امام هادي (عليه السلام) فرزند برومندش ابومحمد " حسن عسكري (عليه السلام) " با پيراهن چاك از منزل بيرون آمد يكي از مخالفان اهل بيت به نام " ابن عون ابرش " به يكي از

1. اثبات الوصية مسعودي، ص 454.
2. بحار الانوار ج 50، ص 207، مروج الذهب ج 4، ص 310، سفينة البحار ج 2، ص 241.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، كتاب رجال الكشي (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)، مدينة سامراء المقدسة (2)، الإختيار، الخيار (1)، الدفن (2)، النوم (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، السفينة (1)

شيعيان نوشت كدام يك از پيشوايان را تاكنون شنيده يا ديده اي كه در چنين مواردي پيراهن چاك كرده باشند؟
امام در پاسخ گفتند: اي ناآشنا به مسائل آيا نشنيده اي كه موسي (عليه السلام) پيامبر در مرگ برادرش " هارون " پيراهن چاك نمود. (1) تعيين جانشين خود تحمل مسئوليت بزرگ امامت و راهنمائي وتعيين جانشين براي ارشاد مردم از وظائف بزرگ الهي است كه به امر پروردگار عالم لازم بود صورت گيرد و اگر نه مردم به ضلالت و گمراهي ميافتادند.
از اين رو در زندگي هر يك از ائمه معصومين (عليه السلام) اين نوع سفارش وتعيين ديده مي‌شود تفصيل آن در كتب كلام و حديث آمده است خواننده براي اطلاع بيشتر ميتواند به جلد اول كتاب " كافي، باب الحجة " مراجعه كند. و ما در اينجا فقط به نقل دو مورد اشاره ميكنيم:
1. ابوبكر فدفكي گويد: پيشواي دهم به من مرقوم فرمودند:
پسرم حسن از عموم نوادگان پيامبر (صلي الله عليه وآله) به پيشوائي و امامت شايسته تر و زيبنده‌تر است او بزرگترين پسران و جانشين من است و شايسته است شما احكام و مسائل دين را از او فرا بگيريد و در حل گرفتاريها به او مراجعه كنيد و از او كسب علم و دانش نمائيد كه وي اهل و شايستهء اين كار است. (2) 2. بشار بن احمد از عبد الله بن محمد اصفهاني نقل ميكند:
ما تا روز رحلت امام دهم فرزند آن حضرت را به عنوان امام و پيشوا نميشناختيم تا اينكه بعد از شهادت پدر بر ما معلوم گرديد كه او حجت خدا است چون ايشان بر جنازه ي
1. جلاء العيون سيد عبد الله شبر ج 3، ص 121.
2. ارشاد مفيد ص 69.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، عبد الله بن محمد (1)، بشار بن أحمد (1)، الكسب (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

پدر نماز گزاردند و عامل اين شناسائي آن بود كه امام هادي (عليه السلام) بارها فرموده بودند صاحب شما بعد از من فردي است كه بر جنازهء من نماز بگزارد. (1) امام حسن عسكري (عليه السلام) پس از درگذشت پدر بزرگوار خود به امر خدا و بر حسب تنصيص پيشوايان قبلي و طبق وصيت و سفارش پدر بزرگوارش به امامت رسيد و مدت امامت او به علت سختگيريهاي بيرون از حد مقام خلافت! با تقيه و احتياط كامل توأم بود با اين وضع اغلب اوقات او در زندان سپري ميشد كه تفصيل آن را در كتاب زندگاني امام حسن عسكري (عليه السلام) يازدهمين پيشواي معصوم مطالعه خواهيد فرمود. (2) فرزندان و اخلاف امام هادي (عليه السلام) داراي پنج فرزند بود. به نامهاي: 1. سيد محمد بزرگترين آنان. 2. ابو محمد - حسن عسكري (عليه السلام). 3. حسين. 4. جعفر كه در اواخر كار مدعي امامت شد و معروف به " جعفر كذاب " گرديد. 5. دختري به نام " عايشه ".

محمد كه از نظر سن بزرگتر از همه بود و مرد علم و تقوا محسوب ميگشت در سنين جواني دنيا را وداع گفت و پدر را در سوگ خود، متأثر ساخت و برادرش امام حسن عسكري (عليه السلام) را سينه چاك نمود. مرحوم شيخ مفيد صاحب ارشاد تفصيل واقعه را اين چنين مينگارد: (3) " پيشواي دهم بر كرسي ويژهء خود نشسته بود و مردم شهر، و خاندان امام و عموزادگان از فرزندان ابوطالب وعباس دور او گرد آمده بودند كه تنها تعداد شخصيتهاي سرشناس بيش از يكصد و پنجاه تن ميرسيد، در اطراف او صف كشيده بودند.

عده اي نشسته و جمعي سر پا ايستاده بودند در اين موقع جواني در حدود بيست ساله، با

1. ارشاد مفيد ص 315.

2. از انتشارات نسل جوان شماره 360.

3. ارشاد مفيد ص 316، چاپ تهران.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (4)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (2)

گريبان چاك زده و چهرهء آشفته، از سرسراي حرم امام، بيرون آمد و در پشت سر او جاي گرفت، اغلب اين جوان را درست نمي‌شناختند اما سيماي اندوهناك و چشمان گريان و حالت آشفتهء او افكار مردم را به خود جلب كرد و پيدا بود كه صاحب درد و دل سوخته اي است از متن خاندان.
لحظاتي سپري نشده بود كه پيشواي دهم (عليه السلام) متوجه انقلاب روحي او گرديد و فرمود:
" پسرم! به درگاه خداوند متعال شكر و سپاس بجا آور! و اين قدر اضطراب و ناراحتي منما و بدان دربارهء تو تقديري تازه پديدار شده است ... ".
مردم پس از اين جريان، دريافتند كه اين جوان غمگين و نالان، فرزند برومند و رشيد پيشواي دهم ميباشد. او كه خاطري پريشان و دلي غمگين و چشم گريان داشت تا اين سخن را از پدر شنيد يكباره به گريه افتاد و گفت: " إنا لله وانا اليه راجعون " همگان از خدائيم و همگي به سوي او بازخواهيم گشت. اين جريان در سكوت مطلق حضار سپري شد و روز اندوه پايان گرفت. مردم سخت اشتياق شناختن اين گوهر گرانبها را داشتند و از خصوصيات و مشخصات او جويا بودند تا معلوم گرديد او " ابومحمد حسن بن علي " فرزند رشيد و وارث امامت و ولايت الهي است ".
اوست كه پدر عاليقدر امام عصر " حجة بن الحسن " خواهد بود.
سيد محمد فرزند امام هادي (عليه السلام) صاحب زيارتگاه معروف امام هادي (عليه السلام) علاوه بر امام حسن عسكري (عليه السلام) پسري به نام سيد محمد دارد كه در ايام حيات پدر از دنيا رحلت نمود و گريه و نالهء برادر به خاطر درگذشت او بود.
سيد محمد، صاحب آن مزار شريف و معتبري است كه با مسافت اندك از سامراء قرار دارد كه زائران با اشتياق تمام او را قصد ميكنند و در زيارت او كرامات و شگفتي‌هاي ديده اند و نقل نموده اند كه نذوراتي كه جهت اين سيد والاقدر در طول سال انجام ميپذيرد رقم بسيار بلندي را تشكيل ميدهد.
(١٦٧٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، الحج (1)، النوم (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)
حاجي نوري صاحب مستدرك الوسائل استاد محدث قمي اعتقاد عجيبي به

اين سيد و الا گهر داشت به حدي كه او دستور تعمير و تجديد بناي حرم او را داد و ضريحي بر او ساخت و در لوحهء آن در مقام معرفي چنين نگاشت:
" هذا مرقدا السيد الجليل ابي جعفر محمد بن الأمام ابي الحسن علي الهادي (عليه السلام) عظيم الشأن جليل القدر وكانت الشيعه تزعم انها الأمام بعد أبيه (عليه السلام) فلما توفي نص ابوه علي أخيه ابي محمد الزكي وقال: " احدث الله شكرا فقد احدث فيك امرا "، خلفه ابوه في المدينه طفلا وقدم عليه في سامراء شمتدا ونهض الي الرجوع الي الحجاز ولما بلغ بلدا علي تسعة فراسخ مرض وتوفي ومشهده هناك ولما توفي شق ابوه ثوبه وقال في جواب من عابه عليه قدشق موسي علي اخيه هارون وكانت وفاته في حدود اثنين وخمسين بعد المأتين ". (1) " اين جا مرقد مطهر سيد بزرگوار ابوجعفر محمد بن الأمام ابوالحسن الثالث علي الهادي ميباشد عظيم الشأن، جليل القدر ميباشد.
شيعه گمان ميكرد امامت پس از پدر، نصيب او خواهد بود هنگامي كه او درگذشت پدرش امامت را بر برادرش تنصيص نمود و فرمود:
" در برابر نعمت الهي شكر انجام دهيد چون در زندگي تو امر جديدي احداث نمود "، به هنگام مسافرت به سامراء در ايام طفوليت پدرش، او را در مدينه باقي گذاشته بود او به سامراء تحت نظر وارد شد و ميخواست به حجاز برگردد و در بين راه هنگامي كه به بلد در 9 فرسخي سامراء رسيد مريض گرديد و از دنيا رفت به هنگام مرگ او پدرش امام هادي (عليه السلام) يقه پاره كرد برخي از ايراد گيران تعيير نمودند كه شما چرا در مرگ فرزند اينقدر بي تابي ميكنيد؟
امام (عليه السلام) در پاسخ فرمودند: موسي در مرگ برادرش هارون يقه پاره كرد.
وفات او در سال 252 رخ داد، امام حسن عسكري با برادرش انسي داشت چون او را در
1. سفينة البحار ج 1، ص 330.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (4)، كتاب مستدرك الوسائل (1)، المرض (1)، السفينة (1)
دوران كودكي در مدينه باقي گذاشته بود ".
و برخي تنها سه فرزند بر امام هادي (عليه السلام) ذكر كرده اند و آنان عبارت از حسن، جعفر و محمد ميباشد. (1) و برخي امام هادي (عليه السلام) داراي چهار فرزند: محمد، حسن، حسين، جعفر دانسته اند. (2) و عائشه را از فرزندان امام حسن عسكري (عليه السلام) شمرده اند. (3)

در هر صورت اعقاب و اخلاق آن امام همام از طريق امام حسن عسكري (عليه السلام) پايدار و ماندگار ميباشد.
1. تاريخ اهل البيت از منشورات موسسه آل البيت لأحياء التراث ص 111، تحقيق سيد محمد رضا حسيني جلالي.
2. روضة الشهداء.
3. تاريخ اهل البيت از منشورات آل البيت قم ص 112.
(١٦٧٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث (1)، الشهادة (1)
منابع ومأخذ ...
منابع ومأخذ 1. ائمتنا / محمد علي دخيل / بيروت.
2. احقاق الحق / قاضي نورالله شوشتري / با تعليقات آية الله مرعشي - قم.
3. الأعلام / خيرالدين زركلي / بيروت.
4. البداية والنهاية / ابوالفداء ابن كثير / چاپ بيروت.
5. الذريعه الي تصانيف الشيعه / حاج آقا بزرگ تهراني.
6. الصواعق المحرقه / احمد بن حجر هيثمي / چاپ لبنان.
7. المستطرف / إصمعي / بيروت.
8. بحار الأنوار / مجلسي / أعلمي - بيروت.
9. تتمة المنتهي / شيخ عباس محدث قمي / دارالكتب الأسلاميه.
10. تحف العقول / حسن بن شعبه / دارالكتب الأسلاميه.
11. تذكرة الأولياء / عطار نيشابوري.
12. تنقيح الرجال / مامقاني / چاپ نجف.
13. جلاء العيون / مجلسي ج 3 / چاپ ايران.
14. حلية الأولياء / شر / چاپ ايران.
15. خصال / صدوق / علميه الاسلامي.
16. ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربي / چاپ لبنان.
17. روضات الجنان وجنات الجنان / حافظ حسيني.
18. روضة المتقين / شيخ مرتضي مجلسي / چاپ كوشانپور تهران.
19. ريحانة الأدب / محمد علي مدرس تبريزي / اقبال.
20. سفينة البحار / محدث قمي / چاپ فراهاني تهران.
(١٦٧٩)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الخصال للشيخ الصدوق (1)، كتاب حلية الأولياء لأبي نعيم (1)، دولة ايران (2)، كتاب البداية والنهاية (1)، دولة لبنان (2)، كتاب ذخائر العقبي (1)، كتاب الصواعق المحرقة (1)، مدينة بيروت (5)،

كتاب بحار الأنوار (1)، السفينة (1)

21. سلسلة الذهب / ابن عماد حنبلي / بيروت.
22. سيرهء پيشوايان / مهدي پيشوائي / توحيد قم.
23. شذرات الذهب / ابن عماد حنبلي / بيروت.
24. شرح نهج البلاغه / دكتر شهيدي / چاپ تهران.
25. صحيفهء سجاديه (عليه السلام) / صدر بلاغي / آخوندي.
26. صفوة الصفوه / ابن بزاز / چاپ تبريز - تصحيح مجد طباطبائي.
27. عقد الفريد / ابن عبدربه / چاپ مصر.
28. علي بن الحسين (عليه السلام) / دكتر شهيدي / دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
29. عيون الأخبار / ابن بابويه / دارالكتب الاسلاميه.
30. فهرست كتابخانه آية الله مرعشي / اشكوري / شهاب.
31. كشف الغمه في معرفة الائمه / علي بن عيسي إربلي / چاپ لبنان - بيروت.
32. كفاية الطالب في مناقب علي بن ابيطالب / گنجي / بيروت.
33. لهوف سيد بن طاووس / سيد بن طاووس / دفتر نشر نويد اسلام.
34. مرآة الجنان / يافعي / بيروت.
35. مروج الذهب / مسعودي / چاپ السعادة مصر.
36. مطالب السؤل / كمال الدين بن طلحه / بيروت.
37. معجم رجال الحديث / آية الله سيد ابوالقاسم خوئي / چاپ نجف.
38. مناقب / ابن شهر آشوب / اسلاميه.
39. من لايحضره الفقيه / صدوق / اسلاميه.
40. منهاج السنه / ابن تيمه / بيروت.
41. مؤلفات زيديه / حسيني اشكوري / نشر شهاب.
42. ناسخ التواريخ / محمد علي سپهر / اسلاميه.
43. وفيات الأعيان / شمس الدين احمد بن محمد بن خلكان / بيروت.
44. ينابيع الموده / شيخ سليمان بلخي قندوزي / چاپ بيروت - لبنان.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الشيخ سلمان البلخي القندوزي (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد (1)، كتاب سلسلة الذهب لأحمد بن علي بن حجر (1)، دولة لبنان (2)، كتاب ينابيع المودة (1)، السيد إبن طاووس (2)، مدينة بيروت (9)، علي بن عيسي (1)، أحمد بن محمد (1)

جلد-13

شناسنامهء مبارك امام حسن عسكري (عليه السلام)

شناسنامهء مبارك امام حسن عسكري (ع) نام مبارك: حسن (ع) كنيهء شريف: ابومحمد القاب مبارك: زكي - عسكري نام پدر بزرگوار: علي (ع) نام مبارك مادر: حديثه " سوسن " تاريخ ولادت: 8 ربيع الثاني 231 هجري سال شروع امامت: 254 ه. ق سن شروع امامت: 22 مدت امامت: 6 سال مدت عمر مبارك: 29 سال تاريخ شهادت: 8 ربيع الاول سنه 260 ه علت شهادت: شربت زهرآلود / معتمد عباسي محل دفن: سامراء تعداد فرزندان: يك پسر آن هم " مهدي موعود " (عج) حاكمان دوران امامت: معتز، مهتدي ومعتمد
(١٦٩٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، شهر ربيع الثاني (1)، شهر ربيع الأول (1)، الدفن (1)

بسمه تعالي پيشگفتار زندگي پربار امام حسن عسكري (عليه السلام) از جهات متعددي مورد اهتمام بيشتر قرار دارد:
أولا: عصر زندگي آن بزرگوار به علت تنگناها و فشارهاي خاصي كه به دوستداران اهل بيت (عليه السلام) وارد مي‌گشت، عصر خاص و دوران ويژه‌اي است كه قابل مقايسه با ديگر ادوار نمي‌باشد.
ثانيا: دوران حيات آن بزرگوار، به علت وجود مقدس امام عصر عجل الله فرجه الشريف و حساسيتي كه جهت آن وجود مبارك حاكم بود و از هر نظر مورد مراقبت و كنجكاوي قرار داشت از اينرو خود دقت و مراقبت كافي را مي‌طلبيد.
ثالثا: منابع ومأخذ ما در مقايسه با ديگر پيشوايان معصوم (عليه السلام) رو به كاهش است چون تماس و ارتباط با آن وجود مقدس، بسيار محدود و پر زحمت بوده است اين كمبود تماس، در آثار و نوشته‌هاي مربوط به آن عنصر پاك نيز بي تأثير نبوده است.
رابعا: شخصيت اين بزرگوار علاوه بر شخص شخيص خود، چون متعلق به حجت حق، حضرت ولي عصر (عج) مي‌باشد جا دارد تلاش و كوشش بيشتري صورت پذيرد تا مقبول و مورد توجه آن بزرگوار واقع گردد.
تهيه مطالب در مورد ائمه اطهار (صلي الله عليه وآله و سلم) به ويژه پيشوايان دورهء عباسي به سهولت و آساني پيشوايان قبلي نيست كه مواد ومأخذ فراوان و قابل بهره‌گيري باشد.
(١٦٩١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)
مطالب مربوط به اين بزرگواران همانند وجود مقدس خودشان در هاله اي از ابهام و پيچيدگي قرار دارد وتتبع و استخراج مطالب از منابع مختلف و مراجع گوناگون فرصت بيشتر و حوصلهء پايدارتري مي‌طلبد تا به توان مجموعه اي را نه در شأن اين بزرگواران بلكه تا حدودي كه قابل ارائه باشد فراهم آورد.
بسيار بديهي است فردي كه بخشي از ايام مفيد و كارساز عمر خود را در لشكرگاه سپري مي‌سازد عوامل مختلف حكومت، عيون و جاسوسان حكومت ناظر و مترصد اعمال و فعاليتهاي او باشند تا چه حدود مي‌توان انتظار دريافت مطالب ضد حكومتي را داشت؟ و هر چه هم از آن بزرگواران داريم بيشتر مربوط به دوران ا قامت در مدينه و بخش اعظم آن نيز مربوط به آن درايت و كارداني و كرامت و تيزبيني و ايفاي وظايف امامت آن بزرگوار از سوي پروردگار متعال مي‌باشد كه تا چه حدودي،

بندگان خاص و شايستهء خود را عنايت و توجه ويژه قرار مي‌دهد.
با تمام اين موانع و مسائل ما نهايت سعي و تلاش خود را به كار مي‌گيريم توفيق از خداوند متعال است و از درگاه ربوبي مسئلت عاجزانه داريم اين نوشته‌ها را در مسير اهداف و تعاليم و رهنمودهاي آن بزرگواران قرار دهد و ما را در پيمودن راه سعادت آميز آن بزرگواران، موفق و مؤيد بدارد.
آمين يا رب العالمين!
عقيقي بخشايشي خرداد 1381
صفحه(١٦٩٢)
بخش اول F ولادت و عصر زندگي امام (عليه السلام)
صفحه(١٦٩٣)

بخش اول / ولادت و عصر زندگي امام (ع) ...

امام ابو محمد حسن بن علي العسكري (عليه السلام) يازدهمين پيشواي اسلام و سيزدهمين اختر ولادت در سال 232 ه. ق در سامراء متولد گرديد، پدر بزرگوارش امام هادي (عليه السلام) و مادر پر فضيلتش بانوي پارسا و پرهيزكار " حديثه " است كه " سوسن " نيز ناميده مي‌شود.

امام (عليه السلام) چون در سامراء در محله اي به نام " عسكر " [منطقهء نظامي] سكونت داشت به همين جهت به " عسكري " شهرت يافت و مشهورترين القاب ديگر او: " زكي "، " نقي " و كنيه اش " ابو محمد " مي‌باشد او 22 ساله بود كه پدرش امام هادي (عليه السلام) رحلت نمود.

روزگار ولادت امام (عليه السلام) او در دوران حيات كوتاه و پربركت خود با شش تن از حاكمان عباسي: متوكل، منتصر، مستعين، معتز، مهتدي ومعتمد، معاصر بوده است كه عصر فعاليت او هم زمان با اين سه تن اخير بوده است.

او در يك عصر وحشت وظلمت، در روزگار حكومت ارعاب و ترور و خفقان قدم به عرصهء حيات نهاد، و امامت او در روزگاري بود كه عصر حكومت عباسيان بود و دوران حكومت بني العباس يكي از تاريك ترين و پراضطراب‌ترين دورانهاي تاريخ اسلام به شمار مي‌رود گرچه از روي جبر زمان، عده‌اي از خلفاي عباسي تظاهر به علم و دانش مداري و ترويج دانش و دانشمندان مي‌نمودند ولي از نظر حكومت واداري، اساس كار آنان بر پايهء ظلم و بيدادگري وخونريزي و هتك حرمت مسلمانان نهاده شده بود، به حدي كه اعمال آنها كاملا با اعمال بني اميه قابل مقايسه بود چون بزرگترين افتخار و مباهات آنان، در خونريزي و كشتار بيرحمانهء مردم خلاصه مي‌گرديد:

يكي از مورخين اسلام در اين باره مي‌گويد: " بني العباس در اثر كشتارهاي فجيع و بيرحمانه‌اي كه در سوريه، فلسطين و عراق مرتكب شدند بر مركب " خلافت " سوار گشتند، و در عصر حكومت آنان، هميشه قتل و كشتار وخونريزي، ادامه داشت ولي نه با

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، دولة العراق (1)، مدينة سامراء المقدسة (2)، بنو عباس (2)، بنو أمية (1)، القتل (1)، النوم (1)

ياغيان و دشمنان خارجي، بلكه با مردم بي پناه و بيچاره، همان افرادي كه ماليات حكومت را مي‌پرداختند، و هنگام جهاد به زير پرچم دولت عباسي فرا خوانده مي‌شدند ". (1) او در پايان سخن خود مي‌افزايد: " روانيست پنجاه صفحه از تاريخ، به نام ستمگران و دژخيمان عباسي، اختصاص داده شود، بلكه دوران حكومت آنان را مي‌توان در چند جمله خلاصه نمود: " جنگيدند، خوردند، غارت كردند و بردند و سخن كوتاه تر آنكه: آنان در اثر طغيان، عرض و ناموس و خون و مال ديگران را، بر خويشتن مباح و روا دانستند ". (2) ولادت با سعادت آري ولادت با سعادت امام (عليه السلام) در عصر حكومت متوكل سفاك‌ترين خليفهٔ عباسي، رخ داد عصري كه فرياد ستمديدگان و زندانيان به عرش أعلي مي‌رسيد پيشواي جهان اسلام از مادري دانشمند و پرفضيلت ديده به جهان باز گشود. مادرش " حديثه " يا " سوسن " (3) بانويي بود كه بانوان مدينه از محضر پر فيض او بهره‌هاي علمي مي‌بردند.

ولادت اين نوزاد تغييرات و دگرگوني‌هايي در مسير زندگي مسلمانان بوجود آورد كه در صفحات آينده برخي از اين دگرگونيها بازگو مي‌شود. نامي كه براي اين مولود، انتخاب كردند همتاي نام نياي بزرگش امام حسن مجتبي (عليه السلام) بود كه تجديد كنندهٔ خاطرات عهد نخستين ثمرهٔ باغ پربار رسالت بود. روز ميلاد مبارك او به اتفاق اغلب سيره نويسان اسلامي در روز هشتم ربيع الثاني به سال 232 هجري بود. او تحت رعايت و مواظبت پدر معصوم و دلسوز و در دامن تربيت مادر مهربان و با فضيلت، رشد و نمو آغاز نمود و خود را براي پذيرفتن مسئوليتهاي سنگين امامت، آماده مي‌كرد.

صفات ظاهري نويسندگان تراجم، صفات جسمي و مشخصات ظاهري او را اين گونه توصيف

1. ملوك العرب امين ريحاني ج 2، ص 206.
2. ملوك العرب امين ريحاني ج 2، ص 206.
3. ارشاد مفيد ص 315.

(١٦٩٦)

صفحهمفاتيح البحث: شهر ربيع الثاني (1)، النوم (2)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

ياغيان و دشمنان خارجي، بلكه با مردم بي پناه و بيچاره، همان افرادي كه ماليات حكومت را مي‌پرداختند، و هنگام جهاد به زير پرچم دولت عباسي فرا خوانده مي‌شدند ". (1) او در پايان سخن خود مي‌افزايد: " روانيست پنجاه صفحه از تاريخ، به نام ستمگران و دژخيمان عباسي، اختصاص داده شود، بلكه دوران حكومت آنان را مي‌توان در چند جمله خلاصه نمود: " جنگيدند، خوردند، غارت كردند و بردند و سخن كوتاه تر آنكه: آنان در اثر طغيان، عرض و ناموس و خون و مال ديگران را، بر خويشتن مباح و روا دانستند ". (2) ولادت با سعادت آري ولادت با سعادت امام (عليه السلام) در عصر حكومت متوكل سفاك‌ترين خليفهء عباسي، رخ داد عصري كه فرياد ستمديدگان و زندانيان به عرش أعلي مي‌رسيد پيشواي جهان اسلام از مادري دانشمند و پرفضيلت ديده به جهان باز گشود. مادرش " حديثه " يا " سوسن " (3) بانويي بود كه بانوان مدينه از محضر پر فيض او بهره‌هاي علمي مي‌بردند.

ولادت اين نوزاد تغييرات و دگرگوني‌هايي در مسير زندگي مسلمانان بوجود آورد كه در صفحات آينده برخي از اين دگرگونيها بازگو مي‌شود. نامي كه براي اين مولود، انتخاب كردند همتاي نام نياي بزرگش امام حسن مجتبي (عليه السلام) بود كه تجديد كنندهء خاطرات عهد نخستين ثمرهء باغ پربار رسالت بود. روز ميلاد مبارك او به اتفاق اغلب سيره نويسان اسلامي در روز هشتم ربيع الثاني به سال 232 هجري بود. او تحت رعايت و مواظبت پدر معصوم و دلسوز و در دامن تربيت مادر مهربان و با فضيلت، رشد و نمو آغاز نمود و خود را براي پذيرفتن مسئوليتهاي سنگين امامت، آماده مي‌كرد.

صفات ظاهري نويسندگان تراجم، صفات جسمي و مشخصات ظاهري او را اين گونه توصيف

1. ملوك العرب امين ريحاني ج 2، ص 206.
2. ملوك العرب امين ريحاني ج 2، ص 206.
3. ارشاد مفيد ص 315.

صفحهمفاتيح البحث: شهر ربيع الثاني (1)، النوم (2)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

نموده اند: " چهره اش سفيد متمايل به سرخي، گشاده رو، خوش صورت، بلند قامت، خوش منظر، نيك اندام ".
شيخ مفيد صاحب ارشاد مي‌نويسد: " حضرت امام حسن عسكري (عليه السلام) خصائص فضيلت در وجود او كامل بود و بر تمامي مردم زمان خود، برتري داشت، و موجبات امامت و مقتضيات ولايت: از علم و كمال و عقل و عصمت و شجاعت و كرم در وجود مباركش سرشار و در جانشيني و خلافت رسول الله (صلي الله عليه وآله) شايسته‌تر و برازنده‌تر از همگان بود ". (1) علي بن عيسي إربلي صاحب كشف الغمة دربارهٔ امام چنين مينگارد: " نام مباركش حسن، و كنيه اش ابومحمد ولقبش " الخالص " است و اما درباره مناقب و فضائل او بايد دانست كه: منقبت عالي ومزيت بزرگ او آن است كه خداي متعال مهدي قائم (عج) را از نسل پاك او قرار داده است و اين فضيلت و تشريف براي او كافي است ". (2) دوران طفوليت هنوز پنجمين بهار عمر او سپري نشده بود، كه اخبار ناراحت كننده و كوبنده از اهانتها و تعديات به حريم خاندان رسالت را با گوش خويش، مي‌شنيد وآثار عميق آنها در روح حساس و لطيف او نقش مي‌بست. وي اين اخبار را از زبان مردم كوچه و بازار درمييافت، متوكل آن مرد سفاك و عاري از فضيلت و دانش و كينه‌توز خاندان رسالت روي موقعيت سياسي و تربيت نارواي خانوادگي از اظهار كينه و عداوت نسبت به خاندان علي (عليه السلام) خودداري نمي‌ورزيد و به صورت آشكار و علني بالاي منبر خطابه، نسبت به علي (عليه السلام) هرزه گوئي مي‌كرد يا مرد مقلدي را وامي داشت كه در بزمهاي عيش و نوش، تقليد آن بزرگوار را محض خندهٔ حضار سرمست و غفلت‌زده در بياورد و خليفه را بخنداند. آري او مي‌شنيد كه قبه و ضريح سرور شهيدان و شخصيت فوق العاده محبوب خاندان علوي، حضرت ابي عبد الله الحسين (عليه السلام) را ويران و با خاك يكسان مي‌كنند و آب

١. ارشاد مفيد ص ٢٠٠.
٢. كشف الغمة ج ٣، ص 197 چاپ دار الأضواء بيروت.

را بر حرم او مي‌بندند تا به زعم خود به كلي اسم و رسم او را فراموش و از دلها بيرون سازند از اين قبيل جنايتها فراوان مي‌شنيد. آري او هنوز پنج ساله بود كه در مدينه اين قبيل گزارشها و اخبار ناراحت كننده را مي‌شنيد يا با چشم خود مي‌ديد.
محمد بن عبد الله استاندار مدينه در ضمن نامه اي به متوكل چنين گزارش داد:
" اگر شما را به مكه و مدينه نيازي هست علي بن محمد را از اين ديار، بيرون ببريد چون اكثر مردم اين مناطق را، مطيع و شيفتهء اخلاق و روش خود، ساخته است ". (1) حركت به سوي سامراء در حضور پدر متوكل به يكي از امراي لشكر خود به نام " هرثمة بن أعين " مأموريت داد تا امام هادي را از مدينه به سامراء (2) جلب كند و از روي سياست نامه اي در كمال توقير و احترام به آن حضرت، نوشت كه مورخان تاريخ نگارش آن را سال 242 هجري تعيين كرده اند. (3) متوكل عباسي در آن نامه تقاضاي حركت و ملاقات آن حضرت را نمود و به ظاهر احترامات و مراسم ادب را به جا آورد ولي در واقع امر، آنچه توانائي داشت در فراهم آوردن وسائل اهانت و هتك حرمت كوتاهي و مضايقه نداشت. نخست او را چند روز در كاروانسرايي جاي داد، سپس بارها در خارج از فرصتهاي مناسب، احضار كرد، يا امر به تفتيش خانه و منزل او داد كه در يكي از آن تفتيشها وقتي مأمور تجسس از تفتيش بي اساس خود، نتيجه نمي‌گيرد از امام پوزش مي‌طلبد و مي‌گويد: " معذرت مي‌خواهم كه بدون اجازه وارد منزل شده و موجبات اذيت شما را فراهم ساختم، ولي چه كنم
1. جلاء العيون مجلسي ص 569.
2. سامراء كه در زبان ادباي عرب به نامهاي سامراء (با الف كشيده)، سامرا (با الف كوتاه)، سر من رأي (مسرور گشت هر كه آن را ديد)، سراء، سرور من راي، ناحيه، زوراء بني العباس خوانده شده است از سال 220 هجري از آن روزي كه معتصم پسر هارون الرشيد آنجا را به عنوان پادگان نظامي قرار داد، اعتبار و شهرت خود را به دست آورد و به سرعت عمران و آباداني آن، پيشرفت كرد و روز به روز توسعه يافت به حدي كه مركز خلافت ومقر حكومت خليفه عباسي قرار گرفت.
ياقوت حموي در معجم البلدان تأسيس و بناي آن را به سام بن نوح نسبت داده و از آن به نيكي ياد كرده است. علاقمندان به " تاريخ سامرا " ج 1، ص 9 به بعد مراجعه كنند.
3. بحار الانوار ج 12، ص 146.

(١٦٩٨)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، مدينة سامراء المقدسة (4)، محمد بن عبد الله (1)، هرثمة بن أعين (1)، علي بن محمد (1)، النوم (1)، كتاب معجم البلدان (1)، بنو عباس (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، هارون الرشيد (1)
مأمورم و معذور؟ ".
امام در پاسخ آيه اي را تلاوت مي‌فرمايند: " و سيعلم الذين ظلاموا أي منقلب ينقلبون ". (1) " به زودي ستمگران به سزاي اعمال خود خواهند رسيد و معلوم نيست كه در كدام وادي از واديهاي دوزخ، سرگردان خواهند بود؟ ".
اينك متن نامه ي دعوت متوكل:
" بنام خدا، پس از حمد و ثناي الهي، امير المؤمنين خوب شما را مي‌شناسد و شخصيت و بزرگواري و نسب و قرابت شما را با رسول خدا (صلي الله عليه وآله) رعايت مي‌كند، و تنها هدف او جلب رضايت و خوشنودي خداوند عالم وشما است.
اينك دستور دادند كه مطابق درخواست شما، فرماندار و فرمانده جنگ و امام جمعهء شهر عبد الله بن محمد را كه مرتكب خلاف و اهانت در مورد شما گرديده است از شغل خود، منفصل و به جاي او محمد بن فضل منصوب گردد. او دستور تام دارد كه در تعظيم و و تكريم و فرمانبرداري از اوامر شما ساعي و كوشا باشد و بدان وسيله به خدا و رسول و أمير المؤمنين (2) تقرب جويد. ما مشتاق زيارت شما هستيم تا تجديد عهدي صورت گيرد.
اگر اين دعوت ما مورد پذيرش و علاقهء شما مي‌باشد ميتوانيد با همگي اهل و عيال و دوستان و علاقه مندان خود، حركت كنيد و هر كجا خواستيد رحل اقامت افكنيد، و خودتان برنامهء سفر خود را در اختيار داشته باشيد و اگر خواسته باشيد كه خدمتگزار ما " يحيي بن هرثمه " و افراد زيردست او هم، با شما و در ملازمت ركاب شما، باشند و در مسير راه به خدمتگزاري شما مفتخر گردند مانعي نيست، چون احترام شما محفوظ وشما از محبوب ترين و نزديكترين افراد، پيش ما هستيد ". السلام عليكم ورحمة الله وبركاته اين نامه كه به تاريخ 242 هجري است كه با انشاء كاتب خليفه، ابراهيم فرزند عباس به رشته ي تحرير درآمده است در ظاهر امر حاكي از ادب و احترام خليفه نسبت به امام
1. الشعرا 227.
2. در اينجا منظور از امير المؤمنين متوكل است، آن هم چه امير المؤمنيني!!

(١٦٩٩)
صفحهمفاتيح البحث: عبد الله بن محمد (1)، الإختيار، الخيار (1)

هادي (عليه السلام) است ولي در حقيقت امر، دستور جلب و احضار حضرت امام هادي (عليه السلام) ميباشد چون از استقبال سرد و برنامه‌هاي بعدي كه ترتيب داده بود، حقيقت امر روشن گرديد پس از اين نامه إحضار بود كه امام هادي (عليه السلام) به اتفاق فرزندان و اهل و عيال كه در جمع آنان فرزند عزيزش حضرت امام حسن عسكري (عليه السلام) هم بود از مدينه به " سامرا " حركت كرد و وارد آن شهر گرديد.
گزارش مأمور جلب يحيي بن هرثمه كه مأمور جلب يا به اصطلاح معروف، مأمور دعوت امام هادي (عليه السلام) بود در ضمن وقايع مسافرت خود چنين گزارش مي‌دهد:
" روزي كه متوكل به من مأموريت داد تا وسايل جلب امام هادي (عليه السلام) را از مدينه به سامراء فراهم سازم و انگيزهء اين امر بر اساس گزارشها و اخبار گوناگوني بود كه مرتب به گوش خليفه مي‌رسيد نخست در مدينه به سراغ خانهء امام شتافتم هنگامي كه وارد منزل گشتم و خاندان امامت از جريان آگاه شدند اضطراب و ناراحتي در خاندان وي، پديدار گشت به حدي كه من تا آن روز با چنين اضطراب و سر و صدايي روبرو نشده بودم، من شروع به آرام ساختن آنان نمودم و سوگند ياد كردم كه نظر سوء و ناروائي دربارهء شخص امام ندارم، سپس مشغول تفتيش و جستجوي منزل شدم در اطاق نشيمن امام جز قرآن و كتاب دعا چيز ديگري را نيافتم، امام را از منزل بيرون آورديم و خدمتگزاري او را تا محل اقامت خليفه، " سامراء " به عهده گرفتم.
روزي در هواي صاف و آفتابي امام را مشاهده كردم كه روي مركب خود، چتري هم بالاي سر خود نگهداشته است و دم اسب خود را گره زده و آمادهء حركت ميباشد از اين عمل او به تعجب افتادم لحظه‌هايي سپري نگشته بود كه ابري آمد و باران شديدي ما را فرا گرفت كه كمتر نظير آن را ديده بودم. امام هادي (عليه السلام) رو به سوي من برگرداند و فرمود مي‌دانم شما از اين طرز عمل و رفتار من، به تعجب افتاديد ولي آنچه من مي‌دانستم بر شما مجهول بود. من در صحرا رشد و نمو كرده ام و بادهايي را كه پشت سر آن، باران مي‌آيد، مي‌شناسم.
(١٧٠٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (6)، مدينة سامراء المقدسة (2)، يحيي بن هرثمة (1)، الجهل (1)

هنگامي كه به عراق رسيدم در بغداد نخستين بار، با اسحاق بن ابراهيم طاطري ملاقات كردم او به من گفت: يحيي! اين آقا فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است اگر روزي متوكل تو را بر امر كشتن و قتل او ترغيب نمايد بدان كه خون خواه و دشمن تو، پيامبر اسلام خواهد بود ".
در پاسخ او گفتم: " به خدا قسم! من تا حال جز نيكي و خوبي چيز ديگري از او نديده ام كه مرا به چنين امري وادار سازد ". وقتي از بغداد وارد سامرا شديم من براي " وصيف تركي " داستان را نقل كردم. او هم سفارش كرد كه اگر يك مو از سر امام هادي كم شود من خودم خواهان آن هستم. من از گفتار و بيان هر دوي آنان، به تعجب افتادم وقتي به حضور متوكل رسيديم و گزارش راه را به اطلاع او رساندم متوكل از او تجليل و احترام به سزا به جا آورد ". (1) سخني از تاريخ يكي از نويسندگان تاريخ اسلام در اين باره مي‌نويسد: " هنگامي كه سعايت و سخن چيني مفسدين وسعايت گران در بارهء حضرت علي بن محمد هادي (عليه السلام) به متوكل عباسي روز افزون گرديد، متوكل آن بزرگوار را از شهر مدينه خواست و در شهر " سر من رأي " كه آن را " عسكر " مي‌خواندند جاي داد و صحيح آنست كه عسكر محله اي از محلات سامرا بود كه خانه حضرت امام هادي (عليه السلام) در آنجا قرار داشت و بدان جهت آن بزرگوار و فرزندش امام حسن را " عسكريين " ناميدند ... (2) ".
در يازده سالگي هنوز يازده سال از زندگي را پشت سر نگذاشته بود. در آن دوران سازندگي و نقش پذيري روح كودك و در آن سن بحران و كنجكاوي حساسيت روان كودك، تماشاگر

1. مروج الذهب ج 4، ص 172، در ارشاد مفيد ص 314 تاريخ كتابت نامه را سال 243 ماه جمادي الأولي ثبت كرده است. و شايد اين دعوت در دو مرحله و در دو سال مكرر صورت پذيرفته باشد.
الله اعلم 2. مرآة الجنان يافعي حوادث سال 254.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، دولة العراق (1)، إسحاق بن إبراهيم (1)، مدينة بغداد (2)، علي بن محمد (1)، القتل (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

هنگامي كه به عراق رسيدم در بغداد نخستين بار، با اسحاق بن ابراهيم طاطري ملاقات كردم او به من گفت: يحيي! اين آقا فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است اگر روزي متوكل تو را بر امر كشتن و قتل او ترغيب نمايد بدان كه خون خواه و دشمن تو، پيامبر اسلام خواهد بود ".
در پاسخ او گفتم: " به خدا قسم! من تا حال جز نيكي و خوبي چيز ديگري از او نديده ام كه مرا به چنين امري وادار سازد ". وقتي از بغداد وارد سامرا شديم من براي " وصيف تركي " داستان را نقل كردم. او هم سفارش كرد كه اگر يك مو از سر امام هادي كم شود من خودم خواهان آن هستم. من از گفتار و بيان هر دوي آنان، به تعجب افتادم وقتي به حضور متوكل رسيديم و گزارش راه را به اطلاع او رساندم متوكل از او تجليل و احترام به سزا به جا آورد ". (1) سخني از تاريخ يكي از نويسندگان تاريخ اسلام در اين باره مي‌نويسد: " هنگامي كه سعايت و سخن چيني مفسدين وسعايت گران در بارهء حضرت علي بن محمد هادي (عليه السلام) به متوكل عباسي روز افزون گرديد، متوكل آن بزرگوار را از شهر مدينه خواست و در شهر " سر من رأي " كه آن را " عسكر " مي‌خواندند جاي داد و صحيح آنست كه عسكر محله اي از محلات سامرا بود كه خانه حضرت امام هادي (عليه السلام) در آنجا قرار داشت و بدان جهت آن بزرگوار و فرزندش امام حسن را " عسكريين " ناميدند ... (2) ".
در يازده سالگي هنوز يازده سال از زندگي را پشت سر نگذاشته بود. در آن دوران سازندگي و نقش پذيري روح كودك و در آن سن بحران و كنجكاوي حساسيت روان كودك، تماشاگر
1. مروج الذهب ج 4، ص 172، در ارشاد مفيد ص 314 تاريخ كتابت نامه را سال 243 ماه جمادي الأولي ثبت كرده است. و شايد اين دعوت در دو مرحله و در دو سال مكرر صورت پذيرفته باشد.
الله اعلم 2. مرآة الجنان يافعي حوادث سال 254.
(١٧٠١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، دولة العراق (1)، إسحاق بن إبراهيم (1)، مدينة بغداد (2)، علي بن محمد (1)، القتل (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)
هجوم دژخيمان متوكل در دل شب است كه خانهء پدر را در مدينه منوره مورد بازجوئي و تفتيش قرار داده اند تا آن را به خليفه گزارش كنند و اين صحنهء ناراحت كننده يك تصوير تاريك، و مبهم از اوضاع آن روز را، در ذهن

معصوم وي ترسيم مي‌كند.
متوكل عباسي از توجه معنوي مردم به خاندان رسالت بيمناك بود او مشاهده كرد كه مردم با طيب خاطر و علاقهء قلبي حاضر هستند از فرمان آن خاندان، بدون انتظار پاداش مادي اطاعت و فرمانبرداري كنند او در دل خود رنج مي‌برد، سعايتهاي چاپلوسان و اطرافيان خوش گذران او اين رنج و ناراحتي را چندين برابر مي‌كرد آنان به عنوان خوشايند خليفه اظهار مي‌داشتند بعيد نيست: علي بن محمد (امام هادي پدر بزرگوار امام حسن عسكري) روزي قصد انقلاب و تظاهر را داشته باشد و هيچ بعيد نيست كه اسلحه و تداركات آن روز را از همين امروز، تهيه كند از اينرو قهرا نامه‌ها و اسنادي كه حاكي از اين گونه روابط و فعاليتها باشد در منزل او به دست خواهد آمد اين قبيل افكار و تحريكات بهانه مي‌شد كه متوكل در سال 243 هجري دستور دهد در دل شب بي اطلاع و بي سابقه بعد از آنكه نيمي از شب گذشته است و همه در بستر گرم خود آرميده اند عده اي از مأمورين وارد خانهء امام شوند و آن را كاملا مورد تفتيش قرار دهند.
آنان به اطاق مخصوص امام يورش مي‌بردند مشاهده مي‌كند كه امام (عليه السلام) اطاقي را خلوت كرده و در را به روي خود بسته با لباس مخصوص بر روي ريگ و سنگ ريزه نشسته و به راز و نياز و ذكر پروردگار عالم و تلاوت قرآن اشتغال دارد پس از اطاق امام، ديگر اطاقها را مورد بازرسي قرار مي‌دهند از آنچه كه مي‌خواستند اثري نمي‌يابند ولي در برابر ديدگان اهل خانه در دل شب خود امام را به حضور متوكل مي‌برند.
وقتي كه امام وارد بر متوكل شدند مشاهده نمودند او در صدر مجلس بزم نشسته و در دست گيلاس شراب مشغول مي‌گساري است دستور داد امام را پهلوي او بنشانند امام نشست متوكل (با بي شرمي) جام شراب را كه در دست داشت، به امام تعارف كرد امام هادي (عليه السلام) امتناع كرد و فرمود: " قسم به خداوند عالم، شراب هرگز داخل خون و گوشت و بدن من، نگشته است مرا معاف دار ". متوكل گفت پس شعر خوبي براي ما بخوان
(۱۷۰۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، علي بن محمد (1)، اللبس (1)

كه خوشحال تر شوم و رونق مجلس ما افزون گردد. امام فرمود: من اهل شعر نيستم و كمتر از اشعار گذشتگان را حفظ دارم ...
متوكل گفت: " چاره اي نيست حتما بايد شعر بخواني! " امام شروع به شعر خواندن اشعاري نمود كه در زندگي امام هادي (عليه السلام) گذشت.
اگر اين دو تاريخ 242 طبق نظر مسعودي در مروج الذهب و تاريخ 243 طبق ثبت ارشاد مفيد. (1) دو واقعه ناگوار در زندگي او دو حادثهء بزرگ خانوادگي و شخصي، در زندگي او آثار فوق العاده داشت يكي فقدان برادر جوان به نام " سيد محمد " و ديگري از دست دادن پدر عطوف و مهربان.
1. فقدان برادر:
پيشواي دهم چهار پسر داشت كه بزرگترين آنان سيد محمد نام بود كه گمان مي‌رفت پس از پدر، مقام پيشوائي را دريابد اما مقدر چنين بود كه اين پسر در حيات پدر رخت از جهان بربندد، او در سال 254 هجري برادر جوان و باتقواي خود را از دست داد فراق اين برادر در روحيهء او تأثير فوق العاده داشت به حدي كه در جدائي او سينه چاك و نالان و گريان گشت.
شيخ مفيد صاحب ارشاد، تفصيل اين واقعه را اين چنين مي‌نويسد: " پيشواي دهم بر كرسي ويژهء خود نشسته بود و مردم شهر، خاندان وبني اعمام او از فرزندان ابوطالب و عباس گرد آمده و تنها تعداد شخصيتهاي سرشناس به بيش از يكصد و پنجاه نفر ميرسيد، در اطراف او صف كشيده عده اي نشسته و جمعي جلو آن حضرت ايستاده بودند در اين موقع جواني در حدود بيست سال با گريبان چاك زده و چهرهء آشفته، از سرسراي حرم امام (عليه السلام) حركت كرد و در سمت راست پشت سر او جاي گرفت اغلب، اين جوان را درست نمي‌شناختند اما سيماي اندوهناك و چشمان گريان و حالت آشفتهء او،

1. ارشاد مفيد ص 314 چاپ دار الكتب الأسلاميه تهران.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، النوم (2)

1 - فقدان برادر:

که خوشحال تر شوم و رونق مجلس ما افزون گردد. امام فرمود: من اهل شعر نيستم و کمتر از اشعار گذشتگان را حفظ دارم ...
متوکل گفت: " چاره اي نيست حتما بايد شعر بخواني! " امام شروع به شعر خواندن اشعاري نمود که در زندگي امام هادي (عليه السلام) گذشت.
اگر اين دو تاريخ 242 طبق نظر مسعودي در مروج الذهب و تاريخ 243 طبق ثبت ارشاد مفيد. (1) دو واقعه ناگوار در زندگي او دو حادثهء بزرگ خانوادگي و شخصي، در زندگي او آثار فوق العاده داشت يکي فقدان برادر جوان به نام " سيد محمد " و ديگري از دست دادن پدر عطوف و مهربان.
1. فقدان برادر:
پيشواي دهم چهار پسر داشت که بزرگترين آنان سيد محمد نام بود که گمان مي‌رفت پس از پدر، مقام پيشوائي را دريابد اما مقدر چنين بود که اين پسر در حيات پدر رخت از جهان بربندد، او در سال 254 هجري برادر جوان و باتقواي خود را از دست داد فراق اين برادر در روحيهء او تأثير فوق العاده داشت به حدي که در جدائي او سينه چاك و نالان و گريان گشت.
شيخ مفيد صاحب ارشاد، تفصيل اين واقعه را اين چنين مي‌نويسد: " پيشواي دهم بر کرسي ويژهء خود نشسته بود و مردم شهر، خاندان وبني اعمام او از فرزندان ابوطالب و عباس گرد آمده و تنها تعداد شخصيتهاي سرشناس به بيش از يکصد و پنجاه نفر ميرسيد، در اطراف او صف کشيده عده اي نشسته و جمعي جلو آن حضرت ايستاده بودند در اين موقع جواني در حدود بيست سال با گريبان چاك زده و چهرهء آشفته، از سرسراي حرم امام (عليه السلام) حرکت کرد و در سمت راست پشت سر او جاي گرفت اغلب، اين جوان را درست نمي‌شناختند اما سيماي اندوهناك و چشمان گريان و حالت آشفتهء او،
1. ارشاد مفيد ص 314 چاپ دار الکتب الأسلاميه تهران.
(۱۷۰۳)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، کتاب الإرشاد للشيخ المفيد (2)، کتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، النوم (2)

2 - رحلت پدر:

افكار مردم را به سوي خود كشانيد چند لحظه اي نگذشته بود كه پيشواي دهم رو به سوي او نموده و فرمود: " پسرم! به در گاه خداوند متعال شكر و سپاس به جا بياور! چون درباره‌ء تو تقدير تازه اي، پديد آمده است ".
مردم تازه متوجه گرديده و دريافتند كه اين جوان غمگين و نالان فرزند برومند پيشواي دهم مي‌باشد او كه دلي تنگ و خاطري پريشان داشت تا اين سخن را از پدر شنيد يكباره به گريه افتاد و گفت: " انا لله وانا اليه راجعون ".
اين جريان در سكوت مطلق گذشت مردم كه سخت اشتياق شناختن اين گوهر گرانبها را داشتند از نام و مشخصات او جويا شدند. گفته شد او ابومحمد، حسن بن علي فرزند رشيد امام علي النقي است ". (1) 2. رحلت پدر:
دومين حادثه‌ء ناگوار زندگي او، رحلت اسف بار پدر بزرگوار و ارجمندش حضرت امام علي النقي بود كه در سال 254 در 42 سالگي در اثر سم خليفه‌ء عباسي " المعتز " صورت گرفت. شهادت آن بزرگوار شهر سامرا را پر از ضجه و ناله ساخت و آن سال را، سال غم و اندوه شيعه نام نهادند. هنگام وفات، نور و حكمت خدا و شمشير و امانتهاي رسول خدا را به نور چشم خود، تسليم نمود و او را وصي خود گردانيد. (2) او كه به دستور حكومت وقت عباسي، در اثر مسموميت، به فيض شهادت نائل آمده بود در منزل مسكوني خود واقع در شهر سامراء مدفون گرديد. (3) امام حسن عسكري (عليه السلام) بر جنازه‌ء پدر خود در جاده اي كه مقابل خانه‌ء " موسي بن بغا " بود نماز گزارد، پيش از آنكه خليفه‌ء عباسي يا نمايندگان او رسيده باشند.
در بالين پدر:
كنار بستر بيماري هنگام مرگ پدر، فرزند مراقب حال و اوضاع جسمي پدر بود كه در
1. ارشاد مفيد ص 316.
2. ارشاد مفيد ص 314.
3. اثبات الوصيه مسعودي ص 454.
(١٧٠٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، الدفن (1)، النوم (2)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (2)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)

در بالين پدر:

افكار مردم را به سوي خود كشانيد چند لحظه اي نگذشته بود كه پيشواي دهم رو به سوي او نموده و فرمود: " پسرم! به در گاه خداوند متعال شكر و سپاس به جا بياور! چون درباره ء تو تقدير تازه اي، پديد آمده است ".
مردم تازه متوجه گرديده و دريافتند كه اين جوان غمگين و نالان فرزند برومند پيشواي دهم مي‌باشد او كه دلي تنگ و خاطري پريشان داشت تا اين سخن را از پدر شنيد يكباره به گريه افتاد و گفت: " انا لله وانا اليه راجعون ".
اين جريان در سكوت مطلق گذشت مردم كه سخت اشتياق شناختن اين گوهر گرانبها را داشتند از نام و مشخصات او جويا شدند. گفته شد او ابومحمد، حسن بن علي فرزند رشيد امام علي النقي است ". (1) 2.
رحلت پدر:
دومين حادثه ء ناگوار زندگي او، رحلت اسف بار پدر بزرگوار و ارجمندش حضرت امام علي النقي بود كه در سال 254 در 42 سالگي در اثر سم خليفه ء عباسي " المعتز " صورت گرفت. شهادت آن بزرگوار شهر سامرا را پر از ضجه و ناله ساخت و آن سال را، سال غم و اندوه شيعه نام نهادند. هنگام وفات، نور و حكمت خدا و شمشير و امانتهاي رسول خدا را به نور چشم خود، تسليم نمود و او را وصي خود گردانيد. (2) او كه به دستور حكومت وقت عباسي، در اثر مسموميت، به فيض شهادت نائل آمده بود در منزل مسكوني خود واقع در شهر سامراء مدفون گرديد. (3)
امام حسن عسكري (عليه السلام) بر جنازه ء پدر خود در جاده اي كه مقابل خانه ء " موسي بن بغا " بود نماز گزارد، پيش از آنكه خليفه ء عباسي يا نمايندگان او رسيده باشند.
در بالين پدر:
كنار بستر بيماري هنگام مرگ پدر، فرزند مراقب حال و اوضاع جسمي پدر بود كه در

1. ارشاد مفيد ص 316.
2. ارشاد مفيد ص 314.
3. اثبات الوصيه مسعودي ص 454.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، الدفن (1)، النوم (2)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (2)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)

حال إحتضار و جان دادن است باز شاگردان مكتب تربيتي را مورد توجه قرار داده كه جان آنان را با آب زلال چشمهء معرفت، شستشو دهد. او گوش به سخنان پدر دارد كه يكي از علاقه مندان به نام " ابو دعامة " به عنوان عيادت وارد مي‌شود پس از احوالپرسي هنگامي كه مي‌خواهد اجازهء مرخصي كسب كند امام (عليه السلام) مي‌فرمايد: " چون حقي از شما بر عهدهء من است آيا مي‌خواهي با گفتن حديثي آن را تلافي نموده و تو را مسرور سازم؟
راوي حديث ميگويد اي فرزند رسول خدا (صلي الله عليه وآله)! چه قدر نيازمند چنين حديثي هستم؟
امام فرمود: پدرم محمد بن علي از پدرش علي بن موسي الرضا و او هم از پدرش موسي بن جعفر و او هم از پدرش جعفر بن محمد و او هم از محمد بن علي باقر و او هم از علي بن الحسين و او هم از حسين بن علي و او هم از علي بن ابي طالب او هم از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) نقل فرمود: " بسم الله الرحمن الرحيم، الأيمان ما وقرته القلوب، وصدقته الأعمال والأسلام ما جري به اللسان، وحلت به المناكحة ".
" به نام خداوند بخشنده مهربان، ايمان چيزي است كه دلها آن را با خود دارند و اعمال و كردارها آن را تصديق مي‌كنند، ولي اسلام آنست كه در زبان جاري مي‌شود و موجب حلال بودن نكاح و وصلت مي‌گردد ".
راوي مي‌گويد: به خدا قسم نمي‌دانم زيبائي حديث بيشتر است، با زيبائي سند آن؟
امام هادي مي‌فرمايد: اين حديث در صحيفه اي كه با املاء رسول خدا و خط جدم علي (عليه السلام) تدوين شده است - كه و ما خاندان آن صحيفه را از همديگر، به ارث و يادگار مي‌بريم - ثبت گرديده است. (1) 6 سال دوران امامت در عراق ابوبكر فدفكي مي‌گويد: پيشواي دهم به من مرقوم فرمودند: " پسرم حسن از عموم نوادگان پيامبر (صلي الله عليه وآله)، به پيشوايي و امامت شايسته تر و زيبنده‌تر است. او بزرگترين فرزندان موجود من است. به جاي من او مي‌نشيند و شايسته است در احكام و مسائل

1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 171 چاپ قاهره.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة العراق (1)، علي بن أبي طالب (1)، علي بن الحسين

(1)، موسي بن جعفر (1)، محمد بن علي (2)، جعفر بن محمد (1)، الكسب (1)، النوم (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

دين، به او مراجعه كنيد و از او كسب علم و دين نمائيد ... ". (1) بشار بن احمد از عبد الله بن محمد اصفهاني نقل مي‌كند: كه ما تا روز رحلت امام دهم (عليه السلام) ابو محمد فرزند آن حضرت را به عنوان امامت و پيشوائي نمي‌شناختيم، تا اينكه بعد از شهادت پدر بر ما معلوم گرديد كه او حجت خدا است. چون او بر پيكر پدر نماز گزارد و عامل اين شناسايي آن بود كه امام هادي (عليه السلام) بارها فرموده بودند پيشواي شما بعد از من آن كسي خواهد بود كه بر جنازهء من نماز بگزارد ".

دوران امامت امام حسن عسكري (عليه السلام) پس از درگذشت پدر بزرگوار خود، به امر خدا و بر حسب تعيين پيشوايان قبلي به امامت رسيد و مدت شش سال و اندي دوران امامت آن بزرگوار، به علت سخت گيريهاي بيرون از حد مقام خلافت، با تقيه و احتياط كامل سپري شد. وي درب را بر روي اغلب مردم جز خواص شيعه بسته بود و كسي را بار نمي‌داد با اين وضع، اغلب اوقات در زندان به سر مي‌برد.

عامل اختناق سبب اين همه فشار و كنترل و سختگيري آن بود كه در آن وقت جمعيت علاقه مندان اهل بيت (عليه السلام)، كثرت و قدرتشان به حد قابل توجهي رسيده بود و قيامها و نهضتهايي هم اين طرف و آن طرف صورت مي‌گرفت كه نوعا علويان، سررشته جنبانان آن حركتها بودند چون آنان نوعا از نظر اعتقادي به امامت پيشوايان معصوم (عليه السلام) معتقد بودند و اين امر براي همگان روشن و آشكار بود و امامان شيعه نيز معروف و شناخته شده بودند. از اين رو مقام خلافت بيش از پيش، پيشوايان ديني را تحت مراقبت درآورده و از هر راه بود با نقشه‌هاي مرموز در محو و از بين بردن آنان مي‌كوشيد، علاوه بر آن مقام خلافت عباسي پي برده بود كه خواص شيعه، براي امام يازدهم فرزندي معتقدند و طبق رواياتي كه از خود امام يازدهم و پدرانش نقل مي‌كنند فرزند او را همان

1. ارشاد مفيد ص 217.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، عبد الله بن محمد (1)، بشار بن أحمد (1)، الكسب (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

دين، به او مراجعه كنيد و از او كسب علم و دين نمائيد ... ". (1) بشار بن احمد از عبد الله بن محمد اصفهاني نقل مي‌كند: كه ما تا روز رحلت امام دهم (عليه السلام) ابو محمد فرزند آن حضرت را به عنوان امامت و پيشوائي نمي‌شناختيم، تا اينكه بعد از شهادت پدر بر ما معلوم گرديد كه او حجت خدا است. چون او بر پيكر پدر نماز گزارد و عامل اين شناسايي آن بود كه امام هادي (عليه السلام) بارها فرموده بودند پيشواي شما بعد از من آن كسي خواهد بود كه بر جنازهء من نماز بگزارد ".

دوران امامت امام حسن عسكري (عليه السلام) پس از درگذشت پدر بزرگوار خود، به امر خدا و بر حسب تعيين پيشوايان قبلي به امامت رسيد و مدت شش سال و اندي دوران امامت آن بزرگوار، به علت سخت گيريهاي بيرون از حد مقام خلافت، با تقيه و احتياط كامل سپري شد. وي درب را بر روي اغلب مردم جز خواص شيعه بسته بود و كسي را بار نمي‌داد با اين وضع، اغلب اوقات در زندان به سر مي‌برد.

عامل اختناق سبب اين همه فشار و كنترل و سختگيري آن بود كه در آن وقت جمعيت علاقه مندان اهل بيت (عليه السلام)، كثرت و قدرتشان به حد قابل توجهي رسيده بود و قيامها و نهضتهايي هم اين طرف و آن طرف صورت مي‌گرفت كه نوعا علويان، سررشته جنبانان آن حركتها بودند چون آنان نوعا از نظر اعتقادي به امامت پيشوايان معصوم (عليه السلام) معتقد بودند و اين امر براي همگان روشن و آشكار بود و امامان شيعه نيز معروف و شناخته شده بودند. از اين رو مقام خلافت بيش از پيش، پيشوايان ديني را تحت مراقبت درآورده و از هر راه بود با نقشه‌هاي مرموز در محو و از بين بردن آنان مي‌كوشيد، علاوه بر آن مقام خلافت عباسي پي برده بود كه خواص شيعه، براي امام يازدهم فرزندي معتقدند و طبق رواياتي كه از خود امام يازدهم و پدرانش نقل مي‌كنند فرزند او را همان

1. ارشاد مفيد ص 217.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، عبد الله بن محمد (1)، بشار بن أحمد (1)، الكسب (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

مهدي موعود مي‌شناسند که به موجب اخبار متواتره از طريق عامه و خاصه پيامبر اکرم (صلي الله عليه وآله) خبر داده بود و او را امام دوازدهم مي‌دانند.
بدين سبب بود که امام يازدهم بيش از ديگر پيشوايان معصوم تحت مراقبت دستگاه خلافت درآمده بود و خليفهء وقت تصميم گرفته بود به هر ترتيبي شده است به داستان امامت شيعه، خاتمه دهد و درب اين خانه را براي ابد به روي مردم ببندد، يکي از آن شيوه‌ها اين بود.
در تاريخ مي‌خوانيم هنگامي که خبر بيماري امام را به " معتمد " خليفه ي وقت رساندند طبيب نزد آن حضرت فرستاد و چند تن از معتمدان و چند نفر از قضات را به منزل او روانه ساخت که پيوسته ملازم و مراقب اوضاع داخلي منزل بوده باشند. (1) و پس از شهادت امام دستور داد خانه را مورد تفتيش قرار داده و قابله‌ها، کنيزان آن حضرت را مورد معاينه قرار دهند و تا دو سال مأمورين آگاهي خليفه، در امر پيدا کردن خلف و جانشين آن بزرگوار، مشغول فعاليت و تجسس بودند تا به کلي مأيوس شدند ".
(2) خضوع در برابر شخصيت معنوي موقعيت اجتماعي و وضع روحاني آن پيشواي معصوم (عليه السلام)، به حدي در سطح بالا بود که دستگاه خلافت با آن همه مظالم و تعدياتي که داشت باز نمي‌توانست خود را در برابر شخصيت معنوي و مقام روحاني آن حضرت، بي تفاوت نشان دهد بلکه به احترام افکار عمومي و به عنوان جلب توجه مردم هم که بود، خود را مجبور مي‌دانست که گاهي در برابر عظمت معنوي آن حضرت، خاضع و فروتن باشد مگر آنکه مصلحت سياسي يا اجتماعي ايجاب کند که از اين روش، عدول نمايد.
موقعيت اجتماعي آن بزرگوار از داستاني که بيشتر مورخين در شرح حال آن بزرگوار مرقوم داشته اند، بيشتر روشن مي‌گردد: مرحوم " صدوق " در " اکمال الدين " و " شيخ مفيد " در " ارشاد " و جمعي ديگر از احمد پسر عبيدالله خاقان فرماندار و نمايندهء خليفه عباسي در

1. ارشاد مفيد ص 319.
2. اصول کافي ج 1، ص 505.

صفحهمفاتيح البحث: کتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)
شهر قم چنين آورده اند که جعفر برادر امام عسکري (عليه السلام) بعد از رحلت امام هادي (عليه السلام) پيش عبيدالله خاقان وزير مشاور و نزديك ترين فرد خليفه عباسي (معتمد) شتافت و درخواست نمود که موقعيت پدر

و برادر خود را به او تفويض نمايد! او ميپنداشت كه مقام امامت و ولايت از آن مناصب تفويضي و تشريفاتي است او در دادخواست خود اضافه نمود كه حاضر است در برابر اين اعطاء، هر سال مبلغ بيست هزار دينار، به مقام خلافت بپردازد.
فرماندار قم مي‌گويد: پدرم در مقابل اين درخواست احمقانه، خشمناك شد با عتاب و غضب اظهار نمود: احمق! خليفه ي وقت شمشير و تازيانهء خود را از غلاف، بيرون كشيده بود تا كساني را كه به امامت پدر و برادر تو، عقيده و ايمان داشتند از اين راه، باز دارد ولي چنين موقعيتي به او دست نداده است، تو مي‌خواهي چنين مقام و موقعيت را با پول از خليفه بازستاني؟! عجب فكر خام و انديشهء نارسايي داري! اگر تو ميان پيروان پدر و برادر داراي موقعيت روحاني هستي تو را نيازي به توصيهء خليفه و اين و آن نيست و اگر تو داراي چنين موقعيت معنوي نيستي، پس با توصيه و اعطاي خليفه، نمي‌تواني به چنين منزلت و رتبه رسيده باشي!
ديگر از آن تاريخ پدرم دستور داد كه جعفر برادر امام حسن عسكري (عليه السلام) را به تشكيلات خليفه راه ندهند و خليفه همواره در جست و جوي فرزند امام حسن عسكري (عليه السلام) بود و به او دسترسي نداشت. ولي مقام امامت و منزلت امام حسن عسكري (عليه السلام) فرزند زاده امام رضا (عليه السلام)، در سامرا به حدي بود كه در جلالت و عظمت هيچ كدام به پايه او نمي‌رسيد. او اضافه مي‌كند: حسن بن علي با آن مهابت و جلالتش، با سكون و وقارش كه به دست آورده است ميان نوادگان علي نظير و همتا ندارد. فراموش نمي‌كنم كه روزي در مجلس عمومي پدرم در سامرا حاضر بودم كه بر مردم بار عام داده بود و من بالاي سر او ايستاده بودم بزرگان كشور از طبقات مختلف براي ديدار پدرم دسته دسته مي‌آمدند و ميرفتند در اين هنگام، پرده دار ويژه تالار، با شتاب و عجله
(۱۷۰۸)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (4)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)
خبر آورد كه " ابن الرضا ابو محمد " (1) حسن عسكري بر در تالار است. پدرم فرياد برآورد:
زود هر چه زودتر به استقبالش شتابيد و او را همراهي كنيد تا وارد شود اين وضع براي من كه پسر او بودم بسيار تازگي داشت، چون من تا كنون به ياد نداشتم كه جز خليفه و وليعهد و چند نفر از رجال خاص، در خلافت كسي را در حضور پدرم با كنيه و لقب صدا كنند ". (2) آري كنيه احترام روشن و درخشاني بود كه دربارهء هر كسي در محفل پدرم به آساني صورت نمي‌گرفت در محفل پدرم رسم چنين بود كه مردم را با اسم خشك

و خالي، صدا مي‌كردند.
در مجلس پدرم هنگامي كه كنيهء ابومحمد به ميان آمد احساس كردم كه پدرم با شوق و اشتياق فراوان از صميم قلب گفتند كه تشريف فرما شوند، من نخست چنين انتظاري داشتم كه پدرم با حاجب پرخاش كند كه چرا يك مرد غير رسمي را با كنيه ياد كرده است و اسم خشك و خالي او را نگفته است چشم بر در دوخته بودم تا ببينم اين مرد كه مي‌آيد چه هيئت و شمايلي دارد ناگاه ديدم در باز شد نوجوان بلند قامت زيبار و، گندم گون، خوش هيكل با نهايت تشخص و وقار، وارد تالار شد.
تا چشم پدرم به او افتاد از جاي خود برخاست و چندين قدم به سوي او شتافت و از وي استقبال به عمل آورد او را به آغوش كشيد، صورتش را بوسيد سينه اش را بوسيد دستش را گرفت و او را بر مسند ويژه، پهلوي خود نشاند و يكباره روي خود را برگرداند و با او به گفت و شنود پرداخت و من شنيدم كه طي اين اين گفتگوها پدرم چندين بار كلمه " فدايت شوم " را به كار برد. اين چيزي بود كه هرگز به كسي نمي‌گفت حتي يك بار هم گفت: " پدر و مادرم فداي تو باد. " در اين وقت پرده دار، پرده را كنار كشيد و گفت:
1. امام رضا روي شهرت و موقعيت مقبول عامي كه پيدا كرده بود نام آن بزرگوار را بر فرزند و نوادگان او نيز اطلاق مي‌نمودند چنان كه به امام جواد و امام هادي و امام حسن عسكري (ع) نوعا " ابن الرضا " مي‌گفتند.
2. مي‌دانيم كنيه در ادب عرب نامي است كه با " اب " يا " ام " شروع مي‌شود مانند ابوالحسن، ام كلثوم و تعبير با كنيه، نشان تعظيم و احترام نامبردگان با كنيه مي‌باشد.
(١٧٠٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الجود (1)، النوم (1)
" الموفق مي‌آيد! " موفق پسر متوكل و برادر خليفه مي‌آيد (او يكي از شخصيت‌هاي نظامي روزگار خلافت عباسي بود) او وارد شد پدرم بي آنكه رويش را به طرف حاجب برگرداند همچنان با ابومحمد حسن (پيشواي يازدهم) صحبت مي‌كرد خود موفق هر وقت به ديدار پدرم مي‌آمد عده اي از غلامان و سپاهيان ملتزم ركاب او بودند و او را اسكورت مي‌كردند و گارد احترام پيشاپيش او حركت مي‌كرد آنان مسير مخصوص خليفه را تعيين كرده و در دو طرف راه تا درب منزل، گارد احترام تشكيل داده و ورود و خروج خليفه را كنترل مي‌نمودند پدرم همچنان مشغول مكالمه با ابو محمد بود كه غلامان ويژهء خليفه وارد شدند.
پدرم به حضور ابي محمد عرضه داشت هم اكنون اگر خواستيد ميتوانيد تشريف ببريد به غلامان و دربانان دستور داد كه او را از وسط گارد احترام

عبور ندهند، هدفش آن بود كه با خليفه رو به رو نگردد. هنگامي كه امام برخاست پدرم نيز به احترام او بلند شد با او معانقه و دست داد ايشان تشريف بردند ولي من به فكر فرو رفتم و با خود مي‌انديشيدم كه اين شخصيت كي باشد؟ كه تا اين اندازه مورد احترام و تجليل پدرم قرار مي‌گيرد.

نخست از دربان پرسيدم: " اين شخصي كه در حضور پدرم از او با عنوان كنيه تعبير آورديد كي بود؟ و آيا مي‌دانيد چرا پدرم اين همه تجليل و احترام از ايشان به عمل آوردند؟ " دربان در پاسخ گفت: مگر او را نمي‌شناسي؟ او يكي از افراد خاندان علوي است نامش حسن بن علي معروف به " ابن الرضا " است شگفت و تعجب من افزون تر گرديد و از معرفي او چيزي عائدم نشده بود. از لحظه ي آن ديدار تا پاسي از شب در آن فكر به حيرت افتاده بودم كه او كي بود و پدرم چرا اين همه تجليل از او به عمل آورد.؟

پدرم نماز مغرب و عشا را به جا آورده بود، طبق معمول براي رفع حوائج مردم نشسته بود كه من به حضورش رسيدم و پيش او زانو زدم جز من كسي در حضورش نبود

صفحه(۱۷۱۰)

فرمودند: " پسرم! كاري با من داشتي؟ " گفتم: " اگر اجازه بدهيد ". آري سپس گفت: " بگو ببينم " من با نهايت حيرت و اعجاب پرسيدم ابو محمد كي بود؟ و آن شخص چه كسي است كه تو اين همه احترامش را رعايت كردي، سر و صورتش را بوسيدي، و پدر و مادرت را فدايش كردي او چه منزلتي دارد؟

پدرم با اندكي مكث گفت: پسرم! مگر تو او را نمي‌شناسي؟ او پيشواي " رافضي‌ها " است و سپس اضافه كرد اگر خلافت از خلفاي ما سلب شود هيچ كس در ميان نوادگان علي، شايسته تر از او به مقام خلافت نيست مي‌داني چرا پسرم؟ براي اينكه اين جوان فضل دارد، علم دارد، تقوي و عفاف دارد، زهد و عبادت دارد، اخلاق پسنديده و تربيت نيكو دارد، و مردي شريف و صالح و شايسته است. پدرم اندكي صبر كرد و آنگاه افزود:

افسوس پدرش را نديدي احمد اگر پدر بزرگوارش را مي‌ديدي كه در فضيلت و شرافت نمونهٔ كامل و برجسته بود هميشه انديشهٔ تو دربارهٔ پدرت توأم با خشم و غضب بود!

حيرتي بر حيرتم افزوده شد چون هر چه از بزرگان دربار خليفه از قضات و امراي سپاه و شخصيت‌هاي مختلف سامرا پرسشها كردم، ديدم اين مرد در ميان شهر سامراء مورد تمجيد و احترام و علاقهٔ همگان قرار گرفته است. من در عمرم هيچكس را ميان طبقات گوناگون مردم همانند او موجه و محترم و محبوب نديده بودم. همگان او را به عظمت وجلالت قدر اعتراف داشتند و او را بر عموم خاندان علوي ترجيح داده و مقدم

مي‌داشتند از آن روز شأن و مقام او در قلبم جايگزين گرديد چون كسي از دوست و دشمن را پيدا نكردم جز آن كه درباره‌ء او ثناگو و مداح باشد ". (1) علامه مجلسي پس از ايراد اين واقعه، تاريخ آن را نيز ذكر مي‌كند كه فرماندار قم آن قضيه را در ماه شعبان 278 در شهرستان قم تعريف كرده است راوي اين داستان سعد بن عبد الله نامي بوده است كه مورد وثوق و اعتبار بوده است چون كساني مانند: شيخ مفيد و كليني از او نقل كرده اند. (2)

1. ارشاد مفيد ص 318.

2. بحار الانوار ج 12، ص 175، چاپ امين الضرب.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة سامراء المقدسة (1)، شهر شعبان المعظم (1)، الزهد (1)، الصبر (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

در انتظار نوزاد خلفاي عباسي كه مطالب فراواني دربارهء مهدي امت از زبان اخبار و احاديث شنيده بودند (اخباري كه تنها متجاوز از 146 حديث آن مي‌گويد: مهدي فرزند بلافصل امام حسن عسكري (عليه السلام) است) از اينرو گوش به زنگ بوده و هميشه در انتظار چنين مولودي ثانيه شماري مي‌كردند و آنان به خوبي از مبارزات و قيام آن موعود منتظر، بر ضد ستم و حكومت‌هاي باطل و ستمگر آگاه بوده، و در دل هراس زجر دهنده‌اي نسبت به خاندان رسالت داشتند و سعي و كوشش مي‌كردند كه پيشوايان معصوم را، تحت نظر و كنترل دقيق خود بياورند از اينرو متوكل عباسي كه از نفوذ و موقعيت علمي و معنوي دهمين پيشوا سخت به هراس افتاده بود دستور داد به صورت اجباري آن حضرت را به مركز حكومت خود (سامراء) (1) فرا خواند و در پادگان نظامي شهر جا دهند تا مرتب از نزديك، مراقب و مواظب اوضاع و اخبار داخل و مسائل خارجي آنان باشند او مدت ده سال و نه ماه از زندگي خود را در آن محل سپري ساخت و به همين مناسبت فرزندش امام حسن با لقب عسكري شهرت يافت. (2) گاهي از هر دو بزرگوار به " عسكريين " تعبير آورده شده است. خليفه عباسي معتمد كه مست كنيزان ولعبتهاي آنان شده بود محض ارعاب و تهديد و نشان دادن قدرت و حشمت خود نسبت به امام يازدهم، فرمان داد سپاهيان در حين عبور هر كدام يك كيسه خاك با خود بردارند و در يك نقطه بريزند و تلي به وجود بياورند تا بدين وسيله عظمت و قدرت ظاهري خود را به امام حسن عسكري (عليه السلام) نشان بدهد. او به اين طعنه‌ها و اظهار عداوتها، كفايت نكرد بلكه دستور داد بايد سه سال امام در زندان به سر برد.

در محيط زندان زهد و عبادت آن حضرت به حدي بود كه محيط زندان نه تنها تغييري در وجود او

1. سامرا شهري است كه در سال 231 به دستور معتصم به عنوان " پادگان نظامي " لشكر تأسيس گرديد.

2. اعيان الشيعه ج 2، ص 291.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

در انتظار نوزاد خلفاي عباسي كه مطالب فراواني دربارهء مهدي امت از زبان اخبار و احاديث شنيده بودند (اخباري كه تنها متجاوز از 146 حديث آن مي‌گويد: مهدي فرزند بلافصل امام حسن عسكري (عليه السلام) است) از اينرو گوش به زنگ بوده و هميشه در انتظار چنين مولودي ثانيه شماري مي‌كردند و آنان به خوبي از مبارزات و قيام آن موعود منتظر، بر ضد ستم و حكومت‌هاي باطل و ستمگر آگاه بوده، و در دل هراس زجر دهنده‌اي نسبت به خاندان رسالت داشتند و سعي و كوشش مي‌كردند كه پيشوايان معصوم را، تحت نظر و كنترل دقيق خود بياورند از اينرو متوكل عباسي كه از نفوذ و موقعيت علمي و معنوي دهمين پيشوا سخت به هراس افتاده بود دستور داد به صورت اجباري آن حضرت را به مركز حكومت خود (سامراء) (1) فرا خواند و در پادگان نظامي شهر جا دهند تا مرتب از نزديك، مراقب و مواظب اوضاع و اخبار داخل و مسائل خارجي آنان باشند او مدت ده سال و نه ماه از زندگي خود را در آن محل سپري ساخت و به همين مناسبت فرزندش امام حسن با لقب عسكري شهرت يافت. (2) گاهي از هر دو بزرگوار به " عسكريين " تعبير آورده شده است. خليفه عباسي معتمد كه مست كنيزان ولعبتهاي آنان شده بود محض ارعاب و تهديد و نشان دادن قدرت و حشمت خود نسبت به امام يازدهم، فرمان داد سپاهيان در حين عبور هر كدام يك كيسه خاك با خود بردارند و در يك نقطه بريزند و تلي به وجود بياورند تا بدين وسيله عظمت و قدرت ظاهري خود را به امام حسن عسكري (عليه السلام) نشان بدهد. او به اين طعنه‌ها و اظهار عداوتها، كفايت نكرد بلكه دستور داد بايد سه سال امام در زندان به سر برد.

در محيط زندان زهد و عبادت آن حضرت به حدي بود كه محيط زندان نه تنها تغييري در وجود او

1. سامرا شهري است كه در سال 231 به دستور معتصم به عنوان " پادگان نظامي " لشكر تأسيس گرديد.

2. اعيان الشيعه ج 2، ص 291.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

پديد نياورد بلكه زندانيان و مأمورين گماشتهء خلافت را تحت تأثير قرار داد زندانبان آن حضرت به نام " صالح بن وصيف " هنگامي كه از مقام ما فوق خود دستور شدت عمل دربارهء امام را دريافت مي‌كند در پاسخ مي‌گويد: من چه كار كنم؟ دو نفر از خشن ترين و سنگدل ترين افراد را مأمور او ساخته ام كه او را تحت شكنجه و ناراحتي قرار دهند، ولي آنها به قدري تحت تأثير روحيات و اخلاق و معنويت او قرار گرفته اند كه هر دو خود از عابدان و زاهدان گشته اند آنان براي من تعريف مي‌كنند: " كه هر شب زنداني ما از اول شب تا صبح، بيدار و مشغول راز و نياز با آفريدگار جهان است، و با هيچكس حرف نمي‌زند و هنگامي كه نگاه نافذش را بر ما مي‌افكند گوئي تمام قدرت و توانايي خود را از دست مي‌دهيم، و يكپارچه غرق در عظمت و معنويت او و در برابرش تسليم و محو مي‌شويم ". محيط زندان يك مكتب تربيت و تعليم بود كه تا دورافتادگان از تعاليم انسانيت را به ياد خدا و تعاليم او فراخواند.

پيشگوئي در زندان از ابوهاشم روايت شده است كه مي‌گفت: " من با امام حسن عسكري (عليه السلام) در زندان مهدي عباسي بودم امام به من فرمود: اين مرد ستمكار امشب از دنيا مي‌رود خداوند رشتهء عمر او را قطع كرد و حكومت به حاكم بعدي منتقل گرديد افزودند من فرزندي ندارم ولي خداوند به همين زودي به لطف و منت خود پسري به من مرحمت مي‌كند " وقتي كه ما آن شب را صبح كرديم تركها به مهدي عباسي حمله كردند و مردم هم با آنان همكاري نمودند (چون مهدي به معتقدات فرقه " معتزله " و " قدريه " گرايش پيدا كرده بود از اينرو اكثر مردم با او مخالف بودند) مهدي عباسي را كشتند، به جاي مهدي، معتمد را نصب كردند و با او بيعت كردند. مهدي قبل از آنكه كشته شود تصميم داشت امام حسن عسكري (عليه السلام) را شهيد كند ولي خداوند او را به خودش مشغول ساخت، و به سوي دردناكترين عذاب حركت داد ". (1)

1. اثبات الوصية، مسعودي ص 474.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، مدرسة المعتزلة (1)، صالح بن وصيف (1)، الشهادة (1)، النوم (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)

نمونه اي از شكنجه هاي زندان

نمونه اي از شكنجه‌هاي زندان محدثين عالي مقام كه در زمرهء آنان مرحوم " كليني " هم قرار گرفته است نقل مي‌كنند كه يكي از زندانبانان امام حسن عسكري (عليه السلام) در مورد ايشان با شدت و غضب رفتار مي‌كرد و هر روز به نوعي وسائل ايذاي او را فراهم مي‌ساخت روزي همسرش به او گفت:
" دربارهء حضرت عسكري (عليه السلام) از خدا پروا داشته باش، تو نمي‌داني چه شخصيت بزرگواري در منزل تو قرار گرفته است در عبادت و اطاعت و زهد و تقوا نظير و همتايي ندارد من در مورد ايشان از تو بيمناكم ".
گفتار همسر اثر معكوس بر روحيهء او گذارد. او را تهييج كرد و قسم خورد كه او را ميان درندگان و شيران خواهم افكند در اين باره از مقامات فوق كسب تكليف كرد و آنان نيز اجازه صادر كردند. يكي از روزها امام عسكري (عليه السلام) را ميان درندگان آورد و منتظر اقدامات درندگان بود و ترديدي نداشت كه او را پاره پاره خواهند كرد با كمال علاقه و اشتياق مشغول تماشا و ديدباني بودند، ناگاه متوجه شدند امام ايستاده مشغول انجام نماز است و درندگان در حول وحوش آن بزرگوار صف كشيده اند و دستور داده شد دوباره آن حضرت را از زندان به منزل خود منتقل سازند ". (1) در زندان معتمد عباسي امام حسن عسكري (عليه السلام) چندين بار به زندان ظلم و جور و جفا افكنده شده است كه آخرين بار آنها زندان معتمد عباسي بوده است يكي از راويان حديث به نام " محمد بن ابي زعفران " از مادر امام (عليه السلام) روايت كرده است كه گفت: " يكي از روزها پسرم به من گفت در سال 260 اذيتي به من خواهد رسيد كه مرا دچار رنج و مشقت خواهد ساخت. جزع و گريه و ناله سردادم. امام به من فرمود امر خدا بايد اجرا شود جزع و ناراحتي فايده اي ندارد وقتي كه ماه صفر سال 260 فرا رسيد به من خبر رسيد معتمد عباسي پسرم را با برادرش جعفر به وسيله " علي بن جرين " زنداني كرده است.

1. ارشاد مفيد ص 224.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (4)، الكسب (1)، الزهد (1)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

نمونه اي از شكنجه‌هاي زندان محدثين عالي مقام كه در زمره‌ء آنان مرحوم " كليني " هم قرار گرفته است نقل مي‌كنند كه يكي از زندانبانان امام حسن عسكري (عليه السلام) در مورد ايشان با شدت و غضب رفتار مي‌كرد و هر روز به نوعي وسائل ايذاي او را فراهم مي‌ساخت روزي همسرش به او گفت:
" درباره‌ء حضرت عسكري (عليه السلام) از خدا پروا داشته باش، تو نمي‌داني چه شخصيت بزرگواري در منزل تو قرار گرفته است در عبادت و اطاعت و زهد و تقوا نظير و همتايي ندارد من در مورد ايشان از تو بيمناكم ".
گفتار همسر اثر معكوس بر روحيه‌ء او گذارد. او را تهييج كرد و قسم خورد كه او را ميان درندگان و شيران خواهم افكند در اين باره از مقامات فوق كسب تكليف كرد و آنان نيز اجازه صادر كردند. يكي از روزها امام عسكري (عليه السلام) را ميان درندگان آورد و منتظر اقدامات درندگان بود و ترديدي نداشت كه او را پاره پاره خواهند كرد با كمال علاقه و اشتياق مشغول تماشا و ديدباني بودند، ناگاه متوجه شدند امام ايستاده مشغول انجام نماز است و درندگان در حول وحوش آن بزرگوار صف كشيده اند و دستور داده شد دوباره آن حضرت را از زندان به منزل خود منتقل سازند ". (1) در زندان معتمد عباسي امام حسن عسكري (عليه السلام) چندين بار به زندان ظلم و جور و جفا افكنده شده است كه آخرين بار آنها زندان معتمد عباسي بوده است يكي از راويان حديث به نام " محمد بن ابي زعفران " از مادر امام (عليه السلام) روايت كرده است كه گفت: " يكي از روزها پسرم به من گفت در سال 260 اذيتي به من خواهد رسيد كه مرا دچار رنج و مشقت خواهد ساخت. جزع و گريه و ناله سردادم. امام به من فرمود امر خدا بايد اجرا شود جزع و ناراحتي فايده اي ندارد وقتي كه ماه صفر سال 260 فرا رسيد به من خبر رسيد معتمد عباسي پسرم را با برادرش جعفر به وسيله " علي بن جرين " زنداني كرده است.

1. ارشاد مفيد ص 224.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (4)، الكسب (1)، الزهد (1)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

در زندان فرمانده لشكر

معتمد عباسي هميشه به وسيله زندانبان از اوضاع امام (عليه السلام) اطلاع مي‌گرفت. زندانبان جز روزه و نماز در شب و روز گزارش ديگري نداشت، و اين گزارش‌ها چند مرتبه صورت گرفت در پاسخ يكي از آنها معتمد پيغام داد همين الساعة برو و سلام مرا به آن حضرت برسان و از قول من بگو كه به جانب منزل خود حركت كند. زندانبان گويد به درب زندان آمدم، مركب زين كرده اي را آماده ديدم خدمت آن حضرت رسيدم، ديدم كه عبا و دستار خود را پوشيده است. پيغام معتمد را رساندم سوار مركب شد مقداري مكث كرد.
گفتم: " براي چه مكث مي‌فرماييد؟ " گفت: " براي اين كه جعفر هم خارج گردد ".
گفتم: " معتمد تنها خلاصي شما را دستور داده است! " فرمود برو به معتمد بگو: " من و جعفر با هم از يك خانه، خارج شده ايم. اگر برگردم و جعفر باقي باشد عيب است و روا نيست! " زندانبان پيام امام را به معتمد رساند و بازگشت و به اطلاع امام رساند كه معتمد مي‌گويد: " جعفر را هم به احترام شما، آزاد كردم. چون جعفر را به علت جنايتي كه در حق من وشما انجام داده بود، زنداني كرده بودم ". امام به اتفاق جعفر از زندان بيرون آمد و رهسپار منزل گرديد ". (1) در زندان فرمانده لشكر امام حسن عسكري (عليه السلام) بار ديگر در اختيار فرمانده لشكر خليفه، شخصي به نام " علي بن اوتامش " قرار گرفت او يكي از دشمنان سرسخت خاندان علوي بود، به او دستور داده شده بود هر چه توانايي داشته باشد درباره‌ء امام كوتاهي و مضايقه ننمايد ولي امام (عليه السلام) يك روز بيشتر در زندان او باقي نماند و به واسطه مشاهده‌ء آثار عظمت در چهره‌ء امام (عليه السلام) او هرگز توان نداشت به صورت امام نگاه افكند پس از آزادي از زندان، او يكي از خوش گفتارترين و خوش عقيده ترين افراد نسبت به خاندان علوي شد. (2)
1. اثبات الوصية، مسعودي ص 476.
2. ارشاد مفيد ص 322.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)

روزه و نماز در زندان " ابن صباغ مالكي " و " علامه شبلنجي " كه هر دو از دانشمندان اهل تسنن مي‌باشند دربارهء دوران زندان امام حسن عسكري (عليه السلام) نقل مي‌كنند: " رفقاي زنداني او چنين گزارش مي‌دهند كه امام حسن عسكري (عليه السلام) در زندان روزه مي‌گرفت هنگام افطار هم از غذايي كه خدمتگزار امام، به زندان مي‌آورد افطار مي‌نموديم.
ابو هاشم هم زنداني امام مي‌گويد: من هم با امام روزه مي‌گرفتم روزي در وسط روز، ضعف بر من غلبه كرد به غلام خود دستور دادم كه كيك (غذاي مخصوصي كه از سبوس حبوبات تهيه مي‌كردند) بياورد. به محل خلوتي رفتم آن را خوردم و آب نوشيدم بي آنكه فردي متوجه روزه خواري من شده باشد و سپس به جمع زندانيان پيوستم وقتي امام به من نگريست تبسم بر لب مبارك ايشان نقش بست و فرمود افطار كردي خجالت مي‌كشي؟ اين امر هرگز خجالتي ندارد هنگامي كه مشاهده نمودي ضعيف شده‌اي و خواستي قوت پيدا نمايي پس گوشت بخور چون كيك كه قوت ندارد و من مي‌خواهم شما سه روز پشت سر هم روزه نگيريد چون بدن آدم وقتي در اثر روزه، رو به ضعف و سستي نهاد تا سه روز قوت و نيرو به خود نمي‌گيرد ". (1) گزارشي از زندان ابن هاشم از پدرش او هم از عيسي پسر فتح نقل مي‌كند: " هنگامي كه امام حسن عسكري (عليه السلام) را وارد زندان نمودند كه ما هم در آن محبوس بوديم به من فرمودند: شصت و پنج سال و يك ماه و دو روز عمر و زندگي نموده ايد. گفتم: آري. چون كتابي داشتم كه در پشت آن تاريخ ولادت من ثبت شده بود، نگاه كردم ديدم همانطور است كه امام مي‌فرمايند. سپس فرمودند آيا فرزندي نصيب شما شده است؟ گفتم: نه. دست به دعا بلند كرد عرض نمود خدايا! به او فرزندي عنايت فرما كه كمك و بازوي او باشد فرزند كمك خوب و بازوي تواناي پدر است، سپس انشاد كردند هر كسي كه بازو و مددكاري

1. احقاق الحق ج 1، ص 468، به نقل از الفصول المهمه ص 270، ونور الأبصار شبلنجي ص 225، چاپ مصر.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)

گزارشي از زندان

روزه و نماز در زندان " ابن صباغ مالكي " و " علامه شبلنجي " كه هر دو از دانشمندان اهل تسنن مي‌باشند دربارهء دوران زندان امام حسن عسكري (عليه السلام) نقل مي‌كنند: " رفقاي زنداني او چنين گزارش مي‌دهند كه امام حسن عسكري (عليه السلام) در زندان روزه مي‌گرفت هنگام افطار هم از غذايي كه خدمتگزار امام، به زندان مي‌آورد افطار مي‌نموديم.
ابو هاشم هم زنداني امام مي‌گويد: من هم با امام روزه مي‌گرفتم روزي در وسط روز، ضعف بر من غلبه كرد به غلام خود دستور دادم كه كيك (غذاي مخصوصي كه از سبوس حبوبات تهيه مي‌كردند) بياورد. به محل خلوتي رفتم آن را خوردم و آب نوشيدم بي آنكه فردي متوجه روزه خواري من شده باشد و سپس به جمع زندانيان پيوستم وقتي امام به من نگريست تبسم بر لب مبارك ايشان نقش بست و فرمود افطار كردي خجالت مي‌كشي؟ اين امر هرگز خجالتي ندارد هنگامي كه مشاهده نمودي ضعيف شده‌اي و خواستي قوت پيدا نمايي پس گوشت بخور چون كيك كه قوت ندارد و من مي‌خواهم شما سه روز پشت سر هم روزه نگيريد چون بدن آدم وقتي در اثر روزه، رو به ضعف و سستي نهاد تا سه روز قوت و نيرو به خود نمي‌گيرد ". (1) گزارشي از زندان ابن هاشم از پدرش او هم از عيسي پسر فتح نقل مي‌كند: " هنگامي كه امام حسن عسكري (عليه السلام) را وارد زندان نمودند كه ما هم در آن محبوس بوديم به من فرمودند: شصت و پنج سال و يك ماه و دو روز عمر و زندگي نموده ايد. گفتم: آري. چون كتابي داشتم كه در پشت آن تاريخ ولادت من ثبت شده بود، نگاه كردم ديدم همانطور است كه امام مي‌فرمايند. سپس فرمودند آيا فرزندي نصيب شما شده است؟ گفتم: نه. دست به دعا بلند كرد عرض نمود خدايا! به او فرزندي عنايت فرما كه كمك و بازوي او باشد فرزند كمك خوب و بازوي تواناي پدر است، سپس انشاد كردند هر كسي كه بازو و مددكاري

1. احقاق الحق ج 1، ص 468، به نقل از الفصول المهمه ص 270، ونور الأبصار شبلنجي ص 225، چاپ مصر.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)

داشته باشد در روزگار تيره او را درمييابد، ذليل و ناتوان كسي است كه بازو و مددكاري نداشته باشد ". (1) عرض كردم آقا و سرور من! آيا شما فرزندي داريد؟ فرمودند: من هم اكنون ندارم ولي به خدا قسم من فرزندي خواهم داشت كه روي زمين را از عدل و داد پر خواهد ساخت، و تمثل به اشعاري نمود كه مضمون آن اين است: " شما روزگاري را خواهيد ديد كه فرزندان قهرمان و شيرافكن، در اطراف من صف كشيده اند، " تميم " قبل از آن كه فرزندان او به حد رشد رسيده باشند، در ميان مردم تك و تنها به سر مي‌برد ". (2) يك واقعه فرح انگيز در دوران امامت او در سال 255 هجري در شب پانزدهم شعبان، واقعه اي مسرت بخش وفرح انگيزي در خاندان امامت رخ داد كه عموم علاقه مندان اهل بيت را خوشحال و مسرور ساخت و آن ولادت با سعادت حضرت ولي عصر [ارواحنا فداه] بود. نوزادي كه چشم انتظار علاقه مندان اصلاح عمومي به ديدار جمال نوراني و مقدم مبارك او دوخته شده است و در اين انتظار تنها دوستداران اهل بيت نيستند كه ثانيه شماري مي‌كنند بلكه اكثريت مردم جهان، چنين انتظار مصلحي را دارند تا جهان از سيطرهء ظلم و جنايت آزاد گردد داستان ولادت آن نوزاد را چنين توصيف كرده اند: " حكيمه خاتون " دختر امام جواد (عليه السلام) كه عمهء امام حسن عسكري (عليه السلام) بود، خدمت امام در مي‌آمد و هميشه دعا مي‌كرد كه خداوند فرزندي به آن حضرت عطا كند او مي‌گويد: يك روز من به خدمت آن حضرت رسيدم و همانند عادت قبلي دربارهء او دعا كردم امام فرمودند: امشب كه نيمه ماه شعبان 255 است آن مولودي كه ما انتظار آن را داريم متولد خواهد شد تو امشب افطار نزد ما باش! آن شب، شب جمعه بود من گفتم آن نوزاد از كي خواهد بود؟ فرمود از نرجس همان كنيزي كه به من اهداء شده است.
حكيمه خاتون مي‌گويد: از ميان كنيزان هيچكدام از نرجس پيش من عزيزتر نبودند

1. " من كان ذاعضد يدرك ظلامته ان الذليل الذي ليس له عضد ".
2. الفصول المهمه ابن صباغ مالكي بنا به نقل احقاق الحق ج 12، ص 468.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، شهر شعبان المعظم (2)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

من تعجب كردم و به امام حسن گفتم من در نرجس اثر حملي نميبينم؟
امام حسن عسكري (عليه السلام) لبخندي زد و فرمود ما گروه اوصياء در پهلوي مادران قرار مي‌گيريم انشاءالله اين شب نوزادي كه در نزد خدا گرامي است تا طلوع فجر، متولد خواهد شد.
او مي‌گويد من در كنار نرجس خاتون خوابيدم امام هم در آن خانه بود موقعي كه وقت نماز شب فرا رسيد من براي نماز بلند شدم ولي نرجس خاتون همچنان در خواب بود اثر وضع حمل در وجود او پيدا نبود من مشغول نماز شدم موقعي كه به نماز وتر رسيدم از خاطرم گذشت شايد فجر طلوع كرده باشد و درباره مولود شكي از خاطرم گذشت ناگاه صداي امام را شنيدم كه مي‌فرمايد: عمه فجر طلوع نكرده است، شك در خود راه مده. من نماز را به سرعت تمام كردم، پيش نرجس خاتون رفتم او را حركت دادم و در بغل گرفتم، نام خدا را به زبان آوردم به او گفتم: آيا احساس درد مي‌كني؟ گفت:
آري و سپس حالتي شبيه خواب عارض نرجس خاتون شد كه فرزندش مهدي متولد گرديد، ناگاه صدايي شنيدم كه امام مي‌فرمايد: عمه فرزندم را نزد من بياور. وقتي كه متوجه نوزاد شدم، ديدم كه مواضع سجده را روي زمين نهاده و در حال سجده است، بر بازوي راست او نوشته شده بود: " جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقا ".
وقتي نوزاد را بغل گرفتم ديدم پاك و پاكيزه و ختنه شده است او را به جامه اي پيچاندم و به حضور پدرش بردم، امام او را بغل گرفت و بر كف دست چپ خود، نشانيد دست راست خود را به پشت آن نوزاد گذاشت و زبان خود را در دهان او قرار داد صدائي شنيدم كه مي‌گويد:
" اشهد أن لا إله الا الله و أن محمدا رسول الله، و أن عليا ولي الله ". (1)
در ميان بيم و هراس ولادت فرزند امام حسن عسكري (عليه السلام) در ميان بيم و هراس از آزار خلفاي ستم پيشه صورت گرفت و امام حسن عسكري (عليه السلام) سعي و كوشش داشت كه ولادت آن وجود
1. مسعودي، اثبات الوصية ص 485.
(١٧١٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الباطل، الإبطال (2)، النوم (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)

مقدس را از بيگانگان و مردم ناشايست، پنهان دارد و جز معدودي از شيعيان خالص و موثقين و معتمدين آن حضرت، كسي موفق به ديدار آن مولود مسعود نمي‌گرديد و بي نهايت مراقبت و مواظبت مي‌نمود تا از شر و آزار دشمنان محفوظ مانده و از تعرض ستمگران سالم ماند. مطابق برخي از نوشته‌ها پس از ولادت آن بزرگوار او را با مادرش نرجس خاتون به مكه معظمه، روانه ساخت تا در آن بلد امن از حجت خدا نگهداري شود. (1) منتظران اصلاح عمومي از پيامبر بزرگوار اسلام نقل شده است كه فرمودند: " آن كس كه در آخر الزمان بر پا ميخيزد، نامش نام من، و نام پدرش نام فرزندم حسن است، و كردگار توانا به پايمردي او دنياي لبريز از ستم و تبهكاري را، مالامال از عدل و داد خواهد كرد ". (2) آخرين اميد بشر او حجت بالغهء پروردگار و آخرين آرزو و اميد بشريت است هر كس به زباني سخن در ستايش و منقبت او گويد و هر ملتي با لغتي او را مي‌خواند وقتي ما اختلاف لغات، رنگها، اديان و مذاهب را از ميان برميداريم همه را به يك عقيدت و يك شريعت دربارهء او خواهيم يافت.

انسانهايي كه در شرق دور، انتظار بوداي مقدس را ميكشند در واقع چشم به راه او دوخته اند و اميدوارند كه او باز گردد و جهان را از اين شورش دلهره انگيز و اختلاف گشايش ناپذير برهاند. آنان به " مهدي " نام " بودا " نهاده اند.

ملت يهود كه با اختلاف عقيده اي كه دارد: " عزيز موسي يا هارون را مي‌كشند و معتقدند كه در سياه‌ترين اعصار تاريخ جهان، بازگشت خواهد كرد و به داد مردم دنيا خواهد رسيد در واقع دلش به هواي مهدي موعود ميتپد.

1. اثبات الوصية ص 490.

2. ارشاد مفيد ص 326.

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، آخر الزمان (1)، النوم (4)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)

مقدس را از بيگانگان و مردم ناشايست، پنهان دارد و جز معدودي از شيعيان خالص و موثقين و معتمدين آن حضرت، كسي موفق به ديدار آن مولود مسعود نمي‌گرديد و بي نهايت مراقبت و مواظبت مي‌نمود تا از شر و آزار دشمنان محفوظ مانده و از تعرض ستمگران سالم ماند. مطابق برخي از نوشته‌ها پس از ولادت آن بزرگوار او را با مادرش نرجس خاتون به مكه معظمه، روانه ساخت تا در آن بلد امن از حجت خدا نگهداري شود. (1) منتظران اصلاح عمومي از پيامبر بزرگوار اسلام نقل شده است كه فرمودند: " آن كس كه در آخر الزمان بر پا ميخيزد، نامش نام من، و نام پدرش نام فرزندم حسن است، و كردگار توانا به پايمردي او دنياي لبريز از ستم و تبهكاري را، مالامال از عدل و داد خواهد كرد ". (2) آخرين اميد بشر او حجت بالغهء پروردگار و آخرين آرزو و اميد بشريت است هر كس به زباني سخن در ستايش و منقبت او گويد و هر ملتي با لغتي او را مي‌خواند وقتي ما اختلاف لغات، رنگها، اديان و مذاهب را از ميان برميداريم همه را به يك عقيدت و يك شريعت دربارهء او خواهيم يافت.

انسانهايي كه در شرق دور، انتظار بوداي مقدس را ميكشند در واقع چشم به راه او دوخته اند و اميدوارند كه او باز گردد و جهان را از اين شورش دلهره انگيز و اختلاف گشايش ناپذير برهاند. آنان به " مهدي " نام " بودا " نهاده اند.

ملت يهود كه با اختلاف عقيده اي كه دارد: " عزيز موسي يا هارون را مي‌كشند و معتقدند كه در سياه‌ترين اعصار تاريخ جهان، بازگشت خواهد كرد و به داد مردم دنيا خواهد رسيد در واقع دلش به هواي مهدي موعود ميتپد.

1. اثبات الوصية ص 490.

2. ارشاد مفيد ص 326.

(١٧١٩)

صفحهمفاتيح البحث: مدينة مكة المكرمة (1)، آخر الزمان (1)، النوم (4)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)

ملت نصاري كه انتظار " عيسي " و " فادي " (1) را مي‌كشند در واقع حجت خدا را مي‌طلبند چون مهدي موعود وارث خدا و نجات دهندهٔ انسانيت از فتنه‌ها و شرها است.
بشر امروز با همه پيشرفت‌هاي افسانه‌وار كه در دانش‌هاي تجربي به هم رسانيده است در عين حال به ناتواني خجلت آور خود در حل گرفتاريها و مشكلات اخلاقي و رواني، خويش معترف است و انتظار منجي و مصلحي را مي‌كشد كه به اين همه نابسامانيهاي بين المللي و فجايع انساني، خاتمه بخشد، آري او خواهد آمد ". (2) در آئينه شعر و ادب محتواي شعر و ادب و زبان عمومي مردم، آينه و نشانگر محيط زندگي هر عصري است در صورتي كه خالي از اغراض و مقاصد شخصي بوده باشد. يكي از اهل ادب نامور آن روز به نام " ابوالعتاهيه " تابلوي گويايي از روزگار عباسي را در اختيار ما مي‌گذارد كه بهترين نشانگر اوضاع جابرانهٔ آن روز است. او در اشعار خود ميسرايد: " آيا كسي هست كه نصايح و پندهاي مرا به گوش خليفه و زمامدار مردم برساند؟ در روزگار خلافت شما نرخها و قيمتها خيلي بالا رفته است و تجارات ومعاملات رو به كسادي و نابودي نهاده است و مردم در بيچاره‌گي و فقر و فلاكت به سر مي‌برند غم واندوه فراوان بر بيچاره‌گان و يتيمان و بيوه زنان مستولي گشته است كه آنان را به زانو در آورده است آنان شكايتهاي خود را با صداي بلند و لرزان به گوش خليفه مي‌رسانند تا از وضعي كه پيدا كرده اند آسايش و آرامشي پيدا كنند، در اين روزگار مسئول و پناهگاه شكمهاي گرسنه و بدنهاي عريان و برهنه، جز خليفه كي مي‌تواند باشد؟ من گزارشهاي ملت بيچاره و ستمديده را به طور كامل، به گوش شما خليفهٔ مسلمانان رساندم ".
نيرنگهاي خلفاي عباسي با آنكه زمامداران اموي و عباسي در منحرف ساختن حكومت اسلامي از محور اصلي

1. فدا كنندهٔ خويش در راه بخشوده شدن گناهان مردم يا ترك اولايي كه آدم نياي بزرگ بشر مرتكب آن شده بود.
2. چهارده معصوم ص 261، به قلم مرحوم جواد فاضل.

صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، الجود (1)

ملت نصاري كه انتظار " عيسي " و " فادي " (1) را مي‌كشند در واقع حجت خدا را مي‌طلبند چون مهدي موعود وارث خدا و نجات دهنده‌ء انسانيت از فتنه‌ها و شرها است.
بشر امروز با همه پيشرفت‌هاي افسانه‌وار كه در دانش‌هاي تجربي به هم رسانيده است در عين حال به ناتواني خجلت آور خود در حل گرفتاريها و مشكلات اخلاقي و رواني، خويش معترف است و انتظار منجي و مصلحي را مي‌كشد كه به اين همه نابسامانيهاي بين المللي و فجايع انساني، خاتمه بخشد، آري او خواهد آمد ". (2) در آئينه شعر و ادب محتواي شعر و ادب و زبان عمومي مردم، آينه و نشانگر محيط زندگي هر عصري است در صورتي كه خالي از اغراض و مقاصد شخصي بوده باشد. يكي از اهل ادب نامور آن روز به نام " ابوالعتاهيه " تابلوي گويايي از روزگار عباسي را در اختيار ما مي‌گذارد كه بهترين نشانگر اوضاع جابرانه‌ء آن روز است. او در اشعار خود ميسرايد: " آيا كسي هست كه نصايح و پندهاي مرا به گوش خليفه و زمامدار مردم برساند؟ در روزگار خلافت شما نرخها و قيمتها خيلي بالا رفته است و تجارات ومعاملات رو به كسادي و نابودي نهاده است و مردم در بيچاره‌گي و فقر و فلاكت به سر مي‌برند غم واندوه فراوان بر بيچاره‌گان و يتيمان و بيوه زنان مستولي گشته است كه آنان را به زانو در آورده است آنان شكايتهاي خود را با صداي بلند و لرزان به گوش خليفه مي‌رسانند تا از وضعي كه پيدا كرده اند آسايش و آرامشي پيدا كنند، در اين روزگار مسئول و پناهگاه شكمهاي گرسنه و بدنهاي عريان و برهنه، جز خليفه كي مي‌تواند باشد؟ من گزارشهاي ملت بيچاره و ستمديده را به طور كامل، به گوش شما خليفه‌ء مسلمانان رساندم ".
نيرنگهاي خلفاي عباسي با آنكه زمامداران اموي و عباسي در منحرف ساختن حكومت اسلامي از محور اصلي

1. فدا كننده‌ء خويش در راه بخشوده شدن گناهان مردم يا ترك اولايي كه آدم نياي بزرگ بشر مرتكب آن شده بود.
2. چهارده معصوم ص 261، به قلم مرحوم جواد فاضل.

(۱۷۲۰)

صفحهمفاتيح البحث: الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، الجود (1)

خود، و جبهه بندي در برابر خاندان رسالت، با هم مشترك بودند، ولي اين تفاوت را با هم داشتند كه خلفاي اموي (به استثناء عمر بن عبد العزيز) چندان ارتباطي با رجال علمي و دانشمندان ديني نداشتند و در كار آنان خيلي مداخله نمي‌نمودند. بيشتر همت آنان مصروف سركوب ساختن نهضتهاي داخلي، فتوحات خارجي يا تنظيم امور مالي و ديواني بود و علما و دانشمندان را به حال خود وامي گذاشتند از اين رو حكومت آنان از وجههٔ ديني و رنگ مذهبي، بهره و صبغه‌اي نداشت ولي هنگامي كه بساط حكومت امويان، برچيده شد و عباسيان روي كار آمدند، قضيه برعكس شد آنان به حكومت خود رنگ ديني و صبغهٔ مذهبي دادند و تلاش براي بهره برداري از عوامل مذهبي، به نفع حكومت، قوت گرفت و تظاهر به دين داري و ارتباط با رجال ديني و دانشمندان و علماي اسلامي، رواج پيدا كرد. علت اين تظاهر آن بود كه آنان نمي‌خواستند تنها به عنوان زمامدار سياسي شناخته شوند بلكه مي‌خواستند در عين زمامداري، وجههٔ ديني و اعتبار مذهبي نيز به خود بگيرند تا از اين رهگذر از احترام افكار عمومي، برخوردار شوند روي اين اصل بود كه براي كارهاي خلاف خود، اغلب توجيهات فريبندهٔ ديني و سرپوش‌هاي مذهبي تهيه مي‌كردند و تماس با خاندان رسالت و دعوت آنان به مراكز حكومت روي همين فلسفه و انگيزهٔ سياسي بود.

نيابت از خدا!

آنان حكومت بر خلق را يك موهبت الهي و آسماني معرفي مي‌كردند و خود را جانشينان و نمايندگان خدا مي‌پنداشتند و هر عملي را كه انجام مي‌دادند به نمايندگي از طرف خدا، و به خلافت و نيابت از او، قلمداد مي‌كردند. زهي ادعاي بزرگ و پوچ!

قفل اموال!

به عنوان مثال: " منصور دوانيقي " يكي از خلفاي عباسي در خطابه اي كه ميان انبوه كثيري از مسلمانان آن روز، ايراد مي‌كرد چنين مي‌گفت:

" مردم! من حاكم شما از جانب خدا هستم با توفيق و عنايت و كمك او، رهبري شما را به عهده دارم، من از طرف خداوند نگهبان اموال شمايم و با اراده و خواست او، هر كاري

خود، و جبهه بندي در برابر خاندان رسالت، با هم مشترك بودند، ولي اين تفاوت را با هم داشتند كه خلفاي اموي (به استثناء عمر بن عبد العزيز) چندان ارتباطي با رجال علمي و دانشمندان ديني نداشتند و در كار آنان خيلي مداخله نمي‌نمودند. بيشتر همت آنان مصروف سركوب ساختن نهضتهاي داخلي، فتوحات خارجي يا تنظيم امور مالي و ديواني بود و علما و دانشمندان را به حال خود وامي گذاشتند از اين رو حكومت آنان از وجههٔ ديني و رنگ مذهبي، بهره و صبغه‌اي نداشت ولي هنگامي كه بساط حكومت امويان، برچيده شد و عباسيان روي كار آمدند، قضيه برعكس شد آنان به حكومت خود رنگ ديني و صبغهٔ مذهبي دادند و تلاش براي بهره برداري از عوامل مذهبي، به نفع حكومت، قوت گرفت و تظاهر به دين داري و ارتباط با رجال ديني و دانشمندان و علماي اسلامي، رواج پيدا كرد. علت اين تظاهر آن بود كه آنان نمي‌خواستند تنها به عنوان زمامدار سياسي شناخته شوند بلكه مي‌خواستند در عين زمامداري، وجههٔ ديني و اعتبار مذهبي نيز به خود بگيرند تا از اين رهگذر از احترام افكار عمومي، برخوردار شوند روي اين اصل بود كه براي كارهاي خلاف خود، اغلب توجيهات فريبندهٔ ديني و سرپوش‌هاي مذهبي تهيه مي‌كردند و تماس با خاندان رسالت و دعوت آنان به مراكز حكومت روي همين فلسفه و انگيزهٔ سياسي بود.

نيابت از خدا!

آنان حكومت بر خلق را يك موهبت الهي و آسماني معرفي مي‌كردند و خود را جانشينان و نمايندگان خدا مي‌پنداشتند و هر عملي را كه انجام مي‌دادند به نمايندگي از طرف خدا، و به خلافت و نيابت از او، قلمداد مي‌كردند. زهي ادعاي بزرگ و پوچ!

قفل اموال!

به عنوان مثال: " منصور دوانيقي " يكي از خلفاي عباسي در خطابه اي كه ميان انبوه كثيري از مسلمانان آن روز، ايراد مي‌كرد چنين مي‌گفت:

" مردم! من حاكم شما از جانب خدا هستم با توفيق و عنايت و كمك او، رهبري شما را به عهده دارم، من از طرف خداوند نگهبان اموال شمايم و با اراده و خواست او، هر كاري

(۱۷۲۱)

صفحهمفاتيح البحث: عمر بن عبد العزيز (1)

را خواستم انجام مي‌دهم. من از جانب خداوند قفل اموال شما هستم اگر او خواست كه بر ارزاق و تقسيمات شما توسعه دهم اين كار را انجام

مي‌دهم، و اگر نخواست قفل اموال باقي خواهم ماند. تا روزي كه مرا باز كنند! " (1) نمايندگي از طرف خدا و تصرف در اموال عمومي مردم، طبق خواست و اراده نامتناهي خدايي! قهرا هيچ گونه رادع قانوني در بر نخواهد داشت و هيچ عاملي نخواهد توانست جلو آن اراده را بگيرد. بر اساس همين انديشه و فكر خام بود كه در سيره و روش خلفاي عباسي فراوان مي‌بينيم كه گاهي به يك شاعر چاپلوس و متملق، يا يك مطرب و رقاصه، چندين هزار درهم از كيسهء خلافت و اموال عمومي به نيابت از خدا، حاتم بخشي كرده اند و از طرفي چندين هزار بيچاره ومفلوك در بدبختي و بينوائي كار را به جائي رسانده است كه در عصر معتمد يكي ديگر از خلفاي عباسي معاصر امام هادي عسكري (عليه السلام) گوشت انسانها را مي‌خورند (2) "، در حالي كه عيش و نوش دستگاه خلافت همچنان برقرار و پر رونق بود! " اموال عمومي از اطراف و اكناف كشور اسلامي، به خزينه‌هاي بغداد سرازير مي‌شد ولي در همانجا فروكش مي‌كرد و از ميان مي‌رفت، چون مخارج دستگاه خلافت، و حاتم بخشيهاي آنان به شاعران و نوازندگان و چاكران و چاپلوسان فوق محاسبه بود. وقتي به " عنايي " يكي از اديبان معروف عصر عباسي گفته مي‌شود تو چرا همانند همكاران خود به خليفه تقرب و نزديكي نمي‌جوئي تا از عطايا و جوايز وصله‌هاي او بهره‌مند شوي، در پاسخ مي‌گويد: " من ديدم عطاياي خليفه، روي حساب نيست، گاهي ده هزار درهم را در يك امر ناچيز و جزئي مي‌بخشد و گاهي فرد را روي يك عمل ناچيز محروم ساخته و از شهر تبعيد مي‌كند. من نمي‌توانم موقعيت خود را روشن سازم تا از كدامين دسته از اين مردم باشم؟ " (3)

1. جرج جرداق، صوت العدالة الأنسانيه ص 132.
2. مسعودي، مروج الذهب ج 4، ص 202.
3. احمد امين ضحي الاسلام ج 1، ص 133.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، مدينة بغداد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

كاخ عروس بر اساس همين غلط اندازيها و روشهاي ناسنجيدهء دستگاه خلافت بود كه روز به روز اختلافات طبقاتي و تفاوت مراتب زندگي مردم، از هم فاصله مي‌گرفت و خلفاي بعدي اين سلسله، هر روز بدتر از روز قبلي شده و بر تجملات ظاهري خود مي‌افزودند. آنان با برافراشتن كاخهاي مجلل و سر به آسمان كشيده، در برانداختن كاخ عدالت و دادگستري سعي و كوشش مي‌كردند. كاخهايي كه هزينه‌هاي كمرشكن آن گاهي از چندين ميليارد دينار، تجاوز مي‌كرد. تاريخ نگاران اين چنين گزارش مي‌دهند: " تنها كاخ عروس متوكل سي مليون درهم هزينه برداشته بود و كاخهاي جعفري، غريب، شيدان برج، صبح، مليح، بستان ... هر كدام به تنهايي دهها مليون دينار، هزينه برداشته بودند ". (1) جهاني در يك كاخ باز در تاريخ مي‌خوانيم: وقتي " ابوالعيناء " مرد شاعر واديب خوش ذوق وارد كاخ متوكل گرديد در حالي كه او در كاخ " الجعفري " لم داده و مشغول عيش و نوش بود پس از بازديد كاخ از او دربارهء مشاهداتش سؤال كرد كه اين قصر ما را چگونه يافتي؟

شاعر اديب در پاسخ گفت: " مردم خانه‌هايي را در دنيا بنا مي‌كنند، ولي تو دنيا را در خانهء خود فراهم كرده اي! " متوكل گفتار او را پسنديد و او را مورد عنايت و توجه خاص خود قرار داد.

كاخ الكامل " المعتز " كه يكي ديگر از خلفاي معاصر امام حسن عسكري (عليه السلام) بود قصري به نام " الكامل " بنا كرده بود كه سقف آن از طلا و زمرد و جواهرات آراسته گرديده بود.

" المعتضد " يكي ديگر از خلفاي عباسي كاخي به نام " الثريا " در نهايت وسعت و شكوه برافراشته بود كه " ابن معتز " يكي از شعراي آن روز وقتي آنجا را توصيف مي‌كند آن را خارج

1. الامام علي صوت العدالة الأنسانية ص 188.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، النوم (1)

كاخ عروس بر اساس همين غلط اندازيها و روشهاي ناسنجيدهء دستگاه خلافت بود كه روز به روز اختلافات طبقاتي و تفاوت مراتب زندگي مردم، از هم فاصله مي‌گرفت و خلفاي بعدي اين سلسله، هر روز بدتر از روز قبلي شده و بر تجملات ظاهري خود مي‌افزودند. آنان با برافراشتن كاخهاي مجلل و سر به آسمان كشيده، در برانداختن كاخ عدالت و دادگستري سعي و كوشش مي‌كردند. كاخهايي كه هزينه‌هاي كمرشكن آن گاهي از چندين ميليارد دينار، تجاوز مي‌كرد. تاريخ نگاران اين چنين گزارش مي‌دهند: " تنها كاخ عروس متوكل سي مليون درهم هزينه برداشته بود و كاخهاي جعفري، غريب، شيدان برج، صبح، مليح، بستان ... هر كدام به تنهايي دهها مليون دينار، هزينه برداشته بودند ". (1) جهاني در يك كاخ باز در تاريخ مي‌خوانيم: وقتي " ابوالعيناء " مرد شاعر واديب خوش ذوق وارد كاخ متوكل گرديد در حالي كه او در كاخ " الجعفري " لم داده و مشغول عيش و نوش بود پس از بازديد كاخ از او دربارهء مشاهداتش سؤال كرد كه اين قصر ما را چگونه يافتي؟

شاعر اديب در پاسخ گفت: " مردم خانه‌هايي را در دنيا بنا مي‌كنند، ولي تو دنيا را در خانهء خود فراهم كرده اي! " متوكل گفتار او را پسنديد و او را مورد عنايت و توجه خاص خود قرار داد.

كاخ الكامل " المعتز " كه يكي ديگر از خلفاي معاصر امام حسن عسكري (عليه السلام) بود قصري به نام " الكامل " بنا كرده بود كه سقف آن از طلا و زمرد و جواهرات آراسته گرديده بود.

" المعتضد " يكي ديگر از خلفاي عباسي كاخي به نام " الثريا " در نهايت وسعت و شكوه برافراشته بود كه " ابن معتز " يكي از شعراي آن روز وقتي آنجا را توصيف مي‌كند آن را خارج

1. الامام علي صوت العدالة الأنسانية ص 188.

(۱۷۲۳)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، النوم (1)

كاخ عروس بر اساس همين غلط اندازيها و روشهاي ناسنجيدهء دستگاه خلافت بود كه روز به روز اختلافات طبقاتي و تفاوت مراتب زندگي مردم، از هم فاصله مي‌گرفت و خلفاي بعدي اين سلسله، هر روز بدتر از روز قبلي شده و بر تجملات ظاهري خود مي‌افزودند. آنان با برافراشتن كاخهاي مجلل و سر به آسمان كشيده، در برانداختن كاخ عدالت و دادگستري سعي و كوشش مي‌كردند. كاخهايي كه هزينه‌هاي كمرشكن آن گاهي از چندين ميليارد دينار، تجاوز مي‌كرد. تاريخ نگاران اين چنين گزارش مي‌دهند: " تنها كاخ عروس متوكل سي مليون درهم هزينه برداشته بود و كاخهاي جعفري، غريب، شيدان برج، صبح، مليح، بستان ... هر كدام به تنهايي دهها مليون دينار، هزينه برداشته بودند ". (1) جهاني در يك كاخ باز در تاريخ مي‌خوانيم: وقتي " ابوالعيناء " مرد شاعر واديب خوش ذوق وارد كاخ متوكل گرديد در حالي كه او در كاخ " الجعفري " لم داده و مشغول عيش و نوش بود پس از بازديد كاخ از او دربارهء مشاهداتش سؤال كرد كه اين قصر ما را چگونه يافتي؟

شاعر اديب در پاسخ گفت: " مردم خانه‌هايي را در دنيا بنا مي‌كنند، ولي تو دنيا را در خانهء خود فراهم كرده اي! " متوكل گفتار او را پسنديد و او را مورد عنايت و توجه خاص خود قرار داد.

كاخ الكامل " المعتز " كه يكي ديگر از خلفاي معاصر امام حسن عسكري (عليه السلام) بود قصري به نام " الكامل " بنا كرده بود كه سقف آن از طلا و زمرد و جواهرات آراسته گرديده بود.

" المعتضد " يكي ديگر از خلفاي عباسي كاخي به نام " الثريا " در نهايت وسعت و شكوه برافراشته بود كه " ابن معتز " يكي از شعراي آن روز وقتي آنجا را توصيف مي‌كند آن را خارج

1. الامام علي صوت العدالة الأنسانية ص 188.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، النوم (1)

از صنعت بشري قلمداد نموده و بر پريان و فرشتگان نسبت مي‌دهد.
" المقتدر " در قصر وسيع و مجلل خود يازده هزار مرد خواجه را از روم، يونان و زنگبار نگهداري مي‌نمود تا از بانوان حرم سرا مواظبت و مراقبت، نمايند.
اينها گوشه‌هايي از اسرافكاري‌هاي خلفاي عباسي بود. در برابر اين اسرافكاريها و عياشي ها، زندگي مردم به تار مو يا غمزه و اشاره‌ء يكي از دربانان و مأمورين خلافت عباسي بسته بود. كه با كوچكترين ايماء و اشاره يا خشم ديگر زندگي بر ملت حرام و سرنوشت فرد تعيين مي‌گرديد چون وقتي قانوني، در كار نباشد اين نمايندگان خدايي!!
هر كاري را خواستند به حساب او، انجام خواهند داد.
افول معنويت در اين شرايط و اوضاعي كه گرايش به ماديات و فساد و تباهي و شيوع عياشي و اهداف كاري از طبقات بالا به پائين سرازير شده بود توجه به معنويات و مسائل اخلاقي و ايماني، رو به انحطاط و نابودي مي‌رفت و از توجه به آن مسائل، جز بحث در ظاهر الفاظ و قشر مطالب اسلامي، از قبيل كلام خدا، قديمي بودن الفاظ قرآن، يا جلسات بحث حديث و تفسير خشك و كم اثر، و تشكيل مجالس دستوري مباحثه و مناظره همانند مسابقات قهرماني بوكس يا فوتبال جهان امروز بود، وجود نداشت در چنين موقعي وظيفه و مسئوليت پرچمدار نهضت معنويت و روحانيت كه پايه‌ء آن با دست تواناي پيامبر اسلام پي ريزي شده بود بر عهده‌ء رئيس خاندان رسالت، حضرت امام حسن عسكري (عليه السلام) محول شده بود كه خواننده‌ء گرامي بهتر مي‌تواند حدس زند كه شنا بر خلاف جريان آب، و ارشاد و رهبري مردم، و آشنا ساختن آنان با تعاليم وحي و حقايق ارزنده‌ء اسلام، با چه موانع و مشكلاتي تصادم و تزاحم خواهد داشت و در راه تبليغ با چه موانع و مشكلات صعبي، روبرو خواهد شد؟
از اينرو جهت گيري پيشوايان ديني در مواجهه با اين تعديات و اجحافات، يك نوع موضع گيري سلبي و منفي بود و بر اين اساس بود كه اغلب تحت نظر و مراقبت دائمي ايادي و عوامل خلفاي عباسي قرار داشتند و گاهي علاوه بر مراقبت و كنترل دائمي، در

گوشه‌هاي زندان به سر مي‌بردند از اين رو در شرح حال حضرت امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌خوانيم كه در مدت كوتاه از عمر 28 سالهء خود، چندين بار به زندان خليفهء عباسي " معتمد " افكنده شده است يا اينكه رفت و آمد شيعيان و پيروان او، تحت نظر و مراقبت مأمورين خليفه صورت مي‌گرفته است، يا دريافت پاسخ يك سؤال مذهبي، با مشكلات و ناراحتيهاي عديده انجام مي‌گرفت.

خلفاي معاصر امام امام حسن عسكري (عليه السلام) در دوران حيات كوتاه مدت خود (28 سال) اعم از دوران امامت و غيره با شش تن از خلفاي عباسي هم عصر بوده كه روزگار هر شش تن از نظر انقلابات و اوضاع سياسي آن روز از دوران حكومت ديگر خلفاي عباسي، سياه تر بود كه به اختصار به نام آنان اشاره مي‌گردد:

1. متوكل يا نرن عرب:

جعفر فرزند محمد فرزند هارون آغاز خلافت او به سال 232 همان سال تولد امام عسكري (ع) بود و پايان كار او سال 247 هجري است و مدت خلافت او 14 سال و 9 ماه به طول كشيد. در عصر او فساد و تباهي و سفاكي دستگاه خلافت، به اوج خود رسيد و عداوت و كينهء خاندان رسالت به حدي بالغ گرديد كه با دستور وي زيارت نجف و كربلا ممنوع گرديد و قبر مطهر سرور شهيدان با خاك يكسان شد و بر زائرين جريمه تعيين گرديد.

از دانشمنداني كه در عصر او زندگي كرده اند مي‌توان " هشام بن حكم "، " فرآء نحوي "، و از فقهاي اهل سنت مي‌توان " ابن حنبل "، " اسكافي " و " ابن راوندي " را نام برد. شيعه در دوران او در محنت واندوه فراوان به سر مي‌برد تا اينكه به دست اتراك لشكر خود، كشته شد و حكومت به منتصر رسيد. (1) 2. منتصر:

محمد فرزند جعفر در همان روز كه متوكل كشته شد به سال 247 در كاخ جعفري به

1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 35.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، القبر (1)، النوم (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

1 - متوكل يا نرن عرب:

گوشه‌هاي زندان به سر مي‌بردند از اين رو در شرح حال حضرت امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌خوانيم كه در مدت كوتاه از عمر 28 سالهء خود، چندين بار به زندان خليفهء عباسي " معتمد " افكنده شده است يا اينكه رفت و آمد شيعيان و پيروان او، تحت نظر و مراقبت مأمورين خليفه صورت مي‌گرفته است، يا دريافت پاسخ يك سؤال مذهبي، با مشكلات و ناراحتيهاي عديده انجام مي‌گرفت.

خلفاي معاصر امام امام حسن عسكري (عليه السلام) در دوران حيات كوتاه مدت خود (28 سال) اعم از دوران امامت و غيره با شش تن از خلفاي عباسي هم عصر بوده كه روزگار هر شش تن از نظر انقلابات و اوضاع سياسي آن روز از دوران حكومت ديگر خلفاي عباسي، سياه تر بود كه به اختصار به نام آنان اشاره مي‌گردد:

1. متوكل يا نرن عرب:

جعفر فرزند محمد فرزند هارون آغاز خلافت او به سال 232 همان سال تولد امام عسكري (ع) بود و پايان كار او سال 247 هجري است و مدت خلافت او 14 سال و 9 ماه به طول كشيد. در عصر او فساد و تباهي و سفاكي دستگاه خلافت، به اوج خود رسيد و عداوت و كينهء خاندان رسالت به حدي بالغ گرديد كه با دستور وي زيارت نجف و كربلا ممنوع گرديد و قبر مطهر سرور شهيدان با خاك يكسان شد و بر زائرين جريمه تعيين گرديد.

از دانشمنداني كه در عصر او زندگي كرده اند مي‌توان " هشام بن حكم "، " فرآء نحوي "، و از فقهاي اهل سنت مي‌توان " ابن حنبل "، " اسكافي " و " ابن راوندي " را نام برد. شيعه در دوران او در محنت واندوه فراوان به سر مي‌برد تا اينكه به دست اتراك لشكر خود، كشته شد و حكومت به منتصر رسيد. (1) 2. منتصر:

محمد فرزند جعفر در همان روز كه متوكل كشته شد به سال 247 در كاخ جعفري به

1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 35.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، القبر (1)، النوم (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

گوشه‌هاي زندان به سر مي‌بردند از اين رو در شرح حال حضرت امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌خوانيم كه در مدت كوتاه از عمر 28 سالهء خود، چندين بار به زندان خليفهء عباسي " معتمد " افكنده شده است يا اينكه رفت و آمد شيعيان و پيروان او، تحت نظر و مراقبت مأمورين خليفه صورت مي‌گرفته است، يا دريافت پاسخ يك سؤال مذهبي، با مشكلات و ناراحتيهاي عديده انجام مي‌گرفت.

خلفاي معاصر امام امام حسن عسكري (عليه السلام) در دوران حيات كوتاه مدت خود (28 سال) اعم از دوران امامت و غيره با شش تن از خلفاي عباسي هم عصر بوده كه روزگار هر شش تن از نظر انقلابات و اوضاع سياسي آن روز از دوران حكومت ديگر خلفاي عباسي، سياه تر بود كه به اختصار به نام آنان اشاره مي‌گردد:

1. متوكل يا نرن عرب:

جعفر فرزند محمد فرزند هارون آغاز خلافت او به سال 232 همان سال تولد امام عسكري (ع) بود و پايان كار او سال 247 هجري است و مدت خلافت او 14 سال و 9 ماه به طول كشيد. در عصر او فساد و تباهي و سفاكي دستگاه خلافت، به اوج خود رسيد و عداوت و كينهء خاندان رسالت به حدي بالغ گرديد كه با دستور وي زيارت نجف و كربلا ممنوع گرديد و قبر مطهر سرور شهيدان با خاك يكسان شد و بر زائرين جريمه تعيين گرديد.

از دانشمنداني كه در عصر او زندگي كرده اند مي‌توان " هشام بن حكم "، " فرآء نحوي "، و از فقهاي اهل سنت مي‌توان " ابن حنبل "، " اسكافي " و " ابن راوندي " را نام برد. شيعه در دوران او در محنت واندوه فراوان به سر مي‌برد تا اينكه به دست اتراك لشكر خود، كشته شد و حكومت به منتصر رسيد. (1) 2. منتصر:

محمد فرزند جعفر در همان روز كه متوكل كشته شد به سال 247 در كاخ جعفري به

1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 35.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، القبر (1)، النوم (2)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

3 - مستعين:

خلافت نشست و در سال 248 در 25 سالگي درگذشت، و مدت حكومت و خلافت او 9 ماه بوده است. در دوران خلافت كوتاه او زيارت قبر ابا عبد الله الحسين (عليه السلام) آزاد اعلام گرديد، وفدك سومين بار به فرزندان امام حسن و امام حسين (عليه السلام) باز گردانده شد.
3. مستعين:
احمد فرزند معتصم در همان روز در گذشت برادرش منتصر، به سال 248 به خلافت نشست و مدت خلافت او 3 سال و 8 ماه به طول كشيد. او را از خلافت خلع كردند و خلافت را به المعتز انتقال دادند. او در سال 252 در 35 سالگي كشته شد و در روزگار خلافت او سادات طبرستان و گرگان با رهبري حسن بن زيد علوي بر ضد ستم و ظلم دستگاه خلافت شوريدند و در نواحي و مناطق ايران انقلابات و شورشهاي محلي سرگرفت. (1) 4. المعتز:
زبير فرزند جعفر متوكل در ماه محرم سال 252 حكومت را به دست گرفت و در سال 255 خود را مخلوع ساخت و مدت خلافت او 4 سال و 6 ماه بوده است كه شش روز پس از خلع شدن در سن 24 سالگي در سامراء درگذشت. علويان و سادات در دوران خلافت او با شديدترين شكنجه‌ها در زندانها به سر مي‌بردند كه يكي از معروفترين آن محبوسين جعفر فرزند امام موسي بن جعفر (عليه السلام) بود. (2) معتز عباسي به جاي پسر عموي خود " مستعين " قرار گرفت، امام هادي (عليه السلام) در حكومت معتز به شهادت رسيد، و گروهي از علويان نيز در خلافت همين خليفهء ستمگر شهيد و مسموم شدند.
معتز يك بار برادر خود " مؤيد " را به زندان افكند و فرمان داد به او چهل ضربه عصا زدند تا خود را از وليعهدي خلع كرد و آزاد شد، و بار ديگر نيز او را زنداني نمود و چون شنيد عده اي از تركان در صددند مؤيد را آزاد سازند، فرمان داد او را به قتل برسانند،
1. مروج الذهب ج 4، ص 135، چاپ سعادت قاهره.
2. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 145.

4 - المعتز:

خلافت نشست و در سال 248 در 25 سالگي درگذشت، و مدت حكومت و خلافت او 9 ماه بوده است. در دوران خلافت كوتاه او زيارت قبر ابا عبد الله الحسين (عليه السلام) آزاد اعلام گرديد، وفدك سومين بار به فرزندان امام حسن و امام حسين (عليه السلام) باز گردانده شد.

3. مستعين:

احمد فرزند معتصم در همان روز در گذشت برادرش منتصر، به سال 248 به خلافت نشست و مدت خلافت او 3 سال و 8 ماه به طول كشيد. او را از خلافت خلع كردند و خلافت را به المعتز انتقال دادند. او در سال 252 در 35 سالگي كشته شد و در روزگار خلافت او سادات طبرستان و گرگان با رهبري حسن بن زيد علوي بر ضد ستم و ظلم دستگاه خلافت شوريدند و در نواحي و مناطق ايران انقلابات و شورشهاي محلي سرگرفت. (1) 4. المعتز:

زبير فرزند جعفر متوكل در ماه محرم سال 252 حكومت را به دست گرفت و در سال 255 خود را مخلوع ساخت و مدت خلافت او 4 سال و 6 ماه بوده است كه شش روز پس از خلع شدن در سن 24 سالگي در سامراء درگذشت. علويان و سادات در دوران خلافت او با شديدترين شكنجه‌ها در زندانها به سر مي‌بردند كه يكي از معروفترين آن محبوسين جعفر فرزند امام موسي بن جعفر (عليه السلام) بود. (2) معتز عباسي به جاي پسر عموي خود " مستعين " قرار گرفت، امام هادي (عليه السلام) در حكومت معتز به شهادت رسيد، و گروهي از علويان نيز در خلافت همين خليفهء ستمگر شهيد و مسموم شدند.

معتز يك بار برادر خود " مؤيد " را به زندان افكند و فرمان داد به او چهل ضربه عصا زدند تا خود را از وليعهدي خلع كرد و آزاد شد، و بار ديگر نيز او را زنداني نمود و چون شنيد عده اي از تركان در صددند مؤيد را آزاد سازند، فرمان داد او را به قتل برسانند،

1. مروج الذهب ج 4، ص 135، چاپ سعادت قاهره.

2. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 145.

صفحهمفاتيح البحث: قبر الحسين (ع) (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، دولة ايران (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، الضرب (1)، القتل (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)

مؤيد را در لحاف مسمومي پيچيدند و دو سوي آن را بستند تا جان داد، آنگاه فقيهان و قاضيان درباري را به مشاهدهء جسد او فرا خواندند تا ببينند در او اثر شكنجه اي نيست و وانمود كنند كه به مرگ طبيعي خود، درگذشته است! (1) در حكومت معتز، بيش از هفتاد نفر از علويان و دودمان جعفر طيار و دودمان عقيل بن ابيطالب را كه در حجاز قيام كرده بودند اسير كرده و به سامرا آوردند (2) و دوستان امام عسكري (عليه السلام) در زمان اين خليفه، در رنج و فشار كامل بودند، و برخي در نامه اي كه به امام (عليه السلام) نوشتند از اوضاع شكايت كردند، امام در پاسخ مرقوم فرمودند: سه روز ديگر فرج و رهايي حاصل مي‌شود (3) و همچنان شد كه امام فرموده بود، و سپاهيان ترك دربار عباسي كه معتز را در جهت منافع خويش نمي‌ديدند بر او شوريدند و او را مجبور به خلع خود از خلافت ساختند، و سپس او را در سردابي انداخته درب آن را مسدود نمودند تا در همانجا هلاك شد. (4) 5. مهتدي:

محمد فرزند هارون در ماه رجب سال 255 به خلافت رسيد و در سن 38 سالگي در سال 256 كشته شد كه مدت حكومت او يازده ماه بود. مردم در عصر او از مسائل ضروري زندگي به مباحثات بي ثمر و جدالهاي بي محتواي قديمي بودن قرآن و خلقت يا عدم خلقت قرآن كشانده شدند.

از دانشمندان معاصر حكومت او مي‌توان " جاحظ " شاعر و نويسنده نامور عرب را نام برد. پس از معتز، " مهتدي " به خلافت رسيد، اين ستمگر رفتاري منافقانه داشت، در ظاهر زهد مي‌فروخت، و از عياشي اجتناب مي‌ورزيد چنان كه زنهاي خواننده را دور ساخت و منكرات ديگر را ممنوع كرد و به دادرسي مظلومان تظاهر مي‌نمود، اما مدتي

1. تتمة المنتهي ص 252.
2. مروج الذهب ج 4، ص 91.
3. بحار ج 50، ص 251.
4. مروج الذهب ج 4، ص 95 - 91، تتمة المنتهي ص 254.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، شهر رجب المرجب (1)، الزهد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (2)

6 - معتمد:

امام عسكري (عليه السلام) را زنداني نمود، و حتي به قتل آن گرامي تصميم گرفته بود، اما اجل او را مهلت نداد و خداي متعال او را هلاك ساخت. در خلافت مهتدي گروهي از علويان قيام كردند و برخي از آنان به زندان افتادند و در همان زندان جان سپردند.
" احمد بن محمد " مي‌گويد: وقتي مهتدي به قتل موالي و غير عرب پرداخته بود به امام عسكري (عليه السلام) نوشتم: سپاس خداي را كه او را از ما منصرف ساخت، به من خبر رسيده بود كه او شما را تهديد كرده و گفته بود " سوگند به خدا، آل محمد (صلي الله عليه وآله) را از روي زمين برميااندازم "!!
امام در پاسخ به خط مبارك خود نوشتند: " چقدر كوتاه است عمر او، پنج روز ديگر با ذلت و خواري، كشته ميشود ". و همانطور شد كه امام فرمودند، (1) و مهتدي نيز با شورش تركان سپاهي، به قتل رسيد و " معتمد " جانشين او شد. (2) 6. معتمد:
معتمد نيز چون ديگر اسلاف خود جز عياشي و ستمگري كاري نداشت، و در لهو و لعب آن قدر افراط كرد كه به تدريج برادرش " موفق " بر امور سلطنت وي، مسلط شد و تمام امور را به دست گرفت به حدي كه معتمد عملا هيچ كاره و فقط اسما خليفه بود، و پس از درگذشت " موفق " پسرش " معتضد " بر امور عمويش معتمد، استيلا يافت، و سرانجام در 279 هجري معتمد از بين رفت ومعتضد رسما به جاي او خليفه شد. (3)
در حكومت معتمد بود كه امام عسكري (عليه السلام) به شهادت رسيد، و گروهي از علويان نيز كشته شدند، و برخي از آنان را به فجيع ترين وضعي مي‌كشتند، و حتي پس از كشتن جسدشان را " مثله " (4) مي‌كردند. (5)
برخي مورخين نوشته اند كه در حكومت معتمد، جنگ و درگيري بسيار بود تا آنجا

١. ارشاد دمفيد ص ٣٢٤.
٢. تتمة المنتهي ص ٢٥٤ - ٢٥٨.
٣. تتمة المنتهي ٢٦٨، مروج الذهب ج ٤، ص ١٤٢ - ١٤٠.
٤. مثله كردن: اعضاي بدن مرده مانند دست و پا و گوش و بيني را بريدن و جدا كردن.
٥. مقاتل الطالبيين ص ٦٩٠ - 685.
(١٧٢٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، أحمد بن محمد (1)، القتل (3)،

كتاب مقاتل الطالبيين لأبو الفرج الأصفهاني (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)

كه حدود نيم ميليون نفر كشته شدند. (1) به هر حال، توجه جامعه به امامان معصوم، و سازش ناپذيري آن گراميان با خلفاي ستمگر، همواره موجب كين توزي و شدت عمل ستمگران نسبت به سلسلهء نوراني امامت مي‌بود، امام عسكري (عليه السلام) نيز همچون پدران بزرگوار و معصوم خود همواره با آزار و مراقبت حكومت رو برو بود، آن گرامي يك بار در حكومت " مهتدي " به زندان " صالح بن وصيف " برده شد، و او دو نفر از شريرترين افراد خود را مأمور مراقبت امام ساخت تا بر آن حضرت سخت بگيرند، اما آنان تحت تأثير عبادتهاي امام واقع شدند، (2) و بار ديگر امام را به زندان " نحرير "، بردند و آن دژخيم بر امام سخت مي‌گرفت و آزار مي‌رساند، زن نحرير به او گفت: از خدا بترس، تو نمي‌داني چه شخصي در منزل توست، و عبادت و شايستگي امام را بيان كرد، و گفت از ستمي كه بر او روا مي‌داري بر تو مي‌ترسم.

نحرير گفت: به خدا سوگند او را ميان درندگان مي‌افكنم. و پس از آنكه از مقامات بالا اجازه گرفت امام را به ميان درندگان افكند، و ترديدي نداشت كه درندگان امام را هلاك مي‌كنند، اما وقتي به سراغ امام آمد او را سالم يافت در حالي كه به نماز مشغول بود و درندگان اطراف او را گرفته بودند، لذا دوباره دستور داد او را به منزل خود بردند. (3) " معتمد " نيز در زمان خود امام عسكري و برادرش " جعفر " را نزد " علي جرين " زنداني ساخت، و مرتبا از وضع امام جويا ميشد، به او گزارش ميدادند كه روزها را روزه است و شبها را به نماز و عبادت ميگذراند.

يك روز از " علي جرين " وضع امام را پرسيد و همان گزارش قبلي را شنيد، دستور داد هم اكنون نزد او برو سلام مرا به او برسان، و بگو همراه تو به منزلشان بروند. علي جرين مي‌گويد: به زندان رفتم ديدم ... امام لباس خود را پوشيده و آمادهء حركت است، چون مرا ديد برخاست، پيام امير را رساندم، امام سوار شد و توقف كرد، علت توقف را جويا شدم،

١. مروج الذهب ج ٢، ص ١٢٠.

٢. ارشاد مفيد ص ٣٢٤، مهج الدعوات تاليف سيد بن طاووس ص 274، بحار ج 50، ص 330.

3. ارشاد ص 325 - 324.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، اللبس (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، السيد إبن طاووس (1)

فرمود: تا جعفر بيايد.

گفتم: امير فقط به آزادي شما فرمان داد، و از جعفر نامي نبرد.
فرمود: نزد امير برو و بگو ما از يك خانه (خانواده) بيرون آمديم، و اگر من تنها بازگردم و جعفر همراه من نباشد اموري پيش مي‌آيد كه بر او پوشيده نيست.
علي جرين نزد خليفه رفت و بازگشت و گفت: امير مي‌گويد من جعفر را به خاطر شما آزاد مي‌كنم، و او را به جهت جرم و خيانتي كه نسبت به شما و خودم انجام داده بود زنداني كرده بودم. و جعفر را آزاد كردند و همراه امام به خانه اش بازگشت. (1) از آنچه به اجمال و به طور فشرده از وضعيت حكومت خلفا و رفتارشان با امام (عليه السلام) نقل كرديم آشكار است كه امام عسكري (عليه السلام) در دوراني سخت و پرخفقان ميزيسته‌اند، و حكومتها همواره نسبت به امام، مراقبت شديدي داشته و بارها آن گرامي را زنداني نموده اند، تاريخ گوياي آنست كه حتي در اوقاتي هم كه امام در زندان نبوده اند پيرامون آن گرامي رفت و آمدها كنترل مي‌شده است و دوستداران و شيعيان نمي‌توانستند به راحتي با آن حضرت در تماس باشند، و برخي شيعيان گاهي به كمك برخي علويان به منزل امام راه پيدا مي‌كردند، در " كشف الغمة " مي‌خوانيم: مردي از علويان در زمان امام عسكري (عليه السلام)، در طلب معاش از سامراء بيرون آمده به سوي بلاد جبل (قسمتهاي كوهستاني غرب ايران تا همدان و قزوين) مي‌رفت، مردي از دوستداران امام از مردم حلوان (پل ذهاب) به او برخورد و پرسيد: از كجا آمده اي؟ گفت: از سامراء.
پرسيد: آيا فلان محله و فلان كوچه را مي‌شناسي؟
گفت: آري.
پرسيد: از حسن بن علي (عليه السلام) خبري داري؟
گفت: نه!
پرسيد: براي چه به جبل آمده اي؟
١. مهج الدعوات سيد بن طاوس، ص 275.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، مدينة سامراء المقدسة (2)، السيد إبن طاووس (1)

گفت: براي معيشت.
حلواني گفت: من پنجاه دينار دارم، آن را بگير و با من به سامراء بيا و مرا به خانهء حسن بن علي (عليه السلام) برسان. علوي پذيرفت و او را به خانهء امام برد ... (1) از همين فراز مي‌توان دريافت كه موقعيت امام بيرون از زندان چگونه بوده و آن حضرت تا چه حد در محدوديت و مراقبت حكومت قرار داشته است، بطوريكه به آساني نمي‌توانستند با آن حضرت تماس بگيرند و با تدبير و احتياط مي‌بايست خدمت امام برسند، و حتي علويان و بستگان نيز نمي‌توانستند با او تماس زيادي داشته باشند.
قيامهايي كه صورت گرفت در اثر ظلم و اجحافات خلفاي عباسي، هر روز انقلاب و شورش جديدي در سطح كشوري، به ظهور مي‌پيوست اينك نمونه‌هايي از آنها:
1. انقلاب تركها:
انقلاب تركها در دوران متوكل به رهبري " بغا " صورت گرفت كه در اثر آن خود خليفه هم كشته شد.
2. انقلاب ملي كوفه:
انقلاب ملي كوفه به رهبري " يحيي بن عمر " از نوادگان جعفر طيار در سال 248 در كوفه صورت گرفت و تا دو سال ادامه داشت تا عاقبت امر او در سال 250 دستگير و به بغداد حمل گرديد. دستگيري او موجب اندوه و تأثر عميق مردم گرديد چون از پشتيباني معنوي و قلبي مردم برخوردار بود. مرثيه‌ها و اشعار فراواني در توصيف او سروده شده است كه مسعودي مورخ معروف شمه اي از آن را در كتاب خود آورده است. (2)
3. قيام حسن بن زيد:
در نواحي طبرستان مردم ايران به رهبري حسن بن زيد علوي قيام كردند و در منطقهء

1. كشف الغمه ج 3، ص 307.
2. مروج الذهب ج 4، ص 153.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، مدينة الكوفة (3)، يحيي بن عمر (1)، مدينة بغداد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

گفت: براي معيشت.
حلواني گفت: من پنجاه دينار دارم، آن را بگير و با من به سامراء بيا و مرا به خانهء حسن بن علي (عليه السلام) برسان. علوي پذيرفت و او را به خانهء امام برد ... (1) از همين فراز مي‌توان دريافت كه موقعيت امام بيرون از زندان چگونه بوده و آن حضرت تا چه حد در محدوديت و مراقبت حكومت قرار داشته است، بطوريكه به آساني نمي‌توانستند با آن حضرت تماس بگيرند و با تدبير و احتياط مي‌بايست خدمت امام برسند، و حتي علويان و بستگان نيز نمي‌توانستند با او تماس زيادي داشته باشند.
قيامهايي كه صورت گرفت در اثر ظلم و اجحافات خلفاي عباسي، هر روز انقلاب و شورش جديدي در سطح كشوري، به ظهور مي‌پيوست اينك نمونه‌هايي از آنها:
1. انقلاب تركها:
انقلاب تركها در دوران متوكل به رهبري " بغا " صورت گرفت كه در اثر آن خود خليفه هم كشته شد.
2. انقلاب ملي كوفه:
انقلاب ملي كوفه به رهبري " يحيي بن عمر " از نوادگان جعفر طيار در سال 248 در كوفه صورت گرفت و تا دو سال ادامه داشت تا عاقبت امر او در سال 250 دستگير و به بغداد حمل گرديد. دستگيري او موجب اندوه و تأثر عميق مردم گرديد چون از پشتيباني معنوي و قلبي مردم برخوردار بود. مرثيه‌ها و اشعار فراواني در توصيف او سروده شده است كه مسعودي مورخ معروف شمه اي از آن را در كتاب خود آورده است. (2)
3. قيام حسن بن زيد:
در نواحي طبرستان مردم ايران به رهبري حسن بن زيد علوي قيام كردند و در منطقهء
1. كشف الغمه ج 3، ص 307.
2. مروج الذهب ج 4، ص 153.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، مدينة الكوفة (3)، يحيي بن عمر (1)، مدينة بغداد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

گفت: براي معيشت.
حلواني گفت: من پنجاه دينار دارم، آن را بگير و با من به سامراء بيا و مرا به خانهء حسن بن علي (عليه السلام) برسان. علوي پذيرفت و او را به خانهء امام برد ... (1) از همين فراز مي‌توان دريافت كه موقعيت امام بيرون از زندان چگونه بوده و آن حضرت تا چه حد در محدوديت و مراقبت حكومت قرار داشته است، بطوريكه به آساني نمي‌توانستند با آن حضرت تماس بگيرند و با تدبير و احتياط مي‌بايست خدمت امام برسند، و حتي علويان و بستگان نيز نمي‌توانستند با او تماس زيادي داشته باشند.
قيامهايي كه صورت گرفت در اثر ظلم و اجحافات خلفاي عباسي، هر روز انقلاب و شورش جديدي در سطح كشوري، به ظهور مي‌پيوست اينك نمونه‌هايي از آنها:
1. انقلاب تركها:
انقلاب تركها در دوران متوكل به رهبري " بغا " صورت گرفت كه در اثر آن خود خليفه هم كشته شد.
2. انقلاب ملي كوفه:
انقلاب ملي كوفه به رهبري " يحيي بن عمر " از نوادگان جعفر طيار در سال 248 در كوفه صورت گرفت و تا دو سال ادامه داشت تا عاقبت امر او در سال 250 دستگير و به بغداد حمل گرديد. دستگيري او موجب اندوه و تأثر عميق مردم گرديد چون از پشتيباني معنوي و قلبي مردم برخوردار بود. مرثيه‌ها و اشعار فراواني در توصيف او سروده شده است كه مسعودي مورخ معروف شمه اي از آن را در كتاب خود آورده است. (2)
3. قيام حسن بن زيد:
در نواحي طبرستان مردم ايران به رهبري حسن بن زيد علوي قيام كردند و در منطقهء

1. كشف الغمه ج 3، ص 307.
2. مروج الذهب ج 4، ص 153.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، مدينة الكوفة (3)، يحيي بن عمر (1)، مدينة بغداد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

گفت: براي معيشت.
حلواني گفت: من پنجاه دينار دارم، آن را بگير و با من به سامراء بيا و مرا به خانهء حسن بن علي (عليه السلام) برسان. علوي پذيرفت و او را به خانهء امام برد ... (1) از همين فراز مي‌توان دريافت كه موقعيت امام بيرون از زندان چگونه بوده و آن حضرت تا چه حد در محدوديت و مراقبت حكومت قرار داشته است، بطوريكه به آساني نمي‌توانستند با آن حضرت تماس بگيرند و با تدبير و احتياط مي‌بايست خدمت امام برسند، و حتي علويان و بستگان نيز نمي‌توانستند با او تماس زيادي داشته باشند.
قيامهايي كه صورت گرفت در اثر ظلم و اجحافات خلفاي عباسي، هر روز انقلاب و شورش جديدي در سطح كشوري، به ظهور مي‌پيوست اينك نمونه‌هايي از آنها:
1. انقلاب تركها:
انقلاب تركها در دوران متوكل به رهبري " بغا " صورت گرفت كه در اثر آن خود خليفه هم كشته شد.
2. انقلاب ملي كوفه:
انقلاب ملي كوفه به رهبري " يحيي بن عمر " از نوادگان جعفر طيار در سال 248 در كوفه صورت گرفت و تا دو سال ادامه داشت تا عاقبت امر او در سال 250 دستگير و به بغداد حمل گرديد. دستگيري او موجب اندوه و تأثر عميق مردم گرديد چون از پشتيباني معنوي و قلبي مردم برخوردار بود. مرثيه‌ها و اشعار فراواني در توصيف او سروده شده است كه مسعودي مورخ معروف شمه اي از آن را در كتاب خود آورده است. (2)
3. قيام حسن بن زيد:
در نواحي طبرستان مردم ايران به رهبري حسن بن زيد علوي قيام كردند و در منطقهء
1. كشف الغمه ج 3، ص 307.
2. مروج الذهب ج 4، ص 153.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، مدينة الكوفة (3)، يحيي بن عمر (1)، مدينة بغداد (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

گرگان وطبرستان، حکومت مستقلي تشکيل دادند.

4. قيام يعقوب ليث صفاري:

در روزگار معتمد به سال 262 يعقوب ليث صفاري از مردم خراسان با لشکر انبوه از ايران قيام کرد، و تا حدود بغداد، به تصرف خود درآورد. (1)

5. انقلاب ري:

مقارن انقلاب مازندران و گرگان در ري، محمد بن جعفر بن حسين قيام کرد و خود را به حسن بن زيد پيوست داد و عاقبت دستگير شد و به نيشابور پيش محمد بن عبد الله طاهر ذواليمينين فرماندهٔ نيروي خليفه حمل گرديد و در زندان او از دنيا رفت. پس از وي احمد بن عيسي از نوادگان علي (عليه السلام) قيام کرد و با محمد طاهر مبارزه کرد و او را شکست داد. (2) 6. قيام قزوين:

مقارن قيام احمد بن عيسي مردم قزوين قيام کردند. موسي بن بغا فرمانده سپاه خليفه، به سرکوبي آنان مأموريت يافت چنان که در سال 251 حسين بن محمد بن حمزه در کوفه قيام کرد.

7. انقلاب بصره:

در دوران خلافت مهتدي به سال 255 در بصره انقلابي صورت گرفت که تا انقلاب يعقوب ليث صفاري ادامه داشت. (3) مسعودي مي‌نويسد: حرکت يعقوب ليث صفاري در سال 262 رخ داد او با لشکر انبوهي حرکت کرد و تا حدود عراق رسيد او از مردم سجستان بود و در اوائل کار سفيدگر مس بود او محمد بن طاهر بن عبد الله بن طاهر بن حسين را که نماينده خليفه در خراسان بود دستگير نمود سپس به طبرستان حمله برد و با حسن بن زيد حسيني

1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 200.

2. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 153.

3 - مروج الذهب مسعودي ص 194

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (1)، عبد الله بن طاهر (1)، محمد بن عبد الله (1)، أحمد بن عيسي (2)، مدينة بغداد (1)، محمد بن طاهر (1)، محمد بن جعفر (1)، خراسان (2)، الطهارة (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (3)

گرگان وطبرستان، حكومت مستقلي تشكيل دادند.
4. قيام يعقوب ليث صفاري:
در روزگار معتمد به سال 262 يعقوب ليث صفاري از مردم خراسان با لشكر انبوه از ايران قيام كرد، و تا حدود بغداد، به تصرف خود درآورد. (1)
5. انقلاب ري:
مقارن انقلاب مازندران و گرگان در ري، محمد بن جعفر بن حسين قيام كرد و خود را به حسن بن زيد پيوست داد و عاقبت دستگير شد و به نيشابور پيش محمد بن عبد الله طاهر ذواليمينين فرماندهٔ نيروي خليفه حمل گرديد و در زندان او از دنيا رفت. پس از وي احمد بن عيسي از نوادگان علي (عليه السلام) قيام كرد و با محمد طاهر مبارزه كرد و او را شكست داد. (2) 6. قيام قزوين:
مقارن قيام احمد بن عيسي مردم قزوين قيام كردند. موسي بن بغا فرمانده سپاه خليفه، به سركوبي آنان مأموريت يافت چنان كه در سال 251 حسين بن محمد بن حمزه در كوفه قيام كرد.
7. انقلاب بصره:
در دوران خلافت مهتدي به سال 255 در بصره انقلابي صورت گرفت كه تا انقلاب يعقوب ليث صفاري ادامه داشت. (3) مسعودي مي‌نويسد: حركت يعقوب ليث صفاري در سال 262 رخ داد او با لشكر انبوهي حركت كرد و تا حدود عراق رسيد او از مردم سجستان بود و در اوائل كار سفيدگر مس بود او محمد بن طاهر بن عبد الله بن طاهر بن حسين را كه نماينده خليفه در خراسان بود دستگير نمود سپس به طبرستان حمله برد و با حسن بن زيد حسيني
1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 200.
2. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 153.
3 - مروج الذهب مسعودي ص 194

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (1)، عبد الله بن طاهر (1)، محمد بن عبد الله (1)، أحمد بن عيسي (2)، مدينة بغداد (1)، محمد بن طاهر (1)، محمد بن جعفر (1)، خراسان (2)، الطهارة (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (3)

گرگان وطبرستان، حكومت مستقلي تشكيل دادند.
4. قيام يعقوب ليث صفاري:
در روزگار معتمد به سال 262 يعقوب ليث صفاري از مردم خراسان با لشكر انبوه از ايران قيام كرد، و تا حدود بغداد، به تصرف خود درآورد. (1)
5. انقلاب ري:
مقارن انقلاب مازندران و گرگان در ري، محمد بن جعفر بن حسين قيام كرد و خود را به حسن بن زيد پيوست داد و عاقبت دستگير شد و به نيشابور پيش محمد بن عبد الله طاهر ذواليمينين فرماندهٔ نيروي خليفه حمل گرديد و در زندان او از دنيا رفت. پس از وي احمد بن عيسي از نوادگان علي (عليه السلام) قيام كرد و با محمد طاهر مبارزه كرد و او را شكست داد. (2) 6. قيام قزوين:
مقارن قيام احمد بن عيسي مردم قزوين قيام كردند. موسي بن بغا فرمانده سپاه خليفه، به سركوبي آنان مأموريت يافت چنان كه در سال 251 حسين بن محمد بن حمزه در كوفه قيام كرد.
7. انقلاب بصره:
در دوران خلافت مهتدي به سال 255 در بصره انقلابي صورت گرفت كه تا انقلاب يعقوب ليث صفاري ادامه داشت. (3) مسعودي مي‌نويسد: حركت يعقوب ليث صفاري در سال 262 رخ داد او با لشكر انبوهي حركت كرد و تا حدود عراق رسيد او از مردم سجستان بود و در اوائل كار سفيدگر مس بود او محمد بن طاهر بن عبد الله بن طاهر بن حسين را كه نماينده خليفه در خراسان بود دستگير نمود سپس به طبرستان حمله برد و با حسن بن زيد حسيني

1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 200.
2. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 153.
3 - مروج الذهب مسعودي ص 194

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (1)، عبد الله بن طاهر (1)، محمد بن عبد الله (1)، أحمد بن عيسي (2)، مدينة بغداد (1)، محمد بن طاهر (1)، محمد بن جعفر (1)، خراسان (2)، الطهارة (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (3)

گرگان وطبرستان، حکومت مستقلي تشکيل دادند.
4. قيام يعقوب ليث صفاري:
در روزگار معتمد به سال 262 يعقوب ليث صفاري از مردم خراسان با لشکر انبوه از ايران قيام کرد، و تا حدود بغداد، به تصرف خود درآورد. (1)
5. انقلاب ري:
مقارن انقلاب مازندران و گرگان در ري، محمد بن جعفر بن حسين قيام کرد و خود را به حسن بن زيد پيوست داد و عاقبت دستگير شد و به نيشابور پيش محمد بن عبد الله طاهر ذواليمينين فرماندهٔ نيروي خليفه حمل گرديد و در زندان او از دنيا رفت. پس از وي احمد بن عيسي از نوادگان علي (عليه السلام) قيام کرد و با محمد طاهر مبارزه کرد و او را شکست داد. (2) 6. قيام قزوين:
مقارن قيام احمد بن عيسي مردم قزوين قيام کردند. موسي بن بغا فرمانده سپاه خليفه، به سرکوبي آنان مأموريت يافت چنان که در سال 251 حسين بن محمد بن حمزه در کوفه قيام کرد.
7. انقلاب بصره:
در دوران خلافت مهتدي به سال 255 در بصره انقلابي صورت گرفت که تا انقلاب يعقوب ليث صفاري ادامه داشت. (3) مسعودي مي‌نويسد: حرکت يعقوب ليث صفاري در سال 262 رخ داد او با لشکر انبوهي حرکت کرد و تا حدود عراق رسيد او از مردم سجستان بود و در اوائل کار سفيدگر مس بود او محمد بن طاهر بن عبد الله بن طاهر بن حسين را که نماينده خليفه در خراسان بود دستگير نمود سپس به طبرستان حمله برد و با حسن بن زيد حسيني

1. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 200.
2. مروج الذهب مسعودي ج 4، ص 153.
3 - مروج الذهب مسعودي ص 194

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، دولة العراق (1)، مدينة الكوفة (1)، عبد الله بن طاهر (1)، محمد بن عبد الله (1)، أحمد بن عيسي (2)، مدينة بغداد (1)، محمد بن طاهر (1)، محمد بن جعفر (1)، خراسان (2)، الطهارة (1)، کتاب مروج الذهب للمسعودي (3)

مبارزه نمود وقتي به دير عاقول رسيد معتمد عباسي در ماه جمادي در سال 262 با سپاهي از سامراء حركت كرد و در محلي به نام " القائم " اردو زد و پسرش " مفوض " را جانشين خود نمود و در ماه رجب همين سال به منطقه سيب كرمان رسيد و برخورد شديدي بين دو سپاه در محلي به نام " اضطريد " رخ داد كه ناچار سپاه يعقوب ليث صفار هزيمت نمود و حدود ده هزار رأس از چهارپايان سپاه او، به غنيمت گرفته شد و سبب اصلي آن طغيان آب نهر معروف به سيب بود. (1) امامت آن گرامي هر يك از امامان معصوم ما (صلي الله عليه وآله و سلم)، در معرفي جانشين خود تنها به روايات عامي كه نام همهء امامان را تا امام دوازدهم توضيح داده است اكتفا نمي‌كردند، و براي تأكيد و رفع هر گونه ابهام، امام بعد از خود را نيز صريحا به شيعيان و خواص ياران خويش، معرفي مي‌فرمودند، در مورد امام عسكري نيز در همين مورد روايات بسياري نقل شده است كه به پاره اي از آنها اشاره مي‌كنيم:

1. " ابو هاشم جعفري " - كه از بزرگان راويان موثق شيعه و ياران خاص ائمه (عليه السلام) معروف به ابناء الرضا (عليه السلام) است - مي‌گويد خدمت امام هادي (عليه السلام) شرفياب شدم، فرمود: جانشين من، پسرم " حسن " است، با جانشين جانشين من چگونه خواهيد بود؟!

گفتم: چطور، خدا مرا فدايت سازد.

فرمود: چون شخص او را نمي‌بينند و روا نيست كه نام او را ببريد!

پرسيدم: پس چگونه از او ياد كنيم؟

فرمود: بگوئيد " ألحجة من آل محمد، صلي الله عليه وآله ". (2)

1. مروج الذهب ج 4، ص 200.

2. (در مورد ذكر نام امام قائم (ع) ميان علماء اختلاف فتوي وجود دارد، برخي از بزرگان علما و فقهاي متأخر مانند " شيخ انصاري " و " ملامحمد كاظم خراساني " و " سيد محمد كاظم يزدي " ذكر نام آن بزرگوار را مكروه دانسته و گروهي از سابقين مانند " شيخ طوسي " و " شيخ مفيد " و ... مطلقا حرام شمرده اند، و برخي ديگر از علما مانند " حاجي نوري " و " محقق داماد " حرمت آن را در صورت ذكر كردن در محافل و مجالس دانسته اند. مرحوم حاجي نوري گفته است: حرمت آن تا زمان " خواجه نصيرالدين طوسي " ميان گذشتگان از علماء شيعه مسلم بوده و از زمان " شيخ بهائي " در اين حكم اختلاف شده است) به نظر مي‌رسد حكم حرمت مخصوص ايام خاص استتار از بني عباس بوده است و همين حرمت بعدها به كراهت تنزيل يافته است و امروز كه همهء دوستان مشتاق ظهور

و حضور هستند ذکر نام و شهرت او گرمي بخش محافل مي‌باشد به اميد ظهور سرور آفرينش.

(۱۷۳۳)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، شهر رجب المرجب (1)، النوم (5)، کتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، الشيخ البهائي (1)، بنو عباس (1)

2. " صقر بن ابي دلف " مي‌گويد: از امام هادي (عليه السلام) شنيدم که فرمود: همانا امام بعد از من پسرم " حسن " و بعد از " حسن "، پسرش " قائم " است، و او همانست که زمين را پر از عدل و داد مي‌سازد همچنان که (پيشتر) پر از ظلم و جور شده است. (1) 3. " نوفلي " مي‌گويد: همراه امام هادي (عليه السلام) در صحن حياط خانهء آن بزرگوار بودم، پسرش " محمد " از جلوي ما عبور کرد، گفتم: فدايت شوم، بعد از شما اين امام است؟

فرمود: نه، امام شما بعد از من " حسن " است. (2) 4. " يحيي بن يسار " مي‌گويد: امام هادي (عليه السلام) چهار ماه پيش از درگذشتش به فرزندش امام حسن عسکري (عليه السلام) وصيت نمود در آن وصيت به امامت و خلافت او اشاره فرمود، و مرا و گروهي از دوستان و شيعيان را بر آن گواه گرفت. (3) 5. " ابوبکر فهفکي " مي‌گويد امام ابوالحسن هادي (عليه السلام) به من نوشت: " پسرم ابومحمد (امام عسکري (عليه السلام)) ميان افراد دودمان پيامبر (صلي الله عليه وآله) از نظر خلقت صحيح ترين فرد، و از نظر منطق استوارترين آنان است و او ارشد فرزندان من مي‌باشد و جانشين من خواهد بود و سلسلهء امامت و احکام ما به او منتهي مي‌شود، پس آنچه را از من مي‌پرسيدي از او بپرس، و آنچه به آن نيازمند هستي، نزد او مي‌باشد ". (4)

1. کمال الدين تأليف شيخ صدوق ص 383.
2. ارشاد مفيد ص 315.
3. اعلام الوري ص 370.
4. ارشاد مفيد ص 317.

(۱۷۳٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسکري عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (4)، يحيي بن يسار (1)، کتاب الإرشاد للشيخ المفيد (2)، کتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)

بخش دوم F فضائل و مناقب آن بزرگوار

صفحه(۱۷۳۵)

بخش دوم / فضائل و مناقب آن بزرگوار ...

امام حسن عسكري (عليه السلام) با اينكه دوران حيات و امامت آن بزرگوار توأم با ناملايمات و حوادث گوناگون بود [كه بخشي از آن در فصل پيشين گذشت] باز در مدت عمر كوتاه و پربركت خود توانست آثار ارزنده و پر بركتي از خود به يادگار گذارد كه برخي از دانشمندان در اين باره گفته اند: " آن قدر علم و دانش گوناگون از آن حضرت نقل شده است كه كتابهائي را پر ساخته است ". (1) دانشمندان بزرگ آن عصر در برابر عظمت و شخصيت علمي آن حضرت سر تعظيم فرود آورده و از منابع علم و فضيلت او، بهره‌ها برده اند. از اين رو امام (عليه السلام) داراي فضايل و مناقب بي شماري است كه نمي‌توان تمام آنها را در كتاب محدودي جا داد در حد توان خود، تعدادي از مناقب و فضائل آن بزرگوار از زبان دوست و بيگانه در اينجا مي‌آوريم:

1. آشنايي با زبانهاي بيگانه " ابو حمزه نصير " خدمتگزار مي‌گويد: بارها مشاهده مي‌كردم كه امام (عليه السلام) با افراد ملل مختلف از ترك و روم و فارس با لغت آنان، صحبت مي‌كند به تعجب مي‌افتادم و با خود مي‌گفتم او در مدينه منوره متولد شده است و با افراد و ملتهاي بيگانه تماس نداشته است پس اين لغتها را از كجا فرا گرفته است؟

2. پيشگوئي و خبر از آينده بيست روز، پيش از ترور معتز خليفه عباسي به " ابوالقاسم اسحاق بن جعفر زبيري " نامه نوشتند و امر كردند ملازم خانهء خود باشد و هرگز بيرون نيايند تا آنكه حادثه اي كه اوضاع روز آبستن آن است به وقوع پيوندد وقتي " معتز " كشته شد در نامهء ديگري مرقوم

1. فقد روي عنه من انواع العلوم ما ملاء بطون الدفاتر (اعيان الشيعه ج 4، ص 291).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، إسحاق بن جعفر (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

بخش دوم / فضائل و مناقب آن بزرگوار ...
امام حسن عسكري (عليه السلام) با اينكه دوران حيات و امامت آن بزرگوار توأم با ناملايمات و حوادث گوناگون بود [كه بخشي از آن در فصل پيشين گذشت] باز در مدت عمر كوتاه و پربركت خود توانست آثار ارزنده و پر بركتي از خود به يادگار گذارد كه برخي از دانشمندان در اين باره گفته اند: " آن قدر علم و دانش گوناگون از آن حضرت نقل شده است كه كتابهائي را پر ساخته است ". (1) دانشمندان بزرگ آن عصر در برابر عظمت و شخصيت علمي آن حضرت سر تعظيم فرود آورده و از منابع علم و فضيلت او، بهره‌ها برده اند. از اين رو امام (عليه السلام) داراي فضايل و مناقب بي شماري است كه نمي‌توان تمام آنها را در كتاب محدودي جا داد در حد توان خود، تعدادي از مناقب و فضائل آن بزرگوار از زبان دوست و بيگانه در اينجا مي‌آوريم:
1. آشنايي با زبانهاي بيگانه " ابو حمزه نصير " خدمتگزار مي‌گويد: بارها مشاهده مي‌كردم كه امام (عليه السلام) با افراد ملل مختلف از ترك و روم و فارس با لغت آنان، صحبت مي‌كند به تعجب مي‌افتادم و با خود مي‌گفتم او در مدينه منوره متولد شده است و با افراد و ملتهاي بيگانه تماس نداشته است پس اين لغتها را از كجا فرا گرفته است؟
2. پيشگوئي و خبر از آينده بيست روز، پيش از ترور معتز خليفه عباسي به " ابوالقاسم اسحاق بن جعفر زبيري " نامه نوشتند و امر كردند ملازم خانهء خود باشد و هرگز بيرون نيايند تا آنكه حادثه اي كه اوضاع روز آبستن آن است به وقوع پيوندد وقتي " معتز " كشته شد در نامهء ديگري مرقوم
1. فقد روي عنه من انواع العلوم ما ملاء بطون الدفاتر (اعيان الشيعه ج 4، ص 291).
(۱۷۳۷)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، إسحاق بن جعفر (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)

داشتند كه حادثهء مورد نظر به وقوع پيوست ". (1) 3. براي مردم و براي خدا عده اي از " مفوضه " شخصي به نام " كامل بن ابراهيم " عدناني را به حضور امام گسيل داشتند تا با او دربارهء عقائد بحث و گفتگو نمايد.

كامل ميگويد وقتي وارد محضر او شدم ديدم لباسهاي لطيف، سفيد و تميزي بر تن كرده است. با خود گفتم شگفتا! ولي خدا و حجت روي زمين لباسهاي سفيد و نو مي‌پوشد و به ما دستور مي‌دهد كه با برادران ديني مساوات و همكاري نموده و ما را از پوشيدن چنين لباسها جلوگيري مي‌كند! ديدم تا اين فكر از ذهنم خطور نمود امام با حالت تبسم به من نگاه كرد و آستينهاي خود را بالا زد و از زير لباسش، لباس سياه وزبر و خشني نمايان شد. فرمود: كامل! اين لباسهاي زيرين براي خدا و آگاهي از حال مستمندان و بيچارگان، و اين لباس روئين براي مردم وحفظ ظاهر است! (2) 4. باز هم توقف مرحوم " كليني " از علي بن ابراهيم معروف به " ابن كروي " و او از محمد بن علي بن ابراهيم فرزند موسي بن جعفر نقل مي‌كند كه روزگار بر ما فشار آورد، مبتلا به تنگي معشيت شديم. پدرم به من گفت چاره اي نيست جز اين كه به حضور ابي محمد عسكري (عليه السلام) برسيم كه در جود و بخشش معروف زمان است. گفتم آيا او را مي‌شناسي؟

گفت هرگز او را نديده ام ولي سخاوت او را شنيده ام به قصد سامراء حركت كرديم در بين راه پدرم مي‌گفت اي كاش امام حسن عسكري 500 درهم به من مي‌دادند كه 200 درهم آن را صرف لباس و 200 درهم آن را خرج آذوقه ي سالانه و 100 درهم آن را مخارج روزانه مي‌نمودم و من در دل مي‌گفتم اي كاش به من 300 درهم مي‌دادند كه با 100 درهم آن مركب و با 100 درهم آن لباس و با 100 درهم ديگر، مخارج روزانه ام را

1. ارشاد مفيد ص 320.

2. بحار الانوار ج 12، ص 158 وج 50، ص 253.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، كامل بن إبراهيم (1)، علي بن إبراهيم (1)، موسي بن جعفر (1)، محمد بن علي (1)، اللبس (4)، الجود (1)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

داشتند که حادثهء مورد نظر به وقوع پيوست ". (1) 3. براي مردم و براي خدا عده اي از " مفوضه " شخصي به نام " کامل بن ابراهيم " عدناني را به حضور امام گسيل داشتند تا با او دربارهء عقائد بحث و گفتگو نمايد.
کامل ميگويد وقتي وارد محضر او شدم ديدم لباسهاي لطيف، سفيد و تميزي بر تن کرده است. با خود گفتم شگفتا! ولي خدا و حجت روي زمين لباسهاي سفيد و نو مي‌پوشد و به ما دستور مي‌دهد که با برادران ديني مساوات و همکاري نموده و ما را از پوشيدن چنين لباسها جلوگيري مي‌کند! ديدم تا اين فکر از ذهنم خطور نمود امام با حالت تبسم به من نگاه کرد و آستينهاي خود را بالا زد و از زير لباسش، لباس سياه وزبر و خشني نمايان شد. فرمود: کامل! اين لباسهاي زيرين براي خدا و آگاهي از حال مستمندان و بيچارگان، و اين لباس روئين براي مردم وحفظ ظاهر است! (2) 4. باز هم توقف مرحوم " کليني " از علي بن ابراهيم معروف به " ابن کروي " و او از محمد بن علي بن ابراهيم فرزند موسي بن جعفر نقل مي‌کند که روزگار بر ما فشار آورد، مبتلا به تنگي معشيت شديم. پدرم به من گفت چاره اي نيست جز اين که به حضور ابي محمد عسکري (عليه السلام) برسيم که در جود و بخشش معروف زمان است. گفتم آيا او را مي‌شناسي؟
گفت هرگز او را نديده ام ولي سخاوت او را شنيده ام به قصد سامراء حرکت کرديم در بين راه پدرم مي‌گفت اي کاش امام حسن عسکري 500 درهم به من مي‌دادند که 200 درهم آن را صرف لباس و 200 درهم آن را خرج آذوقه ي سالانه و 100 درهم آن را مخارج روزانه مي‌نمودم و من در دل مي‌گفتم اي کاش به من 300 درهم مي‌دادند که با 100 درهم آن مرکب و با 100 درهم آن لباس و با 100 درهم ديگر، مخارج روزانه ام را

1. ارشاد مفيد ص 320.
2. بحار الانوار ج 12، ص 158 وج 50، ص 253.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، كامل بن إبراهيم (1)، علي بن إبراهيم (1)، موسي بن جعفر (1)، محمد بن علي (1)، اللبس (4)، الجود (1)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

فراهم مي‌ساختم.
هنگامي كه به منزل ابي محمد (عليه السلام) رسيديم غلام امام بيرون آمد و گفت علي بن ابراهيم و فرزندش وارد شوند. وقتي وارد شديم و سلام عرض كرديم به پدرم فرمودند چرا تا به حال تأخير كرده اي و پيش ما نيامده اي؟ عرض كردم خجالت مي‌كشيدم كه با اين حال، شما را زيارت نمايم مدتي در حضور او بوديم وقتي اجازهء مرخصي گرفتيم غلام آن حضرت بيرون آمد و كيسه‌اي به پدرم داد و گفت اين پانصد درهم است كه با دويست درهم آن لباس و با دويست درهم آن آذوقه و با صد درهم آن مخارج خود را فراهم ساز! ولي به عراق نرو بلكه به سوي " سورا " برو و از آنجا زني اختيار كن و به من 300 درهم عنايت فرمودند. وقتي به " سورا " رسيدم و زني اختيار كردم 4000 دينار به من رسيد با اين حال من از " واقفيه " (1) هستم.
ابن الكروي راوي حديث گويد:
من به او گفتم آيا دليلي روشن تر از اين مي‌خواهي كه تو را قانع سازد؟ گفت تو راست مي‌گويي ولي عادتي است كه ما آن را پيش گرفته ايم. (2) جود و بخشش او خاندان رسالت به مسائل مادي و زندگي از آن نظر توجه و عنايت داشته اند كه بتوانند بوسيلهء آن رضايت و خشنودي پروردگار را جلب كنند يا گرهي از مشكلات زندگي مردم را باز كنند، از اين رو در خرج و مصرف آن در موارد رضايت پروردگار عالم كوچكترين مضايقه و خودداري نداشتند به عنوان نمونه چند مورد از بذل و احسان
1. واقفيه: كساني بودند كه پيشوائي را در شخص امام موسي كاظم (ع) متوقف مي‌دانستند و كار را به جائي رسانده بودند كه او را " مهدي موعود " مي‌ناميدند. آنان مي‌گفتند پيشواي هفتم نمرده است و تا ظهور كامل خود، طعم مرگ را نخواهد چشيد. به همين جهت يحيي پسر خالد برمكي تا 3 روز اجازهء به خاك سپردن آن پيشوا را نداد تا آنان از اعتقادهاي واهي دست بردارند و مشاهده كنند كه او از دنيا رفته است.
2. بحار الانوار ج 12، ص 164، (چاپ سنگي).

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، اللبس (1)، الإختيار، الخيار (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

5 - 400 دينار

امام (عليه السلام)، در اينجا آورده مي‌شود تا حدود علاقه و ارتباط آنان روشن گردد:
5. 400 دينار شخصي به نام " ابو يوسف قصير عباسي " مي‌گويد: من عائلهء سنگيني پيدا كرده بودم كه در تأمين مخارج آنان در عسرت و مضيقه به سر مي‌بردم. آنچه به دربار خلفاي عباسي و رجال و اشراف آنان نامه نوشته و رفت و آمد داشتم. كوچكترين ثمر و فائده‌اي به حال من نداشت، چون همه مست شهوت و غرق جاه و رياست بودند وقتي عبورم به منزل امام حسن عسكري (عليه السلام) افتاد بدون آنكه صحبت و سؤالي شود امام بدون كوچكترين معطلي و تأخير، بسته اي به من دادند كه محتوي 400 دينار طلا بود من به بركت آن پول توانستم از زير بار مشكلات زندگي و ديون و بدهكاري‌هاي خود نجات پيدا كردم. (1) 6. 100 دينار شخصي به نام " محمد بن علي عباسي " مي‌گويد: در سر راه عبور امام عسكري (عليه السلام) به او عرض حاجت كردم تا او از وضع زندگي من آگاهي يافت، به پيشكار خود فرمود: هر چه داري به او بده. او صد دينار طلا با خود همراه داشت طبق سفارشي امام به من بخشيد. (2) 7. اهدائي به علي بن جعفر امام دويست هزار دينار براي " علي بن جعفر " فرستاد تا ميان ياران و شيعيان خود تقسيم نمايد تا كمكي به زندگي عمومي آنان كرده باشد. (3) 8. 100 دينار به ابوهاشم از ابوهاشم روايت شده است كه گفت: من در عصر امام حسن عسكري (عليه السلام) دچار تنگي معيشت شده بودم. خواستم پولي از آن حضرت بگيرم ولي خجالت مي‌كشيدم.
وقتي كه به منزل وارد شدم آن بزرگوار مبلغ 100 دينار براي من فرستاد و نوشت هر

1. نقل از چهارده معصوم آقاي عمادزاده، ص 560.
2. منبع فوق.
3. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، علي بن جعفر (2)، محمد بن علي (1)، النوم (2)

امام (عليه السلام)، در اينجا آورده مي‌شود تا حدود علاقه و ارتباط آنان روشن گردد:
5. 400 دينار شخصي به نام " ابو يوسف قصير عباسي " مي‌گويد: من عائلهء سنگيني پيدا كرده بودم كه در تأمين مخارج آنان در عسرت و مضيقه به سر مي‌بردم. آنچه به دربار خلفاي عباسي و رجال و اشراف آنان نامه نوشته و رفت و آمد داشتم. كوچكترين ثمر و فائده‌اي به حال من نداشت، چون همه مست شهوت و غرق جاه و رياست بودند وقتي عبورم به منزل امام حسن عسكري (عليه السلام) افتاد بدون آنكه صحبت و سؤالي شود امام بدون كوچكترين معطلي و تأخير، بسته اي به من دادند كه محتوي 400 دينار طلا بود من به بركت آن پول توانستم از زير بار مشكلات زندگي و ديون و بدهكاري‌هاي خود نجات پيدا كردم. (1) 6. 100 دينار شخصي به نام " محمد بن علي عباسي " مي‌گويد: در سر راه عبور امام عسكري (عليه السلام) به او عرض حاجت كردم تا او از وضع زندگي من آگاهي يافت، به پيشكار خود فرمود: هر چه داري به او بده. او صد دينار طلا با خود همراه داشت طبق سفارشي امام به من بخشيد. (2) 7. اهدائي به علي بن جعفر امام دويست هزار دينار براي " علي بن جعفر " فرستاد تا ميان ياران و شيعيان خود تقسيم نمايد تا كمكي به زندگي عمومي آنان كرده باشد. (3) 8. 100 دينار به ابوهاشم از ابوهاشم روايت شده است كه گفت: من در عصر امام حسن عسكري (عليه السلام) دچار تنگي معيشت شده بودم. خواستم پولي از آن حضرت بگيرم ولي خجالت مي‌كشيدم.
وقتي كه به منزل وارد شدم آن بزرگوار مبلغ 100 دينار براي من فرستاد و نوشت هر

1. نقل از چهارده معصوم آقاي عمادزاده، ص 560.
2. منبع فوق.
3. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، علي بن جعفر (2)، محمد بن علي (1)، النوم (2)

امام (عليه السلام)، در اينجا آورده مي‌شود تا حدود علاقه و ارتباط آنان روشن گردد:
5. 400 دينار شخصي به نام " ابو يوسف قصير عباسي " مي‌گويد: من عائلهء سنگيني پيدا كرده بودم كه در تأمين مخارج آنان در عسرت و مضيقه به سر مي‌بردم. آنچه به دربار خلفاي عباسي و رجال و اشراف آنان نامه نوشته و رفت و آمد داشتم. كوچكترين ثمر و فائده‌اي به حال من نداشت، چون همه مست شهوت و غرق جاه و رياست بودند وقتي عبورم به منزل امام حسن عسكري (عليه السلام) افتاد بدون آنكه صحبت و سؤالي شود امام بدون كوچكترين معطلي و تأخير، بسته اي به من دادند كه محتوي 400 دينار طلا بود من به بركت آن پول توانستم از زير بار مشكلات زندگي و ديون و بدهكاري‌هاي خود نجات پيدا كردم. (1) 6. 100 دينار شخصي به نام " محمد بن علي عباسي " مي‌گويد: در سر راه عبور امام عسكري (عليه السلام) به او عرض حاجت كردم تا او از وضع زندگي من آگاهي يافت، به پيشكار خود فرمود: هر چه داري به او بده. او صد دينار طلا با خود همراه داشت طبق سفارشي امام به من بخشيد. (2) 7. اهدائي به علي بن جعفر امام دويست هزار دينار براي " علي بن جعفر " فرستاد تا ميان ياران و شيعيان خود تقسيم نمايد تا كمكي به زندگي عمومي آنان كرده باشد. (3) 8. 100 دينار به ابوهاشم از ابوهاشم روايت شده است كه گفت: من در عصر امام حسن عسكري (عليه السلام) دچار تنگي معيشت شده بودم. خواستم پولي از آن حضرت بگيرم ولي خجالت مي‌كشيدم.
وقتي كه به منزل وارد شدم آن بزرگوار مبلغ 100 دينار براي من فرستاد و نوشت هر

1. نقل از چهارده معصوم آقاي عمادزاده، ص 560.
2. منبع فوق.
3. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، علي بن جعفر (2)، محمد بن علي (1)، النوم (2)

امام (عليه السلام)، در اينجا آورده مي‌شود تا حدود علاقه و ارتباط آنان روشن گردد:
5. 400 دينار شخصي به نام " ابو يوسف قصير عباسي " مي‌گويد: من عائلهء سنگيني پيدا كرده بودم كه در تأمين مخارج آنان در عسرت و مضيقه به سر مي‌بردم. آنچه به دربار خلفاي عباسي و رجال و اشراف آنان نامه نوشته و رفت و آمد داشتم. كوچكترين ثمر و فائده‌اي به حال من نداشت، چون همه مست شهوت و غرق جاه و رياست بودند وقتي عبورم به منزل امام حسن عسكري (عليه السلام) افتاد بدون آنكه صحبت و سؤالي شود امام بدون كوچكترين معطلي و تأخير، بسته اي به من دادند كه محتوي 400 دينار طلا بود من به بركت آن پول توانستم از زير بار مشكلات زندگي و ديون و بدهكاري‌هاي خود نجات پيدا كردم. (1) 6. 100 دينار شخصي به نام " محمد بن علي عباسي " مي‌گويد: در سر راه عبور امام عسكري (عليه السلام) به او عرض حاجت كردم تا او از وضع زندگي من آگاهي يافت، به پيشكار خود فرمود: هر چه داري به او بده. او صد دينار طلا با خود همراه داشت طبق سفارشي امام به من بخشيد. (2) 7. اهدائي به علي بن جعفر امام دويست هزار دينار براي " علي بن جعفر " فرستاد تا ميان ياران و شيعيان خود تقسيم نمايد تا كمكي به زندگي عمومي آنان كرده باشد. (3) 8. 100 دينار به ابوهاشم از ابوهاشم روايت شده است كه گفت: من در عصر امام حسن عسكري (عليه السلام) دچار تنگي معيشت شده بودم. خواستم پولي از آن حضرت بگيرم ولي خجالت مي‌كشيدم.
وقتي كه به منزل وارد شدم آن بزرگوار مبلغ 100 دينار براي من فرستاد و نوشت هر

1. نقل از چهارده معصوم آقاي عمادزاده، ص 560.
2. منبع فوق.
3. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، علي بن جعفر (2)، محمد بن علي (1)، النوم (2)

وقت حاجتي داري خجالت نكش و حاجت خود را بخواه! آن طور كه دوست داري روا خواهد شد. (1) 9. عبادت امام امام عسكري (عليه السلام) همانند پدران گرامي خود در توجه به عبادت خدا نمونه بود، به هنگام نماز از هر كاري دست مي‌كشيد و چيزي را بر نماز مقدم نمي‌داشت، " ابو هاشم جعفري " مي‌گويد:

خدمت امام عسكري شرفياب شدم، امام مشغول نوشتن چيزي بود، وقت نماز فرا رسيد، امام نوشته را كنار گذاشت و به نماز ايستاد ... (2) كيفيت و چگونگي عبادت امام (عليه السلام) ديگران را به ياد خدا مي‌انداخت، و گاه افراد گمراهي را اساسا عوض مي‌كرد و به راه مي‌آورد، آنگاه كه امام در زندان " صالح بن وصيف " بود برخي از عباسيان از زندانبان خواستند بر امام سخت بگيرد، و او دو نفر از بدترين مأموران خود را بر امام گماشت، اما آن دو در اثر معاشرت با امام (عليه السلام) دگرگون شدند، و در عبادت و نماز به مرحله اي عظيم رسيدند.

زندانبان آن دو را فرا خواند و گفت: " واي بر شما، در مورد اين مرد چه وضعي داريد؟ " گفتند: " ما چه بگوئيم در مورد كسي كه روزها روزه است و همهء شب به عبادت مي‌ايستد، و به غير عبادت سخن نمي‌گويد خود را مشغول نمي‌سازد، و چون بر ما نظر مي‌افكند ما را لرزه مي‌گيرد و كنترل خود را از دست مي‌دهيم! ... " (3) 10. هدايت مسلمانان به حقيقت برخي از علماي اهل تسنن و از جمله " ابن صباغ مالكي " به روايت از " ابو هاشم جعفري " نقل مي‌كنند:

1. اثبات الوصية مسعودي، ص 470.
2. بحار ج 50، ص 304.
3. ارشاد مفيد ص 324.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)

وقت حاجتي داري خجالت نكش و حاجت خود را بخواه! آن طور كه دوست داري روا خواهد شد. (1) 9. عبادت امام امام عسكري (عليه السلام) همانند پدران گرامي خود در توجه به عبادت خدا نمونه بود، به هنگام نماز از هر كاري دست مي‌كشيد و چيزي را بر نماز مقدم نمي‌داشت، " ابو هاشم جعفري " مي‌گويد:

خدمت امام عسكري شرفياب شدم، امام مشغول نوشتن چيزي بود، وقت نماز فرا رسيد، امام نوشته را كنار گذاشت و به نماز ايستاد ... (2) كيفيت و چگونگي عبادت امام (عليه السلام) ديگران را به ياد خدا مي‌انداخت، و گاه افراد گمراهي را اساسا عوض مي‌كرد و به راه مي‌آورد، آنگاه كه امام در زندان " صالح بن وصيف " بود برخي از عباسيان از زندانبان خواستند بر امام سخت بگيرد، و او دو نفر از بدترين مأموران خود را بر امام گماشت، اما آن دو در اثر معاشرت با امام (عليه السلام) دگرگون شدند، و در عبادت و نماز به مرحله اي عظيم رسيدند.

زندانبان آن دو را فرا خواند و گفت: " واي بر شما، در مورد اين مرد چه وضعي داريد؟ " گفتند: " ما چه بگوئيم در مورد كسي كه روزها روزه است و همهٔ شب به عبادت مي‌ايستد، و به غير عبادت سخن نمي‌گويد خود را مشغول نمي‌سازد، و چون بر ما نظر مي‌افكند ما را لرزه مي‌گيرد و كنترل خود را از دست مي‌دهيم! ... " (3) 10. هدايت مسلمانان به حقيقت برخي از علماي اهل تسنن و از جمله " ابن صباغ مالكي " به روايت از " ابو هاشم جعفري " نقل مي‌كنند:

1. اثبات الوصية مسعودي، ص 470.

2. بحار ج 50، ص 304.

3. ارشاد مفيد ص 324.

(١٧٤١)

صفحه‌مفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)

" ... در سامراء قحطي سختي پيش آمد، " معتمد " خليفهٔ وقت فرمان داد مردم به نماز استسقاء (طلب باران) بروند، مردم سه روز پي در پي براي نماز به مصلي رفتند و دست به دعا برداشتند ولي باران نيامد، روز چهارم " جاثليق " پيشواي اسقفان مسيحي همراه مسيحيان و راهبان به صحرا رفت، يكي از راهبان هر وقت دست خود را به سوي آسمان بلند مي‌كرد باراني درشت فرو مي‌باريد. روز بعد نيز جاثليق همان كار را كرد و آن قدر باران آمد كه ديگر مردم تقاضاي باران نداشتند، و همين موجب

شگفتي و نيز شك و ترديد و تمايل مردم به مسيحيت در ميان جمعي از مسلمانان شد، و اين وضع بر خليفه ناگوار بود، پس به دنبال امام عسكري (عليه السلام) فرستاد و آن گرامي را از زندان آوردند. خليفه به امام عرض كرد: امت جدت را درياب كه گمراه شدند!

امام فرمود: از جاثليق و راهبان بخواه كه فردا سه شنبه به صحرا بروند.

خليفه گفت: مردم باران نمي‌خواهند چون به قدر كافي باران آمده است، بنابراين به صحرا رفتن چه فايده اي دارد؟

امام فرمود: براي آنكه انشاء الله تعالي شك و شبهه را بر طرف سازم.

خليفه فرمان داد، و پيشواي اسقفان همراه راهبان سه شنبه به صحرا رفتند، امام عسكري (عليه السلام) نيز در ميان جمعيت عظيمي از مردم به صحرا آمد، آنگاه مسيحيان و رهبانان براي طلب باران دست به سوي آسمان برداشتند، آسمان ابري شد و باران آمد، امام فرمان داد دست راهب معيني را بگيرند و آنچه در ميان انگشتان اوست بيرون آورند، در ميان انگشتان او استخوان سياه فامي از استخوانهاي آدمي يافتند، امام استخوان را گرفت و در پارچه اي پيچيد و به راهب فرمود اينك طلب باران كن. راهب اين باز نيز دست به آسمان برداشت اما ابر كنار رفت و خورشيد نمودار گشت. مردم شگفت زده شدند، خليفه از امام پرسيد: اين استخوان چيست؟

امام فرمود: اين استخوان، استخوان پيامبري از پيامبران الهي است كه از قبور برخي از پيامبران برداشته اند و استخوان پيامبري ظاهر نمي‌شود جز آنكه باران مي‌آيد.

(١٧٤٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، القبر (1)

امام را تحسين كردند، و استخوان را آزمودند ديدند همانطور است كه امام مي‌فرمايد ... ". (1) پاسخ به چند سوال الف) ابوهاشم جعفري مي‌گويد: شخصي از امام پرسيد چرا زن بي نوا در ارث يك سهم و مرد قوي و نيرومند دو سهم مي‌برد.

امام فرمود: چون جهاد، و پرداخت مخارج به عهدهء زن نيست، و نيز پرداخت ديهء قتل خطائي بر عهدهء مردان است و بر زن چيزي نيست. (2)

ابو هاشم مي‌گويد من پيش خود گفتم كه قبلا شنيده بودم " ابن ابي العوجا " از امام صادق (عليه السلام) همين را پرسيد و همين جواب را شنيد.

امام عسكري (عليه السلام) رو به من كرد و فرمود: آري، اين سؤال ابن ابي العوجاء است، و وقتي سؤال يكي باشد پاسخ ما يكي است، براي امام بعدي همان پيش مي‌آيد كه براي امام قبلي، اول و آخر ما در علم و منزلت مساوي هستند، و براي رسول خدا و اميرمؤمنان علي عليهما الصلاة والسلام، فضيلت و امتيازشان ثابت است.

ب) حسن بن ظريف به امام عسكري (عليه السلام) نوشت: معناي گفتار رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در مورد اميرمؤمنان علي (عليه السلام) كه " من كنت مولاه فعلي مولاه " چيست؟

امام فرمود: منظور آن حضرت اين بود كه علي (عليه السلام) را به امامت نصب نمايد، تا به هنگام اختلاف و تفرقهء امت، حزب خدا (و پيروان حق) شناخته شود. (3) ج) هروي مي‌گويد:

يكي از پسران اسباط به من گفت به امام عسكري (عليه السلام) نامه اي نوشتم و از اختلافي كه

1. احقاق الحق ج 12، ص 464، اين حديث را شش نفر ديگر از علماي بزرگ و اهل سنت نيز نقل كرده اند.

2. ديه قتل خطائي بر عهده " عاقله " از خويشان قاتل است. " عاقله " برادران وأعمام و پسر برادر و پسر عمو و پدر و فرزند قاتل ميباشند.

3. كشف الغمه چاپ تبريز ج 3، ص 303.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، القتل (3)

بين دوستان او بود خبر دادم و از امام خواستم براي رفع اختلاف دليلي (معجزه اي) آشكار فرمايد.

امام در پاسخ نوشتند: " به راستي خداي عزيز و جليل با عاقل گفتگو مي‌كند، هيچكس نميتواند بيش از آنچه آخرين پيامبران و سرور مرسلان پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) ارائه فرموده است نشانه و دليلي بياورد، در عين حال قوم او گفتند ساحر و كذاب است، كساني را كه هدايت پذير بودند هدايت فرمود جز آنكه معجزات مايهٔ سكون و آرامش بسياري از مردم است، و اين بدان جهت است كه خداي عزيز و جليل به ما اذن مي‌دهد سخن مي‌گوييم، و ما را از سخن منع مي‌فرمايد ساكت مي‌شويم.
اگر خدا دوست داشت كه حق آشكار نشود پيامبران را به بشارت دادن و بيم كردن برنميانگيخت، پيامبران خدا در حال ضعف و نيرومندي حق را آشكار ساختند و گاهي سخن گفتند، تا خدا امرش را تمام گرداند و حكمش را تنفيذ نمايد.
مردم چند دسته و طبقه‌اند، گروهي آگاه و بر صراط نجاتند، به حق دست يازيده و به فروع و اصول اسلامي پاي بندند، شك و ترديدي ندارند و پناهگاه ديگري نمي‌جويند.
دسته اي ديگر، حق را از اهل آن نمي‌گيرند، اين دسته مانند كساني هستند كه بر دريا سير كنند كه به هنگام ناآرامي دريا ناآرام و مضطرب و به هنگام آرامش آن، در آرامشند.
دستهٔ سومي هستند كه شيطان بر آنان مسلط شده و از روي حسد به مخالفت با اهل حق، و دفع حق بوسيلهٔ باطل پرداخته اند. آن را كه (از صراط مستقيم دست برداشته و) به چپ وراست مي‌رود واگذار، چوپان هر وقت بخواهد گله را با كمتر كوششي جمع خواهد كرد.
از اختلاف موالي و دوستان ذكر كرده اي، اگر جلالت و بزرگي دليل است پس ترديدي نيست آنكه در منصب حكم و خلافت قرار گرفته (يعني امام معصوم (عليه السلام)) به تصميم گرفتن و فرمان دادن سزاوارتر است، تو در مورد آنان كه در قلمرو مراعات تو قرار دارند
(١٧٤٤)
صفحهمفاتيح البحث: المنع (1)، النفاذ، التنفيذ (1)
نيك رعايت كن، از فاش كردن اسرار ما و رياست طلبي بپرهيز، كه اين دو انسان را به هلاكت ميكشانند.
از قصد سفر به فارس ذكر كرده‌اي، به فارس برو خدا برايت خير و خوبي بخواهد، انشاء الله با سلامتي و ايمني به مصر وارد شوي، به موثقين از دوستانم سلام مرا برسان و آنان را به تقوي و پرهيزكاري در پيشگاه خداي متعال و اداي امانت فرمان بده، و به آنان اعلام كن كه فاش كنندهٔ اسرار ما با ما در حال جنگ است ".
گفت: وقتي جملهٔ " با سلامتي و ايمني به مصر وارد ميشوي " را خواندم

معناي آن را نفهميدم، تا به بغداد آمدم و ميخواستم به فارس بروم ولي سفر به فارس ميسر نشد، به مصر رفتم (آنگاه معلوم شد چرا امام فرمود به مصر وارد ميشوي). (1) د) " محمد بن الحسن بن ميمون " مي‌گويد:
به امام عسكري (عليه السلام) نامه نوشتم و از فقر و تهيدستي گله كردم، بعد پيش خود گفتم مگر امام صادق (عليه السلام) نه فرمودند: " ألفقر معنا خير من الغني مع غيرنا، وألقتل معنا خير من الحياة مع عدونا " تنگدستي با ما بهتر از بي نيازي با ديگران، و كشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است ".
امام (عليه السلام) در پاسخ نوشتند:
" وقتي گناه اولياء و دوستداران ما فزون شود خداي عزيز و جليل آنان را بوسيلهء فقر و تنگدستي از عيب و گناه ميرهاند، در عين آنكه از بسياري از گناهانشان عفو و گذشت مي‌فرمايد. هم چنان كه پيش خود گفتي فقر با ما بهتر از بي نيازي با دشمنان ماست، و ما براي كساني كه به ما پناهنده شوند پناهگاهيم، و براي كساني كه از ما بينش بجويند نوريم، و براي كساني كه به ما متمسك شوند، نگاهبانيم، كسي كه ما را دوست دارد در قلهء بلند (قرب) با ماست، و كسي كه از ما منحرف شود، به سوي آتش خواهد رفت ". (2)
1. كشف الغمه چاپ تبريز ج 3، ص 294 - 293.
2. كشف الغمه چاپ تبريز ج 3، ص 300.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، مدينة بغداد (1)، محمد بن الحسن (1)، الغني (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (2)

ارتباط با جهان غيب امام عسكري (عليه السلام) نيز همانند پدران بزرگوار خويش، در ارتباط ويژه با خداي متعال، و جهان غيب و فرشتگان و داراي علوم ماورائي و احاطهء ولوي كه از شئون امامت است مي‌بود، و در كتب و روايات علماء موارد بسياري از معجزات و إخبارات غيبي آن گرامي ذكر شده است كه گردآوري همهء آن‌ها كتابي جداگانه اي مي‌طلبد، و ما در اين مختصر به نقل چند نمونه بسنده مي‌كنيم:

1. " ابو هاشم جعفري " مي‌گويد: روزي به خدمت ابي محمد (حضرت عسكري (عليه السلام)) آمدم و مي‌خواستم از آن حضرت نقره اي بگيرم و انگشتري بسازم و به آن تبرك بجويم، نشستم و فراموشم شد چون برخاستم بروم، امام (عليه السلام) انگشتري به من داد و فرمود: " نقره مي‌خواستي ما انگشتر داديم، نگين و اجرت ساختن آن را سود كردي! گوارايت باد اي ابا هاشم! " گفتم: سرور من، گواهي مي‌دهم تو ولي خدا و امام مني كه اطاعتت را جزو دينم مي‌دانم.
فرمود: خدا تو را بيامرزد اي ابا هاشم! (1) 2. شبلنجي صاحب " نور الابصار " از ابو هاشم جعفري نقل مي‌كند كه گفت: من و چهار تن ديگر پيش " صالح بن وصيف " زنداني بوديم كه امام عسكري (عليه السلام) و برادرش جعفر به زندان وارد شدند، ما دور امام را براي خدمت گرفتيم، در زندان مردي از قبيلهء " بني جمح " بود و ادعا مي‌كرد كه از علويان است، امام به ما فرمود اگر در جمع شما، فردي كه جزو شما نيست نمي‌بود، مي‌گفتم چه وقت رهائي رخ مي‌دهد، و به مرد جمحي اشاره فرمود كه بيرون رود و او بيرون رفت، آنگاه به ما فرمود: اين مرد از شما نيست از او در حذر باشيد، گزارشي از آنچه گفته ايد تهيه كرده كه هم اكنون در لباس اوست و به خليفه نوشته است، برخي از ما به تفتيش او پرداخته گزارش را كه در لباس پنهان كرده بود

1. اصول كافي ج 1، ص 512.

(١٧٤٦)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، صالح بن وصيف (1)، اللبس (2)

يافتيم، چيزهاي مهم و خطرناكي دربارهء ما نوشته بود ... (1) 3. " محمد بن ربيع شيباني " مي‌گويد: " در اهواز با يكي از ثنوي‌ها (= دوگانه پرستان) مباحثه و مناظره كردم، بعد به سامراء رفتم و حرفهاي آن ثنوي اندكي در دلم اثر گذاشته بود، در منزل " احمد بن خصيب " نشسته بودم كه امام عسكري (عليه السلام) از مراسم عمومي برگشتند، و به من

نگريستند و با انگشت اشاره كرده فرمودند: " احد احد، فوحده، (خدا) يكتاست، يكتاست، او را يكي بدان "، من از هوش رفتم ". (2) 4. " اسماعيل بن محمد " مي‌گويد: " درب خانهء امام عسكري (عليه السلام) نشستم، وقتي امام (عليه السلام) بيرون تشريف آوردند جلو رفتم و از فقر و نيازمندي خويش، شكوه كردم و سوگند ياد نمودم كه حتي يك درهم ندارم!

امام فرمود: سوگند ياد مي‌كني در حالي كه دويست دينار در خاك پنهان كرده اي؟!

و فرمود: اين را براي آن نگفتم كه به تو عطائي ندهم، و به غلام خود رو كرد و فرمود:

آنچه همراه داري به او بده.

غلام صد دينار به من داد، خداي متعال را سپاس گفتم و بازگشتم، آن گرامي فرمود:

مي ترسم آن دويست دينار را وقتي كه بسيار نيازمند آني از دست بدهي.

من سراغ دينارها رفتم و آنها را در جاي خود يافتم، جايشان را عوض كردم و طوري پنهان ساختم كه هيچ كس مطلع نشود.

از اين قضيه مدتي گذشت، به دينارها نيازمند شدم، سراغ آنها رفتم چيزي نيافتم، بر من بسيار گران آمد، بعدا فهميدم پسرم جاي آنها را يافته و دينارها را برداشته و خرج كرده است، و چيزي از آنها بدست من نرسيد و همانطور شد كه امام فرموده بود ". (3) 5. " محمد بن عياش " مي‌گويد: " چند نفر بوديم كه در مورد معجزات امام عسكري (عليه السلام) با

1. اعلام الوري ص 373، نور الابصار چاپ قاهره ص 183، الفصول المهمه ابن صباغ مالكي ص 286 با اندك تفاوت.

2. كشف الغمه في معرفة الائمه ج 3، ص 305.

3. احقاق الحق جلد 12، ص 470 به نقل از الفصول المهمه ابن صباغ مالكي ص 286.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، مدينة سامراء المقدسة (1)، إسماعيل بن محمد (1)، محمد بن عياش (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (2)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

هم گفتگو مي‌كرديم، فردي ناصبي حاضر بود گفت:

من نوشته اي بدون مركب مينويسم اگر امام پاسخ آن را داد مي‌پذيرم كه او بر حق است.

ما مسائلي داشتيم كه نوشتيم، ناصبي نيز بدون مركب روي برگه اي مطلب خود را نوشت و آن را جزو نامه‌ها به خدمت امام عسكري (عليه

السلام) فرستاديم، پاسخ سؤالات ما را مرقوم فرمودند و روي برگهء مربوط به ناصبي، اسم او و اسم پدر و مادرش را نوشتند، ناصبي چون آن را ديد از هوش رفت و چون به هوش آمد به حق اعتقاد پيدا كرد و در زمرهء شيعيان امام قرار گرفت ". (1) 6. " عمر بن ابي مسلم " مي‌گويد: " سميع مسمعي " همسايهء ديوار به ديوار من بود و مرا بسيار آزار مي‌داد، به امام عسكري (عليه السلام) نامه اي نوشتم و تقاضا كردم دعا بفرمايند خداوند فرجي عنايت كند، پاسخ دادند: تو را به فرجي سريع بشارت مي‌دهم، تو مالك خانهء همسايهء مذكور خواهي شد.

پس از يك ماه آن مرد فوت كرد و من خانهء او را خريدم و به بركت امام آن را به خانه خويش ضميمه ساختم ". (2) 7. " ابو حمزه " مي‌گويد: " مكرر مي‌ديدم امام با غلامان (كه از ملل مختلف بودند و ترك و رومي وديلمي و فارس در ميان آنان بود) به زبان خودشان سخن مي‌گويد، من شگفت زده شدم، پيش خود مي‌گفتم ... امام در مدينه متولد شده ... چگونه به زبانهاي مختلف تكلم مي‌كند، آن گرامي به من رو آورد و فرمود: همانا خداي عزيز و جليل حجت خود را از ساير آفريدگان ممتاز نموده و به او معرفت هر چيزي را عطا فرموده است، امام لغتهاي گوناگون و نسب‌ها و پيش آمدها را مي‌داند و اگر چنين نباشد تفاوتي ميان امام و مردم

1. مناقب چاپ نجف ج 3، ص 538.
2. كشف الغمه ج 3، ص 302.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، عمر بن أبي مسلم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

نخواهد بود ". (1) گفتار صاحب فتوحات نويسنده فتوحات مكيه مي‌گويد: " اگر از عمر جهان يك روز باقي نماند باز همان روز آن قدر طولاني خواهد بود تا مهدي (عج) ظهور كند وبسيط زمين را از عدل و داد خود پر سازد وبساط ظلم و بيدادگري را از ريشه بركند او فرزند اطهر فاطمه زهرا و از دودمان پاك پيامبر اسلام است. نياي بزرگش امام حسين (عليه السلام) و پدرش امام حسن عسكري (عليه السلام) فرزند امام علي النقي (عليه السلام) كه او فرزند امام جواد (عليه السلام) و او فرزند امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) است. نام آن موعود منتظر، همنام جد بزرگوارش رسول خداست. او در حالي كه ميان ركن و مقام ابراهيم ايستاده است مورد بيعت مسلمانان قرار مي‌گيرد و روح و روان تازه به كالبد فرسوده‌ء اسلام ميدمد و اسلام را به مجد و عظمت ديرينه‌ء خود مي‌رساند ". (2) گفتار شافعي شيخ عبد الله محمد بن يوسف شافعي مي‌نويسد: " پيامبر اسلام فرمود:

" دنيا به پايان نخواهد رسيد مگر آنكه مردي همنام من، از خانواده من حكومت و سروري كند ".

گفتار صاحب روضات كربلائي حسين تبريزي صاحب روضات الجنان در روضه هشتم از كتاب خود كلماتي را از قول شيخ علاء الدوله سمناني از امام حسن عسكري (عليه السلام) نقل مي‌فرمايد و مطابق تاريخي كه در ذيل آن آمده است مربوط به 254 هجري مي‌باشد در آن نوشته چنين آمده است:

" أللهم وفق وأيمن، وقد صعدنا ذري الحقايق بأقدام الفتوة والولاية، وقددنا سبع

١. ارشاد مفيد ص ٣٢٢.

٢. الفتوحات المكية ج ٢، ص 366.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، محمد بن يوسف (1)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفتوحات المكية لابن العربي (1)

نخواهد بود ". (1) گفتار صاحب فتوحات نويسنده فتوحات مكيه مي‌گويد: " اگر از عمر جهان يك روز باقي نماند باز همان روز آن قدر طولاني خواهد بود تا مهدي (عج) ظهور كند وبسيط زمين را از عدل و داد خود پر سازد وبساط ظلم و بيدادگري را از ريشه بركند او فرزند اطهر فاطمه زهرا و از دودمان پاك پيامبر اسلام است. نياي بزرگش امام حسين (عليه السلام) و پدرش امام حسن عسكري (عليه السلام) فرزند امام علي النقي (عليه السلام) كه او فرزند امام جواد (عليه السلام) و او فرزند امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) است. نام آن موعود منتظر، همنام جد بزرگوارش رسول خداست. او در حالي كه ميان ركن و مقام ابراهيم ايستاده است مورد بيعت مسلمانان قرار مي‌گيرد و روح و روان تازه به كالبد فرسوده‌ء اسلام ميدمد و اسلام را به مجد و عظمت ديرينه‌ء خود مي‌رساند ". (2) گفتار شافعي شيخ عبد الله محمد بن يوسف شافعي مي‌نويسد: " پيامبر اسلام فرمود:

" دنيا به پايان نخواهد رسيد مگر آنكه مردي همنام من، از خانواده من حكومت و سروري كند ".

گفتار صاحب روضات كربلائي حسين تبريزي صاحب روضات الجنان در روضه هشتم از كتاب خود كلماتي را از قول شيخ علاء الدوله سمناني از امام حسن عسكري (عليه السلام) نقل مي‌فرمايد و مطابق تاريخي كه در ذيل آن آمده است مربوط به 254 هجري مي‌باشد در آن نوشته چنين آمده است:

" أللهم وفق وأيمن، وقد صعدنا ذري الحقايق بأقدام الفتوة والولاية، وقددنا سبع

١. ارشاد مفيد ص ٣٢٢.

٢. الفتوحات المكية ج ٢، ص 366.

(١٧٤٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، محمد بن يوسف (1)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفتوحات المكية لابن العربي (1)

نخواهد بود ". (1) گفتار صاحب فتوحات نويسنده فتوحات مكيه مي‌گويد: " اگر از عمر جهان يك روز باقي نماند باز همان روز آن قدر طولاني خواهد بود تا مهدي (عج) ظهور كند وبسيط زمين را از عدل و داد خود پر سازد وبساط ظلم و بيدادگري را از ريشه بركند او فرزند اطهر فاطمه زهرا و از دودمان پاك پيامبر اسلام است. نياي بزرگش امام حسين (عليه السلام) و پدرش امام حسن عسكري (عليه السلام) فرزند امام علي النقي (عليه السلام) كه او فرزند امام جواد (عليه السلام) و او فرزند امام علي بن موسي الرضا (عليه السلام) است. نام آن موعود منتظر، همنام جد بزرگوارش رسول خداست. او در حالي كه ميان ركن و مقام ابراهيم ايستاده است مورد بيعت مسلمانان قرار مي‌گيرد و روح و روان تازه به كالبد فرسودهء اسلام ميدمد و اسلام را به مجد و عظمت ديرينهء خود مي‌رساند ". (2) گفتار شافعي شيخ عبد الله محمد بن يوسف شافعي مي‌نويسد: " پيامبر اسلام فرمود:

" دنيا به پايان نخواهد رسيد مگر آنكه مردي همنام من، از خانواده من حكومت و سروري كند ".

گفتار صاحب روضات كربلائي حسين تبريزي صاحب روضات الجنان در روضه هشتم از كتاب خود كلماتي را از قول شيخ علاء الدوله سمناني از امام حسن عسكري (عليه السلام) نقل مي‌فرمايد و مطابق تاريخي كه در ذيل آن آمده است مربوط به 254 هجري مي‌باشد در آن نوشته چنين آمده است:

" أللهم وفق وأيمن، وقد صعدنا ذري الحقايق بأقدام الفتوة والولاية، وقددنا سبع

١. ارشاد مفيد ص ٣٢٢.

٢. الفتوحات المكية ج ٢، ص 366.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، محمد بن يوسف (1)، النوم (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفتوحات المكية لابن العربي (1)

طرائق بأعلام النبوة والهداية، فنحن ليوث الوغي وغيوث الذي وطعان العهدي وفقنا السيف والقلم في العاجل ولواء الحمد في الأجل، واسباطنا، خلفاء الدين وحلفاء اليقين ومصابيح الأمم ومفاتيح الكرم، فاالكليم البس

حلة الأصطفاء لما عهدنا منه الوفاء وروح القدس في جنان الصاقورة (1) ذائق من حدائقنا الباكوره، وشيعتنا الفتنة الناجيه والفرقة الزاكيه صارو الناردء اوصونا وعلي الظلمه ألبادعونا وسيحضرهم ينابيع الحيوان بعد لظي النيران تهام آلم وطه وطواسين وهذا الكتاب ذرة من جبل الرحمة وقطرة من بحر الحكمة ... كتبه حسن بن علي العسكري سنة اربع وخمسين و مأئتين ".

" خدايا! ما را توفيق بده و ياري نما ما به قله‌هاي حقايق با گامهاي جوانمردي (با نبوت) و ولايت صعود نموده ايم، و راههاي پر پيچ را با نشانه‌هاي نبوت پيموده ايم، ما شيران بيشهٔ هدايت و ابرهاي پربار احسان و جوديم در بين ما شمشير و قلم در امروز و پرچم مهر و ستايش در آينده است، نوادگان ما جانشينان دين و هم پيمانان يقين، چراغهاي هدايت و كليدهاي كرم و بخشش هستند موساي كليم از آنرو لباس برگزيدگي را پوشيد چون ما وفاء را از او دريافتيم روح القدس در آسمان سوم از نوبرهاي باغ ما چشاننده است. گروه ناجي، و خرقه پاك و پاكيزه آن شيعيان و دوستداران ما هستند كه در تاريكي‌ها يار و ياور ما شده اند آنان را چشمه‌هاي حيات و زندگي بعد از خاموشي آتش ما مي‌باشد و اين امر با تماميت الم وطه وطارشين‌ها مي‌باشد و اين نوشته ذره اي از جبل رحمت و قطره‌اي از درياي حكمت مي‌باشد و آن را حسن بن علي عسكري در تاريخ 254 ه نگاشت ".

البته از متن نگارشي با توجه به كاربرد الفاظ نامأنوس به كلمات عرفاء وصوفيه بيشتر شباهت دارد تا گفتار امام (عليه السلام) ولي از آنجا كه نوعي توصيف امام (عليه السلام) را دربرداشت متن و ترجمهٔ آن را آورديم اگر اين نوشته با منابع معتبر ديگري هم تأييد گردد مي‌توان به

1. روضات الجنان، روضهٔ هشتم، ج 2، ص 387 - 388.

(١٧٥٠)

صفحهمفاتيح البحث: اللبس (1)، الكرم، الكرامة (1)

عنوان سند، اعتماد كرد و اگر نه در حد يك توصيف باقي مي‌ماند.
قابل توجه است عين همين نوشته در كتاب " معادن الحكمه في مكاتيب الأئمه " تأليف علم الهدي فيض كاشاني كه مخصوص مكتوبات ائمهء اطهار (عليه السلام) مي‌باشد آمده است با اندك تفاوت جزئي. (1) در آن كتاب به جاي " فتوت "، " نبوت " آمده است و به جاي " صاقوره "، " صاغوره " آمده است و در بحار الأنوار " جنان الصاقوره " آمده است كه آسمان سوم معني نموده است و راوي آن به جاي، علاء الله الدوله، حسن بن سلمان آمده است.
ولادت حجت منتظر (عليه السلام) باز در كتاب " معادن الحكمه " فيض كاشاني آمده است كه در كتاب " كمال الدين " و " تمام النعمه " صدوق از احمد بن اسحاق قمي آمده است هنگامي كه خلف صالح امام حسن عسكري (عليه السلام) متولد گرديد نامه اي از سوي ابي محمد حسن بن علي (عليه السلام) نامه اي به جدم آمد كه در آن نامه با خط آن بزرگوار كه معمولا با آن خط توقيعات خود را مي‌نگاشتند، نوشته شده بود: " فرزندي در خاندان ما متولد گرديد و مي‌بايست پيش شما مستور و پنهان باشد و از تمام مردم مكتوم باشد، ما اين موضوع را جز اين خواص و نزديكان پوشيده نگهداشته ايم خواستيم اين موضوع را محض خوشحال شما اعلام بداريم تا شما را شاد و مسرور سازد آنچنان كه ما را شاد و مسرور نمود " (2) باز در همان كتاب با اسناد خود از ابي الفضل حسن بن حسن علوي آمده است " كه بر ابومحمد حسن بن علي در سامراء وارد شدم پس به او از جهت ولادت فرزندش قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) تبريك گفتم ". (3) نامه‌اي به افتخار مردم قم وآبه يكي ديگر از نامه‌اي امام حسن عسكري (عليه السلام) مكتوبي است كه به افتخار مردم قم وآبه

1. معادن الحكمه ج 2، ص 270 چاپ جامعهء مدرسين قم.
2. معادن الحكمه ج 2، ص 275.
3. منبع فوق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، أحمد بن إسحاق (1)، الستر (1)

عنوان سند، اعتماد كرد و اگر نه در حد يك توصيف باقي مي‌ماند.
قابل توجه است عين همين نوشته در كتاب " معادن الحكمه في مكاتيب الأئمه " تأليف علم الهدي فيض كاشاني كه مخصوص مكتوبات ائمهء اطهار (عليه السلام) مي‌باشد آمده است با اندك تفاوت جزئي. (1) در آن كتاب به جاي " فتوت "، " نبوت " آمده است و به جاي " صاقوره "، " صاغوره " آمده است و در بحار الأنوار " جنان الصاقوره " آمده است كه آسمان سوم معني نموده است و راوي آن به جاي، علاء الله الدوله، حسن بن سلمان آمده است.
ولادت حجت منتظر (عليه السلام) باز در كتاب " معادن الحكمه " فيض كاشاني آمده است كه در كتاب " كمال الدين " و " تمام النعمه " صدوق از احمد بن اسحاق قمي آمده است هنگامي كه خلف صالح امام حسن عسكري (عليه السلام) متولد گرديد نامه اي از سوي ابي محمد حسن بن علي (عليه السلام) نامه اي به جدم آمد كه در آن نامه با خط آن بزرگوار كه معمولا با آن خط توقيعات خود را مي‌نگاشتند، نوشته شده بود: " فرزندي در خاندان ما متولد گرديد و مي‌بايست پيش شما مستور و پنهان باشد و از تمام مردم مكتوم باشد، ما اين موضوع را جز اين خواص و نزديكان پوشيده نگهداشته ايم خواستيم اين موضوع را محض خوشحال شما اعلام بداريم تا شما را شاد و مسرور سازد آنچنان كه ما را شاد و مسرور نمود " (2) باز در همان كتاب با اسناد خود از ابي الفضل حسن بن حسن علوي آمده است " كه بر ابومحمد حسن بن علي در سامراء وارد شدم پس به او از جهت ولادت فرزندش قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) تبريك گفتم ". (3) نامه‌اي به افتخار مردم قم وآبه يكي ديگر از نامه‌اي امام حسن عسكري (عليه السلام) مكتوبي است كه به افتخار مردم قم وآبه
1. معادن الحكمه ج 2، ص 270 چاپ جامعهء مدرسين قم.
2. معادن الحكمه ج 2، ص 275.
3. منبع فوق.
(١٧٥١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، أحمد بن إسحاق (1)، الستر (1)

مرقوم فرموده اند:
در آن نامه پس از تذكر نعمت بزرگ رسالت و نبوت و پس از تذكر افتخار تدين به دين خدا و پس از تذكر نعمت ولايت و عترت طاهره (عليه السلام)، رعايت حال جوانان و حرمت مشايخ و ريش‌سفيدان، رعايت حال برادران ايماني و خويشاوندان مكتبي و اعتقادي را تذكر داده اند و در پايان سخن امام موسي بن جعفر (عليه السلام) آورده است كه مي‌فرمايد: " المؤمن أخوا المؤمن لأمة وأبيه، مؤمن همانند برادر تني مؤمن مي‌باشد ". (1) قابل توجه است كه در كتاب " معادن الحكمه " تعداد 21 مورد از نامه‌هاي آن بزرگوار را آورده است چون مضامين برخي از مكتوبات آن بزرگوار را در طي مباحث پيشين آورديم و برخي ديگر در بخش چهارم خواهد آمد از اينرو از نقل آنها صرف نظر كرديم ولي محققان و پژوهندگاني اگر تفضيل نامه‌هاي آن بزرگوار را خواسته باشند مي‌توانند به آن كتاب ارزشمند مراجعه فرمايند.
1. مناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 425 و معادن الحكمه ج 2، ص 264.
(۱۷۵۲)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)
بخش سوم F امام حسن عسكري (عليه السلام) و تفسير قرآن
(۱۷۵۳)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)

بخش سوم / امام حسن عسكري (ع) و تفسير قرآن ...
امام حسن عسكري (عليه السلام) و تفسير قرآن در عصر زندگي امام (عليه السلام) گرايشهاي كلامي و فلسفي آغاز شده بود مسلمانان با صاحبان مكاتب فلسفي و علمي و كلامي رو به رو بودند فتوحات اسلامي تا اراضي روم، هندوستان، تركستان گسترش يافته بود طبعا آراء، افكار آن ديار نيز، به حوزه‌هاي اسلامي وارد گشته بود اين امام عسكري بود كه علم و دانش خود را از منبع زلال وحي اخذ كرده بود مي‌توانست جوابهاي قانع كننده بدهد تا عظمت اسلام و منطق گوياي آن را برملا و مردم را از انحراف واعوجاج نجات بخشد. (1) 1. پاسخ به دعاوي كندي اسحاق كندي يكي از فلاسفه اسلام و عرب شمرده مي‌شود كتابي در مورد " تناقضات قرآن " بر حسب زعم و پندار خويش تأليف مي‌كرد و مدتي را در منزل عزلت و گوشه نشيني اختيار كرده بود روزي برخي از شاگردان او، به محضر امام شرفياب شدند تا چشم حضرت به آنان افتاد فرمودند: " آيا در ميان شما مرد رشيدي وجود ندارد تا گفته‌هاي استادتان كندي را پاسخ گويد؟

يكي از شاگردان عرض كرد ما همگي از شاگردان او هستيم و از ما ساخته نيست در برابر استاد قد علم كرده يا اعتراض و سخني داشته باشيم.

امام (عليه السلام) فرمود: اگر مطالبي به شما تلقين و تفهيم شود ميتوانيد آنها را نقل و بازگو نمائيد.

1. يعقوب بن اسحاق كندي عراقي يكي از فلاسفه قرن سوم هجري مي‌باشد آراء و نظرات فلسفي خاص خود را دارد.

(١٧٥٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإختيار، الخيار (1)، يعقوب بن إسحاق (1)

بخش سوم / امام حسن عسكري (ع) و تفسير قرآن ...
امام حسن عسكري (عليه السلام) و تفسير قرآن در عصر زندگي امام (عليه السلام) گرايشهاي كلامي و فلسفي آغاز شده بود مسلمانان با صاحبان مكاتب فلسفي و علمي و كلامي رو به رو بودند فتوحات اسلامي تا اراضي روم، هندوستان، تركستان گسترش يافته بود طبعا آراء، افكار آن ديار نيز، به حوزه‌هاي اسلامي وارد گشته بود اين امام عسكري بود كه علم و دانش خود را از منبع زلال وحي اخذ كرده بود مي‌توانست جوابهاي قانع كننده بدهد تا عظمت اسلام و منطق گوياي آن را برملا و مردم را از انحراف واعوجاج نجات بخشد. (1) 1. پاسخ به دعاوي كندي اسحاق كندي يكي از فلاسفه اسلام و عرب شمرده مي‌شود كتابي در مورد " تناقضات قرآن " بر حسب زعم و پندار خويش تأليف مي‌كرد و مدتي را در منزل عزلت و گوشه نشيني اختيار كرده بود روزي برخي از شاگردان او، به محضر امام شرفياب شدند تا چشم حضرت به آنان افتاد فرمودند: " آيا در ميان شما مرد رشيدي وجود ندارد تا گفته‌هاي استادتان كندي را پاسخ گويد؟
يكي از شاگردان عرض كرد ما همگي از شاگردان او هستيم و از ما ساخته نيست در برابر استاد قد علم كرده يا اعتراض و سخني داشته باشيم.
امام (عليه السلام) فرمود: اگر مطالبي به شما تلقين و تفهيم شود ميتوانيد آنها را نقل و بازگو نمائيد.
1. يعقوب بن اسحاق كندي عراقي يكي از فلاسفه قرن سوم هجري مي‌باشد آراء و نظرات فلسفي خاص خود را دارد.
(١٧٥٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإختيار، الخيار (1)، يعقوب بن إسحاق (1)
گفتند چرا؟ امام (عليه السلام) فرمود: وقتي به حضور استادتان رسيديد با او با گرمي و محبت رفتار نمائيد و سعي كنيد با او انس و ألفت داشته باشيد هنگامي كه انس و ألفت برقرار شد با او اين مسألة را در ميان بگذاريد كه: مسألة اي به من عارض شده است كه جز شخص شما كسي را شايستگي حل آن نيست و آن مسألة اينست: آيا گوينده قرآن مي‌تواند از گفتار خود، غير آن معاني را كه شما حدس مي‌زنيد اراده كرده باشد؟
او به شما پاسخ خواهد داد: بلي، چنين امكاني وجود دارد.
وقتي او چنين اعتراف و اقراري را ابراز نمود به او بگوئيد پس تو چه ميداني شايد گوينده قرآن از معاني مورد نظر شما كه احتمال تناقض

مي‌دهي، غير آن معاني را، اراده كرده باشد كه تو حدس مي‌زني، و اصولا معاني ديگري متفاوت از آن معني كه تو پنداشته اي اراده كرده باشد و تو آنها را در غير آن مورد خاص خود به كار مي‌بري؟
شاگرد به حضور استاد رسيد و مطابق توصيه و سفارش امام عسكري (عليه السلام) رفتار نمود تا فرصت و موقعيت آن را پيدا نمود كه اين سوال را طرح نمايد.
فيلسوف عراقي با كمال دقت به سوال و شيوهٴ طرح آن گوش فرا داد و گفت: سوالت را تكرار كن شاگرد سوال خود را تكرار نمود:
استاد تأملي به خرج داد گفت: آري هيچ بعيد نيست كه در لغت و فكر و انديشه چنين هدفي به كار گرفته شود و گويندهٴ خلاف معني متبادر از لفظ را اراده كرده باشد.
استاد لحظه اي در سوال تأمل و دقت كرد و با خود انديشيد كه اين سوال در خور انديشه اي خود شاگرد نمي‌تواند باشد از اينرو از او خواست تا سرچشمه طرح اين سوال را دريابد به شاگرد رو كرد و گفت من شما را قسم مي‌دهم كه واقعيت امر اين سوال را بازگو نمائي و به من توضيح دهي كه اين سوال از كجا به ذهن شما خطور كرده است؟
شاگرد گفت: چه ايرادي وجود دارد كه چنين سوالي به ذهن خود من آمده باشد.
استاد: نه تو هنوز زود است كه به چنين مسائلي رسيده باشي به من بگو اين سوال را از كجا فرا گرفته اي.
(١٧٥٦)

شاگرد: حقيقت امر اينست كه ابومحمد حسن بن علي عسكري مرا با اين سوال آشنا ساخت.
استاد: الآن واقعيت امر را گفتي چون اين قبيل مطالب زيبنده و شايسته آن خاندان است و آنان هستند كه مي‌توانند حقيقت قرآن را روشن سازند.
ذهن روشن و فكر وقاد او حقيقت را فورا دريافت و دستور داد نوشته‌ها و مسوده‌هائي را كه در اين باره به رشته تحرير درآورده بود از بين ببرند ". (1) 2. تفسير منسوب به امام حسن عسكري (عليه السلام) در ميان كتابهاي تفسيري رائج و معمول، تفسيري وجود دارد كه بنام " تفسير امام حسن عسكري (عليه السلام) " شهرت پيدا كرده است اين تفسير در ايران، عراق، مصر، هندوستان بارها چاپ و تكثير شده است ولي آيا اين انتساب صحت دارد يا نه؟ آراء و نظريات مختلفي ابراز شده است:
1. برخي اعتقاد دارند كه اين تفسير جعلي است و هيچ نوع صحت و اعتباري ندارد.
چون محتويات آن در شأن آن امام همام نيست.
2. برخي گفته اند سند آن ضعيف، ولي برخي از منقولات آن صحيح و صادر از معصوم (عليه السلام) است.
آنان كه اساسا حجيت و اعتبار آن را سلب كرده اند مي‌گويند:
راوي كه محمد بن قاسم مفسر استرابادي است وابن بابويه (قدس سره) از او نقل كرده است فرد ضعيف و كذابي است او از دو نفر فرد مجهول به نامهاي يوسف بن محمد بن زياد و ديگري " علي بن محمد بن يسار " از پدرانشان تا امام حسن عسكري (عليه السلام) روايت كرده اند مجهول وضعيف مي‌باشند و تفسير از سهل ديباجي از پدرش مي‌باشد اين سخن از ابن الغضائري صاحب كتاب " الضعفاء " است. (2)
1. اعيان الشيعه ج 3، ص 304 به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.
2. مجمع الرجال قهبائي ج 6، ص 25.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، دولة ايران (1)، دولة العراق (1)، يوسف بن محمد بن زياد (1)، علي بن محمد بن يسار (1)، الجهل (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)
يكي ديگر از نفي كنندگان انتساب اين تفسير، مرحوم علامه حلي صاحب كتاب " الخلاصه " مي‌باشد او مي‌فرمايد: " محمد بن قاسم يا محمد بن ابي القاسم مفسر استرآبادي كه ابن بابويه از او روايت كرده است فرد

ضعيف و كذاب است و تفسير از آن سهل ديباجي است. (1) اين سخن عين سخن ابن غضائري است و از آن ميان محقق تفرشي صاحب كتاب " نقد الرجال " و محقق داماد صاحب " شارع النجاة " واسترآبادي صاحب منهج المقال واردبيلي صاحب كتاب: " جامع الرواة " وشيخ محمد جواد بلاغي صاحب تفسير " آلاء الرحمان " و محقق شوشتري صاحب كتاب " الأخبار الدخيله " و استاد ميرزا ابوالحسن شعراني صاحب حاشيه مجمع البيان مي‌نويسند:

يكي از اغلاط اين تفسير آنست كه حجاج بن يوسف، مختار بن ابي عبيده ثقفي را حبس كرد و قتل او را منظور داشت ولي متمكن از اين عمل نشد تا اينكه خداوند از دست او نجات داد و انتقام امام حسين (عليه السلام) را از قاتلان او گرفت!

با اينكه حكومت حجاج از سال 75 شروع شده است و مختار در سال 65 تا 66 ه. ق كشته شده است و او را مصعب بن زبير كشت و مصعب را عبد الملك بن مروان كشت.

(تفصيل آن را در پيوست ترجمه لهوف سيد بن طاووس به نام " فرجام قاتلان امام حسين (عليه السلام) " آورده ايم) و از ديگر اغلاط آن اينست كه توهم كرده است كه سعد بن ابي وقاص در فتح نهاوند حضور داشته است و در تفسير آيه * (وإن كنتم في ريب مما نزلنا) * مطالبي نقل كرده است كه طبع انسان از قرائت آن اشمئزاز دارد و اين گونه مطالب در شأن يك كتاب منسوب به معصوم (عليها السلام) هرگز نمي‌تواند باشد.

و باز در اين مورد آيت الله العظمي سيد ابوالقاسم خوئي صاحب كتاب " معجم رجال الحديث " (2) مي‌فرمايد:

١. خلاصة الأقوال ص ٢٥٦.

2. معجم رجال الحديث مجلدات 13 - 17 - 20، ص 209.

(١٧٥٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، كتاب مجمع البيان للطبرسي (1)، المختار بن أبي عبيدة الثقفي (1)، كتاب جامع الرواة لمحمد علي الأردبيلي (1)، السيد إبن طاووس (1)، محمد بن أبي القاسم (1)، الجود (1)، القتل (1)، النوم (1)

" تفسير منسوب به امام حسن عسكري (عليه السلام) توسط راوياني نقل شده است كه هر دو مجهول و ناشناخته هستند و فردي كه ناظر متن تفسير، گردد ترديدي نخواهد داشت كه اين تفسير موضوع ومجعول است ساحت دانشمندي عادي بالاتر از آنست كه چنين تفسيري بنويسد كجا رسد كه امام معصوم (عليه السلام)؟

و آخرين فرد در اين اعتقاد سيد محمد هاشم خوانساري صاحب رساله در

تحقيق " فقه الرضا " است كه مي‌گويد: " احتمال وضع در مورد فقه الرضا ضعيف است چون آثار صدق و حقيقت از آن هويدا و واضح است ولي نسبت كتاب مصباح الشريعه به امام صادق (عليه السلام) و نسبت تفسير امام حسن عسكري (عليه السلام) به آن بزرگوار بسيار ضعيف است چون كوچكترين امعان نظر و دقت در سياق كلام، حقيقت را روشن و برملا مي‌سازد " (1).

اما كساني كه اعتقاد دارند كه اين تفسير همانند ديگر مجامع حديثي و روائي مي‌باشد كه روايات صحيح وضعيف هر دو را دارد.

1. شيخ صدوق محمد بن علي بن بابويه قمي صاحب من لا يحضره الفقيه.

" او در كتابهاي خود برخي از روايات اين تفسير را با عين سند، يا با كمي اختلاف نقل نموده است ".

2. ابومنصور طبرسي صاحب كتاب شريف " الأحتجاج " او در مقدمه كتاب خود مي‌گويد: " اكثر اخباري را كه نقل مي‌كنيم اسناد آن را نمي‌آوريم يا به علت وجود اجماع بر آن يا همگام و مطابق بودن آنها با عقل يا به علت اشتهار آنها در ميان كتابهاي سيره كه مخالف وموالف آن را پذيرفته اند مگر آنچه در كتاب تفسير منسوب به امام ابومحمد الحسن العسكري (عليه السلام) آمده است اين كتاب در اشتهار، در حد ديگر مجامع نيست هر چند آن نيز همانند ديگر كتابها است.

3. قطب راوندي صاحب كتاب " الخرائج " كه بخش وسيعي از اين تفسير را نقل نموده است.

۱. رساله تحقيق فقه الرضا (ع) ص 7.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (1)، علي بن بابويه (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)

4. ابن شهر آشوب صاحب " المناقب " و " معالم العلماء "، كه اين تفسير را به صورت جزمي و يقيني به امام (عليه السلام) نسبت داده و در موارد متعددي از كتاب " المناقب " از آن نقل نموده است (1) در كتاب معالم العلماء اين تفسير را به روايت حسن بن خالد برقي برادر محمد بن خالد نسبت مي‌دهد و گويد: از املاء امام (عليه السلام) مي‌باشد و در 120 مجلد قرار دارد و در ص 29 مرحوم محدث نوري از اين سخن دو مطلب را استفاده كرده است.

يكي آن كه غير از استرآبادي، راوي ديگري نيز اين كتاب را نقل كرده است و دومي آنكه كتاب خيلي وسيع تر از كتاب موجود مي‌باشد كه تنها شامل سوره حمد و برخي از سوره بقره تا آيه 282 مي‌باشد.

5. محقق شيخ علي كركي: در اجازه اي كه به قاضي صفي الدين عيسي (قدس سره) داده است با سلسله سند متصل به محمد بن قاسم مفسر جرجاني حديثي را از اين كتاب در مورد محبت وعداوت در راه خدا از آن تفسير نقل مي‌كند و مستقيم مستند به امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌داند و نقل حديث نشانگر اين معني است كه اين كتاب پيش او، در اعتبار لازم ووثاقت مقبول، بوده است.
6. شهيد ثاني صاحب كتاب " منية المريد " مطالبي را از تفسير امام حسن عسكري (عليه السلام) نقل كرده است و در اجازه اي كه به شيخ حسين بن عبد الصمد والد شيخ بهائي داده است سلسله سند خود را همانند كركي به محمد بن قاسم مفسر جرجاني مي‌رساند.
7. مجلسي اول صاحب كتاب " روضة المتقين " گويد: مفسر استرآبادي مورد اعتماد صدوق وشيخ او بوده است او گفتار ابن غضائري را تضعيف كرده است و در پايان گفتار خود مي‌افزايد:
" اين تفسير خزينه اي از خزاين الهي است انشاء الله چيزي از آن، از ما تلف نمي‌گردد و همه را در كتاب " مجمع البحرين " ذكر مي‌كنيم.
8. مجلسي دوم صاحب بحار الأنوار: گفته است:
1. مناقب ابن شهر آشوب ج 2، صفحات 300 - 313 و 329.
(۱۷٦۰)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، كتاب معالم العلماء (2)، كتاب منية المريد للشهيد الثاني (1)، الشيخ البهائي (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، ابن شهر آشوب (1)، محمد بن خالد (1)، الشهادة (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)
" در تفسير منسوب به امام حسن عسكري (عليه السلام) هر چند در مورد آن، مطالبي گفته شده است ولي از آن كتابهاي معروفي است كه صدوق بر آن اعتماد ورزيده است و از آن مطلب اخذ كرده است و صدوق آشناتر به حال آنست، چون او نزديك تر به زمان و عهد تفسير مي‌باشد.
و از ديگر تأييد كنندگان شيخ حر عاملي صاحب " وسائل الشيعه "، فيض كاشاني صاحب تفسير " الصافي " و " الأصفي "، وسيد هاشم بحراني صاحب تفسير " البرهان " و حويزي صاحب تفسير " نور الثقلين "، سيد نعمت الله جزائري صاحب " الأنوار النعمانيه " و شيخ محمد جعفر خراساني صاحب " اكليل الرجال " شيخ سليمان بحراني صاحب " الفوائد النجفيه " وصاحب " منتهي المقال " علامه وحيد بهبهاني وشيخ ابو الحسن الشريف صاحب تفسير " مرآة الأنوار " شيخ محمد طه صاحب " اتقان المقال " وسيد عبد الله شبر صاحب " تسلية الفؤاد " وسيد حسن بروجردي صاحب " نخبة المقال " و حجة الاسلام تبريزي صاحب " صحيفة الأبرار " وصاحب " العوالم " وشيخ مرتضي انصاري صاحب " فرائد الاصول

" وشيخ عبد الله ممقاني صاحب " تنقيح المقال "، آية الله العظمي بروجردي صاحب " جامع احاديث الشيعه "، علي بن الحسن الزواري مفسر معروف استاد صاحب منهج الصادقين، علامه طهراني حاج آقا بزرگ طهراني صاحب " الذريعة الي تصانيف الشيعه "، محدث نوري در " خاتمه مستدرك " و جمعي ديگر.

خلاصه و فشرده‌ء مطلب در مورد اين تفسير آنست كه دليلي بر موضوع بودن تمام اين تفسير، وجود ندارد آنچنان كه دليلي بر صدور تمام مطالب اين كتاب از امام معصوم (عليه السلام) وجود ندارد بلكه اين كتاب همانند ديگر كتب حديثي و روائي است كه در آن صحيح و مقبول وضعيف و مردود نيز وجود دارد ورد و قبول آن نيازمند بحث و تحقيق و بررسي و فراهم آوردن قرينه مي‌باشد. (1) نظر مؤلف: نيز اينست كه تفسير منسوب به امام حسن عسكري (عليه السلام) يك كتاب روايي و

1. كيهان انديشه از مقاله آية الله رضا استادي.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، كتاب فرائد الأصول للشيخ الأنصاري (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، كتاب تفسير البرهان (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)، علي بن الحسن (1)

حديثي است كه حجم بيشتر آن را روايات منقوله از آن بزرگوار تشكيل مي‌دهد از اينرو به نام آن امام همام (عليه السلام) شهرت يافته است در اين كتاب روايي احاديث قوي وضعيف و اسرائيليات نيز رخنه نموده است و نمي‌توان تمام آن را به امام (عليه السلام) مستند دانست در اينجا به مناسبت روش تفسيري اهل بيت (عليه السلام) را مي‌آوريم:
شيوه تفاسير اهل بيت (عليه السلام) هنگامي كه به روش تفاسير اهل بيت (عليه السلام) نظر مي‌افكنيم در مي‌يابيم كه آنان در فهم دلالي آيات، بر عرف عام تكيه مي‌كنند و از تأويلات دور از ذهن و نامتناسب، با سياق عام و خاص آيات، دوري مي‌گزينند و اين مطلب به آن معني نيست كه هر كسي مي‌تواند قرآن را بر حسب آنچه از ظاهر آن مي‌فهمد تفسير كند بلكه مراد و مقصود آيات در آنچه حروف والفاظ آنها دلالت مي‌كند منحصر نيست. و لزوما بايد نكات و امور ديگري نيز مد نظر قرار گيرد كه چه بسا از نظر ما پوشيده و مخفي است براي دانستن آنها به كساني كه خداوند، علم و معرفت را به آنان عنايت كرده است بايد مراجعه شود و اينان پيامبر (صلي الله عليه وآله) و اهل بيت (عليه السلام) اويند كه مصداق بارز قول حق تعالي هستند در آن شريفه كه ميفرمايد: * (و ما يعلم تأويله إلا الراسخون في العلم) *. (1) تفاسير اهل بيت (عليه السلام) ويژگي خاصي دارد و هر كس كه در اين دانش به پژوهش و بررسي بپردازد با آن برخورد مي‌كند و مي‌بيند كه اهل بيت (عليه السلام) بسياري از آيات را به وجود خودشان تفسير مي‌كنند يا به ولايت و دوستي برگشت مي‌دهند و اين امر موجب آن شده است كه برخي اين تهمت را بزنند كه ائمه (عليه السلام) قصد داشتند كتاب اعتقادي از قرآن را فراهم سازند كه اختصاص به خود آنان داشته باشد. ليكن حقيقت، خلاف آنست كه گفته اند زيرا تفسير آيه به خودشان يا به آنچه كه به آنان برگشت دارد از باب تطبيق مفاد آيه بر كاملترين فرد است و آنان بارزترين مصاديق به شمار مي‌آيند و اين امر مراد و مفهوم آيه را از مقصد عام خود بيرون نمي‌برد وفي المثل امام صاد (عليه السلام) هنگامي كه امت

1. آل عمران آيه 7.

را در قرآن به ائمه تفسير مي‌كند از اين نظر است كه ائمه، نمونه و مصداق كامل و بارز آن هستند و شايد اطلاق تفسير در اين مورد به عنوان مجاز باشد زيرا اين نوع تفسير تطبيق مفهوم نص، بر بارزترين مصاديق آن است و اين امري است كه رادع عقلي و نقلي ندارد.

ويژگي ديگر تفاسير اهل بيت (عليه السلام) توجه به نيازهاي ارشادي و هدايتي قرآن مجيد است اين كتاب شريف در راستاي هدايت و ارشاد مردم است استخراج عجائب و غرائب و توجه به ابعاد مبهم و پيچيده و حمل آيات قرآن بر آن معاني و مفاهيم، دور از شأن كتاب هدايتي مي‌باشد و قرآن مجيد برنامهء هدايت و ارشاد پرهيزكاران مي‌باشد پس بيش از جنبه‌هاي ادبي، بلاغي، علمي، طبي، جغرافي و فلكي، جنبه ارشادي و هدايتي قرآن مد نظر است و اگر به آن علوم و فنون نيز توجه و عنايتي باشد بايد در مسير هدايت و ارشاد و در راستاي زمينه سازي ارشاد و هدايت گردد و بس. ائمهء اطهار و پيشوايان معصوم (عليه السلام) بيش از هر مسألة به اين بعد از ابعاد قرآن توجه داشته اند به مفهوم بارز * (إن هذا القرآن، يهدي للتي هي اقوم) * اين قرآن به راهي راست و محكم و استوار هدايت كننده و راهنما است. از اينرو پيشوايان معصوم (عليه السلام) به اين مسير و راستا هدايتگر بوده اند و بس.

3. جدال به نيكي در كتاب تفسير منسوب به امام حسن عسكري (عليه السلام) در مورد جدال در دين آمده است كه گفته شد پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله)، پيشوايان دين از آن نهي كرده اند. امام (عليه السلام) فرمود:

نهي از مجادلهء، مطلق، و در هر مورد نيست بلكه نهي از مجادله در جائي است كه به نحو احسن و نيكو صورت نپذيرد آيا كلام خدا را نشنيده اي جايي كه مي‌فرمايد:

" ولا تجادلوا أهل الكتاب إلا بالتي هي أحسن " (1) و در جاي ديگر مي‌فرمايد: " أدع إلي سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة، وجادلهم بالتي هي أحسن " (2) پس مجادله

1. سوره عنكبوت آيه 45.

2. النحل آيه 126.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، أهل الكتاب (1)، القرآن الكريم (1)

به صورت بهتر و منطقي‌تر نه تنها مورد نهي علماء و بزرگان نيست بلكه مطلوب هم مي‌باشد و آنچه حرام و نكوهيده ميباشد مجادله به شيوهء نامطلوب و ناروا است كه حرام است و بر شيعيان ما نيز محرم مي‌باشد چگونه مي‌توان تمام انواع جدال را حرام دانست در صورتي خداوند متعال مي‌فرمايد: " وقالوا لن يدخل الجنة إلا من كان هودا أو نصاري [و قال الله تعالي] تلك أمانيهم قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين " (1) خداوند متعال در اين آيه شريفه علم راستين را آوردن برهان و حجت ذكر كرده است و اين آوردن برهان همان مجادله به احسن مي‌باشد.
از محضر امام (عليه السلام) سوال شد لطفا انواع مجادله را بيان فرمائيد:
در پاسخ فرمودند: مجادله بر دو نوع است: جدال به احسن و جدال به غير احسن اما جدال غير احسن آنست تو در مورد باطلي مجادله كني و آن ديگري هم باطل ديگري را پيش بكشد و پس نتواني با حجت و برهاني كه خداوند متعال پيش تو قرار داده است رد نمايي ولي حقي را انكار نمايي كه اين مبطل مي‌خواهد به وسيله آن به باطل خود كمك بگيرد پس تو آن حق را انكار نمايي تا مبادا در آن حق بر ضرر تو حجت و برهاني باشد چون تو نمي‌داني راه نجات چيست؟ اين نوع مجادله هم بر شيعيان ما حرام مي‌باشد مبادا آنان وسيلهء آزمايش و امتحان بر ضرر ضعيفان از برادران و ابطال گران باشند.
اما " جدال به احسن " آن همان چيزي است كه خداوند متعال به پيامبر خود دستور داده است كه با آن با منكرين برانگيخته شدن بعد از مرگ و زنده نمودن خداوند متعال با آن شيوه مجادله نموده است جايي كه مي‌فرمايد:
" وضرب لنا مثلا ونسي خلقه، قال من يحيي العظام وهي رميم، قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم ". (2) خداوند متعال از پيامبر خدا خواسته است كه با منكرين بعث مجادله نمايد آنان كه مي‌گويند: خداوند چگونه مي‌تواند اين استخوانهاي پوسيده را زنده كند بگو آن خدايي
1. سوره بقره آيه 111.
2. سوره يس آيات 78 - 81.

صفحهمفاتيح البحث: الباطل، الإبطال (1)، الضرر (2)، سورة يس (1)

4 - اشاره به قتل متوكل

كه نخستين بار و در آغاز كار بدون وجود استخوان، خاك او را بوجود آورد در صورتي كه هيچگونه ماده و وسيله‌اي نبود آيا عاجز است دوباره آن را پس از خاك شدن، احياء و زنده كند؟ اگر بنابر عجز و ناتواني باشد [بنا به اعتقاد شما] نخستين بار كه مي‌بايست عاجزتر و ناتوان تر بوده باشد ... (1) 4. اشاره به قتل متوكل در اثبات الهداة آمده است مردي از اهل مداين، نامه اي به حضور آن حضرت نوشت و در مورد، باقيمانده از حكومت متوكل پرسش نمود ...
امام (عليه السلام) با كنايه و ايهام مرقوم فرمودند: " تزرعون فيه سبع سنين وأبا فما حصدتم فذروه في سنبله إلا قليلا مما تأكلون ثم يأتي من بعد ذلك سبع شداد يأكلن ما قدمتم لهن الا قليلا مما تحصنون، ثم يأتي من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس و فيه يعصرون ". (2) [در اين آيه شريفه با احتساب هر سه مورد از سالها 7 + 7 + 1 مجموعا 15 سال وقت آمده است] متوكل در سر سال 15 كشته شد. (3) 5. نجات انسان امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌فرمايند: حسين بن علي (عليه السلام) به مردي گفت: كدام يك از اين دو كار، نزد تو محبوب تر است: آيا مردي مي‌خواهد مستمند ناتواني را به قتل برساند آيا تو او را از دست آن مرد رها نمي‌سازي؟ يا مرد ناصبي اي كه مي‌خواهد ناتواني از ناتوانان شيعيان ما را گمراه سازد و تو باب استدلال به برهانهاي الهي را بر روي او ميگشايي و جلوي گمراه ساختن او را بگيري و او را مجاب ميسازي و درهم ميشكني؟
مرد پاسخ داد: بلكه نجات دادن اين مؤمن ناتوان، از دست اين فرد ناصبي محبوب تر

1. تفسير منسوب به امام حسن عسكري (ع) ص 244 چاپ اول، توحيد صدوق ص 459، وسائل الشيعه ج 11، ص 358 به نقل از معادن الحكمه ج 2، ص 226.
2. سوره يوسف آيه 47 - 49.
3. اثبات الهداة ج 6، ص 260، بحار ج 50، ص 186.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، القتل (2)، الأكل (1)، سورة يوسف (1)

كه نخستين بار و در آغاز كار بدون وجود استخوان، خاك او را بوجود آورد در صورتي كه هيچگونه ماده و وسيله‌اي نبود آيا عاجز است دوباره آن را پس از خاك شدن، احياء و زنده كند؟ اگر بنابر عجز و ناتواني باشد [بنا به اعتقاد شما] نخستين بار كه مي‌بايست عاجزتر و ناتوان تر بوده باشد ... (1) 4. اشاره به قتل متوكل در اثبات الهداة آمده است مردي از اهل مداين، نامه اي به حضور آن حضرت نوشت و در مورد، باقيمانده از حكومت متوكل پرسش نمود ...
امام (عليه السلام) با كنايه و ايهام مرقوم فرمودند: " تزرعون فيه سبع سنين وأبا فما حصدتم فذروه في سنبله إلا قليلا مما تأكلون ثم يأتي من بعد ذلك سبع شداد يأكلن ما قدمتم لهن الا قليلا مما تحصنون، ثم يأتي من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس و فيه يعصرون ". (2) [در اين آيه شريفه با احتساب هر سه مورد از سالها 7 + 7 + 1 مجموعا 15 سال وقت آمده است] متوكل در سر سال 15 كشته شد. (3) 5. نجات انسان امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌فرمايند: حسين بن علي (عليه السلام) به مردي گفت: كدام يك از اين دو كار، نزد تو محبوب تر است: آيا مردي مي‌خواهد مستمند ناتواني را به قتل برساند آيا تو او را از دست آن مرد رها نمي‌سازي؟ يا مرد ناصبي اي كه مي‌خواهد ناتواني از ناتوانان شيعيان ما را گمراه سازد و تو باب استدلال به برهانهاي الهي را بر روي او ميگشايي و جلوي گمراه ساختن او را بگيري و او را مجاب ميسازي و درهم ميشكني؟
مرد پاسخ داد: بلكه نجات دادن اين مؤمن ناتوان، از دست اين فرد ناصبي محبوب تر

1. تفسير منسوب به امام حسن عسكري (ع) ص 244 چاپ اول، توحيد صدوق ص 459، وسائل الشيعه ج 11، ص 358 به نقل از معادن الحكمه ج 2، ص 226.
2. سوره يوسف آيه 47 - 49.
3. اثبات الهداة ج 6، ص 260، بحار ج 50، ص 186.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، القتل (2)، الأكل (1)، سورة يوسف (1)

است، چرا كه خداوند متعال مي‌فرمايند:
" و هر كس فردي را زنده كند و از كفر به سوي ايمان رهنمودش سازد گويا همهء مردم را پيش از آنكه آنان را با شمشيرهاي آهنين بكشد، زنده كرده است "، من أحيي نفسا فكأنما أحيي الناس جميعا ". (1) 6. بذل مال يا اعتبار و آبرو امام (عليه السلام) در تفسير آيه شريفه " أقيموا الصلاة وآتوا الزكاة وماتقدمو لأنفسكم من خير تجدوه عندالله إن الله بما تعلمون بصير ". (2) مقصود از اقامهء نماز تكميل وضو، تكبيرات، قيام، قرائت، ركوع و سجود و رعايت حدود آن مي‌باشد. مقصود از پرداخت زكات، پرداخت آن به مستحقين و نيازمندان واقعي است و هرگز نمي‌توان به كافر يا ناصبي داد چون رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمودند: " كسي كه به دشمنان ما تصدق مي‌كند همانند فردي است كه در حرم خدا دزدي مي‌نمايد و مقصود از بيش افكندن خير، خرج مال در راه اطاعت خدا است اگر مالي نباشد پس از اعتبار و آبرو در راه برادران ديني تان خرج نماييد تا منفعتي را به سوي آنان جلب نماييد يا ضررهايي را از آنان دفع كنيد تمام اين موارد را در پيشگاه خدا خواهيد يافت پس سيئات شما را مي‌ريزد و حسنات شما را افزون مي‌سازد خداوند متعال عالم و آگاه است نه ظاهر چيزي و نه باطن آن بر خداوند پوشيده جهان نيست كه امور بر او ملتبس گردد افعال برخي را به برخي ديگر نسبت دهد و عنايت برخي را به ديگري انجام دهد پس ثواب و عقاب آن در غير جايگاه خود قرار گيرد در اثر جهل و ناداني به غير مستحقش واقع گردد. (3)

١. بحار الأنوار ج ٣، ص 279 والتفسير المنسوب بالعسكري ص 34.
2. سوره بقره آيه 110.
3. تفسير منسوب به امام حسن عسكري (ع) به نقل از ائمتنا ص 280.

صفحهمفاتيح البحث: السجود (1)، الزكاة (1)، الجهل (1)، الصّلاة (1)، الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

بخش چهارم / خوشه‌هايي از علم و فضيلت آن بزرگوار ...
از امام حسن عسكري (عليه السلام)، رهنمودها و سخنان ارشادي فراواني نقل شده است كه ما در اين بخش، خوشه‌هايي از آن انبوه رهنمودها را بازگو مي‌كنيم و در برخي از آنها توضيحات لازم را انجام مي‌دهيم.
1. درباره‌ء علم و دانش " اگر دنيا و هر آنچه در آن است لقمه اي نموده آن را به عالم و دانشمند باايماني دهم، ترسناكم از اينكه در اداي حق او كوتاهي كرده باشم، در برابر آن، اگر نادان و جاهل فاسقي را از تمام نعمتهاي دنيا، جز جرعه‌ء آبي ندهم بيمناكم از اينكه در حق او، اسراف كرده باشم ". (1) توضيح كوتاه: اسلام آئين علم و دانش و فضل و فضيلت مي‌باشد آئين دانش پرور اسلام در ارج گزاري به علم تنها به تقديرهاي گفتار بسنده نمي‌كند بلكه تأمين نيازهاي دانشمندان و فراهم ساختن نيازهاي مادي آنان هم تلاش و كوشش دارد از اينرو امام (عليه السلام) مي‌فرمايد: اگر تمام دنيا را لقمه اي بكنيم و به دهان دانشمندي قرار دهم باز نگرانم كه حق او را ادا نكرده باشم شاعري گويد:
مرا به تجربه معلوم گشت در آخر كار * كه قدر مرد به علم است و قدر علم به مال دانشمند فاقد امكانات نمي‌تواند معلومات خود را در اختيار جامعه قرار دهد به ويژه در عصري تكنولوژي و صنعت نامگزاري شده است.
2. حديث مسند درباره‌ء شراب خدا را شاهد مي‌گيرم كه من از پدرم " علي بن محمد " (عليه السلام) نقل مي‌كنم و او از پدرش " محمد " (عليه السلام) و او از پدرش " علي " (عليه السلام) و او از پدرش " موسي " (عليه السلام) و او از پدرش " محمد " (عليه السلام) و
1. تفسير علي بن ابراهيم قمي نقل از گناهان كبيره ص 153.
(١٧٦٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، الشهادة (1)، الإختيار، الخيار (1)، علي بن إبراهيم (1)

بخش چهارم / خوشه‌هايي از علم و فضيلت آن بزرگوار ...
از امام حسن عسكري (عليه السلام)، رهنمودها و سخنان ارشادي فراواني نقل شده است كه ما در اين بخش، خوشه‌هايي از آن انبوه رهنمودها را بازگو مي‌كنيم و در برخي از آنها توضيحات لازم را انجام مي‌دهيم.
1. درباره‌ء علم و دانش " اگر دنيا و هر آنچه در آن است لقمه اي نموده آن را به عالم و دانشمند باايماني دهم، ترسناكم از اينكه در اداي حق او كوتاهي كرده باشم، در برابر آن، اگر نادان و جاهل فاسقي را از تمام نعمتهاي دنيا، جز جرعه‌ء آبي ندهم بيمناكم از اينكه در حق او، اسراف كرده باشم ". (1) توضيح كوتاه: اسلام آئين علم و دانش و فضل و فضيلت مي‌باشد آئين دانش پرور اسلام در ارج گزاري به علم تنها به تقديرهاي گفتار بسنده نمي‌كند بلكه تأمين نيازهاي دانشمندان و فراهم ساختن نيازهاي مادي آنان هم تلاش و كوشش دارد از اينرو امام (عليه السلام) مي‌فرمايد: اگر تمام دنيا را لقمه اي بكنيم و به دهان دانشمندي قرار دهم باز نگرانم كه حق او را ادا نكرده باشم شاعري گويد:
مرا به تجربه معلوم گشت در آخر كار * كه قدر مرد به علم است و قدر علم به مال دانشمند فاقد امكانات نمي‌تواند معلومات خود را در اختيار جامعه قرار دهد به ويژه در عصري تكنولوژي و صنعت نامگزاري شده است.
2. حديث مسند درباره‌ء شراب خدا را شاهد مي‌گيرم كه من از پدرم " علي بن محمد " (عليه السلام) نقل مي‌كنم و او از پدرش " محمد " (عليه السلام) و او از پدرش " علي " (عليه السلام) و او از پدرش " موسي " (عليه السلام) و او از پدرش " محمد " (عليه السلام) و
1. تفسير علي بن ابراهيم قمي نقل از گناهان كبيره ص 153.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، الشهادة (1)، الإختيار، الخيار (1)، علي بن إبراهيم (1)

او از پدرش " علي " (عليه السلام) و او از پدرش " حسين " (عليه السلام) و او از پدرش " علي بن ابي طالب " (عليه السلام) و او از " پيامبر اسلام " (عليه السلام) و او هم از جبرييل و او از ميكاييل و او از اسرافيل و او خدا را شاهد مي‌گيرد كه بر لوح محفوظ بود كه خداوند متعال مي‌فرمايد:
" شرابخوار همانند ستايشگر بت مي‌باشد ". (1) " ابو نعيم " از دانشمندان اهل تسنن پس از نقل اين حديث مي‌افزايد: " اين يك حديث مسند صحيح و ثابتي است كه از راه عترت پاك رسالت به دست ما رسيده است از آن نظر بسيار باارزش و پرقيمت مي‌باشد ".
توضيح كوتاه: ارزش انسان با عقل و خرد و انديشه است اگر انساني فاقد عقل و انديشه باشد نه تنها فاقد ارزش لازم مي‌باشد بلكه گاهي از حيوانات فاقد عقل هم پست تر و بي ارزش تر است چون انسان نيازها و خواسته‌هايي دارد كه بدون عقل و تدبير لازم قابل كنترل نيست شراب، صدمات غير قابل جبراني روي دستگاه تفكر و انديشه وارد مي‌سازد و انسان در حد حيوانات فاقد عقل و انديشه تنزل ميدهد مردم ميكوشند كه خود را عاقل و تدبير نشان دهند شرابخوار مي‌خواهد خود را به حيوانات فاقد عقل و تدبير و انديشه تنزل دهد.
3. در گرداب غم امام حسن عسكري (عليه السلام) هنگام نيايش و عرض حاجت به پروردگار خود چنين مي‌گفت: " يا أسمع السامعين! و يا اعين الناظرين! و يا اسرع الحاكمين صل علي محمد وآل محمد وأوسع علي في رزقي! ومدفي عمري، وأمنن علي برحمتك وأجعلني ممن تنتصربه لدينك! ... ".
" اي شنواترين شنوايان! اي بيناترين بينندگان! اي داورترين داوران! درود خود را بر محمد و تبار او برسان با احسان و لطف خود بر من طول عمر و وسعت روزي عطا فرما و با رحمت خود به من احسان كن ووجود مرا از عوامل تقويت دين و آيين خود قرار بده! ... ".
1. تذكره الخواص تأليف ابونعيم فضل بن دكين ص 203، و متن عربي به اين ترتيب است: " شارب الخمر كعابد الوثن ".
(١٧٧٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الحافظ أبو نعيم (1)، الصّلاة (1)، الوسعة (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)

4. پيامي براي شيعيان " شما شيعيان را دعوت مي‌كنم به پرهيزگاري و تقوا و مجاهده و كوشش در راه خدا به راستگويي و درست كرداري به پرداخت امانت و وديعت خواه از نيكوكار باشد يا از فرد گناهكار ... شما را فرا ميخوانم بر خوش رفتاري با همسايگان و بر طول سجود و عبادت پروردگار عالم، چون رسالت پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بر اساس همين كارها بود ... ".
بر شما شيعيان است كه با ديگران (اهل تسنن) به خوبي و ملايمت معاشرت كنيد به مجالس و محافل آنان رفت و آمد كنيد از مريضان آنان، عيادت به عمل آوريد. (تا جذب مكتب اهل بيت شوند) هنگامي كه يكي از شما پيروان ما در دين خود ورع و تقوي را پيشهٔ خود سازد وراست گفتار و درست كردار باشد در معاشرت خود آداب و وظايف اسلامي را رعايت كند و مردم به همديگر بگويند كه اين افراد تربيت يافتهٔ مكتب اهل بيت ميباشند اين عمل مرا مسرور و خوشحال مي‌سازد چون تقوي و پرهيزكاري مايه افتخار و زينت و سربلندي است پس شما هم سعي كنيد كه مايهٔ افتخار و زينت ما باشيد و باعث ننگ و افتادگي ما نشويد دوستيها و محبتها را به سوي ما جلب كنيد، و بديها و ناروايیها و نسبتهاي ناروا را از ما بر طرف سازيد، هر گونه خوبي و برازندگي كه در حق ما گفته شود ما شايسته‌تر از آن هستيم و هر نوع بدي و ناروايي كه دربارهٔ ما بيان شود ما از آن بري و منزجريم، قرابت و نزديكي ما با رسول خدا است و قرآن دربارهٔ ما حقي تعيين كرده است و آيهٔ تطهير از طرف پروردگار دربارهٔ ما نازل گرديده است و هر آن كس كه جز ما خاندان رسالت آن را به خود نسبت دهد، دروغگو و كذاب خواهد بود ". (1) 5. نامه‌اي دربارهٔ اتحاد مسلمانان امام حسن عسكري (عليه السلام) در ضمن نامه‌اي كه به " زهري " نوشته است دربارهٔ اتحاد مسلمانان چنين مينگارد: " وظيفهٔ تو اين است كه مسلمانان را همانند افراد يك خانواده قرار دهي. بزرگسالان همانند پدر و خردسالان را همانند فرزند، همسالان را

۱. تحف العقول ص ٣٦٧، چاپ نجف.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، السجود (1)

4. پيامي براي شيعيان " شما شيعيان را دعوت مي‌كنم به پرهيزگاري و تقوا و مجاهده و كوشش در راه خدا به راستگويي و درست كرداري به پرداخت امانت و وديعت خواه از نيكوكار باشد يا از فرد گناهكار ... شما را فرا ميخوانم بر خوش رفتاري با همسايگان و بر طول سجود و عبادت پروردگار عالم، چون رسالت پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) بر اساس همين كارها بود ... ".
بر شما شيعيان است كه با ديگران (اهل تسنن) به خوبي و ملايمت معاشرت كنيد به مجالس و محافل آنان رفت و آمد كنيد از مريضان آنان، عيادت به عمل آوريد. (تا جذب مكتب اهل بيت شوند) هنگامي كه يكي از شما پيروان ما در دين خود ورع و تقوي را پيشهء خود سازد وراست گفتار و درست كردار باشد در معاشرت خود آداب و وظايف اسلامي را رعايت كند و مردم به همديگر بگويند كه اين افراد تربيت يافتهء مكتب اهل بيت ميباشند اين عمل مرا مسرور و خوشحال مي‌سازد چون تقوي و پرهيزكاري مايه افتخار و زينت و سربلندي است پس شما هم سعي كنيد كه مايهء افتخار و زينت ما باشيد و باعث ننگ و افتادگي ما نشويد دوستيها و محبتها را به سوي ما جلب كنيد، و بديها و نارواييها و نسبتهاي ناروا را از ما بر طرف سازيد، هر گونه خوبي و برازندگي كه در حق ما گفته شود ما شايسته‌تر از آن هستيم و هر نوع بدي و ناروايي كه دربارهء ما بيان شود ما از آن بري و منزجريم، قرابت و نزديكي ما با رسول خدا است و قرآن دربارهء ما حقي تعيين كرده است و آيهء تطهير از طرف پروردگار دربارهء ما نازل گرديده است و هر آن كس كه جز ما خاندان رسالت آن را به خود نسبت دهد، دروغگو و كذاب خواهد بود ". (1) 5. نامه‌اي دربارهء اتحاد مسلمانان امام حسن عسكري (عليه السلام) در ضمن نامه‌اي كه به " زهري " نوشته است دربارهء اتحاد مسلمانان چنين مينگارد: " وظيفهء تو اين است كه مسلمانان را همانند افراد يك خانواده قرار دهي. بزرگسالان همانند پدر و خردسالان را همانند فرزند، همسالان را

١. تحف العقول ص ٣٦٧، چاپ نجف.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، السجود (1)

مانند برادر خود فرض نمايي. در چنين فرضي چه كسي مي‌تواند به ديگري ظلم كند؟ و كدام فرد ميتواند بر ضد ديگري گام بردارد يا اسرار او را هتك نموده يا اقدام به ضرر او نمايد؟
زهري! اگر شيطان خواست در دل تو ايجاد شبهه نمايد كه تو بر ديگر برادران ايماني فضيلت و برتري داري چنين شبهات را با اين ترتيب از دل خود بيرون آر كه آن خود بزرگسال تر از من است. بگو او خيلي سابق تر از من به انجام خيرات و مبرات پيشي جسته است و اگر خردسال تر از تو است بگو من خيلي زودتر از او به ارتكاب گناه و معصيت پيش قدم شده ام پس او بهتر از من است و اگر او همسال توست بگو من در مورد گناهان خود مطمئن هستم و يقين دارم ولي درباره‌ء گناه او در ترديد و شك هستم پس چگونه مي‌توانم شك و ترديد را بر يقين خود ترجيح دهم؟ ...
بدان! بهترين و محبوب ترين مردم كسي است كه نيكي و خير او، بر مردم سرازير باشد و اسرار و عيوب مردم را محفوظ داشته و فاش نسازد ". (1) 6. مقام نيكوكار " در بهشت دري وجود دارد كه موسوم به در " معروف " است. از آن دربگاه جز اهل معروف كس ديگري حق ورود ندارد. من خدا را شكرگزارم كه در رفع حوائج مردم كوشا هستم. امام در اين هنگام نگاهي به يكي از ياران خود به نام " ابو هاشم " افكند و فرمود:
" شما بر همان روشي كه داريد پايدار باشيد چون كساني كه در اين جهان اهل بخشش و نيكوكاري باشند در آخرت هم آنان اهل معروف مي‌باشند ". (2) 7. زينت ما باشيد قال الأمام العسكري (عليه السلام): " إتقوا الله وكونوا لنا زينا، ولاتكونوا شيئا، جرو إليناكل مودة وادفعوا عنا كل قبيح ". (3)
١. تاريخ سامرا ج ٢، ص ١٣.
٢. نور الابصار ص ٤٢٦، بنا بر نقل احقاق الحق ج ١٢.
٣. تحف العقول ص ٣٦٢، بحار الأنوار ج ٧٨، ص 372.
(١٧٧٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، النوم (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

مانند برادر خود فرض نمايي. در چنين فرضي چه كسي مي‌تواند به ديگري ظلم كند؟ و كدام فرد ميتواند بر ضد ديگري گام بردارد يا اسرار او را هتك نموده يا اقدام به ضرر او نمايد؟
زهري! اگر شيطان خواست در دل تو ايجاد شبهه نمايد كه تو بر ديگر برادران ايماني فضيلت و برتري داري چنين شبهات را با اين ترتيب از دل خود بيرون آر كه آن خود بزرگسال تر از من است. بگو او خيلي سابق تر از من به انجام خيرات و مبرات پيشي جسته است و اگر خردسال تر از تو است بگو من خيلي زودتر از او به ارتكاب گناه و معصيت پيش قدم شده ام پس او بهتر از من است و اگر او همسال توست بگو من در مورد گناهان خود مطمئن هستم و يقين دارم ولي دربارهء گناه او در ترديد و شك هستم پس چگونه مي‌توانم شك و ترديد را بر يقين خود ترجيح دهم؟ ...
بدان! بهترين و محبوب ترين مردم كسي است كه نيكي و خير او، بر مردم سرازير باشد و اسرار و عيوب مردم را محفوظ داشته و فاش نسازد ".
(1) 6. مقام نيكوكار " در بهشت دري وجود دارد كه موسوم به در " معروف " است. از آن دربگاه جز اهل معروف كس ديگري حق ورود ندارد. من خدا را شكرگزارم كه در رفع حوائج مردم كوشا هستم. امام در اين هنگام نگاهي به يكي از ياران خود به نام " ابو هاشم " افكند و فرمود:
" شما بر همان روشي كه داريد پايدار باشيد چون كساني كه در اين جهان اهل بخشش و نيكوكاري باشند در آخرت هم آنان اهل معروف مي‌باشند ".
(2) 7. زينت ما باشيد قال الأمام العسكري (عليه السلام): " إتقوا الله وكونوا لنا زينا، ولاتكونوا شيئا، جرو إليناكل مودة وادفعوا عنا كل قبيح ". (3)
١. تاريخ سامرا ج ٢، ص ١٣.
٢. نور الابصار ص ٤٢٦، بنا بر نقل احقاق الحق ج ١٢.
٣. تحف العقول ص ٣٦٢، بحار الأنوار ج ٧٨، ص 372.
(١٧٧٢)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، النوم (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

از خدا پروا كنيد و مايهء زينت ما باشيد نه مايهء زشتي و ناروائي، هر نوع دوستي را به سوي ما جذب كنيد و هر زشتي اي را از ما دفع كنيد.
توضيح كوتاه: مايهء زينت بودن به پيشوايان معصوم (عليه السلام) پيمودن راه راست آنان و عمل به فرموده‌ها و فرامين آنان ميباشد بهترين كمك و مساعدت به آرمان آن بزرگواران تمسك به تعاليم و التزام علمي و عملي به ارشادات آن بزرگواران مي‌باشد.
8. زهد واقعي چيست؟
" عن الحسن بن علي العسكري (عليه السلام) عن آبائه (صلي الله عليه وآله و سلم) عن الصادق (عليه السلام) انه سئل عن الزاهد في الدنيا قال: الذي يترك حلالها مخافة حسابه، ويترك حرامها مخافة عقابه ". (1) " امام حسن عسكري (عليه السلام) از پدران بزرگوارش از امام صادق (عليه السلام) روايت مي‌كند كه از آن امام همام در مورد فرد زاهد پرسيده شد كه زاهد واقعي كيست؟
امام فرمود: " زاهد واقعي كسي است كه حلال دنيا را از بيم حساب آن، و حرام دنيا را از بيم كيفر و عقاب آن، ترك نمايد ".
از نامه‌هاي آن حضرت همانطور كه گذشت از امام حسن عسكري (عليه السلام) نامه‌ها و مكاتباتي صورت پذيرفته است كه تعداد بيست مورد از آنها را فرمود. مرحوم فيض صاحب معادن الحكمة در كتاب خود درج كرده است در يكي از آن نامه‌ها كه در شأن اهل بيت (عليه السلام) و موقعيت آن بزرگواران مي‌باشد اين چنين ميخوانيم:
" أعوذ بالله من قوم حذفوا المحكمات: ونسوا رب الأرباب والنبي وساقي الكوثر في مواقف الي ولظي الطامة الكبري ونعيم دار الثواب، فنحسن السنام الأعظم وفينا النبوة والولاية والكرم، ونحن منار الهدي والعروة الوثقي والأنبياء كانوا يقتبسون من انوارنا ويقتفون آثارنا، وسيظهر حجة الله علي الخلق بالسيف المسلول لأظهار
1. وسائل الشيعه باب جهاد النفس ص 269.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الزهد (1)، الحج (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

از خدا پروا كنيد و مايهء زينت ما باشيد نه مايهء زشتي و ناروائي، هر نوع دوستي را به سوي ما جذب كنيد و هر زشتي اي را از ما دفع كنيد.
توضيح كوتاه: مايهء زينت بودن به پيشوايان معصوم (عليه السلام) پيمودن راه راست آنان و عمل به فرموده‌ها و فرامين آنان ميباشد بهترين كمك و مساعدت به آرمان آن بزرگواران تمسك به تعاليم و التزام علمي و عملي به ارشادات آن بزرگواران مي‌باشد.
8. زهد واقعي چيست؟
" عن الحسن بن علي العسكري (عليه السلام) عن آبائه (صلي الله عليه وآله و سلم) عن الصادق (عليه السلام) انه سئل عن الزاهد في الدنيا قال: الذي يترك حلالها مخافة حسابه، ويترك حرامها مخافة عقابه ". (1) " امام حسن عسكري (عليه السلام) از پدران بزرگوارش از امام صادق (عليه السلام) روايت مي‌كند كه از آن امام همام در مورد فرد زاهد پرسيده شد كه زاهد واقعي كيست؟
امام فرمود: " زاهد واقعي كسي است كه حلال دنيا را از بيم حساب آن، و حرام دنيا را از بيم كيفر و عقاب آن، ترك نمايد ".
از نامه‌هاي آن حضرت همانطور كه گذشت از امام حسن عسكري (عليه السلام) نامه‌ها و مكاتباتي صورت پذيرفته است كه تعداد بيست مورد از آنها را فرمود. مرحوم فيض صاحب معادن الحكمة در كتاب خود درج كرده است در يكي از آن نامه‌ها كه در شأن اهل بيت (عليه السلام) و موقعيت آن بزرگواران مي‌باشد اين چنين ميخوانيم:
" أعوذ بالله من قوم حذفوا المحكمات: ونسوا رب الأرباب والنبي وساقي الكوثر في مواقف الي ولظي الطامة الكبري ونعيم دار الثواب، فنحسن السنام الأعظم وفينا النبوة والولاية والكرم، ونحن منار الهدي والعروة الوثقي والأنبياء كانوا يقتبسون من انوارنا ويقتفون آثارنا، وسيظهر حجة الله علي الخلق بالسيف المسلول لأظهار
1. وسائل الشيعه باب جهاد النفس ص 269.
(١٧٧٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الزهد (1)، الحج (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

الحق وهذا خط الحسن بن علي بن محمد بن عل بن موسي بن جعفر بن علي بن الحسين بن امير المؤمنين عليهم السلام ". (1) پناه ميبرم از گروهي كه محكمات قرآن را حذف كردند و خداي خود، و پيامبر اسلام و ساقي كوثر را در آن لحظه‌هاي حساب و عطش رستاخيز كبري و نعمتهاي دار ثواب را فراموش نموده‌اند مائيم آن قله شامخ و بزرگ، و در خاندان ما نبوت و ولايت و كرم به ظهور رسيده است. مائيم مشعلداران هدايت و عروهء محكم و استوار، انبياء و پيامبران الهي از انوار ما اقتباس ميكردند و از آثار ما پيروي مينمودند به زودي خداوند حجت خود را با شمشير آخته جهت اظهار حق ظاهر خواهد نمود و اين نوشته با خط حسن بن علي بن محمد بن علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن امير المؤمنين نوشته گرديده است.

در كتاب " كشف الحجة لثمرة الحجة " تأليف شهيد بزرگوار " شهيد ثاني " در شرح اين نامه آمده است. اين امر يك سنت جاريه و عادت ديرينه مي‌باشد چون آدم دو پسر داشت: هابيل و قابيل پس قابيل باطل به هابيل حق غلبه نمود و امت شيث در حال تقيه به سر بردند و در مقام مغلوبي ستمگران واقع شدند تا آنكه نبوت حضرت نوح فرا رسيد باز قوم او به مقام معاندت و دشمني برآمدند تا آنكه خداوند متعال به وسيله ي آب، غرق نمود همچنان صالح، هود، لوط، ابراهيم، نمروديان و موسي با فرعونيان و عيسي (عليه السلام) با پيروان خود و پيامبر آخر الزمان با امت خويش در اين عهد رسالت هم جريان پيدا مي‌كند آنچنان كه در ميان امم گذشته رخ داده بود تا آنكه خداوند متعال حجت خود را ظاهر سازد. (2) سخنان مكتوب ائمهء اطهار (صلي الله عليه وآله و سلم) هر كدام به تناسب موقعيتي كه داشته اند نامه‌ها و مكاتباتي با دوستان و طرفداران و شيعيان خود داشته اند كه خود مجموعهء بزرگي را تشكيل

1. معادن الحكمه ج 2، ص 273.
2. كشف الحجة ص 75 طبع نجف اشرف.

9 - در پاسخ درخواست دعا

مي دهد برخي از بزرگان آن مكتوبها را تحت عنوان " معادن الحكمة في مكاتيب الأئمه (عليه السلام) " آورده اند كه در مورد امام حسن عسكري (عليه السلام) در آن كتاب بيست و يك عنوان نامه ثبت شده است كه برخي از آنها در ضمن فضايل آن بزرگوار گذشت. ما اكنون درصدديم كه برخي ديگر از مكاتبات آن گرامي را، در اين قسمت آورده باشم:

9. در پاسخ درخواست دعا نامه اي از ابو هاشم نامي از علاقه مندان آن حضرت (عليه السلام) به خدمت امام رسيد كه در آن درخواست دعا نموده بودند امام (عليه السلام) در پاسخ نوشتند با اين دعا خدا را بخواه:

" يا اسمع السامعين! و يا أبصر المبصرين! و يا أعز الناظرين، و يا أسرع الحاسبين و يا ارحم الراحمين و يا أحكم الحاكمين، صل علي محمد وآل محمد، وأوسع لي في رزقي، ومدلي في عمري، وأمنن علي برحمتك، واجعلني ممن تنتصر به لدينك، و لاتستبدل بي غيري ".

" اي شنواترين شنوايان! اي بيننده‌ترين بينايان! اي عزيزترين تماشاگران! اي سريع ترين حسابرسان! اي مهربان ترين مهربانان! اي داورترين داوران! درود و رحمت خود را بر محمد وآل محمد عنايت فرما! روزي مرا فراختر، عمر مرا طولاني تر، احسان خود را به من ارزان تر قرار بده و مرا از افرادي قرار بده كه به دين تو كمك نمايم و مرا از آن حالي كه دارم تبديل مفرما! " ابو هاشم مي‌گويد: وقتي نامه ي امام (عليه السلام) رسيد پيش خود گفتم چه بهتر اين چنين دعا كنم " اللهم اجعلني في حزبك وزمرتك " امام (عليه السلام) فرمود:

" اين چنين دعا نكن و نگو كه خدايا مرا در حزب و جرگهء خود قرار بده! چون تو هم اكنون، در حزب و گروه خدا هستي، در صورتي كه به خدا و رسول او ايمان داشته باشي و به مقام اولياء عرفان و شناخت داشته و از آنان پيروي نموده باشي، پس بشارت باد! بر تو، بشارت باد بر تو! " (1)

1. معادن الحكمة في مكاتيب الائمه تأليف علم الهدي محمد بن حسن فيض كاشاني ج 2، ص 251 - 252، چاپ نشر اسلامي.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، العزّة (1)، الصّلاة (1)، الوسعة (1)

10 - احاديث سخت و سخت تر

10. احاديث سخت و سخت‌تر مرحوم شيخ صدوق در كتاب " معاني الأخبار " با اسناد خود از طريق محمد بن عيسي بن عبيد از برخي از مردم " مدائن " آورده است كه به حضور امام حسن عسكري (عليه السلام) نامه نوشتم كه از آباء و اجداد بزرگوار شما روايت شده است: " احاديث شما، سخت و سخت‌تر است نه فرشته مقرب و نه پيامبر مرسل و نه مؤمني كه خداوند قلب او را با ايمان آزموده است، نمي‌تواند تحمل كند معناي آن چيست؟ " امام (عليه السلام) در پاسخ نوشتند: " اينكه فرشته و پيامبر نمي‌تواند تحمل نمايد به اين معني است احاديث ما آنچنان حلاوت و شيريني دارد كه هرگز فرشته و پيامبر نمي‌تواند آن را در درون سينه ي خود نگهدارد، و منتشر نكند بلكه به مجرد دريافت، آن را به ديگري منتقل مي‌سازد ". (1) شبيه همين مضمون، حديث ديگري از امام صادق (عليه السلام) آمده است كه پس از فرشته، پيامبر و مؤمن كلمهٔ " مدينه حصينة " را افزوده است امام (عليه السلام) در معناي " مدينه حصينه " مي‌فرمايد: مقصد آن قلب فراگير و وسيع مي‌باشد كه بتواند ظرفيت تحمل آن احاديث را داشته باشد. (2) در كتاب حسن بن سليمان هم به نقل از كتاب " اللباب " تأليف ابن شريفه واسطي از " ميثم تمار " آمده است كه ما در بازار بوديم كه أصبغ بن نباته يكي از ياران صميمي امام (عليه السلام) رسيدند و گفتند: واي بر تو! من از اميرمؤمنان حديث سخت و مشكلي را شنيدم. ميثم پرسيد: آن حديث چه بود؟ گفت: اين حديث بود كه احاديث ما سخت و مشكل است جز فرشتگان يا انبياء نمي‌توانند تحمل آن را داشته باشند فورا از جا برخاستم و به سراغ امير المؤمنين (عليه السلام) رفتم و به حضور آن بزرگوار عرض كردم:

اصبغ بن نباته حديثي از شما نقل كرده است كه مرا در تنگنا قرار داده است. امام (عليه السلام) فرمود: كدام حديث؟ گفتم: اين حديث صعب ومستصعب كه بيان فرموده ايد. امام (عليه السلام)

1. معادن الحكمة في مكاتيب الائمه ج 2، ص 252.

2. همان منبع ص 253.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، ميثم بن يحيي التمار النهرواني (1)

تبسم فرمود آنگاه دستور نشست به من دادند و توضيح فرمودند: آيا هر علمي را عالمي مي‌تواند تحمل كند؟ خداوند متعال به فرشتگان فرمودند

من مي‌خواهم در روي زمين خليفه اي قرار دهم، گفتند: آيا مي‌خواهي در روي زمين، موجودي را قرار دهي تا فسادي راه اندازد و خون بريزد در صورتي كه ما تسبيح گويان و سجده كنندگان درگاه تو هستيم. خداوند متعال در پاسخ آنان فرمود: من چيزي را مي‌دانم كه شماها نمي‌دانيد آيا ملاحظه مي‌كني كه فرشتگان توانستند علم خدا را تحمل كنند؟
ميثم گويد: عرض كردم آيا احاديث شما بالاتر و بزرگ تر از اين مورد است؟ امام (عليه السلام) ادامه دادند يكي ديگر " موسي بن عمران " پيامبر خدا است هنگامي كه تورات به او نازل شد چنين تصور نمود كه در روي زمين، عالم تر و داناتر از او شخص ديگري وجود ندارد خداوند متعال خواست به او خبر دهد كه عالم تر و دانشمندتر از او هم وجود دارد چون ترسيد كه او به عجب دچار شود پس خداوند او را به دانشمند و عالم ديگري ارشاد نمود پس بين او و خضر را گرد آورد او كشتي را سوراخ نمود موسي نتوانست تحمل كند، سپس غلامي را كشت، موسي نتوانست تحمل كند، سپس ديوار را به پا داشت باز موسي (عليه السلام) نتوانست تحمل كند (تا اينكه خضر توضيحات لازم را در مورد اين اعمال خود بيان داشت كه در قرآن مجيد آمده است) (1).
و اما پيامبران يكي از آنان همين پيامبر بزرگوار اسلام است مگر او در روز غدير از دست من نگرفت و نگفت: " اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه " آيا نتوانستند اين سخن پيامبر خدا را تحمل كنند؟ جز افراد خاصي كه خداوند آنان را مصون داشته است پس بشارت باد بر شما! باز بشارت باد بر شما كه خداوند متعال شما را به اموري اختصاص داده است كه فرشتگان، پيامبران و رسولان را اختصاص نداده است پس نشر وتبليغ فضيلت ما حرج و مشكلي ندارد چون پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) فرموده است: " ما گروه انبياء مردم را جز در محدودهء عقل خود، مورد خطاب قرار نمي‌دهيم ". (2)
1. سوره كهف آيه 67.
2. معادن الحكمه ج 2، ص 253 - 254.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، موسي بن عمران (1)

11. توحيد چيست؟
سهل بن زياد مي‌گويد: در مورخهء 255 ه. ق نامه اي به محضر ابي محمد (عليه السلام) نوشتم در آن نامه به عرض رساندم: سرور من! اصحاب ما در مورد " توحيد " و خداشناسي اختلاف نموده اند برخي به جسم بودن، برخي به صورت بودن خدا، اعتقاد پيدا كرده اند اگر صلاح دانسته باشند كه به من، حد و مرزي را نشان دهند كه از آن عبور نكنم بسيار ممنون خواهم بود و احساني در حق اين كوچك انجام داده اند.
امام (عليه السلام) با خط و إمضاي خود مرقوم فرمودند: " شما از توحيد و خداشناسي سوال نموده بوديد گرچه اين سوال از شما به دور است ولي بدان: خدا واحد، احد و يكتا است كه نه صاحب فرزند و نه خود او زاده شده است و نه نظير وكفوي دارد او خالق و آفريننده است ولي مخلوق و آفريده شده نيست، او است كه تصوير انجام مي‌دهد ولي خود صورت نيست، ثنا و توصيف او بسيار بالا است اسماء او خيلي وارسته تر از آنست كه شبيه و نظيري داشته باشد او همان خود او است و ديگري نيست چيزي همانند او نيست و او شنوا و بينا است ". (1) 12. نجات از زندان ابو هاشم جعفري مي‌گويد: به امام حسن عسكري (عليه السلام) از تنگي زندان وسنگيني زنجير شكايت نامه اي نوشتم: امام (عليه السلام) در پاسخ مرقوم فرمودند: " تو نماز ظهر را در منزل خود خواهي خواند ".
من درست موقع ظهر آزاد شدم، به همان ترتيبي كه امام (عليه السلام) مرقوم فرموده بودند:
نماز ظهر را در خانه ام برگزار نمودم ". (2) 13. حجب و حياء باز ابو هاشم جعفري مي‌گويد: " بسيار در تنگنا بودم نامه اي به امام (عليه السلام) نوشتم ولي خجالت كشيدم مسائل مالي را مطرح سازم هنگامي كه به منزل رسيدم ملاحظه كردم
1. معادن الحكمه في مكاتيب الائمه ج 2، ص 260.
2. منبع فوق ص 262.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، سهل بن زياد (1)

11. توحيد چيست؟
سهل بن زياد مي‌گويد: در مورخهء 255 ه. ق نامه اي به محضر ابي محمد (عليه السلام) نوشتم در آن نامه به عرض رساندم: سرور من! اصحاب ما در مورد " توحيد " و خداشناسي اختلاف نموده اند برخي به جسم بودن، برخي به صورت بودن خدا، اعتقاد پيدا كرده اند اگر صلاح دانسته باشند كه به من، حد و مرزي را نشان دهند كه از آن عبور نكنم بسيار ممنون خواهم بود و احساني در حق اين كوچك انجام داده اند.
امام (عليه السلام) با خط و إمضاي خود مرقوم فرمودند: " شما از توحيد و خداشناسي سوال نموده بوديد گرچه اين سوال از شما به دور است ولي بدان: خدا واحد، احد و يكتا است كه نه صاحب فرزند و نه خود او زاده شده است و نه نظير وكفوي دارد او خالق و آفريننده است ولي مخلوق و آفريده شده نيست، او است كه تصوير انجام مي‌دهد ولي خود صورت نيست، ثنا و توصيف او بسيار بالا است اسماء او خيلي وارسته تر از آنست كه شبيه و نظيري داشته باشد او همان خود او است و ديگري نيست چيزي همانند او نيست و او شنوا و بينا است ". (1) 12. نجات از زندان ابو هاشم جعفري مي‌گويد: به امام حسن عسكري (عليه السلام) از تنگي زندان وسنگيني زنجير شكايت نامه اي نوشتم: امام (عليه السلام) در پاسخ مرقوم فرمودند: " تو نماز ظهر را در منزل خود خواهي خواند ".
من درست موقع ظهر آزاد شدم، به همان ترتيبي كه امام (عليه السلام) مرقوم فرموده بودند:
نماز ظهر را در خانه ام برگزار نمودم ". (2) 13. حجب و حياء باز ابو هاشم جعفري مي‌گويد: " بسيار در تنگنا بودم نامه اي به امام (عليه السلام) نوشتم ولي خجالت كشيدم مسائل مالي را مطرح سازم هنگامي كه به منزل رسيدم ملاحظه كردم

1. معادن الحكمه في مكاتيب الائمه ج 2، ص 260.
2. منبع فوق ص 262.

(۱۷۷۸)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، سهل بن زياد (1)

11. توحيد چيست؟
سهل بن زياد مي‌گويد: در مورخهء 255 ه. ق نامه اي به محضر ابي محمد (عليه السلام) نوشتم در آن نامه به عرض رساندم: سرور من! اصحاب ما در مورد " توحيد " و خداشناسي اختلاف نموده اند برخي به جسم بودن، برخي به صورت بودن خدا، اعتقاد پيدا كرده اند اگر صلاح دانسته باشند كه به من، حد و مرزي را نشان دهند كه از آن عبور نكنم بسيار ممنون خواهم بود و احساني در حق اين كوچك انجام داده اند.
امام (عليه السلام) با خط و إمضاي خود مرقوم فرمودند: " شما از توحيد و خداشناسي سوال نموده بوديد گرچه اين سوال از شما به دور است ولي بدان: خدا واحد، احد و يكتا است كه نه صاحب فرزند و نه خود او زاده شده است و نه نظير وكفوي دارد او خالق و آفريننده است ولي مخلوق و آفريده شده نيست، او است كه تصوير انجام مي‌دهد ولي خود صورت نيست، ثنا و توصيف او بسيار بالا است اسماء او خيلي وارسته تر از آنست كه شبيه و نظيري داشته باشد او همان خود او است و ديگري نيست چيزي همانند او نيست و او شنوا و بينا است ". (1) 12. نجات از زندان ابو هاشم جعفري مي‌گويد: به امام حسن عسكري (عليه السلام) از تنگي زندان وسنگيني زنجير شكايت نامه اي نوشتم: امام (عليه السلام) در پاسخ مرقوم فرمودند: " تو نماز ظهر را در منزل خود خواهي خواند ".
من درست موقع ظهر آزاد شدم، به همان ترتيبي كه امام (عليه السلام) مرقوم فرموده بودند:
نماز ظهر را در خانه ام برگزار نمودم ". (2) 13. حجب و حياء باز ابو هاشم جعفري مي‌گويد: " بسيار در تنگنا بودم نامه اي به امام (عليه السلام) نوشتم ولي خجالت كشيدم مسائل مالي را مطرح سازم هنگامي كه به منزل رسيدم ملاحظه كردم
1. معادن الحكمه في مكاتيب الائمه ج 2، ص 260.
2. منبع فوق ص 262.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، سهل بن زياد (1)

كه امام (عليه السلام) 100 دينار به منزل من فرستاده است و در نامه اش مرقوم فرموده است: " در صورتي كه تو احتياج داشته باشي خجالت مكش و پنهان مدار اميد است تو به آنچه دوست داري رسيده باشي ". (1)
14. نيازي به ملاقات خليفه نيست عمر بن ابي مسلم گويد: مردي به نام " سيف بن ليث " از مصر به سامراء آمد مي‌خواست به " مهتدي " حاكم عباسي تظلم نمايد در مورد ملكي كه فردي به نام شفيع خادم از او تصرف نموده و حق او را نمي‌داد ما به او اشاره نموديم كه نامه اي به امام ابو محمد بنويسد تا در تسهيل امر او راهي نشان دهد.
امام (عليه السلام) در پاسخ نامه مرقوم فرمودند: " نگراني نيست ملكت را به خودت برميگردانند، لزومي ندارد پيش سلطان به روي، تو آن وكيلي را كه موكل زمين تو است ملاقات نما و او را با سلطان اعظم كه همان خداوند آفريدگار جهانيان است بترسان! " اين شخص كه ملكش، مغصوب واقع شده بود به سراغ وكيل رفت او گفت به هنگام خروج تو از مصر نامه اي به تو نوشته ام و از تو خواسته ام كه زمينت را به خودت برگردانم پس آن زمين را به حكم قاضي (ابن ابي الشوارب) و با شهادت شهود، به صاحب ملك برگرداند و ديگر نيازي پيدا نكرد تا به حضور " مهتدي " خليفه عباسي برود. (2) 15. نامهء امام به يكي از علماي بزرگ شيعه در قم از جمله مكاتبات امام (عليه السلام) با اصحاب خود، نامه اي است كه آن گرامي به " علي بن حسين بن بابويه قمي " يكي از بزرگان فقهاي شيعه، مرقوم فرموده اند، و متن آن چنين است:
" بسم الله الرحمن الرحيم ألحمد الله رب العالمين والعاقبة للمتقين والجنة للموحدين والنار للملحدين، ولا عدوان الا علي الظالمين، ولا اله الا الله احسن الخالقين، والصلوة علي خير خلقه محمد وعترته الطاهرين ".
1. اصول كافي ج 1، ص 508.
2. الكافي ج 1، ص 508، معادن الحكمه ج 2، ص 262.
(١٧٧٩)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة سامراء المقدسة (1)، عمر بن أبي مسلم (1)، الظلم (1)، الطهارة (1)، النوم (2)

كه امام (عليه السلام) 100 دينار به منزل من فرستاده است و در نامه اش مرقوم فرموده است: " در صورتي كه تو احتياج داشته باشي خجالت مكش و پنهان مدار اميد است تو به آنچه دوست داري رسيده باشي ". (1)
14. نيازي به ملاقات خليفه نيست عمر بن ابي مسلم گويد: مردي به نام " سيف بن ليث " از مصر به سامراء آمد مي‌خواست به " مهتدي " حاكم عباسي تظلم نمايد در مورد ملكي كه فردي به نام شفيع خادم از او تصرف نموده و حق او را نمي‌داد ما به او اشاره نموديم كه نامه اي به امام ابو محمد بنويسد تا در تسهيل امر او راهي نشان دهد.
امام (عليه السلام) در پاسخ نامه مرقوم فرمودند: " نگراني نيست ملكت را به خودت برميگردانند، لزومي ندارد پيش سلطان به روي، تو آن وكيلي را كه موكل زمين تو است ملاقات نما و او را با سلطان اعظم كه همان خداوند آفريدگار جهانيان است بترسان! " اين شخص كه ملكش، مغصوب واقع شده بود به سراغ وكيل رفت او گفت به هنگام خروج تو از مصر نامه اي به تو نوشته ام و از تو خواسته ام كه زمينت را به خودت برگردانم پس آن زمين را به حكم قاضي (ابن ابي الشوارب) و با شهادت شهود، به صاحب ملك برگرداند و ديگر نيازي پيدا نكرد تا به حضور " مهتدي " خليفه عباسي برود. (2) 15. نامهء امام به يكي از علماي بزرگ شيعه در قم از جمله مكاتبات امام (عليه السلام) با اصحاب خود، نامه اي است كه آن گرامي به " علي بن حسين بن بابويه قمي " يكي از بزرگان فقهاي شيعه، مرقوم فرموده اند، و متن آن چنين است:
" بسم الله الرحمن الرحيم ألحمد الله رب العالمين والعاقبة للمتقين والجنة للموحدين والنار للملحدين، ولا عدوان الا علي الظالمين، ولا اله الا الله احسن الخالقين، والصلوة علي خير خلقه محمد وعترته الطاهرين ".
1. اصول كافي ج 1، ص 508.
2. الكافي ج 1، ص 508، معادن الحكمه ج 2، ص 262.
(١٧٧٩)
صفحهمفاتيح البحث: مدينة سامراء المقدسة (1)، عمر بن أبي مسلم (1)، الظلم (1)، الطهارة (1)، النوم (2)
به نام خداوند بخشندهء مهربان، ستايش خداي را كه پروردگار جهانيان است، سرانجام نيكو براي پرهيزكاران و بهشت براي يكتاپرستان و آتش براي كافران خواهد بود، و ستيزه و تجاوز جز بر ستمكاران نيست، و خدائي جز " الله " كه بهترين آفرينندگان است، نمي‌باشد، و درود و رحمت خدا بر بهترين آفريدگانش محمد و خاندان پاك او باد.

بعد از حمد و ثناي الهي، تو را اي بزرگمرد و مورد اعتماد وفقيه پيروان من، ابو الحسن علي بن حسين قمي، كه خدايت به آنچه رضاي اوست موفق فرمايد و از نسلت فرزندان شايسته برآورد، سفارش مي‌كنم كه از خطاي مردم درگذري، و خشم خويش را فرو بري، و به خويشاوند صله و رسيدگي نمائي، و با برادران مواسات كني، و در رفع نيازهاي آنان در سختي و آسايش بكوشي، و در برابر ناداني و بي خردي افراد بردبار باشي، و در دين ژرف نگر و در كارها استوار و با قرآن آشنا باشي، و اخلاق نيكو پيشه سازي و امر به معروف و نهي از منكر كني، خداي متعال مي‌فرمايد: " لاخير في كثير من نجويهم، الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس، در بسياري از سخنان در گوشي شان با هم خيري نيست مگر كسي كه به صدقه دادن يا نيكي كردن يا اصلاح ميان مردم فرمان دهد ". از همهء بديها و زشتيها خودداري كن، و بر تو باد كه نماز شب بخواني، همانا پيامبر (صلي الله عليه وآله) به علي (عليه السلام) سفارش كرد و فرمود: " يا علي عليك بصلوة الليل، عليك بصلوة الليل، عليك بصلوة الليل، و من استخف بصلوة اليل فليس منا، اي علي! بر تو باد نماز شب، بر تو باد نماز شب، بر تو باد نماز شب، و كسي كه نماز شب را سبك بشمارد از ما نيست (و به روش و سيرهء ما عمل نكرده است) ".
پس به سفارش من عمل كن، و به شيعيان من نيز دستور بده آنچه به تو فرمان دادم همانطور عمل كنند، و بر تو باد كه صبر و شكيبائي ورزي، و منتظر فرج، باشي، همانا پيامبر (صلي الله عليه وآله) فرمودند: افضل اعمال امت من انتظار فرج است. پيوسته شيعيان ما در حزن واندوه خواهند بود تا فرزندم (امام قائم (عليه السلام)) ظاهر شود، همان موعودي كه پيامبر (صلي الله عليه وآله) بشارت داد كه زمين را از قسط و عدل پر مي‌كند آن چنان كه از ظلم و جور پر
(١٧٨٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الصبر (1)، النوم (1)

شده است. (1) اي بزرگمرد و مورد اعتماد من ابا الحسن، صبر كن و شيعهء مرا به صبر فرمان ده، همانا زمين از آن خداست كه بندگانش را وارث آن مي‌سازد، و سرانجام نيكويي براي پرهيزكاران است. و سلام و رحمت خدا و بركات او بر تو و بر همهء شيعيانم باد، وحسبنا الله، ونعم الوكيل، نعم المولي ونعم النصير ". (2) 16. اعتدال وميانه روي عليك بالاقتصاد واياك والاسراف. (3) بر تو باد به ميانه روي در زندگي، و از اسراف و زياده روي، بپرهيز.

در ايام كودكي امام، شخصي آن حضرت را ديد كه مي‌گريد و ديگر كودكان به بازي مشغولند، پنداشت گريهء آن گرامي براي اسباب بازي است كه ساير كودكان دارند و او ندارد! به امام عرض كرد: برايتان اسباب بازي بخرم؟

امام فرمود: " يا قليل العقل ما للعب خلقنا " اي كم خرد، ما براي بازي آفريده نشده ايم.

پرسيد: پس براي چه آفريده شده ايم؟ فرمود: " للعلم والعبادة " براي علم و عبادت.

پرسيد: از كجا چنين مي‌گوئي؟

فرمود: از كلام خداي عزيز وجليل (كه در قرآن مي‌فرمايد:) " افحسبتم أنما خلقناكم عبثا وأنكم اليناالا ترجعون، آيا ميپنداريد شما را بيهوده آفريديم و به سوي ما باز نمي‌گرديد؟! " (4)

1. مسلمان پرهيزكار و پاي بند به احكام الهي در برابر ستمگران و در محيطهاي فاسد دچار سختي و مشكلات است و همواره ميكوشد دين خود را در شرائط سخت حفظ كند، لذا نيازمند به شكيبائي و در عين حال اميد به فرج است و اگر بي تابي و نوميدي بر او چيره شود از مسير صحيح منحرف مي‌گردد.

2. الأنوار البهيه چاپ مشهد ص 161.

3. احقاق الحق ج 12، ص 467.

4. احقاق الحق ج 12، ص 473.

(١٧٨١)

صفحهمفاتيح البحث: الصبر (2)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب الأنوار البهية للشيخ عباس القمي (1)، الشهادة (1)

17 - ترك جدال

17. ترك جدال لاتمار فيذهب بهاؤك ولاتمازح فيجتري عليك. (1) ستيزه و جدال مكن كه آبرويت مي‌رود، و شوخي مكن كه بر تو جرأت مي‌يابند.
18. تواضع من التواضع ألسلام علي كل من تمربه، والجلوس دون شرف المجلس. (2) سلام كردن بر هر كه با او برخورد مي‌كني و نشستن در پايين مجلس از تواضع و فروتني ا ست.
19. نشاط و سرحال بودن اذا نشطت القلوب، فاودعوها واذا نفرت فودعوها. (3) چون دلها با نشاط بود در آن علم و حكمت وديعت نهيد، و چون بي نشاط و ملول شد آنها را رها كنيد.
20. رعايت حال ليس من الأدب، إظهار الفرح عند المحزون. (4) شادماني نزد فرد اندوهمند دور از ادب است.
21. ارزش تواضع ألتواضع نعمة، لايحسد عليها. (5) فروتني نعمتي است كه مورد رشك قرار نمي‌گيرد.
22. پند در خلوت من وعظ اخاه سرا، فقد زانه و من وعظه، علانية فقد شانه. (6) آنكه برادر خود را پنهاني اندرز مي‌دهد او را آراسته است، و آنكه آشكار و در حضور ديگران اندرز دهد او را بدنام ساخته است.
1 و 2 و 3 و 4 و 5. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
6 و 7 و 8 و 9 و 10 و 11. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
(١٧٨٢)
صفحهمفاتيح البحث: التواضع (1)، الشهادة (2)

17. ترك جدال لاتمار فيذهب بهاؤك ولاتمازح فيجتري عليك. (1) ستيزه و جدال مكن كه آبرويت مي‌رود، و شوخي مكن كه بر تو جرأت مي‌يابند.
18. تواضع من التواضع ألسلام علي كل من تمربه، والجلوس دون شرف المجلس. (2) سلام كردن بر هر كه با او برخورد مي‌كني و نشستن در پايين مجلس از تواضع و فروتني ا ست.
19. نشاط و سرحال بودن اذا نشطت القلوب، فاودعوها واذا نفرت فودعوها. (3) چون دلها با نشاط بود در آن علم و حكمت وديعت نهيد، و چون بي نشاط و ملول شد آنها را رها كنيد.
20. رعايت حال ليس من الأدب، إظهار الفرح عند المحزون. (4) شادماني نزد فرد اندوهمند دور از ادب است.
21. ارزش تواضع ألتواضع نعمة، لايحسد عليها. (5) فروتني نعمتي است كه مورد رشك قرار نمي‌گيرد.
22. پند در خلوت من وعظ اخاه سرا، فقد زانه و من وعظه، علانية فقد شانه. (6) آنكه برادر خود را پنهاني اندرز مي‌دهد او را آراسته است، و آنكه آشكار و در حضور ديگران اندرز دهد او را بدنام ساخته است.
1 و 2 و 3 و 4 و 5. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
6 و 7 و 8 و 9 و 10 و 11. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
(١٧٨٢)
صفحهمفاتيح البحث: التواضع (1)، الشهادة (2)

17. ترك جدال لاتمار فيذهب بهاؤك ولاتمازح فيجتري عليك. (1) ستيزه و جدال مكن كه آبرويت مي‌رود، و شوخي مكن كه بر تو جرأت مي‌يابند.
18. تواضع من التواضع ألسلام علي كل من تمربه، والجلوس دون شرف المجلس. (2) سلام كردن بر هر كه با او برخورد مي‌كني و نشستن در پايين مجلس از تواضع و فروتني ا ست.
19. نشاط و سرحال بودن اذا نشطت القلوب، فاودعوها واذا نفرت فودعوها. (3) چون دلها با نشاط بود در آن علم و حكمت وديعت نهيد، و چون بي نشاط و ملول شد آنها را رها كنيد.
20. رعايت حال ليس من الأدب، إظهار الفرح عند المحزون. (4) شادماني نزد فرد اندوهمند دور از ادب است.
21. ارزش تواضع ألتواضع نعمة، لايحسد عليها. (5) فروتني نعمتي است كه مورد رشك قرار نمي‌گيرد.
22. پند در خلوت من وعظ اخاه سرا، فقد زانه و من وعظه، علانية فقد شانه. (6) آنكه برادر خود را پنهاني اندرز مي‌دهد او را آراسته است، و آنكه آشكار و در حضور ديگران اندرز دهد او را بدنام ساخته است.
1 و 2 و 3 و 4 و 5. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
6 و 7 و 8 و 9 و 10 و 11. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
(۱۷۸۲)
صفحهمفاتيح البحث: التواضع (1)، الشهادة (2)

17. ترك جدال لاتمار فيذهب بهاؤك ولاتمازح فيجتري عليك. (1) ستيزه و جدال مكن كه آبرويت مي‌رود، و شوخي مكن كه بر تو جرأت مي‌يابند.
18. تواضع من التواضع السلام علي كل من تمربه، والجلوس دون شرف المجلس. (2) سلام كردن بر هر كه با او برخورد مي‌كني و نشستن در پايين مجلس از تواضع و فروتني ا ست.
19. نشاط و سرحال بودن اذا نشطت القلوب، فاودعوها واذا نفرت فودعوها. (3) چون دلها با نشاط بود در آن علم و حكمت وديعت نهيد، و چون بي نشاط و ملول شد آنها را رها كنيد.
20. رعايت حال ليس من الأدب، إظهار الفرح عند المحزون. (4) شادماني نزد فرد اندوهمند دور از ادب است.
21. ارزش تواضع ألتواضع نعمة، لايحسد عليها. (5) فروتني نعمتي است كه مورد رشك قرار نمي‌گيرد.
22. پند در خلوت من وعظ اخاه سرا، فقد زانه و من وعظه، علانية فقد شانه. (6) آنكه برادر خود را پنهاني اندرز مي‌دهد او را آراسته است، و آنكه آشكار و در حضور ديگران اندرز دهد او را بدنام ساخته است.
1 و 2 و 3 و 4 و 5. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
6 و 7 و 8 و 9 و 10 و 11. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
(١٧٨٢)
صفحهمفاتيح البحث: التواضع (1)، الشهادة (2)

17. ترك جدال لاتمار فيذهب بهاؤك ولاتمازح فيجتري عليك. (1) ستيزه و جدال مكن كه آبرويت مي‌رود، و شوخي مكن كه بر تو جرأت مي‌يابند.
18. تواضع من التواضع السلام علي كل من تمربه، والجلوس دون شرف المجلس. (2) سلام كردن بر هر كه با او برخورد مي‌كني و نشستن در پايين مجلس از تواضع و فروتني ا ست.
19. نشاط و سرحال بودن اذا نشطت القلوب، فاودعوها واذا نفرت فودعوها. (3) چون دلها با نشاط بود در آن علم و حكمت وديعت نهيد، و چون بي نشاط و ملول شد آنها را رها كنيد.
20. رعايت حال ليس من الأدب، إظهار الفرح عند المحزون. (4) شادماني نزد فرد اندوهمند دور از ادب است.
21. ارزش تواضع ألتواضع نعمة، لايحسد عليها. (5) فروتني نعمتي است كه مورد رشك قرار نمي‌گيرد.
22. پند در خلوت من وعظ اخاه سرا، فقد زانه و من وعظه، علانية فقد شانه. (6) آنكه برادر خود را پنهاني اندرز مي‌دهد او را آراسته است، و آنكه آشكار و در حضور ديگران اندرز دهد او را بدنام ساخته است.
1 و 2 و 3 و 4 و 5. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
6 و 7 و 8 و 9 و 10 و 11. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
(۱۷۸۲)
صفحهمفاتيح البحث: التواضع (1)، الشهادة (2)

17. ترك جدال لاتمار فيذهب بهاؤك ولاتمازح فيجترى عليك. (1) ستيزه و جدال مكن كه آبرويت مي‌رود، و شوخي مكن كه بر تو جرأت مي‌يابند.
18. تواضع من التواضع ألسلام علي كل من تمربه، والجلوس دون شرف المجلس. (2) سلام كردن بر هر كه با او برخورد مي‌كني و نشستن در پايين مجلس از تواضع و فروتني ا ست.
19. نشاط و سرحال بودن اذا نشطت القلوب، فاودعوها واذا نفرت فودعوها. (3) چون دلها با نشاط بود در آن علم و حكمت وديعت نهيد، و چون بي نشاط و ملول شد آنها را رها كنيد.
20. رعايت حال ليس من الأدب، إظهار الفرح عند المحزون. (4) شادماني نزد فرد اندوهمند دور از ادب است.
21. ارزش تواضع ألتواضع نعمة، لايحسد عليها. (5) فروتني نعمتي است كه مورد رشك قرار نمي‌گيرد.
22. پند در خلوت من وعظ اخاه سرا، فقد زانه و من وعظه، علانية فقد شانه. (6) آنكه برادر خود را پنهاني اندرز مي‌دهد او را آراسته است، و آنكه آشكار و در حضور ديگران اندرز دهد او را بدنام ساخته است.
1 و 2 و 3 و 4 و 5. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
6 و 7 و 8 و 9 و 10 و 11. انوار البهيه چاپ مشهد ص 160 - 161.
(١٧٨٢)
صفحهمفاتيح البحث: التواضع (1)، الشهادة (2)

23. اجتناب از بدي كفاك ادبا لنفسك تجنبك ما تكره من غيرك. (1) براي تأديب خويش است از آنچه بر ديگران نمي‌پسندي، اجتناب كني.
24. زيبايي برون و درون حسن الصورة جمال ظاهر، وحسن العقل، جمال باطن. (2) خوبي چهره زيبائي بيروني و خوبي عقل زيبائي دروني است.
25. نماز شب ان الوصول الي الله عزوجل سفر لايدرك الا باستطاء الليل. (3) (سير براي) رسيدن به خداي متعال سفري است كه جز به شب روي (شب زنده داري) ميسر نمي‌شود.
26. كليد بدي‌ها جعلت الخبائث في بيت والكذب مفاتيحها. (4) پليديها در خانه اي گرد آمده و دروغ كليد همه آنهاست.
توضيح كوتاه: دروغ خلاف واقع گويي است كه واقعيات را وارونه جلوه مي‌دهد به يقين به هيچ واقعيت ثابتي پابند نيست وقتي در زندگي انسان تكيه گاهي وجود نداشته باشد او به هر عمل خلافي دست مي‌زند و به شكل و ناروائي مرتكب مي‌گردد چون كليد تمام جنائت و بديها را دارد تا روزي كه وارد جهيم گردد.
27. اعتدال در بذل و بخشش ان للجود مقدارا، فاذا زاد عليه فهو سرف. (5) براي بذل و بخشش اندازه‌اي معين است كه چون از آن بگذرد اسراف است.
28. ميزان در احتياط وان للحزم مقدارا، فاذا زاد عليه فهو جبن. (6)
6. انوار البهيه ص 160، چاپ مشهد.
(۱۷۸۳)
صفحهمفاتيح البحث: الكراهية، المكروه (1)، الشهادة (1)

23. اجتناب از بدي كفاك ادبا لنفسك تجنبك ما تكره من غيرك. (1) براي تأديب خويش است از آنچه بر ديگران نمي‌پسندي، اجتناب كني.
24. زيبايي برون و درون حسن الصورة جمال ظاهر، وحسن العقل، جمال باطن. (2) خوبي چهره زيبائي بيروني و خوبي عقل زيبائي دروني است.
25. نماز شب ان الوصول الي الله عزوجل سفر لايدرك الا باستطاء الليل. (3) (سير براي) رسيدن به خداي متعال سفري است كه جز به شب روي (شب زنده داري) ميسر نمي‌شود.
26. كليد بدي‌ها جعلت الخبائث في بيت والكذب مفاتيحها. (4) پليديها در خانه اي گرد آمده و دروغ كليد همه آنهاست.
توضيح كوتاه: دروغ خلاف واقع گويي است كه واقعيات را وارونه جلوه مي‌دهد به يقين به هيچ واقعيت ثابتي پابند نيست وقتي در زندگي انسان تكيه گاهي وجود نداشته باشد او به هر عمل خلافي دست مي‌زند و به شكل و ناروائي مرتكب مي‌گردد چون كليد تمام جنائت و بديها را دارد تا روزي كه وارد جهيم گردد.
27. اعتدال در بذل و بخشش ان للجود مقدارا، فاذا زاد عليه فهو سرف. (5) براي بذل و بخشش اندازه‌اي معين است كه چون از آن بگذرد اسراف است.
28. ميزان در احتياط وان للحزم مقدارا، فاذا زاد عليه فهو جبن. (6)
6. انوار البهيه ص 160، چاپ مشهد.
(۱۷۸۳)
صفحهمفاتيح البحث: الكراهية، المكروه (1)، الشهادة (1)

23. اجتناب از بدي كفاك ادبا لنفسك تجنبك ما تكره من غيرك. (1) براي تأديب خويش است از آنچه بر ديگران نمي‌پسندي، اجتناب كني.
24. زيبايي برون و درون حسن الصورة جمال ظاهر، وحسن العقل، جمال باطن. (2) خوبي چهره زيبائي بيروني و خوبي عقل زيبائي دروني است.
25. نماز شب ان الوصول الي الله عزوجل سفر لايدرك الا باستطاء الليل. (3) (سير براي) رسيدن به خداي متعال سفري است كه جز به شب روي (شب زنده داري) ميسر نمي‌شود.
26. كليد بدي‌ها جعلت الخبائث في بيت والكذب مفاتيحها. (4) پليديها در خانه اي گرد آمده و دروغ كليد همه آنهاست.
توضيح كوتاه: دروغ خلاف واقع گويي است كه واقعيات را وارونه جلوه مي‌دهد به يقين به هيچ واقعيت ثابتي پابند نيست وقتي در زندگي انسان تكيه گاهي وجود نداشته باشد او به هر عمل خلافي دست مي‌زند و به شكل و ناروائي مرتكب مي‌گردد چون كليد تمام جنائت و بديها را دارد تا روزي كه وارد جهيم گردد.
27. اعتدال در بذل و بخشش ان للجود مقدارا، فاذا زاد عليه فهو سرف. (5) براي بذل و بخشش اندازه‌اي معين است كه چون از آن بگذرد اسراف است.
28. ميزان در احتياط وان للحزم مقدارا، فاذا زاد عليه فهو جبن. (6)
6. انوار البهيه ص 160، چاپ مشهد.
(۱۷۸۳)
صفحهمفاتيح البحث: الكراهية، المكروه (1)، الشهادة (1)

23. اجتناب از بدي كفاك ادبا لنفسك تجنبك ما تكره من غيرك. (1) براي تأديب خويش است از آنچه بر ديگران نمي‌پسندي، اجتناب كني.
24. زيبايي برون و درون حسن الصورة جمال ظاهر، وحسن العقل، جمال باطن. (2) خوبي چهره زيبائي بيروني و خوبي عقل زيبائي دروني است.
25. نماز شب ان الوصول الي الله عزوجل سفر لايدرك الا باستطاء الليل. (3) (سير براي) رسيدن به خداي متعال سفري است كه جز به شب روي (شب زنده داري) ميسر نمي‌شود.
26. كليد بدي‌ها جعلت الخبائث في بيت والكذب مفاتيحها. (4) پليديها در خانه اي گرد آمده و دروغ كليد همه آنهاست.
توضيح كوتاه: دروغ خلاف واقع گويي است كه واقعيات را وارونه جلوه مي‌دهد به يقين به هيچ واقعيت ثابتي پابند نيست وقتي در زندگي انسان تكيه گاهي وجود نداشته باشد او به هر عمل خلافي دست مي‌زند و به شكل و ناروائي مرتكب مي‌گردد چون كليد تمام جنائت و بديها را دارد تا روزي كه وارد جهيم گردد.
27. اعتدال در بذل و بخشش ان للجود مقدارا، فاذا زاد عليه فهو سرف. (5) براي بذل و بخشش اندازه‌اي معين است كه چون از آن بگذرد اسراف است.
28. ميزان در احتياط وان للحزم مقدارا، فاذا زاد عليه فهو جبن. (6)
6. انوار البهيه ص 160، چاپ مشهد.
(۱۷۸۳)
صفحهمفاتيح البحث: الكراهية، المكروه (1)، الشهادة (1)

23. اجتناب از بدي كفاك ادبا لنفسك تجنبك ما تكره من غيرك. (1) براي تأديب خويش است از آنچه بر ديگران نمي‌پسندي، اجتناب كني.
24. زيبايي برون و درون حسن الصورة جمال ظاهر، وحسن العقل، جمال باطن. (2) خوبي چهره زيبائي بيروني و خوبي عقل زيبائي دروني است.
25. نماز شب ان الوصول الي الله عزوجل سفر لايدرك الا باستطاء الليل. (3) (سير براي) رسيدن به خداي متعال سفري است كه جز به شب روي (شب زنده داري) ميسر نمي‌شود.
26. كليد بدي‌ها جعلت الخبائث في بيت والكذب مفاتيحها. (4) پليديها در خانه اي گرد آمده و دروغ كليد همه آنهاست.
توضيح كوتاه: دروغ خلاف واقع گويي است كه واقعيات را وارونه جلوه مي‌دهد به يقين به هيچ واقعيت ثابتي پابند نيست وقتي در زندگي انسان تكيه گاهي وجود نداشته باشد او به هر عمل خلافي دست مي‌زند و به شكل و ناروائي مرتكب مي‌گردد چون كليد تمام جنائت و بديها را دارد تا روزي كه وارد جهيم گردد.
27. اعتدال در بذل و بخشش ان للجود مقدارا، فاذا زاد عليه فهو سرف. (5) براي بذل و بخشش اندازه‌اي معين است كه چون از آن بگذرد اسراف است.
28. ميزان در احتياط وان للحزم مقدارا، فاذا زاد عليه فهو جبن. (6)
6. انوار البهيه ص 160، چاپ مشهد.
(۱۷۸۳)
صفحهمفاتيح البحث: الكراهية، المكروه (1)، الشهادة (1)

23. اجتناب از بدي كفاك ادبا لنفسك تجنبك ما تكره من غيرك. (1) براي تأديب خويش است از آنچه بر ديگران نمي‌پسندي، اجتناب كني.
24. زيبايي برون و درون حسن الصورة جمال ظاهر، وحسن العقل، جمال باطن. (2) خوبي چهره زيبائي بيروني و خوبي عقل زيبائي دروني است.
25. نماز شب ان الوصول الي الله عزوجل سفر لايدرك الا باستطاء الليل. (3) (سير براي) رسيدن به خداي متعال سفري است كه جز به شب روي (شب زنده داري) ميسر نمي‌شود.
26. كليد بدي‌ها جعلت الخبائث في بيت والكذب مفاتيحها. (4) پليديها در خانه اي گرد آمده و دروغ كليد همه آنهاست.
توضيح كوتاه: دروغ خلاف واقع گويي است كه واقعيات را وارونه جلوه مي‌دهد به يقين به هيچ واقعيت ثابتي پابند نيست وقتي در زندگي انسان تكيه گاهي وجود نداشته باشد او به هر عمل خلافي دست مي‌زند و به شكل و ناروائي مرتكب مي‌گردد چون كليد تمام جنائت و بديها را دارد تا روزي كه وارد جهيم گردد.
27. اعتدال در بذل و بخشش ان للجود مقدارا، فاذا زاد عليه فهو سرف. (5) براي بذل و بخشش اندازه‌اي معين است كه چون از آن بگذرد اسراف است.
28. ميزان در احتياط وان للحزم مقدارا، فاذا زاد عليه فهو جبن. (6)
6. انوار البهيه ص 160، چاپ مشهد.
(۱۷۸۳)
صفحهمفاتيح البحث: الكراهية، المكروه (1)، الشهادة (1)

و براي احتياط نيز اندازه اي است كه چون از آن تجاوز كند ترس و جبن است.

29. ايمان و نفع رساني خصلتان ليس فوقهما شئ ألأيمان بالله، و نفع الأخوان. (1) دو خصلت است كه بالاتر از آن چيزي وجود ندارد 1. ايمان به خدا 2. نفع رساني به برادران ديني. و در حديث ديگر آمده است بهترين افراد با ايمان نافع ترين آنان به حال مردم مي‌باشد.

30. كمك به شيعيان يكي ديگر از سيره‌ء عملي امام عسكري (عليه السلام)، حمايت و پشتيباني مالي از شيعيان، بويژه از ياران خاص و نزديك آن حضرت، مي‌باشد. با يك مطالعه در زندگاني آن حضرت، اين مطلب به خوبي آشكار مي‌شود كه گاهي برخي از ياران امام، از تنگناي مالي، در محضر امام شكوه مي‌كردند و حضرت، گرفتاري مالي آنان را بر طرف مي‌ساخت و گاه حتي پيش از آنكه اظهار كنند، امام مشكل آنان را بر طرف مي‌ساخت. اين اقدام امام (عليه السلام) مانع از آن مي‌شد كه آنان زير فشار مالي، جذب دستگاه حكومت ستمگر عباسي شوند. مواردي گذشت و چند مورد هم يادآوري مي‌شود: در اين زمينه مي‌توان براي نمونه چند مورد را ياد كرد:

1. " علي بن زيد علوي " مي‌گويد: امام عسكري (عليه السلام) مبلغي پول به من داد و فرمود: با اين پول كنيزي بخر، زيرا كنيز تو مرده است. وقتي كه به منزل برگشتم، ديدم كنيز مرده است! (2) 2. " ابو هاشم جعفري " مي‌گويد: نياز مالي خود را به اطلاع امام رساندم، امام كيسه اي حاوي حدود پانصد دينار به من داد و فرمود: ابو هاشم! اين را بگير و اگر كم است عذر ما

١. تحف العقول ص ٣٤٣.

2 و 2. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، قم، كتابفروشي مصطفوي، ج 4، ص 431، علي بن عيسي الإربلي، كشف الغمة، تبريز، مكتبة بني هاشمي، 1381 ه. ق، ج 3، ص 218.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، علي بن زيد (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، ابن شهر آشوب (1)

و براي احتياط نيز اندازه اي است كه چون از آن تجاوز كند ترس و جبن است.

29. ايمان و نفع رساني خصلتان ليس فوقهما شئ ألأيمان بالله، و نفع الأخوان. (1) دو خصلت است كه بالاتر از آن چيزي وجود ندارد 1. ايمان به خدا 2. نفع رساني به برادران ديني. و در حديث ديگر آمده است بهترين افراد با ايمان نافع ترين آنان به حال مردم مي‌باشد.

30. كمك به شيعيان يكي ديگر از سيرهء عملي امام عسكري (عليه السلام)، حمايت و پشتيباني مالي از شيعيان، بويژه از ياران خاص و نزديك آن حضرت، مي‌باشد. با يك مطالعه در زندگاني آن حضرت، اين مطلب به خوبي آشكار مي‌شود كه گاهي برخي از ياران امام، از تنگناي مالي، در محضر امام شكوه مي‌كردند و حضرت، گرفتاري مالي آنان را بر طرف مي‌ساخت و گاه حتي پيش از آنكه اظهار كنند، امام مشكل آنان را بر طرف مي‌ساخت. اين اقدام امام (عليه السلام) مانع از آن مي‌شد كه آنان زير فشار مالي، جذب دستگاه حكومت ستمگر عباسي شوند. مواردي گذشت و چند مورد هم يادآوري مي‌شود: در اين زمينه مي‌توان براي نمونه چند مورد را ياد كرد:

1. " علي بن زيد علوي " مي‌گويد: امام عسكري (عليه السلام) مبلغي پول به من داد و فرمود: با اين پول كنيزي بخر، زيرا كنيز تو مرده است. وقتي كه به منزل برگشتم، ديدم كنيز مرده است! (2) 2. " ابو هاشم جعفري " مي‌گويد: نياز مالي خود را به اطلاع امام رساندم، امام كيسه اي حاوي حدود پانصد دينار به من داد و فرمود: ابو هاشم! اين را بگير و اگر كم است عذر ما

١. تحف العقول ص ٣٤٣.

2 و 2. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، قم، كتابفروشي مصطفوي، ج 4، ص 431، علي بن عيسي الإربلي، كشف الغمة، تبريز، مكتبة بني هاشمي، 1381 ه. ق، ج 3، ص 218.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، علي بن زيد (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، ابن شهر آشوب (1)

را بپذير! (1) 3. " ابو طاهر بن بلال " يك سال به حج مشرف شد و در مراسم حج مشاهده كرد كه " علي بن جعفر " (2) مبالغ هنگفتي انفاق كرد. وقتي كه از حج بازگشت، جريان را به امام گزارش كرد. امام در

پاسخ نوشت:
" قبلا دستور داده بوديم صد هزار دينار به وي بدهند، سپس مجددا بالغ بر همين مبلغ براي او حواله كرديم ولي او براي رعايت حال ما نپذيرفت ".
بعد از اين جريان " علي بن جعفر " به حضور امام شرفياب شد، به دستور حضرت سي هزار دينار به وي پرداخت گرديد. (3) اين روايت نشان مي‌دهد كه " علي بن جعفر " مبالغ درشتي در حجاز توزيع مي‌كرده است، و اگر چه مورد مصرف آنها در روايت معين نشده ولي حجم بزرگ پولها نشان مي‌دهد كه اين، يك برنامهٔ وسيع و طراحي شده بوده و طبعا شيعيان نيازمند و شخصيتهاي بزرگ و برجسته ومبارز شيعه از آن برخوردار مي‌شده اند و اين برنامه با آگاهي و هدايت و حمايت مالي امام اجرا مي‌شده است.
البته پرداخت چنين مبلغهايي با توجه به محدوديت امام، نبايد موجب ترديد يا انكار گردد زيرا بر رغم آنكه فعاليتهاي اجتماعي و سياسي امام به شدت تحت كنتزل حكومت عباسي بود، رقمهاي قابل توجهي از شيعيان مناطق مختلف، توسط نمايندگان امام به آن حضرت مي‌رسيد. مثلا تاريخ مي‌گويد: شخصي از " جرجان " به محضر امام
٢. علي بن جعفر از دوستداران صميمي و ياران ويژه و بسيار مورد اعتماد امام هادي و امام عسكري (ع) و از كارگزاران آن دو بزرگوار بوده است. او به جرم نمايندگي از طرف امام هادي، توسط متوكل عباسي مدتي زندان گرديد و پس از آزادي، به امر امام، به مكه رفت و در آنجا مقيم گرديد. گويا او همچنان در مكه بوده كه انفاق او را ابو طاهر ديده است. ر. ك به: شريف القرشي، باقر، حياة الإمام العسكري، دار الكتاب الإسلامي، ص ١٥٥ - ١٥٦، شيخ طوسي، مأخذ گذشته، ص ٢١٢، مامقاني، تنقيح المقال، تهران، انتشارات جهان، ج ٢، ص ٢٧١ - ٢٧٢، شيخ طوسي، اختيار معرفة الرجال (معروف به رجال كشي)، مشهد، دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ ه. ش، ص ٥٢٣ و ٦٠٧.
٣. طوسي، الغيبة، تهران، مكتبة نينوي الحديثة، ص 212، اين روايت با اندكي تفاوت، در كتاب " مناقب " ابن شهر آشوب نيز نقل شده است.

صفحهمفاتيح البحث: علي بن جعفر (4)، الطهارة (2)، الحج (3)، الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، كتاب رجال الكشي (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)، مدينة مكة المكرمة (2)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)، نينوي (1)، الشهادة (2)، الإختيار، الخيار (1)

رسيد و اموالي را كه شيعيان آن منطقه فرستاده بودند به پيشكار امام به نام " مبارك " تسليم كرد، (1) يا شخصي كه از منطقهء جبل (قسمتهاي كوهستاني ايران تا قزوين و همدان) با راهنمايي يك نفر علوي به حضور امام رسيده بود، چهار هزار دينار به امام تقديم كرد، (2) يا چنان كه قبلا گفتيم، نمايندهء امام در قم (احمد بن اسحق) صد و شصت كيسهء طلا و نقره كه از شيعيان آن شهر تحويل گرفته بود، به امام تسليم كرد. (3) غير از اينها اموال و وجوه قابل توجهي نيز توسط نمايندگان امام عسكري (عليه السلام) جمع آوري شده بود كه تحويل آنها تا زمان شهادت حضرت به تأخير افتاد و طبعا به پيشگاه حضرت ولي عصر تقديم شد كه مي‌توان به عنوان نمونه از اموال فراواني ياد كرد كه در اختيار " ابراهيم بن مهزيار " بوده و پس از مرگ او پسرش " محمد " به نمايندهء امام عصر تحويل داد. (4) توجيه سياسي رجال شيعه از جالب‌ترين فعاليتهاي سياسي امام عسكري (عليه السلام) تقويت و توجيه سياسي رجال مهم شيعه در برابر فشارها و سختيها، در جهت حمايت از آرمانهاي بلند تشيع بود. از آنجا كه شخصيتهاي بزرگ شيعه در فشار بيشتري بودند، امام به تناسب مورد، هر يك از آنان را به نحوي دل گرم و راهنمايي مي‌نمود و روحيهء آنان را بالا مي‌برد تا ميزان تحمل و صبر و آگاهي آنان در برابر فشارها، تنگناها و فقر و تنگدستي‌ها فزوني يابد و بتوانند مسئوليت بزرگ اجتماعي و سياسي و وظايف ديني خود را به خوبي انجام دهند.

" محمد بن حسن بن ميمون " مي‌گويد: نامه اي به امام عسكري (عليه السلام) نوشتم و از فقر و تنگدستي شكوه كردم، ولي بعدا پيش خود گفتم: مگر امام صادق (عليه السلام) نفرموده است كه:

فقر با ما بهتر از توانگري با ديگران است، و كشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است.

1. علي بن عيسي الإربلي، كشف الغمة، تبريز، مكتبة بني هاشمي، 1381 ه. ق، ج 3، ص 217.

2. علي بن عيسي، همان كتاب، ص 216.

3. طبرسي، احتجاج، نجف، المطبعة المرتضوية، 1350، ص 257.

4. شيخ مفيد، الإرشاد، قم، مكتبة بصيرتي، طبرسي، إعلام الوري، ط 3، دارالكتب الإسلامية، ص 445.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، إبراهيم

بن مهزيار (1)، الصبر (1)، النوم (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، علي بن عيسي (2)

امام در پاسخ نوشت:
هرگاه گناهان دوستان ما فزون گردد، خداوند آنها را به فقر گرفتار مي‌سازد و گاهي از بسياري از گناهان آنان در مي‌گذرد. همچنان كه پيش خود گفته اي، فقر با ما بهتر از توانگري با ديگران است. ما براي كساني كه به ما پناهنده شوند، پناهگاهيم، و براي كساني كه از ما هدايت بجويند، نوريم. ما نگهدار كساني هستيم كه (براي نجات از گمراهي) به ما متوسل مي‌شوند. هر كس ما را دوست بدارد، در رتبهء بلند (تقرب به خدا) با ماست، و كسي كه پيرو راه ما نباشد، به سوي آتش خواهد رفت. (1)
نمونهء ديگر در اين زمينه نامه اي است كه امام عسكري (عليه السلام) به " علي بن حسين بن بابويه قمي "، يكي از فقهاي بزرگ شيعه، نوشته است. امام در اين نامه پس از ذكر يك سلسله توصيه‌ها و رهنمودهاي لازم، چنين ياد آوري مي‌كند: صبر كن و منتظر فرج باش كه پيامبر فرموده است: برترين اعمال امت من انتظار فرج است. (آنچنان كه گذشت) استفادهء گسترده از آگاهي غيبي مي‌دانيم كه امامان، در پرتو ارتباط با پروردگار جهان، از آگاهي غيبي برخوردار بودند و در مواردي كه اساس حقانيت اسلام يا مصالح عالي امت اسلامي (همچون مشروعيت امامت آنان) در معرض خطر قرار مي‌گرفت، از اين آگاهي به صورت " ابزار هدايت " استفاده ميكردند. پيشگوييها و گزارشهاي غيبي امامان، بخش مهمي از زندگينامهء آنان را تشكيل مي‌دهد، اما با يك مطالعه در زندگاني امام عسكري چنين به نظر مي‌رسد كه: آن حضرت بيش از امامان ديگر، آگاهي غيبي خود را آشكار مي‌ساخته است.
بر اساس تحقيق يكي از دانشمندان معاصر، از كرامات و گزارشهاي غيبي و اقدامات خارق العادهء امام عسكري (عليه السلام)، " قطب راوندي " در كتاب " خرائج " جمعا چهل مورد، " سيد بحراني " در " مدينة المعاجز " صد و سي و چهار مورد، " شيخ حر عاملي " در " اثبات الهداة " صد و سي و شش مورد، و " علامهء مجلسي " در " بحار الانوار " هشتاد و يك مورد را ثبت كرده اند (2) و

1. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، قم، كتابفروشي مصطفوي، ج 4، ص 435.
2. طبسي، شيخ محمد جواد، حياة الإمام العسكري، الطبعة الأولي، قم، دفتر تبليغات اسلامي، 1413 ه‍. ق، ص 121.

كتاب مدينة المعاجز للسيد هاشم البحراني (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، الصبر (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، ابن شهر آشوب (1)، الجود (1)
اين امر، به خوبي روشنگر فزوني فشارها و نامساعد بودن اوضاع بوده است كه مستلزم بروز كرامات و گزارشهاي غيبي از ناحيهء آن حضرت گرديده است.
گويا عامل ديگري نيز در اين زمينه بي تأثير نبوده است و آن اعتقاد گروهي از شيعيان به امامت " محمد بن علي "، برادر حضرت عسكري، در زمان حيات امام هادي بوده است. اين گروه بر اساس همين پندار او را در محضر امام هادي احترام مي‌كردند، ولي حضرت با اين پندار، مبارزه مي‌كرد و آنان را به امامت فرزندش حسن عسكري راهنمايي مي‌نمود.
پس از شهادت حضرت هادي گروهي از خيانتكاران و نادانان، همچون " ابن ماهويه " اين پندار را دستاويز قرار داده و به اغواي مردم و منحرف ساختن افكار از امامت حضرت عسكري مي‌پرداخت.
اين عوامل دست به دست هم داده و موجب شك و ترديد گروهي از شيعيان در امامت آن حضرت، در آغاز كار گرديده بود، چنان كه برخي از آنان در صدد آزمايش امام برمي‌آمدند (1) و برخي ديگر در اين زمينه با امام مكاتبه مي‌كردند. (2) اين تزلزلها به حدي بود كه امام در پاسخ گروهي از شيعيان، در اين زمينه با آزردگي و رنجش فراواني نوشت:
" هيچ يك از پدرانم، مانند من، گرفتار شك و تزلزل شيعيان در امر امامت نشده اند ... ". (3) امام عسكري براي زدودن زنگار اين شكها و ترديدها، و نيز گاه براي حفظ ياران خود از خطر، يا دلگرمي آنان، و يا هدايت گمراهان، ناگزير مي‌شد پرده‌هاي حجاب را كنار زده، از آن سوي جهان ظاهر، خبر دهد، و اين، از مؤثرترين شيوه‌هاي جلب مخالفان و تقويت ايمان شيعيان بود.
" ابو هاشم جعفري " كه قبلا گفتيم يكي از نزديكترين ياران امام بود، مي‌گويد: هر وقت
١. مسعودي، همان كتاب، ص ٢٤٦.
٢. مسعودي، همان كتاب، ص ٢٣٨.
٣. حسن بن علي بن شعبة، تحف العقول، الطبعة الثانية، 1363 ه. ش، قم، مؤسسة النشر الإسلامي (التابعة) لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ص 487.

صفحهمفاتيح البحث: محمد بن علي (1)
به حضور امام عسكري (عليه السلام) مي‌رسيدم، برهان و نشانهء تازه اي بر امامت او، مشاهده مي‌كردم. (1) اينك كه انگيزه‌هاي امام در اين زمينه

روشن گرديد، چند نمونه از پيشگوييهاي غيبي امام عسكري (عليه السلام) را از نظر خوانندگان گرامي ميگذرانيم:
1. " محمد بن علي سمري " كه يكي از نزديكترين و صميمي ترين ياران امام مي‌باشد، مي‌گويد: حضرت عسكري (عليه السلام) طي نامه اي به من نوشت: " فتنه اي براي شما پيش خواهد آمد، آماده باشيد ".
بعد از سه روز در ميان افراد بني هاشم اختلافي روي داد. به امام نوشتم: آيا اين همان فتنه است؟ حضرت پاسخ داد: " اين، آن نيست! مواظب باشيد! ". چند روز بعد " معتز " كشته شد! (2) 2. امام حدود بيست روز پيش از قتل " معتز " به " اسحاق بن جعفر زبيري " نوشت: در خانهء خود بمان، حادثهء مهمي رخ خواهد داد! وي مي‌گويد: پس از آنكه " بريحه " كشته شد، به محضر امام نوشتم: حادثه اي كه گفته بوديد، رخ داد، اينك چه كار كنم؟ امام پاسخ داد: حادثه اي كه گفتم: حادثهء ديگري است! طولي نكشيد " معتز " كشته شد! (3) 3. " محمد بن حمزهء سروي " مي‌گويد: توسط " ابو هاشم جعفري " كه از نزديكترين ياران حضرت عسكري (عليه السلام) بود، نامه اي به آن حضرت نوشتم و در خواست كردم دعائي در حق من بكند تا توانگر شوم. امام به خط خود جواب داد: مژده باد بر تو! خداوند به اين زودي تو را بي نياز گرداند. پسر عموي تو " يحيي بن حمزه " درگذشت و وارثي ندارد، دارايي او كه

1. طبرسي، أعلام الوري، الطبعة الثالثة، دار الكتب الإسلامية ص 375.
2. علي بن عيسي الإربلي، كشف الغمة، تبريز، مكتبة بني هاشمي، 1381 ه. ق، ص 207، مجلسي، بحار الانوار، ط 2، تهران، المكتبة الإسلامية، 1395 ه. ق، ج 50، ص 298.
3. شيخ مفيد، الإرشاد، قم، مكتبة بصيرتي، ص 340، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب، قم، كتابفروشي مصطفوي، ج 4، ص 436، مجلسي، همان كتاب، ص 277، كليني، اصول كافي، تهران، مكتبة الصدوق، 1381 ه. ق، ج 1، ص 506.

صد هزار درهم است به زودي به دست تو خواهد رسيد. (1) 4. " ابوهاشم جعفري " مي‌گويد: زنداني بودم. از فشار زندان وسنگيني غل و زنجير به حضرت شكايت كردم. امام در پاسخ نوشت: امروز نماز ظهر را در منزل خودخواهي خواند. طولي نكشيد از زندان خلاص شدم و نماز را در منزل

خواندم! (2) 5. " احمد بن محمد " مي‌گويد: موقعي كه " مهتدي "، خليفهء عباسي، شروع به كشتار " موالي " كرد، طي نامه اي به حضرت عسكري (عليه السلام) نوشتم: شكر خدا كه خليفه گرفتاري پيدا كرده و فرصت مزاحمت به شما را ندارد، شنيده ام شما را تهديد مي‌كرده و مي‌گفته:
" بايد اينها را از روي زمين بردارم ".
امام در پاسخ با خط خود نوشت: عمر او كوتاه‌تر از آن خواهد بود كه اين تهديدها را عملي كند. از امروز بشمار، در روز ششم با خواري و خفت كشته خواهد شد. شش روز بعد، همان گونه كه امام پيشگويي كرده بود، مهتدي به قتل رسيد. (3) 6. " جعفر بن محمد قلانسي " مي‌گويد: برادرم محمد كه همسرش آبستن بود، نامه اي به حضرت عسكري (عليه السلام) نوشت و خواهش كرد كه حضرت دعا كند زايمان همسرش بي خطر، و نوزاد او پسر باشد. امام در پاسخ نوشت: خداوند فرزند پسر به تو عنايت مي‌كند، و " محمد " و " عبد الرحمن " دو اسم خوبي هستند. آن زن پسر آن هم دو قلو زاييد، يكي را محمد و ديگري را عبد الرحمن نام نهادند. (4)
7. " محمد بن عياش " مي‌گويد: چند نفر بوديم كه در مورد كرامات امام عسكري (عليه السلام) با

1. علي بن عيسي الإربلي، كشف الغمة، تبريز، مكتبة بني هاشمي، 1381 ه. ق، ص 214، شبلنجي، نور الأبصار، قاهره، مكتبد المشهد الحسيني، ص 168، ابن صباغ مالكي، الفصول المهمة، ط قديم، ص 303.
2. طبرسي، اعلام الوري، ط 3، دارالكتب الإسلامية، ص 372، ابن شهر آشوب، همان كتاب، ص 432، مسعودي، اثبات الوصية، نجف، المطبعة الحيدرية، 1374 ه. ق، ص 241.
3. طبرسي، إعلام الوري، ط 3، دارالكتب الإسلامية، ص 375، مسعودي، همان كتاب، ص 242، كليني، اصول كافي، تهران، مكتبة الصدوق، 1381 ه. ق، ج 1، ص 510، شيخ مفيد، الإرشاد، قم، مكتبة بصيرتي، ص 344، علي بن عيسي الاربلي، همان كتاب، ج 3، ص 204.
4. مسعودي، همان كتاب، ص 241.
(۱۷۹۰)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، محمد بن عياش (1)، أحمد بن محمد (1)، جعفر بن محمد (1)، القتل (1)، الخوف (1)، النوم (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (2)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، الشيخ الصدوق (1)، ابن شهر آشوب (1)، علي بن عيسي (2)، الشهادة (1)
هم گفتگو مي‌كرديم. فردي ناصبي (دشمن اهل بيت) گفت: من نوشته اي بدون مركب براي او مينويسم، اگر آن را پاسخ داد، مي‌پذيرم كه او بر حق

است.
ما مسائل خود را نوشتيم. ناصبي نيز بدون مركب، روي برگه اي مطلب خود را نوشت و آن را با نامه‌ها به خدمت امام فرستاديم. حضرت پاسخ سؤالهاي ما را مرقوم فرمود و روي برگهٔ مربوط به ناصبي، اسم او و اسم پدرش را نوشت! ناصبي چون آن را ديد از هوش رفت، و چون به هوش آمد، حقانيت حضرت را تصديق كرد و در زمرهٔ شيعيان قرار گرفت. (1) 8. " اسماعيل بن محمد " مي‌گويد: بر در خانهٔ امام عسكري (عليه السلام) نشستم. وقتي امام بيرون آمد، جلو رفتم و از فقر و نيازمندي خويش شكوه كردم و سوگند خوردم كه حتي يك درهم ندارم!
امام فرمود: سوگند ياد مي‌كني، در صورتي كه دويست دينار در خاك پنهان كرده اي؟! آنگاه افزود: اين را براي آن نگفتم كه به تو عطائي نكنم، و آنگاه رو به غلام خود كرد و فرمود: آنچه همراه داري به او بده. غلام امام (عليه السلام) صد دينار به من داد. خداي متعال را سپاس گفتم و باز گشتم. حضرت فرمود: مي‌ترسم آن دويست دينار را، در وقتي كه بسيار نيازمند آن هستي، از دست بدهد، من سراغ دينارها رفتم و آنها را در جاي خود يافتم. جايشان را عوض كردم و طوري پنهان ساختم كه هيچكس مطلع نشود. از اين قضيه مدتي گذشت. به آن پول نيازمند شدم. سراغ آنها رفتم چيزي نيافتم و اين امر بر من بسيار گران آمد. بعدا فهميدم پسرم جاي آنها را يافته و دينارها را برداشته و برده است! در نتيجه چيزي از آنها به دست من نرسيد و همان طور شد كه امام فرموده بود! (2) 9. " جعفر بن محمد " مي‌گويد: امام عسكري (عليه السلام) در راه حركت مي‌كرد و ما در ركاب او بوديم. من آرزو داشتم كه داراي فرزندي شوم، در دلم گفتم: اي ابا محمد (عسكري) آيا
1. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب، قم، كتابفروشي مصطفوي، ج 4، ص 440.
2. ابن صباغ مالكي، الفصول المهمة، ط قديم، ص 303، ابن شهر آشوب، همان كتاب، ص 432، شبلنجي، نور الأبصار، قاهره، مكتبة المشهد الحسيني، ص 167 (با اندكي تفاوت).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، إسماعيل بن محمد (1)، جعفر بن محمد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، ابن شهر آشوب (2)، الشهادة (1)

من صاحب فرزندي خواهم شد؟ در اين هنگام امام نگاهي به من كرد و با سر اشاره كرد كه: آري. در دلم گفتم: پسر خواهد شد؟ حضرت با سر اشاره كرد كه: نه! چندي بعد خدا فرزند دختري به ما داد! (1) 10. " علي بن محمد بن زياد " مي‌گويد: نامه‌اي از طرف حضرت به من رسيد كه: خطري تو را تهديد مي‌كند، از خانه خارج نشو. در آن روزها يك گرفتاري براي من پيش آمد كه از آن وحشت كردم، نامه اي به امام نوشتم و پرسيدم كه: اين همان خطر است؟ امام در پاسخ نوشت: خطري كه گفتيم از اين بدتر خواهد بود. طولي نكشيد به خاطر " جعفر بن محمود " تحت تعقيب قرار گرفتم، و از طرف حكومت براي دستگير كنندهء من صد هزار درهم جايزه اعلام گرديد! (2) آماده سازي شيعيان براي دوران غيبت از آنجا كه غائب شدن امام و رهبر هر جمعيتي، يك حادثهء غير طبيعي و نامأنوس است و باور كردن و تحمل مشكلات ناشي از آن براي نوع مردم دشوار مي‌باشد، پيامبر اسلام و امامان پيشين بتدريج مردم را با اين موضوع آشنا ساخته و افكار را براي پذيرش آن آماده مي‌كردند. اين تلاش در عصر امام هادي (عليه السلام) و امام عسكري (عليه السلام) كه زمان غيبت نزديك مي‌شد، به صورت محسوس‌تري به چشم مي‌خورد. چنان كه در زندگاني امام هادي ديديم، آن حضرت اقدامات خود را نوعا توسط نمايندگان انجام مي‌داد و كمتر شخصا با افراد تماس مي‌گرفت. اين معنا در زمان امام عسكري (عليه السلام) جلوهء بيشتري يافت، زيرا امام از يك طرف، با وجود تأكيد بر تولد حضرت مهدي (عليه السلام) او را تنها به شيعيان خاص و بسيار نزديك نشان مي‌داد و از طرف ديگر تماس مستقيم شيعيان با خود آن حضرت روز بروز محدودتر و كمتر مي‌شد، به طوري كه حتي در خود شهر سامراء به مراجعات و مسائل شيعيان از طريق نامه يا توسط نمايندگان خويش پاسخ مي‌داد و

۱. طبسي، شيخ محمد جواد، حياة الإمام العسكري، ط ۱، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ۱۳۷۱ ه. ش، ص ۱۳٦، به نقل از كتاب الهداية الكبري تأليف حسين بن حمدان حضيني، ص 386.

2. علي بن عيسي الإربلي، كشف الغمة، ج 3، ص 207، مجلسي، بحار الانوار، ج 50، ص 297.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، علي بن محمد بن زياد (1)، النوم

(1)، التعقيب (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، كتاب الهداية الكبري (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، علي بن عيسي (1)، الجود (1)

بدين ترتيب آنان را براي تحمل اوضاع و شرائط و تكاليف عصر غيبت و ارتباط غير مستقيم با امام آماده مي‌ساخت، و چنان كه خواهيم ديد اين همان روشي است كه بعدا امام دوازدهم در زمان غيبت صغري در پيش گرفت و شيعيان را بتدريج براي دوران غيبت كبري آماده ساخت.
پيشگويي غيبت مهدي (عج) " احمد بن اسحاق "، يكي از ياران خاص و گرانقدر امام عسكري (عليه السلام) است مي‌گويد: به حضور امام عسكري (عليه السلام) رسيدم مي‌خواستم دربارهٔ امام بعد از او بپرسم، حضرت پيش از سؤال من فرمود: اي " احمد بن اسحاق "! خداوند از زماني كه آدم را آفريده تا روز رستاخيز، هرگز زمين را از " حجت " خالي نگذاشته و نمي‌گذارد. خداوند از بركت وجود " حجت " خود در زمين، بلا را از مردم جهان دفع مي‌كند و باران مي‌فرستد و بركات نهفته در دل زمين را آشكار مي‌سازد. عرض كردم: پيشوا و امام بعد از شما كيست؟ حضرت به سرعت برخاست و به اطاق ديگر رفت و طولي نكشيد كه برگشت، در حالي كه پسر بچه اي را كه حدود سه سال داشت و رخسارش همچون ماه شب چهارده مي‌درخشيد به دوش گرفته بود. فرمود: " احمد بن اسحاق "! اگر پيش خدا و امامان محترم نبودي، اين پسرم را به تو، نشان نمي‌دادم، او همنام و هم كنيهٔ رسول خداست، زمين را پر از عدل و داد مي‌كند چنان كه از ظلم و جور پر شده است. او در ميان اين امت (از نظر طول غيبت) همچون " خضر " و " ذوالقرنين " است، او غيبتي خواهد داشت كه (در اثر طولاني بودن آن) بسياري به شك خواهند افتاد و تنها كساني كه خداوند آنان را در اعتقاد به امامت او ثابت نگه داشته وتوفيق دعا جهت تعجيل قيام وظهور او مي‌بخشد، از گمراهي نجات مي‌يابند ... (1) جلوهٔ درخشان حقيقت با تمام دشمنيها وكينه توزيهايي كه درباريان عباسي نسبت به امام عسكري (عليه السلام)

1. صدوق، كمال الدين، قم، مؤسسة النشر الإسلامي (التابعة) لجماعة المدرسين، 1405 ه. ق، ج 2، ص 384 (باب 38).

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، أحمد بن إسحاق (3)

بدين ترتيب آنان را براي تحمل اوضاع و شرائط و تكاليف عصر غيبت و ارتباط غير مستقيم با امام آماده مي‌ساخت، و چنان كه خواهيم ديد اين همان روشي است كه بعدا امام دوازدهم در زمان غيبت صغري در پيش گرفت و شيعيان را بتدريج براي دوران غيبت كبري آماده ساخت.
پيشگويي غيبت مهدي (عج) " احمد بن اسحاق "، يكي از ياران خاص و گرانقدر امام عسكري (عليه السلام) است مي‌گويد: به حضور امام عسكري (عليه السلام) رسيدم مي‌خواستم دربارهء امام بعد از او بپرسم، حضرت پيش از سؤال من فرمود: اي " احمد بن اسحاق "! خداوند از زماني كه آدم را آفريده تا روز رستاخيز، هرگز زمين را از " حجت " خالي نگذاشته و نمي‌گذارد. خداوند از بركت وجود " حجت " خود در زمين، بلا را از مردم جهان دفع مي‌كند و باران مي‌فرستد و بركات نهفته در دل زمين را آشكار مي‌سازد. عرض كردم: پيشوا و امام بعد از شما كيست؟ حضرت به سرعت برخاست و به اطاق ديگر رفت و طولي نكشيد كه برگشت، در حالي كه پسر بچه اي را كه حدود سه سال داشت و رخسارش همچون ماه شب چهارده مي‌درخشيد به دوش گرفته بود. فرمود: " احمد بن اسحاق "! اگر پيش خدا و امامان محترم نبودي، اين پسرم را به تو، نشان نمي‌دادم، او همنام و هم كنيهء رسول خداست، زمين را پر از عدل و داد مي‌كند چنان كه از ظلم و جور پر شده است. او در ميان اين امت (از نظر طول غيبت) همچون " خضر " و " ذوالقرنين " است، او غيبتي خواهد داشت كه (در اثر طولاني بودن آن) بسياري به شك خواهند افتاد و تنها كساني كه خداوند آنان را در اعتقاد به امامت او ثابت نگه داشته وتوفيق دعا جهت تعجيل قيام وظهور او مي‌بخشد، از گمراهي نجات مي‌يابند ... (1) جلوهء درخشان حقيقت با تمام دشمنيها وكينه توزيهايي كه درباريان عباسي نسبت به امام عسكري (عليه السلام)

1. صدوق، كمال الدين، قم، مؤسسة النشر الإسلامي (التابعة) لجماعة المدرسين، 1405 ه. ق، ج 2، ص 384 (باب 38).

(١٧٩٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، أحمد بن إسحاق (3)

داشتند، عظمت معنوي و فروغ كمالات او گاه آنان را چنان تحت تأثير قرار مي‌داد كه ناگزير در برابر آن حضرت سر تعظيم فرود مي‌آوردند و زبان به مدح و ستايش آن بزرگوار مي‌گشودند. " عبيدالله بن خاقان " از درباريان و رجال مهم حكومت عباسي بود و پسرش " احمد " متصدي اراضي " قم "

و مأمور اخذ ماليات اين شهر و از ناصبيان (دشمنان امامان) شمرده مي‌شد. حسن بن محمد اشعري و محمد بن يحيي و ديگران آورده اند كه روزي در مجلس او سخن از علويان و عقايدشان به ميان آمد. " احمد " گفت:

من در " سامراء " كسي از علويان را از نظر روش و وقار و عفت و نجابت و فضيلت و عظمت در ميان خانوادهء خويش و تمامي بني هاشم مانند: حسن بن علي بن محمد (امام عسكري) نديدم. خاندانش او را بر بزرگسالان و سران خود، مقدم مي‌داشتند. در نزد سران سپاه و وزيران و عموم مردم نيز همين وضع را داشت. به ياد دارم روزي نزد پدرم بودم، دربانان خبر آوردند: ابو محمد، ابن الرضا (1) (امام حسن عسكري (عليه السلام)) مي‌خواهد وارد شود، پدرم با صداي بلند گفت: بگذاريد وارد شود. من از اينكه دربانان نزد پدرم از او با كنيه و با احترام ياد كردند، شگفت زده شدم، زيرا نزد پدرم جز خليفه يا وليعهد يا كسي را كه خليفه دستور داده بود او را به كنيه (2) ياد كنند، اين گونه ياد نمي‌كردند. آنگاه مردي گندم گون، خوش قامت، خوشرو، نيكو اندام، جوان و داراي هيبت وجلالت وارد شد. چون چشم پدرم به او افتاد، از جا برخاست و چند گام به استقبال او رفت. به ياد نداشتم پدرم نسبت به كسي از بني هاشم يا فرماندهان سپاه چنين احترامي ابراز كرده باشد. پدرم دست در گردن او انداخت و صورت و سينهء او را بوسيد و دست او را گرفت و بر جاي نماز خود كه در آنجا نشسته بود، نشانيد، و خود، روبروي او نشست و با او به صحبت پرداخت، و در ضمن صحبت، به او " فدايت شوم "

1. پس از امام رضا (ع) در جامعهء آن روز و نيز در دربار حكومت عباسيان، امامان بعدي يعني امام جواد و امام هادي و امام عسكري (ع) را به احترام انتساب به امام رضا (ع) " ابن الرضا " (فرزند رضا) مي‌ناميدند.

2. در بين عرب، مرسوم است كه براي اداي احترام، افراد را با كنيه مورد خطاب قرار مي‌دهند.

(١٧٩٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، مدينة سامراء المقدسة (1)، بنو هاشم (2)، محمد بن يحيي (1)، علي بن محمد (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)

مي گفت. من از آنچه مي‌ديدم در شگفت بودم. ناگاه درباني آمد و گفت " موفق " عباسي (برادر خليفه) آمده است و مي‌خواهد وارد شود. معمول اين بود كه هرگاه " موفق " مي‌آمد، پيش از او دربانان و نيز فرماندهان ويژهء سپاه او مي‌آمدند و در فاصلهء در ورودي قصر تا مجلس پدرم در دو صف مي‌ايستادند و به همين حال مي‌ماندند و " موفق " از ميان آنها عبور مي‌كرد. باري، پدرم پيوسته متوجه " ابومحمد " (امام عسكري (عليه

السلام)) بود و با او گفتگو مي‌کرد تا آنگاه که چشمش به غلامان مخصوص " موفق " افتاد، و به دربانان خود دستور داد او را از پشت صف ببرند تا " موفق " او را نبيند. ابومحمد برخاست و پدرم نيز برخاست و دست در گردن او انداخت و با او خداحافظي کرد و او بيرون رفت. من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وه! اين چه کسي بود که او را در حضور پدرم به کنيه ياد کرديد و پدرم نيز با او چنين رفتار کرد؟! گفتند: او يکي از علويان است که به او " حسن بن علي (صلي الله عليه وآله و سلم) " مي‌گويند و به " ابن الرضا " معروف است. تعجب من بيشتر شد و آن روز همه اش در فکر او و رفتار پدرم با او بودم تا شب شد. عادت پدرم اين بود که پس از نماز عشاء مي‌نشست و گزارشها و اموري را که لازم بود به اطلاع خليفه برساند، بررسي مي‌کرد. وقتي نماز خواند و نشست، من آمدم و نزد او نشستم. کسي پيش او نبود. پرسيد:

احمد! کاري داري؟

گفتم: آري پدر، اگر اجازه مي‌دهي بگويم. گفت: اجازه داري.

گفتم: پدر! اين مرد که صبح او را ديدم چه کسي بود که نسبت به او چنين تواضع و احترام نمودي و در سخنانت، به او " فدايت شوم " مي‌گفتي و خود و پدر و مادرت را فداي او مي‌ساختي؟! گفت: پسرم! او امام " رافضيان " (1)، " حسن بن علي " معروف به " ابن الرضا " است. آنگاه اندکي سکوت کرد. من نيز ساکت ماندم. سپس گفت: پسرم! اگر خلافت از دست خلفاي بني عباس بيرون رود، کسي از بني هاشم جز او سزاوار آن نيست، و اين به خاطر فضيلت و عفت و زهد و عبادت و اخلاق نيکو و شايستهء اوست، پدر او نيز مردي

1. دشمنان شيعيان، آنان را به طعنه " رافضي " مي‌ناميدند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، بنو عباس (1)، بنو هاشم (1)، الزهد (1)

بزرگوار و با فضيلت بود. با اين سخنان انديشه و نگراني ام بيشتر و خشمم نسبت به پدر، فزونتر شد. ديگر هم و غمي جز اين نداشتم كه دربارهء ابن الرضا پرس و جو كنم و پيرامون او كاوش و بررسي نمايم. از هيچ يك از بني هاشم و سران سپاه و نويسندگان و قاضيان و فقيهان و ديگر افراد دربارهء او سوالي نكردم جز آنكه او را در نظر آنان در نهايت بزرگي و ارجمندي و والايي يافتم، همه از او به نيكي ياد مي‌كردند و او را بر تمامي خاندان و بزرگان خويش مقدم مي‌شمردند. (بدين گونه) مقام او، در نظرم بالا رفت، زيرا هيچ دوست و دشمني را نديدم مگر آنكه در مورد او به نيكي سخن مي‌گفت و او را مي‌ستود ... (1) مرز مسائل اخلاقي سوال و درخواست را كنار بگذار مادام كه توان تحمل فقر را داري چون بر هر روزي، خير جديدي هست كه خداوند نصيب مي‌فرمايد و اصرار در درخواستها، آبروي فرد را مي‌برد، مگر آنكه در اثر درخواست دري گشوده گردد كه وارد شدن بر آن خوب و نيكو گردد. بدان! جود و بخشش، اندازه و حدي دارد اگر از حد آن تجاوز كند پس اسراف است، حزم و احتياط را اندازه است اگر از آن تجاوز كند پس ترس و جبن است، اقتصاد وميانه روي را اندازه اي است اگر از آن تجاوز نمايد پس بخل است و شجاعت را اندازه و حدي است اگر از آن تجاوز نمايد پس تهور و بي باكي است. (2) تجربه، آموزش جديد شهوات، خاطراتي از هوي و هوس فرد است، عقول و انديشه‌ها سكون و وقار مي‌آفرينند، در تجربه‌ها علم و آموزش جديدي است. عبرت گيري مفيد رشد و پيشرفت

١. شيخ مفيد، الإرشاد، قم، مكتبة بصيرتي، ص ٣٣٨، فتال نيشابوري، روضة الواعظين، بيروت، مؤسسة الأعلمي، للمطبوعات، ص 273 - 275، طبرسي، اعلام الوري، الطبعة الثالثة، تهران، دار الكتب الإسلامية، ص 376 - 377، كليني، اصول كافي، تهران، مكتبة الصدوق، 1381 ه. ق، ج 1، ص 503، علي بن عيس الإربلي، كشف الغمة، تبريز، مكتبة بني هاشمي، 1381 ه. ق، ج 3، ص 197، پيشواي يازدهم حضرت امام حسن عسكري (ع)، نشريهء مؤسسهء در راه حق، ص 13 - 17.

2. اعلام الدين ص 313، الدر التنظيم ص 746.

صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، الجود (1)، الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، كتاب روضة الواعظين (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، مدينة بيروت (1)، الشيخ الصدوق (1)

بزرگوار و با فضيلت بود. با اين سخنان انديشه و نگراني ام بيشتر و خشمم نسبت به پدر، فزونتر شد. ديگر هم و غمي جز اين نداشتم كه دربارهٔ ابن الرضا پرس و جو كنم و پيرامون او كاوش و بررسي نمايم. از هيچ يك از بني هاشم و سران سپاه و نويسندگان و قاضيان و فقيهان و ديگر افراد دربارهٔ او سوالي نكردم جز آنكه او را در نظر آنان در نهايت بزرگي و ارجمندي و والايي يافتم، همه از او به نيكي ياد مي‌كردند و او را بر تمامي خاندان و بزرگان خويش مقدم مي‌شمردند. (بدين گونه) مقام او، در نظرم بالا رفت، زيرا هيچ دوست و دشمني را نديدم مگر آنكه در مورد او به نيكي سخن مي‌گفت و او را مي‌ستود ... (1) مرز مسائل اخلاقي سوال و درخواست را كنار بگذار مادام كه توان تحمل فقر را داري چون بر هر روزي، خير جديدي هست كه خداوند نصيب مي‌فرمايد و اصرار در درخواستها، آبروي فرد را مي‌برد، مگر آنكه در اثر درخواست دري گشوده گردد كه وارد شدن بر آن خوب و نيكو گردد. بدان! جود و بخشش، اندازه و حدي دارد اگر از حد آن تجاوز كند پس اسراف است، حزم و احتياط را اندازه است اگر از آن تجاوز كند پس ترس و جبن است، اقتصاد وميانه روي را اندازه اي است اگر از آن تجاوز نمايد پس بخل است و شجاعت را اندازه و حدي است اگر از آن تجاوز نمايد پس تهور و بي باكي است. (2) تجربه، آموزش جديد شهوات، خاطراتي از هوي و هوس فرد است، عقول و انديشه‌ها سكون و وقار مي‌آفريند، در تجربه‌ها علم و آموزش جديدي است. عبرت گيري مفيد رشد و پيشرفت

١. شيخ مفيد، الإرشاد، قم، مكتبة بصيرتي، ص ٣٣٨، فتال نيشابوري، روضة الواعظين، بيروت، مؤسسة الأعلمي، للمطبوعات، ص 273 - 275، طبرسي، اعلام الوري، الطبعة الثالثة، تهران، دار الكتب الإسلامية، ص 376 - 377، كليني، اصول كافي، تهران، مكتبة الصدوق، 1381 ه. ق، ج 1، ص 503، علي بن عيس الإربلي، كشف الغمة، تبريز، مكتبة بني هاشمي، 1381 ه. ق، ج 3، ص 197، پيشواي يازدهم حضرت امام حسن عسكري (ع)، نشريهٔ مؤسسهٔ در راه حق، ص 13 - 17.

2. اعلام الدين ص 313، الدر التنظيم ص 746.

(١٧٩٦)

صفحهمفاتيح البحث: بنو هاشم (1)، الجود (1)، الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، كتاب روضة الواعظين (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، مدينة بيروت (1)، الشيخ الصدوق (1)

است، از نظر ادب گيري كافي است اجتناب ورزي از چيزهايي كه افراد ديگري دوست نداري، حذر نما از هر زكي گونه نشين و گوشه گير. (1)
جمال باطني امام حسن عسكري (عليه السلام) فرمودند: حسن صورت، جمال ظاهري و آراستگي بيروني است، حسن عقل، جمال باطني و دروني است.
بخشي از نامهء امام امام (عليه السلام) در نامه اي كه به برخي از شيعيان نوشته بودند آمده است:
" آنچه مقدر است پيش خواهد آمد پس به خداي عزيز و جليل، توكل نما تنها به او اعتماد وثوق داشته باش كه تو را نااميد نمي‌سازد تو از برادر ديني خود شكايت كرده بودي يقين بدان كه خداوند به كسي قطع صله رحم نمايد كمك نمي‌كند، خداوند متعال مترصد ظلم و ستم هر ستمگر و ظالم است، كسي كه مورد ظلم واقع شده است خداوند متعال او را ياري و نصرت مي‌دهد چون او قادر و توانا است.
درخواست دعا كرده بودي بدان خداوند متعال، حافظ، ناصر و ياور و پوشاننده عيوب است و اميدوارم خداوند متعال حق خويش و حق اولياي خود را به تو بشناساند آن مقداري كه ديگران نابينا گشته اند.
و آن نعمتي را كه به تو داده است باز نستاند او ولي و حميد ميباشد.
بدان در بهشت دربي است كه به آن " باب معروف " مي‌گويند از آن در جز اهل احسان و نيكوكاري وارد نمي‌شوند، نيكوكاران و خيرخواهان در دنيا همان اهل معروف و نيكوكاري در آخرت مي‌باشند. (2) سلام و درود بر امام (عليه السلام) مرحوم شيخ طوسي در كتاب " مصباح التهجد " در رديف سلام و صلوات بر پيشوايان معصوم (عليه السلام) دعا و سلام زير را در حق امام حسن عسكري (عليه السلام) آورده است:
١. اعلام الدين ص ٣١٣.
٢. المناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 432 وامالي صدوق ص 44 ح دوم.
(١٧٩٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الصّلاة (1)، الظلم (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

است، از نظر ادب گيري كافي است اجتناب ورزي از چيزهايي كه افراد ديگري دوست نداري، حذر نما از هر زكي گونه نشين و گوشه گير. (1)
جمال باطني امام حسن عسكري (عليه السلام) فرمودند: حسن صورت، جمال ظاهري و آراستگي بيروني است، حسن عقل، جمال باطني و دروني است.
بخشي از نامهء امام امام (عليه السلام) در نامه اي كه به برخي از شيعيان نوشته بودند آمده است:
" آنچه مقدر است پيش خواهد آمد پس به خداي عزيز و جليل، توكل نما تنها به او اعتماد وثوق داشته باش كه تو را نااميد نمي‌سازد تو از برادر ديني خود شكايت كرده بودي يقين بدان كه خداوند به كسي قطع صله رحم نمايد كمك نمي‌كند، خداوند متعال مترصد ظلم و ستم هر ستمگر و ظالم است، كسي كه مورد ظلم واقع شده است خداوند متعال او را ياري و نصرت مي‌دهد چون او قادر و توانا است.
درخواست دعا كرده بودي بدان خداوند متعال، حافظ، ناصر و ياور و پوشاننده عيوب است و اميدوارم خداوند متعال حق خويش و حق اولياي خود را به تو بشناساند آن مقداري كه ديگران نابينا گشته اند.
و آن نعمتي را كه به تو داده است باز نستاند او ولي و حميد ميباشد.
بدان در بهشت دربي است كه به آن " باب معروف " مي‌گويند از آن در جز اهل احسان و نيكوكاري وارد نمي‌شوند، نيكوكاران و خيرخواهان در دنيا همان اهل معروف و نيكوكاري در آخرت مي‌باشند. (2) سلام و درود بر امام (عليه السلام) مرحوم شيخ طوسي در كتاب " مصباح التهجد " در رديف سلام و صلوات بر پيشوايان معصوم (عليه السلام) دعا و سلام زير را در حق امام حسن عسكري (عليه السلام) آورده است:
۱. اعلام الدين ص ۳۱۳.
۲. المناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 432 وامالي صدوق ص 44 ح دوم.
(۱۷۹۷)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الصّلاة (1)، الظلم (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

است، از نظر ادب گيري كافي است اجتناب ورزي از چيزهايي كه افراد ديگري دوست نداري، حذر نما از هر زكي گونه نشين و گوشه گير. (1) جمال باطني امام حسن عسكري (عليه السلام) فرمودند: حسن صورت، جمال ظاهري و آراستگي بيروني است، حسن عقل، جمال باطني و دروني است.

بخشي از نامهء امام امام (عليه السلام) در نامه اي كه به برخي از شيعيان نوشته بودند آمده است:

" آنچه مقدر است پيش خواهد آمد پس به خداي عزيز و جليل، توكل نما تنها به او اعتماد وثوق داشته باش كه تو را نااميد نمي‌سازد تو از برادر ديني خود شكايت كرده بودي يقين بدان كه خداوند به كسي قطع صله رحم نمايد كمك نمي‌كند، خداوند متعال مترصد ظلم و ستم هر ستمگر و ظالم است، كسي كه مورد ظلم واقع شده است خداوند متعال او را ياري و نصرت مي‌دهد چون او قادر و توانا است.

درخواست دعا كرده بودي بدان خداوند متعال، حافظ، ناصر و ياور و پوشاننده عيوب است و اميدوارم خداوند متعال حق خويش و حق اولياي خود را به تو بشناساند آن مقداري كه ديگران نابينا گشته اند.

و آن نعمتي را كه به تو داده است باز نستاند او ولي و حميد ميباشد.

بدان در بهشت دربي است كه به آن " باب معروف " مي‌گويند از آن در جز اهل احسان و نيكوكاري وارد نمي‌شوند، نيكوكاران و خيرخواهان در دنيا همان اهل معروف و نيكوكاري در آخرت مي‌باشند. (2) سلام و درود بر امام (عليه السلام) مرحوم شيخ طوسي در كتاب " مصباح التهجد " در رديف سلام و صلوات بر پيشوايان معصوم (عليه السلام) دعا و سلام زير را در حق امام حسن عسكري (عليه السلام) آورده است:

۱. اعلام الدين ص ۳۱۳.

۲. المناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 432 وامالي صدوق ص 44 ح دوم.

(۱۷۹۷)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الصّلاة (1)، الظلم (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب المناقب لإبن شهر آشوب (1)

" اللهم صل علي الحسن بن علي بن محمد البر، الصادق، الوفي، النور، المضي فازن علمك والمذكر بتوحيدك، وولي أمرك وخلف الأئمة الراشدين والحجة علي اهل الدنيا فصل عليه يا رب أفضل ما صليت علي احد من اصفيائك وحججك وأولاد رسلك يا ا له العالمين ". (1) خدايا! درود سلام

خود را بر حسن بن علي بن محمد، نيكوكار، پارسا، صادق و درستكار ووفي و نور و خازن علم تو و يادآور توحيد و ولي امر تو برسان، او يادگار پيشوايان راشدين و حجج و اولاد پيامبران مي‌باشد، خدايا بهترين صلوات و درودهاي خود را به او برسان اي آفريدگار جهانيان!

۱. مصباح المتهجد وسلاح المتعبد ص 362 چاپ انصاري زنجاني.

(۱۷۹۸)

صفحهمفاتيح البحث: الحسن بن علي بن محمد (1)، علي بن محمد (1)، الصدق (1)، الصّلاة (1)

بخش پنجم F ياران و روايتگران امام حسن عسكري (عليه السلام)

(۱۷۹۹)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)

بخش پنجم / ياران و روايتگران امام حسن عسكري (ع) ...
برخي از ياران و راويان امام (عليه السلام) هر چند به علت محدوديت عصر زندگي امام و خفقان حاكم بر جامعهء آن روز، ياران ويژهء امام عسكري (عليه السلام) بسيار نيست، اما همان افرادي كه از فيض محضر امام برخوردار شده اند از زمرهء بزرگ مردان الهي و علماي پارسا به شمار مي‌روند، كه به معرفي چند نفر بسنده مي‌كنيم:
1. " احمد بن اسحاق اشعري قمي ":
از ياران ويژه و كارگزاران امام عسكري (عليه السلام) و بزرگ قمي‌ها مي‌باشد، مسائل اهل قم را او نزد امام مي‌برد و پاسخ مي‌گرفت، او زمان امام جواد و امام هادي (عليه السلام) هر دو را نيز دريافته و از آن بزرگواران هم روايت كرده است. (1) او يكي از اصحاب و روايتگران امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌باشد مرحوم صدوق آن در " اكمال الدين " از احمد بن حمران داستان نگارش نامه را در ارتباط ميلاد حضرت قائم (عج) آورده است. (2) " احمد بن اسحاق " به جناب " حسين بن روح " - نايب سوم امام عصر در غيبت صغري - نامه نوشت و اجازه خواست به حج برود، اجازه صادر و پارچه اي هم براي او فرستاده شد، احمد گفت به من خبر وفاتم داده شده است، و در بازگشت از حج در حلوان (پل ذهاب فعلي) در گذشت. (3) " سعد بن عبد الله " در مورد وفات " احمد بن اسحاق " مي‌گويد: او در سه فرسخي

۱. تنقيح المقال ج ۱، ص ۵۰.
۲. قاموس الرجال ج ۱، ص 434، كد معرفي 342.
3. اختيار معرفة الرجال ص 557.

(۱۸۰۱)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (4)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، الحسين بن روح النوبختي (1)، سعد بن عبد الله (1)، أحمد بن إسحاق (3)، الجود (1)، الحج (2)، كتاب اختيار معرفة الرجال للشيخ الطوسي (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)

بخش پنجم / ياران و روايتگران امام حسن عسكري (ع) ...
برخي از ياران و راويان امام (عليه السلام) هر چند به علت محدوديت عصر زندگي امام و خفقان حاكم بر جامعهء آن روز، ياران ويژهء امام عسكري (عليه السلام) بسيار نيست، اما همان افرادي كه از فيض محضر امام برخوردار شده اند از زمرهء بزرگ مردان الهي و علماي پارسا به شمار مي‌روند، كه به معرفي چند نفر بسنده مي‌كنيم:
1. " احمد بن اسحاق اشعري قمي ":
از ياران ويژه و كارگزاران امام عسكري (عليه السلام) و بزرگ قمي‌ها مي‌باشد، مسائل اهل قم را او نزد امام مي‌برد و پاسخ مي‌گرفت، او زمان امام جواد و امام هادي (عليه السلام) هر دو را نيز دريافته و از آن بزرگواران هم روايت كرده است. (1) او يكي از اصحاب و روايتگران امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌باشد مرحوم صدوق آن در " اكمال الدين " از احمد بن حمران داستان نگارش نامه را در ارتباط ميلاد حضرت قائم (عج) آورده است. (2) " احمد بن اسحاق " به جناب " حسين بن روح " - نايب سوم امام عصر در غيبت صغري - نامه نوشت و اجازه خواست به حج برود، اجازه صادر و پارچه اي هم براي او فرستاده شد، احمد گفت به من خبر وفاتم داده شده است، و در بازگشت از حج در حلوان (پل ذهاب فعلي) در گذشت. (3) " سعد بن عبد الله " در مورد وفات " احمد بن اسحاق " مي‌گويد: او در سه فرسخي

١. تنقيح المقال ج ١، ص ٥٠.
٢. قاموس الرجال ج ١، ص 434، كد معرفي 342.
3. اختيار معرفة الرجال ص 557.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (4)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، الحسين بن روح النوبختي (1)، سعد بن عبد الله (1)، أحمد بن إسحاق (3)، الجود (1)، الحج (2)، كتاب اختيار معرفة الرجال للشيخ الطوسي (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)

2 - " ابو هاشم، داود بن قاسم جعفري ":

حلوان (پل ذهاب " تب کرد، و سخت بيمار شد چنان که از او مأيوس شديم، چون به حلوان درآمديم در کاروانسرائي منزل گرفتيم، " احمد "، گفت مرا امشب تنها بگذاريد و خود به جايگاههاي خود برويد، هر کس به جايگاه خود رفت، نزديك صبح به فکر افتادم، چشم گشودم " کافور " خادم مولاي خود امام عسکري (عليه السلام) را ديدم که مي‌گويد:
" احسن الله بالخير عزائكم، وجبر بالمحبوب رزيتكم - خداوند شما را تسليت نيکو دهد و به پاداش پسنديده، مصيبتان را جبران فرمايد ".
آنگاه گفت: غسل و کفن مصاحب شما احمد انجام شد، برخيزيد و او را دفن کنيد، همانا او به جهت قرب به خداي متعال، نزد مولايتان از همهء شما گرامي تر است "، آنگاه از نظر ما پنهان شد. (1) 2. " ابو هاشم، داود بن قاسم جعفري ":
از نسل جناب جعفر طيار (عليه السلام) (2) و از بزرگان دودمان خويش و اهل بغداد بود، در خدمت ائمه (صلي الله عليه وآله و سلم) مقام و منزلتي بزرگ داشت، عهد امام جواد و امام هادي و امام عسکري را درك کرد، و در اوائل غيبت صغري از ناحيهء امام عصر (عليه السلام) از وکلاء و کارگزاران نيز بوده است.
ابو هاشم به ائمه (عليه السلام) بسيار نزديك بود و از دوستداران صميمي و ياران ويژهء آنان محسوب مي‌شد، و روايات بسياري از آن بزرگواران نقل کرده و کتابي نيز تأليف نموده است که گروهي از بزرگان شيعه از کتاب او روايت کرده اند. (3) ابو هاشم مردي آزاده و شجاع و بي باك بود، هنگامي که سر " يحيي بن عمر زيدي " (4) را نزد " محمد بن عبد الله بن طاهر " والي بغداد آوردند، برخي اين پيروزي را به او تبريك و
١. منتهي الامال ص ٢٧٩، قاموس الرجال ج ١، ص ٣٩٣، كد معرفي ٢٩١.
٢. جامع الرواة ج ١، ص 307، داود بن القاسم بن اسحق بن عبد الله بن جعفر بن ابيطالب ... ".
3. تنقيح المقال ج 1، ص 412 - 413، و نيز به بحار الانوار مجلدات زندگي امام نهم و امام دهم و امام يازدهم مراجعه شود.
4. " يحيي " يکي از علويان پارسا و شجاع است که در حکومت مستعين عباسي قيام کرد و کشته شد.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، محمد بن عبد الله بن طاهر (1)، يحيي بن عمر (1)، مدينة بغداد (2)، الجود (1)، الغسل (1)، الدفن (1)، عبد الله بن جعفر الطيار بن أبي طالب عليه

السلام (1)، كتاب جامع الرواة لمحمد علي الأردبيلي (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، داود بن القاسم (1)

تهنيت مي‌گفتند، ابو هاشم نزد والي رفت و بي ترس و واهمه، خطاب به او گفت: امير!
آمده ام به تو در مورد چيزي تبريك بگويم كه اگر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) حيات مي‌داشت براي آن سوگواري مي‌كرد!
3. " عبد الله بن جعفر حميري ":
از بزرگان قم و جزو اصحاب پاك امام حسن عسكري است، كتابهاي بسياري نوشته است كه از آن جمله كتاب " قرب الأسناد " مي‌باشد كه همواره مورد توجه بزرگان علما و فقهاي شيعه بوده و هست.
عبد الله بن جعفر در سال 290 و اندي به كوفه رفت و مردم كوفه از او حديث فرا گرفتند ". (1) 4. " ابو عمرو، عثمان بن سعيد عمري ":
نائب اول امام قائم " عجل الله تعالي فرجه الشريف " در غيبت صغري است، مردي بزرگوار و موثق و از بزرگان اصحاب و وكلاي امام هادي، امام عسكري و امام قائم (صلي الله عليه وآله و سلم) مي‌باشد، از سن يازده سالگي در خدمت حضرت امام هادي (عليه السلام) نشو و نما يافته و رابط و واسطه ميان مردم و ائمه ثلاثه مي‌بود.
هم چنان كه اشاره شد او نخستين نائب، از نواب خاص امام عصر (عج) است و قبلا نيز امام هادي و امام عسكري (عليه السلام) مردم را به وي ارجاع مي‌دادند تا مسائل و احكام را از او فرا گيرند، امام هادي و امام عسكري (عليه السلام) هر يك درباره او مي‌فرمودند:
ابو عمر و (عثمان بن سعيد) مورد وثوق و امين من است، آن چه نقل كند از من نقل مي‌كند، و آنچه به شما برساند از جانب من به شما رسانده است. (2) 5. ابو البختري:
مؤدب و تعليم دهندهء فرزندان حجاج او از اصحاب و ياران ابومحمد امام حسن

1. تنقيح المقال ج 2، ص 174.
2. تنقيح المقال ج 2، ص 245، قاموس الرجال ج 6، ص 245.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، عبد الله بن جعفر الطيار بن أبي طالب عليه السلام (2)، مدينة الكوفة (2)، أبو البختري (1)، عثمان بن سعيد (2)، الفرج (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (2)

تهنيت مي‌گفتند، ابو هاشم نزد والي رفت و بي ترس و واهمه، خطاب به او گفت: امير!
آمده ام به تو در مورد چيزي تبريك بگويم كه اگر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) حيات مي‌داشت براي آن سوگواري مي‌كرد!
3. " عبد الله بن جعفر حميري ":
از بزرگان قم و جزو اصحاب پاك امام حسن عسكري است، كتابهاي بسياري نوشته است كه از آن جمله كتاب " قرب الأسناد " مي‌باشد كه همواره مورد توجه بزرگان علما و فقهاي شيعه بوده و هست.
عبد الله بن جعفر در سال 290 و اندي به كوفه رفت و مردم كوفه از او حديث فرا گرفتند ". (1) 4. " ابو عمرو، عثمان بن سعيد عمري ":
نائب اول امام قائم " عجل الله تعالي فرجه الشريف " در غيبت صغري است، مردي بزرگوار و موثق و از بزرگان اصحاب و وكلاي امام هادي، امام عسكري و امام قائم (صلي الله عليه وآله و سلم) مي‌باشد، از سن يازده سالگي در خدمت حضرت امام هادي (عليه السلام) نشو و نما يافته و رابط و واسطه ميان مردم و ائمه ثلاثه مي‌بود.
هم چنان كه اشاره شد او نخستين نائب، از نواب خاص امام عصر (عج) است و قبلا نيز امام هادي و امام عسكري (عليه السلام) مردم را به وي ارجاع مي‌دادند تا مسائل و احكام را از او فرا گيرند، امام هادي و امام عسكري (عليه السلام) هر يك درباره او مي‌فرمودند:
ابو عمر و (عثمان بن سعيد) مورد وثوق و امين من است، آن چه نقل كند از من نقل مي‌كند، و آنچه به شما برساند از جانب من به شما رسانده است. (2) 5. ابو البختري:
مؤدب و تعليم دهندهء فرزندان حجاج او از اصحاب و ياران ابومحمد امام حسن

1. تنقيح المقال ج 2، ص 174.
2. تنقيح المقال ج 2، ص 245، قاموس الرجال ج 6، ص 245.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، عبد الله بن جعفر الطيار بن أبي طالب عليه السلام (2)، مدينة الكوفة (2)، أبو البختري (1)، عثمان بن سعيد (2)، الفرج (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (2)

تهنيت مي‌گفتند، ابو هاشم نزد والي رفت و بي ترس و واهمه، خطاب به او گفت: امير!
آمده ام به تو در مورد چيزي تبريك بگويم كه اگر رسول خدا (صلي الله عليه وآله) حيات مي‌داشت براي آن سوگواري مي‌كرد!
3. " عبد الله بن جعفر حميري ":
از بزرگان قم و جزو اصحاب پاك امام حسن عسكري است، كتابهاي بسياري نوشته است كه از آن جمله كتاب " قرب الأسناد " مي‌باشد كه همواره مورد توجه بزرگان علما و فقهاي شيعه بوده و هست.
عبد الله بن جعفر در سال 290 و اندي به كوفه رفت و مردم كوفه از او حديث فرا گرفتند ". (1) 4. " ابو عمرو، عثمان بن سعيد عمري ":
نائب اول امام قائم " عجل الله تعالي فرجه الشريف " در غيبت صغري است، مردي بزرگوار و موثق و از بزرگان اصحاب و وكلاي امام هادي، امام عسكري و امام قائم (صلي الله عليه وآله و سلم) مي‌باشد، از سن يازده سالگي در خدمت حضرت امام هادي (عليه السلام) نشو و نما يافته و رابط و واسطه ميان مردم و ائمه ثلاثه مي‌بود.
هم چنان كه اشاره شد او نخستين نائب، از نواب خاص امام عصر (عج) است و قبلا نيز امام هادي و امام عسكري (عليه السلام) مردم را به وي ارجاع مي‌دادند تا مسائل و احكام را از او فرا گيرند، امام هادي و امام عسكري (عليه السلام) هر يك درباره او مي‌فرمودند:
ابو عمر و (عثمان بن سعيد) مورد وثوق و امين من است، آن چه نقل كند از من نقل مي‌كند، و آنچه به شما برساند از جانب من به شما رسانده است. (2) 5. ابو البختري:
مؤدب و تعليم دهندهء فرزندان حجاج او از اصحاب و ياران ابومحمد امام حسن

1. تنقيح المقال ج 2، ص 174.
2. تنقيح المقال ج 2، ص 245، قاموس الرجال ج 6، ص 245.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، عبد الله بن جعفر الطيار بن أبي طالب عليه السلام (2)، مدينة الكوفة (2)، أبو البختري (1)، عثمان بن سعيد (2)، الفرج (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (2)

6 - ابو الهيثم بن سيابه:

عسكري (عليه السلام) مي‌باشد آنچنان که در رجال شيخ طوسي (قدس سره) آمده است. ابن شهر آشوب هم در " مناقب " خود از اصحاب امام حسن عسکري (عليه السلام) شمرده است و در مورد امامت آن امام همام، حديثي توسط او نقل کرده است. (1) 6. ابو الهيثم بن سيابه:

او از راويان امام حسن عسکري (عليه السلام) مي‌باشد احمد بن حسين بن عمر بن يزيد معجزه اي در مورد امام حسن عسکري (عليه السلام) روايت کرده است. (2) 7. يعقوب بن منقوش:

او از اصحاب امام هادي و امام حسن عسکري (صلي الله عليه وآله و سلم) مي‌باشد قصه رؤيت امام زمان (عج) را روايت نموده است. (3) 8. ابراهيم بن عبده نيشابوري:

صاحب قاموس الرجال او را از اصحاب و روايتگران امام هادي و امام حسن عسکري (صلي الله عليه وآله و سلم) شمرده است او توقيعاتي از امام زمان (عج) نقل نموده است و در کتاب " کافي " در باب افرادي که امام (عليه السلام) را رؤيت نموده اند نام او را آورده است ". (4) 9. ابراهيم بن محمد بن فارس:

او يکي ديگر از اصحاب و ياران و روايتگران امام حسن عسکري (عليه السلام) مي‌باشد در کتاب غيبت فضل بن شاذان آمده است او ابراهيم بن محمد از شهر عمرو بن عوف (از بستگان تشکيلات عباسي " فرار نموده وارد عسکري (عليه السلام) گرديد امام (عليه السلام) به او دلداري داد که خداوند او را از شر دشمن محافظت خواهد نمود وجريان آنچنان رخ داد که امام (عليه السلام) دعا فرموده بود عمرو گرفتار شد و به دست رقيبش کشته شد و اعضاي بدنش قطعه

١. معجم رجال الحديث ج ٢١، ص ٤١، کد معرفي ١٣٩٤٥.

٢. معجم رجال الحديث ج ٢٢، ص ٨٢، کد معرفي ١٤٩١٢.

٣. معجم رجال الحديث ج ٢٠، ص ١٤٥، کد معرفي ١٣٧٤٦.

٤. قاموس الرجال ج ١، ص 232، کد معرفي 145.

(١٨٠٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (6)، أبو الهيثم بن سيابة (1)، إبراهيم بن محمد بن فارس (1)، إبراهيم بن محمد (1)، ابن شهر آشوب (1)، يعقوب بن منقوش (1)، إمام زمان (1)، عمر بن يزيد (1)، النوم (1)

7 - يعقوب بن منقوش:

عسكري (عليه السلام) مي‌باشد آنچنان كه در رجال شيخ طوسي (قدس سره) آمده است. ابن شهر آشوب هم در " مناقب " خود از اصحاب امام حسن عسكري (عليه السلام) شمرده است و در مورد امامت آن امام همام، حديثي توسط او نقل كرده است. (1) 6. ابو الهيثم بن سيابه:
او از راويان امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌باشد احمد بن حسين بن عمر بن يزيد معجزه اي در مورد امام حسن عسكري (عليه السلام) روايت كرده است. (2) 7. يعقوب بن منقوش:
او از اصحاب امام هادي و امام حسن عسكري (صلي الله عليه وآله و سلم) مي‌باشد قصه رؤيت امام زمان (عج) را روايت نموده است. (3) 8. ابراهيم بن عبده نيشابوري:
صاحب قاموس الرجال او را از اصحاب و روايتگران امام هادي و امام حسن عسكري (صلي الله عليه وآله و سلم) شمرده است او توقيعاتي از امام زمان (عج) نقل نموده است و در كتاب " كافي " در باب افرادي كه امام (عليه السلام) را رؤيت نموده اند نام او را آورده است ". (4) 9. ابراهيم بن محمد بن فارس:
او يكي ديگر از اصحاب و ياران و روايتگران امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌باشد در كتاب غيبت فضل بن شاذان آمده است او ابراهيم بن محمد از شهر عمرو بن عوف (از بستگان تشكيلات عباسي " فرار نموده وارد عسكري (عليه السلام) گرديد امام (عليه السلام) به او دلداري داد كه خداوند او را از شر دشمن محافظت خواهد نمود وجريان آنچنان رخ داد كه امام (عليه السلام) دعا فرموده بود عمرو گرفتار شد و به دست رقيبش كشته شد و اعضاي بدنش قطعه

١. معجم رجال الحديث ج ٢١، ص ٤١، كد معرفي ١٣٩٤٥.
٢. معجم رجال الحديث ج ٢٢، ص ٨٢، كد معرفي ١٤٩١٢.
٣. معجم رجال الحديث ج ٢٠، ص ١٤٥، كد معرفي ١٣٧٤٦.
٤. قاموس الرجال ج ١، ص 232، كد معرفي 145.
(١٨٠٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (6)، أبو الهيثم بن سيابة (1)، إبراهيم بن محمد بن فارس (1)، إبراهيم بن محمد (1)، ابن شهر آشوب (1)، يعقوب بن منقوش (1)، إمام زمان (1)، عمر بن يزيد (1)، النوم (1)

عسكري (عليه السلام) مي‌باشد آنچنان كه در رجال شيخ طوسي (قدس سره) آمده است. ابن شهر آشوب هم در " مناقب " خود از اصحاب امام حسن عسكري (عليه السلام) شمرده است و در مورد امامت آن امام همام، حديثي توسط او نقل كرده است. (1) 6. ابو الهيثم بن سيابه:

او از راويان امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌باشد احمد بن حسين بن عمر بن يزيد معجزه اي در مورد امام حسن عسكري (عليه السلام) روايت كرده است. (2) 7. يعقوب بن منقوش:

او از اصحاب امام هادي و امام حسن عسكري (صلي الله عليه وآله و سلم) مي‌باشد قصه رؤيت امام زمان (عج) را روايت نموده است. (3) 8. ابراهيم بن عبده نيشابوري:

صاحب قاموس الرجال او را از اصحاب و روايتگران امام هادي و امام حسن عسكري (صلي الله عليه وآله و سلم) شمرده است او توقيعاتي از امام زمان (عج) نقل نموده است و در كتاب " كافي " در باب افرادي كه امام (عليه السلام) را رؤيت نموده اند نام او را آورده است ". (4) 9. ابراهيم بن محمد بن فارس:

او يكي ديگر از اصحاب و ياران و روايتگران امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌باشد در كتاب غيبت فضل بن شاذان آمده است او ابراهيم بن محمد از شهر عمرو بن عوف (از بستگان تشكيلات عباسي " فرار نموده وارد عسكري (عليه السلام) گرديد امام (عليه السلام) به او دلداري داد كه خداوند او را از شر دشمن محافظت خواهد نمود وجريان آنچنان رخ داد كه امام (عليه السلام) دعا فرموده بود عمرو گرفتار شد و به دست رقيبش كشته شد و اعضاي بدنش قطعه

١. معجم رجال الحديث ج ٢١، ص ٤١، كد معرفي ١٣٩٤٥.
٢. معجم رجال الحديث ج ٢٢، ص ٨٢، كد معرفي ١٤٩١٢.
٣. معجم رجال الحديث ج ٢٠، ص ١٤٥، كد معرفي ١٣٧٤٦.
٤. قاموس الرجال ج ١، ص 232، كد معرفي 145.

(١٨٠٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (6)، أبو الهيثم بن سيابة (1)، إبراهيم بن محمد بن فارس (1)، إبراهيم بن محمد (1)، ابن شهر آشوب (1)، يعقوب بن منقوش (1)، إمام زمان (1)، عمر بن يزيد (1)، النوم (1)

عسكري (عليه السلام) مي‌باشد آنچنان كه در رجال شيخ طوسي (قدس سره) آمده است. ابن شهر آشوب هم در " مناقب " خود از اصحاب امام حسن عسكري (عليه السلام) شمرده است و در مورد امامت آن امام همام، حديثي توسط او نقل كرده است. (1) 6. ابو الهيثم بن سيابه:
او از راويان امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌باشد احمد بن حسين بن عمر بن يزيد معجزه اي در مورد امام حسن عسكري (عليه السلام) روايت كرده است. (2) 7. يعقوب بن منقوش:
او از اصحاب امام هادي و امام حسن عسكري (صلي الله عليه وآله و سلم) مي‌باشد قصه رؤيت امام زمان (عج) را روايت نموده است. (3) 8. ابراهيم بن عبده نيشابوري:
صاحب قاموس الرجال او را از اصحاب و روايتگران امام هادي و امام حسن عسكري (صلي الله عليه وآله و سلم) شمرده است او توقيعاتي از امام زمان (عج) نقل نموده است و در كتاب " كافي " در باب افرادي كه امام (عليه السلام) را رؤيت نموده اند نام او را آورده است ". (4) 9. ابراهيم بن محمد بن فارس:
او يكي ديگر از اصحاب و ياران و روايتگران امام حسن عسكري (عليه السلام) مي‌باشد در كتاب غيبت فضل بن شاذان آمده است او ابراهيم بن محمد از شهر عمرو بن عوف (از بستگان تشكيلات عباسي " فرار نموده وارد عسكري (عليه السلام) گرديد امام (عليه السلام) به او دلداري داد كه خداوند او را از شر دشمن محافظت خواهد نمود وجريان آنچنان رخ داد كه امام (عليه السلام) دعا فرموده بود عمرو گرفتار شد و به دست رقيبش كشته شد و اعضاي بدنش قطعه

١. معجم رجال الحديث ج ٢١، ص ٤١، كد معرفي ١٣٩٤٥.
٢. معجم رجال الحديث ج ٢٢، ص ٨٢، كد معرفي ١٤٩١٢.
٣. معجم رجال الحديث ج ٢٠، ص ١٤٥، كد معرفي ١٣٧٤٦.
٤. قاموس الرجال ج ١، ص 232، كد معرفي 145.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (6)، أبو الهيثم بن سيابة (1)، إبراهيم بن محمد بن فارس (1)، إبراهيم بن محمد (1)، ابن شهر آشوب (1)، يعقوب بن منقوش (1)، إمام زمان (1)، عمر بن يزيد (1)، النوم (1)

10 - ابراهيم بن يزيد:

قطعه گرديد. (1) 10. ابراهيم بن يزيد:
مرحوم شيخ طوسي در رجال خود، او را از اصحاب و ياران امام عسكري (عليه السلام) شمرده است و در قاموس الرجال او را به عنوان يكي از روايتگران امام آورده است. (2) 11. احمد بن ابراهيم مراغي:
مرحوم شيخ طوسي او را در رجال خود از اصحاب عسكري آورده است او مكني به ابو حامد از خديجه دختر امام جواد (عليه السلام) در مورد امامت حديثي نقل كرده اند. (3) 12. احمد بن حسين بن اسحاق قمي:
او از ياران امام حسن عسكري (عليه السلام) است مرحوم صدوق در اكمال الدين از احمد بن حمران داستان نگارش نامه را در ارتباط با ميلاد قائم آورده است. (4) 13. احمد بن محمد حضيني نزيل اهواز:
مرحوم شيخ طوسي در رجال خود او را از اصحاب عسكري (عليه السلام) نام برده است و برقي هم او را از ياران امام (عليه السلام) شمرده است در اكمال صدوق در حديث 16 او ر از كساني كه امام قائم (عج) را مشاهده نموده اند ذكر كرده است صاحب قاموس الرجال او را از افراد جليل القدر شمرده است. (5) معتمد عباسي كه همواره از محبوبيت و نفوذ معنوي امام در جامعه نگران بود، چون مي‌ديد توجه مردم به امام روز به روز بيشتر مي‌شود و زندان و اختناق و مراقبت تأثير معكوسي دارد، سرانجام به همان شيوهء مرسوم ديرينه متوسل شد و امام را پنهاني مسموم ساخت.
دانشمند نامدار جهان تشيع، " طبرسي "، مي‌نويسد: بسياري از دانشمندان ما

١. قاموس الرجال ج ١، ص ٢٨٦، كد معرفي ١٩٧.
٢. قاموس الرجال ج ١، ص ٣٤١، كد معرفي ٢٤٤.
٣. قاموس الرجال ج ١، ص ٣٦٦، كد معرفي ٢٦٣.
٤. قاموس الرجال ج ١، ص ٤٣٤، كد معرفي ٣٤٢.
٥. قاموس الرجال ج ١، ص 588 كد معرفي 529.

(١٨٠٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، إبراهيم بن يزيد (1)، أحمد بن إبراهيم (1)، أحمد بن محمد (1)، النوم (1)

قطعه گرديد. (1) 10. ابراهيم بن يزيد:
مرحوم شيخ طوسي در رجال خود، او را از اصحاب و ياران امام عسكري (عليه السلام) شمرده است و در قاموس الرجال او را به عنوان يكي از روايتگران امام آورده است. (2) 11. احمد بن ابراهيم مراغي:
مرحوم شيخ طوسي او را در رجال خود از اصحاب عسكري آورده است او مكني به ابو حامد از خديجه دختر امام جواد (عليه السلام) در مورد امامت حديثي نقل كرده اند. (3) 12. احمد بن حسين بن اسحاق قمي:
او از ياران امام حسن عسكري (عليه السلام) است مرحوم صدوق در اكمال الدين از احمد بن حمران داستان نگارش نامه را در ارتباط با ميلاد قائم آورده است. (4) 13. احمد بن محمد حضيني نزيل اهواز:
مرحوم شيخ طوسي در رجال خود او را از اصحاب عسكري (عليه السلام) نام برده است و برقي هم او را از ياران امام (عليه السلام) شمرده است در اكمال صدوق در حديث 16 او ر از كساني كه امام قائم (عج) را مشاهده نموده اند ذكر كرده است صاحب قاموس الرجال او را از افراد جليل القدر شمرده است. (5) معتمد عباسي كه همواره از محبوبيت و نفوذ معنوي امام در جامعه نگران بود، چون مي‌ديد توجه مردم به امام روز به روز بيشتر مي‌شود و زندان و اختناق و مراقبت تأثير معكوسي دارد، سرانجام به همان شيوهء مرسوم ديرينه متوسل شد و امام را پنهاني مسموم ساخت.
دانشمند نامدار جهان تشيع، " طبرسي "، مي‌نويسد: بسياري از دانشمندان ما

١. قاموس الرجال ج ١، ص ٢٨٦، كد معرفي ١٩٧.
٢. قاموس الرجال ج ١، ص ٣٤١، كد معرفي ٢٤٤.
٣. قاموس الرجال ج ١، ص ٣٦٦، كد معرفي ٢٦٣.
٤. قاموس الرجال ج ١، ص ٤٣٤، كد معرفي ٣٤٢.
٥. قاموس الرجال ج ١، ص 588 كد معرفي 529.

(١٨٠٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، إبراهيم بن يزيد (1)، أحمد بن إبراهيم (1)، أحمد بن محمد (1)، النوم (1)

قطعه گرديد. (1) 10. ابراهيم بن يزيد:
مرحوم شيخ طوسي در رجال خود، او را از اصحاب و ياران امام عسكري (عليه السلام) شمرده است و در قاموس الرجال او را به عنوان يكي از روايتگران امام آورده است. (2) 11. احمد بن ابراهيم مراغي:
مرحوم شيخ طوسي او را در رجال خود از اصحاب عسكري آورده است او مكني به ابو حامد از خديجه دختر امام جواد (عليه السلام) در مورد امامت حديثي نقل كرده اند. (3) 12. احمد بن حسين بن اسحاق قمي:
او از ياران امام حسن عسكري (عليه السلام) است مرحوم صدوق در اكمال الدين از احمد بن حمران داستان نگارش نامه را در ارتباط با ميلاد قائم آورده است. (4) 13. احمد بن محمد حضيني نزيل اهواز:
مرحوم شيخ طوسي در رجال خود او را از اصحاب عسكري (عليه السلام) نام برده است و برقي هم او را از ياران امام (عليه السلام) شمرده است در اكمال صدوق در حديث 16 او ر از كساني كه امام قائم (عج) را مشاهده نموده اند ذكر كرده است صاحب قاموس الرجال او را از افراد جليل القدر شمرده است. (5) معتمد عباسي كه همواره از محبوبيت و نفوذ معنوي امام در جامعه نگران بود، چون مي‌ديد توجه مردم به امام روز به روز بيشتر مي‌شود و زندان و اختناق و مراقبت تأثير معكوسي دارد، سرانجام به همان شيوهء مرسوم ديرينه متوسل شد و امام را پنهاني مسموم ساخت.
دانشمند نامدار جهان تشيع، " طبرسي "، مي‌نويسد: بسياري از دانشمندان ما

۱. قاموس الرجال ج ۱، ص ۲۸٦، كد معرفي ۱۹۷.
۲. قاموس الرجال ج ۱، ص ۳٤۱، كد معرفي ۲٤٤.
۳. قاموس الرجال ج ۱، ص ۳٦٦، كد معرفي ۲٦۳.
٤. قاموس الرجال ج ۱، ص ٤۳٤، كد معرفي ۳٤۲.
٥. قاموس الرجال ج ۱، ص 588 كد معرفي 529.

(۱۸۰٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، إبراهيم بن يزيد (1)، أحمد بن إبراهيم (1)، أحمد بن محمد (1)، النوم (1)

قطعه گرديد. (1) 10. ابراهيم بن يزيد:
مرحوم شيخ طوسي در رجال خود، او را از اصحاب و ياران امام عسكري (عليه السلام) شمرده است و در قاموس الرجال او را به عنوان يكي از روايتگران امام آورده است. (2) 11. احمد بن ابراهيم مراغي:
مرحوم شيخ طوسي او را در رجال خود از اصحاب عسكري آورده است او مكني به ابو حامد از خديجه دختر امام جواد (عليه السلام) در مورد امامت حديثي نقل كرده اند. (3) 12. احمد بن حسين بن اسحاق قمي:
او از ياران امام حسن عسكري (عليه السلام) است مرحوم صدوق در اكمال الدين از احمد بن حمران داستان نگارش نامه را در ارتباط با ميلاد قائم آورده است. (4) 13. احمد بن محمد حضيني نزيل اهواز:
مرحوم شيخ طوسي در رجال خود او را از اصحاب عسكري (عليه السلام) نام برده است و برقي هم او را از ياران امام (عليه السلام) شمرده است در اكمال صدوق در حديث 16 او ر از كساني كه امام قائم (عج) را مشاهده نموده اند ذكر كرده است صاحب قاموس الرجال او را از افراد جليل القدر شمرده است. (5) معتمد عباسي كه همواره از محبوبيت و نفوذ معنوي امام در جامعه نگران بود، چون مي‌ديد توجه مردم به امام روز به روز بيشتر مي‌شود و زندان و اختناق و مراقبت تأثير معكوسي دارد، سرانجام به همان شيوهء مرسوم ديرينه متوسل شد و امام را پنهاني مسموم ساخت.
دانشمند نامدار جهان تشيع، " طبرسي "، مي‌نويسد: بسياري از دانشمندان ما

١. قاموس الرجال ج ١، ص ٢٨٦، كد معرفي ١٩٧.
٢. قاموس الرجال ج ١، ص ٣٤١، كد معرفي ٢٤٤.
٣. قاموس الرجال ج ١، ص ٣٦٦، كد معرفي ٢٦٣.
٤. قاموس الرجال ج ١، ص ٤٣٤، كد معرفي ٣٤٢.
٥. قاموس الرجال ج ١، ص 588 كد معرفي 529.

(١٨٠٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، إبراهيم بن يزيد (1)، أحمد بن إبراهيم (1)، أحمد بن محمد (1)، النوم (1)

گفته اند: امام عسكري (عليه السلام) بر اثر مسموميت به شهادت رسيد، چنان كه پدرش و جدش و همهء امامان، با شهادت از دنيا رفته اند. (1) " كفعمي "، دانشمند معروف ديگر شيعه، مي‌گويد: او را " معتمد " مسموم

ساخت (2) و " محمد بن جرير بن رستم طبري "، از دانشمندان شيعي در قرن چهارم، معتقد است كه:
" امام عسكري (عليه السلام) در اثر مسموميت به درجهء شهادت رسيد ".
(3) يكي از نشانه‌هاي شهادت امام توسط دربار عباسي، تحركها و تلاشهاي فوق العاده اي بود كه معتمد عباسي در روزهاي مسموميت و شهادت امام، براي عادي جلوه دادن مرگ آن حضرت از خود نشان داد.
" ابن صباغ مالكي "، يكي از دانشمندان اهل سنت، از قول " عبيدالله بن خاقان "، يكي از درباريان عباسي (كه از احترام او نسبت به امام ياد كرديم) مي‌نويسد:
" ... هنگام درگذشت ابومحمد حسن بن علي عسكري (عليه السلام) معتمد، خليفهء عباسي حال مخصوصي پيدا كرد كه ما از آن شگفت زده شديم و فكر نمي‌كرديم چنين حالي در او ديده شود. وقتي " ابومحمد " (امام عسكري) رنجور شد، پنج نفر از اطرافيان خاص خليفه كه همه از فقيهان درباري بودند، به خانهء او گسيل شدند. معتمد به آنان دستور داد در خانهء ابومحمد بمانند و هر چه روي مي‌دهد به او گزارش كنند، نيز عده اي را به عنوان پرستار فرستاد تا ملازم او باشند، و همچنين به " قاضي بن بختيار " فرمان داد ده نفر از معتمدين را انتخاب كند و به خانهء ابومحمد بفرستد و آنان هر صبح و شام نزد او بروند و حال او را زير نظر بگيرند. دو يا سه روز بعد به خليفه خبر دادند حال ابومحمد سخت تر شده و بعيد است بهتر شود. خليفه دستور داد شب و روز ملازم خانهء او باشند و آنان پيوسته ملازم خانهء آن بزرگوار بودند تا پس از چند

١. إعلام الوري، الطبعة الثالثة، دار الكتب الإسلامية، ص ٣٦٧.
٢. حاج شيخ عباس قمي، الأنوار البهية، مشهد، كتابفروشي جعفري، ص 162.
3. دلائل الإمامة، نجف، منشورات المكتبة الحيدرية، 1383 ه. ق، ص 223.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، محمد بن جرير بن رستم (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب الأنوار البهية للشيخ عباس القمي (1)، الشهادة (1)

روزي رحلت فرمود. وقتي خبر درگذشت آن حضرت پخش شد، سامراء به حركت درآمد و سراپا فرياد و ناله گرديد و بازارها تعطيل و مغازه‌ها بسته شد.
بني هاشم، ديوانيان، امراي لشكر، قاضيان شهر، شعرا، شهود و گواهان و ساير مردم براي شركت در مراسم تشييع حركت كردند، سامراء در آن روز يادآور صحنهء قيامت بود!
وقتي جنازه آمادهء دفن شد، خليفه برادر خود، " عيسي بن متوكل "، را فرستاد تا بر جنازهء آن حضرت نماز بگزارد. هنگامي كه جنازه براي نماز روي زمين گذاشتند، عيسي نزديك رفت و صورت آن حضرت را باز كرد. و به علويان و عباسيان و قاضيان و نويسندگان و شهود نشان داد و گفت: اين " ابومحمد عسكري " است كه به مرگ طبيعي درگذشته است و فلان و فلان از خدمتگزاران خليفه نيز شاهد بوده اند!! بعد روي جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند، و فرمان داد براي دفن ببرند ... ". (1) تلاش مذبوحانهء جعفر كذاب " ابو الأديان " مي‌گويد: من از خدمتگزاران امام عسكري (عليه السلام) بودم و نامه‌هاي آن حضرت را به شهرها مي‌بردم. در مرضي كه امام با آن از دنيا رفت، به خدمتش رسيدم. حضرت نامه‌هايي نوشت و فرمود: اينها را به " مدائن " مي‌بري، پانزده روز در سامراء نخواهي بود، ر روز پانزدهم كه داخل شهر شدي، خواهي ديد كه از خانهء من ناله و شيون بلند است و جسد مرا در محل غسل گذاشته اند.
گفتم: سرور من! اگر چنين شود، امام بعد از شما كيست؟ فرمود هر كس بر جنازهء من نماز گزارد، قائم بعد از من او است. گفتم: نشانهء ديگري بفرماييد. فرمود: هر كس از آنچه در ميان هميان (كمربند) است خبر دهد، او امام بعد از من است. هيبت و عظمت امام مانع شد كه بپرسم: مقصود از آنچه در هميان است چيست؟
1. الفصول المهمة، چاپ قديم، ص 307 - 308.
(۱۸۰۷)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (3)، بنو هاشم (1)، الشهادة (1)، الغسل (1)، الدفن (2)، التشييع (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)
من نامه‌هاي آن حضرت را به " مدائن " بردم و جواب آنها را گرفته و روز پانزدهم وارد سامراء شدم، ديدم همان طور كه امام فرموده بود، از خانهء امام صداي ناله بلند است. نيز ديدم برادرش " جعفر " (كذاب) در كنار خانهء آن حضرت، نشسته و گروهي از شيعيان، اطراف او را گرفته به وي

تسليت، و به امامتش تبريك مي‌گويند (!!!) من از اين جريان يكه خوردم و با خود گفتم: اگر جعفر امام باشد، پس وضع امامت عوض شده است، زيرا من با چشم خود ديده بودم كه جعفر شراب مي‌خورد و قمار بازي مي‌كرد و اهل تار و طنبور بود. من هم جلو رفته و رحلت برادرش را تسليت و امامتش را تبريك گفتم، ولي از من چيزي نپرسيد!
در اين هنگام " عقيد "، خادم خانهء امام، بيرون آمد و به جعفر گفت: جنازهء برادرت را كفن كردند، بياييد نماز بخوانيد. جعفر وارد خانه شد. شيعيان در اطراف او بودند.
" سمان " (1) و " حسن بن علي " معروف به " سلمه " پيشاپيش آنها قرار داشتند.
وقتي كه به حياط خانه وارد شديم، جنازهء " امام عسكري (عليه السلام) " را كفن كرده و در تابوت گذاشته بودند. جعفر پيش رفت تا بر جنازهء امام نماز گزارد. وقتي كه خواست تكبير نماز را بگويد، ناگاه كودكي گندمگون و سياه موي كه دندانهاي پيشين قدري با هم فاصله داشت، بيرون آمد و لباس جعفر را گرفت و او را كنار كشيد و گفت: اي عمو! كنار برو، من بايد بر پدرم نماز بخوانم. جعفر، در حالي كه قيافه اش دگرگون شده بود، كنار رفت. آن كودك بر جنازهء امام نماز خواند و حضرت را در خانهء خود در كنار قبر پدرش امام هادي دفن كردند. بعد همان كودك و رو به من كرد و گفت: اي مرد بصيري! جواب نامه‌ها را كه همراه تو است بده! جواب نامه‌ها را به وي دادم و با خود گفتم: اين دو نشانه (: نماز بر جنازه، و خواستن جواب نامه ها)، حالا فقط هميان مانده. آنگاه پيش جعفر آمدم و ديدم سر و صدايش بلند است. " حاجز وشاء " كه حاضر بود به جعفر گفت: آن كودك كي بود؟!! او مي‌خواست با اين سؤال جعفر را (كه بي خود ادعاي امامت مي‌كرد) محكوم كند. جعفر

1. مقصود، عثمان بن سعيد عمري از ياران نزديك امام عسكري (ع) است كه به مناسبت شغلش كه روغن فروشي بود، به سمان (= روغن فروش) معروف شده بود.

گفت: والله تا به حال او را نديده ام و نمي‌شناسم!
در آنجا نشسته بوديم كه گروهي از اهل " قم " آمدند و از امام حسن عسكري (عليه السلام) پرسيدند، و چون دانستند كه امام رحلت فرموده است، گفتند: جانشين امام كيست؟
حاضران جعفر را نشان دادند. آنها به جعفر سلام كرده تسليت و تهنيت گفتند و اظهار داشتند: نامه‌ها و پولهايي آورده ايم، بفرماييد: نامه‌ها را چه كساني نوشته اند و پولها چقدر است؟ جعفر از اين سؤال بر آشفت و برخاست و در حالي كه گرد جامه‌هاي خود را پاك مي‌كرد، گفت: اينها از ما انتظار دارند علم غيب بدانيم!! در اين ميان خادمي از خانه بيرون آمد و گفت: نامه‌ها از فلان كس و فلان كس است و در هميان هزار دينار است كه ده تا از آنها را آب طلا داده اند. نمايندگان مردم قم نامه‌ها وهميان را تحويل داده و به خادم گفتند: هر كس تو را براي گرفتن هميان فرستاده است، او امام است ... (1) تلاشهاي بي ثمر " معتمد " عباسي كه با شهادت امام عسكري (عليه السلام) به خيال خام خويش، به مقصد و مراد خود رسيده بود، تصور مي‌كرد ديگر خطري سر راه حكومت خود كامهء وي وجود ندارد، ولي براي اطمينان خاطر خود دست به اعمال ديگري زد كه نشانهء جاه طلبي و عمق نگراني او از ناحيهء فرزند امام بود او به عده اي مأموريت داد كه وارد منزل امام شوند واثاثيهء حضرت را كاملا بازرسي كرده آنها را مهر و موم نمايند.
از طرف ديگر، چون شنيده بود كه از حضرت عسكري (عليه السلام) فرزندي باقي مانده، در صدد يافتن او برآمد و دستور داد عده اي از قابله ها، زنان و كنيزان آن حضرت را معاينه نمايند و اگر آثار حملي در آنان مشاهده شد، گزارش كنند. نقل شده است كه يكي از قابله‌ها به كنيزي ظنين شد و از طرف خليفه دستور داده شد كه آن كنيز را در محلي تحت نظر قرار بدهند و " نحرير " (يكي از درباريان، و پيشكار مخصوص خليفه) همراه عده اي از زنان مراقب حال او باشند تا صدق وكذب گزارش معلوم گردد. (2) مدت دو سال
1. صدوق، كمال الدين، قم، مؤسسة النشر الإسلامي (جامعه مدرسين)، 1405 ه. ق، ص 475.
2 و 3. كليني، اصول كافي، تهران، مكتبة الصدوق، 1381 ه. ق، ج 1، ص 505، مجلسي، بحار الانوار، ط 2، تهران، المكتبة الإسلامية، 1395 ه. ق، ج 50، ص 329.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، التصديق (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، الشيخ الصدوق (1)
آن كنيز تحت نظر بود ولي سرانجام اثري از حمل ظاهر نشد وكذب گزارش روشن گشت! (1) در اين هنگام معتمد براي آنكه وانمود كند كه از امام عسكري (عليه السلام) فرزندي باقي نمانده، و شيعيان از وجود امام بعدي نوميد گردند، دستور داد ميراث آن حضرت ميان مادر و برادرش جعفر تقسيم شود، (2) ولي شيعيان همچنان عقيده داشتند كه از امام فرزندي باقي مانده است كه امامت را به عهده دارد، (3) زيرا تعدادي از آنان فرزند خردسال امام را قبلا ديده بودند (چنان كه نمونهء آن را قبلا گفتيم).
در هر حال فشار و اختناق و انواع محدوديتها در مورد خاندان امام براي يافتن امام دوازدهم همچنان ادامه داشت تا آنكه قيام " يعقوب بن ليث صفاري " در " خراسان "، و مرگ ناگهاني " عبيدالله بن يحيي بن خاقان " و آشوب وفتنهء " صاحب زنج " در " بصره " پيش آمد و دربار عباسي عباسي تمام نيروي خود را براي مقابله با اين حركتها بسيج كرد و ديگر مجال تعرض و سختگيري در مورد خاندان امام باقي نماند! (4) (5) خلفاي بني عباس و كارگزاران حكومت آنان شنيده بودند كه امامان اهلبيت (عليه السلام) 12 نفرند و دوازدهمين آنان پس از غيبت و ظهور، بساط ستمگران را برميچيند، و به حكومتهاي باطله پايان مي‌دهد و جهان را از عدل و داد پر مي‌سازد. آگاهي از اين موضوع به ويژه در اين اواخر (دوران امام هادي و امام عسكري) موجب نگراني آنان بود، و به همين جهت به شدت از امام عسكري (عليه السلام) مراقبت مي‌كردند و بسيار مايل بودند كه از
۳. علي بن عيسي الإربلي، كشف الغمة، تبريز، مكتبة بني هاشمي، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۳، ص ۱۹۹، فتال نيشابوري، روضة الواعظين، ط 1، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1406 ه. ق، ص 276.
4. مجلسي، بحار الانوار، ط 3، تهران، المكتبة الإسلامية، 1395 ه. ق، ج 50، ص 3 3631، محمد بن جرير بن رستم طبري، ط 3، قم، منشورات الرضي، 1363 ه. ش، ص 224، صدوق.
5. در تنظيم و نگارش اين بخش از كتاب، علاوه بر مآخذي كه در پاورقيها آمده، از منابع ياد شده در زير استفاده شده است كه لازم مي‌دانم در اينجا از نويسندگان آنها سپاسگزاري كنم: پيشواي يازدهم حضرت امام حسن عسكري (نشريه مؤسسهء در راه حق). دورنمايي از زندگاني پيشوايان اسلام تأليف استاد آيت الله جعفر سبحاني، خاندان وحي، تأليف حجة الإسلام والمسلمين حاج سيد علي اكبر قرشي أرموي دام عزهم جميعا.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، بنو عباس (1)، خراسان (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)، كتاب روضة الواعظين (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، مدينة بيروت (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، علي بن عيسي (1)، الحج (1)

امام، فرزندي بوجود نيايد، و همهء امور امام را از راههاي گوناگون زير نظر داشتند و حتي امام را چندين بار زنداني كردند، و سرانجام " معتمد عباسي " كه مي‌ديد توجه مردم به امام روز به روز بيشتر مي‌شود و زندان و اختناق و مراقبت تأثير معكوسي دارد، طاقت نياورده و تصميم به قتل آن گرامي گرفت و امام را پنهاني مسموم ساخت و امام در هشتم ربيع الأول سال 260 هجري به شهادت رسيد در محلي كه پدرش امام هادي هم در آن دفن شده بودند مدفون گرديد، درود خدا بر روح طيبش باد! (1) نفوذ امام در جامعه وحشت و هراس از طغيان شيعيان و علويان، معتمد عباسي را از اينكه مسموم شدن امام برملا شود بسيار به وحشت مي‌انداخت، بنابراين به هر وسيله كوشش كرد تا اين جنايت را بپوشاند، ابن صباغ مالكي در " فصول المهمه " از قول " عبد الله بن خاقان " يكي از درباريان عباسي مي‌نويسد: " ... هنگام درگذشت امام ابو محمد حسن بن علي عسكري (عليه السلام)، معتمد خليفهء عباسي حال مخصوصي پيدا كرد كه ما از آن شگفت زده شديم و فكر نمي‌كرديم چنين حالي از او، ديده شود. وقتي ابو محمد (امام عسكري) رنجور شد پنج نفر از اطرافيان خاص خليفه كه همه از فقيهان دربار بودند به خانهء امام گسيل شدند، معتمد به آنان دستور داد در خانهء امام بمانند و هر چه روي دهد به او گزارش نمايند، و نيز عده اي پرستار فرستاد تا ملازم امام باشند، و به قاضي بن بختيار فرمان داد ده نفر از معتمدين را انتخاب نمايد و به خانهء امام بفرستد و صبح و شام نزد امام بروند چون حال امام سخت تر شده است و بعيد است كه بهتر شود، خليفه دستور داد شب و روز ملازم خانهء امام باشند و آنان پيوسته ملازم خانهء آن گرامي بودند تا پس از چند روزي رحلت فرمود، وقتي خبر درگذشت آن حضرت، پخش شد سامراء به حركت درآمد و سراپا فرياد و ناله گرديد و بازارها تعطيل و مغازه‌ها بسته شد، بني هاشم، علماي دربار، ديوانيان، امراء لشكر، قاضيان شهر، شعراء، شهود و گواهان و ساير مردم براي شركت در مراسم تشييع حركت كردند، سامراء در آن روز يادآور صحنهء محشر بود،

1. الفصول المهمه چاپ نجف، ص 298.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (2)، شهر ربيع الأول (1)، بنو هاشم (1)، القتل (1)، الدفن (1)، التشييع (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

وقتي جنازهء آمادهء دفن شد خليفه برادر خود " عيسي بن متوكل " را فرستاد تا بر آن گرامي نماز بگزارد، هنگامي كه جنازهء را براي نماز زمين گذاشتند عيسي نزديك رفت و صورت آن حضرت را باز كرد، و به علويان و عباسيان و قاضيان و نويسندگان و شاهدان نشان داد و گفت: اين ابو محمد عسكري است كه به مرگ طبيعي درگذشته است و فلان ... و فلان ... از خدمتگزاران خليفه شاهد بوده اند!!

از آنچه نقل شد آشكار است كه امام در جامعه چه موقعيتي داشته و حكومت چرا نگران بوده است؟ و نيز معلوم مي‌گردد خليفه از برملا شدن مسموميت و قتل امام وحشت داشته و با زمينه سازي قبلي كوشيده است شهادت امام را يك مرگ طبيعي و در بستر وانمود سازد، آري، ستمگران وجود امامان معصوم را براي سلطنت خود خطرناك مي‌دانستند و براي خاموش كردن انوار آن پيشوايان راستين، تا آنجا كه مي‌توانستند با مراقبت شديد آنان را از جامعه جدا نگه مي‌داشتند و سرانجام به قتل آنان اقدام مي‌نمودند.

معتمد عباسي پس از شهادت امام عسكري (عليه السلام) در ظاهر با تقسيم ميراث امام ميان مادر امام و برادر جعفر، كوشيد وانمود كند از امام عسكري فرزندي نمانده است، تا شيعيان از وجود امام بعدي نوميد گردند، و در پنهان مأمورين خود را بر آن داشت كه از هر طريق جستجو كنند و اگر به فرزندي دست يافتند دستگير نمايند، مأمورين خليفه بر بازماندگان امام خيلي فشار وارد ساختند، ولي نتوانستند بر امام قائم (عليه السلام) دست يابند و خداي متعال او را محفوظ و از كيد ستمگران در امان داشت، و هر چند امام حجة بن الحسن المهدي (عليه السلام) براي ايمني از شر ستمگران از تماس آشكار با مردم و حضور علني در جامعه خودداري فرمود و به فرمان الهي غيبت اختيار كرد اما شيعيان و خواص امام عسكري كه امام قائم را بارها در خردسالي ديده بودند به وجود او اطمينان داشتند، و در وفات امام عسكري (عليه السلام) نيز امام قائم (عليه السلام) در حياط خانهء پدر ظاهر شد و " جعفر " را كه مي‌خواست بر

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، القتل (1)، الشهادة (1)، الحج (1)، الإختيار، الخيار (1)، الدفن (1)، الوراثة، التراث، الإرث (1)

امام عسكري، نماز بخواند كنار زد و خود بر جنازه‌ء پدرش نماز گزارد، (1) و در تمام مدت غيبت صغري نيز شيعيان توسط نائبان خاص با امام ارتباط داشتند و امام توسط نواب به سؤالات شيعيان پاسخ مي‌فرمودند، و كرامات و معجزات بسيار به دست نائبان خاص جاري شد كه روز به روز بر قوت اعتقاد و اطمينان دوستداران مي‌افزود.
هنگامي كه معتمد عباسي تمايل و علاقه‌ء قلبي مردم را نسبت به امام حسن عسكري (عليه السلام) احساس نمود و يقين كرد كه زندانهاي متوالي و مكرر نمي‌تواند ريشه‌هاي اين محبت و مودت را از قلوب و اعماق ضمير مردم، ريشه كن سازد وي پيوسته وجود او را زنگ خطري به زوال حكومت خود تلقي مي‌كرد، سعي و كوشش خود را در برانداختن آن وجود پر فيض به كار مي‌انداخت و هميشه در صدد چاره جويي بود تا عاقبت نتيجه‌ء فكر او به اين مرحله انجاميد كه آن بزرگوار را مسموم نمايد و براي اسكات مردم و فريب دادن افكار عمومي شيعيان و علاقه مندان صحنه اي به وجود آورد و پزشكاني را براي معالجه آن حضرت، گسيل داشت و خود مرتب به عيادت و احوال پرسي حضرت مي‌شتافت ولي سم آثار خود را در وجود آن حضرت باقي گذاشت تا اينكه بعد از هشت روز بستري شدن در هشتم ماه ربيع الأول سال 260 هجري به سراي جاودان شتافت.
بهره‌ء ما از اين گزارش آنچه از اين گزارش مستند كه اغلب مورخين وتذكره نويسان آن را ضبط كرده اند مستفاد مي‌شود اينكه: " مسموميت آن حضرت به وسيله ايادي و عوامل خلافت، خالي از قوت و عاري از صحت نبوده است به حدي كه افكار عمومي مردم آن روز را متوجه قضاياي زير پرده نموده است و همين شايعات و گفتگوها، عوامل خلافت را به اضطراب و تشويش افكنده است تا اينكه خواستند با ترتيب دادن چنين صحنه سازي‌ها و تهيه سرپوشهاي مصنوعي افكار آگاه و بيدار مردم را سركوب و خنثي سازند و اين گزارش مؤيد آن شهرتي است كه درباره‌ء مسموميت و شهادت پيشوايان معصوم (عليها السلام)، از امام

1. إكمال الدين چاپ آخوندي ص 475.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، شهر ربيع الأول (1)

صادق (عليه السلام) رسيده است كه همه ما با سم يا با شهادت از دنيا مي‌رويم ".
دفن امام (عليه السلام) صاحب ارشاد مي‌نويسد: " كه امام حسن عسكري (عليه السلام) در اول ماه ربيع الأول به بستر بيماري افتاد و هشت روز از ماه سپري شده بود كه از دار دنيا رحلت فرمود و در شهر سامراء در همان خانه اي كه پدر بزرگوارش " امام هادي (عليه السلام) " مدفون گرديده بود به خاك سپرده شد هنگام رحلت 28 ساله بود و تنها فرزندش " قائم منتظر " از او به يادگار باقي ماند و جز آن حضرت، فرزند ديگري نداشت ".
پس از شهادت صاحب ارشاد مي‌افزايد: بعد از شهادت امام حسن عسكري (عليه السلام) معتمد خليفه عباسي به عده اي مأموريت داد تا وارد منزل آن حضرت گردند و تفتيش و بازجوئي كامل از منزل به عمل آورند و اساس خانه و وسائل زندگي شخصي آن حضرت را گردآوري نموده و مهر و موم كنند و در صدد تحقيق و بازجويي فرزندان و اخلاف او برآيند و از تمام حجرات و اتاقهاي حضرت، بازديد كنند و به عده اي از قابله‌ها دستور داد كه زنان و كنيزان آن حضرت را تحت معاينه پزشكي قرار دهند اگر اثر حملي در ايشان مشاهده شود آن را گزارش كنند، و يكي از قابله‌ها به كنيزي مظنون شد دستور رسيد كه او را در حجره اي محبوس سازند و " نحرير " خادم مخصوص خليفه، مراقب و مواظب حال او شود تا صدق و كذب اين گزارش روشن گردد ". (1) خادم مخصوص امام (عليه السلام) گزارش مي‌دهد داستاني كه دربارهء نمازگزاري نمايندهء خليفه نقل گرديد بنا به روايت جمعي از مورخين شيعه مانند شيخ مفيد (رحمه الله) و ديگران بود. ولي مشهور ميان شيعه روايت " ابن بابويه " است كه با سند معتبر نقل مي‌كند و مي‌نويسد: " ابوالأديان خدمتگزار مخصوص امام حسن عسكري (عليه السلام) تعريف مي‌كند كه من افتخار خدمتگزاري امام حسن

1. ارشاد مفيد ص 320، تاريخ عسكريين ج 2، ص 109، جلاء العيون مجلسي ص 577.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، شهر ربيع الأول (1)، الكذب، التكذيب (1)، التصديق (1)، الدفن (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

صادق (عليه السلام) رسيده است كه همه ما با سم يا با شهادت از دنيا مي‌رويم ".
دفن امام (عليه السلام) صاحب ارشاد مي‌نويسد: " كه امام حسن عسكري (عليه السلام) در اول ماه ربيع الأول به بستر بيماري افتاد و هشت روز از ماه سپري شده بود كه از دار دنيا رحلت فرمود و در شهر سامراء در همان خانه اي كه پدر بزرگوارش " امام هادي (عليه السلام) " مدفون گرديده بود به خاك سپرده شد هنگام رحلت 28 ساله بود و تنها فرزندش " قائم منتظر " از او به يادگار باقي ماند و جز آن حضرت، فرزند ديگري نداشت ".
پس از شهادت صاحب ارشاد مي‌افزايد: بعد از شهادت امام حسن عسكري (عليه السلام) معتمد خليفه عباسي به عده اي مأموريت داد تا وارد منزل آن حضرت گردند و تفتيش و بازجوئي كامل از منزل به عمل آورند و اساس خانه و وسائل زندگي شخصي آن حضرت را گردآوري نموده و مهر و موم كنند و در صدد تحقيق و بازجويي فرزندان و اخلاف او برآيند و از تمام حجرات و اتاقهاي حضرت، بازديد كنند و به عده اي از قابله‌ها دستور داد كه زنان و كنيزان آن حضرت را تحت معاينه پزشكي قرار دهند اگر اثر حملي در ايشان مشاهده شود آن را گزارش كنند، و يكي از قابله‌ها به كنيزي مظنون شد دستور رسيد كه او را در حجره اي محبوس سازند و " نحرير " خادم مخصوص خليفه، مراقب و مواظب حال او شود تا صدق و كذب اين گزارش روشن گردد ". (1) خادم مخصوص امام (عليه السلام) گزارش مي‌دهد داستاني كه دربارهٔ نمازگزاري نمايندهٔ خليفه نقل گرديد بنا به روايت جمعي از مورخين شيعه مانند شيخ مفيد (رحمه الله) و ديگران بود. ولي مشهور ميان شيعه روايت " ابن بابويه " است كه با سند معتبر نقل مي‌كند و مي‌نويسد: " ابوالأديان خدمتگزار مخصوص امام حسن عسكري (عليه السلام) تعريف مي‌كند كه من افتخار خدمتگزاري امام حسن

1. ارشاد مفيد ص 320، تاريخ عسكريين ج 2، ص 109، جلاء العيون مجلسي ص 577.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، شهر ربيع الأول (1)، الكذب، التكذيب (1)، التصديق (1)، الدفن (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

صادق (عليه السلام) رسيده است كه همه ما با سم يا با شهادت از دنيا مي‌رويم ".
دفن امام (عليه السلام) صاحب ارشاد مي‌نويسد: " كه امام حسن عسكري (عليه السلام) در اول ماه ربيع الأول به بستر بيماري افتاد و هشت روز از ماه سپري شده بود كه از دار دنيا رحلت فرمود و در شهر سامراء در همان خانه اي كه پدر بزرگوارش " امام هادي (عليه السلام) " مدفون گرديده بود به خاك سپرده شد هنگام رحلت 28 ساله بود و تنها فرزندش " قائم منتظر " از او به يادگار باقي ماند و جز آن حضرت، فرزند ديگري نداشت ".
پس از شهادت صاحب ارشاد مي‌افزايد: بعد از شهادت امام حسن عسكري (عليه السلام) معتمد خليفه عباسي به عده اي مأموريت داد تا وارد منزل آن حضرت گردند و تفتيش و بازجوئي كامل از منزل به عمل آورند و اساس خانه و وسائل زندگي شخصي آن حضرت را گردآوري نموده و مهر و موم كنند و در صدد تحقيق و بازجويي فرزندان و اخلاف او برآيند و از تمام حجرات و اتاقهاي حضرت، بازديد كنند و به عده اي از قابله‌ها دستور داد كه زنان و كنيزان آن حضرت را تحت معاينه پزشكي قرار دهند اگر اثر حملي در ايشان مشاهده شود آن را گزارش كنند، و يكي از قابله‌ها به كنيزي مظنون شد دستور رسيد كه او را در حجره اي محبوس سازند و " نحرير " خادم مخصوص خليفه، مراقب و مواظب حال او شود تا صدق و كذب اين گزارش روشن گردد ". (1) خادم مخصوص امام (عليه السلام) گزارش مي‌دهد داستاني كه دربارهٔ نمازگزاري نمايندهٔ خليفه نقل گرديد بنا به روايت جمعي از مورخين شيعه مانند شيخ مفيد (رحمه الله) و ديگران بود. ولي مشهور ميان شيعه روايت " ابن بابويه " است كه با سند معتبر نقل مي‌كند و مي‌نويسد: " ابوالأديان خدمتگزار مخصوص امام حسن عسكري (عليه السلام) تعريف مي‌كند كه من افتخار خدمتگزاري امام حسن

1. ارشاد مفيد ص 320، تاريخ عسكريين ج 2، ص 109، جلاء العيون مجلسي ص 577.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، شهر ربيع الأول (1)، الكذب، التكذيب (1)، التصديق (1)، الدفن (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)

عسكري (عليه السلام) را به عهده داشتم. نامه‌ها و پيامها و سفارشهاي آن حضرت را به دوستان و شيعيان در شهرها و آباديها مي‌رساندم. در آن بيماري كه با آن از دنيا رخت بربست، شرفياب محضر منور او شدم. نامه‌هايي كه مرقوم داشته بود به من دادند و دستور فرمودند: آنها را به " مدائن " برسانم و فرمود اين مسافرت شما پانزده روز به طول مي‌انجامد، و هنگامي كه به " سامراء " برميگردي با صداي شيون و آه و ناله و ضجه رو به رو خواهي شد. به عرض رساندم در آن صورت تكليف من و پاسخ نامه‌ها چگونه خواهد بود؟ فرمود: هر آن كس كه جواب نامه‌ها را از تو درخواست نمود او جانشين و وصي من است. عرض كردم باز لطفا به معلومات من بيافزاييد. فرمود: هر آن كس كه بر من نماز بخواند او جانشين من است. عرض كردم باز بيافزاييد. فرمود: هر آن كس كه از محتويات هميان خبر دهد او جانشين من است. مهابت و عظمت امام اجازه نداد كه ديگر سؤالي نمايم. من نامه‌ها را به مدائن رساندم و پاسخ آنها را نيز دريافت داشتم. روز پانزدهم بود كه مراجعت كردم هنگامي كه وارد شهر سامراء شدم طبق فرمودهٔ امام (عليه السلام) مشاهده كردم كه شهر پر از ضجه و ناله است چشمم به جعفر برادر امام افتاد كه كنار در خانه ايستاده است وعده اي از مردم اطراف او را گرفته اند در مرگ برادر به او تسليت مي‌گويند و به عنوان " امامت و پيشوايي " تهنيت مي‌دهند. با خود گفتم اگر اين شخص امام و پيشواي مردم باشد تكليف امامت روشن است چون بارها با چشم خود ديده بودم كه او اهل معصيت است و در كاخهاي اعيان و اشراف و رجال، مشغول قماربازي و ميگساري و تفريح و عياشي است، جلوتر رفتم و به او تسليت گفتم و نزديك تر گشتم ولي چيزي در پاسخ من نگفت. در اين لحظه ديدم كه " عقيد " خدمتگزار ديگر امام بيرون آمد ورو به جعفر گفتند كه جنازه آماده است، ميتوانيد نماز بخوانيد. جعفر وعده اي كه در اطراف او بوديم وارد شديم جعفر جلوتر رفت تا نماز بخواند مي‌خواست تكبير بگويد ناگاه پسر بچه‌اي از داخل منزل بيرون آمد، عباي جعفر را در هم كشيد و فرمود: عمو عقب برگرد! من سزاوارترم كه بر جنازهٔ پدر نماز بگزارم. جعفر عقب برگشت، و آن پسربچه نماز گزارد و جنازه را كنار قبر پدرش امام هادي (عليه السلام) دفن كردند ...

(١٨١٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (2)، القبر (1)، الدفن (1)

سپس رو به من فرمودند: بصري! پاسخهاي نامه‌ها را بياور. با خود گفتم اين هم نشانهء دوم تنها نكتهء ابهامي كه در قضيه باقي مانده بود نشانهء سوم بود كه در تاريكي و ابهام خود باقي مانده بود. يكي از حضار سؤال كرد اين بچه كي بود؟ جعفر گفت: من نه هرگز او را ديده ام و نه او را مي‌شناسم! من منتظر حل مشكل خود بودم و آن مشكل هم به اين ترتيب حل شد: همگي نشسته بوديم ناگاه جمعي از شيعيان قم وارد شدند و سراغ امام حسن عسكري (عليه السلام) را گرفتند وقتي از جريان رحلت امام آگاه شدند، بسيار متأثر و ناراحت شدند. پرسيدند: پس وظيفهء ما چيست؟ و به كي بايد مراجعه كنيم؟ عده اي جعفر را نشان دادند. به او سلام گفتند و تسليت دادند سپس اظهار نمودند همراه ما نامه و اموالي هست لطفا بفرمائيد نامه‌ها از كيست؟ و مقدار پول چقدر است؟
جعفر بلند شد و در حالي كه لباسهاي خود را تكان مي‌داد از مجلس خارج شد و با خود مي‌گفت: مردم از ما غيب هم مطالبه مي‌كنند! و در آن لحظات حساس من از طرف امام عصر (عليه السلام)، اسامي نويسندگان نامه و مبلغ پولي كه در ميان هميان بود گفتم و امام (عليه السلام) افزودند كه جمعا هزار دينار اشرفي است كه ده دينار آن پوچ و بي اعتبار است. گفتند آن آقايي كه تو را مأمور كرده است، امام و پيشواي ما هم اوست.
جعفر پس از اين اتفاق پيش خليفه رفت و گزارش قضيه را پيش معتمد برد. معتمد از آن تاريخ مأمورين خود را بر منزل امام گسيل داشت تا كمال مراقبت را از آن بزرگوار به عمل آورند و خود هميشه مترصد اوضاع خاندان امام بود و جمعي از كنيزان امام عسكري (عليه السلام) را بازداشت نمود و خانوادهء قاضي شهر را مأمور رسيدگي به اوضاع آنان نمود ". (1) پاسخ يك سؤال اكنون از نظر خوانندهء محترم عبور مي‌كند كه نماز خواندن امام (عليه السلام) بر جنازهء پاك پدر بزرگوارشان به چه ترتيبي بوده است؟ با آن همه مراقبتها و شدت عملي كه از طرف

1. جلاء العيون ص 578، بحار الانوار ج 12، ص 77.

دستگاه جور عباسي در اين باره معمول مي‌گرديد و در طي كتاب با نمونه هائي از آن سخت‌گيريها و كنترل‌ها مواجه شديم پس نماز به چه كيفيت بوده است؟
در رفع اين شبهه نخست لازم است كه به قرائن حال و اوضاع آن محيط توجه داشت سپس به پاسخ تحليلي آن رسيد. علامه مجلسي (1) و ديگران نقل كرده اند كه رحلت امام حسن عسكري در (عليه السلام) سال 260 هجرت به هنگام نماز بامدادي بوده است. امام در آن شبي كه صبح آن به دار بقا شتافتند، نامه‌هاي متعددي به اهل مدينه نوشتند و بوسيلهٔ خدمتگزار خود فرستادند در حضور امام جز چند نفر كس ديگري نبود و آنان عبارت بودند از:
1. كنيز مخصوص خود به نام " صيقل ".
2. خدمتگزار مخصوص به نام " عقيد ".
3. شخصيت عالي مقامي كه مردم از وجود او آگاهي و اطلاع نداشتند. (حضرت صاحب الامر (عج)). كنيز امام مي‌گويد: " دواي مخصوص امام را آوردم تا ميل كند فرمودند نخست آب بياور كه وضو بسازم آب آماده شد امام دستمالي روي دامن خود گسترد و وضو ساخت و نماز صبح را اداء كرد. دواي مخصوص خود را به دست گرفت تا ميل كند از شدت بيماري دست مباركش مي‌لرزيد و كاسه بر لب مباركش برميخورد و طاقت نگهداري آن را نداشت، من كاسه را به دست گرفتم تا كمكي كرده باشم. اتفاقا در همان لحظه، روح پاكش به عالم قدس و ملكوت پرواز كرده بود.
گفتار محدث قمي (قدس سره) بيماري حضرت از اول ماه ربيع الأول آغاز گرديد تا صبح جمعه هشتم آن ماه ادامه داشت تا اينكه در بامداد آن روز، به دار بقا شتافتند و در همان خانه اي كه پدر بزرگوارش در آنجا به خاك سپرده شده بود مدفون گرديدند. جعفر برادر آن حضرت اموال و دارايي ظاهري او را تصرف كردند و در حبس و زنداني ساختن كنيز و همسر و خدمتگزاران
1. جلاء العيون ص 579.

صفحهمفاتيح البحث: شهر ربيع الأول (1)، الدفن (1)، النوم (2)

حضرت، سعي و كوشش فراوان به خرج داد و هر روز وسايل ايذاء و اذيت معتقدين انتظار فرج را فراهم مي‌ساخت، و آنان را با حبس و زجر و با سعايت بر خليفه عباسي، تهديد مي‌كرد ... ". (1) راه حل با توجه به اين قرينه كه رحلت آن بزرگوار اول بامداد بوده است راه حل مناسبي كه به نظر مي‌رسد اين است كه مراسم نمازگزاري فرزند معصومش، در داخل خانه و در محيط دوستان و علاقه‌مندان مخصوص و در جمع شيعيان و منتظرين فرج امر آن بزرگوار صورت گرفته باشد و سپس طبق مراسم و تشريفات خاص آن روز كه حكومتهاي وقت به مرحلهء عمل، در مي‌آوردند و در جايگاه مخصوصي با شركت اعوان وانصار خليفه انجام مي‌دادند، صورت گرفته باشد و شخصي از منسوبين خليفه، به نام " عيسي بن متوكل عباسي " به جنازهء امام (عليه السلام) دوباره نماز گزارده باشد به ترتيبي كه در ارشاد مفيد وبحار الانوار و ديگر كتب تاريخ وحديث شيعه، و در كتب جمعي از مورخين اهل سنت وارد شده است.

خلف صالح از آن بزرگوار تنها يادگاري كه مانده است و حجت روي زمين " مهدي موعود " عجل الله تعالي فرجه الشريف مي‌باشد كه دوستداران و شيعيان بلكه كل جهان بشر منتظر مقدم مباركش مي‌باشد كه در كتاب بعدي كه پايان بخش سلسلهء نور و روشنايي مي‌باشد شرح زندگي و حيات معنوي او خواهد آمد.

" اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمه تعزبها الأسلام وأهله وتذل بها الكفر و الشرك والنفاق ".

1. كشف الغمة اربلي ص 291.

(١٨١٨)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، الفرج (1)، النفاق (1)، النوم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

حضرت، سعي و كوشش فراوان به خرج داد و هر روز وسايل ايذاء و اذيت معتقدين انتظار فرج را فراهم مي‌ساخت، و آنان را با حبس و زجر و با سعايت بر خليفه عباسي، تهديد مي‌كرد ... ". (1) راه حل با توجه به اين قرينه كه رحلت آن بزرگوار اول بامداد بوده است راه حل مناسبي كه به نظر مي‌رسد اين است كه مراسم نمازگزاري فرزند معصومش، در داخل خانه و در محيط دوستان و علاقه‌مندان مخصوص و در جمع شيعيان و منتظرين فرج امر آن بزرگوار صورت گرفته باشد و سپس طبق مراسم و تشريفات خاص آن روز كه حكومتهاي وقت به مرحلهء عمل، در مي‌آوردند و در جايگاه مخصوصي با شركت اعوان وانصار خليفه انجام مي‌دادند، صورت گرفته باشد و شخصي از منسوبين خليفه، به نام " عيسي بن متوكل عباسي " به جنازهء امام (عليه السلام) دوباره نماز گزارده باشد به ترتيبي كه در ارشاد مفيد وبحار الانوار و ديگر كتب تاريخ وحديث شيعه، و در كتب جمعي از مورخين اهل سنت وارد شده است.

خلف صالح از آن بزرگوار تنها يادگاري كه مانده است و حجت روي زمين " مهدي موعود " عجل الله تعالي فرجه الشريف مي‌باشد كه دوستداران و شيعيان بلكه كل جهان بشر منتظر مقدم مباركش مي‌باشد كه در كتاب بعدي كه پايان بخش سلسلهء نور و روشنايي مي‌باشد شرح زندگي و حيات معنوي او خواهد آمد.

" اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمه تعزبها الأسلام وأهله وتذل بها الكفر و الشرك والنفاق ".

1. كشف الغمة اربلي ص 291.

(١٨١٨)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، الفرج (1)، النفاق (1)، النوم (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)

منابع ومأخذ ...

منابع ومأخذ 1. ائمتنا / محمد علي دخيل / بيروت - لبنان.
2. اثبات الوصية / مسعودي / چاپ ايران.
3. احقاق الحق / قاضي شوشتري / شهاب قم واسلاميه.
4. ارشاد مفيد / مرحوم شيخ مفيد / دارالكتب الاسلاميه آخوندي.
5. اصول كافي / حجة الاسلام شيخ كليني / دارالكتب الأسلاميه - آخوندي.
6. اعلام الوري / امين الاسلام ابن علي فضل بن حسن طبرسي / چاپ نجف.
7. اعيان الشيعه / سيد محسن امين عاملي / بيروت - لبنان.

8. الأنوار البهيه / محدث قمي / چاپ مشهد مقدس.
9. الفصول المهمه / ابن صباغ مالكي / بيروت.
10. امالي / شيخ مفيد / چاپ قم.
11. امامان اهل بيت (عليه السلام) از ديدگاه اهل سنت / استاد داود الهامي / چاپ مكتب اسلام قم.
12. بحار الانوار / علامه محمد باقر مجلسي / چاپ اسلاميه تهران.
13. تاريخ سامراء / چاپ نجف.
14. تاريخ عسكريين (عليه السلام) / امام عسكري (عليه السلام) / چاپ تهران.
15. تحف العقول / حسن بن شعبه حراني / اسلاميه.
16. تذكرة الخواص / ابونعيم فضل بن دكين / چاپ مصر.
17. تفسير منسوب به امام حسن عسكري (عليه السلام) / تحقيق مؤسسة امام المهدي (عليه السلام) قم.
18. تفسير علي بن ابراهيم قمي / چاپ ايران.
19. تنقيح المقال / مرحوم مامقاني / چاپ تهران
(۱۸۱۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، كتاب الإرشاد للشيخ المفيد (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (1)، كتاب أمالي الصدوق (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)، كتاب إثبات الوصية للمسعودي (1)، دولة ايران (2)، كتاب الأنوار البهية للشيخ عباس القمي (1)، دولة لبنان (2)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، كتاب تنقيح المقال في علم الرجال (1)، مدينة بيروت (3)، كتاب بحار الأنوار (1)، علي بن إبراهيم (1)، الشهادة (1)، الحج (1)
20. جلاء العيون / علامه مجلسي / سنگي.
21. چهارده معصوم (عليه السلام) / جواد فاضل / چاپ تهران.
22. چهارده معصوم (عليه السلام) / عمادزاده / اسلاميه.
23. حياة الأمام العسكري شيخ محمد جواد طبسي قم / دفتر تبليغات اسلامي.
24. خاندان وحي / حجة الاسلام و المسلمين سيد علي اكبر قرشي / چاپ آخوندي.
25. سيرهء پيشوايان / حجة الاسلام والمسلمين مهدي پيشوائي / توحيد قم.
26. صوت العدالة الأنسانية / جرج جرداق / بيروت - لبنان.
27. ضحي الأسلام / احمد امين / بيروت - لبنان.

28. طبقات مفسران شيعه، ج 1 / عقيقي بخشايشي / نويد اسلام قم.
29. فتوحات مكيه / محي الدين بن عربي / لبنان.
30. قاموس الرجال / شيخ محمد تقي شوشتري / تهران.
31. كشف الغمه / علي بن عيسي اربلي / دارلاضواء بيروت.
32. اكمال الدين واتمام النعمه / ابن بابويه / مكتبة صدوق تهران.
33. مرآة الجنان / يافعي / قاهره.
34. مروج الذهب / مسعودي / چاپ سعادت قاهره.
35. معجم البلدان / ياقوت حموي / بيروت.
36. معجم رجال الحديث / آية الله العظمي سيد ابوالقاسم خوئي چاپ نجف اشرف.
37. ملوك العرب / امين ريحاني / بيروت.
38. مناقب آل ابي طالب / محمد بن علي بن شهر آشوب مازندراني / چاپ نجف.
39. منتهي الامال / مرحوم حاج شيخ عباس محدث قمي / چاپ مشهد.
40. نور الأبصار / شبلنجي از علماي قرن سيزدهم هجري / چاپ قاهره.
(۱۸۲۰)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، كتاب نور الأبصار للشبلنجي (1)، كتاب مروج الذهب للمسعودي (1)، كتاب كشف الغمة للإربلي (1)، دولة لبنان (3)، كتاب مناقب آل أبي طالب عليه السلام (1)، كتاب منتهي الأمال للمحدث القمي (1)، كتاب معجم البلدان (1)، مدينة بيروت (5)، علي بن عيسي (1)، محمد بن علي (1)، الشهادة (1)، الجود (2)، الحج (2)

جلد-14

شناسنامهء مبارك مهدي موعود (عج) نام مبارك: (م - ح - م - د) كنيهء شريف: حضرت ابوالقاسم القاب مبارك: مهدي، بقية الله، ابا صالح، امام زمان، امام هدي، امام منصور، دادگستر، حجت، منتظر و ...
نام پدر بزرگوار: امام حسن عسكري (ع) نام مبارك مادر: نرجس خاتون (س) تاريخ ولادت: روز جمعه، پانزدهم شعبان المعظم سال 255 ق محل ولادت: سامرا (سرمن راء) سال شروع امامت: 260 ق سن شروع امامت: 5 سالگي اولين غيبت (صغري): سال 260 ق دومين غيبت (كبري): سال 329 ق محل شروع غيبت: سامراء (سرمن رأي) مدت غيبت صغري: 69 سال مدت غيبت كبري: الله اعلم مدت امامت: الله اعلم مدت عمر مبارك: الله اعلم محل ظهور: وادي حق (كعبة معلي)
(١٨٢٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، مدينة سامراء المقدسة (1)، شهر شعبان المعظم (1)، إمام زمان (1)

پيشگفتار

بسمه تعالي پيشگفتار " يا أيها العزيز مسنا وأهلنا الضر، وجئنا ببضاعة مزجاة، فأوف لنا الكيل، وتصدق علينا، إن الله يجزي المتصدقين ". (1) اي پيشواي جهان اسلام!، اي پناهگاه مستضعفان! اي اميد محرومان! اي روشني بخش دلها! اي آخرين پيام رسان غيبي!
مشكلات گوناگون، و مصائب دردآور و رنجهاي روز افزون پشت سر هم به سراغ محرومان، مسلمانان، معتقدان آن بزرگوار رو آورده است، شريعت غراي نبوي (صلي الله عليه وآله) دائم در أفول و افسردگي است از قرآن وكتاب آسماني، جز نام زيبايش، از مساجد و معابد، جز بنا و ساختمانش، از حكومتهاي مسلمان جز نام درخشان اسلامي‌اش، اثري باقي نمانده است.
مردم مسلمان فلسطين و ديگر مناطق اسلامي در ميان انبوه هم كيشان و هم زبانان، تنها و غريب مانده است. منازلشان به سرشان ويران، فرزندان و عزيزانشان، پيش چشم نظارتگران در روز روشن، گلوله باران مي‌گردد همانند آنست كه در قاموس بشري، عطوفت، مهر، همدلي انسانيت نمانده است مهر، عطوفت، انسانيت همانند عنقاء، يك وجود ذهني و رؤيايي است.
اي سفير الهي! اي پناه بي‌پناهان! آيا روزي فرا خواهد رسيد كه چشمان منتظر ما جمال زيباي تو را ببينند؟ آيا روزي خواهد آمد اين بشر غافل، به سوي كانون مهر و عطوفت الهي نائل آيد؟ آيا روزي را خواهيم ديد كه پرچم عدل و تقوي، به اهتزاز آمده است و ما زير آن پرچم عدالت گستر، سر به سجدهء شكر نهاده‌ايم آلام و دردهاي دروني خود را تسكين مي‌دهيم.
1. سوره يوسف آيه 88.
(١٨٢٩)
صفحهمفاتيح البحث: السجود (1)، العزّة (1)، النوم (2)، سورة يوسف (1)
وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضي لهم وليبدلنهم من بعد خوف أمنا يعبدونني ولايشركون بي شيئا ومن كفر بعد ذالك فأولئك هم الفاسقون. (1) اين وعده الهي است كه خداوند مؤمنان و نيكوكاران را در سرزمين موعود خود برقرار خواهد ساخت آن چنان كه گذشتگان آنان را برقرار ساخت و دين مورد رضاي خود را بر آنان فراهم خواهد ساخت آنان بعد از خوف و هراس به امن و آسايشي خواهند رسيد تنها به خداي واحد عبادت خواهند نمود و بساط شرك از زمين برچيده خواهد شد ديگر كسي كفران نخواهد ورزيد و اگر كساني كفر ورزند پس آنان فاسقان و از دين دررفتگان خواهند بود.
جزوهء ناقص و نارسايي هر چند در شأن واعتبار شما نيست ولي دل

مشغولي و زندگي با خاطرات شما را در بردارد و چند صباحي با كلمات مربوط به آن جناب، انس گرفته‌ايم چون عطر و بوي شما را از كلمات و حروف ويژه استشمام كرده‌ايم به اين اميد كه خداوند متعال چشمان گنه آلود ما را با جمال نوراني آن يادگار زهراي اطهر (س) روشن فرمايد! و به ما آن توفيق را عنايت كند كه در غيبت طولاني شما، حفظ غيب نموده و حرمت شما را پاس بداريم و از شريعت نبوي (صلي الله عليه وآله) كه مورد علاقه و آرمان شما است پشتيباني و حمايت و دفاع نمائيم. به اميد روزي كه در كنار شما مصلح جهاني، و در پيش پاي ركاب شما عدالت گستر جهان، و تجسم عدل الهي ره بسپريم و از هدايتها و رهنمودهاي شما نور ديدهء جهان هستي، بهره بگيريم و روزي تحقق و برآورده شدن دعاي خود را ببينيم جائي كه هر روز هزاران نفر با اين دعا مترنم هستيم " اللهم انا نرغب إليك في دولة كريمة، تعز بها الأسلام وأهله ... ". خدايا ما در انتظار دولت كريمه‌اي هستيم كه اسلام و اهل آن را را عزيز و سربلند سازد! به اميد آن روز و با قبولي دعاها. آمين يا رب العالمين!

عبد الرحيم عقيقي بخشايشي ارديبهشت ماه 1380 ش

1. سوره نور آيات 55 و 56.

بخش اول ` انتظار يك اميد جهاني

بخش اول / انتظار يك اميد جهاني ...

شعبان ماه امن و امان شعبان ماه ولادتها، بشارتها، ماه اميدها و انتظارات، هميشه همراه خوشيها، اميدها، انتظارات، پيروزيها، شوقها و التهابها بوده و خواهد بود.

شعبان ماهي است كه روز سوم آن ولادت نغمه‌ساز حسيني (عليه السلام) را به طلوع نير تابان مولود مسعود شمس حق و حقيقت پيوند مي‌دهد و اشتياق مستضعفين جهان را در تمام اقطار گيتي، به اوج عالي خود مي‌رساند.

روز چهارم آن، ولادت با سعادت سرور عارفان و امير سجده كنندگان امام علي بن الحسين (عليه السلام) و روز پنجم آن ولادت سردار نامدار كربلا، حضرت ابي الفضل العباس (عليه السلام) قمر منير ماه بني هاشم مي‌باشد.

پانزدهم شعبان نويد بخش ولادت مصلح موعود بشريت، و گسترش دهندهء عدل جهاني، و توسعه بخش حكومت توحيد و يكتاپرستي اسلام، و مجري عدالت بين المللي، و تثبيت كنندهء حقوق انسانها و مژده بخش حكومت مستضعفان بر مستكبران، و پيروزي محرومان بر مستكبران و مترفان آفاق، مي‌باشد.

پيروزي حق بر باطل بر خلاف انديشه هاي يأس آور و نوميدي بخش و بر خلاف نظر " مالتوس " گرايان و پيروان مكتب الحاد و ماده گرائي، انديشهء پيروزي نهائي نيروي حق بر باطل، گسترش صلح و عدالت فراگير، و برچيده شدن ستيز و ظلم و فجور، استقرار كامل و همه جانبهء ارزشهاي والاي انساني، تشكيل مدينهء فاضله و جامعه ايده آل معنوي، انديشه اي است كه كم و بيش همهء فرق و مذاهب اسلامي با اندك تفاوتها و اختلافات جزئي بدان مؤمن و عقيده‌مند هستند.

(١٨٣٣)

صفحهمفاتيح البحث: أبو الفضل العباس بن علي أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، شهر شعبان المعظم (4)، صلح (يوم) الحديبية (1)، بنو هاشم (1)

بخش اول / انتظار يك اميد جهاني ...
شعبان ماه امن و امان شعبان ماه ولادتها، بشارتها، ماه اميدها و انتظارات، هميشه همراه خوشيها، اميدها، انتظارات، پيروزيها، شوقها و التهابها بوده و خواهد بود.
شعبان ماهي است كه روز سوم آن ولادت نغمه‌ساز حسيني (عليه السلام) را به طلوع نير تابان مولود مسعود شمس حق و حقيقت پيوند مي‌دهد و اشتياق مستضعفين جهان را در تمام اقطار گيتي، به اوج عالي خود مي‌رساند.
روز چهارم آن، ولادت با سعادت سرور عارفان و امير سجده كنندگان امام علي بن الحسين (عليه السلام) و روز پنجم آن ولادت سردار نامدار كربلا، حضرت ابي الفضل العباس (عليه السلام) قمر منير ماه بني هاشم مي‌باشد.
پانزدهم شعبان نويد بخش ولادت مصلح موعود بشريت، و گسترش دهندهٔ عدل جهاني، و توسعه بخش حكومت توحيد و يكتاپرستي اسلام، و مجري عدالت بين المللي، و تثبيت كنندهٔ حقوق انسانها و مژده بخش حكومت مستضعفان بر مستكبران، و پيروزي محرومان بر مستكبران و مترفان آفاق، مي‌باشد.
پيروزي حق بر باطل بر خلاف انديشه هاي يأس آور و نوميدي بخش و بر خلاف نظر " مالتوس " گرايان و پيروان مكتب الحاد و ماده گرائي، انديشهٔ پيروزي نهائي نيروي حق بر باطل، گسترش صلح و عدالت فراگير، و برچيده شدن ستيز و ظلم و فجور، استقرار كامل و همه جانبهٔ ارزشهاي والاي انساني، تشكيل مدينهٔ فاضله و جامعه ايده آل معنوي، انديشه اي است كه كم و بيش همهٔ فرق و مذاهب اسلامي با اندك تفاوتها و اختلافات جزئي بدان مؤمن و عقيده‌مند هستند.
(١٨٣٣)
صفحهمفاتيح البحث: أبو الفضل العباس بن علي أمير المؤمنين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، شهر شعبان المعظم (4)، صلح (يوم) الحديبية (1)، بنو هاشم (1)
اين انديشه غلبه بر باطل اصلي است الهي، كه قرآن مجيد طي آيات متعدد خود با قاطعيت تمام، پيروزي نهائي ايمان، غلبه قطعي صالحان و نيكوكاران، كوتاه شدن ايادي ستمگران و جباران را براي هميشه نويد داده است و در روايات اسلامي اميد و آرزوي تحقق اين ايدهٔ مقدس به عنوان

انتظار فرج، ياد شده است. انتظار سازنده و انتظار نشاط بخش همانند انتظاري كه ميزبان مشتاق با آمادگي لازم و تهيه كامل، در انتظار مهمان عزيز وذي شأن خود باشد، نه انتظار سهل انگاري و مهمل كاري و ويرانگري و بطالت باري به هر جهت بودن ...

استاد عاليقدر مفسر حكيم الهي و اسلام شناس معاصر علامه سيد محمد طباطبائي تبريزي رضوان الله عليه در اين باره سخني دارد و مي‌گويد:

" قانون هدايت عمومي، بشر را به سوي كمال سوق مي‌دهد و نوع بشر با نيروي وحي و نبوت، به سوي كمال انسانيت رهبري مي‌شود مسألة مهدي موعود، تداوم رهبري و هدايت عمومي الهي است و چون تاكنون هدايت عمومي، در مسير كلي زندگي بشر صورت نگرفته است كه در آن روزگار جامعه بشري پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا همزيستي نمايد و افراد انساني غرق فضيلت و كمال شوند از اين رو انتظار چنين وضع باقي است ".

البته استقرار چنين وضعي به دست خود انسان خواهد بود و رهبري چنين جامعه اي توسط منجي جهان بشري و مصداق روايات، مهدي موعود (عج) خواهد بود.

چون در اديان و مذاهب گوناگون كه در جهان حكومت مي‌كنند مانند: و ثنيت و كليميت، مجوسيت و اسلام در هر كدام از كسي كه نجات دهندهٔ بشريت است، سخن به ميان آمده است و عموما ظهور او را نويد داده اند، اگر چه در تطبيق آن اختلاف نظر وجود دارد و حديث مورد اتفاق مسلمانان كه پيامبر اكرم (صلي الله عليه وآله) فرموده است: " مهدي موعود از فرزندان من (از نسل من) مي‌باشد اشاره به همين معني است ". (1)

1. شيعه در اسلام، ص 15.

باز استاد عاليقدر شادروان استاد علامه طباطبايي در پاسخ پروفسور " هانري كربن " استاد فلسفه در دانشگاه " سوربن " فرانسه در مورد غيبت اين چنين ادامه مي‌دهد:
" تحقق يافتن عدالت جهاني به مفهوم دسترسي هر پديدهء زنده اي به حق خويشتن، بزرگترين فلسفه ظهور امام عصر است و جالب اين است كه بزرگترين فلسفه ظهور در ميان صدها روايات نبوي (صلي الله عليه وآله) و احاديث پيشوايان معصوم (عليه السلام) برقراري عدل و گسترش آن توصيف شده است ...
گره كوري كه نه علم مي‌تواند با آن همه ريزه كاريهايش، و نه عقل با آن همه دقت و ظرافت كاريهايش، و نه هنر و عاطفه با آن همه نازك انديشي‌هايش، از جسم و جان بشريت باز كند، جنگها، اختلافات طبقاتي استثمار با شكلهاي گوناگونش، ستمهاي ستمگران و ستمهاي به اصطلاح دادگران ديكتاتوري، اختناق امپرياليسم پشت ديوار كمونيسم و ماركسيسم و امپرياليسم بر پيشاني كاپيتاليسم و نظامات سرمايه دار همه و همه شهادت مي‌دهند كه عدالت جهاني، مرده است، و جهان داراي مهندس و باغباني است كه به تواند با معيارهائي تمام، ابعاد انسان را بشناسد، درخت تنومند عدالت جهاني را سرسبز كند و كاخ تكامل انسان و ديگر پديده‌هاي جاندار را برپا سازد و شيعه معتقد است كه امام محمد بن حسن العسكري عبد صالح قائم (عج) برپا كنندهء اين عدالت جهاني خواهد بود ". (1) بدين ترتيب مردم جهان عموما، و شيعه و پيروان اهل بيت (عليه السلام) خصوصا، در يك انتظار فرا رسنده به سر مي‌برند، انتظاري كه اميد آفرين است و تحرك زا و سرشار از فعاليت و حركت و نشاط آور.
انتظار بزرگ استاد شهيد مرتضي مطهري نيز در اين باره، بيان رسا و جالبي دارد، او ضمن تقسيم انتظار بر دو نوع ويرانگر و اميد آفرين مي‌گويد:
1. مكتب تشيع نشريه سالانه، ص 92.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الشهادة (1)

" انتظار نوعي راهگشائي به سوي آينده، نوعي اميد به سازندگي، و نوعي دلبستگي به آيندهء طالع است برداشت قشري از قيام و انقلاب مهدي موعود اينست كه صرفا ماهيت انفجاري دارد فقط و فقط از گسترش و اشاعه و رواج ظلمها و تبعيضها و اختناقها و حق كشيها و تباهيها ناشي مي‌شود در واقع نوعي سازمان يافتن است كه معلول پريشان شدن است. آنگاه كه صلاح به نقطه ي صفر برسد و حق و حقيقت، هيچ طرفداري نداشته باشد باطل يكه تاز ميدان گردد و جز نيروي باطل نيروئي حكومت نكند فرد صالح در جهان يافت نشود اين انفجار رخ مي‌دهد و دست غيب براي نجات حقيقت از آستين بيرون مي‌آيد ... اينجا است كه گناه هم فال مي‌شود و هم تماشا. معصيت هم لذت و كامجوئي است و هم كمك به انقلاب مقدس نهائي ...

اين نوع برداشت از ظهور مهدي موعود و اين گونه انتظار فرج كه منجر به نوع تعطيلي در حدود و مقررات اسلامي مي‌شود، نوع باجگيري بايد شمرده شود به هيچ وجه با موازين اسلامي و قرآني وفق نمي‌دهد ". (1)

گفتار پروفسور كربن پروفسور كربن فرانسوي كه اطلاعات وسيع و ذيقيمتي از مطالعات و فلسفهء اسلامي را در بر دارد و در پائيز سال 1330 شمسي مصاحبهء ارزنده‌اي با استاد فقيد علامه طباطبائي انجام داده اند و در مبحث فوق، نظر جالبي دارد و مي‌گويد:

" مذهب تشيع (به علت وجود مهدي موعود (عج)) تنها مذهبي است كه رابطه را ميان خدا و خلق براي هميشه ثابت نگهداشته و به طور استمرار و پيوستگي، ولايت را زنده و پابرجا مي‌دارد. چون مذهب يهود نبوت را كه رابطه اي است واقعي ميان خدا و عالم انساني، در حضرت كليم (عليه السلام) ختم كرده است و پس از آن به نبوت حضرت مسيح و حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) اذعان ننموده و رابطهء مزبور را قطع مي‌كند.

و همچنين نصاري در حضرت مسيح متوقف شده و اهل سنت از مسلمين نيز در حضرت محمد وقوف كرده و با

1. قيام و انقلاب مهدي (عج) ص 62.

ختم نبوت در ايشان، ديگر رابطه اي ميان خالق و خلق را موجود نمي‌داند. و تنها مذهب تشيع است كه نبوت را با حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) ختم شده مي‌داند ولي، ولايت را كه همان رابطه‌ي هدايت و تكميل آن، مي‌باشد بعد از آن حضرت و براي هميشه زنده مي‌داند، رابطه اي كه از اتصال عالم انساني به عالم الوهي كشف مي‌نمايد و بعد از حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) به واسطه ولايت جانشينان وي زنده بوده و هست و خواهد بود. وجود او حقيقتي است زنده كه هرگز نظر علمي نمي‌تواند او را از خرافات شمرده و از ليست حقائق حذف نمايد، به عقيده‌ء من همه اديان حق بوده و يك حقيقت زنده اي را دنبال مي‌كنند و همه اديان در اثبات اصل وجود اين حقيقت زنده، مشتركند و تنها مذهب تشيع است كه به زندگي اين حقيقت، لباس دوام و استمرار، پوشانيده و معتقد است كه اين حقيقت ميان عالم انساني والوهي براي هميشه باقي و پابرجا است ".
(1) انتظار سازنده از آيات متعدد قرآني استفاده مي‌شود كه ظهور مهدي موعود، حلقه اي است از حلقات مبارزه اهل حق و اهل باطل كه به پيروزي نهائي اهل حق منتهي مي‌شود.
سهيم بودن يك فرد در اين سعادت عظمي به اين است كه آن فرد عملا در گروه اهل ايمان است نه اهل باطل، مظهر پيروزي نهائي اهل ايمان است نه اهل باطل جائي كه قرآن مي‌فرمايد: " خداوند به مؤمنان و صالحان وعده داده است كه آنان را جانشينان زمين قرار دهد. و ديني را كه بر آنان پسنديده است مستقر سازد. دوران خوف آنان را تبديل به دوران امنيت نمايد آنگاه بدون ترس و واهمه خداي خويش را پرستند و به اطاعت خداوند گردن نهند و چيزي را در عبادت يا اطاعت شريك او نسازند ".
ظهور مهدي منتي است بر مستضعفان و خوار شمرده شدگان، و وسيله‌اي است كه براي پيشوا و مقتدا شدن آنان و مقدمه‌اي است براي وراثت حكومت ...
ظهور مهدي موعود تحقق بخش وعده اي است كه خداوند متعال از قديم ترين زمانها

1. مكتب تشيع سالانه دوم، ص 20 - 21.

صفحهمفاتيح البحث: الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (2)، اللبس (1)، الشراكة، المشاركة (1)، الخوف (1)

در مكتب آسماني خويش، به صالحان و متقيان داده است كه زمين از آنان است و پايان كار تنها به پرهيزكاران تعلق دارد و حديث معروف كه مي‌فرمايد: " يملأ الله به الأرض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا " شاهد مدعاي ما است چون در اين حديث تكيه بر روي ظلم شده است و سخن از گروه ظالم است كه مستلزم وجود گروه مظلوم نيز خواهد بود و مي‌رساند كه قيام مهدي براي حمايت از مظلوماني است كه استحقاق حمايت را دارند.
در روايات اسلامي سخن از گروه زنده است كه به محض ظهور امام به آن حضرت ملحق مي‌شوند بديهي است كه اين گروه ابتدا به ساكن خلق نمي‌شوند و به قول معروف از پاي بوته‌ء هيزم سبز نمي‌شوند معلوم مي‌شود در عين اشاعه و رواج ظلم و فساد، زمينه هاي عالي نيز وجود دارد كه چنين گروه حق و حقيقت به آخر صف نرسيده است بلكه فرضا اگر اهل حق از نظر كميت قابل توجه نباشد از نظر كيفيت ارزنده‌ترين اهل ايمانند و در رديف ياران سيد الشهداء (عليه السلام) و اصحاب امام زمان (عليه السلام) هستند.
از مجموع آيات و روايات استفاده مي‌شود كه قيام مهدي موعود (عليه السلام) آخرين حلقه از حلقات مبارزات حق و باطل است كه از آغاز جهان برپا بوده است و مهدي موعود تحقق بخش ايده آل همه‌ي انبياء و اولياء و مردان مبارز راه حق و حقيقت مي‌باشد.
مولود مسعود آري در شب پانزدهم شعبان به سال 255 هجري خداوند متعال به پيشواي يازدهم امام حسن عسكري (عليه السلام) فرزندي عنايت فرمود كه نامش را " محمد " گزاردند، مادرش دختري از بلاد آسياي صغير روم بود كه به فارسي " نرگس " و به عربي " نرجس " ناميدند بانوئي در كمال عفت و تقوي با صفات و منشهاي ذاتي و اكتسابي كه از محضر امام دهم (عليه السلام) كسب كرده بود تا در اثر لياقت و فضيلت عروس آن امام و همسر فرزند ارجمندش امام يازدهم امام حسن عسكري (عليه السلام) گرديده بود.
امام موعود شيعيان از پدري با آن فضائل و كرامات، و از مادري با اين چنين با فضيلت و عفت تمام، قدم به دائره‌ء حيات گذاشت و با طلوع خود، نور اميد را در دلهاي شيفتگان و

(١٨٣٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)،

الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، شهر شعبان المعظم (1)، إمام زمان (1)، الكسب (1)، الشهادة (1)، الظلم (1)

مستضعفان به وجود آورد اين مولود پر از راز و اسرار، تا سال 260 ه تحت كفالت و تربيت پدر مي‌زيست و براي اين كه مأموران دولت عباسي از وجود او آگاه نگردند از انظار مستور بود و تنها خواص دوستان شيعه، محضر آن حضرت را درك مي‌كردند.
پس از شهادت پدر كه امامت بر او استقرار يافت به امر خداوند، غيبت اختيار كرد و تنها نائبان خاص او با او ملاقات داشتند او به كس ديگري ظاهر نمي‌گرديد. پس از غيبت كبري بود كه ارتباط به وسيله ي نائبان خاص نيز منقطع گرديد تا روزي كه ظهور او از طرف خداوند عليم و حكيم، تحقق يابد. با ظهور او حكومت عدالت گستر اسلام در سراسر جهان برقرار مي‌گردد و همه ي انسانها در صلح و صفا و برادري و برابري در كنار هم زندگي مي‌كنند. جنگ و ستيز، جنايت و ظلم و زورگوئي، فحشاء و فقر و گرسنگي همه و همه از ميان مردم، رخت بر مي‌بندد و مستضعفين به تمام معاني كلمه: شامل استضعاف فكري و اقتصادي و سياسي و اجتماعي به امامت و پيشوائي و سيادت و قيادت فكري و معنوي جهان نائل مي‌شوند و منت و احسان الهي شامل حال عموم جهانيان، قرار مي‌گردد و پرچم امن و امان در سرتاسر جهان به اهتزاز درمي آيد و همگان از فيض شامل و كامل آن وجود مقدس، كامياب و بهره‌مند مي‌گردند. و اگر امروز به ياد آن روز، پانزده شعبان روز جهاني مستضعفين ناميده مي‌گردد هرگز اغراق و مبالغه نيست و حقيقتي است پايدار و اميد بخش.
مهدي (عليه السلام) از زبان پيامبر (صلي الله عليه وآله) و امامان (عليه السلام) دربارهٔ حضرت مهدي (عج) كتب و رسالات و مقالات متعددي از گذشته هاي بسيار دور تاكنون، نوشته شده است، چه به طور تفصيل يا تلخيص و فشرده و كمتر موضوعي را مي‌توان يافت كه اين حجم كتاب و نوشته در آن مورد، داشته باشيم يا اين چنين مورد گفتگو و بحث و بررسي قرار گرفته باشد. باز كمتر موضوعي است، كه اين اندازه حديث و روايت درباره‌اش از پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) و امامان معصوم (عليه السلام) نقل شده باشد.
احاديث منقوله پيرامون حضرت مهدي آخر الزمان و ظهور و غيبت آن حضرت از سه هزار حديث متجاوز است. به ويژه آنكه در كتب عهد باستان و در ميان اقوام و ملل و

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، شهر شعبان المعظم (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، آخر الزمان (1)، الإختيار، الخيار (1)

اديان مختلف، نيز اشاره و حتي تصريح به قيام مصلح حق و جهاني شده است و در بسياري از آنها خصوصياتي كه كاملا منطبق به مهدي موعود و امام زمان (عج) بنمايد، فراوان است. همهء آنان سرانجام جهان را به سوي نور و هدايت، خوشبختي و سعادت، اصلاح و برقراري حكومت حق و عدالت نويد مي‌دهند! طبق مفاد آنها آيندهء جهان روشن است و نوراني، نه تاريك و ظلماني. و اين است بشارت همهء انبياء، براي همهء امم و ملل! و نويد پيروزي اسلام و قرآن براي محرومان و مظلومان و مستضعفان و سرانجام وعدهء حكومت مستضعفان و صالحان بر زمين توسط خداوند كه علاوه بر آيات متعدد قرآني آيه 105 سورهء انبياء تأكيد دارد: إن الأرض يرثها عبادي الصالحون وآيهء 5، سوره نور، وآيهء 4 سورهء قصص دلالت صريح بر آن دارد در اينكه حضرت مهدي و مصلح جهاني و الهي، سرانجام ظهور خواهد كرد، ترديدي نيست، بلكه مقبول همهء ملل و فرق و امتها است، تنها در پاره اي از خصوصيات اختلاف است و اين كه آيا او زنده وحي است يا بعدا متولد خواهد شد؟ كم و بيش اختلاف نظر وجود دارد كه از جملهء اختلاف اساسي برخي از اهل سنت با شيعه در همين قسمت است.

اين موعود امم كيست؟

با همهء اينها، مهم آنست كه اين موعود اديان و امم و مورد انتظار ملل، همان " حجة بن الحسن المهدي (عج) " دوازدهمين پيشوا و فرزند امام يازدهم امام حسن عسكري (عليه السلام) است كه در سال 255 هجري متولد شده و پس از طي دورهء كوتاه غيبت، يعني غيبت صغري به تقدير و به اذن خدا از انظار غايب، و چون خورشيد پنهان در پشت ابر، به هدايت و رهبري خود، ادامه مي‌دهد و او زنده است تا روز موعود كه به اذن خداوند قادر و توانا ظاهر ميگردد، و قيام عمومي و جهاني خويش را آغاز مي‌نمايد.

مشخصات روشن و تعيين كننده!

اين عقيدهء شيعه، افسانه نيست، بلكه از هزاران حديث صحيح (1) از پيامبر (صلي الله عليه وآله) و امامان

1. به كتب متعدد فارسي و عربي نگريسته شود كه تاكنون بيش از 3000 جلد كتاب است كه كتابشناسي برادر عزيز حجة الاسلام والمسلمين جناب آقاي مهديپور گوياي اين آمار روشن است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، إمام زمان (1)، الحج (2)

اديان مختلف، نيز اشاره و حتي تصريح به قيام مصلح حق و جهاني شده است و در بسياري از آنها خصوصياتي كه كاملا منطبق به مهدي موعود و امام زمان (عج) بنمايد، فراوان است. همهء آنان سرانجام جهان را به سوي نور و هدايت، خوشبختي و سعادت، اصلاح و برقراري حكومت حق و عدالت نويد مي‌دهند! طبق مفاد آنها آيندهء جهان روشن است و نوراني، نه تاريك و ظلماني. و اين است بشارت همهء انبياء، براي همهء امم و ملل! و نويد پيروزي اسلام و قرآن براي محرومان و مظلومان و مستضعفان و سرانجام وعدهء حكومت مستضعفان و صالحان بر زمين توسط خداوند كه علاوه بر آيات متعدد قرآني آيه 105 سورهء انبياء تأكيد دارد: إن الأرض يرثها عبادي الصالحون وآيهء 5، سوره نور، وآيهء 4 سورهء قصص دلالت صريح بر آن دارد در اينكه حضرت مهدي و مصلح جهاني و الهي، سرانجام ظهور خواهد كرد، ترديدي نيست، بلكه مقبول همهء ملل و فرق و امتها است، تنها در پاره اي از خصوصيات اختلاف است و اين كه آيا او زنده وحي است يا بعدا متولد خواهد شد؟ كم و بيش اختلاف نظر وجود دارد كه از جملهء اختلاف اساسي برخي از اهل سنت با شيعه در همين قسمت است.

اين موعود امم كيست؟

با همهء اينها، مهم آنست كه اين موعود اديان و امم و مورد انتظار ملل، همان " حجة بن الحسن المهدي (عج) " دوازدهمين پيشوا و فرزند امام يازدهم امام حسن عسكري (عليه السلام) است كه در سال 255 هجري متولد شده و پس از طي دورهء كوتاه غيبت، يعني غيبت صغري به تقدير و به اذن خدا از انظار غايب، و چون خورشيد پنهان در پشت ابر، به هدايت و رهبري خود، ادامه مي‌دهد و او زنده است تا روز موعود كه به اذن خداوند قادر و توانا ظاهر ميگردد، و قيام عمومي و جهاني خويش را آغاز مي‌نمايد.

مشخصات روشن و تعيين كننده!

اين عقيدهء شيعه، افسانه نيست، بلكه از هزاران حديث صحيح (1) از پيامبر (صلي الله عليه وآله) و امامان

1. به كتب متعدد فارسي و عربي نگريسته شود كه تاكنون بيش از 3000 جلد كتاب است كه كتابشناسي برادر عزيز حجة الاسلام والمسلمين جناب آقاي مهديپور گوياي اين آمار روشن است.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، إمام زمان (1)، الحج (2)

معصوم (عليه السلام) و صحابهء بزرگوار گرفته شده است. (1) اينجاست

که خط مشي شيعه با بسياري از منتظران عمومي و کلي مصلح جهاني و ظهور مهدي، و از برادران اهل سنت و جماعت، جدا مي‌شود. و از آن همه تصويرها و دورنمائي‌ها و نشانه‌ها و نويدها، مصداق روشن و مشخصي از امام زمان، در مکتب اهل بيت (عليه السلام)، از زبان پيامبر (صلي الله عليه وآله) و امامان (عليه السلام) را ارائه مي‌دهد. و بيش از هزار حديث از پيامبر و امامان (عليه السلام) تنها در تعيين نسبت آن حضرت و مشخصات پدران معصوم او و اينکه او دوازدهمين امام و نهمين فرزند امام حسين (عليه السلام) و ششمين امام، بعد از امام صادق ...

است، خود را نشان مي‌دهد. (2) پس وجود و ظهورش، حقيقتي انکار ناپذير است و در کتب معتبر شيعه و سنت دلائل فراواني بر اين امر وجود دارد حال با وجود اين همه کثرت و تعدد چرا واقعيت او را نپذيرفتند؟ خود جاي بحث است ولي بايد گفت که دليل عمده‌ء عدم پذيرش آنان وعدم هم وحدت عقيده با شيعه، آنست که با پذيرش اين نکته که مهدي موعود همان حجة بن الحسن فرزند بلافصل امام يازدهم (عليه السلام) همان دوازدهمين امام است. اين خود، مهمترين سند بر حقانيت شيعه و امامت و خلافت اهل بيت (عليه السلام) مي‌گردد که خيلي آگاهانه يا ناخودآگاه، نخواسته اند آن را بپذيرند و ... و به همين جهت هم ... چون نديدند حقيقت ره افسانه زدند ... !! و به همين جهت به کلي گوئي پرداخته، و قيام مهدي (عليه السلام) را در آخر الزمان، واجب دانسته و از ضروريات اسلام مي‌دانند که باصطلاح بعدا خواهد آمد!!

اکنون برآنيم که گوشه اي از خصوصيات آن حضرت و ويژگيهاي امام زمان (عج) را که از زبان شخص پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) و امامان معصوم (عليه السلام) رسيده است و در ميان صدها حديث مورد قبول شيعه و سني در کتب معتبر همه‌ء اسلامي، موجود، و به امام دوازدهم شيعه حجة بن الحسن (عليه السلام) تطبيق مي‌کند و بلکه تصريح مي‌شود، فهرست وار

1. به کتب مربوطه از جمله کتاب " منتخب الاثر " تأليف آية الله صافي گلپايگاني مراجعه شود.

2. به کتب مربوطه از جمله کتاب " منتخب الاثر " تأليف آية الله صافي گلپايگاني مراجعه شود.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، آخر الزمان (1)، إمام زمان (2)، الحج (2)

اشاره كنيم:
1. علاوه بر چندين آيه كه بر وجود امام زمان (عج) تطبيق شده است اين نكته قابل توجه است كه در طي چندين روايت از زبان پيامبر، به امامت امام غايب و حضرت مهدي (عج) توصيه گرديده است كه ميتوانيد براي اطلاع بيشتر به كتب مربوطه مراجعه فرمائيد. (1) امام زمان از زبان پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) پيامبر (صلي الله عليه وآله) با صراحت اعلام مي‌دارد كه:
" الأئمة بعدي إثني عشر أولهم علي بن ابيطالب، وآخرهم القائم، هم خلفائي و اوصيائي واوليائي وحجج الله علي أمتي بعدي، ألمقربهم مؤمن، والمنكر لهم كافر ... ". (2) " امامان بعد از من دوازده نفرند، نخستين شان علي بن ابيطالب و آخرين شان قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) است. آنان جانشينان و اوصياي من و اولياي من و حجتهاي خداوند بر امت من بعد از من مي‌باشند اعتراف كنندگان به آنان، مؤمن، و منكران او كافر و پوشاننده حق هستند ".
" ابن عباس " در تفسير آيهء " والسماء ذات البروج " نقل مي‌كند كه پيامبر (صلي الله عليه وآله) فرمود:
من همانند آسمان هستم و برجهاي دوازدگانهء آن، امامان از اهل بيت و عترت من هستند كه دوازده نفرند اولشان علي (عليه السلام) و آخرشان مهدي (عج) است. (3) و نيز رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در پاسخ سؤال از اوصيايش، چنين فرمود: " وصي من علي است و بعد از او دو سبط من، حسن وحسين و بعد از آن علي بن الحسين و بعد از او فرزندش محمد و بعدش، پسر او جعفر و بعد او پسرش موسي و بعد او پسرش علي و بعد از او

1. رجوع شود به كتب مربوطه از جمله كتاب اكمال الدين واتمام النعمه، شيخ صدوق ج 1، باب 26، ص 361.
2. همان مدرك ج 1، ص 373.
3. ينابيع المودة ص 430، احقاق الحق ج 13، ص 17 از كتاب الحجه تأليف شيخ هاشم بن سليمان.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، عبد الله بن عباس (1)، علي بن الحسين (1)، إمام زمان (2)، كتاب ينابيع المودة (1)، هاشم بن سليمان (1)

پسرش محمد و بعد از او فرزندش علي و بعد از او فرزندش حسن و بعد از او فرزندش الحجه المهدي است فهؤلاء اثني عشر ... و اينها دوازده نفر مي‌باشند ". (1) فرزند فاطمه (عليه السلام) روايات متعددي از پيامبر (صلي الله عليه وآله) داريم كه حضرت مهدي (عج) از اولاد فاطمه (عليه السلام) است.

ام سلمه از پيامبر (صلي الله عليه وآله) نقل مي‌كند كه فرمود: " المهدي حق، وهو من ولد فاطمه "، (2) مهدي حقيقت و واقعيتي است و او از فرزندان فاطمه (س) مي‌باشد و نيز پيامبر (صلي الله عليه وآله) به فاطمه (عليه السلام) فرمود: " المهدي من ولدك " (3) مهدي از فرزندان تو مي‌باشد.

و روايات متعددي داريم كه پيامبر تصريح كرده است كه حضرت مهدي و قائم ... از فرزندان علي (عليه السلام) و امام حسين (عليه السلام) است.

حذيفه مي‌گويد: قال النبي (صلي الله عليه وآله): " هذا ابني، امام، اخو امام، ابوائمة تسعه، تاسعهم قائمهم ... ". (4) سلمان مي‌گويد پيامبر ميان دو چشم امام حسين را بوسيد و فرمود: تو بزرگوار و پدر بزرگواران هستي، تو امام و فرزند امام و پدر امامان هستي، تو حجت خدا و پدر حجتهاي نه گانه الهي مي‌باشي كه همگي از نسل تو هستند، كه نهمين حجت از آنها، قائم است. (5) امام زمان از زبان امام علي (عليه السلام) اميرمؤمنان علي (عليه السلام) مي‌فرمايد:

" التاسع من ولدك يا حسين! هو القائم بالحق والمظهر للدين والباسط للعدل

١. احقاق الحق ج ١٣، ص ٤٩، به نقل از فرائد السمطين.

٢. احقاق الحق ج ١٣، سنن ابي داود ج ٤، ص ١٥١، طبع اسلامبول سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٥١٩، طبع مصر مستدرك حاكم، ج ٤، ص ٥٥٧، طبع حيدرآباد و ...

٣. همان مدارك قبلي به علاوه از ذخائر العقبي، كنز العمال ج ٧، الحاوي للفتاوي علامه سيوطي ص 66، طبع مصر و ...

4. مسند احمد به نقل از منتخب الاثر ص 96.

5. مقتل الحسين خوارزمي متوفاي 658، به نقل از احقاق الحق ج 13.

(١٨٤٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله

صلي الله عليه وآله (1)، السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (1)، إمام زمان (1)، كتاب مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي (1)، كتاب المستدرك علي الصحيحين للحاكم النيسابوري (1)، كتاب مسند أحمد بن حنبل (1)، كتاب سنن إبن ماجة (1)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (1)، كتاب الحاوي للفتاوي للسيوطي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، كتاب سنن أبي داود (1)، كتاب فرائد السمطين (1)، كتاب ذخائر العقبي (1)

پسرش محمد و بعد از او فرزندش علي و بعد از او فرزندش حسن و بعد از او فرزندش الحجه المهدي است فهؤلاء اثني عشر ... و اينها دوازده نفر مي‌باشند ". (1) فرزند فاطمه (عليه السلام) روايات متعددي از پيامبر (صلي الله عليه وآله) داريم كه حضرت مهدي (عج) از اولاد فاطمه (عليه السلام) است.
ام سلمه از پيامبر (صلي الله عليه وآله) نقل مي‌كند كه فرمود: " المهدي حق، وهو من ولد فاطمه "، (2) مهدي حقيقت و واقعيتي است و او از فرزندان فاطمه (س) مي‌باشد و نيز پيامبر (صلي الله عليه وآله) به فاطمه (عليه السلام) فرمود: " المهدي من ولدك " (3) مهدي از فرزندان تو مي‌باشد.
و روايات متعددي داريم كه پيامبر تصريح كرده است كه حضرت مهدي و قائم ... از فرزندان علي (عليه السلام) و امام حسين (عليه السلام) است.
حذيفه مي‌گويد: قال النبي (صلي الله عليه وآله): " هذا ابني، امام، اخو امام، ابوائمة تسعه، تاسعهم قائمهم ... ". (4) سلمان مي‌گويد پيامبر ميان دو چشم امام حسين را بوسيد و فرمود: تو بزرگوار و پدر بزرگواران هستي، تو امام و فرزند امام و پدر امامان هستي، تو حجت خدا و پدر حجتهاي نه گانه الهي مي‌باشي كه همگي از نسل تو هستند، كه نهمين حجت از آنها، قائم است. (5) امام زمان از زبان امام علي (عليه السلام) اميرمؤمنان علي (عليه السلام) مي‌فرمايد:
" التاسع من ولدك يا حسين! هو القائم بالحق والمظهر للدين والباسط للعدل

١. احقاق الحق ج ١٣، ص ٤٩، به نقل از فرائد السمطين.
٢. احقاق الحق ج ١٣، سنن ابي داود ج ٤، ص ١٥١، طبع اسلامبول سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ٥١٩، طبع مصر مستدرك حاكم، ج ٤، ص ٥٥٧، طبع حيدرآباد و ...
٣. همان مدارك قبلي به علاوه از ذخائر العقبي، كنز العمال ج ٧، الحاوي للفتاوي علامه سيوطي ص 66، طبع مصر و ...
4. مسند احمد به نقل از منتخب الاثر ص 96.
5. مقتل الحسين خوارزمي متوفاي 658، به نقل از احقاق الحق ج 13.
(١٨٤٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله

صلي الله عليه وآله (1)، السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (1)، إمام زمان (1)، كتاب مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي (1)، كتاب المستدرك علي الصحيحين للحاكم النيسابوري (1)، كتاب مسند أحمد بن حنبل (1)، كتاب سنن إبن ماجة (1)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (1)، كتاب الحاوي للفتاوي للسيوطي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، كتاب سنن أبي داود (1)، كتاب فرائد السمطين (1)، كتاب ذخائر العقبي (1)

و ... ". (1) اي حسين (عليه السلام)! نهمين فرزند تو همان قائم به حق و ظاهر كننده‌ء عدل و پيروز كننده‌ء دين و گسترش دهنده‌ء عدالت است ...
و نيز فرمود: براي قائم ما غيبت طولاني است. گوئي شيعيان ما همانند گله هاي گوسفندي كه در طلب چراگاه در حركت و جستجويند، در زمان غيبت، در جستجوي امام خود هستند و او را نمي‌يابند مگر كساني كه بر دين خود، استوار و ثابت باشند و قلبشان بر اثر طولاني بودن غيبت امام، غبار نگيرد. چنين افرادي با من و در رتبه‌ء من در قيامت مي‌باشند ... (2)
او چنان غيبت طولاني دارد كه جاهلان خواهند گفت در آل محمد حجتي و يا حاجتي براي خداوند نيست ... حتي يقول الجاهل مالله في آل محمد حاجة. (3) فاطمه زهرا (عليه السلام) و امام زمان (عج) فاطمه‌ء سلام الله عليها در ضمن رواياتي، بويژه در حديث معروف صحيفه، اسامي تمام امامان دوازده گانه از جمله حضرت مهدي و قائم آل محمد را نام مي‌برد و حتي نام پدران و مادران هر يك را، دقيقا برشمرده است. (4) او به فرزندش حسين (عليه السلام) گفت: " هنگامي كه تو به دنيا آمدي، رسول خدا وارد خانه شد و تو را در بغل گرفت، سپس فرمود: اي فاطمه " حسينت " را بگير و بدانكه او پدر نه امام است از او ائمه‌ء صالح بوجود مي‌آيد كه نهمي آنان، قائم است ". (5) امام زمان از زبان امام حسن (عليه السلام) امام حسن مجتبي (عليه السلام) در ضمن احاديثي از امام مهدي خبر مي‌دهد و مي‌فرمايد:
" امامان بعد از پيامبر (صلي الله عليه وآله) دوازده نفرند كه نه نفرشان از نسل برادرم حسين بوجود مي‌آيند

1. إكمال الدين ج 1، ص 421.
2. إكمال الدين ج 1، ص 421.
3. إكمال الدين ج 1، ص 422 ويوم الخلاص ص 330.
4 و 5. إكمال الدين ج 1، ص 423 ويوم الخلاص، اثبات الهداه ج 2، ص 552.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، إمام زمان (2)، الجهل (1)، النوم (2)

و ... ". (1) اي حسين (عليه السلام)! نهمين فرزند تو همان قائم به حق و ظاهر كنندهء عدل و پيروز كنندهء دين و گسترش دهندهء عدالت است ...
و نيز فرمود: براي قائم ما غيبت طولاني است. گوئي شيعيان ما همانند گله هاي گوسفندي كه در طلب چراگاه در حركت و جستجويند، در زمان غيبت، در جستجوي امام خود هستند و او را نمي‌يابند مگر كساني كه بر دين خود، استوار و ثابت باشند و قلبشان بر اثر طولاني بودن غيبت امام، غبار نگيرد. چنين افرادي با من و در رتبهء من در قيامت مي‌باشند ... (2)
او چنان غيبت طولاني دارد كه جاهلان خواهند گفت در آل محمد حجتي و يا حاجتي براي خداوند نيست ... حتي يقول الجاهل مالله في آل محمد حاجة.
(3) فاطمه زهرا (عليه السلام) و امام زمان (عج) فاطمهء سلام الله عليها در ضمن رواياتي، بويژه در حديث معروف صحيفه، اسامي تمام امامان دوازده گانه از جمله حضرت مهدي و قائم آل محمد را نام مي‌برد و حتي نام پدران و مادران هر يك را، دقيقا برشمرده است. (4) او به فرزندش حسين (عليه السلام) گفت: " هنگامي كه تو به دنيا آمدي، رسول خدا وارد خانه شد و تو را در بغل گرفت، سپس فرمود: اي فاطمه " حسينت " را بگير و بدانكه او پدر نه امام است از او ائمهء صالح بوجود مي‌آيد كه نهمي آنان، قائم است ". (5) امام زمان از زبان امام حسن (عليه السلام) امام حسن مجتبي (عليه السلام) در ضمن احاديثي از امام مهدي خبر مي‌دهد و مي‌فرمايد:
" امامان بعد از پيامبر (صلي الله عليه وآله) دوازده نفرند كه نه نفرشان از نسل برادرم حسين بوجود مي‌آيند

1. إكمال الدين ج 1، ص 421.
2. إكمال الدين ج 1، ص 421.
3. إكمال الدين ج 1، ص 422 ويوم الخلاص ص 330.
4 و 5. إكمال الدين ج 1، ص 423 ويوم الخلاص، اثبات الهداه ج 2، ص 552.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، إمام زمان (2)، الجهل (1)، النوم (2)

كه مهدي اين امت از ايشان است و آن حضرت در ضمن روايتي پس از بيان فلسفهء صلح خويش با معاويه و تشبيه آن، با كارهاي خضر پيامبر (همسفر حضرت موسي) كه در قرآن سورهء كهف بيان شده است فرمود: امام قائم آن كسي است كه حضرت عيسي پشت سر او نماز مي‌خواند. ولادتش مخفي است و خودش غائب است تا بيعت كسي بر گردنش نباشد و او فرزند نهم از نيل امام حسين است و خداوند عمرش را در زمان غيبت طولاني مي‌سازد ... ". (1) امام زمان و امام حسين (عليه السلام) امام حسين (عليه السلام) مي‌فرمايد: في التاسع من ولدي سنة من يوسف، وسنة من موسي (عليه السلام)، وهو قائمنا اهل البيت يصلح الله تعالي أمره في ليلة واحدة ... در نهمين فرزندم سنت و روشي از يوسف، و سنتي از موسي (عليه السلام) است او قائم اهل بيت است و خداوند كارش را در يك شب اصلاح مي‌كند.

" التاسع من ولدي هو القائم بالحق، يحيي الله به الأرض بعد موتها، ويظهر به دين الحق علي الدين كله، ولوكره المشركون ". (2) ... نهمين فرزندم، همان قائم به حق است كه خداوند زمين مرده را به وسيلهء او زنده ميسازد و دين حق را بر تمام اديان، پيروز ميگرداند. هر چند مشركان مكروه شمرند ...

امام چهارم (عليه السلام) و امام زمان (عج) امام زين العابدين (عليه السلام) فرمود: " ولادت قائم (عليه السلام) بر مردم مخفي مي‌ماند. به طوري كه خواهند گفت: " او اصلا متولد نشده است و علت مخفي شدن آن حضرت اين است كه وقتي ظهور كند، بيعت كسي بر گردنش نباشد.

و همان حضرت فرمود: " من ثبت علي موالاتنا (ولايتنا) في غيبة قائمنا أعطاه الله عزوجل أجرالف شهيد من شهداء بدر وأحد ... ". (3)

1. إكمال الدين ج 1، ص 433، اثبات الهداه ج 2، ص 555.

2. اكمال الدين ج 1، ص 435، بحار الانوار ج 51، ص 133 و اثبات الهداة ج 2، ص 333 - 399.

3. بحار ج 51، ص 135، بيش از ده حديث در اين زمينه به نقل از امام چهارم نقل كرده است، إكمال الدين ج 1، ص 439.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، صلح (يوم) الحديبية (1)، إمام زمان (2)، الشهادة (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

كه مهدي اين امت از ايشان است و آن حضرت در ضمن روايتي پس از بيان فلسفهء صلح خويش با معاويه و تشبيه آن، با كارهاي خضر پيامبر (همسفر حضرت موسي) كه در قرآن سورهء كهف بيان شده است فرمود: امام قائم آن كسي است كه حضرت عيسي پشت سر او نماز ميخواند. ولادتش مخفي است و خودش غائب است تا بيعت كسي بر گردنش نباشد و او فرزند نهم از نيل امام حسين است و خداوند عمرش را در زمان غيبت طولاني ميسازد ... ". (1) امام زمان و امام حسين (عليه السلام) امام حسين (عليه السلام) ميفرمايد: في التاسع من ولدي سنة من يوسف، وسنة من موسي (عليه السلام)، وهو قائمنا اهل البيت يصلح الله تعالي أمره في ليلة واحدة ... در نهمين فرزندم سنت و روشي از يوسف، و سنتي از موسي (عليه السلام) است او قائم اهل بيت است و خداوند كارش را در يك شب اصلاح ميكند.

" التاسع من ولدي هو القائم بالحق، يحيي الله به الأرض بعد موتها، ويظهر به دين الحق علي الدين كله، ولوكره المشركون ". (2) ... نهمين فرزندم، همان قائم به حق است كه خداوند زمين مرده را به وسيلهء او زنده ميسازد و دين حق را بر تمام اديان، پيروز ميگرداند. هر چند مشركان مكروه شمرند ...

امام چهارم (عليه السلام) و امام زمان (عج) امام زين العابدين (عليه السلام) فرمود: " ولادت قائم (عليه السلام) بر مردم مخفي ميماند. به طوري كه خواهند گفت: " او اصلا متولد نشده است و علت مخفي شدن آن حضرت اين است كه وقتي ظهور كند، بيعت كسي بر گردنش نباشد.

و همان حضرت فرمود: " من ثبت علي موالاتنا (ولايتنا) في غيبة قائمنا أعطاه الله عزوجل أجرالف شهيد من شهداء بدر وأحد ... ". (3)

1. إكمال الدين ج 1، ص 433، اثبات الهداه ج 2، ص 555.

2. اكمال الدين ج 1، ص 435، بحار الانوار ج 51، ص 133 و اثبات الهداة ج 2، ص 333 - 399.

3. بحار ج 51، ص 135، بيش از ده حديث در اين زمينه به نقل از امام چهارم نقل كرده است، إكمال الدين ج 1، ص 439.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، صلح (يوم) الحديبية (1)، إمام زمان (2)، الشهادة (2)، كتاب بحار الأنوار (1)

هر كس بر دوستي و ولايت ما در عهد غيبت قائم ما، ثابت قدم باشد، خداوند اجر هزار شهيد بدر واحد را به او عنايت مي‌كند.
امام زمان (عليه السلام) از زبان امام باقر (عليه السلام) " في صاحب الأمر، اربع سنن من أربعة انبياء (عليه السلام): سنة من موسي، وسنة من عيسي، وسنة من يوسف، وسنة من محمد (صلي الله عليه وآله) ".
در صاحب زمان (عج) چهار سنت و روش از چهار پيامبر وجود دارد:
1. سنتي از موسي كه " خائفا يترقب " از فرعونيان فرار كرد (در برخي از روايات ولادت پنهاني امام زمان (عج) تشبيه به حضرت موسي شده است).
2. سنتي از عيسي (عليه السلام) چون همانند عيسي درباره‌اش مي‌گويند كه مرده است و حال آنكه او زنده است و نمرده است.
3. سنتي از يوسف كه در زندان پنهان بود، امام زمان هم پنهان از ديدگان است، 4. سنتي از حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) كه همانند آن حضرت، قيام به شمشير مي‌كند ". (1) باز امام باقر (عليه السلام) به ابان بن تغلب فرمود: " سوگند به خدا كه امامت عهدي است كه از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به ما رسيده است و پيشوايان بعد از پيامبر (صلي الله عليه وآله)، دوازده نفر مي‌باشند كه نه نفرشان از نسل امام حسين (عليه السلام) و مهدي (عج) نيز از ما است و او دين را در آخر الزمان حفاظت مي‌كند. (2) حدود 62 حديث از امام باقر (عليه السلام) در اين زمينه، وارد شده است.
امام صادق (عليه السلام) و امام زمان (عليه السلام) امام صادق (عليه السلام) در ضمن دهها حديث موثق به امامت و غيبت حضرت مهدي (عج) اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد: " غيبت در ششمين حجت از فرزندان من كه همان امام دوازدهم، بعد از رسول خداست، واقع مي‌شود كه اول اين دوازده امام علي بن ابيطالب (عليه السلام) و آخرشان قائم كه حجت خدا در زمين و صاحب زمان است. به خدا اگر در غيبت همانند عمر نوح در قوم خود، بماند از دنيا نمي‌رود مگر آنكه ظهور كند و زمين را پر
1 و 2. شيخ صدوق (ره)، اكمال الدين ج 1، ص 442 و اثبات الهداة ج 2، ص 559.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله

عليه وآله (2)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، الأنبياء (ع) (1)، أبان بن تغلب (1)، آخر الزمان (1)، إمام زمان (4)

هر كس بر دوستي و ولايت ما در عهد غيبت قائم ما، ثابت قدم باشد، خداوند اجر هزار شهيد بدر واحد را به او عنايت مي‌كند.
امام زمان (عليه السلام) از زبان امام باقر (عليه السلام) " في صاحب الأمر، اربع سنن من أربعة انبياء (عليه السلام): سنة من موسي، وسنة من عيسي، وسنة من يوسف، وسنة من محمد (صلي الله عليه وآله) ".
در صاحب زمان (عج) چهار سنت و روش از چهار پيامبر وجود دارد:
1. سنتي از موسي كه " خائفا يترقب " از فرعونيان فرار كرد (در برخي از روايات ولادت پنهاني امام زمان (عج) تشبيه به حضرت موسي شده است).
2. سنتي از عيسي (عليه السلام) چون همانند عيسي درباره‌اش مي‌گويند كه مرده است و حال آنكه او زنده است و نمرده است.
3. سنتي از يوسف كه در زندان پنهان بود، امام زمان هم پنهان از ديدگان است، 4. سنتي از حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) كه همانند آن حضرت، قيام به شمشير مي‌كند ". (1) باز امام باقر (عليه السلام) به ابان بن تغلب فرمود: " سوگند به خدا كه امامت عهدي است كه از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به ما رسيده است و پيشوايان بعد از پيامبر (صلي الله عليه وآله)، دوازده نفر مي‌باشند كه نه نفرشان از نسل امام حسين (عليه السلام) و مهدي (عج) نيز از ما است و او دين را در آخر الزمان حفاظت مي‌كند. (2) حدود 62 حديث از امام باقر (عليه السلام) در اين زمينه، وارد شده است.
امام صادق (عليه السلام) و امام زمان (عليه السلام) امام صادق (عليه السلام) در ضمن دهها حديث موثق به امامت و غيبت حضرت مهدي (عج) اشاره مي‌كند و مي‌فرمايد: " غيبت در ششمين حجت از فرزندان من كه همان امام دوازدهم، بعد از رسول خداست، واقع مي‌شود كه اول اين دوازده امام علي بن ابيطالب (عليه السلام) و آخرشان قائم كه حجت خدا در زمين و صاحب زمان است. به خدا اگر در غيبت همانند عمر نوح در قوم خود، بماند از دنيا نمي‌رود مگر آنكه ظهور كند و زمين را پر
1 و 2. شيخ صدوق (ره)، اكمال الدين ج 1، ص 442 و اثبات الهداة ج 2، ص 559.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (3)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله

عليه وآله (2)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، الأنبياء (ع) (1)، أبان بن تغلب (1)، آخر الزمان (1)، إمام زمان (4)

از عدل و داد نمايد چنان كه پر از ظلم و جور شده است ...
سپس فرمود: اي مفضل! امام بعد از من، فرزندم موسي است و امام موعود منتظر و قائم همان فرزند حسين بن علي بن محمد بن علي بن موسي است. (1) امام زمان (عليه السلام) از زبان موسي بن جعفر (عليه السلام) امام هفتم (عليه السلام) موسي بن جعفر (عليه السلام) در پاسخ سؤال از صاحب الأمر مي‌فرمايد: " هو الطريد الوحيد الغريب الغايب عن اهل الموتور بابيه (عليه السلام): او امام رانده شده و تنها، غريب و پنهان و طالب خون پدرشان است ... ".
باز آن حضرت در پاسخ يونس بن عبد الرحمن كه پرسيده بود آيا تو قائم به حق هستي؟ فرمود: من قائم به حق هستم ولي آن قائمي كه زمين را پر از عدل و داد مي‌كند و زمين را از دشمنان خدا پاك مي‌سازد. پنجمين فرزند من است. و چون بر جان خويش ترسان است مدت طولاني غايب مي‌گردد، گروهي در عصر غيبت از دين خارج مي‌شوند ولي عده اي هم، در ايمان خويش ثابت و استوار مي‌مانند، خوشا به حال شيعيان ما كه در زمان غيبت امام، به ولايت ما چنگ زنند و بر دوستي ما و بيزاري از دشمنان ما ثابت بمانند. آنان از ما و ما از آنان هستيم، آنان به امامت ما راضي و ما از تشيع آنان خوشنوديم، خوشا به حالشان، آنان در درجات بهشت با ما خواهند بود ". (2) امام زمان (عج) از زبان امام رضا (عليه السلام) امام رضا (عليه السلام) مي‌فرمايد: " الخلف الصالح من ولدابي محمد الحسن بن علي وهو صاحب الزمان، هو المهدي و ... ".
و نيز فرمود: القائم من ولدي ... يطهر الله به الأرض من كل فجور ويقدسها من كل ظلم.
وهو الذي يشك الناس في ولادته وهو صاحب الغيبة في خروجه ... (3)
1. شيخ صدوق (ره)، إكمال الدين ج 2، ص 3 و 11، بحار ج 51 و اثبات الهداة ج 66، ص 406 كه متجاوز از 162 حديث از آن حضرت نقل كرده است.
2. شيخ صدوق (ره)، إكمال الدين ج 2، بحار ج 51، ص 151 و اثبات الهداه ج 6، ص 417.
3. إكمال الدين ج 2، بحار الانوار ج 52، اثبات الهداة ج 6.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، الحسن بن علي (1)، إمام زمان (2)، علي بن محمد (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

از عدل و داد نمايد چنان كه پر از ظلم و جور شده است ...
سپس فرمود: اي مفضل! امام بعد از من، فرزندم موسي است و امام موعود منتظر و قائم همان فرزند حسين بن علي بن محمد بن علي بن موسي است. (1) امام زمان (عليه السلام) از زبان موسي بن جعفر (عليه السلام) امام هفتم (عليه السلام) موسي بن جعفر (عليه السلام) در پاسخ سؤال از صاحب الأمر مي‌فرمايد: " هو الطريد الوحيد الغريب الغايب عن اهل الموتور بابيه (عليه السلام): او امام رانده شده و تنها، غريب و پنهان و طالب خون پدرشان است ... ".
باز آن حضرت در پاسخ يونس بن عبد الرحمن كه پرسيده بود آيا تو قائم به حق هستي؟ فرمود: من قائم به حق هستم ولي آن قائمي كه زمين را پر از عدل و داد مي‌كند و زمين را از دشمنان خدا پاك مي‌سازد. پنجمين فرزند من است. و چون بر جان خويش ترسان است مدت طولاني غايب مي‌گردد، گروهي در عصر غيبت از دين خارج مي‌شوند ولي عده اي هم، در ايمان خويش ثابت و استوار مي‌مانند، خوشا به حال شيعيان ما كه در زمان غيبت امام، به ولايت ما چنگ زنند و بر دوستي ما و بيزاري از دشمنان ما ثابت بمانند. آنان از ما و ما از آنان هستيم، آنان به امامت ما راضي و ما از تشيع آنان خوشنوديم، خوشا به حالشان، آنان در درجات بهشت با ما خواهند بود ". (2) امام زمان (عج) از زبان امام رضا (عليه السلام) امام رضا (عليه السلام) مي‌فرمايد: " الخلف الصالح من ولدابي محمد الحسن بن علي وهو صاحب الزمان، هو المهدي و ... ".
و نيز فرمود: القائم من ولدي ... يطهر الله به الأرض من كل فجور ويقدسها من كل ظلم.
وهو الذي يشك الناس في ولادته وهو صاحب الغيبة في خروجه ... (3)
1. شيخ صدوق (ره)، إكمال الدين ج 2، ص 3 و 11، بحار ج 51 و اثبات الهداة ج 66، ص 406 كه متجاوز از 162 حديث از آن حضرت نقل كرده است.
2. شيخ صدوق (ره)، إكمال الدين ج 2، بحار ج 51، ص 151 و اثبات الهداه ج 6، ص 417.
3. إكمال الدين ج 2، بحار الانوار ج 52، اثبات الهداة ج 6.

خلف صالح و جانشين شايسته، از فرزندان ابومحمد، حسن بن علي است و اوست صاحب الزمان واوست مهدي ... قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) از فرزندان من است، خداوند به وسيلهء او زمين را از هر آلودگي پاك ميسازد و از هر ظلم و ستمي پيراسته ميسازد و او كسي است كه در ولادتش مردم شك و ترديد ميكنند و او صاحب غيبت، پيش از قيامتش مي‌باشد ... ". (1) امام زمان (عج) از زبان امام محمد تقي (عليه السلام) حضرت عبد العظيم مي‌گويد: خدمت امام نهم رسيدم خواستم بپرسم كه آيا حضرت قائم، همان مهدي (عليه السلام) است يا نه؟ هنوز سؤالم شروع نشده بود كه امام (عليه السلام) ابتداء فرمود: يا اباالقاسم القائم منا هو المهدي الذي يجب ان ينتظر في غيبته، ويطاع في ظهوره و هو الثالث من ولدي ...

اي ابا القاسم ... قائم ما خاندان رسالت همان مهدي است كه واجب است در حال غيبت در انتظار او بودن و هنگام ظهورش فرمانبردار و مطيع او شدن، و اوست فرزند سوم از نسل من، سوگند به خدائي كه محمد (صلي الله عليه وآله) را به رسالت برگزيد و امامت را به ما اختصاص داد اگر از عمر دنيا حتي يك روز هم باقي نماند خداوند آن روز را آنقدر طولاني مي‌كند كه امام قائم ظهور نمايد و زمين را پر از عدل و داد كند همانگونه كه پر از ظلم و جور شده است. و خداوند كار او را در ظرف يك شب اصلاح كند. همان گونه كه كار حضرت موسي و مأموريت او را در يك شب كه براي تهيهء آتش رفته بود، اصلاح كرد و مقام رسالت را به او داد. سپس فرمود: " أفضل اعمال شيعتنا، إنتظار الفرج ... ". (2) امام زمان از زبان امام دهم (عليه السلام) " بعد از من، فرزندم حسن، امام است و بعد از او فرزندش كه همان امام قائم است كه عدل و دادش تمام زمين را فرا مي‌گيرد. " ان الأمام بعدي، الحسن ابني و بعد الحسن، إبنه

1. خورشيد پنهان ص 55.

2. بحار ج 52، ص 322، اثبات الهداه ج 6، ص 419، إكمال الدين ج 2، ص 49 و ...

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، انتظار الفرج (1)، إمام زمان (2)

خلف صالح و جانشين شايسته، از فرزندان ابومحمد، حسن بن علي است و اوست صاحب الزمان واوست مهدي ... قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) از فرزندان من است، خداوند به وسيلهء او زمين را از هر آلودگي پاك ميسازد و از هر ظلم و ستمي پيراسته ميسازد و او كسي است كه در ولادتش مردم شك و ترديد ميكنند و او صاحب غيبت، پيش از قيامتش ميباشد ... ". (1) امام زمان (عج) از زبان امام محمد تقي (عليه السلام) حضرت عبد العظيم مي‌گويد: خدمت امام نهم رسيدم خواستم بپرسم كه آيا حضرت قائم، همان مهدي (عليه السلام) است يا نه؟ هنوز سؤالم شروع نشده بود كه امام (عليه السلام) ابتداء فرمود: يا اباالقاسم القائم منا هو المهدي الذي يجب ان ينتظر في غيبته، ويطاع في ظهوره و هو الثالث من ولدي ...

اي ابا القاسم ... قائم ما خاندان رسالت همان مهدي است كه واجب است در حال غيبت در انتظار او بودن و هنگام ظهورش فرمانبردار و مطيع او شدن، و اوست فرزند سوم از نسل من، سوگند به خدائي كه محمد (صلي الله عليه وآله) را به رسالت برگزيد و امامت را به ما اختصاص داد اگر از عمر دنيا حتي يك روز هم باقي نماند خداوند آن روز را آنقدر طولاني مي‌كند كه امام قائم ظهور نمايد و زمين را پر از عدل و داد كند همانگونه كه پر از ظلم و جور شده است. و خداوند كار او را در ظرف يك شب اصلاح كند. همان گونه كه كار حضرت موسي و مأموريت او را در يك شب كه براي تهيهء آتش رفته بود، اصلاح كرد و مقام رسالت را به او داد. سپس فرمود: " أفضل اعمال شيعتنا، إنتظار الفرج ... ". (2) امام زمان از زبان امام دهم (عليه السلام) " بعد از من، فرزندم حسن، امام است و بعد از او فرزندش كه همان امام قائم است كه عدل و دادش تمام زمين را فرا مي‌گيرد. " ان الأمام بعدي، الحسن ابني و بعد الحسن، إبنه

1. خورشيد پنهان ص 55.

2. بحار ج 52، ص 322، اثبات الهداه ج 6، ص 419، إكمال الدين ج 2، ص 49 و ...

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، انتظار الفرج (1)، إمام زمان (2)

القائم الذي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما ". (1) امام زمان از زبان پدر بزرگوارش امام حسن عسكري (عليه السلام) ويژگيهاي امام زمان را در طي رواياتي بيان كرده است:
آن حضرت براي " احمد بن اسحاق " تمام ويژگيهاي امام غائب را بيان مي‌كند: آنگاه كه از امام بعدي مي‌پرسد: حضرت در حالي كه امام زمان را كه كودكي سه ساله است در آغوش دارد، به او نشان مي‌دهد و مي‌فرمايد: اين از كرامت خدا بر تو است كه اين عزيز را به تو نشان مي‌دهم، او همنام رسول خدا و كنيه‌اش نيز چون كنيهء رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌باشد. كسي است كه خداوند زمين را به وسيله او پر از عدل و داد، مي‌سازد آن چنان كه پر از ظلم و جور شده بود ... ". (2) و در طي روايت ديگري نيز آن حضرت فرمود: گويا در خليفه و امام بعد از من، اختلاف كرده ايد، ولي بدانيد كه: " ان المقر بالأئمه بعد رسول الله المنكر لولدي، كمن اقر بجميع انبياء الله ورسله ثم أنكر نبوة محمد رسول الله والمنكر لرسول الله كمن أنكر جميع الأنبياء لأن طاعة آخرنا كطاعة اولنا و المنكر لأخرنا كالمنكر لأولنا ... ".
اگر كسي اقرار كند به همهء امامان بعد از رسول خدا و منكر امامت فرزندم باشد، مثل آنست كه همهء انبياء خدا را قبول دارد ولي رسول گرامي اسلام را نپذيرد. و منكر رسول خدا، منكر همهء انبياء خداوند است ... چون اطاعت و پيروي از آخرين ما اطاعت از اولين ما است و منكر آخرين امام مثل منكر امامت اول ما يعني منكر امامت علي بن ابيطالب است ...
براي فرزندم غيبتي است كه مردم درباره‌اش دچار شك و ترديد مي‌شوند مگر آنان كه خداوند، حافظ و نگهدارشان باشد! (3)
1. إكمال الدين ج 2، بحار ج 51، اثبات الهداه ج 6.
2. إكمال الدين ج 2، بحار الانوار ج 51، ص 160، اثبات الهداة ج 6، ص 427.
3. إكمال الدين ج 2، بحار ج 51، ص 160، اثبات الهداه ج 6، ص 427.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، أحمد بن إسحاق (1)، إمام زمان (3)، كتاب بحار الأنوار (1)

القائم الذي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما ". (1) امام زمان از زبان پدر بزرگوارش امام حسن عسكري (عليه السلام) ويژگيهاي امام زمان را در طي رواياتي بيان كرده است:
آن حضرت براي " احمد بن اسحاق " تمام ويژگيهاي امام غائب را بيان مي‌كند: آنگاه كه از امام بعدي مي‌پرسد: حضرت در حالي كه امام زمان را كه كودكي سه ساله است در آغوش دارد، به او نشان مي‌دهد و مي‌فرمايد: اين از كرامت خدا بر تو است كه اين عزيز را به تو نشان مي‌دهم، او همنام رسول خدا و كنيه‌اش نيز چون كنيهء رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌باشد. كسي است كه خداوند زمين را به وسيله او پر از عدل و داد، مي‌سازد آن چنان كه پر از ظلم و جور شده بود ... ". (2) و در طي روايت ديگري نيز آن حضرت فرمود: گويا در خليفه و امام بعد از من، اختلاف كرده ايد، ولي بدانيد كه: " ان المقر بالأئمه بعد رسول الله المنكر لولدي، كمن اقر بجميع انبياء الله ورسله ثم أنكر نبوة محمد رسول الله والمنكر لرسول الله كمن أنكر جميع الأنبياء لأن طاعة آخرنا كطاعة اولنا و المنكر لأخرنا كالمنكر لأولنا ... ".
اگر كسي اقرار كند به همهء امامان بعد از رسول خدا و منكر امامت فرزندم باشد، مثل آنست كه همهء انبياء خدا را قبول دارد ولي رسول گرامي اسلام را نپذيرد. و منكر رسول خدا، منكر همهء انبياء خداوند است ... چون اطاعت و پيروي از آخرين ما اطاعت از اولين ما است و منكر آخرين امام مثل منكر امامت اول ما يعني منكر امامت علي بن ابيطالب است ...
براي فرزندم غيبتي است كه مردم درباره‌اش دچار شك و ترديد مي‌شوند مگر آنان كه خداوند، حافظ و نگهدارشان باشد! (3)
1. إكمال الدين ج 2، بحار ج 51، اثبات الهداه ج 6.
2. إكمال الدين ج 2، بحار الانوار ج 51، ص 160، اثبات الهداة ج 6، ص 427.
3. إكمال الدين ج 2، بحار ج 51، ص 160، اثبات الهداه ج 6، ص 427.
(١٨٤٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، أحمد بن إسحاق (1)، إمام زمان (3)، كتاب بحار الأنوار (1)

امام زمان (عج) از زبان خودش شخص امام زمان (عج) در توقيع و مكتوبي كه به آخرين سفير و نايب خاص خود " علي بن محمد سمري " صادر نموده است چنين مينويسد:
" انا بقية الله في أرضه، والمنتقم من اعدائه، فلا تطلب اثرا بعد عين، تطول الغيبة حتي يرجع عن هذا الأمر اكثر القائلين به، فلايبقي الا من اخذ الله عهده بولايتنا وكتب في قلبه الأيمان وايده بروح منه ".
من حجت پايدار خدا در روي زمين و انتقام گيرنده از دشمنان خدا. پس از ديدن خود او به دنبال اثر و نشانش نباش، غيبت طولاني مي‌شود تا اينكه بيشتر پيروان امامت برميگردند و باقي بر امر نمي‌ماند، مگر كسي كه، به عهد خدا و پيمان ولايت دوستي ما خاندان باقي بماند و خدا در قلب او ايمان را نوشته، و با روح الهي تاييد شده باشد ... !! (1) روايات مختلفي كه از چهارده معصوم (عليه السلام) دربارهٔ نسب و تولد و غيبت و زنده بودن امام و ظهور قائم نقل شد قطره ايست از دريا و نمونه‌هاي آن در اكثر كتب معتبر اهل سنت نيز آمده است و جاي هيچ نوع شك و ترديدي نيست.
در كتابهاي اهل سنت محمد بن اسماعيل " بخاري " نيز مينويسد:
" احاديث صاحب الزمان كه وي غايب از انظار ولي موجود در هر زمان است، بسيار زياد است يارانش از شكست دور، و از عيوب سالم و پيراسته‌اند. راه هدايت را پذيرا و طريق حق را پويا هستند! به اين حجت، خلافت و امامت تمام شده است و امام از روز وفات پدرش (255 هجري قمري) امام است، تا روز قيامت. او مردم را به ملت خود يعني دين و ملت و پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) دعوت مي‌نمايد ... ". (2) اميد مستضعفان جهان آنچه گذشت از ديدگاه احاديث و روايات خاصه و عامه بود اكنون از نظر عقل و منطق

1. يوم الخلاص و غيبت نعماني وغيبت شيخ طوسي و ... مراجعه شود.
2. يوم الخلاص ص 45.

صفحهمفاتيح البحث: محمد بن إسماعيل (1)، إمام زمان (2)، علي بن محمد (1)

امام زمان (عج) از زبان خودش شخص امام زمان (عج) در توقيع و مكتوبي كه به آخرين سفير و نايب خاص خود " علي بن محمد سمري " صادر نموده است چنين مينويسد:
" انا بقية الله في أرضه، والمنتقم من اعدائه، فلا تطلب اثرا بعد عين، تطول الغيبة حتي يرجع عن هذا الأمر اكثر القائلين به، فلايبقي الا من اخذ الله عهده بولايتنا وكتب في قلبه الأيمان وايده بروح منه ".
من حجت پايدار خدا در روي زمين و انتقام گيرنده از دشمنان خدا. پس از ديدن خود او به دنبال اثر و نشانش نباش، غيبت طولاني مي‌شود تا اينكه بيشتر پيروان امامت برميگردند و باقي بر امر نمي‌ماند، مگر كسي كه، به عهد خدا و پيمان ولايت دوستي ما خاندان باقي بماند و خدا در قلب او ايمان را نوشته، و با روح الهي تاييد شده باشد ... !! (1) روايات مختلفي كه از چهارده معصوم (عليه السلام) دربارهء نسب و تولد و غيبت و زنده بودن امام و ظهور قائم نقل شد قطره ايست از دريا و نمونه‌هاي آن در اكثر كتب معتبر اهل سنت نيز آمده است و جاي هيچ نوع شك و ترديدي نيست.
در كتابهاي اهل سنت محمد بن اسماعيل " بخاري " نيز مينويسد:
" احاديث صاحب الزمان كه وي غايب از انظار ولي موجود در هر زمان است، بسيار زياد است يارانش از شكست دور، و از عيوب سالم و پيراسته‌اند. راه هدايت را پذيرا و طريق حق را پويا هستند! به اين حجت، خلافت و امامت تمام شده است و امام از روز وفات پدرش (255 هجري قمري) امام است، تا روز قيامت. او مردم را به ملت خود يعني دين و ملت و پيامبر اسلام (صلي الله عليه وآله) دعوت مي‌نمايد ... ". (2) اميد مستضعفان جهان آنچه گذشت از ديدگاه احاديث و روايات خاصه و عامه بود اكنون از نظر عقل و منطق
1. يوم الخلاص و غيبت نعماني وغيبت شيخ طوسي و ... مراجعه شود.
2. يوم الخلاص ص 45.
(۱۸۵۰)
صفحهمفاتيح البحث: محمد بن إسماعيل (1)، إمام زمان (2)، علي بن محمد (1)
مورد بررسي قرار مي‌دهيم:
انتظار مصلح كل، و آمدن فردي كه ناجي و اصلاحگر مفاسد بشري و تشكيل دهندهء حكومت واحده اي باشد مخصوص تشيع نيست بلكه در تمام اديان آسماني نويد او داده شده است تمام مكاتب و مذاهب بشري هم به

اين امر اعتراف دارند كه روزي فردي خواهد آمد كه مفاسد، و مظالم را نيست و نابود خواهد نمود، ولي اين مسألة در مذهب تشيع به صورت زنده وملموس ارائه شده است آنان اعتقاد دارند اين حكومت جهاني واحده در عصر ظهور امام مهدي (عج) عملي خواهد شد و راز مسألة آنست كه بشر همواره به دنبال تكامل و پيشرفت است دانه‌اي كه از دل خاك سر بيرون مينهد در تعقيب كمال خويشتن است روزي، نهال بذر بوده است ديگر روز ساقه است و سپس دانه و گندم مي‌دهد جوامع بشري هم كه داراي هدف و غايت زندگي مي‌باشد نمي‌تواند همواره در حيرت و سردرگمي زندگي كند به يقين اين اجتماع امروزي با همه تشتت و پراكندگي، روزي به سر و ساماني نايل، و به كمال مطلوب خود خواهد رسيد وقرائن و شواهدي هم وجود دارد كه بشر اين مراحل مقدماتي را طي مي‌كند تا به سر منزل كمال نايل آيد. امروز دولتها و اجتماعات پراكنده و متشتت، در صدد تشكيل حكومت واحده هستند و جهان را به صورت دهكده اي مينامند كه مي‌بايست قانون واحد و تشكيلات واحده آن را اداره كند و سرنوشت بشر را به جايگاه حقيقي و واقعي خود برساند فكر تشكيل جوامع و سازمانهاي متحد بين المللي با رقه و جرقه‌اي از اين انديشهء سياسي و آرمان خواهي بشر مي‌باشد.

ما معتقديم اين كمال مطلوب، و اين رشد نهائي بشر در دوران حكومت مهدي (عج) تحقق خواهد يافت. چون در متن روايات مربوط به امام مهدي (عج) آمده است: " يملاء الله به الأرض عدلا وقسطا كما ملئت جورا وظلما " خداوند متعال به بركت وجود اين مصلح كل، روي زمين را از عدل و قسط پر خواهد نمود آن چنان كه از ظلم و جور پر گشته است.

تحقق اين وعدهء الهي، مطابق فطرت و سرشت بشر، نيز مي‌باشد جائي كه بشر جوياي

كمال است و خداوند عليم و حكيم هم مي‌خواهد بشر را به كمال مطلوب خويش برساند.
آري او با تولد خود نظريهء " حكومت واحده جهاني " را به دنيا آورد. در آن روز اين فكر براي بشريت غير قابل هضم بود، دنيا نمي‌توانست، آن را حتي به صورت يك نظريه هم بپذيرد، مگر ممكن است در جهان يك حكومت آن هم بر اساس عدل و داد برقرار شود؟
شرايط و امكانات خاص آن زمان طوري بود كه بشريت در مقابل نويد " حكومت واحده جهاني امام زمان (عليه السلام) " غرق در حيرت و شگفتي مي‌شد، آنان كه مؤمن بودند اين نويد را به صورت رازي الهي ميپذيرفتند و آنها كه از حريم ايمان، به دور بودند با لبخندي تمسخرآميز از آن رد مي‌شدند. آنان نميتوانستند ديد خود را از فراز اعصار و قرون عبور داده و از پشت عينك ناموس تكامل، چهرهء تغيير يافته و متكامل دنياي امروز را ببينند.
در آن روزي كه اسلام مسألة " حكومت واحده جهاني " را آن هم بر اساس عدالتي واقعي همراه با وجود مهدي، امام زمان، به دنيا عرضه داشت، افكار بشريت آن را به صورت رازي بزرگ و غير قابل حل تلقي مي‌كرد.
ولي گذشت زمان پرده از چهرهء اين راز برداشت، و اين جهان امروز است كه با فريادهائي بلند، از پشت بلندگوهاي جهاني و از درون سازمانهاي بين المللي، بشريت را به سوي حكومتي واحده و جهاني متحد دعوت مي‌كند. اين وحدتهاي اروپائي، آسيايي و آفريقائي ... نشاني از آن وحدتگرايي بشري و اين پديده نموداري از تكامل عقل بشري است.
نمي‌توان انكار كرد كه دنياي امروز در راه ايجاد زمينه براي رسيدن به يك صلح و صفاي جهاني، به تلاشي پي گير و مقدس دست زده است. راستش اين است كه دو بلوك شرق و غرب و اصولا بشريت از اين همه نابساماني و از اين همه وحشت و اضطراب و ترور به تنگ آمده است و ميكوشد تا بلكه با فرمولي قابل قبول، امنيت و عدالت جهاني برقرار نموده و محيطي بوجود آورد كه انسانيت بتواند در مسير صحيح و واقعي خود، سير كند. بي آنكه مزاحم ديگري يا از ديگر سو مزاحمت و ناراحتي احساس كند.
انسانيت بخواهد يا نخواهد ناچار رو به طرف يك چنين هدف و آرمان مقدسي پيش مي‌رود، زيرا نظام طبيعت بر اين پايه نهاده شده است كه هر موجودي به كمال لايق و

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)، إمام زمان (2)

شايسته ي خود برسد.
مراحل كمالي بشر به هر موجودي كه سر بزنيد، ميبينيد كه خالق خلقت، براي او كمال را خواسته است و آن موجود هم در راه وصول به آن كمال، سخت در تكاپو و تلاش است.
نوع انسان در اين قسمت، عينا مانند يك فرد است، فرد زندگي خود را از غريزه شروع مي‌كند، و در اين دوره جز در پي اقناع غرائز نيست، پس از مدتي، به مرحلهء دوم زندگي يعني حاكميت احساسات مي‌رسد، هيجانها، غضبها، تندرويها همه و همه مربوط به اين دوره است، پس از پشت سرگذاشتن اين دو دوره، به زندگي عقلاني ورود مي‌كند، در دورهء حاكميت عقل، از شكم پرستي هاي كودكي، خبري نيست، و از احساسات پر هيجان دورهء جواني نيز اثري ديده نمي‌شود.
نوع انسان نيز خواه و ناخواه بايد اين سه دوره را طي كند، بشر يك روز كودك بود، و زندگي‌اش در پرتو حاكميت غريزه اداره مي‌شد سپس به تدريج به دورهء احساس رسيد، شرارتها، آدم كشيها، زد و خوردهاي فراوان محصول اين دوره است، ولي انسان كم كم به دورهء عقل و زندگي عقلاني نيز مي‌رسد، و همين زندگي عقلاني مرحله كمال انسانيت و روز ايده آل و آرمان بشريت است. گو اين كه هنوز جامعه انسانيت تا دورهء تكامل عقلي و زندگي عقلاني، فرسنگها راه فاصله دارد ولي جرقه‌هاي زودگذري كه كم و بيش در گوشه و كنار جهان ميدرخشد، چنين نويد را مي‌دهد كه بشر فاصله طولاني با اين دوره ندارد.
بشر در دورهء حاكميت احساس، هر زمان كه قدرتي در خود مي‌يافت بي ملاحظه حمله ميكرد، و در پرتو شعلهء احساسات خود، ملتها را نابود مي‌ساخت در دورهء چنگيز خان مغول هنوز لغت " همزيستي مسالمت آميز " قدم به قاموس لغات سياسي بشر، نگذارده بود، همكاريهاي بين المللي معنا و مفهومي نداشت، در آن دوره هر چه بود تندروي بود و هيجان، ولي بشريت كم كم به دورهء تكامل عقل، گام مينهد و مي‌خواهد در پرتو فرمان عقل، احساسات تندرو خود را مهار كند. و لذا مي‌بينيم كه بحران هاي شديدي دنيا را به لب پرتگاه جنگ مي‌برد، ولي در آن سقوط نمي‌كند، مي‌بينيم كه روز به روز، نغمه‌هاي
صفحه(۱۸۵۳)
تازه و اميد بخشي از قبيل " خلع سلاح عمومي "، " همكاري هاي بين المللي "، " زندگي مسالمت آميز " و نظاير اينها، ورق نوي در روابط ملتها گشوده و روح تازه اي در بشريت ميدمد، اينها نمودارهائي از بلوغ عقلي بشريت است و خطوط كمرنگي است كه گاه و بي گاه در صحنهء سياست جهاني، به چشم مي‌خورد و اين كه سر انجام بشريت به چنين روزي خواهد رسيد. مذهب ما آن روز را روز " ظهور مهدي موعود (عليه السلام) "

معرفي مي‌كند.
و لذا امام باقر (عليه السلام) مي‌فرمايد، امام عصر ظهور نمي‌كند مگر بعد از آن كه " وضع الله يده علي رؤس العباد، فجمع بها عقولهم وكملت به احلامهم ". " خدا در روز ظهور ولي عصر (عليه السلام) دست رحمت خود را بر سر مردم مي‌گذارد و در پرتو اين لطف و مرحمت، عقول مردم متكامل و دماغها بيدار و مغزها منور مي‌شود " و در پرتو همين تكامل عقلي است كه بشر آماده‌ء پذيرفتن حكومت حق و عدل مي‌گردد در آن روز يك حكومت، يك قانون، يك سازمان، كه همه بر اساس حق و عدالت بنيان شده است بر بشر حكومت مي‌كند. اين مطلب با بياني ديگر نيز قابل طرح است و آن اينكه: " در دنياي امروز بشر در پرتو تمدن و صنعت، بطور موازي در دو خط سير مي‌كند. در پرتو تمدن و صنعت، بشر مي‌رود تا به صورت اجتماع واحدي درآيد، بشر در دوره هاي قبل از تمدن و صنعت، به صورت قبيله اي و ملوك الطوايفي زندگي مي‌كرد، حوادث يك طايفه يا يك ملت در طايفه و ملتي ديگر بي اثر بود، جامعه‌ها از يكديگر دور و بدون اطلاع از هم به زندگي خاص خود، ادامه ميدادند، صنعت به وجود آمد وسائل ارتباطي هر چه بيشتر تقويت شد، ابزارهاي نوي در اختيار بشر قرار گرفت. اين وسائل و ابزارها ملت‌ها را به يكديگر نزديك كرد، فاصله‌ها را از ميان برداشت و حوادث آنان، در يكديگر تأثير گزار شد.
تمدن و صنعت، واحدهاي پراكنده و بي شمار ديروز را در مسير وحدت افكند، به تربيتي كه امروز مشاهده مي‌كنيم بيش از دو سه واحد در دنياي بشر وجود ندارد، و حتي زندگي افراد همين دو سه واحد هم آن چنان به هم پيوسته و به هم مربوط است كه اگر مثلا حادثه‌اي در قلب آفريقا، يا شرق آسيا، به وجود آيد. در تمام جهان ايجاد عكس العمل مينمايد.
(١٨٥٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإختيار، الخيار (1)
هنوز سير بشر در اين راه طولاني پايان نيافته است، به همان دليل كه واحدهاي بي شمار ديروز، در پرتو صنعت به دو سه واحد تقليل پيدا كرده است، مي‌رسد روزي كه اين دو سه واحد هم به تحليل رفته و بشر به صورتي واحد و يكپارچه درآيد. اين يك سير بشر است. از قرن هفدهم به بعد، بشر وارد زندگي صنعتي شد و انقلابهاي عظيمي در ناحيه‌ء علم به وجود آورد و با اسلوب تجربه و مشاهده به موفقيت هاي درخشاني نيز نائل گرديد، تعدادي از دانشمندان بشر (نه همه) كه اعجاز عظيم روش تجربي را به صورت پيروزيهاي بزرگ علمي و واحدهاي قدرتمند صنعتي ديدند، اعتماد خود را از هر اسلوب ديگري برداشته، و يكسره تمام كارها و مطالعات خود را بر پايه‌ء تجربه و مشاهده قرار دادند، نفوذ اسلوب تجربه،

به ناچار مسائل غير قابل تجربه را از ميدان بحث علماء خارج كرد، و از همين جا بود كه كم و بيش، بي اعتقادي به خدا در مغز عده اي كه سطحي تر از ديگران فكر ميكردند نمودار گرديد، زيرا سيستم تجربي به حكم اينكه خدا را نه در لابراتوار، و نه در زير ميكروسكوپ و نه از پشت تليسكوپهاي عظيم مشاهده نمي‌كند، نمي‌توانست به آن عقيده داشته باشد، اين قبيل مردم از اين مطلب غفلت كردند كه در راه خداشناسي عينكي جز تجربه و مشاهده بايد به چشم داشت، در هر صورت ايمان به خدا كه روح مذهب و پايهء هر گونه الزامات اخلاقي است در روح عده اي متزلزل گرديد و با اين تزلزل دريچه‌هاي گناه و فساد به روي جامعهء بشري گشوده شد و لذا ميبينيم با اين كه امروز بشر از نظر علمي فوق العاده ترقي كرده ولي در عين حال بدبختي و فساد از در و ديوار جامعه‌ها فرو ميبارد، و هر روز هم بر حجم آن افزوده مي‌گردد، امروز بشر، جز خودش و هواهاي خودش را نمي‌بيند و چون ايمانش هم به خدا و مذهب تضعيف شده براي نيل به هواهاي خويش به هر ظلم و ستمي مي‌زند و اين‌ها همه بر خلاف مزاج اجتماع است و نتيجتا در آن توليد فشار مي‌كند، و اين فشار به حد اعلاي خود كه رسيد تحولي را به دنبال خواهد داشت، چه آنكه اين قانون طبيعي است كه هر فشاري به دنبال خود، انفجاري دارد، و اين قانون طبيعي در شئون اجتماعي نيز به طور صد در صد، صدق مي‌كند مزاج اجتماع با پاره اي از امور سازگار است، عدل، درستي، امانت، احترام به قانون
صفحه(١٨٥٥)
و بالأخره كليهء فضائل، از اموري هستند كه با مزاج اجتماع سازگار بوده، و آن را تقويت ميكنند. و پاره‌اي از امور هم با مزاج جامعه، سازش نداشته، و اگر در آن رخنه كنند، چيزي شبيه به فشار در آن توليد نموده، و سرانجام همين كه آن فشار به حد اعلاي خود رسيد، انفجاري به صورت انقلاب توليد مي‌كند. ظلم، گناه، فساد، انحراف و بالأخره هر گونه بي عدالتي را، از اين قبيل امور بايد دانست لذا در هر جامعه اي كه ظلم و گناه فراوان شود، سرانجام پس از گذشتن مدتي فشار آن عكس العملي به صورت انقلاب به وجود خواهد آورد، انقلاب آمريكا، و انقلاب كبير فرانسه، انقلاب اسلامي ايران سه نمونه از همين انفجارهاي اجتماعي بوده اند كه اولي مستقيما در نتيجهء ظلم استعمارگران، و دومي و سومي در نتيجهء ظلم هيئت حاكمه در جامعهء مزبور بوجود آمده است، و بعد از انقلاب است كه جامعه تا اندازه اي ظلم و ستم هاي خود را به عدل و قانون تبديل مي‌كند.
در واقع ظلم جهاني تحول جهاني به دنبال خواهد داشت. و به دنبال اين تحول است كه عدل و داد بر سراسر جهان پرتو افكن خواهد شد، و بشر چنين روزي را در پيش روي خود دارد، زيرا اين لازمه سير تكاملي او است، بشريت خواه و ناخواه به همراه قافلهء عظيم خلقت، به سوي كمال سير

مي‌كند و كمال بشريت آن روزي خواهد بود كه هر گونه بدي و شرارتي از قاموس زندگي‌اش محو شود و يكپارچه عدل و نيكي گردد.
جبر تاريخ، سير طبيعي جهان، تكامل تدريجي عقل بشر، چنين روز ايده آلي را براي بشريت پيش خواهد آورد. اين سير و اين تكامل قطعي است، حتي اگر يك روز هم بيشتر از عمر بشريت باقي نمانده باشد بايد چنين روزي را به خود ببيند، زيرا وصول نوع، به مرحلهء كمال واقعي خود از نواميس قطعي آفرينش است. و لذا پيغمبر فرمود:
" حتي اگر يك روز بيشتر از عمر دنيا باقي نمانده باشد خداوند مردي را از خاندان من بر ميانگيزد، تا جهان را پس از آن كه مالامال از ظلم و ستم شده باشد، لبريز از عدل و داد گرداند " و اين به موجب روايات متعددي كه از طريق شيعه و سني رسيده است كسي جز مهدي موعود فرزند امام حسن عسكري (عليه السلام) نيست.
به موجب بيش از 1000 حديث شريف، كه از پيغمبر خدا و ائمه هدي رسيده است،
(١٨٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)
رهبري اين انقلاب جهاني به عهده دوازدهمين جانشين پيغمبر حضرت ولي عصر ارواحنا فداه مي‌باشد.
و حتي قبل از آنكه اين فرزند برومند انسانيت چشم به جهان گشايد، اسلام و مسلمين همه به خوبي او را مي‌شناختند، چه آنكه از زبان پيغمبر و ائمه هدي بسيار شنيده بودند كه درخت پاك ولايت، ميوه ثمرهء گرانبهائي، براي بشريت تهيه ديده است ميوه اي كه كام بشر را، پس از آن كه از شر نگ ظلم و ستم زهرآگين شده است، شيرين خواهد كرد. همه چشم به راه او بودند، پاكدلان درست كردار، براي اين كه ياري كنند، و ظالمان بدكردار براي اين كه سر به نيست و نابودش سازند، ولي خدا هم او را حفظ كرده از ديده‌ها پنهانش ساخت، پنهاني اي كه فقط خدا پايانش را مي‌داند.
و از روايات چنين استفاده مي‌شود: آن زمان كه بدبختي و بلا، از در و ديوار جهان فرو بارد، آن هنگام كه ظلم و ستم، زندگي بشر را از هر شب تاري سياه تر كرده باشد، آن موقع كه قدرت هاي موجود مادي در كار ادارهء جهان درمانده شوند، آن دم كه نظامات مخلوق دماغ ماده پرست بشر، به فلاكت نكبت بار خود، اقرار كنند و بالأخره زماني كه بشريت از فشار ظلم و ستم گناه، در آستانهء سقوط قطعي، قرار گيرد، دوازدهمين امام مسلمين پس از غيبت طولاني خود، ظهور خواهد كرد، و رهبري كاروان گم گشتهء بشريت را به عهده خواهد گرفت. با ظهور خود، انقلابي ايجاد مي‌كند، و در شعله هاي سوزندهء آن انقلاب است كه ظلم و ستم و گناه و

بدبختي را خاكستر خواهد كرد.
آري آن روز، روز به هم پيوستگي تمام مذاهب است، مگر نه اين است كه تمام مذاهب، در انتظار مصلح جهاني، دقيقه شماري مي‌كنند، بالاتر بگويم فشار ظلم و ستم، آن چنان بشر را درمانده و بيچاره خواهد كرد كه حتي بي خبران از دين و مذهب هم از آن همه فشار و سختي به ستوه آمده و چون از همه جا مأيوسند چشم به راه مصلحي جهاني خواهند دوخت، مصلحي كه نجات بخش آنها از سختي و بلا باشد.
پس اين بشريت است كه خواه و ناخواه چشم به ظهور يك مصلح جهاني، دوخته، و هر دم انتظار قيام و انقلابش را مي‌كشد اين انقلاب براي جهان اجتناب ناپذير است، جبر
صفحه(۱۸۵۷)
تاريخ بشريت را به سوي چنين انقلابي پيش مي‌برد. انقلابي كه عدل را به ميراث مي‌گذارد، عدلي كه هدف نهائي اسلام است.
و اين همان ايدهٔ مقدسي است كه دنيا با تمام امكانات خود، در جست و جوي آنست ولي اكنون فقط تصويري از آن دارد. تصويري كه در آن دوردستها و در دورترين كرانه‌هاي افق آينده جاي دارد تصويري كه فوق العاده بديع و دل انگيز است و آن تصوير دل انگيز عدل.
و ترسيم كنندهٔ اين تصوير همان جنبهٔ انساني، انسان است و يا جنبهٔ آسماني انسان. و اين انسان است كه مجموعه ايست از تضادها و عجيب اين است كه در اين موجود شگفت و مرموز، شيطان و رحمان هر دو نقش دارند، وجود انسان ميدان نبرد اين دو نيرو است. و تاريخ بشر صحنهٔ انعكاس اين نبرد.
آنگاه كه شيطان پيروز شود، جنگها در مي‌گيرد و ستم‌ها از در و ديوار فرو ميبارند، و بدبختي و سيه روزي شبستان انسانيت را سياه و تاريك مي‌كند.
و آنگاه كه رحمان و يا جنبهٔ آسماني انسان به پيروزي رسد، جهان يكپارچه نور و صفا مي‌شود و پرتو عدل بر همه جا ميتابد، و فروغ سعادت چشمان بشريت را روشن مي‌كند.
اين دو نيرو همچنان در پيكارند، و پيروزي نهائي با رحمان است. و به آن هنگام است كه عدل و رحمت و صلاح و سداد همهٔ جهان را بر زير بال و پر مي‌گيرد. و اين همان چيزي است كه قرآن با اين كيفيت از آن ياد كرده است: " إن الأرض الله يرثها عبادي الصالحون ". سرانجام اين بندگان صالح و شايسته من، هستند كه زمين را به ارث مي‌برند و آنگاه كرهٔ زمين در تسخير صلاحيت و شايستگي و عدل درخواهد آمد. و اين همان ناموس تكامل است و همان خط سيري است كه اسلام در آن گام نهاده و به پيش مي‌رود و سرانجام هم روزي به آن خواهد رسيد.
چه آنكه هر مكتبي به سوي هدفي پيش مي‌رود. مكتب روحاني انبياء نيز،

از اين قاعده كلي و عمومي مستثني نيست. مكتب روحاني انبياء كه از آن با كلمهء دين و مذهب تعبير مي‌كنيم از نخستين پيامبر آدم (عليه السلام) تا خاتم (صلي الله عليه وآله) شروع شده و در طول اعصار و قرون به همراه كاروان زمانه همچنان به جلو رفته است. هدف اين مكتب را قرآن اين چنين

(١٨٥٨)

صفحهمفاتيح البحث: النبي آدم عليه السلام (1)، البول (1)

توصيف كرده است. در قرآن مجيد مي‌فرمايد: " پيامبران خود را با دلائل روشن فرستاديم و نيز با آنان، كتاب و ميزان حق را نازل نموديم، تا مردم به سوي عدالت روند ". (1) عدالت نهائي ترين هدف مكتب دين است جبههء رجال روحاني و آسماني به سوي اين هدف پيش مي‌روند و تمام تلاش و فعاليت آنان اين است كه هر چه بيشتر عدالت گسترش پيدا كند و جلوه‌هاي سعادت بخشش، به تمام زواياي زندگي بشر بال و پر گشايد.

نخستين قدم را فرستادگان آسماني از نوح، موسي، عيسي، محمد (صلي الله عليه وآله و سلم) همه و همه به سوي اين هدف پيش مي‌رفته اند ولي ...

ولي بالاخره اين سلسله بايد به جائي خاتمه پذيرد و سرانجام روزي اين همه تلاشها و كوشش‌ها به ثمر برسد. و عدالت بر همه جا سايه افكن شود. و مكتب حق و داد، بر تمام شئون زندگي بشر، حاكم گردد، تكامل عمومي خلقت اين نويد را مي‌دهد كه بالأخره روزي بشر به اين آرمان مقدس و هدف بزرگ خود خواهد رسيد. و آن روز ... روز ظهور حضرت ولي عصر (عجل الله تعالي فرجه الشريف)، روز به هم پيوستگي ملتها، و روز عدل جهاني است. پيغمبر اسلام (صلي الله عليه وآله) از آن روز با تعبيرهاي مختلفي ياد كرده است. خلاصه يكي از آنها اينست: در فرائد از سعيد بن جبير از ابن عباس نقل كرده است كه رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) فرمود: " جانشينان و اوصياء من و حجت‌هاي خدا بر مردم، بعد از من دوازده نفرند نخستين آنها علي و آخرينشان فرزندم " مهدي " است ". و او است كه روشن مي‌كند زمين را به نور الهي، و سلطه حكومت عدلش شرق و غرب جهان را به زير بال و پر مي‌گيرد. و نيز شيخ الاسلام در فرائد السمطين وشيخ سلمان بلخي قندوزي حنفي در باب 77 ينابيع الموده از عبابه بن ربعي از جابر بن عبد الله انصاري روايت مي‌كند كه پيغمبر اسلام (صلي الله عليه وآله) فرمود: " من سيد پيامبران وعلي (عليه السلام) سيد اوصياء است. و اوصياء بعد از من دوازده نفرند، كه نخستين آنها علي و آخر آنها قائم مهدي (عليه السلام) است.

تابش عدل در جهان در پرتو وجود مهدي دوازدهمين امام، حضرت حجة بن

1. سوره حديد آيه 25.

(۱۸۵۹)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، عبد الله بن عباس (1)، الشيخ سلمان البلخي القندوزي (1)، كتاب ينابيع المودة (1)، كتاب فرائد السمطين (1)، سعيد بن جبير (1)، جابر بن عبد الله (1)، الحج (1)، الفرج (1)، البول (2)
الحسن (عليه السلام) است. چهار سال و پنج ماه و هفت روز از سن مباركش گذشت كه پدرش امام حسن عسكري (عليه السلام) از دنيا رحلت فرمود. و بدنبال آن حكومت وقت سخت در جستجوي بازماندگان آن حضرت برآمد تا آنها را از بين ببرد و آثار نبوت و ولايت را در زمين محو سازد، و اراده الهي بر اين بود كه ثمرهء نبوت و آخرين ذخيرهء معنويت از دستبرد ستمكاران محفوظ بماند. و در اين جا بود كه مسألة غيبت پديد آمد. و غيبت داراي دو فصل اساسي است. يكي غيبت صغري، به مدت هفتاد و چهار سال و يكي هم غيبت كبري كه پايانش را فقط خدا مي‌داند، و پايان اين غيبت روز عدل جهاني و روز تكامل انسانيت خواهد بود.
امام حسن عسكري (عليه السلام) به احمد بن اسحق فرمود: اي احمد، آنقدر غيبتش طول خواهد كشيد كه اكثر معتقدينش دچار ترديد مي‌شوند و سرانجام هم اكثر آنان از دين برگشته و گمراه مي‌گردند.
اي احمد! اين رازي است از رازهاي پنهاني و غيبي است از غيبهاي الهي جانشينش را گرفته بود، مي‌خواست تا امام بعد از آن حضرت را بشناسد و از اسم و رسمش باخبر گردد.
امام حسن (عليه السلام) او را راهنمائي فرمود، و رازي بزرگ را در برابر او مكشوف ساخت، و اين راز در وجود فرزندش مهدي خلاصه مي‌شد. فرمود: اي احمد، اين فرزند، امام بعد از من است و او است كه جهان را سرشار از عدالت مي‌كند، پس از آنكه در تاريكي ظلم و ستم غرق شده باشد. اي احمد، او از ديده‌ها پنهان مي‌گردد و اين غيبت آن چنان طولاني خواهد بود كه حتي اكثر معتقدينش نيز در وجودش شك خواهند كرد، و سرانجام هم به گمراهي خواهند افتاد. و اين هم يكي ديگر از رازهاي الهي است. رازي بزرگ و در عين حال اميد بخش. در آغاز سخن گفتيم كه او در وجود خود رازها و اسراري نهان داشت، تولدش، غيبتش، هدف و برنامه‌اش، و بالأخره حكومت جهاني و عدالت اميد بخشش همه و همه رازهائي است كه گذشت زمان، بايد پرده از روي آن بردارد و گفتيم كه او با تولد خود نظريهء " حكومت واحد جهاني " را به دنيا آورد. به انتظار و اميد آن روز
(۱۸٦۰)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)،

الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (2)
بخش دوم ` مهدويت از ديدگاه ديگران
صفحه(١٨٦١)

بخش دوم / مهدويت از ديدگاه ديگران ...
عقيدهء مهدويت يكي از عقايد ثابت و راسخ تمام مسلمين اعم از شيعه و پيروان سنت مي‌باشد و در كمتر مسأله اي همچون مهدويت اتفاق نظر و اشتراك مسلك، حاصل شده است. انبوه احاديث بشارت به قيام عدالت گستر جهان حضرت مهدي (عج) وارد شده است اين احاديث سراسر كتب حديث اهل سنت را انباشته و بسياري از علما در خصوص آن تأليفات مستقلي را نگاشته اند (1) كه از جمله بايد به احاديث برخي از صحاح اشاره كرد:
احاديث مهدي در صحيحين در صحيحين مسلم و بخاري احاديثي ذكر شده است كه هر چند در آنها به نام حضرت مهدي (عليه السلام) بالخصوص تصريح نشده است ولي به قرائن احاديث وارده در ديگر صحاح، مقصود آن‌ها واضح مي‌شود. همچون اين احاديث:
1. بخاري، در صحيح و در باب نزول عيسي بن مريم از ابوهريره روايت مي‌كند كه پيامبر (صلي الله عليه وآله) فرمود: " كيف أنتم إذا نزل إبن مريم فيكم، وإمامكم منكم ". (2) شما چگونه ايد آنگاه كه عيسي بن مريم در ميانتان فرود آيد در حالي كه پيشواي شما از خود شما است.
2. مسلم، در صحيح خود به روايت عبد الله از پيامبر (صلي الله عليه وآله) مي‌آورد:
" لا تزال طائفة من أمتي يقاتلون علي الحق ظاهرين الي يوم القيامة، قال فينزل عيسي بن مريم فيقول اميرهم تعال صل علينا، فيقول لا ان بعضكم علي بعض امراء تكرمة الله لهذه الأمة ". (3)
1. برخي از بزرگان حديث اهل سنت كه دربارهء مهدي مستقلا نوشته اند عبارتند: از حافظ ابونعيم اصفهاني در كتاب المهدي، جلال الدين سيوطي در عرف الوردي، ابن كثير دمشقي در الفتن والملاحم، ابن حجر هيثمي شافعي در القول المختصر في علامات المهدي المنتظر، ملاعلي قاري در المشرب الوردي في مذهب المهدي وديگران.
2. صحيح بخاري، باب نزول عيسي بن مريم.
3. صحيح مسلم.
(١٨٦٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، يوم القيامة (1)، الصّلاة (1)، النوم (1)، كتاب القول المختصر في علامات المهدي المنتظر لابن حجر (1)، كتاب الفتن والملاحم لابن كثير الشافعي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، كتاب صحيح مسلم (1)

همواره طائفه اي از امت من در راه حق كارزار مي‌كنند تا روز رستاخيز. آنگاه كه عيسي بن مريم فرود آيد، فرمانده آنان گويد: بيا بر ما نمازگزار ولي او گويد: خير برخي از خودتان بر ديگران پيش افتد و اين اكرام و تجليل خداوند متعال نسبت به اين امت مي‌باشد.

احاديث مهدي در ديگر صحاح 3. ترمذي، در صحيح خود از پيامبر (صلي الله عليه وآله) روايت مي‌كند: " لا تذهب الدنيا حتي يملك العرب رجل من أهل بيتي، يواطي إسمه إسمي ". (1) دنيا به سر نرسد تا اينكه مردي از اهل بيتم كه اسم او همچون اسم من است بر عرب حكم ميراند.

4. ابوداود، در سنن خود روايت مي‌كند: " لولم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلا من أهل بيتي يملأها عدلا كما ملئت جورا ". (2) اگر از روزگار يك روز بيشتر باقي نماند در همان روز خداوند مردي از اهل بيتم را برميانگيزاند بيتم را با عدل و داد پر مي‌سازد و آن چنان كه از جور و ظلم پر شده بود ".

5. ابوداود وابن ماجه از پيامبر (صلي الله عليه وآله) روايت مي‌كنند: " المهدي من عترتي من ولد فاطمة ". (3) مهدي از خاندان من از فرزندان فاطمه است.

احاديث مهدي را در سنن ابي داود ج 4، كتاب المهدي، و در سنن ابن ماجه - كتاب الفتن باب خروج المهدي و در جامع الصحيح ترمذي، كتاب الفتن باب ماجاء في المهدي مي‌توان ملاحظه نمود.

تواتر احاديث مهدي كثرت و فراواني احاديث مهدي (عج) در منابع اهل سنت و تعداد راويان آن، به حدي است كه تني چند از دانشمندان علم حديث به تواتر آن تصريح نموده اند.

1. صحيح ترمذي به شرح ابن العربي 9 / 74 و سنن ابوداود - كتاب المهدي ح 4282.
2. سنن ابو داود - كتاب المهدي، ح 4283.
3. سنن ابوداود - كتاب المهدي، ح / 4284 وابن ماجه - باب خروج المهدي.

(١٨٦٤)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب سنن إبن ماجة (1)، كتاب صحيح الترمذي (2)، كتاب سنن أبي داود (1)، إبن ماجة (2)

همواره طائفه اي از امت من در راه حق كارزار مي‌كنند تا روز رستاخيز. آنگاه كه عيسي بن مريم فرود آيد، فرمانده آنان گويد: بيا بر ما نمازگزار ولي او گويد: خير برخي از خودتان بر ديگران پيش افتد و اين اكرام و تجليل خداوند متعال نسبت به اين امت مي‌باشد.

احاديث مهدي در ديگر صحاح 3. ترمذي، در صحيح خود از پيامبر (صلي الله عليه وآله) روايت مي‌كند: " لا تذهب الدنيا حتي يملك العرب رجل من أهل بيتي، يواطي إسمه إسمي ". (1) دنيا به سر نرسد تا اينكه مردي از اهل بيتم كه اسم او همچون اسم من است بر عرب حكم ميراند.

4. ابوداود، در سنن خود روايت مي‌كند: " لولم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلا من أهل بيتي يملأها عدلا كما ملئت جورا ". (2) اگر از روزگار يك روز بيشتر باقي نماند در همان روز خداوند مردي از اهل بيتم را برميانگيزاند بيتم را با عدل و داد پر مي‌سازد و آن چنان كه از جور و ظلم پر شده بود ".

5. ابوداود وابن ماجه از پيامبر (صلي الله عليه وآله) روايت مي‌كنند: " المهدي من عترتي من ولد فاطمة ". (3) مهدي از خاندان من از فرزندان فاطمه است.

احاديث مهدي را در سنن ابي داود ج 4، كتاب المهدي، و در سنن ابن ماجه - كتاب الفتن باب خروج المهدي و در جامع الصحيح ترمذي، كتاب الفتن باب ماجاء في المهدي مي‌توان ملاحظه نمود.

تواتر احاديث مهدي كثرت و فراواني احاديث مهدي (عج) در منابع اهل سنت و تعداد راويان آن، به حدي است كه تني چند از دانشمندان علم حديث به تواتر آن تصريح نموده اند.

1. صحيح ترمذي به شرح ابن العربي 9 / 74 و سنن ابوداود - كتاب المهدي ح 4282.

2. سنن ابو داود - كتاب المهدي، ح 4283.

3. سنن ابوداود - كتاب المهدي، ح / 4284 وابن ماجه - باب خروج المهدي.

(١٨٦٤)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب سنن إبن ماجة (1)، كتاب صحيح الترمذي (2)، كتاب سنن أبي داود (1)، إبن ماجة (2)

1. ابو عبد الله گنجي شافعي (م 658 ه) در البيان في اخبار صاحب الزمان گويد:

" اخبار رسيده از مصطفي (صلي الله عليه وآله) دربارهء امر مهدي با كثرت راويانش، متواتر و مستفيض گشته است ".

2. حافظ ابن حجر عسقلاني (م 852 ه) در فتح الباري گويد: " اخبار متواتري است كه مهدي از اين امت بوده و عيسي (عليه السلام) فرود آمده و پشت سر او نماز مي‌خواند ".
3. شوكاني قاضي محمد بن علي رساله خود را در اين موضوع " التوضيح في تواتر ماجاء في المنتظر والدجال والمسيح " ناميده است و در آنجا پنجاه حديث در موضوع مهدويت ذكر نموده و چنين اظهار نظر مي‌كند: " بر هيچ فرد مطلع و آگاهي پنهان نيست كه مجموع احاديثي كه را كه ذكر نموديم به حد تواتر مي‌رسد و ثابت مي‌شود كه احاديث وارده دربارهء مهدي منتظر، متواتر مي‌باشد ".
4. ابن حجر هيثمي شافعي نيز معتقد است: " ... اخبار متواتري رسيده است كه مهدي از اين امت بوده و عيسي از آسمان فرود آمده و پشت سر او نماز خواهد خواند ". (1) 5. شيخ عبد الله بن باز مفتي وهابي معاصر نيز معتقد است: " امر مهدي معلوم و احاديث در آن باره مستفيض، بلكه متواتر است و برخي از اهل علم، تواتر آن را نقل كرده اند.
... اين احاديث، متواتر معنوي است به دليل فراواني طرق و گوناگوني راويان و الفاظ آن و اين احاديث به حق دلالت مي‌كنند كه امر اين شخص موعود ثابت و خروج او درست است ... اين پيشوا رحمتي از پروردگار عزوجل به اين امت در آخر الزمان مي‌باشد كه با خروج خود عدل را برپا نموده و ظلم و جور را دفع مي‌كند و خداوند به وسيلهء او، پرچم خير را در اين امت نشر مي‌دهد ... ". (2) برخي ديگر از علماي اهل سنت كه در كتب خود از تواتر احاديث مهدي سخن گفته اند عبارتند: از شيخ محمد سفاريني، در لوامع الأنوار البهيه، وشيخ صديق حسن
1. اظهارات فوق به نقل از كتاب خورشيد مغرب اثر استاد محمد رضا حكيمي، ص 82.
2. مجلة الجامعة الأسلامية - سال اول - شماره سوم ذيقعده 1388 ه فوريه 1969 م.

صفحهمفاتيح البحث: النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، كتاب الأنوار البهية للشيخ عباس القمي (1)، كتاب فتح الباري (1)، أبو عبد الله (1)، آخر الزمان (1)، محمد بن علي (1)

قنوچي در الأذاعة لما كان و ما يكون بين يدي الساعة، و محمد بن جعفر كتاني در " النظم المتناثر من الحديث المتواتر ".
قابل ذكر است آيت الله صافي گلپايگاني در كتاب ارزشمند " منتخب الأثر في الأمام الثاني عشر " احاديث هر دو طايفه اعم از سني و شيعه را استقصاء نموده است و تعداد حديث از سوي روايتگران اهل سنت را بازگو نموده است كه طالبان تفصيل مي‌توانند به آن اثر برگزيده، مراجعه نمايند.
مسألة ظهور مهدي (عليه السلام) اختصاص به شيعه و منتظران واقعي آن حضرت ندارد بلكه در بين مذاهب و مكاتب ديگر هم، به نوعي وجود دارد در بين اين مكاتب و مذاهب جهان، تسنن كه نزديك ترين آنان به تشيع مي‌باشد اعتقاد خاصي به اين مسألة دارند اقوالي كه ذيلا نقل مي‌شود نمونه اي از آراي آنان مي‌باشد.
فضائل امام مهدي (عج) از ديدگاه اهل سنت بسياري از علماي اهل سنت علاوه بر اذعان بر اصالت مهدويت و صحيح دانستن احاديث آن، دست به تأليف كتابها و رسالاتي در اين زمينه زده اند تا نسلهاي بعدي، حقيقت و واقعيتي را كه در شرع مطهر بر زبان رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) جاري شده است، به خوبي بشناسند.
مؤلف محترم كتاب " الأمام المهدي (عج) " استاد " علي محمد علي دخيل " اسامي 205 نفر از بزرگان علماي اهل سنت را در كتاب خود آورده است به اين ترتيب كه تعداد 30 نفر از آنان مستقلا دربارهٴ حضرت مهدي (عج) كتاب نوشته اند و 31 نفر ديگر فصلي را در كتابهاي خود به روايات حضرت مهدي (عليه السلام) اختصاص داده اند و 144 نفرشان به مناسبتهاي مختلف روايات حضرت مهدي (عج) را در كتابهاي خود آورده اند اگر بخواهيم همهٴ اين علماء را با اسامي كتابهايشان يا قسمتي از نوشته‌هايشان در اينجا ذكر كنيم، سخن به درازا خواهد انجاميد و از تناسب بحث بيرون خواهد رفت بدين جهت فقط از علماي بزرگ اهل سنت از چند تن نام ميبريم كه صحت احاديث مربوط به مهدي موعود را پذيرفته اند و از اوصاف و خصوصيات آن حضرت، سخن به ميان آورده اند:
(١٨٦٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (2)، محمد بن جعفر (1)، الصّلاة (1)، النوم (1)

1. محيي الدين عربي (560 - 638 ه) مؤلف " الفتوحات المكية " دربارهء " مهدي موعود " (عليه السلام) مينويسد: " خداوند را خليفه اي است كه روزي ظاهر مي‌شود و ظهورش زماني اتفاق مي‌افتد كه دنيا پر از جور و ستم باشد او دنيا را پر از عدل و قسط مي‌فرمايد و اگر از عمر دنيا يك روز هم بيشتر نماند، خداوند آن روز را طولاني مي‌گرداند تا اين خليفه از عترت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و از اولاد فاطمه زهرا (عليها السلام) كه نامش با نام رسول خدا يكي باشد، حكومت روي زمين را به دست گيرد ". (1) 2. سبط ابن جوزي (م 654 ه) صاحب كتاب " تذكرة الخواص " مينويسد: " او محمد فرزند حسن بن علي بن موسي الرضا ... است كنيه‌اش ابو عبد الله وابوالقاسم و القابش: خلف، حجت، صاحب الزمان، قائم، منتظر وتالي است، او آخر ائمهء دوازده گانه است عبد العزيز محمود بن بزاز از ابن عمر روايت كرد كه مي‌گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود:

در آخر الزمان مردي از فرزندان من قيام مي‌كند كه نام و كنيه‌اش هم نام و كنيهء من است زمين را از عدل پر مي‌كند چنان كه پر از ظلم و ستم شود. و او همان مهدي است. و اين حديث مشهوري است كه آن را ابو داود و زهري به همين معني از علي (عليه السلام) نقل كرده اند و در روايت آنان اين جمله هم وجود دارد كه اگر از عمر دنيا جز يك روز بيشتر هم نمانده باشد، خداوند مردي از اهل بيت را برانگيزد تا زمين را از عدالت پر كند، و اين مضمون در روايات متعددي ذكر شده است ". (2) 3. علي بن محمد المالكي (ابن الصباغ) (855 ه) صاحب كتاب " الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة " مي‌گويد:

" امام پس از ابومحمد حسن بن علي، فرزند آن جناب بود كه همنام رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است و پدرش جز او فرزندي نه آشكار و نه در نهان از خود به جاي نگذاشت و امام عسكري (عليه السلام) در حالي كه آن حضرت در پردهء غيبت بود، پس از خويش در مدينه جانشين

1. ابن عربي، الفتوحات المكيه ج 3، ص 327 - 328.

2. ابن جوزي، تذكرة الخواص، ص 363 - 364.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (2)، كتاب الفتوحات المكية

لابن العربي (2)، أبو عبد الله (1)، آخر الزمان (1)، علي بن محمد (1)، عبد العزيز (1)، النوم (3)، ابن عربي (1)

1. محيي الدين عربي (560 - 638 ه) مؤلف " الفتوحات المكية " دربارهء " مهدي موعود " (عليه السلام) مينويسد: " خداوند را خليفه اي است كه روزي ظاهر مي‌شود و ظهورش زماني اتفاق مي‌افتد كه دنيا پر از جور و ستم باشد او دنيا را پر از عدل و قسط مي‌فرمايد و اگر از عمر دنيا يك روز هم بيشتر نماند، خداوند آن روز را طولاني مي‌گرداند تا اين خليفه از عترت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و از اولاد فاطمه زهرا (عليها السلام) كه نامش با نام رسول خدا يكي باشد، حكومت روي زمين را به دست گيرد ". (1) 2. سبط ابن جوزي (م 654 ه) صاحب كتاب " تذكرة الخواص " مينويسد: " او محمد فرزند حسن بن علي بن موسي الرضا ... است كنيه‌اش ابو عبد الله وابوالقاسم و القابش: خلف، حجت، صاحب الزمان، قائم، منتظر وتالي است، او آخر ائمهء دوازده گانه است عبد العزيز محمود بن بزاز از ابن عمر روايت كرد كه مي‌گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود:
در آخر الزمان مردي از فرزندان من قيام مي‌كند كه نام و كنيه‌اش هم نام و كنيهء من است زمين را از عدل پر مي‌كند چنان كه پر از ظلم و ستم شود. و او همان مهدي است. و اين حديث مشهوري است كه آن را ابو داود و زهري به همين معني از علي (عليه السلام) نقل كرده اند و در روايت آنان اين جمله هم وجود دارد كه اگر از عمر دنيا جز يك روز بيشتر هم نمانده باشد، خداوند مردي از اهل بيت را برانگيزد تا زمين را از عدالت پر كند، و اين مضمون در روايات متعددي ذكر شده است ". (2) 3. علي بن محمد المالكي (ابن الصباغ) (855 ه) صاحب كتاب " الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة " مي‌گويد:
" امام پس از ابومحمد حسن بن علي، فرزند آن جناب بود كه همنام رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است و پدرش جز او فرزندي نه آشكار و نه در نهان از خود به جاي نگذاشت و امام عسكري (عليه السلام) در حالي كه آن حضرت در پردهء غيبت بود، پس از خويش در مدينه جانشين

1. ابن عربي، الفتوحات المكيه ج 3، ص 327 - 328.
2. ابن جوزي، تذكرة الخواص، ص 363 - 364.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (2)، كتاب الفتوحات المكية

لابن العربي (2)، أبو عبد الله (1)، آخر الزمان (1)، علي بن محمد (1)، عبد العزيز (1)، النوم (3)، ابن عربي (1)

1. محيي الدين عربي (560 - 638 ه) مؤلف " الفتوحات المكية " دربارهء " مهدي موعود " (عليه السلام) مينويسد: " خداوند را خليفه اي است كه روزي ظاهر مي‌شود و ظهورش زماني اتفاق مي‌افتد كه دنيا پر از جور و ستم باشد او دنيا را پر از عدل و قسط مي‌فرمايد و اگر از عمر دنيا يك روز هم بيشتر نماند، خداوند آن روز را طولاني مي‌گرداند تا اين خليفه از عترت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) و از اولاد فاطمه زهرا (عليها السلام) كه نامش با نام رسول خدا يكي باشد، حكومت روي زمين را به دست گيرد ". (1) 2. سبط ابن جوزي (م 654 ه) صاحب كتاب " تذكرة الخواص " مينويسد: " او محمد فرزند حسن بن علي بن موسي الرضا ... است كنيه‌اش ابو عبد الله وابوالقاسم و القابش: خلف، حجت، صاحب الزمان، قائم، منتظر وتالي است، او آخر ائمهء دوازده گانه است عبد العزيز محمود بن بزاز از ابن عمر روايت كرد كه مي‌گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود:

در آخر الزمان مردي از فرزندان من قيام مي‌كند كه نام و كنيه‌اش هم نام و كنيهء من است زمين را از عدل پر مي‌كند چنان كه پر از ظلم و ستم شود. و او همان مهدي است. و اين حديث مشهوري است كه آن را ابو داود و زهري به همين معني از علي (عليه السلام) نقل كرده اند و در روايت آنان اين جمله هم وجود دارد كه اگر از عمر دنيا جز يك روز بيشتر هم نمانده باشد، خداوند مردي از اهل بيت را برانگيزد تا زمين را از عدالت پر كند، و اين مضمون در روايات متعددي ذكر شده است ". (2) 3. علي بن محمد المالكي (ابن الصباغ) (855 ه) صاحب كتاب " الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة " مي‌گويد:

" امام پس از ابومحمد حسن بن علي، فرزند آن جناب بود كه همنام رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است و پدرش جز او فرزندي نه آشكار و نه در نهان از خود به جاي نگذاشت و امام عسكري (عليه السلام) در حالي كه آن حضرت در پردهء غيبت بود، پس از خويش در مدينه جانشين

1. ابن عربي، الفتوحات المكيه ج 3، ص 327 - 328.

2. ابن جوزي، تذكرة الخواص، ص 363 - 364.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)، كتاب تذكرة خواص الأمة للسبط إبن الجوزي (2)، كتاب الفتوحات المكية

لابن العربي (2)، أبو عبد الله (1)، آخر الزمان (1)، علي بن محمد (1)، عبد العزيز (1)، النوم (3)، ابن عربي (1)

خود ساخت. روزي كه پدرش فوت كرد، پنج سال بيشتر نداشت و در همان پنج سالگي خداوند او را حكمت، عنايت فرمود. چنان كه به يحيي در سن كودكي عنايت فرمود و هم چنان كه عيسي بن مريم را در گهواره منصب نبوت داد او را نيز در طفوليت مقام امامت داد و پيش از آن نص بر امامت آن حضرت از زبان رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در ميان مسلمين معروف و ثابت شده بود. و سپس امير المؤمنين بدان خبر داده و تصريح به امامت او كرد و همچنين ائمهء اطهار (صلي الله عليه وآله و سلم) يكي پس از ديگري تا برسد به پدر ارجمندش همگي بر امامت و ظهورش به طور صريح خبر دادند. او صاحب شمشير و قيام كننده به حق و همه به چشم به راه برپائي دولت او هستند چنان كه در خبر صحيح وارد شده است ". آن حضرت پيش از قيام خود دوبار غيبت اختيار مي‌كند يكي طولاني تر از ديگري است. غيبت نخستين او به غيبت صغري مشهور است كه مدت آن كوتاه و از ولادت او آغاز و تا پايان سفارت در ميان او و شيعيانش خاتمه مي‌پذيرد و اما غيبت كبري و طولاني پس از نخستين غيبت او است كه در پايان آن حضرت به شمشير قيام خواهد فرمود. چنان كه خداي تعالي مي‌فرمايد: (پس از ذكر، در زبور نوشتيم كه زمين را بندگان شايستهء من به ارث برند) (1).

رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: روزها و شبها نگذرد (و دنيا به پايان نرسد) تا اين كه خداوند مردي از خاندان مرا برانگيزد كه همنام من است او زمين را پر از عدل و داد كند چنان كه از ظلم و ستم پر شده باشد. (2) 4. جويني حمويني (644 - 730 ه) محدث وفقيه شافعي صاحب كتاب " فرائد السمطين في فضائل المرتضي والبتول و السبطين والائمة من ذريتهم " كه سمط اول آن مخصوص به اخبار فضائل أمير المؤمنين (عليه السلام) بوده وسمط دومش در مناقب ساير ائمهء اطهار (صلي الله عليه وآله و سلم) مي‌باشد.

مينويسد:

1. سوره انبياء آيه 105.

2. ابن صباغ مالكي، الفصول المهمه، ص 291 - 304.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، ابراهيم الحمويني الشافعي (1)، كتاب فرائد السمطين (1)، الجويني (1)، الإختيار، الخيار (1)، كتاب الفصول المهمة لإبن صباغ المالكي (1)

" او هم به سند خود از جابر بن عبد الله انصاري (قدس سره) روايت كرده است كه گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: هر كس قيام مهدي را انكار كند به دين محمد كافر شده است، و نيز هر كس نزول عيسي - در آخر الزمان به ياري حضرت مهدي - را انكار كند، كافر است.
و در همان كتاب " فرائد السمطين " از سعيد بن جبير از ابن عباس روايت شده است كه گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: خلفا و اوصياي من و حجتهاي خدا بر مردم بعد از من دوازده نفر هستند كه نخستين آنها علي (عليه السلام) و آخرشان فرزندم " مهدي " است. (به هنگام ظهور او) روح خدا عيسي پسر مريم از آسمان نازل مي‌شود و پشت سر مهدي نماز مي‌گزارد و زمين به نور پروردگارش روشن مي‌گردد و سيره و فرمانروائي‌اش مشرق و مغرب را فرا مي‌گيرد ". (1) 5. اسماعيل بن عمر معروف به ابن كثير (701 - 744 ه) محدث، خبير، مفسر كبير مؤلف كتاب " البداية والنهاية " در كتاب خود مي‌گويد:
" مهدي كه در آخر الزمان ظهور خواهد كرد، يكي از خلفاي راشدين و اماماني است كه خداوند آنان را به سوي حق هدايت فرموده است. و اين منطوق احاديثي است كه از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روايت شده است كه او در آخر الزمان ظهور خواهد كرد و من گمان مي‌كنم ظهور آن حضرت قبل از نزول عيسي (عليه السلام) خواهد بود چنان كه روايات، بر اين گمان، دلالت دارد چون امام احمد بن حنبل به سند خود از حجاج نقل كرده است كه گفت: از علي (عليه السلام) شنيدم مي‌گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: اگر از عصر دنيا جز يك روز نماند، در همان روز خداوند مردي را از ما برميانگيزد كه زمين را پر از عدل و داد كند چنان كه از ظلم پر شده باشد ". (2) 6. ابن الوردي (691 - 749 ه) " عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن أبي الفوارس بكري حلبي معري، مكني به ابو حفص معروف به ابن الوردي " از اكابر ادباء وشعرا وفقهاي شافعي و مؤلف كتاب

۱. جويني حمويني، فرائد السمطين ص ۹۲، حديث ۵۸۵.
۲. ابن كثير، البداية والنهاية ج ۱، ص 106 - 107.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، كتاب البداية والنهاية (2)، كتاب فرائد السمطين (2)، سعيد بن جبير (1)، جابر بن عبد الله (1)، إسماعيل بن عمر (1)، آخر الزمان (3)، أحمد

بن حنبل (1)، عمر بن محمد (1)، ابراهيم الحمويني الشافعي (1)، الجويني (1)

" او هم به سند خود از جابر بن عبد الله انصاري (قدس سره) روايت كرده است كه گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: هر كس قيام مهدي را انكار كند به دين محمد كافر شده است، و نيز هر كس نزول عيسي - در آخر الزمان به ياري حضرت مهدي - را انكار كند، كافر است.
و در همان كتاب " فرائد السمطين " از سعيد بن جبير از ابن عباس روايت شده است كه گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: خلفا و اوصياي من و حجتهاي خدا بر مردم بعد از من دوازده نفر هستند كه نخستين آنها علي (عليه السلام) و آخرشان فرزندم " مهدي " است. (به هنگام ظهور او) روح خدا عيسي پسر مريم از آسمان نازل مي‌شود و پشت سر مهدي نماز مي‌گزارد و زمين به نور پروردگارش روشن مي‌گردد و سيره و فرمانروائي‌اش مشرق و مغرب را فرا مي‌گيرد ". (1) 5. اسماعيل بن عمر معروف به ابن كثير (701 - 744 ه) محدث، خبير، مفسر كبير مؤلف كتاب " البداية والنهاية " در كتاب خود مي‌گويد:
" مهدي كه در آخر الزمان ظهور خواهد كرد، يكي از خلفاي راشدين و اماماني است كه خداوند آنان را به سوي حق هدايت فرموده است. و اين منطوق احاديثي است كه از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) روايت شده است كه او در آخر الزمان ظهور خواهد كرد و من گمان مي‌كنم ظهور آن حضرت قبل از نزول عيسي (عليه السلام) خواهد بود چنان كه روايات، بر اين گمان، دلالت دارد چون امام احمد بن حنبل به سند خود از حجاج نقل كرده است كه گفت: از علي (عليه السلام) شنيدم مي‌گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: اگر از عصر دنيا جز يك روز نماند، در همان روز خداوند مردي را از ما برميانگيزد كه زمين را پر از عدل و داد كند چنان كه از ظلم پر شده باشد ". (2) 6. ابن الوردي (691 - 749 ه) " عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن أبي الفوارس بكري حلبي معري، مكني به ابو حفص معروف به ابن الوردي " از اكابر ادباء وشعرا وفقهاي شافعي و مؤلف كتاب

١. جويني حمويني، فرائد السمطين ص ٩٢، حديث ٥٨٥.
٢. ابن كثير، البداية والنهاية ج ١، ص 106 - 107.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، عبد الله بن عباس (1)، كتاب البداية والنهاية (2)، كتاب فرائد السمطين (2)، سعيد بن جبير (1)، جابر بن عبد الله (1)، إسماعيل بن عمر (1)، آخر الزمان (3)، أحمد

بن حنبل (1)، عمر بن محمد (1)، ابراهيم الحمويني الشافعي (1)، الجويني (1)

" خريدة العجائب وفريدة الغرائب " دربارهء حضرت مهدي (عليه السلام) مينويسد:
" از شكل و شمايل مهدي آن است كه رنگش گندمگون، موي محاسنش انبوه، دو چشمش سياه، دندانهاي جلو دهانش بسيار درخشان، و در رخسارش خالي وجود دارد.
او ريشهء ظلم و جور را از روي زمين برميكند و عدل و داد را در سر تا سر جهان ميگستراند و در اجراي حق ميان ضعيف و قوي فرق نمي‌گذارد در عهد او اسلام مشارق و مغارب زمين را فرا مي‌گيرد وقسطنطنيه را فتح مي‌كند در روي زمين كسي نمي‌ما ند كه يا داخل اسلام مي‌شود يا اين كه جزيه ميپردازد، اينجاست كه وعدهء الهي * (ليظهره علي الدين كله ...) * تحقق پيدا مي‌كند ". (1) 7. جلال الدين سيوطي شافعي (749 - 911 ه)
امام حافظ، مورخ، اديب، جامع انواع علوم، صاحب كتاب " الحاوي للفتاوي " در همين كتاب بخشي را به احاديث مهدي (عليه السلام) اختصاص داده و آن را " العرف الوردي في أخبار المهدي " ناميده و در آغاز آن مي‌گويد: " سپاس خداي را و درود بر بندگان برگزيده‌اش، اين بخشي است كه در آن احاديث و آثار وارده مهدي را جمع آوري كردم و در آن چهل حديثي را كه حافظ ابونعيم گردآوري كرده است، تلخيص نمودم و آنچه را كه از قلم وي افتاده بود، بدان اضافه كردم ".
احاديثي را كه " سيوطي " در پيرامون حضرت مهدي (عليه السلام) آورده است، بيش از 200 حديث است و در بين آنها حديث صحيح، حسن، ضعيف، و مجهول وجود دارد وي هنگام ذكر حديث اسامي كساني را كه آن را نقل كرده اند، نيز ذكر مي‌كند.
مثلا مي‌گويد:
" أبوداود وطبراني از ابن مسعود نقل كرده اند كه پيامبر فرمود: " اگر از عمر دنيا جز يك روز بيشتر نمانده باشد، خداوند آن روز را چندان طولاني گرداند كه در آن مردي از اهل بيت مرا برانگيزد كه اسم او با اسم من و نام پدرش با نام پدر من يكي است، او زمين را

1. خريدة العجائب ص 199، ط مصر سال 1039 ه. ق.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (3)، كتاب الحاوي للفتاوي للسيوطي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (2)، الجهل (1)، النوم (2)

پر از عدل و داد مي‌كند چنان كه پر از ظلم و جور شده باشد ". (1) 8. متقي هندي صاحب كنز العمال (885 - 975 ه) فقيه، محدث، واعظ مؤلف كتاب " كنز العمال " است كه عنايت خاصي به امر مهدي (عليه السلام) دارد و آثار متعددي پيرامون اخبار مهدي جمع آوري كرده است از جمله:

1. البرهان في علامات مهدي آخر الزمان.
2. تلخيص البيان، في علامات مهدي آخر الزمان.
3. فصل خاصي در " كنز العمال " تحت عنوان " خروج المهدي ". (2) او از رسول خدا روايت مي‌كند كه " المهدي رجل من ولدي وجهه كالكوكب الدري.

" مهدي از فرزندان من است كه چهره اش چون ستاره تابان است ". (3)

9. فضل الله روزبهان خنجي اصفهاني (م 927 ه) در شرح صلوات بر امام دوازدهم مهدي موعود با تفصيل بيشتري سخن مي‌گويد:

" اللهم صل و سلم علي الإمام الثاني عشر ". " بار خدايا درود و صلوات فرست بر امام دوازدهم ". آنگاه ميافزايد:

" بدان كه جميع امت متفقند در اين كه در آخر الزمان شخصي از اولاد حضرت پيغمبر ظهور خواهد كرد و عالم را از عدل و داد پر خواهد ساخت همچنان كه از جور پر شده باشد. اين اتفاق به واسطهء احاديث صحيحه اي است كه در اين باب وارد شده است چنانچه " ام سلمه " (رضي الله عنه) روايت كند از حضرت پيغمبر (صلي الله عليه وآله) شنيدم كه فرمود: مهدي از عترت من است از اولاد " فاطمه " (عليها السلام). و " ابو سعيد خدري " روايت كند كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: مهدي از من است گشاده پيشاني، بلند بيني، پر گرداند زمين را از عدل، همچنان كه پر گردانيده شده از ظلم و جور ...

" ابن روزبهان " پس از نقل چندين روايت تحت عنوان " عقيدهء مؤلف دربارهء مهدي "

١. الحاوي للفتاوي تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ج ٢، صفحات ١٣٠ - ١٧٠.
٢. متقي هندي، كنز العمال از ص ٢٠٤ - ٢١٩.
٣. كنز العمال ج ١٤، ص 209، ح 38674.

(١٨٧١)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، كتاب البرهان في علامات مهدي آخر الزمان عجل الله تعالي فرجه (1)، كتاب تلخيص البيان للمتقي الهندي (1)،

السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (1)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (5)، آخر الزمان (2)، الصّلاة (3)، كتاب الحاوي للفتاوي للسيوطي (1)، عبد الحميد (1)

پر از عدل و داد مي‌كند چنان كه پر از ظلم و جور شده باشد ". (1) 8. متقي هندي صاحب كنز العمال (885 - 975 ه) فقيه، محدث، واعظ مؤلف كتاب " كنز العمال " است كه عنايت خاصي به امر مهدي (عليه السلام) دارد و آثار متعددي پيرامون اخبار مهدي جمع آوري كرده است از جمله:
1. البرهان في علامات مهدي آخر الزمان.
2. تلخيص البيان، في علامات مهدي آخر الزمان.
3. فصل خاصي در " كنز العمال " تحت عنوان " خروج المهدي ". (2) او از رسول خدا روايت مي‌كند كه " المهدي رجل من ولدي وجهه كالكوكب الدري.
" مهدي از فرزندان من است كه چهره اش چون ستاره تابان است ". (3)
9. فضل الله روزبهان خنجي اصفهاني (م 927 ه) در شرح صلوات بر امام دوازدهم مهدي موعود با تفصيل بيشتري سخن مي‌گويد:
" اللهم صل و سلم علي الإمام الثاني عشر ". " بار خدايا درود و صلوات فرست بر امام دوازدهم ". آنگاه ميافزايد:
" بدان كه جميع امت متفقند در اين كه در آخر الزمان شخصي از اولاد حضرت پيغمبر ظهور خواهد كرد و عالم را از عدل و داد پر خواهد ساخت همچنان كه از جور پر شده باشد. اين اتفاق به واسطهء احاديث صحيحه اي است كه در اين باب وارد شده است چنانچه " ام سلمه " (رضي الله عنه) روايت كند از حضرت پيغمبر (صلي الله عليه وآله) شنيدم كه فرمود: مهدي از عترت من است از اولاد " فاطمه " (عليها السلام). و " ابو سعيد خدري " روايت كند كه رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: مهدي از من است گشاده پيشاني، بلند بيني، پر گرداند زمين را از عدل، همچنان كه پر گردانيده شده از ظلم و جور ...
" ابن روزبهان " پس از نقل چندين روايت تحت عنوان " عقيدهء مؤلف دربارهء مهدي "
١. الحاوي للفتاوي تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ج ٢، صفحات ١٣٠ - ١٧٠.
٢. متقي هندي، كنز العمال از ص ٢٠٤ - ٢١٩.
٣. كنز العمال ج ١٤، ص 209، ح 38674.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (2)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، كتاب البرهان في علامات مهدي آخر الزمان عجل الله تعالي فرجه (1)، كتاب تلخيص البيان للمتقي الهندي (1)،

السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (1)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (5)، آخر الزمان (2)، الصّلاة (3)، كتاب الحاوي للفتاوي للسيوطي (1)، عبد الحميد (1)

مينويسد: " و مختار ما آن است كه وجود مهدي در آخر زمان بنابر احاديث صحيحه كه ياد كرديم واجب است كه حكم كنند كه از اولاد فاطمه (عليها السلام) است و نام او محمد است اكنون اين صفات تمامي در محمد بن الحسن جمع است طائفه اي عظيم از مؤمنان بر آن رفته اند كه او محمد بن الحسن است، آثار و حكايات بسياري روايت مي‌كند تا به حد استفاضه وتواتر رسيده است و حكم كردن بدانكه مهدي موعود (عليه السلام) محمد بن الحسن است، با هيچ قاعده اي از قواعد اسلام، منافات ندارد و در هيچ حكم از احكام شريعت قدحي وخلأئي ايجاد نمي‌كند، بلكه اولي وأنسب آن است كه او باشد، زيرا كه عدد دوازده امام كه در حديث بدان اشارت واقع شده است به وجود محمد بن الحسن تمام مي‌شود و آن مهدي موعود (عليه السلام) كه در حديث اشاره بدان واقع شده است كه در آخر الزمان ظهور خواهد كرد عالم را پر از عدل خواهد ساخت، نسب او از همه شريف‌تر باشد و نظم دوازده امام به وجود مهدي موعود مكمل شده باشد و اثر امامت و خلافت هم، در اين مسلك كمال يافته باشد و عالم از عدل او تازه گردد و فائدهء او نسبت به حضرت پيغمبر (صلي الله عليه وآله) دوازده امام همچون دوازده نقيب بني اسرائيل خواهد بود.

پس به حسب احتياط در آن امر موافقت با اماميه مي‌كنيم و مي‌گوئيم مهدي موعود محمد بن الحسن است و او قائم و منتظر است و چون وعدهء او برسد، ظهور خواهد كرد و عالم را از عدل و احسان مالامال خواهد ساخت و جور و طغيان را از جهان دور خواهد گردانيد و حالا آثار لطف او به خاصان مي‌رسد اگر اين حكم كه ما كرديم با واقع مطابق باشد و مهدي موعود او خواهد بود و حالا در قيد حيات است پس راه صواب يافته‌ايم و از فرستادن درود و صلوات بر آن ذات مقدس ثواب مي‌خواهيم و از آثار لطف او انشاء الله بهره‌مند مي‌شويم ...

به هر تقدير احتياط آن است كه اختيار كنيم و اعتقاد نمائيم كه مهدي موعود در آخر الزمان همان حضرت امام معصوم ابوالقاسم محمد المهدي ابن الإمام أبي محمد الحسن العسكري است صلوات الله عليه. القائم المنتظر، العالم المقتدر مي‌باشد.

يعني آن حضرت در اين مدت كه غائب است، از حال مردمان غافل نيست، بلكه قائم

صفحهمفاتيح البحث: السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، آخر الزمان (1)، محمد بن الحسن (5)، الصّلاة (2)، الإختيار، الخيار (1)، النوم

(1)
است بدانچه امام را بدان قائم بايد بود. و اين اشاره است به الطاف آن حضرت نسبت به بندگان در مدت غيبت و اين كه آن حضرت از دنيا غافل نيست و غائب بودنش نه از آن قبيل است كه در سرداب پوشيده باشد و آنجا نشسته است، بلكه در اطراف عالم در سير و حركت است و در هر زمان از او لطفي نسبت به دوستان ظاهر مي‌گردد. و آن حضرت منتظر زمان ظهور است تا چون رخصت دهند او را جهت قيام بر مردمان ظاهر گردد و آثار امامت و خلافت او به مردمان مي‌رسد و زمين را از عدل و احسان پرگرداند همچنان كه از جور پر گردانيده شده است. او داناي صاحب قدرت است. اين اشاره است به اتصاف ذات آن حضرت به علم و قدرت كه اصل جميع كمالات است زيرا كه حضرت مظهر موعود است و بايد كه او را جامعيت كامله باشد و منشأ جميع كمالات اين دو صفت است، خصوصا در وجود امام كامل خاتم وارث الصفوة المصطفوية.
او وارث صفوت و برگزيدگي مصطفوي ست يعني اين صفوت و برگزيدگي را از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به ارث برده است.
سپس " ابن روزبهان " زير عنوان " معناي ختم ولايت مهدي (عليه السلام) " ميافزايد:
" بدان كه حضرت مهدي (عليه السلام) نسبت به ائمه و اولياء نسبت خاتم الأنبياء را دارد نسبت با انبياي گذشته در آن كه جامع جميع صفات كمال سابقيان باشد و وارث كمالات خاصهء هر يك به قدر استعداد، همچنان كه حضرت خاتم الأنبياء جامع جميع صفات كمال پيغمبران متقدم بود و حقيقت معني ختم آن است كه نقطهء منتهاي دايرهء نبوت و امامت منطبق شود بر نقطهء مبدأ و دايرهء و هر آينه كه نقطهء منتها چون منطبق شود بر نقطهء ابتدا دايرهء تمام گردد ".
بايد دانست كه نقطهء ختميه در دائره نبوت حضرت پيغمبر (صلي الله عليه وآله) ختمي مرتبت مي‌باشد و او جامع جميع صفات نقاط دائره است كه وجودات انبياء و مرسلين است و به وجود مبارك آن حضرت، صفات جميع انبياء اثر دارد و ظاهر شد و دايرهء نبوت به وجود آن حضرت تمام گشت و آن حضرت را " محمد " نام بود و معني " محمد " مبالغه در ستوده شدن است زيرا كه چون آن حضرت، جامع جميع صفات كمال انبياء باشد كه ايشان
(١٨٧٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (2)، النوم (1)، الوراثة، التراث، الإرث (2)

جامع جمعي صفات كمال مخلوقاتند پس جامعيت صفات كمال، مقتضي آن است كه منشأ حمد كه آن اظهار صفات كمال است در مظهر او بر وجه مبالغه واقع شده باشد و لهذا اسم مبارك آن حضرت هم محمد است.
و چون وجود حضرت مهدي (عليه السلام) نقطهء ختميهء دائرهء امامت و ولايت است، هر آينه او جامع جميع صفات كمالات ائمهء عظام خواهد بود و رسول خدا (صلي الله عليه وآله) بدين معني اشاره فرموده است كه اسم او مطابق اسم من باشد و كسي از اين سخن، توهم نكند كه لازم مي‌آيد كه " مهدي " از ساير ائمه أفضل باشد زيرا كه جامعيت او بر صفات كمال لازم نيست كه موجب افضليت باشد بنابر آنكه مي‌تواند بود كه هر يكي از اوصاف در افراد ائمه كمال و اشتدادي داشته باشد كه در مظهر جامع آن، اشتداد نداشته باشد. يكي او را وصف جامعيت باشد و ايشان در هر دو صورت در غايت كمال باشند تحقيق اين سخن، آن است كه نقطهء ختميه دائرهء كار او همين است كه دائره را كامل مي‌گرداند، چون دائرهء كامل شد همه نقاط مساويند و بر هر يك صادق است كه مبدأ دائره و منتهاي آن مي‌توانند بود، همچنين وجود حضرت مهدي (عليه السلام) خاتم دائرهء امامت است و بعد از آن كه او ختم كرد، تمام اجزاي دائره متساوي شدند و ميان ايشان تفاوت نيست و هر يك مبتداي دائره و منتهاي اويند و فضيلت كمال همه، يكي است.
وجود حي و حاضر:
و از اينجاست كه حضرت پيغمبر فرمود كه ميان پيغمبران تفاضل مكنيد و مگوييد كه كدام افضل از كدامند؟ و حال ائمهء اثنا عشر هم همچنين است و لذا هرگز ميان ائمه كسي تفاضل نكرده و حكم ننموده است كه كدام افضلند، بلي هر كدام كه به مبدأ متعال نزديك‌ترند ايشان را فضل و شرف مقدم هست و از اين تمثيل و توضيح ظاهر شد كه حق آن است كه حضرت مهدي (عليه السلام) متولد شده و امروز موجود است زيرا مقتضاي اكمال دين حضرت محمد (صلي الله عليه وآله) كه بر حسب مقتضاي * (أليوم أكملت لكم دينكم ...) * حكم به وقوع آن شده آن است كه همچنان كه دائرهء نبوت به وجود آن حضرت كمال يافت، دائرهء امامت كه قرينهء نبوت است، هم كمال بيابد تا اكمال دين محقق شده باشد و اگر كمال دين تا آخر
(١٨٧٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (3)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)

زمان موقوف باشد، در سنين متطاوله، عالم از امام به حق خالي باشد و نقاط دائره‌ء امامت در عصري به ظهور نيايد زيرا كه از انقضاي زمان امام حسن عسكري (عليه السلام) هيچ امامي ديگر ظاهر نشده است به خلاف دائره‌ء نبوت كه از زمان آدم تا زمان خاتم در هر عصري انبياء بوده اند پس لابد است كه دائره‌ء امامت هم به وجود امام خاتم تمام شده باشد تا اكمال دين محقق شود و حكمت الهي مقتضي آن است كه او پوشيده باشد در هر عصري تا عصر آخر زيرا كه اگر او در تمامي عصر ظاهر باشد، اصلا خلل در هيچ كار نباشد و ظلم و جور و سلاطين ظاهر نگردد و امت مبتلاي بليات نشوند.

خصوصيات او:

" آن حضرت وارث قوت مرتضوي، مكارم حسني، عزيمت و اراده‌ء حسيني، عبادت امام زين العابديني و علوم امام باقر و امامت امام صادق و اخلاق امام كاظم و معارف امام رضا و كرامتهاي امام محمد تقي و مقامات امام نقي و وارث لشكرهاي امام حسن عسكري (صلي الله عليه وآله و سلم) است.

و او كسي است كه بر مردم از روي كرامت و بزرگي و فضائل فائق و غالب شده است امامي كه دلها او را دوست مي‌دارد و او مظهر موعود است كه حضرت رسول وعده فرموده است كه آن حضرت ظاهر خواهد شد و عالم را به انوار عدالت منور خواهد ساخت. كنيت او همچو پيغمبر " ابوالقاسم " و لقبش حضرت " مهدي " است زيرا كه راه يافته به اسرار حقائق الهي و " عبد صالح " نيز از القاب آن حضرت مي‌باشد، از جمله القابش حجت قائم و منتظر زمان ظهور است ". (1) 10. حافظ حسين كربلائي تبريزي (994 ه) " وي امام دوازدهم از ائمه‌ء اثني عشر است. كنيت وي ابوالقاسم است و لقبش حجة الله وقائم ومهدي ومنتظر وخلف صالح و صاحب الزمان و صاحب الأمر و در كتاب " شواهد النبوة " تأليف مولانا " عبد الرحمن جامي " آمده است كه: حكيمه دختر امام محمد جواد، عمه‌ء ابو محمد زكي (صلي الله عليه وآله و سلم) گفته است كه: " روزي نزد ابومحمد آمدم فرمود كه: اي عمه

1. روزبهاني، وسيلة الخادم الي المخدوم ص 273 - 295.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الجود (1)، الحج (1)، الوراثة، التراث، الإرث (2)، الكرم، الكرامة (1)

زمان موقوف باشد، در سنين متطاوله، عالم از امام به حق خالي باشد و نقاط دائرهء امامت در عصري به ظهور نيايد زيرا كه از انقضاي زمان امام حسن عسكري (عليه السلام) هيچ امامي ديگر ظاهر نشده است به خلاف دائرهء نبوت كه از زمان آدم تا زمان خاتم در هر عصري انبياء بوده اند پس لابد است كه دائرهء امامت هم به وجود امام خاتم تمام شده باشد تا اكمال دين محقق شود و حكمت الهي مقتضي آن است كه او پوشيده باشد در هر عصري تا عصر آخر زيرا كه اگر او در تمامي عصر ظاهر باشد، اصلا خلل در هيچ كار نباشد و ظلم و جور و سلاطين ظاهر نگردد و امت مبتلاي بليات نشوند.
خصوصيات او:
" آن حضرت وارث قوت مرتضوي، مكارم حسني، عزيمت و ارادهء حسيني، عبادت امام زين العابديني و علوم امام باقر و امامت امام صادق و اخلاق امام كاظم و معارف امام رضا و كرامتهاي امام محمد تقي و مقامات امام نقي و وارث لشكرهاي امام حسن عسكري (صلي الله عليه وآله و سلم) است.
و او كسي است كه بر مردم از روي كرامت و بزرگي و فضائل فائق و غالب شده است امامي كه دلها او را دوست مي‌دارد و او مظهر موعود است كه حضرت رسول وعده فرموده است كه آن حضرت ظاهر خواهد شد و عالم را به انوار عدالت منور خواهد ساخت. كنيت او همچو پيغمبر " ابوالقاسم " و لقبش حضرت " مهدي " است زيرا كه راه يافته به اسرار حقائق الهي و " عبد صالح " نيز از القاب آن حضرت مي‌باشد، از جمله القابش حجت قائم و منتظر زمان ظهور است ". (1) 10. حافظ حسين كربلائي تبريزي (994 ه) " وي امام دوازدهم از ائمهء اثني عشر است. كنيت وي ابوالقاسم است و لقبش حجة الله وقائم ومهدي ومنتظر وخلف صالح و صاحب الزمان و صاحب الأمر و در كتاب " شواهد النبوة " تأليف مولانا " عبد الرحمن جامي " آمده است كه: حكيمه دختر امام محمد جواد، عمهء ابو محمد زكي (صلي الله عليه وآله و سلم) گفته است كه: " روزي نزد ابومحمد آمدم فرمود كه: اي عمه

1. روزبهاني، وسيلة الخادم الي المخدوم ص 273 - 295.

(١٨٧٥)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الجود (1)، الحج (1)، الوراثة، التراث، الإرث (2)، الكرم، الكرامة (1)

امشب در خانهء ما باش كه خداي تعالي ما را خلفي خواهد داد. من گفتم:

اين فرزند از كي خواهد بود؟ كه در " نرجس " هيچ اثري از حمل نمي‌بينم. فرمود كه: آري مثل نرجس همچو مثل مادر موسي است كه حمل وي جز وقت ولادت ظاهر نخواهد شد. آن شب آنجا بودم چون شب به نيمه رسيد، برخاستم تهجد گزاردم و نرجس نيز تهجد گزارد. بعد از آن با خود گفتم كه: وقت فجر نزديك است و آنچه ابومحمد گفته بود، ظاهر نشد، ابومحمد (صلي الله عليه وآله) از مقام خود آواز داد كه: اي عمه تعجيل مكن. به آن خانه كه نرجس آنجا بود، بازگشتم. مرا در راه پيش آمد لرزه بر وي افتاده بود. وي را به سينهء خود بازگرفتم و * (قل هو الله وإنا أنزلنا وآية الكرسي) * بر وي خواندم، از شكم او نيز آواز آمد كه هر چه من خواندم فرزند وي نيز بخواند، بعد از ان ديدم كه خانه روشن شد، نظر كردم فرزند وي به زمين آمده بود و در سجده افتاده. وي را برگرفتم. ابومحمد (عليه السلام) از حجرهء خود گفت كه:

اي عمه فرزند مرا پيش من آر! پيش وي بردم وي را بر كنار خود نشاند و زبان در دهان وي كرد و فرمود كه: سخن گوي اي فرزند من! به اذن الله تعالي. گفت:

* (بسم الله الرحمن الرحيم ونريد أن نمن علي اللذين استضعفوا في الأرض، ونجعلهم أئمة ونجعلهم الوارثين) *.

بعد از آن ديدم كه مرغان سبز ما را فرو گرفتند، ابومحمد (عليه السلام) يكي از آن مرغان را بخواند و گفت: " خذه فأحفظه حتي يأذن الله فيه، فان الله بالغ أمره " از او پرسيدم كه: اينها مرغند يا موجود ديگر؟ فرمود كه: آن يكي جبرئيل بود و ديگران ملائكهء رحمتند. بعد از آن فرمود: عمه! وي را به مادر وي بازگردان كي تقر عينها ولاتحزن ولتعلم أن وعد الله حق و لكن أكثر هم لايعلمون وي را پيش مادرش بردم. و چون متولد شد ناف زده بود و ختنه كرده و بر ذراع راست وي مكتوب بود كه: * (جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقا) *. و همچنين روايت كرده اند كه: چون متولد شد به دو زانو درآمد و انگشت سبابه به جانب آسمان برداشت پس عطسه زد و گفت: " الحمد لله رب العالمين " و همچنين روايت كرده اند كه: يكي گفته است: بر ابومحمد زكي (عليه السلام)، درآمدم و گفتم: يابن رسول الله خليفه و امام بعد از تو كي خواهد بود؟ به خانه درآمد پس بيرون آمد كودكي بر دوش

صفحهمفاتيح البحث: الباطل، الإبطال (2)

گرفته که گويا ماه شب چهارده بود در سن سه سالگي. پس فرمود که: اي فلان! اگر نه تو پيش خداي تعالي گرامي بودي اين فرزند خود به تو ننمودمي نام اين كودك، نام رسول الله (صلي الله عليه وآله) است و كنيت وي، كنيت آن حضرت " هو الذي يملأ الأرض قسطا كما ملئت جورا وظلما ... ".
بدانكه در وجود مهدي موعود (عليه السلام) هيچ كس از اهل اسلام را خلافي نيست، خلاف در اين است كه او كيست؟ شيعهء اماميه بر آنند كه محمد بن الحسن است و از براي او دو غيبت اثبات مي‌كنند يكي غيبت صغري و آن از زمان ولادت تا زمان انقطاع سفارت است و ديگري غيبت طولي (كبري) و آن از زمان انقطاع سفارت است تا آن زمان كه خداي تعالي ظهور وي را مقدر ساخته است.
اكثر أكابر رموز در تاريخ مهدي گفته اند و گوهر معني به الماس سخن سفته اند به خصوص " شيخ سعد الدين محمد حموي (قدس سره) " و از اشعار او است:
إذا بلغ الزمان، عقيب صوم * ببسم الله فالمهدي قاما رباعي:
هر روز زجوي چشم من خون گذرد * آه دل من گرم ز گردون گذرد من بر سر راه آن پري منتظرم * آشفته و سرگشته كه او چون گذرد اميد به كرم وهاب نعم آن كه باصرهء ما از كحل الجواهر خاك آستان آن حضرت، روشني يابد، و آفتاب عالمتاب حقيقت جامعهء او بر در و بام تشخص ما تابد. " و ما ذلك علي الله بعزيز والله علي كل شئ قدير " در آن سردابه كه در سر من رأي است و حضرت امام محمد بن الحسن آنجا غائب شده، آن حضرت را زيارت كنند. (1) 11. محمد بن عبد الرسول الحسني الشافعي البرزنجي (1040 - 1103 ه) مفسر، محدث، اصولي، اديب ولغوي مؤلف كتاب " الإشاعة لأشراط الساعة " در همين كتاب مينويسد: " باب سوم در نشانه هاي بزرگ روز قيامت كه بسيار است از جملهء آن ظهور مهدي و وجود او نخستين نشانه از آن نشانه‌ها است. بدان كه احاديث وارده

1. حافظ كربلايي حسين تبريزي روضات الجنان، روضهء هشتم، ج 2، ص 389 - 393.

صفحهمفاتيح البحث: محمد بن الحسن (2)، محمد بن عبد (1)، الصيام، الصوم (1)، النوم (2)

پيرامون او، با روايتهاي گوناگون قابل شمارش نيست. و محمد بن حسن اسنوي در كتاب " مناقب الشافعي " گفته است: " اخبار از رسول خدا (صلي الله عليه وآله) به ذكر مهدي و اين كه او از اهل بيت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) است در حد تواتر است تا اين كه پس از تحقيق و بررسي عميق دربارهء احاديث مهدي، يادآوري ميكند كه: " قد علمت أن احاديث وجود المهدي و خروجه آخر الزمان وانه من عترة رسول الله (صلي الله عليه وآله) من ولد فاطمه (عليها السلام) بلغت حد التواتر المعنوي فلا معني لإنكارها و من ثم ورد من كذب بالدجال فقد كفر و من كذب بالمهدي فقد كفر ".
اينك روشن شد كه احاديث وجود مهدي و ظهورش در آخر الزمان و اين كه او از عترت رسول خدا و از فرزندان فاطمه است، به حد تواتر معنوي رسيده است، بنابراين انكار آنها معنائي ندارد و از اينجاست كه در روايات آمده است كه: هر كس ظهور حضرت مهدي و دجال را تكذيب كند، كافر است ... ". (1) 12. احمد بن محمد بن الصديق حضرمي (م 1380 ه) محدث، حافظ، از فضلاي مغرب اقصي صاحب تأليفات ارزشمند، از جمله: " ابزار الوهم المكنون من كلام ابن خلدون " يا " المشرد المبدي لفساد طعن ابن خلدون في احاديث " دربارهء مهدي موعود (عليه السلام) مينويسد: " دانشمندان و متخصصان علم حديث، سخنان ابن خلدون را با دلائل روشن رد كرده اند از جمله شيخ احمد صديق حضرمي كه كتاب " ابزار الوهم المكنون " را در رد او نوشته است، و دربارهء وجوب اعتقاد به ظهور مهدي در آخر الزمان مينويسد " از علائم روشن و نشانه هاي ثابت و صحيح رستاخيز، ظهور خليفهء بزرگ و امام عادل مشهور است كه خداوند به وسيلهء او آنچه را كه از آثار نبوي كهنه و فرسوده شده، احياء مي‌كند و آنچه را كه از بدعت و ضلالت انتشار يافته است از بين مي‌برد و روي زمين را از عدل و داد پر مي‌كند پس از آن كه از ظلم و فسق و فجور، آكنده شده باشد، امام محمد بن عبد الله از عترت پاك پيامبر است كه امت در انتظارش هستند دربارهء اين كه ظهور او از علائم و نشانه هاي روز قيامت و حشر است اخبار در حد

1. محمد بن عبد الرسول، الإشاعة لأشراط الساعة ص 224 - 258، چاپ اول.

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، السيدة فاطمة الزهراء سلام الله عليها (1)، محمد بن عبد الله (1)، آخر الزمان

(3)، أحمد بن محمد (1)، الكذب، التكذيب (2)، الصدق (1)، الوجوب (1)، محمد بن عبد (1)

تواتر است و به طور صحيح از آن حضرت رسيده است و خبر آن در ميان مسلمانان در طول قرون واعصار انتشار يافته است. پس ايمان به ظهور آن حضرت، به جهت تصديق خبر رسول خدا واجب بوده و از عقائد اهل سنت و جماعت به حساب مي‌آيد ". (1) [در مورد نام پدر امام (عليه السلام) كه در اين حديث " عبد الله " ذكر شده است توضيحي خواهد آمد.] 13. شيخ محمد بن احمد السفاريني النابلسي (1114 - 1118 ه) فقيه حنبلي، صوفي وماهر در حديث وتاريخ صاحب كتاب " لوائح الأنوار البهية و سواطع الأسرار الأثرية، لشرح الدرة المضيئة في عقد الفرقة المرضية ". وي پس از اين كه در كتابش به شرح شعر زير پرداخته است، مي‌گويد:
و ما اتي بالنص من أشراط * فكله حق بلا شطاط منها الإمام الخاتم الفصيح * محمد المهدي والمسيح (علائمي كه در نص آمده است، تمام آنها بدون ترديد حق است، از جملهء آنها، امام خاتم، فصيح محمد مهدي و مسيح است).
" يعني از جمله آن علائم و نشانه هاي روز قيامت كه در اخبار به صورت متواتر آمده است اين است كه امامي كه به گفتار و كردار مقتداي امت و خاتم و پايان بخش امامان است، و هيچ پيامبر و رسولي پس از او نخواهد آمد همان طور كه پيامبر خاتم پيامبران است و هيچ پيامبر و رسولي پس از او نخواهد آمد او هم خاتم ائمه است. زبانش فصيح است زيرا او از اعراب اصيل، اهل فصاحت و بلاغت است. نام او " محمد المهدي " است اين نام، مشهورترين اوصاف اوست زيرا " محمد " در چندين خبر آمده و در بعضي از آنها گفته شده كه اسمش " محمد " ونام پدرش " عبد الله " است ".
" ابونعيم " از حديث " ابوهريرة " آن را روايت كرده است و عبارت آن چنين است كه پيامبر فرمود: " اگر از دنيا فقط يك روز باقي بماند خداوند آن روز را آن قدر طولاني مي‌گرداند تا اين كه مردي از اهل بيت من ظهور مي‌كند كه نامش همانند نام من و نام پدرش نام پدر من است كه زمين را از عدل و داد پر مي‌كند پس از آن كه از ظلم و جور پر
1. ابزار الوهم المكنون من كلام ابن خلدون، ص 433، ط دمشق، سال 1347 ه. ق.
(١٨٧٩)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب الأنوار البهية للشيخ عباس القمي (1)، محمد بن أحمد (1)، النوم (3)، دمشق (1)
شده باشد ". تا اين كه مي‌گويد: " و اما نام گذاري و توصيف او به " مهدي

" اين صفت او در چندين روايت ثابت گشته است ".
تا مي‌گويد: كنيهء او " ابو عبد الله " بوده و نسبش به اهل بيت پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) مي‌رسد ".
" شيخ محمد سفاريني " از پنج نكته دربارهء مهدي (عليه السلام) ياد كرده كه عبارتند از:
1. في حليته وصفته (قيافه و صفت او)، 2. في سيرته (سيرت و روش او)، 3. في علامات ظهوره (علائم و نشانه هاي ظهور او)، 4. في الأشارة إلي بعض الفتن قبل خروج المهدي (اشاره به بعضي از فتنه‌ها كه پيش از ظهورش رخ مي‌دهد)، 5. في مولده وبيعته ومدة ملكه (تولد، بيعت، مدت حكومت و مسائل مربوط به آن).
وي پس از پايان گفتار خود در پيرامون نكات پنجگانه مي‌گويد: " سخن دربارهء مهدي بسيار گشته تا آنجا كه گفته شده است هيچ مهديي نيست مگر عيسي، ولي اهل حق اين سخن را درست نمي‌دانند و معتقدند كه مهدي غير از عيسي است و اين كه او پيش از نزول عيسي (عليه السلام) ظهور مي‌كند دربارهء قيام او، روايات بسيار فراوان است و به حد " تواتر معنوي " رسيده است و در ميان علماي اهل سنت رواج يافته تا اين كه از باورها و معتقدات آنان به شمار آمده است. و امام حافظ ابن اسكاف به سندي كه مورد پسند است، از جابر بن عبد الله روايت كرده است كه گفت: رسول خدا (صلي الله عليه وآله) فرمود: " هر كس آمدن دجال را تكذيب كند او كافر است و هر كس مهدي را انكار كند، به دين خدا، كافر گشته است ". وي سپس از برخي از روايات دربارهء ظهور مهدي ياد كرده و مي‌گويد: علاوه بر اصحابي كه نام برديم و صحابه‌اي كه نام آنان ذكر نشد و همچنين " تابعان " (1) روايات متعددي نقل شده كه از مجموع آنها علم قطعي دربارهء ظهور مهدي به دست مي‌آيد و بدين ترتيب ايمان و اعتقاد به ظهور مهدي، آن چنان كه نزد اهل علم مقرر است و در
1. تابعان: كساني هستند كه خود رسول خدا (ص) را نديده اند ولي أصحاب او را ديده اند و از آنان حديث نقل كرده اند.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، جابر بن عبد الله (1)، أبو عبد الله (1)، النوم (3)

اعتقادات اهل سنت و جماعت تدوين يافته، يكي از واجبات است. (1) 14. بخاري قنوچي هندي (1248 - 1307) محمد صديق خان بن حسن حسيني از رجال نهضت اسلامي هند، و صاحب آثار ارزشمند در علوم اسلامي به زبانهاي عربي، فارسي و هندي است از جمله " الأذاعة لما كان و ما يكون بين يدي الساعة " مي‌باشد كه در همين كتاب مينويسد: " در باب " الفتن العظام والمحن ... " كه قبل از رستاخيز به وقوع ميپيوندد، مينويسد: از جملهء آنها بلكه نخستين آنها ظهور مهدي موعود است احاديث وارده در اين باره در سنن و غير اينها با وجود اختلاف آنها به قدري فراوان است كه به حد تواتر مي‌رسد ".

ظاهرا از علماي اهل سنت دو نفر احاديث مربوط به مهدي را انكار و يا در آنها ترديد كرده اند، يكي از آنها " ابو محمد بن الوليد البغدادي " است كه " ابن تيميه " در " منهاج السنة " از او نام برده است و به شبهاتش پاسخ گفته است. و ديگري " عبد الرحمن بن خلدون مغربي " مورخ معروف است كه در ميان علما به تضعيف احاديث مهدي مشهور گشته است. " شيخ محمد صديق " در كتاب " الاذاعة " به بررسي سخنان وي پرداخته و گفته است: " بي ترديد مهدي در آخر الزمان - بدون تعيين ماه يا سال يعني به دو تعيين وقت قبلي - ظهور مي‌كند چه اخبار در اين باره " متواتر " بوده و مورد توافق جمهور امت از خلف وسلف است ". وي سپس ميافزايد: " ترديد دربارهء موعود فاطمي كه دلائل بر صحت آن دلالت دارند و يا انكار آن، گستاخي بزرگي است در برابر نصوص مشهور و فراواني كه تا حد تواتر رسيده است ". (2) 15. قاضي محمد بن علي الشوكاني (م 1250 ه) مؤلف تفسير معروف " فتح القدير " و " نيل الأوطار " است كه در كتابش " التوضيح في تواتر ماجاء في المهدي المنتظر والدجال والمسيح " مينويسد: " احاديث وارده دربارهء

١. كتاب " لوائح الأنوار البهية وسواطع الأسرار الأثرية " لشرح " الدرة المضيئة في عقد الفرقة المرضية " ج 2، ص 348 - 363، ط مصر، 1324 ه. ق.

2. الأذاعة لما كان و ما يكون بين يدي الساعة تأليف سيد محمد صديق حسن قنوچي بخاري، ص 390 - 425، ط مصر چاپخانه المدني.

(١٨٨١)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب نيل الأوطار للشوكاني (1)، محمد بن الوليد (1)، ابن تيمية (1)، آخر الزمان (1)، محمد بن علي (1)، النوم (1)، كتاب الأنوار البهية للشيخ عباس القمي (1)

اعتقادات اهل سنت و جماعت تدوين يافته، يكي از واجبات است. (1) 14. بخاري قنوچي هندي (1248 - 1307) محمد صديق خان بن حسن حسيني از رجال نهضت اسلامي هند، و صاحب آثار ارزشمند در علوم اسلامي به زبانهاي عربي، فارسي و هندي است از جمله " الأذاعة لما كان و ما يكون بين يدي الساعة " مي‌باشد كه در همين كتاب مينويسد: " در باب " الفتن العظام والمحن ... " كه قبل از رستاخيز به وقوع ميپيوندد، مينويسد: از جملهء آنها بلكه نخستين آنها ظهور مهدي موعود است احاديث وارده در اين باره در سنن و غير اينها با وجود اختلاف آنها به قدري فراوان است كه به حد تواتر مي‌رسد ".

ظاهرا از علماي اهل سنت دو نفر احاديث مربوط به مهدي را انكار و يا در آنها ترديد كرده اند، يكي از آنها " ابو محمد بن الوليد البغدادي " است كه " ابن تيميه " در " منهاج السنة " از او نام برده است و به شبهاتش پاسخ گفته است. و ديگري " عبد الرحمن بن خلدون مغربي " مورخ معروف است كه در ميان علما به تضعيف احاديث مهدي مشهور گشته است. " شيخ محمد صديق " در كتاب " الاذاعة " به بررسي سخنان وي پرداخته و گفته است: " بي ترديد مهدي در آخر الزمان - بدون تعيين ماه يا سال يعني به دو تعيين وقت قبلي - ظهور مي‌كند چه اخبار در اين باره " متواتر " بوده و مورد توافق جمهور امت از خلف وسلف است ". وي سپس ميافزايد: " ترديد دربارهء موعود فاطمي كه دلائل بر صحت آن دلالت دارند و يا انكار آن، گستاخي بزرگي است در برابر نصوص مشهور و فراواني كه تا حد تواتر رسيده است ". (2) 15. قاضي محمد بن علي الشوكاني (م 1250 ه) مؤلف تفسير معروف " فتح القدير " و " نيل الأوطار " است كه در كتابش " التوضيح في تواتر ماجاء في المهدي المنتظر والدجال والمسيح " مينويسد: " احاديث وارده دربارهء

١. كتاب " لوائح الأنوار البهية وسواطع الأسرار الأثرية " لشرح " الدرة المضيئة في عقد الفرقة المرضية " ج 2، ص 348 - 363، ط مصر، 1324 ه. ق.

2. الأذاعة لما كان و ما يكون بين يدي الساعة تأليف سيد محمد صديق حسن قنوچي بخاري، ص 390 - 425، ط مصر چاپخانه المدني.

(١٨٨١)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب نيل الأوطار للشوكاني (1)، محمد بن الوليد (1)، ابن تيمية (1)، آخر الزمان (1)، محمد بن علي (1)، النوم (1)، كتاب الأنوار البهية للشيخ عباس القمي (1)

مهدي كه توانستم بدآنها دست يابم، از جمله 50 حديث است كه در آن صحيح، حسن و ضعيف منجبر وجود دارد اين احاديث بي شك و ترديد متواتر است، بلكه كلمهء متواتر بودن دربارهء مسائلي كه كمتر از اين حديث دارد طبق موازين حديث شناسي صادق است.
آثار صحابهء پيامبر (صلي الله عليه وآله) كه بر مسألهء مهدي تصريح دارد بسيار زياد است و " حكم رفع " دارد و جاي هيچ گونه بحث و مجال هيچ نوع اجتهادي را باقي نمي‌گذارد ".
و در مسألهء نزول مسيح (عليه السلام) مي‌گويد: " احاديث وارده پيرامون مهدي منتظر متواتر است و احاديث وارده دربارهء " دجال " متواتر است همان طور كه احاديث منقول در مورد نزول عيسي (عليه السلام) متواتر مي‌باشد ". (1) 16. شيخ منصور علي ناصف (معاصر) از علماي " الأزهر " ومؤلف كتاب " التاج الجامع للأصول في احاديث الرسول " (صلي الله عليه وآله) كه در كتاب خود احاديث قابل اطمينان كتابهاي حديثي اهل تسنن را جمع آوري كرده است. دربارهء حضرت مهدي (عليه السلام) مينويسد: " بين علماي قديم و جديد مشهور است كه در آخر الزمان مردي از اهل بيت كه مهدي ناميده مي‌شود، به طور حتم ظهور فرموده و بر كشورهاي اسلامي مسلط مي‌شود و مسلمانان از او پيروي خواهند كرد و بين آنها به عدالت رفتار مي‌كند و دين الهي را تأييد مي‌نمايد ... احاديث مهدي را جمعي از نيكان صحابه روايت كرده اند و بزرگان محدثين چون: ابو داود، ترمذي، ابن ماجه، طبراني، ابويعلي، بزاز و امام احمد و حاكم (رض) در كتابهاي خود استخراج نموده اند.
و مسلما آنان كه مانند ابن خلدون و برخي ديگر كه همهء احاديث مهدي را تضعيف نموده اند، به خطا رفته اند ". (2) سخنان و گفتارهاي اهل سنت و جماعت، خيلي بيش از اين محدوده مي‌باشد كه جهت رعايت حال خواننده به اين حد بسنده گرديد.
1. التوضيح في تواترها جاء في المهدي المنتظر والدجال والمسيح، ص 503.
2. التاج الجامع للأصول، ج 5، ص 341، ط 1406، ط 1986 م.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (2)، الرسول الأكرم محمد بن عبد الله صلي الله عليه وآله (1)، آخر الزمان (1)، إبن ماجة (1)

بخش سوم ` اصالت مهدویت و مدعیان دروغین
صفحه(۱۸۸۳)

بخش سوم / اصالت مهدويت و مدعيان دروغين ...

اصالت مهدويت (1) در تمام اديان و مذاهب مختلف جهان اعم از وثنيت، كليميت، مسيحيت، مجوسيت، اسلام و ... از مصلحي كه در آخر الزمان ظهور خواهد كرد و به جنايتها و خيانتهاي انسانها خاتمه خواهد داد و شالودهء حكومت واحده جهاني را، بر اساس عدالت و آزادي استوار خواهد نمود، گفتگو به عمل آورده است. و نويد آن مصلح بزرگ جهان، علاوه بر قرآن مجيد، در تمام كتابهاي آسماني چون:

انجيل، تورات و زبور آمده است.

اگر ما معتقديم چه غير از قرآن مجيد، همه ي كتابهاي ديگر آسماني، دستخوش تحريف شده اند، لكن باز جملاتي از دستبرد ديگران مصون مانده است كه در آنها از آمدن مهدي موعود و مصلح جهان و بنيانگزار حكومت واحده جهاني گفتگو به عمل آمده است، و چون اين مطلب به صورت پيشگوئي و اخبار از آينده است، و مضامين آنها در قرآن مجيد و اخبار متواتره و قطعي اسلامي وارد شده است، از اين رهگذر مسلم مي‌شود كه اين عبارتها از منطق وحي سرچشمه گرفته و از دستبرد تحريف گران در طول تاريخ، مصون مانده است.

اينك ما متن قسمتي از نويدهاي مهدي موعود را از كتب مقدسهء يهوديان، مسيحيان، زردشتيان و ساير كتابهائي كه در ميان پيروان خود به عنوان كتاب آسماني شناخته شده است نقل مي‌كنيم تا اصالت مهدويت و جهاني بودن اعتقاد به ظهور مصلح كل كه مهدي موعود است روشن گردد:

1. اين نوشتار از مقاله دوست عزيز دانشمند بزرگوار جناب آقاي مهدي پور با كسب اجازه از نشريهء " خورشيد پنهان " مسجد صدريه، ص 110 - 130، گرفته شده است.

(۱۸۸۵)

صفحهمفاتيح البحث: آخر الزمان (1)، الكسب (1)، السجود (1)

مهدي موعود در زبور داود در زبور داود (عليه السلام) كه تحت عنوان " مزامير " در لابلاي " عهد عتيق " آمده است، نويدهائي دربارهء ظهور حضرت مهدي داده شده است. و مي‌توان گفت: در هر بخشي از زبور اشاره اي به ظهور آن حضرت، و نويدي از پيروزي صالحان بر شريران و تشكيل حكومت واحده جهاني، و تبديل شدن اديان و مذاهب مختلف به يك دين محكم و آئين مستقيم، موجود است.
جالب توجه اينكه مطالبي كه قرآن كريم در پيرامون ظهور حضرت مهدي از زبور نقل كرده، در زبور فعلي عينا موجود است و از تحريف مصون مانده است، قرآن كريم چنين مي‌فرمايد: " ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون ". (1) ترجمه: علاوه بر ذكر " تورات " در " زبور " نوشتيم، بندگان صالح من وارث زمين خواهند شد.
طبق روايات متواتره اسلامي، از طريق شيعه و سني، اين آيه مربوط به ظهور حضرت مهدي (عليه السلام) مي‌باشد. قرآن كريم اين مطلب را از زبور نقل مي‌كند، و عين همين عبارت در زبور موجود است، اينك متن زبور:
1. زيرا كه شريران منقطع خواهند شد، و اما منتظران خداوند، وارث زمين خواهند شد، هان بعد از اندك زماني، شرير خواهند بود، در مكانش تأمل خواهي كرد و نخواهد بود. و اما حليمان وارث زمين خواهند شد ... زيرا كه بازوان شرير شكسته خواهد شد. و اما صالحان را خداوند تأييد مي‌كند. خداوند روزهاي كاملان را ميداند. و ميراث آنها خواهد بود تا ابد الأباد. (2)
2. و در فصل ديگري مي‌فرمايد: " قومها را به انصاف داوري خواهد كرد. آسمان شادي كند و زمين مسرور گردد، دريا و پري آن، غرش نمايند. صحرا و هر چه در آنست به وجد آيد. آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود به حضور خداوند، زيرا كه مي‌آيد، زيرا

1. سورهء انبياء آيه 105.
2. كتاب مزامير، مزمور 37 بندهاي 9 - 12 و 17 - 18.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، الكرم، الكرامة (3)، الوراثة، التراث، الإرث (4)

كه براي داوري جهان مي‌آيد، ربع مسكون را به انصاف داوري خواهد كرد. و قومها را به امانت خواند ". (1) نويدهاي حضرت مهدي در زبور بسيار فراوان است و در بيش از 35 بخش از مزامير 150 گانه نويد ظهور آن حضرت موجود است، طالبين مي‌توانند به متن " مزامير " در " عهد عتيق " مراجعه كنند.

مهدي موعود در عهد عتيق در " سفر پيدايش " چنين ميخوانيم:

1. " خداوند بر ابراهيم ظاهر گشته گفت: به ذريت تو اين زمين را ميبخشم. تمام اين زمين را كه مي‌بيني به تو و ذريت تو تا به ابد خواهم بخشيد ... به سوي آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هر گاه تواني آنها را شمرد ... ذريت تو نيز چنين خواهد بود ... من هستم يهوه كه تو را از كادانيان بيرون آوردم تا اين زمين به ارثيت تو بخشم ". (فصل 12، بند 7 و فصل 13، بند 15 و بندهاي 8 - 8) 2. " نام تو ابراهيم خواهد بود زيرا كه تو را پدر امتهاي بسيار گردانيدم تو را بسيار بارور نمايم، و امتها از تو پديد آورم و پادشاهان از تو بوجود آيند. و عهد خويش را در ميان خود و تو، وذريت بعد از تو استوار گردانم. كه نسلا بعد نسل عهد جاوداني باشد ...

اما در خصوص اسماعيل تو را اجابت فرمودم، اينك او را بركت داده بارور گردانم، و او را بسيار كثير گردانم، دوازده رئيس از وي پديد آيند و امتي عظيم از وي بوجود آورم ... از ابراهيم امتي بزرگ و زور آور پديد خواهد آمد و جميع امتهاي جهان از او بركت خواهند يافت ". (2) 3. " و نهالي از تنه يسي (3) بيرون آمده، شاخه اي از ريشه‌هايش خواهد شگفت و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت ... مسكينان را به عدالت، داوري خواهد كرد، و به جهت

1. كتاب مزامير، مزمور 96 بندهاي 10 - 13.
2. سفر پيدايش، فصل 17 بندهاي 5 - 8 - 20 و فصل 18، بند 19.
3. " يسي " به معني قوي، نام پدر داود است (قاموس كتاب مقدس ص 951).

مظلومان زمين را به راستي حكم خواهد كرد.

... گرگ با بره سكونت خواهد كرد، و پلنگ با بزغاله خواهد خوابيد و گوساله و شير و پرواري با هم، و طفل كوچك آنها را خواهد راند ... و در تمامي كوه مقدس من، ضرر و فسادي نخواهند كرد، زيرا كه جهان از معرفت خداوند پر خواهد شد ". (1) 4. " بلكه نسلي از يعقوب و وارثي

براي كوههاي خويش از يهودا به ظهور خواهم رسانيد. و برگزيدگانم ورثهء آن و بندگانم ساكن آن خواهند شد. و اما شما (خطاب به يهود) كه خداوند را ترك كرده و كوه مقدس مرا فراموش نموده ايد، و مائده به جهت بخت مهيا ساخته و شراب ممزوج به جهت اتفاق ريخته ايد، پس شما را به جهت شمشير مقدر ساختم. و جميع شما براي قتل خم خواهيد شد ... واورشليم را محل وجد خواهم نمود و از قوم شادي خواهم كرد و آواز گريه و آواز ناله بار ديگر در او شنيده نخواهد شد ". (2) 5. " و در آن زمان ميكائيل امير عظيمي كه براي پسران قوم تو (خطاب به حضرت دانيال) ايستاده است، خواهد برخاست.

... و بسياري از آناني كه در خاك زمين خوابيده اند، بيدار خواهند شد ... و آنان كه بسياري را به راه عدالت رهبري مي‌نمايند مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالاباد. اما تو اي دانيال كلام را مخفي دار وكتاب را تا آن زمان مهر كن. بسياري به سرعت تردد خواهند نمود ... خوشا به حال آنان كه انتظار كشند ". (3) 6. اگر چه تأخير نمايد، برايش منتظر باش، زيرا كه البته خواهد آمد و درنگ نخواهد كرد ... بلكه جميع امتها را نزد خود جمع مي‌كند و تمامي قومها را براي خويشتن فراهم مي‌آورد. (4) نظر به اينكه متن نويدها خود گويا بود توضيحي نداديم و براي اختصار به نمونه هاي

1. كتاب اشعيانبي فصل 11، بندهاي 1 - 10.
2. كتاب اشعيا نبي فصل 65، بندهاي 9 - 13 و 18 - 20.
3. كتاب دانيال نبي فصل 12، بندهاي 1 - 50 و 10 - 13.
4. كتاب حيقوق نبي فصل 2 بندهاي 3 - 5.

ياد شده اكتفا كرديم، براي توضيح بيشتر ميتوانيد در " عهد عتيق " به كتاب هاي اشعيا نبي (فصل 1 و 45) زكريا نبي (فصل 14) صفينا نبي (فصل 3) سليمان نبي (فصل 2) حجي نبي (فصل 2) اول سموئيل (فصل 2) دوم سموئيل (فصل 12 و 23) و حزقيال نبي (فصل 21) مراجعه فرمائيد.

مهدي موعود در عهد جديد در انجيل " برنابا " نويدهاي حضرت مهدي (عليه السلام) به صراحت آمده است، ولي نظر به اينكه مسيحيان آن را معتبر نمي‌دانند در اينجا فقط نويدهاي موجود در اناجيل معتبر را مي‌آوريم:

1. " همچنانكه برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر مي‌شود ظهور پسر انسان نيز چنين خواهد شد ... آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پديد گردد، و در آن وقت جميع طوايف زمين سينه زني كنند و پسر انسان را ببينند كه بر ابرهاي آسمان با قوت و جلال مي‌آيد ... آسمان و زمين زايل خواهد شد، اما سخن من هرگز زايل نخواهد شد، اما از آن روز و ساعت، هيچ كس اطلاع ندارد حتي ملائكه آسمان، جز پدر و من و بس ... لهذا شما نيز حاضر باشيد، زيرا در ساعتي كه گمان نبريد پسر انسان مي‌آيد ". (1) 2. " اما چون پسر انسان در جلال خود با جميع ملائكه مقدس خود آيد، آنگاه بر كرسي جلال خود خواهد نشست. و جميع امتها در حضور او جمع شوند و آنها را از همديگر جدا مي‌كنند، به قسمي كه شبان، ميش‌ها را از بزها جدا ميكند ". (2) 3. " آنگاه پسر انسان را ببينيد كه با قوت و جلال عظيم بر ابرها مي‌آيد، در آن وقت فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهاي زمين تا به اقصاي فلك فراهم خواهد آورد.

... ولي آن روز و ساعت، غير از پدر هيچكس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. پس بر حذر و بيدار شده، دعا كنيد، زيرا نميدانيد كه آن وقت كي مي‌شود ". (3)

1. انجيل متي فصل 24 بندهاي 27 و 30 و 35 - 37 و 45.
2. انجيل متي فصل 25، بندهاي 31 - 32.
3. انجيل مرقس، فصل 13، بندهاي 26 و 27 و 31 - 33.

4. " كمرهاي خود را بسته، چراغهاي خود را افروخته بداريد. و شما مانند كساني باشيد كه انتظار آقاي خود را مي‌كشند، كه چه وقت از عروسي مراجعت كند، تا هر وقت آيد و در را بكوبد بي درنگ براي او باز كنند. خوشا به حال آن غلامان كه آقاي ايشان چون آيد را بيدار بايد ... پس شما نيز مستعد باشيد، زيرا در ساعتي كه گمان نمي‌بريد پسر انسان مي‌آيد ".
(1) 5. " انجيل يوحنا (فصلهاي 12 - 17) نويدهاي جالب و جامعي دربارهء رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) و حضرت مهدي (عليه السلام) دارد. همچنين به مكاشفهء يوحنا (فصل 19) و رسالهء دوم پطرس (فصل سوم) مراجعه شود.
توضيح اينكه كلمه " پسر انسان " مطابق نوشته " مستر هاكس آمريكائي " در كتاب خود " قاموس كتاب مقدس " 80 بار در انجيل و ملحقات آن (عهد جديد) تكرار شده است كه فقط 30 مورد آن با حضرت عيسي قابل تطبيق مي‌باشد. (2) و 50 مورد ديگر از نجات دهنده اي سخن مي‌گويد كه در آخر الزمان ظهور خواهد كرد، عيسي نيز با او خواهد آمد و او را جلال خواهد داد و از ساعت و روز ظهور او، جز خدا كسي اطلاع ندارد. و او كسي جز مهدي موعود (عليه السلام) نمي‌باشد ".
مهدي موعود در كتب مقدسهء هنديان در كتابهاي مقدسه اي كه در ميان هنديان به عنوان كتابهاي آسماني شناخته شده و آورندگان آنها به عنوان پيامبر شناخته مي‌شوند، تصريحات متعددي به مهدي موعود (عج) شده است كه قسمتي از آنها در ذيل از نظر خوانندگان گرامي مي‌گذرد. پيش از ورود به اصل موضوع، يادآوري اين نكته را لازم مي‌دانيم كه:
ما اين كتابها را به عنوان " كتاب آسماني " نمي‌دانيم، و آورندگان آنها را به عنوان " پيامبر " نميشناسيم، بلكه معتقديم كه آنها يا پيامبر بوده اند و يا اين مطالب را از
1. انجيل لوقا، فصل 12، بندهاي 35 - 36، و به همين مضمون:
انجيل لوقا، فصل 21 بندهاي 27 و 33 - 36.
2. قاموس مقدس، ماده " پسر خدا " ص 219.
(۱۸۹۰)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، آخر الزمان (1)
كتابهاي پيامبران گذشته، اقتباس كرده اند. زيرا اين مطالب راجع به آينده است، و پيشگوئي آنها منحصرا از منابع وحي مي‌تواند سرچشمه بگيرد.
از اين رهگذر به نقل برخي از پشگوئيهاي آنان ميپردازيم تا جهاني بودن

اين ايده و عقيده روشن تر گردد:
1. در كتاب " باسك " از كتب مقدسه هنديان چنين آمده است: " دور دنيا تمام شود به پادشاه عادلي در آخر الزمان، كه پيشواي ملائكه و پريان و آدميان باشد. و حق و راستي با او باشد، و آنچه در درياها و زمينها و كوه‌ها، پنهان باشد همه را به دست آورد، و از آسمانها و زمين آنچه باشد خبر مي‌دهد، و از او بزرگتر كسي به دنيا نيايد ".
2. در كتاب " شاكموني " از كتب مقدسهء هنديان مي‌گويد: " پادشاهي و دولت دنيا به فرزند سيد خلايق در دو جهان " كشن " (1) تمام شود و كسي باشد كه بر كوههاي مشرق و مغرب دنيا حكم براند و فرمان كند و برابرها سوار شود و فرشتگان كاركنان او باشند، و جن و انس در خدمت او شوند، و از " سودان " كه زير خط استواء است تا سرزمين " تسعين " كه زير قطب شمالي است، و ماوراء بحار را صاحب شود و دين خدا زنده گردد و نام او " ايستاده " باشد و خداشناس باشد ".
3. در كتاب " ريك ودا " از كتب مقدسهء هند چنين آمده است: " ويشنو " در ميان مردم ظاهر مي‌گردد ... او از همه كس قويتر و نيرومندتر است ... در يك دست " ويشنو " (نجات دهنده) شمشيري به مانند ستارهء دنباله دار و دست ديگر انگشتري درخشنده دارد، هنگام ظهور وي خورشيد و ماه تاريك مي‌شوند و زمين خواهد لرزيد. (2) 4. در كتاب " ديد " از كتب مقدسهء هنديان چنين آمده است: " پس از خرابي دنيا، پادشاهي در آخر الزمان پيدا شود كه پيشواي خلايق باشد و نام او " منصور " باشد. تمام عالم را بگيرد، و به دين خود آورد و همه كس را از مؤمن و كافر بشناسد و هر چه از خدا

1. " كشن " در لغت هندي اسم پيامبر اكرم (ص) مي‌باشد.
2. ريك ودا، ماندالاي 4 و 16 و 24.

صفحهمفاتيح البحث: آخر الزمان (2)، النوم (2)

بخواهد بياورد ". (1) 5. در كتاب " و شن جوك " چنين ميخوانيم: " سرانجام دنيا به كسي برگردد كه خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او " فرخنده " و " خجسته " باشد ". (2) 6. در كتاب " دادتك " از كتب مقدسهء برهمائيان هند چنين آمده است: " بعد از آنكه مسلماني به هم رسد، در آخر الزمان، و اسلام در ميان مسلمانان و از ظلم ظالمان و فسق عالمان و رياي زاهداي وبني ديانتي امينان و حسد حاسدان بر طرف شود و به جز نام از آن چيزي نماند ... دست حق برآيد و جانشين آخر " ممتاطا " (3) ظهور كند و مشرق و مغرب عالم را بگيرد و بگردد همه جا ... و خلايق را هدايت كند ".
7. در كتاب " پاتيكل " از كتب مقدسهء هنديان چنين آمده است: " چون

مدت روز تمام شود، دنياي كهنه نو شود و زنده گردد و صاحب ملك تازه پيدا شود، از فرزندان دو پيشواي جهان، يكي ناموس آخر الزمان و ديگر وصي بزرگتر وي كه " پشن " (4) نام دارد، و نام آن صاحب ملك تازه " راهنما " (5) است، به حق پادشاه شود و خليفهء " رام " (6) باشد و حكم براند، و او را معجزه بسيار باشد ".

آنچه در بالا از لحاظ خوانندگان گرامي گذشت قسمتي از نويدهاي كتب مقدسهء هنديان دربارهء موعود جهاني بود، همه آنها با اختلاف عباراتي كه داشتند، صريحتر از نويدهاي ديگر كتب مقدسه مي‌باشند.

و در كتاب " شابوهرگان " كتاب مقدس مانويه، ترجمهء " مولر " نام " خردشهرايزد " آمده كه بايد در آخر الزمان ظهور كند و عدالت را در جهان بگسترد. همچنين در تعاليم ماني از مرد عظيمي بحث شده كه 12 جانشين دارد و بوسيلهء آنها ارواحي كه شايستگي دارند به

1. " منصور " از القاب حضرت مهدي است.
2. " فرخنده و خجسته " در عربي به " محمد و محمود " ترجمه مي‌شود.
3. " ممتاطا " در زبان هندي به معناي " محمد " است.
4. " پشن " نام هندي علي بن ابيطالب (ع) است.
5. " راهنما " به عربي " هادي " و " مهدي " مي‌شود كه هر دو از القاب حضرت امام زمان (ع) است.
6. " رام " به لغت سانسكريتي نام خدا است.

(١٨٩٢)

صفحهمفاتيح البحث: آخر الزمان (3)، النوم (6)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، إمام زمان (1)

بهشت مي‌روند.
مهدي موعود در منابع زردشتيان 1. در كتاب " زند " كه از كتب مقدسه و معتبرهء زردشتيان است، پس از آنكه مقداري در پيرامون شيوع فساد در آخر الزمان گفتگو كرده و گوشزد مي‌كند كه غالبا قوت و شوكت با اهريمنان خواهد بود مي‌گويد:
" آنگاه از طرف اهورامزدا به ايزدان ياري مي‌رسد، پيروزي بزرگ از آن ايزدان مي‌شود و اهريمنان عالم كيهان به سعادت اصلي خود رسيده، بني آدم بر تخت نيكبختي خواهند نشست ... ".
2. " جاماسب " در كتاب معروف خود جاماسب نامه از " زردشت " نقل مي‌كند كه: " از فرزندان دختر پيامبر كه " خورشيد جهان " وشاه زمان نام دارد، كسي پادشاه شود در دنيا به حكم يزدان، كه جانشين آخر آن، پيغمبر، باشد ".
3. باز در جاماسب نامه ميخوانيم: " مردي بيرون آيد از زمين تازيان، از فرزندان هاشم، مردي بزرگ سر و بزرگ تن و بزرگ ساق، و بر دين جد خويش باشد. با سپاه بسيار، روي به ايران نهد و آباداني كند و زمين را پر داد كند ".
4. جاماسب در تعاليم خود مي‌گويد: " پيامبر عرب آخرين فرستاده است كه ميان كوههاي مكه ظاهر شود ... از فرزندان پيامبر شخصي در مكه پديدار خواهد شد كه جانشين آن پيامبر است و پيرو دين جد خود مي‌باشد ... از عدل او گرگ با ميش آب مي‌خورد و همهء جهان به آئين " مهر آزماي " (محمد) خواهند گرويد ".
5. قسمتي از پيشگوئيهاي ديگر زردشت، دربارهء ظهور و علايم ظهور در " بهمن يشت " به تفصيل آمده است. (1) 6. در بخش " گاتها " كه يكي از بخشهاي چهارگانهء " اوستا " است در صفحات 24 و 98
1. " بهمن يشت " كه " زند وهومن يسن " نيز ناميده مي‌شود، شامل يك رشته رويدادهائي است كه راجع به آيندهء ملت و آيين ايران است، كه اهورمزدا وقوع آنها را به زردشت پيشگوئي مي‌كند.
اين كتاب توسط صادق هدايت از متن پهلوي به فارسي كنوني ترجمه شده است.
(١٨٩٣)
صفحهمفاتيح البحث: دولة ايران (2)، مدينة مكة المكرمة (2)، آخر الزمان (1)، النوم (1)
نويدهائي در مورد موعود جهاني، مصلح و پايه گزار حكومت واحد جهاني

ديده مي‌شود.
7. در تفسير زند به ظهور عيسي نيز تصريح کرده مي‌گويد: " اشيرزيکا ظهور خواهد کرد و همزمان با او پتياره نيز ظاهر مي‌شود، اشيرزيکا بر دنيا مسلط مي‌شود ".
8. در " زند وهومن يسن " از ظهور " سوشيانس " (نجات دهنده بزرگ جهان) خبر داده ميگويد: " نشانه‌هاي شگفت انگيزي در آسمان پديد آمد که به ظهور منجي جهان دلالت ميکند و فرشتگاني از شرق و غرب به فرمان او فرستاده ميشوند و به همهء دنيا پيام ميفرستند ". آنگاه به مقاومت شريران در برابر او اشاره کرده نويد مي‌دهد که سرانجام همگي در برابر او سر تعظيم فرود مي‌آورند.
9. قسمت ديگري از پيشگوئيهاي زردشت در مورد سوشيانس را در " يسنا " فصلهاي 3 و 12 و 16 ميخوانيم.
10. هنگامي که " گشتاسب " در مورد کيفيت ظهور سوشيانس و چگونگي ادارهء جهان مي‌پرسد، جاماسب حکيم، شاگرد زردشت توضيح مي‌دهد:
" سوشيانس (نجات دهندهء بزرگ جهان) دين را به جهان رواج دهد، فقر و تنگدستي را ريشه کن سازد، ايزدان را از دست اهريمن نجات داده، مردم جهان را همفکر و هم گفتار و هم کردار گرداند ". (1) اعتقاد به ظهور " سوشيانس " در ميان ملت ايران باستان به قدري رائج بود که در شکستهاي جنگي و فراز و نشيبهاي زندگي با يادآوري ظهور او خود را از يأس و نااميدي نجات مي‌دادند.
در جنگ قادسيه پس از درگذشت " رستم فرخزاد " سردار نامي ايران، هنگامي که يزدگرد با کسان خود آمادهء فرار مي‌شد، به هنگام خارج شدن از کاخ پر شکوه مداين، ايوان مجلل خود را خطاب کرده و گفت: " هان اي ايوان! درود بر تو باد هم اکنون از تو روي ميتابم تا آنگاه که با يکي از فرزندان خود که هنوز زمان ظهور آن فرا نرسيده است به
1. جاماسب نامه ص 121 و 122.

سوي تو برگردم ".
سليمان ديلمي مي‌گويد: هنگامي كه به محضر امام صادق (عليه السلام) شرفياب شدم مقصود يزدگرد را از جملهء (يكي از فرزندان خود) پرسيدم، فرمود:
" او مهدي موعود و قائم آل محمد است كه به فرمان خداوند در آخر الزمان ظهور مي‌كند. او ششمين فرزند من، و فرزند دختري يزدگرد است و يزدگرد نيز پدر او مي‌باشد ". (1) اين روايت را " احمد بن عياش " هزار و اندي سال پيش در كتاب نفيس خود " مقتضب الاثر " آورده است. (2)
ملل جهان در انتظار مصلح موعود جهاني آنچه از تصريحات كتابهاي مقدسه و باستاني گذشت نشاني از اصالت مهدويت در اعتقادات و باورهاي ديگران بود هم اكنون بخشي از باورهاي ملل باستاني را مي‌آوريم:
1. ايرانيان باستان معتقد بودند كه " گزراسپه " قهرمان تاريخي آنان زنده است و در " كابل " زندگي مي‌كند و صد هزار فرشته او را پاسباني مي‌كنند تا روزي قيام كند و جهان را اصلاح نمايد.
2. گروهي ديگر از ايرانيان مي‌پنداشتند كه " كيخسرو " پس از تنظيم كشور و استوار ساختن شالودهء فرمانروائي، ديهيم پادشاهي به فرزند خود داده و به كوهستان رفت، و در آنجا آرميده تا روزي ظاهر شود و اهريمنان را از گيتي براند.
3. نژاد " اسلاو " بر اين عقيده بودند كه از مشرق زمين يك نفر برخيزد و تمام قبايل اسلاو را متحد سازد و آنها را بر دنيا مسلط گرداند.
4. نژاد " ژرمن " معتقد بودند كه يك نفر فاتح از طوايف آنان قيام نمايد و " ژرمن " را بر
1. با توجه به اين كه " شهربانو " مادر امام سجاد (ع) بنابر مشهور دختر يزدگرد آخرين پادشاه ساساني است، روشن مي‌شود كه او واقعا پدر بزرگ حضرت ولي عصر (ع) مي‌باشد.
2. مقتضب الاثر ص 40، احمد بن عياش با شيخ صدوق معاصر بود و در سال 401 هجري درگذشت.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، آخر الزمان (1)
دنيا حاكم گرداند.
5. اهالي " صربستان " انتظار ظهور " ماركوكرا اليويچ " را داشتند.
6. " برهمائيان " از دير زماني بر اين عقيده بودند كه در آخر الزمان "

ويشنو " ظهور نمايد و بر اسب سفيدي سوار شود و شمشير آتشين بر دست گرفته و مخالفين را خواهد كشت و تمام دنيا برهمن گردد و به اين سعادت برسد.
7. ساكنان جزاير انگلستان از چندين قرن پيش آرزومند و منتظرند كه " آرتور " روزي از جزيره " آوالون " ظهور نمايد و نژاد ساكسون را در دنيا غالب گرداند و سعادت جهان نصيب آنها گردد.
8. يهوديان معتقدند كه در آخر الزمان " ماشيع " (مهدي بزرگ) ظهور مي‌كند و ابد الاباد در جهان حكومت مي‌كند. ولي او را از اولاد حضرت اسحق مي‌پندارند، در صورتي كه تورات او را صريحا از اولاد حضرت اسماعيل دانسته است، چنان كه در دومين بشارت عهد عتيق گذشت.
9. نصاري نيز بوجود مهدي قايل هستند و مي‌گويند كه در آخر الزمان ظهور كرده، عالم را خواهد گرفت. ولي در اوصافش اختلاف دارند.
10. ملل و اقوام مختلف دهند، مطابق كتابهاي مقدسه شان، در انتظار مصلحي هستند كه ظهور كرده حكومت واحد جهاني را تشكيل خواهد داد.
11. اسن‌ها معتقدند كه پيشوائي در آخر الزمان ظهور كرده، دروازه هاي ملكوت آسمان را براي آدميان خواهد گشود.
12. سلت‌ها مي‌گويند پس از بروز آشوبهائي در جهان " بوريان بورويهم " قيام كرده، دنيا را متصرف خواهد شد.
13. اقوام اسكانديناوي معتقدند كه براي مردم بلاهائي مي‌رسد، جنگلهاي جهاني اقوام را نابود مي‌سازد، آنگاه " اودين " با نيروي الهي ظهور كرده و بر همه چيره مي‌شود.
14. يونانيان مي‌گويند " كالويبرك " نجات دهندهء بزرگ، ظهور كرده، جهان را نجات خواهد داد.
(١٨٩٦)
صفحهمفاتيح البحث: آخر الزمان (4)
15. اقوام اروپاي مركزي در انتظار ظهور " بوخص " مي‌باشند.
16. چيني‌ها معتقدند كه " كرشنا " ظهور كرده، جهان را نجات مي‌دهد.
17. اقوام آمريكاي مركزي معتقدند كه " كوتز لكوتل " نجات بخش جهان، پس از بروز حوادثي در جهان، پيروز خواهد شد.
18. گروهي از مصريان كه در حدود 3000 سال پيش از ميلاد در شهر " ممفيس " زندگي مي‌كردند معتقد بودند كه سلطاني در آخر زمان با نيروي غيبي بر جهان مسلط مي‌شود، اختلافات طبقاتي را از بين مي‌برد و مردم را به آرامش و آسايش مي‌رساند.
19. گروهي ديگر از مصريهاي باستان معتقد بودند كه فرستادهء خدا در آخر زمان، در كنار خانهء خدا پديدار گشته، جهان را تسخير مي‌كند.
20. قبايل " اي پوور " معتقد بودند كه روزي خواهد رسيد كه در دنيا ديگر

نبردي بروز نكند، و آن سبب پادشاهي دادگر در پايان جهان است.
آنچه در بالا از نظر خوانندگان گرامي گذشت، با مهدي موعود اسلام كاملا تطبيق نمي‌كند، حتي برخي از آنها اصلا وفق نمي‌دهد، ليكن از يك حقيقت مسلم حكايت دارد، و آن اينكه نويد مصلح جهاني به گوش آنها رسيده و عقيده به ظهور يك رهبر مقتدر در آخر زمان در اعماق دلشان جا گرفته است، ولي چون از فروغ حق بيش از اين برخودار نبوده اند، در تطبيق آن دچار اشتباه شده اند.
عليرغم كوته نظراني كه خيال مي‌كنند همه ي انبيا مشرق زمين برخاسته اند، ما معتقديم كه در ميان تمام ملل و اقوام و در همهٔ اقطار واكناف جهان، پيامبراني برخاسته و مردم را بسوي دين قويم و صراط مستقيم فراخوانده‌اند، چنان كه منطق وحي به آن تصريح دارد: " إنما انت منذر، ولكل قوم هاد ". (1) يعني: تو (اي محمد) بيم دهنده هستي، و براي هر ملتي رهبر و راهنمائي وجود دارد.
از اين رهگذر روشن ميشود كه همهٔ آن عقايد، از منبع شريف وحي سرچشمه گرفته
1. سورهٔ رعد آيه 7.

است، و ليكن در برخي از مناطق دور دست كه شعاع حقيقت كمتر تابيده است در طول تاريخ از فروغ آن كاسته شده و فقط كلياتي از نويدهاي مهدي موعود بجا مانده است، و در تطبيق آن دچار اشتباه شده اند. صرفنظر از ايمان به خدا كه پايهء اين ايده و عقيده را تشكيل مي‌دهد، هر فردي كه به سرنوشت بشريت بينديشد و خواهان تكامل و ترقي جهان انسانيت باشد، و ببيند كه چگونه با وجود اين همه ترقيات فكري و علمي و پيشرفت روز افزون تكنيك و صنعت نه تنها اخلاق و معنويت پيشرفت نمي‌كند، بلكه با سرعت تكان دهنده و اندوهباري عقب گرد نموده، به سوي سقوط و نابودي ميگرايد و ترقيات ماشيني بر فساد و انحطاط معنوي آنها ميافزايد. با اندك تأملي، طبق فطرت ذاتي خود متوجه درگاه حضرت احديت خواهد شد و از براي رفع اين جنايتها و خيانتها ياري خواهد طلبيد و با الحاح و نيايش خواستار مصلحي خواهد شد كه به اين وضع رقت بار خاتمه دهد.

از اين رهگذر آرزوي يك مصلح بزرگ جهاني همواره در دلهاي خدا پرستان وجود داشته است، و تمام پيامبران الهي و سفيران آسماني نويدهائي دربارهء وي ابراز نموده اند.

مهدي موعود از ديدگاه وسيع‌تر در عصر اخير دوشادوش پيشرفت همه جانبه اي كه در تمام مسائل علمي نصيب بشريت شده، اين ايده و عقيده نيز از مرز اديان و مذاهب قدم فراتر نهاده و به عنوان يكي از مهم ترين مسائل حياتي مورد بحث و بررسي قرار گرفته است.

انديشمندان بزرگ براي از بين بردن جنگلها و خصومتها و بر طرف ساختن بحرانهاي منطقه اي و بالاخره جلوگيري از جنگها و كشمكشهائي كه احتمالا به جنگ جهاني سوم خواهد انجاميد، تنها راهي كه پيدا كرده اند اينست كه بايد انديشهء پوسيدهء " نژاد برتر " را از مغزها بيرون ريخت، " جهان وطني " را جايگزين تبليغات ناسيوناليستي قرار داده، مرزهاي جغرافيائي را درهم ريخته، شالودهء حكومت واحده جهاني را استوار ساخت.

اينك گفتار دو تن از انديشمندان مشهور جهان را در ذيل مي‌آوريم:

1. انيشتين: يا بايد حكومت جهاني با كنترل بين المللي انرژي تشكيل شود، و يا

حكومتهاي ملي جداگانهء فعلي همچنان باقي بماند و منجر به انهدام بشري گردد. (1) 2. برتراندراسل: چون هم اكنون خرابي جنگ بيش از قرون گذشته است، يا بايد حكومت جهاني را بپذيريم و يا به عهد بربريت برگرديم و به نابودي نژاد انساني راضي شويم. (2) اكنون بايد ديد كدام مصلحي خواهد توانست مرزهاي جغرافيائي را درهم كوبد و شالودهء حكومت واحد جهاني را بر اساس عدالت و آزادي پي ريزي كند؟ و آن مهدي موعود و مصلح جهاني كه ضرورت ظهور آن را علم و دين خبر ميدهد و ميليونها انسان در انتظار وي دقيقه شماري مي‌كنند، كيست؟

پاسخ اين سوال را، تنها از كساني كه با منبع وحي و جهان ماوراء طبيعت ارتباط نزديك دارند، بايد شنيد.

مهدي موعود از ديدگاه اسلام مهدي موعود يكي از مسائل بسيار حياتي اسلام به شمار مي‌رود و با ساير عقايد و احكام اسلامي، پيوند ناگسستني دارد.

آيات متعددي در قرآن مجيد وارد شده است كه پيشوايان ديني به مهدي موعود تفسير كرده اند و در ضمن صدها حديث، مشخصات آن حضرت را بيان نموده اند كه از حوصلهء اين كتاب بيرون است. (3) در لابلاي روايات متواتري كه از حضرت رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) و ساير پيشوايان دين صادر شده است، كليهء اوصاف و تمام جزئيات زندگي مصلح جهاني و پايه گزار حكومت واحد جهاني بيان شده است.

احاديث وارده دربارهء " امام زمان (عج) " از طريق شيعه و سني بيرون از شمار است. از

۱. مفهوم نسبيت انيشتين ص ۳۵.

۲. تأثير علم بر اجتمال ص ٥٦.

۳. طالبين مي‌توانند به كتاب پر ارج " شواهد التنزيل " (حسكاني حنفي) و " المهدي في القرآن " (آية الله سيد صادق شيرازي) و " بحار الأنوار " (ج 51 - 53) مراجعه نمايند.

(۱۸۹۹)

صفحهمفاتيح البحث: إمام زمان (1)، كتاب شواهد التنزيل للحاكم الحسكاني الحنفي (1)، كتاب بحار الأنوار (1)، القرآن الكريم (1)

اين رهگذر ما فقط فهرست‌وار قسمتي از آنها را در ذيل از نظر خوانندگان گرامي ميگذرانيم:

1. در 293 حديث تصريح دارد كه او فرزند امام " حسن عسكري " است.

2. در 90 حديث تصريح دارد كه او نوهء امام " هادي " (عليه السلام) و

نبيره امام " جواد " (عليه السلام) است.
3. در 95 حديث وارد شده كه وي چهارمين فرزند حضرت " رضا " (عليه السلام) است.
4. در 199 روايت آمده كه او پنجمين فرزند حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام) است.
5. در 202 حديث وارد شده كه او ششمين فرزند حضرت صادق (عليه السلام) است.
6. در 103 حديث وارد شده كه او هفتمين فرزند حضرت باقر (عليه السلام) است.
7. در 185 خبر آمده كه او هشتمين فرزند امام سجاد (عليه السلام) است.
8. در 308 حديث تصريح شده كه وي نهمين فرزند حضرت حسين (عليه السلام) است.
9. در 214 حديث وارد شده كه او دهمين فرزند حضرت علي (عليه السلام) است.
10. در 192 روايت، آمده كه وي از اولاد حضرت فاطمه است.
11. در 48 حديث، تصريح شده كه وي همنام حضرت پيامبر (صلي الله عليه وآله) است.
12. در 136 حديث، تصريح شده است كه او دوازدهمين امام و آخرين پيشواست.
13. در 91 حديث، به غيبت طولاني تصريح شده است.
14. در 7 حديث كيفيت انتفاع مردم از آن حضرت در زمان غيبت بيان شده است.
15. در 51 حديث سيرت و صورت او توصيف شده است.
16. در 47 روايت تصريح شده كه در عصر او اسلام، دين جهاني خواهد شد، و آيه شريفهء " ليظهره علي الدين كله " تحقق خواهد يافت.
17. در 123 روايت هست كه او شخصا عدالت اجتماعي را در زمين برقرار مي‌كند.
18. در 293 از تولد آن حضرت گفتگو شده است.
19. در 657 حديث دربارهء ظهور و علايم ظهور بحث مفصلي شده است.
20. در 318 روايت عمر طولاني آن حضرت مطرح شده و در برخي از آنها تصريح شده كه عمر شريفش بقدري طولاني مي‌شود كه جز مؤمنان راستين، كسي در اعتقاد خود

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)،

الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)

استوار نمي‌ماند.
متن 3692 روايتي كه فهرست آنها در بالا گفته شد، به اضافهء 2515 روايت ديگر در پيرامون آن حضرت در منابع شيعه، از پيشوايان معصوم به دست ما رسيده است، در كتاب نفيس " منتخب الاثر " تأليف آية الله صافي گلپايگاني جمع آوري شده است.
مؤلف اين كتاب كه فعلا از مراجع عاليقدر شيعه مي‌باشد، روايات مربوط به امام زمان (عليه السلام) را تا جائي كه توانائي داشته، از كتابهاي معتبر و مدارك دست اول شيعه استخراج، و در اين كتاب گرد آورده است.
در اين كتاب جمعا 6207 روايت با ذكر مأخذ از 154 كتاب معتبر نقل و بازگو شده است.
مهدي موعود در منابع اهل تسنن رواياتي كه در پيرامون بنيانگزار حكومت واحد جهاني بر اساس عدالت و آزادي مهدي موعود، قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) در منابع معتبر اهل تسنن آمده است، دست كم از روايات شيعيان نمي‌باشد و بخشي از آنها در بخش دوم گذشت و حتي در " صحاح سته " كه معتبرترين كتاب روايتي اهل تسنن است روايات مهدي (عليه السلام) به شرح زير آمده است:
1. صحيح بخاري، جلد چهارم " كتاب الاحكام " وباب " نزول عيسي بن مريم ".
2. صحيح مسلم، جلد اول باب " الفتن واشراط الساعه " وباب " نزول عيسي ".
3. سنن ابن ماجه، جلد دوم، باب " خروج المهدي ".
4. سنن ابي داود، جلد دوم كتاب " المهدي ".
5. سنن ترمذي، باب " ماجاء في المهدي ".
همچنين در مسند احمد، پيشواي حنبلي‌ها و ديگر سنن و جوامع اهل تسنن روايات حضرت مهدي (عليه السلام) را احتواء كرده است.
استاد علي محمد علي دخيل اسامي 205 كتاب از بزرگان علماي سني را در كتاب خود " الامام المهدي " آورده است كه تعداد 30 نفر آنها مستقلا دربارهء حضرت ولي عصر (عليه السلام) كتاب نوشته اند، و 31 نفرشان فصلي را در كتابهاي خود به روايات حضرت
(١٩٠١)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (2)، أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، كتاب مسند أحمد بن حنبل (1)، كتاب سنن إبن ماجة (1)، كتاب سنن أبي داود (1)، كتاب صحيح مسلم (1)، الصّلاة

(1)
مهدي اختصاص داده اند و 144 نفرشان به مناسبتهاي مختلف روايات مهدي را در كتابهاي خود آورده اند.
اگر بخواهيم اسامي همه ي اين كتابها را نقل كنيم، سخن خيلي به درازا خواهد كشيد، از اين رهگذر فقط از كتابهائي كه مستقلا دربارهء حضرت ولي عصر (عليه السلام) از بزرگان اهل سنت به رشتهء تحرير آمده است، به ترتيب حروف تهجي نام ميبريم:
1. ابراز الوهم من كلام ابن حزم، تأليف احمد بن صديق بخاري.
2. الاحاديث القاضيه بخروج المهدي، تأليف محمد بن اسماعيل امير يماني، م 751.
3. احاديث المهدي، تأليف ابوبكر بن خثيمه.
4. احوال صاحب الزمان، تأليف سعد الدين حموئي، م 722 هجري.
5. اخبار المهدي، تأليف حماد بن يعقوب رواجني.
6. اربعين حديث في المهدي، تأليف ابونعيم اصفهاني، م 430 هجري. (1)
7. اربعين حديث في المهدي، تأليف ابوالعلاء همداني.
8. ارشاد المستهدي في نقل بعض الاحاديث والاثار الوارده في شأن الامام المهدي، تأليف محمد علي حسين بكري مدني.
9. البرهان في علامات مهدي آخر الزمان، تأليف ملاعلي متقي هندي، م 975 هجري. (2) 10. البرهان، تأليف محمد بن عثمان كراجكي.
11. البيان في اخبار صاحب الزمان، تأليف محمد بن يوسف گنجي شافعي
1. متن آن در جلد دوم " نامهء دانشوران " و ترجمه‌اش توسط " عبد الحجه بلاغي " در سال 1383 قمري، در تهران چاپ شده است.
2. نگارنده يك نسخهء خطي آن را در كتابخانهء سليمانيه استانبول، و يك نسخه‌اش را در كتابخانهء سلطنتي برلين ديده است، و اخيرا از روي نسخهء خطي كتابخانهء مسجد الحرام (مكه مكرمه) در سال 1398 به كوشش آقاي علي اكبر غفاري در تهران چاپ شده است. و نسخه‌اي هم در كتابخانه الأمام امير المؤمنين در نجف اشرف موجود است.
(۱۹۰۲)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب البرهان في علامات مهدي آخر الزمان عجل الله تعالي فرجه (1)، محمد بن إسماعيل (1)، محمد بن يوسف (1)، محمد بن عثمان (1)، النوم (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، مسجد الحرام (1)
م 658 هجري. (1) 12. تحديث النظر في اخبار المهدي المنتظر، تأليف محمد بن عبد العزيز بن مانع. (2) 13. تلخيص البيان في اخبار مهدي آخر الزمان، ابن كمال پاشا صنفي، م 940 ه. ق. (3) 14. التوضيح في تواتر ماجاء في المنتظر والدجال والمسيح، تأليف: شوكاني.
15. الجواب المقنع المحرر، فِي الرد علي ابن طغي وتبحر، بدعوي انه

عيسي او المهدي المنتظر، تأليف: محمد حبيب الله بن مایاني چكني شنقيطي.
16. الرد علي بن حكم وقضي، ان المهدي جاء ومضي، تأليف ملاعلي قاري، م 1014 هجري. (4) 17. رساله في المهدي، تأليف ابن حجر مكي، م 973 هجري. (5) 18. رساله مهدي آل الرسول، تأليف ملاعلي قاري، م 1014 هجري. (6) 19. العرف الوردي في اخبار المهدي، تأليف جلال الدين سيوطي م 910 هجري. (7) 20. العرف الوردي في اخبار المهدي، تأليف يوسف بن يحيي دمشقي شافعي،
1. اين كتاب در سال 1324 قمري به ضميمه كتاب " الغيبه " شيخ طوسي در ايران چاپ شد، چاپ دوم آن در استانبول (1331) و سومش در نجف (1382) وكبار هم در آخر " كفايه الطالب " و اخيرا به صورت بسيار جالبي با مقدمهء " سيد مهدي خرسان " در بيروت چاپ شده است.
2. نسخه اي از آن در كتابخانهء سليمانيه استانبول و نسخه‌اي ديگر در دار الكتب مصر موجود است.
3. نسخه اي از آن در كتابخانهء برلين و چندين نسخه در كتابخانهء سليمانيه استانبول موجود است.
4. نسخه اي از آن در كتابخانهء الامام امير المؤمنين " نجف " و نسخه‌اي ديگر در كتابخانهء ناصريه (لكنهو - هند) موجود است.
5. نسخه اي از آن در كتابخانه برلين و نسخه‌اي ديگر در كتابخانهء سليمانيه استانبول موجود است.
6. اين رساله در 40 به چاپ رسيده است.
7. نسخه اي از آن در كتابخانهء سليمانيه استانبول موجود است، و در ضمن كتاب " الحاوي للفتاوي " (جلد 2 ص 57 - 86) چاپ شده است.
(١٩٠٣)
صفحهمفاتيح البحث: كتاب تلخيص البيان للمتقي الهندي (1)، كتاب العرف الوردي في اخبار المهدي عجل الله فرجه (2)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، عبد العزيز بن مانع (1)، آخر الزمان (1)، دولة ايران (1)، كتاب الغيبة للشيخ محمد رضا الجعفري (1)، مدينة بيروت (1)
م 685 هجري. (1) 21. العرف الوردي في دلايل المهدي، تأليف عبد الرحمن بن مصطفي. (2) 22. العطر الوردي، في شرح القطر الشهدي، في اوصاف المهدي، تأليف محمد بن محمد بن احمد بلبيسي، م 1308 هجري.
23. عقد الدر في اخبار المهدي المنتظر، تأليف يوسف بن يحيي دمشقي شافعي، م 685 هجري. (3) 24. علامات المهدي، تأليف جلال الدين سيوطي، متوفي 910 هجري.
25. الغواصم عن الفِتن القواصم.

26. الفتوي في مسأله المهدي المنتظر، شيخ محمد منتصر كتاني. (4) 27. فرائد الفوائد، تأليف مرعي بن يوسف مقدس، متوفي 1031 هجري. (5) 28. فوائد الفكر في المهدي المنتظر، تأليف نامبرده. (6) 29. القطر الشهدي في اوصاف المهدي، تأليف احمد بن احمد حلواني شافعي، م 1308 هجري. (7) 30. القول المختصر في علامات المهدي المنتظر، تأليف شهاب الدين احمد بن

1. يك نسخه از آن در كتابخانهء سلطنتي برلين موجود است.
2. نسخه اي از آن در كتابخانهء سلطنتي برلين موجود است.
3. نسخه هائي از آن در كتابخانه هاي: آيت الله حكيم در نجف، مدرسه هنديها در كربلا، علي پاشا در استانبول، معهد مخطوطات عربي در مصر موجود است، و اخيرا از روي نسخه برلين در مصر به چاپ رسيده است.
4. اين جزوه در پاسخ يك مسلمان كنيائي، از طرف رابطة العالم الاسلامي (مكه) منتشر شده است. متن عربي آن در " البيان " ص 76 - 79 و ترجمه فارسي‌اش در كتاب " مهدي انقلابي بزرگ " ص 146 - 155 و ترجمهء لاتينش توسط نگارنده از مركز اسلامي استانبول منتشر شده است.
5. نسخه اي از آن در كتابخانهء سليمانيه استانبول موجود است.
6. از آن در كتابخانهء سليمانيه موجود است.
7. يك نسخه از آن در كتابخانهء سليمانيه موجود است، و در سال 1345 هجري در مصر به ضميمهء كتاب " فتح رب الارباب " چاپ شده است.

(١٩٠٤)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب القول المختصر في علامات المهدي المنتظر لابن حجر (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، محمد بن أحمد (1)، مدينة كربلاء المقدسة (1)، مدينة مكة المكرمة (1)

محمد هيثمي شافعي. (1) 31. القول المنتظر في علامات المهدي المنتظر، تأليف: ابن حجر مكي، م 973 هجري. (2) 32. مراة الفكر في المهدي المنتظر، تأليف مرعي بن يوسف مقدسي، م 1031 هجري.

33. المشرب الوردي في مذهب المهدي، تأليف ملاعلي قاري، م 1014 هجري. (3) 34. مناقب المهدي، تأليف ابونعيم اصفهاني، م 430 هجري.

35. المهدي، تأليف ابن قيم جوزيه، م 751 هجري.

36. المهدي، تأليف ابي داود (صاحب سنن) م 275 هجري.

37. المهدي، تأليف ادريس العراقي المغربي.

38. مهدي آل الرسول، تأليف علي بن سلطان محمد هروي حنفي.

39. المهدي الي ماورد في المهدي، تأليف محمد بن طوطون.

40. نبذة من علامات المهدي، تأليف جلال الدين سيوطي، م 910 هجري. (4) 41. النجم الثاقب في بيان ان المهدي من اولاد ابيطالب. (5) 42. النظم الواضح المبين، تأليف عبد القادر بن محمد سالم.

43. نعمة المهدي، تألیف ابونعیم اصفهاني، م 430 هجري.
44. الوهم المكنون في الرد علي ابن خلدون، تألیف ابوالعباس بن عبد المؤمن المغربي.
45. الهدیه المهدویه، تألیف ابوالرجا محمد هندي.
1. نسخه هائي از آن در كتابخانه هاي برلین و استانبول و دارالكتب مصر موجود است.
2. نسخه اي از آن در كتابخانهء سلیمانیه موجود است.
3. یك نسخه از آن در كتابخانهء برلین و شش نسخه از آن در كتابخانه سلیمانیه استانبول موجود است.
4. چندین نسخه از آن در كتابخانهء سلطنتي برلین موجود است.
5. یك نسخه از آن در كتابخانهء سلیمانیه استانبول موجود است.
(١٩٠٥)
صفحهمفاتيح البحث: جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، عبد المؤمن (1)

46. الهديه الندیه، للامه المحمدیه فيما جاء في فضل الذات المهديه، تأليف قطب الدين مصطفي بن كمال الدين حنفي، م 1162 هجري.
47. نخستين كتابي كه از علماي اهل تسنن دربارهء حضرت مهدي نوشته شده كتاب " صاحب الزمان " تأليف ابوالعنبس محمد بن اسحاق بن ابراهيم كوفي، قاضي صميره وم 275 هجري است. كه شايد نگارش آن پيش از تولد حضرت مهدي (255 ه) باشد. (1) در پايان گفتار، تذكر يك نكته لازم است و آن اينكه:
در كتابهاي اهل تسنن كه روايات حضرت مهدي آمده است، به نقل روايات كلي اكتفا نشده، بلكه گاهي از اوصاف و خصوصيات آن حضرت نيز بحث شده است. مثلا در 35 كتاب از دانشمندان سني، تصريح شده است كه " مهدي موعود " فرزند بلافصل حضرت امام حسن عسكري مي‌باشد. (2)
سيري در مسألة غيبت جالب توجه اين است كه تمام مسائل مربوط به حضرت مهدي، در ميان تودهء مردم در هر عصري مشهور و زبانزد خاص و عام بود و حتي در هر جنبه ي آن كتابهاي مستقلي نوشته شده است. اگر روزي بتوانيم كتابهائي را كه در هر عصري در پيرامون حضرت مهدي نوشته شده احصاء كنيم خود يكي از مستدل ترين راههاي اثبات " اصالت مهدويت " خواهد بود. در اين قسمت فقط به بحث از كتابهائي ميپردازيم كه پيش از ولادت حضرت مهدي (عج) كتاب مستقلي در پيرامون " غيبت آن حضرت " نوشته شده است:
1. ابواسحاق، ابراهيم بن صالح انماطي كوفي اسدي، از اصحاب حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام) بوده و كتابي در " غيبت " نوشته وابن قولويه با يك واسطه اين كتاب را از او روايت كرده است. (3)
1. ابن نديم آن را در ص 223 فهرست خود آورده است.
2. اسامي آنها در كتاب " موعودي كه جهان در انتظار اوست " ص 51 - 68، بخوانيد.
3. رجال نجاشي ص 28، فهرست شيخ طوسي ص 75.
(١٩٠٦)
صفحهمفاتيح البحث: إسحاق بن إبراهيم (1)، إبراهيم بن صالح (1)، ابن قولويه (1)، كتاب رجال النجاشي (1)
2. ابوالحسن، علي بن حسن بن محمد طائي جرمي شاطري، معاصر حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام) و كتابي بنام " الغيبة " نوشته است. (1) 3. ابوالحسن علي بن عمر اعرج كوفي، از ياران حضرت موسي بن جعفر (عليه السلام) و مؤلف كتابي بنام " الغيبته ". (2) 4. حسن بن علي

بن ابي حمزه بطايني، كه در عصر امام رضا (عليه السلام) مي‌زيسته و كتابي در پيرامون "غيبت " نوشته است. (3) 5. ابوالفضل عباس بن هشام ناشري، از اصحاب امام رضا (عليه السلام) و متوفي 220 هجري و صاحب كتاب " الغيبة ". (4) 6. ابومحمد فضل بن شاذان ازدي، از اصحاب امام رضا ومتوفي 260 و صاحب 180 جلد كتاب، در حمايت از حريم مقدس ولايت، كه يكي از ان‌ها كتاب " الغيبة " است. (5) 7. همچنين كتابهاي فراواني از معاصرين امام حسن عسكري (عليه السلام) مانند " ابراهيم بن اسحق " (6) ومعاصرين نواب اربعه، مانند " محمد بن قاسم بغدادي " متوفي 332 (7) بنام " الغيبة " به يادگار مانده است.

فهرست بالا مربوط به كساني است كه پيش از ولادت حضرت مهدي (عج) كتاب مستقلي در موضوع " غيبت " نوشته اند، و اگر نه در صدها كتاب، پيش از ولادت آن حضرت موضوع غيبت مطرح شده است. (8) مثلا " حسن بن محبوب " يكي از محدثين مورد اعتماد، صد سال، پيش از ولادت حضرت مهدي (عج)، احاديث مربوط به غيبت را در " مشيخه‌ء "

١. رجال نجاشي ص ١٩٣، رجال شيخ طوسي ص ٣٥٧ و فهرست شيخ طوسي ص ١١٨.

٢. رجال نجاشي ص ١٩٤.

٣. قاموس الرجال ج ٣، ص 193، رجال نجاشي ص 28 و فهرست شيخ طوسي ص 75.

4. رجال نجاشي ص 215، رجال شيخ طوسي ص 384 و فهرست شيخ طوسي ص 147.

5. رجال نجاشي ص 235، رجال شيخ طوسي ص 420 و فهرست شيخ طوسي ص 150.

6. رجال نجاشي ص 15 و فهرست شيخ طوسي ص 29.

7. الذريعه الي تصانيف الشيعه ج 16، ص 80.

8. شيخ آقا بزرگ تهراني، براي تحقيق بيشتر مراجعه شود به گفتار چهارم از كتاب " نور مهدي " از انتشارات " مسجد صدريه " ص 75 - 95.

(١٩٠٧)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، أصحاب الإمام الرضا عليه السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، كتاب الغيبة للشيخ محمد رضا الجعفري (2)، علي بن أبي حمزة البطائني (1)، كتاب رجال النجاشي (6)، السجود (1)

خود آورده است. (1) متمهدي هاي دروغين در تاريخ اسلام با وجود اصالت مهدويت و اين كه مهدي موعود مصلح كلي كه همان وجود مبارك امام زمان شيعيان مي‌باشد و در آخر زمان خواهد آمد و جهان را كه از ظلم و جور فراواني كه آن را احاطه نموده است پر از عدل و داد خواهد نمود شك و ترديدي در اصالت آن، وجود ندارد ولي طبق سنت شنيعه‌اي كه جريان دارد كه از هر حقيقت و واقعيت موجود، سوء استفاده‌ها شده و ميشود. در اين مسألة هم چنين اتفاقي رخ نموده است.
در تاريخ اسلام هم متمهديان فراواني به ثبت رسيده است كه براي دستيابي به قدرت يا تعقيب هدف خاصي از عنوان با شكوه مهدي موعود (عج) سودجوئي كرده اند اين امر از اوائل قرن اول اسلامي آغاز، و در دوره‌ء خلفاي عباسي به اوج خود رسيده است كه در اين نوشتار كوتاه، به صورت فشرده و اجمال به برخي از آن سوء استفاده‌ها اشاره مي‌گردد البته اين معني نه تنها به اصل مطلب و مقام شامخ مهدي موعود (عليه السلام) خدشه وارد نمي‌سازد بلكه مي‌تواند بهترين دليل اصالت و واقعيت آن نيز بوده باشد.
1. كيسانيه:
شايد نخستين گروه مسلمان كه مهدويت را رواج داده و از آن به نفع آرمان خويش سودجوئي كرده است " كيسانيان " باشند، آنان معتقد بودند كه " محمد بن حنفيه " زنده است و در كوه " رضوي " ميان دو شير قرار گرفته است و روزي ظهور خواهد كرد.
شايد عامل اشتباه آنان اين بوده باشد كه ابن حنيفه از جانب خود، تبليغات مردم را در مورد مهدويت و نجات بخشي او رد نكرد يا اصولا آن را به صورت مفهومي ماوراء مفهوم مهدي اسلام تلقي نمود؟ و از سوي ديگر هرگز آشكارا ادعائي در مورد وراثت و جانشيني و امامت آغاز ننمود، در نتيجه اين گروه " كيسانيه " در تاريخ بوجود آمد و شعار و ادبيات ويژه ي خود را ترسيم نمود.
1. اعلام الوري ص 416.
(١٩٠٨)
صفحهمفاتيح البحث: محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (1)، التعقيب (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)

خود آورده است. (1) متمهدي هاي دروغين در تاريخ اسلام با وجود اصالت مهدويت و اين كه مهدي موعود مصلح كلي كه همان وجود مبارك امام زمان شيعيان مي‌باشد و در آخر زمان خواهد آمد و جهان را كه از ظلم و جور فراواني كه آن را احاطه نموده است پر از عدل و داد خواهد نمود شك و ترديدي در اصالت آن، وجود ندارد ولي طبق سنت شنيعه‌اي كه جريان دارد كه از هر حقيقت و واقعيت موجود، سوء استفاده‌ها شده و ميشود. در اين مسألة هم چنين اتفاقي رخ نموده است.

در تاريخ اسلام هم متمهديان فراواني به ثبت رسيده است كه براي دستيابي به قدرت يا تعقيب هدف خاصي از عنوان با شكوه مهدي موعود (عج) سودجوئي كرده اند اين امر از اوائل قرن اول اسلامي آغاز، و در دورهء خلفاي عباسي به اوج خود رسيده است كه در اين نوشتار كوتاه، به صورت فشرده و اجمال به برخي از آن سوء استفاده‌ها اشاره مي‌گردد البته اين معني نه تنها به اصل مطلب و مقام شامخ مهدي موعود (عليه السلام) خدشه وارد نمي‌سازد بلكه مي‌تواند بهترين دليل اصالت و واقعيت آن نيز بوده باشد.

1. كيسانيه:

شايد نخستين گروه مسلمان كه مهدويت را رواج داده و از آن به نفع آرمان خويش سودجوئي كرده است " كيسانيان " باشند، آنان معتقد بودند كه " محمد بن حنفيه " زنده است و در كوه " رضوي " ميان دو شير قرار گرفته است و روزي ظهور خواهد كرد.

شايد عامل اشتباه آنان اين بوده باشد كه ابن حنيفه از جانب خود، تبليغات مردم را در مورد مهدويت و نجات بخشي او رد نكرد يا اصولا آن را به صورت مفهومي ماوراء مفهوم مهدي اسلام تلقي نمود؟ و از سوي ديگر هرگز آشكارا ادعائي در مورد وراثت و جانشيني و امامت آغاز ننمود، در نتيجه اين گروه " كيسانيه " در تاريخ بوجود آمد و شعار و ادبيات ويژه ي خود را ترسيم نمود.

1. اعلام الوري ص 416.

(١٩٠٨)

صفحهمفاتيح البحث: محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (1)، التعقيب (1)، كتاب إعلام الوري بأعلام الهدي (1)

شاعراني مانند: كثير، سيد حميري را بوجود آورد. و اين حقيقت مي‌رساند كه مردم ستمديده و محروم از نام " مهدي " به عنوان منجي و نجات بخش تلقي ذهني و ادعائي داشتند و با استمداد از آن زمينه، مي‌خواستند خود را از استيلاي حاكمان اموي ستمگر، رهائي بخشند تنها با نام " مهدي " نه با داشتن خصوصيات و ويژگيهاي امام معصوم (عليه السلام) و رهبر راستين واقعي و الهي.
كيسانيه معتقد بودند ظهور منجي، در پايان هر دوره از ظلم و بيدادگري و سختي جريان دارد. از اين رو ظلم و بي عدالتي موجود و فشار ناشي از آن، موجب جذب مردم به ابن حنفيه و مناديان او گرديده است. نه احتساب حق و امامت واقعي و مراتب الهي و معنوي او، در پاره اي از تواريخ و منابع اسلامي وجود دارد كه امام باقر (عليه السلام) افراد فداكاري را در مبارزه بر عليه پيروان محمد بن حنفيه و پسرش ابوهاشم بسيج نمود تا عليه دعاوي او ايستادگي نمايند. كه تفصيل آن در كتب " ملل و نحل " و كلام قديم و جديد مضبوط است.
2. مهدي سفياني:
امويان مي‌گفتند وقتي علويان، مهدي داشته باشد و عباسيان مهدي داشته باشند پس چرا ما مهدي نداشته باشيم؟ از اين رو آنان نيز براي خود مهدي تراشيدند كه ملقب به " سفياني " گشت. و اين پندار از آنجا نشأت گرفته بود كه وقتي حكومت خودكامهء اموي و روش بي بند و بار زندگي آنان انتظارات مسلمين را به خصوص پس از قتل عام كربلا ناكام گذاشت مسلمانان به تصور و انديشه در عقيده مهدويت پرداختند، مهدي را رهبري ميدانستند كه مستقيما به وسيله خدا هدايت مي‌شود و اين امر مخصوص شيعيان نبود جز شيعيان هم به آن توجه داشتند و اين موضوع خود، تعميم و همگاني بودن مسئله مهدويت ميان تسنن و تشيع را نشان مي‌دهد.
قتل عام كربلا و شهادت امام حسين (عليه السلام) تنها نوادهء باقيمانده پيامبر (صلي الله عليه وآله)، خراب كردن خانه كعبه، محاصرهء مدينه و تحميل مصائب روز افزون، به كوفيان هوادار علي (عليه السلام) زمينه‌هاي فكري و زير بنائي و فعاليتهاي زير زميني را براي قيام مهدي در افكار و

(۱۹۰۹)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة كربلاء المقدسة (2)، محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (1)، القتل (1)، النوم (2)

انديشه‌ها فراهم مي‌ساخت و اين معني مي‌رساند كه، زمينهٔ فكري و زير بناي اعتقادي مهدي در دلها و افكار مسلمانان رسوخ داشت و زمينهٔ تاريخي و اعتقادي را هم داشته است. به نظر مي‌رسد گروه اوليه غلات كه معتقد به مهدويت محمد بن حنفيه بودند پس از درگذشت او از پسرش ابوهاشم عبد الله پيروي كردند و به كيسانيه جذب شدند، مرگ ابوهاشم نقطهٔ عطف تاريخ غلات محسوب مي‌شود، زيرا مرگ او باعث ايجاد شكافي در ميان آنان گرديد و غلات به دو گروه متمايز تفكيك شدند.

1. گروهي معتقد به غيبت و مراجعت او شدند سرانجام به ايران كوچيدند و در اواخر دورهٔ امويان در نهضت انقلابي بر عليه امويان، واسطهٔ رشد و عوامل نهضت كردند.

2. گروه ديگري كه با كيسانيه نقطه مشترك داشتند در كوفه ماندند و به نحوي از انحاء خود را به امامان حسيني (عليه السلام) پيوستند. مانند حمزه بن عمره البريدي، بيان بن سمعان، سعيد الخدري، مغيرة بن سعيد العجلي، ابو منصور العجلي و محمد بن ابي زينب، مقلاص بن ابي طالب و ...

آنان اين عقيده را تبليغ و نشر مي‌دادند كه [نعوذ بالله] امامان تجسم عيني خدا هستند و خداوند در جسم علي بن ابيطالب (عليه السلام) حلول كرده است و او را قادر به آگاهي از غيب، پيشگوئي از آينده و جنگ عليه كفار كرده است. قدرت نامرئي جهان ملكوتي در علي (عليه السلام) همچون چراغي است كه در قنديلي قرار دهند ونور خدا در علي (عليه السلام) همانند شعلهٔ چراغ مي‌باشد. (1) و از اين گونه اعتقادات و باورهاي موهوم و نادرست.

مدعيان بابيت در برابر اين تعداد از مدعيان مهدويت كه در تاريخ اسلام فراوان از آنان نام برده شده است افرادي ديگري هم پيدا شده اند كه مدعي بابيت و سفارت و واسطه‌گري فيض ميان امام و خيل مشتاقان و دوستداران او شده اند كه از تاريخ گذشته به ذكر تني چند از آنان بسنده مي‌كنيم:

1. خورشيد پنهان ص 70.

(١٩١٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (3)، دولة ايران (1)، محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (1)، مدينة الكوفة (1)، محمد بن أبي زينب (1)، النوم (1)

شادروان سيد محسن جبل عاملي، صاحب اعيان الشيعه در كتاب " المهدي " كه دنبالهٔ همان موسوعه بزرگ " اعيان الشيعه " است به معرفي چند

نفر از اين افراد ميپردازد كه از آن كتاب ترجمه و نقل مي‌گردد، او مي‌گويد:
" در تاريخ اسلام افرادي بسيار هم مورد مذمت و شماتت قرار گرفته اند كه به دروغ و كذب، ادعاي " باب " و واسطه فيض بودن ميان امام مهدي (عج) و شيعيان را داشته اند كه طبق تحقيق مرحوم شيخ مفيد در كتاب " الغيبه ". افراد زير مي‌باشند:
1. شخصي است معروف به " شريعي " او كه از نزديكان و هم دوره هاي امام دهم حضرت هادي (عليه السلام) و سپس امام حسن عسكري (عليه السلام) بوده است مقامي را ادعا نمود كه خداوند متعال چنين منصبي را به او واگذار نكرده بود. و خدا و حجج الهي از آن دروغ و انتساب بيزار از اين رو او مورد لعن و نفرت شيعيان حقيقي قرار گرفت و از ساحت مقدس امام (عج) توقيعي در لعن و برائت از او بيرون آمد، و كفر و الحاد و بيديني او روشن گرديد.
2. محمد بن نصير نميري: كه فرقه نصيريه به او منتسب است او پس از شريعي ادعاي باب بودن را نمود و نيابت محمد بن عثمان عمري (يكي از نواب چهارگانه امام) را نمود او در اثر بي اعتقادي و بي‌ايماني كه داشت رسوا و مفتضح گرديد. محمد بن عثمان او را مورد نفرت و لعن قرار داد وقتي برائت و اظهار انزجار سفير امام را شنيد به قصد ديدار و عذرخواهي از او، عازم محضرش گرديد تا عذرخواهي نمايد ولي او اجازهء ورود نداد از بدعتها و انحرافات او اين بود كه ادعاي نمايندگي امام هادي (عليه السلام) را داشت و در مورد امام تا حد ربوبيت والوهيت، غلو مي‌نمود، با اين وضع او محرمات الهي را مباح مي‌شمرد - اعمال شنيعه و منكرات را حلال ميدانست در اين برنامه‌ها يكي از زورگويان بنام " محمد بن موسي " معروف به ابن الفرات او را ياري و مساعدت مي‌نمود، او دم مرگ به ثقل زبان مبتلا شده بود نمي‌توانست حرف بزند، در مورد وصي و جانشين از او پرسش كردند او با مشكلات فراوان توانست فقط نام " احمد " را ببرد و نتوانست توضيح بدهد از آن رو پيروان ضلال و كفر او به سه دسته منشعب شدند برخي به احمد پسر او: و برخي به احمد معروف به ابن الفرات، و برخي احمد پسر ابي الحسن بشر، گرايش پيدا كردند.
(۱۹۱۱)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (2)، كتاب الغيبة للشيخ محمد رضا الجعفري (1)، كتاب أعيان الشيعة للأمين (2)، نهر الفرات (2)، محمد بن موسي (1)، محمد بن عثمان (2)، محمد بن نصير (1)، الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، الضلال (1)، النوم (1)
3. ابوطاهر محمد پسر علي: او كه نمايندگي امام حسن عسكري (عليه

السلام) داشت و از اين نظر قسمتي از وجوه و اموال را در اختيار داشت فريفتهء دنيا و متاع آن گرديد از تسليم آنها به محمد بن عثمان عمري خودداري نمود و خودش ادعاي وكالت و كفالت نمود، مردم معتقد شيعه، از اين عمل او تبري و بيزاري جستند و او را مورد لعن و نفرت خود قرار دادند و توقيع نفرت و بيزاري از ساحت امام (عج) در مورد او بيرون آمد.

4. حسين بن منصور حلاج: يكي ديگر از مدعيان بابيت مي‌باشد، او در نامه اي كه به ابي سهل اسماعيل بن علي نوبختي نوشته است، چنين مينگارد:

من وكيل صاحب الزمان هستم او به گمان اين كه اعلام ادعاي وكالت آن هم، از ارباب فضل و دانش مي‌تواند موقعيت او را تثبيت كند اقدام به نامه نگاري نمود ولي نتيجهء معكوس داشت چون در پاسخ جواب ريشخند و استهزاء آمد:

" من در مقابل ادعاي بزرگي كه شما داريد، كار بسيار سهل و ساده را از شما مي‌خواهم من علاقه‌مند جواري و كنيزكان ماهروي خويش هستم ولي پيري و سفيدي مو، مانع وصلت مي‌گردد ناچارم هر روز موهايم را رنگ و خضاب كنم و درخواست عاجزانه دارم كه در مورد مشكي بودن رنگ موهاي من، اقدام عاجلي به فرمائيد كه ممنون خواهم بود. او پس از رسيدن نامه دريافت كه ابو سهل ادعاي او را به سخريه گرفته است او به قم آمد و اعلام كرد كه او سفير و وكيل امام (عج) است مردم قم اعلاميهء او را پاره كردند و عمل او را به سخريه گرفتند او در بغداد به دستور مقتدر در اثر ادعاهاي غير مفهومي كه داشت، كشته گرديد.

ديگر مدعيان: از ديگر مدعيان بابيت مي‌توان شلمغاني معروف به " ابن العزافر " و ابوبكر: محمد بن احمد بغدادي و احمد بن هلال كرخي (1) و با طول فاصله زماني 13 قرن بعد ديگر سيد محمد علي باب را به شمار آورد كه تجارتخانه‌اي به نام باب و بابيت را بنا نهادند تا وسيلهء ارتزاق و كمر بسته بودن خود و گمراهي و ضلالت مردم را فراهم آورند و

1. خورشيد پنهان از انتشارات مسجد صدريه، مقاله نگارنده.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، إسماعيل بن علي (1)، أحمد بن هلال (1)، مدينة بغداد (1)، محمد بن عثمان (1)، محمد بن أحمد (1)، الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (2)، الإختيار، الخيار (1)، النوم (1)، السجود (1)

اين افتخار را به دست آوردند كه هميشه مشمول لعن و نفرت معصومين اطهار (عليه السلام) گردند جائي كه مي‌فرمايند: خداوند متعال كساني را با آبرو حيثيت واعتبار ما روزي ميخورند مورد لعن و نفرت قرار دهد.
گروههاي گمراه علاوه بر افراد و اشخاص گاهي گروههائي ادعاي مهدويت افرادي را نموده اند كه مهدي واقعي نبوده است:
1. كيسانيه: كه محمد حنيفه را مهدي دانسته‌اند و معتقد بودند كه در كوه " رضوي "غايب ميباشد و گذشت.
2. جاروذيه: محمد بن عبد الله بن حسن را مهدي غائب دانسته اند و در انتظارش به سر برده اند.
3. نادوسيه: گروه ديگري كه حضرت صادق (عليه السلام) را هنوز زنده و مهدي دانسته اند.
4. واقفيه: موسي بن جعفر (عليه السلام) امام زنده و غايب مي‌دانند كه بعدها ظاهر خواهد شد و دنيا را پر از عدل و داد خواهد نمود.
5. اسماعيليه: به مهدويت اسماعيل فرزند امام صادق (عليه السلام) معتقدند و مي‌گفتند او نمرده است بلكه از باب تقيه مرگ به او نسبت داده اند.
6. باقريه: حضرت امام محمدباقر را مهدي موعود دانسته اند كه ظهور خواهد نمود.
7. محمديه: محمد بن علي فرزند حضرت امام علي النقي را مهدي ميدانستند همان فردي كه به نام سيد محمد آرامگاه در عراق است.
8. جواديه: معتقدند كه حجة بن الحسن فرزندي داشته و او مهدي است.
9. گروهي از اسماعيليه بر اين باور بودند كه محمد بن عبد الله مطربي ملقب به مهدي كه در مغرب به سلطنت رسيد همان مهدي موعود است كه در سال 300 از مغرب نمايان گرديد.
10. مهدي مصر كه در سال 1213 ادعاي مهدويت كرد و گروهي را دور خود گرد آورد و سرانجام با هجوم لشكر ناپلئون بناپارت شكست خورد و متواري گشت.
(١٩١٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (2)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، دولة العراق (1)، محمد بن عبد الله (2)، محمد بن علي (1)، الحج (1)، النوم (1)
11. درويش رضا در سال سوم جلوس شاه صفي صفوي به نام مهدي در قزوين خروج كرد و آشوبي بار آورد.

12. راونديه: منصور عباسي خليفه سفاك را مهدي دانسته اند و به جاي كعبه دور كاخ خلافت او طواف نموده اند. (1) 13. سودانيه: مهدي سوداني متولد 2184 او سودان را گرفت و چهار جانشين براي خود معرفي كرد.

14. ابومسلم خراساني نيز دعوي مهدويت كرد و در سال 138 هجري كشته شد.

15. ابومحمد عبد الله مهدي كه در سال 344 در آخرين خود را مهدي و امير مؤمنان معرفي نمود.

16. غلام احمد قادياني در هندوستان مهدي ناميد و به نصاري مي‌گفت: من مسيح موعود هستم.

1. وقتي به او گفتند: آنان را طرد نما در پاسخ گفت: ترجيح مي‌دهم اين قوم نسبت به من وفا دار باشند و به جهنم بروند تا آنكه بر ضد من قيام ورزند. اينست منطق مستبدان روزگار.

بخش چهارم ` نواب خاص و عام، توقيعات و رهنمودها

بخش چهارم / نواب خاص و عام، توقيعات و رهنمودها ...
امام زمان (عليه السلام) در طول غيبت صغري و كبراي خود، دو نوع نائبان خاص و عام داشته و دارند:
الف: نواب خاص امام زمان (صلوات الله عليه) در طول غيبت صغري كه نزديك هفتاد سال ادامه داشت چهار تن نايب خاص داشت كه هر چهار نفر از عالمان راستين و از پرهيزكاران و پارسايان بوده اند كه به محضر آن حضرت رفت و آمد و تشرف داشتند و احتياجات مردم و سوالات توسط اين چهار نفر، بر طرف مي‌شد كه شرح حال آنان به صورت اختصار به اين ترتيب مي‌باشد:
1. عثمان بن سعيد عمري:
او يكي از افراد موثق و مورد اعتماد پيشوايان معصوم پيشين، حضرات: امام هادي و امام حسن عسكري (عليه السلام) نيز بوده است محض استتار كامل، وي به او تجارت روغن نيز مي‌پرداخت از اين رو به او " سمان " نيز گفته اند و اين امر دقيقا جهت مخفي نگهداشتن روابط شيعيان بود كه با او روابط مالي داشتند امام هادي (عليه السلام) در حق او گفته است: " هذا ابوعمرو، الثقة الأمين ما قاله لكم فعني يقوله، و ما اداه اليكم فعني يوديه " يعني: " اين ابوعمرو، فرد موثق و امين ميباشد هر آنچه را از سوي من بگويد، پس من گفته ام و هر آنچه به شما اداء نمايد پس از سوي من ادا كرده است ". (1) امام حسن عسكري (عليه السلام) هم چنين تأييديه‌اي در حق او دارد و چون امام عسكري (عليه السلام) از دنيا رفت عثمان بن سعيد او را غسل داد و تكفين، تجهيز، تدفين نمود توقيعاتي به دست عثمان بن سعيد و پسرش محمد بن عثمان به شيعيان خاص امام حسن
1. غيبت شيخ طوسي ص 215 - 216.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، عثمان بن سعيد (3)، إمام زمان (2)، محمد بن عثمان (1)، الصّلاة (1)، الغسل (1)، التكفين (1)

بخش چهارم / نواب خاص و عام، توقيعات و رهنمودها ...
امام زمان (عليه السلام) در طول غيبت صغري و كبراي خود، دو نوع نائبان خاص و عام داشته و دارند:
الف: نواب خاص امام زمان (صلوات الله عليه) در طول غيبت صغري كه نزديك هفتاد سال ادامه داشت چهار تن نايب خاص داشت كه هر چهار نفر از عالمان راستين و از پرهيزكاران و پارسايان بوده اند كه به محضر آن حضرت رفت و آمد و تشرف داشتند و احتياجات مردم و سوالات توسط اين چهار نفر، بر طرف مي‌شد كه شرح حال آنان به صورت اختصار به اين ترتيب مي‌باشد:
1. عثمان بن سعيد عمري:
او يكي از افراد موثق و مورد اعتماد پيشوايان معصوم پيشين، حضرات: امام هادي و امام حسن عسكري (عليه السلام) نيز بوده است محض استتار كامل، وي به او تجارت روغن نيز مي‌پرداخت از اين رو به او " سمان " نيز گفته اند و اين امر دقيقا جهت مخفي نگهداشتن روابط شيعيان بود كه با او روابط مالي داشتند امام هادي (عليه السلام) در حق او گفته است: " هذا ابوعمرو، الثقة الأمين ما قاله لكم فعني يقوله، و ما اداه اليكم فعني يوديه " يعني: " اين ابوعمرو، فرد موثق و امين ميباشد هر آنچه را از سوي من بگويد، پس من گفته ام و هر آنچه به شما اداء نمايد پس از سوي من ادا كرده است ". (1) امام حسن عسكري (عليه السلام) هم چنين تأييديه‌اي در حق او دارد و چون امام عسكري (عليه السلام) از دنيا رفت عثمان بن سعيد او را غسل داد و تكفين، تجهيز، تدفين نمود توقيعاتي به دست عثمان بن سعيد و پسرش محمد بن عثمان به شيعيان خاص امام حسن

1. غيبت شيخ طوسي ص 215 - 216.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (3)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، عثمان بن سعيد (3)، إمام زمان (2)، محمد بن عثمان (1)، الصّلاة (1)، الغسل (1)، التكفين (1)

عسكري (عليه السلام) مي‌رسيد سوالاتي از امام زمان (عج) هم مي‌شد و با همان خط بيرون مي‌آيد كه در زمان پدرش در مي‌آمد شيعه همه به عدالت عثمان بن سعيد و فرزندش محمد معتقد بودند.

2. محمد بن عثمان بن سعيد عمري:

پس از وفات عثمان بن سعيد، پسرش ثقه جليل القدر وعاليشأن به جاي پدر نشست و توقيعات امام زمان (عليه السلام) در ارتباط، نيابت و تسليت پدرش به او وارد شد شيخ الطائفه اين توقيع را چنين آورده است:

" انا الله وانا اليه راجعون، به امر خدا تسليم، و به قضاي او راضي هستيم، پدرت خوشبخت زندگي كرد و خوشبخت از دنيا رفت، خدا به او رحمت كند و به اولياء و پيشوايانش ملحق سازد او در كار امامانش تلاشگر و در كاري كه به خدا و امامان مقرب ارتباط داشت كوشا و ساعي بود، خداوند چهرهء او را طراوت بخشد و لغزشش را مورد عفو قرار دهد، ثواب تو را جزيل، و تسليت تو را نيكو گرداند، شما به مصيبت گرفتار شديد و ما هم به مصيبت گرفتار گشتيم، فراق پدرت، تو و ما را به وحشت افكند خدا او را در جايگاهش شاد گرداند از سعادت او بود كه خداي تعالي پسري همچو شما به او روزي فرمود كه جانشين و قائم مقام او بوده باشيد خداوند به او رحمت بفرستد ... ". (1) و در سال 280 هجري، توقيعي نيز از ساحت امام زمان (صلوات الله عليه) به محمد بن ابراهيم بن مهزيار اهوازي رسيد كه در آن در مورد محمد بن عثمان آمده بود:

" زندگي پدرش پيوسته مورد وثوق و اطمينان ما بود او در پيشگاه ما در جاي پدرش قرار دارد، او با دستور ما فرمان مي‌دهد و به فرمان ما عمل مي‌كند و او را دوست بدارد و گفتهء او عمل كن و مقام او را در نزد ما بدان ". (2)

1. غيبت شيخ الطائفه ص 219 - 220.

2 و 3. غيبت شيخ ص 220.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، محمد بن إبراهيم بن مهزيار (1)، محمد بن عثمان بن سعيد (1)، عثمان بن سعيد (2)، إمام زمان (3)، محمد بن عثمان (1)، الصّلاة (1)

اسحاق بن يعقوب گويد: از محمد بن عثمان خواستم نامهء مرا به محضر امام عصر (عج) برساند در آن نامه از مسائلي پرسيده بودم امام (عليه السلام) به خط خويش مرقوم فرموده بودند:

" اما محمد بن عثمان عمري كه خداوند از او و پدرش راضي و خشنود

گردد فرد ثقه و مورد اعتماد من است و نوشتهء او، عين نوشتهء من است ". (1) شيخ صدوق در من لا يحضره الفقيه از محمد بن سعيد نقل كرده است فرمود: " به خدا قسم صاحب اين امر، هر سال در اين موسم، حضور پيدا مي‌كند مردم را مي‌بيند و آنان را مي‌شناسد مردم هم او را مي‌بينند ولي او را نميشناسند ". (2) هبة الله بن محمد از مشايخ خود نقل كرده است:

" شيعه همه بر عدالت عثمان بن سعيد و پسرش محمد اتفاق نظر داشتند تا عثمان بن سعيد از دنيا رفت پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان او را غسل داد او تمام كارهايش را به پسرش محول نمود، شيعه بر عدالت و موثق و امين بودن او اتفاق نظر داشتند، توقيعات امام (عليه السلام) توسط او بيرون مي‌آمد به همان خط وربط كه در ايام حيات پدر بيرون مي‌آمد شيعه در مورد وكالت دنيايت، جز او را نمي‌شناختند و به كسي جز او رجوع نداشتند ". (3) ابوالحسن علي بن احمد قمي گويد: " به محضر محمد بن عثمان عمري رسيدم تا به او سلام گويم ديدم ساجي پيش روي او قرار دارد و نقاشي آياتي از قرآن و اسماء امامان (عليه السلام) در حاشيهء آن مينويسد: گفتم: مولاي من! اين ساج چيست؟ فرمود اين براي قبر من است كه در آن خواهد بود، من هر روز به قبر خويش داخل شده و در آن جزيي از قرآن را ميخوانم ... ". (4)

۲. من لا يحضره الفقيه ج ۲، ص 520، كتاب الحج حديث 3115.

3. غيبت شيخ ص 221 - 222.

4. غيبت شيخ طوسي ص 222.

(۱۹۱۹)

صفحهمفاتيح البحث: كتاب فقيه من لا يحضره الفقيه (2)، هبة الله بن محمد (1)، إسحاق بن يعقوب (1)، عثمان بن سعيد (2)، علي بن أحمد (1)، محمد بن عثمان (4)، محمد بن سعيد (1)، القبر (2)، الغسل (1)، الحج (1)

3 حسين بن روح نوبختي:

علامه حلي (رضي الله عنه) در خلاصه فرموده است: " دو ماه بعد از آن تاريخ او در ماه جمادي الأولي سال 305 از دنيا رفت در حالي كه حدود پنجاه سال نيابت امام زمان (عج) را داشت و به هنگام وفاتش فرمود: مأمور شده ام كه وصيت كنم به ابوالقاسم حسين بن روح و كار نيابت را به او واگزار مينمايم ". (1) محمد بن عثمان قرشي نزد قبر پدرش در شارع باب الكوعه در محل خانه و منزلش قرار دارد هم اكنون مزاري در وسط شهر مي‌باشد ". (2) 3. حسين بن روح نوبختي:

سومين سفير و وكيل امام زمان (عليه السلام) ثقهء جليل القدر و شيخ بزرگوار حسين بن روح نوبختي مي‌باشد.

محمد بن همام گويد: " ابو جعفر محمد بن عثمان ما بزرگان و شيوخ شيعه را پيش از فوت خويش، گرد آورد و گفت: اگر من از دنيا رفتم امر وكالت با حسين بن روح نوبختي است، من مأمور شده ام كه او را در جايگاه خود قرار دهم و در كارهايتان، به او رجوع كنيد و به او اعتماد ورزيد ". (3)

محمد بن علي اسود مي‌گويد: " اموال امام را كه به دستم مي‌رسيد به محضر محمد بن عثمان عمري مي‌بردم، دو يا سه سال به فوت او مانده بود باز مقداري از اموال را نزد او بردم، فرمود: آنها را به حسين بن روح نوبختي تسليم نمايم من به او مي‌دادم و قبض دريافت مي‌نمودم او به ابو جعفر در اين امر شكايت كرده بود: ابو جعفر به من امر فرمود كه از وي قبض درخواست نكنم و گفت هر چه به دست ابوالقاسم برسد به دست من رسيده است بعد از آن هر چه پول پيش او مي‌بردم، ديگر مطالبهء قبض نمي‌كردم ". (4) گفتار جعفر بن احمد قمي گويد:

" در بغداد ده نفر در اختيار محمد بن عثمان عمري بودند و به دستور او كار مي‌كردند،

1 و 2. خاندان وحي تأليف آية الله قرشي ص 769.

3. غيبت شيخ طوسي ص 223 - 224.

4. غيبت شيخ ص 225.

صفحهمفاتيح البحث: الحسين بن روح النوبختي (5)، مدينة بغداد (1)، محمد بن تمام (1)، إمام زمان (2)، محمد بن عثمان (3)، جعفر بن أحمد (1)، محمد بن علي (1)، القبر (1)، الإختيار، الخيار (1)

علامه حلي (رضي الله عنه) در خلاصه فرموده است: " دو ماه بعد از آن تاريخ او در ماه جمادي الأولي سال 305 از دنيا رفت در حالي كه حدود پنجاه سال نيابت امام زمان (عج) را داشت و به هنگام وفاتش فرمود: مأمور شده ام كه وصيت كنم به ابوالقاسم حسين بن روح و كار نيابت را به او واگزار مينمايم ". (1) محمد بن عثمان قرشي نزد قبر پدرش در شارع باب الكوعه در محل خانه و منزلش قرار دارد هم اكنون مزاري در وسط شهر مي‌باشد ". (2) 3. حسين بن روح نوبختي:

سومين سفير و وكيل امام زمان (عليه السلام) ثقهء جليل القدر و شيخ بزرگوار حسين بن روح نوبختي مي‌باشد.

محمد بن همام گويد: " ابو جعفر محمد بن عثمان ما بزرگان و شيوخ شيعه را پيش از فوت خويش، گرد آورد و گفت: اگر من از دنيا رفتم امر وكالت با حسين بن روح نوبختي است، من مأمور شده ام كه او را در جايگاه خود قرار دهم و در كارهايتان، به او رجوع كنيد و به او اعتماد ورزيد ". (3)

محمد بن علي اسود مي‌گويد: " اموال امام را كه به دستم مي‌رسيد به محضر محمد بن عثمان عمري مي‌بردم، دو يا سه سال به فوت او مانده بود باز مقداري از اموال را نزد او بردم، فرمود: آنها را به حسين بن روح نوبختي تسليم نمايم من به او مي‌دادم و قبض دريافت مي‌نمودم او به ابو جعفر در اين امر شكايت كرده بود: ابو جعفر به من امر فرمود كه از وي قبض درخواست نكنم و گفت هر چه به دست ابوالقاسم برسد به دست من رسيده است بعد از آن هر چه پول پيش او مي‌بردم، ديگر مطالبهء قبض نمي‌كردم ". (4) گفتار جعفر بن احمد قمي گويد:

" در بغداد ده نفر در اختيار محمد بن عثمان عمري بودند و به دستور او كار مي‌كردند،

1 و 2. خاندان وحي تأليف آية الله قرشي ص 769.

3. غيبت شيخ طوسي ص 223 - 224.

4. غيبت شيخ ص 225.

صفحهمفاتيح البحث: الحسين بن روح النوبختي (5)، مدينة بغداد (1)، محمد بن تمام (1)، إمام زمان (2)، محمد بن عثمان (3)، جعفر بن أحمد (1)، محمد بن علي (1)، القبر (1)، الإختيار، الخيار (1)

حسين بن روح نوبختي، خصوصيتش نسبت به او از همه كمتر بود، و چون كاري پيش مي‌آمد، اغلب آن را به ديگران، محول مي‌كرد، ولي با همهء اينها چون وقت وفاتش رسيد، حسين بن روح را اختيار كرد و او را در جاي

خودش قرار داد.
راوي مي‌فرمايد: مشايخ ما شك نداشتند كه اگر جرياني پيش آيد، جانشين محمد بن عثمان، جعفر بن احمد بن متيل يا پدر او خواهد بود، زيرا با جعفر خصوصيت بسيار داشت و اغلب در منزل او مي‌بود، حتي در آخر عمرش طعامي نمي‌خورد مگر آن كه در منزل جعفر يا پدرش تهيه شده باشد، به علت پيشامدي كه بود ...
ولي چون حسين بن روح اختيار و برگزيده شد، همه تسليم شده و پذيرفتند و مانند محمد بن عثمان همه در اختيار او شدند، جعفر بن احمد بن متيل نيز مانند ديگران در اختيار او بود تا حسين بن روح از دنيا رفت ". (1) و در نقل ديگري: چون حال ابوجعفر محمد بن عثمان عمري به شدت گراييد، گروهي از بزرگان شيعه از جمله: ابو علي بن همام، ابو عبد الله بن محمد كاتب، ابو عبد الله باقطاني، ابو سهل اسماعيل بن علي نوبختي وابو عبد الله بن وجناء و ديگران از شيعه، به محضر وي داخل شدند و گفتند: اگر جرياني پيش بيايد در جاي شما كدام كس خواهد بود؟
فرمود: " اين ابوالقاسم حسين بن ابوالقاسم الحسيني ابي بحر نوبختي جانشين من و سفير رابط بين شما و مقام صاحب الأمر مي‌باشد او وكيل، ثقه، امين است در كارها به او مراجعه كنيد و در امور مهم به او پناه ببريد من به اين امر، مأموريت يافته ام و مأموريت خود را رساندم ". (2) اين عالم بزرگوار بيشتر از بيست و يك سال مقام سفارت و نيابت را داشت و مرجع امور شيعه بود او در سال 326 هجري از دنيا رفت، قبرش در بازار عطاران در بغداد مي‌باشد ".
1 و 2. غيبت شيخ: ص 225 و 227.
2. غيبت شيخ طوسي ص 225 - 227.

صفحهمفاتيح البحث: الحسين بن روح النوبختي (4)، أبو عبد الله بن محمد (1)، جعفر بن أحمد بن متيل (2)، إسماعيل بن علي (1)، أبو عبد الله (2)، مدينة بغداد (1)، محمد بن عثمان (2)، الإختيار، الخيار (3)

4. ابو الحسن علي بن محمد سمري چهارمين نايب امام عصر صلوات الله عليه علي بن محمد سمري است كه در جاي حسين بن روح قرار گرفت و وظايف سفارت را انجام داد، او در سال 329 در نيمهٔ شعبان از دنيا رفت و در بغداد دفن گرديد، آن سال را سال تناثر النجوم گفته اند، كه مرحوم ثقة الاسلام كليني وعلي بن بابويه قمي والد صدوق نيز در همان سال از دنيا رفتند.
و چون أجل علي بن محمد نزديك شد، در رابطه با تمام شدن سفارت و دوران غيبت صغري و اين كه ديگر از طرف آن حضرت، نايبي بدين صورت نخواهد بود، توقيعي از ناحيهٔ مقدس براي وي صادر شد.
" به نام خداوند بخشنده مهربان " " اي علي بن محمد سمري خداوند متعال اجر برادران تو را در مورد تو بيشتر كند تو در مدت شش روز از دنيا خواهي رفت پس امور خود را سامان ده و به كسي توصيه منما كه در جايگاه تو قرار گيرد غيبت تامه واقع گرديده است پس ظهوري جز با اذن خداوند متعال رخ نخواهد داد و آن هم بعد از مدت طولاني وقوت قلوب مردم و پر شدن روي زمين از جور و ظلم، كساني به سراغ شيعيان ما خواهند آمد كه مدعي مشاهده گردد بدان هر آنكس كه قبل از خروج سفياني و قبل از صيحه مدعي چنين مشاهده گردد او كذاب و معتزي مي‌باشد ولاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم ".
اين توقيع را شيخ در كتاب غيبت ص 243، مرحوم صدوق نيز آن را در باب 45 كمال الدين باب ذكر التوقيعات نقل كرده است، طبرسي نيز آن را در ج 2، ص 478 احتجاج نقل مي‌كند، مرحوم مجلسي در بحار: ج 51، ص 361 آن را از غيبت شيخ نقل فرموده، به كمال الدين و احتجاج نيز اشاره كرده است.
مرحوم شيخ الطايفه در ذيل اين توقيع از ابو محمد حسن بن احمد مكتب نقل كرده است: ما اين توقيع را نوشته و از محضر علي بن محمد خارج شديم، روز ششم به منزل او

صفحهمفاتيح البحث: الحسين بن روح النوبختي (1)، شهر شعبان المعظم (1)، علي بن بابويه (1)، مدينة بغداد (1)، علي بن محمد (5)، الصّلاة (1)، الدفن (1)، النوم (1)

رفتيم كه در حال مرگ بود، گفتند: وصي تو بعد از تو كدام است، فرمود: " لله الأمر، هو بالغه " بعد از اين كلمه، روح از بدنش خارج شد رحمة الله عليه.

ب: نواب عام نواب عام آن بزرگوار، فقهاي عاملين و عالمان راستين پرهيزكار و متعهد، محدثين پارسا و راست گفتار و هر آن فقيه متعهدي است كه در خط امامت و در مسير ولايت او گام ميسپرد و هم و غم او، نشر، ترويج و اجراء و پياده نمودن احكام فقهي و الهي است ميدانيم.

فقهاي اعلام، حصوني اسلام، دژهاي محكم ايمان، نگهبانان آگاه شريعت و آئين الهي هستند از دوران طلوع اسلام تاكنون، عالمان متعهد و فقيهان وارسته زندگاني خود را در راه اعتلاي كلمه " الله " صرف نموده اند و جان پاك خود، فداي اهداف عاليهء اسلامي خود نموده اند.

سخني است از پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله) كه فرمودند: " فقها امانتداران پيامبران ميباشند ". (1) اين كلام نبوي (صلي الله عليه وآله) جايگاه و منزلت فقيهان را به خوبي ترسيم ميكند و نقش آنان را در هدايت و رهبري اجتماعي بيان ميدارد.

و در حديث ديگري از آن بزرگوار نقل شده است كه فرمودند: " خداوند جانشينانم را مورد رحمت قرار دهد! عرض شد: جانشينان شما كيانند؟ فرمودند آنان كه سنت و روش مرا برميگزينند و آنها را به مردم تعليم ميدهند ". (2) خلف صالح و يادگار گرامي رسول خدا (صلي الله عليه وآله) امام حسن عسكري (عليه السلام) در توضيح و تفسير سخن جد بزرگوارش، حدود و موازين فقها را تبيين ميفرمايد: " آنان كساني هستند كه صيانت نفس دارند، پاسدار حريم ديانت، مخالف هوي و هوس، فرمانبردار اوامر خدايند، وظيفهء مردم پيروي از اين گونه افراد ميباشد البته فقها همگي، اين گونه نيستند بلكه تنها

1. جامع احاديث الشيعه ج 1، ص 7.

2. جامع احاديث الشيعه ج 1، ص 299.

برخي از آنان واجد اين خصوصيات مي‌باشند ". (1) و اما متن عبارت:
" و اما من كان من الفقهاء، صائنا لنفسه، حافظا لدينه مخالفا لهواه، مطيعا لأمرمولاه، فللعوام ان يقلدوه وذالك لايكون الا بعض فقهاء الشيعه لاجميعهم ".
امانتداران شريعت و در حديث ديگري كه از وجود مبارك امام زمان (عج) نقل شده است: " امور و حوادث جاريه به فقيهان و مفسران احاديث و گفتارهاي پيشوايان حوالت داده شده است و آنان به عنوان حجت خدا بر مردم در روي زمين معرفي شده اند آن چنان كه امام معصوم حجت خدا بر بندگان خدا مي‌باشد ". (2) نظاير اين گونه احاديث در كتابهاي حديثي ما فراوان وجود دارد كه نقش فقها و منزلت واقعي آنان را تبيين و افراد صالح و برگزيده را معرفي و آنان را تاليان صفوف انبياء و پيروان كاروان اوصيا، و پيشوايان معصوم و امينان رسولان نامگذاري مي‌نمايند كه در جاي جاي خود به حد كافي مورد عنايت قرار گرفته است.
توقيعات توقيع: كلمه اي است عربي از وقع، يوقع، توقيعا: به معناي امضاء نمودن و مهر نهادن بر نوشته اي آمده است. بر اين معمول بود پايان نوشته، مهر يا امضايي ترتيب مي‌دادند و امروز نيز همچنان جريان دارد كه پاي نوشته اي را مهر يا امضاء مي‌نمايند و اغلب اين عمل، به صورت تمهير و مهر گزاري صورت مي‌پذيرفت اين كلمه اين امروز بيشتر در مورد كلمات و سخنان امام عصر (عليه السلام) به كار گرفته مي‌شود و كلمات و سخناني كه نوعا از طريق وكلاء و نائبان خاص آن بزرگوار در اختيار شيعيان و دوستداران قرار مي‌گرفت.
در زندگي امام عصر (عج) دو مرحله از روابط و ارتباطات وجود داشته است.
الف: مرحلهء نخست دوران غيبت صغري دوران حيات و فعاليت نواب خاص چهارگانه

1. احتجاج، ج 2، ص 263.
2. إكمال الدين واتمام النعمه ص 484، فقهاي نامدار شيعه ص 35.

صفحهمفاتيح البحث: إمام زمان (1)، الإختيار، الخيار (1)

برخي از آنان واجد اين خصوصيات مي‌باشند ". (1) و اما متن عبارت:
" و اما من كان من الفقهاء، صائنا لنفسه، حافظا لدينه مخالفا لهواه، مطيعا لأمرمولاه، فللعوام ان يقلدوه وذالك لايكون الا بعض فقهاء الشيعه لاجميعهم ".
امانتداران شريعت و در حديث ديگري كه از وجود مبارك امام زمان (عج) نقل شده است: " امور و حوادث جاريه به فقيهان و مفسران احاديث و گفتارهاي پيشوايان حوالت داده شده است و آنان به عنوان حجت خدا بر مردم در روي زمين معرفي شده اند آن چنان كه امام معصوم حجت خدا بر بندگان خدا مي‌باشد ". (2) نظاير اين گونه احاديث در كتابهاي حديثي ما فراوان وجود دارد كه نقش فقها و منزلت واقعي آنان را تبيين و افراد صالح و برگزيده را معرفي و آنان را تاليان صفوف انبياء و پيروان كاروان اوصيا، و پيشوايان معصوم و امينان رسولان نامگذاري مي‌نمايند كه در جاي جاي خود به حد كافي مورد عنايت قرار گرفته است.
توقيعات توقيع: كلمه اي است عربي از وقع، يوقع، توقيعا: به معناي امضاء نمودن و مهر نهادن بر نوشته اي آمده است. بر اين معمول بود پايان نوشته، مهر يا امضايي ترتيب مي‌دادند و امروز نيز همچنان جريان دارد كه پاي نوشته اي را مهر يا امضاء مي‌نمايند و اغلب اين عمل، به صورت تمهير و مهر گزاري صورت مي‌پذيرفت اين كلمه اين امروز بيشتر در مورد كلمات و سخنان امام عصر (عليه السلام) به كار گرفته مي‌شود و كلمات و سخناني كه نوعا از طريق وكلاء و نائبان خاص آن بزرگوار در اختيار شيعيان و دوستداران قرار مي‌گرفت.
در زندگي امام عصر (عج) دو مرحله از روابط و ارتباطات وجود داشته است.
الف: مرحلهء نخست دوران غيبت صغري دوران حيات و فعاليت نواب خاص چهارگانه

1. احتجاج، ج 2، ص 263.
2. إكمال الدين واتمام النعمه ص 484، فقهاي نامدار شيعه ص 35.

صفحهمفاتيح البحث: إمام زمان (1)، الإختيار، الخيار (1)

آن بزرگوار.
ب: مرحلهء دوم دوران غيبت كبري يا انقطاع ارتباط خاص امام (عليه السلام) و حاكميت نواب عام يا فقها و مراجع ذي صلاح كه مورد و تأييد عام امام (عليه السلام) بوده و هستند.
در مرحلهء نخستين از غيبت آن بزرگوار كه دوران غيبت صغري ناميده مي‌شود و هنوز نواب چهارگانه آن بزرگوار حيات داشتند كلمات، سخنان و دستور العملهايي از آن حضرت به مردم رسيده است كه تعداد بيست مورد از آنها را مرحوم علم الهدي صاحب " معادن الحكمه في مكاتيب الائمه (م 1115 ه. ق) " آورده است ما چند نمونه از آن توقيعات شريفه را در اينجا مي‌آوريم:
1. در تكذيب نامه جعفر كذاب:
در كتاب " احتجاج علي اهل اللجاج " از سعد بن عبد الله اشعري از شيخ راستگو احمد بن اسحاق بن اشعري نقل كرده است كه برخي از اصحاب و ياران به او آورده اند كه جعفر بن علي (معروف به جعفر كذاب) به او اعلام كرده است كه جعفر نامه اي به او نگاشته است و خود را به او معرفي نموده است كه قيم بعد از برادرش امام هادي (عليه السلام) او مي‌باشد و حلال و حرام و مسائل مورد نياز مردم، پيش او است.
احمد بن اسحاق گويد: وقتي نامه را خواندم، نامه اي به پيشگاه حضرت ولي عصر صاحب الزمان نوشتم و مكتوب جعفر هم را در جوف آن قرار دادم. پس پاسخ رسيد:
" بسم الله الرحمن الرحيم، نامهء شما را دريافت كردم و نوشته اي را هم كه در جوف آن بود قرائت نمودم با همه اشتباهات و خطاهايي كه در آن وجود داشت اگر تو خود هم دقت مي‌نمودي به موارد خطاي آن وقوف پيدا مي‌كردي، حمد و سپاس مخصوص خدايي است كه پرورش دهنده ي جهانيان است حمد و سپاس مي‌گويم سپاس بر مبدأيي كه شريكي در احسان و خير او نسبت به ما وجود ندارد ارادهء خدا آنست كه حق را به كمال رساند و باطل را از ميان بردارد او شاهد و ناظر من مي‌باشد در آن چيزي كه تذكر مي‌دهم و او بازخواست خواهد نمود در آن چيزهايي كه ما با هم اختلاف ميورزيم او به

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، كتاب الإحتجاج للطبرسي (1)، سعد بن عبد الله (1)، أحمد بن إسحاق (2)، جعفر بن علي (1)، الشهادة (1)

نويسندهء نامه در مورد مكتوب خود و نه بر تو و نه بر هر فردي از مخلوقات، امامت واجب، طاعت و فرمانبري قرار نداده است و به زودي بيان خواهم نمود جمله اي را كه به آن قناعت خواهيد ورزيد. انشاء الله اي فردي كه اين نامه را نگاشته اي خدا تو را مورد رحمت و عنايت خود قرار دهد بدان كه خداوند مردم را عبث و بيهوده خلق نكرده است و آنان را به سر خود رها ننموده است.
آنان را با قدرت خود آفريده است به آنان، گوش، چشم، بصر، بصيرت و عقل و انديشه ترتيب داده است. سپس انبياء و پيامبران را به عنوان بشارت دهندگان اعزام فرموده است از اين قبيل توقيعات از مجموع 20 توقيعي كه مرحوم علم الهدي فيضي (م 1115 ه. ق) آورده است بيشترين آنها داراي مضامين و موضوعات زير مي‌باشند:
1. تقبيح و تكذيب ادعاي مهدويت نااهلان مانند توقيع شماره 1 كه در حق جعفر كذاب و افشاء گري او بوده است و شماره 2 در مورد نداشتن خلف صالح از سوي امام ورد ادعاي آن و شماره 3 توسط ابوالقاسم حسين بن روح در مورد شلمغاني و شماره 7 در مورد جعفر فرزند امام هادي (عليه السلام).
2. در مورد توقيع ظهور آن بزرگوار در شماره 1 و شمارهء 10.
3. إخبار از پايان عمر شيخ ابوالحسن سمري يكي ديگر از وكيلان و نائبان خاص آن چنان كه توقيع شماره 5 متضمن آنست مي‌دانيم كه نواب خاص آن بزرگوار:
1. شيخ ثقه ابوعمر وعثمان بن سعيد عمري بود او كه سابقه ي وكالت امام هادي و امام حسن عسكري (صلي الله عليه وآله و سلم) را هم در عهد خود بر عهده داشت.
2. فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان.
3. ابوالقاسم حسين بن روح نوبختي.
4. ابوالحسن علي بن محمد سمري (328 ه. ق).
شيعيان وكالت و نيابت كسي را نمي‌پذيرفتند مگر اينكه بينه، كرامت يا نشان بارزي از وكالت و نيابت را داشته باشد كه دلالت بر منصوب بودن او به اين سمت بنمايد.
(١٩٢٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، الحسين بن روح النوبختي (2)، عثمان بن سعيد (1)، محمد بن عثمان (1)، علي بن محمد (1)
هنگامي كه مرگ ابو الحسن سمري فرا رسيد به او گفته شد به كي توصيه مي‌نمايي او نسخه اي از اين توقيع را بيرون آورد كه امام (عليه السلام) از وكالت خاصه منع مي‌نمايد و غيبت كبري شروع مي‌گردد تا زماني كه

خداوند متعال خود مصلحت بداند.
4. توقيع در تسليت مرگ پدر محمد بن عثمان عمري توقيع شماره 6.
5. توقيع در تعليم زيارت آل ياسين و آداب توجه به مقام شامخ امامت.
6. توقيع در تعليم صلوات و درود بر پيامبر و آل او.
7. توقيع در تحريم اكل مال امام (عليه السلام) هر چند درهمي باشد آن چنان كه توقيع شماره 8 كه به افتخار محمد بن عثمان عمري صادر شده است حاوي آنست.
8. نامه اي به افتخار شيخ مفيد تحت عنوان " الأخ السديد والولي الرشيد " تاريخ نامهء شوال 410 ه. ق مي‌باشد.
9. باز نامه اي در همين حدود ...
10. نامه اي به افتخار محمد بن صالح در معرفي پيشوايان به عنوان آباديهاي ظاهر و درخشان.
11. توقيعي در مورد منع فاش ساختن نام آن بزرگوار شماره 11 و 12.
12. توبيخ در مورد ترديد در حيات آن بزرگوار كه به محمد بن ابراهيم بن مهزيار صادر شده است شماره 13.
13. توقيع در مورد پذيرفتن امانات عاتكه دينوري شماره 14.

از مجموع اين توقيعات استفاده مي‌شود كه نوعي اضطراب در امور شيعيان جريان داشته است كه سودجوئي‌ها و سوء استفاده‌ها در جريان امور رخنه نموده بود و چون پيشواي حقيقي مردم در اثر نگراني از حكومت فاسده به صورت علني و آشكار نمي‌توانست جلو اين بلبشويها را بگيرد با تمسك به آيات و روايات و با استناد به سخنان پيشوايان پيشين مي‌خواسته است جلو هرج و مرج را بگيرد و از گمراهي و ضلالت مردم، جلوگيري نمايد.

(۱۹۲۷)

صفحهمفاتيح البحث: شهر شوال المكرم (1)، محمد بن إبراهيم بن مهزيار (1)، محمد بن عثمان (2)، محمد بن صالح (1)، الأكل (1)، المنع (2)، الصّلاة (1)، النوم (1)

شايد يكي از اسرار غيبت در آن عصر همين گفتگوها و سوء استفاده‌ها و هرج و مرج‌ها در درون خود منتسبين به امامت بوده باشد علاوه بر آنكه دشمن خارجي و مخالف امامت، فشار لازم را وارد مي‌ساخت.

پاسخ به يك سوال مهم اكنون اين سوال مطرح است از يك طرف آئين اسلام داعيهٔ حكومت و ادارهٔ جامعهٔ بشري را دارد و مي‌خواهد به تمام پرسشها، نيازهاي فردي، اجتماعي، روحي، جسمي بالأخره دنيوي و اخروي پاسخ مثبت دهد. از سوي ديگر با غيبت امام وعدم إشراف ظاهري او، اين داعيه چگونه قابل تأمين وجمع مي‌باشد؟

اين توقيع امام (عج) ما ناظر به پاسخگوئي به چنين سوال اساسي مي‌باشد.

" اما الحوادث الواقعه فارجعوا فيها إلي رواة حديثنا، فإنهم حجتي عليكم، وأنا حجة الله عليهم ". (1) " اما در رخدادهاي جاري و روزمره پس به راويان سخن ما مراجعه كنيد چه آنان حجت من بر شما، و من حجت خدا بر آنان هستم ".

ولايت فقيه فروغي از درخشش حجت حق (عج) هر جامعه اي بايد نظام و قانوني داشته باشد كه مردم رفتار و كردار خود را با مفاد و مواد آن تطبيق دهند، تا از هرج و مرج و بينظمي جلوگيري به عمل آيد، بسيار طبيعي و روشن است جامعه اي كه تحت حاكميت قانون نباشد بينظمي و بي عدالتي و تضييع حقوق مردم، در آن فراوان رخ خواهد داد و مردم در يك نابساماني كامل عيار، زندگي خواهند كرد كه مي‌توان با كمال صراحت نام آن را " زندگي جنگلي " گذاشت نه يك جامعه انساني. در صورتي كه خود جنگل هم براي خود يك نظام طبيعي و غريزي دارد كه به روال آن، سير مي‌كند و سلسله مراتب خود به خود محفوظ است پس در اصل قانون و

١. إكمال الدين ص ٢٨٤، الغيبة طوسي ص ٢٤٧ - ٢٩٠، الأحتجاج ج ٢، ص ٣٤٤ - ٥٤٢، بحار الأنوار ج ٥٣، ص 18.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، النوم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

شايد يكي از اسرار غيبت در آن عصر همين گفتگوها و سوء استفاده‌ها و هرج و مرج‌ها در درون خود منتسبين به امامت بوده باشد علاوه بر آنكه دشمن خارجي و مخالف امامت، فشار لازم را وارد مي‌ساخت.

پاسخ به يك سوال مهم اكنون اين سوال مطرح است از يك طرف آئين اسلام داعيهء حكومت و ادارهء جامعهء بشري را دارد و مي‌خواهد به تمام پرسشها، نيازهاي فردي، اجتماعي، روحي، جسمي بالأخره دنيوي و اخروي پاسخ مثبت دهد. از سوي ديگر با غيبت امام وعدم إشراف ظاهري او، اين داعيه چگونه قابل تأمين وجمع مي‌باشد؟

اين توقيع امام (عج) ما ناظر به پاسخگوئي به چنين سوال اساسي مي‌باشد.

" اما الحوادث الواقعه فارجعوا فيها إلي رواة حديثنا، فإنهم حجتي عليكم، وأنا حجة الله عليهم ". (1) " اما در رخدادهاي جاري و روزمره پس به راويان سخن ما مراجعه كنيد چه آنان حجت من بر شما، و من حجت خدا بر آنان هستم ".

ولايت فقيه فروغي از درخشش حجت حق (عج) هر جامعه اي بايد نظام و قانوني داشته باشد كه مردم رفتار و كردار خود را با مفاد و مواد آن تطبيق دهند، تا از هرج و مرج و بينظمي جلوگيري به عمل آيد، بسيار طبيعي و روشن است جامعه اي كه تحت حاكميت قانون نباشد بينظمي و بي عدالتي و تضييع حقوق مردم، در آن فراوان رخ خواهد داد و مردم در يك نابساماني كامل عيار، زندگي خواهند كرد كه مي‌توان با كمال صراحت نام آن را " زندگي جنگلي " گذاشت نه يك جامعه انساني. در صورتي كه خود جنگل هم براي خود يك نظام طبيعي و غريزي دارد كه به روال آن، سير مي‌كند و سلسله مراتب خود به خود محفوظ است پس در اصل قانون و

١. إكمال الدين ص ٢٨٤، الغيبة طوسي ص ٢٤٧ - ٢٩٠، الأحتجاج ج ٢، ص ٥٤٢ - ٣٤٤، بحار الأنوار ج ٥٣، ص 18.

(١٩٢٨)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، النوم (1)، كتاب بحار الأنوار (1)

ضرورت وجودي آن بحثي نيست اما بحث مهم در اينست: در اينكه كدام قانون به صلاح مردم و در مقام سعادت آفريني بر فرد و جامعه است؟ و كدام قانون ميتواند جامعه را به رشد و تكامل خود نائل سازد؟

جامعه شناسان و قانون دانان در پاسخ آن، مطالب فراواني ايراد كرده اند، كه آخرين و بهترين نظريه، آن است كه قانون كامل هر آن قانوني است كه

قانونگذار كاملا طبيعت بشر را بشناسد و قانوني وضع كند كه با طبيعت آن سازگار بوده باشد نه هر قانوني كه نا متجانس وناهمگون با خواستها و غرائز او بوده باشد. با توجه به اين نكته، اكنون اين سوال پيش مي‌آيد كه كدام جامعه شناس مي‌تواند بهتر مردم را درك كند، و به اعماق خواسته‌ها و نيازهاي او پي ببرد؟ و در اينجا ممكن است پاسخهاي متعددي بازگو شود و هر كس مطابق فكر و سليقه و استعداد خويش، توجيهي كرده باشد، ولي قاطع ترين پاسخ آنست آن مقام و آن منبع و آن قانونگذاري بهتر مي‌تواند، قانوني وضع و تشريع نمايد كه خود با اسرار و رموز مورد قانون بهتر آشنا بوده باشد و آن جز پروردگار عالم كه بشر را آفريده است و با تمام ريزه كاريها و ابعاد وجودي او، آشنا و مطلع است مقام و منبع ديگري سراغ نداريم.

يكي از نويسندگان و پژوهشگران بخش قانون در كتاب " قرار دادهاي اجتماعي " مي‌گويد: " بهترين قانون آنست كه از عقل كل، سرچشمه گرفته باشد با طبيعت هيچ رابطه اي نداشته باشد ولي كاملا آن را بشناسد نيازمند ما نباشد، ولي نيازهاي ما را درك كند، و تحت تأثير هيچ نوع عوامل فيزيكي و اجتماعي وغيره نگيرد " (1).

يقينا چنين قانونگزاري جز خداوند متعال، منبع و مقام ديگري نخواهد بود ...

با اين مقدمه كوتاه و فشرده به اصل مطلب ميرسيم و آن اينكه خداوند متعال براي ادارهء بشر و تأمين سعادت و رشد او قوانين ارزنده‌اي را در ضمن كتابهاي آسماني خويش ارائه داده است. فرمانروايان و معلمين عاليقدري مانند:

1. روسو، قراردادهاي اجتماعي ص 12.

انبياء و پيامبران الهي را برانگيخته است كه در طول تاريخ زندگي بشر، مردم را به سر منزل هدايت سوق داده اند و آنان را با روش زندگي صحيح، آشنا كرده اند كه آخرين و برگزيده ترين رسولان، پيامبر عاليقدر اسلام ميباشد كه همراه دستور و قانون عالي (قرآن) براي ارشاد و راهنمائي بشر آمده است و بشر را به سوي خدا، و زندگي حقيقي و سعادت آميز دعوت كرده است او قانون آسماني را كه از طرف خداوند متعال آورده است در برگيرندهء تمام جزئيات زندگي بشر در سرتاسر ادوار عمر اعم از دنيا و آخرت و اعم از امور زايد فردي و اجتماعي او ميباشد كه به تمام جزئيات امور هم پرداخته است.
حكومت و ولايت چنين قانون كاملي كه در مسائل فرعي و جزئي نيز حكم و تكليف دارد نمي‌تواند در مسألة كلان حكومت و ادارهء شئون اجتماعي بشر، بي تفاوت بوده باشد و آن را هرگز مد نظر نداشته باشد از اين رو مسئلهء سياست و ادارهء جامعه در رأس مسائل قرار دارد. حل و فصل مسائل مردم، و تشريح و توضيح و اجراء قانون الهي و مديريت شئون اسلامي در عهد رسول خدا (صلي الله عليه وآله) در دست با كفايت خود او قرار داشت چون او، هم زعيم ملت و هم رهبر و راهنما و هم اجراء كنندهء قوانين كلي و جزئي بود و در ايامي كه خود آن حضرت (صلي الله عليه وآله) حضور عيني نداشتند با تعيين خلفاء و جانشينان شايسته و لايق به اين امر مهم اقدام يا نماينده كرده اند كه مردم در سرگرداني وتحير به سر نبرند، و روي زمين خالي از حجت و راهنما و آيت الهي نباشد، و طبق مفاد آيهء شريفه: " أليوم اكملت لكم دينكم، وأتممت عليكم نعمتي، ورضيت لكم الأسلام دينا ". (1) " امروز دين شما را تكميل نمودم. و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم و اسلام كامل و جامع را دين شما قرار دادم " اين تكميل واتمام نعمت، با تعيين خلافت و وصايت و جانشيني، علي (عليه السلام) به كمال مطلوب رسيده است و ولايت و زعامت او پس از رحلت رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) عامل تداوم اين فيض الهي و شمول اين عنايت خاصه رباني است كه جز
1. سورهء مائده آيهء 3.
(١٩٣٠)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)
او و جانشينان و فرزندان، كس ديگر شايستگي كامل و لياقت حمل اين امانت بزرگ را نداشته است. در دوران غيبت وعدم حضور ظاهري

جانشينان معصوم (عليه السلام)، طبق تصريح وتعيين خود آن بزرگواران زعامت و اداره‌ء اين امر مهم بر عهده فقيهان پارسا، عالمان آگاه به دين و اسلام شناسان متعهد و مسئول گذاشته شده است تا قانون الهي هميشه به حيات خود ادامه دهد، و سير خود را پربارتر و پرثمرتر سازد، و جز اين سير طبيعي و تاريخي و اسلامي راه ديگري وجود ندارد چون امكان ندارد كه حاكميت، حاكميت اسلام و احكام آن، باشد ولي افراد ناآگاه و ناآشنا به مسائل و غير متعهد به دستورهاي آن، در رأس كارها و در رأس هرم مخروط قرار گيرند كه راههاي انحرافي جز شاهراه الهي را طي كنند خود گمراه و ديگران را نيز گمراه تر سازند.
اصولا چگونه قابل توجيه است كه جامعه اي لفظا حكومت قرآن و اسلام را بپذيرد ولي در مرحله‌ء عمل و كردار، به قوانين غربي يا شرقي يا تراوشات مغزي بشري إكتفاء نمايند؟
پس حاكميت الله و حاكميت قرآن بستگي به رعايت تمام اصول و قوانين و نظامات الهي دارد، و آن جز در سايه‌ء حكومت عدل الهي كه تعيين كننده‌ء خط مشي كلي و اصولي زندگي و اجراء كننده قوانين و دستورهاي خدا باشد، هرگز عملي و ممكن نيست. و خاصيت حيات و زنده بودن اسلام، هم با حكومت و اداره‌ء شئون اجتماعي و اقتصادي و سياسي مردم است نه تنها با عبادت و امور عبادي و معنوي خالص و تعبدات محض قلبي.
جامعيت اسلام و كمال مطلوب آن، كه در آيه‌ء شريفه، " اليوم اكملت لكم دينكم " به آن اشاره شده است تنها با مسألة حيض و نفاس و غسل و طهارت و اخلاقيات به دست نمي‌آيد بلكه حيض و نفاس و امور عبادي و اخلاقيات توأم با اداره‌ء جامعه وتعيين خط مشي كلي نفوس بشري است چون اسلام مانند: مسيحيت اسمي (نه حقيقي) و ديگر آئين نامه هاي منتسب به خدا نيست كه چند دستور خشك و خالي، در ارتباط بين خلق و خالق باشد، و ديگر هيچ.
(۱۹۳۱)
صفحهمفاتيح البحث: الغسل (1)، الحيض، الإستحاضة (2)

در عصر انبياء و اولياء حكومت و سرپرستي امت در عصر رسالت، روشن ومبرهن و عملي بود پيامبران الهي، زعامت روحي و مادي مردم را به عهده داشتند و اصولا در منطق انبياء ماده و معني وجود نداشته است بلكه تمام مسائل مادي سرچشمه ي معنوي دارند و در حدودي مورد قبول و پذيرش هستند كه در مسير معنويات و مسير تكاملي بشر قرار گيرند و هر نوع مادياتي هم كه در صراط و مسير خدا باشد، معنويات تلقي است هر چند صورت ماديات و ابزار و وسائل را داشته باشند از اين رو است كه فقهاء عظام، مسائل مربوط به تجارت و صنعت، طبابت و پزشكي و ديگر امور فني و صنعتي را جزء واجبات شمرده اند و عموم مسلمانان وظيفه دارند كه به انجام آنها، اقدام كنند و اگر عده اي بر اين امر قيام كردند تا حدي كه نيازمنديهاي جامعه را بر طرف سازند از عهده‌ء ديگران ساقط ميگردد و به اين عمل، واجب كفائي ميگويند با اين وضع تكليف مردم در زمان رسالت و در عهد وصايت و جانشيني پيامبران هم روشن، و تكليف آنان معين است كه حكومت و اداره‌ء مردم از سوي خدا در اختيار بندگان و نمايندگان خاص خدا است.
در دوران غيبت اما در دوران غيبت چگونه است؟ پاسخ آن مثبت است. و در روزگاري كه امام معصوم (عليه السلام) حضور عيني ندارد وظيفه‌ء مردم از نظر حكومت اسلامي، حفظ و نگهداري اصول اسلام و نگهداري آن از تباه شدن و پايمال گشتن است و معصوم (عليه السلام) تكليف مردم را در چنين روزگاري در مسائل و حوادث آينده، روشن ساخته است و آن مراجعه به راويان حديث، و خبرگان فقه و خبرگان علوم اهل بيت (عليه السلام) است و آنان فقيهان اسلام شناس، و اسلام شناسان فقيه هستند كه ميتوانند تكليف مردم را از نظر زندگي عمومي و خصوصي از نظر عبادي و سياسي، از نظر اقتصادي و اجتماعي اداره نمايند و آنان نمايندگان و جانشينان عمومي معصوم (عليه السلام) و سرپرستان امت اسلامي ميباشند و در ميان آنان، آنكه فقيه وارسته و متقي شجاع و مبسوط اليد است، بر ديگران رجحان و

(١٩٣٢)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإختيار، الخيار (1)

در عصر انبياء و اولياء حكومت و سرپرستي امت در عصر رسالت، روشن ومبرهن و عملي بود پيامبران الهي، زعامت روحي و مادي مردم را به عهده داشتند و اصولا در منطق انبياء ماده و معني وجود نداشته است بلكه تمام مسائل مادي سرچشمه ي معنوي دارند و در حدودي مورد قبول و پذيرش هستند كه در مسير معنويات و مسير تكاملي بشر قرار گيرند و هر نوع مادياتي هم كه در صراط و مسير خدا باشد، معنويات تلقي است هر چند صورت ماديات و ابزار و وسائل را داشته باشند از اين رو است كه فقهاء عظام، مسائل مربوط به تجارت و صنعت، طبابت و پزشكي و ديگر امور فني و صنعتي را جزء واجبات شمرده اند و عموم مسلمانان وظيفه دارند كه به انجام آنها، اقدام كنند و اگر عده اي بر اين امر قيام كردند تا حدي كه نيازمنديهاي جامعه را بر طرف سازند از عهدهء ديگران ساقط ميگردد و به اين عمل، واجب كفائي ميگويند با اين وضع تكليف مردم در زمان رسالت و در عهد وصايت و جانشيني پيامبران هم روشن، و تكليف آنان معين است كه حكومت و ادارهء مردم از سوي خدا در اختيار بندگان و نمايندگان خاص خدا است.
در دوران غيبت اما در دوران غيبت چگونه است؟ پاسخ آن مثبت است. و در روزگاري كه امام معصوم (عليه السلام) حضور عيني ندارد وظيفهء مردم از نظر حكومت اسلامي، حفظ و نگهداري اصول اسلام و نگهداري آن از تباه شدن و پايمال گشتن است و معصوم (عليه السلام) تكليف مردم را در چنين روزگاري در مسائل و حوادث آينده، روشن ساخته است و آن مراجعه به راويان حديث، و خبرگان فقه و خبرگان علوم اهل بيت (عليه السلام) است و آنان فقيهان اسلام شناس، و اسلام شناسان فقيه هستند كه ميتوانند تكليف مردم را از نظر زندگي عمومي و خصوصي از نظر عبادي و سياسي، از نظر اقتصادي و اجتماعي اداره نمايند و آنان نمايندگان و جانشينان عمومي معصوم (عليه السلام) و سرپرستان امت اسلامي ميباشند و در ميان آنان، آنكه فقيه وارسته و متقي شجاع و مبسوط اليد است، بر ديگران رجحان و
(١٩٣٢)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الإختيار، الخيار (1)

اولويت دارند و با تصدي او، وظيفه از ديگران ساقط ميگردد مگر آنكه او در مواجهه با مسائل كلي اسلام از خط مستقيم اسلام و قرآن انحراف پيدا نمايد در چنين فرضي، ديگران اين وظيفه را به عهده ميگيرند متن عبارت معصوم (عليه السلام) چنين است:

" اما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا لهواه فللعوام ان يقلدوه و ذالك لايكون الا بعض فقهاء الشيعه لاكلهم ". (1) از فقيهان اسلام شناس آن فردي كه خود نگهدار و حافظ شريعت، مخالف هوي و هوس باشد توده‌ء مردم وظيفه دارند كه از او پيروي نمايند اين ويژگي و خصوصيت را برخي از فقيهان شيعه دارا هستند نه همه‌ء آنان ...

از نظر عقل و منطق مسألة زعامت و رهبري فقيهان و اسلام شناسان واجد شرايط، علاوه بر اينكه از نظر روايت و نقل، قطعي ومسلم است از نظر عقل و خرد هم بسيار روشن و واضح است و آن روشني به اين ترتيب است كه عصر ما بيش از هر چيز، عصر تخصص ميباشد مردم در كارهاي روزانه‌ء خويش، به متخصص آن كار، مراجعه ميكنند.

بيمار پيش دكتر ميرود، در كارهاي ساختماني به مهندس عمران و معمار ساختمان رجوع ميشود، و همچنين در مورد اسلام و نحوه‌ء جهان بيني و حكومت اداري آن نيز در صورتي كه بخواهيم كاملا و به تمام ابعاد اسلام و جزئيات آن راه يابيم و مورد عمل قرار يابد به اهل آن، مراجعه كنيم و مديريت و سرپرستي آنان را بپذيريم و در امور مهم حكومتي و اداري جز پذيرفتن زعامت و رهبري فقيه و سرپرست اسلام شناس عادل و عامل و متعهد، و آشنا با جزئيات و فروع اسلام، عملي و ممكن نيست.

سخن علامه طباطبايي علامه طباطبايي در مورد اصل ولايت و حكومت ميگويد:

" مسألة ولايت مسألة اي است كه هيچ اجتماعي در هيچ شرائطي نمي‌تواند از آن بي

1. شيخ حر عاملي، وسائل الشيعه ج 18، ص 94.

اولويت دارند و با تصدي او، وظيفه از ديگران ساقط ميگردد مگر آنكه او در مواجهه با مسائل كلي اسلام از خط مستقيم اسلام و قرآن انحراف پيدا نمايد در چنين فرضي، ديگران اين وظيفه را به عهده ميگيرند متن عبارت معصوم (عليه السلام) چنين است:

" اما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا لهواه فللعوام ان يقلدوه و ذالك لايكون الا بعض فقهاء الشيعه لاكلهم ". (1) از فقيهان اسلام شناس آن فردي كه خود نگهدار و حافظ شريعت، مخالف هوي و هوس باشد تودهٔ مردم وظيفه دارند كه از او پيروي نمايند اين ويژگي و خصوصيت را برخي از فقيهان شيعه دارا هستند نه همهٔ آنان ...

از نظر عقل و منطق مسألة زعامت و رهبري فقيهان و اسلام شناسان واجد شرايط، علاوه بر اينكه از نظر روايت و نقل، قطعي ومسلم است از نظر عقل و خرد هم بسيار روشن و واضح است و آن روشني به اين ترتيب است كه عصر ما بيش از هر چيز، عصر تخصص ميباشد مردم در كارهاي روزانهٔ خويش، به متخصص آن كار، مراجعه ميكنند.

بيمار پيش دكتر ميرود، در كارهاي ساختماني به مهندس عمران و معمار ساختمان رجوع ميشود، و همچنين در مورد اسلام و نحوهٔ جهان بيني و حكومت اداري آن نيز در صورتي كه بخواهيم كاملا و به تمام ابعاد اسلام و جزئيات آن راه يابيم و مورد عمل قرار يابد به اهل آن، مراجعه كنيم و مديريت و سرپرستي آنان را بپذيريم و در امور مهم حكومتي و اداري جز پذيرفتن زعامت و رهبري فقيه و سرپرست اسلام شناس عادل و عامل و متعهد، و آشنا با جزئيات و فروع اسلام، عملي و ممكن نيست.

سخن علامه طباطبايي علامه طباطبايي در مورد اصل ولايت و حكومت ميگويد:

" مسألة ولايت مسألة اي است كه هيچ اجتماعي در هيچ شرائطي نمي‌تواند از آن بي

1. شيخ حر عاملي، وسائل الشيعه ج 18، ص 94.

صفحهمفاتيح البحث: كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

نياز باشد و هر انساني با ذهن خود نيازمندي جامعه را بوجود ولايت، درك ميكند و از اين رو حكم ولايت يك حكم ثابت و غير قابل تغيير فطري است و موضوعي است كه هر اجتماع خواه استبدادي، قانوني، وحشي، مترقي و بزرگ و كوچك حتي جامعهء خانوادگي در زندگي خويش به آن تكيه و اعتماد دارد و بدون آن نمي‌تواند به زندگي خويش ادامه دهد ". (1) گفتار مرحوم كاشف الغطاء در زمينه ولايت فقيه و سرپرستي فقهاء جامع الشرائط و مبسوط اليد، نظرات مبسوطي از علماي اسلام نقل شده است. كه تفصيل آن در اين مقال نميگنجد تنها در اين مورد از متاخرين به گفتار مرحوم آيت الله شيخ محمد حسين كاشف الغطاء اشاره ميكنيم و نظر آن مرحوم را كه تفصيل اين نظريه عقلي و نقلي است بازگو ميكنيم وي در پاسخ استفتاء از حدود و ماهيت ولايت فقيه در كتاب، " الفردوس الأعلي " كه بارها در ايران و لبنان و عراق به چاپ رسيده است (2) پاسخ روشني دارد كه عينا ترجمه ميگردد:

سؤال: آيا ولايت فقيه در عصر غيبت ثابت است يا نه؟ لطفا نظر خود را مرقوم فرمائيد.

پاسخ: ولايت بر غير، از نظر نفس و مال، با هر شأني از شئون مردم، داراي سه يا چهار مرتبه و درجه است.

1. ولايت خداوند:

خداوند متعال بر بندگان خويش او مالك و سرپرست است مالك با ملك حقيقي و ذاتي نه قراردادي و عرضي، به تعبير قرآن، هنالك الولاية لله، در اينجا ولايت مطلقه مخصوص خدا است و بس.

1. درسهائي از مكتب اسلام سال 13، ص 27.

2. كاشف الغطاء شيخ محمد حسين الفردوس الأعلي ص 52، چاپ دوم طبع ايران.

صفحهمفاتيح البحث: دولة ايران (2)، دولة العراق (1)، دولة لبنان (1)، العلامة الشيخ كاشف الغطاء (3)

2. ولايت قراردادي و عرضي:
از طرف پروردگار مخصوص پيامبر خدا و پيشوايان معصوم (عليه السلام) است جائي كه قرآن ميفرمايد: پيامبر به مؤمنان از خودشان اولي است، " ألنبي أولي بالمؤمنين من أنفسهم "، پيامبر علاوه بر كفار بر مؤمنين هم اولي است و شمول اين آيه بسيار گسترده و فراگير است با اطلاق و وسعت خويش، تمام جوانب سرپرستي را فرا ميگيرد به حدي كه اگر صلاح و مصلحت پيامبر يا امام بر آن گيرد كه مرد زن را طلاق دهد ميتواند، پس مال و امور ديگر، جاي خود را دارد و يقينا در آن موارد ميتوانند و صلاحيت دارند.
3. ولايت فقيه مجتهد:
كه نيابت امام را به عهده دارد ولايت و سرپرستي او، طبيعتا دائره‌اش تنگتر از دو نوع ولايت گذشته است ولي آنچه از مجموع دلائل استفاده ميشود. اينست كه فقيه، ولايت و سرپرستي بر تمام شئون عمومي دارد و بر آنچه كه هيئت اجتماعي مردم، به آن نياز دارد كه به تعبير كلام معصوم (عليه السلام) " جريان امور مردم در دست علماء وارثان انبياء مي‌باشد " و اين نوع ولايت در تعبير متشرعين، تصدي امور حسبيه است مانند:
تصرف در اموال كساني كه سرپرست ندارند، تصدي امور اوقاف، طلاق زن مرد غائب، اقامهء حدود و ... عقل و نقل دلالت بر ولايت فقيه دارد كه او ميتواند شئون عمومي را اداره كند چون تصدي اين امور ابتداءا مخصوص امام معصوم (عليه السلام) است در نبودن او فقيه در مرتبه دوم قرار دارد و منشاء آن قراردادي است كه معصوم (عليه السلام) فرموده است: " آنان حجت خدا بر شمايند آن چنان كه من حجت خدا، بر شما هستم ". (1) روش عملي فقهاء در هر عصر از اعصار اسلامي، فقهاء و علمائي بوده اند كه به اين مهم اسلامي قيام ورزيده و بخشي از مسائل مربوط به ولايت فقيه را اجراء نموده اند و اگر توفيق كامل هم
1. كاشف الغطاء الفردوس الأعلي.
(١٩٣٥)

2. ولايت قراردادي و عرضي:
از طرف پروردگار مخصوص پيامبر خدا و پيشوايان معصوم (عليه السلام) است جائي كه قرآن ميفرمايد: پيامبر به مؤمنان از خودشان اولي است، " ألنبي أولي بالمؤمنين من أنفسهم "، پيامبر علاوه بر كفار بر مؤمنين هم اولي است و شمول اين آيه بسيار گسترده و فراگير است با اطلاق و وسعت خويش، تمام جوانب سرپرستي را فرا ميگيرد به حدي كه اگر صلاح و مصلحت پيامبر يا امام بر آن گيرد كه مرد زن را طلاق دهد ميتواند، پس مال و امور ديگر، جاي خود را دارد و يقينا در آن موارد ميتوانند و صلاحيت دارند.
3. ولايت فقيه مجتهد:
كه نيابت امام را به عهده دارد ولايت و سرپرستي او، طبيعتا دائره‌اش تنگتر از دو نوع ولايت گذشته است ولي آنچه از مجموع دلائل استفاده ميشود. اينست كه فقيه، ولايت و سرپرستي بر تمام شئون عمومي دارد و بر آنچه كه هيئت اجتماعي مردم، به آن نياز دارد كه به تعبير كلام معصوم (عليه السلام) " جريان امور مردم در دست علماء وارثان انبياء مي‌باشد " و اين نوع ولايت در تعبير متشرعين، تصدي امور حسبيه است مانند:
تصرف در اموال كساني كه سرپرست ندارند، تصدي امور اوقاف، طلاق زن مرد غائب، اقامهٔ حدود و ... عقل و نقل دلالت بر ولايت فقيه دارد كه او ميتواند شئون عمومي را اداره كند چون تصدي اين امور ابتداءا مخصوص امام معصوم (عليه السلام) است در نبودن او فقيه در مرتبه دوم قرار دارد و منشاء آن قراردادي است كه معصوم (عليه السلام) فرموده است: " آنان حجت خدا بر شمايند آن چنان كه من حجت خدا، بر شما هستم ". (1) روش عملي فقهاء در هر عصر از اعصار اسلامي، فقهاء و علمائي بوده اند كه به اين مهم اسلامي قيام ورزيده و بخشي از مسائل مربوط به ولايت فقيه را اجراء نموده اند و اگر توفيق كامل هم

1. كاشف الغطاء الفردوس الأعلي.

2. ولايت قراردادي و عرضي:
از طرف پروردگار مخصوص پيامبر خدا و پيشوايان معصوم (عليه السلام) است جائي كه قرآن ميفرمايد: پيامبر به مؤمنان از خودشان اولي است، " ألنبي أولي بالمؤمنين من أنفسهم "، پيامبر علاوه بر كفار بر مؤمنين هم اولي است و شمول اين آيه بسيار گسترده و فراگير است با اطلاق و وسعت خويش، تمام جوانب سرپرستي را فرا ميگيرد به حدي كه اگر صلاح و مصلحت پيامبر يا امام بر آن گيرد كه مرد زن را طلاق دهد ميتواند، پس مال و امور ديگر، جاي خود را دارد و يقينا در آن موارد ميتوانند و صلاحيت دارند.

3. ولايت فقيه مجتهد:
كه نيابت امام را به عهده دارد ولايت و سرپرستي او، طبيعتا دائره‌اش تنگتر از دو نوع ولايت گذشته است ولي آنچه از مجموع دلائل استفاده ميشود. اينست كه فقيه، ولايت و سرپرستي بر تمام شئون عمومي دارد و بر آنچه كه هيئت اجتماعي مردم، به آن نياز دارد كه به تعبير كلام معصوم (عليه السلام) " جريان امور مردم در دست علماء وارثان انبياء مي‌باشد " و اين نوع ولايت در تعبير متشرعين، تصدي امور حسبيه است مانند:
تصرف در اموال كساني كه سرپرست ندارند، تصدي امور اوقاف، طلاق زن مرد غائب، اقامهء حدود و ... عقل و نقل دلالت بر ولايت فقيه دارد كه او ميتواند شئون عمومي را اداره كند چون تصدي اين امور ابتداءا مخصوص امام معصوم (عليه السلام) است در نبودن او فقيه در مرتبه دوم قرار دارد و منشاء آن قراردادي است كه معصوم (عليه السلام) فرموده است: " آنان حجت خدا بر شمايند آن چنان كه من حجت خدا، بر شما هستم ". (1) روش عملي فقهاء در هر عصر از اعصار اسلامي، فقهاء و علمائي بوده اند كه به اين مهم اسلامي قيام ورزيده و بخشي از مسائل مربوط به ولايت فقيه را اجراء نموده اند و اگر توفيق كامل هم

1. كاشف الغطاء الفردوس الأعلي.

(١٩٣٥)

نيافته اند باز به حكومتهاي غير مشروع اعلام داشته اند كه حكومت شرعي و الهي با آنانست وبداهت و روشني اين مسألة، در حدي مقبول بوده است كه برخي از سلاطين هم مانند:
پادشاهان صفويه، قاجاريه، از علماء و فقهاي نامدار عصر خويش، به صورت تصنعي هم بوده است، اجازه كسب ميكردند مانند شاه عباس از مقدس اردبيلي و برخي از شاهان صفوي از محقق كركي و فتحعلي شاه از ميرزاي قمي و ...
سخني تفصيلي در باب ولايت ولايت در لغت پهلوي چيزي قرار گرفتن، نزديكي، دوستي، ياري، سرپرستي، حكومت، زمامداري استعمال شده است و مقصود از ولايت به معني سرپرستي دو نوع ميباشد: 1. ولايت اعتباري 2. ولايت تكويني.
1. ولايت اعتباري:
وقتي ما ميگوئيم ولايتي را كه رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) و ائمه (عليه السلام) داشتند بعد از غيبت آنها فقيه عادل دارد، براي هيچ كس نبايد اين توهم پيدا شود كه مقام فقهاء، همان مقام ائمه و رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) است زيرا اينجا صحبت از مقام نيست بلكه صحبت از وظيفه است.
ولايت يعني حكومت و ادارهء كشور و اجراي قوانين شرع مقدس يك وظيفه سنگين و مهم است نه اينكه براي كسي شأن و مقام غير عادي به وجود بياورد و او را از حد انسان عادي، بالاتر ببرد، ولايت اعتباري شامل افتاء، قضاء، حكومت و رياست در امور سياسي، اجتماعي، اقتصادي نيز ميگردد.
2. ولايت تكويني:
براي امام معصوم (عليه السلام) مقامات معنوي هست كه جدا از وظيفهء حكومت ميباشد و آن مقام خلافت كلي الهي است كه گاهي در لسان ائمه (عليه السلام) از آن ولايت ياد شده است. (1)
1. به مضامين والاي زيارت جامعه كبيره از امام هادي (ع) توجه و عنايت شود (انتم ساسة العباد و ...).

صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)

1 ولايت اعتباري:

نيافته اند باز به حكومتهاي غير مشروع اعلام داشته اند كه حكومت شرعي و الهي با آنانست وبداهت و روشني اين مسألة، در حدي مقبول بوده است كه برخي از سلاطين هم مانند:
پادشاهان صفويه، قاجاريه، از علماء و فقهاي نامدار عصر خويش، به صورت تصنعي هم بوده است، اجازه كسب ميكردند مانند شاه عباس از مقدس اردبيلي و برخي از شاهان صفوي از محقق كركي و فتحعلي شاه از ميرزاي قمي و ...
سخني تفصيلي در باب ولايت ولايت در لغت پهلوي چيزي قرار گرفتن، نزديكي، دوستي، ياري، سرپرستي، حكومت، زمامداري استعمال شده است و مقصود از ولايت به معني سرپرستي دو نوع ميباشد: 1. ولايت اعتباري 2. ولايت تكويني.
1. ولايت اعتباري:
وقتي ما ميگوئيم ولايتي را كه رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) و ائمه (عليه السلام) داشتند بعد از غيبت آنها فقيه عادل دارد، براي هيچ كس نبايد اين توهم پيدا شود كه مقام فقهاء، همان مقام ائمه و رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) است زيرا اينجا صحبت از مقام نيست بلكه صحبت از وظيفه است.
ولايت يعني حكومت و اداره‌ء كشور و اجراي قوانين شرع مقدس يك وظيفه سنگين و مهم است نه اينكه براي كسي شأن و مقام غير عادي به وجود بياورد و او را از حد انسان عادي، بالاتر ببرد، ولايت اعتباري شامل افتاء، قضاء، حكومت و رياست در امور سياسي، اجتماعي، اقتصادي نيز ميگردد.
2. ولايت تكويني:
براي امام معصوم (عليه السلام) مقامات معنوي هست كه جدا از وظيفه‌ء حكومت ميباشد و آن مقام خلافت كلي الهي است كه گاهي در لسان ائمه (عليه السلام) از آن ولايت ياد شده است. (1)
1. به مضامين والاي زيارت جامعه كبيره از امام هادي (ع) توجه و عنايت شود (انتم ساسة العباد و ...).
(١٩٣٦)
صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)

نيافته اند باز به حكومتهاي غير مشروع اعلام داشته اند كه حكومت شرعي و الهي با آنانست وبداهت و روشني اين مسألة، در حدي مقبول بوده است كه برخي از سلاطين هم مانند:
پادشاهان صفويه، قاجاريه، از علماء و فقهاي نامدار عصر خويش، به صورت تصنعي هم بوده است، اجازه كسب ميكردند مانند شاه عباس از مقدس اردبيلي و برخي از شاهان صفوي از محقق كركي و فتحعلي شاه از ميرزاي قمي و ...
سخني تفصيلي در باب ولايت ولايت در لغت پهلوي چيزي قرار گرفتن، نزديكي، دوستي، ياري، سرپرستي، حكومت، زمامداري استعمال شده است و مقصود از ولايت به معني سرپرستي دو نوع ميباشد: 1. ولايت اعتباري 2. ولايت تكويني.
1. ولايت اعتباري:
وقتي ما ميگوئيم ولايتي را كه رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) و ائمه (عليه السلام) داشتند بعد از غيبت آنها فقيه عادل دارد، براي هيچ كس نبايد اين توهم پيدا شود كه مقام فقهاء، همان مقام ائمه و رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) است زيرا اينجا صحبت از مقام نيست بلكه صحبت از وظيفه است.
ولايت يعني حكومت و اداره‌ء كشور و اجراي قوانين شرع مقدس يك وظيفه سنگين و مهم است نه اينكه براي كسي شأن و مقام غير عادي به وجود بياورد و او را از حد انسان عادي، بالاتر ببرد، ولايت اعتباري شامل افتاء، قضاء، حكومت و رياست در امور سياسي، اجتماعي، اقتصادي نيز ميگردد.
2. ولايت تكويني:
براي امام معصوم (عليه السلام) مقامات معنوي هست كه جدا از وظيفه‌ء حكومت ميباشد و آن مقام خلافت كلي الهي است كه گاهي در لسان ائمه (عليه السلام) از آن ولايت ياد شده است. (1)
1. به مضامين والاي زيارت جامعه كبيره از امام هادي (ع) توجه و عنايت شود (انتم ساسة العباد و ...).
(١٩٣٦)
صفحهمفاتيح البحث: الكسب (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)
اين مقام خلافتي است تكويني كه به موجب آن جميع ذرات در برابر ولي امر، ضايع و نابود ميگردند و اين بحثي است كه در جاي خود ذكر شده

است.
امتياز بسيار مهم رهبري در سياست اسلامي اين است كه پيامبران و ائمه ما گذشته از مقام ظاهري و نمايندگي از جانب خداوند در اثر سير تكامل معنوي و خارج شدن از خودپرستي و نزديك شدن به صفات كمالي الهي، داراي ولايت و مقامات معنوي بوده و در نتيجه از انحرافات و گناهان مصون، از الهامات غيبي برخوردارند جز خدا از هيچ كس و از هيچ چيز هراس ندارند، و با هيچ ابر ظالمي اهل سازش نبوده و نيستند و انسانها را نه تنها در امور محدود مادي و دنيوي، بلكه به سوي هر كمال مطلق راهبري و راهنمائي ميكنند.
" ان الله يأمركم ان تودوا الأمانات إلي اهلها، واذا حكمتم بين الناس ان تحكموا بالعدل، ان الله نعما يعظكم به، ان الله كان سميعا بصيرا، يا ايها الذين آمنوا اطيعواالله و اطيعوا الرسول واولي الأمر منكم ". (1) خداوند امر فرموده كه امانتها را به اهلش (صاحبش) رد نماييد و هر گاه بين مردم داوري كرديد به عدالت و داد، داوري كنيد، خداوند به آن اندرزتان ميدهد و ياد آوريتان ميكند، بي شك خداوند شنوا و بيناست اي ايمان آوردگان خدا را اطاعت كنيد و پيامبران را اطاعت كنيد و اولياي امرتان را اطاعت كنيد. خداوند امر فرموده است كه امانات را به اهلش رد كنيد ".
عده اي بر اين عقيده اند كه منظور از امانات مطلق امانات خلقي (مال مردم) و خالقي (احكام شرعي) ميباشد و مقصود از رد امانت الهي اين است كه احكام اسلام را آنطور كه هست اجراء كنند.
گروه ديگري معتقدند كه مراد از امانت، امامت است در روايت هم آمده است كه
1. سورهء نساء آيه 58.

مقصود از اين آيه، ما ائمه (عليه السلام) و پيشوايان معصوم هستيم كه خداوند به ولايت امر رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) و ائمه (عليه السلام) امر كرده ولايت و امانت را به اهلش رد كنند يعني رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) ولايت را به امير المؤمنين (عليه السلام) و آن حضرت هم به ولي بعد از خود واگذار ميكنند و همينطور ادامه مييابد.
وقتي بنا شد تمام امور ديني عبارت از امانت الهي باشد و بايد اين امانت به اهلش رد شود، يكي از آنها هم حكومت است و به موجب آيهء شريفه بايد هر امري از امور حكومت، بر موازين عدالت يعني بر مبناي قانون اسلام و حكم شرع باشد. كسي كه بر مسلمين و جامعهء شهري حكومت دارد، هميشه بايد جهات عمومي و منافع عامه را در نظر بگيرد و از جهات خصوصي و عواطف شخصي چشم بپوشد.
در آيه دوم ميفرمايد: " يا ايها الذين آمنوا اطيعوا ألله، واطيعوا الرسول، واولوالأمر منكم ". خداوند به مؤمنين امر ميفرمايد: كه از خدا در احكام الهي و از رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) و اولي الامر يعني ائمه اطاعت و پيروي كنند، از تعاليم و از احكام حكومتي آنان، اطاعت نمايند.
كليه احكام شرع الهي اطاعت شود از امر خداوند است و او امر رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) آن است آنچه كه از خود آن حضرت صادر شود و امر حكومتي ميباشد اطاعت شود.
اطاعت از رسول اكرم و اولي الأمر عين اطاعت از خداست البته اينكه خداي تعالي فرمان داده است كه از رسول اكرم (صلي الله عليه وآله) و اولي الأمر پيروي كنيم در واقع اطاعت از آنان اطاعت از خدا هم ميباشد.
ولايت از نظر روايات نخستين روايت در اين باب، توقيع شريف حضرت حجت (عج) به اسحاق بن يعقوب است كه ميفرمايد: " أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الي رواة احاديثنا " (1) در باب
1. شيخ حر عاملي، وسائل الشيعه ج 18 چاپ جديد ص 100.
(١٩٣٨)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الأحكام الشرعية (2)، إسحاق بن يعقوب (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)
احكام اتفاقات، رجوع كنيد به كساني كه سخنان ما (امامان) را نقل ميكنند.
امام صادق (عليه السلام) ميفرمايد: " در اختلاف به راويان حديث ما كه به حلال و حرام خدا طبق قواعد آشنا و احكام ما را طبق موازين عقلي و شرعي ميشناسند، رجوع كنند و آنگاه علماء را به فرمانروايي منصوب

نموده ميفرمايد: " فاني قد جعلته عليكم، حاكما ". (1) من كسي را كه داراي چنين شرايطي باشد حاكم و فرمانروا بر شما قرار دادم و كسي كه اين شرايط را دارا باشد، از طرف من، براي امور حكومتي و قضائي مسلمين تعيين شده و مسلمانان حق ندارند به غير او رجوع كنند.

1. در عوائد نراقي، ص 186 از فقه رضوي روايتي نقل ميكند كه:

" منزلة الفقيه في هذا الوقت، كمنزلة الأنبياء في بني اسرائيل ". مقام فقيه در اين زمان همانند مقام پيامبران بني اسرائيل است.

از عموم روايت ميفهميم آنچه را كه براي حضرت موسي در امر حكومت و ولايت بر مردم بوده است براي فقهاء نيز ميباشد.

2. امير المؤمنين ميفرمايد: كه رسول الله فرمود: اللهم ارحم خلفايي، خدايا جانشينان مرا رحمت كن و اين سخن را سه بار تكرار فرمود. سوال شد كه اي پيامبر خدا جانشينان شما چه كساني هستند؟

فرمود: كساني كه بعد از من ميآيند، حديث و سنت مرا نقل ميكنند و آن را پس از من به مردم ميآموزند.

امام موسي بن جعفر (عليه السلام) ميفرمايد: " الفقهاء حصون الأسلام، كحصن سور المدينه لها " فقهاء دژهاي اسلامند و براي اسلام نقش حصار شهر را براي شهر دارند، آيا اگر فقيه كنج منزل بنشيند نه دخالت در امور اجتماعي مسلمانان كند و نه اهتمام به امور مسلمين داشته باشد به او دژ اسلام گفته ميشود آيا او در گوشهء منزل حافظ اسلام است؟

1. شيخ حر عاملي، وسائل الشيعه ج 18 صفات قاضي.

(١٩٣٩)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)

يا حافظ خويشتن؟
3. ديگر روايتي است كه به مقبولهء عمر بن حنظله معروف است در اين روايت پس از نهي از بردن محاكمه نزد سلطان يا قضات جور و طاغوت، حضرت صادق (عليه السلام) مي‌فرمايد:
" به مردي از خودتان توجه كنيد كه حديث ما را نقل ميكند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احكام ما را ميشناسد به حاكميت او، تن در دهيد من او را حاكم قرار داده ام هرگاه به حكم ما حكم كند و از او پذيرفته نشود، به حكم خدا استخفاف شده و بر ما رد شده است، و كسي كه بر ما رد كند بر خدا رد كرده است ... ". (1) 4. روايت فضل بن شاذان از امام رضا (عليه السلام) نيز همين معني را اثبات ميكند جائي كه ميفرمايد: " هيچ گروهي از گروهها و هيچ ملتي از ملل را نمي‌يابيم كه بقاء داشته باشند و زندگي كنند مگر با داشتن سرپرست و رئيسي كه براي اداره كردن آنچه در امور مربوط به دين و دنيا مورد نياز آنان است به او مراجعه ميكنند پس در شأن حكمت آفريدگار حكيم نيست كه آفريدگان خود را بدون تعيين رئيس شايسته براي آنان در اموري كه براي آنان ناگزير است و زندگي ايشان به جز با آنان پايدار نمي‌ماند باقي و رها سازد ". (2) دعاي فرج پس اين همه گفته‌ها و شنيده‌ها، چاره اي جز توسل به ذيل عنايت ربوبي نداريم كه دست به دعا برداريم و عرض كنيم:
" اللهم كن لوليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه وعلي آبائه في هذه الساعة وفي كل ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتي تسكنه ارضك طوعا وتمته وفيها طويلا ".
1. وسائل الشيعه ج 18، باب 12 از ابواب صفات قاضي ص 99.
2. " انالا نجد فرقة من الفرق، ولاملة من الملل، بقوا وعاشوا إلابقيم ورئيس " وسائل باب القضاء، مكاسب شيخ مبحث ولايت فقيه.

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، عمر بن حنظلة (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)
بخش پنجم ` در آئينهء شعر و ادب و عرفان

بخش پنجم / در آئينهء شعر و ادب و عرفان ...
شعر و ادب، زبان گويا و بيان رسا از احساسات و عواطف و خواسته‌هاي قلبي و دروني بشر است، با شعر و نظم به راحتي ميتوان هدف را به مخاطب رساند و در پوشش ادب آن را جاوداني و سرمدي ساخت. شعر و أدب، آئينه صاف و شفاف خواسته هاي يك جمع يا گروه يا فرد ميباشد كه ميخواهد خواست خود را به كرسي قبول بنشاند و آرمان خود را به نسل حاضر و آينده منتقل سازد. شاعران متعهد و دلسوز، با طبع فياض و جوشان خود، عشق باطني و علاقه و احساس ديني خود را نسبت به ناموس دهر و امام عصر (عج) اين عنصر پايدار هدايت و ولايت، ابراز داشته اند و خالص ترين احساسها و شعرها و شعورهاي خود را نثار قدوم مبارك آن مصلح يگانه نموده اند و هر روز هم اين احساسات و عواطف پرشورتر و عميق‌تر و عاشقانه‌تر ميگردد.
قابل توجه است وجود مقدس امام عصر (عج) پر جاذبه ترين سوژه و عنوان نسبت به شاعران مسلمان به ويژه شاعران مداح اهل بيت (عليه السلام) ميباشد كه دفترها و ديوانها انباشته از شعرهاي ارادتمندان آن ساحت مقدسه ميباشد كه در اين بخش به تعداد بس محدودي از آنها اشاره ميگردد:
1. محي الدين عربي محي الدين عربي " صاحب فتوحات مكيه " گويد: پس از ذكر شمائل و فضائل مهدي و وصف يارانش و شروع و پايان كارش چنين ميافزايد:
الا ان ختم الأولياء، شهيد * و عين امام العالمين، فقيد هو السيد المهدي، من آل احمد * هو الصارم الهندي حين يبيد هو الشمس يجلو كل غم وظلمة * هو الوابل الوسمي حين يجود (1)
١. الفتوحات المكية ج ٣، ص 327 - 328.
(١٩٤٣)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الشهادة (1)، الجود (1)، كتاب الفتوحات المكية لابن العربي (1)

آگاه باشيد، پايان بخش اولياي خدا حاضر است و چشم امام عالميان ناپيدا است او سيد بزرگوار مهدي موعود و از آل احمد ميباشد. او شمشير برنده هندي است آنگاه كه هلاك ميسازد او آفتاب درخشاني است كه هر هم و غم را از بين ميبرد ...

2. قصيده‌ء غراء از فاضل بخشايشي مرحوم حاج شيخ محمد فاضل بخشايشي (متوفي 1341 ه. ق) [يكي از اقوام سببي] قصيده‌ء عربي غراء و عاشقانه‌اي در حق حجت حق، و غايب منتظر در 72 بيت به صورت تيمن و تبرك با الهام از تعداد مشهور ياران حسيني (عليه السلام) سروده اند كه فرزند برومندش حجة الأسلام والمسلمين شادروان حاج شيخ حسين فاضل بخشايشي (متوفي 1420 ه. ق) آن را شرح و توضيح داده‌اند، و به نام " الدرر المناضد في شرح القصائد " ناميده اند. (1) اكنون كه قسمتي از اشعار عارفانه وعاشقانه از سوي علاقه مندان و دلسوختگان آن بزرگوار در اين بخش آورده ميشود در يغم آمد كه آن اشعار را كه از عمق دل يك انسان شيدايي درآمده است متنا وترجمتا نياورده باشم تا هم يادي از آن شادروان و هم ابراز احساسات و علاقه‌اي از يك عالم دور افتاده از حوزه‌ها، نشان داده شود و مشخص گردد عاشقان آن بزرگوار در اطراف و اكناف، در شهرها و آباديها در صحراها و درياها و در جاي جاي ميهن الهي، حضور فعال دارند و منتظر ديدار و مشتاق جانفشاني در موكب همايوني آن بزرگوار!

او يكي از علماي وارسته و بي‌آلايش در گوشه اي از كشور پهناور ايران در محلي به نام " بخشايش " از توابع آذربايجان شرقي در 70 كيلومتري شمال تبريز ميزيست و عمري را با پاكي و صداقت و صفا و اظهار ادب، به اهل بيت (عليه السلام) و آثار و مأثر آنان سپري نمود او ميسرايد:

1. ما به فضل الهي در سري انتشارات نويد اسلام آن را به نام " دردانه در وصف مصلح يگانه " تنظيم و در بهار سال 1379 از سوي آن دفتر چاپ و منتشر نموده‌ايم.

(١٩٤٤)

صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، دولة ايران (1)، آذربيجان (1)، الحج (1)، النوم (2)

1. هبت نسيم الصبا باالصبح من حرم * كانت محل رحال الجود، والكرم 2. جائت بروح وريحان علي كبد * حراء من كبد فيها من السقم 3. وأبرد القلب، مما كان أسخنه * دور الزمان، بجمر منه مضطرم 4. فقلت هل جزت أرض النجد أو طرفا * من دوحة الخلد، أو ساحة من الإرم 5. فأنكرتها

وقالت لاوشرفني * لثم بناحية قدسية الشيم 6. لو لم تكن بروضة الجنات * خاضعة لما تمربها ذلا من النسم 7. لم يخرج النبت فيها من سوي * نكدوالحوض لم تكن، إلا مترعا بدم 8. هذا لمن مجده خصت بماجدها * من ربه قبل خلق اللوح والقلم 1. باد صبا طرف صبح، از حرمي كه آن حرم محل فرود آمدن بادهاي عطا و بخشش بود، وزيدن گرفت.
2. نسيم صبا، رحمت و ريحان را بر جگر داغي فرود آوردند به آن جهت كه داراي سقم و بيماري بود.
3. و خنك نمود قلب را از آنكه گرم نموده بود آن را گردش زمان با سوزش سوزانده اي كه در آن بود.
4. پس به آن گفتم آيا عبور كردي از زمين نجد يا از گوشه اي از باغ بهشت يا از هواي باغ ارم كه اينقدر داغ و گرم شده اي؟
5. پس انكار نمود آن گفته هاي مرا و پاسخ داد نه برودت من از جاي ديگري است چون مشرف نمود مرا به بوسه اي از ناحيهء پاكيزهء خصلتها. (مراد ناحيهء مقدسهء امام (عليه السلام) است) 6 و 7. اگر نبود باغ بهشتها خاضع و ذليل به آنكه ميگذرد بدان ناحيه با حال ذلت از نسيمها، هر آينه خارج نبود در آن نبات، مگر اندك يا دشواري و پر نمي‌شد حوض كوثر مگر پر از خون.
8. اين رحمت و بوي يا اينكه اين شرافت از شرافتي است كه مخصوص شده بر ذي شرف خود پيش از خلقت لوح و قلم از سوي پروردگارش.
(١٩٤٥)
صفحهمفاتيح البحث: الجود (1)
9. كهف التقي الهادي المهدي من حسن * مولي الوري وامام العرب والعجم 10. خليفة الله في كل العوالم من * علو وسفل وكل منه في حشم 11. وكلمة الله لو كان البحار له * مداد فضل لتمت وهو لم يتم 12. نور سنابرقه الأبصار يخطفها * من عالم الروح ماذا حال منسجم 13. قلب العوالم لولاه لفي شلل * أعضائها ولسان الدهر في بكم 14. ظل من الله فوق الكون منبسط * لولاه أفنته شعلات من العدم 15. لم يجعل الشمس بدوا، شمسة الفلك * لولا أقرت له بالفضل، في القدم 9. پناه پارسايان، هدايت كننده و هدايت يافته از حسن عسكري (عليه السلام) كه به وجود آمده است و او مولاي ما سوي الله و پيشواي ملل اعم از عرب و عجم ميباشد.
10. او جانشين و مدبر امور ماسوي از طرف خدا در تمام عالم از بالا و پائين و همهء آنها، از آن حضرت در مقام شرم و حيا و احترام هستند.
11. او كلمهء خدا است و اگر آب دريا براي آن جناب مداد فضيلت باشد هر آينه تمام ميشد، در حالي كه آن فضايل هرگز تمام نمي‌شود.
12. نوري است كه روشنايي برق او چشمان روحانيين را ميربايد، پس

چطور ميشود حال جسمانيين؟ (و اين نوعي اقتباس است از قول خدا تعالي است جايي كه ميفرمايد:
" * (سنا برقه يذهب بالأبصار) * ". (1) 13. او قلب تمام عالم امكان است، اگر آن جناب نباشد، هر آينه عناصر روزگار شل و سست ميگردد و زبان تمام عالم، در گنگي فرو ميرود.
14. سايه اي است كه از جانب خداوند كه در بالاي جهان هستي گسترده است، اگر او نميشد آن جانب شعله‌هايي از عدم و نيستي.
15. آفتاب هرگز طلوع نمي‌نمود اگر اقرار به فضيلت آن حضرت نمي‌نمود.
1. سورهء نور آيه 43.
(١٩٤٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)
16. خلافة الكون قد كانت تسافر من طول * الزمان لأجل الصاحب الزمن 17. ضوء من الله هل فيه منجمد * حبل من الله، هل فيه منفصم 18. منه الحيوة علي الأشياء حيث هو * الماء المعين، وهذا غير منكتم 19. صم وبكم وعمي غير شاعرة * هياكل الكون، كل غير مفتهم 20. حتي إذا وجدت في النور ما طلبت * ماست كميسة عرس، نالها سدم 21. يدور في حوله السبع الشداد لكي * تقبل النعل، أو من صورة القدم 22. ضنت بها الأرض صاحت مكانك ذا * فخري وليس علي غيري بمنقسم 16. جهان هستي در طول زمان، در حال سير و شناوري بود تا صاحب اصلي و بزرگوار خود را دريابد.
17. او نوري است از جانب خدا. آيا در نور خدا خاموشي هست؟ و ريسمان محكمي است از جانب خدا، آيا در ريسمان خدا احتمال گسيخته شدني وجود دارد؟
18. حيات بر اشياء از اوست و او است آب ظاهر و جاري و وجود چنين امري از بركت و يمن وجود آن حضرت، مخفي و پوشيده نيست.
19. (در صورت عدم اقرار) كر و گنگ و كور و بيفهم هستند صورتهاي عالم كون، و تمام آنان نادان هستند.
20. تا آنكه در نور دريافت آن چيزي را كه ميطلبيد و به آن خود را چسباند، همانند چسباندن عروس و داماد در كمال شوق و ميل و علاقه.
21. در اطراف آن ثوابت هفتگانه دور ميزنند تا از كف يا از جاي پاي مبارك او بوسه برگيرند.
22. زمين به آسمانها بخل و خست ورزيد، پس صيحه زد كه در مكان خود ساكن باش اين فخر من است و هرگز به غير من نصيب نمي‌گردد.
صفحه(١٩٤٧)
23. غيب كخالقه عن كل ذي عمة * والعقل يعرفه أحلي من العلم 24. هو الذي عنده علم الكتاب وقد * عرفت من عنده علم من الرقم 25. لوح من

الله محفوظ جوانبه * وانما فيه بطن السر والحكم 26. لايجرين فرامين القضاء إذا * لم يمضها، او لم تكن منه بمختتم 27. تذلل الروح، والراحيل حضرته * ألروح للعلم، والراحيل للرتم 28. طبايع الكون كانت من إشارته * تأثيرها لو أراد العطل تنفحم 29. أما تري مدية، لانت بحدتها * من الخليل ونار البرد والسلم 23. او همانند آفريننده خود غايب و از ديده‌ها پنهان است، ولي عقل او را روشن تر از هر علم و آشكاري، ميشناسد. (يعني گر چه غايب است ولي نزد عقلا آشكار و روشن تر است از آنكه ظاهر باشد)
24. او كسي است كه علم كتاب پيش اوست و او را كاملا ميشناسد هر آن كسي كه يك حرف از اسم اعظم پيش او بوده باشد.
25. لوحي است از جانب خدا كه محفوظ است اطراف او و اين است و جز اين نيست كه در او باطن رازها و حكمتها است.
26. فرمانهاي قضا هرگز جريان پيدا نمي‌كند تا زماني كه او امضاء ننمايد يا از سوي آن حضرت، مهر كرده نشده باشد.
27. روح القدس تذلل مينمايد وراحيل در خدمت آن جناب چون روح براي ابلاغ علم وراحيل براي نطق فرود مي‌آيند.
28. طبايع عالم امكان ذره‌اي از اشارهء آن جناب ميباشد و تأثيرات آنها را اگر اراده نمايد، از كار مياندازد.
29. آيا نمي‌بيني كارد با آن همه تندي و تيزي كه داشت از خليل نرم گرديد، و نمي‌بيني در كنار او آتش سرد و سالم را؟
(١٩٤٨)
صفحهمفاتيح البحث: يوم عرفة (1)
30. كذاك بحر لموسي، اذ تشقق من * خلاف طبعه، هل ذا كائن بيم؟
31. ام المواليد قد كان الزواج لها * منه، والا فمازالت علي عقم 32. قبض وبسط ورتق وفتق إن له * في الكون أجمعها، ناهيك عن عظم 33. هو الذي قرر الأشياء كيف يري * بالعيش والطيش، أو بالبوس والنقم 34. أما قرأت حديث القدر ليلته؟ * إن الأمور، جرت منه وتنحتم 35. هو المقام، هو البيت العتيق، هو * الركن الحطيم، هو البطحاء، والحرم 36. ذي غيبة أحدية، ذي دعوة نبوية * ذي صولة علوية، ذي الطهر والعصم 37. مرزوق رب، وللمخلوق رازقه * أليس من يمنه الأرزاق والنعم؟
30. همچنين درياي براي موسي زماني كه خدا اراده كرد منشق گرديد بر خلاف طبيعت خود، آيا اين خلاف طبيعت از دريا، شدني نيست؟
31. ريشهء مواليد و موجودات بشري و اصل ازدواج به خاطر آنان بود و اگر آنان نبودند، هر آينه زوجين در نازايي و عقم، باقي ميماندند و نسلي به وجود نمي‌آوردند.
32. قبض و بسط ورتق وفتق در امور خلق، حقيقتا در عالم براي اوست. همهء آنها از عظمت امام نشأت ميگيرد و تو را از درخواست عظمت

ديگري منع مينمايد.
33 و 34. او است آنكه مقدر مينمايد اشيا را آن چنان كه برايش اراده تعلق گيرد همراه عيش يا با شدت و خوف يا با بؤس و مشقت. آيا نخوانده اي حديث قدر را در شب قدر؟ به درستي كه تمام امور از او جاري ميشود و از او محتوم ميگردد.
35. در واقع اوست مقام ابراهيم، اوست خانهء عتيق و قديم، اوست ركن حطيم، اوست بطحاء و حرم.
36. اوست صاحب غيبت الهي، اوست صاحب دعوت نبوي، اوست صاحب حملهء علوي، اوست داراي طهارت و عصمت ولوي.
37. او روزي خوار پروردگار است ولي براي مخلوق روزي دهنده اوست (بيمنه رزق الوري)، آيا اينچنين نيست كه از يمن آن جناب، تمام روزيها و نعمتها به دست ميآيد؟
(١٩٤٩)
صفحهمفاتيح البحث: المنع (1)، الخوف (1)، الزوج، الزواج (1)
38. له النظارة في أمر النجوم علي * مجري جرتها وكل منه تنتظم 39. ما النحس فيها، من التربيع بالزحل * وما مقابلة المريخ، بالصدم 40. ما الإتصال وما التثليث ما ترح * ما الإحتراق وما التسديس ما السهم 41. ما الإرتجاع وما بست وما قرح * كذالك الغير لسنا منه نحتكم 42. لوشاء شيئا بايماء بحاجبه * دلائل النجم، منه ترتطم 43. لو دار هذا القباب الخضر في كشح * منه لخروا بها علي رغم 44. قسيم نار، ونور قبل خلقهما * وكيف لا وهو مولي النور والظلم 38. نظارت عاليه بر نجوم و ستارگان با اوست تا هر كدام در مجراي خاص خود جريان پيدا نمايند و هر كدام نظم و انتظام خاص را از او دريافت ميكنند و بدون نظارت او همگي تعطيل بردار ميباشند.
39. چيست نحوست در نجوم، از تربيع زحل؟ و چيست مقابله نحوست در نجوم از تربيع زحل؟ و چيست مقابله مريخ، در صدمه انگيزي؟ (استفهام انكاري است) 40. چيست اتصال و چيست تثليث؟ چيست قزح (قوس وقزح)؟ چيست احتراق و چيست تسديس و چيست سهام؟ (يعني همهء اينها مستقل در تأثير نيستند، بلكه محتاج به اشارهء آن جناب هستند) 41. چيست ارتجاع؟ و چيست بست؟ و چيست قرح؟ و هم چنين غير اينها ما نيستيم كه از آنها قبول حكم كنيم، يعني هر چيز فقط محكوم به حكم آن جناب ميباشد و بس.
42. اگر بخواهد چيزي را با اشاره اي يا با ابري بخواهد علائم ستارگان همگي از آنها، به اضطراب ميافتند.
43. اگر دور كند اين قبه‌هاي سبز در حال اعراض از آن حضرت، هر آينه به رو درمي آيند به خاك به حال دور، با هر چيزي كه از اجسام علويه در

آنهاست.
44. اوست قسمت كنندهء نور (يعني بهشت) و نار پيش از خلقت آنها و چرا چنين نشود و حال آنكه آن جناب، صاحب نور و ظلمتهاست.

45. ناموس رب، وقابوس الغيوب و من * قاموس علم، له الإرضاع والفطم
46. لو صاح يوما علي الأفلاك من غضب * ألقت كواكبها، فرت إلي العدم
47. ويلتجي أسد الأبراج بالحمل * من قهره بخضوع، وهو لم يحم 48. للجوهر الفرد، (1) لو قال انقسم عجلا * لكان من أمره، فورا علي قسم
49. ويا له قدرة، لو قال للصوردعي * المحل لبانت منه بالقصم 50. ولا تقل فيه ما قالوا لوالده * الأعلي وقل ما شئت لم تلم 45. او ناموس و صاحب اسرار پروردگار و مركز رازهاي الهي و اقيانوس علم و دانش است. شير دادن و از شير جدا ساختن از اوست.
46. اگر روزي از خشم، صيحه به آسمانها زند، آسمان ستاره هاي خود را افكنده و به سوي ديار عدم، رهسپار ميگردد.
47. اسد بر جها به حمل از خشم آن بزرگوار به شكستگي پناه ميبرد و آن هم نمي‌تواند او را حمايت نمايد.
48. به " جوهر فرد " اگر بفرمايد كه قبول تجزيه كن، با شتاب هر چه سريعتر در امتثال امر آن جناب (روحي له الفداء) تجزي پذير ميگردد.
49. او آن چنان قدرت و توان دارد كه اگر به صورتهاي مواد بگويد كه محل خود را ترك كنيد، فورا از آن جدا و فاصله ميگيرند.
50. در حق آن جناب مگو چيزي را كه در حق والد اعلاي آن جناب (پيامبر خدا (صلي الله عليه وآله)) گفتند، و بگو هر آن چيزي را كه ملامت نگردي. (و مراد از كلمهء اعلي، علو در مرتبه و سلسلهء طبقات و مراتب است ظاهرا و ممكن است كه علو در قدر و منزلت باشد، اگر چه تصريح در معني اول است) در مورد پيامبر بزرگوار اسلام، ساحر، كذاب، شاعر و ... گفتند ولي مگر گفته‌ها تأثيري در مجراي حقيقي وجود و هدف او داشت؟
1. جوهر فرد: در اصطلاح روز، اتم ميباشد تاكنون فرض بر آن بود كه اتم هرگز قابل تجزي و تقسيم پذير نيست، ولي پيشرفتهاي فيزيكي ثابت نمود كه آن جزء ريز هم، اجزايي دارد قابل تقسيم و تجزي، بالأخره اتم شكسته شد.

51. عظائم الوزر، ممن قد تمسكه * لاريب في أنها أدني من اللمم 52. إكسير ذنب قليلا من ولايته * وحبه صير الاثام كالرمم 53. يا رب! لاتسلبني حبه أبدا * قلبي فثبت، ولاتجعل بمخترم 54. روحي وأرواح ما في الكون، منك فدا * متي تقول لهذا المعوج، إستقم 55. لم يأن يا نجل طه! أن تقوم

إلي * نجاة دين، لقد أنضي من الصلم 56. يا غرة الدين! ضاع الدين واندرست * آثاره وبناء الشرع، في هدم 57. قد اعلنت بدع في الدين، جارية * قد ظل منها، نياط القلب في صرم 51. گناهان بزرگ از كساني كه به او تمسك ميجويند، شكي نيست كه كوچك تر و پائين تر و حقيرتر از گناهان صغيره و ملامتها و شماتتها ميباشد.

52. اندكي از إكسير ولايت آن جناب، گناهان را تبديل به حسنات ميكند و كمي از ولايت آن جناب و محبت او، معاصي را همانند خاك فرو ريخته ميدارد.

53. پروردگارا! هرگز دوستي و محبت او را از قلب و دل من سلب منما و محبت او را در قلب من ضايع و تبار مساز!

54. روح من و ارواح هر آنچه در عالم وجود است فداي تو باد. چه وقت خواهي گفت به اين دهر كج و ناسازگار كه راست شو؟ (يعني چه وقت ظهور خواهي كرد؟ اي پدر و مادرم فداي تو باد!

55. اي نسل طه (عليه السلام)! آيا وقت آن نرسيده است اينكه قيام ورزي به نجات بخشي ديني كه از كثرت اعداء و دشمنان، بسيار نحيف و ضعيف گرديده است؟

56. اي روشنگر دين! دين تباه شد و آثار آن كهنه گرديد و بناي شريعت رو به خرابي و انهدام است.

57. بدعتهاي جاريه در دين آشكار شد بدعتهايي كه بند قلب انسان از مشاهدهء آنها گسيخته ميشود.

صفحه(١٩٥٢)

58. ألدين في كسد، والقلب في كمد والسيف في غمد، والحكم في قتم

59. هل من قيام وسيف كان فاتحه * بدءا؟ فعجل يا عالي الهمم 60. تبصبص من كليب باسط يده * علي وصيدك، يا كهف الرجاء هلم؟

61. باللطف عند خروج الروح منه واذ * ألم في اللحد فردا خاف من قحم

62. علي مقتحمات، كنت تعلمها * أني وتعلم من كل علي ندم 63. زفير نار اللظي مولاي أسهرني * كيف الرقود لنا والنار لم تنم؟

64. تذوب نفسي بها مهما تذكرها * ولات حين مناص، يا مني الأمم 58. دين در كسادي قرار گرفته است و دل در اندوه فرو رفته است و شمشير در غلاف و حكم قرآن در ظلمت و تاريكي واقع شده است.

59. آيا قيامي و شمشيري هست؟ شمشيري كه بازگشاينده و آغازگر احكام دين باشد؟ پس تعجيل به ظهور كن اي صاحب بالاترين همتها و ارادهها.

60. اين دم جنبانيدني است از سگ كوچكي كه دست خود را باز گشوده است بر آستانهء تو اي پناهگاه اميد ما بيا!

61. با لطف خاص خود به سراغ وي به شتاب در وقت خارج شدن روح از

او و زماني كه در لحد به تنهايي نزول داده شود در لحد در حالي كه خوف داشته باشد از مهلكه‌ها، يعني از عذاب قبر توأم با گناهان سنگين.
62. بر ذمهء من گناهان بزرگي است تو ميداني همهء آنها را و ميداني كه من از همهء گناهان هلاكت بار در ندامت و پشيماني هستم.
63. مولاي من! صداي آتش تند جهنم مرا بيدار داشت، پس چطور ميشود خوابيد در حالي كه آتش هنوز نخوابيده است و هرگز خاموش نمي‌شود.
64. قلبم و روحم از يادآوري آتش، آب ميشود. آيا راه چاره و فراري هست؟ اي منتها آروزي امم!
(١٩٥٣)
صفحهمفاتيح البحث: القبر (1)، الخوف (2)
65. هل يحمد الطرد، من مولي يلوذ به * كلب دعي دائما، يا راعي الذمم!
66. هذا اعتقادي لكم يا منتهي املي * أرجو ثباتا من بارئ النسم 67. أشكوا إلي سامع الدعوات من نقم * حلت علي ملة الإسلام والظلم 68. عجل ظهور امام قائم بهدي * فأنعم علينا، يا باسط النعم!
69. أنوار وجهه، قد طالت مغطئة * أظهر أذل به الأعداء وانتقم 70. من ظالمي جده، ألمقتول في ظمأ * وأهل بيته، بالأسياف والسهم 71. يا صاحب الطور والزيتون والنمل * يا قامع الكفر والإلحاد والظلم 72. عجل علي ظهورك يا منجي الوري! * فرق وشتت الكفر، يا مصلح الأمم!
65. آيا طرد و جواب گفتن پسنديده است از مولايي كه به او پناه برده ميشود از سوي بندهء پناهنده؟ آن هم سگي كه همواره او را پاس ميدارد؟ اي مراعات كنندهء پيمانها و عهدها!
66. اين اعتقاد من بر شما است، اي منتهي آرزوي من كه از خالق متعال اميد ثبات قلب، استقامت در اعتقاد دارم.
67. شكايت مينماييم به سوي شنوندهء دعاها از آن بلايا و مصائبي كه به ملت اسلام حلول نموده است و از ظلم‌ها و ظلمتهاي فراگير، يعني از بلاهاي دينيه ودنيويه كه در اين زمانها به سر مسلمين وارد آمده است. (اشاره به هجوم كمونيستها به منطقهء آذربايجان در سال 1325 توسط جعفر پيشه وري) 68. تعجيل نما در ظهور امامي كه قائم است به هدايت، و انعام كن به ما به توسط آن جناب، اي بازگشايندهء نعمتها.
69. انوار روي آن جناب در پردهء غيبت طولاني شد خدايا ظاهر كن به وجود آن جناب دشمنان را و آنان را ذليل نما و انتقام ما را به گير.
70. انتقام بگير از ستمگران جدش ابا عبد الله الحسين (عليه السلام) آن بزرگواري كه لب تشنه كنار فرات شهيد شد و اهل بيت او با شمشيرها و خدنگها، به خاك و خون كشيده شدند در كنار او.
71. اي صاحب سوره هاي طور، زيتون و نمل! اي بركنندهء ريشه هاي كفر و بي ديني و ستمكاري!

72. در ظهور خود تعجيل فرما اي نجات بخش ملل وأمم! با تعجيل خود دشمنان را پراكنده و متفرق ساز، اي مصلح جهاني أمتها و ملتها!
(١٩٥٤)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، آذربيجان (1)، الشهادة (1)

3. ابن روزبهان پس از بيان حكايت شفا يافته " اسماعيل هرقلي " به وسيلهء امام زمان (عليه السلام)، مينويسد:
و اين فقير را از شوق آن جمال، هنگام كتابت اين غزل روي نمود:
در رهي ديدم مهي، حيران آن ماهم، هنوز * عمر رفت و من مقيم آن سر راهم، هنوز چو نسيم صبحگاهي بر من بي دل گذشت * من نسيم وصل آن مه را هوا خواهم، هنوز ميفزايد مهر او هر روز در خاطر مرا * گر چه من كاهيده‌ام از درد، ميكاهم هنوز گر چه آه آتشينم خرمن جان سوخته * ميرود تا اوج گردون، آتش آهم، هنوز شوق آن ديدار، غافل كرده از عالم، مرا * تو مپنداري كه من از خويش آگاهم، هنوز انتظار " شاه مهدي " ميكشد عمري امين * رفت عمر و در اميد طلعت شاهم، هنوز الها! پروردگارا! حيا! قيوما! به حرمت جاه و جلال و عزت و كمال اين دوازده امام معصوم پاك كه ما را طلعت مبارك امام محمد مهدي موعود نصيب فرما و از فيض و بركات آن حضرت ما را محروم مگردان.
اللهم صل علي سيدنا محمد وآل سيدنا محمد، سيما الإمام الموعود محمد المهدي المنتظر و سلم تسليما، و سلم وبارك عليهم وأنزل تحياتك وبلغ صلواتنا، و سلامنا إليهم. (1) 4. چشم گنهكار / جواهري (وجدي) بيا كه نوبت ديدار ما رسيد بيا * در انتظار تو شد ديده ام سپيد بيا به بوي وصل تو اي گلبن مراد دلم! * چو غنچه پيرهن صبر را دريد بيا به مهر ماه تو اي آفتاب تا صبحم * دو چشم منتظر من نيارميد بيا به جاي اشك ندامت، كه شرم دارم از آن * مرا زچشم گنهكار خون چكيد بيا بيا مپيچ سر از كشتنم كه دست قضا * مرا براي همين كار آفريد بيا اميد برق نگاه تو كشت " وجدي " را * شتاب كن به ره اي مايه ي اميد بيا
1. وسيلة الخادم الي المخدوم ص 273 - 295.
(١٩٥٥)
صفحهمفاتيح البحث: إمام زمان (1)، الصّلاة (1)، الصبر (1)

3. ابن روزبهان پس از بيان حكايت شفا يافته " اسماعيل هرقلي " به وسيلهء امام زمان (عليه السلام)، مينويسد:
و اين فقير را از شوق آن جمال، هنگام كتابت اين غزل روي نمود:
در رهي ديدم مهي، حيران آن ماهم، هنوز * عمر رفت و من مقيم آن سر راهم، هنوز چو نسيم صبحگاهي بر من بي دل گذشت * من نسيم وصل آن مه را هوا خواهم، هنوز ميفزايد مهر او هر روز در خاطر مرا * گر چه من كاهيده‌ام از درد، ميكاهم هنوز گر چه آه آتشينم خرمن جان سوخته * ميرود تا اوج گردون، آتش آهم، هنوز شوق آن ديدار، غافل كرده از عالم، مرا * تو مپنداري كه من از خويش آگاهم، هنوز انتظار " شاه مهدي " ميكشد عمري امين * رفت عمر و در اميد طلعت شاهم، هنوز الها! پروردگارا! حيا! قيوما! به حرمت جاه و جلال و عزت و كمال اين دوازده امام معصوم پاك كه ما را طلعت مبارك امام محمد مهدي موعود نصيب فرما و از فيض و بركات آن حضرت ما را محروم مگردان.
اللهم صل علي سيدنا محمد وآل سيدنا محمد، سيما الإمام الموعود محمد المهدي المنتظر و سلم تسليما، و سلم وبارك عليهم وأنزل تحياتك وبلغ صلواتنا، و سلامنا إليهم. (1) 4. چشم گنهكار / جواهري (وجدي) بيا كه نوبت ديدار ما رسيد بيا * در انتظار تو شد ديده ام سپيد بيا به بوي وصل تو اي گلبن مراد دلم! * چو غنچه پيرهن صبر را دريد بيا به مهر ماه تو اي آفتاب تا صبحم * دو چشم منتظر من نيارميد بيا به جاي اشك ندامت، كه شرم دارم از آن * مرا زچشم گنهكار خون چكيد بيا بيا مپيچ سر از كشتنم كه دست قضا * مرا براي همين كار آفريد بيا اميد برق نگاه تو كشت " وجدي " را * شتاب كن به ره اي مايه ي اميد بيا
1. وسيلة الخادم الي المخدوم ص 273 - 295.
(١٩٥٥)
صفحهمفاتيح البحث: إمام زمان (1)، الصّلاة (1)، الصبر (1)

5. كوكبهء عدل / صادق سرمد گر چه از اهل جهان روي نهان ساخته اي * روشن از پرتو خود روي جهان ساخته اي ديدن طلعت تو روي جهان بين خواهد * كه جهاني به سوي خود نگران ساخته‌اي آنچه پيداست به چشم تو نهانست زما * و آنچه پنهان بود از ما تو عيان ساخته‌اي تو چو خورشيد پديدي ولي از فرط ظهور * رخ نهان از نظر پير و جوان ساخته‌اي عالم جم اگر از جنگ تبه گشت چه باك * كز پي صلح تو جادر دل و جان ساخته‌اي هر كجا كوكبهء عدل تو پرچم افراشت * عرصهء مظلمه را مهد امان ساخته‌اي هادي خلقي و مهدي حق و حجت عصر * وز رخ اهل جهان، روي نهان ساخته اي به ولاي تو كه فرمان ولايت با تست * بندهء درگه خود پادشهان ساخته اي هر كه شد پيرو تو، پيروي از ظلم نكرد * كه زبيداد گرش دادستان ساخته اي صاحب امري، و از حكم تو بيرون نبود * آنچه در دايرهء كون و مكان ساخته اي تو به خود قائم و قائم به تو عالم كه جهان * قائم از عدل كران تا به كران ساخته‌اي حجت بالغهء عقلي و در روي زمين * پيرو حكم خود، اعصار زمان ساخته‌اي دولت حق طلب ار دولت " سرمد " طلبي * گر بدين سود پي سود و زيان ساخته‌اي 6. فريادرس / انصاري امروز امير الأمرا جز تو كسي نيست * بر نالهء دل، غير تو فرياد رسي نيست در كعبه و بتخانه و در دير و كليسا * جز نغمهء ناقوس تو، بانگ جرسي نيست دلگرمي ما زمره ي افسرده دلان را * جز آتش " طور " تو " شهاب قبسي " نيست در باديهء عشق تو پاي فرس عقل * پي گشت و در اين باديه ديگر فرسي نيست غير از هوس ديدن رخسار چو ماهت * اندر دل پر حسرت ياران هوسي نيست اي مهدي دين! پرده زرخسار برافكن * ما گمشدگانيم و ره پيش و پسي نيست تو يوسف گمگشته، و اسلام چو يعقوب * بهر پدر پير تو، ديگر نفسي نيست بهر پدرت پيرهني يا كه پيامي * بفرست كه جز اين زتواش ملتمسي نيست قربان تو و درد دلت، كز غم اسلام * جز اشك دمادم، دگرت دادرسي نيست
(١٩٥٦)

صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)

5. كوكبهء عدل / صادق سرمد گر چه از اهل جهان روي نهان ساخته اي * روشن از پرتو خود روي جهان ساخته اي ديدن طلعت تو روي جهان بين خواهد * كه جهاني به سوي خود نگران ساخته‌اي آنچه پيداست به چشم تو نهانست زما * و آنچه پنهان بود از ما تو عيان ساخته‌اي تو چو خورشيد پديدي ولي از فرط ظهور * رخ نهان از نظر پير و جوان ساخته‌اي عالم جم اگر از جنگ تبه گشت چه باك * كز پي صلح تو جادر دل و جان ساخته‌اي هر كجا كوكبهء عدل تو پرچم افراشت * عرصهء مظلمه را مهد امان ساخته‌اي هادي خلقي و مهدي حق و حجت عصر * وز رخ اهل جهان، روي نهان ساخته اي به ولاي تو كه فرمان ولايت با تست * بندهء درگه خود پادشهان ساخته اي هر كه شد پيرو تو، پيروي از ظلم نكرد * كه زبيداد گرش دادستان ساخته اي صاحب امري، و از حكم تو بيرون نبود * آنچه در دايرهء كون و مكان ساخته اي تو به خود قائم و قائم به تو عالم كه جهان * قائم از عدل كران تا به كران ساخته‌اي حجت بالغهء عقلي و در روي زمين * پيرو حكم خود، اعصار زمان ساخته‌اي دولت حق طلب ار دولت " سرمد " طلبي * گر بدين سود پي سود و زيان ساخته‌اي 6. فريادرس / انصاري امروز امير الأمرا جز تو كسي نيست * بر نالهء دل، غير تو فرياد رسي نيست در كعبه و بتخانه و در دير و كليسا * جز نغمهء ناقوس تو، بانگ جرسي نيست دلگرمي ما زمره ي افسرده دلان را * جز آتش " طور " تو " شهاب قبسي " نيست در باديهء عشق تو پاي فرس عقل * پي گشت و در اين باديه ديگر فرسي نيست غير از هوس ديدن رخسار چو ماهت * اندر دل پر حسرت ياران هوسي نيست اي مهدي دين! پرده زرخسار برافكن * ما گمشدگانيم و ره پيش و پسي نيست تو يوسف گمگشته، و اسلام چو يعقوب * بهر پدر پير تو، ديگر نفسي نيست بهر پدرت پيرهني يا كه پيامي * بفرست كه جز اين زتواش ملتمسي نيست قربان تو و درد دلت، كز غم اسلام * جز اشك دمادم، دگرت دادرسي نيست
(١٩٥٦)
صفحهمفاتيح البحث: صلح (يوم) الحديبية (1)

نثر گويا و شعر گونه تو راه غايب، ناميده اند، چون " ظاهر " نيستي، نه اينكه " حاضر " نباشي.
" غيبت " به معناي " حاضر نبودن " تهمت ناروائي است كه به تو زده اند و آنان كه بر اين پندارند، فرق ميان " ظهور " و " حضور " را نمي‌دانند، آمدنت كه در انتظار آنيم به معناي " ظهور " است، نه " حضور " و دلشدگانت كه هر صبح و شام تو را ميخوانند، ظهورت را از خدا ميطلبند نه حضورت را چون تو حاضري وقتي ظاهر ميشوي، همه انگشت حيرت به دندان ميگزند با تعجب ميگويند كه تو را پيش از اين هم ديده اند. و راست ميگويند، چرا كه تو در ميان مائي، زيرا امام مائي، جمعه كه از راه ميرسد، صاحبدلان " دل " از دست ميدهند و قرار از كف ميدهند و قافلهء دل‌هاي بي قرار روي به قبله ميكنند و آمدنت را به انتظار مينشينند ... ".
7. رو به خورشيد / نسترن قدرتي تا تويي هم نوا و همرازم * رو به خورشيد خانه ميسازم در هواي تو لحظه لحظهء عمر * در هواي زلال پروازم همنوا با نواي بارانم * با گل و آفتاب دمسازم با تو دنياي من تماشايي ست * تا خدا ميرسد، گلآوازم اي تمام صفاي باور من! * ميكني دم به دم سرافرازم ميسرايم سرود سبز تو را * عشق تو كرده نغمه پردازم هستي ام را، همه وجودم را * در رهت عاشقانه ميبازم!
8. انتظار حبيب / جواد محدثي در گوش ما جز آيهء " اني قريب " نيست * بر لب به جز ترانهء " امن يجيب " نيست ما شيعه‌ايم و پيرو آل محمديم * با مدعي بگو كه " ولايت " غريب نيست لب تشنهء فرات و تب آلود تربتيم * ما را شميم عشق، به جز بوي سيب نيست سوداي اهل بيت، جهانگير گشته است * بيچاره آنكه زين همه، هيچش نصيب نيست بسيار بوده اند غريبان، ولي كسي * چون اهل بيت در وطن، خود غريب نيست
(١٩٥٧)
صفحهمفاتيح البحث: الجود (1)

نثر گويا و شعر گونه تو راه غايب، ناميده اند، چون " ظاهر " نيستي، نه اينكه " حاضر " نباشي.
" غيبت " به معناي " حاضر نبودن " تهمت ناروائي است كه به تو زده اند و آنان كه بر اين پندارند، فرق ميان " ظهور " و " حضور " را نمي‌دانند، آمدنت كه در انتظار آنيم به معناي " ظهور " است، نه " حضور " و دلشدگانت كه هر صبح و شام تو را ميخوانند، ظهورت را از خدا ميطلبند نه حضورت را چون تو حاضري وقتي ظاهر ميشوي، همه انگشت حيرت به دندان ميگزند با تعجب ميگويند كه تو را پيش از اين هم ديده اند. و راست ميگويند، چرا كه تو در ميان مائي، زيرا امام مائي، جمعه كه از راه ميرسد، صاحبدلان " دل " از دست ميدهند و قرار از كف ميدهند و قافلهء دل‌هاي بي قرار روي به قبله ميكنند و آمدنت را به انتظار مينشينند ... ".
7. رو به خورشيد / نسترن قدرتي تا تويي هم نوا و همرازم * رو به خورشيد خانه ميسازم در هواي تو لحظه لحظهء عمر * در هواي زلال پروازم همنوا با نواي بارانم * با گل و آفتاب دمسازم با تو دنياي من تماشايي ست * تا خدا ميرسد، گلآوازم اي تمام صفاي باور من! * ميكني دم به دم سرافرازم ميسرايم سرود سبز تو را * عشق تو كرده نغمه پردازم هستي ام را، همه وجودم را * در رهت عاشقانه ميبازم!
8. انتظار حبيب / جواد محدثي در گوش ما جز آيهء " اني قريب " نيست * بر لب به جز ترانهء " امن يجيب " نيست ما شيعه‌ايم و پيرو آل محمديم * با مدعي بگو كه " ولايت " غريب نيست لب تشنهء فرات و تب آلود تربتيم * ما را شميم عشق، به جز بوي سيب نيست سوداي اهل بيت، جهانگير گشته است * بيچاره آنكه زين همه، هيچش نصيب نيست بسيار بوده اند غريبان، ولي كسي * چون اهل بيت در وطن، خود غريب نيست
(۱۹۵۷)
صفحهمفاتيح البحث: الجود (1)

نثر گويا و شعر گونه تو راه غايب، ناميده اند، چون " ظاهر " نيستي، نه اينكه " حاضر " نباشي.
" غيبت " به معناي " حاضر نبودن " تهمت ناروائي است كه به تو زده اند و آنان كه بر اين پندارند، فرق ميان " ظهور " و " حضور " را نمي‌دانند، آمدنت كه در انتظار آنيم به معناي " ظهور " است، نه " حضور " و دلشدگانت كه هر صبح و شام تو را ميخوانند، ظهورت را از خدا ميطلبند نه حضورت را چون تو حاضري وقتي ظاهر ميشوي، همه انگشت حيرت به دندان ميگزند با تعجب ميگويند كه تو را پيش از اين هم ديده اند. و راست ميگويند، چرا كه تو در ميان مائي، زيرا امام مائي، جمعه كه از راه ميرسد، صاحبدلان " دل " از دست ميدهند و قرار از كف ميدهند و قافلهء دل‌هاي بي قرار روي به قبله ميكنند و آمدنت را به انتظار مينشينند ... ".
7. رو به خورشيد / نسترن قدرتي تا تويي هم نوا و همرازم * رو به خورشيد خانه ميسازم در هواي تو لحظه لحظهء عمر * در هواي زلال پروازم همنوا با نواي بارانم * با گل و آفتاب دمسازم با تو دنياي من تماشايي ست * تا خدا ميرسد، گلآوازم اي تمام صفاي باور من! * ميكني دم به دم سرافرازم ميسرايم سرود سبز تو را * عشق تو كرده نغمه پردازم هستي ام را، همه وجودم را * در رهت عاشقانه ميبازم!
8. انتظار حبيب / جواد محدثي در گوش ما جز آيهء " اني قريب " نيست * بر لب به جز ترانهء " امن يجيب " نيست ما شيعه‌ايم و پيرو آل محمديم * با مدعي بگو كه " ولايت " غريب نيست لب تشنهء فرات و تب آلود تربتيم * ما را شميم عشق، به جز بوي سيب نيست سوداي اهل بيت، جهانگير گشته است * بيچاره آنكه زين همه، هيچش نصيب نيست بسيار بوده اند غريبان، ولي كسي * چون اهل بيت در وطن، خود غريب نيست
(۱۹۵۷)
صفحهمفاتيح البحث: الجود (1)

محبوب عرشيان، و مطاف فرشتگان * گر در ديار خويش غريب اند، عجيب نيست گويا كه بوستان ولايت خزان زده است * بر هيچ گل، ترنم هيچ عندليب نيست مرهم براي قلب پريشان و داغدار * جز انتظار آمدني از حبيب نيست هر جمعه ميوزد زدل ندبه عطر ياس * دل را درون سينه قرار و شكيب نيست هر چند دل شكسته تر از اشك غربتيم * خرسند و دلخوشيم كه اين دل غريب نيست بيمار آن نگار به غيبت نشستهايم * درمان ما به جز نظر آن طبيب نيست عمري است در نشيب غميم و فراز عشق * راه جنون تهي زفراز و نشيب نيست ما دل سپردگان، پي قرآن و عترتيم * هر راه و دعوت دگري، جز فريب نيست در روز حشر، پشت و پناهي براي ما * چون عترت رسول و خداي مجيب نيست 9. قباي فرج / محمد موحديان قمي بيا كه ديده به راه تو شد سپيد بيا * به زير بار غمت، پشت ما خميد بيا زفرط درد جدائي و رنج تنهايي * دل رميده دمي را نيارميد بيا زطول شام سياه فراقت، اي همه حسن * به سان روي تو شد، موي ما، سپيد بيا به جاي اشك رواني كه سوخت به راه سحر * زديده در شب هجر تو خون چكيد بيا براي ديدنت اي آفتاب چرخ كمال * به اشتياق دل از ديده سر كشيد بيا دل شكسته زپا شد ولي زگلشن وصل * به دست ديده گل آرزو، نچيد بيا در امتداد ره انتظار، منتظرا! * زخون منتظران، لالهها دميد بيا هماي روح شهيدان حق، زمسلح عشق * به عشق ديدن روي تو، پر كشيد بيا به پاس حرمت خون شهيد و جانبازي * كه بس حماسه در اين نهضت، آفريد بيا بيا كه پير جماران چو مهر عالمتاب * به تيغ نور گريبان شب، دريد بيا 10. نيمه شعبان / حسان پيك اميد و ظفر، باز گل افشان رسيد * عيد اميد جهان، مولد جانان رسيد روز نمايانگر عترت و قرآن رسيد * درد بشورا دگر، موقع درمان رسيد مژده كه ايام غم، باز به پايان رسيد * روز امام زمان، نيمهء شعبان رسيد
(١٩٥٨)

صفحهمفاتيح البحث: شهر شعبان المعظم (2)، إمام زمان (1)، الطواف، الطوف، الطائفة (1)، الشهادة (1)

محبوب عرشيان، و مطاف فرشتگان * گر در ديار خويش غريب اند، عجيب نيست گويا كه بوستان ولايت خزان زده است * بر هيچ گل، ترنم هيچ عندليب نيست مرهم براي قلب پريشان و داغدار * جز انتظار آمدني از حبيب نيست هر جمعه ميوزد زدل ندبه عطر ياس * دل را درون سينه قرار و شكيب نيست هر چند دل شكسته تر از اشك غربتيم * خرسند و دلخوشيم كه اين دل غريب نيست بيمار آن نگار به غيبت نشسته‌ايم * درمان ما به جز نظر آن طبيب نيست عمري است در نشيب غميم و فراز عشق * راه جنون تهي زفراز و نشيب نيست ما دل سپردگان، پي قرآن و عترتيم * هر راه و دعوت دگري، جز فريب نيست در روز حشر، پشت و پناهي براي ما * چون عترت رسول و خداي مجيب نيست 9. قباي فرج / محمد موحديان قمي بيا كه ديده به راه تو شد سپيد بيا * به زير بار غمت، پشت ما خميد بيا زفرط درد جدائي و رنج تنهايي * دل رميده دمي را نيارميد بيا زطول شام سياه فراقت، اي همه حسن * به سان روي تو شد، موي ما، سپيد بيا به جاي اشك رواني كه سوخت به راه سحر * زديده در شب هجر تو خون چكيد بيا براي ديدنت اي آفتاب چرخ كمال * به اشتياق دل از ديده سر كشيد بيا دل شكسته زپا شد ولي زگلشن وصل * به دست ديده گل آرزو، نچيد بيا در امتداد ره انتظار، منتظرا! * زخون منتظران، لاله‌ها دميد بيا هماي روح شهيدان حق، زمسلح عشق * به عشق ديدن روي تو، پر كشيد بيا به پاس حرمت خون شهيد و جانبازي * كه بس حماسه در اين نهضت، آفريد بيا بيا كه پير جماران چو مهر عالمتاب * به تيغ نور گريبان شب، دريد بيا 10. نيمه شعبان / حسان پيك اميد و ظفر، باز گل افشان رسيد * عيد اميد جهان، مولد جانان رسيد روز نمايانگر عترت و قرآن رسيد * درد بشورا دگر، موقع درمان رسيد مژده كه ايام غم، باز به پايان رسيد * روز امام زمان، نيمهٔ شعبان رسيد
(١٩٥٨)

صفحهمفاتيح البحث: شهر شعبان المعظم (2)، إمام زمان (1)، الطواف، الطوف، الطائفة (1)، الشهادة (1)

دامه لطف او، بسكه بود بيكران * رنجه كند خاطرش، رنج و غم ديگران ياور مستضعفان، دشمن مستكبران * منتظر مقدمش، خاتم پيغمبران مژده كه ايام غم، باز به پايان رسيد * روز امام زمان، نيمهء شعبان رسيد در دل عشاق او، شوق وصالي بود * نهضت ما را كنون، اوج كمالي بود امت پيروز را، وه كه چه حالي بود * جاي شهيدان ما، حيف كه خالي بود مژده كه ايام غم، باز به پايان رسيد * روز امام زمان، نيمهء شعبان رسيد 11. مهدي كيست؟ / حسان مهدي است آنكه نهضت قرآن به پا كند * مهدي است آنكه نيك و بد از هم جدا كند مهدي است آنكه پرتو توحيد پاك را * در قلبهاي تيره و آلوده جا كند مهدي است آنكه در شب ميلاد او خدا * او را به (مرحبالك عبدي) ندا كند مهدي است آنكه حسن دلاراي احمدي * از چهرهء مبارك خود رو نما كند مهدي است آنكه پرچم اسلام راستين * بر قلعه هاي محكم دشمن به پا كند مهدي است آنكه كاخ عظيم ستمگري * با يك نهيب خويش دچار فنا كند مهدي است آنكه داد سراي نهائيش * بر پايه هاي عدل خدائي بنا كند مهدي است آنكه چشمهء فياض علم را * بر تشنگان دانش و عرفان عطا كند مهدي است آنكه از نظري بر جمال او * هر دردمند غمزده كسب شفا كند مهدي است آنكه مژده فجر طلوع خويش * از پايگاه كعبه به گوش آشنا كند مهدي است آنكه دولت عدل جهانيش * حق عظيم عترت و قرآن ادا كند مهدي است آنكه وقت نماز جماعتش * عيسي به صد نياز به او اقتدا كند مهدي است آنكه تابش خورشيد طلعتش * قبر نهان فاطمه را برملا كند برخيز و باز دامن لطفش (حسان) بگير * شايد كه از كرم به تو هم اعتنا كند آن چنان كه گذشت شعر و زمزمه‌هاي عاشقانه براي حضرت ولي عصر (عج) بيش از حد تصور، فراوان باشد و چون بناي ما بر اختصار ميباشد، به چند گزينهء فوق بسنده گرديد.

(۱۹۵۹)

صفحهمفاتيح البحث: شهر شعبان المعظم (2)، إمام زمان (2)، الكسب (1)، القبر (1)

منابع ومأخذ ...

منابع ومأخذ 1. اكمال الدين واتمام النعمة / شيخ صدوق / چاپ تهران.
2. الأحتجاج علي اهل اللجاج / طبرسي / انتشارات اسوه سازمان اوقاف و امور خيريه.
3. الفردوس الأعلي / شيخ محمد حسين كاشف الغطاء / چاپ تبريز.
4. برگ و بار / سروده‌ء شيخ جواد محدثي / دفتر تبليغات اسلامي قم.
5. بقية الله خير لكم / هيئت تحريريه / مسجد صدريه تهران.
6. پيشواي دوازدهم / هيئت تحريريه / چاپ مؤسسه در راه حق قم.
7. خورشيد پنهان / هيئت تحريريه / مسجد صدريه تهران.
8. خاندان وحي / آية الله سيد علي اكبر قرشي / چاپ آخوندي.
9. دادگستر جهان / ابراهيم اميني / دار الفكر قم.
10. دردانه در وصف مصلح يگانه / فاضل بخشايشي / چاپ نويد اسلام قم.
11. روضات الجنان و جنات الجنان / حافظ كربلائي حسين / چاپ تهران.
12. الشموس المضيئة في الغيبة والظهور والرجعه / سعادت پور / انتشارات پيام آزادي.
13. عدل منتظر / هيئت تحريريه / مسجد صدريه تهران.
14. غيبت شيخ طوسي / طوسي / چاپ مكتبة صدوق.
15. فتوحات مكيه / محي الدين عربي / چاپ لبنان.
16. قراردادهاي اجتماعي / تأليف روسو ترجمه مهتدي / چاپ تهران.
17. قيام مهدي (عليه السلام) يا روز نجات / هيئت تحريريه / مسجد صدريه تهران.
18. كنز العمال / متقي هندي / چاپ لبنان.
19. لوائح الأنوار البهيه / شيخ محمد سفاريني اندلسي / چاپ لبنان.
20. مشكوة، نشر آستان قدس رضوي / هيئت تحريريه / مشهد مقدس.
21. مقدمه ابن خلدون / عبد الرحمن بن خلدون / چاپ بيروت.
22. مكاسب محرمة / شيخ انصاري / چاپ ايران، قم.
23. منتخب الأثر في الأمام الثاني عشر / آية الله صافي / چاپ قم.
24. وسائل الشيعه / شيخ حر عاملي / چاپ آل البيت (عليه السلام) قم.
25. وسيلة الخادم الي المخدوم / روزبهاني / چاپ مصر.
26. ملل ونحل ج 1 / نعماني فرق الشيعه نوبختي مدعيان نبوت وامامت.
27. دواوين شعراي معاصر / چاپ مشهد مقدس.

(١٩٦٠)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام المهدي المنتظر عليه السلام (1)، أهل بيت

النبي صلي الله عليه وآله (1)، كتاب منتخب الأثر في الإمام الثاني عشر عليه السلام للصافي الكلبايكاني (1)، دولة ايران (1)، كتاب الأنوار البهية للشيخ عباس القمي (1)، كتاب كنز العمال للمتقي الهندي (1)، دولة لبنان (3)، العلامة الشيخ كاشف الغطاء (1)، كتاب وسائل الشيعة للحر العاملي (1)، مدينة بيروت (1)، الشهادة (2)، الجود (1)، السجود (4)

فهرست اعلام، اشخاص ومشهورين با كنيه‌ها والقاب ...

1796، 1794، 1795، 1659
(١٩٦١)
صفحهمفاتيح البحث: إبن أبي الحديد المعتزلي (1)، الحافظ أبو نعيم (1)، إبن الأثير (1)، إبراهيم بن محمد بن فارس (1)، إبراهيم بن مهزيار (1)، إبراهيم بن إسحاق (1)، إبراهيم بن يزيد (1)، ابن أبي داود (1)، ابن أبي طيفور (1)، ابن أبي ليلي (1)، ابن أبي يعفور (1)، إبراهيم بن محمد (2)، ابن أبي عمير (1)، أبان بن عثمان (1)، أبان بن تغلب (1)

(١٩٦٣)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، أبو الهيثم بن سيابة (1)، ابن ملجم المرادي لعنه الله (1)، أبو إبراهيم (1)، علي بن مهزيار (1)، أبو إسماعيل (1)، ابن مهزيار (1)، علي بن أحمد (1)، نجيب الدين (1)، إبن ماجة (1)، علي بن محمد (1)، محمد بن عبد (1)، الخوارزمي (1)، الجود (1)

(١٩٦٤)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الحافظ أبو نعيم (1)، أبو علي بن راشد (1)، أبو عبد الله (8)، محمد بن الوليد (1)، أحمد بن حماد (1)، محمد بن عثمان (1)، محمد بن سنان (1)، محمد بن علي (2)، جعفر بن محمد (1)، الجود (2)، الطهارة (1)

(١٩٦٦)
صفحهمفاتيح البحث: الشيخ محمد جواد مغنية (1)، مدرسة الأشاعرة (1)، إسماعيل بن موسي بن جعفر (1)، أحمد بن محمد بن أبي نصر (1)، إسحاق بن إبراهيم (3)، أحمد بن محمد بن عيسي (1)، أحمد بن محمد بن خالد (1)، إسماعيل بن مهران (1)، إسماعيل بن جابر (1)، إسماعيل بن علي (1)، إدريس بن زياد (1)، إسحاق بن يعقوب (1)، أسامة بن زيد (1)، إسماعيل بن محمد (1)، إسحاق بن عمار (1)، إسماعيل بن عمر (1)، أسعد بن زرارة (1)، أحمد بن هلال (1)، أحمد بن يوسف (1)، إسحاق بن جعفر (1)، علي بن عيسي (1)، أحمد بن محمد (5)، الصدق (1)

(۱۹٦۷)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، الحسن بن موسي (1)، الحسن بن علي (1)، الجود (1)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، إمام زمان (1)

(١٩٦٩)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام (1)، السيدة أم سلمة بن الحارث زوجة الرسول صلي الله عليه وآله (1)، سعيد بن المسيب (1)، أمية بن علي (1)، أبان بن تغلب (1)، أيوب بن نوح (1)، أنس بن مالك (2)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، بنو عباس (3)، أحمد بن محمد بن أبي نصر (1)، بكار بن عبد الله (1)، بريد بن معاوية (2)، بنو أمية (1)، بكير بن أعين (1)، بشار بن أحمد (2)، بنو أسد (1)، بشير بن سعد (1)

(۱۹۷۱)
صفحهمفاتيح البحث: بنو قنيقاع (1)، ثابت بن أبي صفية (1)، جابر بن عبد الله (2)، جعفر بن رزق الله (1)، جابر بن حيان (1)، بنو هاشم (1)، جابر بن يزيد (2)، جعفر بن سماعة (1)، جعفر بن أحمد (1)، جبير بن مطعم (1)، الثعلبي (1)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الحر بن يزيد الرياحي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، ابراهيم الحمويني الشافعي (1)، حجار بن أبجر (1)، حبيب بن مظاهر الأسدي رضوان الله عليه (1)، جنادة بن أبي أمية (1)، حجر بن عدي الكندي (1)، حجر بن زائدة (1)، جعفر بن يحيي (1)، جميل بن صالح (1)، محمد بن يوسف (1)، محمد بن علي (1)، عبد العزيز (1)، جعفر بن محمد (1)، الجويني (1)

(١٩٧٣)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (2)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، الإمام الحسن بن علي المجتبي عليهما السلام (1)، الحسين بن روح النوبختي (1)، علي بن أبي حمزة البطائني (1)، علي بن الحسين بن علي (1)، حسان بن ثابت (1)، علي بن الحسن (1)، محمد بن جمهور (1)، محمد بن حمزة (1)، علي بن محمد (2)، جعفر بن محمد (1)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام (1)، الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، الإمام محمد بن علي الجواد عليهما السلام (1)، الإمام جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام (1)، الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عِليهما السلام (1)، حمزة بن عبد المطلب سيد الشهداء

صفحهمفاتيح البحث: الإمام علي بن الحسين السجاد زين العابدين عليهما السلام (1)، السيدة زينب بنت أمير المؤمنين علي عليهما السلام (2)، عمر بن سعد لعنه الله (1)، زهير بن القين البجلّي (1)، الزمخشري (1)، زياد بن أبي سلمة (1)، زياد بن مروان (1)، علي بن الحسين (1)، ريان بن شبيب (1)، محمد بن يحيي (1)، زيد بن موسي (1)، زياد بن منذر (1)، زيد بن الحسن (1)، زينب بنت جحش (1)، زيد بن علي (1)، زر بن حبيش (1)، سعد بن بكر (1)، الشهادة (1)، الشراكة، المشاركة (1)

صفحهمفاتيح البحث: السيدة شاه زنان بنت يزدجرد زوجة الإمام الحسين عليه السلام (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، السيد عبد الحسين شرف الدين (1)، الشيخ البهائي (1)، شبث بن ربعي اليربوعي (1)، شمر بن ذي الجوشن لعنه الله (1)، محمد بن عبد الكريم (1)، شمس الدين محمد (1)، جلال الدين (1)، أحمد بن محمد (1)

(١٩٧٩)
صفحهمفاتيح البحث: أهل بيت النبي صلي الله عليه وآله (1)، الشيخ سلمان البلخي القندوزي (1)، جلال الدين السيوطي الشافعي (1)، صفوان بن أمية (1)، طاووس بن كيسان (1)، صفوان بن يحيي (1)، هاشم بن سليمان (1)، صعصعة بن صوحان (1)، صهيب بن سنان (1)، صالح بن وصيف (1)، صالح بن محمد (1)، الجود (1)

(۱۹۸۱)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام الحسين بن علي سيد الشهداء (عليهما السلام) (1)، الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، عبد الله بن عباس (2)، عبد الله بن جعفر الطيار بن أبي طالب عليه السلام (2)، عبد الله بن الحسن (ع) (1)، عبد الله بن أبي ربيعة (1)، عبد الله بن أبي بكر (1)، عبد الله بن وائل (1)، عبد الله بن أنيس (1)، عبد الله بن ربيعة (1)، عبد الله بن طاهر (2)، عبد الله بن ميمون (1)، عبد الله بن موسي (1)، عبد الله بن مسكان (1)، عبد الملك بن أعين (1)، عبد الله بن أسعد (2)، عبد الله بن عامر (1)، عبد الله بن عطاء (1)، عبد الله بن بشير (2)، عبد الله بن بكير (1)، عبد الله بن حبيب (1)، عبد الله بن عفيف (1)، عبد الله بن زيد (1)، عبد الله بن علي (1)، عبد الله بن جندب (1)، عبد الله بن محمد (4)، عبد الله بن مصعب (1)، عبد الله بن عمر (2)، عبد الله معروف (1)، علي بن عيسي (1)، محمد بن يوسف (1)، الطهارة (1)

(١٩٨٢)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (2)، الخليفة عثمان بن عفان (1)، علي بن أبي حمزة البطائني (1)، عروة بن قيس (1)، علي بن أبي رافع (1)، علي بن إبراهيم (2)، عثمان بن زياد (1)، عثمان بن حنيف (1)، عثمان بن سعيد (2)، عثمان بن مظعون (1)، عقبة بن عامر (1)، عقبة بن بشير (1)

(١٩٨٦)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، مدينة الكاظمين (1)، العلامة الشيخ كاشف الغطاء (1)، كامل بن إبراهيم (1)، قدامة بن موسي (1)، لوط بن يحيي (1)، كميل بن زياد (1)، سعد بن عبادة (1)، مالك بن أنس (1)، محمد بن يعقوب (1)، علي بن محمد (1)، قرظة بن كعب (1)، محمد بن علي (1)، قيس بن سعد (1)، القتل (1)

(١٩٨٧)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (1)، محمد بن أحمد بن يحيي (1)، محمد بن أبي القاسم (1)، محمد بن جرير بن رستم (1)، محمد بن أبي عمير (1)، محمد بن أبي زينب (1)، محمد بن إبراهيم (3)، محمد بن جعفر بن محمد (1)، محمد بن إسماعيل (2)، محمد بن أسامة (1)، بنو هاشم (1)، محمد بن إسحاق (1)، محمد بن إدريس (1)، محمد الأحول (1)، محمد بن الحسن (2)، محمد بن أحمد (1)، محمد بن أسلم (1)، محمد بن بشير (1)، محمد بن جرير (1)، محمد بن جعفر (2)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام محمد بن علي الباقر عليه السلام (2)، الإمام علي بن موسي الرضا عليهما السلام (1)، محمد بن الحنفية إبن الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (1)، محمد بن عبد الله بن طاهر (1)، محمد بن علي بن إبراهيم (1)، محمد بن علي بن الحسين (1)، محمد بن زين العابدين (1)، عبد الله بن طاهر (1)، محمد بن علي بن بلال (1)، عبد العزيز بن

صفحهمفاتيح البحث: مريم بنت عمران عليهما السلام (1)، النبي عيسي بن مريم عليهما السلام (1)، مسلم بن عقيل عليه السلام (1)، كتاب مسند أحمد بن حنبل (1)، معاوية بن أبي سفيان لعنهما الله (1)، مسلم بن عقبة المري (1)، معاوية بن عمار (1)، مسلم بن عوسجة (1)، مسيب بن نجبة (1)، معاذ بن مسلم (1)، معاذ بن جبل (1)

صفحهمفاتيح البحث: الإمام موسي بن جعفر الكاظم عليهما السلام (2)، مدرسة المعتزلة (1)، موسي بن إبراهيم (1)، موسي بن عبد الله (1)، معاوية بن وهب (1)، موسي بن عيسي (1)، موسي بن عمران (1)، موسي بن بكير (1)، موسي بن مصعب (1)، معمر بن خلاد (1)، معلي بن محمد (1)

صفحهمفاتيح البحث: النبي نوح عليه السلام (1)، ميثم بن يحيي التمار النهرواني (1)، نصر بن مزاحم (1)، نصر بن علي (1)، الكرم، الكرامة (1)

صفحهمفاتيح البحث: هاني بن عروة (1)، هبة الله بن محمد (1)، هشام بن عبد الملك (1)، يحيي بن أكثم (1)، يحيي بن خالد (1)، هارون الرشيد (1)، هشام بن الحكم (1)، هشام بن سالم (2)، وهب بن وهب (1)

(١٩٩٤)
صفحهمفاتيح البحث: يوشع بن نون عليه السلام (1)، يوسف بن محمد بن زياد (1)، يونس بن عبد الرحمان (1)، يزيد بن معاوية لعنهما الله (1)، يزيد بن عبد الملك (2)، يحيي بن زكريا (1)، يحيي بن هرثمة (1)، يحيي بن يسار (1)، يعقوب بن إسحاق (1)، يحيي بن خالد (1)، يحيي بن سعيد (1)، يوسف بن حاتم (1)، يوسف بن يعقوب (1)، يزيد بن سليط (1)، يعقوب بن منقوش (1)، يحيي بن عمر (2)

فهرست اماكن ومناطق وبلدان ...

(١٩٩٥)
صفحهمفاتيح البحث: الإمام أمير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما السلام (1)، دولة ايران (1)، دولة العراق (1)، مدينة إصفهان (1)، آذربيجان (1)، أفغانستان (1)، بابل (1)

(١٩٩٦)
صفحهمفاتيح البحث: مقبرة بقيع الغرقد (2)، مدينة الكوفة (1)، مدينة بيروت (1)، باكستان (1)، تركيا (1)، مدينة بغداد (1)، حجة الوداع (1)، خراسان (1)

1148 عريش مصر: 408 عسكر: 1595 عقبه: 85، 86، 89 عكاظ: 68 2 عمان: 135، 688 عنبا: 1565 عيسي آباد: 1153 غار ثور: 92، 95، 96 غدير خم: 138، 444، 1631 فارس: 45، 1445 فارقليطا: 1365 فخ: 307، 1154، 1155 فدك: 375، 390، 897، 898، 1110، 1148، 1567، 1579، 1726 فرات: 588، 645، 646، 665، 669، 670، 1091، 1271 فرانسه: 37، 1078، 1835 فسطاط: 1568 فلسطين: 854، 1695، 1829 فم الصلح: 1445 فيد: 1486 قادسيه: 711، 1894، 1205 قاسم: 557 قاهره: 768، 1015، 1464، 1567 قبا: 97، 98، 325 قزوين: 1580 قسطنطنيه: 1040، 1440 قشيره: 1438 قصر خاقاني: 1440 قليس: 44 قم: 156، 573، 1251، 1252، 1375، 1477، 1485، 1572، 1575، 1708، 1711، 1809، 1816، 1912، كابل: 666، 694، 835، 890 كاشمر: 890 كاظمين: 1128، 1255، 1408، 1532، 1538 كتابخانهء سليمانيه: 1905

(١٩٩٨)

صفحهمفاتيح البحث: دولة العراق (1)، مدينة الكاظمين (1)، صلح (يوم) الحديبية (1)، يوم عرفة (1)، شعب أبي طالب (ع) (1)، غدير خم (1)

كربلا: 122، 403، 555، 557، 569، 570، 571، 572، 578، 583، 589، 597، 611، 612، 614، 621، 622، 638، 645، 654، 656، 661، 662، 665، 691، 692، 698، 699، 719، 723، 725، 853، 856، 997، 1381، 1562، 1579، 1613، 1631، 1725، 1909 كرخ: 1220 كعبه: 47، 54، 107، 159، 160، 161، 163، 299، 997، 1206، 1445، 1446، 1450، 1467، 1469، 1828، 1909 كوفه: 179، 227، 478، 480، 485، 486، 494، 502، 525، 556، 596، 597، 598، 599، 600، 603، 604، 607، 610، 611، 612، 613، 616، 618، 619، 620، 627، 631، 637، 640، 644، 645، 653، 655، 661، 662، 663، 664، 665، 666، 668، 670، 672، 673، 676، 7151، 718، 905، 930، 991، 998، 1007، 1016، 1050، 1053، 1061، 1062، 1067، 1070، 1073، 1091، 1110، 1214، 1244، 1421، 1422، 1448، 1449، 1450، 1484، 1660، 1668، 1803، 1910 كوه ابوقيس: 1066 گرگان: 1726، 1732 گندي شاپور: 1040 لات: 51 لبنان: 1680، 1681 مازندران: 1580 2 ماوراء النهر: 894 مدائن: 952، 1776، 1807، 1815، 1894 مدينه: 89، 150، 197، 311، 433، 454، 488، 492، 496، 538، 546، 554، 555، 556، 558، 591، 594، 596، 599، 615، 620، 623، 637، 662، 663، 676، 690، 692، 693، 695، 710، 711، 712، 715، 719، 720، 722، 723، 724، 731، 751، 752، 753، 853، 854، 877، 905، 921، 923، 924، 926، 930، 991، 993، 997،

صفحهمفاتيح البحث: المسجد النبوي الشريف (1)، مدينة مكة المكرمة (1)، المدينة المنورة (1)، دمشق (1)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)

ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان

تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com

فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : -IR90-0180-0000-0000-0621-0609 53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».